



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

ترجمہ
و متن کامل

اصول کافی

تالیف

محدث نامی ثقت الاسلام محمد علی نقی

جلد ۱-۴

ترجمہ، صادق حسن زاده

اصول کافی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه اصول کافی

نویسنده:

محمد بن یعقوب شیخ کلینی

ناشر چاپی:

موسسه قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۵	ترجمه اصول کافی
۲۵	مشخصات کتاب
۲۶	جلد اول
۲۶	اشاره
۲۶	فهرست مطالب
۳۳	پیشگفتار مترجم
۳۳	اشاره
۳۶	ترجمه ای که در دست شماست
۳۹	پیشگفتار مؤلف
۴۸	کتاب عقل و جهل
۷۲	کتاب فضیلت دانش
۷۲	باب وجوب دانش و جویدن آن و تشویق به آن
۷۴	باب ویژگی و فضیلت دانش و فضیلت دانشمندان
۷۷	بابی درباره انواع مردم
۷۸	بابی درباره پاداش دانشمند و جویای دانش
۸۰	بابی درباره ویژگی دانشمندان
۸۲	بابی درباره حق دانشمند
۸۳	بابی درباره جان سپاری دانشمندان
۸۴	بابی درباره همنشینی و همدمی با دانشمندان
۸۶	بابی درباره پرسش از دانشمند و گفتگو با او
۸۸	بابی درباره بخشش دانش [به دیگران]
۸۹	بابی درباره بازداشتن از ندانسته گویی
۹۲	بابی درباره کسی که ندانسته عمل کند
۹۲	بابی درباره به کار بستن دانش
۹۵	بابی درباره کسی که از دانشش روزی خورد و به آن بنزد
۹۷	بابی درباره ثبوت حجت بر دانشمند و سختی امرش
۹۸	بابی درباره احادیث نادر

- ۱۰۳-----باب روایت کتب و توسل به آن و حدیث و فضیلت نوشتن
- ۱۰۷-----بابی درباره تقلید
- ۱۰۸-----بابی درباره بدعت ها، رأی و قیاس ها
- ۱۱۶-----باب رجوع به کتاب و سنت و اینکه همه حلال و حرام و تمام نیازهای مردم در قرآن یا سنت آمده است
- ۱۲۰-----باب اختلاف حدیث
- ۱۲۸-----بابی درباره اخذ سنت و شواهد قرآن
- ۱۳۱-----کتاب توحید
- ۱۳۱-----بابی درباره پدیده بودن جهان و اثبات پدیدآورنده آن
- ۱۴۳-----بابی درباره جواز تعبیر از خدا به «چیز»
- ۱۴۷-----بابی درباره آنکه خدا را جز به وسیله خودش نتوان شناخت
- ۱۴۸-----بابی درباره کمترین درجه خدانشناسی
- ۱۴۹-----بابی درباره پرستش شده (معبود)
- ۱۵۱-----بابی درباره بودن و مکان
- ۱۵۵-----بابی درباره (بی نیازی خدا از داشتن خویشان)
- ۱۵۷-----بابی درباره نهی از سخن گفتن در چگونگی
- ۱۶۰-----بابی درباره ابطال دیدن خدا
- ۱۶۷-----بابی درباره نهی از توصیف خدا به جز آنچه خود توصیف کرده است
- ۱۷۲-----بابی درباره نهی از جسم و شکل بودن خدا
- ۱۷۵-----بابی درباره صفات ذات
- ۱۷۸-----بابی دیگر که از باب اول است
- ۱۷۹-----بابی درباره اینکه اراده از صفات فعل است و دیگر صفات فعل
- ۱۷۹-----اشاره
- ۱۸۲-----خلاصه سخن در صفات ذات و صفات فعل
- ۱۸۳-----بابی درباره پدید آمدن نام ها
- ۱۸۶-----بابی درباره معانی نام ها و اشتقاق آنها
- ۱۹۱-----بابی دیگر که از باب اول است، جز این که فرق میان معانی نام های خدا و نام های آفریدگان را افزون برآن دارد
- ۱۹۷-----باب تأویل صفت صمد
- ۲۰۰-----بابی درباره حرکت و انتقال
- ۲۰۵-----بابی درباره عرش و کرسی

- ۲۱۰ بابی دربارهٔ روح
- ۲۱۱ بابی دربارهٔ کلیات توحید
- ۲۲۴ بابی دربارهٔ احادیث نادر
- ۲۲۸ بابی دربارهٔ بدا
- ۲۳۳ بابی دربارهٔ اینکه چیزی در آسمان و زمین نباشد جز با هفت ویژگی
- ۲۳۴ بابی دربارهٔ مشیت و اراده
- ۲۳۵ بابی دربارهٔ امتحان و آزمایش
- ۲۳۶ بابی دربارهٔ خوشبختی و بدبختی
- ۲۳۸ بابی دربارهٔ نیکی و بدی
- ۲۳۹ بابی دربارهٔ جبر و قدر و امر بین الامرین
- ۲۴۶ بابی دربارهٔ استطاعت (توان بندگی)
- ۲۴۸ بابی دربارهٔ بیان و معرفی خدا و اتمام حجّت وی
- ۲۵۰ بابی دربارهٔ اختلاف حجّت خدا بر بندگانش
- ۲۵۱ بابی دربارهٔ حجّت های خداوند بر بندگانش
- ۲۵۲ بابی دربارهٔ اینکه هدایت از جانب خدای عزّتمند است
- ۲۵۴ کتاب حجّت
- ۲۵۴ اشاره
- ۲۵۵ نیاز به حجّت
- ۲۶۴ طبقات پیامبران، فرستادگان و پیشوایان علیهم السلام
- ۲۶۵ دربارهٔ فرق میان فرستاده و پیامبر و محدّث (آن که با او سخن گفته شد)
- ۲۶۸ حجّت خدا بر آفریدگانش جز با امام برپا نمی شود
- ۲۶۹ زمین از حجّت تهی نمی ماند
- ۲۷۲ اگر در زمین جز دو مرد نماند، یکی از آن دو، امام است
- ۲۷۳ دربارهٔ شناخت امام و رجوع به او
- ۲۸۱ واجب بودن فرمانبرداری از امامان [علیهم السلام]
- ۲۸۸ امامان علیهم السلام گواهان خدای عزّتمند بر آفریدگانش هستند
- ۲۹۰ امامان علیهم السلام همان هدایتگران اند
- ۲۹۲ امامان علیهم السلام ولی امر خدا و گنجوران دانش اویند
- ۲۹۴ امامان علیهم السلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند

- ۲۹۴-----امامان علیهم السلام نور خداوند عزّتمندانند
- ۲۹۴-----امامان علیهم السلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند
- ۲۹۵-----امامان علیهم السلام نور خداوند عزّتمندانند
- ۲۹۵-----امامان علیهم السلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند
- ۲۹۵-----امامان علیهم السلام نور خداوند عزّتمندانند
- ۲۹۶-----امامان علیهم السلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند
- ۲۹۶-----امامان علیهم السلام نور خداوند عزّتمندانند
- ۳۱۱-----ائمه علیهم السلام همان نشانه هایی هستند که خداوند در کتابش فرموده است
- ۳۱۱-----مقصود از آیات که خداوند گرامی در کتابش ذکر کرده، ائمه علیهم السلام هستند.
- ۳۱۳-----خداوند گرامی و رسولش همراهی با ائمه علیهم السلام را واجب کرده اند.
- ۳۱۶-----اهل ذکری که خداوند آفریدگان را به پرسش از آنان دستور داده، امامان علیهم السلام هستند
- ۳۱۹-----کسانی که خداوند فرازند در کتابش به علم وصفشان کرده، ائمه علیهم السلام هستند
- ۳۲۰-----راسخان در علم ائمه علیهم السلام هستند
- ۳۲۱-----همانا به ائمه علم داده شده و در سینه هاشان تثبیت شده است
- ۳۲۲-----کسانی که خداوند از میان بندگانش برگزیده و کتابش را ارث آنان قرار داده ائمه علیهم السلام هستند
- ۳۲۴-----امامان در کتاب خدا دو دسته اند: امامی که به خدا می خواند و امامی که به آتش دعوت می کند
- ۳۲۵-----همانا قرآن به سوی امام هدایت می کند
- ۳۲۶-----نعمتی که خداوند شکوهمند در کتابش ذکر کرده، ائمه علیهم السلام هستند
- ۳۲۷-----هشیارانی که خداوند والا در کتابش ذکر کرده، ائمه علیهم السلام هستند و راه در میان آنان برپا است
- ۳۲۹-----عرضه شدن اعمال بر پیامبر و ائمه علیهم السلام
- ۳۳۱-----راهی که به پایداری بر آن ترغیب شده، ولایت علی علیه السلام است
- ۳۳۱-----ائمه، معدن علم و درخت نبوت و فرودگاه فرشتگان هستند
- ۳۳۲-----ائمه علیهم السلام وارثان علمند که یکی پس از دیگری علم را به ارث می برند
- ۳۳۵-----ائمه علیهم السلام علم پیامبر گرامی و تمام پیامبران و اوصیایی که پیش از ایشان بوده اند را به ارث برده اند
- ۳۳۹-----تمام کتبی که از نزد خداوند گرامی نازل شده نزد ائمه علیهم السلام است و ایشان آن ها را به هر زبانی که باشد می دانند
- ۳۴۱-----همانا تمام قرآن را جز ائمه علیهم السلام جمع نکرده اند و ایشان تمام دانش آن را دارند
- ۳۴۳-----آنچه از اسم اعظم خداوند به ائمه علیهم السلام داده شده است
- ۳۴۴-----آنچه از نشانه های پیامبران علیهم السلام نزد ائمه علیهم السلام است
- ۳۴۶-----آنچه از سلاح و وسایل رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- نزد ائمه علیهم السلام است

- ۳۵۳ حکایت سلاح رسول خدا، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است
- ۳۵۴ گفتاری دربارهٔ صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام
- ۳۵۹ دربارهٔ إنا أنزلناه فی لیلہ القدر و تفسیر آن
- ۳۷۴ در شب جمعه به [علم] ائمه علیهم السلام افزوده می شود
- ۳۷۶ اگر به [علم] ائمه علیهم السلام افزوده نشود آنچه نزدشان است از میان می رود
- ۳۷۷ ائمه علیهم السلام تمام علومی را که برای فرشتگان و پیامبران و فرستادگان علیهم السلام صادر شده، می دانند
- ۳۷۸ «باب نادر در بیان غیب»
- ۳۸۱ ائمه علیهم السلام وقتی خواستند بدانند، آموخته می شوند
- ۳۸۲ ائمه علیهم السلام می دانند که چه وقت می میرند و آنان جز به اختیار خودشان نمی میرند
- ۳۸۵ ائمه [علیهم السلام] علم آنچه را بوده و آنچه را می شود، دارند و چیزی بر آنان-درود خدا بر آنان-پنهان نیست
- ۳۸۸ خداوند عزّتمند به پیامبرش علمی نیاموخت جز این که به او فرمان داد آن را به امیر مؤمنان علیه السلام بیاموزد. و او شریک آن حضرت در علم بود
- ۳۹۰ جهات علوم ائمه علیهم السلام
- ۳۹۱ همانا ائمه علیهم السلام به هر مردی سود و زیانش را خبر می دادند اگر رازشان را حفظ می کردند
- ۳۹۲ امر دین به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به ائمه علیهم السلام سپرده شده است
- ۳۹۷ در این که ائمه [علیهم السلام] به چه کسانی از گذشتگان شبیه اند و ناروا بودن سخن در پیامبری آنان
- ۴۰۰ ائمه علیهم السلام سخن گفته شده مفهّم هستند
- ۴۰۲ بیان ارواحی که در ائمه علیهم السلام است
- ۴۰۴ روحی که خداوند با آن ائمه علیهم السلام را استوار می کند
- ۴۰۶ زمانی که امام به تمام علوم امام پیش از خود-درود بر همهٔ ایشان- آگاه می شود
- ۴۰۷ همانا ائمه-درود خداوند بر آنان-در علم و شجاعت و اطاعت برابرند
- ۴۰۹ همانا امام علیه السلام امام پس از خودش را می شناسد. و این سخن خداوند والا: (خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلس برسانید.) دربارهٔ آنان-علیهم السلام-نازل شده است
- ۴۱۰ امامت پیمان خداوند شکوهمند است که از یکی به دیگری علیهم السلام وصیت شده است
- ۴۱۳ ائمه علیهم السلام جز با پیمان خداوند عزّتمند کاری نکردند و نمی کنند و از فرمانش در نمی گذرند
- ۴۲۰ اموری که حجّت امام علیه السلام را ثابت می کند
- ۴۲۳ پایداری امامت در فرزندان و این که آن به برادر و عمو و هیچ خویش دیگری نمی رسد
- ۴۲۴ مواردی که خداوند عزّتمند و رسولش به ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری تصریح کرده اند
- ۴۳۲ نمایهٔ آیات
- ۴۴۴ نمایهٔ روایات
- ۴۸۲ نمایهٔ اشعار

۴۸۳	-----	الفهرست
۴۸۹	-----	جلد دوم
۴۸۹	-----	اشاره
۴۹۰	-----	فهرست مطالب
۴۹۴	-----	اشاره و تصریح بر امیر مؤمنان علیه السلام
۵۰۲	-----	اشاره و تصریح به حسن بن علی علیهما السلام
۵۰۶	-----	اشاره و تصریح به حسین بن علی علیهما السلام
۵۱۱	-----	اشاره و تصریح به علی بن حسین صلوات الله علیهما
۵۱۳	-----	اشاره و تصریح به حضرت باقر علیه السلام
۵۱۴	-----	اشاره و تصریح به ابو عبد الله حضرت جعفر صادق علیه السلام
۵۱۷	-----	اشاره و تصریح به حضرت ابو الحسن موسی علیه السلام
۵۲۳	-----	اشاره و تصریح به حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام
۵۳۷	-----	اشاره و تصریح به ابو جعفر دوم علیه السلام
۵۴۲	-----	اشاره و تصریح به ابو الحسن سوم [حضرت هادی] علیه السلام
۵۴۵	-----	اشاره و تصریح به ابو محمد [امام عسکری] علیه السلام
۵۵۰	-----	اشاره و تصریح به صاحب خانه علیه السلام
۵۵۱	-----	نام کسانی که ایشان علیه السلام را دیده اند
۵۵۷	-----	نهی از نام بردن
۵۵۸	-----	باب نادر در احوال غیبت
۵۶۱	-----	بابی درباره غیبت
۵۷۳	-----	آنچه ادعای راستگو و یاهو گرا را در موضوع امامت از هم جدا می کند
۶۰۹	-----	کراهت داشتن تعیین زمان [أظهورا]
۶۱۲	-----	امتحان و آزمایش
۶۱۴	-----	کسی که امامش را شناخت، پیش و پس افتادن این امر به او زیان نمی رساند
۶۱۶	-----	درباره کسی که ادعای امامت می کند درحالی که صلاحیت آن را ندارد. و کسی که امامان یا برخی از ایشان را انکار می کند و کسی که امامت را برای آن که صلاحیت آن را ندارد اثبات می نماید
۶۲۰	-----	درباره کسی که بدون امامی از سوی خداوند بزرگ مرتبه دینداری می کند
۶۲۳	-----	درباره کسی که بمیرد و امامی از امامان هدایت نداشته باشد. و این بخشی از باب پیشین است
۶۲۴	-----	درباره کسانی از اهل بیت که حق را شناخته اند و کسانی که انکار کرده اند
۶۲۵	-----	آنچه هنگام درگذشت امام علیه السلام بر مردم واجب می شود

- ۶۲۸ دربارهٔ این که امام چه موقع می فهمد که امامت به او رسیده است
- ۶۳۲ حالات امامان علیهم السلام از جهت سن
- ۶۳۶ امام را جز امام علیه السلام غسل نمی دهد
- ۶۳۷ ولادت ائمه علیهم السلام
- ۶۴۳ آفرینش بدن و روح و قلب امامان علیهم السلام
- ۶۴۴ تسلیم و تسلیم شوندگان
- ۶۴۸ بر مردم واجب است پس از انجام مناسکشان نزد امام بیایند و از نشانه های دینشان پرسیده و ولایت و موذتشان را به حضورش برسانند
- ۶۴۹ همانا فرشتگان به خانه های امامان علیهم السلام آورد شده، بر فرش هاشان گام می نهند و برایشان خبر می آورند
- ۶۵۰ همانا جتیان به نزد ایشان می آیند و دربارهٔ نشانه های دینشان می پرسند و در کارهایشان به ایشان روی می آورند
- ۶۵۵ وقتی امر امامت ائمه علیهم السلام آشکار شود به حکم داود و خاندانش داوری می کنند و گواه و بینه نمی خواهند
- ۶۵۶ همانا سرچشمهٔ علم از خانهٔ آل محمد علیهم السلام است
- ۶۵۷ هر چیزی از حق که در دست مردم است جز از نزد ائمه علیهم السلام صادر نشده است و هر چیزی که از نزد آنان صادر نشده، باطل است
- ۶۶۰ در آنچه گفته شده که حدیث ائمه علیهم السلام دشوار و بسیار سنگین است
- ۶۶۳ آنچه پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله و سلم بر نصیحت به ائمه مسلمین و همراهی با جماعت فرمان داده است. و این که آنان کیستند
- ۶۶۶ حق واجب امام بر مردم و حق مردم بر امام علیه السلام
- ۶۷۰ همانا همهٔ زمین برای امام علیه السلام است
- ۶۷۴ روش امام دربارهٔ خودش و خوراک و پوشاکش، وقتی امر امامت را به عهده می گیرد
- ۶۷۶ بابی نادر
- ۶۷۷ نکته ها و قطعه هایی از قرآن دربارهٔ ولایت
- ۷۱۴ روایات برگزیده و پرمعنا دربارهٔ ولایت
- ۷۱۷ در معرفتشان به دوستان خود و سپردن امور خود به آنان
- ۷۱۹ باب های تاریخ
- ۷۱۹ تولد و وفات پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
- ۷۳۹ نهی از اشراف بر قبر پیامبر صلی الله علیه و اله
- ۷۴۰ ولادت امیر مؤمنان-دروود خدا بر او-
- ۷۴۸ ولادت فاطمه زهرا علیها السلام
- ۷۵۳ ولادت حسن بن علی-دروود خدا بر ایشان-
- ۷۵۶ ولادت حسین بن علی علیهما السلام
- ۷۶۱ ولادت علی بن حسین علیهما السلام

- ولادت ابو جعفر محمّد بن علی علیهما السلام ۷۶۴
- ولادت حضرت جعفر بن محمّد، صادق علیهما السلام ۷۶۹
- ولادت حضرت ابو الحسن موسای جعفر علیهما السلام ۷۷۴
- ولادت حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام ۷۸۹
- ولادت ابو جعفر دوم حضرت جواد علیه السلام ۷۹۹
- ولادت حضرت ابو الحسن علی محمّد علیهما السلام و الرضوان ۸۰۷
- ولادت ابو محمّد حسن بن علی علیهما السلام ۸۱۴
- ولادت حضرت صاحب زمان علیه السلام ۸۳۱
- سخنان و تصریحاتی که درباره دوازده امام علیهم السلام آمده است ۸۴۹
- در این که وقتی درباره مردی چیزی می گویند که در او نیست و در فرزندش یا فرزند فرزندش است او همان است که درباره اش گفته می شود ۸۶۲
- همانا امامان علیهم السلام همگی قائم به امر خداوند والا و هدایتگر به سوی اویند ۸۶۴
- رساندن [آمال] به امام علیه السلام ۸۶۵
- غنیمت و انفال و تفسیر خمس و حدود آن. و آنچه خمسه واجب است ۸۶۶
- نمایه آیات ۸۸۲
- نمایه روایات ۸۹۵
- الفهرست ۹۲۸
- أبواب التاريخ ۹۳۱
- جلد سوم ۹۳۲
- اشاره ۹۳۲
- فهرست مطالب ۹۳۲
- کتاب ایمان و کفر ۹۴۰
- سرشت مؤمن و کافر ۹۴۰
- بابی دیگر از سرشت مؤمن و کافر (به اضافه رویداد تکلیف نخستین) ۹۴۴
- باب دیگری در سرشت مؤمن و کافر ۹۴۶
- رسول خدا نخستین کسی است که به خداوند پاسخ داده و به پروردگاری او اقرار کرد ۹۵۰
- آنان چگونه پاسخ دادند درحالی که ذره بودند ۹۵۲
- آفرینش آفریدگان بنا بر توحید است ۹۵۲
- قرار گرفتن مؤمن در صلب کافر ۹۵۴
- وقتی خداوند عزّتمند بخواهد مؤمن بیافریند ۹۵۵

۹۵۵	صیغه (رنگ) همان اسلام است
۹۵۶	سکینه و آرامش، همان ایمان است
۹۵۸	اخلاص
۹۶۰	باب شرایع
۹۶۲	پایه های اسلام
۹۷۱	با اسلام، خون حفظ می شود (و امانت بازگردانده می شود) ولی پاداش براساس ایمان است
۹۷۳	ایمان با اسلام شریک است ولی اسلام شریک ایمان نیست
۹۷۶	فصل دیگری از شراکت اسلام و ایمان و این که اسلام پیش از ایمان است
۹۷۷	فصل
۹۸۶	ایمان بین همه اعضای بدن پخش شده است
۹۹۴	پیش افتادن در ایمان
۹۹۷	درجات ایمان
۹۹۹	فصلی دیگر از درجات ایمان
۱۰۰۲	توضیح اسلام
۱۰۰۳	خصلت های مؤمن
۱۰۰۶	باب
۱۰۰۸	صفت ایمان
۱۰۰۹	برتری ایمان بر اسلام و برتری یقین بر ایمان
۱۰۱۱	حقیقت ایمان و یقین
۱۰۱۴	اندیشه
۱۰۱۵	مکارم
۱۰۱۸	برتری یقین
۱۰۲۲	خشنودی به قضا
۱۰۲۷	سپردن کارها به او و تکیه بر او
۱۰۳۲	هراس و امید
۱۰۳۷	خوش گمانی به خداوند عزتمند
۱۰۳۹	اعتراف به کوتاهی
۱۰۴۰	فرمانبری و پرهیزگاری
۱۰۴۴	پرهیزگاری

۱۰۴۸	عفت [پاکدامنی]
۱۰۵۰	دوری از حرام
۱۰۵۲	انجام واجبات
۱۰۵۴	استواری عمل و مداومت بر آن
۱۰۵۵	عبادت
۱۰۵۷	نیت
۱۰۵۹	باب
۱۰۵۹	میانه روی در عبادت
۱۰۶۲	آن کس که پاداش کرداری از سوی خدا، به او برسد
۱۰۶۲	شکیبایی
۱۰۷۱	سپاسداری
۱۰۸۰	خوش اخلاقی
۱۰۸۶	خوش رویی
۱۰۸۷	راستی و ادای امانت
۱۰۹۱	حیا
۱۰۹۲	گذشت
۱۰۹۵	فرو خوردن خشم
۱۰۹۹	بردباری
۱۱۰۲	خاموشی و نگهداشتن زبان
۱۱۰۷	مدارا
۱۱۱۰	نرمی و مهربانی
۱۱۱۳	فروتنی
۱۱۱۸	دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا
۱۱۲۴	نکوهش دنیا و پارسایی در دنیا
۱۱۳۵	باب
۱۱۳۶	قناعت
۱۱۴۰	کفاف
۱۱۴۲	شتاب در کار نیک
۱۱۴۵	انصاف و عدالت

- ۱۱۵۱ بی نیازی از مردم
- ۱۱۵۴ صلۀ رحم
- ۱۱۶۴ نیکی به پدر و مادر
- ۱۱۷۳ اهمیّت به امور مسلمین و پند و نصیحت برای سودشان
- ۱۱۷۵ بزرگداشت پیران
- ۱۱۷۶ مؤمنان برادر همدیگرند
- ۱۱۸۰ در آنچه موجب حقّ برای کسی است که خود را به ایمان نسبت می دهد و نیز آنچه باعث کاستی این حقّ می شود
- ۱۱۸۰ برادری کردن بر دین قرار نگرفته است، بلکه آن آشنا شدن با یکدیگر است
- ۱۱۸۱ حقّ مؤمن بر برادر مؤمن و ادای حقّ او
- ۱۱۹۰ دلسوزی و مهرورزی به یکدیگر
- ۱۱۹۱ زیارت برادران
- ۱۱۹۶ دست دادن به همدیگر
- ۱۲۰۳ در آغوش گرفتن
- ۱۲۰۴ روبوسی
- ۱۲۰۶ گفت و گوی برادران
- ۱۲۰۹ شادکردن مؤمنان
- ۱۲۱۶ برآورده کردن نیاز مؤمن
- ۱۲۲۱ کوشش برای نیاز مؤمن
- ۱۲۲۵ چاره سازی برای گرفتاری مؤمن
- ۱۲۲۷ غذا دادن به مؤمن
- ۱۲۳۲ کسی که مؤمنی را ببوشاند
- ۱۲۳۴ در مهربانی به مؤمن و گرمی داشتن او
- ۱۲۳۷ خدمتگزاری به مؤمن
- ۱۲۳۷ اندرز دادن به مؤمن
- ۱۲۳۹ آشتی دادن میان مردم
- ۱۲۴۰ زنده گرداندن مؤمن
- ۱۲۴۲ فراخواندن خانواده به ایمان
- ۱۲۴۲ فراخواندن مردم
- ۱۲۴۵ خداوند به کسی که دوستش می دارد، دین می دهد

۱۲۴۶	سلامتی در دین
۱۲۴۸	تقیه
۱۲۵۵	نہان کاری
۱۲۶۱	مؤمن و نشانه‌ها و صفاتش
۱۲۷۹	اندک شمار بودن مؤمنان
۱۲۸۳	«خرسندی به موهبت ایمان و شکیبایی بر هر چیزی پس از آن»
۱۲۸۵	آرامش یافتن مؤمن در کنار مؤمن
۱۲۸۵	آنچه خداوند به وسیله مؤمن برطرف می‌کند
۱۲۸۵	مؤمنان دو گروه اند
۱۲۸۸	پیمان گرفتن خداوند از مؤمن برای شکیبایی اش در گرفتاری
۱۲۹۱	دشواری گرفتاری مؤمن
۱۳۰۰	فضیلت نیازمندان مسلمان
۱۳۰۸	باب
۱۳۰۸	قلب دو گوش دارد که فرشته و شیطان در آن دو می‌دمند
۱۳۰۹	روحي که مؤمن با آن نیرومند شده است
۱۳۱۰	گناهان
۱۳۱۹	گناهان بزرگ
۱۳۳۱	«کوچک شمردن گناه»
۱۳۳۲	پافشاری بر گناه
۱۳۳۳	ریشه و پایه های کفر
۱۳۳۸	ریاکاری
۱۳۴۳	ریاست خواهی
۱۳۴۶	با دین در کمین دنیا بودن
۱۳۴۶	کسی که از عدل سخن بگوید و جز آن عمل کند
۱۳۴۷	مجادله و ستیزه و دشمنی ورزیدن با مردم
۱۳۵۰	خشم
۱۳۵۴	حسدورزیدن
۱۳۵۷	تعصب ورزی
۱۳۵۹	کبرورزیدن

۱۳۶۴	خودبزرگ بینی
۱۳۶۷	دنیا دوستی و آزمندی به آن
۱۳۷۳	طمع
۱۳۷۴	باب کم خردی (خرق)
۱۳۷۵	بداخلاقی
۱۳۷۶	سفاهت
۱۳۷۷	نمایه آیات
۱۳۸۹	نمایه روایات
۱۴۴۷	نمایه اشعار
۱۴۴۷	الفهرست
۱۴۵۴	جلد چهارم
۱۴۵۴	اشاره
۱۴۵۴	فهرست مطالب
۱۴۵۴	اشاره
۱۴۶۵	بدزبانی
۱۴۶۹	کسی که از شترش می ترسند
۱۴۷۰	ستمکاری
۱۴۷۱	فخر و کبر
۱۴۷۳	سخت دلی
۱۴۷۳	بیدادگری
۱۴۸۰	پیروی هوس
۱۴۸۱	فریفتن، خیانت و نیرنگ
۱۴۸۳	دروغ
۱۴۸۹	دوزبانی
۱۴۹۱	قهر و جدائی
۱۴۹۲	گسستن پیوند خویشاوندی و قطع رحم
۱۴۹۶	نافرمانی از پدر و مادر
۱۴۹۸	بیزاری جستن از نسب
۱۴۹۹	درباره کسی که مسلمانان را آزار داده، خوارشان می کند

- ۱۵۰۳ ----- درباره کسی که عیب و لغزش مؤمنان را می جوید -----
- ۱۵۰۴ ----- سرزنش کردن -----
- ۱۵۰۵ ----- غیبت کردن و بهتان گفتن -----
- ۱۵۰۸ ----- سخن گفتن به زیان مؤمن -----
- ۱۵۰۸ ----- شمامت کردن (شادی بدخواهانه) -----
- ۱۵۰۹ ----- دشنام گفتن -----
- ۱۵۱۱ ----- تهمت زدن و بدگمانی -----
- ۱۵۱۲ ----- درباره کسی که خیرخواه برادر مؤمنش نیست -----
- ۱۵۱۴ ----- انجام ندادن وعده -----
- ۱۵۱۵ ----- درباره کسی که از برادر مؤمنش پرده پوشی می کند -----
- ۱۵۱۷ ----- درباره کسی که برادرش از او یاری می خواهد و او یاری اش نمی کند -----
- ۱۵۱۸ ----- درباره کسی که چیزهای خودش یا دیگران را از مؤمن بازمی دارد -----
- ۱۵۲۰ ----- درباره کسی که مؤمنی را می ترساند -----
- ۱۵۲۰ ----- باب سخن چینی -----
- ۱۵۲۱ ----- باب فاش کردن -----
- ۱۵۲۴ ----- باب آن کس که آفریده را فرمان برد به نافرمانی آفریدگار -----
- ۱۵۲۶ ----- باب کیف‌های شتابناک گناهان -----
- ۱۵۲۷ ----- باب همنشینی با گنه کاران -----
- ۱۵۳۳ ----- باب اقسام مردم -----
- ۱۵۳۶ ----- باب کفر -----
- ۱۵۴۳ ----- باب اقسام کفر -----
- ۱۵۴۵ ----- باب ستون های کفر و شعبه های آن -----
- ۱۵۴۷ ----- باب صفت دورویی و دورو -----
- ۱۵۵۱ ----- باب شرک -----
- ۱۵۵۳ ----- باب تردید -----
- ۱۵۵۶ ----- باب گمراهی -----
- ۱۵۶۰ ----- باب ناتوان در دین -----
- ۱۵۶۴ ----- باب کسانی که کارشان موقوف به فرمان خداست -----
- ۱۵۶۵ ----- باب اصحاب اعراف -----

- ۱۵۶۶ ----- باب در بیان اقسام مخالفان و قدرته و خوارج و مرجئه و اهالی شهرها
- ۱۵۶۸ ----- باب دلجوئی شدگان
- ۱۵۷۰ ----- باب در بیان اشتراک دورویان و گمراهان و شیطان در دعوت الهی
- ۱۵۷۱ ----- باب در بیان گفتار خدای برتر «و بعضی از مردم خدا را بر یک حال می پرستند»
- ۱۵۷۳ ----- باب کمتر چیزی که بنده به وسیله آن مؤمن یا کافر یا گمراه شود
- ۱۵۷۴ ----- باب
- ۱۵۷۴ ----- باب پایداری ایمان و اینکه آیا رواست خدا ایمان را از کسی بگیرد؟
- ۱۵۷۵ ----- باب صاحبان ایمان عاریتی
- ۱۵۷۸ ----- باب در نشانهٔ عاریت دار
- ۱۵۷۸ ----- باب فراموشی دل
- ۱۵۸۰ ----- باب در تیرگی دل آدم دورو، گرچه زبان آور باشد و روشنی دل مؤمن، گرچه کوتاه زبان باشد
- ۱۵۸۲ ----- باب در دگرگونی حالات دل
- ۱۵۸۳ ----- باب بداندیشی (وسوسه) و حدیث نفس
- ۱۵۸۵ ----- باب اعتراف به گناهان و پشیمانی از آنها
- ۱۵۸۷ ----- باب نهمان داشتن گناهان
- ۱۵۸۸ ----- باب کسی که آهنگ کار نیک یا کار بد کند
- ۱۵۸۹ ----- باب توبه
- ۱۵۹۵ ----- باب آمرزش خواهی از گناه
- ۱۵۹۸ ----- باب در بیان آنچه خدای عزّتمند هنگام توبه آدم علیه السلام به او بخشید
- ۱۶۰۰ ----- باب گناهان کوچک
- ۱۶۰۲ ----- باب در اینکه گناهان سه قسم اند
- ۱۶۰۴ ----- باب شتاب در کیفر گناه
- ۱۶۰۸ ----- باب در تفسیر گناهان
- ۱۶۰۹ ----- باب نادر
- ۱۶۱۰ ----- باب نادر دیگر
- ۱۶۱۱ ----- خداوند به وسیلهٔ عامل بلا را از غیرعامل رفع می کند
- ۱۶۱۱ ----- ترک گناه آسان تر از جست وجوی توبه است
- ۱۶۱۲ ----- استدراج
- ۱۶۱۳ ----- حسابرسی عمل

- ۱۶۲۲ درباره کسی که از مردم عیب جوئی می کند
- ۱۶۲۴ مسلمان برای آنچه در جاهلیت کرده، گرفتار نمی شود
- ۱۶۲۵ همانا کفر با توبه، عمل را باطل نمی کند
- ۱۶۲۵ معاف شدگان از بلا
- ۱۶۲۶ آنچه از امت برداشته شده است
- ۱۶۲۷ باب «همانا هیچ گناهی با وجود ایمان زیان نمی رساند و هیچ نیکی ای با وجود کفر سود ندارد»
- ۱۶۲۹ کتاب دعا بابتی درباره فضیلت دعا و تشویق کردن و برانگیختن دیگران بر آن
- ۱۶۲۹ اشاره
- ۱۶۳۲ بابتی درباره اینکه دعا، سلاح مؤمن است
- ۱۶۳۳ بابتی درباره اینکه دعا، بلا و قضا را باز می گرداند
- ۱۶۳۶ بابتی درباره اینکه دعا، درمان هر دردی است
- ۱۶۳۶ درباره اینکه هر که دعا کند برآورده گردد
- ۱۶۳۶ بابتی درباره الهام شدن دعا بر دل مؤمن
- ۱۶۳۶ اشاره
- ۱۶۳۷ پیش دستی کردن در دعا نمودن پیش از فرارسیدن بلا
- ۱۶۳۹ بابتی درباره باورداشتن برآورده شدن دعا
- ۱۶۳۹ بابتی درباره روی آوردن به دعا
- ۱۶۴۱ بابتی درباره پافشاری نمودن در دعا و انتظار کشیدن برای برآورده شدن دعا
- ۱۶۴۳ بابتی درباره نام بردن و برشمردن درخواست در دعا
- ۱۶۴۳ بابتی درباره نهان داشتن دعا
- ۱۶۴۳ بابتی درباره ازمان ها و حالت هایی که امید برآورده شدن دعا در آنها می رود
- ۱۶۴۶ بابتی درباره آرزومندی، بیمناکی، و ناله گری، و از همه گسستگی و به خدا پیوستگی، و زاری نمودن و پناهندگی به خدا و خواهش نمودن از خدا
- ۱۶۴۹ بابتی درباره گریه
- ۱۶۵۲ بابتی درباره ستایش نمودن پیش از دعا
- ۱۶۵۶ بابتی درباره گردهمایی برای دعا کردن
- ۱۶۵۸ بابتی درباره گسترده نمودن دعا بر همگان
- ۱۶۵۸ بابتی درباره آن کس که برآورده شدن دعایش واپس افتد
- ۱۶۶۲ بابتی درباره صلوات فرستادن بر محمد صلی الله علیه و اله و سلم و خاندانش علیهم السلام
- ۱۶۶۹ بابتی درباره آنچه از ذکر و یاد خدای عزّتمند و شکوهمند در هر مجلسی واجب است

- ۱۶۷۲ بای درباره بسیار یاد نمودن خدای عزّتمند و شکوهمند
- ۱۶۷۵ بای درباره این که صاعقه ذکرگو را در نرسد
- ۱۶۷۶ بای درباره به ذکر خدای عزّتمند و شکوهمند پرداختن
- ۱۶۷۷ بای درباره یاد نمودن پنهانی خدای عزّتمند و شکوهمند
- ۱۶۷۸ بای درباره یاد نمودن خدای عزّتمند و شکوهمند در میان غفلت مندان
- ۱۶۷۸ بای درباره ستودن و به بزرگی یاد نمودن
- ۱۶۸۱ بای درباره آموزش خواهی
- ۱۶۸۲ باب سیحان الله گفتن و لا اله الا الله گفتن و الله اكبر گفتن
- ۱۶۸۴ بای درباره دعانمودن برای برادران دینی در پشت سر آنان
- ۱۶۸۷ بای درباره آن کس که دعایش پذیرفته آید
- ۱۶۹۰ بای درباره آن کس که دعایش به اجابت نرسد و پذیرفته نیاید
- ۱۶۹۲ بای درباره نفرین نمودن دشمن
- ۱۶۹۴ بای درباره نفرین کردن یکدیگر
- ۱۶۹۷ بای درباره آنچه که خدای فرازمند خویشتن را به آن به بزرگی یاد کند
- ۱۶۹۹ بای درباره آن کس که «لا اله الا الله» گوید
- ۱۷۰۰ بای درباره آن کس که بگوید: «لا اله الا الله و الله أكبر»
- ۱۷۰۰ بای درباره آن کس که بگوید: «لا اله الا الله وحده وحده»
- ۱۷۰۱ بای درباره آن کس که ده بار بگوید: «لا اله الا الله وحده لا شريك له»
- ۱۷۰۲ بای درباره آن کس که بگوید:
- ۱۷۰۲ بای درباره آن کس که هر روز ده بار بگوید:
- ۱۷۰۴ بای درباره آن کس که ده بار بگوید: «يا الله يا الله...»
- ۱۷۰۴ بای درباره آن کس که بگوید: «لا اله الا الله حقًا»
- ۱۷۰۴ بای درباره آن کس که «يا ربّ يا ربّ» گوید
- ۱۷۰۵ بای درباره آن کس که پاکدلانه بگوید: «لا اله الا الله»
- ۱۷۰۵ بای درباره آن کس که گوید: «ما شاء الله و لا حول و لا قوه الا بالله»
- ۱۷۰۶ بای درباره آن کس که بگوید: «استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم ذو الجلال و الإكرام و أتوب إليه»
- ۱۷۰۶ باب سخن در صبحگاهان و شامگاهان
- ۱۷۲۵ دعا هنگام خواب و بیداری
- ۱۷۳۲ دعا هنگام بیرون رفتن از منزل

- ۱۷۳۹ دعای پس از نمازها
- ۱۷۴۶ دعا برای روزی
- ۱۷۵۴ دعا برای ناراحتی و نگرانی و اندوه و ترس
- ۱۷۶۵ دعا برای دردها و بیماری ها
- ۱۷۷۲ حرز و تعویذ
- ۱۷۷۸ دعا هنگام خواندن قرآن
- ۱۷۸۰ دعا برای حفظ قرآن
- ۱۷۸۳ دعاهای کوتاه برای همه خواسته های دنیا و آخرت
- ۱۸۰۸ کتاب فضیلت قرآن
- ۱۸۰۸ اشاره
- ۱۸۱۷ فضیلت حامل قرآن
- ۱۸۲۲ درباره کسی که با مشقت قرآن می آموزد
- ۱۸۲۳ درباره کسی که قرآن را حفظ کرده، سپس آن را فراموش کرده است
- ۱۸۲۵ درباره خواندن قرآن
- ۱۸۲۶ درباره خانه هایی که در آنها قرآن خوانده می شود
- ۱۸۲۸ ثواب قرآن خواندن
- ۱۸۳۰ خواندن قرآن از روی مصحف
- ۱۸۳۲ درباره ترتیل خوانی قرآن با صدای خوب
- ۱۸۳۵ درباره کسی که هنگام تلاوت قرآن خود را به غش می زند
- ۱۸۳۵ زمانی که قرآن در آن خوانده شود و به پایان برسد
- ۱۸۳۸ قرآن چنانچه نازل شده است، بالا می رود
- ۱۸۳۹ فضل قرآن
- ۱۸۴۹ باب نوادر
- ۱۸۵۸ کتاب معاشرت [آداب اجتماعی] باب معاشرت واجب
- ۱۸۵۸ اشاره
- ۱۸۶۰ نیکو معاشرت بودن
- ۱۸۶۲ درباره کسی که دوستی و هم نشینی با او واجب است
- ۱۸۶۳ درباره کسی که هم نشینی و دوستی با او ناپسند است
- ۱۸۶۸ دوستی و مهرورزی با مردم

۱۸۷۰	اظهار دوستی به برادر
۱۸۷۰	درباره سلام کردن
۱۸۷۴	درباره کسی که واجب است آغاز به سلام کند
۱۸۷۵	درباره اینکه وقتی یک نفر از گروه سلام می کند، کفایت می کند و وقتی یک نفر از جمع نیز جواب سلام داده، همان کفایت می کند
۱۸۷۶	سلام کردن به زن ها
۱۸۷۶	درباره سلام بر اهل سایر ادیان
۱۸۸۰	نامه نویسی به اهل ذمه
۱۸۸۱	درباره چشم پوشی
۱۸۸۲	باب نادر
۱۸۸۳	عطسه و جواب آن
۱۸۹۱	واجب بودن بزرگداشت مسلمان سالخورده
۱۸۹۳	درباره گرامی شمردن شخص کریم
۱۸۹۴	درباره حق کسی که داخل خانه می شود
۱۸۹۴	هم نشینی به امانت داری است
۱۸۹۵	درباره صحبت درگوشی
۱۸۹۵	درباره نشستن
۱۸۹۸	درباره تکیه زدن و بر دست تکیه دادن
۱۸۹۹	باب شوخی و خنده
۱۹۰۳	درباره حق همسایگی
۱۹۰۹	درباره مرز همسایگی
۱۹۱۰	درباره نیکوهمراهی و حق همسفر
۱۹۱۱	درباره نامه نگاری به همدیگر
۱۹۱۱	باب نوادر
۱۹۱۴	باب
۱۹۱۶	درباره نهی از سوزاندن کاغذهای نوشته شده
۱۹۱۷	نمایه آیات
۱۹۲۴	نمایه روایات
۱۹۸۵	الفهرست
۱۹۹۰	کتاب الدعاء

١٩٩٣ كتاب فضل القرآن

١٩٩٣ كتاب العشره

١٩٩٥ دربارہ مرکز

ترجمه اصول کافی

مشخصات کتاب

سرشناسه : کلینی، محمد بن یعقوب، - ۳۲۹ق.

عنوان قراردادی : الکافی . اصول . فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه اصول کافی / تالیف محمد کلینی؛ ترجمه صادق حسن زاده.

مشخصات نشر : تهران: قائم آل محمد، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۴ج.

شابک : ۱۷۰۰۰۰ ریال: دوره، چاپ دوم ۹۶۴-۸۹۱۱-۱۰-X ؛ ۲۱۰۰۰۰ ریال (دوره، چاپ سوم) ؛ ج.۱، چاپ دوم ۹۶۴-۸۹۱۱-۰۶-۱ ؛ ج.۲، چاپ دوم: ۹۶۴-۸۹۱۱-۰۷-X ؛ ج.۳، چاپ دوم ۹۶۴-۸۹۱۱-۰۸-۸ ؛ ج.۴، چاپ دوم : ۹۶۴-۸۹۱۱-۰۹-۶

وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری

یادداشت : فارسی-عربی.

یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط مترجمین و ناشرین متفاوت ترجمه و منتشر شده است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج.۱ (چاپ سوم: ۱۳۸۶) (دوم ناشر).

یادداشت : ج. ۱ - ۴ (چاپ سوم: ۱۳۸۶).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه و متن کامل اصول کافی.

عنوان روی جلد : ترجمه و متن کامل اصول کافی.

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۴ق.

شناسه افزوده : حسن زاده، صادق، مترجم

رده بندی کنگره : BP۱۲۹ / ک۸ک ۲۲۰۴۱ ۱۳۸۵ الف

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۶۹۹۵۳

ص : ۱

جلد اول

اشاره

ص : ۲

محدث کبیر مرحوم ملامحسن فیض کاشانی (وفات: ۱۰۹۱ ه ق) در معرفی کتاب کافی می فرماید:
کتاب کافی شریف ترین و کامل ترین و جامع ترین کتاب هاست.

فقیه فرزانه مرحوم شهید ثانی (شهادت: ۹۶۶ ه ق) در خصوص کتاب کافی می فرماید:
به جان خودم سوگند! هیچ نگارنده ای نظیر کافی را به نگارش درنیاورده است.

ص : ۳

ص : ۴

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم ۱۱

پیشگفتار مؤلف ۱۹

کتاب عقل و جهل کتاب فضیلت دانش بابتی دربارهٔ وجوب دانش و جویندن آن و تشویق به آن ۷۱

بابتی دربارهٔ ویژگی و فضیلت دانش و فضیلت دانشمندان ۷۵

بابتی دربارهٔ انواع مردم ۷۹

بابتی دربارهٔ پاداش دانشمند و جویای دانش ۸۱

بابی دربارهٔ ویژگی دانشمندان ۸۵

بابی دربارهٔ حقّ دانشمند ۸۷

بابی دربارهٔ جان سپاری دانشمندان ۸۹

بابی دربارهٔ همنشینی و همدمی با دانشمندان ۹۱

بابی دربارهٔ پرسش از دانشمند و گفتگو با او ۹۳

بابی دربارهٔ بخشش دانش [به دیگران] ۹۷

بابی دربارهٔ بازداشتن از ندانسته گویی ۹۹

بابی دربارهٔ کسی که ندانسته عمل کند ۱۰۳

بابی دربارهٔ به کار بستن دانش ۱۰۳

بابی دربارهٔ کسی که از دانشش روزی خورد و به آن بنزد ۱۰۷

بابی دربارهٔ ثبوت حجّت بر دانشمند و سختی امرش ۱۱۱

ص: ۵

بابی دربارهٔ احادیث نادر ۱۱۳

باب روایت کتب و توسّل به آن و حدیث و فضیلت نوشتن ۱۲۱

بابی دربارهٔ تقلید ۱۲۷

بابی دربارهٔ بدعت‌ها، رأی و قیاس‌ها ۱۲۹

باب رجوع به کتاب و سنت و اینکه همه حلال و حرام و تمام نیازهای مردم در... ۱۴۱

باب اختلاف حدیث ۱۴۷

بابی دربارهٔ اخذ سنّت و شواهد قرآن ۱۵۹

کتاب توحید بابی دربارهٔ پدیده بودن جهان و اثبات پدیدآورندهٔ آن ۱۶۵

بابی دربارهٔ جواز تعبیر از خدا به «چیز» ۱۸۳

بابی دربارهٔ آنکه خدا را جز به وسیله خودش نتوان شناخت ۱۸۹

بابی دربارهٔ کمترین درجهٔ خداشناسی ۱۹۱

بابی دربارهٔ پرستش شده (معبود) ۱۹۳

بابی دربارهٔ بودن و مکان ۱۹۵

بابی دربارهٔ (بی نیازی خدا از داشتن خویشان) ۲۰۳

بابی دربارهٔ نهی از سخن گفتن در چگونگی ۲۰۵

بابی دربارهٔ ابطال دیدن خدا ۲۱۱

بابی دربارهٔ نهی از توصیف خدا به جز آنچه خود توصیف کرده است ۲۲۱

بابی دربارهٔ نهی از جسم و شکل بودن خدا ۲۲۹

بابی دربارهٔ صفات ذات ۲۳۳

بابی دیگر که از باب اول است ۲۳۷

بابی دربارهٔ اینکه اراده از صفات فعل است و دیگر صفات فعل ۲۳۹

خلاصه سخن در صفات ذات و صفات فعل ۲۴۳

بابی دربارهٔ پدید آمدن نام ها ۲۴۵

ص: ۶

بابی دربارهٔ معانی نام ها و اشتقاق آنها ۲۴۹

بابی دیگر که از باب اول است، جز این که فرق میان معانی نام های خدا ۲۵۷

باب تأویل صفت صمد ۲۶۷

بابی دربارهٔ حرکت و انتقال ۲۷۱

بابی دربارهٔ عرش و کرسی ۲۷۹

بابی دربارهٔ روح ۲۸۷

بابی دربارهٔ کلیات توحید ۲۸۹

بابی دربارهٔ احادیث نادر ۳۰۷

بابی دربارهٔ بدا ۳۱۳

بابی دربارهٔ اینکه چیزی در آسمان و زمین نباشد جز با هفت ویژگی ۳۲۱

بابی دربارهٔ مشیت و اراده ۳۲۳

بابی دربارهٔ امتحان و آزمایش ۳۲۵

بابی دربارهٔ خوشبختی و بدبختی ۳۲۷

بابی دربارهٔ نیکی و بدی ۳۲۹

بابی دربارهٔ جبر و قدر و امر بین الامرین ۳۳۱

بابی دربارهٔ استطاعت (توان بندگی) ۳۴۱

بابی دربارهٔ بیان و معرفی خدا و اتمام حجّت وی ۳۴۵

بابی دربارهٔ اختلاف حجّت خدا بر بندگانش ۳۴۷

بابی دربارهٔ حجّت های خداوند بر بندگانش ۳۴۹

بابی دربارهٔ اینکه هدایت از جانب خدای عزّتمند است ۳۵۱

کتاب حجّت نیاز به حجّت ۳۵۵

طبقات پیامبران، فرستادگان و پیشوایان علیهم السّلام ۳۶۹

دربارهٔ فرق میان فرستاده و پیامبر و محدّث ۳۷۱

حجّت خدا بر آفریدگانش جز با امام برپا نمی شود ۳۷۵

زمین از حجّت تهی نمی ماند ۳۷۷

اگر در زمین جز دو مرد نماند، یکی از آن دو، امام است ۳۸۱

درباره شناخت امام و رجوع به او ۳۸۳

واجب بودن فرمانبرداری از امامان [علیهم السّلام] ۳۹۵

امامان علیهم السّلام گواهان خدای عزّتمند بر آفریدگانش هستند ۴۰۵

امامان علیهم السّلام همان هدایتگران اند ۴۰۹

امامان علیهم السّلام ولی امر خدا و گنجوران دانش اویند ۴۱۱

امامان علیهم السّلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که... ۴۱۵

امامان علیهم السّلام نور خداوند عزّتمندانند ۴۱۵

امامان علیهم السّلام استوانه های زمین هستند ۴۲۱

باب نادر و جامع در فضیلت و صفات امام علیه السّلام ۴۲۷

ائمه علیهم السّلام صاحبان امر پیشوایی اند و مردم مورد حسد واقع شده ای هستند که... ۴۴۱

ائمه علیهم السّلام همان نشانه هایی هستند که خداوند در کتابش فرموده است ۴۴۵

اهل ذکری که خداوند آفریدگان را به پرسش از آنان دستور داده، امامان هستند ۴۵۱

کسانی که خداوند فرازند در کتابش به علم و صفشان کرده، ائمه علیهم السّلام هستند ۴۵۷

راسخان در علم ائمه علیهم السّلام هستند ۴۵۷

همانا به ائمه علم داده شده و در سینه هاشان تثبیت شده است ۴۵۹

کسانی که خداوند از میان بندگانش برگزیده و کتابش را ارث آنان قرار داده... ۴۶۱

امامان در کتاب خدا دو دسته اند: امامی که به خدا می خواند و امامی که... ۴۶۵

همانا قرآن به سوی امام هدایت می کند ۴۶۵

نعمتی که خداوند شکوهمند در کتابش ذکر کرده، ائمه علیهم السلام هستند ۴۶۷

هشیارانی که خداوند والا در کتابش ذکر کرده، ائمه علیهم السلام هستند و راه. . . ۴۶۹

عرضه شدن اعمال بر پیامبر و ائمه علیهم السلام ۴۷۱

راهی که به پایداری بر آن ترغیب شده، ولایت علی علیه السلام است ۴۷۵

ص: ۸

ائمه علیهم السلام معدن علم و درخت نبوت و فرودگاه فرشتگان هستند ۴۷۵

ائمه علیهم السلام وارثان علمند که یکی پس از دیگری علم را به ارث می برند ۴۷۷

ائمه علیهم السلام علم پیامبر گرامی و تمام پیامبران و اوصیایی که پیش از ایشان. . . ۴۸۱

تمام کتبی که از نزد خداوند گرامی نازل شده نزد ائمه علیهم السلام است و ایشان ۴۸۷

همانا تمام قرآن را جز ائمه علیهم السلام جمع نکرده اند و ایشان تمام دانش آن را دارند ۴۹۱

آنچه از اسم اعظم خداوند به ائمه علیهم السلام داده شده است ۴۹۳

آنچه از نشانه های پیامبران علیهم السلام نزد ائمه علیهم السلام است ۴۹۵

آنچه از سلاح و وسایل رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- نزد. . . ۴۹۹

حکایت سلاح رسول خدا، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است ۵۰۹

گفتاری درباره صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام ۵۱۱

درباره إنا أنزلناه فی لیل القدر و تفسیر آن ۵۱۹

در شب جمعه به [علم] ائمه علیهم السلام افزوده می شود ۵۴۱

اگر به [علم] ائمه علیهم السلام افزوده نشود آنچه نزدشان است از میان می رود ۵۴۳

ائمه علیهم السلام تمام علومی را که برای فرشتگان و پیامبران و فرستادگان ۵۴۵

ائمه عليهم السلام وقتی خواستند بدانند، آموخته می شوند ۵۵۱

ائمه عليهم السلام می دانند که چه وقت می میرند و آنان جز به اختیار خودشان نمی میرند ۵۵۳

ائمه [عليهم السلام] علم آنچه را بوده و آنچه را می شود، دارند و چیزی بر آنان. . . ۵۵۷.

خداوند عزّتمند به پیامبرش علمی نیاموخت جز این که به او فرمان داد آن را. . . ۵۶۳.

جهات علوم ائمه عليهم السلام ۵۶۵

همانا ائمه عليهم السلام به هر مردی سود و زیانش را خبر می دادند ۵۶۷

اگر رازشان را حفظ می کردند ۵۶۷

امر دین به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به ائمه عليهم السلام سپرده شده است ۵۶۹

در این که ائمه [عليهم السلام] به چه کسانی از گذشتگان شبیه اند و ناروا بودن. . . ۵۷۷.

ائمه عليهم السلام سخن گفته شده مفهّم هستند ۵۸۱

ص: ۹

بیان ارواحی که در ائمه عليهم السلام است ۵۸۵

روحی که خداوند با آن ائمه عليهم السلام را استوار می کند ۵۸۷

زمانی که امام به تمام علوم امام پیش از خود آگاه می شود ۵۹۱

همانا ائمه در علم و شجاعت و اطاعت برابرند ۵۹۳

همانا امام علیه السلام امام پس از خودش را می شناسد. و این سخن خداوند. . . ۵۹۵.

امامت پیمان خداوند شکوهمند است که از یکی به دیگری عليهم السلام وصیت شده است ۵۹۷

ائمه عليهم السلام جز با پیمان خداوند عزّتمند کاری نکردند و نمی کنند. . . ۶۰۱.

اموری که حجّت امام علیه السلام را ثابت می کند ۶۱۳

حدیث در فرهنگ شکوهمند اسلام همواره از جایگاه والا و ارزشمندی برخوردار بوده است. مسلمانان به ویژه شیعیان-با مدنظر قرار دادن حدیث ثقلین-اهتمام ویژه ای به آن داشتند و برای تحقق بخشیدن به سفارش هدایتگر و روشنگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، به اهل بیت علیهم السلام و سخنان گهربار و تابناک آنان تمسک جسته و برای حل مشکلات فکری و فقهی و اعتقادی و اخلاقی و معضلات اجتماعی و قضائی به آن چشمه پاک و زلال روی آوردند و با بهره گیری از آن منبع عظیم به ساماندهی یک زندگی خردمندانه و حکیمانه پرداختند که امروزه شاهدیم که چگونه همه دلها را به اسلام ناب محمدی متوجه نموده اند و عطر دل انگیز آن را در سراسر جهان پراکنده اند آنچنان که امیدهای تازه در افق های دور نمایان گشته است و مشتاقان حقیقت هرروز بهتر از دیروز به سخنان سرنوشت ساز پیشوایان اسلام پی می برند و مکتب تشیع را به عنوان تنها مذهب پاسخگو برمی گزینند و به این گزینش نیز افتخار می کنند.

این همه نیست مگر در سایه تلاش های خالصانه و صادقانه فرزندان شیعه و حدیث شناسان و حدیث نویسان و حافظان و محافظان گفتارهای پر بار و سخنان گوهر بار چهارده معصوم علیهم السلام.

و این همه تلاش خالصانه نیست مگر به خاطر اینکه چهارده معصوم علیهم السلام در راستای قرآن کریم سخن گفته اند و سخنانشان رنگی از وحی الهی و بویی از کلام آسمانی دارد و زمینانی که فرمایشات آن بزرگواران را به کار بسته اند آسمانی گشته اند و از هوای نفس و وسوسه های شیطانی و زرق و برق دنیا فریبکار رسته اند. آری، احادیث این بزرگواران آنچنان در اوج شیوایی و زیبایی و تأثیرگذاری قرار گرفته که هیچ سخنی با آن توان برابری ندارد. چرا که گویندگان آنها خود انسانهای الهی بوده اند که همتایی در عالم بشریت برای آنان سراغ نداریم و پیروانان آن پیشوایان نیز در علم و عمل بی نظیرند و برای گسترش افکار آنان تمام امکانات فکری و جسمی خود را به کار گرفته اند و از دستاوردهای مکتب تشیع با جان و دل حفاظت نموده اند و تا پای جان کوشیده اند و با خون سرخ خویش از سخنان سبز آنان پاسداری کرده اند. خدمت همه این وارستگان

مؤلف کتاب ارزنده «کافی» رئیس‌المحدثین مرحوم ثقه الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی است. او از علمای بزرگ زمان غیبت صغری بود و چون شیعه و سنی در دریافت فتوی به ایشان مراجعه می کردند به «ثقه الاسلام» شهرت یافته است و برای اولین بار در جهان اسلام این لقب را از آن خود ساخته است.

ثقه الاسلام کلینی در کلین-یکی از روستاهای شهر ری-چشم به جهان گشود و در سال ۳۲۹ ه ق، که سال شروع غیبت کبری بود در شهر بغداد چشم از جهان فروبست و در همان شهر به خاک سپرده شد.

شیخ کلینی عمر افتخار آمیز هفتادساله خود را در عصر نواب اربعه امام عصر (عج) سپری کرد. لذا با مشکلات فکری و نیازهای عقیدتی و معنوی شیعیان به طور کامل آشنا بود و برای همین است که توانسته با تلاش بیست ساله خود کتاب ارزشمند «کافی» را پدید آورد و در دسترس شیعیان قرار دهد و استقبال همگان از این کتاب نشانگر پاسخگو بودن آن به مشکلات فکری و معنوی آنهاست.

مرحوم ثقه الاسلام کلینی در پاسخ یکی از شیعیان چنین نگاشته و انگیزه خود را از تألیف «کافی» بیان کرده است: «... تو یادآور شدی که مطالبی برایت سخت و مشکل شده که به سبب اختلاف روایت های وارد شده در آنها، حقیقت های آنها را در نمی یابی و می دانی که اختلاف به جهت اختلاف در علل و اسباب آن است و به دانشمندی که در این باره به دانشش اعتماد داشته باشی دسترسی نداری تا با وی به صحبت و گفتگو پردازی، و گفتمی که دوست داری کتابی داشته باشی که همه رشته های علم دین در آن گرد آمده باشد آنگونه که دانشجو را بی نیاز سازد و هدایت خواه به آن مراجعه کند و آن کس که علم دین و عمل به اخبار درست امامان راست پیشه و سنت های استوار مورد عمل را خواهد از آن کتاب برگیرد و واجبات خدا و سنت پیامبر براساس آن کتاب انجام گیرد و گفتمی اگر چنین کتابی باشد امیدوارم خدای فرازمنند با یاری و توفیق خویش، برادران و هم مذهبان ما را به صلاح آرد و به سوی رهبران خود سوق دهد... خدای را سپاس که گردآوری کتابی را که خواستی، میسر کرد. امیدوارم چنان باشد که خواستی. اگر در آن کوتاهی شده باشد در نیت خیرخواهی ما کوتاهی نبوده است؛ چون خیرخواهی برادران و هم مذهبان بر ما واجب است و نیز امید داریم که با مردم این زمان و برجای ماندگان آنها که تا پایان دنیا از این کتاب استفاده و به آن عمل می کنند در پاداش ایشان شریک باشیم...» [کافی ۱/۳۰ و ۳۱].

ص: ۱۲

کتاب کافی در سه قسمت «اصول کافی»، «فروع کافی» و «روضه کافی» نگارش یافته و حدود شانزده هزار حدیث در آن گنجانده شده است. اینک ترجمه «اصول کافی» را پیش روی دارید که بیشتر احادیث اعتقادی و اخلاقی را در بر گرفته است.

در میان کتاب های حدیثی شیعه، چهار کتاب بیشتر شایان توجه و اعتماد بوده است که به «کتب اربعه» معروف اند. این کتب چهارگانه عبارتند از: کافی کلینی (وفات:

۳۲۹ ه ق)، من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق (وفات: ۳۸۱ ه ق)، استبصار و تهذیب الاحکام شیخ طوسی (وفات: ۴۶۰ ه ق). ولی در بین این کتابها، «کافی» از جایگاه کم نظیری برخوردار است تا جایی که بعضی از علمای برجسته شیعه مانند مجلسی

اول و سید نعمت الله جزائری فرموده اند کتاب کافی به نظر مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام رسیده و مورد تحسین آن حضرت قرار گرفته است و فرموده اند: «الکافی کاف لشیعتنا»؛ کافی برای شیعیان ما کفایت می کند. [ریحانه الادب ۵/۸۱]. چه این مطلب صحت داشته باشد و چه صحت نداشته باشد، استقبال بی سابقه شیعیان به ویژه فرزندان مکتب تشیع و اعتماد عمومی به این کتاب نشانگر اهمیت ویژه آن است. چنانکه مرحوم شیخ مفید (وفات: ۴۱۳ ه ق) می فرماید: کتاب کافی در شمار شکوهمندترین کتب شیعه و سودمندترین آنهاست. مرحوم شهید اول (شهادت: ۷۸۶ ه ق) می گوید: علمای شیعه تاکنون نظیری برای کتاب کافی پدید نیاورده اند. مرحوم شهید ثانی (شهادت: ۹۶۶ ه ق) نیز می نویسد: به جان خودم سوگند! هیچ نگارنده ای نظیر کافی را به نگارش در نیاورده است. مرحوم فیض کاشانی (وفات: ۱۰۹۱ ه ق) هم می فرماید: کتاب کافی شریف ترین و کامل ترین و جامع ترین کتاب هاست. ملا-خلیل قزوینی-صاحب الصافی فی شرح الکافی-می نویسد: «هر حدیثی که در این کتاب عنوانش قال العالم باشد و باقی حدیث آخر نباشد یا مانند آنها باشد، نقل از صاحب الزمان (عج) باشد به توسط یکی از سفراء.

مگر آنکه قرینه خارجی با آن باشد. و مصنف (کلینی) رحمه الله در آن زمان بر این، اظهار نمی توانست کرد، و شاید که این کتاب مبارک به نظر اصلاح آن حجت خدا رسیده باشد و الله اعلم». [ر. ک: روضات الجنات ۶/۱۰۱-۱۱۲ چاپ بیروت].

تجلیل علما از این کتاب فراوان است. جناب محدث زاده-فرزند مرحوم شیخ عباس قمی-می فرمود: هر وقت چشم های پدرم درد می کرد کتاب کافی را می بوسید و بر دیدگانش می کشید تا درد آن بهبود یابد.

البته تجلیل و تأیید علما به این معنا نیست که حدیث ضعیف یا بی سند در این کتاب وجود ندارد بلکه دانشمندان با همه احترامی که به مرحوم کلینی و کتاب ارزنده او دارند

ص: ۱۳

بعضی احادیث آن را معتبر نمی دانند چنانکه آیت الله خویی رحمه الله می فرماید: «در کتاب کافی به ویژه «روضه کافی» احادیثی آمده که نمی توان آنها را تصدیق کرد» [معجم رجال الحدیث ۱/۳۶] آیت الله شهید سید محمد باقر صدر نیز می نویسد: «تمامی روایات کتب اربعه صحیح نیست و مؤلفان آن ها نیز چنین عقیده ای نداشتند. آنان می خواستند حدیث را تدوین نمایند لذا احادیث متناقض نیز در آن ها نقل شده است. پس لازم است قاعده سندشناسی درباره این روایات جاری گردد». [بحوث فی علم الاصول ۴/۲۸۴].

این نکته نیز شایان ذکر است که فهمیدن بعضی از احادیث کتاب کافی بسیار دشوار و سنگین است و فهم صحیح و عمیق آنها به علوم دیگری مانند علم کلام، فلسفه و عرفان نیازمند و وابسته است و برای روشن شدن آن ها باید از اساتید فن کمک گرفت. از جمله از آن احادیث می توان از روایات قضا و قدر، خوشبختی و بدبختی و مسائل توحیدی نام برد. چون هدف ما فقط ترجمه حدیث بود به شرح و توضیح آنها پرداخته ایم و اگر کسی بخواهد آن مطالب عالی را به خوبی و درستی درک نماید به کتاب های ارزنده ای که در این خصوص نگارش یافته باید مراجعه نماید از قبیل: انسان و سرنوشت استاد شهید مطهری، عدل الهی استاد مطهری، رساله قضا و قدر مرحوم حکیم دهدار، خیر الاثر در رد جبر و قدر علامه حسن زاده آملی،

کتاب الله شناسی علامه طهرانی و کتاب ارزنده اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبائی و رسائل توحیدی علامه طباطبائی و... و اگر با زبان عربی آشنایی کامل داشته باشد به کتاب های «مرآة العقول» علامه مجلسی، شرح اصول کافی ملا صدرا و شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی مراجعه نماید.

ترجمه ای که در دست شماست

اینجانب در سال ۱۳۷۶ مشغول تصحیح و تحقیق کتاب «الصابی فی شرح الکافی» ملا خلیل قزوینی بودم. این شرح به زبان فارسی نگارش یافته است و شرح و ترجمه قابل توجهی به شمار می آید ولی از آن جا که سبک ترجمه آن متعلق به عصر صفوی است برای نسل امروز زیاد مورد استفاده نمی باشد هرچند برای پژوهندگان متون حدیثی و متن های ادبی فارسی قابل استفاده و بهره برداری است. البته اینجانب نیز در ترجمه خود از آن استفاده شایان کرده ام و در معادل های فارسی از آن بهره مند شده ام. اما واقع این است کتاب کافی ترجمه های سلیس و روان به زبان فارسی امروزین می طلبد و چون دو ترجمه از آن وجود داشت که تا حدودی این خواسته را برآورده می ساخت، نیازی به ترجمه نمی دیدم اما در حین مراجعه به آنها احساس کردم می توان یک ترجمه جدید در قالب

ص: ۱۴

تازه ارایه داد چون آن دو به شرح و توضیح روایات نیز پرداخته اند که این امر هرچند امتیازی برای آنهاست ولی بعضی ها با ذوق های مختلفی که دارند شاید آن برداشت ها را نپسندند لذا ما فقط به ترجمه پرداختیم و از اظهار نظر خودداری نمودیم و افزون بر آن اینکه حدود چهل سال از ترجمه مرحوم استاد کمره ای و مرحوم دکتر مصطفوی (با همکاری جناب آقای رسولی محلاتی) می گذرد و جای آن دارد که ترجمه ای دیگر از آن صورت پذیرد. و بنده بر این باورم که این گونه آثار هرچه بیشتر ترجمه شود بهتر است که هرکس شیوه و سبک ویژه ای را در ترجمه به کار می گیرد و هر خواننده ای ذوق خاصی را دارا است که براساس آن در شناسایی ترجمه مورد نظرش انتخابگر و مختار خواهد بود و ترجمه از حالت انحصاری خارج خواهد شد و این نیز بدیهی است که ارایه ترجمه های متعدّد از متون حدیثی به غنای فرهنگ دینی در زبان فارسی یاری شایان می رساند. همانطور که ترجمه های متعدّد از قرآن کریم و نهج البلاغه جای خود را در جامعه ما باز کرده است و هر ترجمه ای علاقمندان و مخاطبان خاص خودش را دارد متون حدیثی نیز باید همین راهکار را در پیش بگیرد. البته مایه تأسف است که عده ای ترجمه جدید را بر نمی تابند و چنین نیازی را در جامعه کنونی کشورمان احساس نمی کنند و این مخالفت یا عدم احساس نیاز علل فراوانی دارد که بعضی از آن ها صادقانه است و بعضی مغرضانه. برخی از این دیدگاه ها هنوز به «خاتم المترجمین» بودن عده ای قائلند، لذا هر ترجمه جدیدی که پدید می آید سعی در تخریب آن دارند و آگاهانه یا ناآگاهانه به این امر مبارک که تعدّد سلیقه ها و ذوق ها را در پی دارد ضربه می زنند.

البته ترجمه جدید به این معنا نیست که زحمات مترجمان پیشین نادیده گرفته شود و با مشاهده چند اشتباه پیش پا افتاده در ترجمه آنها بی احترامی به آنان روا گردد بلکه با استفاده از زحمات پیشکسوتان و در راستای کار آنها یک ترجمه زیبا و شیوا در قالب تازه تر و رفع اشکالات آنها ارایه گردد تا نسل جوان امروز با خواندن آن احساس خستگی ننماید.

استاد محمد رضا حکیمی درباره ترجمه های متون حدیثی می فرماید: «دردا و اندوها، از این صورت های کاسبانه و پول پرستانه و مبتذل، از این چاپهای بد و حروف های کهنه، از این پشت جلد های سبک و طرح های خنک و بی معنی، از این ترجمه های پایصفحه ای تهوع آور، و از این ترجمه های تمام صفحه ای نااستوار منحنی بی ربط. و شگفتا، از اینگونه نگاهداری از دین و میراث دین و فرهنگ تشییع و کلام ائمه.

و فریادا، از این قطع رابطه که میان جوانان این روزگار و فرهنگ دینی در اینگونه عرصه ها، رخ می دهد و فریادا. . . و فریادا. . . این یادآوری هم که گهگاه می کنم، به علت

ص: ۱۵

رنج بزرگی است که از این ترجمه ها می برم، ترجمه هایی که بیشتر آنها، با کلام اصل و متین و متعالی دینی هرگز متناسب نیست. ترجمه هایی که کمترین رونقی و جذبه و شور و کششی ندارد و هیچ یک از اصول فن در آنها رعایت نشده است. ترجمه هایی که به هیچ گونه منعکس کننده حشمت و استواری و اعتلا و رسالت متن اصلی نیست. و یقین صاحبان سخن اصل از اینگونه ترجمه ای ناخشنودند، و روح آنان از این کار در رنج است» [ادبیات و تعهد در اسلام ص ۷۳].

باز ترجمه جدید به این معنا نیست که کسی که صلاحیت لازم را ندارد به این قلمرو وارد شود و یک ترجمه نارسا پدید آورد که در آن صورت خدمتی به گسترش فرهنگ اسلامی نکرده بلکه اعتماد خوانندگان را از ترجمه های جدید نیز سلب نموده است.

این نکته را یادآور شوم که بعضی از اعتراضات از آنجا نشأت می گیرد که برای عده ای مرز تألیف و ترجمه مشخص نشده است و انتظار دارند ترجمه جدید هیچ شباهتی به ترجمه های پیشین نداشته باشد در حالی که این امر در ترجمه امکان پذیر نیست چون مترجم برخلاف مؤلف، باید پایبند به متن باشد و پای خود از حریم آن بیرون نبرد اما دست مؤلف باز است و می تواند عبارت پردازی نماید و اگر داستان و رمان است شخصیت سازی نماید و نقش های ویژه ای خلق کند تا با داستانهای دیگران فرق اساسی داشته باشد و سرقت ادبی به شمار نیاید.

آیا این امر در ترجمه نیز امکان دارد؟ اگر این امر صورت پذیرد دیگر ترجمه نیست یا اگر ترجمه باشد یک ترجمه آزاد و بدون پایبند بودن به متن است مانند ترجمه مرحوم جواد فاضل از نهج البلاغه که جناب دکتر شهیدی می فرماید: «پس از شهریور ۱۳۲۰ شمسی از مرحوم جواد فاضل مجموعه ای منتشر شد که هر چند انشای آن روان می نمود، در بسیاری از موارد با سخنان امام علی علیه السلام ارتباطی نداشت» [ر. ک: مقدمه نهج البلاغه ترجمه شهیدی]، ولی نباید شباهت در ترجمه به حدی باشد که فقط فعل های جملات جابه جا گردد مگر جایی که جز این امکان و زمینه پردازی نباشد که در آن صورت دست مترجم-هرچند حرفه ای و زبردست باشد-بسته است و اگر بخواهد طور دیگری ترجمه نماید مطلب نارسا خواهد شد.

درباره شکل گرفتن ترجمه جدید افزون بر مطالب پیشین این موارد را هم می توان نام برد که در اینجا فهرست وار بیان می شود و در آینده توضیح آن به صورت مقاله تقدیم خوانندگان و پژوهندگان گرامی خواهد شد. ۱-سختگیری مترجم برای حق

قسمتی از کتاب را نیاورده باشد) ۴-قیمت نامناسب (چون ترجمه انحصاری است هر قیمت دلخواهی برای کتاب تعیین می کند) ۵-چاپ نامرغوب (حروفچینی و صفحه آرایی و نوع غذا و جلد) ۶-وابستگی های فکری مترجم به یک جریان خاص عقیدتی ۷-سلیس و روان نبودن ترجمه های قبلی یا برخوردار نبودن از فارسی امروزی ۸-همخوانی نداشتن عرضه و تقاضا (مثلا از یک ترجمه ده هزار جلد چاپ بشود فروش می رود ولی ناشر قدرت چاپ آن تیراژ را ندارد لذا کمبود در بازار احساس می شود و ناشر دیگر ترجمه جدیدی به بازار می آورد) ۹-در دسترس نبودن کتاب (مثلا کتابهایی که ناشران تهرانی چاپ کرده اند ناشران قمی به راحتی و به سرعت نمی توانند آنها را تهیه کنند لذا وقتی ناشر قمی ترجمه جدیدی ارائه می دهد از آن استقبال می گردد). ۱۰-ترجمه براساس آخرین چاپ و ویرایش و تحقیق شده کتاب.

ما تمام سعی خود را در ترجمه کتاب شریف کافی به کار گرفتیم تا ترجمه ای سلیس و روان برای خوانندگان و مشتاقان مکتب اهل بیت علیهم السلام تقدیم نماییم و به معادل یابی و معادل سازی و انتخاب واژه های خوش نما پرداختیم و برای احادیث نیز شماره مسلسل گذاردیم و نمایه آیات و روایات و اشعار را در پایان هر جلد آن آوردیم تا یافتن حدیث مورد نظر به راحتی و آسانی صورت پذیرد و در پایان هر جلد فهرست عربی آن را نیز گنجاندیم تا کسانی که ابواب کافی را با نام های عربی جستجو می کنند به راحتی به آن دست یابند. ترجمه ما براساس نسخه اعراب گذاری و تصحیح شده حضرت علامه حسن زاده آملی است که اولین بار در سال ۱۳۴۷ شمسی صورت گرفته و به چاپ رسیده است.

امیدوارم کوششی که در راه فراهم آوردن یک ترجمه قابل قبول انجام گرفته سودمند باشد و در پیشگاه خداوند متعال پذیرفته آید و مورد پسند خوانندگان گرامی قرار گیرد.

و کاستی هایی که در این ترجمه می بینید بزرگوارانه بر ما ببخشید و خطاهای آن را گوشزد فرمایید تا در چاپهای بعدی اصلاح گردد. و در خاتمه بر خود لازم می دانم که از همه برادران عزیز که در آماده سازی و ویرایش و نمونه خوانی و تایپ و صفحه آرایی این ترجمه ما را یاری رساندند تشکر نمایم و از همت و دقت و حسن سلیقه مدیر محترم کتابسرای قائم (عج) جناب آقای راستائی تشکر نمایم و از درگاه پروردگار خواستارم که برکات و اثرات سازنده این کتاب را نصیب ما و خوانندگان محترم بفرماید و از خداوند فرازمند توفیقات روزافزون همگان را در خدمت به مکتب تشیع خواستارم.

حوزه علمیّه قم-بهار ۱۳۸۳

صادق حسن زاده

الحمد لله المحمود لنعمته، المعبود لقدرته، المطاع في سلطانه، المرهوب لجلاله، المرغوب إليه فيما عنده، النافذ أمره في جميع خلقه، علا فاستعلى و دنى فتعالى، و ارتفع فوق كل منظر؛ الذي لا بدء لأوليته و لا غاية لأزليته، القائم قبل الأشياء و الدائم الذي به قوامها، و القاهر المذى لا- يؤوده حفظها، و القادر المذى بعظمته تفرّد بالملكوت و بقدرته توخّذ بالجبروت و بحكمته أظهر حججه على خلقه.

اخترع الأشياء إنشاء و ابتدعها ابتداء بقدرته و حكمته، لا من شيء فيبطل الإختراع و لا لعله فلا يصحّ الإبتداع، خلق ما شاء كيف شاء، متوخيّداً بذلك لإظهار حكمته و حقيقه ربوبيته. لا تضبطه العقول، و لا تبلغه الأوهام، و لا تدركه الأبصار، و لا يحيط به مقدار، عجزت دونه العبارة، و كلّت دونه الأبصار، و ضلّ فيه تصارييف الصّفات، احتجب بغير حجاب محجوب، و استتر بغير ستر مستور.

عرف بغير رؤيه و وصف بغير صوره و نعت بغير جسم، لا- إله إلا- الله الكبير المتعال، ضلّت الأوهام عن بلوغ كنهه، و ذهلت العقول أن تبلغ غايه نهايته، لا يبلغه حدّ وهم و لا يدركه نفاذ بصر و هو السميع العليم، احتجّ على خلقه برسله

ص: ١٨

پیشگفتار مؤلف

به نام خداوند رحمتگر مهربان

ستایش خدای را که برای نعمتش، ستایش و برای قدرتش، پرستش شده است؛ در سلطنت خویش، فرمانرواست. و به خاطر شکوهمندی اش از او بیم دارند.

به آنچه نزد اوست، رغبت شده؛ فرمانش بر همه آفریدگان جاری است. فرازمند است در نهایت فرازمندی و نزدیک است در عین حال در اوج بلندی و از چشم انداز گسترده بینندگان فرارفته است. آنکه نخستین بودنش را آغازی و ازلی بودنش را پایانی نیست. پیش از همه چیز برجا بوده و همیشه نگهدار آنهاست. چیره گری که نگهداری همه چیز، خسته اش نکند و توانایی که به سبب عظمتش در سلطه آسمانی یگانه و به سبب نیرویش در قدرت نمایی و عظمت یکتاست. با کاردانی و حکمت خود آیاتش را بر آفریدگانش هویدا ساخت. همه چیز را بدون داشتن نظیر آفرید و با نیرو و کاردانی خویش، نقشه آنها را آغاز کرد. ماده ای نبود تا اختراع باطل شود و علتی نداشت تا نوآوری درست نیاید. آنچه را خواست آن گونه که مورد نظرش بود آفرید. برای نمایاندن فرزاندگی و حقیقت پروردگاریش در این آفرینش، یکتاست. خردها او را فرانگیرند. اندیشه ها به او نرسند و دیدگان او را درنیابند و اندازه بر او احاطه نکند. بیان از وصفش ناتوان و دیدگان در آستانش نابینا و هرگونه توصیفی در مقامش نارساست. بی پرده نهان و بی مانع پنهان است. نادیده، شناخته شده و بی شکل، توصیف گشته و بی کالبد تعریف شده است. معبودی جز خداوند بزرگ و فرازمند نیست. خیال ها از رسیدن به حقیقتش حیران و خردها از درک نهایتش سرگردانند. خیال تیزگام هرگز به وی نرسد و دیده پرنفوذ درکش نکند و او شنوا و داناست. با فرستادگانش بر آفریدگان حجت آورد

و أوضح الأمور بدلائله و ابعت الرّسل مبشرين و منذرين، ليهلك من هلك عن بينه و يحيى من حى عن بينه، و ليعقل العباد عن ربهم ما جهلوه فيعرفوه بربوبيتته بعد ما أنكروه و يوحّدوه بالإلهيّة بعد ما أضدّوه، أحمدده حمدا يشفى النفوس و يبلغ رضاه و يؤدّي شكر ما وصل إلينا من سوابغ النعماء و جزيل الآلاء و جميل البلاء.

و أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له إلها واحدا صمدا لم يتخذ صاحبه و لا ولدا. و أشهد أن محمّدا صلّى الله عليه و آله و سلّم عبد انتجبه و رسول ابتعثه على حين فتره من الرّسل و طول هجعه من الأمم و انبساط من الجهل و اعتراض من الفتنة و انتقاض من المبرم، و عمى عن الحقّ و اعتساف من الجور و امتحاق من الدّين، و أنزل إليه الكتاب، فيه البيان و التبيان قرآناً عزّيباً غير ذى عوج لعلهم يتقون. قد بينه للناس و نهجه بعلم قد فضّله و دين قد أوضحه و فرائض قد أوجبها و أمور قد كشفها لخلقه و أعلنها، فيها دلالة إلى النّجاه و معالم تدعو إلى هداة.

فبلغ صلّى الله عليه و آله و سلّم ما أرسل به و صدع بما أمر، و أدّى ما حمّل من أثقال النّبوه، و صبر لرّبّه و جاهد فى سبيله و نصح لأمتّه و دعاهم إلى النّجاه و حثهم على الذّكر و دلّهم على سبيل الهدى من بعده بمنهج و دواع أسيس للعباد أساسها، و منار رفع لهم أعلامها، لكيلا يضلّوا من بعده و كان بهم رؤوفا رحيمًا.

فلما انقضت مدّته و استكملت أيامه، توفّاه الله و قبضه إليه و هو عند الله مرضى عمله، وافر حظّه، عظيم خطره، فمضى صلّى الله عليه و آله و سلّم و خلف فى أمتّه كتاب الله و وصيّه أمير المؤمنين و إمام المتّقين صلوات الله عليه، صاحبين مؤتلفين، يشهد كلّ واحد منهما لصاحبه بالتّصديق، ينطق الإمام عن الله فى الكتاب بما

و هر امری را با دلایل روشن ساخت. پیامبران را بشارتگر و اندازگر فرستاد تا هر که هلاک شود با دلیلی روشن هلاک گردد و هر که زنده باشد با دلیلی روشن زنده ماند و تا بندگان آنچه نمی دانند از پروردگارشان دریابند و به پروردگارش پس از آنکه انکار کردند، معترف شوند و پس از آنکه انبازی برایش می پنداشتند به یکتایی اش بگرايند. انسان او را ستايم که درمان روان ها، مایه خرسندیش گردد و شکرانه نعمت های فراگیر و فراوان و آزمایش نیک او فراهم آید.

گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی انباز نیست؛ خدایی یکتا، یگانه، بی نیاز که همسری نگیرد و فرزندی نیاورد و گواهی دهم محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-بنده ای است که او را برگزید و فرستاده ای است که او را هنگام گسستگی فرستادگان و خواب دراز امت ها و گسترش نادانی و ظاهر شدن فتنه و گسستن اساس محکم و کوری از دریافت حق و فشار ستم و از بین رفتن دین و دیانت، برانگیخت و قرآن را به سويش فرستاد که در آن بیان و روشنگری حقیقت است (قرآنی عربی، بی هیچ کژی؛ باشد که آنان راه تقوا پويند) [سوره زمر (۳۹): ۲۸] قرآن را برای مردم بیان و روشن کرد با برنامه ای که تشریحش فرمود و با دینی که توضیحش داد و دستورهایی که آن را لازم شمرد و امور دیگری که برای آفریدگانش آشکار و هویدا ساخت. در آن امور، راهنمایی به سوی رهائی و نشانه هایی دعوت به ره یافتگی است.

پیغمبر هم رسالت خویش را تبلیغ کرد و دستوری که دریافتی بود آشکار ساخت و تکلیفش را که بار نبوت بود به منزل مقصود رسانید و برای (خشنودی) پروردگارش شکیبایی پیشه کرد و در راهش کوشید و امتش را اندرز داد و به راه نجاتشان فراخواند و به یاد خدا واداشت و برای پس از خود هم ایشان را به راه هدایت رهنمون ساخت با راه های روشن و انگیزه هایی که برای بنندگان پی ریزی کرد و پرچم های مناره های روشن (امامان) را برایشان برافراشت تا پس از او گمراه نگردند؛ چون به همه آنان دلسوز و مهربان بود.

چون روزگارش سپری و عمرش به پایان رسید، خداوند جانش را گرفت و به سوی خود برد در حالی که نزد خدا، کردارش پسندیده و بهره اش

بسیار و جایگاهش فراز بود. او درگذشت و در میان امتش، کتاب خدا و جانشینش امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزگاران را که درود خداوند بر او باد برجای گذاشت که دو یار همدم بودند و هریک گواه درستی دیگری بود. خدا آنچه را بر

ص: ۲۱

أوجب الله فيه على العباد من طاعته و طاعة الإمام و ولايته و واجب حقه، الذي أراد من استكمال دينه و إظهار أمره و الاحتجاج بحججه و الإستضاء بنوره، في معادن أهل صفوته و مصطفى أهل خيرته و أوضح الله بأئمة الهدى من أهل بيت نبينا صلى الله عليه و آله و سلم عن دينه و أبلغ بهم عن سبيل مناهجه و فتح بهم عن باطن ينابيع علمه، جعلهم مسالك لمعرفة و معالم لدينه و حجبا بينه و بين خلقه و الباب المؤدى إلى معرفه حقه، و أطلعهم على المكنون من غيب سره.

كلما مضى منهم إمام، نصب لخلق من عقبه إماما بينا، و هاديا تبرا، و إماما قيما، يهدون بالحق و به يعدلون، حجج الله و دعائه و رعاته على خلقه، تدین بهديهم العباد، و تستهل بنورهم البلاد، و جعلهم الله حياه للأنام و مصايح للظلام و مفاتيح للكلام و دعائم للإسلام و جعل نظام طاعته و تمام فرضه التسليم لهم فيما علم، و الرد إليهم فيما جهل و حظر على غيرهم التهجم على القول بما يجهلون و منعهم جحد ما لا يعلمون، لما أراد تبارك و تعالى من استنقاذ من شاء من خلقه، من ملات الظلم و مغشيات بهم و صلى الله على محمد و أهل بيته الأخيار الذين أذهب الله عنهم الرجس [أهل البيت] و طهرهم تطهيرا.

أمّا بعد فقد فهمت يا أخی ما شكوت من اصطلاح أهل دهرنا على الجهالة، و توازرهم و سعيهم في عماره طرقها و مباينتهم العلم و أهله، حتى كاد العلم معهم أن يأزر كله و ينقطع مواده، لما قد رضوا أن يستندوا إلى الجهل و يضیعوا العلم و أهله. و سألت: هل يسع الناس المقام على الجهالة و التدين بغير علم، إذا كانوا داخلين في الدين مقرين بجميع أموره على جهة الإستحسان و النشوء عليه و التقليد للأباء و الأسلاف و الكبراء و الإتكاء على عقولهم في دقيق الأشياء و جليلها.

ص: ۲۲

بندگان در قرآن واجب نموده، امام از سوی خدا بیان می کند؛ همچون فرمانبری از خدا و فرمانبری از امام و پیروی از امام و مهرورزی با او حق لازم وی که به وسیله آن خدا خواست دینش را به کمال رساند و امرش را آشکار سازد و با حجت های خویش برهان آرد و از نورش همگان پرتو گیرند؛ نوری که در گنجینه های برگزیدگانش و نیکان برگزیده اش می باشد.

خدا به وسیله پیشوایان هدایت که خاندان پیامبر ما می باشند، دینش را آشکار نمود و راه های راست خود را روشن ساخت و حقیقت چشمه های دانش خویش را برگشود. ایشان را راه های شناختش و نشانه های دینش و دربانان میان خود و آفریدگانش و درب رساننده به حقیقت قرار داد و رازهای نهان و سر به مهر خویش را بر آنان نمایاند.

هرگاه یکی از آن امامان درمی گذشت در پی اش امامی روشنگر و هدایتگری فروزان و پیشوایی نگهدار برمی نهاد. همگی به حق ره می نمودند و به حق حکم می کردند. ایشان حجت های خدا و فراخوانندگان به سویش و سرپرستان آفریدگانش بودند تا بندگان به رهبری ایشان دینداری کنند و شهرها با نور دانش آنان نورباران شود. خداوند ایشان را مایه زندگی و بیداری خفتگان و چراغ های تاریکی و کلیدهای سخنوری و ستون های اسلام نهاد و آیین فرمانبری و همه فرامین واجب خویش را در احکامی که معلوم است در پذیرفتن از آنان قرار داد و در آنچه نامعلوم است در ارجاع دادن به آنها مقرر داشت و دیگران را بازداشت که در آنچه نمی دانند از امامان پیش افتند و نظر دهند و می دانند انکار ورزند؛ چون خدای فرازند خواسته است که از آفریدگانش هر که را خواهد از تاریکی های بدبختی آور و پیچیدگی های در نهان، رهایی بخشد. درود خدا بر محمد و خاندان نیکش که پلیدی را از آنها برده و به نیکی پاکشان ساخته است.

اما بعد؛ ای برادر آگاه شدم که از مردم زمان ما شکوه نمودی که ایشان بر نادانی با هم سازش کرده اند و در آبادانی راه های نادانی و دوری شان از دانش دانشمندان همدست و کوشایند انسان که نزدیک است دانش به کلی از میانشان برود و ریشه کن گردد؛ چرا که ایشان بر فراخوانی نادانی به سوی خویش و تباه ساختن دانش و دانشمندان خشنود شده اند و پرسیدی: آیا شایسته باشد که مردم بر نادانی پایدار مانند و ناآگاهانه دیندار باشند؟ چون [در ظاهر] دین را پذیرفته اند؛ ولی فرامین و احکامش را به دلخواه خویش و عادت و پیروی از پدران و نیاکان و بزرگان پذیرفته اند و در مسائیل پیچیده و بزرگ به خرد خود تکیه کرده اند.

ص: ۲۳

فاعلم يا أخی رحمک الله أنّ الله تبارک و تعالی خلق عباده خلقه منفصله من البهائم فی الفطن و العقول المرکبه فیهم، محتمله للأمر و النهی و جعلهم جلّ ذکره صنّین: صنفا منهم أهل الصّیحه و السّیلامه و صنفا منهم أهل الضّرر و الزّمانه، فخصّ أهل الصّحّه و السّلامه بالأمر و النهی بعد ما أكمل لهم آله التّکلیف و وضع التّکلیف عن أهل الزّمانه و الضّرر إذ قد خلقهم خلقه غیر محتمله للأدب و التّعلیم و جعل عزّ و جلّ سبب بقائهم أهل الصّیحه و السّیلامه و جعل بقاء أهل الصّیحه و السّیلامه بالأدب و التّعلیم، فلو كانت الجهاله جائزه لأهل الصّیحه و السّیلامه لجاز وضع التّکلیف عنهم و فی جواز ذلك بطلان الكتب و الرّسل و الآداب، و فی رفع الكتب و الرّسل و الآداب فساد التّیذیر و الرّجوع إلى قول أهل الدّهر، فوجب فی عدل الله عزّ و جلّ و حکمته أن یخصّ من خلق من خلقه خلقه محتمله للأمر و النهی بالأمر و النهی لئلا یكونوا سدی مهمّین، و لیعظّموه و یوحّدوه و یقرّوا له بالربوبیّه و لیعلموا أنّه خالقهم و رازقهم، إذ شواهد ربوبیّته داله ظاهره و حججه تیره واضحه و أعلامه لائحته، تدعوهم إلى توحید الله عزّ و جلّ و تشهد علی أنفسها لصانعها بالربوبیّه و الإلهیّه لما فیها من آثار صنعه و عجائب تدبیره، فندبهم إلى معرفته لئلا- یبیح لهم أن یجهلوه و یجهلوا دینه و أحكامه لأینّ الحکیم لا- یبیح الجهل به و الإنکار لدینه، فقال جلّ ثناؤه: أَلَمْ یؤخذْ عَلَیْهِمْ مِثَاقُ الْکِتَابِ أَنْ لَا- یَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا- الْحَقَّ و قال: بَلْ کَذَبُوا بِمَا لَمْ یُحِیطُوا بِعَلْمِهِ فکانوا محصورین بالأمر و النهی،

مأمورین بقول الحق، غیر مرخص لهم فی المقام علی الجهل، أمرهم بالسؤال و التّفقه فی الدّین فقال: فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ وَ قَالَ: فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

ص: ۲۴

پس بدان ای برادر! خدایت رحمت کند-همانا خداوند فرازمنند به سبب هوش و خردی که در آفرینش بندگانش آمیخت، ایشان را از چارپایان گسسته داشت و پذیرنده امر و نهی الهی قرار داد و آنها را دو دسته ساخت، دسته ای تندرست و سلامت و دسته دیگر زیانمند و از کارافتاده؛ پس مردمان تندرست و سالم را پس از آنکه ابزار تکلیف آنها را به کمال رساند به امر و نهی الهی ویژه داشت و تکلیف را از زیانمندان و از کارافتادگان برداشت؛ زیرا آفرینش آنان را به گونه ای قرار داد که نمی توانند ادب اندوزند و دانش آموزند و خداوند گرامی و بزرگ مردم تندرست سالم را سبب بقای آنها نهاد و بقای تندرستان و سالمان را به ادب اندوزی و دانش آموزی قرار داد. اگر برای سالمان، نادانی شایسته بود، روا بود که تکلیف از ایشان برداشته شود و در آن صورت، فروفورستاده شدن کتاب های آسمانی، پیامبران و دستورها بیهوده بود و ثمره بیهودگی کتاب های آسمانی و پیامبران و دستورها، تباهی تدبیر الهی و بازگشت به عقیده طبیعت گرایان است؛ پس بنابر عدالت و حکمت الهی واجب آید که خدا آفریده ای را که قابل تکلیف آفریده، به امر و نهی ویژه دارد [و بر ایشان امر و نهی کند] تا وجود ایشان بیهوده و به خود وانهاده نباشد و او را بزرگوار دانند و یکتا خوانند و به پروردگارش اعتراف کنند و بدانند که او آفریننده و روزی دهنده ایشان است؛ چرا که گواهان پروردگارش، نمایان و آشکار و حجت هایش تابان و روشن و نشانه هایش، فروزان است. مردم را به یگانگی خدای گرامی و بزرگ فراخواند و با وجود خویش به پروردگاری و یگانگی آفریننده خویش گواهی دهند؛ زیرا آثار صنع خدا و شگفتی های تدبیرش در وجود آنها نمایان است. خدا نیز مردم را به شناخت خویش فراخواند تا نشناختن خود و دین و احکامش را بر مردم روا نداشته باشد؛ چون شخص فرزانه، نادانی در دینش و انکارورزی در آن. پس [به این سبب] خدا-ستایشش بزرگ باد-فرموده است: (مگر در کتاب از آنها پیمان گرفته نشد که درباره خداوند جز حق نگویند) [سوره اعراف (۷): ۱۶۹] و نیز فرمود: (بلکه دروغ شمردند چیزی را که به دانش آن احاطه ندارند) [سوره یونس (۱۰): ۳۹]؛ پس وظیفه مردم، تنها در امر و نهی الهی است و به انجام گفتار حق دستور یافته اند و پایداری بر نادانی را اجازه ندارند. خدا مردم را به پرسیدن نیک فهمی در دین فرمان داد و فرمود: (چرا از هر گروه ایشان، دسته ای سفر نکنند تا در امر دین، دانش اندوزند و وقتی باز گشتند، قوم خود را بیم دهند.) [سوره توبه (۹): ۱۲۲] و نیز فرمود: (اگر خودتان نمی دانید از اهل ذکر (دانشمندان اهل کتاب) پرسید.) [سوره نحل (۱۶): ۴۳]

ص: ۲۵

فلو كان يسع أهل الصّيحَةِ و السّلامه المقام علی الجهل، لما أمرهم بالسؤال و لم يكن يحتاج إلى بعثه الرّسل بالكتب و الآداب و كانوا يكونون عند ذلك بمنزله البهائم و منزله أهل الضّرر و الرّمانه، و لو كانوا كذلك لما بقوا طرفه عين، فلمّا لم يجز بقاؤهم إلّا بالأدب و التّعليم وجب أنّه لا بدّ لكلّ صحيح الخلقه كامل الآله من مؤدّب و دليل و مشير و آمر و ناه و أدب و تعليم و سؤال و مسأله.

فأحقّ ما اقتبسّه العاقل و التمسّه المتدبّر الفطن و سعى له الموقّق المصيب العلم بالدّين و معرفه ما استعبد الله به خلقه من توحیده

و شرائعه و أحكامه و أمره و نهیه و زواجره و آدابہ، إذ كانت الحجّہ ثابتہ و التّکلیف لازما و العمر یسیرا و التّسویف غیر مقبول و الشّروط من اللّٰه جلّ ذکره فیما استعبد به خلقه أن یؤدّوا جمیع فرائضه بعلم و یقین و بصیره لیكون المؤدّی لها محمودا عند ربّه مستوجبا لثوابه و عظیم جزائه لأنّ اللّٰذی یؤدّی بغير علم و بصیره لا یدری ما یؤدّی و لا یدری إلی من یؤدّی.

و إذا كان جاهلا لم یکن علی ثقہ ممّا أدّی، و لا مصدّقا، لأنّ المصدّق لا یكون مصدّقا حتّٰی یكون عارفا بما صدّق به من غیر شکّ و لا شبهه لأنّ الشّاكّ لا یكون له من الرّغبه و الرّهبه و الخضوع و التّقرب مثل ما یكون من العالم المستیقن. و قد قال اللّٰه عزّ و جلّ: إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ فصارت الشّهاده مقبوله لعلّہ العلم بالشّهاده، و لو لا العلم بالشّهاده لم تكن الشّهاده مقبوله و الأمر فی الشّاكّ المؤدّی بغير علم و بصیره إلی اللّٰه جلّ ذکره إن شاء تطوّل علیہ فقبل عمله و إن شاء ردّ علیہ لأنّ الشّروط علیہ من اللّٰه أن یؤدّی المفروض بعلم و بصیره و یقین کیلا یكونوا ممّن وصفه اللّٰه فقال تبارک و تعالی: وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّٰهَ عَلٰی حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ

ص: ۲۶

اگر برای افراد سالم، پایداری بر نادانی روا بود، ایشان را به پرستش دستور نمی دادند و به فرستادن پیامبران با کتاب ها و دستورها نیازی نبود و در این صورت مردم، بسان چهارپایان و بسان زیانمندان و از کارافتادگان بودند و اگر چنین بودند به قدر چشم برهم نهادنی بر جای نمی ماندند و چون بقایشان جز به ادب اندوزی و دانش آموزی نباشد، لازم است که به ناچار هر که سالم و ابزار تکلیفش کامل است ادب آموزنده و راهنما و مشاور و دستوردهنده و بازدارنده ای داشته باشد و راه ادب اندوزی و دانش آموزی و پرسیدن و جویدن را در پی گیرد.

پس سزاوارترین چیزی که خردورز برگردد و اندیشمند هوشیار آن را جوید و شخص توفیق یافته در آن کوشد، دانش دین و شناختن شیوه پرستشی است که خدا از آفریدگانش خواسته است که آن شیوه، یکتانگاری خدا، قوانین، فرامین، امر و نهی، بازداری ها و دستورها می باشد؛ زیرا حجّت، استوار و تکلیف، پایدار و عمر کوتاه و تأخیر، ناپذیرفته است و در روش پرستشی که خدا-یادش گرامی و بزرگ باد- از آفریدگانش خواسته، شرط است که مردم همه واجباتش را با علم و یقین و بینش به جای آورند تا انجام دهنده آنها نزد پروردگار، پسندیده و سزاوار ثواب و پاداش بزرگ او گردد؛ چون کسی که بی دانش و بینش کاری را به جای آرد، نمی داند که چه می کند و برای چه کسی به جای می آورد و چون نادان است، بر کار خویش اطمینان ندارد و آن را درست نمی انگارد؛ زیرا تا کسی به آنچه تصدیق کرده بدون گمان و تردید شناخت نداشته باشد، او را تصدیق کننده نگویند؛ چرا که تردیدگر، شوق و ترس و فروتنی و تقوی بسان دانشمند با یقین را ندارد و خدای گرامی و بزرگ فرموده است: (مگر کسانی که به حق گواهی دهند و خودشان بدانند.) [سوره زخرف (۴۳): ۸۶] پس گواهی دادن پذیرفته شد به سبب علم به گواهی، و اگر علم به گواهی نباشد، گواهی پذیرفته نیست. آن کس که با شک و بدون دانش و بینش کارش را به انجام رساند کارش با خدا-یادش بزرگ باد- است. اگر خدا خواهد با او شکیبایی کند و کردارش را پذیرد و اگر خواهد نپذیرد؛ زیرا خداوند با او شرط کرده که واجباتش را با دانش و بینش و یقین انجام دهد تا از آنان نباشد که خدای فرازمند آنان را چنین به وصف آورده. و فرموده است: (و از جمله مردمان کسی است که خدا را با دودلی پرستد؛ پس اگر خوبی به او رسد به خداپرستی به آن آرام گیرد و اگر

أَصَابَتْهُ فَتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَيَّ وَجْهَهُ حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ لِأَنَّهُ كَانَ دَاخِلًا فِيهِ بَغِيرُ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ، فَلِذَلِكَ صَارَ خُرُوجُهُ بَغِيرُ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ وَقَدْ قَالَ الْعَالَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ دَخَلَ فِي الْإِيمَانِ بَعَلَّمَ ثَبَتَ فِيهِ وَنَفَعَهُ إِيْمَانُهُ، وَمَنْ دَخَلَ فِيهِ بَغِيرُ عِلْمٍ خَرَجَ مِنْهُ كَمَا دَخَلَ فِيهِ». وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَسَنَّهُ نَبِيَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ، وَمَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ رَدَّتْهُ الرِّجَالُ».

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَكَّبِ الْفِتْنَ». وَلِهَذِهِ الْعِلَّةِ انْتَبَهَتْ عَلَى أَهْلِ دَهْرِنَا بَثُوقَ هَذِهِ الْأَدْيَانِ الْفَاسِدَةِ وَالْمَذَاهِبِ الْمَسْتَشْنَعَةِ الَّتِي قَدْ اسْتَوَفَتْ شُرَائِطَ الْكُفْرِ وَالشَّرْكَ كُلَّهَا وَذَلِكَ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ تَعَالَى وَخِذْلَانِهِ، فَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ تَوْفِيقَهُ وَأَنْ يَكُونَ إِيْمَانُهُ ثَابِتًا مُسْتَقْرًا، سَبَبَ لَهُ الْأَسْبَابُ الَّتِي تُوَدِّيهِ إِلَى أَنْ يَأْخُذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَسَنَّهُ نَبِيَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَلَّمَ وَيَقِينُ وَبَصِيرَهُ، فَذَاكَ أَثْبَتَ فِي دِينِهِ مِنَ الْجِبَالِ الرُّوَاسِي، وَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ خِذْلَانَهُ وَأَنْ يَكُونَ دِينُهُ مَعَارًا مُسْتَوْدَعًا-نَعُودَ بِاللَّهِ مِنْهُ-سَبَبَ لَهُ أَسْبَابُ الْإِسْتِحْسَانِ وَالتَّقْلِيدِ وَالتَّوَابِلِ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ وَبَصِيرَةٍ. فَذَاكَ فِي الْمَشِيئَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَتَمَّ إِيْمَانَهُ وَإِنْ شَاءَ سَلَبَهُ إِيْمَانَهُ وَلَا يُؤْمِنُ عَلَيْهِ أَنْ يَصْبِحَ مُؤْمِنًا وَيَمْسَى كَافِرًا، أَوْ يَمْسَى مُؤْمِنًا وَيَصْبِحَ كَافِرًا، لِأَنَّهُ كَلَّمَ رَأْيَ كَبِيرًا مِنَ الْكِبَرَاءِ مَالٍ مَعَهُ وَكَلَّمَ رَأْيَ شَيْئًا اسْتَحْسَنَ ظَاهِرَهُ قَبْلَهُ، وَقَدْ قَالَ الْعَالَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّبِيِّينَ عَلَى النَّبُوءَةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا-أَنْبِيَاءَ، وَخَلَقَ الْأَوْصِيَاءَ عَلَى الْوَصِيَّةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَوْصِيَاءَ، وَأَعَارَ قَوْمًا إِيْمَانًا فَإِنْ شَاءَ تَمَّمَهُ لَهُمْ وَإِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ إِيْمَانَهُ». قَالَ: وَفِيهِمْ جَرَى قَوْلُهُ: فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ.

وَذَكَرْتُ أَنَّ أُمُورًا قَدْ أَشْكَلَتْ عَلَيْكَ، لَا تَعْرِفُ حَقَائِقَهَا لِاخْتِلَافِ الرِّوَايَةِ

أَزْمُونِي بِهِ أَوْ رَسَدَ، رَوَى بَكْرَدَانْدَ، فِي دُنْيَا وَآخِرَتِ زِيَانْكَارِ اسْت؛ اَيْنَ اسْتِ آنَ زِيَانْكَارِي أَشْكَارِ. [سُورَةُ حَجِّ (۲۲): ۱۱] چُونِ أَوْ بَدُونِ دَانِشِ وَيَقِينِ بِهِ دِينِ گَرْوِيْدَه، بِيْرُونِ رَفْتَنِشِ هَمِ از دِينِ، بِي دَانِشِ وَيَقِينِ بَاشْدِ وَ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرْمُودَه اسْت: هَرْ كِه آگَاهاَنَه فِي اِيْمَانِ دَر آيِدِ، فِي اِنِ اسْتَوَارِ مَانْدِ وَ اِيْمَانِشِ سُوْدِشِ دَهْدِ وَ هَرْ كِه نَا آگَاهاَنَه بِهِ اِنِ دَر آيِدِ، نَا آگَاهاَنَه نِيْزِ از اِنِ بَر آيِدِ هَمِ چَنانِ كِه نَا آگَاهاَنَه بِهِ اِنِ دَر آمْدَه اسْتِ وَ نِيْزِ فَرْمُود: «هَرْ كِه دِيْنِشِ را از كِتَابِ خُدا وَ سَنَتِ پِيْغَمْبَرِشِ-كِه دَرُودِ خُدا وَ نَبِيْهِ بَرِ اَوْ بَادِ-بَر گِيْرِدِ از كُوهِ هَا اسْتَوَارِ تَر اسْتِ وَ كَسِي كِه دِيْنِشِ را از دِهانِ مَرْدَمِ گِيْرِدِ، هَمانِ مَرْدَمِ از دِيْنِشِ باز گَرْدانَنْد.» وَ نِيْزِ فَرْمُود: «هَرْ كِه اِمَامَتِ ما را از قُرْآنِ نَفْهَمْدِ، از فِتْنَه هَا دَر نِيَايِد.» وَ بَدِيْنِ جِهَتِ اسْتِ كِه فِي مِيانِ مَرْدَمِ رُوز گَارِ ما، كِيْشِ هَايِ باطْلِ وَ مَذاهِبِ زَشْتِي كِه تَمَامِ شُرَايِطِ كُفْرِ وَ شَرْكَ را دَارْدِ، سَرِ بَر آوَرْدَه اسْتِ. اِيْنها هَمِه بِهِ تَوْفِيقِ وَ يا نَا مَهْرَبانِي خُدايِ فَرَا زَمَنْدِ بَسْتِگِيِ دَارْدِ. هَرْ كِه را خُدا خُوا هَدِ تَوْفِيقِ يَابْدِ وَ اِيْمَانِشِ اسْتَوَارِ وَ بَر جَا مَانْدِ اسبابِي بَر اِيْشِ فَرَاهِمِ آوَرْدِ كِه دِيْنِشِ را از كِتَابِ خُدا وَ سَنَتِ پِيْغَمْبَرِشِ-دَرُودِ خُدا بَرِ اَوْ وَ بَر خَانْدانِشِ-با دَانِشِ يَقِينِ وَ بِيْنِشِ بَر گِيْرِدِ. اِيْنِ اسْتِ اَنَكِه فِي دِيْنِ خُودِ از كُوهِ هَايِ اَفْرَا شِئَه، اسْتَوَارِ تَر اسْتِ. وَ هَرْ كِه را خُدا خُوا هَدِ كِه وَا رَهْدِ وَ دِيْنِشِ عَارِيْتِ وَ نَا پايِدَارِ بَاشْدِ-از اِيْنِ حَالَتِ بِهِ خُدا پَناهِ مِي بَرِيْمِ-بَر اِيْشِ زَمِيْنَه هَايِ دَلِ خُوا هَانَه وَ پِيْرُويِ كُور كُورَانَه وَ تَأْوِيْلِ بِي دَانِشِ وَ بِيْنِشِ فَرَاهِمِ سَا زْدِ.

بِهِ خُوا اسْتِ خُدايِ فَرَا زَمَنْدِ بَسْتِگِيِ دَارْدِ؛ اِگَر خُوا هَدِ اِيْمَانِ نَا قَصْشِ را بِهِ كَمالِ رَسانْدِ وَ اِگَر خُوا هَدِ از اَوْ باز سْتانْدِ. وَ فِي اِمَانِ

نیست که سحرگاه مؤمن و شب هنگام کافر باشد یا شب هنگام مؤمن و سحرگاه کافر گردد؛ زیرا چنین شخصی هرگاه یکی از بزرگان را ببیند به او گراید و هرچه را نیک روی ببیند بپذیرد در حالی که امام علیه السلام فرموده است: خدای گرامی و بزرگ پیامبران را برای پیامبری آفرید و جز پیامبر نباشند و اوصیا را برای جانشینی آفرید و جز آن نباشد و به مردمی ایمان را عاریت داد، اگر خواهد ایمان را برای آنها به کمال رساند و اگر خواهد از آنها بازستاند و درباره اینان گفتار خدا درست است که (و ایمان برخی پابرجا و بعضی ناپایدار است) [سوره انعام (۶): ۹۸]

تو یادآور شدی که مطالبی برایت سخت و مشکل شده که به سبب اختلاف روایت های وارد شده در آنها، حقیقت های آنها را در نمی یابی و می دانی که

ص: ۲۹

فیها و انک تعلم ان اختلاف الروایه فیها لاختلاف عللها و اسبابها و انک لا تجد بحضرتک من تذاکره و تفاوضه ممن تتق بعلمه فیها و قلت انک تحب ان یكون عندک کتاب کاف یجمع [فیه] من جمیع فنون علم الدین، ما یکتفی به المتعلم و یرجع الیه المسترشد، و یأخذ منه من یرید علم الدین و العمل به بالآثار الصّحیحه عن الصادقین علیهم السلام و السینن القائمه الّتی علیها العمل و بها یؤدی فرض الله عزّ و جلّ و سنّه نبیّه صلی الله علیه و آله و سلّم، و قلت لو کان ذلک رجوت ان یكون ذلک سببا یتدارک الله [تعالی] بمعونته و توفیقه إخواننا و أهل ملتنا و یقبل بهم الی مرادهم.

یا اخی ارشدک الله انّه لا یسع احدا تمیز شیء ممّا اختلف الروایه فیہ عن العلماء علیهم السلام برأیه إلا علی ما أطلقه العالم بقوله علیه السلام: «اعرضوها علی کتاب الله فما وافق کتاب الله عزّ و جلّ فخذوه، و ما خالف کتاب الله فردّوه». و قوله علیه السلام:

«دعوا ما وافق القوم فإنّ الرّشد فی خلافهم». و قوله علیه السلام: «خذوا بالمجمع علیه، فإنّ المجمع علیه لا ریب فیہ». و نحن لا نعرف من جمیع ذلک إلا أقلّه و لا نجد شیئا أحوط و لا أوسع من ردّ علم ذلک کله الی العالم علیه السلام و قبول ما وسع من الأمر فیہ بقوله علیه السلام: بأيّما أخذتم من باب التّسليم وسعکم. و قد یرر الله و له الحمد تألیف ما سألت و أرجو ان یكون بحیث توخّیت فمهما کان فیہ من تقصیر فلم تقصیر نیتنا فی إهداء التّصحیحه إذ كانت واجبه لإخواننا و أهل ملتنا مع ما رجونا ان نكون مشارکین لکلّ من اقتبس منه و عمل بما فیہ دهرنا هذا و فی غابره الی انقضاء الدّنیاء، إذ الرّب عزّ و جلّ واحد و الرّسول محمّد خاتم النّبیین صلوات الله و سلامه علیه و آله واحد و الشّریعه واحده و حلال محمّد حلال و حرامه حرام الی یوم القیامه. و وسّعنا قلیلا کتاب الحجّه و ان لم نکمله علی

ص: ۳۰

اختلاف به جهت اختلاف در علل و اسباب آن است و به دانشمندی که در این باره به دانشش اعتماد داشته باشی دست رسی نداری تا با وی به صحبت و گفت و گو پردازی، و گفتمی دوست داری کتابی داشته باشی که همه رشته های علم دین در آن گرد آمده آنگونه که دانشجو را بی نیاز سازد و هدایت خواه به آن مراجعه کند و آن کس که علم دین و عمل به اخبار

درست امامان راست پیشه و سنت های استوار مورد عمل را خواهد از آن کتاب برگیرد و واجبات خدا و سنت پیامبر براساس آن کتاب انجام گیرد و گفتی اگر چنین کتابی باشد امیدوارم خدای فرازمند با یاری و توفیق خویش، برادران و هم مذهبیان ما را به صلاح آرد و به سوی رهبران خود سوق دهد.

ای برادر! -خداوند هدایت کند- بدان که برای کسی روا نباشد تا با نظر خود، روایت های مختلفی که از امامان علیهم السلام رسیده است، تشخیص دهد مگر به دستور خود امام-علیه السلام- که فرمود: «آن (روایت ها) را با قرآن بسنجید، آن را که با کتاب خدای گرامی و بزرگ مطابق است برگیرید و آن را که مخالف کتاب خداوند است، پس زیند» و فرمایش او که، آنچه مطابق با گفتار عامه است واگذارید که هدایت در مخالفت با آنان است و نیز فرمود: «روایتی که مورد پذیرش همگان است برگیرید؛ زیرا در آنچه مورد پذیرش همگان است تردیدی نیست، ما با این دستور تنها مقدار اندکی از روایت ها را تشخیص می دهیم و (درباره باقی روایت ها) راهی نمی یابیم که از بازگرداندن آن روایات به خود امام علیه السلام فراخ تر و بااحتیاطتر باشد. و دستور فراخی را که امام علیه السلام داده است بپذیریم که فرمود: «هر کدام از روایت های مختلف را که برای پذیرفتن آن، برگیرید، برایتان رواست.» خدای را سپاس که گردآوری کتابی را که خواستی، میسر کرد. امیدوارم چنان باشد که خواستی. اگر در آن کوتاهی شده باشد در نیت خیرخواهی ما کوتاهی نبوده است؛ چون خیرخواهی برادران و هم مذهبیان بر ما واجب است و نیز، امیدواریم که با مردم این زمان و برجای ماندگان آنها که تا پایان دنیا از این کتاب استفاده و به آن عمل می کنند در پاداش ایشان شریک باشیم؛ زیرا پروردگار بزرگ و گرامی یکی است و پیامبر، محمد، آخرین پیامبران -سلام و درود خداوند بر او و خاندانش باد- یکی است و شریعت یکی است و حلال محمد، حلال و حرامش، حرام است تا روز رستاخیز. ما کتاب حجت را اندکی گسترش دادیم، اگرچه آن گونه که شایسته اش بود تکمیل نکردیم؛

ص: ۳۱

استحقاقه لأننا کرهنا أن نبخس حظوظه کلها و أرجو أن یسهل الله عزّ و جلّ إمضاء ما قدّمنا من التّیّه إن تأخّر الأجل صَنَفْنَا کِتَابَا أَوْسَع و أَکْمَل منه نَوْفیه حَقُوقَه کُلَّهَا إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى و به الحول و القوّه و إلیه الرّغبه فی الزّیاده فی المعونه و التّوفیق. و الصّلاه علی سیدنا محمّد النّبیّ و آله الطّاهرین الأخیار.

و أوّل ما أبدأ به و أفتتح به کتابی هذا، کتاب العقل و فضائل العلم و ارتفاع درجه أهله و علوّ قدرهم و نقص الجهل و خساسه أهله و سقوط منزلتهم، إذ كان العقل هو القطب الّذی علیه المدار و به یحتجّ و له الثّواب و علیه العقاب [و الله الموقّ].

ص: ۳۲

چون خوش نداشتیم که تمام بهره های آن را بکاهیم و امیدوارم که خداوند بزرگ و گرامی تحقّق نیت ما را آسان گرداند تا اگر اجل مهلت دهد، کتابی گسترده تر و کامل تر از این گردآورم که اگر خدای فرازمند خواهد تمام حَقّش را به جای آورم.

نیرو و توانایی از اوست و امید فزونی یاری و توفیق به اوست و درود بر سرورمان محمّد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم و خاندان برگزیده پاکش. نخستین کتابی که این تألیفم را با آن آغاز می کنم، کتاب عقل و فضیلت های دانش و بلندی درجه

و ارجمندی دانشمندان و نقص نادانی و پستی و بی ارزشی نادانان می باشد؛ چرا که خردمحوری است که همه چیز بر گرد آن می چرخد و به وسیله آن برهان آورده می شود و پاداش و کیفر برای آن است. [و خدا توفیق دهنده است].

ص: ۳۳

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب العقل و الجهل [۱] ۱- أخبرنا أبو جعفر محمد بن يعقوب قال: حدثني عدّه من أصحابنا منهم محمد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَلَا أَكْمَلْتَكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبَّ، أَمَا إِنِّي إِيَّاكَ أَمَرْتُ وَإِيَّاكَ أَنْهَيْتُ وَإِيَّاكَ أَعَقَبْتُ وَإِيَّاكَ أَثَيْبْتُ.

[۲] ۲- علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن عمرو بن عثمان، عن مفضل بن صالح، عن سعد بن طريف، عن الأصمغ بن نباته، عن علي عليه السلام قال:

هبط جبرئيل على آدم عليه السلام فقال: يا آدم إني أمرت أن أخيرك واحده من ثلاث فاخترها و دع اثنتين فقال له آدم: يا جبرئيل و ما الثلاث؟ فقال: العقل و الحياء و الدين فقال آدم، إني قد اخترت العقل فقال جبرئيل للحياء و الدين: انصرفا و دعاه فقالا: يا جبرئيل إنا أمرنا أن نكون مع العقل حيث كان قال: فشأنكما و عرج.

[۳] ۳- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن بعض أصحابنا رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: ما العقل؟ قال: ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان قال: قلت:

ص: ۳۴

کتاب عقل و جهل

[۱] ۱- امام باقر عليه السلام فرماید: چون خداوند خرد را آفرید، او را به سخن درآورد و به او فرمود: پیش آی، پس پیش آمد؛ سپس گفت: باز گرد، پس باز گشت؛ آن گاه فرمود: به ارجمندی و شوکت سوگند، آفریده ای نزد من که از تو دوست داشتنی تر باشد نیافریدم و تو را تنها به کسانی که دوستشان دارم به طور کامل ارزانی داشتم. همانا فرمان و بازداشتن و کیفر و پاداشم به تو متوجه است.

[۲] ۲- حضرت علی علیه السلام فرمود: جبرئیل بر آدم فرود آمد و گفت: ای آدم، من دستور دارم که تو را در بر گزیدن یکی از سه چیز مخیر سازم، پس یکی را برگزین و دو تا را وارهان. حضرت آدم به او گفت: ای جبرئیل! آن سه چیز چیست؟ گفت: خرد، آزر و دین. آدم علیه السلام گفت: خرد را برگزیدم. جبرئیل به آزر و دین گفت: شما باز گردید و او را وانهد. آن دو گفتند: ای جبرئیل، ما دستور داریم هر کجا که خرد باشد با او باشیم. گفت: خود دانید و [آنگاه] فراز گرفت.

[۳]۳- شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: خرد چیست؟ فرمود: آنچه که با آن خدای بخشایشگر را پرستش کنند و بهشت به دست آرند. راوی گوید که

ص: ۳۵

فَالَّذِي كَانَ فِي مَعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ: تِلْكَ النَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَهِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ.

[۴]۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن الحسن بن الجهم قال:

سمعت الرضا عليه السلام يقول: صديق كل امرئ عقله و عدوه جهله.

[۵]۵- و عنه، عن أحمد بن محمد بن محمد، عن ابن فضال، عن الحسن بن الجهم قال:

قلت لأبي الحسن عليه السلام: إن عندنا قوما لهم محبة و ليست لهم تلك العزيمه يقولون بهذا القول؟ فقال: ليس أولئك ممن عاتب الله إنما قال الله: فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ.

[۶]۶- أحمد بن إدريس، عن محمد بن حسان، عن أبي محمد الزاذلي، عن سيف بن عميره، عن إسحاق بن عمار قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: من كان عاقلا كان له دين، و من كان له دين دخل الجنة.

[۷]۷- عنه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن الحسن بن علي بن يقطين، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنما يداق الله العباد في الحساب يوم القيامة على قدر ما آتاهم من العقول في الدنيا.

[۸]۸- علي بن محمد بن عبد الله، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام فلان من عبادته و دينه و فضله! فقال: كيف عقله؟ قلت: لا أدري، فقال: إن الثواب على قدر العقل، إن رجلا من بني إسرائيل

ص: ۳۶

عرض کردم: پس آنچه معاویه داشت، چه بود؟ فرمود: آن کاری خردنما بود و کاری شیطنت آمیز. آن، خرد را ماند ولی خرد نباشد.

[۴]۴- امام رضا علیه السلام فرمود: دوست هر انسانی، خرد او و دشمنش، نادانی او باشد.

[۵]۵- حسن جهم گوید: به امام کاظم علیه السلام گفتم: نزد ما گروهی هستند که بر امام مهر می ورزند؛ ولی آن تصمیم

استوار را ندارند و در گفتار دوستدارند [و در کردار فروگذار]. فرمود: آنها در زمره کسانی نیستند که خداوند آنان را نکوهش کرده است؛ همانا خدا می فرماید: (ای صاحبان بینش! عبرت گیرید.) [سوره حشر (۵۹): ۲].

[۶]۶- امام صادق علیه السلام فرمود: هر که خردمند است دیندار باشد و آنکه دیندار باشد به بهشت در آید.

[۷]۷- امام باقر علیه السلام فرمود: خدا در روز رستاخیز در حساب بندگانش به اندازه خردی که در دنیا به آنها داده است، باریک بینی می کند.

[۸]۸- سلیمان دیلمی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فلانی در عبادت و دینداری و فضیلت چنین وچنان است. فرمود: خردش چگونه است؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: پاداش به قدر خرد باشد.

همانا مردی از بنی اسرائیل در یکی از جزایر دریا که سبز و خرم و پر آب

ص: ۳۷

كان يعبد الله في جزيرة من جزائر البحر خضراء نضرة كثيرة الشجر ظاهره الماء و إن ملكا من الملائكة مر به فقال: يا رب أرني ثواب عبدك هذا فأراه الله [تعالى] ذلك؛ فاستقله الملك فأوحى الله [تعالى] إليه: أن اصحبه فأتاه الملك في صورة إنسي فقال له: من أنت؟ قال: أنا رجل عابد بلغني مكانك و عبادتك في هذا المكان فأتيتك لأعبد الله معك فكان معه يومه ذلك فلما أصبح قال له الملك: إن مكانك لنزه و ما يصلح إلا للعبادة فقال له العابد: إن لمكاننا هذا عيبا فقال له: و ما هو؟ قال: ليس لربنا بهيمة فلو كان له حمار رعيناه في هذا الموضع فإن هذا الحشيش يضيع، فقال له [ذلك] الملك: و ما لربك حمار؟ فقال: لو كان له حمار ما كان يضيع مثل هذا الحشيش فأوحى الله إلى الملك إنما أثيبه على قدر عقله.

[۹]۹- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن الشكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: إذا بلغكم عن رجل حسن حال فانظروا في حسن عقله، فإنما يجازي بعقله.

[۱۰]۱۰- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان قال:

ذكرت لأبي عبد الله عليه السلام رجلا مبتلى بالوضوء و الصلاه، و قلت: هو رجل عاقل فقال: أبو عبد الله و أي عقل له و هو يطيع الشيطان، فقلت: له: و كيف يطيع الشيطان فقال: سله هذا الذي يأتيه من أي شيء هو فإنه يقول لك: من عمل الشيطان.

[۱۱]۱۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض

ص: ۳۸

و درخت بود، خدا را عبادت می کرد. یکی از فرشتگان بر او گذر کرد و عرض کرد: پروردگارا، مقدار پاداش این بنده ات را به من نشان بده. خداوند فرازند آن را به او نمایاند و او آن را اندک شمرد. خدای فرازند به او وحی نمود: همراه او باش.

آن فرشته به صورت انسانی نزد او آمد. عابد گفت: تو کیستی؟ گفت: مردی عابد هستم که از جایگاه و عبادت تو در اینجا آگاهی یافتم نزد تو آمدم تا همراه تو خدا را عبادت کنم. پس آن روز را با او بود. وقتی سحر شد، فرشته او را گفت:

همانا جای پاکیزه ای داری و تنها برای عبادت نیکوست. عابد گفت: اینجا یک عیب دارد. پرسید: آن عیب چیست؟ گفت: پروردگار ما چهارپایی ندارد. اگر خری داشت در اینجا می چرانیدمش که به راستی، این علف از بین می رود. آن فرشته به او گفت: پروردگارت خری ندارد؟ گفت: اگر خری داشت، چنین علفی تباه نمی شد. خدا به فرشته وحی کرد: همانا او را به قدر خردش پاداش می دهم.

[۹]۹- امام صادق علیه السلام از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل می کند: چون نیک حالی مردی به شما رسید، در نیکی خردش بنگرید؛ چرا که تنها به اندازه خردش پاداش داده شود.

[۱۰]۱۰- عبد الله سنان گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردی در وضو و نماز به وسواس گرفتار آمده است و نیز گفتم: او مرد خردمندی است.

فرمود: چه خردی که شیطان را فرمان می برد. عرض کردم: چگونه شیطان را فرمان می برد؟ فرمود: از او پرس و سوسه ای که به او دست می دهد از چیست؟ پس بی گمان تو را خواهد گفت که کار شیطان است.

[۱۱]۱۱- پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: خداوند چیزی برتر از خرد به بندگانش ارزانی

ص: ۳۹

أصحابه، رفعه قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ما قسم الله للعباد شيئاً أفضل من العقل، فنوم العاقل أفضل من سهر الجاهل وإقامة العاقل أفضل من شخوص الجاهل ولا بعث الله نبياً ولا رسولا حتى يستكمل العقل ويكون عقله أفضل من جميع عقول أمته و ما يضمم النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ في نفسه أفضل من اجتهاد المجتهدين، و ما أدى العبد فرائض الله حتى عقل عنه و لا بلغ جميع العابدين في فضل عبادتهم ما بلغ العاقل و العقلاء هم أولو الألباب، الذين قال الله تعالى: و ما يتذكر إلا أولوا الألباب.

[۱۲]۱۲- أبو عبد الله الأشعري، عن بعض أصحابنا رفعه، عن هشام بن الحكم قال، قال لي أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام:

يا هشام إن الله تبارك و تعالى بشر أهل العقل و الفهم في كتابه فقال: فَبَشَّرَ عِبَادَ الَّذِينَ يَشْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمْ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ. يا هشام: إن الله تبارك و تعالى أكمل للناس الحجج بالعقول. و نصر النبيين بالبيان و دلهم على ربوبيته بالأدلة فقال: وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ، وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْدِيرِ الْرِّيَاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. يا هشام قد جعل الله ذلك

دلیلا علی معرفته بأن لهم مدبرا، فقال: وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ؛ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. و قال: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ

ص: ۴۰

نفرموده است؛ پس خوابیدن خردمند از شب بیداری نادان و خانه گزینی و گمنامی خردمند از شهرت جوئی نادان برتر باشد و خدا پیامبر و فرستاده ای بر نینگیخت جز برای آنکه خرد را به کمال رساند و خرد او برتر از خردهای امتش باشد و آنچه پیامبر در خاطر دارد از کوشیدن کوشایان بالاتر است. تا بنده ای واجبات خدا را با خرد در نیابد، آنها را به جای نیآورده است و همه عبادت پیشگان در فضیلت عبادتشان به جایگاه خردمند برسند. خردمندان همان خردمندان هستند که خدای فرازند درباره ایشان فرمود: (و تنها خردمندان عبرت گیرند). [سوره بقره (۲): ۲۶۹].

[۱۲]۱۲- هشام حکم گوید: امام کاظم علیه السلام به من فرمود: ای هشام! خدای فرازند در کتاب خود به خردورزان نوید داده و فرموده است: (به آن بندگانم مژده ده که هر سخن را می شنوند و بهترین آن را پیروی می کنند، ایشانند که خدا راهشان نموده و ایشانند خردمندان). [سوره زمر (۳۹): ۱۷ و ۱۸].

ای هشام! همانا خدای فرازند، حجت ها را به وسیله خردها برای مردم تمام کرد و پیغمبران را با بیان یاری رساند و با برهان ها به پروردگاری خویش، رهنمونشان ساخت و فرمود: (و خدای شما، خدایی است یگانه. خدایی جز او نیست، بخشاینده است و مهربان* به راستی، در آفرینش آسمان و زمین و آمدوشد شب و روز و کشتی ها که در دریا به سود مردم روان می شوند و آبی که خدا از آسمان فرو فرستاد که با آن زمین را پس از مردگی اش زنده گرداند و از همه جنندگان در آن پراکند و گردش بادها و ابر رام شده میان آسمان و زمین، نشانه هایی است برای مردمی که خرد را به کار می برند). [سوره بقره (۲): ۱۶۳ و ۱۶۴].

ای هشام! خدا اینها را نشانه ای بر شناخت خود نهاد که بی گمان تدبیرگری دارند، پس فرموده است: (و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام کرد و ستارگان به فرمان او رام شده اند. همانا در اینها نشانه هایی است برای مردمی که خرد را به کار می بندند). [سوره نحل (۱۶): ۱۲] او فرمود: (اوست که شما را از خاک آفرید، آن گاه از نطفه ای، سپس از پاره گوشتی، سپس شما را کودکی خرد [از رحم مادر] بیرون آورد

ص: ۴۱

ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلِ وَ لِيَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَدَّدًا وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَ قَالَ: إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَضْرِيحِ الرِّيَّاحِ [وَ السَّحَابِ الْمَسْخُورِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ] لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. وَ قَالَ: يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. وَ قَالَ: وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٍ وَ نَخِيلٍ، صِهْرًا وَ عَيْرًا صِهْرًا وَ عَيْرًا بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفُضٍ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. وَ قَالَ:

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. وَقَالَ: قُلْ لِعَالُوا أَلْ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ، نَحْنُ نَنْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. وَقَالَ: هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ، تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسِكُمْ، كَذَلِكَ نَفَصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. يَا هِشَامُ: ثُمَّ وَعَظَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَرَغَّبَهُمْ فِي الْآخِرَةِ فَقَالَ: وَمَا الْحَيَاءُ إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَكَذَلِكَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. يَا هِشَامُ: ثُمَّ خَوَّفَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ عِقَابَهُ فَقَالَ تَعَالَى: ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ. وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ. وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. وَقَالَ: إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ، بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

يا هِشَامُ: إِنَّ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ فَقَالَ: وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ. يَا هِشَامُ: ثُمَّ ذَمَّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ فَقَالَ: وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا

ص: ٤٢

تا هنگامی که به توانایی کامل برسید و سپس پیر شوید و بعضی از شما پیش از پیری بمیرد تا به سرآمدی نامبرده برسید، و باشد که خرد را به کار بندید. [سوره غافر (٤٠): ٦٧] همانا در گردش شب و روز و رزقی که خدا از آسمان فرومی فرستد تا بوسیله آن زمین را پس از مرگش زنده گرداند و در حرکت بادها [و در تسخیر شدن ابرها بین آسمان و زمین] نشانه هایی است برای مردمی که خرد را به کار می بندند. [جاثیه (٤٥): آیه ٥] و باز فرمود: (زمین را پس از مردگی اش زنده می کند. ما نشانه ها [ی قدرت خود را] روشن کردیم؛ شاید خرد را به کار بندید.) [حدید (٥٧): آیه ١٧] و نیز فرمود: (و باغ هایی از تاک ها و کشتزار و نخلستان هایی از یک ریشه و نه از یک ریشه، ولی میوه بعضی را بر برخی برتری داده ایم. در اینها نشانه هایی است برای آنانی که خرد را به کار می بندند.) [رعد (١٣): آیه ٤] و فرمود: (و از نشانه هایش این است که برق را برای بیم و امید به شما می نمایاند و از آسمان، آبی فرود می آرد تا زمین را پس از مردگی اش زنده کند. در اینها نشانه هایی است برای مردمی که خرد را به کار می بندند.) [روم (٣٠): آیه ٢٤] و فرمود: (بگو: بیاید آنچه پروردگارتان برایتان حرام کرده بخوانم: اینکه چیزی را با او شریک نگیرید و با پدر و مادر نیکی کنید و فرزندانان را از ترس تنگدستی نکشید که ما شما و آنها را روزی می دهیم و پیرامون کارهای زشت، چه آشکار و چه نهانش، نگردید و جانی را که خداوند [کشتن آن را] حرام کرده نکشید مگر به حق. اینهاست که شما را به آن سفارش کرده است؛ شاید خرد را به کار بندید.) [انعام (٦): آیه ١٥١] و باز فرمود: (آیا بعضی از بردگان شما در اموالی که به شما داده ایم، شریکتان می باشند تا در دارایی برابر باشید و از آنان بترسید همان طور که از یکدیگر می ترسید. این چنین آیات را برای مردمی که خرد را به کار می بندند، به تفصیل بیان می کنیم.) [روم (٣٠): آیه ٢٨].

ای هِشَامُ! سپس خدا، خردمندان را اندرز داده و به آخرت تشویقشان کرده و فرموده است: (و زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست و همانا سرای واپسین برای پرهیزکاران بهتر است. چرا نمی اندیشید؟) [انعام (٦): آیه ٣٢].

ای هِشَامُ! سپس خدا آنان را که درباره کيفرش نمی اندیشند، بیم داده و فرموده است: (سپس دیگران را سرنگون ساختیم* و شما صبح گاهان بر [ویرانه] آنها می گذرید* و شامگاهان نیز؛ پس چرا اندیشه نمی کنید.) [صافات (٣٧): آیه ١٣٦-١٣٨] و

فرمود: (ما بر مردم این شهر به سزای نافرمانی و بدکاری که می کرده اند، عذابی از آسمان فرآوریم* و از آن نشانه ای روشن به جا گذاشته ایم برای آنهایی که خرد را به کار می بندند). [عنکبوت (۲۹): آیه ۳۴ و ۳۵].

ای هشام! خرد همراه دانش است که خدا فرمود: (این مثل ها را برای مردم، می زنیم و جز دانایان آنها را در نمی یابند) [عنکبوت (۲۹): آیه ۴۳]

ای هشام! سپس کسانی را که اندیشه نمی کنند، نکوهش کرد و فرمود: (و چون

ص: ۴۳

مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَنْبَغُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ. لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ. وَقَالَ: وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِينَ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.

و قال: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ.

و قال: أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا- كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً. وَقَالَ: لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرَىٰ مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ، بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيداً تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ.

و قال: وَ تَسْتَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ. يا هشام: ثم ذم الله الكثرة فقال: وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ قال:

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ: قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. وَقَالَ: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْلَجْنَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا، لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ. يا هشام ثم مدح القله فقال: وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ. وَقَالَ: وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ. وَقَالَ: وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ. وَ قال: وَ مَنْ آمَنَ وَ مِمَّا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا- قَلِيلٌ. وَقَالَ: وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا- يَعْلَمُونَ. وَقَالَ: وَ أَكْثَرُهُمْ لَا- يَعْقِلُونَ. وَقَالَ: وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. يا هشام ثم ذكر أولى الألباب بأحسن الذكر و حلاهم بأحسن الحليه، فقال: يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مِمَّا يَذْكَرُ إِلَّا- أُولُوا الْأَلْبَابِ. وَقَالَ: وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مِمَّا يَذْكَرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ. وَقَالَ: إِنْ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ. وَقَالَ: أَ فَمَنْ يَعْلَمُ

ص: ۴۴

به آن ها-مشركان-گفته شود از آنچه خدا فرورستاده، پیروی کنید، گویند: بلکه از آیینی که پدران خویش را بر آن یافتیم، پیروی می کنیم؛ و گرچه پدرانشان چیزی نمی فهمیدند و رهیافته نبودند. [بقره (۲): آیه ۱۷۰] و باز فرمود: (داستان کافران چنان است که کسی به چیزی که جز صدایی و فریادی نمی شنود، بانگ زند. کرانند و گنگانند و کورانند؛ پس هیچ در نمی یابند). [بقره (۲): آیه ۱۷۱] و فرمود: (کسانی از آنها به تو گوش فرادارند، ولی مگر می توانی کران را بشنوانی گرچه خرد را به کار نمی بندند). [یونس (۱۰): آیه ۴۲] و فرمود: (یا مگر پنداری که بیشتر آنها می شنوند یا درمی یابند؟ ایشان جز مانند

چارپایان نیستند، بلکه گمراه ترند.) [فرقان (۲۵) : آیه ۴۴] و فرمود: (همه آنها با شما کارزار نکنند مگر در آبادی های استوار شده یا از پس دیوارها. دلیری ایشان میان خودشان سخت است؛ آنان را با هم و به هم ساخته می پنداری ولی دل هایشان پراکنده است. این بدان سبب است که آنها مردمی بیخردند.) [حشر (۵۹) : آیه ۱۴] و فرمود: (خود را از یاد می برید در حالی که کتاب آسمانی می خوانید. آیا اندیشه نمی کنید.) [بقره (۲) : آیه ۴۴].

ای هشام! خدا اکثریت را نکوهش کرده و فرموده است: (و اگر از بیشتر مردم زمین فرمان بری تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد.) [انعام (۶) : آیه ۱۱۶] و باز فرمود:

(و اگر از آنها بررسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است، هر آینه گویند: خدا. بگو:

سپاس و ستایش از آن خداست، بلکه بیشترشان نمی دانند.) [لقمان (۳۱) آیه ۲۵] و نیز فرمود: (و اگر از آنان بررسی چه کسی از آسمان باران فرستد که زمین را پس از مردنش به آن زنده کرد، هر آینه گویند: خدا. بگو: ستایش از آن خداست؛ ولی بیشترشان اندیشه نمی کنند.) [عنکبوت (۲۹) : آیه ۶۳].

ای هشام سپس اقلیت را ستود و فرمود: (و اندکی از بندگانم پیوسته سپاسگزارند.) [سبا (۳۴) : آیه ۱۳] و فرمود: (ایشان اندکند.) [ص (۳۸) : آیه ۲۴] و باز فرمود: (و مردی باایمان از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان می داشت، گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگارم خدای یکتاست؟) [غافر (۴۰) آیه ۲۸] و نیز فرمود: (و هر که ایمان آورد و جز اندکی به او [نوح] ایمان نیاوردند.) [هود (۱۱) : آیه ۴۰] و باز فرمود: (ولی بیشترشان نمی دانند.) [انعام (۶) : آیه ۳۷] و فرمود: (و بیشترشان نمی اندیشند.) [مائده (۵) : آیه ۱۰۳] و فرمود: (و بیشترشان درک نمی کنند.) [.]

ای هشام! سپس خردمندان خرد را با نیکوترین یادآوری یاد کرده و ایشان را با نیکوترین آراستگی آراسته و فرموده است: (خدا حکمت را به هر که خواهد دهد و به هر که حکمت دهند به راستی او را نیکی های بسیاری داده اند و جز خردمندان یاد نکنند و پند نگیرند.) [بقره (۲) : آیه ۲۶۹] و فرمود: (و آنان که در دانش استوارند گویند که ما به قرآن گرویده ایم. همه از سوی پروردگار ماست و این را جز خردمندان یاد نکنند و پند نگیرند.) [آل عمران (۳) : آیه ۷] و نیز فرمود: (همانا در آفرینش آسمان ها و زمین و آمدوشد شب و روز خردمندان را نشانه هایی است) [آل عمران (۳) : آیه ۱۹۰] و باز

ص: ۴۵

إِنَّمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. و قال:

أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أَنْزَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا ۖ وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ، قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. و قال: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ. و قال:

و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْهُدَىٰ، وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًى وَ ذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ، و قال: وَ ذَكَرْنَا فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ. يا هشام إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَمَذَكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ. يعنى: عقل: و قال: وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ قَالَ:

الفهم و العقل. يا هشام إن لقمان قال لابنه:

تواضع للحق تكن أعقل الناس و إن الكيس لدى الحق يسير، يا بني إن الدنيا بحر عميق، قد غرق فيها عالم كثير فلتكن سفيتك فيها تقوى الله، و حشوها الإيمان و شرعها التوكل و قيمها العقل و دليلها العلم و سكاها الصبر. يا هشام إن لكل شيء دليلا و دليل العقل التفكير، و دليل التفكير الصمت، و لكل شيء مطية و مطية العقل التواضع و كفى بك جهلا أن تركب ما نهيت عنه. يا هشام ما بعث الله أنبياءه و رسله إلى عباده إلا ليعقلوا عن الله فأحسنهم استجابته أحسنهم معرفه، و أعلمهم بأمر الله أحسنهم عقلا، و أكملهم عقلا. أرفعهم درجه في الدنيا و الآخرة. يا هشام إن الله على الناس حجتين: حجة ظاهره و حجة باطنه؛ فأما الظاهره فالرسل و الأنبياء و الأئمة عليهم السلام، و أما الباطنه فالعقول. يا هشام إن العاقل الذي لا يشغل الحلال شكره و لا يغلب الحرام صبره.

يا هشام من سلط ثلاثا على ثلاث فكاثما أعان على هدم عقله: من أظلم نور تفكره بطول أمله و محاطرائف حكمته بفضول كلامه و أطفأ نور عبرته

بشهوات نفسه فكاثما أعان هواه على هدم عقله و من هدم عقله أفسد عليه

ص: ٤٤

فرمود: (آیا آنکه می داند آنچه از پروردگارت به تو فروفرستاده شده راست و درست است، همچون کسی است که نایبناست. تنها خردمندان پند می گیرند.) [رعد (۱۳): آیه ۱۹] و نیز فرمود: (آیا [آن کافر ناسپاس بهتر است] یا کسی که در ساعات شب در حال سجده و ایستاده مشغول عبادت است و از سرای واپسین بیم دارد و به بخشایش پروردگارش امید می دارد؟ بگو: آیا کسانی که می دانند با آنان که نمی دانند، یکسانند؟ تنها خردمندان پند می پذیرند.) [زمر (۳۹): آیه ۹] و فرموده است: (کتابی است فرخنده و بابرکت که آن را فروفرستادیم تا در آیاتش بیندیشند و تا خردمندان پند گیرند.) [ص (۳۸): آیه ۲۹] و فرمود: (و هرآینه موسی را رهنمونی دادیم و به بنی اسرائیل کتاب [تورات] را به میراث دادیم* که خردمندان را رهنمون و یادکرد و پندی است.) [غافر (۴۰): آیه ۵۳-۵۴] و فرمود: (یادآوری کن و پند ده که یادآوری مؤمنان را سود دهد.) [ذاریات (۵۱): آیه ۵۵].

ای هشام! خدای والا در کتابش می فرماید: (همانا در این کتاب یادآوری است برای آنکه دلی دارد) [ق (۵۰): آیه ۳۷]؛ یعنی خرد دارد و فرمود: (همانا به لقمان حکمت دادیم.) [لقمان (۳۱): آیه ۱۲]. فرمود: مقصود از حکمت، فهم و خرد است.

ای هشام! لقمان به پسرش گفت: در برابر حق سر فرود آر تا خردمندترین مردم باشی و به راستی زیرکی در برابر حق اندک ناچیز است. پسر دلبندم! هرآینه دنیا دریای ژرفی است که مردمانی بسیار در آن غرقه گشته اند و باید کشتی تو در آن دریا، پرهیزکاری خدا باشد و کشتی ای آکنده از ایمان و بادبانش توکل و ناخدایش خرد و رهبرش دانش و لنگرش شکیبائی می باشد.

ای هشام! برای هرچیزی نشانه ای است و نشانه خرد، اندیشیدن و نشانه اندیشیدن، خاموشی است و برای هرچیزی راه برنده ای

است و راه برنده خرد، فروتنی است و نادانی تو را همین بس باشد که بر کاری دست یازی که از آن بازداشته شده ای.

ای هشام! خدا پیامبران و فرستادگانش را به سوی بندگانش نفرستاد مگر برای آنکه خرد و شناخت را از خدا یابند. هر که نیکوتر پذیرد، شناختش نیکو است و آنکه به فرمان خدا داناتر است، خردش نیکوتر است و آنکه خردش کامل تر است، جایگاهش در دنیا و آخرت فرازتر است.

ای هشام! همانا خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان. حجت آشکار، فرستادگان و پیامبران و امامان علیهم السلام هستند و حجت پنهان، خرد مردمان باشد.

ای هشام! خردمند کسی است که حلال، از سپاسگزاری اش باز ندارد و حرام بر شکیبایی اش چیره نشود.

ای هشام! هر که سه چیز را بر سه چیز چیره گرداند به ویرانی خردش یاری رسانده است: هر که پرتواندیشه اش را با درازی آرزویش تاریک کند و آنکه شگفتی های حکمتش را با سخن بیهوده اش نابود گرداند و فروغ پندگیری اش را با خواهش های نفسش خاموش نماید، گویا هوس خود را برای ویرانی خردش یاری رسانده است و هر که خردش را ویران کند، دین و دنیایش را تباہ کرده است.

ص: ۴۷

دینه و دنیا. یا هشام کیف یزکو عند الله عملک و أنت قد شغلت قلبک عن أمر ربک و أطعت هواک علی غلبه عقلک. یا هشام الصبر علی الوحده علامه قوه العقل، فمن عقل عن الله اعتزل أهل الدنيا و الراغبین فیها و رغب فیما عند الله و کان الله أنسه فی الوحده و صاحبه فی الوحده و غناه فی العیله و معزّه من غیر عشیره. یا هشام نصب الحق لطاعه الله و لا نجاه إلا بالطاعه و الطاعه بالعلم و العلم بالتعلم و التعلّم بالعقل یعتمد و لا علم إلا من عالم ربانی و معرفه العلم بالعقل. یا هشام قلیل العمل من العالم مقبول مضاعف و کثیر العمل من أهل الهوی و الجهل مردود. یا هشام إن العاقل رضی بالدون من الدنيا مع الحکمه و لم یرض بالدون من الحکمه مع الدنيا، فلذلك ربحت تجارتهم. یا هشام إن العقلاء ترکوا فضول الدنيا فکیف الذنوب و ترک الدنيا من الفضل و ترک الذنوب من الفرض. یا هشام إن العاقل نظر إلى الدنيا و إلى أهلها فعلم أنها لا تنال إلا بالمشقه و نظر إلى الآخره فعلم أنها لا تنال إلا بالمشقه فطلب بالمشقه أبقاهما. یا هشام إن العقلاء زهدوا فی الدنيا و رغبوا فی الآخره، لأنهم علموا أن الدنيا طالبه مطلوبه، و الآخره طالبه و مطلوبه فمن طلب الآخره طلبته الدنيا حتى یستوفی منها رزقه و من طلب الدنيا طلبته الآخره فیأتیة الموت فیفسد علیه دنیا و آخرته. یا هشام من أراد الغنی بلا مال و راحه القلب من الحسد و السیلامه فی الدین، فلیتصرّع إلى الله عزّ و جلّ فی مسألته بأن یکمّل عقله، فمن عقل قنع بما یکفیه و من قنع بما یکفیه استغنی و من لم یقنع بما یکفیه لم یدرک الغنی أبدا. یا هشام إن الله حکى عن قوم صالحین: أنهم قالوا: رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. حین علموا أنّ القلوب تزیغ و تعود إلى عماها و رداها،

ص: ۴۸

ای هشام! چگونه کردارت نزد خدا پاک باشد در حالی که دلت را از فرمان پروردگارت بازداشتی و هوست را در چیرگی بر

خردت پیروی کردی.

ای هشام! شکیبایی بر تنهایی، نشانه توانایی خرد است؛ پس هر که از خدا خرد یابد، از اهل دنیا و دنیاخواهان کناره گیرد و آنچه را که نزد خداست خواهد و خداوند به گاه وحشت همدم او و به گاه تنهایی یارش و به گاه تهیدستی بی نیازی اش باشد و او را بدون خویشان و بستگان گرامی دارد.

ای هشام! برپاداری حق برای فرمان برداری از خداست و نجاتی نباشد جز به فرمان برداری از او و فرمان برداری با دانش فراهم آید و دانش با آموختن به دست آید و آموختن به خرد گره خورده و دانش جز از دانای وارسته خداشناس به دست نیاید و شناختن دانش با خرد فراهم آید.

ای هشام! کردار اندک از دانشمند، چند برابر پذیرفته شود و کردار بسیار از هواپرستان و نادانان پذیرفته نگردد.

ای هشام! خردمند به اندک دنیا که با حکمت همراه باشد خرسند است و به اندک حکمت که با دنیا [ی فراخ] همراه باشد خشنود نیست؛ پس بدین سبب تجارتشان سودآور شد.

ای هشام! همانا خردمندان فزونی دنیا را کنار نهادند تا چه رسد به گناهان. با اینکه ترک دنیا فضیلت و ترک گناهان، واجب است.

ای هشام! خردمند به دنیا و اهل آن نگریست و دانست که دنیا جز با رنج دست ندهد و به سرای واپسین نگریست و دانست که آن هم جز با رنج و سختی به دست نیاید؛ پس با رنج و سختی، جویای سرای پایا تر و استوار تر شد.

ای هشام! خردمندان از دنیا چشم پوشیدند و سرای واپسین را جویدند؛ زیرا دانستند که دنیا، خواهان است و خواسته شده و آخرت هم، خواهان است و خواسته شده؛ پس آنکه در پی سرای واپسین باشد، دنیا او را بجوید تا اینکه روزی اش را به تمامی از او بستاند و هر که در پی دنیا باشد، سرای واپسین او را جوید و مرگ او را دررسد و دنیا و آخرتش را به تباهی کشاند.

ای هشام! هر که بی نیازی بی مال و آسوده دلی از حسد و سلامتی دین را خواهد، باید فروتنانه و عاجزانه از خدای عزّتمند و شکوهمند بخواهد که خردش را به کمال رساند که هر آن کس که خرد یابد او را بسنده است خرسند شود و آنکه به آنچه او را بسنده است خرسند شود، بی نیاز شود و هر که به آنچه او را بسنده است خرسند نشود، هرگز بی نیازی نیابد.

ای هشام! همانا خداوند از مردمی شایسته حکایت کند که آنها گفتند: (پروردگارا، پس از آنکه ما را راه نمودی، دل هایمان را از راستی به کژی مگردان و ما را از نزد خویش رحمتی ارزانی دار که تو بسیار بخشاینده ای) [آل عمران (۳) : آیه ۸] این سخن را [آنگاه] گفتند که دانستند دل ها از راستی به کژی روی گردانند و به کوری

إنه لم يخف الله من لم يعقل عن الله و من لم يعقل عن الله لم يعقد قلبه على معرفه ثابتة يبصرها و يجد حقيقتها في قلبه و لا يكون أحد كذلك إلا- من كان قوله لفعله مصدقا و سره لعلانيته موافقا لأن الله تبارك اسمه لم يدل على الباطن الخفي من العقل إلا- بظاهر منه و ناطق عنه. يا هشام كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: ما عبد الله بشيء أفضل من العقل و ما تم عقل امرئ حتى يكون فيه خصال شتى: الكفر و الشر منه مأمونان و الرشد و الخير منه مأمولان و فضل ماله مبذول و فضل قوله مكفوف و نصيبه من الدنيا القوت، لا- يشع من العلم دهره، الذل أحب إليه مع الله من العز مع غيره و التواضع أحب إليه من الشرف، يستكثر قليل المعروف من غيره و يستقل كثير المعروف من نفسه و يرى الناس كلهم خيرا منه و أنه شرهم في نفسه و هو تمام الأمر. يا هشام إن العاقل لا يكذب و إن كان فيه هواه. يا هشام لا دين لمن لا مروءه له و لا مروءه لمن لا عقل له و إن أعظم الناس قدرا العدى لا- يرى الدنيا لنفسه خطرا أما إن أبدانكم ليس لها ثمن إلا الجنة فلا تبعوها بغيرها. يا هشام إن أمير المؤمنين عليه السلام كان يقول: إن من علامه العاقل أن يكون فيه ثلاث خصال: يجيب إذا سئل و ينطق إذا عجز القوم عن الكلام و يشير بالرأى الذي يكون فيه صلاح أهله، فمن لم يكن فيه من هذه الخصال الثلاث شيء فهو أحمق. إن أمير المؤمنين عليه السلام قال: لا- يجلس في صدر المجلس إلا رجل فيه هذه الخصال الثلاث أو واحده منهن فمن لم يكن فيه شيء منهن فجلس فهو أحمق. و قال الحسن بن علي عليه السلام إذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من أهلها قيل.

يا ابن رسول الله: و من أهلها قال: الذين قص الله في كتابه و ذكرهم، فقال:

إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ قَالَ: هُم أُولُو الْعُقُولِ وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ:

ص: ٥٠

و سرنگونی گریند. همانا کسی که شناخت و خرد را از جانب خدا نیابد، از خدا نترسد و آنکه از جانب خدا خرد نیابد، دلش بر شناختی استوار گره نخورد که بدان بینا شود و حقیقتش را در دلش دریابد، و کسی به این جایگاه رسد که گفتار و کردارش یکی شود و نهان آن شخص با عیانش همسان باشد؛ زیرا خدا-نامش بلند مرتبه است- بر درون ناپیدای خرد نشانه ای نهاد جز ظاهری که باز گوکنده درون باشد.

ای هشام! امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: خدا را با چیزی برتر از خرد نپرستند و تا چند ویژگی در انسان نباشد، خردش به کمال نرسد: مردم از کفر بدی اش در امان مانند و به راه یافتگی و نیکی اش امید بندند. فزونی دارایی اش [به دیگران] بخشیده شده و فزونی گفتارش بازداشته شده است. نصیبش از دنیا به اندازه خوراک روزانه اش باشد. در همه زندگی اش از دانش سیری نیابد. خواری با خدا در نزدش از ارجمندی با غیر خدا دوست داشتنی تر است و فروتنی در نزدش از سرشناس بودن دوست داشتنی تر است. نیکی اندک دیگران را بسیار و نیکی بسیار خود را اندک شمارد. همه مردم را از خود بهتر داند و خود را، در دل، از همه بدتر شمارد و این تمام مطلب است.

ای هشام! خردمند دروغ نگوید، هر چند خواسته اش در دروغگویی نهفته باشد.

ای هشام! هر که را جوانمردی نباشد، دین ندارد و هر که را خرد نباشد، مردانگی ندارد. بلند پایه ترین مردم کسی است که دنیا

را برای خود با ارزش نشمارد. همانا برای پیکرهایتان، بهایی جز بهشت نباشد، پس آن را به غیر بهشت نفروشید.

ای هشام! امیر مؤمنان علیه السّلام همواره می فرمود: از نشانه های خردمند این است که در او سه خصلت باشد: چون از او پرسند، پاسخ دهد؛ و وقتی مردم از سخن در مانند، او سخن گوید؛ رأی ابراز کند که به صلاح همگنانش باشد. پس هر که در او هیچ یک از این سه خصلت نباشد، نابخرد است. امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

کسی بر فراز مجلس ننشیند مگر مردی که یکی از این سه خصلت یا یکی از آنها را دارا باشد و آنکه هیچ ندارد و برفراز مجلس ننشیند، نابخرد است.

حسن بن علی علیهما السّلام فرمود: چون در پی [برآوردن] نیازهای خویش بودید آنها را از اهلش بخواهید. عرض شد: ای پسر پیامبر خدا، اهلش کیست؟ فرمود:

آنان که خدا در کتابش از آنان سخن گفته و یاد نموده و فرموده است: (تنها صاحبان خرد یاد آور شوند و پند گیرند.) [زمر (۳۹): آیه ۹] و آنها خردمنداند.

ص: ۵۱

مجالسه الصّالحین داعیه إلى الصّلاح و آداب العلماء زیاده فی العقل و طاعه و لاه العدل تمام العزّ و استثمار المال تمام المروءه و إرشاد المستشیر قضاء لحقّ التّعمه و کفّ الأذى من کمال العقل و فیه راحه البدن عاجلا و آجلا. یا هشام إنّ العاقل لا یحدّث من یخاف تکذیبه و لا یسأل من یخاف منعه و لا یعد ما لا یقدر علیه و لا یرجو ما یعتّف برجائه و لا یقدم علی ما یخاف فوته بالعجز عنه.

[۱۳]-۱۳-علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد رفعه قال:

قال امیر المؤمنین علیه السّلام: العقل غطاء ستیر و الفضل جمال ظاهر فاستر خلل خلقک بفضلك و قاتل هواک بعقلک، تسلّم لک المودّه و تظهر لک المحبّه.

[۱۴]-۱۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علی بن حدید، عن سماعه بن مهران قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السّلام و عنده جماعة من موالیه فجرى ذكر العقل و الجهل فقال أبو عبد الله عليه السّلام: اعرفوا العقل و جنده و الجهل و جنده تهتدوا قال سماعه: فقلت: جعلت فداک لا نعرف إلا ما عرّفنا، فقال أبو عبد الله عليه السّلام: إنّ الله عزّ و جلّ خلق العقل و هو أوّل خلق من الرّوحانیّین عن یمین العرش من نوره فقال له أدبر فأدبر، ثمّ قال له أقبل فأقبل، فقال الله تبارک و تعالی: خلقتک خلقا عظیما و کزمتک علی جمیع خلقی، قال: ثمّ خلق الجهل من البحر الأجاج ظلما یتیا فقال له: أدبر فأدبر: ثمّ قال له: أقبل فلم یقبل فقال له: استکبرت فلعنه:

ثمّ جعل للعقل خمسہ و سبعین جندا فلما رأى الجهل ما أکرم الله به العقل و ما أعطاه أضمر له العداوه فقال الجهل: یا ربّ؟ هذا

خلق مثلی خلقته و کرمته و قویته و أنا ضده و لا قوه لی به فأعطنی من الجند مثل ما أعطیته فقال:

ص: ۵۲

امام سجاد علیه السلام فرمود: از همنشینی با نیکان صلاح انگیزد و آداب دانشمندان بر خرد افزاید و فرمان بری از زمامداران دادگستر، کمال ارجمندی و بهره برداری از دارایی کمال جوانمردی و راهنمایی مشورت جو، به جای آوردن حق نعمت و خودداری از آزار [دیگران] نشانه کمال خرد باشد و آسایش تن در سرای زودگذر دنیا و سرای واپسین مایه آسایش تن است.

ای هشام! همانا خردمند به کسی که بترسد دروغ گویش شمارد، خبر ندهد و از آنکه بیم دارد دریغش دارد، چیزی نخواهد و به آنچه در توان ندارد، وعده ندهد و به آنچه که در امیدواری به آن، مورد سرزنشی سخت قرار گیرد امید نبندد و به کاری که بترسد در آن درماند، دست نزند.

[۱۳] ۱۳- امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خرد، پرده ای نهان دارنده و فضیلت، چهره ای نمایان است؛ پس نقص و کاستی تن خویش را با فضیلت نهان دار و هوس خویش را با خردت بکش تا دوستی مردم با تو، سالم ماند و مهرورزی آنان بر تو آشکار شود.

[۱۴] ۱۴- سماعه مهران گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم و گروهی از دوستانش نیز در حضورش بودند که سخن از خرد و نادانی به میان آمد، حضرت علیه السلام فرمود:

خرد را با لشکرش و نادانی را با لشکرش بشناسید تا از هدایت یافتگان باشد.

[سماعه گوید:] عرض کردم: قربانت گردم! جز آنچه به ما یاد داده اید، چیزی نمی دانیم. امام علیه السلام فرمود: همانا خدای بزرگ و والا خرد را آفرید و آن نخستین آفریده از روحانیین است که خدا آن را از سمت راست عرش از نور خویش بیافرید، پس به او فرمود: برگرد پس برگشت، سپس فرمود: پیش آی، پس پیش رو آمد. خدای پرخیر و والا- فرمود: تو را مخلوقی بزرگ آفریدم و بر تمام آفریدگانم تو را ارجمند داشتم. سپس نادانی را از دریایی تلخ و تیره آفرید و به او فرمود: برگرد، پس برگشت و سپس فرمود: پیش آی، پس پیش نیامد. فرمود: خویش را بزرگ داشتی. آن گاه او را لعنت نمود و سپس برای خرد، هفتاد و پنج لشکر قرار داد. پس چون نادانی دید که خدا چگونه بر خرد ارج می نهد و چه به او بخشیده است، دشمنی او را به دل گرفت و عرض کرد: پروردگارا، او آفریده ای همانند من است. او را آفریدی و ارج نهادی و توانایش ساختی؛ من ضد اویم و توان و نیرویی ندارم، پس همانند لشکری که به او ارزانی داشته ای به من نیز ارزانی نما.

ص: ۵۳

نعم فإن عصیت بعد ذلک أخرجتک و جندک من رحمتی قال: قد رضیت فأعطاه خمسه و سبعین جندا فکان ممّا أعطی العقل من الخمسه و السبعین الجند الخیر و هو وزیر العقل و جعل ضده الشرّ و هو وزیر الجهل و الإیمان و ضده الکفر و التصدیق و ضده الجحود و الرجاء و ضده القنوط و العدل و ضده الجور و الرضا و ضده السیخط و الشکر و ضده الکفران و الطمع و ضده

الْيَأْسُ وَالتَّوَكُّلُ وَضِدَّةُ الْحِرْصِ وَالرَّأْفَةُ وَضِدَّةُ الْقِسْوَةِ وَالرَّحْمَةُ وَضِدَّةُ الْغَضَبِ وَ الْعِلْمُ وَضِدَّةُ الْجَهْلِ وَ الْفَهْمُ وَضِدَّةُ الْحَمَقِ وَ الْعِفَّةُ وَضِدَّةُ التَّهْتِكِ وَ الزَّهْدُ وَضِدَّةُ الرِّغْبَةِ وَ الرِّفْقُ وَضِدَّةُ الْخِرْقِ وَ الرِّهْبَةُ وَضِدَّةُ الْجِرْأِ وَ التَّوَاضِعُ وَضِدَّةُ الْكِبَرِ وَ التَّؤَدَةُ وَضِدَّةُ التَّسْرَعِ وَ الْحِلْمُ وَضِدَّةُ السَّفْهِ وَ الصَّمْتُ وَضِدَّةُ الْهَذْرِ وَ الْاسْتِسْلَامُ وَضِدَّةُ الْاسْتِكْبَارِ وَ التَّسْلِيمُ وَضِدَّةُ الشُّكِّ وَ الصَّبْرُ وَضِدَّةُ الْجَزَعِ وَ الصِّيْفْحُ وَضِدَّةُ الْاِنْتِقَامِ وَ الْغِنَى وَضِدَّةُ الْفَقْرِ وَ التَّذَكُّرُ وَضِدَّةُ السَّهْوِ وَ الْحِفْظُ وَضِدَّةُ النِّسْيَانِ وَ التَّعَطُّفُ وَضِدَّةُ الْقَطِيعَةِ وَ الْقَنُوعُ وَضِدَّةُ الْحِرْصِ وَ الْمُؤَاسَاةُ وَضِدَّةُ الْمَنْعِ وَ الْمُؤَدَّةُ وَضِدَّةُ الْعِدَاوَةِ وَ الْوَفَاءُ وَضِدَّةُ الْغَدْرِ وَ الطَّاعَةِ وَضِدَّةُ الْمَعْصِيَةِ وَ الْخُضُوعُ وَضِدَّةُ التَّطَاوُلِ وَ السِّيْلَامَةُ وَضِدَّةُ الْبِلَاءِ وَ الْحَبُّ وَضِدَّةُ الْبَغْضِ وَ الصَّدَقُ وَضِدَّةُ الْكُذْبِ وَ الْحَقُّ وَضِدَّةُ الْبَاطِلِ وَ الْأَمَانَةُ وَضِدَّةُ الْخِيَانَةِ وَ الْإِحْلَاصُ وَضِدَّةُ الشُّوبِ وَ الشَّهَامَةُ وَضِدَّةُ الْبِلَادَةِ [وَ الْفَهْمُ وَضِدَّةُ الْغِبَاوَةِ وَ الْمَعْرِفَةُ وَضِدَّةُ الْإِنْكَارِ] وَ الْمِدَارَاهُ وَضِدَّةُ الْمَكَاشِفَةِ وَ سَلَامَةُ الْغَيْبِ وَضِدَّةُ الْمَمَاكِرَةِ وَ الْكُتْمَانُ وَضِدَّةُ الْإِفْشَاءِ وَ الصِّيْلَاهُ وَضِدَّةُ الْإِضَاعَةِ وَ الصُّومُ وَضِدَّةُ الْإِفْطَارِ وَ الْجِهَادُ وَضِدَّةُ النَّكُولِ وَ الْحَجُّ وَضِدَّةُ نَبْذِ الْمِيثَاقِ وَ صَوْنُ الْحَدِيثِ وَضِدَّةُ النَّمِيمَةِ وَ بَرُّ الْوَالِدِينَ وَضِدَّةُ الْعُقُوقِ وَ الْحَقِيقَةِ وَضِدَّةُ الرِّيَاءِ وَ الْمَعْرُوفِ وَضِدَّةُ الْمُنْكَرِ وَ السُّتْرِ

ص: ۵۴

پس خدای فرازمنند فرمود: آری، می دهم؛ ولی اگر از این پس از فرمانم سر باز زنی، تو و لشکرت را از پیشگاه رحمتم بیرون رانم. عرض کرد: به راستی که پذیرفتم. پس خدا هفتاد و پنج لشکر به او داد پس آنچه را که خدا به خرد ارزانی فرمود هفتاد و پنج لشکر بود (و آنها)؛ ۱- نیکی و آن وزیر خرد است و ضد آن را بدی قرار داد که وزیر نادانی است؛ ۲- ایمان و ضد آن کفر؛ ۳- باورداری و ضد آن ناباوری حق؛ ۴- امیدواری [به پاداش الهی] و ضد آن ناامیدی؛ ۵- دادگری و ضد آن بیدادگری؛ ۶- خشنودی [به قضای الهی] و ضد آن ناخشنودی [به قضای الهی]؛ ۷- سپاسداری و ضد آن ناسپاسی؛ ۸- چشم داشت [از رحمت خدا] و ضد آن، ناامیدی از رحمتش؛ ۹- توکل (به خدا) و ضد آن آرزو؛ ۱۰- نرم دلی و ضد آن سخت دلی؛ ۱۱- مهربانی و ضد آن کینه توزی؛ ۱۲- دانش و ضد آن نادانی؛ ۱۳- شعور و ضد آن کودنی؛ ۱۴- پاکدامنی و ضد آن پرده دری؛ ۱۵- پارسایی و ضد آن دنیاپرستی؛ ۱۶- نرم رفتاری و ضد آن بدر رفتاری؛ ۱۷- بیم و ضد آن گستاخی؛ ۱۸- فروتنی و ضد آن بزرگی؛ ۱۹- آرامی و ضد آن شتاب زدگی؛ ۲۰- خردمندی و ضد آن بی خردی؛ ۲۱- خاموشی و ضد آن پرگویی؛ ۲۲- پذیرفتن حق و ضد آن گردن کشی؛ ۲۳- فرمانبری و ضد آن تردید کردن؛ ۲۴- شکیبایی و ضد آن بی قراری؛ ۲۵- چشم پوشی و ضد آن انتقام جویی؛ ۲۶- بی نیازی و ضد آن نیازمندی؛ ۲۷- به یاد داشتن و ضد آن بی خبر بودن؛ ۲۸- در خاطر نگه داشتن و ضد آن فراموشی؛ ۲۹- مهرورزی و ضد آن کناره گیری؛ ۳۰- قناعت و ضد آن حرص و آرزو؛ ۳۱- گشاده دستی و ضد آن مضایقه؛ ۳۲- دوستی و ضد آن دشمنی؛ ۳۳- پیمان داری و ضد آن پیمان شکنی؛ ۳۴- فرمان بری و ضد آن نافرمانی؛ ۳۵- فروتنی و ضد آن گردنفرازی؛ ۳۶- سلامتی و ضد آن ناگواری؛ ۳۷- دوست داری و ضد آن دشمن داری؛ ۳۸- راست گویی و ضد آن دروغ گویی؛ ۳۹- حق (درستی) و ضد آن باطل (نادرستی)؛ ۴۰- امانت و ضد آن خیانت؛ ۴۱- پاکدلی و ضد آن ناپاکدلی؛ ۴۲- شجاعت و پردلی و ضد آن گستاخی و بی شرمی؛ [زیرکی و ضد آن نفهمیدن؛ شناختن و ضد آن انکار کردن] ۴۳- مدارا و ضد آن تندى؛ ۴۴- پاک درونی و ضد آن حيله گری به همدیگر؛ ۴۵- رازداری و ضد آن افشاگری؛ ۴۶- نماز گزاری و ضد آن تباه گری (نماز)؛ ۴۷- روزه داری و ضد آن روزه خوری؛ ۴۸- جهاد گری و ضد آن جهاد گریزی؛ ۴۹- حج گزاری و ضد آن پیمان حج شکستن؛ ۵۰- نگاهداری [سخن مردم] و ضد آن سخن چینی؛ ۵۱- نیکی به پدر و مادر و ضد آن سرپیچی از آنها؛ ۵۲- حقیقت ورزی و

ضد آن ریاکاری؛ ۵۳-پسند و ضد آن ناپسند؛ ۵۴-خودپوشی و ضد آن خودآرایی؛

ص: ۵۵

و ضده التبرج و التقیه و ضدها الإذاعه و الإنصاف و ضده الحمیه و التهیئه و ضدها البغی و النظافه و ضدها القدر و الحیاء و ضدها الجلع و القصد و ضده العدوان و الزاحه و ضدها التعب و السیهوله و ضدها الصیغوبه و البرکه و ضدها المحق [و العافیه و ضدها البلاء] و القوام و ضده المکاثره و الحکمه و ضدها الهواء و الوقار و ضده الخفه و السیاده و ضدها الشقاوه و التوبه و ضدها الإصرار و الاستغفار و ضده الاغترار و المحافظه و ضدها التهاون و الدعاء و ضده الاستنکاف و النشاط و ضده الکسل و الفرح و ضده الحزن و الألفه و ضدها الفرقة و السیخاء و ضده البخل. فلا تجتمع هذه الخصال کلها من أجناد العقل إلا فی نبی أو وصی نبی أو مؤمن قد امتحن الله قلبه للإیمان و أما سائر ذلك من موالینا فإن أحدهم لا یخلو من أن ینبغی فی بعض هذه الجنود حتی ینتقل من جنود الجهل فعند ذلك ینبغی فی الدرجه العلیا مع الأنبیاء و الأوصیاء و إنما یدرک ذلك بمعرفه العقل و جنوده و بمجانبه الجهل و جنوده و فبقنا الله و إیاکم لطاعته و مرضاته.

[۱۵] ۱۵-جماعه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن علی بن فضال، عن بعض أصحابنا، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

ما کلم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العباد بکنه عقله قط و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: إنا معاشر الأنبیاء أمرنا أن نکلم الناس علی قدر عقولهم.

[۱۶] ۱۶-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن التوفلی، عن السکونئی، عن جعفر، عن أبیه علیهما السلام قال:

قال أمير المؤمنين علیه السلام: إن قلوب الجهال تستفزها الأطماع و ترتهنها المنی و تستعلقها الخدائع.

ص: ۵۶

۵۵-مخفی کاری و ضد آن آشکارنمایی؛ ۵۶-انصاف ورزی و ضد آن تعصب ورزی؛ ۵۷-سازگاری و ضد آن تجاوزگری؛ ۵۸-پاکیزگی و ضد آن آلودگی؛ ۵۹-حیا و ضد آن بی حیایی؛ ۶۰-میانہ روی و ضد آن زیاده روی؛ ۶۱-آسودگی و ضد آن سختی؛ ۶۲-آسان گیری و ضد آن سخت گیری؛ ۶۳-برکت داشتن و ضد آن بی برکتی؛ [تندرستی و ضد آن گرفتاری]؛ ۶۴-اعتدال و ضد آن فزون طلبی؛ ۶۵-حکمت جویی و ضد آن هوسبازی؛ ۶۶-متانت و ضد آن سبکی؛ ۶۷-نیک بختی و ضد آن بدبختی؛ ۶۸-توبه (بازگشت به خدا) و ضد آن پافشاری بر گناه؛ ۶۹-آمرزش جویی و ضد آن فریفتگی [به نعمت ها و فراموشی گناهان خویش]؛ ۷۰-مراقبت و ضد آن سهل انگاری؛ ۷۱-دعا کردن و ضد آن تکبرورزی و سر باز زدن از دعا؛ ۷۲-خرمی و شادابی و ضد آن تنبلی و کسالت؛ ۷۳-خوشحالی [از فرمانبری خدا] و ضد آن غمگینی [از فرمانبری خدا]؛ ۷۴-الفت گیری [با نیکان] و ضد آن کناره گیری [از نیکان]؛ ۷۵-بخشندگی و ضد آن تنگ نظری.

تمام این صفت ها که لشکریان خردند، جز در پیغمبر یا جانشین او یا مؤمنی که خدا دلش را با ایمان آزموده است، جمع نشود

و اما دوستان دیگر ما برخی از اینها را دارند تا اینکه به تدریج لشکریان خرد در آنان کامل شود و از لشکریان جهل پاک گردند. پس در آن هنگام با پیغمبران و جانشینان در بلندترین مرتبه همراه شوند که این مقام تنها با شناختن خرد و لشکریانش و دوری از نادانی و لشکریانش به دست آید. خداوند ما و شما را به فرمانبری و خشنودی توفیق دهد.

[۱۵]۱۵- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ گاه رسول خدا از زرفای خرد خود با مردم سخن نگفت، بلکه می فرمود: ما گروه پیغمبران دستور داریم که با مردم به اندازه خردشان سخن گوئیم.

[۱۶]۱۶- امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: همانا زیاده خواهی ها دل های نادانان را از جا برکنند و آرزوها (ی نابجا) دل هایشان را در گرو می گذارد و نیرنگ ها به دامشان می اندازد.

ص: ۵۷

[۱۷]۱۷- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن جعفر بن محمد الأشعری، عن عبید الله الدهقان، عن درست، عن ابراهیم بن عبد الحمید قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: أكمل الناس عقلا أحسنهم خلقا.

[۱۸]۱۸- علی، عن أبیه، عن أبي هاشم الجعفری قال:

كنا عند الرضا عليه السلام فتذاكرنا العقل والأدب فقال: يا أبا هاشم العقل حياء من الله، والأدب كلفه، فمن تكلف الأدب قدر عليه، ومن تكلف العقل لم يزدد بذلك إلا جهلا.

[۱۹]۱۹- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن يحيى بن المبارک، عن عبد الله بن جبلة، عن إسحاق بن عمارة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: جعلت فداك إن لي جارا كثير الصياله كثير الصدقه، كثير الحج لا بأس به قال: فقال: يا إسحاق؟ كيف عقله؟ قال: قلت له: جعلت فداك ليس له عقل، قال: فقال: لا يرتفع بذلك منه.

[۲۰]۲۰- الحسين بن محمد، عن أحمد بن محمد السيارى، عن أبي يعقوب البغدادي قال:

قال ابن السكيت لأبي الحسن عليه السلام: لما ذا بعث الله موسى بن عمران عليه السلام بالعصا و يده البيضاء و آله السحرة؟ و بعث عيسى باله الطيب؟ و بعث محمدا صلى الله عليه و آله و على جميع الأنبياء بالكلام و الخطب فقال أبو الحسن عليه السلام: إن الله لما بعث موسى عليه السلام كان الغالب على أهل عصره السحر فأتاهم من عند الله بما لم يكن في وسعهم مثله و ما أبطل به سحرهم و أثبت به الحجج عليهم و إن الله بعث عيسى في وقت قد ظهرت فيه الزمانات و احتاج الناس إلى الطيب فأتاهم من عند الله بما لم يكن عندهم مثله و بما أحيا لهم

[۱۷] ۱۷- امام صادق علیه السلام فرمود: خردمندترین مردم، نیک رفتارترین آنهاست.

[۱۸] ۱۸- ابو هاشم جعفری گوید: نزد امام رضا علیه السلام بودیم و از خرد و ادب سخن می گفتیم. امام علیه السلام فرمود: ای ابو هاشم! خرد هدیه ای از سوی خدا است و ادب با سختی فراهم آید؛ پس هر که به سختی در پی ادب آموزی رود، آن را به دست آورد و هر که در به دست آوردن خرد به سختی افتد بر نادانی خویش افزاید.

[۱۹] ۱۹- اسحاق عمّار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم! من همسایه ای دارم که نماز گزاری و صدقه دادن و حجّ گزاری اش بسیار است و [به ظاهر] عیبی ندارد. فرمود: ای اسحاق! خردش چگونه است؟ گفتم: قربانت کردم! خرد درستی ندارد. فرمود: پس با آن کردارها، جایگاهش فرازتر نمی رود.

[۲۰] ۲۰- ابن سکیت گوید: به امام هادی علیه السلام عرض کردم: چرا خدا حضرت موسی را با عصا و ید بیضا و وسایل جادوگری برانگیخت و حضرت عیسی را با طبابت و حضرت محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- را با گفتار و سخنرانی برانگیخت؟ حضرت فرمود: هنگامی که خدا موسی علیه السلام را برانگیخت، جادوگری بر مردم روزگارش چیره گر بود [و فراگیر شده بود]؛ پس او از خدا چیزی آورد که انجام دادن کاری مانند آن در توانشان نبود و با آن جادوی آنها را بی اثر ساخت و حجّت خویش را بر ایشان استوار نمود. و عیسی علیه السلام هنگامی برانگیخت که بیماری های ریشه دار پدیدار گشته بود و مردم به طبّ نیاز داشتند، پس او از جانب خدا چیزی آورد که مانندش را نداشتند، پس [به اجازه خدا] مردگان را زنده کرد

الموتی و أبرأ الأ- کمه و الأبرص یاذن الله و أثبت به الحجّه عليهم. و إنّ الله بعث محمّدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فی وقت کان الغالب علی أهل عصره الخطب و الکلام و أظنه قال: الشّعر فأتاهم من عند الله من مواعظه و حکمه ما أبطل به قولهم و أثبت به الحجّه عليهم، قال: فقال ابن السّکیت: تالله ما رأیت مثلك قطّ فما الحجّه علی الخلق الیوم؟ قال: فقال علیه السلام: العقل یعرف به الصّادق علی الله فیصدّقه و الکاذب علی الله فیکذّبه، قال: فقال ابن السّکیت: هذا و الله هو الجواب.

[۲۱] ۲۱- الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الوشاء، عن المثنی الحنّاط، عن قتیبه الأعشى، عن ابن ابی یعفر، عن مولی لبنی شیبان، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

إذا قام قائمنا وضع الله یدیه علی رءوس العباد فجمع بها عقولهم و کملت به أحلامهم.

[۲۲] ۲۲- علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن محمّد بن سلیمان، عن علی بن إبراهیم، عن عبد الله بن سنان، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

حجّه الله علی العباد التّبیّ و الحجّه فیما بین العباد و بین الله العقل.

[۲۳] ۲۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد مرسلا قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: دعامة الإنسان العقل والعقل منه الفطنة والفهم والحفظ والعلم والعقل يكمل وهو دليله ومبصره ومفتاح أمره، فإذا كان تأييد عقله من النور كان عالما، حافظا، ذاكرا، فطنا، فهما فعلم بذلك كيف ولم وحيث وعرف من نصحه ومن غشّه، فإذا عرف ذلك عرف مجراه وموصوله ومفصوله وأخلص الوجدانيه لله والإقرار بالطاعة فإذا فعل ذلك كان مستدركا لما فات وواردا على ما هو آت، يعرف ما هو فيه ولأى شيء هو هاهنا ومن

ص: ۶۰

و کور مادرزاد و پیس را درمان نمود و حجّت را برایشان استوار نمود. و خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را هنگامی برانگیخت که سخنرانی و سخنوری بر مردم روزگارش چیره گر بود [و فراگیر شده بود]- به گمانم شعر را هم فرمود- پس آن حضرت از طرف خدا، پندها و حکمت هایی آورد که گفتار آنها را بی اثر ساخت و حجّت را بر آنها استوار نمود. ابن سکیت گفت: به خدا سوگند هرگز مانند تو را ندیدم. بفرمایید امروزه، حجّت خدا بر مردم چیست؟ فرمود: خرد است که با آن راستگوی درباره خدا را می شناسند و او را راستگو می انگارند و دروغگوی درباره خدا را می شناسند و او را دروغگو می انگارند. ابن سکیت گفت: به خدا سوگند، این سخن، همان پاسخ درست است!

[۲۱] ۲۱- امام باقر علیه السلام فرمود: چون قائم ما به پا خیزد، خداوند دست [رحمتش] را بر سر بندگان نهد؛ پس خردشان را گرد هم آورد [در پیروی از امام حق هم رأی شوند] دانایی ایشان را به کمال رساند.

[۲۲] ۲۲- امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر، حجّت خدا بر بندگان و خرد، حجّت میان بندگان و خدا است.

[۲۳] ۲۳- امام صادق علیه السلام فرمود: انسان بر پایه خرد استوار است و هوش و فهم و حافظه و دانش از خرد سرچشمه می گیرند. انسان با خرد به کمال رسد و خرد راهنما و روشنگر و کلید و گشایشگر کار اوست. آن گاه که خردش با فروغ الهی تأیید گردد؛ دانا، حافظ، یادآور، هوشیار و فهمیده باشد و از این رو بداند چگونه و چرا و کجاست و آن کس را که نیکی اش را خواهد و آن کس را که گمراهش سازد بشناسد و وقتی آن را شناخت، روش زندگی، پیوسته شدن و گسسته شدن خود را بشناسد و در یگانگی خدا و فرمان پذیری از او پاکدل باشد. چون چنین کند از دست رفته را به دست آورد و آنچه را در پیش است دریابد و بداند در چه وضعیتی است

ص: ۶۱

أین یأتیه و إلی ما هو صائر و ذلك كله من تأييد العقل.

[۲۴] ۲۴- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن إسماعيل بن مهران، عن بعض رجاله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

العقل دليل المؤمن.

[۲۵]۲۵-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن الوشاء، عن حماد بن عثمان، عن السیرى بن خالد، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا علي لا فخر أشد من الجهل ولا مال أعود من العقل.

[۲۶]۲۶-محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن ابن أبي نجران، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

لمّا خلق الله العقل قال له: أقبل فأقبل ثم قال له: أدبر فأدبر فقال: وعزّتي وجلالي ما خلقت خلقا أحسن منك، إياك أمر و إياك أنهى و إياك أثيب و إياك أعاقب.

[۲۷]۲۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي، عن الحسين بن خالد، عن إسحاق بن عمّار قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرجل آتية و أكلمه ببعض كلامي فيعرفه كلّ و منهم من آتية فأكلمه بالكلام فيستوفي كلامي كلّ ثم يردّه عليّ كما كلمته و منهم من آتية فأكلمه فيقول: أعد عليّ فقال: يا إسحاق و ما تدري لم هذا؟ قلت: لا، قال: الذي تكلمه ببعض كلامك فيعرفه كلّ فذاك من عجت نطفته بعقله و أمّا الذي تكلمه ببعض كلامك فيعرفه كلّ فذاك من عجت نطفته بعقله و أمّا الذي تكلمه فيستوفي كلامك ثم يجيئك على كلامك فذاك الذي ركب عقله فيه في بطن أمه، و أمّا الذي تكلمه بالكلام فيقول: أعد عليّ فذاك الذي ركب عقله فيه بعد ما كبر فهو يقول لك: أعد عليّ.

ص: ۶۲

و برای چه در اینجاست و از کجا آمده و به کجا روی می نهد؟ اینها همه از تأیید خرد می باشد.

[۲۴]۲۴-امام صادق علیه السلام فرمود: خرد راهنمای مؤمن است.

[۲۵]۲۵-رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: ای علی، تهی دستی ای سخت تر از نادانی و هیچ مالی سودآورتر از خرد نیست.

[۲۶]۲۶-امام باقر علیه السلام فرمود: چون خدا خرد را آفرید به او فرمود: پیش آی، پیش آمد؛ سپس فرمود: بازگرد، پس بازگشت؛ پس فرمود: به بزرگی و شکوهم سوگند، آفریده ای نیکوتر از تو نیافریدم. تنها تو را فرمان دهم و تو را بازدارم و تنها تو را پاداش دهم و تو را کیفر کنم.

[۲۷]۲۷-اسحاق بن عمّار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: نزد مردی می روم و بخشی از سخنم را به او می گویم و او همه مقصودم را درمی یابد و کسی هم هست که نزدش می روم و سخنم را می گویم و او همه سخنم را درمی یابد و بنابر سخن من، پاسخ می دهد و نزد مرد دیگری می روم و سخنم را می گویم. او می گوید: باز گوی. امام علیه السلام فرمود: ای

اسحاق! می دانی چرا چنین است؟ عرض کردم: نه. فرمود: آنکه همه سخت را با بخشی از گفتارت درمی یابد، کسی است که نطفه اش با خردش در هم آمیخته است و آن کس که همه سخت را به او می گویی و درمی یابد و پاسخت را می دهد، کسی است که خردش در شکم مادر با او درآمیخته است و آنکه وقتی با او سخن گویی، می گوید: دیگر بار بازگو، کسی است که پس از بزرگ شدن خردش با او آمیخته شده است؛ از این رو اوست که می گوید: بازگوی.

ص: ۶۳

[۲۸] ۲۸-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن بعض من رفعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إذا رأيت الرجل كثير الصلاة كثير الصيام فلا تباهوا به حتى تنظروا كيف عقله.

[۲۹] ۲۹-بعض أصحابنا رفعه، عن مفضل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

يا مفضل لا يفلح من لا يعقل ولا يعلم و سوف ينجب من يفهم و يظفر من يحلم و العلم جنه و الصدق عز و الجهل ذل و الفهم مجد و الجود نجح و حسن الخلق مجلبه للموده و العالم بزمانه لا- تهجم عليه اللوابس و الحزم مساءه الظن و بين المرء و الحكمه نعمه العالم و الجاهل شقي بينهما و الله ولي من عرفه و عدو من تكلفه و العاقل غفور و الجاهل ختور و إن شئت أن تكرم فلن و إن شئت أن تهان فاخشن و من كرم أصله لان قلبه و من خشن عنصره غلظ كبده و من فرط تورط و من خاف العاقبه تثبت عن التوغل فيما لا يعلم و من هجم على أمر بغير علم جدع أنف نفسه و من لم يعلم لم يفهم و من لم يفهم لم يسلم و من لم يسلم لم يكرم و من لم يكرم يهضم و من يهضم كان ألوم و من كان كذلك كان أحرى أن يندم.

[۳۰] ۳۰-محمد بن يحيى، رفعه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام من استحكمت لي فيه خصله من خصال الخير احتملته عليها و اغتفرت فقد ما سواها و لا اغتفر فقد عقل و لا دين، لأن مفارقه الدين مفارقه الأمن فلا يتها بحيان مع مخافه و فقد العقل فقد الحياه و لا يقاس إلا بالأموال.

ص: ۶۴

[۲۸] ۲۸-امام صادق عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله و سلم روایت نموده که فرمود: وقتی مردی را دیدید که بسیار نماز می گزارد و بسیار روزه می دارد، به او ننازید تا آنگاه که دریابید خردش چگونه است.

[۲۹] ۲۹-امام صادق عليه السلام فرمود: ای مفضل! آن کس که خرد نوزد، رستگار نشود و آن کس که نادان باشد خرد نوزد زودا که فهم یابد آن کس که والاتبار باشد و آنکه بردباری کند پیروز شود. و دانش سپر و راستی، ارجمندی و نادانی، خواری و فهمیدن بزرگواری و سخاوت کامیابی و خوش خویی دوستی آورنده است و آن کس که آگاه به زمانش باشد، ابهام ها و تردیدها بر او هجوم نیاورد.

دوراندیشی، بدبینی است. نعمت وجود دانا واسطه میان انسان و حکمت است و نادان در این میان بدبخت می باشد. خدا

دوست آن کس باشد که او را شناخت و دشمن کسی است که خودسرانه خویش را در زحمت شناختنش انداخت. بسیار بخشاینده و نادان فریبنده است. اگر خواهی گرامی باشی، نرم رفتار و آرام باش و اگر خواهی زبون گردی، درشتی کن. والاتبار نرم دل باشد و بداصل، سخت دل.

کسی که کوتاهی کند به پرتگاه فروافتد و کسی که از سرانجام بیم دارد، از نسنجیده کاری سالم ماند. هر که ندانسته به کاری دست یازد، بینی خود را بریده است (خود را به نهایت خواری انداخته است) و هر که دانایی نداشته باشد درنیابد و هر که درنیابد، سالم نماند و آنکه سالم نماند، گرامی نگردد و آن که گرامی نگردد، خرد شود و هر کس خرد گردد، سرزنش شود و کسی که چنین است، شایستهٔ پشیمانی است.

[۳۰]-۳۰- امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کسی را که آگاه شوم بر یکی از خصلت های نیک استوار است، بپذیرم و از نداشتن خصلت های نیک دیگر، چشم پوشم؛ ولی از نداشتن خرد و دین نگذرم؛ زیرا جدایی از دین، جدایی از امان یافتگی است و زندگی همراه با هراس [و ناامنی]، گوارا نباشد و نداشتن خرد، نداشتن زندگانی است و بی خردان تنها با مردگان مقایسه شوند.

ص: ۶۵

[۳۱]-۳۱- علی بن ابراهیم بن هاشم، عن موسی بن ابراهیم المحاربی، عن الحسن بن موسی، عن موسی بن عبد الله، عن میمون بن علی، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إعجاب المرء بنفسه دليل على ضعف عقله

[۳۲]-۳۲- أبو عبد الله العاصمي، عن علي بن الحسن، عن علي بن أسباط، عن الحسن بن الجهم، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

ذكر عنده أصحابنا و ذكر العقل قال: فقال عليه السلام لا يعبا بأهل الدين ممن لا عقل له قلت: جعلت فداك إن ممن يصف هذا الأمر قوما لا بأس بهم عندنا و ليست لهم تلك العقول فقال: ليس هؤلاء ممن خاطب الله إن الله خلق العقل فقال له:

أقبل فأقبل و قال له أدبر فأدبر، فقال: و عزّتي و جلالی ما خلقت شيئا أحسن منك أو أحبّ إليّ منك، بك آخذ و بك أعطى.

[۳۳]-۳۳- علی بن محمد، عن أحمد بن محمد، بن خالد، عن أبيه، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ليس بين الإيمان و الكفر إلاّ قلّه العقل قيل: و كيف ذاك يا ابن رسول الله؟ قال: إنّ العبد يرفع رغبته إلى مخلوق فلو أخلص نيته لله لأتاه الذي يريد في أسرع من ذلك.

[۳۴]-۳۴- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عبيد الله الدهقان، عن أحمد بن عمر الحلبي، عن يحيى بن عمران، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: بالعقل استخراج غور الحكمة و بالحكمة استخراج غور العقل و بحسن السياسة يكون الأدب الصالح قال: و كان يقول: التّفكّر حياه قلب البصير كما يمشى الماشى فى الظّلمات بالنّور بحسن التّخلّص و قلّه التّربّص.

ص: ٦٦

[٣١]-٣١-امير مؤمنان عليه السلام فرمود: خودبزرگ بينی انسان، نشانه کم خردی اوست.

[٣٢]-٣٢-حسن جهم گوید: نزد امام رضا عليه السلام از یاران و شیعیان آن حضرت سخن به میان آمد و نیز از خرد سخن به میان آمد امام عليه السلام فرمود: به دینداری که خرد ندارد، اعتنایی نکنند. عرض کردم: قربانت کردم! گروهی از مردمی امامت را باور دارند و ما بر آنها نقصی نمی بینیم درحالی که آن خرد را دارا نیستند.

فرمود: آنان مورد خطاب خدا نیستند. خدا خرد را آفرید و به او فرمود: پیش آی، پس پیش آمد و فرمود: بازگرد، پس بازگشت. آن گاه فرمود: به بزرگی و شکوهم سوگند، چیزی بهتر و دوست داشتنی تر از تو نیافریدم. به سبب تو، بندگان را بازخواست کنم و ببخشایم.

[٣٣]-٣٣-امام صادق عليه السلام فرمود: میان ایمان و کفر جز کم خردی نباشد.

عرض شد: ای پسر پیغمبر، چگونه چنین باشد؟ فرمود: بنده خدا خواسته اش را نزد آفریده خدا می برد در حالی که اگر نیتش را برای خدا پیراسته سازد آنچه را که می خواهد شتابان تر به دست آرد.

[٣٤]-٣٤-امام صادق عليه السلام روایت نموده که امیر مؤمنان عليه السلام می فرمود: ژرفای حکمت، با خرد و ژرفای خرد با حکمت پدیدار شود. نیک تدبیری، مایه ادب شایسته است و نیز همواره می فرمود: اندیشه، مایه زنده مانی دل انسان بینا است؛ رونده در تاریکی به وسیله نور گام بردارد همانگونه که گام سپارنده در تاریکی، [چون] با نور گام سپارد به نیکی [از تاریکی] نجات یابد و درنگش اندک باشد.

ص: ٦٧

[٣٥]-٣٥-عده من أصحابنا، عن عبد الله البرّاز، عن محمد بن عبد الرحمن بن حمّاد، عن الحسن بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام:

فى حدیث طویل إنّ أوّل الأمور و مبدأها و قوتها و عمارتها التى لا ینتفع بشیء إلاّ به العقل الذى جعله الله زینه لخلقه و نورا لهم فبالعقل عرف العباد خالقهم و أنّهم مخلوقون و أنّه المدبّر لهم و أنّهم المدبّرون و أنّه الباقى و هم الفانون و استدّلوا بعقولهم على ما رأوا من خلقه، من سمائه و أرضه و شمس و قمره و ليله و نهاره و بأنّ له و لهم خالقا و مدبّرا لم یزل و لا یزول و عرفوا به الحسن من القبيح و أنّ الظلمه فى الجهل و أنّ النور فى العلم فهذا ما دلّهم عليه العقل. قيل له: فهل یكتفى العباد بالعقل دون غیره؟ قال: إنّ العاقل لدلاله عقله الذى جعله الله قوامه و زینته و هدایته علم أنّ الله هو الحقّ و أنّه هو ربّه و علم أنّ لخالقه محبّه و أنّ له کراهیه و أنّ له طاعه و أنّ له معصیه فلم یجد عقله یدلّه على ذلك و علم أنّه لا یوصل إليه إلاّ بالعلم و طلبه و أنّه لا

ينتفع بعقله إن لم يصب ذلك بعلمه فوجب على العاقل طلب العلم و الأدب الذي لا قوام له إلا به.

[۳۶]۳۶-علی بن محمد، عن بعض أصحابه، عن ابن أبي عمير، عن النضر بن سويد، عن حمران و صفوان بن مهران الجمال قالوا:

سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا غنى أخصب من العقل و لا فقر أخط من الحمق و لا استظهار في أمر بأكثر من المشوره فيه.

و هذا آخر كتاب العقل [و الجهل] و الحمد لله وحده و صلى الله على محمد و آله و سلم تسليمًا.

ص: ۶۸

[۳۵]۳۵-امام صادق عليه السلام در حدیثی درازناک فرمود: آغاز کارها و سرچشمه و نیرو و آبادانی آن، خرد می باشد که هیچ چیزی ثمر ندهد جز به خرد. خردی که خدا آن را آراستگی و روشنایی آفریدگانش نهاد. با خرد، بندگان آفریدگار خود را بشناسند و آگاه شوند که آنان آفریده شدگانند و او تدبیرکننده و آنها تدبیرشدگان اویند و او پایدار و آن ها ناپایدارند. با خردشان بر آنچه که از آفریده اش، از آسمان و زمین، خورشید و ماه و شب و روزش می بینند برهان آورند که خود آنان و این آفریده ها، آفریننده و تدبیرکننده ای دارند که نابودی نیافته و نیابد. با خرد، زیبا را از زشت بازشناسند و دریابند که تاریکی در نادانی نهفته است و روشنی در دانش. این است آنچه خرد به آن راه نمود.

عرض کردند: آیا بندگان می توانند تنها به خرد بسنده کنند؟ فرمود: همانا خردمند با راهنمایی همان خردی که خداوند آن را، استواری و آراستگی و مایه هدایتش قرار داده است، دریابد که خداوند حق و پروردگار اوست و دریابد که برای آفریدگارش، پسند و ناپسند و فرمانبری و نافرمانی است و خردش را به تنهایی، راهنمای بر اینها، نمی بیند و درمی یابد که جز با جوییدن دانش به اینها دست نمی یابد و اگر به وسیله دانشش به اینها نرسد، خردش او را سودی نبخشیده است، پس بر خردمند واجب است که دانش و ادب بجوید که بی آن، استوار نماند.

[۳۶]۳۶-امام صادق علیه السلام می فرمود: توانگری ای پربارتر از خرد و تنگدستی ای پست تر از نابخردی نیست و در هر کاری، یاری جویی ای فزون تر از مشورت نباشد.

و این پایان کتاب خرد [و نادانی است].

و الحمد لله وحده و صلى الله على محمد و آله و سلم تسليمًا.

ص: ۶۹

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب فضل العلم باب فرض العلم و وجوب طلبه و الحث عليه [۳۷]۱-أخبرنا محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم بن هاشم،

عن أبيه، عن الحسن بن أبي الحسين الفارسي، عن عبد الرحمن بن زيد، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: طلب العلم فريضة على كل مسلم، ألا إن الله يحب بغاه العلم.

[۳۸]-۲- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن عبد الله، عن عيسى بن عبد الله العمري، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

طلب العلم فريضة.

[۳۹]-۳- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن بعض أصحابه قال:

سئل أبو الحسن عليه السلام: هل يسع الناس ترك المسألة عما يحتاجون إليه؟ فقال: لا.

[۴۰]-۴- علي بن محمد وغيره، عن سهل بن زياد و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى جميعا، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي حمزه، عن أبي إسحاق السبيعي عن حدثه قال:

ص: ۷۰

به نام خداوند رحمتگر مهربان

کتاب فضیلت دانش

باب وجوب دانش و جویدن آن و تشویق به آن

[۳۷]-۱- رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: دانش جویی بر هر مسلمانی واجب است.

آگاه باشید که به راستی، خداوند جویندگان دانش را دوست دارد.

[۳۸]-۲- امام صادق علیه السلام فرمود: دانش جویی واجب است.

[۳۹]-۳- از امام کاظم علیه السلام پرسیدند: آیا مردم را سزد که درباره آنچه نیاز دارند نپرسند؟ فرمود: نه.

[۴۰]-۴- امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: ای مردم! بدانید همانا کمال دین، دانش جویی

ص: ۷۱

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: أيها الناس اعلّموا أنّ كمال الدّين طلب العلم و العمل به، ألا و إنّ طلب العلم أوجب عليكم من طلب المال إنّ المال مقسوم مضمون لكم قد قسمه عادل بينكم و ضمنه و سيفى لكم و العلم مخزون عند أهله و قد أمرتم بطلبه من أهله فاطلبوه.

[۴۱]-۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن يعقوب بن يزيد، عن أبي عبد الله رجل من أصحابنا رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: طلب العلم فريضة. وفي حديث آخر قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: طلب العلم فريضة على كل مسلم، ألا وإن الله يحب بغاه العلم.

[۴۲]-۶-علي بن محمد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن علي بن أبي حمزه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: تفقهوا في الدين فإنه من لم يتفقه منكم في الدين فهو أعرابي إن الله يقول [في كتابه]: لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.

[۴۳]-۷-الحسين بن محمد، عن جعفر بن محمد، عن القاسم بن الربيع، عن مفضل بن عمر قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: عليكم بالتفقه في دين الله ولا تكونوا أعرابا فإنه من لم يتفقه في دين الله لم ينظر الله إليه يوم القيامة و لم يزك له عملا.

[۴۴]-۸-محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن دراج، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لوددت أن أصحابي ضربت رؤسهم بالسياط حتى يتفقهوا.

ص: ۷۲

و عمل بدان است. آگاه باشید که دانش جویی از مال جویی بر شما لازم تر است؛ زیرا دارایی برای شما تقسیم شده و تضمین گشته است که دادگری، آن را میان شما تقسیم نموده و [پرداختش را] بر عهده گرفته است و به شما می رساند، ولی دانش نزد اهلش گرد آمده است و شما دستور دارید آن را از اهلش بجوید؛ پس در پی اش باشید.

[۴۱]-۵-رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: دانش جویی واجب است و در حدیثی دیگر فرمود: دانش جویی بر هر مسلمانی واجب است. آگاه باشید که خداوند جویندگان دانش را دوست دارد.

[۴۲]-۶-علی حمزه گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: دین را نیکو بفهمید؛ زیرا هر که از شما دین را نیک درنیابد بیابان گرد است. به راستی، خداوند در کتابش فرماید: (تا دانش دین را نیکو بیاموزند و چون به سوی مردم خویش بازگشتند مردم خویش را بیم دهند، شاید آنها بترسند و پرهیزند.) [توبه (۹): آیه ۱۲۲].

[۴۳]-۷-امام صادق علیه السلام می فرمود: بر شما باد که دین خدا را نیکو بیاموزید و بیابان گرد نباشید؛ زیرا هر که دین خدا را نیکو نیاموزد و درنیابد، خداوند در روز رستاخیز به او روی نکند و کردارش را پاکیزه نشمارد.

[۴۴]-۸-امام صادق علیه السلام فرمود: دوست داشتم بر سر یارانم تازیانه می نواختند تا دین را نیکو بیاموزند و دریابند.

[۴۵] ۹- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن عیسیٰ عمّن رواه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قال له رجل: جعلت فداك رجل عرف هذا الأمر، لزم بيته و لم يتعرّف إلى أحد من إخوانه؟ قال: فقال: كيف يتفقّه هذا في دينه؟

باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء [۴۶] ۱- محمد بن الحسن و علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن عیسیٰ، عن عبید الله بن عبد الله الدهقان، عن درست الواسطي، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبی الحسن موسى علیه السلام قال:

دخل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم المسجد فإذا جماعه قد أطافوا برجل فقال: ما هذا؟ فقيل: علامه فقال: و ما العلامة؟ فقالوا له: أعلم الناس بأنساب العرب و وقائعها و أيام الجاهليّة و الأشعار العربيّة، قال: فقال النبي صلى الله عليه و آله و سلم: ذاك علم لا يضّرّ من جهله و لا ينفع من علمه، ثم قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم: إنّما العلم ثلاثة آية محكمه أو فريضه عادله أو سنّه قائمه و ما خلاهنّ فهو فضل

[۴۷] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عیسیٰ، عن محمد بن خالد، عن أبی البختری، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إنّ العلماء ورثة الأنبياء و ذاك أنّ الأنبياء لم يورثوا درهما و لا ديناراً و إنّما أورثوا أحاديث من أحاديثهم فمن أخذ بشيء منها فقد أخذ حظاً وافراً، فانظروا علمكم هذا عمّن تأخذونه؟ فإنّ فينا أهل البيت في كلّ خلف عدولا ينفون عنه تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين.

[۴۸] ۳- الحسين بن محمد، عن معلی بن محمد، عن الحسن بن علی

[۴۵] ۹- مردی به امام صادق علیه السلام گفت: قربانت کردم؛ مردی این مذهب (امامت) را شناخته و در خانه نشسته است و هیچ یک از برادران دینیش را نمی شناسد. فرمود: این مرد چگونه دینش را به نیکی می آموزد.

باب ویژگی و فضیلت دانش و فضیلت دانشمندان

[۴۶] ۱- امام کاظم علیه السلام فرمود: رسول خدا به مسجد وارد شد و ناگاه گروهی را دید گرد مردی را گرفته اند. فرمود: چه خبر است؟ گفتند: علامه است. فرمود:

علامه یعنی چه؟ گفتند: درباره دودمان عرب و رویدادهای ایشان و روزگار جاهلیت و اشعار عرب و عربی فصیح، داناترین مردم است. پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود:

اینها دانشی است که نادان به آن دانش‌ها را زبانی نرساند و دانایش را سودی ندهد؛ سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا دانش سه چیز است آیه محکم (اصول عقاید)، فریضه دادگرانه (اخلاق) و سنت استوار (احکام) و غیر اینها، فضیلت است.

[۴۷]۲- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا دانشمندان میراث داران پیغمبرانند؛ برای اینکه پیامبران زر و سیم به ارث نگذارند و تنها سخنانی از سخنانشان را بر جای نهند. هر که چیزی از آن سخنان برگرفت، بهره فراوانی گرفته است. پس بنگرید که دانش خود را از چه کسی می‌گیرید؟ زیرا در خاندان ما اهل بیت، در هر روزگاری جانشینان دادگری هستند که غلوکنندگان را بازدارند که دین را به کژی کشند و یاوه سرایان دین را به نام خویش سازند و نادانان آن را به نادرستی به تأویل برند.

[۴۸]۳- امام صادق علیه السلام فرمود: آن گاه که خدا نیکی بنده‌ای را خواهد، او را در دین ژرف نگر و دانا سازد.

ص: ۷۵

الوشاء، عن حماد بن عثمان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا أراد الله بعبده خيراً فقهه في الدين.

[۴۹]۴- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله، عن رجل، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال الكمال كل الكمال التفقه في الدين و الصبر على التائبه و تقدير المعيشه.

[۵۰]۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

العلماء أمناء و الأتقياء حصون و الأوصياء ساده. و في روايه أخرى:

العلماء منار و الأتقياء حصون و الأوصياء ساده.

[۵۱]۶- أحمد بن إدريس، عن محمد بن حسان، عن إدريس بن الحسن، عن أبي إسحاق الكندي، عن بشير الدهان قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام، لا خير فيمن لا يتفقه من أصحابنا، يا بشير إن الرجل منهم إذا لم يستغن بفقهه احتاج إليهم فإذا احتاج إليهم أدخلوه في باب ضلالتهم و هو لا يعلم.

[۵۲]۷- علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: لا خير في العيش إلا لرجلين عالم مطاع، أو مستمع واع.

[۵۳]-۸-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير و محمد بن يحيى، عن احمد بن محمد، عن ابن ابي عمير، عن سيف بن عميره، عن ابي حمزه، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۷۶

[۴۹]-۴-امام باقر عليه السلام فرمود: اوج کمال انسان، دانشمند شدن در دین و شکیبایی در بلا و اندازه داری در هزینه های زندگی است.

[۵۰]-۵-امام صادق عليه السلام فرمود: دانشمندان، امین و پرهیزکاران، دژها و اوصیاء، سروران اند. در روایت دیگر آمده است: دانشمندان، برج های پرتو افکن و پرهیزکاران، دژها و اوصیاء، سروران اند.

[۵۱]-۶-امام صادق عليه السلام به بشیر فرمود: هریک از یاران ما که در دین ژرف نگر نیست و دین شناس نیست خیری ندارد. ای بشیر! هر مردی از یاران ما که در دین شناسی بی نیاز نباشد، به دیگران (مخالفان) نیازمند شود و چون به آنها نیازمند شد او را به گمراهی خویش در آورند در حالی که خود نمی داند.

[۵۲]-۷-رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در زندگی جز برای دو نفر خیری نیست:

دانشمندی که فرمانش برند و شنونده ای که سخن نگهدار باشد.

[۵۳]-۸-امام باقر عليه السلام فرمود: دانشمندی که از دانشش بهره برند از هفتاد هزار عبادت پیشه برتر است.

ص: ۷۷

عالم یتنفع بعلمه أفضل من سبعین ألف عابد.

[۵۴]-۹-الحسین بن محمد، عن احمد بن إسحاق، عن سعدان بن مسلم، عن معاوية بن عمّار قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: رجل راويه لحديثكم يثّ ذلك في الناس و يشدّده في قلوبهم و قلوب شيعتكم و لعلّ عابدا من شيعتكم ليست له هذه الرّواية أيّهما أفضل؟ قال: الرّواية لحديثنا يشدّ به قلوب شيعتنا أفضل من ألف عابد.

باب أصناف النّاس [۵۵]-۱-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد و محمد بن يحيى، عن احمد بن محمد بن عيسى جميعا، عن ابن محبوب، عن ابي أسامة، عن هشام بن سالم، عن ابي حمزه، عن ابي إسحاق السّبيعي، عن حدّثه مّمن يوثق به قال:

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: إنّ النّاس آلوا بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم إلى ثلاثة: آلوا إلى عالم علی هدی من الله قد أغناه الله بما علم عن علم غيره و جاهل مدّع للعلم لا علم له معجب بما عنده قد فتنته الدّنيا و فتن غيره و متعلّم من عالم علی سبيل هدی من الله و نجاه ثمّ هلك من ادّعى و خاب من افتري.

[۵۶]۲-الحسین بن محمد الأشعری، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجه سالم بن مكرم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الناس ثلاثة: عالم و متعلم و غناء.

[۵۷]۳-محمد بن يحيى، عن عبد الله بن محمد، عن علي بن الحكم، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبي حمزه الثمالی قال:

ص: ۷۸:

[۵۴]۹- معاوية عمّار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی است که سخنان شما را بسیار بازگو می کند و در میان مردم گسترش می دهد و آن را در دل مردم و دل شیعیان استوار می سازد و شاید عبادت پیشه ای از شیعیان شما باشد که در روایت چون او نباشد، کدام یک برترند؟ فرمود: آنکه سخنان ما را بسیار بازگو کند و دل های شیعیانمان را استوار سازد، از هزار عبادت پیشه برتر است.

بابی درباره انواع مردم

[۵۵]۱- امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سه جانب رو کردند: به دانشمندی که از سوی خدا هدایت یافته و خدا او را با دانش خویش، از دانش دیگران بی نیاز ساخته بود. به نادانی که مدعی دانش بود و دانشی نداشت. به آنچه در دست داشت، مغرور بود و دنیا او را و او دیگران را فریفته بود. به دانش آموزی که دانش خود را از دانشمندی فراگرفته بود که در راه هدایت خدا و نجات گام برداشته بود. پس آن کس که ادعای دانش نمود به هلاکت درافتاد و آن کس که دروغ بست ناکام ماند.

[۵۶]۲- امام صادق علیه السلام فرمود: مردم سه دسته اند: دانشمند، دانشجو و کف روی آب.

[۵۷]۳- ابو حمزه ثمالی گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: یا دانشمند باش

ص: ۷۹:

قال لی أبو عبد الله عليه السلام: اغد عالماً أو متعلماً أو أحبّ أهل العلم ولا تكن رابعاً فتهلك ببغضهم.

[۵۸]۴- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن جمیل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتہ یقول: یغدو الناس علی ثلاثة أصناف عالم و متعلم و غناء، فنحن العلماء و شیعتنا المتعلمون و سائر الناس غناء.

باب ثواب العالم و المتعلم [۵۹]۱- محمد بن الحسن و علی بن محمد، عن سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد جمیعاً، عن جعفر بن محمد الأشعری، عن عبد الله بن میمون القدّاح و علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حمّاد بن عیسی، عن

القَدَّاح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله و سلم: من سلك طريقا يطلب فيه علما سلك الله به طريقا إلى الجنة وإن الملائكة لتضع أجنحتها لطالب العلم رضا به وإنه يستغفر لطالب العلم من في السماء ومن في الأرض حتى الحوت في البحر و فضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر النجوم ليله البدر و إن العلماء ورثة الأنبياء، إن الأنبياء لم يورثوا دينارا و لا درهما و لكن ورثوا العلم فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر.

[٦٠]٢- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن جميل بن صالح، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن الذي يعلم العلم منكم له أجر مثل أجر المتعلم و له الفضل عليه، فتعلموا

ص: ٨٠

و یا دانش جو و یا دوست دار دانشمندان و چهارمی (یعنی دشمن اهل دانش) نباش که به سبب دشمنی آنها، به هلاکت درافتی.

[٥٨]٤- امام صادق علیه السلام فرمود: مردم سه دسته شوند: دانشمند و دانش جو و کف روی آب. ما دانشمندانیم و شیعیان ما جویندگان دانش و دیگر مردمان، کف روی آب هستند.

بابی درباره پاداش دانشمند و جویای دانش

[٥٩]١- رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه وآله و سلم فرمود: هر که راهی را پوید که در آن دانشی جوید، خدا برای او راهی به بهشت گشاید که در آن گام نهد و به راستی فرشتگان به سبب خرسندی از جوینده دانش، بال های خویش را برای او فرونهند و به راستی، هر آن کس که در آسمان و زمین است برای جوینده دانش آموزش جوید؛ حتی ماهی در دریا. برتری دانشمند بر عبادت پیشه همچون برتری ماه در شب چهارده، بر دیگر ستارگان است و به راستی، دانشمندان میراث داران پیامبرانند و پیامبران زر و سیمی به ارث نهند ولی دانش را به ارث گذارند؛ پس هر که دانشی از آنان برگیرد ثمری فراوان بر گرفته است.

[٦٠]٢- امام باقر علیه السلام فرمود: هر که از شما شیعیان به دیگری دانش آموزد، پاداش او بسان پاداش دانشجو است و بلکه فزون تر از پاداش دانشجو است؛

ص: ٨١

العلم من حملة العلم و علموه إخوانکم كما علمكموه العلماء.

[٦١]٣- علی بن ابراهیم، عن أحمد بن محمد البرقی، عن علی بن الحکم، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من علم خيرا فله مثل أجر من عمل به، قلت:

فإن علمه غيره يجرى ذلك له؟ قال: إن علمه الناس كلهم جرى له، قلت: فإن مات؟ قال: وإن مات.

[۶۲]۴-و بهذا الإسناد، عن محمد بن عبد الحميد، عن العلاء بن رزين، عن أبي عبيده الحذاء، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

من علم باب هدى فله مثل أجر من عمل به ولا ينقص أولئك من أجورهم شيئا و من علم باب ضلال كان عليه مثل أوزار من عمل به ولا ينقص أولئك من أوزارهم شيئا.

[۶۳]۵-الحسين بن محمد، عن علي بن محمد بن سعد رفعه، عن أبي حمزه، عن علي بن الحسين عليه السلام قال:

لو يعلم الناس ما في طلب العلم لطلبوه و لو بسفك المهج و خوض اللجج إن الله تبارك و تعالى أوحى إلى دانيال أن أمقت عبيدي إلى الجاهل المستخف بحق أهل العلم التارك للاقتداء بهم و أن أحب عبيدي إلى التقى الطالب للثواب الجزيل اللازم للعلماء التابع للعلماء القابل عن الحكماء.

[۶۴]۶-علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود المنقري، عن حفص بن غياث قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: من تعلم العلم و عمل به و علم لله دعى في ملكوت السماوات عظيما فقيلا: تعلم لله و عمل لله و علم لله.

ص: ۸۲

پس، از دانشمندان، دانش آموزید و دانش را به برادران دینی خود بیاموزید، همانگونه که دانشمندان به شما آموختند.

[۶۱]۳-ابو بصیر گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: هر که کار نیکی را به دیگری آموزد او را پاداشی همانند پاداش عمل کننده به آن کار باشد عرض کردم: اگر آن عمل کننده به کار نیک، کار نیک را به دیگری نیز بیاموزد همین پاداش از آن آموزنده نخست باشد؟ فرمود: اگر به همه مردم نیز بیاموزد، همان پاداش از آن او شود. گفتیم: اگر چه آموزنده نخست بمیرد؟ فرمود: اگر چه بمیرد.

[۶۲]۴-امام باقر علیه السلام فرمود: آن کس که [به مردم] دری از هدایت آموزد، او را پاداشی همچون پاداش عمل کننده به آن است و از پاداش آنان، چیزی کاسته نمی شود و هر که (به مردم) دری از گمراهی آموزد، او را گناهی همانند گناه عمل کننده به آن باشد و از گناه آنان چیزی کاسته نشود.

[۶۳]۵-امام سجاد علیه السلام فرمود: اگر مردم می دانستند که در جوییدن دانش چه نهفته است، در پی اش می رفتند؛ اگر چه با ریختن خون [دشمنان دانش] او فرو رفتن در گرداب ها بود. خداوند پرخیر و والا- به دانیال وحی کرد که نفرت انگیزترین بندگانم نزد من نادانی است که حق دانشمندان را کوچک شمارد و پیروی از آنان را وارهد و دوست داشتنی ترین بندگانم

نزد من پرهیزکار جوینده پاداش فراوان و همراه همیشگی دانشمندان و پیرو بردباران و پذیرنده سخن حکیمان باشد.

[۶۴]۶- حفص بن غیاث گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: هر که برای خدا دانش بیاموزد و بدان عمل کند و برای خدا به دیگران بیاموزد، در ملکوت های آسمان ها بزرگش خوانند و گویند: برای خدا آموخت؛ برای خدا عمل کرد و برای خدا یاد داد.

ص: ۸۳

باب صفة العلماء [۶۵]۱- محمّد بن یحیی العطار، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن معاویه بن وهب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: اطلبوا العلم و تزيّنوا معه بالحلم و الوقار و تواضعوا لمن تعلّمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم و لا تكونوا علماء جبارين فيذهب باطلکم بحقّکم.

[۶۶]۲- علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن حمّاد بن عثمان، عن الحارث بن المغیره النّصری، عن أبي عبد الله عليه السلام فی قول الله عزّ و جلّ: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** قال:

یعنی بالعلماء من صدّق فعله قوله و من لم یصدّق فعله قوله فلیس بعالم.

[۶۷]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقی، عن إسماعیل بن مهران، عن أبي سعید القمّاط، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: ألا أخبرکم بالفقیه حقّ الفقیه: من لم یقنط الناس من رحمہ الله و لم یؤمنهم من عذاب الله و لم یرخص لهم فی معاصی الله و لم یترك القرآن رغبه عنه إلى غیره، ألا- لا- خیر فی علم لیس فیہ تفهّم، ألا لا خیر فی قراءه لیس فیہا تدبّر، ألا لا خیر فی عبادہ لیس فیہا تفکر، و فی روایه أخرى:

ألا لا خیر فی علم لیس فیہ تفهّم، ألا لا خیر فی قراءه لیس فیہا تدبّر، ألا لا خیر فی عبادہ لا فقه فیہا، ألا لا خیر فی نسک لا ورع فیہ

[۶۸]۴- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی و محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان النّیسابوری جمیعاً، عن صفوان بن یحیی عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

ص: ۸۴

بابی درباره ویژگی دانشمندان

[۶۵]۱- امام صادق علیه السلام می فرمود: دانش آموزید و با آن، خویش را به بردباری و متانت بیاراید و با آنان که دانش می

آموزید و با آنان که از ایشان دانش فرامی گیرید و فروتنی پیشه کنید. و از دانشمندان ستمگر نباشید که ستمگر، حق شما را از میان ببرد.

[۶۶]۲- امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای بزرگ و والا که: (از بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند) [فاطر (۳۵): آیه ۲۸] فرمود: مقصود از دانشمند، کسی است که کردارش، گفتارش را تصدیق کند و آنکه کردارش، گفتارش را تصدیق نکند، دانشمند نیست.

[۶۷]۳- امام صادق علیه السلام روایت نموده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آیا شما را به دین شناس حقیقی آگاه نسازم؟ او کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید ننماید و از کیفر خدا آسوده دل نسازد و به آنها اجازه گناه ندهد و نیز قرآن را به سبب رغبت مندی به چیزی دیگر، وانهد. هان! در دانشی که فهمیدن نباشد، خیری نیست. همانا در خواندنی که ژرف نگری نباشد، خیری نیست. آگاه باشید! در عبادتی که اندیشه گری نباشد، خیری نباشد.

در روایت دیگر آمده است: هان! در دانشی که فهمیدن نباشد، خیری نیست.

آگاه باشید! همانا در خواندنی که ژرف نگری نباشد، خیری نیست. آگاه باشید! همانا در پرستشی که نیک فهمی نباشد، خیری نیست. همانا در زهد گرایی ای که در آن پرهیزکاری نباشد، خیری نباشد.

[۶۸]۴- امام رضا علیه السلام فرمود: همانا از نشانه های نیک فهمی، بردباری و خاموشی است.

ص: ۸۵

إِنَّ مِنْ عِلْمَاتِ الْفَقْهِ الْحِلْمِ وَالصَّمْتِ.

[۶۹]۵- أحمد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد البرقيّ، عن بعض أصحابه رفعه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا يكون السّفه والغرّه في قلب العالم.

[۷۰]۶- وهذا الإسناد، عن محمد بن خالد، عن محمد بن سنان رفعه قال:

قال عيسى ابن مريم عليه السلام: يا معشر الحواريين لي إليكم حاجة اقضوها لي قالوا: قضيت حاجتك يا روح الله، فقام فغسل أقدامهم فقالوا: كُنَّا نحن أحقّ بهذا يا روح الله! فقال: إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعَالِمُ إِنَّمَا تَوَاضَعْتَ هَكَذَا لَكَيْمًا تَتَوَاضَعُوا بَعْدِي فِي النَّاسِ كَتَوَاضَعِي لَكُمْ، ثُمَّ قَالَ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِالْتَوَاضَعِ تَعْمُرُ الْحِكْمَةَ لَا بِالْتَكْبَرِ وَكَذَلِكَ فِي السَّيْهِلِ يَنْبِتُ الزَّرْعُ لَا فِي الْجَبَلِ.

[۷۱]۷- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عليّ بن معبد، عن ذكره، عن معاوية بن وهب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: يا طالب العلم إنَّ للعالم ثلاث علامات: العلم والحلم والصّمت وللمتكلم ثلاث

علامات: نیاز از من فوقه بالمعصیه و یظلم من دونه بالغلبه و یظاهر الظلمه.

باب حقّ العالم [۷۲]۱-علی بن محمّد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن سليمان بن جعفر الجعفری، عن ذکره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: إنّ من حقّ العالم أن لا- تكثر عليه السّؤال و لا- تأخذ بثوبه و إذا دخلت عليه و عنده قوم فسلم عليهم جميعا و خصّه بالتّحيّه

ص: ۸۶

[۶۹]۵-امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: نابخردی و غفلت در دل دانا نباشد.

[۷۰]۶-حضرت عیسی علیه السلام فرمود: ای گروه حواریون! مرا به شما نیازی است، آن را بر آورید. گفتند: ای روح الله، نیازت رواست؛ پس عیسی علیه السلام برخاست و پاهای آنها را شست. آنها گفتند: ای روح الله، ما بر انجام این کار سزاوارتر بودیم. فرمود: همانا دانا شایسته ترین مردم به خدمتگزاری است. من این چنین فروتنی کردم تا شما نیز پس از من، در میان مردم من، بدان فروتنی کنید؛ سپس عیسی علیه السلام فرمود: حکمت با فروتنی آباد و استوار گردد نه با سرکشی؛ چنان که کشت در زمین نرم روید نه در کوه.

[۷۱]۷-امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: ای جوینده دانش دانا را سه نشانه باشد:

دانش و بردباری و خاموشی؛ و دانشمندان را سه نشانه است: با نافرمانی نسبت به فرادست خویش کشمکش کند و با چیره گری نسبت به فرودست خود ستم کند و ستم پیشگان را یاری رساند.

بابی درباره حقّ دانشمند

[۷۲]۱-امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: همانا از حقّ دانشمند بر عهده دیگران آن است که از او بسیار نپرسی و جامه اش نگیری و چون به نزدش درآمدی و گروهی نزد او بودند، به همه سلام کن و او را با درودی دیگر ویژه دار.

ص: ۸۷

دو نهم و اجلس بین یدیه و لا- تجلس خلفه و لا تغمز بعینک و لا تشر بیدک و لا تكثر من القول: قال فلان و قال فلان، خلافا لقلوله و لا تضجر بطول صحبته فإنما مثل العالم مثل النخلة تنتظرها حتّى يسقط عليك منها شيء و العالم أعظم أجرا من الصّائم القائم الغازی فی سبیل الله.

باب فقد العلماء [۷۳]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عیسی، عن أبي أيوب الخزاز، عن سليمان بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من أحد يموت من المؤمنين أحبّ إلى إبليس من موت فقيه.

[۷۴]۲-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا مات المؤمن الفقيه ثلم في الإسلام ثلمه لا يسدها شيء.

[۷۵]۳-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن علي بن أبي حمزة قال:

سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام يقول: إذا مات المؤمن بكت عليه الملائكة وبقاع الأرض التي كان يعبد الله عليها و أبواب السماء التي كان يصعد فيها بأعماله و ثلم في الإسلام ثلمه لا يسدها شيء لأنّ المؤمنين الفقهاء حصون الإسلام كحصن سور المدينة لها

[۷۶]۴-و عنه، عن أحمد، عن ابن محبوب، عن أبي أيوب الخزاز، عن سليمان بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من أحد يموت من المؤمنين أحبّ إلى إبليس من موت فقيه.

ص: ۸۸

پیش رویش بنشین و پشت سرش نشین. چشمک نزن و با دست اشاره نکن و پرگویی نکن که فلانی و فلانی برخلاف نظر او چنین گفته اند و از زیادی همنشینی اش دل تنگ نشو؛ زیرا مثل دانشمند، مثل درخت خرما است که باید در انتظار باشی تا چیزی از آن بر تو فروریزد و دانشمند بزرگ پاداش تر از روزه دار شب زنده داری است که در راه خدا جهاد کند.

بابی دربارهٔ جان سپاری دانشمندان

[۷۳]۱-امام صادق علیه السلام فرمود: جان سپاری هیچ یک از مؤمنان نزد شیطان از جان سپاری دین شناس دوست داشتنی تر نیست.

[۷۴]۲-امام صادق علیه السلام فرمود: چون مؤمن دین شناسی جان سپارد شکافی در اسلام پدید آید که چیزی آن را نبندد.

[۷۵]۳-امام کاظم علیه السلام فرمود: چون مؤمن جان سپارد، فرشتگان و جایگاه هایی در زمین که خدا را در آن جایگاه ها پرستش می کرد و درهای آسمانی که با کردارهایش از آنها بالا می رفت بر او بگریند و در اسلام شکافی پدید آید که چیزی آن را نبندد؛ زیرا مؤمنان دین شناس مانند دژ دیوار گرداگرد شهر، دژهای اسلامند.

[۷۶]۴-امام صادق علیه السلام فرمود: جان سپاری هیچ یک از مؤمنان نزد شیطان از جان سپاری دین شناس، دوست داشتنی تر نباشد.

ص: ۸۹

[۷۷]۵-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن علی بن أسباط، عن عمّه یعقوب بن سالم، عن داود بن فرقد قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ أباي كان يقول: إنَّ الله عزَّ وجلَّ لا يقبض العلم بعد ما يهبطه و لكن يموت العالم فيذهب بما يعلم فتليهم الجفاه فيضلون و يضلون و لا خير في شيء ليس له أصل.

[۷۸]۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن علی، عن ذكره، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

كان علی بن الحسين عليه السلام يقول: إنَّه يسخى نفسه في سرعه الموت و القتل فينا قول الله: أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَ هو ذهاب العلماء.

باب مجالسه العلماء و صحبتهم [۷۹]۱-علی بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس رفعه قال:

قال لقمان لابنه: يا بني اختر المجالس على عينك فإن رأيت قوما يذكرون الله جلَّ و عزَّ فاجلس معهم فإن تكن عالما نفعك علمك و إن تكن جاهلا علموك و لعلَّ الله أن يظلمهم برحمته فيعمك معهم و إذا رأيت قوما لا يذكرون الله فلا تجلس معهم فإن تكن عالما لم ينفعك علمك و إن كنت جاهلا يزيدوك جهلا و لعلَّ الله أن يظلمهم بعقوبه فيعمك معهم.

[۸۰]۲-علی بن إبراهيم، عن أبيه و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى جميعا، عن ابن محبوب، عن درست بن أبي منصور، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام قال:

محادثه العالم على المزابل خير من محادثه الجاهل على الزرابي.

ص: ۹۰

[۷۷]۵-امام صادق عليه السلام فرمود: پدرم همواره می فرمود: خدای فرازند پس از آنکه دانش را فروفرستاد بازنگرداند؛ ولی دانشمند که بمیرد، دانشش برود و به دنبال آنها مردم خشک و خشنی آیند که گمراه و گمراه گر هستند و چیزی که ریشه ندارد، خیری ندارد.

[۷۸]۶-امام باقر عليه السلام روایت نموده که امام سجّاد عليه السلام همواره می فرمود: زود مردن و کشته شدن در خاندان ما را گفتار خدا، بر من گوارا می کند، (آیا ندیدند که ما به زمین می پردازیم و از کناره های آن می کاهیم). [رعد (۱۳): آیه ۴۱] کاهش اطراف زمین، از دست رفتن دانشمندان است.

بابی درباره همنشینی و همدمی با دانشمندان

[۷۹]۱-امام معصوم عليه السلام فرماید: لقمان به پسرش گفت: پسر دلبندم! مجلس ها [ی گفتگوی خویش] را بینش مندانه برگزین. پس اگر دیدی گروهی، خدای بزرگ و والا را یاد می کنند با آنها بنشین که اگر تو دانا باشی، دانشت سودت دهد و اگر نادان باشی، تو را [خدانشناسی آموزند] و شاید خدا بر آن ها سایه رحمت افکند و [رحمت خدا] تو را نیز فراگیرد و چون دیدی گروهی به یاد خدا نیستند با آنان نشین که اگر تو دانشمند باشی، دانشت سودت ندهد و اگر نادان باشی، بر نادانی ات

افزایند و شاید خدا سایه کيفر خویش را بر آنان افکند و تو را نیز فراگیرد.

[۸۰]۲- حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: گفت و گو با دانا در خاکروبه دان ها از گفت و گو با نادان روی قالی ها بهتر است.

ص: ۹۱

[۸۱]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقيّ، عن شريف بن سابق، عن الفضل بن أبي قرّه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم: قالت الحواريون ليعسى: يا روح الله! من نجالس؟ قال من يذكركم الله رؤيته و يزيد في علمكم منطقته و يرغّبكم في الآخرة عمله.

[۸۲]۴- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، عن منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم: مجالسه أهل الدين شرف الدنيا و الآخرة.

[۸۳]۵- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد الأصبهانيّ، عن سليمان بن داود المنقريّ، عن سفيان بن عيينه، عن مسعر بن كدام قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: لمجلس أجلسه إلى من أثق به أوثق في نفسي من عمل سنه.

باب سؤال العالم و تذاكره [۸۴]۱- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن مجذور أصابته جنابه فغسلوه فمات قال: قتلوه ألا سألوا فإنّ دواء العيّ السؤال.

[۸۵]۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زراره و محمد بن مسلم و بريد العجليّ قالوا:

قال أبو عبد الله عليه السلام لحمران بن أعين في شيء سأله: إنّما يهلك الناس لأنّهم لا يسألون.

ص: ۹۲

[۸۱]۳- رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سلم فرمود: حواریون به عیسی علیه السلام گفتند: ای روح الله، با چه کسی بنشینیم؟ فرمود: با آنکه دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و گفتارش دانشتان را بیفزاید و کردارش شما را مشتاق سرای واپسین سازد.

[۸۲]۴- رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سلم فرمود: همنشینی با دینداران، ارجمندی دنیا و آخرت است.

[۸۳]-۵-امام باقر علیه السّلام فرمود: همانا نشستن نزد کسی که به او اطمینان دارم از عبادت یک سال برایم اطمینان بخش تر است.

بابی درباره پرسش از دانشمند و گفتگو با او

[۸۴]-۱-یکی از اصحاب گوید: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی آبله رو را که جنب شده بود، غسل دادند و او مرد. فرمود: او را کشتند. چرا نپرسیدند؟ همانا دواى نادانى و درماندگى پرسش است.

[۸۵]-۲-امام صادق علیه السّلام به حمران بن اعین درباره پرسشی که کرده بود، فرمود: همانا مردم به هلاکت درافتند؛ چرا که آنان نپرسند.

ص: ۹۳

[۸۶]-۳-علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن جعفر بن محمّد الأشعريّ، عن عبد الله بن ميمون القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال: إنّ هذا العلم عليه قفل و مفتاحه المسأله.

علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله مثله.

[۸۷]-۴-علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن أبي جعفر الأحول، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا يسع النّاس حتّى يسألوا و يتفقّها و يعرفوا إمامهم و يسعهم أن يأخذوا بما يقول و إن كان تقیه.

[۸۸]-۵-علی، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليهم السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: أفّ لرجل لا يفرّغ نفسه فى كلّ جمعه لأمر دينه فيتعاهده و يسأل عن دينه و فى روايه أخرى لكلّ مسلم.

[۸۹]-۶-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: إنّ الله عزّ و جلّ يقول: تذاكر العلم بين عبادى ممّا تحيا عليه القلوب الميتة إذا هم انتهوا فيه إلى أمرى.

[۹۰]-۷-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن أبي الجارود قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول رحم الله عبدا أحيا العلم قال: قلت: و ما إحياءه؟ قال: أن يذاكر به أهل الدّين و أهل الورع.

[۸۶] ۳- امام صادق علیه السلام فرمود: بر در این دانش قفلی است که کلیدش پرسش است. (این روایت از طریق دیگر نیز وارد شده است.)

[۸۷] ۴- امام صادق علیه السلام فرمود: مردم گنجایش هیچ کاری را ندارند، مگر اینکه بپرسند و نیک دریابند و امام خویش را بشناسند و بر آن ها رواست که فرموده امام خویش را به کار گیرند؛ هرچند از روی تقیه باشد.

[۸۸] ۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: افّ بر مردی که هرروز جمعه برای [رسیدگی] امر دینش آماده نمی کند تا دیگر بار با دینش پیمان بندد و از دینش بپرسد. در روایت دیگر است: افّ بر هر مسلمانی که...

[۸۹] ۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند بزرگ و والا فرماید: گفت و گوی علمی میان بندگانم، دل های مرده را زنده کند؛ آنگاه که گفتگوی علمی ایشان به کار و فرموده من منتهی شود.

[۹۰] ۷- ابو جارود گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود: خدا بر بنده ای که دانش را زنده کند رحمت آرد. عرض کردم: زنده کردن دانش چیست؟ فرمود:

این است که با دینداران و پارسایان گفتگو کند.

[۹۱] ۸- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: با یکدیگر سخن گوید و به دیدار یکدیگر

الحجّال، عن بعض أصحابه رفعه قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، تذاکروا و تلاقوا و تحدّثوا فإنّ الحدیث جلاء للقلوب إنّ القلوب لترین کما یرین السیف جلاؤها الحدیث.

[۹۲] ۹- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن فضاله بن أيوب، عن عمر بن أبان، عن منصور الصّیقل قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: تذاکر العلم دراسه و الدّراسه صلاه حسنه

باب بذل العلم [۹۳] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن إسماعیل بن بزیع، عن منصور بن حازم، عن طلحه بن زید، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قرأت في كتاب علي عليه السلام إن الله لم يأخذ على الجهال عهدا بطلب العلم حتى أخذ على العلماء عهدا يبذل العلم للجهال، لأن العلم كان قبل الجهل.

[۹۴]۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة و محمد بن سنان، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبد الله عليه السلام في هذه الآية: **وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ** قال:

ليكن الناس عندك في العلم سواء.

[۹۵]۳- وبهذا الإسناد، عن أبيه، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

زكاه العلم أن تعلمه عباد الله.

[۹۶]۴- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن

ص: ۹۶:

رويد و به گفتگو نشینید زیرا گفتگو، روشنی بخش دل ها است. همانا دل ها بسان شمشیر زنگار گیرد و روشنی بخش، آنها گفتگو است.

[۹۲]۹- امام باقر عليه السلام می فرمود: گفتگوی علمی، درس است و درس، نماز و دعایی نیکوست.

بابی درباره بخشش دانش [به دیگران]

[۹۳]۱- امام صادق عليه السلام فرمود: در کتاب علی عليه السلام خواندم که خداوند از نادانان پیمانی برای جوییدن دانش نستانده است تا اینکه از دانشمندان پیمان گرفت که به نادانان دانش آموزند؛ زیرا [جایگاه] دانش پیش از نادانی است.

[۹۴]۲- امام صادق عليه السلام درباره این آیه (روی خود را [به تکبر] از مردم مگردان.) [لقمان (۳۱): آیه ۱۸] فرمود: باید مردم نزد تو از نظر (دریافت) دانش برابر باشند.

[۹۵]۳- امام باقر عليه السلام فرمود: زکات دانش این است که آن را به بندگان خدا بیاموزی.

[۹۶]۴- امام صادق عليه السلام فرمود: عیسی بن مریم میان مردم به سخنرانی برخاست

ص: ۹۷:

عبد الرحمن، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قام عیسی ابن مریم علیه السلام خطیبا فی بنی اسرائیل فقال: یا بنی اسرائیل! لا تحدّثوا الجهال بالحکمه فتظلموها و لا تمنعوها

أهلها فتظلموهم.

باب التَّهْي عن القول بغير علم [٩٧]١-محمّد بن يحيى، عن أحمد و عبد الله ابني محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن مفضل بن يزيد قال:

قال [لى] أبو عبد الله عليه السّلام: أنهاك عن خصلتين فيهما هلاك الرّجال: أنهاك أن تدین الله بالباطل و تفتی النّاس بما لا تعلم.

[٩٨]٢-عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال:

قال لى، أبو عبد الله عليه السّلام إياك و خصلتين فيهما هلك: من هلك إياك أن تفتی النّاس برأيك أو تدین بما لا تعلم.

[٩٩]٣-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عليّ بن رثاب، عن أبي عبيده الحدّاء، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

من أفتى النّاس بغير علم و لا هدى لعنته ملائكة الرّحمة و ملائكة العذاب و لحقه و زر من عمل بفتياه.

[١٠٠]٤-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أبان الأحمر، عن زياد بن أبي رجا، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

ما علمتم فقولوا و ما لم تعلموا فقولوا: الله أعلم، إنّ الرّجل لينتزع الآيه من القرآن يخزّ فيها أبعد ما بين السّماء و الأرض.

ص: ٩٨

و گفت: ای بنی اسرائیل! حکمت را به نادانان نگوید که به ایشان ستم کرده باشید و از اهل حکمت، آن را بازندارید که به آنها ستم کرده باشید.

بابی درباره بازداشتن از ندانسته گویی

[٩٧]١-مفضل گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: تو را از دو خصلت باز می دارم که نابودی مردان در آن است: تو را باز می دارم از اینکه به نادرستی دینداری ورزی و درباره آنچه که نمی دانی به مردم فتوا دهی.

[٩٨]٢-عبد الرحمن ابن حجّاج گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: از دو خصلت کناره گیر که هر آن کس که به هلاکت فروافتاد در [گرداب] این دو خصلت به هلاکت درافتاد: از اینکه بنابر نظر خویش به مردم فتوا دهی یا نادانسته دینداری ورزی پروا دار.

[٩٩]٣-امام باقر علیه السّلام فرمود: هر که نادانسته و راه نیافته، به مردم فتوا دهد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را

نفرین کنند و گناه آن کس که به فتوایش عمل کند دامنگیرش شود.

[۱۰۰] ۴- امام باقر علیه السلام فرمود: آنچه می دانید بگوئید و آن چه نمی دانید بگوئید:

خدا داناتر است. همانا مردی آیه ای را از قرآن برمی گیرد (تا بنا بر نظر خویش تفسیر کند) ؛ از این رو به فاصله ای دورتر از میان آسمان و زمین واژگون گردد.

ص: ۹۹

[۱۰۱] ۵- محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عیسی، عن ربیع بن عبد الله، عن محمّد بن مسلم، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

للعالم إذا سئل عن شيء و هو لا يعلمه أن يقول: الله أعلم و ليس لغير العالم أن يقول ذلك.

[۱۰۲] ۶- علی بن إبراهيم، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن حمّاد بن عیسی، عن حریر بن عبد الله، عن محمّد بن مسلم، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إذا سئل الرجل منكم عما لا يعلم فليقل: لا أدري و لا يقل: الله أعلم، فيوقع في قلب صاحبه شكًا و إذا قال المسئول: لا أدري فلا يتهمه السائل.

[۱۰۳] ۷- الحسين بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن علی بن أسباط، عن جعفر بن سماعه، عن غير واحد، عن أبان، عن زرارہ بن أعین قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام ما حقّ الله على العباد؟ قال أن يقولوا ما يعلمون و يقفوا عند ما لا يعلمون.

[۱۰۴] ۸- علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن يونس بن عبد الرحمن، عن أبی يعقوب إسحاق بن عبد الله، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إنّ الله خصّ عباده بآيتين من كتابه أن لا يقولوا حتّى يعلموا و لا يردّوا ما لم يعلموا و قال عزّ و جلّ: أَلَمْ يُوَخِّدْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ و قال: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ و لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ.

[۱۰۵] ۹- علی بن إبراهيم، عن محمّد بن عیسی، عن يونس، عن داود بن فرقد عن حمّاد بن عثمان، عن ابن شبرمه قال:

ما ذكرت حديثًا سمعته عن جعفر بن محمّد عليهما السلام إلاّ كاد أن يتصدّع قلبي، قال: حدّثني أبی عن جدّي عن رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم قال ابن شبرمه و أقسم بالله

ص: ۱۰۰

[۱۰۱] ۵- امام صادق علیه السّلام فرمود: دانا را سزد که چون از او پرسند و نداند گوید که خدا داناتر است؛ ولی جز دانا را سزد که چنین گوید (بلکه نادان می بایست با صراحت بگوید که نمی دانم).

[۱۰۲] ۶- امام صادق علیه السّلام فرمود: چون از مردی از شما، درباره آنچه نمی داند پرسند، باید بگوید: نمی دانم و نگویید: خدا داناتر است تا در دل دوستش تردید افکند و اگر پرسش شونده بگوید: نمی دانم. پرسشگر، او را مّتهم نسازد.

[۱۰۳] ۷- زراره اعین گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم: حقّ خداوند بر بندگان چیست؟ فرمود: آنچه را که می دانند بگویند و در آنچه که نمی دانند بازایستند.

[۱۰۴] ۸- امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خدا بندگان خود را به دو آیه از کتابش مخصوص ساخته است. اینکه نگویند تا بدانند و تا آنجا که می دانند پرسنده را ردّ نکنند و خدای بزرگ و والا فرمود: (آیا از آنان در کتاب آسمانی پیمان نگرفتیم که جز به حق نسبت به خدا سخن نگویند) [اعراف (۷): آیه ۱۶۹] و فرمود: (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و از تأویل آن خبر ندارند.) [یونس (۱۰): آیه ۳۹].

[۱۰۵] ۹- ابن شبرمه گوید: حدیثی از امام صادق علیه السّلام شنیدم که هرگاه یادم می آید، نزدیک است دلم شکافته شود. فرمود: پدرم از جدّم و او از رسول خدا به من خبر داد- ابن شبرمه گوید: به خدا سوگند، نه پدرش بر جدّش دروغ بست

ص: ۱۰۱

ما کذب أبوه علی جدّه و لا جدّه علی رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

من عمل بالمقایس فقد هلک و أهلك و من أفتی التّاس بغير علم و هو لا یعلم التّاسخ من المنسوخ و المحکم من المتشابه فقد هلک و أهلك.

باب من عمل بغير علم [۱۰۶] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن طلحه بن زید قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: العامل علی غیر بصیره کالتّائر علی غیر الطّریق لا یزیده سرعه السّیر إلاّ بعدا.

[۱۰۷] ۲- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان، عن ابن مسکان، عن حسین الصّیقل قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: لا یقبل الله عملا إلاّ بمعرفه و لا معرفه إلاّ بعمل فمن عرف دلّته المعرفه علی العمل و من لم یعمل فلا معرفه له؛ ألا إنّ الإیمان بعضه من بعض.

[۱۰۸] ۳- عنه، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عمّن رواه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: من عمل علی غیر علم کان ما یفسد أكثر ممّا یصلح.

باب استعمال العلم [۱۰۹] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن حماد بن عیسی، عن عمر بن أذینه، عن أبان بن أبی عیاش، عن سلیم بن قیس الهلالی قال:

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يحدث عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: في كلام له العلماء

ص: ۱۰۲

و نه جدش به رسول خدا- که رسول خدا فرمود: هر کس به قیاس ها عمل کند، خودش هلاک شده و مردم را هلاک ساخته است و آنکه بدون آگاهی لازم به مردم فتوا دهد در حالی که ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه تشخیص ندهد، سبب هلاک خود و دیگران است.

بابی درباره کسی که ندانسته عمل کند

[۱۰۶] ۱- طلحه زید گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: هر که بدون بصیرت و بینش عمل می کند، همچون کسی است که بر راه درست پیش نمی رود، برای همین است که هر چه تندتر برود از مقصد دورتر می شود.

[۱۰۷] ۲- حسن صیقل گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: خداوند عملی را جز با شناخت نپذیرد و شناختی پدید نمی آید مگر با عمل؛ پس کسی که شناخت دارد، همان شناخت او را به عمل رهبری کند و هر که عمل نکند، شناخت ندارد. همانا بعضی از ایمان از بعضی دیگر آن پدید آید.

[۱۰۸] ۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که بدون علم به عمل برخیزد، ویرانگری او بیش از اصلاحگریش می شود.

بابی درباره به کار بستن دانش

[۱۰۹] ۱- سلیم قیس هلالی گوید: از امیر مؤمنان [علیه السلام] شنیدم که از رسول خدا خبر می داد که آن حضرت در سخنش می فرمود: دانشمندان دو قسم اند:

ص: ۱۰۳

رجلان رجل عالم آخذ بعلمه فهذا ناج و عالم تارك لعلمه فهذا هالك و إن أهل النار ليتأذون من ريح العالم التارك لعلمه و إن أشد أهل النار ندامه و حسره رجل دعا عبدا إلى الله فاستجاب له و قبل منه فأطاع الله فأدخله الله الجنة و أدخل الداعي النار بترکه علمه و أتباعه الهوى و طول الأمل، أما أتباع الهوى فيصدّ عن الحقّ و طول الأمل ينسى الآخرة.

[۱۱۰] ۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

العلم مقرون إلى العمل، فمن علم عمل و من عمل علم و العلم يهتف بالعمل، فإن أجابه و إلا ارتحل عنه.

[۱۱۱]۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن علي بن محمد القاسمي، عن ذكره، عن عبد الله بن القاسم الجعفری، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن العالم إذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب كما يزل المطر عن الصفا.

[۱۱۲]۴- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن المنقري، عن علي بن هاشم بن البريد، عن أبيه قال:

جاء رجل إلى علي بن الحسين عليهما السلام فسأله عن مسائل فأجاب ثم عاد ليسأل عن مثلها فقال علي بن الحسين عليهما السلام: مكتوب في الإنجيل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون و لما تعملوا بما علمتم، فإن العلم إذا لم يعمل به لم يزد صاحبه إلا كفرا و لم يزد من الله إلا بعدا.

[۱۱۳]۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن المفصل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۱۰۴

دانشمندی که دانش خود را به کار بسته و این رستگار است و دانشمندی که دست از دانش اش گسسته و این هلاک شده است. همانا دوزخیان از بوی گند دانشمند بی عمل در آزارند و میان دوزخیان، پشیمانی و افسوس آن کس سخت تر است که در دنیا بنده ای را به سوی خدا فراخواند و او دعوتش را بپذیرد و اطاعت خدا نماید و خدا به بهشت راهش داده است و خود دعوت کننده را به سبب فرو گذاشتن دانش و پیروی از هوس و درازی آرزویش به دوزخ افکنده است. پیروی از هوس از حق جلوگیری نماید و درازی آرزو آخرت را به فراموشی سپارد.

[۱۱۰]۲- امام صادق علیه السلام فرمود: دانش با عمل همدوش است. پس هر کس بداند، باید عمل کند و هر کس عمل کند، باید بداند، دانش، عمل را صدا زند؛ اگر پاسخش گوید بماند و گرنه کوچ کند.

[۱۱۱]۳- حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون دانشمند به دانش خود عمل نکند اندرز او در دل ها کارگر نمی افتد و از آن ها فرومی ریزد، به همان گونه که دانه باران از سنگ صاف فرومی ریزد.

[۱۱۲]۴- مردی خدمت امام چهارم آمد و از او مسایلی پرسید و آن حضرت پاسخ داد؛ سپس باز گشت تا هم چنان بپرسد. علی بن حسین علیه السلام فرمود: در انجیل نوشته است: تا وقتی که به آنچه دانسته اید عمل نکرده اید، از آنچه نمی دانید، نیاموزید. همانا دانشی که به آن عمل نشود جز کفر داننده و دوری او را از خدا نیفزاید.

[۱۱۳]۵- مفصل عمر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: رستگار به چه چیز

ص: ۱۰۵

قلت له: بم يعرف النَّاجي؟ قال: من كان فعله لِقوله موافقا فأثبت له الشَّهادة و من لم يكن فعله لِقوله موافقا فإنما ذلك مستودع.

[۱۱۴] ۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه رفعه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام في كلام له خطب به على المنبر: أيها النَّاس إذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلكم تهتدون، إنَّ العالم العامل بغيره كالجاهل الحائر العذی لا- يستفيق عن جهله بل قد رأيت أنَّ الحجَّه عليه أعظم و الحسره أدوم على هذا العالم المنسلخ من علمه منها على هذا الجاهل المتحیر في جهله و كلاهما حائر بائر، لا ترتابوا فتشكَّوا و لا تشكَّوا فتكفروا و لا ترخصوا لأنفسكم فتدهنوا و لا تدهنوا في الحق فتخسروا و إنَّ من الحق أن تفقهوا و من الفقه أن لا تغتروا و إنَّ أنصحكم لنفسه أطوعكم لرَبِّه و أغشكم لنفسه أعصاكم لرَبِّه و من يطع الله يأمن و يستبشر و من يعص الله يخب و يندم.

[۱۱۵] ۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن ذكره، عن محمد بن عبد الرحمن بن أبي لیلی، عن أبيه قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إذا سمعتم العلم فاستعملوه و لتسع قلوبكم فإنَّ العلم إذا كثر في قلب رجل لا يحتمله، قدر الشَّيطان عليه، فإذا خاصمكم الشَّيطان فأقبلوا عليه بما تعرفون فإنَّ كيد الشَّيطان كان ضعيفا، فقلت و ما العذی نعرفه؟ قال، خاصموه بما ظهر لكم من قدره الله عزَّ و جلَّ.

باب المستأكل بعلمه و المباهی به [۱۱۶] ۱-محید بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی و علی بن إبراهیم، عن أبيه جميعا، عن حماد بن عیسی عن عمر بن أذینه، عن أبان بن أبي عیاش، عن سلیم بن قیس قال:

ص: ۱۰۶

شناخته شود؟ فرمود: آنکه کردارش موافق گفتارش باشد. گواهی نجات او قطعی است و هر که کردارش موافق گفتارش نباشد، دین و ایمان او عاریتی است.

[۱۱۴] ۶-امیر مؤمنان علیه السلام بر فراز منبر فرمود: ای مردم! وقتی چیزی آموختید، دست به کار آرید؛ شاید هدایت شوید. دانشمندی که بر خلاف دانشش عمل کند، هم چون نادان سرگردانی است که از بی هوشی نادانی خود به هوش نیامده، بلکه می دانم همانا حجّت بر او تمام تر و افسوس خوردن این دانشمند که از دانش خویش گسسته است از افسوس نادان سرگردان در نادانی، بیشتر است. هر دو حیران و در خوا (غفلت) اند. تردیدی به خود راه ندهید تا به شک نیفتید و شک نکنید تا کافر نگردید. نفس های خود را رها نکنید تا سست نشوید و در راه حق سست نشوید تا زیان نکنید. همانا از جمله حق آن است که دین را عمیق فهم کنید و از فهم عمیق است که فریب نخورید. همانا خیر خواه ترین شما نسبت به خود، فرمانبردارترین شما نسبت به خداست و خیانتکارترین شما به خود، نافرمان ترین شما به خداست. هر که فرمان خدا برد، ایمن گردد و مژده یابد و هر کس نافرمانی خدا کند، ناامید و پشیمان گردد.

[۱۱۵] ۷-امام باقر علیه السلام می فرمود: چون دانش را شنیدید. به عمل برخیزید و باید دل های شما گنجایش داشته باشد؛

زیرا وقتی دانش در دل مرد به اندازه ای زیاد شود که تاب تحمّل آن را نداشته باشد، شیطان بر او چیره گردد، پس چون شیطان با شما دشمنی کرد با آنچه می دانید به او روی آورید؛ زیرا نیرنگ شیطان ضعیف است. (راوی گوید) گفتم: آنچه می دانیم چیست؟ فرمود: به آنچه از نیروی خدای شکوهمند برای شما پدیدار گشته با او مبارزه کنید.

بابی درباره کسی که از دانشش روزی خورد و به آن بنازد

[۱۱۶]۱- سلیم قیس گوید: شنیدم امیر مؤمنان علیه السلام گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ص: ۱۰۷

سمعت امیر المؤمنین علیه السلام يقول: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منهومان لا يشبعان طالب دنیا و طالب علم فمن اقتصر من الدنيا على ما أحل الله له سلم و من تناولها من غير حلها هلك إلا أن يتوب أو يراجع و من أخذ العلم من أهله و عمل بعلمه نجا و من أراد به الدنيا فهي حظه.

[۱۱۷]۲- الحسين بن محمد بن عامر، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أراد الحديث لمنفعه الدنيا لم يكن له في الآخرة نصيب و من أراد به خير الآخرة أعطاه الله خير الدنيا والآخرة.

[۱۱۸]۳- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد الأصبهاني، عن المنقرئ، عن حفص بن غياث، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أراد الحديث لمنفعه الدنيا لم يكن له في الآخرة نصيب.

[۱۱۹]۴- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم، عن المنقرئ، عن حفص بن غياث، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا رأيتم العالم مجباً لدنياه فاتهموه على دينكم فإنّ كلّ محبّ لشيء يحوط ما أحبّ و قال صلی الله علیه و آله و سلم أوحى الله إلى داود عليه السلام لا- تجعل بيني و بينك عالماً مفتوناً بالدنيا فيصدك عن طريق محبّتي فإنّ أولئك قطاع طريق عبادي المرادين، إنّ أدنى ما أنا صانع بهم أن أنزع حلاوه مناجاتي عن قلوبهم.

[۱۲۰]۵- عليّ، عن أبيه، عن النوفليّ، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: الفقهاء أمناء الرسل ما لم يدخلوا في الدنيا قيل يا رسول الله: و ما دخولهم في الدنيا؟ قال: أتباع السلطان فإذا فعلوا ذلك فاحذروهم على دينكم.

ص: ۱۰۸

فرمود: دو گرسنه اند که هیچگاه سیر نشوند: آن که علم آموزد و آن که مال دنیا اندوزد. هر که از دنیا به آنچه خدا برایش حلال کرده است بسنده کند، سالم ماند و کسی که دنیا را از راه غیر حلالش به دست آورد، نابود شود، مگر اینکه توبه کند و بازگردد و آن که دانش را از اهلش گرفته و به آن عمل کند، نجات یابد و آن که منظورش از دانش جویی، دنیا باشد بهره اش همان است.

[۱۱۷] ۲- امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که حدیث (ما) را برای سود دنیا خواهد در آخرت نصیبی نخواهد داشت و هر کس آن را برای خیر آخرت جوید، خداوند خیر دنیا و آخرت به او ارزانی دارد.

[۱۱۸] ۳- حضرت صادق علیه السلام فرمود: کسی که حدیث را برای سود دنیا خواهد در آخرت بهره ای ندارد.

[۱۱۹] ۴- امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه دانشمند را دوستدار دنیا یافتید، او را در کار دین خود متهم دانید؛ زیرا دوستدار هر چیزی، گرد محبوبش می گردد و فرمود: خدا به داود علیه السلام وحی کرد: میان من و خودت، دانشمند فریفته دنیا را واسطه قرار نده که تو را از راه دوستی من دور سازد؛ اینگونه دانشمندان راهزنان بندگان جویای من هستند. همانا کمترین کاری که با ایشان کنم این است که شیرینی مناجات با خودم را از دلشان برکنم.

[۱۲۰] ۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فقیهان امانتدار پیامبرانند تا آن زمان که در دنیا داخل نشده باشند. گفتند: ای پیامبر خدا، داخل شدن آنان در دنیا به چیست؟ فرمود: پیروی از سلطان؛ پس چون چنین کنند، از ایشان بر دین خود بترسید.

ص: ۱۰۹

[۱۲۱] ۶- محمد بن اسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد بن عیسی، عن ربیع بن عبد الله، عن حدیثه، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

من طلب العلم لیاهی به العلماء، أو یماری به السیفهاء أو یصرف به وجوه الناس إلیه فلیتبوأ مقعده من النار إن الرئاسه لا تصلح إلا لأهلها.

باب لزوم الحجّه علی العالم و تشدید الأمر علیه [۱۲۲] ۱- علی بن إبراهیم بن هاشم، عن أبیه، عن القاسم بن محمد، عن المنقری، عن حفص بن غیاث، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قال یا حفص! یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل أن یغفر للعالم ذنب واحد.

[۱۲۳] ۲- و بهذا الإسناد قال: قال أبو عبد الله علیه السلام قال: عیسی ابن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام:

ویل للعلماء السوء کیف تلظی علیهم النار! !

[۱۲۴]۳-علی بن ابراهیم، عن أبیه و محمد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان جمیعاً، عن ابن أبی عمیر، عن جمیل بن درّاج قال:

□ سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إذا بلغت النفس هاهنا و أشار بيده إلى حلقه لم يكن للعالم توبه ثم قرأ إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ.

[۱۲۵]۴-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن أبي سعيد المكارى، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام فى قول الله عزّ و جلّ. فَكُتِبَ لَكُمْ فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُونَ قال:

هم قوم و صفوا عدلا بألسنتهم ثم خالفوه إلى غيره.

ص: ۱۱۰

[۱۲۱]۶-امام باقر عليه السلام فرمود: هرکس به جستجوی دانش برآید برای اینکه بر دانشمندان بیالد یا با سفيهان بستیزد یا توجه مردم را به خود جلب کند؛ باید جای خود را در آتش برگزیند. ریاست جز برای اهل آن شایسته نیست.

بابی دربارهٔ ثبوت حجّت بر دانشمند و سختی امرش

[۱۲۲]۱-امام صادق عليه السلام به حفص بن غياث فرمود: ای حفص! هفتاد گناه نادان آمرزیده شود، پیش از آنکه یک گناه دانا بخشیده شود.

[۱۲۳]۲-حضرت صادق عليه السلام فرمود: عیسی بن مریم-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: وای بر دانشمندان بد که چگونه آتش دوزخ بر آنها زبانه کشد!

[۱۲۴]۳-حضرت صادق عليه السلام فرمود: چون جان به اینجا رسد-با دست به گلویش اشاره کرد-برای دانشمند توبه ای نیست؛ سپس این آیه را خواند: (توبه، نزد خداوند، تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می شوند.) [نساء (۴): آیه ۱۷].

[۱۲۵]۴-امام باقر عليه السلام دربارهٔ گفتار خدای بزرگ و والا که (گمراه کنندگان و گمراه شوندگان به دوزخ سرنگون گردند.) [شعراء (۲۶): آیه ۹۴] می فرماید: ایشان گروهی باشند که عدالت را با زبان بستایند، سپس مخالفت کرده به ستم گرایند.

ص: ۱۱۱

باب النوادر [۱۲۶]۱-علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن حفص بن البختری رفعه قال:

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: رَوَّحُوا أَنْفُسَكُمْ بِبِدْعِ الْحِكْمَةِ فَإِنَّهَا تَكَلُّ كَمَا تَكَلُّ الْأَبْدَانُ.

[۱۲۷] ۲- عده من أصحابنا. عن أحمد بن محمد، عن نوح بن شعيب النيسابوري، عن عبيد الله بن عبد الله الدهقان، عن درست بن أبي منصور، عن عروه بن أخي شعيب العقرقوفي، عن شعيب، عن أبي بصير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: يا طالب العلم! إن العلم ذو فضائل كثيرة: فأسسه التواضع وعينه البراءة من الحسد وأذنه الفهم ولسانه الصدق وحفظه الفحص وقلبه حسن التبيه وعقله معرفة الأشياء والأمور و يده الرّحمه ورجله زيّاره العلماء وهّمته السّلامه وحكمته الورع ومستقرّه النّجاه وقائده العافيه ومركبه الوفاء وسلاحه لين الكلمه وسيفه الرّضا وقوسه المداراه وجيشه محاوره العلماء وماله الأدب وذخيرته اجتناب الذّنوب وزاده المعروف وماؤه الموادعه ودليله الهدى ورفيقه محبّه الأخيار.

[۱۲۸] ۳- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن حمّاد بن عثمان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم نعم وزير الإيمان العلم ونعم وزير العلم الحلم ونعم وزير الحلم الرّفق ونعم وزير الرّفق الصّبر.

[۱۲۹] ۴- عليّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعري،

ص: ۱۱۲

بابی درباره احادیث نادر

[۱۲۶] ۱- امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: جان خود را با مطالب شگفت حکمت استراحت دهید؛ زیرا جان هم چون تن خسته شود.

[۱۲۷] ۲- امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: ای جوینده علم! همانا علم امتیازهای فراوانی دارد: سرّ علم فروتنی است، چشم آن تهی بودن از رشک، گوش آن فهمیدن، زبان آن راست گفتن، حافظه آن پژوهیدن، دل آن حسن نیت، عقل آن شناخت اسباب امور، دست آن رحمت، پای آن دیدار دانشمندان، همت آن سلامتی، حکمت آن پرهیزگاری، قرارگاه آن نجات، جلودار آن عافیت، مرکب آن وفاداری، اسلحه آن نرم زبانی، شمشیر آن خشنودی، کمال آن مدارا و لشکر آن گفت و گوی با دانشمندان، دارایی آن ادب، اندوخته آن دامن فروچیدن از گناهان، توشه آن نیکی، نوشاک آن سازگاری، رهبر آن ره یافتگی و دوست آن دوستی نیکان است.

[۱۲۸] ۳- رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلم فرمود: دانش چه خوب وزیری برای ایمان و خویشتن داری چه خوب وزیری برای دانش و نرم رفتاری چه خوب وزیری برای خویشتن داری و شکیبایی چه خوب وزیری برای نرم رفتاری است.

[۱۲۹] ۴- امام صادق علیه السلام از پدراناش نقل می کند که مردی خدمت رسول خدا آمد

عن عبد الله بن ميمون القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السّلام، عن آبائه عليه السّلام، قال:

حاء رجل إلى رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم فقال: يا رسول الله ما العلم؟ قال: الإنصات، قال: ثمّ مه؟ قال الاستماع، قال: ثمّ مه؟ قال الحفظ، قال: ثمّ مه؟ قال: العمل به، قال ثمّ مه يا رسول الله؟! قال نشره.

[۱۳۰] ۵-علی بن ابراهیم رفعه إلى أبي عبد الله عليه السّلام قال:

طلبه العلم ثلاثه فاعرفهم بأعيانهم و صفاتهم: صنّف يطلبه للجهل و المرء و صنّف يطلبه للاستطاله و الختل و صنّف يطلبه للفقّه و العقل، فصاحب الجهل و المرء موزّ ممار متعرّض للمقال في أنديه الرّجال بتذاكر العلم و صفه الحلم، قد تسربل بالخشوع و تخلّى من الورع فدقّ الله من هذا خيشومه و قطع منه حيزومه، و صاحب الاستطاله و الختل ذو حَبّ و ملق يستطيل على مثله من أشباهه و يتواضع للأغنياء من دونه فهو لحلوّائهم هاضم و لدينه حاطم فأعمى الله على هذا خبره و قطع من آثار العلماء أثره و صاحب الفقه و العقل ذوك آبه و حزن و سهر قد تحنّك في برنسه و قام اللّيل في حنّده يعمل و يخشى و جلا داعيا مشفقاً مقبلاً على شأنه عارفاً بأهل زمانه مستوحشا من أوثق إخوانه فشدّ الله من هذا أركانها و أعطاه يوم القيامة أمانه.

و حدّثني به محمّد بن محمود أبو عبد الله القزوينيّ عن عدّه من أصحابنا منهم جعفر بن محمّد الصّيقلي بقزوين عن أحمد بن عيسى العلويّ، عن عبّاد بن صهيب البصريّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام.

[۱۳۱] ۶-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن محمّد بن يحيى، عن طلحه بن زيد قال:

و گفت: ای رسول خدا، دانش چیست؟ فرمود: سکوت کردن. گفت: سپس چه؟ فرمود: گوش فرادادن. پرسید: سپس چه؟ فرمود: حفظ کردن. گفت: سپس چه؟ فرمود: آن را به کار بستن. پرسید: ای رسول خدا، سپس چه؟ فرمود: انتشار دادن آن.

[۱۳۰] ۵-امام صادق علیه السّلام فرمود: جویندگان دانش بر سه گونه اند، پس آنان را از روی صفاتشان بشناس دسته ای دانش را برای جهل ورزیدن و به منازعه برخاستن می خواهند و دسته ای آن را برای بلندی جستن و فریب دادن دیگران و دسته ای آن را برای فهمیدن و خرد ورزیدن می خواهند. دستۀ اول، موزی و جدالگر است و همواره در مجالس مردان سخنرانی کند. از اوصاف علم و حلم گوید لباس فروتنی بر تن پوشیده ولی از لباس تقوی خود را برهنه ساخته است.

خدا از این جهت، بینی اش را خرد کند و کمرش را بشکند. اهل بلندی جستن و فریفتن، نیرنگ باز و چاپلوس است. بر همپایگان خود گردن فرازی و برای ثروتمندانی که از آن فروپایه ترند سر تواضع فرود می آورند. حلّوای آن ها را بخورد و دین خود را درهم بشکند. خداوند او را بر این روش بی نام و نشان کند و اثرش را از میان آثار دانشمندان بی بهره گرداند. اهل فهم و عقل، نگران و غمگین و شب زنده دار است. تحت الحنک خویش انداخته و در تاریکی شب به پا ایستاده است. ترسان و دعاکنان و هراسان عمل کند؛ به خود مشغول است؛ مردم روزگارش را خوب می شناسد و از مطمئن ترین برادرانش

دهشتناک است خدا از این جهت، پایه های وجودش را محکم سازد و روز قیامت، امانش دهد.

(این روایت از طریق دیگری نیز وارد شده است.)

[۱۳۱] ۶- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا روایت کنندگان قرآن بسیار و

ص: ۱۱۵

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ رواه الكتاب كثير و إنَّ رعاته قليل و كم من مستنصح للحديث مستغش للكتاب، فالعلماء يحزنهم ترك الرعايه و الجهال يحزنهم حفظ الروايه فراع يرعى حياته و راع يرعى هلكته فعند ذلك اختلف الرعايان و تغاير الفريقان.

[۱۳۲] ۷- الحسين بن محمّد الأشعري، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من حفظ من أحاديثنا أربعين حديثاً بعثه الله يوم القيامة عالماً فقيهاً.

[۱۳۳] ۸- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عمّن ذكره، عن زيد الشحام، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ: فَلْيَنْظُرِ الْأُنثَىٰ إِلَىٰ طَعَامِهِ قَالَ:

قلت ما طعامه؟ قال علمه الذي يأخذه، عمّن يأخذه؟

[۱۳۴] ۹- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن النعمان، عن عبد الله بن مسكان، عن داود بن فرقد، عن أبي سعيد الزهري، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

الوقوف عند الشبهه خير من الاقتحام في الهلكه و تركك حديثاً لم تروه خير من روايتك حديثاً لم تحصه.

[۱۳۵] ۱۰- محمّد، عن أحمد، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن حمزه بن الطيّار أنّه عرض على أبي عبد الله عليه السلام بعض خطب أبيه حتّى إذا بلغ موضعاً منها قال له: كفّ و اسكت، ثمّ قال أبو عبد الله عليه السلام: لا يسعكم فيما ينزل بكم ممّا لا تعلمون إلّا الكفّ عنه و التّبتّ و الرّدّ إلى أئمة الهدى حتّى يحملوكم فيه على القصد و يجلوا عنكم فيه العمى و يعرّفوكم فيه الحقّ قال الله تعالى: فَسْئَلُوا

ص: ۱۱۶

رعایت کنندگان آن کم اند. چه بسا مردمی که نسبت به حدیث خیرخواه و نسبت به قرآن خیانتگرند. دانشمندان از رعایت نکردن اندوهگین و نادانان از حفظ روایت غمگین اند. یکی در پی حفظ زندگانی خود و دیگری در پی هلاکت خویش است. در اینجاست که دو دسته رعایت کننده اختلاف پیدا کنند و از هم جدا شوند.

[۱۳۲] ۷- امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که چهل حدیث از احادیث ما را حفظ کند، خداوند او را روز قیامت، دانشمند و فقیه برانگیزد.

[۱۳۳] ۸- زید شحام از امام باقر علیه السّلام درباره گفتار خدای بزرگ و والا که (باید انسان به خوراک خویش نگاه کند) عبس (۸۰): آیه [۲۴] پرسید: معنای خوراک چیست؟ فرمود: دانشی که فرامی گیرد، بنگرد که از چه کسی می گیرد.

[۱۳۴] ۹- حضرت باقر علیه السّلام فرمود: بازایستادن از امر مشتبه از به هلاکت افتادن بهتر است و واگذار کردن حدیثی که روایت آن برای ثابت نشده، از روایت کردن حدیثی که بر آن احاطه نداری، بهتر است.

[۱۳۵] ۱۰- حمزه طیار بر حضرت صادق بعضی از سخنرانی های پدرش را عرضه کرد تا به جمله ای رسید در این هنگام حضرت فرمود: دست نگهدار و ساکت باش. سپس فرمود: آنچه به دست شما می رسد و حکمش را نمی دانید، وظیفه ای بر شما نیست جز دست نگه داشتن از آن و درنگ کردن و بازگرداندن آن به ائمه هدی، تا ایشان شما را بر اعتدال وادارند و گمراهی را از شما دور سازند و حق را به شما بشناسانند. خدای فرازمند فرموده است:

ص: ۱۱۷

أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

[۱۳۶] ۱۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن القاسم بن محمد، عن المنقری، عن سفیان بن عیینة قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: وجدت علم الناس كلّه في أربع: أولها أن تعرف ربك والثاني أن تعرف ما صنع بك والثالث أن تعرف ما أراد منك والرابع أن تعرف ما يخرجك من دينك.

[۱۳۷] ۱۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم قال:

قلت: لأبي عبد الله عليه السّلام: ما حقّ الله على خلقه؟ فقال: أن يقولوا ما يعلمون و يكفّوا عمّا لا يعلمون، فإذا فعلوا ذلك فقد أدّوا إلى الله حقّه.

[۱۳۸] ۱۳- محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن ابن سنان، عن محمّد بن مروان العجلی، عن علی بن حنظله قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: اعرفوا منازل الناس على قدر روايتهم عنّا.

[۱۳۹] ۱۴- الحسين بن الحسن، عن محمّد بن زكريا الغلابي، عن ابن عائشه البصري رفعه أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام قال في بعض خطبه:

أيها الناس اعلموا أنّه ليس بعاقل من انزعج من قول الزور فيه ولا بحكيم من رضی بثناء الجاهل عليه، الناس أبناء ما يحسنون و قدر كلّ امرئ ما يحسن فتكلّموا في العلم تبيين أقداركم.

[۱۴۰] ۱۵-الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن عبد الله بن سليمان قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول و عنده رجل من أهل البصره يقال له: عثمان الأعمى

ص: ۱۱۸:

(اگر نمی دانید، از اهل قرآن پرسید.) [نحل (۱۶): آیه ۴۲].

[۱۳۶] ۱۱-امام صادق علیه السلام می فرمود: همه دانش مردم را در چهار چیز یافتم:

نخست اینکه پروردگار خویش را بشناسی؛ دوم اینکه بدانی با تو چه کرده است؛ سوم اینکه بدانی از تو چه خواسته است؛ چهارم اینکه بدانی چه چیز تو را از دینت بیرون می کند.

[۱۳۷] ۱۲-هشام سالم گوید: به امام صادق عرض کردم: حق خدا بر مردم چیست؟ فرمود: اینکه آنچه دانند بگویند و آنچه ندانند بازایستند. هرگاه چنین کنند حق خدا را به او ادا کرده اند.

[۱۳۸] ۱۳-حضرت صادق علیه السلام فرمود: منزلت مردم را به اندازه ای که از ما روایت کنند، بشناسید.

[۱۳۹] ۱۴-امیر مؤمنان در بعضی از سخنرانی هایش فرمود: ای مردم! بدانید کسی که از سخن بی اساسی که به او گویند از جا کنده شود، خردمند نیست و آنکه به ستایش نادان خرسند گردد، فرزانه نیست. مردم فرزند کارهای ارزنده خویش اند و ارزش هرکس به اندازه کار ارزنده ای است که به خوبی انجام می دهد. از دانش سخن گویند تا ارزششان نمایان شود.

[۱۴۰] ۱۵-عبد الله سلیمان گوید: مردی از اهل بصره که نامش عثمان اعمی بود

ص: ۱۱۹:

و هو يقول: إن الحسن البصری يزعم أن الذين يكتمون العلم يؤذی ریح بطونهم أهل النار، فقال: أبو جعفر عليه السلام: فهلک إذن مؤمن آل فرعون ما زال العلم مكتوما منذ بعث الله نوحا عليه السلام فليذهب الحسن يمينا و شمالا فو الله ما يوجد العلم إلا هاهنا.

باب روايه الكتب و الحديث و فضل الكتابه و التمسك بالكتب [۱۴۱] ۱-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن منصور بن یونس، عن أبي بصير قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام قول الله جل ثناؤه: الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ؟ قال: هو الرجل يسمع الحديث فيحدث به كما سمعه لا يزيد فيه ولا ينقص منه.

[۱۴۲] ۲-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن محمّد بن مسلم قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أسمع الحديث منك فأزيد و أنقص؟ قال: إن كنت تريد معانيه فلا بأس.

[۱۴۳]۳-و عنه، عن محمد بن الحسين، عن ابن سنان، عن داود بن فرقد قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إني أسمع الكلام منك فأزيد أن أرويه كما سمعته منك فلا يجيء، قال: فتعمد ذلك؟ قلت: لا فقال: تريد المعاني؟ قلت: نعم، قال فلا بأس.

[۱۴۴]۴-و عنه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد،

ص: ۱۲۰

به امام باقر عليه السلام عرض کرد: حسن بصری عقیده دارد کسانی که دانش را نمان دارند، بوی گند شکمشان دوزخیان را آزار دهد. امام فرمود: بنابراین مؤمن آل فرعون [که پنهان سازی کرده] هلاک شده است؟! از زمان بعثت نوح علیه السلام دانش نمان بوده است. حسن بصری به هر راهی که خواهد برود. به خدا سوگند! دانش جز در این خاندان یافت نشود.

باب روایت کتب و توسل به آن و حدیث و فضیلت نوشتن

[۱۴۱]۱-ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به فرمایش خدا (کسانی که سخن را می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند) [زمر (۳۹): آیه ۱۸] پرسیدم، حضرت فرمود: او مردی است که حدیثی شنود و آن را آن گونه که شنیده، بی کم و زیاد بازگو نماید.

[۱۴۲]۲-محمد مسلم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از شما حدیث می شنوم آن را زیاد و کم می کنم فرمود: اگر معانی آن را برسانی اشکالی ندارد.

[۱۴۳]۳-داود فرقد گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: سخنی از شما می شنوم و می خواهم همان طور که شنیده ام، روایت کنم ولی به خاطر نمی آید.

فرمود: به عمد فراموش می کنی؟ گفتم: نه. فرمود: مقصودت معانی سخن من است؟ گفتم: آری. فرمود: اشکالی ندارد.

[۱۴۴]۴-ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حدیثی از شما بشنوم و از پدرتان روایت کنم یا از پدرتان بشنوم از شما روایت کنم (چطور است)؟

ص: ۱۲۱

عن القاسم بن محمد، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الحديث أسمعك أرويه عن أبيك أو أسمعك من أبيك أرويه عنك؟ قال سواء إلا أنك

ترويه عن أبي أحب إليّ و قال أبو عبد الله عليه السلام لجميل: ما سمعت منّي فاروه عن أبي.

[۱۴۵]۵-و عنه، عن أحمد بن محمد و محمد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام يجيئني القوم فيستمعون منّي حديثكم فأضجر و لا أقوى، قال: فاقراً عليهم من أوله حديثاً و من وسطه حديثاً و من آخره حديثاً.

[۱۴۶]۶-عنه بإسناده، عن أحمد بن عمر الحلال قال:

قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: الرجل من أصحابنا يعطيني الكتاب و لا يقول: اروه عنّي يجوز لي أن أرويه عنه؟ قال: فقال: إذا علمت أنّ الكتاب له فاروه عنه.

[۱۴۷]۷-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه و، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن النوفليّ، عن السيكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إذا حدّثتم بحديث فأسندوه إلى الذي حدّثكم فإن كان حقاً فلكم و إن كان كذباً فعليه.

[۱۴۸]۸-عليّ بن محمد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن أبي أيوب المدنيّ، عن ابن أبي عمير، عن حسين الأحمسيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال،

القلب يتكل على الكتابه

[۱۴۹]۹-الحسين بن محمد، عن معلّى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن عاصم بن حميد، عن أبي بصير قال:

ص: ۱۲۲

فرمود: فرق ندارد، جز اینکه به نام پدرم روایت کنی، دوست تر دارم. آن حضرت به جلیل فرمود: آنچه از من شنوی از طرف پدرم روایت کن.

[۱۴۵]۵-عبد الله سنان گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردم می آیند و حدیث شما را از من می شنوند و من به تنگ می آیم و نمی توانم (ادامه دهم). فرمود: حدیثی از اول کتاب، حدیثی از وسط آن و حدیثی از آخرش برای آنان بخوان.

[۱۴۶]۶-احمد عمر حلال گوید: به علی بن موسی الرضا علیهما السلام عرض کردم:

مردی از یاران ما شیعیان به من کتابی می دهد و نمی گوید این کتاب را از من روایت کن. بر من رواست که از او روایت کنم؟ فرمود: اگر بدانی کتاب از آن اوست، از او روایت کن.

[۱۴۷]۷-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: هرگاه حدیثی به شما گویند (در مقام نقل) به گوینده اش نسبت دهید. اگر درست باشد به سود شماست و اگر دروغ باشد به زیان اوست.

[۱۴۸]۸-امام صادق علیه السّلام فرمود: دل به نوشتن آسودگی یابد.

[۱۴۹]۹-ابو بصیر گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: بنویسید زیرا تا ننویسید حفظ نمی کنید.

ص: ۱۲۳

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: اكتبوا فإنكم لا تحفظون حتى تكتبوا.

[۱۵۰]۱۰-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن علی بن فضال، عن ابن بکیر، عن عبید بن زرارہ قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: احتفظوا بكتبكم فإنكم سوف تحتاجون إليها.

[۱۵۱]۱۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد البرقی، عن بعض أصحابه، عن أبي سعيد الخیري، عن المفصل بن عمر قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: اكتب و بثّ علمك في إخوانك فإن مت فأورث كتبك بنيك فإنه يأتي على الناس زمان هرج لا يأنسون فيه إلا بكتبهم.

[۱۵۲]۱۲-و بهذا الإسناد، عن محمد بن علي رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إياكم والكذب المفترع قيل له: و ما الكذب المفترع؟ قال: أن يحدثك الرجل بالحديث فتركه و ترويه عن الذي حدثك عنه.

[۱۵۳]۱۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن جميل بن دراج قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: أعربوا حديثنا فإننا قوم فصحاء.

[۱۵۴]۱۴-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزیز، عن هشام بن سالم و حماد بن عثمان و غیره قالوا:

سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول: حدیثی حدیث أبی و حدیث أبی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث الحسن حدیث أمير المؤمنين عليه السلام و حدیث أمير المؤمنين حدیث رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و حدیث رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قول الله عزّ و جلّ.

[۱۵۵]۱۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن بن

[۱۵۰] ۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود: کتاب‌ها (نوشته‌های) خود را نگه دارید که در آینده به آنها نیازمند شوید.

[۱۵۱] ۱۱- مفضل عمر گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: بنویس و آموخته‌های خود را میان برادران دینی خویش منتشر کن و چون مرگت فرارسید، کتاب‌هایت را به پسرانت ارث بده؛ چرا که برای مردم زمانه‌ای پر آشوب فرارسد که آن هنگام جز با کتاب‌هایش همدم نشوند.

[۱۵۲] ۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود: از دروغ‌شاخ‌دار بپرهیزید. عرض شد:

دروغ‌شاخ‌دار چیست؟ فرمود: اینکه مردی به تو حدیثی بازگوید و تو او را (در مقام نقل) رها کنی و آن را از کسی که گوینده از او خبر داده، باز گویی.

[۱۵۳] ۱۳- امام صادق علیه السلام فرمود: حدیث ما را اعراب‌گذارید که ما مردمی فصیح‌زبانیم.

[۱۵۴] ۱۴- هشام سالم و حماد بن عثمان و دیگران گویند: شنیدیم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: حدیث من، حدیث پدرم و حدیث پدرم، حدیث جدّم و حدیث جدّم، حدیث حسین و حدیث حسین، حدیث حسن و حدیث حسن، حدیث امیر مؤمنان و حدیث امیر مؤمنان، حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتار خدای بزرگ و والا می‌باشد.

[۱۵۵] ۱۵- ابو خالد شینوله گوید: به ابو جعفر دوم (امام جواد) علیه السلام عرض کردم:

أبی خالد شینوله قال:

قلت لأبی جعفر الثانی علیه السلام: جعلت فداک إنّ مشایخنا رووا عن أبی جعفر و أبی عبد الله علیه السلام و كانت التّقیه شدیدة فکتّموا کتبهم و لم ترو عنهم فلما ماتوا صارت الکتب إلینا فقال: حدّثوا بها فإنّها حقّ.

باب التّقلید [۱۵۶] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عبد الله بن یحیی، عن ابن مسکان، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قلت له: اتّخذوا أحبابهم و رهّبناهم أرباباً من دون الله فقال: أما و الله ما دعوهم إلى عباده أنفسهم و لو دعوهم ما أجابوهم و لكن أحلّوا لهم حراما و حرّموا علیهم حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون.

[۱۵۷] ۲- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن إبراهیم بن محمد الهمدانی، عن محمد بن عبیده قال:

قال لى أبو الحسن عليه السلام: يا محمد أنتم أشدّ تقليدا أم المرجئه؟ قال: قلت:

قلدنا وقلدوا فقال: لم أسألك عن هذا، فلم يكن عندى جواب أكثر من الجواب الأول فقال أبو الحسن عليه السلام: إن المرجئه نصبت رجلا لم تفرض طاعته وقلدوه و أنتم نصبتم رجلا و فرضتم طاعته ثم لم تقلدوه فهم أشدّ منكم تقليدا.

[۱۵۸]۳- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام فى قول الله جلّ و عزّ:

إِتَّخَذُوا أَجْزَارَهُمْ وَ رُءُوبًا لَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَالَ:

و الله ما صاموا لهم و لا صلّوا لهم و لكن أحلّوا لهم حراما و حرّموا عليهم

ص: ۱۲۶

قربانت کردم! استادان ما از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایاتی دارند و چون تقیّه سخت بود، کتاب هایشان را پنهان کردند و از آنان روایت نشد. زمانی که مردند، کتاب های ایشان به دست ما رسید. حضرت فرمود: به نقل آن روایات پردازید که آنها درستند.

بابی درباره تقلید

[۱۵۶]۱- ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم که خداوند می فرماید: (دانشمندان و راهبان خود را... به جای خدا به الوهیت گرفتند.) [توبه (۹): آیه ۳۱] فرمود: به خدا سوگند! دانشمندان و راهبان، مردم را به پرستش خویش فرانخواندند که اگر فرامی خواندند، آنها نمی پذیرفتند؛ ولی حرام را برای آنها حلال و حلال را برایشان حرام کردند و آنها ندانسته، آنان را می پرستیدند.

[۱۵۷]۲- محمد عبیده گوید: حضرت ابو الحسن علیه السلام به من فرمود: ای محمد! تقلید شما محکم تر است یا مرجئه (آنان که پس از پیغمبر مقام علی علیه السلام را از ابو بکر به تأخیر انداختند)؟ عرض کردم: ما هم تقلید کردیم و آنها هم تقلید کردند. فرمود: این را از تو نپرسیدم. (محمد گوید: من پاسخی بیشتر از پاسخ اول نداشتم؛ پس حضرت فرمود: مرجئه مردی را که اطاعتش واجب نبود به خلافت نصب کردند و از او تقلید نمودند و شما مردی را نصب کردید و اطاعتش را واجب دانستید، ولی تقلیدش نکردید؛ پس تقلید آنان از شما محکم تر باشد.

[۱۵۸]۳- حضرت صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای بزرگ و والا که (دانشمندان و راهبان خود را... به جای خدا به الوهیت گرفتند) فرمود: به خدا سوگند! برای آنها روزه نگرفتند و نماز نگزاردند، بلکه حرام را برای آنها حلال و حلال را برایشان حرام ساختند و آنها هم پیروی کردند.

ص: ۱۲۷

حلالاً فاتبعوهم.

باب البدع و الزّأى و المقایس [۱۵۹]۱-الحسین بن محمّد الأشعریّ، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن علیّ الوشاء و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضال جميعا، عن عاصم بن حمید، عن محمّد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

خطب أمير المؤمنين عليه السّلام النّاس فقال: أيّها النّاس! إنّما بدء وقوع الفتن أهواء تتبّع و أحكام تبتدع يخالف فيها كتاب الله يتولّى فيها رجال رجالات- فلو أنّ الباطل خالص لم يخف على ذی حجی و لو أنّ الحقّ خالص لم يكن اختلاف و لكن يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيمزجان فيجئان معا فهالك استحوذ الشّيطان على أوليائه و نجا الذّين سبقت لهم من الله الحسنی.

[۱۶۰]۲-الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور العمیّ يرفعه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم:

إذا ظهرت البدع في أمتی فليظهر العالم علمه فمن لم يفعل فعليه لعنة الله.

[۱۶۱]۳-و بهذا الإسناد، عن محمّد بن جمهور رفته قال:

من أتى ذا بدعه فعظمه فإنّما يسعى في هدم الإسلام.

[۱۶۲]۴-و بهذا الإسناد، عن محمّد بن جمهور رفته قال:

قال رسول الله أبی الله لصاحب البدعه بالتّوبه، قيل: يا رسول الله و كيف ذلك؟ قال: إنّّه قد أشرب قلبه حبّها.

[۱۶۳]۵-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن معاوية بن وهب قال:

ص: ۱۲۸

بابی درباره بدعت ها، رأی و قیاس ها

[۱۵۹]۱-امام باقر علیه السّلام فرمود: حضرت امیر مؤمنان علیه السّلام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! جز این نیست، که آغاز پیدایش فتنه ها، پیروی هوس ها و بدعت گزاردن احکامی برخلاف دین خدا است که مردانی از مردان دیگر یاری خواهند تا برخلاف دین خدا، اجرای آن را بر عهده گیرند. اگر باطل ناب و خالص بود بر هیچ خردمندی نهان نمی شد و اگر حقّ ناب و ناآمیخته بود، اختلافی در میان نبود؛ ولی همواره پاره ای از حقّ و پاره ای از باطل برگیرند و به هم درآمیزند و باهم آیند. اینجاست که شیطان بر دوستان خود چیره گردد و تنها کسانی رهایی یابند که لطف حقّ شامل حالشان گردد.

[۱۶۰]۲-رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: آن گاه که بدعت ها در امت من پدید آید، بر عالم است که علم خود را هویدا کند و هر که چنین نکند، نفرین خدا بر او باد.

[۱۶۱]۳-در حدیث است: هر کس نزد بدعتگذاری آید و او را بزرگ شمارد، همانا در ویرانی اسلام کوشیده است.

[۱۶۲]۴-رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوند از پذیرش توبه بدعتگذار خودداری کرده است. عرض شد: ای رسول خدا، چطور؟ فرمود: زیرا بدعت دوستی، تمام وجودش را فرا گرفته است.

[۱۶۳]۵-پیامبر اسلام فرمود: برای هر بدعتی که پس از من با ایمان (برای

ص: ۱۲۹

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ عِنْدَ كُلِّ بَدْعَةٍ تَكُونُ مِنْ بَعْدِي يَكَادُ بِهَا الْإِيْمَانُ وَلَيْتَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مَوْكَلًا بِهِ يَذَبُّ عَنْهُ، يَنْطِقُ بِالْهَامِ مِنَ اللَّهِ وَيُعلنُ الْحَقَّ وَيُنَوِّرُهُ وَيُرَدُّ كَيْدَ الْكَائِنِينَ يَعْبُرُ عَنِ الضُّعْفَاءِ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ وَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ.

[۱۶۴]۶-محمد بن يحيى، عن بعض أصحابه وعلی بن ابراهیم، عن أبيه، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقه، عن أبي عبد الله عليه السلام وعلی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن محبوب رفعه، عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال:

إِنَّ مِنْ أْبْغَضِ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ فَهُوَ جَائِرٌ عَنِ الْقَصْدِ السَّبِيلِ مَشْعُوفٌ بِكَلَامِ بَدْعِهِ، قَدْ لَهَجَ بِالصُّومِ وَالصِّيَامِ فَهُوَ فَتَنَةٌ لِمَنْ افْتَنَّ بِهِ، ضَالٌّ عَنْ هُدًى مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضَلٌّ لِمَنْ اقْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ، حَمَّالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا فِي جَهَالِ النَّاسِ، عَانَ بِأَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهَ النَّاسِ عَالِمًا وَ لَمْ يَغْنُ فِيهِ يَوْمًا سَالِمًا، بَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ، مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ آجَنِ وَ اِكْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ، جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا التَّبَسَّ عَلَى غَيْرِهِ وَ إِنْ خَالَفَ قَاضِيًا سَبَقَهُ لَمْ يَأْمَنْ أَنْ يَنْقُضَ حُكْمَهُ مِنْ يَأْتِي بَعْدَهُ، كَفَعَلَهُ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَ إِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ الْمَعْضَلَاتِ هَيَّا لَهَا حَشْوًا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ فَهُوَ مِنْ لِبْسِ الشَّبَهَاتِ فِي مِثْلِ غَزْلِ الْعَنْكَبُوتِ لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ، لَا يَحْسِبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَ وَ لَا يَرَى أَنَّ وَرَاءَ مَا بَلَغَ فِيهِ مَذْهَبًا، إِنْ قَاسَ شَيْئًا بِشَيْءٍ لَمْ يَكْذِبْ نَظْرَهُ وَ إِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرًا اِكْتَنَزَ بِهِ لَمَّا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ لِكَيْلَا يَقَالَ لَهُ: لَا يَعْلَمُ، ثُمَّ جَسَرَ فِقْضِي، فَهُوَ مِفْتَاحُ عَشْوَاتِ رُكَّابِ شَبَهَاتِ، خَبَاطِ جَهَالَاتِ،

لَا يَعْتَدِرُ مِمَّا لَا يَعْلَمُ فَيَسْلَمُ وَ لَا يَعِضُّ فِي الْعِلْمِ بِضُرْسٍ قَاطِعٍ فَيَغْنَمُ، يَذْرَى

ص: ۱۳۰

نیرنگ) همراه شود، سرپرستی از خاندانم گماشته شده که از ایمان دفاع کند. با الهام خدا سخن گوید. حق را آشکار و روشن کند و نیرنگ نیرنگبازان را برگرداند و زبان ناتوانان باشد. ای صاحبان بینش! پند گیرید و خود را به خدا سپارید.

[۱۶۴]۶-امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: دشمن ترین مردم در نزد خداوند بزرگ و والا دو کس اند: (الف) مردی که خدا او را به حال خود وانهاده، پس از راه راست منحرف گشته و شیفته سخنان بدعت آمیز شده است. از نماز و روزه دم می زند.

[در حالی که] دیگران را به فتنه دراندازد و فریفته خود سازد. از راه درست پیشینیانش منحرف گشته و گمراه کننده پیروانش

در زندگی و پس از مرگش شده است. دیگری، مردی که کوله بار نادانی فراهم ساخته و برگزیده بار خطاهای دیگران و در گرو خطای خود باشد در میان نادانان به تلاش پرداخته و اسیر تاریکی های فتنه و فساد گشته است. آدمی نمایان او را دانشمند نامند در حالی که یک روز تمام را صرف دانش نکرده است. صبح زود برخاسته و چیزی را بسیار فراهم آورده که اندکش بهتر از بسیاری است تا اینکه از آبی گندیده سیراب شده و مطالب بیهوده در گنجینه خاطر خود انباشته است. میان مردم به کرسی قضاوت نشست و متعهد شد آنچه را بر دیگران مشتبه شده است، حل کند و اگر با قاضی پیش از خود مخالفت کرد، اطمینان ندارد که قاضی پس از او حکم او را نشکند همان طور که او با قاضی پیشین کرد. اگر به یکی از مطالب پیچیده و مشکل دچار شود، نظریات پوچی برای آن بافته و آماده می کند و سپس حکم قطعی می دهد.

شبهه بافی او همانند تار بافتن عنکبوت است که نمی داند درست رفته یا اشتباه کرده است. نمی پندارد در آنچه او منکر شده، دانشی باشد و نداند در پس آنچه او به آن دست یافته، روش درستی وجود داشته باشد. اگر چیزی را به چیزی دیگر قیاس کند، نظر خویش را تکذیب نکند و اگر مطلبی بر او تاریک باشد به سبب نادانی که در خود سراغ دارد، آن را بیوشاند تا مبادا به او بگویند: نمی داند. سپس گستاخی کرده و حکم صادر نماید. او کلید تاریکی ها است و شبهه ها را بسیار مرتکب شود. در نادانی ها کورکورانه گام بردارد. از آنچه نداند، پوزش نخواهد تا

ص: ۱۳۱

الزوايات ذرو الزيح الهشيم تبكى منه المواريث و تصرخ منه الدماء، يستحل بقضائه الفرج الحرام و يحرم بقضائه الفرج الحلال لا ملئ يصادر ما عليه ورد و لا هو أهل لما منه فرط من ادعائه علم الحق.

[۱۶۵]۷-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن أبي شيبة الخراساني قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ أصحاب المقاييس طلبوا العلم بالمقاييس فلم تزدكم المقاييس من الحقّ إلاّ بعدا و إنّ دين الله لا يصاب بالمقاييس

[۱۶۶]۸-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه و محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان رفعه، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام قالوا:

كلّ بدعه ضلالة و كلّ ضلالة سيّلتها إلى النار.

[۱۶۷]۹-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن حكيم قال:

قلت لأبي الحسن موسى عليه السلام: جعلت فداك فقهنّا في الدين و أغنانا الله بكم عن الناس حتّى إنّ الجماعه منّا لتكون في المجلس، ما يسأل رجل صاحبه، تحضره المسأله و يحضره جوابها فيما منّ الله علينا بكم فرّبما ورد علينا الشئ لم يأتنا فيه عنك و لا عن آبائك شئ فنظرنا إلى أحسن ما يحضرنا و أوفق الأشياء لما جاءنا عنكم فنأخذ به؟ فقال هيّهات هيّهات، في ذلك و الله هللك من هللك يا ابن حكيم، قال: ثمّ قال: لعن الله أبا حنيفه كان يقول: قال: عليّ و قلت.

قال محمد بن حكيم لهشام بن الحكم: و الله ما أردت إلا أن يرخص لي في القياس.

[۱۶۸] ۱۰- محمد بن أبي عبد الله رفعه، عن يونس بن عبد الرحمن، قال:

قلت لأبي الحسن الأول عليه السلام بما أوحى الله؟ فقال: يا يونس! لا تكوننَّ

ص: ۱۳۲

سالم ماند و در دانش ریشه دار و قاطع نیست تا بهره ای برد. روایات را پراکنده کند و بر باد دهد آنسان که گیاهان خشک را بر باد دهند. میراث های به ناحق رفته گریان و خون های به ناحق ریخته از ستم او در شیون اند. زناشویی حرام به حکم او حلال و زناشویی حلال به حکم او حرام گردد. برای پاسخ به مسائلی که بر او وارد می شود، سرشار نیست و برای ریاستی که با داشتن دانش حق ادعا می کند، شایستگی ندارد.

[۱۶۵] ۷- امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا قیاس کنندگان از راه قیاس دانش را جستند؛ ولی قیاس جز دوری از حق بر آن ها نیفزود و همانا با قیاس به دین خدا دست نتوان یافت.

[۱۶۶] ۸- حضرت محمد باقر و حضرت صادق علیهما السلام فرمودند: هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی راهش به سوی دوزخ است.

[۱۶۷] ۹- محمد حکیم گوید: به حضرت ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم؛ ما در دین دانشمند شدیم و خداوند به برکت شما ما را از مردم بی نیاز کرد تا آنجا که جمعی از ما در انجمنی باشیم، کسی از دوستش چیزی نپرسد؛ زیرا آن مسأله و پاسخش را در خاطر دارد به واسطه منتهی که خدا از برکت شما بر ما نهاده است؛ ولی گاهی موضوعی برای ما پیش می آید که از شما و پدرانت درباره آن سخنی به ما نرسیده است و ما به بهترین وجهی که در خاطر داریم، توجه کنیم و راهی را پی گیریم که با اخبار رسیده از شما موافق تر است.

حضرت فرمود: چه دور است، چه دور است این راه از حقیقت. ای پسر حکیم، به خدا سوگند! هر کس هلاک گردید از همین راه هلاک گردید. سپس فرمود: خدا ابو حنیفه را لعنت کند که می گفت: علی چنان گفت و من چنین گویم. محمد بن حکیم به هشام بن حکم گفت: به خدا سوگند! از این سخن منظوری نداشتم جز اینکه می خواستم مرا به قیاس اجازه دهد.

[۱۶۸] ۱۰- یونس عبد الرحمن گوید: به امام ابو الحسن اول (امام کاظم علیه السلام)

ص: ۱۳۳

مبتدعا، من نظر بر آیه هلك و من ترك أهل بیت نبیه صلی الله علیه و آله و سلم ضلّ و من ترك كتاب الله و قول نبیه كفر.

[۱۶۹] ۱۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن مثنی الحنّاط، عن أبي بصیر قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ترد علينا أشياء ليس نعرفها في كتاب الله ولا سنّه فننظر فيها؟ قال: لا: أما إنك إن أصبت لم تؤجر وإن أخطأت كذبت على الله عزّ وجلّ.

[۱۷۰] ۱۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن عمر بن أبان الكلبيّ، عن عبد الرّحيم القصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم كلّ بدعه ضلاله و كلّ ضلاله في النّار.

[۱۷۱] ۱۳- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن سماعه بن مهران، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال:

قلت أصلحك الله إنّنا نجتمع فتتذاكر ما عندنا فلا يرد علينا شيء إلاّ و عندنا فيه شيء مسطرّ و ذلك ممّا أنعم الله به علينا بكم، ثمّ يرد علينا الشّيء الصّغير ليس عندنا فيه شيء فينظر بعضنا إلى بعض و عندنا ما يشبهه فنقيس على أحسنه؟ فقال: و ما لكم و للقياس إنّما هلك من هلك من قبلكم بالقياس ثمّ قال:

إذا جاءكم ما تعلمون فقولوا به و إن جاءكم ما لا تعلمون فها و أهوى بيده إلى فيه ثمّ قال، لعن الله أبا حنيفة كان يقول قال عليّ و قلت أنا و قالت الصّحابه

و قلت، ثمّ قال، أكنت تجلس إليه؟ فقلت: لا و لكن هذا كلامه، فقلت: أصلحك الله أتى رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم النّاس بما يكتفون به في عهده؟ قال، نعم و ما يحتاجون

ص: ۱۳۴

عرض کردم: با چه وسیله ای خدا را به یگانگی پرستم؟ فرمود: ای یونس! بدعتگذار نباش. هر کس به رأی خویش توجّه کند هلاک شود و آن که خاندان پیغمبر را رها کند گمراه گردد و آنکه کتاب خدا و گفتار پیامبرش را وانهد، به کفر گرفتار آید.

[۱۶۹] ۱۱- ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مسائلی برای ما پیش می آید که حکم آن را از قرآن نمی فهمیم و حدیثی نداریم که به آن بنگریم (می توانیم به رأی خود قیاس گونه عمل کنیم)؟ فرمود: نه. زیرا اگر درست رفتی، پاداش نداری و اگر اشتباه کردی، بر خدای عزّتمند دروغ بسته ای.

[۱۷۰] ۱۲- رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم فرمود: هر بدعتی، گمراهی و هر گمراهی در آتش است.

[۱۷۱] ۱۳- سماعه مهران گوید: به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم: ما گرد هم می آییم و درباره آنچه در دست داریم (از اخبار و احکام) بحث می کنیم. هر مسأله ای که پیش آید درباره آن نوشته ای داریم و این هم از برکت وجود شماس است که خدا به ما لطف کرده است. گاهی مسأله کوچکی برایمان پیش می آید که در مورد آن حکمی نداریم و به یکدیگر نگاه می کنیم و چون نظیر آن مسأله را داریم، می توانیم آن را به بهترین نظیرش قیاس کنیم؟ فرمود: شما را با قیاس

چه کار؟ کسانی که پیش از شما هلاک شدند در اثر قیاس بود. سپس فرمود: هرگاه مسأله ای برای شما پیش آمد که حکمش را می دانید، آن را بگویید و اگر مسأله ای روی آورد که حکم آن را نمی دانید پس این کار را بکنید-با دستش به لب هایش اشاره فرمود-سپس فرمود: خداوند ابوحنیفه را لعنت کند که می گفت: علی چنان گفت و من چنین گویم. اصحاب چنان گفتند و من چنین گویم. پس فرمود: آیا در مجلسش بوده ای؟ عرض کردم: نه؛ ولی این سخن اوست. گفتم:

خدا کارت را بسامان کند آیا رسول خدا نیازهای مردم زمانش را کامل آورد؟ فرمود: آری و آنچه را هم تا روز رستاخیز نیاز دارند آورده است. گفتم: آیا

ص: ۱۳۵

إليه إلى يوم القيامة، فقلت: فضاع من ذلك شيء؟ فقال: لا هو عند أهله.

[۱۷۲]۱۴- عنه، عن محمد، عن يونس، عن أبان، عن أبي شيبه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول ضلّ علم ابن شيرمه عند الجامعه إمام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وخطّ عليّ عليه السلام بيده إنّ الجامعه لم تدع لأحد كلاماً، فيها علم الحلال والحرام، إنّ أصحاب القياس طلبوا العلم بالقياس فلم يزدادوا من الحقّ إلا بعداً، إنّ دين الله لا يصاب بالقياس.

[۱۷۳]۱۵- محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الرحمن بن الحجّاج، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ السنّه لا تقاس ألا ترى أنّ امرأه تقضى صومها ولا تقضى صلاتها؟ يا أبان! إنّ السنّه إذا قيست محقّ الدين.

[۱۷۴]۱۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى قال:

سألت أبا الحسن موسى عليه السلام عن القياس فقال: ما لكم والقياس، إنّ الله لا يسأل كيف أحلّ و كيف حرّم.

[۱۷۵]۱۷- عليّ بن إبراهيم، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه قال:

حدّثني جعفر، عن أبيه عليهما السلام أنّ عليّاً صلوا الله عليه قال: من نصب نفسه للقياس لم يزل دهره في التباس و من دان الله بالرأى لم يزل دهره في ارتماس قال: وقال أبو جعفر عليه السلام: من أفتى الناس برأيه فقد دان الله بما لا يعلم و من

دان الله بما لا يعلم فقد ضادّ الله حيث أحلّ و حرّم فيما لا يعلم.

[۱۷۶]۱۸- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن عليّ بن يقطين، عن الحسين بن ميثاق، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ إبليس قاس نفسه بآدم فقال: خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ وَ لَوْ قاس

ص: ۱۳۶

چیزی هم از بین رفت؟ فرمود: نه، نزد اهلش محفوظ است.

[۱۷۲] ۱۴- امام صادق علیه السلام می فرمود: دانش ابن شبرمه در برابر «جامعه» که املائی رسول خدا و دست خط علی می باشد، آنچنان ناچیز است که به چشم نمی آید. «جامعه» برای کسی سخنی فرونگذاشته است، دانش حلال و حرام در آن است. همانا قیاس کنندگان دانش را به وسیله قیاس جستند. و جز دوری از حق بر آنها نیفزود. همانا به دین خدا با قیاس دست نتوان یافت.

[۱۷۳] ۱۵- امام صادق علیه السلام به ابان بن تغلب فرمود: احکام اسلامی را نتوان قیاس کرد. نمی دانی که زن حائض روزه اش را قضا نکند و نمازش را قضا کند؟ ای ابان! اگر احکام اسلامی قیاس شود، دین از بین برود.

[۱۷۴] ۱۶- عثمان عیسی گوید: از حضرت موسی کاظم علیه السلام درباره قیاس پرسیدم، فرمود: شما را با قیاس چه کار؟ همانا از خدا پرسش نشود که چگونه حلال و چگونه حرام کرده است.

[۱۷۵] ۱۷- مسعده صدقه گوید: حضرت صادق از پدرش خبر داد که علی صلوات الله علیه فرمود: هر کس خود را بر کرسی قیاس نشاند، همه عمرش در اشتباه است. آنکه با رأی خود خدا را پرستد همه عمرش در باطل فرورفته است امام باقر علیه السلام فرمود هر که با رأی خود به مردم فتوا دهد، ندانسته خدا را پرستیده است و آنکه ندانسته خدا را پرستد با خدا مخالفت کرده؛ زیرا آنچه را ندانسته، حلال و حرام کرده است.

[۱۷۶] ۱۸- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا شیطان خود را با آدم قیاس کرد و گفت:

(مرا از آتش و او را از گل آفریدی) [اعراف (۷): آیه ۱۲] و اگر گوهری را که خدا

ص: ۱۳۷

الجوهر الذی خلق الله منه آدم علیه السلام بالنار کان ذلک أكثر نورا و ضیاء من النار.

[۱۷۷] ۱۹- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن یونس، عن حریز، عن زراره قال:

سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الحلال و الحرام فقال: حلال محمّد حلال أبدا إلى يوم القيامة و حرامه حرام أبدا إلى يوم القيامة؟ لا یكون غیره و لا یجىء غیره و قال: قال علی علیه السلام: ما أحد ابتدع بدعه إلا ترک بها سنّه.

[۱۷۸] ۲۰- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن أحمد بن عبد الله العقیلى، عن عیسی بن عبد الله القرشى قال:

دخل أبو حنيفة على أبي عبد الله عليه السلام فقال له: يا أبا حنيفة! بلغني أنك تقيس؟ قال: نعم قال: لا تقس فإن أول من قاس إبليس حين قال خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَقَاسَ مَا بَيْنَ النَّارِ وَالطِّينِ وَ لَوْ قَاسَ نَوْرِيَهٗ آدَمَ بِنَوْرِيَهٗ النَّارِ عَرَفَ فَضْلَ مَا بَيْنَ النَّوْرَيْنِ وَ صَفَاءَ أَحَدَهُمَا عَلَى الْآخَرِ.

[۱۷۹] ۲۱-علی، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن قتیبہ قال:

سأل رجل أبا عبد الله عليه السلام عن مسأله فأجابه فيها، فقال الرجل: أرأيت إن كان كذا و كذا ما يكون القول فيها؟ فقال له: مه، ما أجبتك فيه من شيء فهو عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لسنا من «أرأيت» في شيء.

[۱۸۰] ۲۲-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه مرسلًا قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: لا تتخذوا من دون الله وليجه فلا تكونوا مؤمنين فإن كل سبب و نسب و قرابه و وليجه و بدعه و شبهه منقطع إلا ما أثبتته القرآن.

ص: ۱۳۸

آدم را از آن آفرید با آتش می سنجید، آن گوهر درخشنده تر و روشن تر از آتش بود.

[۱۷۷] ۱۹-زراره گوید: از امام صادق علیه السلام درباره حلال و حرام پرسیدم، فرمود: حلال محمّد همواره تا روز واپسین حلال و حرام او همواره تا روز واپسین حرام است. جز حکم او حکمی نیست و جز او پیغمبری نیاید و علی علیه السلام فرمود: کسی بدعتی نگذاشت جز آن که به سبب آن سنتی را وانهاد.

[۱۷۸] ۲۰-عیسی عبد الله قرشی گوید: ابو حنیه خدمت امام صادق علیه السلام رسید. حضرت فرمود: ای ابو حنیه! به من خبر رسیده که تو قیاس می کنی؟ گفت: آری. فرمود: قیاس نکن؛ زیرا نخستین کسی که قیاس کرد، شیطان بود آنجا که گفت (مرا از آتش و او را از گل آفریدی). او میان آتش و گل قیاس کرد و اگر نورائیت آدم را با نورائیت آتش می سنجید، برتری میان دو نور و پاکیزگی یکی بر دیگری را درمی یافت.

[۱۷۹] ۲۱-قتیبہ گوید: مردی از امام صادق علیه السلام مسأله ای پرسید و حضرت پاسخش را داد. آن مرد گفت: به نظر شما اگر چنین وچنان باشد، پاسخش چیست؟ حضرت فرمود: خاموش باش! هر پاسخی که به تو می دهم از گفتار رسول خدا است. ما از خود نظری نداریم.

[۱۸۰] ۲۲-امام باقر علیه السلام فرمود: جز خدا برای خود تکیه گاه نگیرید که مؤمن نباشید؛ زیرا هر وسیله و نژاد و خویشی و تکیه گاه و بدعت و شبهه، بریده و بی اثر است جز آنچه را که قرآن اثبات کرده است.

ص: ۱۳۹

باب الرّد إلى الكتاب و السّيّنه و أنّه ليس شيء من الحلال و الحرام و جميع ما يحتاج الناس إليه إلاّ و قد جاء فيه كتاب أو سنّه
[۱۸۱] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن حديد، عن مرّازم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ الله تبارك و تعالى أنزل في القرآن تبيان كلّ شيء حتّى و الله ما ترك الله شيئا يحتاج إليه العباد حتّى لا يستطيع عبد يقول
لو كان هذا أنزل في القرآن، إلاّ و قد أنزله الله فيه.

[۱۸۲] ۲- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن حسين بن المنذر، عن عمر بن قيس، عن أبي جعفر عليه السّلام
قال:

سمعت يقول: إنّ الله تبارك و تعالى لم يدع شيئا يحتاج إليه الأمّه إلاّ أنزله في كتابه و بينه لرسوله صلّى الله عليه و آله و سلّم و
جعل لكلّ شيء حدّا و جعل عليه دليلا يدلّ عليه و جعل عليّ من تعدّى ذلك الحدّ حدّا.

[۱۸۳] ۳- عليّ، عن محمّد، عن يونس، عن أبان، عن سليمان بن هارون قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: ما خلق الله حلالا و لا حراما إلاّ و له حدّ كحدّ الدّار، فما كان من الطّريق فهو من الطّريق و
ما كان من الدّار فهو من الدّار حتّى أرش الخدش فما سواه و الجلده و نصف الجلده.

[۱۸۴] ۴- عليّ، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن حمّاد، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

سمعت يقول: ما من شيء إلاّ و فيه كتاب أو سنّه.

[۱۸۵] ۵- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، عن يونس،

ص: ۱۴۰

باب رجوع به كتاب و سنت و اينکه همه حلال و حرام و تمام نیازهای مردم در قرآن یا سنت آمده است

[۱۸۱] ۱- حضرت صادق عليه السّلام فرمود: همانا خداوند فرازند در قرآن، بیان هر چیزی را فروفرستاده است تا آنجا که به
خدا سوگند، چیزی را از نیازهای بندگان فروگذار نکرده است و تا آنجا که بنده ای نتواند بگوید: ای کاش! این در قرآن
آمده بود جز اینکه خدا آن را در قرآن فروفرستاده است.

[۱۸۲] ۲- عمر قیس گوید: شنیدم که امام باقر عليه السّلام می فرمود: همانا خداوند فرازند چیزی از نیازهای امت را وانگذاشت
جز آنکه آن را در قرآنش فروفرستاد و برای فرستاده اش بیان فرموده است و برای هر چیزی اندازه ای قرار داد و برای راهنمایی
آن، رهبری گماشت و برای کسی که از آن اندازه تجاوز کند، کیفری قرار داد.

[۱۸۳] ۳- امام صادق عليه السّلام می فرمود: خداوند حلال و حرامی نیافرید جز آنکه برای آن مرزی، مانند مرز خانه است و
آنچه از راه راست، از راه محسوب می شود و آنچه از خانه است از خانه به شمار می آید تا آنجا که جریمه خراش و غیر

خراس و یک تازیانه و نصف تازیانه معین شده است.

[۱۸۴] ۴- امام صادق علیه السلام می فرمود: چیزی نیست جز آنکه درباره اش آیه قرآن یا حدیث هست.

[۱۸۵] ۵- ابو جارود گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: هرگاه چیزی به شما باز گویم،

ص: ۱۴۱

عن حماد، عن عبد الله بن سنان، عن أبي الجارود قال:

قال أبو جعفر عليه السلام إذا حدثتكم بشيء فاسألوني من كتاب الله، ثم قال في بعض حديثه: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن القيل والقال وفساد المال وكثرة السؤال: فقيل له: يا ابن رسول الله أين هذا من كتاب الله؟ قال، إن الله عز وجل يقول: لا خير في كثير من نجواهم إلا من أمر بصدقه أو معزوف أو إصلاح بين الناس وقال: لا تؤنوا السفهاء أموالكم التي جعل الله لكم قياماً وقال:

□ لا تسئلوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤكم.

[۱۸۶] ۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ثعلبه بن ميمون، عن عمه حذته، عن المعلى بن خنيس قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: ما من أمر يختلف فيه اثنان إلا وله أصل في كتاب الله عز وجل ولكن لا تبلغه عقول الرجال.

[۱۸۷] ۷- محمد بن يحيى، عن بعض أصحابه، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: أيها الناس! إن الله تبارك وتعالى أرسل إليكم الرسول صلى الله عليه وآله وسلم وأنزل إليه الكتاب بالحق وأنتم أميون عن الكتاب ومن أنزله وعن الرسول ومن أرسله، على حين فتره من الرسل وطول هجعه من الأمم وانسباط من الجهل واعتراض من الفتنة وانتقاض من المبرم وعمى عن الحق واعتساف من الجور وامتحاق من الدين وتلظ من الحروب على حين اصفرار من رياض جنات الدنيا وبيس من أغصانها وانتشار من ورقها وياس من ثمرها واغورار من مائها، قد درست أعلام الهدى فظهرت أعلام الردى

فالدنيا متهجمه، في وجوه أهلها مكفهرة، مدبره غير مقبله، ثمرتها الفتنة

ص: ۱۴۲

از من برسید کجای قرآن است. سپس حضرت ضمن گفتارش فرمود: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش از قیل وقال و تباه کردن مال و زیادی سؤال بازداشت. عرض شد: ای پسر رسول خدا، همین مطلب را که فرمودید در کجای قرآن است؟ فرمود: همانا خداوند بزرگ و والا می فرماید: (در بسیاری از سخنان درگوشی مردم خیری نیست جز آنکه به صدقه یا نیکی یا سازش میان مردم دستور دهد) [نساء (۴): آیه ۱۱۴] و فرماید: (دارایی هایتان را که خداوند وسیله بقای زندگیتان قرار داده به

کم خردان ندهید) [نساء (۴) : آیه ۵] و نیز فرمود: (از چیزهایی نپرسید که اگر بر شما آشکار شود، غمگینتان کند.) [مائده (۵) : آیه ۱۰۱].

[۱۸۶] ۶- امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف کند جز آنکه [پاسخ و] ریشه آن در قرآن است؛ ولی خردهای مردم به آن نمی رسد.

[۱۸۷] ۷- امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای مردم! خدای فرازمند، پیغمبر را به سوی شما فرستاد و قرآن حق را بر او نازل فرمود در حالی که شما از قرآن و فرستنده آن و هم از پیامبر و فرستنده او بی خبر بودید. عصر گسستگی پیامبران بود و مردم زمانی دراز در خواب غفلت می نمودند و جاهل و نادانی گسترش یافته بود و فتنه و فساد سر برداشته و ستون ایمان شکسته شده بود. و کوری از دریافت حق و فشار ستم و نابودی دیانت و شعله وری آتش جنگ، همزمان با افسردگی و پژمردگی گلستان های جهان که به زردی گرائیده و شاخه های آن خشکیده و برگ هایش پراکنده شده بود و ناامیدی از میوه و فرورفتن آب های آن؛ پرچم های هدایت سرنگون و پرچم های هلاکت افراشته بود؛ دنیا در آن روزگاران به رخسار مردم، عبوس و روی درهم کشیده بود؛ به آنها پشت گردانده و روی خوش نشان نمی داد؛ میوه اش آشوب

ص: ۱۴۳

و طعامها الجیفه و شعارها الخوف و دثارها السیف، مزّتم کلّ ممزّق و قد أعمت عیون أهلها و أظلمت علیها آیامها، قد قطعوا أرحامهم و سفکوا دماءهم و دفنوا فی التراب الموءوده بینهم من أولادهم، یجتاز دونهم طیب العیش و رفاهیه خفوض الدنیا، لا یرجون من الله ثوابا و لا- یخافون و الله منه عقابا، حیهم أعمی نجس و میتهم فی النار مبلس فجاءهم بنسخه ما فی الصّحف الأولى و تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل الحلال من ریب الحرام ذلك القرآن فاستنطقوه و لن ینطق لکم أخبرکم، عنه إنّ فیہ علم ما مضی و علم ما یأتی إلی یوم القیامه و حکم ما بینکم و بیان ما أصبحتم فیہ تختلفون فلو سألتمونی عنه لعلمتکم.

[۱۸۸] ۸- محمّد بن یحیی، عن محمّد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن حماد بن عثمان، عن عبد الأعلى بن أعین قال:

سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول: قد ولدنی رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم و أنا أعلم کتاب الله و فیہ بدء الخلق و ما هو کائن إلی یوم القیامه و فیہ خبر السّماء و خبر الأرض و خبر الجنّه و خبر النار و خبر ما کان و [خبر] ما هو کائن، أعلم ذلك كما أنظر إلی کفّی، إنّ الله یقول فیہ تبیان کلّ شیء.

[۱۸۹] ۹- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علی بن النّعمان، عن إسماعیل بن جابر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

کتاب الله فیہ نبأ ما قبلکم و خبر ما بعدکم و فصل ما بینکم و نحن نعلمه.

[۱۹۰] ۱۰- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن إسماعیل بن مهران، عن سیف بن عمیره، عن أبی المغراء، عن سماعة، عن أبی الحسن موسی علیه السلام قال:

و خوراکیش مردار و نهانش ترس و آشکارش شمشیر بود؛ بند از بند شما جدا گشته و پراکنده بودید؛ دیدگان مردم جهان نابینا و روزگارشان تیره و تار بود؛ پیوند خویشی شان را بریده و خون یکدیگر را می ریختند؛ دختران خود را در کنار خود زنده به گور می کردند؛ زندگی خوش و آسایش و آرامش دنیا از ایشان رخت بر بسته بود؛ به خدا سوگند! نه از خدا امید پاداشی داشتند و نه انتظار کيفر و زنده شان کوری پلید و مرده شان در آتش غلطان بود؛ آن گاه پیغمبر نسخه ای از کتاب های آسمانی نخستین را برایشان آورد که کتاب های پیش از خود را تصدیق می کرد و حلال را از حرام جدا می ساخت. این نسخه، همان قرآن است. از او بخواهید با شما سخن بگوید. او هرگز برای شما سخن نگوید؛ ولی من از او به شما خبر می دهم. همانا در قرآن دانش گذشته و دانش آینده تا روز بازپسین آمده است. قرآن میان شما حکم می دهد و اختلاف های شما را روشنگرانه بیان می نماید. اگر از من قرآن را پرسید، به شما تعلیم می دهم.

[۱۸۸] ۸- عبد الاعلی گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: من زاده رسول خدا و دانایتر به کتاب خدایم، آغاز آفرینش و آنچه تا روز بازپسین رخ دهد، در قرآن آمده است. در آن خبر آسمان و زمین، بهشت و دوزخ و گذشته و آینده است. تمام آنها را می دانم همان طور که به کف دست خود می نگرم. همانا خداوند می فرماید: روشنگری هر چیزی در قرآن است.

[۱۸۹] ۹- حضرت صادق علیه السلام فرمود: این قرآن است که در آن هر خبری که پیش از شما بوده و هر خبری که پس از شما پدید آید در آن است و داور میان شما می باشد و ما آن را می دانیم.

[۱۹۰] ۱۰- سماعه گوید: از حضرت ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبرش آمده است یا شما هم در آن گفتاری

قلت له: أكل شيء في كتاب الله و سنه نبيه صلى الله عليه و آله و سلم أو تقولون فيه؟ قال: بل كل شيء في كتاب الله و سنه نبيه صلى الله عليه و آله و سلم.

باب اختلاف الحديث [۱۹۱] ۱- علی بن ابراهیم بن هاشم، عن ابيه، عن حماد بن عيسى، عن ابراهيم بن عمر اليماني، عن اَبان بن ابي عيش، عن سليم بن قيس الهلالي قال:

قلت لأمير المؤمنين عليه السلام: إنني سمعت من سلمان و المقداد و أبي ذرٍّ شيئاً من تفسير القرآن و أحاديث عن نبي الله صلى الله عليه و آله و سلم غير ما في أيدي الناس ثم سمعت منك تصديق ما سمعت منهم و رأيت في أيدي الناس أشياء كثيرة من تفسير القرآن و من الأحاديث عن نبي الله صلى الله عليه و آله و سلم أنتم تخالفونهم فيها و تزعمون أن ذلك كله باطل أفترى الناس يكذبون على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم متعمدين و يفسرون القرآن بأرائهم؟ قال: فأقبل عليّ فقال: قد سألت فافهم الجواب إن في أيدي الناس حقاً و باطلاً و صدقاً و كذباً و ناسخاً و منسوخاً و عامّاً و خاصّاً و محكماً و متشابهاً و حفظاً و

وهما و قد كذب على رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سَلَّمَ على عهده حتى قام خطيباً فقال: أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَّابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مَتَعَمِّداً فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كَذَبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ إِنَّمَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثَ مِنْ أَرْبَعَةٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ: رَجُلٌ مَنَاقِقٌ يَظْهَرُ الْإِيمَانَ مَتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلَامِ لَا يَتَأَثَّمُ وَ لَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مَتَعَمِّداً فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مَنَاقِقٌ كَذَّابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يَصَدِّقُوهُ وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ رَأَاهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَخَذُوا عَنْهُ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ وَ قَدْ أَخْبَرَهُ اللَّهُ عَنِ الْمَنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ وَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ

ص: ۱۴۶

دارید؟ فرمود: بلکه همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبر خدا آمده است.

باب اختلاف حدیث

[۱۹۱]۱- سلیم قیس هلالی گوید: به امیر مؤمنان علیه السلام عرض کردم: من از سلمان و مقداد و ابو ذر چیزی از تفسیر قرآن و احادیثی از پیامبر خدا شنیده ام که با آنچه در دست مردم است، مخالف است؛ سپس از شما شنیده ام که آنچه را از آنان شنیده بودم درست می دانید و در دست مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن و احادیث پیامبر می بینم که شما با آنها مخالفت می ورزید و بر آن باورید که همه آنها باطل است. آیا عقیده داری که مردم به عمد به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ دروغ می بندند و قرآن را تفسیر به رأی می کنند؟ سلیم گوید: حضرت به من رو کرد و فرمود: پرسشی کردی پس پاسخ را خوب بفهم. همانا در دست مردم، حق است و باطل، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه و آنچه در خاطر سپرده شده و آنچه به وهم و اشتباه آمیخته شده است. در زمان رسول خدا آن قدر بر حضرتش دروغ بستند تا اینکه میان مردم به سخنانی برخاست و فرمود: «ای مردم! همانا دروغ بندگان بر من زیاد شده اند، هر کس به عمد بر من دروغ باند، نشیمنگاه خود را برای آتش دوزخ آماده سازد!»؛ سپس بعد از وی هم از این کار دست برداشتند و بر او دروغ بستند.

همانا حدیث را یکی از چهار مرد برای تو نقل خواهد کرد که پنجمی ندارند:

منافقی که اظهار ایمان کند و اسلام او ظاهر سازی است و به عمد از دروغ بستن به پیغمبر پروا ندارد و آن را گناه نمی شمارد. اگر مردم بدانند که او منافق و دروغگو است، از او حدیث نپذیرند و گفته اش را به راست نگیرند ولی مردم گویند: این شخص از اصحاب رسول خدا بوده و او را دیده و از او حدیث شنیده است؛ پس مردم گفتارش را بپذیرند با اینکه از حال و وضع او آگاهی ندارند. در صورتی که خداوند پیامبر را از وضعیت منافقان خبر داده و ایشان را توصیف کرده و فرموده است: (و چون ایشان را ببینی از ظاهرشان خوش آید و اگر سخن گویند به گفتارشان

ص: ۱۴۷

وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَىٰ أُنْتُمْ الضَّلَالَةَ وَ الدَّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الكَذِبِ وَ البُهْتَانِ فَوَلَّوْهُمُ الْأَعْمَالَ وَ حَمَلُوهُمُ عَلَىٰ رِقَابِ النَّاسِ وَ أَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمَلُوكِ وَ الدُّنْيَا إِلَّا مِنْ عَصَمِ اللَّهِ فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ وَ رَجُلٌ سَمِعَ

من رسول الله شيئاً لم يحمله على وجهه و وهم فيه و لم يتعمد كذباً فهو في يده يقول به و يعمل به و يرويه فيقول أنا سمعته من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فلو علم المسلمون أنه و هم لم يقبلوه و لو علم هو أنه و هم لرفضه و رجل ثالث سمع من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم شيئاً أمر به ثم نهى عنه و هو لا يعلم أو سمعه ينهى عن شيء ثم أمر به و هو لا يعلم، فحفظ منسوخه و لم يحفظ الناسخ و لو علم أنه منسوخ لرفضه و لو علم المسلمون إذ سمعوه منه أنه منسوخ لرفضوه، و آخر رابع لم يكذب على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، مبغض للكذب خوفاً من الله و تعظيماً لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لم ينسه بل حفظ ما سمع على وجهه فجاء به كما سمع لم يزد فيه و لم ينقص منه و علم الناسخ من المنسوخ فعمل بالناسخ و رفض المنسوخ فإن أمر النبي صلى الله عليه و آله و سلم مثل القرآن ناسخ و منسوخ [و خاص و عام] و محكم و متشابه قد كان يكون من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الكلام له و جهان:

كلام عام و كلام خاص مثل القرآن و قال الله عز و جل في كتابه: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ فيشتبه على من لم يعرف و لم يدر ما عنى الله به و رسوله صلى الله عليه و آله و سلم و ليس كل أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كان يسأله عن الشيء فيفهم و كان منهم من يسأله و لا يستفهمه حتى إن كانوا ليحبون أن يجيء الأعرابي و الطائر فيسأل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم حتى يسمعوا و قد كنت أدخل على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كل يوم دخله و كل ليلة دخله فيخلىني فيها أدور معه حيث دار و قد علم أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أنه لم يصنع ذلك بأحد من

ص: ١٤٨

گوش فرادهی.) [منافقون (٦٣): آیه ٣]. اینان پس از پیغمبر زنده ماندند و به مدد دروغ و بهتان به حاکمان گمراهی و دعوتگران دوزخ تقرّب جستند و حاکمان نیز آنان را به کارهای حسّاس برگماشتند و بر گردن مردم سوارشان کردند و در سایه نام آنها به جهانخواری پرداختند؛ زیرا مردم همراه زمامداران و دنبال دنیادارانند جز آن کس را که خدا نگه دارد. این یکی از چهار نفر بود.

و دومی، کسی که از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم چیزی شنیده، اما غلط دریافته و دچار اشتباه شده؛ ولی آگاهانه دروغ نگفته است. آن حدیث در دست اوست. به آن اعتقاد دارد و به کار می بندد و روایت می کند و می گوید من این را از رسول خدا شنیدم. اگر مسلمانان بدانند که او دچار اشتباه شده، نپذیرند و اگر خودش هم به اشتباهش پی برد آن را ترک می کند و به کار نمی بندد.

و سومی، شخصی است که چیزی از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم شنیده که به آن دستور داده و سپس از آن نهی کرده است بی آنکه او از آن نهی آگاه شده باشد، یا از پیامبر نهی چیزی را شنیده و سپس حضرت به آن دستور داده و او آگاهی نیافته است، پس نسخ شده را حفظ کرده و ناسخ را حفظ نکرده است. اگر او بداند که آن نسخ شده است آن را رها می کند و اگر مسلمانان هنگام شنیدن از او بدانند آن منسوخ است، آن حدیث را ترک می گفتند.

چهارمی، شخصی که بر پیامبر دروغ نبسته و از ترس خدا و به احترام پیامبر، دروغ را دشمن می دارد، حدیث را فراموش

نکرده، بلکه آنچه را شنیده به درستی حفظ کرده است. همان طور که شنیده، بازگو کرده، نه در آن افزوده و نه از آن کاسته است. ناسخ را از منسوخ شناخته و به ناسخ عمل کرده و منسوخ را ترک گفته است؛ زیرا دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم مانند قرآن ناسخ و منسوخ [عام و خاص] محکم و متشابه دارد. گاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن می فرمود که دو جنبه داشت:

سخنی عام و سخنی خاص مانند قرآن. خدای بزرگ و والا- در کتابش فرموده است: (آنچه را رسول خدا برایتان آورده، بگیرید و از آن چه شما را بازداشته، بازایستید.) [حشر (۵۹): آیه ۷] و کسی بود که گفته پیامبر را می شنید ولی نمی فهمید و نمی دانست مقصود خدا و پیامبر خدا از آن چیست اما به همان صورت آن را به خاطر می سپرد. بی آنکه به معنی آن معرفتی پیدا کرده باشد و چنان نبود که هر کدام از اصحاب رسول خدا چیزی از او می پرسیدند، می فهمیدند.

بعضی از پیامبر می پرسیدند ولی در مقام فهمیدن نبودند تا آنجا که دوست داشتند عربی بادیه نشین یا تازه واردی بیاید و از رسول خدا چیزی پرسد و آن ها بشنوند. در حالی که من هر روز یک بار صبح و یک بار شب خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می رسیدم و با من خلوت می کرد و از هر موضوعی گفت و گو می کردیم. اصحاب پیامبر می دانستند که ایشان فقط با من چنین رفتار می کرد.

ص: ۱۴۹

النَّاسُ غَيْرِي، فَرَبَّمَا كَانَ فِي بَيْتِي يَأْتِينِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَكْثَرَ ذَلِكَ فِي بَيْتِي وَ كُنْتُ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْضَ مَنَازِلِهِ أَخْلَانِي وَ أَقَامَ عَنِّي نِسَاءً فَلَا يَبْقَى عِنْدَهُ غَيْرِي وَ إِذَا أَتَانِي لِلْخُلُوهِ مَعِي فِي مَنْزِلِي لَمْ تَقُمْ عَنِّي فَاطْمَه وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي وَ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتَهُ أَجَابَنِي وَ إِذَا سَكَتَ عَنْهُ وَ فَنَيْتُ مَسَائِلِي ابْتِدَأَنِي فَمَا نَزَلَتْ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ آيَةً مِنْ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْنِيهَا وَ أَمَلَاها عَلَيَّ فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَ تَفْسِيرَهَا وَ نَاسِخَهَا وَ مَنْسُوخَهَا وَ مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ خَاصَّهَا وَ عَامَّهَا وَ دَعَا اللَّهَ أَنْ يُعْطِينِي فَهْمَهَا وَ حَفْظَهَا فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا عَلِمْتُ أَمَلَاهُ عَلَيَّ وَ كَتَبْتُهُ مِنْذُ دَعَا اللَّهَ لِي بِمَا دَعَا وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ وَ لَا أَمْرٍ وَ لَا نَهْيٍ كَانُ أَوْ يَكُونُ وَ لَا كِتَابَ مَنْزِلٍ عَلَيَّ أَحَدٌ قَبْلَهُ مِنْ طَاعِهِ أَوْ مَعْصِيهِ إِلَّا- عَلَّمَنِيهِ وَ حَفْظْتُهُ فَلَمْ أَنْسَ حَرْفًا وَاحِدًا، ثُمَّ وَضَعُ يَدَهُ عَلَيَّ صَدْرِي وَ دَعَا اللَّهَ لِي أَنْ يَمَلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَ فَهْمًا وَ حِكْمًا وَ نُورًا فَقُلْتُ:

يا نبي الله بأبي أنت و أمي منذ دعوت الله لي بما دعوت لم أنس شيئاً و لم يفتني شيء لم أكتبه أفتخوف علي النسيان فيما بعد؟ فقال: لا لست أتحوف عليك النسيان و الجهل.

[۱۹۲] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى، عن أبي أيوب الخزاز، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له ما بال أقوام يروون عن فلان و فلان عن رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم لا يتهمون بالكذب فيجيء منكم خلافة؟ قال: إن الحديث ينسخ كما ينسخ القرآن.

[۱۹۳]۳-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي نجران، عن عاصم بن حميد، عن منصور بن حازم قال:

ص: ۱۵۰

چه بسیار که در خانه خودم بودم و رسول خدا نزد من می آمد و بیشتر این همنشینی ها در خانه من بود. هر گاه در یکی از خانه های آن حضرت به خدمتش می رسیدم، خانه را برای من خلوت می کرد و از زنان خود می خواست تا ما را تنها بگذارند و آنجا را ترک نمایند و جز من کسی آنجا نماند و هر گاه برای خلوت به خانه من می آمد، فاطمه و هیچ یک از پسرانم را بیرون نمی کرد. هر وقت از او می پرسیدم، پاسخ می داد و چون پرسش تمام می شد و خاموش می شدم، ایشان آغاز سخن می کرد. هیچ آیه ای برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل نشد جز اینکه برایم خواند و دیکته کرد و من با خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من آموخت و از خدا خواست که فهم و حفظ آن را برایم ارزانی کند. از زمانی که آن دعا را درباره من کرد، هیچ آیه ای از قرآن و علمی را که دیکته کرد و من نوشتم، فراموش نکردم و آنچه را که خداوند یادش داد از حلال و حرام و امر و نهی و گذشته و آینده و کتابی که بر هر پیامبر پیش از او نازل شده بود از فرمانبری و نافرمانی، به من آموخت و من حفظش کردم و حتی یک حرف آن را از یاد نبردم. سپس دستش را بر سینه ام گذاشت و از خدا خواست که دلم را از دانش، فهم، حکم و نور پر کند. عرض کردم: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم قربانت! از زمانی که آن دعا را درباره من کردی، چیزی را فراموش نکرده ام و آنچه نوشته ام، از یادم نرفته است. آیا پس از این بیم فراموشی بر من داری؟ فرمود: هرگز! از فراموشی و نادانی نسبت به تو هیچ بیمی ندارم.

[۱۹۲]۲-محمد مسلم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه می شود مردمی را که حدیثی با واسطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کنند در حالی که اهل دروغ نمی توانند باشند ول خلاف آن حدیث از شما مطرح می شود؟ فرمود:

همانا حدیث هم مانند قرآن نسخ می شود.

[۱۹۳]۳-منصور حازم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا چه می شود

ص: ۱۵۱

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما بالي أسألك عن المسألة فتجيبني فيها بالجواب ثم يجيئك غيري فتجيبه فيها بجواب آخر؟ فقال: إننا نجيب الناس على الزيادة والتقصان، قال: قلت: فأخبرني عن أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صدقوا على محمد [صلى الله عليه وآله وسلم] أم كذبوا؟ قال: بل صدقوا، قال: قلت: فما بالهم اختلفوا؟ فقال: أما تعلم أن الرجل كان يأتي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فيسأله عن المسألة فيجيبه فيها بالجواب ثم يجيبه بعد ذلك ما ينسخ ذلك الجواب فنسخ الأحاديث بعضها بعضاً.

[۱۹۴]۴-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن ابن محبوب، عن علی بن رئاب، عن أبي عبيدة، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال لی: یا زیاد! ما تقول لو أفتینا رجلا ممن يتولانا بشيء من التَّقِيَّةِ قال:

قلت له: أنت أعلم جعلت فداك، قال: إن أخذ به فهو خير له و أعظم أجرا و في روايه أخرى: إن أخذ به أوجر و إن تركه و الله أثم.

[۱۹۵]۵-أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن الحسن بن علي، عن ثعلبه بن ميمون، عن زراره بن أعين، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سألته عن مسأله فأجابني ثم جاءه رجل فسأله عنها فأجابه بخلاف ما أجابني و أجاب صاحبي فلما خرج الرجلان قلت: يا ابن رسول الله! رجلان من أهل العراق من شيعتكم قدما يسألان فأجبت كل واحد منهما بغير ما أجبت به صاحبه؟ فقال: يا زراره! إن هذا خير لنا و أبقى لنا و لكم و لو اجتمعتم على أمر واحد لصدقكم الناس علينا و لكان أقل لبائنا و بقائكم قال: ثم قلت لأبي عبد الله عليه السلام: شيعتكم لو حملتموهم على الأسته أو على النار لمضوا و هم يخرجون من عندكم مختلفين، قال: فأجابني بمثل جواب أبيه.

ص: ۱۵۲

که مسأله ای از شما می پرسم و شما پاسخم را می گوئید؛ سپس دیگری نزد شما می آید و به او پاسخ دیگری می فرماید؟ فرمود: ما به مردم زیاد و کم (به اندازه خردشان) پاسخ دهیم. عرض کردم: پس بفرمایید آیا اصحاب رسول خدا بر ایشان راست گفتند یا دروغ بستند؟ فرمود: راست گفتند. گفتیم: پس چرا اختلاف پیدا کردند؟ فرمود: مگر نمی دانی که مردی خدمت رسول خدا می آمد و از حضرت مسأله ای می پرسید و او پاسخش می داد و پس از آن به او پاسخی می داد که پاسخ نخست را نسخ می کرد؛ بنابراین بعضی از احادیث، برخی دیگر را نسخ کرده است.

[۱۹۴]۴-ابو عبيده گوید: حضرت صادق عليه السلام به من فرمود: ای زیاد! اگر ما از روی تقیّه به یکی از دوستان خود فتوایی دهیم، چه می گویی؟ عرض کردم:

قربانت گردم، شما داناترید. فرمود: اگر به همان عمل کند، برایش بهتر است و از پاداش بزرگ تری برخوردار می گردد. در روایت دیگر آمده است: اگر به آن عمل کند، پاداش یابد و اگر ترک نماید، به خدا سوگند که گناه کرده است.

[۱۹۵]۵-زراره گوید: از امام صادق عليه السلام مطلبی پرسیدم و پاسخ داد؛ سپس مردی آمد و همان مطلب را از او پرسید و بر خلاف پاسخ من به او جواب داد؛ سپس مردی دیگر آمد و به او پاسخی بر خلاف پاسخ هر دوی ما داد! چون آن دو مرد رفتند، عرض کردم: پسر رسول خدا، دو مرد عراقی از شیعیان شما آمدند و پرسشی کرد و شما به هریک برخلاف دیگری پاسخ دادید؟ فرمود: ای زراره! این رفتار برای ما بهتر است و ما و شما را پایدارتر نماید و اگر سخن تان یکی باشد، مردم پیروی شما را از ما راست دانند و زندگی ما و شما دستخوش تزلزل و عدم ثبات گردد. زراره گوید: سپس به امام صادق عليه السلام عرض کردم: شیعیان شما چنان اند که اگر آنها را به طرف سرنیزه و آتش برانید، می روند، با این حال از شما پاسخ های مختلف می شنوند. گوید: آن حضرت هم مانند پدرش به من پاسخ داد.

[۱۹۶] ۶- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان، عن نصر الخنعمی قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من عرف أنا لا نقول إلا حقاً فليكتف بما يعلم منا فإن سمع منا خلاف ما يعلم فليعلم أن ذلك دفاع منا عنه.

[۱۹۷] ۷- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن عثمان بن عیسی و الحسن بن محبوب جميعاً، عن سماعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن رجل اختلف عليه رجلان من أهل دينه في أمر كلاهما يرويه أحدهما يأمر بأخذه و الآخر ينهاه عنه، كيف يصنع؟ فقال: يرجئه حتى يلقى من يخبره، فهو في سعه حتى يلقاه؛ و في روايه أخرى: بأيهما أخذت من باب التسليم و سعة.

[۱۹۸] ۸- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن عثمان بن عیسی، عن الحسين بن المختار، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أرأيتك لو حدثتک بحديث العام ثم جئتنی من قابل فحدثتک بخلافه بأيهما كنت تأخذ؟ قال: قلت: كنت آخذ بالأخير؛ فقال لي: رحمك الله.

[۱۹۹] ۹- و عنه، عن أبيه، عن إسماعيل بن مزار، عن يونس، عن داود بن فرقد، عن المعلی بن خنيس قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إذا جاء حديث عن أولكم و حديث عن آخركم بأيهما نأخذ؟ فقال: خذوا به حتى يبلغكم عن الحي فإن بلغكم عن الحي فخذوا بقوله قال: ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: إنا و الله لا ندخلكم إلا فيما يسعكم و في حديث آخر: خذوا بالأحدث.

[۲۰۰] ۱۰- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن عیسی،

[۱۹۶] ۶- نصر خنعمی گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: کسی که بداند ما جز حق نگوییم، پس باید به آنچه از طرف ما می داند بسنده کند. اگر از ما خلاف آنچه را که می داند شنید، باید بداند که آن سخن برای دفاع ما از او است.

[۱۹۷] ۷- سماعه گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: فردی است که دو نفر از هم کیش های او در مسئله ای دو روایت مختلف برایش نقل کنند. یکی به کاری دستور می دهد و دیگر از همان کار بازمی دارد. او چه کند؟ فرمود: به تأخیر اندازد تا آنکه را به واقع خبر می دهد، دیدار کند و او تا هنگام دیدارش مختار است. در روایت دیگری آمده است: به هر کدام از آن دو از روی فرمانبری (تسلیم) عمل کنی، رواست.

[۱۹۸] ۸-راوی گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: بگو بدانم اگر امسال حدیثی به تو گویم، سپس سال آینده که نزد من آیی، برخلاف آن به تو گویم؛ کدام یک از دو حدیث را به کار می بندی؟ عرض کردم: دومی را به کار می بندم. فرمود: خداوند تو را پیامرزد.

[۱۹۹] ۹-معلائی خنیس گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر حدیثی از امام سابق و حدیثی برخلافش از امام پس از او به دستمان رسد به کدام یک عمل کنیم؟ فرمود: به یکی از آن دو عمل کنید تا از امام زنده بیانی رسد. هرگاه از امام زنده بیانی رسید به آن عمل کنید؛ سپس فرمود: به خدا سوگند، ما شما را به راهی درآوریم که در فراخی باشید. در روایت دیگر است: به حدیث تازه تر عمل کنید.

[۲۰۰] ۱۰-عمر حنظله گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: دو نفر از یاران ما

ص: ۱۵۵

عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظله قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعه في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان وإلى القضاء أيحل ذلك؟ قال: من تحاكم إليهم في حق أو باطل فإنما تحاكم إلى الطاغوت و ما يحكم له فإنما يأخذ سحتا و إن كان حقا ثابتا لأنه أخذه بحكم الطاغوت و قد أمر الله أن يكفر به قال الله تعالى:

يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ قُلْتِ فَكَيْفَ يُصْنَعَانِ! قَالَ يَنْظُرَانِ [إِلَى] مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحَكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحَكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكَ بِاللَّهِ. قُلْتِ فَإِنْ كَانَ كُلُّ رَجُلٍ اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَرَضِيَا أَنْ يَكُونَ النَّظِيرِينَ فِي حَقِّهِمَا وَ اخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا وَ كَلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ؟ قَالَ الْحَكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَوْرَعُهُمَا وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخِرُ. قَالَ قُلْتِ فَإِنَّهُمَا عَدْلَانِ مَرْضِيَانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا لَا يَفْضَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَى الْآخِرِ. قَالَ فَقَالَ يَنْظُرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَا بِهِ الْمَجْمَعُ عَلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِكَ فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حَكْمِنَا وَ يَتْرَكَ الشَّاذَّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمَجْمَعُ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيْنَ رَشِيدٍ فَيَتَّبَعُ وَ أَمْرٌ بَيْنَ غِيَةٍ فَيَجْتَنِبُ وَ أَمْرٌ مُشْكَلٌ يَرُدُّ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: حَلَالٌ بَيْنٌ وَ حَرَامٌ بَيْنٌ وَ شَبَهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشَّبَهَاتَ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ أَخَذَ بِالشَّبَهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ؛ قُلْتِ فَإِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عِنْدَكُمَا مَشْهُورِينَ قَدْ رَوَاهُمَا الثَّقَاتُ عِنْدَكُمَا؟ قَالَ يَنْظُرُ

ص: ۱۵۶

درباره قرض و میراث اختلاف دارند و نزد سلطان و قاضیان وقت به محاکمه می روند. آیا این کار جایز است؟ فرمود: هر کس در موضوعی حق یا باطل نزد آنها به محاکمه رود، چنان است که نزد طاغوت به محاکمه رفته باشد و آنچه طاغوت برایش

حکم کند، چنان است که مال حرامی را می گیرد، اگرچه حق مسلم او باشد؛ زیرا آن را به حکم طاغوت گرفته است در حالی که خداوند دستور داده به طاغوت کفر ورزند. خداوند فرامند فرماید: (می خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آنکه قطعاً فرمان یافته اند که بدان کفر ورزند.) [نساء (۴): آیه ۶۰] عرض کردم: پس چه کنند؟ فرمود: به شخصی از خود شما بنگرند که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر افکند و احکام ما را بفهمد. به داوری او خرسند شوند. همانا من چنین کسی را بر شما حاکم و داور قرار می دهم. اگر طبق دستور ما حکم داد و یکی از آن ها نپذیرفت، حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است و آنکه ما را رد کند خدا را رد کرده است و چنین کسی در مرز شرک به خدا قرار دارد.

عرض کردم: اگر هر کدام از آن دو یکی از یاران ما را برگزید و به نظارت او در حق خویش خرسند شد و آن دو در حکم اختلاف کردند و منشأ اختلافشان در حدیث شما بود؟ فرمود: حکم درست آن است که دادگتر و فقیه تر و راستگوتر در حدیث و پرهیزکارتر آنها صادر کند و به حکم آن دیگری اعتنا نشود. عرض کردم: اگر هر دو نزد یاران ما عادل و پسندیده باشند و هیچ یک بر دیگری برتری نداشته باشد (چه کنند)؟ فرمود: به حدیثی توجه شود که از ما در آن موضوع نقل شده و به وسیله آن حکم داده اند و مورد اتفاق یاران شما است. به آن حدیث عمل شود و حدیثی که تنها و نامشهور نزد یاران است رها شود؛ زیرا آن چه مورد اتفاق می باشد، تردیدناپذیر است. همانا امور سه گونه اند: ۱- امری که هدایت آن روشن است و باید پیروی شود؛ ۲- امری که گمراهی آن روشن است و باید دوری شود؛ ۳- امری که مشکل است و باید علم آن به خدا و رسولش برگردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حلالی است روشن و حرامی است روشن و در میان آن ها اموری مشتبه می باشد. هر کس امور مشتبه را رها کند از حرام ها نجات یابد و آنکه امور مشتبه را بگیرد، مرتکب محرمات گردد و از آن جا که نمی داند (و حدس نمی زند) هلاک شود. گفتم: اگر هر دو حدیث مشهور باشند و معتمدین از شما

ص: ۱۵۷

فما وافق حکمه کتاب و السنّه و خالف العامّه فیؤخذ به و یترک ما خالف حکمه کتاب و السنّه و وافق العامّه. قلت جعلت فداک أرایت إن کان الفقیهان عرفا حکمه من کتاب و السنّه و وجدنا أحد الخبرین موافقا للعامّه و الآخر مخالفا لهم بأی الخبرین یؤخذ؟ قال ما خالف العامّه فیه الرّشاد، فقلت جعلت فداک فإن وافقهما الخبران جمیعا. قال ینظر إلی ما هم إلیه أمیل حکامهم و قضاتهم فیترک و یؤخذ بالآخر. قلت فإن وافق حکامهم الخبرین جمیعا. قال إذا کان ذلک فأرجه حتّی تلقی إمامک فإنّ الوقوف عند الشّبهات خیر من الاقتحام فی الهلکات.

باب الأخذ بالسنّه و شواهد کتاب [۲۰۱] ۱- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن النّوفلی، عن السّیّکونی، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، إن علی کلّ حقّ حقیقه و علی کلّ صواب نورا فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه

[۲۰۲]-۲- محمد بن یحیی، عن عبد الله بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن عبد الله بن أبي يعفور قال:

و حَدَّثَنِي حَسِينُ بْنُ أَبِي الْعَلَاءِ أَنَّهُ حَضَرَ ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ فِي هَذَا الْمَجْلِسِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ يَرُويهِ مَنْ نَثَقَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا نَثَقَ بِهِ؟ قَالَ: إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلَى بِهِ.

ص: ۱۵۸

روایت کرده باشند؟ فرمود: باید توجه شود، هر کدام مطابق قرآن و سنت و مخالف عامه باشد، به آن عمل شود و آنکه حکمش مخالف حکم قرآن و سنت و موافق عامه باشد، رها شود. گفتم: قربانت گردم! بفرمایید اگر هر دو فقیه حکم را از قرآن و سنت تشخیص دهند ولی یکی از دو خبر را موافق عامه و دیگری را مخالف عامه بیابیم به کدام یک عمل شود؟ فرمود: آنچه مخالف عامه است، درست می باشد. گفتم: قربانت گردم! اگر هر دو خبر موافق دو دسته از عامه باشد؟ فرمود: دقت شود به خبری که حاکمان و قاضیان ایشان بیشتر توجه دارند، ترک شود و دیگری اخذ گردد. گفتم: اگر حاکمان عامه با هر دو خبر موافق باشند؟ فرمود: هر گاه چنین شد، صبر کن تا اینکه امام را دیدار کنی؛ زیرا توقف در برابر شبهه ها از افتادن در هلاکت بهتر است.

بابی درباره اخذ سنت و شواهد قرآن

[۲۰۱]-۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا برای هر امر حقی، حقیقتی است و برای هر امر درستی، نوری است؛ پس آنچه موافق قرآن است، عمل کنید و آنچه مخالف قرآن است، رهایش کنید.

[۲۰۲]-۲- عبد الله بن یحیی فرمود: از حضرت صادق علیه السلام درباره اختلاف در حدیث پرسیدم که آن را روایت کند کسی که به او اعتماد داریم و کسی که به او اعتماد نداریم. فرمود: هر گاه به دست شما حدیثی رسید که از کتاب خدا یا فرمایش رسول خدا بر آن گواهی یافتید (به آن عمل کنید) و گرنه برای آوردن اش سزاوارتر است.

ص: ۱۵۹

[۲۰۳]-۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن أيوب بن الحرّ قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: كل شيء مردود إلى الكتاب والسنة و كل حديث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف.

[۲۰۴]-۴- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن علي بن عقبه، عن أيوب بن راشد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما لم يوافق من الحديث القرآن فهو زخرف.

[۲۰۵] ۵- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن الحكم و غيره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

خطب النبي صلى الله عليه وآله وسلم بمنى فقال: أيها الناس ما جاءكم عنى يوافق كتاب الله فأنا قلته و ما جاءكم يخالف كتاب الله فلم أقله.

[۲۰۶] ۶- و بهذا الإسناد، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من خالف كتاب الله و سنه محمد صلى الله عليه وآله وسلم فقد كفر.

[۲۰۷] ۷- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس رفعه قال:

قال علي بن الحسين عليه السلام إن أفضل الأعمال عند الله ما عمل بالسنة و إن قل

[۲۰۸] ۸- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن أبي سعيد القمّاط و صالح بن سعيد، عن أبان بن تغلب، عن أبي جعفر عليه السلام أنه سئل عن مسأله فأجاب فيها قال:

فقال الرجل: إن الفقهاء لا يقولون هذا، فقال: يا ويحك و هل رأيت فقيها قط؟! إن الفقيه حقّ الفقيه الزاهد فى الدنيا، الراغب فى الآخرة، المتمسك بسنة النبي صلى الله عليه وآله وسلم.

ص: ۱۶۰

[۲۰۳] ۳- أيوب حرّ گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: هر چیزی باید به قرآن و سنت برگردانده شود و هر حدیثی که با قرآن موافق نباشد، دروغی است خوش نما و آراسته.

[۲۰۴] ۴- امام صادق علیه السلام فرمود: حدیثی که با قرآن موافقت نکند، دروغی است آراسته.

[۲۰۵] ۵- امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر در منى سخنرانى کرد و فرمود: ای مردم! آنچه از طرف من به شما رسید و موافق قرآن بود، پس آن گفته من است، و آنچه از طرف من به شما رسید و مخالف قرآن بود، آن گفته من نیست.

[۲۰۶] ۶- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس با قرآن و سنت محمد صلى الله عليه وآله وسلم مخالفت ورزد، کافر است.

[۲۰۷] ۷- امام سجّاد علیه السلام فرمود: همانا بهترین اعمال نزد خدا، آن است که طبق سنت عمل شود هر چند اندک باشد.

[۲۰۸] ۸- أبان تغلب گوید: از امام باقر علیه السلام مطلبی پرسش شد و حضرت پاسخ فرمود. مرد پرسشگر گفت: فقها چنین نگویند. فرمود: وای بر تو! تو هرگز فقیهی دیده ای؟ فقیه راستین؛ در دنیا پارسا، به آخرت مشتاق و به سنت پیامبر چنگ زنده است.

[۲۰۹] ۹- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن أبي إسماعيل إبراهيم بن إسحاق الأزدي، عن أبي عثمان العبدی، عن جعفر، عن آبائه، عن أمير المؤمنين عليهم السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا قول إلا بعمل ولا عمل إلا بنية ولا قول ولا عمل ولا نية إلا بإصابه السنه.

[۲۱۰] ۱۰- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال: ما من أحد إلا وله شره و فتره فمن كانت فترته إلى سنه فقد اهتدى و من كانت فترته إلى بدعه فقد غوى.

[۲۱۱] ۱۱- علي بن محمد، عن أحمد بن محمد البرقي، عن علي بن حسان و محمد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن علي بن حسان، عن موسى بن بكر، عن زرار بن أعين، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

كل من تعدى السنه رد إلى السنه.

[۲۱۲] ۱۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن الشكوني، عن أبي عبد الله، عن آبائه عليهم السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: السنه ستان: سنه في فريضه الأخذ بها هدى و تركها ضلاله و سنه في غير فريضه الأخذ بها فضيله و تركها إلى غير خطيئه.

تم كتاب فضل العلم و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

[۲۰۹] ۹- رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: هیچ گفتاری جز با کردار و هیچ گفتار و کرداری جز با نیت ارزش نیابد و هیچ گفتار و کردار و نیتی جز با موافقت سنت از ارزش برخوردار نگردد.

[۲۱۰] ۱۰- امام باقر علیه السلام فرمود: هر کسی را نشاطی است و آرامشی. آنکه سکون و آرامش او به طرف سنت باشد، ره یافته است و آنکه آرامش او به سوی بدعت باشد، به طور قطع گمراه گشته است.

[۲۱۱] ۱۱- امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس از سنت پای بیرون نهد، باید به سنت برگردد.

[۲۱۲] ۱۲- امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: سنت دو نوع است: سنت واجب که عمل به آن موجب ره یافتگی است و ترک آن موجب گمراهی است و سنت غیر واجب که عمل به آن فضیلت است و ترک آن گناه به شمار نمی آید.

کتاب فضل دانش به پایان رسید. ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است و درود خداوند بر محمد و خاندان پاکش باد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب التّوْحید باب حدوث العالم و إثبات المحدث [۲۱۳] ۱- أخبرنا أبو جعفر محمّد بن یعقوب قال: حدّثنی علی بن إبراهیم بن هاشم، عن أبيه، عن الحسن بن إبراهیم، عن یونس بن عبد الرّحمن، عن علی بن منصور قال:

قال لی هشام بن الحکم کان بمصر زنديق تبلغه عن أبي عبد الله عليه السّلام أشياء فخرج إلى المدينة ليناظره فلم يصادفه بها و قيل له: إنّه خارج بمكّه فخرج إلى مكّه و نحن مع أبي عبد الله عليه السّلام فصادفنا و نحن مع أبي عبد الله عليه السّلام فی الطّواف و كان اسمه عبد الملك و كنيته أبو عبد الله فضرب كتفه كتف أبي عبد الله عليه السّلام فقال له أبو عبد الله عليه السّلام: ما اسمك؟ فقال: اسمی عبد الملك، قال: فما كنيتك؟ قال: كنيتي أبو عبد الله: فقال له أبو عبد الله عليه السّلام فمن هذا الملك الذي أنت عبده؟ أمن ملوك الأرض أم من ملوك السّماء و أخبرني عن ابنك عبد إله السّماء أم عبد إله الأرض؟ قل ما شئت تخصم قال هشام بن الحکم: فقلت للزّنديق: أما تردّ عليه قال: فقّیح قولي، فقال أبو عبد الله عليه السّلام: إذا فرغت من الطّواف فأتنا فلما فرغ أبو عبد الله أتاه الزّنديق فقعد بين يدي أبي عبد الله عليه السّلام:

و نحن مجتمعون عنده، فقال أبو عبد الله عليه السّلام للزّنديق أتعلم أنّ للأرض تحتنا

به نام خداوند رحمتگر مهربان

کتاب توحید

بابی درباره پدیده بودن جهان و اثبات پدید آورنده آن

[۲۱۳] ۱- هشام حکم گوید: زنديقی (خدانشناسی) در مصر به سر می برد که سخنانی از امام صادق علیه السّلام به گوشش خورده بود، به مدینه آمد تا با آن حضرت به مناظره پردازد، ولی در آنجا حضرت را نیافت. به او گفتند: امام صادق علیه السّلام به مکه رفته است. او به آنجا آمد و ما همراه حضرت صادق علیه السّلام مشغول طواف بودیم که به ما رسید. نامش عبد الملك و کنیه اش ابو عبد الله بود. در حال طواف، شانه اش را به شانه امام صادق علیه السّلام زد. حضرت پرسید: نامت چیست؟ گفت: نام من عبد الملك (بنده سلطان) است. فرمود: کنیه ات چیست؟ گفت: کنیه ام ابو عبد الله (پدر بنده خدا) است. فرمود: این سلطانی که بنده او هستی، آیا از سلاطین زمین است یا آسمان؟ و نیز به من بگو که پسر بنده خدای آسمان است یا بنده خدای زمین؟ اینک هر پاسخی بدهی، محکوم می شوی! هشام گوید: به آن زنديق (خدانشناس) گفتم چرا پاسخش را نمی دهی؟ او از سخن من بدش آمد. امام صادق علیه السّلام فرمود: وقتی طواف را تمام کردم، نزد ما بیا. او پس از پایان طواف امام علیه السّلام آمد و روبه روی حضرت نشست و ما هم گرد حضرت حلقه زده بودیم.

امام به زنديق فرمود: قبول داری که زمین پایین و بالایی دارد؟ گفت: آری

و فوقاً؟ قال: نعم؛ قال: فدخلت تحتها؟ قال: لا، قال: فما يدريك ما تحتها؟ قال: لا أدري إلا أنني أظن أن ليس تحتها شيء فقال: أبو عبد الله عليه السلام: فالظن عجز لما لا تستيقن، ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: أفصعدت السماء؟ قال: لا؛ قال: أفترى ما فيها؟ قال: لا؛ قال: عجباً لك لم تبلغ المشرق و لم تبلغ المغرب و لم تنزل الأرض و لم تصعد السماء و لم تجز هناك فتعرف ما خلفهنّ و أنت جاحد بما فيهنّ و هل يجحد العاقل ما لا يعرف؟! قال الزنديق: ما كلمني بهذا أحد غيرك، فقال أبو عبد الله عليه السلام: فأنت من ذلك في شكّ فلعلة هو و لعله ليس هو؟ فقال الزنديق و لعلّ ذلك؛ فقال أبو عبد الله عليه السلام: أيها الرجل! ليس لمن لا يعلم حججه على من يعلم و لا حججه للجاهل يا أبا أهل مصر! تفهم عني فإننا لا نشكّ في الله أبداً أما ترى الشمس و القمر و الليل و النهار يلجان فلا يشتبهان و يرجعان، قد اضطرّا ليس لهما مكان إلا مكانهما فإن كانا يقدران على أن يذهبا فلم يرجعان؟ و إن كانا غير مضطرين فلم لا- يصير الليل نهاراً و النهار ليلاً؟ اضطرّا و الله يا أبا أهل مصر إلى دوامهما و العذی اضطرّهما أحكم منهما و أكبر؛ فقال الزنديق صدقت؛ ثم قال: أبو عبد الله عليه السلام: يا أبا أهل مصر! إن الذي تذهبون إليه و تظنون أنه الدهر إن كان الدهر يذهب بهم لم لا يردّهم و إن كان يردّهم لم لا يذهب بهم؟ القوم مضطرون يا أبا أهل مصر! لم السماء مرفوعة و الأرض موضوعه لم لا- يسقط السماء على الأرض، لم لا- تنحدر الأرض فوق طباقها و لا- يتماسكان و لا يتماسك من عليها؟ قال الزنديق: أمسكهما الله ربّهما و سيدهما! قال: فأمن الزنديق على يدي أبي عبد الله عليه السلام، فقال له حمران: جعلت فداك إن آمنت الزنادقة على يدك فقد آمن الكفار على يدي أبيك، فقال المؤمن العذی آمن على يدي أبي عبد الله عليه السلام: اجعلني من تلامذتك فقال أبو عبد الله عليه السلام:

فرمود: زیر زمین رفته ای؟ گفت: نه. فرمود: پس چه می دانی که زیر زمین چیست؟ گفت: نمی دانم؛ ولی گمان می کنم زیر آن چیزی نیست. فرمود: گمان، درماندگی به چیزی است که به آن یقین نتوانی کرد. سپس فرمود: به آسمان رفته ای؟ گفت: نه. فرمود: می دانی در آن چیست؟ گفت: نه. فرمود: شگفتا از تو که نه به مشرق رسیدی و نه به مغرب، نه به زمین فروشدی و نه به آسمان فراز گرفتی و نه از آنجا عبور کردی تا بدانی پشت آسمان ها چیست و با این حال، انکار کردی آنچه را در آنها است (نظم و تدبیری که دلالت بر سازنده کاردان دارد)؛ مگر خردمند چیزی را که نفهمیده، انکار می کند؟! زنديق گفت: تا حال کسی جز شما با من این گونه سخن نگفته است. امام فرمود: بنابراین تو در این موضوع شكّ داری که شاید باشد و شاید نباشد؟ گفت: شاید چنین باشد. امام فرمود: ای مرد! کسی که نمی داند، برهانی ندارد بر آن کس که می داند. ای برادر مصری! نادان را حجّتی نیست. از من بشنو و دریاب که ما هرگز درباره خدا شكّ نداریم. مگر خورشید و ماه و شب و روز را نمی بینی که به افق درآیند، مشتبه نشوند، باز گردند، ناچار و مجبورند و مسیری جز مدار خود ندارند. اگر توان رفتن دارند، پس چرا برمی گردند؟ و اگر ناچار نیستند، پس چرا شب، روز و روز، شب نمی گردد؟ ای برادر مصری! به خدا آنها برای همیشه ناچارند و آنکه ناچارشان کرده، از آنها فراتر و استوارتر و بزرگ تر است. زنديق گفت: راست گفتی. سپس امام علیه السلام فرمود: ای برادر اهل مصر! به راستی آنچه را به او گرویده اید و گمان می کنید که دهر است؛ اگر دهر (روزگار) مردم را می برد، چرا آنها را بر نمی گرداند و اگر برمی گرداند، چرا نمی برد؟ ای برادر مصری! همه ناچارند. چرا آسمان افراشته و

زمین نهاده شده و چرا آسمان بر زمین فرو نمی ریزد؟ چرا طبقه هایش سرازیر نمی شود و به آسمان نمی چسبد و کسانی که روی آن هستند به هم نمی چسبند؟ زندیق گفت:

خداوند که پروردگار و مولای زمین و آسمان است، آنها را نگه داشته است.

گوید: آن گاه زندیق به دست امام صادق علیه السلام ایمان آورد. حمران (که در مجلس حاضر بود) گفت: قربانت گردم! اگر زندیقان به دست تو ایمان می آورند، کفار هم به دست قدرت مؤمن شدند. آن تازه مسلمان عرض کرد: مرا به شاگردی بپذیر.

ص: ۱۶۷

یا هشام بن الحکم خذه إليك و علمه، فعلمه هشام فكان معلّم أهل الشام و أهل مصر الإيمان و حسنت طهارته حتّى رضی بها أبو عبد الله عليه السلام.

[۲۱۴]۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن عليّ، عن عبد الرحمن بن محمد بن أبي هاشم، عن أحمد بن محسن الميثميّ قال:

كنت عند أبي منصور المتطبّب فقال أخبرني رجل من أصحابي قال كنت أنا و ابن أبي العوجاء و عبد الله بن المقفّع في المسجد الحرام فقال ابن المقفّع، ترون هذا الخلق و أوما بيده إلى موضع الطّواف ما منهم أحد أوجب له اسم الإنسانيّه إلاّ ذلك الشّيخ الجالس يعني أبا عبد الله جعفر بن محمد فأما الباقر فرعاع و بهائم فقال له ابن أبي العوجاء: و كيف أوجبت هذا الاسم لهذا الشّيخ دون هؤلاء. قال: لأنّي رأيت عنده ما لم أره عندهم فقال له ابن أبي العوجاء: لا بدّ من اختبار ما قلت فيه منه، قال: فقال له ابن المقفّع: لا تفعل فإنّي أخاف أن يفسد عليك ما في يدك؛ فقال: ليس ذا رأيك و لكن تخاف أن يضعف رأيك عندي في إحلالك إياه المحلّ الّذي وصفت؛ فقال ابن المقفّع أمّا إذا توهمت عليّ هذا فقم إليه و تحفّظ ما استطعت من الزّلل و لا تشنّ عنانك إلى استرسال فيسلمك إلى عقاب و سمه ما لك أو عليك؛ قال: فقام ابن أبي العوجاء و بقيت أنا و ابن المقفّع جالسين فلمّا رجع إلينا ابن أبي العوجاء قال: ويلك يا ابن المقفّع ما هذا ببشر و إن كان في الدّنيا روحانيّ يتجسّد إذا شاء ظاهرا و يتروّح إذا شاء باطنا فهو هذا؛ فقال له: و كيف ذلك؟ قال: جلست إليه فلمّا لم يبق عنده غيري ابتدأني فقال: إن يكن الأمر على ما يقول هؤلاء و هو على ما يقولون يعني أهل الطّواف فقد سلموا و عطبتهم و إن يكن الأمر على ما تقولون و ليس كما تقولون

ص: ۱۶۸

امام به هشام فرمود: او را نزد خود نگه دار و آموزش بده. هشام که معلم ایمان اهل شام و مصر بود به او آموزش داد تا پاک عقیده شد تا آنجا که امام علیه السلام از او راضی و خشنود گشت.

[۲۱۴]۲- مردی گوید: من و ابی العوجاء و ابن مقفّع در مسجد الحرام بودیم.

ابن مقفّع با دست به طوافگاه اشاره کرد و گفت: این مردم را که می بینید، کسی از آنها را شایسته نام انسانیت نمی دانم جز

آن شیخ که آنجا نشسته است [امام صادق علیه السلام بود] ولی دیگران فرومایگان و چهارپایانند. ابن ابی العوجاء گفت:

چگونه این نام را فقط شایسته این شیخ می دانی؟ گفت: برای اینکه آنچه را نزد او دیدم (از دانش و کیاست) در آنها نیافتم. ابن ابی العوجاء گفت: باید گفته ات را درباره او بیازمایم. ابن مقفع گفت: این کار را نکن که می ترسم عقیده ات را تباه سازد. گفت: منظور تو این نیست، بلکه می ترسی نظرت نسبت به مقام شامخی که برای او توصیف کردی، نزد من تضعیف شود. ابن مقفع گفت: چون درباره من چنین گمان داری، برخیز و نزد او برو و تا می توانی خود را از لغزش نگه دار و مهار خود را از دست نده که تو را در بند کشد و راه فرار را بر تو ببندد. آنچه را می خواهی به او بگویی به طور کامل بررسی کن و پس از تشخیص سود و زیان گفتارت، آنچه به سود توست نشانه بگذار (و آن را بازگو نما) راوی گوید: ابن ابی العوجاء برخاست و به خدمت امام صادق علیه السلام رفت و من و ابن مقفع نشسته بودیم.

وقتی ابن ابی العوجاء بازگشت، گفت: وای بر تو ای پسر مقفع! این مرد از جنس بشر نیست، بلکه اگر در دنیا روحانی ای باشد که هرگاه بخواهد با کالبد مجسم شود و یا بخواهد روحی صرف و نامرئی گردد، این مرد است. ابن مقفع گفت:

چطور؟ گفت: نزد او نشستم و هنگامی که دیگران رفتند و من تنها ماندم، بدون اینکه چیزی بیرسم فرمود: اگر حقیقت چنان باشد که آنها-مسلمانان طواف کننده-می گویند و همان طور هم هست، آنها رستگارانند و شما در هلاکت گرفتارید و اگر چنان باشد که شما می گوید در صورتی که چنان نیست، شما با آنها برابرید.

ص: ۱۶۹

فقد استویتم و هم؛ فقلت له: یرحمک الله و ائی شیء نقول و ائی شیء یقولون؟ ما قولی و قولهم إلا واحدا؛ فقال: و کیف یکون قولک و قولهم واحدا؟ و هم یقولون: إن لهم معادا و ثوابا و عقابا و یدینون بأن فی السّماء إلهها و أنّها عمران و أنتم تزعمون أنّ السّماء خراب لیس فیها أحد؛ قال: فاغتنمها منه فقلت له: ما منعه إن کان الأمر كما یقولون أن یظهر لخلقه و یدعوهم إلی عبادته حتّی لا یختلف منهم اثنان و لم احتجب عنهم و أرسل إلیهم الرّسل؟ و لو باشرهم بنفسه کان أقرب إلی الإیمان به؟ فقال لی: ویلک و کیف احتجب عنک من أراک قدرته فی نفسک نشوءک و لم تکن و کبرک بعد صغرک و قوتک بعد ضعفک و ضعفک بعد قوتک و سقمک بعد صحّتک و صحّتک بعد سقمک و رضاک بعد غضبک و غضبک بعد رضاک و حزنک.

بعد فرحک و فرحک بعد حزنک و حبک بعد بغضک و بغضک بعد حبک و عزمک بعد أناتک و أناتک بعد عزمک و شهوتک بعد کراهتک و کراهتک بعد شهوتک و رغبتک بعد رهبتک و رهبتک بعد رغبتک و رجاءک بعد یأسک و یأسک بعد رجائک و خاطرک بما لم یکن فی وهمک و عزوب ما أنت معتقده عن ذهنک و ما زال یعدّد علیّ قدرته الّتی هی فی نفسی الّتی لا أدفعها حتّی ظننت أنّه سیظهر فیما بینی و بینہ. عنه، عن بعض أصحابنا رفعه و زاد فی حدیث ابن ابی العوجاء حین سأله أبو عبد الله علیه السّلام قال: عاد ابن ابی العوجاء فی الیوم الثّانی إلی مجلس أبی عبد الله علیه السّلام فجلس و هو ساکت لا ینطق فقال أبو عبد الله علیه السّلام: کأنّک جئت تعید بعض ما کنا فیہ؟ فقال: أردت ذلک یا ابن رسول الله فقال له أبو عبد الله علیه السّلام: ما أعجب هذا؟ تنکر الله و تشهد أنّی ابن رسول الله!

فقال: العاده تحملنی علی ذلک؛ فقال له العالم فما يمنعک من الکلام؟ قال:

ص: ۱۷۰

گفتم: خدایت تو را مورد رحمت قرار دهد؟ مگر ما چه می گوییم و آنها چه می گویند؟ گفته ما و آنها یکی است. فرمود: چگونه گفتار تو با آنها یکی است در صورتی که آنها معتقدند معاد و پاداش و کیفری دارند و معتقدند در آسمان معبودی هست و آسمانها آباد است [و اهلی دارند]، در حالی که شما عقیده دارید آسمان ویران است و کسی در آن نیست.

ابن ابی العوجاء گوید: من فرصت را مغتنم شمرده و گفتم: اگر مطلب چنان است که اینها می گویند (که خدایی در کارست) چه مانعی دارد که بر آفریده اش آشکار شود و آنها را به پرستش خود فراخواند تا دو نفر از آنها هم اختلاف نکنند. چرا از آنها پنهان شد و پیامبرانش را برای دعوت فرستاد؟ اگر خود بی واسطه این کار را می کرد، راه ایمان مردم به او نزدیک تر می شد. فرمود: وای بر تو! چگونه بر تو پنهان گشته کسی که آثار قدرتش را در وجود خودت به تو نمایان کرده است؛ هستی پیدا کردنت بعد از هیچ بودندت، بزرگی ات بعد از کودکی، نیرومندیت بعد از ناتوانی و ناتوانیت پس از نیرومندی، بیماریت بعد از تندرستی و تندرستی ات پس از بیماری، خشنودی ات بعد از خشم و خشمت پس از خشنودی، اندوهت بعد از شادی و شادیت پس از اندوه، دوستیت بعد از دشمنی و دشمنیت پس از دوستی، تصمیمت بعد از درنگ و درنگت پس از تصمیم، شهوتت بعد از نخواستن و نخواستنت پس از شهوت، تمایلت بعد از هراس و هراست پس از تمایل، امیدت بعد از ناامیدی و ناامیدیت پس از امید، به یاد آمدنت آنچه را در ذهنت نبود و ناپیدا گشتن از ذهنت آنچه را نیک می دانی. به همین ترتیب، پشت سر هم قدرت خدا را که در وجودم بود و نمی توانستم انکاری کنم، برایم می شمرد تا اینکه یقین کردم در این مباحثه بر من چیره خواهد آمد.

راوی گوید: روز دیگر ابن ابی العوجاء باز گشت و در مجلس امام صادق علیه السلام خاموش نشست. لب فرو بست. امام فرمود: گویا برای گفتگو در موضوع دیروز آمده ای؟ گفت: ای پسر رسول خدا، مقصودم همین است. امام به او فرمود: بسیار شگفت انگیز است که خدا را انکار کنی ولی گواهی می دهی که من پسر رسول خدایم؟! گفت: این جمله بر اثر عادت است که بر زبان راندم. امام فرمود: پس چرا

ص: ۱۷۱

إجلالا لك و مهابه ما ينطلق لسانی بین یدیک فإنی شاهدت العلماء و ناظرت المتکلمین فما تداخلنی هیبه قطّ مثل ما تداخلنی من هیبتک، قال: یكون ذلک و لكن أفتح علیک بسؤال و أقبل علیه فقال له: أ مصنوع أنت أو غیر مصنوع؟ فقال عبد الکریم بن أبی العوجاء بل أنا غیر مصنوع فقال له العالم علیه السلام: فصف لی لو کنت مصنوعا کیف کنت تکنون؟ فبقی عبد الکریم مليا لا یحیر جوابا و ولع بخشبه کانت بین یدیه و هو یقول طویل عریض عمیق قصیر متحرک ساکن کلّ ذلک صفه خلقه، فقال له العالم: فإن کنت لم تعلم صفه الصّنعه غیرها فاجعل نفسک مصنوعا لما تجد فی نفسک ممّا یحدث من هذه الأمور، فقال له عبد الکریم: سألتنی عن مسأله لم یسألنی عنها أحد قبلک و لا یسألنی أحد بعدک عن مثلها فقال أبو عبد الله علیه السلام: هبک علمت أنّک لم تسأل فیما مضی فما علمک أنّک لا تسأل فیما بعد علی أنّک یا عبد الکریم! نقضت قولک لأنک تزعم أنّ

الأشياء من الأول سواء فكيف قدّمت و أخرت؟ ثمّ قال؛ يا عبد الكريم! أزيدك وضوحا أرأيت لو كان معك كيس فيه جواهر فقال لك قائل: هل في الكيس دينار فنفت كون الدّينار في الكيس، فقال لك صف لي الدّينار و كنت غير عالم بصفته هل كان لك أن تنفى كون الدّينار عن الكيس و أنت لا تعلم؟ قال: لا، فقال أبو عبد الله عليه السّلام فالعالم أكبر و أطول و أعرض من الكيس فلعلّ في العالم صنعه من حيث لا تعلم صفه الصّنع من غير الصّنع، فانقطع عبد الكريم و أجاب إلى الإسلام بعض أصحابه و بقي معه بعض. فعاد في اليوم الثّالث فقال: ألقب السّؤال؟ فقال له أبو عبد الله عليه السّلام: سل عمّا شئت فقال: ما الدّليل على حدث الأجسام؟ فقال: إنّي ما وجدت شيئا صغيرا و لا كبيرا إلّا و إذا ضمّ إليه مثله صار أكبر و في ذلك زوال و انتقال عن الحالة الأولى و لو كان قديما

ص: ۱۷۲

سخن نمی گویی؟ عرض کرد: از جلال و هیبت شما است که در برابرتان زبان من نمی چرخد. من با دانشمندان و متکلمان بسیاری ملاقات کرده و مناظره نموده ام ولی هیچ گاه مانند هبیتی که در محضر شما به من دست داد برای من دست نداده بود. فرمود: چنین باشد؛ ولی من خودم در گفتگو را می گشایم. سپس به او روی کرد و فرمود: تو ساخته شده ای یا ساخته نشده ای؟ عبد الکرم بن العوجاء گفت:

ساخته نشده ام. امام فرمود: برایم بیان کن که اگر ساخته شده بودی، چگونه بودی؟ عبد الکرم مدتی دراز در ماند و پاسخ نمی داد و با چوبی که در دست داشت بازی می کرد و می گفت: درازی، پهنایی، گودی، کوتاهی، حرکت و سکون، تمام اینها اوصاف آفریده هاست. اگر برای ساخته شده ای صفتی جز اینها ندانی، باید خودت را هم ساخته شده بدانی؛ زیرا در خود از این امور حادث شده می یابی. عبد الکرم گفت: از من پرسشی کردی که کسی پیش از تو نپرسیده و بعد از تو هم نخواهد پرسید. امام فرمود: بر فرض بدانی در گذشته از تو نپرسیده اند؛ از کجا می دانی که در آینده نمی پرسند؟ ای عبد الکرم! افزون بر آن (با این سخن) گفتار خود را نقض کردی؛ زیرا تو ادعا داری که همه چیز از روز اول برابر است، پس چگونه چیزی را مقلّم و چیزی را مؤخر می داری. سپس فرمود: ای عبد الکرم! برای توضیح بیشتر مثالی می زنم: بگو بدانم اگر کیسه جواهری داشته باشی و کسی به تو بگوید: آیا در این کیسه، سکه طلا هست؟ تو بگویی نیست؛ سپس بگوید سکه طلا را برای من وصف کن و تو اوصاف آن را ندانی؛ آیا می توانی ندانسته بگویی سکه طلا در کیسه نیست؟ گفت: نه. امام فرمود: جهان هستی که طول و عرض آن از کیسه جواهر بزرگتر است؛ شاید در این جهان، ساخته شده ای (مصنوعی) باشد؛ چرا که تو صفت ساخته شده را از ساخته نشده تشخیص نمی دهی. عبد الکرم از پاسخ عاجز شد و سکوت کرد، ولی برخی از یارانش اسلام آوردند و عدّه ای هم با او بر کفر باقی ماندند. ابن ابی العوجاء روز سوم آمد و گفت: باز هم سؤال دارم؟ امام فرمود: هرچه خواهی پرس. گفت: دلیل بر پدید آمدن اجسام چیست؟ فرمود: من هیچ چیز کوچک و بزرگ اجسام جهان را نمی بینم جز اینکه چون چیزی ماندش به آن پیوست شود، بزرگتر گردد و همین نابود شدن (چیز کوچک) و انتقال از حالت اول به حالت دوم و اگر اجسام قدیم بود، نابود و از حالی به حالی منتقل نمی گشت؛

ص: ۱۷۳

ما زال و لا حال لأنّ الّمدی يزول و يحول يجوز أن يوجد و يبطل فيكون بوجوده بعد عدمه دخول في الحدث و في كونه في

الأزل دخوله في العدم و لن تجتمع صفة الأزل و العدم و الحدوث و القدم في شيء واحد فقال عبد الكريم: هبك علمت في جرى الحاليتين و الزمانين على ما ذكرت و استدلت بذلك على حدوثها فلو بقيت الأشياء على صغرها من أين كان لك أن تستدل على حدوثهن؟ فقال العالم عليه السلام: إنما نتكلم على هذا العالم الموضوع فلو رفعناه و وضعنا عالما آخر كان لا شيء أدل على الحدث من رفعنا إياه و وضعنا غيره و لكن أجيبك من حيث قدرت أن تلزمننا فنقول: إن الأشياء لو دامت على صغرها لكان في الوهم أنه متى ضم شيء إلى مثله كان أكبر و في جواز التغيير عليه خروجه من القدم كما أن في تغييره دخوله في الحدث ليس لك وراء شيء يا عبد الكريم فانقطع و خزي. فلما كان من العام القابل التقى معه في الحرم فقال له بعض شيعته: إن ابن أبي العوجاء قد أسلم فقال العالم عليه السلام:

هو أعمى من ذلك لا يسلم: فلما بصر بالعالم.

قال: سيدي و مولاي فقال له العالم عليه السلام: ما جاء بك إلى هذا الموضوع؟ فقال:

عاده الجسد و سنه البلد و لننظر ما الناس فيه من الجنون و الحلق و رمى الحجارة فقال له العالم عليه السلام: أنت بعد على عتوك و ضلالك يا عبد الكريم فذهب يتكلم فقال له عليه السلام: لا جدال في الحجج و نفض رداءه من يده و قال: إن يكن الأمر كما تقول و ليس كما تقول نجونا و نجوت و إن يكن الأمر كما نقول و هو كما نقول نجونا و هلكت، فأقبل عبد الكريم على من معه فقال: وجدت في قلبي حزازة فردوني فردوه فمات لا رحمه الله.

[٢١٥] ٣- حدّثني محمّد بن جعفر الأسديّ، عن محمّد بن إسماعيل البرمكيّ

ص: ١٧٤

زيرا چیزی که زوال آن جایز است وجود و عدم آن جایز خواهد بود و پس با بود شدنش بعد از نابودی در حدوث وارد شود و با بودنش در ازل در عدم داخل گردد و هرگز صفت ازل و عدم و حدوث و قدم در یک چیز جمع نشود.

عبد الكريم گفت: بر فرض در صورت جریان حالت کوچکی و بزرگی و زمان پیشین و پسین مطلب چنان باشد که فرمودید و بر پدید آمدن اجسام استدلال کردید، ولی اگر چیزها همگی به کوچکی خود باقی بمانند، از چه راه بر حدوث آنها استدلال می کنید؟ امام علیه السلام فرمود: ما درباره همین جهان موجود بحث می کنیم. اگر این جهان موجود را برداریم و جهان دیگری به جای آن گذاریم، دلیلی روشن تر پدید آمدن جز همین برداشتن جهان و گذاشتن جهان دیگری به جای آن نیست؛ ولی (باز هم) از همین راه که فرض کردی بر ما احتجاج کنی، جوابت می گویم. ما می گوئیم: اگر همه چیز پیوسته به حال کوچکی باقی بماند در عالم ذهن جایز است که وقتی به هر چیز کوچکی، چیزی مانندش پیوست شود، بزرگتر گردد و جایز بودن این تغییر، آن را از قدم بیرون آورد و در حدوث وارد کند. ای عبد الكريم! دیگر سخنی نداری؟ عبد الكريم در ماند و خوار شد. وقتی سال آینده فرارسید، امام علیه السلام در حرم مکه او را دید.

یکی از شیعیان به حضرت عرض کرد: راستی! ابن ابی العوجاء اسلام اختیار کرد؟ امام فرمود: او نسبت به اسلام کوردل است، مسلمان نشود. هنگامی که ابن ابی العوجاء چشمش به امام افتاد، گفت: ای سرور و مولای من! امام فرمود: چرا این جا آمدی؟

گفت: برای عادت تن و روش مردم شهر و این که دیوانگی و سرتراشی و سنگ پرانی مردم را ببینم. امام علیه السّلام فرمود: ای عبد الکریم! تو هنوز بر سرکشی و گمراهیت پابرجایی؟ خواست سخنی بگوید که امام فرمود: در حج مجادله روا نیست، آن گاه عباى خود را از دستش کشید و فرمود: اگر حقیقت چنان باشد که گویی-در صورتی که چنان نیست-ما و تو رستگاریم و اگر حقیقت چنان باشد که ما گوییم-که همین طور هم هست-ما رستگاریم و تو هلاک! عبد الکریم رو به همراهان خود کرد و گفت: در دلم دردی احساس می کنم، مرا برگردانید. او را برگردانیدند و سپس جان سپرد و خدایش نیامرزد.

[۲۱۵]۳-محمد بن عبد الله خراسانی، خادم حضرت رضا علیه السّلام گوید: مردی از

ص: ۱۷۵

الزّازی، عن الحسن بن برد الدّینوری، عن محمّد بن علی، عن محمّد بن عبد الله الخراسانی خادم الرّضا علیه السّلام قال:

دخل رجل من الزّنادقه على أبی الحسن علیه السّلام و عنده جماعه فقال أبو الحسن علیه السّلام: أيها الرّجل أريت إن كان القول قولكم و ليس هو كما تقولون ألسنا و إياكم شرعا سواء، لا يضرننا ما صلينا و صمنا و زكينا و أقرنا؟ فسكت الرّجل؛ ثم قال أبو الحسن علیه السّلام: و إن كان القول قولنا و هو قولنا أستم قد هلكتم و نجونا؟ فقال رحمك الله أوجدني كيف هو و أين هو؟ فقال: ويلك إنّ الذي ذهبت إليه غلط هو أين الأين بلا أين و كيف الكيف بلا كيف فلا يعرف بالكيفوفيه و لا بأينوفيه و لا- يدرك بحاسه و لا- يقاس بشيء فقال الرّجل: فإذا إنّه لا شيء إذا لم يدرك بحاسه من الحواس؟ فقال أبو الحسن علیه السّلام: ويلك لّما عجزت حواسك عن إدراكه أنكرت ربوبيته و نحن إذا عجزت حواسنا عن إدراكه أيقنا أنّه ربنا بخلاف شيء من الأشياء قال الرّجل: فأخبرني متى كان؟ قال أبو الحسن علیه السّلام: أخبرني متى لم يكن فأخبرك متى كان. قال الرّجل: فما الدليل عليه؟ فقال أبو الحسن علیه السّلام: إنّي لّما نظرت إلى جسدي و لم يمكّني فيه زياده و لا نقصان في العرض و الطول و دفع المكاره عنه و جرّ المنفعه إليه علمت أنّ لهذا البنيان بانيا فأقررت به مع ما أرى من دوران الفلك بقدرته و إنشاء السّحاب و تصريف الرّياح و مجرى السّمس و القمر و النّجوم و غير ذلك من الآيات العجيبات المبيّنات علمت أنّ لهذا مقدّرا و منشئا

[۲۱۶]۴-علی بن إبراهیم، عن محمّد بن إسحاق الخفّاف أو، عن أبيه، عن محمّد بن إسحاق قال:

إنّ عبد الله الدّیصانی سأل هشام بن الحكم فقال له: ألك ربّ؟ فقال: بلى!

ص: ۱۷۶

زندیق ها خدمت امام آمد و عده ای هم نزد آن حضرت حضور داشتند. امام فرمود: ای مرد! بگو بدانم اگر سخن حق، گفته شما باشد-با این که چنان نیست- آیا ما و شما همانند و برابر نیستیم؟ آن چه نماز گزاردیم و روزه گرفتیم و زکات دادیم و ایمان آوردیم به ما زبانی نداد و آن مرد خاموش ماند. سپس امام رضا علیه السّلام فرمود: و اگر سخن حق، گفته ما باشد-با این که همان است-مگر نه این است که شما هلاک شدید و ما نجات یافتیم؟ گفت: خدایت رحمت کند. به من بفهمان که

خدا چگونه و کجاست؟ فرمود: وای بر تو! این راه که رفته ای، نادرست است. او مکان را مکان قرار داد بی آنکه برای او مکانی باشد و چگونگی را پدید آورد بی آنکه برای او چگونگی باشد؛ پس خداوند به چگونگی و مکان گرفتن شناخته نشود و با هیچ حسی درک نشود و با چیزی سنجیده نگردد.

آن مرد گفت: در صورتی که با هیچ حسی دریافت نشود، پس چیزی نیست.

امام فرمود: وای بر تو! آن گاه که حواس تو از ادراک او ناتوان گشت، منکر پروردگارش شدی؛ ولی ما چون حواسمان از ادراکش درماند، یقین کردیم او پروردگار ماست که بر خلاف همه چیزهاست. آن مرد گفت: برایم بگو از چه زمانی بوده است. امام فرمود: تو به من بگو چه زمانی نبوده تا بگویم از چه زمانی بوده است. آن مرد گفت: دلیل بر وجود او چیست؟ امام فرمود: من چون به تن خود نگریستم که نمی توانم در طول و عرض آن زیاد و کم و بدی ها را از او دور کنم و هر سودی را به او برسانم، یقین کردم این ساختمان را سازنده ای است، پس به وجودش اعتراف کردم. افزون بر آن می بینم گردش فلک با توانایی اوست و پیدایش ابر و گردش بادهای و جریان خورشید و ماه و ستارگان و نشانه های شگفت آور و آشکار دیگر را که دیدم، دانستم این دستگاه را حسابگر و پدید آورنده است.

[۲۱۶]۴- عبد الله دیصانی از هشام پرسید: تو پروردگاری داری؟ گفت: آری.

ص: ۱۷۷

قال أ قادر هو؟ قال: نعم قادر قاهر، قال: يقدر أن يدخل الدنيا كلها البيضة لا تكبر البيضة ولا تصغر الدنيا؟ قال هشام: النظره فقال له: قد أنظرتك حولاً، ثم خرج عنه، فركب هشام إلى أبي عبد الله عليه السلام فاستأذن عليه فأذن له فقال له: يا ابن رسول الله أتاني عبد الله الديصاني بمسأله ليس المعول فيها إلا على الله و عليك، فقال له أبو عبد الله عليه السلام: عما ذا سألك؟ فقال: قال لي كيت و كيت، فقال أبو عبد الله عليه السلام: يا هشام! كم حواسك؟ قال خمس قال: أيها أصغر؟ قال الناظر، قال: و كم قدر الناظر؟ قال: مثل العدسه أو أقل منها فقال له: يا هشام! فانظر أمامك و فوقك و أخبرني بما ترى، فقال: أرى سماء و أرضاً و دوراً و قصوراً و برارى و جبلاً و أنهاراً فقال له أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ الهدى قدر أن يدخل الذى تراه العدسه أو أقل منها قادر أن يدخل الدنيا كلها البيضة لا تصغر الدنيا و لا تكبر البيضة، فأكب هشام عليه و قبل يديه و رأسه و رجله و قال: حسبي يا ابن رسول الله و انصرف إلى منزله، و غدا عليه الديصاني فقال له يا هشام! إنني جئتكم مسلماً و لم أجئكم متقاضياً للجواب فقال له هشام إن كنت جئت متقاضياً فهالك الجواب. فخرج الديصاني عنه حتى أتى باب أبي عبد الله عليه السلام فاستأذن عليه فأذن له فلما قعد قال له: يا جعفر بن محمد! دلني على معبودي؟ فقال له أبو عبد الله عليه السلام: ما اسمك؟ فخرج عنه و لم يخبره باسمه فقال له أصحابه: كيف لم تخبره باسمك؟ قال: لو كنت قلت له؟ عبد الله كان يقول: من هذا الذى أنت له عبد، فقالوا له: عد إليه و قل له: يدلك على معبودك و لا يسألك عن اسمك، فرجع إليه فقال له: يا جعفر بن محمد! دلني على معبودي و لا تسألني عن اسمي؟ فقال له أبو عبد الله عليه السلام: اجلس و إذا غلام له صغير

فى كفه بيضه يلعب بها فقال له أبو عبد الله عليه السلام: ناولني يا غلام البيضة

گفت: او توانا است؟ گفت: بلی، توانا و چیره گر است. گفت: می تواند تمام جهان را در تخم مرغی بگنجاند بدون اینکه تخم مرغ بزرگتر یا جهان کوچکتر شود؟ هشام گفت: مرا مهلت ده. دیصانی گفت: یک سال به تو مهلت می دهم. سپس بیرون رفت و هشام به قصد تشرف به خدمت امام صادق علیه السلام بر چهارپائی سوار شد و آهنگ مدینه کرد و پس از ورود به مدینه از امام اجازه ملاقات خواست و حضرت به او اجازه داد و هشام عرض کرد: ای پسر رسول خدا، عبد الله دیصانی از من پرسشی کرده که در آن تکیه گاهی جز خدا و شما نباشد. امام فرمود: چه پرسشی کرده است؟ عرض کرد: چنین و چنان گفت. حضرت فرمود: ای هشام! چند حس داری؟ گفت: پنج حس. فرمود: کدام یک کوچکتر است؟ گفت:

چشم (حس باصره). فرمود: اندازه این حس چقدر است؟ گفت: به اندازه یک عدس یا کمتر از آن. فرمود: ای هشام! بنگر به پیش رو و بالای سرت و آنچه می بینی بازگویی. گفت: آسمان، زمین، خانه ها، کاخ ها، بیابان ها، کوه ها و رودخانه ها را می بینم. امام علیه السلام فرمود: آن که توانست این دیدنی ها را در کاسه چشم تو که به اندازه یک عدس یا کوچکتر از آن جای دهد، می تواند جهان را در تخم مرغ درآورد بی آنکه جهان، کوچک و تخم مرغ، بزرگ شود. آنگاه هشام خود را به روی دست و پای امام انداخت و سر و دست و پای امام را بوسید و عرض کرد: ای پسر رسول خدا، همین فرمایش مرا بس است و به خانه اش بازگشت. فردای آن روز دیصانی نزد هشام آمد و گفت: ای هشام! من آمدم که به تو سلام دهم، نه آنکه از تو پاسخ خواهم. هشام گفت: اگر به درخواست پاسخ هم آمده ای، این پاسخ تو است (جواب حضرت را به او گفت). دیصانی از نزد او بیرون رفت و به در خانه امام صادق علیه السلام آمد و اجازه خواست. حضرت به او اجازه داد. هنگامی که نشست، گفت: ای جعفر بن محمد، مرا به معبودم راهنمایی کن. امام صادق به او فرمود: نامت چیست؟ دیصانی بیرون رفت و نامش را نگفت. یارانش به او گفتند: چرا نامت را به حضرت نگفتی؟ گفت: اگر می گفتم نامم عبد الله (بنده خدا) است، می گفت: آن که تو بنده اش هستی، کیست؟ گفتند:

بازگرد و بگو تو را به معبودت راهنمایی کند و نامت را نپرسد. او بازگشت و گفت: ای جعفر بن محمد، مرا به معبودم راهنمایی کن و نامم را نپرس.

حضرت به او فرمود: بنشین. در آن جا یکی از کودکان امام، تخم مرغی در دست داشت که با آن بازی می کرد. حضرت به او فرمود: این تخم مرغ را به من بده. آن را به

فناوله إياها فقال له أبو عبد الله عليه السلام: يا ديصاني: هذا حصن مكنون له جلد غليظ و تحت الجلد الغليظ جلد رقيق و تحت الجلد الرقيق ذبه مائه و فضه ذائبه فلا الذهبه المائه تختلط بالفضه الذائبه و لا الفضه الذائبه تختلط بالذهب المائه فهى على حالها لم يخرج منها خارج مصلح فيخبر عن صلاحها و لا دخل فيها مفسد فيخبر عن فسادها لا يدري للذكر خلقت أم للأنثى، تنفلق عن مثل ألوان الطواويس أ ترى لها مدبرا؟ قال: فأطرق مليا ثم قال: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمدا عبده و رسوله و أنك إمام و حججه من الله على خلقه و أنا تائب مما كنت فيه.

[۲۱۷] ۵- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن عباس بن عمرو الفقيمي، عن هشام بن الحكم في حديث الزنديق الذي أتى أبا عبد الله عليه السلام و كان من قول أبي عبد الله عليه السلام:

لا يخلو قولك: إنهما اثنان من أن يكونا قديمين قويين أو يكونا ضعيفين أو يكون أحدهما قويًا و الآخر ضعيفًا، فإن كانا قويين فلم لا يدفع كل واحد منهما صاحبه و يتفرد بالتدبير و إن زعمت أن أحدهما قوي و الآخر ضعيف ثبت أنه واحد كما نقول، للعجز الظاهر في الثاني، فإن قلت: إنهما اثنان لم يخل من أن يكونا متفقين من كل جهة أو مفترقين من كل جهة فلما رأينا الخلق منتظمًا و الفلك جاريا و التدبير واحدا و الليل و النهار و الشمس و القمر دلّ صحّحه الأمر و التدبير و ائتلاف الأمر على أن المدبر واحد ثم يلزمك إن ادّعت اثنين فرجه ما بينهما حتى يكونا اثنين فصارت الفرجه ثالثا بينهما قديما معهما فيلزمك ثلاثه، فإن ادّعت ثلاثه لزمك ما قلت في الاثنين حتى تكون بينهم فرجه

فيكونوا خمسة ثم يتناهى في العدد إلى ما لا نهاية له في الكثرة، قال

ص: ۱۸۰

حضرت داد. امام فرمود: ای دیصانی! این تخم دژی پوشیده است که پوست کلفتی دارد و زیر پوست کلفت، پوست نازکی است و زیر پوست نازک، طلا-یی روان و نقره ای آب شده است که نه طلائی روان با نقره آب شده درآمیزد و نه نقره آب شده با طلائی روان درهم شود و به همین حال باقی است و نه مصلحی بیرون آمده تا بگوید من آن را اصلاح کردم و نه مفسدی به درون آن رفته تا بگوید من آن را تباه کردم. معلوم نیست برای تولید نر آفریده شده است یا ماده. ناگاه این تخم شکافته شده و طاوس هایی زیبا و رنگارنگ بیرون می دهد. آیا تصوّر می کنی که آن مدبری نداشته باشد؟ دیصانی مدتی سر به زیر افکند و سپس گفت: گواهی می دهم که جز خدای یگانه بی انباز نیست و این که محمد، بنده و فرستاده اوست و تو امام و حجّت خدا بر مردم هستی و من از اعتقاد پیشین خود دست بر می دارم و توبه می نمایم.

[۲۱۷] ۵- هشام حکم گوید: قسمتی از سخن امام صادق علیه السلام به زندیقی که خدمتش رسید این بود: این که می گویی خدا دوتاست، از سه صورت خارج نیست یا هر دو قدیم و توانایند، یا هر دو ضعیف و ناتوانند، یا یکی توانا و دیگری ضعیف است. اگر هر دو توانا و نیرومندند، پس چرا یکی از آنها دیگری را نابود نمی کند تا در اداره جهان مستقل و تنها باشد و اگر یکی را نیرومند و دیگری را ضعیف پنداری، گفتار ما ثابت می شود که خدا یکی است به دلیل ناتوانی که در دیگری آشکار است. اگر بگویی خدا دوتاست، بیرون از این نیست که یا هر دو از هر جهت یگانه اند یا از هر جهت جدایند. چون ما خلقت را منظم و فلک را در گردش و تدبیر جهان را یکسان و شب و روز و خورشید و ماه را مرتب و منظم می بینیم، درستی کار و تدبیر و هماهنگی بین آن دلالت دارد که تدبیرکننده یکی است.

افزون بر این، اگر ادعای دو خدا کنی، بر تو لازم است به امتیازی میان آنها قائل شوی تا دوتا بودن آنها درست شود؛ بنابراین آن امتیاز و فرجه، خدای سومی قدیمی بین آن دو گردد؛ پس سه خدا گردن گیرت شود و اگر سه خدا ادعا کنی، بر تو لازم می آید آنچه در دو خدا گفتیم که بین آنها فاصله باشد؛ آن گاه خدایان پنج می شوند و همین طور در شماره بالا می رود و عدد خدایان روی به فزونی گذارد و شماره آنها پایان ناپذیر می گردد. [این دلیل معروف به «برهان فرجه» است ر. ک: اصول

هشام: فکان من سؤال الزندیق أن قال: فما الدلیل علیه؟ فقال أبو عبد الله علیه السلام:

وجود الأفاعیل دلت علی أن صانعا صنعها ألا ترى أنك إذا نظرت إلى بناء مشید مبنی علمت أن له بانیا و إن كنت لم تر البانی و لم تشاهده، قال: فما هو؟ قال: شیء بخلاف الأشياء ارجع بقولی إلى إثبات معنی و أنه شیء بحقیقه الشیئیة غیر أنه لا جسم و لا صورہ و لا یحس و لا یجس و لا یدرک بالحواس الخمس، لا تدركه الأوهام و لا تنقصه الدهور و لا تغیره الأزمان.

[۲۱۸] ۶- محمد بن یعقوب قال: حدثنی عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقی، عن أبيه، عن علی بن النعمان، عن ابن مسکان، عن داود بن فرقد، عن أبي سعيد الزهری، عن أبي جعفر علیه السلام قال:

کفی لأولی الألباب بخلق الرّب المسخر و ملک الرّب القاهر و جلال الرّب الظاهر و نور الرّب الباهر و برهان الرّب الصادق و ما أنطق به ألسن العباد و ما أرسل به الرّسل و ما أنزل علی العباد دلیلا علی الرّب.

باب إطلاق القول بأنه شیء [۲۱۹] ۱- محمد بن یعقوب، عن علی بن إبراهيم، عن محمد بن عیسی، عن عبد الرحمن بن أبي نجران قال:

سألت أبا جعفر علیه السلام: عن التّوحد فقلت: أتوهم شیئا؟ فقال: نعم، غیر معقول و لا محدود، فما وقع وهمک علیه من شیء فهو خلافه، لا یشبّه شیء و لا تدركه الأوهام، کیف تدركه الأوهام و هو خلاف ما یعقل و خلاف ما یتصوّر فی الأوهام؟! إنما یتوهم شیء غیر معقول و لا محدود.

[۲۲۰] ۲- محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعیل، عن الحسين بن

هشام گوید: از جمله پرسش زندیق این بود که گفت: دلیل بر وجود خدا چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: وجود ساخته دلالت دارد بر اینکه سازنده ای آنها را ساخته است. مگر نمی دانی که وقتی ساختمان افراشته و استواری می بینی، یقین می کنی که سازنده ای داشته است، اگرچه آن سازنده را ندیده و مشاهده نکرده باشی. زندیق گفت: خدا چیست؟ فرمود: خداوند چیزی است بر خلاف همه چیز؛ گفته من برگشتش به اثبات معنایی (برای خدا) است و اینکه او چیزی است به حقیقت «چیزی بودن»، جز این که جسم و شکل نیست، دیده نشود، لمس نگردد و با حواس پنج گانه درک نشود. خیال ها او را درنیابند و روزگار از او نکاهد و زمان ها دگرگونش نسازد.

[۲۱۸] ۶- امام باقر علیه السلام فرمود: آفرینش پروردگار غالب، سلطنت پروردگار چیره گر، شکوه پروردگار آشکار، نور پروردگار مسلط، دلیل پروردگار راستگو، اعترافی که از زبان بندگان گذرد، آنچه پیغمبران آورده اند و آنچه بر بندگان نازل

شده، این همه، بر صاحبان بینش کافی است که رهنمون به پروردگار باشد.

بابی درباره جواز تعبیر از خدا به «چیز»

[۲۱۹]۱- عبد الرحمن بن ابی نجران گوید: از امام جواد علیه السّلام درباره توحید پرسیدم و گفتم: آیا می توانم خدا را به عنوان «چیز» تعقل کنم؟ فرمود: آری؛ ولی در خرد نمی گنجد و حدی ندارد؛ زیرا هرچه به ذهن تو خور کند، خدا جز او باشد. چیزی مانند او نیست و خاطرها او را درک نکنند. چگونه اندیشه ها و خاطرها او را درک کنند در صورتی که خلاف آنچه در خرد گنجد و در خاطر نقش بنسد، می باشد؟ تنها همین اندازه به خاطر گذرد: چیزی که حقیقتش درک نشود و حدودی ندارد.

[۲۲۰]۲- حسین سعید گوید: از امام جواد علیه السّلام پرسش شد: آیا می شود گفت خدا

ص: ۱۸۳

الحسن، عن بکر بن صالح، عن الحسين بن سعيد قال:

سئل أبو جعفر الثانی علیه السّلام يجوز أن يقال لله: إنه شيء؟ قال: نعم يخرج من الحدین: حدّ التعطیل و حدّ التشبيه.

[۲۲۱]۳- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن أبی المغراء رفعه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال إنّ الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه و كلّ ما وقع عليه اسم شيء فهو مخلوق ما خلا الله.

[۲۲۲]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد البرقی، عن أبیه، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن ابن مسكان، عن زراره بن أعين قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إنّ الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه و كلّ ما وقع عليه اسم شيء ما خلا الله فهو مخلوق و الله خالق كلّ شيء تبارك الذي ليس كمثل شيء و هو السميع البصير.

[۲۲۳]۵- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمير، عن علی بن عطيه، عن خيثمه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه و كلّ ما وقع عليه اسم شيء ما خلا الله تعالى فهو مخلوق و الله خالق كلّ شيء.

[۲۲۴]۶- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن العباس بن عمرو الفقيمي، عن هشام بن الحكم، عن أبی عبد الله علیه السّلام أنّه قال للزّنديق حين سأله:

ما هو؟ قال: هو شيء بخلاف الأشياء ارجع بقولي إلى إثبات معنى و أنّه شيء بحقيقه الشّيئيه غير أنّه لا جسم و لا صوره و لا يحسّ و لا يجسّ

«شیء» (چیز) است؟ فرمود: آری، این تعبیر او را از هر دو حد بیرون می برد، حد تعطیل و حد تشبیه.

[۲۲۱] ۳- امام باقر علیه السّلام فرمود: همانا ذات خداوند از آفریدگانش جدا و آفریدگانش از ذات او جدایند و هر آن چه نام «چیز» بر او صادق باشد، جز خدا مخلوق است.

[۲۲۲] ۴- زراره اعین گوید: که امام صادق علیه السّلام می فرمود: همانا ذات خداوند از آفریدگانش خلو و جدا و آفریدگانش از ذات او جدایند و هر آن چه نام «چیز» بر او واقع شود، آفریده و مخلوق است جز خدا و خدا آفریننده همه چیز است.

خجسته و منزّه است آن که چیزی ماندش نیست و او شنوا و بیناست. [علامه سید محمد حسین طهرانی رحمه الله گوید: «... معنای خلو (جدائی)، خلو حقیقی و بینوئیت ذاتی نیست، زیرا این موجود، مخلوق و معلول حق است و به تمام وجود خود قائم به اوست؛ و چگونه متصور است که خدا از او جدا باشد؟ و او از خدا جدا باشد؟]

[۲۲۳] ۵- امام باقر علیه السّلام فرمود: همانا ذات خداوند از آفریدگانش جدا و آفریدگانش از ذات او جدایند و هر آن چه نام «چیز» اطلاق شود، آفریده شده است جز خدا و خدا آفریننده همه چیز است.

[۲۲۴] ۶- هشام حکم گوید: امام صادق علیه السّلام به زندیقی که از او پرسید: خدا چیست، فرمود: او چیزی بر خلاف چیزهاست. گفتار من برگشتش به اثبات معنایی (برای خدا) است. او چیزی است به حقیقت «چیز بودن» جز این که جسم و شکل نیست، دیده نشود، لمس نگردد و با حواس پنجگانه درک نشود.

و لا یدرک بالحواس الخمس لا تدرک الأوهام و لا تنقصه الدهور و لا تغیره الأزمان، فقال له السائل: فتقول: إنه سمیع بصیر؟ قال: هو سمیع بصیر: سمیع بغير جارحه و بصیر بغير آله، بل یسمع بنفسه و یبصر بنفسه، لیس قولی: إنه سمیع یسمع بنفسه و بصیر یبصر بنفسه أنه شیء و النفس شیء آخر و لكن أردت عبارة عن نفسی إذ كنت مسئولا و إفهاما لك إذ كنت سائلا، فأقول: إنه سمیع بکله لا- أن الكل منه له بعض و لکنی أردت إفهامك و التعبير عن نفسی و لیس مرجعی فی ذلك إلا- إلى أنه السميع البصیر العالم الخیر بلا اختلاف الذات و لا اختلاف المعنى. قال له السائل: فما هو؟ قال أبو عبد الله علیه السّلام: هو الرّبّ و هو المعبود و هو الله و لیس قولی: الله، إثبات هذه الحروف: ألف و لام و هاء و لا راء و لا باء و لكن ارجع إلى معنی و شیء خالق الأشياء و صانعها و نعت هذه الحروف و هو المعنى سمى به الله و الرحمن و الرحيم و العزيز و أشباه ذلك من أسمائه و هو المعبود جلّ و عزّ. قال له السائل: فإننا لم نجد موهوما إلا مخلوقا، قال أبو عبد الله علیه السّلام: لو كان ذلك كما تقول لكان التوحيد عنّا مرتفعا لأننا لم نكلّف غير موهوم و لكننا نقول: كل موهوم بالحواس مدرک به تحدّه الحواسّ و تمثله فهو مخلوق، إذ كان التّفی هو الإبطال و العدم؛ و الوجه الثاني: التشبيه إذ كان التشبيه هو صفة المخلوق الظاهر التركيب و التأليف، فلم يكن بدّ من إثبات الصانع لوجود المصنوعين و الاضطرار إليهم أنّهم مصنوعون و أنّ صانعهم غيرهم و لیس مثلهم إذ كان مثلهم شبيها بهم في ظاهر التركيب و التأليف و فيما يجرى عليهم من حدوثهم بعد إذ لم يكونوا و تنقلهم من صغر إلى كبر و سواد إلى

بیاض و قوه إلى ضعف و أحوال موجوده لا حاجة بنا إلى تفسیرها لیانها و وجودها. قال له السائل: فقد حددته إذ أثبت وجوده،

ص: ۱۸۶

عقل ها او را درنیابند و روزگار کاهشش ندهد و زمان ها دگرگونش نسازد.

پرسشگر گفت: می گوید خدا شنوا و بیناست؟ فرمود: او شنوا و بیناست:

شنواست بی عضو گوش و بیناست بی ابزار چشم، بلکه با ذات خود می شنود و با ذات خود می بیند. اینکه می گویم: شنواست و با ذات خود می شنود، بیناست و با ذات خود می بیند، معنایش این نیست که چیزی است و ذات چیز دیگری؛ بلکه خواستم آنچه در دل دارم به زبان آورم، چون از من پرسیدی و می خواهم به تو که پرسشگری بفهمانم؛ بنابراین می گویم: همانا او با تمام ذاتش شنواست و معنای تمام این نیست که برای او بعضی باشد و برگشت سختم تنها به این است که او شنوا، بینا، دانا و آگاه است بی آنکه ذات و صفت، اختلاف و کثرت پیدا کند.

پرسشگر گفت: پس او چیست؟ امام فرمود: او ربّ و معبود و الله است.

منظور از اینکه می گویم: الله (یا ربّ است)، اثبات این حروف یعنی الف، لام، هاء، راء و باء برای خدا نیست، لکن بازگشت گفتارم به این است که خداوند چیزی است که آفریننده چیزها و سازنده آنها است و مصداق این حروف، معنایی است که با الله، رحمن، رحیم، عزیز و نام های دیگرش نامیده می شود و اوست معبود شکوهمند و عزتمند.

پرسشگر گفت: هر چیزی که در خاطر گذرد، آفریده شده است. حضرت فرمود: اگر چنین باشد که تو گویی، خداشناسی از ما ساقط است، زیرا ما مکلف نیستیم به شناختن آنچه در خاطر گذرد، بلکه ما می گوئیم: هر چیزی که به حواس درآید و درک شود و حواس آن را محدود و تصوّر کند، مخلوق است [آفریننده چیزها باید از دو جهت ناپسند برکنار باشد: یکی از آن دو نفی است چرا که [نفی، باطل کردن و نبودن است و جهت دوم، تشبیه (مانند چیزی بودن) است؛ چرا که تشبیه، صفت آفریده است که اجزایش به هم پیوستگی و هماهنگی آشکاری دارد. بنابراین جز اثبات سازنده چاره ای نیست به دلیل بودن آفریدگان و ناگزیری آنها از اعتراف به اینکه آنها ساخته شده اند و سازنده، جز آنها است و مانند آنها نیست؛ زیرا هر چیز مانند آنها باشد با آنها شباهت دارد در ظاهر پیوستگی و هماهنگی پیکر و در بودن پس از نبودن و انتقال از کودکی به بزرگی و از سیاهی به سفیدی و از نیرومندی به ناتوانی و حالت های موجود و معلوم دیگری که به توضیح آنها نیازی نیست؛ چرا که روشن و موجودند.

پرسشگر گفت: چون وجود خدا را اثبات کردی، پس او را محدود ساختی.

ص: ۱۸۷

قال أبو عبد الله عليه السلام: لم أحده و لكنّي أثبته إذ لم يكن بين النّفى و الإثبات منزله.

قال له السائل: فله إتيه و مائيه؟ قال: نعم لا يثبت الشيء إلا بإتيه و مائيه قال له السائل: فله كيفيه؟ قال: لا لأن الكيفيه جهه الصيه و الإحاطه و لكن لا بد من الخروج من جهه التعطيل و التشبيه لأن من نفاه فقد أنكره و دفع ربوبيته و أبطله و من شبّهه بغيره فقد أثبتّه بصفه المخلوقين المصنوعين الذين لا يستحقون الربوبيه و لكن لا بد من إثبات أن له كيفيه لا يستحقها غيره و لا يشارك فيها و لا يحاط بها و لا يعلمها غيره. قال السائل: فيعاني الأشياء بنفسه؟ قال أبو عبد الله عليه السلام: هو أجل من أن يعانى الأشياء بمباشره و معالجه لأن ذلك صفه المخلوق الذي لا تجيء الأشياء له إلا بالمباشره و المعالجه و هو متعال نافذ الإراده و المشيئه، فعّال لما يشاء.

[۲۲۵]۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن عيسى، عمّن ذكره، قال:

سئل أبو جعفر عليه السلام: أ يجوز أن يقال: إن الله شيء؟ قال: نعم يخرج من الحدّين حدّ التعطيل و حدّ التشبيه.

باب أنه لا يعرف إلا به [۲۲۶]۱-علي بن محمد، عمّن ذكره، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن حمران، عن الفضل بن السّكن، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: اعرفوا الله بالله و الرسول بالرّساله و أولى الأمر بالأمر بالمعروف و العدل و الإحسان.

ص: ۱۸۸

حضرت فرمود: محدودش نکردم، بلکه اثباتش کردم؛ زیرا بین نفی و اثبات جایی نیست. پرسشگر به حضرت گفت: پس برای خدا ائیت و ماهیت است؟

فرمود: آری؛ چیزی ثبوت پیدا نمی کند مگر با ائیت و ماهیت. پرسشگر گفت:

خدا چگونه (کیفیت) دارد؟ فرمود: نه؛ چون چگونگی جهت صفت و احاطه او می باشد، و لیکن چاره ای نیست مگر آنکه «چگونگی» برای او اثبات گردد تا او را از دو جهت تعطیل و تشبیه بیرون برد و زیرا کسی که وی را نفی کند، او را انکار کرده است و ربوبیت اش را فروچیده و وجودش را ابطال کرده است. و هر که وی را به غیر او تشبیه نماید، او را به صفات آفریدگانش که مصنوعات او هستند و استحقاق و لیاقت ربوبیت را ندارند منتسب کرده است. و لیکن ناچار لازم می آید که برای وی اثبات کیفیتی نمود که غیر او مستحق آن نباشد و در آن کیفیت کسی با او مشارکت نداشته باشد و جز خداوند احاطه پیدا نماید و غیر از خدا، کسی از حقیقت آن کیفیت نتواند علم و اطلاع حاصل کند. پرسشگر گفت:

رنج کارها را خودش متحمّل می شود؟ امام فرمود: او برتر از این است که [مانند صنعتگران] کارها را با تصدّی خودش به عهده گیرد؛ زیرا این روش کار از صفات مخلوق است که انجام کارها بدون تصدّی (مباشرت) و زحمت امکان پذیر نیست؛ ولی خداوند فرازمند است، اراده و خواستش نافذ است، آنچه را اراده نماید تحقّق یابد [چه با اسباب عادی و چه بدون اسباب و هیچ نیازی به مباشرت و تحمّل زحمت ندارد].

[۲۲۵]۷-از امام باقر علیه السلام پرسیدند که آیا جایز است بر خدا «چیز» اطلاق نشود؟ فرمود: آری، این تعبیر، او را از هر دو

حدّ بیرون می برد: حدّ تعطیل (یعنی هستی و صفات کمال را از خدا نفی کردن) و حدّ تشبیه (یعنی با ممکنات و آفریدگان در حقیقت صفات و عوارض، شبیه قرار دادن).

بابی درباره آنکه خدا را جز به وسیله خودش نتوان شناخت

[۲۲۶]۱- امیر المومنین علیه السلام فرمود: خدا را به خدا و رسول را به رسالت و صاحب امر را به [آثار و اعمال او از قبیل] امر به معروف و دادگری و نیکوکاری بشناسید.

ص: ۱۸۹

و معنی قوله علیه السلام: اعرفوا الله بالله یعنی أنّ الله خلق الأشخاص و الأنوار و الجواهر و الأعیان، فالأعیان: الأبدان و الجواهر: الأرواح و هو جلّ و عزّ لا یشبهه جسمًا و لا روحًا و لیس لأحد فی خلق الرّوح الحسّاس الدّراک أمر و لا سبب، هو المتفرد بخلق الأرواح و الأجسام فإذا نفی عنه الشّبیهین: شبه الأبدان و شبه الأرواح فقد عرف الله بالله و إذا شّبّهه بالرّوح أو البدن أو النور فلم یعرف الله بالله.

[۲۲۷]۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن علی بن عقبه بن قیس بن سمعان بن أبی ربیحه مولی رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم قال:

سئل أمير المؤمنين عليه السلام: بم عرفت ربّك؟ قال: بما عرّفتی نفسه، قيل: و كيف عرّفك نفسه؟ قال: لا یشبهه صورته و لا یحسّ بالحواصّ و لا یقاس بالنّاس، قریب فی بعده، بعید فی قریبه، فوق كلّ شیء و لا یقال شیء فوقه، أمام كلّ شیء و لا یقال له أمام، داخل فی الأشياء لا کشیء داخل فی شیء و خارج من الأشياء لا کشیء خارج من شیء، سبحان من هو هكذا و لا هكذا غیره و لكلّ شیء مبتدأ.

[۲۲۸]۳- محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن یحیی، عن منصور بن حازم قال:

قلت لأبی عبد الله علیه السلام: إنّی ناظرت قوما فقلت لهم: إنّ الله جلّ جلاله أجلّ و أعزّ و أكرم من أن یعرف بخلقه بل العباد یعرفون بالله، فقال: رحمك الله.

باب أدنی المعرفة [۲۲۹]۱- محمّد بن الحسن، عن عبد الله بن الحسن العلوی و علی بن

ص: ۱۹۰

(مؤلف کتاب، مرحوم کلینی می فرماید:) معنای سخن حضرت که فرمود: خدا را به خدا بشناسید، این است که خداوند، اشخاص، انوار، جواهر و اعیان را آفریده است. اعیان، پیکرها (موجودات جسمانی) و جواهر، روح هاست و خداوند عزّتمند و شکوهمند، همانندگی به جسم و روح ندارد و هیچ کس را در آفریدن روح حسّاس و درک کننده، نه دستوری بوده و نه وسیله ای و خدا در آفریدن ارواح و اجسام یکتا بوده است. پس وقتی کسی خدا را از شباهت به موجودات جسمانی و روحانی

تنزیه نماید، خدا را به خدا شناخته و وقتی او را به روح یا جسم (بیکر) یا نور تشبیه نماید، خدا را به خدا نشناخته است. [این حدیث شریف را امام خمینی قدس سره در کتاب «چهل حدیث» خود، حدیث ۳۷، به تفصیل شرح کرده است به آنجا مراجعه شود]

[۲۲۷]۲- از امیر المومنین علیه السلام پرسیدند: پروردگارت را به چه شناختی؟ فرمود: به آنچه خودش خود را برایم شناساند. عرض شد: چگونه خودش خود را به تو شناسانید؟ فرمود: هیچ شکلی (صورتی) شبیه او نیست و با حواس درک نشود و با مردم مقایسه نشود؛ در عین دوری، نزدیک و در عین نزدیکی، دور است؛ برتر از همه چیز است و گفته نشود چیزی برتر از اوست؛ مقابل تمام چیزهاست و گفته نمی شود که وی دارای مقابل است؛ داخل در چیزها است، نه مانند داخل بودن چیزی در چیزی؛ از همه چیز بیرون است، نه مانند چیزی که از چیزی بیرون باشد؛ منزّه است آنکه چنین است و جز چنین نیست و او سرآغاز همه چیز است.

[۲۲۸]۳- منصور حازم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: با مردم مناظره کردم و به آنها گفتم: همانا خداوندی جلیل بزرگوارتر و ارجمندتر و گرامی تر است از آن که به وسیله مخلوقاتش شناخته شود، بلکه بندگان به وسیله خداوند شناخته می شوند. حضرت فرمود: خدا تو را رحمت فرماید.

بابی درباره کمترین درجه خداشناسی

[۲۲۹]۱- فتح بن یزید گوید: از حضرت ابو الحسن علیه السلام درباره کمترین درجه

ص: ۱۹۱

إبراهیم، عن المختار بن محمد بن المختار الهمدانی جمیعاً، عن الفتح بن یزید، عن أبی الحسن علیه السلام قال:

سألته عن أدنى المعرفة فقال: الإقرار بأنه لا إله غيره ولا شبه له ولا نظير و أنه قديم مثبت موجود غير فقيد و أنه ليس كمثل شىء.

[۲۳۰]۲- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن طاهر بن حاتم فی حال استقامته أنه كتب إلى الرجل ما الذى لا يجترأ فی معرفه الخالق بدونه؟ فكتب إليه:

لم يزل عالما و سامعا و بصيرا و هو الفعّال لما يريد. و سئل أبو جعفر علیه السلام عن الذى لا يجترأ بدون ذلك من معرفه الخالق فقال: ليس كمثل شىء و لا يشبهه شىء لم يزل عالما سميعا بصيرا.

[۲۳۱]۳- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن الحسن بن علی بن یوسف بن بقّاح، عن سیف بن عمیره، عن إبراهیم بن عمر قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ أمر الله كلَّه عجيب إلاَّ أنَّه قد احتجَّ عليكم بما قد عرفكم من نفسه

باب المعبود [۲۳۲] ۱- علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی بن عبید، عن الحسن بن محبوب، عن ابن رثاب و، عن غیر واحد، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

من عبد الله بالتوهم فقد كفر و من عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و من عبد الاسم و المعنى فقد أشرك و من عبد المعنى بإيقاع الأسماء عليه بصفاته التي وصف بها نفسه فعقد عليه قلبه و نطق به لسانه في سرائره و علانيته فأولئك

ص: ۱۹۲

خداشناسی پرسیدم، فرمود: اقرار به اینکه جز او خدایی نیست و بی مانند و بی نظیر است و دیرینه و پایدار است و موجود غیر قابل مفقود است و چیزی مثل و مانند او نیست.

[۲۳۰] ۲- طاهر حاتم، زمانی که از عقیده درست برخوردار بود (و افکار غلو آمیز نداشت) به امام نوشت: در خداشناسی اندازه ای که به کمتر از آن بسنده نشود، چیست؟ حضرت به او نوشت: اینکه خدا همیشه دانا، شنوا و بیناست و آنچه را اراده نماید تحقیق یابد. از امام باقر علیه السلام از اندازه ای که در خداشناسی به کمتر از آن بسنده نشود، پرسیدند. فرمود: اینکه چیزی مانند و شبیه او نیست.

همیشه دانا، شنوا و بیناست.

[۲۳۱] ۳- ابراهیم عمر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: همه کارهای خداوند شگفت آور است جز اینکه به اندازه ای که خود را به شما شناسانده بر شما احتجاج خواهد کرد

بابی درباره پرستش شده (معبود)

[۲۳۲] ۱- امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که خدا را از روی خیال پرستد کفر ورزیده است و کسی که نام خدا را بدون صاحب نام پرستد، باز هم کفر ورزیده است و کسی که نام و صاحب نام را باهم (اسم و معنا) را با هم پرستد، مشرک به شمار آید و کسی که صاحب نام را پرستد و با صفت های که خود را به وسیله آن ستوده، نام ها را هم بر آن تطبیق دهد دل بدان استوار دارد و در نهان و آشکارش

ص: ۱۹۳

أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام حقًا. و في حديث آخر: أولئك هم المؤمنون حقًا.

[۲۳۳] ۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن النضر بن سويد، عن هشام بن الحكم أنه سأل أبا عبد الله عليه السلام، عن أسماء الله و اشتقاقها، الله مما هو مشتق؟ قال:

فقال لي: يا هشام! الله مشتق من إله و الإله يقتضى مألوها و الاسم غير المسمى، فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و لم يعبد شيئاً و من عبد الاسم و المعنى فقد كفر و عبد اثنين و من عبد المعنى دون الاسم فذاك التوحيد أ فهمت يا هشام، قال فقلت

زدنی قال: إِنَّ لَّهِ تَسْعَةَ وَ تَسْعِينَ اسْمًا فَلَوْ كَانَ الْأَسْمَ هُوَ الْمَسْمَى لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَهاً وَ لَكِنَّ اللَّهَ مَعْنَى يَدُلُّ عَلَيْهِ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ كُلِّهَا غَيْرُهُ، يَا هِشَامُ! الْخَبِزُ اسْمٌ لِلْمَأْكُولِ وَ الْمَاءُ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ وَ الثَّوْبُ اسْمٌ لِلْمَلْبُوسِ وَ النَّارُ اسْمٌ لِلْمَحْرَقِ أَ فَهَمْتَ يَا هِشَامُ فَهَمَا تَدْفَعُ بِهِ وَ تَنَاضِلُ بِهِ أَعْدَاءَنَا وَ الْمُتَخَذِينَ مَعَ اللَّهِ جَلًّا وَ عَزًّا غَيْرَهُ؟ قُلْتَ: نَعَمْ، قَالَ: فَقَالَ: نَفَعَكَ اللَّهُ بِهِ وَ ثَبَّتَكَ يَا هِشَامُ، قَالَ هِشَامُ فَوَ اللَّهُ مَا قَهَرَنِي أَحَدٌ فِي التَّوْحِيدِ حَتَّى قَمْتُ مَقَامِي هَذَا.

[۲۳۴]۳-عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ:

كُتِبَتْ إِلَيَّ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ قُلْتُ لَهُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ نَعْبُدُ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ الْوَاحِدَ الْأَحَدَ الصَّمَدَ؟ قَالَ فَقَالَ: إِنَّ مِنْ عَبْدِ الْأَسْمِ دُونَ الْمَسْمَى بِالْأَسْمَاءِ أَشْرَكَهُ وَ كَفَرَ وَ جَحَدَ وَ لَمْ يَعْبُدْ شَيْئًا بَلْ اعْبُدِ اللَّهَ الْوَاحِدَ الْأَحَدَ الصَّمَدَ الْمَسْمَى بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ دُونَ الْأَسْمَاءِ، إِنَّ الْأَسْمَاءَ صِفَاتٌ وَصَفٌ بِهَا نَفْسُهُ.

باب الكون و المكان [۲۳۵]۱-مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ،

ص: ۱۹۴

به زبان آورد، اینها یاران حقیقی امیر مؤمنان علیه السلام می باشند. در حدیث دیگر آمده است: ایشان مؤمنان حقیقی هستند.

[۲۳۳]۲-هشام حکم گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره نام های خدا و اشتقاق آنها پرسیدم که الله از چه مشتق است؟ فرمود: ای هشام! الله از «اله» مشتق است و اله، مألوهی (پرستش شونده) لازم دارد و نام غیر صاحب نام می باشد.

پس کسی که نام را بدون صاحب نام پرستد، به طور قطع کافر است و چیزی را نپرستیده است و کسی که نام و صاحب نام را پرستد باز هم کافر است و دو چیز را پرستیده است و هر که صاحب نام و نه نام را پرستد، این یگانه پرستی است.

ای هشام! فهمیدی؟ عرض کردم: بیشتر بفرمایید. فرمود: همانا خداوند نود و نه نام دارد. اگر هر نامی، همان صاحب نام باشد، باید هر کدام از نام ها خدایی جداگانه باشد؛ ولی خداوند معنایی است که این نام ها بر او دلالت کنند و همه نام ها غیر خود او باشند. ای هشام! نان، نامی برای چیزی است که خورده می شود و آب نامی برای چیزی است که نوشیده می شود و لباس، نامی برای چیزی است که پوشیده می شود و آتش، نامی برای چیزی است که می سوزاند. ای هشام! طوری فهمیدی که بتوانی دفاع کنی و در مبارزه با دشمنان ما و کسانی که همراه خدای بزرگ و والا- چیزی دیگری می پرستند (و برای او شریک می گیرند) پیروز شوی؟ عرض کردم: آری. فرمود: ای هشام! خدایت بدان سود دهد و پایدارت بدارد. هشام گوید: به خدا سوگند! از زمانی که از آن مجلس برخاستم تا امروز کسی در بحث های توحید بر من چیره نشده است.

[۲۳۴]۳-عبد الله بن ابی نجران گوید: به امام باقر علیه السلام نوشتم یا زبانی عرض کردم: خدا مرا فدایت گرداند، آیا ما می توانیم رحمتگر مهربان و یگانه یکتا و بی نیاز را پرستیم؟ فرمود: هر کس نام را بی آنکه بدان نامیده شده پرستد، مشرک، کافر و منکر است و چیزی را نپرستیده، بلکه خدای یگانه یکتا و بی نیازی را که به این نام ها نامیده شده، پرستش کن، نه خود نام ها را؛ زیرا نام ها صفت هایی اند که خداوند خود را به وسیله آنها معرفی کرده است.

[۲۳۵] ۱- ابو حمزه ثمالی گوید: نافع ازرق به امام علیه السلام عرض کرد: به من

ص: ۱۹۵

عن ابی حمزه قال:

سأل نافع بن الأزرق أبا جعفر عليه السلام فقال: أخبرني عن الله متى كان؟ فقال: متى لم يكن حتى أخبرك متى كان؟ سبحان من لم يزل ولا يزال فردا صمدا لم يتخذ صاحبه ولا ولدا.

[۲۳۶] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال:

جاء رجل إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام من وراء نهر بلخ فقال: إني أسألك عن مسأله فإن أجبتني فيها بما عندي قلت بإمامتك. فقال أبو الحسن عليه السلام: سل عما شئت فقال: أخبرني عن ربك متى كان؟ وكيف كان؟ وعلی ائی شیء کان اعتمادہ؟ فقال أبو الحسن عليه السلام: إن الله تبارك و تعالی ائین الأین بلا ائین و کیف کیف بلا کیف و کان اعتمادہ علی قدرته، فقام إليه الرجل فقبل رأسه و قال: أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله و أن علیا وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و القیم بعده بما قام به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أنکم الأئمه الصیادقون و أنك الخلف من بعدهم.

[۲۳۷] ۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير قال:

جاء رجل إلى أبي جعفر عليه السلام فقال له: أخبرني عن ربك متى كان؟ فقال: ويلك إنما يقال لشيء لم يكن: متى كان، إن ربّي تبارك و تعالی کان و لم یزل حتیّ بلا- کیف و لم یکن له کان و لا کان لکونه کون کیف و لا کان له ائین و لا کان فی شیء و لا- کان علی شیء و لا ابتدع لمکانه مکانا و لا قوی بعد ما کون الأشياء و لا کان ضعیفا قبل أن یكون شیئا و لا کان مستوحشا قبل أن یبتدع شیئا و لا یشبه شیئا مذکورا و لا کان خلوا من الملک قبل إنشائه و لا یكون منه خلوا

ص: ۱۹۶

بفرماید خدا از چه زمانی بوده است؟ فرمود: مگر چه زمانی نبوده تا به تو بگویم از چه زمانی بوده است! منزّه باد آنکه همیشه بوده و همیشه خواهد بود. یکتا و بی نیاز است و برای خود نه همسری گرفته و نه فرزندی.

[۲۳۶] ۲- محمد بن ابی نصر گوید: مردی از پشت رودخانه بلخ آمد و خدمت حضرت رضا علیه السلام رسید و عرض کرد: من از شما مسأله ای می پرسم اگر همان طور که می دانم پاسخ گویی به امامت تو اقرار خواهم کرد. امام فرمود: هرچه خواهی پرس. گفت: برایم بگو پروردگارت از چه زمانی بوده و چگونه بوده است و تکیه اش بر چیست؟ امام فرمود: همانا

خدای بلندمرتبه و فرازمند مکان را مکان قرار داد بی آنکه برای او مکانی باشد و چگونگی را پدید آورد بی آنکه خود دارای چگونگی باشد و بر نیروی خود تکیه دارد. آن مرد برخاست و سر آن حضرت را بوسید و گفت: گواهی می دهم که قابل پرستشی جز خدا نیست و اینکه محمّد، فرستاده خدا و علی، وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سرپرست دعوت او پس از وی می باشد و شما باید امامان راست گفتار و تو بعد از آنان جانشین اید.

[۲۳۷]۳- ابو بصیر گوید: مردی خدمت امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: برایم بگو پروردگارت از کی بوده است؟ فرمود: وای بر تو! به چیزی که در زمانی نبوده و بعد وجود یافته گویند از کی بوده است؟ همانا پروردگار بلندمرتبه و فرازمند من همیشه بوده و زنده است بدون چگونگی و برای او «بود شد» به کار نمی رود و بودنش را چگونه بودن نباشد. مکانی ندارد و چیزی نیست و روی چیزی قرار ندارد. برای منزلت خود مکانی پدید نیاورد، پس از آنکه چیزها را به عرصه وجود آورد نیرومند نگشت و پیش از آنکه چیزی را هستی دهد ناتوان نبود. پیش از آنکه چیزی آفریند، ترسان نبود. شباهتی به آنچه در لفظ آید و به خاطر گذرد، ندارد. پیش از ایجاد ملک از آن تهی نبود و پس از رفتن آفریدگان نیز از آن تهی نخواهد بود

ص: ۱۹۷

بعد ذهابه، لم یزل حیّا بلا حیاه و ملکا قادرا قبل أن ینشیئ شیئا و ملکا جبارا بعد إنشائه للکون، فلیس لکونه کیف و لا له این و لا له حدّ و لا یعرف بشیء یشبهه و لا یهرم لطول البقاء و لا یصعق لشیء بل لخوفه تصعق الأشياء کلّها، کان حیّا بلا حیاه حادثه و لا- کون موصوف و لا- کیف محدود و لا- این موقوف علیه و لا مکان جاور شیئا بل حیّ یعرف و ملک لم یزل له القدره و الملک أنشأ ما شاء حین شاء بمشیئته، لا یحدّ و لا یبعض و لا یفنی، کان أوّلا بلا کیف و یكون آخرا بلا این و کلّ شیء هالک إلا وجهه، له الخلق و الأمر تبارک الله ربّ العالمین. و یلک أیها السائل إنّ ربّی لا تغشاه الأوهام و لا تنزل به الشبهات و لا یحار [من شیء] و لا یجاوزه شیء و لا تنزل به الأحداث و لا یسأل عن شیء و لا یندم علی شیء و لا تأخذه سنه و لا نوم له ما فی السماوات و ما فی الأرض و ما بینهما و ما تحت الثری.

[۲۳۸]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه رفعه قال:

اجتمعت اليهود إلى رأس الجالوت فقالوا له: إنّ هذا الرّجل عالم یعنون أمير المؤمنین علیه السلام فانطلق بنا إلیه نسأله فأتوه فقیل لهم: هو فی القصر فانتظروه حتّی خرج، فقال له رأس الجالوت: جئناک نسألك فقال: سل یا یهودیّ عمّا بدا لک، فقال: أسألك عن ربّیک متی کان؟ فقال: کان بلا کینونیه کان بلا کیف، کان لم یزل بلا کمّ و بلا کیف کان لیس له قبل، هو قبل القبل بلا قبل و لا غایه و لا منتهی انقطعت عنه الغایه و هو غایه کلّ غایه، فقال رأس الجالوت: امضوا بنا فهو أعلم ممّا یقال فیه.

ص: ۱۹۸

همیشه بدون زندگی، زنده است و پیش از آنکه چیزی پدید آورد، پادشاه توانا بود و پس از ایجاد جهان هستی، پادشاه مقتدر است. بنابراین برای بودنش چگونگی نیست و مکان و اندازه ای ندارد و به وسیله شباهت به چیزی شناخته نشود. هرچه بماند

پیری به وجود او راه نیابد. برای چیزی بیهوش و مدهوش نگردد بلکه همه چیزها از ترس او بیهوش گردند. زنده است بدون زندگی و از «بودنی» برخوردار است که نه به وصف درآید و نه چگونگی او را محدود سازد و نه مکانی که اقامتگاهش باشد و مجاور چیزی به شمار آید. بلکه زنده ای (که با آثار قدرت و زندگی) شناخته شده است و پادشاهی است که همیشه قدرت و پادشاهی دارد. آنچه را خواست به محض آنکه خواست با مشیت خود پدید آورد. محدودشدنی و پاره پاره گشتنی و فناپذیر نیست. او سرآغاز هستی بی چگونگی و انجام هستی بدون مکان است. همه چیز جز ذات او نابودشدنی است. آفرینش و حکم نافذ از آن اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان. ای پرسشگر، وای بر تو! همانا پروردگار من وجودی است که پندارها و اندیشه ها او را فرانگیرند و شبهه ها بر او فرود نیابند از چیزی سرگردان و حیران نشود و چیزی مجاور او نگردد. پیشامدها بر او فرود نیاید و چیزی از او پرسیده و بازخواست نشود و بر چیزی پشیمان نگردد. چرت و خواب او را فرانگیرد.

هرچه در آسمان ها و زمین و میان آنها و زیر خاک است از آن اوست.

[۲۳۸]۴- یهود اطراف رأس الجالوت (بزرگ عالم یهود) جمع شده و به او گفتند: این مرد، دانشمند است-مقصود آنها امیر مؤمنان علیه السلام بود ما را نزد او ببر تا از او پرسش کنیم، آنگاه نزدش آمدند. به آنها گفته شد: حضرت در خانه خویش است. منتظر شدند تا بیرون آمد. رأس الجالوت گفت: آمده ایم از شما پرسشی کنیم. فرمود: ای یهودی! پرس از هرچه در خاطر گذرد. گفت: از پروردگارت می پرسم که از چه زمانی بوده است؟ فرمود: بدون پدید آمدن و بدون چگونگی بوده است. بدون کمیت و کیفیت زمانی، همیشگی است. چیزی بیش از او نبوده و او پیش از پیش بوده بی آنکه پیشی باشد و پیش از هر پیش خواهد بود. او پایان و انتهای ندارد. پایان از او بریده شده و او پایان هر پایان است. رأس الجالوت گفت: بیاید برویم که او از آنچه درباره اش گویند، دانشمندتر است.

ص: ۱۹۹

[۲۳۹]۵- و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبي الحسن الموصلي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

جاء حبر من الأحبار إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين! متى كان ربك؟ فقال له: ثكلتك أمك و متى لم يكن؟ حتى يقال: متى كان؟ كان ربي قبل قبل بلا قبل و بعد البعد بلا بعد و لا غايه و لا منتهى لغايته، انقطعت الغايات عنده فهو منتهى كل غايه، فقال: يا أمير المؤمنين أفنبي أنت؟ فقال: ويلك إنما أنا عبد من عبید محمد صلى الله عليه و آله و سلم. و روی أنه سئل عليه السلام: أين كان ربنا قبل أن يخلق سماء و أرضاً؟ فقال عليه السلام: أين سؤال عن مكان! و كان الله و لا مكان.

[۲۴۰]۶- علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن عمرو بن عثمان، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن سماعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رأس الجالوت لليهود: إن المسلمين يزعمون أن علينا من أجل الناس و أعلمهم اذهبوا بنا إليه لعلنا أسأله عن مسأله و أخطئه فيها فأتاه فقال: يا أمير المؤمنين! إنني أريد أن أسألك عن مسأله قال: سل عما شئت، قال يا أمير المؤمنين متى كان ربنا قال له: يا

یهودیّ إنّما یقال: متی کان، لمن لم یکن، فکان متی کان، هو کائن بلا کینوتیه کائن، کان بلا کیف یكون، بلی یا یهودیّ ثمّ بلی یا یهودیّ کیف یكون له قبل؟! هو قبل القبل بلا غایه و لا منتهی غایه و لا غایه إلیها انقطعت الغایات عنده، هو غایه کلّ غایه فقال: أشهد أنّ دینک الحقّ و أنّ ما خالفه باطل.

[۲۴۱]۷-علی بن محمد رفعه، عن زراره قال:

قلت لأبی جعفر علیه السّلام: أکان الله و لا شیء؟ قال نعم کان و لا شیء قلت: فأین کان یكون؟ قال: و کان متکئا فاستوی جالسا و قال: أحلت یا زراره و سألت

ص: ۲۰۰

[۲۳۹]۵-امام صادق علیه السّلام فرمود: یکی از دانشمندان یهود نزد امیر المومنین علیه السّلام آمد. گفت: ای امیر مؤمنان، پروردگارت از چه زمانی بوده است؟ فرمود: مادرت به عزایت نشیند، خدا چه زمانی نبوده تا گفته شود از چه زمانی بوده است؟ فرمود: پروردگارم بدون پیشی، پیش از هر پیش بوده و بدون بعدی، پس از هر بعدی خواهد بود. برای پایانش، پایان و نهایی نیست. پایان ها نزد او قطع شوند؛ پس او نهایت هر پایان است. گفت: ای امیر مؤمنان، تو پیغمبری؟ فرمود: وای بر تو! من بنده ای از بندگان محمد صلی الله علیه و آله و سلّم هستم. روایت شده که از آن حضرت پرسیدند: پروردگار ما پیش از آنکه آسمان و زمینی آفریند، کجا بود؟ فرمود: «کجا» پرسش از مکان است و خدا بوده و مکان هنوز وجود نیافته بود.

[۲۳۹]۶-امام صادق علیه السّلام فرمود: رأس الجالوت به یهود گفت: مسلمانان می پندارند علی در بحث و جدل از همه مردم توانا و داناتر است. اینک مرا نزد او ببرید تا شاید بتوانم سؤالی از او بپرسم و لغزش و خطای او را به اثبات رسانم.

خدمت حضرت آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، می خواهم از شما مسأله ای بپرسم. فرمود: هرچه خواهی پرس. گفت: ای امیر مؤمنان، پروردگارمان از کی بوده است؟ فرمود: ای یهودی! «از کی بوده» را به کسی گویند که زمانی نبوده است، پس، از کی بوده آنجا درست است؛ ولی خدا موجود بوده بی بودنی که حادث باشد و می باشد بدون هیچ چگونگی. آری ای یهودی! باز هم آری ای یهودی! چگونه برای او پیشی باشد در صورتی که او پیش از پیش است بدون پایان و پایانش بی پایان است. پایان به او نرسد و پایان ها نزد او منقطع شوند و او پایان بخش هر پایان است. یهودی گفت: گواهی دهم که دین تو حقّ است و آنچه مخالف آن است، باطل است.

[۲۴۰]۷-زراره گوید: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: آیا خدا بوده و چیزی نبوده است؟ فرمود: آری، خدا بوده و چیزی نبوده است. گفتم: پس کجا بوده است؟ حضرت تکیه کرده بود که راست نشست و فرمود: ای زراره! سخن ناشدنی بر زبان راندی، چون از مکان پرسیدی، آن گاه که مکانی نبود.

ص: ۲۰۱

عن المكان إذ لا مکان.

[۲۴۱]۸-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن الولید، عن ابن ابی نصر، عن ابی الحسن الموصلی، عن ابی عبد الله عليه السلام قال:

أتی خبر من الأخبار أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين! متى كان ربك؟ قال: ويلك إنما يقال: متى كان لما لم يكن فأمراً ما كان فلا- يقال؛ متى كان، كان قبل القبل بلا قبل و بعد البعد بلا بعد و لا منتهى غايه لتنتهي غايته، فقال له: أنبي أنت؟ فقال: لأمك الهبل إنما أنا عبد من عبيد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم.

باب النسبه [۲۴۲]۱-أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن أبى أيوب، عن محمد بن مسلم، عن أبى عبد الله عليه السلام قال:

□
إن اليهود سألو رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقالوا: انسب لنا ربك فلبث ثلاثاً لا يجيبهم ثم نزلت قل هو الله أحد إلى آخرها.

و رواه محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبى أيوب.

[۲۴۳]۲-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن حماد بن عمرو النصيبى، عن أبى عبد الله عليه السلام قال:

□
سألت أبا عبد الله عن قل هو الله أحد فقال عليه السلام: نسبه الله إلى خلقه، أحدا صمداً أزلياً صمدياً لا ظل له يمسكه و هو يمسك الأشياء بأظلتها، عارف بالمجهول، معروف عند كل جاهل، فردانياً؛ لا خلقه فيه و لا هو فى خلقه، غير محسوس و لا محسوس، لا تدركه الأبصار، علا فقرب و دنا فبعد و عصى فغفر و أطيع فشكر؛ لا تحويه أرضه و لا تقله سماواته، حامل الأشياء بقدرته،

ص: ۲۰۲

[۲۴۱]۸-امام صادق عليه السلام فرمود: یکی از دانشمندان یهود نزد امیر مؤمنان آمد و گفت: ای امیر مؤمنان پروردگارت از چه زمانی بوده است؟ فرمود: وای بر تو! از چه زمانی بوده را به چیزی گویند که زمانی نبوده است؛ ولی به آنچه بوده نگویند از کی بوده است. او بدون پیشی، پیش از هر پیش است و بدون بعدی، پس از هر بعدی است و پایانش انتها ندارد تا پایانش به انتها رسد. عرض کرد: تو پیغمبری؟ فرمود: مادرت به مرگت نشیند. همانا من بنده ای از بندگان رسول خدا هستم.

بابی درباره (بی نیازی خدا از داشتن خویشان)

[۲۴۲]۱-امام صادق عليه السلام فرمود: یهود از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم پرسیدند نسب پروردگارت را برای ما بیان کن. حضرت سه روز درنگ کرد و پاسخشان نداد؛ پس سوره «قل هو الله أحد» نازل شد.

□
[۲۴۳]۲-حماد نصیبی گوید: از امام صادق عليه السلام درباره «قل هو الله أحد» پرسیدم.

فرمود: نسبت خدا به آفریده اش است. خدا یکتا است، بی نیاز است؛ همیشگی است؛ آفریده ها به او نیازمندند، برای او سایه ای نباشد که نگاهش دارد و او همه چیز را با دست آویزشان نگه دارد. مجهول را شناسد و نزد هر نادانی، شناخته شده است و یکتاست که نه آفریده اش در او و نه او در آفریده اش باشد و محسوس نیست و به لمس درنیاید. دیدگان او را درنیابند و بالااست تا آنجا که نزدیک است و نزدیک است تا آنجا که دور است. نافرمانی شود و بیامرزد و اطاعت شود و پاداش دهد و زمین اش او را فرانگیرد و آسمان هایش حامل او نگردند و او با توانش همه چیز

ص: ۲۰۳

دیمومی ازلّی لا- ینسی و لا- یلهو و لا- یغلط و لا- یلعب و لا لإرادته فصل و فصله جزاء و أمره واقع، لم یلد فیورث و لم یولد فیشارک و لم یکن له کفوا أحد.

[۲۴۴]۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حمید قال:

قال: سئل علی بن الحسین علیهما السلام عن التوحید فقال: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مَتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ: وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ.

[۲۴۵]۴- محمد بن أبی عبد الله رفعه، عن عبد العزيز بن المهتدي قال:

سألت الرضا عليه السلام عن التوحيد فقال: كل من قرأ: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَآمَنَ بِهَا فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ؛ قلت كيف يقرأها؟ قال: كما يقرأها الناس و زاد فيه كذلك الله ربّي، كذلك الله ربّي.

باب التّهي عن الكلام في الكيفيّة [۲۴۶]۱- محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب، عن أبي بصير قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: تكلموا في خلق الله و لا تتكلموا في الله فإنّ الكلام في الله لا يزداد صاحبه إلاّ تحييراً.

و في روايه أخرى عن حريز: تكلموا في كلّ شيء و لا تتكلموا في ذات الله.

[۲۴۷]۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي عمير، عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن سليمان بن خالد قال:

ص: ۲۰۴

را برداشته و بی پایان و بی آغاز است و فراموش و بیهوده گری نکنند. غلط نرود و بازی نکنند. برای خواستش منعی نیست و داوریش، پاداش و فرمانش شدنی است. فرزند ندارد تا ارثش برند و زاییده نشد تا شریکش باشند و هیچ کس همتای او نیست.

[۲۴۴]۳- از امام زین العابدین درباره توحید پرسش شد، فرمود: همانا خداوند شکوهمند می دانست که در پایان روزگار،

گروههایی ژرف اندیش خواهند آمد، از این رو «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیاتی از سوره حدید تا «هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» را فرفرستاد و اگر کسی سخنی بیرون از آن را قصد کند هلاک خواهد شد. [استاد مطهری می فرماید: «نظریات دقیق فلسفی و عرفانی ثابت کرده است که آیات «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیات اول سوره حدید، قلمه نهایی توحید و معرفت است» (ر. ک: مجموعه آثار مطهری ۶/۸۸۳). ملا صدرا نیز مطالبی مهمی درباره این حدیث فرموده است (ر. ک: شرح اصول کافی ملا صدرا ص ۲۵۱ چاپ رحلی].

[۲۴۵]۴- عبد العزیز گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره توحید پرسیدم، فرمود: هر که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته است. گفتم: چگونه آن را بخواند؟ فرمود: همان طور که مردم می خوانند و حضرت (این جمله را) افزود: پروردگارم چنین است، پروردگارم چنین است (افزودن جمله «كذلك الله ربِّي» پس از پایان سوره مستحب است).

بابی درباره نهی از سخن گفتن در چگونگی

[۲۴۶]۱- امام باقر علیه السلام فرمود: درباره آفریدگان خدا سخن گوید و درباره خدا سخن نگوید؛ زیرا سخن راجع به خدا، برای گوینده جز سرگردانی چیزی نیفزاید. در روایت دیگری از حریر آمده است: درباره هر چیزی سخن رانید ولی درباره ذات خداوند لب فروبندید.

[۲۴۷]۲- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزتمند فرماید: «و همانا پایان کار به

ص: ۲۰۵

قال أبو عبد الله عليه السلام: إن الله عز وجل يقول: وَ أَنْ إِلِي رَبِّكَ الْمُتْتَهَى فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامَ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا.

[۲۴۸]۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا محمد إن الناس لا يزال بهم المنطق حتى يتكلموا في الله فإذا سمعتم ذلك فقولوا: لا إله إلا الله الواحد الذي ليس كمثلته شيء.

[۲۴۹]۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن حمران، عن أبي عبيد
الحذاء قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: يا زياد! إياك و الخصومات فإنها تورث الشك و تهبط العمل و تردى صاحبها و عسى أن يتكلم بالشئ فلا يغفر له إنه كان فيما مضى قوم تركوا علم ما و كلوا به و طلبوا علم ما كفوه حتى انتهى كلامهم إلى الله فتحيروا حتى إن كان الرجل ليدعى من بين يديه فيجيب من خلفه و يدعى من خلفه فيجيب من بين يديه. و في رواية أخرى: حتى تاهوا في الأرض.

[۲۵۰]۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابه، عن الحسين بن الميثاق، عن أبيه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من نظر في الله كيف هو هلك.

[۲۵۱] ۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن زرارة بن أعين، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن ملكا عظيم الشأن كان في مجلس له فتناول الرب تبارك و تعالی ففقد فما يدري أين هو.

[۲۵۲] ۷- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن

ص: ۲۰۶

سوی پروردگار توست (سورة نجم، آیه ۴۲)؛ «؛ وقتی سخن به خدا رسید، باز ایستید.

[۲۴۸] ۳- امام صادق علیه السلام به محمد مسلم فرمود: ای محمد! مردم همواره از هر دری سخن گویند تا آنجا که درباره (ذات) خدا هم به سخن پردازند؛ پس وقتی آن را شنیدید، بگویید: شایسته پرستش جز خدای یکتای بی مانند نیست.

[۲۴۹] ۴- امام باقر علیه السلام به زیاد فرمود: ای زیاد! مبادا به گفتگوهای خصم آمیزپردازی که زمینه شک را فراهم آورد و عمل را تباه سازد و صاحبش را هلاک کند و ممکن است (در آن میان) کسی سخنی بر زبان راند که آمرزیده نشود. همانا در زمان گذشته، مردمی دانشی که واگذارشان شده بود، وارهانند و در جست و جوی دانشی که از آن نهی شده بودند، برآمدند تا آنجا که سخنان به خدا رسید پس سردرگم شدند و (کارشان در این سرگشتگی) به جایی رسید که وقتی مردی را از پیش رو صدا می زدند، او به پشت سرش پاسخ می داد و از پشت سرش صدا می کردند به پیش رو پاسخ می گفت!

در روایت دیگری آمده است؛ تا آنجا که در زمین به سرگشتگی گرفتار شدند

[۲۵۰] ۵- امام صادق علیه السلام فرمود: هر که درباره خدا اندیشه کند که او چگونه است، هلاک گردد.

[۲۵۱] ۶- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا پادشاه قدرتمندی در محفل خود نسبت به پروردگار سخن ناروا گفت. پس از آن گم گشت و دانسته نشد کجا رفت.

[۲۵۲] ۷- امام باقر علیه السلام فرمود: از اندیشیدن درباره خدا پرهیزید؛ ولی اگر

ص: ۲۰۷

عبد الحمید، عن العلاء بن رزین، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إياكم و التّفكّر فی الله و لكن إذا أردتم أن تنظروا إلى عظمته فانظروا إلى عظیم خلقه.

[۲۵۳] ۸- محمد بن أبي عبد الله رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا ابن آدم! لو أكل قلبك طائر لم يشبعه، و بصرك لو وضع عليه خرق إبره لغطاه تريد أن تعرف بهما ملكوت السماوات و الأرض؟ إن كنت صادقاً فهذه الشمس خلق من خلق الله فإن قدرت أن تملأ عينيك منها فهو كما تقول.

[۲۵۴] ۹- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن علي، عن يعقوب بن يعقوب، عن بعض أصحابنا، عن عبد الأعلى مولى آل سام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن يهودياً يقال له: سبخت جاء إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال: يا رسول الله!

جئت أسألك عن ربك، فإن أنت أحببتي عمياً أسألك عنه و إلا رجعت قال: سل عما شئت، قال أين ربك قال هو في كل مكان و ليس في شيء من المكان المحدود، قال: و كيف هو؟ قال: و كيف أصف ربك بالكيف و الكيف مخلوق و الله لا يوصف بخلقه، قال فمن أين يعلم أنك نبي الله؟ قال: فما بقي حوله حجر و لا غير ذلك إلا تكلم بلسان عربي مبين: يا سبخت إن رسول الله فقال سبخت: ما رأيت كالسيوم أمراً أبين من هذا ثم قال: أشهد أن لا إله إلا الله و أنك رسول الله.

[۲۵۵] ۱۰- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن يحيى الخثعمي، عن عبد الرحمن بن عتيك القصير قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن شيء من الصفه فرجع يده إلى السماء ثم قال: تعالي الجبار، تعالي الجبار، من تعاطى ما ثم هلك.

ص: ۲۰۸

خواستید در عظمتش بیندیشید، به عظمت آفریدگان او نظر کنید.

[۲۵۳] ۸- امام ششم فرمود: ای پسر آدم! اگر دل تو را پرنده ای بخورد، سیرش نکند و اگر بر چشمت، سوراخ سوزنی نهند آن را بپوشان، (با این حال) تو می خواهی با این دو (عضو کوچک) سلطنت آسمان ها و زمین را بشناسی؟ اگر راست می گویی، آن خورشید آفریده ای از آفریدگان خداست؛ اگر توانستی چشمت را به آن بدوزی، چنان است که تو می گویی.

[۲۵۴] ۹- و فرمود: یک یهودی که نامش «سبخت» یا «سبخت» بود خدمت رسول خدا آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، آمده ام درباره پروردگارت از تو بپرسم. اگر پاسخ پرسش مرا دادی، می پذیرم و گرنه برمی گردم. فرمود: هرچه خواهی بپرس. گفت: پروردگارت در کجاست؟ فرمود: آن در همه جا است و در جای محدودی نیست. گفت: او چگونه است؟ فرمود: چگونه پروردگارم را با چگونگی توصیف کنم در حالی که چگونگی، آفریده شده است و خداوند با آفریده اش به وصف نیاید. گفت: از کجا بدانیم تو پیغمبر خدایی؟ وقتی این را گفت هر سنگ و چیز دیگری که در اطرافش بود با لغت عربی گویا گفتند ای سبخت! او فرستاده خداست. سبخت گفت: تا امروز مطلبی روشن تر از این ندیده ام؛ سپس گفت: گواهی دهم که سزاوار عبادتی جز خدا نیست و تو فرستاده خدایی.

[۲۵۵] ۱۰- عبد الرحمن بن عتيك گوید: درباره صفت خدا از امام باقر عليه السلام پرسیدم. حضرت دستش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خدای مقتدر، والا است. خدای مقتدر، والا است. هر که به آنچه در آنجاست دست درازی کند، هلاک

باب فی إبطال الرؤیه [۲۵۶]۱- محمد بن أبی عبد الله، عن علی بن أبی القاسم، عن یعقوب بن إسحاق قال:

کتبت إلى أبی محمد علیه السلام أسأله كيف یعبد العبد ربّه و هو لا یراه؟ فوقع علیه السلام:

یا أبا یوسف! جلّ سیدی و مولای و المنعم علی و علی آبائی أن یرى، قال: و سألته: هل رأى رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم ربّه؟ فوقع علیه السلام: إنّ الله تبارک و تعالی أرى رسوله بقلبه من نور عظمته ما أحبّ.

[۲۵۷]۲- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى قال:

سألنى أبو قرّه المحدث أن أدخله على أبی الحسن الرضا علیه السلام فاستأذنته فى ذلك فأذن لى فدخل علیه فسأله عن الحلال و الحرام و الأحكام حتّى بلغ سؤاله إلى التوحيد فقال أبو قرّه: إنا روينا أنّ الله قسم الرؤیه و الكلام بين نبين فقسم الكلام لموسى و لمحمد الرؤیه، فقال أبو الحسن علیه السلام فمن المبالغ عن الله إلى الثقلين من الجنّ و الإنس؟ «لا- تُدرِكُهُ الأَبْصَارُ. وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا. وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» أليس محمد قال: بلى؟ قال: كيف یجىء رجل إلى الخلق جميعا فیخبرهم أنّه جاء من عند الله و أنّه يدعوهم إلى الله بأمر الله فيقول:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ

وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» ثمّ يقول: أنا رأيت به عيني و أحطت به علما و هو على صورته البشرى؟! أما تستحون؟ ما قدرت الزنادقه أن ترميه بهذا أن يكون يأتي من عند الله بشيء ثمّ يأتي بخلافه من وجه آخر قال أبو قرّه: فإنه يقول: «وَ لَقَدْ رَأَى نَزْلَهُ أُخْرَى» فقال أبو الحسن علیه السلام: إنّ بعد هذه الآيه ما يدلّ على ما رأى حيث قال: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ

بابی درباره ابطال دین خدا

[۲۵۶]۱- یعقوب بن اسحاق گوید: پرسشی به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم که چگونه بنده پروردگارش را پرستد در صورتی که او را نمی تواند ببیند؟ آن حضرت نوشت: ای ابو یوسف! سرور و مولا- و ولی نعمت من و پدرانم، والاتر از آن است که دیدگان او را ببیند. گوید: از آن حضرت پرسیدم: آیا پیغمبر صلّى الله علیه و آله و سلّم پروردگارش را دیده است؟ در پاسخ نوشت: همانا خداوند خجسته و فرازمند از نور عظمت خود آنچه دوست داشت بر دل پیامبرش ارایه فرمود.

[۲۵۷]۲- صفوان بن يحيى گوید: ابو قرّه محدث از من خواست که او را به محضر امام رضا علیه السلام ببرم. از آن حضرت اجازه ملاقات خواستم. به من اجازه داد. ابو قرّه به محضرش شرفیاب شد و از حلال و حرام و احکام دین پرسش کرد تا آنکه پرسش به توحید کشانده شد و عرض کرد: برای ما روایت کرده اند که خداوند، (توفیق) دیدار و هم سخنی خویش را میان

قسمت هم سخنی را نصیب موسی و دیدار را نصیب محمد کرد. حضرت فرمود:

پس آنکه از طرف خدا به جنّ و انس رسانید که «دیده ها او را درک نکنند» (انعام، آیه ۱۰۳)، «دانش آفریدگان او را فرانگیرد» (نجم، آیه ۱۱)، و «و چیزی مانند او نیست» (نجم، آیه ۱۸)، چه کسی بود؟ مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبود؟ گفت: آری. فرمود: چگونه ممکن است مردی به سوی تمام آفریدگان آید و به آنها بگوید که از طرف خدا آمده است و آنها را به فرمان خدا، به سوی خدا خواند و بگوید: «دیده ها او را درک نکنند»، «و دانش آفریدگان او را فرانگیرد» و «و چیزی مانند او نیست»؛ سپس (همین مرد) بگوید: من با چشم خدا را دیدم و بر او احاطه علمی یافتم و او به شکل انسان است؟ [از این سخنان بی اساس] خجالت نمی کشید؟ زندیق ها نتوانستند چنین نسبتی به او بدهند که او چیزی از طرف خدا آورد و سپس از راه دیگر، خلاف آن را گوید [و حرف خود را نقض نماید]. ابو قرّه گفت: خداوند خود فرماید: «قطعا بار دیگری هم او را دیده است» (نجم، آیه ۱۳). حضرت ابو الحسن علیه السلام فرمود: همانا بعد از این آیه، آیه ای دلالت دارد بر آنچه پیامبر، دیده است؛ آنجا که فرماید: «دل آنچه را دیده، دروغ نشمرد»؛ (نجم، آیه ۱۱)؛

ص: ۲۱۱

مَا رَأَى يَقُولُ: مَا كَذَبَ فُؤَادَ مُحَمَّدٍ مَا رَأَتْ عَيْنَاهُ، ثُمَّ أَخْبَرَ بِمَا رَأَى فَقَالَ: «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» فَأَيَاتِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» فَإِذَا رَأَتْهُ الْأَبْصَارُ فَقَدْ أَحَاطَتْ بِهِ الْعِلْمُ وَ وَقَعَتِ الْمَعْرِفَةُ، فَقَالَ أَبُو قَرَّةَ:

فتكذب بالروايات؟ فقال أبو الحسن عليه السلام: إذا كانت الروايات مخالفه للقرآن كذبتها و ما أجمع المسلمون عليه أنه لا يحاط به علما و لا تُدرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

[۲۵۸]۳- أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن سيف، عن محمد بن عبيد قال:

كتبت إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام أسأله عن الرؤيه و ما ترويه العامه و الخاصه و سألته أن يشرح لي ذلك، فكتب بخطه: اتفق الجميع لا تمنع بينهم أن المعرفة من جهة الرؤيه ضروره فإذا جاز أن يرى الله بالعين وقعت المعرفة ضروره ثم لم تخل تلك المعرفة من أن تكون إيماناً أو ليست بإيمان فإن كانت تلك المعرفة من جهة الرؤيه إيماناً فالمعرفة التي في دار الدنيا من جهة الاكتساب ليست بإيمان لأنها ضده، فلا يكون في الدنيا مؤمن لأنهم لم يروا الله عز ذكره و إن لم تكن تلك المعرفة التي من جهة الرؤيه إيماناً لم تخل هذه المعرفة التي من جهة الاكتساب أن تزول و لا تزول في المعاد فهذا دليل على أن الله عز و جل لا يرى بالعين إذ العين تؤدي إلى ما وصفناه.

[۲۵۹]۴- و عنه، عن أحمد بن إسحاق قال:

كتبت إلى أبي الحسن الثالث أسأله عن الرؤيه و ما اختلف فيه الناس فكتب: لا تجوز الرؤيه ما لم يكن بين الرائي و المرئي هواء [لم] ينفذه البصر

فإذا انقطع الهواء عن الرائي والمرئي لم تصح الرؤيه و كان في ذلك

ص: ۲۱۲

یعنی دل محمد آنچه را دیده، دروغ ندانست، سپس خدا آنچه را محمد دیده خبر دهد و فرماید: «پیغمبر از آیات بسیار بزرگ پروردگارش دید» (نجم، آیه ۱۸) و آیه های خداوند، جز خداست و باز خدا فرماید: «دانش آفریدگان او را فرانگیرد» در حالی که اگر دیدگان او را ببینند، دانششان او را فراگرفته و شناختن حاصل شده است.

ابو قزّه گفت: پس روایات را تکذیب می کنید؟ فرمود: هرگاه روایات مخالف قرآن باشند، دروغشان می شمارم و آنچه مسلمانان بر آن اتفاق دارند، این است که بر او احاطه علمی نیابند و دیدگان او را در نیابند و چیزی مانند او نباشد.

[۲۵۸]۳- محمد عبید گوید: به حضرت رضا علیه السلام نامه نوشتم درباره دیدن خدا و آنچه عامه و خاصه روایت کرده اند، پرسیدم و خواستم که آن را برایم شرح دهد. حضرت (در پاسخ) با خط خود نوشت: همه اتفاق دارند و میان آنها اختلافی نیست که شناختن از راه دیدن ضروری است؛ پس اگر درست باشد که خدا (با چشم) دیده شود، به طور قطع شناختن او تحقق یابد. آن گاه این شناختن، از دو حال خارج نیست یا ایمان است یا ایمان نیست. اگر این شناسایی از راه دیدن، ایمان به شمار آید، پس شناسایی در دنیا از راه کسب دلیل است، ایمان به شمار نیاید؛ زیرا این شناخت، ضد آن است؛ پس باید در دنیا مؤمنی نباشد، چرا که ایشان خدا را که یاد او دوست داشتنی است ندیده اند و اگر شناخت از راه دیدن، ایمان به شمار نیاید؛ شناسایی از راه کسب دلیل، بیرون از آن نیست که یا در آخرت نابود شود یا نابود نشود، پس این دلیل است بر اینکه خداوند شکوهمند با چشم دیده نشود؛ چون دیدن با چشم به آنچه بیان کردیم می انجامد.

[۲۵۹]۴- احمد اسحاق گوید: به امام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشتم و از دیدن خدا و اختلاف مردم در آن پرسیدم. حضرت نوشت: تا وقتی که بین بیننده و دیده شده هوایی نباشد که در آن نفوذ کند، دیدن صورت نپذیرد.

اگر چنین هوایی از میان بیننده و دیده (هدف) از بین رود، دیدن درست نشود و در صورت درستی هم، مانند شدن بیننده با هدف روی می دهد؛

ص: ۲۱۳

الاشتباه، لأن الرائي متى ساوى المرئي فى السبب الموجب بينهما فى الرؤيه وجب الاشتباه و كان ذلك التشبيه لأن الأسباب لا بد من اتصالها بالمسببات.

[۲۶۰]۵- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن علي بن معبد، عن عبد الله بن سنان، عن أبيه قال:

حضرت ابا جعفر عليه السلام فدخل عليه رجل من الخوارج فقال له يا ابا جعفر! أى شىء تعبد؟ قال: الله تعالى، قال: رأيتة؟ قال: بل لم تره العيون بمشاهده الأبصار و لكن رأته القلوب بحقائق الإيمان، لا يعرف بالقياس و لا يدرك بالحواس و لا يشبه بالناس؛ موصوف بالآيات، معروف بالعلامات، لا يجور فى حكمه، ذلك الله، لا إله إلا هو، قال: فخرج الرجل و هو يقول: الله

[۲۶۱]۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبي الحسن الموصلي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

جاء خبر إلى أمير المؤمنين صلوات الله عليه فقال: يا أمير المؤمنين! هل رأيت ربيك حين عبدته؟ قال: فقال: ويلك ما كنت أعبد رباً لم أره، قال: وكيف رأيت؟ قال: ويلك لا تدركه العيون في مشاهدته الأبصار و لكن رأته القلوب بحقائق الإيمان!

[۲۶۲]۷-أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن عاصم بن حميد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ذاكرت أبا عبد الله عليه السلام فيما يروون من الرؤيه، فقال: الشمس جزء من سبعين جزءاً من نور الكرسي و الكرسي جزء من سبعين جزءاً من نور العرش

و العرش جزء من سبعين جزءاً من نور الحجاب و الحجاب جزء من سبعين

ص: ۲۱۴

زیرا وقتی بیننده برابر هدف قرار گرفت از نظر شرط دیدن میان آنها تشبیه صورت گیرد و این همان تشبیه ممتنع است؛ چرا که اتصال بین اسباب و مسبب ها حتمی است.

[۲۶۰]۵-عبد الله سنان گوید: نزد امام باقر علیه السلام بودم که مردی از خوارج خدمت حضرت رسید و عرض کرد: ای ابو جعفر، چه چیز را می پرستی؟ فرمود: خداوند فرازند را می پرستم. گفت: او را دیده ای؟ فرمود: دیدگان او را با بینایی چشم نبینند ولی دل ها او را با حقیقت ایمان دیده اند. با سنجش شناخته نگردد و با حواس درک نشود و با مردم مانند نیست. با آیه هایش توصیف شده و با نشانه ها شناخته شده است. در داوریش ستم روا ندارد. او خدا است و شایسته پرستشی جز او نیست. مرد بیرون رفت در حالی که می گفت: خدا بهتر می داند رسالت خویش را کجا قرار دهد.

[۲۶۱]۶-امام صادق علیه السلام فرمود: دانشمندی یهودی خدمت امیر مؤمنان -درود خدا بر او باد- رسید و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، هنگام پرستش، پروردگارت را دیده ای؟ فرمود: وای بر تو! من آنچنان نمی باشم که پروردگاری را که ندیده ام پرستش نمایم. پرسنده گفت: چگونه او را دیده ای؟ فرمود: وای بر تو! دیدگان او را با مشاهده نمی بینند ولی دل ها به حقایق ایمان او را می بینند.

[۲۶۲]۷-عاصم حمید گوید: با حضرت صادق علیه السلام پیرامون آنچه راجع به دیدن خدا روایت کنند مذاکره می کردم. حضرت فرمود: خورشید، یک هفتادم نور کرسی و کرسی، یک هفتادم نور عرش و عرش، یک هفتادم نور حجاب و حجاب،

ص: ۲۱۵

جزءاً من نور السّتر فإن كانوا صادقين فليملئوا أعينهم من الشّمس ليس دونها سحاب.

[۲۶۳] ۸- محمّد بن يحيى و غيره، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن أبي نصر، عن أبي الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلم: لما أسرى بي إلى السّماء بلغ بي جبرئيل مكاناً لم يطأه قطّ جبرئيل فكشف له فأراه الله من نور عظمته ما أحبّ.

في قوله تعالى: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ.

[۲۶۴] ۹- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن أبي نجران، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قوله لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ قال:

إحاطه الوهم، ألا ترى إلى قوله قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ لَيْسَ يَعْنِي بَصَرَ الْعْيُونِ «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ» لَيْسَ يَعْنِي مِنَ الْبَصْرِ بَعِينَهُ «وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» لَيْسَ يَعْنِي عَمَى الْعْيُونِ إِنَّمَا عَنَى إِحَاطَةَ الْوَهْمِ كَمَا يَقَالُ: فَلَانٌ بِصِيرٍ بِالشَّعْرِ وَ فَلَانٌ بِصِيرٍ بِالْفَقْهِ وَ فَلَانٌ بِصِيرٍ بِالذَّرَاهِمِ وَ فَلَانٌ بِصِيرٍ بِالثِّيَابِ، اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَرَى بِالْعَيْنِ.

[۲۶۵] ۱۰- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن أبي هاشم الجعفرى، عن أبي الحسن الرّضا عليه السّلام قال:

سألته عن الله هل يوصف؟ فقال: أ ما تقرأ القرآن؟ قلت: بلى. قال: أ ما تقرأ قوله تعالى: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ؟ قلت: بلى، قال:

فتعرفون الأبصار؟ قلت: بلى، قال: ما هي؟ قلت: أبصار العيون، فقال: إن أوهام القلوب أكبر من أبصار العيون فهو لا تدركه الأوهام و هو يدرك الأوهام.

[۲۶۶] ۱۱- محمّد بن أبي عبد الله، عمّن ذكره، عن محمّد بن عيسى، عن

ص: ۲۱۶

يك هفتادم نور ستر است. اگر آنها راستگویند، چشم خود را به همین خورشید هنگامی که در برابر نباشد بدوزند!

[۲۶۳] ۸- حضرت رضا عليه السّلام فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه وآله و سلم می فرمود: وقتی مرا به آسمان بردند، جبرئیل مرا به جایی رسانید که خودش هیچ گاه به آنجا گام نهاده بود. سپس از پیش دیده پیامبر پرده برداشته شد و خداوند از نور عظمت خویش به آن حضرت آنچه دوست داشت، ارائه فرمود. (همان طور که) در این آیه فرمود: «دیدگان او را در نیابند؛ ولی او دیدگان را دریابد» (انعام، آیه ۱۰۳).

[۲۶۴] ۹- عبد الله سنان گوید: امام صادق عليه السّلام درباره آیه «دیدگان او را در نیابند» فرمود: مقصود احاطه وهم و عقل است مگر نمی بینی که خدا می فرماید:

«از پروردگارتان بصیرت ها سوی شما آمد» (انعام، آیه ۱۰۴) که مقصود بینایی با چشم نیست (و نیز) فرماید: «هر که بینا شد به سود خودش باشد» (انعام، آیه ۱۰۴) که مقصود بینایی با چشم نیست. (سپس فرماید:) «هر که کور گشت به زیان خودش باشد» (انعام، آیه ۱۰۴) به معنای کوری چشم نیست، بلکه مقصود احاطه وهم و عقل است؛ چنان که می گویند: فلانی به شعر، فلانی به فقه، فلانی به سکه پول و فلانی به لباس بینا است و خداوند برتر از آن است که با چشم دیده شود.

[۲۶۵] ۱۰- ابو هاشم جعفری گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: می توان خدا را توصیف کرد؟ فرمود: مگر قرآن نمی خوانی؟ گفتم: البته می خوانم. فرمود:

مگر سخن خدای فرازند را نخوانده ای (که فرمود:) «دیدگان او را در نیابند ولی او دیدگان را دریابد»؟ گفتم: البته خوانده ام. فرمود: می دانید ابصار چیست؟ گفتم:

آری. فرمود: چیست؟ گفتم: دیدن با چشم ها. فرمود: وهم ها که در دلها پدید می آید از بینایی چشم ها بیشتر است. خیالها او را در نیابند و او خیالها را دریابد.

[۲۶۶] ۱۱- ابو هاشم گوید: از حضرت جواد علیه السلام درباره آیه «دیدگان او را در نیابند

ص: ۲۱۷

داود بن القاسم ابی هاشم الجعفری قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: لا تُدرِكُهُ الأبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأبْصَارَ؟ فقال: يا أبا هاشم! أوهام القلوب أدق من أبصار العيون، أنت قد تدرِك بوهمك التّيند و الهند و البلدان التي لم تدخلها و لا تدرِكها ببصرك و أوهام القلوب لا تدرِكه فكيف أبصار العيون؟!

[۲۶۷] ۱۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن بعض أصحابه، عن هشام بن الحكم قال:

الأشياء [كلها] لا تدرِك إلا بأمرين: بالحواس و القلب؛ و الحواس إدراكها على ثلاثة معان: إدراكا بالمداخله و إدراكا بالمماسه و إدراكا بلا- مداخله و لا مماسه، فأما الإدراك العذی بالمداخله فالأصوات و المشامّ و الطعوم و أمّا الإدراك بالمماسه فمعرفة الأشكال من التّربيع و التّثلث و معرفة اللّين و الخشن و الحرّ و البرد و أمّا الإدراك بلا مماسه و لا مداخله فالبصر فأنّه يدرِك الأشياء بلا مماسه و لا مداخله في حيز غيره و لا في حيزه و إدراك البصر له سبيل و سبب فسبيله الهواء و سببه الضّياء فإذا كان السبيل متّصلا بينه و بين المرئی و السبب قائم أدرك ما يلاقى من الألوان و الأشخاص فإذا حمل البصر على ما لا سبيل له فيه رجع راجعا فحكى ما وراءه كالناظر في المرآه لا- ينفذ بصره في المرآه فإذا لم يكن له سبيل رجع راجعا، يحكى ما وراءه و كذلك الناظر في الماء الصّافي يرجع راجعا فيحكى ما وراءه إذ لا سبيل له في إنفاذ بصره، فأما القلب فأنّما سلطانه على الهواء فهو يدرِك جميع ما في الهواء و يتوهمه، فإذا حمل القلب على ما ليس في الهواء، موجودا رجع راجعا فحكى ما في الهواء فلا ينبغي للعاقل أن يحمل قلبه على ما ليس موجودا في الهواء

و او دیدگان را دریابد» پرسیدم. فرمود: ای ابو هاشم! فکر و خیالی که در دلها پدید آید از بینایی چشم‌ها دقیق‌تر است؛ زیرا تو گاهی با خیال دلت، سند و هند و شهرهایی را که به آنها نرفته‌ای، درمی‌یابی ولی با چشمت در نمی‌یابی. فکر و خیالها که در دلها پدید آید خدا را نیابند چه رسد به بینایی چشم‌ها.

[۲۶۷] ۱۲- هشام حکم گوید: تمام چیزها با دو چیز دریافت شوند: حواس پنجگانه و دل. ادراک حواس بر سه قسم است: ۱- ادراک با ورود؛ ۲- ادراک با تماس؛ ۳- ادراک بدون ورود و تماس. ادراک با ورود در صداها و بوییدنی‌ها و چشیدنی‌ها است و ادراک با تماس (لمس) در شناختن شکل‌ها، مانند مربع و مثلث و نیز در شناختن نرمی و زبری و گرمی و سردی است و ادراک بدون تماس و ورود با چشم است که چیزها را بدون تماس و ورود در جانب خود و نه در جانب آنها درمی‌یابد. ادراک با چشم، راه و وسیله ویژه‌ای دارد. راهش هوا و وسیله اش روشنی است که اگر راه بین چشم و هدف متصل شد و وسیله برجا بود، چشم آنچه را در دیدش باشد، مانند رنگ‌ها و پیکرها درک می‌کند.

اگر چشم را به چیزی وادارند که راهی برایش نیست، بازگشت کند و پشت سر بیننده را نشان دهد؛ مانند کسی که در آینه نگرَد، چشمش در آینه نفوذ نکند و چون راه نفوذ ندارد، بازگشت کند و پشت سرش را نشان دهد. هم‌چنین کسی که در آب صاف بنگرد، بینایش برگرَد و پشت سرش را نشان دهد؛ زیرا راهی برای نفوذ چشمش نیست و اما دل، تسلطش به هوا (و فضای) جهان است و او آنچه را در فضا است، درک کند و به خاطر گذراند. اگر دل را به آنچه در فضا نیست وادارند، برگشت کند و آنچه در فضا است، نشان دهد؛ بنابراین برای خردمند سزاوار نیست که دلش را بر آنچه در فضا نیست وادار کند

من أمر التَّوْحِيدِ جَلَّ اللَّهُ وَ عَزَّ فَإِنَّهُ إِنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يَتَوَهَّمْ إِلَّا مَا فِي الْهَوَاءِ مَوْجُودٌ كَمَا قُلْنَا فِي أَمْرِ الْبَصْرِ تَعَالَى اللَّهُ أَنْ يَشْبَهَهُ خَلْقُهُ.

باب التَّهْيِ عَنِ الصِّفَةِ بِغَيْرِ مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ تَعَالَى [۲۶۸] ۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنِ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنِ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ عَتِيكَ الْقَصِيرِ قَالَ:

كُتِبَتْ عَلَيَّ يَدِي عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيُنٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ قَوْمًا بِالْعِرَاقِ يَصِفُونَ اللَّهَ بِالصُّورَةِ وَ بِالتَّخْطِيطِ فَإِنْ رَأَيْتَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَنْ تَكْتُبَ إِلَيَّ بِالْمَذْهَبِ الصَّيِّحِ مِنَ التَّوْحِيدِ؟ فَكُتِبَ إِلَيَّ سَأَلْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مِنْ قَبْلِكَ فَتَعَالَى اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، تَعَالَى عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ الْمَشْبُهُونَ اللَّهُ بِخَلْقِهِ الْمَفْتَرُونَ عَلَيَّ اللَّهُ، فَاعْلَمْ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّيِّحِ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ فَانْفِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى الْبَطْلَانَ وَ التَّشْبِيهِ فَلَا نَفْيَ وَ لَا تَشْبِيهِ، هُوَ اللَّهُ الثَّابِتُ الْمَوْجُودُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَ لَا تَعْدُوا الْقُرْآنَ فَتَضَلُّوا بَعْدَ الْبَيَانِ.

[۲۶۹] ۲- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ أَبِي حَمزَةَ قَالَ:

قال لى عليّ بن الحسين عليهما السّلام: يا أبا حمزه! إنّ الله لا يوصف بمحدوديّه، عظم ربّنا عن الصّفه فكيف يوصف بمحدوديّه من لا يحدّ ولا تُدرِكُه الأَبْصارُ وَهُوَ يُدرِكُ الأَبْصارَ وَهُوَ اللّطيفُ الخبير.

[۲۷۰]۳- محمّد بن أبى عبد الله، عن محمّد بن إسماعيل، عن الحسين بن الحسن، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن سعيد، عن إبراهيم بن محمّد الخزّاز

ص: ۲۲۰

و آن عبارت است از شناختن خدای شکوهمند و عزّتمند زیرا کسی که چنین کند، جز آنچه در فضاست درک نکند؛ همان طور که درباره چشم گفتیم. خداوند بزرگ تر از آن است که مانند آفریدگانش باشد.

بابی درباره نهی از توصیف خدا به جز آنچه خود توصیف کرده است

[۲۶۸]۱- عبد الرحيم عتيق گوید: به امام صادق عليه السّلام نامه نوشتم و به وسیله عبد الملك بن اعين فرستادم که: مردمی در عراق، خدا را با شکل و ترسیم وصف می کنند و خدا مرا قربانت کند، اگر صلاح می دانید، روش درست خداشناسی را برایم مرقوم فرمایید. حضرت به من چنین نوشت: خدایت رحمت کند، از خداشناسی و عقیده مردم هم عصرت پرسیدی. خدا برتر است، آن خدایی که چیزی مانندش نیست و او شنوا و بیناست. برتر است از آنچه توصیف کنند؛ توصیف کنندگانی که او را به آفریدگانش تشبیه نمایند و بر او تهمت زنند.

خدایت رحمت کند، بدان که روش درست خداشناسی آن است که قرآن درباره صفات خدای بزرگ و والا به آن نازل شده است. بطلان و تشبیه را از خدای فرازمند برکنار ساز. نه سلب (نفی خدا) و نه تشبیه [او به آفریدگانش] درست است. او خدای ثابت و موجود است. خداوند از آنچه توصیف کنندگان گویند، برتر است. از قرآن فراتر نروید که پس از توضیح حق، گمراه شوید.

[۲۶۹]۲- ابو حمزه گوید: امام چهارم عليه السّلام به من فرمود: ای ابو حمزه! همانا خداوند به هیچ محدودیتی توصیف نشود. پروردگار ما بزرگ تر از آن است که به وصف آید. چگونه به محدودیت وصف شود آنکه حدی ندارد و دیدگان آن را درنیابند و او دیدگان را دریابد و او لطیف و آگاه است.

[۲۷۰]۳- ابراهیم بن محمد خزّاز و محمد بن حسین گویند: خدمت حضرت

ص: ۲۲۱

و محمّد بن الحسين قال:

دخلنا على أبى الحسن الرضا عليه السّلام فحكينا له أنّ محمّدا صلّى الله عليه وآله و سلم رأى ربّه فى صوره الشّابّ الموقّ فى سنّ أبناء ثلاثين سنة و قلنا: إنّ هشام بن سالم و صاحب الطّاق و الميثمى يقولون: إنّه أجوف إلى السّره و البقيّه صمد فخرّ ساجدا

لله ثم قال؟ سبحانك ما عرفوك ولا وحيدوك، فمن أجل ذلك وصفوك، سبحانك لو عرفوك لوصفوك بما وصفت به نفسك، سبحانك كيف طاعتهم أنفسهم أن يشبهوك بغيرك، اللهم لا- أصفك إلا- بما وصفت به نفسك ولا أشبهك بخلقك، أنت أهل لكل خير، فلا تجعلني من القوم الظالمين! ثم التفت إلينا فقال:

ما توهمتم من شيء فتوهموا الله غيره ثم قال: نحن آل محمد النمط الأوسط الذي لا يدر كنا الغالي ولا يسبقنا التالي، يا محمد إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حين نظر إلى عظمه ربّه كان في هيئة الشاب الموفق و سنّ أبناء ثلاثين سنه، يا محمد! عظم ربّي عزّ وجلّ أن يكون في صفه المخلوقين، قال: قلت: جعلت فداك من كانت رجلاه في خضره؟ قال: ذاك محمد صلى الله عليه وآله وسلم كان إذا نظر إلى ربّه بقلبه جعله في نور مثل نور الحجب حتّى يستبين له ما في الحجب، إنّ نور الله منه أخضر ومنه أحمر ومنه أبيض ومنه غير، ذلك يا محمد ما شهد له الكتاب والسنة فنحن القائلون به.

[۲۷۱]۴-علی بن محمد و محمد بن الحسن، عن سهل بن زیاد، عن أحمد بن بشیر البرقی قال:

حدّثنی عباس بن عامر القصبانی، قال: أخبرنی هارون بن الجهم، عن أبي حمزه، عن علی بن الحسين عليهما السلام قال: قال: لو اجتمع أهل السماء والأرض أن يصفوا الله بعظمته لم يقدرُوا.

ص: ۲۲۲

رضا عليه السّلام شرفیاب شدیم و برای آن حضرت، روایتی نقل کردیم که: محمد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارش را به صورت جوان آراسته و خوش اندام سی ساله دیده است و (نیز) گفتیم: هشام بن سالم و صاحب طاق و میثمی می گوید: خداوند تا ناف، میان تهی و باقی بدن او توپیر است. حضرت برای عظمت خداوند به سجده افتاد و فرمود: تو پاک و منزّهی. تو را شناختند و یگانه ات ندانستند؛ از این رو تو را این چنین وصف نمودند. تو از هر عیب و نقص دوری. اگر تو را می شناختند آنسان که خود را وصف کرده ای وصف می کردند. تو پاک و منزّهی. چگونه به خود اجازه دادند که تو را به دیگری تشبیه کنند. بارخدا، من تو را جز به آنچه خود ستوده ای نستایم و به آفریده ات مانند نسازم. تو برای هر خیری سزاواری.

مرا از مردم ستمگر قرار نده؛ سپس به ما توجه کرد و فرمود: هرچه به خاطرتان خطور نماید خدا را جز آن دانید. بعد فرمود: ما آل محمد میانه رو هستیم (و از افراط و تفریط می پرهیزیم) آن که پیش تازد و غلو نماید به ما نرسد و آن که عقب افتد ما را در نیابد. ای محمد! هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عظمت پروردگارش نظر افکند، جوان آراسته و در سنّ سی سالگی بود. ای محمد! پروردگار بزرگ تر از آن است که در صفت آفریدگان باشد. عرض کردم: قربانت کردم، چه کسی دو پایش در سبزه زار بود؟ فرمود: او محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود که وقتی با دل به پروردگارش متوجّه شد، خدا او را نوری مانند نور حجابها قرار داد تا آنجا که آنچه در حجابها بود، برایش ظاهر گشت. همانا نور خدا، سبز و سرخ و سفید و رنگ های دیگر است. ای محمد! ما به چیزی عقیده داریم که قرآن و حدیث (سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) به آن گواهی دهد.

[۲۷۱]۴-امام سجّاد علیه السّلام فرمود: اگر اهل آسمان و زمین گرد آیند که خدا را به عظمتش توصیف کنند، از عهده اش

[۲۷۳] ۵-سهل، عن إبراهيم بن محمد الهمذاني قال:

كُتِبَ إِلَى الرَّجُلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْ مِنْ قَبْلِنَا مِنْ مَوَالِيكَ قَدْ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: جَسْمٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: صُورَةٌ، فَكُتِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَطِّهِ: سُبْحَانَ مَنْ لَا يَحَدُّ وَلَا يوصف، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، أَوْ قَالَ الْبَصِيرُ.

[۲۷۴] ۶-سهل، عن محمد بن عيسى، عن إبراهيم، عن محمد بن حكيم قال:

كُتِبَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى أَبِي: أَنَّ اللَّهَ أَعْلَى وَأَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَبْلُغَ كُنْهَ صِفَتِهِ، فَصَفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَكَفُّوا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ.

[۲۷۵] ۷-سهل، عن السندی بن الربیع، عن ابن أبي عمير، عن حفص أخى مرزم، عن المفضل قال:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الصِّفَةِ فَقَالَ: لَا تَجَاوِزُوا مَا فِي الْقُرْآنِ.

[۲۷۶] ۸-سهل، عن محمد بن علي الفاساني قال:

كُتِبَ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ مِنْ قَبْلِنَا قَدْ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ قَالَ: فَكُتِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُبْحَانَ مَنْ لَا يَحَدُّ وَلَا يوصف، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

[۲۷۷] ۹-سهل، عن بشر بن بشار النيسابوري قال:

كُتِبَ إِلَى الرَّجُلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ مِنْ قَبْلِنَا قَدْ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ:

[هُوَ] جَسْمٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: [هُوَ] صُورَةٌ؛ فَكُتِبَ إِلَيْهِ: سُبْحَانَ مَنْ لَا يَحَدُّ وَلَا يوصف وَ لَا يَشْبَهُهُ شَيْءٌ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

[۲۷۸] ۱۰-سهل؛ قال كتبت إلى أبي محمد عليه السلام سنة خمس و خمسين و مائتين:

قَدْ اخْتَلَفَ يَا سَيِّدِي أَصْحَابُنَا فِي التَّوْحِيدِ؛ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ جَسْمٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ صُورَةٌ فَإِنْ رَأَيْتَ يَا سَيِّدِي أَنْ تَعْلَمَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا أَقْفَ عَلَيْهِ

[۲۷۲] ۵-سهل از قول ابراهيم همداني گوید: به امام نامه نوشتم که دوستان شما در این شهر در خصوص توحید اختلاف

دارند و بعضی گویند:

او جسم است و برخی گویند: صورت است. حضرت (در پاسخ) به خط خود نوشت: پاک و منزّه است آنکه محدود نباشد و به وصف درنیاید. چیزی مانند او نیست و او شنوا و دانا است (سهل گوید که همدانی گفت: دانا) یا گفت: بینا.

[۲۷۳] ۶- محمد حکیم گوید: ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام به پدرم نوشت:

همانا خداوند بالاتر و والاتر و بزرگ تر از آن است که به حقیقت صفتش بتوان رسید؛ پس او را آنسان که خودش خود را توصیف کرده بستایید و از جز آن بازایستید.

[۲۷۴] ۷- مفضل گوید: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام مطلبی از صفت خدا پرسیدم. فرمود: از آنچه در قرآن است، فراتر نروید.

[۲۷۵] ۸- سهل از قول محمد کاشانی گوید: به امام نوشتم که معاصران ما در باره توحید اختلاف دارند. حضرت نوشت: منزّه است آنکه محدود نباشد و به وصف درنیاید. چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست.

[۲۷۶] ۹- نیشابوری گوید: به امام علیه السّلام نوشتم که مردم زمان ما در توحید اختلاف دارند. بعضی گویند: او جسم است و برخی گویند: صورت است.

حضرت به من نوشت: پاک و منزّه است آنکه محدود نباشد و به وصف درنیاید.

چیزی مانند او نیست و او به چیزی نماند و او شنوای بیناست.

[۲۷۷] ۱۰- سهل گوید: در سال ۲۵۵ به حضرت عسکری علیه السّلام نوشتم: ای سرور من، اصحاب ما شیعیان در توحید اختلاف دارند. بعضی گویند: او جسم است و برخی گویند: صورت است. ای آقای من، اگر صلاح بدانید بر بنده خود لطف کنید

ص: ۲۲۵

و لا أجوزه فعلت متطوّلاً علی عبدك، فوقَ بخطّه علیه السّلام: سألت عن التّوحيد و هذا عنكم معزول، اللّهُ واحد أحد، لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً أحد، خالق و ليس بمخلوق، يخلق تبارك و تعالی ما يشاء من الأجسام و غير ذلك و ليس بجسم و يصوّر ما يشاء و ليس بصوره، جلّ ثناؤه و تقدّست أسماؤه أن يكون له شبه، هو لا غيره، ليس كمثله شيء و هو السّميع البصير.

[۲۷۸] ۱۱- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله، عن الفضيل بن يسار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إنّ الله لا يوصف و كيف يوصف و قد قال في كتابه: \square مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدَرِهِ فَلَإِ يوصف بقدر إلا كان أعظم من ذلك.

[۲۷۹] ۱۲- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد أو عن غيره، عن محمد بن سليمان، عن علي بن إبراهيم، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال: إن الله عظيم رفيع لا يقدر العباد على صفته ولا يبلغون كنه عظمته، لا تُدرِكُهُ الأبصارُ وَهُوَ يُدرِكُ الأبصارَ وَهُوَ اللطيف الخبير وَلا يوصف بكيف وَلا أين وَلا حيث وَ كيف أصفه بالكيف؟! وَهُوَ الَّذِي كَيْف الكيف حَتَّى صار كيفا فعرفت الكيف بما كيف لنا من الكيف، أم كيف أصفه بأين؟! وَهُوَ الَّذِي أَيْن الأين حَتَّى صار أينا فعرفت الأين بما أين لنا من الأين، أم كيف أصفه بـحيث؟! وَهُوَ الَّذِي حَيْث الحِث حَتَّى صار حيثًا فعرفت الحِث بما حَيْث لنا من الحِث، فالله تبارك وَتعالى داخل في كُلِّ مكان وَ خارج من كُلِّ شيء، لا تُدرِكُهُ الأبصارُ وَهُوَ يُدرِكُ الأبصارَ، لا إله إلا هو العلي العظيم وَهُوَ اللطيف الخبير.

ص: ۲۲۶

و به من پیاموزید آنچه را که بر آن بایستم و از آن فراتر نروم. حضرت به خط خود نوشت: از توحید پرسیدی در حالی که این امر از شما برکنار است (وظیفه شما نیست). خداوند یگانه و یکتاست. نزاده و زاده نشده و چیزی همتای او نیست. آفریدگار است و آفریده نیست. خدای فرخنده و فرازمند، آنچه از جسم و جز جسم خواهد، بیافریند در حالی که خود جسم نیست و آنچه خواهد صورتگری کند، در حالی که صورت نیست و سپاسش بزرگ و نام هایش مقدس تر از آن است که برای او ماندی جز خود او باشد. چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست.

[۲۷۸] ۱۱- فضیل یسار گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند به وصف درنیاید و چگونه به وصف درآید در حالی که در کتابش فرمود: «خدا را چنان که شأن اوست نشناختند»؛ [سوره انعام (۶)، آیه ۹۱]؛ پس با هیچ مقیاسی توصیف نگردد جز آنکه بزرگ تر از آن است.

[۲۷۹] ۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند بزرگ و بلندمرتبه است. بندگان توانایی توصیفش ندارند و به حقیقت عظمتش نرسند. بینایی ها او را درنیابند و او بینایی ها را دریابد و او دقیق و آگاه است. با چگونگی و مکان و جهت توصیف نشود. چگونه او را با چگونگی وصف کنم در حالی که او چگونگی را آفرید تا چگونگی شد و به وسیله چگونگی که برای ما قرار داد، چگونگی شناخته شد؛ یا چگونه او را با مکان توصیف کنم در حالی که او مکان را آفرید تا اینکه مکان، مکان گردید و به وسیله مکانی که برای ما قرار داد، معنای مکان را دریافتیم؛ یا چگونه با جهت توصیف کنم در حالی که او جهت را آفرید تا اینکه جهت محقق شد و ما با جهتی که برای ما قرار داد، جهت را فهمیدیم؛ پس خداوند فرخنده و فرازمند در همه جا داخل و از همه چیز بیرون است. بینایی ها او را در نیابند و او بینایی ها را دریابد. شایسته پرستشی جز خدای فرازمند و بزرگ نیست و او دقیق و آگاه است.

ص: ۲۲۷

باب التَّهْيِ عن الجسم و الصَّوْرَة [۲۸۰] ۱- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن علي بن أبي حمزه قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: سمعت هشام بن الحكم يروى عنكم أن الله جسم صمدى نورى، معرفته ضروره، يَمَن بها على من يشاء من خلقه، فقال عليه السلام:

سبحان من لا يعلم أحد كيف هو إلا هو، ليس كمثله شيء و هو السميع البصير، لا يحدّ و لا يحسّ و لا يجسّ و لا تدركه [الأبصار و لا] الحواسّ و لا يحيط به شيء و لا جسم و لا صوره و لا تخطيط و لا تحديد.

[۲۸۱]۲- محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن حمزه بن محمد قال:

كُتِبَ إلى أبي الحسن عليه السلام أسأله عن الجسم و الصورة؛ فكتب: سبحان من ليس كمثله شيء لا جسم و لا صوره.

و رواه محمد بن أبي عبد الله إلا أنه لم يسم الرجل.

[۲۸۲]۳- محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن محمد بن زيد قال جئت إلى الرضا عليه السلام أسأله عن التوحيد فأملى عليّ:

الحمد لله فاطر الأشياء إنشاء و مبتدعها ابتدعا بقدرته و حكمته، لا من شيء فيبطل الاختراع و لا لعله فلا يصح الابتداع، خلق ما شاء كيف شاء متوحداً بذلك لإظهار حكمته و حقيقه ربوبيته، لا تضبطه العقول و لا تبلغه الأوهام و لا تدركه الأبصار و لا يحيط به مقدار، عجزت دونه العباره و كلت دونه الأبصار و ضلّ فيه تصاريف الصفات، احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور، عرف بغير رؤيه و وصف بغير صوره و نعت بغير جسم، لا إله إلا الله الكبير المتعال.

ص: ۲۲۸

بابی درباره نهی از جسم و شکل بودن خدا

[۲۸۰]۱- علی بن ابی حمزه گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از هشام حکم شنیدم که از شما روایت می کرد که خداوند جسمی توپر، نورانی و شناختش ضروری است. به هر که از آفریدگانش بخواهد، منت گذارد. حضرت فرمود: پاک و منزّه باد آنکه کسی جز او نداند که او چگونه است. چیزی مانندش نیست و او شنوای بیناست. محدود نگردد، به حسّ درنیاید، لمس نشود، حواس درکش نکنند و چیزی او را فرانگیرد. نه جسم است و نه صورت و نه قابل ترسیم است و نه امکان تعریف.

[۲۸۱]۲- حمزه محمد گوید: به حضرت ابو الحسن علیه السلام (نامه ای) نوشتم و درباره جسم و صورت پرسیدم. حضرت نوشت: منزّه است آنکه چیزی مانندش نیست. نه جسم است و نه صورت.

[۲۸۲]۳- محمد زید گوید: خدمت حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شدم و درباره توحید پرسیدم. حضرت برایم دیکته کرد: ستایش خدای را که همه چیز را بدون نقشه پدید آورد و با قدرت و حکمت خویش اختراعشان کرد. از روی چیزی آنها را پرداخت تا اختراع اطلاق نشود و زمینه و علتی نداشت تا اطلاق ابتکار درست نباشد. آنچه را خواست چنانچه خواست به

تنهایی به جهت اظهار حکمت و حقیقت پروردگاری خویش آفرید. خردها او را ضبط نتوانند کرد و خیال‌ها و اندیشه‌ها به او نتوانند رسید. دیدگان او را درنیابند و اندازه او را فرا نگیرند. عبارت و سخن در وصف او درمانده و دیدگان در آستان او وامانده اند.

هرگونه ستایشی در مقام او نارساست. بی پرده نهان و بی پوشش، پوشیده است.

شناخته شده بدون دیدن و وصف شده بدون صورت و توصیف گشته بدون جسم داشتن. نیست خدایی جز او که بزرگ است و فرازمند.

ص: ۲۲۹

[۲۸۳]۴- محمد بن ابی عبد الله، عمّن ذكره، عن علي بن العباس، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن محمد بن حكيم قال:

وصفت لأبي إبراهيم عليه السلام قول هشام بن سالم الجواليقي و حكيته له: قول هشام بن الحكم أنه جسم فقال إن الله تعالى لا يشبهه شيء، أي فحش أو خنا أعظم من قول من يصف خالق الأشياء بجسم أو صوره أو بخلقه أو بتحديد و أعضاء، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.

[۲۸۴]۵- علي بن محمد رفعه، عن محمد بن الفرج الرّحبي قال:

كتبت إلى أبي الحسن عليه السلام أسأله عما قال هشام بن الحكم في الجسم و هشام بن سالم في الصورة فكتب: دع عنك حيره الحيران و استعد بالله من الشيطان، ليس القول ما قال الهشامان.

[۲۸۵]۶- محمد بن ابی عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن الحسين بن الحسن، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن سعيد، عن عبد الله بن المغيرة، عن محمد بن زياد قال:

سمعت يونس بن ظبيان يقول: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت له: إن هشام بن الحكم يقول قولاً عظيماً إلا أنني أختصر لك منه أحرفاً فزعم أن الله جسم لأن الأشياء شيان: جسم و فعل الجسم، فلا يجوز أن يكون الصانع بمعنى الفعل و يجوز أن يكون بمعنى الفاعل؛ فقال أبو عبد الله عليه السلام: ويحه أما علم أن الجسم محدود متناه و الصورة محدوده متناهيه فإذا احتمل الحدّ احتمل الزيادة و النقصان و إذا احتمل الزيادة و النقصان كان مخلوقاً قال: قلت:

فما أقول؟ قال: لا- جسم و لا صوره و هو مجسم الأجسام و مصور الصور، لم يتجزأ و لم يتناه و لم يتزايد و لم يتناقص؛ لو كان كما يقولون لم يكن بين

ص: ۲۳۰

[۲۸۳]۴- محمد حكيم گوید: برای موسی بن جعفر علیه السلام گفتار هشام بن سالم جوالیقی را تعریف و سخن هشام بن حکم

را حکایت کردم که: خدا جسم است.

حضرت فرمود: همانا چیزی به خدای فرازند نمی ماند. چه دشنام و ناسزایی بزرگ تر از گفته کسی است که آفریدگار همه چیز را به جسم یا صورت یا آفریدگان یا محدودیت یا اعضا توصیف کند. خداوند از این عیب ها که آنها می گویند برتر و برکنار است، برتری بزرگ.

[۲۸۴]۵- محمد رنجی گوید: به حضرت ابو الحسن علیه السلام نوشتم و درباره قول هشام حکم که خدا جسم است و هشام سالم که او صورت است، پرسیدم، حضرت نوشت: سرگشتگی سرگشته را وارهان و از خود دور ساز و از شیطان به خدا پناه ببر. این سخنان، گفتار آن دو هشام نیست.

[۲۸۵]۶- یونس ظبیان گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم:

همانا هشام بن حکم سخن بزرگی می گوید که من چند جمله از آن را خلاصه وار خدمتتان عرض می کنم او گمان کرده که خدا جسم است؛ زیرا همه چیزها دو قسمند: جسم و کار جسم. درست نیست که سازنده چیزها، کار باشد ولی جایز است که کننده کار باشد. حضرت فرمود: وای بر او! مگر نمی داند که جسم، محدود و پایان پذیر و صورت هم محدود و پایان پذیر است؛ پس وقتی جسم محدود شد، فزونی و کاهش پیدا می کند و وقتی فزونی و کاهش پیدا کرد، آفریده خواهد بود. عرض کردم: پس من در این خصوص چه بگویم؟ حضرت فرمود: بگو نه جسم است و نه صورت و اوست که جسم ها را جسم گردانیده و صورتها را صورتگری کرده است. جزء و نهایت ندارد و افزایش و کاهش نیابد.

ص: ۲۳۱

الخالق و المخلوق فرق و لا بین المنشئ و المنشأ لکن هو المنشئ فرق بین من جَسَمَه و صَوَّرَه و أنشأه إذ كان لا يشبهه شيء و لا يشبهه هو شيئاً.

[۲۸۶]۷- محمد بن ابی عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، عن الحسن بن عبد الرحمن الحماني قال:

قلت لأبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام: إن هشام بن الحكم زعم أن الله جسم ليس كمثل شيء، عالم، سميع، بصير، قادر، متكلم، ناطق. و الكلام و القدره و العلم يجرى مجرى واحد، ليس شيء منها مخلوقاً فقال قاتله الله أما علم أن الجسم محدود و الكلام غير المتكلم معاذ الله و أبرأ إلى الله من هذا القول، لا جسم و لا صورة و لا تحديد و كل شيء سواه مخلوق، إنما تكون الأشياء بإرادته و مشيئته، من غير كلام و لا تردد في نفس و لا نطق بلسان.

[۲۸۷]۸- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن محمد بن حكيم قال:

وصفت لأبي الحسن عليه السلام قول هشام الجواليقي و ما يقول في الشاب الموفق و وصفت له قول هشام بن الحكم فقال إن الله لا يشبه شيء.

باب صفات الذات [۲۸۸] ۱- علی بن ابراهیم، عن محمد بن خالد الطیالسی، عن صفوان بن یحیی، عن ابن مسکان، عن ابي بصیر قال:

سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول لم يزل الله عز وجل ربنا و العلم ذاته و لا معلوم و السمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا مبصر و القدره ذاته و لا مقدور، فلما أحدث الأشياء و كان المعلوم، وقع العلم منه على المعلوم و السمع على

ص: ۲۳۲

اگر حقیقت چنان باشد که آنها گویند، میان آفریننده و آفریده و پدیدآورنده و پدیده فرقی نباشد؛ ولی او پدیدآورنده است. میان او و کسی که کالبدش داده و صورت گری کرده و پدیدش آورده، فرق است؛ زیرا چیزی مانند او نیست و او به چیزی نماند.

[۲۸۶] ۷- حسن حمانی گوید: به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: همانا هشام حکم پنداشته که خدا جسمی است که چیزی مانند او نیست و او دانا، شنوا، بینا، توانا، متکلم و ناطق است و کلام و توانایی و دانش او به یک روش جاری می شود و چیزی از آنها آفریده نیست. حضرت فرمود: خداوند او را بکشد؛ مگر نمی داند که جسم به اندازه درمی آید و کلام غیر از متکلم است. به خدا پناه می برم و از این سخن بیزاری می جویم. خدا جسم و صورت و اندازه پذیر نیست. و هر چیز جز او بی آنکه سخن گوید و بی آنکه در ذات او حرکتی آفریده شده است.

چیزها به محض اراده و خواستش صورت گیرد و سخنی بر زبان جاری گردد.

[۲۸۷] ۸- محمد حکیم گوید: گفتار هشام جوالیقی را در مورد خدا که به صورت جوان خوش اندام است و نیز گفتار هشام بن حکم را بیان کردم، حضرت فرمود: بی شک چیزی مانند خدا نیست.

بابی درباره صفات ذات

[۲۸۸] ۱- ابو بصیر گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: خداوند عزتمند و والا که پروردگار ماست همیشه بوده و علم عین ذاتش بوده است آن گاه که معلومی وجود نیافته بود و شنوائی عین ذاتش بود زمانی که شنیده شده ای وجود پیدا نکرده بود و بینایی عین ذاتش بود وقتی که دیده شده ای در حیطه دیدن در نیامده بود و توانایی عین ذاتش بود آن گاه که هیچ مقدوری نبود که در تحت قدرت و توانایی در آید؛ پس زمانی که چیزها را پدید آورد و معلوم موجود شد، دانشش

ص: ۲۳۳

المسموع و البصر على المبصر و القدره على المقدور، قال: قلت: فلم يزل الله متحرّكاً؟ قال فقال: تعالى الله [عن ذلك] إن الحر که صفة محدثه بالفعل، قال:

قلت: فلم يزل الله متكلماً؟ قال فقال: إن الكلام صفة محدثه ليست بأزليته، كان الله عز وجل و لا متكلماً.

[۲۸۹]۲- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن ابن ابی عمیر، عن هشام بن سالم، عن محمد بن مسلم، عن ابی جعفر علیه السلام قال:

سمعتہ یقول: کان اللہ عزّ و جلّ و لا شیء غیره و لم یزل عالما بما یکون، فعلمه به قبل کونه کعلمه به بعد کونه.

[۲۹۰]۳- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن صفوان بن یحیی، عن الکاهلی قال:

کتبت إلى أبی الحسن علیه السلام فی دعاء: الحمد لله منتهی علمه، فکتب إليّ لا تقولنّ منتهی علمه فلیس لعلمه منتهی و لکن قل: منتهی رضاه.

[۲۹۱]۴- محمد بن یحیی، عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن عیسی، عن أيوب بن نوح أنّه کتب إلى أبی الحسن علیه السلام:

یسأله عن الله عزّ و جلّ أکان یعلم الأشياء قبل أن یخلق الأشياء و کونها أو لم یعلم ذلك حتّی خلقها و أراد خلقها و تکوینها فعلم ما خلق عند ما خلق و ما کون عند ما کون؟ فوقع بخطّه: لم یزل الله عالما بالأشياء قبل أن یخلق الأشياء کعلمه بالأشياء بعد ما خلق الأشياء.

[۲۹۲]۵- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن جعفر بن محمد بن حمزه قال:

کتبت إلى الرّجل علیه السلام أسأله أنّ موالیکم اختلفوا فی العلم فقال بعضهم: لم یزل

ص: ۲۳۴

بر معلوم و شنیدنش بر شنیده شده و بینایش بر دیده شده و توانایش بر مقدور منطبق گشت. ابو بصیر گوید، عرض کردم: پس خداوند همیشه در حال حرکت است؟ فرمود: خداوند برتر از آن است. همانا حرکت، صفتی است که با فعل پدید آید. عرض کردم: پس خداوند همیشه در حال سخن گفتن است؟ فرمود:

همانا کلام، صفتی است که حادث می شود و ازلی و همیشگی نیست. خدای بزرگ و والا وجود داشت و هنوز متکلم نبود.

[۲۸۹]۲- امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند عزتمند و شکوهمند همیشه بود و چیزی جز او نبود و همیشه دانا بود به آنچه به عرصه وجود می آید؛ علم او به آن پیش از بودنش، مانند علم او به آن بود پس از بودنش.

[۲۹۰]۳- کاهلی گوید: درباره جمله «سپاس خدا راست تا نهایت علمش» که در دعایی است، به حضرت ابو الحسن علیه السلام نوشتم و پرسیدم. حضرت برایم نوشت: البته نگو «نهایت علمش»؛ زیرا برای علمش نهایی نیست، بلکه بگو: «نهایت خشنودی اش».

[۲۹۱]۴- ایوب نخعی گوید: نامه ای به حضرت ابو الحسن علیه السلام نوشتم و پرسیدم: آیا خدای بزرگ و والا- قبل از

آفرینش اشیاء به آنها عالم بود، یا آنکه در حال آفریدن به آنها علم پیدا کرد؟ حضرت با خط خویش مرقوم فرمود: علم خداوند به اشیاء ازلی است و علم خداوند به آنها قبل از آفرینش آنها مانند علم وی به آنها بعد از آفرینش است.

[۲۹۲]۵-محمد حمزه گوید: به امام علیه السلام نوشتم و پرسیدم که دوستان شما درباره

ص: ۲۳۵

اللّه عالما قبل فعل الأشياء و قال بعضهم: لا نقول: لم يزل الله عالما، لأنّ معنى يعلم يفعل فإن أثبتنا العلم فقد أثبتنا في الأزل معه شيئا فإن رأيت جعلني الله فداك أن تعلمني من ذلك ما أقف عليه و لا- أجوزه؟ فكتب عليه السلام بخطه: لم يزل الله عالما تبارك و تعالی ذكره.

[۲۹۳]۶-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن سعيد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن عبد الصمد بن بشير، عن فضيل بن سكره قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: جعلت فداك إن رأيت أن تعلمني هل كان الله جلّ وجهه يعلم قبل أن يخلق الخلق أنه وحده؟ فقد اختلف مواليك فقال بعضهم: قد كان يعلم قبل أن يخلق شيئا من خلقه و قال بعضهم: إنّما معنى يعلم يفعل فهو اليوم يعلم أنه لا غيره قبل فعل الأشياء فقالوا: إن أثبتنا أنه لم يزل عالما بأنه لا غيره فقد أثبتنا معه غيره في أزليته؟ فإن رأيت يا سيدي أن تعلمني ما لا أعدوه إلى غيره؟ فكتب عليه السلام: ما زال الله عالما تبارك و تعالی ذكره.

باب آخر و هو من الباب الأوّل [۲۹۴]۱-علی بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن حماد، عن حريز، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال في صفة القديم:

إنّه واحد صمد أحديّ المعنى ليس بمعانى كثيره مختلفه، قال: قلت: جعلت فداك يزعم قوم من أهل العراق أنه يسمع بغير الذي يبصر و يبصر بغير الذي يسمع، قال: فقال: كذبوا و ألدوا و شبّها تعالی الله عن ذلك، إنّه سمیع بصیر یسمع بما يبصر و يبصر بما یسمع، قال: قلت: يزعمون أنه بصیر علی ما یعقلونه، قال: فقال: تعالی الله إنّما یعقل ما كان بصفه المخلوق و ليس الله كذلك.

ص: ۲۳۶

علم خدا اختلاف دارند. بعضی گویند: خداوند پیش از آفریدن چیزها عالم است و برخی گویند: ما نمی گوئیم: خدا همیشه عالم است؛ زیرا «می داند» به معنای «انجام می دهد» است، پس اگر علم ازلی و همیشگی برای او ثابت کنیم، لازم می آید که چیزی را در ازل با او بوده ثابت کرده باشیم. خدایم قربانت کند؛ اگر صلاح می دانید، نسبت به این موضوع چیزی به من بیاموزید تا بر آن بایستم و فراتر از آن نروم.

حضرت با خط خویش نوشت: همواره در ازل خداوند عالم بوده است. یاد او فرخنده و فرازمند است.

[۲۹۳] ۶- فضیل سکره گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: قربانت کردم، اگر مصلحت بدانید به من بفهمانید که آیا خدای-جلّ و جبه-پیش از این که آفریدگان را بیافریند، می دانست یکتاست؟ زیرا دوستان شما اختلاف دارند.

بعضی گویند: پیش از آن که آفریده ای بیافریند، می دانست و دسته ای گویند:

همانا «می داند» به معنای «می آفریند» است؛ پس خداوند امروز می داند که پیش از آفرینش چیزها تنها بوده است و اینان گویند که اگر ثابت کنیم که او در ازل عالم به وحدت خود بوده، لازم می آید که چیزی را در ازل با او ثابت کرده باشیم. ای مولای من، اگر صلاح بدانید به من چیزی را یاد دهید که از آن فراتر نروم.

حضرت نوشت: همواره در ازل خداوند عالم بوده است و یاد او فرخنده و فرازمند است.

بابی دیگر که از باب اول است

[۲۹۴] ۱- محمّد مسلم گوید: امام باقر علیه السّلام درباره صفت قدیم (بودن خدا) فرمود: همانا خداوند یگانه، بی نیاز و همه به او نیازمند و یکتا معناست و معانی زیاد و مختلفی ندارد. عرض کردم: قربانت کردم؛ مردمی از اهل عراق گمان می کنند که او می شنود نه به وسیله آنچه می بیند و می بیند نه به وسیله آنچه می شنود.

فرمود: دروغ گفتند و به الحاد گرایدند و خدا را شبیه آفریدگان پنداشتند [در حالی که] خداوند برتر از آن است. همانا خداوند شنوای بینا است؛ می شنود به وسیله آنچه می بیند و می بیند به وسیله آنچه می شنود. عرض کردم: عقیده دارند که خدا بیناست با همان معنایی که آنها از بینایی می فهمند. فرمود: خداوند برتر است. هرچیز که صفت آفریده دارد به عقل آید و خداوند چنین نیست.

ص: ۲۳۷

[۲۹۵] ۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن العباس بن عمرو، عن هشام بن الحكم قال في حديث الزنديق الذي سأل ابا عبد الله عليه السلام:

أنه قال له: أتقول: إنه سميع بصير؟ فقال أبو عبد الله عليه السّلام: هو سميع بصير، سميع بغير جارحه و بصير بغير آله بل يسمع بنفسه و يبصر بنفسه و ليس قولي: إنه سميع بنفسه أنه شيء و النفس شيء آخر و لكنني أردت عبارة عن نفسي إذ كنت مسئولا و إفهاما لك إذ كنت سائلا فأقول يسمع بكّله لا أنّ كلّ له بعض لأنّ الكلّ لنا [له] بعض و لكن أردت إفهامك و التعبير عن نفسي و ليس مرجعي في ذلك كلّ إلاّ أنّه السميع البصير العالم الخبير بلا اختلاف الذات و لا اختلاف معني.

باب الإبراده أنّها من صفات الفعل و سائر صفات الفعل [۲۹۶] ۱- محمّد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى الأشعري، عن الحسين بن سعيد الأهوازي، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حميد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت: لم يزل الله مریدا؟ قال: إنّ المرید لا يكون إلاّ لمراد معه؛ لم يزل [الله] عالما قادرا ثم أراد.

[۲۹۷]۲- محمد بن ابی عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن الحسين بن الحسن، عن بكر بن صالح، عن علي بن أسباط، عن الحسن بن الجهم، عن بكير بن أعين قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: علم الله و مشيئته هما مختلفان أو متفقان؟ فقال: العلم ليس هو المشيئة ألا ترى أنك تقول: سأفعل كذا إن شاء الله و لا تقول: سأفعل

ص: ۲۳۸

[۲۹۵]۲- هشام حکم گوید: امام صادق علیه السلام به زندیقی که از آن حضرت پرسید: آیا می گوید خدا شنوا و بیناست؟ فرمود: او شنوا و بیناست. بدون عضو، شنوا و بدون ابزار، بیناست، بلکه با ذات خود می شنود و با ذات خود می بیند و اینکه گویم با ذات خود می شنود، معنایش این نیست که او چیزی است و ذات چیز دیگر؛ ولی چون تو از من سؤال کردی من برای تفهیم مطلب به تو خواستم آنچه که در ذهن من است به عبارت درآورم.

پس گویم که خدا با تمام ذاتش می شنود ولی نه به آن معنا که تمام ذاتش، بعض داشته باشد؛ همان طور که تمام ما دارای بعض هستیم، بلکه مقصودم فهمانیدن به تو و تعبیر از ضمیرم بود و بازگشت سختم در تمام ذاتش جز این نیست که او شنوا، بینا، دانا و آگاه است بی آنکه ذات و صفتش اختلاف و زیادتی پیدا کند.

بابی درباره اینکه اراده از صفات فعل است و دیگر صفات فعل

اشاره

[۲۹۶]۱- عاصم حمید گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند همیشه با اراده است؟ فرمود: اراده گر نباشد مگر با بودن اراده شده با او و خدا همیشه دانا و توانا است و سپس اراده کرده است.

[۲۹۷]۲- بکیر اعین گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: علم (دانستن) و مشیت (خواستن) خدا با هم فرق دارند یا یک چیزند؟ فرمود: علم، جز مشیت است؛ مگر نمی بینی که خودت می گویی: این کار را خواهم کرد اگر خدا خواهد

ص: ۲۳۹

كذا إن علم الله فقولك إن شاء الله، دليل على أنه لم يشأ فإذا شاء كان الذي شاء كما شاء و علم الله السابق للمشيئة.

[۲۹۸]۳- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى قال:

قلت لأبي الحسن عليه السلام: أخبرني عن الإرادة من الله و من الخلق قال: فقال:

الإرادة من الخلق: الضمير و ما يبدو لهم بعد ذلك من الفعل و أما من الله تعالى فإرادته إحداثه لا غير ذلك لأنه لا يروى و لا يهّم و لا- يتفكر و هذه الصفات منفية عنه و هي صفات الخلق؛ فإرادة الله الفعل لا غير ذلك يقول له: كن فيكون بلا لفظ و لا

نطق بلسان و لا همّه و لا تفکر و لا کیف لذلك؛ كما أنّه لا کیف له.

[۲۹۹]۴-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

خلق الله المشيئة بنفسها ثم خلق الأشياء بالمشيئة.

[۳۰۰]۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن محمد بن عيسى، عن المشرقي حمزه بن المرتفع، عن بعض أصحابنا قال:

كنت في مجلس أبي جعفر عليه السلام إذ دخل عليه عمرو بن عبيد فقال له: جعلت فداك قول الله تبارك و تعالی: وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ مَا ذَلِكَ الْغَضَبُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ الْعِقَابُ يَا عَمْرُو إِنَّهُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ زَالَ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ فَقَدْ وَصَفَهُ صِفَةً مَخْلُوقٍ وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَسْتَفْزَهُ شَيْءٌ فَيُغَيِّرُهُ.

[۳۰۱]۶-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن العیاس بن عمرو، عن هشام بن الحكم فی حدیث الزّندیق الّذی سأل أبا عبد الله عليه السلام فكان من سؤاله أن قال له:

فله رضا و سخط؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام: نعم و لكن ليس ذلك علی ما يوجد

ص: ۲۴۰

و نمی گویی: این کار را خواهم کرد اگر خدا بداند؛ پس این که گویی اگر خدا بخواهد، دلیل بر این است که خدا نخواسته و وقتی خواست آنچه را خواست همان طور که خواست، روی دهد و علم خداوند، پیش از مشیت اوست.

[۲۹۸]۳-صفوان یحیی گوید: به حضرت ابو الحسن علیه السلام عرض کردم: اراده خدا و اراده آفریدگان را برایم توضیح دهید. فرمود: اراده آفریدگان، آهنگ درونی (ضمیر) او است و آنچه پس از آن از او سر می زند؛ ولی اراده خدای فرازند، همان ایجاد اوست نه چیز دیگر؛ زیرا او (مانند انسان) تأمل نمی کند و از روی برنامه کار نمی کند و نیاز به تفکر ندارد. این صفت ها از او سلب شده و صفات آفریدگان است؛ پس اراده خدا، همان انجام دادن است نه چیز دیگر. به هر چه بگوید: باش، پس وجود یابد و باشد و این کار بدون به کارگیری لفظ و سخن گفتن با زبان و همّت و تفکر صورت پذیرد و [باید دانست که] اراده خدا چگونگی ندارد، همان طور که ذاتش چگونگی ندارد.

[۲۹۹]۴-امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند مشیت را به خود مشیت آفرید، سپس چیزها را با مشیت خلق کرد.

[۳۰۰]۵-یکی از شیعیان در محضر امام باقر علیه السلام شرفیاب بود که عمر بن عبید وارد شد و گفت: قربانت کردم؛ خداوند فرخنده و فرازند که فرماید: «و هر کس خشم من بر او فرود آید سرنگون گردد» [سوره طه، آیه ۸۱]

معنای این خشم چیست؟ فرمود: آن کیفر است. ای عمرو! کسی که بپندارد که خدا از حالی به حال دیگر درآید، او را با

صفت آفریدگان توصیف کرده است و همانا خداوند فرازمند را چیزی از جا نکند تا دگرگونش سازد.

[۳۰۱] ۶- هشام حکم گوید: از جمله سؤالات زندیق از امام صادق علیه السّلام این بود که: خداوند دارای خشنودی و خشم است؟ حضرت فرمود: آری؛ ولی نه آنسان

ص: ۲۴۱

من المخلوقين و ذلك أنّ الرّضا حال تدخل عليه فتقله من حال إلى حال لأنّ المخلوق أجوف معتمل مرّكب؛ للأشياء فيه مدخل و خالقنا لا مدخل للأشياء فيه لأنّه واحد واحدی الدّات واحدی المعنى فرضاه ثوابه و سخطه عقابه من غير شيء يتداخله فيهيجه و ينقله من حال إلى حال لأنّ ذلك من صفة المخلوقين العاجزين المحتاجين.

[۳۰۲] ۷- عمده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

المشيئه محدثه.

(جمله القول فی صفات الدّات و صفات الفعل.) إنّ كلّ شیئین وصف الله بهما و كانا جميعا فی الوجود فذلك صفة فعل؛ و تفسیر هذه الجملة: أنّك تثبت فی الوجود ما يريد و ما لا يريد و ما يرضاه و ما يسخطه و ما يحبّ و ما يبغض فلو كانت الإرادة من صفات الدّات مثل العلم و القدره كان ما لا يريد ناقضا لتلك الصّيفه و لو كان ما يحبّ من صفات الدّات كان ما يبغض ناقضا لتلك الصّيفه؛ ألا ترى أنّا لا نجد فی الوجود ما لا يعلم و ما لا يقدر عليه و كذلك صفات ذاته الأزليّ لسنا نصفه بقدره [و عجز و علم و جهل و سفه و حكمه و خطا و عزا] و ذلّه و يجوز أن يقال: يحبّ من أطاعه و يبغض من عصاه و يوالى من أطاعه و يعادى من عصاه و إنّه يرضى و يسخط و يقال فی الدّعاء: اللهم ارض عنيّ و لا تسخط عليّ و تولّني و لا تعادني و لا يجوز أن يقال: يقدر أن يعلم و لا يقدر أن يملك و لا يقدر أن لا يملك و يقدر أن يكون عزيزا حكيمًا و لا يقدر أن لا يكون عزيزا حكيمًا

و يقدر أن يكون جوادا و لا يقدر أن لا يكون جوادا و يقدر أن يكون غفورا

ص: ۲۴۲

که در آفریدگان پیدا می شود؛ زیرا خشنودی حالتی است که به انسان وارد می شود و او را از حالی به حالی دیگر برمی گرداند، چرا که آفریده توخالی، ساخته شده و به هم آمیخته است. هرچیز در انسان راه ورودی دارد و آفریدگار ما را راه ورودی برای چیزها نیست؛ زیرا او یکتاست. دانش یگانه و صفتش یگانه است، پس خشنودی او پاداشش و خشم او کیفرش می باشد بی آن که چیزی در او تأثیر گذارده و او را برانگیزاند و از حالی به حالی گرداند؛ چرا که این دگرگونی ها از صفات آفریدگان ناتوان و نیازمند است.

[۳۰۲] ۷- امام صادق علیه السّلام فرمود: مشیت پدید شده است.

هر دو صفتی که بتوانی خداوند را با آنها توصیف کنی و هر دو در وجود فراهم آمده باشند، صفت فعل (خدا) هستند. توضیح این جمله آن است که تو در عالم وجود ثابت می کنی آنچه را که می خواهی و آنچه را که نمی خواهی و چیزی که خشنودش می کند و چیزی را که به خشمش می آورد و آنچه را که دوست دارد و آنچه را که دشمن می دارد. (اراده هم مانند این صفات از صفات فعل به شمار می آید)؛ زیرا اگر اراده هم مانند علم و توانایی از صفات ذات باشد، آنچه خدا اراده ندارد، ناقض این سخن می شود و نیز اگر آنچه را دوست دارد از صفات ذات باشد، آنچه دشمن می دارد، ناقض آن خواهد بود. مگر نمی بینی که ما در عالم وجود، چیزی را خدا نداند و آنچه را خدا بر آن توانایی ندارد، نمی یابیم و هم چنین است صفات ذات ازلی او که ما نمی توانیم او را به توانایی و ناتوانی و خواری و صف کنیم؛ ولی درست است که بگوییم: اطاعت کننده اش را دوست دارد و نافرمانش را دشمن می دارد. اطاعت کننده اش را یاری و با نافرمانش دشمنی کند و این که خدا خشنود شود و خشم کند. در دعا گفته می شود: خدایا، از من خشنود باش و بر من خشم نکن و یاریم کن و با من دشمنی نوز و درست نیست گفته شود: می تواند بداند و نمی تواند نداند.

می تواند سلطان باشد و نمی تواند سلطان نباشد. می تواند عزتمند و سنجیده کار باشد و نمی تواند عزتمند و سنجیده کار نباشد. می تواند سخاوتمند باشد و نمی تواند سخاوتمند نباشد. می تواند آمرزنده باشد و نمی تواند آمرزنده نباشد

ص: ۲۴۳

و لا- یقدر أن لا یکون عفورا و لا یجوز أيضا أن یقال: أراد أن یکون ربًا و قدیما و عزیزا و حکیما و مالکا و عالما و قادرا لأن هذه من صفات الذات و الإرادة من صفات الفعل، ألا ترى أنه یقال: أراد هذا و لم یرد هذا و صفات الذات تنفی عنه بكلّ صفة منها ضدّها، یقال: حیّ و عالم و سمیع و بصیر و عزیز و حکیم، غنیّ، ملک، حلیم، عدل، کریم؛ فالعلم ضدّه الجهل و القدره ضدّها العجز و الحیاة ضدّها الموت. و العزّه ضدّها الذلّه و الحکمه ضدّها الخطأ و ضدّ الحلم العجله و الجهل و ضدّ العدل الجور و الظلم.

باب حدوث الأسماء [۳۰۳]-۱- علی بن محمّد، عن صالح بن أبی حمّاد، عن الحسین بن یزید، عن الحسن بن علی بن أبی حمزه، عن إبراهیم بن عمر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إنّ الله تبارک و تعالی خلق اسما بالحروف غیر متصوّت و باللفظ غیر منطوق و بالشخص غیر مجسّد و بالتشبیه غیر موصوف و باللون غیر مصبوغ، منفی عنه الأقطار، مبعّد عنه الحدود، محجوب عنه حسّ کلّ متوهّم، مستتر غیر مستور، فجعله کلمه تامّه علی أربعة أجزاء معا لیس منها واحد قبل الآخر، فأظهر منها ثلاثة أسماء لفاقه الخلق إليها و حجب منها واحدا و هو الاسم المکنون المخزون، فهذه الأسماء التي ظهرت، فالظاهر هو الله تبارک و تعالی و سخر سبحانه لكلّ اسم من هذه الأسماء أربعة أركان، فذلک اثنا عشر ركنا، ثم خلق لكلّ ركن منها ثلاثين اسما فعلا منسوبا إليها فهو الرحمن، الرحيم، الملك، القدوس، الخالق، البارئ، المصور، الحيّ، القيوم، لا تأخذه سنة و لا نوم، العليم، الخبير، السميع، البصير، الحكيم، العزيز، الجبار، المتكبر،

و هم چنین درست نیست گفته شود که: اراده کرد پروردگار، قدیم، عزتمند، حکیم، مالک، دانا و توانا باشد؛ زیرا اینها صفات ذاتند و اراده صفت فعل است.

مگر نمی بینی که گفته می شود: خدا این را خواست و آن را نخواست؛ در صورتی که در برابر هر صفت ذات، ضد آن صفت از خدا نفی می شود. گفته می شود:

زنده، دانا، شنوا، بینا، عزتمند، حکیم، بی نیاز، سلطان، بردبار، دادگر و کرامتگر.

پس جهل ضد علم، ناتوانی ضد توانایی، مرگ ضد زنده بودن، خواری ضد عزتمندی، اشتباه ضد حکمت، بی شکیبایی و نادانی ضد بردباری و جور و ستم ضد دادگری است.

بابی درباره پدید آمدن نام ها

[۳۰۳]۱- حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدای فرخنده و فرازمند، اسمی را با حروفی که صدا ندارد خلق کرد؛ با لفظی که ادا نشود و با شخصی که کالبد ندارد و با تشبیهی که موصوف نگردد و با رنگی که آمیخته نباشد. ابعاد و اضلاع از آن دور و حدود و اطراف از آن برکنار است؛ حس هر خیال کننده ای به او دست نیابد؛ بی پرده نماند. خدا آن را یک کلمه تمام، دارای چهار جزء مقارن قرار داد که هیچ یک پیش از دیگری نیست؛ سپس سه نام آن را که آفریدگان به آن نیاز داشتند آشکار ساخت و یکی را نماند داشت و آن، همان نام مکنون در خزانه است. آن سه نامی که آشکار گشت، ظاهرشان «الله» فرخنده و فرازمند است و خدای منزّه برای هر نامی از این نام ها چهار رکن مقرر ساخت که جمعا دوازده رکن می شود. سپس برای هر رکنی سی نام آفرید که به آنها منسوب هستند و آن ها عبارتند از: بخشنده، مهربان، فرمانروا، پیراسته، آفریدگار، پدیدآورنده، صورتگر، زنده، جاودان، بی چرت و بی خواب، دانا، آگاه، شنوا، بینا، سنجیده کار، شکست ناپذیر، نیرومند، شایسته عظمت،

العلی، العظیم، المقتدر، القادر، السیلام، المؤمن المهیمن، [البارئ] المنشی، البدیع، الرفیع، الجلیل، الکریم، الرّازق، المحیی، الممیت، الباعث، الوارث؛ فهذه الأسماء و ما کان من الأسماء الحسنی حتّی تتمّ ثلاث مائه و ستّین اسما فهی نسبة لهذه الأسماء الثّلاثه و هذه الأسماء الثّلاثه أركان و حجب الاسم الواحد المکنون المخزون بهذه الأسماء الثّلاثه و ذلك قوله تعالی: قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى.

[۳۰۴]۲- أحمد بن إدريس، عن الحسين بن عبد الله، عن محمد بن عبد الله و موسى بن عمر و الحسن بن علي بن عثمان، عن ابن سنان قال:

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام: هل كان الله عزّ و جلّ عارفا بنفسه قبل أن يخلق الخلق؟ قال: نعم، قلت: يراها و يسمعها؟

قال: ما كان محتاجا إلى ذلك لأنه لم يكن يسألها ولا يطلب منها، هو نفسه و نفسه هو، قدرته نافذه فليس يحتاج أن يسمي نفسه و لكنّه اختار لنفسه أسماء لغيره يدعوه بها لأنه إذا لم يدع باسمه لم يعرف، فأول ما اختار لنفسه: العليّ العظيم لأنه أعلى الأشياء كلها، فمعناه الله و اسمه العليّ العظيم هو أول أسمائه علا على كل شيء.

[۳۰۵]۳-و بهذا الإسناد، عن محمد بن سنان قال:

سألته عن الاسم ما هو؟ قال: صفه لموصوف.

[۳۰۶]۴-محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن بعض أصحابه، عن بكر بن صالح، عن عليّ بن صالح، عن الحسن بن محمد بن خالد بن يزيد، عن عبد الأعلى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

اسم الله غيره و كل شيء وقع عليه اسم شيء فهو مخلوق ما خلا الله، فأما ما عبرته الألسن أو عملت الأيدي فهو مخلوق و الله غايه من غياته و المغنيا غير

ص: ۲۴۶

والا بزرگ، مقتدر، توانا، بی عیب، ایمنی بخش، نگهبان [پدیدآورنده]، نوآور، بلندمرتبه، بزرگوار، سخاوتمند، روزی ده، زنده کننده، میراننده، برانگیزنده و وارث می باشند.

پس این نام ها با اسمای حسنی تا ۳۶۰ نام کامل شود که فروع این سه نام می باشند و آن سه نام رکن هستند و آن یک نام ذخیره شده در گنجینه به سبب این سه نام پنهان شده است و این است معنای سخن خداوند: «بگو: خداوند را بخوانید یا بخشنده را بخوانید. هر کدام را بخوانید نام های نیکو از آن اوست» (اسراء، آیه ۱۱۰)

[۳۰۴]۲-ابن سنان گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا خدای بزرگ و والا پیش از آن که آفریدگان را پدید آورد به ذات خود شناخت داشت؟ فرمود: آری.

گفتم: آن را می دید و می شنید؟ (خودش نام خود را می گفت و خودش می شنید؟) فرمود: به آن نیازی نداشت؛ چرا که نه از آن پرسشی داشت و نه خواهشی. او خودش و خودش او بود. توانش نفوذ داشت، پس نیازی نداشت که ذات خود را نام ببرد؛ ولی برای خود نام هایی برگزید تا دیگران او را با آن نام ها بخوانند؛ زیرا اگر با نام خود خوانده نمی شود، شناخته نمی شد. نخستین نامی که برای خود برگزید، علیّ و عظیم بود؛ چرا که او برتر از همه چیز است. معنای آن، الله و نام آن، علیّ و عظیم می باشد که اول نام های اوست و برتر از همه چیز است.

[۳۰۵]۳-ابن سنان گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: نام خدا چیست؟ فرمود: صفت برای موصوفی است.

[۳۰۶]۴-امام صادق علیه السلام فرمود: نام خداوند، جز خود اوست و هر چیزی که نام «چیز بر آن صدق نماید، آفریده شده است جز خدا؛ ولی آنچه با زبان ها تعبیر شود (کلمه الله که به زبان آید) یا با دست ها انجام گیرد (با خط نوشته شود)، آن

آفریده شده است و خداوند هدفی از اهداف اوست و صاحب هدف، جز هدف است؛

ص: ۲۴۷

الغایه و الغایه موصوفه و کلّ موصوف مصنوع و صانع الأشياء غیر موصوف بحدّ مسمی، لم يتكوّن فيعرف كينونته بصنع غيره و لم يتناه إلى غايه إلا كانت غيره، لا يزلّ من فهم هذا الحكم أبداً و هو التّوحيد الخالص فارعوه و صدّقوه و تفهّموه بإذن الله، من زعم أنّه يعرف الله بحجاب أو بصوره أو بمثال فهو مشرك لأنّ حجاب و مثاله و صورته غيره و إنّما هو واحد موحّد، فكيف يوحّده من زعم أنّه عرفه بغيره و إنّما عرف الله من عرفه بالله، فمن لم يعرفه به فليس يعرفه، إنّما يعرف غيره، ليس بين الخالق و المخلوق شيء و الله خالق الأشياء لا من شيء كان و الله يسمّى بأسمائه و هو غير أسمائه و الأسماء غيره.

باب معانى الأسماء و اشتقاقها [۳۰۷] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن عبد الله بن سنان قال:

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن تفسير «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» قال: الباء بهاء الله و السّين سناء الله و الميم مجد الله؛ و روى بعضهم: الميم ملك الله و الله إله كلّ شيء الرَّحْمَنُ بجميع خلقه و الرَّحِيمُ بالمؤمنين خاصّه.

[۳۰۸] ۲- على بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّضر بن سويد، عن هشام بن الحكم أنّه سأل أبا عبد الله عليه السّلام عن أسماء الله و اشتقاقها، الله ممّا هو مشتقّ؟

فقال يا هشام! الله مشتقّ من إله و إله يقتضى مألوها و الاسم غير المسمّى، فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و لم يعبد شيئاً و من عبد الاسم و المعنى فقد أشرك و عبد اثنين و من عبد المعنى دون الاسم فذاك التّوحيد، أفهمت يا هشام؟! قال: قلت: زدنى قال: لله تسعة و تسعون اسماً فلو كان الاسم هو

ص: ۲۴۸

زیرا هدف توصیف می شود و هر چیز که توصیف گردد، ساخته شده است، ولی سازنده همه چیز با حدی که قابل ذکر باشد توصیف نشود. پدید آورده نشده تا چگونگی پدید آمدنش با ساخته شده ای جز او شناخته شود. مردم در شناخت او به هر پایانی که رسند، او جز آن است. کسی که این حقیقت را بفهمد، نلغزد. این است توحید ناب؛ پس با موافقت خداوند، آن را بجوید و باور کنید و درست بفهمید. هر که بیندارد که خدا را با حجاب یا شکل یا مثال شناخته است، او شرک ورزیده است؛ چرا که حجاب، مثال و شکله جز خود اوست. همانا او یگانه و یکتاست، پس چگونه او را شناخته باشد کسی که گمان کند او را با دیگری جز او شناخته است و همانا کسی که خدا را با خدا شناسد، او را شناخته است و کسی که او را با خود او شناسد، او را نشناخته است، بلکه جز او را شناخته است. میان آفریننده و آفریده شده چیزی نیست و خدا آفریدگار همه چیز است بدون ماده.

خداوند با نام هایش خوانده شود و او جز نام هایش و نام هایش، جز اوست.

[۳۰۷]۱- عبد الله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «به نام خداوند بخشاینده مهربان» را پرسیدم، فرمود: [حرف]باء، بهاء (روشنی) خدا و سین، سناء (رفعت و شرف) خدا و میم، مجد (کرم و بزرگواری) خداست، بعضی روایت کرده اند: میم ملک خداست و خداوند، معبود هر چیزی است. مهربان (رحمن) به تمام آفریدگانش و مهربان (رحیم) فقط نسبت به مؤمنان است.

[۳۰۸]۲- هشام حکم از امام صادق علیه السلام درباره نام های خداوند و اشتقاق آنها پرسید که الله از چه مشتق شده است؟ فرمود: ای هشام! الله از «اله» مشتق است و اله، مألوهی (پرستش شونده) لازم دارد و نام جز صاحب نام است. کسی که نام را بدون صاحب نام پرستد، کافر و چیزی پرستش نکرده است و کسی که نام و صاحب نام را پرستد، شرک ورزیده و دو چیز پرستش کرده است و هر که صاحب نام و نه نام را پرستد، این یگانه پرستی است. ای هشام! فهمیدی؟ عرض کردم: مطلب را برای من بیشتر روشن سازید.

فرمود: همانا برای خداوند، نود و نه نام است. اگر هر نامی همان صاحب نام

ص: ۲۴۹

المسمی لکان کل اسم منها إلهها و لكن الله معنی يدلّ عليه بهذه الأسماء و كلّها غيره، یا هشام الخبز اسم للمأكول و الماء اسم للمشروب و الثوب اسم للملبوس و النار اسم للمحرق، أفهمت یا هشام فهما تدفع به و تناضل به أعداءنا المتخذين مع الله عزّ و جلّ غيره، قلت: نعم، فقال نفعك الله [به] أو ثبتك یا هشام! قال: فوالله ما قهرني أحد في التوحيد حتى قمت مقامی هذا.

[۳۰۹]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام قال:

سئل عن معنی الله فقال: استولى على ما دقّ و جلّ.

[۳۱۰]۴- علی بن محمد، عن سهل بن زياد، عن يعقوب بن يزيد، عن العباس بن هلال قال:

سألت الرضا عليه السلام عن قول الله: «الله نور السماوات و الأرض» فقال: هاد لأهل السماء و هاد لأهل الأرض؛ و في روايه البرقي هدى من في السماء و هدى من في الأرض.

[۳۱۱]۵- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن فضيل بن عثمان، عن ابن أبي يعفور قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: «هو الأول و الآخر» و قلت: أمّا الأول فقد عرفناه و أمّا الآخر فبين لنا تفسيره، فقال: إنّه ليس شيء إلا يبيد أو يتغير أو يدخله التغير و الزوال أو ينتقل من لون إلى لون و من هيئه إلى هيئه و من صفه إلى صفه و من زياده إلى نقصان و من نقصان إلى زياده إلا رب العالمين فإنه لم يزل و لا يزال بحاله واحده، هو الأول قبل كلّ

شیء و هو الآخر علی ما لم یزل [و] لا تختلف علیه الصفات و الأسماء كما تختلف علی غیره،

ص: ۲۵۰

باشد، لازم آید هر کدام از نام ها معبودی باشند؛ ولی خداوند معنائی است که این نام ها بر او دلالت کنند و هر یک از آنها جز او باشند. ای هشام! (واژه) نان، نامی برای خوردنی و (واژه) آب، نامی برای آشامیدنی و لباس، نامی برای پوشیدنی و آتش نامی برای سوزنده است. ای هشام! مطلب را طوری فهمیدی که بتوانی دفاع کنی و در مبارزه با دشمنان ما و کسانی که همراه خدای بزرگ و والا چیز دیگری پرستند، پیروز شوی؟ عرض کردم: آری. فرمود: ای هشام! خدایت بدان سود دهد و استوارت دارد. هشام گوید: به خدا سوگند، از زمانی که از آن مجلس برخاستم تا امروز کسی در بحث های توحید بر من غلبه نکرده است.

[۳۰۹]۳- از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام درباره معنای الله پرسیده شد، فرمود: خدا بر هر چیز کوچک و بزرگ تسلط دارد (و همه چیز تحت سیطره اوست).

[۳۱۰]۴- عباس هلال گوید: از امام رضا علیه السلام درباره فرمایش خداوند که «خدا نور آسمان ها و زمین است» پرسیدم، فرمود: (خدا) هدایت کننده اهل آسمان ها و هدایت کننده اهل زمین است. در روایت برقی آمده است: هدایت کرد هر که در آسمان و در زمین است.

[۳۱۱]۵- ابن ابی یعفر گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره فرمایش خدا که «او اول و آخر است» پرسیدم و گفتم: معنای اول را فهمیدم، ولی تفسیر آخر را شما برایم بیان فرمایید. حضرت فرمود: هر چیز جز پروردگار جهانیان نابود شود یا دگرگون گردد با یک نوع دگرگونی و زوال بر او راه یابد یا از رنگی به رنگی و از شکلی به شکلی و از صفتی به صفتی دیگر عوض شود و از زیادی به کمی و از کمی به زیادی گراید. تنها او است که همیشه در یک حالت بوده و خواهد بود. او اول و پیش از هر چیزی و آخر برای همیشه است.

صفات و نام های مختلف به خود نگیرد، همان طور که بر جر او وارد شود؛

ص: ۲۵۱

مثل الإنسان الذی یكون ترابا مرّه و مرّه لحما و دما و مرّه رفاتا و رمیما و کالبسر الذی یكون مرّه بلحا و مرّه بسرا و مرّه رطبا و مرّه تمرا، فتبدل علیه الأسماء و الصفات و الله جلّ و عزّ بخلاف ذلك.

[۳۱۲]۶- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن ابن اذینه، عن محمد بن حکیم، عن میمون البان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام و قد سئل عن الأوّل و الآخر، فقال: الأوّل لا عن أوّل قبله و لا عن بدء سبقه و الآخر لا عن نهايه كما یعقل من صفه المخلوقين و لكن قدیم أوّل آخر، لم یزل و لا یزول بلا بدء و لا نهايه، لا یقع علیه الحدوث و لا یحول من حال إلی حال، خالق کلّ شیء.

كنت عند أبی جعفر الثانی علیه السّلام فسأله رجل فقال: أخبرنی عن الرّبّ تبارك و تعالی له أسماء و صفات فی كتابه و أسماءه و صفاته هی هو؟ فقال أبو جعفر علیه السّلام: إنّ لهذا الكلام وجهین إن كنت تقول: هی هو أى إنّه ذو عدد و كثره فتعالی الله عن ذلك و إن كنت تقول: هذه الصّیفات و الأسماء لم تزل فإنّ لم تزل محتمل معینین فإن قلت: لم تزل عنده فی علمه و هو مستحقّها، فنعم و إن كنت تقول: لم یزل تصویرها و هجاؤها و تقطیع حروفها، فمعاذ الله أن یكون معه شیء غیره، بل كان الله و لا- خلق؛ ثمّ خلقها وسیله بینه و بین خلقه یتضرّعون بها إلیه و یعبدونّه و هی ذكره و كان الله و لا ذكر و المذکور بالذکر هو الله القدیم الذی لم یزل و الأسماء و الصّفات مخلوقات و المعانی و المعنی بها هو الله الذی لا یلیق به الاختلاف و لا الائتلاف و إنّما یختلف و یأتلّف المتجزّئ فلا یقال، الله مؤتلف و لا الله قلیل و لا كثير و لكنّه القدیم فی ذاته، لأنّ ما سوى

ص: ۲۵۲

مانند انسان که گاهی خاک و گاهی گوشت و خون و زمانی استخوان پوسیده و نرم شده است و مانند غوره خرما که گاهی نیم رس و زمانی بسر (خارک) و گاهی خرماى تروتازه و گاهی خرماى خشک است که به نام ها و صفات مختلف تبدیل می شود و خداوند بزرگ و والا به خلاف آن است.

[۳۱۲]۶- میمون البان گوید: از امام صادق علیه السلام درباره اول و آخر پرسیدند.

حضرت فرمود: اولی که پیش از او اولی نبوده و آغازی بر او پیشی نگرفته است و آخری است بی آنکه نهایت و پایانی داشته باشد، چنان که از صفت آفریدگان فهمیده می شود؛ ولی خدا قدیم، اول و آخر است. بدون آغاز و بدون پایان، همیشه بوده و همیشه خواهد بود. پدید آمدن شامل او نشود و از حالی به حالی نگردد و او آفریدگار همه چیز است.

[۳۱۳]۷- ابو هشام جعفری گوید: خدمت حضرت جواد علیه السّلام بودم که مردی از آن حضرت پرسید: به من بفرماید آیا نام ها و صفت هایی که در قرآن برای پروردگار فرخنده و فرازمنند ذکر شده، آن نام ها و صفت ها، خود پروردگارند؟ حضرت فرمود: این سخن، دو معنا دارد: اگر مقصود تو که گویی اینها خود او هستند این است که خدا از تعدّد و تکثر برخوردار است که خداوند برتر از آن است که چنین باشد و اگر منظورت این است که این صفت ها و نام ها همیشه هستند، همیشه بودن (ازلی) دو معنا دارد: اول این که اگر بگویی خدا همیشه به آن ها علم داشته و سزاوار آنها بوده، درست است؛ دوم این که اگر بگویی تصویر آنها و الفبای آنها و تک تک حروف آنها همیشه بوده است، پس به خدا پناه می برم که با خدا چیز دیگری بوده باشد، بلکه خود بود و آفریده شده ای نبود؛ سپس این نام ها و صفت ها را پدید آورد تا میان او و آفریدگانش واسطه باشند و با آنها به درگاه خدا تصرّع و زاری کنند و او را عبادت کنند و آنها ذکر او باشند [تا مردم او را فراموش نکنند]. خدا بود و ذکری نبود و آن که با ذکر یاد شود، خداوند قدیم است که همیشه بوده و نام ها و صفت ها آفریده شده اند و معانی آن ها و آنچه از آنها مقصود است، همان خدایی است که جدایی و به هم پیوستگی سزاوارش نیست. چیزی که جزء دارد، جدایی و به هم پیوستگی دارد؛ پس نمی توان گفت که خداوند به هم پیوسته است، خدا اندک است، زیاد است، بلکه او در ذات خود قدیم است؛ زیرا چیزی که یکتا نباشد، تجزیه پذیر است

الواحد متجزئ و الله واحد لا- متجزئ و لا- متوهم بالقله و الكثره و كل متجزئ أو متوهم بالقله و الكثره فهو مخلوق دال على خالق له فقولك: إن الله قدير خبرت أنه لا يعجزه شيء، فنفيت بالكلمه العجز و جعلت العجز سواه و كذلك قولك: عالم إنما نفيت بالكلمه الجهل و جعلت الجهل سواه و إذا أفنى الله الأشياء أفنى الصوره و الهجاء و التقطع و لا يزال من لم يزل عالما. فقال الرجل: فكيف سمينا ربنا سميعا؟ فقال: لأنه لا يخفى عليه ما يدرك بالأسماع و لم نصفه بالسمع المعقول في الرأس و كذلك سمينا بصيرا لأنه لا يخفى عليه ما يدرك بالأبصار من لون أو شخص أو غير ذلك و لم نصفه ببصر لحظه العين و كذلك سمينا لطيفا لعلمه بالشئ اللطيف مثل البعوضه و أخفى من ذلك و موضع الشئ منها و العقل و الشهوه للسفاد و الحذب على نسلها و إقام بعضها على بعض و نقلها الطعام و الشراب إلى أولادها في الجبال و المفاوز و الأودية و القفار فعلمنا أن خالقها لطيف بلا كيف و إنما الكيفيه للمخلوق المكيف و كذلك سمينا ربنا قويا لا بقوه البطش المعروف من المخلوق و لو كانت قوته قوه البطش المعروف من المخلوق لوقع التشبيه و لا حتمل الزيادة و ما حتمل الزيادة احتمل التقصان و ما كان ناقصا كان غير قديم و ما كان غير قديم كان عاجزا، فربنا تبارك و تعالى لا شبه له و لا ضد و لا ند و لا كيف و لا نهايه و لا تبصار بصر و محرم على القلوب أن تمتله و على الأوهام أن تحدّه و على الضمائر أن تكونه، جلّ و عزّ عن أداه خلقه و سمات بريته و تعالى عن ذلك علوا كبيرا.

[۳۱۴] ۸- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن ابن محبوب، عن عمن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

و خدا یکتاست و تجزیه پذیر نیست و با کمی و زیادی تصور نشود و هرچیز که تجزیه پذیرد یا با کمی و زیادی تصور شود، آفریده ای است که بر آفریدگار خویش دلالت کند. این که بگویی خداوند توانا است، خبر داده ای که چیزی او را ناتوان نکند. پس با همین واژه، ناتوانی را از او دور کرده ای و ناتوانی را جز او قرار داده ای و نیز این که گویی خدا دانا است؛ همانا با این واژه، نادانی را از او دور ساخته ای و نادانی را جز او قرار داده ای. وقتی خداوند همه چیز را نابود گرداند، صورت، تلفظ و تک تک حروف را هم نابود کند و همیشه باشد آن که علمش همیشگی است.

آن مرد گفت: (اگر الفاظ از بین رود) پس چگونه پروردگار خود را شنوا می نامیم؟

فرمود: زیرا آنچه با گوش دریافت شود بر او پوشیده نباشد؛ ولی او را با گوشی که در سر فهمیده می شود، توصیف نمی کنیم. هم چنین او را بینا می نامیم از آن جهت که آنچه با چشم درک شود، مانند رنگ و شخص و جز اینها بر او پنهان نباشد؛ ولی او را با بینایی نگاه چشم توصیف نکنیم و هم چنین او را لطیف نامیم؛ چرا که به هرچیز لطیفی (کوچک و دقیق) دانا است، مانند پشه و کوچکتر از آن و محل رشد او و شعور و شهوت جنسی او مهروندی به نوزادانش و سوار شدن بعضی بر بعضی دیگر و حمل خوراک و پوشاک برای نوزادانش در کوه ها و کویرها و رودخانه ها و خشک زارها.

از اینجا دانستیم که آفریدگار آنها، لطیف است بدون کیفیت و کیفیت تنها برای آفریدگان است که چگونگی دارند. هم

چنین پروردگار خود را نیرومند نامیم نه از جهت نیروی مشت کوبی که در میان آفریدگان معروف است. اگر نیرومندی او، نیروی مشت کوبی معمول میان آفریدگان باشد به آفریدگان تشبیه می شود و امکان زیادی دارد و آنچه امکان زیادی دارد، ممکن است کاهش یابد و آنچه کاستی دارد، قدیم نباشد و چیزی که قدیم نباشد، ناتوان است؛ پس پروردگار فرخنده و فرازمنند مانند، ضد، همتا، چگونگی و پایان ندارد و با چشم دیده نشود. بر دل ها تحریم شده است که تشبیهش نمایند و بر خاطرها که محدودش کنند و بر اندیشه ها که پدیدآمده اش دانند. او از ابزار آفریدگانش و نشانه های آفریده اش بر فراز و برکنار است و از آن بسیار برتری دارد در نهایت برتری!

[۳۱۴]۸- مردی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: «خدا بزرگتر است». فرمود:

ص: ۲۵۵

قال رجل عنده: الله أكبر فقال الله أكبر من أي شيء؟ فقال: من كل شيء فقال أبو عبد الله عليه السلام: حدّته فقال الرجل: كيف أقول؟ قال: قل: الله أكبر من أن يوصف.

[۳۱۵]۹- ورواه محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن مروك بن عبيد، عن جميع بن عمير قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: أي شيء الله أكبر؟ فقلت: الله أكبر من كل شيء، فقال: و كان ثم شيء فيكون أكبر منه؟ فقلت: و ما هو؟ قال: الله أكبر من أن يوصف.

[۳۱۶]۱۰- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس، عن هشام بن الحكم قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن سبحان الله فقال أنه لله.

[۳۱۷]۱۱- أحمد بن مهرا، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، عن علي بن أسباط، عن سليمان مولى طربال، عن هشام الجواليقي قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «سبحان الله» ما يعني به؟ قال تنزيهه.

[۳۱۸]۱۲- علي بن محمد و محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى جميعا، عن أبي هاشم الجعفری قال:

سألت أبا جعفر الثاني عليه السلام: ما معنى الواحد؟ فقال إجماع الألسن عليه بالوحدانيه كقوله تعالى: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» .

باب آخر و هو من الباب الأوّل إلا أنّ فيه زياده و هو الفرق ما بين المعاني التي تحت أسماء الله و أسماء المخلوقين [۳۱۹]۱-

علي بن إبراهيم، عن المختار بن محمد بن المختار الهمداني؛

خدا از چه بزرگتر است؟ عرض کرد: خدا از همه چیز بزرگتر است. فرمود: خدا را محدود ساختی. عرض کرد: پس چه بگویم؟ فرمود: بگو خدا بزرگتر از آن است که به وصف آید.

[۳۱۵]۹- جمیع گوید: امام صادق علیه السّلام از من پرسید: معنای «خدا بزرگتر است» چیست؟ عرض کرد: خدا بزرگتر از همه چیز است. فرمود: آنجا چیزی بود که خدا بزرگتر از آن باشد؟ گفتم: پس معنایش چیست؟ فرمود: خدا بزرگتر از آن است که به وصف آید.

[۳۱۶]۱۰- هشام حکم گوید: از حضرت صادق علیه السّلام درباره «پاک و منزّه است خداوند» پرسیدم، فرمود: عار داشتن خداست (یعنی برکنار داشتن خدا از هر نقص و عیبی).

[۳۱۷]۱۱- هشام جوالمقی گوید: از حضرت صادق علیه السّلام معنای گفته‌ی خدای بزرگ و والا «خداوند پاک و منزّه است» را پرسیدم، فرمود: او را برکنار داشتن از هر عیب و نقص است.

[۳۱۸]۱۲- ابو هاشم جعفری گوید: از امام جواد علیه السّلام پرسیدم: معنای یکتا چیست؟ فرمود: اتفاق همه زبان‌ها بر یکتایی اوست، چنانچه فرماید: «اگر از آنها پرسى چه كسى آنها را آفریده، محققا گویند: خداوند. [سوره زخرف (۴۳): آیه ۸۷].

بابی دیگر که از باب اول است، جز این که فرق میان معانی نام‌های خدا و نام‌های آفریدگان را افزون بر آن دارد

[۳۱۹]۱- فتح جرجانی گوید: شنیدم که حضرت ابو الحسن علیه السّلام می فرمود:

و محمد بن الحسن، عن عبد الله بن الحسن العلویّ جميعا عن الفتح بن يزيد الجرجانی، عن أبي الحسن عليه السّلام قال:

سمعتہ يقول: و هو اللطيف الخبير السميع البصير الواحد الأحد الصّمد، لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد لو كان كما يقول المشبه لم يعرف الخالق من المخلوق و لا المنشئ، من المنشأ لکنه المنشئ فرق بين من جسمه و صورته و أنشأه إذ كان لا يشبهه شيء و لا يشبهه هو شيئاً، قلت: أجل جعلني الله فداك لکنك قلت الأحد الصّمد و قلت: لا يشبهه شيء و الله واحد و الإنسان واحد أليس قد تشابهت الوحدانيّة؟ قال: يا فتح! أحلت بئتك الله إنّما التشبيه في المعاني، فأما في الأسماء فهي واحده و هي دالّة على المسمّى و ذلك أنّ الإنسان و إن قيل: واحد فإنّه يخبر أنّه جثّه واحده و ليس باثنين و الإنسان نفسه ليس بواحد لأنّ أعضائه مختلفه و ألوانه مختلفه و من ألوانه مختلفه غير واحد و هو أجزاء مجزّاه، ليست بسواء دمه غير لحمه و لحمه غير دمه و عصبه غير عروقه و شعره غير بشره و سواده غير بياضه و كذلك سائر جميع الخلق، فالإنسان واحد في الاسم و لا واحد في المعنى و الله جلّ جلاله هو واحد لا- واحد غيره لا- اختلاف فيه و لا- تفاوت و لا- زياده و لا- نقصان، فأما الإنسان المخلوق المصنوع المؤلّف من أجزاء مختلفه و جواهر شتى غير أنّه بالاجتماع شيء واحد قلت: جعلت فداك فرجت عني فرج الله عنك، فقولك: اللطيف الخبير فسره لي كما فسرت الواحد فإني أعلم أنّ لطفه على خلاف لطف خلقه للفصل، غير أنّي أحبّ أن تشرح

ذلك لى فقال: يا فتح! إنما قلنا: اللطيف، للخلق اللطيف و لعلمه بالشئىء اللطيف أو لا ترى وفقك الله و ثبتك إلى أثر صنعه فى النبات اللطيف و غير اللطيف و من الخلق اللطيف و من الحيوان الصغار و من

ص: ٢٥٨

خدا لطيف، آگاه، شنوا، بينا، يکتا، يگانه، بى نیاز است و نزاده و زاده نشده و هيچ کس همتای او نیست.

اگر او چنان باشد که مشبه گویند، آن گاه آفریدگار از آفریده و پدیدآورنده از پدیدار شناخته نشود؛ ولی او پدیدآورنده است. میان او و کسی که کالبدش داده و صورتگری کرده و پدیدش آورده، فرق است؛ زیرا چیزی مانند او نیست و او به چیزی نماند. عرض کردم: آری. خداوند مرا قربانت گرداند؛ ولی شما فرمودید او یگانه و بى نیاز است. و نیز فرمودید: چیزی مانند او نیست در صورتی که خدا یکتا و انسان هم یکتا است؛ مگر یکتایی او به یکتایی انسان شبیه نیست فرمود: ای فتح! محال گفتی، خداوند استوارت دارد؛ همانا تشبیه در معناهاست ولی در نام ها همه یکی هستند و بر صاحب نام دلالت کنند. توضیح اینکه وقتی گفته شود انسان یکی است، خبر دادن از این است که انسان یک پیکر می باشد نه دو پیکر؛ ولی خود انسان هم از نظر معنا یکی نیست؛ زیرا اعضا و رنگ هایش مختلف است و کسی که رنگ هایش مختلف باشد، یکی نیست، اجزایش قابل تقسیم است و یکنواخت نیست. خورش جز گوشتش و گوشتش جز خورش و عصبش جز رگ هایش و مویش جز پوستش و سیاهیش جز سفیدی او باشد و همان طور آفریدگان دیگر؛ پس انسان، نامش یکی است، معنایش یکی نیست و خداوند شکوهمند یکتاست و یکتایی جز او نیست؛ در او اختلاف، تفاوت، فزونی و کمی نیست؛ ولی انسان آفریده شده، ساخته شده و از اجزای مختلف و مواد گوناگون ترکیب شده، جز این که با جمع اجزا یک چیز است. عرض کردم: قربانت کردم، گره مرا گشودی، خداوند گشایش و آسودگیت نصیب فرماید. فرمودی خدا لطیف و آگاه است؛ آن را برایم تفسیر کن، همان طور که یکتایی او را توضیح دادی. من می دانم که لطف او به جهت فرق (میان آفریدگار و آفریده) جز لطف آفریدگان است؛ ولی دوست دارم برایم شرح دهید.

حضرت فرمود: ای فتح! این که گویم خدا لطیف است به جهت آفریدن چیز لطیف و دانایی او به چیز لطیف است. خدایت توفیق دهد و استوارت دارد، مگر اثر ساخت او را در گیاه لطیف و غیر لطیف و در آفرینش لطیف و جاندار کوچک و پشه و کوچک آن و کوچکتر از آن نمی بینی که به چشم نیابند،

ص: ٢٥٩

البعوض و الجرجس و ما هو أصغر منها ما لا یکاد تستبینه العیون، بل لا یکاد یستبان لصغره الذکر من الأنثی و الحدیث المولود من القديم، فلما رأینا صغر ذلک فى لطفه و اهتداه للفساد و الهرب من الموت و الجمع لما یصلحه و ما فى لجج البحار و ما فى لحاء الأشجار و المفاوز و القفار و إفهام بعضها عن بعض منطقتها و ما یفهم به أولادها عنها و نقلها الغذاء إليها ثم تألیف ألوانها حمرة مع صفرة و بیاض مع حمرة و أنه ما لا تکاد عیوننا تستبینه لدمامه خلقها لا تراه عیوننا و لا تلمسه أیدینا علمنا أن خالق هذا الخلق لطیف لطف بخلق ما سمیناه بلا علاج و لا أداة و لا آله و أن کل صانع شیء فمن شیء صنع و الله الخالق اللطیف الجلیل خلق و صنع لا من شیء.

قال: اعلم علمك الله الخیر ان الله تبارک و تعالی قديم و القدم صفته التي دلت العاقل علی أنه لا شیء قبله و لا شیء معه فی دیموميته فقد بان لنا بإقرار العامه معجزه الصیفة أنه لا شیء قبل الله و لا شیء مع الله فی بقائه و بطل قول من زعم أنه كان قبله أو كان معه شیء و ذلك أنه لو كان معه شیء فی بقائه لم یجز أن یكون خالقا له لأنه لم یزل معه فكيف یكون خالقا لمن لم یزل معه و لو كان قبله شیء كان الأول ذلك الشیء لا هذا و كان الأول أولى بأن یكون خالقا للأول ثم وصف نفسه تبارک و تعالی بأسماء دعا الخلق إذ خلقهم و تعبدهم و ابتلاهم إلى أن یدعوه بها فسَمی نفسه سمیعا، بصیرا، قادرا، قائما، ناطقا، ظاهرا، باطنا، لطيفا، خیرا، قویا، عزیزا، حکیما، علیمما و ما أشبه هذه الأسماء، فلما رأى ذلك من أسمائه القالون المکذوبون و قد سمعونا نحدّث عن الله أنه لا شیء مثله و لا شیء من الخلق فی حاله قالوا: أخبرونا إذا زعمتم أنه لا مثل

ص: ۲۶۰

بلکه به واسطه کوچکی نر و ماده و نوزاد و پیر آن تشخیص داده نشود و ما چون کوچکی این حیوان را با لطافتش دیدیم و نیز رهبری شدنش به نزدیکی با ماده و گریز از مرگ و گردآوری منافع خویش و جاندارانی که در گرداب های دریا و پوست های درختان و کویرها و بیابان ها و فهمانیدن بعضی از آنها سخنش را به دیگری و آنچه به بچه های خود می فهماند و خوراک برایشان می برد و با رنگ آمیزی آنها، سرخ با زرد و سفید با سرخ و این که از خردی اندام به چشم ما دیده نشوند، چشمان ما آن را نبیند و دست های ما آن را لمس نکنند، از ملاحظه تمام اینها دانستیم که آفریدگار این آفریدگان لطیف در آفرینش آنچه نام بردیم، بدون رنج بردن و ابزار و آلات لطافت به کار برده است و نیز دانستیم که هر که چیزی سازد از ماده ای سازد؛ ولی خداوند آفریدگار لطیف و شکوهمند، آفرینش و ساختنش از ماده ای نبوده است.

[۳۲۰] ۲- حضرت امام رضا علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرمود: خدایت خیر آموزد. بدان که خدای فرخنده و فرازمند قدیم است و قدیم بودن، صفت اوست که خردمند را راهنمایی کند به این که چیزی پیش از او نبوده و در همیشگی بودنش، شریک ندارد. پس با اعتراف عموم خردمندان، معجزه بودن این صفت (قدیم بودن) که از درک آن عاجزند) برای ما روشن گشت که چیزی پیش از خدا نبوده و در دوامش (باقی بودنش) هم چیزی با او نیست و گفته آن که معتقد است چیزی پیش از او با همراه او بوده است، باطل شد؛ زیرا اگر چیزی در بقاء با او باشد، درست نیست خدا آفریننده او باشد؛ چرا که همیشه با خدا بوده است و چگونه خدا آفریننده چیزی باشد که همیشه با او بوده است و اگر چیزی پیش از او باشد، او اول خواهد بود نه این و آنکه اول است سزاوارتر است که آفریننده دیگری باشد. آن گاه خدای فرخنده و فرازمند خود را با نام هایی معرفی کرد که وقتی آفریدگان را پدید آورد و آنها را به اطاعت خواند و آزمایششان کرد، آفریدگان را دعوت نمود تا او را با آن نام ها بخوانند، پس خود را شنوا، بینا، توانا، برپا، گویا، نمایان، نهان، لطیف، آگاه، نیرومند، گرامی، حکیم، دانا و مانند اینها نامید و وقتی افراطگران تکذیب کننده ای نام ها را ملاحظه کردند و (از طرفی) از ما شنیده بودند که از خداوند خبر می دهیم که چیزی مانند او نیست و آفریده ای، حالش چون او نباشد، گفتند: شما که معتقدید خداوند، مانند و نظیری ندارد،

ص: ۲۶۱

لله و لا شبه له، كيف شاركتموه في أسمائه الحسنی فتسمّيتم بجمعها؟ فإنّ في ذلك دليلا على أنّكم مثله في حالاته كلّها أو في بعضها دون بعض إذ جمعتم الأسماء الطّيبه قيل لهم: إنّ الله تبارك و تعالی أزم العباد أسماء من أسمائه على اختلاف المعاني و ذلك كما يجمع الاسم الواحد معنيين مختلفين و الدليل على ذلك قول النّاس الجائر عندهم الشّائع و هو الّذى خاطب الله به الخلق فكلمهم بما يعقلون ليكون عليهم حجّه في توضيح ما ضيعوا فقد يقال للرّجل:

كلب و حمار و ثور و سكره و علقمه و أسد، كلّ ذلك على خلافه و حالاته لم تقع الأسمی على معانيها الّتي كانت بنيت عليه؛ لأنّ الإنسان ليس بأسد و لا كلب فافهم ذلك رحمك الله و إنّما سمّى الله تعالى بالعلم بغير علم حادث علم به الأشياء استعان به على حفظ ما يستقبل من أمره و الرّويّه فيما يخلق من خلقه و يفسد ما مضى ممّا أفنى من خلقه ممّا لو لم يحضره ذلك العلم و يغييه كان جاهلا ضعيفا، كما أنّا لو رأينا علماء الخلق إنّما سمّوا بالعلم لعلم حادث إذ كانوا فيه جهله و ربّما فارقه العلم بالأشياء فعادوا إلى الجهل و إنّما سمّى الله عالما لأنّه لا يجهل شيئا، فقد جمع الخالق و المخلوق اسم العالم و اختلف المعنى على ما رأيت و سمّى ربّنا سميعا لا بخرت فيه يسمع به الصّوت و لا يبصر به كما أنّ خرتنا الّذى به نسمع لا نقوى به على البصر و لكنّه أخبر أنّه لا يخفى عليه شيء من الأصوات، ليس على حدّ ما سمّينا نحن، فقد جمعنا الاسم بالسمع و اختلف المعنى و هكذا البصر لا بخرت منه أبصر كما أنّا نبصر بخرت ممّا لا ننتفع به في غيره و لكنّ الله بصير لا يحتمل شخصا منظورا إليه، فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و هو قائم ليس على معنى انتصاب و قيام على ساق في كبد كما قامت الأشياء و لكن قائم يخبر أنّه حافظ كقول الرّجل:

ص: ٢٦٢

پس چگونه خود را در اسمای حسنای او شریک قرار دادید و همه آن نامها را برای خود به کار گرفتید؟ این خود دلیل است که شما در تمام یا بعضی از حالت ها مانند خدا هستید، چرا که نام های خوب را برای خودتان فراهم آوردید و به کار گرفتید.

به آنها پاسخ دهیم که همانا خداوند فرخنده و فرازمند بندگانش را به نام هایی از نام هایش با اختلاف معانی متعهد ساخته است؛ چنان که یک اسم، دو معنای مختلف دارد و دلیل آن، گفته خود مردم است که نزد آنها پذیرفته و رائج می باشد و به همین جهت، خداوند آفریدگانش را با همان گفته خطاب کرده و با آنچه می فهمند، سخن گفته است تا نسبت به آنچه ضایع کردند حجت بر آنها تمام باشد. گاهی به مردی گفته می شود: سگ، خر، گاو، شکر، تلخ و شیر؛ تمام اینها خلاف حالت های مرد است و این نام ها به معنایی که برای آن ها نهاده شده به کار نرفته است؛ چون انسان نه شیر و نه سگ است. این را خوب دریاب، خدایت مورد رحمتش قرار دهد.

خدا هم که دانا نامیده شده به واسطه علم پدیدآمده ای نیست که چیزها را به آن بداند و بر نگهداری امر آینده اش و اندیشه در آنچه آفریند و تباہ کند آنچه را از آفریدگانش نابود کرده، کمک بخواید که اگر این علم نزدش حاضر نبود و از او غیبت کرده بود، نادان و ناتوان می شد؛ هم چنان که اگر می بینیم دانشمندان آفریدگان، دانشمند (عالم) نامیده می شوند به جهت دانش پدیدآمده آنها است؛ چرا که پیش از آن نادان بودند و چه بسا دانش به وسیله چیزهایی از آنها جدا شود و به نادانی برگردند؛ ولی این که خداوند، عالم نامیده شد؛ چون به چیزی نادان نیست، پس آفریدگار و آفریده در نام عالم شریک شدند و همان طور که دانستی، معنا مختلف بود.

پروردگار ما شنوا نامیده شد نه این که دارای سوراخ گوش است که با آن صدا را می شنود و با آن چیزی نبیند؛ مانند سوراخ گوش ما که با آن می شنویم، ولی توانایی دیدن با آن را نداریم؛ ولی خدا خود خبر داده که هیچ آوازی بر او پوشیده نیست و این طبق آنچه ما خود را شنوا می نامیم، نیست؛ پس او هم در نام شنیدن با ما شریک است؛ ولی معنا متفاوت می باشد. هم چنین دیدن او با سوراخ چشم نیست، چنان که ما با سوراخ چشم بینیم و از آن استفاده دیگری نکنیم؛ ولی خداوند بینا است و به هر چیز که بتوان نگاه کرد، نادان نیست؛ پس در نام بینایی با هم هستیم و معنا متفاوت است.

او برپا (قائم) است نه به این معنا که راست ایستاده و سنگینی روی ساق پا انداخته است، همان طور که چیزها ایستند، بلکه معنایش این است که خدا

ص: ۲۶۳

القائم بأمرنا فلان و الله هو القائم على كل نفس بما كسبت و القائم أيضا في كلام الناس: الباقي و القائم أيضا يخبر عن الكفایه كقولك للرجل: قم بأمر بني فلان أي اكفهم و القائم منّا قائم على ساق، فقد جمعنا الاسم و لم نجمع المعنى؛ و أما اللطيف فليس على قلبه و قضاؤه و صغره و لكن ذلك على النفاذ في الأشياء و الامتناع من أن يدرك، كقولك للرجل: لطف عني هذا الأمر و لطف فلان في مذهبه و قوله يخبرك أنه غمض فيه العقل و فات الطلب و عاد متعمقا متلطفًا لا يدركه الوهم فكذلك لطف الله تبارك و تعالى عن أن يدرك بحدّ أو يحدّ بوصف و اللطافة منّا: الصّغر و القلب، فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و أما الخبير فالذي لا يعزب عنه شيء و لا يفوته ليس للتجربة و لا للاعتبار بالأشياء فعند التجربة و الاعتبار علمان و لولاهما ما علم لأنّ من كان كذلك كان جاهلا و الله لم يزل خبيرًا بما يخلق و الخبير من الناس المستخبر عن جهل المتعلم، فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و أما الظاهر فليس من أجل أنه علا الأشياء بركوب فوقها و قعود عليها و تسنّم لذراها و لكن ذلك لقهرة و لغلبته الأشياء و قدرته عليها كقول الرجل: ظهرت على أعدائي و أظهرني الله على خصمي يخبر عن الفلج و الغلبه، فهكذا ظهور الله على الأشياء و وجه آخر أنه الظاهر لمن أرادته و لا- يخفى عليه شيء و أنه مدبر لكل ما برأفأى ظاهر أظهر و أوضح من الله تبارك و تعالى، لأنك لا تعدم صنعته حيثما توجهت و فيك من آثاره ما يغنيك و الظاهر منّا البارز بنفسه و المعلوم بحدّه، فقد جمعنا الاسم و لم يجمعنا المعنى و أما الباطن فليس على معنى الاستبطان للأشياء بأن يغور فيها و لكن ذلك منه على استبطانه للأشياء علما و حفظا و تدبيرا، كقول القائل: أبطنته يعني خبرته و علمت مكتوم سرّه و الباطن منّا الغائب في

ص: ۲۶۴

نگه دار است؛ مانند کسی که گوید فلانی قائم به امر ماست و خداوند بر هر جانی نسبت به آنچه انجام داده اند، قائم (نگه دارنده) است و نیز قائم در زبان مردم به معنای «باقی» می باشد و معنای «سرپرستی» هم می دهد؛ مانند سخن کسی که گوید: به امر فرزندان فلانی قیام کن؛ یعنی رسیدگی و سرپرستی آنان را به عهده بگیر و قائم از ما کسی است که روی ساق پا ایستاده است، پس در نام یکی و در معنا مختلف شدیم.

اما لطیف بودن به معنای کمی، نازکی و خردی نیست، بلکه به معنای باریک بینی و نفوذ در چیزها و درک نشدن اوست؛ مانند این که به مردی گویی: این امر از من لطیف شد و فلانی در راه و روش و گفتارش لطیف است، به او خبر می دهی که

خرد در آن درمانده و طلب آن از دست رفته و طوری ژرف و بارک گشته است که اندیشه درکش نکند و هم چنین خداوند فرخنده و فرازمند از این جهت لطیف است که با اندک، درک و با وصف، محدود نشود و لطافت ما به معنای خردی و کمی است، پس در نام شریک او شدیم و در معنا غیر او هستیم.

امّا آگاه و خبره کسی است که چیزی بر او پوشیده نیست و از دستش نرفته است. (آگاه بودن خدا) رای آزمایش و عبرت گرفتن از چیزها نیست که اگر آزمایش و عبرت باشند، بدانند و اگر نباشند، ندانند؛ زیرا کسی که چنین باشد نادان است؛ ولی خداوند همیشه به آفریدگانش آگاه است و آگاه از دیدگاه مردم کسی است که می خواهد اطلاعاتی از سطح نادانی دانش آموخته به دست آورد. پس در نام شریک او شدیم و در معنا غیر او هستیم.

امّا نمایان بودن خدا از آن جهت نیست که روی چیزها برآمده و سوار شده و بر آنها نشسته و بر فراز کنگره آن برآمده باشد، بلکه به سبب چیرگی، تسلط و توانایش بر چیزهاست؛ مانند کسی که گوید: «بر دشمنانم نمایان شدم و خدا مرا بر دشمنم نمایان ساخت» که این نمایان از پیروزی و غلبه خبر می دهد. هم چنین است نمایان شدن خداوند بر چیزها. معنای دیگر این است که برای کسی که او را بخواهد، نمایان و آشکار است و چیزی بر او پوشیده نیست و اوست تدبیرگر هر چیز که آفریده است، پس کدام آشکاری از خداوند فرخنده و فرازمند نمایان تر و روشن تر است؛ زیرا هر سو که بنگری، ساخته او موجود است و (حتی) در وجود خودت از آثار او به حدّ کافی وجود دارد؛ ولی نمایان و آشکار بودن ما آن است که خود شخص آشکار و اندازه اش معین باشد، پس در نام شریک او شدیم و در معنا غیر او هستیم.

اما نهان بودن به معنای درون چیزها بودن نیست که به درون آنها رود، بلکه به این معناست که علم و نگه داری و تدبیرش به درون چیزها راه دارد؛ چنان که کسی گوید: ابطنته؛ یعنی خوب آگاه شدم و راز پنهانی او را فهمیدم

ص: ۲۶۵

الشّیء المستتر و قد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و أمّا القاهر فليس على معنى علاج و نصب و احتیال و مداراه و مکر، كما يقهر العباد بعضهم بعضا و المقهور منهم يعود قاهرا و القاهر يعود مقهورا و لكن ذلك من الله تبارك و تعالى على أنّ جميع ما خلق ملتبس به الدّلّ لفاعله و قلّه الامتناع لما أراد به لم يخرج منه طرفه عين أن يقول له: كن فيكون و القاهر منّا على ما ذكرت و وصفت فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى و هكذا جميع الأسماء و إن كنا لم نستجمعها كلّها فقد يكتفى الاعتبار بما ألقينا إليك و الله عونك و عوننا فى إرشادنا و توفيقنا.

باب تأويل الصّمد [۳۲۱]۱-علی بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زیاد، عن محمّد بن الوليد و لقبه شباب الصّییرفی، عن داود بن القاسم الجعفری قال:

قلت لأبى جعفر الثّانى عليه السّلام: جعلت فداك ما الصّمد؟ قال: السّيد المصمود إليه فى القليل و الكثير.

[۳۲۲]۲-عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبى عبد الله، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن الحسن بن السّرى، عن جابر بن يزيد الجعفى قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن شيء من التوحيد؛ فقال: إنَّ الله تباركت أسماؤه التي يدعا بها و تعالی فی علوِّ كنهه واحد توحد بالتوحيد في توحد، ثمَّ أجزاه على خلقه، فهو واحد، صمد، قدوس، يعبده كلُّ شيء و يصمد إليه كلُّ شيء و وسع كلُّ شيء علما.

ص: ٢٦٦

و نهان در میان ما کسی است که در چیزی نهان و پوشیده گشته است، پس در نام شریکیم و در معنا نه.

امّا چیره گر بودن به معنای نفوذ اراده بدون حرکت، خستگی در اثر برنامه ریزی، چاره اندیشی، دشمن زدایی و نیرنگ گستری نیست؛ چنان که بعضی از بندگان بر بعضی تسلط یابند و مغلوب گشته غالب آید و غالب گشته مغلوب گردد؛ ولی مسلط بودن خداوند فرخنده و فرازمند این است که تمام آفریدگان در برابر آفریدگار لباس خواری و زبونی پوشیده اند و از آنچه خدا نسبت به آن ها اراده کند، توان سرپیچی ندارند. به اندازه چشم به هم زدنی از حکومت او که گوید:

باش، پس می باشد، بیرون نروند و چیره گر در میان ما آن گونه است که بیان و وصف کردم، پس در نام شریکیم و در معنا نه. هم چنین است تمام نام های خدا و اگر ما تمام آن ها را بیان نکردیم، برای آن که به اندازه ای که گفتیم برای پند گرفتن بسنده باشد. یاور من و تو در ره یافتگی و به دست آوردن توفیق، خداست.

باب تأویل صفت صمد

[٣٢١] ١- داود قاسم جعفری گوید: به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم:

قربانت کردم، معنای صمد چیست؟ فرمود: سروری که در هر کم و زیاد مورد توجه قرار می گیرد.

[٣٢٢] ٢- جابر یزید جعفری گوید: از امام باقر علیه السلام مطلبی از مطالب توحید را پرسیدم، فرمود: همانا خداوندی که نام هایش که با آن ها خوانندش، فرخنده و مبارک است و در فرازمندی ذاتش برتر است؛ یکتاست و در حال یکتایی خودش به یگانه دانستن خود بی همتا بود. سپس این توحید را میان آفریدگانش جاری ساخت؛ پس او یکتا، بی نیاز و پاک است. همه چیز او را بپرستند و به سوی او نیاز برند و علم او همه چیز را در بر گرفته است.

ص: ٢٦٧

فهذا هو المعنى الصّحيح في تأويل الصّمد، لا ما ذهب إليه المشبهه: أنّ تأويل الصّمد: المصمت الذی لا جوف له؛ لأنّ ذلك لا يكون إلّا- من صفة الجسم و الله جلّ ذكره متعال عن ذلك، هو أعظم و أجلّ من أن تقع الأوهام على صفته أو تدرك كنه عظمته و لو كان تأويل الصّمد في صفة الله عزّ و جلّ المصمت، لكان مخالفا لقوله عزّ و جلّ: «ليس كمثله شيء» لأنّ ذلك من صفة الأجسام المصمته التي لا أجواف لها مثل الحجر و الحديد و سائر الأشياء المصمته التي لا أجواف لها، تعالی الله عن ذلك علواً كبيراً، فأما ما جاء في الأخبار من ذلك فالعالم عليه السلام أعلم بما قال و هذا الذی.

قال عليه السلام: إِنَّ الصَّمَدَ هُوَ السَّيِّدُ المَصْمُودُ إِلَيْهِ.

هو معنى صحيح موافق لقول الله عزَّ و جلَّ: «ليس كمثله شيء» و المصمود إليه المقصود في اللغه قال أبو طالب في بعض ما كان يمدح به النَّبِيِّ من شعره:

و بالجمره القصوى إذا صمدوا لها

يؤمّون قذفا رأسها بالجنادل

يعنى قصدوا نحوها يرمونها بالجنادل يعنى الحصى الصغار التي تسمى بالجمار و قال بعض شعراء الجاهليه شعرا:

ما كنت أحسب أنّ بيتا ظاهرا

لله في أكناف مكّه يصمد

يعنى يقصد و قال ابن الزبيرقان:

و لا رهيبه إلا سيّد صمد

و قال شداد بن معاويه في حذيفه بن بدر.

علوته بحسام ثم قلت له

خذا حذيف فأنت السيّد الصمد

و مثل هذا كثير و الله عزَّ و جلَّ هو السَّيِّدُ الصَّيِّدُ الَّذِي جميع الخلق من الجنَّ و الإنس إليه يصمدون في الحوائج و إليه يلجئون عند الشدائد و منه يرجون

ص: ٢٦٨

(كليني فرمايد:) معنای درست در تفسیر صمد این است نه آنچه مشبّهه معتقد شده اند که صمد: توپری است که میان خالی نیست؛ زیرا توپری صفت جسم می باشد و خداوندی که یادش باشکوه است از آن برتر است. او بزرگتر و والاتر از آن است که خاطرها به وصفش رسد یا حقیقت عظمتش را دریابد و اگر تفسیر صمد به عنوان صفت خدای بزرگ و والا، توپر باشد، خلاف فرمایش خدای عزّتمند و والا است که: «چیزی مانند او نیست»؛ چرا که توپری صفت اجسامی است که توپرنند و میان خالی نیستند، مانند سنگ، آهن و چیزهای دیگر توپر و بدون میان خالی. مقام خدا از این صفت، بسیار بلند است.

اخباری که در این باره وارد شده است خود امام علیه السلام داناتر به گفته خویش است و این که فرمود: همانا معنای صمد، سرور مورد نیاز است، معنایی درست و موافق گفته خدای عزّتمند و والا است که: «چیزی مانند او نیست» و در لغت، مصمود

به معنای مقصود می باشد. ابو طالب در بعضی از اشعارش که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ستوده، گفته است: «به جمره عقبه سوگند! زمانی که انداختن سنگ ها به سر آن را قصد نمایند» .

صمد و الها، یعنی به سوی او متوجه گردند و سنگش زنند. جنادل، سنگ های ریزی است که جمار نامیده شود.

یکی از شاعران زمان جاهلیت گوید: «گمان ندارم در اطراف مکه، خانه آشکاری برای خدا باشد که متوجهش شوند.» ابن زبرقان گوید: رهیب، جز سرور و آقای مورد نیاز نیست. (رهیب نام مردی است و صمد، شاهد مثال می باشد که به معنای مورد توجه آمده است).

شداد معاویه درباره حذیفه بن بدر گوید: «شمشیری روی سرش بلند کردم و گفتم: ای حذیفه! آن را بگیر که تویی مهتر مورد توجه واقع شده.» مانند این مثال ها زیاد است و خداوند عزّتمند و والا سرور مورد نیازی است که تمام آفریدگان از جنّ و انسان در نیازها آهنگ او کنند و در گرفتاری ها به او پناه آورند و از او امید گشایش استمرار نعمت داشته باشند تا آن گرفتاری و سختی ها را از آنان برطرف نماید. [پاسخ آیت الله حسن زاده آملی به مرحوم کلینی درباره معنای صمد: «هزار و یک کلمه ۵/۱۹۶»]

ص: ۲۶۹

الرّخاء و دوام النّعماء ليدفع عنهم الشّدائد.

باب الحركة و الانتقال [۳۲۳]۱- محمّد بن أبی عبد الله، عن محمّد بن إسماعيل البرمكي، عن عليّ بن عتيّاس الخرازمي، عن الحسن بن راشد، عن يعقوب بن جعفر الجعفري، عن أبی إبراهيم عليه السّلام قال:

ذكر عنده قوم يزعمون أنّ الله تبارك و تعالى ينزل إلى السّماء الدّنيا، فقال:

إنّ الله لا- ينزل و لا يحتاج إلى أن ينزل، إنّما منظره في القرب و البعد سواء، لم يبعد منه قريب و لم يقرب منه بعيد و لم يحتاج إلى شيء بل يحتاج إليه و هو ذو الطّول، لا- إله إلاّ- هو العزيز الحكيم، أمّا قول الواصفين: إنّهُ ينزل تبارك و تعالى فإنّما يقول ذلك من ينسبه إلى نقص أو زيادة و كلّ متحرّك محتاج إلى من يحركه أو يتحرّك به، فمن ظنّ بالله الظّنون هلك، فاحذروا في صفاته من أن تقفوا له على حدّ تحدّونه بنقص أو زيادة أو تحريك أو تحرّك أو زوال أو استئزال أو نهوض أو قعود فإنّ الله جلّ و عزّ عن صفه الواصفين و نعت النّاعتين و توهم المتوهّمين؛ و توكل على العزيز الرّحيم الذي يراك حين تقوم و تقلّبك في السّاجدين.

[۳۲۴]۲- و عنه رفعه، عن الحسن بن راشد، عن يعقوب بن جعفر، عن أبی إبراهيم عليه السّلام أنّه قال:

لا أقول: إنّهُ قائم فأزيله عن مكانه و لا أحدّه بمكان يكون فيه و لا أحدّه أن يتحرّك في شيء من الأركان و الجوارح و لا أحدّه بلفظ شقّ فم و لكن كما قال [الله] تبارك و تعالى: كن فيكون بمشيئته من غير تردّد في نفس، صمدا فردا،

بابی درباره حرکت و انتقال

[۳۲۳]۱- جعفری گوید: در خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفته شد:

مردمی عقیده دارند که خدای فرخنده و فرازمنده به آسمان دنیا فرود آید.

حضرت فرمود: همانا خداوند فرود نیاید و از فرود آمدن بی نیاز است (زیرا) دیدگاه او نسبت به نزدیک و دور یکسان است. هیچ نزدیکی از او دور و هیچ دوری به او نزدیک نیست. او به چیزی نیاز ندارد، بلکه نیاز همه به اوست و او عطاکننده است. شایسته پرستش جز خدای پیروزمند و سنجیده کار نیست.

اما گفته وصف کنندگانی که گویند: خدای فرخنده و فرازمنده فرود آید (درست نیست) و این سخن را کسی گوید که خدا را به کاهش و افزایش نسبت دهد؛ افزون بر آن، هر حرکت کننده ای به محرک و وسیله حرکت نیاز دارد، پس کسی که این گمان ها را به خدا برد، هلاک گردد. بپرهیزید از این که درباره صفات خدا در حد معینی توقف نمایید و او را به کاهش یا افزایش یا تحریک و تحرک یا انتقال یا فرود آمدن یا برخاستن یا نشستن محدود سازید؛ پس همانا خداوند از وصف توصیف کنندگان و ستایش ستایش کنندگان و تخیل خیال پردازان، والا و گرامی است و بر خدای عزیز و مهربانی توکل کن که تو را هنگام ایستادن و گشتنت میان سجده کنان می بیند.

[۳۲۴]۲- امام کاظم علیه السلام فرمود: این که گویم: خدا برپاست، نه این که او را از جایش جدا سازم و او را به مکان معینی که در آن باشد، محدود نکنم و به حرکت اعضا و جوارح محدودش نسازم و به تلفظ از شکاف دهان محدود ننمایم؛ ولی چنان گویم که خدای فرخنده و فرازمنده فرمود: باش، پس با خواستش وجود یابد بدون تردید در دل. او بی نیاز است و یگانه

لم یحتج إلی شریک یدکر له ملکه و لا یفتح له أبواب علمه.

[۳۲۵]۳- و عنه، عن محمّد بن أبی عبد الله، عن محمّد بن إسماعیل، عن داود بن عبد الله، عن عمرو بن محمّد، عن عیسی بن یونس قال:

قال ابن أبی العوجاء لأبی عبد الله علیه السلام فی بعض ما کان یحاوره: ذکرت الله فأحلت علی غائب، فقال أبو عبد الله: ویلک کیف یکون غائبا من هو مع خلقه شاهد و إلیهم أقرب من جبل الوریث، یسمع کلامهم و یری أشخاصهم و یعلم أسرارهم، فقال ابن أبی العوجاء: أ هو فی کلّ مکان ألیس إذا کان فی السماء کیف یکون فی الأرض و إذا کان فی الأرض کیف یکون فی السماء؟ فقال أبو عبد الله علیه السلام: إتما وصفت المخلوق الذی إذا انتقل عن مکان اشتغل به مکان و خلا منه مکان فلا یدری فی المكان الذی صار إلیه ما یحدث فی المكان الذی کان فیہ فأما الله العظیم الشان الملک الدیان فلا یخلو منه مکان و لا یشغل به مکان و لا یکون إلی مکان أقرب منه إلی مکان.

[۳۲۶]۴- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن عیسی قال:

کتبت إلى أبي الحسن علي بن محمد عليه السلام: جعلني الله فداك يا سيدي! قد روى لنا: أن الله في موضع دون موضع على العرش استوى وأنه ينزل كل ليلة في النصف الأخير من الليل إلى السماء الدنيا وروى: أنه ينزل عشية عرفة ثم يرجع إلى موضعه، فقال بعض مواليك في ذلك: إذا كان في موضع دون موضع، فقد يلاقيه الهواء ويتكف عليه والهواء جسم رقيق يتكف على كل شيء بقدره، فكيف يتكف عليه جل ثناؤه على هذا المثال؟ فوقع عليه السلام: علم ذلك عنده وهو المقدر له بما هو أحسن تقديرا واعلم أنه إذا كان في السماء الدنيا فهو كما هو على العرش والأشياء كلها له سواء علما وقدره وملكها وإحاطه.

ص: ۲۷۲

و به شریکی نیاز ندارد که امور سلطنتش را یادآور شود و درهای دانشش را به رویش گشاید.

[۳۲۵]۳- عیسی یونس گوید: ابن ابی العوجاء در ضمن بحثهایی که با امام صادق علیه السلام داشت به آن حضرت عرض کرد: شما نام خدا را بردید و به ناپیدایی حواله دادید. حضرت فرمود: وای بر تو! چگونه ناپیداست کسی که نزد آفریدگانش حاضر است و از رگ گردن به ایشان نزدیک تر است. سخنان شان را می شنود کالبدشان را می بیند و رازهایشان را می داند. ابن ابی العوجاء گفت: آیا او در همه جا هست؟ وقتی در آسمان است، چگونه در زمین باشد و هنگامی که در زمین است، چگونه در آسمان باشد؟ حضرت فرمود: آفریده ای را توصیف کردی که وقتی از جایی برود، جایی او را دربر گیرد و جایی از او خالی ماند و در جایی که آمد از جایی که بوده و آنچه پدید می آید، بی خبر باشد؛ ولی خداوند والامقام و سلطان جزابخش، هیچ جا از او تهی نیست و هیچ جا او را در بر نگیرد و به جایی نزدیک تر از جای دیگر نیست.

[۳۲۶]۴- محمد عیسی گوید: به حضرت امام علی النقی علیه السلام نوشتم: ای آقای من، خداوند مرا قربانت گرداند؛ برای ما روایت کرده اند که: همانا خداوند در جای معینی از عرش قرار دارد و در نیمه آخر هر شب به آسمان دنیا فرود می آید و (نیز) روایت شده است که: خدا در شب عرفة فرود می آید و سپس به جای خود برمی گردد.

یکی از دوستان شما در این باره گوید: اگر خدا در جای معینی باشد در مجاورت هوا قرار گیرد، در حالی که هوا جسم دقیقی است که هر چیز را به اندازه خودش فراگیرد، پس چگونه در این صورت هوا به خدا احاطه پیدا می کند؟

حضرت نوشت: خدا خود آن را می داند و اوست که نیکوتر آن را اندازه گیری کند. بدان که او اگر در آسمان دنیا باشد، هم چنان در عرش است و علم و توانایی و سلطنت و احاطه اش بر همه چیز یکسان است.

ص: ۲۷۳

و عنه، عن محمد بن جعفر الكوفي، عن محمد بن عیسی مثله

فی قوله تعالى: مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ.

[۳۲۷]۵- عنه، عن عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذینه، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَاعِيَهُمْ وَ لَّا خَمْسَهُ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ» فقال:

هو واحد واحدى الذات؛ بائن من خلقه و بذاك وصف نفسه و هو بكلّ شىء محيط بالإشراف و الإحاطه و القدره لا يعزب عنه مثقال ذره في السماوات و لا في الأرض و لا أصغر من ذلك و لا أكبر بالإحاطه و العلم لا بالذات، لأنّ الأماكن محدوده تحويها حدود أربعه فإذا كان بالذات لزمتها الحوايه.

في قوله الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى.

[۳۲۸]۶- عليّ بن محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن بعض رجاله، عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه سئل عن قول الله عزّ و جلّ: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى فقال:

استوى على كلّ شىء، فليس شىء أقرب إليه من شىء.

[۳۲۹]۷- و بهذا الإسناد، عن سهل، عن الحسن بن محبوب؛ عن محمد بن مارد أنّ أبا عبد الله عليه السلام سئل عن قول الله عزّ و جلّ: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى فقال:

استوى من كلّ شىء فليس شىء أقرب إليه من شىء.

[۳۳۰]۸- و عنه؛ عن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن صفوان

ص: ۲۷۴

این روایت از طریق دیگر نیز وارد شده است.

درباره فرمایش خداوند که فرمود: «هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه خدا چهارمین آنهاست» .

[۳۲۷]۵- امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خداوند که «هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نباشد، جز این که خدا چهارمین آنهاست و نه میان پنج نفر جز این که او ششمین آنهاست [سوره مجادله (۵۸) ، آیه ۷] فرمود: او یکتا و ذاتش یگانه است و از آفریدگانش جدا می باشد و این گونه خود را توصیف کرده است. او به همه چیز به صورت زیر نظر داشتن، فراگرفتن و توانایی احاطه دارد.

هم وزن ذره ای، نه در زمین و نه در آسمان ها از علم او پنهان نیست و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن چیزی نیست. از نظر احاطه و علم و نه از نظر ذات و حقیقت؛ زیرا اماکن محدودند که چهار حدّ آنها را در بر دارد و اگر از نظر ذات و حقیقت باشد بایست که در بر گرفته شود.

«درباره فرمایش خداوند: خدای مهربان بر عرش استوا دارد»

[۳۲۸] ۶- از حضرت صادق علیه السلام درباره گفته خدا که «خدای مهربان بر عرش استوا دارد» [سوره طه (۲۰) ، آیه ۵] پرسیدند، حضرت فرمود: او بر همه چیز مسلط است و چیزی به او از چیز دیگر نزدیک تر نیست.

[۳۲۹] ۷- از امام صادق علیه السلام درباره گفته خدا که «خدای مهربان بر عرش استوا دارد» پرسیدند، فرمود: نسبت به همه چیز برابر است و چیزی از چیز دیگر به او نزدیک تر نیست.

[۳۳۰] ۸- عبد الرحمن بن حجاج گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره فرمایش

ص: ۲۷۵:

بن یحیی، عن عبد الرحمن بن الحجاج قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى فَقَالَ اسْتَوَى فِي كُلِّ شَيْءٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ، لَمْ يَبْعُدْ مِنْهُ بَعِيدٌ وَلَمْ يَقْرَبْ مِنْهُ قَرِيبٌ، اسْتَوَى فِي كُلِّ شَيْءٍ.

[۳۳۱] ۹- و عنه؛ عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حميد، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من زعم أنّ الله من شيء أو في شيء أو على شيء فقد كفر، قلت فسّر لي، قال: أعني بالحوايه من الشيء له أو يماسك له أو من شيء سبقه و في روايه أخرى: من زعم أنّ الله من شيء فقد جعله محدثا و من زعم أنّه في شيء فقد جعله محصورا و من زعم أنّه على شيء فقد جعله محمولا.

في قوله تعالى: وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ.

[۳۳۲] ۱۰- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن الحكم قال: قال أبو شاعر الديصاني:

إنّ في القرآن آيه هي قولنا، قلت: ما هي؟ فقال: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» فلم أدر بما أجيبه فحججت فخبّرت أبا عبد الله عليه السلام فقال: هذا كلام زنديق خبيث إذا رجعت إليه فقل له: ما اسمك بالكوفه؟ فإنه يقول: فلان فقل له: ما اسمك بالبصره؟ فإنه يقول: فلان، فقل: كذلك الله ربنا في السماء إله و في الأرض إله و في البحار إله و في القفار إله و في كلّ مكان إله، قال:

فقدمت فأتيت أبا شاعر فأخبرته، فقال: هذه نقلت من الحجاز.

ص: ۲۷۶:

خدای فرازند که «خدای مهربان بر عرش استوا دارد» پرسیدم: فرمود: او در همه چیز برابر است. چیزی به او از چیز دیگر نزدیک تر نیست. هیچ دوری از او دور نیست و هیچ نزدیکی به او نزدیک نیست. نسبت به همه چیز برابر است.

[۳۳۱] ۹- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس معتقد شود که خداوند از چیزی یا در چیزی یا روی چیزی قرار گرفته، کافر است. عرض کردم: برایم توضیح دهید.

فرمود: مقصودم این است که چیزی او را فراگیرد یا او را نگه دارد یا چیزی بر او پیشی گیرد.

در روایت دیگر آمده است: هر که گمان کند خداوند از چیزی است، او را پدیده قرار داده است و هر که گمان کند او در چیزی است، او را به حصار در آورده است و هر کس بپندارد که او روی چیزی است، او را قابل حمل قرار داده است.

درباره فرمایش خدای برتر که «اوست که در آسمان معبود و در زمین معبود است.»

[۳۳۲] ۱۰- هشام حکم گوید: ابو شاکر دیصانی گفت: در قرآن آیه ای است که گفته ما را می رساند. گفتیم: آن چیست؟ گفت: «اوست که در آسمان معبود و در زمین معبود است.» [سوره زخرف (۴۳)، آیه ۸۴] (هشام گوید) من ندانستم که چطور پاسخ گویم و مغلوب شدم [سپس به حج رفتم] و به امام صادق علیه السلام گزارش آن را دادم. حضرت فرمود: این سخن زندیق پلید است. وقتی به سویس بازگشتی به او بگو: نام تو در کوفه چیست؟ او می گوید: فلان؛ سپس بگو: نام تو در بصره چیست؟ او گوید: همان فلان. آن گاه بگو: هم چنین است خداوند و پروردگار ما که در آسمان معبود و در زمین معبود است و در دریاها معبود و در بیابان معبود و در همه جا معبود است. هشام گوید: من بازگشتم و این پاسخ را به ابو شاکر گفتم. او گفت: این پاسخ دستاورد حجاز است!

ص: ۲۷۷

باب العرش و الكرسي [۳۳۳] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي رفعه قال:

سأل الجائليق أمير المؤمنين عليه السلام فقال: أخبرني عن الله عزّ وجلّ يحمل العرش أم العرش يحمله؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام: الله عزّ وجلّ حامل العرش و السّماوات و الأرض و ما فيهما و ما بينهما و ذلك قول الله عزّ وجلّ: إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ لَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَرَ كُهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا، قال: فأخبرني عن قوله: وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَلًا أَيُّهُ فَكَيْفَ قَالَ ذَلِكَ؟ و قلت: «إنّه يحمل العرش و السّماوات و الأرض» فقال أمير المؤمنين عليه السلام: إنّ العرش خلقه الله تعالى من أنوار أربعة:

نور أحمر منه احمرت الحمرة و نور أخضر منه اخضرت الخضرة و نور أصفر منه اصفرت الصفرة و نور أبيض منه [ابيض] البياض و هو العلم الذي حمّله الله الحملة و ذلك نور من عظمته، فبعظمته و نوره أبصر قلوب المؤمنين و بعظمته و نوره عاداه الجاهلون و بعظمته و نوره ابتغى من فى السّماوات و الأرض من جميع خلائقه إليه الوسيله بالأعمال المختلفه و الأديان المشتبّهه، فكلّ محمول يحمله الله بنوره و عظمته و قدرته لا- يستطيع لنفسه ضرًا و لا نفعًا و لا موتًا و لا حياه و لا نشورًا، فكلّ شىء محمول و الله تبارك و تعالى الممسك لهما أن تزولا و المحيط بهما من شىء و هو حياه كلّ شىء و نور كلّ شىء سبحانه و تعالى عمّا يقولون علواً كبيرًا. قال له: فأخبرني عن الله عزّ وجلّ أبيض هو؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام: هو هاهنا و هاهنا و فوق و تحت و محيط بنا و معنا و هو قوله: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَايَهُمْ وَ لَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا

بابی دربارهٔ عرش و کرسی

[۳۳۳] ۱- جاثلیق از امیر مؤمنان علیه السلام پرسید: به من بگو آیا خداوند عزتمند و والا عرش را حمل می کند یا عرش او را؟ حضرت فرمود: خدای عزتمند و والا حاصل عرش، آسمان ها، زمین و آنچه در آنها و میان آنهاست، می باشد و این فرمایش خداوند بزرگ و شکوهمند است که: «همانا خداوند، آسمان ها و زمین را نگاه می دارد تا نیفتند و اگر بیفتند بعد از او هیچ کس آن ها را نگاه نمی دارد، اوست بردبار آمرزنده» [سوره فاطر (۳۵) ، آیه ۴۱] جاثلیق گفت: پس برایم بگو چگونه خدا فرماید: «در آن روز هشت فرشته، عرش پروردگارت را بر سر خود بردارند» [سوره حاقه (۶۹) ، آیه ۱۷] و شما گفتید که خدا عرش و آسمان ها و زمین را حمل کند؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: همانا خداوند فرازمند عرش را از چهار نور آفرید: نور سرخی که هر سرخی از آن سرخی گرفت و نور سبزی از آن سبزی یافت و نور زردی که هر زردی از آن زردی گرفت و نور سفیدی که هر سفیدی از آن سفید شد و آن دانشی است که خداوند به حاملان عطا فرموده است و آن نوری از عظمت اوست، پس خداوند به سبب عظمت و نورش، دل های مؤمنان را بینا کرده و به همان سبب، نادانان با او دشمن شده و به همان سبب، تمام آفریدگان او که در آسمان ها و زمین اند با کردارهای گوناگون و دین های همگون به سوی او وسیله جویند، پس هر محمولی را خدا با نور، عظمت و توانایی اش بردارد و آنها بر زیان و سود و مرگ و زندگی و برخاستن از گور توانایی ندارند.

همه چیز محمول است و خداوند فرخنده و فرازمند آسمان و زمین و آنچه آن ها را فراگیرد از افتادن نگه دارد و خدا زندگی هر چیز و روشنی هر چیز است. منزّه است و پرتوی بزرگی دارد از آنچه گویند.

جاثلیق گفت: برایم بگو که خداوند بزرگ و شکوهمند کجاست؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: او آنجا و آنجاست، بالا و پایین و فرو گرفته ما را و همراه ماست و این فرمایش اوست: «گفتگوی محرمانه ای میان سه نفر نباشد جز این که خدا چهارمین آنهاست و نه میان پنج نفر جز این که او ششمین آنها و نه کمتر از آن و نه بیشتر باشد، جز این که هر کجا باشند خدا با آنهاست.» ؛

محیط بالسموات و الأرض و ما بینهما و ما تحت الثرى و إن تجهر بالقول فإنه يعلم السیر و أخفی و ذلك قوله تعالى: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» فالذين يحملون العرش هم العلماء الذين حملهم الله علمه و ليس يخرج عن هذه الأربعة شيء خلق الله في ملكوته الذي أراه الله أصفياه و أراه خلیله علیه السلام فقال: وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيُكُونَ مِنَ الْمُؤَقِنِينَ و كيف يحمل حمله العرش الله و بحياته حیت قلوبهم و بنوره اهدوا إلى معرفته.

[۳۳۴]۲- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى قال:

سألني أبو قره المحدث أن أدخله على أبي الحسن الرضا عليه السلام فاستأذنته فأذن لي، فدخل فسأله عن الحلال والحرام ثم قال له: أفتقر أن الله محمول؟ فقال أبو الحسن عليه السلام: كل محمول مفعول به مضاف إلى غيره محتاج والمحمول اسم نقص في اللفظ والحامل فاعل وهو في اللفظ مدحه وكذلك قول القائل:

فوق و تحت و أعلى و أسفل و قد قال الله: «وَلِلَّهِ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا فَأَذْعُوهُ بِهَا» و لم يقل في كتبه: إنه المحمول بل قال: إنه الحامل في البر والبحر و الممسك السماوات و الأرض أن تزولا و المحمول ما سوى الله و لم يسمع أحد آمن بالله و عظمته قط قال في دعائه: يا محمول، قال أبو قره: فإنه قال: «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً» و قال: «الذين يحملون العرش» فقال أبو الحسن عليه السلام: العرش ليس هو الله و العرش اسم علم و قدره و عرش فيه كل شيء، ثم أضاف الحمل إلى غيره، خلق من خلقه؛ لأنه استعبد خلقه بحمل عرشه و هم حمله علمه و خلقا يسبحون حول عرشه و هم يعملون بعلمه

ص: ۲۸۰

بنابراین کرسی به آسمان ها و زمین و میان آنها و زیر خاک احاطه دارد و اگر با صدای بلند بگویی، او راز و پنهانت را می داند و همین، معنای سخن خدای برتر است: «کرسی او آسمان ها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ». [سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۵]

پس آنانی که عرش را حمل کنند، دانشمندانی هستند که خدا علمش را به آن ها ارزانی داشته است و آنچه خداوند در ملکوتش آفریده و به برگزیدگانش و خلیلش ابراهیم علیه السلام نشان داده از این چهار نور بیرون نیست که فرمود: «و این گونه، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایاندم تا از اهل یقین باشد» [سوره انعام، آیه ۷۵] و چگونه حاملان عرش، خدا را بردارند با آن که به سبب زندگی او دل های ایشان زنده گشته و با نور او به شناختش راهنمایی شده اند.

[۳۳۴]۲- صفوان یحیی گوید: ابو قره محدث از من خواست که او را خدمت امام رضا علیه السلام ببرم. از حضرت اجازه خواستم و ایشان به من اجازه داد. ابو قره خدمت امام رسید و از مسائل حلال و حرام پرسید، سپس عرض کرد: شما قبول دارید که خداوند حمل شدنی است؟ حضرت فرمود: هر حمل شدنی، کاری بر او واقع شده که به دیگری نسبت دارد و نیازمند است و محمول، اسمی است که در تعبیر بر کمبود دلالت دارد و حامل، انجام دهنده می باشد که در تعبیر بر مدح دلالت دارد و چنین است سخن آن که گوید: زبر و زیر و بالا- و پایین (که زبر و بالا بر مدح و زیر و پایین بر کمبود دلالت دارد) و خداوند فرموده است: «و خدا را نام های نیکوست، پس او را با آنها بخوانید» [سوره اعراف، آیه ۱۸۰]

و در کتاب های آسمانی اش نفرموده است که او محمول است، بلکه گفته است: همانا او در خشکی و دریا بردارنده و نگه دار آسمان ها و زمین از افتادن است و جز خدا محمول است و هیچ گاه از کسی که به خدا و عظمتش ایمان دارد، شنیده نشده است که در دعای خود گوید: ای محمول. ابو قره گفت: خدا خود گوید: «در آن روز، عرش پروردگارت را هشت فرشته در بالایشان بردارند» و نیز فرماید: «آنانی که عرش را حمل کنند». حضرت رضا علیه السلام فرمود: عرش که خدا

نیست. عرش تعبیر از علم و توانایی است که همه چیز در آن است، سپس کار حمل را به غیر خود، که آفریده ای از آفریدگانش باشد، نسبت داده است؛ بدان جهت که از آفریده اش به سبب برداشتن عرشش عبادت خواسته است و آنان بردارندگان علم خداوند و آفریده ای هستند که گرد عرشش تسبیح گویند و با علم او کار کنند و فرشتگانی هستند که کردارهای بندگانش را نویسند

ص: ۲۸۱

و ملائکه یکتبون أعمال عباده و استعبد أهل الأرض بالطواف حول بيته و الله على العرش استوى كما قال: و العرش و من يحمله؛ و من حول العرش؛ و الله الحامل لهم؛ الحافظ لهم، الممسك القائم على كل نفس و فوق كل شيء و على كل شيء و لا يقال: محمول و لا أسفل قولاً مفرداً لا يوصل بشيء فيفسد اللفظ و المعنى؛ قال أبو قره فتكذب بالرواية التي جاءت أن الله إذا غضب إنما يعرف غضبه أن الملائكة الذين يحملون العرش يجدون ثقله على كواهلهم، فيخرون سجداً؛ فإذا ذهب الغضب خفّ و رجعوا إلى مواقفهم؟ فقال أبو الحسن عليه السلام:

أخبرني عن الله تبارك و تعالى منذ لعن إبليس إلى يومك هذا هو غضبان عليه؛ فمتى رضى؟ و هو في صفتك لم يزل غضبان عليه و على أوليائه و على أتباعه كيف تجتري أن تصف ربك بالتغيير من حال إلى حال و أنه يجري عليه ما يجري على المخلوقين! سبحانه و تعالى؛ لم يزل مع الزائلين و لم يتغير مع لمتغيرين و لم يتبدل مع المتبدلين و من دونه في يده و تدبيره و كلهم إليه محتاج و هو غنيّ عمّن سواه.

[۳۳۵]۳- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله، عن الفضيل بن يسار قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله جلّ و عزّ: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ» فقال: يا فضيل! كل شيء في الكرسي، السماوات و الأرض و كل شيء في الكرسي.

[۳۳۶]۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحجاج، عن ثعلبه بن ميمون، عن زرارة بن أعين قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله جلّ و عزّ: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ

ص: ۲۸۲

و از اهل زمین به سبب طواف گرد خانه اش عبادت خواسته است و خداوند بر عرش تسلط و استیلاء دارد، چنان چه فرمود.

عرش و بردارندگانش و آنها که گردش باشند، خداوند حمل کننده آنها و نگه دارنده آنهاست؛ نگه دارنده و برپادارنده هر جان و بالای هر چیز و روی هر چیز می باشد و (نسبت به خدا) واژه محمول (برداشته شده) و اسفل (پایین) به تنهایی بدون این که به چیز (واژه) دیگری بچسبد، نباید گفت تا لفظ و معنا تباه شود (مثلاً می توان گفت: عرش خدا محمول است یا زمین خدا پایین آسمان است).

ابو قزّه گفت: پس آن روایت را دروغ می‌شمارید که می‌گوید: وقتی خداوند خشم کند، فرشتگانی که عرش را حمل می‌کنند از سنگینی آن بر دوش خود، خشم او را دریابند و به سجده افتند و وقتی خشم خدا فروکش کند، دوش آنها سبک شود و به جایگاه خویش برگردند؟ حضرت فرمود: برایم بگو از زمانی که خدا شیطان را لعنت کرده و بر او خشمگین شده است تا امروز کی از او خشنود گشته است؟ در حالی که طبق بیان تو که خدا همیشه بر شیطان و دوستان او خشمگین است (باید از آن زمان تا حال، بردارندگان عرش در سجده باشند) چگونه جرأت می‌کنی پروردگارت را به دگرگونی از حالتی به حالتی نسبت دهی و بگویی آنچه بر آفریده رخ می‌دهد بر او هم رخ می‌دهد. او منزّه و والا است. با نابودشوندگان، از بین نرود و با دگرگون شدگان، دگرگون نشود و با عوض شونده‌گان، عوض نشود و هرچیز جز اوست، در دست او و زیر تدبیر اوست و همگی به او نیازمند و او از غیر خودش بی‌نیاز است.

[۳۳۵]۳- فضیل یسار گوید: از امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای بزرگ و شکوهمند که «کرسی خدا آسمان‌ها و زمین را در بر دارد» پرسیدم، فرمود: ای فضیل! همه چیز در کرسی است. آسمان و زمین و همه چیز در کرسی است.

[۳۳۶]۴- زراره گوید: از امام صادق علیه السلام درباره سخن خدای عزّتمند و والا که «کرسی خدا آسمان‌ها و زمین را در بر دارد»، پرسیدم که آیا آسمان‌ها و زمین کرسی را در بر دارند یا کرسی، آسمان‌ها و زمین را در بر دارد؟ فرمود:

ص: ۲۸۳

وَ الْأَرْضِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَعْنُ الْكُرْسِيِّ أَمِ الْكُرْسِيِّ وَسَعْنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ فَقَالَ: بَلِ الْكُرْسِيُّ وَسَعْنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْعَرْشِ وَ كُلِّ شَيْءٍ وَسَعْنُ الْكُرْسِيِّ.

[۳۳۷]۵- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن فضاله بن أيوب، عن عبد الله بن بكير، عن زراره بن أعين قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَعْنُ الْكُرْسِيِّ أَوْ الْكُرْسِيُّ وَسَعْنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟ فَقَالَ: إِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِي الْكُرْسِيِّ.

[۳۳۸]۶- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن محمّد بن الفضیل، عن أبی حمزه، عن أبی عبد الله عليه السلام قال:

حملة العرش و العرش: العلم ثمانیه: أربعه منّا و أربعه ممّن شاء الله.

[۳۳۹]۷- محمّد بن الحسن، عن سهل بن زیاد، عن ابن محبوب، عن عبد الرحمن بن كثير، عن داود الرقي قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ «وَ كَمَا نَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» فقال ما يقولون، قلت: يقولون: إنّ العرش كان على الماء و الرّبّ فوقه، فقال: كذبوا، من زعم هذا فقد صير الله محمولاً و وصفه بصفه المخلوق و لزمه أنّ الشّيء الذي يحمله أقوى منه، قلت: بين لي جعلت فداك، فقال: إنّ الله حمّل دينه و علمه الماء قبل أن يكون أرضاً أو سماءً أو جنّاً أو إنساً أو

شمس أو قمر، فلما أراد الله أن يخلق الخلق نثرهم بين يديه فقال لهم: من ربكم؟ فأول من نطق:

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْأئِمَّةَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا: أَنْتَ رَبَّنَا، فَحَمَلَهُمُ الْعِلْمُ وَالْدِّينُ؛ ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: هُوَ لَاءَ حَمَلَهُ دِينِي وَعِلْمِي وَ

ص: ۲۸۴

بلکه کرسی آسمان و زمین و عرش را در بر دارد و کرسی همه چیز را فراگیرد.

[۳۳۷]۵- زراره گوید: از حضرت صادق علیه السّلام درباره فرمایش خدای بزرگ و شکوهمند که «کرسی او آسمان ها و زمین را در بر دارد»، پرسیدم که آیا آسمان و زمین کرسی را در بر دارند یا کرسی آسمان ها و زمین را در بر دارد؟ فرمود: همانا همه چیز در کرسی گنجانده شده است.

[۳۳۸]۶- امام صادق علیه السّلام فرمود: بردارندگان عرش- و عرش به معنای علم است- هشت نفرند: چهار کس از ما و چهار کس از آنهایی که خدا خواهد.

[۳۳۹]۷- داود رقی گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره فرمایش خدای بزرگ و والا که «و عرش خدا بر آب بود» پرسیدم، حضرت فرمود: در این باره چه می گویند؟ گفتم: می گویند که عرش روی آب و پروردگار بالای آن قرار دارد. فرمود: دروغ می گویند. هر کس چنین گوید، خداوند را محمول قرار داده و او را با صفت آفریدگان توصیف کرده است و لازم آید چیزی که خدا را حمل می کند، نیرومندتر از او باشد. عرض کردم: قربانت کردم؛ پس (حقیقت مطلب را) برایم بیان کنید. فرمود:

پیش از آن که زمینی یا آسمانی یا جنّ و انسانی یا خورشید و ماهی باشد، خداوند دینش و علمش را به آب ارزانی داشت؛ وقتی خدا خواست آفریدگان را پدید آورد، ایشان را در برابر خویش پراکنده ساخت و به آنها فرمود: پروردگارتان کیست؟ پس نخستین کسانی که سخن گفتند، رسول خدا، امیر مؤمنان و ائمه - درود خداوند بر آنها باد- بودند که گفتند: تویی پروردگار ما؛ آن گاه خدا به ایشان دانش و دین ارزانی کرد، سپس به فرشتگان فرمود: اینان حاملان دین و علم من

ص: ۲۸۵

أَمْنَائِي فِي خَلْقِي وَ هُمُ الْمَسْئُولُونَ، ثُمَّ قَالَ لِبَنِي آدَمَ: أَقْرُوا لِلَّهِ بِالزُّبُوبِ وَ لَهُؤُلَاءِ النَّفَرُ بِالْوَلَايَةِ وَ الطَّاعَةِ، فَقَالُوا، نَعَمْ رَبَّنَا أَقْرْنَا، فَقَالَ اللهُ لِلْمَلَائِكَةِ:

اشهدوا، فقالت الملائكة شهدنا على أن لا يقولوا غدا: إنا كنا عن هذا غافلين.

أَوْ يَقُولُوا: إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ يَا دَاوُدُ! وَ لَايْتَنَا مُؤَكَّدَةً عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ.

باب الزّوج [۳۴۰]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن الأحول قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الروح التي في آدم عليه السلام، قوله: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي قال هذه روح مخلوقه و الروح التي في عيسى مخلوقه.

[۳۴۱] ۲- عده من أصحابنا؛ عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحجاج، عن ثعلبه، عن حمran قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز و جل: «و روح منه» قال: هي روح الله مخلوقه خلقها الله في آدم و عيسى.

[۳۴۲] ۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن القاسم بن عروه، عن عبد الحميد الطائي، عن محمد بن مسلم قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز و جل: «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» كيف هذا النفخ؟ فقال: إِنَّ الرُّوحَ متحرك كالريح و إنما سمي روحاً لأنه اشتق اسمه من الريح و إنما أخرجه عن لفظه الريح لأن الأرواح مجانسه للريح و إنما أضافه إلى نفسه لأنه اصطفاه على سائر الأرواح، كما قال لبيت من البيوت:

ص: ۲۸۶

و امانت داران من در میان آفریدگانم و مسؤول هستند؛ سپس به فرزندان آدم فرمود: به پروردگار بودن خدا و ولایت و پیروی این اشخاص اقرار کنید. گفتند:

آری ای پروردگار ما، اقرار کردیم. آن گاه خداوند به فرشتگان فرمود: گواه باشید.

فرشتگان گفتند: گواهی دهیم. این پیمان برای آن بود که مبدا روز قیامت بگویند ما از آن آگاه نبودیم یا بگویند: «پدران ما از پیش مشرک شدند و ما هم نسل پس از آن ها بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان انجام داده اند هلاک می کنی؟» [سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۳] ای داود! ولایت ما در هنگام پیمان بر ایشان تأکید شده است.

بابی درباره روح

[۳۴۰] ۱- حول گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره روحی که در آدم دمیده شد، پرسیدم که خدا فرماید: «چون او را برابر ساختم و از روحم در او دمیدم» [سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۹]. حضرت فرمود: آن روح آفریده شده است و نیز روحی که در عیسی بود، آفریده شده بود.

[۳۴۱] ۲- حمran گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای بزرگ و شکوهمند که «روحی از او» پرسیدم، فرمود: آن روح آفریده شده است که خدا آن را در آدم و عیسی خلق کرد.

[۳۴۲] ۳- محمد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام درباره سخن خدای بزرگ و والا که «و از روح خود در او دمیدم» پرسیدم که آن دمیدن چگونه بود؟ فرمود: همانا روح مانند باد در جنبش است و از آن جهت روح نامند که نامش از ریح (باد) مشتق است و چون ارواح هم جنس باد باشند، آن را از لفظ ریح بیرون آورد و آن را به خود نسبت داد؛ چرا که آن را بر

ارواح دیگر برگزیده؛ همان طور به خانه ای از میان همه خانه ها

ص: ۲۸۷

بیستی و لرسول من الرّسل: خلیلی و أشباه ذلك و كل ذلك مخلوق مصنوع محدث مربوب مدبّر.

[۳۴۳]۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن عبد الله بن بحر، عن أبي أيوب الخزاز، عن محمد بن مسلم قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عمّا يروون أنّ الله خلق آدم على صورته، فقال: هي صورته محدثه مخلوقه و اصطفاها الله و اختارها على سائر الصّور المختلفه، فأضافها إلى نفسه، كما أضاف الكعبه إلى نفسه و الرّوح إلى نفسه، فقال: بيستی «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» .

باب جوامع التّوحيد [۳۴۴]۱-محمد بن أبي عبد الله و محمد بن يحيى جميعا رفعاه إلى أبي عبد الله عليه السّلام أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام استنهض النّاس في حرب معاويه في المرّه الثانيه، فلما حشد النّاس قام خطيبا، فقال:

الحمد لله الواحد الأحد الصّمد المتفرد الذي لا من شيء كان و لا من شيء خلق ما كان قدره بان بها من الأشياء و بانت الأشياء منه، فليست له صفه تنال و لا حدّ تضرب له فيه الأمثال، كلّ دون صفاته تحبير اللّغات و ضلّ هناك تصاريف الصّفات و حار في ملكوته عميقات مذاهب التّفكير و انقطع دون الرّسوخ في علمه جوامع التّفسير و حال دون غيبه المكنون حجب من الغيوب، تاهت في أدنى أدانيها طامحات العقول في لطيفات الأمور. فتبارك الله الّذي لا يبلغه بعد الهمم و لا يناله غوص الفطن و تعالی الّذي ليس له وقت معدود و لا أجل ممدود و لا نعت محدود، سبحانه الّذي ليس له أوّل مبتدأ و لا غايه منتهى

ص: ۲۸۸

فرمود: خانه من (که کعبه است) و نسبت به پیغمبری از میان پیامبران فرمود:

خلیل من و مانند اینها و همه اینها آفریده، ساخته شده، پدید آمده، پروریده و تدبیر شده هستند.

[۳۴۳]۴-محمد مسلم گوید: «از امام باقر علیه السّلام پرسیدم درباره آنچه روایت کنند که: خداوند آدم را به شکل خود آفریده است.» حضرت فرمود: آن شکلی پدید آمده و آفریده شده است و خداوند آن را انتخاب کرده و بر شکل های مختلف دیگر برگزیده است، پس آن را به خود نسبت داده است؛ چنان که کعبه و روح را به خود نسبت داد و فرمود: «خانه من» و «و در او از روح دمیدم» .

بابی درباره کلیات توحید

[۳۴۴]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرماید: امیر مؤمنان علیه السّلام برای مرتبه دوم، مردم را به جنگ با معاویه برانگیخت. وقتی مردم جمع شدند، برخاست و فرمود:

ستایش خدای را که یکتا و یگانه و بی نیاز و تنهاست که بود او از چیزی نیست و آفرینشش از چیزی نبوده است. فقط با نیرویی آفریده که به سبب آن از همه چیز جدا شده و همه چیز از او جدا گشته است. نه برای او صفتی که بدان بتوان رسید، باشد و نه حدی که برای آن مثال بتوان آورد.

آرایش لغت ها از توصیف او در مانده و ستودن های گوناگون در آنجا سرگردانند. راه های ژرف اندیشه نسبت به ملکوت او حیران است و تفسیرهای کامل از نفوذ در علمش ناتوان است. پرده های ناپیدا در حقیقت پنهانش حایل شده و خرده های تندرو و تیزبین نسبت به مطالب دقیق در پایین ترین مراتب حضرتش گم گشته اند.

فرخنده و برتر است خدایی که اندیشه های ژرف نگر به کنه شناخت او نرسد و حدس زیرکی ها حقیقت او را در نیابد. فرازمند است آن که در زمان ننگجد و مدت نپذیرد و صفاتش حد پذیر نباشد.

منزه است آن که آغازی ندارد که از آن شروع شود و انجामी ندارد که به آن پایان یابد و آخری برای او نیست که به نیستی گراید.

ص: ۲۸۹

و لا آخر یفنی، سبحانه هو کما وصف نفسه و الواصفون لا یبلغون نعته و حدّ الأشياء کلّها عند خلقه، إبانه لها من شبهه و إبانه له من شبهها، لم یحلل فیها فیقال: هو فیها کائن و لم یأ عنها فیقال: هو منها بائن و لم یخل منها فیقال له:

این، لکنه سبحانه أحاط بها علمه و أتقنها صنعه و أحصاها حفظه، لم یعزب عنه خفیّات غیوب الهواء و لا غوامض مکنون ظلم الدّجی و لا ما فی السّیماوات العلیٰ إلى الأرضین السّفلیٰ، لکلّ شیء منها حافظ و رقیب و کلّ شیء منها بشیء محیط و المحیط بما أحاط منها، الواحد الأحد الصّمد الّذی لا یغیّره صروف الأزمان و لا یتکأده صنع شیء کان إنّما قال لما شاء، کن فکان، ابتدع ما خلق بلا مثال سبق و لا تعب و لا نصب و کلّ صانع شیء فمن شیء صنع و الله لا من شیء صنع ما خلق و کلّ عالم فمن بعد جهل تعلّم و الله لم یجهل و لم یتعلّم، أحاط بالأشیاء علما قبل کونها، فلم یزد بکونها علما؛ علمه بها قبل أن یکوّنّها کعلمه بعد تکوینها، لم یکوّنّها لتشدید سلطان و لا خوف من زوال و لا نقصان و لا استعانه علی ضدّ مناو و لا ندّ مکاثر و لا شریک مکابر، لکن خلائق مربوبون و عباد داخرون. فسبحان الّمدی لا یثوده خلق ما ابتدأ و لا تدبیر ما برأ و لا من عجز و لا من فتره بما خلق اکتفی، علم ما خلق و خلق ما علم، لا بالتّفکیر فی علم حادث أصاب ما خلق و لا شبهه دخلت علیه فیما لم یخلق، لکن قضاء مبرم و علم محکم و أمر متقن، توحد بالربوبیّه و خصّ نفسه بالوحدانیّه و استخلص بالمجد و الثناء و تفرّد بالتّوحد و المجد و السّیناء و توحد بالتّحمید و تمجد بالتّمجید و علا عن اتّخاذ الأبناء و تطهّر و تقدّس عن ملامسه النّساء و عزّ و جلّ عن مجاوره الشّرکاء، فلیس له فیما خلق ضدّ و لا له فیما ملک ندّ و لم یشرکه فی ملکه أحد، الواحد الأحد الصّمد المبیّد للأبد

ص: ۲۹۰

او منزه است آن گونه که خود را وصف کرده است و وصف کنندگان به ستایش او نرسند و خدایی که همه چیز را هنگام آفرینش محدود ساخت تا از همانندی خودش جدا باشند و او از همانندی آنها جدا باشد. در چیزها وارد نشده تا بتوان گفت

در آنها جا دارد و از آنها دور نگشته تا بتوان گفت از آنها جدا است و از آنها خالی نشده تا توان گفت در کجاست؛ ولی خدای پاک و منزّه علمش همه چیز را فراگرفته و صنعش آنها را محکم ساخته و یادش آنها را شمرده است. پنهانی های هوای ناپیدا و پوشیده های نهان تاریکی شب و آنچه در آسمان های بالا تا زمین های پایین است از او نهان نیست. برای هر چیزی از آنها (از طرف او) نگهبان و گماشته ای است و هر چیزی از آنها به چیز دیگر احاطه دارد و آن که به همه احاطه کنندگان احاطه دارد، خدای یکتای یگانه بی نیازی است که گردش روزگار، دگرگونش نسازد و ساختن هیچ چیز او را خسته ننماید؛ تنها به آنچه خواهد گوید: باش، پس باشد (موجود شود). آنچه را آفریده، بدون نمونه پیشین و بدون رنج و تلاش پدید آورده است. هر که چیزی سازد از ماده ای سازد و خداوند آنچه پدید آورد بی ماده ساخته است. هر دانایی پس از نادانی دانا گشته و خداوند نه نادان بوده و نه دانش آموخته است.

علمش همه چیز را پیش از آفرینش آنها فراگرفته و با پیدایش آنها، علمش افزایش نیافته است. علمش به آنها پیش از پدید آمدنشان، همانند علمش به آنها پس از پدید آوردنشان است. چیزها را آفرید نه برای افزودن قدرت و سلطه خود و نه به خاطر بیم از نابودی و نه برای یاری جستن در دفع مخالفی ستیزه گر و نه همتایی افزون خواه بلکه همه این آفریدگان، پروردگان او هستند و بندگانی خرد و ناچیز.

منزه است آن که نه آفرینش آن چه آفرید بر او دشوار بوده و نه تدبیر کار آفریدگان او را خسته نموده. از ناتوانی و سستی نیست که به همین اندازه که آفریده، بسنده کرده است. آنچه را آفریده، دانسته و آنچه را به صلاح دانسته، آفریده است. نه بر اثر اندیشه و علم تازه بوده است و نه در آفرینش خطا کرده و آنچه را نیافریده به سبب تردیدش نبوده است، بلکه آفرینش او قضایی استوار و دانشی محکم و فرمانی ثابت می باشد. او به پروردگار بودن یگانه گشت و خود را به یگانگی ویژه گردانید و بزرگواری و ستایش را از آن خود کرد. به توحید و بزرگی و نوربخشی، بی نظیر (یگانه) و به ستایش، یکتا شده و به بزرگواری مخصوص است. فراتر از آن است که او را فرزندی باشد و منزّه از آن است که با زنان بیامیزد و عزتمند و برتر از آن است که همسایگی انبازان را پذیرد.

در آنچه آفریده ضدی، و در آنچه مالک شده، همانندی ندارد و هیچ کس در ملک وی شریک او نباشد. یکتا، یگانه، بی نیاز، روزگاربرانداز همیشگی و جای گزین

ص: ۲۹۱

و الوارث للأمد، العذی لم یزل و لا یزال وحدانیا أزلّیا، قبل بدء الدّهور و بعد صروف الأمور، العذی لا یبید و لا ینفد بذلک أصف ربّی فلا إله إلاّ الله، من عظیم ما أعظمه و من جلیل ما أجله و من عزیز ما أعزه و تعالی عمّا یقول الظّالمون علواً کبیرا.

و هذه الخطبه من مشهورات خطبه عليه السّلام حتّى لقد ابتدّلها العامّه و هی كافیه لمن طلب علم التّوحید إذا تدبّرّها و فهم ما فیها، فلو اجتمع ألسنه الجنّ و الإنس لیس فیها لسان نبیّ علی أن یبینوا التّوحید بمثل ما أتى به بأبی و أمی ما قدروا علیه و لو لا إبانته علیه السّلام ما علم النّاس کیف یسلکون سبیل التّوحید، ألا ترون إلی قوله: «لا من شیء کان و لا من شیء خلق ما کان» فنفی بقوله: «لا من شیء کان» معنی الحدوث و کیف أوقع علی ما أحدثه صفه الخلق و الاختراع بلا أصل و لا مثال، نفیا لقول

من قال: إِنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا مُحَدَّثَةٌ بِبَعْضٍ مِنْ بَعْضٍ وَإِبْطَالًا لِقَوْلِ الثَّنَوِيَّةِ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُ لَا يَحْدُثُ شَيْئًا إِلَّا مِنْ أَسْوَءِ الْأَشْيَاءِ وَلَا يَدْبُرُ إِلَّا بِأَحْتِذَاءِ مِثَالِهَا، فِدْفَعُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ: «لَا مِنْ شَيْءٍ خَلِقَ مَا كَانَ» جَمِيعَ حُجُجِ الثَّنَوِيَّةِ وَشَبَهِهِمْ، لِأَنَّ أَكْثَرَ مَا يَعْتَمِدُ الثَّنَوِيَّةُ فِي حَدُوثِ الْعَالَمِ أَنْ يَقُولُوا لَا يَخْلُقُ مِنْ شَيْءٍ أَنْ يَكُونَ الْخَالِقُ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ شَيْءٍ أَوْ مِنْ لَا شَيْءٍ فَقَوْلُهُمْ مِنْ شَيْءٍ خَطَأٌ وَقَوْلُهُمْ مِنْ لَا شَيْءٍ مَنَاقِضَةٌ وَإِحَالَةٌ، لِأَنَّ «مِنْ» تَوْجِبُ شَيْئًا وَ«لَا شَيْءٍ» تَنْفِيهِ، فَأَخْرَجَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ اللَّفْظَةَ عَلَى أْبْلَغِ الْأَلْفَاظِ وَأَصَحِّهَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا مِنْ شَيْءٍ خَلِقَ مَا كَانَ، فَنفَى مِنْ إِذْ كَانَتْ تَوْجِبُ شَيْئًا وَنفَى الشَّيْءَ إِذْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ مَخْلُوقًا مُحَدَّثًا، لَا مِنْ أَسْوَءِ الْخَالِقِ، كَمَا قَالَتِ الثَّنَوِيَّةُ:

إِنَّهُ خَلِقَ مِنْ أَسْوَءِ قَدِيمٍ فَلَا يَكُونُ تَدْبِيرُ إِلَّا بِأَحْتِذَاءِ مِثَالِهَا. ثُمَّ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَيْسَتْ لَهُ صِفَةٌ تَنَالُ وَلَا حُدٌّ تُضْرِبُ لَهُ فِيهِ الْأَمْثَالُ، كُلٌّ دُونَ صِفَاتِهِ تَحْبِيرُ اللَّغَاتِ»

ص: ٢٩٢

پایان است؛ آنکه همیشه بوده و همیشه باشد. یگانه و همیشگی است. پیش از آغاز روزگار و پس از گردش امور باشد؛ آنکه نه برافتد و نه پایان پذیرد. بدین گونه پروردگار را می ستایم، پس شایسته پرستشی جز خدا نیست.

شگفتا! از بزرگی که چه بزرگ و از شکوه مندی که چقدر باشکوه و از فراز مندی که چه اندازه فراز مندی است و از آنچه ستمگران درباره اش گویند، بسی والاتر است.

[مرحوم کلینی فرماید: این خطبه از خطبه های مشهور آن حضرت است تا آنجایی که (از زیادی شهرت) مردم آن را کوچک شمرده اند و این خطبه برای کسی که خواهان علم توحید است بس است، اگر در آن بیندیشد و به عمق آن پی ببرد؛ زیرا اگر تمام جن و انس جز پیغمبران هم زبان شوند که توحید را مانند آنچه آن حضرت -پدر و مادرم قربانش گردد- فرموده بیان کنند، نتوانند و اگر بیان آن حضرت علیه السلام نبود، مردم نمی دانستند چگونه راه توحید را پیمایند. مگر نمی بینی که می فرماید: «او از چیزی بود نشده و آنچه بوده از چیزی نیافریده است» که با گفته او از چیزی بود نشده، معنای حادث شدن خدا را نفی کرده است و نمی بینی که چگونه بر آنچه خدا پدید آورده، صفت آفریدگی و اختراع بدون ماده و نمونه ثابت کرده است تا سخن کسانی را که گویند هر چیزی از چیز دیگر پدید آمده، نفی کند و گفتار دوگانه پرستان را که اعتقاد دارند خدا چیزی را بی ماده نیافریده و بدون نقشه گیری ایجاد نکرده، باطل کند. آن حضرت با جمله «آنچه بوده از چیزی نیافریده» همه دلیل ها و شبهه های ثنویّه (دوگانه پرستان) را رد کرده است؛ زیرا دلیل مهم تری که ثنویّه در پدید آمدن جهان هستی بدان تکیه دارند، این است که می گویند: از دو حال خارج نیست که خدا چیزها را یا از چیزی آفریده، یا از هیچ آفریده است. از چیزی آفریدن را قبول ندارید و از هیچ آفریدن هم تناقض و محال است؛ زیرا «از» (من) چیزی را ثابت می نماید و واژه «هیچ» (لا شیء) آن را نفی می کند، ولی امیر مؤمنان علیه السلام این واژه را با رساترین و درست ترین تعبیر ادا کرده و فرموده است: «آنچه بوده از چیزی نیافریده» (و فرق بسیاری بین از هیچ آفریده و از چیزی نیافریده وجود دارد)، پس «از» را که دلالت بر اثبات چیزی می کند برداشته و چیزی را هم نفی کرده است؛ زیرا آنچه را خدا پدید آورده، از مایه و ماده نیافریده است؛ چنان که ثنویّه گویند: خدا چیزها را از ماده ای قدیم آفریده و تدبیر چیزی بدون نقشه برداری امکان پذیر نیست. نیز آن حضرت می فرماید: «برای او صفتی که بدان بتوان رسید، نباشد و حدی که برای آن مثال آورند، نیست. آرایش لغت ها از توصیف او

فنفى عليه السلام أقاويل المشبهه حين شبهوه بالشبيكه و البلوره و غير ذلك من أقاويلهم من الطول و الاستواء و قولهم متى ما لم تعقد القلوب منه على كفيته و لم ترجع إلى إثبات هيئه لم تعقل شيئاً فلم تثبت صناعاً؛ ففسّر أمير المؤمنين عليه السلام أنه واحد بلا- كفيته و أنّ القلوب تعرفه بلا- تصوير و لا- إحاطه. ثمّ قوله عليه السّلام: «العدى لا- يبلغه بعد الهمم و لا يناله غوص الفطن و تعالى الّذى ليس له وقت معدود و لا أجل ممدود و لا نعت محدود»، ثمّ قوله عليه السّلام: «لم يحلل فى الأشياء فيقال: هو فيها كائن و لم ينأ عنها فيقال: هو منها بائن» فنفى عليه السلام بهاتين الكلمتين صفه الأعراض و الأجسام لأنّ من صفه الأجسام التّباعده و المباينه و من صفه الأعراض الكون فى الأجسام بالحلول على غير مماسه و مباينه الأجسام على تراخى المسافه. ثمّ قال عليه السلام: «لكن أحاط بها علمه و أتقنها صنعه» أى هو فى الأشياء بالإحاطه و التّدبير و على غير ملامسه.

[۳۴۵]۲-علی بن محمّد، عن صالح بن أبى حمّاد، عن الحسين بن يزيد، عن الحسن بن علی بن أبى حمزه، عن إبراهيم، عن أبى عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الله تبارك اسمه و تعالى ذكره و جلّ ثناؤه؛ سبحانه و تقدّس و تفرّد و توحد و لم يزل و لا يزال و هو الأوّل و الآخر و الظاهر و الباطن فلا أوّل لأوّلته، رفيعاً فى أعلى علوه؛ شامخ الأركان، رفيع البنيان، عظيم السّيلطان، منيف الآلاء سنّى العلياء العدى عجز الواصفون عن كنه صفته و لا يطيقون حمل معرفه إلهيته و لا يحدّون حدوده؛ لأنّه بالكيفيه لا يتناهى إليه.

[۳۴۶]۳-علی بن إبراهيم، عن المختار بن محمّد بن المختار و محمّد بن الحسن، عن عبد الله بن الحسن العلوىّ جميعاً، عن الفتح بن يزيد الجرجانىّ قال:

با این جمله، گفته های مشبّهه را باطل کرده است که گویند خدا مانند شمش و بلور است و گفته های دیگری که درازی قامت و جایگزینی برایش ثابت کنند و نیز گویند تا دل ها چگونگی را از او درک نکنند و شکلی ثابت نشود، چیزی نفهمند و سازنده ای اثبات نکنند؛ پس امیر مؤمنان علیه السّلام تشریح کرد که: او بدون چگونگی یگانه است و دل ها بدون تصویر و فراگرفتن به او شناخت دارد.

سپس گفتار آن حضرت را بنگر که: «اندیشه های ژرف نگر به کنه شناخت او نرسد و حدس زیرکی ها حقیقت او را درنیابد. فرازند است آن که در زمان ننگجد و مدّت نپذیرد و صفاتش حدّپذیر نباشد.»

آن حضرت را که: «در چیزها وارد نشده تا بتوان گفت در آن ها جا دارد و از آن ها دور نگشته تا بتوان گفت از آنها جداست» با این دو جمله، دو صفت اعراض و اجسام را از خدا نفی کرده است؛ زیرا صفت اجسام، دوری و برکناری از یکدیگر و صفت اعراض، بودن در اجسام به طور بی تماس وارد شدن و فاصله گرفتن و دوری از آنها است. بعد از این فرمود:

«ولی خدای پاک و منزّه علمش همه چیز را فرا گرفته و صنعش آنها را محکم ساخته»؛ یعنی بودن او در چیزها به معنای در بر گرفتن علم و تدبیر او بدون تماس جسمی است.

[۳۴۵]۲- امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند که نامش فرخنده و یادش والا و ستایشش شکوهمند است، منزّه و مقدس و تنها و یگانه است؛ همیشه بوده و همیشه باشد؛ او اوّل و آخر و ظاهر و باطن است، پس برای اوّل بودنش آغازی نیست؛ در بالاترین درجه بلندی و الامر تبه است، ارکانش بس والا، دستگاهش رفیع، سلطنتش بزرگ، نعمت هایش فراوان و بزرگواریش درخشان است که وصف کنندگان از حقیقت صفتش ناتوان گشته و توانایی تحمّل شناخت خدایی او را ندارند و نتوانند او را محدود سازند؛ زیرا با بیان چگونگی به او نتوان رسید.

[۳۴۶]۳- فتح جرجانی گوید: در بین راه بازگشتم از مکه به خراسان و رفتن

ص: ۲۹۵

ضمّنی و أبا الحسن علیه السّلام الطّریق فی منصرفی من مکه إلی خراسان و هو سائر إلی العراق، فسمعته یقول: من اتّقی الله یتّقی و من أطاع الله یطاع، فتلّطّفت فی الوصول إلیه، فوصلت فسلمت علیه، فردّ علیّ السّلام ثمّ قال: یا فتح! من أرضی الخالق لم یبال بسخط المخلوق و من أسخط الخالق فقم أن یسلط الله علیه سخط المخلوق و إنّ الخالق لا یوصف إلاّ بما وصف به نفسه و أنّی یوصف العلیّ تعجز الحواسّ أن تدركه و الأوهام أن تناله و المخدرات أن تحدّه و الأبصار عن الإحاطه به، جلّ عمّا وصفه الواصفون و تعالیّ عمّا ینعته النّاعتون، نأی فی قربه و قرب فی نأیه فهو فی نأیه قریب و فی قربه بعید، کیف کیف فلا یقال: کیف؟ و اینّ الاین فلا یقال: این؟ إذ هو منقطع کیفوفیه و الاینوفیه.

[۳۴۷]۴- محمّد بن أبی عبد الله رفعه عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

بینا امیر المؤمنین علیه السّلام یخطب علی منبر الکوفه إذ قام إلیه رجل یقال له:

ذعلب ذو لسان بلیغ فی الخطب، شجاع القلب، فقال: یا امیر المؤمنین! هل رأیت ربّک؟ قال: ویلک یا ذعلب! ما کنت أعبد ربّا لم أره، فقال: یا امیر المؤمنین! کیف رأیته؟ قال: ویلک یا ذعلب! لم تره العیون بمشاهده الأبصار و لکن رأته القلوب بحقائق الإیمان ویلک یا ذعلب! إنّ ربّی لطیف اللّطافه لا- یوصف باللّطف، عظیم العظمه لا- یوصف بالعظم کبیر الکبریاء لا یوصف بالکبر، جلیل الجلاله لا یوصف بالغلظ، قبل کلّ شیء لا یقال شیء قبله و بعد کلّ شیء لا یقال: له بعد، شاء الأشياء لا بهّمه، دراک لا بخدیعه فی الأشياء کلّها غیر متمازج بها و لا بائن منها، ظاهر لا بتأویل المباشره، متجلّ لا باستهلال رؤیه، ناء لا بمسافه، قریب لا بمداناه، لطیف لا بتجسّم، موجود لا بعد عدم،

ص: ۲۹۶

حضرت ابو الحسن علیه السّلام به عراق با آن حضرت توفیق دیدار یافتم و از او شنیدم که می فرمود: هر که حرمت خدا را نگه دارد حرمت او نگه دارند و هر که از خدا اطاعت نماید از او اطاعت می کنند. در این هنگام من با ملایمت به سویش رفتم و

وقتی نزدیکتر شدم سلام کردم و حضرت پاسخ مرا گفت و سپس فرمود: ای فتح! هر که آفریدگار را خشنود کند، باید از خشم آفریدگان پاک نداشته باشد و هر که آفریدگار را به خشم آورد، سزاوار است که خداوند خشم آفریدگان را بر او چیره سازد.

همانا آفریدگار جز به آنچه خود را ستوده، وصف نشود و چگونه توصیف شود آن که حواس از درکش، خیال ها از رسیدنش، خاطرها از محدود کردنش و بینایی ها از در خود گنجاندنش وامانده اند. از آنچه توصیف کنندگان او را ستوده اند، بزرگ تر و از آنچه مدحش کنند، برتر است. دور است در عین نزدیکی و نزدیک است در عین دوری؛ پس با وجود دوری، نزدیک و با وجود نزدیکی، دور می باشد. چگونگی را ایجاد کرده است؛ پس به او نتوان گفت: چگونه است و مکان را پدید آورده است، پس نتوان گفت: در کجاست؛ زیرا چطور بودن و در کجا بودن او قابل طرح نیست.

[۳۴۷]۴- حضرت صادق علیه السلام فرمود: در آن میان که امیر مؤمنان علیه السلام در کوفه بر فراز منبر سخنرانی می کرد، مردی که نامش ذعلب بود برخاست. او مردی سخنور و خطیبی توانا که رسا و بلیغ سخن می گفت و در قدرت دل شجاع بود، گفت: ای امیر مؤمنان، آیا پروردگارت را دیده ای؟ فرمود: وای بر تو، ای ذعلب! من پروردگاری که ندیده ام نپرستم. گفت: ای امیر مؤمنان، او را چگونه دیده ای؟ فرمود: ای ذعلب، وای بر تو! دیدگان سر به مشاهده او را ندیده اند و لیکن دلها او را به حقایق ایمان دیده اند. ای ذعلب، وای بر تو! پروردگارم در لطافت به گونه ای لطیف است که نمی توان او را به صفت لطافت وصف کرد و در عظمت به قدری عظیم است که نمی توان او را به صفت عظمت توصیف نمود و در بزرگی آنچنان بزرگ است که نمی توان وی را به بزرگی توصیف کرد و در جلالت به حدی جلیل است که نمی توان وی را به درشتی و غلظت وصف نمود. او پیش از هر چیزی وجود داشته است، پس نمی توان گفت که چیزی پیش از وی بوده است. و بعد از هر چیزی خواهد بود، پس نمی توان گفت که چیزی بعد از او خواهد بود.

او اشیاء را به وجود می آورد بدون تصمیم و عزم و بسیار تیزفهم است و بی نیرنگ و حيله. در همه چیز است بدون آن که با آنها در آمیزد و بدون آن که از آنها فاصله بگیرد. نمایان است نه به گونه ای که با بازگشت مباشرت به وی بتوان به او دست یافت. متجلی است نه به گونه ای که با به کارگیری رؤیت دیدگان بتوان او را دید، از اشیاء دور است نه از نظر بعد مسافت و نزدیک است نه از نظر همجواری، لطیف است نه لطافت جسمانی، موجود است نه آن که از عدم به وجود آمده باشد،

ص: ۲۹۷

فاعل لا باضطرار، مقدر لا بحرکه، مرید لا بهمامه، سمیع لا باله، بصیر لا بأداه، لا تحویه الأماکن و لا تضمنه الأوقات و لا تحده الصّیفات و لا تأخذه السّینات، سبق الأوقات کونه و العدم وجوده و الابتداء أزله، بتشعیره المشاعر عرف أن لا مشعر له و بتجهیره الجواهر عرف أن لا- جوهر له و بمضادته بین الأشیاء عرف أن لا ضد له و بمقارنته بین الأشیاء عرف أن لا قرین له، ضاد النور بالظلمه و الییس بالبلل و الخشن باللّین و الصّرد بالحورور، مؤلف بین متعاداتها و مفرّق بین متدانیاتها، داله بتفریقها علی مفرّقها و بتألیفها علی مؤلفها و ذلک قوله تعالی: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» ففرّق بین قبل و بعد لیعلم أن لا قبل له و لا بعد، شاهده بغرائزها أن لا غریزه لمغرزها، مخبره بتوقیّتها أن لا وقت لموقّتها، حجب بعضها عن بعض لیعلم أن لا حجاب بینه و بین خلقه، کان ربّاً إذ لا مربوب و إلها إذ لا مألوه و عالماً إذ لا معلوم و سمیعاً إذ لا مسموع.

[۳۴۸] ۵-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن شباب الصیرفی و اسمه محمد بن الولید، عن علی بن سیف بن عمیره قال: حدّثنی إسماعیل بن قتیبه قال:

دخلت أنا و عیسی شلقان علی أبی عبد الله علیه السّلام فابتدأنا فقال: عجبا لأقوام یدعون علی أمير المؤمنین علیه السّلام ما لم یتكلّم به قطّ، خطب أمير المؤمنین علیه السّلام بالنّاس بالكوفه فقال: الحمد لله الملهم عباده حمده و فاطرهم علی معرفه ربوبیته الدّال علی وجوده بخلقه و بحدوث خلقه علی أزلّه و باشتباههم علی أن لا شبه له؛ المستشهد بآیاته علی قدرته، الممتنع من الصّفات ذاته و من الأبصار رؤیته و من الأوهام الإحاطه به؛ لا أمد لكونه و لا غایه لبقائه؛

ص: ۲۹۸

فاعل کارها است نه به اجبار، اندازه کننده موجودات است نه بواسطه حرکت و جنبشی که در او بوده باشد، اراده کننده است نه با وسایل و تدبیر و تصمیم، شنواست نه با اندام شنوایی، بیناست نه با ابزار بینایی. مکانها و محلها نتوانند او را در بر گیرند، اوقات نتوانند با او همراهی نمایند، صفات نتوانند او را محدود سازند و به اندازه و حدّ در آورند و چرتها نتوانند او را فراگیرند. وی موجودی است که هستی او بر اوقات پیشی گرفته و وجود او بر عدم سبقت داشته است و از ازلیت او بر آغاز عالم وجود جلو بوده است. چون او مشاعر آدمیان را بساخت، دانسته می شود که او را مشاعری همچون آدمیان که محلّ شعورشان مغز و اندیشه است نباشد و چون جواهر عالم را جوهر زد و با جوهر آفرید، دانسته می شود که او را جوهر نباشد و چون میان اشیاء تضاد برقرار ساخت، دانسته می شود که او را ضدّی نباشد و به قرین و مقابل انداختن در میان اشیاء فهمیده می شود که او را قرین و برابری نباشد. خداوند تضاد برقرار نمود: روشنی را ضد تاریکی ساخت و خشکی را ضد تری آفرید و درشتی را در برابر نرمی نهاد و سردی را ضدّ گرمی قرار داد.

خداوند الفتگر و هماهنگ کننده است در میان چیزهایی که با یکدیگر دشمنی و جدایی دارند و دوری و جدایی افکن است در میان چیزهایی که با هم الفت و نزدیکی دارند؛ به طوری که آن اشیایی که از هم جدا می شوند و پراکنده و دور می گردند دلالت کننده هستند بر جدایی که آنها را با وجود نزدیکی، جدا کرده و پراکنده ساخته است و آن اشیایی که به هم نزدیک می شوند و الفت می پذیرند دلالت کننده هستند بر جدایی که آنها را با وجود بعد و دوری و دشمنی، به هم پیوند داده است و آن است معنی فرمایش خداوند عزّتمند: «و از هر چیزی دو گونه آفریدیم، امید که شما متذکر شوید» [سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۴۹]

پس خداوند در میان موجودات از جهت پیش بودن و پس بودن فرق گذاشت تا دانسته شود که پیشی برای وجود او نباشد و پستی برای وجود او نخواهد بود.

آن موجودات نیز به غرائز و صفات فطری و ذاتی که خداوند در آنها قرار داده گواهی دهند که غریزه دهندۀ آنها غریزه ندارد و همچنین گواهی دهند که آن جدایی که برای آنها اجل معلوم و وقت معدودی مقرر کرده است خودش محدود به وقت و متعیّن به ساعات و زمان و دهر نخواهد بود. خداوند برخی از آفریدگان را از برخی دیگر پوشیده داشت تا دانسته شود که حاجابی بین او و آفریدگانش غیر از خود آفریدگان، نباشد. او پروردگار و آفریدگار بود در حالی که پروریده و آفریده

ای در میان نبود و شایسته پرستش و عبادت بود در حالی که پرستنده و عبادتگری وجود نداشت و خداوند عالم بود وقتی که هنوز معلومی در میان نبود و خداوند شنوا بود وقتی که صدایی که در عالم شنیده شود آفریده نشده بود.

[۳۴۸]۵- اسماعیل قتیبه گوید: من با عیسی شلقان خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم. حضرت سخن آغازید و فرمود: شگفتا از مردمی که چیزی به امیر مؤمنان علیه السلام نسبت می دهند که هرگز او به آن لب نگشوده است (می گویند امیر مؤمنان خداست در حالی که) آن حضرت در کوفه برای مردم سخنانی کرد و فرمود: ستایش خدایی را که ستایشش را به بندگان خود الهام فرمود و شناخت پروردگار بودنش را سرشت ایشان ساخت، به وسیله آفریدگانش بر هستی خود و با پدید آوردن آفریدگانش بر ازلی بودن خود و همسانی آفریده هایش را بر بی همتایی خود راهنما قرار داد.

آیات و علامات خود را گواه قدرتش گرفت. ذاتش از پذیرش صفات (زائد بر آن) و دیدنش از بینایی ها و فراگرفتن خاطرها و اندیشه ها از او امتناع دارند.

ص: ۲۹۹

لا تشمله المشاعر و لا تحجبه الحجب و الحجاب بینة و بین خلقه خلقه إیاهم لامتناعه ممّا یمكن فی ذواتهم و لإمكان ممّا یمتنع منه و لافتراق الصّانع من المصنوع و الحادّ من المحدود و الرّبّ من المربوب، الواحد بلا تأویل عدد و الخالق لا بمعنی حرکه و البصیر لا بأداه و السّميع لا بتفریق آله و الشّاهد لا بمماسّه و الباطن لا باجتان و الظّاهر البائن لا بتراخی مسافه، أزله نهیه لمجاول الأفكار و دوامه ردع لطامحات العقول قد حسر کنهه نوافذ الأبصار و قمع وجوده جوائل الأوهام، فمن وصف الله فقد حدّه و من حدّه فقد عدّه و من عدّه فقد أبطل أزله و من قال أين؟ فقد غیاه و من قال علام؟ فقد أخلی منه و من قال فیم؟ فقد ضمّنه.

[۳۴۹]۶- و رواه محمّد بن الحسین، عن صالح بن حمزه، عن فتح بن عبد الله مولى بنی هاشم قال:

کتبت إلی أبی إبراهیم علیه السلام أسأله عن شیء من التّوحد، فکتب إلیّ بخطّه:

الحمد لله الملهم عباده حمده.

و ذکر مثل ما رواه سهل بن زیاد إلی قوله: و قمع وجوده جوائل الأوهام ثمّ زاد فیہ: أوّل الدّیانه به معرفته و کمال معرفته توحیده و کمال توحیده نفی الصّیفات عنه، بشهاده کلّ صفة أنّها غیر الموصوف و شهاده الموصوف أنّه غیر الصّفه و شهادتهما جمیعا بالثّنیه الممتنع منه الأزل؛ فمن وصف الله فقد حدّه و من حدّه فقد عدّه و من عدّه فقد أبطل أزله و من قال: کیف؟ فقد استوصفه و من قال: فیم؟ فقد ضمّنه و من قال: علام؟ فقد جهله و من قال:

أین؟ فقد أخلی منه و من قال: ما هو؟ فقد نعته و من قال: إلام؟ فقد غایاه، عالم إذ لا معلوم و خالق إذ لا مخلوق و ربّ إذ لا مربوب و كذلك یوصف ربّنا

ص: ۳۰۰

بودنش را سرآغازی و دوامش را انجمنی نیست. مشاعر و حواس او را فرانگیرد و پرده‌ها او را مستور نتواند ساخت. پرده میان او و آفریدگانش، همان آفرینش آنهاست؛ زیرا آنچه به ذات آفریدگان شایسته است، نسبت به او ممتنع می‌باشد و آنچه نسبت به وی ممتنع است، آفریدگان را سزاوار می‌باشد و نیز به جهت جدایی میان سازنده و ساخته شده و میان فراگیرنده و فراگرفته و میان پروردگار و پروریده.

خداوند یکتاست نه به معنای عدد، آفریننده ای است نه به معنای جنبش اعضا و استفاده از ابزار، بیناست بی آن که ابزار بینایی برایش باشد و شنواست نه بدانگونه که گوش گشاید و حاضر است نه این که با چیزی مماس باشد و نهان است نه این که در پرده باشد و نمایان و جدا از هر چیزی است نه آن که مسافتی در میان آید. ازلی بودنش، جلوگیری تاختن اندیشه هاست (هرچه اندیشند آغازی برایش نیابد) پایدار بودنش مانع خردهای سرکش و تندرو است. حقیقت او، دیدگان تیزبین را درمانده کرد و وجودش اندیشه‌ها و خاطرهای تیزرو را ریشه کن نمود.

هرکس خدا را توصیف کند، محدودش کرده و هرکه محدودش کند او را به شمار درآورده و هرکه او را به شمار درآورد، ازلی بودنش را باطل کرده است و هرکه گوید: کجاست، پایانی برایش قرار داده و هرکه گوید: روی چیست، جایی را از او تهی دانسته و هرکه گوید: در چیست، او را گنجانیده است.

[۳۴۹]۶-فتح گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نامه ای نوشتم و مطلبی درباره توحید پرسیدم. حضرت با خط خود برایم نوشت: ستایش خدای را که ستایشش را به بندگانش الهام کرد. - همان روایت سهل بن زیاد یعنی روایت پیشین را تا جمله «وجودش، اندیشه‌ها و خاطرهای تیزرو را ریشه کن نمود» ذکر کرده- سپس افزوده است: سرلوحه اعتقاد به خدا، شناخت اوست و کمال شناختن او، یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستن او، زدودن صفات (زائد) از ذات اوست. زیرا هر صفتی گواه کمال یگانه دانستن او، زدودن صفات (زائد) از ذات اوست. زیرا هر صفتی گواه بر این است که غیر از موصوف است و هر موصوفی گواه بر این است که از صفت خود جداست. و هر دو با هم (صفت و موصوف) گواه بر این هستند که دوتایند که چنین چیزی در وجود ازلی امکان ندارد. پس هرکه خداوند را به صفتی زاید بر ذات وصف کند، او را به چیزی محدود ساخته است و هرکه محدودش کند او را به شمار درآورده است و هرکه او را به شمار در آورد ازلی بودنش را باطل کرده است و هرکه گوید: چگونه است، خواسته و صفش نماید و هرکه گوید: در چیست، او را در چیزی گنجانیده و هرکه گوید: روی چیست، او را نشناخته و هرکه گوید: کجاست، جایی را از او تهی کرده و هرکه گوید:

ذات او چیست، تعریفش نموده و هرکه گوید: تا کی باشد، پایانی برایش قرار داده است. داناست آن گاه که دانسته ای نبود و آفریدگار است زمانی که آفریده ای نبود و پروردگار است وقتی که پروریده ای نبود. اینگونه پروردگار ما توصیف شود،

ص: ۳۰۱

و فوق ما یصفه الواصفون.

[۳۵۰]۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن أحمد بن النضر و غيره، عن عمرو بن ثابت،

عن رجل سمّاه، عن أبي إسحاق السبيعي، عن الحارث الأعور قال:

خطب أمير المؤمنين عليه السلام خطبه بعد العصر، فعجب الناس من حسن صفته و ما ذكره من تعظيم الله جلّ جلاله؛ قال أبو إسحاق: فقلت للحارث: أ و ما حفظتها قال: قد كتبتها فأملأها علينا من كتابه: الحمد لله الذي لا يموت و لا تنقضي عجائبه، لأنه كلّ يوم في شأن من إحداث بديع لم يكن، الذي لم يلد فيكون في العزّ مشاركا و لم يولد فيكون موروثا هالكا و لم تقع عليه الأوهام فتقدّره شبعا ماثلا و لم تدركه الأبصار فيكون بعد انتقالها حائلا، الذي ليست في أوليته نهايه و لا لآخريته حدّ و لا غايه، الذي لم يسبقه وقت و لم يتقدّمه زمان و لا- يتعاوره زياده و لا- نقصان و لا يوصف بأين و لا بم؟ و لا مكان؛ الذي بطن من خفيات الأمور و ظهر في العقول بما يرى في خلقه من علامات التدبير؛ الذي سئلت الأنبياء عنه فلم تصفه بحدّ و لا ببعض، بل وصفته بفعاله و دلّت عليه بآياته، لا تستطيع عقول المتفكرين جحده، لأنّ من كانت السّماوات و الأرض فطرته و ما فيهنّ و ما بينهنّ و هو الصّانع لهنّ، فلا مدفع لقدرته، الذي نأى من الخلق فلا شيء كمثلته، الذي خلق خلقه لعبادته و أفدرهم على طاعته بما جعل فيهم و قطع عذرهم بالحجج، فعن بينه هلك من هلك و بمنّه نجا من نجا و لله الفضل مبدئا و معيدا، ثمّ إنّ الله و له الحمد افتتح الحمد لنفسه و ختم أمر الدنيا و محلّ الآخرة بالحمد لنفسه؛ فقال: «وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». الحمد لله اللّابس الكبرياء بلا تجسيد و المرتدى

ص: ۳۰۲

بلکه بالاتر از توصیف ستایشگران است.

[۳۵۰]۷- حارث اعور گوید: امیر مؤمنان علیه السلام عصر یکی از روزها خطبه ای خواند که مردم از خوب ستودن و یادآوری که در بزرگ انگاشتن خداوند شکوهمند فرمود، در شگفت شدند. ابو اسحاق گوید: به حارث گفتم: آن خطبه را به خاطر سپرده ای؟ گفت: آن را نوشته ام پس آنگاه آن را از روی نوشته اش برایمان دیکته کرد که: سپاس خدای را که نمیرد و شگفتی هایش تمامی ندارد؛ چرا که هرروز در کار تازه ای است آن هم از پدید آوردن چیزهای تازه ای که پیش از آن نبوده است؛ آن خدایی که نزاده تا در گرامی شدن شریک داشته باشد و زاده نشده تا در حال نابودی (مردن) ارث گذارد. وهم ها او را اندازه نتوان گرفت تا به صورت دورنمایی ناپیدا برایش همانندی پنداشته شود و بینایی ها او را در نیابد تا پس از برگرفتن دیده از وی، دگرگون شود؛ خدایی که در اول بودنش، انجامی و در آخر بودنش، حدّ و کرانه ای نیست؛ خدایی که وقتی بر او پیشی نگرفته و زمانی از او جلوتر نبوده است.

دستخوش افزونی و کاهش نگردد و «با کجا» و «چرا» توصیف نشود و مکانی هم ندارد؛ خدایی که در امور پنهانی نفوذ دارد و به سبب نشانه های تدبیری که در آفریدگانش مشاهده می شود، در خردها آشکار است؛ خدایی که او را از پیغمبران پرسیدند و ایشان به اندازه و جزء توصیفش نکردند، بلکه او را به کارهایش ستودند و به وسیله آیه هایش او را نشان دادند. خردهای مردم اندیشمند، توانایی انکارش ندارند؛ زیرا کسی که آسمان ها و زمین و آنچه درون آنها و میان آنها (فضا) است، آفرینش اویند و او سازنده آنها است. در برابر توانایی اش نتوان ایستاد؛ خدایی که از آفریده به دور است لذا چیزی مانندش نیست؛ خدایی که آفریدگانش را برای پرستش آفرید و به وسیله ابزاری که به ایشان داد، آنها را بر اطاعتش توانا ساخت و با در دسترس گذاشتن دلیل هایی (عقل و پیامبران و امامان) راه هرگونه عذر و بهانه را بر آنها بست؛ پس آنکه نابود شد با وجود

دلیل روشن نابود گردید و آن که نجات یافت با احسان و لطف خدا بود. از آغاز تا پایان، نیکی و بخشش بی پایان از آن خداست. سپس خداوند-که ستایش از آن اوست-ستایش را برای خود آغاز کرد و امر دنیا و مکان آخرت را با ستایش خود پایان بخشید و فرمود: «و میان آنها به حق داوری می گردد و گفته می شود: سپاس ویژه پروردگار جهانیان است [زمرد (۳۹)]، آیه ۷۵].

سپاس خدای را که لباس بزرگی و کبریایی درپوشید بی آنکه دارای تن باشد

ص: ۳۰۳

بالجلال بلا- تمثیل و المستوی علی العرش بغیر زوال و المتعالی علی الخلق بلا- تباعد منهم و لا ملامسه منه لهم، لیس له حدّ ینتهی إلى حدّه و لا له مثل فیعرف بمثله، ذلّ من تجبر غیره و صغر من تکبر دونه و تواضعت الأشياء لعظمته و انقادت لسلطانه و عزّته و کلت عن إدراکه ظروف العیون و قصرت دون بلوغ صفته أوهام الخلاق، الأوّل قبل کلّ شیء و لا قبل له و الآخر بعد کلّ شیء و لا- بعد له، الظاهر علی کلّ شیء بالقهر له و المشاهد لجميع الأماكن بلا انتقال إليها، لا تلمسه لامسه و لا تحسّیه حاسه، هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ، أتقن ما أراد من خلقه من الأشباح كلّها، لا بمثال سبق إليه و لا- لغوب دخل عليه فی خلق ما خلق لديه، ابتداء ما أراد ابتداءه و أنشأ ما أراد إنشاءه؛ علی ما أراد من الثقلین: الجنّ و الإنس، لیعرفوا بذلك ربوبیته و تمکن فیهم طاعته. نحمده بجميع محامده كلّها؛ علی جميع نعمائه كلّها و نستهدیه لمرشد أمورنا و نعوذ به من سیئات أعمالنا و نستغفره للذنوب التي سبقت منّا و نشهد أن لا إله إلاّ الله و أنّ محمّدا عبده و رسوله؛ بعثه بالحقّ نبیاً دالّاً علیه و هادیا إليه؛ فهدی به من الضلاله و استنقذنا به من الجهاله، مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً و نال ثوابا جزیلا و من يعص الله و رسوله فقد خسر خسرانا مبینا و استحقّ عذابا ألیما؛ فأنجعوا بما یحقّ علیکم من السمع و الطاعة و إخلاص النصیحه و حسن المؤازره و أعینوا علی أنفسکم بلزوم الطریقه المستقیمه و هجر الأمور المکروهه و تعاطوا الحقّ بینکم و تعاونوا به دونی و خذوا علی ید الظالم السّیفیه و مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر و اعرفوا لذوی الفضل؛ فضلهم عصمنا الله و إیاکم بالهدی و ثبتنا و إیاکم علی التّقوی و أستغفر الله لی و لکم.

ص: ۳۰۴

و لباس شکوه و عزّت را در بر کرد بی آنکه صورتی داشته باشد و بر عرش تسلط یافت بدون آنکه نابودی به او راه یابد و بر آفریدگانش فرازمنند گشت بدون اینکه از آن ها دور باشد. برای او نتوان اندازه ای پنداشت که با آن اندازه پایان پذیرد و مانند و نظیری برایش نباشد تا با آن نظیر شناخته شود. هرکه جز او قدرت نمایی کند خوار گردد و هرکه جز او گردن فزازی نماید خرد شود. همه چیز در برابر عظمت او فروتن است و خوار. و در برابر اقتدار و عزّت او سر فرود آورده و رام است. گردش دیدگان از درک او ناتوان و اندیشه ها و خاطرهای آفریدگان از نزدیک شدن به صفات او کوتاه است. آن که اول است و پیش از هر چیزی بوده و آخر است و پس از هر چیزی خواهد بود؛ نه چیزی پیش از او بوده و نه پس از او خواهد بود. به واسطه چیرگی خود بر همه چیز غلبه یافته است و همه مکانها را بدون حرکت به سوی آنها، مشاهده نماید و در آنها حضور دارد. هیچ لمس کننده ای او را لمس نکند و هیچ حسّی او را درنیابد. «اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست و هموست سنجیده کار دانا» [سوره زخرف (۴۳)]، آیه ۸۴] آفرینش هرچیز را که اراده کرد بی آنکه نمودار و نمونه

ای داشته باشد در کمال استحکام و اتقان آفرید. نه نمونه ای در کار بود و نه خستگی در او پدیدار. آنچه را خواست آغاز باشد، اول آن را آفرید و آنچه را خواست از دو ثقل هستی که جن و انس اند آفرید تا به سبب این آفرینش به پروردگار بودن او پی ببرند و فرمانبرداری او در آنان جای گیرد. او را با ستایشی بس بلند و فراگیر می ستاییم و بر تمام نعمت های او به طوری که یکی از آنها از نظر دور نباشد سپاس می گزاریم و از او درخواست می کنیم که ما را به اموری که موجب رستگاری است راهنمایی فرماید و ما از کردارهای ناشایست خویش به او پناه می بریم و نسبت به گناهایی که از ما سر زده از او آمرزش می خواهیم و گواهی می دهیم که شایان پرستشی جز خداوند نیست و همانا محمد، بنده و فرستاده اوست. او را به حق برانگیخت تا نشانش دهد و همه را به سوی او هدایت نماید، پس خداوند به برکت پیامبر صلی الله علیه و آله ما را از گمراهی به ره یافتگی آورد و از نادانی رهانید «هر که خدا و پیامبرش را فرمان برد قطعا به رستگاری بزرگی نایل آمده است.» [سوره احزاب (۳۳)، آیه ۷۱] و به ثواب شایانی دست یابد و هر که خدا و پیامبرش را نافرمانی نماید، قطعا دستخوش زیان آشکاری شود و سزاوار عذابی دردناک گردد. در انجام وظیفه خود که شنیدن و فرمان بردن و خیرخواهی خالصانه و همیاری نیکو باشد، به طور جد بکوشید و با جدا نشدن از راه راست و ترک کارهای زشت، خود را یاری کنید.

حق را میان خود جاری سازید و به خاطر من با آن یکدیگر را یاری کنید و دست ستمگر نادان را ببندید و امر به معروف و نهی از منکر نمایید. اهل فضل را قدر بشناسید. خداوند ما و شما را در راه هدایت نگه دارد و ما و شما را بر پرهیزکاری ثابت قدم بدارد. برای خود و شما از خداوند آمرزش می خواهیم.

ص: ۳۰۵

باب النوادر [۳۵۱] - محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن النعمان، عن سيف بن عميرة، عن ذكره، عن الحارث بن المغيرة النصری قال:

سئل أبو عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك و تعالی: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ فَقَالَ: مَا يَقُولُونَ فِيهِ؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ؛ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ؛ لَقَدْ قَالُوا قَوْلًا عَظِيمًا؛ إِنَّمَا عَنِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ.

[۳۵۲] - ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن صفوان الجمال، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز و جل: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ قَالَ:

من أتى الله بما أمر به من طاعه محمد صلى الله عليه و آله و سلم فهو الوجه الذي لا يهلك و كذلك قال: مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ.

[۳۵۳] - ۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن أبي سلام النخاس، عن بعض أصحابنا، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

نحن المثاني الذي أعطاه الله نبينا محمدا صلى الله عليه و آله و سلم و نحن وجه الله نتقلب في الأرض بين أظهركم و نحن عين الله في خلقه و يده المبسوطة بالرحمة على عباده؛ عرفنا من عرفنا و جهلنا من جهلنا و إمامه المتقين.

[۳۵۴]۴-الحسین بن محمّد الأشعریّ و محمّد بن یحییٰ جمیعا عن أحمد بن إسحاق، عن سعدان بن مسلم، عن معاویه بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السّلام فی قول الله عزّ و جلّ: وَ لِلّٰهِ الْأَلْسِنَةُ جَمِيعًا فَادْعُوهُ بِهَا قَالَ: نحن و الله الأسماء الحسنی التي لا یقبل الله من العباد عملا إلاّ بمعرفتنا.

[۳۵۵]۵-محمّد بن أبی عبد الله، عن محمّد بن إسماعیل، عن الحسین بن

ص: ۳۰۶

بابی درباره احادیث نادر

[۳۵۱]۱. حارث نصری می گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره فرمایش خدای فرخنده و فرازمند که «همه چیز جز وجه خدا نابود است» [سوره قصص، آیه ۸۸] پرسش شد، حضرت فرمود: در این باره چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند همه چیز جز وجه خدا نابود شود. فرمود: خداوند منزّه است. همانا سخن درستی گفته اند. مقصود از وجه، راهی است که به سوی خداوند رهسپار شوند.

[۳۵۲]۲. امام صادق علیه السّلام درباره فرمایش خداوند عزّتمند و والا که «همه چیز جز وجه خدا نابود است» فرمود: هر که از راه فرمان بری محمد با انجام آنچه دستور داده شده است به سوی خدا رود، آن همان وجهی است که نابود نگردد؛ چنانکه فرماید: «هر که پیغمبر را فرمان برد، خداوند را فرمان برده است.» [سوره نساء (۴)، آیه ۸۰].

[۳۵۳]۳-حضرت باقر علیه السّلام فرمود: ماییم آن مثنائی که خداوند به پیامبر ما محمّد صلی الله علیه و آله ارزانی کرده است و ماییم وجه خداوند که در زمین میان شما می گردیم. ما چشم خداوند در میان آفریدگانش و دست باز رحمت او بر بندگانش هستیم. شناخت، هر که ما را شناخت و هر که ما را نشناخت، پیشوایی تقوای پیشگان را نشناخت.

[۳۵۴]۴-امام صادق علیه السّلام راجع به فرمایش خدای گرامی و شکوهمند که «نامهای نیک به خدا اختصاص دارد پس او را با آنها بخوانید» [سوره اعراف (۷)، آیه ۱۸۱] فرمود: به خدا سوگند، آن نام های نیک ماییم که خداوند کرداری را از بندگان نپذیرد مگر اینکه شناخت ما باشد.

[۳۵۵]۵-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند ما را آفرید و آفرینش ما

ص: ۳۰۷

الحسن، عن بکر بن صالح، عن الحسن بن سعید، عن الهیثم بن عبد الله، عن مروان بن صَبَّاح قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: إنّ الله خلقنا فأحسن خلقنا و صورنا فأحسن صورنا و جعلنا عينه في عباده و لسانه النّاطق في خلقه و يده المبسوطة على عباده بالرّأفة و الرّحمة و وجهه الّمدی یؤتی منه و بابه الّمدی یدلّ علیه و خزّانه في سمائه و أرضه؛ بنا أثمرت الأشجار و أینعت الثّمار و جرت الأنهار و بنا ينزل غیث السّماء و ینبت عشب الأرض و بعبادتنا عبد الله و لو لا نحن ما عبد الله.

[۳۵۶] ۶- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن إسماعیل بن بزیر، عن عمّه حمزه بن بزیر، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزّ و جلّ:

فَلَمَّا آسَفُونَا انتقمنا منهم فقال: إنّ الله عزّ و جلّ لا یأسف کأسفنا و لکنّه خلق أولیاء لنفسه یأسفون و یرضون و هم مخلوقون مربوبون فجعل رضاهم رضا نفسه و سخطهم سخط نفسه، لأنّه جعلهم الدّعاء إلیه و الأدلاء علیه، فلذلک صاروا کذلک و لیس أنّ ذلک یصل إلی الله کما یصل إلی خلقه لکنّ هذا معنی ما قال من ذلک و قد قال: «من أهان لی ولّیا فقد بارزنی بالمحاربه و دعانی إلیها و قال من یطع الرّسول فقد أطاع الله و قال: إنّ الذّین یبایعونک إنّما یبایعون الله ید الله فوق أیدیهم فکلّ هذا و شبهه علی ما ذكرت لک و هكذا الرّضا و الغضب و غیرهما من الأشياء ممّا یشاکل ذلک و لو کان یصل إلی الله الأسف و الصّخر و هو الّذی خلقهما و أنشأهما لجاز لقائل هذا أن یقول؛ إنّ الخالق یبید یوما ما؛ لأنّه إذا دخله الغضب و الصّخر دخله التّغییر و إذا دخله التّغییر لم یؤمن علیه الإیادة، ثمّ لم یعرف المکون من المکون و لا القادر من المقدور علیه و لا الخالق من المخلوق، تعالی الله عن هذا القول علوا کبیرا؛ بل هو الخالق للأشياء

ص: ۳۰۸

را نیکو ساخت و ما را صورتگری کرد و نیکو صورتگری کرد و ما را در میان بندگانش، چشم خویش در میان آفریدگانش، زبان گویا و دست محبت و رحمت گشوده بر سر بندگانش قرار داد و وجه خود ساخت که از آن به سوی او آیند و ما را دری قرار داد که بر او ره نماید و گنجوران میان آسمان و زمینش کرد. به برکت وجود ما، باران از آسمان بیارد و گیاه از زمین بروید و به وسیله عبادت ما، خداوند پرستش شد و اگر ما نبودیم، خداوند پرستش نمی شد.

[۳۵۶] ۶- امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای گرامی و بزرگ که «پس چون ما را به خشم و افسوس آوردند از ایشان انتقام گرفتیم» [سوره زخرف (۴۳)، آیه ۵۵] فرمود: خداوند عزّتمند و والا همانند ما افسوسناک و خشمناک نشود؛ او برای خود، دوستانی آفرید که آنها به خشم و افسوس در آیند و خشنود گردند و ایشان آفریدگان و پروریدگان هستند؛ پس خشنودی آنها را خشنودی خود و خشم آنها را خشم خود قرار داد؛ زیرا ایشان را دعوت کنندگان برای خود و راهنمایان به سوی خویش مقرر داشت و از این جهت است که آن مقام را دارند. معنای آیه این نیست که خشم دامن خدا را گیرد چنان که دامنگیر آفریدگان شود، بلکه معنای آن چنان می باشد که در این باره گفته است: «هر که یکی از دوستان مرا خوار شمارد به پیکار من آمده و مرا به مبارزه خوانده است» و فرمود: «هر که پیامبر را فرمان برد، خدا را فرمان برده است» [سوره نساء (۴)، آیه ۸۰] و نیز فرمود: «همانا کسانی که با تو بیعت کنند با خداوند بیعت کرده اند. دست خدا بالای دستهای آنان است» [سوره فتح (۴۸)، آیه ۱۰] پس تمام این عبادت ها و مانند آنها معنایش همان است که برایت گفتم و نیز خشنودی و خشم و صفت های دیگر و مانند آنها به جز این دو همچنین است. اگر روا باشد که افسوس و دلتنگی خدا را فراگیرد در حالی که خود او آفریننده و پدیدآورنده آنهاست، روا باشد کسی بگوید: روزی شود که خدای آفریننده نابود شود؛ زیرا اگر خشم و دلتنگی بر او درآید، او دستخوش دگرگونی گردد و چون دگرگونی او را فراگیرد نابود شود؛ زیرا اگر خشم و دلتنگی بر او درآید، او دستخوش دگرگونی گردد و چون دگرگونی او را فراگیرد از نابودی ایمن نباشد؛ افزون بر آن میان پدیدآورنده و پدیدشونده و میان توانا و آنچه زیر توان است و میان آفریدگار و آفریدگان فرقی نباشد.

لا لحاجه، فإذا كان لا لحاجه استحال الحدّ و الكيف فيه؛ فافهم إن شاء الله تعالى.

[۳۵۷]۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر، عن محمد بن حمران، عن أسود بن سعيد قال:

كنت عند أبي جعفر عليه السلام فأنشأ يقول ابتداء منه من غير أن أسأله: نحن حجه الله و نحن باب الله و نحن لسان الله و نحن وجه الله و نحن عين الله في خلقه و نحن ولاه أمر الله في عباده.

[۳۵۸]۸-محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن حسان الجمال قال: حدّثني هاشم بن أبي عماره الجنبی قال:

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: أنا عين الله و أنا يد الله و أنا جنب الله و أنا باب الله.

[۳۵۹]۹-محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن عمه حمزه بن بزيع، عن علي بن سويد، عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام في قول الله عزّ و جلّ: يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتَ فِي جَنبِ اللَّهِ قَالَ:

جنب الله: أمير المؤمنين عليه السلام و كذلك ما كان بعده من الأوصياء بالمكان الرفيع إلى أن ينتهي الأمر إلى آخرهم.

[۳۶۰]۱۰-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن علي بن الصّیلت، عن الحكم و إسماعيل ابني حبيب، عن بريد العجلی قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: بنا عبد الله و بنا عرف الله و بنا وحيّ الله تبارك و تعالى و محمد حجاب الله تبارك و تعالى.

خداوند از این گفتار (ناهنجار) برتری بسیار دارد، او بدون نیاز، آفریدگار همه چیز است و چون بی نیاز است هرگز اندازه و چگونگی در او راه نیابد. مطلب را نیک بفهم، اگر خداوند فرازند بخواهد.

[۳۵۷]۷-اسود سعيد گوید: خدمت امام باقر عليه السلام بودم که حضرت بدون آنکه من چیزی بپرسم، سخن آغاز کرد و فرمود: ما دلیل و در خداییم؛ ما زبان خداییم؛ ما وجه خداییم؛ ما دیده خدا در میان آفریدگانش باشیم و ما سرپرستان امر خدا در میان بندگانش به شمار آییم.

[۳۵۸]۸-ابو عماره جنبی گوید: از امیر مؤمنان عليه السلام شنیدم که می فرمود: منم چشم خدا؛ منم دست خدا؛ منم کنار خدا و منم در خدا.

[۳۵۹] ۹- امام موسی بن جعفر علیه السّلام درباره فرمایش خدای عزّتمند و والا- که «دریغا بر آنچه در کنار خدا کوتاهی ورزیدم» [سوره زمر (۳۹) ، آیه ۵۶] فرمود: کنار خدا، امیر مؤمنان است و همچنین اوصیای بعد از او تا آخرین آنها در مقام بلندی باشند.

[۳۶۰] ۱۰- برید عجلی گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام فرمود: خداوند به وسیله ما پرستش شد و به وسیله ما شناخته شد و به واسطه ما خدای فرخنده و فرازند یگانه دانسته شد و محمد، پرده دار خدای فرخنده و فرازند است.

ص: ۳۱۱

[۳۶۱] ۱۱- بعض اصحابنا، عن محمد بن عبد الله، عن عبد الوهاب بن بشر، عن موسی بن قادم، عن سلیمان، عن زراره، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

سألته عن قول الله عزّ وجلّ: «وَمَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» قال: إنّ الله تعالى أعظم و أعزّ و أجلّ و أمنع من أن يظلم و لكنّه خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه و ولايتنا ولايته، حيث يقول: «إِنَّمَا وَ لِيكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» يعنى الأئمه منّا. ثمّ قال: فى موضع آخر: «وَمَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» ثمّ ذكر مثله.

باب البداء [۳۶۲] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحجاج، عن ابي إسحاق ثعلبه، عن زراره بن أعين، عن أحدهما عليه السلام قال:

ما عبد الله بشيء مثل البداء.

و فى روايه ابن ابي عمير، عن هشام بن سالم، عن ابي عبد الله عليه السلام ما عظم الله بمثل البداء.

[۳۶۳] ۲- على بن إبراهيم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن هشام بن سالم و حفص بن البختريّ و غيرهما، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

فى هذه الآية «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ» قال: فقال: و هل يمحق إلا ما كان ثابتا و هل يثبت إلا ما لم يكن.

[۳۶۴] ۳- على، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن هشام بن سالم، عن محمد بن مسلم، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

ما بعث الله نبيا حتى يأخذ عليه ثلاث خصال: الإقرار له بالعبوديّه و خلع

ص: ۳۱۲

[۳۶۱] ۱۱- زراره گوید: از امام باقر علیه السّلام درباره فرمایش خدای بزرگ و والا که «به ما ستم نکردند، بلکه به خودشان ستم کردند» [سوره بقره (۲) ، آیه ۵۷] پرسیدم، فرمود: همانا خداوند فرازند بزرگ تر، گرامی تر، برتر و ارجمندتر از آن است که مورد ستم واقع شود؛ ولی ما را به خودش پیوسته و از این رو ستم به ما را ستم به خود دانسته و ولایت ما را ولایت خود

قرار داده است، آنجا که می فرماید:

«همانا ولیّ شما تنها خداست و پیغمبر او و کسانی که ایمان دارند» [سوره مائده (۵) ، آیه ۵۶] که مراد از آنها امامان از خاندان ما هستند؛ سپس در جای دیگر (ستم به ما را ستم به خود شمار آورده و) فرمود: «به ما ستم نکردند، بلکه به خودشان ستم کردند». سپس مانند آن را در قرآن ذکر کرد.

بابی درباره بدا

[۳۶۲] ۱- زراره از یکی از دو امام (پنجم یا ششم) نقل می کند که فرمود:

خداوند با چیزی مانند بدا پرستش نشده است.

پدر روایت دیگری ابن ابی عمیر از هشام بن سالم روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند با چیزی مانند بدا بزرگ شمرده نشده است.

[۳۶۳] ۲- امام صادق علیه السلام درباره آیه «خداوند آنچه را خواهد از بین برد و آنچه را خواهد اثبات کند» [سوره رعد (۱۳) ، آیه ۳۹] فرمود: آیا خدا از بین برد مگر آنچه را که بوده و اثبات نموده مگر چیزی که نبوده است؟

[۳۶۴] ۳- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند هیچ پیامبری را برنینگیخته جز اینکه سه چیز ویژه را از او پیمان گرفت: اعتراف به بندگی خدا، دل کندن

ص: ۳۱۳

الأنداد و أنّ الله يقدم ما يشاء و يؤخر ما يشاء.

[۳۶۵] ۴- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن زراره، عن حمران، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سألته عن قول الله عزّ و جلّ: «قُضِيَ أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» قال هما أجلان: أجل محتوم و أجل موقوف.

[۳۶۶] ۵- أحمد بن مهراّن، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن عليّ بن أسباط، عن خلف بن حماد، عن ابن مسكان، عن مالك الجهني قال:

سألته أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: «أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا» قال: فقال: لا مقدرا و لا مكوّنا، قال: و سألته عن قوله: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» فقال: كان مقدرا غير مذکور.

[۳۶۷] ۶- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله، عن الفضيل بن يسار قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: العلم علمان: فعلم عند الله مخزون لم يطلع عليه أحدا من خلقه و علم علمه ملائكته و رسله، فما علمه ملائكته و رسله فإنّه سيكون لا يكذب نفسه و لا ملائكته و لا رسله و علم عنده مخزون يقدم منه ما يشاء و يؤخر منه ما يشاء و يثبت ما يشاء.

[۳۶۸]۷-و بهذا الإسناد، عن حمّاد، عن ربعي، عن الفضيل قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: من الأمور أمور موقوفه عند الله يقدم منها ما يشاء و يؤخر منها ما يشاء.

[۳۶۹]۸-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير،

ص: ۳۱۴

از بتها (که برای خدا همتا و شریک قرار داده اند) و اینکه خداوند آنچه را خواهد پیش دارد و آنچه را خواهد پس اندازد.

[۳۶۵]۴-حمران گوید: از امام باقر علیه السّلام درباره فرمایش خدای عزّتمند و والا که «مدتی را مقرر داشت و مدت معینی (هم) نزد اوست» [سوره انعام (۶)، آیه ۲] پرسیدم، حضرت فرمود: مقصود دو مدت است؛ مدت حتمی و مدت مشروط.

[۳۶۶]۵-مالک جهنی گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره فرمایش خدای فرازند که «مگر انسان به یاد ندارد که ما او را از پیش آفریدیم و چیزی نبود» [سوره مریم (۱۹)، آیه ۶۷] پرسیدم، فرمود: نه اندازه گیری و نه ایجاد شده بود. جهنی گوید: درباره سخن خدا که «آیا بر انسان زمانی از روزگار آمد که چیز قابل ذکری نبود» [سوره دهر (۷۷)، آیه ۱] پرسیدم، فرمود: اندازه گیری شده بود؛ ولی قابل ذکر نبود.

[۳۶۷]۶-فضیل یسار گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود: علم دو گونه است: علمی که نزد خدا در گنجینه است و هیچ یک از آفریدگانش از آن علم آگاه نیست و علمی که خدا به فرشتگان و پیامبرانش یاد داده است. این علم تحقق خواهد یافت؛ زیرا خدا نه خودش را تکذیب نماید و نه فرشتگان و پیامبران خود را تکذیب کند و علمی که نزدش در گنجینه است، هرچه را خواهد پیش دارد و آنچه را خواهد تأخیر اندازد و هرچه را خواهد اثبات می کند.

[۳۶۸]۷-فضیل گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود: تأخیر بعضی از امور، نزد خدا مشروط است که هرچه از آنها خواهد، پیش دارد و آنچه از آنها خواهد، تأخیر اندازد.

[۳۶۹]۸-امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند دو علم دارد: علم نهفته و در

ص: ۳۱۵

عن جعفر بن عثمان، عن سماعة، عن أبي بصير و وهيب بن حفص، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ لله علمين: علم مکنون مخزون، لا يعلمه إلا هو، من ذلك يكون البداء و علم علمه ملائكته و رسله و أنبياءه فنحن نعلمه.

[۳۷۰] ۹- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما بدا لله في شيء إلا كان في علمه قبل أن يبدو له.

[۳۷۱] ۱۰- عنه، عن أحمد، عن الحسن بن علي بن فضال، عن داود بن فرقد، عن عمرو بن عثمان الجهني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الله لم يبد له من جهل

[۳۷۲] ۱۱- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن منصور بن حازم قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام هل يكون اليوم شيء لم يكن في علم الله بالأمس؟ قال: لا، من قال هذا فأخزاه الله؛ قلت: رأيت ما كان وما هو كائن إلى يوم القيامة أليس في علم الله؟ قال: بلى قبل أن يخلق الخلق.

[۳۷۳] ۱۲- علي، عن محمد، عن يونس، عن مالك الجهني قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لو علم الناس ما في القول بالبداء من الأجر ما فتروا عن الكلام فيه.

[۳۷۴] ۱۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن محمد بن عمرو الكوفي أخى يحيى، عن مرزم بن حكيم قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما تتبأ نبي قط حتى يقر الله بخمس خصال:

ص: ۳۱۶

خزانه که جز او نداند و بدا از این علم به شمار آید و علمی که به فرشتگان و فرستادگان و پیامبرانش یاد داده است که ما از آن علم آگاهیم.

[۳۷۰] ۹- امام صادق علیه السلام فرمود: برای خدا نسبت به چیزی بدا حاصل نشد جز اینکه پیش از آنکه بدا پیش آید، خدا آن را می دانست.

[۳۷۱] ۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا بدا نسبت به خداوند، سرچشمه اش نادانی نیست.

[۳۷۲] ۱۱- منصور حازم گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا ممکن است امروز چیزی تحقق یابد که دیروز در علم خدا نبوده باشد؟ فرمود: نه، هر که چنین اعتقادی داشته باشد رسوایش سازد. عرض کردم: بفرمایید که آنچه تحقق یافته و آنچه تا روز قیامت تحقق می یابد آیا در علم خدا نیست؟ فرمود: آری، پیش از آنکه آفریدگان را پدید آورد (همه چیز را می

دانست).

[۳۷۳] ۱۲- مالک جهنی گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: اگر مردم می دانستند چه پاداشی در اعتقاد به بدا هست از سخن گفتن درباره آن سستی نمی کردند.

[۳۷۴] ۱۳- امام صادق علیه السّلام فرمود: هرگز هیچ کس پیامبر نشد تا اینکه به پنج

ص: ۳۱۷

بالبداء و المشیئه و السّجود و العبودیّه و الطّاعه.

[۳۷۵] ۱۴- و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن جعفر بن محمد، عن یونس، عن جهم بن أبی جهمه؛ عمّن حدّثه، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ أخبر محمّدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بما كان منذ كانت الدّنيا و بما يكون إلى انقضاء الدّنيا و أخبره بالمحتوم من ذلك و استثنى علیه فيما سواه.

[۳۷۶] ۱۵- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن الزّیّان بن الصّلت قال:

سمعت الرّضا علیه السّلام يقول: ما بعث الله نبیا قطّ إلاّ بتحريم الخمر و أن یقرّ لله بالبدا.

[۳۷۷] ۱۶- الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد قال:

سئل العالم علیه السّلام كيف علم الله؟ قال علم و شاء و أراد و قدّر و قضی و قضی ما قضی و قضی ما قدّر ما أراد، فبعلمه كانت المشیئه و بمشیئته كانت الإراده و بإرادته كان التقدير و بتقديره كان القضاء و بقضائه كان الإمضاء و العلم متقدّم على المشیئه و المشیئه ثانیه و الإراده ثالثه و التقدير واقع على القضاء بالإمضاء، فله تبارك و تعالیّ البداء فيما علم متى شاء و فيما أراد لتقدير الأشياء، فإذا وقع القضاء بالإمضاء فلا بداء فالعلم فی المعلوم قبل كونه و المشیئه فی المنشأ قبل عينه و الإراده فی المراد قبل قيامه و التقدير لهذه المعلومات قبل تفصيلها و توصيلها عيانا و وقتا و القضاء بالإمضاء هو المبرم من المفعولات ذوات الأجسام المدركات بالحواسّ من ذوی لون و ریح و وزن و کیل و ما دبّ و درج من إنس و جنّ و طیر و سباع و غیر ذلك ممّا یدرك بالحواسّ، فله تبارك و تعالیّ فيه البداء ممّالا، عين له فإذا وقع العين المفهوم المدرك فلا بداء و الله یفعل ما یشاء، فبالعلم

ص: ۳۱۸

ویژگی برای خدا اعتراف کرد: بداء، مشیت، سجود، بندگی، فرمانبری.

[۳۷۵] ۱۴- امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند بزرگ و شکوهمند به محمد صلّی الله علیه و آله خبر داد آنچه را از

اول دنیا تحقّق یافته و آنچه را تا پایان دنیا تحقّق خواهد یافت و نیز به آنچه از این رویدادها حتمی است، آگاهانید و جز این را استثنا کرد (که حتمی نبود و به مشیت او مربوط است).

[۳۷۶]۱۵- حضرت رضا علیه السّلام فرمود: هرگز خداوند پیامبری برنمیگیند جز با حکم حرمت شراب و اقرار به بدا برای خدا.

[۳۷۷]۱۶- معالای محمد گوید: از امام علیه السّلام پرسیدند: خدا چگونه داند؟ فرمود: خدا بداند، بخواهد، اراده کند، مقدر سازد، حکم نماید و امضا فرماید، پس آنچه را حکم کرده، امضا کند و آنچه را مقدر ساخته، حکم نماید و آنچه را اراده کرد، مقدر سازد؛ بنابراین از علم خدا، مشیت و از مشیتش، اراده و از اراده اش تقدیر و از تقدیرش، حکم و از حکمش، امضا خیزد و علمش پیش از مشیت و مشیت در مرتبه دوم و اراده در مرتبه سوم است و تقدیر بر حکم نزدیک به امضا واقع شود. برای خداوند فرخنده فرازند بدا است نسبت به آنچه بداند هرگاه بخواهد و نسبت به آنچه برای تقدیر چیزها اراده کند؛ ولی اگر حکم به مرحله امضا و اجرا رسد، دیگر بدا نیست. علم نسبت به معلوم، پیش از بودن آن است و مشیت نسبت به خواسته شده، پیش از وجود آن است و اراده نسبت به اراده شده، پیش از برپا شدن آن است و تقدیر این معلوم ها، پیش از آن است که بعضی از بعضی جدا شوند و پاره ای از آنها به پاره دیگر همراه با امضا، محکم و درهم بافته است که قابل تبدیل و تغییر نمی باشد و آنچه که دارای جسم اند و با حواس درک شوند؛ مانند آنچه رنگ، بو و وزن دارد و پیمانان شود و به وزن درآید و آنچه از انسان و جنّ و پرنده گان و درندگان و جز اینها در زمین روان گردد و بخواهد و غیر آن از آنچه به حواسی دریافت شود که برای خدای فرخنده و فرازند در هر یک از آنها که در خارج وجود ندارد بدا می باشد. هرگاه عین مفهومی که دریافت می شود در خارج واقع گردد بدا نباشد و خداوند آنچه خواهد انجام دهد.

ص: ۳۱۹

علم الأشياء قبل كونها و بالمشيئة عرّف صفاتها و حدودها و أنشأها قبل إظهارها و بالإرادة ميّز أنفسها في ألوانها و صفاتها و بالتقدير قدر أقاتها و عرّف أولها و آخرها و بالقضاء أبان للناس أماكنها و دلّهم عليها و بالإمضاء شرح عللها و أبان أمرها و ذلك تقدير العزيز العليم.

باب في أنه لا يكون شيء في السماء و الأرض إلا بسبعه [۳۷۸]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد و محمد بن خالد جميعا، عن فضالة بن أيوب، عن محمد بن عماره، عن حريز بن عبد الله و عبد الله بن مسكان جميعا، عن أبي عبد الله عليه السّلام أنه قال:

لا يكون شيء في الأرض و لا في السماء إلا بهذه الخصال السبع: بمشيئته و إرادته و قدره و قضاءه و إذن و كتابه و أجله، فمن زعم أنه يقدر على نقض واحده فقد كفر

و رواه علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن حفص، عن محمد بن عماره، عن حريز بن عبد الله و ابن مسكان مثله.

[۳۷۹]۲- و رواه أيضا، عن أبيه، عن محمد بن خالد، عن زكريّا بن عمران، عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السّلام قال:

لا يكون شيء في السماوات ولا في الأرض إلا بسبب: بقضاء و قدر و إرادة و مشيئة و كتاب و أجل و إذن، فمن زعم غير هذا فقد كذب على الله أو ردّ على الله عزّ و جلّ.

ص: ٣٢٠

خدا با علم خود، چیزها را پیش از پدید آمدنشان دانسته و با مشیت خود، صفت‌ها و حدود آنها را شناخته و پیش از اظهارشان، آنها را پدید آورده و به وسیله اراده، برای آنها رنگ و صفت تعیین کرده و با تقدیر، روزی شان را اندازه گیری و معین نموده است. آغاز و پایان آنها را شناخته و با امضا، علت‌های آنها را بیان کرده و امرشان را آشکار نموده است. این (امور ششگانه) تقدیر خدای چیره‌گر و دانا می‌باشد.

بابی درباره اینکه چیزی در آسمان و زمین نباشد جز با هفت ویژگی

[٣٧٨] ١- امام صادق علیه السلام فرمود: چیزی در آسمان و زمین نباشد جز با این هفت ویژگی: مشیت، اراده، قدر، قضا، اذن (اجازه)، کتاب و اجل (زمان). هر کس گمان نماید که می‌تواند یکی از اینها را نقض کند، به طور قطع کافر است. این روایت از طریق دیگری هم وارد شده است.

[٣٧٩] ٢- موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: چیزی در آسمان‌ها و زمین، جز با هفت ویژگی نباشد: قضا، قدر، اراده، مشیت، کتاب، اجل و اذن؛ هر کس جز این گمان برد بر خداوند دروغ بسته است یا (فرمود): سخن خدای عزّتمند و والا را ردّ کرده است.

ص: ٣٢١

باب المشيئة و الإرادة [٣٨٠] ١- علی بن محمد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن علي بن إبراهيم الهاشمي قال:

سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام يقول: لا يكون شيء إلا ما شاء الله و أراد و قدر و قضی، قلت: ما معنى شاء؟ قال: ابتداء الفعل؛ قلت: ما معنى قدر؟ قال: تقدير الشيء من طوله و عرضه، قلت: ما معنى قضی؟ قال: إذا قضی أمضاه، فذلك الذي لا مردّ له.

[٣٨١] ٢- علی بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن أبان، عن أبي بصير قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: شاء و أراد و قدر و قضی؟ قال: نعم؛ قلت: و أحبّ قال: لا، قلت: و كيف شاء و أراد و قدر و قضی و لم يحبّ؟ قال: هكذا خرج إلينا.

[٣٨٢] ٣- علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن واصل بن سليمان، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتَه يقول: أمر الله و لم يشأ و شاء و لم يأمر، أمر إبليس أن يسجد لآدم و شاء أن لا يسجد و لو شاء لسجد و نهى آدم عن أكل الشجرة و شاء أن يأكل منها و لو لم يشأ لم يأكل.

[۳۸۳]۴-علی بن ابراهیم، عن المختار بن محمّد الهمدانی و محمّد بن الحسن، عن عبد الله بن الحسن العلوی جمیعا، عن الفتح بن یزید الجرجانی، عن أبی الحسن علیه السلام قال:

إنّ لله إرادتين و مشیئتين: إرادة حتم و إرادة عزم، ینهی و هو یشاء و یأمر

ص: ۳۲۲

بابی درباره مشیت و اراده

[۳۸۰]۱-علی بن ابراهیم هاشمی گوید: شنیدم که موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: چیزی نباشد جز آنچه خدا خواهد و اراده نماید و اندازه گیرد و حکم دهد. گفتم: معنای خواست خدا چیست؟ فرمود: آغاز کار است. عرض کردم:

معنای اندازه گیری چیست؟ اندازه گرفتن درازا و پهنای چیزی است. گفتم:

معنای حکم کند چیست؟ فرمود: هر گاه حکم دهد، امضا کند و آن است که برگشت ناپذیر است.

[۳۸۱]۲-ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خدا خواسته، اراده کرده، اندازه گرفته و حکم را جاری ساخته است؟ فرمود: آری. گفتم: و دوست هم دارد؟ فرمود: نه. گفتم: چگونه خواسته، اراده کرده، اندازه گرفته و حکم را جاری ساخته ولی دوست نداشته است؟ فرمود: این چنین به ما رسیده است.

[۳۸۲]۳-امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دستور داد و نخواست و خواست و دستور نداد. به شیطان دستور داد که به آدم سجده کند و خواست که سجده نکند و اگر می خواست، سجده می کرد و آدم را از خوردن درخت بازداشت و خواست که از آن بخورد و اگر نمی خواست او نمی خورد.

[۳۸۳]۴-امام کاظم علیه السلام فرمود: همانا خداوند دو اراده و دو مشیت دارد: اراده حتمی و اراده عزمی [و مشیت حتمی و مشیت عزمی]. خدا بازمی دارد و می خواهد

ص: ۳۲۳

و هو لا یشاء، أو ما رأیت أنه نهی آدم و زوجته أن یأکلا من الشجرة و شاء ذلک و لو لم یشأ أن یأکلا لما غلبت مشیئتهما مشیئته الله تعالی و أمر ابراهیم أن یذبح إسحاق و لم یشأ أن یذبحه و لو شاء لما غلبت مشیئته ابراهیم مشیئته الله تعالی.

[۳۸۴]۵-علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن علی بن معبد، عن درست بن أبی منصور، عن فضیل بن یسار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: شاء و أراد و لم يحبّ و لم يرض؛ شاء أن لا يكون شيء إلا بعلمه و أراد مثل ذلك و لم يحبّ أن يقال: ثالث ثلاثة و لم يرض لعباده الكفر

[۳۸۵] ۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال:

قال أبو الحسن الرضا عليه السلام قال الله: [يا] ابن آدم! بمشيئتي كنت أنت الذي تشاء لنفسك ما تشاء و بقوتي أدبت فرائضي و بنعمتي قويت على معصيتي؛ جعلتك سميعا، بصيرا، قويا، ما أصابك من حسنه فمن الله و ما أصابك من سيئه فمن نفسك و ذاك أنى أولى بحسناتك منك و أنت أولى بسيئاتك منى و ذاك أنني لا أسأل عما أفعل و هم يسألون.

باب الابتلاء و الاختبار [۳۸۶] ۱- علي بن إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن حمزه بن محمد الطيار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من قبض و لا بسط إلا و لله فيه مشيئه و قضاء و ابتلاء.

[۳۸۷] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن

ص: ۳۲۴

و دستور می دهد و نمی خواهد. مگر نمی بینی که او آدم و همسرش را بازداشت که از آن درخت نخورند؛ ولی خوردن ایشان را خواست و اگر نمی خواست که بخورند، خواست آنها بر خواست خدای فرازند چیره نمی گشت و به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور داد که اسحاق (و به قول مشهور، اسماعیل) را سر ببرد؛ ولی نخواست که سر او را ببرد و اگر می خواست، خواست ابراهیم بر خواست خدای فرازند چیره نمی گشت.

[۳۸۴] ۵- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا خواسته و اراده کرده، ولی دوست نداشته و نپسندیده است. خواسته است که چیزی نباشد مگر اینکه او بداند و اراده او هم، چنین بود و دوست نداشت که او را سومین سه گویند و کفر را برای بندگان خود نپسندیده است.

[۳۸۵] ۶- امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند فرماید: ای پسر آدم! با خواست من است که تو هرچه برای خود خواهی، توانی خواست و با نیروی من است که واجبات مرا به جا می آوری و با نعمت من است که بر نافرمانی من توانایی می یابی. من تو را شنوا، بینا، نیرومند ساختم. هر نیکی که نصیب تو شود از طرف خداست و هر بدی که تو را فراگیرد از نفس تو است و این برای آن است که من به اعمال نیک تو از خودت سزاوارترم و تو به اعمال زشت و گناهانت از من سزاوارتر هستی و به این دلیل که من از آنچه می کنم بازخواست نشوم؛ ولی مردم بازخواست شوند.

بابی درباره امتحان و آزمایش

[۳۸۶] ۱- امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ تنگی و فراخی نباشد جز آنکه خدا نسبت به آن، خواست و حکم و آزمایش

[۳۸۷] ۲- امام صادق علیه السلام فرمود: از آنچه خدا به آن فرمان داده یا از آن برکنار

ص: ۳۲۵

فضاله بن آیوب، عن حمزه بن محمد الطَّيَّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنَّه ليس شيء فيه قبض أو بسط مما أمر الله به أو نهى عنه إلا وفيه لله عزّ وجلّ ابتلاء و قضاء.

باب السَّعاده و الشَّقَاء [۳۸۸] ۱- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن يحيى، عن منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنَّ الله خلق السَّعاده و الشَّقَاء قبل أن يخلق خلقه فمن خلقه الله سعيدا لم يبغضه أبدا و إن عمل شرًّا أبغض عمله و لم يبغضه و إن كان شقيًّا لم يحبّه أبدا و إن عمل صالحا أحبّ عمله و أبغضه لما يصير إليه؛ فإذا أحبّ الله شيئا لم يبغضه أبدا و إذا أبغض شيئا لم يحبّه أبدا.

[۳۸۹] ۲- علي بن محمد رفعه، عن شعيب العرقوفيّ، عن أبي بصير قال:

كنت بين يدي أبي عبد الله عليه السلام جالسا و قد سأله سائل فقال: جعلت فداك يا ابن رسول الله! من أين لحق الشَّقَاء أهل المعصيه حتّى حكم الله لهم فى علمه بالعذاب على عملهم؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام أيها السائل! حكم الله عزّ و جلّ لا يقوم له أحد من خلقه بحقه. فلما حكم بذلك وهب لأهل محبته القوه على معرفته و وضع عنهم ثقل العمل بحقيقه ما هم أهله. و وهب لأهل المعصيه القوه على معصيتهم لسبق علمه فيهم و منعهم إطاقه القبول منه فوافقوا ما سبق لهم فى علمه و لم يقدرُوا أن يأتوا حالا تنجيهم من عذابه، لأنّ علمه أولى بحقيقه التّصديق و هو معنى شاء ما شاء و هو سرّه

[۳۹۰] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن

ص: ۳۲۶

داشته، چیزی که در آن قبضی یا بسطی (تنگی و گشایشی) باشد، نیست مگر آنکه برای خدای عزّتمند و شکوهمند نسبت به آن، آزمایش و حکمی باشد.

بابی درباره خوشبختی و بدبختی

[۳۸۸] ۱- حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: بی شک خداوند خوشبختی و بدبختی را آفرید، پیش از آنکه آفریدگان را بیافریند. خداوند هر کس را خوشبخت آفرید، هرگز او را دشمن ندارد و اگر بدبخت باشد، هرگز او را دوست ندارد و اگر کار خوبی انجام دهد، کردارش را دوست دارد و خودش را به جهت سرانجامی که به سوی آن رهسپار است، دشمن می

دارد، پس چون خدا چیزی را دوست داشته باشد، هرگز آن را دشمن ندارد و وقتی با چیزی دشمنی ورزد، هرگز دوستش ندارد.

[۳۸۹]۲- ابو بصیر گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم که شخصی از او پرسید: جانم به فدایت، ای پسر رسول خدا، به چه جهت بدبختی دامنگیر گناهکاران شد تا خداوند در علم خود بر کردار ایشان به عذاب حکم کرد؟ حضرت فرمود: ای پرسشگر! هیچ کس از بندگان خدای عزّتمند و شکوهمند به حق و شایستگی نتواند نسبت به حکم او قیام کند و چون به آن حکم کرد به دوست داران خویش، نیروی شناختن را بخشید و سنگینی عمل را از ایشان برداشت به طوری که سزاوار آن بودند و به گناهکاران، نیروی گناه کردن، بخشید برای آنچه از پیش نسبت به ایشان می دانست و ایشان را از توانایی پذیرش از خود بازداشت و با آنچه در علم خدا گذشته، هم آهنگ شدند و نتوانستند وضعیتی پیش آورند که ایشان را از عذاب او برهاند؛ چرا که علمش به باور حقیقی سزاوارتر است و این است معنای «خدا خواست هرچه را خواست» و این راز نهانی اوست.

[۳۹۰]۳- امام صادق علیه السلام فرمود: گاهی شخص خوشبخت به راه و روش بدبخت

ص: ۳۲۷

النّضر بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبيّ، عن معلى بن عثمان، عن عليّ بن حنظله، عن أبي عبد الله عليه السلام، أنّه قال: يسلك بالسّعيد في طريق الأشقياء حتّى يقول النّاس: ما أشبهه بهم بل هو منهم، ثمّ يتداركه السّعادة و قد يسلك بالشّقّي في طريق السّعداء حتّى يقول النّاس: ما أشبهه بهم، بل هو منهم، ثمّ يتداركه الشّقاء؛ إنّ من كتبه الله سعيدا و إنّ لم يبق من الدّنيا إلّا فواق ناقه ختم له بالسّعادة.

باب الخير و الشّرّ [۳۹۱]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن محبوب و عليّ بن الحكم، عن معاوية بن وهب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ ممّا أوحى الله إلى موسى عليه السلام و أنزل عليه في التّوراه: أنّي أنا الله لا إله إلّا أنا، خلقت الخلق و خلقت الخير و أجرته على يدي من أحبّ فطوبى لمن أجرته على يديه و أنا الله لا إله إلّا أنا، خلقت الخلق و خلقت الشّرّ و أجرته على يدي من أريده، فويل لمن أجرته على يديه.

[۳۹۲]۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمّد بن حكيم، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إنّ في بعض ما أنزل الله من كتبه أنّي أنا الله لا إله إلّا أنا، خلقت الخير و خلقت الشّرّ، فطوبى لمن أجرته على يديه الخير و ويل لمن أجرته على يديه الشّرّ و ويل لمن يقول: كيف ذا و كيف ذا.

[۳۹۳]۳- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن بكار بن كردم، عن مفضّل بن عمر و عبد المؤمن الأنصاريّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

پیشگان گام گذارد تا آنجا که مردم گویند: چقدر مانند آنها شده، بلکه او هم از آنها است؛ سپس خوشبختی او را در بر گیرد و گذشته او را جبران نماید و گاهی شخص بدبخت راه و روش خوشبخت پیشگان را در پیش گیرد تا آنجا که مردم گویند: چقدر مانند آنها شده، بلکه او هم از آنهاست؛ سپس بدبختی او را فراگیرد و اعمال نیک او را از بین ببرد. همانا هر که را خداوند، خوشبخت نوشته است، پایان کارش به خوشبختی انجامد، اگرچه از دنیا به اندازه فاصله میان دو بار دوشیدن ماده شتر باقی نمانده باشد.

بابی درباره نیکی و بدی

[۳۹۱] ۱- امام صادق علیه السلام فرمود: از جمله آنچه خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد و در کتاب تورات بر او فرورستاد این بود: همانا که جز من شایان پرستشی نیست.

آفریدگان را آفریدم و نیکی را پدید آوردم و آن را با دست کسی که دوست داشتم، به اجرا درآوردم، پس خوشا به حال کسی که نیکی را با دست او به اجرا درآوردم. منم خدایی که جز من شایسته پرستشی نیست. آفریدگان را آفریدم و بدی را پدید آوردم و آن را با دست کسی که خواستم به اجرا درآوردم.

[۳۹۲] ۲- محمد مسلم گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: همانا در یکی از کتاب هایی که خداوند فرورستاده، این مطلب آمده است که: همانا منم خدایی که جز من شایان پرستشی نیست، نیکی را آفریدم و بدی را پدید آوردم، پس خوشا به حال آنکه نیکی را با دست او به اجرا درآوردم و وای بر کسی که بدی را با دست او به اجرا درآوردم و وای بر آنکه بگوید: چرا این طور و چرا آن طور است.

[۳۹۳] ۳- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزّتمند و والا فرماید: منم خدایی که

قال الله عزّ و جلّ: أنا الله لا إله إلا أنا خالق الخير و الشرّ فطوبى لمن أجرى على يديه الخير و ويل لمن أجرى على يديه الشرّ و ويل لمن يقول: كيف ذا و كيف هذا؟ قال يونس: يعنى من ينكر هذا الأمر بتفقّه فيه.

باب الجبر و القدر و الأمر بين الأمرين [۳۹۴] ۱- علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد و إسحاق بن محمّد و غیرهما رفعوه قال:

كان أمير المؤمنين عليه السلام جالسا بالكوفة بعد منصرفه من صفين إذ أقبل شيخ فجتا بين يديه، ثم قال له: يا أمير المؤمنين! أخبرنا عن مسيرنا إلى أهل الشام أبقضاء من الله و قدر؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام أجل يا شيخ ما علوتم تلعه و لا هبطتم بطن واد إلا بقاء من الله و قدر، فقال له الشيخ: عند الله أحسب عنائي يا أمير المؤمنين فقال له: مه يا شيخ! فوالله لقد عظم الله الأجر في مسيركم و أنتم سائرون و في مقامكم و أنتم مقيمون و في منصرفكم و أنتم منصرفون و لم تكونوا في شيء من حالاتكم مكرهين و لا إليه مضطرين، فقال له الشيخ: و كيف لم تكن في شيء من حالاتنا مكرهين و لا إليه مضطرين و كان

بالقضاء و القدر مسيرنا و منقلبنا و منصرفنا؟ فقال له: و تظنّ أنّه كان قضاء حتما و قدرا لازما، إنّهُ لو كان كذلك لبطل الثواب و العقاب و الأمر و النهي و الزجر من الله و سقط معنى الوعد و الوعيد فلم تكن لائمه للمذنب و لا- محمده للمحسن و لكان المذنب أولى بالإحسان من المحسن و لكان المحسن أولى بالعقوبه من المذنب، تلك مقاله إخوان عبده الأوثان و خصماء الرحمن و حزب الشيطان و قدریه هذه الأمه و مجوسها، إنّ الله تبارك و تعالی كلف تخييرا و نهی تحذيرا

ص: ۳۳۰

شایان پرستشی جز من نیست. آفریدگار نیکی و بدی هستم، پس خوشا به حال آنکه نیکی را با دست او جاری ساختم و وای بر کسی که بدی را با دست او به اجرا گذاشتم و وای بر آنکه بگوید: چگونه این و چگونه آن شد؟ یونس گوید: یعنی وای بر کسی که موشکافانه آن را انکار کند.

بابی درباره جبر و قدر و امر بین الامرین

[۳۹۴] ۱- امیر مؤمنان علیه السلام پس از بازگشت از جنگ صفین در کوفه نشسته بود که پیرمردی جلو آمد و در برابر آن حضرت زانو زد و سپس به حضرت عرض کرد: ای امیر مؤمنان، بفرمایید که آیا رفتن ما به جنگ شامیان به قضا و قدر خدا بود؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آری ای پیرمرد؛ جز با قضا و قدر خدا از هیچ تپه ای بالا نرفتید و به هیچ درّه ای فرود نیامدید. پیرمرد گفت: ای امیر مؤمنان! رنجی که در این باره بردم به حساب خدا گذارم؟ فرمود: ای پیرمرد! ساکت باش. به خدا سوگند که خداوند پاداش بزرگی به شما داده است نسبت به حرکتتان آن گاه که در حال حرکت بودید و به توقف در آنجا در حالی که خود توقف نمودید و به بازگشتن شما در صورتی که خود بازگشتید و شما نسبت به هیچ یک از حالت هایتان مجبور و ناچار نبودید. پیرمرد گفت: چگونه در هیچ یک از حالت ها مجبور و ناچار نبودیم با آنکه رفتن و حرکت ها و بازگشت ما به قضا و قدر خدا بوده است؟ حضرت فرمود: تو پنداشته ای که آن، قضای حتمی و قدر لازم بود (به طوری که اختیار از تو برداشته شود)؟ اگر چنین بود، همانا پاداش، کیفر، امر، نهی و بازداشتن از سوی خدا بیهوده بود و معنای وعده های نویدبخش و هشدارهای بیمناک بیهوده می شد و گناهکار سزاوار سرزنش و نیکوکار شایان ستایش نبود، بلکه گناهکار از نیکوکار به نیکی سزاوارتر و نیکوکار از گناهکار به کیفر دیدن شایسته تر بود. این سخن، گفتار برادران و همفکران بت پرستان و دشمنان خدای مهربان و پیروان شیطان و قدریان و مجوسیان این امت است.

بی شک خداوند فرخنده و فرازمند، تکلیف کرده با اختیار و با بیم دادن بازداشته

ص: ۳۳۱

و أعطی علی القلیل کثیرا و لم یعص مغلوبا و لم یطع مکرها و لم یملک مفوّضا و لم یخلق السّموات و الأرض و ما بینهما باطلا و لم یبعث التّبیین مبشّرين و منذرین عبثا. ذلك ظنّ الذّین کفروا فویل للذّین کفروا من النّار، فأنشأ الشّیخ یقول.

أنت الإمام الذی نرجو بطاعته

يوم النَّجَاهِ مِنَ الرَّحْمَنِ غَفْرَانَا

أَوْضَحَتْ مِنْ أَمْرِنَا مَا كَانَ مَلْتَبَسَا

جَزَاكَ رَبُّكَ بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانَا

[۳۹۵]۲-الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن حماد بن عثمان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من زعم أنّ الله يأمر بالفحشاء فقد كذب على الله و من زعم أنّ الخير و الشرّ إليه فقد كذب على الله.

[۳۹۶]۳-الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

سألته فقلت: الله فوّض الأمر إلى العباد؟ قال: الله أعزّ من ذلك، قلت:

فجبرهم على المعاصي؟ قال: الله أعدل و أحكم من ذلك، قال: ثم قال: قال الله:

يا ابن آدم! أنا أولى بحسناتك منك و أنت أولى بسئئاتك مني، عملت المعاصي بقوّتي التي جعلتها فيك.

[۳۹۷]۴-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مزار، عن يونس بن عبد الرحمن قال:

قال لي أبو الحسن الرضا عليه السلام: يا يونس! لا تقل بقول القدرية فإنّ القدرية لم يقولوا بقول أهل الجنة و لا بقول أهل النار و لا بقول إبليس فإنّ أهل الجنة قالوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ. و قال أهل

ص: ۳۳۲

و بر کردار اندک، پاداش بسیار بخشیده است. نافرمانی از او، از روی چیرگی بر او نبوده و فرمان بری از او اجباری صورت نپذیرفته و اختیار را هم در بست به مردم واگذار نموده است و آسمان ها و زمین را و آنچه میان آن دو است بیهوده نیافریده است و پیامبران را بدون جهت بشارتگر و اندازگر برنینگخته است.

این عقیده کافران است، پس وای بر کافران از آتش دوزخ. پیرمرد (در آن حال یک رباعی) بدین مضمون سرود: «تویی آن امامی که به سبب پیروی از او، از خدای مهربان در روز نجات، امید آمرزش داریم. آنچه از امر دین ما بر ما اشتباه شده بود روشن ساختی. پروردگارت در برابر این نیکی، به تو پاداش نیک عنایت فرماید».

[۳۹۵]۲-امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس معتقد باشد که خداوند، آفریدگانش را به زشت کاری فرمان می دهد، به خدا دروغ بسته است و هر که معتقد شود که کار نیک و بد از طرف اوست، پس به خدا دروغ بسته است.

[۳۹۶]۳-حسن و شاء گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: خداوند کار را به بندگان وا گذاشته است؟ فرمود: خداوند توانا تر

از آن است. عرض کردم: پس آنان را بر گناه وادار کرده است؟ فرمود: داد گتر و داناتر از آن است، سپس فرمود: خداوند فرماید: ای پسر آدم! من به کارهای نیک تو از تو سزاوارترم و تو به کارهای زشتت از من شایسته تری. گناهان را به سبب نیرویی انجام دادی، که من در وجود تو نهاده ام.

[۳۹۷]۴- یونس بن عبد الرحمن گوید: حضرت رضا علیه السلام به من فرمود: ای یونس! گفتار قدریان (اهل تفویض) را مپذیر؛ چرا که قدریان نه به گفتار بهشتیان قائل شدند و نه به گفتار دوزخیان و نه به گفتار شیطان. همانا اهل بهشت گفتند:

«ستایش خدایی را که ما را بدین راه هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد ما خود

ص: ۳۳۳

النَّارِ: رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كَذَّبْنَا قَوْمًا ضَالِّينَ. و قال إبليس: رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي، فقلت: و الله ما أقول بقولهم و لكني أقول: لا يكون إلا بما شاء الله و أراد و قدر و قضى؛ فقال: يا يونس! ليس هكذا، لا يكون إلا ما شاء الله و أراد و قدر و قضى؛ يا يونس! تعلم ما المشيئة؟ قلت: لا، قال: هي الذكر الأول، فتعلم ما الإرادة؟ قلت: لا، قال: هي العزيمة على ما يشاء، فتعلم ما القدر؟ قلت: لا، قال: هي الهندسة و وضع الحدود من البقاء و الفناء، قال: ثم قال: و القضاء هو الإبرام و إقامة العين؛ قال: فاستأذنته أن أقبل رأسه و قلت: فتحت لي شيئاً كنت عنه في غفله.

[۳۹۸]۵- محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الله خلق الخلق فعلم ما هم صائرون إليه و أمرهم و نهاهم فما أمرهم به من شيء فقد جعل لهم السبيل إلى تركه و لا يكونون آخذين و لا تاركين إلا بإذن الله.

[۳۹۹]۶- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن حفص بن قرط، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: من زعم أنّ الله يأمر بالسوء و الفحشاء فقد كذب على الله و من زعم أنّ الخير و الشّرّ بغير مشيئة الله فقد أخرج الله من سلطانه و من زعم أنّ المعاصي بغير قوه الله فقد كذب على الله و من كذب على الله أدخله الله النار.

[۴۰۰]۷- عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن عثمان بن عيسى، عن إسماعيل بن جابر قال:

كان في مسجد المدينة رجل يتكلّم في القدر و الناس مجتمعون، قال:

ص: ۳۳۴

هدایت نمی یافتیم.» [سوره اعراف (۷) : آیه ۴۳] و دوزخیان گفتند: «ای پروردگارا، شقاوت ما بر ما چیره گشت و ما گروهی گمراه بودیم» [سوره مؤمنون (۲۳) : آیه ۱۰۶] و شیطان گفت: «پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی» [سوره حجر (۱۵) : آیه ۳۹]. عرض کردم: به خدا سوگند، من به گفتار ایشان قائل نیستم؛ ولی می گویم:

چیزی نباشد جز به وسیله آنچه خدا خواهد، اراده کند و تقدیر و حکم نماید.

فرمود: ای یونس! چنین نیست. چیزی نباشد جز آنچه را خدا خواهد، اراده کند و تقدیر حکم نماید. ای یونس! می دانی مشیت چیست؟ گفتم: نه. فرمود: آن ذکر اول است. می دانی اراده چیست؟ گفتم: نه. فرمود: آن، تضمین است بر آنچه خواهد. می دانی قدر چیست؟ گفتم: نه. فرمود: آن اندازه گیری و مرزبندی است؛ مانند مقدار دوام و زمان از بین رفتن. سپس حضرت فرمود: و قضا (حکم) محکم ساختن و وجود خارجی دادن است. یونس گوید: از آن حضرت اجازه خواستم که سرش را ببوسم و عرض کردم: گرهی برایم گشودی که از آن غافل بودم.

[۳۹۸]۵- امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند آفریدگان را آفرید و دانست که آنها به چه راهی می روند و آنان را امر و نهی نمود؛ پس ایشان را به چیزی دستور نداد مگر اینکه راهی برای ترک آن نیز مقرر داشت و آنان گیرنده و ترک کننده نباشند مگر به اذن خدا.

[۳۹۹]۶- امام صادق علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس اعتقاد پیدا کند که خداوند به بدی و هرزگی فرمان داده، به طور قطع به خدا دروغ بسته است و هر که ادعا نماید که نیکی و بدی بدون خواست خدا صورت گیرد، بی شک خدا را از سلطنتش بیرون دانسته است و هر کس قائل باشد که انجام گناهان بدون نیروی خدا تحقق می یابد، به طور قطع به خدا دروغ بسته است و هر کس به خدا دروغ بندد، خدا او را به آتش اندازد.

[۴۰۰]۷- اسماعیل جابر گوید: مردی در مسجد مدینه نشسته بود و درباره قدر

ص: ۳۳۵

فقلت: یا هذا! أسألك؟ قال: سل؛ قلت: یکون فی ملک الله تبارک و تعالی ما لا یرید. قال: فأطرق طویلاً ثم رفع رأسه إلی فقال [لی]: یا هذا! لئن قلت: إنه یرید ما لا یرید إله لمقهور، و لئن قلت: لا یرید ما یقررت لک بالمعاصی، قال: فقلت لأبی عبد الله علیه السلام سألت هذا القدری فکان من جوابه کذا و کذا، فقال: لنفسه نظر أما لو قال غیر ما قال لهلک.

[۴۰۱]۸- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن الحسن زعلان، عن أبي طالب القمّي، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت: أجز الله العباد على المعاصی؟ قال: لا، قلت: ففوض إليهم الأمر؟ قال: لا، قلت: فماذا؟ قال: لطف من ربك بين ذلك.

[۴۰۲]۹- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرحمن، عن غیر واحد، عن ابي جعفر و ابي عبد الله علیهما

السلام قالوا:

إِنَّ اللَّهَ أَرْحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يَجْبِرَ خَلْقَهُ عَلَى الذَّنُوبِ ثُمَّ يَعَذِّبَهُمْ عَلَيْهَا وَاللَّهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَرِيدَ أَمْرًا فَلَا يَكُونُ قَالَ: فَسُئِلَا عَلَيْهِمَا السَّلَامَ هَلْ بَيْنَ الْجَبْرِ وَالْقَدْرِ مَنْزِلَةٌ ثَالِثَةٌ؟ قَالَا: نَعَمْ أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.

[۴۰۳] ۱۰-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرحمن، عن صالح بن سهل، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سئل عن الجبر والقدر فقال: لا- جبر ولا- قدر ولكن منزله بينهما، فيها الحق التي بينهما لا يعلمها إلا العالم أو من علمها إياه العالم.

[۴۰۴] ۱۱-علی بن ابراهیم، عن محمد، عن یونس، عن عدّه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال له رجل: جعلت فداك أجبر الله العباد على المعاصي؟ فقال: الله أعدل من

ص: ۳۳۶

سخن می گفت و مردم گردش را گرفته بودند. من گفتم: ای فلانی! پرسشی دارم.

گفت: بپرس. گفتم: آیا در ملک خدای فرخنده و فرازمند چیزی هست که با اراده او نباشد؟ اسماعیل جابر گوید که آن مرد مدتی دراز سر به گریبان فرورد و سپس سرش را به طرف من بلند کرد و گفت: ای فلانی! اگر بگویم در ملک او جز آنچه اراده کند نیست، اقراری خواهد بود بر اینکه گناهان نیز به اراده او انجام پذیرد. اسماعیل گوید: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: از این قدری مذهب چنین پرسیدم و او این گونه پاسخ داد. حضرت فرمود: او به سود خویش اندیشید که [برخلاف مذهب خود گفت و] اگر جز این می گفت هلاک می شد.

[۴۰۱] ۸-مردی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا خداوند بندگان را به انجام گناهان وامی دارد؟ فرمود: نه. گفتم: پس کار را به آنها واگذار می کند؟ فرمود: نه. گفتم: پس حقیقت چیست؟ فرمود: کاری ظریف و لطیف است از پروردگارت میان این دو موضوع (جبر و اختیار).

[۴۰۲] ۹-امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خداوند به آفریدگانش مهربان تر از آن است که آنها را بر گناهان وادار کند و سپس به جهت آن عذابشان نماید و خداوند والاتر (عزیزتر) از آن است که چیزی را بخواهد و انجام نشود.

راوی گوید: از آن دو حضرت سؤال شد: آیا بین جبر و تفویض، منزل سومی هم هست؟ فرمودند: آری، منزلی گسترده تر از میان آسمان و زمین وجود دارد.

[۴۰۳] ۱۰- از حضرت صادق علیه السلام درباره جبر و تفویض پرسیدند، حضرت فرمود: نه جبر است و نه تفویض، بلکه منزلی میان آن دو می باشد که حق آنجاست و آن منزلی را نداند جز عالم یا کسی که عالم آن را به وی آموخته باشد.

[۴۰۴] ۱۱- مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد؟ قربانت کردم؛ آیا خداوند

ص: ۳۳۷

آن یجبرهم علی المعاصی ثم یعدّبهم علیها. فقال له: جعلت فداک ففوّض الله إلی العباد؟ قال: فقال: لو فوّض إلیهم لم یحصرهم بالأمر و النهی؛ فقال له:

جعلت فداک فبینهما منزله؟ قال: فقال: نعم أوسع ما بین السماء و الأرض.

[۴۰۵] ۱۲- محمّد بن أبی عبد الله و غیره، عن سهل بن زیاد، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر قال:

قلت لأبّی الحسن الرضا علیه السّلام: إنّ بعض أصحابنا یقول بالجبر و بعضهم یقول بالاستطاعه قال: فقال لی: اکتب: بسم الله الرحمن الرحیم؛ قال علی بن الحسین: قال الله عزّ و جلّ: یا ابن آدم بمشیتتی كنت أنت الذی تشاء و بقوتی أدیت إلی فرائضی و بنعمتی قویت علی معصیتی؛ جعلتک سمیعاً؛ بصیراً؛ ما أصابک من حسنه فمن الله و ما أصابک من سیئه فمن نفسك و ذلك أتى أولى بحسناتک منك و أنت أولى بسیئاتک منی و ذلك أتى لا أسأل عمّا أفعل و هم یسألون؛ قد نظمت لك کلّ شیء ترید.

[۴۰۶] ۱۳- محمّد بن أبی عبد الله، عن حسین بن محمّد، عن محمّد بن یحیی، عن حدّثه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

لا- جبر و لا تفویض و لكن أمر بین أمرین قال: قلت: و ما أمر بین أمرین؟ قال: مثل ذلك رجل رأیته علی معصیه فنهیته فلم ینته فترکته ففعل تلك المعصیه فلیس حیث لم یقبل منك فترکته كنت أنت الذی أمرته بالمعصیه.

[۴۰۷] ۱۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد البرقی، عن علی بن الحکم، عن هشام بن سالم، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

الله أکرم من أن یکلّف الناس ما لا یطیقون و الله أعزّ من أن یكون فی سلطانه ما لا یرید.

ص: ۳۳۸

بندگانش را بر انجام گناهان وادار کرده است؟ فرمود: خداوند دادگرتراز آن است که آنها را بر گناهان وادارد و سپس به آن جهت عذابشان کند. آن مرد گفت:

قربانت کردم؛ پس خداوند کار را به بندگان واگذار نموده است؟ فرمود: اگر به ایشان واگذار نموده بود با امر و نهی کردن آنان را در تنگنا قرار نمی داد. گفت:

قربانت کردم؛ پس منزلی میان آن دو است؟ فرمود: آری. منزلی گسترده تر از میان آسمان و زمین است.

[۴۰۵]۱۲-محمد بن ابی نصر گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: بعضی از یاران ما به جبر و برخی دیگر به استطاعت معتقدند. فرمود: بنویس: به نام خداوند رحمتگر مهربان. علی بن حسین فرمود که خداوند عزّتمند و والا فرماید: ای پسر آدم! آنچه برای خود می خواهی به خواست من است و با نیروی من، واجباتم را انجام می دهی و با نعمت من بر نافرمانی من نیرو یافته ای. من تو را شنوا و بینا قرار دادم. هر نیکی که به تو رسد از جانب خداست و هر بدی که به تو رسد از نفس توست؛ چرا که من به نیکی هایت از خودت سزاوارترم و تو به بدی هایت از من شایسته تری؛ بدان جهت که من از آنچه کنم، بازخواست نشوم ولی مردم بازخواست شوند. هرچه می خواهی، برایت به رشته در آوردم.

[۴۰۶]۱۳-حضرت جعفر صادق علیه السّلام فرمود: نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است میان این دو امر. راوی گوید، عرض کردم: امر میان دو امر چیست؟ فرمود: مثل آن مرد این است که او را در حال انجام گناه بینی و او را از آن نهی نمایی و او دست باز ندارد، سپس تو او را به حال خود رها کنی و او آن گناه را انجام دهد؛ پس چون او از تو نپذیرفته و تو او را رها کرده ای، نباید گفت تو او را به انجام گناه دستور داده ای.

[۴۰۷]۱۴-امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند کریم تر از آن است که مردم را به آنچه توان ندارند، تکلیف کند و خداوند توانا تر از آن است که در عرصه فرمان رویی او چیزی باشد که آن را اراده نکرده باشد.

ص: ۳۳۹

باب الاستطاعه [۴۰۸]۱-علی بن ابراهیم، عن الحسن بن محمد، عن علی بن محمد القاسانی، عن علی بن أسباط قال:

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الاستطاعه، فقال: يستطيع العبد بعد أربع خصال: أن يكون مخلى السرب؛ صحيح الجسم؛ سليم الجوارح له سبب وارد من الله؛ قال: قلت: جعلت فداك فسر لي هذا قال: أن يكون العبد مخلى السرب؛ صحيح الجسم؛ سليم الجوارح يريد أن يزني فلا يجد امرأه ثم يجدها، فإذا أن يعصم نفسه فيمتنع كما امتنع يوسف عليه السّلام أو يخلى بينه وبين إرادته فيزني فيسئى زانيا ولم يطع الله بإكراه ولم يعصه بغلبه.

[۴۰۹]۲-محمد بن يحيى و علی بن ابراهیم جمیعا، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم و عبد الله بن يزيد جمیعا، عن رجل من أهل البصره قال:

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الاستطاعه، فقال: أستطيع أن تعمل ما لم يكون؟ قال: لا، قال: فتستطيع أن تنتهي عما قد كوّن؟ قال: لا، قال: فقال له أبو عبد الله عليه السّلام: فمتى أنت مستطيع؟ قال: لا أدري، قال: فقال له أبو عبد الله عليه السّلام: إن الله خلق خلقا فجعل فيهم آله الاستطاعه ثم لم يفوض إليهم، فهم مستطيعون للفعل وقت الفعل مع الفعل إذا فعلوا ذلك الفعل، فإذا لم يفعلوه في ملكه لم يكونوا مستطيعين أن يفعلوا فعلا. لم يفعلوه، لأن الله عزّ وجلّ أعزّ من أن يضاده في ملكه أحد. قال البصرى: فالتناس مجبورون؟ قال: لو كانوا مجبورين كانوا معذورين، قال: ففوض إليهم؟ قال: لا، قال: فما هم؟ قال: علم منهم فعلا فجعل فيهم آله الفعل فإذا فعلوه كانوا مع الفعل مستطيعين، قال البصرى: أشهد أنه الحقّ وأنكم أهل بيت النبوه و الرساله.

بابی درباره استطاعت (توان بندگی)

[۴۰۸]۱- علی اسباط گوید: از امام رضا علیه السلام درباره استطاعت پرسیدم، فرمود:

استطاعت بنده، پس از چهار ویژگی حاصل می شود: اینکه راهش باز باشد، تندرست باشد، اعضایش سالم باشد و برای او سببی از طرف خدا برسد. گفتم:

جانم به فدایت. این موضوع را برایم توضیح دهید. فرمود: پس از آنکه بنده راهش باز و تندرست و اعضایش سالم باشد، می خواهد زنا کند و زنی را پیدا نمی کند و سپس به آن دست می یابد. آن گاه یا خود را نگه می دارد و از انجام آن خودداری می کند. همان طور که حضرت یوسف علیه السلام خودداری نمود یا خود را تسلیم خواستش کرده و زنا می کند و زناکننده نام می گیرد. (و در صورت خودداری از زنا) خداوند را اجباری اطاعت نکرد و (در صورت زنا) با نافرمانی خود بر او چیره نگشت.

[۴۰۹]۲- مردی بصری گوید: از امام صادق علیه السلام درباره استطاعت پرسیدم.

حضرت فرمود: آیا می توانی کاری انجام دهی که نبوده است؟ گفت: نه. فرمود:

می توانی خود را از کاری بازداری که تحقق یافته است؟ گفت: نه. حضرت فرمود؟ پس کی می توانی؟ گفت: نمی دانم. فرمود: همانا خداوند، آفریده ای آفرید و ابزار استطاعت را در آنها قرار داد ولی کار را به آنها واگذار نکرد؛ پس آنان وقتی کار را انجام دهند، هنگام کار و همراه کار، توانایی انجام کار را دارند.

اگر کاری را در زیر سلطه خدا انجام ندادند، توانایی نداشته اند و کار انجام نشده، استطاعت آن معلوم نیست؛ زیرا خداوند عزّتمند و والا، عزیزتر (تواناتر) از آن است که کسی در حوزه فرمان روایی اش با او به رقابت پردازد. مرد بصری گفت:

پس مردم مجبورند؟ فرمود: اگر مجبور بودند، معذور می شدند. گفت: پس به آنان واگذارده است؟ فرمود: نه. گفت: پس حقیقت چیست؟ فرمود: (پیش از آنکه خدا آنها را بیافریند) کار آنها را دانست، پس ابزارش را در وجود آنها نهاد و وقتی کاری را انجام دهند، همراه با انجام کار، استطاعت دارند. مرد بصری گفت:

گواهی دهم که این حق است و به طور یقین، شما خاندان نبوت و رسالت هستید.

[۴۱۰]۳- محمّد بن ابی عبد الله، عن سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، عن أحمد بن محمّد و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد جمیعاً، عن علی بن الحکم، عن صالح التّیلّی قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام: هل للعباد من الاستطاعة شيء؟ قال: فقال لي: إذا فعلوا الفعل كانوا مستطيعين بالاستطاعة التي جعلها الله فيهم، قال: قلت و ما هي؟ قال: الآله مثل الزاني إذا زنى كان مستطاعا للزنا حين زنى و لو أنه ترك الزنا و لم يزن كان مستطاعا لتركه إذا ترك، قال: ثم قال: ليس له من الاستطاعة قبل الفعل قليل و لا كثير و لكن مع الفعل و التترك كان مستطاعا، قلت: فعلى ما ذا يعذب؟ قال: بالحجّه البالغه و الآله التي ركب فيهم، إن الله لم يجبر أحدا على معصيته و لا أراد-إرادته حتم- الكفر من أحد و لكن حين كفر كان في إرادته الله أن يكفر و هم في إرادته الله و في علمه أن لا-يصيروا إلى شيء من الخير، قلت:

أراد منهم أن يكفروا؟ قال: ليس هكذا أقول و لكني أقول: علم أنهم سيكفرون، فأراد الكفر لعلمه فيهم و ليست هي إرادته حتم إنما هي إرادته اختيار.

[٤١١] ٤- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن بعض أصحابنا، عن عبيد بن زرارة قال:

حدثني حمزه بن حمران قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الاستطاعة فلم يجبني فدخلت عليه دخله أخرى، فقلت: أصلحك الله إنه قد وقع في قلبي منها شيء لا- يخرجها إلا- شيء أسمع منك، قال: فإنه لا يضرك ما كان في قلبك قلت أصلحك الله إنني أقول إن الله تبارك و تعالى لم يكلف العباد ما لا يستطيعون و لم يكلفهم إلا ما يطيقون و أنهم لا يصنعون شيئا من ذلك إلا بإرادته الله و مشيئته و قضائه و قدره، قال: فقال: هذا دين الله الذي أنا عليه و آبائي، أو كما قال.

ص: ٣٤٢

[٤١٠] ٣- صالح نبلي گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا بندگان از استطاعت سهمی دارند؟ حضرت به من فرمود: زمانی که کار را انجام دادند، توانایی (استطاعت) پیدا می کنند با توانایی که خدا در آنها قرار داده است. گفتم: و آن چیست؟ فرمود: ابزار است، مانند زناکار که وقتی زنا کند هنگام زنا، توانایی آن را داشته است و اگر زنا را ترک کند و مرتکب نشود؛ هنگام ترک، توانایی ترک زنا را داشته است. سپس فرمود: او را پیش از انجام کار هیچ گونه توانایی نه کم و نه زیاد نباشد، بلکه با انجام و ترک، توانایی پیدا می کند. عرض کردم: پس چرا زناکار را عذاب می کنند؟ فرمود: به سبب برهان رسا و ابزاری که در بندگان ترکیب کرده است. همانا خداوند هیچ کس را به نافرمانیش وادار نساخت و از هیچ کس، کفر را با اراده (حتمی) نخواست است؛ ولی هنگامی که کافر شود (پی می بریم که) کفر او در اراده خدا بوده است و نیز در اراده و علم خداست که کفار به طرف خوبی نگریند. عرض کردم: خدا نسبت به ایشان خواست که کافر شوند؟ فرمود: من چنین نمی گویم، بلکه می گویم: خدا دانست که آنها کافر می شوند، پس کفر را خواست به جهت آنچه نسبت به آنان می دانست و این اراده، اراده حتمی نیست، بلکه اراده اختیاری (بنده) است.

[٤١١] ٤- حمزه حمران گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره استطاعت پرسیدم، پاسخم نداد. بار دیگر به خدمت حضرت رسیدم و عرض کردم:

خداوند سامانت دهد، همانا مطلبی درباره استطاعت در دلم به وجود آمده که جز آنچه از شما بشنوم، بیرونش نکند. فرمود:

آنچه در دلت باشد به تو زیان نرساند.

گفتم: خداوند سامانت دهد، من می گویم: همانا خداوند فرخنده و فرازمند بندگانش را به چیزی تکلیف نمی کند که استطاعت ندارند و تکلیف نمی کند جز به آنچه طاقت دارند و آنان چیزی را جز با اراده و خواست و قضا و قدر خدا انجام ندهند. فرمود: این، همان دین خداست که من و پدرانم بر آن هستیم؛ یا مانند این تعبیر را فرمود.

ص: ۳۴۳

باب البیان و التعریف و لزوم الحجّه [۴۱۲]۱- محمد بن یحیی و غیره، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن سعید، عن ابن ابي عمیر، عن جمیل بن درّاج، عن ابن الطّیار، عن ابي عبد الله عليه السلام قال: إن الله احتج على الناس بما آتاهم و عرفهم.

محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن ابي عمير، عن جميل بن درّاج مثله.

[۴۱۳]۲- محمد بن یحیی و غیره، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن ابي عمیر، عن محمد بن حکیم قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: المعرفة من صنع من هي؟ قال: من صنع الله ليس للعباد فيها صنع.

[۴۱۴]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابن فضال، عن ثعلبه بن ميمون، عن حمزه بن محمد الطّيار، عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ» قال:

حَتَّى يَعْرِفَهُمْ مَا يَرْضِيهِ وَ مَا يَسْخَطُهُ؛ وَ قَالَ: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» قَالَ: بَيْنَ لَهَا مَا تَأْتِي وَ مَا تَتْرَكَ؛ وَ قَالَ: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» قَالَ: عَرَفْنَاهُ، إِمَّا أَخَذَ وَ إِمَّا تَارَكَ؛ وَ عَن قَوْلِهِ: «وَ أَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى» قَالَ: عَرَفْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى وَ هُم يَعْرِفُونَ. وَ فِي رَوَايَةٍ بَيْنَنَا لَهُمْ.

[۴۱۵]۴- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرحمن، عن ابن بکیر، عن حمزه بن محمد، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۳۴۴

بابی درباره بیان و معرفی خدا و اتمام حجت وی

[۴۱۲]۱- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند بر مردم با آنچه به آنها داده و معرفی کرده، احتجاج کند.

(این روایت از طریق دیگر نیز وارد شده است)

[۴۱۳]۲- محمد حکیم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شناخت، ساخت کیست؟ فرمود: ساخت خداست و برای

بندگان در ساخت آن بهره ای نیست.

[۴۱۴]۳- حمزه طیار گوید: امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خداوند عزّتمند و والا که «خداوند بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود بی راه بگذارد، مگر آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد» [سوره توبه (۹): آیه ۱۱۵] فرمود: یعنی تا به آنها بشناساند آنچه او را خشنود کند و آنچه او را خشمگین سازد و در تفسیر «راه خلافکاری و پرهیزکاری را به نفس بشر الهام کرد» [سوره شمس (۹۱): آیه ۸] فرمود: یعنی برایش بیان کرد که چه چیز را به جا آورد و چه چیز را ترک کند و در تفسیر «ما راه را به انسان نشان دادیم یا سپاسگزار خواهد بود یا ناسپاسگزار» [سوره انسان (۷۶): آیه ۳] فرمود: راه را به او شناسانیدیم؛ یا می گیرد یا ترک می کند. (طیار) از فرمایش خدا که «و اما قوم ثمود را هدایت کردیم؛ ولی آنها کوردلی را بر هدایت برگزیدند» [سوره فصّلت (۴۱): آیه ۱۷] پرسید، امام فرمود: به آنان شناسانیدیم و آنها کوردلی را بر هدایت برگزیدند در حالی که می شناختند. در روایت دیگر است: برای آنها بیان کردیم.

[۴۱۵]۴- حمزه طیار گوید: از امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای عزّتمند و والا که «انسان را به هر دو راه راهنمایی نمودیم» [سوره بلد (۹۰): آیه ۱۰] پرسیدم، فرمود: یعنی راه نیکی و بدی.

ص: ۳۴۵

سألته عن قول الله عزّ و جلّ: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» قال: نجد الخير والشرّ.

[۴۱۶]۵- و بهذا الإسناد، عن يونس، عن حمّاد، عن عبد الأعلى قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أصلحك الله هل جعل في التماس أدها ينالون بها المعرفة؟ قال: فقال: لا، قلت: فهل كلفوا المعرفة؟ قال: لا، على الله البيان، لا يكلف الله نفساً إلاّ وُسْعَها، ولا يكلف الله نفساً إلاّ ما آتاها، قال: و سألته عن قوله: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ» قال:

حتّى يعرفهم ما يرضيه و ما يسخطه.

[۴۱۷]۶- و بهذا الإسناد، عن يونس، عن سعدان رفعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الله لم ينعم على عبد نعمه إلاّ- و قد ألزمه فيها الحجّة من الله، فمن منّ الله عليه فجعله قوياً فحجّته عليه القيام بما كلفه و احتمال من هو دونه ممّن هو أضعف منه و من منّ الله عليه فجعله موسّراً عليه فحجّته عليه ماله، ثمّ تعاوده الفقراء بعد بنوافله و من منّ الله عليه فجعله شريفاً في بيته، جميلاً- في صورته فحجّته عليه أن يحمد الله تعالى على ذلك و أن لا يتناول على غيره، فيمنع حقوق الضّعفاء لحال شرفه و جماله.

باب [اختلاف الحجّة على عباده] [۴۱۸]۱- محمّد بن أبي عبد الله، عن سهل بن زياد، عن عليّ بن أسباط، عن الحسين بن زيد، عن درست بن أبي منصور، عمّن حدّثه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ستة أشياء ليس للعباد فيها صنع: المعرفة و الجهل و الرضا و الغضب و النوم و اليقظة.

ص: ۳۴۶

[۴۱۶]۵- عبد الاعلی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: خداوند سامانت دهد، آیا در مردم ابزاری نهاده شده که با آن به شناخت دست یابند؟ فرمود: نه.

گفتم: آیا برای به دست آوردن شناخت تکلیف شده اند؟ فرمود: نه. برای خداست که بیان کند. «خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نکند» [سوره بقره (۲): آیه ۲۸۶] و «خداوند هیچ کس را جز به آنچه داده است، تکلیف نکند» [سوره طلاق (۶۵): آیه ۷]

از آن حضرت درباره فرمایش خداوند که «خداوند بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود بی راه بگذارد، مگر آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد» [سوره توبه (۹): آیه ۱۱۵] پرسیدم، فرمود: یعنی تا به آنها بشناساند آنچه او را خشنود کند و آنچه او را خشمگین سازد.

[۴۱۷]۶- امام صادق علیه السّلام فرمود: به طور قطع، خداوند به بنده ای نعمتی ندهد جز آنکه نسبت به آن حاجتی همراهش نماید، پس کسی که خداوند بر او منت گذاشت و نیرومندش ساخت، حاجتش بر او انجام تکالیف الهی و به دوش کشیدن بار کسانی که از او ناتوان ترند و خداوند هرکس را که بر او لطف کرد و مال او را گسترش داد، همان مالش بر او حاجت است و باید با بخشش خود به فقرا رسیدگی کند و هر که خداوند بر او منت نهاد و در میان خویشانش، شریف و خوش سیما قرار داد، حاجت خدا بر او این است که خدای فرازمند را نسبت به آن نعمت سپاس گوید و بر دیگران گردن فرازی نکند و به واسطه شریف و خوش سیما بودنش از حقوق ناتوانان جلوگیری ننماید.

بابی درباره اختلاف حجت خدا بر بندگانش

[۴۱۸]۱- امام صادق علیه السّلام فرمود: شش چیز است که بندگان را در سازندگی آن کاری نیست: شناخت، نادانی، خشنودی، خشم، خواب و بیداری.

ص: ۳۴۷

باب حجج الله علی خلقه [۴۱۹]۱- محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن أبی شعیب המחاملی، عن درست بن أبی منصور، عن برید بن معاویه، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

ليس لله على خلقه أن يعرفوا وللخلق على الله أن يعرفهم والله على الخلق إذا عرفهم أن يقبلوا.

[۴۲۰]۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحجاج، عن ثعلبه بن ميمون، عن عبد الأعلى بن أعين قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام من لم يعرف شيئاً هل عليه شيء؟ قال: لا.

[۴۲۱]۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن داود بن فرقد، عن أبي الحسن زكريا بن يحيى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم.

[۴۲۲]۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن علي بن الحكم، عن أبان الأحمر، عن حمزه بن الطيار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال لي: اكتب فأملئ علي: إن من قولنا: إن الله يحتج على العباد بما آتاهم وعرفهم ثم أرسل إليهم رسولا وأنزل عليهم الكتاب فأمر فيه ونهى، أمر فيه بالصلاة والصيام فنام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن الصلاة فقال: أنا أنيمك وأنا أوقظك فإذا قمت فصل ليعلما إذا أصابهم ذلك كيف يصنعون، ليس كما يقولون: إذا نام عنها هلك وكذلك الصيام أنا أمرضك وأنا أصحك فإذا شفيتك فافضه، ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: وكذلك إذا نظرت في جميع الأشياء لم تجد أحدا في ضيق و لم تجد أحدا إلا والله عليه الحجة والله فيه المشيئة ولا أقول: إنهم ما شاءوا صنعوا: ثم قال: إن الله يهدي ويضل، وقال: وما أمروا إلا بدون سعتهم وكل

ص: ۳۴۸

بابی درباره حجت های خداوند بر بندگانش

[۴۱۹]۱- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند بر آفریدگان حقی ندارد که او را بشناسند، بلکه آفریدگان بر خدا حق دارند که به آنها بشناساند و خداوند به آفریدگان حق دارد که وقتی به آنها شناساند، بپذیرند.

[۴۲۰]۲- عبد الاعلی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کسی که چیزی را نشناسد، مسئولیتی دارد؟ فرمود: نه.

[۴۲۱]۳- امام صادق علیه السلام فرمود: آنچه را خداوند از بندگان پوشیده داشته، تکلیف آن از دوش آنها برداشته است.

[۴۲۲]۴- حمزه طیار گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: بنویس، سپس برآیم دیکته کرد: از باورهای ما این است که خداوند بر بندگان اتمام حجت آوری نماید با آنچه به آنها داده و شناسانده است؛ سپس پیامبران را به سوی ایشان گسیل داشت و برایشان کتاب فرورستاد که در آن فرمان داده و بازداشته است. در آن به نماز و روزه فرمان داد. (یک روز) پیامبر را از انجام نماز خواب ربود، پس خدا فرمود:

من تو را به خواب می برم و من بیدارت می کنم. هر وقت بیدار شدی، نماز بخوان تا مردم بدانند وقتی از نماز خوابشان ربود چه باید بکنند. چنان نیست که ایشان گویند: چون پیامبر از نماز خوابش برد، هلاک گشت و روزه نیز چنین است. من تو را مریض می کنم و من تو را بهبود می بخشم؛ پس وقتی شفایت دادم روزه را قضا کن. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: و هم چنین هنگامی که در هر چیز بنگری، هیچ کس را در تنگی و فشار نمی بینی و کسی را نمی بینی جز اینکه خداوند بر او حجت و در کار او مشیت دارد. من نمی گویم: مردم هر چه خواهد بکنند. سپس فرمود: همانا خداوند به راه آورد و گمراه

شیء امر الناس به فهم یسعون له، و کلّ شیء لا یسعون له فهو موضوع عنهم و لکنّ الناس لا خیر فیهم ثمّ تلا علیه السّلام: «لَیْسَ عَلَی الصُّعْفَاءِ وَ لَا عَلَی الْمَرْضَى وَ لَا عَلَی الدِّینِ لَا یَجِدُونَ مَا یُنْفِقُونَ حَرْجٌ» فوضع عنهم «مَا عَلَی الْمُحْسِنِینَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ وَ لَا عَلَی الدِّینِ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ» قال: فوضع عنهم لأنهم لا یجدون.

باب الهدایه أنّها من الله عزّ و جلّ [۴۲۳]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن إسماعیل، عن إسماعیل السّراج، عن ابن مسکان، عن ثابت بن سعید قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام: یا ثابت! ما لكم و للناس کفّوا عن الناس و لا تدعوا أحدا إلى أمرکم، فوالله لو أنّ أهل السّماوات و أهل الأرضین اجتمعوا علی أن یهدوا عبدا یرید الله ضلالته ما استطاعوا علی أن یهدوه و لو أنّ أهل السّماوات و أهل الأرضین اجتمعوا علی أن یضلّوا عبدا یرید الله هدایته ما استطاعوا أن یضلّوه، کفّوا عن الناس و لا یقول أحد: عمی و أخی و ابن عمی و جاری فإنّ الله إذا أراد بعبد خیرا طیّب روحه فلا یسمع معروفا إلاّ عرفه و لا منکرا إلاّ أنکره، ثمّ یقذف الله فی قلبه کلمه یجمع بها أمره.

[۴۲۴]۲- علی بن إبراهیم بن هاشم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن محمّد بن حرمان، عن سلیمان بن خالد، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال: إنّ الله عزّ و جلّ إذا أراد بعبد خیرا نکت فی قلبه نکته من نور و فتح مسامع قلبه و وکل به ملکا یسدّه و إذا أراد بعبد سوءا نکت فی قلبه نکته سوداء و سدّ مسامع قلبه و وکل به شیطانا یضلّه ثمّ تلا هذه الآیه: فَمَنْ یُرِدْ

از توانشان فرمان داده شده اند و نسبت به هر چیز که فرمان داده شده اند، توانایی دارند و هرچه از توانشان بیرون است از آنها برداشته شده است؛ ولی در مردم خیری نیست. سپس (این آیه را) خواند: «بر ناتوان و بیماران و کسانی که مالی ندارند تا انفاق کنند، تکلیفی نیست» [سوره توبه (۹) : آیه ۹۱] پس، از ایشان (جهاد) برداشته شد «بر نیکوکاران اعتراضی نیست و خداوند آمرزنده مهربان است و بر کسانی که وقتی پیش تو آمدند تا سوارشان کنی (برای اعزام به جهاد) تکلیفی نیست» [سوره توبه (۹) : آیه ۹۲] پس (جهاد) از آنها برداشته شد؛ چون وسیله سواری نداشتند.

بابی درباره اینکه هدایت از جانب خدای عزّتمند است

[۴۲۳]۱- ثابت سعید گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای ثابت! شما را با مردم چکار؟ از مردم دست بردارید و کسی را به امر خود (ولایت) فراخوانید. به خدا سوگند! اگر اهل آسمان ها و اهل زمین ها گرد آیند تا بنده ای را که خداوند گمراهیش را خواسته، هدایت کنند، نتوانند هدایتش نمایند و اگر آسمانیان و زمینیان گرد آیند تا بنده ای را که خداوند

هدایتش را خواسته، گمراه کنند، نتوانند گمراهش نمایند. از مردم دست بردارید و کسی نگوید: این عموی من، برادر من، پسر عموی من و همسایه من است (و من نمی توانم آنها را در گمراهی ببینم)؛ زیرا خداوند نسبت به بنده ای خوبی خواهد، روحش را پاکسازی نماید؛ بنابراین کار نیکی را نشنود جز آنکه آن را بشناسد و کار زشتی را نشنود جز آنکه انکارش نماید. پس از آن خدا در دلش مطلبی اندازد که کارش را فراهم آورد.

[۴۲۴] ۲- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند عزّتمند و شکوهمند چون خوبی بنده ای را خواهد، اثری از نور در دلش گذارد و گوش های دلش را بگشاید و فرشته ای بر او بگمارد که نگه دارش باشد و چون برای بنده ای بدی خواهد، اثری از سیاهی در دلش گذارد و گوش های دلش را ببندد و شیطانی بر او بگمارد که گمراهش کند،

ص: ۳۵۱

اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّما يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ .

[۴۲۵] ۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن علي بن عقبه، عن أبيه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: اجعلوا أمركم لله و لا تجعلوه للناس فإنه ما كان لله فهو لله و ما كان للناس فلا يصعد إلي الله و لا- تخاصموا الناس ليدينكم فإن المخاصمه ممرضه للقلب، إن الله تعالى قال لنبيه صلى الله عليه و آله و سلم: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» و قال: «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» ذرّوا الناس فإنّ الناس أخذوا عن الناس و إنّكم أخذتم عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، إنّى سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ الله عزّ و جلّ إذا كتب على عبد أن يدخل في هذا الأمر كان أسرع إليه من الطير إلى و كره.

[۴۲۶] ۴- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن محمد بن مروان، عن فضيل بن يسار قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام ندعو الناس إلى هذا الأمر؟ فقال: لا يا فضيل! إنّ الله إذا أراد بعبد خيرا أمر ملكا فأخذ بعنقه فأدخله في هذا الأمر طائعا أو كارها.

تمّ كتاب العقل و العلم و التوحيد من كتاب الكافي و يتلوه كتاب الحجّه فى الجزء الثانى من كتاب الكافي تأليف الشيخ أبى جعفر محمد بن يعقوب الكليني رحمه الله عليه.

ص: ۳۵۲

سپس حضرت این آیه را خواند: «پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند دلش را سخت و تنگ می گرداند، چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می رود» [سوره انعام (۶): آیه

[۱۲۵]

[۴۲۵]۳- امام صادق علیه السلام فرمود: کارتان (شیعه بودن) را برای خدا قرار دهید نه برای مردم؛ زیرا آنچه برای خداست، به حساب او گذارده شود و آنچه برای مردم است به سوی خداوند بالا نرود. به خاطر دینتان با مردم ستیزه نکنید که ستیزه کردن، دل را بیمار کند. خداوند فرازند به پیامبرش فرمود: «تو نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی خداوند کسی را که خواهد، هدایت کند» [سوره قصص (۱): آیه ۵۶] و فرمود: «مگر می توانی مردم را وادار کنی که ایمان آورند» [سوره یونس (۱): آیه ۹۹]. مردم را رها کنید؛ زیرا آنها از مردم آموختند و شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد گرفتید. من از پدرم شنیدم که می فرمود: همانا خدای عزتمند و والا وقتی بر بنده ای بنویسد که در این امر (تشیع) وارد شود از رفتن پرنده به آشیانه اش شتاب تر باشد.

[۴۲۶]۴- فضیل یسار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم را به تشیع دعوت کنیم؟ فرمود: ای فضیل! نه. هرگاه خداوند خوبی بنده ای را خواهد به فرشته ای فرمان دهد که گردنش بگیرد و او را خواه یا ناخواه به امر تشیع وارد کند.

کتاب عقل و علم و توحید از کتاب کافی تمام شد و کتاب «حجت» در بخش دوم از کتاب کافی؛ تألیف شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در پی آن بیاید.

ص: ۳۵۳

کتاب الحجّه بسم الله الرحمن الرحيم

باب الاضطرار إلى الحجّه [قال أبو جعفر محمد بن يعقوب الكليني مصنف هذا الكتاب رحمه الله حدثنا]

[۴۲۷]۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن العباس بن عمر الفقيمي، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أنه قال للزنديق المذی سأله من أين أثبت الأنبياء والرسل؟ قال: إننا لما أثبتنا أن لنا خالقا صانعا متعاليا عنا و عن جميع ما خلق و كان ذلك الصانع حكيمًا متعاليا لم يجز أن يشاهده خلقه و لا يلامسوه فيباشروهم و يباشروه و يحاجهم و يحاجوه، ثبت أن له سفراء في خلقه؛ يعبرون عنه إلى خلقه و عباده و يدلونهم على مصالحهم و منافعهم و ما به بقاؤهم و في تركه فناؤهم؛ فثبت الآمرون و الناهون عن الحكيم العليم في خلقه و المعبرون عنه جلّ و عزّ و هم الأنبياء عليه السلام و صفوته من خلقه، حكماء مؤدبين بالحكمه، مبعوثين بها، غير مشاركين للناس على مشاركتهم لهم في الخلق و التركيب في شيء من أحوالهم، مؤيدين من عند الحكيم العليم بالحكمه؛ ثم ثبت ذلك في كلّ دهر و زمان مما أتت به الرسل و الأنبياء من الدلائل و البراهين، لكيلا تخلو أرض الله من حجّه يكون معه علم يدلّ على صدق مقالته و جواز عدالته.

ص: ۳۵۴

کتاب حجّت

اشاره

نیاز به حجت

[ابو جعفر محمد یعقوب کلینی مؤلف این کتاب، خدایش بیامرزد، گفته است:]

[۴۲۷]۱- هشام حکم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان به زندیقی که پرسید از کجا پیامبران و فرستادگان را ثابت می کنی؟ فرمود: ما وقتی ثابت کردیم که آفرینشگر و سازنده ای داریم که برتر از خودمان و همه آنچه آفریده است، می باشد. و این که آن سازنده حکیم و والا- است و جایز نیست آفریدگانش او را دیده، لمسش کنند، آن گاه او با آنان و آنان با او درآمیخته، با هم مباحثه کنند، ثابت می شود که باید در میان آفریدگانش سفیرانی داشته باشد که او را برای آفریدگان و بندگانش روشن کرده، به مصلحت ها و سودهاشان راهنمایی کند، به آنچه ماندنشان به آن است و نابودی شان به وا گذاشتن اش. پس آمران و ناهیانی از سوی حکیم دانا در میان آفریدگانش و روشنگران از او ثابت می شود. و آنان، پیامبران و برگزیده آفریدگانش هستند. حکیمان حکمت آموخته و برانگیختگان به آن، که با مردم در آفرینش انبازند و در چیزی از احوالشان، نه. به حکمت یاری شدگان از نزد حکیم دانا. سپس این در هرروزگار و زمانی، با نشانه ها و برهان هایی که فرستادگان و پیامبران آورده اند، ثابت می شود. تا زمین خدا از حجتی که به همراهش دانشی است که بر راستی گفتارش و روا بودن عدالتش نشانه است خالی نماند.

ص: ۳۵۵

[۴۲۸]۲- محمد بن اسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن یحیی، عن منصور بن حازم قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن الله أجل وأكرم من أن يعرف بخلقه، بل الخلق يعرفون بالله؛ قال: صدقت، قلت: إن من عرف أن له رباً: فقد ينبغى له أن يعرف أن لذلك الربّ رضا و سخطاً و أنه لا يعرف رضاه و سخطه إلا بوحي أو رسول، فمن لم يأت الوحي فقد ينبغى له أن يطلب الرّسل فإذا لقيهم عرف أنهم الحجّج و أن لهم الطّاعة المفترضه و قلت للنّاس: تعلمون أن رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم كان هو الحجّج من الله على خلقه؟ قالوا: بلى قلت فحين مضى رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم من كان الحجّج على خلقه؟ فقالوا: القرآن فنظرت في القرآن فإذا هو يخاصم به المرجئ و القدرىّ و الزّنديق الذى لا يؤمن به حتّى يغلب الرّجال بخصومته فعرفت أن القرآن لا يكون حجّج إلاّ بقيم فما قال فيه من شيء كان حقّاً، فقلت لهم: من قيم القرآن فقالوا ابن مسعود قد كان يعلم و عمر يعلم و حذيفه يعلم، قلت: كلّهم؟ قالوا: لا، فلم أجد أحداً يقول: إنّه يعرف ذلك كلّه إلاّ عليّاً عليه السلام و إذا كان الشّيء بين القوم فقال هذا: لا أدري و قال هذا لا أدري و قال هذا: لا أدري و قال هذا: أنا أدري، فأشهد أن عليّاً عليه السلام كان قيم القرآن و كانت طاعته مفترضه و كان الحجّج على النّاس بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و أن ما قال في القرآن فهو حقّ؛ فقال: رحمك الله.

[۴۲۹]۳- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن إبراهيم، عن يونس بن يعقوب قال:

كان عند أبي عبد الله عليه السلام جماعة من أصحابه منهم حمران بن أعين و محمد بن النّعمان و هشام بن سالم و الطّيار و

[۴۲۸] ۲- منصور حازم گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند بزرگ تر و گرامی تر از آن است که به سبب آفریدگانش شناخته شود، بلکه این آفریدگانند که به سبب خداوند شناخته می شوند. فرمود: درست است. عرض کردم: کسی که فهمید پروردگاری دارد، سزاوار است که بداند برای آن پروردگار خشنودی و خشمی است. و خشنودی و خشمش جز با وحی یا فرستاده، شناخته نمی شود و آن که به او وحی نمی شود سزاوار است که فرستاده را بجوید.

که چون ایشان را دیدار کند، درمی یابد آنان حجت اند و اطاعت کردن از ایشان واجب است. و من به مردم گفتم: می دانید که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- همان حجت خدا بر آفریدگانش بود؟ گفتند: بله. گفتم: و چون رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درگذشت، چه کسی حجت او بر آفریدگانش بود؟ گفتند: قرآن. من به قرآن نگریستم و دیدم مرجئه و قدری و زندیقی که به آن ایمان نیاورده، به وسیله آن با هم ستیز می کنند تا به کمک آن بر مردم غلبه کنند. پس دانستم که قرآن جز با یک مفسّر که آنچه درباره اش گفت حقّ باشد حجت نیست. پس به آنان گفتم: مفسّر قرآن کیست؟ گفتند: پسر مسعود می دانست، عمر می دانست و حدیفه هم. گفتم: همه اش را؟ گفتند: نه. و من جز علی، کسی را نیافتم که درباره اش بگویند: او همه اش را می فهمد. و چون در میان مردم چیزی باشد که آن بگوید: نمی دانم. و این بگوید: نمی دانم. و آن دیگری هم، و این علی علیه السلام گوید: من نمی دانم. پس من گواهی می دهم که علی علیه السلام مفسّر قرآن بود و اطاعت از او واجب. و پس از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- او بر مردم حجت بود. و آنچه او درباره قرآن فرموده، همان حقّ است. حضرت فرمود: خدا تو را بیامرزد.

[۴۲۹] ۳- یونس یعقوب گفته است: گروهی از اصحاب از جمله حمران اعین و محمّد نعمان و هشام سالم و طیار و گروهی که هشام حکم جوان در میانشان بود،

فقال أبو عبد الله عليه السلام: يا هشام! ألا تخبرني كيف صنعت بعمر بن عبيد؟ و كيف سألته؟ فقال هشام: يا ابن رسول الله إنني أجلك و أستحييك و لا يعمل لسانی بین یدیك، فقال أبو عبد الله إذا أمرتكم بشيء فافعلوا قال هشام: بلغني ما كان فيه عمرو بن عبيد و جلوسه في مسجد البصره فعظم ذلك عليّ فخرجت إليه و دخلت البصره يوم الجمعة فأتيت مسجد البصره فإذا أنا بحلقه كبيره فيها عمرو بن عبيد و عليه شمله سوداء مّتررا بها من صوف و شمله مرتديا بها و الناس يسألونه، فاستفرجت الناس فأفرجوا لي، ثمّ قعدت في آخر القوم علي ركبتيّ، ثمّ قلت: أيها العالم! إنني رجل غريب تأذن لي في مسأله! فقال لي:

نعم؛ فقلت له ألك عين؟ فقال: يا بني أي شيء هذا من السؤال و شيء تراه كيف تسأل عنه؟ فقلت هكذا مسألتي، فقال: يا بني سل و إن كانت مسألتك حمقاء قلت: أجبني فيها؛ قال لي: سل، قلت: ألك عين! قال: نعم، قلت: فما تصنع به؟ قال: أرى بها الألوان و الأشخاص قلت فلک أنف قال نعم قلت فما تصنع به قال أشمّ به الرائح، قلت: ألك فم؟ قال: نعم، قلت فما تصنع به؟

قال: أذوق به الطعم، قلت: فلنك أذن! قال: نعم؛ قلت: فما تصنع بها؟ قال: أسمع بها الصوت؛ قلت: ألك قلب، قال: نعم؛ قلت: فما تصنع به؟ قال: أميز به كل ما ورد على هذه الجوارح والحواس، قلت: أو ليس في هذه الجوارح غنى عن القلب؟ فقال: لا؛ قلت: وكيف ذلك و هي صحيحة سليمة؟ قال: يا بني! إن الجوارح إذا شكّت في شيء شمّته أو رآته أو ذاقته أو سمعته ردّته إلى القلب فيستيقن اليقين و يبطل الشكّ؛ قال هشام: فقلت له: فإنّما أقام الله القلب لشكّ الجوارح؟ قال:

نعم؛ قلت: لا- بدّ من القلب و إلا- لم تستيقن الجوارح؟ قال: نعم فقلت له: يا أبا مروان فالله تبارك و تعالی لم يترك جوارحك حتّى جعل لها إماما يصحّح لها

ص: ۳۵۸

نزد حضرت صادق علیه السّلام بودند. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای هشام! آیا به من نمی گویی که با عمرو عبید چه کردی؟ و چگونه از او پرسش کردی؟ هشام گفت: ای پسر رسول خدا، بزرگی شما و شرم من نمی گذارد زبانم در پیشگاه شما بچرخد. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: وقتی به چیزی فرمانتان دادیم، انجام دهید.

هشام گفت: موضوع عمرو بن عبید و جلوسش در مسجد بصره را شنیدم و آن بر من بزرگ آمد پس به سویی رفته، روز جمعه به بصره رسیدم. آن گاه به مسجد بصره آمده، با حلقه بزرگی که عمرو بن عبید با جامه پشمینه سیاه و کمر بسته در بر و عبا بر دوش در آن بود روبه رو شدم. که مردم از او می پرسیدند. از مردم راه خواستم، راهم دادند و آن گاه پشت مردم بر دو زانو نشستم و گفتم: ای دانشمند! من مردی غریبم، به من اجازه می دهی پرسشی بکنم؟ به من گفت: بله. من گفتم:

آیا تو چشم داری؟ گفتم: پسر من این چه پرسشی است! از چیزی که آن را می بینی، چگونه می پرسی؟ گفتم: پرسش من این گونه است. گفت: بپرس پسر من اگرچه پرسشت ابلهانه است. گفتم: پاسخم را ندادی. گفت: بپرس. گفتم: آیا چشم داری؟ گفتم: بله. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن رنگ ها و اشخاص را می بینم. گفتم: و بینی داری؟ گفت: بله. گفتم: و با آن چه می کنی؟ گفت: با آن بوها را می بویم. گفتم: دهان داری؟ گفت: بله. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن مزه ها را می چشم. گفتم: و تو گوش هم داری؟ گفت: بله. گفتم: با آن ها چه می کنی؟ گفت: با آن صدا را می شنوم. گفتم: آیا قلب داری؟ گفت: بله. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن هر آنچه را بر این اعضا و حواس وارد شود، تشخیص می دهم.

گفتم: آیا آن اعضا از قلب بی نیاز نیستند؟ گفت: نه. گفتم: چرا این گونه است و حال آن که تندرست و سالم اند؟ گفت: پسر من! این اعضا وقتی در چیزی که بوییده یا دیده یا چشیده یا شنیده، شک کنند، آن را به قلب باز می گردانند تا یقین ثابت شود و باطل از بین برود. هشام گفت: من به او گفتم: پس خداوند قلب را برای شک اعضا نهاده است؟ گفت: بله. گفتم: و قلب باید باشد، و گر نه اعضا به یقین نمی رسند؟ گفت: بله. آن گاه به او گفتم: ای ابو مروان خداوند پاک و والا اعضای تو را وانگذاشت چنان که برایشان پیشوایی گذاشت تا برایشان درست را تشخیص دهد

ص: ۳۵۹

الصّحیح و یقیّن به ما شكّ فيه و يترك هذا الخلق كلّهم في حيرتهم و شكّهم و اختلافهم؛ لا يقيم لهم إماما يرّدون إليه شكّهم

و حیرت‌هم و یقیم لک إماما لجوارحک تردّ إليه حیرتک و شکک؟! قال فسکت و لم یقل لی شیئا، ثم التفت إلیّ فقال لی: أنت هشام بن الحکم فقلت: لا، قال: أ من جلسائه؟ قلت: لا، قال:

فمن أين أنت قال قلت: من أهل الکوفه قال: فأنت إذا هو، ثم ضمّنی إليه و أقعدنی فی مجلسه و زال عن مجلسه و ما نطق حتّی قمت، قال: فضحکک أبو عبد الله علیه السّلام و قال: یا هشام! من علمک هذا؟ قلت: شیء أخذته منك و ألفتّه، فقال: هذا و الله مکتوب فی صحف إبراهيم و موسی.

[۴۳۰]۴-علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن عمّن ذكره، عن یونس بن یعقوب قال:

كنت عند أبي عبد الله علیه السّلام فورد علیه رجل من أهل الشّام فقال: إني رجل صاحب کلام و فقه و فرائض و قد جئت لمناظره أصحابک، فقال أبو عبد الله علیه السّلام: کلامک من کلام رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم أو من عندک؟ فقال: من کلام رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم و من عندی، فقال أبو عبد الله علیه السّلام، فأنت إذا شریک رسول الله؟ قال: لا، قال: فسمعت الوحی عن الله عزّ و جلّ یخبرک؟ قال: لا، قال: فتجب طاعتک كما تجب طاعه رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم؟ قال: لا، فالتفت أبو عبد الله علیه السّلام إلیّ فقال: یا یونس بن یعقوب! هذا قد خصم نفسه قبل أن یتکلم، ثم قال: یا یونس! لو كنت تحسن الکلام کلمته، قال یونس فیا لها من حسره فقلت: جعلت فداک إني سمعتک تنهى عن الکلام و تقول: ویل لأصحاب الکلام یقولون: هذا ینقاد و هذا لا ینقاد و هذا ینساق و هذا لا ینساق و هذا نعقله و هذا لا نعقله، فقال أبو عبد الله علیه السّلام: إنّما قلت، فویل لهم إن ترکوا ما أقول و ذهبوا إلی ما یریدون ثم قال لی: اخرج إلی الباب فانظر من ترى من المتکلمین فأدخله؛ قال: فأدخلت

ص: ۳۶۰

و با آن، آنچه در آن تردید شده بود، یقینی شود ولی همه این آفریدگان را در سرگردانی شان و شک و اختلافشان وامی گذارد. برای آنان پیشوایی که شک و حیرتشان را به او بازگردانند، قرار نمی دهد و برای اعضای تو پیشوایی قرار می دهد که شک و حیرت خود را به آن بازگردانی؟! او خاموش شد و چیزی نگفت. سپس به من رو کرد و گفت: تو هشام حکمی؟ گفتم: نه. گفت: از هم نشینان اویی؟ گفتم: نه.

گفت: پس از کجا آمده ای؟ گفتم: من اهل کوفه ام. گفت: پس تو خود اویی. سپس مرا به آغوش کشیده، در جای خودش نشانده، خود به کناری نشست و چیزی نگفت تا من برخاستم. راوی گوید: حضرت صادق علیه السّلام خندید و فرمود: ای هشام چه کسی این را به تو آموخت؟ گفتم: چیزی بود که از شما گرفتم و تنظیمش کردم.

فرمود: به خدا سوگند این در صحف ابراهیم و موسی نوشته است.

[۴۳۰]۴-یونس یعقوب گفت: من نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که مردی شامی به نزدش آمده، گفت: من مردی کلام و فقه و فرائض دانم و برای مناظره با اصحابت آمده ام. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: کلام تو از کلام رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است یا از نزد خودت؟ گفت: از کلام رسول خدا صلّی الله علیه و آله و از نزد خودم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: پس تو شریک رسول خدایی؟ گفت: نه. فرمود: از خداوند عزّتمند وحی شنیده ای که تو را آگاهت گرداند؟ گفت: نه. فرمود: اطاعت از تو مانند اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب است؟ گفت: نه. آن گاه حضرت صادق علیه السلام به من رو کرد و فرمود: ای یونس یعقوب، این شخص پیش از آن که سخن گوید، خودش را محکوم کرد. سپس فرمود: ای یونس! کاش کلام را به خوبی می دانستی و با او به سخن می پرداختی. یونس گوید: گفتم: بسیار افسوس، سپس من عرض کردم: جانم فدایت من از شما شنیدم که از کلام نهی می کنی و می فرمایی:

وای بر اصحاب کلام که می گویند: این پذیرفتنی است و این نه. آن روا است و آن نه. این را می فهمیم و آن را نمی فهمیم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: من گفتم:

وای بر آنان اگر گفتار مرا رها کرده، به سوی آنچه می خواهند، بروند. سپس به من فرمود: بیرون برو و بنگر چه کسی از کلام دانان را می بینی و او را بیاور.

ص: ۳۶۱

حمران بن أعین و کان یحسن الکلام و أدخلت الأحوال و کان یحسن الکلام و أدخلت هشام بن سالم و کان یحسن الکلام و أدخلت قیس بن الماصر و کان عندی أحسنهم کلاماً و کان قد تعلّم الکلام من علی بن الحسین علیهما السّلام، فلما استقرّ بنا المجلس و کان أبو عبد الله علیه السّلام قبل الحجّ یستقرّ آیاماً فی جبل فی طرف الحرم فی فازه له مضروبه قال فأخرج أبو عبد الله علیه السّلام رأسه من فازه فإذا هو ببعیر یخبّ فقال: هشام و ربّ الکعبه، قال فظننا أنّ هشاماً رجل من ولد عقیل کان شدید المحبّه له قال: فورد هشام بن الحکم و هو أوّل ما اختطّ لحیته و لیس فینا إلاّ من هو أكبر سنّاً منه، قال: فوسّع له أبو عبد الله علیه السّلام و قال:

ناصرنا بقلبه و لسانه و یده، ثمّ قال: یا حمران! کلم الرّجل، فکلمه فظهر علیه حمران، ثمّ قال یا طاقی! کلمه، فکلمه فظهر علیه الأحوال، ثمّ قال: یا هشام بن سالم کلمه، فتعارفا ثمّ قال أبو عبد الله علیه السّلام لقیس الماصر: کلمه فکلمه فأقبل أبو عبد الله علیه السّلام یضحک من کلامهما ممّا قد أصاب الشّامی فقال للشّامی: کلم هذا الغلام یعنی هشام بن الحکم، فقال: نعم فقال لهشام: یا غلام! سلنی فی إمامه هذا؛ فغضب هشام حتّی ارتعد ثمّ قال للشّامی: یا هذا أربک أنظر لخلقه أم خلقه لأنفسهم فقال الشّامی: بل ربّی أنظر لخلقه؛ قال ففعل بنظره لهم ما ذا؟ قال:

أقام لهم حجّه و دلیلاً کیلاً یتشّتوا أو یختلفوا یتألّفهم و یقیم أودهم و یخبرهم بفرض ربّهم، قال: فمن هو؟ قال: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم قال هشام: فبعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم؟ قال: الکتاب و السّیئه، قال هشام: فهل نفعنا الیوم الکتاب و السّیئه فی رفع الاختلاف عنا؟ قال الشّامی: نعم، قال: فلم اختلفنا أنا و أنت و صرت إلینا من الشّام فی مخالفتنا إیاک؟ قال: فسکت الشّامی، فقال أبو عبد الله علیه السّلام للشّامی: ما لک لا تتکلم؟ قال الشّامی: إن قلت: لم نختلف کذبت و إن قلت:

ص: ۳۶۲

او گوید: من حمران اعین را آوردم که خوب کلام می دانست و احوال را آوردم که خوب کلام می دانست و هشام سالم را

آوردم که کلام را خوب می دانست. و قیس ماصر را آوردم که نزد من بهترین کلام دان بود و کلام را از حضرت سجاد علیه السلام آموخته بود. وقتی مجلس برقرار شد، حضرت صادق علیه السلام سرشان را از چادر بیرون آوردند-حضرت صادق علیه السلام چند روزی پیش از حج در کوهی کنار حرم در چادری که برایشان زده می شد، اقامت می کرد-و ناگاه شتری را دیدند که می دود. آن گاه فرمودند: به پروردگار کعبه، هشام است. او گوید: ما پنداشتیم که هشام مردی از فرزندان عقیل است که ایشان بسیار دوستش دارد. او گوید: آن گاه هشام حکم آمد که تازه خط موی صورتش سبز شده بود و در میان ما کسی نبود که از او بزرگ تر نباشد.

او گوید: پس حضرت صادق علیه السلام برای او جا باز کرده، فرمود: هشام، یاور ما با دل و زبان و دستش است. سپس فرمود: ای حمران با آن مرد به سخن پرداز؛ او با وی به سخن پرداخته بر او چیره گشت. سپس فرمود: ای طاقی! تو با او سخن بگو. و او سخن گفته، بر او چیره شد. سپس فرمود: ای هشام سالم تو با او سخن بگو. آن دو، برابر آمدند. سپس حضرت صادق علیه السلام به قیس ماصر فرمود: تو هم با او به سخن پرداز. او به سخن پرداخت. و حضرت صادق علیه السلام را از سخنانشان خنده گرفت، از آنچه شامی گیر افتاده و دچارش شده بود. آن گاه به شامی فرمود: با این جوان-یعنی هشام حکم-سخن بگو. او گفت: باشد و به هشام گفت: جوان درباره امامت این مرد، از من بپرس. هشام خشمگین شد، چنان که لرزید. سپس به شامی گفت: ای مرد! آیا پروردگارت به آفریدگانش خیراندیش تر است یا آفریدگان به خودشان؟ شامی گفت: البته پروردگارم برای آفریدگانش خیراندیش تر است. گفت: و با خیراندیشی برای آنان چه کرده است؟ گفت: برایشان حجّت و نشانه ای قرار داده تا پراکنده نشوند یا اختلاف نداشته باشند. آنان را گرد آورد و کجی هاشان را راست کند و به واجب پروردگار آگاهشان گرداند. او گفت: و او چه کسی است؟ شامی گفت: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هشام گفت: و پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-؟ گفت: کتاب و سنت. هشام گفت: آیا امروز کتاب و سنت در برطرف کردن اختلاف میان ما سودمند است؟ شامی گفت: بله. او گفت: پس چرا من و تو اختلاف داریم و تو از شام به جهت اختلافمان با خودت به سوی ما آمده ای؟ راوی گوید: پس شامی خاموش شد. آن گاه حضرت صادق علیه السلام به شامی فرمود:

چرا سخن نمی گویی؟ شامی گفت: اگر بگویم اختلاف نداریم، دروغ گفته ام.

ص: ۳۶۳

إِنَّ الْكِتَابَ وَالسِّيَرَةَ يَرْفَعَانَا عَنَّا الْاِخْتِلَافَ أَبْطَلَتْ لِأَنْهُمَا يَحْتَمِلَانِ الْوَجُوهَ وَ إِنْ قُلْتُمْ: قَدْ اِخْتَلَفْنَا وَ كُلٌّ وَاحِدٌ مِّنَّا يَدْعِي الْحَقَّ فَلَمْ يَنْفَعْنَا إِذْ نَالْنَا الْكِتَابَ وَالسِّيَرَةَ، إِلَّا أَنْ لِي عَلَيْهِ هَذِهِ الْحُجَّةُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلِّمْ عَلَيْهِمَا، فَقَالَ الشَّامِيُّ: يَا هَذَا! مَنْ أَنْظَرَ لِلْحَلْقِ أَرْبَعًا أَوْ أَنْفُسَهُمْ؟ فَقَالَ هِشَامُ: رَبِّهِمْ أَنْظَرُ لَهُمْ مِنْهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ، فَقَالَ الشَّامِيُّ: فَهَلْ أَقَامَ لَهُمْ مِنْ يَجْمَعُ لَهُمْ كَلِمَتَهُمْ وَ يَقِيمُ أَوْدَهُمْ وَ يَخْبِرُهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ بَاطِلِهِمْ؟ قَالَ هِشَامُ: فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَوْ السَّاعَةِ؟

قال الشَّامِيُّ: فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ وَ السَّاعَةِ مِنْ؟ فَقَالَ هِشَامُ: هَذَا الْقَاعِدُ الَّذِي تَشَدُّ إِلَيْهِ الرِّحَالُ وَ يَخْبِرُنَا بِأَخْبَارِ السَّيِّئِمْ [وَ الْأَرْضِ]، وَ رِثَانُهُ عَنْ أَبِي عَنْ جَدِّ، قَالَ الشَّامِيُّ: فَكَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ ذَلِكَ؟ قَالَ هِشَامُ: سَلِّمْ عَلَيْهِمَا بَدَا لَكَ، قَالَ الشَّامِيُّ، قَطَعْتَ عِذْرِي فَعَلَيْ السُّؤَالِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا شَامِيُّ، أَخْبِرْكَ كَيْفَ كَانَ سَفْرُكَ وَ كَيْفَ كَانَ طَرِيقُكَ؟ كَانَ كَذَا وَ كَذَا، فَأَقْبَلَ الشَّامِيُّ يَقُولُ: صَدَقْتَ، أَسَلَمْتُ لِلَّهِ السَّاعَةَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلْ آمَنْتَ بِاللَّهِ السَّاعَةَ، إِنَّ الْإِسْلَامَ قَبْلَ

الإيمان و عليه يتوارثون و يتناكحون و الإيمان عليه يثابون، فقال الشَّامِيُّ: صدقت فأنا السَّاعه أشهد أن لا إله إلاَّ الله و أنَّ محمَّدا رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلَّم و أنك وصيَّ الأوصياء، ثمَّ التفت أبو عبد الله عليه السَّلام إلى حمران، فقال:

تجرى الكلام على الأثر فتصيب و التفت إلى هشام بن سالم؛ فقال: تريد الأثر و لا تعرفه، ثمَّ التفت إلى الأحول، فقال: قياس رِوَاع تكسر باطلا باطل إلاَّ أنَّ باطلك أظهر، ثمَّ التفت إلى قيس الماصر، فقال: تتكلم و أقرب ما تكون من الخبر عن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلَّم أبعد ما تكون منه، تمزج الحقَّ مع الباطل و قليل الحقَّ يكفى عن كثير الباطل أنت و الأحول قفازان حاذقان، قال يونس: فظننت و الله أنه يقول لهشام قريبا ممَّا قال لهما، ثمَّ قال: يا هشام! لا تكاد تقع تلوى

ص: ٣٦٤

و اگر بگویم کتاب و سنّت اختلاف میان ما را برطرف می کند، یاوه گفته ام؛ زیرا گمان چند صورت در این دو است. و اگر بگویم: با هم اختلاف داریم و هر کدام از ما ادّعی حقّ می کند، دیگر کتاب و سنّت سودمند نیستند جز این که همین استدلال به سود من نیز هست. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: از او بپرس که سرشارش می یابی. پس شامی گفت: ای مرد! چه کسی به آفریدگان خیراندیش تر است. پروردگار یا خودشان؟ هشام گفت: پروردگار به آنان از خودشان خیراندیش تر است. شامی گفت: و آیا برای آنان کسی که سخنان را یگانه نماید، کجشان را راست گرداند و از حقّ و باطل آگاهشان کند، گذارده است؟ هشام گفت: در زمان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- یا اینک؟ شامی گفت:

در زمان رسول خدا، ایشان بود، اینک چه کسی است؟ هشام گفت: همین کسی که نشسته است و کاروان ها به سویش رهسپار شده، از اخبار آسمان [و زمین] به ارثی که از پدر و جدّش رسیده، ما را آگاه می کند. شامی گفت: من چگونه آن را بفهمم؟ هشام گفت: از او بپرس از آنچه که به نظرت می آید. شامی گفت: بهانه را بریدی، پس باید بپرسم. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای شامی! به تو بگویم که سرفت چگونه بود و راهت چه؟ چنین بود و چنان! شامی تکانی خورد و گفت: راست گفتم، اکنون به پیشگاه خداوند اسلام آوردم. حضرت فرمود: بلکه اینک به خداوند ایمان آوردی. که اسلام پیش از ایمان است. با اسلام، از هم ارث می برند و با هم ازدواج می کنند. ولی بنابر ایمان است که پاداش می گیرند. شامی گفت: راست گفتم. من هم اینک گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست و محمّد فرستاده اوست و تو جانشین جانشینان اویی. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام رو به حمران کرد و فرمود: تو کلام را به جای خود می رانی و به حقّ می رسی.

آن گاه به هشام سالم رو کرد و فرمود: تو راه را دنبال می کنی اما آن را نمی یابی.

سپس به احول رو کرد و فرمود: تو بسیار قیاس می کنی و از موضوع بیرون می روی. باطل را با باطل می شکنی، اگرچه باطل تو آشکارتر است. سپس به قیس ماصر رو کرد و فرمود: تو سخن می گویی ولی آنچه را به روایتی از رسول خدا نزدیک تر است، از آن دور می کنی. درست را با نادرست می آمیزی و حال آن که اندکی از درست و حقّ، از بسیاری نادرست بسنده است. تو و احول دو گنجشک پرجست و خیز ماهر هستید. یونس گوید: به خدا سوگند گمان کردم حضرت برای هشام هم چیزی نزدیک به آن چه به آن دو گفته بود، خواهد گفت. اما فرمود: ای هشام! تو با دو پای به هم پیچیده [به خاک] نمی افتی.

رجلیک إذا هممت بالأرض طرت، مثلک فلیکلم الناس؛ فاتق الزلّه و الشفاعة من ورائها إن شاء الله.

[۴۳۱] ۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن أبان قال:

أخبرنی الأحول: أن زید بن علی بن الحسین علیهما السلام بعث إلیه و هو مستخف، قال: فأتیته فقال لی: یا أبا جعفر ما تقول إن طرقت طارق منّا أ تخرج معه؟ قال:

فقلت له: إن کان أباک أو أخاک، خرجت معه، قال: فقال لی: فأنا أرید أن أخرج أجاهد هؤلاء القوم فاخرج معی، قال: قلت: لا ما أفعل جعلت فداک، قال: فقال لی: أ ترغب بنفسک عنی؟ قال: قلت له: إنما هی نفس واحده فإن کان لله فی الأرض حجّه فالتخلف عنک ناج و الخارج معک هالك و إن لا تکن لله حجّه فی الأرض فالتخلف عنک و الخارج معک سواء، قال فقال لی: یا أبا جعفر كنت أجلس مع أبی علی الخوان فیلقمنی البضعه السیمینه و یبرّد لی اللقمه الحارّه حتّی تبرّد شفقه علیّ و لم یشفق علیّ من حرّ النار، إذا أخبرک بالدین و لم یخبرنی به؟ فقلت له: جعلت فداک من شفقتک علیک من حرّ النار لم یخبرک؛ خاف علیک أن لا- تقبله فتدخل النار و أخبرنی أنا فإن قبلت نجوت و إن لم أقبل لم یبال أن أدخل النار، ثم قلت له: جعلت فداک أنتم أفضل أم الأنبیاء؟ قال: بل الأنبیاء قلت: یقول یعقوب لیوسف علیهما السلام: «یا بنی لا تقصص رؤیاک علی إختک فیکیدوا لک کیدا» لم لم یخبرهم حتّی کانوا لا یکیدونه و لكن کتمهم ذلك فکذا أبوک کتمک لأنه خاف علیک، قال: فقال: أما و الله لئن قلت ذلك لقد حدّثنی صاحبک بالمدينه أتى أقتل و أصلب بالکناسه و إنّ عنده لصحیفه فیها قتلی و صلیبی. فحجبت فحدّثت أبا عبد الله علیه السلام بمقاله زید و ما قلت له، فقال

هنگامی که خواستی به زمین بیفتی پر کشیدی. چون تویی، باید با مردم سخن بگوید. پس از لغزش پروا کن که شفاعت به دنبال آن است اگر خدا بخواهد.

[۴۳۱] ۵- أبان گوید: احوال به من گفت که زید پسر حضرت سجّاد علیه السلام که پنهان بود، به دنبال او فرستاده است. او گفت: من به نزدش رفتم. به من گفت: ای ابو جعفر! اگر یکی از ما در خانه تو را بزند چه می گویی، آیا با او قیام می کنی؟ من به او گفتم: اگر پدر یا برادرت باشند، با او قیام می کنم. آن گاه او به من گفت: من می خواهم قیام کرده با این مردم جهاد کنم، با من همراهی کن! من گفتم: نه، جانم به فدایت این کار را نمی کنم. او گفت: آیا خودت را از من دریغ می کنی؟ من به او گفتم: جانی بیش نیست. اما اگر در زمین برای خداوند پیشوایی باشد، آن که از تو کناره گیرد، نجات یافته و آنکه با تو قیام کند نابود شده است. و اگر برای خداوند پیشوایی در زمین نباشد آن که از تو کناره گرفت با آن که همراه تو قیام کرد برابر است. او گفت: ای ابو جعفر! من با پدرم سر یک سفره می نشستم و او برای محبت به من پاره های آبدار گوشت را برایم لقمه می گرفت و لقمه های داغ را برایم خنک می کرد، در چنین حالی آیا او از آتش دوزخ دلسوز من نبوده است؟ او تو را از دین آگاه کرده و مرا نه؟ من گفتم: جانم فدایت! به خاطر دلسوزی بر تو، از آتش دوزخ آگاهت نکرد،

ترسید که نپذیری و اندر آتش شوی. و مرا آگاه کرد.

که اگر بپذیرم نجات یافته ام و اگر نپذیرم، بر او باکی نیست که اندر آتش شوم.

سپس به او گفتم: جانم فدایت! شما برتر از پیامبران هستید یا ایشان برتر از شما؟ گفت: البتّه پیامبران. گفتم: یعقوب به یوسف علیهما السّلام فرمود: «پسرکم! قصّه خوابت را برای برادرانت مگو که برایت نیرنگی می سازند.» چرا به آنها نگفت؟ تا برایش نیرنگ نکنند. پس آن را پنهان کرد. همچنین پدر تو از تو پنهان کرد؛ چون بر تو ترسید.

او به من گفت: بدان به خدا سوگند- اکنون که این را گفتمی- رهبرت در مدینه به من گفت که در کناسه کشته شده و به درختی بسته می شوم. او گفت که نزدش نوشته ای است که کشته شدن و به درخته بسته شدنم در آن هست. [راوی گوید:] من به حج رفتم و گفتار زید و آن چه را به او گفته بودم با حضرت صادق علیه السّلام باز گفتم،

ص: ۳۶۷

لی: أخذته من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوق رأسه و من تحت قدمیه و لم تترك له مسلکا یسلکه.

باب طبقات الأنبياء و الرّسل و الأئمّه علیهم السّلام [۴۳۲] ۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن أبی یحیی الواسطی، عن هشام بن سالم و درست بن أبی منصور، عنه قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام الأنبياء و المرسلون علی أربع طبقات: فنبیّ متبأ فی نفسه، لا یعدو غیرها و نبیّ یری فی التّوم و یسمع الصّوت و لا یعاینه فی الیقظه و لم یبعث إلی أحد و علیه إمام مثل ما کان إبراهیم علی لوط علیهما السّلام و نبیّ یری فی منامه و یسمع الصّوت و یعاین الملک و قد أرسل إلی طائفه قَلُوا أو کثروا، کیونس قال الله لیونس: وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ یَزِيدُونَ قال:

یزیدون ثلاثین ألفاً و علیه إمام و الّذی یری فی نومه و یسمع الصّوت و یعاین فی الیقظه و هو إمام مثل أولى العزم و قد کان إبراهیم علیه السّلام نبیّاً و لیس یامام حتّی قال الله: إنی جاعلک للنّاس إماماً، قال: و من ذرّیتی، فقال الله: لا ینال عهدی الظّالمین، من عبد صنما أو وثناً لا یكون إماماً.

[۴۳۳] ۲- محمّد بن الحسن، عمّن ذکره، عن محمّد بن خالد، عن محمّد بن سنان، عن زید الشّحام قال:

سمعت أبا عبد الله علیه السّلام یقول: إنّ الله تبارک و تعالی اتّخذ إبراهیم عبداً قبل أن یتّخذ نبیّاً و إنّ الله اتّخذ نبیّاً قبل أن یتّخذ رسولا و إنّ الله اتّخذ رسولا قبل أن یتّخذ خلیلاً و إنّ الله اتّخذ خلیلاً قبل أن یجعله إماماً فلمّا جمع له الأشياء قال: «إنی جاعلک للنّاس إماماً» قال: فمن عظمها فی عین إبراهیم قال: «و من

ص: ۳۶۸

به من فرمود: تو راه او را از پیش رو و پشت سر، از راست و از چپ، از بالا- سر و زیر پایش بسته ای و برایش راه برون رفت نگذاشته ای.

طبقات پیامبران، فرستادگان و پیشوایان علیهم السلام

[۴۳۲] ۱- هشام سالم گفت که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: پیامبران و فرستادگان چهار دسته اند:

- پیامبری که پیام برای شخص او داده می شود و به دیگری نمی رسد.

- پیامبری که در خواب می بیند و صدایی می شنود. ولی در بیداری با او روبه رو نمی شود. و به سوی هیچ کسی برانگیخته نشده است. و خودش پیشوایی دارد.

چنان که ابراهیم بر لوط علیهما السلام پیشوا بود.

- پیامبری که در خوابش می بیند و صدایش را می شنود و با فرشته روبه رو می شود. و به سوی گروهی، اندک یا بسیار فرستاده شده است. مانند یونس.

خداوند درباره یونس فرمود: (و او را به سوی صد هزار یا بیشتر فرستادیم.) [صافات (۳۷): ۱۴۷] حضرت فرمود: سی هزار نفر بیشتر بودند. و خود او امام و پیشوایی داشت.

- کسی که در خوابش می بیند و صدا را می شنود و در بیداری هم با شخص او روبه رو می شود. و این امام است. مانند اولو العزم ابراهیم علیه السلام پیامبر بود و امام نه.

تا این که خداوند فرمود: من تو را برای مردم امام قرار می دهم. ابراهیم گفت: و از فرزندان من هم؟ آن گاه خداوند فرمود: (پیمان من به ستمکاران نمی رسد.) کسی که بت یا غیر خدا را پرستیده باشد امام نمی شود.

[۴۳۳] ۲- زید شحام گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: خداوند پاک و والا ابراهیم را بنده خود ساخت پیش از آن که پیامبرش گرداند. و او را پیامبر [خود] کرد پیش از آن که فرستاده اش گرداند. و او را فرستاده خود کرد پیش از آن که خلیل [خود] کند. و او را خلیل خود کرد پیش از آن که امام و پیشوا قرارش دهد.

و آن گاه که همه اینها برای او گرد آمد، فرمود: (من تو را برای مردم امام و پیشوا قرار می دهم.) حضرت صادق علیه السلام فرمود: و به جهت بزرگی مقام در چشم ابراهیم بود

ص: ۳۶۹

ذَرِّيتِي، قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» قال: لَا يَكُونُ السَّفِيهَ إِمَامَ التَّقِيّ.

[۴۳۴]۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن يحيى الخثعمي، عن هشام، عن ابن أبي يعفور قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: سادة النبيين والمرسلين خمسة وهم أولو العزم من الرسل وعليهم دارت الرحي نوح وإبراهيم وموسى وعيسى ومحمد صلى الله عليه وآله وعلى جميع الأنبياء.

[۴۳۵]۴- علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن الحسين، عن إسحاق بن عبد العزيز أبي السفاتج، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول:

إن الله اتخذ إبراهيم عليه السلام عبدا قبل أن يتخذة نبيا و اتخذة نبيا قبل أن يتخذة رسولا و اتخذة رسولا قبل أن يتخذة خليلا و اتخذة خليلا قبل أن يتخذة إماما فلما جمع له هذه الأشياء و قبض يده قال له: يا إبراهيم إنني جاعلك للناس إماما، فمن عظمها في عين إبراهيم عليه السلام قال: يا رب و من ذريتي، قال: لا ينال عهدى الظالمين.

باب الفرق بين الرسول و النبي و المحدث [۴۳۶]۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن ثعلبه بن ميمون، عن زراره قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز و جل: «و كان رسولا نبيا» ما الرسول و ما النبي؟ قال: النبي الذي يرى في منامه و يسمع الصوت و لا يعاين الملك و الرسول الذي يسمع الصوت و يرى في المنام و يعاين الملك. قلت: الإمام

ص: ۳۷۰

که گفت: (و از فرزندانم هم؟ فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد.) حضرت فرمود: سفیه پیشوای پرهیزگاران نمی گردد.

[۴۳۴]۳- پسر ابو يعفور گفت: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که می فرماید:

سرور پیامبران و فرستادگان پنج تن هستند که اولو العزم فرستادگانند، و بر [محور] ایشان، آسیا می گردد: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- و بر همه پیامبران.

[۴۳۵]۴- جابر گفت: از حضرت باقر عليه السلام شنیدم که می فرماید: خداوند ابراهیم عليه السلام را بنده کرد پیش از آن که پیامبرش کند و پیامبرش ساخت پیش از آن که فرستاده و رسولش گردانند. و فرستاده اش ساخت پیش از آن که خلیل [خود] کند و او را خلیل [خود] کرد پیش از آن که امامش گردانند و چون این همه برای او گرد آمد- حضرت دستش را مشت کرد- به او فرمود: ای ابراهیم من تو را برای مردم امام قرار می دهم. و از بزرگی آن مقام در چشم ابراهیم بود که گفت: (پروردگارا از فرزندان من هم؟ فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد.)

دربارهٔ فرق میان فرستاده و پیامبر و محدث (آن که با او سخن گفته شد)

[۴۳۶]۱- زراره گفت: از حضرت باقر عليه السلام دربارهٔ این آیه خداوند بزرگ و گرامی (و او فرستاده و پیامبر بود.) پرسیدم که فرستاده چیست و پیامبر چه؟ فرمودند: پیامبر آن است که در خوابش می بیند و صدا را می شنود اما با فرشته رودررو نمی

شود و فرستاده آن است که صدا را می شنود و در خواب می بیند و فرشته را رودر رو

ص: ۳۷۱

ما منزلته؟ قال: يسمع الصوت ولا يرى ولا يعاين الملك، ثم تلا هذه الآية: و ما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبي ولا محدث.

[۴۳۷]۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مزار قال:

كتب الحسن بن العباس المعروف إلى الرضا عليه السلام: جعلت فداك أخبرني ما الفرق بين الرسول والنبي والإمام؟ قال: فكتب أو قال: الفرق بين الرسول والنبي والإمام أن الرسول العذی ينزل عليه جبرئيل فيراه و يسمع كلامه و ينزل عليه الوحي و ربّما رأى في منامه نحو رؤيا إبراهيم عليه السلام و النبي ربّما سمع الكلام و ربّما رأى الشخص و لم يسمع و الإمام هو العذی يسمع الكلام و لا يرى الشخص.

[۴۳۸]۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن الأحول قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام، عن الرسول والنبي والمحدث، قال: الرسول العذی يأتيه جبرئيل قبل فيراه و يكلمه فهذا الرسول و أمّا النبي فهو العذی يرى في منامه نحو رؤيا إبراهيم عليه السلام و نحو ما كان رأى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من أسباب النبوة قبل الوحي حتى أتاه جبرئيل عليه السلام من عند الله بالرسالة و كان محمد صلى الله عليه و آله و سلم حين جمع له النبوة و جاءت الرسالة من عند الله يجيئه بها جبرئيل و يكلمه بها قبلًا و من الأنبياء من جمع له النبوة و يرى في منامه و يأتيه الروح و يكلمه و يحدثه، من غير أن يكون يرى في اليقظة و أمّا المحدث فهو الذي يحدث فيسمع و لا يعاين و لا يرى في منامه.

[۴۳۹]۴- أحمد بن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن علي بن حسان، عن ابن فضال، عن علي بن يعقوب الهاشمي، عن مروان بن

ص: ۳۷۲

می بیند. گفتم: جایگاه امام چیست؟ فرمود: صدا را می شنود اما فرشته را نه در خواب می بیند و نه در بیداری. سپس این آیه را خواند: (و پیش از تو هیچ فرستاده و پیامبری [و کسی که با او سخنی گفته شده باشد] نفرستادیم.) [حج (۲۲): ۵۲]

[۴۳۷]۲- إسماعيل مزار گفت: حسن بن عباس معروفی به حضرت رضا عليه السلام نوشت: جانم فدایت! مرا به فرق میان فرستاده و پیامبر و امام آگاه فرما. راوی گوید: پس حضرت نوشت یا فرمود: فرق میان فرستاده و پیامبر و امام این است که فرستاده کسی است که جبرئیل بر او فرود می آید. او را می بیند و گفتارش را می شنود و وحی بر او نازل می شود. و چه بسا در خواب هم ببیند، مانند رؤیای ابراهیم عليه السلام. و پیامبر گاهی سخن را می شنود و گاهی شخص را می بیند و سخن را نمی شنود. و امام آن است که گفتار را می شنود و شخص را نمی بیند.

[۴۳۸]۳-احول گفت: از حضرت باقر علیه السلام درباره فرستاده و پیامبر و محدث پرسیدم، فرمودند: فرستاده کسی است که جبرئیل نزدش بیاید و با او روبه رو شود. او را ببیند و با او سخن بگوید. این فرستاده است. اما پیامبر کسی است که در خوابش می بیند. مانند رویای ابراهیم علیه السلام و مانند آن چه رسول خدا پیش از دریافت وحی اسباب پیامبری را می دیدند. تا جبرئیل از نزد خداوند رسالت را برای او آورد و هنگامی که پیامبری برای محمد صلی الله علیه و آله فراهم شد و از نزد خدا رسالت آمد، جبرئیل به نزدش می آمد و با او رودر رو سخن می گفت. و از پیامبران کسانی هستند که وقتی پیامبری برای او فراهم شد در خوابش می بیند و روح به نزدش آمده، با او سخن می گوید بی آنکه در بیداری بتواند ببیند. و اما محدث آن است که با او سخن گفته می شود و او می شنود ولی با او روبه رو نمی شود و در خواب هم نمی بیند.

[۴۳۹]۴-برید از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده که درباره

ص: ۳۷۳

مسلم، عن برید، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليه السلام في قوله عزّ و جلّ: «و ما أرسلنا من قبلك من رسول و لا نبی و لا محدث» قلت:

جعلت فداك ليست هذه قراءتنا فما الرسول و النبي و المحدث؟ قال:

الرسول الذي يظهر له الملك فيكلمه و النبي هو الذي يرى في منامه و ربما اجتمعت النبوه و الرساله لواحد و المحدث الذي يسمع الصوت و لا يرى الصوره قال: قلت: أصلحك الله كيف يعلم أنّ الذي رأى في النوم حقّ و أنّه من الملك؟ قال: يوفّق لذلك حتّى يعرفه، لقد ختم الله بكتابكم الكتب و ختم بنبيكم الأنبياء

باب أنّ الحجّه لا تقوم لله على خلقه إلاّ- بإمام [۴۴۰]۱-محمد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن الحسن بن محبوب، عن داود الرقيّ، عن العبد الصالح عليه السلام قال:

إنّ الحجّه لا تقوم لله على خلقه إلاّ بإمام حتّى يعرف.

[۴۴۱]۲-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء قال:

سمعت الرضا عليه السلام يقول: إنّ أبا عبد الله عليه السلام قال: إنّ الحجّه لا تقوم لله عزّ و جلّ على خلقه إلاّ بإمام حتّى يعرف.

[۴۴۲]۳-أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن عبّاد بن سليمان، عن سعد بن سعد، عن محمد بن عماره، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

إنّ الحجّه لا تقوم لله على خلقه إلاّ بإمام حتّى يعرف.

[۴۴۳]۴-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن البرقيّ، عن خلف بن

سخن خداوند بزرگ و گرامی (و پیش از تو هیچ فرستاده و پیامبری [و محدّثی] نفرستادیم.) روایت کرده که من گفتم: جانم فدایت! این به قرائت ما نیست. ولی فرستاده و پیامبر و محدّث چیست؟ فرمودند: فرستاده کسی است که فرشته بر او نمایان می شود و با او سخن می گوید. پیامبر کسی است که در خوابش می بیند. و چه بسا پیامبری و رسالت [هر دو] برای یک نفر گرد آید. و محدّث کسی است که صدا را می شنود و صورت را نمی بیند. راوی گوید، من گفتم: خدا کارت را بسامان کند آن که در خواب می بیند، چگونه بداند که حقّ است و از فرشته؟ فرمود: توفیق داده می شود تا آن را بشناسد. خداوند با کتاب شما، کتاب ها را پایان داد و با پیامبران پیامبران را.

حجّت خدا بر آفریدگانش جز با امام برپا نمی شود

[۴۴۰]۱- داود رقی از عبد صالح [امام کاظم علیه السلام] روایت کرده که فرمود:

حجّت خداوند بر آفریدگانش برای این که شناخته شود جز با امام برپا نمی شود.

[۴۴۱]۲- حسن بن علی و شاء گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرماید:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: حجّت خداوند عزّتمند و شکوهمند بر آفریدگانش برای شناخته شدنش جز با امام برپا نمی شود.

[۴۴۲]۳- محمّد عماره از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حجّت خداوند بر آفریدگانش برای شناخته شدنش جز با امام برپا نمی شود.

[۴۴۳]۴- ابان تغلب گفت که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: حجّت خداوند

حمّاد، عن ابان بن تغلب قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: الحجّة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق.

باب أنّ الأرض لا تخلو من حجّة [۴۴۴]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن أبی عمیر، عن الحسين بن أبی العلاء قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: تكون الأرض ليس فيها إمام؟ قال: لا، قلت: يكون إمامان؟ قال: لا إلاّ و أحدهما صامت.

[۴۴۵]۲- علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن محمّد بن أبی عمیر، عن منصور بن یونس و سعدان بن مسلم، عن إسحاق بن عمّار، عن

أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: إنَّ الأرض لا تخلو إلاَّ و فيها إمام، كيما إن زاد المؤمنون شيئاً ردهم و إن نقصوا شيئاً أتمه لهم.

[۴۴۶]۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن ربيع بن محمد المسلي، عن عبد الله بن سليمان العامري، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما زالت الأرض إلاَّ و لله فيها الحجّه، يعرّف الحلال و الحرام و يدعو الناس إلى سبيل الله.

[۴۴۷]۴- أحمد بن مهراّن، عن محمد بن علي، عن الحسين بن أبي العلاء، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا.

[۴۴۸]۵- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن ابن مسكان،

ص: ۳۷۶

پیش از آفریدگان بوده، با آفریدگان هست و پس از آفریدگان هم خواهد بود.

زمین از حجت تهی نمی ماند

[۴۴۴]۱- حسین ابو علا- گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ممکن است زمین باشد و امالمی در آن نباشد؟ فرمودند: نه. گفتم: ممکن است دو امام [در یک زمان] باشد؟ فرمودند: نه، مگر این که یکی از آن دو خاموش باشد.

[۴۴۵]۲- اسحاق عمّار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است:

از ایشان شنیدم که می فرمایند: زمین تهی نمی ماند و همواره امامی در آن است.

تا اگر مومنان چیزی افزودند، بازشان گرداند و اگر چیزی کاستند برایشان کامل کند.

[۴۴۶]۳- عبد الله پسر سلیمان عامری از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: زمین همواره نباید مگر این که در آن برای خداوند راهنمایی باشد که حلال و حرام را بشناساند و مردم را به راه خدا بخواند.

[۴۴۷]۴- حسین ابو علا گفته است: به حضرت صادق علیه السلام به گفتم: آیا زمین بی امام می ماند؟ فرمودند: نه.

[۴۴۸]۵- ابو بصیر از یکی از صادقین علیهما السلام روایت کرده که فرمود: خداوند

ص: ۳۷۷

عن أبي بصير، عن أحدهما عليهما السلام قال:

قال: إنَّ الله لم يدع الأرض بغير عالم و لو لا ذلك لم يعرف الحق من الباطل.

[٤٤٩]٦- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنَّ الله أجَلّ و أعظم من أن يترك الأرض بغير إمام عادل.

[٤٥٠]٧- علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن محبوب، عن أبي أسامه و علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن أبي أسامه و هشام بن سالم، عن أبي حمزه، عن أبي إسحاق، عن يثقبه من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام أن أمير المؤمنين عليه السلام قال:

اللهم إنك لا تخلى أرضك من حجبه لك على خلقك.

[٤٥١]٨- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال: و الله ما ترك الله أرضاً منذ قبض آدم عليه السلام إلاّ- و فيها إمام يهتدى به إلى الله و هو حجته على عباده و لا تبقى الأرض بغير إمام حجبه لله على عباده.

[٤٥٢]٩- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن بعض أصحابنا، عن أبي علي بن راشد قال:

قال أبو الحسن عليه السلام: إنَّ الأرض لا تخلو من حجبه و أنا و الله ذلك الحجبه

[٤٥٣]١٠- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزه قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام، أ تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت.

ص: ٣٧٨

زمین را بی عالم نگذاشت. و اگر چنین نبود درست و حقّ از نادرست و یاوه شناخته نمی شد.

[٤٤٩]٦- ابو بصير از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: خداوند بزرگ تر و عظيم تر از آن است که زمین را بی امام عادل بگذارد.

[٤٥٠]٧- یکی از یاران مورد اطمینان امیر مؤمنان عليه السلام روايت کرده که ایشان فرمودند: خداوند تو زمینت را از حجّتی از جانب خود بر آفرید گانت تهی نمی کنی.

[۴۵۱]۸- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: به خدا سوگند از هنگامی که آدم علیه السّلام درگذشت، خداوند زمین را فرونگذاشت، همواره در آن امامی بوده که به وسیله او به سوی خداوند راهنمایی شوند. او حجّت خداوند بر بندگانش بود. و زمین بی امامی که حجّت خداوند بر بندگانش باشد، نمی ماند.

[۴۵۲]۹- ابو علی راشد گفت که حضرت هادی علیه السّلام فرمودند: زمین از حجّت تهی نمی ماند. و به خدا سوگند آن حجّت منم.

[۴۵۳]۱۰- ابو حمزه گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا زمین بی امام می ماند؟ فرمود: اگر زمین بی امام باشد از هم می پاشد.

ص: ۳۷۹

[۴۵۴]۱۱- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن محمد بن الفضیل، عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال:

قلت له: أ تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا، قلت: فإننا نروى عن أبي عبد الله عليه السلام أنها لا تبقى بغير إمام إلا أن يسخط الله تعالى على أهل الأرض أو على العباد؛ فقال: لا، لا تبقى إذا لساخت

[۴۵۵]۱۲- علی، عن محمد بن عیسی، عن ابي عبد الله المؤمن، عن ابي هراسه، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

لو أنّ الإمام رفع من الأرض ساعه لماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله.

[۴۵۶]۱۳- الحسين بن محمد، عن معلی بن محمد، عن الوشاء قال:

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام هل تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا، قلت: إننا نروى أنها لا تبقى إلا أن يسخط الله عزّ وجلّ على العباد؟ قال: لا تبقى إذا لساخت.

باب أنه لو لم يبق في الأرض إلا رجلان لكان أحدهما الحجّة [۴۵۷]۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن ابن الطيّار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لو لم يبق في الأرض إلا اثنان لكان أحدهما الحجّة.

[۴۵۸]۲- أحمد بن إدريس و محمد بن يحيى جميعا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن سنان، عن حمزه بن الطيّار، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

لو بقي اثنان لكان أحدهما الحجّة على صاحبه محمد بن الحسن، عن

ص: ۳۸۰

[۴۵۴]۱۱- محمد فضیل گفت: به حضرت رضا علیه السلام گفتم: آیا زمین بی امام می ماند؟ فرمود: نه. گفتم: ما از حضرت صادق علیه السلام روایتی داریم که زمین بی امام نمی ماند مگر این که خداوند فرازند به اهل زمین یا به بندگان خشمگین باشد.

حضرت رضا علیه السلام فرمودند: نه، نمی ماند. زمین بی امام از هم می پاشد.

[۴۵۵]۱۲- ابو هراسه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر امام به اندازه یک ساعت از زمین برداشته شود، با اهلش زیرورو می شود چنان که دریا اهلش را زیرورو می کند.

[۴۵۶]۱۳- و شاء گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: آیا زمین بی امام می ماند؟ فرمودند: نه. گفتم: ما روایتی داریم که زمین [بی امام] نمی ماند مگر این که خداوند گرامی و بزرگ بر بندگان خشمگین باشد. فرمود: نمی ماند، بی امام زمین از هم می پاشد.

اگر در زمین جز دو مرد نماند، یکی از آن دو، امام است

[۴۵۷]۱- پسر طیار گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: اگر در زمین جز دو نفر نماند یکی از آن دو امام است.

[۴۵۸]۲- حمزه طیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر دو نفر [در زمین] بمانند، یکی از آن دو حجت رفیقش است.

ص: ۳۸۱

سهل بن زیاد، عن محمد بن عیسی مثله.

[۴۵۹]۳- محمد بن یحیی، عن ذکرة، عن الحسن بن موسی الخشاب، عن جعفر بن محمد، عن کرام قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لو كان الناس رجلين لكان أحدهما الإمام وقال: إن آخر من يموت الإمام لثلاثا يحتج أحد على الله عز وجل أنه تركه بغير حجة لله عليه.

[۴۶۰]۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن علي بن إسماعيل، عن ابن سنان، عن حمزه بن الطيار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لو لم يبق في الأرض إلا اثنان لكان أحدهما الحجة أو الثاني الحجة.

الشك من أحمد بن محمد.

[۴۶۱]۵- أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن النهدي، عن أبيه، عن يونس بن يعقوب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتہ يقول: لو لم يكن في الأرض إلا اثنان لكان الإمام أحدهما.

باب معرفه الإمام و الرّد إليه [۴۶۲]۱-الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشاء قال: حدّثنا محمّد بن الفضيل، عن أبي حمزه قال:

قال لي: أبو جعفر عليه السّلام: إنّما يعبد الله من يعرف الله، فأما من لا يعرف الله فإنّما يعبده هكذا ضلالا قلت: جعلت فداك فما معرفه الله؟ قال: تصديق الله عزّ و جلّ و تصديق رسوله صلّى الله عليه و آله و سلّم و موالاته عليّ عليه السّلام و الائتتمام به و بأئمّه الهدى عليهما السّلام و البراءة إلى الله عزّ و جلّ من عدوّهم، هكذا يعرف الله عزّ و جلّ.

ص: ۳۸۲

محمّد عيسى هم مانند این را روایت کرده است.

[۴۵۹]۳-کرام روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اگر [همه] مردم، دو نفر بودند یکی از آن دو امام بود. و فرمود: آخرین کسی که می میرد امام است تا کسی بر خداوند عزّتمند استدلال نکند که او را بی حجّتی بر او، واگذارده است.

[۴۶۰]۴-حمزه طیار گفت: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرماید: اگر در زمین جز دو نفر نمانند، یکی از آن دو حجّت است یا دوّمی آنها حجّت است. تردید از یکی از راویان است.

[۴۶۱]۵-یونس یعقوب گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنید می فرمود:

اگر در زمین جز دو تن نباشد، یکی از آن دو از امام خواهد بود.

درباره شناخت امام و رجوع به او

[۴۶۲]۱-ابو حمزه گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به من فرمود: آن که خداوند را بشناسد او را بندگی می کند. اما آن که خدا را نشناسد، او را همین طور گمراهانه بندگی می کند. گفتم: جانم فدایت! شناخت خداوند چیست؟ فرمود: تصدیق خداوند گرامی و بزرگ و تصدیق فرستاده او و دوستی حضرت علی علیه السّلام و پیروی از او و از امامان هدایت گر و بیزاری از دشمن ایشان. خداوند گرامی و بزرگ این گونه شناخته می شود.

ص: ۳۸۳

[۴۶۳]۲-الحسين، عن معلى، عن الحسن بن عليّ، عن أحمد بن عائذ، عن أبيه، عن ابن أذينة قال: حدّثنا غير واحد؛ عن أحدهما عليهما السّلام أنّه قال: لا يكون العبد مؤمنا حتّى يعرف الله و رسوله و الأئمّه كلّهم و إمام زمانه و یردّ إليه و یسلّم له، ثمّ قال: كيف يعرف الآخر و هو یجهل الأوّل.

[۴۶۴]۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن زراره قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: أخبرني عن معرفة الإمام منكم واجبه على جميع الخلق؟ فقال: إن الله عزّ وجلّ بعث محمّدا صلّى الله عليه وآله وسلّم إلى الناس أجمعين رسولا- وحجّه لله على جميع خلقه في أرضه، فمن آمن بالله وبمحمّد رسول الله واتبّعه وصدّقه فإنّ معرفة الإمام منّا واجبه عليه و من لم يؤمن بالله و برسوله و لم يتّبعه و لم يصدّقه و يعرف حقّهما فكيف يجب عليه معرفة الإمام و هو لا- يؤمن بالله و رسوله و يعرف حقّهما؟! قال: قلت: فما تقول فيمن يؤمن بالله و رسوله و يصدّق رسوله في جميع ما أنزل الله؛ يجب على أولئك حقّ معرفتكم؟ قال:

نعم أليس هؤلاء يعرفون فلانا و فلانا؟ قلت: بلى، قال: أ ترى أنّ الله هو الذي أوقع في قلوبهم معرفه هؤلاء؟ و الله ما أوقع ذلك في قلوبهم إلا الشيطان، لا و الله ما ألهم المؤمنين حقّنا إلا الله عزّ وجلّ.

[۴۶۵]۴- عنه، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدم، عن جابر قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول إنّما يعرف الله عزّ وجلّ و يعبد من عرف الله و عرف إمامه منّا أهل البيت و من لا يعرف الله عزّ وجلّ و [لا] يعرف الإمام منّا أهل البيت فإنّما يعرف و يعبد غير الله هكذا و الله ضلالا.

ص: ۳۸۴

[۴۶۳]۲- پسر اذینه گفت: چند راوی از یکی از صادقین علیهما السلام به ما روایت کردند که ایشان فرمود: بنده مؤمن نمی شود مگر خداوند و فرستاده اش و همه امامان و امام زمانش (علیهم السلام) را بشناسد. و به او [امام زمانش] رجوع کند و تسلیمش باشد. سپس فرمود: [او] چگونه آخرین را بشناسد در حالی که نخستین را نمی شناسد.

[۴۶۴]۳- زراره گفته است: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: به من بفرمایید آیا شناخت امامی از شما بر همه مردم واجب است؟ فرمود: خداوند شکوهمند، محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- را به عنوان رسول همه مردم و حجّتی از سوی خداوند بر همه آفریدگان در زمین برانگیخت. پس آن که به خداوند و به محمّد صلّى الله علیه و آله فرستاده او ایمان آورد و از او پیروی کرده، او را تصدیق کند. شناخت امامی از ما بر او بایسته است. اما آن که به خداوند و فرستاده اش ایمان نیاورده و از او پیروی نکرده و به او باور نیافته تا حقّ آن دو را بشناسد چگونه بر او شناخت امام واجب می شود در حالی که به خدا و فرستاده اش ایمان ندارد و حقّشان را نمی شناسد. زراره گوید، من گفتم: درباره کسی که به خدا و فرستاده اش ایمان آورده و همه آن چه را خداوند به فرستاده اش نازل کرده باور دارد، چه می فرمایید، آیا بر آنان معرفت شما واجب است؟ فرمود: بله. مگر اینان فلان و فلان را نمی شناسند؟ گفتم: چرا. فرمود: آیا می پنداری خداوند شناخت آنان را در دل اینها گذاشته است؟ به خدا سوگند آن را جز شیطان در دل هاشان نگذاشته است. نه بخدا سوگند حقّ ما را جز خداوند به مؤمنان الهام نفرموده است.

[۴۶۵]۴- جابر گفت، از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: خداوند شکوهمند را کسی می شناسد و بندگی می کند که او و امامش را که از ما خاندان است، شناخته باشد. و آن که خداوند عزّتمند و امامی از ما خاندان را نشناسد، کسی جز

شان کار نخستین در سامان نمی یابد. اصحاب آن سه گمراه شدند و بسیار دور افتادند. همانا خداوند پاک و والا جز عمل صالح را نمی پذیرد. او جز وفا به شرط و پیمان را نمی پذیرد. پس هر که برای خداوند عزتمند به شرطش وفا کرد و آنچه را در پیمانش آمده بود، به کار بست، به آن چه نزد او است، می رسد و آنچه را وعده کرده بود، به تمامی درمی یابد. همانا خداوند پاک و والا- بندگان را به راه های هدایت آگاه کرد و در آن راه ها برایشان چراغ های فروزان گذاشت و به آنان گفت که چگونه پیمایند، فرمود: (و من بسیار آمرزنده کسی هستم که توبه کرده، ایمان آورد و عملی صالح انجام دهد و آن گاه راه را بیابد.) [طه (۵۲): ۸۳] و فرمود:

(خداوند تنها از پرهیزگاران می پذیرد.) [مائده (۵): ۳۱]. پس هر که از خدا- در آنچه که فرمانش داده بود- پروا کرد، خداوند را در حالی دیدار می کند که به آن چه محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- آورده مؤمن می باشد. هیئات هیها مردمی در گذشتند و مردند پیش از آن که هدایت شوند و خود پنداشتند که ایمان آورده اند در حالی که از جایی که نمی دانستند، شرک ورزیدند. که هر کس از راه در به خانه بیاید هدایت شده و آن که جز آن را در پیش گیرد به راه نابود قدم گذاشته است. خداوند فرمانبری از ولی امرش را به فرمانبری از فرستاده اش و فرمانبری از فرستاده را به فرمانبری از خودش پیوسته است. پس هر که فرمانبری از ولی امر را فروگذارد، نه خداوند را فرمانبری کرده و نه فرستاده اش را.

ص: ۳۸۷

بطاعته فمن ترك طاعه ولاه الأمر لم يطع الله و لا رسوله و هو الإقرار بما أنزل من عند الله عزّ و جلّ، خذوا زينتكم عند كلّ مسجدٍ و التمسوا البيوت التي أذن الله أن ترفع و يذكر فيها اسمه؛ فإنه أخبركم أنهم رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و إقام الصلاة و إيتاء الزكاة يخافون يوماً تتقلب في القلوب و الأبصار؛ إن الله قد استخلص الرسل لأمره، ثم استخلصهم مصدقين بذلك في نذره؛ فقال: «و إن من أمّة إلا خلا فيها نذير» تاه من جهل و اهتدى من أبصر و عقل. إن الله عزّ و جلّ يقول: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ و كيف يهتدى من لم يبصر! و كيف يبصر من لم يتدبر! اتبعوا رسول الله و أهل بيته و أقروا بما نزل من عند الله و اتبعوا آثار الهدى فإنهم علامات الأمانة و التقى و اعلموا أنه لو أنكر رجل عيسى ابن مريم عليه السلام و أقرب بمن سواه من الرسل لم يؤمن، اقتصوا الطريق بالتماس المنار و التمسوا من وراء الحجب الآثار تستكملوا أمر دينكم و تؤمنوا بالله ربكم.

[۴۶۸]۷- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن الحسين بن صغير، عن حذّته، عن ربعي بن عبد الله، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال:

أبى الله أن يجرى الأشياء إلا بأسباب؛ فجعل لكلّ شيء سبباً و جعل لكلّ سبب شرحاً و جعل لكلّ علم باً و جعل لكلّ باً ناطقاً، عرفه من عرفه و جهله من جهله، ذاك رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و نحن.

[۴۶۹]۸- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: كلّ من دان الله عزّ و جلّ بعباده يجهد فيها نفسه

و این است اقرار به آن چه از سوی خداوند عزّتمند فرود آمده است که:

(زیورہاتان را در مساجد به بر کنید.) [اعراف (۷): ۳۱] و از خانه هایی بجوید که خداوند اجازه داد نامش در آنها گفته شود و بالا- رود خدا به شما گفت که: (آنان مردانی هستند که نه تجارت و نه هیچ [خرید] و فروشی ایشان را از یاد خدا و نماز گزاردن و زکات دادن سرگرم نمی کند. از روزی می هراسند که در آن، دل ها و دیدگان دگرگون می شود.) [نور (۲۴): ۳۷] خداوند فرستادگان را برای فرمانش برگزید سپس آنان را در باورمندان به فرمانش و بیم های خود برگزید و فرمود: (و هیچ امتی نیست که در آن بیم دهنده ای نباشد.) [فاطر (۳۵): ۲۴] گمراه شد آن که نادانی کرد و راه را یافت آن که دید و اندیشید که خداوند عزّتمند می فرماید: (چنین است که دیدگان کور نمی شوند اّمّا دل هایی که در سینه است، کور می شوند.) [حج (۲۲): ۴۶] و چگونه راه بیابد آن که ندیده است. و چگونه ببیند آن که دور نیندیشیده است.

فرستاده خدا و خاندانش را پیروی کنید و به آن چه از نزد خداوند فروآمده اقرار کنید و به دنبال نشانه های هدایت بروید. که آنان نشانه های امانت و پرهیزگاری اند. و بدانید که اگر مردم، عیسای مریم را انکار کنند هرچند به فرستادگان دیگر اقرار کنند ایمان نیاورده اند. با جستن چراغ های فروزان، راه ببیابید و نشانه های پشت پرده را بجوید تا کار دینتان را کامل کنید و به خداوند، پروردگارتان، ایمان آرید.

[۴۶۸]۷- ربی عبد اللہ از حضرت صادق علیہ السلام روایت کرده که فرمود: خداوند نخواست که چیزها جز به واسطه اسباب جاری شوند، پس برای هر چیزی سببی گذاشت و برای هر سبب فهمی و برای هر فهم دانشی و برای هر دانش دری گویا. کسی به معرفت رسید که آن را شناخت و آن که آن را نشناخت نادان ماند. و آن در رسول خدا است و ما.

[۴۶۹]۸- محمّد مسلم گفت: شنیدم که حضرت صادق علیہ السلام می فرمود: هر که

و لا إمام له من اللّٰه، فسعیه غیر مقبول و هو ضالّ متخیر و اللّٰه شانی لأعماله و مثله کمثل شاه ضلّت عن راعیها و قطعها فهجمت ذاهبه و جائیه یومها، فلّمّا جنّها اللّیل بصرت بقطع غنم مع راعیها، فحنت إلیها و اغترت بها، فباتت معها فی مریضها فلّمّا أن ساق الرّاعی قطعها أنکرت راعیها و قطعها، فهجمت متخیره تطلب راعیها و قطعها فبصرت بغنم مع راعیها فحنت إلیها و اغترت بها، فصاح بها الرّاعی: الحقی براعیک و قطعک فأنّت تائه متخیره عن راعیک و قطعک فهجمت ذعره؛ متخیره، تائه، لا راعی لها یرشدها إلی مرعاها أو یردها؛ فینا هی كذلك إذا اغتم الذّئب ضیعتها، فأکلها و كذلك و اللّٰه یا محمّد! من أصبح من هذه الأمّة لا إمام له من اللّٰه عزّ و جلّ ظاهر عادل أصبح ضالّاً تائه و إن مات علی هذه الحاله مات میتة کفر و نفاق و اعلم یا محمّد! أنّ أئمّه الجور و أتباعهم لمعزولون عن دین اللّٰه قد ضلّوا و أضلّوا فأعمالهم الّتی یعملونها کرماد اشتدّت به الرّیح فی یوم عاصف لا یقدرون ممّا کسبوا علی شیء، ذلك هو الضّلال البعید.

[۴۷۰]۹- الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن عبد اللّٰه بن عبد الرّحمن، عن الهیثم بن واقد، عن

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: جاء ابن الكوّاء إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين! «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ»؟ فقال: نحن على الأعراف، نعرف أنصارنا بسيماهم و نحن الأعراف العذى لا يعرف الله عزّ وجلّ إلاّ بسبيل معرفتنا و نحن الأعراف يعرّفنا الله عزّ وجلّ يوم القيامة على الصّراط؛ فلا يدخل الجنّة إلاّ من عرفنا و عرفناه و لا يدخل الثّار إلاّ من أنكرنا و أنكرناه، إنّ الله تبارك و تعالى لو شاء لعرّف العباد نفسه و لكن جعلنا أبوابه

ص: ۳۹۰

با عبادتی خود را به زحمت اندازد تا از خدای عزّتمند اطاعت کند در حالی که پیشوایی از سوی خداوند ندارد، کوشش اش پذیرفته نیاید و خودش گمراه و سرگردان باشد. بلکه خداوند اعمالش را دشمن می دارد. او همانند گوسفندی است که از چوپان و گله دور افتاده، روز را این سو و آن سو برود و چون شب همه جا را فراگرفت، گله ای گوسفند و چوپانش را دیده با شوق به سویشان دویده و خود را با آنان بفریسد پس با آنان در خوابگاهشان بخوابد و هنگامی که چوپان بامدادان گله اش را حرکت دهد نه چوپان را بشناسد و نه گله را. پس حیران به جستجوی چوپان و گله اش بدود. آن گاه باز گوسفندانی را با چوپانش دیده با شوق به سویشان دویده خود را با آنان بفریسد اما چوپان به سرش فریاد کشد که: به چوپان و گله خود پیوند که تو حیرانی و از چوپان و گله ات دور افتاده ای. پس او هراسان و پریشان و راه گم کرده بدود. چوپانی ندارد تا او را به چراگاهش راهنمایی کند یا برگرداند. در این میان گرگ فرصت را غنیمت شمرده، او را بخورد. و ای محمّد به خدا سوگند چنین است. از این امت کسی که بامداد برخیزد و از سوی خداوند شکوهمند پیشوایی آشکار و عادل نداشته باشد، گمراه و سرگردان صبح کرده است. و اگر براین حال بمیرد به مرگ کفر و نفاق مرده است. ای محمّد بدان که پیشوایان ستم و پیروانشان از دین خدا برکنارند. که آنان گمراه شدند و گمراه کردند. و اعمالی که آنان انجام می دهند چون خاکستری است که در روزی طوفانی بادی سخت بر آن وزیده است، از آن چه به دست آورده اند، چیزی بر نمی گیرند. این است آن گمراهی ژرف.

[۴۷۰] ۹- از مقرن روایت شده که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: پسر کوّاء نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان (و بر اعراف مردانی هستند که هرکسی را با سیمایش می شناسند) [اعراف (۷): ۴۶] چیست؟ فرمود:

بر اعراف ماییم که یارانمان را با سیمایشان می شناسیم. ماییم اعرافی که خداوند عزّتمند جز از راه شناختن ما شناخته نمی شود. و ماییم آن اعراف، که خداوند در روز رستاخیز بر صراط معرفتی مان می کند؛ پس جز کسی که ما را شناخته و ما او را شناخته ایم به بهشت داخل نمی شود و کسی اندر دوزخ نمی شود جز کسی که ما را شناخته و ما او را شناخته ایم. خداوند پاک و والا اگر می خواست خودش را به بندگان می شناساند ولی ما را در و راه و جهتی نهاد تا از آن وارد شوند.

ص: ۳۹۱

و صراطه و سبيله و الوجه الذى يؤتى منه، فمن عدل عن ولايتنا أو فضّل علينا غيرنا، فإنهم عن الصّراط لناكون فلا سواء من اعتصم الناس به و لا- سواء حيث ذهب الناس إلى عيون كدره يفرغ بعضها فى بعض و ذهب من ذهب إلينا إلى عيون صافيه تجرى بأمر ربّها؛ لا نفاذ لها و لا انقطاع.

[۴۷۱]۱۰-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن على بن محمد، عن بكر بن صالح، عن الزّيان بن شبيب، عن يونس، عن أبى أيوب الخزاز، عن أبى حمزه قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: يا أبا حمزه! يخرج أحدكم فراسخ فيطلب لنفسه دليلاً و أنت بطرق السماء أجهل منك بطرق الأرض، فاطلب لنفسك دليلاً.

[۴۷۲]۱۱-على بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن أيوب بن الحرّ، عن أبى بصير، عن أبى عبد الله عليه السلام فى قول الله عزّ و جلّ: وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا فَقَالَ: طاعه الله و معرفه الإمام.

[۴۷۳]۱۲-محمد بن يحيى، عن عبد الله بن محمد، عن على بن الحكم، عن أبان، عن أبى بصير قال:

قال لى أبو جعفر عليه السلام: هل عرفت إمامك؟ قال: قلت: إى و الله، قبل أن أخرج من الكوفة، فقال: حسبك إذا.

[۴۷۴]۱۳-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن منصور بن يونس، عن بريد قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول فى قول الله تبارك و تعالى: أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشَى بِهِ فِي النَّاسِ فَقَالَ: ميت لا يعرف شيئاً و «نوراً يمشى به فى الناس»: إماماً يؤتم به، «كمن مثله فى الظلمات ليس بخارج منها»

ص: ۳۹۲

پس هر که از ولایت ما روی گرداند یا جز ما را به ما برتری دهد آنان با سر از صراط فرویفتند. پس برابر نیستند کسانی که مردم به آنان چنگ می زنند، برابر نیستند، چنان که مردم به سوی چشمه های تیره ای می روند که از یکی به دیگری می ریزد، ولی باورمندان به ما، به سوی چشمه های زلالی می روند که به فرمان پروردگارشان روان اند و پایان یافتنی و خشک شدنی نیستند.

[۴۷۱]۱۰-ابو حمزه گفته است که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: ای ابو حمزه! از شما کسی چند فرسخی بیرون می رود و برای خود راهنمایی می جوید و تو که به راه های آسمان نسبت به راه های زمین نادان تری، برای خود راهنمایی بجوی.

[۴۷۲]۱۱-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره سخن خداوند گرامی و بزرگ: (و کسی که حکمت داده شود به راستی که خیر فراوانی داده شده است.) [بقره (۲): ۲۷۳] روایت کرده که فرمود: [آن حکمت] فرمانبرداری خداوند و شناخت امام است.

[۴۷۳] ۱۲- ابو بصیر گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به من فرمود: آیا امام خود را شناخته ای؟ من گفتم: آری به خدا سوگند، پیش از آن که از کوفه بیرون بیایم.

حضرت فرمود: این تو را بس است.

[۴۷۴] ۱۳- برید گفت: شنیدم که حضرت باقر علیه السّلام درباره سخن خداوند پاک و والا: (آیا کسی که مرده بود و ما زنده اش کرده، برایش نوری نهادیم تا با آن در میان مردم حرکت کند.) [انعام (۶): ۱۲۲] فرمود: مرده ای که چیزی نمی فهمد و «نوری که با آن در مردم حرکت کند.» امامی است که از او پیروی می شود. (مانند کسی است که در تاریک هاست و راه برون شدی ندارد.) فرمود:

ص: ۳۹۳

قال: الذی لا یعرف الإمام.

[۴۷۵] ۱۴- الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن محمّد بن أورمه و محمّد بن عبد الله، عن علی بن حنیان، عن عبد الرحمن بن کثیر، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: دخل أبو عبد الله الجدلی علی أمير المؤمنين فقال عليه السّلام يا أبا عبد الله! ألا أخبرك بقول الله عزّ وجلّ، مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ. وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ؟ قال: بلى يا أمير المؤمنين! جعلت فداك، فقال: الحسنه معرفه الولاية و حبنا أهل البيت و السّيئه إنكار الولاية و بغضنا أهل البيت، ثمّ قرأ عليه هذه الآيه.

باب فرض طاعه الأئمه عليه السلام [۴۷۶] ۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حماد بن عیسی، عن حریر، عن زراره، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

ذروه الأمر و سنامه و مفتاحه و باب الأشياء و رضا الرحمن تبارك و تعالی الطّاعه للإمام بعد معرفته، ثمّ قال: إنّ الله تبارك و تعالی يقول: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا.

[۴۷۷] ۲- الحسین بن محمّد الأشعری، عن معلی بن محمّد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن ابي الصّباح قال:

أشهد أنّی سمعت ابا عبد الله عليه السّلام يقول: أشهد أنّ علیا إمام فرض الله طاعته و أنّ الحسن إمام فرض الله طاعته و أنّ الحسین إمام فرض الله طاعته و أنّ علی بن

ص: ۳۹۴

کسی که امام را نمی شناسد.

[۴۷۵]۱۴- عبد الرحمن کثیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرموده است: ابو عبد الله جدلی به نزد امیر مؤمنان علیه السّلام آمد. حضرت به او فرمود: ای ابو عبد الله آیا تو را به این سخن خداوند عزّتمند آگاہت نکنم که فرمود: (هرکه نیکی آورد، برایش بهتر از آن باشد و هم آنان از هراس آن روز ایمن باشند. و هرکه زشتی آورد به صورت در دوزخ افتند. آیا شما جز به آن چه انجام می دادید جزا داده می شوید؟) [نمل (۲۷): ۹۱ و ۹۲] او گفت: چرا ای امیر مؤمنان! جانم به فدایت. پس فرمود: نیکی، شناخت ولایت و دوستی ما خاندان است. و زشتی، انکار ولایت و دشمنی با خاندان ما. سپس آن آیه را بر او خواند.

واجب بودن فرمانبرداری از امامان [علیهم السّلام]

[۴۷۶]۱- زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: والا-ترین و شریف ترین کار و کلیدش و در همه چیز و خشنودی آن مهربان پاک و والا پس از شناخت او فرمانبرداری از امام است. سپس فرمود: خداوند پاک و والا می فرماید: (هرکس از رسول ما فرمانبرداری کند از خداوند فرمان برده و آن که سرپیچد، ما تو را به نگهداری شان نفرستاده ایم.) [نساء (۴): ۸۰]

[۴۷۷]۲- ابو الصّباح گفت: گواهی می دهم که شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می فرمود: من گواهی می دهم که علی امامی است که خداوند اطاعتش را بایسته کرد و حسن امامی است که خداوند فرمانبرداری از او را بایسته کرد و حسین امامی است که خداوند اطاعت از او را واجب کرد و علی بن حسین

ص: ۳۹۵

الحسین إمام فرض الله طاعته و أنّ محمّد بن علیّ إمام فرض الله طاعته.

[۴۷۸]۳- و بهذا الإسناد، عن معلی بن محمّد، عن الحسن بن علیّ قال:

حدّثنا حمّاد بن عثمان، عن بشیر العطار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: نحن قوم فرض الله طاعتنا و أنتم تأتمون بمن لا يعذر الناس بجهالته.

[۴۷۹]۴- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعید، عن حمّاد بن عیسی، عن الحسين بن المختار، عن بعض أصحابنا، عن أبي جعفر عليه السلام فی قول الله عزّ و جلّ: وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا قال:

الطّاعه المفروضه.

[۴۸۰]۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن أبي خالد القمّاط، عن أبي الحسن العطار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أشرك بين الأوصياء و الرّسل فی الطّاعه.

[۴۸۱]۶-أحمد بن محمد، عن محمد بن أبي عمير، عن سيف بن عميرة، عن أبي الصباح الكناني قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: نحن قوم فرض الله عزّ وجلّ طاعتنا، لنا الأنفال و لنا صفو المال و نحن الرّاسخون في العلم و نحن المحسودون الذين قال الله: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». .

[۴۸۲]۷-أحمد بن محمد، عن عليّ بن الحكم، عن الحسين بن أبي العلاء قال:

ذكرت لأبي عبد الله عليه السلام قولنا في الأوصياء إنّ طاعتهم مفترضة قال: فقال:

نعم هم الذين قال الله تعالى: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ هم الذين قال الله عزّ وجلّ «إِنَّمَا وَدَّعَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» .

ص: ۳۹۶

امامی است که خداوند فرمانبرداری از او را بایسته ساخت و محمد بن علی امامی است که خداوند اطاعت از او را بایسته کرد.

[۴۷۸]۳-بشیر عطار گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: ما گروهی هستیم که خداوند اطاعت از ما را واجب کرد و شما از کسی پیروی می کنید که مردم برای شناختن او بهانه ندارند.

[۴۷۹]۴-یکی از اصحاب ما از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند (و به آنان حکومت بزرگی دادیم.) [نساء (۴): ۵۴] روایت کرده که فرمود: آن، اطاعت بایسته است.

[۴۸۰]۵-ابو الحسن عطار گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

جانشینان و فرستادگان در اطاعت [بایسته] مشترک اند.

[۴۸۱]۶-ابو الصباح کنانی گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: ما گروهی هستیم که خداوند عزّتمند اطاعت از ما را بایسته ساخت. انفال برای ما است و برگزیده مال برای ماست. راسخان در علم ماییم. ماییم کسانی که مورد حسد واقع شدیم آن جا که خدا فرمود: (آیا مردم به خاطر آن چه خداوند از احسانش به آنان داده، حسد می برند.) [نساء (۴): ۵۴]

[۴۸۲]۷-حسین ابو علا گفته است: برای حضرت صادق علیه السلام باور خودمان درباره اوصیا را که اطاعت از ایشان واجب است بیان کردم. فرمودند: آری آنان هستند کسانی که خداوند فرازند فرمود: (از خدا فرمان برید و از فرستاده او و از صاحبان امر از میان خودتان، فرمان برید.) [نساء (۴): ۵۹] و آنان هستند کسانی که خدای گرامی و بزرگ فرمود: (همانا ولی شما، خداوند و فرستاده او و کسانی هستند که ایمان آوردند.) [مائده (۵): ۵۵].

ص: ۳۹۷

[۴۸۳]۸- و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد، عن معمر بن خلاد قال:

سأل رجل فارسيّ أبا الحسن عليه السّلام فقال: طاعتك مفترضة؟ فقال: نعم، قال:

مثل طاعه عليّ بن أبي طالب عليه السّلام؟ فقال: نعم.

[۴۸۴]۹- و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد، عن عليّ بن الحكم، عن عليّ بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه

السّلام قال:

سألته عن الأئمّه هل يجرون في الأمر و الطّاعه مجرى واحد؟ قال: نعم.

[۴۸۵]۱۰- و بهذا الإسناد، عن مروك بن عبيد، عن محمد بن زيد الطّبريّ قال:

كنت قائما على رأس الرّضا عليه السّلام بخراسان و عنده عدّه من بنى هاشم و فيهم إسحاق بن موسى بن عيسى العبّاسيّ فقال: يا إسحاق! بلغني أنّ النّاس يقولون: إنّنا نزعّم أنّ النّاس عبيد لنا، لا و قرابتي من رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ما قلته قطّ و لا سمعته من آبائيّ قاله و لا بلغني عن أحد من آبائيّ قاله؛ و لكنّي أقول:

النّاس عبيد لنا في الطّاعه، موال لنا في الدّين، فليبلغ الشّاهد الغائب.

[۴۸۶]۱۱- عليّ بن إبراهيم، عن صالح بن السنديّ، عن جعفر بن بشير، عن أبي سلمه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

سمعتّه يقول: نحن الّذين فرض الله طاعتنا، لا- يسع النّاس إلّا معرفتنا و لا يعذر النّاس بجهالتنا، من عرفنا كان مؤمنا و من أنكرنا كان كافرا و من لم يعرفنا و لم ينكرنا كان ضالّا حتّى يرجع إلى الهدى الّذى افترض الله عليه من طاعتنا الواجبه فإن يمت على ضلالته يفعل الله به ما يشاء.

[۴۸۷]۱۲- عليّ، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن محمد بن الفضيل قال:

سألته عن أفضل ما يتقرّب به العباد إلى الله عزّ و جلّ، قال: أفضل ما يتقرّب به العباد إلى الله عزّ و جلّ طاعه الله و طاعه رسوله و طاعه أولى الأمر، قال:

ص: ۳۹۸

[۴۸۳]۸- معمر پسر خلاد گفت: مردی پارسی از حضرت کاظم علیه السّلام پرسید:

فرمانبرداری از تو واجب است؟ فرمود: بله. گفت: مانند فرمانبرداری از علی بن ابی طالب علیه السّلام؟ فرمودند: بله.

[۴۸۴]۹- ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره امامان پرسیدم که آیا در امر امامت و اطاعت در یک

جایگاهند؟ فرمودند: آری.

[۴۸۵] ۱۰- محمد بن زید طبری گفت: من در خراسان نزد حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم و نزدشان گروهی از بنی هاشم و در میانشان اسحاق پسر موسی بن عیسیٰ عباسی بودند. پس حضرت فرمود: ای اسحاق! شنیده ام مردم می گویند ما می پنداریم که مردم بندگان ما هستند. نه. سوگند به خویشاوندی ام با رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- هرگز آن را نگفته ام و از پدرانم شنیده ام که آن را بگویند و از کسی شنیده ام که پدرانم آن را گفته باشند. ولی من می گویم:

مردم در اطاعت بنده ما هستند و در دین پیرو ما، پس حاضران این سخن را به غایبان برسانند.

[۴۸۶] ۱۱- ابو سلمه گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

ما میم کسانی که خداوند اطاعت از ما را واجب کرد. برای مردم جز شناخت ما روا نیست و در شناختن ما بهانه ندارند. هر که ما را بشناسد مؤمن است و آن که انکار ما کند، کافر. و کسی که ما را شناخت و انکار ما نکرد گمراه است تا به هدایتی که عبارت از اطاعت بایسته ما است، باز گردد. اطاعتی که خداوند بر او واجب کرده است. ولی اگر بر همان گمراهی اش بمرید خداوند با او هر چه خواهد، بکند.

[۴۸۷] ۱۲- محمد فضیل گفت: از امام علیه السلام درباره برترین چیزی که بندگان به وسیله آن به خداوند شکوهمند نزدیک می شوند، پرسیدم. فرمود: برترین چیزی که به وسیله آن بندگان به سوی خداوند عزتمند نزدیک می شوند، فرمانبری از او، فرمانبری از فرستاده اش و فرمانبری از صاحبان امر است.

ص: ۳۹۹

أبو جعفر علیه السلام: حَبْنَا إِيْمَانَ وَ بَغْضَنَا كُفْرًا.

[۴۸۸] ۱۳- محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمد بن عيسى، عن فضالة بن أيوب، عن أبان، عن عبد الله بن سنان، عن إسماعيل بن جابر قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: أعرض عليك ديني الذي أدين الله عزّ وجلّ به؟ قال:

فقال: هات قال: فقلت: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أنّ محمدا عبده و رسوله و الإقرار بما جاء به من عند الله و أنّ عليا كان إماما فرض الله طاعته، ثمّ كان بعده الحسن إماما فرض الله طاعته، ثمّ كان بعده الحسين إماما فرض الله طاعته، ثمّ كان بعده عليّ بن الحسين إماما فرض الله طاعته حتّى انتهى الأمر إليه ثمّ قلت: أنت يرحمك الله، قال: فقال: هذا دين الله و دين ملائكته.

[۴۸۹] ۱۴- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي حمزة، عن أبي إسحاق، عن بعض أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: اعلموا أنّ صحبه العالم و أتباعه دين يبدان الله به و طاعته مكسبه للحسنات ممحاه للسّيئات و

ذخیره للمؤمنین و رفعه فیہم و جمیل بعد مماتہم.

[۴۹۰]۱۵- محمد بن اسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان بن یحیی، عن منصور بن حازم قال:

قلت لأبی عبد الله علیہ السلام: إنَّ الله أجَلُّ وأَکرم من أن یعرف بخلقه، بل الخلق یعرفون بالله، قال: صدقت، قلت: إنَّ من عرف أنَّ له ربًّا فقد ینبغی له أن یعرف أنَّ لذلك الرَّبِّ رضا و سخطا و أنَّه لا یعرف رضاه و سخطه إلاَّ بوحي أو رسول، فمن لم یأته الوحي فینبغی له أن یطلب الرُّسل فإذا لقیهم عرف أنَّهم الحجَّه و أنَّ لهم الطَّاعه المفترضه، فقلت للنَّاس: أ لیس تعلمون أنَّ رسول الله صلَّى الله علیه و آله و سلَّم

ص: ۴۰۰

حضرت باقر علیه السلام فرمود: دوست داشتن ما ایمان است و دشمنی با ما کفر.

[۴۸۸]۱۳- اسماعیل جابر گفت: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: آیا دینم را که با آن از خداوند شکوهمند اطاعت می کنم به شما عرضه بکنم؟ فرمودند: بگو.

گفتم: گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست، یکتاست و انبازی ندارد و محمّد - درود خدا بر او و بر خاندانش - بنده و فرستاده او است و به آنچه از نزد خداوند آورده اقرار دارم و علی علیه السلام امامی است که خداوند اطاعتش را واجب کرده است.

پس از ایشان حسن علیه السلام امامی است که خداوند اطاعتش را واجب کرده و پس از ایشان حسین علیه السلام امامی است که خداوند اطاعت از او را واجب ساخته و پس از ایشان علی بن حسین علیهما السلام امامی است که خداوند اطاعت از او را بایسته کرده تا به خودشان رسید پس گفتم: و شما که خداوند مورد رحمتش قرار دهد. فرمودند:

این است دین خدا و دین فرشتگان او.

[۴۸۹]۱۴- یکی از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام گفته است که حضرت امیر مؤمنان فرمودند: بدانید که همنشین با عالم و پیروی از او آیینی است که خداوند به وسیله آن اطاعت می شود. اطاعت از او تأمین گرنیکی ها و محوکننده زشتی ها است و گنجینه مؤمنان است. در زندگانی سرافرازی و پس از مرگ، زیبایی است.

[۴۹۰]۱۵- منصور حازم گفت: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: خداوند بزرگ تر و گرامی تر از آن است که به واسطه آفریدگانش شناخته می شوند. فرمود:

درست است. گفتم: هر که دانست پروردگاری دارد سزاوار است بداند که برای آن پروردگار خشنودی و خشمی هست و خشنودی و خشمش جز به واسطه وحی یا فرستاده ای دانسته نمی شود، آن که وحی به او نیامده سزاوار است که فرستادگان را بجوید و آن گاه که دیدارشان کند بفهمد که ایشان حجّتند و اطاعت بایسته از آنان است. من به مردم گفتم: آیا نمی دانید

که رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - از سوی خداوند حجّت بر آفریدگان بود؟

ص: ۴۰۱

كان هو الحجة من الله على خلقه؟ قالوا: بلى، قلت: فحين مضى صلى الله عليه وآله وسلم من كان الحجّة؟ قالوا: القرآن فنظرت في القرآن فإذا هو يخاصم به المرجئ و القدرى و الزنديق الّذى لا يؤمن به حتى يغلب الرجال بخصومته، فعرفت أنّ القرآن لا يكون حجّة إلاّ بقتيم، فما قال فيه من شيء كان حقًا، فقلت لهم: من قيم القرآن؟ قالوا ابن مسعود قد كان يعلم و عمر يعلم و حذيفة يعلم، قلت: كلّهم قالوا: لا، فلم أجد أحدا يقال: إنّ يعلم القرآن كلّهُ إلاّ عليًا صلوات الله عليه و إذا كان الشيء بين القوم فقال هذا: لا أدري و قال هذا: لا أدري و قال هذا: لا أدري و قال هذا:

أنا أدري، فأشهد أنّ عليًا عليه السّلام كان قيم القرآن و كانت طاعته مفترضة و كان الحجّة على النّاس بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و أنّ ما قال في القرآن فهو حقّ، فقال:

رحمك الله، فقلت: إنّ عليًا عليه السّلام لم يذهب حتى ترك حجّة من بعده كما ترك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و أنّ الحجّة بعد عليّ الحسن بن عليّ و أشهد على الحسن أنّه لم يذهب حتى ترك حجّة من بعده كما ترك أبوه و جدّه و أنّ الحجّة بعد الحسن الحسين و كانت طاعته مفترضة، فقال: رحمك الله، فقُبلت رأسه و قلت: و أشهد على الحسين عليه السّلام أنّه لم يذهب حتى ترك حجّة من بعده عليّ بن الحسين و كانت طاعته مفترضة فقال: رحمك الله فقُبلت رأسه و قلت و أشهد على عليّ بن الحسين أنّه لم يذهب حتى ترك حجّة من بعده محمّد بن عليّ أبا جعفر و كانت طاعته مفترضة، فقال: رحمك الله، قلت: أعطني رأسك حتى أقبله، فضحك، قلت: أصلحك الله قد علمت أنّ أباك لم يذهب حتى ترك حجّة من بعده كما ترك أبوه و أشهد بالله أنّك أنت الحجّة و أنّ طاعتك مفترضة، فقال: كفّ رحمك الله، قلت: أعطني رأسك حتى أقبله فقُبلت رأسه فضحك و قال: سلني عمّا شئت، فلا أنكرك بعد اليوم أبدا.

ص: ۴۰۲

گفتند: قرآن. به قرآن نگریستم دیدم اهل مرجئه و قدری ها و زندقی که به آن ایمان ندارد به وسیله آن با هم می ستیزند تا به یاری آن بر دیگران چیره شوند.

پس دانستم که قرآن جز با یک تفسیرگر حجّت نیست تا آن چه او درباره اش بگوید حقّ و درست باشد. پس به آنان گفتم: تفسیرگر قرآن کیست؟ گفتند: پسر مسعود تفسیر می دانست، عمر می دانست و حذیفه هم. گفتم: همه آن را. گفتند:

نه. و من جز علی کسی را نیافتم که درباره اش بگویند او همه قرآن را می داند.

هنگامی که چیزی در میان مردم رخ می داد، این می گفت: نمی دانم. آن می گفت:

نمی دانم و آن دیگری هم. و ایشان می فرمود: من می دانم. پس من گواهی می دهم که علی علیه السّلام تفسیرگر قرآن بود و اطاعت از او بایسته. و پس از رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - او حجّت بر مردم بود. و آن چه او درباره قرآن

گفته حقّ است. حضرت فرمود: خداوند تو را بیامرزد. آن گاه گفتم: علی علیه السّلام درنگذشت تا حجّتی از پس خود گذاشت چنان که رسول خدا گذاشته بود. و حجّت پس از علی، حسن بن علی علیهما السّلام بود و من گواهی می دهم که حسن علیه السّلام از دنیا رفت تا حجّتی از پس خود گذاشت چنان که پدر و جدّش گذاشته بودند و حجّت پس از حسن، حسین علیه السّلام است و اطاعت از او واجب.

حضرت فرمود: خدا تو را بیامرزد. پس من سرشان را بوسیدم و گفتم: و من گواهی می دهم که حسین [علیه السّلام] درنگذشت تا علی بن حسین علیهما السّلام را حجّت پس از خودش گذاشت که اطاعت از او واجب بود. حضرت فرمود: خدا تو را بیامرزد و من سرشان را بوسیدم و گفتم: و من علی بن حسین گواهی دهم که او درنگذشت تا محمّد بن علی ابو جعفر علیه السّلام را حجّت پس از خود گذاشت که اطاعتش واجب بود. حضرت فرمود: خداوند تو را بیامرزد. گفتم: اجازه بدهید سرتان را ببوسم. حضرت خندید. گفتم: خداوند کارت را بسامان گرداند و دانستم که پدرتان درنگذشت تا حجّت پس از خود را بر جای گذاشت. چنان که پدرشان گذاشته بود و خدا را گواه می گیرم که آن حجّت تویی و اطاعت از تو بایسته است. فرمودند: بس است خدا تو را بیامرزد. گفتم: اجازه بدهید سرتان را ببوسم. آن گاه سرشان را بوسیدم. حضرت امام صادق علیه السّلام خندید و فرمود: هرچه خواهی بپرس که پس از این هرگز تو را بیگانه نمی شمارم.

ص: ۴۰۳

[۴۹۱]۱۶- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن خالد البرقی، عن القاسم بن محمّد الجوهری، عن الحسين بن أبي العلاء قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

الأوصياء طاعتهم مفترضة؟ قال: نعم هم الذين قال الله عزّ وجلّ أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أُولى الأَمْرِ مِنْكُمْ و هم الذين قال الله عزّ وجلّ: إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ.

[۴۹۲]۱۷- علی بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرّحمن، عن حمّاد، عن عبد الأعلى قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: السّمع و الطّاعة أبواب الخیر، السّامع المطیع لا حجّجه علیه و السّامع العاصی لا حجّجه له و إمام المسلمین تمّت حجّته و احتجّاجه یوم یلقى الله عزّ وجلّ، ثمّ قال: یقول الله تبارک و تعالی: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ»

باب فی أنّ الأئمّه شهداء الله عزّ وجلّ علی خلقه [۴۹۳]۱- علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن یعقوب بن یزید، عن زیاد القندی، عن سماعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام فی قول الله عزّ وجلّ: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلِيٌّ هُوَ لِأَنَّ شَهِيداً قَالَ: نزلت فی أئمّه محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم خاصّه، فی كلّ قرن منهم إمام منّا شاهد علیهم و محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم شاهد علینا.

[۴۹۱]۱۶-حسین ابو علاء گفته است: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: اطاعت از اوصیا واجب است؟ فرمودند: بله، آنان کسانی هستند که خداوند شکوهمند فرمود: (خداوند را اطاعت کنید و رسول و صاحبان امر از میان خودتان را اطاعت کنید). [نساء (۴): ۶۳] و آنان کسانی هستند که خداوند عزّتمند فرمود: (ولی شما خدا است و رسولش و کسانی که ایمان آوردند. آنان که نماز را به پا داشته و در حال رکوع زکات دادند). [مائده (۵): ۶۱]

[۴۹۲]۱۷-عبدالاعلی گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: شنیدن و اطاعت کردن درهای خیرند. به زیان شنوای مطیع دلیلی یافت نشود چنان که به سود شنوای نافرمان هم. و دلیل و برهان پیشوای مسلمانان در روزی که خداوند را دیدار کند، کامل است. سپس فرمود: خداوند پاک و والا می فرماید: (روزی که همه مردم را با پیشوایشان بخوانیم). [اسراء (۱۷): ۷۱]

امامان علیهم السلام گواهان خدای عزّتمند بر آفریدگانش هستند

[۴۹۳]۱-از سماعه روایت شده که حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند (در آن روز که از هر امتی گواهی آوریم و تو را گواه آن ها قرار دهیم، چگونه باشد). [نساء (۴): ۴۱] فرمودند: این آیه به ویژه درباره امت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرود آمده است. در میان هر امتی از ایشان امامی از ما بر آنان گواه است و محمّد صلی الله علیه و آله بر گواه است.

[۴۹۴]۲-برید عجلی گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن

الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن عمر بن أذینه، عن برید العجلی قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام، عن قول الله عزّ وجلّ: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيًّا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ قَالَ: نحن الأمة الوسطى و نحن شهداء الله على خلقه و حججه في أرضه، قلت: قول الله عزّ وجلّ: «مَلَّةً أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ» قال:

إيانا عنى خاصه، «هُوَ سَيِّمًاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» فى الكتب التى مضت «و فى هذا» القرآن، لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ فرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الشّهد علينا بما بلغنا عن الله عزّ وجلّ و نحن الشّهداء على الناس فمن صدّق صدّقناه يوم القيامة و من كذّب كذّبناه يوم القيامة.

[۴۹۵]۳-و بهذا الإسناد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن علی، عن أحمد بن عمر الحلال قال:

سألت أبا الحسن عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: أَمْ مَنْ كَانَ عَلَىٰ يَنبِئِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدًا مِنْهُ فَقَالَ: أمير المؤمنين صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ الشَّاهِدَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ.

[۴۹۶]۴-عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بَرِيدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيًّا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» قَالَ: نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسِيَّةُ وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَجِهِ فِي أَرْضِهِ، قُلْتُ:

قَوْلُهُ تَعَالَى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ قَالَ: إِنَّا عَنِي وَنَحْنُ الْمَجْتَبُونَ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ

ص: ۴۰۶

خداوند عزتمند (بدین سان شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید.) [بقره (۲): ۱۴۳] فرمودند: ما امت میانه ایم و ما یمیم گواهان خدا بر مردم و حجت هایش در زمین. گفتم: این سخن خداوند شکوهمند چیست: (آیین پدرتان ابراهیم است.)؟ فرمودند: درباره ما است. (او از پیش شما را مسلمان نامید) یعنی در کتاب های گذشته (و در این) یعنی قرآن (تا رسول خدا بر شما گواه باشد.) [حج (۲۲): ۷۸] پس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بر ما گواه است بنا بر آن چه از سوی خداوند عزتمند به ما رسانده است. و ما گواه بر مردم هستیم. هر که ما را باور کرد روز رستاخیز تصدیقش می کنیم و هر که ما را باور نکند روز رستاخیز او را تکذیب می کنیم.

[۴۹۵]۳-احمد بن عمر حلال گفت: از ابو الحسن علیه السلام درباره این سخن خداوند گرامی پرسیدم: (آیا کسی که با دلیلی روشن از سوی پروردگارش بیاید و به دنبالش گواهی باشد.) [هود (۱۱): ۱۷] فرمودند: امیر مؤمنان درود خدا بر او، گواه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- دلیلی روشن از پروردگارش داشت.

[۴۹۶]۴-برید عجللی گفته است: این سخن خداوند پاک و والا را برای حضرت باقر علیه السلام خواندم: (و بدین سان شما را امت میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و رسول خدا بر شما گواه باشد.) فرمودند: ما امت میانه ایم و ما یمیم گواهان خداوند پاک و والا- بر آفریدگانش و حجت هایش در زمین. من این آیه را خواندم: (ای کسانی که ایمان آوردید رکوع کنید و سجده کنید و پروردگارتان را بندگی کنید و کار نیک کنید. شاید که رستگار شوید. و در راه خدا به راستی بکوشید که او شما را برگزید.) [حج (۲۲): ۷۷ و ۷۸] فرمود: مقصود ما یمیم.

و ما آن برگزیدگانیم و خداوند پاک و والا در دین تنگنایی قرار نداد

ص: ۴۰۷

فالحرج أشد من الصَّبَقِ «مَلَّةً أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» إِنَّا عَنِي خَاصَّةً وَ «سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ» اللَّهُ سَمَانَا الْمُسْلِمِينَ «مِنْ قَبْلُ» فِي الْكُتُبِ الَّتِي مَضَتْ «وَ فِي هَذَا» الْقُرْآنَ «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الشَّهِيدَ عَلَيْنَا بِمَا بَلَّغْنَا عَنْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ، فَمَنْ صَدَّقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَقْنَا وَ مَنْ كَذَّبَ كَذَّبْنَا.

[۴۹۷]۵- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن ابراهیم بن عمر الیمانی، عن سلیم بن قیس الہلالی، عن امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ قال:

إنّ اللہ تبارک و تعالی طہرنا و عصمنا و جعلنا شہداء علی خلقه و حجّته فی أرضه و جعلنا مع القرآن و جعل القرآن معنا لا نفارقه و لا یفارقنا.

باب أنّ الأئمّہ علیہم السّلام هم الہداه [۴۹۸]۱- عدّہ من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید، عن النّضر بن سويد و فضالہ بن آیوب، عن موسی بن بکر، عن الفضیل قال:

سألت أبا عبد اللہ علیہ السّلام عن قول اللہ عزّ و جلّ: «و لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فقال: کلّ إمام هادٍ للقرن الذی هو فیہم.

[۴۹۹]۲- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن محمّد بن أبی عمیر، عن ابن أذینہ، عن بريد العجلی، عن أبی جعفر علیہ السّلام فی قول اللہ عزّ و جلّ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فقال: رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم المنذر و لكلّ زمان مّا هاد یهدیہم إلی ما جاء به نبی اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم ثمّ الہداه من بعده علی ثمّ الأوصیاء واحد بعد واحد.

[۵۰۰]۳- الحسین بن محمّد الأشعری، عن معلی بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن محمّد بن إسماعیل، عن سعدان، عن أبی بصیر قال:

ص: ۴۰۸

و حرج سخت تر از تنگناست. (آیین پدر شما ابراهیم است.) خصوص ما را قصد کرده است. و (شما را مسلمان نامید.) خداوند ما را مسلمان نامید. از پیش در کتاب های گذشته و در این قرآن تا رسول خدا بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بر ما گواه است بنابر آنچه از سوی خداوند پاک و والا به ما رسانده است. و ما بر مردم گواه هستیم. و هر که ما را باور داشته باشد روز رستاخیز او را باور می کنیم و هر که ما را باور نکند او را تکذیب می کنیم.

[۴۹۷]۵- سلیم قیس ہلالی از امیر مؤمنان- درود خدا بر او باد- روایت کرده کہ فرمود: خداوند پاک و والا ما را پاک کرد و نگاهمان داشت و ما را بر آفریدگانش گواه و در زمینش حجّت قرار داد و ما را با قرآن و قرآن را با ما همراه کرد کہ ما از او جدا نشویم و او ہم از ما جدا نشود.

امامان علیہم السّلام همان ہدایتگران اند

[۴۹۸]۱- فضیل گفت: از حضرت صادق علیہ السّلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: (و برای ہر قومی ہدایتگری است) [سورۃ رعد (۱۳): ۷] فرمودند: ہر امامی ہدایتگر امتی است کہ در میان شان است.

[۴۹۹]۲- بريد عجلی از حضرت باقر علیہ السّلام درباره این سخن خداوند شکوہمند (همانا تو بیم دهنده ای و برای ہر مردمی،

هدایتگری است.) روایت کرده که فرمودند: رسول خدا بیم دهنده است. و از ما برای هر دوره ای هدایتگری است که به سوی آنچه پیامبر خدا آورده هدایت می کند. و هدایتگران پس از او علی علیه السّلام است و سپس جانشینان او یکی پس از دیگری.

[۵۰۰]۳- ابو بصیر گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مقصود از (همانا تو

ص: ۴۰۹

قلت لأبی عبد الله علیه السّلام: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ فَقَالَ: رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم المنذر و عليّ الهادي يا أبا محمّد! هل من هاد اليوم؟ قلت: بلى جعلت فداك ما زال منكم هاد بعد هاد حتّى دفعت إليك، فقال: رحمك الله يا أبا محمّد! لو كانت إذا نزلت آية على رجل ثمّ مات ذلك الرّجل ماتت الآيه مات الكتاب و لكنّه حتّى يجرى فيمن بقي كما جرى فيمن مضى.

[۵۰۱]۴- محمّد بن يحيى عن، أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن صفوان، عن منصور، عن عبد الرّحيم القصير، عن أبي جعفر عليه السّلام فى قول الله تبارك و تعالى: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ فَقَالَ:

رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم المنذر و عليّ الهادي، أما و الله ما ذهبت منّا و ما زالت فينا إلى السّاعه.

باب أنّ الأئمه عليهم السّلام و لاه أمر الله و خزنه علمه [۵۰۲]۱- محمّد بن يحيى العطار، عن أحمد بن أبي زاهر، عن الحسن بن موسى، عن عليّ بن حسان، عن عبد الرّحمن بن كثير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: نحن و لاه أمر الله و خزنه علم الله و عيبه و حى الله.

[۵۰۳]۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن عليّ بن أسباط، عن أبيه أسباط، عن سوره بن كليب قال:

قال لى أبو جعفر عليه السّلام: و الله إنّنا لخزّان الله فى سمائه و أرضه، لا على ذهب و لا على فضّه إلاّ على علمه.

[۵۰۴]۳- عليّ بن موسى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد و محمّد بن خالد البرقيّ، عن النّضر بن سويد رفعه، عن سدیر، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

ص: ۴۱۰

بیم دهنده ای و برای هر مردمی هدایتگری است) چیست؟ فرمودند: ای ابو محمد! رسول خدا بیم دهنده و علی علیه السّلام هدایتگر است. ای ابو محمّد! آیا امروز هدایتگری هست؟ گفتیم: بله جانم به فدایت. پیوسته از میان شما هدایتگری پس از هدایتگر دیگر بود. تا به شما سپرده شد. فرمودند: ای ابو محمّد! خدا تو را بیامرزد. اگر چنین بود که وقتی آیه ای بر کسی

فروآید و آن شخص بمیرد و آیه هم بمیرد، همه کتاب می مرد در حالی که کتاب زنده است و درباره کسی که مانده است جاری می شود چنان که درباره کسی که در گذشته، جاری بود.

[۵۰۱]۴- عبد الرّحيم قصير از حضرت باقر عليه السلام درباره این سخن خداوند پاک و والا (همانا تو بیم دهنده ای و برای هر مردمی هدایتگری است). روایت کرده که فرمودند: رسول خدا بیم دهنده است و علی عليه السلام هدایتگر. هان به خدا سوگند که آن از میان ما نرفته و تاکنون پیوسته در میان ما بوده است.

امامان عليهم السلام ولي امر خدا و گنجوران دانش اویند

[۵۰۲]۱- عبد الرحمن کثیر گفت: شنیدم که حضرت صادق عليه السلام می فرماید: ولی امر خدا و گنجوران دانش او و رازداران وحی اش مایم.

[۵۰۳]۲- سورة کلب گفت: حضرت باقر عليه السلام به من فرمودند: به خدا سوگند گنجوران خدا در آسمان و زمینش مایم. نه بر زر و سیم، بر دانش اش.

[۵۰۴]۳- سدير گفته است: به حضرت باقر عليه السلام گفتم: جانم به فدایت! شما

ص: ۴۱۱

قلت له: جعلت فداك ما أنتم؟ قال: نحن خزّان علم الله و نحن تراجمه و حى الله و نحن الحجّجّه البالغه على من دون السماء و من فوق الأرض.

[۵۰۵]۴- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن النّضر بن شعيب، عن محمّد بن الفضيل، عن أبي حمزه قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: قال الله تبارك و تعالى:

استكمال حجّتى على الأشقياء من أمّتك من ترك ولايه علىّ و الأوصياء من بعدك، فإنّ فيهم ستّك و سنّه الأنبياء من قبلك و هم خزّانى على علمى من بعدك، ثمّ قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: لقد أنبأنى جبرئيل عليه السلام بأسمائهم و أسماء آبائهم.

[۵۰۶]۵- أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن محمّد بن خالد، عن فضاله بن أيّوب، عن عبد الله بن أبي يعفور قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا ابن أبى يعفور! إنّ الله واحد متوحّد بالوحدانيّه، متفرّد بأمره، فخلق خلقا فقدّرهم لذلك الأمر، فنحن هم يا ابن أبى يعفور! فنحن حجج الله فى عباده و خزّانه على علمه و القائمون بذلك.

[۵۰۷]۶- علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن موسى بن القاسم بن معاويه و محمّد بن يحيى، عن العمركى بن علىّ جميعا،

عن علىّ بن جعفر، عن أبى الحسن موسى عليه السلام قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَنَا وَجَعَلَنَا خَزَانَهُ فِي سَمَائِهِ وَأَرْضَهُ وَ لَنَا نَطَقَتِ الشَّجَرَةُ وَبَعَادَتَنَا عَبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَوْلَانَا مَا عَبْدَ اللَّهَ.

ص: ۴۱۲

کیستید؟ فرمود: ما گنجوران دانش خداییم. ما ترجمان وحی خداییم. ما یم حجت رسا بر آن که زیر آسمان و روی زمین است.

[۵۰۵]۴- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمود:

خدای پاک و والامی فرماید: کامل شدن برهان من بر ضدّ بدان امت تو از فروگذاردن ولایت علی و جانشینان پس از تو [علیهم السلام اجمعین] است؛ زیرا روش تو و روش پیامبران پیش از تو در آنان است. آنان گنجوران دانش من پس از تو اند. سپس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرمودند:

جبرئیل علیه السلام نام آنان و نام پدرانشان را به من خبر داده است.

[۵۰۶]۵- عبد الله ابو یغفور گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ای پسر ابو یغفور! خداوند یکتا است و در یکتایی اش یگانه است. در فرمان تنهاست. تا آفریدگانی آفرید و برای آن فرمان قرارشان داد. ای پسر ابو یغفور ایشان ما هستیم. ما یم حجت های خدا در میان بندگانش و گنجوران بر دانشش و قیام کنندگان به آن.

[۵۰۷]۶- علی بن جعفر از حضرت ابو الحسن موسی علیهما السلام روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرموده: خداوند بزرگ ما را آفرید و نیکو آفرید. برایمان صورتی قرار داد و نیکو صورتی ساخت و ما را گنجوران در میان آسمان و زمینش قرار داد. برای ما درخت به سخن آمد و با عبادت ما خداوند عبادت شد و اگر ما نبودیم خداوند عبادت نمی شد.

ص: ۴۱۳

باب أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ وَأَبْوَابُ اللَّهِ الَّتِي مِنْهَا يُوتَى [۵۰۸]۱- الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن أبي مسعود، عن الجعفرى قال:

سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول: الأئمة خلفاء الله عزّ وجلّ في أرضه.

[۵۰۹]۲- عنه، عن معلى، عن محمد بن جمهور، عن سليمان بن سماعه، عن عبد الله بن القاسم، عن أبي بصير قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: الأوصياء هم أبواب الله عزّ وجلّ التي يؤتى منها ولولاهم ما عرف الله عزّ وجلّ و بهم احتجّ الله تبارك و تعالی على خلقه.

[۵۱۰]۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن عبد الله بن سنان قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله جلّ جلاله: وَعِيدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَالَ:

هم الأئمة.

باب أنّ الأئمة عليهم السلام نور الله عزّ و جلّ [۵۱۱]۱-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن علي بن مرداس قال:

حدّثنا صفوان بن يحيى و الحسن بن محبوب، عن أبي أيوب، عن أبي خالد الكابلي قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ التَّوْرِ الَّذِي أَنْزَلْنَا فَقَالَ: يا أبا خالد التور و الله الأئمة من
آل محمد صلى الله عليه و آله و سلم إلى يوم القيامة

ص: ۴۱۴

امامان عليهم السلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند

[۵۰۸]۱-جعفری گفت: از ابو الحسن حضرت رضا علیه السلام شنیدم می فرماید:

امامان [علیهم السلام] جانشینان خدای شکوهمند در زمین اند.

[۵۰۹]۲-ابو بصیر گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: اوصیا همان درهای خداوند عزّتمند هستند که از آنها داخل می
شوند. و اگر ایشان نبودند خداوند شکوهمند شناخته نمی شد. و با ایشان خداوند بر آفرید گانش احتیاج می کند.

[۵۱۰]۳-عبد الله سنان گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (خداوند به کسانی از
شما که ایمان آورده، عمل صالح انجام دادند و عده داده است که آنان را جانشینان در زمین گرداند چنان که پیش از آنان
کسانی را جانشین کرده بود.) [نور (۲۴): ۵۵] فرمودند: آنان امامان [علیهم السلام] هستند.

امامان عليهم السلام نور خداوند عزّتمندانند

[۵۱۱]۱-ابو خالد کابلی گفت: از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (به خداوند و فرستاده
اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید.) [تغابن (۶۴): ۸] فرمودند: ای ابو خالد به خدا سوگند مقصود از این نور تا روز
قیامت، امامان از خاندان محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند.

ص: ۴۱۵

امامان عليهم السلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند

[۵۰۸]۱-جعفری گفت: از ابو الحسن حضرت رضا علیه السلام شنیدم می فرماید:

امامان [علیهم السّلام] جانشینان خدای شکوهمند در زمین اند.

[۵۰۹] ۲- ابو بصیر گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اوصیا همان درهای خداوند عزّتمند هستند که از آنها داخل می شوند. و اگر ایشان نبودند خداوند شکوهمند شناخته نمی شد. و با ایشان خداوند بر آفرید گانش احتجاج می کند.

[۵۱۰] ۳- عبد الله سنان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، عمل صالح انجام دادند وعده داده است که آنان را جانشینان در زمین گرداند چنان که پیش از آنان کسانی را جانشین کرده بود.) [نور (۲۴): ۵۵] فرمودند: آنان امامان [علیهم السّلام] هستند.

امامان علیهم السّلام نور خداوند عزّتمندان

[۵۱۱] ۱- ابو خالد کابلی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید.) [تغابن (۶۴): ۸] فرمودند: ای ابو خالد به خدا سوگند مقصود از این نور تا روز قیامت، امامان از خاندان محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- هستند.

ص: ۴۱۵

امامان علیهم السّلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند

[۵۰۸] ۱- جعفری گفت: از ابو الحسن حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید:

امامان [علیهم السّلام] جانشینان خدای شکوهمند در زمین اند.

[۵۰۹] ۲- ابو بصیر گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اوصیا همان درهای خداوند عزّتمند هستند که از آنها داخل می شوند. و اگر ایشان نبودند خداوند شکوهمند شناخته نمی شد. و با ایشان خداوند بر آفرید گانش احتجاج می کند.

[۵۱۰] ۳- عبد الله سنان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، عمل صالح انجام دادند وعده داده است که آنان را جانشینان در زمین گرداند چنان که پیش از آنان کسانی را جانشین کرده بود.) [نور (۲۴): ۵۵] فرمودند: آنان امامان [علیهم السّلام] هستند.

امامان علیهم السّلام نور خداوند عزّتمندان

[۵۱۱] ۱- ابو خالد کابلی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید.) [تغابن (۶۴): ۸] فرمودند: ای ابو خالد به خدا سوگند مقصود از این نور تا روز قیامت، امامان از خاندان محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- هستند.

ص: ۴۱۵

امامان علیهم السلام جانشینان خداوند عزّتمند در زمین هستند و درهایی که از آنها به داخل می روند

[۵۰۸] ۱- جعفری گفت: از ابو الحسن حضرت رضا علیه السلام شنیدم می فرماید:

امامان [علیهم السلام] جانشینان خدای شکوهمند در زمین اند.

[۵۰۹] ۲- ابو بصیر گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: اوصیا همان درهای خداوند عزّتمند هستند که از آنها داخل می شوند. و اگر ایشان نبودند خداوند شکوهمند شناخته نمی شد. و با ایشان خداوند بر آفرید گانش احتجاج می کند.

[۵۱۰] ۳- عبد الله سنان گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، عمل صالح انجام دادند و عده داده است که آنان را جانشینان در زمین گرداند چنان که پیش از آنان کسانی را جانشین کرده بود). [نور (۲۴): ۵۵] فرمودند: آنان امامان [علیهم السلام] هستند.

امامان علیهم السلام نور خداوند عزّتمندانند

[۵۱۱] ۱- ابو خالد کابلی گفت: از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید). [تغابن (۶۴): ۸] فرمودند: ای ابو خالد به خدا سوگند مقصود از این نور تا روز قیامت، امامان از خاندان محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- هستند.

ص: ۴۱۵

والا پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید). فرمودند: ای ابو خالد! به خدا سوگند آن نور، امامان علیهم السلام هستند. ای ابو خالد! همانا نور امام در دل مؤمنان روشن تر از خورشید درخشان روز است و آنان کسانی هستند که دل مؤمنان را روشن می کنند و خداوند نور آنان را از هر که بخواهد بازمی دارد تا دل هاشان سیاه شود و با آن پوشیده شود.

[۵۱۵] ۵- صالح سهل همدانی گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: مقصود از این آیه که (خداوند نور آسمان ها و زمین است. حکایت نور او چون فانوسی است) فاطمه علیها السلام است (که چراغی در آن است). حسن علیه السلام است. (آن چراغ در بلوری است). حسین علیه السلام است. (آن بلور گویا که ستاره ای فروزان است). فاطمه علیها السلام ستاره فروزان زنان اهل دنیا است. (از درخت پربرکتی افروخته می شود). ابراهیم علیه السلام است. (درخت زیتونی است که نه شرقی است و نه غربی). نه یهودی است و نه نصرانی. (که نزدیک است روغنش شعله ور شود). نزدیک است دانش از آن بجوشد. (و اگرچه آتشی به آن نگیرد. نوری افزون بر نور دیگر است). امامی پس از امامی دیگر از آن بانو است. (خداوند هر که را بخواهد به سوی نورش هدایت می کند). خداوند هر که را خواهد به سوی امامان [علیهم السلام] هدایت می کند. (و خداوند این مثال ها را برای مردم می زند). [سوره نور (۲۴): ۳۵] من عرض کردم:

(یا مانند سیاهی ها) چیست؟ فرمودند: اولی است و رفیق او. (موجی او را فرا گرفت) سوّمی است. (از بالایش موجی است)

دومی است (سیاهی هایی یکی به روی دیگری) معاویه-خدا او را لعنت کند-و آشوب و فتنه های بنی امیه است.

(هنگامی که دستش را بیرون آورد) مؤمنی در سیاهی فتنه های آنان (بعید است که آن را ببیند و کسی که خداوند برایش نوری قرار نداد) یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السّلام (پس نوری نخواهد داشت). یعنی امامی در روز رستاخیز. و درباره این سخن خداوند (نوری آنان پیشاپیش و در جانب راستشان می شتابد.) [حدید (۵۷): ۱۲] فرمود: امام مؤمنان در روز رستاخیز است که پیشاپیش مؤمنان و در جانب راستشان می شتابد تا آنان را در منازل اهل بهشت فرود آورد. علی بن جعفر علیهما السّلام هم از برادرش حضرت موسی علیه السّلام مانند این را روایت کرده است.

ص: ۴۱۹

والا پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید.) فرمودند: ای ابو خالد! به خدا سوگند آن نور، امامان علیهم السّلام هستند. ای ابو خالد! همانا نور امام در دل مؤمنان روشن تر از خورشید درخشان روز است و آنان کسانی هستند که دل مؤمنان را روشن می کنند و خداوند نور آنان را از هر که بخواهد بازمی دارد تا دل هاشان سیاه شود و با آن پوشیده شود.

[۵۱۵] ۵-صالح سهل همدانی گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مقصود از این آیه که (خداوند نور آسمان ها و زمین است. حکایت نور او چون فانوسی است) فاطمه علیها السّلام است (که چراغی در آن است). حسن علیه السّلام است. (آن چراغ در بلوری است). حسین علیه السّلام است. (آن بلور گویا که ستاره ای فروزان است). فاطمه علیها السّلام ستاره فروزان زنان اهل دنیا است. (از درخت پربرکتی افروخته می شود). ابراهیم علیه السّلام است. (درخت زیتونی است که نه شرقی است و نه غربی). نه یهودی است و نه نصرانی. (که نزدیک است روغنش شعله ور شود). نزدیک است دانش از آن بجوشد. (و اگرچه آتشی به آن نگیرد. نوری افزون بر نور دیگر است). امامی پس از امامی دیگر از آن بانو است. (خداوند هر که را بخواهد به سوی نورش هدایت می کند). خداوند هر که را خواهد به سوی امامان [علیهم السّلام] هدایت می کند. (و خداوند این مثال ها را برای مردم می زند). [سوره نور (۲۴): ۳۵] من عرض کردم:

(یا مانند سیاهی ها) چیست؟ فرمودند: اولی است و رفیق او. (موجی او را فرا گرفت) سومی است. (از بالایش موجی است) دومی است (سیاهی هایی یکی به روی دیگری) معاویه-خدا او را لعنت کند-و آشوب و فتنه های بنی امیه است.

(هنگامی که دستش را بیرون آورد) مؤمنی در سیاهی فتنه های آنان (بعید است که آن را ببیند و کسی که خداوند برایش نوری قرار نداد) یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السّلام (پس نوری نخواهد داشت). یعنی امامی در روز رستاخیز. و درباره این سخن خداوند (نوری آنان پیشاپیش و در جانب راستشان می شتابد.) [حدید (۵۷): ۱۲] فرمود: امام مؤمنان در روز رستاخیز است که پیشاپیش مؤمنان و در جانب راستشان می شتابد تا آنان را در منازل اهل بهشت فرود آورد. علی بن جعفر علیهما السّلام هم از برادرش حضرت موسی علیه السّلام مانند این را روایت کرده است.

ص: ۴۱۹

والا پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید.) فرمودند: ای ابو خالد! به خدا سوگند آن نور، امامان علیهم السّلام هستند. ای ابو خالد! همانا نور امام در دل مؤمنان روشن تر از خورشید درخشان روز است و آنان کسانی هستند که دل مؤمنان را روشن می کنند و خداوند نور آنان را از هر که بخواهد باز می دارد تا دل هاشان سیاه شود و با آن پوشیده شود.

[۵۱۵] ۵-صالح سهل همدانی گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مقصود از این آیه که (خداوند نور آسمان ها و زمین است. حکایت نور او چون فانوسی است) فاطمه علیها السّلام است (که چراغی در آن است). حسن علیه السّلام است. (آن چراغ در بلوری است). حسین علیه السّلام است. (آن بلور گویا که ستاره ای فروزان است). فاطمه علیها السّلام ستاره فروزان زنان اهل دنیا است. (از درخت پربرکتی افروخته می شود). ابراهیم علیه السّلام است. (درخت زیتونی است که نه شرقی است و نه غربی). نه یهودی است و نه نصرانی. (که نزدیک است روغنش شعله ور شود). نزدیک است دانش از آن بجوشد. (و اگر چه آتشی به آن نگیرد. نوری افزون بر نور دیگر است). امامی پس از امامی دیگر از آن بانو است. (خداوند هر که را بخواهد به سوی نورش هدایت می کند). خداوند هر که را خواهد به سوی امامان [علیهم السّلام] هدایت می کند. (و خداوند این مثال ها را برای مردم می زند). [سوره نور (۲۴): ۳۵] من عرض کردم:

(یا مانند سیاهی ها) چیست؟ فرمودند: اولی است و رفیق او. (موجی او را فرا گرفت) سوّمی است. (از بالایش موجی است) دوّمی است (سیاهی هایی یکی به روی دیگری) معاویه-خدا او را لعنت کند-و آشوب و فتنه های بنی امیه است.

(هنگامی که دستش را بیرون آورد) مؤمنی در سیاهی فتنه های آنان (بعید است که آن را ببیند و کسی که خداوند برایش نوری قرار نداد) یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السّلام (پس نوری نخواهد داشت). یعنی امامی در روز رستاخیز. و درباره این سخن خداوند (نوری آنان پیشاپیش و در جانب راستشان می شتابد). [حدید (۵۷): ۱۲] فرمود: امام مؤمنان در روز رستاخیز است که پیشاپیش مؤمنان و در جانب راستشان می شتابد تا آنان را در منازل اهل بهشت فرود آورد. علی بن جعفر علیهما السّلام هم از برادرش حضرت موسی علیه السّلام مانند این را روایت کرده است.

ص: ۴۱۹

والا پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید.) فرمودند: ای ابو خالد! به خدا سوگند آن نور، امامان علیهم السّلام هستند. ای ابو خالد! همانا نور امام در دل مؤمنان روشن تر از خورشید درخشان روز است و آنان کسانی هستند که دل مؤمنان را روشن می کنند و خداوند نور آنان را از هر که بخواهد باز می دارد تا دل هاشان سیاه شود و با آن پوشیده شود.

[۵۱۵] ۵-صالح سهل همدانی گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مقصود از این آیه که (خداوند نور آسمان ها و زمین است. حکایت نور او چون فانوسی است) فاطمه علیها السّلام است (که چراغی در آن است). حسن علیه السّلام است. (آن چراغ در بلوری است). حسین علیه السّلام است. (آن بلور گویا که ستاره ای فروزان است). فاطمه علیها السّلام ستاره فروزان زنان اهل دنیا است. (از درخت پربرکتی افروخته می شود). ابراهیم علیه السّلام است. (درخت زیتونی است که نه شرقی است

و نه غربی). نه یهودی است و نه نصرانی. (که نزدیک است روغنش شعله ور شود). نزدیک است دانش از آن بجوشد. (و اگرچه آتشی به آن نگیرد. نوری افزون بر نور دیگر است). امامی پس از امامی دیگر از آن بانو است. (خداوند هر که را بخواهد به سوی نورش هدایت می کند). خداوند هر که را خواهد به سوی امامان [علیهم السّلام] هدایت می کند. (و خداوند این مثال ها را برای مردم می زند). [سوره نور (۲۴): ۳۵] من عرض کردم:

(یا مانند سیاهی ها) چیست؟ فرمودند: اولی است و رفیق او. (موجی او را فرا گرفت) سوّمی است. (از بالایش موجی است) دوّمی است (سیاهی هایی یکی به روی دیگری) معاویه-خدا او را لعنت کند-و آشوب و فتنه های بنی امیه است.

(هنگامی که دستش را بیرون آورد) مؤمنی در سیاهی فتنه های آنان (بعید است که آن را ببیند و کسی که خداوند برایش نوری قرار نداد) یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السّلام (پس نوری نخواهد داشت). یعنی امامی در روز رستاخیز. و درباره این سخن خداوند (نوری آنان پیشاپیش و در جانب راستشان می شتابد). [حدید (۵۷): ۱۲] فرمود: امام مؤمنان در روز رستاخیز است که پیشاپیش مؤمنان و در جانب راستشان می شتابد تا آنان را در منازل اهل بهشت فرود آورد. علی بن جعفر علیهما السّلام هم از برادرش حضرت موسی علیه السّلام مانند این را روایت کرده است.

ص: ۴۱۹

والا پرسیدم: (به خداوند و فرستاده اش و نوری که فروفرستادیم ایمان آورید). فرمودند: ای ابو خالد! به خدا سوگند آن نور، امامان علیهم السّلام هستند. ای ابو خالد! همانا نور امام در دل مؤمنان روشن تر از خورشید درخشان روز است و آنان کسانی هستند که دل مؤمنان را روشن می کنند و خداوند نور آنان را از هر که بخواهد بازمی دارد تا دل هاشان سیاه شود و با آن پوشیده شود.

[۵۱۵] ۵-صالح سهل همدانی گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مقصود از این آیه که (خداوند نور آسمان ها و زمین است. حکایت نور او چون فانوسی است) فاطمه علیها السّلام است (که چراغی در آن است). حسن علیه السّلام است. (آن چراغ در بلوری است). حسین علیه السّلام است. (آن بلور گویا که ستاره ای فروزان است). فاطمه علیها السّلام ستاره فروزان زنان اهل دنیا است. (از درخت پربرکتی افروخته می شود). ابراهیم علیه السّلام است. (درخت زیتونی است که نه شرقی است و نه غربی). نه یهودی است و نه نصرانی. (که نزدیک است روغنش شعله ور شود). نزدیک است دانش از آن بجوشد. (و اگرچه آتشی به آن نگیرد. نوری افزون بر نور دیگر است). امامی پس از امامی دیگر از آن بانو است. (خداوند هر که را بخواهد به سوی نورش هدایت می کند). خداوند هر که را خواهد به سوی امامان [علیهم السّلام] هدایت می کند. (و خداوند این مثال ها را برای مردم می زند). [سوره نور (۲۴): ۳۵] من عرض کردم:

(یا مانند سیاهی ها) چیست؟ فرمودند: اولی است و رفیق او. (موجی او را فرا گرفت) سوّمی است. (از بالایش موجی است) دوّمی است (سیاهی هایی یکی به روی دیگری) معاویه-خدا او را لعنت کند-و آشوب و فتنه های بنی امیه است.

(هنگامی که دستش را بیرون آورد) مؤمنی در سیاهی فتنه های آنان (بعید است که آن را ببیند و کسی که خداوند برایش

نوری قرار نداد) یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السّلام (پس نوری نخواهد داشت). یعنی امامی در روز رستاخیز. و درباره این سخن خداوند (نوری آنان پیشاپیش و در جانب راستشان می شتابد.) [حدید (۵۷): ۱۲] فرمود: امام مؤمنان در روز رستاخیز است که پیشاپیش مؤمنان و در جانب راستشان می شتابد تا آنان را در منازل اهل بهشت فرود آورد. علی بن جعفر علیهما السّلام هم از برادرش حضرت موسی علیه السّلام مانند این را روایت کرده است.

ص: ۴۱۹

بمثل ما أقرت لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم ولقد حملت على مثل حمولة محمد صلى الله عليه وآله وسلم وهي حمولة الرّب وإنّ محمداً صلى الله عليه وآله وسلم يدعى فيكسى ويستنطق وأدعى فأكسى وأستنطق فأنطق على حدّ منطقه ولقد أعطيت خصالاً لم يعطهنّ أحد قبلي، علّمت علم المنايا والبلايا والأنساب وفصل الخطاب، فلم يفتني ما سبقني ولم يعزب عني ما غاب عني أبشر، يا ذن الله وأودى عن الله عزّ وجلّ، كلّ ذلك مكّنتي الله فيه يا ذنه.

[۵۱۹] ۳- محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعاً، عن محمّد بن الحسن، عن عليّ بن حسان قال: حدّثني أبو عبد الله الرّياحنيّ، عن أبي الصّامت الحلوانيّ، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والفضل لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم المتقدّم بين يديه كالمقدّم بين يدي الله ورسوله والمتفضّل عليه كالمفضّل على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والرّادّ عليه في صغيره أو كبيره على حدّ الشّرك بالله، فإنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم باب الله الذي لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الذي من سلّكه وصل إلى الله عزّ وجلّ و كذلك كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّة عليهم السّلام واحداً بعد واحد، جعلهم الله عزّ وجلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطة على سبيل هداه، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء الله على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّة البالغة على من في الأرض، يجرى لآخرهم من الله مثل الذي جرى لأولهم و لا يصل أحد إلى ذلك إلاّ بعون الله و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم الله بين الجنّة و النار، لا يدخلها داخل إلاّ على حدّ قسيمي و أنا الفاروق الأكبر

ص: ۴۲۴

بمثل ما أقرت لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم ولقد حملت على مثل حمولة محمد صلى الله عليه وآله وسلم وهي حمولة الرّب وإنّ محمداً صلى الله عليه وآله وسلم يدعى فيكسى ويستنطق وأدعى فأكسى وأستنطق فأنطق على حدّ منطقه ولقد أعطيت خصالاً لم يعطهنّ أحد قبلي، علّمت علم المنايا والبلايا والأنساب وفصل الخطاب، فلم يفتني ما سبقني ولم يعزب عني ما غاب عني أبشر، يا ذن الله وأودى عن الله عزّ وجلّ، كلّ ذلك مكّنتي الله فيه يا ذنه.

[۵۱۹] ۳- محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعاً، عن محمّد بن الحسن، عن عليّ بن حسان قال: حدّثني أبو عبد الله الرّياحنيّ، عن أبي الصّامت الحلوانيّ، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعة بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ما لرسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الفضل لمحمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم المتقدّم بين يديه كالمتقدّم بين يدي الله و رسوله و المتفضّل عليه كالمفضّل على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الرّادّ عليه فى صغيره أو كبيره على حدّ الشّرك بالله، فإنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم باب الله الذى لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الذى من سلّكه وصل إلى الله عزّ و جلّ و كذلك كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّه عليهم السّلام واحدا بعد واحد، جعلهم الله عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطه على سبيل هداة، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء الله على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّجّه البالغه على من فى الأرض، يجرى لآخرهم من الله مثل الذى جرى لأؤلّهم و لا يصل أحد إلى ذلك إلاّ بعون الله و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم الله بين الجنّه و النار، لا يدخلها داخل إلاّ على حدّ قسمى و أنا الفاروق الأكبر

ص: ٤٢٤

بمثل ما أقرت لمحمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم و لقد حملت على مثل حمولة محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم و هى حمولة الرّبّ و إنّ محمّدا صلّى الله عليه و آله و سلّم يدعى فيكسى و يستنطق و أدعى فأكسى و أستنطق فأنطق على حدّ منطقته و لقد أعطيت خصالا لم يعطهنّ أحد قبلى، علّمت علم المنايا و البلايا و الأنساب و فصل الخطاب، فلم يفتنى ما سبقنى و لم يعزب عنى ما غاب عنى أبشّر، ياذن الله و أوذى عن الله عزّ و جلّ، كلّ ذلك مكنتى الله فيه ياذنه.

[٥١٩]٣- محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعا، عن محمّد بن الحسن، عن على بن حسان قال: حدّثنى أبو عبد الله الرّياحى، عن أبى الصّامت الحلوانى، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعة بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ما لرسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الفضل لمحمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم المتقدّم بين يديه كالمتقدّم بين يدي الله و رسوله و المتفضّل عليه كالمفضّل على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الرّادّ عليه فى صغيره أو كبيره على حدّ الشّرك بالله، فإنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم باب الله الذى لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الذى من سلّكه وصل إلى الله عزّ و جلّ و كذلك كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّه عليهم السّلام واحدا بعد واحد، جعلهم الله عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطه على سبيل هداة، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء الله على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّجّه البالغه على من فى الأرض، يجرى لآخرهم من الله مثل الذى جرى لأؤلّهم و لا يصل أحد إلى ذلك إلاّ بعون الله و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم الله بين الجنّه و النار، لا يدخلها داخل إلاّ على حدّ قسمى و أنا الفاروق الأكبر

ص: ٤٢٤

بمثل ما أقرت لمحمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم و لقد حملت على مثل حمولة محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم و هى حمولة الرّبّ و إنّ محمّدا صلّى الله عليه و آله و سلّم يدعى فيكسى و يستنطق و أدعى فأكسى و أستنطق فأنطق على حدّ منطقته و لقد

أعطيت خصالا لم يعطهن أحد قبلي، علّمت علم المنايا والبلايا والأنساب و فصل الخطاب، فلم يفتني ما سبقني و لم يعزب عني ما غاب عني أبشر، ياذن الله و أوّدي عن الله عزّ و جلّ، كلّ ذلك مكّنتي الله فيه ياذه.

[٥١٩]٣-محّمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعا، عن محمّد بن الحسن، عن عليّ بن حسان قال: حدّثني أبو عبد الله الرّياحيّ، عن أبي الصّامت الحلوانيّ، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعة بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ما لرسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الفضل لمحمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم المتقدّم بين يديه كالمتقدّم بين يدي الله و رسوله و المتفضّل عليه كالمتفضّل على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الرّادّ عليه في صغيره أو كبيره على حدّ الشّرك بالله، فإنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم باب الله الذي لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الذي من سلّكه وصل إلى الله عزّ و جلّ و كذلك كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّه عليهم السّلام واحدا بعد واحد، جعلهم الله عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطته على سبيل هداة، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء الله على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّجّه البالغه على من في الأرض، يجرى لآخرهم من الله مثل الذي جرى لأولهم و لا يصل أحد إلى ذلك إلاّ بعون الله و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم الله بين الجنّه و النار، لا يدخلها داخل إلاّ على حدّ قسيمي و أنا الفاروق الأكبر

ص: ٤٢٤

بمثل ما أقرت لمحمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم و لقد حملت على مثل حمولة محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم و هي حمولة الرّبّ و إنّ محمّدا صلّى الله عليه و آله و سلّم يدعى فيكسى و يستنطق و أدعى فأكسى و أستنطق فأنطق على حدّ منطقته و لقد أعطيت خصالا لم يعطهن أحد قبلي، علّمت علم المنايا والبلايا والأنساب و فصل الخطاب، فلم يفتني ما سبقني و لم يعزب عني ما غاب عني أبشر، ياذن الله و أوّدي عن الله عزّ و جلّ، كلّ ذلك مكّنتي الله فيه ياذه.

[٥١٩]٣-محّمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعا، عن محمّد بن الحسن، عن عليّ بن حسان قال: حدّثني أبو عبد الله الرّياحيّ، عن أبي الصّامت الحلوانيّ، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعة بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ما لرسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الفضل لمحمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم المتقدّم بين يديه كالمتقدّم بين يدي الله و رسوله و المتفضّل عليه كالمتفضّل على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الرّادّ عليه في صغيره أو كبيره على حدّ الشّرك بالله، فإنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم باب الله الذي لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الذي من سلّكه وصل إلى الله عزّ و جلّ و كذلك كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّه عليهم السّلام واحدا بعد واحد، جعلهم الله عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطته على سبيل هداة، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء الله على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّجّه البالغه على من في الأرض، يجرى لآخرهم من الله مثل الذي جرى لأولهم و لا يصل أحد إلى ذلك إلاّ بعون الله و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم الله بين الجنّه و النار، لا

بمثل ما أقرت لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم و لقد حملت على مثل حمولة محمد صلى الله عليه وآله وسلم و هي حمولة الرّب و إنّ محمّدا صلى الله عليه وآله وسلم يدعى فيكسى و يستنطق و أدعى فأكسى و أستنطق فأنطق على حدّ منطقته و لقد أعطيت خصالا لم يعطهنّ أحد قبلى، علّمت علم المنايا و البلايا و الأنساب و فصل الخطاب، فلم يفتنى ما سبقنى و لم يعزب عنى ما غاب عنى أبشر، ياذن الله و أوذى عن الله عزّ و جلّ، كلّ ذلك مكنتى الله فيه ياذنه.

[٥١٩]٣- محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد جميعا، عن محمّد بن الحسن، عن على بن حسان قال: حدّثنى أبو عبد الله الرّياحى، عن أبى الصّامت الحلوانى، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

فضل أمير المؤمنين عليه السّلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، جرى له من الطّاعة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و الفضل لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم المتقدّم بين يديه كالمقدّم بين يدى الله و رسوله و المتفضّل عليه كالمفضّل على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و الرّادّ عليه فى صغيره أو كبيره على حدّ الشّرك بالله، فإنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم باب الله الذى لا يؤتى إلاّ منه و سبيله الذى من سلكه وصل إلى الله عزّ و جلّ و كذلك كان أمير المؤمنين عليه السّلام من بعده و جرى للأئمّه عليهم السّلام واحدا بعد واحد، جعلهم الله عزّ و جلّ أركان الأرض أن تميد بأهلها و عمد الإسلام و رابطة على سبيل هداة، لا يهتدى هاد إلاّ بهداهم و لا يضلّ خارج من الهدى إلاّ بتقصير عن حقّهم، أمناء الله على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجّجّه البالغه على من فى الأرض، يجرى لآخريهم من الله مثل الذى جرى لأؤلّهم و لا يصل أحد إلى ذلك إلاّ بعون الله و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا قسيم الله بين الجنّه و النار، لا يدخلها داخل إلاّ على حدّ قسمى و أنا الفاروق الأكبر

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و المواعظ الحسنه و الحجّجّه البالغه. الإمام كالشمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هي فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و الثّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام الثّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه التّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الذّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّ من غير طلب منه له و لا- اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا المذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت

العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظام و تحيرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كَلَّت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو

ص: ٤٣٠

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و المواعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و الثّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام الثّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه التّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا المذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظام و تحيرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كَلَّت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو

ص: ٤٣٠

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و المواعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و الثّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام الثّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه التّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا المذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظام و تحيرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت

الخطباء و جهلت الألباء و كَلَّت الشَّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير و كيف يوصف بكَّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو

ص : ٤٣٠

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و الثّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام الثّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه التّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّ من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا المذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كَلَّت الشَّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير و كيف يوصف بكَّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو

ص : ٤٣٠

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و الثّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام الثّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه التّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّ من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا المذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كَلَّت الشَّعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت

بالعجز و التقصير و كيف يوصف بكله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو

ص: ٤٣٠

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطالع المجلّه بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدي و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و الثّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام الثّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه التّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا العدى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الأبواب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كلّت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير و كيف يوصف بكله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو

ص: ٤٣٠

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطالع المجلّه بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدي و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و الثّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام الثّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه التّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا العدى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الأبواب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كلّت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير و كيف يوصف بكله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطالع المجلّه بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه النّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهر من الذّنوب و المبرأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا- اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا العدى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الأبواب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كلّت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطالع المجلّه بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدى و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّميا و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه النّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهر من الذّنوب و المبرأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا- اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا العدى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الأبواب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيّرت الحكماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كلّت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدي و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّمى و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه النّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا المذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيرت الحكماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كلّت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

ص : ٤٣٠

الإمام يحلّ حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذبّ عن دين الله و يدعو إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه. الإمام كالشمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها الأيدي و الأبصار، الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهادى فى غياهب الدّجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار، الإمام الماء العذب على الظّمى و الدّالّ على الهدى و المنجى من الرّدى، الإمام النّار على اليفاع، الحارّ لمن اصطلى به و الدّليل فى المهالك، من فارقه فهالك. الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّماء الظّليله و الأرض البسيطة و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه، الإمام الأنيس الرّفيق و الوالد الشّفيق و الأخ الشّقيق و الأمّ البرّه بالولد الصّغير و مفرع العباد فى الدّاهيه النّاد. الإمام أمين الله فى خلقه و حجّته على عباده و خليفته فى بلاده و الدّاعى إلى الله و الدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهّر من الذّنوب و المبرأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّين و عزّ المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين، الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لا اكتساب؛ بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا المذى يبلغ معرفه الإمام أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسأت العيون و تصاغرت العظماء و تحيرت الحكماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و كلّت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكّله أو ينعت بكنهه أو يفهم شىء من أمره أو

ص : ٤٣٠

للكلام و دعائم للإسلام، جرت بذلك فيهم مقادير الله على محتومها، فالإمام هو المنتجب المرتضى و الهادى المنتجى و القائم

المرتجی، اصطفاه الله بذلك و اصطنعه على عينه في الذرّ حين ذراه و في البریه حين برأه ظلاً قبل خلق نسمة عن يمين عرشه محبوباً بالحكمة في علم الغيب عنده اختاره بعلمه و انتجبه لظهره، بقيه من آدم عليه السّلام و خيره من ذرّيه نوح عليه السّلام و مصطفى من آل إبراهيم عليه السّلام و سلاله من إسماعيل و صفوه من عتره محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم لم يزل مرعياً بعين الله يحفظه و يكلؤه بستره، مطروداً عنه حبائل إبليس و جنوده، مدفوعاً عنه وقوب الغواسق و نفوث كلّ فاسق، مصروفاً عنه قوارف السوء، مبرّأ من العاهات؛ محجوباً عن الآفات معصوماً من الزّلاّت مصوناً عن الفواحش كلّها، معروفاً بالحلم و البرّ في يفاعه، منسوباً إلى العفاف و العلم و الفضل عند انتهائه، مسنداً إليه أمر والده، صامتاً عن المنطق في حياته، فإذا انقضت مدّه والده إلى أن انتهت به مقادير الله إلى مشيئته و جاءت الإرادة من الله فيه إلى محبّته و بلغ منتهى مدّه والده عليه السّلام فمضى و صار أمر الله إليه من بعده و قلّمه دينه و جعله الحجّج على عبادته و قيمه في بلاده و أيّده بروحه و آتاه علمه و أنبأه فصل بيانه و استودعه سرّه و انتدبه لعظيم أمره و أنبأه فضل بيان علمه و نصبه علماً لخلقه و جعله حجّج على أهل عالمه و ضياء لأهل دينه و القيم على عبادته، رضى الله به إماماً، لهم استودعه سرّه و استحفظه علمه و استخبأه حكمته و استرعاه لدينه و انتدبه لعظيم أمره و أحيا به مناهج سبيله و فرائضه و حدوده؛ فقام بالعدل عند تحيّر أهل الجهل و تحيير أهل الجدل بالنور الساطع و الشفاء النافع بالحقّ الأبلج و البيان اللائح من كلّ مخرج، على طريق المنهج الذي مضى عليه الصّادقون من آباءه عليهم السّلام؛ فليس يجهل حقّ هذا العالم إلا شقى

ص: ۴۳۸

سخن و ستون های اسلام قرار داد. که تقدیرات خداوند در میان مردم به واسطه آنان در جایگاهش جاری شده است. پس امام همان برگزیده مورد پسند و هدایتگر اختصاص یافته به نجواهای الهی و قیام کننده مورد امید است. خداوند او را به این جهت برگزید. آن گاه که در عالم ذرّ از جانب راست عرش خود سایه اش را پیش از خلق روحش در این عالم می آفرید-در حالی که در علم غیب محضر حکمت آموز گشته بود-او را در برابر دیدگانش پرورش داد و در میان مردم توجه ویژه ای به او نمود و او را به علم خودش انتخاب کرد و به جهت پاکی اش برگزید. بقیه ای از آدم-درود بر او-بهترین فرزندان نوح-درود بر او- و برگزیده ای از خاندان ابراهیم علیه السّلام و شاخه ای از درخت اسماعیل و برگزیده ای از عترت محمّد-درود خدا بر او و خاندانش-است. پیوسته در برابر دیدگان خداوند است تا او را با حفاظ خود حفظ و حراست کند. دام ها و سربازان را ابلیس از او رانده و سایه شب های سیاه و نفس هر فاسقی از او مانده. میل به بدی به او رو نمی کند و از آفات جسمی و روحی به دور است. از لغزش ها، معصوم و از همه بدی ها، مصون است. در سال های آغازین به بردباری و نیکی معروف بوده و در هنگام پایان زندگانی به پاکدامنی و علم و فضیلت منسوب است. در حالی که امامت پدرش به او سپرده خواهد شد از سخن گفتن در حیات او خاموش است. پس وقتی دوران پدرش که مقدرات خداوند به سوی خواسته هایش پایان یافته، سپری شد و اراده خداوند او را به سوی محبتش رسانید و پایان دوران پدرش فرارسید و درگذشت و امر خدا پس از او به ایشان منتقل شد و دینش را به او سپرد و او را حجّت بر بندگانش و حاکم بر بلادش قرار داد. و با روح القدس تقویتش کرد. و علمش را به او داد و از گفتار حقّ آگاهش ساخت و سرّش را به او سپرد و برای امر بزرگ خود از او دعوت کرد و از فضیلت بیان علمش آگاه ساخت. و او را همچون پرچی برای آفریدگانش برافراشت. و برای اهل جهان، حجّیت و برای اهل دین، نور و بر بندگانش حاکم قرارش داد. خداوند او را برای پیشوایی شان پسندیده، رازش را به او سپرد و او را نگاهبان علم خود ساخت و

حکمتش را در جان او پنهان نموده، نگاهبان دینش کرد و برای امر بزرگ خود از او دعوت نمود و با او راه و فرایض و حدودش را آشکار ساخت. آن گاه او هنگام سرگردانی اهالی جهل و سخن آرای اهل جلدل با نوری فروزان و درمانی سودمند و حقیقی روشن و بیانی آشکار از هر جهت، بر طریق روشنی که پدران صادقین علیهم السّلام آن را پیموده بودند، به عدالت به پا خاست. پس به حقّ این عالم جز شقیّی،

ص: ۴۳۹

مرزها و نواحی مصون می ماند. امام حلال خداوند را حلال کرده و حرامش را حرام می کند. حدودش را به اجرا می گذارد و از دینش حفاظت می نماید. و با حکمت و موعظه نیکو برهانی رسا به طریق پروردگارش می خواند.

امام، همچون آفتاب درخشانی است که با نورش همه عالم را فرامی گیرد، در حالی که خود در آسمان است و دست ها و چشم ها به آن نمی رسند. امام، ماه تابان و چراغ فروزان و نور گسترده و ستاره راهنما در تاریکی های شب و گذرگاه سرزمین ها و بیابان ها و گرداب دریاها است. امام آب گوارایی برای تشنگی و راهنمایی برای حقّ و رهایی بخش از نابودی است. امام آتش بر بلندا است گرمابخش کسی که با آن گرم می شود و نشانه ای در تاریکی پرتگاه هاست که هر کس از آن جدا شود نابود گردد.

امام، ابری بارنده و بارانی شتابنده، آفتابی فروزنده و آسمانی سایه سار، زمینی گسترده و چشمه ای جوشان و نهر و بوستان است. امام همدمی مهربان و پدری دلسوز و برادری از پاره تن و مادری سرشار از محبت به کودک و پناه بندگان، در گرفتاری های کمرشکن است.

امام، امین خداوند در آفریدگان و حجتش بر بندگان و جانشینش در بلا و دعوتگر به او و نگاهبان حرام های او است. امام، پاک از گناهان و دور از عیب ها، مخصوص به علم و نشان شده به بردباری و قوام دین و عزّت مسلمانان و خشم منافقان و هلاکت کافران است. امام یگانه روزگار خویش است که کسی به پای او نرسد و هیچ عالمی با او برابری نکند. نه جایگزینی دارد و نه مانند و نظیری. به تمام فضیلت ها مخصوص است، بی آن که به جستجویش برود و آن را به دست آورد. بلکه امتیازی از سوی احسانگر بخشنده است. پس چه کسی به شناخت امام دست می یابد یا می تواند او را انتخاب کند؟ هیئات و هیئات! که دل ها گمراه شدند و عقل ها سرگردان. اندیشه ها حیران شدند و دیدگان خسته. بزرگان، حقیر شدند و حکیمان آشفته. اندیشمندان عاجز شدند و سخنوران درمانده. عاقلان نادان شدند و شاعران وامانده. ادیبان ناتوان و سخندانان خسته از این که شأن و فضیلتی از او را به وصف آورند. و آنان به عجز و کوتاهی اقرار کردند. چگونه همه جوانب او یا حقیقتش به وصف درآید یا چیزی از شأنش فهمیده شود

ص: ۴۳۱

باب أَنَّ الْأئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُمُ الْعَلَامَاتُ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ [۵۲۷] ۱- الْحَسِينِ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ الْجِصَّاصُ قَالَ:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ قال: النَّجْم رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و سلم و العلامات هم الأئمة عليهم السلام.

[۵۲۸] ۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أسباط بن سالم قال:

سأل الهيثم أبا عبد الله عليه السلام و أنا عنده عن قول الله عز و جل: «وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» فقال: رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و سلم النَّجْم و العلامات [هم] الأئمة عليهم السلام.

[۵۲۹] ۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء قال:

سألت الرضا عليه السلام عن قول الله تعالى: «وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» قال: نحن العلامات و النَّجْم رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و سلم.

باب أن الآيات التي ذكرها الله عز و جل في كتابه هم الأئمة عليهم السلام [۵۳۰] ۱- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن أحمد بن هلال، عن أمية بن علي، عن داود الرقي قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك و تعالى: «وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ التَّنذِرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» قال: الآيات هم الأئمة و التندر هم الأنبياء عليه السلام.

[۵۳۱] ۲- أحمد بن مهرا، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن موسى بن محمد العجلي، عن يونس بن يعقوب رفعه، عن أبي جعفر عليه السلام:

في قول الله عز و جل كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا يعني الأوصياء كلهم.

ص: ۴۴۴

ائمه عليهم السلام همان نشانه هایی هستند که خداوند در کتابش فرموده است

[۵۲۷] ۱- داود جصاص گفت: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که درباره آیه (و علاماتی قرار داد و آنان با ستاره هدایت می شوند.) [نحل (۱۶): ۱۶] فرمود: ستاره، رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله و علامت، امامان عليهم السلام هستند.

[۵۲۸] ۲- اسباط سالم گفت: من نزد حضرت صادق عليه السلام بودم که میثم درباره سخن خداوند فرازند (و نشانه هایی قرار داد و آنان با ستاره هدایت می شوند.) پرسید. حضرت فرمود: رسول خدا، ستاره است و علامت ها، امامان عليهم السلام.

[۵۲۹] ۳- و شاء گفت: از حضرت رضا عليه السلام درباره این سخن خداوند والا (و علاماتی قرار داد و آنان با ستاره هدایت می شوند.) پرسیدم. فرمودند: ما آن علامت هاییم و ستاره، رسول خدا- صَلَّى الله عليه وآله- است.

مقصود از آیات که خداوند گرامی در کتابش ذکر کرده، ائمه عليهم السلام هستند.

[۵۳۰] ۱- داود رقی گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند پاک و والا (و این آیه ها و بییم ها به حال کسانی که ایمان نمی آورند سودی نبخشد.) [یونس (۱۰): ۱۰۱] پرسیدم. فرمودند: آیه ها امامان علیهم السلام و بییم ها، پیامبران علیهم السلام هستند.

[۵۳۱] ۲- یونس یعقوب روایتی مرفوعه از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند گرامی (آنان همه آیات ما را تکذیب کردند.) [قمر (۵۴): ۴۲] آورده است که: یعنی همه اوصیا را (تکذیب کردند).

ص: ۴۴۵

[۵۳۲] ۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن أبي عمير أو غيره، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قلت له: جعلت فداك إن الشيعه يسألونك عن تفسير هذه الآية عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ قال: ذلك إلى إن شئت أخبرتهم و إن شئت لم أخبرهم ثم قال: لكنني أخبرك بتفسيرها، قلت: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ»؟ قال: فقال هي في أمير المؤمنين صلوات الله عليه، كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول:

ما لله عزّ و جلّ آيه هي أكبر منّي و لا لله من نيا أعظم منّي.

باب ما فرض الله عزّ و جلّ و رسوله ص من الكون مع الأئمة عليهم السلام [۵۳۳] ۱- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أحمد بن عائد، عن ابن أذينة، عن بريد بن معاوية العجلي قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: **إِتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** قال: إيانا عنى.

[۵۳۴] ۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

سألته عن قول الله عزّ و جلّ: **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»** قال: الصادقون هم الأئمة و الصديقون بطاعتهم.

[۵۳۵] ۳- أحمد بن محمد و محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن عبد الحميد، عن منصور بن يونس، عن سعد بن طريف، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من أحبّ أن يحيا حياه تشبه حياه الأنبياء و يموت ميتة

ص: ۴۴۶

[۵۳۲] ۳- ابو حمزه گفته است، به حضرت باقر علیه السلام گفتم: جانم به فدایت.

شیعیان از شما تفسیر این آیه را می پرسند: (آنان از چه چیز از یکدیگر پرسش می کنند؟ از خبر بزرگ و پراهمیت.) [نبأ

(۷۸) : ۱ و ۲] فرمودند: آن به من باز می گردد: اگر خواستم آگاهشان می کنم و اگر نخواستم آگاهشان نمی کنم. سپس فرمود: ای تو را از تفسیر آن آگاه می کنم. گفتم: «از چه چیز از یکدیگر پرسش می کنند؟» فرمود: این آیه درباره امیر مؤمنان- درود خداوند بر او- است. امیر مؤمنان- درود خدا بر او- می فرمود: برای خداوند آیه ای که بزرگ تر از من باشد، نیست. و برای خداوند خبری عظیم تر از من نیست.

خداوند گرامی و رسولش همراهی با ائمه علیهم السلام را واجب کرده اند.

[۵۳۳] ۱- برید بن معاویه عجللی گفت است: از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند گرامی (از خدا پروا کنید و با صداقت پیشگان باشید). [توبه (۹) :

[۱۱۹] پرسیدم، فرمودند: مقصود ماییم.

[۵۳۴] ۲- پسر ابو نصر گفت: از حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام درباره این سخن خداوند گرامی (ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و با صادقان باشید). پرسیدم. فرمودند: صادقان و راست کرداران در اطاعت، همان امامان علیهم السلام هستند.

[۵۳۵] ۳- سعد طریف از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا - درود خدا بر او و خاندانش فرمود: هر کس دوست داشت همانند زندگانی پیامبران بزید و همانند مرگ شهیدان بمیرد و در باغ هایی که حضرت رحمان

ص: ۴۴۷

تشبه میته الشهداء و یسکن الجنان التي غرسها الرحمن فليتول عليا و ليوال وليه و ليقتد بالائمة من بعده فانهم عترتي خلقوا من طينتي، اللهم ارزقهم فهمي و علمي و ويل للمخالفين لهم من امتي، اللهم لا تنلهم شفاعتي.

[۵۳۶] ۴- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن النضر بن شبيب، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة الثمالي قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إن الله تبارك و تعالى يقول:

استكمال حجتی علی الأشقیاء من أمتك من ترك ولايه علي و والی أعداءه و أنكر فضله و فضل الأوصياء من بعده، فإن فضلك فضلهم و طاعتك طاعتهم و حقك حقهم و معصيتك معصيتهم و هم الأئمة الهداه من بعدك جرى فيهم روحك و روحك [ما] جرى فيك من ربك و هم عترتك من طينتك و لحمك و دمك و قد أجرى الله عز و جل فيهم سنتك و سنه الأنبياء قبلك و هم خزاني على علمي من بعدك حق علي لقد اصطفيتهم و انتجتهم و أخلصتهم و ارتضيتهم و نجا من أحبهم و الاهم و سلم لفضلهم و لقد أتاني جبرئيل عليه السلام بأسمائهم و أسماء آبائهم و أحبائهم و المسلمین لفضلهم.

[۵۳۷] ۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب، عن أبي المغراء، عن محمد بن سالم، عن أبان بن تغلب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من أراد أن يحيا حياتي و يموت ميتتي و يدخل جنة عدن التي غرسها الله ربي بيده فليتول علي بن أبي طالب عليه السلام و ليتول وليه و ليعاد عدوه و ليسلم للأوصياء من بعده، فإنهم عترتي من لحمي و دمي، أعطاهم الله فهمي و علمي، إلى الله أشكو أمر أمتي،

ص: ۴۴۸

کاشته، خانه کند باید ولایت علی را بپذیرد و دوستدار او را دوست داشته باشد و از امامان پس از او پیروی کند. آنان عترت منند که از طینت من آفریده شده اند.

خدایا به آنان فهم و دانش مرا روزی کن. و ای بر کسانی از امت من که با آنان مخالف باشند. خداوندا شفاعت مرا به آنان نرسان.

[۵۳۶]۴- ابو حمزه ثمالی گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که به نقل از رسول خدا می فرمود: خداوند پاک و والا می فرماید: حجت من بر اشقیای امت تو کامل است. کسانی اشقیاء اند که ولایت علی علیه السلام را وا گذاشته و دشمنانش را یاری کرده و برتری او و اوصیای پس از او را انکار کردند. برای اینکه برتری تو، برتری آنان است و اطاعت تو، اطاعت آنان. و حقّ تو حقّ ایشان است. و معصیت ات معصیت آنان. و ایشان پیشوایان هدایت پس از تو هستند که روح تو در کالبد آنان است و روح تو همان است که از سوی پروردگارت در تو جاری شده است و آنان عترت از طینت و گوشت و خون تو هستند و خداوند گرامی سنت تو و سنت پیامبران پیش از تو را در میان آنان جاری کرده است. ایشان خزانه داران علم من پس از تو هستند که حقّی است بر عهده من. آنان را برگزیده و انتخابشان کرده و پسندیدم. و آن که ایشان را دوست بداشت و یاری کرد و به برتری شان سر فرود آورد، نجات یافت. جبرئیل علیه السلام نام های ایشان و نام پدران و دوستداران و سر فرود آورندگان به برتری شان را نزد من آورده است.

[۵۳۷]۵- ابان تغلب گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا -درود خداوند بر او و بر خاندانش- می فرمود: هر که خواست همچون زندگانی من بزید و چونان مرگ من بمیرد و به باغ جاودانه ای که پروردگارم، خداوند به دست خود کاشته است، وارد شود پس علی بن ابی طالب و یاور او را دوست بدارد. با دشمنش، دشمنی کند و از اوصیای پس از او پیروی کند. که آنان عترت من و از گوشت و خون منند و خداوند فهم و دانش مرا به آنان داده است.

ص: ۴۴۹

المنکرین لفضلهم، القاطعین فیهم صلتی و ایم الله لیقتلنّ ابنی لا أنالهم الله شفاعتی.

[۵۳۸]۶- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن موسی بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم، عن عبد القهار، عن جابر الجعفی، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من سرّه أن يحيا حياتي و يموت ميتتي و يدخل الجنة التي وعدنيها ربي و يتمي بك

بقضیب غرسه ربّی بیده فلیتولّ علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و اوصیاءه من بعده، فإنّهم لا یدخلونکم فی باب ضلال و لا یخرجونکم من باب هدی، فلا- تعلّموهم فإنّهم أعلم منکم و إنّی سألت ربّی ألا- یفرّق بینهم و بین الکتاب حتّی یردا علیّ الحوض، هكذا و ضمّ بین إصبغیه و عرضه ما بین صنعاء إلی أیله، فیہ قدحان فضّه و ذهب عدد النّجوم.

[۵۳۹]۷-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن فضاله بن آیوب، عن الحسن بن زیاد، عن الفضیل بن یسار قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام: و إنّ الرّوح و الرّاحه و الفلج و العون و النّجاح و البرکه و الکرامه و المغفره و المعافاه و الیسر و البشری و الرّضوان و القرب و النّصر و التّمکن و الرّجاء و المحبّه من الله عزّ و جلّ لمن تولّی علیّاً و ائتمّ به و برئ من عدوّه و سلّم لفضله و للأوصیاء من بعده، حقّاً علیّ أن أدخلهم فی شفاعتی و حقّ علی ربّی تبارک و تعالی أن یستجیب لی فیهم، فإنّهم أتباعی و من تبعنی فإنّه منّی.

باب أنّ أهل الذّکر الذّین أمر الله الخلق بسؤالهم هم الأئمّه علیهم السّلام [۵۴۰]۱-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن الوشاء، عن عبد الله

ص: ۴۵۰

از اتمّم که انکارگر برتری آنان و قطع کنندگان پیوند من با ایشان هستند، به خداوند شکایت می کنم. و به خدا سوگند که آنان پسر مرا خواهند کشت. خدا شفاعت مرا به آنان نرساند.

[۵۳۸]۶-جابر جعفی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: هر که دوست دارد که چون زندگانی من زیسته و چونان مرگ من بمیرد و به بهشتی که پروردگارم به آن وعده کرده است وارد شده به شاخه ای که پروردگارم به دست خودش کاشته در آویزد، پس علی بن ابی طالب علیه السّلام و اوصیای پس از او را دوست دارد. که آنان شما را به در گمراهی نبرده و از در هدایت بیرون نمی کنند. و به آنان تعلیم نکنید که عالم تر از شمایند.

و من از پروردگارم خواستم که میان ایشان و کتاب جدایی نیندازد تا هر دو در کنار حوض نزد من آیند. این چنین- و دو انگشت را به هم چسبانند. -و پهنای آن حوض فاصله میان صنعا (در یمن) و ایله (در اطراف مصر) است و جام هایی سیمین و زرّین به شمار ستارگان دارد.

[۵۳۹]۷-فضیل یسار گفته است: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: همانا نسیم بهشت و آرامش و پیروزی و یاری و غلبه و برکت و کرامت و مغفرت و دفع ناپسندی ها و آسایش و بشارت و خرسندی و قرب و نصرت و توانمندی و امیدواری و محبت خداوند عزّت‌مند برای کسی است که علی را دوست بدارد و از او پیروی کرده، از دشمنش بیزاری جوید و به برتری او و اوصیای پس از او سر فرود آورد. از دشمنش بیزاری جوید و به برتری او و اوصیای پس از او سر فرود آورد. این حقّی است بر عهده من که آنان را در شفاعتم داخل کنم و حقّی است بر عهده پروردگار پاک و فراز‌مندم که شفاعت مرا درباره آنان

پذیرد. که آنان پیروان منند. و هر که از من پیروی کرد، از من است.

اهل ذکری که خداوند آفریدگان را به پرشی از آنان دستور داده، امامان علیهم السلام هستند

[۵۴۰]۱- عبد الله بن عجلان از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند

ص: ۴۵۱

بن عجلان، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ [قال]:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «الذكر أنا والأئمة أهل الذكر» وقوله عزّ وجلّ: وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ قال أبو جعفر عليه السلام: نحن قومه و نحن المسئولون.

[۵۴۱]۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن أورمه، عن علي بن حسان، عن عمه عبد الرحمن بن كثير قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قال: الذكر محمد صلى الله عليه وآله وسلم و نحن أهله المسئولون، قال: قلت: قوله: «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» قال: إيانا عنى و نحن أهل الذكر و نحن المسئولون.

[۵۴۲]۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء قال:

سألت الرضا عليه السلام فقلت له: جعلت فداك «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؟ فقال: نحن أهل الذكر و نحن المسئولون، قلت: فأنتم المسئولون و نحن السائلون؟ قال: نعم، قلت: حقاً علينا أن نسألکم؟ قال: نعم، قلت: حقاً عليكم أن تجیبونا؟ قال: لا، ذاك إلينا إن شئنا فعلنا و إن شئنا لم نفعل، أما تسمع قول الله تبارك و تعالی: هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

[۵۴۳]۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حميد، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ:

«وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» فرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الذكر و أهل بيته عليهم السلام المسئولون و هم أهل الذكر.

ص: ۴۵۲

شکوهمند (از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید) [نحل (۱۶): ۴۳] روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: ذکر منم و ائمه اهل ذکرند. و درباره این سخن آن گرامی (و آن، ذکری برای تو و قوم تو است و به زودی سوال خواهید شد) [زخرف (۴۳): ۴۴] حضرت باقر علیه السلام فرمود: ما قوم او هستیم و ما مییم که مورد سوال قرار می گیریم.

[۵۴۱] ۲- عبد الرحمن كثير گفته است: از حضرت صادق عليه السلام درباره (از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید). پرسیدم. فرمود: ذکر، محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- است و ما، اهل او که مورد سؤال قرار می گیریم. او گوید، گفتم: و این آیه (و آن ذکر برای تو و قوم توست و به زودی سؤال خواهید شد). فرمود:

مقصودش ماییم و ما اهل ذکریم و ما مورد سؤال قرار می گیریم.

[۵۴۲] ۳- و شاء گفت: به حضرت رضا عليه السلام گفتم: جانم به فدایت! مقصود از این آیه (از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید) چیست؟ فرمود: ما اهل ذکریم و ماییم که مورد سؤال قرار می گیریم. گفتم: پس شما سوال شونده اید و ما سوال کننده؟ فرمود: بله. گفتم: این حق ما است که از شما پرسیم؟ فرمود: بله. گفتم: حقی است بر عهده شما که به ما جواب بگویید؟ فرمود: نه، این به ما بازمی گردد اگر خواستیم پاسخ می دهیم و اگر نخواستیم نه. آیا این سخن خداوند پاک و والا را نشنیده ای: (این عطای ما است، پس ببخش یا دریغ کن، بدون حساب) [ص (۳۸): ۳۹]

[۵۴۳] ۴- ابو بصیر از حضرت صادق عليه السلام درباره این سخن خداوند گرامی (و آن ذکر برای تو و قوم تو است و به زودی سؤال می شوید). روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- ذکر و خاندانش عليهم السلام کسانی هستند که سؤال می شوند و آنان، اهل ذکرند.

ص: ۴۵۳

[۵۴۴] ۵- أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن حماد، عن ربعي، عن الفضيل، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله تبارك و تعالی: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ» قال:

الذکر القرآن و نحن قومه و نحن المسؤلون

[۵۴۵] ۶- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل، عن منصور بن يونس، عن أبي بكر الحضرمي قال:

كنت عند أبي جعفر عليه السلام و دخل عليه الورد أخو الكميث فقال: جعلني الله فداك اخترت لك سبعين مسألة ما تحضرنى منها مسألة واحدة قال و لا واحدة؛ يا ورد؟ قال: بلى قد حضرنى منها واحدة، قال: و ما هى؟ قال: قول الله تبارك و تعالی «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» من هم؟ قال: نحن، قال:

قلت: علينا أن نسألکم؟ قال: نعم قلت: عليكم أن تجیبونا؟ قال: ذاك إلینا.

[۵۴۶] ۷- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن من عندنا يزعمون أن قول الله عز و جل: «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» أنهم اليهود و النصارى، قال: إذا يدعونکم إلى دينهم قال: قال بيده إلى صدره: نحن أهل الذکر و نحن المسؤلون.

[۵۴۷] ۸- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

سمعتة يقول: قال علي بن الحسين عليه السلام: على الأئمة من الفرض ما ليس على شيعتهم و على شيعتنا ما ليس علينا، أمرهم الله عز و جل أن يسألونا، قال:

«فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فَأمرهم أن يسألونا و ليس علينا الجواب،

ص: ۴۵۴

[۵۴۴] ۵- فضیل از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند پاک و فرازند (و آن، ذکری برای تو و قوم تو است و به زودی سؤال می شوید) روایت کرده که فرمود: ذکر، قرآن است و ما قوم اویم و ما میم سؤال شوندگان.

[۵۴۵] ۶- ابو بکر حضرمی گفته است: من نزد حضرت باقر علیه السلام بودم که ورد برادر کمیت آمد. آن گاه گفت: خدا مرا فدای شما کند، هفتاد سوال آماده کرده بودم که از شما پرسم و حالا یکی از آن ها در خاطر من مانده است. حضرت فرمود: ای ورد حتی یکی؟ گفت: چرا، یکی از آن ها به خاطر من آمد. فرمود: و آن چیست؟ گفت: این سخن خداوند پاک و والا: (از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید). آنان کیستند؟ فرمود: ما. راوی گوید: گفتم: بر ما است که از شما پرسیم؟ فرمود:

بله. گفتم: بر شما است که به ما پاسخ گوید؟ فرمود: آن به ما بازمی گردد.

[۵۴۶] ۷- محمد مسلم گفته است به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: کسانی هستند که گمان می کنند مقصود از سخن خداوند گرامی (از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید). همانا یهود و نصرانیان هستند. حضرت فرمود: پس به دین آنان دعوتان می کنند. راوی گوید: حضرت در حالی که با دستش به سینه اش اشاره می کرد، فرمود: ما اهل ذکریم و ما میم که سؤال می شویم.

[۵۴۷] ۸- وشاء گفته است: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که به نقل از حضرت سجاد علیه السلام می فرمود: بر امامان واجبی است که بر شیعیان نشان نیست و بر شیعیانمان واجبی است که بر ما نیست. خداوند عزتمند به آنان فرمان داد که از ما پرسند آن جا که فرمود: (از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید). پس به آنان فرمان داد که از ما پرسند در حالی که جواب بر ما واجب نیست.

ص: ۴۵۵

إِنْ شئْنَا أَجْبَنَّا وَ إِنْ شئْنَا أَمْسَكْنَا.

[۵۴۸] ۹- أحمد بن محمد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال:

كتبت إلى الرضا عليه السلام كتابا فكان في بعض ما كتبت: قال الله عز و جل:

«فَسِدُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» و قال الله عز و جل: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَافَّةً، فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» فقد فرضت عليهم المسأله و لم يفرض عليكم الجواب؟ قال: قال الله تبارك و تعالى: «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ» .

باب أن من وصفه الله تعالى في كتابه بالعلم هم الأئمة عليهم السلام [٥٤٩] ١-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن عبد الله بن المغیره، عن عبد المؤمن بن القاسم الأنصاری، عن سعد، عن جابر، عن ابي جعفر عليه السلام في قول الله عز و جل: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» قال أبو جعفر عليه السلام:

إنما نحن الذين يعلمون و الذين لا يعلمون عدونا و شيعتنا اولو الألباب.

[٥٥٠] ٢-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن جابر، عن ابي جعفر عليه السلام في قوله عز و جل: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» قال:

نحن الذين يعلمون و عدونا الذين لا يعلمون و شيعتنا اولو الألباب.

باب أن الراسخين في العلم هم الأئمة عليهم السلام [٥٥١] ١-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن

ص: ٤٥٦

اگر خواستیم پاسخ می دهیم و اگر خواستیم دریغ می کنیم.

[٥٤٨] ٩-محمد ابو نصر گفت: به حضرت رضا عليه السلام نامه ای نوشتم که برخی از آن چنین است: خداوند گرامی فرمود: (از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید.) و باز فرمود: (شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی، طایفه ای نمی کوچند تا در دین آگاهی یافته هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن ها را بیم دهند؟ شاید که بترسند و خودداری کنند.) [توبه (٩): ١٢٢] بر مردم پرسش واجب شده ولی بر شما پاسخ واجب نشده؟ فرمود: خداوند پاک و والا فرموده است: (اگر پیشنهاد تو را نپذیرند بدان که آنان تنها از هوس های خود پیروی می کنند و گمراه تر از کسی که از هوسش پیروی کرده، کیست؟) [قصص (٢٨): ٥٠] [مقصود این است که گاهی پرسشگران پیشنهاد ما را نپذیرفته و به فضیلت ما اعتراف نمی کنند.]

کسانی که خداوند فرازند در کتابش به علم و صفشان کرده، ائمه عليهم السلام هستند

[٥٤٩] ١-جابر از حضرت باقر عليه السلام درباره این سخن خداوند گرامی: (آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها خردمندان پند می گیرند.) [زمر (٣٩): ٩] روایت کرده که فرمودند: همانا کسانی که می دانند، ماییم و کسانی که نمی دانند، دشمنان مان هستند و شیعه ما خردمنداند.

[٥٥٠] ٢-جابر از حضرت باقر عليه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند: (آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟) تنها خردمندان پند می گیرند.

روایت کرده که فرمودند: ماییم کسانی که می دانند و دشمنانمان کسانی هستند که نمی دانند و خردمندان، شیعیان ما هستند.

راسخان در علم ائمه عليهم السلام هستند

[۵۵۱]۱- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ما راسخان

ص: ۴۵۷

النَّضْر بن سويد، عن أيوب بن الحرّ و عمران بن عليّ، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

نحن الرّاسخون في العلم و نحن نعلم تأويله.

[۵۵۲]۲- عليّ بن محمّد، عن عبد الله بن عليّ، عن إبراهيم بن إسحاق، عن عبد الله بن حمّاد، عن بريد بن معاوية، عن أحدهما عليهم السلام في قول الله عزّ و جلّ:

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»

فرسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم أفضل الرّاسخين في العلم، قد علّمه الله عزّ و جلّ جميع ما أنزل عليه من التّنزيل و التّأويل و ما كان الله لينزل عليه شيئاً لم يعلمه تأويله و أوصياؤه من بعده يعلمونه كلّ و الذين لا يعلمون تأويله إذا قال العالم فيهم بعلم، فأجابهم الله بقوله: «يَقُولُونَ: آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» و القرآن خاصّ و عامّ و محكمّ و متشابه و ناسخ و منسوخ، فالرّاسخون في العلم يعلمونه.

[۵۵۳]۳- الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أورمه، عن عليّ بن حسان، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الرّاسخون في العلم أمير المؤمنين و الأئمة من بعده عليهم السلام.

باب أنّ الأئمة قد أوتوا العلم و أثبت في صدورهم [۵۵۴]۱- أحمد بن مهراّن، عن محمّد بن عليّ، عن حمّاد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن أبي بصير قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول في هذه الآية: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فأوماً بيده إلى صدره.

[۵۵۵]۲- عنه، عن محمّد بن عليّ، عن ابن محبوب، عن عبد العزيز

ص: ۴۵۸

در علم هستيم و مایيم که تأویل قرآن را می دانيم.

[۵۵۲]۲- برید معاویه از یکی از صادقین علیهما السّلام درباره این سخن خداوند گرامی: (و تأویلش را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند.) [آل عمران (۳): ۷] روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- افضل راسخان در علم است که خداوند گرامی ترتیب و تأویل همه آنچه را نازل کرده به او آموخته است. و خداوند چیزی بر او نازل نکرد که تأویلش را نیاموخته باشد. و پس از او، اوصیایش همه آن را می دانند. و کسانی که تأویلش را نمی دانند هرگاه عالمشان از روی علم، چیزی بگویند می پذیرند، خداوند با این سخن (می گویند ما به همه آن ایمان آوردیم. همه از سوی پروردگار ما است.) [آل عمران (۳): ۷] به آنان پاسخ می دهد. و قرآن خاصّ و عامّ و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارد که راسخان در علم همه آن ها را می دانند.

[۵۵۳]۳- عبد الرحمان کثیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

راسخان در علم امیر مؤمنان و ائمه پس از او علیهم السّلام هستند.

همانا به ائمه علم داده شده و در سینه هاشان تثبیت شده است

[۵۵۴]۱- ابو بصیر گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که این آیه را می خواند:

(بلکه آن آیه های روشنی است در سینه کسانی که علم داده شده اند.) [عنکبوت (۲۹):

۴۹] و با دست به سینه اش اشاره می کرد.

[۵۵۵]۲- عبد العزیز عبدی از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند

ص: ۴۵۹

العبدی، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» قال: هم الأئمة عليهم السلام.

[۵۵۶]۳- و عنه، عن محمد بن عليّ، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة، عن أبي بصير قال:

قال أبو جعفر عليه السلام في هذه الآية: بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ . . . ثم قال: أما والله يا أبا محمد ما قال: بين دفتي المصحف، قلت: من هم جعلت فداك؟ قال: من عسى أن يكونوا غيرنا؟

[۵۵۷]۴- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن يزيد شغري، عن هارون بن حمزه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» قال: هم الأئمة عليهم السلام خاصّه.

[۵۵۸]۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن الفضيل قال:

سألته عن قول الله عزّ وجلّ: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» قال: هم الأئمة عليهم السلام خاصه.

باب في أنّ من اصطفاه الله من عباده و أورثهم كتابه هم الأئمة عليهم السلام [٥٥٩] ١- الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن حمّاد بن عيسى، عن عبد المؤمن، عن سالم قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «تُمْ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ

ص: ٤٦٠

عزّتمند: (بلکه آن آیه های روشنی است در سینه کسانی که علم داده شده اند.) روایت کرده که فرمود: آنان، ائمه عليهم السلام هستند.

[٥٥٦] ٣- ابو بصیر گفته است: حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه: (بلکه آن آیه های روشنی است در سینه کسانی که علم داده شده اند. . .) سپس فرمود: ای ابو محمّد به خدا سوگند، فرمود میان دو جلد قرآن است. گفتم: فدایت شوم آنان کیستند؟ فرمودند: انتظار می رود است چه کسی جز ما باشد.

[٥٥٧] ٤- هارون حمزه گفته است: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام آیه (بلکه آن آیه های روشنی است در سینه کسانی که علم داده شده اند.) را خواند و فرمود: آنان تنها ائمه عليهم السلام هستند.

[٥٥٨] ٥- محمّد فضیل گفت: از حضرت درباره این سخن خداوند شکوهمند: (بلکه آن آیه های روشنی است در سینه کسانی که علم داده شده اند.) پرسیدم. فرمودند: آنان، تنها ائمه عليهم السلام هستند.

کسانی که خداوند از میان بندگانش برگزیده و کتابش را ارث آنان قرار داده ائمه عليهم السلام هستند

[٥٥٩] ١- سالم گفته است، از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: (سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم؛

ص: ٤٦١

إِصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا، فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» قال: السابق بالخيرات: الإمام و المقتصد: العارف للإمام و الظالم لنفسه، الذي لا يعرف الإمام.

[٥٦٠] ٢- الحسين، عن معلّى، عن الوشاء، عن عبد الكريم، عن سليمان بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن قوله تعالى: «تُمْ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ إِصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» فقال:

أى شيء تقولون أنتم؟ قلت: نقول: إنها في الفاطميين؟ قال: ليس حيث تذهب ليس يدخل في هذا من أشار بسيفه و دعا الناس

إلى خلاف، فقلت: فأى شيء الظالم لنفسه؟ قال: الجالس في بيته لا يعرف حق الإمام و المقتصد: العارف بحق الإمام و السابق بالخيرات: الإمام

[۵۶۱]۳-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن، عن أحمد بن عمر قال:

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن قول الله عز و جل: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» الآية قال: فقال: ولد فاطمه عليها السلام و السابق بالخيرات:

الإمام و المقتصد: العارف بالإمام و الظالم لنفسه الذى لا يعرف الإمام.

[۵۶۲]۴-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن أبى ولاد قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز و جل: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ قال: هم الأئمة عليهم السلام.

ص: ۴۶۲

از میان آن ها عدّه ای به خود ستم کردند و عدّه ای میانه رو بودند و گروهی به اذن خدا در نیکی ها پیشی گرفتند. [فاطر (۳۵): ۳۲] فرمودند: شتاب کننده در نیکی ها امام است و میانه رو کسی که امام را شناخته است و آن که به خودش ستم کرد کسی است که امام را نمی شناسد.

[۵۶۰]۲-سلیمان خالد گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن آن والا (سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم). پرسیدم.

فرمودند: شما چه می گوئید؟ گفتم، ما می گوئیم آن در میان فرزندان فاطمه است.

فرمود: چنان است که تو معتقدی کسی که به شمشیرش اشاره کرده و مردم را به اختلاف دعوت کرد در این مسأله داخل نیست. گفتم: پس ستمکار به خویشان کیست؟ فرمود: کسی که در خانه اش نشسته، حق امام را نشناسد و مقتصد کسی است که حق امام را می شناسد و شتابنده به نیکی ها، امام است.

[۵۶۱]۳-احمد عمر گفته است: از حضرت رضا علیه السلام از این سخن خداوند عزتمند پرسیدم: (سپس این کتاب را به بندگان برگزیده خود به ارث دادیم). تا آخر آیه. فرمودند [آنان] فرزندان فاطمه عليها السلام هستند و شتابنده به نیکی ها، امام است و میانه رو، عارف به امام است و ستمکار به خویشان کسی است که امام را نمی شناسد.

[۵۶۲]۴-ابو ولاد گفته است: از حضرت صادق علیه السلام از این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (آنان که کتابشان داده ایم و آن را به راستی می خوانند به آن ایمان می آورند). [بقره (۲): ۱۲۱] فرمودند: آنان، ائمه عليهم السلام هستند.

باب أَنَّ الْأئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِمَامَانُ: إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ وَ إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى النَّارِ [۵۶۳] ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ قَالَ الْمُسْلِمُونَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْتَ إِمَامَ النَّاسِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِينَ؟ قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ لَكِنْ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أئِمَّةٌ عَلَى النَّاسِ مِنَ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، يَقُومُونَ فِي النَّاسِ فَيَكْذِبُونَ وَ يَظْلِمُهُمْ أئِمَّةُ الْكُفْرِ وَ الضَّلَالِ وَ أَشْيَاعُهُمْ، فَمَنْ وَالَاهُمْ وَ اتَّبَعَهُمْ وَ صَدَّقَهُمْ فَهُوَ مِنِّي وَ مَعِي وَ سَيَلْقَانِي، أَلَا وَ مَنْ ظَلَمَهُمْ وَ كَذَّبَهُمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَ لَا مَعِي وَ أَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ.

[۵۶۴] ۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنَ يَحْيَى، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

قَالَ إِنَّ الْأئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِمَامَانُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَا بِأَمْرِ النَّاسِ يَقْدَمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ حَكَمَ اللَّهُ قَبْلَ حَكْمِهِمْ قَالَ: وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ يَقْدَمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَ حَكْمَهُمْ قَبْلَ حَكْمِ اللَّهِ وَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

باب أَنَّ الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلْإِمَامِ [۵۶۵] ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنَ عَيْسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيٍّ مِمَّا تَرَكَ

امامان در کتاب خدا دو دسته اند: امامی که به خدا می خواند و امامی که به آتش دعوت می کند

[۵۶۳] ۱- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که این آیه (روزی که هر گروهی را با پیشوایشان بخوانیم). [اسراء (۱۷): ۷۱] نازل شد، مسلمانان گفتند: ای رسول خدا آیا تو امام همه مردم نیستی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من رسول خدا برای همه مردم هستم ولی پس از من و از خاندان من از سوی خداوند امامانی بر مردم خواهند بود که در میان مردم قیام می کند و تکذیب می شوند و پیشوایان کفر و گمراهی و پیروانشان به ایشان ستم می کنند. پس هر کس آنان را دوست داشته، پیروی شان کرده، تصدیقشان کند او از من و با من است و به زودی مرا دیدار می کند. هان! و هر کس به آنان ستم کرده، تکذیبشان کند از من و با من نیست و من از او بیزارم.

[۵۶۴] ۲- طلحه بن زید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: امامان در کتاب خداوند گرامی دو دسته اند. خداوند پاک و والا فرمود: (و از آن ها پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند). [سجده (۳۲): ۲۴] نه به فرمان مردم. امر خدا را بر امر مردم مقدم می کردند و حکم خدا را بر حکمشان. و فرمود: (و آن ها را از پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دعوت می کنند). [قصص (۲۸):

۴۱] که امر آنان را بر امر خداوند و حکمشان را بر حکم خداوند مقدم کرده و به خلاف آنچه در کتاب خداوند عزّتمند است از هوس هاشان پیروی می کردند.

همانا قرآن به سوی امام هدایت می کند

[۵۶۵]۱- حسن محبوب گفت: از حضرت رضا علیه السلام از این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (و برای هر کس ارث برانی قرار دادیم که از به جا گذاشته پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند و کسانی که با آن ها پیمان بسته اید.) [نساء (۴): ۳۳]

ص: ۴۶۵

أَلْوَالِدَانَ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ قَالَ: إِنَّمَا عَنِ بَدَلِكِ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِهِمْ عَقَدَ اللَّهُ عِزًّا وَجَلًّا أَيْمَانَكُمْ.

[۵۶۶]۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن موسى بن أكيل التميمي، عن العلاء بن سيبه، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ قَالَ:

يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ

باب أَنَّ النِّعْمَةَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عِزًّا وَجَلًّا فِي كِتَابِهِ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ [۵۶۷]۱- الحسين بن محمد، عن المعلى بن محمد، عن بسطام بن مَرّه، عن إسحاق بن حسان، عن الهيثم بن واقد، عن علي بن الحسين العبدي، عن سعد الإسكافي، عن الأصبغ بن نباته قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: ما بال أقوام غيروا سنّة رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم و عدلوا عن وصيّته لا يتخوفون أن ينزل بهم العذاب، ثم تلا هذه الآية: أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ جَهَنَّمَ ثُمَّ قَالَ: نحن النعمة التي أنعم الله بها على عباده و بنا يفوز من فاز يوم القيامة

[۵۶۸]۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد رفعه في قول الله عزّ و جلّ:

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ أَمْ بِالنَّبِيِّ أَمْ بِالْوَصِيِّ تُكَذِّبَانِ؟

نزلت في الرحمن.

[۵۶۹]۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن جمهور، عن عبد الله بن عبد الرحمن، عن الهيثم بن واقد، عن أبي يوسف البراز قال:

تلا أبو عبد الله عليه السلام هذه الآية: فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ قَالَ: أَمْ تَدْرِي مَا آلَاءُ اللَّهِ؟

ص: ۴۶۶

فرمودند: مقصود، ائمه عليهم السلام هستند که خداوند گرامی به واسطه آنان پیمان های شما را بست.

[۵۶۶] ۲- علاء بن سیابه از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن آن والا:

(همانا این قرآن به آنچه استوارتر است هدایت می کند.) [اسراء (۱۷): ۹] روایت کرده که فرمودند: قرآن به سوی امام هدایت می کند.

نعمتی که خداوند شکوهمند در کتابش ذکر کرده، ائمه عليهم السلام هستند

[۵۶۷] ۱- اصیغ نباته گفته است: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: چگونه خواهد بود حال گروه هایی که سنت رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را دگرگون کرده، از وصیت او سر برتافتند. آیا نمی ترسند که عذابی بر آنان فرود آید؟ سپس این آیه را خواندند: (آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کرده، قوم خود را به سرای نابودی، دوزخ، کشاندند؟) [ابراهیم (۱۴): ۲۸] سپس فرمود: ماییم آن نعمتی که خداوند به بندگانش انعام کرد و به وسیله ما است که در رستاخیز کامیاب می شوند.

[۵۶۸] ۲- از معلی بن محمد حدیثی که سندش را به امام رسانده درباره این سخن خداوند عزتمند: (پس کدامین نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید.) روایت شده که آیا پیامبر را تکذیب می کنید یا وصی اش را؟ این آیه در الرحمن [۵۵] (۱۳) نازل شده است.

[۵۶۹] ۳- ابو یوسف بزّاز گفته است: حضرت صادق علیه السلام این آیه را خواند (پس نعمت های خداوند را به یاد آرید.) [اعراف (۷): ۷۴] و فرمود: آیا می دانی نعمت های

ص: ۴۶۷

قلت: لا، قال: هی أعظم نعم الله علی خلقه و هی ولايتنا.

[۵۷۰] ۴- الحسين بن محمد، عن معلی بن محمد، عن محمد بن أورمه، عن علی بن حسان، عن عبد الرحمن بن کثیر قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدُّوْنَ نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا آيَةً» قال عني بها قاطبه الذين عادوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و نصبوا له الحرب و جحدوا وصيته و صيته.

باب أنّ المتوسّمين المدين ذكرهم الله تعالى في كتابه هم الأئمة: و السبيل فيهم مقيم [۵۷۱] ۱- أحمد بن مهراّن، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن ابن أبي عمير قال: أخبرني أسباط بن عمار الرطبي قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فسأله رجل عن قول الله عزّ وجلّ: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ * وَإِنَّهَا لِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ قَالَ: فقال: نحن المتوسّمون و السبيل فينا مقيم.

[۵۷۲] ۲- محمد بن یحیی، عن سلمه بن الخطاب، عن یحیی بن ابراهیم قال: حدّثنی أسباط بن سالم قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فدخل عليه رجل من أهل هيت فقال له: أصلحك الله ما تقول في قول الله عزّ وجلّ: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»؟ قال: نحن المتوسّمون والسبيل فينا مقيم.

[۵۷۳] ۳- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ و

ص: ۴۶۸

خداوند کدام است؟ گفتیم: نه. فرمودند: آن بزرگ ترین نعمت های خداوند بر آفریدگان است و آن ولایت ما است.

[۵۷۰] ۴- عبد الرحمان کثیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام از این سخن خداوند گرامی: (آیا ندیدی کسانی را که نعمت خداوند را به کفران دگرگون کردند... .) پرسیدم.

فرمودند: مقصود، همه قریش است. کسانی که با رسول خدا- درود خداوند بر او و بر خاندانش- دشمنی کرده، جنگ به پا کردند و وصیت درباره وصی اش را انکار کردند.

هشیارانی که خداوند والا در کتابش ذکر کرده، ائمه علیهم السلام هستند و راه در میان آنان برپا است

[۵۷۱] ۱- اسباط فروشنده لباس هندی گفته است: من نزد حضرت صادق بودم که مردی از این سخن خداوند شکوهمند پرسید: (در آن، نشانه هایی برای هشیاران است. و آن بر سر راه برقرار است.) [حجر (۱۵): ۷۵ و ۷۶] راوی گوید، حضرت فرمودند: آن هشیاران ماییم و راه در میان ما برقرار است.

[۵۷۲] ۲- اسباط سالم گفته است: من نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل هیت (سرزمینی بر ساحل فرات) وارد شد و به ایشان عرض کرد: اصلحك الله درباره این سخن خداوند گرامی چه می گویی (در آن، نشانه هایی برای هشیاران است.)؟ فرمودند: آن هشیاران ماییم و راه در میان ما برقرار است.

[۵۷۳] ۳- محمد مسلم از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند:

ص: ۴۶۹

جلّ: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» قال: هم الأئمة عليهم السلام، قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

اتّقوا فراسه المؤمن فإنّه ينظر بنور الله عزّ وجلّ في قول الله تعالى: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» .

[۵۷۴] ۴- محمد بن یحیی، عن الحسن بن علی الكوفی، عن عیسی بن هشام، عن عبد الله بن سلیمان، عن أبي عبد الله عليه

السَّلامِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» فَقَالَ:

هَمُّ الْأَثْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ «وَإِنَّهَا لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ» قَالَ: لَا يَخْرُجُ مِنَّا أَبَدًا.

[۵۷۵] ۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قَالَ:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمُتَوَسِّمَ وَأَنَا مِنْ بَعْدِهِ وَالْأَثْمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِي:

الْمُتَوَسِّمُونَ.

وَفِي نَسْخِهِ أُخْرَى: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مَهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ بِإِسْنَادِهِ مِثْلَهُ.

بَابُ عَرْضِ الْأَعْمَالِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْأَثْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ [۵۷۶] ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قَالَ:

تَعْرُضُ الْأَعْمَالُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَعْمَالَ الْعِبَادِ كُلِّ صَبَاحٍ أُبْرَارِهَا وَفَجَّارِهَا فَاحْذَرُوهَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «إِعْمَلُوا فَمَا يَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَسَكَتٌ».

[۵۷۷] ۲- عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ

ص: ۴۷۰

(هَمَانَا فِي أَنَّ نِشَانَهُ هَائِي لِیِ هَشِیَارَانَ اسْت). رَوَايَتُ كَرْدَه كَه فَرَمُودَنَدِ آنَانَ، ائْمَهُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ هَسْتَنَد. رَسُولُ خِدا-دَرُودِ خِداوَنَدِ بَرِ او وَ بَرِ خَانْدَانِش-دَرِبَارَةُ سَخْنِ خِداوَنَدِ وَالِا: (هَمَانَا فِي أَنَّ نِشَانَهُ هَائِي لِیِ هَشِیَارَانَ اسْت). فَرَمُود: اَزِ هَشِیَارِي مُؤْمِنِ پَرِوا كَنِید. كَه او با نُورِ خِداوَنَدِ شَكُوهَمَنَدِ نَظَرِ مِي كَنَد.

[۵۷۴] ۴- عَبْدُ اللَّهِ سَلِيمَانَ اَزِ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلامُ دَرِبَارَةُ سَخْنِ خِداوَنَدِ گَرَامِي:

(هَمَانَا فِي أَنَّ نِشَانَهُ هَائِي لِیِ هَشِیَارَانَ اسْت) رَوَايَتُ كَرْدَه كَه فَرَمُود: آنَانَ، ائْمَهُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ هَسْتَنَد. وَ دَرِبَارَةُ (وَ أَنَّ بَرِ سَرِ رَاهِ بَرِ قَرَارِ اسْت) فَرَمُود: هِيچْگَاهِ اَزِ مِیَانِ مَا بِيرونِ نَمِي رُود.

[۵۷۵] ۵- جَابِرُ اَزِ حَضْرَتِ بَاقِرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ رَوَايَتُ كَرْدَه كَه اَمِيرِ مُؤْمِنَانَ عَلَيْهِ السَّلامُ دَرِبَارَةُ اَيْنِ سَخْنِ آنِ وَالِا: (هَمَانَا فِي أَنَّ نِشَانَهُ هَائِي لِیِ هَشِیَارَانَ اسْت). فَرَمُود: هَشِیَارِ رَسُولِ خِدا-دَرُودِ خِدا بَرِ او وَ بَرِ خَانْدَانِش-اسْت وَ پَسِ اَزِ او مِنْ وَ ائْمَهُ اَزِ فَرَزَنْدَانِ مِنْ، هَشِیَارَانِم.

و در نسخه دیگری از ابراهیم ایوب که سندش را به امام رسانده، مانند همین روایت شده است.

عرضه شدن اعمال بر پیامبر و ائمه علیهم السلام

[۵۷۶] ۱- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اعمال بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عرضه می شود. عرضه اعمال بندگان- نیکوکاران و بدکارانشان- در هر صبح صورت می پذیرد، پس، از آن پروا کنید. و این معنی همان سخن خداوند والا است: (عمل کنید که خداوند و رسولش عملتان را می بینند.) [توبه (۹)]:

[۱۰۵] و سکوت کرد.

[۵۷۷] ۲- یعقوب شعیب گفته است: از حضرت صادق علیه السلام از این سخن

ص: ۴۷۱

النَّضْرُ بْنُ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِيِّ، عَنْ يَعْقُوبِ بْنِ شَعِيبٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ.

[۵۷۸] ۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن عثمان بن عيسى، عن سماعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتَه يقول: ما لكم تسوءون رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟! فقال رجل: كيف نسوؤه؟ فقال: أما تعلمون أن أعمالكم تعرض عليه فإذا رأى فيها معصية ساء ذلك فلا تسوءوا رسول الله ورسوله.

[۵۷۹] ۴- علی، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن الزيات، عن عبد الله بن أبان الزيات و كان مكينا عند الرضا عليه السلام قال:

قلت للرضا عليه السلام ادع الله لي ولأهل بيتي فقال: أو لست أفعل والله إن أعمالكم لتعرض علي في كل يوم و ليله قال: فاستعظمت ذلك، فقال لي: أما تقرأ كتاب الله عز و جل: «وَقُلْ اِعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»؟ قال: هو والله علي بن أبي طالب عليه السلام.

[۵۸۰] ۵- أحمد بن مهرا، عن محمد بن علي، عن أبي عبد الله الصيامت، عن يحيى بن مساور، عن أبي جعفر عليه السلام أنه ذكر هذه الآية: «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» قال: هو والله علي بن أبي طالب عليه السلام.

[۵۸۱] ۶- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء قال:

سمعت الرضا عليه السلام يقول: إن الأعمال تعرض على رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أبرارها وفجارها.

ص: ۴۷۲

خداوند عزّتمند پرسیدم: (عمل کنید که خداوند و رسولش و مؤمنان عملتان را می بینند). فرمودند: آنان، ائمه علیهم السّلام هستند.

[۵۷۸]۳- سماعه گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

بر شما چه پیش آمده که رسول خدا- درود خداوند بر او و بر خاندانش- را اندوهگین می کنید؟ مردی گفت: چگونه ایشان را اندوهگین می کنیم؟ فرمودند:

آیا نمی دانید که اعمالتان بر ایشان عرضه می شود. و هنگامی که در آن ها معصیتی دید، او را اندوهگین می کند؟ پس رسول خدا را اندوهگین نکنید و او را شاد کنید.

[۵۷۹]۴- عبد الله بن ابان روغن فروش که نزد حضرت رضا علیه السّلام صاحب منزلت و احترام بود، گفته است: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: برای من و خانواده ام به درگاه خداوند دعا بفرمایید! فرمودند: مگر نمی کنم. به خدا سوگند اعمالتان همواره در هر شب و روز بر من عرضه می شود. او گفته است: من این موضوع را بزرگ شمردم. پس به من فرمود: آیا کتاب خداوند عزّتمند را نمی خوانی. (و بگو عمل کنید که خداوند و رسولش و مؤمنان عملتان را می بینند). [؟] به خدا سوگند او علی ابن ابی طالب علیه السّلام است.

[۵۸۰]۵- یحیی بن مساور از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که ایشان این آیه را (که خداوند و رسولش و مؤمنان عملتان را می بینند). ذکر کرد و فرمود: او به خدا سوگند علی ابن ابی طالب علیه السّلام است.

[۵۸۱]۶- و شاء گفته است: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: همانا اعمال بر رسول خدا- درود خداوند بر او و بر خاندانش- عرضه می شود، هم از خوبان و هم از بدان.

ص: ۴۷۳

باب أنّ الطّريقه التي حثّ علی الاستقامه عليها ولايه علیّ عليه السّلام [۵۸۲]۱- أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسينيّ، عن موسى بن محمّد، عن يونس بن يعقوب، عمّن ذكره، عن أبي جعفر عليه السّلام في قوله تعالى:

وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا قَالَ:

يعني لو استقاموا على ولايه عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين و الأوصياء من ولده عليهم السّلام و قبلوا طاعتهم في أمرهم و نهيمهم «لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» يقول:

لأشربنا قلوبهم الإيماَن و الطّريقه هي الإيماَن بولايه عليّ و الأوصياء.

[۵۸۳]۲- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن فضاله بن أيّوب، عن الحسين بن عثمان، عن أبي

أَيُّوب، عن مُحَمَّد بن مسلم قال:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اسْتَقَامُوا عَلَى الْأَثَمَةِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.

باب أَنَّ الْأَثَمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَشَجَرَةُ النَّبَوِّهِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ [٥٨٤] ١-أحمد بن مهران، عن مُحَمَّد بن عليّ، عن غير واحد، عن حمّاد بن عيسى، عن ربيعي بن عبد الله، عن أبي الجارود قال:

قال عليّ بن الحسين عليه السلام: ما ينقم الناس منّا؟ فنحن والله شجرة النبوه وبيت الرحمه و معدن العلم و مختلف الملائكه.

[٥٨٥] ٢-محمد بن يحيى، عن عبد الله بن محمد بن عيسى، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن إسماعيل بن أبي زياد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليهما السلام قال:

ص: ٤٧٤

راهی که به پایداری بر آن ترغیب شده، ولایت علی علیه السلام است

[٥٨٢] ١-حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند فرازمند: (اگر پایداری کنند، به آب فراوان سیرابشان می کنیم.) [جنّ (٧٢): ١٦] فرمودند: مقصود این است که اگر بر ولایت علی ابن ابی طالب امیر مؤمنان و اوصیای از فرزندانش-سلام بر آنان-پایداری کرده، فرمانبری در امر و نهی شان را بپذیرند، (به آب فراوان سیرابشان می کنیم.) می فرماید: هر آینه دل هاشان را از ایمان سیراب می کنیم. و راه همان ایمان به ولایت علی و اوصیای او-درود بر آنان-است.

[٥٨٣] ٢-محمد مسلم گفته است: از حضرت صادق علیه السلام از این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (آنان که گفتند پروردگار ما خدای یکتا است، سپس پایداری کردند.) [فصیلت (٤١): ٣٠] حضرت فرمودند: بر اثمه یکی پس از دیگری پایداری کردند. (فرشتگان بر آنان نازل می شوند که نترسید و غمگین مباشید و بشارت باد به شما به بهشتی که وعده داده می شدید.)

اثمه، معدن علم و درخت نبوت و فرودگاه فرشتگان هستند

[٥٨٤] ١-ابو جارود گفته است: حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: مردم چه عیبی از ما می گیرند؟ ما به خدا سوگند، درخت نبوت و خاندان رحمت و معدن علم و فرودگاه فرشتگانیم.

[٥٨٥] ٢-اسماعیل ابو زیاد از حضرت صادق علیه السلام به نقل از پدرشان روایت کرده

ص: ٤٧٥

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إنا أهل البيت شجرة النبوه و موضع الرساله و مختلف الملائكه و بيت الرحمه و معدن العلم.

[۵۸۶]۳-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسين، عن عبد الله بن محمّد، عن الخشاب قال: حدّثنا بعض أصحابنا، عن خيثمه قال:

قال لى أبو عبد الله عليه السّلام: يا خيثمه! نحن شجرة التّبوّه و بيت الرّحمة و مفاتيح الحكمة و معدن العلم و موضع الرّساله و مختلف الملائكة و موضع سرّ الله و نحن وديعه الله فى عباده و نحن حرم الله الأكبر و نحن ذمّه الله و نحن عهد الله، فمن وفى بعهدنا فقد وفى بعهد الله و من خفها فقد خفر ذمّه الله و عهده.

باب أنّ الأئمة عليهم السّلام ورثه العلم، يرث بعضهم بعضا العلم [۵۸۷]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد، عن يحيى الحلبيّ، عن بريد بن معاوية، عن محمّد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ عليّا عليه السّلام كان عالما و العلم يتوارث و لن يهلك عالم إلّا بقى من بعده من يعلم علمه أو ما شاء الله

[۵۸۸]۲-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زراره و الفضيل، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

إنّ العلم المذى نزل مع آدم عليه السّلام لم يرفع و العلم يتوارث و كان عليّ عليه السّلام عالم هذه الأئمّه و إنّ لم يهلك منّا عالم قطّ إلّا خلفه من أهله من علم مثل علمه أو ما شاء الله.

[۵۸۹]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن البرقيّ، عن النّضر بن

ص: ۴۷۶

که امير مؤمنان عليه السّلام فرمودند: ما اهل بيت، درخت نبوت و جایگاه رسالت و فرودگاه فرشتگان و خانه رحمت و معدن علم هستيم.

[۵۸۶]۳-خيثمه گفته است: حضرت صادق عليه السّلام به من فرمودند: ای خيثمه! ما درخت نبوت، خانه رحمت، كليدهای حکمت، معدن علم، جایگاه رسالت، آمد و شدگاه فرشتگان و جایگاه سرّ خداوندیم. ما وديعه خداوند در میان بندگان و حرم بزرگ خداوندیم. ما حقّ و پیمان خداوندیم. پس هر که به پیمان ما وفا کرد به راستی به پیمان خداوند وفا کرده است و هر که آن را شکست، حقّ و پیمان او را شکسته است.

ائمه عليهم السلام وارثان علمند که یکی پس از دیگری علم را به ارث می برند

[۵۸۷]۱-محمّد مسلم از حضرت صادق عليه السّلام روایت کرده که فرمودند:

علی عليه السّلام عالم بود و علم به ارث می رسد. و هرگز عالمی نمی میرد جز این که پس از او کسی هست که علم او یا آنچه را خدا خواست بداند.

[۵۸۸]۲-زراره و فضیل از حضرت باقر عليه السّلام روایت کرده اند که فرمود: علمی که با آدم عليه السّلام فرود آمد، بالا

نرفت. و علم به ارث می رسد. علی علیه السلام عالم این امت بود و همانا از ما هیچ گاه عالمی نمی میرد جز این که از خاندان او کسی جانشین اش شود که مانند علم او یا آنچه را خدا خواست، بداند.

[۵۸۹]۳- محمد مسلم گفته است: حضرت باقر علیه السلام فرمودند: علم به ارث

ص: ۴۷۷

سوید، عن یحییٰ الحلبي، عن عبد الحميد الطائي، عن محمد بن مسلم قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: إن العلم يتوارث و لا يموت عالم إلا و ترك من يعلم مثل علمه أو ما شاء الله.

[۵۹۰]۴- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن موسى بن بكر، عن الفضيل بن يسار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن في عليّ سنّه ألف نبی من الأنبياء و إن العلم الذي نزل مع آدم عليه السلام لم يرفع و ما مات عالم فذهب علمه و العلم يتوارث.

[۵۹۱]۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب، عن عمر بن أبان قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إن العلم الذي نزل مع آدم عليه السلام لم يرفع و ما مات عالم فذهب علمه.

[۵۹۲]۶- محمد، عن أحمد، عن عليّ بن النعمان رفعه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: يمضون الثماد و يدعون النهر العظيم، قيل له: و ما النهر العظيم؟ قال: رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و العلم الذي أعطاه الله، إن الله عزّ و جلّ جمع لمحمد صلى الله عليه و آله و سلم سنن النبيين من آدم و هلمّ جرّا إلى محمد صلى الله عليه و آله و سلم قيل له: و ما تلك السنن؟ قال: علم النبيين بأسره و إن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم صير ذلك كله عند أمير المؤمنين عليه السلام، فقال له رجل يا ابن رسول الله! فأمر المؤمنين أعلم أم بعض النبيين فقال أبو جعفر عليه السلام: اسمعوا ما يقول! إن الله يفتح مسامع من يشاء، إنني حدثته: أن الله جمع لمحمد صلى الله عليه و آله و سلم علم النبيين و أنه جمع ذلك كله عند أمير المؤمنين عليه السلام و هو يسألني أ هو أعلم أم بعض النبيين.

[۵۹۳]۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن البرقي، عن النضر بن

ص: ۴۷۸

می رسد و عالمی نمی میرد جز این که کسی را به جای خود می گذارد که مانند علم او یا آنچه را خدا خواست، دارد.

[۵۹۰]۴- فضیل یسار گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: همانا در علی علیه السلام سنت هزار پیامبر

است و علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد، بالا نرفت. و با مرگ عالم علم از میان نرفت. که علم به ارث می رسد.

[۵۹۱]۵- عمر بن ابان گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد، بالا نرفت و با مرگ عالم علمش از میان نرفت.

[۵۹۲]۶- علی نعمان حدیثی که سندش را به حضرت باقر علیه السلام رسانده، روایت کرده که آن حضرت فرمود: مردم نمی را می مکنند و نهر عظیم را رها می کنند. پرسیدند: نهر عظیم چیست؟ فرمودند: رسول خدا- درود خداوند بر او و بر خاندانش- و علمی که خداوند به او داده بود خداوند عزتمند برای محمّد صلی الله علیه و آله سنت های پیامبران از آدم تا محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- را جمع کرده است. پرسیدند: و آن سنت ها کدام است؟ فرمود: تمام علم پیامبران و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- همه آن را به امیر مؤمنان علیه السلام منتقل کرد. مردی پرسید: ای پسر رسول خدا! امیر مؤمنان دانایتر است یا برخی پیامبران؟ حضرت باقر علیه السلام فرمودند: بشنوید چه می گوید! خداوند گوش کسانی را که بخواهد باز می کند. همانا من به او گفتم خداوند علم پیامبران را برای محمّد -درود خدا بر او و بر خاندانش- جمع کرد و او همه آن را نزد امیر مؤمنان علیه السلام جمع کرد و او از من می پرسد که آیا او دانایتر است یا برخی پیامبران.

[۵۹۳]۷- محمّد مسلم گفته است: حضرت باقر علیه السلام فرمود: علم به ارث می رسد.

ص: ۴۷۹

سويد، عن يحيى الحلبي، عن عبد الحميد الطائي، عن محمد بن مسلم قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: إنّ العلم يتوارث فلا يموت عالم إلاّ ترك من يعلم مثل علمه أو ما شاء الله.

[۵۹۴]۸- علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن الحارث بن المغیره قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ العلم الّذي نزل مع آدم عليه السلام لم يرفع و ما مات عالم إلاّ و قد ورّث علمه إنّ الأرض لا تبقى بغير عالم.

باب أنّ الأئمة ورثوا علم النّبيّ و جميع الأنبياء و الأوصياء الّذين من قبلهم [۵۹۵]۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن عبد العزيز بن المهتدي، عن عبد الله بن جندب أنّه كتب إليه الرضا عليه السلام:

أمّا بعد فإنّ محمّدا صلی الله علیه و آله و سلّم كان أمين الله في خلقه فلما قبض صلی الله علیه و آله و سلّم كُنّا أهل البيت ورثته، فنحن أمناء الله في أرضه، عندنا علم البلايا و المنايا و أنساب العرب و مولد الإسلام و إنّنا لنعرف الرّجل إذا رأيناه بحقيقه الإيمان و حقيقه النّفاق و إنّ شيعتنا لمكتوبون بأسمائهم و أسماء آبائهم، أخذ الله علينا و عليهم الميثاق، يردون موردنا و يدخلون مدخلنا، ليس على ملّة الإسلام غيرنا و غيرهم نحن التّجباء التّجاه و نحن أفراط الأنبياء و نحن أبناء الأوصياء و نحن المخصوصون في كتاب الله عزّ و جلّ و نحن أولى الناس بكتاب الله و نحن أولى الناس برسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم و نحن الّذين شرع الله لنا دينه فقال في كتابه:

شَرَعَ لَكُمْ (يا آل محمّد) مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا (قد وصّانا بما وصّى به

پس عالمی نمی میرد، جز این که کسی را به جا می گذارد که مانند علم او یا آنچه را خداوند خواست، می داند.

[۵۹۴]۸- حارث مغیره گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید:

علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد، بالا نرفت. و عالمی نمرود جز این که علمش را به ارث گذاشت. که زمین بی عالم نمی ماند.

ائمه عليهم السلام علم پیامبر گرامی و تمام پیامبران و اوصیایی که پیش از ایشان بوده اند را به ارث برده اند

[۵۹۵]۱- عبد الله جنذب گفته است: حضرت رضا علیه السلام به او نوشت: امرا بعد همانا محمد- درود خداوند بر او و بر خاندانش- امین خداوند در آفریدگانش بود. و آن گاه که در گذشت ما اهل بیت وارثانش بودیم. پس ما امینان خداوند در زمینیم. که عالم بلایا و مرگ ها و نسب های عرب و جایگاه اسلام [در میان انسان ها] نزد ما است. و ما هر مردی را ببینیم، حقیقت ایمان و حقیقت نفاق را در او می دانیم. و شیعیان ما با نام هاشان و نام پدرانشان ثبت شده اند. خداوند از ما و از آنان پیمان گرفته است که در طریق ما رفته، از روش ما پیروی کنند. جز ما و ایشان کسی بر آیین اسلام نیست. ماییم والاتباران رهایی بخش. ماییم سبقت گیرندگان از پیامبران.

ماییم فرزندان اوصیا. ماییم ویژهگان در کتاب خدای شکوهمند. ماییم سزاوارترین مردم به کتاب خداوند و به رسول خدا- درود خداوند بر او و بر خاندانش- و ماییم کسانی که خداوند دینش را در کتابش برای آنان قرار داد: (آیینی را برای شما ای خاندان محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش-) مقرر داشت که نوح را بدان سفارش کرد.

نُوحًا) وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ (يا محمد) وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى (فقد علمنا و بلغنا علم ما علمنا و استودعنا علمهم؛ نحن ورثة أولى العزم من الرسل) أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ (يا آل محمد) وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ (و كونوا على جماعه) كَذَّبَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ (من أشرك بولايه على) مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ (من ولايه على) (إِنَّ اللَّهَ (يا محمد) يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ مِنْ يَجِيئُكَ إِلَى وَلَايَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

[۵۹۶]۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن أول وصي كان علي وجه الأرض هبة الله بن آدم و ما من نبي مضي إلا وله وصي و كان جميع الأنبياء مائه ألف نبي و عشرين ألف نبي منهم خمسة أولو العزم: نوح و إبراهيم و موسى و عيسى و محمد صلى الله عليه وآله وسلم و إن علي بن أبي طالب كان هبة الله لمحمد و ورث علم الأوصياء و علم من كان قبله، أما إن محمد دا و ورث علم من كان قبله من الأنبياء و المرسلين، علي قائم العرش مكتوب: حمزه أسد الله و أسد رسوله و سيد الشهداء و في ذؤابه العرش علي أمير المؤمنين عليه السلام، فهذه حججتنا علي من أنكر حقنا و جحد ميراثنا و ما منعنا من الكلام و أمامنا اليقين

فَأَيُّ حَجَّةٍ تَكُونُ أَبْلَغَ مِنْ هَذَا.

[۵۹۷]۳-محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن عبد الله بن محمّد، عن عبد الله بن القاسم، عن زرعه بن محمّد، عن المفضّل بن عمر قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: إنّ سليمان ورث داود و إنّ محمّدا ورث سليمان و إنّنا ورثنا محمّدا و إنّ عندنا علم التّوراه و الإنجيل و الزّبور و تبيان ما فى الألواح قال: قلت: إنّ هذا لهو العلم؟ قال: ليس هذا هو العلم، إنّ العلم الذى يحدث يوما بعد يوم و ساعه بعد ساعه.

ص: ۴۸۲

(ما را به سفارشی که به نوح کرده بود، سفارش کرد.) و آنچه را به تو (ای محمّد) وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم (پس به ما آموخت و دانش آن چه را آموخت به ما رساند و علم آنان را به ما سپرد؛ ماییم وارثان فرستادگان اولو العزم) این است که ای خاندان محمّد دین را برپا دارید و در آن تفرقه نکنید. (و یگانه باشید.) بر مشرکان گران است (آن که به ولایت علی علیه السّلام شرک ورزید) آنچه بدان دعوت می کنید (که ولایت علی است.) ای محمّد (همانا) خداوند کسی را که به سوی او باز گردد هدایت می کند. [شورا (۴۲): ۱۳] کسی که ولایت علی علیه السّلام را از تو بپذیرد.

[۵۹۶]۲-عبد الرحمان کثیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: نخستین وصی بر روی زمین هبه الله آدم (شیث) بود و پیامبری درنگذشت جز اینکه وصی ای داشت و تمام پیامبران ۱۲۴۰۰۰ تن بودند و از ایشان پنج تن اولو العزم بودند: نوح، ابراهیم، موسی، و محمّد-درود بر آنان- و همانا علی بن ابی طالب موهبت و بخششی است که خداوند به محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] عنایت کرده است. و او علم اوصیا و علم آن که پیش از او بود را به ارث برد. هان! به راستی محمّد [درود خداوند بر او و بر خاندانش] علم پیامبران و فرستادگان پیش از خود را به ارث برد. بر ستون عرش نوشته است: حمزه، شیر خدا و رسول او و سرور شهیدان است. و بر پیشانی عرش است که: علی علیه السّلام امیر مؤمنان است. و این حجّت ما است بر کسی که حقّ ما را انکار کرده، میراثمان را نفی کرد. و چه چیزی ما را از سخن گفتن بازمی دارد در حالی که یقینی پیش روی ما است و چه حجّتی رساتر از این.

[۵۹۷]۳-مفضّل عمر گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: سلیمان وارث داود بود و محمّد-درود خداوند بر او و بر خاندانش- وارث سلیمان. و ما وارثان محمّدیم. علم تورات و انجیل و زبور و بیان آنچه در الواح (موسی) بود، نزد ما است. راوی گوید؛ من گفتم: آن علم [کامل] همین است؟ فرمود: آن علم، این نیست. آن، علمی است که روزبه روز و ساعت به ساعت پدید می آید.

ص: ۴۸۳

[۵۹۸]۴-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن شعيب الحدّاد، عن ضريس الكناسيّ قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام و عنده أبو بصير فقال أبو عبد الله عليه السلام: إن داود ورث علم الأنبياء و إن سليمان ورث داود و إن محمدا صلى الله عليه و آله و سلم ورث سليمان و إنا ورثنا محمدا صلى الله عليه و آله و سلم و إن عندنا صحف إبراهيم و ألواح موسى فقال أبو بصير:

إن هذا هو العلم فقال: يا أبا محمد! ليس هذا هو العلم، إنما العلم ما يحدث بالليل و النهار يوما بيوم و ساعه بساعه.

[٥٩٩] ٥- محمد بن يحيى، عن محمد بن عبد الجبار، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن النعمان، عن ابن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال لي: يا أبا محمد! إن الله عز و جل لم يعط الأنبياء شيئا إلا و قد أعطاه محمدا صلى الله عليه و آله و سلم، قال: و قد أعطى محمدا جميع ما أعطى الأنبياء و عندنا الصّحف التي قال الله عز و جل: **صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى** قلت: جعلت فداك هي الألواح؟ قال: نعم.

[٦٠٠] ٦- محمد، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أنه سأله عن قول الله عز و جل: **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ مَا الزَّبُورُ** و ما الذّكر؟ قال: الذّكر عند الله و الزبور الذي أنزل على داود و كل كتاب نزل فهو عند أهل العلم و نحن هم.

[٦٠١] ٧- محمد بن يحيى، عن أحمد بن أبي زاهر أو غيره، عن محمد بن حماد، عن أخيه أحمد بن حماد، عن إبراهيم، عن أبيه، عن أبي الحسن الأوّل عليه السلام قال:

قلت له: جعلت فداك أخبرني عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم ورث النبيين كلهم؟ قال: نعم،

ص: ٤٨٤

[٥٩٨] ٤- ضريس كرناسي گفت: نزد حضرت صادق عليه السلام بودم و ابو بصير هم بود. پس حضرت صادق عليه السلام فرمود: داود وارث علم انبيا بود و سليمان وارث داود و محمد [درود خداوند بر او و بر خاندانش] وارث سليمان. و ما وارثان محمديم. و صحف ابراهيم و الواح موسى عليهما السلام نزد ما است. آن گاه ابو بصير گفت:

آن علم كامل همين است. حضرت فرمود: ای پدر محمد! آن علم اين نيست. علم آن است كه شبانه روز، روزبه روز و ساعت به ساعت پديد مي شود.

[٥٩٩] ٥- ابو بصير گفته است: حضرت صادق عليه السلام به من فرمود، ای ابو محمد خداوند عزّتمند، چیزی به پیامبران نداد جز این که به محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-داد. و تمام داده های به پیامبران را به محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] داد. و آن صحفی که خداوند شکوهمند فرمود: **صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى** [اعلی (٨٧): ١٩] نزد ما است. من گفتم:

جانم به فدایت! این همان الواح است؟ فرمود: بله.

[۶۰۰]۶- از عبد الله سنان است که از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه خداوند گرامی پرسید: (در زبور پس از ذکر تورات) نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می برند. [انبیا (۲۱): ۱۰۵] که زبور و ذکر چیست؟ و حضرت فرمودند: ذکر نزد خداوند است. و زبور آن است که بر داود [علیه السلام] نازل شده است. و هر کتابی که نازل شده نزد اهل علم است و آنان ماییم.

[۶۰۱]۷- ابو ابراهیم گفته است: به ابو الحسن اول (حضرت کاظم) علیه السلام عرض کردم جانم به فدایت به من بفرماید آیا پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- وارث همه پیامبران است؟ فرمود: بله. گفتم: از روزگار آدم تا خودش؟

ص: ۴۸۵

قلت: من لدن آدم حتى انتهى إلى نفسه؟ قال: ما بعث الله نبيا إلا و محمد صلى الله عليه وآله وسلم أعلم منه، قال: قلت: إن عيسى ابن مريم كان يحيى الموتى بإذن الله قال:

صدقت و سليمان بن داود كان يفهم منطق الطير و كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقدر على هذه المنازل، قال: فقال: إن سليمان بن داود قال للهدد حين فقده و شك في أمره فقال: «مَا لِي لَا أَرَى الْهُدَيْدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ» حين فقده فغضب عليه فقال: لَأُعَذِّبَنَّ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّه أَوْ لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ و إنما غضب لأنه كان يدلّه على الماء فهذا و هو طائر قد أعطى ما لم يعط سليمان و قد كانت الرّيح و النمل و الإنس و الجنّ و الشياطين [و] المردة له طائعين و لم يكن يعرف الماء تحت الهواء و كان الطير يعرفه و إن الله يقول في كتابه: وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمٌ بِهِ الْمَوْتَى وَ قد ورثنا نحن هذا القرآن العذى فيه ما تسير به الجبال و تقطع به البلدان و تحيا به الموتى و نحن نعرف الماء تحت الهواء و إن في كتاب الله لآيات ما يراد بها أمر إلا أن يأذن الله به مع ما قد يأذن الله ممّا كتبه الماضون جعله الله لنا فى أم الكتاب، إن الله يقول: وَمِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ثُمَّ قَالَ: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَنَحْنُ الْعَالَمِينَ اصطفانا الله عزّ و جلّ و أورثنا هذا الذى فيه تبيان كل شىء.

باب أن الأئمة عليهم السلام عندهم جميع الكتب التي نزلت من عند الله عزّ و جلّ و أنّهم يعرفونها على اختلاف ألسنتها [۶۰۲]۱- على بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن إبراهيم، عن يونس، عن هشام بن الحكم فى حديث بریه أنّه لما جاء معه إلى أبى عبد الله عليه السلام فلقى أبا

ص: ۴۸۶

فرمود: خداوند پیامبری برینگیخت جز این که محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] عالم تر از او بود. راوی گوید، گفتم: همانا عیسی مریم به اذن خداوند مردگان را زنده می کرد. حضرت فرمود: راست گفتمی و سلیمان داود زبان پرندگان را می فهمید و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به این شیوه ها توانا بود. راوی گوید، آن گاه حضرت فرمود: سلیمان داود هنگامی که هدهد را نیافت و درباره اش تردید کرد، گفت: (چرا هدهد را نمی بینیم؟ آیا غایب است؟) [نمل (۲۷): ۲۰] وقتی

او را نیافت بر او خشمگین شد و فرمود: (قطعاً او را کیفر شدیدی خواهم کرد یا او را ذبح می کنم مگر دلیل روشنی برایم بیاورد.) [نمل (۲۷): ۲۱] او خشمگین شد؛ زیرا هدهد او را به آب راهنمایی می کرد. بنابراین به آن پرنده چیزی داده شده بود که به سلیمان داده نشده بود. در حالی که باد و مورچه و آدمیان و جنیان و شیاطین [و] سرکشان فرمانبرش بودند، به آب در سینه زمین علم نداشت و پرنده آن را می دانست. و همانا خداوند در کتابش می فرماید: (و اگر قرآنی بود که کوه ها را به حرکت درآورد یا زمین را شکاف دهد یا مردگان را به سخن درآورد.) [رعد (۱۳): ۳۱] و ما این قرآن را که با آن کوه ها به حرکت درمی آید و سرزمین ها قطعه قطعه می شود و با مردگان سخن گفته می شود، به ارث بردیم. و ما به آب در سینه زمین عالم هستیم. همانا در کتاب خداوند، آیاتی است که با آن چیزی خواسته نمی شود جز این که خداوند به آن اجازه می دهد. علاوه بر آنچه خداوند از چیزی که پیشینان نوشته اند اجازه داده است که خداوند آن را در قرآن برای ما نهاده است. خداوند می فرماید: (و هیچ پنهانی در آسمانها و زمین نیست جز این که در کتاب روشنگری است.) [نمل (۲۷): ۷۵] سپس فرمود: (کتاب را به کسانی میراث دادیم که از بندگان برگزیده ما بودند.) [فاطر (۳۵): ۳۲] و ماییم کسانی که خداوند شکوهمند آنان را برگزیده و این را که در آن بیان هر چیزی در آن است، میراث داده.

تمام کتبی که از نزد خداوند گرامی نازل شده نزد ائمه علیهم السلام است و ایشان آن ها را به هر زبانی که باشد می دانند

[۶۰۲] ۱- از هشام حکم در حدیث بریه است که وقتی با او نزد حضرت صادق علیه السلام می آمد به ابو الحسن، موسای جعفر- درود بر آنان- برخوردند.

ص: ۴۸۷

الحسن موسی بن جعفر علیه السلام فحکی له هشام الحکایه فلما فرغ قال أبو الحسن علیه السلام:

لبریه یا بریه! کیف علمک بکتابک؟ قال: أنا به عالم، ثم قال: کیف ثقتک بتأویله؟ قال: ما أوثقنی بعلمی فیه، قال: فابتدأ أبو الحسن علیه السلام یقرأ الإنجیل؟ فقال بریه: إیّاک کنت أطلب منذ خمسين سنه أو مثلك، قال: فأمن بریه و حسن إیمانہ و آمنت المرأه التي كانت معه، فدخل هشام و بریه و المرأه علی أبي عبد الله علیه السلام فحکی له هشام الکلام الذی جرى بین أبي الحسن موسی علیه السلام و بین بریه فقال أبو عبد الله علیه السلام: ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، فقال بریه:

أني لكم التوراه و الإنجیل و كتب الأنبياء؟ قال: هي عندنا وراثه من عندهم نقرؤها كما قرءوها و نقولها كما قالوا، إن الله لا يجعل حججه في أرضه يسأل عن شيء فيقول لا أدري.

[۶۰۳] ۲- علی بن محمد و محمد بن الحسن، عن سهل بن زیاد، عن بكر بن صالح، عن محمد بن سنان، عن مفضل بن عمر قال:

أتينا باب أبي عبد الله و نحن نريد الإذن عليه فسمعناه يتكلم بكلام ليس بالعربيه فتوهمنا أنه بالسريانيه ثم بكي فبكينا لبكائه ثم خرج إلينا الغلام فأذن لنا فدخلنا عليه فقلت: أصلحك الله أتيناك نريد الإذن عليك فسمعناك تتكلم بكلام ليس بالعربيه فتوهمنا أنه بالسريانيه ثم بكيت فبكينا لبكاءك، فقال: نعم ذكرت إلياس التبيي و كان من عباد أنبياء بني إسرائيل فقلت كما كان يقول في سجوده، ثم اندفع فيه بالسريانيه فلا- و الله ما رأينا قسا و لا جاثليقا أفصح لهجه منه به ثم فسره لنا بالعربيه فقال: كان

يقول في سجوده: أ تراك معدّبي و قد أظمأت لك هواجری، أ تراك معدّبي و قد عفّرت لك في التراب وجهی، أ تراك معدّبي و قد اجتنت لك المعاصی أ تراك معدّبي و قد أسهرت لك لیلی، قال:

ص: ۴۸۸

هشام، حکایت را به ایشان گفت. وقتی به پایان رسید. ابو الحسن علیه السلام به بریه فرمود: ای بریه! دانش تو به کتابت چگونه است؟ عرض کرد: من به آن عالمم.

حضرت فرمود: اعتمادت به تأویلش چگونه است؟ گفت: به دانشم در آن اعتمادی خوب دارم. [هشام] گوید: پس ابو الحسن علیه السلام شروع به خواندن انجیل کرد. آن گاه بریه گفت: پنجاه سال است تو یا همچون تویی را می جستم. [هشام] گوید: پس بریه ایمان آورد و نیکو ایمانی آورد و زنی که با او بود، ایمان آورد.

سپس هشام و بریه و آن زن به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدند و هشام سخنانی را که میان ابو الحسن موسی علیه السلام و بریه رفته بود، باز گفت. حضرت صادق علیه السلام فرمود: (دودمانی است که برخی از برخی دیگرند و خداوند شنوا و دانا است.) [آل عمران (۳): ۳۴] آن گاه بریه گفت: تورات و انجیل و کتب پیامبران از کجا به شما رسیده است؟ حضرت فرمود: از آنان به ارث به ما رسیده است. چنان می خوانیم که آنان خواندند و چنان بیانش می کنیم که آنان بیان کردند. خداوند حجّتی بر زمین قرار نمی دهد که وقتی از او چیزی پرسند، بگوید «نمی دانم».

[۶۰۳] ۲- مفضل عمر گفت: ما به در منزل حضرت صادق علیه السلام رفته، خواستیم اجازه ورود بگیریم که شنیدیم حضرت به کلماتی غیر عربی سخن می گوید.

گمان کردیم که زبان سریانی است. سپس گریست و ما به گریه ایشان گریستیم.

آنگاه غلامشان بیرون آمده و به ما اجازه داد پس به خدمتش رسیدیم و من گفتم:

أصلحك الله به نزد شما آمدیم می خواستیم اجازه بگیریم که شنیدیم به کلماتی غیر از عربی سخن می گوئید و گمان کردیم که زبان سریانی است سپس گریه کردید و ما به گریه شما گریستیم. حضرت فرمود: بله، به یاد الیاس پیامبر افتادم - او از پیامبران عابد بنی اسرائیل بود - و آنچه را او در سجده اش می گفت، گفتم. سپس به زبان سریانی شروع به خواندن آن کرد. به خدا سوگند هیچ کشیش و جاثلیقی در آن زبان فصیح تر از او نبود. سپس آن را برای ما به عربی تفسیر کرد و فرمود: او در سجده هایش می گفت: آیا باور کنم که تو مرا عذاب می کنی در حالی که من در گرمای سخت برای تو تشنه ماندم؟ آیا باور کنم که تو مرا عذاب می کنی در حالی که من برای تو صورتم را به خاک مالیدم؟ آیا باور کنم که تو مرا عذاب می کنی در حالی که برای تو از گناهان دوری کردم؟ آیا باور کنم که تو مرا عذاب می کنی در حالی که من برای تو شبم را بیدار ماندم؟

ص: ۴۸۹

فأوحى الله إليه أن ارفع رأسك فإنني غير معذبك قال: فقال: إن قلت: لا أعذبك ثم عذبتني ما ذا؟ أ لست عبدك و أنت ربّي [قال]: فأوحى الله إليه أن ارفع رأسك فإنني غير معذبك، إنني إذا وعدت وعدا وفيت به.

باب أنه لم يجمع القرآن كلّهُ إلا الأئمّة عليهم السّلام و أنّهم يعلمون علمه كلّهُ [٦٠٤] ١- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدام، عن جابر قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: ما ادّعى أحد من النّاس أنّه جمع القرآن كلّهُ كما أنزل إلا كذّاب و ما جمعه و حفظه كما نزلهُ الله تعالى إلا عليّ بن أبي طالب عليه السّلام و الأئمّة من بعده عليه السّلام

[٦٠٥] ٢- محمّد بن الحسين، عن محمّد بن الحسن، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن المنخّل، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السّلام أنّه قال:

ما يستطيع أحد أن يدّعى أنّ عنده جميع القرآن كلّهُ ظاهره و باطنه غير الأوصياء.

[٦٠٦] ٣- عليّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن القاسم بن الزّبيح، عن عبيد بن عبد الله بن أبي هاشم الصّيرفيّ، عن عمرو بن مصعب، عن سلمه بن محرز قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنّ من علم ما أوتينا تفسير القرآن و أحكامه و علم تغيير الزّمان و حدثانه، إذا أراد الله بقوم خيرا أسمعهم و لو أسمع من لم يسمع لولّى معرضا كأن لم يسمع ثم أمسك هنيهة، ثم قال: و لو وجدنا أوعيه أو مستراحا لقلنا و الله المستعان.

ص: ٤٩٠

حضرت فرمود: آن گاه خداوند به او وحی فرستاد که سرت را بلند کن، من تو را عذاب نمی کنم. و او عرض کرد: اگر گفتمی عذابت نمی کنم، سپس عذابم کردی چه؟ آیا من بنده تو نیستم و تو پروردگار من؟ حضرت فرمود: آن گاه خداوند به او وحی کرد که سرت را بلند کن، من تو را عذاب نمی کنم. من وقتی وعده ای بدهم به آن وفا می کنم.

همانا تمام قرآن را جز ائمه عليهم السلام جمع نکرده اند و ایشان تمام دانش آن را دارايند

[٦٠٤] ١- جابر گفت: از حضرت باقر عليه السّلام شنیدم که می فرمود: کسی از مردم ادّعا نکرد که تمام قرآن را چنانچه نازل شده، جمع کرده است جز این که دروغزن باشد. و آن را چنان که خداوند والا- فرورستاد جمع و حفظ نکرد جز علی ابو طالب عليه السّلام و امامان پس از او عليهم السّلام.

[٦٠٥] ٢- جابر از حضرت باقر عليه السّلام روایت کرده که فرمودند: کسی نمی تواند ادّعا کند که تمام قرآن، همه ظاهر و باطنش نزد او است مگر اوصیا.

[٦٠٦] ٣- سلمه محرز گفت: از حضرت باقر عليه السّلام شنیدم که می فرمود: از علومی که به ما داده شده تفسیر قرآن و احکام

آن و تغییر زمان و حوادث آن است. خداوند وقتی نیکی گروهی را بخواهد، شنوایشان می کند. و اگر کسی را که نمی شنود، شنوا کند، روگردان پشت می کند گویا که نشنیده است. سپس اندکی سکوت کرده فرمودند: و اگر ما دل های آسوده ای می یافتیم، از آن ها بیان می کردیم. و خداوند یاری رسان است.

ص: ۴۹۱

[۶۰۷] ۴- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن ابی عبد الله المؤمن، عن عبد الأعلى مولى آل سام قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: و الله إنني لأعلم كتاب الله من أوله إلى آخره كأنه في كفي فيه خبر السماء و خبر الأرض و خبر ما كان و خبر ما هو كائن، قال الله عزّ و جلّ: فيه تبيان كلّ شيء.

[۶۰۸] ۵- محمد بن یحیی، عن أحمد بن أبی زاهر، عن الخشاب، عن علی بن حسان، عن عبد الرحمن بن کثیر، عن أبی عبد الله عليه السلام قال:

□ قال الذي عنده علم من الكتاب أنا آتيك به قبل أن يرتد إليك طرفك قال: ففرج أبو عبد الله ع بين أصابعه فوضعها في صدره، ثم قال: و عندنا و الله علم الكتاب كله.

[۶۰۹] ۶- علی بن ابراهیم، عن ابيه و محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسن، عن ذکره جميعا، عن ابن أبی عمیر، عن ابن اذینه، عن برید بن معاویه قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: قل كفي بالله شهيداً بيني و بينكم و من عنده علم الكتاب قال: إيانا عنى و على أولنا و أفضلنا و خيرنا بعد النبي صلى الله عليه و آله و سلم.

باب ما أعطى الأئمة عليهم السلام من اسم الله الأعظم [۶۱۰] ۱- محمد بن یحیی و غيره، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحكم، عن محمد بن الفضیل قال: أخبرني شريس الوابشي، عن جابر، عن أبی جعفر قال:

إن اسم الله الأعظم على ثلاثة و سبعين حرفا و إنما كان عند آصف منها حرف واحد فتكلم به فخسف بالأرض ما بينه و بين سرير بلقيس حتى تناول

ص: ۴۹۲

[۶۰۷] ۴- عبد الاعلى غلام خاندان سام گفته است: از حضرت صادق شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند من به کتاب خدا از اول تا آخرش عالمم. گویا که خبرهای آسمان و زمین و خبر آنچه بود و خواهد شد در کف دست من است. که خداوند عزتمند فرمود: بیان هر چیزی در آن است. و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكلّ شيء [نحل (۱۶): ۸۹]

[۶۰۸]۵- عبد الرحمان كثير از حضرت صادق عليه السّلام روايت کرده که ایشان این آیه را خواند: (کسی که دانشی از کتاب داشت گفت: پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد.) [نمل (۲۷): ۴۰] راوی گوید: آن گاه میان انگشتانش را باز کرده، بر سینه گذاشت و فرمود: به خدا سوگند همه دانش کتاب در نزد ما است.

[۶۰۹]۶- برید معاویه گفته است: برای حضرت باقر عليه السّلام این آیه را خواندم:

(بگو کافی است که خداوند و کسی که علم و کتاب نزد او است میان من و شما گواه باشند.) [رعد (۱۳): ۴۳] فرمودند: مقصود ما یمیم. و علی عليه السّلام نخستین و افضل و برترین ما پس از پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- است.

آنچه از اسم اعظم خداوند به ائمه عليهم السلام داده شده است

[۶۱۰]۱- جابر از حضرت باقر عليه السّلام روايت کرده که فرمودند: اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است، و یک حرف از آن نزد آصف بود که آن را به زبان آورد و زمین میان او و تخت بلقیس ناپدید شد تا تخت به او رسید.

ص: ۴۹۳

السّیریر بیده ثمّ عادت الأرض كما كانت أسرع من طرفه عين و نحن عندنا من الاسم الأعظم اثنان و سبعون حرفا و حرف واحد عند الله تعالى استأثر به في علم الغيب عنده و لا حول و لا قوه إلا بالله العليّ العظيم.

[۶۱۱]۲- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد و محمّد بن خالد، عن زكريّا بن عمران القمّيّ، عن هارون بن الجهم، عن رجل من أصحاب أبي عبد الله عليه السّلام لم أحفظ اسمه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إنّ عيسى ابن مريم عليه السّلام أعطى حرفين كان يعمل بهما و أعطى موسى أربعة أحرف و أعطى إبراهيم ثمانية أحرف و أعطى نوح خمسة عشر حرفا و أعطى آدم خمسة و عشرين حرفا و إنّ الله تعالى جمع ذلك كلّه لمحمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم و إنّ اسم الله الأعظم ثلاثة و سبعون حرفا، أعطى محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم اثنين و سبعين حرفا و حجب عنه حرف واحد.

[۶۱۲]۳- الحسين بن محمّد الأشعريّ، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد الله، عن عليّ بن محمّد النوفليّ، عن أبي الحسن صاحب العسكر عليه السّلام قال:

سمعتّه يقول: اسم الله الأعظم ثلاثة و سبعون حرفا، كان عند آصف حرف فتكلّم به فانخرقت له الأرض فيما بينه و بين سبيا فتناول عرش بلقيس حتّى صيره إلى سليمان، ثمّ انبسطت الأرض في أقلّ من طرفه عين و عندنا منه اثنان و سبعون حرفا و حرف عند الله، مستأثر به في علم الغيب.

باب ما عند الأئمة من آيات الأنبياء عليهم السلام [۶۱۳]۱- محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن عبد الله بن محمّد،

ص: ۴۹۴

سپس زمین چنان که بود، شد. سریع تر از چشم برهم زدنی. و از اسم اعظم هفتاد و دو حرف آن نزد ما است. و یک حرف دیگر نزد خدای والا است که در علم غیب مخصوص به او است. و هیچ حرکتی و توانایی جز با خدای والای بزرگ نیست.

[۶۱۱] ۲- هارون جهم گفته است: مردی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام، که نامش در خاطرمان نمانده گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

به عیسای مریم دو حرف داده شد که با آن ها عمل می کرد. و به موسی چهار حرف و به ابراهیم هشت حرف و به نوح پانزده حرف و به آدم بیست و پنج حرف داد. و خداوند والا همه آن ها را برای محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- جمع کرد. و اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرف آن به محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- داده شد و یک حرف از او نهان ماند.

[۶۱۲] ۳- علی بن محمد نوفلی گفت: از ابو الحسن عسکری علیه السلام شنیدم که می فرماید: اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است. یک حرف از آن نزد آصف بود که آن را به زبان آورد و زمین میان او و سبا در نور دیده شد تا به تخت بلقیس دست یافت و به نزد سلیمان آورد سپس در کمتر از چشم به هم زدنی زمین گسترده شد. و نزد ما از آن، هفتاد و دو حرف است و یک حرف دیگر نزد خداوند است. که در علم غیب به او مخصوص است.

آنچه از نشانه های پیامبران علیهم السلام نزد ائمه علیهم السلام است

[۶۱۳] ۱- محمد فیض از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: عصای موسی

ص: ۴۹۵

عن منیع بن الحجاج البصری، عن مجاشع، عن معلى، عن محمد بن الفیض، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

كانت عصا موسى لآدم عليه السلام فصارت إلى شعيب ثم صارت إلى موسى بن عمران و إنما لعندنا و إنَّ عهدي بها آنفا و هي خضراء كهيتها حين انتزعت من شجرتها و إنما لتتطق إذا استنطقت، أعدت لقائنا عليه السلام يصنع بها ما كان يصنع موسى و إنما لتروع و تلقف ما يأفكون و تصنع ما تؤمر به، إنما حيث أقبلت تلقف ما يأفكون، يفتح لها شعبتان، إحداهما في الأرض و الأخرى في السقف و بينهما أربعون ذراعا تلقف ما يأفكون بلسانها.

[۶۱۴] ۲- أحمد بن إدريس، عن عمران بن موسى، عن موسى بن جعفر البغدادي، عن علي بن أسباط، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: ألواح موسى عليه السلام عندنا و عصا موسى عندنا و نحن ورثة النبيين.

[۶۱۵] ۳- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم، عن أبي سعيد الخراساني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام إنّ القائم إذا قام بمكّه و أراد أن يتوجّه إلى الكوفه نادى مناديه: ألا لا يحمل أحد منكم طعاما و لا شرابا و يحمل حجر موسى بن عمران و هو وقر بعير، فلا- ينزل منزلا- إلّا- انبعث عين منه، فمن كان جائعا شبع و من كان ظامئا روى، فهو زادهم حتّى ينزلوا النّجف من ظهر الكوفه.

[۶۱۶]۴- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن موسى بن سعدان، عن أبي الحسن الأسديّ، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

خرج أمير المؤمنين عليه السّلام ذات ليله بعد عتمه و هو يقول همهمه همهمه و ليله

ص: ۴۹۶

برای آدم علیه السّلام بود. آن گاه به شعيب رسید. سپس به موسای عمران منتقل شد. و آن اینک نزد ما است. و اندکی پیش از این با من بود. و آن سبز است. به همان صورت که از درختش جدا شده است. و به سخن درمی آید وقتی پرسش شود. برای قائم [علیه السّلام] ما آماده شده است تا با آن، آنچه موسی می کرد، بکند. آن می ترساند و آنچه را به نیرنگ درانداخته اند به سرعت برمی چینند و آنچه فرمان داده شود، می کند. چون به پیش رود تا آنچه را درانداخته اند، برچیند، برایش دو شاخه باز می شود یکی در زمین و دیگری در سقف [آسمان] و میانشان چهل ذراع [بیست متر] فاصله است که با زبانش آنچه را درانداخته اند، برمی چیند.

[۶۱۴]۲- ابو حمزه ثمالی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

الواح موسى عليه السّلام نزد ما است و عصای موسی نزد ما است. و ما وارثان پیامبرانیم.

[۶۱۵]۳- ابو سعید خراسانی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمود: قائم [علیه السّلام] وقتی در مکّه قیام کرد و خواست به سوی کوفه رود، منادی اش فریاد می کند: هان! کسی از شما با خود خوردنی و آشامیدنی برندارد.

و سنگ موسای عمران که به اندازه بار یک شتر است با ایشان است. در منزلی فرود نمی آیند جز این که از آن چشمه ای می جوشد. هر که گرسنه بود، سیر می شود و هر که تشنه بود سیراب. و آن توشه آنان است تا در نجف که در پشت کوفه است، فرود آیند.

[۶۱۶]۴- ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السّلام شبی پیش از نیمه شب بیرون آمد. در حالی که می فرمود: همهمه و همهمه است و شبی مظلّمه (تار) امامی بر شما قیام کرده که پیراهن آدم در برش و انگشتر

ص: ۴۹۷

مظلّمه خرج عليكم الإمام عليه قميص آدم و في يده خاتم سليمان و عصا موسى عليهما السلام.

[۶۱۷] ۵- محمد، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل، عن أبي إسماعيل السّراج، عن بشر بن جعفر، عن مفضل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتّه يقول: أ تدرى ما كان قميص يوسف عليه السّلام؟ قال: قلت: لا، قال: إنّ إبراهيم عليه السّلام لمّا أوقدت له النّار أتاه جبرئيل عليه السّلام بثوب من ثياب الجنّه فألبسه إياه، فلم يضرّه معه حرّ و لا برد فلمّا حضر إبراهيم الموت جعله في تميمه و علّقه على إسحاق و علّقه إسحاق على يعقوب، فلمّا ولد يوسف عليه السّلام علّقه عليه فكان في عضده حتّى كان من أمره ما كان، فلمّا أخرجّه يوسف بمصر من التّميمه وجد يعقوب ريحه و هو قوله: إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنُ تُفَنِّدُونِ فَهُوَ ذَلِكَ الْقَمِيصُ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ، قلت: جعلت فداك فإلى من صار ذلك القميص قال: إلى أهله، ثمّ قال: كلّ نبى ورث علما أو غيره فقد انتهى إلى آل محمد صلّى الله عليه و آله و سلّم.

باب ما عند الأئمّه من سلاح رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و متاعه [۶۱۸] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن معاوية بن وهب، عن سعيد السّمّان قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السّلام إذ دخل عليه رجلان من الزّبيديّه فقالا: له: أ فيكم إمام مفترض الطّاعه؟ قال: فقال: لا قال: فقالا: له: قد أخبرنا عنك الثّقات أنّك تفتى و تقرّ و تقول به و نسّميهم لك فلان و فلان و هم أصحاب ورع و تشمير

ص: ۴۹۸

سليمان و عصای موسى عليه السلام در دست او است.

[۶۱۷] ۵- مفضل عمر گفت: از حضرت صادق عليه السّلام شنیدم که می فرمود: آیا می دانی پیراهن يوسف عليه السّلام چه بود؟ عرض کردم، نه. فرمود: وقتی برای ابراهیم عليه السّلام آتش افروختند، جبرئیل عليه السّلام لباسی از لباس های بهشت آورد و او را با آن پوشاند. که با آن نه گرما و نه سرما به او زیان نمی رساند. هنگامی که مرگ به سراغ ابراهیم عليه السّلام آمد آن را در حرزی نهاد و به اسحاق آویخت و اسحاق، آن را به یعقوب آویخت. و وقتی يوسف عليه السّلام متولّد شد یعقوب عليه السّلام آن را به او آویخت. و آن بر بازوی او بود تا کارش چنان شد که شد. آن گاه وقتی يوسف آن را در مصر از حرز بیرون آورد، یعقوب بوی آن را دریافت چنان که گفت: (من بوی يوسف را در می یابم اگر مرا به پیری و بی عقلی نسبت ندهید.) [یوسف (۱۲): ۹۴] و این همان پیراهن بود که خداوند از بهشت فرود آورده بود. گفتم: جانم فدایت! آن پیراهن به چه کسی رسید؟ فرمود: به اهلش. سپس فرمود: هر پیامبری که علم یا جز آن را به ارث گذاشت به خاندان محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-رسید.

آنچه از سلاح و وسایل رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- نزد ائمّه عليهم السلام است

[۶۱۸] ۱- سعید سمّان گفته است: نزد حضرت صادق عليه السّلام بودم که دو مرد از زیدیه وارد شدند و به حضرت گفتند: آیا

امامی واجب الاطاعه در میان شما هست؟ راوی گوید حضرت فرمود: نه. آن دو گفتند: کسان مورد اطمینانی از توبه ما خبر داده اند که همانا تو به آن فتوا داده، به آن اقرار داشته و معتقدی. و نام آنان این ها است که برایت می گوئیم: فلانی و فلانی. و آنان اصحاب ورع و کوشش اند

ص: ۴۹۹

و هم مَمَّنْ لا یَکذِبُ فغضب أبو عبد الله علیه السّلام فقال: ما أمرتهم بهذا، فلما رأيا الغضب في وجهه خرجا، فقال لي: أتعرف هذين؟ قلت: نعم هما من أهل سوقنا و هما من الزّيديّ و هما يزعمان أنّ سيف رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم عند عبد الله بن الحسن، فقال: كذبا لعنهما الله و الله ما رآه عبد الله بن الحسن بعينه و لا بواحد من عينيه و لا رآه أبوه، اللهمّ إلا أن يكون رآه عند عليّ بن الحسين فإن كانا صادقين فما علامه في مقبضه؟ و ما أثر في موضع مضربه؟ و إنّ عندی لسيف رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و إنّ عندی لرایه رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و درعه و لامته و مغفره، فإن كانا صادقين فما علامه في درع رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و إنّ عندی لرایه رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم المغلبه و إنّ عندی ألواح موسى و عصاه و إنّ عندی لخاتم سليمان بن داود و إنّ عندی الطّست الّذی كان موسى یقرّب به القربان و إنّ عندی الاسم الّذی كان رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم إذا وضعه بين المسلمين و المشركين لم یصل من المشركين إلى المسلمين نشاب و إنّ عندی لمثل الّذی جاءت به الملائکه و مثل السّیاح فینا کمثل التّابوت فی بنی اسرائیل، کانت بنو اسرائیل فی أیّ أهل بیت وجد التّابوت علی أبوابهم أوتوا التّبوّه و من صار إليه السّیاح منّا أوتی الإمامه و لقد لبس أبی درع رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم فخطّت علی الأرض خطیطا و لبستها أنا فکانت و کانت و قائمنا من إذا لبسها ملأها إن شاء الله.

[۶۱۹]۲-الحسين بن محمد الأشعريّ، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن حماد بن عثمان، عن عبد الأعلى بن أعين قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: عندی سلاح رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم لا أنزع فيه، ثمّ قال: إنّ السّلاح مدفوع عنه لو وضع عند شرّ خلق الله لکان خیرهم ثمّ قال: إنّ هذا الأمر یصیر إلى من یلوی له الحنک فإذا کانت من الله فيه المشیئته خرج

ص: ۵۰۰

و از کسانی اند که دروغ نمی گویند. حضرت صادق علیه السّلام خشمگین شد و فرمود:

آنان را به این کار فرمان نداده ام. آن دو وقتی خشم را در چهره حضرت دیدند، بیرون رفتند. آن گاه حضرت به من فرمود: آیا این دو را می شناسی؟ گفتم: بله، آن دو اهل بازار ما و از زیدیّه اند و گمان می کنند که شمشیر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- نزد عبد الله حسن است. حضرت فرمود: دروغ می گویند، خدا لعنتشان کند. به خدا سوگند عبد الله حسن آن را نه با دو چشم و نه با یک چشم ندیده است. پدر او هم آن را ندیده است. مگر این که آن را نزد علی بن حسین علیهما السّیلام دیده باشد. اگر اینان راست می گویند نشانی از دسته اش بدهند. و اثری از تیغه اش. همانا شمشیر رسول خدا-درود

خدا بر او و بر خاندانش-و نزد من است علم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَزُرِّهِ وَجُوشِنِ وَكَلَاهُخُودِشَانِ نَزْدِ مَنْ أَسْت. اگر راست می گویند نشانی از زره رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- بدهند. همانا علم ظفرمند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَا مِنْ أَسْت. الواح موسی و عصای او نزد من است. انگشتری سلیمان داود نزد من است. تشتی که موسی با آن تقدیم قربانی می کرد نزد من است. اسمی که وقتی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-آن را میان مسلمانان و مشرکان می نهاد، تیری از سوی مشرکان به مسلمانان نمی رسید، نزد من است. نظیر آن چه فرشتگان برای او آوردند، نزد من است. حکایت سلاح در نزد ما مانند حکایت تابوت در بنی اسرائیل است. در بنی اسرائیل چنان بود که تابوت بر در هر خاندانی یافت می شد، نبوت به آنان داده شده بود. و از ما هر که سلاح به او رسید امامت به او داده شد. پدرم زره رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را پوشید و دامنش بر زمین خط کشید. و من آن را پوشیدم و چنان بود و شد و قائم [علیه السلام] ما کسی است که چون آن را پوشید به اندازه قامتش باشد. ان شاء الله.

[۶۱۹]۲- عبد الاعلی اعین گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

سلاح رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نزد من است که کسی درباره آن با من نزاع نمی کند. سپس فرمود: سلاحی است آسیب ناپذیر که اگر نزد بدترین خلق خدا نهاده شود بهترین آنان می شود. سپس فرمود: همانا این امر [امامت] به کسی می رسد که گردن ها برایش خم می شود. و چون مشیت او درباره اش تحقق یابد،

ص: ۵۰۱

فیقول الناس: ما هذا الذی کان؟ و یضع الله له یداً علی رأس رعیتته.

[۶۲۰]۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن سعید، عن النضر بن سويد، عن یحیی الحلبي، عن ابن مسکان، عن أبي بصیر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال ترك رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَتَاعِ سِيفًا وَدِرْعًا وَعَنْزَهُ وَرِحْلًا وَبَغْلَتَهُ الشَّهْبَاءَ فَوَرِثَ ذَلِكَ كُلَّهُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

[۶۲۱]۴- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن فضيل بن يسار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لبس أبي درع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ص ذات الفضول فخطت و لبستها أنا ففضلت.

[۶۲۲]۵- أحمد بن محمد بن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسن، عن محمد بن عیسی، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

سألته عن ذي الفقار سيف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: هَبَطَ بِهِ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ السَّمَاءِ وَكَانَتْ حَلِيَّتَهُ مِنْ فَضِّهِ وَهُوَ عِنْدِي.

[۶۲۳] ۶- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرحمن، عن محمد بن حکیم، عن اَبی ابراهیم علیه السّلام قال:

السّلاح موضوع عندنا، مدفوع عنه، لو وضع عند شرّ خلق الله كان خیرهم، لقد حدّثنی اَبی اَنّه حیث بنی بالثَّقَفِیّه و كان قد شقّ له فی الجدار فنجد البيت فلما كانت صبیحه عرسه رمی ببصره فرأى حذوه خمسه عشر مسمارا ففرغ لذلك و قال لها: تحوّلی فإنی أرید أن أدعو موالی فی حاجه فكشطه فما منها مسمار إلاّ وجده مصرفا طرفه عن السیف و ما وصل إلیه منها شیء.

[۶۲۴] ۷- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن صفوان بن یحیی،

ص: ۵۰۲

قیام می کند. آن گاه مردم می گویند: عجب واقعه ای! و خداوند برای او دستی بر سر مردمش قرار می دهد.

[۶۲۰] ۳- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - از وسایل، شمشیر و زره و نیزه ای کوتاه و زین اشتر و استرش شها را به جا گذاشت و همه آن ها را ارث علی ابن ابی طالب قرار داد.

[۶۲۱] ۴- فضیل یسار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: پدرم زره ذات الفضول رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - را پوشید، به زمین کشیده شد. و من آن را در بر کردم و بلند آمد.

[۶۲۲] ۵- احمد ابو عبد الله گفت: از حضرت رضا علیه السّلام درباره شمشیر رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - «ذوالفقار» پرسیدم که از کجا آمده است؟ فرمود: جبرئیل علیه السّلام آن را از آسمان فرود آورد. که به نقره زینت شده بود و آن نزد من است.

[۶۲۳] ۶- محمد حکیم از ابو ابراهیم [حضرت موسای کاظم] علیه السّلام روایت کرده که فرمود: سلاح نزد ما است که آسیب ناپذیر است. اگر نزد بدترین خلق خدا نهاده شود بهترین آنان می شود. پدرم به من فرمود وقتی با زن ثقفی ازدواج کرد. روز عروسی چشمش به دیواری که برای شمشیر شکافته، سپس تزیین شده بود، افتاد و دید که بر روی آن پانزده میخ است. نگران شد و به عروس گفت:

مرا تنها بگذار که می خواهم برای حاجتی غلامان را بخوانم. آن گاه روی شکاف را باز کرد. میخی نبود که نوکش از شمشیر برنگشته باشد. هیچ کدام از آن ها به شمشیر نرسیده بود.

[۶۲۴] ۷- حمران گفت: از حضرت باقر علیه السّلام درباره آنچه مردم صحبت می کردند،

ص: ۵۰۳

عن ابن مسکان، عن حجر، عن حمران، عن اَبی جعفر علیه السّلام قال:

سألته عما يتحدث الناس أنه دفعت إلى أم سلمه صحيفه مختومه فقال إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما قبض ورث علي عليه السلام علمه وسلاحه وما هناك ثم صار إلى الحسن ثم صار إلى الحسين عليهما السلام فلمّا خشينا أن نغشى استودعها أم سلمه ثم قبضها بعد ذلك علي بن الحسين عليهما السلام، قال: قلت: نعم ثم صار إلى أبيك ثم انتهى إليك و صار بعد ذلك إليك؟ قال: نعم.

[٦٢٥] ٨- محمد، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن فضاله، عن عمر بن أبان قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يتحدث الناس أنه دفع إلى أم سلمه صحيفه مختومه فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما قبض ورث علي عليه السلام علمه وسلاحه وما هناك ثم صار إلى الحسن ثم صار إلى الحسين عليهما السلام، قال: قلت: ثم صار إلى علي بن الحسين، ثم صار إلى ابنه، ثم انتهى إليك فقال: نعم.

[٦٢٦] ٩- محمد بن الحسين و علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن الوليد شباب الصيرفي، عن أبان بن عثمان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الوفاة دعا العباس بن عبد المطلب وأمير المؤمنين عليه السلام فقال للعباس: يا عمّ محمّد! تأخذ تراث محمّد و تقضى دينه و تنجز عداته، فردّ عليه فقال: يا رسول الله بأبي أنت و أمي إني شيخ كثير العيال قليل المال من يطيقك و أنت تبارى الرّيح قال: فأطرق صلى الله عليه وآله وسلم هنيهة ثم قال: يا عباس أ تأخذ تراث محمّد و تنجز عداته و تقضى دينه؟ فقال بأبي أنت و أمي شيخ كثير العيال قليل المال و أنت تبارى الرّيح قال: أما إني سأعطيها من يأخذها بحقّها ثم قال: يا علي يا أخا محمّد أ تنجز عداة محمّد و تقضى دينه

ص: ٥٠٤

که نامه مهرشده ای به امّ سلمه داده شده، پرسیدم: فرمودند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- وقتی درگذشت، دانش او و سلاحش و آنچه را بود علی علیه السلام به ارث برد. سپس به حسن رسید و سپس به حسین علیهما السلام، آن گاه که ترسیدیم بر ما غلبه کنند، آن را به امّ سلمه سپردند و پس از آن علی بن حسین علیهما السلام آن را تحویل گرفت. راوی گوید من گفتم: بله، سپس به پدرتان رسید. سپس به شما منتهی شد و به شما رسید؟ فرمود: بله.

[٦٢٥] ٨- عمر ابان گفت: از حضرت صادق علیه السلام از آنچه مردم می گفتند که نامه ای مهرشده به امّ سلمه سپرده شده، پرسیدم. فرمودند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- وقتی درگذشت علم و سلاحش و آنچه را بود، ارث علی علیه السلام گذاشت. سپس به حسن رسید، سپس به حسین علیهما السلام رسید. راوی گوید، من گفتم: سپس به علی بن حسین رسید، سپس به پسرش و سپس به شما منتهی شد. حضرت فرمود: بله.

[٦٢٦] ٩- ابان عثمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: چون وفات حضرت رسول فرارسید، عباس عبد المطلب و امیر مؤمنان علیه السلام را خواند.

آن گاه به عباس فرمود: ای عموی محمد! آیا میراث محمد را می گیری و قرضش را پرداخته، به وعده هایش وفا می کنی؟ او نپذیرفت و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت! من پیرمردی عیالوار و ندار هستم. چه کسی توان برابری با تو دارد که با باد مسابقه می دهی [در بخشش]. حضرت لختی سر به زیر انداخت و سپس فرمود: ای عباس! آیا میراث محمد را می گیری و به وعده هایش وفا کرده، قرض هایش را می پردازی؟ و او گفت: پدر و مادرم به فدایت! پیرمردی عیالوار و ندارم و تو با باد مسابقه می دهی. حضرت فرمود: هان آن را به کسی می دهم که حقش را به انجام رساند سپس فرمود: ای علی، ای برادر محمد! آیا به وعده های محمد وفا می کنی و قرضش را ادا کرده، میراثش را می گیری؟

ص: ۵۰۵

و تقبض تراثه؟ فقال: نعم بأبي أنت و أمي ذاك علي و لي، قال: فنظرت إليه حتى نزع خاتمه من إصبعه فقال: تختم بهذا في حياتي، قال: فنظرت إلى الخاتم حين وضعته في إصبعي فتمنيت من جميع ما ترك الخاتم ثم صاح يا بلال! علي بالمغفر و الدرع و الزايه و القميص و ذى الفقار و السيحاب و البرد و الأبرقه و القضيب قال فوالله ما رأيتها غير ساعتى تلك يعنى الأبرقه فجاء بشقه كادت تخطف الأبصار فإذا هي من أبرق الجنه فقال: يا علي! إن جبرئيل أتانى بها و قال: يا محمد اجعلها في حلقة الدرع و استذفر بها مكان المنطقه ثم دعا بزوجى نعال عربيين جميعا أحدهما مخصوف و الآخر غير مخصوف و القميصين: القميص الذى أسرى به فيه و القميص الذى خرج فيه يوم أحد و القلانس الثلاث: قلنسوه السيفر و قلنسوه العيدين و الجمع و قلنسوه كان يلبسها و يقعد مع أصحابه، ثم قال: يا بلال علي بالبغلتين الشهباء و الدلدل و التاقتين العضباء و القصواء و الفرسين: الجناح كانت توقف بباب المسجد لحوائج رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يبعث الرجل فى حاجته فيركبه فيركضه فى حاجه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و حيزوم و هو المذى كان يقول: أقدم حيزوم و الحمار عفير فقال: اقبضها فى حياتى فذكر أمير المؤمنين عليه السلام أن أول شىء من الدواب توفى عفير ساعه قبض رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قطع خطامه ثم مر يركض حتى أتى بئر بنى خطمه بقبا فرمى بنفسه فيها فكانت قبره و روى أن أمير المؤمنين عليه السلام قال:

إن ذلك الحمار كلم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال: بأبي أنت و أمي إن أبى حدثنى، عن أبيه، عن جدّه، عن أبيه أنه كان مع نوح فى السفينه فقام إليه نوح فمسح على كفله ثم قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيد النبیین و خاتمهم، فالحمد لله الذى جعلنى ذلك الحمار.

ص: ۵۰۶

و او عرض کرد: بله، پدر و مادرم به فدایت! این ها به گردن من و برای من است.

امیر مؤمنان گوید: آن گاه به او نگریستم که انگشترش را از انگشت درآورد و فرمود:

این را در حیات من به دست کن. امیر مؤمنان گوید: هنگامی که انگشتر را به دست می کردم به آن نگریستم و از همه آنچه حضرت به جا گذاشته بود، آن را آرزو کردم.

سپس حضرت رسول فریاد زد: ای بلال! کلاهخود و زره و پرچم و پیراهن و ذوالفقار و عمامه سحاب و عبای برد و شال ابرقه

و عصا را برایم بیاور. امیر مؤمنان گوید: به خدا سوگند، آن را جز در آن ساعت ندیده بودم. و مقصودش ابرقه بود.

آن گاه تکه لباسی آوردند که چشم‌ها را خیره می‌کرد و معلوم شد شال بهشتی است.

آن گاه حضرت فرمود: ای علی! این را جبرئیل برایم آورد و گفت: ای محمد آن را در میان حلقه زره بگذار و کمربت را محکم ببند. سپس دو جفت نعلین عربی، که یکی وصله دار بود و جفت دیگری بی وصله، و دو پیراهن که با یکی به معراج رفته بود و با دیگری به جنگ احد، و سه عرقچین را که برای سفر، برای عیدهای فطر و قربان و جمعه‌ها و برای استفاده در جمع اصحابش بوده خواست. سپس فرمود: ای بلال! دو استرم شهاب و دلدل و دو شترم عضبا و قصوا و دو اسبم جناح - اسبی که برای نیازمندیهای حضرت بر در مسجد نگاه داشته می‌شد. تا وقتی مردی را به سوی کاری می‌فرستد، بر آن سوار شده، پی حاجت حضرت برود. - و حیزوم - همان اسبی که حضرت می‌فرمود: حیزوم به پیش. - و الاغ عفیر نام را بیاور. - آن گاه فرمود: آن‌ها را در حیات من دریافت کن. و امیر مؤمنان علیه السلام گفته است: اولین چارپایی که مرد، عفیر بود. در ساعتی که رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - درگذشت، افسارش را پاره کرده، تاخت تا به چاه بنی خطمه در قبا رسید، آن گاه خودش را در آن انداخت و همان جا گورش شد. و روایت شده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: همانا این الاغ با رسول خدا صلی الله علیه و آله به سخن پرداخته، و آن الاغ گفته است: پدر و مادرم به فدایت. پدرم از پدرش و او از جدش و او از پدرش نقل کرده که در کشتی با نوح بوده است. که نوح به سویش رفته، دستی به کفلش کشیده، سپس گفته است: از پشت این الاغ، الاغی می‌آید که سرور پیامبران و خاتمشان بر آن سوار می‌شود. پس خدا را سپاس که مرا آن الاغ قرار داد.

ص: ۵۰۷

باب أَنَّ مِثْلَ سِلَاحِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ [۶۲۷] ۱- عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ سَعِيدِ السَّمَّانِ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّمَا مِثْلُ السَّلَاحِ فِينَا مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ أَيْ أَهْلَ بَيْتِ وَجَدِ التَّابُوتِ عَلَى بَابِهِمْ أَوْ تَوَاتُوا النَّبُوَّةَ فَمَنْ صَارَ إِلَيْهِ السَّلَاحُ مِمَّا أَوْتِيَ الْإِمَامَةَ.

[۶۲۸] ۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّكِينِ، عَنْ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّمَا مِثْلُ السَّلَاحِ فِينَا مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثَمَا دَارَ التَّابُوتُ دَارَ الْمَلِكِ فَأَيْنَمَا دَارَ السَّلَاحِ فِينَا دَارَ الْعِلْمِ.

[۶۲۹] ۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

إِنَّمَا مِثْلُ السَّلَاحِ فِينَا مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثَمَا دَارَ التَّابُوتُ أَوْ تَوَاتُوا النَّبُوَّةَ وَحَيْثَمَا دَارَ السَّلَاحِ فِينَا فَتَمَّ الْأَمْرُ، قُلْتُ: فَيَكُونُ السَّلَاحُ مَزَانًا لِلْعِلْمِ؟ قَالَ: لَا.

[۶۳۰] ۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

قال أبو جعفر عليه السلام إنّما مثل السّلاح فينا كمثل التّابوت في بني إسرائيل أينما دار التّابوت دار الملك و أينما دار السّلاح فينا دار العلم.

ص: ۵۰۸

حکایت سلاح رسول خدا، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است

[۶۲۷] ۱- سعید سمّان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: همانا حکایت سلاح در میان ما، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است. در بنی اسرائیل چنان بود که تابوت بر در هر خاندانی یافت می شد، پیامبری به آنان داده شده بود.

و از ما هر که سلاح به او رسیده، امامت به او داده شده است.

[۶۲۸] ۲- عبد الله ابو يعفور گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید:

همانا حکایت سلاح در میان ما، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است. هر کجا تابوت می گشت، حکومت هم می گشت و در میان ما هر کجا سلاح بگردد، علم نیز می گردد.

[۶۲۹] ۳- صفوان از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که حضرت باقر می فرمود:

همانا حکایت سلاح در میان ما، حکایت تابوت در بنی اسرائیل است. هر کجا تابوت گشت، نبوت داده شد و در میان ما هر کجا سلاح گشت، امر [امامت] آن جا است. من گفتم: پس سلاح از علم جدا است؟ فرمودند: نه.

[۶۳۰] ۴- ابو نصر از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمود: همانا حکایت سلاح در میان ما حکایت تابوت در بنی اسرائیل است.

که هر کجا تابوت گشت، حکومت نیز گشت و در میان ما هر کجا سلاح گشت، علم هم گشت.

ص: ۵۰۹

باب فيه ذكر الصّيحفة و الجفر و الجامعه و مصحف فاطمه عليها السلام [۶۳۱] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عبد الله بن الحجاج، عن أحمد بن عمر الحلبيّ، عن أبي بصير قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت له: جعلت فداك إنّني أسألك عن مسألة هاهنا أحد يسمع كلامي؟ قال: فرغ أبو عبد الله عليه السلام سترًا بينه و بين بيت آخر فاطلع فيه ثم قال يا أبا محمّد! سل عمّا بدا لك، قال: قلت: جعلت فداك إنّ شيعتك

يتحدّثون أنّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَبَا يَفْتَحَ لَهُ مِنْهُ أَلْفَ بَابٍ؟ قَالَ: فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ قَالَ: قُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ، قَالَ: فَنَكَتَ سَاعَهُ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ لَعَلِمَ وَمَا هُوَ بِذَاكَ قَالَ: ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ وَمَا يَدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ؟ قَالَ: قُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ وَمَا الْجَامِعَةُ؟ قَالَ: صَحِيفُهُ طَوَّلَهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا بِذِرَاعِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِمْلَائِهِ مِنْ فُلُقٍ فِيهِ وَخَطٌّ عَلَيَّ بِيَمِينِهِ، فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَكُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْضُ فِي الْخَدَشِ وَضُرِبَ بِيَدِهِ إِلَيَّ فَقَالَ: تَأْذُنُ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: قُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ إِنَّمَا أَنَا لَكَ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ، قَالَ: فَغَمَزَنِي بِيَدِهِ وَقَالَ: حَتَّى أُرْشَ هَذَا، كَأَنَّهُ مَغْضَبٌ، قَالَ: قُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ! قَالَ: إِنَّهُ لَعَلِمَ وَلَيْسَ بِذَاكَ، ثُمَّ سَكَتَ سَاعَهُ، ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجُفْرَ وَمَا يَدْرِيهِمْ مَا الْجُفْرُ؟ قَالَ: قُلْتُ: وَمَا الْجُفْرُ؟ قَالَ: وَعَاءٌ مِنْ أَدَمٍ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَالْوَصِيِّينَ وَعِلْمُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ مَضَوْا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، قَالَ: قُلْتُ: إِنَّ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ، قَالَ: إِنَّهُ لَعَلِمَ وَلَيْسَ بِذَاكَ، ثُمَّ سَكَتَ سَاعَهُ ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ عِنْدَنَا لِمَصْحَفٍ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَمَا يَدْرِيهِمْ مَا مَصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ: وَمَا مَصْحَفُ

ص: ٥١٠

گفتاری درباره صحیفه و جفر و جامعہ و مصحف فاطمہ علیہا السلام

[٦٣١] ١- ابو بصیر گفته است: به خدمت حضرت صادق علیه السّلام رفتم و عرض کردم: جانم به فدایت! می خواهم از مسأله ای پرسش کنم. آیا این جا کسی است که سخنم را بشنود؟ او گوید: حضرت صادق علیه السّلام پرده میان او و اتاق دیگر را به کناری زده، نگاهی به آن جا انداخت. سپس فرمود: ای ابو محمّد! پیرس از آنچه برایت پیش آمده است. او گوید، من گفتم: جانم به فدایت! شیعیان شما می گویند که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بابتی از دانش به علی علیه السّلام آموخت که از آن هزار باب دیگر باز می شود. او گوید، پس حضرت فرمود: ای ابو محمّد رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به علی علیه السّلام هزار باب آموخت که از هر کدام، هزار باب باز می شود. او گوید، من گفتم: به خدا سوگند آن علم این است. حضرت ساعتی با انگشت خود بر روی زمین خطوطی در حال تأمل و تفکر کشیده و سپس فرمود: این، علم است. امّا آن نیست. سپس فرمود: ای ابو محمّد! جامعہ نزد ما است. و آنان چه می دانند که جامعہ چیست؟ او گوید، من گفتم: جانم به فدایت. جامعہ چیست؟ فرمود: دفتری است به طول هفتاد ذراع- با ذراع رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- با املائی شفاهی ایشان و خطّ علی علیه السّلام با دست راستش که هر حلال و حرام و هر آنچه مردم به آن نیازمندند حتّی دیه خراش در آن است. آن گاه با دست به من اشاره کرد و فرمود: ای ابو محمّد به من اجازه می دهی؟ او گوید من گفتم: جانم به فدایت! من از آن شما میم، آنچه خواهی انجام ده. او گوید: آن گاه حضرت مرا نشگون گرفت و فرمود: حتّی دیه این نیز در آن ذکر شده است. و گویا حضرت خشمگین بود. او گوید من گفتم: به خدا سوگند آن علم، این است. حضرت فرمود: این، علم هست امّا آن [علم حقیقی و کامل] نیست. سپس ساعتی خاموش شد و آن گاه فرمود: همان جفر نزد ما است و آنان چه می دانند که جفر چیست. او گوید من گفتم: و جفر چیست؟ فرمود:

ظرفی چرمین است که علم پیامبران و اوصیا و علم علمای درگذشته بنی اسرائیل در آن است. او گوید من گفتم: آن علم همین است. حضرت فرمود: این، علم است امّا آن نیست. سپس ساعتی خاموش ماند و آن گاه فرمود: و مصحف فاطمہ علیہا

السلام در نزد ما است و آنان چه می دانند که مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟

ص: ۵۱۱

فاطمه علیها السلام؟ قال: مصحف فيه مثل قرآنكم هذا ثلاث مَرَات و الله ما فيه من قرآنكم حرف واحد، قال: قلت: هذا و الله العلم، قال: إنّه لعلم و ما هو بذاك، ثم سكت ساعه ثم قال: إنّ عندنا علم ما كان و علم ما هو كائن إلى أن تقوم الساعة، قال: قلت: جعلت فداك هذا و الله هو العلم، قال: إنّه لعلم و ليس بذاك، قال: قلت: جعلت فداك فأى شيء العلم؟ قال: ما يحدث بالليل و النهار الأمر من بعد الأمر و الشيء بعد الشيء إلى يوم القيامة.

[۶۳۲]۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن حماد بن عثمان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: تظهر الزنادقة في سنة ثمان و عشرين و مائه و ذلك أتى نظرت في مصحف فاطمه عليها السلام، قال: قلت: و ما مصحف فاطمه؟ قال: إن الله تعالى لما قبض نبيه صلى الله عليه و آله و سلم دخل على فاطمه عليها السلام من وفاته من الحزن ما لا يعلمه إلا الله عزّ و جلّ فأرسل الله إليها ملكا يسلي غمها و يحدثها، فشكت ذلك إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: إذا أحسست بذلك و سمعت الصوت قولى لى، فأعلمته بذلك فجعل أمير المؤمنين عليه السلام يكتب كل ما سمع حتى أثبت من ذلك مصحفا قال: ثم قال: أما إنّه ليس فيه شيء من الحلال و الحرام و لكن فيه علم ما يكون

[۶۳۳]۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن الحسين بن أبي العلاء قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ عندى الجفر الأبيض، قال: قلت: فأى شيء فيه؟ قال: زبور داود و تورا موسى و إنجيل عيسى و صحف إبراهيم عليه السلام و الحلال و الحرام؛ و مصحف فاطمه، ما أزعم أنّ فيه قرآنا و فيه ما يحتاج الناس

ص: ۵۱۲

او گوید من گفتم: و مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟ فرمود: مصحفی است به اندازه سه برابر قرآن شما. و به خدا سوگند در آن از قرآن شما یک حرف هم نیست. او گوید من گفتم: به خدا سوگند آن علم این است. حضرت فرمود: این، علم است امّا، آن نیست. سپس ساعتی خاموش ماند و آن گاه فرمود: همانا علم آنچه بوده و آنچه می شود تا برپایی رستاخیز نزد ما است. او گوید من گفتم: جانم به فدایت! به خدا سوگند آن علم همین است. حضرت فرمود: این، علم است امّا، آن نیست. او گوید من گفتم: جانم به فدایت! پس آن علم [حقیقی و واقعی] چیست؟ فرمود:

علم به آنچه در شب و روز حادث می شود، امری پس از امر دیگری و چیزی پس از چیز دیگری تا روز قیامت.

[۶۳۲]۲- حماد عثمان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید:

زندیق ها در سال صد و بیست و هشت ظاهر می شوند. و این را در مصحف فاطمه علیها السلام دیدم. او گوید من گفتم: و مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟ فرمود:

خداوند والا وقتی جان پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا كَرَفْت از وفاتش اندوهی به فاطمه رسید که آن را جز خداوند عزتمند نمی داند. پس خداوند فرشته ای به سوبش فرستاد تا اندوهش را تسلیت داده، با او سخن بگوید. ایشان از این موضوع به امیر مؤمنان علیه السّلام شکوه کرد و او فرمود: وقتی آن را احساس کردی و صدا را شنیدی به من بگو. و ایشان از آن خبر داد. و امیر مؤمنان علیه السّلام شروع کرد به نوشتن هر آنچه شنید تا از آن مصحفی درست شد. او گوید: سپس حضرت فرمود: هان! همانا در آن چیزی از حلال و حرام نیست. اما علم آنچه می شود در آن است.

[۶۳۳]۳- حسین ابو علا گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

همانا جفر سفید نزد من است. او گوید من گفتم: چه چیزی در آن است؟ فرمودند: زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه علیها السّلام که گمان نمی کنم در آن چیزی از قرآن باشد. و آنچه مردم به آن نیازمندند در آن است و ما به کسی نیاز نداریم.

ص: ۵۱۳

إلینا و لا نحتاج إلى أحد حتى فيه الجلده و نصف الجلده و ربع الجلده و أرش الخدش؛ و عندی الجفر الأحمر، قال: قلت: و أی شیء فی الجفر الأحمر؟ قال:

السّیاح و ذلك إنّما یفتح للدم یفتحه صاحب السّیف للقتل، فقال له عبد الله بن أبی یعفر: أصلحك الله أ یعرف هذا بنو الحسن؟ فقال: إی و الله كما یعرفون اللیل أنه لیل و النهار أنه نهار و لكنهم یحملهم الحسد و طلب الدّینا علی الجحود و الإنکار و لو طلبوا الحقّ بالحقّ لكان خیرا لهم.

[۶۳۴]۴- علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس عمّن ذکره، عن سلیمان بن خالد قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام: إنّ فی الجفر الذی یدکرونه لما یسوءهم، لأنهم لا یقولون الحقّ و الحقّ فیهِ، فلیخرجوا قضایا علی و فرائضه إن كانوا صادقین و سلوهم عن الخالات و العمّات و لیخرجوا مصحف فاطمه علیها السّلام فإنّ فیهِ وصیّه فاطمه علیها السّلام و معه سلاح رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ یقول: «فأتوا بکتابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ آثَارِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ» .

[۶۳۵]۵- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبی عبیده قال:

سأل أبا عبد الله علیه السّلام بعض أصحابنا عن الجفر فقال: هو جلد ثور مملوء علما، قال له: فالجامعه؟ قال: تلك صحیفه طولها سبعون ذراعا فی عرض الأدمی مثل فخذ الفالج فیها کلّ ما یحتاج الناس إلیه و لیس من قضیه إلاّ و هی فیها حتی أرش الخدش، قال: فمصحف فاطمه؟ قال: فسکت طویلا ثمّ قال: إنّکم لتبحثون عمّا تریدون و عمّا لا تریدون إنّ فاطمه مکثت بعد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خمس و سبعین یوما و کان دخلها حزن شدید علی أیها و کان جبرئیل علیه السّلام

ص: ۵۱۴

حتی مجازات یک تازیانه و نصف تازیانه و یک چهارم تازیانه و دیه خراش در آن است. و نزد من است جفر سرخ. او گوید من گفتم: و در جفر سرخ چه چیزی است؟ فرمود: سلاح است. و آن برای خونخواهی گشوده می شود. صاحب شمشیر [حضرت مهدی علیه السلام] آن را برای کشتن می گشاید. عبد الله ابو یغفور به ایشان عرض کرد، اصلحک الله، آیا فرزندان حسن این را می دانند؟ و حضرت فرمود: بله به خدا سوگند چنان که شب و روز را می شناسند، اما حسد و دنیا خواهی آنان را به انکار وامی دارد. و اگر حق [آخرت] را به همراه حق [محبت امام] می خواستند برایشان بهتر بود.

[۶۳۴] ۴- سلیمان خالد گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا در جفری که آنان می گویند چیزی است که آنان را خوش نمی آید؛ زیرا حق در آن است و آنان حق را نمی گویند. اگر راست می گویند داوری های علی علیه السلام و احکام میراثش را در آورده اند. از آنان از [میراث] خاله ها و عمه ها پرسید و مصحف فاطمه علیها السلام را بیرون آورند که وصیت فاطمه [علیها السلام] در آن است و سلاح رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- با آن که خداوند شکوهمند می فرماید: (اگر راست می گوید کتابی آسمانی پیش از این یا اثری علمی از پیشینیان [برایم] بیاورید). [ر. ک: احقاف (۴۶): ۴] [حضرت آیه را نقل به معنا کرده است.]

[۶۳۵] ۵- ابو عبیده گفته است: برخی از یاران ما از حضرت صادق علیه السلام درباره جفر پرسیدند. و ایشان فرمود: آن، پوست گاو پر شده از علم است. پرسیدند: و جامعه چیست؟ فرمود: آن نامه ای است به طول هفتاد ذراع به عرض پوستی همچون ران شتری بزرگ. که هر چه مردم به آن نیازمندند در آن است. و حکمی نیست که در آن نباشد حتی دیه خراش. پرسیدند: و مصحف فاطمه [علیها السلام] چیست؟ راوی گوید: حضرت مدتی دراز خاموش شد. سپس فرمود: شما از آنچه می خواهید و آنچه نمی خواهید جستجو می کنید. همانا فاطمه علیها السلام پس از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- هفتاد و پنج روز [در دنیا] ماند.

در حالی که برای پدرش، اندوهی سخت بر او رسیده بود. و جبرئیل علیه السلام

ص: ۵۱۵

يَأْتِيهَا فِيحَسَن عِزَّاءِهَا عَلَيَّ أَبْيَها وَ يَطِيبُ نَفْسَها وَ يَخْبِرُها عَن أَبْيَها وَ مَكَانَها وَ يَخْبِرُها بِمَا يَكُونُ بَعْدَها فِي ذَرِّيَّتِها وَ كَأَنَّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْتُبُ ذَلِكَ، فَهَذَا مَصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.

[۶۳۶] ۶- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن صالح بن سعيد، عن أحمد بن أبي بشر، عن بكر بن كرب الصيرفي قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن عندنا ما لا نحتاج معه إلى الناس و إن الناس ليحتاجون إلينا و إن عندنا كتابا إملاء رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و خط علي عليه السلام، صحيفه فيها كل حلال و حرام و إنكم لتأتوننا بالأمر، فنعرف إذا أخذتم به و نعرف إذا تركتموه.

[۶۳۷] ۷- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن فضيل بن يسار و برید بن معاويه و زرارہ أن عبد الملك بن أعين قال:

لأبي عبد الله عليه السلام:

إِنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَالْمَعْتَزِلَةَ قَدْ أَطَافُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَهَلْ لَهُ سُلْطَانٌ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدِي لَكِتَابَيْنِ فِيهِمَا تَسْمِيَةُ كُلِّ نَبِيٍّ وَكُلِّ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ، لَا وَاللَّهِ مَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا.

[۶۳۸] ۸- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن عبد الصمد بن بشير، عن فضيل بن سكره قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقال: يا فضيل أ تدرى فى أى شىء كنت أنظر قبيل، قال: قلت: لا قال: كنت أنظر فى كتاب فاطمه عليها السلام، ليس من ملك يملك [الأرض] إلا وهو مكتوب فيه باسمه و اسم أبيه و ما وجدت لولد الحسن فيه شيئا.

ص: ۵۱۶

به نزدش می آمد و عزایش بر پدر را نیکو قرار می داد و جانش را تسکین داده، از پدرش و جایش خبر می داد. و از آنچه پس از او در فرزندانش رخ می دهد، آگاهش می کرد. و علی علیه السلام آن ها را می نوشت. و این مصحف فاطمه علیها السلام است.

[۶۳۶] ۶- بکر بن کرب صیرفی گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: نزد ما چیزی است که با آن به مردم نیازمند نمی شویم. و مردم به ما نیازمند می شوند. نزد ما کتابی است به خط علی علیه السلام و املاء رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - دفتری است که هر حلال و حرامی در آن است. شما برای احکام نزد ما می آید و هنگامی که به آن عمل می کنید یا وامی گذارید، می فهمیم.

[۶۳۷] ۷- عبد الملك اعین به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: زیدیه و معتزله گرد محمد عبد الله [نفس زکیه] را گرفته اند. آیا او به سلطه ای می رسد؟ و حضرت فرمود: به خدا سوگند نزد من دو کتاب است که نام هر پیامبر و هر شهریاری که بر زمین حکومت کند در آن ها است. نه به خدا سوگند محمد عبد الله در هیچ کدام از آن ها نیست.

[۶۳۸] ۸- فضیل سکره گفت: به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و حضرت فرمود: ای فضیل می دانی اندکی پیش به چه چیزی نگاه می کردم؟ او گوید من عرض کردم: نه. فرمود: به کتاب فاطمه علیها السلام نگاه می کردم. شهریاری نیست که بر زمین حکومت کند جز این که نام خودش و نام پدرش در آن نوشته است. و من چیزی از فرزندان حسن [علیه السلام] در آن نیافتم.

ص: ۵۱۷

باب فى شأنِ إنا أنزلناه فى ليله القدر و تفسيرها [۶۳۹] ۱- محمد بن أبي عبد الله و محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد جميعاً، عن الحسن بن العباس بن الحرّيش، عن أبي جعفر الثّانى عليه السلام قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: بينا أبي عليه السلام يطوف بالكعبة إذا رجل معتجر قد قَبِضَ له فقطع عليه أسبوعه حتى أدخله إلى دار جنب الصِّفا فأرسل إليّ فكُنّا ثلاثه فقال: مرحبا يا ابن رسول الله ثمّ وضع يده على رأسي وقال: بارك الله فيك يا أمين الله بعد آبائه. يا أبا جعفر إن شئت فأخبرني وإن شئت فأخبرتكَ وإن شئت سلني وإن شئت سألتك وإن شئت فاصدقني وإن شئت صدقتك؟ قال: كل ذلك أشاء قال: فإياك أن ينطق لسانك عند مسألتني بأمر تضمّر لي غيره قال:

إنّما يفعل ذلك من في قلبه علمان يخالف أحدهما صاحبه وإنّ الله عزّ وجلّ أبي أن يكون له علم فيه اختلاف قال: هذه مسألتني وقد فسّرت طرفا منها، أخبرني عن هذا العلم الذي ليس فيه اختلاف من يعلمه؟ قال: أمّا جملة العلم فعند الله جلّ ذكره و أمّا ما لا بدّ للعباد منه فعند الأوصياء قال: ففتح الرّجل عجيرته و استوى جالسا و تهلّل وجهه و قال: هذه أردت و لها أيت، زعمت أنّ علم ما لا اختلاف فيه من العلم عند الأوصياء فكيف يعلمونه؟ قال: كما كان رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم يعلمه إلا أنّهم لا يرون ما كان رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم يرى، لأنّه كان نبيا و هم محدّثون و أنّه كان يفسد إلى الله عزّ و جلّ فيسمع الوحي و هم لا يسمعون، فقال:

صدقت يا ابن رسول الله! سأتيك بمسأله صعبه، أخبرني عن هذا العلم ما له لا يظهر كما كان يظهر مع رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم؟ قال: فضحك أبي عليه السلام و قال: أبي الله عزّ و جلّ أن يطلع على علمه إلا ممتحنا للإيمان به كما قضى على رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم

ص: ٥١٨

در بارهٔ اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ و تفسیر آن

[٦٣٩] ١- حسن بن عباس حريش از ابو جعفر دوم (حضرت جواد) روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که پدرم طواف کعبه می کرد، ناگاه مردی نقاب بر چهره در رسید شوط هفتم طواف را قطع کرده، ایشان را به خانه ای در کنار صفا رساند. سپس دنبال من فرستاد و سه نفر شدیم. و او گفت: خوش آمدی ای پسر پیامبر. سپس دستش را بر سرم گذاشت و گفت: خداوند برکتش را در تو پایدار کند ای امین خدا پس از پدرانش. [آن گاه رو به پدرم گفت: ای ابو جعفر [علیه السلام] اگر خواهی تو به من خبر ده و اگر خواهی من به تو خبر دهم. اگر خواهی تو از من بپرس و اگر خواهی من از تو بپرسم. اگر خواهی تو مرا تصدیق کن و اگر خواهی من تو را تصدیق کنم؟ حضرت فرمود: همه آن را می خواهم. او گفت: مبادا در پرسش من از مسأله ای زیانت چیزی گوید که جز آن را در دل داری. [و پدرم] فرمود: کسی که در دلش دو علم مخالف هم دارد چنان می کند. و خداوند عزّتمند از این که علمی داشته باشد که اختلافی در آن است، ابا دارد. او گفت: پرسش همین است که شما بخشی از آن را تفسیر کردی. از این علمی که اختلافی در آن نیست برایم بگو که چه کسی آن را می داند؟ فرمود: تمام علم نزد خداوند بزرگ یاد است و اما آنچه مردم از آن ناچارند، نزد اوصیا است. حضرت [صادق علیه السلام] فرماید: پس مرد اندکی پارچه را از چهره برداشته، از شادی شکفت و گفت: این را می خواستم و برای این آمده ام. گفتم علمی که اختلافی در آن نیست نزد اوصیا است. آن را چگونه می آموزند؟ فرمود: چنان که رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - می آموخت جز این که آنچه رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - می دید آنان نمی بینند؛ زیرا او پیامبر بود و با اوصیا سخن گفته می شد. او نزد خداوند عزّتمند رفته، وحی را می شنید و آنان نمی شنوند. آن گاه او گفت:

راست گفتمی ای پسر رسول خدا! اکنون پرسش دشواری می کنم. از این علم برایم بگو که چرا چنان که با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-ظاهر می شد، ظاهر نمی شود؟ حضرت می فرماید: پدرم خندید و فرمود: خداوند شکوهمند راضی نشد که بر علمش جز آن که در ایمان به او امتحان شده آگاهی یابد. چنان که به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-حکم کرد که بر آزار قومش شکیبایی ورزد و با آنان جز به امر او جهاد نکند.

ص: ۵۱۹

أَنْ يَصْبِرَ عَلَى أذَى قَوْمِهِ وَلَا يَجَاهِدَهُمْ إِلَّا بِأَمْرِهِ، فَكَمْ مِنْ أَكْتَتَامٍ قَدْ أَكْتَتَمَ بِهِ حَتَّى قِيلَ لَهُ: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَ إِيْمَ اللّٰهُ أَنْ لَوْ صَدَعَ قَبْلَ ذَلِكَ لَكَانَ آمِنًا وَ لَكِنَّهُ إِنَّمَا نَظَرَ فِي الطَّاعَةِ وَ خَافَ الْخِلَافَ فَلِذَلِكَ كَفَّ فُودِدَتِ أَنْ عَيْنِكَ تَكُونَ مَعَ مَهْدَىٰ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ الْمَلَائِكَةُ بِسَيْفِ آلِ دَاوُدَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ تَعَذَّبُ أَرْوَاحَ الْكُفْرَةِ مِنَ الْأَمْوَاتِ وَ تَلْحَقُ بِهِمْ أَرْوَاحُ أَشْبَاهِهِمْ مِنَ الْأَحْيَاءِ ثُمَّ أُخْرِجَ سَيْفًا ثُمَّ قَالَ: هَا إِنَّ هَذَا مِنْهَا، قَالَ: فَقَالَ: أَبِي إِي وَ الَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْبَشَرِ، قَالَ: فَرَدَّ الرَّجُلُ اعْتِجَارَهُ وَ قَالَ: أَنَا إِيْلَاسَ مَا سَأَلْتِكَ عَنْ أَمْرِكَ وَ بِي مِنْهُ جِهَالَةٌ غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ هَذَا الْحَدِيثُ قُوَّةً لِأَصْحَابِكَ وَ سَأُخْبِرُكَ بِأَيِّهِ أَنْتَ تَعْرِفُهَا إِنْ خَاصَمُوا بِهَا فَلَجُوا.

قال فقال له أبي عليه السلام إن شئت أخبرتك بها، قال قد شئت، قال: إن شيعتنا إن قالوا لأهل الخلاف لنا: إن الله عز وجل يقول لرسوله صلى الله عليه وآله وسلم: إنا أنزلناه في ليله القدر إلى آخرها فهل كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يعلم من العلم شيئاً لا يعلمه في تلك الليلة أو يأتيه به جبرئيل عليه السلام في غيرها؟ فإنهم يقولون: لا، فقل لهم: فهل كان لما علم بد من أن يظهر؟ فيقولون: لا، فقل لهم: فهل كان فيما أظهر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من علم الله عز ذكره اختلاف؟ فإن قالوا: لا فقل لهم: فمن حكم بحكم الله فيه اختلاف فهل خالف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ فيقولون: نعم فإن قالوا: لا فقد نقضوا أول كلامهم فقل لهم: ما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم، فإن قالوا: من الراسخون في العلم؟ فقل: من لا يختلف في علمه، فإن قالوا: فمن هو ذاك؟ فقل: كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صاحب ذلك، فهل بلغ أو لا؟ فإن قالوا: قد بلغ فقل: فهل مات صلى الله عليه وآله وسلم والخليفة من بعده يعلم علماً ليس فيه اختلاف؟ فإن قالوا:

لا، فقل: إن خليفة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مؤيد ولا يستخلف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلا من

ص: ۵۲۰

چه بسیار رازداری کرد تا به او گفته شد: (آنچه را مأموریت داری آشکارا بیان کن و از مشرکان روی بگردان.) [حجر (۱۵)]: [۹۴] به خدا سوگند اگر پیش از آن آشکار کرده بود هرآینه ایمن بود. اما او به اطاعت نظر داشت و از مخالفت می ترسید. برای همین خودداری کرد. دوست داشتم چشمت به مهدی این امت می افتاد.

در حالی که فرشتگان با شمشیرهای خاندان داود در میان آسمان و زمین ارواح کافران مرده را عذاب کرده، ارواح زندگان همانندشان را به آنان ملحق می کنند.

پس آن مرد شمشیری بیرون آورد و گفت: این است یکی از آن ها. حضرت [صادق علیه السلام] می فرماید: و پدرم فرمود: بله، سوگند به آن که محمد را [درود خدا بر او و بر خاندانش] بر آدمیان برگزید. حضرت می فرماید: آن گاه مرد روپوش را به کناری زد و گفت: من الیاسم. به امر تو [امامت] جاهل نبودم که درباره اش از شما بپرسم. جز این که دوست داشتم این سخنان قوتی برای اصحابتان باشد. و از آیه ای که خودتان آن را می دانید، برایتان بگویم که اگر آنان با آن به میدان دشمن بروند، چیره می شوند. حضرت [صادق علیه السلام] می فرماید: پدرم علیه السلام به او فرمود:

اگر خواهی آن را برایت می خوانم. او گفت: بله می خواهم. فرمود: اگر شیعیانمان به مخالفانمان بگویند: خداوند عزتمند به رسول گرامی اش می فرماید: (ما آن را در شب قدر فروفرستادیم. . .) تا آخر سوره، آیا رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- چیزی از علم می دانست که آن را در آن شب نداند یا جبرئیل علیه السلام آن را در جز آن شب برایش بیاورد؟ آنان خواهند گفت: نه. پس به آنان بگو: آیا برای آنچه دانسته، چاره ای از اظهار بود؟ آنان می گویند: نه پس به آنان بگو: آیا در آنچه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- از علم خداوند گرامی یاد اظهار کرده، اختلافی هست؟ اگر گفتند: نه. به آنان بگو: پس آیا کسی که در مخالفت با حکم خدا حکم کرده، با رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- مخالفت کرده است؟ آنان می گویند: بله- چون اگر بگویند: نه، سخن آغازین کلامشان را نقض کرده اند. -پس به آنان بگو: «تأویلش را جز خداوند و راسخان در علم نمی دانند.» اگر گفتند: چه کسانی راسخان در علمند؟ بگو: کسی که در علمش اختلافی نیست.

اگر گفتند: و او کیست؟ بگو: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- صاحب آن علم بود. و آیا آن را به کسی رساند. اگر گفتند: البتّه که رساند. بگو: آیا او که در گذشت، خلیفه پس از او علمی می دانست که اختلافی در آن نباشد؟ اگر گفتند: نه.

بگو: خلیفه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- تأیید شده است. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- جز کسی را که به حکم او فرمان دهد [و] جز کسی را که غیر از پیامبری همانند او باشد، به جانشینی نمی گذارد.

ص: ۵۲۱

یحکم بحکمه و إلاّ من یكون مثله إلاّ التّبوه و إن کان رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم لم یستخلف فی علمه أحدًا فقد ضیع من فی أصلاب الرّجال ممّن یكون بعده فإن قالوا لك: فإنّ علم رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم کان من القرآن فقل «حم. * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ. * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ [إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا] إِلَى قَوْلِهِ: [إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ]» فَإِنْ قَالُوا لَكَ لَا يَرسل الله عزّ و جلّ إلاّ إلى نبيّ فقل: هذا الأمر الحكيم الذي يفرق فيه هو من الملائكة و الرّوح التي تنزل من سماء إلى سماء أو من سماء إلى أرض فإن قالوا من سماء إلى سماء فليس في السماء أحد يرجع من طاعه إلى معصيه، فإن قالوا من سماء إلى أرض و أهل الأرض أحوج الخلق إلى ذلك فقل: فهل لهم بدّ من سيّد يتحاكمون إليه؟ فإن قالوا: فإنّ الخليفة هو حكمهم فقل: «الله وليّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ إِلَى قَوْلِهِ:

خَالِدُونَ» لعمرى ما فى الأرض و لا فى السماء ولىّ لله عزّ ذكره إلاّ و هو مؤيّد و من أيّد لم يخط و ما فى الأرض عدوّ لله عزّ

ذکره إلا و هو مخذول و من خذل لم یصب، كما أن الأمر لا بدّ من تنزیله من السّماء یحکم به أهل الأرض كذلك لا بدّ من وال، فإن قالوا: لا نعرف هذا فقل: [لهم] قولوا ما أحببتهم؛ أبی الله عزّ و جلّ بعد محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم أن یترک العباد و لا- حجّه علیهم؛ قال أبو عبد الله علیه السّلام: ثمّ وقف فقال: هاهنا یا ابن رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم! باب غامض رأیت إن قالوا: حجّه الله، القرآن؟ قال: إذن أقول لهم، إنّ القرآن لیس بناطق یأمر و ینهی و لکن للقرآن أهل یأمرون و ینهون و أقول: قد عرضت لبعض أهل الأرض مصیبه ما هی فی السّینه و الحکم الّذی لیس فیہ اختلاف و لیس فی القرآن أبی الله لعلمه بتلك الفتنه أن تظهر فی الأرض و لیس فی حکمه رادّ لها و مفرّج عن أهلها فقال:

هاهنا تفلجون یا ابن رسول الله أشهد أنّ الله عزّ ذکره قد علم بما یصیب الخلق

ص: ۵۲۲

و اگر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در علمش کسی را به جانشینی نگذارد، البتّه کسانی را که در پشت پدرانشان هستند و پس از او می آیند، تباه کرده است. آن گاه اگر به تو گفتند: «علم رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- از قرآن بود.» بگو: (حم). سوگند به این کتاب روشنگر که ما آن را در شبی پربرکت فرو فرستادیم؛ ما همواره بیم دهنده بوده ایم. در آن... همواره فرو فرستنده بوده ایم.) [دخان (۴۴): ۱ تا ۵] اگر گفتند: خداوند شکوهمند جز بر پیامبر فرو نمی فرستد. بگو: آیا این امر حکمت آمیز که در آن شب بیان می شود از سوی فرشتگان و روحی است که از آسمانی به آسمان دیگر فرود می آیند یا فرشتگان و روحی که از آسمان به زمین نازل می شوند؟ اگر گفتند: از آسمان به آسمان. در آسمان کسی نیست که از فرمانبری به نافرمانی برود. و اگر گفتند از آسمان به زمین [می روند] و اهل زمین نیازمندترین آفریدگان به آن هستند. بگو: و آیا آنان (اهل زمین) از داشتن بزرگی که دعواهاشان را نزدش ببرند، ناچار نیستند؟ اگر گفتند: همانا خلیفه داور ایشان است. بگو (خداوند یاور کسانی است که ایمان آورده اند. که آنان را از تاریکی ها به سوی نور بیرون می برد. و کسانی که کفر ورزیدند یاورانیشان طاغوت است که آنان را از نور به سوی تاریکی ها می برند. آنان اهل آتشند و در آن جاودانه.) [بقره (۲): ۲۵۷] به جانم سوگند نه در زمین و نه در آسمان برای خدای- گرمی یاد- یآوری نیست جز این که تأیید شده است و کسی که تأیید شده، خطا نمی کند. و در زمین دشمنی برای خداوند- گرمی یاد- نیست جز این که بی یاور است و آن که بی یاور شد، به هدف نمی رسد. چنان که از فرو فرستادن فرمان از آسمان چاره ای نیست تا اهل زمین با آن حکم کنند، همچنین چاره ای از والی و سرپرست نیست. آن گاه اگر گفتند: این را نمی فهمیم. [به آنان] بگو: هرچه دوست دارید بگویید که خداوند عزّتمند راضی نشد پس از محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- بندگان را بدون حجّت و اگذاورد. حضرت صادق علیه السّلام می فرماید: پس او ایستاد و گفت: ای پسر رسول خدا! در این جا موضوعی روشن نیست به من بفرمایید اگر آنان گفتند حجّت خداوند قرآن است چه؟ فرمود: آن گاه من به آنان می گویم قرآن، ناطق نیست که امر و نهی کند ولی برایش اهلی است که امر و نهی کنند. و می گویم گاهی برخی از اهل زمین به مصیبتی دچار می شوند که در سنّت [رسول خدا] و احکامی که اختلافی در آن ها نیست یافته نمی شوند و در قرآن هم نیست. خداوند با وجود علمش به آن امتحان، راضی نشد که چنین چیزی در زمین پیدا شود و پاسخی در فرمانش برای آن و کارگشاینده ای برای گرفتاران به آن نباشد. آن گاه الیاس عرض کرد: ای پسر رسول خدا! در این جا شما چیره می شوید، گواهی می دهم که خداوند- گرمی یاد- می دانست در زمین چه مصیبتی به آفریدگان می رسد

من مصیبه فی الأرض أو فی أنفسهم من الدین أو غیره فوضع القرآن دلیلاً، قال: فقال الرجل: هل تدری یا ابن رسول الله! دلیل ما هو؟ قال أبو جعفر علیه السّلام، نعم فیه جمل الحدود و تفسیرها عند الحكم فقال أبی الله أن یصیب عبدا بمصیبه فی دینه أو [فی] نفسه أو فی ماله لیس فی أرضه من حکمه قاض بالصواب فی تلك المصیبه قال: فقال الرجل: أمّا فی هذا الباب فقد فلتجهم بحجّه إلا أن یفتري خصمکم علی الله فیقول: لیس لله جلّ ذکره حجّه و لكن أخبرنی عن تفسیر «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ»؟ ممّا خصّ به علیّ و لا تفرّحوا بما آتاكم قال: فی أبی فلان و أصحابه واحده مقدّمه و واحده مؤخره «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ» ممّا خصّ به علیّ علیه السّلام «و لا تفرّحوا بما آتاكم» من الفتنة التي عرضت لكم بعد رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم، فقال الرجل: أشهد أنّکم أصحاب الحكم الذی لا اختلاف فیه ثم قام الرجل و ذهب فلم أراه.

[۶۴۰] ۲- عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

بینا أبی جالس و عنده نفر إذا استضحک حتّى اغرورقت عیناه دموعاً ثمّ قال: هل تدرّون ما أضحکنی؟ قال: فقالوا: لا، قال: زعم ابن عبّاس أنّه من المذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا فقلت له: هل رأیت الملائکه یا ابن عبّاس! تخبرک بولايتها لک فی الدنیا و الآخرة مع الأمن من الخوف و الحزن قال:

فقال: إنّ الله تبارک و تعالیّ یقول: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ و قد دخل فی هذا جمیع الأممه فاستضحکت ثمّ قلت: صدقت یا ابن عبّاس أنشدک الله هل فی حکم الله جلّ ذکره اختلاف؟ قال: فقال: لا، فقلت: ما ترى فی رجل ضرب رجلاً أصابعه بالسّیف حتّى سقطت ثمّ ذهب و أتى رجل آخر فأطار کفّه فأتی به إليك و أنت قاض کیف أنت صانع؟ قال: أقول لهذا القاطع: أعطه ديه کفّه و أقول

یا از مسائل دینی و غیر آن چه برایشان پیشامد می کند. پس قرآن را راهنما قرار داد. حضرت [صادق علیه السّلام] می فرماید: آن گاه آن مرد گفت: ای پسر رسول خدا! آیا می دانی قرآن راهنمای چه چیز است؟ حضرت باقر علیه السّلام فرمود: بله، همه حدود در آن است و تفسیرشان نزد حکم [امام معصوم علیه السّلام] است. و او گفت: خدا راضی نشد که به بنده ای در دینش یا در جان و مالش مصیبتی برسد و در زمینش داوری از قرآنش درباره آن مصیبت نباشد. آن گاه ادامه داد: بله. در این باب شما به وسیله دلیل چیره می شوید مگر این که مخالف شما به خدا دروغ بسته، بگوید:

خداوند-گرامی یاد-حجتی ندارد. اما از تفسیر این آیه (تا برای آنچه از دست دادید، افسوس نخورید.) [حدید (۵۷): ۲۳] که به علی [علیه السّلام] اختصاص دارد. (و به آنچه به شما داده است، شادمان نشوید، تا برای آنچه از دست دادید، افسوس نخورید.) برایم بفرمایید. فرمود: درباره ابو فلان و یاران او است. یکی مقدّمه است و دیگری مؤخره. (تا بر آنچه از دست دادید، افسوس نخورید) از چیزهایی است که به علی علیه السّلام اختصاص دارد. (و به آنچه به شما داد، شادمان نشوید.) فتنه و آزمایشی است که پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بر شما روی نموده است. پس آن مرد [الیاس] گفت:

گواهی می‌دهم که شما صاحبان حکمی هستید که اختلافی در آن نیست. سپس برخاست و رفت، و من او را ندیدم.

[۶۴۰]۲- [همو] از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پدرم نشسته بود و تنی چند نزدش بودند. ناگاه چنان به خنده افتادند که چشمانشان از اشک پر شد. سپس فرمود: می‌دانید چه چیزی مرا به خنده آورد؟ گفتند: نه. فرمود:

ابن عباس پنداشت که او از (کسانی است که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است. سپس پایداری کردند). من به او گفتم: ای پسر عباس! تو فرشتگان را دیده‌ای که از دوستی شان با تو در دنیا و آخرت و ایمنی از هراس و اندوه سخن بگویند؟ او گفت: خداوند پاک و والا می‌فرماید: (مؤمنان برادرند). [حجرات (۴۹): ۱۰] و همه امت در آن داخلند. پس من به خنده افتادم و گفتم: ای ابن عباس راست گفتی. تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا در حکم خداوند-گرامی یاد- اختلافی هست؟ او گفت: نه. من گفتم: درباره مردی که کسی با شمشیر انگشتانش را قطع کرده و انداخته، سپس فرار کرده است و مردی دیگر کف دستش را جدا کرده چه نظری می‌دهی؟ اگر تو قاضی باشی و نزدت بیایند چه می‌کنی؟ گفت: به این قطع کننده می‌گویم: به او دیه کف دستش را بده.

ص: ۵۲۵

لهذا المقطوع: صالحه علی ما شئت؛ و ابعث به إلی ذوی عدل، قلت: جاء الاختلاف فی حکم الله عزّ ذکره و نقضت القول الأوّل، أبی الله عزّ ذکره أن يحدث فی خلقه شیئا من الحدود [و] لیس تفسیره فی الأرض، اقطع قاطع الکفّ أصلا ثم أعطه دیه الأصابع هكذا حکم الله لیله ينزل فیها أمره، إن جحدتها بعد ما سمعت من رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فأدخلک الله النار كما أعمی بصرک یوم جحدتها علی ابن أبی طالب قال: فلذلک عمی بصری قال: و ما علمک بذلک؟ فو الله إن عمی بصری إلا من صفقه جناح الملك، قال: فاستضحکت ثم ترکته یومه ذلک لسخافه عقله ثم لقیته فقلت: یا ابن عباس ما تکلمت بصدق مثل أمس، قال لک علی بن أبی طالب علیه السلام: إن لیله القدر فی کلّ سنه و إنّه ينزل فی تلک اللیله أمر السّینه و إنّ لذلک الأمر و لاه بعد رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم، فقلت: من هم؟ فقال: أنا و أحد عشر من صلبی أئمه محدثون فقلت: لا أراها كانت إلا مع رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فتبدی لک الملك الذی یحدّثه فقال: کذبت یا عبد الله رأی عینای الذی حدّثک به علی و لم تره عیناه و لکن وعی قلبه و قر فی سمعه ثم صفقک بجناحه فعمیت قال: فقال ابن عباس: ما اختلفنا فی شیء فحکمہ إلی الله فقلت له: فهل حکم الله فی حکم من حکمه بأمرین؟ قال: لا، فقلت هاهنا هلکت و أهلکت.

[۶۴۱]۳- و بهذا الإسناد، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

قال الله عزّ و جلّ فی لیله القدر: «فیها یفرق کلّ أمر حکیم» یقول: ينزل فیها کلّ أمر حکیم و المحکم لیس بشیئین إنّما هو شیء واحد فمن حکم بما لیس فی اختلاف فحکمہ من حکم الله عزّ و جلّ و من حکم بأمر فی اختلاف فرأی أنّه مصیب فقد حکم بحکم الطّاعوت، إنّه لینزل فی لیله القدر إلی ولیّ الأمر

ص: ۵۲۶

و به دست بریده می‌گویم: بنابر آنچه می‌خواهی با او آشتی کن. و به نزد دو عادل می‌فرستم. گفتم: در حکم خدای گرامی

یاد اختلاف شد و تو سخن نخست را نقض کردی. خداوند-گرامی یاد-نخواست که با آفریدگانش از حدود سخن بگوید و تفسیرش در زمین نباشد. دست برنده کف را قطع کن و سپس دیده انگشتانش را بده. این است حکم خداوند در شبی که امرش را نازل می کند. اگر تو آن را پس از شنیدن از رسول خدا انکار کنی خداوند تو را به آتش می اندازد.

چنان که دیدگانت را کور کرد روزی که علی ابو طالب [علیه السلام] را انکار کردی. او گفت: پس برای همین چشمانم کور شد. و گفت: این را از کجا دانستی؟ به خدا سوگند چشمانم جز به جهت ضربه بال فرشته کور نشد. حضرت می فرماید: من به خنده افتادم و او را در آن روز به جهت ناتوانی عقلش وا گذاشتم. سپس دیدارش کردم و گفتم: ای پسر عباس! مثل دیروز به راستی سخن نگفتی. علی ابو طالب علیه السلام به تو فرمود: شب قدر در هر سال است. و در آن امر سال نازل می شود. و برای آن امر پس از رسول خدا سرپرستانی است. تو گفتی: آنان کیستند؟ فرمود: من و یازده نفر از فرزندانم که با همه سخن گفته می شود. تو گفتی: گمان نمی کنم شب قدر جز با رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- باشد. آن گاه فرشته ای که با او سخن می گفت آشکار شد و گفت: ای عبد الله دروغ گفتی. چشمان من آنچه را علی [علیه السلام] با تو گفت، دیده است- اگرچه چشمان او آن را ندیده، اما دلش آن را دریافته، در گوشش قرار گرفته است- سپس با بالش به تو ضربه ای زد و تو کور شدی. حضرت می فرماید: آن گاه ابن عباس گفت: هنگامی که در چیزی اختلاف داشتیم حکمش با خدا است. من به او گفتم: آیا خداوند در موضوعی دو فرمان داده است؟ گفت: نه. من گفتم: این جا است که خود هلاک شدی و دیگران را هم هلاک کردی. [ابن عباس در خلافت امیر مؤمنان علیه السلام کور نشد. این در دوره عبد الله زبیر بود. و این از نشانه های ضعف روایت است.]

[۶۴۱]۳- با همان سند از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که خداوند عزتمند در شب قدر فرمود: (در آن هر امر حکمت آمیزی بیان می شود.) یعنی در آن هر امر حکمت آمیزی نازل می شود. و آنچه دارای حکمت است دو چیز نیست.

یک چیز است. پس آن که به چیزی بی اختلاف حکم کرد حکمش از حکم خدای شکوهمند است. و کسی که به چیزی که در آن اختلاف است حکم کرد، آن گاه گمان کرد که آن درست است، او به حکم طاغوت، داوری کرده است. همانا تفسیر امور سال به سال در شب قدر به ولی امر نازل می شود.

ص: ۵۲۷

تفسیر الأمور سنة سنة، يؤمر فيها في أمر نفسه بكذا وكذا وفي أمر الناس بكذا وكذا؛ وإنه ليحدث لولي الأمر سوي ذلك كل يوم علم الله عز وجل الخاص والمكون العجيب المخزون مثل ما ينزل في تلك الليلة من الأمر، ثم قرأ: **وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**.

[۶۴۲]۴- و بهذا الإسناد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان علي بن الحسين صلوات الله عليه يقول: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» صدق الله عز وجل أنزل الله القرآن في ليلة القدر (وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ) قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا أدري، قال الله عز وجل: **لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ**:

لیس فیها لیلہ القدر قال لرسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم: و هل تدری لم هی خیر من ألف شهر؟ قال: لا، قال: لأنها «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» و إذا أذن الله عز و جل بشيء فقد رضيہ «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ» يقول:

تسلّم علیک یا محمّد ملائکتی و روحی بسلامی من أوّل ما یهبطون إلى مطلع الفجر، ثم قال فی بعض کتابه: وَ اتَّقُوا فِتْنَةَ لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً فِي إِنْ أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ و قال فی بعض کتابه: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ يقول فی الآیه الأولى: إِنَّ مُحَمَّدًا حِينَ يَمُوتُ، يَقُولُ أَهْلَ الْخِلَافِ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: مضت لیلہ القدر مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فهذه فتنه أصابتهم خاصّه و بها ارتدّوا على أعقابهم لأنهم إن قالوا: لم تذهب فلا بدّ أن يكون لله عزّ و جلّ فیها أمر و إذا أقرّوا بالأمر لم یکن له من صاحب بدّ.

ص: ۵۲۸

در آن شب او درباره کار خودش چنین وچنان فرمان داده می شود و درباره کار مردم به چنین وچنان. و همانا برای ولی امر در هر روز-غیر از آنچه گفته شد-علم ویژه و پنهان و شگفت و نوشته شده بر لوح محفوظ خداوند شکوهمند پدید می شود.

همان گونه که آن شب امر نازل می شود. سپس [این آیه را] خواند: (و اگر همه درختان روی زمین قلم شود و دریا برای آن مرگب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود، کلمات خداوند تمام نمی شود. که خداوند شکوهمند و حکیم است.) [لقمان (۳۱): ۲۷]

[۶۴۲]۴-و با همان سند از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حضرت سجّاد-درود خدا بر او-می فرمود: (ما آن را در شب قدر فرورستادیم.) راست فرمود خداوند عزّتمند که خداوند قرآن را در شب قدر فرورستاد. (و تو چه می دانی که شب قدر چیست.) رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود:

نمی دانم. خداوند گرامی فرمود: (شب قدر بهتر از هزار ماه است.) [هزار ماهی] که شب قدر ندارد. [و] به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: آیا می دانی چرا آن از هزار ماه بهتر است؟ عرض کرد: نه. فرمود: چون (در آن فرشتگان و روح به اذن پروردگارش از برای هر امری نازل می شوند.) و وقتی خداوند عزّتمند به چیزی اذن دهد، به آن راضی است.

«آن تا سپیده دم سلامت و ایمنی است.» می فرماید: ای محمّد! فرشتگانم و روحم از وقتی فرود می آیند تا سپیده دم سلام مرا به تو می رسانند. سپس در بخشی از کتابش فرمود: (و از فتنه ای پروا کنید که تنها به ستمکاران شما نمی رسد.) [انفال (۸): ۲۵] که درباره اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ است. و در بخشی از کتابش فرمود: (و محمّد جز فرستاده نیست و پیش از او فرستادگانی بودند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب برمی گردید. و هر کس به عقب بازگردد هرگز به خدا ضرری نمی زند. و خداوند به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.) [آل عمران (۳): ۱۴۴] در آیه نخست می فرماید: وقتی محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] بمیرد، مخالفان امر خداوند شکوهمند می گویند: شب قدر با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-سپری شد. و این فتنه ای بود که تنها به آنان رسید و به سبب آن به عقب برگشتند. چون آنان اگر می گفتند آن

شب سپری نشده است و ناچار در آن برای خداوند گرامی امری هست. وقتی به امر اعتراف کردند حتما صاحب امر نیز هست.

ص: ۵۲۹

[۶۴۳] ۵-و عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

□
كان علي عليه السلام كثيرا ما يقول: [ما] اجتمع التيمي والعدوي عند رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو يقرأ: «إنا أنزلناه» بتخشع وبكاء فيقولان: ما أشد رقتك لهذه السورة فيقول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لما رأيت عيني وعي قلبي ولما يرى قلب هذا من بعدى فيقولان: وما الئذي رأيت وما الئذي يرى؟ قال: فيكتب لهما في التراب «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» قال: ثم يقول: هل بقي شيء بعد قوله عز وجل: «كُلُّ أَمْرٍ» فيقولان: لا، فيقول: هل تعلمان من المنزل إليه بذلك فيقولان: أنت يا رسول الله فيقول نعم فيقول: هل تكون ليله القدر من بعدى؟ فيقولان: نعم، قال: فيقول: فهل ينزل ذلك الأمر فيها؟ فيقولان: نعم، قال: فيقول: إلى من؟ فيقولان: لا ندرى فيأخذ برأسى ويقول: إن لم تدري فادريا، هو هذا من بعدى قال: فإن كانا ليعرفان تلك الليلة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من شدة ما يداخلهما من الرعب!.

[۶۴۴] ۶-و عن أبي جعفر عليه السلام قال:

□
يا معشر الشيعة! خاصموا بسوره إنا أنزلناه [في ليله القدر] تفلجوا، فوالله إننا لحجبه الله تبارك وتعالى على الخلق بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وإنها لسيدته دينكم وإنها لغايه علمنا، يا معشر الشيعة خاصموا ب «حم» و الكتاب المبين * إنا أنزلناه في ليله مباركه إنا كنا منذرين» فإنها لولاه الأمر خاصه بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا معشر الشيعة! يقول الله تبارك وتعالى وإن من أمه إلا خلا فيها نذير قيل: يا أبا جعفر نذيرها محمد صلى الله عليه وآله وسلم قال: صدقت فهل كان نذير وهو حي من البعثه في أقطار الأرض؟ فقال السائل: لا، قال أبو جعفر عليه السلام: أرايت بعثته أ ليس نذيره كما أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بعثته من الله عز وجل نذير، فقال:

ص: ۵۳۰

[۶۴۳] ۵-و از حضرت صادق عليه السلام است که علی علیه السلام بسیار می فرمود: [هرگاه] آن تیمی و عدوی نزد رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- گرد می آمدند، ایشان «إنا أنزلناه» را با آه و گریه می خواند. آن گاه آن دو می گفتند: چه بسیار دل نازک هستی درباره این سوره. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- می فرمود: برای این است که چشم دیده و دلم دریافته است. و برای این که قلب این [علی علیه السلام] پس از من می بیند. آن دو [یعنی ابو بکر و عمر] گفتند: چیست آنچه شما دیدی و آنچه او می بیند؟ و حضرت برای آن دو روی خاک می نوشت:

(در آن شب فرشتگان و روح به اذن پروردگارشان از برای هر کاری نازل می شوند.) سپس می فرمود: آیا پس از این که خداوند عزتمند فرمود: «كُلُّ أَمْرٍ» چیزی باقی می ماند؟ و آن دو می گفتند: نه. و ایشان می فرمود: آیا می دانی چه کسی است که آن امر به او نازل می شود؟ می گفتند: شما ای رسول خدا. و ایشان می فرمود: بله.

الأنبياء و الرّسل و المحدثون إلّا- أن تكون عليهم حجّه بما يأتيهم في تلك الليله مع الحجّه التي يأتيهم بها جبرئيل عليه السّلام قلت: و المحدثون أيضا يأتيهم جبرئيل أو غيره من الملائكه عليهم السّلام، قال: أمّا الأنبياء و الرّسل صلّى الله عليهم فلا شكّ و لا بدّ لمن سواهم من أوّل يوم خلقت فيه الأرض إلى آخر فناء الدّنيا أن تكون على أهل الأرض حجّه ينزل ذلك في تلك الليله إلى من أحبّ من عباده و ايم الله لقد نزل الرّوح و الملائكه بالأمر في ليله القدر على آدم، و ايم الله ما مات آدم إلّا و له وصيّ و كلّ من بعد آدم من الأنبياء قد أتاه الأمر فيها و وضع لوصيّيه من بعده و ايم الله إن كان النّبى ليؤمر

ص: ۵۳۲

و او گفت: چرا. فرمود: و همین طور محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] در نگذشت جز این که برایش برانگیخته ای بیم دهنده است. و اگر بگویی نه، پس رسول خدا صلّى الله عليه و آله آنان را که در پشت مردان امتش هستند، تباه ساخته است. او گفت: و آیا قرآن کفایتشان نمی کند؟ فرمود: چرا اگر برایش تفسیرگری یافتند، او گفت: و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-آن را تفسیر نکرده است؟ فرمود:

چرا، آن را برای یک مرد تفسیر کرد و شأن و مقام آن مرد را برای امت تفسیر کرد.

و او علی بن ابی طالب علیه السّلام است. پرسنده عرض کرد: یا ابا جعفر! این موضوعی خصوصی است و عامّه مردم زیر بارش نروند. فرمود: خداوند راضی نشد که جز در نهان بندگی شود تا وقت و قرار گاهی که دینش را در آن آشکار می کند، برسد.

چنان که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و خدیجه پنهان کاری می کردند تا فرمان اعلان آمد. پرسنده گفت: برای صاحب این دین سزاوار است که [آن را] پنهان کند؟ فرمود: مگر علی بن ابی طالب علیه السّلام در روزی که با رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش-اسلام آورد آن را پنهان ساخت تا کار آشکار شد؟ گفت: چرا. فرمود: کار ما نیز چنین است تا هنگام نوشته [خداوند] برسد.

[۶۴۵]۷- و از حضرت باقر علیه السّلام روایت شده که فرمودند: خداوند-گرامی یاد- در آغاز آفرینش دنیا شب قدر را آفرید. و در آن نخستین پیامبر و نخستین وصی را آفرید. و حکم کرد در هر سال شبی باشد که در آن تفسیر امور تا همان شب از سال آینده نازل شود. هر که آن را انکار کند، علم خداوند عزّتمند را نپذیرفته است؛ زیرا پیامبران و فرستادگان و محدّثان (سخن گفته شدگان) قیام نمی کنند مگر حجّتی داشته باشند که در آن شب برایشان آورده می شود و حجّتی که جبرئیل علیه السّلام می آورد. راوی گوید، من گفتم: و برای سخن گفته شدگان هم جبرئیل می آورد یا فرشته ای دیگر عليهم السّلام؟ فرمود: درباره پیامبران و فرستادگان-درود خداوند بر آنان-که شکی نیست، درباره کسانی جز ایشان-از روزی که زمین آفریده شد تا پایان دنیا باید بر اهل زمین حجّتی باشد که آن را در آن شب به کسی از بندگانش که دوست دارد، نازل کند. و به خدا سوگند روح و فرشتگان، آن امر را در شب قدر بر آدم نازل کردند. و به خدا سوگند آدم درنگذشت جز این که وصی ای داشت.

و هر پیامبری پس از آدم در آن شب امر داده شد و او برای وصی پس از خودش نهاد.

ص: ۵۳۳

فیما یأتیه من الأمر فی تلك اللیلة من آدم إلى محمد صلی الله علیه و آله و سلم أن أوص إلى فلان و لقد قال الله عزّ و جلّ فی کتابه لولاه الأمر من بعد محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاصه: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ تَخْلُفَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا إِسْرَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ إِلَى قَوْلِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ يَقُولُ: أَسْتَخْلِفُكُمْ لِعِلْمِي وَ دِينِي وَ عِبَادَتِي بَعْدَ نَبِيِّكُمْ كَمَا اسْتَخْلَفَ وَصَاهُ آدَمَ مِنْ بَعْدِهِ حَتَّى يَبْعَثَ النَّبِيَّ الَّذِي يَلِيهِ «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» يَقُولُ: يَعْبدونني بإيمان لا نبي بعد محمد صلی الله علیه و آله و سلم فمن قال غير ذلك «فأولئك هم الفاسقون» فقد مكن و لاه الأمر بعد محمد بالعلم و نحن هم، فاسألونا فإن صدقناكم فأقروا و ما أنتم بفاعلين، أما علمنا فظاهر و أما إبان أجلنا المذی يظهر فيه الدین منا حتى لا يكون بين الناس اختلاف، فإن له أجلا من ممزّ اللیالی و الأيام، إذا أتى ظهر و كان الأمر واحدا.

و ایم الله لقد قضی الأمر أن لا يكون بين المؤمنین اختلاف و لذلك جعلهم شهداء على الناس ليشهد محمد صلی الله علیه و آله و سلم علينا و لنشهد على شيعتنا و لتشهد شيعتنا على الناس، أبی الله عزّ و جلّ أن يكون فی حكمه اختلاف أو بين أهل علمه تناقض، ثم قال أبو جعفر علیه السلام: فضل إيمان المؤمن بجمله إنا أنزلناه و بتفسيرها على من ليس مثله فی الإيمان بها كفضل الإنسان على البهائم و إن الله عزّ و جلّ ليدفع بالمؤمنین بها عن الجاحدين لها فی الدنیا لکمال عذاب الآخرة لمن علم أنه لا يتوب منهم ما يدفع بالمجاهدين عن القاعدین و لا أعلم أن فی هذا الزمان جهادا إلاّ الحجّ و العمره و الجوار.

[۶۴۶] ۸- قال: و قال رجل لأبی جعفر علیه السلام: یا ابن رسول الله لا تغضب علیّ قال: لما ذا؟ قال: لما أريد أن أسألك عنه، قال: قل، قال: و لا تغضب؟ قال: و لا أغضب، قال: أرايت قولك فی ليله القدر و تنزل الملائكة و الروح فیها إلى

ص: ۵۳۴

و به خدا سوگند هر پیامبری از آدم تا محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- در آن امری که در آن شب به او داده می شد، امر می شد که آن را به فلانی وصیت کن.

و خداوند شکوهمند در کتابش به صاحبان امر پس از محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- به خصوص فرموده است: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، کارهای شایسته انجام دادند و عده داده است که قطعا آنان را حکمران روی زمین گرداند، چنان که به پیشینیان آن ها خلافت زمین را بخشید. . .) [نور (۲۴): ۵۵] می فرماید: شما را برای علم و دین و عبادت پس از پیامبران جانشین می کنم. چنان که اوصیای آدم را پس از او جانشین کرد تا پیامبری را به دنبالش برانگیزد. (مرا می پرستند و برایم شریکی نمی گزینند.) [نور (۲۴): ۵۵] می فرماید: مرا با ایمان به این که پیامبری پس از محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- نیست، بندگی می کنند. پس هر که جز آن را معتقد باشد (آنان فاسقاند) پس به صاحبان امر پس از محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] سلطنت علم داد. و آنان ماییم. از ما پرسید و اگر راست گفتیم، اعتراف کنید اما شما چنین نمی کنید. علم ما آشکار است و هنگام و وقتی که در آن دین به وسیله ما آشکار می شود تا اختلافی میان مردم نباشد زمانی

در گذر شب ها و روزها است. وقتی رسید، ظاهر می شود و امر یگانه می شود. و به خدا سوگند امر چنان است که میان مؤمنان اختلافی نباشد. و برای همین آنان را شاهدان بر مردم قرار داد. تا محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- بر ما گواهی دهد و ما بر شیعیانمان گواهی دهیم و شیعیانمان بر مردم گواهی دهند. خدای عزّتمند راضی نشد که در حکمش اختلافی باشد یا میان اهل علمش مخالفتی درافتد. سپس حضرت جواد علیه السّلام فرمود: برتری ایمان مؤمن به جمله **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ** و به تفسیرش بر کسی که در ایمان به آن همچون او نیست، مانند برتری انسان بر چارپایان است. و خداوند گرامی به سبب مؤمنان به آن از منکران آن در دنیا دفع می کند-به جهت کامل شدن عذاب آخرت برای کسانی که می داند از انکارشان توبه نمی کنند-آنچه را که به سبب مجاهدان از قاعدین دفع می کند. و من در این زمان جهادی جز حجّ و عمره و همسایگی نمی شناسم.

[۶۴۶]۸-و مردی به حضرت باقر علیه السّلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا بر من خشمگین نمی شوید؟ فرمود: برای چه؟ گفت: برای چیزی که می خواهم از شما بپرسم. فرمود: بگو. گفت: خشمگین نمی شوید؟ فرمود: خشمگین نمی شوم.

گفت: شما درباره شب قدر می گوید که فرشتگان و روح بر اوصیا نازل می شوند.

ص: ۵۳۵

الأوصیاء یأتونهم بأمر لم یکن رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم قد علمه أو یأتونهم بأمر کان رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم یعلمه؟ و قد علمت أنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم مات و لیس من علمه شیء إلاّ و علیّ علیه السّلام له واع، قال أبو جعفر علیه السّلام: ما لی و لک أیها الرّجل و من أدخلک علیّ؟ قال: أدخلنی علیک القضاء لطلب الدّین، قال: فافهم ما أقول لک:

إنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم لما أسرى به لم یهبط حتّی أعلمه الله جلّ ذکره علم ما قد کان و ما سیكون و کان کثیر من علمه ذلك جملا یأتی تفسیرها فی ليله القدر و كذلك کان علیّ بن أبی طالب علیه السّلام قد علم جملة العلم و یأتی تفسیره فی لیالی القدر کما کان مع رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم، قال السّائل: أو ما کان فی الجمل تفسیر؟ قال: بلی و لکنّه إنّما یأتی بالأمر من الله تعالی فی لیالی القدر إلى النّبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم و إلى الأوصیاء افعل کذا و کذا، لأمر قد کانوا علموه، أمروا کیف یعملون فیهِ، قلت: فسیر لی هذا؟ قال لم یمت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم إلاّ حافظا لجملة العلم و تفسیره، قلت: فالمدی کان یأتیه فی لیالی القدر علم ما هو؟ قال: الأمر و الیسر فیما کان قد علم، قال السّائل: فما یحدث لهم فی لیالی القدر علم سوی ما علموا؟ قال: هذا ممّا أمروا بکتمانہ و لا یعلم تفسیر ما سألت عنه إلاّ الله عزّ و جلّ، قال السّائل: فهل یعلم الأوصیاء ما لا یعلم الأنبیاء؟ قال: لا و کیف یعلم وصیّ غیر علم ما أوصی إلیه، قال السّائل: فهل یسعنا أن نقول: إنّ أحدا من الوصاه یعلم ما لا یعلم الآخر؟ قال: لا لم یمت نبیّ إلاّ و علمه فی جوف وصیّه و إنّما تنزل الملائکة و الرّوح فی ليله القدر بالحکم الّذی یحکم به بین العباد، قال السّائل: و ما کانوا علموا ذلك الحکم؟ قال: بلی قد علموه و لکنّهم لا یستطیعون إمضاء شیء منه حتّی یؤمروا فی لیالی القدر کیف یصنعون إلى السنه المقبله، قال السّائل: یا أبا جعفر! لا أستطیع إنکار هذا؟ قال أبو جعفر علیه السّلام:

آیا برای آنان امری می آوردند که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آن را نمی دانست یا امری می آورند که او می دانست؟ و من دانستم که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درگذشت و چیزی از علمش نبود که علی علیه السلام آن را دریافته باشد؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: ای مرد! مرا با تو چه کاری است. چه کسی تو را به نزد من آورده است؟ او گفت: سرنوشت، مرا برای جستجوی دین به نزد شما آورد. فرمود: پس دریاب آن چه را به تو می گویم. همانا وقتی رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به معراج برده شد، فرود نیامد تا خداوند- گرامی یاد- علم آنچه را بود و آنچه را می شود، به او آموخت و بسیاری از آن علم، جمله هایی است که تفسیرش در شب قدر می آید. و همین طور علی بن ابی طالب علیه السلام جملات علم را می دانست و تفسیرش در شب های قدر می آمد.

چنان که با رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- چنین بود. پرسنده گفت:

مگر در آن جمله ها تفسیری نبود؟ فرمود: چرا، اما در شب های قدر امر از سوی خداوند والا به پیامبر و به اوصیا می آمد که چنین وچنان کن. برای امری که آن را می دانستند فرمان داده می شدند که درباره اش چگونه عمل کنند. [راوی گوید] من گفتم: این را برایم تفسیر کنید! فرمود: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درگذشت جز این که جملات علم و تفسیرش را دریافت کرد. من گفتم: پس آنچه در شب های قدر بر او می آمد چه علمی بود؟ فرمود: فرمان و آسانی در آن چیزی که می دانستند. پرسنده عرض کرد: علمی غیر از آن چه آموخته اند برای آنان در شب های قدر پدید می آید؟ فرمود: این از چیزهایی است که به پنهان داشتنش فرمان داده شدند و تفسیر آنچه را از آن پرسیدی جز خداوند شکوهمند نمی داند. پرسنده عرض کرد: آیا آنچه را پیامبران نمی دانند اوصیا می دانند؟ فرمود: نه، چگونه وصی جز علمی را که به او سپرده شده است، بداند. پرسنده گفت: و آیا ما می توانیم بگوییم: یکی از اوصیا چیزی می داند که دیگری نمی داند؟ فرمود: نه، پیامبری درگذشت جز این که علمش در سینه وصی اش بود. و همانا فرشتگان و روح در شب قدر با حکمی که او با آن میان بندگان داوری می کرد فرود می آمدند. پرسنده گفت: و آن حکم را نمی دانستند؟ فرمود: چرا، آن را می دانستند اما نمی توانستند چیزی از آن را اجرا کنند تا در شب های قدر فرمان داده شوند که تا سال آینده چه بکنند.

پرسنده گفت: یا ابا جعفر! می توانم این را انکار کنم؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود:

من أنكره فليس منّا، قال السائل: يا أبا جعفر! رأيت النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هل كان يأتيه في ليالي القدر شيء لم يكن علمه؟ قال: لا يحلّ لك أن تسأل عن هذا، أمّا علم ما كان و ما سيكون فليس يموت نبيّ و لا وصيّ إلاّ و الوصيّ الذي بعده يعلمه، أمّا هذا العلم الذي تسأل عنه فإنّ الله عزّ و جلّ أبى أن يطلع الأوصياء عليه إلاّ أنفسهم، قال السائل: يا ابن رسول الله! كيف أعرف أنّ ليله القدر تكون في كلّ سنة؟ قال: إذا أتى شهر رمضان فاقراً سورة الدخان في كلّ ليله مائة مرّة فإذا أتت ليله ثلاث و عشرين فإنّك ناظر إلى تصديق الذي سألت عنه.

لما ترون من بعثه الله عزّ وجلّ للشقاء على أهل الضلاله من أجناد الشياطين و أزواجهم أكثر ممّا ترون خليفه الله الّذى بعثه للعدل و الصواب من الملائكه، قيل: يا أبا جعفر! و كيف يكون شىء أكثر من الملائكه؟ قال: كما شاء الله عزّ وجلّ، قال السائل: يا أبا جعفر! إنى لو حدّثت بعض الشيعه بهذا الحديث لأنكروه قال: كيف ينكرونه؟ قال: يقولون: إنّ الملائكه عليهم السّلام أكثر من الشياطين قال: صدقت افهم عنى ما أقول: إنّه ليس من يوم و لا- ليله إلا- و جميع الجنّ و الشياطين تزور أئمه الصّلاه و يزور إمام الهدى عددهم من الملائكه حتّى إذا أتت ليله القدر فيهبط فيها من الملائكه إلى ولى الأمر، خلق الله أو قال قيّض الله عزّ وجلّ من الشياطين بعددهم ثمّ زاروا ولى الضلاله فأتوه بالإفك و الكذب حتّى لعله يصبح فيقول: رأيت كذا و كذا فلو سألت ولى الأمر عن ذلك لقال: رأيت شيطانا أخبرك بكذا و كذا حتّى يفسّر له تفسيراً و يعلمه الصّلاه الّتى هو عليها و ايم الله إنّ من صدق بليله القدر ليعلم أنّها لنا خاصّه لقول رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم لعلىّ عليه السّلام حين دنا موته: هذا وليكم من بعدى فإن أطيعموه رشدتم

ص: ۵۳۸

هر که آن را انکار کند از ما نیست. پرسنده عرض کرد: یا ابا جعفر! بفرماید آیا به پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-چیزی در شب های قدر می آمد که آن را نداند؟ فرمود: این پرسش برای تو روا نیست. اما علم آنچه بوده و آنچه می شود پیامبر و وصی ای نیست که درگذرد جز این که وصی پس از او آن را می داند. اما این علمی که تو از آن می پرسى، همانا خداوند عزّتمند راضی نشد که اوصیا جز خودشان را بر آن آگاه گردانند. پرسنده گفت: ای پسر رسول خدا! چگونه بدانم که شب قدر در هر سالی هست؟ فرمود: وقتی ماه رمضان آمد در هر شبی صد بار سوره دخان را بخوا. پس آن گاه که شب بیست و سوم رسید درستی آنچه را پرسیدی، می بینی.

[۶۴۷] ۹-و گفته است که حضرت باقر علیه السّلام فرمود: آنچه از سربازان شیاطین و همسرانشان که خداوند شکوهمند برای شقاوت گمراهان فرستاده، می بینید بیشتر از فرشتگانی جانشین خدا است که می بینید. که برای عدل و درستی فرستاده است. پرسیدند: ای ابا جعفر! چگونه چیزی از فرشتگان بیشتر می باشد؟ فرمود: چنان که خداوند گرامی خواست. پرسنده گفت: ای ابا جعفر اگر من این حدیث را به شیعه ای باز گویم آن را انکار می کند. فرمود: چگونه انکارش می کنند؟ گفت: می گویند: فرشتگان علیهم السّلام بیشتر از شیاطین اند. فرمود:

راست گفתי دریاب که من چه می گویم. همانا روزی و شبی نیست جز این که تمام جنیان و شیاطین، پیشوایان گمراهی را زیارت می کنند. و به شمار آنان، فرشتگان پیشوای هدایت را زیارت می کنند. تا شب قدر می رسد، پس در آن شب فرشتگان بر صاحب امر فرود آیند. خداوند عزّتمند به شمار آنان از شیاطین آفرید-یا فرمود آماده کرد-سپس صاحب گمراهی را زیارت کرده، دروغ پردازی می کنند تا صبح شود. آن گاه او می گوید: چنین وچنان دیدم. و اگر از صاحب امر در این باره پرسد می فرماید: شیطانی دیدی که به تو چنین وچنان گفت. و برایش تفسیر می کند و از گمراهی ای که در آن است آگاهش می سازد. و به خدا سوگند هر کس شب قدر را بپذیرد، می فهمد که آن مخصوص به ما است. برای سخنی که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به علی علیه السّلام به هنگام رحلت فرمود:

این صاحب و ولیّ شما پس از من است. اگر از او فرمان بردید، هدایت می شوید،

ص: ۵۳۹

و لكن من لا يؤمن بما في ليله القدر منكر و من آمن بليله القدر ممن على غير رأينا فإنه لا يسعه في الصّدق إلا أن يقول: إنها لنا و من لم يقل فإنه كاذب، إنّ الله عزّ و جلّ أعظم من أن ينزل الأمر مع الرّوح و الملائكة إلى كافر فاسق، فإن قال: إنه ينزل إلى الخليفة الذي هو عليها فليس قولهم ذلك بشيء و إن قالوا:

إنه ليس ينزل إلى أحد فلا يكون أن ينزل شيء إلى غير شيء و إن قالوا [و] سيقولون: ليس هذا بشيء، فقد ضلّوا ضلّالا بعيدا.

باب في أنّ الأئمّه عليهم السّلام يزدادون في ليله الجمعة [۶۴۸] ۱- حدّثني أحمد بن إدريس القمّي و محمّد بن يحيى، عن الحسن بن عليّ الكوفيّ، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن أيّوب، عن أبي يحيى الصّنعانيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال لي: يا أبا يحيى إنّ لنا في ليالي الجمعة لشأنا من الشّأن، قال قلت:

جعلت فداك و ما ذاك الشّأن؟ قال: يؤذن لأرواح الأنبياء الموتى عليه السّلام و أرواح الأوصياء الموتى عليهم السّلام و روح الوصيّ الّذي بين ظهرانيكم يعرج بها إلى السّماء حتّى توافي عرش ربّها فتطوف به أسبوعا و تصلّي عند كلّ قائمه من قوائم العرش ركعتين ثمّ تردّ إلى الأبدان الّتي كانت فيها فتصبح الأنبياء و الأوصياء قد ملئوا سرورا و يصبح الوصيّ الّذي بين ظهرانيكم و قد زيد في علمه مثل جمّ الغفير.

[۶۴۹] ۲- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن أبي زاهر، عن جعفر بن محمّد الكوفيّ، عن يوسف الأزبّريّ، عن المفصّل قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السّلام ذات يوم و كان لا يكتيني قبل ذلك: يا أبا عبد الله!

ص: ۵۴۰

اما کسی که به آنچه در شب قدر است ایمان ندارد، انکار می کند. و کسی که به شب قدر ایمان دارد و هم نظر ما نیست نمی تواند راستگو باشد جز این که بگوید: آن برای ما است. و هر که نگویید او دروغزن است. خداوند عزّتمند بزرگ تر از آن است که امر را با روح و فرشتگان بر کافری فاسق نازل کند. و اگر گفتند که آن بر خلیفه گمراه نازل می شود، سخنی بیهوده گفته اند. و اگر گفتند که آن بر هیچ کس نازل نمی شود، ممکن نیست که او چیزی را بر هیچ چیز نازل کند.

و اگر گفتند [و] می گویند: این سخن راست نیست، به گمراهی ژرفی افتاده اند.

در شب جمعه به [علم] ائمّه عليهم السّلام افزوده می شود

[۶۴۸] ۱- ابو يحيى صنعاني گفت: حضرت صادق عليه السّلام به من فرمودند: ای ابو يحيى! برای ما در شب های جمعه، امر

بزرگی هست. او گوید، من گفتم: جانم به فدایت! چه امری هست؟ فرمود: به ارواح پیامبران گذشته و اوصیای در گذشته و روح وصی ای که در میان شما است، اجازه داده می شود که به آسمان بالا بروند و به عرش پروردگار برسند. آن گاه آن را هفت بار طواف کرده، در پای هریک از ستون های عرش دو رکعت نماز بگذارند، سپس به بدن هایی که بودند بازگردند.

پس پیامبران و اوصیای صبح می کنند در حالی که سرشار از سرورند. و وصی ای که در میان شما است صبح می کند در حالی که بسیار به علمش افزوده شده است.

[۶۴۹]۲-مفضل گفته است: روزی حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابو عبد الله-و پیش از این مرا با کنیه صدا نزده بود-گفتم: امر بفرمایید.

ص: ۵۴۱

قال: قلت: لبيك، قال: إن لنا في كل ليلة جمعة سرورا قلت: زادك الله و ما ذاك؟ قال: إذا كان ليلة الجمعة وافى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم العرش و وافى الأئمة عليهم السلام معه و وافينا معهم فلا تردّ أرواحنا إلى أبداننا إلا بعلم مستفاد و لو لا ذلك لأنفدنا.

[۶۵۰]۳-محمد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن عبد الله بن محمد، عن الحسين بن أحمد المنقرى، عن يونس أو المفضل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من ليلة جمعة إلا و لأولياء الله فيها سرور قلت: كيف ذلك؟ جعلت فداك قال: إذا كان ليلة الجمعة وافى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم العرش و وافى الأئمة عليهم السلام و وافيت معهم فما أرجع إلا بعلم مستفاد و لو لا ذلك لنفد ما عندى.

باب لو لا أنّ الأئمة عليهم السلام يزدادون لنفد ما عندهم [۶۵۱]۱-علي بن محمد و محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن صفوان بن يحيى قال:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: كان جعفر بن محمد عليه السلام يقول: لو لا أنّا نزداد لأنفدنا.

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن صفوان، عن أبي الحسن عليه السلام مثله.

[۶۵۲]۲-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن ذريح المحاربي قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا ذريح! لو لا أنّا نزداد لأنفدنا.

[۶۵۳]۳-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر، عن ثعلبه، عن زراره قال:

ص: ۵۴۲

فرمود: همانا برای ما در هر شب جمعه سروری است. گفتم: خدا بسیارش کند. و آن چیست؟ فرمود: وقتی شب جمعه می شود، رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به عرش می روند و ائمه علیهم السّلام با او می روند و ما با آنان می رویم. و ارواحمان به بدنهامان باز نمی گردند مگر با علمی تحصیل شده، و اگر آن نباشد آنچه با ما است از میان می رود.

[۶۵۰]۳- یونس یا مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

شب جمعه ای نیست جز این که در آن برای اولیای خدا سروری است. گفتم:

جانم به فدایت! چگونه است؟ فرمود: وقتی شب جمعه می شود، رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به عرش می روند و ائمه علیهم السّلام هم می روند و من نیز می روم و جز با علم مستفاد باز نمی گردم. و اگر این نباشد آنچه نزد من است از میان می رود.

اگر به [علم] ائمه علیهم السلام افزوده نشود آنچه نزدشان است از میان می رود

[۶۵۱]۱- صفوان یحیی گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السلام شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: اگر به علم ما افزوده نمی شد، پایان می یافت. مانند این روایت را صفوان از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده است.

[۶۵۲]۲- ذریح محاربی گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: ای ذریح! اگر به علم ما افزوده نمی شد، از میان می رفت.

[۶۵۳]۳- زراره گفته است: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر به

ص: ۵۴۳

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: لو لا أنا نزداد لأنفدنا، قال: قلت: تزدادون شيئاً لا يعلمه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ قال: أما إنه إذا كان ذلك عرض على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم على الأئمة ثم انتهى الأمر إلينا.

[۶۵۴]۴- علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرحمن، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ليس يخرج شيء من عند الله عزّ وجلّ حتّى يبدأ برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثمّ بأمر المؤمنين عليه السلام ثمّ بواحد بعد واحد لكيلا يكون آخرنا أعلم من أولنا.

باب أنّ الأئمة عليهم السلام يعلمون جميع العلوم التي خرجت إلى الملائكة والأنبياء والرسل عليهم السلام [۶۵۵]۱- علی بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الحسن بن شَمون، عن عبد الله بن عبد الرحمن، عن عبد الله بن القاسم، عن سماعة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلِيمٌ: علما أظهر عليه ملائكته و أنبياءه و رسله فما أظهر عليه ملائكته و رسله و أنبياءه فقد علمناه و علما استأثر به فإذا بدا لله في شيء منه أعلمنا ذلك و عرض على الأئمة الذين كانوا من قبلنا.

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ الْعَمْرِيِّ بْنِ عَلِيٍّ جَمِيعًا، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِثْلَهُ.

[٦٥٦] ٢- عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ص: ٥٤٤

علم ما افزوده نمی شد، از میان می رفت. او گوید، من گفتم: آیا چیزی افزوده می شود که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آن را نمی دانست؟ فرمود: بدان! وقتی چنین چیزی باشد، بر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- عرضه شده، سپس به ائمه رسیده سپس این امر به ما می انجامد.

[٦٥٤] ٤- يُونُسُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ مِنْ يَكِيٍّ مِنْ يَارَانِشِ مِنْ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتُ كَرْدَهُ كَمَا فَرَمُودَ: چيزی از نزد خداوند عزّتمند صادر نمی شود تا به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آغاز شود سپس با امیر مؤمنان علیه السّلام سپس [ائمه عليهم السلام] یکی پس از دیگری. تا آخرین مان عالم تر از نخستین نباشد.

ائمه عليهم السلام تمام علومی را که برای فرشتگان و پیامبران و فرستادگان عليهم السلام صادر شده، می دانند

[٦٥٥] ١- سَمَاعَةُ مِنْ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتُ كَرْدَهُ كَمَا فَرَمُودَ: برای خداوند پاک و والا- دو علم است: علمی که فرشتگان و پیامبران و فرستادگانش را بر آن آگاه ساخته است. و آنچه فرشتگان و پیامبران و فرستادگانش را به آن آگاه ساخته ما می دانیم. و علمی که به خودش اختصاص داده است، که وقتی برای خداوند در چیزی از آن بدا حاصل شود ما را به آن آگاه می کند. و بر امامان پیش از ما نیز عرضه می شود. مانند این را علی بن جعفر از برادرش موسای جعفر علیهما السّلام روایت کرده است.

[٦٥٦] ٢- أَبُو بَصِيرٍ مِنْ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتُ كَرْدَهُ كَمَا فَرَمُودَ: برای

ص: ٥٤٥

قال: إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَمِينَ: علما عنده لم يطلع عليه أحدا من خلقه و علما نبذه إلى ملائكته و رسله فما نبذه إلى ملائكته و رسله فقد انتهى إلينا.

[٦٥٧] ٣- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ ضَرِيرِيسَ قَالَ:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَمِينَ: علم مبذول و علم مكفوف فأما المبذول فإنه ليس من شيء تعلمه

الملائكة و الرّسل إلّا نحن نعلمه و أمّا المكفوف فهو الّذى عند الله عزّ و جلّ فى أمّ الكتاب إذا خرج نفذ.

[۶۵۸]۴- أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن عبد الجبار، عن محمّد بن إسماعیل، عن علیّ بن النّعمان، عن سويد القلاء، عن أبی ایوب، عن أبی بصیر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ لله عزّ و جلّ علمین: علم لا یعلمه إلّا هو و علم علّمه ملائکته و رسله فما علّمه ملائکته و رسله علیهم السّلام فنحن نعلمه.

باب نادر فیہ ذکر الغیب [۶۵۹]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن معمر بن خلّاد قال:

سأل أبا الحسن علیه السّلام رجل من أهل فارس فقال له: أتعلمون الغیب؟ فقال:

قال أبو جعفر علیه السّلام: بیسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنّا فلا نعلم و قال: سرّ الله عزّ و جلّ أسرّه إلى جبرئیل علیه السّلام و أسرّه جبرئیل إلى محمّد صلیّ الله علیه و آله و سلّم و أسرّه محمّد إلى من شاء الله.

[۶۶۰]۲- محمّد بن یحیی، عن عبد الله بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن

ص: ۵۴۶

خداوند شکوهمند دو علم است: علمی نزد خودش که کسی از آفریدگان را بر آن آگاه نساخته است و علمی که آن را به فرشتگان و فرستادگانش القا کرده که به ما منتهی گشته است.

[۶۵۷]۳- ضریس گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: برای خداوند گرامی دو علم است: علمی بذل شده و علمی حفظشده. اما بذل شده: چیزی نیست که فرشتگان و فرستادگان آن را بدانند مگر این که ما می دانیم. و حفظشده چیزی است که در امّ الكتاب نزد خداوند است. هر گاه صادر شود اجرا می شود.

[۶۵۸]۴- ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: برای خداوند عزّتمند دو علم است: علمی که آن را جز او نمی داند و علمی که به فرشتگان و فرستادگانش آموخته است. و آنچه را به فرشتگان و فرستادگانش علیهم السّلام آموخت، ما می دانیم.

«باب نادر در بیان غیب»

[۶۵۹]۱- معمر خلّاد گفته است: مردی از اهل فارس از حضرت ابو الحسن پرسید: آیا شما غیب می دانید؟ و حضرت فرمود: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: اگر علم برای ما گشوده شود، می دانیم و اگر از ما بازداشته شود، نمی دانیم. و فرمود: راز خداوند شکوهمند است که آن را به جبرئیل علیه السّلام آشکار کرد و جبرئیل آن را برای محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] آشکار کرد و محمّد صلیّ الله علیه و آله به کسی که خدا می خواست آشکارش ساخت.

[۶۶۰]۲- سدید صیرفی گفت: شنیدم حمران اعین از حضرت باقر علیه السّلام درباره

محبوب، عن علی بن رئاب، عن سدید الصیرفی قال:

سمعت حمران بن أعین يسأل أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: يَدْبِعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قال أبو جعفر عليه السلام إنّ الله عزّ وجلّ ابتدع الأشياء كلّها بعلمه على غير مثال كان قبله، فابتدع السّموات والأرضين و لم يكن قبلهنّ سماءات و لا أرضون أما تسمع لقوله تعالى: وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ فَقَالَ له حمران: أرايت قوله جلّ ذكره: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا فَقَالَ أبو جعفر عليه السلام: إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ وَ كَانَ وَ اللَّهُ مُحَمَّدٌ مَمَّنْ ارْتَضَاهُ وَ أَمَا قَوْلُهُ «عَالِمُ الْغَيْبِ» فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَالِمٌ بِمَا غَابَ عَنْ خَلْقِهِ فِيمَا يَقْدِرُ مِنْ شَيْءٍ وَ يَقْضِيهِ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهُ وَ قَبْلَ أَنْ يَفْضِيَهُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ فَذَلِكَ يَا حَمْرَانُ! عِلْمٌ مَوْقُوفٌ عِنْدَهُ إِلَيْهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ فَيَقْضِيهِ إِذَا أَرَادَ وَ يَبْدُو لَهُ فِيهِ فَلَا يَمْضِيهِ، فَأَمَّا الْعِلْمُ الَّذِي يَقْدَرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَقْضِيهِ وَ يَمْضِيهِ فَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي انْتَهَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ إِلَيْنَا.

[۶۶۱]۳-أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن عباد بن سليمان، عن محمد بن سليمان، عن أبيه، عن سدید قال:

كنت أنا و أبو بصير و يحيى البرزّاز و داود بن كثير في مجلس أبي عبد الله عليه السلام إذ خرج إلينا و هو مغضب، فلما أخذ مجلسه قال: يا عجباً لأقوام يزعمون أنّا نعلم الغيب ما يعلم الغيب إلاّ الله عزّ وجلّ، لقد هممت بضرب جاريتي فلانه، فهربت مني فما علمت في أيّ بيوت الدار هي؟ قال سدید: فلما أن قام من مجلسه و صار في منزله دخلت أنا و أبو بصير و ميسير و قلنا له: جعلنا فداك سمعناك و أنت تقول كذا و كذا في أمر جاريتك و نحن نعلم أنّك تعلم علما كثيرا و لا ننسبك إلى علم الغيب قال: فقال: يا سدید ألم تقرأ القرآن؟ قلت: بلى، قال:

این سخن خداوند عزّتمند پرسید: (او پدید آورنده آسمان ها و زمین است.) [انعام (۶): ۱۰۱] [و] حضرت فرمود: خداوند شکوهمند همه چیز را با علمش پدید آورد. بدون این که پیش از آن نمونه ای داشته باشد. پس آسمان ها و زمین ها را پدید آورد در حالی که آسمان و زمینی پیش از آن نبود. مگر نشنیده ای این سخن آن والا را: (و عرش او بر آب قرار داشت.) [هود (۱۱): ۷] آن گاه حمران گفت: از این سخن آن گرامی یاد بفرمایید: (دانای نهران است و کسی را بر نهانش آگاه نمی سازد.) [جنّ (۷۲): ۲۶] و حضرت باقر علیه السلام فرمود: (مگر فرستادگانی که برگزیده است.) [جنّ (۷۲): ۲۷] و به خدا سوگند محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] از کسانی است که او برگزیده است. و اما این سخنان دانای غیب و نهران همانا خداوند گرامی به آنچه از آفریدگانش نهران است به آنچه در علمش تقدیر کرده، حکم می کند. پیش از آن که آن را بیافریند و به فرشتگان القایش کند، دانا است. و آن ای حمران علمی حفظشده در نزد او است که مشیت آن با او است.

وقتی اراده کرد به آن حکم می کند و گاهی در آن بدا پیش آمده، اجرایش نمی کند.

امّا علمی که خداوند عزّتمند آن را تقدیر کرده، به آن حکم کرده، اجرایش می کند همان علمی است که به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و سپس به ما انجامید.

[۶۶۱]۳-سدیر گفت: من و ابو بصیر و یحییای بزّاز و داود کثیر در مجلس حضرت صادق علیه السّلام بودیم که حضرت خشمگین وارد شدند. و هنگامی که نشستند، فرمودند: شکفتا از این مردمی که می پندارند ما غیب می دانیم! غیب را جز خداوند شکوهمند نمی داند. من خواستم فلان کنیزم را بزّتم، از دستم گریخت و من ندانستم که او در کدام یک از اتاق های خانه است؟ سدیر گفته است: وقتی حضرت از مجلس برخاسته، به سوی منزل رفت، من و ابو بصیر و میسر به نزدش رفته، گفتیم: جان ما به فدایت. شنیدیم که شما در کار کنیزتان چنان فرمودید و ما می دانیم که شما علم فراوان و بسیاری دارید اما به علم غیب نسبتان نمی دهیم. او گوید: و حضرت فرمود: ای سدیر آیا قرآن نخوانده ای؟ عرض کردم: چرا. فرمود: آیا در آنچه از کتاب خداوند گرامی خوانده ای، این را هم دیده ای: (کسی که دانشی از کتاب داشت، گفت: پیش از آن که چشم برهم زنی آن را نزد تو خواهم آورد.) [نمل (۲۷): ۴۰] عرض کردم: جانم فدایت! آن را خوانده ام. فرمود: آیا آن مرد را شناختی؟ و آیا دانستی چقدر از دانش کتاب نزد او بود؟ عرض کردم: مرا از آن آگاه کنید. فرمود: به اندازه قطره ای آب نسبت به دریای سبز. و این از دانش کتاب چقدر می شود؟ عرض کردم: خیلی کم است. پس فرمود: ای سدیر! چه بسیار است که خداوند عزّتمند به علمی

ص: ۵۴۹

فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عزّ وجلّ: قال الذي عنده علم من الكتاب: أنا آتيك به قبل أن يرتد إليك طرفك قال: قلت: جعلت فداك قد قرأته، قال: فهل عرفت الرجل؟ و هل علمت ما كان عنده من علم الكتاب؟ قال: قلت: أخبرني به؟ قال: قدر قطره من الماء في البحر الأخضر فما يكون ذلك من علم الكتاب؟ قال: قلت جعلت فداك ما أقل هذا فقال: يا سدیر! ما أكثر هذا أن ينسبه الله عزّ وجلّ إلى العلم الذي أخبرك به يا سدیر فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عزّ وجلّ أيضا: قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم و من عنده علم الكتاب قال: قلت: قد قرأته جعلت فداك قال: أ فمن عنده علم الكتاب كله أفهم أم من عنده علم الكتاب بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الكتاب كله، قال: فأوماً بيده إلى صدره وقال: علم الكتاب و الله كله عندنا، علم الكتاب و الله كله عندنا.

[۶۶۲]۴-أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن أحمد بن الحسن بن عليّ، عن عمرو بن سعيد، عن مصدق بن صدقه، عن عمّار الساباطي قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام، عن الإمام؟ يعلم الغيب؟ فقال: لا و لكن إذا أراد أن يعلم الشيء أعلمه الله ذلك.

باب أن الأئمة عليهم السّلام إذا شاءوا أن يعلموا علّموا [۶۶۳]۱-عليّ بن محمّد و غيره، عن سهل بن زياد، عن أيوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان، عن بدر بن الوليد، عن أبي الزّبيع الشّاميّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الإمام إذا شاء أن يعلم علم.

ص: ۵۵۰

خدای شکوهمند خوانده ای این را دریافته ای؟ (بگو کافی است که خداوند و کسی که دانش کتاب نزد او است میان من و

شما گواه باشند.) [رعد (۱۳): ۴۳] عرض کردم:

آن را خوانده ام جانم به فدایت. فرمودند: آیا کسی که همه دانش کتاب نزد او است عالم تر است یا کسی که بعضی از دانش کتاب نزد او است؟ عرض کردم: نه، بلکه کسی که همه دانش کتاب نزد او است. او گوید: پس حضرت با دست به سینه اش اشاره کرد و فرمود: به خدا سوگند همه دانش کتاب نزد ما است. به خدا سوگند همه علم کتاب نزد ما است.

[۶۶۲] ۴- عمّار ساباطی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره امام پرسیدم که آیا غیب می داند؟ فرمودند: نه، ولی وقتی خواست چیزی را بداند خداوند او را به آن آگاه می کند.

ائمه عليهم السلام وقتی خواستند بدانند، آموخته می شوند

[۶۶۳] ۱- ابو ربیع شامی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امام وقتی خواست بداند، آگاهانده می شود.

ص: ۵۵۱

[۶۶۴] ۲- ابو علی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن ابن مسکان، عن بدر بن الولید، عن أبي الربیع، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الإمام إذا شاء أن يعلم أعلم.

[۶۶۵] ۳- محمّد بن یحیی، عن عمران بن موسی، عن موسی بن جعفر، عن عمرو بن سعید المدائنی، عن أبي عبيده المدائنی، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا أراد الإمام أن يعلم شيئاً أعلمه الله ذلك.

باب أنّ الأئمة عليهم السّلام يعلمون متى يموتون و أنّهم لا يموتون إلّا باختيار منهم [۶۶۶] ۱- محمّد بن یحیی، عن سلمه بن الخطّاب، عن سليمان بن سماعه و عبد الله بن محمّد، عن عبد الله بن القاسم البطل، عن أبي بصير قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: أيّ إمام لا يعلم ما يصيبه و إلى ما يصير، فليس ذلك بحجّه [۱] لله على خلقه.

[۶۶۷] ۲- علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن محمّد بن بشار قال:

حدّثنی شیخ من أهل قطيعه الرّبيع من العائمه ببغداد ممّن كان ينقل عنه، قال: قال لی: قد رأیت بعض من يقولون بفضله من أهل هذا البيت، فما رأیت مثله قطّ فی فضله و نسكه. فقلت له: من؟ و کیف رأیته؟ قال: جمعنا أیام السّندی بن شاهك ثمانین رجلا من الوجوه المنسوبین إلى الخیر، فأدخلنا علی موسی بن جعفر علیهما السّلام فقال لنا السّندی: یا هؤلاء انظروا إلى هذا الرّجل هل حدث به حدث؟ فإنّ الناس یزعمون أنّه قد فعل به و یكثرون فی ذلك و هذا

[۶۶۴] ۲- ابو ربیع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: امام وقتی خواست بداند، آگاهانده می شود.

[۶۶۵] ۳- ابو عبیده مدائنی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

وقتی امام خواست چیزی را بداند خداوند او را به آن آگاه می کند.

ائمه عليهم السلام می دانند که چه وقت می میرند و آنان جز به اختیار خودشان نمی میرند

[۶۶۶] ۱- ابو بصیر گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر پیشوایی که نداند به او چه پیشامد می کند و به کجا می رود، او حجت خداوند بر آفریدگانش نیست.

[۶۶۷] ۲- محمد بشار گفته است: شیخی سنّی از قطیعه الربیع بغداد که از او حدیث نقل می کنند، به من گفت: من یکی از این خاندان را که در برتری اش سخن گفته می شد، دیدم. و هرگز در فضیلت و عبادت همچون او را ندیدم.

به او گفتم: او که بود و چگونه دیدی اش؟ گفت: در دوران سندی شاهک هشتاد مرد از بزرگان نیکان را جمع کرده، به نزد موسای جعفر علیهما السلام بردند.

آن گاه سندی به ما گفت: آقایان! به این مرد بنگرید که آیا چیزی بر او رخ داده است؟ مردم می پندارند که او کشته شده است و سخنان بسیار می گویند.

منزله و فراشه موسیٰ علیه غیر مضیق و لم یرد به امیر المؤمنین سوءا و إنما ینتظر به أن یقدم فیناظر امیر المؤمنین و هذا هو صحیح موسیٰ علیه فی جمیع أمور، فسלוه، قال: و نحن لیس لنا همّ إلاّ التّظر إلى الرّجل و إلى فضله و سمته؛ فقال موسیٰ بن جعفر علیه السّلام: أمّا ما ذکر من التّوسعه و ما أشبهها فهو علی ما ذکر غیر أنّی أخبرکم أيّها التّفر أنّی قد سقیت السّم فی سبع تمرات و أنا غدا أخضّرّ و بعد غد أموت قال: فنظرت إلى السّندی بن شاهک یضطرب و یرتعد مثل السّعفه.

[۶۶۸] ۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن أبي جميله، عن عبد الله بن أبي جعفر قال:

حدّثنی أخی، عن جعفر، عن أبيه أنّه أتى علی بن الحسین علیه السّلام لیله قبض فیها بشراب فقال: یا أبت اشرب هذا فقال: یا بنی إنّ هذه اللّیله الّتی أقبض فیها و هی اللّیله الّتی قبض فیها رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم.

[۶۶۹] ۴- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن عبد الحمید، عن الحسن بن الجهم قال: قلت للرّضا علیه السّلام:

إنّ امیر المؤمنین علیه السّلام قد عرف قاتله و اللّیله الّتی یقتل فیها و الموضع الّذی یقتل فیها و قوله لَمّا سمع صیاح الإوز فی

الدار: صوائح تتبعها نوائح و قول أم كلثوم: لو صلّيت اللّيلة داخل الدّار و أمرت غيرك يصلّي بالنّاس، فأبى عليها و كثر دخوله و خروجه تلك اللّيلة بلا- سلاح و قد عرف عليه السّلام أنّ ابن ملجم لعنه الله قاتله بالسّيف كان هذا ممّا لم يجر تعرّضه؛ فقال: ذلك كان و لكنّه خير في تلك اللّيلة لتمضى مقادير الله عزّ و جلّ.

[٦٧٠] ٥- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن بعض أصحابنا،

ص: ٥٥٤

در حالی که این منزل و بستر فراخ او است. در تنگنا نیست و امیر مؤمنین [هارون رشید لعنه الله] نسبت به او قصد بدی ندارد. و اینک او منتظر است که امیر مؤمنین بیاید تا با او مناظره کند. او سالم است و در همه چیز برایش گشاده دستی شده است. از خودش پیرسید. او می گفت: در حالی که ما کاری جز نگریستن به آن مرد و به فضل و منش اش نداشتیم. پس موسای جعفر علیهما السّلام فرمود: اما آنچه درباره فراخی منزل و مانند آن گفت، همین طور است. جز این که ای جماعت به شما می گویم به من در هفت خرما زهر خوراندند. من فردا رنگم سبز می شود و پس فردا می میرم. او گفت: من به سندی شاهک نگریستم که دگرگون شده، مانند شاخه نخل می لرزید.

[٦٦٨] ٣- حضرت صادق علیه السّلام از پدرشان روایت کرده اند: شبی که حضرت سجّاد در گذشت شربتی برایشان برده و گفته است: پدر جانم این را بنوشید. و او فرموده است: پسرم! امشب شبی است که جانم گرفته می شود. و این همان شبی است که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در آن در گذشت.

[٦٦٩] ٤- حسن جهّم گفته است: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: امیر مؤمنان علیه السّلام قاتلش را می شناخت. و شبی که در آن کشته می شد و جایی را که در آن کشته می شد، می شناخت. و این سخن او است وقتی فریاد مرغابی ها را در خانه شنید: «فریادزنانی اند که به دنبالشان نوحه خوانان می آیند. و سخن امّ کلثوم که «کاش شب را در خانه نماز می گزاردی و برای نماز مردم به دیگری فرمان می دادی. که او به آن راضی نشد و در آن شب بی سلاح رفت و آمدش بسیار شد.

در حالی که می دانست ابن ملجم- خدا لعنتش کند- قاتل او با شمشیر است. و این چیزی است که اقدام به آن جایز نیست. پس حضرت فرمودند: همین طور است. اما در آن شب او آن را اختیار کرد تا تقدیر خداوند گرامی جاری شود.

[٦٧٠] ٥- برخی از اصحاب ما از ابو الحسن حضرت موسی علیه السّلام روایت

ص: ٥٥٥

عن أبي الحسن موسى عليه السّلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ غضب على الشّيعه فخيرني نفسي أو هم؛ فوقيتهم و الله بنفسى.

[٦٧١] ٦- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الوشاء، عن مسافر أنّ أبا الحسن الرّضا عليه السّلام قال له:

یا مسافر هذا القناه فيها حيتان؟ قال: نعم جعلت فداك، فقال: إني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم البارحة و هو يقول: يا علي ما عندنا خير لك.

[٦٧٢] ٧- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كنت عند أبي في اليوم الذي قبض فيه فأوصاني بأشياء في غسله و في كفنه و في دخوله قبره، فقلت: يا أباه و الله ما رأيتك منذ اشتكيت أحسن منك اليوم، ما رأيت عليك أثر الموت، فقال: يا بني! أما سمعت علي بن الحسين عليه السلام ينادى من وراء الجدار: يا محمد؟ تعال، عجل؟.

[٦٧٣] ٨- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن عبد الملك بن أعين، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

أنزل الله تعالى التَّصَرُّعَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى كَانَ [ما] بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ خَيْرَ: التَّصَرُّعُ أَوْ لِقَاءَ اللَّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ تَعَالَى.

باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون علم ما كان و ما يكون و أنه لا يخفى عليهم الشيء صلوات الله عليهم [٦٧٤] ١- أحمد بن محمد و محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن

ص: ٥٥٦

کرده اند که فرمود: خداوند عزتمند بر شیعه خشمگین شد. پس مرا میان خودم یا ایشان مخیر کرد. و من به خدا سوگند آنان را با جان خودم حفظ کردم.

[٦٧١] ٦- از مسافر روایت شده که ابو الحسن حضرت رضا علیه السلام به او فرموده است: ای مسافر! آیا در این جویبار ماهی هست؟ او گفته: بله، جانم به فدایت.

پس فرمود: دیشب رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را دیدم که می فرمود: ای علی آنچه نزد ما است برای تو بهتر است.

[٦٧٢] ٧- ابو خدیجه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: در روزی که جان پدرم گرفته شد نزدش بودم پس مرا به کارهایی در غسل و کفن و گذاشتن در قبر سفارش کرد. من گفتم: پدر جان از وقتی بیمار شده ای شما را بهتر از امروز ندیده ام. من اثری از مرگ در شما نمی بینم. و ایشان فرمود: ای پسر! آیا نمی شنوی علی بن حسین علیهما السلام از پشت دیوار صدا می زند: محمد! بیا، شتاب کن؟

[٦٧٣] ٨- عبد الملك اعین از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

خداوند والا یاری را بر حسین علیه السلام نازل کرد تا میان آسمان و زمین آمد. سپس میان یاری و دیدار خداوند مخیر شد و او دیدار خدا را برگزید.

ائمه [علیهم السلام] علم آنچه را بوده و آنچه را می شود، دارند و چیزی بر آنان - درود خدا بر آنان - پنهان نیست

[۶۷۴] ۱- سیف تمار گفته است: ما گروهی از شیعیان در حجر [اسماعیل]

ص: ۵۵۷

إبراهیم بن إسحاق الأحمَر، عن عبد الله بن حمّاد، عن سيف التّمار قال:

كنا مع أبي عبد الله عليه السّلام جماعة من الشّيعه في الحجر فقال: علينا عين، فالتفتنا يمنه و يسره فلم نر أحدا فقلنا: ليس علينا عين فقال: وربّ الكعبه و ربّ البتيه ثلاث مرّات لو كنت بين موسى و الخضر لأخبرتهما أنّي أعلم منهما و لأنبأتهما بما ليس في أيديهما، لأنّ موسى و الخضر عليهما السّلام أعطيا علم ما كان و لم يعطيا علم ما يكون و ما هو كائن حتّى تقوم السّاعه و قد ورثناه من رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم وراثه.

[۶۷۵] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن يونس بن يعقوب، عن الحارث بن المغيرة و عدّه من أصحابنا منهم عبد الأعلى و أبو عبيده و عبد الله بن بشر الخثعمي سمعوا أبا عبد الله عليه السّلام يقول:

إنّي لأعلم ما في السّماوات و ما في الأرض و أعلم ما في الجنّه و أعلم ما في النّار و أعلم ما كان و ما يكون، قال: ثمّ مكث هنيهة فرأى أنّ ذلك كبر على من سمعه منه فقال: علمت ذلك من كتاب الله عزّ و جلّ، إنّ الله عزّ و جلّ يقول:

فيه تبيان كلّ شيء.

[۶۷۶] ۳- عليّ بن محمّد، عن سهل، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر، عن عبد الكريم، عن جماعة بن سعد الخثعمي أنّه قال:

كان المفضّل عند أبي عبد الله عليه السّلام فقال له المفضّل: جعلت فداك يفرض الله طاعه عبد على العباد و يحجب عنه خبر السّماء؟ قال: لا، الله أكرم و أرحم و أراف بعباده من أن يفرض طاعه عبد على العباد ثمّ يحجب عنه خبر السّماء صباحا و مساء.

[۶۷۷] ۴- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن

ص: ۵۵۸

با حضرت صادق عليه السّلام بودیم. که فرمود: جاسوسی مراقب ما است [؟] پس ما به چپ و راست نگریستیم و کسی را ندیدیم پس گفتیم: جاسوسی مراقبمان نیست. آن گاه فرمود: به پروردگار این بنا سوگند- سه بار فرمود- اگر میان موسی و خضر بودم به آن ها خبر می دادم که من عالم تر از ایشان هستم. و به آنچه در دستشان نبود آگاهشان می کردم؛ زیرا به موسی و خضر علیهما السلام دانش آنچه بود داده شده بود در حالی که دانش آنچه می شود و خواهد شد تا وقتی قیامت برپا

شود به آنان داده نشده بود و ما آن را از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به ارث برده ایم.

[۶۷۵] ۲- عده ای از اصحاب ما از جمله... عبد الله بشر خثعمی از حضرت صادق علیه السلام شنیده اند که می فرماید: همانا من به آن چه در آسمان ها و زمین است آگاهم و به آن چه در بهشت است آگاهم و به آنچه در دوزخ است آگاهم و به آنچه بوده و می شود آگاهم. او گوید: سپس اندکی مکث کرد و دید که آن بر کسانی که شنیده اند بزرگ نموده است. پس فرمود: آن ها را از کتاب خدای شکوهمند دریافته ام. خداوند گرامی می فرماید: بیان هر چیزی در آن است. [نقل به معنا است.]

[۶۷۶] ۳- جماعه بن سعد خثعمی گفته است: مفضل نزد حضرت صادق علیه السلام بود. که گفت: جانم به فدایت! آیا خداوند اطاعت از بنده ای را بر بندگان واجب می کند و خبر آسمان را از او بازدارد؟ فرمود: نه، خداوند به بندگانش کریم تر و مهربان تر و رؤوف تر از آن است که اطاعت از بنده ای را بر آنان واجب کند سپس خبر آسمان را در بامداد و شامگاه از او بازدارد.

[۶۷۷] ۴- ضریس کناسی گفته است: شنیدم حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

ص: ۵۵۹

ابن رثاب، عن ضریس الكناسی قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول و عنده أناس من أصحابه: عجت من قوم يتولوننا و يجعلوننا أئمة و يصفون أن طاعتنا مفترضة عليهم كطاعه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ثم يكسرون حجّتهم و يخصمون أنفسهم بضعف قلوبهم، فينقصونا حقنا و يعيرون ذلك على من أعطاه الله برهان حق معرفتنا و التسليم لأمرنا، أترون أن الله تبارك و تعالى افترض طاعه أوليائه على عباده، ثم يخفى عنهم أخبار السموات و الأرض و يقطع عنهم مواد العلم فيما يرد عليهم مما فيه قوام دينهم؟! فقال له حمران: جعلت فداك رأيت ما كان من أمر قيام علي بن أبي طالب و الحسن و الحسين عليهم السلام و خروجهم و قيامهم بدين الله عزّ ذكره و ما أصيبوا من قتل الطواغيت إياهم و الظفر بهم حتى قتلوا و غلبوا؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: يا حمران! إن الله تبارك و تعالى قد قدر ذلك عليهم و قضاه و أمضاه و حتمه على سبيل الاختيار ثم أجراه. فبتقدم علم إليهم من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قام علي و الحسن و الحسين عليهم السلام و بعلم صمت من صمت منا و لو أنهم يا حمران! حيث نزل بهم ما نزل من أمر الله عزّ و جلّ و إظهار الطواغيت عليهم سألوا الله عزّ و جلّ أن يدفع عنهم ذلك و ألحوا عليه في طلب إزاله ملك الطواغيت و ذهاب ملكهم إذا لأجابه و دفع ذلك عنهم، ثم كان انقضاء مدّة الطواغيت و ذهاب ملكهم أسرع من سلك منظوم انقطع فتبدّد و ما كان ذلك الذي أصابهم يا حمران لذنوب اقترفوه و لا لعقوبه معصيه خالفوا الله فيها و لكن لمانزل و كرامه من الله أراد أن يبلغوها، فلا تذهبن بك المذاهب فيهم.

[۶۷۸] ۵- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن هشام بن الحكم قال:

ص: ۵۶۰

-در حالی که مردمی از اصحابش در نزدش بودند-در شگفتم از مردمی که ما را دوست دارند و امامان [خود]قرارمان می دهند و می گویند که اطاعت از ما برایشان همچون اطاعت از رسول خدا-دروود خدا بر او و بر خاندانش-واجب است، سپس از حجتشان چشم می پوشند و به سبب ناتوانی دل هاشان با خودشان مبارزه می کنند. پس حق ما را کاهش داده کسی را که خداوند برهان معرفت راستین ما و تسلیم به فرمان ما را به او داده است نکوهش می کنند. آیا می پندارید خداوند پاک و والا اطاعت از اولیایش را بر بندگانش واجب کرده، سپس اخبار آسمان ها و زمین را از آنان پنهان کرده، اصول علم را درباره آنچه استواری دینشان در آن است و از آنان پرسش می شود قطع می کند؟! آن گاه حرمان عرض کرد: جانم به فدایت. بفرمایید موضوع قیام علی ابو طالب و حسن و حسین علیهم السّلام و قیامشان برای دین خداوند گرامی یاد چیست؟ و آنچه از کشته شدن به دست طاغوت ها و چیرگی شان بر آنان رسید. که کشته شدند و مغلوب.

پس حضرت باقر علیه السّلام فرمود: ای حرمان خداوند پاک و والا آن را بر ایشان مقدر کرده و به اختیار خودشان حکم داده، امضا کرده و حتمی اش ساخته، سپس اجرایش کرد. پس به علمی پیشین که از رسول خدا-دروود خدا بر او و بر خاندانش-به ایشان رسیده بود علی و حسن و حسین علیهم السّلام قیام کردند. و به علم است که کسی از ما سکوت می کند. ای حرمان! اگر ایشان زمانی که چیزی از فرمان خداوند بر آنان نازل شده، طاغوت ها بر ایشان چیره شده اند از خداوند عزّتمند بخواهند که آن را از ایشان بردارد و در درخواست نابودی حکومت طاغوت ها و از بین رفتن آن پافشاری کنند، آن گاه، تقاضای ایشان را اجابت کرده، آن را از سرشان برطرف می کند و سپری شدن دوران طاغوت ها و از بین رفتن حکومتشان سریع تر از رشته ای گوهر چند است که پاره شده، از هم می پاشد. ای حرمان! آنچه به ایشان می رسد نه برای گناهی است که به آن دست یازیده اند و نه برای عذاب معصیتی است که با خداوند مخالفت کرده باشند. بلکه برای درجات و کرامت خداوند است که خدا خواسته به آن دست یابند. پس درباره ایشان گمان های دیگر مبر.

[۶۷۸]۵- هشام حکم گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام در منا از پانصد

ص: ۵۶۱

سألت أبا عبد الله عليه السلام بمنى عن خمسمائه حرف من الكلام فأقبلت أقول:

يقولون كذا و كذا قال: فيقول: قل كذا و كذا، قلت: جعلت فداك هذا الحلال و هذا الحرام، أعلم أنك صاحبه و أنك أعلم الناس به و هذا هو الكلام؟ فقال لي، ويك يا هشام [لا-] يحتج الله تبارك و تعالى على خلقه بحجّه لا يكون عنده كلّ ما يحتاجون إليه.

[۶۷۹]۶- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عمر بن عبد العزيز، عن محمّد بن الفضيل، عن أبي حمزة قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول:

لا و الله لا يكون عالم جاهلا أبدا، عالما بشيء جاهلا بشيء ثم قال: الله أجلّ و أعزّ و أكرم من أن يفرض طاعه عبد يحجب عنه علم سمائه و أرضه، ثم قال:

لا يحجب ذلك عنه.

باب أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَعْلَمْ نَبِيَّهِ عِلْمًا إِلَّا أَمْرَهُ أَنْ يَعْلَمَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّهُ كَانَ شَرِيكَهُ فِي الْعِلْمِ [٦٨٠] ١-عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلِيمَانَ، عَنْ حَمْرَانَ بْنِ أَعْيُنَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِنَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِرَمَّانَتَيْنِ فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِحْدَاهُمَا وَكَسَرَ الْأُخْرَى بِنِصْفَيْنِ فَأَكَلَ نِصْفًا وَأَطْعَمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ نِصْفًا ثُمَّ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا أَخِي هَلْ تَدْرِي مَا هَاتَانِ الرَّمَّانَتَانِ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: أَمَّا الْأُولَى فَالْتَّبَوُّهُ، لَيْسَ لَكَ فِيهَا نَصِيبٌ وَأَمَّا الْأُخْرَى فَالْعِلْمُ أَنْتَ شَرِيكِي فِيهِ، فَقُلْتُ:

أَصْلَحَكَ اللَّهُ كَيْفَ كَانَ؟ يَكُونُ شَرِيكَهُ فِيهِ؟ قَالَ: لَمْ يَعْلَمْ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عِلْمًا إِلَّا وَأَمْرَهُ أَنْ يَعْلَمَهُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

ص: ٥٦٢

مسأله ای کلامی پرسیدم. و شروع کرده، گفتم: آن ها چنین وچنان می گویند. و حضرت فرمود: تو چنین وچنان بگو. عرض کردم: جانم به فدایت! درباره حلال و حرام می دانم که شما صاحب آن هستی و داناترین مردم به آن. اما درباره علم کلام؟ پس به من فرمود: وای بر تو ای هشام! خداوند پاک و والا با حجتی که همه آنچه به آن نیاز پیدا می شود در نزدش نیست بر آفریدگانش استدلال نمی کند [؟]

[٦٧٩] ٦-ابو حمزه گفت: شنیدم حضرت باقر علیه السَّلَامُ می فرمود: نه، به خدا سوگند، عالم هرگز جاهل نمی شود. عالم به چیزی باشد و جاهل به چیزی. سپس فرمود: خداوند بزرگ تر و گرامی تر و کریم تر از آن است که اطاعت از بنده ای را واجب کند که علم آسمان و زمینش را از او باز داشته است. سپس فرمود: آن را از او باز نمی دارد.

خداوند عزتمند به پیامبرش علمی نیاموخت جز این که به او فرمان داد آن را به امیر مؤمنان علیه السلام بیاموزد. و او شریک آن حضرت در علم بود

[٦٨٠] ١-حمران اعین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

جبرئیل برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دو انار آورد. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-یکی را خورد و دیگری را دو نیم کرد، آن گاه نیمی را خورد و نیم دیگر را به علی علیه السَّلَامُ خوراند. سپس رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به او فرمود: ای برادرم می دانی این دو انار چه بود؟ عرض کرد: نه. فرمود: نخستین انار، پیامبری بود که تو را در آن نصیبی نیست و دیگری علم بود که تو در آن با من شریکی. من گفتم: اصلحک الله چگونه با ایشان شریک است؟ چگونه است؟ فرمود: خداوند به محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-علمی نیاموخت جز این که به او فرمان داد آن را به علی علیه السلام بیاموزد.

[۶۸۱]۲-علی، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

نزل جبرئيل عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم برمانتين من الجنة فأعطاه إياهما فأكل واحده و كسر الأخرى بنصفين فأعطى علياً عليه السلام نصفها فأكلها؛ فقال: يا عليّ أما الزمانه الأولى التي أكلتها فالتبوه ليس لك فيها شيء و أما الأخرى فهو العلم فأنت شريكى فيه.

[۶۸۲]۳-محمّد بن يحيى، عن محمد بن الحسن، عن محمد بن عبد الحميد، عن منصور بن يونس، عن ابن أذينة، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: نزل جبرئيل على محمد صلى الله عليه وآله وسلم برمانتين من الجنة، فلقبه عليّ عليه السلام فقال: ما هاتان الرمانتان اللتان في يدك؟ فقال: أما هذه فالتبوه، ليس لك فيها نصيب، و أما هذه فالعلم، ثم فلقها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بنصفين فأعطاه نصفها و أخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نصفها ثم قال: أنت شريكى فيه و أنا شريكك فيه، قال: فلم يعلم و الله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حرفاً ممّا علّمه الله عزّ و جلّ إلاّ و قد علّمه عليّاً عليه السلام ثم انتهى العلم إلينا، ثم وضع يده على صدره.

باب جهات علوم الأئمة عليهم السلام [۶۸۳]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن عمه حمزه بن بزيع، عن عليّ السائي، عن أبي الحسن الأول موسى عليه السلام قال:

قال: مبلغ علمنا على ثلاثة وجوه: ماض و غابر و حادث فأما الماضي فمفسّر و أما الغابر فمزبور و أما الحادث فقذف في القلوب و نقر في الأسماع و هو أفضل علمنا و لا نبى بعد نبينا.

[۶۸۱]۲-زراره از حضرت باقر عليه السلام روايت کرده که فرمود: جبرئيل عليه السلام برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دو انار از بهشت آورده، به ایشان داد.

و ایشان یکی را خورده، دیگری را دو نیم کرده، نیمش را به علی عليه السلام داد و او آن را خورد. آن گاه فرمود: ای علی! انار نخستین که من خوردم پیامبری بود که برای تو در آن چیزی نیست اما دیگری علم بود که تو در آن با من شریکی.

[۶۸۲]۳-محمد مسلم گفت: از حضرت باقر عليه السلام شنیدم که می فرماید:

جبرئيل برای محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-دو انار از بهشت آورد.

آن گاه علی عليه السلام به دیدارش آمد و عرض کرد: این دو اناری که در دست شما است، چیست؟ و ایشان فرمودند: این،

پیامبری است که برای تو در آن نصیبی نیست و این علم است. سپس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آن را دو پاره کرده، نیمی را به او داده، نیمی را خود برداشت. سپس فرمود: در این تو شریک من و من شریک توام. امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- حرفی از آنچه خداوند شکوهمند به او آموخت، نیاموخت جز این که آن را به علی علیه السلام آموخت. سپس آن علم به ما منتهی شده و دستش را بر سینه اش گذاشت.

جهات علوم ائمه عليهم السلام

[۶۸۳]۱- علی سائی از ابو الحسن اول حضرت موسی علیه السلام روایت کرده که فرمود: نهایت دانش ما بر سه جهت است: گذشته و آینده و پدیده. گذشته، [به وسیله پیامبر برای ما] تفسیر شده است، آینده [در جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام] نوشته شده و پدیده، القایی در دل ها و صدایی در گوش ها است و آن برترین علم ما است و پیامبری پس از پیامبر ما نیست.

ص: ۵۶۵

[۶۸۴]۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن أبي زاهر، عن علي بن موسى، عن صفوان بن يحيى، عن الحارث بن المغيرة، عن أبي عبد الله عليه السلام:

[قال] قلت: أخبرني عن علم عالمكم؟ قال: وراثته من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومن علي عليه السلام قال: قلت: إنا نتحدث أنه يقذف في قلوبكم وينكت في أذانكم؟ قال:

أو ذاك.

[۶۸۵]۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن عمه حدثه، عن المفضل بن عمر قال:

قلت لأبي الحسن عليه السلام: روينا، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال:

إن علمنا غابر و مزبور و نكت في القلوب و نقر في الأسماع، فقال: أمّا الغابر فما تقدّم من علمنا و أمّا المزبور فما يأتينا و أمّا النكت في القلوب فالهام و أمّا النقر في الأسماع فأمر الملك.

باب أنّ الأئمة عليهم السلام لو ستر عليهم لأخبروا كلّ امرئ بما له و عليه [۶۸۶]۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب، عن أبان بن عثمان، عن عبد الواحد بن المختار قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: لو كان لألسنتكم أو كيه لحدثت كلّ امرئ بما له و عليه.

[۶۸۷]۲- و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد، عن ابن سنان، عن عبد الله بن مسكان قال: سمعت أبا بصير يقول:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: من أين أصاب أصحاب علي ما أصابهم مع علمهم بمناياهم و بلاياهم؟ قال: فأجابني شبه المغضب: ممن ذلك إلا منهم؟! فقلت:

ما يمنعك جعلت فداك؟ قال: ذلك باب أغلق إلا أن الحسين بن علي صلوات الله عليهما فتح منه شيئا يسيرا ثم قال: يا أبا محمد! إن أولئك كانت على أفواههم أوكيه.

ص: ٥٦٦

[٦٨٤] ٢- از حارث مغیره روایت شده که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:

به من از علم عالمتان بفرمایید. فرمودند: ارثی از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و علی علیه السلام است. عرض کردم: ما چنین می گوئیم که آن در دل هاتان القا شده، و در گوشتان گفته می شود. فرمود: یا چنین است [یا چنان که گفتم].

[٦٨٥] ٣- مفضل عمر گفت: به حضرت ابو الحسن علیه السلام عرض کردم: برای ما از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرموده است: همانا علم ما گذشته و نوشته شده، القایی در قلوب و صدایی در گوش است. فرمود: اما گذشته، دانش پیشین ما است و نوشته شده، آن است که خواهد آمد و القا در دل، الهام است و صدای در گوش، امر فرشته.

همانا ائمه عليهم السلام به هر مردی سود و زیانش را خبر می دادند اگر رازشان را حفظ می کردند

[٦٨٦] ١- عبد الواحد مختار گفته است: حضرت باقر علیه السلام فرمود: اگر برای زبان هاتان بندی بود [که آن را ببندد] سود و زیان هر مردی را برایش می گفتم.

[٦٨٧] ٢- عبد الله مسکان گفت: شنیدم ابو بصیر می گوید: به حضرت صادق عرض کردم: از کجا به اصحاب علی علیه السلام آنچه رسید، رسید در حالی که آنان به مرگ و مصیبتشان آگاه بودند؟ او گوید: حضرت خشمگینانه پاسخ داد: جز از خودشان، از چه کسی می رسد؟ پس عرض کردم: آنچه مانع شما از آن می شود چیست جانم به فدایت؟ فرمود: آن دری بسته شده است که جز حسین بن علی - درود خداوند بر آنان- اندکی از آن را ننگشود. سپس فرمود: ای ابو محمد! همانا بر زبان آنان بندهایی بود.

ص: ٥٦٧

باب التفویض إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وإلى الأئمة عليهم السلام في أمر الدين [٦٨٨] ١- محمد بن يحيى، عن أحمد بن أبي زاهر، عن علي بن إسماعيل، عن صفوان بن يحيى، عن عاصم بن حميد، عن أبي إسحاق النحوي قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فسمعته يقول: إن الله عز وجل أذب نبيه على محبته فقال: وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ [قال: ثم قال: وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ فَوَّضَ إِلَيَّ وَائْتَمَنَ فَسَلِّمْتُمْ وَجَحَدَ النَّاسَ فَوَاللَّهِ لَنَجِبَكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا وَ أَنْ تَصْمَتُوا إِذَا صَمْتْنَا وَ نَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرًا فِي خِلَافِ أَمْرِنَا.

عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نجران، عن عاصم بن حميد، عن أبي إسحاق قال: سمعت أبا جعفر عليه

السلام يقول: ثم ذكر نحوه.

[۶۸۹] ۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن يحيى بن أبي عمران، عن يونس، عن بكار بن بكر، عن موسى بن أشيم قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فسأله رجل عن آية من كتاب الله عزّ وجلّ فأخبره بها ثم دخل عليه داخل فسأله عن تلك الآيه فأخبره بخلاف ما أخبر [به] الأول فدخلني من ذلك ما شاء الله حتى كأنّ قلبي يشرح بالسكاكين فقلت في نفسي:

تركت أبا قتاده بالشام لا يخطئ في الواو و شبهه و جئت إلى هذا، يخطئ هذا الخطأ كله، فيينا أنا كذلك إذ دخل عليه آخر فسأله عن تلك الآيه فأخبره بخلاف ما أخبرني و أخبر صاحبي، فسكنت نفسي فعلمت أنّ ذلك منه تقيّه، قال: ثم التفت إليّ فقال لي: يا ابن أشيم إنّ الله عزّ وجلّ فوّض إلى سليمان بن داود فقال: «هذا عطاؤنا فامتننّ أو أمسك بغير حساب» و فوّض إلى نبيّه صلّى الله عليه و آله و سلّم فقال:

ص: ۵۶۸

امر دين به رسول خدا صلّى الله عليه و آله و به ائمه عليهم السلام سپرده شده است

[۶۸۸] ۱- ابو اسحاق نحوی گفته است: به نزد حضرت صادق عليه السلام رفتم و شنیدم که می فرماید: همانا خدای عزّتمند پیامبرش را بر محبت خودش ادب آموخت و فرمود (و تو اخلاق بزرگ و برجسته ای داری). [قلم (۶۸): ۴] سپس آن گرامی به او تفویض کرد و فرمود (و آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگیرید و از آنچه بازداشته پرهیزید). [حشر (۵۹): ۷] و فرمود: (هر کس از این رسول اطاعت کند، از خداوند اطاعت کرده است). [نساء (۴): ۸۰] او گوید: سپس حضرت فرمود: و همانا پیامبر خدا به علی [عليه السلام] تفویض کرده، او را امین قرار داد. آن گاه شما پذیرفتید و مردم انکار کردند. و به خدا سوگند ما شما را چنان دوست داریم که وقتی گفتیم بگوئید و وقتی ساکت شدیم، ساکت شوید. و ما در میان شما و خداوند عزّتمند هستیم که خداوند برای کسی در مخالفت با امر ما خیری قرار نداده است.

[در سندی دیگر] ابو اسحاق گفته است: شنیدم حضرت باقر می فرماید... و مانند همین را روایت کرده است.

[۶۸۹] ۲- موسای اشیم گفته است: نزد حضرت صادق عليه السلام بودم که مردی از آیه ای از کتاب خداوند عزّتمند پرسید و حضرت از آن با او سخن گفت. سپس کسی دیگر آمد و از همان آیه پرسید و حضرت با او غیر از آنچه با اوّلی فرموده بود، سخن گفت. پس، از آن هر چه خدا خواست به دلم خطور کرد چنان که گویا با چندین چاقو قطعه قطعه می شود. با خودم گفتم: ابو قتاده را که در یک «واو» و مثل آن اشتباه نمی کرد در شام وا گذاشتم و به نزد چنین کسی آمدم که به کلی اشتباه می کند. در این ناحوال بودم که مرد دیگری به نزدش آمد و از آن آیه پرسید و او بار دیگر غیر از آنچه به من و آن دو دیگر فرموده بود، سخن گفت. جانم آرام شد و دانستم که این از جهت تقيّه است. او گوید: سپس حضرت به من رو کرد و فرمود: ای پسر اشیم همانا خداوند شکوهمند به سلیمان داود تفویض کرد و فرمود: (این عطای ما است آن را بی شمارد خواهی ببخش یا دریغ کن). [سوره ص (۳۸): ۳۹] و به پیامبرش - درود خدا بر او و بر خاندانش - تفویض کرده،

﴿مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ فما فَوَّضَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا.

[۶۹۰]۳-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحجاج، عن ثعلبه، عن زراره قال: سمعت أبا جعفر و أبا عبد الله يقولان:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتِهِمْ، ثُمَّ تَلَاهُ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾.

[۶۹۱]۴-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن فضيل بن يسار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لبعض أصحاب قيس الماصر: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ: إِنَّكَ لَعَلِّي خُلِقَ عَظِيمٌ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ مَسَدًّا مَوْفَقًا مَوْئِدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ، لَا يَزَلُّ وَلَا يَخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ، فَتَأَدَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَضَّلَ الصَّلَاةَ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، فَأَضَافَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى الرَّكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ وَ إِلَى الْمَغْرَبِ رَكْعَةَ فَصَارَتْ عَدِيلُ الْفَرِيضَةِ لَا يَجُوزُ تَرْكُهُنَّ إِلَّا فِي سَفَرٍ وَأَفْرَدَ الرَّكْعَةَ فِي الْمَغْرَبِ فَتَرْكُهَا قَائِمَةٌ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذَلِكَ كُلَّهُ فَصَارَتْ الْفَرِيضَةُ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، ثُمَّ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ التَّوَافِلَ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ رَكْعَةً مِثْلَى الْفَرِيضَةِ فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذَلِكَ وَالْفَرِيضَةَ وَالتَّوَافِلَ إِحْدَى وَخَمْسُونَ رَكْعَةً مِنْهَا رَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَتَمَةِ جَالِسًا تَعَدَّدَ بِرَكْعَةِ مَكَانِ الْوَتْرِ وَفَرَضَ اللَّهُ فِي السَّنَةِ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَوْمَ شَعْبَانَ وَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ مِثْلَى الْفَرِيضَةِ فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

فرمود: (آنچه این رسول برایتان آورده، برگیرید و از آنچه بازداشته پرهیزید.) [سوره حشر (۵۹): ۷] و آنچه را به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- تفویض کرده بود، به ما تفویض کرد.

[۶۹۰]۳-زراره گفته است از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام شنیدم که می فرمودند: همانا خدای عزتمند امر آفریدگانش را به پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- سپرد تا ببیند اطاعتشان چگونه است. سپس این آیه را خواندند:

(آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگیرید و از آنچه نهیتان کرده پرهیزید.) [سوره حشر (۵۹): ۷]

[۶۹۱]۴-فضیل یسار گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که به یکی از اصحاب قیس ماصر می فرمود: همانا خدای شکوهمند به پیامبرش ادب آموخت و ادبش را نیکو کرد. و آن گاه که ادبش را به کمال رساند، فرمود: (تو اخلاق بزرگ و برجسته ای داری.) [سوره قلم (۶۸): ۴] سپس امر دین و امت را به او سپرد تا بندگانش را رهبری کند و آن گاه فرمود: (آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگیرید و از آنچه نهیتان کرده پرهیزید.) [سوره حشر (۵۹): ۷] و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آموخته فیروز یاری شده توسط روح القدس بود که در چیزی از آنچه با آن آفریدگان را رهبری می کرد لغزش و

خطا ندارد. او آداب خدا را آموخت. سپس خداوند گرامی نماز را دو رکعت، دو رکعت تا ده رکعت واجب کرد و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به دو رکعت ها، دو رکعت دیگر و به نماز مغرب رکعتی دیگر افزود و همچون آن، واجب شد. جز در سفر ترکشان جایز نیست. و آن یک رکعت مغرب را جدا کرد و آن را در سفر و در اقامت به پا داشت. پس خدای عزتمند همه آن ها را برای او اجازه داده، نماز واجب هفده رکعت شد. سپس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- دو برابر نماز واجب، سی و چهار رکعت نافله را وضع کرد. و خداوند شکوهمند آن را برای او اجازه داد. و واجب و نافله، پنجاه و یک رکعت است که یک رکعت آن همان دو رکعت نشسته پس از نماز عشا است که به جای وتر یک رکعت شمرده می شود. و خداوند در سال روزه ماه رمضان را واجب کرد و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- دو برابر روزه واجب روزه [مستحبی] شعبان و سه روز در هر ماه را وضع کرد و خداوند گرامی به او اجازه اش را داد.

ص: ۵۷۱

له ذلك و حرّم الله عزّ و جلّ الخمر بعينها و حرّم رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم المسكر من كلّ شراب فأجاز الله له ذلك كلّه و عاف رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم أشياء و كرهها و لم ينه عنها نهى حرام إنّما نهى عنها نهى إغافه و كراهه، ثمّ رخص فيها فصار الأخذ برخصه واجبا على العباد كوجوب ما يأخذون بنهيه و عزائمهم و لم يرخص لهم رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم فيما نهاهم عنه نهى حرام و لا فيما أمر به أمر فرض لازم فكثير المسكر من الأشربه نهاهم عنه نهى حرام لم يرخص فيه لأحد و لم يرخص رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم لأحد تقصير الرّكعتين اللّتين ضمّهما إلى ما فرض الله عزّ و جلّ، بل ألزمهم ذلك إلزاما واجبا، لم يرخص لأحد فى شىء من ذلك إلاّ للمسافر و ليس لأحد أن يرخص [شيئا] ما لم يرخصه رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، فوافق أمر رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم أمر الله عزّ و جلّ و نهيه نهى الله عزّ و جلّ و وجب على العباد التّسليم له كالتّسليم لله تبارك و تعالى.

[۶۹۲]۵- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن ابن فضال، عن ثعلبه بن ميمون، عن زراره أنّه سمع أبا جعفر و أبا عبد الله عليهما السّلام يقولان:

إنّ الله تبارك و تعالى فوّض إلى نبيّه صلّى الله عليه و آله و سلّم أمر خلقه لينظر كيف طاعتهم، ثمّ تلا- هذه الآيه **مَا آتَاكُمْ** **الرّسولُ فَخُذُوهُ** **وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**.

محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحجاج، عن ثعلبه بن ميمون، عن زراره مثله

[۶۹۳]۶- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ الله تبارك و تعالى أدب نبيّه صلّى الله عليه و آله و سلّم فلما انتهى به إلى ما أراد، قال له:

إِنَّكَ لَعَلِيّ خُلِقَ عَظِيمٍ ففوّض إليه دينه فقال: **وَ مَا آتَاكُمْ الرّسولُ فَخُذُوهُ**

ص: ۵۷۲

و خداوند عزّتمند شراب را به طور معین حرام کرد و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- هر نوشیدنی مست کننده ای را حرام کرد. و خداوند همه آن را به او اجازه داد. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- چیزهایی را ناپسند می شمرد ولی از آن ها همچون حرام نهی نکرد. و از آن ها نهی کراهتی کرد. سپس در آن ها رخصت داد. پس پذیرفتن تسهیلات او همچون پذیرفتن نهی و واجباتش بر بندگان واجب است. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- نه در آنچه به طور حرام از آن نهی کرده بود و نه در آنچه به طور واجب امر کرده بود به آنان رخصت نداد. و بسیار نوشیدنی مست کننده که آنان را به طور حرام از آن نهی کرده، در آن به کسی رخصت نداد. رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به کسی در کوتاه کردن دو رکعتی که خود به واجب خداوند گرامی افزوده بود رخصت نداد. بلکه آن را به طور واجب بر آنان الزامی ساخته، به کسی در هیچ چیز آن- جز برای مسافر- رخصت نداد. و کسی نمی تواند در آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله رخصت نداده، به خود رخصت دهد. پس فرمان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- با فرمان خداوند عزّتمند و نهی اش با نهی آن شکوهمند یکی است. و تسلیم به او همچون تسلیم به خداوند پاک و فرازند بر بندگان واجب است.

[۶۹۲]۵- به روایت زراره، او از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام شنیده که می فرمودند: همانا خداوند پاک و والا امر آفریدگانش را به پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- سپرد تا ببیند اطاعت آنان چگونه است. سپس این آیه را خواندند: (آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگزید و از آنچه نهیتان کرده پرهیزید.) [سوره حشر (۵۹): ۷]

با سلسله سندی دیگر همانند آن از زراره روایت شده است.

[۶۹۳]۶- اسحاق عمار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

خداوند پاک و والا پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- را ادب آموخت.

و چون به آنچه می خواست منتهی شد، فرمود: (تو اخلاق بزرگ و برجسته ای داری.) [سوره قلم (۶۸): ۴] و دینش را به او سپرد و فرمود: (و آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگزید و از آنچه نهی کرده پرهیزید.) و خداوند گرامی فرایض

ص: ۵۷۳

وَمَا تَنْهَأُكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الْفَرَائِضَ وَ لَمْ يَقْسِمِ لِلْجَدِّ شَيْئًا وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَطْعَمَهُ السُّدُسَ فَأَجَازَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لَهُ ذَلِكَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

[۶۹۴]۷- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن حماد بن عثمان، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام:

قال وضع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ديه العين و ديه النفس و حرّم التبيذ و كلّ مسكر، فقال له رجل: وضع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من غير أن يكون جاء فيه شيء؟ قال: نعم ليعلم من يطيع الرسول ممن يعصيه.

[۶۹۵]۸- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن قال: وجدت في نوادر محمد بن سنان عن عبد الله بن سنان، قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لا والله ما فوّض الله إلى أحد من خلقه إلا إلي رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم وإلى الأئمة، قال عز وجل: **إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ** وهي جاريه في الأوصياء عليهما السلام.

[٦٩٦] ٩- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن، عن يعقوب بن يزيد، عن الحسن بن زياد، عن محمد بن الحسن الميثمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ رَسُولَهُ حَتَّى قَوْمَهُ عَلَى مَا أَرَادَ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ: مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا** فما فوّض الله إلى رسوله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم فقد فوّضه إلينا.

[٦٩٧] ١٠- علي بن محمد، عن بعض أصحابنا، عن الحسين بن عبد الرحمن، عن صندل الخياط، عن زيد الشحام قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: **هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ**

ص: ٥٧٤

را واجب کرد و نصیبی به نیا [با وجود پدر و مادر میت] آنداد. ولی رسول خدا - درود خداوند بر او و بر خاندانش - یک ششم به او داد و خداوند - گرامی یاد - آن را به او اجازه داد. و این سخن خداوند عزتمند است که فرمود: (این عطای ما است آن را بی شمار خواهی ببخش یا دریغ کن).

[٦٩٤] ٧- زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - دیه چشم و دیه جان را وضع کرده، نبیذ و هر مست کننده ای را حرام کرد. مردی به او عرض کرد: رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - بدون این که چیزی درباره اش آمده باشد، وضع کرد؟ فرمودند:

بله. تا معلوم شود چه کسی از حضرت رسول اطاعت می کند و چه کسی نافرمانی.

[٦٩٥] ٨- عبد الله سنان گفته است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: نه به خدا سوگند! خداوند جز به رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - و به امامان [علیهم السلام] به کسی از آفریدگانش تفویض [امر] نکرد. آن گرامی فرمود: (ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به موجب آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی) [سوره نساء (٤): ١٠٥] و این درباره اوصیا علیهم السلام نیز جاری است.

[٦٩٦] ٩- محمد بن حسن ميثمی گفته است که شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: همانا خدای عزتمند به رسولش ادب آموخت تا او را بر آنچه می خواست استوار کرد سپس به او تفویض [امر] کرد و فرمود: (آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگیرید و از آنچه نهیتان کرده بپرهیزید.) [سوره حشر (٥٩): ٧] و آنچه را خداوند به رسولش - درود خدا بر او و بر خاندانش - تفویض کرد او آن را به ما تفویض کرد.

[٦٩٧] ١٠- زيد شحام گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن آن والا پرسیدم: (این عطای ما است آن را بی

حَسَابٍ) قَالَ: أَعْطَى سَلِيمَانَ مَلِكًا عَظِيمًا ثُمَّ جَرَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَكَانَ لَهُ أَنْ يُعْطَى مَا شَاءَ مِنْ شَاءٍ وَيَمْنَعُ مِنْ شَاءٍ وَأَعْطَاهُ [اللَّهُ] أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ سَلِيمَانَ لِقَوْلِهِ: مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.

باب فی آن ائمه بمن يشبهون ممن مضى و كراهيه القول فيهم بالنبوّه [۶۹۸] ۱- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن حمّان بن أعين قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: ما موضع العلماء؟ قال: مثل ذى القرنين و صاحب سليمان و صاحب موسى عليهم السلام.

[۶۹۹] ۲- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن الحسين بن أبي العلاء قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إنّما الوقوف علينا فى الحلال و الحرام فأما النبوه فلا.

[۷۰۰] ۳- محمّد بن يحيى الأشعريّ، عن أحمد بن محمّد، عن البرقيّ، عن النضر بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبيّ، عن أيوب بن الحرّ قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ الله عزّ ذكره ختم بنبيّكم النبيّن فلا- نبىّ بعده أبدا و ختم بكتابتكم الكتب فلا كتاب بعده أبدا و أنزل فيه تبيان كلّ شىء و خلقكم و خلق السّماوات و الأرض و نبأ ما قبلكم و فصل ما بينكم و خير ما بعدكم و أمر الجنّه و النّار و ما أنتم صائرون إليه.

[۷۰۱] ۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن الحارث بن المغيرة قال:

فرمود: به سليمان حكومتى بزرگ داد. سپس اين آيه درباره رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- جارى شد. پس با او بود كه آنچه مى خواهد و به هر كس مى خواهد بدهد و از هر كس كه بخواهد بازدارد و [خداوند] از آنچه به سليمان داده بود برترش را به او داد آنجا كه فرمود: (آنچه را رسول خدا برایتان آورده برگیرید و از آنچه شما را بازداشته پرهیزید.) [سوره حشر (۵۹): ۷]

در این كه ائمه [عليهم السلام] به چه كسانى از گذشتگان شبیه اند و ناروا بودن سخن در پیامبرى آنان

[۶۹۸] ۱- حمّان بن أعين گفته است: به حضرت باقر عليه السلام عرض كردم: منزلت عالمان [ائمه عليهم السلام] چگونه است؟ فرمود: مثل ذوالقرنين و ياور سليمان و موسى عليهم السلام.

[۶۹۹]۲- حسین ابو علا گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمود: تبیین حلال و حرام به عهده ما است اما پیامبری نیست.

[۷۰۰]۳- ایوب حرّ گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: همانا خداوند-گرامی یاد-با پیامبر شما پیامبران را ختم کرد. پس هرگز پیامبری پس از او نیست. و به کتاب شما کتب [آسمانی] را ختم کرد و هرگز پس از آن کتابی نیست. و در آن تبیین هر چیزی و آفرینش شما و آفرینش آسمان ها و زمین و خبر پیشینیان و احکام دین و دنیااتان و خبر آیندگان و امر بهشت و دوزخ و آنچه را به سوی آن می روید، فروفرستاد.

[۷۰۱]۴- حارث مغیره گفته است: حضرت باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام محدّث

ص: ۵۷۷

قال أبو جعفر عليه السلام: إن علياً عليه السلام كان محدّثاً فقلت: فتقول: نبى؟ قال: فحرّك بيده هكذا ثم قال: أو كصاحب سليمان أو كصاحب موسى أو كذى القرنين أو ما بلغكم أنه صلى الله عليه وآله وسلم قال: و فيكم مثله؟ .

[۷۰۲]۵- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن برید بن معاویه، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام قال:

قلت له: ما منزلتكم و من تشبهون ممّن مضى؟ قال: صاحب موسى و ذو القرنين كانا عالمين و لم يكونا نبیین.

[۷۰۳]۶- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن البرقي، عن أبي طالب، عن سدير قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

إنّ قوما يزعمون أنّكم آلهه، يتلون بذلك علينا قرآنا: وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ فقال: يا سدير سمعی و بصری و بشری و لحمی و دمی و شعری من هؤلاء براء و برئ الله منهم، ما هؤلاء علی دینی و لا علی دین آبائی و الله لا یجمعنی الله و إياهم يوم القيامة إلاّ و هو ساخط عليهم، قال:

قلت: و عندنا قوم يزعمون أنّكم رسل يقرءون علينا بذلك قرآنا: يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ فقال: يا سدير سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی من هؤلاء براء و برئ الله منهم و رسوله ما هؤلاء علی دینی و لا- علی دین آبائی و الله لا یجمعنی الله و إياهم يوم القيامة إلاّ و هو ساخط عليهم، قال: قلت: فما أنتم؟ قال: نحن خزّان علم الله، نحن تراجمه أمر الله، نحن قوم معصومون، أمر الله تبارک و تعالی بطاعتنا و نهی عن معصیتنا، نحن الحجّه البالغه علی من دون السماء و فوق الأرض.

ص: ۵۷۸

(سخن گفته شده) است. عرض کردم: می فرمایی پیامبر است؟ او گوید: حضرت دستش را چنین [به نشانه نفی] تکان داد، سپس فرمود: یا همچون [آصف] یاور سلیمان یا [خضر] یاور موسی یا همچون ذوالقرنین یا آنچه از حضرتش- درود خدا بر او و بر خاندانش- به شما رسیده که مثل او در میان شما است [یعنی خود علی علیه السلام].

[۷۰۲]۵-برید معاویه گفته است: به حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام عرض کردم: منزلت شما کجا است و به چه کسی از پیشینیان مانندید؟ فرمودند:

یاور موسی [یعنی خضر] او ذوالقرنین که عالم بودند و پیامبر نبودند.

[۷۰۳]۶-سدیر گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: مردمی می پندارند که شما خدایانید و برای آن بر ما از قرآن می خوانند. (او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود). [زخرف (۴۳): ۸۴] فرمود: ای سدیر! گوش و چشم و پوست و گوشت و خون و موی من از اینان بیزار است و خداوند از آنان بیزار است. اینان نه بر دین من و نه بر دین پدران منند. به خدا سوگند، خداوند مرا و آنان را در روز قیامت گرد هم نمی آورد جز این که او بر آنان خشمگین است. او گوید: من گفتم: و در میان ما مردمی هستند که می پندارند شما رسولانید و برای آن بر ما از قرآن می خوانند: (ای فرستادگان از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید که من به آنچه می کنید آگاهم). [مؤمنون (۲۳): ۵۱] پس فرمود: ای سدیر! گوش و چشم و مو و پوست و گوشت و خون من از اینان بیزار است. و خداوند و رسولش از آنان بیزارند. آنان بر دین من و دین پدرانم نیستند. به خدا سوگند، خداوند مرا با آنان در روز قیامت گرد نمی آورد جز این که بر آنان خشمگین است. او گوید: من گفتم: پس شما کیستید؟ فرمود: ما گنجوران علم خداوندیم. ما تبیین گران فرمان خداوندیم. ما مردمی معصوم هستیم که خداوند پاک و والا به اطاعت از ما فرمان داده، از نافرمانی مان بازداشته است. ما حجّتی رسا بر کسی هستیم که زیر آسمان و روی زمین قرار دارد.

ص: ۵۷۹

[۷۰۴]۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن عبد الله بن بحر، عن ابن مسكان، عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: الأئمة بمنزله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلا أنّهم ليسوا بأنبياء ولا يحلّ لهم من النساء ما يحلّ للنبيّ صلى الله عليه وآله وسلم فأما ما خلا ذلك فهم فيه بمنزله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.

باب أنّ الأئمة عليهم السّلام محدّثون مفهّمون [۷۰۵]۱-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحجاج، عن القاسم بن محمد، عن عبيد بن زرارة قال:

أرسل أبو جعفر عليه السّلام إلى زرارة أن يعلم الحكم بن عتيبه أنّ أوصياء محمد عليه و عليهم السّلام محدّثون.

[۷۰۶]۲-محمد، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن زياد بن سوفة، عن الحكم بن عتيبه قال:

دخلت على علي بن الحسين عليها السّلام يوما فقال: يا حكم هل تدري الآية التي كان عليّ بن أبي طالب عليه السّلام يعرف قاتله بها و يعرف بها الأمور العظام التي كان يحدث بها الناس؟ قال الحكم: فقلت في نفسي: قد وقعت على علم من علم عليّ بن الحسين، أعلم بذلك تلك الأمور العظام، قال: فقلت: لا والله لا أعلم، قال: ثمّ قلت: الآية تخبرني بها يا ابن رسول الله؟ قال: هو

و الله قول الله عز ذكره: و ما أرسلنا من قبلك من رسول و لا نبي و لا محدث و كان علي بن ابي طالب عليه السلام محدثا فقال له رجل يقال له: عبد الله بن زيد، كان ابا علي لأمه،

ص: ٥٨٠

[٧٠٤]٧-محمد مسلم گفته است: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود:

امامان [عليهم السلام] به منزله رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند جز اینکه پیامبر نیستند و آنچه از زنان بر پیامبر صلی الله عليه و آله حلال است بر آنان حلال نیست.

اما هر چه غیر از این باشد آنان در آن به منزله رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند.

ائمه عليهم السلام سخن گفته شده مفهم هستند

[٧٠٥]١-عیید زراره گفت: حضرت باقر عليه السلام زراره را فرستاد تا به حکم عتیبه بگوید همانا اوصیای محمد علیه و علیهم السلام سخن گفته شدگانند.

[٧٠٦]٢-حکم عتیبه گفته است: روزی به نزد حضرت سجاد علیه السلام رفتم.

فرمودند: ای حکم آیا آیه ای را که علی بن ابی طالب علیه السلام با آن قاتلش را می شناخت و با آن درباره امور بزرگ با مردم سخن می گفت، بلدی؟ حکم گوید:

من با خودم گفتم: بر علمی از علی بن حسین [عليهما السلام] اقرار گرفته ام تا بدان آن امور بزرگ را بفهمم. پس گفتم: نه به خدا سوگند نمی دانم. سپس گفتم: ای پسر رسول خدا، آیا از آن آیه مرا آگاه می کنید؟ فرمود: آن به خدا سوگند این سخن خداوند گرامی یاد است: (و هیچ فرستاده و پیامبری [و محدثی] را پیش از تو نفرستادیم.) [حج (٢٢): ٥٢] و علی بن ابی طالب علیه السلام محدث (سخن گفته شده) بود. مردی که به او عبد الله زيد گفته می شد و برادر مادری حضرت بود،

ص: ٥٨١

سبحان الله! محدثا؟! كانه ينكر ذلك، فأقبل علينا أبو جعفر عليه السلام فقال: أما والله إن ابن أمك بعد قد كان يعرف ذلك، قال: فلما قال ذلك سكت الرجل، فقال: هي التي هلك فيها أبو الخطاب فلم يدر ما تأويل المحدث و النبي.

[٧٠٧]٣-أحمد بن محمد و محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن إسماعيل قال:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: الأئمة علماء صادقون مفهمون محدثون.

[٧٠٨]٤-علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن رجل، عن محمد بن مسلم قال: ذكر المحدث عند أبي عبد الله

علیه السلام فقال:

إنه يسمع الصوت ولا يرى الشخص فقلت له: جعلت فداك كيف يعلم أنه كلام الملك؟ قال: إنه يعطى السكينة والوقار حتى يعلم أنه كلام ملك.

[۷۰۹] ۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن الحارث بن المغيرة، عن حمران بن أعين قال:

قال أبو جعفر عليه السلام إن علياً عليه السلام كان محدثاً، فخرجت إلى أصحابي فقلت:

جئتكم بعجيبه، فقالوا: وما هي؟ فقلت: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: كان عليّ عليه السلام محدثاً، فقالوا: ما صنعت شيئاً إلا سألته من كان يحدثه، فرجعت إليه فقلت:

إنني حدثت أصحابي بما حدثتني فقالوا: ما صنعت شيئاً إلا سألته من كان يحدثه، فقال لي: يحدثه ملك، قلت: تقول: إنه نبي؟ قال فحرك يده هكذا:

أو كصاحب سليمان أو كصاحب موسى أو كذی القرنين أو ما بلغكم أنه صلى الله عليه وآله وسلم قال: و فيكم مثله.

ص: ۵۸۲

گفت: سبحان الله! محدث بود؟! گویا که انکار می کند. پس حضرت باقر علیه السلام به ما رو کرد و فرمود: هان. به خدا سوگند سپس پسر مادرت (حضرت سجاد علیه السلام از مادر او شیر خورده بود). آن را می دانست. او گوید: وقتی این را فرمود، مرد خاموش شد. آن گاه فرمود: این همان است که ابو خطاب درباره اش به نابودی افتاد و معنای محدث و پیامبر را ندانست.

[۷۰۷] ۳- محمد اسماعیل گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السلام شنیدم می فرماید:

امامان [علیهم السلام] عالمانی صادق، مفهم و محدثند.

[۷۰۸] ۴- محمد مسلم گفته است: نزد حضرت صادق علیه السلام از «محدث» سخن به میان آمد. حضرت فرمود: او صدا را می شنود و شخص [صاحب صدا] را نمی بیند. من عرض کردم: جانم به فدایت! چگونه می فهمد که آن سخن فرشته است. فرمود: آرامش و وقاری داده می شود تا بدانند که آن سخن فرشته است.

[۷۰۹] ۵- حمران اعین گفت: حضرت باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام محدث بود.

من به نزد یارانم رفتم و گفتم: چیز شگفتی برایتان آورده ام. گفتند: و آن چیست؟ گفتم: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: علی علیه السلام محدث بود. گفتند: کاری نکرده ای مگر این که از ایشان پرسشی چه کسی با او سخن می گفت. پس

به نزد حضرت باز گشتم و عرض کردم: من آنچه را با من فرمودید به یارانم باز گفتم.

آنان گفتند: کاری نکرده ای مگر این که از ایشان پرسیدی چه کسی با او سخن می گفت. حضرتش به من فرمود: فرشته ای با او سخن می گفت. گفتم: می فرماید او پیامبر است؟ او گوید حضرت دستش را چنین [به علامت نفی] تکان داده، فرمود: یا مانند [آصف] یاور سلیمان یا [خضر] یاور موسی یا همچون ذوالقرنین آیا نشنیده اید که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: و مثل او (ذو القرنین) در میان شما است.

ص: ۵۸۳

باب فيه ذكر الأرواح التي في الأئمة عليهم السلام [۷۱۰] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن جابر الجعفي قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا جابر! إن الله تبارك وتعالى خلق الخلق ثلاثة أصناف وهو قول الله عز وجل: وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ فَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فالسابقون هم رسل الله عليهم السلام وخاصة الله من خلقه، جعل فيهم خمسة أرواح أيدهم بروح القدس فبه عرفوا الأشياء و أيدهم بروح الإيمان فبه خافوا الله عز وجل و أيدهم بروح القوه فبه قدروا على طاعه الله و أيدهم بروح الشهوه فبه اشتها طاعه الله عز وجل و كرها معصيته و جعل فيهم روح المدرج الذي به يذهب الناس و يجيئون و جعل في المؤمنين: أصحاب الميمنه روح الإيمان فبه خافوا الله و جعل فيهم روح القوه فبه قدروا على طاعه الله و جعل فيهم روح الشهوه فبه اشتها طاعه الله و جعل فيهم روح المدرج الذي به يذهب الناس و يجيئون.

[۷۱۱] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن موسى بن عمر، عن محمد بن سنان، عن عمارة بن مروان، عن المنخل، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سألته عن علم العالم، فقال لي: يا جابر! إن في الأنبياء والأوصياء خمسة أرواح: روح القدس و روح الإيمان و روح الحياه و روح القوه و روح الشهوه، فبروح القدس يا جابر! عرفوا ما تحت العرش إلى ما تحت الثرى، ثم قال: يا جابر! إن هذه الأربعة أرواح يصيبها الحدثنان إلا روح القدس فإنها لا تلهو ولا تلعب.

ص: ۵۸۴

بیان ارواحی که در ائمه عليهم السلام است

[۷۱۰] ۱- خداوند پاک و والا آفریدگان را بر سه دسته آفرید و این سخن خداوند عزتمند است: (و شما سه گروه خواهید بود. سعادت‌مندان و خجستگان. چه سعادت‌مندان و خجستگانی. و شقاوت‌مندان و تیره روزان. چه شقاوت‌مندان و تیره روزانی. و پیشگامان پیشرو. که آنان مقربانند.) [واقعه (۵۶): ۵: الی ۱۱] پیشگامان، فرستادگان خداوند عليهم السلام و خواص آفریدگان خداوندند که در میانشان پنج روح نهاد با روح القدس یاری شان کرد. پس با او چیزها را شناختند. با روح ایمان یاری شان

کرده، با آن از خدای شکوهمند هراسیدند. با روح قوت یاری شان کرد پس با آن بر اطاعت خداوند توانا شدند و با روح شهوت (میل شدید) یاری شان کرد که با آن بر اطاعت خداوند گرامی رغبت کرده، نافرمانی اش را نپسندند. و روح مدرج را در میانشان نهاد که مردم با آن می روند و می آیند. و در مؤمنان که سعادت‌مندان هستند روح ایمان را نهاد که با آن از خداوند هراسیدند و در میانشان روح قوت را نهاد که با آن بر اطاعت خداوند توانا شدند و در میانشان روح شهوت (میل شدید) را نهاد که با آن به اطاعت از خداوند رغبت کردند و در میانشان روح مدرج را نهاد که مردم با آن می روند و می آیند.

[۷۱۱]۲- جابر گفته است: از حضرت باقر علیه السلام درباره علم عالم (امام) پرسیدم. پس به من فرمود: ای جابر! در میان پیامبران و اوصیا پنج روح است:

روح القدس، روح ایمان، روح زندگانی، روح قوت و روح شهوت. ای جابر با روح القدس از آنچه زیر آسمان است تا آنچه را زیر خاک است، شناختند. سپس فرمود: ای جابر! آن چهار تا روح هایی هستند که دچار حوادث می شوند جز روح القدس که بازی و بیهودگی ندارد.

ص: ۵۸۵

[۷۱۲]۳- الحسین بن محمد، عن المعلی بن محمد، عن عبد الله بن إدريس، عن محمد بن سنان، عن المفصل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن علم الإمام بما في أقطار الأرض و هو في بيته مرخي عليه ستره، فقال: يا مفضل! إن الله تبارك و تعالی جعل في النبي صلى الله عليه و آله و سلم خمسة أرواح: روح الحياه فبه دب و درج و روح القوه فبه نهض و جاهد و روح الشهوه فبه أكل و شرب و أتى النساء من الحلال و روح الإيمان فبه آمن و عدل و روح القدس فبه حمل النبوه فإذا قبض النبي صلى الله عليه و آله و سلم انتقل روح القدس فصار إلى الإمام و روح القدس لا ينام و لا يغفل و لا يلهو و لا يزهو و الأربعة الأرواح تنام و تغفل و تزهو و تلهو و روح القدس كان يرى به.

باب الروح التي يسددها الله بها الأئمة عليهم السلام [۷۱۳]۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن أبي الصباح الكناني، عن أبي بصير قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك و تعالی: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ قَالَ: خلق من خلق الله عز و جل أعظم من جبرئيل و ميكائيل، كان مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يخبره و يسدده و هو مع الأئمة من بعده.

[۷۱۴]۲- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن علي بن أسباط، عن أسباط بن سالم قال:

سأله رجل من أهل هيت و أنا حاضر عن قول الله عز و جل وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا فقال: منذ أنزل الله عز و جل

[۷۱۲] ۳- مفصل عمر گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره دانش امام به آنچه در اطراف زمین است پرسیدم در حالی که خودش در میان خانه ای است که پرده اش افکنده است. فرمودند: ای مفصل! همانا خدای پاک و والا در پیامبر - درود خدا بر او و بر خاندانش - پنج روح نهاد: روح زندگانی که با آن راه افتاده، حرکت می کند. و روح قوت که با آن قیام کرده، جهاد می کند. و روح شهوت که با آن می خورد و می آشامد و بر زنان حلالش وارد می شود و روح ایمان که با آن ایمان آورده، عدالت می ورزد و روح القدس که با آن پیامبری را به عهده می گیرد.

وقتی پیامبر - درود خدا بر او و بر خاندانش - درگذشت روح القدس به امام منتقل شد. روح القدس نمی خوابد و غفلت نمی کند. و بیهودگی و آرزوی یاوه ندارد.

در حالی که چهار روح دیگر خواب و غفلت و بیهودگی و آرزوهای باطل می کنند، روح القدس [همه چیز را] به او نشان می دهد.

روحي که خداوند با آن ائمه عليهم السلام را استوار می کند

[۷۱۳] ۱- ابو بصیر گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند پاک و فرازمند پرسیدم: (و همین گونه، روحی از امر خود را بر تو وحی کردیم).

تو که نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؟ [شورا (۴۲): ۵۲] فرمودند: آفریده ای از آفریدگان خداوند عزتمند که بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است، همراه رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - بود. که به او خبر می داد و استوارش می کرد. و پس از او با ائمه [عليهم السلام] است.

[۷۱۴] ۲- اسباط سالم گفت: من نزد امام علیه السلام بودم که مردی از هیت (در عراق) از ایشان درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسید: (و همین گونه، روحی از امر خود را بر تو وحی کردیم). حضرت فرمودند: از آن هنگام که خداوند گرامی آن روح را به محمد - درود خدا بر او و بر خاندانش - نازل کرده، به

ما صعد إلى السماء و إنه لفينا.

[۷۱۵] ۳- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن ابن مسکان، عن ابي بصیر قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي قَالَ: خَلَقَ أَعْظَمَ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ وَهُوَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

[۷۱۶]۴-علی، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيوب الخزاز، عن أبي بصير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي قَالَ: خلق أعظم من جبرئيل و ميكائيل، لم يكن مع أحد ممن مضى، غير محمد صلى الله عليه وآله وسلم وهو مع الأئمة يسددهم و ليس كل ما طلب وجد.

[۷۱۷]۵-محمد بن يحيى، عن عمران بن موسى، عن موسى بن جعفر، عن علي بن أسباط، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزه قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن العلم، أ هو علم يتعلمه العالم من أفواه الرجال أم في الكتاب عندكم تقرأونه فتعلمون منه؟ قال: الأمر أعظم من ذلك و أوجب، أما سمعت قول الله عز و جل: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ثُمَّ قَالَ: أى شىء يقول أصحابكم فى هذه الآية؟ أ يقرون أنه كان فى حال لا يدري ما الكتاب و لا الإيمان؟ فقلت: لا أدري جعلت فداك ما يقولون، فقال [لى]: بلى قد كان فى حال لا يدري ما الكتاب و لا الإيمان حتى بعث الله تعالى الروح التى ذكر فى الكتاب، فلما أوحاها إليه علم بها العلم و الفهم و هى الروح التى يعطيها الله تعالى من شاء،

ص: ۵۸۸

آسمان نرفته است و در میان ما است.

[۷۱۵]۳-ابو بصير گفته است: از حضرت صادق عليه السلام شنيدم که می فرمود: (و از تو درباره روح می پرسند. بگو روح از امر پروردگارم است.) [اسرا (۱۷): ۸۵] آفریده ای بزرگ تر از جبرئيل و ميكائيل که همراه رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود. و اينک با امامان [عليهم السلام] است. و او از ملکوت است.

[۷۱۶]۴-ابو بصير گفته است: از حضرت صادق عليه السلام شنيدم که می فرمود: (از تو درباره روح می پرسند بگو روح از امر پروردگارم است) آفریده ای بزرگ تر از جبرئيل و ميكائيل که با کسی از پيشينيان جز محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نبوده است. و او با ائمه [عليهم السلام] است که ایشان را استوار می کند. و چنین نیست که هرچه جسته شود، دست یافته شود.

[۷۱۷]۵-ابو حمزه گفته است: از حضرت صادق عليه السلام درباره علم پرسيدم که آیا آن علمی است که عالم از زبان مردانی می آموزد یا از کتابی در نزد خودتان است که آن را می خوانيد و می آموزيد؟ فرمود: اين امر بزرگ تر و کامل تر از آن است. مگر اين سخن خداوند عزتمند را نخوانده ای: (و همین گونه، روحی از امر خود را بر تو وحی کردیم. که تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست.) سپس فرمود: ياران شما درباره این آیه چه می گویند؟ آیا اقرار می کنند که او درحالی بوده که نمی دانسته کتاب و ایمان چیست؟ گفتم: نمی دانم-جانم به فدایت-چه می گویند. پس [به من] فرمود: چرا. آن حضرت در حالی بوده که نمی دانسته کتاب و ایمان چیست. تا خداوند والا روحی را که در کتاب گفته شده برانگیخته است. پس وقتی آن را به او وحی کرد، با آن، علم و فهم را به او آموخت و آن روحی است که خداوند فرازند به هر که خواهد، می دهد.

فإذا أعطاهما عبدا علمه الفهم.

[۷۱۸] ۶- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن علي بن أسباط، عن الحسين بن أبي العلاء، عن سعد الإسكاف قال:

أتى رجل أمير المؤمنين يسأله عن الروح، أليس هو جبرئيل؟ فقال له أمير المؤمنين عليه السلام جبرئيل عليه السلام من الملائكة و الروح غير جبرئيل فكرر ذلك على الرجل فقال له: لقد قلت عظيما من القول، ما أحد يزعم أن الروح غير جبرئيل فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: إنك ضالّ تروى عن أهل الضلال، يقول الله تعالى لنيبته صلى الله عليه وآله وسلم أتى أمر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالى عما يُشركون يُنزّل الملائكة بالروح و الروح غير الملائكة صلوات الله عليهم.

باب وقت ما يعلم الإمام جميع علم الإمام الذي كان قبله عليهم السلام [۷۱۹] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن سعيد، عن الحسين بن سعيد، عن علي بن أسباط، عن الحكم بن مسكين، عن بعض أصحابنا قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام متى يعرف الأخير ما عند الأول؟ قال: في آخر دقيقه تبقى من روحه.

[۷۲۰] ۲- محمد، عن محمد بن الحسين، عن علي بن أسباط، عن الحكم بن مسكين، عن عبيد بن زراره و جماعه معه قالوا:

سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول: يعرف الذي بعد الإمام علم من كان قبله في آخر دقيقه تبقى من روحه.

[۷۲۱] ۳- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن يعقوب بن يزيد، عن علي بن أسباط، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

و وقتی آن را به بنده ای داد فهم را به او آموخته است.

[۷۱۸] ۶- سعد اسكاف گفته است: مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمده، از روح پرسید که آیا آن همان جبرئیل نیست؟ امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: جبرئیل علیه السلام از فرشتگان است و روح غیر از جبرئیل است- و این را برای آن مرد تکرار کرد- او به حضرت عرض کرد: سخن بزرگی گفתי، کسی نیست که گمان کند روح غیر از جبرئیل است. امیر مؤمنان [علیه السلام] به او فرمود: تو گمراهی هستی که از اهل گمراهی روایت می کنی. خداوند والا- به پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- می فرماید: (فرمان خدا فرارسید؛ برای آن شتاب نکنید. او از آنچه همتای او قرار می دهند منزّه است. فرشتگان را با روحی از امرش فرومی فرستد.) [نحل (۱۶): ۱ و ۲] و روح غیر از فرشتگان است. درود خدا بر آنان.

زمانی که امام به تمام علوم امام پیش از خود- درود بر همه ایشان - آگاه می شود

[۷۱۹] ۱- یکی از اصحاب ما گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:

چه وقت امام پسین به آنچه نزد امام پیشین است آگاه می شود؟ فرمودند: در آخرین دقیقه باقی مانده از روحش.

[۷۲۰]۲- عیید زراره و گروهی همراه او گفته اند: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدیم که می فرمود: امام بعدی به علم آن که پیش از او بوده در آخرین دقیقه باقی مانده از روحش آگاه می شود.

[۷۲۱]۳- علی اسباط از یکی از یارانش روایت کرده که به حضرت صادق علیه السّلام

ص: ۵۹۱

قلت له: الإمام متى يعرف إمامته و ينتهي الأمر إليه؟ قال: في آخر دقيقة من حياة الأول.

باب في أنّ الأئمة صلوات الله عليهم في العلم و الشّجاعه و الطّاعه سواء [۷۲۲]۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن أبي زاهر، عن الخشاب، عن عليّ بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال [الله تعالى] الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ قال: الذين آمنوا: النّبيّ صليّ الله عليه و آله و سلّم و أمير المؤمنين عليه السّلام و ذرّيّته الأئمه و الأوصياء صلوات الله عليهم، ألحقنا بهم و لم ننقص ذرّيّتهم الحجّه التي جاء بها محمّد صليّ الله عليه و آله و سلّم في عليّ عليه السّلام و حجّتهم واحده و طاعتهم واحده.

[۷۲۳]۲- عليّ بن محمّد بن عبد الله، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، عن داود التّهدّي، عن عليّ بن جعفر، عن أبي الحسن عليه السّلام قال:

قال لي: نحن في العلم و الشّجاعه سواء و في العطايا عليّ قدر ما نؤمر

[۷۲۴]۳- أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن عليّ بن إسماعيل، عن صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان، عن الحارث بن المغيرة، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

سمعتّه يقول: قال رسول الله صليّ الله عليه و آله و سلّم: نحن في الأمر و الفهم و الحلال و الحرام نجري مجرى واحدا، فأما رسول الله صليّ الله عليه و آله و سلّم و عليّ عليه السّلام فلهما فضلها.

ص: ۵۹۲

عرض کردم: امام چه وقت به امامتش آگاه شده، امر [امامت] به او منتقل می شود؟ فرمود: در آخرین دقیقه زندگانی امام پیشین.

همانا ائمه - درود خداوند بر آنان - در علم و شجاعت و اطاعت برابرنند

[۷۲۲]۱- عبد الرحمان كثير گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: [خداوند والا]- فرموده است: (كسانی که ایمان

آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان را برگزیدند، فرزندانشان را به آنان ملحق می کنیم و از عملشان، چیزی نمی کاهیم.) [طور (۵۲): ۲۱] کسانی که ایمان آوردند، پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-و امیر مؤمنان علیه السّلام هستند. و فرزندانش امامان و اوصیا-درود خدا بر آنان-هستند.

که [می فرماید] ما آنان را به ایشان ملحق کرده، حجّتی را که محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-درباره علی علیه السّلام آورده، در فرزندانشان نمی کاهیم. حجّتشان یکی است و اطاعتشان هم یکی.

[۷۲۳]۲-علی بن جعفر [علیه السّلام] گفته است: حضرت ابو الحسن علیه السّلام به من فرمود:

ما در علم و شجاعت برابریم. و در داد و دهش به اندازه ای که فرمان داریم.

[۷۲۴]۳-حارث مغیره گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: «ما در امر [امامت] و فهم و حلال و حرام بر یک حال هستیم.» اما رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و علی [علیه السّلام] برایشان فضیلتی هست.

ص: ۵۹۳

باب أنّ الإمام علیه السّلام يعرف الإمام الّذى يكون من بعده و أنّ قول الله تعالى إنّ الله يأمركم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها فيهم عليهم السّلام نزلت [۷۲۵]۱-الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن ابن أذينة، عن بريد العجلّى قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول الله عزّ وجلّ إنّ الله يأمركم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها و إذا حكمتكم بين الناس أن تحكّموا بالعدل قال: إيانا عنى، أن يؤدّى الأوّل إلى الإمام الّذى بعده الكتب و العلم و السّلاح و إذا حكمتكم بين الناس أن تحكّموا بالعدل الّذى فى أيديكم، ثمّ قال للناس: يا أيّها الّذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أولى الأمر منكم إيانا عنى خاصّه، أمر جميع المؤمنين إلى يوم القيامة بطاعتنا، فإن خفتنم تنازعا فى أمر فردّوه إلى الله و إلى الرّسول و إلى أولى الأمر منكم، كذا نزلت و كيف يأمرهم الله عزّ وجلّ بطاعه و لاه الأمر و يرخّص فى منازعتهم؟! إنّما قيل ذلك للمأمورين الّذين قيل لهم: أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أولى الأمر منكم.

[۷۲۶]۲-الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشاء، عن أحمد بن عمر قال:

سألت الرّضا عليه السّلام، عن قول الله عزّ وجلّ: إنّ الله يأمركم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها قال: هم الأئمّه من آل محمّد صلى الله عليه و آله و سلّم أن يؤدّى الإمام الأمانه إلى من بعده و لا يخصّ بها غيره و لا يزويها عنه.

[۷۲۷]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن الفضيل، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام فى قول الله عزّ وجلّ: إنّ الله

همانا امام علیه السّلام امام پس از خودش را می شناسد. و این سخن خداوند والا: (خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید.) درباره آنان-علیهم السّلام- نازل شده است

[۷۲۵]۱- برید عجلی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: (خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید و وقتی در میان مردم داوری می کنید، به عدالت حکم دهید.)

[نساء (۴): ۵۸] فرمود: مقصود ماییم. که امام پیشین کتاب ها و علم و سلاح را به امام پس از خود برساند. «و وقتی میان مردم داوری کردید با عدلی» که در دستان شما است «حکم دهید». سپس به مردم فرموده است: (ای کسانی که ایمان آورده اید از خداوند اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر [نیز] خودتان اطاعت کنید.) [نساء (۴): ۵۹] که مقصودش تنها ماییم. که همه مؤمنان تا روز قیامت را به اطاعت از ما فرمان داده است. که اگر از درگیری در موضوعی هراس کردید، آن را به خداوند و به رسول [و صاحبان امر خودتان] بسپارید. چنین نازل شده است. و چگونه می شود خداوند شکوهمند آنان را به اطاعت از صاحبان امر فرمان دهد و به نزاع با ایشان اجازه دهد؟! همانا این به امرشدگانی که به آنان گفته شده بود:

(از خداوند اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر خودتان [نیز] اطاعت کنید.) گفته شده است.

[۷۲۶]۲- احمد عمر گفته است: از حضرت رضا علیه السّلام درباره این سخن خداوند والا: (همانا خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید.) پرسیدم. فرمودند: آنان امامان از خاندان محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش - هستند. تا امام امانت را به پس از خودش برساند و جز او را برای آن برنگزیند و از او پنهان نکند.

[۷۲۷]۳- محمّد فضیل از حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام درباره این سخن

يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا قَالَ:

هم الأئمة يؤدى الإمام إلى الإمام من بعده ولا يخص بها غيره ولا يزويها عنه.

[۷۲۸]۴- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن إسحاق بن عمّار، عن ابن أبي يعفور، عن المعلّى بن خنيس قال:

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن قول الله عزّ وجلّ: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا قَالَ: أمر الله الإمام الأوّل أن يدفع إلى الإمام الذى بعده كلّ شيء عنده.

[۷۲۹]۵- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن عبد الله بن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

لا يموت الإمام حتى يعلم من يكون من بعده فيوصى [إليه].

[۷۳۰] ۶- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن ابن أبي عثمان، عن المعلّى بن خنيس، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الإمام يعرف الإمام الذي من بعده فيوصى إليه.

[۷۳۱] ۷- أحمد، عن محمد بن عبد الجبار، عن أبي عبد الله البرقي، عن فضالة بن أيوب، عن سليمان بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما مات عالم حتى يعلمه الله عزّ و جلّ إلى من يوصى؟ .

باب أنّ الإمامه عهد من الله عزّ و جلّ معهود من واحد إلى واحد عليهم السلام [۷۳۲] ۱- الحسين بن محمد، عن معلّى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء قال: حدّثني عمر بن أبان، عن أبي بصير قال:

ص: ۵۹۶

خداوند فرازند: (همانا خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید.) روایت کرده که فرمودند: آنان ائمه [علیهم السلام] هستند. که امام، به امام پس از خود می رساند و دیگری را برای آن بر نمی گزیند و از او پنهان نمی کند.

[۷۲۸] ۴- معلّى بن خنيس گفت: از حضرت صادق عليه السلام از این سخن خداوند گرامی پرسیدم: (همانا خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید.) فرمود: خداوند به امام پیشین فرمان می دهد که هر چه را نزد خودش است به امام پس از خودش بدهد.

[۷۲۹] ۵- عبد الله ابو يعفور از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود: امام نمی میرد تا بدانند چه کسی پس از او است تا [به او] وصیت کند.

[۷۳۰] ۶- معلّى بن خنيس از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند:

همانا امام، امام پس از خودش را می شناسد و به او وصیت می کند.

[۷۳۱] ۷- سليمان خالد از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند:

عالمی نمی میرد تا خداوند عزّتمند او را آگاه کند که به چه کسی وصیت کند.

امامت پیمان خداوند شکوهمند است که از یکی به دیگری علیهم السلام وصیت شده است

[۷۳۲] ۱- ابو بصير گفته است: نزد حضرت صادق عليه السلام بودم که از او صیا

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فذكروا الأوصياء و ذكرت إسماعيل، فقال: لا والله يا أبا محمد ما ذاك إلينا و ما هو إلا إلى الله عزّ و جلّ ينزل واحدا بعد واحد.

[۷۳۳]۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عمرو بن الأشعث قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أترون الموصى منّا يوصى إلى من يريد؟! لا والله ولكن عهد من الله و رسوله صلى الله عليه و آله و سلم لرجل فرجل حتى ينتهي الأمر إلى صاحبه.

الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن حماد بن عيسى، عن منهل، عن عمرو بن الأشعث، عن أبي عبد الله عليه السلام مثله.

[۷۳۴]۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن علي بن محمد، عن بكر بن صالح، عن محمد بن سليمان، عن عيشم بن أسلم، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الإمامه عهد من الله عزّ و جلّ معهود لرجال مسمّين، ليس للإمام أن يزويها عن الذي يكون من بعده، إنّ الله تبارك و تعالى أوحى إلى داود عليه السلام أن اتّخذ وصيًا من أهلک فإنّه قد سبق فى علمى أن لا أبعث نبيا إلا و له وصى من أهله و كان لداود عليه السلام أولاد عدّه و فيهم غلام كانت أمّه عند داود و كان لها محبّا فدخل داود عليه السلام عليها حين أتاه الوحي فقال لها: إنّ الله عزّ و جلّ أوحى إليّ يأمرنى أن اتّخذ وصيًا من أهلى، فقالت له امرأته: فليكن ابنى، قال: ذلك أريد و كان السابى فى علم الله المحتوم عنده أنّه سليمان، فأوحى الله تبارك و تعالى إلى داود: أن لا تعجل دون أن يأتىك أمرى، فلم يلبث داود عليه السلام أن ورد عليه رجلا ن يختصمان فى الغنم و الكرم فأوحى الله عزّ و جلّ إلى داود أن اجمع ولدك فمن قضى بهذه القضيّه فأصاب فهو وصيّك من بعدك، فجمع داود عليه السلام

سخن گفتند و من اسماعيل [يکى از پسران حضرت] را گفتم. پس فرمود: نه، به خدا سوگند ای ابو محمد آن با ما نیست. و آن جز با خداوند گرامى نیست که یکى پس از دیگری نازل مى کند.

[۷۳۳]۲- عمرو بن اشعث گفته است: از حضرت صادق عليه السلام شنيدم که مى فرمايد: آيا گمان مى کنيد وصيت کننده ما به هر که مى خواهد وصيت مى کند؟! نه به خدا سوگند، بلکه آن پيمان خداوند و رسولش - درود خدا بر او و بر خاندانش - برای مردى پس از مردى ديگر است. تا امر به صاحبش بينجامد.

همانند اين روايت با سلسله سند ديگرى هم آمده است.

[۷۳۴]۳- معاویة عمّار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: امامت پیمان خداوند عزّتمند است که به مردانی نام و نشان دار سپرده شده است. امام نمی تواند آن را از کسی که پس از خودش است پنهان دارد. خداوند پاک و والا به داود علیه السلام وحی کرد که از خاندان وصی ای برگیر؛ زیرا در علم من گذشته که پیامبری را مبعوث نکنم جز این که برایش وصی ای از خاندانش باشد. و داود فرزندی داشت و در میانشان جوانکی که مادرش نزد داود بود و داود او را دوست می داشت. هنگامی که این وحی به او رسید به نزد او رفت و گفت:

خداوند شکوهمند به من وحی کرده، فرمانم می دهد که وصی ای از خاندانم برگیرم. زن به او گفت: باید پسر من باشد. گفت: من هم این را می خواهم. ولی در علم حتمی و گذشته در نزد خداوند، سلیمان بود. پس خداوند پاک و والا به داود وحی کرد که تا فرمان من نیامده شتاب نکن. مدّتی بر داود نگذشت که دو مرد به نزد داود آمدند و درباره گوسفند و باغ دعوا داشتند. آن گاه خداوند گرامی به داود وحی کرد که فرزندان را جمع کن. هرکس درباره این قضیه به درستی حکم کرد او وصی پس از تو است. پس داود علیه السلام فرزندان را جمع کرد

ص: ۵۹۹

ولده، فلما أن قصّ الخصمان قال سليمان عليه السلام: يا صاحب الكرم! متى دخلت غنم هذا الرجل كرمك؟ قال: دخلته ليلا، قال: قضيت عليك يا صاحب الغنم! بأولاد غنمك و أصوافها في عامك هذا ثم قال له داود، فكيف لم تقض برقاب الغنم و قد قوّم ذلك علماء بنى إسرائيل و كان ثمن الكرم قيمة الغنم؟ فقال سليمان: إن الكرم لم يجتث من أصله و إنما أكل حمله و هو عائد في قابل، فأوحى الله عزّ و جلّ إلى داود: إن القضاء في هذه القضية ما قضى سليمان به، يا داود! أردت أمرا و أردنا أمرا غيره، فدخل داود على امرأته فقال: أردنا أمرا و أراد الله عزّ و جلّ أمرا غيره و لم يكن إلّا ما أراد الله عزّ و جلّ، فقد رضينا بأمر الله عزّ و جلّ و سلّمنا و كذلك الأوصياء عليهم السلام، ليس لهم أن يتعدّوا بهذا الأمر فيجاوزون صاحبه إلى غيره.

قال الكليني معنى الحديث الأوّل: أنّ الغنم لو دخلت الكرم نهارا، لم يكن على صاحب الغنم شيء لأنّ لصاحب الغنم أن يسرح غنمه بالنهار ترعى و على صاحب الكرم حفظه و على صاحب الغنم أن يربط غنمه ليلا و لصاحب الكرم أن ينام في بيته.

[۷۳۵]۴- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبي عمير، عن ابن بكير و جميل، عن عمرو بن مصعب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أترون أنّ الموصى منّا يوصى إلى من يريد؟! لا و الله و لكنّه عهد من رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم إلى رجل فرجل حتّى انتهى إلى نفسه.

باب أنّ الأئمّه عليهم السلام لم يفعلوا شيئا و لا- يفعلون إلّا- بعهد من الله عزّ و جلّ و أمر منه لا يتجاوزونه [۷۳۶]۱- محمّد بن يحيى و الحسين بن محمّد، عن جعفر بن محمّد، عن

ص: ۶۰۰

و وقتی دو سوی دعوا قصّه را گفتند سلیمان علیه السلام گفت: ای صاحب باغ انگور، گوسفندان این مرد چه وقتی به باغت

داخل شدنند؟ گفت: شبانه داخل شده اند.

[سلیمان]گفت: ای صاحب گوسفند! من به بچه های گوسفندان و پشم هاشان در این سال [برای صاحب باغ]حکم کردم. سپس داود به او گفت: چگونه به خود گوسفندان حکم ندادی که علمای بنی اسرائیل آن را قیمت کرده اند و نرخ باغ انگور همان نرخ گوسفند است؟ سلیمان گفت: باغ انگور که از ریشه برنیفتاده است آن ها میوه هایش را خورده اند و آن در سال بعد هم بار می دهد. پس خداوند عزّتمند به داود وحی کرد که حکم این قضیه همان است که سلیمان حکم داد. ای داود! تو چیزی خواستی و ما چیزی جز آن را خواستیم. آن گاه داود به نزد زنش رفت و گفت: ما چیزی خواستیم و خداوند شکوهمند چیزی جز آن را خواست و جز آنچه خدای گرامی بخواهد انجام نمی شود. و ما به فرمان خدای عزّتمند خرسندیم و آن را پذیرفته ایم. و اوصیا علیهم السّلام همین گونه اند. که نمی توانند از این فرمان در گذشته و جانشینی را به جز صاحبش بسپارند.

مرحوم کلینی گوید: معنای نخستین حدیث این است: اگر گوسفند در روز وارد باغ شود بر صاحب گوسفند چیزی نیست؛ زیرا صاحب گوسفند حقّ دارد که گوسفندش را در روز آزاد بگذارد تا بچرد و صاحب باغ هم باید از باغش نگهداری کند در حالی که صاحب گوسفند باید در شب گوسفندش را ببندد. و صاحب باغ حقّ دارد که در خانه اش بخوابد.

[۷۳۵]۴-عمر و مصعب گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: آیا گمان می کنید که وصیت کننده ما به هر که می خواهد وصیت می کند؟! نه به خدا سوگند. بلکه آن پیمان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به مردی پس از مردی دیگر است تا به خود آن حضرت رسید.

ائمه علیهم السّلام جز با پیمان خداوند عزّتمند کاری نکردند و نمی کنند و از فرمانش در نمی گذرند

[۷۳۶]۱-معاذ کثیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وصیت

ص: ۶۰۱

علی بن الحسین بن علی، عن إسماعیل بن مهران، عن أبي جمیله، عن معاذ بن کثیر، عن أبي عبد الله علیه السّلام قال:

إنّ الوصیه نزلت من السّماء علی محمّد کتابا، لم ينزل علی محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم کتاب مختوم إلاّ الوصیه فقال جبرئیل علیه السّلام: یا محمّد! هذه وصیتک فی أمّتک عند أهل بیتک، فقال رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم: أیّ أهل بیتی یا جبرئیل؟ قال: نجیب الله منهم و ذرّیته لیرثک علم النّبوه كما ورّثه إبراهیم علیه السّلام و میراثه لعلی علیه السّلام و ذرّیتک من صلبه، قال: و کان علیها خواتیم، قال: ففتح علی علیه السّلام الخاتم الأوّل و مضی لما فیها ثمّ فتح الحسن علیه السّلام الخاتم الثانی و مضی لما امر به فیها فلمّا توفی الحسن و مضی، فتح الحسین علیه السّلام الخاتم الثالث فوجد فیها أن قاتل فاقتل و تقتل و اخرج بأقوام للشّهاده لا شهاده لهم إلاّ معک، قال: ففعل علیه السّلام، فلمّا مضی دفعها إلى علی بن الحسین علیه السّلام قبل ذلك، ففتح الخاتم الرابع فوجد فیها أن اصمت و أطرق لما حجب العلم، فلمّا توفی و مضی دفعها إلى محمّد بن علی علیه السّلام ففتح الخاتم الخامس فوجد فیها أن فسّر کتاب الله تعالی و صدّق أباک و ورّث ابنک و اصطنع الأمّه و قم بحقّ الله عزّ و جلّ و قل الحقّ فی الخوف و الأمن و لا- تخش إلاّ الله، ففعل، ثمّ دفعها إلى الحدی یلیه، قال: قلت له: جعلت فداک فانت هو؟

قال: فقال: ما بي إلا أن تذهب يا معاذ فتروي عليّ قال: فقلت: أسأل الله العذی رزقك من آباءك هذه المنزله أن يرزقك من عقبك مثلها قبل الممات، قال: قد فعل الله ذلك يا معاذ، قال: فقلت: فمن هو جعلت فداك؟ قال: هذا الرّاقد -و أشار بيده إلى العبد الصّالح- و هو راقد.

[۷۳۷] ۲-أحمد بن محمّد و محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن أحمد بن محمّد، عن أبي الحسن الكنانيّ، عن جعفر بن نجیح الكنديّ، عن

ص: ۶۰۲

از آسمان به صورت کتاب بر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل شد.

کتاب سر به مهری جز وصیّت، بر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل نشد. پس جبرئیل علیه السّلام گفت: ای محمّد! این وصیّت تو درباره خاندانت در میان امت است. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: ای جبرئیل کدام خاندانم؟ گفت: آن که برگزیده خدا از میان آنان است و فرزندانش تا علم نبوت را از تو ارث ببرند چنان که ابراهیم علیه السّلام آن را به ارث گذاشت. و میراث او برای علی علیه السّلام و فرزندانش تا از صلب او است. حضرت [صادق علیه السّلام] می فرماید: و بر آن نامه مهرهایی بود. علی علیه السّلام مهر نخست را گشود و به آنچه در آن بود عمل کرد.

سپس حسن علیه السّلام مهر دوم را گشود و به آنچه در آن فرمان داده شده بود عمل کرد هنگامی که حسن علیه السّلام وفات کرد، حسین علیه السّلام مهر سوم را گشوده، در آن چنین یافت: جهاد کن و بکش و تو کشته می شوی. و گروه هایی را با خود برای شهادت ببر. که برای آنان شهادتی جز با تو نیست. حضرت فرمود: و او علیه السّلام چنین کرد. و وقتی درگذشت، پیش از آن، آن را به حضرت سجّاد علیه السّلام داد. پس او مهر چهارم را گشود و آن را چنین یافت که: سکوت کن و چون علم پوشیده شده سر به زیر انداز و سخن نگو. و وقتی او درگذشت آن را به حضرت باقر علیه السّلام داد. و او مهر پنجم را گشود و در آن چنین یافت: کتاب خداوند والا را تفسیر کرده [روش] پدرت را تصدیق کن و ارث پسر کن و امت را تربیت کن و حقّ خداوند عزّتمند را آشکار ساز. و در هراس و ایمنی حقّ را بگو و جز از خداوند نترس. و او چنین کرد. سپس آن را به کسی که پس از او بود، داد. راوی گوید: من به حضرت عرض کردم: جانم به فدایت! آیا شما آن شخص هستید؟ فرمود: گفتن آن برایم چیزی نیست جز این که ای معاذ تو می روی و آن را به دشمنانم باز می گویی. من عرض کردم: از خداوندی که این منزلت را از پدرانت به شما روزی کرد می خواهم که مانند آن را پیش از مرگ به فرزندانش شما روزی کند. فرمودند:

ای معاذ! خداوند چنین کرده است. من عرض کردم: او کیست جانم به فدایت؟ فرمود: همین که خوابیده است. و با دستش به آن بنده صالح اشاره کرد که خوابیده بود.

[۷۳۷] ۲-نیای محمّد عمری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

ص: ۶۰۳

محمد بن أحمد بن عبید الله العمری، عن أبیه، عن جدّه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كِتَابًا قَبْلَ وَفَاتِهِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجْبَةِ مِنْ أَهْلِكَ، قَالَ: وَمَا النَّجْبَةُ يَا جَبْرَيْلُ؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَوَلَدُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَكَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمٌ مِنْ ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَمْرُهُ أَنْ يَفْكَ خَاتِمًا مِنْهُ وَيَعْمَلُ بِمَا فِيهِ، فَفَكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاتِمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَفَكَ خَاتِمًا فُوجِدَ فِيهِ أَنْ أُخْرِجَ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ، فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَاشْرَ نَفْسَكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ففعل، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَكَ خَاتِمًا فُوجِدَ فِيهِ أَنْ أُطْرَقَ وَاصْمَتَ وَالزَّمَ مَنْزِلَكَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيكَ الْيَقِينُ، ففعل: ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَفَكَ خَاتِمًا فُوجِدَ فِيهِ حَدِيثُ النَّاسِ وَأَفْتَهُمْ وَلَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ [ففعل] ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَكَ خَاتِمًا فُوجِدَ فِيهِ حَدِيثُ النَّاسِ وَأَفْتَهُمْ وَانْشَرَّ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَصَدَّقَ آبَاءَكَ الصِّدِّيقِينَ وَلَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْتَ فِي حِرْزٍ وَأَمَانٍ، ففعل، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ.

[۷۳۸] ۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن ضريس الكناسي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال له حمران: جعلت فداك أرايت ما كان من أمر عليّ والحسن والحسين عليهم السّلام وخروجهم وقيامهم بدين الله عزّ وجلّ وما أصيبوا من قتل الطّواغيت إيّاهم والظفر بهم حتى قتلوا وغلّبوا؟ فقال أبو جعفر عليه السّلام: يا حمران!

ص: ۶۰۴

خداوند شکوهمند بر پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- پیش از وفاتش کتابی نازل کرد و فرمود: ای محمد! این وصیت تو به والاتباران و برگزیدگان از خاندان تو است. او فرمود: ای جبرئیل آن والاتباران چه کسانی اند؟ او گفت: علی بن ابی طالب و فرزندان علیهم السّلام. و بر آن کتاب مهرهایی زرّین بود. پس پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- آن را به امیر مؤمنان علیه السّلام داد، فرمان داد که مهری از آن را گشوده، به آنچه در آن است عمل کند. امیر مؤمنان علیه السّلام مهری گشود. و به آنچه در آن بود عمل کرد. سپس آن را به پسرش حسن علیه السّلام داد و او مهری گشود و به آنچه در آن بود عمل کرد. سپس آن را به حسین علیه السّلام داد و مهری گشود و در آن چنین یافت: گروهی را با خودت به سوی شهادت ببر که برای آنان شهادتی جز با تو نیست. و خودت را به خداوند عزّتمند بفروش. و او چنین کرد. سپس آن را به حضرت سجّاد علیه السّلام داد. و او مهری گشود و در آن چنین یافت: سر به زیر انداز و سکوت کن. و در خانه ات بمان و پروردگارت را عبادت کن تا آنچه یقینی است به تو برسد. و او چنین کرد. سپس آن را به پسرش حضرت باقر علیه السّلام داد. و او مهری گشود و در آن چنین یافت: به مردم حدیث بگو و فتوایشان ده و جز از خداوند شکوهمند نترس. که کسی بر تو راهی نیابد. [و او چنین کرد.] سپس آن را به پسرش جعفر علیه السّلام داد. و او مهری گشود و در آن چنین یافت: به مردم حدیث بگو و فتوایشان ده و علوم خاندانت را منتشر کن و [روش] پدران صالحت را تصدیق کن. و جز از خداوند عزّتمند نترس و تو در حفظ و امان هستی. و او چنین کرد.

سپس آن را به پسرش موسی علیه السّلام داد. و همین گونه موسی [علیه السّلام] آن را به کسی که پس از او است، می دهد. و همین گونه است تا قیام مهدی- درود خدا بر او-

[۷۳۸]۳- ضریس کناسی گفت: حمران به حضرت باقر علیه السّلام عرض کرد: جانم به فدایت! بفرمایید امر علی و حسن و حسین علیهم السّلام و خروج و قیامشان برای دین خداوند عزّتمند و آنچه از کشته شدن توسط طاغوت ها و پیروزی آنان به ایشان رسید چنان که کشته و مغلوب شدند، چه بود؟ حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:

ص: ۶۰۵

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى [قَدْ] كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَقَضَاهُ وَأَمْضَاهُ وَحَتَمَهُ، ثُمَّ أَجْرَاهُ، فَبِتَقَدَّمَ عِلْمَ ذَلِكَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَامَ عَلَيَّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَبَعَلِمَ صَمْتٌ مِنْ صَمْتِ مَنْأ.

[۷۳۹]۴- الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن الحارث بن جعفر، عن علي بن إسماعيل بن يقطين، عن عيسى بن المستفاد أبي موسى الضّرير قال: حدّثني موسى بن جعفر عليه السّلام قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام، أليس كان أمير المؤمنين عليه السّلام كاتب الوصية ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المملى عليه وجرئيل والملائكة المقربون عليهم السّلام شهود؟ قال: فأطرق طويلا ثم قال: يا أبا الحسن! قد كان ما قلت ولكن حين نزل برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الأمر، نزلت الوصية من عند الله كتابا مسجلا، نزل به جبرئيل مع أمناء الله تبارك و تعالی من الملائكة، فقال جبرئيل: يا محمد! مر بإخراج من عندك إلا وصيک، ليقبضها منّا و تشهدنا بدفعك إياها إليه ضامنا لها یعنی علینا علیه السّلام؛ فأمر النبي صلى الله عليه وآله وسلم بإخراج من كان في البيت ما خلا علینا علیه السّلام؛ و فاطمه فيما بين السّتر و الباب، فقال جبرئيل: يا محمد! ربك يقرئك السّلام و يقول: هذا كتاب ما كنت عهدت إليك و شرطت عليك و شهدت به عليك و أشهدت به عليك ملائكتي و كفي بي يا محمد شهيدا، قال: فارتعدت مفاصل النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا جبرئيل! ربّي هو السّلام و منه السّلام و إليه يعود السّلام صدق- عزّ و جلّ- و برّ، هات الكتاب، فدفعه إليه و أمره بدفعه إلى أمير المؤمنين عليه السّلام فقال له: اقرأه، فقرأه حرفا حرفا، فقال: يا عليّ! هذا عهد ربّي تبارك و تعالی إليّ و شرطه عليّ و أمانته، و قد بلغت و نصحت و أدّيت فقال عليّ عليه السّلام: و أنا أشهد لك [بأبي أنت و أمّي] بالبلاغ و النّصيحة و التّصديق عليّ ما قلت و يشهد لك به سمعي و

ص: ۶۰۶

ای حمران! خداوند پاک و والا آن را بر ایشان تقدیر کرد و حکم داد و امضا کرد و حتمی ساخت. سپس اجرایش کرد. پس به علم پیشینی که از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به ایشان رسیده بود علی و حسن و حسین [علیهم السّلام] قیام کردند. و از ما آن که سکوت می کند به علم سکوت می کند.

[۷۳۹]۴- ابو موسای ضریر گفته است: موسای جعفر علیهما السّلام با من فرمود: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا مگر امیر مؤمنان علیه السّلام نویسنده وصیت و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- املاکننده و جبرئیل و فرشتگان

مقرب عليهم السلام شاهدا نبودند؟ حضرت مدتی دراز سر به زیر انداخت. سپس فرمود: ای ابو الحسن! همین بود که گفתי. اما وقتی امر به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- نازل شد، وصیت به صورت کتابی ارسال شده فرود آمد. آن را جبرئیل به همراه امینان خداوند پاک و فرازمنند از میان فرشتگان فرآوردند.

آن گاه جبرئیل عرض کرد: ای محمد! فرمان بده که هر کس در نزد تو است به جز وصی ات بیرون بروند. تا او آن را از ما تحویل بگیرد و تو ما را به دادن آن به او گواه بگیری و او ضامن آن شود. [و] مقصودش علی علیه السلام بود. پس پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- به خارج شدن هر که در خانه بود جز علی علیه السلام دستور داد. و فاطمه [علیها السلام] میان پرده و در بود. آن گاه جبرئیل گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می رساند و می فرماید: این کتابی است که با تو عهد کرده، بر تو شرط کرده بودم. با آن بر تو شهادت داده، فرشتگانم را بر تو شاهد گرفته بودم. و ای محمد! همین که من شاهد باشم کافی است. حضرت فرمود: پس بندهای استخوان پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- لرزید و فرمود: ای جبرئیل! سلام، پروردگار من است. سلام از او است و به او بازمی گردد. خداوند عزتمند راست گفت و وفا کرد، کتاب را بده. پس او آن را به حضرت داده، به دادنش به امیر مؤمنان فرمانش داد. آن گاه حضرت به علی [علیه السلام] فرمود: آن را بخوان. و او حرف به حرفش را خواند. آن گاه حضرت فرمود: ای علی! این عهد پروردگار پاک و والایم با من و شرطش بر من و امانت او است که من [به مردم] ابلاغ کرده، نصیحت کردم و به اهلش رساندم. علی علیه السلام عرض کرد: من [ای پدر و مادرم به فدایت]- به ابلاغ و نصیحت تو و پذیرشت برای آنچه گفתי گواهی می دهم و گوش و چشم و گوشت و خونم به آن شهادت می دهد.

ص: ۶۰۷

بصری و لحمی و دمی، فقال جبرئیل علیه السلام: و أنا لکما علی ذلک من الشاهدین، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: یا علی! أخذت وصیتی و عرفتها و ضمنت لله و لی الوفاء بما فیها، فقال علی علیه السلام: نعم بأبی أنت و أمی علی ضمانها و علی الله عونى و توفیقى علی أدائها، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: یا علی! إنى أرى أن أشهد علیک بموافاتی بها یوم القیامه، فقال علی علیه السلام: نعم أشهد، فقال النبى صلی الله علیه و آله و سلم: إن جبرئیل و میکائیل فیما بینی و بینک الآن و هما حاضران معهما الملائکه المقربون لأشهدهم علیک، فقال: نعم لیشهدوا و أنا- بأبی أنت و أمی- أشهدهم، فأشهدهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کان فیما اشترط علیه النبى بأمر جبرئیل علیه السلام فیما أمر الله عز و جل أن قال له: یا علی! تفى بما فیها من موالاه من والى الله و رسوله و البراءه و العداوه لمن عادى الله و رسوله و البراءه منهم علی الصبر منک [و] علی کظم الغیظ و علی ذهاب حقى و غضب خمسک و انتهاک حرمتک؟ فقال: نعم یا رسول الله! فقال امیر المؤمنین علیه السلام: و الذى فلق الحبه و برأ النسمه لقد سمعت جبرئیل علیه السلام یقول للنبى: یا محمد! عرفه أنه ینتهک الحرمه و هی حرمه الله و حرمه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی أن تخضب لحيته من رأسه بدم عیط قال امیر المؤمنین علیه السلام: فصعقت حین فهمت الكلمه من الامین جبرئیل حتى سقطت علی وجهی و قلت: نعم قبلت و رضیت و إن انتهکت الحرمه و عطلت السین و مزق الكتاب و هدمت الکعبه و خضبت لحيتى من رأسى بدم عیط صابرا محتسبا أبدا حتى أقدم علیک، ثم دعا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه و الحسن و الحسین و أعلمهم مثل ما أعلم امیر المؤمنین، فقالوا مثل قوله فختمت الوصیه بخواتیم من ذهب، لم تمسه النار و دفعت إلى امیر المؤمنین علیه السلام، فقلت لأبى الحسن علیه السلام: بأبی أنت و أمی

و جبرئيل عليه السّلام گفت: و من شاهد هر دوی شما بر آن هستم. آن گاه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: ای علی وصیتم را برگرفتی و آن را دانستی؟ و وفای به آنچه را در آن است برای خدا و من ضمانت کردی؟ و علی علیه السّلام گفت: بله پدر و مادرم به فدایت! ضمانت آن به گردن من است. و خدا یار و توفیق دهنده من بر آن باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! می خواهم برای وفایت به من در روز قیامت شاهد بگیرم. و علی علیه السّلام گفت: بله، شاهد بگیر. و پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: جبرئیل و میکائیل که الآن این جایند و فرشتگان مقرب پروردگار را که با آنان همراهند بر آنچه میان من و تو است شاهد می گیرم. او عرض کرد: بله شاهد باشنند. و من نیز- پدر و مادرم به فدایت- آنان را گواه می گیرم. پس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آنان را شاهد گرفت. و در آنچه پیامبر به فرمان جبرئیل و به فرمان خداوند عزّتمند بر او شرط کرده بود چنین بود که به او فرمود: ای علی! آیا به آنچه در آن است از دوست داشتن کسی که خداوند و رسولش را دوست داشت و بیزاری و دشمنی با کسی که با خداوند و رسولش دشمن است و بیزاری از آنان با صبر از جانب تو و فروخوردن خشم بر از بین بردن حقّ و غضب خمس و بی حرمتی ات وفا می کنی؟ عرض کرد: بله، ای رسول خدا. آن گاه امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

سوگند به آن که دانه را شکافت و جان را پدید آورد که از جبرئیل شنیدم که به پیامبر می گوید: ای محمّد! او را آگاه کن که حرمتش از میان خواهد رفت درحالی که او حرمت خدا و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و به این که از سر تا محاسنش با خون تازه رنگین خواهد شد. امیر مؤمنان علیه السّلام فرموده است: چون سخن جبرئیل امین را فهمیدم چون برق زدگان شده با صورت بر زمین افتادم و گفتم: بله، پذیرفتم و راضی شدم- اگرچه بی حرمتی بشود و سنت ها تعطیل شده، قرآن پاره شود. کعبه خراب شده، از سر تا به محاسنم با خون تازه رنگین شود- که روزگار را صبر کرده، به حساب خدا بگذارم تا به نزد تو بیایم. سپس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فاطمه و حسن و حسین [علیهم السّلام] را صدا زد و چنان که امیر مؤمنان را آگاه کرده بود، آنان را آگاه ساخت. و آنان سخنی همچون او گفتند. آن گاه وصیت به مهرهایی زرین که آتشی بدان نخورده بود مهر زده شده، به امیر مؤمنان علیه السّلام داده شد. من به حضرت ابو الحسن علیه السّلام عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! آیا به یادت هست که در وصیت چه بود؟

الوصیّیه؟ فقال: سنن الله و سنن رسوله فقلت أ كان في الوصیّیه توثبهم و خلافهم علی أمير المؤمنين علیه السّلام فقال نعم و الله شیئا شیئا و حرفا حرفا: أما سمعت قول الله عزّ و جلّ إنا نحن نُحی الموتی و نکتب ما قدّموا و آثارهم و کلّ شیءٍ أَحصیناهُ فی إمامٍ مُبینٍ و الله لقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم لأمیر المؤمنین و فاطمه علیهما السّلام: أ لیس قد فهمتما ما تقدّمت به إلیكما و قبلتماه، فقالا: بلی و صبرنا علی ما ساءنا و غاظنا.

[۷۴۰] ۵- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم، عن أبي عبد الله البزاز، عن حريز قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك ما أقل بقاءكم أهل البيت وأقرب آجالكم بعضها من بعض مع حاجه الناس إليكم؟! فقال: إن لكل واحد منا صحيفه فيها ما يحتاج إليه أن يعمل به في مدته، فإذا انقضت ما فيها مما أمر به عرف أن أجله قد حضر. فأتاه النبي صلى الله عليه وآله وسلم يعنى إليه نفسه وأخبره بما له عند الله وأن الحسين عليه السلام قرأ صحيفته التي أعطيتها، وفسر له ما يأتي بنعي وبقى فيها أشياء لم تقض، فخرج للقتال وكانت تلك الأمور التي بقيت أن الملائكة سألت الله في نصرته، فأذن لها ومكثت تستعد للقتال وتأهب لذلك حتى قتل فنزلت وقد انقطعت مدته وقتل عليه السلام، فقالت الملائكة: يا رب أذنت لنا في الانحذار وأذنت لنا في نصرته، فانحدرنا وقد قبضته، فأوحى الله إليهم: أن الزموا قبره حتى تروه وقد خرج فانصروه وابكوا عليه وعلى ما فاتكم من نصرته فإنكم قد خصصتم بنصرته وبالبراءة عليه، فبكت الملائكة تعزياً وحزناً على ما فاتهم من نصرته، فإذا خرج يكونون أنصاره.

ص: ۶۱۰

فرمود: سنت های خدا و رسولش. عرض کردم: آیا چیرگی آنان و مخالفتشان با امیر مؤمنان علیه السلام در وصیت بود؟ فرمود: بله به خدا سوگند همه چیز آن و حرف به حرفش. مگر این سخن خداوند شکوهمند را نشنیده ای که (همانا ما مردگان را زنده می کنیم و آنچه را از پیش فرستاده اند و آثارشان را می نویسیم و همه چیز را در کتاب آشکاری برشمرده ایم.) [یس (۳۶): ۱۲] به خدا سوگند! رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به امیر مؤمنان و فاطمه فرمود: آیا چنین نیست که آنچه را به شما فرمان دادم فهمیده و پذیرفتید؟ گفتند: چرا و بر آنچه ما را ناپسند آید و به خشم آورد شکیبایی می کنیم. و در نسخه صفوانی زیادتی است [که در ذیل می آید:]

[۷۴۰] ۵- حریز گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت! با وجود نیاز مردم به شما چقدر عمر اهل بیت اندک است و اجل هریک به دیگری نزدیک؟ فرمود: برای هر کدام از ما دفتری است که آنچه نیاز دارد تا در روزگارش به آن عمل کند در آن است. و وقتی فرمان هایی که در آن است به پایان رسید می داند که اجلش رسیده است. آن گاه پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- به نزدش آمده، به نزدیک بودن مرگش و به آنچه نزد خداوند دارد خبر می دهد. و همانا حسین علیه السلام در دفتری که به او داده شده بود آنچه را تا مرگ به او می رسید، خواند. و در آن چیزهایی مانده بود که حتمی نشده بود. آن گاه برای جنگ خارج شد. و آن چیزهایی که مانده بود این که فرشتگان از خداوند یاری اش را خواستند. پس به آن ها اجازه داد. و آنان منتظر شدند تا برای جنگ آماده شوند. تا [حسین علیه السلام] کشته شد. آنان فرود آمدند در حالی که زمان او علیه السلام سپری شده و کشته شده بود. پس فرشتگان عرض کردند: پروردگارا به ما اجازه فرود آمدن و یاری اش را دادی و ما فرود آمدیم ولی تو روحش را گرفته بودی.

خداوند به آنان وحی کرد که: در کنار قبرش باشید تا ببینید که بیرون آمده پس یاری اش کنید. و [اینک] بر او و بر از دست دادن یاری اش بگریید که شما به یاری و گریه بر او اختصاص داده شده اید پس فرشتگان در عزا و اندوه بر از دست دادن یاری اش گریستند. و هنگامی که [در ایام رجعت از قبرش] خارج شود آنان یاوران او خواهند بود.

باب الأمور التي توجب حجة الإمام عليه السلام [۷۴۱] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام:

إذا مات الإمام بم يعرف العدي بعده؟ فقال: للإمام علامات منها أن يكون أكبر ولد أبيه و يكون فيه الفضل و الوصية، و يقدم الركب، فيقول: إلى من أوصى فلان؟ فيقال: إلى فلان، و السلاح فينا بمنزلة التابوت في بني إسرائيل، تكون الإمامه مع السلاح حيثما كان.

[۷۴۲] ۲- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن يزيد شعر، عن هارون بن حمزه، عن عبد الأعلى قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: المتوَّب على هذا الأمر المدعى له، ما الحجَّه عليه؟ قال: يسأل عن الحلال و الحرام، قال: ثمَّ أقبل على فقال: ثلاثه من الحجَّه لم تجتمع في أحد إلاّ- كان صاحب هذا الأمر: أن يكون أولى الناس بمن كان قبله و يكون عنده السلاح و يكون صاحب الوصية الظاهره التي إذا قدمت المدينة سألت عنها العامه و الصبيان، إلى من أوصى فلان؟ فيقولون: إلى فلان بن فلان.

[۷۴۳] ۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم و حفص بن البختري، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قيل له: بأي شيء يعرف الإمام؟ قال: بالوصية الظاهره و بالفضل، إنَّ الإمام لا يستطيع أحد أن يطعن عليه في فم و لا بطن و لا فرج، فيقال: كذاب و يأكل أموال الناس، و ما أشبه هذا.

[۷۴۴] ۴- محمد بن يحيى، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن الحكم، عن معاوية بن وهب قال:

اموری که حجت امام عليه السلام را ثابت می کند

[۷۴۱] ۱- پسر ابو نصر گفت: به حضرت ابو الحسن رضا عليه السلام عرض کردم:

وقتی امام درگذشت، با چه چیزی امام پس از او شناخته می شود؟ فرمود: برای امام نشانه هایی است. از آن جمله این که بزرگ ترین فرزند پدرش باشد و فضیلت و وصیت در او باشد. و جماعت سواران بیایند و بگویند: فلانی به چه کسی وصیت کرد؟ و گفته شود: به فلانی. و سلاح در میان ما به منزله تابوت در میان بنی اسرائیل است. امامت به همراه سلاح است. هر کجا باشد.

[۷۴۲] ۲- عبد الاعلی گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: برهان علیه آن که بر این امر استیلا یافته، ادعای آن را

دارد چه چیز است؟ فرمود: از حلال و حرام پرسیده می شود. او گوید: سپس به من رو کرد و فرمود: سه دلیل است که در کسی گرد نمی آید مگر اینکه صاحب این امر باشد: این که سزاوارترین مردم به کسی که پیش از خودش بود باشد. سلاح

نزد او باشد. و دارنده وصیت آشکار باشد که وقتی به شهر آمده، درباره آن از بزرگ و کوچک پرسیدی که: فلانی به چه کسی وصیت کرده است؟ بگویند: به فلانی پسر فلانی.

[۷۴۳]۳- حفص بختری گفته است: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: امام با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمود: با وصیت آشکار و فضیلت. کسی نمی تواند به امام درباره زبان و شکم و عورت طعنه بزند و [یا] بگویند: او دروغگو است و مال مردم را می خورد و مانند این.

[۷۴۴]۴- معاویه و هب گفت: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: نشانه امام

ص: ۶۱۳

قلت لأبي جعفر عليه السلام: ما علامه الإمام الذي بعد الإمام؟ فقال: طهاره الولاده و حسن المنشأ و لا يلهو و لا يلعب.

[۷۴۵]۵- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن أحمد بن عمر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

سألته عن الدلالة على صاحب هذا الأمر، فقال: الدلالة عليه: الكبر و الفضل و الوصية، إذا قدم الركب المدينة فقالوا: إلى من أوصى فلان؟ قيل: إلى فلان بن فلان و دوروا مع السلاح حيثما دار، فأما المسائل فليس فيها حجة.

[۷۴۶]۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن أبي يحيى الواسطي، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الأمر في الكبير ما لم تكن فيه عاهه.

[۷۴۷]۷- أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن أبي بصير قال:

قلت لأبي الحسن عليه السلام: جعلت فداك بم يعرف الإمام؟ قال: فقال: بخصال أما أولها فإنه بشيء قد تقدم من أبيه فيه بإشاره إليه لتكون عليهم حجة و يسأل فيجيب و إن سكت عنه ابتداء و يخبر بما في غد و يكلم الناس بكل لسان، ثم قال لي: يا أبا محمد! أعطيك علامه قبل أن تقوم فلم ألبث أن دخل علينا رجل من أهل خراسان، فكلّمه الخراسانيّ بالعربيّه فأجابه أبو الحسن عليه السلام بالفارسيّه، فقال له الخراسانيّ: و الله جعلت فداك ما منعي أن أكلمك بالخراسانيّه غير أنّي ظننت أنّك لا تحسنها، فقال: سبحان الله إذا كنت لا أحسن أجيبك فما فضلي عليك؟ ثم قال لي: يا أبا محمد! إن الإمام لا يخفي عليه كلام أحد من الناس و لا طير و لا بهيمه و لا شيء فيه الزوج، فمن لم يكن هذه الخصال فيه فليس هو بإمام.

ص: ۶۱۴

پس از امام چیست؟ فرمود: حلال زاده بودن (یا ختنه شده بودن و به خون آلوده نبودن) و نیک ذات بودن و این که بیهودگی نکرده، بازی نمی کند.

[۷۴۵]۵- احمد عمر گفت: از حضرت ابو الحسن رضا عليه السلام از راهنمایی به صاحب این امر پرسیدم. فرمود: راهنمای بر

آن: بزرگی از جهت سنّ و سال، فضیلت و وصیّت است. [چنان که] وقتی سوارانی به شهر آمده، گفتند: فلانی به چه کسی وصیّت کرد؟ بگویند: به فلانی پسر فلانی. و سلاح هر کجا گشت با آن بگردید. اما در مسأله ها حجّتی نیست.

[۷۴۶] ۶- هشام سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: همانا امر [امامت] در فرزند بزرگ است وقتی در او عیب و نقصی نباشد.

[۷۴۷] ۷- ابو بصیر گفت: به ابو الحسن علیه السّلام عرض کردم: جانم به فدایت! امام با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمودند: به چند خصلت. نخست اینکه چیزی از پدرش که اشاره به او باشد، رسیده باشد تا حجّتی بر آنان باشد. و از او بپرسند و پاسخ بگویند. اگر در حضورش سکوت کنند، او آغاز کند و از فردا خبر دهد و با مردم به هر زبانی سخن بگوید. سپس به من فرمود: ای پدر محمّد! پیش از آن که برخی نشانه ای به تو می دهم. در این هنگام چیزی نگذشت که مردی از خراسان وارد شد. خراسانی به عربی با ایشان سخن گفت و ابو الحسن علیه السّلام به فارسی پاسخش داد. آن گاه خراسانی به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند -جانم به فدایت- چیزی مانع من نشد از این که با شما به خراسانی سخن بگویم جز این که گمان کردم شما آن را به خوبی نمی دانید. حضرت فرمود:

سبحان الله! وقتی من نتوانم پاسخ تو را بدهم فضیلت من بر تو چه خواهد بود؟ سپس به من فرمود: ای پدر محمّد! سخن هیچ یک از مردم و نه پرنده و چارپایی و نه چیزی که روحی دارد از امام پنهان نیست. و هر که در او این خصلت ها نباشد، امام نیست.

ص: ۶۱۵

باب ثبات الإمامه فی الأعقاب و أنّها لا تعود فی أخ و لا عمّ و لا غیرهما من القربات [۷۴۸] ۱- علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن الحسین بن ثویر بن اُبی فاخته، عن اُبی عبد الله علیه السّلام قال:

لا- تعود الإمامه فی اُخوین بعد الحسن و الحسین أبدا، إنّما جرت من علی بن الحسین كما قال الله تبارک و تعالی و اُولوا الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَا تَكُونُ بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا فِي الْأَعْقَابِ وَ الْأَعْقَابِ الْأَعْقَابِ.

[۷۴۹] ۲- علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن محمّد بن الولید، عن یونس بن یعقوب، عن اُبی عبد الله علیه السّلام أنّه سمعه یقول:

أبی الله أن يجعلها لأخوین بعد الحسن و الحسین علیه السّلام.

[۷۵۰] ۳- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن إسماعیل بن بزیر، عن اُبی الحسن الرضا علیه السّلام أنّه سئل أ تكون الإمامه فی عمّ أو خال؟

فقال: لا؟ فقلت: ففی أخ؟ قال: لا، قلت: ففی من؟ قال: فی ولدی- و هو یومئذ لا ولد له-.

[۷۵۱]۴- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن عبد الرحمن بن أبی نجران، عن سلیمان بن جعفر الجعفری، عن حماد بن عیسی، عن أبی عبد الله علیه السلام أنه قال:

لا تجتمع الإمامه فی أخوین بعد الحسن و الحسین إنما هی فی الأعقاب و أعقاب الأعقاب.

ص: ۶۱۶

بایداری امامت در فرزندان و این که آن به برادر و عمو و هیچ خویش دیگری نمی رسد

[۷۴۸]۱- ثویر ابو فاخته از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

امامت پس از حسن و حسین علیهما السلام هرگز به دو برادر نمی رسد. [و این] از علی بن حسین علیهما السلام آغاز شده است. چنان که خداوند پاک و فرازمنند فرمود:

(و خویشاوندان در کتاب نسبت به یکدیگر سزاوارترند). [انفال (۸): ۷۵ و احزاب (۳۳): ۶] پس آن بعد از حضرت سجاد علیه السلام جز در فرزندان و فرزندان فرزندان نمی باشد.

[۷۴۹]۲- از یونس یعقوب روایت است که از حضرت صادق علیه السلام شنیده می فرماید: خداوند راضی نشد که آن [امامت] را پس از حسن و حسین برای دو برادر قرار دهد.

[۷۵۰]۳- از محمد بن اسماعیل بزیع روایت شده که از حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام پرسیدند: آیا امامت در عمو و دایی می باشد؟ فرمودند: نه. من گفتم: و در برادر؟ فرمودند: نه. گفتم: پس در چه کسی است؟ فرمودند: در فرزندم- در حالی که آن روز برای او فرزندی نبود-

[۷۵۱]۴- حماد عیسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: امامت پس از حسن و حسین [علیهما السلام] در دو برادر گرد نمی آید. همانا آن در فرزندان و فرزندان فرزندان است.

ص: ۶۱۷

[۷۵۲]۵- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن ابن أبی نجران، عن عیسی بن عبد الله بن عمر بن علی بن أبی طالب علیه السلام، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قلت له: إن كان کون و لا- أرانی الله فبمن أئتم؟ فأوماً إلی ابنه موسی علیه السلام قال: قلت: فإن حدث بموسی حدث فبمن أئتم؟ قال: بولده، قلت: فإن حدث بولده حدث و ترک أبا کبیرا و ابنا صغیرا فبمن أئتم، قال: بولده ثم واحدا فواحدا.

و فی نسخه الصفوانی- ثم هکذا أبدا.

باب ما نصَّ الله عزَّ و جلَّ و رسوله على الأئمة عليهم السَّلام واحدا فواحدا [٧٥٣] ١-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس و علی بن محمد، عن سهل بن زیاد اَبی سعید، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن ابن مسکان، عن اَبی بصیر قال:

□
سألت ابا عبد الله عليه السَّلام عن قول الله عزَّ و جلَّ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فقال: نزلت في علي بن ابي طالب و الحسن و الحسين عليهم السَّلام، فقلت له: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: فما له لم يسمَّ عليا و أهل بيته عليهم السَّلام في كتاب الله عزَّ و جلَّ؟ قال: فقال: قولوا لهم: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ لَمْ يَسْمَ اللَّهُ لَهُمْ ثَلَاثًا وَ لَا أَرْبَعًا، حَتَّى كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ هُوَ الَّذِي فَتَّيْرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ وَ لَمْ يَسْمَ لَهُمْ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ دَرَاهِمًا دَرَاهِمًا، حَتَّى كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَ نَزَلَ الْحَجَّ فَلَمْ يَقُلْ لَهُمْ:

□
طوفوا أسبوعا حَتَّى كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَ نَزَلَتْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي عَلِيٍّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ وَ

ص: ٦١٨

[٧٥٢] ٥-عیسای عبد الله گفت: به حضرت صادق علیه السَّلام عرض کردم: اگر حادثه ای رخ دهد و خداوند آن را به من نشان ندهد از چه کسی پیروی کنم؟ حضرت به پسرش موسی علیه السَّلام اشاره کرد. عرض کردم: و اگر برای موسی حادثه ای رخ داد از چه کسی پیروی کنم! فرمود: از فرزندش. عرض کردم:

و اگر برای فرزندش حادثه ای رخ دهد و برادری بزرگ و پسری کوچک به جا گذارد از چه کسی پیروی کنم؟ فرمود: از پسرش. سپس یکی پس از دیگری. و در نسخه صفوانی [یکی از راویان کافی] است: سپس همین طور تا همیشه.

مواردی که خداوند عزتمند و رسولش به ائمه عليهم السلام یکی پس از دیگری تصریح کرده اند

[٧٥٣] ١-ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السَّلام از این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (از خداوند اطاعت کنید و از رسول خدا و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید). فرمودند: درباره علی بن ابی طالب و حسن و حسین عليهم السَّلام نازل شد. من عرض کردم: مردم می گویند: پس چرا از علی و خاندانش در کتاب خداوند گرامی نام برده نشده است؟ فرمودند: به آنان بگویید: همانا نماز به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نازل شد و خدا برایشان از سه رکعت و چهار رکعت نام نبرد. و رسول خدا-دروود خدا بر او و بر خاندانش-بود که آن را برایشان تفسیر کرد. و زکات بر او نازل شد و نامی از یک درهم از چهل درهم برده نشد و رسول خدا-دروود خدا بر او و بر خاندانش-بود که آن را برای ایشان تفسیر کرد. و حج نازل شد و به آنان گفته نشد که هفت بار طواف کنید و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بود که آن را برایشان تفسیر کرد. و (از خداوند اطاعت کنید و از رسول او و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید). نازل شد. و درباره علی و حسن و حسین [عليهم السلام] نازل شد.

ص: ٦١٩

قال صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم: أوصيكم بكتاب الله و أهل بيته، فأنتي سألت الله عزّ و جلّ أن لا يفرّق بينهما حتّى يوردهما على الحوض، فأعطاني ذلك، و قال: لا تعلّموهم، فهم أعلم منكم؛ و قال: إنهم لن يخرجوكم من باب هدى و لن يدخلوكم فى باب ضلاله، فلو سكت رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم فلم يبيّن من أهل بيته لادّعاها آل فلان و آل فلان و لكنّ الله عزّ و جلّ أنزله فى كتابه تصديقاً لنبىّه صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم إنّما يريدُ اللهُ ليُذهبَ عنكُم الرجسَ أهلَ البَيْتِ و يُطهّرَكم تطهيراً فكان علىّ و الحسن و الحسين و فاطمه فأدخلهم رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم تحت الكساء فى بيت أم سلمه، ثمّ قال: اللَّهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلاً وَ ثَقْلاً وَ هُوَلاءَ أَهْلِ بَيْتِي وَ ثَقْلِي، فقالت أم سلمه:

أ لست من أهلك؟ فقال: إنّك إلى خير و لكنّ هؤلاء أهلى و ثقلى، فلما قبض رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم كان علىّ أولى الناس بالناس لكثرة ما بلغ فيه رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم و إقامة للناس و أخذه بيده، فلما مضى علىّ لم يكن يستطيع علىّ -و لم يكن ليفعل- أن يدخل محمّد بن علىّ و لا العباس بن علىّ و لا واحداً من ولده إذا لقال الحسن و الحسين: إنّ الله تبارك و تعالى أنزل فينا كما أنزل فيك فأمر بطاعتنا كما أمر بطاعتك و بلغ فينا رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم كما بلغ فيك و أذهب عنّا الرجس كما أذهب عنك، فلما مضى علىّ عليه السّلام كان الحسن عليه السّلام أولى بها لكبره، فلما توفّي لم يستطع أن يدخل ولده و لم يكن ليفعل ذلك و الله عزّ و جلّ يقول وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فيجعلها فى ولده إذا لقال الحسين: أمر الله بطاعتى كما أمر بطاعتك و طاعه أبيك و بلغ فى رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم كما بلغ فيك و فى أبيك و أذهب الله عنى الرجس كما أذهب عنك و عن أبيك، فلما صارت إلى الحسين عليه السّلام لم يكن أحد من أهل بيته يستطيع أن يدعى عليه كما كان هو يدعى على أخيه و على أبيه، لو أراد أن يصرف الأمر عنه و

ص: ٦٢٠

آن گاه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درباره على [عليه السّلام] فرمود: هر که من مولای اویم این على مولای اوست. و فرمود: شما را به کتاب خدا و خاندانم وصیت می کنم. من از خداوند عزّتمند خواستم که میانشان جدایی نیندازد تا هر دو کنار حوض نزد من آیند. پس آن را به من عطا کرد. و فرمود: به آنان تعلیم ندهید که ایشان عالم تر از شمايند. و فرمود: آنان هرگز شما را از در هدايت بيرون نبرده از در گمراهی وارد نمی کنند. اگر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- خاموش می ماند و روشن نمی کرد که خاندانش چه کسانی اند، آل فلان و فلان ادعایش می کردند. اما خداوند شکوهمند برای تصدیق پیامبرش این را نازل کرد: (همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما خاندان دور کرده، شما را كاملاً پاک کند.) [احزاب (٣٣): ٣٣] و آنان على و حسن و حسين و فاطمه عليهم السّلام بودند که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در خانه ام سلمه به زیر عبا گرد آورده، سپس فرمود: خداوندا، برای هر پیامبرى، اهل و خاندانى است. و اينان اهل و خاندان منند. ام سلمه گفت: آیا من از اهل تو نيستم؟ فرمود: تو رو به خير داری اما اينان اهل و خاندان منند. و وقتى رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درگذشت، على سزاوارترين مردم به خودشان بود. که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به فراوانى درباره او ابلاغ کرده، دست او را گرفته و در میان مردم بالا- برده بود. و وقتى على [عليه السّلام] درمى گذشت، نمی توانست- و نباید- محمّد و عباس و نه يکى از فرزندانش را داخل کند؛ زیرا حسن و حسين [عليهما السّلام] مى گفتند: خداوند پاک و والا- [آن را] درباره ما نازل کرده است، چنان که درباره تو نازل کرد. و به اطاعت از ما فرمان داده است، چنان که به اطاعت از تو فرمان داد- و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درباره ما ابلاغ کرده، چنان که درباره

تو ابلاغ کرد- و از ما پلیدی را دور ساخته، چنان که از تو دور ساخت. پس وقتی علی علیه السلام در گذشت، حسن علیه السلام سزاوارترین شخص [به آن امر] بود. که بزرگ تر بود. و وقتی او وفات کرد نمی توانست فرزندش را داخل کند و نباید چنان می کرد که خداوند گرامی می فرماید: (و خویشاوندان در کتاب خدا نسبت به یکدیگر سزاوارترند.) و آن را در فرزندش می نهاد؛ زیرا حسین [علیه السلام] می فرمود: خداوند به اطاعت از من فرمان داده، چنان که به اطاعت از تو و پدرت فرمان داد. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درباره من ابلاغ کرده، چنان که درباره تو و پدرت ابلاغ کرد. و خداوند پلیدی را از من دور ساخته، چنان که از تو و پدرت دور کرد. و وقتی به حسین [علیه السلام] رسید کسی از خاندانش نمی توانست بر او ادعایی داشته باشد چنان که او بر برادر و پدرش ادعا داشت اگر می خواستند امر را از او برگردانند. که نباید چنین می کردند

ص: ۶۲۱

لم یكونا لیفعلا ثم صارت حین أفضت إلی الحسین علیه السلام فجرى تأویل هذه الآیه وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ صَارَتْ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ لَعَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ صَارَتْ مِنْ بَعْدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ قَالَ: الرَّجْسُ هُوَ الشُّكُّ، وَ اللَّهُ لَا نَشْكُ فِي رَبِّنَا أَبَدًا.

محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد و الحسین بن سعید، عن النضر بن سويد، عن یحیی بن عمران الحلبي، عن أيوب بن الحرّ و عمران بن علی الحلبي، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام مثل ذلك.

[۷۵۴] ۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن ابن مسكان، عن عبد الرحيم بن روح القصير، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَرْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِيمَنْ نَزَلَتْ؟ فَقَالَ:

نزلت في الإمرة إنّ هذه الآیه جرت في ولد الحسين عليه السلام من بعده، فنحن أولى بالأمر و برسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من المؤمنين و المهاجرين و الأنصار، قلت:

فولد جعفر لهم فيها نصيب؟ قال: لا، قلت: فولد العباس فيها نصيب؟ فقال: لا:

فعددت عليه بطون بني عبد المطلب كلّ ذلك يقول: لا، قال: و نسيت ولد الحسن عليه السلام فدخلت بعد ذلك عليه فقلت له: هل لولد الحسن عليه السلام فيها نصيب؟ فقال: لا، و الله يا عبد الرحيم! ما لمحمدى فيها نصيب غيرنا.

[۷۵۵] ۳- الحسين بن محمد، عن معلی بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محمد الهاشمي، عن أبيه، عن أحمد بن عیسی، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا قَالَ:

إنما یعنی أولى بكم أى أحق بكم و بأموركم و أنفسكم و أموالكم؛ الله و رسوله

ص: ۶۲۲

سپس وقتی به حسین علیه السلام رسید، منتقل شد. و معنای این آیه جاری شد که (و خویشان در کتاب خدا نسبت به یکدیگر سزاوارترند). سپس بعد از حسین [علیه السلام] به علی بن حسین [علیهما السلام] رسید، سپس بعد از علی بن حسین [علیهم السلام] به محمد بن علی [علیهما السلام] رسید. و سپس فرمود: پلیدی همان شک است [و] به خدا سوگند ما هیچگاه درباره پروردگارمان شک نمی کنیم.

و عمران بن علی حلبی نیز مانند این را از آن حضرت روایت کرده است.

[۷۵۴] ۲- از عبد الرحیم بن روح قصیر روایت شده که از حضرت باقر پرسیده است این سخن خداوند عزّتمند (پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسرانش مادران آنان هستند. و خویشان در کتاب خدا نسبت به یکدیگر سزاوارترند). درباره چه کسانی نازل شده است؟ و حضرت فرموده: درباره امارت نازل شده است. همانا این آیه پس از حسین علیه السلام درباره فرزندان او جاری شد. و ما نسبت به مؤمنان و مهاجر و انصار به امارت و به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- سزاوارتریم. من عرض کردم: برای فرزندان جعفر [بن ابی طالب] در آن نصیبی هست؟ فرمود: نه. گفتم: برای فرزندان عباس در آن نصیبی هست؟ فرمود: نه. و من همه شاخه های فرزندان عبدالمطلب را برایش شمردم و او فرمود: نه. او گوید: و فرزندان حسن علیه السلام را فراموش کردم. بعدا به خدمتش رفته، عرض کردم: آیا برای فرزندان حسن [علیه السلام] در آن نصیبی هست؟ فرمود: نه به خدا سوگند ای عبد الرحیم! جز ما برای هیچ محمدزاده ای در آن نصیبی نیست.

[۷۵۵] ۳- احمد عیسی از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند (همانا سرپرست شما خداوند و رسولش و کسانی اند که ایمان آوردند). روایت کرده که فرمود: یعنی سزاوارتر به شما، یعنی سزاوارتر به شما و کارهاتان و جان و مالتان، خدا و رسولش و کسانی اند که ایمان آوردند. یعنی علی و

ص: ۶۲۳

و الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي عَلِيًّا وَأَوْلَادَهُ الْأئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَكَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَقَدْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَهُوَ رَاكِعٌ وَعَلَيْهِ حَلَّةٌ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَسَاهُ إِثَابًا وَكَانَ النَّجَاشِيُّ أَهْدَاهَا لَهُ فَجَاءَ سَائِلًا فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَأَوْلِيَّ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ تَصَدَّقَ عَلَيَّ مَسْكِينًا، فَطَرَحَ الْحَلَّةَ إِلَيْهِ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ أَنْ أَحْمِلَهَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ هَذِهِ الْآيَةَ وَصَيَّرَ نِعْمَةَ أَوْلَادِهِ بِنِعْمَتِهِ فَكُلٌّ مِنْ بَلْغٍ مِنْ أَوْلَادِهِ مَبْلُغُ الْإِمَامَةِ، يَكُونُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ مِثْلَهُ فَيَتَصَدَّقُونَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَالسَّائِلَ الَّذِي سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالَّذِينَ يَسْأَلُونَ الْأئِمَّةَ مِنْ أَوْلَادِهِ يَكُونُونَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

[۷۵۶] ۴- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن زرارة و الفضيل بن يسار و بكير بن أعين و محمد بن مسلم و بريد بن معاوية و أبي الجارود جميعا، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

أمر الله عزّ و جلّ رسوله بولايه عليّ و أنزل عليه إنَّمَا وَرِثُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَفَرْضَ وَايَةِ أَوْلِيَّ الْأَمْرِ، فَلَمْ يَدْرُوا مَا هِيَ، فَأَمَرَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَفْسِّرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فُسِّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ

و الزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ، فَلَمَّا أَتَاهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ، ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَأَنْ يَكْذِبُوهُ، فَضَاقَ صَدْرُهُ وَرَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَنْ يَبْلُغْ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يُعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ فَقَامَ بَوَلَايَهُ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ غَدِيرِ خَمِّ فَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَهُ وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَبْلُغَ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ- قَالَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: قَالُوا جَمِيعًا غَيْرَ أَبِي الْجَارُودِ-

ص: ٦٢٤

فرزندانش عليهم السّلام امامان تا روز قیامتند. سپس خداوند شکوهمند آنان را وصف کرده، فرمود: (کسانی که نماز را به پا داشته، در حال رکوع زکات می دهند.) امیر مؤمنان [علیه السّلام] در نماز ظهر بود. دو رکعت خوانده، در حال رکوع بود. و لباسی که هزار دینار قیمت داشت در برش بود. و آن را پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش - که نجاشی به ایشان هدیه کرد، به او پوشانده بود. آن گاه مرد سائلی آمد و گفت: سلام بر تو ای ولیّ خدا و سزاوارتر به مؤمنان از خودشان، به بیچاره ای صدقه بده. و حضرت لباس را به سوی انداخت و با دستش اشاره کرد که آن را بردارد. آن گاه خداوند گرامی این آیه را درباره او نازل کرده، نعمت فرزندانش را به نعمت او وصل کرد. پس، از فرزندان او آن که به درجه امامت رسید مانند او به این صفت می باشد. در حالی که در رکوعند، صدقه می دهند. و سائلی که از امیر مؤمنان درخواست کرد از فرشتگان بود. و آنان که از ائمه فرزندان او درخواست می کنند، از فرشتگان می باشند.

[٧٥٦] ٤-زراره و فضیل یسار و... همگی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود: خداوند عزّتمند رسولش را به ولایت علی [علیه السّلام] فرمان داده، چنین نازل کرد: (سرپرست شما تنها خدا و رسولش و کسانی اند که ایمان آوردند. کسانی که نماز را به پا داشته، زکات می دهند.) و ولایت صاحبان امر را واجب کرد. و آنان ندانستند که آن چیست. پس خداوند محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- را فرمان داد که ولایت را برایشان تفسیر کند، چنان که نماز و زکات و روزه و حجّ را برایشان تفسیر کرد. وقتی این فرمان از سوی خداوند آمد، رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- دلتنگ شد و ترسید که آنان از دینشان برگشته، او را تکذیب کنند. پس دلتنگ شد و برای مشورت به پروردگارش مراجعه کرد.

آن گاه خداوند شکوهمند به او چنین وحی کرد: (ای رسول [ما] آنچه را از سوی پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن. و اگر انجام ندهی، رسالتش را ابلاغ نکرده ای.

خداوند تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد.) [مائده (٥): ٦٧] پس او فرمان خداوند والا یاد را آشکار کرده، ولایت علی علیه السّلام را در روز غدیر خم استقرار بخشید.

به نماز گردآورنده ندا داد و مردم را فرمان داد که شاهد و حاضر به غایب برسانند. - عمر اذینه گفت: آنان همگی جز ابو جارود گفته اند: - و حضرت

ص: ٦٢٥

و قال أبو جعفر عليه السّلام: و كانت الفريضة تنزل بعد الفريضة الأخرى و كانت الولاية آخر الفرائض، فأنزل الله عزّ و جلّ اليوم

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: لَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذِهِ فَرِيضَهُ، قَدْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ الْفَرَائِضَ.

[۷۵۷]۵-علی بن ابراهیم، عن صالح بن السندی، عن جعفر بن بشیر، عن هارون بن خارجه، عن ابي بصیر، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

كنت عنده جالسا، فقال له رجل: حدثني عن ولاة علي، أ من الله أو من رسوله؟ فغضب ثم قال: ويحك كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أخوف لله من أن يقول ما لم يأمره به الله، بل افترضه كما افترض الله الصلاة والزكاة والصوم والحج.

[۷۵۸]۶-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن الحسين جميعا، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن منصور بن يونس، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: فرض الله عز وجل على العباد خمسا، أخذوا أربعا وتركوا واحدا، قلت: أ تسميهن لي جعلت فداك؟ فقال: الصلوة و كان الناس لا يدرون كيف يصلون، فنزل جبرئيل عليه السلام فقال: يا محمد أخبرهم بمواقيت صلاتهم، ثم نزلت الزكاة فقال: يا محمد أخبرهم من زكاتهم ما أخبرتهم من صلاتهم، ثم نزل الصوم فكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا كان يوم عاشوراء بعث إلى ما حوله من القرى فصاموا ذلك اليوم فنزل [صوم] شهر رمضان بين شعبان و شوال، ثم نزل الحج فنزل جبرئيل عليه السلام فقال: أخبرهم من حجهم ما أخبرتهم من صلاتهم و زكاتهم و صومهم، ثم نزلت الولاية و إنما أتاه ذلك في يوم الجمعة بعرفه، أنزل الله عز وجل: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ

ص: ۶۲۶

باقر عليه السلام فرمود: واجبات یکی پس از دیگر نازل می شد. و ولایت آخرین از واجبات بود. که خداوند گرامی فرمود: (امروز دینتان را برایتان کامل کرده، نعمتم را بر شما تمام گردانیدم.) [سوره مائده (۵): ۳] حضرت باقر عليه السلام فرمود: خداوند عزتمند می فرماید: پس از این واجبی را بر شما نازل نمی کنم. که واجبات را بر شما کامل کردم.

[۷۵۲]۵-ابو بصیر گفته است: نزد حضرت باقر عليه السلام بودم که مردی گفت: از ولایت علی [عليه السلام] برایم سخن بگوئید که آیا از سوی خداوند است یا از سوی رسولش؟ حضرت خشمگین شد. سپس فرمود: وای بر تو! رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-ترسان تر از آن بود که آنچه را خداوند به آن فرمان نداده، بگوید. بلکه آن را واجب کرد؛ چنان که نماز و زکات و روزه و حج را واجب کرده بود.

[۷۵۳]۶-ابو جارود گفته است: از حضرت باقر عليه السلام شنیدم که می فرماید:

خداوند گرامی پنج چیز را بر بندگان واجب کرد. چهارتای آن را بر گرفتند و یکی را وا گذاشتند. عرض کردم: آیا آنها را برای من نام می بری جانم به فدایت؟ فرمود: نماز. و مردم نمی دانستند چگونه نماز بگذارند. پس جبرئیل عليه السلام فرود آمد و گفت: ای محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] آنان را از اوقات نمازشان آگاه کن. سپس زکات نازل شد و گفت:

ای محمد! آنان را از زکاتشان آگاه کن چنان که از نمازشان آگاه کردی. سپس روزه نازل شد. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- وقتی روز عاشورا می شد، پیامبر افرادی را به روستاهای اطرافش می فرستاد تا آن روز را روزه بگیرند. پس [روزه] ماه رمضان در میان شعبان و شوال نازل شد. سپس حج نازل شد. و جبرئیل علیه السّلام فرود آمد و گفت: آنان را از حجّشان آگاه کن چنان که از نماز و زکات و روزه آگاهشان کردی. سپس ولایت نازل شد. و آن روز جمعه در عرفه آمد. و خداوند عزّتمند (امروز دینتان را برایتان کامل کرده، نعمتم را بر شما به اتمام رساندم.) را نازل کرد. و

ص: ۶۲۷

أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ كَان كَمَال الدّين بولايه علي بن ابي طالب عليه السّلام، فقال عند ذلك رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم: أمتي حديثوا عهد بالجاهليّة و متي أخبرتهم بهذا في ابن عمّي يقول قائل -و يقول قائل فقلت في نفسي من غير أن ينطق به لساني -فأتنتي عزيمة من الله عزّ و جلّ بتله أوعدني إن لم أبلغ أن يعدّبنّي، فنزلت:

يَا أَيُّهَا الرّسولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ فَأخذ رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم بيد عليّ عليه السّلام فقال: [يا] أَيُّهَا النَّاسِ إِنَّهُ لَمْ يَكُن نَبِيّاً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مِمَّنْ كَانَ قَبْلِي إِلَّا وَ قَدْ عَمَّرَهُ اللَّهُ، ثُمَّ دَعَاهُ فَأَجَابَهُ، فَأَوْشَكَ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبْ وَ أَنَا مَسْئُولٌ وَ أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ، فَمَا ذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ أَدَيْتَ مَا عَلَيْكَ، فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ جِزَاءِ الْمُرْسَلِينَ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ-ثَلَاثَ مَرَّاتٍ- ثُمَّ قَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ هَذَا وَلِيِّكُمْ مِنْ بَعْدِي فَلْيَبْلِغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السّلام: كَانَ وَ اللَّهُ [عَلِيٌّ عَلَيْهِ السّلام] أَمِينُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ غِيْبِهِ وَ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ، ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَ فِدْعَا عَلِيّاً فَقَالَ: يَا عَلِيُّ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَتَمُنَّكَ عَلَى مَا أَتَمُنُّنِي اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ غِيْبِهِ وَ عِلْمِهِ وَ [مِنْ] خَلْقِهِ وَ مِنْ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ، فَلَمْ يَشْرَكَ وَ اللَّهُ فِيهَا يَا زِيَادًا! أَحَدًا مِنَ الْخَلْقِ ثُمَّ إِنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السّلام حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ فِدْعَا وَلَدِهِ وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ ذَكَرًا فَقَالَ لَهُمْ: يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَبَى إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ فَيَّ سَنَّهُ مِنْ يَعْقُوبَ وَ إِنَّ يَعْقُوبَ دَعَا وَلَدَهُ وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ ذَكَرًا، فَأَخْبَرَهُمْ بِصَاحِبِهِمْ، أَلَا وَ إِنِّي أَخْبَرَكُمْ بِصَاحِبِكُمْ، أَلَا إِنَّ هَذِينَ ابْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السّلام فَاسْمَعُوا لَهُمَا وَ أَطِيعُوا وَ وَاذَرُوهُمَا فَإِنِّي قَدْ أَتَمَنْتُهُمَا عَلَى مَا أَتَمُنُّنِي عَلَيْهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مِمَّا أَتَمُنُّنِي اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ وَ مِنْ غِيْبِهِ وَ مِنْ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ.

ص: ۶۲۸

کامل شدن دین با ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام بود. در این هنگام رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- گفت: اَمّت من زمان زیادی از جاهلیت نگذشته اند. و وقتی این را دربارهٔ پسرعمویم به آنان بگویم، هریک چیزی می گویند. -و این را با خودم گفتم بدون این که زبانم به آن بچرخد- که فرمانی حتمی از سوی خداوند عزّتمند بر من آمد که تهدیدم کرد اگر آن را ابلاغ نکنم عذابم خواهد کرد. و چنین نازل شد: (ای رسول [ما] آنچه را از سوی پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی رسالتش را ابلاغ نکرده ای و خداوند تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد. که خداوند مردمان کافر را هدایت نمی کند.) پس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: ای مردم! پیامبری از پیامبران پیش از من نبوده جز این که خداوند او را عمر داد، سپس او را خواند و او اجابت کرد. و من نزدیک است که خوانده شوم و

اجابت کنم. من مسئولید و شما هم مسئولیت. حال شما چه می گوئید؟ آنان گفتند: ما شهادت می دهیم که تو ابلاغ و نصیحت کردی و آنچه را به عهده ات بود، رساندی. خدا برترین پاداش های فرستادگان را به تو دهد. و حضرت-سه بار- فرمود: خداوندا، تو شاهد باش. سپس فرمود: ای مسلمانان این ولّی شما پس از من است. و باید که حاضران به غائبان برساند. حضرت باقر علیه السّلام فرمود: و به خدا سوگند [علی علیه السّلام] امین خداوند بر آفریدگانش و بر غیب و دینی بود که به آن راضی شده بود. سپس وفات رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-رسید، پس علی [علیه السّلام] را خواند و فرمود: ای علی من می خواهم تو را امین قرار دهم. بر آنچه خداوند مرا بر آن-از غیب و علم و بر آفریدگانش و دینی که به آن راضی شده-امین قرار داد.

و به خدا سوگند ای زیاد او کسی از مردم را در آن شریک نکرد. سپس وفات علی علیه السّلام رسید. پس فرزندانش را فراخواند. که دوازده پسر بودند. و به ایشان فرمود: ای فرزندان من خداوند عزّتمند راضی نشد که در من جز سنّت یعقوب را قرار دهد. همانا یعقوب و فرزندانش را که دوازده پسر بودند فراخواند و حاکمشان را به آنان معرفی کرد. هان و من هم حاکمتان را به شما معرفی می کنم.

هان این دو فرزندان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-حسن و حسین علیهما السّلام هستند. پس به ایشان گوش بسپارید و از آنان اطاعت کنید. و پشتیبانی شان نمایید. که من آنان را امین قرار می دهم و آنچه رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-مرا بر آن این قرار داده بود و او را خداوند بر آن-از آفریدگانش و غیث و دینی که به آن راضی شده بود-امین قرار داده بود

ص: ۶۲۹

فأوجب الله لهما من عليّ عليه السّلام ما أوجب لعليّ عليه السّلام من رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم فلم يكن لأحد منهما فضل على صاحبه إلاّ-بكبره و إنّ الحسين كان إذا حضر الحسن عليهما السّلام لم ينطق في ذلك المجلس حتّى يقوم، ثمّ إنّ الحسن عليه السّلام حضره الذي حضره فسلم ذلك إلى الحسين عليه السّلام، ثمّ إنّ حسينا عليه السّلام حضره الذي حضره فدعا ابنته الكبرى فاطمه بنت الحسين عليه السّلام فدفع إليها كتابا ملفوفا و وصيته ظاهره و كان عليّ بن الحسين عليه السّلام مبطونا لا يرون إلاّ أنّه لما به، فدفعت فاطمه الكتاب إلى عليّ بن الحسين ثمّ صار و الله ذلك الكتاب إلينا

الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن منصور بن يونس، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السّلام مثله.

[۷۵۹]۷-محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن عيسى، عن صفوان بن يحيى، عن صّبّاح الأزرق، عن أبي بصير قال:

قلت لأبي جعفر عليه السّلام: إنّ رجلا- من المختاربه لقيني فزعم أنّ محمّد بن الحنفية إمام، فغضب أبو جعفر عليه السّلام، ثمّ قال: أ فلا قلت له؟ قال: قلت: لا و الله ما دريت ما أقول، قال: أ فلا قلت له: إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم أوصى إلى

عَلِيَّ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَلَمَّا مَضَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْصَى إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ لَوْ ذَهَبَ يَزُويهَا عَنْهُمَا لَقَالَا لَهُ: نَحْنُ وَصِيَّانُ مِثْلِكَ وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلْ ذَلِكَ وَ أَوْصَى الْحَسَنَ إِلَى الْحُسَيْنِ وَ لَوْ ذَهَبَ يَزُويهَا عَنْهُ لَقَالَ أَنَا وَصِيٌّ مِثْلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ مِنْ أَبِي وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلْ ذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ هِيَ فِينَا وَ فِي أبنَائِنَا.

ص: ٦٣٠

پس خداوند از سوی علی علیه السّلام برای آن دو واجب کرد آنچه را از سوی رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - برای علی علیه السّلام واجب کرده بود. و برای هیچ یک از آن دو فضیلتی بر دیگری نبود جز به بزرگی سال. و حسین [علیه السّلام] تا وقتی حسن علیه السّلام در مجلسی حاضر بود، سخن نمی گفت تا برمی خاست. سپس حسن علیه السّلام وفات کرده و آن را به حسین [علیه السّلام] تسلیم کرد. سپس [وقتی] حسین علیه السّلام وفاتش رسید، دختر بزرگش فاطمه را خوانده، کتابی پیچیده شده و وصیّتی آشکار به او سپرد. و علی بن حسین در شکم بیماری داشت و در حال مرگش می پنداشتند. که فاطمه کتاب را به او داد. سپس به خدا سوگند آن کتاب به ما رسید.

مانند این روایت از حضرت باقر علیه السّلام با سندی اندک متفاوت نقل شده است.

[٧٥٩] ٧- ابو بصیر گفت: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: مردی از مختاریه مرا دیدار کرد که می پنداشت محمّد حنیفه امام است. حضرت باقر علیه السّلام خشمگین شده، سپس فرمود: آیا [پاسخی] به او نگفتی؟ من عرض کردم: نه به خدا سوگند ندانستم چه بگویم. فرمود: آیا به او نگفتی که رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - به علی و حسن و حسین [علیهم السّلام] وصیّت کرد. و چون علی علیه السّلام در گذشت به حسن و حسین علیهما السّلام وصیّت کرد و اگر می خواست آن را از ایشان باز دارد، آنان به او می گفتند: ما وصیّانی چو تویم. و او چنین نمی کرد. و حسن به حسین [علیهما السّلام] وصیّت کرد و اگر می خواست آن را از او برگرداند، می گفت: من از سوی رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - پدرم، مانند تو وصی ام. و او چنین نمی کرد. خداوند شکوهمند فرمود: (و خویشاوندان نسبت به یکدیگر سزاوارترند.) که درباره ما و فرزندان ما است.

ص: ٦٣١

ص: ٦٣٢

نمایه آیات

اتَّخَذُوا أَجْرَهُمْ وَ رَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ، ١٢٦

اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، ٤٤٦

أتى أمر الله فلا تستعجلوه سبحانه و تعالى عمّا يشركون ينزل الملائكة بالروح، ٥٩٠

أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أولى الأمر منكم، ٤١٨، ٤٤٠، ٤٠٤، ٣٩٦

اعملوا فسيرى الله عملكم و رسوله، ٤٧٠

أفأنت تكره الناس حتّى يكونوا مؤمنين، ٣٥٢

أفلا يتدبّرون القرآن أم على قلوب أقفالها، ٤٣٢

أفمن كان على بينة من ربه و يتلوه شاهد منه، ٤٠٦

أفمن يعلم أنّما أنزل إليك من ربّك الحقّ كمن هو أعمى إنّما يتذكّر أولوا الألباب، ٤٦

أفمن يهدى إلى الحقّ أحقّ أن يتبع أمّن لا يهدى إلاّ أن يهدى، ٤٣٤

إلاّ من شهد بالحقّ و هم يعلمون، ٢٦

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ إِلَى قَوْلِهِ أَوْلَتْكَ يَأْتُونَ أَجْرَهُمْ، ٤١٦

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقّاً تِلَاوَتِهِ أَوْلَتْكَ يَأْتُونَ بِهِ، ٤٦٢

الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ، ٥٩٢

الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا، ٤٧٤

ص: ٦٣٣

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ، ٤١٦

الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، ١٢٠

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ، ٤١٦

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ، ٤١٦

ألم تر إلى الذين بدّلوا نعمت الله كفرا الآيه، ٤٦٨

ألم تر إلى الذين بدّلوا نعمت الله كفرا و أحلّوا قومهم دار البوار جهنّم، ٤٦٦

ألم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب ألاّ يقولوا على الله إلاّ الحقّ، ٢٤

ألم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب أن لا يقولوا على الله إلا الحق، ١٠٠

التبى أولى بالمؤمنين من أنفسهم و أزواجه أمهاتهم، ٦٢٢

اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتى، ٦٢٦

اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الإسلام دينا، ٤٢٦

أمن هو قانت آناء الليل ساجدا و قائما يحذر الآخرة و يرجوا رحمة ربه، ٤٦

أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله، ٤٤٢

أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله، فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب، ٤٣٤

إننا أنزلنا إليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما أراك الله، ٥٧٤

إننا كنا مرسلين، ٥٢٢

إن الذين يباعدونك إنما يباعدون الله يد الله فوق أيديهم، ٣٠٨

إن الله اصطفاه عليكم و زاده بسطه فى العلم و الجسم، ٤٣٤

إن الله يأمركم أن تؤدوا الأمانات إلى أهلها، ٥٩٤

إن الله يأمركم أن تؤدوا الأمانات إلى أهلها و إذا حكمتم بين الناس، ٥٩٤

إن الله يمسك السماوات و الأرض أن تزولا و لئن زالتا، ٢٧٨

ص: ٦٣٤

إننا منزلون على أهل هذه القرية رجزا من السماء، بما كانوا يفسقون، ٤٢

إننا نحن نحى الموتى و نكتب ما قدموا و آثارهم، ٦١٠

إن أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه و هذا النبى، ٤٢٨

إننا هديناه السبيل إما شاكرا و إما كفورا، ٣٤٤

أنزل عليك الكتاب و الحكمه و علمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيما، ٤٣٤

إِنَّ فِي اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَما أَنْزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحيا بِهِ الأَرْضَ، ٤٢

إِنَّ فِي خِلقِ السَّماءاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآياتٍ، ٤٤

إِنَّ فِي ذَلكِ لآياتٍ لِلْمُتوسِّمينَ* وَإِنَّها لَبَسِيبِلٍ مَقِيمٍ، ٤٦٨

إِنَّ فِي ذَلكِ لَذَكَرٍ لِمَنْ كانَ لَهُ قَلبٌ، ٤٦

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلكُلِّ قَوْمٍ هادٍ، ٤٠٨، ٤١٠

إِنَّمَا وَلِيتِكمُ اللهُ وَرِسالُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا، ٦٢٢

إِنَّمَا وَلِيتِكمُ اللهُ وَرِسالُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقيمونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتونَ الزَّكَاةَ، ٦٢٤

إِنَّمَا وَلِيتِكمُ اللهُ وَرِسالُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقيمونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتونَ الزَّكَاةَ وَهمُ راکِعونَ، ٤٠٤

إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولوا الأَلبابِ، ٥٠

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، ٣٨٦

إِنَّمَا يَخْشى اللهُ مِنَ عبادِهِ العُلَماءُ، ٨٤

إِنَّمَا يَريدُ اللهُ لِيَذْهبَ عَنكمُ الرِّجْسَ أَهلَ البَيتِ وَيُطَهِّرَكمُ تَطْهيراً، ٦٢٠

إِنَّ هَذا القُرْآنَ يَهْدِي لِلتي هِيَ أَقومٌ، ٤٦٦

إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إماماً، ٣٧٠

إِنِّي لأَجِدُ رِيحَ يوسُفَ لو لا أَنَّ تَفَنَّدونَ، ٤٩٨

أَو لَمْ يَرِ الإنسانَ أَنّا خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلِ وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً، ٣١٤

ص: ٦٣٥

أَو مِنْ كانَ مِيتاً فَأَحْيِناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نوراً يَمْشى بِهِ فِي النَّاسِ، ٣٩٢

بَدِيعَ السَّماءاتِ وَالأَرْضِ، ٥٤٨

بَلْ كَذَّبوا بِما لَمْ يَحيطوا بِعِلْمِهِ، ٢٤

بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه و لما يأتهم تأويله، ١٠٠

بل هو آيات بينات في صدور الذين أوتوا العلم، ٤٥٨

تتنزل عليهم الملائكة ألا تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنه، ٤٧٤

تحسب أن أكثرهم يسمعون أو يعقلون إن هم إلا كالأنعام بل هم أضل سبيلا، ٤٤

ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا، ٤٨٦

ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا، فمنهم ظالم لنفسه، ٤٦٢

ثم دمرنا الآخرين. و إنكم لتمرون عليهم مصبحين. و بالليل أ فلا تعقلون، ٤٢

حم. * و الكتاب المبين. * إنا أنزلناه في ليلة مباركة، ٥٢٢

راسخون في العلم يقولون آمنا به كل من عند ربنا و ما يدرك إلا أولوا الألباب، ٤٤

ربنا لا ترغ قلوبنا بعد إذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمه إنك أنت الوهاب، ٤٨

شرع لكم (يا آل محمد) من الدين ما وصى به نوحا، ٤٨٠

طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون، ٤٣٢

عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا، ٥٤٨

عم يتساءلون عن النبيا العظيم، ٤٤٦

فإذا سويته و نفخت فيه من روحي، ٢٨٦

فإذا لا يؤتون الناس نقيرا، ٤٤٠

فاذكروا آلاء الله قلت: لا، قال: هي أعظم نعم الله، ٤٦٦

فاسألوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون، ٢٤

ص: ٦٣٦

فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشركين، ٥٢٠

فألهمها فجورها و تقواها، ٣٤٤

فآمنوا بالله و رسوله و النور الذى أنزلنا، ٤١٤

فإنها لا تعمى الأبصار و لكن تعمى القلوب التى فى الصدور، ٣٨٨

فبأى آلاء ربكما تكذبان، ٤٤٤

فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه، ٤٠

فتعسا لهم و أضل أعمالهم، ٤٣٤

فستلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون، ١١٨، ٤٥٢، ٤٥٤

فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب، ٤٤٢

فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب و الحكمة و آتيناهم ملكا عظيما، ٤٤٢

فككبوا فيها هم و الغاؤون، ١١٠

فكيف إذا جئنا من كل أمة بشهيد و جئنا بك على هؤلاء شهيدا، ٤٠٤

فلما آسفونا انتقمنا منهم، ٣٠٨

فلو لا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فى الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا، ٢٤

فلينظر الإنسان إلى طعامه، ١١٤

فمن يرد الله أن يهديه يشرح صدره للإسلام و من يرد أن يضله، ٣٥٢

فيها يفرق كل أمر حكيم، ٥٢٤

قال الذى عنده علم من الكتاب: أنا آتيك به قبل، ٥٥٠

قالوا سمعنا و عصينا، ٤٣٢

قالوا سمعنا و هم لا يسمعون إن شر الدواب عند الله الصم البكم، ٤٣٢

قد جاءكم بصائر من ربكم، ٢١٤

قضى أجلا و أجل مسمى عنده، ٣١٤

قل تعالوا أتل ما حرم ربكم عليكم ألا تشركوا به شيئا وبالوالدين إحسانا، ٤٢

قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب، ٥٥٠

كبر مقتا عند الله و عند الذين آمنوا كذلك يطبع الله على كل قلب متكبر جبار، ٤٣٦

كتاب أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته و ليتذكروا أولوا الألباب، ٤٦

كذبوا بآياتنا كلها، ٤٤٤

كل شيء هالك إلا وجهه، ٣٠٦

لا تدركه الأبصار، ٢١٦

لا تستلوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤكم، ١٤٢

لا خير في كثير من نجواهم إلا من أمر بصدقه أو معروف أو إصلاح بين الناس، ١٤٢

لأعدبته عذابا شديدا أو لأذبحته أو ليأتيني بسلطان مبين، ٤٨٦

لا يقاتلونكم جميعا إلا في قرى محصنه أو من وراء جدر، ٤٤

لا ينال عهدى الظالمين، ٣٧٠

لكيلا تأسوا على ما فاتكم، ٥٢٤

ليتفقها في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون، ٧٢

ليكون الرسول شهيدا عليكم، ٤٠٦

ليكون الرسول شهيدا عليكم و تكونوا شهداء على الناس، ٤٠٨

ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا، ٥٧٤

ما فرطنا في الكتاب من شيء، ٤٢٦

ما لكم كيف تحكمون* أم لكم كتاب فيه تدرسون إن لكم فيه لما تخيرون، ٤٣٢

ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم، ٢٧٤

ص: ٦٣٨

ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم ولا خمسة إلا هو سادسهم، ٢٧٤

من يطع الرسول فقد أطاع الله، ٥٦٨، ٣٠٦

إنما أشرك آبائنا من قبل وكنّا ذريّة من بعدهم أفتهلكنا بما فعل المبطلون، ٢٨٦

وأتقوا فتنة لا تصيبنّ الذين ظلموا منكم خاصّه، ٥٢٨

وإذا رأيتهم تعجبك أجسامهم وإن يقولوا تسمع لقولهم، ١٤٦

وإذا قيل لهم اتّبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتّبع ما ألفينا عليه، ٤٤

و أكثرهم لا يشعرون، ٤٤

و أكثرهم لا يعقلون، ٤٤

وإلهكم إله واحد، لا إله إلا هو الرّحمن الرّحيم، ٤٠

و أمّا ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى، ٣٤٤

و أنّ إلى ربّك المنتهى، ٢٠٦

و إن تطع أكثر من فى الأرض يضلّوك عن سبيل الله، ٤٤

و إنّك لعلى خلق عظيم، ٥٦٨

و أن لو استقاموا على الطّريقه لأسقيناهم ماء غدقا، ٤٧٤

و إن من أمّه إلا خلا فيها نذير، ٥٣٠

و إنّّه لذكر لك و لقومك و سوف تسئلون، ٤٥٢

و إنّى لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثمّ اهتدى، ٣٨٦

و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله، ٤٢٢، ٤٢٠، ٤١٦

و تلك الأمثال نضربها للناس و ما يعقلها إلا العالمون، ٤٢

و تنسون أنفسكم و أنتم تتلون الكتاب أ فلا تعقلون، ٤٤

و جعلناهم أئمة يدعون إلى النار، ٤٤٤

ص: ٤٣٩

و جعلناهم أئمة يهدون بأمرنا، ٤٤٤

و جعلناهم أئمة يهدون بأمرنا و أوحينا إليهم فعل الخيرات و إقام الصلاة، ٤٢٨

و جنات من أعناب و زرع و نخيل، صنوان و غير صنوان يسقى بماء واحد، ٤٢

و ذكر فإن الذكرى تنفع المؤمنين، ٤٤

و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيره سبحانه الله و تعالى، ٤٣٢

و سخر لكم الليل و النهار و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بأمره، ٤٠

وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض، ٥٣٤، ٤١٤

و علامات و بالنجم هم يهتدون، ٤٤٤

و قال الذين أتوا العلم و الإيمان لقد لبثتم في كتاب الله إلى يوم البعث، ٤٢٨

و قال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم إيمانه أ تقتلون رجلا أن يقول ربى الله، ٤٤

و قل اعملوا فسيرى الله عملكم و رسوله و المؤمنون، ٤٧٢

و قليل ما هم، ٤٤

و قليل من عبادة الشكور، ٤٤

و كان عرشه على الماء، ٢٨٤

و كذلك أوحينا إليك روحا من أمرنا، ٥٨٦

و كذلك أوحينا إليك روحا من أمرنا ما كنت تدري ما الكتاب، ٥٨٦

و كذلك جعلناكم أمه وسطا لتكونوا شهداء على الناس، ٤٠٦

و كذلك جعلناكم أمه وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرّسول عليكم شهيدا، ٤٠٦

و كذلك نرى إبراهيم ملكوت السماوات و الأرض و ليكون من الموقنين، ٢٨٠

و كنتم أزواجا ثلاثة فأصحاب اليمينه ما أصحاب اليمينه و أصحاب المشئمه، ٥٨٤

و لئن سألتهم من خلق السماوات و الأرض ليقولنّ الله: قل الحمد لله، ٤٤

ص: ٦٤٠

و لئن سألتهم من نزل من السماء ماء فأحيا به الأرض من بعد موتها، ٤٤

و لا تصعّر خدك للناس، ٩٦

و لا تفرحوا بما آتاكم، ٥٢٤

و لا تؤتوا السفهاء أموالكم التي جعل الله لكم قياما، ١٤٢

و لقد آتينا لقمان الحكمه، ٤٦

و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر، ٤٨٤

و لكلّ جعلنا موالى ممّا ترك الوالدان و الأقربون و الذين عقدت أيمانكم، ٤٦٦

و لكلّ قوم هاد، ٤٠٨

و لكنّ أكثرهم لا يعلمون، ٤٤

و لله الأسماء الحسنى فادعوه بها، ٣٠٦

و لو أنّ قرآنا سيرت به الجبال أو قطعت به الأرض أو كلف به الموتى، ٤٨٦

و لو أنّ ما فى الأرض من شجره أقلام و البحر يمده من بعده سبعة أبحر، ٥٢٨

و ما آتاكم الرّسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا، ٥٦٨

و ما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبى ولا محدث، ٥٨٠

و ما الحياه الدنيا إلا لعب و لهو و للدار الآخرة خير للذين يتقون، ٤٢

و ما تغنى الآيات و النذر عن قوم لا يؤمنون، ٤٤٤

و ما ظلمونا و لكن كانوا أنفسهم يظلمون، ٣١٢

و ما قدروا الله حق قدره، ٢٢٦

و ما كان الله ليضلّ قوما بعد إذ هداهم حتى يبين لهم ما يتقون، ٣٤٤، ٣٤٦

و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة إذا قضى الله و رسوله أمرا، ٤٣٢

و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم، ٥٢٨

ص: ٦٤١

و ما من غائبه فى السماء و الأرض إلا فى كتاب مبين، ٤٨٦

و ما يتذكر إلا أولوا الألباب، ٤٠

و ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون فى العلم، ٤٥٨

و مثل الذين كفروا كمثل الذى ينعق بما لا يسمع إلا دعاء، ٤٤

و من آمن و ما آمن معه إلا قليل، ٤٤

و من آياته يريكم البرق خوفا و طمعا و ينزل من السماء ماء، ٤٢

و من أضلّ ممّن اتّبع هواه بغير هدى من الله إنّ الله لا يهدى القوم الظالمين، ٤٣٦

و منهم من يستمع إليك أفأنت تسمع الصمّ و لو كانوا لا يعقلون، ٤٤

و من يحلل عليه غضبى فقد هوى، ٢٤٠

و من يؤت الحكمة فقد أوتى خيرا كثيرا، ٣٩٢

و وهبنا له إسحاق و يعقوب نافله و كلاً جعلنا صالحين، ٤٢٨

و هو الذى فى السماء إله و فى الأرض إله، ٥٧٨، ٢٧٦

و يحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية، ٢٧٨

هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير، ٥٧٤

هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب، ٤٥٢

هل أتى على الإنسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا، ٣١٤

هل لكم من ما ملكت أيمانكم من شركاء فى ما رزقناكم فأنتم فيه سواء، ٤٢

هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون إنما يتذكر أولوا الألباب، ٤٥٦

هو الذى خلقكم من تراب ثم من نطفه ثم من علقه، ٤٠

يا أيها الذين آمنوا اركعوا و اسجدوا و اعبدوا ربكم و افعلوا، ٤٠٦

يا أيها الرسل كلوا من الطيبات و اعملوا صالحا إنى بما تعملون عليم، ٥٧٨

ص: ٦٤٢

يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك و إن لم تفعل فما بلغت رسالته، ٦٢٨، ٦٢٤

يا حسرتى على ما فرطت فى جنب الله، ٣١٠

يحي الأرض بعد موتها، قد بينا لكم الآيات لعلكم تعقلون، ٤٢

يريدون ليطفؤا نور الله بأفواههم، ٤٢٠

يسئلونك عن الروح قل الروح من أمر ربي، ٥٨٨

يمحو الله ما يشاء و يثبت، ٣١٢

يؤتى الحكمة من يشاء و من يؤت الحكمة فقد أوتى خيرا كثيرا، ٤٤

يوم ندعوا كل أناس بإمامهم، ٤٦٤

ص: ٦٤٣

أ بالنبى أم بالوصى تكذبان؟ نزلت فى الرحمن، ٤٦٦

ابن آدم! لو أكل قلبك طائر لم يشبعه، و بصر ك لو وضع عليه خرق إبره لغطاه، ٢٠٨

أبى الله أن يجرى الأشياء إلا بأسباب، ٣٨٨

أبى الله أن يجعلها لأخوين بعد الحسن و الحسين عليهما السلام، ٦١٦

أبى الله لصاحب البدعه بالتوبه، قيل: يا رسول، ١٢٨

أ تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا، قلت: فإننا نروى، ٣٨٠

أ تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت، ٣٧٨

أ تدرى ما آلاء الله؟، ٤٦٦

أ تدرى ما كان قميص يوسف؟ قال: قلت: لا، قال: إن إبراهيم لما أوقدت له النار، ٤٩٨

أ ترون الموصى منا يوصى إلى من يريد؟! لا و الله، ٥٩٨

أ ترون أن الموصى منا يوصى إلى من يريد؟! لا و الله، ٦٠٠

أتقوا فراسه المؤمن فإنه ينظر بنور الله عزّ و جلّ، ٤٧٠

أتى رجل أمير المؤمنين يسأله عن الروح، أ ليس هو جبرئيل، ٥٩٠

أتينا باب أبى عبد الله و نحن نريد الإذن عليه فسمعناه يتكلم بكلام ليس، ٤٨٨

اجتمعت اليهود إلى رأس الجالوت فقالوا له: إن هذا الرجل عالم، ١٩٨

ص: ٦٤٤

اجعلوا أمركم لله و لا تجعلوه للناس فإنه ما كان لله فهو لله، ٣٥٢

احتفظوا بكتبكم فإنكم سوف تحتاجون إليها، ١٢٤

أخبرنا عن مسيرنا إلى أهل الشام أ بقضاء من الله و قدر، ٣٣٠

أخبرني عن الله عزّ وجلّ يحمل العرش أم العرش يحمله، ٢٧٨

أخبرني عن الله متى كان؟ فقال: متى لم يكن حتّى أخبرك، ١٩٦

أخبرني عن علم عالمكم؟ قال: وراثته من رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم، ٥٦٦

أخبرني عن معرفه الإمام منكم واجبه على جميع الخلق، ٣٨٤

أخبرني ما الفرق بين الرسول والنبي والإمام، ٣٧٢

إذا أراد الإمام أن يعلم شيئاً أعلمه الله ذلك، ٥٥٢

إذا أراد الله بعبد خيراً فقهه في الدين، ٧٦

إذا بلغكم عن رجل حسن حال فانظروا في حسن عقله، ٣٨

إذا حدّثكم بشيء فاسألوني من كتاب الله، ١٤٢

إذا حدّثتم بحديث فأسندوه إلى الذي حدّثكم، ١٢٢

إذا رأيتم الرجل كثير الصلاة كثير الصيام فلا تباهوا به، ٦٤

إذا رأيتم العالم محباً لدينه فاتهموه على دينكم، ١٠٨

إذا سئل الرجل منكم عمّا لا يعلم فليقل، ١٠٠

إذا سمعتم العلم فاستعملوه ولتسع قلوبكم، ١٠٦

إذا ظهرت البدع في أمّتي فليظهر العالم علمه فمن، ١٢٨

إذا علمت أنّ الكتاب له فاروه عنه، ١٢٢

إذا قام قائمنا وضع الله يده على رءوس العباد فجمع بها، ٦٠

إذا مات المؤمن الفقيه تلم في الإسلام تلمه، ٨٨

ص: ٦٤٥

إذا مات المؤمن بكت عليه الملائكة وبقاع الأرض، ٨٨

إذا ورد عليكم حديث فوجدتم له شاهدا من كتاب الله، ١٥٨،

أرأيتك لو حدّثتك بحديث العام ثم جئتني، ١٥٤،

أرسل أبو جعفر عليه السلام إلى زواره أن يعلم الحكم بن عتيبة أن أوصياء محمد، ٥٨٠،

استكمال حجّتي على الأشقياء من أمتك من ترك ولاية علي، ٤١٢،

استوى من كلّ شيء فليس شيء أقرب إليه من شيء، ٢٧٤،

اسم الله الأعظم ثلاثة و سبعون حرفا، كان عند آصف حرف، ٤٩٤،

اسم الله غيره و كلّ شيء وقع عليه اسم شيء فهو مخلوق، ٢٤٦،

أصلحك الله إنّنا نجتمع فنتذاكر ما عندنا فلا يرد علينا شيء، ١٣٤،

أصلحك الله ما تقول في قول الله عزّ و جلّ: «إنّ في ذلك لآيات للمتوسّمين» ؟ ، ٤٦٨،

اطلبوا العلم و تزيّنوا معه بالحلم و الوقار، ٨٤،

إعجاب المرء بنفسه دليل على ضعف عقله، ٦٦،

أعربوا حديثنا فإنّا قوم فصحاء، ١٢٤،

اعرضوها على كتاب الله فما وافق كتاب الله عزّ و جلّ فخذوه، ٣٠،

اعرفوا العقل و جنده و الجهل و جنده تهتدوا، ٥٢،

اعرفوا الله باللّه و الرّسول بالرّسالة و أولى الأمر بالأمر، ١٨٨،

اعرفوا منازل النّاس على قدر روايتهم عنّا، ١١٨،

أعطى سليمان ملكا عظيما ثمّ جرت هذه الآيه في رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، ٥٧٦،

اعلم علمك الله الخير أنّ الله تبارك و تعالي قديم و القدم صفته، ٢٦٠،

اعلموا أنّ صحبه العالم و اتّباعه دين يدان الله به، ٤٠٠،

اغد عالما أو متعلّما أو أحبّ أهل العلم، ٨٠،

أف لرجل لا يفرغ نفسه في كل جمعه لأمر دينه، ٩٤

أ كان الله و لا شىء؟ قال نعم كان و لا شىء، ٢٠٠

اكتبوا فإنكم لا تحفظون حتى تكتبوا، ١٢٤

اكتب و بث علمك في إخوانك فإن مت فأورث، ١٢٤

أكمل الناس عقلا أحسنهم خلقا، ٥٨

الأئمة بمنزله رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلا أنهم ليسوا بأنبياء، ٥٨٠

الأئمة خلفاء الله عز و جل في أرضه، ٤١٤

الأئمة علماء صادقون مفهمون محدثون، ٥٨٢

ألا أخبركم بالفقيه حق الفقيه: من لم يقنط، ٨٤

الإرادة من الخلق: الضمير و ما يبدو لهم بعد ذلك، ٢٤٠

الإمام متى يعرف إمامته و ينتهى الأمر إليه؟ قال: فى آخر دقيقه، ٥٩٢

الأنبياء و المرسلون على أربع طبقات: نبي متبأ فى نفسه، ٣٦٨

الأوصياء هم أبواب الله عز و جل التي يؤتى منها، ٤١٤

الحجّة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق، ٣٧٦

الحديث أسمع منك أرويه عن أبيك أو أسمع، ١٢٢

الحمد لله الملهم عباده حمده و فاطرهم على معرفه، ٢٩٨

الحمد لله الواحد الأحد الضمد المتفرد الذى لا من شىء، ٢٨٨

الذكر القرآن و نحن قومه و نحن المسئولون، ٤٥٤

الذكر محمد صلى الله عليه و آله و سلم و نحن أهله المسئولون، ٤٥٢

الذِّكر و أهل بيته: المسؤلون و هم أهل الذِّكر، ٤٥٢

الذِّين آمنوا: النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أمير المؤمنين عليه السَّلام وَ ذرِّيَّته الأئمَّه، ٥٩٢

ص: ٦٤٧

الزَّاسخون في العلم أمير المؤمنين و الأئمَّه من بعده: ٤٥٨،

الرسول الذي يظهر له الملك فيكلمه و النَّبِيُّ هو الذي يرى في منامه، ٣٧٤

السَّابِق بالخيرات: الإمام و المقتصد: العارف للإمام، ٤٦٢

السَّلاح موضوع عندنا، مدفوع عنه، لو وضع عند شر خلق الله، ٥٠٢

السَّنَّه سَنَّتَان: سنَّه في فريضه الأخذ بها هدى، ١٦٢

الصَّادِقون هم الأئمَّه و الصَّديقون بطاعتهم، ٤٤٦

العامل على غير بصيره كالسَّائر على غير الطَّريق، ١٠٢

العقل دليل المؤمن، ٦٢

العقل غطاء ستير و الفضل جمال ظاهر فاستر خلل خلقك، ٥٢

العلماء أمناء و الاتقياء حصون و الأوصياء سادته، ٧٦

العلم علمان: فعلم عند الله مخزون لم يطلع عليه أحد، ٣١٤

العلم مقرون إلى العمل، فمن علم عمل و من عمل علم، ١٠٤

الفقهاء أمناء الرُّسل ما لم يدخلوا في الدُّنيا، ١٠٨

القلب يتكل على الكتابه، ١٢٢

الله أكرم من أن يكلف النَّاس ما لا يطيقون و الله أعزَّ من أن يكون، ٣٣٨

اللَّهمَّ إنَّك لا تخلى أرضك من حجَّه لك على خلقك، ٣٧٨

اللَّهمَّ إنَّ لكلِّ نبيٍّ أهلا و ثقلا و هؤلاء أهل بيتي، ٦٢٠

«اللّٰهُ نور السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، مِثْلُ نَوْرِهِ كَمِشْكَاهٍ» فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ، ٤١٨

الْمَتَوَثَّبُ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ الْمَدْعَى لَهُ، مَا الْحَجَّ عَلَيْهِ، ٦١٢

الْمَشِيئَةُ مُحَدَّثُهُ، ٢٤٢

النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ غَنَاءٌ، ٧٨

ص: ٦٤٨

النَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ لَا يَعَايِنُ الْمَلِكِ، ٣٧٠

التَّجْمُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ الْعَلَامَاتُ هُمُ الْأَتْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ٤٤٤

التَّوَرُّ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ [عَلَى] أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَتْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ٤١٦

الْوُقُوفُ عِنْدَ الشَّبْهِ خَيْرٌ مِنَ الْاِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ، ١١٦

أَلَيْسَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَاتِبَ الْوَصِيَّةِ وَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، ٦٠٦

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَانَ أَمِينَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، ٤٨٠

أَمَّا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَعْمَالَكُمْ تَعْرُضُ عَلَيْهِ فَإِذَا رَأَى فِيهَا مَعْصِيَةَ سَاءَةٍ ذَلِكَ، ٤٧٢

أَمَّا وَ اللَّهُ مَا دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ دَعَوْهُمْ مَا أَجَابُوهُمْ، ١٢٦

أَمَّا وَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا قَالَ: بَيْنَ دَفْتِي الْمَصْحَفُ، ٤٦٠

أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولُهُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ، ٦٢٤

أَمْرُ اللَّهِ وَ لَمْ يَشَأْ وَ لَمْ يَشَأْ وَ لَمْ يَأْمُرْ، أَمْرُ إِبْلِيسَ أَنْ يَسْجُدَ لِآدَمَ، ٣٢٢

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الشَّاهِدِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، ٤٠٦

إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ، ٤٧٦

إِنَّ إِبْلِيسَ قَاسَ نَفْسَهُ بِآدَمَ فَقَالَ: خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ، ١٣٦

إِنَّ أَبِي كَانَ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ، ٩٠

أنا رسول الله إلى الناس أجمعين و لكن سيكون من بعدى أئمة على الناس، ٤٦٤

إن اسم الله الأعظم على ثلاثه و سبعين حرفا و إنما كان عند آصف منها حرف، ٤٩٢

إن أصحاب المقاييس طلبوا العلم بالمقاييس فلم تزدهم المقاييس، ١٣٢

أنا عين الله و أنا يد الله و أنا جنب الله و أنا باب الله، ٣١٠

إن أفضل الأعمال عند الله ما عمل بالسنة و إن قل، ١٦٠

إن الأئمة فى كتاب الله عزّ و جلّ إمامان قال الله تبارك و تعالى، ٤٦٤

ص: ٦٤٩

إن الأرض لا تخلو إلاّ و فيها إمام، كيما إن زاد المؤمنون شيئا، ٣٧٦

إن الأرض لا تخلو من حجّه و أنا و الله ذلك الحجّه، ٣٧٨

إن الأعمال تعرض على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أبراها و فجارها، ٤٧٢

إن الإمام إذا شاء أن يعلم أعلم، ٥٥٢

إن الإمام إذا شاء أن يعلم علم، ٥٥٠

إن الإمامه عهد من الله عزّ و جلّ معهود لرجال مسمّين، ليس للإمام أن يزويها، ٥٩٨

إن الإمام يعرف الإمام الذى من بعده فيوصى إليه، ٥٩٦

إن الأمر فى الكبير ما لم تكن فيه عاهه، ٦١٤

إن الحجّه لا تقوم لله عزّ و جلّ على خلقه إلاّ بإمام حتى يعرف، ٣٧٤

إن الحجّه لا تقوم لله على خلقه إلاّ بإمام حتى يعرف، ٣٧٤

إن الحديث ينسخ كما ينسخ القرآن، ١٥٠

إن الحسن البصرى يزعم أن الذين يكتمون العلم يؤذى، ١٢٠

إن الذى يعلم العلم منكم له أجر مثل أجر المتعلم، ٨٠

إِنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَالْمُعْتَزِلَةَ قَدْ أَطَافُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَهَلْ لَهُ سُلْطَانٌ، ٥١٦

إِنَّ السَّنَةَ لَا تَقَاسُ إِلَّا تَرَى أَنَّ امْرَأَهُ تَقْضِي صَوْمَهَا، ١٣٦

إِنَّ الْعَالَمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ، ١٠٤

إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَرْفَعْ وَالْعِلْمَ يَتَوَارَثُ، ٤٧٦

إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَرْفَعْ وَمَا مَاتَ عَالِمٌ، ٤٨٠

إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَرْفَعْ وَمَا مَاتَ عَالِمٌ فَذَهَبَ عِلْمُهُ، ٤٧٨

إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَذَاكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرثُوا دَرَاهِمًا، ٧٤

إِنَّ الْعِلْمَ يَتَوَارَثُ فَلَا يَمُوتُ عَالِمٌ إِلَّا تَرَكَ، ٤٨٠

ص: ٦٥٠

إِنَّ الْعِلْمَ يَتَوَارَثُ وَلَا يَمُوتُ عَالِمٌ إِلَّا وَتَرَكَ مِنْ يَعْلَمُ، ٤٧٨

إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ بِمَكِّهِ وَأَرَادَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ نَادَى مُنَادِيَهُ، ٤٩٦

إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا، ٣٧٠

إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌّ وَأَعْظَمُ مَنْ أَنْ يَتَرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَادِلٍ، ٣٧٨

إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌّ وَأَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَعْرِفَ بِخَلْقِهِ، بَلِ الْخَلْقُ يَعْرِفُونَ بِاللَّهِ، ٣٥٦

إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَّفَهُمْ، ٣٤٤

إِنَّ اللَّهَ أَرْحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يَجْبِرَ خَلْقَهُ عَلَى الذَّنُوبِ، ٣٣٦

أَنَّ اللَّهَ أَعْلَى وَأَجَلٌّ وَأَعْظَمُ مَنْ أَنْ يَبْلُغَ كُنْهَ صِفَتِهِ، ٢٢٤

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ وَتَعَالَى ذِكْرُهُ وَجَلَّ ثَنَاؤُهُ؛ سُبْحَانَهُ وَتَقَدَّسَ، ٢٩٤

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا، ٣٦٨

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَدَّبَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا انْتَهَى بِهِ إِلَى مَا أَرَادَ، ٥٧٢

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ، ١٤٠

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ اسْمًا بِالْحُرُوفِ غَيْرِ مَتَّصُوتٍ، ٢٤٤

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ، ٤٠٨

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتِهِمْ، ٥٧٢

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَدْعُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةَ، ١٤٠

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْظَمُ وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَمْنَعُ مِنْ أَنْ يَظْلَمَ، ٣١٢

إِنَّ اللَّهَ خَصَّ عِبَادَهُ بِآيَتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ أَنْ لَا يَقُولُوا، ١٠٠

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَعَلِمَ مَا هُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ وَأَمْرَهُمْ، ٣٣٤

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّعَادَةَ وَالشَّقَاءَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقَهُ فَمَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ سَعِيدًا، ٣٢٦

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَنَا، ٣٠٨

ص: ٤٥١

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ وَخَلَقَهُ خَلُوَ مِنْهُ وَكُلَّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ، ١٨٤

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ وَخَلَقَهُ خَلُوَ مِنْهُ وَكُلَّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمَ شَيْءٍ، ١٨٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذَكَرَهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا، ٥٧٦

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا بَعْلَمَهُ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ، ٥٤٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخْبَرَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمَا كَانَ مِنْذُ كَانَتِ الدُّنْيَا، ٣١٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ رَسُولَهُ حَتَّى قَوْمَهُ عَلَى مَا أَرَادَ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ، ٥٧٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهِ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ: وَإِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ، ٥٦٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهِ فَأَحْسَنَ أَدْبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ، ٥٧٠

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرٍ نَكْتًا فِي قَلْبِهِ نَكْتَهُ مِنْ نُورٍ، ٣٥٠

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كِتَابًا قَبْلَ وَفَاتِهِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! ٦٠٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّبِيِّينَ عَلَى النَّبُوَّةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَنْبِيَاءَ، ٢٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صَوْرَنَا، ٤١٢

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ غَضِبَ عَلَى الشَّيْعةِ فَخَيَّرَنِي نَفْسِي أَوْ هَمَّ، ٥٥٦

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الْفَرَائِضَ وَ لَمْ يَقْسِمَ لِلْجَدِّ شَيْئًا وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، ٥٧٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتِهِمْ، ٥٧٠

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَأْسَفُ كَأَسْفِنَا وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ، ٣٠٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: تَذَاكَرَ الْعِلْمَ بَيْنَ عِبَادِي مَمًّا، ٩٤

إِنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ رَفِيعٌ لَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلَى صِفَتِهِ، ٢٢٦

إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ وَ قَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ، ٢٢٦

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْدَأْ لَهُ مِنْ جَهْلٍ، ٣١٦

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدْعِ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالَمٍ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ، ٣٧٨

ص: ٦٥٢

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَنْعَمْ عَلَى عَبْدٍ نَعْمَةً إِلَّا وَ قَدْ أَلْزَمَهُ فِيهَا الْحِجَّةَ مِنَ اللَّهِ، ٣٤٦

إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، ٣٤٨

إِنَّا لَمَّا أَثْبِتْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَ عَنِ جَمِيعِ مَا خَلَقَ، ٣٥٤

إِنَّ الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى مُحَمَّدٍ كِتَابًا، لَمْ يَنْزَلْ، ٦٠٢

إِنَّ الْيَهُودَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَقَالُوا: انْسِبْ لَنَا رَبِّكَ فَلَبِثَ ثَلَاثًا، ٢٠٢

إِنَّ أَمْرَ اللَّهِ كُلَّهُ عَجِيبٌ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ احْتَجَّ عَلَيْكُمْ، ١٩٢

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمَرْنَا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ، ٥٦

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَنْهَضَ النَّاسَ فِي حَرْبِ مَعَاوِيَةَ، ٢٨٨

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ عَرَفَ قَاتِلَهُ وَاللَّيْلَةَ الَّتِي يَقْتُلُ فِيهَا، ٥٥٤

إِنَّا نَجِيبُ النَّاسَ عَلَى الزِّيَادَةِ وَالنَّقْصَانِ، ١٥٢

إِنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَمَبْدَأُهَا وَقَوَّتُهَا وَعِمَارَتُهَا الَّتِي لَا يَنْتَفِعُ، ٦٨

إِنَّ أَوَّلَ وَصِيٍّ كَانَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ هَبَّ اللَّهُ بَنَ آدَمَ، ٤٨٢

إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَقُولُ بِالْجَبْرِ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ بِالْإِسْطَاعَةِ، ٣٣٨

إِنَّ جَبْرِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِرَمَانَتَيْنِ فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ٥٦٢

إِنَّ دَاوُدَ وَرَثَ عِلْمَ الْأَنْبِيَاءِ وَإِنَّ سَلِيمَانَ وَرَثَ دَاوُدَ، ٤٨٤

إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُخْتَارِيَّةِ لَقِينِي فَرَعِمَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنْفِيَّةِ إِمَامٌ، فَغَضِبَ، ٦٣٠

إِنَّ رَوَاهُ الْكِتَابُ كَثِيرٌ وَإِنَّ رِعَاتَهُ قَلِيلٌ وَكَمْ مِنْ مُسْتَنْصَحٍ، ١١٦

أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى النَّصْرَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى كَانَ [مَا] بَيْنَ السَّمَاءِ، ٥٥٦

إِنَّ سَلِيمَانَ وَرَثَ دَاوُدَ وَإِنَّ مُحَمَّدًا وَرَثَ سَلِيمَانَ، ٤٨٢

إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ الدَّيْصَانِيَّ سَأَلَ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ، ١٧٦

إِنَّ عَلِمْنَا غَابِرٌ وَمَزْبُورٌ وَنَكَتٌ فِي الْقُلُوبِ وَنَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ، ٥٦٦

ص: ٦٥٣

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَالِمًا وَالْعِلْمُ يَتَوَارَثُ وَلَنْ يَهْلِكَ عَالِمٌ، ٤٧٦

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مُحَدِّثًا، فَخَرَجْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَقُلْتُ: جِئْتُكُمْ بِعَجِيْبِهِ، ٥٨٢

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مُحَدِّثًا فَقُلْتُ: فَتَقُولُ: نَبِيٌّ؟ قَالَ: فَحَرَّكَ يَدَهُ، ٥٧٨

إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقِّ حَقِيْقَهُ وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُوْرًا، ١٥٨

إِنَّ عِنْدَ كُلِّ بَدْعَةٍ تَكُونُ مِنْ بَعْدِي يَكَادُ بِهَا الْإِيْمَانُ، ١٣٠

إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى النَّاسِ وَإِنَّ النَّاسَ لِيَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا، ٥١٦

إِنَّ عِنْدِي الْجِغْفَرِ الْأَبْيَضِ، قَالَ: قُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ؟ قَالَ: زَبُورُ دَاوُدَ، ٥١٢

إِنَّ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُعْطِيَ حَرْفَيْنِ كَانَ يَعْمَلُ بِهِمَا، ٤٩٤

إِنَّ فِي الْجِغْفَرِ الَّذِي يَذْكُرُونَهُ لَمَّا يَسُوؤُهُمْ، لِأَنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ الْحَقَّ، ٥١٤

إِنَّ فِي بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ أَنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، ٣٢٨

إِنَّ فِي عَلِيِّ سَنَةِ أَلْفِ نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَإِنَّ الْعِلْمَ، ٤٧٨

إِنَّ قُلُوبَ الْجَهَّالِ تَسْتَفْزِئُهَا الْأَطْمَاعُ وَتُرْتَهِنُهَا الْمَنَى، ٥٦

إِنَّ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ آلَهُمْ، يَتْلُونَ بِذَلِكَ عَلَيْنَا قِرْآنًا، ٥٧٨

إِنْ كَانَ كَوْنٌ وَلَا أَرَانِي اللَّهُ فَبِمَنْ أَتْتُمْ؟ فَأَوْمَأَ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، ٦١٨

إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا وَلَا تَعْرِفُوا حَتَّى تَصَدَّقُوا، ٣٨٦

إِنَّ لِلَّهِ إِرَادَتَيْنِ وَمَشِيئَتَيْنِ: إِرَادَةَ حَتْمٍ وَإِرَادَةَ عِزْمٍ، ٣٢٢

إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عِلْمِينَ: عَلِمًا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتُهُ وَأَنْبِيَاءُهُ، ٥٤٤

إِنَّ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلًّا عِلْمِينَ: عَلِمًا عِنْدَهُ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ، ٥٤٦

إِنَّ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلًّا عِلْمِينَ: عِلْمٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ وَعِلْمٌ عِلْمُهُ، ٥٤٦

إِنَّ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلًّا عِلْمِينَ: عِلْمٌ مَبْدُولٌ وَعِلْمٌ مَكْفُوفٌ، ٥٤٦

إِنَّ لِلَّهِ عِلْمِينَ: عِلْمٌ مَكْنُونٌ مَخْزُونٌ، لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ، ٣١٦

ص: ٦٥٤

إِنَّ لَنَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جَمْعَهُ سُرُورًا قُلْتُ: زَادَكَ اللَّهُ وَ مَا ذَاكَ، ٥٤٢

إِنَّمَا مِثْلُ السَّلَاحِ فِينَا كَمِثْلِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَيْنَمَا دَارَ التَّابُوتِ، ٥٠٨

إِنَّمَا مِثْلُ السَّلَاحِ فِينَا مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثَمَا دَارَ التَّابُوتِ، ٥٠٨

إنما مثل السّلاح فينا مثل التّابوت في بني إسرائيل، كانت بنو إسرائيل، ٥٠٨

إنما نحن الذين يعلمون و الذين لا يعلمون عدونا و شيعتنا، ٤٥٦

إنما يداق الله العباد في الحساب يوم القيامة على قدر ما آتاهم، ٣٦

إنما يعبد الله من يعرف الله، فأما من لا يعرف الله، ٣٨٢

إنما يعرف الله عزّ و جلّ و يعبده من عرف الله و عرف إمامه، ٣٨٤

إنما يعنى أولى بكم أى أحقّ بكم و بأموركم و أنفسكم و أموالكم، ٦٢٢

إن ملكا عظيم الشأن كان في مجلس له فتناول الرّبّ تبارك، ٢٠٦

إنّ ممّا أوحى الله إلى موسى عليه السّلام و أنزل عليه في التّوراه، ٣٢٨

إنّ من أبغض الخلق إلى الله عزّ و جلّ لرجلين، ١٣٠

إنّ من علامات الفقه الحلم و الصّمت، ٨٦

إنّ من علم ما أوتينا تفسير القرآن و أحكامه و علم تغيير الزّمان، ٤٩٠

إنّ من عندنا يزعمون أنّ قول الله عزّ و جلّ: «فستلوا أهل الذّكر، ٤٥٤

أنّه أتى علىّ بن الحسين عليه السّلام ليله قبض فيها بشراب، ٥٥٤

أنّه سئل أ تكون الإمامه في عمّ أو خال؟ فقال: لا؟ فقلت: ففي أخ، ٦١٦

أنّه سئل عن قول الله عزّ و جلّ: (الرّحمن على العرش استوى)، ٢٧٤

أنّه سئل عن مسأله فأجاب فيها قال: فقال الرّجل: إنّ الفقهاء لا يقولون، ١٦٠

أنّه سأله عن قول الله عزّ و جلّ: و لقد كتبنا في الزّبور، ٤٨٤

إنّ هشام بن الحكم زعم أنّ الله جسم ليس كمثله شىء، عالم، ٢٣٢

ص: ٦٥٥

إنّ هشام بن الحكم يقول قولاً عظيماً إلاّ أتى أخصر لك منه، ٢٣٠

أنه قال في صفه القديم: إنه واحد صمد أحدي المعنى، ٢٣٦

أنه قال: لا أقول: إنه قائم فأزيله عن مكانه و لا أحده بمكان، ٢٧٠

أنه قال للزنديق حين سأله: ما هو؟ قال: هو شيء بخلاف الأشياء، ١٨٤

أنه كتب إلى أبي الحسن عليه السلام: يسأله عن الله عزّ وجلّ أ كان يعلم الأشياء، ٢٣٤

إنه ليس شيء فيه قبض أو بسط ممّا أمر الله به أو نهى عنه، ٣٢٦

إنه يسخى نفسه في سرعه الموت و القتل فينا، ٩٠

إنني أسمع الكلام منك فأريد أن أرويه كما سمعته منك، ١٢٠

إنني رجل صاحب كلام و فقه و فرائض و قد جئت لمناظره، ٣٦٠

إنني لأعلم ما في السماوات و ما في الأرض و أعلم ما في الجنة، ٥٥٨

إنني ناظرت قوما فقلت لهم: إن الله جلّ جلاله أجلّ و أعزّ، ١٩٠

إن يهوديًا يقال له: سبخت جاء إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال: يا رسول الله! جئت، ٢٠٨

إياكم و التّفكّر في الله و لكن إذا أردتم أن تنظروا، ٢٠٨

إياكم و الكذب المفترع قيل له: و ما الكذب المفترع، ١٢٤

أيّ إمام لا يعلم ما يصيبه و إلى ما يصير، ٥٥٢

إيانا عنى و علىّ أولنا و أفضلنا و خيرنا بعد النّبىّ صلى الله عليه و آله و سلم، ٤٩٢

إيانا عنى و نحن المجتبون و لم يجعل الله تبارك و تعالى في الدّين، ٤٠٦

أ يجوز أن يقال: إن الله شيء؟ قال: نعم يخرج من الحدين، ١٨٨

أيّ شيء الله أكبر؟ فقلت: الله أكبر من كلّ شيء، ٢٥٦

أيّها النّاس إذا علمتم فاعملوا بما علمتم، ١٠٦

أيّها النّاس اعلموا أنّه ليس بعاقل من انزعج، ١١٨

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ الرَّسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ١٤٢

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءَ تَتَّبِعُ وَأَحْكَامَ، ١٢٨

أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَ كُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قَلْتُهُ، ١٦٠

بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْرِفُ الْإِمَامُ؟ قَالَ: بِالْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ وَبِالْفَضْلِ، ٦١٢

بَلْ لَمْ تَرَهُ الْعَيُونَ بِمَشَاهِدِهِ الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ، ٢١٤

بِمَ يَعْرِفُ النَّاجِي؟ قَالَ: مَنْ كَانَ فَعَلَهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا، ١٠٦

بَنَى عَبْدُ اللَّهِ وَ بَنَى عَرَفَ اللَّهُ وَ بَنَى وَحَدَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، ٣١٠

بَيْنَا أَبِي جَالِسٍ وَ عِنْدَهُ نَفْرٌ إِذَا اسْتَضْحَكَ حَتَّى اغْرُورِقَتْ عَيْنَاهُ دُمُوعًا، ٥٢٤

بَيْنَا أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامِ يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ إِذَا رَجَلَ مَعْتَجِرٌ قَدْ قَبِضَ لَهُ، ٥١٨

بَيْنَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ يَخْطُبُ عَلَى مَنْبَرِ الْكُوفَةِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، ٢٩٦

تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: اسْتِكْمَالُ حَجَّتِي عَلَى الْأَشْقِيَاءِ مِنْ أُمَّتِكَ، ٤٤٨

تَذَاكَرَ الْعِلْمَ دِرَاسَةً وَ الدِّرَاسَةَ صَلَاحًا حَسَنَةً، ٩٦

تَذَاكَرُوا وَ تَلَاقُوا وَ تَحَدَّثُوا فَإِنَّ الْحَدِيثَ جَلَاءٌ لِلْقُلُوبِ، ٩٦

تَرَكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَتَاعِ سَيْفًا وَ دِرْعًا وَ عِزَّةً وَ رَحْلًا، ٥٠٢

تَظْهَرُ الزَّنَادِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَ عَشْرِينَ وَ مِائَةٍ وَ ذَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ، ٥١٢

تَعْرُضُ الْأَعْمَالُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَعْمَالَ الْعِبَادِ كُلِّ صَبَاحٍ أَبْرَارَهَا وَ فِجَارَهَا، ٤٧٠

تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ، ٧٢

تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ، ٢٠٤

تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: يَكُونُ إِمَامًا، ٣٧٦

جئت إلى الرضا عليه السلام أسأله عن التوحيد فأملى عليّ: الحمد لله فاطر الأشياء، ٢٢٨،

جاء رجل إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام من وراء نهر بلخ فقال: إنّي أسألك، ١٩٦،

ص: ٦٥٧،

جاء رجل إلى أبي جعفر عليه السلام فقال له: أخبرني عن ربك متى كان، ١٩٦،

جاء رجل إلى عليّ بن الحسين عليهما السلام فسأله عن مسائل فأجاب، ١٠٤،

جعلت فداك أجبر الله العباد على المعاصي؟ فقال: الله أعدل من أن يجبرهم، ٣٣٦،

جعلت فداك أخبرني عن النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم ورث النبيّين كلهم؟ قال: نعم، ٤٨٤،

جعلت فداك رأيت ما كان من أمر عليّ والحسن والحسين عليهم السلام، ٦٠٤،

جعلت فداك إن الشيعه يسألونك عن تفسير هذه الآية: عمّ، ٤٤٦،

جعلت فداك إن رأيت أن تعلمني هل كان الله جلّ وجهه، ٢٣٦،

جعلت فداك إنّي أسألك عن مسأله هاهنا أحد يسمع كلامي، ٥١٠،

جعلت فداك بم يعرف الإمام؟ قال: فقال: بخصال أمّا أولها فإنّه بشيء، ٦١٤،

جعلت فداك ما أقلّ بقاءكم أهل البيت وأقرب آجالكم، ٦١٠،

جعلت فداك يا ابن رسول الله! من أين لحق الشقاء أهل المعصيه، ٣٢٦،

جعلت فداك يفرض الله طاعه عبد على العباد ويحجب عنه خبر السماء، ٥٥٨،

جعل منهم الرسل والأنبياء والأئمّه، فكيف يقرون في آل إبراهيم عليه السلام، ٤٤٢،

جنب الله: أمير المؤمنين عليه السلام وكذلك ما كان بعده من الأوصياء، ٣١٠،

حتّى يعرفهم ما يرضيه وما يسخطه، ٣٤٤،

حجّه الله على العباد النبيّ والحجّه فيما بين العباد، ٦٠،

حدّثني عن ولايه عليّ، أ من الله أو من رسوله؟ فغضب، ٦٢٦،

حضرت أبا جعفر عليه السّلام فدخل عليه رجل من الخوارج، ٢١٤

حلال محمّد حلال أبدا إلى يوم القيامة و حرامه حرام أبدا، ١٣٨

حمزه بن الطيّار أنّه عرض على أبي عبد الله عليه السّلام بعض خطب أبيه، ١١٦

حملة العرش و العرش: العلم ثمانيه: أربعة منّا و أربعة ممّن شاء الله، ٢٨٤

ص: ٦٥٨

خذوا بالمجمع عليه، فإنّ المجمع عليه لا ريب فيه، ٣٠

خرج أمير المؤمنين عليه السّلام ذات ليلة بعد عتمه و هو يقول همهمه همهمه، ٤٩٦

خطب أمير المؤمنين عليه السّلام خطبه بعد العصر، فعجب النّاس من حسن صفته، ٣٠٢

خلق أعظم من جبرئيل و ميكائيل، كان مع رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، ٥٨٨

خلق الله المشيئه بنفسها ثمّ خلق الأشياء بالمشيئه، ٢٤٠

دخل أبو حنيفة على أبي عبد الله عليه السّلام فقال له: يا أبا حنيفة! بلغني، ١٣٨

دخلت أنا و عيسى شلقان على أبي عبد الله عليه السّلام فابتدأنا فقال، ٢٩٨

دخل رجل من الزّنادقه على أبي الحسن عليه السّلام و عنده جماعه، ١٧٦

دخل رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم المسجد فإذا جماعه قد أطافوا، ٧٤

دعاه الإنسان العقل و العقل منه الفطنه و الفهم، ٦٠

دعوا ما وافق القوم فإنّ الرّشد فى خلافهم، ٣٠

ذاكرت أبا عبد الله عليه السّلام فيما يروون من الرّؤيه، ٢١٤

ذكر المحدث عند أبي عبد الله عليه السّلام فقال: إنّه يسمع الصّوت، ٥٨٢

ذكرت لأبي عبد الله عليه السّلام رجلا مبتلى بالوضوء و الصّلاه، ٣٨

ذكر عنده أصحابنا و ذكر العقل قال: فقال عليه السّلام لا يعبأ بأهل الدّين، ٦٦

ذكر عنده قوم يزعمون أنّ الله تبارك و تعالى ينزل إلى السماء الدنيا، ٢٧٠

رجل راويه لحديثكم بيث ذلك في الناس، ٧٨

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «الذكر أنا و الأئمة أهل الذكر»، ٤٥٢

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم المنذر و على الهادي، أما و الله ما ذهبت منّا، ٤١٠

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم المنذر و لكلّ زمان منّا هاد يهديهم إلى ما جاء به، ٤٠٨

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم النجم و العلامات [هم] الأئمة عليهم السلام، ٤٤٤

ص: ٦٥٩

روّحوا أنفسكم ببديع الحكمة فإنّها تكلّ كما تكلّ الأبدان، ١١٢

زكاه العلم أن تعلّمه عباد الله، ٩٦

سئل أبو جعفر الثاني عليه السلام: يجوز أن يقال لله: إنّه شيء، ١٨٤

سئل أبو عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك و تعالى: (كلّ شيء هالك إلا وجهه)، ٣٠٦

سئل العالم عليه السلام كيف علم الله؟ قال علم و شاء و أراد و قدر، ٣١٨

سئل أمير المؤمنين عليه السلام: بم عرفت ربك؟ قال: بما عرفني نفسه، ١٩٠

سئل عليّ بن الحسين عليهما السلام عن التوحيد فقال: إنّ الله عزّ و جلّ علم، ٢٠٤

سئل عن الجبر و القدر فقال: لا جبر و لا قدر و لكن منزله بينهما، ٣٣٦

سئل عن معنى الله فقال: استولى على ما دقّ و جلّ، ٢٥٠

سأده التبيين و المرسلين خمسة و هم أولو العزم من الرسل، ٣٧٠

سأل أبا عبد الله عليه السلام بعض أصحابنا عن الجفر فقال: هو جلد ثور مملوء علما، ٥١٤

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الاستطاعة، فقال: يستطيع العبد، ٣٤٠

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن قوله عزّ و جلّ: و لكلّ جعلنا موالى، ٤٦٤

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام: هل كان الله عزّ وجلّ عارفاً بنفسه قبل أن يخلق، ٢٤٦

سألت أبا الحسن عليه السلام عن شيء من الصفه فقال: لا تجاوزوا، ٢٢٤

سألت أبا جعفر الثاني عليه السلام: ما معنى الواحد؟ فقال إجماع الألسن عليه، ٢٥٦

سألت أبا جعفر عليه السلام عمّا يروون أنّ الله خلق آدم على صورته، ٢٨٨

سألت أبا جعفر عليه السلام: عن التوحيد فقلت: أتوهم شيئاً، ١٨٢

سألت أبا جعفر عليه السلام، عن الرسول والنبي والمحدث، ٣٧٢

سألت أبا جعفر عليه السلام عن شيء من التوحيد؛ فقال: إنّ الله تباركت أسماؤه، ٢٦٦

سألت أبا جعفر عليه السلام عن شيء من الصفه فرفع يده إلى السماء، ٢٠٨

ص: ٦٦٠

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله تعالى: «فآمنوا بالله»، ٤١٨

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: اتقوا الله وكونوا مع الصادقين، ٤٤٦

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: أطيعوا الله و، ٤٤٠

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: إنّ الله يأمركم أن تؤدّوا، ٥٩٤

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: فآمنوا بالله ورسوله، ٤١٤

سألت أبا جعفر عليه السلام ما حقّ الله على العباد؟، ١٠٠

سألت أبا عبد الله عليه السلام بمنى عن خمسمائه حرف من الكلام فأقبلت، ٥٦٢

سألت أبا عبد الله عليه السلام عمّا يتحدث الناس أنّه دفع إلى أم سلمه صحيفه، ٥٠٤

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الأئمة بعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: كان أمير المؤمنين عليه السلام، ٣٨٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الاستطاعه، فقال: أ تستطيع أن تعمل، ٣٤٠

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الاستطاعه فلم يجبني فدخلت عليه دخله أخرى، ٣٤٢

سألت أبا عبد الله عليه السلام، عن الإمام؟ يعلم الغيب؟ فقال: لا و لكن إذا أراد، ٥٥٠

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الروح التي في آدم عليه السلام، قوله: فإذا سويته، ٢٨٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن العلم، أ هو علم يتعلمه العالم من أفواه الرجال، ٥٨٨

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن تفسير «بسم الله الرحمن الرحيم» قال: الباء بهاء الله، ٢٤٨

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعه، ١٥٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن سبحان الله فقال أنفه لله، ٢٥٦

سألت أبا عبد الله عن قل هو الله أحد فقال عليه السلام: نسبه الله، ٢٠٢

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك و تعالى: و كذلك أوحينا إليك، ٥٨٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك و تعالى: و ما تغني الآيات، ٤٤٤

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: (الرحمن على العرش استوى)، ٢٧٦

ص: ٦٦١

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله جلّ و عزّ: و سع كرسيه السماوات، ٢٨٢

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: أطيعوا الله و أطيعوا الرسول، ٦١٨

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: «الذين قالوا ربنا الله، ٤٧٤

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ «أ لم تر إلى الذين بدّلوا، ٤٦٨

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: «أم يحسدون الناس، ٤٤٢

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: إنّ الله يأمركم أن تؤدّوا، ٥٩٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: «سبحان الله» ما يعنى به، ٢٥٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: «و روح منه»، ٢٨٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: «وسع كرسيه السماوات، ٢٨٤

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «وكان عرشه على الماء»، ٢٨٤

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «و لكلّ قوم هاد»، ٤٠٨

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «و نفخت فيه من روحى»، ٢٨٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «هو الأوّل و الآخر» و قلت، ٢٥٠

سألت أبا عبد الله عليه السلام من لم يعرف شيئاً هل عليه شيء؟ قال: لا، ٣٤٨

سألت أبا عبد الله عليه السلام: هل للعباد من الاستطاعة شيء؟ قال: فقال لى، ٣٤٢

سألت أبا عبد الله عليه السلام هل يكون اليوم شيء لم يكن فى علم الله بالأمس، ٣١٦

سألت الرضا عليه السلام عن التوحيد فقال: كلّ من قرأ: (قل هو الله أحد)، ٢٠٤

سألت الرضا عليه السلام عن قول الله: «الله نور السماوات و الأرض» فقال: هاد، ٢٥٠

سألت الرضا عليه السلام، عن قول الله عزّ وجلّ: «إنّ الله يأمركم أن تؤدّوا الأمانات»، ٥٩٤

سألته عمّا يتحدّث الناس أنه دفعت إلى أم سلمه صحيفه مختومه، ٥٠٤

سألته عن أدنى المعرفة فقال: الإقرار بأنّه لا إله غيره، ١٩٢

ص: ٦٦٢

سألته عن أفضل ما يتقرّب به العباد إلى الله عزّ وجلّ، ٣٩٨

سألته عن الأئمة هل يجرون فى الأمر و الطاعة مجرى واحد، ٣٩٨

سألته عن الدلالة على صاحب هذا الأمر، فقال: الدلالة عليه: الكبير، ٦١٤

سألته عن الله هل يوصف؟ فقال: أ ما تقرأ القرآن؟ قلت: بلى، ٢١٦

سألته عن ذى الفقار سيف رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم من أين هو؟ قال: هبط به، ٥٠٢

سألته عن رجل اختلف عليه رجلان من أهل دينه فى أمر، ١٥٤

سألته عن علم الإمام بما فى أقطار الأرض و هو فى بيته، ٥٨٦

سألته عن قول الله عزّ وجلّ: «وهديناهم للتّجدين» قال: نجد الخير و الشرّ، ٣٤٦

سألته عن قوله تعالى: «ثمّ أورتنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا»، ٤٦٢

سألته عن مجذور أصابته جنباه فغسلوه فمات، ٩٢

سألته عن مسأله فأجابني ثمّ جاءه رجل فسأله عنها فأجابه بخلاف، ١٥٢

سألته فقلت: الله فوّض الأمر إلى العباد؟ قال: الله أعزّ من ذلك، ٣٣٢

سأل رجل أبا عبد الله عليه السّلام عن مسأله فأجابه فيها، فقال الرّجل: رأيت، ١٣٨

سأل رجل فارسى أبا الحسن عليه السّلام فقال: طاعتك مفترضة؟ فقال: نعم، ٣٩٨

سألنى أبو قرّه المحدث أن أدخله على أبى الحسن الرضا عليه السّلام، ٢٨٠، ٢١٠

سأله رجل من أهل بيت و أنا حاضر عن قول الله عزّ وجلّ، ٥٨٦

سئته أشياء ليس للعباد فيها صنع: المعرفه و الجهل، ٣٤٦

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول رحم الله عبدا أحيا العلم، ٩٤

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: فرض الله عزّ وجلّ على العباد خمسا، أخذوا، ٦٢٦

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول فى هذه الآية: «بل هو آيات بينات فى صدور، ٤٥٨

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: لا والله لا يكون عالم جاهلا أبدا، ٥٦٢

ص: ٦٦٣

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام و قد سئل عن الأوّل و الآخر، فقال: الأوّل لا عن، ٢٥٢

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إذا بلغت النّفس هاهنا و أشار بيده إلى حلقه، ١١٠

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: السّمع و الطّاعه أبواب الخير، ٤٠٤

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول ضلّ علم ابن شيرمه عند الجامعه، ١٣٦

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: عليكم بالتّفقه فى دين الله، ٧٢

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قد ولدني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ١٤٤

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من نظر في الله كيف هو هلك، ٢٠٦

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: يسئلونك عن الروح قل الروح، ٥٨٨

سمعت الرضا عليه السلام يقول: صديق كل امرئ عقله و عدوه جهله، ٣٦

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يحدث عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال، ١٠٢

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: إن الناس آلوا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ٧٨

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: أيها الناس اعلموا، ٧٢

سمعت هشام بن الحكم يروي عنكم أن الله جسم صمدى نورى، ٢٢٨

سمعت يقول: يغدو الناس على ثلاثة أصناف عالم، ٨٠

سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول: حديثى حديث أبى و حديث أبى، ١٢٤

سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا غنى أخصب من العقل، ٦٨

شاء و أراد و لم يحب و لم يرض؛ شاء أن لا يكون شىء إلا بعلمه، ٣٢٤

طاعه الله و معرفه الإمام، ٣٩٢

طلب العلم فريضه، ٧٢، ٧٠

طلب العلم فريضه على كل مسلم، ٧٠

طلبه العلم ثلاثة فاعرفهم بأعيانهم و صفاتهم، ١١٤

ص: ٦٦٤

عالم ينتفع بعلمه أفضل من سبعين ألف عابد، ٧٨

عجبت من قوم يتولّونا و يجعلونا أئمة و يصفون أن طاعتنا مفترضه، ٥٦٠

على الأئمة من الفرض ما ليس على شيعتهم، ٤٥٤

عندنا علم البلايا و المنايا و أنساب العرب و مولد الإسلام، ٤٨٠

عندى سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لا أنزع فيه، ٥٠٠

عن هشام بن الحكم فى حديث الزنديق الذى أتى أبا عبد الله عليه السلام، ١٨٠

فإذا انتهى الكلام إلى الله فأمسكوا، ٢٠٦

فرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أفضل الراسخين فى العلم، قد علمه الله عز و جلّ جميع، ٤٥٨

فرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الشهيد علينا بما بلغنا عن الله تبارك و تعالى، ٤٠٨

فضل أمير المؤمنين عليه السلام ما جاء به آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، ٤٢٤

ففرج أبو عبد الله عليه السلام بين أصابعه فوضعها فى صدره، ثم قال، ٤٩٢

فنحن و الله شجره النبوه و بيت الرّحمه و معدن العلم، ٤٧٤

فى حديث الزنديق الذى سأل أبا عبد الله عليه السلام فكان من سؤاله، ٢٤٠

قال ابن أبى العوجاء لأبى عبد الله عليه السلام فى بعض ما كان يحاوره، ٢٧٢

قال أبو عبد الله عليه السلام: من كان عاقلاً كان له دين، و من كان له دين، ٣٦

قال الكمال كلّ الكمال التّفقه فى الدين، ٧٦

قال الله عزّ و جلّ: أنا الله لا إله إلا أنا خالق الخير و الشرّ فطوبى لمن، ٣٣٠

قال: إنّ هذا العلم عليه قفل و مفتاحه المسأله، ٩٤

قالت الحواريون لعيسى: يا روح الله! من نجالس؟، ٩٢

قال رأس الجالوت لليهود: إنّ المسلمين يزعمون أنّ عليّاً من أجدل، ٢٠٠

قال رجل عنده: الله أكبر فقال الله أكبر من أىّ شىء؟ فقال: من كلّ شىء، ٢٥٦

ص: ٦٦٥

قال لقمان لابنه: يا بنى اختر المجالس على عينك، ٩٠

قال له رجل: جعلت فداك رجل عرف هذا الأمر، ٧٤

قال لى، أبو عبد الله عليه السلام إياك و خصلتين ففيهما، ٩٨

قال لى هشام بن الحكم كان بمصر زنديق تبلغه، ١٦٤

قال [لى] أبو عبد الله عليه السلام: أنهاك عن خصلتين فيهما، ٩٨

قام عيسى ابن مريم عليه السلام خطيبا فى بنى إسرائيل فقال، ٩٨

قد اختلف يا سيدى أصحابنا فى التوحيد؛ منهم من يقول، ٢٢٤

قد رأيت بعض من يقولون بفضله من أهل هذا البيت، فما رأيت مثله، ٥٥٢

قرأت فى كتاب على عليه السلام إن الله لم يأخذ على الجهال عهدا، ٩٦

قلت لأبى الحسن عليه السلام: إن عندنا قوما لهم محبة و ليست لهم تلك العزيمة، ٣٦

قلت لأبى الحسن موسى عليه السلام: جعلت فداك فقهننا فى الدين، ١٣٢

قلت لأبى جعفر عليه السلام: أعرض عليك دينى الذى أدين الله عز و جلّ به، ٤٠٠

قلت لأبى جعفر الثانى عليه السلام: جعلت فداك إن مشايخنا رووا عن أبى جعفر، ١٢٦

قلت لأبى جعفر الثانى عليه السلام: جعلت فداك ما الصمد؟ قال: السيد، ٢٦٦

قلت لأبى جعفر عليه السلام لقد آتى الله أهل الكتاب خيرا كثيرا، ٤١٦

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: إذا جاء حديث عن أولكم و حديث عن آخركم، ١٥٤

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: الأوصياء طاعتهم مفترضه؟ قال: نعم، ٤٠٤

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: الرجل آتبه و أكلمه ببعض كلامى، ٦٢

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: المعرفة من صنع من هى؟ قال: من صنع الله، ٣٤٤

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: إن الله أجلّ و أكرم من أن يعرف بخلقه، ٤٠٠

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: (إنما أنت منذر و لكل قوم هاد) فقال: رسول الله، ٤١٠

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ترد علينا أشياء ليس نعرفها في كتاب الله، ١٣٤

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: شاء و أراد و قدر و قضى، ٣٢٢

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: علم الله و مشيئته هما مختلفان أو متفقان، ٢٣٨

قلت لأبي عبد الله عليه السلام فلان من عبادته و دينه و فضله! فقال: كيف عقله؟، ٣٦

قلت لأبي عبد الله عليه السلام متى يعرف الأخير ما عند الأول، ٥٩٠

قلت لأمير المؤمنين عليه السلام: إني سمعت من سلمان و المقداد و أبي ذر شيئا، ١٤٦

قلت للرضا عليه السلام ادع الله لي و لأهل بيتي فقال: أو لست أفعل، ٤٧٢

قلت له: أكل شيء في كتاب الله و سنه نبيه صلى الله عليه و آله و سلم أو تقولون، ١٤٦

قلت له: تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا، ٣٧٦

قلت له: ما العقل؟ قال: ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان، ٣٤

قلت ما طعامه؟ قال علمه الذي يأخذه، عمّن يأخذه؟، ١١٦

كان الله عزّ و جلّ و لا شيء غيره و لم يزل عالما بما يكون، ٢٣٤

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: إنّ من حقّ العالم أن لا تكثر، ٨٦

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: بالعقل استخراج غور الحكمة، ٦٦

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: يا طالب العلم! إنّ العلم ذو فضائل، ١١٢

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: يا طالب العلم إنّ للعالم ثلاث علامات، ٨٦

كانت عصا موسى لآدم عليه السلام فصارت إلى شعيب ثمّ صارت إلى موسى، ٤٩٦

كان جعفر بن محمد عليه السلام يقول: لو لا أنا نزداد لأنفدنا، ٥٤٢

كان عليّ بن الحسين صلوات الله عليه يقول: إنا أنزلناه، ٥٢٨

كان عليّ عليه السّلام كثيرا ما يقول: [ما]اجتمع التّيميّ و العدويّ عند رسول الله، ٥٣٠

كان في مسجد المدينة رجل يتكلّم في القدر و النّاس مجتمعون، ٣٣٤

ص: ٦٦٧

كتاب الله فيه نبأ ما قبلكم و خبر ما بعدكم و فصل، ١٤٤

كتبت إلى أبي إبراهيم عليه السّلام أسأله عن شيء من التّوحيد، ٣٠٠

كتبت إلى أبي الحسن عليه السّلام أسأله عمّا قال هشام بن الحكم في الجسم، ٢٣٠

كتبت إلى أبي الحسن عليه السّلام أسأله عن الجسم و الصّوره؛ فكتب: سبحان، ٢٢٨

كتبت إلى أبي الحسن الثالث أسأله عن الرّؤية و ما اختلف فيه النّاس فكتب، ٢١٢

كتبت إلى أبي الحسن الرّضا عليه السّلام أسأله عن الرّؤية و ما ترويه العامّة، ٢١٢

كتبت إلى أبي الحسن عليّ بن محمّد عليهما السّلام: جعلني الله فداك يا سيّدي، ٢٧٢

كتبت إلى أبي الحسن عليه السّلام في دعاء: الحمد لله منتهى علمه، ٢٣٤

كتبت إلى أبي جعفر عليه السّلام أو قلت له: جعلني الله فداك نعبد الرّحمن الرّحيم، ١٩٤

كتبت إلى أبي محمّد عليه السّلام أسأله كيف يعبد العبد ربّه و هو لا يراه، ٢١٠

كتبت إلى الرّجل عليه السّلام أسأله أنّ مواليك اختلفوا في العلم فقال بعضهم، ٢٣٤

كتبت إلى الرّجل عليه السّلام: أنّ من قبلنا قد اختلفوا في التّوحيد، ٢٢٤

كتبت إلى الرّجل عليه السّلام: أنّ من قبلنا من مواليك قد اختلفوا، ٢٢٤

كتبت إليه عليه السّلام أنّ من قبلنا قد اختلفوا في التّوحيد، ٢٢٤

كتبت على يدي عبد الملك بن أعين إلى أبي عبد الله عليه السّلام، ٢٢٠

كفى لأولى الألباب بخلق الرّبّ المسخّر و ملك الرّبّ القاهر، ١٨٢

كلّ بدعه ضلاله و كلّ ضلاله سييلها إلى النّار، ١٣٢

كَلِّ بدعه ضلاله و كَلِّ ضلاله فى النار، ١٣٤

كَلِّ شىء مردود إلى الكتاب و السنّه و كَلِّ حديث لا يوافق، ١٦٠

كَلِّ من تعدّى السنّه ردّ إلى السنّه، ١٦٢

كَلِّ من دان الله عزّ و جلّ بعباده يجهد فيها نفسه، ٣٨٨

ص: ٦٦٨

كنا مع أبى عبد الله عليه السلام جماعه من الشيعة فى الحجر فقال: علينا عين، ٥٥٨

كنا مع الرضا عليه السلام بمرور فاجتمعنا فى الجامع يوم الجمعة فى بدء مقدمنا، ٤٢٦

كنت عند أبى جعفر الثانى عليه السلام فسأله رجل فقال: أخبرنى عن الرّب، ٢٥٢

كنت عند أبى جعفر عليه السلام و دخل عليه الورد أخو الكميّ، ٤٥٤

كنت عند أبى عبد الله عليه السلام إذ دخل عليه رجلان من الزّيدية فقالا له، ٤٩٨

كنت عند أبى عبد الله عليه السلام فسأله رجل عن آيه من كتاب الله عزّ و جلّ، ٥٦٨

كنت عند أبى فى اليوم الذى قبض فيه فأوصانى بأشياء، ٥٥٦

كنت عند أبى منصور المتطبّب فقال أخبرنى رجل من أصحابى، ١٦٨

كنت فى مجلس أبى جعفر عليه السلام إذ دخل عليه عمرو بن عبيد، ٢٤٠

لا تتخذوا من دون الله وليجه فلا تكونوا، ١٣٨

لا تجتمع الإمامه فى أخوين بعد الحسن و الحسين، ٦١٦

لا تعود الإمامه فى أخوين بعد الحسن و الحسين أبدا، ٦١٦

لا جبر و لا تفويض و لكن أمر بين أمرين، ٣٣٨

لا خير فى العيش إلا لرجلين عالم مطاع، ٧٦

لا خير فىمن لا يتفقّه من أصحابنا، يا بشير، ٧٦

لا قول إلا بعمل ولا قول ولا عمل إلا بآية، ١٦٢

لا مقدرا ولا مكوّنا، ٣١٤

لا والله ما فوض الله إلى أحد من خلقه إلا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ٥٧٤

لا والله يا أبا محمد ما ذاك إلينا وما هو إلا إلى الله عزّ وجلّ ينزل، ٥٩٨

لا يسع الناس حتى يسألوا ويتفقّوها ويعرفوا إمامهم، ٩٤

لا يقبل الله عملا إلا بمعرفه ولا معرفه إلا بعمل ١٠٢

ص: ٦٦٩

لا يكون السّفه والغرّه في قلب العالم، ٨٦

لا يكون العبد مؤمنا حتى يعرف الله ورسوله والأئمّه كلّهم، ٣٨٤

لا يكون شيء إلا ما شاء الله وأراد وقدر وقضى، ٣٢٢

لا يكون شيء في الأرض ولا في السماء إلا بهذه الخصال السبع، ٣٢٠

لا يكون شيء في السماوات ولا في الأرض إلا بسبع: بقضاء، ٣٢٠

لا يموت الإمام حتى يعلم من يكون من بعده فيوصى [إليه]، ٥٩٦

لبس أبي درع رسول الله ص ذات الفضول فخطت، ٥٠٢

لقد خلق الله جلّ ذكره ليله القدر أول ما خلق الدنيا ولقد خلق فيها، ٥٣٢

للعالم إذا سئل عن شيء وهو لا يعلمه أن يقول، ١٠٠

لما أسرى بي إلى السماء بلغ بي جبرئيل مكانا لم يطأه قطّ ٢١٦

لما ترون من بعثه الله عزّ وجلّ للشقاء على أهل الصّلالة من أجناد، ٥٣٨

لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الوفاة دعا العباس بن عبد المطلب، ٥٠٤

لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: أقبل فأقبل، ٣٤

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ: أَقْبَلْ فَأَقْبَلَ، ٦٢

لمجلس أجلسه إلى من أثق به، ٩٢

لم يزل الله عزّ وجلّ ربّنا و العلم ذاته و لا معلوم و السّمح، ٢٣٢

لم يزل الله مريدا؟ قال: إنّ المرید لا يكون إلاّ لمراد معه، ٢٣٨

لم يزل عالما و سامعا و بصيرا و هو الفعّال لما يريد، ١٩٢

لو اجتمع أهل السّماء و الأرض أن يصفوا الله بعظمته، ٢٢٢

لو استقاموا على ولايه علىّ بن أبي طالب أمير المؤمنين، ٤٧٤

لو أنّ الإمام رفع من الأرض ساعه لماجت بأهلها، ٣٨٠

ص: ٦٧٠

لو بقى اثنان لكان أحدهما الحجّجّه على صاحبه، ٣٨٠

لوددت أنّ أصحابي ضربت رءوسهم بالسّياط حتّى يتفقّوها، ٧٢

لو علم النّاس ما فى القول بالبداة من الأجر ما فتروا، ٣١٦

لو كان النّاس رجلين لكان أحدهما الإمام، ٣٨٢

لو كان لألستكم أو كيه لحدّثت كلّ امرئ بما له و عليه، ٥٦٦

لو لا أنّا نزداد لأنفدنا، قال: قلت: تزدادون شيئا، ٥٤٤

لو لم يبق فى الأرض إلاّ اثنان لكان أحدهما الحجّجّه، ٣٨٢، ٣٨٠

لو لم يكن فى الأرض إلاّ اثنان لكان الإمام أحدهما، ٣٨٢

لو يعلم النّاس ما فى طلب العلم لطلبوه و لو بسفك المهج، ٨٢

ليس بين الإيمان و الكفر إلاّ قلّه العقل، ٦٦

ليس كمثله شىء و لا يشبهه شىء، ١٩٢

ليس لله على خلقه أن يعرفوا و للخلق على الله أن يعرفهم، ٣٤٨

ليس يخرج شيء من عند الله عزّ و جلّ حتّى يبدأ برسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، ٥٤٤

ليس يعنى من البصر بعينه «و من عمى فعلها» ليس، ٢١٦

ليكن الناس عندك فى العلم سواء، ٩٦

ما ادعى أحد من الناس أنّه جمع القرآن كلّه كما أنزل إلاّ كذاب، ٤٩٠

ما بال أقوام غيروا سنّه رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و عدلوا عن وصيّته، ٤٦٦

ما بدا لله فى شيء إلاّ كان فى علمه قبل أن يبدو له، ٣١٦

ما بعث الله نبيا حتّى يأخذ عليه ثلاث خصال: الإقرار له، ٣١٢

ما بعث الله نبيا قطّ إلاّ بتحريم الخمر و أن يقرّ لله بالبداء، ٣١٨

ما تتبأ نبيّ قطّ حتّى يقرّ لله بخمس خصال: بالبداء و المشيئة، ٣١٦

ص: ٦٧١

ما جاء به علىّ عليه السّلام آخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه، ٤٢٠

ما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم، ٣٤٨

ما حقّ الله على خلقه؟ فقال: أن يقولوا ما يعلمون، ١١٨

ما خلق الله حلالا و لا حراما إلاّ و له حدّ كحدّ الدّار، ١٤٠

ما ذكرت حديثا سمعته عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام إلاّ كاد، ١٠٠

ما زالت الأرض إلاّ و لله فيها الحجّه، يعرّف الحلال و الحرام، ٣٧٦

ما عبد الله بشيء مثل البداء، ٣١٢

ما عظّم الله بمثل البداء، ٣١٢

ما علامه الإمام الذى بعد الإمام؟ فقال: طهاره الولاده و حسن المنشأ، ٦١٤

ما علمتم فقولوا و ما لم تعلموا فقولوا: الله أعلم، ٩٨

ما قسم الله للعباد شيئاً أفضل من العقل، فنوم العاقل أفضل من سهر الجاهل، ٤٠

ما كلم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم العباد بكنه عقله قطّ ٥٦

ما لكم والقياس، إنّ الله لا يسأل كيف أحلّ و كيف حرّم، ١٣٦

ما لم يوافق من الحديث القرآن فهو زخرف، ١٦٠

ما مات عالم حتى يعلمه الله عزّ وجلّ إلى من يوصى، ٥٩٦

ما من أحد إلاّ و له شرّه و فتره فمن كانت فترته، ١٦٢

ما من أحد يموت من المؤمنين أحبّ إلى إبليس من موت فقيه، ٨٨

ما من أمر يختلف فيه اثنان إلاّ و له أصل في كتاب الله عزّ وجلّ، ١٤٢

ما منزلتكم و من تشبهون ممّن مضى؟ قال: صاحب موسى، ٥٧٨

ما من شيء إلاّ و فيه كتاب أو سنّه، ١٤٠

ما من قبض و لا بسط إلاّ و لله فيه مشيئه و قضاء و ابتلاء، ٣٢٤

ص: ٦٧٢

ما من ليله جمعه إلاّ و لأولياء الله فيها سرور قلت: كيف ذلك، ٥٤٢

ما موضع العلماء؟ قال: مثل ذى القرنين و صاحب سليمان، ٥٧٦

ما يستطيع أحد أن يدعى أنّ عنده جميع القرآن كلّ ظاهره، ٤٩٠

مبتدعا، من نظر برأيه هلك، ١٣٢

مبلغ علمنا على ثلاثه وجوه: ماض و غابر و حادث، ٥٦٤

مجالسه أهل الدّين شرف الدّنيا و الآخره، ٩٢

محادثه العالم على المزابل خير من محادثه الجاهل، ٩٠

من اتقى الله يتقى و من أطاع الله يطاع، فتلطف، ٢٩٦

من أتى الله بما أمر به من طاعه محمد صلى الله عليه وآله وسلم فهو الوجه الذي لا يهلك، ٣٠٦

من أتى ذا بدعه فعظمه فإنما يسعى في هدم الإسلام، ١٢٨

من أحب أن يحيا حياه تشبه حياه الأنبياء ويموت ميتة تشبهه، ٤٤٦

من أخذ دينه من كتاب الله وسنة نبيه صلوات الله عليه وآله، ٢٨

من أراد الحديث لمنفعه الدنيا لم يكن له في الآخرة، ١٠٨

من أراد الحديث لمنفعه الدنيا لم يكن له في الآخرة نصيب، ١٠٨

من أراد أن يحيا حياتي ويموت ميتتي ويدخل جنه عدن، ٤٤٨

من استحكمت لي فيه خصله من خصال الخير، ٦٤

من أفتى الناس بغير علم ولا هدى لعنته ملائكة الرحمن، ٩٨

من الأمور أمور موقوفه عند الله يقدم منها ما يشاء، ٣١٤

من أهان لي ولينا فقد بارزني بالمحاربه ودعاني إليها، ٣٠٨

من أين أصاب أصحاب علي ما أصابهم مع علمهم بمناياهم و بلاياهم، ٥٦٦

من تعلم العلم وعمل به وعلم لله دعي في ملكوت، ٨٢

ص: ٦٧٣

من حفظ من أحاديثنا أربعين حديثا بعثه الله يوم القيامة، ١١٦

من خالف كتاب الله وسنة محمد صلى الله عليه وآله وسلم فقد كفر، ١٦٠

من دخل في الإيمان بعلم ثبت فيه ونفعه إيمانه، ٢٨

من زعم أن الله من شيء أو في شيء أو على شيء فقد كفر، ٢٧٦

من زعم أن الله يأمر بالسوء والفحشاء فقد كذب على الله، ٣٣٤

من زعم أنّ الله يأمر بالفحشاء فقد كذب على الله، ٣٣٢

من سرّه أن يحيا حياتي و يموت ميتتي و يدخل الجنّه، ٤٥٠

من سلك طريقا يطلب فيه علما سلك الله به طريقا، ٨٠

من طلب العلم لياهي به العلماء، أو يماري، ١١٠

من عبد الله بالتّوهم فقد كفر و من عبد الاسم دون المعنى فقد كفر، ١٩٢

من عرف أنّا لا نقول إلاّ حقّا فليكتف بما يعلم منا، ١٥٤

من علمّ باب هدى فله مثل أجر من عمل به، ٨٢

من علمّ خيرا فله مثل أجر من عمل به، ٨٢

من عمل على غير علم كان ما يفسد أكثر ممّا يصلح، ١٠٢

من لم يعرف أمرنا من القرآن لم يتنكبّ الفتن، ٢٨

من نصب نفسه للقياس لم يزل دهره في التباس، ١٣٦

منهومان لا يشبعان طالب دنيا و طالب علم، ١٠٨

ميت لا يعرف شيئا و «نورا يمشى به في الناس»، ٣٩٢

نحن الأمة الوسط و نحن شهداء الله تبارك و تعالى على خلقه، ٤٠٦

نحن الأمة الوسطى و نحن شهداء الله على خلقه، ٤٠٦

ص: ٦٧٤

نحن الذين فرض الله طاعتنا، لا يسع الناس إلاّ معرفتنا، ٣٩٨

نحن الذين يعلمون و عدونا الذين لا يعلمون و شيعتنا أولو الألباب، ٤٥٦

نحن الرّاسخون في العلم و نحن نعلم تأويله، ٤٥٨

نحن المتوسّمون و السّبيل فينا مقيم، ٤٦٨

نحن المحسودون، ٤٤٢

نحن أهل الذّكر و نحن المسئولون، ٤٥٢

نحن حجّج الله و نحن باب الله و نحن لسان الله و نحن وجه الله، ٣١٠

نحن خزّان علم الله، نحن تراجمه أمر الله، نحن قوم معصومون، ٥٧٨

نحن خزّان علم الله و نحن تراجمه وحى الله و نحن الحجّج البالغه، ٤١٢

نحن فى الأمر و الفهم و الحلال و الحرام نجري مجرى واحدا، ٥٩٢

نحن قوم فرض الله عزّ و جلّ طاعتنا، لنا الأنفال و لنا صفو المال، ٣٩٦

نحن و الله الأسماء الحسنى التى لا يقبل الله من العباد عملا، ٣٠٦

نحن وناه أمر الله و خزنه علم الله و عيبه وحى الله، ٤١٠

ندعو الناس إلى هذا الأمر؟ فقال: لا يا فضيل! إنّ الله إذا أراد بعبد خيرا، ٣٥٢

نزلت فى الإمرة إنّ هذه الآيه جرت فى ولد الحسين عليه السّلام، ٦٢٢

نزل جبرئيل عليه السّلام على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم برمانتين من الجنّه فأعطاه، ٥٦٤

نزل جبرئيل على محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم برمانتين من الجنّه، فلقبه علىّ عليه السّلام، ٥٦٤

نعم وزير الإيمان العلم و نعم وزير العلم الحلم، ١١٢

و السّلاح فىنا بمنزله الثّابوت فى بنى إسرائيل، ٦١٢

و العلم الذى أعطاه الله، إنّ الله عزّ و جلّ جمع لمحمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم سنن، ٤٧٨

ص: ٦٧٥

و الله إنّنا لخزّان الله فى سمائه و أرضه، لا على ذهب، ٤١٠

و الله إنّى لأعلم كتاب الله من أوّله إلى آخره كأنّه فى كفىّ فيه خبر السّماء، ٤٩٢

و الله ما ترك الله أرضا منذ قبض آدم عليه السّلام إلّا و فيها إمام يهتدى به، ٣٧٨

و الله ما صاموا لهم و لا صلّوا لهم و لكن أحلّوا لهم حراما، ١٢٦

و إنّ الرّوح و الرّاحه و الفلج و العون و النّجاح و البركه، ٤٥٠

وجدت علم النّاس كلّه فى أربع: أوّلها أن تعرف ربّك، ١١٨

وصفت لأبى إبراهيم عليه السّلام قول هشام بن سالم الجوالقيّ، ٢٣٠

وصفت لأبى الحسن عليه السّلام قول هشام الجوالقيّ و ما يقول فى الشّابّ، ٢٣٢

وضع رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ديه العين و ديه النّفس و حرّم النّبذ و كلّ مسكر، ٥٧٤

و هو اللّطيف الخبير السّميع البصير الواحد الأحد الصّمد، ٢٥٨

ويلك لا تدركه العيون فى مشاهدته الأبصار و لكن رأته القلوب، ٢١٤

ويل للعلماء السّوء كيف تلظّى عليهم النّار؟!، ١١٠

هبط جبرئيل على آدم عليه السّلام فقال: يا آدم إنى أمرت أن أخيرك، ٣٤

هذا كلام زنديق خبيث إذا رجعت إليه فقل له: ما، ٢٧٦

هشام بن الحكم قال: الأشياء [كلّها] لا تدرك إلّا بأمرين: بالحواسّ، ٢١٨

هل تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لا، قلت: إنّنا نروى، ٣٨٠

هل عرفت إمامك؟ قال: قلت: إى و الله، قبل أن أخرج من الكوفه، ٣٩٢

هل يسع النّاس ترك المسأله عمّا يحتاجون إليه؟ فقال: لا، ٧٠

هل يمحقّ إلّا ما كان ثابتا و هل يثبت إلّا ما لم يكن، ٣١٢

هما أجلان: أجل محتوم و أجل موقوف، ٣١٤

ص: ٦٧٦

هم الأئمّه يؤدّى الإمام إلى الإمام من بعده، ٥٩٦

هم قوم وصفوا عدلا بألستهم ثمّ خالفوه إلى غيره، ١١٠

هو الرجل يسمع الحديث فيحدّث به كما سمعه، ١٢٠

هو سميع بصير، سميع بغير جارحه و بصير بغير آله، ٢٣٨

يا أبا جعفر ما تقول إن طرقتك طارق منّا أ تخرج معه، ٣٦٦

يا أبا حمزه! إنّ الله لا يوصف بمحدوديّه، عظم ربّنا عن الصّفه، ٢٢٠

يا أبا حمزه! يخرج أحدكم فراسخ فيطلب لنفسه دليلاً، ٣٩٢

يا أبا خالد! النور و الله الأئمه عليه السّلام يا أبا خالد لنور الإمام في قلوب، ٤١٨

يا أبا محمّد! إنّ الله عزّ و جلّ لم يعط الأنبياء شيئاً إلّا و قد أعطاه محمّداً، ٤٨٤

يا أبا هاشم! أوهام القلوب أدقّ من أبصار العيون، ٢١٨

يا أبا يحيى إنّ لنا في ليالي الجمعة لشأننا من الشّأن، ٥٤٠

يا ابن آدم! بمشيئتي كنت أنت الذي تشاء لنفسك ما تشاء، ٣٢٤

يا ابن أبي يعفور! إنّ الله واحد متوحد بالوحدانيّه، متفرد بأمره، ٤١٢

يا ابن رسول الله لا تغضب عليّ قال: لماذا؟ قال: لما أريد أن، ٥٣٤

يا إسحاق! بلغني أنّ النّاس يقولون: إنّنا نزعم أنّ النّاس عبيد لنا، ٣٩٨

يا أمير المؤمنين! متى كان ربّك؟ قال: ويلك إنّما يقال: متى، ٢٠٢

يا أمير المؤمنين! «و على الأعراف رجال يعرفون كلاً بسيماهم» ؟ ، ٣٩٠

يا أمير المؤمنين! هل رأيت ربّك حين عبدته؟ ، ٢١٤

يا بريه! كيف علمك بكتابك؟ قال: أنا به عالم، ٤٨٨

يا ثابت! ما لكم و للنّاس كفّوا عن النّاس و لا تدعوا أحداً إلى أمركم، ٣٥٠

ص: ٦٧٧

يا جابر! إنّ الله تبارك و تعالی خلق الخلق ثلاثه أصناف و هو قول الله، ٥٨٤

يا جابر! إنَّ في الأنبياء والأوصياء خمسة أرواح: روح القدس، ٥٨٤

يا حفص! يغفر للجاهل سبعون ذنبا، ١١٠

يا حكم هل تدري الآيه التي كان علي بن أبي طالب عليه السلام يعرف، ٥٨٠

يا خيثمه! نحن شجره النبوه وبيت الرحمه و مفاتيح الحكمه، ٤٧٦

يا ذريح! لو لا أنا نر داد لأنفدنا، ٥٤٢

يا رسول الله ما العلم؟ قال: الإنصات، قال: ثم مه؟، ١١٤

يا زياد! إياك و الخصومات فإنها تورث الشك و تهبط العمل، ٢٠٦

يا زياد! ما تقول لو أفتينا رجلا ممن يتولانا بشيء، ١٥٢

يا سليمان! ما جاء عن أمير المؤمنين عليه السلام يؤخذ به و ما نهى عنه، ٤٢٢

يا عجباً لأقوام يزعمون أننا نعلم الغيب ما يعلم الغيب إلا الله، ٥٤٨

يا علي لا فقر أشد من الجهل و لا مال أعود من العقل، ٦٢

يا فضيل أ تدري في أي شيء كنت أنظر قبيل، ٥١٦

يا محمد إن الناس لا يزال بهم المنطق حتى يتكلموا في الله، ٢٠٦

يا محمد أنتم أشد تقليدا أم المرجئه؟ قال: قلت: قلدنا و قلدوا، ١٢٦

يا مسافر هذا القناه فيها حيتان؟ قال: نعم جعلت فداك، ٥٥٦

يا معشر الحواريين لي إليكم حاجه اقضوها لي، ٨٦

يا مفضل! إن الله تبارك و تعالى جعل في النبي صلى الله عليه و آله و سلم خمسة أرواح، ٥٨٦

يا مفضل لا يفلح من لا يعقل و لا يعقل من لا يعلم، ٦٤

يا هشام! ألا تخبرني كيف صنعت بعمر و بن عبيد؟ و كيف سألته، ٣٥٨

يا هشام! الله مشتق من إله و الإله يقتضى مألوها، ١٩٤

يا هشام! الله مشتق من إله و إله يقتضى مألوها، ٢٤٨

يا هشام إن الله تبارك و تعالى بشر أهل العقل و الفهم فى كتابه، ٤٠

يا يونس! لا تقل بقول القدرىه فإن القدرىه لم يقولوا، ٣٣٢

يبسط لنا العلم فنعلم و يقبض عنا فلا نعلم، ٥٤٦

يجيئنى القوم فيستمعون منى حديثكم فأضجر و لا أقوى، ١٢٢

يريدون ليطفئوا ولايه أمير المؤمنين عليه السلام بأفواههم، ٤٢٠

يسلك بالسعيد فى طريق الأشقياء حتى يقول الناس: ما أشبهه بهم، ٣٢٨

يعرف الذى بعد الإمام علم من كان قبله فى آخر دقيقه تبقى من روحه، ٥٩٠

ينزل فيها كل أمر حكيم و المحكم ليس بشيئين إنما هو شىء واحد، ٥٢٦

ص: ٦٧٩

نمايه اشعار

أنت الإمام الذى نرجو بطاعته

يوم النجاه من الرحمن غفرانا،

٣٣٢

أوضحت من أمرنا ما كان ملتبسا

جزاك ربك بالإحسان إحسانا،

٣٣٢

علوته بحسام ثم قلت له

خذها حذيف فأنت السيد الصمد،

ما كنت أحسب أنّ بيتنا ظاهرا
لله في أكناف مكّه يصمد،

و بالجمره القصبوى إذا صمدوا لها
يؤمّون قذفا رأسها بالجنادل،

ص : ٦٨٠

الفهرست

خطبه الكتاب كتاب العقل و الجهل كتاب فضل العلم باب فرض العلم و وجوب طلبه و الحثّ عليه ٧٠

باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء ٧٤

باب أصناف الناس ٧٨

باب ثواب العالم و المتعلّم ٨٠

باب صفة العلماء ٨٤

باب حقّ العالم ٨٦

باب فقد العلماء ٨٨

باب مجالسه العلماء و صحبتهم ٩٠

باب سؤال العالم و تذاكره ٩٢

باب بذل العلم ٩٦

باب التّهي عن القول بغير علم ٩٨

باب من عمل بغير علم ١٠٢

ص: ٦٨١

باب استعمال العلم ١٠٢

باب المستأكل بعلمه و المباهى به ١٠٦

باب لزوم الحجّة على العالم و تشديد الأمر عليه ١١٠

باب النوادر ١١٢

باب روايه الكتب و الحديث و فضل الكتابه و التمسك بالكتب ١٢٠

باب التقليد ١٢٦

باب البدع و الرأى و المقاييس ١٢٨

باب الردّ إلى الكتاب و السنّه و أنّه ليس شىء... ١٤٠

باب اختلاف الحديث ١٤٦

باب الأخذ بالسنّه و شواهد الكتاب ١٥٨

كتاب التوحيد باب حدوث العالم و إثبات المحدث ١٦٤

باب إطلاق القول بأنّه شىء ١٨٢

باب أنّه لا يعرف إلاّ به ١٨٨

باب أدنى المعرفة ١٩٠

باب المعبود ١٩٢

باب الكون و المكان ١٩٤

باب النسبه ٢٠٢

باب النهى عن الكلام فى الكيفيه ٢٠٤

باب فى إبطال الرؤيه ٢١٠

ص: ٦٨٢

باب النهى عن الصّفه بغير ما وصف به نفسه تعالى ٢٢٠

باب النهى عن الجسم و الصوره ٢٢٨

باب صفات الذات ٢٣٢

باب آخر و هو من الباب الأول ٢٣٦

باب الإراده أنّها من صفات الفعل و سائر صفات الفعل ٢٣٨

باب حدوث الأسماء ٢٤٤

باب معانى الأسماء و اشتقاقها ٢٤٨

باب آخر و هو من الباب الأول إلا أنّ فيه زياده. . ٢٥٦

باب تأويل الصمد ٢٦٦

باب الحركه و الانتقال ٢٧٠

باب العرش و الكرسي ٢٧٨

باب الروح ٢٨٦

باب جوامع التوحيد ٢٨٨

باب النوادر ٣٠٦

باب البداء ٣١٢

باب فى أنّه لا يكون شىء فى السماء و الأرض إلا بسببه ٣٢٠

باب المشيئه و الإراده ٣٢٢

باب الابتلاء و الاختبار ٣٢٤

باب السَّعَادَةِ وَالشَّقَاءِ ٣٢٦

باب الْخَيْرِ وَالشَّرِّ ٣٢٨

ص: ٦٨٣

باب الْجَبْرِ وَالْقَدْرِ وَالْأَمْرِ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ ٣٣٠

باب الْإِسْتِطَاعَةِ ٣٤٠

باب الْبَيَانِ وَالتَّعْرِيفِ وَلزوم الْحَجَّةِ ٣٤٤

باب [اِخْتِلَافِ الْحَجَّةِ عَلَى عِبَادِهِ] ٣٤٦

باب حَجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ ٣٤٨

باب الْهِدَايَةِ أَنَّهُمَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ٣٥٠

كِتَابُ الْحَجَّةِ بَابُ الْإِضْطِرَارِ إِلَى الْحَجَّةِ ٣٥٤

باب طَبَقَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَالْأَتْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ٣٦٨

باب الْفَرْقِ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالتَّبِيِّ وَالْمُحَدَّثِ ٣٧٠

باب أَنَّ الْحَجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامِ ٣٧٤

باب أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حَجَّةٍ ٣٧٦

باب أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا رَجُلَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحَجَّةَ ٣٨٠

باب مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ وَالرَّدِّ إِلَيْهِ ٣٨٢

باب فَرَضِ طَاعَةِ الْأَتْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ٣٩٤

باب فِي أَنَّ الْأَتْمَةَ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ ٤٠٤

باب أَنَّ الْأَتْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُمُ الْهَدَاةُ ٤٠٨

باب أَنَّ الْأَتْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَوَلَاهُ أَمْرَ اللَّهِ وَخَزَنَهُ عِلْمَهُ ٤١٠

باب أن الأئمة عليهم السلام خلفاء الله عز وجل في أرضه... ٤١٤

باب أن الأئمة عليهم السلام نور الله عز وجل ٤١٤

ص: ٤٨٤

باب أن الأئمة هم أركان الأرض ٤٢٠

باب نادر جامع في فضل الإمام و صفاته ٤٢٦

باب أن الأئمة عليهم السلام ولاء الأمر و هم الناس المحسودون الذين ذكرهم الله عز وجل ٤٤٠

باب أن الأئمة عليهم السلام هم العلامات التي ذكرها الله عز وجل في كتابه ٤٤٤

باب أن الآيات التي ذكرها الله عز وجل في كتابه هم الأئمة عليهم السلام ٤٤٤

باب ما فرض الله عز وجل و رسوله ص من الكون مع الأئمة عليهم السلام ٤٤٦

باب أن أهل الذكر الذين أمر الله الخلق بسؤالهم هم الأئمة عليهم السلام ٤٥٠

باب أن من وصفه الله تعالى في كتابه بالعلم هم الأئمة عليهم السلام ٤٥٦

باب أن الراسخين في العلم هم الأئمة عليهم السلام ٤٥٦

باب أن الأئمة قد أوتوا العلم و أثبت في صدورهم ٤٥٨

باب في أن من اصطفاه الله من عباده و أورثهم كتابه هم الأئمة عليهم السلام ٤٦٠

باب أن الأئمة في كتاب الله إمامان عليهم السلام إمام يدعو إلى الله و إمام يدعو إلى النار ٤٦٤

باب أن القرآن يهدي للإمام ٤٦٤

باب أن النعمة التي ذكرها الله عز وجل في كتابه الأئمة عليهم السلام ٤٦٦

باب أن المتوسمين الذين ذكرهم الله تعالى في كتابه هم الأئمة عليهم السلام و السبيل... ٤٦٨

باب عرض الأعمال على النبي صلى الله عليه و آله و سلم و الأئمة عليهم السلام ٤٧٠

باب أن الطريقة التي حث على الاستقامة عليها و لايه على عليه السلام ٤٧٤

باب أن الأئمة عليهم السلام معدن العلم و شجره النبوه و مختلف الملائكه ٤٧٤

باب أن الأئمة عليهم السلام ورثه العلم، يرث بعضهم بعضا العلم ٤٧٦

باب أن الأئمة ورثوا علم النبي و جميع الأنبياء و الأوصياء الذين من قبلهم ٤٨٠

ص: ٤٨٥

باب أن الأئمة عليهم السلام عندهم جميع الكتب التي نزلت من عند الله عز و جل... ٤٨٦

باب أنه لم يجمع القرآن كله إلا الأئمة عليهم السلام و أنهم يعلمون علمه كله ٤٩٠

باب ما أعطى الأئمة عليهم السلام من اسم الله الأعظم ٤٩٢

باب ما عند الأئمة من آيات الأنبياء عليهم السلام ٤٩٤

باب ما عند الأئمة من سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و متاعه ٤٩٨

باب أن مثل سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم مثل الثابوت في بني إسرائيل ٥٠٨

باب فيه ذكر الصحيفه و الجفر و الجامعه و مصحف فاطمه ٥١٠

باب في شأن إنا أنزلناه في ليله القدر و تفسيرها ٥١٨

باب في أن الأئمة عليهم السلام يزدادون في ليله الجمعة ٥٢٠

باب لو لا أن الأئمة عليهم السلام يزدادون لنفد ما عندهم ٥٢٢

باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون جميع العلوم... ٥٢٤

باب نادر فيه ذكر الغيب ٥٢٦

باب أن الأئمة عليهم السلام إذا شاءوا أن يعلموا علموا ٥٥٠

باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون متى يموتون و أنهم لا يموتون إلا باختيار منهم ٥٥٢

باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون علم ما كان و ما يكون و أنه لا يخفى عليهم الشيء... ٥٥٦

باب أن الله عز و جل لم يعلم نبيه علما إلا أمره أن يعلمه أمير المؤمنين عليه السلام و أنه كان... ٥٦٢

باب جهات علوم الأئمة عليهم السلام ٥٦٤

باب أنّ الأئمة عليهم السلام لو ستر عليهم لأخبروا كلّ امرئ بما له و عليه ٥٦٦

باب التفويض إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و إلى الأئمة عليهم السلام فى أمر الدين ٥٦٨

باب فى أنّ الأئمة بمن يشبهون ممّن مضى و كراهيه القول فيهم بالتبوّه ٥٧٦

ص: ٦٨٦

باب أنّ الأئمة عليهم السلام محدّثون مفهّمون ٥٨٠

باب فيه ذكر الأرواح التي فى الأئمة عليهم السلام ٥٨٤

باب الزّوج التي يسدّد الله بها الأئمة عليهم السلام ٥٨٦

باب وقت ما يعلم الإمام جميع علم الإمام الذي كان قبله ٥٩٠

باب فى أنّ الأئمة صلوات الله عليهم فى العلم و الشّجاعه و الطّاعه سواء ٥٩٢

باب أنّ الإمام عليه السلام يعرف الإمام الذي يكون من بعده و أنّ قول الله تعالى... ٥٩٤

باب أنّ الإمامه عهد من الله عزّ و جلّ معهود من واحد إلى واحد ٥٩٦

باب أنّ الأئمة عليهم السلام لم يفعلوا شيئا و لا يفعلون إلّا بعهد من الله عزّ و جلّ و أمر منه... ٦٠٠

باب الأمور التي توجب حجّه الإمام عليه السلام ٦١٢

باب ثبات الإمامه فى الأعقاب و أنّها لا تعود فى أخ و لا عمّ و لا غيرهما... ٦١٦

باب ما نصّ الله عزّ و جلّ و رسوله على الأئمة عليهم السلام واحدا فواحدا ٦١٨

ص: ٦٨٧

جلد دوم

اشاره

ص: ١

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

فهرست مطالب

ادامه کتاب حجّت بابی درباره اشاره و تصریح بر امیر مؤمنان علیه السلام ۱۱

بابی درباره اشاره و تصریح بر حسن بن علی علیهما السلام ۲۳

بابی درباره اشاره و تصریح بر حسین بن علی علیهما السلام ۲۹

بابی درباره اشاره و تصریح بر علی بن حسین صلوات الله علیهما ۳۷

بابی درباره اشاره و تصریح بر حضرت باقر علیه السلام ۴۱

بابی درباره اشاره و تصریح بر ابو عبد الله حضرت جعفر صادق علیه السلام ۴۳

بابی درباره اشاره و تصریح بر حضرت ابو الحسن موسی علیه السلام ۴۷

بابی درباره اشاره و تصریح بر حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام ۵۷

بابی درباره اشاره و تصریح بر ابو جعفر دوم علیه السلام ۸۱

بابی درباره اشاره و تصریح بر ابو الحسن سوم حضرت هادی علیه السلام ۸۹

بابی درباره اشاره و تصریح بر ابو محمّد امام عسکری علیه السلام ۹۳

بابی درباره اشاره و تصریح بر صاحب خانه علیه السلام ۱۰۱

بابی درباره نام کسانی که ایشان را دیده اند ۱۰۳

بابی درباره نهی از نام بردن ۱۱۱

بابی نادر در احوال غیبت ۱۱۳

بابی درباره غیبت ۱۱۹

بابی درباره آنچه ادّعی راستگو و یاوه گرا را در موضوع امامت از هم جدا می کند ۱۳۹

بابی درباره کراهت داشتن تعیین زمان ظهور ۱۹۹

بابی درباره امتحان و آزمایش ۲۰۳

بابی درباره کسی که امامش را شناخت، پیش و پس افتادن این امر به او زیان نمی رساند ۲۰۷

بابی درباره کسی که ادّعی امامت می کند درحالی که صلاحیت آن را ندارد ۲۰۹

ص: ۷

بابی درباره کسی که بدون امامی از سوی خداوند بزرگ مرتبه دینداری می کند ۲۱۷

بابی درباره کسی که بمیرد و امامی از امامان هدایت نداشته باشد ۲۲۱

بابی درباره کسانی از اهل بیت که حقّ را شناخته اند و کسانی که انکار کرده اند ۲۲۳

بابی درباره آنچه هنگام درگذشت امام علیه السّلام بر مردم واجب می شود ۲۲۵

بابی درباره این که امام چه موقع می فهمد که امامت به او رسیده است ۲۲۹

بابی درباره حالات امامان علیهم السّلام از جهت سنّ ۲۳۵

بابی درباره اینکه امام را جز امام علیه السّلام غسل نمی دهد ۲۴۱

بابی درباره ولادت ائمه علیهم السّلام ۲۴۳

بابی درباره آفرینش بدن و روح و قلب امامان علیهم السّلام ۲۵۳

بابی درباره تسلیم و تسلیم شوندگان ۲۵۵

بابی درباره بر مردم واجب است پس از انجام مناسکشان نزد امام بیایند ۲۶۱

بابی در اینکه فرشتگان به خانه های امامان وارد شده، و بر فرش هاشان گام می نهند ۲۶۳

بابی درباره اینکه جنیان به نزد ایشان می آیند و درباره نشانه های دینشان می پرسند ۲۶۵

وقتی امر امامت ائمه علیهم السلام آشکار شود به حکم داود و خاندانش داوری می کنند ۲۷۳

بابی درباره اینکه سرچشمه علم از خانه آل محمد علیهم السلام است ۲۷۵

همانا هر چیزی از حق که در دست مردم است جز از نزد ائمه علیهم السلام صادر نشده است ۲۷۷

بابی درباره آنچه گفته شده که حدیث ائمه علیهم السلام دشوار و بسیار سنگین است ۲۷۷

آنچه پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله بر نصیحت به ائمه مسلمین و همراهی با جماعت ۲۸۷

حق واجب امام بر مردم و حق مردم بر امام علیه السلام ۲۹۱

همانا همه زمین برای امام علیه السلام است ۲۹۷

روش امام درباره خودش و خوراک و پوشاکش، وقتی امر را به عهده می گیرد ۳۰۵

بابی نادر ۳۰۷

نکته ها و قطعه هایی از قرآن درباره ولایت ۳۰۹

روایات برگزیده و پرمعنا درباره ولایت ۳۶۷

در معرفتشان به دوستان خود و سپردن امور خود به آنان ۳۷۱

ص: ۸

باب های تاریخ تولد و وفات پیامبر صلی الله علیه و اله ۳۷۵

نهی از اشراف بر قبر پیامبر صلی الله علیه و اله ۴۰۷

ولادت امیر مؤمنان-درود خدا بر او-۴۰۷

ولادت فاطمه زهرا علیها السلام ۴۲۱

ولادت حسن بن علی-درود خدا بر ایشان-۴۲۹

ولادت حسین بن علی علیهما السلام ۴۳۳

ولادت علی بن حسین علیهما السلام ۴۴۱

ولادت ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام ۴۴۵

ولادت حضرت جعفر بن محمد، صادق علیهما السلام ۴۵۳

ولادت حضرت ابو الحسن موسای جعفر علیهما السلام ۴۶۳

ولادت حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام ۴۸۹

ولادت ابو جعفر دوم حضرت جواد علیه السلام ۵۰۵

ولادت حضرت ابو الحسن علی محمد علیهما السلام و الرضوان ۵۱۹

ولادت ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام ۵۳۱

ولادت حضرت صاحب زمان علیه السلام ۵۵۹

سخنان و تصریحاتی که درباره دوازده امام علیهم السلام آمده است ۵۸۷

در این که وقتی درباره مردی چیزی می گویند که در او نیست ۶۰۹

همانا امامان علیهم السلام همگی قائم به امر خداوند والا و هدایتگر به سوی اویند ۶۱۱

رساندن مال به امام علیه السلام ۶۱۳

غنیمت و انفال و تفسیر خمس و حدود آن. و آنچه خمسش واجب است ۶۱۵

ص: ۹

باب الإِشَارَة وَ النَّصِّ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیهِ السَّلَام [۷۶۰] - ۱ - مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَینِ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ، عَنِ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ، عَنِ زَیْدِ بْنِ الْجَهْمِ الْهَلَالِیِّ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِیهِ السَّلَامُ قَالَ:

سمعتہ یقول: لَمَّا نَزَلَتْ وَ لَایَہِ عَلَیِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِیهِ السَّلَامُ وَ کَانَ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: سَلَّمُوا عَلَی عَلَیِّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِینَ، فَکَانَ مِمَّا أَكَّدَ اللَّهُ عَلَیْهِمَا فِی ذَلِکَ الْیَوْمِ یَا زَیْدُ! قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لَهُمَا: قَوْمًا فَسَلَّمُوا عَلَیْهِ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِینَ، فَقَالَا: أَمِنَ اللَّهُ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ یَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: مِنْ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَیْمَانَ بَعْدَ تَوْكِیدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْكُمْ كَفِیْلًا إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ یعنی به قول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لهما و قولهما: أمن الله أو من رسوله یا رسول الله؟ فقال لهما رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: من الله و من رسوله فأنزل الله عز و جل و لا تنقضوا الأیمان بعد توكیدها و قد جعلتم الله علیكم كفیلاً إن الله يعلم ما تفعلون یعنی به قول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لهما و قولهما: أمن الله أو من رسوله و لا تكونوا كآلتی نقضت غزلها من بعد قوه أنكاثاً،

تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أئِمَّةٌ هِيَ أَرْكَانٌ مِنْ أَرْكَانِكُمْ قَالَ: قَلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ أئِمَّةً؟ قَالَ: إِي وَاللَّهِ أئِمَّةٌ، قَلْتُ: فَإِنَّا نَقْرَأُ أَرْبِي، فَقَالَ: مَا أَرْبِي؟ - وَ أَوْ مَا يَسِدُهُ فِطْرُهَا - إِنَّمَا يَتَّبِعُوكُمُ اللَّهُ بِهِ يَعْنِي بَعَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَيْسَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَتَشْتَكُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. وَ لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا يَعْنِي بَعْدَ مَقَالِهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَذُوقُوا الشَّوَاءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ يَعْنِي بِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

[۷۶۱] ۲- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين و أحمد بن محمد بن محمد بن محبوب، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سمعتَه يقول: لَمَّا أَنْ قَضَى مُحَمَّدٌ نَبْوَتَهُ وَ اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى

ص: ۱۰

[تتمه باب حجت]

اشاره و تصریح بر امیر مؤمنان علیه السلام

[۷۶۰] ۱- زید بن جهم هلالی گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: وقتی ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرمود: به علی به عنوان امیر مؤمنان سلام کنید. و ای زید آنچه خداوند در آن روز به آن دو تأکید کرد این سخن رسول خدا صلی الله علیه و اله بود که: برخیزید و به او به عنوان امیر مؤمنان سلام دهید. آن دو گفتند: ای رسول خدا! آیا این از سوی خداوند است یا از سوی رسولش؟ و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به آن دو فرمود: از خدا و رسول او است. آن گاه خداوند گرامی نازل کرد: و سوگندها را پس از تحکیمش نشکنید درحالی که خداوند را کفیل و ضامن خود قرار داده اید. که خداوند به آنچه می کنید آگاه است. [نحل (۱۶): ۹۱] که مقصودش سخن رسول خدا به آن دو و سخن آنان است که گفتند: آیا از خداوند است یا از رسولش. و همانند آن زن نباشید که پشم های تابیده خود را پس از استحکام، و امی تایید تا سوگندهاتان را وسیله خیانت قرار دهید. برای این که آنان امامانی پاک تر از امامان شما نیستند. من عرض کردم: جانم به فدایت، امامان (ائمه)؟ فرمود: بله، به خدا سوگند، ائمه. عرض کردم: ما «در این جا ارببی» می خوانیم. فرمود: «اربی» چیست؟ - و با اشاره دستش آن را رد کرد- خداوند شما را با آن آزمایش می کند. یعنی با علی علیه السلام و به یقین در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف داشتید برایتان روشن می کند. و اگر خدا می خواست، همه شما را امت یگانه ای قرار می داد. ولی خدا هر کس را بخواهد گمراه کرده و هر کس را بخواهد هدایت می کند. و یقیناً شما از آنچه انجام می دادید پرسیده خواهید شد. و سوگندهاتان را وسیله خیانت در میان خود قرار ندهید. مبدا گامی پس از استواری بلغزد. یعنی پس از سخنان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درباره علی [علیه السلام] و بخاطر بازداشتن از راه خدا آثار سو آن را بچشید و برایتان عذاب بزرگی باشد. [نحل (۱۶): ۹۲ تا ۹۴]

[۷۶۱] ۲- ابو حمزه ثمالی گفت: از حضرت باقر ۷ شنیدم می فرمود: وقتی پیامبری محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] سپری شد و عمرش به پایان رسید،

إليه أن يا محمّدا! قد قضيت نبوتك و استكملت أيامك، فاجعل العلم الّذى عندك و الإيمان و الاسم الأكبر و ميراث العلم و آثار علم التّبوّه فى أهل بيتك عند على بن أبى طالب، فإنّى لن أقطع العلم و الإيمان و الاسم الأكبر و ميراث العلم و آثار علم التّبوّه من العقب من ذريّتك كما لم أقطعها من ذريّات الأنبياء.

[۷۶۲]۳- محمّد بن الحسين و غيره، عن سهل، عن محمّد بن عيسى و محمّد بن يحيى و محمّد بن الحسين جميعا، عن محمّد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر و عبد الكريم بن عمرو، عن عبد الحميد بن أبى الدّيلم، عن أبى عبد الله عليه السّلام قال:

أوصى موسى عليه السّلام إلى يوشع بن نون و أوصى يوشع بن نون إلى ولد هارون و لم يوص إلى ولده و لا إلى ولد موسى، إنّ الله تعالى له الخيره، يختار من يشاء ممّن يشاء و بشر موسى و يوشع بالمسيح عليهم السّلام فلّمّا أن بعث الله عزّ و جلّ المسيح عليه السّلام قال المسيح عليه السّلام لهم: إنّّه سوف يأتى من بعدى نبى اسمه أحمد من ولد إسماعيل عليه السّلام يجىء بتصديقى و تصديقكم و عذرى و عذرکم و جرت من بعده فى الحوارين فى المستحفظين، و إنّما سمّاهم الله تعالى المستحفظين لأنهم استحفظوا الاسم الأكبر و هو الكتاب الّذى يعلم به علم كلّ شىء، الّذى كان مع الأنبياء صلوات الله عليهم، يقول الله تعالى: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ» الكتاب الاسم الأكبر و إنّما عرف ممّا يدعى الكتاب التّوراه و الإنجيل و الفرقان فيها كتاب نوح عليه السّلام و فيها كتاب صالح و شعيب و إبراهيم عليهم السّلام فأخبر الله عزّ و جلّ إنّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى فَأَيْنَ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّمَا صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ الْأَكْبَرِ وَ صُحُفِ مُوسَى الْأَكْبَرِ فلم تزل الوصيه فى عالم بعد عالم

خداوند والا به او وحى کرد که: ای محمّدا! پیامبرى ات را به انجام رسانده، عمرت را به پایان رساندى، پس آن علمى را که در نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و ميراث علم و آثار علم پیامبرى را نزد على بن ابى طالب در میان خاندانت قرار بده. که من هرگز علم و ایمان و اسم اکبر و ميراث علم و آثار پیامبرى را از نسل فرزندان تو قطع نمى کنم. چنان که از فرزندان پیامبران قطع نکردم.

[۷۶۲]۳- عبد الحميد ابو ديلم از حضرت صادق عليه السّلام روايت کرده که فرمود: موسى عليه السّلام به يوشع نون وصيت کرد. و يوشع نون به فرزند هارون وصيت کرد و به فرزند خود و فرزند موسى وصيت نکرد. که گزينش با خداوند والا است. هر که را بخواهد و از هر خاندانى بخواهد، بر مى گزيند. و به موسى و يوشع، مسيح عليهم السّلام را بشارت داد. پس چون خداوند عزّتمند مسيح را برانگيخت، مسيح عليه السّلام به آنان گفت: همانا پس از من پیامبرى خواهد آمد که نامش احمد [و] از فرزندان اسماعيل -عليهما السّلام- است. با تصديق من و تصديق شما و حجّت من و شما مى آيد. و پس از او در میان حواريون، محافظ استوار گشت. و خداوند فرازمند آنان را محافظان نگاهبانان ناميد؛ زیرا آنان اسم اکبر را نگاه داشتند. و آن کتابى است که با آن دانش هرچيزى دانسته مى شود. آنچه به همراه پیامبران - درود خداوند بر آنان - بوده است. خداوند والا مى فرمايد: و رسولانى پيش از تو فرستاده، به همراهشان کتاب و ميزان نازل کرديم. (آيه در قرآن چنين است:) ما رسولان

خود را با دلایل روشن فرستاده، با ایشان کتاب و میزان نازل کردیم. [حدید (۵۷): ۲۵] کتاب اسم اکبر است. و از آنچه به نام کتاب خوانده می شود، تورات و انجیل و فرقان (قرآن) شناخته شده است. در حالی که در آن کتاب نوح علیه السلام است. و در آن کتاب صالح و شعیب و ابراهیم علیهم السلام است. که خداوند شکوهمند خبر داد: همانا این در صحیفه های نخستین است. صحیفه های ابراهیم و موسی. صحیفه های ابراهیم کجاست [؟] صحیفه های ابراهیم اسم اکبر است و صحیفه های موسی همان اسم اکبر است. و وصیت پیوسته در عالمی پس از عالمی بود

ص: ۱۳

حَتَّى دَفَعُوها إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَسْلَمَ لَهُ الْعَقَبُ مِنَ الْمُسْتَحْفَظِينَ وَكَذَّبَهُ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَدَعَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ عَلَيْهِ أَنْ أَعْلَنَ فَضْلَ وَصِيَّتِكَ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ الْعَرَبَ قَوْمٌ جَفَاهُ، لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ كِتَابٌ وَ لَمْ يَبْعَثْ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا وَ لَا يَعْرِفُونَ فَضْلَ نَبَوَاتِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَا شَرَفَهُمْ وَ لَا- يُؤْمِنُونَ بِي إِنْ أَنَا أَخْبَرْتَهُمْ بِفَضْلِ أَهْلِ بَيْتِي، فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ «وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ» «وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» فَذَكَرَ مِنْ فَضْلِ وَصِيَّتِهِ ذَكَرًا فَوْقَ التَّفَاقِ فِي قُلُوبِهِمْ، فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَلِكَ وَ مَا يَقُولُونَ، فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: يَا مُحَمَّدُ وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ 'فَإِنَّهُمْ لَا يُكْذِبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ وَ لَكِنَّهُمْ يَجْحَدُونَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَهُمْ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَتَأَلَّفُهُمْ وَ يَسْتَعِينُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَا يَزَالُ يَخْرُجُ لَهُمْ شَيْئًا فِي فَضْلِ وَصِيَّتِهِ حَتَّى نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ فَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ حِينَ أَعْلَمَ بِمَوْتِهِ وَ نَعِيَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ، فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: فَإِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ وَ إِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ يَقُولُ: إِذَا فَرَعْتَ فَانصَبْ عِلْمَكَ وَ أَعْلَنَ وَصِيَّتَكَ فَأَعْلَمَهُمْ فَضْلَهُ عِلْمَهُ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ- ثَلَاثَ مَرَّاتٍ- ثُمَّ قَالَ: لِأَبْعَثَنَّ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، لَيْسَ بِفَرَّارٍ- يَعْرِضُ بِمَنْ رَجَعَ يُجِبُّنَ أَصْحَابَهُ وَ يُجِبُّونَهُ- وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: عَلِيٌّ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَ: عَلِيٌّ عَمُودُ الدِّينِ وَ قَالَ: هَذَا هُوَ الَّذِي يُضْرَبُ النَّاسُ بِالتَّيِّيفِ عَلَى الْحَقِّ بَعْدِي وَ قَالَ: الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ أَيْنَمَا مَالَ وَ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ، إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا: كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَهْلُ بَيْتِي عِزَّتِي، أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا وَ قَدْ بَلَّغْتُ، إِنَّكُمْ سَتَرُدُّونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ فَاسْأَلْكُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ، وَ الثَّقَلَانِ: كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا

ص: ۱۴

تا آن را به محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- دادند. و چون خداوند گرامی محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- را برانگیخت، نوادگان محافظان، به او اسلام آورده، بنی اسرائیل تکذیبش کردند. و او به سوی خداوند عزتمند دعوت کرده، در راه او جهاد کرد. سپس خداوند بزرگ یاد بر او نازل کرد که فضیلت وصی ات را آشکار کن. او عرض کرد: پروردگارا عرب مردمی خشن هستند. در میانشان کتابی نبوده و پیامبری به سویشان فرستاده نشده است. و فضیلت و شرف جایگاه پیامبران را نمی دانند. و به من ایمان نمی آورند اگر از فضیلت خاندانم به آنان بگویم. آن گاه خداوند بزرگ یاد فرمود: و به خاطر آنان اندوهگین مشو. [نحل (۱۶): ۱۲۷] و بگو: سلام بر شما. که به زودی خواهند دانست. [زخرف (۴۳): ۸۹] پس او از فضیلت وصی اش سخن گفت و در دل های آنان نفاق افتاد. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آن نفاق و آن چه را می گفتند، دانست. و خداوند گرامی یاد فرمود: ای محمد! ما می دانیم از آنچه آنان می گویند دلتنگ می شوی. [حجر

(۱۵): [۹۷] آنان تو را تکذیب نمی کنند بلکه ستمکاران آیات خدا را انکار می کنند. [انعام (۶): ۳۳] اولی آنان بی آن که استدلالی داشته باشند، انکار می کنند. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- میانشان الفت داده، برخی را یاور برخی دیگر کرده، همواره چیزی از فضیلت وصی اش را بر ایشان آشکار می کرد تا این سوره نازل شد پس [با آن] بر آنان احتجاج کرد هنگامی که او را به مرگش آگاه ساخته، جاننش آن را فهمید. خداوند بزرگ یاد فرموده است: چون فراغت یافتی، بکوش و به سوی پروردگارت رو کن. [انشراح (۹۴): ۷ و ۸] می فرماید: وقتی فارغ شدی، بیرقت را برپا کرده و وصی ات را آشکار کن. به آنان فضیلت او را آشکارا بگو. و آن حضرت- درود خدا بر او و بر خاندانش- سه بار فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای او است. خداوندا، یار یاوران او باش و دشمن دشمنانش. سپس در جنگ خیبر فرمود: مردی را می فرستم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند او فرار نمی کند- کنایه به کسی که [از میدان جنگ] بازگشته، یارانش را ترسو می شمرد و یارانش او را ترسو می شمردند- فرمود: علی سرور مؤمنان است. و فرمود: علی ستون دین است. و فرمود: این، آن کسی است که پس از من برای حق با مردم می جنگد. و فرمود: حق همراه علی است هر کجا که برود. و فرمود: من در میان شما دو چیز به جا می گذارم، اگر آن ها را برگیرید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدای عزتمند و اهل بیت و خاندانم. ای مردم! گوش کنید که من ابلاغ کردم. همانا شما کنار حوض بر من وارد می شوید و من از آنچه درباره ثقلین کریدید از شما می پرسم. و ثقلین: کتاب خدای گرامی یاد و خاندان منند. از آنان پیشی

ص: ۱۵

و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم فوقعته الحجة بقول النبي صلى الله عليه و اله و سلم و بالكتاب الذي يقرأه الناس فلم يزل يلقى فضل أهل بيته بالكلام و يبين لهم بالقرآن إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً و قال عز ذكره: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ ثُمَّ قَالَ: وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ فكَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ حَقَّهُ الْوَصِيَّةَ الَّتِي جَعَلَتْ لَهُ وَ الْأَسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النَّبَوَّةِ، فَقَالَ: قُلْ لَا أَشِيئُ لَكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ثُمَّ قَالَ: وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ يَقُولُ أَسْأَلُكُمْ عَنِ الْمَوَدَّةِ الَّتِي أَنْزَلْتُ عَلَيْكُمْ فَضْلَهَا، مَوَدَّةَ الْقُرْبَىٰ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قَتَلْتُمُوهُمْ وَ قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ: فَسَيَلُّوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ قَالَ الْكِتَابُ [هُوَ] الذِّكْرُ وَ أَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِسْؤَالِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِسْؤَالِ الْجَهَالِ وَ سَمِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْقُرْآنَ ذِكْرًا فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ إِنَّهُ لَعَذَابٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ رَدُّوهُ [إِلَى اللَّهِ] وَ [إِلَى الرَّسُولِ] وَ [إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ] لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ فَردَّ الأمر أمر الناس إلى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ الَّذِينَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ وَ بِالرَّدِّ إِلَيْهِمْ، فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ نَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ! بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» فَنادى النَّاسُ فَاجْتَمَعُوا وَ أَمَرَ بِسَمَرَاتٍ فَقَمَّ شَوْكَهْنَ، ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: [يَا أَيُّهَا النَّاسُ مِنْ وَلِيِّكُمْ] وَ أُولَى بَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهِ

ص: ۱۶

نگیرید که نابود می شوید و به آنان تعلیم نکنید که آنان عالم تر از شمایند. پس حجت با سخن پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-و با کتابی که مردم آن را می خوانند ثابت شد. و همواره فضیلت خاندانش را با کلمات القا می کرد و برایشان با قرآن روشن می کرد. خداوند می خواهد پلیدی را از شما خاندان دور کرده، کاملاً پاکتان گرداند. و آن گرامی یاد فرمود: و بدانید همانا آن چه غنیمت می برید، یک پنجم آن برای خدا و رسولش و برای نزدیکان است. [انفال (۸): ۴۱] سپس فرمود: و حقّ نزدیکان را بده. [اسرا (۱۷): ۲۶] که علی علیه السلام بود و حقش وصیتی بود که برای او قرار داده شده بود و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت بود. آن گاه فرمود: بگو: من هیچ پاداشی برای آن (رسالت) نمی خواهم جز دوستی درباره نزدیکانم را. [شورا (۴۲): ۲۳] سپس فرمود: و وقتی از کشته شدگان پرسیده شود که به چه گناهی کشته شدند. [تکویر (۸۱): ۸ و ۹] می فرماید: از شما درباره دوستی ای که فضیلتش بر شما نازل شده می پرسم. دوستی نزدیکان. که به چه گناهی آنان را کشتید. و آن بزرگ یاد فرمود: و از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانید. [نحل (۱۶): ۴۳] حضرت فرمود: کتاب [همان] ذکر است و اهلش خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- که خداوند به پرسش از ایشان فرمان داده است. و به پرسش از جاهلان امر نشدند. و خداوند عزّتمند قرآن را ذکر نامیده، فرموده است: و ما این ذکر را بر تو نازل کردیم تا آنچه را به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن کنی و شاید بیندیشند. [نحل (۱۶): ۴۴] او فرمود: و این مایه یادآوری تو و مردم تو است و به زودی پرسش می شوید. [زخرف (۴۳): ۴۴] او فرمود: از خداوند اطاعت کنید و از رسول او و صاحبان امر از میان خودتان اطاعت کنید. و فرمود: و اگر آن را به پیامبر و به صاحبان امر خودشان بازگرداند، کسانی از آنان که استنباط می کنند آن را خواهند فهمید. [نساء (۴): ۸۳] پس آن امر-امر مردم-را به صاحبان امر از میان خودشان، کسانی که به اطاعتشان و رجوع به آنان فرمان داده است ارجاع داد و وقتی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-از آخرین حجّ بازگشت جبرئیل علیه السلام بر او نازل شده، عرض کرد: ای رسول [ما] آنچه را از سوی پروردگارت نازل شده، ابلاغ کن. و اگر نکنی رسالتش را انجام نداده ای و خداوند تو را از مردم نگاه می دارد. خداوند مردمان کافر را هدایت نمی کند. پس به مردم ندا داد و گرد آمدند. و امر کرد تا خارهای بوته ها را تراشیدند (تا نشستن و ایستادن روی آنها راحت باشد) سپس فرمود: [ای] مردم! چه کسی ولیّ شما است و چه کسی به شما از خودتان سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و رسولش. آنگاه پیامبر سه بار فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای او است.

ص: ۱۷

و عاد من عاداه-ثلاث مرّات-فوقعت حسکه التّفاق فی قلوب القوم و قالوا: ما أنزل الله جلّ ذكره هذا علی محمّد قطّ و ما یرید إلاّ- أن یرفع بضیع ابن عمّه، فلما قدم المدینه أتته الأنصار فقالوا: یا رسول الله إنّ الله جلّ ذكره قد أحسن إلینا و شرفنا بک و بنزولک بین ظهرانینا، فقد فرّح الله صدیقنا و کبت عدوّنا و قد یأتیک وفود، فلا تجد ما تعطیهم فی شمت بک العدو، فنحبّ أن تأخذ ثلث أموالنا حتّی إذا قدم علیک وفد مکّه وجدت ما تعطیهم، فلم یردّ رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم علیهم شیئا و کان ینتظر ما یأتیه من ربّه فنزل جبرئیل علیه السلام: و قال قلّ لا أسئلكم علیه أجراً إلاّ المودّه فی القربی و لم یقبل أموالهم، فقال المنافقون: ما أنزل الله هذا علی محمّد و ما یرید إلاّ أن یرفع بضیع ابن عمّه و یحمل علینا أهل بیته یقول أمس: من کنت مولاه فعلىّ مولاه و الیوم: قل لا أسئلكم علیه أجراً إلاّ المودّه فی القربی، ثمّ نزل علیه آیه الخمس فقالوا: یرید أن یعطیهم أموالنا و فیئنا، ثمّ أتاه جبرئیل علیه السلام فقال: یا محمّد إنّک قد قضیت نبوتک و استکملت آیامک فاجعل الاسم الأكبر و میراث العلم و آثار

علم النبوه عند علی علیه السلام، فإنی لم أترك الأرض إلا ولی فیها عالم تعرف به طاعتی و تعرف به ولایتی و یکون حجّه لمن یولد بین قبض النبئی إلى خروج النبئی الآخر، قال: فأوصی إليه بالاسم الأكبر و میراث العلم و آثار علم النبوه و أوصی إليه بألف کلمه و ألف باب، یفتح کل کلمه و کل باب ألف کلمه و ألف باب.

[۷۶۳]۴- علی بن ابراهیم، عن ابيه و صالح بن السیندی، عن جعفر بن بشیر، عن یحیی بن معمر العطار، عن بشیر الدّهان، عن ابي عبد الله علیه السلام قال:

قال رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم فی مرضه الذی توفّی فیهِ: ادعوا لی خلیلی، فأرسلنا إلى أبویهما فلما نظر إلیهما رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم أعرض عنهما، ثمّ قال: ادعوا لی

ص: ۱۸

خدایا یار دوستانش و دشمن دشمنانش باش. آن گاه خار نفاق در دل مردمان افتاده، گفتند: خداوند بزرگ یاد هرگز آن را بر محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] نازل نکرده است. و او جز این که دست پسر عمویش را بالا ببرد چیزی نمی خواهد. و چون به مدینه وارد، شد انصار به نزدش آمده، گفتند: ای رسول خدا، خداوند گرامی یاد به ما احسان کرده، با شما و با فرودتان در میان ما شرفمان داد. پس خداوند دوستان را شاد کرده، دشمن مان را خوار. اما برای شما میهمانانی خواهد بود که [شاید] چیزی نیابی به آن ها بدهی و دشمن تو را شماتت کند. ما دوست داریم یک سوم اموالمان را بگیری تا وقتی مهمانی از مکه برایتان رسید، چیزی باشد که به او بدهی. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- چیزی به آنان نگفت و منتظر بود که از سوی پروردگارش چه نازل می شود. جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: «بگو: من از شما برای آن (رسالت) جز دوستی با نزدیکانم، مزدی نمی خواهم.» و اموالشان را نپذیرفت. آن گاه منافقان گفتند: خداوند این را بر محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] نازل نکرده است. و او می خواهد بازوی پسر عمویش را بالا برده، خاندانش را بر ما تحمیل کند. دیروز می گفت: هر که من مولای اویم، علی مولای او است و امروز می گوید: «بگو من از شما برای آن جز دوستی با نزدیکانم مزدی نمی خواهم.» سپس آیه خمس نازل شد و آنان گفتند: او می خواهد اموال و غنیمت ما را به آنان بدهد. سپس جبرئیل علیه السلام به نزد او آمد و گفت: ای محمّد! تو پیامبری ات را به انجام رسانده، عمرت را به پایان رساندی. پس اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را نزد علی علیه السلام قرار ده؛ زیرا من زمین را جز این که عالمی از سوی من در آن باشد رها نمی کنم تا به وسیله او اطاعت و ولایت من شناخته شود. و حجّتی باشد برای کسی که در فاصله مرگ پیامبری و بعثت پیامبری دیگر به دنیا می آید. حضرت فرمود: پس ایشان اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را برای او وصیت کرد. و هزار کلمه و هزار باب به او وصیت کرد که از هر کلمه و بابی هزار کلمه و باب دیگر گشوده می شود.

[۷۶۳]۴- بشیر دّهان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- در بیماری ای که به وفاتش پایان یافت، فرمود: دوستم را به نزد بخوانید. آن دو زن دنبال پدرانشان [ابو بکر و عمر] فرستادند. چون رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- آن دو را دید، از ایشان روی گردانده، سپس فرمود: دوستم را به نزد بخوانید.

ص: ۱۹

خلیلی، فأرسل إلى عليّ فلما نظر إليه أكبّ عليه يحدّثه، فلما خرج لقيه، فقالا له: ما حدّثك خليلك؟ فقال: حدّثني ألف باب يفتح كلّ باب ألف باب.

[۷۶۴]۵-أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن محمد بن إسماعيل، عن منصور بن يونس، عن أبي بكر الحضرمي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

علم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علينا صلى الله عليه وآله وسلم ألف حرف كل حرف يفتح ألف حرف.

[۷۶۵]۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عليّ بن الحكم، عن عليّ بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان في ذؤابه سيف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صحيفه صغيره، فقلت لأبي عبد الله عليه السلام: أي شيء كان في تلك الصّحيفه؟ قال: هي الأحرف التي يفتح كلّ حرف ألف حرف، قال أبو بصير: قال أبو عبد الله عليه السلام: فما خرج منها حرفان حتّى الساعة.

[۷۶۶]۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر، عن فضيل بن سكره قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك، هل للماء الذي يغسل به الميت حدّ محدود؟ قال: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لعليّ عليه السلام: إذا أنا متّ فاستق سقّ قرب من ماء بئر غرس فغسلني و كفتني و حطني فإذا فرغت من غسلني و كفتني فخذ بجوامع كفتني و أجلسني ثمّ سلني عمّا شئت، فوالله لا تسألني عن شيء إلاّ أجبتك فيه.

[۷۶۷]۸-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن عليّ بن أبي حمزه، عن ابن أبي سعيد، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الموت دخل عليه عليّ عليه السلام فأدخل رأسه ثمّ قال:

ص: ۲۰

آن گاه دنبال علی [علیه السلام] فرستادند. چون او را دید، به سوی او برگشت و با او به سخن پرداخت. و چون بیرون آمد، آن دو او را دیده، گفتند: دوستت با تو چه گفت: فرمود: از هزار باب سخن گفت که از هر باب هزار باب دیگر گشوده می شود.

[۷۶۴]۵-ابو بکر حضرمی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- هزار حرف به علی علیه السلام آموخت که از هر حرف هزار حرف دیگر باز می شد.

[۷۶۵]۶-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: در دستۀ شمشیر رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- کاغذی کوچک بود. من به حضرتش عرض کردم: چه چیزی در آن کاغذ بود؟ فرمود: حرف هایی که از هر یک،

هزار حرف دیگر باز می شد. ابو بصیر گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمود: و تا این ساعت [بیش از] دو حرف از آن صادر نشده است.

[۷۶۶]۷- فضیل سکره گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت! آیا برای آبی که با آن مرده را می شویند، اندازه معینی است؟ فرمودند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به علی علیه السلام فرمود: وقتی من مردم، شش مشک از آب چاه غرس بکش و مرا با آن غسل بده. سپس کفن کرده حنوط نما. وقتی از غسل و کفنم فارغ شدی اطراف کفنم را گرفته، مرا بنشان، سپس از هرچه خواستی بپرس. که به خدا سوگند از چیزی نمی پرسیم مگر این که درباره اش پاسخت می دهم.

[۷۶۷]۸- ابان تغلب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی وفات رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- رسید، علی علیه السلام به نزدش آمد.

ص: ۲۱

یا علی! إذا أنا مت فغسلنی و کفنی ثم أقعدنی و سلنی و اکتب.

[۷۶۸]۹- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن الولید شباب الصیرفی، عن یونس بن رباط قال:

دخلت أنا و كامل التَّمَّار علی أبی عبد الله علیه السلام فقال له كامل: جعلت فداك حدیث رواه فلان؟ فقال: اذکره، فقال: حدثنی أن النَّبِیَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ حَدَّثَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَلْفِ بَابٍ يَوْمَ تَوَفَّى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ، فَذَلِكَ أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ، فَقَالَ: لَقَدْ كَانَ ذَلِكَ، قُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ فَظَهَرَ ذَلِكَ لِشِيعَتِكُمْ وَ مَوَالِيِكُمْ؟ فَقَالَ: يَا كَامِلُ! بَابٌ أَوْ بَابَانِ فَقُلْتُ [له]: جَعَلْتَ فِدَاكَ فَمَا يَرُوى مِنْ فَضْلِكُمْ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ بَابٍ أَوْ بَابَانِ، قَالَ: فَقَالَ: وَ مَا عَسَيْتُمْ أَنْ تَرُوُوا مِنْ فَضْلِنَا، مَا تَرُوُونَ مِنْ فَضْلِنَا إِلَّا أَلْفًا غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ.

باب الإشارة و النَّصَّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ [۷۶۹]۱- عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرِو الْيَمَانِيِّ وَ عَمْرِو بْنِ أَدِينَةَ، عَنْ أَبَانَ، عَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ:

شهدت وصيته أمير المؤمنين عليه السلام حين أوصى إلى ابنه الحسن عليه السلام و أشهد علي وصيته الحسين و محمد عليهما السلام و جميع ولده و رؤساء شيعته و أهل بيته، ثم دفع إليه الكتاب و السلاح و قال لابنه الحسن عليه السلام: يا بني! أمرني رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أن أوصي إليك و أن أدفع إليك كتبي و سلاحي كما أوصى إلي رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و دفع إلي كتبه و سلاحه و أمرني أن أمرك إذا حضرك الموت أن تدفعها إلى أخيك الحسين عليه السلام، ثم أقبل علي ابنه الحسين عليه السلام فقال: و أمرك رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أن تدفعها إلى ابنك هذا، ثم أخذ بيد علي بن الحسين عليه السلام ثم قال

ص: ۲۲

حضرت سر او را در بغل گرفت و سپس فرمود: وقتی من مردم، مرا غسل بده و کفنم کن. سپس مرا بنشان و پرسش کن و بنویس.

[۷۶۸]۹- یونس رباط گفته است: من و کامل تمار به نزد حضرت صادق رفتیم. آن گاه کامل به حضرت عرض کرد: جانم به فدایت! فلائی حدیثی روایت کرده است. فرمود: آن را بازگو. عرض کرد: به من گفت که پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- روزی که وفات کرد، با علی علیه السّلام درباره هزار باب سخن گفت که از هر یک، هزار باب دیگر گشوده می شود. که هزار هزار [یک میلیون] باب می شود. فرمودند: چنین بود. من عرض کردم: جانم به فدایت، از آن برای شیعیان و دوستان شما چیزی ظاهر شده است؟ فرمودند: ای کامل! یک یا دو بابش. عرض کردم: جانم به فدایت! پس فضایل شما جز از یک یا دو باب از هزار هزار (یک میلیون) باب روایت نمی شود؟ او گوید: حضرت فرمودند: امیدوارید چه اندازه از فضایل ما روایت کنید. شما از فضایل ما جز یک الف غیر معطوفه راست روایت نمی کنید.

اشاره و تصریح به حسن بن علی علیهما السّلام

[۷۶۹]۱- سلیم قیس گفت: وصیت امیر مؤمنان علیه السّلام را وقتی به پسرش حسن وصیت می کرد شاهد بودم بر وصیتش حسین و محمّد علیهما السّلام و همه فرزندان و رؤسای شیعه و خاندانش را شاهد گرفت. سپس کتاب و سلاح را به او سپرده، فرمود: پسر من! رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به من فرمان داد که به تو وصیت بکنم. و کتاب ها و سلاحم را به تو بسپارم. همان طور که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به من وصیت کرد و کتاب ها و سلاحش را به من سپرد. و به من فرمان داد که به تو فرمان دهم وقتی وفات رسید آن را به برادرت حسین علیه السّلام بسپاری. سپس به حسین علیه السّلام رو کرد و فرمود: و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- تو را فرمان داد که آن را به این پسر بسپاری. سپس دست علی بن حسین علیهما السّلام را گرفته، به او

ص: ۲۳

لعلى بن الحسين: و أمرک رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم أن تدفعها إلى ابنك محمد بن علي و أقرئه من رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و منى السلام.

[۷۷۰]۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الصّمد بن بشير، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

إن أمير المؤمنين صلوات لله عليه لما حضره الذي حضره قال لابنه الحسن؟ ادن مني حتى أسرّ إليك ما أسرّ رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم إليّ و أئتمنك على ما أئتمنتني عليه، ففعل.

[۷۷۱]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن أبي بكر الحضرمي قال: حدّثني الأجلح و سلمه بن كهيل و داود بن أبي يزيد و زيد اليمامي قالوا: حدّثنا شهر بن حوشب:

أنّ عليّاً عليه السّلام حين سار إلى الكوفة استودع أم سلمه كتبه و الوصية، فلما رجع الحسن عليه السّلام دفعها إليه.

[۷۷۲]۴- و فی نسخه الصفوانی: أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن سیف، عن أبی بکر، عن أبی عبد الله علیه السلام:

أَنَّ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ، اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلْمَةَ كِتَابَهُ وَالْوَصِيَّةَ فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ دَفَعَهَا إِلَيْهِ.

[۷۷۳]۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

أوصى أمير المؤمنين عليه السلام إلى الحسن و أشهد على وصيته الحسين عليه السلام و محمدا و جميع ولده و رؤساء شيعته و أهل بيته ثم دفع إليه الكتاب و السلاح ثم قال لابنه الحسن: يا بنى أمرنى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم أن أوصى إليك و

ص: ۲۴:

فرمود: و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- تو را فرمان داد که آن به پسر ت محمد بن علی بسپاری و به او از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و از من سلام برسان.

[۷۷۰]۲- ابو جارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا امیر مؤمنان- درود خدا بر او- چون وفاتش رسید به پسرش حسن [علیه السلام] فرمود: به نزدیک من بیا تا آنچه را رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- برای من آشکار کرد، برای آشکار کنم. و بر آنچه مرا بر آن امین قرار داد تو را امین قرار دهم. و چنین کرد.

[۷۷۱]۳- شهر بن حوشب گفته است: علی علیه السلام هنگامی که به کوفه می رفت کتاب هایش و وصیت را نزد ام سلمه و دیعه نهاد و چون حسن علیه السلام بازگشت آن ها را به او سپرد.

و در نسخه صفوانی چنین است:

[۷۷۲]۴- ابو بکر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که علی- درود خدا بر او- وقتی به سوی کوفه می رفت، کتاب هایش و وصیت را به ام سلمه سپرد و چون حسن علیه السلام بازگشت او آن ها را به او داد.

[۷۷۳]۵- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان به حسن [علیه السلام] وصیت کرد. و بر وصیتش حسین و محمد علیهما السلام و همه فرزندان او- رؤسای شیعه و خاندانش را شاهد گرفت. سپس کتاب و سلاح را به او داد و فرمود: پسر من! رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- مرا فرمان داد که به تو

ص: ۲۵:

أن أَدْفَعُ إِلَيْكَ كِتَابِي وَ سِلَاحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ دَفَعُ إِلَيَّ كِتَابَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ أَمْرَنِي أَنْ أَمْرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ أَقْبَلْ عَلَيَّ ابْنَهُ الْحُسَيْنِ وَ قَالَ: أَمْرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

اله و سلم أن تدفعه إلى ابنك هذا، ثم أخذ بيد ابن ابنه علي بن الحسين، ثم قال لعلي بن الحسين: يا بني و أمرك رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم أن تدفعه إلى ابنك محمد بن علي و أقرئه من رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و مني السلام، ثم أقبل على ابنه الحسن، فقال: يا بني أنت ولي الأمر و ولي الدم، فإن عفوت فلك و إن قتلت فضربه مكان ضربه و لا تأثم.

[۷۷۴]۶-الحسين بن الحسن الحسنی رفعه و محمد بن الحسن، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمری رفعه قال:

لما ضرب أمير المؤمنين عليه السلام حفّ به العواد و قيل له: يا أمير المؤمنين أوص فقال: اثنوا لي و سادته ثم قال: الحمد لله حقّ قدره متّبعين أمره و أحمده كما أحبّ و لا إله إلا الله الواحد الأحد الصّمد كما انتسب، أيها الناس كلّ امرئ لاق في فراره ما منه يفزّ و الأجل مساق النفس إليه و الهرب منه موافاته كم أطردت الأيام أبحثها عن مكنون هذا الأمر فأبى الله عزّ ذكره إلا إخفاءه، هيئات علم مكنون، أما وصيتي فأن لا تشركوا بالله جلّ ثناؤه شيئاً و محمداً صلى الله عليه و اله و سلم فلا تضيّعوا سنته، أقيموا هذين العمودين و أوقدوا هذين المصباحين و خلاكم ذمّ ما لم تشردوا، حمّل كلّ امرئ مجهوده و خفف عن الجهله، ربّ رحيم و إمام عليم و دين قويم، أنا بالأمس صاحبكم و [أنا] اليوم عبره لكم و غدا مفارقكم إن تثبت الوطاء في هذه المزلّه فذاك المراد و إن تدحض القدم، فإنّا كنّا في أفياء أعصان و ذرى رياح و تحت ظلّ غمامه اضمحلّ في الجوّ متلفقها و عفا في الأرض محطّها و إنّما كنت جارا جاوركم بدني أيّاما و ستعقبون مني جثّه

ص: ۲۶

وصيت کرده، کتاب ها و سلاحم را به تو بسپارم. چنان که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به من وصيت کرده، کتاب ها و سلاحش را به من سپرد. و مرا فرمان داد که به تو فرمان دهم وقتی وفاتت رسید آن را به برادرت حسین [علیه السلام] بسپاری سپس به پسرش حسین بن علی علیه السلام رو کرد و فرمود: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به تو فرمان داد که آن را به این پسر بسپاری. سپس دست نوه اش علی حسین علیهما السلام را گرفت و به او فرمود: ای پسر! و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- تو را فرمان داد که آن را به پسر محمد بن علی بسپاری و به او از رسول خدا ۹ و از من سلام برسان. سپس به پسرش حسن [علیه السلام] رو کرد و فرمود: پسر! تو ولي امر و ولي دم (خون) هستی. اگر ببخشی حقّ داری و اگر بکشی، به جای یک ضربت، یکی بزنی و ناروا نکن.

[۷۷۴]۶-از ابراهیم بن اسحاق احمری حدیثی که سندش را بالا- برده روایت شده که: وقتی امیر مؤمنان علیه السلام ضربت خورد، عیادتگران گردش را گرفته، گفتند: ای امیر مؤمنان وصيت کن. فرمود: برایم پشتی ای بگذارید. سپس فرمود: سپس خدای را به قدر سزاواری اش، درحالی که پیروان فرمانش هستیم و بر او سپاس می گویم چنان که دوست دارد. و خدایی جز خداوند یگانه یکتای بی نیاز نیست. چنان که خود فرمود: ای مردم هر مردی آنچه را از آن می گریزد در همان گریزش دیدار می کند. اجل جان را به سوی آن می راند و گریز از آن همان رسیدن به آن است. چه روزگاری را پشت سر گذاشته، از ژرفای پنهان این امر جستجو کردم. و خداوند گرامی یاد به چیزی جز پنهان ساختن آن راضی نشد. هیئات، دانشی ژرف و پنهان است. اما وصيت من این است که به خداوند شکوهمند است سایش او چیزی را شریک نگیرید و سنت محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- را تباہ نکنید. این دو ستون را به پا کنید و این دو چراغ را فروزان نمایید. تا پراکنده نشوید، نکوهشی به شما نمی رسد. هر مردی به اندازه طاقتش مکلف می شود. و بر نادانان تخفیف داده شده است. پروردگاری مهربان است.

پیشوایی دانا و دینی راست و استوار. من دیروز رفیق شما بودم و امروز عبرتی برای شما می‌شوم. اگر جای پا در این لغزشگاه محکم شد، همان، خواسته است. و اگر گام لغزید، ما هم در سایه شاخه‌ها و زیر بال‌ها و در سایه سار ابر درهم فشرده میان آسمان و زمین (جو) که از هم بپاشد و اثری از آن نماند، بوده ایم. من همسایه ای بودم که بدنم روزگاری را در کنار شما بود. و به زودی پیکر تهی مرا دنبال (تشییع) می‌کنید. که

ص: ۲۷

خلاء، ساکنه بعد حرکه و کاظمه بعد نطق، لیعضکم هدوی و خفوت إطراقی و سکون أطفافی، فإنه أوعظ لكم من الناطق البلیغ ودعتکم وداع مرصد للتلاقی، غدا ترون أیامی و یکشف الله عزّ و جلّ عن سرّائی و تعرفونی بعد خلوّ مکانی و قیام غیری مقامی، إن أبق فأنا ولیّی دمی و إن أفن فالفناء میعادی [و إن أعف] فالففو لی قریه و لكم حسنه فاعفوا و اصفحوا، ألا تحبون أن یغفر الله لكم، فیا لها حسره علی کلّ ذی غفله أن یکون عمره علیه حجّه أو تؤدیه آیامه إلی شقوه، جعلنا الله و إیاکم ممّن لا یقصر به عن طاعه الله رغبه أو تحلّ به بعد الموت نقمه، فإنّما نحن له و به، ثمّ أقبل علی الحسن علیه السّلام فقال: یا بنی ضربه مکان ضربه و لا تأثم.

[۷۷۵]۷- محمد بن یحیی، عن علی بن الحسن، عن علی بن إبراهیم العقیلی یرفعه قال:

قال: لَمّا ضرب ابن ملجم امیر المؤمنین علیه السّلام، قال للحسن: یا بنی إذا أنا متّ فاقتل ابن ملجم و احفر له فی الكناسه و وصف العقیلی الموضع علی باب طاق المحامل موضع السّواء و الرّؤاس ثمّ ارم به فیهِ، فإنه واد من أودیهِ جهنّم.

باب الإشاره و النّص علی الحسین بن علیّ علیهما السّلام [۷۷۶]۱- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن بکر بن صالح (قال الکلینی) و عدّه من أصحابنا، عن ابن زیاد، عن محمد بن سلیمان الدّیلمی، عن هارون بن الجهم، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: لَمّا حضر الحسن بن علیّ علیهما السّلام الوفاه قال للحسین علیه السّلام یا أخی إنی أوصیک بوصیّه فاحفظها، إذا أنا متّ فهیئنی ثمّ وجّهنی

ص: ۲۸

پس از تکان‌هایی آرام شده و پس از سخن خاموش گشته است. تا آرامشم و دیده فروبستم و خاموشی اعضایم شما را پند دهد. که آن برای شما از سخنوری شیوا پندبخش تر است. با شما به امید دیدار خداحافظی می‌کنم. فردا روزهای مرا می‌بینید و خداوند عزّتمند اسرارم را برایتان آشکار می‌کند و شما پس از خالی شدن جای من و نشستن دیگری بر جایم مرا می‌شناسید. اگر بمانم که خودم ولی دم هستم و اگر فانی شدم که فنا وعده گاه من است. [و اگر درگذرم] گذشت برای من قربت و برای شما حسنه است. پس درگذرید و درگذرید. آیا دوست ندارید خداوند شما را بیامرزد. افسوس بر هر غافل‌ی که عمرش برهانی بر ضدّ او باشد. یا روزگارش او را به سوی شقاوتی بکشاند. خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ خواهشی آنان را از اطاعت خدا باز نمی‌دارد و پس از مرگ عذابی بر او نازل نمی‌شود. که ما تنها برای او و با او هستیم. سپس به حسن علیه السّلام رو کرد و فرمود: پسر، ضربتی به جای یک ضربت بزنی و ناروا نکن.

[۷۷۵]۷- علی بن ابراهیم عقیلی روایت کرده که گفته شده: وقتی ابن ملجم [لعنه الله] به امیر مؤمنان علیه السلام ضربت زد، آن حضرت به حسن [علیه السلام] فرمود: پسر من، وقتی من مردم ابن ملجم را بکش و برایش در کناسه-عقیلی گفته آنجا بر دروازه محامل و جای کباب پزها و کله پزها است-گودالی بکن و او را در آنجا بینداز. که آنجا درّه ای از درّه های دوزخ است.

اشاره و تصریح به حسین بن علی علیهما السلام

[۷۷۶]۱- محمد مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: وقتی وفات حسن بن علی علیهما السلام رسید به حسین علیه السلام گفت: برادرم تو را به وصیتی سفارش می کنم. پس آن را حفظ کن. وقتی مردم، پیکرم را [برای دفن] آماده کن، سپس مرا به سوی

ص: ۲۹:

إلى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم لأحدث به عهدا ثم اصرفنى إلى أمتي عليهما السلام ثم ردني فادفني بالبقيع و اعلم أنه سيصيني من عائشه ما يعلم الله و الناس صنيعها و عداوتها لله و لرسوله و عداوتها لنا أهل البيت، فلما قبض الحسن عليه السلام [و] وضع على السرير ثم انطلقوا به إلى مصلى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم الذى كان يصلى فيه على الجنائز فصلّى عليه الحسين عليه السلام و حمل و أدخل إلى المسجد فلما أوقف على قبر رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ذهب ذو العوينين إلى عائشه فقال لها: إنهم قد أقبلوا بالحسن ليدفنوا مع النبي صلى الله عليه و اله و سلم فخرجت مبادره على بغل بسرج فكانت أول امرأه ركبت فى الإسلام سرجا فقالت: نحو ابنكم، عن بيتي، فإنه لا يدفن فى بيتي و يهتك على رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم حجابها فقال لها الحسين عليه السلام: قدما هتكت أنت و أبوك حجاب رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و أدخلت عليه بيته من لا يحبّ قربه و إنّ الله سائلك عن ذلك يا عائشه.

[۷۷۷]۲- محمد بن الحسن و علی بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن سليمان الديلمى، عن بعض أصحابنا، عن المفضل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لمّا حضرت الحسن بن علی علیهما السلام الوفاه، قال: یا قنبر! انظر هل ترى من وراء بابك مؤمنا من غیر آل محمد علیهم السلام؟ فقال: الله تعالى و رسوله و ابن رسوله أعلم به منى، قال: ادع لى محمد بن علی، فأتیته فلما دخلت علیه، قال: هل حدث إلا خیر؟ قلت: أجب أبا محمد فعجل على شسع نعله، فلم يسوّه و خرج معى يعدو، فلما قام بين يديه سلم، فقال له الحسن بن علی علیهما السلام: اجلس فإنه ليس مثلك يعيب عن سماع كلام يحيا به الأموات و يموت به الأحياء، كونوا أوعيه العلم و مصابيح الهدى، فإن ضوء النهار بعضه أضوأ من بعض، أما علمت أنّ الله جعل

ص: ۳۰:

رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-ببر تا عهدی را با او تازه کنم سپس مرا به سوی مادرم علیها السلام برگردان. آن گاه باز گرد و در بقیع دفنم کن. و بدان از عایشه، رنجی به من می رسد. که خداوند و مردم کردار او و دشمنی اش با خداوند و رسول او و دشمنی اش با ما اهل بیت را می دانند. پس وقتی حسن علیه السلام در گذشت [و] بر تابوت نهاده شد. سپس او را

به نمازگاه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بردند که ایشان در آن جا بر میت نماز می گزارد. پس حسین علیه السلام بر او نماز خواند. آن گاه به داخل مسجد بردند. وقتی کنار مرقد رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- ایستادند، جاسوسی به نزد عایشه رفت و به او گفت: آن ها حسن را آورده اند تا در کنار پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- دفن کنند. پس او به شتاب بر استری زین شده بیرون آمد- و او نخستین زنی در اسلام بود که بر زین نشست- و گفت: فرزندان را از خانه ام دور کنید. او نباید در خانه من دفن شود و نباید حریم رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- دریده شود. حسین علیه السلام به او فرمود: تو و پدرت پیش از این حریم رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را دریده اید. در خانه اش کسی را به کنارش بردی که او نزدیکی اش را دوست نمی داشت. و ای عایشه! خداوند در این باره از تو بازخواست خواهد کرد.

[۷۷۷]۲- مفصل عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی وفات حضرت حسن بن علی علیهما السلام رسید، به قنبر فرمود: بنگر که در پشت در مؤمنی از غیر خاندان محمد علیهم السلام می بینی؟ او عرض کرد: خدای والا- و رسولش و پسر رسول به آن از من عالم ترند. فرمود: محمد بن علی را به نزدم بخوان. [او گوید:] به نزد او رفتم. وقتی مرا دید، گفت: آیا جز خیر چیزی رخ داده است؟ گفتم: ابو محمد تو را فراخوانده است. در پوشیدن نعلین اش عجله کرده، آن را درست نپوشید. و با من بیرون آمده، دوید. وقتی در برابر حضرت ایستاد، سلام داد. آن گاه حسن بن علی علیهما السلام به او فرمود: بنشین، که نباید چون تویی از شنیدن سخنی که مردگان با آن زنده می شوند و زندگان با آن می میرند، غایب باشد. ظرف های دانش و چراغ های هدایت باشید. که برخی روشنایی های روز روشن تر از برخی دیگر است. مگر نمی دانی که خداوند فرزندان ابراهیم علیه السلام را پیشوایان قرار داده،

ص: ۳۱

ولد ابراهیم علیه السلام ائمه و فضل بعضهم علی بعض و آتی داود علیه السلام زبورا و قد علمت بما استأثر به محمدا صلی الله علیه و اله و سلم یا محمد بن علی! انی أخاف علیک الحسد و إنما وصف الله به، الکافرین فقال الله عزّ و جلّ: «کفاراً حسداً من عند أنفسهم من بعد ما تبین لهم الحقّ» و لم يجعل الله عزّ و جلّ للشیطان علیک سلطانا یا محمد بن علی! ألا أخبرک بما سمعت من أییک فیک؟ قال: بلی. قال: سمعت أباک علیه السلام یقول یوم البصره: من أحبّ أن یرزنی فی الدنیا و الآخره فلیبرّ محمّداً ولدی، یا محمد بن علی! لو شئت أن أخبرک و أنت نطفه فی ظهر أییک لأخبرتک، یا محمد بن علی! أما علمت أنّ الحسین بن علیّ علیهما السلام بعد وفاه نفسی و مفارقه روحی جسمی إمام من بعدی و عند الله جلّ اسمه فی الکتاب وراثه من النبی صلی الله علیه و اله و سلم أضافها الله عزّ و جلّ له فی وراثه أویه و أمه فعلم الله أنّکم خیره خلقه فاصطفی منکم محمّداً صلی الله علیه و اله و سلم و اختار محمداً علیاً علیه السلام و اختارنی علیّ علیه السلام بالإمامه و اخترت أنا الحسین علیه السلام، فقال له محمّد بن علیّ علیه السلام، أنت إمام و أنت وسیلتی إلی محمّد صلی الله علیه و اله و سلم و الله لو ددت أنّ نفسی ذهبت قبل أن أسمع منک هذا الکلام، ألا و إنّ فی رأسی کلاماً لا تنزفه الدلاء و لا تغیره نغمه الریاح کالکتاب المعجم فی الرّق المنمنم أهمّ یابدائه فأجدنی سبقت إلیه سبق الکتاب المنزل أو ما جاءت به الرّسل و إنّه لکلام یکلّ به لسان الناطق و ید الکاتب، حتّی لا یجد قلماً و یؤتوا بالقرطاس حمماً فلا یبلغ إلی فضلک و کذلک یجزی الله المحسنین و لا قوه إلا بالله، الحسین أعلمنا علماً و أثقلنا حملاً و أقربنا من رسول الله رحماً کان فقیها قبل أن یخلق و قرأ الوحی قبل أن ینطق و لو علم الله فی أحد خیرا ما

اصطفی محمّدا صلی الله علیه و اله و سلّم، فلما اختار الله محمّدا و اختار محمّدا علیا و اختارک علیّ إماما و اخترت الحسین، سلّمنا و رضینا من [هو]

ص: ۳۲

برخی را به برخی دیگر برتری داد. به داود علیه السّلام زبور داد و می دانی که چرا محمّد -درود خدا بر او و بر خاندانش- را برای خودش اختصاص داد. ای محمّد بن علی! من برای تو از حسد می ترسم. و خداوند کافران را به آن وصف کرده است. خداوند عزّتمند فرمود: (بسیاری از اهل کتاب) از روی حسد، که در وجودشان ریشه دوانده (آرزو می کردند شما را پس از اسلام و ایمان) به کفر بازگردانند. باین که حقّ برای آنان روشن شده است. [بقره (۲): ۱۰۹] درحالی که خداوند شکوهمند برای شیطان بر تو سلطه ای قرار نداده است. ای محمّد بن علی! آیا به آنچه از پدرم درباره تو شنیدم آگاهت نکنم؟ او گفت: چرا. فرمود: از پدرت علیه السّلام در روز بصره [جنگ جمل] شنیدم می فرماید: هرکس دوست دارد در دنیا و آخرت به من نیکی کند، به فرزندم محمّد نیکی کند. ای پسر علی! اگر بخواهم تو را آگاه کنم از زمانی که نطفه ای در پشت پدرت بودی، آگاهت می کنم. ای پسر علی مگر نمی دانی حسین بن علی علیهما السّلام پس از وفات من و جدایی روحم از جسم، امام پس از من و نزد خداوند گرامی نام در کتاب است. ارثی از پیامبر -درود خدا بر او و بر خاندانش- که خداوند عزّتمند آن را به ارثی از پدر و مادرش ضمیمه کرد. و خداوند دانست که شما بهترین آفریدگان اوید. پس محمّد -درود خدا بر او و بر خاندانش- را از شما برگزید و محمّد، علی علیه السّلام را برگزید و علی علیه السّلام مرا به امامت برگزید و من حسین علیه السّلام را برگزیدم. آن گاه محمّد بن علی عرض کرد: تو امام و واسطه من با محمّد -درود خدا بر او و بر خاندانش- هستی. به خدا سوگند دوست داشتم که جان از بدنم می رفت پیش از این که این سخنان را از شما بشنوم. هان در سرم سخنی است که دلوها آن را نمی کشند و آهنگ بادها آن را دگرگون نکند. چون کتابی بی ابهام در ورقی نگارین است. آهنگ آشکار کردن آن می کنم، آن گاه می بینم کتاب نازل شده یا آنچه رسولان آورده اند، به آن کار بر من پیشی گرفته اند. و آن سخنی است که زبان سخنور و دست نگارنده از ادای آن ناتوان است. چنان که قلم ها تمام شده، کاغذها سیاه می شود و فضایل شما به پایان نمی رسد. و خداوند این گونه نیکوکاران را پاداش می دهد. و قدرتی جز با خدا نیست. حسین [علیه السّلام] از جهت علمی عالم ترین ما و از جهت بردباری، سنگین ترین ما و از جهت خویشاوندی نزدیک ترین ما به رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- است. او فقیه بود پیش از آن که آفریده شود. و پیش از آن که به سخن درآید وحی را خواند. و اگر خداوند در کسی خیری می یافت، محمّد -درود خدا بر او و بر خاندانش- را بر نمی گزید پس وقتی خداوند محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم را برگزید و محمّد، علی را برگزید و علی تو را به عنوان امام برگزید و تو حسین را برگزیدی،

ص: ۳۳

بغیره یرضی و [من غیره] کنا نسلم به من مشکلات امرنا.

[۷۷۸]۳-و بهذا الإسناد، عن سهل، عن محمّد بن سلیمان، عن هارون بن الجهم، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: لَمَّا احتضر الحسن بن عليّ عليهما السلام قال للحسين: يا أخي إنّي أوصيك بوصيّة فاحفظها، فإذا أنا متّ فهيئني ثمّ وجّهني إلى رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم لأحدث به عهداً ثمّ اصرفني إلى أمي فاطمه عليها السلام ثمّ ردّني فادفني بالبقيع واعلم أنّه سيصيني من الحميراء ما يعلم النّاس من صنعها و عداوتها لله و لرسوله صلّى الله عليه و اله و سلّم و عداوتها لنا أهل البيت، فلَمَّا قبض الحسن عليه السلام [و]وضع على سريره فانطلقوا به إلى مصلى رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم الذي كان يصلى فيه على الجنائز فصلى على الحسن عليه السلام، فلَمَّا أن صلّى عليه حمل فأدخل المسجد فلَمَّا أوقف على قبر رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم بلغ عائشه الخبر و قيل لها: إنهم قد أقبلوا بالحسن بن عليّ عليهما السلام ليدفن مع رسول الله عليهما السلام، فخرجت مبادره على بغل بسرج فكانت أوّل امرأه ركبت في الإسلام سرجاً فوقفت و قالت: نحوا ابنكم عن بيتي، فإنّه لا يدفن فيه شيء و لا يهتك على رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم حجاب، فقال لها الحسين بن عليّ صلوات الله عليهما: قديما هتكت أنت و أبوك حجاب رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و أدخلت بيته من لا يحب رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم قربه و إنّ الله سائلك عن ذلك يا عائشه! إنّ أخي أمرني أن أقرّبه من أبيه رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم ليحدث به عهداً و اعلمني أنّ أخي أعلم النّاس بالله و رسوله و أعلم بتأويل كتابه من أن يهتك على رسول الله ستره، لأنّ الله تبارك و تعالي يقول: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ و قد أدخلت أنت بيت رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم الرّجال بغير إذنه و قد قال الله عزّ و جلّ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ

ص: ٣٤

ما تسليم شده، خشنود شدیم. کیست که به غیر او راضی شود. و [غیر از او کیست] که ما دشواری های امورمان را به نزدش ببریم.

[٧٧٨]٣-محمد مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: وقتی حسن بن علی علیهما السلام به حال احتضار درآمد، به حسین [علیه السلام]گفت: برادرم تو را به وصیّتی سفارش می کنم. پس آن را حفظ کن. وقتی مردم، مرا [برای دفن]آماده کن، سپس به سوی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-ببر تا عهدهی را با ایشان تازه کنم. سپس مرا به سوی مادرم فاطمه علیها السلام برگردان آن گاه بازگرد و در بقیع دفنم کن. و بدان که از حمیرا (عایشه) رنجی به من می رسد. آنچه مردم از کردارش و دشمنی اش با خدا و رسول او-درود خدا بر او و بر خاندانش-و دشمنی اش با ما اهل بیت آگاهند. چون حسن علیه السلام درگذشت [و]بر تابوتش نهاده شد، او را به نمازگاه رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-که در آن جا بر مردگان نماز می خوانند، بردند. پس بر حسن علیه السلام نماز خواند. چون نماز تمام شد به داخل مسجد برده شد. وقتی کنار مرقد رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-ایستادند، خبر به عایشه رسید. و به او گفتند: آنان حسن علی علیهما السلام را آورده اند تا کنار رسول خدا صلّى الله عليه و اله و سلّم دفن شود. پس به شتاب بر استری زین شده بیرون آمد-و او نخستین زن در اسلام بود که بر زین سوار شد-آن گاه ایستاد و گفت: فرزندان را از خانه ام دور کنید. که نباید کسی در آن جا دفن شود و نباید حریم رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش-دریده شود پس حسین بن علی-درود خدا بر آنان-به او فرمود: تو و پدرت پیش از این حریم رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را دریده اید و تو در خانه اش کسی را که رسول خدا صلّى الله عليه و اله نزدیک بودنش را دوست نداشت، داخل کرده ای. ای عایشه! خداوند از تو در این باره خواهد پرسید. برادرم مرا فرمان داد که او را به نزد پدرش رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-ببرم تا عهدهی را با

ایشان تازه کند. و تو بدان که برادر عالم ترین مردم به خدا و رسولش است. و به تأویل کتاب او عالم تر از آن است که حریم رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را بدرد؛ زیرا خداوند پاک و والا می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه های پیامبر داخل نشوید مگر این که به شما اجازه داده شود. [احزاب (۳۳): ۵۳] درحالی که تو بی اجازه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به خانه اش داخل کرده ای. و خداوند عزتمند فرموده است: ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نبرید. [حجرات (۴۹): ۲]

ص: ۳۵

فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» و لعمری لقد ضربت أنت لأبيك و فاروقه عند أذن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ المعاول و قال الله عز و جل «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى» و لعمری لقد أدخل أبوک و فاروقه علی رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بقربهما منه الأذى و ما رعی من حقّه ما أمرهما الله به علی لسان رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَاتًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءَ وَ تَالَهُ يَاعَائِشَةُ! لو كان هذا الذي كرهتیه من دفن الحسن عند أبيه رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جازًا فيما بيننا و بين الله لعلمت أنه سيدفن و إن رغم معطسك قال: ثم تكلم محمّد بن الحنفیه و قال: يا عائشه! يوما علی بغل و يوما علی جمل فما تملكين نفسك و لا تملكين الأرض عداوه لبنى هاشم، قال: فأقبلت عليه فقالت: يا ابن الحنفیه هؤلاء الفواطم يتكلمون فما كلامك؟ فقال لها الحسين عليه السلام: و أنى تبعدين محمّدا من الفواطم، فو الله لقد ولدته ثلاث فواطم، فاطمه بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم و فاطمه بنت أسد بن هاشم و فاطمه بنت زائدة بن الأصم ابن رواح بن حجر بن عبد معيص بن عامر، قال: فقالت عائشه للحسين عليه السلام: نخوا ابنكم و اذهبوا به فإنكم قوم خصمون، قال: فمضى الحسين عليه السلام إلى قبر أمه ثم أخرجته فدفنه بالبقيع.

باب الإِشارة و النَّصِّ علی بن علی بن الحسين صلوات الله علیهما [۷۷۹]۱- محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسين و أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعیل، عن منصور بن یونس، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر علیه السلام قال:

إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَمَّا حَضَرَهُ الْاَذَى حَضَرَهُ دَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَفَعَ إِلَيْهَا كِتَابًا مَلْفُوفًا وَ وَصِيَّةَ ظَاهِرِهِ وَ كَانَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهَا السَّلَامُ

ص: ۳۶

و به جانم سوگند، تو برای پدرت و فاروقش (عمر) کنار گوش رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- کلنگ ها زدی. و خداوند شکوهمند فرمود: کسانی که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند، همان کسانی هستند که خداوند دل هاشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است. [حجرات (۴۹): ۳] درحالی که به جانم سوگند پرت و فاروقش به سبب نزدیک شدنشان به ایشان او را آزار دادند و حقّی را که خداوند با زبان رسولش به آن دو امر کرده بود درباره او رعایت نکردند. که خداوند آنچه را درباره زندگان مؤمن حرام کرده، درباره مؤمنان مرده نیز حرام کرده است. و به خدا سوگند ای عایشه! دفن کردن حسن نزد پدرش رسول خدا- درود خداوند بر آن دو- که تو آن را نمی پسندی اگر میان ما و خداوند طی شده بود، می دانستی که او، اگرچه با مالیده شدن بینی ات به خاک هم بود، [در آن جا] دفن می شود. سپس محمّد حنفیه به سخن درآمده،

گفت: روزی بر استر و روزی بر شتر. تو نه مالک جانت هستی و نه مالک زمین. [و این کار] برای دشمنی با بنی هاشم است. عایشه به او رو کرد و گفت: ای پسر حنفیه! اینان، فاطمی اند که سخن می گویند، سخن تو چیست؟ و حسین علیه السلام به او فرمود: چگونه محمد را از فاطمیان دور می کنی، که به خدا سوگند او زاده سه فاطمه است: فاطمه دختر عمران بن عائذ بن عمرو مخزوم و فاطمه دختر اسد هاشم و فاطمه دختر زائده بن أصم بن رواحه بن حجر بن عبد معيص عامر. آن گاه عایشه به حسین علیه السلام گفت: فرزندتان را دور کنید و او را ببرید که شما مردمی خصومتگر هستید. پس حسین علیه السلام به سوی مرقد مادرش رفت. سپس پیکر را بیرون آورده، در بقیع دفنش کرد.

اشاره و تصریح به علی بن حسین صلوات الله علیهما

[۷۷۹]۱- ابو جارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حسین بن

ص: ۳۷

مبطونا معهم لا یرون إلا أنه لما به، فدفعت فاطمه الكتاب إلى علی بن الحسین علیه السلام ثم صار و الله ذلك الكتاب إلینا یا زیاد! قال: قلت: ما فی ذلك الكتاب جعلنی الله فداک؟ قال: فیہ و الله ما یحتاج إليه ولد آدم منذ خلق الله آدم إلى أن تفتنی الدنیا و الله إن فیہ الحدود، حتی أن فیہ أرش الخدش.

[۷۸۰]۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسین بن سعید، عن ابن سنان، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر علیه السلام قال:

لما حضر الحسین علیه السلام ما حضره، دفع وصیته إلى ابنته فاطمه ظاهره فی کتاب مدرج، فلما أن کان من أمر الحسین علیه السلام ما کان. دفعت ذلك إلى علی بن الحسین علیها السلام، قلت له: فما فیہ یرحمک الله؟ فقال: ما یحتاج إليه ولد آدم منذ كانت الدنیا إلى أن تفتنی.

[۷۸۱]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن سیف بن عمیره، عن أبي بكر الحضرمی، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

إن الحسین صلوات الله علیه لما صار إلى العراق استودع أم سلمه رضی الله عنها الكتب و الوصیه فلما رجع علی بن الحسین علیه السلام دفعتها إليه.

[۷۸۲]۴- و فی نسخه الصفوانی، علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن حنان بن سدير، عن فلیح بن أبي بكر الشیبانی قال:

و الله إتی لجالس عند علی بن الحسین و عنده ولده إذ جاءه جابر بن عبد الله الأنصاری فسلم علیه، ثم أخذ بيد أبي جعفر علیه السلام فخلا به، فقال: إن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم أخبرنی أنّی سأدرک رجلا من أهل بیته یقال له محمد بن علی ینکئی أبا جعفر، فإذا أدركته فأقرئه منی السلام، قال: و مضی جابر و رجع أبو جعفر علیه السلام فجلس مع أبیه علی بن الحسین علیه السلام و إخوته فلما صلی المغرب قال علی بن

علی علیهما السَّلام وقتی وفاتش رسید، دختر بزرگش فاطمه را فراخوانده، کتابی پیچیده و وصیتی آشکارا را به او سپرد. و سجاد علیه السَّلام که همراهشان بود ولی به خاطر درد شکمی که دچارش شده بود آن لحظه آنجا حضور نداشت سپس فاطمه آن کتاب (جامع) را به سجَّاد علیه السَّلام داد. ای زیاد! به خدا سوگند آن کتاب به ما رسید. او گوید: من عرض کردم: چه چیزی در کتاب است، خدا مرا فدای شما کند؟ فرمودند: به خدا سوگند! آنچه فرزندان آدم از زمان آفرینش آدم تا نابودی دنیا به آن نیاز دارند در آن است. و به خدا سوگند! حدود در آن است. حتّی دیه زخم ناچیز در آن آمده است.

[۷۸۰]۲- ابو جارود از حضرت باقر علیه السَّلام روایت کرده که فرمودند: چون وفات حسین علیه السَّلام فرارسید، وصیتش را آشکارا در کتابی پیچیده شده به دخترش فاطمه داد. پس چون کار حسین علیه السَّلام چنان شد که بود، آن را به سجَّاد علیه السَّلام داد. من عرض کردم: و در آن چیست خدا تو را رحمت کند؟ فرمودند: آنچه فرزندان آدم از وقتی دنیا بوده تا نابودشدنش به آن نیاز دارند.

[۷۸۱]۳- ابو بکر حضرمی از حضرت صادق علیه السَّلام روایت کرده که فرمودند: حسین- درود خدا بر او- وقتی به سوی عراق رفت، کتاب ها و وصیت را به ام سلمه- رضی الله عنها- سپرد. آن گاه وقتی سجَّاد علیه السَّلام بازگشت آن ها را به او داد.

و در نسخه صفوانی آمده:

[۷۸۲]۴- فلیح بن ابو بکر شیبانی گفت: به خدا سوگند! من نزد علی بن حسین [علیهما السَّلام] نشسته بودم و فرزندانش نیز نزدش بودند. ناگاه جابر بن عبد الله انصاری آمد و به حضرت سلام کرد. سپس دست حضرت باقر علیه السَّلام را گرفته، به خلوت برد و گفت: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به من خبر داد که من مردی از خاندانش را درمی یابم که نامش محمّد بن علی و کنیه اش ابو جعفر [علیه السَّلام] است. پس وقتی او را دیدی، سلام مرا به او برسان. راوی گوید: جابر رفت و حضرت باقر علیه السَّلام بازگشته، با پدرش سجَّاد علیه السَّلام و برادرانش نشست. چون نماز مغرب

الحسین لأبی جعفر علیه السَّلام: أئی شیء قال لك جابر بن عبد الله الأنصاری؟ فقال: قال: إن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم قال: إنك ستدرک رجلا من أهل بيتی اسمه محمّد بن علی یکنی أبا جعفر فأقرئه منی السَّلام، فقال له أبوه هنیئا لك یا بنی! ما خصّیک الله به من رسوله من بین أهل بیتک، لا تطلع إخوتک علی هذا فیکیدوا لك کیدا، كما کادوا إخوه یوسف لیوسف علیه السَّلام.

باب الإشاره و النَّصّ علی أبی جعفر علیه السَّلام [۷۸۳]۱- أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبَّار، عن أبی القاسم الكوفی، عن محمّد بن سهل، عن إبراهيم بن أبی البلاد، عن إسماعیل بن محمّد بن عبد الله بن علی بن الحسين، عن أبی جعفر علیه السَّلام قال:

لَمَّا حضر عليّ بن الحسين عليها السّلام الوفاه قبل ذلك أخرج سفظا أو صندوقا عنده، فقال: يا محمّد احمل هذا الصّندوق، قال: فحمل بين أربعه، فلمّا توفّي جاء إخوته يدعون ما في الصّندوق فقالوا: أعطنا نصيبنا في الصّندوق فقال والله ما لكم فيه شيء و لو كان لكم فيه شيء ما دفعه إليّ و كان في الصّندوق سلاح رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و كتبه.

[۷۸۴]۲- محمّد بن يحيى، عن عمران بن موسى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن عبد الله، عن عيسى بن عبد الله، عن أبيه، عن جدّه قال:

التفت عليّ بن الحسين عليها السّلام إلى ولده و هو في الموت و هم مجتمعون عنده، ثمّ التفت إلى محمّد بن عليّ فقال: يا محمّد! هذا الصّندوق اذهب به إلى بيتك، قال: أما إنّه لم يكن فيه دينار و لا درهم و لكن كان مملوءا علما.

[۷۸۵]۳- محمّد بن الحسن، عن سهل، عن محمّد بن عيسى، عن فضاله بن

ص: ۴۰:

را گذاردند، حضرت سجّاد به حضرت باقر علیهما السّلام فرمود: جابر بن عبد الله انصاری چه چیزی به تو گفت؟ عرض کرد: او گفت: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرموده است: همانا تو تو مردی از خاندانم را درمی یابی که نامش محمّد بن علی و کنیه اش ابو جعفر [علیه السّلام] است. سلام مرا به او برسان. [راوی گوید: آن گاه پدرش به او فرمود: پسر! گوارایت باد آنچه خداوند تو را از میان خاندانت از سوی رسولش به آن اختصاص داده است. برادرانت را از آن آگاه نکن که برایت حيله می کنند، چنان که برادران یوسف برای یوسف علیه السّلام حيله کردند.

اشاره و تصریح به حضرت باقر علیه السّلام

[۷۸۳]۱- اسماعیل بن محمّد از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی وفات سجّاد علیه السّلام رسید، پیش از آن زنبیل یا صندوقی را که نزدش بود بیرون آورده، فرمودند: ای محمّد! این صندوق را ببر. و ایشان [آن را] میان چهار تن برد. چون آن حضرت وفات یافت برادرانش آمده، مدّعی صندوق شده، گفتند: به ما نصیبمان را از صندوق بده. و او فرمود: به خدا سوگند در آن چیزی برای شما نیست. اگر برای شما در آن چیزی بود، آن را به من نمی داد. و در صندوق سلاح و کتاب های رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بود.

[۷۸۴]۲- عیسیای عبد الله از پدرش و او از نیایش روایت کرده است که حضرت سجّاد علیه السّلام در حال مرگ به فرزندانش که گردش را گرفته بودند، رو کرد. سپس به محمّد بن علی رو کرده، فرمود: ای محمّد! این صندوق را به خانه ات ببر. راوی گوید: هان! در آن دینار و درهمی نبود اما پر از دانش بود.

[۷۸۵]۳- حسین ابو علا گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: عمر

ص: ۴۱:

أيوب، عن الحسين بن أبي العلاء، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعت يقول: إنَّ عمر بن عبد العزيز كتب إلى ابن حزم أن يرسل إليه بصدقه عليّ و عمر و عثمان و إنَّ ابن حزم بعث إلى زيد بن الحسن و كان أكبرهم، فسأله الصّيدقه، فقال زيد: إنَّ الوالي كان بعد عليّ الحسن و بعد الحسن الحسين و بعد الحسين عليّ بن الحسين و بعد عليّ بن الحسين محمّد بن عليّ، فابعث إليه فبعث ابن حزم إلى أبي، فأرسلني أبي بالكتاب إليه حتّى دفعته إلى ابن حزم، فقال له بعضنا: يعرف هذا ولد الحسن؟ قال: نعم كما يعرفون أنّ هذا ليل و لكنّهم يحملهم الحسد و لو طلبوا الحقّ بالحقّ لكان خيرا لهم و لكنّهم يطلبون الدّنيا.

[٧٨٦]٤-الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن عبد الكريم بن عمرو، عن ابن أبي يعفور قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ عمر بن عبد العزيز كتب إلى ابن حزم ثمّ ذكر مثله، إلاّ أنّه قال بعث ابن حزم إلى زيد بن الحسن و كان أكبر من أبي عليه السلام.

عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الوشاء مثله.

باب الإشاره و النصّ على أبي عبد الله جعفر بن محمّد الصادق صلوات الله عليهما [٧٨٧]١-الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن أبي الصّباح الكنانيّ قال:

نظر أبو جعفر عليه السلام إلى أبي عبد الله عليه السلام يمشى فقال: ترى هذا هذا؟ من الذين قال الله عزّ و جلّ: «و نريد أن نمنّ على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمّه و نجعلهم الوارثين» .

ص: ٤٢

عبد العزيز به ابن حزم نوشت که (دفاتر) صدقه [موقوفات] علی [عليه السلام] او عمر و عثمان را برای او بفرستد. ابن حزم سراغ زيد حسن که بزرگترین آنان بود، فرستاده، (دفاتر) صدقه را از او خواست. و زيد گفت: سرپرست آن ها پس از علی، حسن بود و پس از حسن، حسین [عليهم السلام] او پس از حسین، علی بن حسین و پس از علی بن حسین، محمد بن علی [عليهم السلام]. به سراغ او برو. پس ابن حزم سراغ پدرم فرستاد. و پدرم مرا با آن کتاب به سوی او فرستاد و من آن را به ابن حزم دادم. یکی از ما به حضرت عرض کرد: فرزندان حسن [عليه السلام] این را می دانند؟ فرمود: بله، چنان که می دانند اکنون شب است. امّا حسد آنان را [از جایشان] برداشته است. و اگر حقّ را به وسیله حقّ می جستند برایشان بهتر بود امّا آنان دنیا را می جویند.

[٧٨٦]٤-پسر ابو يعفور نیز گفته است: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم می فرماید: عمر عبد العزيز به ابن حزم نوشت سپس مانند آن را گفته جز این که گفته ابن حزم سراغ زيد حسن فرستاد که بزرگ تر از پدرم عليه السلام بود. و شاء نیز مانند این را روایت کرده است.

اشاره و تصریح به ابو عبد الله حضرت جعفر صادق عليه السلام

[۷۸۷] ۱- ابو الصَّبَّاح كنانی گفت: حضرت باقر علیه السَّلام به سوی حضرت صادق علیه السَّلام که راه می رفت، نگریست و فرمود: او را می بینی؟ او از کسانی است که خداوند عزَّتمند فرمود: و ما می خواهیم بر مستضعفان زمین مَنّت نهاده، آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم. [قصص (۲۸): ۵]

ص: ۴۳

[۷۸۸] ۲- محمَّد بن یحیی، عن أحمد بن محمَّد، عن ابن أبي عمیر، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لَمَّا حضرت أبي عليه السلام الوفاه قال: يا جعفر! أوصيك بأصحابي خيرا، قلت: جعلت فداك و الله لأدعَّهم و الرّجل منهم يكون في المصر فلا يسأل أحدا.

[۷۸۹] ۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمیر، عن هشام بن المثنی، عن سدير الصَّيرفی قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إنَّ من سعادته الرّجل أن يكون له الولد يعرف فيه شبه خلقه و خلقه و شمائله و إنَّي لأعرف من ابني هذا، شبه خلقی و خلقی و شمائلی؛ یعنی أبا عبد الله عليه السلام.

[۷۹۰] ۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمَّد، عن علی بن الحکم، عن طاهر قال:

كنت عند أبي جعفر عليه السلام فأقبل جعفر عليه السلام فقال أبو جعفر عليه السلام: هذا خير البریّه أو أخیر.

[۷۹۱] ۵- أحمد بن محمَّد، عن محمَّد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن یونس بن یعقوب، عن طاهر قال:

كنت عند أبي جعفر عليه السلام فأقبل جعفر عليه السلام فقال أبو جعفر عليه السلام: هذا خير البریّه.

[۷۹۲] ۶- أحمد بن مهران، عن محمَّد بن علی، عن فضیل بن عثمان، عن طاهر قال:

كنت قاعدا عند أبي جعفر عليه السلام فأقبل جعفر عليه السلام فقال أبو جعفر عليه السلام: هذا خير البریّه.

[۷۹۳] ۷- محمَّد بن یحیی، عن أحمد بن محمَّد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن جابر بن یزید الجعفی، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۴۴

[۷۸۸] ۲- هشام سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی وفات پدرم علیه السلام فرارسید، فرمود: ای جعفر! تو را به نیکی به اصحابم سفارش می کنم. من گفتم: جانم به فدایت، به خدا سوگند! ایشان را آن گاه رها می کنم که هر مردی از آنان در شهری باشد و از کسی چیزی نپرسد.

[۷۸۹] ۳- سدير صيرفي گفت: از حضرت باقر علیه السَّلام شنیدم می فرماید: از سعادت مرد است داشتن فرزندی که در او

شبهات خلقی، اخلاقی و شمایل به خود ببیند. و من در این پسر شباهت خلقی، اخلاقی و شمایل به خودم می بینم. و مقصودش حضرت صادق علیه السلام بود.

[۷۹۰] ۴- طاهر گفته است: من نزد حضرت باقر علیه السلام بودم. آن گاه جعفر آمد. و حضرت باقر علیه السلام فرمود: این بهترین مردم است.

[۷۹۱] ۵- طاهر گفت: نزد حضرت باقر علیه السلام بودم که حضرت جعفر علیه السلام آمدند. آن گاه حضرت باقر علیه السلام فرمود: این بهترین مردم است.

[۷۹۲] ۶- طاهر گفت: نزد حضرت باقر علیه السلام نشسته بودم که جعفر علیه السلام آمدند. آن گاه حضرت باقر علیه السلام فرمود: این بهترین مردم است.

[۷۹۳] ۷- جابر بن یزید جعفی گفته است: از حضرت باقر علیه السلام درباره قائم علیه السلام

ص: ۴۵

سئل عن القائم علیه السلام فضرِب بیده علی اَبی عبد الله علیه السلام فقال: هذا و الله قائم آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم، قال عنبسه: فلَمَّا قبض أبو جعفر علیه السلام دخلت علی اَبی عبد الله علیه السلام فأخبرته بذلك، فقال: صدق جابر، ثم قال: لعَلَّكم ترون أن لیس كل إمام هو القائم بعد الإمام الذي كان قبله؟ .

[۷۹۴] ۸- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرحمن، عن عبد الأعلى، عن اَبی عبد الله علیه السلام قال:

إن اَبی علیه السلام استودعنی ما هناک، فلَمَّا حضرته الوفاة قال: ادع لی شهودا فدعوت له أربعة من قریش، فیهم نافع مولی عبد الله بن عمر فقال: اکتب: هذا ما أوصی به یعقوب بنیه «یا بنی! إن الله اصطفی لکم الدین فلا تموتنَّ إلا و أنتم مسلّمون» و أوصی محمد بن علی إلى جعفر بن محمد و أمره أن یکفنه فی برده الذي كان یصلی فیہ الجمعة و أن یعممه بعمامته و أن یربّع قبره و یرفعه أربع أصابع و أن یحلّ عنه أطماره عند دفنه، ثم قال للشهود: انصرفوا رحمکم الله، فقلت له: یا أبت بعد ما انصرفوا ما كان فی هذا بأن تشهد علیه فقال: یا بنی! کرهت أن تغلب و أن یقال: إنّه لم یوص إليه، فأردت أن تكون لك الحجة.

باب الإِشارة و النَّص علی اَبی الحسن موسى علیه السلام [۷۹۵] ۱- أحمد بن مهران، عن محمد بن علی، عن عبد الله القلاء، عن الفیض بن المختار قال:

قلت لأبى عبد الله علیه السلام: خذ بیدى من النار، من لنا بعدک؟ فدخل علیه أبو ابراهیم علیه السلام و هو یومئذ غلام فقال: هذا صاحبکم فتمسک به.

[۷۹۶] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن

پرسیدند. حضرت با دستش به [شانه] حضرت صادق علیه السلام زده فرمودند: به خدا سوگند این است قائم آل محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-عنبسه گفته است: وقتی حضرت باقر علیه السلام در گذشت به نزد حضرت صادق علیه السلام رفتم و از این روایت به ایشان خبر دادم. فرمودند: جابر راست گفته است. شاید شما می پندارید که هر امامی پس از امام پیشین قائم (به امر الهی) نیست.

[۷۹۴]۸- عبد الاعلی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: پدرم آنچه را در آن جا است (کتاب ها و سلاح و جز آن) به من سپرد. و وقتی وفاتش فرارسید، فرمود: شاهدانی را به نزدم بخوان. و من چهار تن از قریش را که نافع غلام عبد الله عمر در میانشان بود به نزد او خواندم. آن گاه فرمود: بنویس: این، آن چیزی است که یعقوب به فرزندانش وصیت کرد. ای پسران من! همانا خداوند این دین را برایتان برگزیده است. پس شما جز درحالی که مسلمانید، نمیرید. [بقره (۲) ۱۳۲] و حضرت باقر به حضرت صادق [علیهما السلام] وصیت کرده، او را فرمان داد در بردی که با آن نماز جمعه می گزارد، کفنش کرده، عمامه اش را به سرش بگذارد. و قبرش را چار گوشه کرده، [به اندازه] چهار انگشت بالا بیاورد. و هنگام دفنش بندهای کفن را بگشاید. سپس به شاهدان فرمود: شما باز گردید خداوند شما را رحمت کند-پس از این که آنان رفتند-من به ایشان گفتم: پدر جان! چه چیزی در این بود که برایش شاهد گرفتی؟ فرمودند: پسر من! نخواستم تو مغلوب شوی و بگویند: به او وصیت نشده است. خواستم حجّتی برایت باشد.

اشاره و تصریح به حضرت ابو الحسن موسی علیه السلام

[۷۹۵]۱- فیض مختار گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از افتادن به آتش بگیرید. پس از شما چه کسی برای ما [امام] خواهد بود؟ آن گاه ابو ابراهیم علیه السلام که آن روز نوجوانی بود به نزدش آمد و حضرت فرمود: این صاحب شما است. به دامن او چنگ بزن.

[۷۹۶]۲- معاذ کثیر گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: از خداوندی که

أبی ایوب الخزاز، عن ثبیت، عن معاذ بن کثیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قلت له: أسأل الله ألمدی رزق أباک منک هذه المنزله أن یرزقک من عقبک قبل الممات مثلها، فقال: قد فعل الله ذلك قال: قلت: من هو؟ جعلت فداک فأشار إلی العبد الصّالح و هو راقد فقال: هذا الرّاقد و هو غلام.

[۷۹۷]۳- و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد قال: حدّثنی أبو علیّ الأرجانیّ الفارسیّ، عن عبد الرحمن بن الحجّاج قال:

سألت عبد الرحمن فی السّینه التّی أخذ فیها أبو الحسن الماضي علیه السلام فقلت له: إنّ هذا الرّجل قد صار فی ید هذا و ما ندری إلی ما یصیر؟ فهل بلغک عنه فی أحد من ولده شیء؟ فقال لی: ما ظننت أنّ أحدا یسألنی عن هذه المسأله، دخلت علی

جعفر بن محمد فی منزله فإذا هو فی بیت کذا فی داره فی مسجد له و هو يدعو و علی یمنه موسی بن جعفر علیه السّلام یؤمن علی دعائه، فقلت له: جعلنی الله فداک قد عرفت انقطاعی إلیک و خدمتی لک، فمن ولیّ الناس بعدک؟ فقال: إنّ موسی قد لبس الدرع و ساوی علیه، فقلت له: لا أحتاج بعد هذا إلی شیء.

[۷۹۸] ۴-أحمد بن مهران، عن محمد بن علی، عن موسی الصّیقل، عن المفضّل بن عمر قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السّلام فدخل أبو إبراهيم عليه السّلام و هو غلام، فقال: استوص به وضع أمره عند من تثق به من أصحابک.

[۷۹۹] ۵-أحمد بن مهران، عن محمد بن علی، عن يعقوب بن جعفر الجعفری قال: حدّثنی إسحاق بن جعفر قال:

كنت عند أبي یوما، فسأله علی بن عمر بن علی فقال: جعلت فداک إلی من

ص: ۴۸

این منزلت را از پدرتان به شما روزی کرد می خواهم که از سوی شما مانند آن را پیش از مرگ به فرزندت روزی کند. حضرت فرمودند: خداوند این کار را کرده است. او گوید: من عرض کردم: او چه کسی است جانم به فدایت؟ پس به آن بنده صالح که خوابیده بود، اشاره کرده، فرمود: همین کسی که خوابیده است و او نوجوانی بود.

[۷۹۷] ۳-أبو علی ارجانی گفته است: در آن سالی که ابو الحسن ماضی (حضرت موسی علیه السّلام) دستگیر شد به عبد الرحمان حیّاج گفتم: این مرد (امام علیه السّلام) گرفتار او شده است و نمی دانی که کار به کجا می رسد؟ آیا از ایشان چیزی درباره یکی از فرزندانش شنیده ای؟ به من گفت: گمان نمی کردم کسی درباره این مسأله از من پرسد. من در منزل حضرت صادق [علیه السّلام] به نزدش رفتم. ایشان در فلان اتاق خانه در نمازگاه خودش بود و دعا می کرد. و موسای جعفر علیهما السّلام که سمت راستش بود آمین می گفت. من عرض کردم: خدا مرا فدای شما کند! می دانید که تنها به سوی شما و خدمت برای شما آمده ام. بفرمایید ولی امر پس از شما چه کسی است؟ فرمودند: همانا موسی آن زره را پوشید و راست قامتش شد. من عرض کردم: پس از این دیگر به چیزی نیاز ندارم.

[۷۹۸] ۴-مفضّل عمر گفته است: نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که ابو ابراهیم علیه السّلام که نوجوانی بود داخل شد. و حضرت فرمود: وصی بودن او را بپذیر و امامتش را با هر یک از اصحابت که مورد اطمینانند در میان بگذار.

[۷۹۹] ۵-اسحاق جعفر گفته است: روزی نزد پدرم بودم که علی بن عمر بن علی

ص: ۴۹

نفرع و یفزع الناس بعدک؟ فقال: إلی صاحب الثّوبین الأصفرین و الغدیرتین یعنی الذّوّابتین و هو الطّالع علیک من هذا الباب، یفتح البابین بیده جمیعا، فما لبثنا أن طلعت علینا کفّان آخذة! بالبابین ففتحهما! ثمّ دخل علینا أبو ابراهیم علیه السّلام.

[۸۰۰] ۶-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي نجران، عن صفوان الجمال، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال له منصور بن حازم: بأبي أنت و أمي إن الأنفس يغدى عليها و يراح، فإذا كان ذلك، فمن؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام: إذا كان ذلك فهو صاحبكم و ضرب بيده على منكب أبي الحسن عليه السلام الأيمن في ما أعلم و هو يومئذ خماسي و عبد الله بن جعفر جالس معنا.

[۸۰۱] ۷-محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن عيسى بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: إن كان كون و لا أراني الله ذلك فبمن أئتم؟ قال: فأوماً إلى ابنه موسى عليه السلام، قلت: فإن حدث بموسى حدث فبمن أئتم؟ قال: بولده، قلت: فإن حدث بولده حدث و ترك أخا كبيرا و ابنا صغيرا فبمن أئتم؟ قال: بولده، ثم قال: هكذا أبدا، قلت: فإن لم أعرفه و لا- أعرف موضعه؟ قال: تقول: اللهم إني أتولّي من بقى من حججك من ولد الإمام الماضى فإن ذلك يجزيك إن شاء الله.

[۸۰۲] ۸-أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن عبد الله القلاء، عن المفضل بن عمر قال:

ذكر أبو عبد الله عليه السلام أبا الحسن عليه السلام و هو يومئذ غلام فقال: هذا المولود الذي لم يولد فينا مولود أعظم برکه على شيعتنا منه، ثم قال لي: لا تجفوا إسماعيل.

ص: ۵۰

پرسید: جانم به فدایت! پس از شما ما به چه کسی پناه بریم؟ مردم به چه کسی پناه ببرند؟ فرمودند: به کسی که دو لباس زرد و دو گیسو دارد. و اکنون از این در بر تو در آید و دو لنگه در را با دستانش بگشاید. چیزی نگذشت که دو دست آشکار شده، دو لنگه در را گرفته، گشودند و سپس ابو ابراهیم علیه السلام داخل شدند.

[۸۰۰] ۶-صفوان جمالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که منصور حازم به ایشان گفته است: پدر و مادرم به فدایت! همانا جان ما صبح می کنند و می میرند. اگر چنین شد چه کسی [امام] خواهد بود؟ و حضرت صادق فرموده اند: اگر چنین شد، این صاحب شما است-و با دستش بر شانه-به گمانم راست-ابو الحسن علیه السلام زد-و او در آن روز پنج ساله بود و عبد الله جعفر با ما نشسته بود.

[۸۰۱] ۷-عیسای عبد الله گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: اگر حادثه ای رخ داد که خدا کند من آن را نبینم، به چه کسی اقتدا کنم؟ او گوید: حضرت به پسرش موسی [علیه السلام] اشاره کردند. من گفتم: و اگر حادثه ای برای موسی [علیه السلام] رخ داد به چه کسی اقتدا کنم؟ فرمود: به فرزندش. گفتم: و اگر برای پسرش حادثه ای رخ داد و برادری بزرگ و پسری کوچک به جای گذاشت چه کسی را امام خویش قرار دهم؟ فرمودند: پسرش را. سپس ادامه دادند: و همین طور تا همیشه. گفتم و اگر من او را و جایش را نشناختم؟ فرمود: می گویی: خدایا من حجت باقی مانده از فرزندان امام پیشین

را ولی خود می گیریم. که ان شاء الله آن تو را کفایت می کند.

[۸۰۲] ۸-مفضل عمر گفته است: حضرت صادق علیه السلام از ابو الحسن علیه السلام که آن روز نوجوانی بود یاد کرد و فرمود: این فرزندی است که در میان ما فرزندی پر برکت تر از او برای شیعیانمان به دنیا نیامده است. سپس به من فرمود: به اسماعیل ستم نکنید [با امام قراردادن او].

ص: ۵۱

[۸۰۳] ۹-محمد بن یحیی و احمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن الحسن بن الحسين، عن أحمد بن الحسن الميثمي، عن فيض بن المختار في حديث طويل في أمر أبي الحسن عليه السلام حتى قال له أبو عبد الله عليه السلام:

هو صاحبك الذي سألت عنه، فقم إليه فأقر له بحقه، فقامت حتى قبلت رأسه و يده و دعوت الله عزّ و جلّ له، فقال أبو عبد الله عليه السلام: أما إنّه لم يؤذن لنا في أول منك، قال: قلت: جعلت فداك فأخبر به أحدا؟ فقال: نعم أهلك و ولدك و كان معي أهلي و ولدي و رفقائي، و كان يونس بن ظبيان من رفقائي فلما أخبرتهم حمدوا الله عزّ و جلّ و قال يونس، لا و الله حتى أسمع ذلك منه و كانت به عجله، فخرج فأتبعته، فلما انتهيت إلى الباب، سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول له: و قد سبقني إليه: يا يونس الأمر كما قال لك فيض، قال: فقال: سمعت و أطعت، فقال لي أبو عبد الله عليه السلام: خذ إليك يا فيض!

[۸۰۴] ۱۰-محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسين، عن جعفر بن بشير، عن فضيل عن طاهر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أبو عبد الله عليه السلام يلوم عبد الله و يعاتبه و يعظه و يقول: ما منعك أن تكون مثل أخيك، فوالله إنني لأعرف النور في وجهه؟ فقال عبد الله: لم، أليس أبي و أبوه واحدا و أمي و أمه واحده؟ فقال له أبو عبد الله عليه السلام: إنّه من نفسي و أنت ابني.

[۸۰۵] ۱۱-الحسين بن محمد، عن معلی بن محمد، عن الوشاء، عن محمد بن سنان، عن يعقوب السراج قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام و هو واقف على رأس أبي الحسن موسى و هو في المهد، فجعل يساره طويلا، فجلست حتى فرغ، فقامت إليه فقال لي: ادن من مولاك فسلم، فدنوت فسلمت عليه فردّ عليّ السلام بلسان فصيح، ثم قال لي:

ص: ۵۲

[۸۰۳] ۹-فيض مختار در حدیثی طولانی درباره امامت حضرت ابو الحسن علیه السلام به این جا می رسد که حضرت صادق علیه السلام به او فرموده: او است همان صاحبی که درباره اش پرسیدی. برخیز و به حشّش اقرار کن. من برخاستم و سر و دستش را بوسیده، در بارگاه خداوند شکوهمند برایش دعا کردم. آن گاه حضرت صادق علیه السلام فرمود: آگاه باش که این سخنان درباره پیش از تو به ما اجازه داده نشده بود. او گوید: من عرض کردم: جانم به فدایت! آیا از آن با کسی سخن بگویم؟ فرمودند: بله، با خانواده و فرزندان. و خانواده و فرزندان و رفیقانم با من بودند. و یکی از رفیقانم یونس ظبیان بود. وقتی آنان را آگاه کردم خداوند گرامی را سپاس گفتند. و یونس گفت: نه به خدا سوگند مگر آن را از خودش بشنوم و

شتاب هم داشت. پس بیرون رفت و من هم دنبالش رفتم. وقتی به در منزل حضرت رسیدم، چون یونس پیش از من رسیده بود، شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام به او می فرماید: ای یونس! مسأله چنان است که فیض برایت گفت. و او عرض کرد: شنیدم و اطاعت کردم. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: ای فیض او (یونس) را با خودت ببر.

[۸۰۴] ۱۰- طاهر گفته است: حضرت صادق علیه السّلام عبد الله را ملامت و توبیخ و نصیحت کرده، می فرمود: چرا تو مانند برادرت نیستی؟ به خدا سوگند من در چهره او نور می بینم. و عبد الله عرض می کرد: چرا مگر پدر و مادر من و او یکی نیست؟ آن گاه حضرت صادق علیه السّلام به او می فرمود: او جان من است و تو پسر من.

[۸۰۵] ۱۱- یعقوب سراج گفته است: به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفتم. بر سر ابو الحسن موسی [علیه السّلام] که در گهواره بود ایستاده بودند. مدتی دراز با او نجوا کرد. من نشستم تا سخنشان به پایان رسید. به سویشان رفتم. به من فرمودند: نزدیک مولایت برو و به او سلام کن. من نزدیک شده، به او سلام کردم. با زبانی رسا پاسخ

ص: ۵۳

اذهب فغیر اسم ابنتک الّتی سمّيتها أمس، فإنّه اسم بیغضه الله و کان ولدت لی ابنه سمّيتها بالحمیراء، فقال أبو عبد الله علیه السّلام: انته إلی أمره ترشد، فغیرت اسمها.

[۸۰۶] ۱۲- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن ابن مسکان، عن سلیمان بن خالد قال:

دعا أبو عبد الله علیه السّلام أبا الحسن علیه السّلام یوما و نحن عنده فقال لنا: علیکم بهذا، فهو و الله صاحبکم بعدی.

[۸۰۷] ۱۳- علی بن محمد، عن سهل أو غیره، عن محمد بن الولید، عن یونس، عن داود بن زریب، عن أبی ایوب التّحویّ قال:

بعث إلیّ أبو جعفر المنصور فی جوف اللّیل فأتیته فدخلت علیه و هو جالس علی کرسی و بین یدیه شمعه و فی یده کتاب، قال: فلما سلّمت علیه رمی بالکتاب إلیّ و هو یبکی، فقال لی: هذا کتاب محمّد بن سلیمان یخبرنا أنّ جعفر بن محمّد قد مات، فإنّا لله و إنّنا إلیه راجعون ثلاثا و این مثل جعفر؟ ثمّ قال لی: اکتب قال: فکتبت صدر الکتاب، ثمّ قال: اکتب: إن کان أوصی إلی رجل واحد بعینه فقدّمه و اضرب عنقه، قال: فرجع إلیه الجواب أنّه قد أوصی إلی خمسہ واحد هم أبو جعفر المنصور و محمّد بن سلیمان و عبد الله و موسی و حمیده.

[۸۰۸] ۱۴- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن النّضر بن سوید بنحو من هذا إلاّ أنّه ذکر أنّه أوصی إلی أبی جعفر المنصور و عبد الله و موسی و محمّد بن جعفر و مولی لأبی عبد الله علیه السّلام قال:

فقال أبو جعفر: لیس إلی قتل هؤلاء سیل.

[۸۰۹] ۱۵- الحسين بن محمد، عن معلی بن محمد، عن الوشاء، عن علی بن الحسن، عن صفوان الجمال قال:

سلامم را داد. سپس به من فرمود: برو و آن نام را که دیروز بر دخترت گذاشتی عوض کن؛ زیرا آن نامی است که خداوند آن را دشمن می دارد. و برای من دختری به دنیا آمده بود که نامش را حمیرا گذاشته بودم. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: به دستور او عمل کن تا هدایت شوی. پس من نامش را عوض کردم.

[۸۰۶] ۱۲- سلیمان خالد گفت: حضرت صادق علیه السّلام روزی که ما در خدمتش بودیم، ابو الحسن علیه السّلام را فراخوانده، به ما فرمود: بر شما باد به این مرد. به خدا سوگند او پس از من صاحب شما است.

[۸۰۷] ۱۳- ابو ایوب نحوی گفته است: منصور عباسی در نیمه شبی دنبال من فرستاد. به نزد او رفتم درحالی که بر تختی نشسته بود و در برابرش شمعی بود و در دستش نامه ای. وقتی سلام کردم درحالی که گریه می کرد نامه را به سویم انداخت و گفت: این نامه محمد سلیمان است که خبر داده جعفر محمد در گذشته است. و سه بار گفت: انا لله و انا اليه راجعون. کجا همچون جعفر یافت می شود؟ سپس به من گفت: بنویس. من آغاز نامه را نوشتم. سپس گفت: بنویس: اگر او به شخص معینی وصیت کرده، او را بگیر و گردنش را بزن. او گوید: در پاسخ نامه چنین آمد که او به پنج نفر وصیت کرده است که یکی شان منصور است و دیگر محمد سلیمان و عبد الله و موسی [علیه السلام] و حمیده.

[۸۰۸] ۱۴- نضر سوید مانند این را روایت کرده، جز این که گفته است: حضرت به منصور و عبد الله و موسی [علیه السلام] و محمد جعفر و غلامش وصیت کرده است. و منصور گفته است: راهی برای کشتن اینان نیست.

[۸۰۹] ۱۵- صفوان جمال گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره صاحب

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن صاحب هذا الأمر، فقال: إنَّ صاحب هذا الأمر لا يلهو ولا يلعب وأقبل أبو الحسن موسى و هو صغير و معه عناق مكّيه و هو يقول لها: اسجدي لرّبك، فأخذه أبو عبد الله عليه السّلام و ضمّه إليه و قال: بأبي و أمّي من لا يلهو ولا يلعب.

[۸۱۰] ۱۶- علی بن محمد، عن بعض أصحابنا، عن عبيس بن هشام قال: حدّثني عمر الزّمانی، عن فيض بن المختار قال:

إنّی لعند أبي عبد الله عليه السّلام إذ أقبل أبو الحسن موسى عليه السّلام و هو غلام فالترّمته و قبلته، فقال أبو عبد الله عليه السّلام أنتم السّفينه و هذا ملاحها قال: فحججت من قابل و معي ألفا دينار فبعثت بألف إلى أبي عبد الله عليه السّلام و ألف إليه؛ فلمّا دخلت على أبي عبد الله عليه السّلام قال: يا فيض! عدلته بي؟ قلت: إنّما فعلت ذلك لقولك، فقال: أما و الله ما أنا فعلت ذلك، بل الله عزّ و جلّ فعله به.

باب الإشارة و النّصّ على أبي الحسن الرّضا عليه السّلام [۸۱۱] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن الحسين بن نعيم الصّحاف قال:

كنت أنا و هشام بن الحكم و علي بن يقطين بيغداد، فقال علي بن يقطين: كنت عند العبد الصالح جالسا فدخل عليه ابنه علي فقال لي: يا علي بن يقطين! هذا علي سيد ولدي أما إني قد نحلته كنيته، فضرب هشام بن الحكم براحته جبهته، ثم قال: ويحك كيف قلت؟ فقال علي بن يقطين: سمعت و الله منه كما قلت، فقال هشام: أخبرك أن الأمر فيه من بعده.

أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن الحسين بن نعيم الصحاف قال:

ص: ٥٦

امر پرسیدم. فرمودند: همانا صاحب امر بیهودگی نکرده، غافل نمی شود. در همین حال ابو الحسن موسی [علیه السلام] آمد که کودک بود. و به همراهش بزغاله ای مکی بود که به او می گفت: به پروردگارت سجده کن. حضرت صادق علیه السلام او را در آغوش کشید و گفت: پدر و مادرم فدای کسی که بیهودگی نمی کند و غافل نمی شود.

[٨١٠] ١٦- فیض مختار گفت: من نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که ابو الحسن موسی علیه السلام آمد- او نوجوانی بود- او را در بر گرفتم و بوسیدم. آن گاه حضرت صادق علیه السلام فرمود: شما کشتی هستید و او ناخدای آن است. او گوید: من سال بعد به حج رفتم در حالی که دو هزار دینار داشتم.

آن گاه هزارش را برای حضرت صادق علیه السلام و هزار دیگر را برای آن حضرت فرستادم. وقتی به نزد حضرت صادق علیه السلام رفتم، فرمودند: ای فیض! او را با من برابر دانستی؟ عرض کردم: به جهت سخنان شما چنین کردم. فرمود: هان به خدا سوگند که من آن را نکردم، بلکه خداوند عزّتمند چنین کرد.

اشاره و تصریح به حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام

[٨١١] ١- حسین بن نعیّم صحاف گفت: من و هشام و علی بن یقطین در بغداد بودیم، علی بن یقطین گفت: من نزد آن بنده صالح نشسته بودم که پسرش علی داخل شد. آن گاه حضرت به من فرمود: ای علی بن یقطین این، علی سرور فرزندان من است. آگاه باش که من کنیه خودم را به او بخشیدم. هشام حکم با دست به پیشانی اش زد و سپس گفت: وای بر تو چه می گوئی! علی بن یقطین گفت: به خدا سوگند از او چنان که گفتم، شنیدم هشام گفت: ایشان به تو خبر داده که امر امامت پس از او با علی [علیه السلام] است.

ص: ٥٧

كنت عند العبد الصالح و فی نسخه الصفوانی قال: كنت أنا ثم ذکر مثله.

[٨١٢] ٢- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن معاوية بن حكيم، عن نعيم القابوسی، عن أبي الحسن عليه السلام أنه قال:

إن ابني عليا أكبر ولدي و أبّهم عندی و أحبّهم إليّ و هو ينظر معی فی الجفر و لم ينظر فيه إلاّ نبیّ أو وصیّ نبیّ.

[٨١٣] ٣- أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن محمد بن سنان و إسماعيل بن عباد القصریّ جميعا، عن داود الرّقعیّ قال:

قلت لأبي إبراهيم عليه السلام: جعلت فداك إنني قد كبر سنّي، فخذ بيدي من النار، قال فأشار إلى ابنه أبي الحسن عليه السلام فقال: هذا صاحبكم من بعدى.

[۸۱۴]۴-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن الحسن، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن إسحاق بن عمار قال:

قلت لأبي الحسن الأول عليه السلام: ألا تدلّني إلى من آخذ عنه ديني؟ فقال: هذا ابني عليّ إنّ أبي أخذ بيدي فأدخلني إلى قبر رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم فقال: يا بنّي! إنّ الله عزّ و جلّ قال: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** و إنّ الله عزّ و جلّ إذا قال قولاً وفى به.

[۸۱۵]۵-أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن الحسن بن الحسين اللؤلؤيّ، عن يحيى بن عمرو، عن داود الرّقّيّ قال:

قلت لأبي الحسن موسى عليه السلام: إنني قد كبرت سنّي و دقّ عظمي و إنني سألت أباك عليه السلام فأخبرني بك، فأخبرني من [بعدك؟] فقال: هذا أبو الحسن الرضا.

[۸۱۶]۶-أحمد بن مهراّن، عن محمد بن عليّ، عن زياد بن مروان القنديّ و كان من الواقفه قال:

ص: ۵۸

با سلسله سندی دیگر، صحاف گفته است: نزد بنده صالح بودم-و در نسخه صفوانی-چنین گفته است: من نزد او بودم-سپس مانند آن را روایت کرده است-.

[۸۱۲]۲-نعیم قابوسی از حضرت ابو الحسن علیه السلام روایت کرده که فرمودند: پسر من علی بزرگ ترین فرزندان من و نیک ترین و محبوب ترین شان در نزد من است. او به همراه من در جفر می نگرند درحالی که در آن جز پیامبر یا وصی پیامبر نظر نمی کند.

[۸۱۳]۳-داود رقی گفته است: به ابو ابراهیم علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت! من سنّ و سالم بالا رفته است، پس مرا از افتادن در آتش بگیر. او گوید: پس ایشان به پسرش ابو الحسن علیه السلام اشاره کرده، فرمودند: این صاحب شما پس از من است.

[۸۱۴]۴-محمد بن اسحاق عمّار گفته است: به حضرت ابو الحسن اوّل عرض کردم: آیا مرا به کسی که دینم را از او بگیرم راهنمایی نمی کنید؟ فرمودند: او، همین پسر من علی است. همانا پدرم دست مرا گرفت و به سوی مرقد رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-برد و فرمود: پسر من! خداوند عزّتمند فرموده است: من در روی زمین جانشینی قرار می دهم. [بقره (۲) :۳۰] و خداوند شکوهمند وقتی سخنی فرمود به آن وفا می کند.

[۸۱۵]۵-داود رقی گفته است: به حضرت ابو الحسن موسى علیه السلام عرض کردم: من سنّ و سالم بالا رفته و استخوان هایم

ناتوان شده است. و من از پدرت پرسیدم و ایشان شما را به من خبر داد پس شما هم [به کسی که بعد از شماست] خیرم بدهید.
فرمود: این ابو الحسن رضا [علیه السلام]

[۸۱۶] ۶- زیاد بن مروان قندی که از واقفی ها بود گفته است: به نزد حضرت

ص: ۵۹

دخلت علی ابی ابراهیم و عنده ابنه ابو الحسن علیه السلام، فقال لی: یا زیاد! هذا ابنی فلان، کتابه کتابی و کلامه کلامی و رسوله رسولی و ما قال فالقول قوله.

[۸۱۷] ۷- أحمد بن مهران، عن محمد بن علی، عن محمد بن الفضیل قال: حدّثنی المخزومی و کانت أمّه من ولد جعفر بن ابی طالب علیه السلام قال:

بعث إلینا أبو الحسن موسی علیه السلام فجمعنا ثم قال لنا: أتدرون لم دعوتکم؟ فقلنا: لا، فقال: اشهدوا أنّ ابنی هذا وصیّی و القیم بأمری و خلیفتی من بعدی، من کان له عندی دین فلیأخذه من ابنی هذا و من کانت له عندی عده فلینجزها منه و من لم یکن له بدّ من لقائی فلا یلقنی إلاّ بکتابه.

[۸۱۸] ۸- أحمد بن مهران، عن محمد بن علی، عن محمد بن سنان و علی بن الحکم جمیعا، عن الحسین بن المختار قال:

خرجت إلینا ألواح من ابی الحسن علیه السلام و هو فی الحبس: عهدی إلى أكبر ولدی أن یفعل کذا و أن یفعل کذا و فلان لا تنله شیئا حتّی ألقاک أو یقضی الله علیّ الموت.

[۸۱۹] ۹- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن عبد الله بن المغیره، عن الحسین بن المختار قال:

خرج إلینا من ابی الحسن علیه السلام بالبصره ألواح مکتوب فیها بالعرض، عهدی إلى أكبر ولدی، یعطی فلان کذا و فلان کذا و فلان کذا و فلان لا یعطی حتّی أجدّ أو یقضی الله عزّ و جلّ علیّ الموت، إنّ الله یفعل ما یشاء.

[۸۲۰] ۱۰- أحمد بن مهران، عن محمد بن علی، عن ابن محرز، عن علی بن یقطين، عن ابی الحسن علیه السلام قال:

کتب إلّی من الحبس أنّ فلانا ابنی، سیّد ولدی و قد نحلته کنیتی.

ص: ۶۰

ابو ابراهیم [علیه السلام] رفتم. پسرش ابو الحسن علیه السلام نزدش بود. پس به من فرمود: ای زیاد! این پسر من فلانی است. نامه او نامه من، سخنش سخن من و فرستاده اش فرستاده من است. و آنچه بگوید درست است.

[۸۱۷] ۷- مخزومی که مادرش از فرزندان جعفر بن ابی طالب علیه السلام است، گفت: ابو الحسن موسی علیه السلام به سراغ ما

فرستاد. ما گرد آمدیم. پس به ما فرمود: آیا می دانید برای چه شما را دعوت کردم؟ عرض کردیم: نه. فرمود: شاهد باشید که این پسر و وصی من و سرپرست کار من و جانشین پس از من است. هرکس از من طلبی دارد، از این پسر بگیرد. و به هرکس وعده ای داده ام، وفای به آن را از او بخواهد. و هرکس ناگزیر باید با من دیدار کند جز با نامه او مرا دیدار نکند. [به جهت اختناق دوره هارون الرشید].

[۸۱۸]۸-حسین مختار گفت: نامه هایی از ابو الحسن (حضرت موسی) که در زندان بود به ما می رسید که چنین بود: وصیت من به بزرگ ترین فرزندم این است که چنین و چنان کند. و به فلانی چیزی نده تا تو را بینم یا خداوند مرگ را برایم حکم دهد.

[۸۱۹]۹-حسین مختار گفت: از ابو الحسن علیه السلام در بصره الواح بر عرض نوشته ای به ما می رسید که: وصیت من به بزرگ ترین فرزندم این است که به فلانی چنین داده شود و به دیگری چنان و به آن یکی چنان. و به فلانی چیزی داده نشود تا من بیایم یا خداوند گرامی مرگ را برایم حکم دهد. که خداوند آنچه بخواهد می کند.

[۸۲۰]۱۰-علی یقطین گفته است: ابو الحسن علیه السلام از زندان برایم نوشتند که فلان پسر، سرور فرزندان من است و من کنیه ام را به او بخشیده ام.

ص: ۶۱

[۸۲۱]۱۱-أحمد بن مهران، عن محمد بن علی، عن أبي علي الخزاز، عن داود بن سليمان، قال:

قلت لأبي إبراهيم عليه السلام: إني أخاف أن يحدث حدث ولا ألقاك، فأخبرني من الإمام بعدك؟ فقال: ابني فلان يعني أبا الحسن عليه السلام.

[۸۲۲]۱۲-أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن سعيد بن أبي الجهم، عن النضر بن قابوس قال:

قلت لأبي إبراهيم عليه السلام: إني سألت أباك عليه السلام من الذي يكون من بعدك؟ فأخبرني أنك أنت هو، فلما توفي أبو عبد الله عليه السلام ذهب الناس يمينا وشمالا وقلت فيك أنا وأصحابي فأخبرني من الذي يكون من بعدك من ولدك؟ فقال: ابني فلان.

[۸۲۳]۱۳-أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن الضحاک بن الأشعث، عن داود بن زربی قال:

جئت إلى أبي إبراهيم عليه السلام بمال، فأخذ بعضه وترك بعضه؛ فقلت: أصلحك الله لأني شيء تركته عندي؟ قال: إن صاحب هذا الأمر يطلبه منك، فلما جاءنا نعيه بعث إلي أبو الحسن عليه السلام ابنه، فسألني ذلك المال، فدفعته إليه

[۸۲۴]۱۴-أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن أبي الحكم الأرميني قال: حدثني عبد الله بن إبراهيم بن علي بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، عن يزيد بن سليط الزبيدي. قال أبو الحكم: وأخبرني عبد الله بن محمد بن عماره الجرمي، عن يزيد بن

سلیط قال:

لقيت أبا إبراهيم عليه السّلام و نحن نريد العمره في بعض الطّريق، فقلت: جعلت فداك هل تثبت هذا الموضع الذي نحن فيه؟ قال: نعم فهل تثبته أنت؟ قلت:

ص: ٦٢:

[٨٢١] ١١- داود سليمان گفته است: به حضرت ابو ابراهيم عليه السّلام عرض کردم: من می ترسم اتّفاقی بیفتد و شما را نبینم. مرا از امام پس از خودتان آگاه کنید. فرمودند: پسرم فلانی. - و مقصودش ابو الحسن عليه السّلام بود.

[٨٢٢] ١٢- نصر قابوس گفته است: به حضرت کاظم عليه السّلام عرض کردم: من از پدرت عليه السّلام پرسیدم چه کسی پس از شما [امام] است؟ از شما نام بردند. وقتی حضرت صادق عليه السّلام وفات کرد مردم به چپ و راست رفتند و من و یارانم به شما باور یافتیم. پس به من بفرمایید که از فرزندانان چه کسی پس از شما [امام] است؟ فرمودند: پسرم فلانی.

[٨٢٣] ١٣- داود زربی گفت: مالی را برای حضرت ابو ابراهيم عليه السّلام بردم، قدری را گرفت و مقدار باقی را وا گذاشت. من عرض کردم: اصلحك الله، چرا این را نزد من وامی گذاری؟ فرمودند: صاحب امر آن را از تو خواهد خواست. وقتی خبر وفاتش رسید، پسرش ابو الحسن عليه السّلام را سراغ من فرستاده، آن مال را از من خواست. و من به ایشان تقدیم کردم.

[٨٢٤] ١٤- یزید سلیط زیدی گفته است: در راهی که برای عمره می رفتیم با حضرت کاظم عليه السّلام دیدار کردم. پس عرض کردم: جانم به فدایت! آیا این جایی را که در آن هستیم به یاد می آورید.؟ فرمودند: بله، آیا تو هم به یاد داری؟ عرض کردم:

ص: ٦٣:

نعم إنّي أنا و أبی لقیناک هاهنا و أنت مع أبی عبد الله عليه السّلام و معه إخوتک، فقال له أبی: بأبی أنت و أمی أنتم کلکم أنتم مطّهرون و الموت لا یعری منه أحد، فأحدث إلّی شیئا أحدث به من یخلفنی من بعدی فلا یضلّ قال: نعم یا أبا عبد الله! هؤلاء ولدی و هذا سیدهم و أشار إلیک و قد علّم الحکم و الفهم و السّیخاء و المعرفه بما یحتاج إلیه النّاس و ما اختلفوا فیهِ من أمر دینهم و دنیاهم و فیهِ حسن الخلق و حسن الجواب و هو باب من أبواب الله عزّ و جلّ و فیهِ آخری خیر من هذا کلّه، فقال له أبی: و ما هی؟ بأبی أنت و أمی قال علیه السّلام: یرج الله عزّ و جلّ منه غوث هذه الأمه و غیاتها و علمها و نورها و فضلها و حکمتها، خیر مولود و خیر ناشئ، یحقن الله عزّ و جلّ به الدّماء و یصلح به ذات البین و یلمّ به الشّعث و یشعب به الصّیدع و یکسو به العاری و یشیع به الجائع و یؤمن به الخائف و ینزل الله به القطر و یرحم به العباد، خیر کهل و خیر ناشئ، قوله حکم و صمته علم یبین للنّاس ما یختلفون فیهِ و یسود عشیرته من قبل أو ان حلمه، فقال له أبی: بأبی أنت و أمی و هل ولد؟ قال: نعم و مرّت به سنون، قال یزید: فجاءنا من لم نستطع معه کلاما، قال یزید: فقلت لأبّی ابراهیم علیه السّلام: فأخبرنی أنت بمثل ما أخبرنی به أبوک علیه السّلام، فقال لی، نعم إنّ أبی علیه السّلام کان فی زمان لیس هذا زمانه، فقلت له: فمن یرضی منک بهذا فعليه لعنه الله قال فضحک أبو ابراهیم ضحکا شديدا، ثمّ قال: أخبرک یا أبا عماره! إنّي خرجت من منزلی فأوصیت إلی ابني

فلان و أشركت معه بنى فى الظاهر و أوصيته فى الباطن، فأفردته وحده و لو كان الأمر إلى لجعلته فى القاسم ابنى، لحبى إياه و رأفتى عليه و لكن ذلك إلى الله عزّ و جلّ، يجعله حيث يشاء و لقد جاءنى بخبره

ص: ٦٤

بله، من و پدرم شما را اینجا دیدار کردیم. شما حضرت صادق را همراهی می کردید و برادرانتان هم حضور داشتند. آن گاه پدر من به ایشان عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! شما همه، امامانی پاک هستید اما کسی هم عاری از مرگ نیست. به من چیزی بفرمایید تا به جانشین پس از خودم بگویم و او گمراه نشود. فرمودند: بله ای ابو عبد الله! اینان فرزندان منند و این-و به شما اشاره کرد-سرور آنان است. که داوری و فهم و سخاوت و معرفت به آنچه مردم بدان احتیاج دارند و به آنچه در مسائل دین و دنیاشان باعث اختلاف می شود، به او آموخته شده است. و نیک خوئی و پاسخ نیکو دادن در او است. او دری از درهای خدای شکوهمند است. و چیز دیگری در او هست که بهتر از همه این ها است. پدرم به ایشان عرض کرد: و آن چیست-پدر و مادرم به فدایت-؟ فرمودند: خداوند عزّتمند از [صلب] او پناه این امت و پناه دهنده شان و علم و نور و فضیلت و حکمتش را بیرون می آورد. بهترین زاده و بهترین کودک او است. خداوند شکوهمند به وسیله او از خونریزی جلوگیری می کند و به وسیله او میان مردم صلح برقرار می کند. به وسیله او پراکندگی را برطرف کرده، رخنه و شکست را اصلاح می کند. برهنه را پوشانده، گرسنه را سیر کرده، هراسان را ایمنی می دهد. خداوند به واسطه او باران فرستاده، بر بندگان رحم می کند بهترین سالخوردگان و بهترین خردسالان است. سخنش حکمت است و خاموشی اش علم. آنچه را مردم در آن اختلاف دارند بر ایشان روشن کرده، پیش از رسیدن بلوغ بر طایفه اش سروری می کند. آن گاه پدرم به ایشان عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت، آیا او به دنیا آمده است؟ فرمودند: بله، چند سالی از عمرش می گذرد. یزید گوید: در این هنگام کسی به نزدمان آمد که ادامه سخن ممکن نشد. آن گاه من به حضرت کاظم علیه السلام عرض کردم: مرا به مانند آنچه پدرت علیه السلام آگاهم کرد، آگاه کنید. به من فرمود: بله، پدرم علیه السلام در زمانی بود که الآن چنان زمانی نیست. به ایشان عرض کردم: هر کس به این پاسخ از شما قناعت کند لعنت خدا بر او باد. او گوید: به حضرت کاظم علیه السلام خنده شدید دست داد، سپس فرمودند: ای ابو عماره! به تو می گویم. من از منزلم بیرون آمدم و به فلان پسر و وصیت کرده، در ظاهر پسر دیگرم را با او شریک کردم. درحالی که در واقع به او وصیت کردم و او به تنهایی مورد نظر بود. و اگر کار به دست من بود، آن را در پسر قاسم قرار می دادم؛ زیرا او را دوست دارم و با او مهربانم. اما این کار با خداوند گرامی است. هر کجا بخواهد قرارش می دهد.

ص: ٦٥

رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم، ثمّ أرانيه و أراني من يكون معه و كذلك لا يوصى إلى أحد منّا حتّى يأتي بخبره رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و جدّى على صلوات الله عليه و رأيت مع رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم خاتما و سيفاً و عصا و كتاباً و عمامه، فقلت: ما هذا يا رسول الله؟ فقال لي: أمّا العمامه فسلطان الله عزّ و جلّ و أمّا السيف فعزّ الله تبارك و تعالی و أمّا الكتاب فنور الله تبارك و تعالی و أمّا العصا فقوّه الله و أمّا الخاتم فجامع هذه الأمور، ثمّ قال لي: و الأمر قد خرج منك إلى غيرك، فقلت: يا رسول الله! أرنيه أيهم هو؟ فقال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: ما رأيت من الأئمّه أحداً

منك و لو كانت الإمامه بالمحبه لكان إسماعيل أحب إلى أبيك منك و لكن ذلك من الله عز و جل، ثم قال أبو إبراهيم عليه السلام: و رأيت ولدي جميعا الأحياء منهم و الأموات، فقال لي أمير المؤمنين عليه السلام: هذا سيدهم و أشار إلى ابني عليّ فهو مني و أنا منه و الله مع المحسنين، قال يزيد: ثم قال أبو إبراهيم عليه السلام: يا يزيد! إنها وديعه عندك فلا تخبر بها إلا عاقلا أو عبدا تعرفه صادقا و إن سئلت عن الشهاده فاشهد بها و هو قول الله عز و جل: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا و قال لنا أيضا: وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ قال: فقال أبو إبراهيم عليه السلام: فأقبلت على رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم فقلت: قد جمعتم لي بأبي و أمي فأيتهم هو؟ فقال: هو العذبي ينظر بنور الله عز و جل و يسمع بفهمه و ينطق بحكمته، يصيب فلا يخطئ و يعلم فلا يجهل معلما حكما و علما، هو هذا و أخذ بيد عليّ ابني ثم قال: ما أقل مقامك معه فإذا رجعت من سفرك فأوص و أصلح أمرك و افرغ مما أردت، فإنك منتقل عنهم و مجاور غيرهم،

ص: ٦٦

و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- خبر آن را به من داد و سپس او و آن که را با او خواهد بود به من نشان داد و همینگونه است که به کسی از ما وصیت نمی شود جز اینکه رسول خدا صَلَّى الله عليه و اله و سلم و نیایم علی- درود خدا بر او- خبرش را به او می دهند. و من همراه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- انگشتری و شمشیر و عصا و کتاب و عمامه ای دیدم و عرض کردم: ای رسول خدا، این ها چیستند؟ که به من فرمودند: عمامه، سلطنت خداوند عزتمند است. شمشیر، عزت خداوند پاک و والا است. کتاب، نور و عصا قدرت خداوند است. و انگشتر گردآورنده همه این ها است. سپس به من فرمودند: و این امر از تو به دیگری می رسد. عرض کردم: ای رسول خدا! او را به من نشان بده تا بینم او چه کسی است؟ رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند: از امامان کسی را بر جداشدن این امر از او بی تاب تر از تو ندیدم. اگر امامت، به محبت می رسید، اسماعیل به نزد پدرت محبوب تر از تو بود. اما آن کار از سوی خدای شکوهمند است. سپس حضرت کاظم علیه السلام فرمود: و من همه فرزندانم، زنده و مرده شان را دیدم. آن گاه امیر مؤمنان علیه السلام به من فرمود: این سرور آنان است- و به پسر علی اشاره کرد- او از من است و من از اویم. و خداوند با نیکوکاران است. یزید گوید: سپس حضرت کاظم علیه السلام فرمود: ای یزید! این سخنان امانتی در نزد تو است. پس جز عاقل یا بنده ای را که به صداقتش آشنایی به آن آگاه نکن. و اگر از تو شهادت خواستند به او شهادت بده. و این سخنان خداوند عزتمند است که: همانا خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید. [نساء (٤): ٥٩] و همچنین به ما فرمود: و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد؟ [بقره (٢): ١٤٠] او گوید: آن گاه حضرت کاظم علیه السلام فرمود: من به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- رو کرده، عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت، همه آنان را یکجا گرد آورده اید، او کدام یک از ایشان است؟ فرمودند: آن که با نور خداوند عزتمند نگریسته، با فهم او شنیده با حکمت او سخن می گوید. همواره راه حق می پیماید و خطا نمی کند. و می داند و جاهل نمی شود. و داوری و علم به او آموخته شده است. او این است- و دست پسر علی را گرفت- سپس فرمود: ماندنت با او کم است. پس وقتی از سفر بازگشتی، وصیت کرده، کارت را سامان ده و از آن چه خواستی کناره گیر که تو از آنان جدا شده، با جز آنان همسایه می شوی.

فإذا أردت فادع عليا فليغصمك و ليكفنك فإنه طهر لك و لا يستقيم إلا ذلك و ذلك سنه قد مضت، فاضطجع بين يديه و صف إخوته خلفه و عمومته و مره

فليكبر عليك تسعا، فإنه قد استقامت وصيته و وليك و أنت حي، ثم اجمع له ولدك من بعدهم، فأشهد عليهم و أشهد الله عز و جل و كفى بالله شهيدا، قال يزيد: ثم قال لي أبو إبراهيم عليه السلام: إني أؤخذ في هذه السنة و الأمر هو إلى ابني علي، سمى علي و علي: فأما علي الأول فعلى بن أبي طالب و أما الآخر فعلى بن الحسين عليهم السلام، أعطى فهم الأول و حلمه و نصره و وده و دينه و محنته و محنه الآخر و صبره علي ما يكره و ليس له أن يتكلم إلا بعد موت هارون بأربع سنين، ثم قال لي: يا يزيد و إذا مررت بهذا الموضع و لقيته و ستلقاه فبشره أنه سيولد له غلام، أمين، مأمون، مبارك و سيعلمك أنك قد لقيتني فأخبره عند ذلك أن الجاريه التي يكون منها هذا الغلام جاريه من أهل بيت ماريه جاريه رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم أم إبراهيم، فإن قدرت أن تبلغها مني السلام فافعل، قال يزيد: فلقيت بعد مضي أبي إبراهيم عليه السلام فبدأني، فقال لي: يا يزيد! ما تقول في العمره؟ فقلت: بأبي أنت و أمي ذلك إليك و ما عندي نفقه، فقال: سبحان الله ما كنا نكلفك، و لا نكفيك فخرجنا حتى انتهينا إلى ذلك الموضع فابتدأني فقال: يا يزيد! إن هذا الموضع كثيرا ما لقيت فيه جيرتك و عمومتك، قلت: نعم ثم قصصت عليه الخبر فقال لي: أميا الجاريه فلم تجيء بعد، فإذا جاءت بلغتها منه السلام، فانطلقنا إلى مكه فاشترأها في تلك السنة، فلم تلبث إلا قليلا حتى حملت فولدت ذلك الغلام، قال يزيد: و كان إخوه علي يرجون أن يرثوه فعادوني إخوته من غير ذنب، فقال لهم إسحاق بن جعفر: و الله

و وقتی خواستی [وصیت کنی] علی را بخوان تا تو را غسل داده، کفن کند. که آن پاک کننده تو است. و جز با آن درست نمی شود. و این سنتی ثابت شده است. آن گاه در برابر او بخواب و برادران و عموهایش را پشت سر او به صف کن و به او دستور بده که بر تو نه تکبیر بگوید. تا وصیت او و جانشین تو درحالی که تو زنده ای استوار شود. سپس فرزندان را پس از آنان (عموهایت) برای او گرد آر و از آنان برای او شهادت گرفته، خداوند شکوهمند را شاهد قرار بده. و همین که خداوند گواه باشد کافی است. یزید گوید: سپس حضرت کاظم علیه السلام به من فرمود: من امسال دستگیر می شوم و امر [امامت] به پسر علی می رسد. همنام دو علی. نخستین علی، علی بن ابی طالب و دیگری علی بن حسین علیهم السلام است. به او فهم و بردباری و یاری و محبت و دین و دشواری های علی نخستین و دشواری ها و صبر بر ناملايمات علی دوم داده شده است. او جز چهار سال پس از مرگ هارون نمی تواند سخنی بگوید. سپس به من فرمودند: ای یزید! اگر از این جا گذشتی و او را دیدار کردی و دیدار هم خواهی کرد- به او بشارت بده که برایش فرزندی به دنیا خواهد آمد. امین و مورد اطمینان و پربرکت. او به تو خبر خواهد داد که تو مرا دیدار کرده ای. تو هم در این هنگام به او خبر بده آن کنیزی که این فرزند از او به دنیا می آید، کنیزی از خاندان ماریه کنیز رسول خدا صلى الله عليه و اله و سلم و مادر ابراهیم است. و اگر توانستی سلام مرا به آن کنیز برسانی، چنین کن. یزید گوید: پس از درگذشت حضرت کاظم علیه السلام، با علی [بن موسی الرضا] علیه السلام دیدار کردم. ایشان آغاز سخن کرده، به من فرمودند: ای یزید! نظرت درباره عمره چیست؟ من عرض کردم: پدر و مادرم به

فدایت اختیار با شما است ولی من هزینه آن را ندارم. فرمودند: سبحان الله! اگر ما تا تو را کفایت نکنیم به چیزی تکلیف نمی کنیم. پس بیرون آمدیم تا به آن جایگاه رسیدیم. آن گاه ایشان آغاز سخن کرده، فرمودند: ای یزید! در این جا چه بسیار از یاران و عموهایت را دیدار کرده ای. عرض کردم: بله. سپس آن خبر را برایشان بازگفتم. به من فرمودند: آن کنیز هنوز نیامده است. وقتی آمد، سلامشان را به او می رسانم. سپس رهسپار مکه شدیم. در همان سال آن کنیز را خریدند. اندکی نگذشت که حامله شده، آن پسر را به دنیا آورد. یزید گوید: درحالی که برادران علی [علیه السلام] امیدوار بودند امامت را آنان به ارث ببرند. پس برادرانش با من بی هیچ گناهی دشمن شدند. و اسحاق جعفر به آنان می گفت: به خدا سوگند او

ص: ۶۹

لقد رأيتهُ و إنّه ليقعد من أبي إبراهيم بالمجلس الذي لا أجلس فيه أنا.

[۸۲۵] ۱۵- أحمد بن مهران، عن محمد بن عليّ، عن أبي الحكم قال: حدّثني عبد الله بن إبراهيم الجعفری و عبد الله بن محمد بن عماره، عن يزيد بن سلیط قال:

لما أوصى أبو إبراهيم عليه السلام أشهد إبراهيم بن محمد الجعفری و إسحاق بن محمد الجعفر بن جعفر بن محمد و جعفر بن صالح و معاوية الجعفری و يحيى بن الحسين بن زيد بن عليّ و سعد بن عمران الأنصاری و محمد بن الحارث الأنصاری و يزيد بن سلیط الأنصاری و محمد بن جعفر بن سعد الأسلمی و هو كاتب الوصیة الأولى أشهدهم أنّه يشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أنّ محمّدا عبده و رسوله و أنّ الساعة آتیه لا ريب فيها و أنّ الله يبعث من فی القبور و أنّ البعث بعد الموت حقّ و أنّ الوعد حقّ و أنّ الحساب حقّ و القضاء حقّ و أنّ الوقوف بين يدي الله حقّ و أنّ ما جاء به محمّد صلّى الله عليه و اله و سلّم حقّ و أنّ ما نزل به الرّوح الأمين حقّ، على ذلك أحياء و عليه أموت و عليه أبعث إن شاء الله و أشهدهم أنّ هذه وصیّتی بخطی و قد نسخت وصیّة جدی أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام و وصیّة محمّد بن عليّ قبل ذلك نسختها حرفا بحرف و وصیّة جعفر بن محمّد على مثل ذلك و إنّي قد أوصیت إلى عليّ و بنی بعد معه إن شاء و آنس منهم رشداء و أحبّ أن یقرّهم، فذاك له و إن کرههم و أحبّ أن یخرجهم فذاك له و لا- أمر لهم معه و أوصیت إليه بصدقاتی و أموالی و موالی و صبیانی الذین خلّفت و ولدی إلى إبراهيم و العیاس و قاسم و إسماعیل و أحمد و أمّ أحمد و إلى عليّ أمر نسائی دونهم و ثلث صدقه أبي و ثلثی، یضعه حیث یری و یجعل فیهِ ما یجعل ذو المال فی

ص: ۷۰

(یزید) را دیدم، بر جایگاهی در کنار حضرت کاظم علیه السلام می نشست که من در آن جا نمی نشستم.

[۸۲۵] ۱۵- یزید سلیط گفته است: وقتی حضرت کاظم علیه السلام وصیت کرد، ابراهیم محمّد جعفری، اسحاق محمّد جعفری، اسحاق جعفر بن محمّد، جعفر صالح، معاویة جعفری، یحیای حسین بن زید بن علی، سعد عمران انصاری، محمّد حارث انصاری، یزید سلیط انصاری و محمّد جعفر بن سعد اسلمی را که نگارنده وصیت نخستین بود شاهد گرفت. آنان را شاهد گرفت بر این که او گواهی می دهد معبودی جز خداوند نیست. یگانه است و شریکی ندارد. و محمّد [درود خدا بر او و بر

خاندانش [بنده و فرستاده او است. و قیامت آمدنی است. شکی در آن نیست. و خداوند هر که را در گورهاست برمی انگیزد. و برانگیختن پس از مرگ حق است. و آن وعده ها و حساب و داوری حق است. و ایستادن در برابر خداوند حق است. و آنچه محمّد-دروود خدا بر او و بر خاندانش-آورده و آنچه روح الامین نازل کرده حق است. بر این باور زندگی می کنم و بر آن می میرم و بر آن-ان شا الله-برانگیخته می شوم. و آنان را شاهد گرفت بر این که: این وصیت من و به خط من است که از روی وصیت نیایم امیر مؤمنان علی علیه السلام و پیش از آن وصیت محمّد بن علی [علیهما السلام] حرف به حرف نوشته ام. و وصیت جعفر محمّد [علیهما السلام] نیز چنین است. و من به علی و سپس با او به پسرانم وصیت کردم. اگر او خواست و در آنان شایستگی دید و دوست داشت که آنان را تثبیت کند، به او مربوط است. و اگر از آنان راضی نبود و دوست داشت که بیرونشان کند، اختیار با او است و با وجود او امری برای آنان نیست. و من موقوفات و اموال و غلامان و کودکانی را که به جا گذاشته ام به او و فرزندانم ابراهیم و عیّاس و قاسم و اسماعیل و احمد و ام احمد وصیت می کنم. و امور زنانم را به علی وصیت می کنم نه به آنان. و نیز یک سوم موقوفات پدرم و خودم را به او می سپارم که هر کجا نظرش باشد قرار دهد.

ص: ۷۱

ماله، فإن أحب أن يبيع أو يهب أو ينحل أو يتصدق بها علي من سميت، له و علي غير من سميت فذاك له.

و هو أنا في وصيتي في مالي و في أهلي و ولدي و إن يري أن يقر إخوته الذين سميتهم في كتابي هذا أقرهم و إن كره فله أن يخرجهم غير مثرّب عليه و لا مردود، فإن آنس منهم غير الذي فارتهم عليه فأحب أن يردّهم في ولاية فذاك له و إن أراد رجل منهم أن يزوّج أخته، فليس له أن يزوّجها إلا بإذنه و أمره فإنه أعرف بمناكح قومه و أي سلطان أو أحد من الناس كفّه عن شيء أو حال بينه و بين شيء ممّا ذكرت في كتابي هذا أو أحد ممّن ذكرت، فهو من الله و من رسوله برىء و الله و رسوله منه برآء و عليه لعنه الله و غضبه و لعنه اللّاعنين و الملائكة المقرّبين و النّبیین و المرسلين و جماعه المؤمنین و ليس لأحد من السلاطين أن يكفّه عن شيء و ليس لي عنده تبعه و لا تبعاه و لا لأحد من ولدي له قبلي مال، فهو مصدّق فيما ذكر، فإن أقلّ فهو أعلم و إن أكثر فهو الصادق كذلك و إنّما أردت بإدخال الذين أدخلتهم معه من ولدي التّنويه بأسمائهم و التّشريف لهم و أمّهات أولادي من أقامت منهنّ في منزلها و حجابها فلها ما كان يجرى عليها في حياتي إن رأى ذلك و من خرجت منهنّ إلى زوج فليس لها أن ترجع إلى محوای إلا أن يري عليّ غير ذلك و بناتي بمثل ذلك و لا يزوّج بناتي أحد من إخوتهنّ من أمّهاتهنّ و لا سلطان و لا عمّ إلا برأيه و مشورته، فإن فعلوا غير ذلك فقد خالفوا الله و رسوله و جاهدوه في ملكه و هو أعرف بمناكح قومه، فإن أراد أن يزوّج زوّج و إن أراد أن يترك ترك و قد أوصيتهنّ بمثل ما ذكرت في كتابي هذا و جعلت الله عزّ و جلّ عليهنّ شهيدا

ص: ۷۲

و چنان کند که صاحب مال در مالش می کند. اگر دوست داشت که بفروشد یا ببخشد یا واگذار کند یا برای آنان که نام برده و نام نبرده ام صدقه دهد، اختیار با او است. او در وصیت من درباره مال و خانواده و فرزندانم همچون من است. اگر معتقد باشد برادرانی را که در این وصیت نام بردم تثبیت کند، چنان کند و اگر راضی نبود با او است که آنان را بیرون کند. بدون سرزنش و بازگشت. اگر از آنان چیزی دید غیر از آنچه من هنگام جدایی از آنان دیده بودم و دوست داشت که آنان را در سرپرستی خودش داخل کند، اختیار با او است. و اگر مردی از آنان خواست خواهرش را شوهر دهد. نمی تواند جز با

اجازه و امر او، خواهرش را شوهر دهد. که او به ازدواج های خویشانش آشناتر است. و هر حاکمی یا کسی از مردم یا از کسانی که یاد کردم، او را از چیزی بازدارد یا میان او و چیزی از آن چه در این وصیتم گفته ام، مانع شود، او از خدا و رسولش دور افتاده و خدا و رسولش از او بیزارند. و لعنت و خشم خداوند و لعنت نفرین گران و فرشتگان مقرب و پیامبران و فرستادگان و مؤمنان بر او باد. کسی از حاکمان حق ندارد او را از چیزی بازدارد. او نه به من بدهکار است و نه کسی از فرزندانم به جهت من از او طلبی دارد. او در آنچه گفته شد تأیید شده است. اگر کم کند عالم اوست و اگر زیاد کند او همچنان درستکار است. قصد من از داخل کردن کسانی از فرزندانم به همراه او، بالا بردن نام و شرافت دادن به خودشان بود. و از مادران فرزندانم (یعنی کنیزان) هر کس در خانه و حجاب خود ماند، آنچه در زنده بودن من برای او روا بود اگر او (علی) به آن معتقد باشد باز هم روا خواهد بود. ولی اگر از آنان یکی شوهر کرد حق ندارد به سراپرده من بازگردد مگر آن که علی به غیر آن معتقد باشد. و دخترانم نیز چنانند. نه کسی از برادران مادری شان و نه حاکم و عمویی جز با رای و مشورت او نمی تواند دخترانم را شوهر دهد. و اگر جز این کردند، با خدا و رسولش مخالفت کرده، با حکومت او جنگیده اند. و او به ازدواج های خویشانش آشناتر است. اگر خواست شوهر دهد، چنین می کند و اگر خواست رها کند وامی گذارد. و من مانند آنچه در این وصیتم گفتم به آنان نیز وصیت کرده ام و خداوند عزتمند را بر آنان شاهد گرفته ام.

ص: ۷۳

و هو و أم أحمد [شاهدان] و لیس لأحد أن یکشف وصیتی و لا ینشرها و هو منها علی غیر ما ذکرک و سمیت، فمن أساء فعلیه و من أحسن فلنفسه و ما ربک بظلام للعیبد و صلّی الله علی محمّد و علی آله و لیس لأحد من سلطان و لا غیره أن یفصّ کتابی هذا الذی ختمت علیه الأسفل، فمن فعل ذلک فعلیه لعنه الله و غضبه و لعنه اللاعنین و الملائکه المقربین و جماعه المرسلین و المؤمنین من المسلمین و علی من فصّ کتابی هذا و کتب و ختم أبو إبراهیم و الشهود و صلّی الله علی محمّد و علی آله، قال أبو الحکم: فحدّثنی عبد الله بن آدم الجعفری عن یزید بن سلیط قال کان أبو عمران الطّحیّ قاضی المدینه فلما مضی موسی قدّمه إخوته إلى الطّحیّ القاضی فقال العباس بن موسی، أصلحک الله و أمتع بک، إنّ فی أسفل هذا الکتاب کنزا و جوهرًا و یرید أن یحتجبه.

و یأخذه دوننا و لم یدع أبونا رحمه الله شیئا إلاّ ألجأه إليه و ترکنا عاله و لو لا أنّی أكفّ نفسی لأخبرتک بشیء علی رءوس الملائک فوثب إليه إبراهیم بن محمّد فقال: إذا و الله تخبر بما لا نقبله منک و لا نصدّقک علیه، ثمّ تكون عندنا ملوما مدحورا، نعرفک بالکذب صغیرا و کبیرا و کان أبوک أعرف بک لو کان فیک خیرا و إن کان أبوک لعارفا بک فی الظاهر و الباطن و ما کان لیأمنک علی تمرین، ثمّ وثب إليه إسحاق بن جعفر عمّه فأخذ بتلیبیه فقال له: إنّک لسفیه ضعیف أحقّ اجمع هذا مع ما کان بالأمس منک و أعانه القوم أجمعون، فقال أبو عمران القاضی لعلی: قم یا أبا الحسن! حسبی ما لعنی أبوک الیوم و قد وسّع لک أبوک و لا و الله ما أحد أعرف بالولد من والده و لا و الله ما کان أبوک عندنا بمستخفّ فی عقله و لا ضعیف فی رأیه، فقال العباس للقاضی: أصلحک

ص: ۷۴

و او و ام احمد شاهدند. کسی حق ندارد وصیتم را بر غیر آنچه گفتم و نام بردم آشکار کرده، منتشر کند. هر که بدی کرد به

ضدّ خود کرده، هر که نیکی کرد برای خودش کرد. که پروردگارت به بندگان ستم نمی کند. و خداوند بر محمد و خاندانش درود فرستاد. و هیچ حاکم و غیر حاکمی حق ندارد که این وصیت مرا که پایین اش را مهر کرده ام بگشاید. و هر کس چنین کند لعنت و خشم خداوند و لعنت نفرین گران و فرشتگان مقرب و همه فرستادگان و مؤمنان مسلمان بر آنان باد. آن گاه حضرت کاظم علیه السلام و شاهدان مهر کردند. و درود خدا بر محمد و خاندانش. ابو الحکم گفت: عبد الله بن آدم جعفری از یزید سلیط روایت کرد که او گفت: ابو عمران طلحی قاضی مدینه بود. وقتی حضرت موسی در گذشت برادرانش او را به نزد طلحی قاضی بردند. آن گاه عباس موسی گفت: خدا تو را سامان دهد و با تو ما را شادمان کند. در پایین این نامه گنجی و گوهری است و او می خواهد آن را از ما باز داشته، خودش بردارد. در حالی که پدرمان - خدا او را بیامرزد - چیزی برای ما نگذاشته جز این که به او واگذار کرده، ما را فقیری عیالوار رها کرده است. و اگر من جلوی خودم را نمی گرفتم در برابر مردم تو را به چیزی آگاه می کردم. ناگاه ابراهیم محمد به او حمله کرد و گفت: پس به خدا سوگند به چیزی خبر می دهی که ما آن را از تو نپذیرفته، تصدیقت نمی کنیم. و سپس تو نزد ما سرزنش شده و مطرود خواهی شد. ما تو را در کوچکی و بزرگی به دروغ گویی می شناسیم. و اگر در تو خیری بوده پدرت تو را بهتر می شناخت. و پدرت آشکار و نهان تو را می شناخت و بر دو خرما امین قرار نمی داد. سپس عمویش اسحاق جعفر به او حمله کرده، یقه اش را گرفت و گفت: تو بی خردی ناتوان و ابلهی. و من این را با آنچه دیروز از تو انجام یافت جمع می کنم. و همه خویشان او را یاری کردند. آن گاه قاضی ابو عمران به علی [علیه السلام] عرض کرد: ای ابو الحسن بر خیز. لعنتی که پدرت امروز بر من فرستاد مرا بس است. پدرت برای تو، توسعه داده است. نه به خدا سوگند کسی به فرزند آشناتر از پدرش نیست. نه به خدا سوگند پدر تو در نزد ما سبک عقل و سست عقیده نبود. آن گاه عباس به قاضی گفت: خدا تو را سامان دهد، مهر را بشکن

ص: ۷۵

اللّٰهُ فَضُّ الْخَاتَمِ و اَقْرَأْ مَا تَحْتَهُ فَقَالَ أَبُو عَمْرَانَ: لَا أَفْضُهُ حَسْبِي مَا لَعْنَتِي أَبُوكَ الْيَوْمَ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: فَأَنَا أَفْضُهُ، فَقَالَ: ذَاكَ إِلَيْكَ، فَفَضَّ الْعَبَّاسُ الْخَاتَمَ فَإِذَا فِيهِ إِخْرَاجُهُمْ و إِقْرَارُ عَلِيٍّ لَهَا وَحْدَهُ و إِدْخَالُهُ إِيَّاهُمْ فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ إِنْ أَحْبَبُوا أَوْ كَرِهُوا و إِخْرَاجُهُمْ مِنْ حَدِّ الصَّدَقَةِ و غَيْرِهَا و كَانَ فَتْحُهُ عَلَيْهِمْ بِلَاءٍ و فَضِيحَةٍ و ذَلَّةٍ و لَعْلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرَةٌ. و كَانَ فِي الْوَصِيَّةِ الَّتِي فَضَّ الْعَبَّاسُ تَحْتَ الْخَاتَمِ هَؤُلَاءِ الشَّهُودِ، إِبْرَاهِيمَ بْنَ مُحَمَّدٍ و إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرٍ و جَعْفَرَ بْنَ صَالِحٍ و سَعِيدَ بْنَ عَمْرَانَ و أَبْرَزُوا وَجْهَ أُمِّ أَحْمَدَ فِي مَجْلِسِ الْقَاضِي و ادَّعَوْا أَنَّهَا لَيْسَتْ إِيَّاهَا حَتَّى كَشَفُوا عَنْهَا و عَرَفُوهَا فَقَالَتْ عِنْدَ ذَلِكَ: قَدْ و اللّٰهُ قَالَ سَيِّدِي هَذَا: إِنَّكَ سَتُؤْخِذِينَ جَبْرًا و تَخْرُجِينَ إِلَى الْمَجَالِسِ، فَزَجَرَهَا إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ و قَالَ: اسْكُتِي فَإِنَّ النِّسَاءَ إِلَى الضَّعْفِ مَا أَظْنَهُ قَالَ مِنْ هَذَا شَيْئًا، ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ التَفَتَ إِلَى الْعَبَّاسِ فَقَالَ: يَا أَخِي إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ إِنَّمَا حَمَلَكُم عَلَى هَذِهِ الْغَرَائِمِ و الدَّيُونِ الَّتِي عَلَيْكُمْ، فَانْطَلِقْ يَا سَعِيدُ فَتَعَيِّنْ لِي مَا عَلَيْهِمْ، ثُمَّ اقْضِ عَنْهُمْ و لَا و اللّٰهُ لَا أَدْعُ مَوَاسَاتِكُمْ و بَرِّكُم مَا مَشَيْتَ عَلَى الْأَرْضِ فَقُولُوا مَا شِئْتُمْ فَقَالَ الْعَبَّاسُ: مَا تَعْطِينَا إِلَّا مِنْ فَضُولِ أَمْوَالِنَا و مَا لَنَا عِنْدَكَ أَكْثَرَ فَقَالَ قَوْلُوا مَا شِئْتُمْ فَالْعَرَضُ عَرَضُكُمْ فَإِنْ تَحَسَّنُوا فَذَاكَ لَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ و إِنْ تَسَيَّئُوا فَإِنَّ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و اللّٰهُ إِنَّكُمْ لَتَعْرِفُونَ أَنَّهُ مَا لِي يَوْمِي هَذَا و لِدِ و لا- وَاثِ غَيْرِكُمْ و لَنْ حَبَسْتَ شَيْئًا مِمَّا تَنْظُنُونَ أَوْ ادَّخَرْتَهُ فَإِنَّمَا هُوَ لَكُمْ و مَرْجِعُهُ إِلَيْكُمْ و اللّٰهُ مَا مَلَكَتْ مِنْذُ مَضَى أَبُوكُمْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ شَيْئًا إِلَّا و قَدْ سَيِّبْتَهُ حَيْثُ رَأَيْتُمْ، فَوَثَبَ الْعَبَّاسُ فَقَالَ: و اللّٰهُ مَا هُوَ كَذَلِكَ و مَا جَعَلَ اللّٰهُ لَكَ مِنْ رَأْيِ عَلَيْنَا و لَكِنْ حَسَدُ آبِنَا لَنَا و إِرَادَتُهُ مَا أَرَادَ مِمَّا لَا يَسُوعُهُ اللّٰهُ إِيَّاهُ و لَا إِيَّاكَ و إِنَّكَ لَتَعْرِفُ أُنِّي أَعْرِفُ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى

و آنچه را در زیر آن است بخوان. ابو عمران گفت: آن را نمی شکم، لعنتی که پدرت امروز بر من کرد مرا بس است. عباس گفت: پس من آن را می شکم. او گفت: آن به خودت مربوط است. عباس مهر را شکست. پس در آن اخراج آنان و تثبیت علی [علیه السلام] به تنهایی و داخل کردن آنان در سرپرستی علی، چه بخواهند و چه نخواهند و اخراجشان از تصرف موقوفات و جز آن بود. و گشودن آن برای ایشان رنج و رسوایی و ذلت شد و برای علی علیه السلام خیر و نیکی.

و در وصیّتی که عباس مهرش را شکست، این گواهان بودند: ابراهیم محمّد، اسحاق جعفر، جعفر صالح و سعید عمران. و در مجلس قاضی روی امّ احمد را گشودند. چون ادّعا می کردند که او امّ احمد نیست. تا نقاب از چهره اش برداشته، او را شناختند. و او در این هنگام گفت: به خدا سوگند! سرورم این را به من فرمود که تو را به زور می گیرند و به مجالس می برند. اسحاق جعفر او را [از سخن گفتن] بازداشت و گفت: خاموش باش که زنان به ناتوانی روی دارند و من گمان نمی کنم که او در این باره چیزی گفته باشد. پس علی علیه السلام به عباس رو کرد و فرمود: برادرم می دانم آنچه شما را به این کار واداشته، طلبکاران و بدهی هایی است که دارید. ای سعید برو آنچه بدهی دارند معین کرده، سپس از جانب ایشان پرداز، نه به خدا سوگند تا وقتی روی زمین راه می روم نیکی و دهش به شما را ترک نمی کنم. و شما هرچه خواستید بگویید. عباس گفت: به ما چیزی جز منافع اموالمان را نمی دهی. و اموالمان که در نزد تو است، بیشتر است. حضرت فرمودند: هرچه خواستید بگویید که این آبرو، آبروی شما است اگر نیکی کنید، آن در نزد خداوند برای خودتان است. و اگر بدی کنید، خداوند آمرزنده ای مهربان است. به خدا سوگند! شما می دانید که امروز برای من نه فرزندی است و نه وارثی جز شما. و اگر چیزی از آنچه شما می گوئید، کنار گذاشته یا ذخیره کرده ام، آن برای شما و بازگشتش به سوی شما است. به خدا سوگند از وقتی پدرتان -خداوند از او خشنود باشد- در گذشته، چیزی را به دست نیاورده ام جز این که آن جا که شما نظر دادید صرف کرده ام. عباس، برجست، گفت: به خدا سوگند چنین نیست. خداوند برای تو امتیازی بر ما قرار نداده. آن حسادت پدرمان به ما بود و کاری را خواست که خداوند نه برای او و نه برای تو روا نکرده است و خودت نیز می دانی. و من صفوان بن یحیی پارچه فروش کوفه را می شناسم.

بیاع السّابریّ بالكوفه و لئن سلّمت لأغصنّه بریقه و أنت معه، فقال علیّ علیه السلام: لا حول و لا قوه إلاّ باللّهِ العلیّ العظیم، أمّا إنی یا إختوی فحریص علی مسرّتکم، اللّهُ یعلم اللّهُمّ إن کنت تعلم أنّی أحبّ صلاحهم و أنّی بارّ بهم واصل لهم رفیق علیهم أعنی بأموهم لیلا و نهارا فاجزنی به خیرا و إن کنت علی غیر ذلک فأنّت علّام الغیوب فاجزنی به ما أنا أهله إن کان شرّاً فشرّاً و إن کان خیرا فخیرا، اللّهُمّ أصلحهم و أصلح لهم و احسأ عنّا و عنهم الشّیطان و أعنهم علی طاعتک و وفّقهم لرشدک أمّا أنا یا أخی! فحریص علی مسرّتکم، جاهد علی صلاحکم؛ و اللّهُ علی ما نقول و کیل، فقال العیّاس: ما أعرفنی بلسانک و لیس لمسحاتک عندی طین، فافترق القوم علی هذا و صلّی اللّهُ علی محمّد و آله.

دخلت على أبي الحسن موسى عليه السلام من قبل أن يقدم العراق بسنه و عليّ ابنه جالس بين يديه، فنظر إليّ فقال: يا محمّد! أما إنّ سيكون في هذه السنّه حركه، فلا تجزع لذلك، قال: قلت: و ما يكون جعلت فداك؟ فقد أقلقني ما ذكرت، فقال: أصير إلى الطّاعيه، أما إنّ لا يبدأني منه سوء و من الّذى يكون بعده، قال: قلت: و ما يكون جعلت فداك؟ قال يضلّ الله الظّالمين و يفعل الله ما يشاء قال قلت و ما ذاك جعلت فداك قال من ظلم ابني هذا حقّه و جحد إمامته من بعدى كان كمن ظلم عليّ بن أبي طالب حقّه و جحد إمامته بعد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم، قال: قلت: و الله لئن مدّ الله لى فى العمر لأسلّمّن له حقّه و لأقرّن له بإمامته، قال: صدقت يا محمّد! يمدّ الله فى عمرك و تسلّم له حقّه و تقرّ له بإمامته و إمامه من يكون من بعده، قال: قلت: و من ذاك؟ قال: محمّد ابنه، قال: قلت له الرضا و التسليم.

ص: ٧٨

و اگر من خلاص شدم گلوی او را خواهم گرفت و تو هم با او خواهی بود. علی علیه السلام فرمود: لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم. ای برادران من! خدا می داند که من به شادمانی تان بسیار مشتاقم. خدایا اگر می دانستی که من صلاح ایشان را می خواهم و نیکوکار و گردآورنده و دلسوز آنانم شب و روز به کار آنان یاری خواهم شد. پس مرا به این وسیله پاداشی نیکو ده. و اگر غیر از این بودم تویی دانای نهان ها. پس به این وسیله به آن چه شایسته آنم جزایم بده. اگر شرّ بود، شرّ بده و اگر خیر بود، خیر. خدایا ایشان و کارهاشان را سامانی بده. و شیطان را از ما و از ایشان دور گردان. ایشان را به اطاعتت یاری کرده، به هدایتت پیروزشان فرما. اما من ای برادرم به شادمانی شما مشتاقم و به صلاح شما کوشا. و خداوند بر آنچه می گویم شاهد است. عیّاس گفت: چقدر زبان تو برایم آشنا است. ولی برای بیل تو در نزد من گلی نیست. و این چنین از هم جدا شدند. و درود خدا بر محمّد و خاندانش.

[٨٢٦] ١٦- محمّد بن سنان گفت: «یک سال پیش از آن که حضرت کاظم علیه السلام به عراق برود به خدمتش رفتم. پرسش علی در برابرش نشسته بود. آن گاه حضرت به من نگریسته، فرمودند: هان! محمّد، امسال برایم انتقالی خواهد بود که نباید برای آن بی تابى کنی.» او گوید: «من عرض کردم: جانم به فدایت! آن چه چیزی است؟ آنچه فرمودی مرا نگران کرد. فرمودند: به سوی آن طاغی می روم. هان! از او به من بدی ای نمی رسد اما از آن که پس از او است چرا. من عرض کردم: جانم به فدایت! چه چیزی روی می دهد؟ فرمودند: خداوند ستمکاران را گمراه می کند و خداوند آنچه خواهد می کند. عرض کردم: جانم به فدایت! آن چیست؟ فرمودند: هرکس در حقّ این پسر ستم کرده، امامتش پس از مرا انکار کند مانند کسی است که در حقّ علی بن ابی طالب ستم کرده، امامت او پس از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را انکار کند. عرض کردم: به خدا سوگند اگر خداوند عمرم را دراز کرد حقّ او را پذیرفته، به امامتش اعتراف می کنم. حضرت فرمودند: راست می گویی ای محمّد. خداوند عمر تو را دراز می کند و تو حقّ او را پذیرفته، به امامت او و امامت پس از او اعتراف می کنی. عرض کردم: و او کیست؟ فرمودند: پسرش محمّد. عرض کردم: به او راضی و تسلیم هستم.

ص: ٧٩

باب الإِشارة و النَّصّ علی أبي جعفر الثّانی علیه السلام [٨٢٧] ١- علیّ بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن محمّد بن الولید، عن یحیی بن حبیب الرّیّات قال:

أخبرني من كان عند أبي الحسن الرضا عليه السلام جالسا، فلما نهضوا قال لهم: القوا أبا جعفر فسلموا عليه و أحدثوا به عهدا، فلما نهض القوم التفت إليّ فقال: يرحم الله المفضل إنّه كان ليقنع بدون هذا

[۸۲۸] ۲- محمد بن يحيى عن، أحمد بن محمد، عن معمر بن خلاد قال:

سمعت الرضا عليه السلام و ذكر شيئا فقال: ما حاجتكم إلى ذلك؟ هذا أبو جعفر قد أجلسته مجلسي و صيرته مكاني و قال: إنا أهل بيت يتوارث أصاغرنا عن أكابرنا القدّه بالقدّه.

[۸۲۹] ۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبيه محمد بن عيسى قال:

دخلت على أبي جعفر الثاني عليه السلام فناظرني في أشياء، ثم قال لي: يا أبا عليّ! ارتفع الشكّ ما لأبي عليه السلام غيري.

[۸۳۰] ۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن جعفر بن يحيى، عن مالك بن أشيم، عن الحسين بن بشار قال:

كتب ابن قياما إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام كتابا يقول فيه: كيف تكون إماما و ليس لك ولد؟ فأجابه أبو الحسن الرضا عليه السلام شبه المغضب و ما علمك أنّه لا يكون لي ولد و الله لا تمضي الأيام و الليالي حتّى يرزقني الله ولدا ذكرا يفرق به بين الحقّ و الباطل.

[۸۳۱] ۵- بعض أصحابنا، عن محمد بن عليّ، عن معاوية بن حكيم، عن

ص: ۸۰

اشاره و تصريح به ابو جعفر دوم عليه السلام

[۸۲۷] ۱- يحيى حبيبي گفت: کسی که نزد حضرت رضا عليه السلام نشسته بود به من گفت: وقتی آنان برخاسته اند حضرت به ایشان فرموده است: ابو جعفر (حضرت جواد عليه السلام) را دیدار کرده، به او سلام دهید و عهدی را با او تازه کنید. وقتی آنان برخاستند، به من رو کرده، فرمودند: خداوند مفضل را رحمت کند که به کمتر از این هم قناعت می کرد.

[۸۲۸] ۲- معمر خلاد گفت: از حضرت رضا عليه السلام شنیدم که چیزی بیان کرده، سپس فرمودند: شما را به آن چه نیازی است؟ این ابو جعفر است که او را در جای خود نشانده، و در منزلت خودم نهاده ام. و فرمودند: ما خاندانی هستیم که خردسالانمان [همه چیز را] موبه مو از بزرگ سالانمان ارث می برند.

[۸۲۹] ۳- محمد عیسی گفت: به نزد حضرت جواد علیه السلام رفتم. پس درباره چیزهایی با من مناظره کرده سپس فرمودند: ای ابو علی! تردید از میان رفت. پدرم علیه السلام جز من [فرزندی] ندارد.

[۸۳۰] ۴- حسین بشار گفت: ابن قیاما نامه ای به حضرت رضا عليه السلام نوشت که در آن می گفت: شما چگونه امامی هستی که فرزندی نداری؟ و حضرت رضا- همچون خشمگینان- به او پاسخ فرمودند: چه کسی به تو گفته که من فرزندی ندارم. به

خدا سوگند! روزها و شب ها نمی گذرد تا خداوند فرزند پسری به من ارزانی فرماید که با او حق و باطل را از هم جدا کند.

[۸۳۱]۵-پسر ابو نصر گفت: پسر نجاشی به من گفت: امام پس از امام فعلی

ص: ۸۱

ابن ابی نصر قال:

قال لی ابن النّجاشی: من الإمام بعد صاحبک؟ فأشتهی أن تسأله حتّی أعلم؟ فدخلت علی الرّضا علیه السّلام فأخبرته، قال: فقال لی: الإمام ابنی، ثمّ قال: هل يتجرّأ أحد أن يقول ابنی و لیس له ولد.

[۸۳۲]۶-أحمد بن مهران، عن محمّد بن علی، عن معمر بن خلّاد قال:

ذکرنا عند أبی الحسن علیه السّلام شیئا بعد ما ولد له أبو جعفر علیه السّلام فقال: ما حاجتکم إلی ذلک؟ هذا أبو جعفر قد أجلسه مجلسی و صیرته فی مکانی.

[۸۳۳]۷-أحمد، عن محمّد بن علی، عن ابن قیاما الواسطی قال:

دخلت علی علی بن موسی علیه السّلام فقلت له: أیكون إمامان؟ قال: لا إلاً و أحدهما صامت، فقلت له: هو ذا أنت، لیس لك صامت و لم یکن ولد له أبو جعفر علیه السّلام بعد فقال لی، و اللّٰه لیجعلنّ اللّٰه منّی ما یثبت به الحقّ و أهله، و یمحق به الباطل و أهله فولد له بعد سنه أبو جعفر علیه السّلام و كان ابن قیاما واقفیاً.

[۸۳۴]۸-أحمد، عن محمّد بن علی، عن الحسن بن الجهم قال:

كنت مع أبی الحسن علیه السّلام جالسا، فدعا بابنه و هو صغیر فأجلسه فی حجری، فقال لی: جرّده و انزع قمیصه، فنزعته فقال لی: انظر بین کتفیه، فنظرت فإذا فی أحد کتفیه شیهة بالخاتم، داخل فی اللّحم، ثمّ قال: أتری هذا؟ كان مثله فی هذا الموضع من أبی علیه السّلام.

[۸۳۵]۹-عنه، عن محمّد بن علی، عن أبی یحیی الصّنعانی قال:

كنت عند أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فجاءه بابنه أبی جعفر علیه السّلام و هو صغیر، فقال: هذا المولود الّذی لم یولد مولود أعظم برکه علی شیعتنا منه.

[۸۳۶]۱۰-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن صفوان بن یحیی قال:

ص: ۸۲

تو کیست؟ دوست دارم این را از او بپرسی تا بدانم. من به نزد حضرت رضا رفته، آن سخن را با او باز گفتم. به من فرمودند:

امام، پسر من است. سپس فرمودند: آیا کسی جرأت می کند درحالی که فرزندی ندارد بگوید: پسر من.

[۸۳۲] ۶- معمر خلاد گفت: ما در خدمت حضرت رضا علیه السلام پس از آن که جواد علیه السلام به دنیا آمده بود چیزی گفتیم. ایشان فرمودند: شما چه نیازی به آن دارید؟ این ابو جعفر است که من او را در جای خویش نشانده، در جایگاه خودم قرارش داده ام.

[۸۳۳] ۷- ابن قیامای واسطی گفت: به نزد حضرت رضا علیه السلام رفتم، عرض کردم: آیا می شود دو امام [در یک زمان] باشند؟ فرمودند: نه، به جز این که یکی از آن دو خاموش باشد. به ایشان عرض کردم: اینک برای شما [امام] خاموشی نیست؟ - و هنوز حضرت جواد علیه السلام به دنیا نیامده بود. به من فرمود: به خدا سوگند! خداوند برای من فرزندی قرار خواهد داد که با او حق و اهلش را پایدار کرده، باطل و اهلش را نابود می کند. پس از یک سال، جواد علیه السلام به دنیا آمد در حالی که ابن قیاما واقفی شده بود.

[۸۳۴] ۸- حسن جهم گفته است: با حضرت رضا علیه السلام نشسته بودیم که ایشان پسرش را که کوچک بود خواند و او را در آغوش من نشانده، فرمود: پیراهن او را درآر و او را برهنه کن. من پیراهنش را درآوردم. آن گاه به من فرمود: به میان دو شانه اش نگاه کن. و من نگاه کردم. ناگاه در یکی از شانه هایش مهرمانندی از گوشت دیدم. آن حضرت فرمودند: آیا آن را می بینی؟ مانند آن در چنین جایی از پدرم علیه السلام بود.

[۸۳۵] ۹- ابو یحیی صنعانی گفت: من نزد حضرت رضا علیه السلام بودم که پسرش جواد علیه السلام را که کوچک بود، آوردند. آن گاه حضرت فرمود: این فرزندی است که برای شیعیان ما فرزندی پربرکت تر از او به دنیا نیامده است.

[۸۳۶] ۱۰- صفوان یحیی گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: ما پیش از

ص: ۸۳

قلت للرضا علیه السلام: قد كنا نسألك قبل أن يهب الله لك أبا جعفر عليه السلام فكنت تقول: يهب الله لي غلاما، فقد وهبه الله لك، فأقر عيوننا، فلا أرانا الله يومك فإن كان كون فإلى من؟ فأشار بيده إلى أبي جعفر عليه السلام و هو قائم بين يديه، فقلت: جعلت فداك هذا ابن ثلاث سنين؟! فقال: و ما يضرك من ذلك، فقد قام عيسى عليه السلام بالحجّة و هو ابن ثلاث سنين.

[۸۳۷] ۱۱- الحسين بن محمد، عن معلی بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن معمر بن خلاد قال:

سمعت إسماعيل بن إبراهيم يقول للرضا عليه السلام: إن ابني في لسانه ثقل، فأنا أبعث به إليك غدا تمشح على رأسه و تدعو له فإنه مولاك، فقال: هو مولى أبي جعفر فابعث به غدا إليه.

[۸۳۸] ۱۲- الحسين بن محمد، عن محمد بن أحمد النهدي، عن محمد بن خلاد الصيقل، عن محمد بن الحسن بن عمار قال:

كنت عند علي بن جعفر بن محمد جالسا بالمدينة و كنت أقيم عنده سنتين أكتب عنه ما يسمع من أخيه يعني أبا الحسن عليه

السَّلام إذ دخل عليه أبو جعفر محمّد بن عليّ الرضا عليه السَّلام: المسجد مسجد الرّسول صلّى الله عليه و اله و سلّم فوثب عليّ بن جعفر بلا حذاء و لا رداء فقبّل يده و عظّمه، فقال له أبو جعفر عليه السَّلام: يا عمّ! اجلس رحمك الله فقال: يا سيّدي كيف اجلس و أنت قائم، فلمّا رجع عليّ بن جعفر إلى مجلسه جعل أصحابه يوبّخونه و يقولون أنت عمّ أبيه و أنت تفعل به هذا الفعل؟! فقال: اسكتوا إذا كان الله عزّ و جلّ و قبض عليّ لحيته لم يؤهل هذه الشّيبه و أهل هذا الفتى و وضعه حيث وضعه أنكر فضله، نعوذ بالله ممّا تقولون، بل أنا له عبد.

[۸۳۹]۱۳-الحسين بن محمّد، عن الخيرانيّ، عن أبيه قال:

ص: ۸۴

این که خداوند جواد علیه السَّلام را به شما بدهد وقتی از شما می پرسیدیم، می فرمودی: خدا به من پسری می دهد. و اینک خداوند او را به شما بخشیده و چشم ما را روشن کرده است. خدا روز بد شما را به ما نشان ندهد. اگر حادثه ای روی داد ما به سوی چه کسی برویم؟ ایشان با دستش به جواد علیه السَّلام که در برابرش ایستاده بود، اشاره کردند. من عرض کردم: جانم به فدایت، این پسری سه ساله است. فرمودند: این زبانی به او نمی رساند. عیسی علیه السَّلام سه ساله بود که به پیشوایی برخاست.

[۸۳۷]۱۱-معمر خلاّد گفت: شنیدم که اسماعیل ابراهیم به حضرت رضا می گوید: زبان پسر من لکنت دارد، من فردا او را به سوی شما می فرستم تا دستی به سرش کشیده، او را دعا کنید. که او غلام شما است. فرمودند: او غلام جواد است. فردا او را به سوی ایشان بفرست.

[۸۳۸]۱۲-محمّد بن حسن عمّار گفته است: من در نزد علی بن جعفر محمّد در مدینه نشسته بودم و دو سال بود که در خدمت او آنچه را از برادرش-یعنی حضرت کاظم علیه السَّلام شنیده بود می نوشتم. ناگاه ابو جعفر جواد علیه السَّلام در مسجد-رسول خدا صلّى الله عليه و اله و سلّم به نزد او آمد علی جعفر بی کفش و عبا برخاسته، دست او را بوسید و تعظیمش کرد. حضرت جواد علیه السَّلام به او فرمودند: عموجان! بنشین. خدا شما را رحمت کناد. و او گفت: سرورم چگونه بنشینم درحالی که شما ایستاده اید. آن گاه چون علی بن جعفر به جای خودش بازگشت، یارانش او را سرزنش کرده، می گفتند: تو عموی پدرش هستی و این چنین [رفتار فروتنانه] با او می کنی؟ او گفت: خاموش باشید. وقتی خداوند عزّتمند-درحالی که محاسنش را در مشّت گرفته بود-این محاسن را شایسته ندانست و این جوان را شایسته دانست و او را در چنین منزلتی قرار داد من فضیلت و برتری اش را انکار کنم [؟] به خدا پناه می برم از آنچه شما می گوئید. بلکه من بنده اویم.

[۸۳۹]۱۳-خیرانی از پدرش روایت کرده که گفت: در خراسان من در برابر

ص: ۸۵

كنت واقفا بين يدي أبي الحسن عليه السَّلام بخراسان فقال له قائل: يا سيّدي إن كان كون فإلى من؟ قال: إلى أبي جعفر ابني فكأنّ القائل استصغر سنّ أبي جعفر عليه السَّلام فقال أبو الحسن عليه السَّلام: إنّ الله تبارك و تعالی بعث عیسی ابن مریم رسولا نبیاً، صاحب شریعه مبتدأه فی أصغر من السنّ الّذی فیہ أبو جعفر علیه السَّلام.

[۸۴۰] ۱۴- علی بن ابراهیم، عن ابيه و علی بن محمد القاسانی جميعا، عن زكريا بن يحيى بن النعمان الصيرفي قال:

سمعت علی بن جعفر یحدث الحسن بن الحسين بن علی بن الحسن بن الرضا علیه السلام، فقال له الحسن: ای و الله جعلت فداک لقد بغی علیه إخوته، فقال علی بن جعفر: ای و الله و نحن عمومته بغینا علیه، فقال له الحسن: جعلت فداک کیف صنعتم فإنی لم أحضرکم؟ قال: قال له إخوته و نحن أيضا: ما كان فینا إمام قط حائل اللون فقال لهم الرضا علیه السلام: هو ابني قالوا: فإن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم قد قضی بالقافه فییننا و بینک القافه، قال: ابعثوا أنتم إليهم فأمرًا أنا فلا- و لا- تعلموهم لما دعوتموهم و لتكونوا فی بیوتکم، فلما جاءوا أقعدونا فی البستان و اصطف عمومته و إخوته و أخواته و أخذوا الرضا علیه السلام و ألبسوه جبّه صوف و قلنسوه منها و وضعوا علی عنقه مسحاه و قالوا له: ادخل البستان كأنک تعمل فیہ، ثم جاءوا بأبی جعفر علیه السلام فقالوا: ألحقوا هذا الغلام بأبيه، فقالوا: لیس له هاهنا أب و لكنّ هذا عمّ أبیه و هذا عمّ أبیه و هذا عمّه و هذه عمّته و إن یکن له هاهنا أب فهو صاحب البستان، فإنّ قدمیه و قدمیه واحده فلما رجع أبو الحسن علیه السلام قالوا: هذا أبوه، قال علی بن جعفر: فقمتم فمصصت ريق أبي جعفر علیه السلام ثم قلت له: أشهد أنّک إمامی عند الله، فبکی الرضا علیه السلام، ثم قال: یا عمّ! ألم تسمع أبی و هو یقول: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم بأبی

ص: ۸۶

حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم که کسی گفت: سرورم اگر حادثه ای روی داد به سوی که برویم؟ فرمود: به سوی پسر جواد. آن گاه گویا پرسشگر، سنّ و سال جواد علیه السلام را کوچک شمرد. پس حضرت رضا علیه السلام فرمودند: همانا خداوند پاک و فرازند عیسیای مریم را به عنوان فرستاده و پیامبر و صاحب شریعتی جدید در سنّی کم تر از آنچه جواد علیه السلام در آن است مبعوث کرد.

[۸۴۰] ۱۴- یحیی بن نعمان صیرفی گفت: از علی بن جعفر که به حسن بن حسین بن علی بن حسین حدیث می گفت شنیدم که گفت: به خدا سوگند! خداوند رضا علیه السلام را یاری کرد. حسن گفت: بله به خدا سوگند، جانم به فدایت! درحالی که برادرانش به او ستم کردند. علی بن جعفر گفت: بله به خدا سوگند و ما عموهایش هم به او ستم کردیم. حسن گفت: جانم به فدایت! شما چه کردید که من با شما نبودم؟ گفت: برادرانش و نیز ما به او گفتند: هرگز در میان ما امامی سبزه رو نبوده است. رضا علیه السلام به ایشان فرمود: او پسر من است. گفتند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش - با قیافه شناس ها داوری کرده است. پس میان ما و شما هم قیافه شناس ها داوری کنند. فرمود: شما به سراغ او بفرستید. من این کار را نمی کنم. و به او نگویید برای چه چیزی او را دعوت کرده اید. و باید در خانه هاتان باشید. وقتی آمدند ما را در باغ نشانده، عموها و برادران و خواهرانش صف کشیدند و رضا علیه السلام را گرفته، به او جامه ای پشمین و کلاه پشمین پوشانده، بیلی بر دوشش نهادند و به امام رضا علیه السلام، عرض کردند: شما [چنین] وارد باغ شوید گویا که در آن کار می کنید. سپس جواد علیه السلام را آورده، به قیافه شناسان گفتند: بگویید پدر این پسر کدام است؟ گفتند: در این جا برایش پدری نیست. اما این، عموی پدر او و این هم عموی پدرش است و این عموی خود اوست و این نیز عمّه او است. و اگر در این جا پدری برایش باشد، همین صاحب باغ است. که پاهای او و پاهای این یکی است. وقتی حضرت رضا علیه السلام روگرداند، قیافه شناسان

گفتند: این پدر او است. علی بن جعفر گوید: من برخاسته، دهان جواد علیه السلام را بوسیدم چنان که آب دهانش را خوردم. سپس به او گفتم: گواهی می دهم که تو امام من در نزد خداوندی. آن گاه حضرت رضا علیه السلام گریسته، فرمودند: عمو جان! مگر از پدرم نشنیدی که می فرمود: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: پدرم فدای پسر بهترین کنیزان،

ص: ۸۷

ابن خیره الإماء ابن النّوويه الطّيبه الفم، المنتجبه الرّحم و يلهم لعن الله الأعبس و ذرّيته، صاحب الفتنه و يقتلهم سنين و شهورا و أيّاما، يسومهم خسفا و يسقيهم كأسا مصبره و هو الطّريد الشّريد الموتور بأبيه و جدّه، صاحب الغيبه يقال: مات أو هلك، أيّ واد سلك؟! أفیکون هذا يا عمّ! إلاّ منّي، فقلت: صدقت جعلت فداك.

باب الإشاره و النّصّ علیّ بن الحسن الثّالث علیه السلام [۸۴۱]۱-علیّ بن إبراهیم، عن أبيه، عن إسماعیل بن مهران قال:

لَمّا خرج أبو جعفر علیه السّلام من المدینه إلى بغداد فی الدّفعة الأولى من خرجتیه، قلت له عند خروجه: جعلت فداك إنّي أخاف علیک فی هذا الوجه فالی من الأمر بعدك؟ فکثر بوجهه إلّی ضاحکا و قال: ليس الغيبه حيث ظننت فی هذه السّينه، فلَمّا أخرج به الثّانيه إلى المعتصم صرت إليه فقلت له: جعلت فداك أنت خارج فالی من هذا الأمر من بعدك فبکی حتّی اخضلتّ لحيته، ثمّ التفت إلّی فقال: عند هذه يخاف علیّ، الأمر من بعدی إلى ابني علیّ.

[۸۴۲]۲-الحسين بن محمّد، عن الخيرانیّ، عن أبيه أنّه قال:

كان يلزم باب أبي جعفر علیه السّلام للخدمه التي كان وکل بها و كان أحمد بن محمّد بن عيسى يجيء في السّحر في كلّ ليله ليعرف خبر علهّ أبي جعفر علیه السّلام و كان الرّسول الذي يختلف بين أبي جعفر علیه السّلام و بين أبي إذا حضر قام أحمد و خلا- به أبي، فخرجت ذات ليله و قام أحمد عن المجلس و خلا أبي بالرّسول و استدار أحمد فوقف حيث يسمع الكلام، فقال الرّسول لأبي: إنّ مولاك يقرأ عليك السّلام و يقول لك: إنّي ماض و الأمر صائر إلى ابني علیّ و له عليكم بعدی

ص: ۸۸

پسر نوبه ای نیکودهان و دارای ترّحم نجیب زا. وای بر آنان! خدا لعنت کند اعیس و فرزندان او را. صاحب فتنه ای که ایشان را سال ها و ماه ها و روزهایی می کشند و ذلّت رسانده، جامی تلخ به ایشان می نوشاند. او رانده آواره، پدر و نیا کشته صاحب غیبت است که درباره اش می گویند: او مرده یا کشته شده؟ در کدام شکاف کوه ها داخل شده است؟! عمو جان! آیا چنین کسی جز از من می تواند باشد [؟] عرض کردم: راست گفتم جانم به فدایت!

اشاره و تصریح به ابو الحسن سوم [حضرت هادی] علیه السلام

[۸۴۱]۱-اسماعیل مهران گفت: وقتی حضرت جواد علیه السّلام در بار اوّل از دو خروج ایشان از مدینه به بغداد رفت، هنگام خروج به ایشان عرض کردم: جانم به فدایت! من از این راه برایتان می ترسم. آن امر [امامت] پس از شما به چه کسی می رسد؟ با صورتی خندان به سوی من بازگشته، فرمودند: چنان که پنداشته ای آن غیبت امسال نیست. و چون بار دوم به سوی

معتصم برده شدند، به نزدشان رفته، عرض کردم: جانم به فدایت! شما می روی، پس آن امر پس از شما به چه کسی می رسد؟ حضرت گریستند چنان که محاسنشان تر شد. سپس به من رو کرده، فرمودند: در این نوبت است که باید بر من ترسید. آن امر پس از من به پسر علی می رسد.

[۸۴۲] ۲- خیرانی از پدرش روایت کرده که گفته است: او بر در خانه حضرت جواد علیه السلام ملازم خدمتی بود که برای آن گماشته شده بود. و احمد بن محمد عیسی سحرهای هر شب می آمد تا از بیماری حضرت جواد علیه السلام خبر بگیرد. و فرستاده ای میان حضرت و پدرم بود که هرگاه می آمد، احمد بر می خاست و او با پدرم خلوت می کرد. یک شب من بیرون رفتم و احمد از مجلس برخاست و پدرم با آن فرستاده خلوت کرد. احمد گشتی زد و ایستاد. چنان که سخنان را می شنید. آن گاه آن فرستاده به پدرم گفت: سرورت به تو سلام رسانده، می فرماید: من درمی گذرم و آن امر به پسر علی منتقل می شود.

ص: ۸۹

ما کان لی علیکم بعد أبی، ثم مضى الرسول و رجع أحمد إلى موضعه و قال لأبى: ما الذى قد قال لك؟ قال: خيرا، قال: قد سمعت ما قال فلم تکتبه؟ و أعاد ما سمع فقال له أبى: قد حرم الله عليك ما فعلت لأن الله تعالى يقول و: «لَا تَجَسَّسُوا» فاحفظ الشَّهَادَةَ لَعَلَّنَا نَحْتَاجُ إِلَيْهَا يَوْمًا ما و إِيَّاكَ أَنْ تَظْهَرَهَا إِلَيَّ وَقْتَهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبِي كَتَبَ نَسْخَةَ الرَّسَالَةِ فِي عَشْرِ رِقَاعٍ وَ خْتَمَهَا وَ دَفَعَهَا إِلَيَّ عَشْرَةَ مِنْ وَجْهِ الْعَصَابَةِ وَ قَالَ: إِنْ حَدَثَ بِي حَدَثٌ الْمَوْتِ قَبْلَ أَنْ أَطَالِبَكُمُ بِهَا فَافْتَحُوهَا وَ أَعْلَمُوا بِمَا فِيهَا، فَلَمَّا مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَكَرَ أَبِي أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتَّى قَطَعَ عَلِيٌّ يَدَيْهِ نَحْوَ مِنْ أَرْبَعِمِائَةِ إِنْسَانٍ وَ اجْتَمَعَ رُؤَسَاءُ الْعَصَابَةِ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَتَفَاوَضُونَ هَذَا الْأَمْرَ، فَكَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى أَبِي يَعْلَمُهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ عِنْدَهُ وَ أَنَّهُ لَوْ لَا مَخَافَةُ الشَّهْرَةِ لَصَارَ مَعَهُمْ إِلَيْهِ وَ يَسْأَلُهُ أَنْ يَأْتِيَهُ فَرَكِبَ أَبِي وَ صَارَ إِلَيْهِ فَوَجَدَ الْقَوْمَ مُجْتَمِعِينَ عِنْدَهُ، فَقَالُوا لِأَبِي: مَا تَقُولُ فِي هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ أَبِي لِمَنْ عِنْدَهُ الرِّقَاعَ: أَحْضَرُوا الرِّقَاعَ فَأَحْضَرُوهَا، فَقَالَ لَهُمْ: هَذَا مَا أَمَرْتُ بِهِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ كُنَّا نَحْبُ أَنْ يَكُونَ مَعَكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ شَاهِدٌ آخَرَ؟ فَقَالَ لَهُمْ: قَدْ أَتَاكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ هَذَا أَبُو جَعْفَرٍ الْأَشْعَرِيُّ يَشْهَدُ لِي بِسْمَاعِ هَذِهِ الرَّسَالَةِ وَ سَأَلَهُ أَنْ يَشْهَدَ بِمَا عِنْدَهُ، فَأَنْكَرَ أَحْمَدُ أَنْ يَكُونَ سَمِعَ مِنْ هَذَا شَيْئًا فَدَعَاهُ أَبِي إِلَى الْمَبَاهِلَةِ، فَقَالَ: لَمَّا حَقَّقْتُ عَلَيْهِ قَالَ: قَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ وَ هَذَا مَكْرَمَةٌ كُنْتُ أَحَبُّ أَنْ تَكُونَ لِرَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ لَا لِرَجُلٍ مِنَ الْعِجَمِ، فَلَمْ يَبْرَحِ الْقَوْمَ حَتَّى قَالُوا بِالْحَقِّ جَمِيعًا.

[۸۴۳] ۳- و فی نسخه الصَّفَوَانِي: مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْوَاسِطِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ أَحْمَدَ بْنَ أَبِي خَالِدٍ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ يَحْكِي أَنَّهُ أَشْهَدَهُ عَلَى هَذِهِ الْوَصِيَّةِ الْمَنْسُوخَةِ:

ص: ۹۰

آنچه پس از پدرم به جهت من بر عهده شما بود پس از من به جهت او بر عهده تان است. سپس فرستاده رفت و احمد به جایش بازگشته و به پدرم گفت: چه چیزی به تو گفت؟ گفت: خیر و خوبی. او گفت: من شنیدم او چه گفت پس چرا آن را پنهان می کنی؟ و آنچه را شنیده بود بازگفت. پدرم به او گفت: آنچه را کردی خدا بر تو حرام کرده بود؛ زیرا خدای فرازمند می فرماید: و تفتیش نکنید [حجرات (۴۹): ۱۲] اینک این گواه بودن را نگاه دار شاید روزی به آن نیازمند شویم. و مبادا که

پیش از وقت آشکارش کنی. وقتی صبح پدرم برخاست مکتوب آن سخنان را برده برگ نوشته، مهر کرد و به ده تن از بزرگان قوم داد، گفت: اگر پیش از آن که این را از شما بخواهم حادثه ای روی داد و من مردم آن را گشوده، با آنچه در آن است [مردم را] آگاه کنید. و چون حضرت جواد علیه السلام درگذشت پدرم می گفت او هنوز از منزلش بیرون نرفته بود که به اندازه چهارصد نفر به بیعت کردن با او یقین کرده، رهبران قوم نزد محمد فرج اجتماع کرده، درباره موضوع سخن می گفتند. آن گاه محمد فرج به پدرم نوشت تا او را از اجتماع ایشان در نزد خود آگاه کند و این که اگر بیم از انتشار خبر نبود، با ایشان به سوی او آمده، از او می خواست که به خانه اش بیاید. پس پدرم سوار شده، به سوی او رفت و مردمان را دید که نزد او گرد آمده اند. آنان به پدرم گفتند: درباره این موضوع چه می گویی؟ و پدرم به کسانی که آن ورقه نزدشان بود گفت: آن ورقه ها را بیاورید. آن گاه که آوردند، به ایشان گفت: این است آنچه به آن امر شده ام. برخی از آنان گفتند: دوست داشتیم در این باره همراه تو شاهد دیگری بود. او به ایشان گفت: همانا خدای عزتمند آن را به شما داده است. این ابو جعفر اشعری است که برای من به شنیدن این سخنان شهادت می دهد. و از او خواست که به آن شهادت دهد. احمد انکار کرد که چیزی از این موضوع شنیده باشد. پدرم او را به مباحله خواند. او گوید: وقتی او را تصدیق کرد، گفت: من آن را شنیدم. ولی کار نیکی بود که دوست داشتم برای مردی از عرب باشد و نه عجم. پس آن مردم پراکنده نشدند جز این که همگی به حق باورمند گشتند.

و در نسخه صفوانی چنین است:

[۸۴۳] ۳- احمد ابو خالد غلام حضرت جواد علیه السلام حکایت کرده که آن حضرت او را بر این وصیت نوشته شده گواه گرفته است:

ص: ۹۱

شهد أحمد بن أبي خالد مولى أبي جعفر أن أبا جعفر محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام أشهده أنه أوصى إلى علي ابنه بنفسه و أخواته و جعل أمر موسى إذا بلغ إليه و جعل عبد الله بن المساور قائما على تركته من الصّياح و الأموال و التّفقات و الرّقيق و غير ذلك إلى أن يبلغ علي بن محمّد، صير عبد الله بن المساور ذلك اليوم إليه، يقوم بأمر نفسه و أخواته و يصير أمر موسى إليه، يقوم لنفسه بعدهما على شرط أبيهما في صدقاته التي تصدّق بها و ذلك يوم الأحد لثلاث ليال خلون من ذي الحجّة سنه عشرين و مائتين و كتب أحمد بن أبي خالد شهادته بخطه و شهد الحسن بن محمّد بن عبد الله بن الحسن بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام و هو الجوّانيّ على مثل شهادة أحمد بن أبي خالد في صدر هذا الكتاب و كتب شهادته بيده و شهد نصر الخادم و كتب شهادته بيده.

باب الإشارة و النّصّ على أبي محمّد عليه السلام [۸۴۴] ۱- علي بن محمّد، عن محمّد بن أحمد التّهدّي، عن يحيى بن يسار القنبري قال:

أوصى أبو الحسن عليه السلام إلى ابنه الحسن قبل مضيّه بأربعة أشهر و أشهدني على ذلك و جماعه من الموالى.

[۸۴۵] ۲- علی بن محمد، عن جعفر بن محمد الکوفی، عن بشار بن أحمد البصری، عن علی بن عمر النوفلی قال:

كنت مع أبي الحسن عليه السلام في صحن داره، فمر بنا محمد ابنه فقلت له: جعلت

ص: ۹۲

احمد ابو خالد غلام [حضرت] ابو جعفر [عليه السلام] شهادت داد که ابو جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب عليهم السلام وی را شاهد گرفته که ایشان به پسرش علی -خود او و خواهرانش را- وصیت کرده است. و کار موسی [مبرقع] را وقتی به بلوغ رسید به او واگذارده است. و عبد الله مساور را سرپرست میراث او از خانواده و اموال و مخارج و بندگان و غیر آن قرار داده تا علی محمد به بلوغ رسیده، عبد الله مساور [آن ها را] در آن روز به او منتقل کند و کار خودش و خواهرانش را به عهده بگیرد و کار موسی را به خودش واگذارد تا پس از آن دو بنا بر شرط پدرشان در موقوفاتی که وقف می کند خودش کار را برعهده گیرد؛ یکشنبه سوم ذی حجه سال دویست و بیست. و احمد ابو خالد گواهی اش را به خط خودش نوشت و حسن بن محمد بن عبد الله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب عليهم السلام که همان جوانی معروف است همانند گواهی احمد ابو خالد، در بالای این نامه گواهی داده و آن را به دست خودش نوشت. و نصر خادم گواهی داد و آن را به دست خودش نوشت.

اشاره و تصریح به ابو محمد [امام عسکری] علیه السلام

[۸۴۴] ۱- یحییای یسار قنبری گفت: حضرت هادی علیه السلام چهار ماه پیش از وفاتش به پسرش حسن [عليه السلام] وصیت کرده، بر آن من و گروهی از غلامان را شاهد گرفت.

[۸۴۵] ۲- علی بن عمر نوفلی گفته است: من با حضرت هادی علیه السلام در حیاط خانه اش بودم که پسرش محمد [عليه السلام] از کنارمان گذشت. من عرض کردم: جانم به

ص: ۹۳

فداک هذا صاحبنا بعدک؟ فقال: لا، صاحبکم بعدی الحسن.

[۸۴۶] ۳- عنه، عن بشار بن أحمد، عن عبد الله بن محمد الأصفهانی قال:

قال أبو الحسن عليه السلام: صاحبکم بعدی الذی یصلی علی، قال: و لم نعرف أبا محمد عليه السلام قبل ذلک، قال: فخرج أبو محمد عليه السلام فصلی علیه.

[۸۴۷] ۴- و عنه، عن موسی بن جعفر بن وهب، عن علی بن جعفر قال:

كنت حاضرا أبا الحسن عليه السلام لما توفي ابنه محمد عليه السلام: فقال للحسن يا بني! أحدث لله شكرا فقد أحدث فيك أمرا.

[۸۴۸]۵-الحسین بن محمد عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله بن مروان الأنباري قال:

كنت حاضرا عند [مضى]أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام فجاء أبو الحسن عليه السلام فوضع له كرسي فجلس عليه و حوله أهل بيته و أبو محمّد عليه السّلام قائم في ناحيه، فلمّا فرغ من أمر أبي جعفر التفت إلى أبي محمّد عليه السّلام فقال: يا بنى أحدث لله تبارك و تعالی شكرا فقد أحدث فيك أمرا.

[۸۴۹]۶-علي بن محمد، عن محمد بن أحمد القلانسي، عن علي بن الحسين بن عمرو، عن علي بن مهزيار قال:

قلت لأبي الحسن عليه السلام إن كان كون و أعود بالله فإلى من؟ قال: عهدى إلى الأكبر من ولدى.

[۸۵۰]۷-علي بن محمد، عن أبي محمد الإسبارقيني، عن علي بن عمرو العطار قال:

دخلت على أبي الحسن العسكري عليه السّلام و أبو جعفر ابنه في الأحياء و أنا أظنّ أنه هو، فقلت له: جعلت فداك من أخص من ولدك؟ فقال: لا تخصوا أحدا حتى

ص: ۹۴

فدايت! آیا ایشان رهبر ما پس از شما است؟ فرمودند: نه، حسن پیشوای شما پس از من است.

[۸۴۶]۳-عبد الله محمد اصفهانی گفت: حضرت هادی علیه السلام فرمود: رهبر شما پس از من کسی است که بر من نماز می گزارد. او گوید: و ما پیش از آن وقت ابو محمد علیه السلام را نشناختیم. که ناگاه ابو محمد علیه السلام بیرون آمد و بر ایشان نماز گزارد.

[۸۴۷]۴-علی جعفر گفته است: من در خدمت حضرت هادی علیه السّلام بودم وقتی پسرش محمّد در گذشت به حسن علیه السلام فرمود: پسر من! شکر خداوند را تازه کن که آن امر را در تو پدید آورد.

[۸۴۸]۵-عبد الله مروان انباری گفت: من هنگام وفات حضرت جواد علیه السّلام در خدمتشان بودم که حضرت هادی علیه السّلام آمد. برایش تختی گذاشتند و ایشان بر آن نشست درحالی که خاندانش در گرد او بودند و ابو محمد علیه السّلام در گوشه ای ایستاده بود. آن گاه چون از کار حضرت هادی علیه السّلام فارغ شد به حضرت عسکری علیه السّلام رو کرده، فرمودند: پسر من شکر خدای پاک و والا را تازه کن که آن امر را در تو پدید آورده است.

[۸۴۹]۶-علی مهزیار گفته است: به حضرت هادی علیه السّلام عرض کردم: اگر حادثه ای روی داد-و من از آن به خدا پناه می برم-امامت [به چه کسی می رسد؟ فرمودند: وصیت من به بزرگ ترین فرزندان من است.

[۸۵۰]۷-علی بن عمرو عطار گفت: به نزد حضرت هادی علیه السّلام رفتم در حالی که پسرش ابو جعفر (محمّد) زنده بود و من گمان می کردم او [امام] است. پس عرض کردم: جانم به فدایت! چه کسی از فرزندان را برگزینم؟

یخرج إلیکم امری، قال: فکتبت إلیه بعد: فیمن یکون هذا الأمر؟ قال: فکتب إلی فی الکبیر من ولدی، قال: و کان أبو محمّد أكبر من أبی جعفر.

[۸۵۱] ۸- محمّد بن یحیی و غیره، عن سعد بن عبد الله، عن جماعه من بنی هاشم منهم الحسن بن الحسن الأفطس أنّهم حضروا يوم توفی محمّد بن علی بن محمّد باب أبی الحسن یعزّونه و قد بسط له فی صحن داره و الناس جلوس حوله، فقالوا:

قدّرنا أن یکون حوله من آل أبی طالب و بنی هاشم و قریش مائه و خمسون رجلا سوی موالیه و سائر الناس إذ نظر إلی الحسن بن علیّ قد جاء مشقوق الجیب حتّی قام عن یمنه و نحن لا- نعرفه، فنظر إلیه أبو الحسن علیه السّلام بعد ساعه فقال: یا بنی أحدث لله عزّ و جلّ شکرًا، فقد أحدث فیک أمرا، فبکی الفتی و حمد الله و استرجع و قال: «الحمد لله ربّ العالمین و أنا أسأل الله تمام نعمه لنا فیک و إنا لله و إنا إلیه راجعون» فسألنا عنه، فقیل: هذا الحسن ابنه و قدّرنا له فی ذلك الوقت عشرين سنه أو أرحج، فیومئذ عرفناه و علمنا أنّه قد أشار إلیه بالإمامه و أقامه مقامه.

[۸۵۲] ۹- علیّ بن محمّد، عن إسحاق بن محمّد، عن محمّد بن یحیی بن درباب قال:

دخلت علی أبی الحسن علیه السّلام بعد مضیّ أبی جعفر فعزّيته عنه و أبو محمّد علیه السّلام جالس فبکی أبو محمّد علیه السّلام، فأقبل علیه أبو الحسن علیه السّلام فقال [له]: إنّ الله تبارک و تعالی قد جعل فیک خلفا منه فاحمد الله.

[۸۵۳] ۱۰- علیّ بن محمّد، عن إسحاق بن محمّد، عن أبی هاشم الجعفریّ قال: کنت عند أبی الحسن علیه السّلام بعد ما مضی ابنه أبو جعفر و إنی لأفکر فی نفسی

فرمود: کسی را برنگزینید تا فرمانم به شما برسد. او گوید: پس از مدّتی به او نوشتم: این امر در چه کسی خواهد بود؟ ایشان به من نوشتند: در فرزند بزرگ من. او گوید: و ابو محمّد بزرگ تر از جعفر بود.

[۸۵۱] ۸- گروهی از بنی هاشم و از آن میان حسن بن حسن افطس روایت کرده اند که بر در حضرت هادی علیه السّلام-روزی که محمّد وفات یافت-حاضر شده، او را تسلیت می گفتند درحالی که برایش در حیاط خانه فرشی انداخته بودند و مردم گردش نشسته. آنان گفته اند: کسانی که گرد او بودند-غیر از غلامان و دیگر مردم-از خاندان ابو طالب و بنی هاشم و قریش صد و پنجاه مرد می شدند. ناگاه به حسن علی که گریبان چاک آمده در سمت راست حضرت ایستاده، نگریسته است و ما او را نشناختیم. آن گاه حضرت هادی علیه السّلام پس از ساعتی به او نگریسته، فرمودند: پسرم شکر خداوند عزّتمند را تازه کن که او آن امر را در تو پدید آورد. جوان گریسته، سپاس خدا را گفته و آیه «أنا لله. . .» خوانده، فرموده است: «سپاس پروردگار عالمیان را. و من از خداوند می خواهم نعمتش را بر ما به بقای شما تمام کند. و ما مال خداییم و به سوی او هم بازمی گردیم. ما پرسیدیم: او کیست؟ گفتند: پسرش حسن [علیه السّلام] است. و ما برای او در آن موقع بیست سال یا کمی

بیشتر حدس می زدیم. آن روز ما او را شناخته و دانستیم که حضرت به امامت او اشاره کرده، او را به جای خویش نهاده است.

[۱۸۵۲] ۹- محمد بن یحیی در یاب گفت: من پس از درگذشت حضرت جواد علیه السلام به نزد حضرت هادی علیه السلام رفته، تسلیتش گفتم. و حضرت عسکری نشسته بود. آن گاه حضرت عسکری علیه السلام گریستند، حضرت هادی علیه السلام به او رو کرده، فرمودند: همانا خدای پاک و والا جانشینی او را در تو قرار داده است. پس خداوند را سپاس بگو.

[۱۸۵۳] ۱۰- ابو هاشم جعفری گفت: من پس از آن که پسر حضرت هادی

ص: ۹۷

آرید ان أقول: كأنهما أعنى أبا جعفر و أبا محمد في هذا الوقت كأبي الحسن موسى و إسماعيل ابني جعفر بن محمد عليهم السلام و إن قصيتهما كقصتهما، إذ كان أبو محمد عليه السلام المرجى بعد أبي جعفر عليه السلام فأقبل عليّ أبو الحسن قبل أن أنطق فقال: نعم يا أبا هاشم! بدا لله في أبي محمد عليه السلام بعد أبي جعفر عليه السلام ما لم يكن يعرف له كما بدا له في موسى عليه السلام بعد مضي إسماعيل ما كشف به عن حاله و هو كما حدثتك نفسك و إن كره المبطلون و أبو محمد ابني الخلف من بعدى، عنده علم ما يحتاج إليه و معه آله الإمامه.

[۱۸۵۴] ۱۱- علی بن محمد، عن إسحاق بن محمد، عن محمد بن یحیی بن دریاب، عن ابی بکر الفهفکی قال:

كتب إليّ أبو الحسن عليه السلام: أبو محمد ابني أنصح آل محمد غريزه و أوثقهم حجّه و هو الأكبر من ولديّ و هو الخلف و إليه ينتهي عرى الإمامه و أحكامها، فما كنت سائلی فسله عنه، فعنده ما يحتاج إليه.

[۱۸۵۵] ۱۲- علی بن محمد، عن إسحاق بن محمد، عن شاهويه بن عبد الله الجلاب قال:

كتب إليّ أبو الحسن في كتاب: أردت أن تسأل عن الخلف بعد أبي جعفر و قلقت لذلك فلا- تغتم فإن الله عزّ و جلّ «لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ» و صاحبك بعدى أبو محمد ابني و عنده ما تحتاجون إليه، يقدم ما يشاء الله و يؤخر ما يشاء الله «مَا نُنسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» قد كتبت بما فيه بيان و قناع لذي عقل يقظان.

[۱۸۵۶] ۱۳- علی بن محمد، عن محمد بن أحمد العلوي، عن داود بن القاسم قال:

ص: ۹۸

ابو جعفر درگذشت، نزدشان بودم. و با خودم فکر کرده، می خواستم بگویم: گویا این دو یعنی ابو جعفر و ابو محمد در این زمان مانند ابو الحسن موسی [علیه السلام] و اسماعیل دو پسر حضرت صادق علیه السلام هستند. و قصه اینان همچون قصه ایشان است؛ زیرا پس از ابو جعفر، به ابو محمد علیه السلام امید می رفت. حضرت هادی علیه السلام پیش از آن که سخن بگویم به من رو کرده، فرمودند: بله، ای ابو هاشم! خداوند پس از ابو جعفر در ابو محمد علیه السلام حکم کرد آنچه را برای او شناخته نشده بود. چنان که پس از درگذشت اسماعیل آنچه حال موسی علیه السلام را آشکار کرد باعث حکم خداوند

درباره او شد. مطلب چنان است که با خود می گفتم اگر چه یاوه گرایان را ناخوش آید. و پسر من ابو محمد جانشین پس از من است. علمی که به آن نیاز است نزد او است و وسایل امامت همراه او.

[۸۵۴] ۱۱- ابو بکر فهفکی گفت: حضرت هادی علیه السلام به من نوشتند: پسر من ابو محمد از جهت طبع نیکخواه ترین خاندان محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] و از جهت حجت و برهان استوارترین ایشان است. او بزرگ ترین فرزندم و او جانشین است. رشته امامت و حکم های آن به او می رسد. آنچه را می خواستی از من بپرسی از او بپرس. که آنچه به آن نیاز می شود نزد او است.

[۸۵۵] ۱۲- شاهویه بن عبد الله جلاب گفت: حضرت هادی علیه السلام در نامه ای به من نوشتند: پس از ابو جعفر خواستی از آن جانشین بپرسی و از این جهت نگران بودی. اندوهگین نباش که خداوند عزتمند مردمی را که هدایتشان کرده گمراه نمی کند تا اموری که باید از آن پروا کنند برایشان بیان نماید. [توبه (۹): ۱۱۵] و راهبر تو پس از من پسر من ابو محمد است و آنچه بدان نیازمندید نزد او است خداوند آنچه را بخواهد پیش انداخته، آنچه را بخواهد عقب می اندازد. آنچه را نسخ کنیم یا آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا همانند آن را می آوریم. [بقره (۲): ۱۰۶] و آنچه را در آن بیان کافی بود برای خردمند بیدار نوشتیم.

[۸۵۶] ۱۳- داود قاسم گفته است: از حضرت هادی علیه السلام شنیدم می فرماید:

ص: ۹۹

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: الخلف من بعدى الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف، فقلت: و لم جعلنى الله فداك؟ فقال: إنكم لا ترون شخصه و لا يحلّ لكم ذكره باسمه، فقلت: فكيف نذكره؟ فقال: قولوا: الحجة من آل محمد عليهم السلام.

باب الإشارة و النصّ إلى صاحب الدار عليه السلام [۸۵۷] ۱- علي بن محمد، عن محمد بن علي بن بلال قال:

خرج إلي من أبي محمد قبل مضيّه بستين يخبرني بالخلف من بعده، ثم خرج إلي من قبل مضيّه بثلاثة أيام يخبرني بالخلف من بعده.

[۸۵۸] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن إسحاق، عن أبي هاشم الجعفرى قال:

قلت لأبي محمد عليه السلام: جلالتك تمنعني من مسألتك، فتأذن لي أن أسألك؟ فقال: سل، قلت: يا سيدي هل لك ولد؟ فقال: نعم: فقلت: فإن حدث بك حدث فأين أسأل عنه؟ قال: بالمدينة.

[۸۵۹] ۳- علي بن محمد، عن جعفر بن محمد الكوفى، عن جعفر بن محمد المكفوف، عن عمرو الأهوازي قال:

أراني أبو محمد ابنه و قال: هذا صاحبكم من بعدى.

[۸۶۰]۴-علی بن محمد، عن حمدان القلانسی قال:

قلت للعمری، قد مضى أبو محمد علیه السلام؟ فقال لی: قد مضى و لكن قد خلف فيکم من رقبتہ مثل هذه و أشار بیدہ.

[۸۶۱]۵-الحسین بن محمد الأشعری، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله قال:

ص: ۱۰۰

جانشین پس از من، حسن [علیه السلام] است. و شما پس از این جانشین چگونه جانشینی خواهید داشت؟ عرض کردم: چرا جانم به فدایت. فرمود: شما او را نمی بینید. و برایتان روا نیست که نامش را ببرید. عرض کردم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: بگوئید: حجت خاندان محمد علیهم السلام.

اشاره و تصریح به صاحب خانه علیه السلام

[۸۵۷]۱-علی بلال گفت: از ابو محمد حضرت عسکری علیه السلام دو سال پیش از درگذشتش چیزی به من رسید که از جانشین پس از خودش خبر می داد. سپس [باز] سه روز پیش از درگذشتش چیزی به من رسید که از جانشین پس از خودش خبر می داد.

[۸۵۸]۲-ابو هاشم جعفری گفت: به حضرت عسکری علیه السلام عرض کردم: جلالت شما مرا از پرسش از شما باز می دارد، به من اجازه می فرمایید از شما بپرسم؟ فرمودند: پرس. عرض کردم: سرورم آیا شما فرزندی داری؟ فرمودند: بله. عرض کردم: اگر حادثه ای برای شما روی داد کجا دنبال او بگردم؟ فرمود: در مدینه.

[۸۵۹]۳-عمرو اهوازی گفت: ابو محمد حضرت عسکری علیه السلام پرسش را به من نشان داده، فرمودند: این رهبر شما پس از من است.

[۸۶۰]۴-حمدان قلانسی گفت: به عمری گفتم: ابو محمد علیه السلام وفات کرد؟ به من گفت: وفات کرد اما در میانتان کسی را به جانشینی اش گذاشت که گردنش مثل این است. و به دستش اشاره کرد.

[۸۶۱]۵-محمد عبد الله گفت: از حضرت عسکری علیه السلام هنگامی که زبیری-خدا

ص: ۱۰۱

خرج عن أبي محمد علیه السلام حين قتل الزبيری لعنه الله: هذا جزء من اجترأ علی الله فی أولیائه، یزعم أنه یقتلنی و لیس لی عقب، فکیف رأى قدره الله فيه و ولد له و ولد سماء «ح م د» فی سنه ست و خمسين و مائتين.

[۸۶۲]۶-علی بن محمد، عن الحسین و محمد بن ابی علی بن ابراهیم، عن محمد بن علی بن عبد الرحمن العبدی من عبد قیس، عن ضوء بن علی العجلی، عن رجل من أهل فارس سماء قال:

أتيت سامراء و لزمتم باب أبي محمد عليه السلام فدعاني، فدخلت عليه و سلمت فقال: ما الذي أقدمك؟ قال: قلت: رغبة في خدمتك، قال: فقال لي: فالزم الباب، قال فكنتم في الدار مع الخدم، ثم صرت أشتري لهم الحوائج من السوق و كنت أدخل عليهم من غير إذن إذا كان في الدار رجال قال: فدخلت عليه يوما و هو في دار الرجال، فسمعت حركة في البيت فنناداني، مكانك لا- تبرح، فلم أجسر أن أدخل و لا- أخرج، فخرجت عليّ جارية معها شيء مغطى، ثم ناداني ادخل، فدخلت و نادى الجارية فرجعت إليه، فقال لها: اكشفي عما معك، فكشفت عن غلام أبيض حسن الوجه و كشف عن بطنه فإذا شعر نابت من لثته إلى سرتة أخضر ليس بأسود، فقال: هذا صاحبكم، ثم أمرها فحملته فما رأته بعد ذلك حتى مضى أبو محمد عليه السلام.

باب في تسميه من رآه عليه السلام [٨٦٣] ١- محمد بن عبد الله و محمد بن يحيى جميعا، عن عبد الله بن جعفر الحميري قال:

اجتمعت أنا و الشيخ أبو عمرو رحمه الله عند أحمد بن إسحاق فغمزني

ص: ١٠٢

او را لعنت کند- کشته شد، چنین صادر شد. این سزای کسی است که به خداوند درباره اولیایش گستاخی کند. او می پنداشت درحالی که برایم فرزندی نیست مرا می کشد. چگونه قدرت خداوند را درباره خودش دید. و برایش فرزندی در سال دویست و پنجاه و شش به دنیا آمد که او را «م ح م د» نامید.

[٨٦٢] ٦- ضوء بن علی عجلای از مردی پارسی که نامش را برده روایت کرده که گفت: من به سامره آمدم و همواره بر در حضرت عسکری علیه السلام بودم تا مرا خواند. به نزدش رفتم و سلام دادم. فرمودند: چه چیزی تو را این جا آورده است؟ عرض کردم: میل خدمت به شما. او گوید: حضرت به من فرمود: پس همین جا بمان. او گوید: من در خانه با خادمان بودم. سپس بیرون رفتم تا چیزهایی را از بازار برایشان بخرم. وقتی مردانی در خانه بودند من بدون اجازه خواستن داخل می شدم. روزی درحالی که حضرت در اتاق مردان بود خواستم به نزدشان بروم. آن گاه حرکتی در خانه شنیدم و به من گفتند: «در جای بمان. حرکت نکن! و من جرأت نکردم کاری بکنم. نه به داخل رفتم و نه بیرون شدم. آن گاه کنیزی که به همراهش چیزی پوشیده بود از کنارم گذشت. سپس به من گفتند: داخل شو. و آن کنیز را هم صدا زدند. به سوی ایشان بازگشتم و ایشان به کنیز فرمودند: آنچه را به همراه داری آشکار کن. و او از پسری سفید و زیبارو پرده برداشت. و حضرت پارچه را از روی شکمش برداشت. مویی بود سبز -نه سیاه- که از پایین گلو تا نافش روییده بود. و فرمود: این رهبر شما است. سپس به کنیز فرمان داد تا او را ببرد. و من پس از آن او را ندیدم تا حضرت عسکری درگذشت.

نام کسانی که ایشان علیه السلام را دیده اند

[٨٦٣] ١- عبد الله جعفر حمیری گفت: من و شیخ ابو عمرو [نایب اول امام زمان علیه السلام]-خدا او را بیامرزد- نزد احمد اسحاق بودیم. احمد اسحاق [با چشم و

ص: ١٠٣

أحمد بن إسحاق أن أسأله عن الخلف فقلت له: يا أبا عمرو! إنني أريد أن أسألك عن شيء و ما أنا بشاكك فيما أريد أن أسألك عنه، فإن اعتقادي و ديني أن الأرض لا تخلو من حجه إلا إذا كان قبل يوم القيامة بأربعين يوماً، فإذا كان ذلك رفعت الحجة و أغلق باب التوبة فلم يك ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً فأولئك أشرار من خلق الله عز و جل و هم الذين تقوم عليهم القيامة و لكنني أحببت أن أزداد يقيناً و إن إبراهيم عليه السلام سأل ربه عز و جل أن يريه كيف يحيى الموتى قال: أو لم تؤمن قال: بلى و لكن ليطمئن قلبي و قد أخبرني أبو علي أحمد بن إسحاق، عن أبي الحسن عليه السلام قال: سألته و قلت: من أعامل أو عمّن آخذ و قول من أقبل؟ فقال له: العمرى ثقتي فما أدى إليك عنى فعنى يؤدى و ما قال لك عنى فعنى يقول: فاسمع له و أطع، فإنه الثقة المأمون و أخبرني أبو علي أنه سأل أبا محمد عليه السلام عن مثل ذلك، فقال له: العمرى و ابنه ثقتان، فما أدباً إليك عنى يؤديان و ما قال لك فعنى يقولان، فاسمع لهما و أطعهما فإنهما الثقتان المأمونان، فهذا قول إمامين قد مضيا فيك. قال: فخر أبو عمرو ساجداً و بكى ثم قال: سل حاجتك فقلت: له أنت رأيت الخلف من بعد أبي محمد عليه السلام؟ فقال: إي و الله و رقبته مثل ذا و أوما بيده، فقلت له: فبقيت واحده فقال لي: هات قلت: فالاسم؟ قال محرم عليكم أن تسألوا عن ذلك و لا أقول هذا من عندي، فليس لي أن أحلل و لا أحزم و لكن عنه عليه السلام، فإن الأمر عند السلطان أن أبا محمد مضى و لم يخلف ولداً و قسم ميراثه و أخذه من لا حق له فيه و هو ذا عياله يجولون، ليس أحد يجسر أن يتعرّف إليهم أو ينيلهم شيئاً و إذا وقع الاسم وقع الطلب، فاتقوا الله و أمسكوا عن ذلك.

قال الكليني رحمه الله: و حدثني شيخ من أصحابنا ذهب عنى اسمه أن

ص: ١٠٤

ابرو[به من اشاره کرد که از او درباره جانشین بپرسم. پس به او گفتم: ای ابا عمرو! می خواهم از شما درباره چیزی بپرسم درحالی که در آنچه می خواهم بپرسم شکی ندارم. اعتقاد و دین من این است که زمین جز چهل روز پیش از رستاخیز از حجت تهی نمی شود. و چون آن روز فرارسد حجت برداشته شده، در توبه بسته می شود. ایمان آوردن کسانی که قبلاً ایمان نیاورده اند یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده اند سودی به حالشان نخواهد داشت. [انعام (٧): ١٥٨] و آنان بدترین آفریدگان خداوندند. آنان کسانی هستند که رستاخیز بر ضد آن برپا می شود. اما دوست دارم که به یقینم افزوده شود. و همانا ابراهیم علیه السلام از پروردگار عزتمند خواست که به او چگونگی زنده گرداندن مردگان را نشان دهد. فرمود: مگر ایمان نیاورده ای. گفت: چرا بلکه برای این است که دلم آرام شود. [بقره (٢): ٢٦٠] ابو علی احمد اسحاق از حضرت هادی علیه السلام برایم نقل کرده، گفت: از ایشان پرسیدم: من با چه کسی کار کنم یا از چه کسی [دینم را] بگیرم و سخن چه کسی را بپذیرم؟ و حضرت به او فرمودند: عمری مورد اطمینان من است. آنچه را از من به تو برساند از من می رساند. و آنچه از سوی من به تو بگوید از سوی من می گوید. از او بشنو و اطاعت کن. که او مورد اطمینان و امانتدار است. و ابو علی به من گفت که خودش از حضرت عسکری علیه السلام مانند آن را پرسیده و ایشان به او فرموده اند: عمری و پسرش مورد اطمینان اند. آنچه از من به تو رسانند، از من می رسانند و آنچه از سوی من به تو بگویند از سوی من می گویند. از آنان بشنو و اطاعتشان کن که ایشان مورد اطمینان اند و امانتدار. و این سخن دو امام است که درباره تو آمده است. او گوید: پس ابو عمرو سجده کنان به زمین افتاد و گریه کرد. سپس گفت: بپرس از آنچه می خواستی. گفتم: تو پس از حضرت عسکری علیه السلام، جانشین او را دیده ای؟ گفت: آری به خدا سوگند و قامت او این قدر بود. و با دستش اشاره کرد. به او گفتم: یک

پرسش دیگر هم هست. گفت: پرس. گفتم: اسم آن حضرت چیست؟ گفت: بر شما حرام شده که از این موضوع پرسید. و من این را از پیش خودم نمی گویم. مرا نرسد که حلال و حرام کنم. بلکه از آن حضرت علیه السلام روایت می کنم. موضوع نزد سلطان (خلیفه) چنین است که حضرت عسکری در گذشته و فرزندی به جا نگذاشته است. میراثش را تقسیم کرده و کسی که در آن حقی نداشته آن را برداشته است. و اینک خانواده اش می آیند و می روند و کسی نیست که جرأت کند به آنان آشنایی داده، یا چیزی به ایشان برساند. و وقتی نام او بر زبان ها افتد به تعقیبش برمی خیزند. پس، از خدا پروا کرده، از این سخن در گذرید.

کلینی-خدایش پیامرزد-گوید: بزرگی از اصحاب ما که اسمش از یادم رفته

ص: ۱۰۵

أبا عمرو سأل عن أحمد بن إسحاق عن مثل هذا فأجاب بمثل هذا.

[۸۶۴]۲-علی بن محمد، عن محمد بن إسماعيل بن موسى بن جعفر و كان أسنّ شيخ من ولد رسول الله ۶ بالعراق فقال. رأيت بين المسجدين و هو غلام عليه السلام.

[۸۶۵]۳-محمد بن يحيى، عن الحسين بن رزق الله أبو عبد الله قال: حدّثني موسى بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر قال:

حدّثني حكيمه ابنة محمد بن عليّ عليهما السلام و هي عمّه أبيه أنّها رأته ليلة مولده و بعد ذلك.

[۸۶۶]۴-علی بن محمد، عن حمدان القلانسی قال: قلت للعمری:

قد مضى أبو محمد عليه السلام؟ فقال قد مضى و لكن قد خلف فيكم من رقبته مثل هذا و أشار بيده.

[۸۶۷]۵-علی بن محمد، عن فتح مولى الزراري قال:

سمعت أبا عليّ بن مطهر يذكر أنّه قد رآه و وصف له قدّه.

[۸۶۸]۶-علی بن محمد، عن محمد بن شاذان بن نعيم، عن خادم لإبراهيم بن عبده النيسابوري أنّها قالت:

كنت واقفه مع إبراهيم على الصفا فجاء عليه السلام حتّى وقف على إبراهيم و قبض على كتاب مناسكه و حدّثه بأشياء.

[۸۶۹]۷-علی بن محمد، عن محمد بن عليّ بن إبراهيم، عن أبي عبد الله بن صالح أنّه رآه عند الحجر الأسود و الناس يتجادبون عليه و هو يقول:

ما بهذا أمروا.

[۸۷۰]۸-علی، عن أبي علي أحمد بن إبراهيم بن إدريس، عن أبيه أنه قال: رأيت عليه السَّلام بعد مضي أبي محمد حين أيفع و قبلت يديه و رأسه.

ص: ۱۰۶

برای من روایت کرد که همانا ابو عمرو از احمد اسحاق از مانند آن پرسیده و او چنان پاسخ گفته است.

[۸۶۴]۲-محمد بن اسماعیل بن موسای جعفر که پیرمردترین فرزندان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-در عراق بود، گفت: او را میان دو مسجد دیدم درحالی که کودکی بود.

[۸۶۵]۳-موسای محمد گفت: حکیمه دختر حضرت جواد علیه السَّلام که عمه پدر حضرت است به من گفت که او را در شب تولد و پس از آن دیده است.

[۸۶۶]۴-حمدان قلانسی گفته است: به عمری گفتم: حضرت عسکری وفات کرد؟ گفت: او وفات کرد ولی در میانتان کسی را به جانشینی گذاشت که این قدر است. و با دستش اشاره کرد.

[۸۶۷]۵-فتح (غلام زراری) گفت: از ابو علی مطهر شنیدم که می گفت او را دیده است و قامتش را برای او وصف کرده است.

[۸۶۸]۶-خادمه ابراهیم بن عبده نیشابوری گفت: او به همراه ابراهیم بر صفا ایستاده بوده که آن حضرت علیه السَّلام آمده تا رو به ابراهیم ایستاده است. و کتاب مناسکش را گرفته، چیزهایی به او فرموده است.

[۸۶۹]۷-ابو عبد الله صالح گفته که او ایشان را کنار حجر الاسود دیده است. درحالی که مردم برای آن سنگ کشمکش می کردند و او می فرمود: این چنین فرمان داده نشده اند.

[۸۷۰]۸-ابو علی احمد از پدرش روایت کرده که گفته است: من آن حضرت علیه السَّلام را پس از درگذشت حضرت عسکری علیه السَّلام دیدم، هنگامی که به بلوغ نزدیک بود و دست و سرش را بوسیدم.

ص: ۱۰۷

[۸۷۱]۹-علی، عن أبي عبد الله بن صالح و أحمد بن النضر:

عن القنبري رجل من ولد قنبر الكبير مولى أبي الحسن الرضا عليه السَّلام قال: جرى حديث جعفر بن علي فذمه، فقلت له: فليس غيره فهل رأيت؟ فقال: لم أره و لكن رأه غيري، قلت: و من رأه؟ قال: قد رأه جعفر مرتين و له حديث.

[۸۷۲]۱۰-علی، بن محمد عن أبي محمد الوجناني أنه أخبرني، عن رأه:

أنه خرج من الدار قبل الحادث بعشره أيام و هو يقول: اللهم إنك تعلم أنها من أحبّ البقاع لو لا الطرد أو كلام هذا نحوه.

[۸۷۳] ۱۱-علی، بن محمد عن علی بن قیس، عن بعض جلاوزه السواد قال:

شاهدت سیماء آنفا بسرّ من رأی و قد كسر باب الدار، فخرج علیه و بیده طبرزین، فقال له: ما تصنع فی داری؟ فقال سیماء: إنّ جعفرا زعم أنّ أباک مضی و لا ولد له، فإن كانت دارك فقد انصرفت عنك، فخرج عن الدار. قال: علی بن قیس، فخرج علينا خادم من خدم الدار فسألته عن هذا الخبر، فقال لی: من حدّثك بهذا؟ فقلت له: حدّثنی بعض جلاوزه السواد، فقال لی: لا یکاد یخفی علی الناس شیء.

[۸۷۴] ۱۲-علی بن محمد، عن جعفر بن محمد الكوفی، عن جعفر بن محمد المكفوف، عن عمرو الأهوازی قال:

أرانیه أبو محمد علیه السلام و قال: هذا صاحبکم.

[۸۷۵] ۱۳-محمد بن یحیی، عن الحسن بن علی النیسابوری، عن إبراهيم بن محمد بن عبد الله بن موسى بن جعفر، عن أبي نصر ظریف الخادم أنه رآه.

[۸۷۶] ۱۴-علی بن محمد، عن محمد و الحسن ابنی علی بن إبراهيم أنّهما حدّثاه فی سنه تسع و سبعین و مائتین، عن محمد بن عبد الرحمن العبدی، عن

ص: ۱۰۸

[۸۷۱] ۹-احمد نصر از قنبری-مردی از فرزندان قنبر بزرگ [غلام امیر مؤمنان علیه السلام]-غلام حضرت رضا علیه السلام روایت کرده و گفته است: سخن از جعفر علی [جعفر کذاب] به میان آمد. او جعفر را نکوهید. من گفتم: غیر از او [از فرزندان امام] کسی نیست. [اگر هست] تو او را دیده ای؟ گفت: من ندیده ام. ولی غیر من او را دیده است. گفتم: و چه کسی او را دیده است؟ گفت: جعفر دوبار او را دیده و حدیثی دارد.

[۸۷۲] ۱۰-ابو محمد و جنانی به من خبر داد از کسی که او را دیده بود. که آن حضرت ده روز پیش از آنچه روی داد از خانه خارج شد درحالی که می فرمود: خدایا تو می دانی که این جا از محبوب ترین زمین ها است اگر طردشدنی نبود-یا سخنی مانند این.

[۸۷۳] ۱۱-علی قیس از یکی پاسبانان عراق روایت کرده که گفت: چندی پیش سیما را در سامره دیدم که در آن خانه را شکست و آن حضرت درحالی که طبرزینی به دستشان بوده بیرون آمده، به او فرمود: در خانه من چه می کنی؟ و سیماء گفت: جعفر پنداشته که پدرتان در گذشته و فرزندى نداشته است. اگر خانه شما است رهایتان می کنم. و از خانه بیرون رفت. علی قیس گوید: آن گاه که خادمی از خادمان خانه به نزد ما آمد، از او درباره این خبر پرسیدم گفت: چه کسی این را به تو گفته است؟ گفتم: یکی از پاسبانان شهر گفته است. گفت: نمی شود چیزی از مردم پنهان بماند.

[۸۷۴] ۱۲- عمرو اهوازی گفت: حضرت عسکری علیه السلام او را به من نشان داد و فرمود: این است رهبر شما.

[۸۷۵] ۱۳- از ابو نصر ظریف خادم روایت شده که او ایشان را دیده است.

[۸۷۶] ۱۴- از مردی پارسی که نامش را برده روایت شده که حضرت

ص: ۱۰۹

ضوء بن علی العجلی، عن رجل من أهل فارس سمّاه أنّ أبا محمّد أراه إيّاه.

[۸۷۷] ۱۵- علی بن محمّد، عن أبي أحمد بن راشد، عن بعض أهل المدائن قال:

كنت حاجا مع رفيق لي، فوافينا إلى الموقف فإذا شابّ قاعد عليه إزار و رداء و في رجله نعل صفراء، قومت الإزار و الرداء بمائه و خمسين ديناراً و ليس عليه أثر السيف، فدنا منّا سائل فرددناه، فدنا من الشابّ فسأله، فحمل شيئاً من الأرض و ناوله، فدعا له السائل و اجتهد في الدعاء و أطال، فقام الشابّ و غاب عنّا، فدنوننا من السائل فقلنا له: ويحك ما أعطاك؟ فأرانا حصاه ذهب مضرّسه، قدرناها عشرين مثقالاً، فقلت لصاحبي: مولانا عندنا و نحن لا ندري ثمّ ذهبنا في طلبه فدرنا الموقف كلّه، فلم نقدر عليه، فسألنا كلّ من كان حوله من أهل مكّه و المدينة فقالوا: شابّ علويّ، يحجّ في كلّ سنه ماشياً.

باب في التّهي عن الاسم [۸۷۸] ۱- علی بن محمّد، عمّن ذكره، عن محمّد بن أحمد العلويّ، عن داود بن القاسم الجعفری قال:

سمعت أبا الحسن العسکری عليه السّلام يقول: الخلف من بعدی الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: و لم جعلني الله فداك؟ قال: إنکم لا ترون شخصه و لا يحلّ لكم ذكره باسمه، فقلت: فكيف نذكره؟ فقال: قولوا: الحجّه من آل محمّد صلوات الله عليه و سلامه.

[۸۷۹] ۲- علی بن محمّد، عن أبي عبد الله الصّالحيّ قال:

سألني أصحابنا بعد مضيّ أبي محمّد عليه السّلام أن أسأل عن الاسم و المكان، فخرج الجواب: إن دللتهم على الاسم أذاعوه و إن عرفوا المكان دلّوا عليه.

ص: ۱۱۰

عسکری عليه السلام، ایشان را به او نشان داده است.

[۸۷۷] ۱۵- از یکی از اهالی مداین روایت شده که گفته است: با رفیقی به حجّ رفته بودم. به موقف که رسیدیم جوانی نشسته، شلواری در بر و عبایی بر دوش با کفش هایی زرد در پا بود. شلوار و عبا صد و پنجاه دینار می ارزید. و اثری از سفر بر او نبود. گدایی به ما نزدیک شد که او را راندم آن گاه به آن جوان نزدیک شد و گدایی کرد. و او چیزی از زمین برداشت و به او داد. گدا برایش دعا کرد. و در دعایش آنچه توانست گفت و بسیار گفت. آن گاه جوان برخاست و از ما نهان شد. ما به

آن گدا نزدیک شده، گفتیم: وای بر تو. چه چیزی به تو داد؟ سنگریزه ای زرین دندان دار نشانمان داد که بیست مثقالی می شد. من به رفیقم گفتم: سرورمان نزد ما بود و ما ندانستیم. سپس به جستجویش رفتیم. همه جای عرفات را گشتیم و نتوانستیم ایشان را بیابیم. آن گاه از کسانی از اهل مکه و مدینه که گرد او بودند پرسیدیم، گفتند: جوانی علوی است که هر سال پیاده حج می کند.

نهی از نام بردن

[۸۷۸]۱- داود قاسم جعفری گفت: از حضرت هادی عسکری علیه السلام شنیدم می فرماید: جانشین پس از من حسن است. و آن جانشین پس از جانشین برایتان چگونه خواهد بود؟ گفتم: چرا جانم به فدایت. فرمودند: شما او را نمی بینید و برایتان روا نیست بردن نامش. عرض کردم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمودند: بگویید: حجّتی از آل محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش-.

[۸۷۹]۲- ابو عبد الله صالحی گفت: اصحابمان پس از وفات حضرت حسن عسکری علیه السلام از من خواستند که از نام و مکان آن حضرت بپرسم. پاسخ آمد: اگر آنان را به نام راهنمایی کنم، منتشرش می کنند. و اگر مکان را بشناسند، او را نشانش می دهند.

ص: ۱۱۱

[۸۸۰]۳- عده من أصحابنا، عن جعفر بن محمد، عن ابن فضال، عن الرّیان بن الصّلت قال:

سمعت أبا الحسن الرّضا عليه السلام يقول و سئل عن القائم فقال: لا يری جسمه و لا یسمی اسمه.

[۸۸۱]۴- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن الحسن بن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

صاحب هذا الأمر لا یسمیه باسمه إلا کافر.

باب نادر فی حال الغیبه [۸۸۲]۱- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن محمّد بن خالد، عن حدّثه، عن المفضّل بن عمر و محمد بن یحیی، عن عبد الله بن محمد بن عیسی، عن أبیه، عن بعض أصحابه، عن المفضّل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أقرب ما یكون العباد من الله جلّ ذكره و أرضی ما یكون عنهم إذا افتقدوا حجّه الله جلّ و عزّ و لم یظهر لهم و لم یعلموا مكانه و هم فی ذلك یعلمون أنّه لم تبطل حجّه الله جلّ ذكره و لا- میثاقه، فعندھا فتوقّعوا الفرج صباحا و مساء فإنّ أشدّ ما یكون غضب الله علی أعدائه إذا افتقدوا حجّته و لم یظهر لهم و قد علم أنّ أولیاءه لا- یرتابون و لو علم أنّهم یرتابون ما غیب حجّته عنهم طرفه عین و لا یكون ذلك إلا علی رأس شرار الناس.

[۸۸۳]۲- الحسین بن محمد الأشعری، عن معلی بن محمد، عن علی بن مرداس، عن صفوان بن یحیی و الحسن بن محبوب، عن

هشام بن سالم، عن عمّار السّاباطی قال:

[۸۸۰] ۳-ریان صلت گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم می فرماید: -درحالی که درباره قائم علیه السلام پرسیده بودند- جسمش دیده نمی شود و نامش برده نمی شود.

[۸۸۱] ۴-پسر رثاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: کسی [نام اصلی] صاحب امر نام نمی برد جز کافر.

باب نادر در احوال غیبت

[۸۸۲] ۱-مفضّل عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: نزدیک ترین بندگان به خداوند گرامی یاد و کسانی که خداوند از آنان راضی تر است، در زمانی که حجّت خداوند شکوهمند را گم کردند و برایشان آشکار نشد و جایش را ندانستند، درحالی که می دانند حجّت و پیمان خداوند گرامی یاد باطل نشده است، کسانی اند که صبح و شام به انتظار فرج هستند. و همانا سخت ترین خشم خداوند بر دشمنانش وقتی است که آنان حجّتش را گم کرده اند و او برایشان آشکار نشده است. و خدا می دانست که اولیایش به تردید نمی افتند. که اگر می دانست ایشان تردید می کنند، چشم به هم زدنی، حجّتش را از ایشان پنهان نمی کرد. و این جز بر ضدّ سرگردکان بدترین مردمان نمی باشد.

[۸۸۳] ۲-عمّار ساباطی گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: کدام یک از

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أيما أفضل: العبادة في السِّرِّ مع الإمام منكم المستتر في دولة الباطل أو العبادة في ظهور الحقّ و دولته، مع الإمام منكم الظّاهر؟ فقال: يا عمّار! الصّيدقه في السِّرِّ و الله أفضل من الصّدقه في العلانيه و كذلك و الله عبادتكم في السِّرِّ مع إمامكم المستتر في دولة الباطل و تخوّفكم من عدوّكم في دولة الباطل و حال الهدنه أفضل ممّن يعبد الله عزّ و جلّ ذكره في ظهور الحقّ مع إمام الحقّ الظّاهر في دولة الحقّ و ليست العبادة مع الخوف في دولة الباطل مثل العبادة و الأمن في دولة الحقّ و اعلموا أنّ من صلّى منكم اليوم صلاه فريضه في جماعه، مستتر بها من عدوّه في وقتها فأتمّها، كتب الله له خمسين صلاه فريضه في جماعه و من صلّى منكم صلاه فريضه وحده مستترا بها من عدوّه في وقتها فأتمّها، كتب الله عزّ و جلّ بها له خمسا و عشرين صلاه فريضه وحدانيه و من صلّى منكم صلاه نافله لوقتها فأتمّها كتب الله له بها عشر صلوات نوافل و من عمل منكم حسنه، كتب الله عزّ و جلّ له بها عشرين حسنه و يضاعف الله عزّ و جلّ حسنات المؤمن منكم إذا أحسن أعماله و دان بالتّقيه على دينه و إمامه و نفسه و أمسك من لسانه، أضعافا مضاعفه، إنّ الله عزّ و جلّ كريم. قلت: جعلت فداك قد و الله رغبتني في العمل و حشنتني عليه و لكن أحبّ أن أعلم كيف صرنا نحن اليوم أفضل أعمالا من أصحاب الإمام الظّاهر منكم في دولة الحقّ و نحن على دين واحد فقال: إنكم سبقتموهم إلى الدّخول في دين الله عزّ و جلّ و إلى الصّلاه و الصّوم و الحجّ و إلى كلّ خير وفقه و إلى عباده الله عزّ ذكره سرّا من عدوّكم مع إمامكم المستتر، مطيعين له صابرين معه، منتظرين لدوله الحقّ، خائفين على إمامكم و أنفسكم من الملوک الظّلمه تنتظرون إلى حقّ إمامكم و حقوقكم في أيدي الظّلمه،

این دو بافضیلت تر است: عبادت در نهان با امام پنهانی از شما در حکومتی باطل، یا عبادت در آشکاری حق و حکومت آن با امام آشکاری از شما؟ فرمودند: ای عمار! به خدا سوگند! صدقه در نهان برتر از صدقه آشکار است. و همین طور به خدا سوگند! عبادت شما در نهان با امام پنهانتان در حکومت باطل و هراستان از دشمن در حکومت باطل و زمان صلح، بافضیلت تر از کسی است که خداوند عزتمند و گرامی یاد را در آشکاری حق به همراهی امام حق و آشکار در حکومت حق بندگی می کند. عبادت باهراس در دولت باطل چونان عبادت در امتیّت دولت حق نیست. و بدانید که هرکس از شما امروز نماز واجبی را در وقتش به جماعت بگذارد و آن را به پایان برساند درحالی که آن را از دشمنش پنهان می کند، خداوند برایش پنجاه نماز واجب با جماعت می نویسد. و هرکس از شما نماز واجبی را در وقت خود به تنهایی بگذارد و آن را به پایان برساند در حالی که از دشمنش پنهان می کند. خداوند گرامی برایش بیست و پنج نماز واجب فرادی می نویسد. و هرکس از شما نماز نافله ای را در وقتش بگذارد و به پایان رساند، خداوند برایش به واسطه آن، ده نماز نافله می نویسد. و هرکسی از شما حسنه ای انجام دهد خداوند شکوهمند به واسطه آن برای او بیست حسنه می نویسد. و خداوند عزتمند حسنه های مؤمنان شما را وقتی اعمالش را به خوبی انجام داده، برای دین و امام و جانش تقیه کند و جلوی زبانش را بگیرد چندین و چند برابر می کند. که خداوند گرامی بسیار بخشنده است. من عرض کردم: جانم به فدایت، به خدا سوگند! مرا در انجام اعمال انگیزه بخشیده و تشویق کردی ولی دوست دارم بدانم چگونه ما امروز از جهت عمل برتر از اصحاب امام آشکار از شما در حکومت حق می شویم درحالی که بر یک دین هستیم؟ فرمودند: همانا شما در وارد شدن به دین خدای عزتمند و نماز و روزه و حج و هر خیر و دانشی و به عبادت خدای گرامی یاد با امام پنهانتان در نهان از دشمن، از آنان جلو افتاده اید. اطاعت کنندگان از او، شکیبایان با او، منتظران دولت حق [و] هراسان بر امامتان و جان خودتان از پادشاهان ستمکارید. به حق و حقوق امامتان در دست های ستمکاران می نگرید که شما را از آن بازداشته،

ص: ۱۱۵

قد منعوکم ذلک و اضطروکم إلى حرث الدنیا و طلب المعاش مع الصبر علی دینکم و عبادتکم و طاعه إمامکم و الخوف مع عدوکم، فبذلک ضاعف الله عزّ و جلّ لکم الأعمال، فهنیئاً لکم، قلت: جعلت فداک فما تری إذا أن نکون من أصحاب القائم و يظهر الحقّ و نحن الیوم فی إمامتک و طاعتک أفضل أعمالاً من أصحاب دوله الحقّ و العدل؟ فقال: سبحان الله أما تحبون أن يظهر الله تبارک و تعالی الحقّ و العدل فی البلاد و یجمع الله الکلمه و یؤلّف الله بین قلوب مختلفه و لا یعصون الله عزّ و جلّ فی أرضه و تقام حدوده فی خلقه و یردّ الله الحقّ إلى أهله فیظهر، حتّی لا یستخفی بشیء من الحقّ مخافه أحد من الخلق، أما و الله یا عمار! لا یموت منکم میت علی الحال الّتی أنتم علیها إلاّ کان أفضل عند الله من کثیر من شهداء بدر و أحد فأبشروا.

[۸۸۴]۳-علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن ابن محبوب، عن أبي أسامه، عن هشام و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي حمزه، عن أبي إسحاق قال: حدّثنی الثّقه من أصحاب أمير المؤمنین علیه السّلام أنّهم سمعوا أمير المؤمنین علیه السّلام یقول فی خطبه له:

اللّهمّ و انّی لأعلم أنّ العلم لا- یأرز کلّه و لا- ینقطع مواده و أنّک لا- تخلی أرضک من حجّه لک علی خلقک، ظاهر لیس بالمطاع أو خائف مغمور، کیلا تبطل حجّتک، و لا یضلّ أولیاءوک بعد إذ هدیتهم، بل این هم و کم؟ أولئک الأقلون عددا و

الأعظمون عند الله جلّ ذكره قدرا، المتّبعون لقاده الدّين، الأئمّه الهادين، الذين يتأدّبون بأدابهم و ينهجون نهجهم، فعند ذلك يهجم بهم العلم على حقيقه الإيمان، فتستجيب أرواحهم لقاده العلم و يستلينون من حديثهم ما استوعر على غيرهم و يأنسون بما استوحش منه المكذّبون و أباه

ص: ۱۱۶

به متاع دنيا و جستن معاش-با صبر بر دين و عبادت و اطاعت از امام و هراس از دشمن-نیازمندان کرده اند. و برای همین خداوند عزّتمند اعمالتان را چند برابر کرده است. پس گوارایتان. من عرض کردم: جانم به فدایت! پس نظرتان این نیست که ما از یاران قائم [خدا در گشایش کارش شتاب کند.] باشیم و حقّ آشکار شود. که ما امروز در امامت شما و اطاعت از شما از جهت اعمال برتر از یاران دولت حقّ و عدلیم. فرمودند: سبحان الله! مگر دوست ندارید خداوند پاک و والا حقّ و عدالت را در همه سرزمین ها آشکار کند و سخن را یگانه کرده، دل های پراکنده را انس دهد. بر خداوند شکوهمند در زمینش گناه نکنند و در میان آفریدگان، حدود برپا شده، حقّ به صاحبانش بازگشته، آشکار شود. تا چیزی از حقّ به جهت ترس کسی از مردم پنهان نماند. هان! به خدا سوگند ای عمّار! کسی از شما بر این حالی که هستید نمی میرد جز این که در نزد خدا از بسیاری از شهیدان بدر و احد برتر است. پس مژده بر شما!

[۸۸۴]۳- ابو اسحاق گفت: شخص مورد اطمینانی از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام به من گفت که آنان از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدند که در خطبه ای می فرمود: خدایا من می دانم که همه دانش برداشته نمی شود و ریشه اش بریده نمی شود. و زمین تو از حجتی برای تو و بر آفریدگانت-چه آشکاری که از او اطاعت نمی شود یا هراسانی پنهان، تهی نمی شود. تا برهان تو یاره نشده، اولیایت پس از این که هدایتشان کردی، گمراه نشوند. اما اینان کجایند و چقدرند؟ آنان در شمار اندک، ولی نزد خداوند گرامی یاد بزرگ مقدارند. پیروان رهبران دین، امامان هدایتگرند. کسانی که ادب را از آداب آنان آموخته، روش ایشان را می پیمایند. و این زمان است که علم به حقیقت ایمان، ایشان را دربر گرفته، جان هاشان، راهبران علم را اجابت کرده، سخن ایشان آنچه بر دیگران سخت می آید به آنان آسان می شود. آنان با آنچه تکذیب گران از آن وحشت دارند و اسراف کاران را ناپسند می آید، مأنوس می شوند.

ص: ۱۱۷

المسرفون، أولئك أتباع العلماء صحبوا أهل الدنيا بطاعة الله تبارك و تعالی و أولیائه و دانوا بالتّقیه عن دينهم و الخوف من عدوّهم، فأرواحهم معلّقه بالمحلّ الأعلى فعلماءهم و أتباعهم خرس صمت فی دولة الباطل، منتظرون لدوله الحقّ و سیحقّ الله الحقّ بكلماته و یمحقّ الباطل، ها، ها؛ طوبی لهم علی صبرهم علی دينهم فی حال هدنتهم و یا شوقاه إلی رؤیتهم فی حال ظهور دولتهم و سیجمعنا الله و إياهم فی جنّات عدن و من صلح من آبائهم و أزواجهم و ذرّياتهم.

باب فی الغیبه [۸۸۵]۱- محمّد بن یحیی و الحسن بن محمّد جمیعا، عن جعفر بن محمّد الكوفی، عن الحسن بن محمّد الصّیرفی، عن صالح بن خالد، عن یمان التّمّار قال:

كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُلُوسًا فَقَالَ لَنَا: إِنَّ لَصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غِيْبَهُ، الْمَتَمَسِّكَ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقِتَادِ ثُمَّ قَالَ: - هَكَذَا بِيَدِهِ- فَأَيُّكُمْ يَمْسُكُ شَوْكَ الْقِتَادِ بِيَدِهِ؟ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لَصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غِيْبَهُ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدٌ وَ لِيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ.

[۸۸۶] ۲-عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَيْسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ:

إِذَا فَقَدَ الْخَامِسَ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ فَاللَّهُ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يَزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ، يَا بَنِيَّ إِنَّهُ لَا بَدَّ لَصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غِيْبِهِ حَتَّى يَرْجِعَ عَنِ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ، إِنَّمَا هِيَ مَحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ، لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَأَجْدَادُكُمْ دِينَنَا أَصَحَّ مِنْ هَذَا لِاتَّبَعُوهُ، قَالَ: فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي مِنَ الْخَامِسِ مَنْ وَلَدَ السَّابِعِ؟ فَقَالَ: يَا بَنِيَّ! عَقُولُكُمْ تَصْغُرُ عَنْ هَذَا وَأَحْلَامُكُمْ تَضِيقُ عَنْ حَمَلِهِ وَ لَكِنْ

ص: ۱۱۸

ایشان پیروان عالمانند که در حال اطاعت از خداوند پاک و والا و اولیایش با اهل دنیا معاشرت کردند و به خاطر دینشان و ترس از دشمنشان به تقيّه معتقد شدند. روح آنان در جایگاهی والا است و عالمانشان و پیروان آنان در حکومت باطل زبان به کام و خاموش و منتظر دولت حقّ اند. و خداوند حقّ را به وسیله کلماتش [ائمه عليهم السلام] ثابت کرده، باطل را نابود خواهد کرد. چنین است، چنین است! خوشا بر آنان به صبری که در زمان صلحشان بر دین خود کردند. و وای از اشتیاق به دیدار آنان در دوران ظهور دولتشان. و خداوند ما و ایشان و کسانی از پدران و همسران و فرزندانشان را که سزاوارند در باغ های بهشت گرد خواهد آورد.

بابی در باره غیبت

[۸۸۵] ۱-یَمَانُ تَمَّارٌ كَقْتَهُ اسْت: دَر خِدْمَتِ حَضْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَشِئْتَهُ بُوْدِيْمُ كَهْ بَهْ مَا فَرْمُوْدُنْدُ: هِمَانَا بَرَايِ صَاحِبِ الْاَمْرِ [عَلِيهِ السَّلَامُ] غِيْبَتِي اسْت كَهْ چَنِكُ زَنْدَهْ بَهْ دِيْنِ اَوْ دَرِ اَنْ زَمَانِ هِمَانْدُ كَسِي اسْت كَهْ دَرِخْتِ خَارِ رَا بَا دَسْتَشِ بْتَرَاشْدُ. كِدَامِ شِمَا خَارِ دَرِخْتِ رَا بَا دَسْتَشِ نِگَاهِ مِي دَارْدُ؟ سِپَسِ مَدَّتِي سِرْ بَهْ زِيْرِ اَنْدَاخْتِ. اَنْ گَاهِ فَرْمُوْدُ: بَرَايِ صَاحِبِ الْاَمْرِ غِيْبَتِي اسْت. كَهْ بَنْدَهْ بَايْدِ اَزِ خِدَاوَنْدِ پَرُوَا كَرْدَهْ، بَهْ دِيْنِ اَوْ چَنِكُ زَنْدُ.

[۸۸۶] ۲-عَلِيٌّ جَعْفَرُ بْنُ مُوسَى جَعْفَرُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَوَايْتُ كَرْدَهْ كَهْ فَرْمُوْدُنْدُ: وَاقْتِي پَنْجَمِ اَزِ فَرَزَنْدَانِ هَفْتَمِ نَاپِيْدِيْدُ شُوْدُ پَسِ شِمَا رَا بَهْ خِدَا، شِمَا رَا بَهْ خِدَا مَرَاقِبِ دِيْنْتَانِ بَاشِيْدُ. مَبَادَا شِمَا رَا اَزِ اَنْ جِدَا كَنْدُ. پَسْرَمِ بَرَايِ صَاحِبِ الْاَمْرِ چَارَهْ اِيْ اَزِ نِهَانِ شَدْنِ نِيْسْتِ تَا بَاوَرْمَنْدَانِ بَهْ اِمَامَتِ هَمِ اَزِ اَنْ بَرِگَرْدَنْدُ. هِمَانَا اَنْ اَزْمَايِشِيْ اَزِ سُوِيْ خِدَاوَنْدِ عَزْتَمَنْدِ اسْت كَهْ بَا اَنْ اَفْرِيْدِ گَانَشِ رَا مِيْ اَزْمَايِيْدُ. اِگَرِ پَدْرَانِ وَ نِيَاهَايِ شِمَا دِيْنِيْ دَرِسْتِ تَرِ اَزِ اِيْنِ مِيْ شَنَاخْتَنْدُ، حَتْمَا اَزِ اَنْ پِيْرُوِيْ مِيْ كَرْدَنْدُ. اَوْ گُوِيْدُ: مَنْ عَرَضِ كَرْدَمُ: سِرْوَرْمُ! پَنْجَمِ اَزِ فَرَزَنْدَانِ هَفْتَمِ كِيْسْتُ؟ فَرْمُوْدُنْدُ: پَسْرَمُ، عَقْلُ شِمَا بَرَايِ دَرِيَاْفْتِ اَنْ كُوچِكُ اسْت وَ خِيَالْتَانِ بَرَايِشِ تَنْگُ. وَ لِيْ اِگَرِ زَنْدَهْ بَاشِيْدِ اَنْ دَرِ رَا خَوَاهِيْدِ يَافْتُ.

ص: ۱۱۹

[۸۸۷]۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن المساور، عن المفضل بن عمر قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إِيَّاكُمْ وَالتَّنْوِيهَ أَمَا وَاللَّهِ لِيَغَيَّبَنَّ إِمَامَكُمْ سَنِينًا مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَتَمَحَّصَنَّ حَتَّى يَقَالَ: مَاتَ، قَتَلَ، هَلَكَ، بَأَى وَاد سَلَكَ؟ وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عَيُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَتَكْفُوَنَّ كَمَا تَكْفَأُ السَّفِينُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ، فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أُيِّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ لَتَرْفَعَنَّ اثْنَا عَشْرَةَ رَايَةً مَشْتَبِهَةً، لَا يَدْرِي أَيُّ مِنْ أَيٍّ، قَالَ: فَكَيْتَ ثُمَّ قَلْتُ: فَكَيْفَ نَصْنَعُ؟ قَالَ: فَظَنِرْ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصَّفِّهِ، فَقَالَ: يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسُ؟ قَلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: وَ اللَّهُ لَأَمْرُنَا أَيْبَنَ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ.

[۸۸۸]۴- علي بن إبراهيم، عن محمد بن الحسين، عن ابن أبي نجران، عن فضالة بن أيوب، عن سدير الصيرفي قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبْهًا مِنْ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَلْتُ لَهُ: كَأَنَّكَ تَذَكَّرُ حَيَاتِهِ أَوْ غَيْبَتِهِ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: وَ مَا يَنْكُرُ مِنْ ذَلِكَ، هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ، إِنَّ إِخْوَةَ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانُوا أَسْبَاطًا أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ تَاجَرُوا بِيَوْسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ خَاطَبُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ، فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ: أَنَا يَوْسُفُ وَ هَذَا أَخِي، فَمَا تَنْكُرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةَ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ، كَمَا فَعَلَ بِيَوْسُفَ، إِنَّ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِلَيْهِ مَلِكُ مِصْرَ وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةَ ثَمَانِيَةِ عَشْرِ يَوْمًا، فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَهُ لَقَدَّرَ عَلَى ذَلِكَ، لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ وُلِدَهُ عِنْدَ الْبَشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ، فَمَا تَنْكُرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيَوْسُفَ، أَنْ يَمْشِيَ فِي

ص: ۱۲۰

[۸۸۷]۳- مفضل عمر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: از فاش کردن پرهیزید. هان! به خدا سوگند! امامتان سال هایی از روزگارتان ناپدید می شود و شما خالص می شوید. تا وقتی که می گویند: او مرده، کشته شده از میان رفته، در شکاف کدام کوهی داخل شده است؟ چشم های مؤمنان بر او می گریند و شما چونان فرورفتن کشتی ها در موج های دریا واژگون می شوید. و کسی نجات نمی یابد جز آن که خداوند پیمانش را پذیرفته، ایمان را در دلش نوشته، با روحی از خود تأییدش کرده است. و شما دوازده بیرق همانند بالا می برید که معلوم نمی شود کدام به کدام است. او گوید: من گریستم و سپس عرض کردم: پس ما چه کنیم؟ او گوید: حضرت به شعاعی از خورشید که در سایبان افتاده بود نگریسته، فرمودند: ای ابو عبد الله این آفتاب را می بینی؟ عرض کردم: بله. فرمودند: به خدا سوگند مسأله ما از این آفتاب روشن تر است.

[۸۸۸]۴- سدير صيرفي گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا در صاحب الامر [علیه السلام] شباهتی به یوسف علیه السلام است. او گوید: من عرض کردم: گویا از زندگی یا غیبت ایشان سخن می گویند؟ فرمودند: و این مردمان خوک مانند چه چیز آن را انکار می کنند. همانا برادران یوسف علیه السلام نوادگان فرزندان پیامبران بودند که با یوسف تجارت کردند، با او خرید و فروش کرده، به صحبت پرداختند. آنان برادران او و او برادر ایشان بود و آنان او را نشناختند تا

وقتی که گفت: من یوسفم و این برادر من است. پس چگونه این مردمان لعنت شده انکار می کنند که خداوند عزتمند در دوره ای از دوران با حجتش چنان کند که با یوسف کرد. همانا حکومت مصر با یوسف علیه السلام بود و میان او و پدرش راهی به اندازه هیجده روز. که اگر می خواست او را آگاه کند می توانست. آن گاه یعقوب علیه السلام و فرزندانش آن راه را هنگام مژده [یوسف] از روستایشان تا مصر نه روزه پیمودند. پس این مردمان چگونه انکار می کنند که خداوند شکوهمند با حجتش چنان بکند که با یوسف کرد.

ص: ۱۲۱

أسواقهم و يطأ بسطهم حتى يأذن الله في ذلك له، كما أذن ليوسف قالوا: أأنك لأنت يوسف؟ قال: أنا يوسف.

[۸۸۹] ۵-علی بن ابراهیم، عن الحسن بن موسی الخشاب، عن عبد الله بن موسی، عن عبد الله بن بکیر، عن زراره قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن للغلام غيبه قبل أن يقوم، قال: قلت: و لم؟ قال: يخاف- أو ما بيده إلى بطنه- ثم قال: يا زراره! و هو المنتظر و هو الذي يشك في ولادته، منهم من يقول: مات أبوه بلا- خلف، و منهم من يقول: حمل، و منهم من يقول: إنه ولد قبل موت أبيه بسنتين و هو المنتظر، غير أن الله عز و جل يحب أن يمتحن الشيعه، فعند ذلك يرتاب المبطلون يا زراره! [قال: قلت: جعلت فداك إن أدركت ذلك الزمان أي شيء أعمل؟ قال: يا زراره!] إذا أدركت هذا الزمان فادع بهذا الدعاء: «اللهم عرفني نفسك، فإنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرف نبيك اللهم عرفني رسولك فإنك إن لم تعرفني رسولك، لم أعرف حجبتك اللهم عرفني حجبتك، فإنك إن لم تعرفني حجبتك ضللت عن ديني» ثم قال: يا زراره! لا بد من قتل غلام بالمدينه، قلت: جعلت فداك أليس يقتله جيش السفياني؟ قال: لا و لكن يقتله جيش آل بني فلان يجيء حتى يدخل المدينه، فيأخذ الغلام فيقتله، فإذا قتله بغيا و عدوانا و ظلما لا يمهلون، فعند ذلك توقع الفرج إن شاء الله.

[۸۹۰] ۶-محمد بن يحيى، عن جعفر بن محمد، عن إسحاق بن محمد، عن يحيى بن المثنى، عن عبد الله بن بکیر، عن عبيد بن زراره قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: يفقد الناس إمامهم، يشهد الموسم، فيراهم و لا يرونه.

ص: ۱۲۲

در بازارهاشان راه رود و در خانه هاشان قدم گذارد تا خداوند به او درباره کارش اجازه دهد چنان که به یوسف اجازه داد. آنان گفتند: آیا تو همان یوسفی؟ گفت: من یوسفم.

[۸۸۹] ۵-زراره گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: همانا برای آن جوان غیبتی است پیش از آن که قیام کند. او گوید: من عرض کردم: چرا؟ فرمودند: می هراسد- و با دست به شکمشان اشاره کردند- سپس فرمودند: ای زراره! او همان مورد امید است. و او است کسی که در ولادتش تردید می کنند. یکی می گوید: پدرش بی جانشین مرده است. دیگری می گوید: [هنگام مرگ پدر] در بطن مادر بود. یکی می گوید: او دو سال پیش از مرگ پدرش به دنیا آمد. و

او همان منتظر است. جز این که خداوند شکوهمند دوست دارد شیعه را امتحان کند. و در این زمان ای زراره یاوه گرایان تردید می کنند. [او گوید: من عرض کردم: جانم به فدایت، اگر من آن زمانم را دریافتم چه کنم؟ فرمودند: ای زراره] هنگامی که این زمان را دریافتی، این دعا را بخوان: «خدایا خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من شناسانی پیامبرت را نخواهم شناخت. خدایا فرستاده ات را به من بشناسان که اگر فرستاده ات را به من شناسانی حجت را نخواهم شناخت. خدایا حجت را به من بشناسان که اگر حجت را به من شناسانی در دینم گمراه می شوم.» سپس فرمودند: ای زراره! چاره ای از کشته شدن جوانی در مدینه نیست. عرض کردم: جانم به فدایت مگر او را لشکر سفیانی نمی کشد؟ فرمودند: نه، بلکه او را لشکر خاندان بنی فلان می کشد. می آیند و وارد مدینه می شوند، آن گاه آن جوان را گرفته می کشندش. و چون او را از روی گردن کشی و عداوت و ستم می کشند، مهلت داده نمی شود. در این زمان منتظر فرج باش. ان شاء الله.

[۸۹۰] ۶- عبید زراره گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: مردم امامشان را گم می کنند، او در حج حضور یافته آنان را می بیند درحالی که آنان او را نمی بینند.

ص: ۱۲۳

[۸۹۱] ۷- علی بن محمد، عن عبد الله بن محمد بن خالد قال: حدثني منذر بن محمد بن قابوس، عن منصور بن السبدي، عن أبي داود المسترق، عن ثعلبه بن ميمون، عن مالك الجهني، عن الحارث بن المغيرة، عن الأصمغ بن نباته قال:

أتيت أمير المؤمنين عليه السلام فوجدته متفكرا ينكت في الأرض فقلت: يا أمير المؤمنين! مالي أراك متفكرا تنكت في الأرض، أرغبه منك فيها؟ فقال: لا- والله ما رغب فيها ولا- في الدنيا يوما قطّ و لكنني فكّرت في مولود يكون من ظهر [ي] الحادي عشر من ولدي، هو المهدى الذي يملأ الأرض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما تكون له غيبة و حيره، يضلّ فيها أقوام و يهتدى فيها آخرون، فقلت: يا أمير المؤمنين! و كم تكون الحيره و الغيبة؟ قال: ستّة أيام أو ستّة أشهر أو ستّ سنين، فقلت: و إنّ هذا لكائن؟ فقال: نعم كما أنّه مخلوق و أنّي لك بهذا الأمر يا أصمغ! أولئك خيار هذه الأمّة مع خيار أبرار هذه العترة، فقلت: ثمّ ما يكون بعد ذلك، فقال: ثمّ يفعل الله ما يشاء فإنّ له بداءات و إرادات و غايات و نهايات.

[۸۹۲] ۸- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حنان بن سدير، عن معروف بن خربوذ، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنّما نحن كنجوم السماء، كلّما غاب نجم، طلع نجم حتّى إذا أشرتم بأصابعكم و ملتّم بأعناقكم، غيب الله عنكم نجمكم، فاستوت بنو عبد المطلب، فلم يعرف أيّ من أيّ، فإذا طلع نجمكم فاحمدوا ربّكم.

[۸۹۳] ۹- محمد بن يحيى، عن جعفر بن محمد، عن الحسن بن معاوية، عن عبد الله بن جبله، عن عبد الله بن بكير، عن زراره قال:

ص: ۱۲۴

[۸۹۱] ۷- اصمغ بن نباته گفته است: من به خدمت امیر مؤمنان علیه السلام آمدم و او را دیدم که اندیشه کنان در زمین خط می

کشید. عرض کردم: ای امیر مؤمنان چه شده، شما را می بینم که اندیشناکانه بر زمین خط می کشی، آیا رغبتی به آن یافته اید؟ فرمودند: نه به خدا سوگند، هرگز روزی نه به زمین و نه به دنیا رغبت نیافته ام. بلکه در فرزندانی از فرزندانم که پشت یازدهم من است، می اندیشیدم. همان مهدی که زمین را از عدل و داد پر می کند، چنان که از جور و ستم پر شده باشد. برای او غیبت و پریشانی ای خواهد بود که مردمانی در آن گمراه شده، دیگرانی هدایت می شوند. من عرض کردم: ای امیر مؤمنان! این پریشانی و غیبت چقدر می باشد؟ فرمودند: شش روز یا شش ماه یا شش سال. عرض کردم: و این حتما می شود؟ فرمودند: بله، چنان که آن هم آفریده ای است. ای اصیغ! تو را با این موضوع چکار؟ آنان خوبان این امت با خوبان ابرار این عترت هستند. عرض کردم: سپس چه می شود؟ فرمودند: سپس خداوند آنچه بخواهد می کند؛ زیرا او تقدیرها و خواست ها و برای آن ها اهداف و انجام هایی دارد.

[۸۹۲] ۸- معروف خزربوذ از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا ما چون ستارگان آسمانیم که هرگاه ستاره ای نماند، ستاره دیگری طلوع می کند. تا وقتی که با انگشت هاتان اشاره کنید و گردن هاتان را مایل نمایید. که خداوند ستاره تان را از شما نماند، فرزندان عبدالمطلب برابر شوند و معلوم نشود که کدام به کدام است. پس چون ستاره تان طلوع کرده پروردگارتان را سپاس گوید.

[۸۹۳] ۹- زراره گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: همانا برای

ص: ۱۲۵

سمعت أبا عبد الله يقول: إنَّ للقاءم عليه السلام غيبه قبل أن يقوم، قلت: و لم؟ قال: إنَّه يخاف- و أوماً بیده إلی بطنه- یعنی القتل.

[۸۹۴] ۱۰- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيوب الخزاز، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن بلغكم عن صاحب هذا الأمر غيبه فلا تنكروها.

[۸۹۵] ۱۱- الحسين بن محمد و محمد بن يحيى، عن جعفر بن محمد، عن الحسن بن معاوية، عن عبد الله بن جبلة، عن ابراهیم

بن خلف بن عباد الأنماطي، عن مفضل بن عمر قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام و عنده في البيت أناس، فظننت أنه إنما أراد بذلك غيري، فقال: أما و الله ليغيبن عنكم صاحب هذا الأمر و ليخملن هذا حتى يقال: مات، هللك، في أي واد سلك؟ و لتكفؤن كما تكفأ السيفينه في أمواج البحر، لا ينجو إلا من أخذ الله ميثاقه و كتب الإيمان في قلبه و أئده بروح منه و لترفعن اثنتا عشرة رايه مشتبهه لا يدرى أي من أي، قال: فبكيت، فقال: ما بيكيك يا أبا عبد الله؟ فقلت: جعلت فداك كيف لا أبكي و أنت تقول: اثنتا عشرة رايه مشتبهه لا يدرى أي من أي؟! قال: و في مجلسه كوه تدخل فيها الشمس، فقال: أئينه هذه؟ فقلت: نعم، قال: أمرنا أبين من هذه الشمس.

[۸۹۶] ۱۲- الحسين بن محمد، عن جعفر بن محمد، عن القاسم بن إسماعيل الأنباري، عن يحيى بن المثنى، عن عبد الله بن بكير،

عن عبيد بن زراره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

للقائم غيبتان، يشهد في إحداهما المواسم، يرى الناس و لا يرونه.

[۱۸۹۷] ۱۳-علي بن محمد، عن سهل بن زياد و محمد بن يحيى و غيره، عن

ص: ۱۲۶

قائم عليه السلام غيبتی است پیش از آن که قیام کند. من عرض کردم: چرا؟ فرمودند: او می هراسد-و با دست به شکمش اشاره کرد-و مقصودش کشته شدن بود.

[۱۸۹۴] ۱۰-محمد مسلم گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: اگر [خبر] غیبت صاحب الامر [علیه السلام] را شنیدید، انکارش نکنید.

[۱۸۹۵] ۱۱-مفضل عمر گفت: من نزد حضرت صادق علیه السلام بودم و در خانه، مردمی در خدمتش بودند که من گمان کردم مقصودش کسی جز من است. می فرمود: هان، به خدا سوگند! صاحب الامر از شما نهران می شود و گمنام می گردد چنان که می گویند: او مرده، از میان رفته، در شکاف کدام کوهی افتاده؟ و شما چونان فرورفتن کشتی در موج های دریا و از گون می شوید. جز کسی که خداوند پیمانش را گرفته، ایمان را در دلش نوشته و به روحی از آن تأییدش کرده باشد، نجات نمی یابد. و دوازده بیرق همانند بالا می رود و معلوم نمی شود کدام به کدام است. او گوید: من گریستم. فرمودند: ابو عبد الله چه چیز تو را به گریه انداخت؟ عرض کردم: جانم به فدایت! چگونه نگریم درحالی که شما می فرمایید: دوازده بیرق مشابه است که معلوم نمی شود کدام به کدام است. او گوید: در مجلس روزنی بود که آفتاب از آن داخل می شد. حضرت فرمودند: آیا این روشن است؟ عرض کردم: بله. فرمودند: مسأله ما روشن تر از این آفتاب است.

[۱۸۹۶] ۱۲-عبید زراره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: برای قائم [علیه السلام] دو غیبت است. در یکی از آن دو او در هنگام حج حضور می یابد، مردم را می بیند و آنان او را نمی بینند.

[۱۸۹۷] ۱۳-یکی از یاران امیر مؤمنان علیه السلام که مورد اطمینان است روایت کرده

ص: ۱۲۷

أحمد بن محمد و علی بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي حمزة، عن أبي إسحاق السبعي، عن بعض أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام ممن يوثق به أنّ أمير المؤمنين عليه السلام تكلم بهذا الكلام و حفظ عنه و خطب به على منبر الكوفة:

اللهم إنه لا بد لك من حجج في أرضك، حجه بعد حجه على خلقك، يهدونهم إلى دينك، و يعلمونهم علمك، كيلا يتفرق أتباع أوليائك، ظاهر غير مطاع أو مكتتم يترقب، إن غاب عن الناس شخصهم في حال هدتهم فلم يغب عنهم قديم ماثوث علمهم؛ و آدابهم في قلوب المؤمنين مثبتة، فهم بها عاملون و يقول عليه السلام في هذه الخطبة في موضع آخر: فيمن هذا و لهذا يأرز العلم إذا لم يوجد له حمله يحفظونه و يروونه، كما سمعوه من العلماء و يصدقون عليهم فيه، اللهم فإني لأعلم أنّ العلم لا

يَأْرز كَلَّهُ و لا يَنْقَطِع مَوادَّهُ و إِنَّكَ لا تَخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حَجِّهِ لَكَ عَلَي خَلْقِكَ، ظاهراً ليس بالمطاع، أو خائف مغمور كيلا تبطل حجَّتكَ و لا يَضِلُّ أوليائُوك بعد إذ هَدَيْتَهُمْ بل أين هم؟ و كم هم أولئك الأقلون عدداً، الأعظمون عند الله قدراً.

[۱۹۸] ۱۴-علی بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن موسى بن القاسم بن معاوية البجليّ، عن عليّ بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السّلام في قول الله عزّ و جلّ: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ قال:

إذا غاب عنكم إمامكم فمن يأتيكم بإمام جديد؟ .

[۱۹۹] ۱۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحکم، عن أبي أيوب الخزاز، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إن بلغكم عن صاحبكم غيبه فلا تنكروها.

ص: ۱۲۸

که آن حضرت این سخن را بر منبر کوفه فرموده و در یادها مانده است: خدایا تو ناگزیر حجت هایی در زمینت داری. حجتی پس از حجتی دیگر بر آفریدگانت. که آنان را به دینت هدایت کرده، علمت را به آنان می آموزند تا پیروان اولیایت چه آشکاری که فرمان برده نمی شود یا پنهانی که در انتظارش هستند، پراکنده نشوند. اگر خود ایشان در زمان صلحشان نهان شوند، علم دیرین منتشرشان از آنان نهان نمی شود. و آدابشان در قلوب مؤمنان پایدار است و به آن عمل می کنند. و در جای دیگر این خطبه می فرماید: [ولی] این در چه کسی هست [؟] و برای همین علم برچیده می شود. وقتی حاملانی یافت نشوند که آن را حفظ کرده، روایت کنند، چنان که آن را از عالمان شنیده و ایشان را تصدیق کنند. خدایا من می دانم که همه علم برداشته نمی شود و ریشه اش بریده نمی گردد. و زمین تو از حجتی برای تو و بر آفریدگانت تهی نمی شود. چه آشکاری که فرمان برده نمی شود یا هراسانی پنهان. تا برهان تو باطل نشود و اولیایت پس از آن که هدایتشان کردی گمراه نشوند. اما اینان کجایند و چقدرند؟ آنان در شمار اندک و در منزلت نزد خداوند، بزرگند.

[۱۹۸] ۱۴-علی جعفر از برادرش موسای جعفر علیهما السّلام درباره این سخن خداوند عزّتمند: بگو: به من بگویید اگر آب های شما در زمین فرورود، چه کسی آبی گوارا و جاری برایتان می آورد. [ملک (۶۷): ۳۰] روایت کرده که فرمودند: وقتی امامتان از شما نهان شد چه کسی امامی جدید برایتان می آورد؟

[۱۹۹] ۱۵-محمّد مسلم گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: اگر [خبر] غیبت راهبرتان به شما رسید، انکارش نکنید.

ص: ۱۲۹

[۹۰۰] ۱۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن عليّ بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

لا بدّ لصاحب هذا الأمر من غيبه و لا بدّ له في غيبته من عزله و نعم المنزل طيبه و ما بثلاثين من وحشه.

[۹۰۱] ۱۷- و بهذا الإسناد، عن الوشاء، عن عليّ بن الحسن، عن أبان بن تغلب قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: كيف أنت إذا وقعت البطشه بين المسجدين، فيأرز العلم كما تآرز الحيه في جحرها و اختلفت الشّيعه و سمى بعضهم بعضا كذّابين و تفل بعضهم في وجوه بعض؟ قلت: جعلت فداك ما عند ذلك من خير، فقال لي: الخير كلّ عند ذلك- ثلاثا-.

[۹۰۲] ۱۸- و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمّد، عن أبيه محمّد بن عيسى، عن ابن بكير، عن زراره قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إنّ للقائم غيبه قبل أن يقوم إنّه يخاف- أو مأ بيده إلى بطنه- يعني القتل.

[۹۰۳] ۱۹- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن إسحاق بن عمّار قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: للقائم غيبتان: إحداهما قصيره و الأخرى طويله، الغيبه الأولى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصّه شيعة و الأخرى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصّه مواليه.

[۹۰۴] ۲۰- محمّد بن يحيى و أحمد بن إدريس، عن الحسن بن عليّ الكوفيّ، عن عليّ بن حسان، عن عمّه عبد الرحمن بن كثير، عن مفصّل بن عمر قال:

ص: ۱۳۰:

[۹۰۰] ۱۶- أبو بصير از حضرت صادق عليه السّلام روایت کرده که فرمودند: صاحب الامر [عليه السّلام] ناگزیر از نهان شدن است. و در نهان شدنش ناگزیر از گوشه نشینی است. و چه خوب جایگاهی است طيبه (مدینه). و برای سی [تن] وحشتی نیست.

[۹۰۱] ۱۷- أبان تغلب گفته است: حضرت صادق عليه السّلام فرمود: تو چگونه خواهی بود وقتی میان دو مسجد آن واقعه سخت روی دهد و علم برچیده شود چنان که مار در سوراخش فرومی رود و در شیعه اختلاف افتد و برخی، دیگری را دروغزن نامیده، یکی در صورت دیگری خدو اندازد؟ عرض کردم: جانم به فدایت! خیری در آن زمان نیست. حضرت سه بار فرمود: همه خیر در آن زمان است.

[۹۰۲] ۱۸- زراره گفت: از حضرت صادق عليه السّلام شنیدم که می فرماید: همانا برای قائم [عليه السّلام] غیبتی است پیش از آن که قیام کند. او می هراسد- و با دست به شکمش اشاره کرد- یعنی از کشته شدن می هراسد.

[۹۰۳] ۱۹- إسحاق عمّار گفته است: حضرت صادق عليه السّلام فرمودند: برای قائم عليه السّلام دو غیبت است: یکی از آن دو کوتاه است و دیگری دراز. در غیبت نخستین کسی جز ویژگان شیعه اش به جای او آگاه نیست. و در دیگری کسی جز

غلامان ویژه به جایش آگاه نمی شود.

[۹۰۴] ۲۰- مفضل عمر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید:

ص: ۱۳۱

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لصاحب هذا الأمر غيبتان: إحداهما يرجع منها إلى أهله و الأخرى يقال: هلكك، في أي واد سلكت، قلت: كيف نضع إذا كان كذلك؟ قال: إذا ادعاه مدع فاسألوه عن أشياء يجيب فيها مثله.

[۹۰۵] ۲۱- أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن جعفر بن القاسم، عن محمد بن الوليد الخزاز، عن الوليد بن عقبه، عن الحارث بن زياد، عن شعيب، عن أبي حمزه قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت له: أنت صاحب هذا الأمر؟ فقال: لا، فقلت: فولدك؟ فقال: لا، فقلت: فولد ولدك هو؟ قال: لا، فقلت: فولد ولد ولدك؟ فقال: لا، قلت: من هو؟ قال: الذي يملأها عدلا كما ملئت ظلما و جورا، على فتره من الأئمة، كما أن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم بعث على فتره من الرسل.

[۹۰۶] ۲۲- علي بن محمد، عن جعفر بن محمد، عن موسى بن جعفر البغدادي، عن وهب بن شاذان، عن الحسن بن أبي الربيع، عن محمد بن إسحاق، عن أم هانئ قالت:

سألت أبا جعفر محمد بن علي عليهما السلام، عن قول الله تعالى: **فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنْصِ الْجَوَارِ الْكُنْصِ** قالت: فقال: إمام يخنس سنه ستين و مئتين، ثم يظهر كالشهاب يتوقد في الليلة الظلماء، فإن أدركت زمانه قررت عينك.

[۹۰۷] ۲۳- عده من أصحابنا، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن الحسن، عن عمر بن يزيد، عن الحسن بن الربيع الهمداني قال: حدثنا محمد بن إسحاق، عن أسيد بن ثعلبه، عن أم هانئ قالت: لقيت أبا جعفر محمد بن علي عليهما السلام فسألته، عن هذه الآية **فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنْصِ الْجَوَارِ الْكُنْصِ** قال:

الخنس إمام يخنس في زمانه عند انقطاع من علمه عند الناس سنه ستين

ص: ۱۳۲

برای صاحب الامر [علیه السلام] دو غیبت است: در یکی از آن دو به سوی خانواده اش بازمی گردد و در دیگری گفته می شود: او مرده، در شکاف کدام کوه افتاده [؟] من عرض کردم: وقتی چنین شد ما چه کنیم؟ فرمودند: وقتی مدعی ای آن را ادعا کرد از او درباره چیزهایی پرسید تا مانند امام پاسخ گوید.

[۹۰۵] ۲۱- ابو حمزه گفت: من به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و به ایشان عرض کردم: آیا شما آن صاحب الامرید؟ فرمودند: نه. عرض کردم: فرزند شما است؟ فرمودند: نه. عرض کردم: فرزند فرزند شما است؟ فرمودند: نه. عرض

کردم: فرزند فرزند فرزند شما است؟ فرمودند: نه. عرض کردم او کیست؟ فرمودند: کسی که پس از مدّتی گذشته از امامان علیهم السّلام زمین را از عدالت پر می کند چنان که از ستم و جور پر شده باشد. همان گونه که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-پس از مدّتی گذشته از فرستادگان مبعوث شدند.

[۹۰۶] ۲۲-مّ هانی گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام درباره این سخن خداوند فرازندسوگند به ستارگانی که بازمی گردند، حرکت می کنند و از دیده ها پنهان می شوند. [تکویر (۸۱): ۱۵ و ۱۶] پرسیدم. او گوید: حضرت فرمودند: امامی است که در سال دویست و شصت پنهان می شود، سپس همچون شهاب فروزانی در شب تاریک آشکار می شود. که اگر زمان او را دریابی چشمانت روشن می شود.

[۹۰۷] ۲۳-مّ هانی گفت: حضرت باقر علیه السّلام را دیدار کرده، از ایشان درباره این آیه پرسیدم: سوگند به ستارگانی که بازمی گردند، حرکت می کنند و از دیده ها پنهان می شوند. فرمودند: ستاره، امامی است که در زمان خود وقتی بخشی از علمش از مردم قطع شده است در سال دویست و شصت پنهان شده، سپس مانند شهابی

ص: ۱۳۳

و مائتین ثمّ یدو کالشّهاب الواقد فی ظلّمه اللّیل، فإن أدركت ذلک قرّت عینک.

[۹۰۸] ۲۴-علی بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن أيّوب بن نوح، عن أبي الحسن الثالث عليه السلام قال:

إذا رفع علمکم من بین أظهرکم فتوقّعوا الفرج من تحت أقدامکم.

[۹۰۹] ۲۵-عده من أصحابنا، عن سعد بن عبد الله، عن أيّوب بن نوح قال:

قلت لأبي الحسن الرضا عليه السّلام: إنّي أرجو أن تكون صاحب هذا الأمر و أن يسوقه الله إليك بغير سيف، فقد بويع لك و ضربت الدرّاهم باسمك، فقال: ما منّا أحد اختلفت إليه الكتب و أشير إليه بالأصابع و سئل عن المسائل و حملت إليه الأموال إلّا اغتيل أو مات على فراشه، حتّى يبعث الله لهذا الأمر غلاما منّا، خفيّ الولاده و المنشأ، غير خفيّ في نسبه.

[۹۱۰] ۲۶-الحسين بن محمّد و غيره، عن جعفر بن محمّد، عن عليّ بن العباس بن عامر، عن موسى بن هلال الكنديّ، عن عبد الله بن عطاء، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قلت له: إنّ شيعتك بالعراق كثيره و الله ما في أهل بيتك مثلك؛ فكيف لا تخرج؟ قال: فقال: يا عبد الله بن عطاء! قد أخذت تفرش أذنيك للنوکی ای و الله ما أنا بصاحبکم، قال: قلت له: فمن صاحبنا؟ قال: انظروا من عمی علی الناس ولادته؛ فذاك صاحبکم؛ إنّه ليس منّا أحد يشار إليه بالإصبع و يمضغ بالألسن إلّا مات غيظا أو رغم أنفه.

[۹۱۱] ۲۷-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

يقوم القائم و ليس لأحد في عنقه عهد و لا عقد و لا بيعه.

ص: ۱۳۴

فروزان در تاریکی شب آشکار می شود. اگر آن [زمان] را دریافتی، دیدگانت روشن می شود.

[۹۰۸] ۲۴- ایوب نوح از حضرت ابو الحسن سوم علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی پیشوای مردم از میان شما برداشته شد از زیر پایتان منتظر فرج باشید.

[۹۰۹] ۲۵- ایوب نوح گفته است: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: من امیدوارم که شما آن صاحب الامر باشی و خداوند آن را بدون شمشیر به سوی تو براند. که برای تو [اینک] بیعت گرفته، به نامت سگه زده اند. فرمودند: کسی از ما نیست که نامه ها به او رسد و با انگشت به او اشاره شود و از مسائلی پرسیده شود و اموال برای او فرستاده شود جز این که به حيله كشته شود یا در بسترش بمیرد تا خداوند برای این امر جوانی از ما را برانگیزد که ولادت و وطنش پنهان است ولی نسبش نهان نیست.

[۹۱۰] ۲۶- عبد الله عطا گفته است: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: شیعیان تو در عراق بسیارند و به خدا سوگند در خاندان کسی مانند تو نیست. چگونه قیام نمی کنی؟ او گوید: حضرت فرمودند: عبد الله عطا تو گوش هایت را برای ابلهان می گستری. آری به خدا سوگند من آن راهبر نیستم. او گوید: من عرض کردم: پس راهبر ما کیست؟ فرمود: بنگرید چه کسی ولادتش بر مردم پنهان می شود، که او راهبر شما است. همانا از ما کسی نیست که با انگشت به او اشاره شود و به زبان مردم افتد جز این که به جهت بلا می میرد یا به خاک می افتد.

[۹۱۱] ۲۷- هشام سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: آن قائم [علیه السلام] قیام می کند در حالی که بر گردنش پیمان و عقد و بیعتی نیست.

ص: ۱۳۵

[۹۱۲] ۲۸- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن الحسن بن علي الطّار، عن جعفر بن محمد، عن منصور، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت: إذا أصبحت و أمسيت لا أرى إماماً أئتمّ به ما أصنع؟ قال: فأحبّ من كنت تحبّ و أبغض من كنت تبغض حتّى يظهره الله عزّ و جلّ.

[۹۱۳] ۲۹- الحسين بن أحمد، عن أحمد بن هلال قال: حدّثنا عثمان بن عيسى، عن خالد بن نجیح، عن زرارہ بن أعين قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لا بدّ للغلام من غيبه، قلت: و لم؟ قال: يخاف- و أوماً بيده إلى بطنه- و هو المنتظر و هو الذي يشكّ الناس في ولادته، فمنهم من يقول: حمل، و منهم من يقول: مات أبوه و لم يخلف، و منهم من يقول: ولد قبل موت أبيه بستين،

قال زرارہ: فقلت: و ما تأمرنی لو أدركت ذلك الزمان؟ قال: ادع الله بهذا الدعاء: «اللهم عرفني نفسك فإنك إن لم تعرفني نفسك؛ لم أعرفك، اللهم عرفني نبيك فإنك إن لم تعرفني نبيك لم أعرفه قط، اللهم عرفني حجتك فإنك إن لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني» قال: أحمد بن الهلال: سمعت هذا الحديث منذ ست و خمسين سنة.

[۹۱۴] ۳۰- أبو علي الأشعري، عن محمد بن حسان، عن محمد بن علي، عن عبد الله بن القاسم، عن المفضل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز و جل: «فإذا نُفِرَ في الأثاقور» قال:

إن منّا إماماً مظفراً مستتراً؛ فإذا أراد الله عزّ ذكره إظهار أمره نكت في قلبه نكته فظهر فقام بأمر الله تبارك و تعالی.

[۹۱۵] ۳۱- محمد بن يحيى، عن جعفر بن محمد، عن أحمد بن الحسين،

ص: ۱۳۶

[۹۱۲] ۲۸- منصور از کسی که نامش را برده روایت کرده که گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: وقتی صبح و شام کنم و امامی نیستم که از او پیروی کنم، چه کنم؟ فرمودند: دوست بدار کسی را که دوست می داشتی و دشمن بدار کسی را که دشمن می داشتی تا خداوند عزّتمند او (امام) را آشکار کند.

[۹۱۳] ۲۹- زراره اعین گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: آن جوان ناگزیر از غیبت است. من عرض کردم: چرا؟ فرمودند: می ترسد- و با دست به شکمش اشاره کرد- و منتظر او است. و او کسی است که مردم در ولادتش تردید می کنند. یکی می گوید: در شکم مادرش بود، دیگری می گوید: پدرش مرد و کسی را به جا نگذاشت، کسی دیگر می گوید: دو سال پیش از مرگ پدرش به دنیا آمد. زراره گوید: من عرض کردم: به من چه فرمان می دهید اگر آن زمان را دریافتم؟ فرمود: خداوند را با این دعا بخوان: «خدایا خودت را به من بشناسان که اگر تو خودت را به من نشناسانی نخواهم شناخت؛ خدایا پیامبرت را به من بشناسان که اگر پیامبرت را به من نشناسانی هرگز او را نخواهم شناخت خدایا حجتت را به من بشناسان که اگر تو حجتت را به من نشناسانی در دینم گمراه می شوم.» احمد هلال گفته است: من این حدیث را از پنجاه و شش سال پیش شنیده ام. [یعنی پنجاه و شش سال پیش از میلاد امام زمان (عج).]

[۹۱۴] ۳۰- مفضل عمر از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند وقتی در صور دمیده شود. [مدثر (۷۴)]: روایت کرده که فرمودند: همانا از ما امامی پیروز پنهان است که وقتی خدای گرامی یاد آشکار شدن کارش را اراده کرد در دلش نکته ای می اندازد آن گاه او ظاهر شده، به فرمان خدای پاک و والا قیام می کند.

[۹۱۵] ۳۱- محمد جعفر گفته است: حضرت باقر علیه السلام به من نوشتند: وقتی

ص: ۱۳۷

عن محمد بن عبد الله، عن محمد بن الفرّج قال:

کتاب الیّ أبو جعفر علیه السلام: إذا غضب الله تبارک و تعالی علی خلقه نحانا عن جوارهم.

باب ما یفصل به بین دعوی المحقّ و المبتطل فی أمر الإمامه [۹۱۶]۱-علی بن ابراهیم بن هاشم، عن ابيه، عن ابن محبوب، عن سلام بن عبد الله و محمد بن الحسن و علی بن محمد، عن سهل بن زیاد و أبو علی الأشعری، عن محمد بن حسان جمیعاً، عن محمد بن علی، عن علی بن أسباط، عن سلام بن عبد الله الهاشمی قال:

محمد بن علی و قد سمعته منه، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: بعث طلحه و الزبير رجلا من عبد القيس يقال له: خدّاش إلى أمير المؤمنين صلّى الله عليه و اله و سلّم و قال- له: إنّنا نبعثك إلى رجل طال ما كنّا نعرفه و أهل بيته بالسحر و الكهان و أنت أوثق من بحضرتنا من أنفسنا من أن تمتنع من ذلك و أن تحاجّه لنا حتّى تقفه علی أمر معلوم و اعلم أنّه أعظم الناس دعوی فلا یکسرّک ذلك عنه و من الأبواب الّتی یخدع الناس بها الطّعام و الشراب و العسل و الدّهن و أن یخالی الرّجل فلا تأکل له طعاماً و لا تشرب له شراباً و لا تمسّ له عسلاً و لا دهناً و لا تخلّ معه و احذر هذا کلّه منه و انطلق علی برکه الله، فإذا رأیته فاقراً آیه السّخره و تعوّد بالله من کیده و کید الشّیطان، فإذا جلست إليه فلا تمکنه من بصرک کلّه و لا تستأنس به، ثمّ قل له: إنّ أخویک فی الدّین و ابنی عتیّک فی القرابه یناشدانک القطیعه و یقولان لک: أما تعلم أنّا ترکنا الناس لک و خالفنا عشائرتنا فیک منذ قبض الله عزّ و جلّ محمّدا صلّى الله عليه و اله و سلّم فلما نلت أدنی منال، ضیعت حرمتنا

ص: ۱۳۸

خداوند پاک و والا بر بندگانش خشمگین شد، ما را از جوارشان دور می کند.

آنچه ادّعی راستگو و یاوه گرا را در موضوع امامت از هم جدا می کند

[۹۱۶]۱-محمد علی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: طلحه و زبیر مردی از عبد القیس را که به او خدّاش می گفتند به سوی امیر مؤمنان-درود خدا بر او فرستاده، به او گفتند: ما تو را به سوی مردی می فرستیم که زمان درازی است او و خاندانش را به سحر و غیغویی می شناسیم. و تو برای ما از خودمان مورد اعتمادتری که در برابر آن مقاومت کرده، به نفع ما با او مجادله کنی تا به چیزی مشخص آگاهی یابی. و بدان که او ادّعی بزرگ دارد. مبدا آن ادّعا از سوی او تو را بشکند. و از راه هایی که او با آن ها مردم را می فریبد، خوراک و نوشیدنی و عسل و روغن است و این که با شخص خلوت کند. پس غذا و نوشیدنی اش را نخور و به عسل و روغنش دست نزن و با او خلوت نکن. از همه این چیزها پرهیز کن و بر خیر و برکت خداوند حرکت کن. وقتی او را دیدی آیه تسخیر [اعراف (۷): ۵۴] را خوانده، از فریب او و حیلّه شیطان به خدا پناه ببر. وقتی در برابرش نشستنی هماره به او نگاه نکن و با او مأنوس نشو. سپس به او بگو: برادران دینی و پسر عموهای خویشاوندی ات قطع رحم را به تو یادآوری کرده، به تو می گویند: مگر نمی دانی که ما از وقتی خداوند شکوهمند جان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را گرفت، به خاطر تو مردم را رها کرده، با عشیره هایمان مخالفت کردیم. ولی تو وقتی به کمترین جایگاهی رسیدی، احتراممان را تباه کرده، امیدمان را بریدی.

ص: ۱۳۹

و قطعت رجاءنا، ثم قد رأيت أفعالنا فيك و قدرتنا على التأني عنك و سعه البلاد دونك و أن من كان يصرفك عنا و عن صلتنا كان أقل لك نفعاً و أضعف عنك دفعا منا، و قد وضع الصيح لذي عينين و قد بلغنا عنك انتهاك لنا و دعاء علينا، فما الذي يحملك على ذلك؟! فقد كنا نرى أنك أشجع فرسان العرب، ألتخذ اللعن لنا دينا و ترى أن ذلك يكسرنا عنك، فلما أتى خدش أمير المؤمنين عليه السلام صنع ما أمراه فلما نظر إليه علي عليه السلام -و هو يناجي نفسه- ضحك و قال: هاهنا يا أخا عبد قيس -و أشار له إلى مجلس قريب منه- فقال: ما أوسع المكان، أريد أن أوذى إليك رساله، قال: بل تطعم و تشرب و تحل ثيابك و تدهن ثم تؤدى رسالتك قم يا قنبر! فأنزله، قال: ما بي إلى شيء مما ذكرت حاجه، قال: فأخلو بك؟ قال: كل سر لي علائنيه، قال: فأنشذك بالله الذي هو أقرب إليك من نفسك، الحائل بينك و بين قلبك الذي يعلم خائنه الأعين و ما تخفى الصي دور، أتقدم إليك الزبير بما عرضت عليك؟ قال: اللهم نعم، قال: لو كتبت بعد ما سألتك ما ارتد إليك طرفك، فأنشذك الله هل علمك كلاما تقوله إذا أتيتني؟ قال: اللهم نعم، قال علي عليه السلام: آيه السخره؟ قال: نعم، قال: فقرأها فقرأها و جعل علي عليه السلام يكررها و يرددها و يفتح عليه إذا أخطأ حتى إذا قرأها سبعين مره قال الرجل: ما يرى أمير المؤمنين عليه السلام أمره بتردها سبعين مره، ثم قال له: أتجد قلبك اطمأن؟ قال: إي -و الذي نفسى بيده- قال: فما قال لك؟ فأخبره، فقال: قل لهما: كفى بمنطقكما حجه عليكما و لكن الله لا يهدي القوم الظالمين، زعمتما أنكما أخوای في الدين و ابنا عمی في النسب، فأما النسب فلا أنكره -و إن كان النسب مقطوعا إلا ما وصله الله بالإسلام- و أما قولكما: إنكما أخوای في الدين، فإن كنتما صادقين فقد فارقتما كتاب الله عز و جل

ص: ۱۴۰

سپس تو کارهای ما را درباره خودت و توانایی مان بر دوری از تو و گستردگی سرزمین هایی جز سرزمین ات را دیدی. و همانا آن که تو را از ما و پیوندمان باز می دارد کم سود و از جهت دفاع از تو، ناتوان تر از ما است. اینک صبح برای صاحبان دو چشم روشن است. شنیده ایم که بسیار به ما بی حرمتی روا داشته نفرین مان کرده ای. چه چیز تو را به آن سو می برد؟! ما تو را شجاع ترین سوار عرب می پنداشتیم. آیا نفرین بر ما را دین قرار داده، گمان می کنی آن به شکست ما از تو می انجامد. [؟].

وقتی خدش به نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد، آن گونه رفتار کرد که به او فرمان داده بودند. وقتی علی علیه السلام به او نگریست که داشت با خودش زمزمه می کرد، خندید و فرمود: این جا بیای برادر عبد قیس -و به جایگاهی نزدیک خود اشاره کرد-. پس او گفت: جا زیاد است. می خواهم پیامی به شما برسانم. فرمود: نه، چیزی می خوری و می آشامی و لباس می کنی و روغن می مالی، سپس پیامت را می رسانی. قنبر برخیز و به او منزل بده. او گفت: من به آنچه گفتم نیازی ندارم. فرمود: پس می خواهی با تو تنها باشم؟ گفت: هر رازی برایم آشکار است. فرمود: تو را سوگند می دهم به خدایی که از خودت به تو نزدیک تر است، میان تو و دلت قرار می گیرد، آن که به خیانت دیدگان و آنچه سینه ها پنهان می کنند آگاه است. آیا زبیر به آنچه من به تو عرضه کردم فرمانت نداد؟ گفت: صد البته. فرمود: اگر پس از آن که از تو پرسیدم پنهانکاری می کردی مژده هایت دیگر به هم نمی خورد! تو را به خدا سوگند می دهم آیا به تو سخنی آموخت که وقتی نزد من آمدی آن را بگویی؟ گفت: البته. علی علیه السلام فرمود: آیه تسخیر بود؟ گفت: بله. فرمود: آن را بخوان. و او خواند. و علی علیه السلام امر به تکرار و بازگشت به آیه می کرد، وقتی خطا می کرد به او یادآوری می کرد. تا آن را هفتاد بار خواند. آن مرد

گفت: امیر مؤمنان چه نظری دارد که او را به تکرار هفتادباره دستور می دهد. پس آنگاه حضرت فرمود: آیا متوجه شدی که دلت آرام شده است؟ گفت: آری- سوگند به آن که جانم به دست او است- حضرت فرمود: آنان به تو چه گفتند؟ و او به حضرت گزارش داد. پس فرمود: به آن دو بگو: سخن گفتن شما برای برهان بر ضد شما بس است، اما خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی کند. شما گمان کردید برادران دینی من و پسر عموهای خویشاوندی ام هستید. خویشاوندی را انکار نمی کنم- اگرچه خویشی بریده است جز آنچه خدا با اسلام پیوسته است- اما این سختنان که: شما برادران دینی من اید، اگر راست بگویید، از کتاب خدای گرامی جدا

ص: ۱۴۱

و عصیتما أمره بأفعالكما فی أخیكما فی الدین و إلا فقد کذبتما و افتريتما بادعائكما أنكما أخواى فی الدین و أما مفارقتكما الناس منذ قبض الله محمداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ أله وَ سَلَّمَ فَإِن كُنْتما فارقتماهم بحقّ فقد نقضتما ذلك الحقّ بفراقكما إیای أخیرا و إن فارقتماهم بباطل فقد وقع إثم ذلك الباطل علیكما مع الحدث الذى أحدثتما، مع أنّ صفقتكما بمفارقتكما الناس لم تكن إلاّ لطمع الدنیا زعمتما و ذلك قولكما؛ فقطعت رجاءنا، لا تعینان بحمد الله من دینی شیئا و أما الذى صرفنی عن صلتكما، فالذى صرفكما عن الحقّ و حملكما على خلعه من رقابكما كما یخلع الحرون لجامه و هو الله ربّی لا أشرك به شیئا فلا تقولا: أقلّ نفعاً و أضعف دفعا، فتستحقّ اسم الشّرك مع التّفاق و أما قولكما: إنی أشجع فرسان العرب و هربكما من لعنی و دعائی، فإنّ لكلّ موقف عملا إذا اختلفت الأسنّه و ماجت لبود الخیل و ملاً سحرا كما أجوافكما فثمّ یکفینى الله بکمال القلب و أما إذا أیتما بأئی أدعو الله فلا- تجزعا من أن یدعو علیكما رجل ساحر من قوم سحره زعمتما؛ اللهمّ أقعص الزّیبر بشرّ قتله و اسفک دمّه على ضلاله و عَزَف طلحه المذله و ادّخر لهما فی الآخره شرّاً من ذلك، إن کانا ظلمانی و افتريا علیّ و کتما شهادتهما و عصیاک و عصیا رسولک فیّ، قل: آمین، قال خداهش: آمین، ثمّ قال خداهش لنفسه: و الله ما رأیت لحيه قطّ أبین خطأ منک، حامل حجّه ینقض بعضها بعضا، لم یجعل الله لها مساکا أنا أبرأ إلى الله منهما، قال علیّ علیه السّلام: ارجع إلیهما و أعلمهما ما قلت، قال: لا و الله حتّی تسأل الله أن یردّنی إلیک عاجلا و أن یوفّقنی لرضاه فیک، ففعل فلم یلبث أن انصرف و قتل معه یوم الجمل رحمه الله.

[۹۱۷]۲- علیّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زیاد و أبو علیّ

ص: ۱۴۲

شده، با کارهایی که با برادر دینی تان کردید از فرمانش گردن کشیدید. وگرنه دروغ گفته، با این ادعایان که برادران دینی من اید افترا بسته اید. اما جدایی تان از مردم از وقتی است که خداوند جان محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- را گرفت. اگر برای حقّ از آنان جدا شده بودید با جدایی تان از من در این اواخر آن حقّ را شکستید. و اگر برای باطل از آنان جدا شدید، گناه آن باطل به همراه این کاری که انجام دادید بر گردنتان افتاده است. با این که بیعت تان و جدایی تان از مردم جز به طمع دنیا نبود. و این سخن شما است که: امیدمان را بریدی. شکر خدا که بر دینم عیب نمی گیرید. و اما آنچه مرا از پیوند شما بازداشت همان است که شما را از حقّ بازداشته، به شکستن عهدتان و ادار کرد چنان که اسب سرکش لگامش را می اندازد. و خداوند پروردگار من است که چیزی را برای او شریک نمی گیرم. پس نگوئید: او کم سودتر و ناتوان تر از جهت

دفاع است، که سزاوار نام شرک و نفاق می گردید. و اما این که گفتید: من شجاع ترین سوار عربم و از نفرین و دعایم می گریزید. همانا برای هر جایی، کاری است. وقتی نیزه ها پشت سر هم قرار گرفتند و یال اسبان موج برداشته، ریه هاتان سینه ها را باد کرد، آن جا است که خداوند مرا برای استواری دل کفایت می کند. و اما وقتی خوش ندارید که من شما را نفرین کنم، از این که به گمان شما مردی ساحر از مردمانی ساحر نفرین تان کند بیتابی نکنید. خدایا! زبیر را به بدترین صورت بکش و خونسش را در گمراهی بریز. و به طلحه خواری را بچشان و بدتر از این را در آخرت برایشان آماده کن، اگر چنین است که آنان به من ستم کرده، بر من دروغ بستند و گواهی شان را پنهان کرده، درباره من به تو و فرستاده ات گردنکشی کردند. [ای خدایا] بگو آمین. خدایا گفت: آمین. سپس خدایا با خودش گفت: به خدا سوگند! هرگز ریشی روشن خطراتر از تو ندیده ام. ، آوردنده برهانی که بخشی از آن بخشی دیگر را نقض می کند، و خداوند برایش امید خیری قرار نداده است. من از آن دو به خدا پناه می برم. علی علیه السلام فرمود: به سوی آن دو بازگرد و از آنچه گفتم آگاهشان کن. او عرض کرد: نه به خدا سوگند مگر این که از خدا بخواهی مرا به شتاب به تو رسانده، به خرسندی خودش درباره تو موفق کند. و حضرت چنین کرد. مدتی نگذشت که بازگشت و در روز جمل به شهادت نائل آمد. خدایش بیامرزد.

[۹۱۷]۲- رافع سلمه گفت: من در روز نهروان با علی بن ابی طالب-درود

ص: ۱۴۳

الأشعری، عن محمد بن حسان جميعا، عن محمد بن عليّ، عن نصر بن مزاحم، عن عمرو بن سعيد، عن جراح بن عبد الله، عن رافع بن سلمه قال:

كنت مع عليّ بن أبي طالب صلوات الله عليه يوم النهروان، فبينما عليّ عليه السلام جالس إذ جاء فارس فقال: السّلام عليك يا عليّ فقال له عليّ عليه السلام: و عليك السّلام ما لك- ثكلتك أمك- لم تسلّم عليّ يا مره المؤمنين؟ قال: بلى سأخبرك عن ذلك كنت إذ كنت على الحقّ بصفيّين فلما حكمت الحكمين برئت منك و سميتك مشركا فأصبحت لا أدرى إلى أين أصرف ولايتي و الله لأن أعرف هداك من ضاللتك أحبّ إليّ من الدّنيا و ما فيها فقال له عليّ عليه السلام: ثكلتك أمك قف منّي قريبا أريك علامات الهدى من علامات الضّلاله، فوقف الرّجل قريبا منه فينما هو كذلك إذ أقبل فارس يركض حتّى أتى عليّا عليه السّلام فقال: يا أمير المؤمنين! أبشر بالفتح أقرّ الله عينك، قد و الله قتل القوم أجمعون، فقال له: من دون النّهر أو من خلفه؟ قال: بل من دونه، فقال: كذبت و الذي فلق الحبه و برأ النّسمه لا يعبرون أبدا حتّى يقتلوا، فقال الرّجل: فازددت فيه بصيره، فجاء آخر يركض على فرس له فقال له مثل ذلك فردّ عليه أمير المؤمنين عليه السّلام مثل الذي ردّ على صاحبه، قال الرّجل الشّاكّ: و هممت أن أحمل على عليّ عليه السلام فأفلق هامته بالسيف ثمّ جاء فارسان يركضان قد أعرقا فرسيهما فقالا: أقرّ الله عينك يا أمير المؤمنين! أبشر بالفتح قد و الله قتل القوم أجمعون، فقال عليّ عليه السلام: أمن خلف النّهر أو من دونه؟ قالان: لا، بل من خلفه، إنهم لمّا اقتحموا خيلهم النّهران و ضرب الماء لثيات خيولهم رجعوا فأصيبوا، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: صدقتما فنزل الرّجل عن فرسه فأخذ بيد أمير المؤمنين عليه السلام و برجله فقبلهما، فقال عليّ عليه السلام: هذه لك آية.

ص: ۱۴۴

خدا بر او-بودم. وقتی علی علیه السلام نشسته بود سواری آمده، عرض کرد: سلام بر تو ای علی. و حضرت علی علیه السلام به او فرمود: و سلام بر تو، مادرت به عزایت بنشیند چرا بر من به نام امیر مؤمنان سلام نکردی؟ او عرض کرد: بله، از آن به شما خواهم گفت. تو وقتی در صفین به حق بودی من به آن معتقد بودم. امیرا وقتی به آن دو حکم دادی از تو برائت جسته، مشرک نامیدمت. و امروز نمی دانم ولایتم را به کجا بگردانم. به خدا سوگند شناختن هدایت از گمراهی ات برای من از دنیا و آنچه در آن است محبوب تر است. علی علیه السلام به او فرمود: مادرت به عزایت بنشیند نزدیک من بایست تا نشانه های هدایت را از نشانه های گمراهی به تو نشان دهم. وقتی آن مرد در نزدیک حضرت ایستاد، در همین حال ناگاه سواری شتابان رو به ما آمد تا به علی علیه السلام رسیده، گفت: ای امیر مؤمنان تو را به فتح بشارت می دهم. خداوند دیدگانت را روشن کند. به خدا سوگند همه آن مردمان کشته شدند. حضرت به او فرمود: پایین نهر یا پشتش؟ گفت: نه پایین اش. فرمود: دروغ گفتی. سوگند به کسی که دانه را شکافت و جاندار را آفرید هرگز از آن نمی گذرند مگر این که کشته می شوند. آن مرد گفت: پس بصیرتم درباره او افزون شد. دیگری شتابان بر اسبی آمده، مانند آن را عرض کرد. و امیر مؤمنان چنان که رفیقش را رد کرده بود او را هم رد کرد. آن مرد به تردید افتاده گوید: من آهنگ حمله به علی علیه السلام را کردم تا سرش را با شمشیر بشکافم. سپس دو سوار شتابان که اسبانشان عرق کرده بود آمده، گفتند: ای امیر مؤمنان خدا دیدگانت را روشن کند. تو را به پیروزی بشارت می دهیم به خدا سوگند آن مردمان همگی کشته شدند. علی علیه السلام فرمود: آیا در پشت نهر یا پایین آن؟ گفتند: نه، بلکه در پشت نهر. آنان وقتی اسبانشان را به نهروان داخل کردند آب تا سینه اسبانشان رسید، بازگشتند و کشته شدند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: راست گفتید. پس آن مرد از اسبش فرود آمده، دست و پای امیر مؤمنان علیه السلام را گرفته، بوسیدشان. علی علیه السلام فرمود: این نشانه ای برای تو بود.

ص: ۱۴۵

[۹۱۸]۳-علی بن محمّد، عن أبي عليّ محمّد بن إسماعيل بن موسى بن جعفر، عن أحمد بن القاسم العجليّ، عن أحمد بن يحيى المعروف بـبكر، عن محمد بن خداهي، عن عبد الله بن أيوب، عن عبد الله بن هاشم، عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمي، عن حبابه الواليه قالت:

رأيت أمير المؤمنين عليه السلام في شرطه الخميس و معه درّه لها سبّاتان يضرب بها بيّاعى الجزى و المارماهى و الزّمار و يقول لهم: يا بيّاعى مسوخ بنى إسرائيل و جند بنى مروان، فقام إليه فرات بن أحنف فقال: يا أمير المؤمنين و ما جند بنى مروان؟ قال: فقال له: أقوام حلقوا اللّحي و فتلوا السّوارب فمسخوا فلم أر ناطقا أحسن نطقا منه، ثمّ اتّبعته فلم أزل أقفو أثره حتّى قعد في رحبه المسجد فقلت له: يا أمير المؤمنين ما دلالة الإمامه يرحمك الله؟ قالت: فقال: اثنتى بتلك الحصاه و أشار بيده إلى حصاه فأتيته بها فطع لي فيها بخاتمه، ثمّ قال لي: يا حبابه! إذا ادّعى مدّع الإمامه، فقدّر أن يطبع كما رأيت، فاعلمى أنّه إمام مفترض الطّاعه و الإمام لا يعزب عنه شيء يريده، قالت: ثمّ انصرفت حتّى قبض أمير المؤمنين عليه السلام فجئت إلى الحسن عليه السلام و هو في مجلس أمير المؤمنين عليه السلام و النّاس يسألونه، فقال: يا حبابه الواليه! فقلت: نعم يا مولاى! فقال: هاتى ما معك قالت: فأعطيته فطع فيها كما طبع أمير المؤمنين عليه السلام، قالت: ثمّ أتيت الحسين عليه السلام و هو في مسجد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم فقرّب و رحّب، ثمّ قال لي: إنّ في الدّلاله دليلا على ما تريدين أفتردين دلالة الإمامه؟ فقلت: نعم يا سيّدى! فقال: هاتى ما معك، فناولته الحصاه فطع لي فيها، قالت: ثمّ أتيت على بن الحسين عليه السلام و قد بلغ بى الكبر إلى أن

أرعت و أنا أعدّ يومئذ مائه و ثلاث عشرة سنه فرأيته راكعا و ساجدا و مشغولا بالعباده فيئت من

ص: ١٤٦

[٩١٨]٣- حبابه والبيته گفته است: امير مؤمنان عليه السلام را در میان پیش قراولان لشکر دیدم که با تازیانه دو شقه ای که به همراه داشت فروشندگان جزئی (ماهی بی فلس) و مارماهی و زمیار (ماهی که خار برجسته ای بر کمر دارد) [که هر سه از ماهیان حرام اند] را می زد و می فرمود: ای فروشندگان مسخ شده های بنی اسرائیل و لشکر بنی مروان. فرات احنف به نزد حضرت رفته عرض کرد: ای امیر مؤمنان، لشکر بنی مروان کیانند؟ حضرت به او فرمودند: مردمی که ریش ها را تراشیده، سیل ها را تاب دادند و آن گاه مسخ شدند. من سخنوری نیکو سخن تر از علی علیه السلام ندیده بودم. پس به دنبالش رفتم. من همواره به دنبالش بودم تا در کنار مسجد نشست. به ایشان عرض کردم: ای امیر مؤمنان، خدا شما را بیامرزد نشانه امامت چیست؟ او گوید: حضرت به من فرمودند: آن سنگریزه را برایم بیاور و با دستش به سنگریزه ای اشاره کرد. من آن را آوردم و ایشان با انگشتر برایم مهرش کرده، سپس فرمودند: ای حبابه! وقتی مدعی ای ادعای امامت کرد، و چنان که دیدی توانست مهر کند، بدان که او امامی واجب الاطاعه است. و امام کسی است که چیزی از او پنهان نمی ماند اگر بخواهد. او گوید: سپس من رفتم تا امیر مؤمنان علیه السلام در گذشت. پس به سوی حسن علیه السلام آمدم. که در جایگاه امیر مؤمنان علیه السلام نشسته، مردم از او پرسش می کردند. آن گاه حضرت فرمود: ای حبابه والبیته! من عرض کردم: بله سرورم. فرمود: آنچه را به همراه داری بیاور. او گوید: من آن را به ایشان دادم. پس در آن مهر زد چنان که امیر مؤمنان علیه السلام مهر زده بود. او گوید: سپس نزد حسین علیه السلام آمدم. و ایشان در مسجد رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بودند. پس مرا پیش خوانده، خوشامد گفت. سپس به من فرمود: همانا در آن نشانه، دلیلی بر آنچه می خواهی هست. آیا نشانه امامت را می خواهی؟ عرض کردم: بله آقای من. فرمودند: آنچه را با خود داری بیاور من آن سنگریزه را به ایشان دادم و برایم مهر کردند. او گوید: سپس به نزد علی بن حسین علیهما السلام آمدم. در حالی که پیری ام به جایی رسیده بود که رعشه گرفته بودم. و من آن روز صد و سیزده سال داشتم. آن حضرت را در حال رکوع و سجده و به عبادت مشغول دیده، از آن نشانه ناامید شدم. که

ص: ١٤٧

الدلالة، فأوماً إلى بالسيب بابه فعاد إلى شبابي، قالت: فقلت: يا سيدي! كم مضى من الدنيا و كم بقى؟ فقال أما ما مضى فنعم و أما ما بقى فلا قالت: ثم قال لي: هاتي ما معك، فأعطيته الحصاه فطبع لي فيها، ثم أتيت أبا جعفر عليه السلام فطبع لي فيها، ثم أتيت أبا عبد الله عليه السلام فطبع لي فيها، ثم أتيت الرضا عليه السلام فطبع لي فيها. و عاشت حبابه بعد ذلك تسعه أشهر على ما ذكر محمد بن هشام.

[٩١٩]٤- محمد بن أبي عبد الله و علي بن محمد، عن إسحاق بن محمد النخعي، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفری قال:

كنت عند أبي محمد عليه السلام فاستؤذن لرجل من أهل اليمن عليه، فدخل رجل عبل، طويل، جسيم، فسلم عليه بالولاية فرد عليه بالقبول و أمره بالجلوس، فجلس ملاصقا لي، فقلت في نفسي: ليت شعري من هذا؟ فقال: أبو محمد عليه السلام هذا من ولد الأعرابيته صاحبه الحصاه التي طبع آبائي عليهم السلام فيها بخواتيمهم فانطبت و قد جاء بها معه يريد أن أطبع فيها، ثم قال:

هاتها فأخرج حصاه و في جانب منها موضع أملس، فأخذها أبو محمد عليه السّلام ثم أخرج خاتمه فطبع فيها فانطبع فكأنّي أرى نقش خاتمه السّباعه «الحسن بن عليّ» فقلت لليمانيّ: رأيتك قبل هذا قطّ؟ قال: لا والله و إنّي لمنذر دهر حريص على رؤيته حتّى كان السّباعه أتاني شابّ لست أراه فقال لي: قم فادخل، فدخلت ثم نهض اليمانيّ و هو يقول رحمه الله و بركاته عليكم أهل البيت، ذرّيه بعضها من بعض أشهد بالله إنّ حقّك لواجب كوجوب حقّ أمير المؤمنين عليه السّلام و الأئمّه من بعده صلوات الله عليهم أجمعين ثم مضى فلم أره بعد ذلك، قال إسحاق: قال أبو هاشم الجعفريّ: و سألته عن اسمه فقال: اسمي مهجع بن الصّلت بن عقبه بن سمعان بن غانم

ص: ۱۴۸

[ناگاه] حضرت با سبّابه به من اشاره کرد و جوانی ام بازگشت. من عرض کردم: آقای من! چقدر از دنیا رفته و چقدر مانده است؟ فرمود: آنچه گذشته بله معلوم است. امّا آنچه مانده، نه برایمان معلوم نیست. سپس به من فرمودند: آنچه را با خودت داری بیاور. آن سنگریزه را دادم و ایشان بر آن مهر زد. سپس به نزد حضرت باقر علیه السّلام آمدم و ایشان آن را برایم مهر کرد. سپس به نزد حضرت صادق علیه السّلام آمدم و ایشان آن را برایم مهر کردند. سپس به نزد حضرت رضا علیه السّلام آمدم و ایشان آن را برایم مهر کردند.

و حبابه پس از آن-بنابر آنچه محمّد هشام گفته-نه ماه زیست.

[۹۱۹]۴-داود قاسم جعفری گفته است: نزد حضرت حسن عسکری بودم که به مردی از اهل یمن اجازه ورود دادند. مردی تنومند، بلند و فربه داخل شده، به حضرت به عنوان ولایت سلام کرد و حضرت او را پذیرفته، پاسخ سلام را داد و به نشستن فرمان داد. او در پهلوی من نشست و من با خودم گفتم: کاش می دانستم این کیست؟ که حضرت عسکری علیه السّلام فرمودند: این از فرزندان آن زن اعرابی صاحب سنگریزه ای است که پدران من علیهم السّلام با انگشتی هاشان آن را مهر زده اند. و او اینک آن سنگریزه مهرخورده را با خودش آورده تا من بر آن مهر بزنم. سپس فرمودند: آن را بیاور. پس او سنگریزه ای را که گوشه ای از آن خالی بود بیرون آورد. حضرت عسکری علیه السّلام آن را گرفته، سپس انگشتی اش را بیرون آورد و بر آن مهر زد. و آن سنگریزه نقش خورد. گویا هم اینک نقش انگشتی اش «الحسن بن علی» را می بینم. من به یمانی گفتم: هرگز پیش از این ایشان را دیده بودی؟ گفت: نه به خدا سوگند. و روزگاری است که به دیدن ایشان فراوان مشتاق بودم. تا در این ساعت جوانی که او را ندیده بودم به نزد آمده، به من گفت: برخیز و داخل شو. و من داخل شدم. سپس برخاست درحالی که می گفت: رحمت و برکات خداوند بر شما خاندان. نسلی که برخی از برخی دیگرند. به خدا شهادت می دهم که حقّ تو همانند وجوب حقّ امیر مؤمنان علیه السّلام و امامان پس از او-درود خدا بر همه ایشان-واجب است. سپس رفت. و من پس از آن او را ندیدم. اسحاق گفته است: ابو هاشم جعفری گفت: من از نام او پرسیدم: و او گفت: نامم مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن امّ غانم است.

ص: ۱۴۹

ابن امّ غانم و هی الأعرابیّه الیمانیّه، صاحبه الحصاه الّتی طبع فیها امیر المؤمنین علیه السّلام و السّبط الی وقت أبی الحسن علیه

[۹۲۰] ۵- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن علي بن رئاب، عن أبي عبيده و زراره جميعا، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

لما قتل الحسين عليه السلام أرسل محمد بن الحنفية إلى علي بن الحسين عليه السلام فخلا به فقال له: يا ابن أخي قد علمت أن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم دفع الوصية و الإمامه من بعده إلى أمير المؤمنين عليه السلام ثم إلى الحسن عليه السلام ثم إلى الحسين عليه السلام و قد قتل أبوك رضي الله عنه و صلى على روحه و لم يوص و أنا عمك و صنو أبيك و ولادتي من علي عليه السلام في سني و قديمي أحق بها منك في حداثتك، فلا تنازعني في الوصية و الإمامه و لا تحاجني، فقال له علي بن الحسين عليه السلام: يا عم اتق الله و لا تدع ما ليس لك بحق إنني أعظك أن تكون من الجاهلين، إن أبي يا عم صلوات الله عليه أوصى إلي قبل أن يتوجه إلى العراق و عهد إلي في ذلك قبل أن يستشهد بساعه و هذا سلاح رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم عندي؛ فلا تتعرض لهذا، فإني أخاف عليك نقص العمر و تشتت الحال، إن الله عز و جل جعل الوصية و الإمامه في عقب الحسين عليه السلام فإذا أردت أن تعلم ذلك فانطلق بنا إلى الحجر الأسود حتى نتحاكم إليه و نسأله عن ذلك، قال أبو جعفر عليه السلام: و كان الكلام بينهما بمكة، فانطلقا حتى أتيا الحجر الأسود، فقال علي بن الحسين لمحمد بن الحنفية: ابدأ أنت فابتهل إلى الله عز و جل و سله أن ينطق لك الحجر ثم سل، فابتهل محمد في الدعاء و سأل الله ثم دعا الحجر، فلم يجبه فقال علي بن الحسين عليه السلام: يا عم لو كنت وصيا و إماما لأجابتك، قال له محمد: فادع الله أنت يا ابن أخي و سله، فدعا الله علي بن الحسين عليه السلام بما أراد ثم قال: أسألك بالذي

ص: ۱۵۰

و او همان زن اعرابی یمنی صاحب سنگریزه است که امیر مؤمنان علیه السلام و نوادگان ایشان تا زمان حضرت رضا علیه السلام آن را مهر کرده بودند.

[۹۲۰] ۵- ابو عبيده و زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که ایشان فرمودند: وقتی حسین علیه السلام کشته شد، محمد حنفیه به دنبال حضرت سجاد فرستاده، با او خلوت کرد و به ایشان گفت: ای پسر برادر می دانی که رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- وصیت و امامت پس از خود را به امیر مؤمنان علیه السلام، سپس به حسن علیه السلام و سپس به حسین علیه السلام سپرد. و اینک پدرت -خدا از او راضی باشد و به روحش درود فرستد- کشته شده و وصیت نکرده است. من عمومی توام و نظیر پدرت. و به دنیا آمدنم از علی علیه السلام است. و در این سن و عمر زیادم از تو در این جوانی ات به امامت سزاوارترم. پس با من در وصیت و امامت نزاع و مجادله نکن. حضرت سجاد علیه السلام به او فرمودند: عمو جان! از خدا پروا کرده، به آنچه حقی در آن نداری ادعا نکن. من تو را پند می دهم که از جاهلان نشوی. عمو جان! پدرم -درود خدا بر او- پیش از آن که به عراق برود به من وصیت کرد و درباره آن یک ساعت پیش از آن که به شهادت برسد سفارشم کرد. و این سلاح رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- است که نزد من است. پس در مقابل این مسأله نایست که برایت از کوتاهی عمر و پریشان حالی می ترسم. همانا خداوند عزتمند وصیت و امامت را در فرزندان حسین علیه السلام نهاده است. و اگر خواستی به آن آگاه شوی با ما به سوی حجر الاسود بیا تا شکایت به او ببریم و در این باره از او بپرسیم. حضرت باقر علیه

السَّلام فرمودند: و این سخن ها در میان آن دو در مکه بود. پس رفتند و به حجر الاسود رسیدند. حضرت سجّاد به محمّد حنفيّه فرمودند: شما شروع کن. به خدا زاری نما و از او بخواه که سنگ را برایت به سخن درآورد. سپس در این باره پیرس. محمّد بسیار در دعا زاری کرد و از خداوند خواست سپس سنگ را صدا زد ولی او جوابش نداد. پس حضرت سجّاد علیه السَّلام فرمود: ای عمو جان! اگر تو وصی و امامی بودی جوابت می داد. محمّد گفت: پس ای پسر برادر تو دعا کن و از او بخواه. حضرت سجّاد علیه السَّلام با آنچه خواست دعا کرده،

ص: ۱۵۱

جعل فيك ميثاق الأنبياء و ميثاق الأوصياء و ميثاق النَّاس أجمعين لَمَّا أُخْبِرْنَا مِنَ الْوَصِيِّ وَ الْإِمَامِ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلام قَالَ: فَتَحَرَّكَ الْحَجْرَ حَتَّى كَادَ أَنْ يَزُولَ عَنْ مَوْضِعِهِ، ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مَبِينٍ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ الْوَصِيَّ وَ الْإِمَامَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلام إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: فَانصَرَفَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ هُوَ يَتَوَلَّى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلام.

علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السَّلام مثله.

[۹۲۱]۶-الحسين بن محمد، عن المعلى بن محمد، عن محمد بن عليّ قال: أخبرني سماعة بن مهران قال:

أخبرني الكلبيّ النَّسَّابُ قَالَ: دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَ لَسْتُ أَعْرِفُ شَيْئًا مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فَأَتَيْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ مِنْ قَرِيْشٍ فَقُلْتُ: أَخْبِرُونِي عَنْ عَالَمِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ؟ فَقَالُوا: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ. فَأَتَيْتُ مَنْزِلَهُ فَاسْتَأْذَنْتُ، فَخَرَجَ إِلَيَّ رَجُلٌ ظَنَنْتُ أَنَّهُ غُلَامٌ لَهُ، فَقُلْتُ لَهُ: اسْتَأْذِنْ لِي عَلَى مَوْلَاكَ، فَدَخَلَ ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ لِي: ادْخُلْ، فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَنَا بِشَيْخٍ مَعْتَكِفٍ شَدِيدِ الْجَهْدِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي: مَنْ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: أَنَا الْكَلْبِيُّ النَّسَّابُ، فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟ فَقُلْتُ: جِئْتُ أَسْأَلُكَ، فَقَالَ: أَمَرْتُ بِابْنِي مُحَمَّدٍ؟ قُلْتُ: بَدَأْتُ بِكَ، فَقَالَ: سَلْ، فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ: أَنْتَ طَالِقٌ عَدَدِ نَجُومِ السَّمَاءِ، فَقَالَ: تَبَيَّنَ بِرَأْسِ الْجُوزَاءِ وَ الْبَاقِي وَ زُرَّ عَلَيْهِ وَ عَقُوبَهُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَاحِدَهُ، فَقُلْتُ: مَا يَقُولُ الشَّيْخُ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخَفَيْنِ؟ فَقَالَ: قَدْ مَسَحَ قَوْمٌ صَالِحُونَ وَ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ لَا نَمَسَحُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ثِنْتَانِ، فَقُلْتُ: مَا تَقُولُ فِي أَكْلِ الْجَرِّيِّ أَوْ حَلَالٍ هُوَ أَمْ حَرَامٌ؟

ص: ۱۵۲

سپس فرمود: به آن کسی که ميثاق پیامبران و اوصیا و همهٔ مردمان را در تو قرار داده است از تو می خواهم که از وصی و امام پس از حسین بن علی علیهما السَّلام به ما خبر دهی. پس سنگ تکانی خورد چنان که نزدیک بود از جا درآید. سپس خداوند شکوهمند او را به زبان عربی فصیح به سخن درآورد و او گفت: خدایا وصیت و امامت پس از حسین علی علیهما السَّلام با علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و پسر فاطمهٔ رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است. حضرت می فرماید: پس محمّد علی باز گشت درحالی که علی حسین علیهما السَّلام را ولی خود قرار داده بود.

از طریق سند دیگری، مانند این روایت را زراره از حضرت باقر روایت کرده است.

[۹۲۱]۶- کلبی نسب دان گفته است: من به مدینه وارد شدم درحالی که چیزی از مسأله امامت نمی دانستم. آن گاه به مسجد رسول آمدم. جماعتی از قریش آن جا بودند. پس گفتم: مرا به عالم این خاندان راهنمایی کنید. گفتند: عبد الله حسن. به منزلش آمدم و اجازه خواستم. مردی که پنداشتم غلام او است بیرون آمد. به او گفتم: برایم از سرورت اجازه بگیر. او رفت و پس بیرون آمده، به من گفت: داخل شو. داخل شدم و با پیری معتکف و بسیار کوشا در عبادت روبه رو شدم. به او سلام کردم. به من گفت: کیستی؟ گفتم: من کلبی نسب دانم. گفت: چه کار داری؟ گفتم: آمده ام پرسشی بکنم. گفت: آیا به نزد پسر محمد رفته ای؟ گفتم: از شما آغاز کرده ام. گفت: بپرس. گفتم: درباره مردی که به زنش گفته: تو را به شماره ستارگان آسمان طلاق دادم بگویند. گفت: به شمار سر ستارگان جوزا (یعنی سه تا) طلاق واقع می شود. و باقی آن گناهی بر گردن او و کیفر است. من با خودم گفتم: یک. آن گاه گفتم: شیخ درباره مسح بر کفش چه می فرماید؟ گفت: صالح مردمانی مسح کرده اند ولی ما اهل بیت مسح نمی کنیم. من با خودم گفتم: دو. آن گاه گفتم: درباره خوردن جزئی [ماهی بی فلس که آن را ماهی انکلیس گویند] چه می فرماید؟ حلال است یا حرام؟

ص: ۱۵۳

فقال: حلال إلا أنا أهل البيت نعافه، فقلت في نفسي: ثلاث فقلت: فما تقول في شرب النبيذ؟ فقال: حلال إلا أنا أهل البيت لا نشره. فقلت فخرجت من عنده و أنا أقول: هذه العصابة تكذب على أهل هذا البيت، فدخلت المسجد فنظرت إلى جماعه من قریش و غیرهم من الناس فسلمت عليهم، ثم قلت لهم: من أعلم أهل هذا البيت؟ فقالوا: عبد الله بن الحسن، فقلت: قد أتيت فلم أجد عنده شيئاً فرفع رجل رأسه فقال: انت جعفر بن محمد عليهما السلام فهو أعلم أهل هذا البيت، فلامه بعض من كان بالحضره، فقلت: إن القوم إنما منعهم من إرشادى إليه أول مرة الحسد، فقلت له: ويحك إياه أردت. فمضيت حتى صرت إلى منزله فقرعت الباب، فخرج غلام له فقال: ادخل يا أبا كلب فوالله لقد أدهشني، فدخلت و أنا مضطرب و نظرت فإذا شيخ على مصلى بلا مرفقه و لا بردعه، فابتدأني بعد أن سلمت عليه، فقال لي: من أنت؟ فقلت في نفسي: يا سبحان الله غلامه يقول لي بالباب: ادخل يا أبا كلب! و يسألني المولى من أنت؟ فقلت له: أنا الكلبى النبىء، فضرب بيده على جبهته و قال: كذب العادلون بالله و ضلوا ضلالاً بعيداً و خسروا خسراناً مبيناً يا أبا كلب! إن الله عز و جل يقول: «وَ عَاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيراً» أفتنسبها أنت؟ فقلت: لا جعلت فداك، فقال لي: أفتنسب نفسك، قلت: نعم أنا فلان بن فلان بن فلان حتى ارتفعت فقال لي: قف ليس حيث تذهب، ويحك أ تدرى من فلان بن فلان؟ قلت: نعم فلان بن فلان، قال: إن فلان بن فلان [ابن فلان] الزاعى الكردى إنما كان فلان الزاعى الكردى على جبل آل فلان فنزل إلى فلان امرأه فلان من جبله المذى كان يرعى غنمه عليه فأطعمها شيئاً و غشيها فولدت فلانا

ص: ۱۵۴

گفت: حلال است جز این که ما اهل بیت آن را نمی پسندیم. من با خودم گفتم: این سومى. آن گاه گفتم: درباره نوشیدن نبیذ چه می فرماید؟ گفت: حلال است جز این که ما اهل بیت آن را نمی نوشیم. من برخاسته از پیش او بیرون آمدم درحالی که می گفتم این گروه بر اهل بیت دروغ بسته اند. پس به مسجد رفته، به گروهی از قریش و مردمی دیگر نگریستم و سلام کرده، گفتم: چه کسی عالم ترین این خاندان است؟ گفتند: عبد الله حسن. گفتم: به نزد او رفتم و چیزی نیافتم. مردی سر بلند

کرد و گفت: به نزد جعفر محمّد علیهما السّلام برو. او اعلم این خاندان است. برخی از آنان که آن جا بودند او را سرزنش کردند. [دانستم که] در بار نخست حسد این مردم را از راهنمایی من به سوی او بازداشته است. پس به او گفتم: وای بر تو! من او را خواسته بودم. پس رفتم تا به منزلش رسیده، در زدم. غلامش بیرون آمده، گفت: ای برادر کلبی وارد شو. به خدا سوگند او [با این خطابش] مرا پریشان کرد. وارد شدم و پریشان بودم. نگریستم و پیرمردی بی بالش و زیرانداز دیدم. پس از آن که به ایشان سلام کردم با من آغاز کرده، فرمودند: تو کیستی؟ با خودم گفتم: سبحان الله! غلامش بر در به من می گوید: ای برادر کلبی داخل شو! و آقا از من می پرسد تو کیستی؟ آن گاه به ایشان عرض کردم: من کلبی نسب دانم. با دست بر پیشانی اش زد و فرمود: مشرکان به خدا دروغ گفته، در گمراهی ای ژرف افتاده، به روشنی زیان کردند. ای برادر کلبی! خداوند گرامی می فرماید: و عاد و ثمود و اصحاب رسّ و اقوام بسیار دیگری را در این میان [نابود کردیم]. [فرقان (۲۵): ۳۸] آیا نسب آنان را می شناسی؟ من گفتم: نه، جانم به فدایت. به من فرمود: آیا نسب خودت را می شناسی؟ عرض کردم: بله، من فلانی پسر فلانی پسر فلانی ام و تا چندین پشت بالا رفتم. به من فرمود: بایست چنان که می روی نیست. وای بر تو آیا می دانی فلان بن فلان کیست؟ گفتم: بله، فلان کس است. فرمود: فلان بن فلان [بن فلان] چوپان کرد است. این چوپان کرد بر کوهی از فلان خاندان بود که از کوهی که گوسفندان را در آن می چرانند بر فلان زن فلان مرد فرود آمد و به او چیزی خورانده، با او درآمیخت و فلانی به دنیا آمد. و فلان بن فلان از فلان زن و فلان مرد است.

ص: ۱۵۵

و فلان بن فلان من فلانه و فلان بن فلان، ثم قال: أتعرف هذه الأسماء؟ قلت: لا والله جعلت فداك فإن رأيت أن تكفّ عن هذا فعلت؟ فقال: إنما قلت فقلت، فقلت: إنّي لا أعود، قال: لا نعود إذا و اسأل عمّا جئت له، فقلت له: أخبرني عن رجل قال لامرأته: أنت طالق عدد نجوم السماء؟ فقال: ويحك أ ما تقرأ سورة الطلاق؟ قلت: بلى، قال: فاقرا فقرأت: فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ قال: أتری هاهنا نجوم السماء؟ قلت: لا، قلت: فرجل قال لامرأته: أنت طالق ثلاثا؟ قال: تردّ إلى كتاب الله و سنّه نبیه صلی الله علیه و اله و سلّم، ثم قال: لا طلاق إلا على طهر، من غير جماع بشاهدين مقبولين، فقلت في نفسي: واحده، ثم قال: سل، قلت: ما تقول في المسح على الخفين؟ فتبسّم ثم قال: إذا كان يوم القيامة و ردّ الله كلّ شيء إلى شيبه و ردّ الجلد إلى الغنم فترى أصحاب المسح أين يذهب وضوؤهم؟ فقلت في نفسي: ثنتان، ثم التفت إلى فقال: سل، فقلت: أخبرني عن أكل الجريّ فقال: إنّ الله عزّ و جلّ مسح طائفه من بني إسرائيل فما أخذ منهم بحرا فهو الجريّ و المارماهي و الزّمّار و ما سوى ذلك و ما أخذ منهم برّا فالقرده و الخنازير و الوبر و الورك و ما سوى ذلك، فقلت في نفسي: ثلاث ثم التفت إلى فقال: سل و قم، فقلت: ما تقول في التبيذ؟ فقال: حلال، فقلت: إنا ننبذ فنطرح فيه العكر و ما سوى ذلك و نشربه، فقال: شه شه تلك الخمره الممتنه، فقلت: جعلت فداك فأی نبيذ تعني؟ فقال: إنّ أهل المدينة شكوا إلى رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم تغيير الماء و فساد طباعهم، فأمرهم أن يبنذوا، فكان الرجل يأمر خادمه أن يبنذ له، فيعمد إلى كفّ من التمر فيقذف به في الشنّ فمنه شربه و منه طهوره، فقلت: و كم كان عدد التمر الذي [كان] في الكفّ، فقال: ما حمل

ص: ۱۵۶

سپس فرمود: آیا این نام ها را می شناسی؟ عرض کردم: نه به خدا سوگند! جانم به فدایت! اگر خواستی از این موضوع درآیی

چنین کن. فرمود: چون تو گفتی من هم گفتم. من عرض کردم: من دیگر باز نمی‌گردم. فرمود: پس ما هم باز نمی‌گردیم. از آنچه برایش آمده ای بپرس. پس به ایشان گفتم: دربارهٔ مردی بفرمایید که به زنش گفته: تو را به شمارهٔ ستارگان آسمان طلاق دادم؟ فرمودند: وای بر تو مگر سورهٔ طلاق را نمی‌خوانی؟ گفتم: چرا؟ فرمود: پس بخوان. من خواندم: پس آنان را در عدهٔ شان طلاق گویند. و حساب عده را نگاه دارید. [طلاق (۶۵): ۱] فرمود: آیا ستارگان آسمان را این جا می‌بینی؟ عرض کردم: نه. آن گاه گفتم: پس مردی که به زنش می‌گوید: تو را سه باره طلاق دادم؟ فرمودند: به کتاب خدا و روش پیامبر او - درود خدا بر او و بر خاندانش - بازگردانده می‌شود. سپس فرمود: هیچ طلاق جز بر پاکی بدون آمیزش با دو شاهد مورد قبول واقع نمی‌شود. من با خودم گفتم: این یکی. سپس فرمود: بپرس. گفتم: دربارهٔ مسح بر کفش ها چه می‌فرمایید؟ لبخندی زد و فرمود: وقتی روز قیامت شد و خداوند هر چیزی را به اصلش بازگرداند و پوست را به گوسفند بازگرداند، گمان می‌کنی وضوی اصحاب مسح به کجا می‌رود؟ من با خودم گفتم: این دو. آن حضرت به من رو کرده، فرمودند: بپرس. گفتم: برایم از خوردن جزی (ماهی بی فلس که آن را ماه انگلیس گویند) بگویید. فرمودند: خداوند عزتمند طایفه ای از بنی اسرائیل را مسح کرد، آنان که راه دریا را در پیش گرفتند، جزی و مارماهی و زمار و غیر آن هستند. و آنان که راه خشکی را در پیش گرفتند میمون و خوک و راسو و سوسمار و غیر آن. من با خودم گفتم: این سومی. سپس حضرت به من رو کرده، فرمودند: بپرس و برخیز. پس عرض کردم: دربارهٔ نیبذ چه می‌فرمایید؟ فرمود: حلال است. من عرض کردم: ما نیبذ می‌اندازیم و در آن دردهٔ زیت و جز آن ریخته، می‌نوشیم. فرمودند: آه، آه. این که شراب بدبو است. من گفتم: جانم به فدایت پس شما مقصودتان کدام نیبذ است؟ فرمودند: اهل مدینه از دگرگونی آب و خرابی مزاجشان به رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - شکایت کردند، و ایشان به آنان فرمان داد که نیبذ اندازند. مردم به خادمشان دستور می‌دادند که برایشان نیبذ درست کند. او مثنی خرمای خشک برداشته، در مشک آب می‌ریخت. و نوشیدن و وضویشان از آن بود. من گفتم: چند عدد خرما بوده است؟ فرمود: آنچه در مشت جا می‌شود.

ص: ۱۵۷

الكفّ، فقلت: واحده و ثنتان، فقال: ربّما كانت واحده و ربّما كانت ثنتين فقلت: و كم كان يسع الشنّ؟ فقال: ما بين الأربعين إلى الثمانين إلى ما فوق ذلك، فقلت: بالأرطال؟ فقال: نعم أرطال بمكيال العراق، قال سماعه: قال الكلبيّ: ثم نهض عليه السلام و قمت؛ فخرجت و أنا أضرب بيدي على الأخرى و أنا أقول: إن كان شيء فهذا، فلم يزل الكلبيّ يدين الله بحبّ آل هذا البيت حتّى مات.

[۹۲۲] ۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبي يحيى الواسطيّ، عن هشام بن سالم قال:

كنا بالمدينه بعد وفاه أبي عبد الله عليه السّلام أنا و صاحب الطّاق و النّاس مجتمعون على عبد الله بن جعفر أنّه صاحب الأمر بعد أبيه، فدخلنا عليه أنا و صاحب الطّاق و النّاس عنده و ذلك أنّهم رووا عن أبي عبد الله عليه السّلام أنّه قال: إنّ الأمر في الكبير ما لم تكن به عاهه، فدخلنا عليه نسأله عمّا كُنّا نسأل عنه أباه، فسألناه عن الزّكاه، في كم تجب؟ فقال: في مئتين خمسه فقلنا: ففي مئه؟ فقال: درهمان و نصف، فقلنا: و الله ما تقول المرجئه هذا، قال: فرفع يده إلى السّماء فقال: و الله ما أدري ما تقول المرجئه؟ قال: فخرجنا من عنده ضلّالاً؛ لا ندرى إلى أين تتوجّه أنا و أبو جعفر الأحول، فقعدنا في بعض أزقه المدينه باكين

حیاری لا- ندری إلى أين تتوجه و لا من نقصد، و نقول: إلى المرجئه، إلى القدریه، إلى الزیدیه، إلى المعتزله، إلى الخوارج، فنحن كذلك إذ رأیت رجلا شیخا لا أعرفه، یومئ إلى بیده فخفت أن یكون عینا من عیون أبی جعفر المنصور و ذلك أنه كان له بالمدينه جواسیس ينظرون إلى من اتفقت شیعه جعفر علیه السلام علیه، فیضربون عنقه، فخفت أن یكون منهم فقلت للأحول: تنح فإنی خائف علی نفسی و علیک و إنما یریدنی لا یریدک، فتنح عنی لا تهلك و تعین

ص: ۱۵۸

من گفتم: یکی یا دو مشت؟ فرمود: گاهی یکی و گاهی دو تا. گفتم: و مشک آب چقدر جا داشت؟ فرمودند: بین چهل تا هشتاد و بیشتر. گفتم: به رطل؟ فرمود: بله، به رطل عراقی. سماعه گوید: کلبی گفت: سپس او علیه السلام برخاست و من بلند شدم و بیرون آمدم درحالی که دست به دست می مالیدم و می گفتم: اگر چیزی باشد همین است. پس کلبی همواره در آیین محبت خاندان پیامبر بود تا مرد.

[۹۲۲]۷- هشام سالم گفت: من و صاحب الطاق پس از وفات حضرت صادق علیه السلام در مدینه بودیم. درحالی که مردم بر عبد الله جعفر گرد آمده بودند به این گمان که پس از پدرش او صاحب الامر است. من و صاحب الطاق در حالی که مردم هم نزدش بودند، پیش او رفتیم. به این خاطر که آنان از حضرت صادق روایت می کردند که ایشان فرموده است: این امر به بزرگ ترین فرزند می رسد، اگر عیبی نداشته باشد. پس ما به نزد او رفتیم تا از آنچه از پدرش می پرسیدیم از او هم بپرسیم. از او درباره زکات پرسیدیم که در چه مقداری واجب می شود؟ گفت: در دوست تا، پنج تا. گفتیم: و در صد تا؟ گفت: دو درهم و نیم. گفتیم: به خدا سوگند مرجئه هم این را نمی گویند. او گوید: پس او دستش را به آسمان بلند کرده، گفت: به خدا سوگند که نمی دانم مرجئه چه می گویند. او گوید: ما از نزد او درحالی که گمراه بودیم بیرون آمدیم. نمی دانستیم به کجا روی آوریم، من و ابو جعفر احول. پس گریان و پریشان در یکی از کوچه های مدینه نشستیم. درحالی که نمی دانستیم به کجا و چه کسی روی آوریم؟ و می گفتیم: به سوی مرجئه برویم، به سوی قدریه یا زیدیه و معتزله و خوارج. در این حال بودیم که ناگاه پیرمردی را که برایم آشنا نبود، دیدم که با دستش به من اشاره می کند. ترسیدم جاسوسی از جاسوسان منصور باشد. زیرا برای او در مدینه جاسوس هایی بود تا مراقب باشند شیعیان حضرت صادق علیه السلام بر چه کسی گرد می آیند که گردن او را بزنند. من ترسیدم او از آنان باشد. پس به احول گفتم: از من دور شو که من بر جان خودم و تو هراسانم. ولی او مرا می خواهد نه تو را. پس از من دور شو تا هلاک نشوی و به زیان خودت یاری نکنی.

ص: ۱۵۹

علی نفسک فتتحی غیر بعید و نبت الشیخ و ذلك أنى ظننت أنى لا أقدر على التخلّص منه فما زلت أتبعه و قد عزمت على الموت حتّى ورد بی علی باب أبی الحسن علیه السلام ثمّ خلّاننى و مضى، فإذا خادم بالباب فقال لى: ادخل رحمک الله. فدخلت فإذا أبو الحسن موسى علیه السلام فقال لى ابتداء منه: لا إلى المرجئه و لا إلى القدریه و لا إلى الزیدیه و لا إلى المعتزله و لا إلى الخوارج إلى إلى، فقلت: جعلت فداک مضى أبوک؟ قال: نعم قلت: مضى موتا قال: نعم قلت: فمن لنا من بعده؟ فقال: إن شاء الله أن یهدیک هداک؟ قلت: جعلت فداک إن عبد الله یزعم أنه من بعد أبیه، قال یرید عبد الله أن لا یعبد الله [قال: قلت: جعلت فداک فمن لنا من بعده؟ قال: إن شاء الله أن یهدیک هداک] قال: قلت: جعلت فداک فأنت هو؟ قال: لا ما أقول

ذلك، قال: فقلت في نفسي: لم أصب طريق المسألة، ثم قلت له: جعلت فداك عليك إمام؟ قال: لا فداخلى شيء لا يعلمه إلا الله عز وجل إعظاما و هيبه له أكثر مما كان يحلّ بي من أبيه إذا دخلت عليه. ثم قلت له: جعلت فداك أسألك عما كنت أسأل أباك؟ فقال: سل تخبر و لا تدع، فإن أذعت فهو الذبح، فسألته فإذا هو بحر لا ينزف، قلت: جعلت فداك شيعتك و شيعه أبيك ضالّين فألقى إليهم و أدعوهم إليك و قد أخذت على الكتمان، قال: من آنست منه رشدا فألق إليه و خذ عليه الكتمان فإن أذاعوا فهو الذبح - و أشار بيده إلى حلقه - قال: فخرجت من عنده فلقيت أبا جعفر الأحول فقال لي: ما وراءك؟ قلت: الهدى، فحدّثه بالقصه، قال: ثم لقينا الفضيل و أبا بصير فدخلا عليه و سمعا كلامه و ساءلاه و قطعاه عليه بالإمامه، ثم لقينا الناس أفواجا فكلّ من دخل عليه قطع إلا طائفه عمّار و أصحابه و بقى عبد الله لا يدخل إليه إلا قليل من الناس؟ فلمّا رأى ذلك قال: ما حال الناس؟ فأخبر أنّ هشاما صدّ عنك الناس؟

ص: ١٦٠

او اندكى از من دور شد و من به دنبال پيرمرد رفتم براى اينكه گمان كردم نمى توانم از دست او خلاص شوم همينطور به دنبالش مى رفتم و به مرگ خودم يقين كرده بودم كه او مرا به در خانه حضرت موسى عليه السلام برد. سپس مرا تنها گذاشت و رفت. آن گاه خادمى از در بيرون آمده، به من گفت: داخل شو خدا تو را بيمرزد. من داخل شده، با حضرت موسى عليه السلام روبرو شدم كه به من مى فرمود: نه به سوى مرجئه و نه قدريه و زبديه و نه معتزله و خوارج. به سوى من، به سوى من. من عرض كردم: جانم به فدايت پدرتان در گذشت؟ فرمود: بله. عرض كردم: به مرگ در گذشت؟ فرمود: بله. عرض كردم: پس از او چه كسى امام ما است؟ فرمود: اگر خدا خواهد تو را به راهت هدايت مى كند. عرض كردم: جانم به فدايت عبد الله مى پندارد كه پس از پدرش او [امام] است. فرمود: عبد الله مى خواهد خدا بندگى نشود. [او گويد: من گفتم: جانم به فدايت پس از او چه كسى براى ما [امام] است؟ فرمود: اگر خدا خواهد تو را به راهت هدايت مى كند.] عرض كردم: جانم به فدايت او شمائيد؟ فرمود: نه، من آن را نمى گويم. او گويد: من با خودم گفتم: من درست نپرسيدم. سپس به ايشان گفتم: جانم به فدايت آيا شما امامى داريد؟ فرمود: نه. آن گاه چيزى از بزرگى و هيبت او - كه جز خداوند عزّتمند به آن آگاه نمى شود - بر من مستولى شد كه وقتى به نزد پدرش مى رفتم چنان چيزى بر من رخ نمى داد. سپس به ايشان عرض كردم: از شما پرسم چنان كه از پدرتان مى پرسيدم؟ فرمود: پرس تا آگاه شوى ولى منتشر نكن. كه اگر منتشر كنى، نتيجه اش سربريدن است. من از او پرسش ها كرده، او را دريائى بى كران ديدم. من عرض كردم: جانم به فدايت شيعيان تو و شيعه پدرت گمراه شده اند، به آنان برسانم و به سوى تو دعوتشان كنم درحالى كه عهدي كه بر كتمان آن از من گرفته اى بر گردنم باشد (؟) فرمود: اگر در كسى صلاحيت ديدى به او برسان و عهد كتمان از او بگير كه اگر فاش كنند، نتيجه اش سربريدن است - و با دست به گردنش اشاره كرد - او گويد: من از نزد ايشان بيرون آمده، ابو جعفر احول را ديدار كردم. به من گفت: چه پشت سر گذاشتى؟ گفتم: هدايت. و قصه را برايش باز گفتم. او گويد: سپس فضيل و ابو بصير را ديدار كرديم كه به نزد حضرت رفته، سخنش را شنيده، پرسش هاى نموده، به امامتش يقين كرده بودند. سپس گروه هاى از مردم را ديديم كه هر كدام به نزد ايشان رفته و به امامش يقين كرده بود نه جز گروه عمّار سباطى و يارانش. و عبد الله كه جز اندكى از مردم به نزدش نمى رفتند. وقتى چنين ديد، گفت: مردم چه شدند؟ به او گفتند: هشام مردم را از تو بازداشت.

ص: ١٦١

قال هشام: فأقعد لي بالمدينة غير واحد ليضربوني.

[٩٢٣] ٨- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد، عن محمد بن فلان الواقفي قال:

كان لي ابن عم يقال له: الحسن بن عبد الله كان زاهداً و كان من أعبد أهل زمانه و كان يتقيه السلطان لجدّه في الدّين و اجتهاده و ربّما استقبل السلطان بكلام صعب يعظه و يأمره بالمعروف و ينهاه عن المنكر و كان السلطان يحتمله لصلاحه، و لم تزل هذه حالته حتّى كان يوم من الأيام إذ دخل عليه أبو الحسن موسى عليه السّلام و هو في المسجد فرآه فأوماً إليه فأتاه فقال له: يا أبا علي ما أحبّ إليّ ما أنت فيه و أسرّني إلّا أنّه ليست لك معرفه، فاطلب المعرفة، قال: جعلت فداك و ما المعرفة؟ قال: اذهب فتفقّه و اطلب الحديث، قال: عمّن؟ قال: عن فقهاء أهل المدينة، ثمّ اعرض عليّ الحديث. قال: فذهب فكتب ثمّ جاءه فقرأ عليه فأسقطه كلّ ثمّ قال له: اذهب فاعرف المعرفة و كان الرّجل معتياً بدينه فلم يزل يترصّد أبا الحسن عليه السّلام حتّى خرج إلى ضيعة له، فلقه في الطّريق فقال له: جعلت فداك إنّي أحتجّ عليك بين يدي الله فدلتني على المعرفة قال: فأخبره بأمر المؤمنين عليه السّلام و ما كان بعد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و أخبره بأمر الرّجلين فقبل منه ثمّ قال له: فمن كان بعد أمير المؤمنين عليه السّلام؟ قال: الحسن عليه السّلام ثمّ الحسين عليه السّلام حتّى انتهى إلى نفسه ثمّ سكت، قال: فقال له: جعلت فداك فمن هو اليوم؟ قال: إن أخبرتك تقبل؟ قال: بلى جعلت فداك، قال: أنا هو، قال: فشىء أستدلّ به؟ قال: اذهب إلى تلك الشّجرة- و أشار [بيده] إلى أمّ غيلان- فقل لها: يقول لك موسى بن جعفر: أقبلي، قال: فأتيها فرأيتها و الله تحدّ الأرض خدّاً حتّى وقفت بين يديه، ثمّ أشار إليها فرجعت، قال: فأقرّ به، ثمّ لزم الصّمت

ص: ١٦٢

هشام گوید: او در مدینه چند نفری را گماشت تا مرا بزنند.

[٩٢٣] ٨- محمد واقفی گفته است: من پسر عمویی داشتم که به او حسن عبد الله می گفتند. زاهد بود و از عابدترین مردم زمانش. و به جهت جدیّت و کوشش در دین، سلطان نیز از او حساب می برد. چه بسا در برابر سلطان به درشتی پندش داده، امر به معروف و نهی از منکر می کرد. و سلطان به جهت صلاحش او را تحمّل می نمود. احوال او همواره چنین بود تا روزی از روزها که حضرت موسی علیه السّلام در مسجد بر او داخل شد. او را دیده، اشاره کرد تا آمد. آن گاه به او فرمود: ابو علی بر این روش که هستی نزد من محبوب است و مرا شاد می کند جز این که معرفتی نداری. پس به دنبال معرفت برو. او گفت: جانم به فدایت! معرفت چیست؟ فرمود: برو تفقّه کن و حدیث بیاموز. گفت: از چه کسی؟ فرمود: از فقیهان اهل مدینه. سپس آن احادیث را بر من عرضه کن. او گوید: و او رفت و نوشت سپس آن را آورده، برایشان خواند. که همه اش را رد کرد. سپس به او فرمود: برو و معرفت بیاموز. و این مرد به دینش عنایت داشت و پیوسته در راه، منتظر حضرت موسی علیه السّلام بود تا ایشان به سوی مزرعه اش بیرون رفتند. پس او را در راه دیدار کرده، گفت: جانم به فدایت! من در برابر خدا بر تو احتجاج خواهم کرد، پس مرا به معرفت راهنمایی کنید. راوی گوید: حضرت به او از امیر مؤمنان علیه السّلام و آنچه پس از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بود، خبر داد و از مسأله آن دو مرد برایش گفت. و او پذیرفت و سپس گفت: پس از امیر مؤمنان علیه السّلام چه کسی بود؟ فرمود: حسن علیه السّلام سپس حسین علیه السّلام تا به خودش رسید و خاموش شد. او به حضرت گفت: جانم فدایت! امروز کیست؟ فرمود: اگر به تو بگویم می پذیری؟ گفت: البتّه جانم به فدایت! فرمود: من

اویم. عرض کرد: و چیزی که به آن استدلال کنم؟ فرمود: به سوی آن درخت-و [با دستش] به امّ غیلان اشاره کرد-برو و بگو: موسای جعفر به تو می گوید: به نزد من بیا. او گوید: من به نزد درخت رفته، او را دیدم که به خدا سوگند زمین را شکافته، به جلو آمد تا در برابر حضرت ایستاد. سپس ایشان به درخت اشاره کرد و او بازگشت. راوی گوید: پس او به [امامت] حضرت اقرار کرد و سپس از خاموشی و عبادت جدا نشد.

ص: ۱۶۳

و العباده، فکان لا یراه أحد یتکلم بعد ذلك.

محمد بن یحیی و أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن إبراهيم بن هاشم مثله.

[۹۲۴] ۹- محمد بن یحیی و أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن أحمد بن الحسين، عن محمد بن الطیب، عن عبد الوهاب بن منصور، عن محمد بن أبي العلاء قال:

سمعت یحیی بن اکثم-قاضی سامراء بعد ما جهدت به و ناظرته و حاورته و واصلته و سألته عن علوم آل محمد-فقال: بینا أنا ذات یوم دخلت أطوف بقبر رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فرأیت محمد بن علی الرضا علیه السلام یطوف به، فناظرته فی مسائل عندی فأخرجها إلیّ، فقلت له: و الله إننی أرید أن أسألك مسأله و إننی و الله لأستحیی من ذلك، فقال لی: أنا أخبرک قبل أن تسألنی، تسألنی عن الإمام، فقلت: هو و الله هذا، فقال: أنا هو، فقلت: علامه؟ فکان فی یده عصا فنطقت و قالت: إن مولای إمام هذا الزمان و هو الحجّه.

[۹۲۵] ۱۰- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد أو غيره، عن علی بن الحكم، عن الحسين بن عمر بن یزید قال:

دخلت علی الرضا علیه السلام و أنا یومئذ واقف و قد کان أبی سأل أباه عن سبع مسائل فأجابه فی ستّ و أمسک عن السابعة، فقلت: و الله لأسألنه عمّا سأل أبی أباه، فإن أجاب بمثل جواب أبیه کان دلاله، فسألته فأجاب بمثل جواب أبیه أبی فی المسائل الستّ، فلم یزد فی الجواب واوا و لا- یاء و أمسک عن السابعة و قد کان أبی قال لأبیه: إننی أحتجّ علیک عند الله یوم القیامه، أنک زعمت أن عبد الله لم یکن إماما، فوضع یده علی عنقه، ثم قال له: نعم احتجّ علیّ بذلك

ص: ۱۶۴

و پس از آن کسی او را ندید که سخنی بگوید.

ابراهیم هاشم نیز مانند آن را روایت کرده است.

[۹۲۴] ۹- محمد ابو علاء گفته است: من از یحیی اکثم قاضی سامره-پس از آن که بسیار با او بحث و مناظره و صحبت کرده، با او خودمانی شدم و از او درباره علوم خاندان محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] پرسیدم-شنیدم که گفت: هنگامی که یک روز من مرقد رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- را طواف می کردم محمد بن علی رضا را دیدم که او نیز

طواف می کرد با او درباره مسائل مشکلی که داشتم سخن گفتم و او آن ها را برایم حل کرد. آن گاه به او عرض کردم: به خدا سوگند می خواهم درباره چیزی بپرسم ولی به خدا سوگند از این پرسش حیا می کنم! به من فرمود: پیش از آن که بپرسی من به تو می گویم. می خواهی درباره امام از من بپرسی. عرض کردم: به خدا سوگند همین است. فرمود: من اویم. عرض کردم: نشانه؟ در دستش عصایی بود که به سخن درآمد و گفت: سرورم امام این روزگار است. و حجت او است.

[۹۲۵]۱۰-حسین بن عمر یزید گفته است: من به نزد حضرت رضا علیه السلام رفتم درحالی که آن روز واقفی بودم. پدرم هفت سؤال از پدرش پرسیده بود که ایشان به شش سؤال پاسخ داده و هفتمی را بی پاسخ گذارده بود. من گفتم: به خدا سوگند از آنچه پدرم از پدرش پرسیده من هم از او خواهم پرسید. اگر مانند پدرش پاسخ دهد، نشانه ای است. آن گاه از او پرسیدم. همچون جواب پدرش به پدرم به شش سؤال پاسخ فرمود و او و یایی در پاسخ نیفزود. و از پاسخ به هفتمی خودداری کرد. و پدرم به پدرش گفته بود: من در روز قیامت نزد خداوند بر تو احتجاج خواهم کرد؛ زیرا شما معتقدی که عبد الله امام نیست. و او دستش را بر گردنش گذاشته، سپس فرموده بود: آری، تو بر من به جهت این مسأله

ص: ۱۶۵

عند الله عز و جلّ، فما كان فيه من إثم فهو في رقتي، فلما ودّعته قال: إنّه ليس أحد من شيعتنا يبتلي ببلية أو يشكي فيصبر على ذلك إلا كتب الله له أجر ألف شهيد، فقلت في نفسي: والله ما كان لهذا ذكر، فلما مضيت و كنت في بعض الطريق، خرج بي عرق المديني، فلقيت منه شدة، فلما كان من قابل حججت فدخلت عليه و قد بقي من وجعي بقيه، فشكوت إليه و قلت له: جعلت فداك عوذ رجلي و بسطتها بين يديه، فقال لي: ليس على رجلك هذه بأس و لكن أرنى رجلك الصّحيحه فبسطتها بين يديه فعوذها فلما خرجت لم ألبث إلا يسيرا حتى خرج بي العرق و كان وجعه يسيرا.

[۹۲۶]۱۱-أحمد بن مهران، عن محمد بن عليّ، عن ابن قياما الواسطيّ-و كان من الواقفه-قال:

دخلت على عليّ بن موسى الرضا عليهما السلام فقلت له: يكون إمامان؟ قال: لا إلا و أحدهما صامت، فقلت له: هو ذا أنت ليس لك صامت-و لم يكن ولد له أبو جعفر بعد-فقال لي: و الله ليجعلنّ الله منّي ما يثبت به الحقّ و أهله و يمحق به الباطل و أهله، فولد له بعد سنه أبو جعفر عليه السلام، فقليل لابن قياما: ألا تمنعك هذه الآية؟ فقال: أما و الله إنّها لآيه عظيمه و لكن كيف أصنع بما قال أبو عبد الله عليه السلام في ابنه؟

[۹۲۷]۱۲-الحسين بن محمد، عن معلّى بن محمد، عن الوشاء قال:

أتيت خراسان-و أنا واقف-فحملت معي متاعا و كان معي ثوب و شئ في بعض الزرم و لم أشعر به و لم أعرف مكانه، فلما قدمت مرو و نزلت في بعض منازلها لم أشعر إلا-و رجل مدنيّ من بعض مواعديها، فقال لي: إنّ أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول لك: ابعث إليّ الثوب الوشيّ المذّي عندك قال: فقلت: و من أخبر أبا الحسن بقدمي و أنا قدمت آنفا، و ما عندي ثوب و شئ! فرجع إليه

ص: ۱۶۶

نزد خداوند عزّتمند احتجاج کن که اگر گناهی در آن باشد به گردن من است. وقتی از او خداحافظی کردم فرمود: کسی از شیعیان ما نیست که به بلایی دچار شود یا بیمار گردد و آن گاه شکیبایی کند جز این که خداوند برایش اجر هزار شهید می نویسد. من با خودم گفتم: به خدا سوگند در این باره سخنی نبود. سپس رفتم و در یکی از راه ها بودم که در پایم رشته ای بیرون آمد و بسیار رنج کشیدم. وقتی سال بعد به حج رفتم، به نزد آن حضرت هم رفتم. و هنوز دردی مانده بود. به ایشان شکایت کرده، گفتم: جانم به فدایت به پایم تعویذی بخوان و آن را در برابرش گشودم. به من فرمود: بر این پایت چیزی نیست ولی پای سالم را نشانم بده. من آن را در برابرش گشودم و ایشان بر آن تعویذ خواند. وقتی بیرون آمدم اندکی نگذشت که در پایم رشته بیرون آمد درحالی که دردش اندک بود.

[۹۲۶]۱۱- ابن قیامای واسطی- که از واقفی ها بود- گفته است: من به نزد حضرت رضا علیه السلام رفته، به او عرض کردم: دو امام [در یک زمان] می شود؟ فرمود: نه جز این که یکی خاموش باشد. من گفتم: اینک که شما میاید امام خاموشی برای شما نیست- و هنوز حضرت جواد او به دنیا نیامده بود- به من فرمود: به خدا سوگند! خداوند از من کسی را قرار می دهد که با آن حقّ و اهلش را استوار کرده، باطل و اهلش را نابود می کند. پس از یک سال حضرت جواد به دنیا آمد. به ابن قیاما گفتند: آیا این نشانه تو را قانع نمی کند؟ گفت: به خدا سوگند این نشانه ای بزرگ است اما با فرمایش، حضرت صادق علیه السلام درباره فرزندش چه کنم؟

[۹۲۷]۱۲- و شاء گفت: به خراسان آمدم- درحالی که واقفی بودم- متاعی با خود داشتم و همراهم لباسی گلدار در یکی از بسته ها بود که من متوجه نبودم و جایش را نمی دانستم. وقتی به مرو رسیدم و در یکی از منزل هایش فرود آمدم هم نفهمیدم جز این که مردی مدینه ای از متولّدشدگان آن به من گفت: حضرت رضا علیه السلام به تو می فرماید: آن لباس گلداری را که به همراه داری برای من بفرست. او گوید: من گفتم: و چه کسی به حضرت رضا علیه السلام از رسیدن من خبر داده است درحالی که من الآن رسیدم. لباس گلداری هم نزد من نیست.

ص: ۱۶۷

و عاد إلیّ، فقال: يقول لك: بلی هو فی موضع كذا و كذا و رزمته كذا و كذا، فطلبتّه حیث قال، فوجدته فی أسفل الرّزمه، فبعثت به إلیه.

[۹۲۸]۱۳- ابن فضال، عن عبد الله بن المغیره قال:

كنت واقفا و حججت علی تلك الحال، فلما صرت بمكّه خلیج فی صدری شیء، فتعلقت بالملترم ثم قلت: اللّهمّ قد علمت طلبتی و إرادتی فأرشدنی إلی خیر الأدیان، فوقع فی نفسی أن آتی الرضا علیه السلام، فأتیت المدینه فوقفت ببابه و قلت للغلام: قل لمولاك: رجل من أهل العراق بالباب، قال: فسمعت نداءه و هو يقول ادخل یا عبد الله بن المغیره ادخل یا عبد الله بن المغیره، فدخلت: فلما نظر إلیّ قال لی: قد أجاب الله دعاءك و هداك لدینه فقلت: أشهد أنّك حجّه الله و أمینه علی خلقه.

[۹۲۹]۱۴- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد الله قال:

كان عبد الله بن هليل يقول بعبد الله فصار إلى العسكر فرجع عن ذلك، فسألته عن سبب رجوعه فقال: إني عرضت لأبي الحسن عليه السلام أن أسأله عن ذلك فوافقني في طريق ضيق، فمال نحوى حتى إذا حاذاني، أقبل نحوى بشيء من فيه، فوقع على صدرى، فأخذته فإذا هو رق في مكتوب ما كان هنالك ولا كذلك.

[٩٣٠]١٥-علي بن محمد، عن بعض أصحابنا ذكر اسمه قال: حدثنا محمد بن إبراهيم قال: أخبرنا موسى بن محمد بن إسماعيل بن عبيد الله بن العباس بن علي بن أبي طالب قال: حدثني جعفر بن زيد بن موسى، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام قالوا:

جاءت أم أسلم يوماً إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو في منزل أم سلمه، فسألته عن

ص: ١٦٨

او رفت و سپس بازگشته، گفت: ایشان می فرماید: چرا، آن در چنین و چنان جایی است. و بسته اش چنین و چنان. چنان که فرموده بود جستجو کردم و آن را در زیر بسته یافتم و برایشان فرستادم.

[٩٢٨]١٣-عبد الله مغیره گفت: من واقفی بودم و بر آن حال حج کردم. وقتی به مکه رسیدم چیزی در سینه ام پریشانم کرد. پس خود را به دیوار ملتزم [که در روبروی خانه کعبه است] چسبانده، سپس گفتم: خدایا تو قصد و خواسته ام را می دانی پس مرا به بهترین دین هدایت کن. به دلم افتاد که به نزد رضا علیه السلام بروم. پس به مدینه آمدم و بر در خانه اش ایستاده، به غلامش گفتم: به سرورت بگو: مردی از اهل عراق بر در است. او گوید: ناگاه صدای حضرت را شنیدم که می فرماید: عبد الله مغیره داخل شو، عبد الله مغیره داخل شو. من داخل شدم. وقتی مرا دید، فرمود: خداوند دعایت را اجابت کرده، تو را به دینش هدایت کرده است. من گفتم: شهادت می دهم که تو حجت خدا و امین او بر آفرید گانش هستی.

[٩٢٩]١٤-احمد بن محمد بن عبد الله گفته: عبد الله هلیل به امامت عبد الله معتقد بود. وقتی به سامره رفت از آن عقیده بازگشت. من از سبب آن بازگشت از او پرسیدم. گفت: من به فکر افتادم آن را از حضرت ابو الحسن علیه السلام پرسیدم که ناگاه در کوچه ای باریک با من روبه رو شد. به سوی من مایل شد تا وقتی که در برابرم ایستاد و چیزی از دهانش به سوی من انداخت. که به روی سینه ام افتاد. آن را گرفتم. ورقه ای بود که در آن نوشته بود: او در آن مقام نبود و استحقاقی نداشت.

[٩٣٠]١٥-جعفر بن زید موسی از پدرش و او از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که فرموده اند: روزی ام سلمه به سوی پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش- که در خانه ام سلمه بودند: آمده، رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را خواست.

ص: ١٦٩

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقالت: خرج في بعض الحوائج والساعة يجيء، فانتظرته عند أم سلمه حتى جاء صلى الله عليه وآله وسلم فقالت أم أسلم: بأبي أنت وأمي يا رسول الله! إني قد قرأت الكتب و علمت كل نبي و وصي، فموسى كان له وصي في حياته و وصي بعد موته و كذلك عيسى، فمن وصييك يا رسول الله؟ فقال لها: يا أم أسلم! وصي في حياتي و بعد

مماتی واحد، ثم قال لها: يا أمّ أسلم من فعل فعلى هذا فهو وصيّ، ثم ضرب بيده إلى حصاه من الأرض ففرّكها بإصبعه فجعلها شبه الدقيق، ثم عجنها، ثم طبعها بخاتمه، ثم قال: من فعل فعلى هذا فهو وصيّ فى حياتى و بعد مماتى، فخرجت من عنده فأتيت أمير المؤمنين عليه السّلام، فقلت: بأبى أنت و أمى أنت وصى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم؟ قال: نعم يا أمّ أسلم! ثم ضرب بيده إلى حصاه ففرّكها فجعلها كهينه الدقيق، ثم عجنها و ختمها بخاتمه، ثم قال: يا أمّ أسلم! من فعل فعلى هذا فهو وصيّ فأتيت الحسن عليه السّلام و هو غلام فقلت له: يا سيدي! أنت وصى أبيك؟ فقال: نعم يا أمّ أسلم! و ضرب بيده و أخذ حصاه ففعل بها كفعلهما، فخرجت من عنده فأتيت الحسين عليه السّلام- و إنى لمستصغره لسنه- فقلت له: بأبى أنت و أمى، أنت وصى أخيك؟ فقال: نعم يا أمّ أسلم! اثني بحصاه، ثم فعل كفعلهم، فعمرت أمّ أسلم حتى لحقت بعلى بن الحسين بعد قتل الحسين عليه السّلام فى منصرفه، فسألته أنت وصى أبيك؟ فقال: نعم، ثم فعل كفعلهم صلوات الله عليهم أجمعين.

[٩٣١]١٦- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن الحسين بن الجارود، عن موسى بن بكر بن داب، عن حدّثه، عن أبى جعفر عليه السّلام:

أنّ زيد بن على بن الحسين عليه السّلام دخل على أبى جعفر محمد بن على عليهم السّلام

ص: ١٧٠

او گفت: برای کارى بیرون رفته و الآن می آید. نزد امّ سلمه منتظر ماند تا آن حضرت- درود خدا بر او و بر خاندانش- آمد. آن گاه امّ اسلم عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! من کتاب ها را خوانده و دانسته ام که هر پیامبرى را وصی ای هست. برای موسى در زندگى اش وصی ای بود و در پس از مرگش وصی ای. و همین طور عیسی. ای رسول خدا وصی شما کیست؟ حضرت به او فرمود: امّ اسلم! وصی من در زندگى و پس از مرگم یکی است. سپس به او فرمود: امّ اسلم هرکس این کار مرا انجام داد او وصی من است. سپس با دستش به سنگریزه ای در زمین زده، آن را با انگشتش مالیده، مانند آرد کرد. سپس آن را خمیر کرده، با انگشتى اش مهر کرد و فرمود: امّ اسلم هرکس این کار مرا انجام داد او وصی من در زندگى و پس از مرگ من است. از نزد ایشان بیرون آمده، به خدمت امیر مؤمنان علیه السّلام رسیدم و گفتم: پدر و مادرم به فدایت تو وصی رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- هستی؟ فرمود: بله، ای امّ اسلم! سپس با دستش بر سنگریزه ای زده، آن را مالیده، همچون آرد ساخت سپس خمیرش کرد و با انگشتى اش آن را مهر کرد. سپس فرمود: امّ اسلم! هرکس این کار مرا انجام داد او وصی من است. آن گاه به نزد حسن علیه السّلام که کودکى بود، آمدم و گفتم: آقای من! تو وصی پدرت هستی؟ فرمود: بله، ای امّ اسلم. و با دستش سنگریزه ای گرفت و با آن مانند آن دو انجام داد. من از نزدش بیرون آمده، به خدمت حسین علیه السّلام آمدم- درحالى که سنّ و سالش را کوچک مى شمردم- آن گاه به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت، تو وصی برادرت هستی؟ فرمود: بله ای امّ اسلم! سنگریزه ای به من بده. سپس همان کرد که آنان کرده بودند، و امّ اسلم زنده بود تا پس از کشته شدن حسین علیه السّلام در بازگشت سجاد به خدمتش رسیده، از ایشان پرسید: تو وصی پدرت هستی؟ فرمود: بله، سپس چنان کرد که آنان کرده بودند. درود خدا بر همه آنان.

[٩٣١]١٦- موسى بن بکرداب از کسی روایت کرده که زيد بن على بن حسين

و معه كتب من أهل الكوفة، يدعونه فيها إلى أنفسهم و يخبرونه باجتماعهم و يأمرونه بالخروج، فقال له أبو جعفر عليه السّلام: هذه الكتب ابتداء منهم أو جواب ما كتبت به إليهم و دعوتهم إليه؟ فقال: بل ابتداء من القوم لمعرفتهم بحقنا و بقرابتنا من رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلّم و لما يجدون في كتاب الله عزّ و جلّ من وجوب مودّتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فيه من الضيق و الضنك و البلاء، فقال له أبو جعفر عليه السّلام: إنّ الطّاعه مفروضه من الله عزّ و جلّ و سنّه أمضاها في الأولين و كذلك يجريها في الآخرين و الطّاعه لواحد منّا و المودّه للجميع، و أمر الله يجري لأوليائه بحكم موصول و قضاء مفصول و حتم مقضّى و قدر مقدور و أجل مسمّى لوقت معلوم، فلا يستخفّنك الذين لا يوقنون إنهم لن يغنوا عنك من الله شيئا، فلا تعجل، فإنّ الله لا يعجل لعجله العباد و لا تسبقنّ الله فتعجزك البليّه فتصرعك، قال: فغضب زيد عند ذلك، ثمّ قال: ليس الإمام منّا من جلس في بيته و أرخى ستره و ثبّط عن الجهاد و لكنّ الإمام منّا من منع حوزته و جاهد في سبيل الله حقّ جهاده و دفع عن رعيتيه و ذبّ عن حريمه قال أبو جعفر عليه السّلام: هل تعرف يا أخى! من نفسك شيئا ممّا نسبتها إليه فتجىء عليه بشاهد من كتاب الله أو حجّه من رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلّم أو تضرب به مثلا، فإنّ الله عزّ و جلّ أحلّ حلالا و حرّم حراما و فرض فرائض و ضرب أمثالا و سنّ سننا و لم يجعل الإمام القائم بأمره شبهه فيما فرض له من الطّاعه أن يسبقه بأمر قبل محلّه أو يجاهد فيه قبل حلوله، و قد قال الله عزّ و جلّ في الصّيد: لا تَقْتُلُوا الصّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ أَقْتُلُوا الصّيْدَ أَكْبَرُ أَمْ قَتَلِ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ؟ وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ مَحَلًّا وَ قَالَ اللَّهُ عزّ و جلّ: وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَ قَالَ عزّ و جلّ:

به نزد حضرت باقر عليه السّلام رفت درحالی که نامه هایی از اهل کوفه به همراه داشت که او را به سوی خودشان خوانده، از جمع شدنشان خبر داده، او را به قیام امر می کردند. حضرت باقر عليه السّلام به او فرمود: این نامه ها را خود آنان نوشته اند یا جوابی است به آنچه تو برایشان نوشته و به آن دعوتشان کرده ای؟ گفت: بلکه خود مردم نوشته اند. به خاطر شناختی که به حقّ ما و خویشاوندی مان با رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- دارند. و به خاطر آنچه در کتاب خدای عزّتمند از وجوب دوستی ما و اطاعت از ما می یابند. و به خاطر تنگنا و فشار و گرفتاری ای که ما به آن دچاریم. حضرت باقر عليه السّلام به او فرمود: همانا اطاعت، واجبی از سوی خداوند است. و سنّتی است که خداوند آن را در میان پیشینیان اجرا کرده است و در میان آیندگان هم اجرا می کند. اطاعت برای یکی از ماست ولی محبّت مال همه ما است. و فرمان خدا درباره اولیایش به حکمی پیوسته و فرمانی استوار و یقینی حکم شده و اندازه ای مشخص و مدّتی معین و وقتی معلوم جاری می شود. پس مبادا تو را کسانی که ایمان درستی ندارند، سبک کنند، که آنان تو را از خدا بی نیاز نمی کنند. پس شتاب نکن که خداوند به خاطر عجله بندگان شتاب نمی کند. و تو از خدا پیشی نمی گیری و بلا تو را عاجز کرده، به زمینت می زند. در این هنگام زید خشمگین شده، گفت: از میان ما امام کسی نیست که در خانه اش نشسته، پرده را انداخته، از جهاد بازدارد. بلکه از میان ما امام کسی است که دیگران از حوزه خود بازداشته، در راه خدا به راستی جهاد کرده، از مردم و حریمشان دفاع کند. حضرت باقر عليه السّلام فرمود: برادرم! آیا از آنچه به خودت نسبت دادی چیزی می شناسی که برایش شاهدی از کتاب خداوند یا دلیلی از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بیاوری یا مثالی بزنی. که خداوند عزّتمند حلال را حلال، حرام را حرام، واجبات را واجب کرد. مثال ها زده، سنّت هایی گذاشت و امام برپادارنده فرمانش را در چیزی که اطاعت او را

واجب کرده بود در شبهه نگذاشت که به کاری پیش از محلّش بر او پیشی بگیرد یا در راه او پیش از وقتش جهاد کند. خداوند شکوهمند دربارهٔ صید فرموده است: در حال احرام صید را نکشید. [مائده (۵): ۹۵] آیا کشتن صید بزرگ تر است یا کشتن جانی که خداوند حرام کرده است. و برای هر چیزی محلّی قرار داده و فرموده است: و هنگامی که از احرام بیرون آمدید صید کنید. [مائده (۵): ۲]

ص: ۱۷۳

لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ فَجَعَلَ الشَّهْرَ عَدَّةً مَعْلُومَةً، فَجَعَلَ مِنْهَا أَرْبَعَةَ حُرْمًا وَقَالَ: فَسَيَحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ ثُمَّ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ فَجَعَلَ لِدَلِكِ مَحَلًّا. وَقَالَ: وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَجَلًا وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا. فَإِنْ كُنْتَ عَلَى بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ يَقِينٍ مِنْ أَمْرِكَ وَ تَبَيَّنَ مِنْ شَأْنِكَ، فَشَأْنُكَ وَ إِلَّا فَلَا تَرُومَنَّ أَمْرًا أَنْتَ مِنْهُ فِي شَكٍّ وَ شَبْهَةٍ وَ لَا تَتَعَاطَى زَوَالَ مَلِكٍ لَمْ تَنْقُضْ أَكْلَهُ وَ لَمْ يَنْقُضْ مَدَاهُ وَ لَمْ يَبْلُغِ الْكِتَابُ أَجَلَهُ، فَلَوْ قَدْ بَلَغَ مَدَاهُ وَ انْقَطَعَ أَكْلُهُ وَ بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ لَا نَقُطِعُ الْفَصْلَ وَ تَتَابَعِ النَّظَامُ وَ لِأَعْقَبِ اللَّهِ فِي التَّابِعِ وَ الْمَتَّبِعِ الدَّلَّ وَ الصَّغَارَ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ إِمَامٍ ضَلَّ عَنْ وَقْتِهِ، فَكَانَ التَّابِعُ فِيهِ أَعْلَمُ مِنَ الْمَتَّبِعِ، أَ تَرِيدُ يَا أُخِي! أَنْ تَحْيِيَ مَلَّةَ قَوْمٍ قَدْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ عَصَوْا رَسُولَهُ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ ادَّعَوْا الْخِلَافَةَ بِلَا بَرَهَانَ مِنَ اللَّهِ وَ لَا عَهْدٍ مِنْ رَسُولِهِ؟! أَعِيدُكَ بِاللَّهِ يَا أُخِي! أَنْ تَكُونَ غَدَا الْمَصْلُوبِ بِالْكَنَاسَةِ، ثُمَّ ارْفُضْتِ عَيْنَاهُ وَ سَالَتْ دُمُوعَهُ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَنْ هَتَكَ سِتْرَنَا وَ جَحَدَنَا حَقًّا وَ أَفْشَى سِرًّا وَ نَسَبَنَا إِلَى غَيْرِ جَدِّنَا وَ قَالَ فِينَا مَا لَمْ نَقْلَهُ فِي أَنْفُسِنَا.

[۹۳۲] ۱۷- بعض اصحابنا، عن محمد بن حسان، عن محمد بن رنجويه، عن عبد الله بن الحكم الأرمني، عن عبد الله بن إبراهيم بن محمد الجعفری قال:

أتينا خديجة بنت عمر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام نعزيها بآبنا بنتها، فوجدنا عندها موسى بن عبد الله بن الحسن، فإذا هي في ناحية قريبا من النساء، فعزيناها، ثم أقبلنا عليه فإذا هو يقول لابنه أبي يشكر الزائيه:

ص: ۱۷۴

و فرموده است: شعائر خداوند و حدود الهی و ماه حرام را حلال نکنید. [مائده (۵): ۲] و ماه ها را تعداد معلومی قرار داد و از آن ها چهارتا را حرام نهاد و فرمود: پس چهار ماه در زمین سیر کنید و بدانید که شما نمی توانید خدا را ناتوان کنید. [توبه (۹): ۲] سپس آن پاک و والا- فرمود: وقتی ماه های حرام پایان یافت مشرکان را بکشید هر کجا که یافتید. [توبه (۹): ۵] پس برای آن جایی قرار داد. و فرموده است: و به عقد نکاح آهنگ نکنید تا مدت مقرر برسد. [سوره بقره (۲): ۲۳۵] و برای هر چیزی مدتی و برای هر مدتی، نوشته ای نهاده است. پس اگر تو دلیلی از پروردگارت داری و به کارت یقین داشته، موضوع در نزد روشن است، این به خودت مربوط است. و گرنه دنبال کاری که درباره اش شک و شبهه ای داری نرو. و به از بین بردن حکومتی که روزی اش تمام نشده و مدتش پایان نیافته و زمان نوشته شده اش نرسیده قیام نکن. که اگر مدتش پایان یافته، روزی اش تمام شده و زمان نوشته شده اش رسیده باشد، فاصله به پایان رسیده، نظام متصل شده و خداوند خواری و حقارت را برای دنباله رو و دنبال شونده در پی می آورد. و من از امامی که وقتش را گم کرده، به خدا پناه می برم. که در

آن دنباله رو دانانتر از دنبال شونده باشد. برادرم! آیا می خواهی آیین مردمی را زنده کنی که به آیات خداوند کافر گشته، از پیامبرش نافرمانی کرده و از هوس های خودشان بدون هدایتی از سوی خداوند دنباله روی کردند و بدون برهانی از خداوند و نه سفارشی از فرستاده او ادعای خلافت کردند؟ برادرم تو را به پناه خدا می خوانم. از این که فردا در کناسه به دار آویخته شوی. سپس دیدگانش پر شده، اشک هایش جاری گشته، فرمود: خدا داور میان ما و کسی باشد که پرده ما را درید و حَقمان را انکار کرد و رازمان را فاش کرده و ما را به غیر نیایمان نسبت داد و درباره ما چیزی گفت که خودمان نگفتیم.

[۹۳۲]۱۷- عبد الله بن ابراهیم محمد جعفری گفته است: ما به نزد خدیجه دختر عمر بن علی بن حسین بن علی ابو طالب علیهم السلام رفتیم تا او را برای نوه اش تسلیت بدهیم. موسی بن عبد الله حسن نزدش بود. که در گوشه ای نزدیک زنان نشسته بود. به خدیجه تسلیت گفته، سپس به موسی که به دختر مرثیه گوی

ص: ۱۷۵

قولی فقالت:

اعدد رسول الله و اعدد بعده

أسد الإله و ثالثا عبّاسا

و اعدد علی الخیر و اعدد جعفر

و اعدد عقیلا بعده الزّوّاسا

فقال: أحسنت و أطربتنی، زیدینی، فاندفعت تقول:

و منّا إمام المتّقین محمد

و حمزه منّا و المهذب جعفر

و منّا علی صهره و ابن عمّه

و فارسه ذاک الإمام المطهر

فأقمنا عندها حتّى کاد اللیل أن یجیء، ثمّ قالت خدیجه: سمعت عمی محمد بن علی صلوات الله علیه و هو یقول: إنّما تحتاج المرأه فی المأتم إلى النّوح لتسیل دمعته و لا ینبغی لها أن تقول هجرا، فإذا جاء اللیل فلا تؤذی الملائکه بالنّوح، ثمّ خرجنا فغدونا إليها غدوه فتذاکرنا عندها اختزال منزلها من دار أبی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السّلام فقال: هذه دار تسمی دار السّیرقه، فقالت: هذا ما اصطفی مهدینا- تعنی محمّد بن عبد الله بن الحسن- تمازحه بذلك- فقال: موسی بن عبد الله: و الله لأخبرنکم بالعجب، رأیت أبی رحمه الله لَمّا أخذ فی أمر محمّد بن عبد الله و أجمع علی لقاء أصحابه، فقال: لا أجد هذا الأمر

يستقيم إلا أن ألقى أبا عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام فانطلق و هو متك على فانطلقت معه حتى أتينا أبا عبد الله عليه السلام، فلقيناه خارجا يريد المسجد فاستوقفه أبي و كلمه، فقال له أبو عبد الله عليه السلام: ليس هذا موضع ذلك، نلتقى إن شاء الله؛ فرجع أبي مسرورا، ثم أقام حتى إذا كان الغد أو بعده بيوم، انطلقنا حتى أتينا، فدخل عليه أبي و أنا معه فابتدأ الكلام، ثم قال له فيما يقول: قد علمت جعلت فداك أن السن لي عليك و أن في قومك من هو أسن منك و لكن الله عز و جل

ص: ١٧٦

ابی یشکر می گفت: بگو، رو کردیم. و او گفت:

بشمار بعد از رسول دین

شیر خدا [حمزه]، سپس عباس را

بشمار علی نیک و جعفر و آن گه

عقیلش این همه رؤسا را

موسی گفت: زیبا گفتمی و مرا به جنبش وجد آوردی، بیشتر بگو. و او دوباره شتاب گرفته، گفت:

از ما است امام متقین محمد صلی الله علیه و اله

وز ما است حمزه و ان پاک گشته جعفرش

از ما است داماد و پسر عمش علی

آن امام پاک و آن جنگاورش

و ما نزدش بودیم تا نزدیک شب شد. آن گاه خدیجه گفت: از عمویم باقر -درود خدا بر او- شنیدم که می فرمود: زن در سوگواری به نوحه خوانی نیازمند است تا اشک هایش جاری شود. ولی سزاوار نیست که هذیان و سخنان پریشان گوید. آن گاه که شب آمد فرشتگان را با نوحه خوانی نیازارید. ما خارج شدیم و بامداد باز گشتیم. و در نزدش از جداشدن منزلش از خانه حضرت صادق علیه السلام سخن گفتیم. موسی گفت: این جا خانه ای است که به خانه سرقت نام آور شده است. و خدیجه گفت: این کاری بود که مهدی ما- و مقصودش محمد بن عبد الله حسن بود که با این کلمه با او شوخی کرد- برگزید. آن گاه موسای عبد الله گفت: به خدا سوگند! به شما چیزی شگفت خواهم گفت. من، پدرم- خدایش بیامرزد- را دیدم که وقتی به بیعت گرفتن برای محمد آغاز کرده، تصمیم گرفت یاران او را ببیند، گفت: گمان نمی کنم این کار درست شود مگر این که ابو عبد الله جعفر محمد علیهما السلام را دیدار کنم. و درحالی که به من تکیه کرده بود راه خانه ایشان را در پیش گرفت. و من با او رفتم تا به خدمت صادق علیه السلام رسیدیم. او را وقتی دیدیم که بیرون آمده بود و می خواست به مسجد

برود. پدرم او را نگاه داشت و به سخن پرداخت. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: این جا، جای سخن نیست. خدا بخواهد همدیگر را دیدار می کنیم. پدرم شادمان بازگشت. سپس صبر کرد تا فردا شد یا یک روز بعد از آن رفتیم و به خدمتش رسیدیم. آن گاه پدرم سخن را آغاز کرد و از آن جمله گفت: جانم به فدایت می دانی که سن و سال من بیشتر از شما است و در میان خویشانت کسی هست که بزرگسال تر از تو باشد.

ص: ۱۷۷

قد قدّم لك فضلا ليس هو لأحد من قومك و قد جئتك معتمدا لما أعلم من برك، و أعلم فديتك-أنك إذا أجبني لم يتخلف عني أحد من أصحابك و لم يختلف عليّ اثنان من قريش و لا-غيرهم، فقال له أبو عبد الله عليه السلام: إنك تجد غيري أطوع لك مني و لا حاجه لك فيّ، فوالله إنك لتعلم أنّي أريد البادية أو أمهم بها، فأثقل عنها و أريد الحجّ فما أدركه إلا بعد كدّ و تعب و مشقّه على نفسي، فاطلب غيري و سلّه ذلك و لا تعلمهم أنّك جئتني، فقال له: الناس ما دون أعناقهم إليك و إن أجبني لم يتخلف عني أحد و لك أن لا تكلف قتالا و لا مكروها، قال: و هجم علينا ناس فدخلوا و قطعوا كلامنا، فقال أبي: جعلت فداك ما تقول؟ فقال: نلتقي إن شاء الله، فقال: أليس على ما أحبّ؟ فقال: على ما تحبّ إن شاء الله من إصلاحك. ثمّ انصرف حتّى جاء البيت، فبعث رسولا إلى محمّد في جبل بجهينه، يقال له: الأشقر على ليلتين من المدينة، فبشّره و أعلمه أنّه قد ظفر له بوجه حاجته و ما طلب، ثمّ عاد بعد ثلاثه أيام، فوقفنا بالباب و لم نكن نحجب إذا جئنا، فأبطأ الرسول، ثمّ أذن لنا، فدخلنا عليه فجلست في ناحية الحجره و دنا أبي إليه فقبل رأسه، ثمّ قال: جعلت فداك قد عدت إليك راجيا، مؤملا، قد انبسط رجائي و أملي و رجوت الدرك لحاجتي، فقال له أبو عبد الله عليه السلام: يا ابن عمّ إنّني أعيدك بالله من التعرّض لهذا الأمر، الذي أمسيت فيه؛ و إنّني لخائف عليك أن يكسبك شرا، فجرى الكلام بينهما، حتّى أفضى إلى ما لم يكن يريد و كان من قوله: بأبي شيء كان الحسين أحقّ بها من الحسن؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام: رحم الله الحسن و رحم الحسين و كيف ذكرت هذا؟ قال: لأنّ الحسين عليه السلام: كان ينبغي له إذا عدل أن يجعلها في الأسنّ من ولد الحسن، فقال أبو عبد الله عليه السلام:

ص: ۱۷۸

ولی خداوند عزّتمند فضیلتی به تو بخشیده که کسی از خویشانت دارای آن نیست. به نزد تو آمدم درحالی که می دانستم به نیکی ات می توانم تکیه کنم. و بدان-فدایت شوم-که وقتی تو مرا بپذیری، کسی از یارانت از من سرپیچی نخواهند کرد و دو نفر از قریش و جز آنان با من مخالفت نمی کنند. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: تو دیگری را فرمانبرتر از من یافته نیازی به من نخواهی داشت. به خدا سوگند تو می دانی که من آهنگ بیابان می کنم یا تصمیمش را می گیرم و آن گاه سنگین می شوم و آهنگ حجّ می کنم و جز پس از پافشاری و خستگی و دشواری بر خودم به آن نمی رسم. سراغ دیگری برو و از او بخواه و به آنان نگو که پیش من آمدمی. او گفت: مردم گردن هاشان را به سوی تو دراز کرده اند و اگر تو بپذیری کسی از من سرپیچی نخواهد کرد. «و من نیز شرط می کنم که شما به جنگ کردن تکلیف نشوی و چیزی که موجب ناراحتی شما گردد صورت نگیرد» موسی گوید: دراین حال مردمی هجوم آورده، داخل شدند و سخن را بریدند. پس پدرم گفت: جانم به فدایت! چه می گویی؟ فرمود: اگر خدا بخواهد همدیگر را دیدار می کنیم. او گفت: آیا بر آن چیزی است که دلخواه من باشد؟ فرمود: ان شاء الله بر آن چیزی است که تو دوست داری که اصلاح تو باشد. پدرم بازگشته، به خانه آمد. آن گاه کسی

را به سوی محمد در کوهی به نام اشقر در جهینه که دو شب با مدینه فاصله داشت فرستاد تا به او بشارت داده، بگوید که به حاجتش و آن چه می خواسته رسیده است. سپس بعد از سه روز پدرم [به خانه آن حضرت] بازگشت. که بر در نگاه داشته شدیم درحالی که وقتی پیش از آن می آمدیم جلومان را نمی گرفتند. فرستاده دیر کرد، سپس اجازه دادند و ما به نزد او رفتیم. من در گوشه اتاق نشسته و پدرم نزدیک رفته، سر او را بوسیده، گفت: جانم به فدایت! امیدوار و آرزومند به سوی تو بازگشتم. امید و آرزویم گسترده شده و امیدوارم به حاجتم دست یابم. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: پسر عمو! من تو را از دست یازیدن به این کاری که عصر کردی به پناه خدا می خوانم. و من برای تو از این که او شری را برایت کسب کند هراسانم. و سخن میان ایشان درگرفت تا به آن جا کشید که پدرم نمی خواست و از سخنان پدرم این بود: برای چه حسین به امامت سزاوارتر از حسن شد؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند حسن و حسین را پیامزد. چرا این را می گویی؟ او گفت: زیرا برای حسین علیه السلام سزاوار بود که عدالت ورزیده، آن را در بزرگسال ترین فرزند حسن قرار دهد.

ص: ۱۷۹

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَنْ أُوْحِيَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُوْحِيَ إِلَيْهِ بِمَا شَاءَ وَ لَمْ يُؤْمَرْ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ وَ أَمْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا شَاءَ؛ ففَعَلَ مَا أَمَرَ بِهِ وَ لَسْنَا نَقُولُ فِيهِ إِلَّا مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ تَبَجِيلِهِ وَ تَصَدِيقِهِ، فَلَوْ كَانَ أَمْرُ الْحُسَيْنِ أَنْ يَصِيرَ فِي الْأَسْنِ أَوْ يَنْقَلِبَ فِي وَلَدِهِمَا - يَعْنِي الْوَصِيَّ - لَفَعَلَ ذَلِكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا هُوَ بِالْمَتَّهِمِ عِنْدَنَا فِي الدَّخِيرَةِ لِنَفْسِهِ، وَ لَقَدْ وُلِّيَ وَ تَرَكَ ذَلِكَ وَ لَكِنَّهُ مَضَى لَمَّا أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ جَدُّكَ وَ عَمُّكَ، فَإِنْ قُلْتَ خَيْرًا فَمَا أَوْلَاكَ بِهِ وَ إِنْ قُلْتَ هَجْرًا فَيَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ، أَطْعَمَنِي يَا ابْنَ عَمِّ وَ اسْمِعْ كَلَامِي، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا أَلُوْكَ نَصْحًا وَ حِرْصًا فَكَيْفَ وَ لَا أَرَاكَ تَفْعَلُ، وَ مَا لِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ مَرْدٍ. فَسَرَّ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَ اللَّهُ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّ الْأَحْوَالَ الْأَكْشَفَ الْأَخْضَرَ الْمَقْتُولَ بَسَدَهُ أَشْجَعُ، عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِهَا، فَقَالَ أَبِي: لَيْسَ هُوَ ذَلِكَ وَ اللَّهُ لِيَحَارِبَنَّ بِالْيَوْمِ يَوْمًا وَ بِاللَّيْلَةِ سَاعَهُ وَ بِاللَّيْلَةِ سَنَهُ وَ لِيَقُومَنَّ بِنَارِ بَنِي أَبِي طَالِبٍ جَمِيعًا، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ مَا أَخَوْفَنِي أَنْ يَكُونَ هَذَا الْبَيْتُ يَلْحَقُ صَاحِبِنَا: «مَنْتَكَ نَفْسُكَ فِي الْخَلَاءِ ضَلَالًا» - لَا - وَ اللَّهُ لَا يَمْلِكُ أَكْثَرَ مِنْ حَيْطَانِ الْمَدِينَةِ وَ لَا يَبْلُغُ عَمَلُهُ الطَّائِفَ إِذَا أَحْفَلَ - يَعْنِي إِذَا أَجْهَدَ نَفْسَهُ - وَ مَا لِلْأَمْرِ مِنْ بَدٍّ أَنْ يَقَعَ، فَاتَّقِ اللَّهَ وَ ارْحَمْ نَفْسَكَ وَ بَنِي أَبِيكَ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لِأَرَاهُ أَشْأَمَ سَلْحَهُ أَخْرَجَتْهَا أَصْلَابُ الرِّجَالِ إِلَى أَرْحَامِ النِّسَاءِ وَ اللَّهُ إِنَّهُ الْمَقْتُولَ بَسَدَهُ أَشْجَعُ بَيْنَ دَوْرَاهَا وَ اللَّهُ لَكَأَنِّي بِهِ صَرِيحًا مَسْلُوبًا بَزَّتَهُ بَيْنَ رَجْلَيْهِ لَبْنَهُ وَ لَا - يَنْفَعُ هَذَا الْغَلَامَ مَا يَسْمَعُ - قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ - يَعْنِينِي - وَ لِيُخْرِجَنَّ مَعَهُ فِيهِزَمَ وَ يَقْتُلُ صَاحِبَهُ - تَمَّ يَمْضِي فَيُخْرِجُ مَعَهُ رَايَهُ أُخْرَى - فَيَقْتُلُ كِبْشَهَا وَ يَتَفَرَّقُ جَيْشَهَا - فَإِنْ أَطَاعَنِي فَلِيَطْلُبَ الْأَمَانَ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ حَتَّى يَأْتِيَهُ اللَّهُ بِالْفَرَجِ وَ لَقَدْ عَلِمْتُ

ص: ۱۸۰

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند پاک و والا وقتی به محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش- وحی کرد، آنچه را خواست به او وحی کرد و با کسی از آفریدگانش مشورت نکرد. و محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش- علی علیه السلام را به آنچه خواست فرمان داد. و او آنچه را فرمان داده شده بود انجام داد. و ما درباره او جز بزرگداشت و تصدیقی که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- فرموده، نمی توانیم بگوییم. پس اگر او به حسین فرمان می داد که آن را به بزرگسال تر

منتقل کند یا در فرزندان خود و حسن قرار دهد، حسین علیه السّلام آن را انجام می داد. او به جهت ذخیره آن برای خودش در نزد ما متهم نیست. او آن را پشت سر گذاشت و به جا نهاد، ولی چنان که امر شده بود، انجام داد. و او نیای [مادری] تو و عموی تو است. اگر خوبی بگویی چقدر به آن سزاواری و اگر بدی بگویی خدایت بیامرزد. پسر عمو! مرا اطاعت کرده، سختم را بشنو. به خدایی که جز او خداوندی نیست سوگند، که من پند و اشتیاقم [برای اصلاح] را از تو باز نمی دارم. ولی گمان نمی کنم که تو چنین کنی. و برای فرمان خداوند بازگشتی نیست. پدرم در این جا شاد شد. و حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود: به خدا سوگند! تو می دانی که او آن لوچ چشم موی پیشانی برگشته سبزه ای است که جلوی دروازه [قبیله] اشجع در اعماق سیلگاه کشته می شود. پدرم گفت: او آن نیست. به خدا سوگند او با دشمنان در برابر یک روز، یک روز، در برابر یک ساعت، یک ساعت و در برابر یک سال، یک سال می جنگد و به خونخواهی همه فرزندان ابو طالب قیام می کند. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: خدایت بیامرزد من بسیار می ترسم که این (مصراع) بیت به رفیقمان بچسبد: «نفست در تنهایی به تو گمراهی ارزانی کرده است.»

نه به خدا سوگند او پیش از چند دیوار مدینه را به دست نمی آورد و کارش هرچه بکوشد به طائف هم نمی رسد. این کار به ناچار رخ می دهد. پس، از خدا پروا کرده، به خودت و فرزندان پدرت رحم کن. به خدا سوگند من او را شوم ترین نطفه ای می بینم که صلب مردان در رحم زنان ریخته است. به خدا سوگند او جلوی دروازه [قبیله] اشجع میان خانه های آنان کشته می شود. به خدا سوگند گویا که من او را می بینم که افتاده بر خاک و برهنه است و میان پاهایش خشتی است. و این جوان آن چه می شنود به او سودی نمی بخشد-موسی گوید: مقصودش من بودم-با او قیام می کند و شکست می خورد و رفیقش کشته می شود. سپس می رود و بیرق دیگری به همراهی او قیام می کند و امیرش کشته شده، لشکرش پراکنده می شود. پس اگر از من اطاعت کند باید در این هنگام از بنی عباس امان بگیرد تا خداوند فرجش بدهد.

ص: ۱۸۱

بأنّ هذا الأمر لا يتمّ و إنك لتعلم و نعلم أنّ ابنك، الأحوال الأخضر الأکشف المقتول بسده أشجع بين دورها عند بطن مسيلها، فقام أبي و هو يقول: بل يعني الله عنك و لتعودنّ أو ليقى الله بك و بغيرك؛ و ما أردت بهذا إلا- امتناع غيرك و أن تكون ذريعتهم إلى ذلك فقال أبو عبد الله عليه السّلام: الله يعلم ما أريد إلا نصحك و رشدك و ما عليّ إلا الجهد. فقام أبي يجزّ ثوبه مغضبا فلحقه أبو عبد الله عليه السّلام فقال له: أخبرك أنّي سمعت عمك- و هو خالك- يذكر أنّك و بنى أبيك ستقتلون، فإن أطعنتي و رأيت أن تدفع بالتي هي أحسن فافعل، فوالله المذی لا- إله إلا هو عالم الغيب و الشّهادة الرّحمن الرّحيم الكبير المتعال على خلقه لوددت أنّي فديتك بولدي و بأحبّهم إليّ، و بأحبّ أهل بيتي إليّ و ما يعدلك عندى شيء فلا ترى أنّي غششتك. فخرج أبي من عنده مغضبا أسفا، قال: فما أقمنا بعد ذلك إلا قليلا-عشرين ليله أو نحوها- حتّى قدمت رسل أبي جعفر فأخذوا أبي و عمومتی سليمان بن حسن، و حسن بن حسن، و إبراهيم بن حسن، و داود بن حسن، و عليّ بن حسن، و سليمان بن داود بن حسن، و عليّ بن إبراهيم بن حسن، و حسن بن جعفر بن حسن، و طباطبا إبراهيم بن إسماعيل بن حسن، و عبد الله بن داود، قال: فصفدوا في الحديد، ثم حملوا في محامل أعرأ لا وطاء فيها و وقفوا بالمصلّى لكى يشتمهم النّاس، قال: فكفّ النّاس عنهم و رّفوا لهم للحال التي هم فيها، ثم انطلقوا بهم حتّى وقفوا عند باب مسجد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم. قال

عبد الله بن إبراهيم الجعفری: فحدَّثتنا خديجه بنت عمر بن عليّ: أنّهم لما أوقفوا عند باب المسجد-الباب الّذي يقال له باب جبرئيل-أطلع عليهم أبو عبد الله عليه السّلام و عامّه رداءه مطروح بالأرض، ثمّ أطلع

ص: ۱۸۲

و من دانسته ام که این کار به انجام نمی رسد و تو می دانی و همه می دانیم که پسر ت همان لوچ چشم، سبزه موی پیشانی برگشته ای است که جلوی دروازه [قبیله] اشجع میان خانه های آنان در درون سیلگاه کشته می شود. آن گاه پدرم برخاست درحالی که می گفت: خداوند ما را از تو بی نیاز می کند. درحالی که تو به سوی ما بازخواهی گشت یا خداوند تو و غیر تو را بازخواهد گرداند. و تو از این [سخنان] جز بازداشتن یارانت و وسیله شدن برای آنان در این کار قصدی نداری. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خداوند می داند که من جز پند و هدایت تو را نمی خواهم. و بر من جز کوشش [در این راه] چیزی نیست. پدرم خشمگین شده درحالی که جامه اش به زمین کشیده می شد به راه افتاد. حضرت صادق علیه السّلام خود را به او رسانیده، فرمود: به تو بگویم که من از عمویت-و هم دایی ات- شنیدم که می گفت: تو و پسران پدرت کشته خواهید شد. اگر مرا اطاعت کرده، معتقد شدی که به آنچه نیکوتر است پاسخ دهی چنان کن. به خدایی که جز او خداوندی نیست، دانای نهان و آشکار، مهربان، رحیم و برتر از آفریدگان است سوگند که دوست دارم فرزندانم و گرامی ترین آنان و گرامی ترین خاندانم را فدایت کنم. نزد من چیزی با تو برابری نمی کند. و گمان نکن که من با تو دورویی می کنم. و پدرم خشمگین و اندوهگین از نزد ایشان بیرون آمد. او گوید: ما پس از این جز اندکی-بیست شب یا مانند آن-سپری نکردیم که فرستادگان منصور آمده، پدرم و عموهایم سلیمان حسن و حسن بن حسن و ابراهیم حسن و داود و علی و سلیمان او و علی ابراهیم حسن و حسن بن جعفر حسن و طباطبا ابراهیم بن اسماعیل حسن و عبد الله داود را گرفتند. او گوید: آن گاه آنان را با زنجیر بسته، بر محمل هایی برهنه و بی زین سوار کرده، در مصّلی نگاه داشتند تا مردم شماتتشان کنند. او گوید: مردم خودداری کرده، بر حالی که آنان داشتند دلسوزی کردند. سپس آنان را در کنار در مسجد رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نگاه داشتند.

عبد الله بن ابراهیم جعفری گوید: خدیجه دختر عمر بن علی به ما گفت: آنان را کنار در مسجد-دری که به آن در جبرئیل می گویند-نگاه داشتند. حضرت صادق علیه السّلام به نزد آنان آمد درحالی که همه عبايش بر زمین افتاده بود.

ص: ۱۸۳

من باب المسجد فقال: لعنکم الله یا معاشر الأنصار-ثلاثا-ما علی هذا عاهدتم رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم و لا بايعتموه، أما و الله إن كنت حريصا و لكنّي غلبت و ليس للقضاء مدفع، ثمّ قام و أخذ إحدى نعليه فأدخلها رجله و الأخرى فی يده و عامّه رداءه يجزّه فی الأرض، ثمّ دخل بيته فحمّ عشرين ليله، لم يزل يبكي فيه اللّيل و النهار حتّى خفنا عليه، فهذا حديث خديجه. قال الجعفری: و حدّثنا موسى بن عبد الله بن الحسن أنّه لما طلع بالقوم فی المحامل، قام أبو عبد الله عليه السّلام من المسجد ثمّ أهوى إلى المحمل الّذي فيه عبد الله بن الحسن يريد كلامه، فمّنع أشدّ المنع و أهوى إليه الحرسى فدفعه و قال: تنحّ عن هذا، فإنّ الله سيكفيك و يكفى غيرك، ثمّ دخل بهم الرّزاق و رجع أبو عبد الله عليه السّلام إلى منزله، فلم يبلغ بهم البقيع حتّى ابتلى الحرسى بلاء شديدا؛ رمحته ناقته فدقت ورکه فمات فيها و مضى بالقوم، فأقمنا بعد ذلك حيناً، ثمّ أتى محمّد بن عبد

اللّه بن حسن، فأخبر أنّ أباه و عمومته قتلوا-قتلهم أبو جعفر-إلاّ حسن بن جعفر، و طباطبا، و عليّ بن إبراهيم، و سليمان بن داود، و داود بن حسن، و عبد الله بن داود، قال: فظهر محمّد بن عبد الله عند ذلك و دعا النّاس لبيّته، قال: فكنت ثالث ثلاثة بايعوه و استونق النّاس لبيّته و لم يختلف عليه قرشيّ و لا أنصاريّ و لا عربيّ. قال: و شاور عيسى بن زيد و كان من ثقاته و كان علي شرطه فشاوره في البعثه إلى وجه قومه، فقال له عيسى بن زيد: إن دعوتهم دعاء يسيرا لم يجيبوك، أو تغلظ عليهم، فخلّني و إيّاهم فقال له محمّد: امض إلى من أردت منهم، فقال: ابعث إلى رئيسهم و كبيرهم-يعني أبا عبد الله جعفر بن محمّد عليه السّلام-فإنّك إذا أغلظت عليه علموا جميعا أنّك ستمرّهم على الطّريق

ص: ۱۸۴

سپس به در مسجد رفته، سه بار فرمود: ای گروه انصار! خدا شما را لعنت کند. بر چنین چیزی با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-پیمان نبسته، بیعت نکرده بودید. هان به خدا سوگند من [به یاری شان]آزمند بودم ولی مغلوب شدم. برای دفع قضا وسیله ای نیست. سپس برخاست و یکی از کفش ها را به پا کرد و دیگری را بر دست نگاه داشته، درحالی که عبایش بر زمین کشیده می شد، به خانه اش رفت. و بیست شب تب کرد. پیوسته شب و روز می گریست تا بر او ترسیدیم. و این حدیث خدیجه بود.

جعفری گوید: و موسی بن عبد الله حسن به ما گفت: وقتی محمل های این مردم پدیدار شد، حضرت صادق علیه السّلام از مسجد برخاسته، به سوی محملی که عبد الله حسن در آن بوده، رفته و می خواسته با او سخن بگوید که به درستی از آن بازداشته اند، سربازی به سویش رفته، حضرت را رانده و گفته است: از او دور شو. که خداوند تو و جز تو را بس است. سپس آنان را به کوچه داخل کرده و حضرت صادق علیه السّلام به منزلش بازگشته است. و هنوز به بقیع نرسیده بودند که آن سرباز به بلایی سخت دچار شد. شترش به او لگدی نواخت که رانش خرد شده، همان جا مرد. خویشان ما را بردند. پس از آن مدّتی بر ما گذشت. سپس محمّد عبد الله آمد. به او گفتند که پدرش و عموهایش کشته شده اند-منصور آنان را کشته است- به جز حسن جعفر و طباطبا و علی ابراهیم و سلیمان داود و داود حسن و عبد الله داود. او گوید: آن گاه محمّد عبد الله خود را آشکار کرده، مردم را به بیعت خواند راوی گوید من سومین نفری بودم که با او بیعت کردند و مردم برای بیعتش گرد آمدند و هیچ قریشی و انصار و عربی با او مخالفت نکرد.

او گوید: محمّد با عیسای زید که از کسان مورد اعتمادش و فرمانده پاسبانان بود مشورت کرد. با او درباره کس فرستادن به سوی بزرگان مردم مشورت کرد. و عیسای زید به او گفت: اگر آنان را به نرمی بخوانی پاسخ نمی دهند. بر آنان سخت بگیر و به من واگذارشان کن. محمّد به او گفت: به سوی هر کدام از آنان که خواستی کسی را روانه کن. او گفت: به سراغ رئیس و بزرگشان-یعنی ابو عبد الله جعفر محمّد علیهما السّلام-بفرست؛ زیرا اگر تو بر او سخت بگیری، همگی خواهند دانست که تو آنان را به راهی می کشانی که ابو عبد الله علیه السّلام را به آن کشانده ای.

ص: ۱۸۵

الّتی أمرت علیها أبا عبد الله علیه السّلام قال: فوالله ما لبثنا أن أتى بأبي عبد الله علیه السّلام: حتّى أوقف بين يديه، فقال له

عیسی بن زید: أسلم تسلّم، فقال له أبو عبد الله عليه السّلام: أحدثت نبوّه بعد محمّد صلّى الله عليه و اله و سلّم؟ فقال له محمّد: لا- و لكن بايع تأمن على نفسك و مالك و ولدك و لا تكلفنّ حربا، فقال له أبو عبد الله عليه السّلام: ما فتى حرب و لا قتال و لقد تقدّمت إلى أبيك و حدّرتك الّذى حاق به و لكن لا ينفع حذر من قدر، يا ابن أخي عليك بالشّباب و دع عنك الشّيوخ، فقال له محمّد: ما أقرب ما بيني و بينك فى السنّ. فقال له أبو عبد الله عليه السّلام: إنى لم أعازك و لم أجيئ لأتقدّم عليك فى الّذى أنت فيه، فقال له محمّد: لا و الله لا بدّ من أن تبايع، فقال له أبو عبد الله عليه السّلام: ما فتى يا ابن أخي طلب و لا حرب و إنى لأريد الخروج إلى البادية فيصدنى ذلك و يثقل علىّ حتّى تكلمنى فى ذلك الأهل، غير مرّه و لا يمعنى منه إلاّ الضّعف. و الله و الرّحم أن تدبر عنّا و نشقى بك، فقال له: يا أبا عبد الله! قد و الله مات أبو الدّوانيق-يعنى أبا جعفر-فقال له أبو عبد الله عليه السّلام: و ما تصنع بى و قد مات؟ قال: أريد الجمال بك، قال: ما إلى ما تريد سبيل، لا و الله ما مات أبو الدّوانيق إلاّ أن يكون مات موت النّوم قال: و الله لتبايعنى طائعا أو مكرها و لا تحمد فى بيعتك، فأبى عليه إباء شديدا و أمر به إلى الحبس. فقال له عيسى بن زید: أما إن طرحناه فى السّجن-و قد خرب السّجن و ليس عليه اليوم غلق-خفنا أن يهرب منه، فضحك أبو عبد الله عليه السّلام، ثمّ قال: لا حول و لا قوه إلاّ بالله العلىّ العظيم أو تراك تسجننى؟ قال: نعم و الّذى أكرم محمّدا صلّى الله عليه و اله و سلّم بالنبوّه لأسجننك و لأشدّدنّ عليك، فقال عيسى بن زید: احبسوه فى المخيا-و ذلك دار ريطه اليوم-فقال له أبو عبد الله عليه السّلام: أما و الله إنى سأقول ثمّ أصدّق؟

ص: ۱۸۶

او گوید: به خدا سوگند! اندکی نگذشت که حضرت صادق علیه السّلام را آوردند و در برابر عیسی زید نگاه داشتند. عیسی زید به ایشان گفت: تسلیم شو تا در سلامت بمانی. حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود: آیا پس از محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- نبوت تازه ای پدید آمده است؟ محمّد گفت: نه، ولی بیعت کن تا بر جان و مال و فرزندان ایمن شوی. و به جنگ هم مجبور نخواهی شد. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مرا به جنگ و کشتار توانی نیست. و من به پدرت فرمان دادم و او را از آنچه احاطه اش کرده بود پرهیز دادم. ولی پرهیز در برابر سرنوشت سودی نداد. ای پسر برادر! سراغ جوان ها برو و پیران را رها کن. محمّد گفت: سنّ من و شما خیلی نزدیک است. حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود: من با تو مبارزه نمی کنم و نیامده ام که در آنچه هستی بر تو پیشی بگیرم. محمّد گفت: نه به خدا سوگند ناچاری که بیعت کنی. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای پسر برادر مرا به بازخواست و جنگ توانی نیست. من آهنگ رفتن به سوی بیابان می کنم و ناتوانی مرا از آن بازمی دارد. و بر من دشوار می آید. چنان که اهل خانواده چند بار در این باره با من سخن می گویند. و چیزی جز ناتوانی مرا از آن بازمی دارد. تو را به خدا و خویشاوندی مان سوگند می دهم که قطع رحم نکنی و ما را به وسیله خودت خسته نکنی. او گفت: ای ابو عبد الله! به خدا سوگند ابو دوانیق-یعنی منصور-مرده است. حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود: من چه کنم که مرده است؟ گفت: در سایه تو آراستگی و آبرو می خواهم به دست آورم. حضرت فرمود: به آنچه می خواهی راهی نیست. نه به خدا سوگند ابو دوانیق نمرده است مگر این که خوابیده باشد. او گفت: به خدا سوگند چه بخواهی و چه نخواهی با من بیعت می کنی ولی در این بیعت ستایش نمی شوی. حضرت به سختی امتناع کرد و او فرمان به زندانی کردن ایشان داد. عیسی زید بگفت: اگر اینک او را به زندان اندازیم زندان خراب است و بستی ندارد می ترسم از آن بگریزد. حضرت صادق علیه السّلام خندید و فرمود: لا حول و لا قوه إلاّ بالله العلىّ العظيم آیا می خواهی مرا زندانی کنی؟

گفت: بله، سوگند به کسی که محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را به پیامبری گرامی داشت تو را زندانی کرده، بر تو سخت خواهم گرفت. عیسیای زید گفت: او را در مخفیگاه خانه زندانی کنید-آن جا اینک خانه ریطه دختر عبد الله است- حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: هان به خدا سوگند! من خواهم گفت و سپس تصدیق خواهم شد.

ص: ۱۸۷

فقال له عيسى بن زيد: لو تكلمت لكسرت فمك، فقال له أبو عبد الله عليه السلام: أما والله يا أكشف يا أزرقي، لكأني بك تطلب لنفسك جحرا تدخل فيه و ما أنت في المذكورين عند اللقاء و إني لأظنك إذا صفق خلفك طرت مثل الهيق النافر فنفر عليه محمّد بانتهار: احبسه و شدّد عليه و اغلظ عليه، فقال له أبو عبد الله عليه السلام: أما والله لكأني بك خارجا من سدّه أشجع إلى بطن الوادي و قد حمل عليك فارس معلم في يده طراذه، نصفها أبيض و نصفها أسود، على فرس كميّت أقرح قطعك فلم يصنع فيك شيئا و ضربت خيشوم فرسه فطرحته و حمل عليك آخر خارج من زقاق آل أبي عمّار الديليين عليه غديرتان، مضافورتان، و قد خرجتا من تحت بيضه كثير شعر الشاربين، فهو و الله صاحبك، فلا رحم الله رمته. فقال له محمّد: يا أبا عبد الله! حسبت فأخطأت و قام إليه السراقى بن سلح الحوت، فدفع في ظهره حتى أدخل السيجن و اصطفى ما كان له من مال و ما كان لقومه ممن لم يخرج مع محمّد، قال: فطلع بإسماعيل بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب و هو شيخ كبير ضعيف، قد ذهب إحدى عينيه و ذهب رجلاه و هو يحمل حملا، فدعاه إلى البيعه، فقال له: يا ابن أخي! إني شيخ كبير ضعيف و أنا إلى برك و عونك أحوج، فقال له: لا بدّ من أن تباع، فقال له: و أيّ شيء تنتفع ببيعتي و الله إني لأضيق عليك مكان اسم رجل إن كتبت، قال: لا بدّ لك أن تفعل، و اغلظ له في القول، فقال له إسماعيل: ادع لي جعفر بن محمّد، فلعلنا نباع جميعا. قال: فدعا جعفرا عليه السلام، فقال له إسماعيل: جعلت فداك إن رأيت أن تبين له فافعل، لعلّ الله يكفّه عنا، قال: قد أجمعت ألا أكلمه، أفليروني برأيه. فقال إسماعيل لأبي عبد الله عليه السلام: أنشدك الله هل تذكر

ص: ۱۸۸

عیسیای زید گفت: اگر سخن بگوئید لب و دندانت را درهم می کوبم. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: هان به خدا سوگند! ای موی پیشانی برگشته، ای چشم آبی! گویا تو را می بینم که برای جانت سوراخی می جویی تا در آن داخل شوی. تو در میدان [جنگ] هم نام آور نیستی. من گمان می کنم وقتی در پشت سرت دو دست به هم زده شود تو مانند شتر مرغ رمیده از جا می جهی. محمّد با جلو گیری [از سخن حضرت] دستور داد: او را زندانی کن و بر او سخت و دشوار بگیر. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: هان به خدا سوگند گویا تو را می بینم که از دروازه [قبیله] اشجع به سوی درّه بیرون می روی و سواری نشاندار که در دستش نیزه کوچک سیاه و سفیدی است بر اسبی سرخ پیشانی سفید به تو حمله کرده و نیزه ات می زند ولی در تو کارگر نمی شود. و تو پوزه اسب او را زده، او را به زمین می اندازی. دیگری بر تو حمله کرده از کوچه خاندان ابو عمّار دیلیانی بیرون می آید. گیسوان بافته اش از زیر کلاه خودش بیرون آمده، موهای سیبلش بسیار است. به خدا سوگند او کشنده تو است. که خدا استخوان های پوسیده اش را هم نیامرزد. محمّد به او گفت: شمردی و خطا کردی. و سراقی بن سلح حوتی برخاسته، به پشت حضرت زده، ایشان را به زندان انداخت و آنچه از مال داشت و آنچه مال خویشان آن حضرت بود، کسانی که با محمّد همراهی نکردند، غارت شد. راوی گوید: آن گاه اسماعیل بن عبد الله بن جعفر ابو طالب را آوردند که

پیرمردی بزرگ سال و ناتوان بود و یکی از چشمانش و هردو پایش از بین رفته بودند و او را بر دوش می بردند. محمد او را به بیعت خواند. و او گفت: ای پسر برادر! من پیرمردی سالخورده و ناتوانم. من به نیکی و یاری ات نیازمندترم. محمد به او گفت: ناچاری بیعت کنی. او گفت: با بیعت من چه سودی می کنی. به خدا سوگند من جای نام مردی دیگر را بر تو تنگ می کنم اگر خواستی بنویسی. گفت: باید این کار را بکنی. و سخنان درشت گفت. آن گاه اسماعیل به او گفت: جعفر محمد را برایم بخوان شاید همگی بیعت کنیم. او گوید: پس حضرت صادق علیه السلام را خواند. اسماعیل به ایشان عرض کرد: جانم به فدایت! اگر معتقدی که کارش را روشن کنی، بکن. شاید خداوند او را از ما بازدارد. فرمود: تصمیم گرفته ام با او سخن نگویم. درباره من هر نظری دارد، داشته باشد. اسماعیل به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: تو را به خدا سوگندت می دهم

ص: ۱۸۹

یوما أتیت أباک محمد بن علی علیه السلام و علی حلتان صفراوان، فدام النظر إلی فبکی، فقلت له: ما یبکیک فقال لی: یبکینی أنک تقتل عند کبر سنک صیاعا، لا- ینتطح فی دمک عزان، قال: قلت: فمتی ذاک؟ قال: إذا دعیت إلی الباطل فأیتته و إذا نظرت إلی الأحوال مشؤم قومه ینتمی من آل الحسن علیه السلام علی منبر رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یدعو إلی نفسه، قد تسمی بغير اسمه فأحدث عهدک و اکتب وصیتک، فإنک مقتول فی یومک أو من غد، فقال له أبو عبد الله علیه السلام: نعم و هذا و ربّ الکعبه لا- یصوم من شهر رمضان إلا أقله، فأستودعک الله یا أبا الحسن و أعظم الله أجرنا فیک و أحسن الخلافه علی من خلفت و إنا لله و إنا إلیه راجعون، قال: ثم احتمل إسماعیل و ردّ جعفر علیه السلام إلی الحبس، قال: فوالله ما أمسینا حتی دخل علیه بنو أخیه: بنو معاویه بن عبد الله بن جعفر فتوطّئوه حتی قتلوه و بعث محمد بن عبد الله علیه السلام فخلی سبیله، قال: و أقمنا بعد ذلک حتی استهللنا شهر رمضان فبلغنا خروج عیسی بن موسی یرید المدینة. قال: فتقدّم محمد بن عبد الله علی مقدّمته یزید بن معاویه بن عبد الله بن جعفر و کان علی مقدّمه عیسی بن موسی ولد الحسن بن زید بن الحسن بن الحسن و قاسم و محمد بن زید و علی و إبراهیم بنو الحسن بن زید، فهزم یزید بن معاویه و قدم عیسی بن موسی المدینة و صار القتال بالمدینة، فنزل بذباب و دخلت علينا المسوّدہ من خلفنا و خرج محمد فی أصحابه حتی بلغ الشوق، فأوصلهم و مضی، ثم تبعهم حتی انتهى إلی مسجد الخوآمین فنظر إلی ما هناك فضاء لیس فیہ مسوّد و لا مبيض، فاستقدم حتی انتهى إلی شعب فزاره ثم دخل هذیل ثم مضی إلی أشجع، فخرج إلیه الفارس الذی قال أبو عبد الله علیه السلام من

ص: ۱۹۰

آیا به خاطر می آوری روزی را که به نزد پدرت محمد علی علیهما السلام آمدم و دو لباس زرد در برم بود. و او مدتی به من نگریست و گریه کرد. من به ایشان گفتم: چه چیز شما را به گریه درآورد. به من فرمود: این که تو در سنّ بالا- بیهوده کشته می شوی. و دو بز هم برای خونت شاخ به شاخ نمی شوند. من عرض کردم: این در چه موقعی است؟ فرمود: وقتی به باطل خوانده می شوی و از آن امتناع می کنی. وقتی آن لوچ چشم نامبارک خویشان از خاندان حسن علیه السلام را دیدی که بر منبر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بالا- می رود و به سوی خودش فرامی خواند درحالی که به خود نام دیگری داده است، پیمانته را تازه کن و وصیتت را بنویس که تو در این روز یا فردایش کشته می شوی. حضرت صادق علیه

السَّلام به او فرمود: بله، و این (محمّد بن عبد الله) - سوگند به پروردگار کعبه - جز اندکی از ماه رمضان را روزه نخواهد گرفت. پس ای ابو الحسن تو را به خدا می سپارم خداوند اجر ما را در مصیبت تو افزون کند و نیکو جانشینی برای بازماندگانت باشد. که ما برای خداییم و به سوی او هم بازمی گردیم. او گوید: سپس اسماعیل را بردند و جعفر صادق علیه السَّلام را به زندان بازگرداندند. به خدا سوگند شب نشده بود که پسران برادرش، معاویه بن عبد الله جعفر به نزد او رفته، با لگد او را کشتند. و محمّد شخصی را به سوی جعفر علیه السَّلام فرستاد تا او را رها کند. او گوید: و ما پس از آن بودیم تا هلال ماه رمضان را دیدیم و آن گاه شنیدیم که عیسی بن موسی آهنگ مدینه کرده است. محمّد که یزید بن معاویه بن عبد الله جعفر فرمانده جلوداران بود به پیشواز رفت. و فرمانده جلوداران عیسی بن موسی فرزندان حسن بن زید بن حسن بن حسن و قاسم و محمّد زید و علی و ابراهیم پسران حسن زید بودند. یزید معاویه شکست خورد و عیسی بن موسی به مدینه آمد. و جنگ در آن جا رخ داد. آن گاه در [کوه] ذباب فرود آمد. و سیاه پوشان از پشت سر به ما حمله کردند. محمّد در میان یارانش بیرون آمد تا به بازار رسید. آنان را به آنجا رساند و رفت. سپس به دنبالشان آمد تا به مسجد خوامین رسید و دید که آن جا میدانی تهی از سیاه پوش و سفیدپوش است. جلو رفت تا به شعب فزاره رسید سپس وارد [قبیله] هذیل شد سپس به سوی [قبیله] اشجع رفت. همان سواری که حضرت صادق علیه السَّلام گفته بود

ص: ۱۹۱

خلفه، من سکه هذیل قطعنه، فلم یصنع فیه شیئا و حمل علی الفارس، فضرِبَ خیشوم فرسه بالسَّیف، قطعنه الفارس، فأنفذه فی الدرع و اثنی علیه محمّد، فضرِبَ فأثخنه و خرج علیه حمید بن قحطبه و هو مدبر علی الفارس یضربه من زقاق العماریین، قطعنه طعنه أنفذ السَّنان فیه، فکسر الرَّمح و حمل علی حمید قطعنه حمید بزج الرَّمح فصرعه، ثم نزل إلیه فضرِبَ حتّی أثخنه و قتله و أخذ رأسه و دخل الجند من کلّ جانب و أخذت المدینه و أجلینا هربا فی البلاد. قال موسی بن عبد الله: فانطلقت حتّی لحقت بإبراهیم بن عبد الله، فوجدت عیسی بن زید مکمنا عنده فأخبرته بسوء تدبیره و خرجنا معه حتّی أصیب - رحمه الله - ثم مضیت مع ابن أخی الأشتر عبد الله بن محمّد بن عبد الله بن حسن حتّی أصیب بالسَّند، ثم رجعت شریدا طریدا، تضیق علی البلاد، فلما ضاقت علی الأرض و اشتدّ [بی] الخوف، ذكرت ما قال أبو عبد الله علیه السَّلام: فجئت إلی المهديّ و قد حجّ و هو یخطب النّاس فی ظلّ الکعبه، فما شعر إلاّ و أنّی قد قمت من تحت المنبر، فقلت: لی الأمان یا امیر المؤمنین؟ و أدلّک علی نصیحه لک عندی؟ فقال: نعم ما هی؟ قلت: أدلّک علی موسی بن عبد الله بن حسن، فقال لی: نعم لک الأمان، فقلت له: أعطنی ما أثق به، فأخذت منه عهدا و موثیق و وثقت لنفسی ثم قلت: أنا موسی بن عبد الله، فقال لی: إذا تکرّم و تحبّی، فقلت له: أقطعنی إلی بعض أهل بیتک، یقوم بأمری عندک، فقال لی: انظر إلی من أردت، فقلت: عمّک العباس بن محمّد فقال العباس: لا حاجه لی فیک، فقلت: و لکن لی فیک الحاجه، أسألک بحقّ امیر المؤمنین إلاّ قبلتنی فقبلنی شاء أو أبی، و قال لی المهديّ: من يعرفک؟ - و حوله أصحابنا أو أكثرهم -

ص: ۱۹۲

از پشت از کوچه هذیل به سوی او آمده، بر او نیزه زد. ولی کارگر نشد. آن گاه او بر آن سوار حمله کرده، پوزه اسبش را با شمشیر زد سوار نیزه ای به او زد که در زرهش فرورفت. محمّد برگشته، او را زد و در کشتنش کوشید. آن گاه درحالی که او

آن سوار را دنبال می کرد و می زد حمید قحطبه از کوچه عماریان بر او حمله کرده، نیزه ای به او زد که آهنش در تن او فرورفت و چوبش شکست. محمد به او حمله کرد. حمید با سر آهنین او را زد و انداخت. سپس فرود آمده، او را زد تا زخمی اش کرده و آنگاه کشت و سرش را برید. سربازان از هر سو آمدند و مدینه سقوط کرده و ما فرار کرده در سرزمین ها آواره شدیم.

موسای عبد الله گوید: من رفتم و به ابراهیم عبد الله پیوستم. عیسی زید را در حالی که نزد او پنهان شده بود، دیدم. با او از تدبیر بدش سخن گفتم. تا با ما بیرون آمد و کشته شد-خدایش بیامرزد-سپس همراه پسر برادرم اشتر، عبد الله بن محمد بن عبد الله حسن رفتم تا او هم در سند کشته شد. سپس آواره و رانده ای که سرزمین ها برایم تنگ بود باز گشتم. چون زمین بر من تنگ گرفت و هراسم افزون شد، آنچه را حضرت صادق علیه السلام فرموده بود به یاد آوردم. پس به نزد مهدی رفتم که حج کرده و در سایه کعبه برای مردم خطبه می خواند. متوجه نشد تا من از پای منبر برخاسته، گفتم: ای امیر مؤمنان! اگر تو را بر خیری راهنمایی کنم برایم امانی هست؟ او گفت: بله، آن چیست؟ گفتم: تو را بر موسی بن عبد الله حسن راهنمایی می کنم. به من گفت: بله برایم امان می دهم. به او گفتم: چیزی بدهید که مطمئن شوم. پس پیمان و میثاقی از او گرفته، بر جانم مطمئن شدم، سپس گفتم: موسی بن عبد الله منم. به من گفت: پس اکرام شده، عطایی به تو داده خواهد شد. من به او گفتم: مرا به یکی از خاندانت بسپار تا در نزد تو برای کار من اقدام کند. او گفت: خودت بنگر که چه کسی را می خواهی. گفتم: عمویت عباس محمدی. عباس گفت: مرا به تو نیازی نیست. من گفتم: ولی من به تو نیاز دارم. از تو به حق امیر مؤمنین می خواهم که مرا بپذیری. او خواه و ناخواه مرا پذیرفته است. مهدی به من گفت: چه کسی تو را می شناسد؟ -درحالی که پیرامون او همه یا بیشترشان اصحاب ما بودند-

ص: ۱۹۳

فقلت: هذا الحسن بن زید يعرفني و هذا موسى بن عبد الله بن العباس يعرفني، فقالوا: نعم يا أمير المؤمنين! كأنه لم يغب عنا، ثم قلت للمهدى: يا أمير المؤمنين لقد أخبرني بهذا المقام أبو هذا الرجل و أشرت إلى موسى بن جعفر. قال موسى بن عبد الله: و كذبت علي جعفر كذبه، فقلت له: و أمرني أن أقرئك السلام و قال: إنه إمام عدل و سخاء، قال: فأمر لموسى بن جعفر بخمسة آلاف دينار، فأمر لي منها موسى بألفي دينار و وصل عامه أصحابه و وصلني، فأحسن صلتني، فحيث ما ذكر ولد محمد بن علي بن الحسين، فقولوا صلى الله عليهم و ملائكته و حمله عرشه و الكرام الكاتبون و خصوا أبا عبد الله بأطيب ذلك، و جزی موسى بن جعفر عنی خیرا، فأنا و الله مولا هم بعد الله.

[۹۳۳] ۱۸- و بهذا الإسناد، عن عبد الله بن جعفر بن إبراهيم الجعفری قال:

حدَّثنا عبد الله بن المفضل مولى عبد الله بن جعفر بن أبي طالب قال: لما خرج الحسين بن علي المقتول بفتح و احتوى على المدينة دعا موسى بن جعفر إلى البيعة، فأتاه فقال له: يا ابن عم لا تكلفني ما كلف ابن عمك، عمك أبا عبد الله، فيخرج مني ما لا أريد، كما خرج من أبي عبد الله ما لم يكن يريد، فقال له الحسين: إنما عرضت عليك أمرا فإن أردته دخلت فيه و إن كرهته لم أحملك عليه و الله المستعان ثم ودَّعه، فقال له أبو الحسن موسى بن جعفر حين ودَّعه: يا ابن عم إنك مقتول فأجد الضراب فإن القوم فساق يظهرون إيماننا و يسترون شركا و إنَّا لله و إنَّا إليه راجعون، أحتسبكم عند الله من عصبته، ثم خرج الحسين و

کان من أمره ما کان، قتلوا کلهم کما قال علیه السّلام.

[۹۳۴]۱۹- و بهذا الإسناد، عن عبد الله بن إبراهيم الجعفری قال:

کتب یحیی بن عبد الله بن الحسن إلى موسى بن جعفر علیه السّلام: «أما بعد فإنی

ص: ۱۹۴

گفتم: این حسن زید مرا می شناسد و این موسای جعفر [علیهما السّلام] مرا می شناسد. و این حسن بن عبد الله عباس هم مرا می شناسد. آنان گفتند: بله، ای امیر مؤمنین! گویا که اصلا از میان ما نرفته است. سپس من به مهدی گفتم: ای امیر مؤمنین پدر این مرد مرا به این احوال خبر داده بود. و به موسای جعفر [علیهما السّلام] اشاره کردم. او گوید: و دروغی بر جعفر [علیه السلام] بستم و گفتم: و به من فرمان داد که به تو سلام برسانم. او گفت: او امامی عادل و سخاوتمند است. او گوید: آن گاه او [مهدی] پنج هزار دینار به موسای جعفر [علیهما السّلام] داد. و ایشان دو هزار دینار آن را به من داد. به همه اصحابش مالی داد و به من هم داد. و خوب عطایی به من کرد. پس هر جا نام فرزندان محمّد بن علی حسین برده شد بگویید: درود خدا و فرشتگان و حاملان عرش و کرام الکاتبین بر آنان. و حضرت صادق [علیه السلام] را به نیکوترین آن ها اختصاص دهید. و خدا به موسای جعفر جزای خیر دهد که من به خدا سوگند پس از خداوند بنده اویم.

[۹۳۳]۱۸- عبد الله مفضل- غلام عبد الله جعفر- به ما گفت: وقتی حسین بن علی کشته شده در فحّ قیام کرد و مدینه را گرفت موسای جعفر را به بیعت خواند. حضرت به نزد او آمده، فرمود: پسر عمو! مرا به چیزی تکلیف نکن. چنان که پسر عمویت، عمویت ابو عبد الله را تکلیف کرد که چیزی از من صادر می شود که دوست ندارم. چنان که از ابو عبد الله چیزی صادر شد که دوست نداشت. حسین به ایشان گفت: من چیزی را به شما پیشنهاد کردم اگر خواستید می پذیرید و اگر دوست نداشتید من آن را به شما تحمیل نمی کنم. و خداوند یاریگر است. سپس با او خداحافظی کرد. حضرت موسی [علیه السلام] وقتی خداحافظی می کرد به او فرمود: پسر عمو! تو کشته می شوی. پس خوب شمشیر بزن که این مردم فاسقانی هستند که اظهار ایمان کرده، شرکشان را می پوشانند. و ما همه برای خداییم و به سوی او هم بازمی گردیم. [من در پیشگاه خدا شما را از گروه او می شمارم.] سپس حسین قیام کرد و چنان شد که شد. همه کشته شدند. چنان که فرموده بود.

[۹۳۴]۱۹- عبد الله بن ابراهیم جعفری گفته است: یحیای عبد الله حسن به

ص: ۱۹۵

أوصی نفسی بتقوی الله و بها أوصیک فإنّها وصیّه الله فی الأوّلین و وصیّته فی الآخِرین، خبّرنی من ورد علیّ من أعوان الله علی دینه و نشر طاعته بما کان من تحنّک مع خذلانک و قد شاورت فی الدّعوه للرّضا من آل محمّد صلّی الله علیه و اله و سلّم و قد احتجبتّها و احتجبتها أبوک من قبلک و قدیما ادّعیتم ما لیس لکم و بسطتم آمالکم إلى ما لم یعطکم الله، فاستهویتم و أضللتّم و أنا محذّرك ما حدّرك الله من نفسه» فکتب إليه أبو الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام «من موسی بن [أبی] عبد الله جعفر و علیّ مشترکین فی التّدلّل لله و طاعته إلى یحیی بن عبد الله بن حسن، أما بعد فإنی أهدّرك الله و نفسی و أعلمک ألیم

عذابه و شدید عقابه و تکامل نعماته و اوصیک و نفسی بتقوی الله فاینها زین الکلام و تثبیت النعم، اتانی کتابک تذکره فیہ انی مدّع و اَبی من قبل و ما سمعت ذلك منی و سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْأَلُونَ و لم يدع حرص الدنيا و مطالبها لأهلها مطلباً لآخرتهم، حتّی یفسد علیهم مطلب آخرتهم فی دنیاہم و ذكرت انّی ثبّطت الناس عنک لرغبتی فیما فی یدیک و ما منعی من مدخلک المذی أنت فیہ لو كنت راغباً ضعف عن سنّہ و لا-قلّہ بصیرہ بحجّہ و لكنّ الله تبارک و تعالی خلق الناس أمشاجاً و غرائب و غرائز، فأخبرنی عن حرفین أسألك عنهما ما العترف فی بدنک و ما الصیّ هلع فی الإنسان، ثم اکتب إلّی بخبر ذلك و أنا متقدّم إلیک أحذّرك معصیه الخلیفه و أحتکک علی برّہ و طاعته و أن تطلب لنفسک أماناً قبل أن تأخذک الأظفار و یلزمک الخناق من کلّ مکان، فتروّح إلی النفس من کلّ مکان و لا تجده حتّی یمنّ الله علیک بمنّہ و فضله، و رقه الخلیفه أبقاءه الله فیؤمنک و یرحمک و یحفظ فیک أرحام رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم و السّلام علی من اتّبع الهدی إنا قد أوحي إلینا أنّ العذاب علی من کذّب و تولى قال الجعفری:

ص: ۱۹۶

موسای جعفر علیهما السّلام نوشت: «اما بعد؛ من خودم و تو را به پروای خداوند سفارش می کنم. که آن سفارش خداوند در پیشینان و پسینان است. یکی از یاران دین خدا و مبلغ اطاعتش به نزد آمده، از دلسوزی تو نسبت به من و پشتیبانی نکردنت به من خبر داد. درحالی که من با تو درباره دعوت به مورد رضای آل محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-مشورت کردم، تو آن را نپذیرفتی و پیش از تو پدرت هم آن را نپذیرفت. از قدیم شما چیزی را ادعا کردید که مال شما نیست. و آرزوهاتان را تا چیزی که خداوند به شما نداده بود، گستردید. هوا در شما اثر کرد و گمراه گردیدید. و من تو را پرهیز می دهم از آنچه خداوند درباره خودش پرهیز داده است.» آن گاه حضرت کاظم علیه السّلام در پاسخ او نوشت: «از موسای [ابو] عبد الله جعفر و علی که در خاکساری و فرمانبری برای خداوند شریک اند، به یحیای عبد الله حسن. اما بعد؛ من تو و خودم را از خدا پروا می دهم. و تو را از عذاب دردناک و کیفر سخت و بی نهایت او آگاه می کنم. تو و خودم را به پروای از خداوند سفارش می کنم. که آن آرایه سخن و استواری نعمت ها است. نامه ات به من رسید. در آن گفته ای که من و پیش از من، پدرم مدعی بوده ایم. درحالی که تو ادعایی از من نشنیده ای. گواهی شان نوشته شده، از آنان پرسیده می شود. [زخرف (۴۳): ۱۹] حرص دنیا و خواسته های آن برای اهلش خواسته ای برای آخرتشان نگذاشته است چنان که خواسته آخرتشان را در راه دنیاشان خراب می کند. و گفته ای که من مردم را به خاطر رغبتم به آنچه در دست تو است بازداشته ام. درحالی که آنچه مرا از داخل شدن به چیزی که تو در آن هستی-اگر رغبت داشتم-بازداشته، ناتوانی در دانستن سنّت و بصیرت اندک به حجّت نیست. بلکه خداوند پاک و والا مردم را ترکیبی از شگفتی ها و طبیعت ها آفریده است. تو به من از دو کلمه ای که از تو می پرسم خبر بده. عترف در بدن تو چه چیز است؟ و صهلج در انسان چیست؟ این ها را برایم بنویس. من به تو دستور داده، تو را از شورش بر خلیفه پرهیز می دهم. و تو را به نیکی بر او و اطاعتش تشویق می کنم. پیش از آن که چنگال ها تو را بگیرد و از هر سو گلویت فشرده شود آنگاه به دنبال راحتی به هر جائی بروی و نیابی، امانی برای جانت بخواه تا خداوند به احسانش و دلسوزی خلیفه که خداوند او را نگاه دارد بر تو منت نهاده، ایمنی داده، بر تو رحمت کند و خویشان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را به وسیله تو حفظ کند. و سلام بر آن که از هدایت پیروی کند. به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که تکذیب کند و سرپیچی نماید. [طه (۲۰): ۴۷ و ۴۸]

فبلغني أنّ كتاب موسى بن جعفر عليه السّلام وقع في يدي هارون فلمّا قرأه قال: النَّاس يَحْمِلُونِي عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا يَرْمِي بِهِ.

تمّ الجزء الثّاني من كتاب الكافي و يتلوه بمشيئته الله و عونه الجزء الثالث و هو باب كراهيه التّوقيت. و الحمد لله ربّ العالمين و الصّلاه و السّلام على محمّد و آله أجمعين.

باب كراهيه التّوقيت [۹۳۵]۱-علی بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى جميعاً، عن الحسن بن محبوب، عن أبي حمزة الثّماليّ قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول:

يا ثابت إنّ الله تبارك و تعالی قد كان وقت هذا الأمر في السّبعين، فلمّا أن قتل الحسين صلوات الله عليه اشتدّ غضب الله تعالى على أهل الأرض، فأخّره إلى أربعين و مائه، فحدّثناكم فأذعتم الحديد فكشفتهم قناع السّتر و لم يجعل الله له بعد ذلك وقتاً عندنا و يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده أمّ الكتاب. قال أبو حمزة: فحدّثت بذلك أبا عبد الله عليه السّلام فقال: قد كان كذلك.

[۹۳۶]۲-محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن عليّ بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السّلام إذ دخل عليه مهرم، فقال له: جعلت فداك أخبرني عن هذا الأمر الذي ننتظر متى هو؟ فقال: يا مهرم! كذب الوقّاتون و هلك المستعجلون و نجا المسلمون.

[۹۳۷]۳-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن عليّ بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

جعفری گوید: من شنیدم که نامۀ موسای جعفر علیهما السّلام به دست هارون افتاد. وقتی آن را خواند، گفت: مردم مرا بر ضدّ موسای جعفر وادار می کنند درحالی که او از آنچه به آن متّهم می شود، دور است.

بخش دوم کتاب کافی پایان یافت. و به دنبال آن به خواست و یاری خدا بخش سوم است که باب کراهت داشتن تعیین زمان [ظهور] می باشد. و سپاس برای خداوند که پروردگار جهانیان است. و سلام و درود بر محمّد و خاندانش همگی.

کراهت داشتن تعیین زمان [ظهور]

[۹۳۵]۱-ابو حمزة ثمالی گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: ای ثابت همانا خداوند پاک و فرازمند، زمان این موضوع را در هفتاد سال قرار داد. وقتی حسین-درود خدا بر او-کشته شد، خشم خداوند بر اهل زمین سخت گشته، آن را تا صد و چهل سال عقب انداخت. آن گاه ما آن را به شما بازگفتیم. شما آن را فاش کرده، پرده از راز برداشتید و پس

از آن خداوند برای آن در پیش ما وقتی نگذارد. خداوند آنچه را بخواهد از میان می برد و استوار می کند. و اصل کتاب نزد او است.

ابو حمزه گوید: این حدیث را با حضرت صادق علیه السلام باز گفتم. فرمود: چنان بوده است.

[۹۳۶]۲-عبد الرحمان کثیر گفت: من نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که مهرم وارد شد و به ایشان عرض کرد: جانم به فدایت! به من از این موضوعی که به انتظارش هستیم بفرمائید که چه زمانی است؟ فرمود: ای مهرم! وقت گذاران دروغ گفته، شتابندگان نابود شده و پذیرندگان نجات یافتند.

[۹۳۷]۳-ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره حضرت قائم پرسیدم،

ص: ۱۹۹

سألته عن القائم عليه السلام فقال: كذب الوقتون، إننا أهل بيت لا نوقت.

[۹۳۸]۴-أحمد بإسناده قال:

قال: أبا الله إلا أن يخالف وقت الموقتين.

[۹۳۹]۵-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الخزاز، عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمي، عن الفضيل بن يسار، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قلت: لهذا الأمر وقت؟ فقال: كذب الوقتون، كذب الوقتون، كذب الوقتون، إن موسى عليه السلام لما خرج وافدا إلى ربه، واعداهم ثلاثين يوما، فلما زاده الله على الثلاثين عشرا قال قومه: قد أخلفنا موسى فصنعوا ما صنعوا فإذا حدثناكم الحديث فجاء على ما حدثناكم [به] فقولوا: صدق الله و إذا حدثناكم الحديث فجاء على خلاف ما حدثناكم به فقولوا: صدق الله، تؤجروا مرتين.

[۹۴۰]۶-محمد بن يحيى و أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن السّيارى، عن الحسن بن عليّ بن يقطين، عن أخيه الحسين، عن أبيه عليّ بن يقطين قال:

قال لي أبو الحسن عليه السلام: الشّيعه تربى بالأمانى منذ مائتى سنه، قال: و قال يقطين لابنه عليّ بن يقطين: ما بالنّا قيل لنا فكان و قيل لكم فلم يكن؟ قال: فقال له عليّ: إنّ العدى قيل لنا و لكم كان من مخرج واحد، غير أنّ أمركم حضر، فأعطيتم محضه، فكان كما قيل لكم و إنّ أمرنا لم يحضر، فعللنا بالأمانى، فلو قيل لنا: إنّ هذا الأمر لا يكون إلا إلى مائتى سنه أو ثلاثمائه سنه لقت القلوب و لرجع عامه الناس عن الإسلام و لكن قالوا: ما أسرعه و ما أقربه تألّفا لقلوب الناس و تقرّيبا للفرج.

[۹۴۱]۷-الحسين بن محمد، عن جعفر بن محمد، عن القاسم بن إسماعيل

فرمودند: وقت گذاران دروغ گفتند. ما اهل بیت تعیین وقت نمی کنیم.

[۹۳۸]۴- احمد به سند خودش گفته که آن حضرت فرمود: خداوند دوست دارد با وقت گذاران مخالفت کند.

[۹۳۹]۵- فضیل یسار گوید: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: آیا برای این موضوع وقتی است؟ فرمودند: وقت گذاران دروغ گفتند، وقت گذاران دروغ گفتند، وقت گذاران دروغ گفتند. همانا وقتی موسی علیه السلام به عنوان فرستاده به سوی پروردگارش رفت، با قومش سی روزه وعده کرد، آن گاه وقتی خداوند بر آن سی روز، ده روز افزود. قومش گفت: موسی به وعده اش عمل نکرد پس ساختند آنچه ساختند. پس وقتی ما حدیثی را به شما گفتیم و چنان شد که گفته بودیم بگوئید: خدا راست گفت. و وقتی حدیثی به شما باز گفتیم و خلاف آن صورت گرفت [باز] بگوئید: خدا راست گفت. تا دوبار اجر بگیری.

[۹۴۰]۶- علی یقظین گفته است: حضرت کاظم علیه السلام به من فرمودند: شیعه دویست سال است که با آرزوها تربیت می شود. و یقظین به پسرش علی گفت: چگونه است که درباره ما گفتند و شد و درباره شما گفتند و نشد؟ علی گفت: آنچه به ما و به شما گفته اند از یک جا صادر شده جز این که امر شما رسید و تمامش به شما داده شد و چنان شد که به شما گفتند. و امر ما نرسید و به آرزوها پرداختیم. اگر به ما بگویند این امر جز تا دویست یا سیصد سال ممکن نمی شود، دل ها سخت می شود و بیشتر مردم از اسلام برمی گردند. اما ایشان می گویند: چه شتابنده و نزدیک است. تا دل ها به هم انس گرفته، فرج را جلو اندازد.

[۹۴۱]۷- مهزم گفته است: ما نزد حضرت صادق علیه السلام از شهریاران فلان

الأنباری، عن الحسن بن علی، عن إبراهيم بن مهزم، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ذكرنا عنده ملوك آل فلان فقال: إنما هلك الناس من استعجالهم لهذا الأمر، إن الله لا يعجل لعجله العباد، إن لهذا الأمر غاية ينتهي إليها، فلو قد بلغوها لم يستقدموا ساعه و لم يستأخروا.

باب التمهيص و الامتحان [۹۴۲]۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن يعقوب السیراج و علی بن رثاب، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أن أمير المؤمنين عليه السلام لما بويع بعد مقتل عثمان صعد المنبر و خطب بخطبه - ذكرها - يقول فيها: ألا إن بلئتكم قد عادت كهيتها يوم بعث الله نبيه صلى الله عليه و اله و سلم و الذي بعثه بالحق لتبليبن بلبله و لتغرلن غربله، حتى يعود أسفلكم أعلاكم و أسفلكم أسفلكم و ليسبقن سباقون كانوا قصروا، و ليقصرن سباقون كانوا سبقوا، و الله ما كنتم و سمه و لا كذبت كذبه و لقد نبئت بهذا المقام و هذا اليوم.

[۹۴۳]۲- محمد بن یحیی و الحسن بن محمد، عن جعفر بن محمد، عن القاسم بن إسماعیل الأنباری، عن الحسين بن علی، عن أبي المغراء، عن ابن أبي يعفور قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ويل لظغاه العرب، من أمر قد اقترب، قلت: جعلت فداك كم مع القائم من العرب؟ قال: نفر يسير قلت: والله إن من يصف هذا الأمر منهم لكثير، قال: لا- بدّ للناس من أن يمحصوا ويميزوا و يغربلوا ويستخرج في الغربال خلق كثير.

ص: ۲۰۲

خاندان [بنی عباس] سخن گفتیم، که فرمودند: همانا مردم به جهت شتابشان برای این موضوع هلاک شدند. خداوند به جهت شتاب بندگان شتاب نمی کند. برای این موضوع پایانی است که به آن می رسد. که اگر مردم به آن رسیدند ساعتی به پیش و پس نمی افتند.

امتحان و آزمایش

[۹۴۲]۱- علی رثاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که وقتی پس از کشته شدن عثمان، با امیر مؤمنان علیه السلام بیعت شد، حضرت بالای منبر رفته، خطبه ای خواند- حضرت صادق علیه السلام آن را ذکر کرد و فرمود: هان! همانا امتحان شما باز گشته است. به همان شکلی که وقتی خداوند پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- را برانگیخت. و سوگند به کسی که او را به راستی برانگیخت، شما پراکنده شده، غربال می شوید تا زیر و زبر شوید و جلوافتادگانی که کوتاهی می کردند، به پیش افتاده و پیشی گیرندگان که جلوافتاده بودند، کوتاهی کنند. به خدا سوگند من هیچ نشانه ای را پنهان نکرده، دروغی نگفتم. و به این مقام و این روز خبر داده شده بودم.

[۹۴۳]۲- ابن ابی یعفور گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: وای بر سرکشان عرب از امری که نزدیک شده است! من عرض کردم. جانم به فدایت! چند نفر عرب همراه قائم [علیه السلام] خواهند بود؟ فرمود: آنان اندکند. من گفتم: به خدا سوگند، بسیاری از آنان درباره این امر سخن می گویند. فرمود: مردم به ناچار باید آزمایش شده، جدا شده و غربال شوند. و مردم زیادی از غربال بیرون می ریزند.

ص: ۲۰۳

[۹۴۴]۳- محمد بن یحیی و الحسن بن محمد، عن جعفر بن محمد، عن الحسن بن محمد الصیرفی، عن جعفر بن محمد الصیقل، عن أبيه، عن منصور قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا منصور! إن هذا الأمر لا- يأتيكم إلا- بعد إياس و لا- و الله حتى تميزوا، و لا- و الله حتى تمحصوا، و لا و الله حتى يشقى من يشقى و يسعد من يسعد.

[۹۴۵]۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن معمر بن خلاد قال:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: ألم أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم لا يفتنون ثم قال لي: ما الفتنه؟ قلت: جعلت فداك الذي عندنا الفتنه في الدين، فقال: يفتنون كما يفتن الذهب، ثم قال: يخلصون كما يخلص الذهب.

[۹۴۶] ۵-علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن سليمان بن صالح رفعه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال إن حديثكم هذا لتشمز منه قلوب الرجال، فمن أقر به فزيده، و من أنكره فذروه، إنه لا بد من أن يكون فتنه يسقط فيها كل بطانه و وليجه حتى يسقط فيها من يشق الشعر بشعرتين، حتى لا يبقى إلا نحن و شيعتنا.

[۹۴۷] ۶-محمد بن الحسن و علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن سنان، عن محمد بن منصور الصيقل، عن أبيه قال:

كنت أنا و الحارث بن المغيرة و جماعه من أصحابنا جلوسا و أبو عبد الله عليه السلام يسمع كلامنا فقال لنا: في أي شيء أنتم؟ هيهات، هيهات! لا و الله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى تغربلوا، لا و الله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى تمحصوا، لا و الله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى تميزوا، لا و الله ما يكون ما تمدون إليه أعينكم إلا بعد إياس، لا و الله لا يكون ما تمدون

ص: ۲۰۴

[۹۴۴] ۳-منصور گفته است: حضرت صادق عليه السلام به من فرمود: ای منصور! این امر جز پس از ناامید شدن به شما نمی رسد. به خدا سوگند! آن نمی رسد تا شما جدا شوید. به خدا سوگند! نمی رسد تا آزمایش شوید. به خدا سوگند نمی رسد تا آن که شقی است شقی شود و آن که سعادت مند است سعادت مند.

[۹۴۵] ۴-معمّر خلّاد گفته است: از حضرت ابو الحسن عليه السلام شنیدم می فرماید: الم. آیا مردم می پندارند با گفتن «ما ایمان آوردیم» رها می شوند و آزمایش نمی شوند. [عنكبوت (۲۹): ۱ و ۲] سپس به من فرمود: فتنه و آزمایش چیست؟ من عرض کردم: جانم به فدایت، به گمان ما آزمایش در دین است. فرمودند: آزمایش می شوند چنان که زر آزمایش می شود. سپس فرمود: خالص می شوند چنان که زر خالص می شود.

[۹۴۶] ۵-از سلیمان صالح روایتی که سندش را به حضرت باقر عليه السلام رسانده نقل شده که ایشان فرموده اند: همانا دل های این مردم از این سخن شما کراهت دارد. پس با آن که به آن اعتراف دارد بیشتر بگوئید و رها کنید آن که را آن را انکار می کند. همانا باید امتحانی باشد که در آن هر صاحب سرّ و خواصّی بیفتد تا جایی که شخص موشکاف [که در همه چیز اهل احتیاط و بارک بینی است] فروافتد و جز ما و شیعیانمان کسی نماند.

[۹۴۷] ۶-محمد منصور صیقل از پدرش نقل کرده که گفته است: من و حارث مغیره و گروهی از اصحابمان نشستیم [و سخن می گفتیم] و حضرت صادق سخنانمان را می شنید. آن گاه به ما فرمود: شما کجائید؟ هیهات، هیهات! نه به خدا سوگند آنچه بدان چشم دارید نمی شود تا غربال شوید. نه به خدا آنچه چشم دارید نمی شود تا آزموده شوید. نه به خدا آنچه بدان چشم دارید نمی شود تا جدا شوید. نه به خدا آنچه بدان چشم دارید جز پس از ناامیدی ممکن نمی شود. نه به

إليه أعينكم حتى يشقى من يشقى و يسعد من يسعد.

باب أنه من عرف إمامه لم يضّرّه تقدّم هذا الأمر أو تأخر [۹۴۸] ۱-علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زراره قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: اعرف إمامك، فإنك إذا عرفت لم يضرك، تقدّم هذا الأمر أو تأخر.

[۹۴۹] ۲-الحسين بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن جمهور، عن صفوان بن يحيى، عن محمّد بن مروان، عن الفضيل بن يسار قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك و تعالى: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» فقال: يا فضيل! اعرف إمامك، فإنك إذا عرفت إمامك لم يضرك، تقدّم هذا الأمر أو تأخر و من عرف إمامه ثم مات قبل أن يقوم صاحب هذا الأمر، كان بمنزله من كان قاعدا في عسكره، لا بل بمنزله من قعد تحت لوائه، قال: و قال بعض أصحابه: بمنزله من استشهد مع رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم.

[۹۵۰] ۳-علی بن محمّد رفعه، عن علی بن أبي حمزه، عن أبي بصير قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك متى الفرّج؟ فقال: يا أبا بصير! و أنت ممّن يريد الدنيا؟، من عرف هذا الأمر فقد فرّج عنه لانتظاره.

[۹۵۱] ۴-علی بن إبراهيم، عن صالح بن السندي، عن جعفر بن بشير، عن إسماعيل بن محمّد الخزاعي قال:

سأل أبو بصير أبا عبد الله عليه السلام و أنا أسمع، فقال: تراني أدرك القائم عليه السلام؟ فقال: يا أبا بصير! أ لست تعرف إمامك؟ فقال: إي و الله و أنت هو- و تناول يده-

بدان چشم دارید نمی شود تا کسی که شقی است شقی شود و کسی که سعادت مند است سعادت مند.

کسی که امامش را شناخت، پیش و پس افتادن این امر به او زیان نمی رساند

[۹۴۸] ۱-زراره گفته که حضرت صادق علیه السلام فرمود: امام خود را بشناس. تو وقتی امام خود را بشناسی پیش و پس افتادن این امر به تو زیانی نمی رساند.

[۹۴۹]۲- فضیل یسار گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند پاک و والا پرسیدم: روزی که مردمان را با پیشوایانشان می خوانیم. [اسراء (۱۷): ۷۱] فرمودند: ای فضیل! امام خود را بشناس. تو وقتی امامت را بشناسی، پیش و پس افتادن این موضوع به تو زبانی نمی رساند. کسی که امامش را شناخت، سپس پیش از قیام صاحب الامر [علیه السلام] آمد، به منزله کسی است که در پادگان او، نه بلکه به منزله کسی است که زیر پرچم او نشسته است. او گوید: و یکی از اصحاب حضرت گفته: به منزله کسی است که در همراهی با رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- شهید شده است.

[۹۵۰]۳- ابو بصیر گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت! آن فرج چه وقت است؟ فرمود: ای ابو بصیر! تو از کسانی هستی که دنیا خواهند؟ کسی که این امر را شناخته به جهت انتظارش فرج را دریافته است.

[۹۵۱]۴- اسماعیل محمد خزاعی گفته است: ابو بصیر- در حالی که من می شنیدم- از حضرت صادق علیه السلام پرسید: گمان می کنی من قائم علیه السلام را درک بکنم؟ فرمود: ای ابو بصیر! آیا تو امام خود را نمی شناسی؟ عرض کرد: آری به خدا سوگند

ص: ۲۰۷

فقال: و الله ما تبالی یا ابا بصیر! ألا تكون محتبیا بسيفك في ظل رواق القائم صلوات الله عليه.

[۹۵۲]۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عليّ بن النعمان، عن محمد بن مروان، عن فضيل بن يسار قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: من مات و ليس له إمام فميتته ميتة جاهليته و من مات و هو عارف لإمامه، لم يضرّه تقدّم هذا الأمر أو تأخر و من مات و هو عارف لإمامه، كان كمن هو مع القائم في فسطاطه.

[۹۵۳]۶- الحسين بن عليّ العلويّ، عن سهل بن جمهور، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنيّ، عن الحسن بن الحسين العرنّي، عن عليّ بن هاشم، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ما ضرّ من مات منتظرا لأمرنا ألا يموت في وسط فسطاط المهديّ و عسكره.

[۹۵۴]۷- عليّ بن محمد، عن سهل بن زياد، عن الحسين بن سعيد، عن فضاله بن أيوب، عن عمر بن أبان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: اعرف العلامه، فإذا عرفته لم يضرّك تقدّم هذا الأمر أو تأخر؛ إنّ الله عزّ و جلّ يقول: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ» فمن عرف إمامه كان كمن كان في فسطاط المنتظر.

باب من ادّعى الإمامه و ليس لها بأهل و من جحد الأئمّه أو بعضهم و من أثبت الإمامه لمن ليس لها بأهل [۹۵۵]۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن أبي سلام، عن سوره بن كليب، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۲۰۸

او تو هستی-و دست ایشان را گرفت-حضرت فرمود: پس ای ابو بصیر! به خدا سوگند فرقی نمی کند که تو در سایه خیمه حضرت قائم-درود خدا بر او-به شمشیرت تکیه نکرده باشی.

[۹۵۲]۵-فضیل یسار گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد مرگش مرگ جاهلیت است. و کسی که بمیرد درحالی که با امامش آشنا بوده است، پیش و پس افتادن این امر به او زیان نمی رساند. کسی که بمیرد و با امامش آشنا باشد مانند کسی است که در خیمه قائم علیه السّلام همراه او باشد.

[۹۵۳]۶-علی هاشم از پدرش روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: آن که در حال انتظار امر ما بمیرد از این که در میان اردوگاه و خیمه مهدی [علیه السّلام] نمرده، زیان نکرده است.

[۹۵۴]۷-عمر أبان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: نشانه را بشناس. که وقتی آن را بشناسی پیش و پس افتادن این امر به تو زیانی نمی رساند. خداوند عزّتمند می فرماید: روزی که هر گروهی را با پیشوایشان بخوانیم. پس کسی که امامش را شناخت مانند کسی است که در خیمه حضرت منتظر حضور دارد.

درباره کسی که ادعای امامت می کند درحالی که صلاحیت آن را ندارد. و کسی که امامان یا برخی از ایشان را انکار می کند و کسی که امامت را برای آن که صلاحیت آن را ندارد اثبات می نماید

[۹۵۵]۱-سوره کلب گفته است: برای حضرت باقر علیه السّلام این سخن خداوند

ص: ۲۰۹

قلت له قول الله عزّ و جلّ: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ» قال: من قال: إني إمام و ليس بإمام، قال: قلت: و إن كان علويًا؟ قال: و إن كان علويًا. قلت: و إن كان من ولد عليّ ابن أبي طالب عليه السّلام؟ قال: و إن كان.

[۹۵۶]۲-محمّد بن يحيى، عن عبد الله بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن أبان، عن الفضيل، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من ادعى الإمامة و ليس من أهلها فهو كافر.

[۹۵۷]۳-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن جمهور، عن عبد الله بن عبد الرحمن، عن الحسين بن المختار قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام جعلت فداك «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ» قال: كلّ من زعم أنّه إمام و ليس بإمام، قلت: و إن كان فاطميًا علويًا؟ قال: و إن كان فاطميًا علويًا.

[۹۵۸]۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الوشاء، عن داود الحمار، عن ابن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

سمعتہ يقول: ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا يزكيهم و لهم عذاب أليم: من ادعى إمامه من الله ليست له و من جحد إماما من الله و من زعم أن لهما في الإسلام نصيبا.

[۹۵۹] ۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن سنان، عن يحيى أخى أديم، عن الوليد بن صبيح قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن هذا الأمر لا يدعيه غير صاحبه إلا تبر الله عمره.

[۹۶۰] ۶- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن سنان،

ص: ۲۱۰

شكوهمند را خواندم: و روز قیامت کسانی را که بر خداوند دروغ بستند روسیاه می بینی. [زمر (۳۹): ۶۰] فرمودند: کسی است که گفته: من امامم. درحالی که امام نیست. او گوید: من عرض کردم: اگر چه علوی باشد؟ فرمود: و اگر چه علوی باشد. گفتم: اگر چه از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام باشد؟ فرمود: و اگر چه چنین باشد.

[۹۵۶] ۲- فضیل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: کسی که ادعای امامت می کند و صلاحیت آن را ندارد، کافر است.

[۹۵۷] ۳- حسین مختار گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت و روز قیامت کسانی را که بر خداوند دروغ بستند [روسیاه] می بینی [چیست؟] فرمود: هر کسی که می پندارد امام است درحالی که نیست. عرض کردم: و اگر چه فاطمی و علوی باشد؟ فرمود: و اگر چه فاطمی و علوی باشد.

[۹۵۸] ۴- ابن ابی یعفور گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: سه گروه است که خداوند در روز قیامت با آنان سخن نگفته و پاکشان نمی کند. و برایشان عذاب دردناک است: کسی که امامتی از سوی خداوند ادعا کند که برای او نیست. و کسی که امامی را که از سوی خداوند است انکار کند. و کسی که گمان کند برای این دو نفر در اسلام بهره ای است.

[۹۵۹] ۵- ولید صبیح گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا اگر این امر را جز صاحبش ادعا کند، خداوند عمرش را قطع می کند.

[۹۶۰] ۶- طلحة زید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که

ص: ۲۱۱

عن طلحة بن زيد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أشرك مع إمام إمامته من عند الله من ليست إمامته من الله، كان مشركا بالله.

[۹۶۱]۷- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن منصور بن يونس، عن محمد بن مسلم قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: رجل قال لي: اعرف الآخر من الأئمة و لا يضرك أن لا تعرف الأول، قال: فقال: لعن الله هذا فإني أبغضه و لا أعرفه و هل عرف الآخر إلا بالأول.

[۹۶۲]۸- الحسين بن محمد، عن معلی بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن صفوان، عن ابن مسكان قال:

سألت الشيخ عن الأئمة عليهم السلام، قال: من أنكر واحدا من الأحياء فقد أنكر الأموات.

[۹۶۳]۹- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن أبي وهب، عن محمد بن منصور قال:

سألته عن قول الله عز و جل «وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَحِيدُنَا عَلَيْهَا أَبَاءُنَا وَ اللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» قال: فقال: هل رأيت أحدا زعم أن الله أمر بالزنا و شرب الخمر أو شيء من هذه المحارم؟ فقلت: لا، فقال: ما هذه الفاحشه التي يدعون أن الله أمرهم بها؟ قلت: الله أعلم و وليه؛ قال: فإن هذا في أئمة الجور؛ ادعوا أن الله أمرهم بالائتمام بقوم لم يأمرهم الله بالائتمام بهم؛ فردّ الله ذلك عليهم فأخبر أنهم قد قالوا عليه الكذب و سمى ذلك منهم فاحشه.

[۹۶۴]۱۰- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد،

ص: ۲۱۲

شخصی را که امامتش از سوی خدا نیست با امامی که امامتش از نزد خداوند است شریک کند، برای خدا شریک گرفته است.

[۹۶۱]۷- محمد مسلم گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردی به من گفت: آخرین امام را بشناس که نشاختن امام نخستین به تو زیان نمی رساند. حضرت فرمود: خدا او را لعنت کند. من او را نمی شناسم و دشمنش می دارم. و آیا واپسین جز با نخستین شناخته می شود؟

[۹۶۲]۸- ابن مسكان گفت: از حضرت کاظم علیه السلام درباره ائمه عليهم السلام پرسیدم. فرمود: کسی که یکی از زندگان را انکار کند درگذشتگان را هم انکار کرده است.

[۹۶۳]۹- محمد منصور گفت: از حضرتش درباره این سخن خداوند عزتمند پرسیدم: و وقتی کاری زشت انجام دادند، گفتند: پدران خود را بر این عمل یافتیم. و خداوند ما را به آن فرمان داده است. بگو خداوند به کار زشت فرمان نمی دهد. آیا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید. [اعراف (۷): ۲۸] فرمودند: آیا دیده ای کسی گمان کند که خداوند به زنا و شراب خواری یا یکی از این حرام ها فرمان داده است؟ عرض کردم: نه. فرمود: پس این کدام کار زشت است که آنان ادعا می کنند خداوند به آن فرمان داده باشد؟ عرض کردم: خدا و ولی اش دانانترند. فرمود: این درباره امام ستمکار است. ادعا کردند که خداوند ایشان را به پیروی از مردمانی فرمان داده است. درحالی که خداوند ایشان را به پیروی از آنان فرمان نداده بود؛

بنابراین خداوند این سخنشان را رد کرد و فرمود که آنان بر او دروغ بسته اند. و آن کار را کار زشت نامید.

[۹۶۴] ۱۰- محمد منصور گفت: از حضرت کاظم علیه السلام درباره این سخن

ص: ۲۱۳

عن أبي وهب، عن محمد بن منصور قال:

سألت عبدا صالحا عن قول الله عزّ وجلّ «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ» قال: فقال: إنّ القرآن له ظهر و بطن؛ فجميع ما حرّم الله في القرآن هو الظاهر و الباطن من ذلك أئمّه الجور و جميع ما أحلّ الله تعالى في الكتاب هو الظاهر و الباطن من ذلك أئمّه الحقّ.

[۹۶۵] ۱۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن ثابت، عن جابر قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول الله عزّ وجلّ «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» قال: هم و الله أولياء فلان و فلان، اتّخذوهم أئمّه دون الإمام الذي جعله الله للناس إماما، فلذلك قال: «وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ». إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ. وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا: لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأْنَا مِنْكَ يَا رَبِّهِمْ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسِيرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ» ثم قال أبو جعفر عليه السّلام: هم و الله يا جابر أئمّه الظلمه و أشياعهم.

[۹۶۶] ۱۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أبي داود المسترقّ، عن عليّ بن ميمون، عن ابن أبي يعفور قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: ثلاثة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة و لا يزكّيهم و لهم عذاب أليم: من ادّعى إمامه من الله ليست له و من جحد إماما من الله و من زعم أنّ لهما في الإسلام نصيبا.

ص: ۲۱۴

خداوند عزّتمند پرسیدم: بگو خداوند اعمال زشت را چه آشکار و چه نهان حرام کرده است. [اعراف (۷): ۳۳] فرمودند: همانا برای قرآن ظاهری و باطنی است. و همه آنچه خداوند در قرآن حرام کرده ظاهری است. و باطنی آن پیشوایان ستمکارند. و همه آنچه خداوند والا در کتاب حلال کرده، ظاهری است و باطنی آن پیشوایان راستین اند.

[۹۶۵] ۱۱- جابر گفته است: من از حضرت باقر علیه السّلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: و برخی از مردم معبودهایی غیر از خداوند برای خود گرفته، آن ها را همچون خدا دوست می دارند. [بقره (۲): ۱۶۵] فرمود: به خدا سوگند! آنان دوستان فلانی و فلانی اند. که به عنوان امام انتخابشان کرده اند. جز آن امامی که خداوند او را برای مردم امام قرار داده است. و برای همین فرمود: و آن ها که ستم کردند وقتی عذاب را مشاهده کنند خواهند دانست که تمام قدرت از آن خدا است و خدا سخت کیفر دهنده است. در آن هنگام رهبران از پیروان خود بیزاری می جویند درحالی که کیفر خدا را مشاهده

کرده و دستشان از همه جا کوتاه است. و پیروان می گویند: کاش برایمان بازگشتی بود تا از آنان بیزاری بجویم چنان که آنان از ما بیزاری جستند. خداوند این چنین اعمالشان را به صورت حسرت زایی به آنان نشان می دهد. و آنان هرگز از آتش دوزخ بیرون نمی آیند. [بقره (۲): ۱۶۵ تا ۱۶۷] سپس حضرت باقر علیه السلام فرمودند: ای جابر! به خدا سوگند آنان همان امامان ستمکار و پیروانشان هستند.

[۹۶۶]۱۲- ابن ابی یعفر گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: سه گروه است که خداوند در روز قیامت به آنان نگاه نمی کند و پاکشان نمی گرداند. و برایشان عذابی دردناک است: کسی که امامتی از سوی خداوند ادعا کند که برای او نیست. و کسی که امامی از سوی خداوند را انکار کند. و کسی که گمان کند برای آن دو نفر در اسلام بهره ای است.

ص: ۲۱۵

باب فیمن دان الله عز و جلّ بغیر امام من الله جلّ جلاله [۹۶۷]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن ابی نصر، عن ابی الحسن علیه السلام فی قول الله عز و جلّ: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» قال:

یعنی من اتّخذ دینه رایه، بغیر امام من ائمه الهدی.

[۹۶۸]۲- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن صفوان بن یحیی، عن العلاء بن رزین، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول: كل من دان الله بعباده يجهد فيها نفسه و لا- إمام له من الله فسعيه غير مقبول و هو ضالّ متحير و الله شاني لأعماله و مثله كمثل شاه ضلّت عن راعيها و قطيعها، فهجمت ذاهبه و جائيه يومها، فلما جنّ الليل بصرت بقطيع مع غير راعيها فحنت إليها و اغترت بها، فباتت معها في ربضتها فلما أن ساق الراعي قطيعه أنكرت راعيها و قطيعها، فهجمت متحيره تطلب راعيها و قطيعها، فبصرت بغنم مع راعيها، فحنت إليها و اغترت بها، فصاح بها الراعي: الحقى براعيك و قطيعك، فإنك تائه متحيره عن راعيك و قطيعك، فهجمت ذعره متحيره ناده لا راعي لها يرشدها إلى مرعاها أو يردها، فبينا هي كذلك إذا اغتمت الذئب ضيعتها فأكلها و كذلك و الله يا محمد! من أصبح من هذه الأمة لا إمام له من الله جلّ و عزّ ظاهرا عادلا- أصبح ضالّا تائها و إن مات على هذه الحال مات ميتة كفر و نفاق. و اعلم يا محمّد! إن أئمة الجور و أتباعهم لمعزولون عن دين الله، قد ضلّوا و أضلّوا، فأعمالهم التي يعملونها كرماد اشتدّت به الرّيح في يوم عاصف، لا يقدرّون ممّا كسبوا على شيء ذلك هو الضلال البعيد.

ص: ۲۱۶

درباره کسی که بدون امامی از سوی خداوند بزرگ مرتبه دینداری می کند

[۹۶۷]۱- ابن ابی نصر از حضرت ابو الحسن علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند: و چه کسی گمراه تر از آن کسی است که بدون هدایتی از سوی خداوند از هوسش پیروی کرده است. [قصص (۲۸): ۵۰] روایت کرده که فرمودند: یعنی کسی

که عقیده خودش را بدون [نظر] امامی از امامان هدایت دین خود قرار داده است.

[۹۶۸] ۲- محمد مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: هر کسی با عبادتی از خداوند اطاعت کند [و خودش را در آن به زحمت اندازد در حالی که امامی از سوی خداوند ندارد، تلاشش پذیرفته نیست. او گمراهی سرگردان است. و خداوند دشمن اعمال او است. نظیر او همچون گوسفندی است که از چوپان و گله اش دور شود و روزش را این سو و آن سو بدود. و چون شب همه جا را بپوشاند گله ای از چوپان دیگر ببیند. آن گاه مشتاقانه به سویش برود و فریب بخورد و شب را با آنان در خوابگاهشان بخوابد. و وقتی چوپان گله را حرکت می دهد، چوپان و گله را شناسد. پس سرگردان به دنبال چوپان و گله اش بدود. آن گاه باز گوسفندانی به همراه چوپان ببیند، مشتاقانه به سویش رفته، فریب بخورد، ناگاه آن چوپان بر او فریاد بکند که: برو به چوپان و گله خودت پیوند. که تو گمشده ای سرگردان از چوپان و گله ات هستی. پس او هراسان و سرگردان و آواره ای که چوپانی ندارد تا او را به چراگاهش راهنمایی کند یا بازگرداند به این سو و آن سو می دود. و در این احوال گرگ این فرصت را غنیمت شمرده، او را بخورد. و ای محمّد! به خدا سوگند چنین است از این امت کسی که بدون امامی ظاهر و عادل از سوی خداوند عزّتمند صبح کند، که گمراه و گمشده صبح کرده است. و اگر بر این حال بمیرد به مرگ کفر و نفاق مرده است. و ای محمّد! بدان که پیشوایان ستمکار و پیروانشان از دین خدا به دورند. آنان خود گمراه شدند و گمراه کردند. و اعمالی که انجام دادند مانند خاکستری است که در روزی طوفانی بادی سخت بر آن وزیده است. که از آنچه به دست آورده اند به چیزی نمی رسند. و این است آن گمراهی ژرف.

ص: ۲۱۷

[۹۶۹] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن عبد العزيز العبدی، عن عبد الله بن ابي يعفور قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنّي أخالط الناس فيكثر عجبى من أقوام لا يتولّونكم و يتولّون فلانا و فلانا، لهم أمانة و صدق و وفاء و أقوام يتولّونكم، ليس لهم تلك الأمانة و لا- الوفاء و الصّدق؟ قال: فاستوى أبو عبد الله عليه السلام جالسا فأقبل على كالعصبان، ثم قال: لا دين لمن دان الله بولايه إمام جائر ليس من الله و لا عتب على من دان بولايه إمام عادل من الله، قلت: لا دين لأولئك و لا عتب على هؤلاء؟! قال: نعم لا دين لأولئك و لا عتب على هؤلاء، ثم قال: ألا تسمع لقول الله عزّ و جلّ: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» يعنى [من] ظلمات الذّنوب إلى نور التّوبه و المغفره لولا-يتهم كلّ إمام عادل من الله و قال: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» إنّما عنى بهذا أنّهم كانوا على نور الإسلام فلمّا أن تولّوا كلّ إمام جائر ليس من الله عزّ و جلّ خرجوا بولايتهم [إياه] من نور الإسلام إلى ظلمات الكفر، فأوجب الله لهم الثّار مع الكفّار «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

[۹۷۰] ۴- و عنه، عن هشام بن سالم، عن حبيب السجستاني، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال الله تبارك و تعالى: لأعدّبن كلّ رعيه في الإسلام دانت بولايه كلّ إمام جائر ليس من الله و إن كانت الرعيه في أعمالها برّه تقيه؛ و لأعفونّ عن كلّ رعيه في الإسلام دانت بولايه كلّ إمام عادل من الله و إن كانت الرعيه في أنفسها ظالمه مسيئه.

[۹۶۹]۳-عبد الله ابو يعفور گفته است: من به حضرت صادق عليه السّلام عرض کردم: من با مردم درمی آمیزم و بسیار در شگفت می شوم از مردمی که شما را به ولایت نمی گیرند و فلان و فلانی را ولی خود قرار می دهند ولی امانت و راستی و وفا دارند. و مردمی که شما را ولی خود قرار داده اند اما امانت و راستی و وفا ندارند. او گوید: حضرت صادق عليه السّلام راست نشست و خشمگینانه به من رو کرد و سپس فرمود: دین ندارد کسی که خداوند را با ولایت امامی ستمکار که از سوی خداوند نیست اطاعت می کند و عتابی نیست بر کسی که با ولایت امامی عادل از سوی خداوند دینداری می کند. من عرض کردم: آنان دین ندارند و بر اینان عتابی نیست؟! فرمودند: بله، آنان دین ندارند و بر اینان عتابی نیست. سپس فرمود: آیا نشنیده ای این سخن خداوند عزّتمند را: خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آن ها را از ظلمت ها به سوی نور بیرون می برد یعنی به خاطر پذیرش ولایت امام عادل از سوی خدا از ظلمات گناه به نور توبه و مغفرت می برد. و فرمود: و کسانی که کافر شدند اولیایشان طاغوت است که آن ها را از نور به سوی ظلمت ها بیرون می برند.

همانا مقصود این است که آنان بر نور اسلام بودند و چون ولایت هر امام ستمکاری را که از سوی خداوند شکوهمند نیست پذیرفتند، با این ولایتشان از نور اسلام به ظلمت کفر بیرون رفتند. پس خداوند آتش را بر آنان و کافران واجب کرد. پس آنان اهل آتشند و در آن جاودانه.

[۹۷۰]۴-حبيب سجستانی از حضرت باقر عليه السّلام روایت کرده که خداوند پاک و والا فرمود: من عذاب می کنم مردم مسلمانی را که به ولایت امام ستمکاری گردن نهد که از سوی خداوند نیست اگرچه در اعمالشان نیکوکار و پرهیزگار باشند. و درمی گذرم از مردم مسلمانی که به ولایت امام عادل از سوی خدا گردن نهد، اگرچه این مردم در میان خودشان ستمکار و بدکار باشند.

[۹۷۱]۵-عبد الله سنان از حضرت صادق عليه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا

مسکان، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال إنّ الله لا يستحي أن يعذب أمه دانت بإمام ليس من الله و إن كانت في أعمالها برّه تقيّه و إنّ الله ليستحي أن يعذب أمّه دانت بإمام من الله و إن كانت في أعمالها ظالمة مسيئه.

باب من مات و ليس له إمام من أئمة الهدى و هو من الباب الأول [۹۷۲]۱-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن ابن أذينة، عن الفضيل بن يسار قال:

ابتدأنا أبو عبد الله عليه السّلام يوماً و قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من مات و ليس عليه إمام فميته ميته

جاهلیته، فقلت: قال ذلك رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم؟ فقال إي و الله قد قال، قلت فكل من مات و ليس له إمام فمیتته میتته جاهلیته؟ قال نعم.

[۹۷۳]۲-الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الوشاء قال: حدّثنی عبد الکریم بن عمرو، عن ابن ابي يعفور قال:

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن قول رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: «من مات و ليس له إمام، فمیتته میتته جاهلیته» قال: فقلت: میتته کفر؟ قال: میتته ضلال، قلت: فمن مات اليوم و ليس له إمام، فمیتته میتته جاهلیته؟ فقال: نعم.

[۹۷۴]۳-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان، عن الفضیل، عن الحارث بن المغیره قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: من مات لا يعرف إمامه، مات میتته جاهلیته؟ قال: نعم، قلت: جاهلیته جهلاء، أو جاهلیته لا يعرف إمامه؟ قال: جاهلیته کفر و نفاق و ضلال.

ص: ۲۲۰

خداوند شرم نمی کند امّتی را عذاب کند که از امام غیر الهی اطاعت کرده اند. اگر چه آنان در اعمالشان نیکوکار و پرهیزگار باشند. ولی شرم می کند امّتی را عذاب کند که از امامی الهی اطاعت کرده اند، اگر چه آنان در اعمالشان ستمکار و بدکار باشند.

درباره کسی که بمیرد و امامی از امامان هدایت نداشته باشد. و این بخشی از باب پیشین است

[۹۷۲]۱-فضیل یسار گفت: روزی حضرت صادق علیه السّلام با ما آغاز سخن کرد و فرمود: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش فرموده است: کسی که امامی نداشته باشد و بمیرد، مرگش، مرگ جاهلیت است. من عرض کردم: این را رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش فرموده اند؟ فرمود: آری به خدا سوگند چنین فرموده است: من عرض کردم: پس هر کس امامی نداشته باشد و بمیرد، مرگش، مرگ جاهلیت است؟! فرمودند: بله.

[۹۷۳]۲-ابن ابي يعفور گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- «هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، مرگش مرگ جاهلیت است. پرسیده، گفتم: به مرگ کفر؟ فرمود: به مرگ گمراهی. من گفتم: پس هر کس که امروز بمیرد و امامی نداشته باشد، مرگش مرگ جاهلیت است؟ فرمود: بله.

[۹۷۴]۳-حارث مغیره گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا رسول خدا فرموده اند: هر کس بمیرد و امامش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است؟ فرمود: بله. من عرض کردم: جاهلیت جاهلان یا جاهلیت کسی که امامش را نمی شناسد؟ فرمود: جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی.

ص: ۲۲۱

[۹۷۵]۴-بعض أصحابنا، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن مالک بن عامر، عن المفضّل بن زائده، عن المفضّل بن عمر

قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: من دان الله بغير سماع عن صادق ألزمه الله البتة إلى العناء و من ادعى سماعا من غير الباب الذي فتحه الله فهو مشرك و ذلك الباب المأمون على سر الله المكنون.

باب فيمن عرف الحق من أهل البيت و من أنكر [٩٧٦]١-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن سليمان بن جعفر قال:

سمعت الرضا عليه السلام يقول: إن علي بن عبد الله بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام و امرأته و بنيه من أهل الجنة، ثم قال: من عرف هذا الأمر من ولد علي و فاطمه عليه السلام لم يكن كالتناس.

[٩٧٧]٢-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد قال: حدّثني الوشاء قال: حدّثنا أحمد بن عمر الحلال قال:

قلت لأبي الحسن عليه السلام: أخبرني عمّن عاندك و لم يعرف حقك من ولد فاطمه هو و سائر الناس سواء في العقاب؟ فقال: كان علي بن الحسين عليهما السلام يقول: عليهم ضعفا العقاب.

[٩٧٨]٣-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن راشد قال: حدّثنا علي بن إسماعيل الميثمي قال: حدّثنا ربعي بن عبد الله قال:

قال لي عبد الرحمن بن أبي عبد الله قلت لأبي عبد الله عليه السلام: المنكر لهذا الأمر من بني هاشم و غيرهم سواء؟ فقال لي: لا تقل: المنكر و لكن قل: الجاحد من

ص: ٢٢٢

[٩٧٥]٤-مفضل عمر از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند: کسی که خداوند را بدون شنیدن از صادقی اطاعت کند، خداوند به یقین او را با سختی همراه می کند. و کسی که جز از در گشوده خداوند ادعای شنیدن کند، او مشرک است. و آن در مورد اعتماد بر راز پوشیده خداوند است.

درباره کسانی از اهل بیت که حق را شناخته اند و کسانی که انکار کرده اند

[٩٧٦]١-سليمان جعفر گفت: از حضرت رضا عليه السلام شنيدم که می فرماید: همانا علی بن عبد الله بن حسين بن علي بن حسين بن علي بن ابی طالب عليه السلام و زن و فرزندش اهل بهشت اند. سپس فرمود: هرکس از فرزندان علی و فاطمه این امر [امامت] را بشناسد مانند [بقیه] مردم نیست.

[٩٧٧]٢-احمد بن عمر حلال گفت: من به حضرت ابو الحسن عليه السلام عرض کردم: برایم درباره کسی از فرزندان فاطمه بگوئید که با شما دشمنی کرد و حقتان را شناخت. آیا او و مردم دیگر در کیفر برابرند؟ فرمود: علی بن حسین می فرمود: کیفر اینان دو برابر است.

[۹۷۸]۳- ربیع عبد الله گفته است: عبد الرحمان ابو عبد الله به من گفت: من به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا منکر این امر از بنی هاشم و غیر آنان برابرنند؟ حضرت به من فرمود: نگوی: منکر، بلکه بگو: جاحد از بنی هاشم و غیر آنان.

ص: ۲۲۳

بنی هاشم و غیرهم، قال أبو الحسن: فتفكرت [فيه] فذكرت قول الله عزّ وجلّ في إخوة يوسف: «فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ».

[۹۷۹]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر قال:

سألت الرضا عليه السلام قلت له: الجاحد منكم و من غيركم سواء؟ فقال: الجاحد منا له ذنبان و المحسن له حستان.

باب ما يجب على الناس عند مضي الإمام عليه السلام [۹۸۰]۱- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن صفوان، عن يعقوب بن شعيب قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إذا حدث على الإمام حدث، كيف يصنع الناس؟ قال: أين قول الله عزّ وجلّ: «فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» قال: هم في عذر ما داموا في الطلب و هؤلاء الذين ينتظرونهم في عذر حتى يرجع إليهم أصحابهم.

[۹۸۱]۲- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن قال: حدّثنا حماد عن عبد الأعلى قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول العامّة: إنّ رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم قال: من مات و ليس له إمام مات ميتة جاهليّة، فقال: الحقّ و الله، قلت: فإنّ إماما هلك و رجل بخراسان لا يعلم من وصيّيه لم يسعه ذلك؟ قال لا يسعه إنّ الإمام إذا هلك وقعت حجّه و وصيّيه على من هو معه في البلد و حقّ النفر على من ليس بحضرتّه إذا بلغهم، إنّ الله عزّ و جلّ يقول: «فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» قلت: فنفر قوم

ص: ۲۲۴

ابو الحسن گفته است: من [در این باره] اندیشیدم و این سخن خداوند عزّتمند درباره برادران یوسف را به یاد آوردم: او آنان را شناخت ولی آنان او را نشناختند. [یوسف (۱۲): ۵۸].

[۹۷۹]۴- ابن ابو نصر گفته است: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: جاحد چه از شما و چه جز آنان [در کیفر] برابرنند؟ فرمود: جاحد از ما دو گناه دارد و نیکوکارش دو حسنه.

آنچه هنگام درگذشت امام علیه السلام بر مردم واجب می شود

[۹۸۰]۱- یعقوب شعيب گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: وقتی حادثه ای برای امام رخ دهد مردم چه کنند؟ فرمود: کجا است آن سخن خداوند عزّتمند که فرمود: چرا از هر گروهی از آنان، طایفه ای کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی

یابند و هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنها را بیم دهند. [توبه (۹): ۱۲۲] [و] فرمود: آنان تا وقتی در جستجو باشند عذری دارند و کسانی که به انتظار آنان هستند عذری دارند تا یارانشان به سوی ایشان بازگردند.

[۹۸۱]۲- عبد الاعلی گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن عامه پرسیدم که گویند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرموده است: کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است. حضرت فرمودند: به خدا سوگند راست است. من گفتم: امامی می میرد و مردی در خراسان نمی داند چه کسی وصی او است. این برای او عذر نمی شود؟ فرمود: این برای او عذر نمی شود. که امام وقتی بمیرد، حجت و برهان وصی اش بر کسی که در آن سرزمین با او است واقع می شود و حق کوچ بر کسی که در حضور او نیست، اگر خبر وفات به او رسیده باشد. خداوند عزتمند می فرماید: چرا از هر گروهی از آنان طایفه ای کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی یابند و هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن ها را بیم دهند. من گفتم: گروهی کوچ می کنند

ص: ۲۲۵

فهلک بعضهم قبل أن یصل فیعلم؟ قال: إن الله عز و جل: «يقول و من یخرج من بیته مهاجراً إلی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی الله» قلت: فبلغ البلد بعضهم فوجدك مغلقاً علیک بابک و مرخی علیک سترک، لا تدعوهم إلی نفسک و لا یكون من یدلهم علیک فیما یعرفون ذلک؟ قال: بکتاب الله المنزل، قلت: فیقول الله جل و عز کیف؟ قال: أراک قد تکلمت فی هذا قبل الیوم، قلت: أجل، قال: فذکر ما أنزل الله فی علی علیه السلام و ما قال له رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فی حسن و حسین علیه السلام و ما خص الله به علیاً علیه السلام و ما قال فی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من وصیته إلیه و نصبه إلیه و ما یصیبهم و إقرار الحسن و الحسین بذلک و وصیته إلی الحسن و تسلیم الحسین له بقول الله: «النبی أولی بالمؤمنین من أنفسهم و أزواجه أمهاتهم و أولوا الأرحام بعضهم أولی ببعض فی کتاب الله» قلت: فإن الناس تکلموا فی أبی جعفر علیه السلام و یقولون: کیف تخطت من ولد أبیه من له مثل قرابته و من هو أسن منه و قصرت عن من هو أصغر منه، فقال: یعرف صاحب هذا الأمر بثلاث خصال لا تكون فی غیره: هو أولی الناس بالذی قبله و هو وصیه و عنده سلاح رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و وصیته و ذلک عندی، لا أنزع فیهِ، قلت: إن ذلک مستور مخافه السیطان؟ قال: لا یكون فی ستر إلا و له حجه ظاهره، إن أبی استودعنی ما هناك، فلما حضرته الوفاة قال: ادع لی شهوداً فدعوت أربعة من قریش، فیهم نافع مولی عبد الله بن عمر؛ قال: اکتب: هذا ما أوصی به یعقوب «بنیه یا بنی إن الله اصطفی لکم الدین فلا تموتنَّ إلا و أنتم مسلمون» و أوصی محمد بن علی إلی ابنه جعفر بن محمد و أمره أن یکفنه فی برده الّذی کان یصلی فیهِ الجمع و أن یعممه بعمامته و أن یربع قبره و یرفعه أربع أصابع، ثم یخلی عنه، فقال: اطووه، ثم قال للشهود: انصرفوا رحمکم الله، فقلت بعد ما

ص: ۲۲۶

و یکی از آنان پیش از رسیدن و دانستن می میرد؟ فرمود: همانا خدای شکوهمند می فرماید: و کسی که به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبرش از خانه خود بیرون رود، سپس مرگش فرارسد، پاداش او بر خدا است. [نساء (۴): ۱۰۰] من عرض کردم: برخی از آنان به این سرزمین می رسند و در خانه شما را بسته و پرده را انداخته می بینند. که آنان را به سوی خودت نمی خوانی و کسی هم نیست که ایشان را به سوی تو راهنمایی کند. پس آنان این امر را چگونه بدانند؟ فرمود: با کتاب

فروفرستاده خداوند. گفتم: خداوند عزتمند چگونه می فرماید؟ فرمود: گمان می کنم پیش از این در این باره سخن گفته ای. عرض کردم: بله. فرمود: پس آنچه را خداوند درباره علی علیه السلام نازل کرده و آنچه را رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درباره حسن و حسین علیهما السلام فرموده، به یاد آر. و آنچه خداوند علی علیه السلام را به آن اختصاص داده است و وصیتی که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به او کرده و او را نصب کرده است. و سخنش را درباره آنچه به آنان می رسد. و اقرار حسن و حسین [علیهما السلام] به آن و وصیت اش به حسن و تسلیم شدن حسین به او با این سخن خداوند که فرمود: پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و همسران او مادران ایشانند. و در کتاب خدا برخی خویشاوندان نسبت به برخی دیگر سزاوارترند. [احزاب (۳۳): ۶] من عرض کردم: مردم درباره حضرت باقر صحبت کرده، می گویند: چگونه امامت از فرزندان پدر او از کسی که خویشاوندی اش مانند او و بزرگسال تر از او بود درگذشت و از کسی که کوچک تر از او بود بازماند [؟] که فرمودند: صاحب این امر با سه خصلتی شناخته می شود که در دیگران نیست: او سزاوارترین مردم به پیشین خود است؛ وصی او است؛ و سلاح رسول خدا و وصیت ایشان نزد او است. و این ها نزد من است و در این باره با من نزاع نمی شود. من عرض کردم: این ها به جهت هراس از سلطان پنهان است؟ فرمود: نهان نمی شود مگر این که حجتی آشکار داشته باشد. همانا پدرم آن ها را به من سپرد و چون وفاتش رسید، فرمود: شاهدانی را دعوت کن. من چهار قریشی را دعوت کردم که نافع غلام عبد الله عمر هم در میانشان بود. [پدرم] فرمود: بنویس: این چیزی است که یعقوب پسرانش را به آن وصیت کردای پسرانم خداوند این دین را برای شما برگزیده است. پس نمیرید جز درحالی که مسلمانید. [بقره (۲): ۱۳۲]

و محمّد علی به پسرش جعفر محمّد وصیت کرده، به او فرمان می دهد که او را در بردی کفن کند که جمعه ها در آن نماز می گزارد و عمامه اش را بر سرش بگذارد و قبر را چهار گوشه کرده، چهار انگشت بالا آورد و رهایش کند. سپس فرمود: آن را بپسندید و به شاهدان فرمود: بروید خدا شما را بیامرزد.

ص: ۲۲۷

انصرفوا: ما كان في هذا يا أبت أن تشهد عليه؟ فقال: إني كرهت أن تغلب و أن يقال: إنّه لم يوص فأردت أن تكون لك حجة؛ فهو الذي إذا قدم الرجل البلد قال: من وصي فلان، قيل فلان، قلت: فإن أشرك في الوصية؟ قال: تسألونه فإنه سيبين لكم.

[۹۸۲] ۳- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن خالد، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن يزيد بن معاوية، عن محمّد بن مسلم قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أصلحك الله بلغنا شكواك و أشفقنا، فلو أعلمتنا أو علمتنا من؟ قال: إن علينا عليه السلام كان عالما و العلم يتوارث، فلا يهلك عالم إلا بقي من بعده من يعلم مثل علمه أو ما شاء الله، قلت: أفيست الناس إذا مات العالم ألا يعرفوا الذي بعده؟ فقال: أما أهل هذه البلده فلا- يعني المدينة- و أما غيرها من البلدان فبقدر مسيرهم، إن الله يقول: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» قال قلت: أ رأيت من مات في ذلك؟ فقال: هو بمنزله من خرج من بيته مهاجرا إلى الله و رسوله ثم يدرکه الموت فقد وقع أجره على الله، قال: قلت: فإذا قدموا بأي شيء يعرفون صاحبهم؟ قال يعطى السكينة و الوقار و الهيبة.

باب فی أنّ الإمام متی يعلم أنّ الأمر قد صار إليه [۹۸۳] ۱- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن أبي جرير القمي قال:

ص: ۲۲۸

من پس از رفتن آنان گفتم: پدر جان! چه چیزی در این بود که برایش شاهد گرفتی؟ فرمود: دوست ندارم تو مغلوب شوی و بگویند: به او وصیت نشده است. خواستم برایت حجتی باشد. چنان باشد که وقتی مردی به شهر آمد و گفت: چه کسی وصی فلاخی است؟ گفته شود: فلاخی. [راوی گوید:] من گفتم: و اگر در وصیت شریکی باشد؟ فرمود: از او پرسش می کنید تا برایتان روشن شود.

[۹۸۲] ۳- محمد مسلم گفت: من به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: خدا کارتان را بسامان کند. خبر بیماری تان را شنیدیم و نگران شدیم. کاش ما را آگاه کرده یا می آموختید که چه کسی [وصی] است؟ فرمودند: همانا علی علیه السلام عالم بود و علم به ارث برده می شود. پس عالمی نمی میرد جز این که پس از او کسی می ماند که مثل علم او یا آنچه را خدا بخواهد، دارد. من عرض کردم: آیا برای مردم وقتی عالمی می میرد عذری هست که امام پسین را نشناسند؟ فرمود: برای اهل این سرزمین - یعنی مدینه - نه، اما برای سرزمین های دیگر به اندازه سفرشان عذری هست. که خداوند می فرماید: و شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند. چرا از هر گروهی از آنان، طائفه ای کوچ نمی کند تا در دین آگاهی یابند و هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن ها را بیم دهند. راوی گوید: من عرض کردم:

درباره کسی که در این راه می میرد، بفرمایید. فرمودند: او به منزله کسی است که در حال هجرت به سوی خدا و رسولش از خانه بیرون آمده و سپس مرگ او را دریابد که پاداش او بر خداوند است. او گوید: من عرض کردم: وقتی آنان بیایند، صاحبشان با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمود: به او [امام] آرامش و وقار و هیبت داده می شود.

درباره این که امام چه موقع می فهمد که امامت به او رسیده است

[۹۸۳] ۱- ابو جریر قمی گفت: من به حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام

ص: ۲۲۹

قلت لأبي الحسن عليه السلام: جعلت فداك قد عرفت انقطاعي إلى أبيك ثم إليك، ثم حلفت له - وحق رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وحق فلان و فلان حتى انتهيت إليه - بأنه لا يخرج مني ما تخبرني به إلى أحد من الناس و سألته عن أبيه أحي هو أم ميت؟ فقال: قد والله مات، فقلت: جعلت فداك إن شيعتك يروون أن فيه سنة أربعة أنبياء، قال: قد والله الذي لا إله إلا هو هللك، قلت: هلاك غيبه أو هلاك موت؟ قال: هلاك موت، فقلت: لعلك مني في تقية؟ فقال: سبحان الله، قلت: فأوصي إليك؟ قال: نعم، قلت: فأشرك معك فيها أحدا؟ قال: لا، قلت: فعليك من إختك إمام؟ قال: لا، قلت: فأنت الإمام؟ قال: نعم.

[۹۸۴] ۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن علي بن أسباط قال:

قلت للرضا عليه السلام: إن رجلا عنى أخاك إبراهيم، فذكر له أن أباك في الحياه و أنك تعلم من ذلك ما يعلم، فقال: سبحان الله يموت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و لا يموت موسى عليه السلام! لقد و الله مضى كما مضى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و لكن الله تبارك و تعالى لم يزل منذ قبض نبيّه صلى الله عليه و اله و سلم هلمّ جرّا يمنّ بهذا الدّين على أولاد الأعاجم و يصرفه عن قرابه نبيّه صلى الله عليه و اله و سلم هلمّ جرّا فيعطى هؤلاء و يمنع هؤلاء، لقد قضيت عنه في هلال ذى الحجّه ألف دينار بعد أن أشفى على طلاق نساءه و عتق مماليكه و لكن قد سمعت ما لقي يوسف من إخوته.

[۹۸۵]۳-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشاء قال:

قلت لأبي الحسن عليه السّلام: إنهم رووا عنك في موت أبي الحسن عليه السّلام أنّ رجلا قال لك: علمت ذلك بقول سعيد؟، فقال: جاء سعيد بعد ما علمت به، قبل مجيئه، قال: و سمعته يقول: طلقت أم فروه بنت إسحاق في رجب بعد موت أبي الحسن بيوم، قلت طلقتها و قد علمت بموت أبي الحسن؟ قال: نعم، قلت:

ص: ۲۳۰

عرض کردم: جانم به فدایت شما پیوستگی و دلبستگی مرا نسبت به پدرتان، سپس به خودتان را دانسته اید-و به حقّ رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و حقّ امامان دیگر تا به خود حضرت رسیدم-سوگند خوردم که آنچه به من می گوید: از من به هیچ کسی از مردم صادر نمی شود. و آن گاه درباره پدرشان پرسیدم که آیا زنده است یا در گذشته؟ که فرمودند: به خدا سوگند در گذشته است. من عرض کردم: جانم به فدایت! همانا شیعیان تو روایت می کنند که سنت چهار پیامبر در او است. فرمود: به خداوندی که جز او خدایی نیست، او در گذشت. عرض کردم: مرگ غیبت یا مرگ موت؟ فرمود: مرگ موت. آن گاه عرض کردم: شاید شما با من تقيّه می کنی؟ فرمودند: سبحان الله! عرض کردم: پس به شما وصیت کرده است؟ فرمودند: بله. عرض کردم: و در آن کسی را با شما شریک کرد؟ فرمودند: نه. عرض کردم: از برادرانتان امامی بر شما است؟ فرمود: نه. عرض کردم: پس امام شمایی؟ فرمودند: بله.

[۹۸۴]۲-علی اسباط گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: مردی نزد برادرت ابراهیم رفته، به او گفته که پدرت زنده است و شما هم آنچه را او می داند، می دانی. حضرت فرمودند: سبحان الله! رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-می میرد و موسی نمی میرد. به خدا سوگند! او در گذشت چنان که رسول خدا صلى الله عليه و اله و سلم در گذشت. اما خداوند پاک و والا-از وقتی جان پیامبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-را گرفته، پیوسته با این دین به فرزندان عجم ها احسان می کند و از نزدیکان پیامبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-بازمی دارد. پیوسته به اینان می دهد و از آنان باز می دارد. من در آغاز ذی حجّه پس از این که [کار او]به طلاق زنان و آزاد کردن غلامانش منتهی شد، هزار دینار از طرف او [ابراهیم]پرداخت کردم. البتّه تو شنیده ای آنچه را یوسف از برادرانش دیده است.

[۹۸۵]۳-وشاء گفت: من به حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام عرض کردم: آنان (واقفی ها) از شما درباره مرگ حضرت ابو الحسن کاظم علیه السّلام روایت می کنند که [آن را]مردی به شما گفته: [و]شما آن را از گفته سعید دانسته اید؟ فرمودند: پیش از آمدن سعید من آن را فهمیدم و او بعد آمد. او گوید: و من شنیدم که می فرماید: من امّ فروه دختر اسحاق را در ماه

رجب یک روز پس از مرگ حضرت ابو الحسن کاظم علیه السّلام طلاق دادم. من عرض کردم: درحالی که به مرگ ابو الحسن [علیه السّلام] آگاه

ص: ۲۳۱

قبل أن يقدم عليك سعيد؟ قال: نعم.

[۹۸۶]۴- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن صفوان قال:

قلت للرضا عليه السّلام أخبرني عن الإمام متى يعلم أنه إمام؟ حين يبلغه أنّ صاحبه قد مضى أو حين يمضي؟ مثل أبي الحسن قبض ببغداد و أنت هاهنا؟ قال: يعلم ذلك حين يمضي صاحبه، قلت: بأيّ شيء؟ قال: يلهمه الله.

[۹۸۷]۵- عليّ بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن أبي الفضل الشّهانئى، عن هارون بن الفضل قال:

رأيت أبا الحسن عليّ بن محمّد في اليوم الذي توفّي فيه أبو جعفر عليه السّلام فقال: إنّنا لله و إنّنا إليه راجعون، مضى أبو جعفر عليه السّلام، فقيل له: و كيف عرفت؟ قال: لأنّه تداخلني ذلك لله لم أكن أعرفها.

[۹۸۸]۶- عليّ بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن مسافر قال:

أمر أبو إبراهيم عليه السّلام- حين أخرج به- أبا الحسن عليه السّلام أن ينام على بابيه في كلّ ليلة أبدا ما كان حيّا إلى أن يأتيه خبره قال: فكنا في كلّ ليلة نفرش لأبي الحسن في الدهليز، ثمّ يأتي بعد العشاء فينام، فإذا أصبح انصرف إلى منزله، قال: فمكث على هذه الحال أربع سنين، فلمّا كان ليلة من الليالي أبطأ عنا و فرش له فلم يأت كما كان يأتي، فاستوحش العيال و ذعروا و دخلنا أمر عظيم من إبطائه، فلمّا كان من الغد أتى الدار و دخل إلى العيال و قصد إلى أمّ أحمد فقال لها: هات التي أودعك أبي، فصرخت و لطمت وجهها و شقّت جيبتها و قالت: مات و الله سيّدى فكفّها و قال لها: لا تكلمى بشيء و لا تظهريه، حتّى يجيء الخبر إلى الوالى، فأخرجت إليه سفظا و ألفى دينار أو أربعة آلاف دينار، فدفعت ذلك أجمع إليه دون غيره و قالت: إنّها قال لي فيما بيني و بينه- و كانت

ص: ۲۳۲

بودی او را طلاق دادی؟ فرمودند: بله. عرض کردم: پیش از آن که سعید به شما برسد؟ فرمودند: بله.

[۹۸۶]۴- صفوان گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: به من بفرمایید امام چه موقع می فهمد که امام است؟ وقتی می شنود که امام پیشین در گذشته یا در همان هنگام که او درمی گذرد؟ همچون ابو الحسن کاظم علیه السّلام که در بغداد درگذشت و شما این جا بودید؟ فرمودند: وقتی امام پیشین درمی گذرد آن را می فهمد. من عرض کردم: با چه چیزی؟ فرمود: خدا به او الهام می کند.

[۹۸۷] ۵- هارون فضل گفت: من ابو الحسن علی محمد [هادی] علیه السلام را در روزی که ابو جعفر جواد علیه السلام وفات یافت، دیدم که فرمودند: انا لله و انا اليه راجعون، جواد علیه السلام در گذشت. به ایشان عرض شد: چگونه دانستی؟ فرمودند: زیرا در من فروتنی ویژه ای نسبت به خداوند به وجود آمده که پیش از این چنین حالتی در من نبوده است.

[۹۸۸] ۶- مسافر گفت: حضرت کاظم علیه السلام-وقتی او را بردند-به رضا فرمان داد که تا وقتی زنده است همیشه در هر شب بر در بخوابد تا خبر [درگذشتش] به او برسد. او گوید: پس ما هر شب برای رضا علیه السلام در دهلیز جا می انداختیم و ایشان پس از عشاء آمده، می خوابید. و وقتی صبح می شد به منزلش می رفت. او گوید: چهار سال بر این حال گذشت. شبی از شب ها که برایشان جا انداخته بودند دیر کرده، نیامدند چنان که [پیش از آن] می آمدند. اهل خانه هراسان و نگران شدند و بر ما از دیرکردنش سخت گذشت. چون فردا شد، به خانه آمدند و به سوی اهل خانه رفته، به ام احمد رو کرده، فرمودند: آنچه را پدرم به تو سپرده بود، بیاور. او فریاد کشیده، سیلی به صورت زده و گریبان چاک کرد و گفت: به خدا سوگند سرورم در گذشته است. حضرت او را به خود آورده، فرمود: چیزی نگو و آشکار نکن که مبادا خبر به حاکم برسد. آن گاه آن زن یک صندوق و دو هزار دینار یا چهار هزار دینار را آورده، همه را به حضرت رضا علیه السلام داد و نه به کس دیگر چیزی نداد. و گفت: آن حضرت در تنهایی مان به من فرمود

ص: ۲۳۳

اثره عنده-احتفظی بهذه الوديعه عندك، لا- تطلعی علیها أحدا حتی أموت، فإذا مضیت فمن أتاك من ولدی فطلبها منك فادفعها إليه، و اعلمی انی قد متّ و قد جاءنی و الله علامه سیّدی، فقبض ذلك منها و أمرهم بالإمساك جميعا إلى أن ورد الخبر و انصرف فلم يعد لشيء من المييت كما كان يفعل، فما لبثنا إلا أياما يسيرة حتى جاءت الخريطة بنعيه فعددنا الأيام و تفقدنا الوقت فإذا هو قد مات في الوقت الذي فعل أبو الحسن عليه السلام ما فعل، من تخلفه عن المييت و قبضه لما قبض.

باب حالات الأئمة عليهم السلام في السنّ [۹۸۹] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن يزيد الكناسيّ قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام: أكان عيسى ابن مريم عليه السلام حين تكلم في المهد حجّه الله على أهل زمانه؟ فقال: كان يومئذ نبيا حجّه الله غير مرسل أما تسمع لقوله حين قال: «إني عبد الله أتاني الكتاب و جعلني نبيا. و جعلني مباركا أين ما كنت و أوصاني بالصلاة و الزكاه ما دمت حيا» قلت: فكان يومئذ حجّه لله على زكريا في تلك الحال و هو في المهد؟ فقال: كان عيسى في تلك الحال آيه للناس و رحمه من الله لمريم حين تكلم فعبر عنها و كان نبيا حجّه على من سمع كلامه في تلك الحال، ثم صمت فلم يتكلم حتى مضت له سنتان و كان زكريا الحجّه لله عزّ و جلّ على الناس بعد صمت عيسى بستين ثم مات زكريا فورثه ابنه يحيى الكتاب و الحكمة و هو صبى صغير، أما تسمع لقوله عزّ و جلّ: «يا يحيى خذ الكتاب بقوة و آتيناك الحكمة صبيا» فلما بلغ عيسى عليه السلام سبع سنين

ص: ۲۳۴

و این زن نزد حضرت، محبوب و برگزیده بود:- این ودیعه را نزد خودت نگاه دار و نگذار کسی بر آن آگاه شود تا وقتی من بمیرم. وقتی من رفتم، از فرزندانم آن که به نزد آمد و آن را خواست ودیعه را به او بده. و بدان که من آن موقع در گذشته ام. اینک به خدا سوگند نشانه سرورم آشکار شد. پس حضرت آن ها را از او گرفت و همگی را به خویشتن داری فرمان داد تا خبر رسید و حضرت رفت و دیگر برای خواب بازنگشت. چند روزی نگذشت که نامه خبر در گذشتش رسید. روزها را شمردیم و از زمان [مرگ] جستجو کردیم، دیدیم که حضرت در همان وقتی که ابو الحسن رضا علیه السلام چنان رفتار کرده- از نخواستن در جای سابق و گرفتن آن چیزها- در گذشته است.

حالات امامان علیهم السلام از جهت سن

[۹۸۹]۱- یزید کناسی گفت: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: آیا عیسای مریم وقتی در گهواره سخن گفت حجت خدا بر اهل زمانش بود؟ فرمودند: آن روز پیامبر [و] حجتی غیر مرسل بود. مگر این سخنش را نشنیده ای وقتی که گفت: من بنده خدایم و او مرا پیامبر و پربرکت قرار داد هر جا که باشم و مرا تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرد. [مریم (۱۹): ۳۰ و ۳۱] من گفتم: پس در آن روز و در آن حال که در گهواره بود حجت خدا بر زکریا بود؟ فرمودند: عیسی در آن حال نشانه ای برای مردم و رحمتی از سوی خدا برای مریم بود. وقتی سخن گفت از سوی او سخن گفت. و پیامبر و حجت بود بر کسی که در آن حال سخنش را می شنید. سپس خاموش شد و سخن نگفت تا دو سال بر او گذشت و زکریا پس از خاموشی عیسی، دو سال حجت خداوند عزتمند بر مردم بود. سپس زکریا در گذشت و پسرش یحیی که خرد و کودک بود کتاب و حکمت را به ارث برد. مگر نشنیده ای سخن آن عزتمند را: ای یحیی! کتاب را با قوت بگیر. و ما فرمان نبوت را در کودکی به او دادیم. [مریم (۱۹): ۱۲] آن گاه چون عیسی علیه السلام به هفت سالگی رسید

ص: ۲۳۵

تکلم بالنبوه و الرساله حين أوحى الله تعالى إليه فكان عيسى الحجة على يحيى و على الناس أجمعين و ليس تبقى الأرض يا أبا خالد يوماً واحداً بغير حجة لله على الناس منذ يوم خلق الله آدم عليه السلام و أسكنه الأرض، فقلت: جعلت فداك أكان على عليه السلام حجة من الله و رسوله على هذه الأمة في حياه رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم؟ فقال: نعم يوم أقامه للناس و نصبه علماً و دعاهم إلى ولايته و أمرهم بطاعته، قلت: و كانت طاعه على عليه السلام واجبه على الناس في حياه رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و بعد وفاته؟ فقال: نعم و لكنّه صمت فلم يتكلم مع رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و كانت الطاعه لرسول الله صلى الله عليه و اله و سلم على أمته و على على عليه السلام في حياه رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و كانت الطاعه من الله و من رسوله على الناس كلهم لعلى عليه السلام بعد وفاه رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و كان على عليه السلام حكيماً عالماً.

[۹۹۰]۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن صفوان بن يحيى قال:

قلت للرضا عليه السلام: قد كنا نسألك قبل أن يهب الله لك أبا جعفر فكنت تقول: يهب الله لي غلاماً، فقد وهب الله لك فقراً عيوننا، فلا أرانا الله يومك، فإن كان كون فإلى من؟ فأشار بيده إلى أبي جعفر عليه السلام و هو قائم بين يديه، فقلت: جعلت

فداک هذا ابن ثلاث سنين!؟ قال و ما يضره من ذلك شيء، قد قام عيسى [بن مريم] عليه السلام بالحجّه و هو ابن [أقل] من [ثلاث سنين].

[۹۹۱]۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن سيف، عن بعض أصحابنا، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال:

قلت له: إنهم يقولون في حدّاته سنّك، فقال: إنّ الله تعالى أوحى إلى داود أن يستخلف سليمان و هو صبيّ يرعى الغنم، فأنكر ذلك عبّاد بنى إسرائيل

ص: ۲۳۶

و خداوند فرازند به او وحی فرستاد، او از نبوت و رسالت سخن گفت و بر یحیی و همه مردم حجّت شد. و ای ابو خالد زمین بدون حجّتی از سوی خداوند بر مردم یک روز باقی نمی ماند، از وقتی خداوند آدم علیه السلام را آفرید و در زمین ساکنش کرد. من گفتم: جانم فدایت! آیا علی علیه السلام در زندگانی رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- حجّت خدا و رسولش بر این امت بود؟ فرمودند: بله، روزی که او را پیش مردم بالا- برد و به پیشوایی منصوبش کرد و آنان را به ولا-یتش خوانده، به اطاعت از او فرمانشان داد. من عرض کردم: و اطاعت از علی علیه السلام در زندگانی رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و پس از وفاتشان بر مردم واجب بود؟ فرمودند: بله، ولی خاموشی گزید و باوجود رسول خدا صلّی الله علیه و اله سخن نگفت. و اطاعت رسول خدا در زندگانی او بر امت و بر علی علیه السلام واجب بود. و پس از وفات رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- اطاعت علی علیه السلام از جانب خدا و رسولش بر همه مردم واجب بود. و علی علیه السلام حکیمی عالم بود.

[۹۹۰]۲- صفوان یحیی گفت: من به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: پیش از آن که خداوند به شما جواد علیه السلام را ببخشد وقتی از شما [درباره امام پسین] می پرسیدیم، شما می فرمودی: خداوند پسری به من ارزانی می دارد. اینک خداوند [او را] به شما ارزانی داشته و چشم ما روشن شده است. خدا آن روز را نیاورد، اگر حادثه ای رخ داد، [آن امر] به چه کسی می رسد؟ حضرت با دست به جواد علیه السلام اشاره کردند که در برابر ایشان ایستاده بود. من عرض کردم: جانم فدایت! این پسر سه ساله!؟ فرمودند: این مسأله به او زیانی نمی رساند. که عیسای [مريم] علیه السلام وقتی کمتر از سه سال داشت حجّت شد.

[۹۹۱]۳- علی سیف از یکی از اصحاب روایت کرده که من به حضرت ابو جعفر دوم [جواد] علیه السلام گفتم: مردم درباره کمی سنّت سخن می گویند. حضرت فرمودند: همانا خداوند والا به داود وحی کرد که سلیمان را جانشین خود کند درحالی که او کودک بود و گوسفند می چراند. عابدان و عالمان بنی اسرائیل آن را انکار کردند.

ص: ۲۳۷

و علماؤهم، فأوحى الله إلى داود عليه السلام أن خذ عصا المتكلمين و عصا سليمان و اجعلها في بيت و اختم عليها بخواتيم القوم فإذا كان من الغد، فمن كانت عصاه قد أورقت و أثمرت فهو الخليفة، فأخبرهم داود عليه السلام، فقالوا: قد رضينا و سلمنا.

[۹۹۲]۴- علی بن محمد و غیره، عن سهل بن زیاد، عن یعقوب بن یزید، عن مصعب، عن مسعده، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

أبو بصیر دخلت إليه و معی غلام یقودنی خماسی لم یبلغ، فقال لی: کیف أنتم إذا احتجج علیکم بمثل سنّه [أو قال: سیلی علیکم بمثل سنّه].

[۹۹۳]۵- سهل بن زیاد، عن علی بن مهزیار، عن محمد بن إسماعیل بن بزیر قال:

سألته- یعنی أبا جعفر علیه السلام- عن شیء من أمر الإمام، فقلت: یكون الإمام ابن أقل من سبع سنین؟ فقال: نعم و أقل من خمس سنین، فقال سهل: فحدّثنی علی بن مهزیار بهذا فی سنه إحدى و عشرين و مائتین.

[۹۹۴]۶- الحسین بن محمد، عن الخیرانی، عن أبیه قال:

كنت واقفا بین یدی أبی الحسن علیه السلام بخراسان، فقال له قائل: یا سیدی! إن كان کون فالی من؟ قال: إلی أبی جعفر ابنی، فکأنّ القائل استصغر سنّ أبی جعفر علیه السلام، فقال أبو الحسن علیه السلام: إنّ الله تبارک و تعالی بعث عیسی ابن مریم علیه السلام رسولا، نبیا، صاحب شریعه مبتدأه فی أصغر من السنّ الذی فیہ أبو جعفر.

[۹۹۵]۷- الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن علی بن أسباط قال:

رأیت أبا جعفر علیه السلام و قد خرج علی فأخذت النظر إلیه و جعلت أنظر إلی رأسه و رجلیه، لأصف قامته لأصحابنا بمصر فبینا أنا كذلك حتّی قعد، فقال: یا علی! إنّ الله احتجج فی الإمامه بمثل ما احتجج به فی النبوه فقال: «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ

ص: ۲۳۸

پس خداوند به داود علیه السلام وحی فرستاد که عصای زبان گشایان و عصای سلیمان را بگیر و در خانه ای بگذار و با انگشتی های مردم بر آن مهر بزن. چون فردا شد هر کسی که عصایش برگ و میوه آورد، او جانشین است. داود علیه السلام به آنان گفت [که عصای سلیمان دارای این ویژگی شده است]. و آنان گفتند: ما راضی گشته، تسلیم شدیم.

[۹۹۲]۴- ابو بصیر [نایینا] گفت: من درحالی که کودک پنج ساله نابالغی به عنوان راهنما مرا همراهی می کرد به نزد حضرت رفتم. پس حضرت به من فرمودند: شما چگونه خواهید بود وقتی امامی به سنّ این کودک بر شما حجّت آورد؟! [یا فرمود: امامی به سنّ او بر شما والی خواهد شد.]

[۹۹۳]۵- اسماعیل بزیر گفت: از حضرتش- یعنی باقر علیه السلام- درباره چیزی از امام پرسیده، عرض کردم: آیا می شود امام پسری کمتر از هفت ساله باشد؟ فرمودند: بله، و کمتر از پنج سال هم می شود. و سهل گفته است: این حدیث را علی مهزیار در سال دویست و بیست و یک برایم گفت.

[۹۹۴]۶- خیرانی از پدرش روایت کرده که گفته است: من در خراسان در مقابل حضرت رضا علیه السّلام ایستاده بودم که کسی به ایشان گفت: سرورم! اگر حادثه ای رخ داد به چه کسی [رجوع کنیم]؟ فرمود: به پسر من ابو جعفر [علیه السّلام]، گویا گوینده سنّ ابو جعفر علیه السّلام را کوچک شمرد. که حضرت رضا علیه السّلام فرمود: خداوند پاک و والا عیسای مریم را در سنّی کوچک تر از آنچه ابو جعفر [علیه السّلام] دارد به عنوان رسول و پیامبر و صاحب شریعتی نو برانگیخت.

[۹۹۵]۷- علی اسباط گفت: حضرت جواد علیه السّلام را دیدم که به سوی من می آمد. پس به ایشان خیره شدم و به سر و پاهایش نگاه می کردم تا در شهر [خودم] قامتش را برای اصحابمان وصف کنم. در همین احوال بودم که حضرت نشست و فرمود: ای علی! همانا خداوند در امامت به چیزی استدلال کرد که با آن درباره پیامبری احتجاج

ص: ۲۳۹

صَبِيًّا

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ»

«وَلَمَّا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» فقد يجوز أن يؤتى الحكمه و هو صبي و يجوز أن يؤتاها و هو ابن أربعين سنه.

[۹۹۶]۸- علی بن ابراهیم، عن أبيه قال:

قال علی بن حسان لأبي جعفر عليه السّلام: يا سيدي إنّ الناس ينكرون عليك حدثه سنك، فقال: و ما ينكرون من ذلك قول الله عزّ و جلّ لقد قال الله عزّ و جلّ لنبیّه صلّی الله علیه و اله و سلّم: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» فو الله ما تبعه إلاّ علیّ علیه السّلام و له تسع سنين و أنا ابن تسع سنين.

باب أنّ الإمام لا يغسله إلاّ إمام من الأئمة عليهم السّلام [۹۹۷]۱- الحسين بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن الحسن بن علیّ الوشاء، عن أحمد بن عمر الحلال أو غيره، عن الرضا علیه السّلام قال:

قلت له: إنهم يحاجوننا يقولون: إنّ الإمام لا يغسله إلاّ الإمام قال: فقال: ما يدریهم من غسله فما قلت لهم؟ قال: فقلت: جعلت فداك قلت لهم: إنّ قال مولای إنّ غسّله تحت عرش ربّي فقد صدق و إنّ قال: غسّله فی تخوم الأرض فقد صدق، قال: لا هكذا [قال] فقلت: فما أقول لهم؟ قال: قل لهم: إنّی غسّلته، فقلت: أقول لهم إنّك غسّلته؟ فقال: نعم.

[۹۹۸]۲- الحسين بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن محمّد بن جمهور قال: حدّثنا أبو معمر قال:

سألت الرضا علیه السّلام عن الإمام يغسله الإمام؟ قال: سنّه موسى بن عمران علیه السّلام.

[۹۹۹]۳- و عنه، عن معلی بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن یونس، عن طلحه قال:

ص: ۲۴۰

کرده بود آنجا که فرمود: و ما درحالی که کودک بود به او حکمت دادیم. [مریم (۱۹): ۱۲] و چون به رشد رسید [یوسف (۱۲): ۲۲] و به چهل سالگی رسید. [احقاف (۴۶): ۱۵] پس روا است که به کودک حکمت داده شود. و روا است که بر مردی چهل ساله داده شود.

[۹۹۶] ۸- علی ابراهیم از پدرش روایت کرده که علی حَسَّان به حضرت جواد گفته است: سرورم! مردم کوچکی سَتَّان را بر شما عیب می گیرند. حضرت فرمودند: و از این سخن [جز] به سخن خداوند عزّتمند عیب نمی گیرند آنجا که خداوند شکوهمند به پیامبرش - درود خدا بر او و بر خاندانش - فرمود: بگو این راه من است. من و کسی که از من پیروی کرده با بصیرت کامل به سوی خداوند می خوانیم. [یوسف (۱۲): ۱۰۸] و به خدا سوگند از او جز علی علیه السّلام پیروی نکرد درحالی که نه سال داشت و من هم نه ساله ام.

امام را جز امام علیه السّلام غسل نمی دهد

[۹۹۷] ۱- احمد عمر حلال یا کسی دیگر گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: آنان با ما مجادله کرده، می گویند: امام را جز امام غسل نمی دهد. حضرت فرمودند: آنان چگونه فهمیدند که چه کسی او را غسل داده است و تو به آنان چه گفتی؟ او گوید من عرض کردم: جانم فدایت! من به آنان گفتم: اگر مولایم بگوید: او را زیر عرش پروردگارم غسل داده است راست گفته و اگر بفرماید که او را در مرزهای زمین غسل داده باز هم راست گفته است. فرمودند: چنین نیست. من عرض کردم: پس به آنان چه بگوییم؟ فرمودند: به آنان بگو: من او را غسل دادم. من عرض کردم: به آنان بگوییم شما او را غسل دادی؟ فرمود: بله.

[۹۹۸] ۲- ابو معمر گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا امام را امام غسل می دهد؟ فرمودند: سنّت موسای عمران علیه السّلام همین است.

[۹۹۹] ۳- طلحه گفت: به حضرت رضا علیه السّلام گفتم: آیا امام را جز امام غسل

ص: ۲۴۱

قلت للرضا علیه السّلام: إنّ الإمام لا یغسّله إلاّ الإمام؟ فقال: أما تدرون من حضر لغسله؟ قد حضره خیر ممّن غاب عنه، الذّین حضروا یوسف فی الجبّ حین غاب عنه أبواه و أهل بیته.

باب موالیذ الأئمّه علیهم السّلام [۱۰۰۰] ۱- علی بن محمّد، عن عبد الله بن إسحاق العلوی، عن محمّد بن زید الزّمامی، عن محمّد بن سلیمان الدّیلمی، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر قال:

حججنا مع ابی عبد الله علیه السّلام فی السّینه الّتی ولد فیها ابنه موسی علیه السّلام، فلما نزلنا الأبواء وضع لنا الغداء و كان إذا وضع الطّعام لأصحابه أكثر و أطاب، قال: فینا نحن نأكل إذا أتاه رسول حمیده فقال له: إنّ حمیده تقول: قد أنكرت نفسی و قد وجدت ما كنت أجد إذا حضرت ولادتی و قد أمرتني أن لا أستبقك باینك هذا، فقام أبو عبد الله علیه السّلام فانطلق مع

الرّسول، فلّمّا انصرف قال له أصحابه: سرّك الله و جعلنا فداك فما أنت صنعت من حميده؟ قال: سلّمها الله و قد وهب لي غلاما و هو خير من برأ الله في خلقه و لقد أخبرتني حميده عنه بأمر ظنّنت أنّي لا أعرفه و لقد كنت أعلم به منها، فقلت: جعلت فداك و ما الذي أخبرتك به حميده عنه؟ قال: ذكرت أنّه سقط من بطنها حين سقط واضعا يديه على الأرض، رافعا رأسه إلى السّماء، فأخبرتها أنّ ذلك أماره رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و أماره الوصيّ من بعده. فقلت: جعلت فداك و ما هذا من أماره رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و أماره الوصيّ من بعده؟ فقال لي: إنّهُ لَمّا كانت اللّيلة الّتي علق فيها بجدي أتى آت جدّ أبي بكأس فيه شربه أرقّ من الماء و ألين من الزّبد و أحلى

ص: ۲۴۲

نمی دهد؟ فرمودند: مگر نمی دانید چه کسی برای غسل او حاضر می شود؟ کسانی در نزد او حاضر می شوند که بهتر از کسانی هستند که از او پنهان شده اند. کسانی که در کنار یوسف در آن چاه حاضر شدند وقتی پدر و مادرش و خانواده اش از او پنهان شدند.

ولادت ائمه عليهم السلام

[۱۰۰۰]۱- ابو بصیر گفته است: ما در سالی که موسی علیه السّلام به دنیا آمد با حضرت صادق علیه السّلام حجّ کردیم. وقتی در ابواء فرود آمدیم به ما ناهار داد و ایشان وقتی به اصحابش غذا می داد خوب و بسیار می داد. وقتی داشتیم می خوردیم ناگاه فرستاده حمیده آمده، به حضرت عرض کرد: حمیده می گوید: من حالم دیگرگون شده و چنان شده ام که پیش از این هنگام وضع حمل چنین نمی شدم و شما به من فرمان داده اید که در این پسران بر شما پیشی نگیرم. پس حضرت صادق علیه السّلام برخاست و با فرستاده رفت و چون بازگشت، اصحاب به ایشان گفتند: خداوند شما را شاد کند و ما را فدایتان. با حمیده چه کردید؟ فرمودند: خداوند به او سلامتی داد و به من پسری ارزانی داشت که بهترین کسی است که خدا در آفریدگانش آفریده است. و حمیده درباره اش چیزی به من گفت که می پنداشت من آن را نمی دانم. درحالی که من به آن از او داناتر بودم. من عرض کردم: جانم به فدایت! حمیده چه چیزی درباره اش گفت؟ فرمودند: او گفت که وقتی او از بطنش افتاده دست ها را بر زمین گذاشته و سرش را به آسمان بلند کرده است. من به او گفتم که این نشانه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و نشانه وصی پس از او است. من عرض کردم: جانم فدایت! این نشانه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و نشانه وصی پس از او چیست؟ به من فرمودند: وقتی آن شب بسته شدن نطفه نیامد، کسی برای نیای پدرم جام شربتی رقیق تر از آب و نرم تر از کره، شیرین تر از شهد

ص: ۲۴۳

من الشّهد و أبرد من التّلج و أبيض من اللّبن، فسقاه إياه و أمره بالجماع، فقام فجامع، فعلق بجدي و لَمّا أن كانت اللّيلة الّتي علق فيها بأبي أتى آت جدّی فسقاه كما سقى جدّ أبي و أمره بمثل الذي أمره فقام فجامع، فعلق بأبي و لَمّا أن كانت اللّيلة الّتي علق فيها بي أتى آت أبي فسقاه بما سقاهم و أمره بالذي أمرهم به فقام فجامع فعلق بي و لَمّا أن كانت اللّيلة الّتي علق فيها بابني أتاني آت كما أتاهم، ففعل بي كما فعل بهم فقمت بعلم الله و إنّي مسرور بما يهب الله لي، فجامعت فعلق بابني هذا المولود فدوونكم،

فهو و الله صاحبكم من بعدى، إن نطفه الإمام مما أخبرتك و إذا سكنت النطفه فى الرحم أربعة أشهر و أنشئ فيها الروح بعث الله تبارك و تعالى ملكا يقال له حيوان، فكتب على عضده الأيمن و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عِدْلًا لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و إذا وقع من بطن أمه وقع واضعا يديه على الأرض رافعا رأسه إلى السماء فأما وضعه يديه على الأرض فإنه يقبض كل علم لله أنزله من السماء إلى الأرض و أما رفعه رأسه إلى السماء فإن مناديا ينادى به من بطنان العرش من قبل رب العزة من الأفق الأعلى باسمه و اسم أبيه يقول: يا فلان بن فلان! اثبت تثبت، فلعظيم ما خلقتك، أنت صفوتى من خلقى و موضع سرى و عيبه علمى و أمينى على وحيى و خليفتى فى أرضى، لك و لمن تولاك أوجبت رحمتى و منحت جنانى و أحللت جوارى، ثم و عزتى و جلالى لأصلين من عاداتك أشد عذابى و إن وسّعت عليه فى دنياى من سعه رزقى، فإذا انقضى الصّوت-صوت المنادى-أجابه هو واضعا يديه رافعا رأسه إلى السماء يقول: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ قال: فإذا قال ذلك أعطاه الله العلم الأوّل و العلم الآخر

ص: ٢٤٤

و خنك تر از یخ و سفیدتر از شیر آورده، به او نوشانید و فرمان به هم بستری داد. ایشان برخاست و هم بستر شد و نطفه نیایم بسته شد. و چون شب بسته شدن نطفه پدرم شد، کسی به نزد نیایم آمده آن را به او نوشانید، چنان که به نیای پدرم نوشاند. و مانند آنچه را به ایشان فرمان داده بود، به او فرمان داد. پس او برخاست و هم بستر شد و نطفه پدرم بسته شد. و چون شب بسته شدن نطفه من رسید، کسی به نزد پدرم آمده، از آنچه به آنان نوشانده بود، به او نوشاند. و به آنچه آنان را فرمان داده بود، او را فرمان داد. پس او برخاسته، هم بستر شد و نطفه من بسته شد. و چون شب بسته شدن نطفه پسرم شد، کسی به نزد آمد چنان که به نزد آنان آمده بود و با من همان کرد که با آنان کرده بود. من به علم خدایی برخاستم در حالی که خوشحال بودم از آنچه خداوند به من می بخشد. پس هم بستر شدم و نطفه پسرم، همین کودک، بسته شد. متوجه باشید که به خدا سوگند، او راهبر شما پس از من است. همانا نطفه امام از چیزی است که به تو گفتم. و چون نطفه در رحم به مدت چهار ماه قرار گرفت و روح در آن دمیده شد، خداوند پاک و والا فرشته حیوان نامی را می فرستد تا بر بازوی راستش بنویسد: «و کلمه پروردگارت به راستی و عدالت پایان گرفت. و برای کلمات او دگرگون کننده ای نیست. که او شنوا و دانا است.» و چون از بطن مادرش فرومی آید دستانش را بر زمین گذاشته، سرش را به آسمان بلند می کند. اما گذاشتن دستانش بر زمین برای این است که همه علم های فروفروستاده خداوند از آسمان به زمین را بگیرد. و بلند کردن سر به آسمان برای این است که منادی ای از میانه آسمان از افق اعلی و از جانب پروردگار عزتمند نام او و پدرش را صدا زده، می گوید: استوار باش تا پایدار شوی. که برای کار بزرگی تو را آفریده ام. تو برگزیده من از آفریدگانم و محل راز و ظرف دانش و امینم بر وحی و جانشینم در زمین هستی. من برای تو و برای کسی که ولایت تو را پذیرفت رحمتم را واجب کرده، باغ هایم را بخشیده و همسایگی ام را برایش روا کردم. سپس به عزت و جلالم سوگند با سخت ترین عذابم کسی را می سوزانم که با تو دشمنی کند. اگرچه در دنیا بر او از روزی گسترده ام داده باشم. وقتی آن صدا -صدای منادی- به پایان رسید، او درحالی که دستانش بر زمین و سرش به آسمان بلند است، پاسخ داده می گوید: خداوند گواهی می دهد که معبودی جز او نیست. و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می دهند که او برپادارنده عدالت است و معبودی جز او نیست. که هم شکست ناپذیر و هم حکیم است. [آل عمران (٣): ١٨] حضرت فرمود: وقتی این را عرض کرد خداوند علم نخستین و انجامین را به او می دهد

و استحقّ زیاره الرّوح فی ليله القدر، قلت جعلت فداک الرّوح لیس هو جبرئیل؟ قال الرّوح هو أعظم من جبرئیل إنّ جبرئیل من الملائکه و إنّ الرّوح هو خلق أعظم من الملائکه علیهم السّلام ألیس یقول الله تبارک و تعالی: تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ.

محمّد بن یحیی و أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسین، عن أحمد بن الحسن، عن المختار بن زیاد، عن محمّد بن سلیمان، عن أبیه، عن أبی بصیر مثله.

[۱۰۰۱] ۲- محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن موسی بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم، عن الحسن بن راشد قال:

سمعت أبا عبد الله علیه السّلام یقول: إنّ الله تبارک و تعالی إذا أحبّ أن یخلق الإمام أمر ملكا فأخذ شربه من ماء تحت العرش، فیسقیها أباه، فمن ذلك یخلق الإمام، فیمکث أربعین یوما و ليله فی بطن أمّه لا یسمع الصّوت، ثمّ یسمع بعد ذلك الکلام، فإذا ولد بعث ذلك الملك فیکتب بین عینیه: وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فإذا مضى الإمام الّذی کان قبله رفع لهذا منار من نور ینظر به إلى أعمال الخلاق، فبهذا یحتجّ الله علی خلقه.

[۱۰۰۲] ۳- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن علی بن حدید، عن منصور بن یونس، عن یونس بن ظبیان قال:

سمعت أبا عبد الله علیه السّلام یقول: إنّ الله عزّ و جلّ إذا أراد أن یخلق الإمام من الإمام بعث ملكا فأخذ شربه من ماء تحت العرش ثمّ أوقعها أو دفعها إلى الإمام، فشرّبها فیمکث فی الرّحم أربعین یوما لا یسمع الکلام ثمّ یسمع الکلام، بعد ذلك فإذا وضعت أمّه بعث الله إليه ذلك الملك الّذی أخذ الشّربه،

او برای دیدار با روح در شب قدر سزاوار می شود. من عرض کردم: جانم به فدایت! روح همان جبرئیل نیست؟ فرمود: روح، بزرگ تر از جبرئیل است. جبرئیل از فرشتگان است. و روح آفریده ای بزرگ تر از فرشتگان علیهم السّلام است. مگر خداوند پاک و والا نمی فرماید: فرشتگان و روح فرود می آیند. [قدر (۹۷): ۴]

محمد بن یحیی با سلسله سند دیگری مانند آن را از ابو بصیر روایت کرده است.

[۱۰۰۱] ۲- حسن راشد گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: همانا خداوند پاک و والا وقتی خواست امام را بیافریند، به فرشته ای فرمان می دهد که شربت آبی از زیر عرش برگیرد و به پدر او بنوشاند. پس امام را از آن می آفریند. سپس او چهل روز و شب در بطن مادرش می ماند درحالی که صدایی نمی شنود. و پس از آن سخن ها را می شنود. وقتی امام به دنیا آمد آن فرشته را می فرستد تا میان دو چشمش بنویسد: «و کلمه پروردگارت با راستی و عدالت پایان یافت و برای کلمات او دگرگون کننده ای نیست. و او شنوا و دانا است» و چون امام پیش از او درگذشت، برای او مناره ای از نور افرشته می شود تا از آن به اعمال آفریدگان بنگرد. و خداوند به این وسیله بر آفریدگانش احتجاج می کند.

[۱۰۰۲]۳-یونس ظبیان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: وقتی خدای عزّتمند خواست امامی را از امام بیافریند فرشته ای را برانگیخت تا شربت آبی از زیر عرش برگرفته، سپس به امام نازل کند یا بدهد. و او آن را بنوشد. آن گاه چهل روز در رحم بماند. و سخنی نشنود. سپس سخنان را بشنود. و چون مادرش او را بر زمین گذارد، خداوند آن فرشته شربت گیرنده را به سویش می فرستد تا بر

ص: ۲۴۷

فکتب علی عضده الأيمن وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عِدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ فَإِذَا قَامَ بِهَذَا الْأَمْرِ رَفَعَ اللَّهُ لَهُ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ مَنَارًا يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْعِبَادِ.

[۱۰۰۳]۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن الزبيح بن محمد المسلي، عن محمد بن مروان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن الإمام ليسمع في بطن أمه فإذا ولد خطب بين كنفه وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عِدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَإِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ عَمُودًا مِنْ نُورٍ، يَبْصُرُ بِهَا مَا يَعْمَلُ أَهْلُ كُلِّ بَلَدَةٍ.

[۱۰۰۴]۵-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد الله، عن ابن مسعود، عن عبد الله بن إبراهيم الجعفری قال:

سمعت إسحاق بن جعفر يقول: سمعت أبي يقول: الأوصياء إذا حملت بهم أمهاتهم أصابها فتره شبه الغشيه، فأقامت في ذلك يومها ذلك، إن كان نهارا أو ليلتها إن كان ليلا، ثم ترى في منامها رجلا يبشرها بغلام، عليم، حلیم، فتفرح لذلك، ثم تنتبه من نومها، فتسمع من جانبها الأيمن في جانب البيت صوتا يقول: حملت بخير و تصيرين إلى خير و جئت بخير، أبشری بغلام، حلیم، و تجد خقه في بدنها ثم لم تجد بعد ذلك امتناعا من جنبيها و بطنها فإذا كان لتسع من شهرها سمعت في البيت حسيا شديدا، فإذا كانت الليله التي تلد فيها ظهر لها في البيت نور تراه لا يراه غيرها إلا أبوه، فإذا ولدته ولدته قاعدا و تفتحت له حتى يخرج متربعا يستدير بعد وقوعه إلى الأرض، فلا يخطئ القبلة حيث كانت بوجهه، ثم يعطس ثلاثا يشير بإصبعه بالتحميد و يقع مسرورا مختونا و رباعيته من فوق و أسفل و ناباه و ضاحكاه و من بين يديه مثل سبيكه الذهب نور و يقيم يومه و ليلته تسيل يداه ذهبا و كذلك الأنبياء إذا

ص: ۲۴۸

بازوی راستش بنویسد: «و کلمه پروردگارت به راستی و عدل پایان یافت. که دیگر کننده ای برای کلمات او نیست.» و چون برای امامت به پا خواست خداوند برای او در هر سرزمینی مناره ای برمی افرازد تا او به وسیله آن به اعمال بندگان بنگرد.

[۱۰۰۳]۴-محمد مروان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: همانا امام در بطن مادرش می شنود و چون به دنیا آید میان دو شانه اش نوشته شده: «و کلمه پروردگارت به راستی و عدالت پایان یافت. که دیگر کننده ای برای کلمات او نیست. و او شنوا و دانا است.» و چون امر [امامت] به او رسد خداوند ستونی از نور برایش می نهد تا با آن ببیند هر آنچه را

اهل همه سرزمین ها انجام می دهند.

[۱۰۰۴]۵- عبد الله بن ابراهیم جعفری گفت: از اسحاق جعفر شنیدم می گوید: من از پدرم شنیدم که می فرمود: وقتی مادران، اوصیا را حامله می شوند، به ضعفی همچون بی هوشی دچار می شوند. و روزش را در آن حال سپری می کند اگر در روز باشد و اگر شب باشد شبش را. سپس در خوابش مردی را می بیند که او را به پسری دانا و بردبار مژده می دهد. پس به این مژده شاد شده، از خواب بیدار می شود. و از طرف راستش از گوشه خانه صدایی می شنود که می گوید: خیر را حامله شده، به سوی خیر رفته و خیر آوردی. مژده بر تو به پسری بردبار و دانا. و در بدن خود احساس سبکی می کند و پس از آن از پهلوها و بطنش امتناعی نمی یابد. و چون به ماه نهم رسید در خانه جنب و جوشی بسیار می شنود و چون شب به دنیا آمدنش می شود در خانه نوری برایش ظاهر می شود که جز او و پدرش کسی آن را نمی بیند. و وقتی او را بر زمین می گذارد، به حالت نشسته می گذارد. برای او گشایش می شود تا او چهارزانو بیرون آمده پس از قرارش در زمین بچرخد و از قبله دور نیفتد و رو به آن باشد. سپس سه بار عطسه می کند در حالی که با اشاره انگشتش حمد می گوید. و او ناف بریده و ختنه شده بر زمین قرار می گیرد درحالی که دندان های رباعی از بالا و پایین و دو دندان نیش و دو دندان خنده دارد. و در برابرش یک شب و روز نوری همچون شمش طلا می درخشد و از دستانش [نوری] زرین سرازیر می شود. و پیامبران نیز وقتی به دنیا می آیند چنین هستند. و اوصیا جلوه های ارزشمندی از پیامبران هستند.

ص: ۲۴۹

ولدوا و إنما الأوصياء أعلام من الأنبياء.

[۱۰۰۵]۶- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن حديد، عن جميل بن دراج قال: روى غير واحد من أصحابنا أنه قال:

لا- تتكلموا في الإمام فإن الإمام يسمع الكلام و هو في بطن أمه فإذا وضعته كتب الملك بين عينيه و تمت كلمه ربك صدقا و عدلا لا مبدل لكلماته و هو السميع العليم فإذا قام بالأمر رفع له في كل بلدة منار ينظر منه إلى أعمال العباد.

[۱۰۰۶]۷- علي بن ابراهیم، عن محمد بن عيسى بن عبيد قال:

كنت أنا و ابن فضال جلوسا إذ أقبل يونس فقال: دخلت على أبي الحسن الرضا عليه السلام فقلت له: جعلت فداك قد أكثر الناس في العمود، قال: فقال لي: يا يونس! ما تراه، أ تراه عمودا من حديد يرفع لصاحبك؟ قال: قلت: ما أدري؛ قال: لكته ملك موكل بكل بلدة يرفع الله به أعمال تلك البلده، قال: فقام ابن فضال فقبل رأسه و قال: رحمك الله يا أبا محمد لا تزال تجيء بالحديث الحق الذي يفرج الله به عنا.

[۱۰۰۷]۸- علي بن محمد، عن بعض أصحابنا، عن ابن أبي عمير، عن حريز، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

للإمام عشر علامات: يولد مطهرا، مختونا، و إذا وقع على الأرض وقع على راحته رافعا صوته بالشهادتين، و لا يجنب، و تنام عيناه

و لا- ینام قلبه، و لا- یتشاءب و لا یتطمّی، و یری من خلفه کما یری من أمامه، و نحوه کرائحه المسک، و الأرض موکله بستره و ابتلاعه و إذا لبس درع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ كانت علیه وفقا و إذا لبسها غیره من الناس طویلهم و قصیرهم زادت علیه شبرا و هو محدث إلى أن تنقضی أيامه.

ص: ۲۵۰

[۱۰۰۵] ۶- چندین نفر از یکی از اصحاب روایت کرده اند که او گفته است: درباره امام صحبت نکنید که امام اگرچه در بطن مادرش باشد سخنان را می شنود. و چون مادرش او را به زمین گذارد، فرشته میان دو چشمش می نویسد: «و کلمه پروردگارت به راستی و عدالت پایان یافت. که دیگر کننده ای برای کلمات او نیست. و او شنوای دانا است.» و چون برای امر [امامت] به پا می ایستد، برایش در هر سرزمینی مناره ای [غیبی] افزاشته می شود تا از آن به اعمال بندگان بنگرد.

[۱۰۰۶] ۷- محمّد بن عیسی عیید گفته است: من و ابن فضال نشسته بودیم که یونس آمد و گفت: من به نزد حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام رفتم و عرض کردم: جانم به فدایت، مردم درباره عمود بسیار صحبت می کنند. او گوید: حضرت به من فرمود: ای یونس! آن را چه می پنداری، آیا آن را ستونی از آهن می انگاری که برای امامت افزاشته شده است؟ او گوید، من گفتم: نمی دانم. فرمودند: آن فرشته ای مأمور بر هر سرزمین است که خداوند با آن اعمال آن سرزمین را بالا می برد. راوی گوید: پس ابن فضال برخاسته، سر او را بوسید و گفت: ای ابو محمّد خدا تو را بیامرزد. پیوسته حدیث راستین می آوری و خداوند با آن به کارمان گشایش می دهد.

[۱۰۰۷] ۸- زراره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: برای امام ده نشانه است: پاکیزه و ختنه شده به دنیا می آید. و چون بر زمین قرار می گیرد، با دست هایش قرار می گیرد درحالی که صدایش را برای شهادتین بلند کرده است. جنب نمی شود. چشمانش می خوابند ولی دلش نمی خوابد. دهان درّه و کش و قوس نمی کند. و پشت سرش را می بیند چنان که پیش رویش را می بیند. و مدفوعش همچون بوی مشک است. و زمین به پنهان کردن و فروبردنش مأمور است. و چون زره رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را می پوشد، بر او رسا و سازگار است. و چون مردم دیگر آن را ببوشند بر بلند و کوتاه قامتش یک و جب زیاده می آید. و با او سخن گفته می شود تا عمرش به پایان رسد.

ص: ۲۵۱

باب خلق أبدان الأئمة و ارواحهم و قلوبهم علیهم السلام [۱۰۰۸] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن أبي يحيى الواسطي، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الله خلقنا من عتّين و خلق أرواحنا من فوق ذلك و خلق أرواح شيعتنا من عتّين و خلق أجسادهم من دون ذلك، فمن أجل ذلك القرا به بيننا و بينهم و قلوبهم تحنّ إلينا.

[۱۰۰۹] ۲- أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن محمّد بن عیسی بن عیید، عن محمّد بن شعيب، عن عمران بن إسحاق الزعفراني، عن محمّد بن مروان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعته يقول: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورِ عَظْمَتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينِهِ مَخْزُونَهُ، مَكْنُونَهُ، مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ، فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقًا وَبَشَرًا نُورَانِيَيْنِ، لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقْنَا مِنْهُ نَصِيْبًا وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شَيْعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا وَأَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينِهِ مَخْزُونَهُ، أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينِ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيْبًا إِلَّا لِلْأَنْبِيَاءِ وَ لِذَلِكَ صَرْنَا نَحْنُ وَ هُمْ النَّاسُ وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجًا لِلنَّارِ وَ إِلَى النَّارِ.

[۱۰۱۰]۳-علی بن ابراهیم، عن علی بن حسان و محمد بن یحیی، عن سلمه بن الخطاب و غیره، عن علی بن حسان، عن علی بن عطیه، عن علی بن رثاب رفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إِنَّ لِلَّهِ نَهْرًا دُونَ عَرْشِهِ وَ دُونَ النَّهْرِ الَّذِي دُونَ عَرْشِهِ نُورٌ نُورُهُ وَ إِنَّ فِي حَافَتِي النَّهْرِ رُوحِينَ مَخْلُوقِينَ: رُوحَ الْقُدُسِ وَ رُوحَ مَنْ أَمْرُهُ وَ إِنَّ لَلَّهِ عَشْرَ طِينَاتٍ، خَمْسَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ خَمْسَهُ مِنَ الْأَرْضِ، فَفَسَّرَ الْجَنَانَ وَ فَسَّرَ

ص: ۲۵۲

آفرینش بدن و روح و قلب امامان علیهم السلام

[۱۰۰۸]۱-یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند [بدن های] ما را از علیون (زیر عرش) آفرید. و ارواحمان را از بالاتر از آن آفرید. و ارواح شیعیانمان را از علیون (زیر عرش) و اجسادشان را از پایین تر از آن آفرید. و برای همین میان ما و ایشان خویشاوندی است. و دل های آنان به ما مشتاق است.

[۱۰۰۹]۲-محمد مروان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند ما را از نور عظمتش آفرید، سپس آفرینش مان را از گلی در خزانه و پنهان در زیر عرش تصویر کرده، آن نور را در آن قرار داد. آن گاه ما آفریدگانی و بشری نورانی شدیم که در مثل آنچه ما را آفریده برای کسی بهره ای قرار نداد. و ارواح شیعیانمان را از گل ما آفرید. و بدن هاشان را از گلی در خزانه و پنهان در زیر آن گل. و در مثل آنچه آنان را از آن آفریده برای کسی بهره ای قرار نداده است جز برای پیامبران. برای همین ما و آنان آدمیان شدیم و مردم دیگر مگسانی برای آتش و به سوی آتش.

[۱۰۱۰]۳-از علی رثاب حدیثی که سندش را به امیر مؤمنان علیه السلام رسانده روایت شده که ایشان فرموده است: همانا برای خداوند در زیر عرشش نهری است و زیر نهری که پایین عرش است نوری است که آن [نهر یا عرش] را برمی فروزد. و در دو کناره نهر دو روح آفریده شده، روح القدس و روحی از امر او است. و برای خداوند ده گل است. پنج گل از بهشت و پنج گل از زمین. آن گاه بهشت و زمین را تفسیر کرد.

ص: ۲۵۳

الأرض، ثُمَّ قَالَ: مَا مِنْ نَبِيٍّ وَ لَا مَلِكٍ مِنْ بَعْدِهِ جَبَلُهُ إِلَّا نَفَخَ فِيهِ مِنْ إِحْدَى الرُّوحَيْنِ وَ جَعَلَ النَّبِيَّ مِنْ إِحْدَى الطِّينَتَيْنِ - قَلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا الْجَبَلُ؟ فَقَالَ: الْخَلْقُ - غَيْرِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَنَا مِنَ الْعَشْرِ طِينَاتٍ وَ نَفَخَ فِيْنَا مِنَ الرُّوحَيْنِ جَمِيعًا فَأَطِيبَ بِهَا طِيبًا. وَ رُوى غَيْرُهُ عَنْ أَبِي الصَّامِتِ قَالَ: طِينُ الْجَنَانِ جَنَّةُ عَدْنٍ وَ جَنَّةُ الْمَأْوَى وَ جَنَّةُ النَّعِيمِ وَ الْفَرْدُوسُ

و الخلد؛ و طین الأرض مکّه و المدینه و الکوفه و بیت المقدس و الحائر.

[۱۰۱۱] ۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن أبي نهشل قال: حدثني محمد بن إسماعيل، عن أبي حمزه الثمالي قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إن الله خلقنا من أعلى عليين وخلق قلوب شيعتنا مما خلقنا وخلق أبدانهم من دون ذلك، فقلوبهم تهوى إلينا، لأنها خلقت مما خلقنا [منه]، ثم تلا هذه الآية: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِّيْنَ. وَمَا أَذْرَاكَ مَا عَلِّيُونَ. كِتَابٌ مَرْقُومٌ. يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ وخلق عدونا من سجّين وخلق قلوب شيعتهم مما خلقهم منه و أبدانهم من دون ذلك، فقلوبهم تهوى إليهم، لأنها خلقت مما خلقوا منه، ثم تلا هذه الآية: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ. وَمَا أَذْرَاكَ مَا سِجِّينٌ. كِتَابٌ مَرْقُومٌ.

باب التسليم و فضل المسلمین [۱۰۱۲] ۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن سنان، عن ابن مسكان، عن سدیر قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: إني تركت مواليك مختلفين، يتبرأ بعضهم من بعض قال: فقال: و ما أنت و ذاك، إنما كلف الناس ثلاثه: معرفه الأئمه و التسليم لهم

ص: ۲۵۴

سپس فرمود: هیچ پیامبر و فرشته ای از پس پیامبر نیست که او را جز با دمیدن یکی از دو روح آفریده باشد-و پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-را از یکی از دو گل قرار داد-به جز ما اهل بیت، که همانا خداوند عزّتمند ما را از ده گل آفریده، از هر دو روح در ما دمید. و چه گل پاکی.

و از ابو صامت روایت شده که گفته است: گل بهشت، بهشت عدن و بهشت پناه و بهشت نعمت ها و فردوس و بهشت جاودان است. و گل زمین [از] مکّه و کوفه و مدینه و بیت المقدس و کربلا است.

[۱۰۱۱] ۴-ابو حمزه ثمالی گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند ما را از علیون والاطر آفرید و قلب شیعیانمان را از آفرینش ما آفرید. و بدن هاشان را از پایین آن آفرید. پس دل هاشان به ما مشتاق است؛ زیرا که آن از آنچه ما را آفریده اند، آفریده شده است. سپس این آیه را خواند: چنان نیست، بلکه نامه نیکان در علیون است. و تو چه می دانی علیون چیست؟ نامه ای است رقم خورده، که مقربان شاهدان آنند. [مطففین (۸۳): ۱۸ تا ۲۱] و دشمنانمان را از سجّین آفرید. و قلب پیروانشان را از آنچه آنان را از آن آفرید. و بدن هاشان را از پایین تر از آن. پس دلهاشان به آنها مشتاق است. زیرا از آن چیزی آفریده شدند که آنان از آن آفریده شدند. سپس این آیه را خواند: چنان نیست. همانا نامه بدکاران در سجّین است. و تو چه می دانی سجّین چیست؟! نامه ای است رقم خورده. [مطففین (۸۳): ۷-۹]

تسلیم و تسلیم شوندگان

[۱۰۱۲] ۱-سدیر گفت: من به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: من دوستان شما را در حالی ترک کردم که اختلاف

داشتند و از هم بیزاری می جستند. او گوید: حضرت فرمودند: تو را به آنچه کار مردم به سه چیز تکلیف شده اند: شناخت

ص: ۲۵۵

فیما ورد علیهم و الرّدّ إليهم فیما اختلفوا فيه.

[۱۰۱۳] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن حماد بن عثمان، عن عبد الله الكاهلي قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لو أنّ قوما عبدوا الله وحده لا شريك له و أقاموا الصّلاه و أتوا الرّكاه و حجّوا البيت و صاموا شهر رمضان ثمّ قالوا لشيء صنع الله أو صنع رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: ألاّ صنع خلاف الذي صنع؟ أو وجدوا ذلك في قلوبهم لكانوا بذلك مشركين، ثم تلا هذه الآية فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجاً ممّا قضيت و يسلموا تسليماً ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: عليكم بالتسليم.

[۱۰۱۴] ۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن زيد الشحام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: إنّ عندنا رجلا يقال له: كليب، فلا يجيء عنكم شيء إلا قال: أنا أسلم فسمّيناه كليب تسليم، قال: فترحم عليه، ثم قال: أ تدرّون ما التسليم؟ فسكتنا، فقال: هو و الله الإخبات، قول الله عزّ و جلّ: الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحَاتِ وَ اخْتَبُوا إِلِيَّ رَبَّهُمْ.

[۱۰۱۵] ۴- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله تبارك و تعالى: وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا قَالَ: الاقتراف التسليم لنا و الصدق علينا و ألا يكذب علينا.

[۱۰۱۶] ۵- علي بن محمد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبيه،

ص: ۲۵۶

امامان [عليهم السلام] و تسليم به آنان در آنچه به ایشان رسیده است و رجوع به آنان در آنچه اختلاف دارند.

[۱۰۱۳] ۲- عبد الله كاهلي گفت: حضرت صادق عليه السلام فرمود: اگر مردمی خداوند یکتای بی شریک را عبادت کنند و نماز را به پا داشته، زکات داده، حج گزارند و ماه رمضان را روزه بگیرند، سپس به چیزی که خداوند یا رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - کرده، بگویند: آیا نمی شد جز این کند؟ یا به دلشان خطور کند، با همان مشرک می شوند. سپس این آیه را خواند: به پروردگارت سوگند آن ها مؤمن نخواهند شد مگر این که در اختلافات خود، تو را داور خود کنند. و سپس از داوری ات در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند. [نساء (۴): ۶۵] حضرت سپس فرمودند: بر شما باد تسلیم.

[۱۰۱۴]۳-زید شحام گفته است: من به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردی نزد ما است که به او «کلب» می گویند. چیزی از شما نمی رسد جز این که می گوید: من تسلیمم. چنان که نامش را کلب تسلیم نهاده ایم. حضرت به او رحمت فرستاده، سپس فرمود: آیا می دانید تسلیم چیست؟ ما خاموش شدیم. حضرت فرمودند: به خدا سوگند آن فروتنی با دل و تن است. و این سخن خداوند عزتمند است: کسانی که ایمان آورده، عمل صالح انجام داده و به پروردگارشان فروتنی کردند. [هود (۱۱): ۲۳]

[۱۰۱۵]۴-محمد مسلم از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند پاک و والا: و هر کس کار نیکی انجام دهد بر نیکی اش می افزاییم. [شوری (۴۲): ۲۳] روایت کرده که فرمودند: کار نیک، تسلیم به ما، راستی با ما و دروغ نبستن به ما است.

[۱۰۱۶]۵-کامل تمار روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: آیا می دانی

ص: ۲۵۷

عن محمد بن عبد الحمید، عن منصور بن یونس، عن بشیر الدّهان، عن کامل التّمار قال:

قال أبو جعفر علیه السلام: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ أَتَدْرِي مَنْ هُمْ؟ قلت: أنت أعلم، قال: قد أفلح المؤمنون المسلمون، إنَّ المسلمين هم النّجباء، فالْمؤمن غريب فطوبى للغرباء.

[۱۰۱۷]۶-علی بن محمد، عن بعض أصحابنا، عن الخشاب، عن العیاس بن عامر، عن ربیع المسلّی، عن یحیی بن زکریّا الأنصاری، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

سمعته يقول: من سرّه أن يستكمل الإيمان كلّه فليقل: القول منی فی جمیع الأشياء قول آل محمد، فیما أسروا و ما أعلنوا و فیما بلغنی عنهم و فیما لم يبلغنی.

[۱۰۱۸]۷-علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن ابن أذینه، عن زراره أو برید، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

قال: لقد خاطب الله أمير المؤمنين عليه السلام في كتابه، قال: قلت: في أي موضع قال في قوله: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَآؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً. فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ فِيمَا تَعَاقدُوا عَلَيْهِ لئن أمات الله محمداً ألا يردوا هذا الأمر في بني هاشم) ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ (عليهم من القتل أو العفو) وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً.

[۱۰۱۹]۸-أحمد بن مهراّن-رحمه الله-عن عبد العظيم الحسنی، عن علی بن أسباط، عن علی بن عقبه، عن الحكم بن أيمن، عن أبی بصیر قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ قَالَ: هم المسلمون لآل

در مؤمنان حتما رستگار می شوند. [مؤمنون (۲۳): ۱] مؤمنان چه کسانی اند؟ من عرض کردم: شما داناترید. فرمودند: مؤمنان تسلیم شونده حتما رستگار می شوند. همانا تسلیم شوندگان همان نجیبان اند. پس مؤمن غریب است. و خوشا بر غریبان.

[۱۰۱۷] ۶-یحیای زکریا انصاری گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هر کس دوست دارد همه ایمانش کامل شود باید بگوید: سخن من در همه چیزها سخن آل محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] است. در آنچه پنهان کردند و آنچه آشکار. و در آنچه به من رسید و آنچه نرسید.

[۱۰۱۸] ۷-زراره یا برید از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: خداوند با امیر مؤمنان علیه السلام در کتابش سخن گفته است. او گوید، من عرض کردم: در کجا؟ فرمود: در این سخنش: و اگر آنان وقتی به خود ستم می کردند، به نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و رسول هم برایشان آمرزش می خواست، خدای را توبه پذیر و مهربان می یافتند. به پروردگارت سوگند که آن ها مؤمن نخواهند شد مگر این که در اختلافشان تو را به داوری بگیرند. (در آنچه بر آن پیمان بستند که اگر خداوند محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] را میراند، این امر را به بنی هاشم باز نگردانند.) و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکرده، کاملا تسلیم باشند. [نساء (۴): ۶۴ و ۶۵]

[۱۰۱۹] ۸-ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: کسانی که به سخن گوش فرامی دهند و از نیکوترین آن پیروی می کنند. . . [زمر (۳۹): ۱۸] فرمودند: آنان تسلیم شوندگان به آل محمدند. کسانی که

الحديث لم يزيدوا فيه و لم ينقصوا منه، جاءوا به كما سمعوه.

باب أنّ الواجب على الناس بعد ما يقضون مناسكهم أن يأتوا الإمام فيسألونه عن معالم دينهم و يعلمونهم ولايتهم و مودّتهم له [۱۰۲۰] ۱-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن اذينة، عن الفضيل، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

نظر إلى الناس يطوفون حول الكعبة، فقال: هكذا كانوا يطوفون في الجاهلية!! إنما أمروا أن يطوفوا بها ثم ينفروا إلينا، فيعلمونا ولايتهم و مودّتهم و يعرضوا علينا نصرتهم، ثم قرأ هذه الآية فأجعل أفئدة من الناس تهوي إليهم.

[۱۰۲۱] ۲-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن علي بن أسباط، عن داود بن النعمان، عن أبي عبيدة قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام-و رأى الناس بمكة و ما يعملون قال:- فقال: فعال كفعال الجاهلية أما و الله ما أمروا بهذا و ما أمروا إلا أن يقضوا تفثهم و ليوفوا نذورهم فيمروا بنا فيخبرونا بولايتهم و يعرضوا علينا نصرتهم.

[۱۰۲۲]۳-علی بن ابراهیم، عن صالح بن السندي، عن جعفر بن بشير و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال جميعا، عن أبي جميله، عن خالد بن عمار، عن سدیر قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام و هو داخل و أنا خارج و أخذ بيدي، ثم استقبل البيت فقال: يا سدیر إنما أمر الناس أن يأتوا هذه الأحجار فيطوفوا بها ثم يأتونا فيعلمونا ولايتهم لنا و هو قول الله، و إني لعقار لمن تاب و آمن و عمل صالحاً

ص: ۲۶۰

وقتی حدیث را شنیدند به آن نيفزوده و از آن نمی کاهند. آن را چنان بازمی گویند که شنیده اند.

بر مردم واجب است پس از انجام مناسکشان نزد امام بیایند و از نشانه های دینشان پرسیده و ولایت و مودتشان را به حضورش برسانند

[۱۰۲۰]-فضیل گفته است: حضرت باقر علیه السلام به مردمی که گرد کعبه طواف می کردند، نگاه کرد و فرمود: در جاهلیت هم چنین طواف می کردند! همانا به آنان فرمان داده شده که بر گرد آن طواف کنند و سپس به سوی ما کوچ کنند تا ولایت و مودتشان را به آگاهی ما رسانده یاری شان را به ما عرضه کنند. و این آیه را خواندند: و دل های گروهی از مردم را به آن ها متوجه ساز. [ابراهیم (۱۴): ۳۷]

[۱۰۲۱]۲-ابو عبيده گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: درحالی که مردم و عملشان را در مکه می دید- کارهایی چون کارهای جاهلیت. هان! به خدا سوگند. به آنان چنین فرمان داده نشده است. به آنان فرمان داده شده که مناسکشان را انجام داده، به نذرهایشان وفا کرده آن گاه بر ما بگذرند و از ولایتشان به ما خبر داده و یاری شان را عرضه کنند.

[۱۰۲۲]۳-سدیر گفت: حضرت باقر علیه السلام-درحالی که او داخل می شد و من خارج می شدم-دستم را گرفت، سپس رو به خانه خدا ایستاد و فرمود: ای سدیر! همانا به مردم فرمان داده شده که به نزد این سنگ ها آمده، آن ها را طواف کرده، سپس به نزد ما بیایند و ولایتشان را به آگاهی ما برسانند. و آن سخن خداوند است که: و من بسیار آمرزنده کسی ام که توبه کرده و ایمان آورد و عمل صالح بکند و سپس هدایت شود.

ص: ۲۶۱

ثُمَّ اهْتَدَى ثُمَّ أَوْماً بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ: إِلَى وَلايَتِنَا، ثُمَّ قَالَ: يَا سَدِيرُ! فَأُرِيكَ الصَّادِقِينَ عَنِ دِينِ اللَّهِ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنيفَةَ وَ سَفِيَانَ الثَّوْرِيِّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُم حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: هَؤُلاءِ الصَّادِقُونَ عَنِ دِينِ اللَّهِ بِلا هَدْيٍ مِنَ اللَّهِ وَ لا كِتَابٍ مِيبِنٍ، إِنَّ هَؤُلاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بَيْوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَدًا يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

باب أن الأئمة تدخل الملائكة بيوتهم و تطأ بسطهم و تأتيمهم بالأخبار عليهم السلام [۱۰۲۳]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن سنان، عن مسمع كردین البصری قال:

كنت لا أزيد على أكله بالليل والنهار، فربما استأذنت على أبي عبد الله عليه السلام وأجد المائدة قد رفعت، لعلّي لا أراها بين يديه، فإذا دخلت دعا بها فأصيب معه من الطعام ولا أتأذى بذلك وإذا عقت بالطعام عند غيره لم أقدر على أن أقرّ ولم أنم من التفخه، فشكوت ذلك إليه وأخبرته بأنّي إذا أكلت عنده لم أتأذ به، فقال: يا أبا سيّار! إنك تأكل طعام قوم صالحين، تصافحهم الملائكة على فرشهم، قال: قلت و يظهرن لكم؟ قال: فمسح يده على بعض صبيانه، فقال: هم ألطف بصبياننا منّا بهم.

[۱۰۲۴] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن محمد بن القاسم، عن الحسين بن أبي العلاء، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال: يا-حسين و ضرب بيده إلى مساور في البيت-مساور طال ما أتكت

ص: ۲۶۲

[طه (۲۰): ۸۲] سپس با دست به سینه اش اشاره کرد: یعنی به ولایت ما. سپس فرمود: ای سدید! به تو بازدارندگان از دین خدا را نشان می دهم. سپس به ابو حنیفه و سفیان ثوری نگریست که در آن زمان در مسجد حلقه زده بودند و فرمود: اینان بازدارندگان دین خدایند. بدون هدایتی از خدا و کتابی روشن. همانا این خبیث ها اگر در خانه هاشان می نشستند، مردم می گشتند و کسی را نمی یافتند که برایشان از خدای پاک و والا و از رسول او-درود خدا بر او و بر خاندانش-سخن بگوید. و به نزد ما می آمدند و ما از خداوند پاک و والا و از رسولش صلی الله علیه و اله و سلم برایشان سخن می گفتیم.

همانا فرشتگان به خانه های امامان [علیهم السلام] وارد شده، بر فرش هاشان گام می نهند و برایشان خبر می آورند

[۱۰۲۳] ۱- مسمع کردین بصری گفت: من در شبانه روز بیش از یک بار نمی خوردم. گاهی که از حضرت صادق علیه السلام اجازه می گرفتم و مراقب بودم سفره برچیده شده باشد و حضرت بر سر سفره نباشد چون داخل می شدم حضرت سفره می خواست و من با ایشان هم غذا می شدم و اذیت نمی شدم. ولی چون نزد دیگران غذا می خوردم، قرار نداشتم و از نفخ شکم خوابم نمی گرفت. از این مسأله به ایشان شکایت کرده، عرض کردم که وقتی نزد او غذا می خورم، اذیت نمی شوم. فرمودند: ای ابو سیّار! تو غذای مردمی صالح را می خوری. که فرشتگان روی فرش هاشان با آن ها دست می دهند و احوال پرسی می کنند. او گوید: من عرض کردم: و بر شما آشکار می شوند؟ حضرت دستی به سر یکی از کودکانش کشیده، فرمودند: آنان به کودکان ما مهربان تر از مایند.

[۱۰۲۴] ۲- حسین ابو علا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: ای حسین-و دستش را به پشتی های خانه زد-این ها پشتی هایی است که

ص: ۲۶۳

علیها الملائكة و ربّما التقطنا من زغبها.

[۱۰۲۵] ۳- محمد بن محمد، عن علی بن الحکم قال: حدّثنی مالک بن عطیه الأحمسی، عن أبی حمزه الثّمالی قال:

دخلت على علي بن الحسين فاحتبست في الدار ساعة، ثم دخلت البيت و هو يلتقط شيئا و أدخل يده من وراء الستر فناوله من كان في البيت، فقلت، جعلت فداك هذا المذى أراك تلتقطه أى شىء هو؟ فقال: فضله من زغب الملائكة نجمة إذا خلونا، نجعله سيحا لأولادنا، فقلت: جعلت فداك و إنهم ليأتونكم؟ فقال: يا أبا حمزه إنهم ليزاحموننا على تكأتنا.

[۱۰۲۶] ۴- محمد، عن محمد بن الحسن، عن محمد بن أسلم، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

سمعتة يقول: ما من ملك يهبه الله في أمر ما يهبه إلا بدأ بالإمام، فعرض ذلك عليه و إن مختلف الملائكة من عند الله تبارك و تعالی إلى صاحب هذا الأمر.

باب أن الجرن يأتيهم فيسألونهم عن معالم دينهم و يتوجهون في أمورهم [۱۰۲۷] ۱- بعض أصحابنا، عن محمد بن علي، عن يحيى بن مساور، عن سعد الإسكاف قال:

أتيت أبا جعفر عليه السلام في بعض ما أتته فجعل يقول: لا تعجل حتى حميت الشمس علي و جعلت أتبع الأفياء، فما لبث أن خرج علي قوم كأنهم الجراد الصيفر، عليهم البتوت قد انتهكتهم العبادة، قال: فوالله لأنساني ما كنت فيه من حسن هيئه القوم، فلما دخلت عليه قال لي: أراني قد شقت عليك، قلت: أجل

ص: ۲۶۴

چه بسیار فرشتگان بر آن ها تکیه کرده اند و گاهی ما پره‌های نرم کوچکیشان را از زمین برگرفته ایم.

[۱۰۲۵] ۳- ابو حمزه ثمالی گفت: به نزد حضرت سجّاد علیه السلام رفتم. ساعتی در حیاط ماندم. سپس وارد اتاق شدم. حضرت چیزی را از زمین برمی داشت و دستش را به پشت پرده، برده به کسی که در اتاق بود، می داد. من عرض کردم: جانم به فدایت! این چیزی که من می بینم شما از زمین برمی داری چیست؟ فرمودند: پره‌های نرم و کوچک افتاده فرشتگان است که وقتی ما را تنها می گذارند، آن ها را جمع می کنیم و برای فرزندانمان عبا درست می کنیم. من عرض کردم: جانم به فدایت! آنان به نزد شما می آیند؟ حضرت فرمودند: ای ابو حمزه! آنان بر پشتی هامان انسان تکیه می زنند که جا را بر ما تنگ می کنند.

[۱۰۲۶] ۴- ابو حمزه گوید: من از حضرت ابو الحسن علیه السلام شنیدم که می فرماید: فرشته ای نیست که خداوند او را درباره موضوعی فروفرستد جز این که با امام آغاز می کند. پس او آن امر را بر ایشان عرضه می کند. و همانا رفت و آمد فرشتگان از نزد خداوند پاک و فرازمند به صاحب امر [امامت] است.

همانا جئان به نزد ایشان می آیند و درباره نشانه های دینشان می پرسند و در کارهاشان به ایشان روی می آورند

[۱۰۲۷] ۱- سعد اسکاف گفت: برای برخی کارهایم به نزد حضرت باقر رفتم که به من فرمودند: شتاب مکن. چنان که آفتاب مرا سوزاند و من دنبال سایه می گشتم. مدتی که گذشت مردمی بر من گذشتند که گویا ملخ هایی زرد هستند. پوستین در بر داشتند و عبادت لاغرشان کرده بود. او گوید: به خدا سوگند هیأت نیکوی آن مردم

و الله لقد أنساني ما كنت فيه، قوم مَرَّوا بي لم أر قوما أحسن هيئته منهم في زِي رجل واحد، كأنَّ ألوانهم الجراد الصَّيفر، قد انتهكتهم العباده فقال: يا سعد! رأيتهم؟ قلت: نعم، قال: أولئك إخوانك من الجنِّ، قال: فقلت: يأتونك؟ قال: نعم يأتوننا يسألوننا عن معالم دينهم و حلالهم و حرامهم.

[۱۰۲۸] ۲-علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن علی بن حسان، عن إبراهيم بن إسماعيل، عن ابن جبل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كنا ببابه فخرج علينا قوم أشباه الرّطّ عليهم أزر و أكسبه فسألنا أبا عبد الله عليه السلام عنهم، فقال: هؤلاء إخوانكم من الجنِّ.

[۱۰۲۹] ۳-أحمد بن إدريس و محمّد بن يحيى، عن الحسن بن عليّ الكوفيّ، عن ابن فضال، عن بعض أصحابنا، عن سعد الإسكاف قال:

أتيت أبا جعفر عليه السّلام أريد الإذن عليه، فإذا رحال إبل على الباب مصفوفه و إذا الأصوات قد ارتفعت، ثم خرج قوم معتمّين بالعمائم يشبهون الرّطّ، قال: فدخلت على أبي جعفر عليه السلام فقلت: جعلت فداك أبطأ إذنك عليّ اليوم و رأيت قوما خرجوا عليّ معتمّين بالعمائم فأنكرتهم؟ فقال: أو تدري من أولئك يا سعد؟ قال: قلت: لا، قال: فقال: أولئك إخوانكم من الجنِّ يأتوننا فيسألوننا عن حلالهم و حرامهم و معالم دينهم.

[۱۰۳۰] ۴-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن إبراهيم بن أبي البلاد، عن سدير الصّيرفيّ قال:

أوصاني أبو جعفر عليه السّلام بحوائج له بالمدينه فخرجت، فبينما أنا بين فجّ الزّوحاء على راحلتی إذا إنسان يلوى ثوبه قال: فملت إليه و ظننت أنّه عطشان فناولته الإداوه فقال لي: لا حاجه لي بها و ناولني كتابا طينه رطب، قال: فلما نظرت

مرا از خودم غافل کرد. چون به نزد حضرت رفتم به من فرمود: می بینم که تو را به سختی انداخته ام. من عرض کردم: آری به خدا سوگند [ولی] آنچه دیدم مرا از خودم غافل کرد. مردمی بر من گذشتند که نیکو هیأت تر از آنان ندیده بودم. همه به یک شکل. و رنگ هاشان چون ملخ زرد. که عبادت لاغرشان ساخته است، حضرت فرمود: ای سعد! آنان را دیدی؟ عرض کردم: بله. فرمودند: آنان برادران تو از جنیان بودند. من عرض کردم: آنان به نزد شما می آیند؟ فرمود: بله، به نزد ما می آیند و از نشانه های دینشان و حلال و حرامشان می پرسند.

[۱۰۲۸] ۲-ابن جبل گوید: ما بر در [منزل] حضرت بودیم که مردمی همچون سودانیان که لنگ و تن پوشی در بر داشتند بر ما گذشتند. آن گاه که از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ آنان پرسیدیم، فرمودند: اینان برادرانتان از جنیان اند.

[۱۰۲۹] ۳-سعد اسکاف گفت: من به نزد حضرت باقر علیه السّلام رفتم و اذن ورود می خواستم که ناگاه زین های شتران بر در

خانه ردیف شد و سروصدایی به پا خاست. سپس مردمی همچون سودانیان که عمامه به سر داشتند، بیرون آمدند. او گوید: من به داخل رفتم و عرض کردم: جانم به فدایت! امروز دیر اذن دادید و مردمی عمامه به سر بر من گذاشتند که نمی شناختمشان! حضرت فرمودند: ای سعد! آیا می دانی آنان کیستند؟ من عرض کردم: نه. فرمودند: آنان برادران شما از جَنیان اند که به نزد ما آمده از حلال و حرامشان و از نشانه های دینشان می پرسند.

[۱۰۳۰] ۴- سدیر صیرفی گفته است: حضرت باقر علیه السلام سفارش هایی در مدینه داشتند. من آهنگ مدینه کردم. وقتی در راه روحاء بر شترم بودم، ناگاه انسانی دیدم که لباسش را حرکت می دهد. راهم را به سویش کج کردم و گمان بردم تشنه است پس ظرف آبم را به او دادم. ولی او به من گفت: مرا به آن نیازی نیست. سپس نامه ای به من داد که گلش تازه بود. وقتی به مهرش نگریستم، مهر حضرت باقر علیه السلام را دیدم.

ص: ۲۶۷

إلى الخاتم إذا خاتم أبى جعفر عليه السلام فقلت: متى عهدك بصاحب الكتاب، قال: الساعة و إذا فى الكتاب أشياء يأمرنى بها، ثم التفت فإذا ليس عندى أحد، قال: ثم قدم أبو جعفر عليه السلام فلقيته، فقلت: جعلت فداك رجل أتانى بكتابك و طينه رطب فقال، يا سدیر! إن لنا خدما من الجن فإذا أردنا السرعه بعثناهم.

و فى رواية أخرى قال: إن لنا أتباعا من الجن، كما أن لنا أتباعا من الإنس، فإذا أردنا أمرا بعثناهم.

[۱۰۳۱] ۵- علی بن محمد و محمد بن الحسن، عن سهل بن زیاد، عن عمّن ذكره، عن محمد بن جحش قال:

حدّثنى حکیمه بنت موسى قالت: رأيت الرضا عليه السلام واقفا على باب بيت الحطب و هو يناجى و لست أرى أحدا، فقلت: يا سيدى لمن تناجى؟ فقال: هذا عامر الزهرائى أتانى يسألنى و يشكو إلى، فقلت: يا سيدى أحب أن أسمع كلامه، فقال لى: إنك إن سمعت به حمت سنه، فقلت: يا سيدى أحب أن أسمع، فقال لى: اسمعى، فاستمعت فسمعت شبه الصّفير و ركبتنى الحمى فحمت سنه.

[۱۰۳۲] ۶- محمد بن يحيى و أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن إبراهيم بن هاشم، عن عمرو بن عثمان، عن إبراهيم بن أيوب، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السلام قال:

بينما أمير المؤمنين عليه السلام على المنبر إذ أقبل ثعبان من ناحيه باب من أبواب المسجد، فهّم الناس أن يقتلوه، فأرسل أمير المؤمنين عليه السلام أن كفّوا، فكفّوا و أقبل الثعبان ينساب حتى انتهى إلى المنبر فتطاول، فسلم على أمير المؤمنين عليه السلام فأشار أمير المؤمنين عليه السلام إليه أن يقف حتى يفرغ من خطبته و لمّا فرغ من خطبته

ص: ۲۶۸

پس گفتم: کى با صاحب این نامه بودى؟ گفت: هم اکنون. به نامه که نگریستم فرمان هایی به من داده بودند. سپس سر برداشتم و دیدم کسی نزد من نیست. او گوید: سپس حضرت باقر علیه السلام [به مدینه] آمد و من به دیدارش رفتم و عرض

کردم: جانم به فدایت! مردی نامه‌ شما را برایم آورد و هنوز گلش تازه بود. فرمودند: ای سدیر! ما خدمتگزارانی از جنیان داریم که وقتی برای کاری شتاب داریم به سراغشان می‌فرستیم.

و در روایت دیگری فرموده است: ما پیروانی از جنیان داریم چنان که پیروانی از انسان داریم. وقتی کاری داشتیم به سراغشان می‌فرستیم.

[۱۰۳۱] ۵-محمد جحرش گفت: حکیمه دختر موسی علیه السلام به من گفت: حضرت رضا علیه السلام را ایستاده بر در انبار هیزم دیدم که به نجوا سخن می‌گفت ولی من کسی را نمی‌دیدم. من عرض کردم: آقای من! با چه کسی به نجوا سخن می‌گویی؟ فرمودند: این عامر زهرایی است که به نزد آمده، سؤال می‌پرسد و شکایت به من آورده است. من گفتم: ای آقای من! دوست دارم صدایش را بشنوم. به من فرمود: تو اگر بشنوی یک سال تب می‌کنی! من عرض کردم: ای آقای من! دوست دارم آن را بشنوم. به من فرمود: بشنو. من گوش کردم و صدایی صغیرمانند شنیدم. سپس تب مرا دربرگرفت و یک سال چنین بودم.

[۱۰۳۲] ۶-جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام روی منبر بود که ماری بزرگ از گوشه‌ دری از درهای مسجد درآمد. مردم آهنگ کشتن آن را کردند. امیر مؤمنان علیه السلام کسی را فرستاد تا دست نگه دارند. مردم کنار رفتند. مار بزرگ خزید تا به منبر رسید آن گاه گردن فراز کرد و به امیر مؤمنان علیه السلام سلام داد. امیر مؤمنان علیه السلام به او اشاره کرد که بایستد تا خطبه اش پایان یابد.

ص: ۲۶۹

أقبل علیه فقال: من أنت؟ فقال: عمرو بن عثمان خليفتك على الجنّ و إنّ أبي مات و أوصاني أن آتيك فأستطلع رأيك و قد أتيتك يا أمير المؤمنين! فما تأمرني به و ما ترى؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام: أوصيك بتقوى الله و أن تنصرف فتقوم مقام أبيك في الجنّ، فإنّك خليفتي عليهم، قال: فودّع عمرو أمير المؤمنين عليه السلام و انصرف، فهو خليفته على الجنّ، فقلت له: جعلت فداك فيأتيك عمرو و ذاك الواجب عليه؟ قال: نعم.

[۱۰۳۳] ۷-علی بن محمد، عن صالح بن أبي حمّاد، عن محمد بن أورمه، عن أحمد بن النضر، عن التّعمان بن بشیر قال:

كنت مزاملا لجابر بن يزيد الجعفی، فلما أن كنّا بالمدينه دخل علی أبي جعفر عليه السلام فودّعه و خرج من عنده و هو مسرور حتّى وردنا الأخير جه أوّل منزل نعدل من فيد إلى المدينه يوم جمعه، فصلّينا الزّوال، فلما نهض بنا البعير إذا أنا برجل طوال آدم معه كتاب، فناوله جابرا، فتناوله فقبله و وضعه على عينيه و إذا هو: من محمد بن علی إلى جابر بن يزيد و عليه طين أسود رطب، فقال له: متى عهدك بسیدی؟ فقال: السّاعه، فقال له: قبل الصّلاه أو بعد الصّلاه؟ فقال: بعد الصّلاه، فكك الخاتم و أقبل يقرؤه و يقبض وجهه حتّى أتى علی آخره، ثمّ أمسك الكتاب فما رأته ضاحكا و لا مسرورا حتّى وافى الكوفه، فلما وافينا الكوفه ليلا بتّ ليلتي، فلما أصبحت أتيتہ إعظاما له فوجدته قد خرج علیّ و في عنقه كعاب، قد علّقها و قد ركب قصبه و هو يقول: «أجد منصور بن جمهور أميرا غير مأمور» و أبياتا من نحو هذا فنظر في وجهي و نظرت في وجهه فلم يقل لي شيئا و لم أقل له و أقبلت

أبكى لما رأته واجتمع عليّ و عليه الصّبيان و النَّاس و جاء حتّى دخل الرّحبه و أقبل يدور مع الصّبيان و النَّاس يقولون جنّ.

ص: ٢٧٠

و چون خطبه اش به پایان رسید به او رو کرد و فرمود: تو کیستی؟ گفت: عمرو بن عثمان خلیفه تو بر جنیان. همانا پدرم درگذشت و به من وصیت کرد که به نزد شما آییم و از نظرتان آگاه شوم و من اینک به نزدتان آمده ام ای امیر مؤمنان! مرا به چه فرمان می دهی و نظرت چیست؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

تو را به تقوای خداوند سفارش می کنم تا بروی و در میان جنیان در مقام پدرت قرار گیری که تو خلیفه من بر آنان هستی. راوی گوید: پس عمرو از امیر مؤمنان علیه السلام خداحافظی کرد و رفت درحالی که خلیفه حضرت در میان جنیان شده بود. [او گوید] من به حضرت عرض کردم: جانم به فدایت! عمرو نزد شما می آید و این بر او واجب است؟ فرمودند: بله.

[١٠٣٣] ٧- نعمان بشیر گفت: من با جابر بن یزید جعفری رفیق سفر بودم. [وقتی در مدینه بودیم.] او به نزد حضرت باقر علیه السلام رفت و خداحافظی کرده، شادمان از نزدش بیرون آمد. تا روز جمعه ای به اخیرجه-نخستین منزلی که از فید به مدینه بازمی گردیم- رسیدیم. نماز ظهر را گزاردیم. چون شترانمان برخاستند، ناگاه من مرد بسیار قدبلند گندمگونی دیدم که نامه ای به همراه داشت آن را به جابر داد. او آن را گرفت و بوسید و بر دیدگانش گذاشت. من دیدم که آن از محمّد بن علی [علیهما السلام] به جابر یزید است. و بر آن گل سیاه تازه ای است. آن گاه جابر به او گفت: کی با سرورم بودی؟ او گفت: الآن. جابر گفت: پیش از نماز یا پس از نماز؟ او گفت: پس از نماز. آن گاه جابر مهر را باز کرده، به خواندنش آغاز کرد. درحالی که صورتش به هم فشرده می شد تا به آخرش رسید. سپس نامه را نگاه داشت. و من او را تا رسیدن به کوفه خندان و شادمان ندیدم. چون به کوفه رسیدیم من شب را خوابیدم. وقتی صبح شد، برای احترام و بزرگداشت به نزدش رفتم. او را دیدم که استخوان هایی بر گردن آویخته، بر یک نی سوار شده و می گوید: «منصور جمهور را امیری نافرمان می بینم.» و ایباتی چنین. آن گاه در صورت من نگریست و من در چهره او نگریستم. نه او به من چیزی گفت و نه من چیزی به او گفتم. آنچه می دیدم مرا به گریه آورد. مردم و کودکان به گردمان جمع شدند. او آمد تا به میدان رسید و با کودکان به بازی پرداخت درحالی که مردم می گفتند: جابر یزید دیوانه شد. دیوانه شد.

ص: ٢٧١

جابر بن یزید جنّ فو الله ما مضت الأیام حتّى ورد کتاب هشام بن عبد الملك إلى والیه أن انظر رجلا یقال له جابر بن یزید الجعفی فاضرب عنقه و ابعث إلى برأسه، فالتفت إلى جلسائه فقال لهم: من جابر بن یزید الجعفی؟ قالوا: أصلحك الله کان رجلا له علم و فضل و حدیث و حجّ فجنّ و هو ذا فی الرّحبه مع الصّبيان علی القصب یلعب معهم قال: فأشرف علیه فإذا هو مع الصّبيان یلعب علی القصب، فقال: الحمد لله الذی عافانی من قتله، قال: و لم تمض الأیام حتّى دخل منصور بن جمهور الکوفه و صنع ما کان یقول جابر.

باب فی الأئمّه علیهم السلام أنّهم إذا ظهر أمرهم حکموا بحکم داود و آل داود و لا- یسألون البینه علیهم السلام و الرّحمه و

الرّضوان [۱۰۳۴] ۱-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن منصور، عن فضل الأعور، عن ابي عبيده الحدّاء قال:

کنا زمان ابي جعفر عليه السّلام حين قبض تردد كالغنم لا- راعي لها، فلقينا سالم بن ابي حفصه، فقال لي: يا ابا عبيده من امامك؟ فقلت: ائمتي آل محمّد فقال هلكت و اهلكت أما سمعت أنا و أنت ابا جعفر عليه السّلام يقول: من مات و ليس عليه إمام مات ميتة جاهليّة؟ فقلت: بلى لعمرى و لقد كان قبل ذلك بثلاث أو نحوها دخلت على ابي عبد الله فرزق الله المعرفة، فقلت لأبي عبد الله عليه السّلام: إنّ سالما قال لي كذا و كذا، قال: فقال: يا ابا عبيده إنّ لا يموت مئا ميت حتّى يخلف من بعده من يعمل بمثل عمله و يسير بسيرته و يدعو إلى ما دعا إليه، يا ابا عبيده! إنّ لم يمنع ما أعطى داود أن أعطى سليمان، ثم قال: يا ابا عبيده إذا قام قائم آل محمّد عليه السّلام حكم بحكم داود و سليمان [يا] لا يسأل بيّنه.

ص: ۲۷۲

به خدا سوگند چند روزی نگذشت که نامه هشام عبد الملک به والی اش رسید که مردی به نام جابر یزید جعفری را بیاب و گردنش را زده و برای من بفرست. او به همراهانش رو کرد و به آنان گفت: جابر بن یزید جعفری کیست؟ گفتند: خدا کارت را بسامان گرداند. او مرد علم و فضیلت و حدیث بود که پس از حج دیوانه شد. و اینک در میدان با کودکان سوار بر نی بازی می کند. او گوید: والی به سراغش رفت و دید بر نی سوار شده و با کودکان بازی می کند. آن گاه گفت: سپاس بر خدایی که مرا از کشتن او به سلامت نگاه داشت. او گوید: و روزگاری نگذشت که منصور جمهور به کوفه آمد و چنان کرد که جابر می گفت.

وقتی امر امامت ائمه عليهم السّلام آشکار شود به حکم داود و خاندانش داوری می کنند و گواه و بیّنه نمی خواهند

[۱۰۳۴] ۱- ابو عبيده حدّاء گفت: ما پس از ارتحال حضرت باقر عليه السّلام مانند گوسفند بی چوپان بودیم تا سالم ابو حفصه را دیدار کردیم. او به من گفت: ای ابو عبيده امام تو کیست؟ من گفتم: امامان من آل محمّدند. او گفت: خود هلاک شدی و دیگران را هلاک کردی. آیا من و تو از حضرت باقر عليه السّلام نشنیدیم که می فرمود: هر که بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است؟ من گفتم: چرا به جانم سوگند. و این سه یا حدود سه سال پیش از آن بود. من به نزد حضرت صادق عليه السّلام رفتم و خداوند معرفتشان را روزی ام کرد. پس به ایشان عرض کردم: سالم چنین و چنان به من گفت. حضرت فرمود: ای ابو عبيده! از ما کسی نمی میرد تا کسی را که مانند او عمل می کند و به روش او می رود و به آنچه او خوانده، می خواند به جانشینی اش بگذارد. ای ابو عبيده! آنچه به داود داده شد مانع دهش به سليمان نگشت. سپس فرمود: ای ابو عبيده! وقتی قائم آل محمد عليه السّلام برخیزد، به حکم داود و سليمان داوری می کند و بیّنه نمی خواهد.

ص: ۲۷۳

[۱۰۳۵] ۲- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن أبان قال:

سمعت ابا عبد الله عليه السّلام يقول: لا تذهب الدّنيا حتّى يخرج رجل منى يحكم بحکومه آل داود و لا يسأل بيّنه، يعطى كلّ نفس حقّها.

[۱۰۳۶] ۳- محمد، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عمار الساباطي قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: بما تحكمون إذا حكمتم؟ قال: بحكم الله و حكم داود فإذا ورد علينا الشيء الذي ليس عندنا، تلقانا به روح القدس.

[۱۰۳۷] ۴- محمد بن أحمد، عن محمد بن خالد، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن عمران بن أعين، عن جعيد الهمداني، عن علي بن الحسين عليه السلام قال:

سألته بأي حكم تحكمون؟ قال: حكم آل داود، فإن أعيانا شيء تلقانا به روح القدس.

[۱۰۳۸] ۵- أحمد بن مهران- رحمه الله- عن محمد بن علي، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عمار الساباطي قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما منزله الأئمة؟ قال: كمنزله ذى القرنين و كمنزله يوشع و كمنزله آصف صاحب سليمان؟ قال: فيما تحكمون؟ قال: بحكم الله و حكم آل داود و حكم محمد صلى الله عليه و اله و سلم و يتلقانا به روح القدس.

باب أن مستقى العلم من بيت آل محمد عليهم السلام [۱۰۳۹] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب قال: حدثنا

ص: ۲۷۴

[۱۰۳۵] ۲- أبان گفت: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که می فرماید: دنیا به پایان نمی رسد تا مردی از من بیرون آید که به حکومت خاندان داود داوری کند. بینه نخواهد و به هر کس حقیقش را بدهد.

[۱۰۳۶] ۳- عمار ساباطی گفته است: من به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: وقتی داوری کنید با چه داوری می کنید؟ فرمود: به حکم خداوند و حکم داود. و وقتی چیزی باشد که حکمش نزدمان نیست، روح القدس آن را به ما القا می کند.

[۱۰۳۷] ۴- جعید همدانی گفت: من از حضرت سجّاد عليه السلام پرسیدم با چه حکمی شما داوری می کنید؟ فرمودند: به حکم خاندان داود. و اگر چیزی ما را در مانده کرد، روح القدس آن را القا می کند.

[۱۰۳۸] ۵- عمار ساباطی گفته است: به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: منزلت امامان چیست؟ فرمود: همچون منزلت ذو القرنین و منزلت یوشع و آصف همدم سلیمان است. او گفت: با چه چیزی داوری می کنید؟ فرمود: با حکم خدا و حکم خاندان داود و حکم محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- و آن را روح القدس به ما القا می کند.

همانا سرچشمه علم از خانه آل محمد عليهم السلام است

[۱۰۳۹] ۱- صاحب دیلم گفت: از حضرت صادق عليه السلام- در حالی که مردمی از

یحیی بن عبد الله أبی الحسن صاحب الدیلم قال:

سمعت جعفر بن محمد يقول-و عنده أناس من أهل الكوفة-عجبا للناس أنهم أخذوا علمهم كله عن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم، فعملوا به و اهدوا و يرون أن أهل بيته لم يأخذوا علمه و نحن أهل بيته و ذريته، في منازلنا نزل الوحي و من عندنا خرج العلم إليهم، أفيرون أنهم علموا و اهدوا و جهلنا نحن و ضللنا، إن هذا لمحال.

[۱۰۴۰]۲-علی بن محمد بن عبد الله، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر، عن عبد الله بن حماد، عن صباح المزني، عن الحارث بن حصيره، عن الحكم بن عتيبه قال:

لقي رجل الحسين بن عليّ عليهما السلام بالثعلبيّه و هو يريد كربلاء، فدخل عليه فسلم عليه، فقال له الحسين عليه السلام: من أيّ البلاد أنت: قال: من أهل الكوفة، قال: أما و الله يا أخا أهل الكوفة لو لقيتك بالمدينه لأريتك أثر جبرئيل عليه السلام من دارنا و نزوله بالوحي على جدّي، يا أخا أهل الكوفة أفمستقى الناس العلم من عندنا، فعملوا و جهلنا؟ هذا ما لا يكون.

باب أنه ليس شيء من الحقّ في يد الناس إلا ما خرج من عند الأئمة عليهم السلام و أنّ كلّ شيء لم يخرج من عندهم فهو باطل [۱۰۴۱]۱-علی بن إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن ابن مسكان، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: ليس عند أحد من الناس حقّ و لا صواب و لا أحد من الناس يقضى بقضاء حقّ إلا ما خرج من أهل البيت و إذا تشعبت بهم الأمور

كوفه نزدش بودند-شنیدم می فرمود: شگفتا از مردمی که همه دانش شان را از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- برگرفته، به آن عمل کرده و هدایت شدند و معتقدند خاندان او علمش را نگرفته اند. درحالی که ما خاندان و فرزندان اویم. در خانه های ما وحی نازل شده و از نزد ما علم به آنان صادر شده است. آیا آنان معتقدند که آنان عالم شده و هدایت شدند و ما جاهل و گمراه. این محال است.

[۱۰۴۰]۲-حکم عتیبه گوید: مردی با حضرت حسین علیه السلام که آهنگ کربلا داشت در ثعلبیّه ملاقات نمود و به حضرت سلام کرد. حسین علیه السلام به او فرمود: تو از کدام سرزمینی؟ عرض کرد: از اهالی کوفه. فرمودند: هان به خدا سوگند، ای برادر اهل کوفه! اگر تو را در مدينه ملاقات می کردم اثر پای جبرئیل در منزلمان و نزول وحی بر نیایم را به تو نشان می دادم. ای برادر اهل کوفه! آیا سرچشمه علم مردم از نزد ما بود و آنان عالم شدند و ما جاهل؟! این چیزی است که نمی شود.

هر چیزی از حق که در دست مردم است جز از نزد ائمه عليهم السلام صادر نشده است و هر چیزی که از نزد آنان صادر نشده، باطل است

[۱۰۴۱] ۱- محمد مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: حق و درستی نزد کسی از مردم نیست و کسی از مردم به حکمی حق داوری نمی کند جز این که از ما خاندان صادر شده است. و چون امور بر آنان شاخه شاخه شود خطا از آنان است

ص: ۲۷۷

كان الخطأ منهم و الصواب من علي عليه السلام.

[۱۰۴۲] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر، عن مثنى، عن زراره قال:

كنت عند أبي جعفر عليه السلام فقال له رجل من أهل الكوفة يسأله عن قول أمير المؤمنين عليه السلام سلوني عما شئتم، فلا تسألوني عن شيء إلا أنبأتكم به، قال: إنه ليس أحد عنده علم شيء إلا أخرج من عند أمير المؤمنين عليه السلام، فليذهب الناس حيث شأؤوا، فوالله ليس الأمر إلا من هاهنا وأشار بيده إلى بيته.

[۱۰۴۳] ۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن ثعلبه بن ميمون، عن أبي مریم قال:

قال أبو جعفر عليه السلام لسلمه بن كهيل و الحكم بن عتيبه: شرقا و غربا فلا تجدان علما صحيحا إلا شيئا خرج من عندنا أهل البيت.

[۱۰۴۴] ۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن معلى بن عثمان، عن أبي بصير قال:

قال لي: إن الحكم بن عتيبه ممن قال الله: وَمَنْ الذَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ هُمْ بِمُؤْمِنِينَ فليشرق الحكم و ليغرب، أما و الله لا يصيب العلم إلا من أهل بيت نزل عليهم جبرئيل عليه السلام.

[۱۰۴۵] ۵- علي بن إبراهيم، عن صالح بن السندي، عن جعفر بن بشير، عن أبان بن عثمان، عن أبي بصير قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن شهادته ولد الزنا تجوز؟ فقال: لا، فقلت: إن الحكم بن عتيبه يزعم أنها تجوز، فقال: اللهم لا تغفر ذنبه، ما قال الله للحكم «إِنَّهُ لَدِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ» فليذهب الحكم يمينا و شمالا، فوالله لا يؤخذ العلم إلا من

ص: ۲۷۸

و درستی از علی علیه السلام.

[۱۰۴۲] ۲- زراره گفت: نزد حضرت باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل کوفه درباره این سخن امیر مؤمنان علیه السلام پرسید: «از من آنچه می خواهید پرسید و چیزی از من نمی پرسید جز این که از آن به شما خبر می دهم.» حضرت فرمودند: همانا علم به چیزی نزد کسی نیست جز این که از نزد امیر مؤمنان علیه السلام صادر شده است. مردم هر کجا خواستند بروند،

که به خدا سوگند این امر جز از این جا نیست. و با دست به خانه اش اشاره کرد.

[۱۰۴۳] ۳- ابو مریم گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به سلمه کھیل و حکم عتیبه فرمودند: شرق و غرب را جستجو کنید نمی توانید علم درستی بیابید جز آنچه از نزد ما اهل بیت صادر شده است.

[۱۰۴۴] ۴- ابو بصیر گفت: حضرت [باقر علیه السّلام] به من فرمود: همانا حکم عتیبه از کسانی است که خداوند فرمود: و از مردم کسانی می گویند ما به خداوند و روز واپسین ایمان آوردیم و حال آن که مؤمن نیستند. [بقره (۲): ۸] حکم به شرق و غرب برود هان به خدا سوگند به علمی جز از اهل بیت که جبرئیل علیه السّلام بر آنان فرود آمده، دست نمی یابد.

[۱۰۴۵] ۵- ابو بصیر گفت: از حضرت باقر علیه السّلام درباره روابودن گواهی زنازاده پرسیدم، فرمودند: نه [جایز نیست]. من عرض کردم: حکم عتیبه می پندارد که آن روا است. حضرت فرمود: خدایا گنااهش را نیامرز. خدا به حکم نفرمود: این ذکری برای تو و مردم تو است. [زخرف (۴۳): ۴۴] حکم به راست و چپ برود به خدا سوگند

ص: ۲۷۹

أهل بیت نزل علیهم جبرئیل علیه السّلام.

[۱۰۴۶] ۶- عدّه من أصحابنا، عن الحسن بن الحسن بن یزید، عن بدر، عن أبيه قال: حدّثني سم ابو علي الخراساني، عن سلام بن سعيد المخزومي قال:

بينما أنا جالس عند أبي عبد الله عليه السّلام إذ دخل عليه عبّاد بن كثير عابد أهل البصره و ابن شريح فقيه أهل مكّه و عند أبي عبد الله عليه السّلام ميمون القدّاح مولى أبي جعفر عليه السّلام، فسأله عبّاد بن كثير فقال: يا أبا عبد الله في كم ثوب كفّن رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم؟ قال: في ثلاثه أثواب: ثوبين صحاريين و ثوب حبره و كان في البرد قلّه فكأنّما ازورّ عبّاد بن كثير من ذلك، فقال أبو عبد الله عليه السّلام: إنّ نخله مريم عليهما السّلام إنّما كانت عجوه و نزلت من السماء، فما نبت من أصلها كان عجوه و ما كان من لقاط [ها]، فهو لون، فلمّا خرجوا من عنده قال عبّاد بن كثير لابن شريح: و الله ما أدري ما هذا المثل الذي ضرب به لي أبو عبد الله، فقال ابن شريح: هذا الغلام يخبرك فإنّه منهم-يعني ميمونا-فسأله فقال ميمون: أما تعلم ما قال لك؟ قال: لا و الله، قال: إنّّه ضرب لك مثل نفسه فأخبرك أنّه ولد من ولد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و علم رسول الله عندهم، فما جاء من عندهم فهو صواب و ما جاء من عند غيرهم فهو لقاط.

باب فيما جاء أنّ حديثهم صعب مستصعب [۱۰۴۷] ۱- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن جابر قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: إنّ حديث آل محمّد صعب مستصعب لا يؤمن به إلاّ ملك مقرب أو نبي مرسل أو عبد امتحن الله قلبه

ص: ۲۸۰

علم جز از اهل بیت که جبرئیل بر آنان فرستاده است گرفته نمی شود.

[۱۰۴۶] ۶-سلام بن سعید مخزومی گوید: هنگامی که نزد حضرت صادق نشسته بودم ناگاه عباد کثیر عابد اهل بصره و ابن شریح فقیه اهل مکه وارد شدند. میمون قداح غلام حضرت باقر علیه السلام هم نزد حضرت بود. آن گاه عباد کثیر پرسید: ای ابو عبد الله، رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در چند پارچه کفن شد؟ فرمودند: در سه پارچه: دو پارچه صحاری (قریه ای در یمن) و یک پارچه حبره (یمنی). و برد کمیاب بود. گویا عباد کثیر این سخن را نپذیرفت. پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا درخت خرما می مریم علیها السلام عجوه بود و از آسمان فرود آمده. پس هرچه از ریشه آن بروید عجوه شود و آنچه از افتاده آن باشد لون (خرمای پست) است. چون آنان از نزد حضرت بیرون آمدند عباد کثیر به ابن شریح گفت: به خدا سوگند من این مثلی را که حضرت صادق آورد نفهمیدم. ابن شریح گفت: این جوان (یعنی میمون قداح) به تو می گوید زیرا او از آنان است. پس از او پرسید. میمون گفت: آیا ندانستی به تو چه فرمود؟ گفت: نه به خدا سوگند. گفت: ایشان مثل خودش را برای تو بیان کرد. او فرزندی از فرزندان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است و علم رسول خدا نزد ایشان است. پس آنچه از نزد ایشان بیاید، درست [و ناب] است و آنچه از نزد دیگران آید، التقاطی و به هم آمیخته است.

در آنچه گفته شده که حدیث ائمه علیهم السلام دشوار و بسیار سنگین است

[۱۰۴۷] ۱-جابر گوید: حضرت باقر علیه السلام فرموده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرمود: همانا حدیث خاندان محمّد دشوار و بسیار سنگین است. که جز فرشته مقرب یا پیامبری مرسل یا بنده ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده

ص: ۲۸۱

للايمان، فما ورد عليكم من حديث آل محمد صلى الله عليه و اله و سلم فلانت له قلوبكم و عرفتموه فاقبلوه و ما اشمأزت منه قلوبكم و أنكرتموه فردوه إلى الله و إلى الرسول و إلى العالم من آل محمّد و إنّما الهالك أن يحدث أحدكم بشيء منه لا يحتمله، فيقول: و الله ما كان هذا، و الله ما كان هذا و الإنكار هو الكفر.

[۱۰۴۸] ۲-أحمد بن إدريس، عن عمران بن موسى، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ذكرت التّقيّه يوما عند عليّ بن الحسين عليهما السلام فقال: و الله لو علم أبو ذرّ ما في قلب سلمان لقتله و لقد آخا رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم بينهما، فما ظنّكم بسائر الخلق، إنّ علم العلماء صعب مستصعب لا يحتمله إلاّ نبيّ مرسل أو ملك مقرب أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للايمان، فقال: و إنّما صار سلمان من العلماء لأنّه امرؤ منّا أهل البيت، فلذلك نسبتّه إلى العلماء.

[۱۰۴۹] ۳-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن البرقيّ، عن ابن سنان أو غيره رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صَدُورٌ مَنِيرَةٌ، أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ، أَوْ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ، إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِنْ شِيَعَتِنَا الْمِيثَاقَ كَمَا أَخَذَ عَلَى بَنِي آدَمَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ فَمَنْ وَفَى لَنَا وَفَى اللَّهُ لَهُ بِالْجَنَّةِ وَمَنْ أَبْغَضَنَا وَلَمْ يُوَدِّ إِلَيْنَا حَقًّا فَفِي النَّارِ خَالِدًا مُخَلَّدًا.

[۱۰۵۰] ۴- محمد بن يحيى و غيره، عن محمد بن أحمد، عن بعض أصحابنا قال:

كُتِبَتْ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَسْكَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ مَا مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «حَدِيثُنَا لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ» فَجَاءَ الْجَوَابُ إِنَّمَا مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ- أَيْ لَا يَحْتَمِلُهُ

ص: ۲۸۲

است به آن ایمان نمی آورند. پس آنچه از حدیث خاندان محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- به شما رسید و دل هاتان به آن نرم شد و معرفت یافتید، پذیرید و آنچه دلتان از آن گرفت و معرفت نیافتید، به خداوند و رسول خدا و عالمی از خاندان محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- باز گردانید. و همانا هلاک شده کسی از شما که حدیثی را باز گوید که تحملش را ندارد. آن گاه بگوید: به خدا این نمی شود. به خدا این نمی شود. و انکار، همان کفر است.

[۱۰۴۸] ۲- مسعدة صدقه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: روزی نزد حضرت سجاد علیه السلام از تقیه سخن گفته شد و او فرمود: به خدا سوگند اگر ابو ذر می دانست چیزی را که در دل سلمان است، او را می کشت. در حالی که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- میان آن دو عقد اخوت برقرار ساخته بود. پس گمانتان به مردمان دیگر چیست؟ همانا علم عالمان دشوار و بسیار دشوار است که کسی جز پیامبری مرسل یا فرشته ای مقرب یا بنده ای مؤمن که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است آن را تحمل نمی کند. سپس فرمود: و همانا سلمان از عالمان است؛ زیرا او مردی از ما خاندان است. و برای همین او را به علما نسبت دادم.

[۱۰۴۹] ۳- ابن سنان یا جز او حدیثی که سندش را به حضرت صادق رسانده، روایت کرده که فرمود: همانا حدیث ما دشوار و دشواریاب است. که جز سینه های روشن یا دل های سالم یا اخلاق حسنه آن را تحمل نمی کند. همانا خداوند از شیعیانمان پیمان گرفت چنان که از فرزندان آدم پیمان گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم. پس آن که با ما وفاداری کند خدا درباره بهشت با او وفاداری می کند و آن که با ما دشمنی کند و حق ما را ادا نکند، در آتش جاودانه است.

[۱۰۵۰] ۴- یکی از اصحابمان گفته است: من به حضرت ابو الحسن عسکری نوشتم: جانم به فدایت! معنی این سخن حضرت صادق علیه السلام چیست: «حدیث ما را نه فرشته ای مقرب نه پیامبری مرسل و نه مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است، تحمل نمی کنند. و جواب آمد که معنی سخن حضرت صادق علیه السلام- یعنی هیچ فرشته و پیامبر و مؤمنی آن را تحمل نمی کند- این است که فرشته آن را

ص: ۲۸۳

ملک و لا- نبی و لا- مؤمن- إنَّ الملک لا- یحتمله حتّی یخرجه إلى ملک غیره و النَّبِی لا- یحتمله حتّی یخرجه إلى نبی غیره، و

المؤمن لا يحتمله حتى يخرج به إلى مؤمن غيره فهذا معنى قول جدى عليه السلام.

[۱۰۵۱] ۵- أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسين، عن منصور بن العباس، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الله بن مسكان، عن محمد بن عبد الخالق و أبي بصير قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا أبا محمد! إن عندنا و الله سرّا من سرّ الله و علما من علم الله و الله ما يحتمله ملك مقرب و لا نبى مرسل و لا مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان و الله ما كلّف الله ذلك أحدا غيرنا و لا استعبد بذلك أحدا غيرنا و إن عندنا سرّا من سرّ الله و علما من علم الله، أمرنا الله بتبليغهم، فبلغنا عن الله عزّ و جلّ ما أمرنا بتبليغهم، فلم نجد له موضعا و لا أهلا و لا حمّاله يحتملونه حتى خلق الله لذلك أقواما خلقوا من طينه خلق منها محمد و آله و ذريّته عليه السلام و من نور خلق الله منه محمّدا و ذريّته و صنعهم بفضل رحمته الّتى صنع منها محمّدا و ذريّته، فبلغنا عن الله ما أمرنا بتبليغهم، فقبلوه و احتملوا ذلك [فبلغهم ذلك عنّا فقبلوه و احتملوه] و بلغهم ذكرنا فمالت قلوبهم إلى معرفتنا و حديثنا، فلو لا أنّهم خلقوا من هذا، لما كانوا كذلك، لا و الله ما احتملوه، ثم قال: إنّ الله خلق أقواما لجهنّم و النار، فأمرنا أن نبليغهم كما بلغناهم و اشمأزوا من ذلك و نفرت قلوبهم و ردّوه علينا و لم يحتملوه و كذبوا به و قالوا: ساحر كذاب، فطبع الله على قلوبهم و أنساهم ذلك، ثم أطلق الله لسانهم ببعض الحقّ، فهم ينطقون به و قلوبهم منكروه، ليكون ذلك دفعا عن أوليائه و أهل طاعته و لو لا ذلك ما عبد الله فى أرضه، فأمرنا بالكفّ عنهم و الشتر و الکتمان، فاکتموا عمّن أمر الله

ص: ۲۸۴

تحمّل نمی کند تا به فرشته ای دیگر برساند و پیامبر آن را تحمّل نمی کند تا به پیامبری دیگر برساند و مؤمن آن را تحمّل نمی کند تا آن را به مؤمنی دیگر برساند. این است معنای سخن جدّم علیه السلام.

[۱۰۵۱] ۵- ابو بصير گفت: حضرت صادق عليه السلام فرمود: ای ابو محمّد! به خدا سوگند در نزد ما رازی از رازهای خدا و علمی از علم های خدا است که به خدا سوگند هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است آن را تحمّل نمی کند. به خدا سوگند او آن را به کسی جز ما تکلیف نکرده و با آن کسی جز ما را بنده نساخته است. و در نزد ما رازی از رازهای خدا و علمی از علم های او است که ما را به تبلیغ آن فرمان داده است. و ما از سوی خداوند عزّتمند رسانده ایم آنچه را به رساندنش امر شده ایم. ولی برای آن، جا و اهل و به عهده گیرنده ای نیافته ایم. تا خداوند مردمانی را آفریده که از گل آفرینش محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] و فرزندانش آفریده شده اند. و آنان را به همان رحمت فراوانی آفریده که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] و فرزندانش را از آن آفریده است. پس آنچه به رساندنش امر شده بودیم به ما رسید و آنان پذیرفته و آن را به عهده گرفتند. [پس آن از سوی ما به آنان رسید و ایشان پذیرفته و به عهده گرفتند.] و سخن ما به آنان رسید و دل هاشان به سوی معرفت ما و حدیث ما مایل شد. و اگر آنان چنین آفریده نمی شدند، چنان نمی شدند. نه به خدا سوگند آن را تحمّل نمی کردند. سپس فرمودند: همانا خداوند مردمی را برای دوزخ و آتش آفرید. و به ما فرمان داد که به آنان تبلیغ کنیم. چنان که به آنان تبلیغ کردیم و آنان از آن بیزارى جستند و دل هاشان رمید و آن را نپذیرفته و تکذیبش کردند و گفتند: او ساحری دروغزن است. خداوند بر دل هاشان مهر زده و آن را از یادشان می زداید. سپس خداوند زبانشان را به بخشی از حقّ

گویا می‌کند تا درحالی که دل هاشان آن را انکار می‌کند از آن سخن بگویند. و آن دفاعی از اولیا و اهل اطاعتش باشد. و اگر چنین نبود خداوند در زمینش پرستیده نمی‌شد. آن گاه ما را به دست کشیدن از آنان و پنهان ساختن و کتمان کردن فرمان داد. پس شما نیز کتمان کنید از کسانی که خداوند به دست کشیدن از آنان فرمان داده است. و پنهان کنید از کسانی که خداوند به نمان کردن و کتمان از آنان فرمان داده است.

ص: ۲۸۵

بِالْكَفِّ عَنْهُ وَ اسْتَرَوْا عَمَّنْ أَمَرَ اللَّهُ بِالسُّتْرِ وَ الْكُتْمَانِ عَنْهُ، قَالَ: ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ وَ بَكَى وَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشَرِّ ذِمَّةٍ قَلِيلُونَ فَاجْعَلْ مَحِيانًا مَحِيَاهُمْ وَ مَمَاتِنًا مَمَاتِهِمْ وَ لَا تَسَلِّطْ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا لَكَ فَتَفْجَعْنَا بِهِمْ فَإِنَّكَ إِنْ أَفْجَعْتَنَا بِهِمْ، لَمْ تَعْبُدْ أَبَدًا فِي أَرْضِكَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا.

باب ما أمر النبي ص بالنصيحة لأئمة المسلمين و اللزوم لجماعتهم و من هم [۱۰۵۲] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبان بن عثمان، عن ابن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ خَطَبَ النَّاسَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ فَقَالَ: نَصَّرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوْعَاهَا وَ حَفَظَهَا وَ بَلَّغَهَا مِنْ لَمْ يَسْمَعَهَا، فَرَبَّ حَامِلٍ فَهَ غَيْرِ فقيهه وَ رَبِّ حَامِلٍ فَهَ إِلَى مِنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، ثَلَاثٌ لَا- يَغْلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللُّزُومُ لْجَمَاعَتِهِمْ، فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ، الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَائُهُمْ وَ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ.

و رواه أيضا عن حماد بن عثمان، عن أبان، عن ابن أبي يعفور مثله و زاد فيه: و هم يد علي من سواهم. و ذكر في حديثه أنه خطب في حجة الوداع بمنى في مسجد الخيف.

[۱۰۵۳] ۲- محمد بن الحسن، عن بعض أصحابنا، عن علي بن الحكم، عن الحكم بن مسكين، عن رجل من قریش من أهل مكة قال:

قال سفيان الثوري: اذهب بنا إلى جعفر بن محمد، قال: فذهبت معه إليه فوجدناه قد ركب دابته، فقال له سفيان: يا أبا عبد الله حدثنا بحديث خطبه

ص: ۲۸۶

سپس دستش را بالا برد و گریست و فرمود: خدایا! اینان گروهی اندکند پس زندگی ما را زندگی شان و مرگمان را مرگشان قرار ده و دشمنت را بر آنان چیره نکن تا ما را داغدارشان گردانی. که اگر ما را داغدارشان گردانی هرگز در زمینت پرستیده نمی‌شوی. و سلام و درود خدا بر محمد و خاندانش.

آنچه پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله و سلم بر نصیحت به ائمه مسلمین و همراهی با جماعت فرمان داده است. و این که آنان کیستند

[۱۰۵۲]۱- ابن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در مسجد خیف برای مردم خطبه خواند و فرمود: خداوند آسوده خرم سازد بنده ای را که سختم را بشنود و بفهمد و حفظ کرده، به کسی که آن را نشنیده، برساند. که بسا حامل فقهی که فقیه نیست و بسا حامل فقهی که آن را به فقیه تر از خود می رساند. سه چیز است که دل مرد مسلمان با آنها به بدی نمی گراید: خالص کردن عمل برای خدا، نصیحت به ائمه مسلمین و همراهی با جماعت آنان. همانا یک دعای آنان افراد پشت سرشان را هم فرامی گیرد. مسلمانان برادرند و خویشان برابر است. و پست ترین آنان هم حقی به گردن دارد که (برای تحقق آن) می کوشد.

روایتی همانند از ابن ابی یعفور است که در آن افزوده است: و آنان در برابر غیر خودشان یک دست اند. او در حدیثش گفته که حضرت در آخرین سفر حج در مسجد خیف و در منا خطبه خوانده است.

[۱۰۵۳]۲- از حکم مسکین روایت شده که مردی قریشی از اهالی مکه گفت: سفیان ثوری گفت: ما را به نزد جعفر محمد [علیهما السلام] ببر. او گوید: من با او به سوی حضرت می رفتم که او را سواره بر چارپایش یافتیم. سفیان به ایشان گفت: ای ابو عبد الله، حدیث خطبه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را برایمان بازگو.

ص: ۲۸۷

رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم في مسجد الخيف، قال: دعني حتى اذهب في حاجتي فإني قد ركبت فإذا جئت حدثتك، فقال: أسألك بقرابتك من رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم لما حدثتني، قال: فنزل، فقال له سفیان: مر لي بدواه و قرطاس حتى أثبتته، فدعا به ثم قال: اكتب: بسم الله الرحمن الرحيم خطبه رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم في مسجد الخيف: «نصر الله عبدا سمع مقالتي فوعاها و بلغها من لم يبلغه يا أيها الناس ليبلغ الشاهد الغائب، فرب حامل فقه ليس بفقيه و رب حامل فقه إلى من هو أفقه منه، ثلاث لا يغلّ عليهنّ قلب امرئ مسلم: إخلاص العمل لله و النصيحة لأئمة المسلمين و اللزوم لجماعتهم، فإنّ دعوتهم محيطه من ورائهم، المؤمنون إخوة تتكافأ دماؤهم و هم يد على من سواهم يسعى بذمتهم أدناهم» فكتبه سفیان ثمّ عرضه عليه و ركب أبو عبد الله عليه السلام و جئت أنا و سفیان. فلما كنّا في بعض الطريق قال لي: كما أنت حتى أنظر في هذا الحديث، فقلت له: قد و الله أأزم أبو عبد الله رقتك شيئا لا يذهب من رقتك أبدا فقال: و أيّ شيء ذلك؟ فقلت له: ثلاث لا يغلّ عليهنّ قلب امرئ مسلم: إخلاص العمل لله قد عرفناه و النصيحة لأئمة المسلمين. من هؤلاء الأئمة الذين يجب علينا نصيحتهم؟ معاوية بن أبي سفیان و يزيد بن معاوية و مروان بن الحكم و كلّ من لا تجوز شهادته عندنا و لا تجوز الصّلاه خلفهم؟ و قوله: و اللزوم لجماعتهم. فأی الجماعة؟ مرجئ يقول من لم يصلّ و لم يصمّ و لم يغتسل من جنبه و هدم الكعبه و نكح أمه فهو على إيمان جبرئيل و ميكائيل؟ أو قدری يقول: لا يكون ما شاء الله عزّ و جلّ و يكون ما شاء إبليس؟ أو حروری يتبرأ من عليّ بن أبي طالب و شهد عليه بالكفر؟ أو جهمی يقول: إنّما هي معرفه الله وحده ليس الإيمان شيء غيرها؟ قال: ويحك و أيّ شيء يقولون؟ فقلت: يقولون إنّ عليّ بن أبي طالب عليه السلام

ص: ۲۸۸

فرمود: بگذار به سوی کارم بروم که اینک سواره ام، وقتی آمدم برایت می گویم. او گفت: به حقّ خویشاوندی ات با رسول

خدا-دروود خدا بر او و بر خاندانش-از شما درخواست می کنم که برایم بگویید. او گوید: پس حضرت فرود آمد. آن گاه سفیان به ایشان عرض کرد: بفرما برایم دوات و کاغذی بیاورند تا آن را بنویسم. حضرت آن ها را خواست. سپس فرمود: بنویس: به نام خداوند بخشاینده مهربان. خطبه رسول خدا-دروود خدا بر او و بر خاندانش-در مسجد خیف: خداوند آسوده کند بنده ای را که سختم را شنیده، آن را بفهمد و به کسی که آن را نشنیده، برساند. ای مردم! حاضر به غایب باید برساند. که بسا حامل فقهی که فقیه نیست و بسا حامل فقهی که آن را به فقیه تر از خودش می رساند. سه چیز است که دل مرد مسلمان با آن به بدی و خیانت نمی گراید: خالص کردن عمل برای خدا، نصیحت به رهبران مسلمانان و همراهی با جماعت. که همانا یک دعای آنان افراد پشت سرشان را هم فرامی گیرد. مؤمنان برادرند و خونشان برابر است. آنان در برابر غیرشان یک دستند که پست ترین آنان هم حقی به گردن دارد که (برای تحقق آن) می کوشد. سفیان آن را نوشته، به حضرت نشان داد. و حضرت صادق علیه السلام سوار شد [و رفت]. او من و سفیان آمدیم. او در راه به من گفت: بایست تا من نگاهی به این حدیث بکنم. من به او گفتم: به خدا سوگند! ابو عبد الله علیه السلام چیزی بر گردنت گذاشت که هرگز از آن رها نمی شوی. او گفت: و آن چیست؟ به او گفتم: سه چیزی که دل مرد مسلمان با آن ها به بدی و خیانت نمی گراید: خالص کردن عمل برای خدا که با آن آشناییم. و نصیحت به رهبران مسلمانان. این رهبران چه کسانی هستند که نصیحتشان بر ما واجب است؟ آیا معاویه ابو سفیان و یزید معاویه و مروان حکم و هر آن که گواهی دادنش و نماز در پشت سرش روا نیست می باشد؟ و این که فرمود: همراه با جماعتشان. کدام جماعت است؟ مرجه ای که می گوید: هر کس نماز نگزارد و روزه نگیرد و از جنابت پاکیزه نشود و کعبه را نابود کرده و با مادرش زناشویی کند، باز هم بر ایمان جبرئیل و میکائیل است [و مؤمن می باشد]؟ یا قدری که می گوید: آنچه خداوند عزتمند خواهد، نمی شود و آنچه ابلیس خواست، می شود؟ یا حروری که از علی بن ابی طالب [علیه السلام] بیزاری جسته، به کفرش گواهی می دهد؟ یا جهمی که می گوید: فقط شناخت خداوند. و ایمان چیزی جز این نیست؟ او گفت: وای بر تو [اینان] چه می گویند!

ص: ۲۸۹

و الله الإمام الذي يجب علينا نصيحتة؛ و لزوم جماعتهم أهل بيته، قال فأخذ الكتاب فخرقه ثم قال: لا تخبر بها أحدا.

[۱۰۵۴]۳-علی بن ابراهیم، عن ابيه، و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد جميعا، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن يزيد بن معاوية، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ما نظر الله عزّ و جلّ إلى وليّ له يجهد نفسه بالطاعة لإمامه و النصيحة إلا كان معنا في الرفيق الأعلى.

[۱۰۵۵]۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن أبي جميله، عن محمد بن الحسين، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من فارق جماعه المسلمين قيد شبر فقد خلع ربقه الإسلام من عنقه.

[۱۰۵۶]۵- و بهذا الإسناد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من فارق جماعه المسلمين و نكث صفقه الإمام جاء إلى الله عزّ و جلّ أجذم.

باب ما يجب من حقّ الإمام على الرّعيّه و حقّ الرّعيّه على الإمام [۱۰۵۷]۱- الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن حماد بن عثمان، عن أبي حمزه قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام ما حقّ الإمام على النّاس، قال: حقّه عليهم أن يسمعوا له و يطيعوا، قلت: فما حقّهم عليه؟ قال: يقسم بينهم بالسّويّه و يعدل في الرّعيّه، فإذا كان ذلك في النّاس فلا يبالى من أخذ هاهنا و هاهنا.

[۱۰۵۸]۲- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن منصور بن يونس، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر ۷ مثله إلا أنّه قال:

ص: ۲۹۰

من گفتم: می گویند: همانا به خدا سوگند علی بن ابی طالب علیه السّلام امامی است که نصیحتش بر ما واجب است. و همراهی با جماعتشان، خاندان او است. او گوید: آن گاه سفیان آن نوشته را پاره کرد و گفت: به کسی چیزی نگو.

[۱۰۵۴]۳- برید معاویه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرمودند: خداوند شکوهمند به ولیّ اش که خود را در اطاعت و نصیحت امامش به زحمت می اندازد جز در رفیق اعلا- که همراه ما است نمی نگرد.

[۱۰۵۵]۴- محمّد حلبی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هر کس به اندازه یک وجب از جماعت مسلمانان جدا شود ریسمان اسلام از گردنش برداشته می شود.

[۱۰۵۶]۵- همو از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر کس از جماعت مسلمانان جدا شود و بیعت امام را بشکنند، دست بریده نزد خدای عزّتمند می آید.

حقّ واجب امام بر مردم و حقّ مردم بر امام علیه السلام

[۱۰۵۷]۱- ابو حمزه گفت: از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدم: حقّ امام بر مردم چیست؟ فرمود: حقّ او بر آنان، شنیدن از او و اطاعت است. عرض کردم: و حقّ آنان بر او چیست؟ فرمود: میانشان به برابری قسمت کرده، با مردم عدالت ورزد. و اگر این در میان مردم باشد او به این سو و آن سو رفتن های مردم اهمّیت نمی دهد.

[۱۰۵۸]۲- ابو حمزه با سلسله سند دیگر از حضرت باقر علیه السّلام مانند این را

ص: ۲۹۱

هكذا و هكذا و هكذا یعنی [من] این یديه و خلفه و عن يمينه و عن شماله.

[۱۰۵۹] ۳- محمد بن يحيى العطار، عن بعض أصحابنا، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا تختانوا ولا تكتم و لا تغشوا هدايتكم و لا تجهلوا أئمتكم و لا تصدعوا عن جبلكم فتفشلوا و تذهب ريحكم و على هذا فليكن تأسيس أموركم و الزموا هذه الطريقة، فإنكم لو عاينتم ما عاين من قد مات منكم ممن خالف ما قد تدعون إليه لبدرتم و خرجتم و لسمعتم و لكن محجوب عنكم ما قد عاينوا و قريبا ما يطرح الحجاب.

[۱۰۶۰] ۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عبد الرحمن بن حماد و غيره، عن حنان بن سدير الصيرفي قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: نعت إلى النبي صلى الله عليه و اله و سلم نفسه و هو صحيح ليس به وجع - قال: نزل به الروح الأمين - قال: فنادى صلى الله عليه و اله و سلم الصيلاه جامعه و أمر المهاجرين و الأنصار بالسلاح و اجتمع الناس، فصعد النبي صلى الله عليه و اله و سلم المنبر فنعى إليهم نفسه ثم قال: «أذكر الله الوالي من بعدى على أمتي الأ - يرحم على جماعه المسلمين فأجل كبيرهم و رحم ضعيفهم و وقر عالمهم و لم يضربهم فيدلهم و لم يفرهم فيكفرهم و لم يغلط بابهم دونهم فيأكل قوتهم ضعيفهم و لم يخبزهم في بعوهم فيقطع نسل أمتي، ثم قال: [قد] بلغت و نصحت فاشهدوا» و قال أبو عبد الله عليه السلام: هذا آخر كلام تكلم به رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم على منبره.

[۱۰۶۱] ۵- محمد بن علي و غيره، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن رجل، عن حبيب بن أبي ثابت قال:

ص: ۲۹۲

روایت کرده جز این که افزوده است: چنین و چنان و چنان و چنین و چنان. یعنی [از] برابرش و از پشت و راست و چپش.

[۱۰۵۹] ۳- مسعدة صدقه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان فرمودند: والیانتان را خائن نشمارید و با هدایتگراتان حيله نکنید و امامانتان را جاهل نخوانید و ريسمانتان را پاره نکنید که پراکنده می شوید و شوکت تان از دست می رود. بنای کارهاتان چنین باشد و پیوسته بر این شیوه باشید که شما هم اگر می دیدید آنچه را مردگان شما از مخالفت با آنچه به آن خوانده می شدند، دیدند، شتاب می کردید و بیرون می آمدید و می شنیدید. اما آنچه آنان می بینند از شما پنهان است اگرچه نزدیک است که پرده ها برافتند.

[۱۰۶۰] ۴- سدير صيرفي گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: به پیامبر - درود خدا بر او و بر خاندانش - خبر وفاتش داده شد درحالی که تندرست بود و دردی نداشت - حضرت فرمود: آن را روح الامین آورد - پس حضرت برای نماز جماعت ندا داده و مهاجرین و انصار را به برداشتن سلاح فرمان داد. مردم گرد آمدند. پیامبر - درود خدا بر او و بر خاندانش - بر منبر رفت و به آنان وفاتش را خبر داده، سپس فرمود: من خدای را بر والی پس از خودم بر این امت یادآوری می کنم تا بر جماعت مسلمین بی رحمی نکنند. پس بزرگشان را بزرگ بدارد و به ضعيفشان رحم کند و عالمشان را تعظیم کند و به آنان

زیان نرساند تا خوار شوند و نیازمندان نکند تا کافرشان گرداند. و در را برایشان نبندد تا توانمندان ناتوان را بخورد و در اعزام نیرو (به جبهه ها و مرزها) سختگیری ننماید (که اگر همه را اعزام نماید) نسل اَمت قطع شود. سپس فرمود: من رساندم و نصیحت کردم، پس شاهد باشید. و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: این سخن پایانی رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بر منبر بود.

[۱۰۶۱] ۵- حبيب ابو ثابت گفت: برای امیر مؤمنان علیه السلام غسل و انجیری از

ص: ۲۹۳

جاء إلى أمير المؤمنين عليه السلام غسل و تين من همدان و حلوان فأمر العرفاء أن يأتوا باليتامى، فأمكنهم من رءوس الأزقاق يلغونها و هو يقسمها للناس قدحا قدحا، ف قيل له: يا أمير المؤمنين ما لهم يلغونها، فقال: إن الإمام أبو اليتامى و إنما ألغقتهم هذا برعايه الآباء.

[۱۰۶۲] ۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي و علي بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن القاسم بن محمد الأصبهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن سفيان بن عيينه، عن أبي عبد الله عليه السلام أنّ النبي صلى الله عليه و اله و سلم قال:

أنا أولى بكلّ مؤمن من نفسه و عليّ أولى به من بعدى، ف قيل له: ما معنى ذلك؟ فقال: قول النبي صلى الله عليه و اله و سلم من ترك ديناً أو ضياعاً فعليّ و من ترك مالا فلورثته، فالرجل ليست له على نفسه ولاية إذا لم يكن له مال و ليس له على عياله أمر و لا نهى إذا لم يجر عليهم النّفقه و النبيّ و أمير المؤمنين عليهما السّلام و من بعدهما ألزمهم هذا، فمن هناك صاروا أولى بهم من أنفسهم و ما كان سبب إسلام عامّة اليهود إلّا من بعد هذا القول من رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و إنهم آمنوا على أنفسهم و على عيالاتهم.

[۱۰۶۳] ۷- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن صباح بن سيابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: أيما مؤمن أو مسلم مات و ترك ديناً لم يكن في فساد و لا إسراف فعليّ الإمام أن يقضيه فإن لم يقضه فعليّ ثم ذلك، إنّ الله تبارك و تعالى يقول: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ الْآيَهُ فَهُوَ مِنَ الْغَارِمِينَ وَ لَهُ سَهْمٌ عِنْدَ الْإِمَامِ فَإِنْ حَبَسَهُ فَإِثْمُهُ عَلَيْهِ.

[۱۰۶۴] ۸- علي بن إبراهيم، عن صالح بن السندي، عن جعفر بن بشير، عن

ص: ۲۹۴

همدان و حلوان رسید. به آشنایان و آگاهان فرمان داد تا یتیمان را بیاورند. آن گاه سر ظرف ها را به ایشان داد تا آن ها را بلیسند درحالی که خود قدح قدح از آن را برای مردم تقسیم می کرد. به ایشان گفتند: ای امیر مؤمنان چرا آنان ظرف ها را بلیسند؟ فرمود: همانا امام پدر یتیماتن است. و من چون پدران رفتار می کنم و اینها را به ایشان می لیسانم.

[۱۰۶۲] ۶- سفیان عیینه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: من به هر مؤمنی از خودش سزاوارترم و پس از من علی به او سزاوارتر است. به ایشان گفتند: معنی این چیست؟ فرمود: سخن پیامبر است که آن که بدهی یا عیالی به جا گذارد، مسئولیت آنها به گردن من است و آن که مالی به جا گذارد برای وارثان او است. پس مرد وقتی مالی نداشته باشد بر خودش ولایتی ندارد. و بر عیالش حقّ امر و نهیبی ندارد وقتی به آنان خرجی نمی دهد. و پیامبر و امیر مؤمنان علیهما السّلام و امامان پس از ایشان آن را عهده دار شده اند. و از این جا ایشان به آنان سزاوارتر شده اند. و سبب اسلام آوردن همهٔ یهود جز این سخن از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- نبود. که آنان بر خودشان و خانواده شان ایمن شدند.

[۱۰۶۳] ۷- صَبَّاح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: هر مؤمن یا مسلمانی بمیرد و بدهی ای که در فساد و اسراف نبوده به جا بگذارد برعهدهٔ امام است تا آن را بپردازد. که اگر نپردازد گناهِش به گردن او است. همانا خدای پاک و فرازمند می فرماید: همانا صدقات برای نیازمندان و بیچاره ها است. . . [توبه (۹): ۶۰] و او از بدهکاران است و سهمی نزد امام دارد که اگر آن را نگاه دارد گناهِش بر او است.

[۱۰۶۴] ۸- حَنَّان از پدرش از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا

ص: ۲۹۵

حنان، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: لا- تصلح الإمامه إلا- لرجل فيه ثلاث خصال: ورع يحجزه عن معاصي الله و حلم يملك به غضبه و حسن الولاية على من يلي حتى يكون لهم كالوالد الرحيم.

و في رواية أخرى حتى يكون للزعيه كالأب الرحيم.

[۱۰۶۵] ۹- علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن معاوية بن حكيم، عن محمّد بن أسلم، عن رجل من طبرستان يقال له: محمّد- قال: قال معاوية: و لقيت الطّبريّ محمّدا بعد ذلك فأخبرني- قال:

سمعت علی بن موسى عليهما السّلام يقول المغرم إذا تدبّن أو استدان في- حقّ الوهم من معاوية- أجلّ سنه فإن اتّسع و إلاّ قضى عنه الإمام من بيت المال.

باب أنّ الأرض كلّها للإمام عليه السّلام [۱۰۶۶] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي خالد الكابليّ، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

وجدنا في كتاب عليّ عليه السّلام إنّ الأرض لله يُورثها مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ أَنَا و أهل بيتي الّذين أورثنا الله الأرض و نحن المتّقون و الأرض كلّها لنا، فمن أحيا أرضا من المسلمين فليعمرها و ليؤدّ خراجها إلى الإمام من أهل بيتي و له ما أكل منها فإن تركها أو أخربها و أخذها رجل من المسلمين من بعده فعمرها و أحياها فهو أحقّ بها من الّمدى تركها، يؤدّي

خراجها إلى الإمام من أهل بيتي و له ما أكل منها حتى يظهر القائم من أهل بيتي بالسيف، فيحويها و يمنعها و يخرجهم منها، كما حواها رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم

ص: ٢٩٦

-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: امامت جز برای مردی که این سه خصلت در او است شایسته نیست: خویشنداری ای که او را از گناه بر خداوند بازدارد. و بردباری ای که با آن بر خشمش چیره شود. و سرپرستی نیکو بر کسانی که ولایت دارد. تا بر آنان چون پدر مهربان باشد. و در روایت دیگری است: تا برای مردم چون پدر مهربان باشد.

[١٠٦٥] ٩-محمد طبری گفت: از علی موسی علیهما السلام شنیدم می فرماید: بدهکار وقتی قرض می گیرد، یک سال به او وقت داده می شود. اگر گشایش یافت [که می پردازد] و گرنه امام از بیت المال از سوی او می پردازد.

همانا همه زمین برای امام علیه السلام است

[١٠٦٦] ١-ابو خالد کابلی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: در کتاب علی علیه السلام دیدیم که زمین از آن خدا است و به هر کس از بندگانش بخواهد می دهد. و سرانجام برای پرهیزگاران است. [اعراف (٧): ١٢٨] من و خاندانم کسانی هستیم که خداوند زمین را به ما ارث داده و ماییم آن پرهیزگاران و همه زمین از آن ما است. کسی از مسلمانان که زمینی را زنده و آباد کند و خراجش را به امامی از خاندان من بدهد آنچه از آن بخورد مال او است. آن گاه اگر آن را رها کرد یا خرابش ساخت و پس از او مردی از مسلمانان آن را گرفته، آباد و احیایش کرد او از کسی که آن را رها کرده به زمین سزاوارتر است-خراجش را به امامی از خاندانم داد آن چه از آن بخورد مال او است تا قائمی از خاندانم با شمشیر ظهور کند و بر آن ها ولایت یابد و جلوی آن ها را گرفته، از زمین ها بیرونشان کند. چنان که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بر آن ها ولایت یافته و جلوشان را گرفت.

ص: ٢٩٧

و منعها إلا ما كان في أیدی شیعتنا فإنه یقاطعهم علی ما فی أیدیهم و یترک الأرض فی أیدیهم.

[١٠٦٧] ٢-الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد قال: أخبرني أحمد بن محمد بن عبد الله، عن رواه قال:

الدنيا و ما فيها لله تبارك و تعالی و لرسوله و لنا، فمن غلب علی شیء منها فلیتق الله و لیؤد حق الله تبارك و تعالی و لیبر إخوانه، فإن لم یفعل ذلك فالله و رسوله و نحن برآء منه.

[١٠٦٨] ٣-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عمر بن یزید قال:

رأیت مسمعا بالمدينة و قد كان حمل إلى أبي عبد الله علیه السلام تلك الشنه مالا فردّه أبو عبد الله علیه السلام فقلت له: لم ردّ علیک أبو عبد الله المال الّذی حملته إليه؟ قال: فقال لی: إننی قلت له حین حملت إليه المال: إننی کنت ولیت البحرین الغوص

فَأَصْبَتْ أَرْبَعَمِائَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ وَ قَدْ جِئْتُكَ بِخَمْسِهَا بِثَمَانِينَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ وَ كَرِهْتَ أَنْ أَحْبِسَهَا عَنْكَ وَ أَنْ أَعْرَضَ لَهَا وَ هِيَ حَقُّكَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي أَمْوَالِنَا، فَقَالَ، أَوْ مَا لَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَ مَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمْسَ يَا أَبَا سَيَّارِ إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهوَ لَنَا، فَقُلْتُ لَهُ: وَ أَنَا أَحْمِلُ إِلَيْكَ الْمَالَ كُلَّهُ؟ فَقَالَ: يَا أَبَا سَيَّارِ! قَدْ طَيَّبْنَا لَكَ وَ أَحْلَلْنَاكَ مِنْهُ فَضَمَّ إِلَيْكَ مَالَكَ وَ كُلَّ مَا فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ فَهَمَّ فِيهِ مُحَلَّلُونَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا فَيَجِيبُهُمْ طَسَقَ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ يَتْرَكَ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ أَمَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي غَيْرِهِمْ فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا، فَيَأْخُذُ الْأَرْضَ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَ يَخْرِجُهُمْ صَغْرَهُ قَالَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ: فَقَالَ لِي أَبُو سَيَّارِ:

ص: ٢٩٨

جز آنچه در دست شیعیانمان باشد. که حضرت بر آنچه در دستشان است با آنان مقاطعه کرده و زمین را در اختیارشان باقی می گذارد.

[١٠٦٧] ٢- احمد بن محمد عبد الله از امام عليه السلام روایت کرده که فرمودند: دنیا و آنچه در آن است برای خداوند پاک و والا- و برای رسولش و برای ما است. کسی که بر چیزی از آن دست یافت باید از خدا پروا کرده، حق آن پاک و والا را ادا کرده، به برادرانش نیکی کند. و اگر چنین نکند، خداوند و رسولش و ما از او بیزاریم.

[١٠٦٨] ٣- عمر یزید گفته است: مسمع را در مدینه دیدم که مالی از آن سال را برای حضرت صادق علیه السلام برد و حضرت آن را باز گرداند. من به او گفتم: چرا حضرت صادق علیه السلام مالی را که برایش برده بودی به تو باز گرداند؟ او به من گفت: من وقتی مال را برایشان بردم به ایشان عرض کردم: همانا من غواصی بحرین را به عهده گرفته، چهارصد هزار درهم به دست آورده ام و خمس آن را که هشتاد هزار درهم است برای شما آوردم. دوست نداشتم آن را از شما بازدارم و خودم در آن تصرف کنم. درحالی که آن حق شما است که خداوند پاک و والا در اموالمان قرار داده است. حضرت فرمود: آیا مگر برای ما از زمین و آنچه خدا از زمین بیرون می آورد جز خمس نیست؟ ای ابو سیار! همانا همه زمین برای ما است. و آنچه خداوند از آن بیرون می آورد برای ما است. من به ایشان عرض کردم: پس من همه آن مال را برای شما می آورم؟ فرمودند: ای ابو سیار! آن را برای تو پاک کرده، این (خمس) را هم برایت حلال کردیم. مالت را بردار. و هر آن زمینی که در دست شیعیان ما است برایشان حلال است تا قائم ما قیام کند و خراج آنچه را در دستشان است بگیرد و زمین را در اختیارشان باقی بگذارد. و اما آنچه در دست جز ایشان است همانا آنچه از زمین به دست می آورند برایشان حرام است تا قائم ما قیام کند و زمین را از دستشان گرفته، آن ها را با خواری از آن بیرون کند. عمر یزید گفته است:

ص: ٢٩٩

ما أرى أحدا من أصحاب الضياع ولا ممن يلي الأعمال يأكل حلالا غيري إلا من طيبوا له ذلك.

[١٠٦٩] ٤- محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن أبي عبد الله الزاذلي، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: أما على الإمام زكاه؟ فقال: أحلت يا أبا محمد! أما علمت أن الدنيا والآخرة للإمام يضعها حيث يشاء و يدفعها إلى من يشاء، جائز له ذلك من الله، إن الإمام يا أبا محمد! لا يبيت ليله أبداً و لله في عنقه حق يسأله عنه.

[۱۰۷۰] ۵- محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن عبد الله بن أحمد، عن علي بن النعمان، عن صالح بن حمزه، عن أبان بن مصعب، عن يونس بن ظبيان أو المعلى بن خنيس قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما لكم من هذه الأرض؟ فتبسم ثم قال: إن الله تبارك و تعالی بعث جبرئيل عليه السلام و أمره أن يخرق بإبهامه ثمانيه أنهار في الأرض، منها سيحان و جيحان و هو نهر بلخ و الخشوع و هو نهر الشاش و مهران و هو نهر الهند و نيل مصر و دجله و الفرات، فما سقت أو استقت فهو لنا و ما كان لنا فهو لشيعتنا و ليس لعدونا منه شيء إلا ما غصب عليه و إن ولينا لفي أوسع فيما بين ذه إلى ذه-يعنى بين السماء و الأرض- ثم تلا هذه الآية: قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (المغصوبين عليها) خَالِصَةٌ (لهم) يَوْمَ الْقِيَامَةِ بلا غصب.

[۱۰۷۱] ۶- علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن عيسى، عن محمد بن الريان قال:

ص: ۳۰۰

ابو سيار به من گفت: از زمینداران یا کسی که کاری به عهده می گیرد کسی جز خودم را نمی شناسم که حلال بخورد مگر این که ایشان آن را برایشان پاک کنند.

[۱۰۶۹] ۴- ابو بصیر گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زکاتی به گردن امام نیست؟ فرمودند: ای ابو محمد! از محالات سخن می گویی. مگر نمی دانی که دنیا و آخرت برای امام است هر کجا بخواهد می نهد و به هر کس بخواهد می دهد. که از سوی خدا برای او روا شده است. ای ابو محمد! همانا امام هرگز شبی را نمی خوابد در حالی که برای خداوند بر گردن او حقی باشد که درباره اش از او پرسد.

[۱۰۷۰] ۵- یونس ظبیان یا معلای خنيس گفته است: به حضرت صادق عرض کردم: چه چیزی از این زمین برای شما است؟ حضرت لبخندی زده، فرمودند: همانا خدای پاک و والا جبرئیل علیه السلام را مبعوث کرده، به او فرمان داد که با انگشت ابهامش هشت نهر در زمین بکند. از آن ها سیحان و جيحان است که نهر بلخ است. و خشوع که نهر شاش [شوش] است. و مهران که نهر هند است و نيل مصر و دجله و فرات. و آنچه آبیاری کند و از آن برداشته شود برای ما است و آنچه برای ما است برای شیعیانمان است. و برای دشمنانمان از آن چیزی نیست مگر آنچه غصب کرده باشند. و همانا دوستدار ما در گشایشی گسترده تر از فاصله این و این-مقصودش زمین و آسمان بود- است. سپس این آیه را خواند: بگو این ها در زندگانی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند (ولی از آنها غصب شده است) در حالی که در قیامت فقط (برای آنان) خواهد بود. [اعراف (۷): ۳۲] بدون هیچ غصبی.

[۱۰۷۱] ۶- محمد ریّان گفت: من به حضرت عسکری علیه السلام نوشتم: جانم به

کتابت إلى العسکریّ علیه السّلام: جعلت فداک روى لنا أن لیس لرسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم من الدّنيا إلاّ الخمس، فجاء الجواب: إنّ الدّنيا و ما علیها لرسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم.

[۱۰۷۲] ۷-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد رفعه، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم: خلق الله آدم و أقطعه الدّنيا قطيعه، فما كان لآدم علیه السّلام فلرسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم و ما كان لرسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم فهو للأئمّه من آل محمّد علیهم السّلام.

[۱۰۷۳] ۸-محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان و علی بن إبراهیم، عن أبیه جمیعاً، عن ابن أبی عمیر، عن حفص بن البختریّ، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

إنّ جبرئیل علیه السّلام کرى برجله خمسة أنهار و لسان الماء يتبعه: الفرات و دجله و نیل مصر و مهران و نهر بلخ فما سقت أو سقى منها فلإمام و البحر المطیف بالدّنيا [للإمام].

علی بن إبراهیم، عن السّری بن الرّبیع قال: لم یکن ابن أبی عمیر يعدل بهشام بن الحکم شیئاً و كان لا یغبّ إتیانه، ثمّ انقطع عنه و خالفه و كان سبب ذلك أنّ أبا مالک الحضرمیّ كان أحد رجال هشام و وقع بینه و بین ابن أبی عمیر ملاحاه فی شیء من الإمامه، قال ابن أبی عمیر: الدّنيا کلّها للإمام علیه السّلام علی جهه الملك و أنّه أولى بها من العذین هی فی أيديهم و قال أبو مالک: [لیس] كذلك، أملاک الناس لهم إلاّ ما حکم الله به للإمام من الفیء و الخمس و المغنم فذلک له و ذلک أيضاً قد بین الله للإمام أين یضعه؟ و کیف یصنع به؟ فتراضیا بهشام بن الحکم و صارا إليه، فحکم هشام لأبى مالک علی ابن أبی عمیر فغضب ابن أبی عمیر و هجر هشاماً بعد ذلك.

فدايت! برای ما روایت کرده اند که برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-از دنیا جز خمس نیست. جواب چنین آمد: همانا دنیا و آنچه بر آن است برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است.

[۱۰۷۲] ۷-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: خداوند آدم را آفرید و دنیا را به او داد. و آنچه برای آدم علیه السّلام بود برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است. و آنچه برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود، برای امامان از خاندان محمّد علیهم السّلام است.

[۱۰۷۳] ۸-حفص بختری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا جبرئیل علیه السّلام با پایش پنج نهر کند که به دنبالش آب روان می شد: فرات و دجله و نیل مصر و مهران و نهر بلخ. و آنچه آبیاری کند یا از آن برداشته شود برای امام است. و دریای گرداگرد دنیا هم [برای امام است].

سزای ربیع گوید: ابن ابی عمیر چیزی را با هشام برابر قرار نمی داد. و فاصله ای میان دیدارهایش نمی افتاد. سپس از او برید و با او مخالفت کرد. و سبب آن این بود که ابو مالک حضرمی یکی از مردان هشام بود و میان او و ابن ابی عمیر در چیزی از امامت نزاع شده بود. ابن ابی عمیر گفته بود: همه دنیا همچون ملک، برای امام است. و او به آن سزاوارتر از کسانی است که آن را در اختیارشان دارند. و ابو مالک گفته بود: چنین نیست. املاک مردم برای خودشان است جز فیء و خمس و غنیمت که خداوند آن ها را به امام سپرده است. و آن ها برای او است. و خداوند آن را هم برای امام بیان کرده که کجا قرارش دهد؟ و با آن چه کند؟ آن گاه هر دو درباره هشام حکم توافق کرده، به سوی او رفتند. پس هشام به نفع ابو مالک و علیه ابن عمیر داوری کرد. که ابن ابی عمیر خشمگین شد و پس از آن به نزد هشام نیامد.

ص: ۳۰۳

باب سیره الإمام فی نفسه و فی المطعم و الملبس إذا ولی الأمر [۱۰۷۴] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن حماد، عن حمید و جابر العبیدی قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إن الله جعلني إماما لخلق، ففرض عليّ التقدير في نفسي و مطعمي و مشربي و ملبسي كضعفاء الناس، كي يقتدى الفقير بفقري و لا يطغى الغني غناه.

[۱۰۷۵] ۲- علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن حماد بن عثمان، عن المعلی بن خنیس قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام يوما: جعلت فداك ذكرت آل فلان و ما هم فيه من النعيم فقلت: لو كان هذا إليكم لعشنا معكم، فقال: هيهات يا معلی أما و الله أن لو كان ذاك ما كان إلا سياسة الليل و سياحه النهار و لبس الخشن و أكل الجشب، فزوى ذلك عنا، فهل رأيت ظلامه قط صيرها الله تعالى نعمة إلا هذه.

[۱۰۷۶] ۳- علی بن محمد، عن صالح بن ابی حماد و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد و غیرهما بأسانید مختلفه فی احتجاج أمير المؤمنين عليه السلام علی عاصم بن زیاد حين لبس العباء و ترك الملاء و شكاه أخوه الربیع بن زیاد إلى أمير المؤمنين عليه السلام أنه قد غمّ أهله و أحزن ولده بذلك، فقال أمير المؤمنين عليه السلام:

علی بعاصم بن زیاد، فجیء به فلما رآه عبس فی وجهه، فقال له: أما استحييت من أهلك؟ أما رحمت ولدك؟ أتري الله أحلّ لك الطيبات و هو يكره أخذك منها، أنت أهون على الله من ذلك، أو ليس الله يقول: وَ الْأَرْضَ وَصَّعَهَا لِلنَّاسِ. فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ أَوْ لَيْسَ [الله] يَقُولُ: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (إلى قوله) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ

ص: ۳۰۴

روش امام درباره خودش و خوراک و پوشاکش، وقتی امر [امامت] را به عهده می گیرد

[۱۰۷۴] ۱- جابر عبیدی گوید: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: همانا خداوند مرا امامی برای آفرید گانش نهاد. آن گاه در تهیه خود، خوراک و پوشاکم همانندی با ناتوانان مردم را بر من واجب کرد تا فقیر به فقرم اقتدا کند و توانایی توانگر او را

[۱۰۷۵] ۲- معالیٰ خنیس گوید: روزی به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: جانم به فدایت! خاندان فلان [عباس] او نعمت‌هایی را که دارند به یاد آورده، گفتم: اگر این‌ها برای شما بود ما هم با شما خوش بودیم. حضرت فرمودند: هیئات ای معلیٰ! هان به خدا سوگند! اگر چنان می‌شد [که حکومت در دست ما بود] کاری جز تدبیر در شب و تلاش در روز و پوشیدن لباس زبر و خوردن ناگوار برای ما دربر نداشت. و این از ما گردانده شد. آیا هرگز ستمی جز این را دیده‌ای که خدای والا آن را نعمت گرداند.

[۱۰۷۶] ۳- با سندهای مختلفی دربارهٔ احتجاج امیر مؤمنان علیه السّلام بر عاصم زیاد -وقتی عبای پشمین پوشید و عبای نرم را کنار گذاشت و برادرش ربیع زیاد از او به امیر مؤمنان علیه السّلام شکایت کرد که او با این کار خانواده اش را غمگین و فرزندش را اندوهگین ساخته است- روایت شده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: عاصم زیاد را به نزدم بیاورید. او را به نزد حضرت آوردند. ایشان وقتی او را دید چهره درهم کشید و فرمود: آیا از خانواده ات شرم نکردی؟ آیا به فرزندان دل نسوزاندی؟ آیا گمان می‌کنی خداوند که طئیات را بر تو حلال کرده، دوست ندارد از آنها استفاده کنی. تو در برابر خدا خوارتر از آن هستی [که چنین بینداری]. مگر خداوند نمی‌فرماید: و زمین را برای آفریدگان آفرید که در آن میوه‌ها و نخل‌هایی با خوشه‌های غلاف دار است. [الرحمان (۵۵): ۱۰ و ۱۱] و مگر نفرمود: دو دریا را گذاشت تا به هم برسند. میانشان حائلی است که از هم درنگذرند. (تا این جا که) از آن دو، لؤلؤ و مرجان بیرون می‌آید. [الرحمان (۵۵): ۱۹ تا ۲۲]

ص: ۳۰۵

فبالله لا بتذال نعم الله بالفعال أحب إليه من ابتذالها بالمقال وقد قال الله عزّ وجلّ: وَ أَمَّا نِعْمَةَ رَبِّكَ فَحَدِّثْ فقال عاصم: يا أمير المؤمنين فعلی ما اقتصرت فی مطعمک علی الجشوبه و فی ملبسک علی الخشونه؟ فقال: ويحك إنّ الله عزّ وجلّ فرض علی أئمة العدل أن یقدّروا أنفسهم بضعفه الناس، کیلا یتبّع بالفقیر فقره، فألقى عاصم بن زیاد العباء و لبس الملاء.

[۱۰۷۷] ۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقی، عن أبيه، عن محمد بن يحيى الخزاز، عن حماد بن عثمان قال:

حضرت ابا عبد الله عليه السّلام و قال له: رجل أصلحك الله ذكرت أنّ عليّ بن أبي طالب عليه السّلام كان يلبس الخشن، يلبس القميص بأربعة دراهم و ما أشبه ذلك و نرى عليك اللباس الجديد، فقال له: إنّ عليّ بن أبي طالب عليه السّلام كان يلبس ذلك في زمان لا ينكر [عليه] أو لو لبس مثل ذلك اليوم شهر به، فخير لباس كلّ زمان لباس أهله، غير أنّ قائمنا أهل البيت عليه السّلام إذا قام لبس ثياب عليّ عليه السّلام و سار بسيره عليّ عليه السّلام.

باب نادر [۱۰۷۸] ۱- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن أيوب بن نوح قال:

عطس عليه السّلام يوما و أنا عنده، فقلت: جعلت فداك ما يقال للإمام إذا عطس؟ قال: يقولون: صلّى الله عليك.

[۱۰۷۹] ۲- محمد بن يحيى، عن جعفر بن محمد قال: حدّثني إسحاق بن إبراهيم الدينوري، عن عمر بن زاهر، عن أبي عبد الله

و به خدا سوگند اظهار نعمت های او با کردار، نزد او محبوب تر از اظهارش با گفتار است. و خداوند عزتمند فرموده است: و نعمت های پروردگارت را بازگو. [ضحی (۹۳): ۱۱] عاصم گفت: ای امیر مؤمنان پس چرا شما در خوراک به ناگوار و در پوشاک به زبر بسنده کرده ای؟ فرمود: وای بر تو! همانا خداوند شکوهمند بر امامان عادل واجب کرده که خودشان را با ناتوانان مردم اندازه کنند و هم سطح باشند تا فقر، فقیر را از جا به در نکند. پس عاصم زیاد عبای زبر را انداخت و عبای نرم پوشید.

[۱۰۷۷] ۴- حمّاد عثمان گفت: در محضر حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی به ایشان عرض کرد: خدا تو را بسامان کند، فرمودی که علی بن ابی طالب علیه السلام زبر می پوشید. پیراهنی چهاردرهمی یا مانند آن می پوشید. ولی ما شما را با لباس نو می بینیم. حضرت به او فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام آن را زمانی می پوشید که بر او عیب نمی گرفتند و اگر آن را در چنین روزی می پوشید به آن شهره می شد. بهترین لباس هر زمان لباس اهل آن زمان است. جز این که قائم ما اهل بیت علیهم السلام وقتی قیام کند، لباس های علی علیه السلام را پوشیده و به روش علی علیه السلام می رود.

بابی نادر

[۱۰۷۸] ۱- ایوب نوح گفت: روزی امام علیه السلام عطسه کرد و من که نزدش بودم عرض کردم: جانم به فدایت! به امام چه می گویند وقتی عطسه کند؟ فرمود: می گویند: درود خدا بر تو.

[۱۰۷۹] ۲- عمر زاهر روایت کرده که مردی از حضرت صادق علیه السلام درباره

سأله رجل عن القائم یسلّم علیه یا مره المؤمنین؟ قال: لا، ذاک اسم سمی الله به أمیر المؤمنین علیه السلام، لم یسم به أحد قبله و لا یتسمی به بعده إلا کافر، قلت: جعلت فداک کیف یسلّم علیه؟ قال: یقولون: السّلام علیک یا بقیة الله، ثمّ قرأ: بَقِیَّتُ اللهُ خَیْرٌ لَّكُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ.

[۱۰۸۰] ۳- الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن الوشاء، عن أحمد بن عمر قال:

سألت أبا الحسن علیه السلام لم سمی أمير المؤمنین علیه السلام؟ قال: لأنّه یمیرهم العلم، أ ما سمعت فی کتاب الله وَ نَمِیرُ أَهْلِنا.

و فی روایه أخرى قال: لأنّ میره المؤمنین من عنده یمیرهم العلم.

[۱۰۸۱] ۴- علی بن ابراهیم، عن یعقوب بن یزید، عن ابن ابی عمیر، عن أبی الرّبیع القزّاز، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

قلت له: لم سمى أمير المؤمنين؟ قال: الله سماه، وهكذا أنزل في كتابه: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

باب فيه نكت و نتف من التنزيل فى الولاية [١٠٨٢] ١-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن بعض أصحابنا، عن حنان بن سدير، عن سالم الحنّاط قال:

قلت لأبى جعفر عليه السلام: أخبرنى عن قول الله تبارك و تعالى: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ قال: هى الولاية لأمير المؤمنين عليه السلام.

ص: ٣٠٨

قائم [عليه السلام] پرسید که آیا به ایشان به نام امیر مؤمنان سلام داده می شود؟ فرمودند: نه، آن نامی است که امیر مؤمنان علیه السلام به آن نامیده شده است. پیش و پس از او جز کافر به آن نامیده نمی شود. من عرض کردم: جانم به فدایت! چگونه به ایشان سلام داده می شود؟ فرمود: می گویند: سلام بر تو ای بقیه الله، سپس خواند بقیه الله برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید. [هود (١١): ٨٦]

[١٠٨٠] ٣-احمد عمر گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السلام پرسیدم: چرا او امیر مؤمنان نامیده شد؟ فرمود: زیرا او به آنان خوراک علم می دهد. مگر در کتاب خدا نشینده ای: و ما برای خانواده مان طعام می آوریم. [یوسف (١٢): ٦٥] و در روایت دیگری فرموده است: زیرا خوراک مؤمنان نزد او است. که به آنان خوراکی از دانش می دهد.

[١٠٨١] ٤-جابر گفت: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: برای چه او امیر مؤمنان نامیده شد؟ فرمود: خدا نامیدش. و چنین در کتابش نازل کرد: و زمانی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه شان را گرفت و از خویشان شان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم. [اعراف (٧): ١٧٢] و محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] فرستاده ام و علی [عليه السلام] امیر مؤمنان.

نکته ها و قطعه هایی از قرآن درباره ولایت

[١٠٨٢] ١-سالم حنّاط گوید: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: برایم از این سخن خداوند پاک و والا بفرمایید: آن را روح الامین بر تو نازل کرد. بر دلت تا از بیم دهندگان باشی. به زبان روشن عربی. [شعرا (٣٦): ١٩٣ تا ١٩٥] فرمود: آن ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است.

ص: ٣٠٩

[١٠٨٣] ٢-محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسين، عن الحكم بن مسكين، عن إسحاق بن عمار، عن رجل، عن أبى عبد الله عليه السلام فى قول الله عزّ و جلّ: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا قال:

هی ولایه امیر المؤمنین علیه السلام.

[۱۰۸۴] ۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن أبی زاهر، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علی بن حسان، عن عبد الرحمن بن کثیر، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزّ وجلّ: الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ قَالَ:

بما جاء به محمد صلی الله علیه و اله و سلم من الولاية و لم يخلطوها بولاية فلان و فلان، فهو الملبس بالظلم.

[۱۰۸۵] ۴- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن الحسين بن نعيم الصحاف قال:

سألت أبا عبد الله علیه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ فَقَالَ: عرف الله إيمانهم بولايتنا و كفرهم بها، يوم أخذ عليهم الميثاق في صلب آدم عليه السلام و هم ذرّ.

[۱۰۸۶] ۵- أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن محبوب، عن محمد بن الفضيل، عن أبی الحسن علیه السلام فی قول الله عزّ وجلّ: يُوفُونَ بِالنَّذْرِ قَالَ:

يفون بانذر الذي أخذ عليهم من ولايتنا.

[۱۰۸۷] ۶- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد بن عيسى، عن ربيع بن عبد الله، عن أبی جعفر علیه السلام فی قول الله عزّ وجلّ: وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا

ص: ۳۱۰

[۱۰۸۳] ۲- مردی از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند: ما آن امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرض کردیم و آنان از برداشتن آن سر تافته، از آن هراسیدند. و انسان آن را برداشت. که او بسیار ستمکار و بسیار نادان است. [احزاب (۳۳): ۷۲] پرسیده و روایت کرده که فرمودند: آن ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است.

[۱۰۸۴] ۳- عبد الرحمان کثیر از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند: کسانی که ایمان آورده، ایمانشان را با ستمی نیالودند. [انعام (۶): ۸۲]. روایت کرده که فرمودند: به ولایتی که محمد -دروود خدا بر او و بر خاندانش- آورده [ایمان آورد] با ولایت فلانی و فلانی نیامیختند. که آن [ایمانی] آمیخته به ستم است.

[۱۰۸۵] ۴- حسین بن نعيم صحاف گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: گروهی از شما کافرید و گروهی از شما مؤمن. [تغابن (۶۴): ۲] فرمودند: خداوند ایمانشان و کفرشان را با ولایت ما شناخت. در روزی که آن پیمان را در پشت آدم علیه السلام که ذره بودند از آنان گرفت.

[۱۰۸۶] ۵- محمد فضیل از حضرت ابو الحسن علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند: آنان به نذر خود وفا می کنند. [انسان (۷۶): ۷] روایت کرده که فرمودند: به نذری که از ایشان گرفته شده- که عبارت از ولایت ما است- وفا می کنند.

[۱۰۸۷] ۶- ربیع عبد الله از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند: و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آنان نازل شده، به پا

ص: ۳۱۱

التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ قَالَ: الْوَلَايَةَ.

[۱۰۸۸] ۷- الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن مثنى، عن زراره، عن عبد الله بن عجلان، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» قال:

هم الأئمة عليهم السلام.

[۱۰۸۹] ۸- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن علي بن أسباط، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز و جل: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ (في ولاية علي و ولاية الأئمة من بعده) فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا هَكَذَا نَزَلَتْ.

[۱۰۹۰] ۹- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن النضر، عن مروان رفعه إليهم في قول الله عز و جل:

«وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ» في علي و الأئمة «كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا.

[۱۰۹۱] ۱۰- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن السيارى، عن علي بن عبد الله قال:

سأله رجل عن قوله تعالى: «فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» قال: من قال بالأئمة و اتبع أمرهم و لم يجز طاعتهم.

[۱۰۹۲] ۱۱- الحسين بن محمد، عن علي بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله رفعه في قوله تعالى: «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَالْوَالِدِ وَمَا وُلِدَ قَالَ:

أمير المؤمنين و ما ولد من الأئمة عليه السلام.

ص: ۳۱۲

دارند. [مائده (۵): ۶۶] روایت کرده که فرمودند: ولایت است.

[۱۰۸۸] ۷- عبد الله عجلان از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن آن والا: بگو من از شما بر رسالتم پاداشی جز دوستی نزدیکانم نمی خواهم. [شورا (۴۲): ۲۳] روایت کرده که فرمودند: ایشان ائمه عليهم السلام هستند.

[۱۰۸۹] ۸- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند: و هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند به رستگاری بزرگی دست یافته است. [احزاب (۳۳): ۷۱] روایت کرده که این گونه نازل شده است: و هر کس (درباره ولایت

علی و امامان پس از او) از خدا و . . .

[۱۰۹۰] ۹- از محمد مروان حدیثی که سندش را به امامان [علیهم السّلام] رسانده درباره این سخن خداوند شکوهمند: و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید. [احزاب (۳۳): ۵۳] روایت شده که درباره علی و امامان [علیهم السّلام] است. همانند کسانی که موسی را آزار دادند و خداوند او را از آنچه در حق او می گفتند مبرا ساخت. [احزاب (۳۳): ۶۹]

[۱۰۹۱] ۱۰- علی عبد الله گفت: مردی از امام درباره این سخن آن والا پرسید: و هر کس از هدایتم پیروی کند گمراه و شقی نمی شود. [طه (۲۰): ۱۲۳] فرمودند: کسی که به امامان معتقد شده، از فرمانشان پیروی کرده و از اطاعتشان درنگدرد.

[۱۰۹۲] ۱۱- از احمد بن محمد عبد الله حدیثی که سندش را بالا برده درباره این سخن آن والا: سوگند به این سرزمین. شهری که تو در آن هستی. و سوگند به پدر و فرزندش. [بلد (۹۰): ۱ تا ۳] روایت شده که فرمودند: امیر مؤمنان و فرزندانش امامان علیهم السّلام هستند.

ص: ۳۱۳

[۱۰۹۳] ۱۲- الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن أورمه و محمد بن عبد الله، عن علی بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قول الله تعالى: وَإِعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى قَالَ:

أمير المؤمنين و الأئمة عليه السّلام.

[۱۰۹۴] ۱۳- الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن عبد الله بن سنان قال: سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن قول الله عزّ و جلّ: وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدُّونَ قال: هم الأئمة.

[۱۰۹۵] ۱۴- الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن أورمه، عن علی بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قوله تعالى: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ قَالَ:

أمير المؤمنين عليه السّلام و الأئمة و آخرُ مُشَابِهَاتٌ قال: فلان و فلان فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ أَصْحَابُهُمْ و أهل ولايتهم فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ أمير المؤمنين عليه السّلام و الأئمة عليه السّلام.

[۱۰۹۶] ۱۵- الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن مثني، عن عبد الله بن عجلان، عن أبي جعفر عليه السّلام في قوله تعالى:

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رُسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَهُ يَعْنَى
بالمؤمنين الأئمة عليهما السلام: لم يتخذوا الولايج من دونهم.

ص: ۳۱۴

[۱۰۹۳]۱۲- عبد الرحمان كثير از حضرت صادق عليه السلام درباره این سخن خداوند والا: و بدانید هر غنیمتی که به دست می
آوردید، خمس آن برای خدا و رسول و نزدیکان است. [انفال (۸): ۴۱] روایت کرده که فرمودند: نزدیکان، امیر مؤمنان و امامان
عليهم السلام هستند.

[۱۰۹۴]۱۳- عبد الله سنان گفت: از حضرت صادق عليه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند پرسیدم: و از کسانی که
آفریدیم گروهی به حق هدایت کرده، با آن عدالت می ورزند. [اعراف (۷): ۱۸۱] فرمودند: آنان ائمه [عليهم السلام] هستند.

[۱۰۹۵]۱۴- عبد الرحمن كثير از حضرت صادق عليه السلام درباره این سخن آن والا: او کسی است که این کتاب را بر تو
فروفرستاد. که از جمله آن آیه هایی است استوار که اصل کتاب است. [آل عمران (۳): ۷] روایت کرده که فرمودند: امیر
مؤمنان عليه السلام و امامان هستند. و آیه های دیگر متشابه اند. [آل عمران (۳): ۷] فلانی و فلانی اند. و کسانی که در دل
هاشان انحرافی است. [آل عمران (۳): ۷] اصحاب آنان و اهل ولایتشان هستند. در جستجوی فتنه و جستجوی تأویلش از آن چه
متشابه است پیروی می کنند. درحالی که تفسیرش را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند. [آل عمران (۳): ۷] که امیر مؤمنان
و ائمه عليهم السلام هستند.

[۱۰۹۶]۱۵- عبد الله عجلان از حضرت باقر عليه السلام درباره این سخن آن والا: آیا گمان کردید که رها می شوید درحالی
که هنوز خداوند کسانی از شما را که جهاد کرده و غیر از خدا و رسولش و مؤمنان محرم اسرار نگرفتند، [از دیگران] مشخص
نساخته است. [توبه (۹): ۱۶] روایت کرده که مقصود از مؤمنان، ائمه عليهم السلام هستند: [کسانی که] محرم اسراری جز اینان
نگرفتند.

ص: ۳۱۵

[۱۰۹۷]۱۶- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن صفوان، عن ابن مسكان، عن الحلبي، عن أبي
عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا [قال] قلت:

ما السلم؟ قال: الدخول في أمرنا.

[۱۰۹۸]۱۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام
في قوله تعالى: لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ قال:

يا زراره! أو لم تركب هذه الأئمة بعد نبيها طبقا عن طبق في أمر فلان و فلان و فلان.

[۱۰۹۹] ۱۸-الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن حماد بن جمهور، عن حماد بن عيسى، عن عبد الله بن جندب قال:

سألت أبا الحسن عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ قال: إمام إلى إمام.

[۱۱۰۰] ۱۹-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن محمّد بن النعمان، عن سلام، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا قال:

إنما عنى بذلك عليا عليه السلام وفاطمة والحسن والحسين و جرت بعدهم في الأئمة عليهما السلام، ثم يرجع القول من الله في الناس فقال: فَإِنْ آمَنُوا (يعني الناس) بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ (يعني عليا وفاطمة والحسن والحسين والأئمة عليهما السلام) فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ.

[۱۱۰۱] ۲۰-الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الوشاء، عن مثني،

ص: ۳۱۶

[۱۰۹۷] ۱۶-حلبی گوید: درباره این سخن آن والا: و اگر به صلح میل کردند. [انفال (۸): ۶۱] به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: صلح چیست؟ فرمودند: ورود به امر [ولایت] ما.

[۱۰۹۸] ۱۷-زراره از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن آن والا: همه تان از حالی به حال دیگر منتقل می شوید. [انشقاق (۸۴): ۱۹] روایت کرده که فرمودند: ای زراره! مگر این مردم پس از پیامبرشان درباره فلانی و فلانی و فلانی از حالی به حال دیگر منتقل نشدند؟

[۱۰۹۹] ۱۸-عبد الله جندب گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّت مند پرسیدم: ما آن سخن را یکی پس از دیگری برایشان آوردیم شاید متذکر شوند. [قصص (۲۸): ۵۱] فرمودند: از امامی به امام دیگر.

[۱۱۰۰] ۱۹-سلام از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه: بگوئید ما به خدا و آنچه برای ما نازل کرده ایمان آورده ایم. [بقره (۲): ۱۳۶] روایت کرده که فرمودند: مقصود از آن علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین [علیهم السلام] هستند. و پس از ایشان درباره ائمه علیهم السلام جاری شده است. سپس این سخن از خداوند به مردم باز می گردد. که فرمود: و اگر آنان ایمان بیاورند به مانند آنچه شما ایمان آورده اید [یعنی به علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام] هدایت شده اند. و اگر سر بگردانند، در خلاف و دشمنی هستند. [بقره (۲): ۱۳۷]

[۱۱۰۱] ۲۰-عبد الله عجلان از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه: همانا

ص: ۳۱۷

عن عبد الله بن عجلان، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ

آمنوا قال:

هم الأئمة عليهما السلام و من أتبعهم.

[۱۱۰۲] ۲۱-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن ابن أذينة، عن مالك الجهني قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: قوله عز و جل: وَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ قَالَ:

من بلغ أن يكون إماما من آل محمد فهو ينذر بالقرآن كما أنذر به رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم.

[۱۱۰۳] ۲۲-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن مفضل بن صالح، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز و جل: وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِبْرَاهِيمَ إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا قَالَ:

عاهدنا إليه في محمّد و الأئمة من بعده، فترك و لم يكن له عزم أنهم هكذا و إنما سمى أولو العزم أولى العزم لأنه عهد إليهم في محمد و الأوصياء من بعده و المهدي و سيرته و أجمع عزمهم على أن ذلك كذلك و الإقرار به.

[۱۱۰۴] ۲۳-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن جعفر بن محمد بن عبيد الله، عن محمد بن عيسى القمي، عن محمد بن سليمان، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله:

وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِبْرَاهِيمَ إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأئِمَّةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ فَنَسِيَ هَكَذَا وَ اللَّهُ نَزَلَتْ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ اله وَ سلم.

[۱۱۰۵] ۲۴-محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن النضر بن شعيب، عن خالد بن ماذ، عن محمد بن الفضل، عن الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۳۱۸

سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند و این پیامبر و کسانی که ایمان آوردند. [آل عمران (۲)]: ۶۸] روایت کرده که فرمودند: آنان ائمه علیهم السلام و کسانی هستند که از ایشان پیروی کردند.

[۱۱۰۲] ۲۱-مالک جهنی گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: این آیه چیست؟ و این قرآن بر من وحی شده تا با آن شما را بیم دهم. و کسی که به او می رسد. [انعام (۶): ۱۹] فرمودند: هر کس از خاندان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] به درجه امامت برسد، او با قرآن بیم می دهد. چنان که رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- با آن بیم داد.

[۱۱۰۳] ۲۲-جابر از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه: و پیش از این از آدم پیمان گرفته بودیم اما او فراموش کرد. و ما برایش عزمی نیافتیم. [طه (۲۰): ۱۱۵] روایت کرده که فرمودند: درباره محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] ائمه پس از او از آدم پیمان گرفته بودیم. که او رها کرد و عزمی نداشت که آنان چنین اند. و همانا اولو العزم، چنین نامیده شده اند؛ زیرا

خداوند از آنان دربارهٔ محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] او اوصیای پس از او و مهدی و سیرهٔ او پیمان گرفت و عزم همهٔ آنان بر آن پیمان و اقرار به آن قرار گرفت.

[۱۱۰۴] ۲۳- عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: به خدا سوگند آیه چنین بر محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش- نازل شده است: و پیش از این از آدم (کلماتی دربارهٔ محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] او علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از فرزندان آنان علیهم السلام) پیمان گرفته بودیم اما او فراموش کرد. [به عقیده شیعیان قرآن به هیچ عنوان تحریف نشده و این روایات قابل بررسی و تأویل است]

[۱۱۰۵] ۲۴- ثمالی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: خداوند

ص: ۳۱۹

أوحى الله إلى نبيه صلى الله عليه و اله و سلم فاستتمسك بالذي أوحى إليك إنك على صراطٍ مستقيمٍ قال: إنك على ولاية علي و علي هو الصراط المستقيم.

[۱۱۰۶] ۲۵- علی بن ابراهیم، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن منخل، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية على محمد صلى الله عليه و اله و سلم هكذا: بِسْمَا اسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (في علي) بغيًا.

[۱۱۰۷] ۲۶- و بهذا الإسناد، عن محمد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن منخل، عن جابر قال:

نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية على محمد هكذا: وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدَنَا (في علي) فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ.

[۱۱۰۸] ۲۷- و بهذا الإسناد، عن محمد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن منخل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

نزل جبرئيل عليه السلام على محمد صلى الله عليه و اله و سلم بهذه الآية هكذا: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابِ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا (في علي) نُورًا مُبِينًا.

[۱۱۰۹] ۲۸- علی بن محمد، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن أبي طالب، عن يونس بن بكّار، عن أبيه، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ (في علي) لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ .

[۱۱۱۰] ۲۹- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي الوشاء، عن مثني الحنّاط، عن عبد الله بن عجلان، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ و جل: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ

به پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- وحی کرد: به آنچه بر تو وحی شده چنگ بزن که تو بر صراط مستقیمی. [زخرف (۴۲): ۴۳] فرمود: [یعنی] تو بر ولایت علی هستی و علی همان صراط مستقیم است.

[۱۱۰۶] ۲۵- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: جبرئیل این آیه را چنین بر محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- نازل کرد: آنان به بهای بدی خودشان را فروختند تا به آنچه خداوند (درباره علی) نازل کرد به ستم منکر شوند. [بقره (۲): ۹۰]

[۱۱۰۷] ۲۶- جابر گوید: جبرئیل علیه السلام این آیه را چنین بر محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] نازل کرد: و اگر از آنچه (درباره علی) بر بنده مان نازل کردیم در تردید هستید، سوره ای همانند آن بیاورید. [بقره (۲): ۲۳]

[۱۱۰۸] ۲۷- منخل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: جبرئیل علیه السلام این آیه را چنین بر محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- نازل کرد: ای کسانی که کتاب داده شده اید به آنچه (درباره علی که نوری روشنگر است) نازل کرده ایم ایمان بیاورید. [نسا (۴): ۴۷]

[۱۱۰۹] ۲۸- جابر از حضرت باقر علیه السلام چنین روایت کرده است: و اگر اندرزهایی که (درباره علی) به آنان داده می شد انجام می دادند برایشان بهتر بود. [نسا (۴): ۶۶]

[۱۱۱۰] ۲۹- عبد الله عجلان از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه ای کسانی که ایمان آورده اید همگی به صلح و آشتی درآیید و از گام های شیطان پیروی نکنید که او دشمنی آشکار برای شما است. [بقره (۲): ۲۰۸] روایت کرده که فرمودند: یعنی در ولایت ما.

[۱۱۱۱] ۳۰- الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن عبد الله بن إدريس، عن محمد بن سنان، عن المفصل بن عمر قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام قوله جلّ و عزّ: بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا قَالُوا لَا يَتَهُمُ وَلَا يَتَهُمُ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى قَالَ: وَ لِيَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى.

[۱۱۱۲] ۳۱- أحمد بن إدريس، عن محمد بن حسان، عن محمد بن عليّ، عن عمّار بن مروان، عن منخل، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

أَفْكَلَمَا جَاءَكُمْ (محمد) بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ (بموالاه علي) إِسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا (من آل محمد) كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ.

[۱۱۱۳]۳۲-الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن عبد الله بن إدريس، عن محمد بن سنان، عن الرضا عليه السلام فى قول الله عز و جل:

كَبَّرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ (بولايه على) مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ مِنْ وَايَةِ عَلِيٍّ، هَكَذَا فِي الْكِتَابِ مَخْطُوطَةً.

[۱۱۱۴]۳۳-الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن ابن هلال، عن أبيه، عن أبي السّفايح، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام فى قول الله جل و عز: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ فَقَالَ:

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دَعَى بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِالْأئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَيَنْصَبُونَ لِلنَّاسِ فَإِذَا رَأَتْهُمْ شِيعَتُهُمْ قَالُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ يَعْنِي هَدَانَا اللَّهُ فِي وَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالأئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

ص: ۳۲۲

[۱۱۱۱]۳۰-مفضل عمر گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: ولی شما زندگی دنیا را ترجیح می دهید. [اعلی (۸۷): ۱۶] فرمودند: ولایت آنان را. درحالی که آخرت بهتر و پایدارتر است. [اعلی (۸۷): ۱۷] فرمودند: ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است. این ها در کتب آسمانی پیشین آمده است. در کتاب های ابراهیم و موسی. [اعلی (۸۷): ۱۸ و ۱۹]

[۱۱۱۲]۳۱-جابر از حضرت باقر علیه السلام چنین روایت کرده است: آیا هر گاه (محمد) آنچه دلخواه شما نیست (دوستی علی) بیاورید، شما گردنکشی کنید. و گروهی (از خاندان محمد) را تکذیب کنید و گروهی را بکشید. [بقره (۲): ۸۷]

[۱۱۱۳]۳۲-محمد سنان از حضرت رضا علیه السلام درباره این آیه گران است بر مشرکان به ولایت علی آنچه آنان را به سوبش می خوانی. [شورا (۴۲): ۱۳] که ای محمد عبارت از ولایت علی است. چنین در کتاب نوشته است.

[۱۱۱۴]۳۳-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره آیه ستایش برای خداوندی است که ما را به این رهنمون شد و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود ما راه را نمی یافتیم. [اعراف (۷): ۴۳] روایت کرده که فرمود: وقتی قیامت شود، پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-و امیر مؤمنان و ائمه از فرزندان او علیهم السلام خوانده شده، بر مردم نصب می شوند. پس وقتی شیعیانشان ایشان را می بینند، می گویند: ستایش برای خداوندی است که ما را به این رهنمون شد و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود ما راه را نمی یافتیم. که مقصود این است: خداوند ما را به ولایت امیر مؤمنان و امامان از فرزندان علیهم السلام هدایت کرد.

ص: ۳۲۳

[۱۱۱۵]۳۴-الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن أورمه و محمد بن عبد الله، عن علي بن حسان، عن عبد الله بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام فى قوله تعالى: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ قَالَ:

النَّبَأُ الْعَظِيمُ الْوَلَايَةِ، وَ سَأَلْتَهُ عَنْ قَوْلِهِ: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ قَالَ: وَ لَإِيَّاهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

[۱۱۱۶] ۳۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا قَالَ: هِيَ الْوَلَايَةُ.

[۱۱۱۷] ۳۶- عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْهَمْدَانِيِّ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ:

الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

[۱۱۱۸] ۳۷- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرِو بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَمْهُورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ، عَنِ الْمَفْضَلِ بْنِ عَمْرِو قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: اِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا اَوْ بَدَّلْتَهُ قَالَ: قَالُوا: اَوْ بَدَّلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

[۱۱۱۹] ۳۸- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ مَهْرَانَ، عَنِ الْحَسَنِ الْقَمِّيِّ، عَنْ إِدْرِيسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

سَأَلْتَهُ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ: مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ. قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّينَ قَالَ: عَنِي بِهَا لَمْ نَكُ مِنْ أَتْبَاعِ الْأُئِمَّةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى

ص: ۳۲۴

[۱۱۱۵] ۳۴- عَبْدُ اللَّهِ كَثِيرٌ مِنْ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرَبَارَةَ آيَاتٍ مِنْ حَيْثُ كَانَ مِنْ شَيْءٍ مِنْ سَأَلِ مِي كَنْدِ. مِنْ خَبَرِ بَزْرُكَ. [نَبَأُ (۷۸) ۱: وَ ۲] رَوَايَتٌ كَرْدَةٌ كَمَا فَرَمُودَنْد: خَبَرِ بَزْرُكَ، وَ لَآيَتِ اسْتِ. وَ چُونِ از این آیه پرسیدم: آن جا ولایت برای خداوند حق است. [كهف (۱۸): ۴۴] فرمودند: ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است.

[۱۱۱۶] ۳۵- أَبُو بَصِيرٍ مِنْ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرَبَارَةَ آيَةٍ وَ خَالِصَانَهُ بِه دِينَ رُو كَنْ. [رُوم (۳۰): ۳۰] رَوَايَتٌ كَرْدَةٌ كَمَا فَرَمُودَنْد: آن ولایت است.

[۱۱۱۷] ۳۶- از ابراهیم همدانی حدیثی که سندش را به حضرت صادق رسانده درباره آیه و ما ترازوهای عدالت را در روز قیامت برپا می کنیم. [انبیا (۲۱): ۴۷] روایت شده که فرمودند: [آن ترازوها] پیامبران و اوصی علیهم السلام هستند.

[۱۱۱۸] ۳۷- مَفْضَلُ عَمْرِو گَوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: قرآنی جز این بیاور یا او را عوض کن. [یونس (۱۱): ۱۵] فرمودند: آن ها گفتند: یا علی علیه السلام را عوض کن.

[۱۱۱۹] ۳۸- اِدْرِيسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ كَفْت: از حضرت صادق علیه السلام درباره تفسیر این آیه پرسیدم: چه چیز شما را به دوزخ وارد

ساخت؟ گفتند: ما از نماز گزاران نبودیم. [مدثر (۷۴): ۴۲ و ۴۳] فرمودند: مقصودشان این است که: ما از پیروان امامانی نبودیم

ص: ۳۲۵

فِيهِمْ: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ أما ترى النَّاسَ يَسْمُونَ الْعَذَى يَلِي السَّابِقَ فِي الْحَلْبَةِ مَصْلِيًا، فَذَلِكَ الَّذِي عَنِ حَيْثُ قَالَ: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ لَمْ نَكُ مِنْ أَتْبَاعِ السَّابِقِينَ.

[۱۱۲۰] ۳۹-أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن موسى بن محمد، عن يونس بن يعقوب، عن مَن ذكره، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزَّ وجلَّ: وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا يقول:

لأشربنا قلوبهم الإيِّمان و الطَّرِيقه هي و لايه علي بن أبي طالب و الأوصياء عليهما السلام.

[۱۱۲۱] ۴۰-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن فضاله بن أيوب، عن الحسين بن عثمان، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزَّ وجلَّ: الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فقال أبو عبد الله عليه السلام: استقاموا على الأئمة واحدا بعد واحد تَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ.

[۱۱۲۲] ۴۱-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزه قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله تعالى: قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بُوَادِهِ فَقَالَ: إِنَّمَا أَعْظُمُ بُولَايَهُ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هِيَ الْوَاحِدَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّمَا أَعْظُمُ بُوَادِهِ.

[۱۱۲۳] ۴۲-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن أورمه و علي بن عبد الله، عن علي بن حديد، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام

ص: ۳۲۶

که خداوند پاک و والا دربارهٔ شان فرمود: و پیشگامان پیشگامند. که آنان مقرَّباند. [واقعه (۵۶): ۱۰ و ۱۱] مگر نمی دانی که مردم اسبی را که در مسابقه به دنبال پیشی گیرنده است، مصلی می نامند. همین معنا قصد شده آن جا که فرمود: ما از مصلین نبودیم. یعنی از پیروان پیش افتادگان نبودیم.

[۱۱۲۰] ۳۹-از حضرت باقر علیه السلام دربارهٔ آیه و این که اگر آن ها در راه پایداری کنند با آبی فراوان سیرابشان می کنیم. [جن (۷۲): ۱۶] روایت شده که خدا می فرماید: ما دل آنان را با ایمان سیراب می کنیم. و آن راه همان ولایت علی بن ابی طالب و اوصیا علیهم السلام است.

[۱۱۲۱] ۴۰-محمد بن مسلم گفت: از حضرت صادق علیه السلام دربارهٔ این آیه خداوند عزتمند پرسیدم: کسانی که گفتند

پروردگاران خداوند است و سپس پایداری کردند. [فَصِّلَتْ (۴۱): ۳۰] حضرت فرمودند: [یعنی] برائمه یکی پس از دیگری استوار ماندند. که فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: نرسید و اندوهگین نباشید. و بشارت بر شما به آن بهشتی که وعده داده شده اید. [فَصِّلَتْ (۴۱): ۳۰]

[۱۱۲۲] ۴۱- ابو حمزه گفته است: از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خدای والا پرسیدم: بگو شما را یک اندرز می دهم. [سبأ (۳۴): ۴۶] فرمودند: شما را به ولایت علی علیه السلام اندرز می دهم. همان یک اندرز می دهم که خدای پاک و والا فرمود: شما را یک اندرز می دهم.

[۱۱۲۳] ۴۲- عبد الرحمان کثیر از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خدای

ص: ۳۲۷

فی قول الله عز و جل: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ إِذْ آدُوا كُفْرًا لَنْ تَقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ قَالَ:

نزلت فی فلان و فلان و فلان، آمنوا بالنبی صلی الله علیه و اله و سلم فی أول الأمر و كفروا حیث عرضت علیهم الولایه، حین قال النبی صلی الله علیه و اله و سلم: من كنت مولاه فهذا علی مولاه، ثم آمنوا بالبیعه لأمر المؤمنین علیه السلام ثم كفروا حیث مضى رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم، فلم یقرّوا بالبیعه، ثم ازدادوا كفرا بأخذهم من بايعه بالبیعه لهم فهؤلاء لم یبق فیهم من الإیمان شیء.

[۱۱۲۴] ۴۳- و بهذا الإسناد، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَیْ أَذْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ الْهُدَىٰ فَلَانَ وَ فَلَانَ وَ فَلَانَ، ارْتَدُّوا عن الإیمان فی ترك ولایه أمير المؤمنین علیه السلام، قلت:

قوله تعالی: ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ قَالَ: نَزَلَتْ وَ اللَّهُ فِيهِمَا وَ فِي أَتْبَاعِهِمَا، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ (فِي عَلَي عَلَيْهِ السَّلَامُ) سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ قَالَ: دَعَا بَنِي أُمَيَّةَ إِلَى مِيثَاقِهِمْ أَلَّا يَصِيرُوا الْأَمْرَ فِينَا بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ لَا- يَعْطُونَا مِنَ الْخَمْسِ شَيْئًا وَ قَالُوا: إِنْ أَعْطَيْنَاهُمْ إِيَّاهُ، لَمْ يَحْتَاجُوا إِلَى شَيْءٍ وَ لَمْ يَبَالُوا أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ فِيهِمْ، فَقَالُوا: سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ الَّذِي دَعَوْتُمُونَا إِلَيْهِ وَ هُوَ الْخَمْسُ أَلَّا- نَعْطِيَهُمْ مِنْهُ شَيْئًا وَ قَوْلُهُ: كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ وَ الْمَذَى نَزَلَ اللَّهُ مَا افْتَرَضَ عَلَي خَلْقِهِ مِنْ وَلايَةِ أمير المؤمنین علیه السلام وَ كَانَ مَعَهُمْ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ كَانَ كَاتِبَهُمْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ أُمَّ أَبْتَرُمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرَمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ الْآيَةَ.

[۱۱۲۵] ۴۴- و بهذا الإسناد، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل: وَ مَنْ

ص: ۳۲۸

عزّتمند: کسانی که ایمان آورده، سپس کافر شده، باز ایمان آوردند و دیگر بار کافر شده، سپس به کفرشان افزودند. [نساء (۴): ۱۳۷] هرگز توبه شان پذیرفته نمی شود. [آل عمران (۳): ۳۰] روایت کرده که فرمودند: درباره فلانی و فلانی و فلانی نازل شده

است. که در آغاز کار به پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-ایمان آورده، وقتی ولایت بر آنان عرضه شد آن گاه که پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: «هر که من مولای اویم این علی مولای او است.» کافر شدند. سپس با بیعت با امیر مؤمنان علیه السّلام ایمان آورده چون رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- درگذشت، کافر شدند و به آن بیعت اقرار نکردند سپس با بیعت گرفتن برای خودشان از کسانی که با آن حضرت بیعت کرده بودند، به کفرشان افزودند. پس در اینان چیزی از ایمان نماند.

[۱۱۲۴]۴۳-همو از حضرت صادق علیه السّلام درباره این آیه کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آن ها به حقّ پشت کردند. [محمّد (۴۷): ۲۵] روایت کرده که آنان فلانی و فلانی و فلانی اند. که در ترک ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام از ایمان برگشتند. من این آیه را برایشان گفتم: آن به این خاطر است که آنان به کسانی که نزول وحی خداوند را نمی پسندیدند گفتند: ما در برخی کارها از شما پیروی می کنیم. [محمّد (۴۷): ۲۶] فرمودند: به خدا سوگند! این درباره آن دو و پیروانشان نازل شد. و این سخن خداوند عزّتمند است که توسط جبرئیل علیه السّلام بر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- نازل کرد: آن به این خاطر است که آنان به کسانی که نزول وحی (درباره علی علیه السّلام) را نپسندیدند، گفتند: ما در برخی کارها از شما پیروی می کنیم. ایشان فرمودند: آنان بنی امیّه را به پیمانشان خواندند تا این امر پس از پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش- به ما نرسد و از خمس چیزی به ما ندهند. و گفتند: اگر آن را به ایشان بدهیم به چیزی نیازمند نشده و به بودن این امر در میان شان اهمیّت نمی دهند. پس گفتند: ما در برخی کارهایی که به آن دعوتمان کرده اید از شما اطاعت می کنیم. و آن خمس است که از آن چیزی به ایشان نمی دهیم. و این که فرمود «نزول وحی خداوند را نپسندیدند.» آنچه خدا نازل کرد، ولایت واجب امیر مؤمنان علیه السّلام بود. و ابو عبیده همراه و کاتبشان بود. آن گاه خدا چنین نازل کرد: بلکه کاری را استوار کردند و ماییم استوارکننده. یا می پندارند که ما اسرارشان و سخنان در گوشی شان را نمی شنویم. . . [زخرف (۴۳): ۷۹ و ۸۰]

[۱۱۲۵]۴۴-همو از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند عزّتمند

ص: ۳۲۹

يُرِدُّ فِيهِ بِالْحَادِ بَطْلَمٍ قَالَ:

نزلت فيهم حيث دخلوا الكعبة فتعاهدوا و تعاهدوا على كفرهم و جحدهم بما نزل في أمير المؤمنين عليه السّلام، فألحدوا في البيت بظلمهم الرّسول و وئيه فبعدا للقوم الظّالمين.

[۱۱۲۶]۴۵-الحسين بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن علی بن أسباط، عن علی بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قول الله عزّ و جلّ: فَسَيَتَعَلَّمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ یا معشر المكذّبين حيث أنبأتكم رساله ربّي في ولايه علی عليه السّلام و الأئمه عليهما السّلام من بعده مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ كذا أنزلت و في قوله تعالى: إِنَّ تَلُّوْا أَوْ تُعْرَضُوا فقال:

إِنْ تَلُّوْا الْأَمْرَ وَ تُعْرَضُوا عَمَّا أَمَرْتُمْ بِهِ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا و في قوله: فَلَنَذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا (بترکهم ولايه امير

المؤمنين عليه السلام) عَذَاباً شَدِيداً (فِي الدُّنْيَا) وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ.

[۱۱۲۷] ۴۶-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن علي بن أسباط، عن علي بن منصور، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن الوليد بن صبيح، عن أبي عبد الله عليه السلام:

ذَلِكُمْ بَأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَخُدَّهُ (و أهل الولايه) كَفَرْتُمْ.

[۱۱۲۸] ۴۷-علي بن إبراهيم، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن محمد بن سليمان، عن أبيه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله تعالى: سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ (بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ) لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ثُمَّ قَالَ:

هَكَذَا وَ اللَّهُ نَزَلَ بِهَا جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

ص: ۳۳۰

و هر کس بخواهد در آن جا منحرف شده، ستمی کند. [حجج (۲۲): ۲۵] روایت کرده که فرمودند: درباره کسانی نازل شد وقتی به درون کعبه درآمده و بر کفر و انکارشان به آنچه درباره امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده بود پیمان و قرارداد بستند. پس در آن خانه با ستمشان به رسول خدا و ولی او منحرف شدند. و دورباد مردم ستمکار [از رحمت خداوند].

[۱۱۲۶] ۴۵-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند و به زودی می دانید چه کسی در گمراهی آشکار است. [ملک (۶۷): ۲۹] روایت کرده که ای گروه تکذیب گران! وقتی به شما از رسالت پروردگار درباره علی و امامان پس از او عليهم السلام خبر دادم [می دانید که] چه کسی در گمراهی آشکار است. چنین نازل شده است. و درباره این آیه اگر کج کنید یا روی بگردانید. [نساء (۴): ۱۳۵] فرمود: اگر آن امر را تحریف کنید و از آنچه امر شده اید روی بگردانید خداوند به آنچه می کنید آگاه است. [نساء (۴): ۱۳۵] و درباره این آیه به یقین کسانی را که (به سبب ترک ولایت امیر مؤمنان علیه السلام کافر شدند (در دنیا) عذابی سخت می چشایم و آن ها را به بدترین اعمالی که انجام می دادند کیفر می دهیم. [فصلت (۴۱): ۲۷]

[۱۱۲۷] ۴۶-ولید صبیح از حضرت صادق علیه السلام چنین روایت کرده است: این به خاطر آن است که وقتی خداوند به یکتایی (و اهل ولایت) خوانده شد کفر ورزیدید. [غافر (۴۰): ۱۲]

[۱۱۲۸] ۴۷-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند فرازمند چنین روایت کرده است: کسی عذابی روی دهنده خواست. که برای کافران (به ولایت علی) از آن نگاه دارنده ای نیست. [معارج (۷۰): ۱ و ۲] سپس ایشان فرمودند: به خدا سوگند جبرئیل چنین بر محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل کرد.

ص: ۳۳۱

[۱۱۲۹] ۴۸-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن سیف، عن أخیه، عن أبیه، عن أبی حمزه، عن أبی

جعفر علیه السلام فی قوله تعالی: إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ (فی أمر الولاية) يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أَفَكَ قَالَ:

من أفك عن الولاية أفك عن الجنة.

[۱۱۳۰] ۴۹-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن یونس قال: أخبرنی من رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام فی قوله عزّ و جلّ: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ، فَكُ رَقَبَةٍ یعنی بقوله:

فَكُ رَقَبَةٍ ولاية أمير المؤمنين عليه السلام فإنّ ذلك فكُ رقبه.

[۱۱۳۱] ۵۰-و بهذا الإسناد، عن أبي عبد الله عليه السلام فی قوله تعالی: بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ:

ولاية أمير المؤمنين عليه السلام.

[۱۱۳۲] ۵۱-علی بن ابراهیم، عن أحمد بن محمّد البرقی، عن أبيه، عن محمّد بن الفضیل، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام فی قوله تعالی:

هَذَا نِ حَصْمَانٍ اِخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا (بولاية علی) قُطِعَتْ لَهُمْ نِيَابٌ مِنْ نَارٍ.

[۱۱۳۳] ۵۲-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن محمّد بن أورمه، عن علی بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالی: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ قَالَ:

ولاية أمير المؤمنين عليه السلام.

[۱۱۳۴] ۵۳-محمّد بن یحیی، عن سلمه بن الخطاب، عن علی بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام فی قوله عزّ و جلّ: صِبْغَةَ اللَّهِ

ص: ۳۳۲

[۱۱۲۹] ۴۸-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه شما (درباره موضوع ولایت) گفتار گوناگونی دارید. کسی که برگشته است از آن بازمی گردد. [ذاریات (۵۱): ۸ و ۹] روایت کرده که فرمودند: کسی که از ولایت برگشته است از بهشت بازمی ماند.

[۱۱۳۰] ۴۹-از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه ولی او از آن گردنه مهم نگذشت، و توجه می دانی آن گردنه چیست؟ آزادی بنده ای است. [بلد (۹۰): ۱۱ تا ۱۳] روایت شده که فرمودند: مقصود از «آزادی بنده ای است.» ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است. که همانا آن آزاد کردن بنده ای است.

[۱۱۳۱] ۵۰-با همان سند از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه به کسانی که ایمان آورده اند بشارت بده که برایشان

نزد خداوند پیشینه ای از راستی است. [یونس (۱۰): ۲] روایت شده که فرمودند: آن ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است.

[۱۱۳۲] ۵۱- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه چنین روایت کرده است: اینان دو گروهند که درباره پروردگارشان به جدال پرداختند. و کسانی که (به ولایت علی) کفر ورزیدند، لباس هایی از آتش برایشان بریده شد. [حج (۲۲): ۱۹]

[۱۱۳۳] ۵۲- عبد الرحمان کثیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند والا پرسیدم: در آن جا آن ولایت برای خداوند حق است. [کهف (۱۸): ۴۴] فرمودند: ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است.

[۱۱۳۴] ۵۳- عبد الرحمان کثیر از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه رنگ خدا

ص: ۳۳۳

وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً قَالَ:

صبغ المؤمنین بالولایه فی الميثاق.

[۱۱۳۵] ۵۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن المفضل بن صالح، عن محمد بن علي الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله عز وجل: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا يَعْنِي الْوَلَايَةَ، من دخل في الولاية دخل في بيت الأنبياء عليهم السلام وقوله:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا يَعْنِي الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَوَلَايَتِهِمْ مِنْ دَخَلٍ فِيهَا دَخَلَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

[۱۱۳۶] ۵۵- وبهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن محمد بن الفضيل، عن الرضا عليه السلام قال:

قلت: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ قَالَ: بولايه محمد و آل محمد عليهم السلام هو خير مما يجمع هؤلاء من دنياهم.

[۱۱۳۷] ۵۶- أحمد بن مهرا، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن علي بن أسباط، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن زيد الشحام قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام- ونحن في الطريق في ليلة الجمعة- اقرأ فإنها ليلة الجمعة قرآنا، فقرأت: إِنَّ يَوْمَ الْفُضَيْلِ كَانَ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ. يَوْمٌ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ. إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ فَقَالَ: أبو عبد الله عليه السلام: نحن والله الذي رحم الله ونحن والله الذي استثنى الله ولكننا نغني عنهم.

[۱۱۳۸] ۵۷- أحمد بن مهرا، عن عبد العظيم بن عبد الله، عن يحيى بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لَمَا نَزَلَتْ وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَأَعْيَتْهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: هِيَ أُذُنُكَ يَا عَلِيُّ.

ص: ۳۳۴

و کیست از جهت رنگ از خدا نیکوتر باشد. [بقره (۲): ۱۳۸] روایت کرده که فرمودند: مؤمنان را در آن پیمان، با ولایت رنگ کرد.

[۱۱۳۵] ۵۴- محمد بن علی حلبی از حضرت صادق علیه السلام درباره آیه پروردگارا مرا و پدر و مادرم را پیامرز و کسی را که با ایمان به خانه ام در آمد. [نوح (۷۱): ۲۸] روایت کرده که مقصود ولایت است. کسی که در ولایت داخل شود به خانه پیامبران علیهم السلام در آمده است. و در این آیه همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما خاندان ببرد و کاملاً پاکتان گرداند. [احزاب (۳۳): ۳۳] مقصود ائمه علیهم السلام و ولایتشان است. که هر کس در آن داخل شود به خانه پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- در آمده است.

[۱۱۳۶] ۵۵- محمد فضیل گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: بگو به فضل و رحمت خداوند باید شادمان باشند که آن از آنچه گرد می آورند بهتر است. [یونس (۱۰): ۵۸] فرمودند: به ولایت محمد و آل محمد [علیهم السلام] که آن از آنچه در دنیاشان گرد می آورند بهتر است.

[۱۱۳۷] ۵۶- زید شحام گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من- شب جمعه ای بود و در راه بودیم- فرمودند: قرآن بخوان که امشب شب جمعه است. و من خواندم روز جدایی، وعده گاه همه آنان است. روزی که هیچ دوستی کمترین کاری برای دوستش نمی کند و خود نیز یاری نمی شوند. مگر کسی که خدایش رحمت کند. [دخان (۴۴): ۴۰ تا ۴۲] حضرت صادق علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند! ماییم کسانی که خدا رحمت کند و به خدا سوگند! ماییم کسانی که خداوند استشنا کرده است. ولی ما به آنان (دوستان) کارسازی می کنیم.

[۱۱۳۸] ۵۷- یحیی سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی آیه و گوشه شنوا آن را در می یابد. [الحاقه (۶۹): ۱۲] نازل شد، رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: آن گوش تو است ای علی.

ص: ۳۳۵

[۱۱۳۹] ۵۸- أحمد بن مهران، عن عبد العظیم بن عبد الله، عن محمد بن الفضیل، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآية علی محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَكَذَا: فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا (آل محمد حَقَّهُمْ) قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا (آل محمد حَقَّهُمْ) رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ.

[۱۱۴۰] ۵۹- و بهذا الإسناد، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن محمد بن الفضیل، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

نَزَلَ جِبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا (آلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ) لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا. إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ (فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ) فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا (بِوِلَايَةِ عَلِيٍّ) فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ.

[۱۱۴۱] ۶۰- أحمد بن مهران رحمه الله، عن عبد العظيم، عن بكار، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

هَكَذَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ (فِي عَلِيٍّ) لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ.

[۱۱۴۲] ۶۱- أحمد، عن عبد العظيم، عن ابن أذينة، عن مالك الجهني قال:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ أَوْحَى إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ قَالَ: مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يَنْذِرُ بِالْقُرْآنِ كَمَا يَنْذِرُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

[۱۱۴۳] ۶۲- أحمد، عن عبد العظيم، عن الحسين بن ميثاق، عن عمّن أخبره قال:

قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلْ إِعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُوْلَهُ وَ

ص: ۳۳۶

[۱۱۳۹] ۵۸- ابو حمزه از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که فرمودند: جبرئیل علیه السلام این آیه را چنین بر محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل کرد: اما کسانی که (در حق خاندان محمد) ستم کردند، سخن را بر غیر آنچه به آنان گفته شده بود تغییر دادند. پس ما بر کسانی که (در حق خاندان محمد) ستم کردند به سبب گناهی که می کردند عذابی از آسمان فر فرستادیم. [بقره (۲): ۵۹]

[۱۱۴۰] ۵۹- ابو حمزه از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که فرمودند: جبرئیل علیه السلام این آیه را چنین نازل کردند: کسانی که کفر ورزیده (در حق خاندان محمد) ستم کردند، هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید و آنان را به راهی هدایت نخواهد کرد. جز راه دوزخ که جاودانه در آن خواهند ماند و این بر خداوند آسان است. [نساء (۴): ۱۶۸] سپس فرمود: ای مردم رسول خدا (درباره ولایت علی) حق را از سوی پروردگارتان آورده است. پس ایمان بیاورید که برایتان بهتر است. و اگر (به ولایت علی) کفر بورزید، آنچه در آسمان ها و زمین است برای خداوند است. [نساء (۴): ۱۷۰]

[۱۱۴۱] ۶۰- جابر از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که این آیه چنین نازل شده است: و اگر آنان انجام می دادند آنچه را (درباره علی) اندرز داده می شدند برایشان بهتر بود. [نساء (۴): ۶۶]

[۱۱۴۲] ۶۱- مالک جهنی گوید: برای حضرت صادق عليه السلام این آیه را خواندم و این قرآن به من وحی شده تا با آن شما را بیم دهم و کسی که به او رسد [انعام (۶): ۱۹] فرمودند: کسی از خاندان محمد که به امامت می رسد با قرآن بیم می دهد چنان که رسول خدا

-درود خدا بر او و بر خاندانش- با آن بیم می داد.

[۱۱۴۳] ۶۲- مردی نزد حضرت صادق علیه السلام این آیه را خواند: بگو: عمل کنید که خداوند و فرستاده اش و مؤمنان عملتان را می بینند. [توبه (۹): ۱۰۵]

ص: ۳۳۷

الْمُؤْمِنُونَ فَقَالَ: لَيْسَ هَكَذَا هِيَ، إِنَّمَا هِيَ وَالْمُؤْمِنُونَ، فَحَنَ الْمُؤْمِنُونَ.

[۱۱۴۴] ۶۳- أحمد، عن عبد العظيم، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

هَذَا صِرَاطٌ (عَلَى) مُسْتَقِيمٌ.

[۱۱۴۵] ۶۴- أحمد، عن عبد العظيم، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

نَزَلَ جِبْرَائِيلُ بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا: فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ (بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ) إِلَّا كُفُّورًا قَالَ وَنَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا: وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ (فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ) فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ (آلِ مُحَمَّدٍ) نَارًا.

[۱۱۴۶] ۶۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن محمد بن الفضيل، عن أبي الحسن عليه السلام في قوله: وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا قَالَ: هُمُ الْأَوْصِيَاءُ.

[۱۱۴۷] ۶۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن الأحول، عن سلام بن المستنير، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي قَالَ:

ذَاكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِهِمْ.

[۱۱۴۸] ۶۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن حنان، عن سالم الحنّاط قال:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَبْقَ فِيهَا غَيْرُهُمْ.

ص: ۳۳۸

حضرت فرمودند: آن چنین نیست. و «مأمونان» است و آن مأمونان [ایمنی یافتگان] مایم.

[۱۱۴۴] ۶۳- هشام حکم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: این صراط علی است که مستقیم است. [حجر

(۱۵): ۴۱]] در قرآن علی است یعنی این صراط برعهده من مستقیم است. [

[۱۱۴۵] ۶۴- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: جبرئیل این آیه را چنین نازل کرد: اما بیشتر مردم (نسبت به ولایت علی) جز کفران نخواستند. [اسرا (۱۷): ۸۹] و فرمود: این آیه را چنین نازل کرد: و بگو این حقّ از سوی پروردگارتان است (در باره ولایت علی) هر که خواهد ایمان آورد و هر کس خواهد کفر ورزد. ما برای ستمکاران (به خاندان محمّد) آتشی آماده کرده ایم. [کهف (۱۸): ۲۹]

[۱۱۴۶] ۶۵- محمّد فضیل از حضرت ابو الحسن علیه السّلام درباره آیه و همانا مسجدها برای خداوند است. پس چیزی را با خداوند نخوانید. [جنّ (۷۲): ۱۸] روایت کرده که فرمودند: آن ها همان اوصیاء هستند.

[۱۱۴۷] ۶۶- سلام مستنیر از حضرت باقر علیه السّلام درباره آیه بگو این راه من است که از روی بصیرت من و آن که مرا پیروی کرد به سوی خدا می خوانیم. [یوسف (۱۲): ۱۰۸] روایت کرده که فرمودند: رسول خدا و امیر مؤمنان و اوصیای پس از ایشان هستند.

[۱۱۴۸] ۶۷- سالم حنّاط گفت: از حضرت باقر علیه السّلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: و هر کس از مؤمنان را که در آن جا بودند بیرون بردیم. و جز یک خانه مسلمان در آن نیافتیم. [ذاریات (۵۱): ۳۵ و ۳۶] حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: خاندان محمّدند که در آن جا جز ایشان نماندند.

ص: ۳۳۹

[۱۱۴۹] ۶۸- الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن جمهور، عن إسماعيل بن سهل، عن القاسم بن عروه، عن أبي السّيف، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السّلام في قوله تعالى: فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ قَالَ:

هذه نزلت في أمير المؤمنين و أصحابه الذين عملوا ما عملوا يرون أمير المؤمنين عليه السّلام في أغبط الأماكن لهم فيسيء و جوههم و يقال لهم: هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ الَّذِي انتحلتم اسمه.

[۱۱۵۰] ۶۹- محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن عليّ بن حسان، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قوله تعالى: وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ قَالَ:

النّبيّ صلّى الله عليه و اله و سلّم و أمير المؤمنين عليه السّلام.

[۱۱۵۱] ۷۰- الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الوشاء، عن أحمد بن عمر الحلال قال:

سألت أبا الحسن عليه السّلام عن قوله تعالى: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظّالمينَ قال: المؤذّن أمير المؤمنين عليه السّلام.

[۱۱۵۲] ۷۱- الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن محمّد بن أورمه، عن عليّ بن حسان، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قوله تعالى: وَ هُدُوا إِلَى الطّيبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ قَالَ:

ذاك حمزه و جعفر و عبيده و سلمان و أبو ذرّ و المقداد بن الأسود و عمّار هدوا إلى أمير المؤمنين عليه السّلام. و قوله: حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ (يعنى أمير المؤمنين) و كره إليكم الكفر و الفسوق و العصيان) الأوّل و الثّانى و الثّالث.

ص: ۳۴۰

[۱۱۴۹] ۶۸-زراره از حضرت باقر عليه السّلام درباره آیه وقتی آن را از نزدیک دیدند صورت کافران زشت و سیاه می گردد و گفته می شود: این است آنچه تقاضا می کردید. [ملک (۶۷): ۲۷] روایت کرده که فرمودند: این درباره امیر مؤمنان و اصحابی که کردند آنچه کردند نازل شده است. که امیر مؤمنان علیه السّلام را در غبطه انگیزترین جا می بینند. پس صورتشان زشت و سیاه می شود و به آنان گفته می شود: «این است آنچه تقاضا می کردید.» این کسی است که نامش را به خودتان می بستید.

[۱۱۵۰] ۶۹-عبد الرحمان کثیر از حضرت صادق علیه السّلام درباره آیه سوگند به شاهد و مشهود [بروج (۸۵): ۳] روایت کرده که فرمودند: آنان پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- و امیر مؤمنان علیه السّلام هستند.

[۱۱۵۱] ۷۰-احمد بن عمر حلال گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام درباره آیه پس آوازدهنده ای در میانشان بانگ می زند که لعنت خدا بر ستمکاران باد. [اعراف (۷): ۴۴] پرسیدم: فرمودند: آن آوازدهنده، امیر مؤمنان علیه السّلام است.

[۱۱۵۲] ۷۱-عبد الرحمان کثیر از حضرت صادق علیه السّلام درباره آیه و سوی گفتار پاک هدایت شدند و به راه ستوده هدایت شدند. [حجّ (۲۲): ۲۴] روایت کرده که فرمودند: آنان حمزه و جعفر و عبيده و سلمان و ابو ذر و مقداد اسود و عمّارند که سوی امیر مؤمنان علیه السّلام هدایت شدند. و در این آیه خداوند ایمان را محبوب شما ساخته و آن را در دل هاتان آراسته (مقصود امیر مؤمنان است.) و کفر و فسق و گناه را منفورتان ساخته است. [حجرات (۴۹): ۷] اوّلی و دومی و سومى هستند.

ص: ۳۴۱

[۱۱۵۳] ۷۲-محمّد بن یحیی، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن أبي عبيدة قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قوله تعالى: إِيْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَهُ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قال: عنى بالكتاب التّوراه و الإنجيل. و آثاره من علم فإنّما عنى بذلك علم أوصياء الأنبياء عليه السّلام.

[۱۱۵۴] ۷۳-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن عمّن أخبره، عن عليّ بن جعفر قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول: لَمَّا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَبَيَّنَ وَ عَدِيَّتَا وَ بَنَى أُمِّيهِ يَرْكَبُونَ مِنْبَرَهُ أَفْطَعَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قُرْآنًا يَتَأَسَّرُ بِهِ: وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ أَسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ثُمَّ أَوْحَى إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَمَرْتُ فَلَمْ أَطِعْ، فَلَا تَجْزِعْ أَنْتَ إِذَا أَمَرْتُ فَلَمْ تَطِعْ فِي وَصِيكَ.

[۱۱۵۵] ۷۴-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن الحسين بن نعيم الصّحّاف قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قوله: فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ فقال: عرف الله عزَّ وجلَّ إيمانهم بموالاتنا و كفرهم بها يوم أخذ عليهم الميثاق و هم ذرَّ في صلب آدم عليه السلام. و سألته عن قوله عزَّ وجلَّ: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَيَّ رِسُولُنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ فقال: أما و الله ما هلك من كان قبلكم و ما هلك من هلك حتى يقوم قائمنا عليه السلام إلا في ترك ولايتنا و جحود حقنا و ما خرج رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ من الدنِّيا حتى ألزم رقاب هذه الأُمَّة حقنا و الله يهدى من يشاء إلى صراط مستقيم.

[۱۱۵۶] ۷۵- محمد بن الحسن و علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن

ص: ۳۴۲

[۱۱۵۳] ۷۲- ابو عبيده گفت: از حضرت باقر عليه السلام درباره این آیه پرسیدم: کتابی پیش از این یا اثری علمی برایم بیاورید اگر راست می گوئید. [احقاف (۴۶): ۴] فرمودند: مقصود از کتاب، تورات و انجیل است. و مقصود از اثری علمی، علم اوصیای پیامبران است.

[۱۱۵۴] ۷۳- علی جعفر گفت: از حضرت ابو الحسن عليه السلام شنیدم می فرماید: وقتی رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- تیم و عدی و بنی امیه را دید که بر فراز منبرش قرار می گیرند، بسیار غمگین شد پس خداوند پاک و والا آیه ای از قرآن نازل کرد تا به آن اقتدا کرده (مایه دلداری شود): و چون به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید، جز ابلیس که امتناع کرد، [همه] سجده کردند. [طه (۲۰): ۱۱۶] سپس به او وحی کرد: ای محمد! من فرمان دادم و اطاعت نشدم، پس ناراحت نشو از این که وقتی درباره وصی ات امر کردی، اطاعت نشدی.

[۱۱۵۵] ۷۴- حسین بن نعیم صحاف گفت: از حضرت صادق عليه السلام درباره این آیه پرسیدم: برخی از شما کافر و برخی تان مؤمن اند. [تغابن (۶۴): ۲] فرمودند: خداوند شکوهمند ایمان و کفرشان را با دوستداری ما شناخت در روزی که در پشت آدم عليه السلام ذره بودند و از ایشان پیمان گرفت و از ایشان درباره این آیه پرسیدم از خداوند اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید و اگر روی بگردانید، رسول ما جز ابلاغ آشکار وظیفه ای ندارد [تغابن (۶۴): ۱۲] فرمودند: هان به خدا سوگند پیش از شما کسی هلاک نشد و تا قیام قائم ما عليه السلام کسی هلاک نمی شود مگر به سبب ترک ولایت ما و انکار حقمان. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- از دنیا نرفت مگر این که حق ما را بر گردن این امت واجب کرد. و خداوند هر که را خواهد به صراط مستقیم هدایت می کند.

[۱۱۵۶] ۷۵- علی جعفر از برادرش موسای جعفر علیهما السلام درباره این آیه و چاه

ص: ۳۴۳

موسی بن القاسم البجلي، عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى عليه السلام في قوله تعالى: وَ بئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ قال:

البئر المعطله الإمام الصّامت و القصر المشيد الإمام النّاطق.

و رواه محمد بن يحيى، عن عمر كتي، عن علي بن جعفر، عن أبي الحسن عليه السلام مثله.

[۱۱۵۷] ۷۶-علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحكم بن بهلول، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ قَالَ:

يعني إن أشركت في الولاية غيره بل الله فأعبد وكن من الشاكرين يعني بل الله فاعبد بالطاعة وكن من الشاكرين أن عضدتك بأخيك و ابن عمك.

[۱۱۵۸] ۷۷-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محمد الهاشمي قال: حدثني أبي، عن أحمد بن عيسى قال: حدثني جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه عليه السلام في قوله عزّ وجلّ: يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ تُمْ يَنْكُرُونَهَا قَالَ:

لَمَّا نزلت إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ اجتمع نفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم في مسجد المدينة، فقال بعضهم لبعض: ما تقولون في هذه الآية؟ فقال بعضهم: إن كفرنا بهذه الآية نكفر بسائرهما و إن آمنّا فإنّ هذا ذلّ حين يسلّط علينا ابن أبي طالب، فقالوا: قد علمنا أنّ محمّدا صادق فيما يقول و لكننا تتولاه و لا نطيع عليّا فيما أمرنا: قال: فنزلت هذه الآية يعرفون نعمت الله ثم ينكرونها يعرفون يعني ولاية علي بن أبي طالب و أكثرهم الكافرون بالولاية.

ص: ۳۴۴

بی صاحب و کاخ های افراشته. [حجّ (۲۲): ۴۵] روایت کرده که فرمودند: چاه بی صاحب امام خاموش است و کاخ افراشته امام گویا.

با سندی دیگر علی جعفر مانند این حدیث را از حضرت ابو الحسن روایت کرده است.

[۱۱۵۷] ۷۶-مردی از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر شرک بورزی عملت تباه می شود. [زمر (۳۹): ۶۵] روایت کرده که فرمودند: مقصود این است که اگر در ولایت جز او را شریک بگیری. بلکه تنها خداوند را بندگی کرده و از شاكران باش. [زمر (۳۹): ۶۶] یعنی بلکه تنها خداوند را به وسیله اطاعت بندگی کرده، از این که به وسیله برادر و پسر عمویت یاری ات کردم از شاكران باش.

[۱۱۵۸] ۷۷-احمد عیسی گفت: حضرت صادق از پدرش و او از نیایش علیهم السلام درباره این آیه نعمت خداوند را می شناسند و سپس انکار می کنند. [نحل (۱۶): ۸۳] روایت کرده که فرمودند: وقتی این آیه همانا ولیّ شما خداوند و رسول او و کسانی اند که ایمان آوردند: کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. [مائده (۵): ۵۵] چند نفری از اصحاب رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در مسجد مدینه گرد آمدند و یکی به دیگری گفت: نظرتان درباره این آیه چیست؟ یکی از آنان گفت: اگر به این آیه کافر شویم، به آیه های دیگر هم کافر می شویم و اگر ایمان بیاوریم، این

خواری ما است که علی بن ابی طالب بر ما چیره شود. آن گاه گفتند: ما می دانیم که محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] در آنچه می گوید: راستگو است ولی ما از او پیروی می کنیم و از فرمان علی اطاعت نمی کنیم. پس این آیه نازل شد: نعمت خدا را می شناسند و سپس انکارش می کنند. یعنی ولایت علی بن ابی طالب را می شناسند ولی بیشترشان به این ولایت کافر می شوند.

ص: ۳۴۵

[۱۱۵۹] ۷۸- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن محمد بن النعمان، عن سلام قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قوله تعالى: «الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» قال: هم الأوصياء من مخافة عدوهم.

[۱۱۶۰] ۷۹- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن بسطام بن مَرّه، عن إسحاق بن حسان، عن الهيثم بن واقد، عن علي بن الحسين العبدی، عن سعد الإسكاف، عن الأصبغ بن نباته:

أنه سأل أمير المؤمنين عليه السلام عن قوله تعالى: «أَنْ أُشْكِرَ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ» فقال: الوالدان اللذان أوجب الله لهما الشكر هما اللذان ولدا العلم و ورثا الحكم و أمر الناس بطاعتها، ثم قال الله: «إِلَيَّ الْمَصِيرُ» فمصير العباد إلى الله و الدليل على ذلك الوالدان، ثم عطف القول على ابن حنتمه و صاحبه، فقال في الخاص و العام: «وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي يَقُولَ: فِي الْوَصِيَّةِ وَ تَعْدِلَ عَمَّنْ آمَرْتَ بِطَاعَتِهِ فَلَا تَطِعْهُمَا وَ لَا تَسْمَعْ قَوْلَهُمَا، ثُمَّ عطف القول على الوالدين فقال: «وَ صَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا يَقُولَ: عَرَّفَ النَّاسَ فَضْلَهُمَا وَ ادْعَ إِلَىٰ سَبِيلِهِمَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ» فقال: إلى الله ثم إلينا، فاتقوا الله و لا تعصوا الوالدين فَإِنَّ رِضَاهُمَا رِضَا اللَّهِ وَ سَخَطُهُمَا سَخَطُ اللَّهِ.

[۱۱۶۱] ۸۰- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن سيف، عن أبيه، عن عمرو بن حريث قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله: «كَشَجَرِهِ طَيِّبِهِ أَصْلَاهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» قال: فقال: رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم أصلها و أمير المؤمنين عليه السلام فرعها و الأئمة

ص: ۳۴۶

[۱۱۵۹] ۷۸- سلام گوید: از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدم کسانی که آهسته بر زمین راه می روند. [فرقان (۲۵): ۶۳] فرمودند: آنان اوصیای هراسان از دشمنان هستند.

[۱۱۶۰] ۷۹- از اصبغ نباته روایت شده که او از امیر مؤمنان علیه السلام درباره این آیه از من و از پدر و مادرت سپاسگزاری کن که بازگشت تان به سوی من است. [لقمان (۳۱): ۱۴] پرسیده و حضرت فرموده است: پدر و مادری که خداوند سپاس از آنها را واجب کرده، کسانی هستند که علم را به وجود آورده و حکمت را به ارث گذاشتند و مردم به فرمانبری از ایشان امر شده اند. سپس خداوند فرموده است: بازگشت به سوی من است. پس بازگشت بندگان به سوی خدا است و راهنمای به آن پدر و مادرند. سپس سخن را به پسر حنتمه و رفیقش برگردانده، درباره آنان و پیروانشان فرموده است: و اگر با تو برای شرک

ورزیدن به من ستیزه کردند. [لقمان (۳۱): ۱۵] یعنی درباره وصیت و عدول از آنچه به اطاعتش امر شده ای از آنان اطاعت نکن و سخنشان را نشنو. سپس سخن را به پدر و مادر بازگردانده، فرموده است: و با آنان در دنیا به نیکی رفتار کن. [لقمان (۳۱): ۱۵] می فرماید: فضیلت آن دو را به مردم شناسانده و به راه آنان دعوت کن. و این سخن او است: و از راه کسانی پیروی کن که به سوی من بازگشته اند. که بازگشت تان به سوی من است. [لقمان (۳۱): ۱۵] حضرت فرمود: به سوی خدا سپس به سوی ما. پس از خدا پروا کنید و از پدر و مادر نافرمانی نکنید که خرسندی آن دو خرسندی خدا است و خشمشان خشم خدا.

[۱۱۶۱] ۸۰- عمرو حرث گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند فرازند پرسیدم: مانند درخت پاکی که ریشه اش استوار است و تنه اش در آسمان. [ابراهیم (۱۴): ۲۴] او گوید: حضرت فرمودند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- ریشه آن و امیر مؤمنان علیه السلام تنه اش و ائمه از فرزندان ایشان

ص: ۳۴۷

من ذریتهما أغصانها و علم الأئمة ثمرتها و شیعتهم المؤمنون ورقها، هل فيها فضل؟ قال: قلت: لا و الله، قال: و الله إن المؤمن لیولد فتورق ورقه فيها و إن المؤمن لیموت فتسقط ورقه منها.

[۱۱۶۲] ۸۱- محمد بن یحیی، عن حمدان بن سلیمان، عن عبد الله بن محمد الیمانی، عن منیع بن الحجاج، عن یونس، عن هشام بن الحکم، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل: لا ینفع نفساً إیمانها لم تكن آمنّت من قبل (یعنی فی الميثاق) أو کسبت فی إیمانها خیراً قال:

الإقرار بالأنبياء و الأوصياء و أمير المؤمنین علیهم السلام خاصه، قال: لا ینفع إیمانها لأنها سلبت.

[۱۱۶۳] ۸۲- و بهذا الإسناد، عن یونس، عن صباح المزنی، عن أبی حمزه، عن أحدهما علیه السلام فی قول الله جل و عز: بلی من کسب سئئاً و أحاطت به خطیئته قال:

إذا جحد إمامه أمير المؤمنین علیه السلام فأولئك أصحاب النار هم فیها خالدون.

[۱۱۶۴] ۸۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر، عن حماد بن عثمان، عن أبی عبيده الحدّاء قال:

سألت أبا جعفر علیه السلام عن الاستطاعة و قول الناس، فقال: و تلا هذه الآیه: و لا یزالون مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لَدَيْكَ خَلَقَهُمْ يَا أبا عبيده! الناس مختلفون فی إصابه القول و کلّهم هالك قال قلت: قوله: إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ قال: هم شیعتنا و لرحمته خلقهم و هو قوله: وَ لَدَيْكَ خَلَقَهُمْ يقول: لطاعه الإمام الرّحمة الّتی يقول: وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ يقول: علم الإمام، و وسع علمه الّذی هو من علمه کلّ شیء هم شیعتنا، ثم قال: فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ

ص: ۳۴۸

شاخه های آن هستند. و علم امامان میوه آن است و شیعه های باایمانشان برگ های آن، آیا در آن چیز دیگری است؟ او گوید من عرض کردم: نه به خدا سوگند. فرمودند: به خدا سوگند! مؤمن که به دنیا می آید برگی در آن پدیدار می شود و مؤمن که می میرد، برگی از آن می افتد.

[۱۱۶۲] ۸۱- هشام حکم از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند کسی که از پیش (یعنی در میثاق) ایمان نیاورده یا در ایمانش خیری به دست نیاورده، ایمانش به او سودی نمی دهد. [انعام (۶): ۱۵۸] روایت کرده که فرمودند: آن اقرار به پیامبران و اوصیا به ویژه امیر مؤمنان علیه السلام است. فرمود: ایمانش سودی نمی دهد؛ زیرا از او گرفته شده است.

[۱۱۶۳] ۸۲- ابو حمزه از یکی از حضرات باقر و صادق علیهما السلام درباره سخن خداوند شکوهمند آری کسی که مرتکب گناه شود و گنااهش او را فراگیرد. [بقره (۲): ۸۱] روایت کرده که فرمودند: وقتی که امامت امیر مؤمنان علیه السلام را انکار کند آنان اهل آتشند و در آن جاودانه خواهند بود. [بقره (۲): ۸۱].

[۱۱۶۴] ۸۳- ابو عبیده حذاء گفته است: از حضرت باقر علیه السلام درباره استطاعت و سخن مردم پرسیدم که این آیه را خوانده مردم همواره در اختلافند جز کسی که پروردگارت رحم کند. و برای همین آنان را آفریده است. [هود (۱۱): ۱۱۸ و ۱۱۹] او فرمود: ای ابو عبیده! مردم در رسیدن به سخن [حق] گونه گونند و همگی در نابودی اند. من عرض کردم: جز کسی که پروردگارت رحم کند؟ فرمود: آنان شیعیان مایند. و برای رحمتش آنان را آفریده است. و این سخن او است که و برای آن ایشان را آفریده است. می فرماید: برای اطاعت امام آفرید و امام همان رحمتی است که می فرماید: رحمت بر همه چیز گسترده است. [اعراف (۷): ۱۵۶] یعنی علم امام. و علم او که برگرفته از علم خدا است بر همه چیز گسترده است. و آنان شیعیان ما هستند. سپس فرمود: و آن را برای کسانی که پرهیز کنند خواهم نوشت. [اعراف (۷): ۱۵۶]

ص: ۳۴۹

یعنی ولایه غیر الإمام و طاعته، ثم قال: يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَعْنِي النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ الوصى والقائم يأمرهم بالمعروف (إذا قام) وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْمُنْكَرِ مِنَ أَنْكَرِ فَضْلِ الْإِمَامِ وَ جحدہ «و يحل لهم الطيبات» أخذ العلم من أهله وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ الْخَبَائِثُ قَوْلٌ مِنْ خَالَفَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ هِيَ الذُّنُوبُ الَّتِي كَانُوا فِيهَا قَبْلَ مَعْرِفَتِهِمْ فَضْلَ الْإِمَامِ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ وَ الْأَغْلَالُ مَا كَانُوا يَقُولُونَ مِمَّا لَمْ يَكُونُوا أَمْرًا بِهِ مِنْ تَرْكِ فَضْلِ الْإِمَامِ، فَلَمَّا عَرَفُوا فَضْلَ الْإِمَامِ وَضَعَهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْإِصْرَ الذَّنْبُ وَ هِيَ الْأَصَارُ، ثُمَّ نَسَبَهُمْ فَقَالَ: فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ (يعني بالإمام) وَ عَزَّوَهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ يَعْنِي الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الْجَبْتَ وَ الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَ الْجَبْتَ وَ الطَّاغُوتَ فَلَانٌ وَ فِلَانٌ وَ فِلَانٌ وَ الْعِبَادَةُ طَاعَةُ النَّاسِ لَهُمْ، ثُمَّ قَالَ: أَنْبِئُوا إِلَيَّ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ ثُمَّ جَزَاهُمْ فَقَالَ: لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ الْإِمَامُ بِيَشْرِهِمْ بَقِيَامَ الْقَائِمِ وَ بظهوره و بقتل أعدائهم و بالنجاة في الآخرة و الورد على محمد-صلى الله على محمد و آله الصادقين-على الحوض.

[۱۱۶۵] ۸۴- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عمار الساباطی قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: أَلَمْ يَنْتَبِعْ رِضْوَانُ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسِيئَةٍ مِنْ اللَّهِ وَمَا أَوْاهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ فَقَالَ: الَّذِينَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ هُمُ الْأَتْمَّةُ وَهُمْ وَاللَّهُ يَا عَمَّارُ دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَبَوْلَايَتِهِمْ وَمَعْرِفَتِهِمْ إِيَّانَا يَضَاعَفُ اللَّهُ لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَيَرْفَعُ [اللَّهُ] لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى

[۱۱۶۶] ۸۵-عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ،

ص: ۳۵۰

یعنی از ولایت و اطاعت غیر امام [پرهیز کنند]. سپس فرمود: آن را در نزد خودشان در تورات و انجیل می یابند. [اعراف (۷) ۱۵۷:] یعنی پیامبر و وصی قائم [علیهما السلام] را که آنان را به نیکی و معروف فرمان می دهد. (وقتی قیام کند) و از منکر باز می دارد. [اعراف (۷) ۱۵۷:] و منکر کسی است که برتری امام و امام را انکار کند. و چیزهای پاکیزه را برایشان حلال می کند. [اعراف (۷) ۱۵۷:] که علم آموزی از اهلش باشد و پلیدی ها را حرام می کند. [اعراف (۷) ۱۵۷:] و پلیدی ها سخن کسی است که مخالفت کند. و بار سنگین شان را از دوششان برمی دارد. [اعراف (۷) ۱۵۷:] و آن گناهانی است که پیش از شناختن فضیلت امام در آن بودند. و زنجیرهایی را که بر گردنشان بوده است. [اعراف (۷) ۱۵۷:] و زنجیرها همان سخنانی است که به آن امر نشده بودند که عبارت از ترک فضیلت امام است. و چون فضیلت امام را شناختند بار گران شان را از دوششان برداشتند. و بار گران همان گناه است. همان زنجیرها. سپس آنان را معرفی کرده، فرمود: کسانی که به او (یعنی به امام) ایمان آورده، او را بزرگ داشته، یاری اش کردند و از نوری که با او نازل شده بود پیروی کردند، رستگارانند. [اعراف (۷) ۱۵۷:] یعنی کسانی که از بندگی غیر خدا و طاغوت دوری کردند. و غیر خدا و طاغوت فلانی و فلانی و فلانی اند. و بندگی اطاعت مردم از آنان است. سپس فرمود: و به سوی پروردگارتان بازگردید و در برابرش تسلیم شوید. [زمر (۳۹) ۵۴:] سپس پادشاهان داد و فرمود: آن بشارت در زندگی دنیا و در آخرت برای آنان است. [یونس (۱۰) ۶۴:] و آنان را امام به قیام قائم علیه السلام و ظهورش و به کشته شدن دشمنان و به نجات در آخرت و درآمدن بر محمّد-درود خدا بر محمّد و خاندان راستین اش- در کنار حوض بشارت می دهد.

[۱۱۶۵] ۸۴-عَمَّارُ سَابَاطِيُّ گَفْتَهُ اسْت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده مانند کسی است که به خشم خدا دچار شده و جایگاهش دوزخ است و چه سرانجام بدی. آنان درجاتی نزد خداوندند. [آل عمران (۳) ۱۶۲ و ۱۶۳] فرمودند: کسانی که از رضای خدا پیروی کردند، امان هستند. و ای عمّار به خدا سوگند آنان درجاتی برای مؤمنان اند. و با ولایت و معرفتشان به ما است که خداوند اعمالشان را چندین برابر کرده، درجات بلندشان را بالا می برد.

[۱۱۶۶] ۸۵-عَمَّارُ اسَدِيُّ از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه سخنان پاکیزه

ص: ۳۵۱

عَنْ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ، عَنْ عَمَّارِ الْأَسَدِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَلَا يَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ - وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ - فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا لَمْ يَرْفَعْ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا.

[۱۱۶۷] ۸۶- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن سماعة بن مهران، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزَّ و جلَّ: يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ قَالَ:

الحسن و الحسين وَ يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ قَالَ: إمام تأتمون به.

[۱۱۶۸] ۸۷- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد الجوهري، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قَالَ: مَا تَقُولُ فِي عَلِيٍّ قُلِّ إِيَّيَّ وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ.

[۱۱۶۹] ۸۸- علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: جعلت فداك قوله: فَلَا- اِقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ فَقَالَ: مَنْ أكرمَهُ اللَّهُ بولايته فقد جاز العقبة و نحن تلك العقبة التي من اقتحمها نجا، قال فسكت فقال لي: فهلاً أفيدك حرفاً خيراً لك من الدنيا و ما فيها؟ قلت: بلى جعلت فداك، قال: قوله «فكَّ رقبه» ثم قال: النَّاسُ كُلُّهُمْ عبيد النَّارِ غيرَكَ وَ أصحابِكَ فَإِنَّ اللَّهَ فَكَّ رِقَابَكُمْ مِنَ النَّارِ بولايته أهل البيت.

[۱۱۷۰] ۸۹- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن سماعة، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله جلَّ و عزَّ: وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي قَالَ:

بولايه أمير المؤمنين عليه السلام أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ أَوْفِ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ.

[۱۱۷۱] ۹۰- محمد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن الحسن بن

ص: ۳۵۲

به سوی او بالا- می رود و عمل نیکو را بالا- می برد. [فاطر (۳۵): ۱۰] روایت کرده که ولایت ما اهل بیت است- و با دست به سینه اش اشاره کرد- پس کسی که ولایت ما را نداشته باشد خداوند عملی را برایش بالا نمی برد.

[۱۱۶۷] ۸۶- سماعة مهران از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه دو بهره از رحمتش به شما دهد. [حدید (۵۷): ۲۸] روایت کرده که فرمودند: حسن و حسین علیهما السلام هستند. و برایتان نوری قرار دهد که با آن راه بروید. [حدید (۵۷): ۲۸] امامی است که از او پیروی می کنید.

[۱۱۶۸] ۸۷- یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه و از تو می پرسند آیا آن حق است. [یونس (۱۰): ۵۳] روایت کرده که فرمود: آنچه درباره علی می گویی. بگو آری به پروردگرم سوگند آن قطعاً حق است و شما آن را در نمی یابید. [یونس (۱۰): ۵۳].

[۱۱۶۹] ۸۸- ابان تغلب گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: جانم فدایت! این آیه چیست؟ و او از آن گردنه نگذشت. [بلد (۹۰): ۱۱] فرمودند: کسی که خداوند او را به ولایتمان گرامی داشته از آن گردنه می گذرد. و ماییم آن گردنه که هرکس از آن بگذرد نجات یافته است. او گوید: آن گاه حضرت خاموش شد. سپس به من فرمود: آیا نمی خواهی سخنی به تو بیاموزم که از دنیا و آنچه در آن است برایت بهتر باشد؟ من عرض کردم: چرا جانم فدایت. فرمود: این سخن او است که آن آزاد کردن بنده ای است. [بلد (۹۰): ۱۳] سپس فرمود: مردم همگی بندگان آتش اند، جز تو و اصحابت. خداوند گردن شما را به ولایت ما اهل بیت از آتش آزاد ساخته است.

[۱۱۷۰] ۸۹- سماعه از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند و به پیمانم وفا کنید [بقره (۲): ۴۰] روایت کرده که فرمودند: [یعنی] به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام تا به پیمانتان وفا کنم. [بقره (۲): ۴۰] [یعنی] درباره بهشت با شما وفا کنم.

[۱۱۷۱] ۹۰- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند

ص: ۳۵۳

عبد الرحمن، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر، عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل: وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا قَالَ:

كان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم دعا قريشا إلى ولايتنا فنفروا و أنكروا، فقال الذين كفروا من قريش للذين آمنوا- الذين أقروا لأمير المؤمنين و لنا أهل البيت-: أي الفريقين خير مقاما و أحسن نديا تعييرا منهم، فقال الله ردا عليهم: وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ (من الأمم السالفه) هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَ رِعْيًا قُلْتُ: قوله مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا؟ قال: كلهم كانوا في الضلاله لا يؤمنون بولايه أمير المؤمنين عليه السلام و لا بولايتنا فكانوا ضالين مضلين، فيمد لهم في ضلالتهم و طغيانهم حتى يموتوا فيصيرهم الله شرا مكانا و أضعف جندا، قلت: قوله: حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أضعفُ جُنْدًا؟ قال: أما قوله: حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فهو خروج القائم و هو الساعه، فسيعلمون ذلك اليوم و ما نزل بهم من الله على يدي قائمه، فذلك قوله: مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا (يعنى عند القائم) وَ أضعفُ جُنْدًا قلت: قوله: وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى؟ قال: يزيدهم ذلك اليوم هدى على هدى باتباعهم القائم حيث لا- يجحدونه و لا- ينكرونه، قلت: قوله: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» قال: إلا من دان الله بولايه أمير المؤمنين و الأئمه عليهم السلام من بعده فهو العهد عند الله، قلت: قوله: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا قال: ولایه أمير المؤمنين هی الود الذي قال الله تعالى، قلت: فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا قال: إنما يسره الله على لسانه حين أقام أمير المؤمنين عليه السلام

ص: ۳۵۴

و وقتی آیات روشن ما بر آنان خوانده می شود کافران به مؤمنان می گویند: کدام یک از دو دسته جایگاهی بهتر و مجلسی

آراسته تر دارند؟ [مریم (۱۹): ۷۳] روایت کرده که فرمودند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- قریش را به ولایت ما خوانده بود و آنان روی گردانده، انکار کردند. آن گاه کسانی از قریش که کفر ورزیدند به کسانی که ایمان آوردند- کسانی که به امیر مؤمنان و ما خاندان اقرار کردند- برای سرزنش شان گفتند: کدام یک از دو دسته، جایگاهی بهتر و مجلسی آراسته تر دارند؟ پس خداوند در ردشان فرمود: چه بسیار اقوامی را [از پیشینیان] پیش از ایشان نابود کردیم که اثاث و جلوه زندگی بهتری داشتند. [مریم (۱۹): ۷۴] من گفتم: و این سخن چیست؟ کسی که در گمراهی است خدای مهربان باید به او مهلت دهد. [مریم (۱۹): ۷۵] فرمودند: همه آنان در گمراهی بودند. نه به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام ایمان آوردند نه به ولایت ما. پس گمراه و گمراه کننده گشتند. و خداوند به آنان در گمراهی و طغیانشان مهلت می دهد تا بمیرند. و خداوند آنان را به بدترین جایگاه و ناتوان ترین سربازان می رساند. من عرض کردم: و این آیه چیست؟ تا وقتی که ببینند آنچه را وعده داده می شدند. یا عذاب را یا قیامت را. پس خواهند دانست که چه کسی جایش بدتر و سپاهش ناتوان تر است. [مریم (۱۹): ۷۵] فرمودند: اما این که فرمود: تا وقتی که ببینند آنچه را وعده داده می شدند. آن قیام قائم علیه السلام و قیامت است. که آن روز خواهند دانست چه چیزی از سوی خداوند با دستان قائمش بر آنان فرود می آید. و آن چنان است که می فرماید کسی که (نزد قائم) بدترین جایگاه و ناتوان ترین سربازان را دارد. من عرض کردم: و این آیه و کسانی که در راه هدایت گام نهادند خداوند بر هدایتشان می افزاید. [مریم (۱۹): ۷۶] فرمودند: آن روز به سبب پیروی شان از قائم علیه السلام هدایتی بر هدایتشان می افزاید؛ زیرا او را انکار نمی کنند. من عرض کردم: و این آیه چیست؟ آنان مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد آن مهربان عهد و پیمانی دارد. [مریم (۱۹): ۸۷] فرمودند: مگر کسی که با ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و امامان پس از او به خداوند نزدیک شود. و این همان عهد و پیمان نزد خداوند است. من عرض کردم: این آیه چیست؟ همانا کسانی که ایمان آورده، کارهای نیکو انجام دادند، آن مهربان محبتی برای آنان در دل ها می گذارد. [مریم (۱۹): ۹۶] فرمودند: ولایت امیر مؤمنان علیه السلام آن محبتی است که خداوند فرازند فرموده است. من عرض کردم: و همانا آن را بر زبانت آسان ساختیم تا پرهیزگاران را به وسیله آن بشارت داده، دشمنان سرسخت را بیم دهی. [مریم (۱۹): ۹۷] فرمودند: همانا خداوند وقتی امیر مؤمنان علیه السلام را به عنوان راهنما منصوب کرد آن را بر زبانش

ص: ۳۵۵

علما، فبشّر به المؤمنین و أنذر به الكافرين و هم الذين ذكرهم الله في كتابه لدا أي كفارا، قال: و سألته عن قول الله: لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ قال لتندر القوم الذين أنت فيهم كما أنذر آباؤهم فهم غافلون عن الله و عن رسوله و عن وعيده لقد حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ (ممن لا يقرون بولايه امير المؤمنين عليه السلام و الأئمه من بعده) فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بإمامه امير المؤمنين و الأوصياء من بعده، فَلَمَّا لَمْ يَقْرُوا كَانَتْ عَقُوبَتُهُمْ مَا ذَكَرَ اللَّهُ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ، ثُمَّ قَالَ: وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ عقوبه منه لهم حيث أنكروا ولايه امير المؤمنين عليه السلام و الأئمه من بعده هذا في الدنيا و في الآخرة في نار جهنم مقمحون، ثم قال: يا محمّد! و سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بالله و بولايه على و من بعده، ثم قال: إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ (يعنى امير المؤمنين عليه السلام) وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشَّرَهُ (يا محمّد) بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ.

[۱۱۷۲] ۹۱- علی بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن ابن محبوب، عن محمّد بن الفضیل، عن أبی الحسن الماضی علیه السلام

قال:

سألته عن قول الله عزّ وجلّ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ [□] قال: يريدون ليطفئوا ولاية أمير المؤمنين عليه السّلام بأفواههم، قلت: وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ قال: و الله متمّ الإمامه لقوله عزّ وجلّ: الَّذِينَ قَامُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النَّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ، قلت: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى [□] وَ دِينِ الْحَقِّ قال: هو الهدى أمر رسوله بالولاية لوصيه و الولاية هي دين الحقّ، قلت: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ قال: يظهره على جميع الأديان عند قيام

ص: ۳۵۶

آسان ساخت. آن گاه مؤمنان را با آن بشارت داده، کافران را بیم داد. کسانی که خداوند از آنان به عنوان سرسخت یاد کرده است. یعنی کافران. راوی گوید: از حضرت درباره این سخن خداوند پرسیدم: تا مردمی را بیم دهی که پدرانشان بیم داده نشدند و خودشان غافلند. [یاسین (۳۶): ۶] فرمودند: تا مردمی را که در میانشان هستی بیم دهی چنان که پدرانشان بیم داده شدند ولی آنان از خدا و رسولش و تهدید او غافلند. آن فرمان درباره بیشترشان (از کسانی که به ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام و امامان پس از او اقرار نمی کنند.) ثابت شده، برای همین ایمان نمی آورند. [یاسین (۳۶): ۷] به امامت امیر مؤمنان و اوصیای پس از او [ایمان نمی آورند.] و چون اقرار نکردند، کفرشان آن می شود که خدا فرمود: بر گردن هاشان غل و زنجیری می گذاریم که تا چانه هاشان می رسد و سرهاشان بی حرکت می ماند. [یاسین (۳۶): ۸] در آتش دوزخ. سپس فرمود: و در برابرشان و پشت سرشان سدّی قرار می دهیم و می پوشانیمشان تا جایی را نبینند. [یاسین (۳۶): ۹] کفیری از او برای آنان. چنان که آنان ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام و امامان پس از او را انکار کردند. این در دنیا است. و در آخرت در آتش دوزخ (با غل و زنجیری که بر گردنشان است) سرهاشان بی حرکت می ماند. سپس فرمود: ای محمّد! و برای آنان برابر است که بیمشان بدهی یا بیمشان ندهی. آنان ایمان نمی آورند. [یاسین (۳۶): ۱۰] به خدا و به ولایت علی و کسانی که پس از اویند [ایمان نمی آورند. سپس فرمود: تو تنها، کسی را بیم می دهی که از ذکر پیروی کرده است (یعنی امیر مؤمنان علیه السّلام) و از آن مهربان در نهان ترسیده است. پس ای محمّد! او را به آمرزش و پاداشی گران بشارت بده. [یاسین (۳۶): ۱۱]

[۱۱۷۲] ۹۱-محمّد فضیل گوید: از حضرت ابو الحسن ماضی [امام کاظم] علیه السّلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: می خواهند نور خدا را با دهان هاشان خاموش کنند. [صف (۶۱): ۸] فرمودند: می خواهند ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام را با دهان هاشان خاموش کنند. گفتم: ولی خدا نورش را کامل می کند. [صف (۶۱): ۸] فرمودند: ولی خداوند امامت را کامل می کند. چنان که فرموده است: کسانی که به خدا و رسولش و نوری که نازل کردیم ایمان آوردند. [برگرفته از تغابن (۶۴): ۸] که نور همان امام است. من عرض کردم: او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حقّ فرستاد. [صف (۶۱): ۹] فرمودند: او کسی است که رسولش را به ولایت برای وصی اش فرمان داده است و ولایت همان دین حقّ است. من گفتم: تا او را بر همه دین ها چیره کند. [صف (۶۱): ۹]

ص: ۳۵۷

القائم، قال: يقول الله: وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ: و لايه القائم وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ بولايه عليّ، قلت: هذا تنزيل؟ قال: نعم أمّا هذا الحرف [□]

فتنزیل و أما غیره فتأویل، قلت: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَمَّى مِنْ لَمْ يَتَّبِعْ رَسُولَهُ فِي وِلايَةِ وَصِيَّتِهِ مُنَافِقِينَ وَ جَعَلَ مِنْ جَحْدِ وَصِيَّتِهِ إِمَامَتَهُ كَمَنْ جَحَدَ مُحَمَّدًا وَ أَنْزَلَ بِذَلِكَ قِرْآنًا فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِذَا جَاءَكَ الْمُتَنَافِقُونَ (بِوِلايَةِ وَصِيَّتِكَ) قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لِرَسُولِهِ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُتَنَافِقِينَ (بِوِلايَةِ عَلِيٍّ) لَكَادِبُونَ * اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصِيدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (وَ السَّبِيلُ هُوَ الْوَصِيُّ) إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا (بِرِسَالَتِكَ) ثُمَّ كَفَرُوا (بِوِلايَةِ وَصِيَّتِكَ) فَطَبَعَ [اللَّهُ] عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ قلت: ما معنى لا- يفقهون؟ قال: يقول: لا- يعقلون بنبوتك قلت: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ؟ قال: و إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْجِعُوا إِلَى وِلايَةِ عَلِيٍّ يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ النَّبِيُّ مِنْ ذُنُوبِكُمْ «لَوْوَا رُؤْسَهُمْ» قَالَ اللَّهُ: وَ رَأَيْتُهُمْ يَصِيدُونَ (عَنْ وِلايَةِ عَلِيٍّ) وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ مِنَ اللَّهِ بِمَعْرِفَتِهِ بِهِمْ فَقَالَ: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفِرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ يَقُولُ: الظَّالِمِينَ لَوْصِيَّتِكَ، قلت: أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدِي أَمْ مَنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مِثْلَ مَنْ حَادَ عَنْ وِلايَةِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي عَلَى وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ وَ جَعَلَ مِنْ تَبَعِهِ سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قلت: قوله: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ؟ قال: يعنى جبرئيل عن الله فى وِلايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قلت: «و ما هو بقول شاعر قليلا ما تؤمنون»؟ قال: قالوا: إِنَّ مُحَمَّدًا كَذَّابٌ

ص: ۳۵۸

فرمودند: او را هنگام قیام قائم [علیه السلام] بر تمام ادیان چیره می کند. فرمودند: خداوند می فرماید: و خداوند نورش را کامل می کند. [یعنی] ولایت قائم را اگرچه کافران (به ولایت علی) نپسندند. [صف (۶۱): ۹] من عرض کردم: این آیه است؟ فرمودند: بله، این حرف تنزیل است و غیر آن تأویل است. [آن گاه] این آیه را خواندم: این به خاطر آن است که نخست ایمان آورده، سپس کافر شدند. [منافقین (۶۳): ۳] فرمودند: خداوند پاک و والا کسانی را که در موضوع ولایت وصی از رسولش پیروی نکردند منافقین نام داد. و کسی را که وصیت و امامت او را انکار کرد مانند کسی قرار داد که محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] را انکار کرده است. و به این سبب آیه ای نازل کرده، فرمود: ای محمد! منافقان (به ولایت وصی ات) نزدت آمده، گفتند: ما گواهی می دهیم که تو فرستاده خداوندی و خدا می داند که تو فرستاده اویی و خدا گواهی می دهد که منافقان (به ولایت علی) دروغزن اند. سوگندهاشان را سپر قرار داده اند تا از راه خداوند بازدارند (و راه همان وصی است). و بد است آنچه انجام می دهند. این به خاطر آن است که نخست (به رسالت تو) ایمان آورده، سپس (به ولایت وصی ات) کافر شدند. پس (خداوند) بر دل هاشان مهر زد ولی آنان نمی فهمند. [منافقین (۶۳): ۳] من عرض کردم: معنای نمی فهمند چیست؟ فرمودند: یعنی درباره نبوت تو فکر نمی کنند. گفتیم: و هنگامی که به آنان گفته شود: بیایید تا رسول خدا برایتان آموزش خواهد. [منافقین (۶۳): ۵]؟ فرمودند: و هنگامی که به آنان گفته شود: به ولایت علی بازگردید تا پیامبر از گناهانتان برای شما آموزش بخواهد سرهاشان را برمی گردانند. [منافقین (۶۳): ۵] خدا می فرماید: و آنان را می بینی که (از ولایت علی) بازمی دارند درحالی که (به او) تکبر می ورزند. [منافقین (۶۳): ۵] سپس گفتار خداوند متوجه معرفی آنان شده، فرمود: برای آنان برابر است که برایشان آموزش بخواهی یا آموزش نخواهی. خداوند هرگز آنان را نخواهد آمرزید. که همانا خداوند مردم فاسق را هدایت نمی کند. [منافقین (۶۳): ۶] یعنی ستمکاران به وصی ات را هدایت نمی کند من خواندم: آیا آن که وارونه بر چهره خویش راه رود هدایت یافته تر است یا آن که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد. [ملک (۶۷): ۲۲] فرمودند:

خداوند کسی را که از ولایت علی منحرف شده به کسی مانند کرده است که بر صورتش راه می رود و در کارش هدایت نمی شود. و کسی را که از او پیروی کند راست قامت و بر صراط مستقیم قرار داده است. و صراط مستقیم امیر مؤمنان علیهم السّلام است. او گوید: من این آیه را خواندم آن گفتار فرستاده ای ارجمند است. [الحاقه (۶۹): ۴۰]؟ فرمودند: یعنی [گفتار] جبرئیل از سوی خدا درباره ولایت علی علیه السّلام. او گوید من گفتم: و گفتار یک شاعر نیست. اما اندکی ایمان می آورید. [الحاقه (۶۹): ۴۱] فرمود: آنان گفتند: همانا محمّد به پروردگارش دروغ می بندد. خدا این را درباره علی به او فرمان نداده است.

ص: ۳۵۹

علی ربّه و ما أمره الله بهذا فی علی، فأنزل الله بذلك قرآنا فقال: إِنَّ (ولایه علی) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا (محمّد) بَعْضَ الْأَقْوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * ثُمَّ عطف القول فقال: إِنَّ (ولایه علی) لَتَيْذِيرٌ لِلْمُتَّقِينَ * (للعالمین) وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ * وَ إِنَّ (علینا) لَحَشِيرَةٌ عَلَی الْكَافِرِينَ * وَ إِنَّ (ولایت) لَحَقُّ الْيَقِينِ * فَسَبِّحْ (یا محمّد) بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ يقول اشكر ربك العظيم الذي أعطاك هذا الفضل. قلت: قوله: «لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ» قال الهدى الولایه، آمنا بمولانا فمن آمن بولایه مولاه فلا يخاف بخساً ولا رهقاً قلت: تنزيل؟ قال: لا تأویل، قلت:

قوله: لا أمّلكُ لكم ضرّاً ولا رشداً قال: إِنَّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم دعا النَّاسَ إلى ولایه علی فاجتمعت إليه قريش، فقالوا: يا محمّد! أعفنا من هذا، فقال لهم رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: هذا إلى الله ليس إليّ، فاتّهموه و خرجوا من عنده فأنزل الله: قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا رَشَدًا * قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ (إن عصيته) أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا إِلَّا- بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَ رِسَالَاتِهِ (فی علی) قلت: هذا تنزيل؟ قال: نعم، ثم قال توكيدا: وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ (فی ولایه علی) فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَيْدًا قُلْتُ: حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعَفَ ناصِراً وَ أَقْلَ عِدَدًا یعنی بذلك القائم و أنصاره، قلت: وَ اصْبِرْ عَلَيّ مَا يَقُولُونَ قال: يقولون فيك: وَ أَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلاً وَ ذَرْنِي (یا محمّد) وَ الْمُكذِّبِينَ (بوصيک) أَوْلَى النَّعْمَةِ وَ مَهْلُهُمْ قَلِيلاً- قلت: إِنَّ هذا تنزيل؟ قال: نعم. قلت: لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ؟ قال: يستيقنون أَنَّ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ وصِيّه حَقٌّ، قلت: وَ يَزِدُّادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا؟ قال: و يزدادون

ص: ۳۶۰

پس خداوند این آیه را نازل کرده، فرمود: (همانا ولایت علی) آیه ای از پروردگار جهانیان است. و اگر (محمّد) به ما سخنی دروغ می بست. دست راستش را می گرفتیم. سپس رگ قلبش را می زدیم. [الحاقه (۶۹): ۴۳ تا ۴۵] سپس سخن را بازگردانده، فرمود: همانا آن (ولایت علی) تذکری برای پرهیزگاران (جهانیان) است. و ما می دانیم که برخی از شما تکذیب کنندگانید، و همانا او (علی) مایه حسرت کافران است. و آن (ولایتش) یقین راستین است. پس (ای محمّد) به نام پروردگار بزرگت تسبیح بگو. [الحاقه (۶۹): ۴۸ تا ۵۲] یعنی: پروردگار بزرگی را سپاسگزاری کن که این فضیلت را به تو داد. من این آیه را خواندم: وقتی هدایت (قرآن) را شنیدیم به آن ایمان آوردیم. [جنّ (۷۲): ۱۳] فرمودند: هدایت همان ولایت است. [یعنی] به مولایمان ایمان آوردیم. و کسی که به ولایت مولایش ایمان آورد از نقصان و ستم نمی ترسد. [جنّ (۷۲): ۱۳] من عرض کردم: آیه است؟ فرمود: نه، تأویل است من این آیه را خواندم من مالک هدایت و زینانی برای شما نیستم [جنّ (۷۲)

۲۱: فرمودند: همانا رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- مردم را به ولایت علی خواند. قریش نزدش گرد آمده، گفتند: ای محمّد! ما را از این معاف کن. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به آنان فرمود: این با خدا است. با من نیست. پس آنان، او را متّهم کرده، از نزدش بیرون آمدند. و خداوند این آیه را نازل کرد: بگو من مالک زیان و هدایتی برای شما نیستم. بگو هیچ کس به من در برابر خداوند (اگر بر او عصیان کنم) پناه نمی دهد و من پناهگاهی جز او نمی یابم. جز این که از سوی او ابلاغ کنم و پیام هایش (درباره علی) را برسانم. [جَنّ (۷۲): ۲۱ تا ۲۳] من گفتم: این آیه است؟ فرمودند: بله. سپس خداوند برای تأکید فرمود: و هر کس (درباره ولایت علی) از خدا و رسولش نافرمانی کند آتش دوزخ برای او است و در آن جاودانه خواهند بود. [جَنّ (۷۲): ۲۱ تا ۲۳] من خواندم: تا وقتی ببینند آنچه را وعده داده می شدند و بدانند که چه کسی یاورانش ناتوان تر و کم شمارتر است. [جَنّ (۷۲): ۲۴] فرمودند: [مقصود از آن قائم [علیه السلام] و یاران او است. من این آیه را خواندم: و در برابر آنچه می گویند شکبیا باش. [مَزمل (۷۳): ۱۰] فرمود: [آنچه] درباره تو می گویند. و به طرز شایسته از آنان دوری کن و (ای محمّد) تکذیب گران صاحب نعمت (وصی ات) را به من واگذار و اندکی مهلتشان ده. [مَزمل (۷۳): ۱۰ و ۱۱] گفتم: این آیه است. فرمود: بله. من این آیه را خواندم: تا اهل کتاب یقین کنند. [مَدثر (۷۴): ۳۱] فرمود: یقین کنند که خداوند و فرستاده اش و وصی او حقّند. گفتم: و بر ایمان مؤمنان بیفزاید. [مَدثر (۷۴): ۳۱]

ص: ۳۶۱

بولایه الوصی ایمانا، قلت: وَ لَا يَزْتَابُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ ؟ قال: بولایه علی علیه السلام قلت: ما هذا الارتباب؟ قال: یعنی بذلک اهل کتاب و المؤمنین الذین ذکر الله فقال: و لا یرتابون فی الولاية، قلت: وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ ؟ قال: نعم و لایه علی علیه السلام، قلت: إِنَّهَا لِأَخِيذَى الْكَبِيرِ ؟ قال: الولاية، قلت: لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ؟ قال: من تقدّم إلى ولایتنا آخر عن سقر و من تأخر عنّا تقدّم إلى سقر إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ؟ قال: هم و الله شیعتنا، قلت: لِمَ نَكَ مِنَ الْمُصَلِّينَ ؟ قال: إِنَّا لَم نَتَوَلَّ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَا يَصِلُونَ عَلَيْهِمْ، قلت: فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ؟ قال: عن الولاية معرضین، قلت: كَلَّا إِنَّهَا تَذْكَرَةٌ ؟ قال: الولاية. قلت: قوله: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» ؟ قال: يوفون لله بالنذر الّذى أخذ عليهم فی الميثاق من ولایتنا، قلت: إِنَّا نَحْنُ نَزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ؟ قال: بولایه علی علیه السلام تنزیلا، قلت: هذا تنزیل؟ قال: نعم ذا تأویل، قلت: إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ قال: الولاية، قلت: يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ قال: فی ولایتنا، قال: وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا أَلَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ قال: هذا تنزیل؟ قال: نعم. قلت: وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ قال: يقول: ويل للمكذّبين يا محمّد! بما أوحيت إليك من ولایه علی [بن أبی طالب] علیه السلام أَلَمْ نُهْلِكْكَ الْأَوَّلِينَ * ثُمَّ نُنَبِّئُهُمُ الْآخِرِينَ قال: الأولین الذین کذبوا الرّسل فی طاعة الأوصياء كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ

ص: ۳۶۲

فرمود: با ولایت وصی بر ایمانشان بیفزاید. گفتم: و اهل کتاب و مؤمنان تردید نکنند. [مَدثر (۷۴): ۳۱] فرمود: به ولایت علی [تردید نکنند]. من عرض کردم: این تردید چیست؟ فرمود: مقصود از آن اهل کتاب و مؤمنانی هستند که خداوند یاد کرده و

فرموده است: و در ولایت تردید نمی کنند. من خواندم: و این جز تذکری برای بشر نیست. [مدثر (۷۴): ۳۱] فرمود: بله ولایت علی علیه السلام است. من خواندم: که آن یکی از مسائل بزرگ است. [مدثر (۷۴): ۳۵] فرمود: ولایت است. من خواندم: برای هر کس از شما که خواهد جلو رود یا عقب بماند. [مدثر (۷۴): ۳۷] فرمود: کسی که به سوی ولایت ما پیش آید، از دوزخ عقب افتد و آن که از ما عقب افتد به سوی دوزخ پیش می رود. مگر اصحاب یمین. [مدثر (۷۴): ۳۹] فرمودند: به خدا سوگند آنان شیعیان ما هستند. من خواندم از نمازگزاران نبودیم. [مدثر (۷۴): ۴۳] فرمودند: ولایت وصی محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] او وصیای پس از او را نپذیرفتیم. و بر آن ها درود نمی فرستادند. من خواندم: چرا آنان از تذکر روی گردان هستند؟ [مدثر (۷۴): ۴۹] فرمودند: از ولایت روی گردان اند. من خواندم: چنین نیست، این یک تذکر است. [مدثر (۷۴): ۵۴] فرمودند: ولایت است. من این آیه را خواندم: به نذر وفا می کنند. [انسان (۷۶): ۷] فرمودند: [یعنی] به خاطر خداوند به نذری که در میثاق درباره ولایت ما از آنان گرفته شده است وفا می کنند. من خواندم همانا ما این قرآن را به تو نازل کردیم. [انسان (۷۶): ۲۳] فرمودند: تنزیلی به ولایت علی ۷. من عرض کردم: این آیه است؟ فرمودند: بله، این تأویل است. من خواندم همانا این تذکری است. [انسان (۷۶): ۲۹] فرمودند: ولایت است. من خواندم هر کس را بخواهد در رحمتش داخل می کند. [انسان (۷۶): ۳۱] فرمود: در ولایت ما [داخل می کند]. [سپس] فرمود: و برای ستمکاران عذابی دردناک آماده کرده است. [انسان (۷۶): ۳۱] آیا نمی بینی خدا می فرماید: به ما ستم نکردند بلکه آنان به خودشان ستم کردند. [بقره (۲): ۵۷] فرمود: همانا خداوند گرامی تر و والاتر از آن است که به او ستم شود یا خود را به ستمی نسبت دهد. بلکه خداوند ما را با خودش در آمیخت پس ستم ما را ستم خودش و ولایتمان را ولایت خودش قرار داد. سپس برای آن آیه ای به پیامبرش نازل کرده، فرمود: و ما به آنان ستم نکردیم بلکه آنان به خودشان ستم کردند. [نحل (۱۶): ۱۱۸] من گفتم: این آیه است؟ فرمود: بله. من خواندم: وای در آن روز بر تکذیب گران. [مرسلات (۷۷): ۱۵] فرمودند: یعنی ای محمد! وای بر تکذیب کنندگان ولایت علی [ابو طالب] علیه السلام که بر تو وحی کرده ام. آیا پیشینیان را نابود نکردیم؟ سپس دیگران را به دنبال آنان خواهیم فرستاد. [مرسلات (۷۷): ۱۶ و ۱۷] فرمودند: پیشینیان کسانی اند که رسولان را در اطاعت از اوصیا تکذیب کردند. این گونه با مجرمان رفتار می کنیم. [مرسلات (۷۷): ۱۸]

ص: ۳۶۳

قال: من أجم إلى آل محمد و ركب من وصيه ما ركب، قلت: إنَّ الْمُتَّقِينَ؟ قال: نحن و الله و شيعتنا ليس على مله إبراهيم غيرنا و سائر الناس منها برآء، قلت: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صِفًا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا بِمَا أُوتُوا، قال: نحن و الله المأذون لهم يوم القيامة و القائلون صوابا، قلت: ما تقولون إذا تكلمتم؟ قال نمجد ربنا و نصلی علی نبینا و نشفع لشیعتنا، فلا یردنا ربنا، قلت: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِّينٍ قال: هم الذين فجروا في حق الأنتم و اعتدوا عليهم، قلت: ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ؟ قال: یعنی أمير المؤمنين قلت: تنزیل؟ قال: نعم.

[۱۱۷۳] ۹۲- محمد بن یحیی، عن سلمه بن الخطاب، عن الحسين بن عبد الرحمن، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز و جل: وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا قال:

یعنی به ولایه امیر المؤمنین علیه السلام، قلت: وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قال: یعنی أعمى البصر في الآخرة أعمى القلب في

الدنيا عن ولايه أمير المؤمنين عليه السلام، قال: و هو متحير في القيامة يقول: لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى یعنی ترکتها و كذلك اليوم تترک فی النار كما ترک الأئمة عليه السلام: فلم تطع أمرهم و لم تسمع قولهم قلت: وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَى ؟ قال: یعنی من اشرك بولايه أمير المؤمنين عليه السلام غيره و لم يؤمن بآيات ربه و ترك الأئمة معانده فلم يتبع آثارهم و لم يتولهم، قلت: اللَّهُ لَطِيفٌ بَعْبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ ؟ قال: ولايه أمير المؤمنين عليه السلام، قلت: مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ ؟ قال: معرفه

ص: ۳۶۴

فرمود: کسانی که نسبت به خاندان محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] گناه کرده و درباره وصی اش کردند آنچه کردند. عرض کردم: همانا پرهیزگاران [مرسلات (۷۷): ۴۱] چیست؟ فرمود: به خدا سوگند! ما و شیعیانمان هستیم. کسی جز ما بر آیین ابراهیم نیست و مردمان دیگر از آن دورند. من خواندم: روزی که روح و فرشتگان در صفی می ایستند و سخن نمی گویند. [نبا (۷۸): ۳۸] فرمود: به خدا سوگند ما مییم که در روز قیامت اجازه [سخن گفتن] داریم و راست گفتاران هستیم. من عرض کردم: چه می گویند وقتی سخن بگویند؟ فرمود: از بزرگی پروردگاران ما می گوئیم و بر پیامبران درود فرستاده، برای شیعیانمان شفاعت و خواهشگری می کنیم و پروردگاران ما را رد نمی کند. من این آیه را خواندم چنین نیست، همانا نامه بدکاران در سجین است. [مطففین (۸۳): ۷] فرمودند: آنان کسانی اند که در حق ائمه بد کرده و به آنان ستم کردند. من خواندم سپس به آنان گفته می شود: این است آنچه تکذیبش می کردید. [مطففین (۸۳): ۱۷] فرمودند: مقصود، امیر مؤمنان علیه السلام است. من عرض کردم: آیه است؟ فرمود: بله.

[۱۱۷۳] ۹۲- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند هر کس از یاد من روگردان شود، زندگی تنگی دارد. [طه (۲۰): ۱۲۴] روایت کرده که فرمودند: مقصود ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است. من خواندم و او را روز قیامت کور برمی انگیزیم. [طه (۲۰): ۱۲۴] فرمودند: یعنی در آخرت کورچشم و در دنیا کوردل از [پذیرش] ولایت امیر مؤمنان علیه السلام. [و] فرمود: و او در قیامت سرگردان است و می گوید: چرا مرا کور برانگیختی، من که بینا بودم که [خداوند] می فرماید: چنان که آیات ما به سویت درآمد و تو آن ها را فراموش کردی. [طه (۲۰): ۱۲۵ و ۱۲۶] حضرت فرمود: [و] آن آیات ائمه علیهم السلام هستند. و تو آن ها را فراموش کردی و امروز خود تو همان گونه فراموش می شوی. [طه (۲۰): ۱۲۶] یعنی تو آیه ها را رها کردی و امروز همان گونه که ائمه علیهم السلام را رها کردی و فرمانشان را اطاعت نکرده، سخنشان را نشنیدی. خودت در آتش رها می شوی من خواندم و این گونه جزا می دهیم کسی را که زیاده روی کرده، به آیات پروردگارش ایمان نیاورد و عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است. [طه (۲۰): ۱۲۷] فرمودند: یعنی کسی که به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام جز او را شریک کند و به آیه های پروردگارش ایمان نیاورده، ائمه [علیهم السلام] را از روی دشمنی رها کند و پیروی شان نکرده، دوستشان نداشته باشد. من خواندم خداوند به بندگانش مهربان است به هر که بخواهد روزی می دهد. [شورا (۴۲): ۱۹] فرمودند: ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است. من خواندم آن که زراعت آخرت خواهد

ص: ۳۶۵

أمیر المؤمنین علیه السّلام و الأئمّه نَزِدْ لَهُ فِي حَزْبِهِ؟ قال: نَزِيدُهُ مِنْهَا، قال: يَسْتَوْفِي نَصِيْبَهُ مِنْ دَوْلَتِهِمْ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزْبَ الدُّنْيَا نُؤْتِيَهُ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْأَخْرَجِ مِنْ نَصِيْبٍ؟ قال: لَيْسَ لَهُ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ مَعَ الْقَائِمِ نَصِيْبٌ.

باب فيه تتف و جوامع من الزوايه في الولاية [١١٧٤] ١- محمد بن يعقوب الكليني، عن محمد بن الحسن و علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن بكر بن أعين قال:

كان أبو جعفر عليه السّلام يقول: إن الله أخذ ميثاق شيعتنا بالولاية و هم ذرّ، يوم أخذ الميثاق على الذرّ و الإقرار له بالربوبية و لمحمد صلى الله عليه و اله و سلم بالنبوة.

[١١٧٥] ٢- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبه، عن عبد الله بن محمد الجعفري، عن أبي جعفر عليه السّلام؛ و عن عقبه، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

إن الله خلق الخلق فخلق، ما أحبّ ممّا أحبّ و كان ما أحبّ أن خلقه من طينه الجنّه و خلق ما أبغض ممّا أبغض و كان ما أبغض أن خلقه من طينه النار، ثمّ بعثهم في الظلال، فقلت: و أيّ شيء الظلال؟ قال: ألم تر إلى ظلّك في الشمس شيء و ليس بشيء، ثمّ بعث الله فيهم النبيين يدعونهم إلى الإقرار بالله و هو قوله: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِالنَّبِيِّينَ، فَأَقْرَبَ بَعْضَهُمْ وَ أَنْكَرَ بَعْضَهُمْ، ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى و لايتنا فأقرّ بها و الله من أحبّ و أنكرها من أبغض و هو قوله: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ التَّكْذِيبُ ثُمَّ.

[١١٧٦] ٣- محمد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن علي بن سيف، عن

ص: ٣٦٦

[شورا (٤٢): ٢٠] فرمود: معرفت امير مؤمنان عليه السّلام و امامان است. بر زراعتش می افزایم. [شورا (٤٢): ٢٠] یعنی بر آن معرفت می افزایم، تا بهره اش را از دولت شان دریافت کند. و کسی که کشت دنیا خواهد کمی از آن به او می دهیم ولی در آخرت هیچ بهره ای ندارد. [طه (٤٢): ٢٠] فرمود: [یعنی] برای او بهره ای در همراهی قائم [علیه السّلام] در دولت حقّ نیست.

روایات برگزیده و پر معنا درباره ولایت

[١١٧٤] ١- بکیر اعین گفت: حضرت باقر علیه السّلام می فرمود: همانا خداوند از شیعیان ما درحالی که ذرّه ای بودند پیمان به ولایت گرفت. روزی که در عالم ذرّ به اقرار به پروردگاری خود و پیامبری محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- پیمان گرفت.

[١١٧٥] ٢- عقبه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خدا آفریدگان را آفرید. و آنچه را دوست داشت از آنچه می پسندید، آفرید. و آنچه را دوست داشت از گل بهشت آفرید. و آنچه را دوست نداشت از آنچه نمی پسندید، آفرید. و آنچه را دوست نداشت از گل دوزخ آفرید. سپس در آن سایه مبعوثشان کرد. من عرض کردم: آن سایه چه چیزی است؟ فرمودند: آیا به سایه ات در خورشید نگاه نکرده ای که هم چیزی هست و هم چیزی نیست. سپس در میانشان پیامبرانی

برانگیخت تا آنان را بر اقرار به خداوند برانگیزاند و این سخن او است که و اگر از آنان پرسی چه کسی شما را آفرید به یقین می گویند: خداوند. [زخرف (۴۳): ۸۷] سپس آنان را بر اقرار به پیامبران خواند که برخی اقرار کردند و برخی انکار. سپس آنان را به ولایت ما خواند که به خدا سوگند! کسی که او دوست داشت به آن اقرار کرد و کسی که او دوست نداشت آن را انکار کرد. و این سخن او است که آنان به چیزی که پیش از آن تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند.

[یونس (۱۰): ۷۴] سپس حضرت باقر علیه السلام فرمود: این تکذیب آن جا بود.

[۱۱۷۶] ۳- محمد عبد الرحمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

ص: ۳۶۷

العباس بن عامر، عن أحمد بن رزق الغمشاني، عن محمد بن عبد الرحمن، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ولایتنا ولایه الله التي لم یبعث نبیا قط إلا بها.

[۱۱۷۷] ۴- محمد بن یحیی، عن عبد الله بن محمد بن عیسی، عن محمد بن عبد الحمید، عن یونس بن یعقوب، عن عبد الأعلى قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما من نبی جاء قط إلا بمعرفة حقنا و تفضیلنا علی من سوانا.

[۱۱۷۸] ۵- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن إسماعیل بن بزیر، عن محمد بن الفضیل، عن أبي الصبّاح الكناني، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سمعته يقول: و الله إن فی السّماء لسبعین صفّا من الملائكة، لو اجتمع أهل الأرض كلّهم یحصون عدد كلّ صفّ منهم ما أحصوهم و إنهم لیدینون بولایتنا.

[۱۱۷۹] ۶- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن محمد بن الفضیل، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

ولایه علیّ علیه السلام مكتوبه فی جمیع صحف الأنبياء و لن یبعث الله رسولا إلا بنوّه محمد صلّى الله علیه و اله و سلّم و وصیّه علیّ علیه السلام.

[۱۱۸۰] ۷- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور قال: حدّثنا یونس، عن حماد بن عثمان، عن الفضیل بن یسار، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ نصب علیّا علیه السلام علما بینه و بین خلقه، فمن عرفه كان مؤمنا و من أنكره كان كافرا و من جهله كان ضالّا و من نصب معه شیئا كان مشرکا و من جاء بولایته دخل الجنّة.

ولایت ما ولایتی خدایی است که هرگز پیامبری جز با آن برانگیخته نشده است.

[۱۱۷۷]۴-عبد الاعلی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: هیچ پیامبری نیامد مگر با معرفت به حقّ ما و فضیلتمان بر دیگران.

[۱۱۷۸]۵-ابو الصّبّاح کنانی گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: به خدا سوگند در آسمان هفت صف از فرشتگان است که اگر همه اهل زمین گرد می آمدند تا شمار هر صف از آن را بشمارند نمی توانستند. و آنان به ولایت ما معتقدند.

[۱۱۷۹]۶-محمّد فضیل از حضرت ابو الحسن [امام کاظم] علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ولایت علی علیه السّلام در همه کتب پیامبران نوشته شده است. و خداوند هرگز رسولی را جز با نبوت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- و وصایت علی علیه السّلام مبعوث نمی کند.

[۱۱۸۰]۷-فضیل یسار از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند عزّتمند میان خود و آفریدگانش علی علیه السّلام را برای پیشوایی منصوب کرد. پس هرکس او را بشناسد مؤمن است و هرکس انکارش کند، کافر. هرکس به او جاهل باشد گمراه است و آن که به همراه او دیگری را منصوب کند، مشرک. و هرکس با ولایت او آید، به بهشت درآید.

[۱۱۸۱]۸-الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الوشاء، عن عبد الله بن سنان، عن أبي حمزه قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنّ علياً عليه السّلام باب فتحه الله، فمن دخله كان مؤمناً و من خرج منه كان كافراً و من لم يدخل فيه و لم يخرج منه كان في الطّبقة الذين قال الله تبارك و تعالی: لي فيهم المشيئة.

[۱۱۸۲]۹-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن بكير بن أعين قال:

كان أبو جعفر عليه السّلام يقول: إنّ الله أخذ ميثاق شيعتنا بالولاية لنا و هم ذرّ، يوم أخذ الميثاق على الذرّ، بالإقرار له بالربوبية و لمحمّد صلّى الله عليه و اله و سلّم بالنبوّه و عرض الله جلّ و عزّ على محمّد صلّى الله عليه و اله و سلّم أمته في الطّين و هم أظله و خلقهم من الطّينه التي خلق منها آدم و خلق الله أرواح شيعتنا قبل أبدانهم بألفى عام و عرضهم عليه و عرفهم رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و عرفهم علياً و نحن نعرفهم في لحن القول.

باب في معرفتهم أولياءهم و التفويض إليهم [۱۱۸۳]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن صالح بن سهل، عن أبي عبد الله عليه السّلام:

أَنَّ رجلاً جاء إلى أمير المؤمنين عليه السَّلام و هو مع أصحابه فسَلَّم عليه ثم قال له: أنا و الله أَحَبُّكَ و أتولَّاكَ، فقال له أمير المؤمنين عليه السَّلام، كذبت، قال: بلى و الله إنِّي أَحَبُّكَ و أتولَّاكَ، فكَرَّر ثلاثاً، فقال له أمير المؤمنين عليه السَّلام، كذبت، ما أنت كما قلت، إنَّ الله خلق الأرواح قبل الأبدان بألفى عام ثمَّ عرض علينا المحبَّ لنا، فو الله ما رأيت روحك فيمن عرض، فأين كنت؟ فسكت الرَّجل عند ذلك و لم يراجعه.

ص: ٣٧٠

[١١٨١] ٨- ابو حمزه گفت: از حضرت باقر عليه السَّلام شنیدم می فرماید: علی دری است که خداوند آن را گشود. هر کس از آن داخل شود مؤمن است و هر کس از آن بیرون آید، کافر. و کسی که نه داخل شود و نه بیرون آید در طبقه ای است که خداوند پاک و والا فرموده: رفتار با ایشان با من است.

[١١٨٢] ٩- بکیر اعین گفت: حضرت باقر علیه السَّلام می فرمود: خداوند از شیعیانمان درحالی که ذرّه ای بودند به ولایت برای ما پیمان گرفت. در روزی که در عالم ذرّ به اقرار بر پروردگاری اش و پیامبری محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش - پیمان گرفت. و خداوند عزّتمند امت محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- را در گل بر او نشان داد. درحالی که سایه هایی بودند. و آنان را از گلی آفرید که آدم را از آن آفریده بود. و خداوند ارواح شیعیانمان را هزار سال پیش از بدن هاشان آفریده، به او نشان داد و آنان را به رسول خدا صلّی الله علیه و اله و به علی شناساند. و ما آن ها را از لحن سخنشان می شناسیم.

در معرفتشان به دوستان خود و سپردن امور خود به آنان

[١١٨٣] ١- صالح سهل از حضرت صادق علیه السَّلام روایت کرده که مردی به نزد امیر مؤمنان علیه السَّلام آمد درحالی که اصحاب هم حضور داشتند، سلام کرد و گفت: به خدا سوگند! من شما را دوست دارم. امیر مؤمنان علیه السَّلام به او فرمود: دروغ می گویی. او گفت: چرا، به خدا سوگند! شما را دوست دارم. و سه بار باز گفت: امیر مؤمنان علیه السَّلام به او فرمود: دروغ می گویی تو چنان نیستی که می گویی. همانا خداوند ارواح شیعیان ما را هزار سال پیش از بدن هاشان آفریده، سپس دوستانمان را به ما نشان داد. و به خدا سوگند! من در آنچه نشان داده شد روح تو را ندیدم، کجا بودی؟! مرد در این هنگام خاموش شد و دیگر به سخن خود بازنگشت. و در روایت دیگری است که حضرت صادق علیه السَّلام فرمود: او در آتش بود.

ص: ٣٧١

و فی روایه آخری قال أبو عبد الله علیه السَّلام: كان فی النَّار.

[١١٨٤] ٢- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعید، عن عمرو بن میمون، عن عمّار بن مروان، عن جابر، عن أبي جعفر علیه السَّلام قال:

إنَّا نعرف الرَّجل إذا رأیناه بحقیقه الإیمان و حقیقه التَّفاق.

[۱۱۸۵]۳- أحمد بن إدريس و محمد بن يحيى، عن الحسن بن عليّ الكوفيّ، عن عبيس بن هشام، عن عبد الله بن سليمان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن الإمام: فوّض الله إليه كما فوّض إلى سليمان بن داود؟ فقال: نعم. و ذلك أنّ رجلا سأله عن مسألة فأجابها فيها و سأله آخر عن تلك المسألة فأجابها بغير جواب الأوّل، ثمّ سأله آخر فأجابها بغير جواب الأوّلين، ثمّ قال: هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنُنْ أَوْ (أعط) بغير حساب و هكذا هي في قراءه عليّ عليه السلام، قال: قلت: أصلحك الله فحين أجابهم بهذا الجواب، يعرفهم الإمام؟ قال: سبحان الله أما تسمع الله يقول: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ و هم الأئمة و إِنَّهَا لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ لا يخرج منها أبدا، ثمّ قال لي: نعم إنّ الإمام إذا أبصر إلى الرّجل عرفه و عرف لونه و إن سمع كلامه من خلف حائط عرفه و عرف ما هو، إنّ الله يقول: وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ و هم العلماء، فليس يسمع شيئا من الأمر ينطق به إلّا عرفه، ناج أو هالك فلذلك يجيبهم بالذّي يجيبهم.

ص: ۳۷۲

[۱۱۸۴]۲- جابر از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که فرمودند: ما وقتی مردی را می بینیم حقیقت ایمان و حقیقت نفاقش را می شناسیم.

[۱۱۸۵]۳- عبد الله سليمان گفته است: از حضرت صادق عليه السلام درباره امام پرسیدم که آیا خداوند چنان که به سليمان داود [امور را] واگذار کرد به او هم واگذار کرده است؟ فرمودند: بله، و دلیلش آن که: مردی از او مسأله پرسید و ایشان جوابش داد. دیگری از همان موضوع پرسید و او جز جواب نخست داد. سپس کسی دیگر پرسید و ایشان جز دو جواب پیشین داد. سپس فرمودند: همانا این عطای ما است منت گذار یا ببخش بی حساب [ر. ک: صاد (۳۸): ۳۹] این آیه در قرائت علی علیه السلام این گونه است. [و در روایت مشهور به جای «ببخش»، «دریغ کن» است.] او گوید: من گفتم: خدا کارت را بسامان کند، وقتی این جواب ها را به آنان می دهد، می شناسدشان؟ فرمودند: سبحان الله! مگر نشنیده ای که خداوند می فرماید: همانا در آن نشانه هایی برای هوشیاران است. [حجر (۱۵): ۷۵] و آنان ائمه عليهم السلام هستند. و در راهی پابرجاست. [حجر (۱۵): ۷۶] که هرگز از آن خارج نمی شود. سپس به من فرمود: بله، همانا امام وقتی به مردی بنگرد او را و رنگش را می شناسد. و اگر سخنش را از پشت دیوار بشنود. او و چگونگی اش را می شناسد. که خداوند می فرماید: و از نشانه های او آفرینش آسمان ها و زمین و تفاوت زبان ها و رنگ هاتان است. که در آن نشانه هایی برای دانشوران است. [روم (۳۰): ۲۲] و آنان دانشمندانند. پس چیزی نیست که بشنود و به زبان آرد مگر این که آن را می شناسد. از نجات یافته ای باشد یا نابود شده ای. برای همین است که این گونه جوابشان می دهد.

ص: ۳۷۳

أبواب التاريخ بسم الله الرحمن الرحيم باب مولد النبي صلى الله عليه و اله و سلم و وفاته. ولد النبي صلى الله عليه و اله و سلم لاثنتي عشرة ليلة مضت من شهر ربيع الأول في عام الفيل يوم الجمعة مع الزوال. و روى أيضا عند طلوع الفجر قبل أن يبعث بأربعين سنة. و حملت به أمه في أيام التشريق عند الجمره الوسطى و كانت في منزل عبد الله بن عبد المطلب و ولدته في شعب

أبي طالب في دار محمّد بن يوسف في الزاوية القصوى عن يسارك و أنت داخل الدار و قد أخرجت الخيزران ذلك البيت فصيرته مسجدا، يصلّي الناس فيه. و بقي بمكّه بعد مبعثه ثلاث عشرة سنة، ثمّ هاجر إلى المدينة و مكث بها عشر سنين، ثمّ قبض عليه السّلام لاثنتي عشرة ليلة مضت من ربيع الأوّل يوم الإثنين و هو ابن ثلاث و ستين سنة و توفّي أبوه عبد الله بن عبد المطلب بالمدينة عند أخواله و هو ابن شهرين و ماتت أمّه آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن كلاب بن مرّه بن كعب بن لؤي بن غالب و هو عليه السّلام ابن أربع سنين و مات عبد المطلب و للنبيّ صلّى الله عليه و اله و سلّم نحو ثمان سنين و تزوّج خديجه و هو ابن بضع و عشرين سنة، فولد له منها قبل مبعثه عليه السّلام القاسم و رقيه و زينب و أمّ كلثوم و ولد له بعد المبعث الطّيب و الطّاهر و فاطمه عليها السّلام و روى أيضا أنّه لم يولد بعد المبعث إلا فاطمه عليها السّلام و أنّ الطّيب و الطّاهر

ص: ٣٧٤

باب های تاریخ

تولّد و وفات پیامبر صلّى الله عليه و اله و سلّم

پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- دوازده شب گذشته از ماه ربيع الاوّل، روز جمعه در عام الفیل هنگام ظهر و به روایتی هنگام سپیده، چهل سال پیش از بعثت به دنیا آمد. مادرش به او در روزهای تشریق [ایام حجّ مشرکان در جمادی الاولی] کنار جمره میانی حامله شد. درحالی که در منزل عبد الله عبد المطلب بود. و او را در شعب ابو طالب به دنیا آورد. در خانه محمّد يوسف در دورترین گوشه از دست چپ وقتی داخل خانه می شوی. و [در حکومت عبّاسیان] خیزران [مادر هادی عبّاسی] آن خانه را به مسجدی تبدیل کرد که مردم در آن نماز می خواندند. آن حضرت پس از بعثتش سیزده سال در مکه ماند. سپس به مدینه هجرت کرده، ده سال در آن جا ماند. سپس دوازده شب گذشته از ربيع الاوّل در روز دوشنبه درگذشت درحالی که شصت و سه سال عمر کرده بود. پدرش عبد الله عبد المطلب- درحالی که او دوماهه بود- در مدینه نزد دایی هایش وفات کرد. و مادرش آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لؤي غالب در چهارسالگی او درگذشت. و پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- هشت سال داشت که عبد المطلب درگذشت. و وقتی بیست و چند ساله بود با خدیجه ازدواج کرد که از او برایش قاسم و رقيه و زينب و امّ کلثوم پیش از بعثت و طيب و طاهر و فاطمه عليها السّلام پس از بعثت به دنیا آمدند.

ص: ٣٧٥

ولدا قبل مبعثه، و ماتت خديجه عليه السّلام حين خرج رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم من الشعب و كان ذلك قبل الهجرة بسنه و مات أبو طالب بعد موت خديجه بسنه فلما فقدهما رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم شأنا المقام بمكّه و دخله حزن شديد و شكّا ذلك إلى جبرئيل عليه السّلام فأوحى الله تعالى إليه: اخرج من القرية الظّالم أهلها، فليس لك بمكّه ناصر بعد أبي طالب و أمره صلّى الله عليه و اله و سلّم بالهجرة.

[١١٨٦]- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضال، عن عبد الله بن محمّد بن أخي حماد الكاتب، عن الحسين بن عبد الله قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم سيد ولد آدم؟ فقال: كان و الله سيد من خلق الله، و ما برأ الله بريه خيرا من محمد صلى الله عليه و اله و سلم.

[۱۱۸۷] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحجاج، عن حماد، عن أبي عبد الله عليه السلام و ذكر رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فقال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: ما برأ الله نسمة خيرا من محمد صلى الله عليه و اله و سلم.

[۱۱۸۸] ۳- أحمد بن إدريس عليه السلام، عن الحسين بن عبد الله، عن محمد بن عيسى و محمد بن عبد الله، عن علي بن حديد، عن مرام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال الله تبارك و تعالى: يا محمد إني خلقتك و عليا نورا يعنى روحا بلا بدن قبل أن أخلق سماواتي و أرضي و عرشي و بحري فلم تزل تهلني و تمجدني، ثم جمعت روحيكما فجعلتهما واحده فكانت تمجدي و تقدسني و تهلني، ثم قسمتها ثنتين و قسمت الثنتين ثنتين فصارت أربعة: محمد واحد و علي واحد و الحسن و الحسين ثنتان، ثم خلق الله فاطمه من نور ابتدأها روحا بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا.

ص: ۳۷۶

و نیز روایت شده که پس از بعثت جز فاطمه علیها السلام تولد نیافته و طیب و طاهر هم پیش از بعثت به دنیا آمده اند. و خدیجه هنگام بیرون آمدن رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- از شعب که یک سال پیش از هجرت بود، در گذشت. و ابو طالب یک سال پس از مرگ خدیجه در گذشت. و چون رسول خدا صلى الله عليه و اله آن دو را از دست داد، ماندن در مکه برایش خوش نیامده، در اندوهی سخت فرورفت و از آن به جبرئیل علیه السلام شکایت کرد. پس خداوند والا به او وحی فرستاد: از شهری که اهل آن ستمکارند، بیرون رو. که برای تو یآوری پس از ابو طالب نیست. و ایشان را به هجرت فرمان داد.

[۱۱۸۶] ۱- حسین عبد الله گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- سرور فرزندان آدم است؟ فرمودند: به خدا سوگند! سرور آفریدگان خداوند است. و خداوند آفریده ای بهتر از محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- به وجود نیآورده است.

[۱۱۸۷] ۲- حماد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان از رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش- یاد کرده، فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خداوند، مخلوقی بهتر از محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- به وجود نیآورده.

[۱۱۸۸] ۳- مرام از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: خداوند پاک و والا فرمود: ای محمد! من تو و علی را به صورت نوری آفریدم. یعنی روحی بدون بدن. پیش از آن که آسمان ها و زمین و عرش و دریایم را بیافرینم. و تو پیوسته «لا اله الا الله» می گفتی و مرا تمجید می کردی. سپس روح شما دو تا را گرد آورده، یکی کردم. پس آن هم مرا تمجید و تقدیس کرده، لا اله الا الله می گفت. سپس آن را دو قسمت کرده، و باز هم دو قسمت کردم تا چهار تا شد: محمد یکی،

علی یکی و حسن و حسین دو تا. سپس خداوند فاطمه را از نوری آفرید، که در آغاز روحی بدون بدن بود. سپس به دست راستش ما را مسح کرده، نورش را به ما رساند.

ص: ۳۷۷

[۱۱۸۹]۴-أحمد، عن الحسين، عن محمد بن عبد الله، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: أوحى الله تعالى إلى محمد صلى الله عليه و اله و سلم: أتى خلقتك و لم تك شيئا و نفخت فيك من روحى كرامه منى أكرمتك بها حين أوجبت لك الطاعة على خلقى جميعا، فمن أطاعك فقد أطاعنى و من عصاك فقد عصانى و أوجبت ذلك فى على و فى نسله، ممن اختصته منهم لنفسى.

[۱۱۹۰]۵-الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن أبي الفضل عبد الله بن إدريس، عن محمد بن سنان قال:

كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام فأجريت اختلاف الشيعة، فقال: يا محمد إن الله تبارك و تعالى لم يزل متفردا بوحدايته ثم خلق محمدا و عليا و فاطمه، فمكتوا ألف دهر، ثم خلق جميع الأشياء، فأشهدهم خلقها و أجرى طاعتهم عليها و فوض أمورها إليهم، فهم يحلون ما يشاءون و يحرمون ما يشاءون و لن يشاءوا إلا أن يشاء الله تبارك و تعالى، ثم قال: يا محمد هذه الديانة التى من تقدمها مرق و من تخلف عنها محق و من لزمها لحق، خذها إليك يا محمد

[۱۱۹۱]۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن صالح بن سهل، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أن بعض قریش قال لرسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: بأى شىء سبقت الأنبياء و أنت بعثت آخرهم و خاتمهم؟ قال: إنى كنت أول من آمن بربى و أول من أجاب حين أخذ الله ميثاق التبيين و أشهدهم على أنفسهم ألت بربكم قالوا بلى، فكنت أنا أول نبى قال بلى فسبقتهم بالإقرار بالله.

[۱۱۹۲]۷-على بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن على بن إبراهيم،

ص: ۳۷۸

[۱۱۸۹]۴-بو حمزه گفت: از حضرت باقر عليه السلام شنیدم می فرماید: خداوند والا به محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش- وحی کرد: ای محمد من تو را آفریدم درحالی که هیچ نبودى. و از روح خودم در تو دمیدم به جهت محبتم. که تو را با آن گرامی داشتم وقتی بر همه آفریدگانم اطاعت از تو را واجب کردم. پس هر کس از تو اطاعت کند از من اطاعت کرده و هر کس از تو نافرمانی کند از من نافرمانی کرده است. و آن را درباره علی و فرزندانش-کسانی از آنان که برای خودم اختصاص دادم-نیز واجب کردم.

[۱۱۹۰]۵-محمد سنان گوید: نزد حضرت جواد عليه السلام بودم و از اختلاف شیعه سخن گفتم. فرمودند: ای محمد! همانا خداوند پاک و والا پیوسته در یگانگی اش یکتا بود. سپس محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] او علی و فاطمه را آفرید. و

ایشان هزار دوره مانندند. سپس همهٔ اشیاء را آفرید و ایشان را به آفرینش آن ها گواه گرفت و اطاعتشان را بر آن ها اجرا کرده، امورشان را به ایشان سپرد. و ایشان آنچه را بخواهند حلال کرده، آنچه را بخواهند حرام می کنند و هرگز چیزی نمی خواهند جز آنچه خدای پاک و فرازمند بخواهد. سپس خداوند فرمود: ای محمد! این است آیینی که هر که از آن پیش افتد، افتاده و هر که عقب بماند نابود شده و هر که با آن همراه شود، درک کرده است. ای محمد! پیوسته با آن باش.

[۱۱۹۱] ۶- صالح سهل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که یکی از قریش به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- عرض کرد: با چه چیزی از پیامبران پیش افتادی در حالی که در آخر و پایانشان مبعوث شدی؟ فرمودند: من نخستین کسی بودم که به پروردگارم ایمان آورد. و وقتی خداوند از پیامبران پیمان گرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم و آنان گفتند: چرا. نخستین کسی بودم که پاسخ گفتم و نخستین پیامبری بودم که گفت: آری. پس من از آنان با اقرار به خداوند پیش افتادم.

[۱۱۹۲] ۷- مفضل گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: شما وقتی در

ص: ۳۷۹

عن علی بن حماد، عن المفضل قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كيف كنتم حيث كنتم في الأظلمة؟ فقال: يا مفضل! كنا عند ربنا ليس عنده أحد غيرنا، في ظلمة خضراء، نسبحه و نقدسه و نهله و نمجده و ما من ملك مقرب و لا ذی روح غیرنا حتی بداله فی خلق الأشياء فخلق ما شاء كيف شاء من الملائكة و غیرهم، ثم أنهی علم ذلك إلینا.

[۱۱۹۳] ۸- سهل بن زیاد، عن محمد بن الوليد قال: سمعت يونس بن يعقوب، عن سنان بن طريف، عن أبي عبد الله عليه السلام يقول: قال:

إننا أول أهل بيت نوه الله بأسمائنا إنه لمّا خلق السموات و الأرض أمر مناديا فنادى أشهد أن لا إله إلا الله- ثلاثا- أشهد أن محمدا رسول الله- ثلاثا- أشهد أن عليا أمير المؤمنين حقا- ثلاثا-

[۱۱۹۴] ۹- أحمد بن إدريس، عن الحسين بن عبد الله الصّغير، عن محمد بن إبراهيم الجعفری، عن أحمد بن علي بن محمد بن عبد الله بن عمر بن علي بن أبي طالب عليه السلام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الله كان إذ لا- كان، فخلق الكان و المكان و خلق نور الأنوار، الّذى نورت منه الأنوار و أجرى فيه من نوره الّذى نورت منه الأنوار و هو النور الّذى خلق منه محمدا و عليا، فلم يزالا- نورين، أولین، إذ لا- شيء كوّن قبلهما، فلم يزالا- يجريان طاهرين مطهرين فى الأصلاب الطّاهره حتى افترقا فى أطهر طاهرين فى عبد الله و أبى طالب عليه السلام.

[۱۱۹۵] ۱۰- الحسين، عن محمد بن عبد، الله عن محمد بن سنان، عن المفضل، عن جابر بن يزيد قال:

قال لی أبو جعفر علیه السلام: یا جابر! إنَّ اللهَ أوَّل ما خلق خلقَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلَّم و عترته

ص: ۳۸۰

سایه ها بودید چگونه بودید؟ فرمودند: ای مفضل! ما نزد پروردگاران در سایه ای سبز بودیم و کسی جز ما نزدش نبود. و ما تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید او می گفتیم. و هیچ فرشته مقرب و جاننداری نبود تا اراده ای برای آفرینش اشیاء برای او پدید آمد و از فرشته و جز آن، آنچه خواست و هرگونه که خواست، آفرید. سپس علم آن را به ما رسانید.

[۱۱۹۳] ۸- سنن طریف از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: ما نخستین خاندانی هستیم که خداوند نام های ما را بلندآوازه کرد. و آن وقتی بود که آسمان ها و زمین را آفرید و به نداگری فرمان داد تا ندا کند: گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست- سه بار- گواهی می دهم که محمد رسول خدا است- سه بار- گواهی می دهم که علی به راستی امیر مؤمنان است- سه بار-.

[۱۱۹۴] ۹- احمد علی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا وقتی هیچ چیز نبود خداوند بود. آن گاه پدید آمد و مکان را آفرید. و روشنی روشنایی ها را آفرید، آنچه روشنایی ها از آن روشن شده اند. و در آن از نور خودش که روشنایی ها از آن روشن شده اند، جاری کرد. و آن نوری است که محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] و علی را از آن آفرید. و پیوسته آنان دو نور نخستین بودند؛ زیرا هیچ چیزی پیش از آن دو به وجود نیامده بود. و پیوسته پاک و پاکیزه در صلب های پاک جاری بودند تا در پاک ترین آن ها علیهم السلام در عبد الله و ابو طالب جدا شدند.

[۱۱۹۵] ۱۰- جابر یزید گوید: حضرت باقر علیه السلام به من فرمود: ای جابر! خداوند در آغاز آفرینش، محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- و خاندان هدایتگر و هدایت

ص: ۳۸۱

الهداه المهتدين، فكانوا أشباح نور بين يدي الله، قلت: و ما الأشباح؟ قال ظلُّ النور أبدان نورانيه بلا أرواح و كان مؤيدا بروح واحده و هي روح القدس، فيه كان يعبد الله و عترته و لذلك خلقهم حلما، علماء، برره، أصفياء، يعبدون الله بالصلاه و الصوم و السجود و التسبيح و التهليل و يصلون الصلوات و يحجون و يصومون.

[۱۱۹۶] ۱۱- علی بن محمد و غیره، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن الوليد شباب الصيرفي، عن مالك بن إسماعيل النهدي، عن عبد السلام بن حارث، عن سالم بن أبي حفصه العجلي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

كان في رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ثلاثة لم تكن في أحد غيره: لم يكن له فيء و كان لا يمر في طريق فيمر فيه بعد يومين أو ثلاثة إلا عرف أنه قد مر فيه لطيب عرفه و كان لا يمر بحجر و لا بشجر إلا سجد له.

[۱۱۹۷] ۱۲- علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن حماد بن عثمان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لَمَّا عَرَجَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْتَهَى بِهَ جَبْرَائِيلَ إِلَى مَكَانٍ فَخَلَّى عَنْهُ، فَقَالَ لَهُ: يَا جَبْرَائِيلُ تَخَلِّينِي عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ؟ فَقَالَ: أَمْضِهِ فَوَاللَّهِ لَقَدْ وَطَّئْتُ مَكَانًا مَا وَطَّئَهُ بَشَرٌ وَمَا مَشَى فِيهِ بَشَرٌ قَبْلَكَ.

[۱۱۹۸]۱۳-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد الجوهري، عن علي بن أبي حمزه قال:

سأل أبو بصير أبا عبد الله عليه السلام وأنا حاضر فقال: جعلت فداك كم عرج برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ فقال: مرتين فأوقفه جبرئيل موقفا، فقال له: مكانك يا محمد؟ فلقد وقفت موقفا ما وقفه ملك قط ولا نبي، إن ربك يصلي فقال:

ص: ۳۸۲

شده اش را آفرید. که در پیشگاه خدا اشباح نور بودند. من عرض کردم: اشباح چیست؟ فرمودند: سایه نور، بدن های نورانی بدون روح که با یک روح که همان روح القدس است، یاری می شدند. با او بود که آن حضرت و خاندانش، خدا را بندگی می کردند. و به همین جهت آنان را بردبار، دانشمند، نیک، برگزیده آفرید تا با نماز و روزه و سجده و تسبیح و تهلیل خدا را بندگی کنند. و آنان نماز می گزارند و حج کرده، روزه می گیرند.

[۱۱۹۶]۱۱-سالم بن ابو حفصه عجلي از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که فرمودند: سه چیز در رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود که در کسی جز او نبود: سایه نداشت، از راهی نمی گذشت جز این که هرکس پس از دو یا سه روز از آن جا می گذشت، می فهمید که ایشان از آن جا گذشته است. به خاطر بوی خوشش. و به سنگ و درختی نمی گذشت جز این که برایش سجده می کردند.

[۱۱۹۷]۱۲-ابو بصیر از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به معراج رفت، جبرئیل او را به مکانی رساند و از او جدا شد. حضرت به او فرمود: مرا بر این حالت تنها می گذاری؟ عرض کرد: برو، به خدا سوگند! در جایی گام نهاده ای که بشری در آن گام نگذاشته است. و پیش از تو بشری در آن جا راه نپیموده است.

[۱۱۹۸]۱۳-علی ابو حمزه گفته است: من در خدمت حضرت صادق بودم که ابو بصیر به ایشان گفت: جانم فدایت! رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را چند بار به معراج بردند؟ فرمود: دو بار. و جبرئیل او را در جایی نگاه داشته، گفت: ای محمد! این جا بایست. که تو در جایی ایستاده ای که هیچ فرشته و پیامبری در

ص: ۳۸۳

یا جبرئیل و کیف یصلی؟ قال: یقول: سَبَّوحٌ قَدُّوسٌ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي، فَقَالَ: اللَّهُمَّ عَفْوِكَ عَفْوِكَ، قَالَ: وَكَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ: قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: جَعَلْتَ فِدَاكَ مَا قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى! قَالَ: مَا بَيْنَ سَيْتَيْهَا إِلَى رَأْسِهَا، فَقَالَ: كَانَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ يَتَلَأَلُ يَخْفِقُ وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا وَقَدْ قَالَ: زَبْرَجِدٌ، فَنَظَرَ فِي مِثْلِ سَمِّ الْإِبْرَةِ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ نُورٍ

العظمه، فقال الله تبارك و تعالی: یا محمد! قال: لبيك ربّي قال: من لأمتك من بعدك؟ قال: الله أعلم، قال: عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين و سيّد المسلمين و قائد الغرّ المحجلين قال: ثمّ قال أبو عبد الله عليه السّلام لأبي بصير: يا أبا محمد! و الله ما جاءت ولايه عليّ عليه السّلام من الأرض و لكن جاءت من السّماء مشافهه.

[۱۱۹۹]۱۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عليّ بن سيف، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال:

قلت لأبي جعفر عليه السّلام: صف لي نبی الله عليه السّلام، قال: كان نبی الله عليه السّلام أبيض مشرب حمره، أدعج العينين، مقرون الحاجبين، شثن الأطراف كأنّ الذهب أفرغ على برائنه عظیم مشاشه المنكبين، إذا التفت يلتفت جميعا من شدّه استرساله، سربته سائله من لبتته إلى سرّته كأنّها وسط الفضة المصفّاه و كأنّ عنقه إلى كاهله إبريق فضّه، يكاد أنفه إذا شرب أن يرد الماء و إذا مشى تكفّأ كأنّه ينزل في صلب، لم ير مثل نبی الله صلّى الله عليه و اله و سلّم قبله و لا بعده صلّى الله عليه و اله و سلّم.

[۱۲۰۰]۱۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن أبي جميله، عن محمد بن الحلبيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم قال: إنّ الله مثل لي أمّتي في الطّين و علّمني أسماءهم كما علّم آدم الأسماء كلّها، فمرّ بي أصحاب الرّيايات فاستغفرت لعلّي و شيعته،

ص: ۳۸۴

آن جا نایستاده است. و پروردگارت [اینک] نماز می گزارد. او فرمود: ای جبرئیل چگونه نماز می گزارد؟ عرض کرد: می فرماید: سبوح قدّوس. منم پروردگار فرشتگان و روح، که رحمتم بر خشمم پیشی گرفته است. آن گاه پیامبر فرمود: خدایا! گذشت، گذشت. درحالی که چنان نزدیک بود که خدا فرمود: دو کمان یا نزدیک تر. [نجم (۵۳): ۹] ابو بصیر عرض کرد: جانم فدایت! دو کمان یا نزدیک تر چیست؟ فرمود: به اندازه فاصله انتهای قوس تا سر آن. و فرمود: و میانشان حجابی می درخشید و خاموش می شد. و آن را نفهمیدم جز این که فرمود: زبرجدی است. و پیامبر از مثل سوراخ سوزن تا آنچه خدا خواست نور عظمت دید، آن گاه خداوند پاک و والا فرمود: ای محمد! او عرض کرد: لبيك پروردگار من! فرمود: پس از تو چه کسی برای امتت خواهد بود؟ گفت: خدا داناتر است. فرمود: علی ابو طالب امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و رهبر شرافتمندان است. راوی گوید: سپس حضرت صادق علیه السّلام به ابو بصیر فرمود: ای ابو محمد! به خدا سوگند ولایت علی علیه السّلام از زمین نیامد بلکه آن به طور شفاهی از آسمان آمد.

[۱۱۹۹]۱۴-جابر گفته است: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: پیامبر خدا- درود بر او- را برایم وصف کنید. فرمودند: پیامبر خدا علیه السّلام سفید مایل به سرخ، سیاه و درشت چشم، ابروان به هم پیوسته، کف دست و پاها پر گوشت و نه کوتاه که گویا طلا در قالبش ریخته باشند و چهارشانه بود. وقتی به کسی توجه می کرد، از انس بسیارش با همه وجودش به او توجه می کرد. موی سینه اش از گردن تا ناف کشیده شده، گویا میان نقره ای درخشان بود. و گویا از گردن تا سرشانه یک تنگ نقره ای است. بینی اش -وقتی آب می خورد- نزدیک بود که به آب برسد. و وقتی راه می رفت به پیش رو مایل بود گویا که

به سرازیری می رود. نظیر پیامبر خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- دیده نشده است نه پیش از او و نه پس از او.

[۱۲۰۰] ۱۵- محمد حبلی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند: خداوند ائمترا در گل برای من مجسم کرده، نام هاشان را به من آموخت چنان که همه نام ها را به آدم آموخت. آن گاه صاحبان بیرق ها بر من گذشتند و من برای علی و شیعه اش آموزش خواستم. که

ص: ۳۸۵

إِنَّ رَبِّي وَعَدَنِي فِي شِيعَةِ عَلِيٍّ خَصَلَهُ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا هِيَ؟ قَالَ: الْمَغْفِرَةُ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ وَأَنْ لَا يَغَادِرَ مِنْهُمْ صَغِيرَهُ وَلَا كَبِيرَهُ وَلَهُمْ تَبَدُّلُ السَّيِّئَاتِ حَسَنَاتٍ.

[۱۲۰۱] ۱۶- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن الحسن بن سيف، عن أبيه، عن عمن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

خطب رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الناس ثم رفع يده اليمنى قابضا على كفه ثم قال: أتدرون أيها الناس ما في كفي؟ قالوا: الله ورسوله أعلم، فقال: فيها أسماء أهل الجنة وأسماء آبائهم وقبائلهم إلى يوم القيامة، ثم رفع يده الشمال فقال: أيها الناس أتدرون ما في كفي؟ قالوا: الله ورسوله أعلم، فقال: أسماء أهل النار وأسماء آبائهم وقبائلهم إلى يوم القيامة، ثم قال: حكم الله وعدل، حكم الله وعدل، فريق في الجنة وفريق في السعير.

[۱۲۰۲] ۱۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن إسحاق بن غالب، عن أبي عبد الله عليه السلام:

في خطبه له خاصه يذكر فيها حال النبي والأئمة عليه السلام وصفاتهم، فلم يمنع ربنا لحلمه وأناة وعطفه ما كان من عظيم جرمهم وقبيح أفعالهم، أن انتجب لهم أحب أنبيائه إليه وأكرمهم عليه محمد بن عبد الله عليه السلام في حومه العز مولده وفي دومه الكرم محتده، غير مشوب حسبه ولا ممزوج نسبه ولا مجهول عند أهل العلم صفته، بشرت به الأنبياء في كتبها ونطقت به العلماء بنعتها وتأملت الحكماء بوصفها، مهذب لا يداني، هاشمي لا يوازي، أبطحي لا يسامي، شيمته الحياء وطبيعته السخاء مجبول على أوقار النبوه وأخلاقها، مطبوع على أوصاف الرساله وأحلامها إلى أن انتهت به أسباب مقادير الله

ص: ۳۸۶

پروردگارم خصلتی را درباره شیعه علی به من وعده داده است. گفتند: آن چیست؟ فرمود: آموزش برای کسی که ایمان آورده است. و باقی نگذاشتن صغیره و کبیره ای برای آنان و تبدیل سیئات به حسنات.

[۱۲۰۱] ۱۶- حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- برای مردم خطبه خواند. سپس دست راستش را که مشت کرده بود، بالا- برده، فرمود: ای مردم! آیا می دانید در دست من چیست؟ آنان گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: نام های اهل بهشت تا روز قیامت و نام پدران و قبیله هاشان در آن است. سپس دست چپش را بالا برده، فرمود: ای مردم! آیا می دانید در این دستم چیست؟ آنان گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: نام های اهل دوزخ تا روز

قیامت و نام پدران و قبیله هاشان در آن است. سپس فرمود: خدا داوری کرد و عدالت ورزید. گروهی در بهشتند و گروهی در دوزخ.

[۱۲۰۲] ۱۷- اسحاق غالب از حضرت صادق علیه السلام در خطبه ویژه ای که احوال و اوصاف پیامبر و امامان علیهم السلام را بیان می کند روایت کرده که: گناهان بزرگ و کردارهای زشت مردم- به خاطر بردباری و احسان و مهربانی پروردگاران- مانع نشد که او محبوب ترین پیامبران نزد خود و گرامی ترین شان بر خود محمّد عبد الله [درود خدا بر او و بر خاندانش] را برایشان برگزیند که تولّدش در حریم عزّت و اقامتش در سایه سار کرامت بود. آیین اش نیالوده و نسبش نیامیخته بود. صفتش نزد اهل دانش ناشناس نبود و پیامبران در کتاب هاشان او را بشارت داده، دانشمندان در وصفش سخن رانده و حکیمان در صفتش به اندیشه نشسته بودند. پاک گشته ای بی نظیر، هاشمی ای بی مانند و ابطحی ای بی هم طراز. صفتش حیا و طبعش سخا. بر وقار و اخلاق نبوت سرشته. بر اوصاف و اندیشه های رسالت مهر خورده. [تا این که به سبب او اسباب تقدیرهای خداوند در اوقات خودش پایان گرفته، داوری درباره او به فرمان خداوند تا نهایتش جاری شده و داوری حتمی خداوند او را به هدفش رساند.]

ص: ۳۸۷

إلى أوقاتها و جرى بأمر الله القضاء فيه إلى نهاياتها، أذاه محتوم قضاء الله إلى غاياتها، تبشّر به كلّ أمّة من بعدها و يدفعه كلّ أب إلى أب من ظهر، إلى ظهر لم يخلطه في عنصره سفاح و لم ينجسه في ولادته نكاح، من لدن آدم إلى أبيه عبد الله، في خير فرقه و أكرم سبط و أمنع رهط و أكلا حمل و أودع حجر، اصطفاه الله و ارتضاه و اجتبه و آتاه من العلم مفاتيحه و من الحكم ينابيعه، ابتعته رحمه للعباد و ربيعا للبلاد و أنزل الله إليه الكتاب فيه البيان و التبيان قرآنا عربيا غير ذي عوج لعلهم يتقون، قد بينه للناس و نهجه بعلم قد فضّله و دين قد أوضحه و فرائض قد أوجبها و حدود حدّها للناس و بينها و أمور قد كشفها لخلقها و أعلنها، فيها دلالة إلى النّجاه و معالم تدعو إلى هداة، فبلغ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم ما أرسل به و صدع بما أمر و أدّى ما حمّل من أثقال النّبوه و صبر لرّبّه و جاهد في سبيله و نصح لأمتّه و دعاهم إلى النّجاه و حثّهم على الذّكر و دلّهم على سبيل الهدى، بمناهج و دواع، أسّس للعباد أساسها و منار رفع لهم أعلامها، كيلا يضلّوا من بعده و كان بهم رءوفا رحيمًا.

[۱۲۰۳] ۱۸- محمّد بن يحيى، عن سعد بن عبد الله، عن جماعة من أصحابنا، عن أحمد بن هلال، عن أمّيه بن عليّ القيسيّ قال:

حدّثني درست بن أبي منصور أنّه سأل أبا الحسن الأوّل عليه السّلام أكان رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم محجوجا بأبي طالب؟ فقال: لا- و لكنّه كان مستودعا للوصايا فدفعها إليه صلّى الله عليه و اله و سلّم قال: قلت: فدفع إليه الوصايا على أنّه محجوج به؟ فقال: لو كان محجوجا به ما دفع إليه الوصية، قال: فقلت: فما كان حال أبي طالب؟ قال: أقرّ بالنبيّ و بما جاء به و دفع إليه الوصايا و مات من يومه.

[۱۲۰۴] ۱۹- الحسين بن محمّد الأشعريّ، عن معلّى بن محمّد، عن منصور

ص: ۳۸۸

هر امتی او را به پس از خودش بشارت داد. و هر پدری پشت به پشت او را به پدری تحویل داد. اصالتش از آدم تا پدرش عبد الله به هیچ زنایی نیامیخت و در ولادتش هیچ نکاحی آن را پلید نکرد. او در بهترین طایفه و گرامی ترین نواده و والاترین خانواده و محفوظترین بطن و امانت دارترین دامن بود. خداوند او را انتخاب کرده، برگزید و به او راضی شد. و به او کلیدهای دانش و سرچشمه های حکمت داد. او را به عنوان رحمتی بر بندگان و بهاری بر سرزمین ها برانگیخت. و آن کتاب را که بیان و تبیین در آن است، قرآنی عربی که کژی ای در آن نیست بر او نازل کرد تا شاید پروا کنند. که برای مردم تبیین کرده، توضیحش داد. با دانشی که تفصیل داد و دینی که روشنش ساخت و فریضه هایی که واجب کرد و حدودی که برای مردم برقرار ساخته، بیانش کرد. اموری که برای مردم آشکارشان ساخت رهنمونی به سوی نجات بود و نشانه هایی که به هدایتش فرامی خواند. پس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آنچه را برایش فرستاده شده بود، ابلاغ کرد و آنچه را فرمان داده شده بود، آشکار ساخت و آنچه از بارهای پیامبری برداشته بود، ادا کرد و به خاطر پروردگارش شکیبایی کرده، در راهش به جان کوشید. امتش را ارشاد کرد و به سوی نجاتشان فراخوانده، به ذکر [خدا] تشویقشان کرد. با شیوه های روشن و انگیزه ها به راه هدایت راهنمایی کرد و با شیوه ها و انگیزه هایی اساس آن را برای بندگان بنیان نهاده، نشانه هایش را بر مناره هایی بلند ساخت تا پس از او گمراه نشوند. که او به آنان مهربان و دلسوز بود.

[۱۲۰۳] ۱۸- امیه بن علی قیسی گفت: درست ابو منصور به من گفت که او از حضرت ابو الحسن اول [امام کاظم] علیه السلام پرسیده که آیا ابو طالب بر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- حجت بود؟ ایشان فرموده است: نه، ولی امانتدار وصایا بود و آن ها را به پیامبر سپرد. او گوید من عرض کردم: بنابر این که بر او حجت بود وصایا را به او سپرد؟ فرمودند: اگر او بر ایشان حجت بود وصیت را به او نمی سپرد. او گوید من عرض کردم: پس ابو طالب بر چه حالی بود؟ فرمود: به پیامبر و به آنچه آورده بود، اقرار کرد و وصایا را به او سپرده، همان روز درگذشت.

[۱۲۰۴] ۱۹- مردی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی رسول خدا

ص: ۳۸۹

بن العباس، عن علی بن أسباط، عن یعقوب بن سالم، عن رجل، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

لَمَّا قَبَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَاتَ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَطْوَلِ لَيْلَةٍ حَتَّى ظَنُّوا أَنْ لَا سَمَاءَ تَظْلَهُمْ وَلَا أَرْضَ تَقْلَهُمْ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتَرَ الْأَقْرَبِينَ وَالْأَبْعَدِينَ فِي اللَّهِ، فَبَيْنَاهُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَتَاهُمْ آتٍ لَا يَرُونَهُ وَيَسْمَعُونَ كَلَامَهُ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتِهِ، إِنَّ فِي اللَّهِ عِزًّا مِنْ كُلِّ مَصِيبَةٍ وَنَجَاةً مِنْ كُلِّ هَلَاكَةٍ وَدَرْكَاً لِمَفَاتٍ كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُؤَفَّوْنَ أَجْوَرَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُخِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَكُمْ وَفَضَّلَكُمْ وَطَهَّرَكُمْ وَجَعَلَكُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَاسْتَوْدَعَكُمْ عِلْمَهُ وَأَوْرَثَكُمْ كِتَابَهُ وَجَعَلَكُمْ تَابُوتَ عِلْمِهِ وَعَصَا عِزِّهِ وَضَرْبَ لَكُمْ مِثْلًا مِنْ نُورِهِ وَعَصَمَكُمْ مِنَ الزَّلْزَلِ وَآمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، فَتَعَزَّوْا بِعِزِّ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَنْزِعْ مِنْكُمْ رَحِمَتَهُ وَلَنْ يَزِيلَ عَنْكُمْ نِعْمَتَهُ، فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللَّهِ عِزِّ وَجَلِّ الْعَالَمِينَ بِهِمْ تَمَّتِ النِّعْمَةُ وَاجْتَمَعَتِ الْفِرْقَةُ وَاتَّלَفَتِ الْكَلِمَةُ وَأَنْتُمْ أَوْلِيَاؤُهُ، فَمَنْ تَوَلَّاهُمْ فَازَ وَمَنْ ظَلَمَ حَقَّكُمْ زَهَقَ، مَوَدَّتْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاجِبُهُ فِي كِتَابِهِ عَلَى عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ اللَّهُ عَلَى نَصْرِكُمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ فَاصْبِرُوا لِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ، فَإِنَّهَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ قَدْ قَبَّلَكُمْ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ وَدِيعِهِ وَاسْتَوْدَعَكُمْ أَوْلِيَاءَهُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ

أَدَى أَمَانَتَهُ آتَاهُ اللَّهُ صَدَقَهُ، فَأَنْتُمْ الْأَمَانَةُ الْمَسْتُودَعَةُ وَ لَكُمْ الْمَوْدَةُ الْوَاجِبَةُ وَ الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ وَ قَدْ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ وَ قَدْ أَكْمَلَ لَكُمْ الدِّينَ وَ بَيَّنَّ لَكُمْ سَبِيلَ الْمَخْرَجِ، فَلَمْ يَتْرِكْ لِجَاهِلِ حِجَّةٍ، فَمَنْ جَهْلٌ أَوْ تَجَاهِلٌ أَوْ أَنْكَرٌ أَوْ نَسِيٌّ أَوْ تَنَاسَى فَعَلَى اللَّهِ حِسَابُهُ وَ اللَّهُ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِكُمْ وَ أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهَ وَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ. فَسَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِمَّنْ أَتَاهُمُ التَّعْزِيهِ، فَقَالَ: مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

ص: ۳۹۰

-درود خدا بر او و بر خاندانش-وفات کرد، خاندان محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-درازترین شب را گذراندند چنان که گمان کردند هیچ آسمانی بر ایشان سایه نینداخته و هیچ زمینی ایشان را به دوش نمی کشد؛ زیرا رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نزدیک و دور را در راه خدا متحد ساخته بود. در چنین احوالی بودند که ناگاه کسی آمد که دیده نمی شد ولی سخنش را می شنیدند. او عرض کرد: درود و رحمت و برکات خداوند بر شما خاندان. همانا در راه خدا از هر رنجی، شکیبایی ای و از هر هلاکتی، نجاتی و برای از دست رفته، جبرانی است. هرکسی مرگ را می چشد. و شما پاداش خود را در روز قیامت خواهید گرفت. کسی که از آتش دور شده، به بهشت وارد شود، نجات یافته و رستگار شده است. و زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست. [آل عمران (۳) : ۱۸۵] خداوند شما را برگزید و فضیلت تان داد. پاکتان ساخت و خاندان پیامبرش قرار داد. علمش را به شما سپرد و کتابش را به شما ارث داد. شما را صندوق علم و عصای عزت قرار داد. برایتان از نور خودش مثال زد. از لغزش نگاهتان داشته، از فتنه و آزمایش ها ایمنتان ساخت. پس به صبری خداپسندانه شکیبایی کنید که خداوند رحمتش را از شما جدا نکرده، نعمتش را از شما بر نداشته است. شما اهل خداست. شما نعمت کامل شده، پراکنده گرد آمده و سخن یگانه شده است. و شما دوستان اوید. پس هر که شما را دوست بدارد، رستگار شده و آن که در حق شما ستم کند، نابود گشته. دوستی شما بر بندگان مؤمن از سوی خداوند در کتابش واجب شده. سپس خداوند هروقت بخواهد، به یاری شما توانا است. پس تا پایان کارها شکیبایی کنید. که آن ها به خداوند می رسند. خداوند شما را از پیامبرش به عنوان امانت پذیرفت و دوستان مؤمنش در زمین را به شما سپرد. و هر که امانتش را ادا کند خداوند پاداش راستی اش را می دهد. پس شما امانت سپرده شده اید و دوستی و اطاعت واجب برای شما است. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-درگذشت ولی دین را برایتان کامل کرده راه نجات را روشن ساخته، برای جاهل هم حجتی و عذری نگذشت. پس کسی که جاهل باشد یا خود را به جهالت بزند یا انکار کند یا فراموش کند یا خود را به فراموشی بزند، حسابش با خدا است. و خداوند نیازهای شما را می داند. و من شما را به خدا می سپارم. و درود بر شما. من از حضرت باقر علیه السلام درباره کسی که برای شکیبایی دادن آمده بود، پرسیدم. فرمودند: از سوی خدای پاک و والا بود.

ص: ۳۹۱

[۱۲۰۵] ۲۰-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن سنان، عن ابن مسكان، عن إسماعيل بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ إِذَا رَأَى فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءَ رَأَى لَهُ نُورَ كَأَنَّهُ شَقَّةُ قَمَرٍ.

[۱۲۰۶] ۲۱-أحمد بن إدريس، عن الحسين بن عبيد الله، عن أبي عبد الله الحسين الصغير، عن محمد بن إبراهيم الجعفری، عن أحمد بن علي بن محمد بن عبد الله بن عمر بن علي بن أبي طالب، عن أبي عبد الله عليه السلام و محمد بن يحيى، عن سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن فضال، عن بعض رجاله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

نزل جبرئيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه و اله و سلم فقال: يا محمد! إن ربك يقرئك السلام و يقول: إني قد حرمت النار على صلب أنزلك و بطن حملك و حجر كفلك، فالصليب صلب أبيك عبد الله بن عبد المطلب و البطن المذی حملك فأمنه بنت وهب و أمّا حجر كفلك فحجر أبي طالب.

و في روايه ابن فضال و فاطمه بنت أسد.

[۱۲۰۷] ۲۲-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن دراج، عن زرارة بن أعين، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

يحشر عبد المطلب يوم القيامة أمه واحده، عليه سيماء الأنبياء و هيبه الملوك.

[۱۲۰۸] ۲۳-علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم، عن الهيثم بن واقد، عن مقرون، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن عبد المطلب أول من قال بالبداء، يبعث يوم القيامة أمه وحده عليه بهاء الملوك و سيماء الأنبياء.

[۱۲۰۹] ۲۴-بعض أصحابنا، عن ابن جمهور، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن

ص: ۳۹۲

[۱۲۰۵] ۲۰-اسماعيل عمار از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- وقتی در شب تار، دیده می شدند، نوری همچون پاره ماه برایشان دیده می شد.

[۱۲۰۶] ۲۱-احمد علی و برخی دیگر از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده اند که ایشان فرمودند: جبرئيل عليه السلام بر پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل شده، عرض کرد: ای محمد! پروردگارت به تو سلام رسانده، می فرماید: من آتش را بر صلیبی که تو را فرود آورد و بر بطنی که تو را نگاه داشت و بر دامنی که تو را پرورش داد، حرام کردم. و آن صلب، صلب پدیرت عبد الله بن عبد المطلب و بطنی که تو را نگاه داشت آمنه بنت وهب و دامنی که تو را پرورش داد، دامن- ابو طالب-و در روايت ابن فضال-و فاطمه بنت اسد است.

[۱۲۰۷] ۲۲-زرارة اعین از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: عبد المطلب در روز قیامت همچون یک امت محشور می شود که چهره پیامبران و هیبت شهریاران را دارد.

[۱۲۰۸] ۲۳-مقرّن از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا عبد المطلب نخستین کسی بود که به بداعت معتقد شد. که در روز قیامت همچون یک امت محشور می شود درحالی که جمال شهریاران و سیمای پیامبران را دارد.

[۱۲۰۹] ۲۴-مفضّل عمر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

ص: ۳۹۳

ابن رثاب، عن عبد الرّحمن بن الحجّاج و عن محمّد بن سنان، عن المفضّل بن عمر جميعا، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: يبعث عبد المطلب أمه وحده، عليه بهاء الملوک و سيماء الأنبياء و ذلك أنّه أوّل من قال بالبداء، قال: و كان عبد المطلب أرسل رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم إلى رعاته في إبل قد نذت له، فجمعها فأبطأ عليه فأخذ بحلقه باب الكعبه و جعل يقول:

يا ربّ أ تهلك آلک

إن تفعل فأمر ما بدا لک

فجاء رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم بالإبل و قد وجّه عبد المطلب في كلّ طريق و في كلّ شعب في طلبه و جعل يصيح:

يا ربّ أ تهلك آلک

إن تفعل فأمر ما بدا لک

و لما رأى رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم أخذه فقبّله و قال: يا بنيّ لا وجهتك بعد هذا في شيء فإنّي أخاف أن تغتال فتقتل.

[۱۲۱۰] ۲۵-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن محمّد بن حمران، عن أبان بن تغلب قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: لما أن وجّه صاحب الحبشه بالخيّل و معهم الفيل ليهدم البيت، مزّوا بإبل لعبد المطلب فساقوها، فبلغ ذلك عبد المطلب فأتى صاحب الحبشه فدخل الآذن، فقال: هذا عبد المطلب بن هاشم قال: و ما يشاء؟ قال التّرجمان: جاء في إبل له ساقوها يسألک ردّها، فقال ملک الحبشه لأصحابه: هذا رئيس قوم و زعيمهم، جئت إلى بيته الّمدى يعبده لأهدمه و هو يسألني إطلاق إبله، أما لو سألتني الإمساك عن هدمه لفعلت، ردّوا عليه إبله، فقال عبد المطلب لترجمانه: ما قال لك الملك؟ فأخبره، فقال عبد المطلب: أنا ربّ الإبل و لهذا البيت ربّ يمنع، فردّت إليه إبله و انصرف عبد المطلب نحو منزله،

ص: ۳۹۴

عبد المطلب همچون یک امت برانگیخته می شود درحالی که جمال شهریاران و سیمای پیامبران را دارد و این برای آن است که او نخستین کسی بود که به بداعت معتقد شد. و فرمود: عبد المطلب، رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را به سوی

شتربانانش فرستاد تا شتران رمیده را برایش گرد آورد. آن گاه که او دیر کرد، حلقه در کعبه را گرفته، می گفت: «پروردگارا آیا خاندانت را نابود می کنی. اگر چنین می کنی، امری است که برایت بددا شده است.» پس رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-شتر را آورد. درحالی که عبدالمطلب بر هر راه و هر درّه ای به جستجویش کسی روانه کرده، فریاد می زد: «پروردگارا آیا خاندانت را نابود می کنی. اگر چنین می کنی امری است که برایت بددا شده است.» و چون رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را دید، او را گرفت و شروع به بوسیدنش کرد و گفت: پسر، از این پس تو را دنبال چیزی نمی فرستم که می ترسم گرفتار گشته و کشته شوی.

[۱۲۱۰]۲۵-ابان تغلب گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمود: وقتی امیر حبشه لشکر خود را به همراه فیلان به سوی خانه کعبه [فرستاد تا آن را خراب کند، به شتران عبدالمطلب گذشته، آن ها را با خود بردند. عبدالمطلب این را شنید. پس به نزد امیر حبشه آمد. دربان به نزد او رفت و گفت: عبدالمطلب هاشم این جا است. او گفت: چه می خواهید؟ دیلماج گفت: درباره شترانش که برده اند، آمده است تا آن ها را بخواهد. امیر حبشه به یارانش گفت: این رئیس و سرور مردمی است که من آمده ام خانه ای را که عبادتش می کنند، خراب کنم ولی او از من رهایی شترانش را می خواهد! هان اگر می خواست دست از خراب کردن آن بردارم، چنان می کردم. شترانش را به او برگردانید. آن گاه عبدالمطلب به دیلماج گفت: امیر به تو چه گفت: او آن سخنان را بازگفت. عبدالمطلب گفت: من صاحب شترم و این خانه صاحبی دارد که جلویش را می گیرد. آن گاه شترانش را به او بازگرداندند و عبدالمطلب به سوی منزلش رفت.

ص: ۳۹۵

فمرّ بالفیل فی منصرفه، فقال للفیل: یا محمود! فحرّک الفیل رأسه، فقال له: أتدری لم جاءوا بک؟ فقال الفیل برأسه: لا، فقال عبدالمطلب: جاءوا بک لتهدم بیت ربک أفتراک فاعل ذلک؟ فقال برأسه: لا، فانصرف عبدالمطلب إلى منزله فلما أصبحوا غدوا به لدخول الحرم فأبى و امتنع عليهم، فقال عبدالمطلب لبعض موالیه عند ذلک: اعل الجبل فانظر تری شیئا، فقال: أری سوادا من قبل البحر، فقال له: یصیبه بصرک أجمع؟ فقال له: لا و لأوشک أن یصیب، فلما أن قرب، قال: هو طیر کثیر و لا أعرفه یحمل کلّ طیر فی منقاره حصاه مثل حصاه الخذف، أو دون حصاه الخذف فقال عبدالمطلب: و ربّ عبدالمطلب ما ترید إلاّ القوم، حتّی لَمّا صاروا فوق رءوسهم أجمع ألقّت الحصاه فوقعت کلّ حصاه علی هامه رجل فخرجت من دبره فقتلته فما انفلت منهم إلاّ رجل واحد یخبر الناس، فلما أن أخبرهم ألقّت علیه حصاه فقتلته.

[۱۲۱۱]۲۶-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن رفاعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان عبدالمطلب يفرش له بفناء الكعبه لا يفرش لأحد غيره و كان له ولد یقومون علی رأسه فيمنعون من دنا منه، فجاء رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و هو طفل یدرج حتّی جلس علی فخذه، فأهوى بعضهم إليه لينحیه عنه، فقال له عبدالمطلب: دع ابني فإنّ الملك قد أتاه.

[۱۲۱۲]۲۷-محمد بن یحیی، عن سعد بن عبد الله، عن ابراهیم بن محمد الثقفی، عن علی بن المعلى، عن أخیه محمد، عن درست بن ابي منصور، عن علی بن ابي حمزه، عن ابي بصیر، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

در راه به فیلی برخورد و به آن گفت: ای محمود! فیل سرش را حرکت داد. پس به او گفت: می دانی برای چه کاری تو را آورده اند؟ فیل با اشاره سرش گفت: نه. و عبد المطلب گفت: تو را آورده اند تا خانه پروردگارت را خراب کنی. آیا تو آن را انجام می دهی؟ آن با اشاره سرش گفت: نه. آن گاه عبد المطلب به سوی منزلش رفت. چون صبح شد آن فیل را برای داخل شدن به حرم بردند که آن سرباززد و امتناع ورزید. پس عبد المطلب به یکی از غلامانش گفت: از کوه بالا برو و بنگر که چه چیزی می بینی. او گفت: سیاهی ای از سوی دریا می بینم. به او گفت: چشمت همه آن ها را می بینی؟ گفت: نه، ولی اندکی دیگر می بیند. و چون نزدیک شدند، گفت: پرنده گان زیادی اند ولی من نمی شناسمشان. هر کدام در منقارشان سنگریزه ای مانند سنگریزه ای که با پشت ناخن پرتاب می کنند دارند، پس عبد المطلب گفت: سو گند به پروردگار عبد المطلب که جز این گروه را نمی خواهند. تا وقتی همه بالای سر آنان رسیدند، سنگریزه ها را انداختند. و هر کدام از سنگریزه ها بر سر مردی افتاد و از تهیگاهش بیرون آمد و او را کشت. و از آنان جز یک مرد نماند تا به مردم خبر دهد. و چون آن خبر را داد، سنگریزه ای بر او افتاد و او را کشت.

[۱۲۱۱]۲۶-رفاعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: برای عبد المطلب در آستانه کعبه فرشی می انداختند که برای جز او نمی انداختند. و او فرزندان داشت که در کنارش می ایستادند و از نزدیک شدن افراد به او جلوگیری می کردند. تا رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- که کودکی تازه به راه افتاده بود، آمد و بر زانوی او نشست. یکی از پسرانش خواست او را دور کند که عبد المطلب به او گفت: رها کن پسرم را که فرشته او را آورده است.

[۱۲۱۲]۲۷-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی

لَمَّا وُلِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَكَثَ أَيَّامًا لَيْسَ لَهُ لَبَنٌ، فَأَلْقَاهُ أَبُو طَالِبٍ عَلَى ثَدْيِ نَفْسِهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ لَبَنًا فَرَضَ مِنْهُ أَيَّامًا حَتَّى وَقَعَ أَبُو طَالِبٍ عَلَى حَلِيمَةَ السَّعْدِيَّةِ فَدَفَعَهُ إِلَيْهَا.

[۱۲۱۳]۲۸-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ مِثْلَ أَبِي طَالِبٍ مِثْلَ أَصْحَابِ الْكَهْفِ، أَسْرَوْا الْإِيمَانَ وَأَظْهَرُوا الشَّرْكَ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ.

[۱۲۱۴]۲۹-الحسين بن محمد و محمد بن يحيى، عن أحمد بن إسحاق، عن بكر بن محمد الأزدي، عن إسحاق بن جعفر، عن أبيه عليه السلام قال:

قِيلَ لَهُ: إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ كَافِرًا؟ فَقَالَ: كَذَبُوا كَيْفَ يَكُونُ كَافِرًا وَهُوَ يَقُولُ؟:

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا

نبیاً کموسی خطّ فی أوّل الكتب

و فی حدیث آخر: کیف یكون أبو طالب کافرا و هو یقول؟ :

لقد علموا أنّ ابننا لا مکذب

لدينا و لا یعبأ بقیل الأباطل

و أبيض یستسقی الغمام بوجهه

ثمّال الیتامی عصمه للأرامل

[۱۲۱۵]۳۰- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن هشام بن الحكم، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

بینا النبی صلی الله علیه و اله و سلّم فی المسجد الحرام و علیه ثیاب له جدد فألقى المشرکون علیه سلا ناقة فملئوا ثیابه بها، فدخله من ذلک ما شاء الله فذهب إلى ابي طالب فقال له: یا عمّ کیف ترى حسبی فیکم؟ فقال له: و ما ذاک یا ابن اخی؟ فأخبره الخیر، فدعا أبو طالب حمزه: و أخذ السیف و قال لحمزه خذ السلا، ثمّ توجه

ص: ۳۹۸

پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- به دنیا آمد، چند روزی بی شیر ماند. تا ابو طالب او را بر سینه خودش چسباند، پس خداوند در آن شیری فرو فرستاد و چند روزی از آن خورد تا ابو طالب حلیمه سعیدیه را یافت و به او سپردش.

[۱۲۱۳]۲۸- هشام سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حکایت ابو طالب، حکایت اصحاب کهف است. ایمان را پنهان کردند و اظهار شرک کردند و خدا هم دو بار پاداششان داد.

[۱۲۱۴]۲۹- اسحاق جعفر از پدرش علیه السلام روایت کرده که [کسانی] به ایشان گفتند: آنان می پندارند که ابو طالب کافر بوده است. فرمود: دروغ می گویند چگونه کافر باشد وقتی می گوید: آیا ندانستند که ما محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] را پیامبری همچون موسی یافتیم که نامش در کتاب های پیشین نوشته شده است.

و در حدیثی دیگر چنین است: چگونه ابو طالب کافر است در حالی که می گوید:

آنان دانستند که فرزند ما در نزد ما تکذیب نشده و به سخن یاهو اعتنا نمی شود.

او نیکو کاری است که به آبروی او از ابر آب خواسته می شود. او فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است.

[۱۲۱۵]۳۰- هشام حکم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هنگامی که پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- در مسجد الحرام بود و لباس هایی نو در بر داشت، مشرکان شکمبه شتری به رویش انداخته، لباس هایش را به آن

آلودند. ایشان از این کار بسیار آزرده شده، به سوی ابو طالب رفت و فرمود: عمو جان، مرا در میان خودتان چگونه می بینید؟ او گفت: برادرزاده ام، این چه پرسشی است؟ آن گاه ایشان از آن خبر بازگفت. پس ابو طالب حمزه را فراخواند، شمشیر برداشت و به حمزه گفت: شکمبه را بردار. سپس به سوی آن مردم رفت درحالی که پیامبر هم با او بود.

ص: ۳۹۹

إلى القوم و النبي معه فأتى قريشا و هم حول الكعبة، فلما رأوه عرفوا الشرّ في وجهه، ثم قال لحمزه: أمر السّلا على سبالهم ففعل ذلك حتّى أتى على آخرهم، ثم التفت أبو طالب إلى النبي فقال: يا ابن أخي! هذا حسبك فينا.

[۱۲۱۶]۳۱-علی، عن أبيه، عن ابن أبي نصر، عن إبراهيم بن محمد الأشعري، عن عبيد بن زرار، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

لما توفّي أبو طالب نزل جبرئيل على رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم فقال: يا محمد! اخرج من مكّه، فليس لك فيها ناصر، و ثارت قريش بالنبي صلّى الله عليه و اله و سلّم، فخرج هاربا حتّى جاء إلى جبل بمكّه يقال له الحجون فصار إليه.

[۱۲۱۷]۳۲-علی بن محمد بن عبد الله و محمد بن يحيى، عن محمد بن عبد الله رفعه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ أبا طالب أسلم بحساب الجمل، قال بكلّ لسان.

[۱۲۱۸]۳۳-محمد بن يحيى، عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى، عن أبيهما، عن عبد الله بن المغيرة، عن إسماعيل بن أبي زياد، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

أسلم أبو طالب بحساب الجمل و عقد بيده ثلاثا و ستين.

[۱۲۱۹]۳۴-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن الحسين بن علوان الكلبي، عن علي بن الحزور الغنوي، عن أصبغ بن نباته الحنظلي قال:

رأيت أمير المؤمنين عليه السّلام يوم افتتح البصره و ركب بغله رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم (ثم) قال: أيها الناس ألا أخبركم بخير الخلق يوم يجمعهم الله، فقام إليه أبو أيوب الأنصاري فقال: بلى يا أمير المؤمنين حدّثنا فإنّك كنت تشهد و نغيب، فقال:

ص: ۴۰۰

آن گاه به نزد قريش آمد که گرد کعبه بودند. چون او را دیدند، بدی و نفرت را از چهره اش خواندند. پس او به حمزه گفت: شکمبه را به سیلشان بمال. او چنین کرد تا به نفر آخرشان رسید. سپس ابو طالب به پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-رو کرده، گفت: ای پسر برادرم! این است قدر تو در میان ما.

[۱۲۱۶] ۳۱- عیید زراره از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی ابو طالب وفات کرد، جبرئیل بر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- نازل شده، عرض کرد: ای محمّد! از مکه بیرون رو که در آن برایت یاوری نیست. در حالی که قریش بر پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- هجوم آوردند ایشان گریزان بیرون آمد تا به کوهی در مکه رسید که به آن حجّون می گفتند. پس به آن جا رفت.

[۱۲۱۷] ۳۲- از محمّد عبد الله حدیثی که تا حضرت صادق علیه السّلام بالا رفته، روایت شده که ایشان فرمود: ابو طالب به حساب جمّل [حروف ابجد] اسلام آورد.

[۱۲۱۸] ۳۳- اسماعیل ابو زیاد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ابو طالب با حساب جمّل اسلام آورد و با دستش رقم شصت و سه را به هم آورد.

[۱۲۱۹] ۳۴- اصیغ بن نباته حنظلی گفته است: روزی که امیر مؤمنان علیه السّلام بصره را فتح کرد، ایشان را سوار بر استر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- دیدم. [سپس] فرمود: ای مردم آیا شما را از بهترین آفریدگان در روزی که خدا آنان را گرد آورد، آگاه نکنم؟ ابو ایوب انصاری برخاست و گفت: چرا ای امیر مؤمنان بگو که

ص: ۴۰۱

إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ سَبْعَةٌ مِنْ وَلَدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا يَنْكُرُ فَضْلَهُمْ إِلَّا كَافِرٌ وَلَا يَجْحَدُ بِهِ إِلَّا جَاهِدٌ، فَقَامَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَمِعْتُ لَنَا لِنَعْرِفَهُمْ فَقَالَ: إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ الرَّسُلُ وَإِنَّ أَفْضَلَ الرَّسُلِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّ أَفْضَلَ كُلِّ أُمَّةٍ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَصِيَّ نَبِيِّهَا، حَتَّى يَدْرَكَهُ نَبِيُّهَا، أَلَا وَإِنَّ أَفْضَلَ الْأَوْصِيَاءِ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامِ، أَلَا وَإِنَّ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ الشَّهَدَاءِ، أَلَا وَإِنَّ أَفْضَلَ الشَّهَدَاءِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَجَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، لَهُ جَنَاحَانِ خَضِييَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ، لَمْ يَنْحَلْ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ جَنَاحَانِ غَيْرَهُ، شَيْءٌ كَرَّمَ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَشَرَّفَهُ وَالسَّبْطَانَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجْعَلُهُ اللَّهُ مِنْ شَاءِ مَنْ أَمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا. ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا.

[۱۲۲۰] ۳۵- محمّد بن الحسين، عن سهل بن زياد، عن ابن فضال، عن عليّ بن التّعمان، عن أبي مريم الأنصاريّ، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قلت له: كيف كانت الصّلاه على النّبيّ صلّى الله عليه وآله وسلم؟ قال: لما غسّله أمير المؤمنين عليه السّلام و كّفنه سجّاه ثمّ أدخل عليه عشره فداروا حوله ثمّ وقف أمير المؤمنين عليه السّلام في وسطهم فقال إنّ الله و ملائكتّه يصيّلون على النّبيّ يا أيّها اللّذين آمنوا صلّوا عليه و سلّموا تسليماً فيقول القوم كما يقول حتّى صلّى عليه أهل المدينة و أهل العوالي.

[۱۲۲۱] ۳۶- محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطّاب، عن عليّ بن سيف، عن أبي المغراء، عن عقبه بن بشير، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

تو حاضر بودی و ما غایب. پس فرمود: همانا بهترین آفریدگان در روزی که خدا همه را گرد آورد هفت تن از فرزندان عبد المطلب اند که فضیلتشان را جز کافر و منکر انکار نمی کند. عمّار یاسر-خدایش پیامرزد-برخاسته، عرض کرد: ای امیر مؤمنان، نامشان را بگو تا ما آنان را بشناسیم. فرمود: همانا بهترین آفریدگان در روزی که خدا آنان را گرد آورد، فرستادگانند. و برترین فرستادگان، محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. و همانا برترین فرد هر امتی پس از پیامبرش وصی پیامبر است تا پیامبری دیگر آید. هان که برترین اوصیا، وصی محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. هان که برترین آفریدگان پس از اوصیا شهیدانند. و هان که برترین شهیدان، حمزه عبد المطلب و جعفر ابو طالب اند که دو بال آغشته به خون دارد و با آن ها در بهشت پرواز می کند. که از این امت به کسی جز او دو بال داده نشده است. چیزی است که خداوند با آن به محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- فضیلت و بزرگی داده است. و [دیگر] دو نواده، حسن و حسین و مهدی علیهم السّلام هستند. که خداوند او را از میان ما خاندان قرارش می دهد. سپس این آیه را خواند و هر کس از خدا و رسولش طاعت کند، با کسانی خواهد بود که خداوند به آنان نعمت داده است. که آنان پیامبران و راستان و شهیدان و صالحان اند. و آنان رفیقان خوبی هستند. این موهبتی از سوی خدا است. و همین بس که خداوند عالم است. [نساء (۴): ۶۹ و ۷۰]

[۱۲۲۰] ۳۵- ابو مریم انصاری گفته است: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: نماز بر پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- چگونه بوده است؟ فرمود: چون امیر مؤمنان علیه السّلام او را غسل داده، کفن کرد، روپوشی بر او انداخت. سپس ده نفر را به نزدش آورد که دورش حلقه زدند. سپس امیر مؤمنان علیه السّلام در میانشان ایستاده، فرمود: خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید به او درود فرستید و سلام دهید. سلامی تمام. [احزاب (۳۳): ۵۶] و مردم چنان که او می گفت، می گفتند تا اهل مدینه و حوالی اش بر او نماز گزاردند.

[۱۲۲۱] ۳۶- عقبه بشیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: پیامبر

قال النّبیّ صلّی الله علیه و اله و سلّم لعلّی علیه السّلام: یا علیّ ادفنی فی هذا المكان و ارفع قبری من الأرض أربع أصابع و رشّ علیه من الماء.

[۱۲۲۲] ۳۷- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن حمّاد، عن الحلبيّ، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

أتی العباس أمير المؤمنين علیه السّلام فقال: یا علیّ إنّ النّاس قد اجتمعوا أن یدفنوا رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم فی بقیع المصلّی و أن یؤمّمهم رجل منهم، فخرج أمير المؤمنين علیه السّلام إلى النّاس فقال: یا أيّها النّاس صلّی الله علیه و اله و سلّم إنّ رسول الله ص إمام حیّ و میتا و قال: إنّی أدفن فی البقعه الّتی أقبض فیها، ثمّ قال علی الباب فصلّی علیه، ثمّ أمر النّاس عشره عشره یصلّون علیه ثمّ یخرجون.

[۱۲۲۳] ۳۸- محمد بن یحیی، عن سلمه بن الخطاب، عن علي بن سيف، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

لَمَّا قَبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَالْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ فُوجًا فُوجًا، قَالَ: وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي صَحَّتِهِ وَسَلَامَتِهِ: إِنَّمَا أَنْزَلَتْ هَذِهِ آيَةٌ عَلَيَّ فِي الصَّلَاةِ عَلَيَّ بَعْدَ قَبْضِ اللَّهِ لِي: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَيَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيَّ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.

[۱۲۲۴] ۳۹- بعض اصحابنا رفعه، عن محمد بن سنان، عن داود بن كثير الرقي قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما معنى السلام على رسول الله؟ فقال: إن الله تبارك وتعالى لما خلق نبيه ووصيه وابنته وابنيه وجميع الأئمة وخلق شيعتهم أخذ عليهم الميثاق وأن يصبروا ويصابروا ويرابطوا وأن يتقوا الله ووعدهم أن يسلم لهم الأرض المباركة والحرم الآمن وأن ينزل لهم البيت المعمور

ص: ۴۰۴

- درود خدا بر او و بر خاندانش - به علی علیه السلام فرمود: ای علی، مرا در این جا دفن کن و قبرم را چهار انگشت از زمین بلندتر کن و بر آن آب پاش.

[۱۲۲۲] ۳۷- حلبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: عباس به نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای علی، مردم گرد آمده اند تا رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - را در بقیع مصلی [نمازگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در روزهای عید] دفن کنند و مردی از آنان امامشان شود. امیر مؤمنان علیه السلام به سوی مردم بیرون رفته، فرمود: ای مردم، همانا رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - امام است، چه زنده باشد و چه مرده. و او فرمود: من در زمینی دفن می شوم که در آن در گذشته ام. سپس بر در ایستاده، بر او نماز خواند. سپس مردم را فرمان داد که ده نفر بر او نماز گزارند و بیرون روند.

[۱۲۲۳] ۳۸- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی پیامبر - درود خدا بر او و بر خاندانش - درگذشت فرشتگان و مهاجران و انصار گروه گروه بر او نماز گزاردند. و امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: از رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - در تندرستی و سلامتش شنیدم می فرماید: همانا این آیه خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید به او درود فرستاده، سلام دهید. سلامی کامل. درباره نماز بر من پس از وفاتم، نازل شده است.

[۱۲۲۴] ۳۹- داود بن كثير رقی گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: معنای سلام بر رسول خدا چیست؟ فرمودند: خداوند پاک و والا وقتی پیامبر و وصی اش و دختر و پسرانش و همه امامان را آفرید و شیعانشان را آفرید، از آنان پیمان گرفت که شکیبایی و پایداری کرده، از خداوند پروا کنند. و به آنان وعده داد که زمین مبارک و حرم امن را به آنان تسلیم کرده، بیت معمور را برایشان نازل کرده،

و يظهر لهم السقف المرفوع و يريحهم من عدوهم، و الأرض التي يبدلها الله من السلام و يسلم ما فيها لهم، لا شبه فيها-قال: لا خصومه فيها-لعدوهم و أن يكون لهم فيها ما يحبون و أخذ رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم على جميع الأئمة و شيعتهم الميثاق بذلك و إنما السلام عليه تذكروه نفس الميثاق و تجديد له على الله، لعله أن يعجله جل و عز و يعجل السلام لكم بجميع ما فيه.

[۱۲۲۵] ۴۰- ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: اللهم صل على محمد صفيك و خليلك و نجيك، المدبر لأمرك.

باب النهي عن الإشراف على قبر النبي صلى الله عليه و اله و سلم [۱۲۲۶] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن جعفر بن المثنى الخطيب قال:

كنت بالمدينة و سقف المسجد الذي يشرف على القبر قد سقط و الفعلة يصعدون و ينزلون و نحن جماعة، فقلت لأصحابنا من منكم له موعد يدخل على أبي عبد الله عليه السلام الليلة؟ فقال مهران بن أبي نصر: أنا، و قال إسماعيل بن عمار الصيرفي: أنا، فقلنا لهما: سلاه لنا عن الصيغود لشرف على قبر النبي صلى الله عليه و اله و سلم، فلما كان من الغد لقيناهما، فاجتمعنا جميعا، فقال إسماعيل: قد سألتنا لكم عما ذكرتم، فقال: ما أحب لأحد منهم أن يعلو فوقه و لا آمنه أن يرى شيئا يذهب منه بصره أو يراه قائما يصلي أو يراه مع بعض أزواجه صلى الله عليه و اله و سلم.

باب مولد أمير المؤمنين صلوات الله عليه ولد أمير المؤمنين عليه السلام بعد عام الفيل بثلاثين سنة و قتل عليه السلام في شهر رمضان لتسع بقين منه ليلة الأحد سنة أربعين من الهجرة و هو ابن ثلاث

سقف بالا برده شده [عیسی] را برایشان نمایان کرده، از دشمنانشان آسوده گرداند. و نیز زمینی را که خداوند به دار السلام دگرگون می کند با آنچه در آن است که لکه ای در آن برای دشمنانشان نیست. فرمود: دشمنی ای در آن نیست به آنان تسلیم کند. و آنچه در آن دوست می دارند برای آنان باشد. و رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- از همه امامان و شیعیانشان بر آن پیمان گرفت. و همانا این سلام یادآور پیمان و تجدید آن بر خداوند است تا شاید در آن شتاب کند و آن سلام را با همه آنچه در آن است سریع تر به شما رساند.

[۱۲۲۵] ۴۰- عبد الله سنان گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: خداوند بر محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] برگزیده و دوست و هم رازت که تدبیرگر امر تو است، درود فرست.

[۱۲۲۶]۱-جعفر بن مثنای خطیب گفت: من در مدینه بودم و سقف مسجدی که مشرف بر قبر بود افتاده بود و کارگران بالا و پایین می رفتند و ما گروهی بودیم. من به اصحابمان گفتم: چه کسی از شما امشب با حضرت صادق علیه السلام وعده دارد؟ مهران ابو نصر گفت: من. و اسماعیل بن عمار صیرفی هم گفت: من. ما به هردو گفتیم: از ایشان درباره این بالا رفتن برسید تا ما هم قبر پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-را از بالا ببینیم. چون فردا شد، با آن دو دیدار کرده، همه گرد آمدیم. آن گاه اسماعیل گفت: از ایشان درباره گفته تان پرسیدیم. فرمودند: برای هیچ یک از شما نمی پسندم که بر بالای قبر برود و به کسی از شما ایمنی نمی دهم از این که چیزی که ببیند و بینایی اش برود. که او را یا در حال نماز می بیند یا با یکی از همسرانش.

ولادت امیر مؤمنان-درود خدا بر او-

امیر مؤمنان علیه السلام سی سال پس از عام الفیل به دنیا آمد و در نه روز مانده از ماه رمضان شب یکشنبه سال چهل هجری کشته شد. درحالی که شصت و سه سال

ص: ۴۰۷

و ستین سنه، بقی بعد قبض النبی صلی الله علیه و اله و سلم ثلاثین سنه و أمه فاطمه بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف و هو أول هاشمی ولده هاشم مرتین.

[۱۲۲۷]۱-الحسین بن محمد، عن محمد بن یحیی الفارسی، عن أبي حنیفه محمد بن یحیی، عن الولید بن أبان، عن محمد بن عبد الله بن مسکان، عن أبيه قال:

قال أبو عبد الله علیه السلام: إن فاطمه بنت أسد جاءت إلى أبي طالب لتبشّره بمولد النبی صلی الله علیه و اله و سلم فقال أبو طالب: اصبری سبتا أبشرك بمثله إلا النبوه، و قال: السبب ثلاثون سنه و كان بین رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و أمير المؤمنين علیه السلام ثلاثون سنه.

[۱۲۲۸]۲-علی بن محمد بن عبد الله، عن السیاری، عن محمد بن جمهور، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

إن فاطمه بنت أسد أم أمير المؤمنين كانت أول امرأه هاجرت إلى رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من مكه إلى المدینه علی قدمیها و كانت من أبرّ الناس برسول الله صلی الله علیه و اله و سلم، فسمعت رسول الله و هو يقول: إنّ الناس يحشرون يوم القيامة عراه كما ولدوا، فقالت: و سواتاه، فقال لها رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم: فإنی أسأل الله أن یبعثک کاسیه و سمعته یدکر ضغطه القبر، فقالت: و اضعفاه، فقال لها رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم: فإنی أسأل الله أن یکفیک ذلك، و قالت لرسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یوما: إتی أرید أن أعتق جاریتی هذه، فقال لها: إن فعلت أعتق الله بكلّ عضو منها عضوا منک من النار، فلمّا مرضت أوصت إلى رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و أمرت أن یعتق خادمها و اعتقل لسانها فجعلت تومی إلى رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم إیماء فقبل رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم وصیبتها، فبینما هو ذات یوم قاعد إذ أتاه أمير المؤمنين علیه السلام و هو بیکی فقال له رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم: ما بیکیک؟ فقال: ماتت أمی فاطمه، فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم:

داشت. ایشان پس از درگذشت پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- سی سال ماند. مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است. و حضرت نخستین هاشمی ای است که پدرش از هر دو طرف هاشم است.

[۱۲۲۷] ۱- عبد الله مسکان گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمود: فاطمه بنت اسد به نزد ابو طالب آمد تا به ولادت پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- بشارتش دهد که ابو طالب گفت: سببی صبر کن تا من هم تو را به مانند او جز در پیامبری بشارت دهم و حضرت فرمود: سبت سی سال است. و میان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و امیر مؤمنان علیه السلام سی سال فاصله بود.

[۱۲۲۸] ۲- یکی از اصحابمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: همانا فاطمه بنت اسد- مادر امیر مؤمنان- نخستین زنی بود که از مکه تا مدینه با پای پیاده به سوی رسول خدا صلی الله علیه و اله هجرت کرد. و او مهربان ترین مردم به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بود. وقتی از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- شنید که می فرماید: مردم در روز قیامت برهنه برانگیخته می شوند چنان که به دنیا آمده اند. گفت: وای از این رسوایی! پس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به او فرمود: من از خدا درخواست می کنم که تو را پوشیده برانگیزد. آن گاه از ایشان شنید که از فشار قبر سخن می گوید. پس گفت: وای از این ناتوانی. پس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به او فرمود: من از خدا درخواست می کنم که تو را از آن حفظ کند. و او روزی به ایشان عرض کرد: من می خواهم این کنیزم را آزاد کنم. حضرت به او فرمود: اگر چنین کنی خداوند به هر عضوی از آن، عضوی از تو را از آتش آزاد می کند. و او چون بیمار شد، به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- وصیت کرده، سفارش کرد که خادمش را آزاد کند. و زبانش بند آمده بود. پس با اشاره به ایشان گفت و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- وصیتش را پذیرفت. یک روز هنگامی که پیامبر نشسته بود ناگاه امیر مؤمنان گریه کنان به نزدش آمد. ایشان به او فرمود: برای چه می گریی؟ عرض کرد: مادرم فاطمه درگذشت.

و أمی و الله، و قام مسرعا حتی دخل فظفر إليها و بکی، ثم أمر النساء أن يغسلنها و قال صلی الله علیه و اله و سلم: إذا فرغتن فلا تحدثن شیئا حتی تعلمننی، فلتیما فرغن أعلمنه بذلك، فأعطاهن أحد قمیصیه الّذی یلی جسده و أمرهن أن یکفنها فیه و قال للمسلمین: إذا رأیتمونی قد فعلت شیئا لم أفعله قبل ذلك فسلونی لم فعلته، فلما فرغن من غسلها و کفنها دخل صلی الله علیه و اله و سلم فحمل جنازتها علی عاتقه، فلم یزل تحت جنازتها حتی أوردھا قبرھا، ثم وضعھا و دخل القبر فاضطجع فیه، ثم قال فأخذھا علی یدیه حتی وضعھا فی القبر، ثم انكب علیها طویلا یناجیھا و یقول لها: ابنک ابنک [ابنک] ثم خرج و سوّی علیها، ثم انكب علی قبرھا فسمعوه یقول: لا إله إلا الله، اللهم انی أستودعها إیاک، ثم انصرف، فقال له المسلمون: إنا رأیناک فعلت أشیاء لم تفعلھا قبل الیوم، فقال: الیوم فقدت برّ أبی طالب، إن کانت لیكون عندها الشیء فتؤثرنی به علی نفسھا و ولدها و انی ذکرت القیامه و أنّ الناس یحشرون عراه، فقالت: و ا سواتاه، فضمنت لها أن یبعثها الله کاسیه و ذکرت ضغطه القبر فقالت: و ا ضعفاه، فضمنت لها أن یکفیها الله ذلك، فکفنتھا بقمیصی و اضطجعت فی قبرھا لذلك و انکبیت علیها، فلقتھا ما تسأل عنه،

فإنّها سئلت عن ربّها فقالت، و سئلت عن رسولها فأجابت و سئلت عن وليّها و إمامها فارتجّ عليها، فقلت: ابنك ابنك [ابنك].

[۱۲۲۹]۳- بعض أصحابنا، عمّن ذكره، عن ابن محبوب، عن عمر بن أبان الكلبيّ، عن المفضّل بن عمر قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: لَمَّا ولد رسول الله فتح لآمنه بياض فارس و قصور الشّام، فجاءت فاطمه بنت أسد أمّ أمير المؤمنين إلى أبي طالب ضاحكه مستبشرة، فأعلمته ما قالت آمنه، فقال لها أبو طالب: و تتعجّبين من

ص: ۴۱۰

رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: و مادر من هم بود، به خدا سوگند! و شتابان برخاسته، داخل شد و به او نگریسته و گریست. سپس به زنان فرمان داد تا او را غسل دهند. و فرمود: وقتی کارتان انجام یافت، کاری نکنید تا مرا خبر نکرید. وقتی آنان کار را به پایان بردند به ایشان خبر دادند. ایشان بهترین دو پیراهنی را که روی بدنش می پوشید به آنان داده، فرمان داد تا او را در آن کفن کنند و به مسلمانان فرمود: وقتی مرا دیدید کاری می کنم که پیش از آن نمی کردم. از من پرسید که برای چه کردم. و چون از غسل و کفنش فارغ شدند، حضرت به خانه داخل شده، جنازه اش را بر دوش برداشت. و تا آن را وارد قبر کند، بر دوشش بود. سپس آن را به زمین گذاشته، وارد قبر شده، در آن دراز کشید. سپس برخاسته، آن را بر دستانش گرفت و در قبر گذاشت، سپس مدّتی دراز خم شده، با او نجوا کرد درحالی که به او می فرمود: پسرت، پسرت [پسرت] سپس بیرون آمده، قبر را بر او هموار کرد سپس به روی قبر خم شده، از او شنیدند که می فرماید: لا اله الاّ الله. خدایا من او را به تو می سپارم. سپس رفت آن گاه مسلمانان به ایشان گفتند: شما را دیدیم کارهایی می کردی که پیش از امروز نکرده بودی. فرمود: امروز نیکی ابو طالب را از دست دادم. اگر چیزی نزد او بود، مرا بر خود و فرزندش مقدّم می داشت. من از روز قیامت یاد کردم و اینکه مردم برهنه برانگیخته می شوند او گفت: وای از این رسوایی! پس من برایش ضمانت کردم که خداوند او را پوشیده برانگیزد. و از فشار قبر سخن گفتم و او گفت: وای از ناتوانی ام! پس من برایش ضمانت کردم که خداوند او را از آن حفظ کند. آن گاه با پیراهن او را کفن کردم و برای همین در قبرش خوابیدم و سر به گوشش گذارده، آنچه را از او می پرسیدند به او تلقین کردم. از او، از پروردگارش پرسیدند و او پاسخ گفت. و از پیامبرش پرسیده شد و پاسخ گفت. و چون از ولی! و امامش پرسیدند، زبانش بند آمد تا من گفتم: پسرت، پسرت، [پسرت].

[۱۲۲۹]۳- مفضّل عمر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: وقتی رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- تولّد یافت، برای آمنه بیابان های پارس و کاخ های شام گشوده شد. آن گاه فاطمه بنت اسد خندان و شادمان به نزد ابو طالب آمده، او را به سخنان آمنه آگاه کرد. ابو طالب به او گفت: تو از این تعجّب می کنی.

ص: ۴۱۱

هذا، إنّك تجلين و تلدين بوصيّه و وزيره.

[۱۲۳۰]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن البرقيّ، عن أحمد بن زيد النّيسابوريّ قال: حدّثني عمر بن إبراهيم الهاشميّ، عن عبد الملك بن عمر، عن أسيد بن صفوان صاحب رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم قال:

لَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي قَبِضَ فِيهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ارْتَجَّ الْمَوْضِعَ بِالْبُكَاءِ وَ دَهَشَ النَّاسَ كَيَوْمِ قَبْضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ جَاءَ رَجُلٌ بَاكِيًا وَ هُوَ مُسْرِعٌ مُسْتَرْجِعٌ وَ هُوَ يَقُولُ: الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ خِلافَةُ النَّبَوِّ حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَامًا وَ أَخْلَصَهُمْ إِيمَانًا وَ أَشَدَّهُمْ يَقِينًا وَ أَخَوْفَهُمْ لِلَّهِ وَ أَعْظَمَهُمْ عِنَاءً وَ أَحْوْطَهُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ آمَنَهُمْ عَلَى أَصْحَابِهِ وَ أَفْضَلَهُمْ مَنَاقِبَ وَ أَكْرَمَهُمْ سَوَابِقَ وَ أَرْفَعَهُمْ دَرَجَةً وَ أَقْرَبَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَشْبَهُهُمْ بِهِ هِدْيًا وَ خَلْقًا وَ سَمْتًا وَ فِعْلًا- وَ أَشْرَفَهُمْ مَنْزِلَةً وَ أَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ فَجْزَاكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ عَنِ رَسُولِهِ وَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ خَيْرًا، قَوِيَتْ حِينَ ضَعْفِ أَصْحَابِهِ وَ بَرَزَتْ حِينَ اسْتِكَانُوا وَ نَهَضَتْ حِينَ وَهَنُوا وَ لَزِمَتْ مِنْهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِذْ هُمْ أَصْحَابُهُ، [وَ أَكُنْتَ خَلِيفَتَهُ حَقًّا لَمْ تَنَازَعْ وَ لَمْ تَضْرَعْ بِرِغْمِ الْمَنَافِقِينَ وَ غِيْظِ الْكَافِرِينَ وَ كَرِهِ الْحَاسِدِينَ وَ صَغْرِ الْفَاسِقِينَ فَقَمْتَ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشَلُوا وَ نَطَقْتَ حِينَ تَتَعْتَعُوا وَ مَضَيْتَ بِنُورِ اللَّهِ إِذْ وَقَفُوا، فَاتَّبَعُوكَ فَهَدُوا وَ كُنْتَ أَخْفَضَهُمْ صَوْتًا وَ أَعْلَاهُمْ قَنُوتًا وَ أَقْلَهُمْ كَلَامًا وَ أَصُوبَهُمْ نَطْقًا وَ أَكْبَرَهُمْ رَأْيًا وَ أَشْجَعَهُمْ قَلْبًا وَ أَشَدَّهُمْ يَقِينًا وَ أَحْسَنَهُمْ عَمَلًا وَ أَعْرَفَهُمْ بِالْأُمُورِ، كُنْتَ وَ اللَّهُ يَعْسُوبًا لِلَّذِينَ أَوْلَا وَ آخِرًا: الْأَوَّلُ حِينَ تَفَرَّقَ النَّاسُ وَ الْآخِرُ حِينَ فَشَلُوا، كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ أَبَا رَحِيمًا، إِذْ صَارُوا عَلَيْكَ عِيَالًا، فَحَمَلْتَ أَثْقَالَ مَا عَنْهُ ضَعَفُوا وَ حَفِظْتَ مَا أَضَاعُوا وَ رَعَيْتَ مَا أَهْمَلُوا وَ شَمَّرْتَ إِذَا

ص: ۴۱۲

تو هم وصی و وزیر او را آبتن شده، به دنیا می آوری.

[۱۲۳۰]۴-أسید صفوان یک از یاران رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش - گفته است: روزی که امیر مؤمنان علیه السلام وفات کرد، آن مکان به گریه لرزید و مردم سرگردان شدند، مانند روزی که پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-درگذشت. و مردی گریه کنان و شتابان و «انا لله. . .» خوان آمد و می گفت: امروز خلافت پیامبری قطع شد. تا بر در خانه ای ایستاد که امیر مؤمنان علیه السلام در آن بود. آن گاه گفت: خدا تو را پیامرزد ای ابو الحسن. تو نخستین کسی از این مردم بودی که مسلمان شد. خالص ترین شان از جهت ایمان. و استوارترین شان از جهت یقین. هراسان ترین شان برای خداوند. و بزرگ ترین شان در رنج. نخستین نگاهبان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و امانتدارترین شان بر اصحاب او. برترین شان از جهت منقبت و گرامی ترین شان از جهت سابقه. بلندترین شان از جهت رتبه و نزدیک ترین شان به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-. شبیه ترین شان به او از جهت روش و آفرینش و هیأت و کردار. والاترین شان از جهت منزلت و گرامی ترین شان بر او. پس خدا به تو از اسلام و رسول و مسلمانان جزای خیر دهد. وقتی اصحاب او ناتوان شدند تو قوی بودی و چون خوار شدند تو به میدان رفتی و وقتی سستی کردند، تو برخاستی. با روش رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- همراه شدی وقتی که اصحابش عدول کردند. تو خلیفه راستین او بودی که با ناخرسندی منافقان و خشم کافران و ناخشنودی کافران و خواری فاسقان، مورد نزاع قرار نگرفته، خوار نشدی. پس وقتی آنان از هم پاشیدند تو به امر دین قیام کردی. و وقتی به لکنت افتادند تو به سخن درآمدی. وقتی باز ایستادند تو با نور خداوند راه خویش پی گرفتی. پس مردم از تو پیروی کرده، هدایت شدند. تو کم ادعاترین و فرمانبردارترین، کم سخن ترین و درست گوترین، بلند نظرترین و پرجرئت ترین، پریقین ترین و نیکو کردارترین و آشناترین شان به امور بودی. به خدا سوگند! تو در آغاز و پایان امیر دین بودی. آغاز، وقتی که مردم پراکنده شدند و پایان، هنگامی که از هم پاشیدند. برای مؤمنان پدری مهربان بودی وقتی در سرپرستی تو قرار گرفتند. و

بارهایی را برداشتی که از آن ها ناتوان شده بودند. آنچه را تباه کردند، نگاه داشتی و آنچه را رها کردند، تو رعایت کردی.

ص: ۴۱۳

اجتمعوا و علوت إذ هلعوا و صبرت إذ أسرعوا و أدركت أوتار ما طلبوا و نالوا بك ما لم يحتسبوا، كنت على الكافرين عذابا صبا و نهبا و للمؤمنين عمدا و حصنا، فطرت و الله بنعمائها و فزت بحبائها و أحرزت سوابغها و ذهبت بفضائلها، لم تغفل حجتك و لم يزرغ قلبك و لم تضعف بصيرتك و لم تجبن نفسك و لم تخز كنت كالجبل لا تحركه العواصف و كنت كما قال عليه السلام: آمن الناس في صحبتك و ذات يدك و كنت كما قال عليه السلام: ضعيفا في بدنك قويا في أمر الله، متواضعا في نفسك، عظيما عند الله، كبيرا في الأرض، جليلا عند المؤمنين، لم يكن لأحد فيك مهمز و لا لقائل فيك مغمز [و لا لأحد فيك مطمع] و لا لأحد عندك هواده الضعيف الدليل عندك قوى عزيز حتى تأخذ له بحقه، و القوى العزيز عندك ضعيف ذليل حتى تأخذ منه الحق و القريب و البعيد عندك في ذلك سواء، شأنك الحق و الصدق و الرفق و قولك حكم و حتم و أمرك حلم و حزم و رأيك علم و عزم فيما فعلت، و قد نهج السبيل و سهل العسير و أطفئت النيران و اعتدل بك الدين و قوى بك الإسلام، فظهر أمر الله و لو كره الكافرون و ثبت بك الإسلام و المؤمنون و سبقت سبقا بعيدا و أتعبت من بعدك تعباً شديدا، فجللت عن البكاء و عظمت رزيتك في السماء و هدت مصيبتك الأنام، إنا لله و إنا إليه راجعون، رضينا عن الله قضاءه و سلمنا لله أمره، فو الله لن يصاب المسلمون بمثلك أبدا، كنت للمؤمنين كهفا و حصنا و قننه راسيا و على الكافرين غلظه و غيظا، فألحقك الله بنبيه و لا أحرمانا أجرك و لا أضلنا بعدك و سكت القوم حتى انقضى كلامه و بكى و بكى أصحاب رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ثم طلبوه فلم يصادفوه.

ص: ۴۱۴

وقتی [برای باطل] گرد آمدند تو کوشش کردی. و چون بی تابی کردند، تو [در رتبه] بالا رفتی. چون شتاب کردند تو صبر کردی و خون‌هایی را که طلب می کردند، تو [انتقام آن را] گرفتی و با تو به چیزی رسیدند که گمانش را نداشتند. تو بر کافران عذابی ریزنده و گیرنده بودی و برای مؤمنان ستون و سنگر. به خدا سوگند! با نعمت‌های آن [خلافت] آفریده شدی و به داده‌هایش کامیاب گشتی. سوابقش را حفظ کردی و با فضیلت‌هایش رفتی. برهانت کند نشد و دلت عدول نکرد. بینایی ات ضعیف نشد و جانت ترسو نشد و فرونیفتاد. مانند کوهی بودی که گردبادها نتواندش لرزاند. و چنان بودی که پیامبر علیه السلام فرمود: امانت‌دارترین مردم در همراهی و مال. و چنان بودی که او علیه السلام فرمود: در بدن ناتوانی و در امر خدا توانا. فروتن در خویشتن و بزرگ در نزد خدا. کبیر در زمین و شکوهمند در نزد مؤمنان. درباره‌ی تو برای هیچ کسی جای عیب جویی و برای هیچ گوینده‌ای جای غمز و اشاره‌ای نبود. [و نه برای کسی درباره‌ی ات جای طمعی بود.] با هیچ کسی تعارف و مجامله نداشتی. ناتوان و خوار در پیش تو توانا و گرانمقدار بود تا حقش را برایش برگردانی. و توانا و گرانمقدار نزد ناتوان و خوار بود تا حقی از او بازستانی. نزدیک و دور برایت در این باره برابر بود. کردارت برخوردار از حق و راستی و نرمی، سخت حکمت و یقین، فرمانت بردباری و دوراندیشی و دیدگاهت دانش و کوشش در آنچه می کنی. و راه، روشن. و سخت، آسان. و آتش، خاموش. و دین با تو راست و اسلام با تو نیرومند گشت. پس امر خدا ظاهر شد اگرچه کافران را ناخوش آید. اسلام و مؤمنان با تو پایدار شدند. بسیار پیش افتادی و رهراوان پس از خودت را بسیار به زحمت انداختی [زیرا

هرچقدر تلاش کنند به پای تو نمی رسند]. تو شکوهمندتر از آنی که برایت گریه بس باشد. مصیبت ات در آسمان بزرگ بود و [در زمین] مردمان را خرد کرد. انا لله و انا اليه راجعون. . به قضای خداوند خشنودیم و به فرمانش تسلیم. ولی به خدا سوگند! مسلمانان هرگز مانند تو را از دست نمی دهند. تو برای مؤمنان پناه و سنگر و کوهی بلند استوار بودی و بر کافران خشونت و خشم. پس خدا تو را به پیامبرش بیوندد و ما را از پاداش تو محروم نکرده، پس از تو گمراهمان نکنند و مردم خاموش بودند. تا سخن او به پایان رسید و گریست. و اصحاب رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هم گریستند. سپس گوینده این سخنان را جستجو کردند و نیافتند.

ص: ۴۱۵

[۱۲۳۱]۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن صفوان الجمال قال:

كنت أنا و عامر و عبد الله بن جذاعة الأزدي عند أبي عبد الله عليه السلام قال: فقال له عامر: جعلت فداك إن الناس يزعمون أن أمير المؤمنين عليه السلام دفن بالرحبه؟ قال: لا قال: فأين دفن؟ قال: إنه لما مات احتمله الحسن عليه السلام فأتى به ظهر الكوفة قريبا من النجف يسره عن الغرى يمنه عن الحيره، فدفنه بين ذكوات بيض قال: فلما كان بعد ذهب إلى الموضع، فتوهمت موضعا منه، ثم أتيته فأخبرته فقال لي: أصبت رحمك الله-ثلاث مرات-.

[۱۲۳۲]۶-أحمد بن محمد، عن ابن أبي عمير، عن القاسم بن محمد، عن عبد الله بن سنان قال:

أتاني عمر بن يزيد فقال لي: اركب، فركبت معه، فمضينا حتى أتينا منزل حفص الكناسي فاستخرجته فركب معنا، ثم مضينا حتى أتينا الغرى فانتهينا إلى قبر، فقال: انزلوا هذا قبر أمير المؤمنين عليه السلام فقلنا من أين علمت؟ فقال: أتيته مع أبي عبد الله عليه السلام حيث كان بالحيره غير مّره و خبّرنى أنه قبره.

[۱۲۳۳]۷-محمد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن عبد الله بن محمد، عن عبد الله بن القاسم، عن عيسى شلقان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن أمير المؤمنين عليه السلام له خئوله في بني مخزوم و إن شابا منهم أتاه فقال: يا خالي إن أخي مات و قد حزننت عليه حزنا شديدا، قال: فقال له: تشتهي أن تراه؟ قال: بلى، قال: فأرني قبره، قال: فخرج و معه برده رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم مّترا بها، فلما انتهى إلى القبر تلممت شفتاه ثم ركضه برجله فخرج من قبره و هو يقول بلسان الفرس، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: ألم

ص: ۴۱۶

[۱۲۳۱]۵-صفوان جمّال گفت: من و عامر و عبد الله جذاعة ازدي نزد حضرت صادق عليه السلام بودیم که عامر به ایشان گفت: جانم فدایت! این مردم می پندارند که امیر مؤمنان عليه السلام در آستانه مسجد دفن شده است. فرمودند: نه. او گفت: پس کجا دفن شده است؟ فرمود: وقتی او در گذشت حسن عليه السلام او را برداشته، به پشت کوفه نزدیک تپه در سمت چپ غزوی و سمت راست حیره برد و او را میان سنگ هایی سپید دفن کرد. راوی گوید: بعدا وقتی به آن جا رفتم جایی را احتمال

دادم. سپس به نزد حضرت رفتم و آن را باز گفتم. سه بار به من فرمودند: درست است خدا تو را پیامرزد.

[۱۲۳۲] ۶- عبد الله سنان گفته است: عمر یزید به نزد آمد و گفت: سوار شو. من همراهش سوار شدم و رفتیم تا به منزل حفص کناسی رسیدیم. من از او خواستم که از خانه بیرون آید و با ما سوار شود. سپس رفتیم تا به غری رسیدیم و آن گاه به قبری برخوردیم. او [عمر] گفت: فرود آید این قبر امیر مؤمنان [علیه السلام] است. ما گفتیم: از کجا دانستی؟ گفت: با حضرت صادق علیه السلام وقتی در حیره بودند چند بار به این جا آمدم و ایشان به من خبر داد که این قبر او است.

[۱۲۳۳] ۷- عیسی شلقان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: امیر مؤمنان علیه السلام در بنی مخزوم دایی هایی داشت. جوانی از آنان به نزدش آمد و گفت: دایی جان! برادرم مرد و من بسیار بر او اندوهگینم. راوی گوید حضرت به او فرمود: میل داری او را ببینی؟ گفت: البته. فرمود: پس قبرش را نشانم بده. راوی گوید: آن گاه درحالی که عبای رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را به کمر بسته بود، بیرون آمد. چون به آن قبر رسید، لب هایش تکان می خورد. سپس قبر را با پایش زد و ناگاه او از قبرش بیرون آمد درحالی که به زبان پارسیان سخن می گفت.

ص: ۴۱۷

تمت و أنت رجل من العرب؟! قال: بلی و لکننا متنا علی سنّه فلان و فلان فانقلبت ألسنتنا.

[۱۲۳۴] ۸- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، و علی بن محمد عن سهل بن زیاد جمیعا، عن ابن محبوب، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر علیه السلام قال:

لما قبض أمير المؤمنين عليه السلام قام الحسن بن علي عليه السلام في مسجد الكوفة فحمد الله و أثنى عليه و صَلَّى على النبي صَلَّى الله عليه و اله و سلم، ثم قال: أيها الناس إنّه قد قبض في هذه الليلة رجل ما سبقه الأولون و لا يدركه الآخرون إنّه كان لصاحب رايه رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم، عن يمينه جبرئيل و عن يساره ميكائيل، لا يثنى حتى يفتح الله له و الله ما ترك بيضاء و لا حمراء إلا سبعمائة درهم فضلت عن عطائه، أراد أن يشتري بها خادما لأهله. و الله لقد قبض في الليلة التي فيها قبض وصي موسى يوشع بن نون و الليلة التي.

بن مریم و اللّيلة التي نزل فيها القرآن.

[۱۲۳۵] ۹- علی بن محمد رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لما غسل أمير المؤمنين عليه السلام نودوا من جانب البيت إن أخذتم مقدّم السيرير كفيتم مؤخره و إن أخذتم مؤخره كفيتم مقدّمه.

[۱۲۳۶] ۱۰- عبد الله بن جعفر و سعد بن عبد الله جمیعا، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي بن مهزيار، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن حبيب السجستاني قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: ولدت فاطمه بنت محمّد صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلّم بعد مبعث رسول الله بخمس سنين و توفيت و لها ثمان عشره سنه و خمسه و سبعون يوما.

[۱۲۳۷] ۱۱- سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن

ص: ۴۱۸

پس امیر مؤمنان علیه السّلام به او فرمود: آیا مردی از عرب نبودى که مردی؟ گفت: چرا ولی بنا بر سنت فلانى و فلانى مرديم و آن گاه زبانمان ديگر شد.

[۱۲۳۴] ۸- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روايت کرده که فرمودند: چون امیر مؤمنان علیه السّلام در گذشت، حسن بن علی علیه السّلام در مسجد کوفه برخاسته، سپاس و ستایش خداوند گفته، بر پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- درود فرستاد و سپس فرمود: ای مردم! امشب مردی وفات کرد که پیشینیان بر او پیشی نگرفتند و آیندگان به او نرسند. همانا او پرچمدار رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بود که از راستش جبرئیل بود و از چپش میکائیل. تا خداوند برایش فتح نمی کرد [از میدان] باز نمی گشت. و به خدا سوگند! سفید و سرخی به جا نگذاشته است جز هفتصد درهم که از عطایش زیاد آمده بود و می خواست با آن خدمتکاری برای خانواده اش بخرد. به خدا سوگند! او در شبی وفات یافت که وصی موسی، یوشع نون در آن وفات یافت و شبی که عیسای مریم را به معراج بردند و شبی که قرآن در آن نازل شد.

[۱۲۳۵] ۹- علی محمد حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده، روايت کرده که ایشان فرمودند: چون امیر مؤمنان علیه السّلام غسل داده شد، از جانب خانه ندا دادند: اگر جلوی تابوت را بگیرید، از گرفتن دنباله اش بی نیازید و اگر دنبالش را بگیرید از گرفتن جلوی آن بی نیازید. [چون فرشتگان در این کار شما را یاری می کنند]

[۱۲۳۶] ۱۰- حبيب سجستانی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: فاطمه دخت محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- پنج سال پس از بعثت رسول خدا تولّد یافت و هیجده سال و هفتاد و پنج روز داشت که وفات کرد. [این حدیث مربوط به باب بعدی است که نسخه برداران به اشتباه در این باب قرار داده اند.]

[۱۲۳۷] ۱۱- یکی از اصحابمان گفته که او از حضرت صادق علیه السّلام شنیده که

ص: ۴۱۹

علی بن فضال، عن عبد الله بكير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سمعه يقول:

لَمَّا قبض أمير المؤمنين عليه السّلام أخرج الحسن والحسين و رجلا من آخران حتى إذا خرجوا من الكوفة تركوها عن أيمنهم ثم أخذوا في الجبانة حتى مروا به إلى الغرّي فدفنوه و سوّوا قبره فانصرفوا.

باب مولد الزّهراء فاطمه عليها السّلام ولدت فاطمه عليها و علی بعلمها السّلام بعد مبعث رسول الله بخمس سنين و توفيت عليها

السلام و لها ثمان عشره سنه و خمسه و سبعون يوما و بقيت بعد أبيها صلى الله عليه و اله و سلم خمسه و سبعين يوما.

[۱۲۳۸] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن أبي عبيده، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن فاطمه عليها السلام مكثت بعد رسول الله ۶ خمسه و سبعين يوما و كان دخلها حزن شديد على أبيها و كان يأتيها جبرئيل عليه السلام فيحسن عزاءها على أبيها و يطيب نفسها و يخبرها عن أبيها و مكانه و يخبرها بما يكون بعدها في ذريتها و كان على عليه السلام يكتب ذلك.

[۱۲۳۹] ۲- محمد بن يحيى، عن العمرى بن علي، عن علي بن جعفر، عن أخيه أبي الحسن عليه السلام قال:

إن فاطمه عليها السلام صديقه شهيدة و إن بنات الأنبياء لا يطمئن.

[۱۲۴۰] ۳- أحمد بن مهران رحمه الله رفعه و أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار الشيباني قال: حدثني القاسم بن محمد الرزقي قال: حدثنا علي بن

ص: ۴۲۰

می فرماید: چون امیر مؤمنان علیه السلام وفات یافت، حسن و حسین و دو مرد دیگر او را بیرون بردند تا از کوفه خارج شدند و آن را در سمت راستشان قرار دادند سپس راه صحرا را پیش گرفته، او را به غری رساندند. آن گاه او را دفن کرده، قبرش را هموار کرده، باز گشتند.

ولادت فاطمة زهرا عليها السلام

فاطمه-درود بر او و بر همسرش-پنج سال پس از بعثت رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به دنیا آمد. و هجده سال و هفتاد و پنج روز داشت که وفات یافت. او پس از پدرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-هفتاد و پنج روز زنده ماند.

[۱۲۳۸] ۱- ابو عبیده از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: فاطمه عليها السلام پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هفتاد و پنج روز زنده ماند. درحالی که اندوهی سخت برای پدرش او را فرا گرفته بود و جبرئیل به نزدش می آمد و تسلیت می گفت و از پدرش و جایش خبر می داد و تسکین اش می داد. و به او درباره فرزندانش و آنچه پس از او می شود، خبر می داد و علی آن ها را می نوشت.

[۱۲۳۹] ۲- علی جعفر از برادرش ابو الحسن کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمودند: فاطمه عليها السلام صديقه ای شهیده است. و همانا دختران پیامبران حایض نمی شوند.

[۱۲۴۰] ۳- علی بن محمد هرمزانی از حضرت [سرور شهیدان] حسین بن

محمد الهرمزانی، عن أبي عبد الله الحسين بن عليّ عليهما السلام قال:

لَمَّا قَبِضَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ دَفَنَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سِرًّا وَ عَفَا عَلَى مَوْضِعِ قَبْرِهَا، ثُمَّ قَامَ فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ عَنْ ابْنَتِكَ وَ زَائِرَتِكَ وَ الْبَائِثَةِ فِي الثَّرَى بِقَعْتِكَ وَ الْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ، قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ: عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ عَفَا عَنْ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ تَجَلَّمَدِي، إِلَّا أَنْ لِي فِي التَّأْسِئَةِ بِسُنَّتِكَ فِي فِرْقَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزُّزٍ، فَلَقَدْ وَسَدَّتْكَ فِي مَلْحُودِهِ قَبْرِكَ وَ فَاضَتْ نَفْسُكَ بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي، بَلِي وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ (لِي) أَنْعَمَ الْقَبُولُ، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، قَدْ اسْتَرْجَعْتَ الْوَدِيعَةَ وَ أَخَذْتَ الرَّهْيَنَةَ وَ أَخْلَسْتَ الزَّهْرَاءَ، فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ الْغُبْرَاءَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَا حَزَنِي فَسَرْمَدٌ وَ أَمَا لَيْلِي فَمَسْهَدٌ وَ هَمٌّ لَا يَبْرَحُ مِنْ قَلْبِي أَوْ يَخْتَارُ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا مَقِيمٌ، كَمَدٌ مَقِيحٌ وَ هَمٌّ مَهِيحٌ سُرْعَانَ مَا فَزَّقَ بَيْنَنَا وَ إِلَى اللَّهِ أَشْكُو وَ سَتَبْتُكَ ابْنَتَكَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هُضْمِهَا فَأَحْفَهَا السُّؤَالَ وَ اسْتَخْبِرَهَا الْحَالَ، فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مَعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَى بَثِّهِ سَبِيلًا وَ سَتَقُولُ وَ يَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ سَلَامٌ مُوَدَّعٌ لَا قَالَ وَ لَا سَمٌّ، فَإِنْ أَنْصَرَفَ فَلَاحٍ عَنِ مَلَالِهِ وَ إِنْ أَقَمَ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ، وَاهِ وَاهَا وَ الصَّبْرُ أَيْمَنُ وَ أَجْمَلُ وَ لَوْ لَا غَلْبَةُ الْمُسْتَوْلِينَ لَجَعَلْتَ الْمَقَامَ وَ اللَّبْثَ لِرَامَا مَعْكُوفًا وَ لِأَعُولَتِ إِعْوَالَ الثَّكَلِيِّ عَلَى جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ، فَبَعِينِ اللَّهُ تَدْفِنُ ابْنَتَكَ سِرًّا وَ تَهْضُمُ حَقَّهَا وَ تَمْنَعُ إِرْثَهَا وَ لَمْ يَتَبَاعَدِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْكَ الذِّكْرَ وَ إِلَى اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمَشْتَكِي وَ فِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْسَنَ الْعِزَاءِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ الرِّضْوَانُ.

[۱۲۴۱] ۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن عبد الرحمن بن سالم، عن المفصل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

علی علیهما السلام روایت کرده که فرمودند: چون فاطمه علیها السلام وفات کرد امیر مؤمنان او را پنهانی دفن کرده، جای قبرش را ناپدید کرد. سپس برخاسته، به جانب قبر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- رو کرده، عرض کرد: ای رسول خدا، سلام من و دخترت که اکنون به دیدارت شتافته و در خاک آرمیده که در آن خاک (شهر مدینه) آرامگاه توست. سلام بر تو از کسی که انتخاب خدا برای او پیوستن شتابان به شما بود. ای رسول خدا! شکیبایی ام بر مرگ دخت برگزیده تو، اندک است و سختی جدایی از سرور زنان دو عالم طاقت و توان خویشنداری را از من گرفته اما برای من که سختی جدایی تو را دیده و رنج مصیبت تو را چشیده ام طبق شیوه شما در فراق جای شکیبایی است؛ زیرا من خود تو را به دست خویش در قبر خواباندم و هنگامی که سر بر سینه من داشتی جان به جان آفرین تسلیم نمودی آری [برای] من بهترین پذیرش در کتاب خدا است: ما از خداییم و به سوی او هم بازمی گردیم. [اینک] امانت بازگشت و گروگان به صاحبش رسید، زهرا از من گرفته شد. ای رسول خدا، چه زشت است این [آسمان] آبی و این زمین [تیره. اندوهم که همیشگی است. شبم که به بی خوابی می گذرد و اندوهی پنهان پیوسته در قلب من است. تا خدا، خانه ای را که تو در آن اقامت داری برایم برگزیند.

اندوهی سخت و دل خون کن است و غمی ویرانگر. چه زود مرگ میان ما جدایی انداخت. و من به خدا شکایت می برم. به

زودی دخترت به شما از همیاری اُمتت بر ستم به او خبر خواهد داد. پس احوال این جا را از او خبر بگیر و همه را بپرس. چه بسیار اندوه [چون موج] خروشان در سینه اش که راهی به اظهارشان نیافت. و شما به زودی می گویی: خدا داوری می کند که او بهترین داوران است. سلامی وداع کننده که نه خشمگینانه است و نه از روی دلتنگی. که اگر می روم نه از دلتنگی است. و اگر درنگ می کنم نه از بدگمانی به وعده خداوند به صبرپیشه کنندگان است. آه، آه! شکیبایی مبارک تر و زیباتر است. و اگر چیرگی حکومت طلبان نبود، اقامت و درنگ در این جا را به اعتکاف لازم می دانستم. و چونان مادر فرزند مرده بر این مصیبت بزرگ شیون می کردم. که در پیش چشم خدا دخترت نهانی دفن شد، حَقّش غصب شد و از ارثش بازداشته شد درحالی که آن پیمان هنوز دور نشده، یاد تو کهنه نگشته بود. پس ای رسول خدا، شکایتم به سوی خدا است. و با تو ای رسول خدا، بر این عزا صبر می کنم. درود خدا بر تو و سلام و رضوان بر او.

[۱۲۴۱] ۴-مفّصل گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: چه کسی

ص: ۴۲۳

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: من غسّل فاطمه؟ قال: ذاك أمير المؤمنين -و كَأَنِّي استعظمت ذلك من قوله- فقال: كأَنَّكَ ضقت بما أخبرتك به؟ قال: فقلت: قد كان ذاك جعلت فداك، قال: فقال: لا تضيعنَّ فإنها صدّيقه و لم يكن يغسّلها إلا الصّديق، أما علمت أنّ مريم لم يغسلها إلا عيسى.

[۱۲۴۲] ۵-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل، عن صالح بن عقبه، عن عبد الله بن محمّد الجعفيّ، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السّلام قالاً:

إنّ فاطمه عليها السّلام لما أن كان من أمرهم ما كان أخذت بتلابيب عمر فجذبتة إليها ثمّ قالت: أما والله يا ابن الخطّاب لو لا أنّي أكره أن يصيب البلاء من لا ذنب له لعلمت أنّي سأقسم على الله ثمّ أجده سريع الإجابة.

[۱۲۴۳] ۶-و بهذا الإسناد، عن صالح بن عقبه، عن يزيد بن عبد الملك، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

لما ولدت فاطمه عليها السّلام أوحى الله إلى ملك فأنطق به لسان محمّد صلّى الله عليه و اله و سلّم فسماها فاطمه، ثمّ قال: إنّني فطمتك بالعلم و فطمتك من الطّمث، ثمّ قال أبو جعفر عليه السّلام: و الله لقد فطمها الله بالعلم و عن الطّمث في الميثاق.

[۱۲۴۴] ۷-و بهذا الإسناد، عن صالح بن عقبه، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قال النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم لفاطمه عليها السّلام، يا فاطمه! قومي فأخرجي تلك الصّحفة فقامت فأخرجت صحفه فيها ثريد و عراق يفور، فأكل النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم و عليّ و فاطمه و الحسن و الحسين ثلاثة عشر يوماً، ثمّ إنّ أمّ أيمن رأت الحسين معه شيء فقالت له: من أين لك هذا؟ قال: إنّنا لناكله منذ أيام، فأتت أمّ أيمن فاطمه،

ص: ۴۲۴

فاطمه [علیها السّلام] را غسل داد؟ فرمود: امیر مؤمنان [علیه السّلام] -گویا من این سخنش را بزرگ شمردم- که فرمودند: گویا تو به آنچه گفتم تردید داری؟ عرض کردم: چنین است جانم به فدایت. او گوید حضرت فرمود: تردید نکن که او صدّیقه بود و کسی جز صدّیق غسلش نمی دهد؛ مگر نمی دانی که مریم را عیسی غسل داد.

[۱۲۴۲] ۵- عبد الله بن محمد جعفی از حضرت باقر و صادق علیهما السّلام روایت کرده که فرمودند: فاطمه علیها السّلام -وقتی کارشان آن شد که شد- گریبان عمر را گرفته، کشید و سپس فرمود: هان، به خدا سوگند، ای پسر خطاب! اگر گرفتاری بی گناهان به بلا را ناخوش نداشتی، می دانستی که خدا را سوگند می دهی و آن را به زودی اجابت شده درمی یابم.

[۱۲۴۳] ۶- یزید عبد الملک از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چون فاطمه علیها السّلام به دنیا آمد، خداوند به فرشته ای وحی فرستاد تا زبان محمد -درود خدا بر او و بر خاندانش- را به سخن آورده او را فاطمه بنامد. سپس فرمود: من تو را با علم گرفتم و از خون حیض قطع کردم. سپس حضرت باقر علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند که خداوند در عالم میثاق، او را با علم گرفت و از خون حیض قطع کرد.

[۱۲۴۴] ۷- جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی -درود خدا بر او و بر خاندانش- به فاطمه علیها السّلام فرمودند: ای فاطمه برخیز و آن ظرف را بیاور. او برخاست و ظرفی را که نان و گوشت استخوان دار داشت و می جوشید آورد. و پیامبر -درود خدا بر او و بر خاندانش- و علی و فاطمه و حسن و حسین [علیهم السّلام] سیزده روز از آن خوردند. سپس امّ ایمن حسین را دید که چیزی به همراه دارد. گفت: این را از کجا آوردی؟ فرمود: چند روزی است که ما از آن می خوریم. پس امّ ایمن به نزد فاطمه آمده، گفت: ای فاطمه!

ص: ۴۲۵

فقالت: یا فاطمه إذا کان عند أمّ ایمن شیء فإِنما هو لفاطمه و ولدها و إذا کان عند فاطمه شیء فلیس لأمّ ایمن منه شیء؟ فأخرجت لها منه فأكلت منه أمّ ایمن و نفدت الصّحفه، فقال لها النّبیّ صلّی الله علیه و اله و سلّم: أما لو لا أنّک أطعمتها لأكلت منها أنت و ذرّیتک إلی أن تقوم السّاعه، ثم قال أبو جعفر علیه السّلام: و الصّحفه عندنا یخرج بها قائمنا علیه السّلام فی زمانه.

[۱۲۴۵] ۸- الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن علی، عن علی بن جعفر قال:

سمعت أبا الحسن علیه السّلام یقول: بینا رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم جالس إذ دخل علیه ملک له أربعة و عشرون وجها، فقال له رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم حیبی جبرئیل لم أرك فی مثل هذه الصّوره، قال الملك لست بجبرئیل یا محمّد بعثنی الله عزّ و جلّ أن أزوّج النّور من النّور، قال: من ممّن؟ قال: فاطمه من علی قال: فلّمّا ولى الملك إذا بین کتفیه محمّد رسول الله، علی و صیّه، فقال رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم: منذ کم کتب هذا بین کتفیک؟ فقال: من قبل أن یخلق الله آدم باثنین و عشرين ألف عام.

[۱۲۴۶] ۹- علی بن محمد و غیره، عن سهل بن زیاد، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر قال:

سألت الرضا عليه السلام عن قبر فاطمه عليها السلام فقال: دفنت في بيتها فلما زادت بنو أميّه في المسجد صارت في المسجد.

[۱۲۴۷] ۱۰- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن الخيري، عن يونس بن ظبيان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: لو لا أنّ الله تبارك و تعالی خلق أمير المؤمنين عليه السلام لفاطمه عليها السلام ما كان لها كفو علی ظهر الأرض من آدم و من دونه.

ص: ۴۲۶

وقتی چیزی نزد امّ ایمن است برای فاطمه و فرزندان او است و چون چیزی نزد فاطمه باشد چیزی از آن برای امّ ایمن نیست؟ حضرت چیزی از آن به او داد. امّ ایمن از آن خورد و غذای ظرف تمام شد. آن گاه پیامبر گرامی- درود خدا بر او و بر خاندانش- به او فرمود: اگر به او نمی خوراندی تو و فرزندان تا روز قیامت از آن می خوردید. سپس حضرت باقر علیه السلام فرمود: و آن ظرف نزد ما است تا قائم علیه السلام آن را در زمانش بیرون آورد.

[۱۲۴۵] ۸- علی جعفر گفته است: از حضرت ابو الحسن کاظم علیه السلام شنیدم می فرماید: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- نشسته بود که فرشته ای دارای بیست و چهار چهره به نزدش آمد. رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به او فرمود: جبرئیل ای محبوبم تو را با چنین چهره ای ندیده بودم. آن فرشته عرض کرد: ای محمّد! من جبرئیل نیستم. خداوند عزّتمند مرا فرستاده تا نور را به ازدواج نور در آورم. فرمود: که را با که؟ عرض کرد: فاطمه را با علی. حضرت [ابو الحسن علیه السلام] فرمود: چون فرشته رو گرداند میان دو شانه اش «محمّد رسول الله و علی وصی او» نوشته بود. رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: چند وقت است که این میان دو شانه ات نوشته شده است؟

عرض کرد: بیست و دو هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند.

[۱۲۴۶] ۹- احمد محمد ابو نصر گفت: از حضرت رضا علیه السلام درباره قبر فاطمه پرسیدم. فرمودند: در خانه اش دفن شد. و چون بنی امیه مسجد را گسترند به مسجد افتاد.

[۱۲۴۷] ۱۰- یونس ظبيان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: اگر خداوند پاک و والا امیر مؤمنان را برای فاطمه عليها السلام نمی آفرید، بر روی زمین از آدم و جز آن همتایی برایش نبود.

ص: ۴۲۷

باب مولد الحسن بن علی صلوات الله عليهما ولد الحسن بن علي عليهما السلام في شهر رمضان في سنة بدر، سنة اثنتين بعد الهجرة. و روى أنّه ولد في سنة ثلاث و مضى عليه السلام في شهر صفر في آخره من سنة تسع و أربعين. و مضى و هو ابن سبع و أربعين سنة و أشهر. و أمه فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم.

[۱۲۴۸] ۱- محمد بن یحیی، عن الحسن بن إسحاق، عن علی بن مهزیار، عن الحسن بن سعید، عن النضر بن سويد، عن عبد الله بن سنان، عن سمع أبا جعفر عليه السلام يقول:

لما حضرت الحسن عليه السلام الوفاه بكی، فقیل له: یا ابن رسول الله تبکی و مکانک من رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم الذی أنت به؛ و قد قال فیک ما قال؛ و قد حججت عشرين حجه ماشیا و قد قاسمت مالک ثلاث مرّات حتّی النعل بالنعل؟ فقال: إنّما أبکی لخصلتین: لهول المطلع و فراق الأحبه.

[۱۲۴۹] ۲- سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر، عن إبراهيم بن مهزیار، عن أخیه علی بن مهزیار، عن الحسن بن سعید، عن محمد بن سنان، عن ابن مسکان، عن أبي بصیر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قبض الحسن بن علی علیهما السلام و هو ابن سبع و أربعین سنه فی عام خمسين، عاش بعد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم أربعین سنه.

[۱۲۵۰] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علی بن النعمان، عن سيف بن عميره، عن أبي بكر الحضرمي قال:

إنّ جعده بنت أشعث بن قيس الكندي سمّت الحسن بن علی علیهما السلام و سمّت مولاه له، فأما مولاته فقوات السّم و أمّا الحسن فاستمسك فی بطنه ثمّ انتفط به فمات.

ص: ۴۲۸

ولادت حسن بن علی - درود خدا بر ایشان -

حسن بن علی علیهما السلام در ماه رمضان در سال بدر سال دوم پس از هجرت به دنیا آمد. و روایت شده که او در سال سوم ولادت یافته است. و آن حضرت در پایان ماه صفر از سال چهل و نهم وفات کرد. در حالی که چهل و هفت سال و چند ماه داشت. و مادرش فاطمه دخت رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - بود.

[۱۲۴۸] ۱- مردی از حضرت باقر علیه السلام شنید که می فرماید: چون وفات حضرت حسن علیه السلام رسید ایشان گریست. گفتند: ای پسر رسول خدا می گویی در حالی که مقامی چنین نزد رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - داری و درباره ات فرموده آنچه را فرموده است. و بیست بار پیاده حج کرده ای و سه بار اموال را تقسیم کرده ای حتّی کفش را؟ فرمودند: تنها برای دو چیز می گریم: هراس از ایستگاه روز قیامت و جدایی از کسانی که دوستشان می دارم.

[۱۲۴۹] ۲- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حسن علی علیهما السلام در سال پنجاهم در حالی که چهل و هفت سال داشت وفات کرد. او پس از رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - چهل سال زیست.

[۱۲۵۰] ۳- ابو بکر حضرمی گفته است: جعده دختر اشعث قیس کندی، حسن علی علیهما السلام و کنیزش را سم داد. کنیزش آن سم را قی کرد ولی در شکم حضرت حسن [علیه السلام] ماند و آماسید و حضرت در گذشت.

[۱۲۵۱] ۴- محمد بن یحیی و أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن القاسم التهمی، عن إسماعیل بن مهران، عن الكناسی، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

خرج الحسن بن عليّ عليهما السّلام في بعض عمره و معه رجل من ولد الزبير، كان يقول بإمامته، فنزلوا في منهل من تلك المناهل تحت نخل يابس، قد يبس من العطش، ففرش للحسن عليه السّلام تحت نخله و فرش للزبيرى بحذاه تحت نخله أخرى، قال: فقال الزبيرى -و رفع رأسه-: لو كان في هذا النخل رطب لأكلنا منه، فقال له الحسن: و إنك لتشتهى الرطب؟ فقال الزبيرى نعم قال فرفع يده إلى السّماء فدعا بكلام لم أفهمه فاحضرت النخلة ثم صارت إلى حالها فأورقت و حملت رطبا فقال الجمال الذى اکتروا منه سحر و الله قال فقال الحسن عليه السّلام: ويلك ليس بسحر و لكن دعوه ابن نبى مستجاب، قال: فصعدوا إلى النخلة فصرموا ما كان فيه فكفاهم.

[۱۲۵۲] ۵- أحمد بن محمد بن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن عمير، عن رجاله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الحسن عليه السلام قال: إن لله مدينتين إحداهما بالشرق و الأخرى بالمغرب، عليهما سور من حديد و على كلّ واحد منهما ألف ألف مصراع و فيها سبعون ألف لغة، يتكلم كلّ لغة بخلاف لغة صاحبها و أنا أعرف جميع اللغات و ما فيهما و ما بينهما و ما عليهما حجّه غيرى و غير الحسين أخى.

[۱۲۵۲] ۶- الحسين بن محمد، عن معلّى بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن عليّ بن النعمان، عن صندل، عن أبي أسامه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

خرج الحسن بن عليّ عليهما السّلام إلى مكّه سنة ماشيا، فورمت قدماه، فقال له بعض مواليه: لو ركبت لسكن عنك هذا الورم، فقال كلاً- إذا أتينا هذا المنزل فإنّه يستقبلك أسود و معه دهن فاشتر منه و لا تماكسه، فقال له مولاه: بأبى أنت و أمى ما قدمنا منزلا فيه أحد يبيع هذا الدّواء، فقال له: بلى إنّه أمامك دون المنزل، فسارا ميلا فإذا

[۱۲۵۱] ۴- كناسی از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند: حسن علی در یکی از سفرهای عمره اش با مردی از فرزندان زبیر و معتقد به امامت حضرت بیرون آمد، آن گاه که در آبگاهی از آن آبگاه های [راه] در زیر نخلی خشکیده از بی آبی فرود آمدند و برای حضرت حسن علیه السّلام در زیر یک نخل و برای زبیری در زیر نخلی دیگر روبه روشن فرش انداختند، زبیری سرش را بلند کرد گفت: اگر این نخل رطبی داشت از آن می خوردیم. حسن [علیه السّلام] به او فرمود: تو رطب میل داری؟ زبیری گفت: بله. حضرت دستش را به سوی آسمان بلند کرد و با کلماتی که آن را نفهمیدم دعا کرد. پس آن نخل سبز شد و به حالش برگشت. آن گاه برگ آورد و رطب داد! ساربانى که از او شتر کرایه کرده بودند گفت: به خدا این سحر است. راوی گوید: حضرت حسن علیه السلام فرمود: وای بر تو! این سحر نیست. بلکه دعای پسر پیامبر پذیرفته شده

است. او گوید: پس، از نخل بالا رفته، آنچه داشت چیدند و کفایتشان کرد.

[۱۲۵۲]۵- ابن ابی عمیر از مردانش از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت حسن علیه السّلام فرمودند: برای خداوند دو شهر است، یکی در خاور و دیگری در باختر. بر هر دوی آن ها دیواری از آهن است و بر هر کدامشان هزار هزار [یک میلیون] در و در هر کدامشان هزار هزار [یک میلیون] لغت و واژه است. که هر لغتی برخلاف لغت رفیقش سخن می گوید. و من همه آن لغت ها و آنچه را در آن ها و میان آن ها است، می شناسم. و بر آن ها جز من و برادرم حسین حجّتی نیست.

[۱۲۵۲]۶- [ابو اسامه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:] حضرت حسن بن علی علیهما السّلام سالی، پیاده به مکه رفت و پاهایش ورم کرد. یکی از غلامانش به ایشان عرض کرد: چون سوار شوی این ورم آرام شود. فرمودند: هرگز. وقتی به این منزل برسیم، سیاهی که روغنی به همراه دارد به پیشوازت می آید، روغنی از او بخر و بر سر قسمت با او بحث مکن. غلام به ایشان عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! ما به منزلی نرسیدیم که کسی این دوا را در آن جا بفروشد. حضرت به او فرمود: چرا او جلوی تو نزدیک آن منزل است. پس یک میل [دو کیلومتر] رفتند تا آن سیاه را

ص: ۴۳۱

هو بالأسود، فقال الحسن علیه السّلام لمولاه: دونك الرّجل، فخذ منه الدّهن و أعطه الثّمن، فقال الأسود: يا غلام لمن أردت هذا الدّهن؟ فقال للحسن بن علی علیهما السّلام فقال: انطلق بی إلیه، فانطلق فأدخله إلیه فقال له: بأبی أنت و أمی لم أعلم أنّك تحتاج إلی هذا أو ترى ذلك و لست آخذ له ثمنًا، إنّما أنا مولاك و لكن ادع الله أن یرزقنی ذکرا سوّیا یحبکم أهل البیت، فإنّی خلّفت أهلی تمخض، فقال: انطلق إلی منزلك فقد وهب الله لك ذکرا سوّیا و هو من شیعتنا.

باب مولد الحسین بن علی علیهما السّلام ولد الحسین بن علی علیهما السّلام فی سنه ثلاث و قبض علیه السّلام فی شهر المحرّم من سنه إحدى و ستین من الهجرة و له سبع و خمسون سنه و أشهر. قتله عبید الله بن زیاد لعنه الله، فی خلافه یزید بن معاویه لعنه الله و هو علی الکوفه و کان علی الخیل الّتی حاربتة و قتلته عمر بن سعد لعنه الله بکربلاء یوم الإثنين، لعشر خلون من المحرّم و أمّه فاطمه بنت رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم.

[۱۲۵۳]۱- سعد و أحمد بن محمّد جمیعا، عن إبراهیم بن مهزیار، عن أخیه علی بن مهزیار، عن الحسین بن سعید، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسکان، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قبض الحسین بن علی علیهما السّلام یوم عاشوراء و هو ابن سبع و خمسين سنه.

[۱۲۵۴]۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علی بن الحکم، عن عبد الرّحمن العزمی، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

کان بین الحسن و الحسین علیهما السّلام طهر و کان بینهما فی المیلاد سنّه أشهر و عشا.

دیدند. حضرت حسن علیه السلام به غلامش فرمود: به نزد این مرد برو و روغن را از او گرفته، قیمتش را بپرداز. آن سیاه به او گفت: ای غلام! این روغن را برای که می خواهی؟ گفت: برای حسن علی علیهما السلام. او گفت: مرا به نزدش ببر. با او به نزد حضرت رفت و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! من نمی دانستم شما به این نیاز دارید. اجازه بدهید قیمتش را بگیرم. که من غلام شمایم. ولی از خدا بخواهید به من پسری تندرست دوستدار شما خاندان بدهد؛ زیرا خانواده ام را در حالی پشت سر گذاشتم که نزدیک زاییدنش بود. حضرت فرمودند: به منزلت برو خداوند پسری تندرست که از شیعیان ما است به تو بخشید.

ولادت حسین بن علی علیهما السلام

حسین بن علی علیهما السلام در سال سوم به دنیا آمد. و در ماه محرم سال شصت و یک هجری که پنجاه و هفت سال و چند ماه داشت، وفات یافت. عبید الله زیاد-خدا او را لعنت کند- که امیر کوفه بود، او را کشت. و امیر لشکری که با او روز دوشنبه دهم محرم در کربلا کارزار کرده، به قتلش رساند، عمر سعد-خدا او را لعنت کند- بود. و مادرش فاطمه دختر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است.

[۱۲۵۳]۱- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حسین علی علیهما السلام در روز عاشورا، پنجاه و هفت سال داشت که وفات یافت.

[۱۲۵۴]۲- عبد الرحمن عرزمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: فاصله میان حسن و حسین علیهما السلام یک طهر است. و میان ولادتشان شش ماه و ده روز.

[۱۲۵۵]۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء و الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لما حملت فاطمه عليها السلام بالحسين جاء جبرئيل إلى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم، فقال: إن فاطمه عليها السلام ستلد غلاما تقتله أمتك من بعدك فلما حملت فاطمه بالحسين عليه السلام كرهت حملة و حين وضعت كرهت وضعه، ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: لم تر في الدنيا أم تلد غلاما تكرهه و لكنها كرهته لما علمت أنه سيقتل، قال: و فيه نزلت هذه الآية: وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَسَنًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا.

[۱۲۵۶]۴- محمد بن یحیی، عن علی بن إسماعیل، عن محمد بن عمرو الزیّات، عن رجل من أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن جبرئيل عليه السلام نزل على محمد صلى الله عليه و اله و سلم فقال له: يا محمد! إن الله يبشرك بمولود يولد من فاطمه،

تقتله أمتك من بعدك، فقال: يا جبرئيل! و على ربِّي السَّلام لا حاجة لي في مولود يولد من فاطمه، تقتله أمتي من بعدى، فخرج ثم هبط عليه السَّلام فقال له مثل ذلك، فقال: يا جبرئيل! و على ربِّي السَّلام لا حاجة لي في مولود تقتله أمتي من بعدى، فخرج جبرئيل عليه السَّلام إلى السَّماء ثم هبط فقال: يا محمد! إنَّ ربَّك يقرئك السَّلام و يبشرك بأنَّه جاعل في ذرِّيته الإمامه و الولايه و الوصيَّه، فقال: قد رضيت ثم أرسل إلى فاطمه أنَّ الله يبشرنى بمولود يولد لك، تقتله أمتي من بعدى، فأرسلت إليه لا حاجة لي في مولود [منى]، تقتله أمتك من بعدك، فأرسل إليها أنَّ الله قد جعل في ذرِّيته الإمامه و الولايه و الوصيَّه، فأرسلت إليه أني قد رضيت ف حَمَلْتُهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعْتُهُ كُرْهًا

ص: ٤٣٤

[١٢٥٥] ٣- ابو خديجه از حضرت صادق عليه السَّلام روايت کرده که فرمودند: چون فاطمه عليها السَّلام حسين را حامله شد، جبرئيل به سوى رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آمده، عرض کرد: فاطمه عليها السَّلام پسرى به دنيا خواهد آورد که پس از تو اَمتت او را مى کشند. پس چون فاطمه عليها السَّلام حسين عليه السَّلام را حامله شد، از حامله بودن آن خوشحال نشد و وقتى او را به دنيا آورد، از به دنيا آوردنش خوشحال نشد. سپس حضرت صادق عليه السَّلام فرمود: مادري در دنيا دیده نشده که پسرى به دنيا آورد و از آن خوشحال نباشد، ولى او از آن خوشحال نشد؛ زيرا دانست که او کشته خواهد شد. و فرمود: و اين آيه درباره او نازل شد: و ما به انسان نيکى به پدر و مادرش را سفارش کرديم. که مادرش با ناراحتى او را حمل مى کند و با ناراحتى به دنيايش مى آورد. و دوران حمل و بازگرفتن اش [از شير] سى ماه است. [احقاف (٤٦) ١٥]

[١٢٥٦] ٤- مردى از اصحابمان از حضرت صادق عليه السَّلام روايت کرده که آن حضرت فرمودند: جبرئيل عليه السَّلام بر محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- نازل شده، گفت: اى محمّد! خداوند تو را به فرزندى از فاطمه بشارت مى دهد که اَمتت پس از تو او را مى کشند. پس ايشان فرمود: اى جبرئيل سلام بر پروردگارم. مرا به فرزندى از فاطمه که پس از من اَمتم او را بکشند، نيازى نيست. پس او [به سوى آسمان] بالا رفته، سپس فرود آمده، همان را گفت. و ايشان فرمود: اى جبرئيل! و سلام بر پروردگارم. مرا به فرزندى که اَمتت پس از من او را بکشند، نيازى نيست. پس جبرئيل عليه السَّلام به سوى آسمان فراز گرفت، سپس فرود آمده، عرض کرد: اى محمّد! پروردگارت به تو سلام رسانده، تو را به قراردادن امامت و ولايت و وصيت در فرزندان او بشارت مى دهد. پس حضرت گفت: من راضى شدم. آن گاه به سراغ فاطمه [عليها السَّلام] فرستاد که خداوند مرا به فرزندى از تو بشارت مى دهد که اَمتت پس از من او را مى کشند. فاطمه [عليها السَّلام] پيغام داد که مرا به فرزندى که اَمتت پس از تو او را بکشند نيازى نيست. حضرت پيغام داد که خداوند امامت و ولايت و وصيت را در فرزندان او قرار داده است. پس او پيغام فرستاد که من راضى شدم. «پس به ناراحتى او را حامله شد و با ناراحتى او را به دنيا آورد.

ص: ٤٣٥

وَ حَمَلُهُ وَ فَضَّاهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنَهُ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَضِلِّحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي فَلَوْ لَأَنَّ قَالَ: أَصْلَحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي لَكَانَتْ ذُرِّيَّتُهُ كُلُّهُمْ أُمَّه. و لم يرضع الحسين من فاطمه عليه السَّلام و لا- من أنثى، كان يؤتى به النَّبِيُّ فيضع إبهامه في فيه فيمص منها ما يكفيها اليومين و الثلاث، فنبت لحم الحسين عليه السَّلام من لحم رسول الله و دمه صلى الله عليه و اله و سلم و لم يولد لسته أشهر إلا عيسى ابن مريم

علیه السلام و الحسین بن علی علیهما السلام.

و فی روایه أخرى، عن أبی الحسن الرضا علیه السلام أنّ النبی صلی الله علیه و اله و سلم کان یؤتی به الحسین فیلقمه لسانه فیمصّه فیجتزئ به و لم یرتضع من أنثی.

[۱۲۵۷] ۵-علی بن محمد رفعه، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزّ و جلّ: فَنَظَرَ نَظْرَهُ فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنَّي سَقِيمٌ قَالَ:

حسب فرأی ما یحلّ بالحسین علیه السلام فقال: إننی سقیم لما یحلّ بالحسین علیه السلام.

[۱۲۵۸] ۶-أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن علی بن أسباط، عن سیف بن عمیره، عن محمد بن حمران قال:

قال أبو عبد الله علیه السلام: لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَقَالَتْ: يَفْعَلُ هَذَا بِالْحُسَيْنِ صَفِيكَ وَ ابْنِ نَبِيِّكَ؟ قَالَ: فَأَقَامَ اللَّهُ لَهُمْ ظِلَّ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: بِهَذَا أَنْتَقِمَ لِهَذَا.

[۱۲۵۹] ۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن سیف بن عمیره، عن عبد الملك بن أعین، عن أبی جعفر علیه السلام قال: لَمَّا نَزَلَ النَّصْرُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ حَتَّى كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ خَيْرَ النَّصْرِ أَوْ لِقَاءَ اللَّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ.

ص: ۴۳۶

و حامله بودنش و از شیر باز گرفتن او سی ماه شد تا به قوت رسید و چهل ساله شد.» [احقاف (۴۶)، آیه ۱۵] او گفت: پروردگارا مرا به سپاس گفتن نعمتی که به من دادی و به پدر و مادرم و انجام عمل نیکوی خشنودکننده ات وادار و برخی از فرزندانم را صالح گردان. و اگر نفرموده بود: برخی از فرزندانم را صالح گردان، همه فرزندانش امام می شدند. و او از فاطمه علیها السلام و نه از هیچ زنی شیر نخورد. او را به نزد پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-می آوردند و ایشان انگشت ابهامشان را در دهان او می گذارد و او از آن قدر می مکید که دو و سه روزش را بس باشد. پس گوشت حسین علیه السلام از گوشت و خون رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-روید. و جز عیسای مریم علیها السلام و حسین علی علیهما السلام کسی شش ماهه به دنیا نیامد و در روایت دیگری از حضرت رضا علیه السلام است که حسین را به نزد پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-می آوردند و ایشان زبانشان را در دهان او می نهاد تا می مکید و همان برایش کافی بود. و او از هیچ زنی شیر نخورد.

[۱۲۵۷] ۵-از حضرت صادق علیه السلام، روایت شده که ایشان درباره این سخن خداوند عزّتمندنگاهی به ستارگان انداخت. و گفت: من بیمارم. [صافات (۳۷): ۸۸ و ۸۹] فرمودند: او حساب کرد و دید آنچه را به حسین علیه السلام می رسد. پس گفت: من برای آنچه به حسین علیه السلام می رسد، بیمارم.

[۱۲۵۸] ۶-محمد بن حمران گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون کار حسین علیه السلام چنان شد که شد،

فرشتگان به گریه به سوی خدا شیون کرده، گفتند: با حسین برگزیده تو و پسر پیامبرت چنین می شود؟ پس خداوند سایه قائم علیه السلام را برایشان برپا کرده، فرمود: با این انتقام او را می گیرم.

[۱۲۵۹]۷- عبد الملك اعین از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: چون یاری خدا بر حسین علی [علیها السلام] فرود آمد و میان آسمان و زمین بود، برگزیدن یاری با دیدار خداوند را به او دادند و او دیدار خداوند را برگزید.

ص: ۴۳۷

[۱۲۶۰]۸- الحسين بن محمد قال: حدّثنی أبو کریب و أبو سعید الأشجّ قال: حدّثنا عبد الله بن إدريس، عن أبيه إدريس بن عبد الله الأودی قال:

لما قتل الحسين عليه السلام أراد القوم أن يوطئوه الخيل، فقالت فضة لزينب: يا سيدتي! إن سفينة كسر به في البحر فخرج إلى جزيرة فإذا هو بأسد، فقال: يا أبا الحارث أنا مولى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم، فهمهم بين يديه حتى وقفه على الطريق و الأسد رابض في ناحيه، فدعيني، أمضى إليه و أعلمه ما هم صانعون غدا قال: فمضت إليه فقالت: يا أبا الحارث فرجع رأسه ثم قالت: أتدري ما يريدون أن يعملوا غدا بأبي عبد الله عليه السلام؟ يريدون أن يوطئوا الخيل ظهره، قال: فمشى حتى وضع يديه على جسد الحسين عليه السلام، فأقبلت الخيل فلما نظروا إليه قال لهم عمر بن سعد-لعنه الله-: فتنه لا تشيروها انصرفوا، فانصرفوا.

[۱۲۶۱]۹- علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن أحمد، عن الحسن بن علي، عن يونس عن مصقلة الطحان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لما قتل الحسين عليه السلام أقامت امرأته الكلبية عليه مأتما و بكت و بكين النساء و الخدم حتى جفت دموعهنّ و ذهبت فبينما هي كذلك إذا رأت جارية من جواريتها تبكي و دموعها تسيل فدعتها فقالت لها: ما لك أنت من بيننا تسيل دموعك؟ قالت: إني لما أصابني الجهد شربت شرابه سويق، قال: فأمرت بالطعام و الأسواق. فأكلت و شربت و أطعمت و سقت و قالت: إنما نريد بذلك أن نتقوى على البكاء على الحسين عليه السلام: قال و أهدى إلى الكلبية جونا لتستعين بها على مأتم الحسين عليه السلام فلما رأت الجون قالت: ما هذه؟ قالوا هديّه أهدها فلان لتستعينى على مأتم الحسين عليه السلام فقالت: لسنا فى عرس، فما نضع بها ثمّ أمرت بهنّ فأخرجن من الدار فلما أخرجن من الدار لم يحسنّ لها حسنّ كأنما طرن بين السماء و الأرض و لم يرلهنّ بها بعد خروجهنّ من الدار أثر.

ص: ۴۳۸

[۱۲۶۰]۸- ادريس عبد الله اودى گفت: چون حسین علیه السلام کشته شد، آن مردم خواستند او را با اسبان لگدکوب کنند. فضّه به زینب گفت: بانوی من! سفینه [غلام رسول خدا] کشتی اش در دریا شکست و به جزیره ای رسید. با شیرى روبرو شد. گفت: ای ابو حارث! من غلام رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- هستم. و در برابرش صدایی در سینه گرداند تا کشتی را بر راه گذاشت. درحالی که شیر در گوشه ای نشسته بود. پس بیا به سوی او برویم و به او بگوییم که فردا چه می کنند. پس به سوی او رفتند. و او گفت: ای ابو حارث! او سرش را بلند کرد. سپس او گفت: آیا می دانی فردا آنان می خواهند با ابا عبد الله علیه السلام چه کنند؟ می خواهند پشتش را با اسبان لگدکوب کنند. راوی گوید: پس او رفت تا دستانش را بر

پیکر حسین علیه السلام گذاشت. چون لشکریان رو آوردند و او را دیدند، عمر سعد-خدا او را لعنت کند-به آنان گفت: فتنه ای است که به پایانش نمی رسید. باز گردید. و باز گشتند.

[۱۲۶۱]۹-مصقله طحان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: چون حسین علیه السلام کشته شد، همسر کلبیه اش برای او سوگواری برپا کرد و گریست و زنان و خدمتگزاران گریستند تا اشک هاشان خشک شده، تمام گشت. در این احوال بود که کنیزی از کنیزانش را دید که می گرید و اشک هایش ریزان است. او را فروخواند و گفت: چگونه است که از میان ما اشک های تو ریزان است؟ او گفت: وقتی به من سختی ای برسد، شربتی از سویق [از آرد گندم و جو] می نوشم. راوی گوید: پس او به [تهیه] خوراک و سویق دستور داد. آن گاه خود خورد و نوشید و دیگران را خوراند و نوشاند. و گفت: ما به این وسیله فقط می خواهیم بر گریستن بر حسین علیه السلام نیرو بگیریم. راوی گوید: کسی چند جونی [پرنده ای سیاه] به کلبیه هدیه داد تا با آن بر سوگواری حسین علیه السلام یاری شود. او وقتی آن ها را دید، گفت: این چیست؟ گفتند: هدیه ای است که فلانی داده است تا بر سوگواری حسین علیه السلام یاری شوی. او گفت: ما که در عروسی نیستیم، پس با آن ها چه کنیم. سپس به آن ها دستور داد که از خانه بیرون روند. و چون از خانه بیرون رفتند هیچ حسّی برایشان احساس نشد، گویا میان آسمان و زمین پریدند. و پس از بیرون رفتن شان از خانه از آنان اثری دیده نشد.

ص: ۴۳۹

باب مولد علی بن الحسین علیهما السلام ولد علی بن الحسین علیهما السلام فی سنه ثمان و ثلاثین و قبض فی سنه خمس و تسعین و له سبع و خمسون سنه. و أمه سلامه بنت یزدجرد بن شهریار بن شیره بن کسری ابرویز و کان یزدجرد آخر ملوک الفرس.

[۱۲۶۲]۱-الحسین بن الحسن الحسنی رحمه الله و علی بن محمّد بن عبد الله جميعا، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر، عن عبد الرحمن بن عبد الله الخزاعي، عن نصر بن مزاحم، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

لَمَّا أَقْدَمْتُ بِنْتَ يَزْدَجْرَدِ عَلِيَّ عَمْرٍ أَسْرَفَ لَهَا عِذَارِي الْمَدِينَةِ وَأَشْرَقَ الْمَسْجِدَ بِضَوئِهَا لَمَّا دَخَلْتَهُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا عَمْرٌ غَطَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ: أَفَ بِيْرُوجِ بَادَا هِرْمَزٍ فَقَالَ عَمْرٌ: أَتَشْتَمْنِي هَذِهِ وَهَمَّ بِهَا، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ ذَلِكَ، لَكُ خَيْرِهَا رَجُلًا- مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَحْسَبُهَا بِفِيئِهِ فَخَيْرُهَا فَجَاءَتْ حَتَّى وَضَعَتْ يَدَهَا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: مَا اسْمُكَ؟ فَقَالَتْ جِهَانُ شَاهٍ، فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلْ شَهْرِيَانُويَه، ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَتَلِدَنَّ لَكَ مِنْهَا خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ، فَوَلَدَتْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَكَانَ يُقَالُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ابْنُ الْخَيْرِ تَيْنِ، فَخَيْرُهُ اللَّهُ مِنَ الْعَرَبِ هَاشِمٌ وَمِنَ الْعَجَمِ فَارِسٌ.

و روى أنّ أبا الأسود الدؤليّ قال فيه:

و إنّ غلاما بين كسرى و هاشم

لأكرم من نيطت عليه التّمائم

[۱۲۶۳] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن زراره قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: كان لعلي بن الحسين عليه السلام ناقة، حجج عليها اثنتين

ص: ۴۴۰

ولادت علی بن حسین علیهما السلام

علی بن حسین علیهما السلام در سال سی و هشتم به دنیا آمد. و در سال نود و پنجم که پنجاه و هفت ساله بود، وفات یافت. مادرش سلامه دختر یزدگرد بن شهریار بن شیرویه بن خسرو پرویز است. و یزدگرد واپسین پادشاه پارس بود.

[۱۲۶۲] ۱- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: چون دختر یزدگرد را به نزد عمر آوردند دوشیزگان مدینه برای دیدنش گردن می افراشتند و چون اندر مسجد شد، آن مکان مقدس از نورش روشن گشت و چون عمر به او نگریست، رویش را پوشاند و گفت: اف بیروج بادا هر رمز. عمر گفت: آیا او مرا دشنام می دهد. و آهنگ او کرد. امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: تو این حق را نداری. بگذار او مردی از مسلمانان را برگزیند. و او را از سهم غنیمتش بشمار. او چنین کرد. آن زن آمد و دست بر سر حسین علیه السلام نهاد. پس امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: نامت چیست؟ عرض کرد: جهان شاه. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بلکه شهربانویه باشد. سپس به حسین فرمود: ای ابا عبد الله، از او برای تو بهترین مرد روی زمین متولد می شود. او علی حسین علیهما السلام را به دنیا آورد. و به علی حسین علیهما السلام می گفتند: ابن الخیرتین: پسر دو برگزیده، که برگزیده خدا از عرب، هاشم است و از عجم، فارس. و روایت شده که ابو الاسود دلی درباره ایشان گفته است:

پسری میان خسرو و هاشم

گرامی ترین کسی که بر او حرز آویخته اند.

[۱۲۶۳] ۲- زراره گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: علی حسین علیهما السلام ماده شتری داشت که با آن بیست و دو بار به حج رفته بود و هرگز یک تازیانه

ص: ۴۴۱

و عشرين حجّه، ما قرعها قرعه قطّ، قال فجاءت بعد موته و ما شعرنا بها إلا و قد جاءني بعض خدمنا أو بعض الموالی فقال: إنّ الثاقه قد خرجت فأنت قبر علی بن الحسين فانبركت عليه، فدلكت بجرانها القبر و هي ترغو، فقلت: أدرکوها أدرکوها و جيئونی بها قبل أن يعلموا بها أو يروها، قال: و ما كانت رأّت القبر قطّ.

[۱۲۶۴] ۳- علی بن ابراهیم بن هاشم، عن أبيه، عن محمّد بن عیسی، عن حفص بن البختری، عن ذکره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

لَمَّا مَاتَ أَبِي عَلِيٌّ بْنِ الْحُسَيْنِ ٩ جَاءَتْ نَاقَهُ لَهُ مِنَ الرَّعْيِ حَتَّى ضَرَبَتْ بِجِرَانِهَا عَلَى الْقَبْرِ وَ تَمَرَّغَتْ عَلَيْهِ فَأَمَرَتْ بِهَا فَرَدَّتْ إِلَى مَرَعَاهَا وَ إِنَّ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَحِجُّ عَلَيْهَا وَ يَعْتَمِرُ وَ لَمْ يَقْرَعَهَا قَرَعَهُ قَطًّا.

ابن بابويه.

[١٢٦٥] ٤- الحسين بن محمد بن عامر، عن أحمد بن إسحاق بن سعد، عن سعدان بن مسلم، عن أبي عماره، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي وَعَدَ فِيهَا عَلِيٌّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ لِمَحْمَدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنِيَّ ابْغِنِي وَضُوءًا قَالَ: فَجِئْتَهُ بَوْضُوءًا، قَالَ: لَا أَبْغِي هَذَا فَإِنَّ فِيهِ شَيْئًا مَيْتًا، قَالَ فَخَرَجْتُ فَجِئْتُ بِالْمَصْبَاحِ فَإِذَا فِيهِ فَأَرَهُ مَيْتَةً فَجِئْتَهُ بَوْضُوءًا غَيْرَهُ، فَقَالَ: يَا بَنِيَّ هَذِهِ اللَّيْلَةُ الَّتِي وَعَدْتَهَا، فَأَوْصِي بِنَاقَتِهِ أَنْ يَحْظَرَ لَهَا حِطَارًا وَ أَنْ يَقَامَ لَهَا عِلْفًا، فَجَعَلْتُ فِيهِ. قَالَ: فَلَمْ تَلْبِثْ أَنْ خَرَجْتَ حَتَّى أَتَيْتَ الْقَبْرَ فَضَرَبْتَ بِجِرَانِهَا وَ رَغْتُ وَ هَمَلْتُ عَيْنَاهَا، فَأَتَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فَقِيلَ لَهُ، إِنَّ النَّاقَةَ قَدْ خَرَجَتْ فَأَتَاهَا فَقَالَ: صَه الْآنَ قَوْمِي بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ، فَلَمْ تَفْعَلْ، فَقَالَ: وَ إِنْ كَانَ لِيُخْرِجَ عَلَيْهَا إِلَى مَكَّةَ فَيَعْلَقَ السُّوْطَ عَلَى الرَّحْلِ فَمَا يَقْرَعَهَا حَتَّى يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ.

ص: ٤٤٢

به او زنده بود. حضرت فرمود: پس از وفات ایشان ما از او خبر نداشتیم جز وقتی که یکی از خدمتگزاران یا یکی از بندگان آمد و گفت: آن ماده شتر خارج شده، به نزد قبر علی حسین [علیهما السلام] رفته، روی آن نشسته، گردنش را بر قبر می مالد و می نالد. من گفتم: او را دریابید پیش از آن که به او آگاه شوند یا ببینند. و فرمود: و او هرگز قبر را ندیده بود.

[١٢٦٤] ٣- حفص بختری به نقل از کسی که نامش را برده، از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: چون پدرم علی حسین در گذشت، ماده شترش از چرا آمده، گردنش را به قبر زده، بر آن غلتید. آن گاه به او فرمان دادم تا به چراگاهش بازگردد. پدرم علیه السلام با آن به حج و عمره می رفت و هرگز تازیانه ای به او زنده بود.

ابن بابويه. [یعنی حدیث بعدی از نسخه کافی صدوق رحمه الله است.]

[١٢٦٥] ٤- ابو عماره به نقل از مردی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: چون شبی رسید که علی حسین علیهما السلام وعده داده شده بود، او به محمد فرمود: پسر! برایم آب وضویی آماده ساز. او فرمود: من برخاستم و آب وضو آوردم. فرمود: این را نمی خواهم. چیزی از مرده در آن است. من بیرون رفتم، چراغی آوردم و ناگاه موشی مرده در آن دیدم. پس آب وضویی دیگر آوردم. آن گاه فرمودند: پسر! این شبی است که به آن وعده داده شده ام. آن گاه ماده شترش را سفارش کرد که در اصطبل گداشته شود و علفش برپا باشد. پس در آن گذاشته شد. حضرت فرمود: اندکی نماند و بیرون آمد و به نزد قبر رفت، گردن بر آن نهاد و نالید و چشمانش پر از اشک شد. به نزد محمد علی [علیهما السلام] آمده، گفتند: آن ماده شتر بیرون رفته است. حضرت به نزدش رفته، فرمودند: ای شتر، اینک خاموش شو و برخیز، خدا به تو برکت دهد. او برنخاست. و حضرت فرمود: وقتی با آن به سوی مکه بیرون می رفت تازیانه را بر کجاوه می آویخت ولی تا بازگشت به مدینه

او را

قال: و كان عليّ بن الحسين عليهما السّلام يخرج في اللّيله الظّلماء فيحمل الجراب فيه الصّرر من الدّنانير و الدّراهم حتّى يأتي بابا بابا، فيقرعه ثمّ ينيل من يخرج إليه، فلمّا مات عليّ بن الحسين عليهما السّلام فقدوا ذاك، فعلموا أنّ عليّا عليه السّلام كان يفعل.

[۱۲۶۶] ۵-محمّد بن أحمد، عن عمّه عبد الله بن الصّلت، عن الحسن بن عليّ بن بنت إلياس، عن أبي الحسن عليه السّلام قال:

سمعتة يقول: إنّ عليّ بن الحسين عليهما السّلام لمّا حضرته الوفاة أغمى عليه ثمّ فتح عينيه و قرأ إذا وقعت الواقعة و إنّنا فتحنا لك و قال: الحمد لله الّذى صدقنا وعده و أورثنا الأرض تنبؤاً من الجنّه حيث نشاء، فنعّم أجر العاملين، ثمّ قبض من ساعته و لم يقل شيئاً.

[۱۲۶۷] ۶-سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميرى، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه عليّ بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قبض عليّ بن الحسين عليهما السّلام و هو ابن سبع و خمسين سنه، فى عام خمس و تسعين، عاش بعد الحسين خمسا و ثلاثين سنه.

باب مولد أبى جعفر محمّد بن عليّ عليهما السّلام ولد أبو جعفر عليه السّلام سنه سبع و خمسين و قبض عليه السّلام سنه أربع عشره و مائه و له سبع و خمسون سنه. و دفن بالبقيع بالمدينه فى القبر الّذى دفن فيه أبوه عليّ بن الحسين عليهما السّلام و كانت أمّه أمّ عبد الله بنت الحسن بن عليّ بن أبى طالب عليهم السّلام و على ذريّتهم الهاديه.

[۱۲۶۸] ۱-محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن عبد الله بن أحمد، عن

نمى زد. و فرمود: على بن حسين عليهما السّلام در شب تاريك بيرون مى رفت و انباني از هميان هاى دينار و درهم برداشته، خانه به خانه رفته، در مى زد و سپس به آن كه بيرون مى آمد، [از آن] مى رساند. وقتى على بن حسين عليهما السّلام در گذشت، او را نيافته، دانستند كه امام سجّاد عليه السّلام آن كار را انجام مى داده است.

[۱۲۶۶] ۵-حسن بن علي بن بنت الياس گفت: از حضرت ابو الحسن كاظم شنيدم مى فرمود: چون زمان وفات على حسين عليهما السّلام رسيد، بى هوش شد. سپس ديد گانش را باز كرد و اذا وقعت الواقعة إنّنا فتحنا لك را خوانده، فرمود: سپاس خداوندى را كه به وعده اش با ما وفا كرد و زمين را به ارث به ما داد تا از بهشت هر كجا خواهيم فرود آييم. و چه نيكو است پاداش عمل كنندگان. [زمر (۳۹): ۷۴] سپس همان ساعت وفات كرد و چيزى نفرمود.

[۱۲۶۷] ۶-ابو بصير از حضرت صادق عليه السّلام روايت کرده كه فرمودند: على حسين عليهما السّلام در سال نود و پنجم، پنجاه و هفت ساله بود كه وفات يافت. او پس از حسين [عليه السّلام] سى و پنج سال زيست.

حضرت باقر علیه السلام سال پنجاه و هفت به دنیا آمد و سال صد و چهارده، پنجاه و هفت ساله بود که وفات کرد. و در بقیع مدینه دفن شد. در قبری که پدرش حضرت سجاد علیه السلام در آن دفن شده بود. مادرش ام عبد الله دختر حسن علی ابو طالب است. بر ایشان و فرزندان هدایتگرشان درود.

[۱۲۶۸]۱- ابو الصبّاح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: مادرم کنار

ص: ۴۴۵

صالح بن مزید، عن عبد الله بن المغیره، عن أبي الصّبّاح، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

كانت أمی قاعده عند جدار فتصدّع الجدار و سمعنا هده شديده، فقالت بيدها: لا و حقّ المصطفى ما أذن الله لك في السقوط فبقي معلقاً في الجوّ حتّى جازته فتصدّق أبي عنها بمائه دينار، قال أبو الصّبّاح: و ذكر أبو عبد الله عليه السلام جدّته أمّ أبيه يوماً فقال: كانت صديقه، لم تدرك في آل الحسن عليه السلام امرأه مثلها.

محمد بن الحسن، عن عبد الله بن أحمد مثله.

[۱۲۶۹]۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ جابر بن عبد الله الأنصاريّ كان آخر من بقي من أصحاب رسول الله ۶ و كان رجلاً منقطعاً إلينا أهل البيت و كان يقعد في مسجد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و هو معتجر بعمامه سوداء و كان ينادي يا باقر العلم، يا باقر العلم، فكان أهل المدينة يقولون: جابر يهجر، فكان يقول: لا و الله ما أهجر و لكنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم يقول: إنك ستدرك رجلاً منّي اسمه اسمي و شمائله شمائلي، يبقر العلم بقراً، فذاك الذي دعاني إلى ما أقول، قال: فبينا جابر يتردد ذات يوم في بعض طرق المدينة إذ مرّ بطريق في ذاك الطريق كتاب فيه محمد بن عليّ عليهما السلام فلما نظر إليه قال: يا غلام أقبل فأقبل ثمّ قال له: أدبر فأدبر ثمّ قال: شمائل رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و المدي نفسي بيده، يا غلام ما اسمك؟ قال اسمي محمد بن عليّ بن الحسين، فأقبل عليه يقبل رأسه و يقول: بأبي أنت و أمّي أبوك رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم يقرئك السلام و يقول ذلك، قال فرجع محمّد بن عليّ بن الحسين إلى أبيه و هو ذعر فأخبره الخبر، فقال له: يا بنيّ و قد فعلها جابر قال: نعم قال: الزم بيتك يا بنيّ، فكان جابر يأتيه طرفي النهار و كان أهل المدينة

ص: ۴۴۶

دیواری نشسته بودند که دیوار شکاف برداشت و ما صدای ریزش شدیدی را شنیدیم پس او با دستش اشاره کرده، گفت: نه، خداوند به حق مصطفی به تو فروافتادن را اجازه نمی دهد. ناگاه دیوار در فضا معلق ماند تا او از آن جا گذشت. آن گاه پدرم برایش صد دینار صدقه داد. ابو الصّبّاح گفته است: روزی حضرت صادق علیه السلام از مادر بزرگ پدری اش یاد کرده، فرمود: او صديقه بود. در خاندان حسن علیه السلام زنی مانند او دیده نشده است.

از عبد الله احمد مانند آن روایت شده است.

[۱۲۶۹]۲- بان تغلب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: جابر بن عبد الله انصاری واپسین کس از اصحاب رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بود که مانده بود. و مردی بود که به ما خاندان رو کرده بود. در مسجد رسول خدا با عمامه ای سیاه بر سر می نشست و ندا می داد: ای شکافنده دانش، ای شکافنده دانش. اهل مدینه می گفتند: جابر هذیان می گوید. و او می گفت: نه به خدا سوگند من هذیان نمی گویم. بلکه از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- شنیدم که می فرماید: تو مردی از خاندان مرا درمی یابی که نامش نام من و شمایلش، شمایل من است و دانش را می شکافد. و او است که به آنچه من می گویم می خواند. حضرت فرمود: یک روز وقتی جابر در یکی از راه های مدینه می گذشت، ناگاه از جایی گذشت که مکتب خانه ای داشت و محمد علی علیهما السلام در آن بود. چون به او نگریست، گفت: پسر جان پیش بیا. و او جلو آمد. سپس گفت: برگرد، و او برگشت. سپس گفت: سوگند به کسی که جانم به دست او است، این شمایل رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. ای پسر نامت چیست؟ فرمود: نامم محمد بن علی بن حسین [علیهم السلام] است. او پیش آمده، سرش را بوسید درحالی که می گفت: پدر و مادرم به فدایت! پدرت رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به تو سلام رساند و چنین فرمود. حضرت فرمود: آن گاه محمد علی هراسان به سوی پدرش بازگشت و از آن رویداد خبر داد. و او فرمود: پسر، جابر این کار را کرد؟ عرض کرد: بله. فرمود: پسر در خانه بمان. آن گاه جابر در آغاز و پایان روز به نزد آن کودک می آمد.

ص: ۴۴۷

يقولون: وا عجباه لجابر يأتي هذا الغلام طرفي النهار و هو آخر من بقي من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فلم يلبث أن مضى علي بن الحسين عليه السلام فكان محمد بن علي ما رأى ما يقولون حدثهم عن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فقال أهل المدينة: ما رأينا أحدا قط أكذب من هذا يحدثنا عن من لم يره، فلما رأى ما يقولون، حدثهم عن جابر بن عبد الله قال: فصدقوه و كان جابر بن عبد الله يأتيه فيتعلم منه.

[۱۲۷۰]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن مثنى الحنّاط، عن أبي بصير قال:

دخلت على أبي جعفر عليه السلام فقلت له: أنتم ورثة رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم؟ قال: نعم قلت: رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم وارث الأنبياء علم كل ما علموا؟ قال لي: نعم، قلت: فأنتم تقدرون على أن تحيوا الموتى و تبرءوا الأكمه و الأبرص؟ قال: نعم بإذن الله، ثم قال لي: ادن مني يا أبا محمد! فدنوت منه فمسح على وجهي و على عيني فأبصرت الشمس و السماء و الأرض و البيوت و كل شيء في البلد، ثم قال لي: أتحب أن تكون هكذا و لك ما للناس و عليك ما عليهم يوم القيامة أو تعود كما كنت و لك الجنة خالصا؟ قلت: أعود كما كنت، فمسح على عيني فعدت كما كنت، قال: فحدثت ابن أبي عمير بهذا، فقال أشهد أن هذا حق كما أن النهار حق.

[۱۲۷۱]۴- محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن علي، عن عاصم بن حميد، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

كنت عنده يوما إذ وقع زوج ورشان على الحائط وهدلا هديلهما فرد أبو جعفر عليه السلام عليهما كلامهما ساعه، ثم نهضا، فلما طارا على الحائط هدل الذكر على الأنتى ساعه، ثم نهضا، فقلت: جعلت فداك ما هذا الطير! قال: يا ابن مسلم

ص: ٤٤٨

و اهل مدینه می گفتند: شگفتا از جابر که واپسین کس از اصحاب رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - است و پگاه و شامگاه نزد این پسر می رود. چیزی نگذشت که حضرت سجّاد علیه السلام در گذشت. و حضرت باقر علیه السلام به جهت احترام به هم صحبتی او با رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - به نزدش می رفت. حضرت فرمود: ایشان می نشست و از خدای پاک و والا برایشان حدیث می گفت. اهل مدینه گفتند: ما کسی جسورتر از این [باقر علیه السلام] ندیده ایم. و چون دیدند او از رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - حدیث می گوید: اهل مدینه گفتند: ما هرگز کسی دروغگوتر از این ندیده ایم. از کسی به ما حدیث می گوید که او را ندیده است. و چون دید چنین می گویند از جابر بن عبد الله برایشان حدیث گفت. و آنان تصدیقش کردند درحالی که جابر بن عبد الله به نزدش می آمد و از او می آموخت.

[١٢٧٠] ٣- ابو بصیر گفته است: به نزد حضرت باقر علیه السلام رفتم و به ایشان عرض کردم: شما وارثان رسول خدا هستید؟ فرمودند: بله. گفتم: رسول خدا وارث پیامبران بود و می دانست هر آنچه آنان می دانستند؟ به من فرمودند: بله. من عرض کردم: و شما به زنده کردن مردگان و سلامتی دادن به شخص کور و بیس توانا هستید؟ فرمودند: بله، به اذن خدا. سپس به من فرمود: ای ابو محمد نزدیک بیا. من نزدیک رفتم. آن گاه به صورت و چشمانم دست کشید و من خورشید و آسمان و زمین و خانه ها و همه چیز شهر را [در خانه] دیدم. سپس به من فرمودند: آیا دوست داری چنین باشی و روز قیامت آنچه به سود و زیان مردم است به سود و زیان تو باشد یا به آنچه بودی باز می گردی تا بهشت خالص را داشته باشی؟ من عرض کردم: به آنچه بودم باز می گردم پس به چشمانم دست کشید و به آنچه بودم باز گشتم. او گوید: این را برای ابن ابی عمیر باز گفتم. او گفت: شهادت می دهم که این موضوع حقیقت است چنان که روز حقیقت است.

[١٢٧١] ٤- محمّد مسلم گفت: روزی نزد حضرت باقر علیه السلام بودم که جفتی قمری بر دیوار فرود آمده، آواز سر دادند. حضرت باقر علیه السلام ساعتی سخنانشان را پاسخ گفت. سپس آن دو برخاستند و چون بر دیواری [دیگر] پریدند، نرینه ساعتی بر مادینه آواز خواند. سپس دوتایی برخاستند. من گفتم: جانم فدایت، این چه پرنده ای

ص: ٤٤٩

كلّ شيء خلقه الله من طير أو بهيمه أو شيء فيه روح فهو أسمع لنا و أطوع من ابن آدم إنّ هذا الورشان ظنّ بامرأته فحلفت له ما فعلت فقالت: ترضى بمحمّد بن عليّ، فرضيا بي فأخبرته أنّه لها ظالم فصدّقها.

[١٢٧٢] ٥- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن عليّ بن أسباط، عن صالح بن حمزه، عن أبيه، عن أبي بكر الحضرمي قال:

لما حمل أبو جعفر عليه السلام إلى الشام إلى هشام بن عبد الملك و صار يبابه قال لأصحابه و من كان بحضرته من بني أمية:

إذا رأيتموني قد وبخت محمّد بن عليّ ثم رأيتموني قد سكت فليقبل عليه كلّ رجل منكم فليؤبّخه ثم أمر أن يؤذن له، فلمّا دخل عليه أبو جعفر عليه السّلام قال بيده: السّلام عليكم فعمّمهم جميعا بالسّلام ثمّ جلس فازداد هشام عليه حنقا بتركه السّلام عليه بالخلافه و جلوسه بغير إذن، فأقبل يوبّخه و يقول فيما يقول له: يا محمّد بن عليّ لا يزال الرّجل منكم قد شقّ عصا المسلمين و دعا إلى نفسه و زعم أنّه الإمام سفها و قلّه علم، و وبّخه بما أراد أن يوبّخه، فلمّا سكت أقبل عليه القوم رجل بعد رجل يوبّخه حتّى انقضى آخرهم، فلمّا سكت القوم نهض عليه السّلام قائما ثمّ قال: أيّها النّاس أين تذهبون و أين يراد بكم، بنا هدى الله أوّلكم و بنا يختم آخركم، فإن يكن لكم ملك معجل فإنّ لنا ملكا مؤجّلا و ليس بعد ملكنا ملك لا نأهل العاقبه يقول الله عزّ و جلّ (وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) فأمر به إلى الحبس فلمّا صار إلى الحبس تكلم فلم يبق في الحبس رجل إلّا ترشّفه و حنّ إليه، فجاء صاحب الحبس إلى هشام فقال: يا أمير المؤمنين إنّي خائف عليك من أهل الشّام أن يحولوا بينك و بين مجلسك هذا، ثمّ أخبره بخبر، فأمر به فحمل على البريد هو و أصحابه ليردّوا إلى المدينه و أمر أن لا يخرج لهم الأسواق و حال بينهم و بين الطّعام و الشّراب

ص: ٤٥٠

است؟ فرمودند: ای پسر مسلم هر چیزی که خداوند آفریده است از پرنده و چارپا یا چیزی که روحی دارد، از فرزند آدم نسبت به ما شنواتر و فرمانبردارتر است. این قمری به همسرش بدگمان شده بود و او سوگند خورده بود که کاری نکرده است. و گفته بود: به [داوری] محمّد علی [علیهما السّلام] راضی هستی؟ و هر دو به [داوری] من رضایت داده بودند. و من به او گفتم که او به همسرش ستمکار است. آن گاه او را تصدیق کرد.

[١٢٧٢] ٥- ابو بکر حضرمی گفت: وقتی حضرت باقر علیه السّلام را به شام به سوی هشام عبد الملک بردند، به دربار که رسیدند، هشام به اصحاب و کسانی از بنی امیه که در حضورش بودند گفت: وقتی دیدید من محمّد علی را سرزنش کردم و سپس خاموش شدم هر مردی از شما به او رو کند و سرزنش اش کند. سپس دستور داد که به ایشان اذن داده شود. وقتی حضرت باقر علیه السّلام وارد شد درحالی که با دستش اشاره می کرد، فرمود: سلام علیکم. پس همه را به آن سلام عمومیت داد و سپس نشست. پس هشام به جهت سلام نکردن ایشان به او به عنوان خلافت و نشستن بی اذن، بر کینه اش افزود. و شروع به سرزنش ایشان کرد و از آنچه می گفت این بود: ای محمّد علی پیوسته مردی از شما جماعت مسلمانان را شکافته، به خودش خوانده و از بی خردی و اندکی دانش گمان کرده که امام است. و هر چه در توان داشت حضرت را سرزنش کرد. چون خاموش شد، آن مردم یکی پس از دیگری به ایشان رو کرده، به سرزنش اش پرداخت تا واپسین نفر. وقتی آن مردم خاموش شدند، حضرت باقر علیه السّلام برخاسته، فرمود: ای مردم به کجا می روید. شما را به کجا می کشند؟ خداوند آغازتان را با ما هدایت کرد و پایانتان را نیز با ما ختم می کند. اگر شما [امروز] حکومتی زودگذر دارید، ما حکومتی همیشگی داریم. و پس از حکومت ما حکومتی نخواهد بود؛ زیرا اهل سرانجام ماییم. که خداوند عزّتمند می فرماید: و سرانجام برای پرهیزگاران است. [اعراف (٧): ١٢٨] آن گاه هشام دستور داد ایشان را زندانی کنند. چون به زندان رفت سخن گفت و در زندان مردی نماند مگر این که دست و پایش را بوسیده، مشتاقش شد. پس رئیس زندان به نزد هشام آمده، به او گزارش داده، گفت: ای امیر مؤمنین من از اهل شام بر تو می ترسم که میان تو و جایگاهت جدایی اندازند و سپس خبر را گفت. پس او دستور داد تا حضرت و اصحابش را بربرید [چارپایان پیغام] نشانده، به سوی مدينه بازگردانند و دستور داد که

فساروا ثلاثا لا يجدون طعاما ولا شرابا حتى انتهوا إلى مدين، فأغلق باب المدينه دونهم فشكا أصحابه الجوع و العطش قال: فصعد جبلا- ليشرف عليهم فقال بأعلى صوته: يا أهل المدينه الظالم أهلها أنا بقیه الله، يقول الله: بَقِيْتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ قَالَ: و كان فيهم شيخ كبير فأتاهم فقال لهم: يا قوم هذه و الله دعوه شعيب النبي و الله لئن لم تخرجوا إلى هذا الرجل بالأسواق لتؤخذن من فوقكم و من تحت أرجلكم فصددوني في هذه المزه و أطيعوني. و كذبوني فيما تستأنفون فإنني لكم ناصح، قال فبادروا فأخرجوا إلى محمد بن علي و أصحابه بالأسواق، فبلغ هشام بن عبد الملك خبر الشيخ فبعث إليه فحمله فلم يدر ما صنع به.

[۱۲۷۳] ۶- سعد بن عبد الله و الحميري جميعا، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه، علي بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن سنان، عن ابن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قبض محمد بن علي الباقر و هو ابن سبع و خمسين سنه، في عام أربع عشره و مائه، عاش بعد علي بن الحسين عليهما السلام تسع عشره سنه و شهرين.

باب مولد أبي عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام ولد أبو عبد الله عليه السلام سنه ثلاث و ثمانين و مضى عليه السلام في سؤال من سنه ثمان و أربعين و مائه و له خمس و ستون سنه و دفن بالبقيع في القبر الذي دفن فيه أبوه و جدّه و الحسن بن علي عليهم السلام و أمّه أم فروه بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر و أمّها أسماء بنت عبد الرحمن بن أبي بكر.

[۱۲۷۴] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عبد الله بن أحمد، عن

اندازند. پس آنان سه روز می رفتند و خوراک و آشامیدنی نمی یافتند تا به مدين رسیدند. پس در شهر را به رویشان بستند. اصحاب از گرسنگی و تشنگی شکایت کردند. حضرت بر کوهی که مشرف بر شهر بود، بالا رفته، با صدای بلند فرمودند: ای اهالی شهری که مردمانش ستمکارند، من بقیه الله هستم. که خداوند می فرماید: بقیه الله برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید. و من نگاهبانان نیستم. [هود (۱۱): ۸۶] راوی گوید: در میان آنان پیرمردی سالخورده بود. پس به نزدشان آمده، به آنان گفت: ای مردم! به خدا سوگند این دعوت شعيب پیامبر است. به خدا سوگند اگر بازارها را به روی این مرد باز نکنید به یقین از بالا و پایین (آسمان و زمین) گرفتاری شما را فرامی گیرد. پس این بار سختم را بپذیرید و اطاعت کنید و در آینده تکذیبیم کنید. که من پندگوی شمایم. راوی گوید: آن گاه آنان به شتاب بازارها را به روی محمد بن علی [عليهما السلام] و اصحابش گشودند. خبر آن شيخ به هشام عبد الملك رسید. به سراغش فرستاد و او را بردند و معلوم نشد که با او چه کردند.

[۱۲۷۳] ۶- ابو بصير از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: حضرت محمد باقر [عليه السلام] در سال صد و

چهارده، پنجاه و هفت ساله بود که وفات یافت. او پس از حضرت سجاد علیه السلام نوزده سال و دو ماه زیست.

ولادت حضرت جعفر بن محمد، صادق علیهما السلام

حضرت صادق علیه السلام در سال هشتاد و سه به دنیا آمد و در شوال سال صد و چهل و هشت شصت و پنج ساله بود که وفات کرد. در بقیع و در مرقدی دفن شد که پدر و نیاش و حضرت حسن علیهم السلام در آن دفن شده بودند. مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد ابو بکر بود. و مادر ام فروه اسماء دختر عبد الرحمان ابو بکر بود.

[۱۲۷۴] ۱- اسحاق جریر گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمود: سعید مسیب

ص: ۴۵۳

إبراهیم بن الحسن قال:

حدّثنی وهب بن حفص، عن إسحاق بن جریر قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: کان سعید بن المسيّب و القاسم بن محمد بن أبی بکر و أبو خالد الکابلیّ من ثقات علیّ بن الحسین علیهما السلام قال: و كانت أمی ممّن آمنت و اتّقت و أحسنت و الله یحبّ المحسنین، قال: و قالت أمی: قال أبی: یا أم فروه إنی لأدعو الله لمذنبی شیعتنا فی الیوم و اللیله ألف مرّه، لأننا نحن فیما ینوبنا من الرّزایا نصبر علی ما نعلم من الثّواب و هم یصبرون علی ما لا یعلمون.

[۱۲۷۵] ۲- بعض أصحابنا، عن ابن جمهور، عن أبیه، عن سلیمان بن سماعه، عن عبد الله بن القاسم، عن المفضّل بن عمر قال:

وجّه أبو جعفر المنصور إلى الحسن بن زید و هو والیه علی الحرّین أن أحرق علی جعفر بن محمد داره، فألقى النّار فی دار أبی عبد الله ۷ فأخذت النّار فی الباب و الدّهلیز، فخرج أبو عبد الله علیه السلام یتخطّی النّار و یمشی فیها و یقول: أنا ابن أعراق الثّری أنا ابن إبراهیم خلیل الله علیه السلام.

[۱۲۷۶] ۳- الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن البرقیّ، عن أبیه، عن ذکرة، عن رفید مولى یزید بن عمرو بن هبیره قال:

سخط علیّ ابن هبیره و حلف علیّ لیقتنی، فهربت منه و عدت بأبى عبد الله علیه السلام فأعلمته خبری، فقال لی: انصرف و أقرئه منی السلام و قل له: إنی قد آجرت علیک مولاک رفیدا فلا تهجه بسوء، فقلت له: جعلت فداک شامیّ خبیث الرّأى فقال: اذهب إلیه كما أقول لک، فأقبلت فلما کنت فی بعض البوادی استقبلنی أعرابیّ فقال: أین تذهب إنی أرى وجه مقتول، ثم قال لی: فعلت فقال ید مقتول، ثم قال لی: أبرز رجلك فأبرزت رجلی، فقال: رجل مقتول، ثم قال لی:

ص: ۴۵۴

و قاسم بن محمد ابو بکر و ابو خالد کابلی از کسان مورد اطمینان حضرت سجاد علیه السلام بودند. حضرت صادق علیه السلام فرمود: و مادر من از کسانی بود که ایمان آورده، پروا کرده و نیکی کردند. و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. فرمود: و مادرم گفت که پدر من [حضرت باقر علیه السلام] فرمود: ای ام فروه من در هر روز و شب برای گناهکاران از

شیعیانمان هزار بار به درگاه خداوند دعا می‌کنم؛ زیرا ما در آنچه از مصیبت‌ها بر ما می‌آید بر آنچه از پاداش می‌دانیم شکیبایی می‌کنیم ولی آنان بنا بر آنچه نمی‌دانند شکیبایی می‌کنند.

[۱۲۷۵] ۲- مفضل عمر گفته است: منصور [عباسی] به حسن زید که والی اش بر حرمین [مکه و مدینه] بود پیغام فرستاد که خانه جعفر محمد [علیهما السلام] را بسوزان. او در خانه حضرت صادق علیه السلام آتش انداخت و آتش به در و دهلیز گرفت، حضرت صادق علیه السلام درحالی که بر آتش گام می‌زد و راه می‌رفت، بیرون آمد و می‌فرمود: منم پسر ریشه‌های زمین، منم پسر ابراهیم خلیل علیه السلام. [ریشه‌های زمین] لقب حضرت اسماعیل علیه السلام بوده است.

[۱۲۷۶] ۳- رفید غلام یزید بن عمرو هبیره گفت: ابن هبیره بر من خشمگین شد و سوگند خورد که مرا می‌کشد. من از او گریختم و به حضرت صادق علیه السلام پناه بردم و ایشان را از ماجرا آگاه کردم. به من فرمودند: برو سلامم را به او برسان و بگو: من غلامت رفید را پناه دادم، پس با او بد نکن. من به ایشان گفتم: جانم فدایت! او یک شامی پلیداندیشه است. فرمودند: به سوی او برو چنان که به تو گفتم. من به راه افتادم. در یکی از بیابان‌ها بودم که اعرابی ای به پیشوازم آمده، گفت: به کجا می‌روی، من چهره کشته‌ای می‌بینم. سپس گفت: دست را نشانم بده! چنان کردم. گفت: دست کشته است. سپس گفت: پایت را نشانم ده! من پام را نشانم دادم. گفت: پای کشته است. سپس گفت: تنت را نشانم ده!

ص: ۴۵۵

أبرز جسدك ففعلت، فقال: جسد مقتول، ثم قال لي: أخرج لسانك، ففعلت، فقال لي: امض، فلا بأس عليك فإن في لسانك رساله لو أتيت بها الجبال الرواسي لانقادت لك، قال: فجئت حتى وقفت على باب ابن هبیره، فاستأذنت، فلما دخلت عليه قال: أتتك بحائن رجلاه يا غلام النطع و السيف، ثم أمر بي فكتفت و شد رأسي و قام على السيف ليضرب عنقي فقلت: أيها الأمير لم تظفر بي عنوه و إنما جئتك من ذات نفسي و هاهنا أمر أذكره لك ثم أنت و شأنك، فقال: قل، فقلت: أخلني فأمر من حضر فخرجوا فقلت له: جعفر بن محمد يقرئك السلام و يقول لك، قد آجرت عليك مولاك رفيدا فلا تهجه بسوء فقال: [و] الله لقد قال لك جعفر [بن محمد] هذه المقالة و أقراني السلام؟! فحلفت له فردّها على ثلاثا ثم حلّ أكتافى، ثم قال: لا يقنعني منك حتى تفعل بي ما فعلت بك، قلت: ما تنطق يدي بذاك و لا تطيب به نفسي، فقال: و الله ما يقنعني إلا ذاك، ففعلت به كما فعل بي و أطلقتة فناولني خاتمه و قال: أموري في يدك فدبر فيها ما شئت.

[۱۲۷۷] ۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن الخبير، عن يونس بن ظبيان و مفضل بن عمر و أبي سلمة السراج و الحسين بن ثوير بن أبي فاخته قالوا:

كنا عند أبي عبد الله عليه السلام فقال: عندنا خزائن الأرض و مفاتيحها و لو شئت أن أقول يا حدى رجلي أخرجي ما فيك من الذهب لأخرجت، قال ثم قال يا حدى رجله فخطها في الأرض خطأ فانفرجت الأرض ثم قال بيده: فأخرج سبيكة ذهب قدر شبر ثم قال: انظروا حسنا، فنظرنا فإذا سبائك كثيره بعضها على بعض يتالفا فقال له بعضنا، جعلت فداك أعطيتم ما أعطيتم و شيعتكم

ص: ۴۵۶

چنان کردم. گفت: تن کشته است. سپس گفت: زیانت را بیرون آور! چنان کردم. گفت: برو، باکی بر تو نیست. در زیانت پیغامی است که اگر با آن به نزد کوه های استوار بروی فرمانبردار تو می گردند. او گوید: من آمدم و به در این هییره رسیدم و اجازه خواستم. چون به نزد او رفتم، گفت: پاهای خیانتکار او را به نزدت آورده است. پسر! سفره و شمشیر را بیاور. سپس دستور داد تا دستانم را از پشت بسته سرم را محکم گرفتند و او با شمشیر در برابرم ایستاد تا گردنم را بزند. من گفتم: ای امیر! بر من به زور دست نیافته ای، من خود به سوی تو آمدم و این جا موضوعی است که باید با تو بگویم، سپس به کارت برس. گفت: بگو. گفتم: می خواهم تنها باشیم. به حاضران دستور داد تا بیرون بروند. من به او گفتم: جعفر محمد [علیهما السلام] به تو سلام رساند و فرمود: من غلامت رفید را پناه دادم. پس با او بد نکن. او گفت: تو را به خدا این سخن را جعفر [محمد] به تو فرمود و به من سلام رساند؟ من برایش سوگند خوردم. سه بار آن را از من بازپرسید. سپس دست هایم را گشود و گفت: من راضی نمی شوم تا با من چنان کنی که من کردم. گفتم: دست من به این کار نمی رود و دلم راضی نمی شود. گفت: به خدا من جز به این راضی نمی شوم! من با او چنان کردم که او کرده بود و بازش کردم. آن گاه انگشتی اش را به من داد و گفت: کارهایم به دست تو باشد، چنان که می خواهی اداره کن.

[۱۲۷۷]۴-یونس ظبیان و مفضل عمر و ابو سلمه سراج و حسین بن ثویر ابو فاخته گفته اند: ما نزد حضرت صادق علیه السلام بودیم که فرمودند: گنجینه های زمین و کلیدهایش نزد ما است. و اگر بخواهم با یکی از پاهایم [به آن] بگویم آنچه از طلا داری بیرون بریز، او بیرون می ریزد. او گوید: سپس با یکی از پاهایش خطی کشید و فرمان داد، پس زمین شکافت. سپس با دستش اشاره کرده، شمشیری طلا به اندازه یک وجب بیرون آورد. سپس فرمود: خوب بنگرید! وقتی نگاه کردیم شمشیری هایی بسیار بر روی هم دیدیم که می درخشیدند. یکی از ما به ایشان عرض کرد: جانم فدایت، چه بسیار به شما داده شده ولی شیعیانان نیازمندند؟

ص: ۴۵۷

محتاجون؟ قال: فقال: إِنَّ اللَّهَ سَيَجْمَعُ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَيَدْخُلُهُمُ جَنَّاتُ النَّعِيمِ وَيَدْخُلُ عِدْوَنَا الْجَحِيمِ.

[۱۲۷۸]۵-الحسين بن محمد، عن المعلی بن محمد، عن بعض أصحابه، عن أبي بصير قال:

كان لي جار يتبع السلطان فأصاب مالا، فأعد قيانا و كان يجمع الجميع إليه و يشرب المسكر و يؤذيني، فشكوته إلى نفسي غير مره، فلم ينته فلما أن ألححت عليه فقال لي: يا هذا أنا رجل مبتلى و أنت رجل معافي، فلو عرضتني لصاحبك رجوت أن ينقذني الله بك، فوقع ذلك له في قلبي فلما صرت إلى أبي عبد الله عليه السلام ذكرت له حاله، فقال لي: «إذا رجعت إلى الكوفة سيأتيك فقل له: يقول لك جعفر بن محمد دع ما أنت عليه و أضمن لك على الله الجنة» فلما رجعت إلى الكوفة أتاني فيمن أتني، فاحتبسته عندي حتى خلا منزلي ثم قلت له: يا هذا إنني ذكرت لك لأبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام فقال لي: «إذا رجعت إلى الكوفة سيأتيك فقل له يقول لك جعفر بن محمد دع ما أنت عليه و أضمن لك على الله الجنة» قال: فبكي ثم قال لي: الله لقد قال لك أبو عبد الله هذا؟ قال: فحلفت له أنه قد قال لي ما قلت، فقال لي: حسبك و مضى، فلما كان بعد أيام بعث إلي فدعاني و إذا هو خلف داره عريان، فقال لي: يا أبا بصير لا والله ما بقي في منزلي شيء إلا و قد أخرجه و أنا كما ترى، قال: فمضيت إلى إخواننا فجمعت له ما كسوته به ثم لم تأت عليه أيام يسيره حتى بعث إلي أني عليل فأنتي فجعلت

أختلف إليه و أعالجه حتّى نزل به الموت فكنّت عنده جالسا و هو وجود بنفسه، فغشى عليه غشيه ثمّ أفاق، فقال لى: يا أبا بصير قد وفى صاحبك لنا، ثمّ قبض -رحمه الله عليه- فلما حججت أتيت أبا عبد الله عليه السلام

ص: ۴۵۸

او گوید: حضرت فرمود: خداوند دنیا و آخرت را برای ما و شیعیانمان گرد خواهد آورد و آنان را به بهشت می برد و دشمنانمان را به دوزخ.

[۱۲۷۸]۵- ابو بصیر گفته است: من همسایه ای داشتم که پیرو سلطان بود و به مالی دست یافته بود. زنان آوازه خوانی حاضر می کرد و همه نزد او گرد می آمدند و مست کننده می نوشید و مرا آزار می داد. چند بار به خودش شکایت کردم، به جایی نرسید. چون پافشاری کردم به من گفت: ای مرد! من مردی گرفتار شده ام و تو مردی سلامت مانده. اگر حالم را به دوستت بنمایانی امیدوارم خداوند مرا به سبب تو نجات دهد. این سخنش به دلم نشست، پس وقتی به نزد حضرت صادق علیه السلام رفتم، از حال او گفتم. به من فرمودند: «وقتی به کوفه بازگشتی، او به نزدت خواهد آمد، به او بگو: جعفر محمّد [علیهما السلام] به تو می گوید: هر آنچه داری رها کن و من از خدا بهشت را برایت تضمین می کنم.» من چون به کوفه بازگشتم در میان کسانی که به نزد آمدند او نیز آمد. او را نزد خود نگاه داشتم تا منزل خلوت شد. سپس به او گفتم: ای مرد! من حال تو را برای حضرت ابا عبد الله صادق علیه السلام گفتم و ایشان فرمود: «وقتی به کوفه بازگشتی، او به نزدت خواهد آمد، به او بگو: جعفر محمّد [علیهما السلام] به تو می گوید: هر آنچه داری رها کن، من از خدا برایت بهشت را تضمین می کنم.» او گریست و سپس گفت: تو را به خدا، ابو عبد الله این را به تو فرمود؟ او گوید: من برایش سوگند یاد کردم که آنچه را گفتم ایشان به من فرموده است. به من گفت: همین از تو بس است. و رفت. پس از چند روز سراغم فرستاد و مرا خواند. او را در پشت خانه اش برهنه یافتم. آن گاه به من گفت: ای ابو بصیر به خدا سوگند در خانه ام چیزی نبود که خارج نشود و اینک چنین ام که می بینی. او گوید: من سراغ برادرانمان رفته، برایش چیزی جمع کرده، با آن او را پوشاندم. سپس چند روزی نگذشت که به سراغم فرستاد که من بیمارم، به نزدم بیا. رفت و آمد با او را آغاز کرده، او را معالجه می کردم. تا مرگ بر او فرود آمد. من نزد او نشسته بودم و او جان می کند. پس بی هوش شد. سپس به هوش آمد و به من گفت: ای ابو بصیر! دوست با من وفا کرد. سپس درگذشت -رحمت خدا بر او- من چون حجّ کردم، به نزد حضرت صادق علیه السلام رفته،

ص: ۴۵۹

فاستأذنت عليه فلما دخلت قال لى ابتداء من داخل البيت و إحدى رجلی فی الصّحن و الأخری فی دهلیز داره: یا أبا بصیر! قد وفینا لصاحبك.

[۱۲۷۹]۶- ابو علی الأشعری، عن محمّد بن عبد الجبار، عن صفوان بن یحیی، عن جعفر بن محمّد بن الأشعث قال:

قال لى: أتدری ما كان سبب دخولنا فی هذا الأمر و معرفتنا به و ما كان عندنا منه ذکر و لا معرفه شیء مما عند الناس؟ قال: قلت له: ما ذاك؟ قال: إنّ أبا جعفر یعنی أبا الدّوانیق قال لأبى محمّد بن الأشعث: یا محمّد ابغ لى رجلا له عقل يؤدّی عنى فقال له

أبي: قد أصبته لك هذا فلان بن مهاجر خالي، قال: فأنتي به، قال: فأنتيه بخالي فقال له أبو جعفر: يا ابن مهاجر خذ هذا المال و أت المدينة و أت عبد الله بن الحسن بن الحسن و عدّه من أهل بيته فيهم جعفر بن محمّد فقل لهم: إني رجل غريب من أهل خراسان و بها شيعه من شيعتكم و جهوا إليكم بهذا المال، و ادفع إلى كلّ واحد منهم على شرطكذا و كذا، فإذا قبضوا المال فقل: إني رسول و أحبّ أن يكون معي خطوطكم بقبضكم ما قبضتم، فأخذ المال و أتى المدينة فرجع إلى أبي الدوانيق و محمّد بن الأشعث عنده، فقال له أبو الدوانيق: ما وراءك؟ قال: أتيت القوم و هذه خطوطهم بقبضهم المال خلا جعفر بن محمّد، فإني أتيت و هو يصلي في مسجد الرسول صلى الله عليه و اله و سلم فجلست خلفه و قلت حتى ينصرف فأذكر له ما ذكرت لأصحابه، فعجل و انصرف، ثمّ التفت إليّ فقال: يا هذا أتق الله و لا- تغز أهل بيت محمّد فإنهم قريبو العهد بدوله بنى مروان و كلّهم محتاج، فقلت: و ما ذاك أصلحك الله؟ قال: فأدنى رأسه مني و أخبرني بجميع ما جرى بيني و بينك حتى كأنه كان ثالثنا، قال: فقال له أبو جعفر: يا ابن مهاجر! اعلم أنه ليس من أهل بيت نبوه

ص: ٤٦٠

اجازه ورود خواستم. و چون وارد شدم يك پاييم در حياط بود و ديگري در دهليزخانه كه ايشان از درون خانه سخن آغاز کرده، به من فرمودند: ای ابو بصير! ما با دوستت وفا کردیم.

[١٢٧٩]٦-صفوان يحيى گفت: جعفر بن محمّد اشعث به من گفت: آیا می دانی سبب وارد شدن ما در این امر و معرفت ما به آن چه بود با آن که ما را از آن سخنی نبود و نه اندکی از معرفتی که نزد مردم است؟ او گوید من به او گفتم: آن سبب چه بود؟ گفت: ابو جعفر یعنی [منصور] ابو دوانيق به پدرم محمّد اشعث گفت: ای محمّد برایم مردی بیاب که عقلی داشته باشد تا از جانت من [پولی] بپردازد. پدرم به او گفت: او را برایت یافته ام. او فلان پسر مهاجر دایی من است. گفت: او را به نزد من بیاور. او می گفت: من دایی ام را به نزدش بردم آن گاه منصور به او گفت: ای پسر مهاجر این مال را بگیر و به مدینه رفته، به عبد الله بن حسن بن حسن و گروهی دیگر از خاندانش که جعفر محمّد [عليهما السلام] هم در میانشان است، بده و به آنان بگو: من مردی غریب از اهل خراسانم. در آنجا گروهی از شیعیان این مال را برای شما فرستادند. و به شرط و شروطی به هر کدام از آن ها بپرداز. وقتی مال را گرفتند، بگو: من پیک و فرستاده ام و دوست دارم نوشته ای از شما مبنی بر تحویل آنچه گرفتید با من باشد.

او مال را گرفت و به مدینه آمد. آن گاه که به نزد ابو دوانيق بازگشت، محمّد اشعث هم آن جا بود: پس ابو دوانيق به او گفت: چه کردی؟ او گفت: به نزد آن مردم رفتم و این ها قبض تحویل مال از سوی آنان است. جز جعفر محمّد [عليهما السلام]. من به نزد او که رفتم در مسجد رسول- درود خدا بر او و بر خاندانش- نماز می گزارد. آن پشت نشستم و گفتم وقتی تمام شود آنچه را به اصحابش گفتم به او نیز می گویم. او شتاب کرده، نماز را به پایان رساند. سپس به من رو کرد و گفت: ای مرد! از خدا پروا کن و خاندان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] را نریب. آنان هنوز از دولت بنی مروان چندان دور نشده اند و همگی نیازمندند. من گفتم: خدا کارت را بسامان کند. سخن از چه می گویی؟ پس سرش را نزدیک من آورده، از همه آنچه میان من و تو روی داده بود به من خبر داد گویا که نفر سوم جمع ما بوده است. او گوید: منصور به او گفت: ای پسر مهاجر بدان هیچ خاندان نبوتی نیست جز این که در آنان محدثی [سخن گفته شده] است.

إلا وفيه محدث و إن جعفر بن محمد محدثنا اليوم و كانت هذه الدلالة سبب قولنا بهذه المقاله.

[۱۲۸۰] ۷- سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر جميعا، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن سنان، عن ابن مسكان، عن أبي بصير قال:

قبض أبو عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام و هو ابن خمس و ستين سنة، في عام ثمان و أربعين و مائه و عاش بعد أبي جعفر عليه السلام أربعاً و ثلاثين سنة.

[۱۲۸۱] ۸- سعد بن عبد الله، عن أبي جعفر محمد بن عمر بن سعيد، عن يونس بن يعقوب، عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال:

سمعتة يقول: أنا كفتت أبي في ثوبين شطويين، كان يحرم فيهما و في قميص من قمصه و في عمامه كانت لعلّي بن الحسين عليهما السلام و في برد اشتراه بأربعين ديناراً.

باب مولد أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام ولد أبو الحسن موسى عليه السلام بالأبواء سنة ثمان و عشرين و مائه و قال بعضهم: تسع و عشرين و مائه و قبض عليه السلام لست خلون من رجب من سنة ثلاث و ثمانين و مائه و هو ابن أربع أو خمس و خمسين سنة و قبض ۷ ببغداد في حبس السندی بن شاهك و كان هارون حمله من المدينة لعشر ليال بقين من شوال سنة تسع و سبعين و مائه و قد قدم هارون المدينة منصرفه من عمره شهر رمضان، ثم شخص هارون إلى الحجّ و حمله معه، ثم انصرف على طريق البصره فحبسه عند عيسى بن جعفر ثم أشخصه إلى بغداد فحبسه عند السندی بن

و امروز جعفر محمد [عليهما السلام] محدث ما است. این بود سبب راهنمایی اعتقاد ما به این موضوع.

[۱۲۸۰] ۷- ابو بصير گفته است: حضرت صادق، جعفر محمد [عليهما السلام] در شصت و پنج سالگی در سال صد و چهل و هشت وفات یافت. او پس از حضرت باقر عليه السلام سی و چهار سال زیست.

[۱۲۸۱] ۸- یونس یعقوب گفت: از ابو الحسن اول [امام کاظم عليه السلام] شنیدم می فرمود: من پدرم را در دو پارچه شطوی [شطاً ناحیه ای در مصر است.] که با آن احرام می بست و با پیراهنی از پیراهن هایش و در عمامه حضرت سجّاد عليه السلام و بردی که به چهل دینارش خریده بود، کفن کردم.

ولادت حضرت ابو الحسن موسای جعفر عليهما السلام

حضرت ابو الحسن موسى عليه السلام در ابواء [منزلی میان مکه و مدینه] به سال صد و بیست و هشت به دنیا آمد و برخی گفته اند در سال صد و بیست و نهم. و شش روز مانده از رجب سال صد و هشتاد و سه که پنجاه و چهار یا پنجاه و پنج ساله بود،

در زندان سندی بن شاهک وفات کرد. هارون که در راه بازگشت از عمره ماه رمضان به مدینه آمده بود، ده شب مانده از شوال سال صد و هفتاد و نهم، ایشان را از مدینه برداشته، سپس با خود به حج برد. سپس از راه بصره بازگشته، ایشان را نزد عیسی جعفر زندانی کرد. آن گاه به بغداد فرستاده، نزد سندی بن شاهک زندانی اش کرد.

ص: ۴۶۳

شاهک فتوفی علیه السلام فی حبسه و دفن ببغداد فی مقبره قریش و أمه أم ولد یقال لها: حمیده.

[۱۲۸۲]۱-الحسین بن محمد الأشعری، عن معلى بن محمد، عن علی بن السندی القمّی قال: حدّثنا عیسی بن عبد الرحمن، عن أیه قال:

دخل ابن عکاشه بن محسن الأسدی علی أبی جعفر و کان أبو عبد الله علیه السلام قائما عنده، فقدم إليه عنبا فقال: حبه حبه يأكله الشیخ الكبير و الصبّی الصّغیر و ثلاثه و أربعه یا کله من یظنّ أنّه لا یسبع و کله حبتین حبتین، فإنه یستحبّ فقال لأبی جعفر علیه السلام: لأی شیء لا تزوّج أبا عبد الله فقد أدرك التّزویج؟ قال و بین یدیه صرّه مختومه، فقال: أما إنّه سیجیء نخّاس من أهل بربر فینزل دار میمون، فنشتری له بهذه الصّیره جاریه قال: فأتی لذلك ما أتی، فدخلنا یوما علی أبی جعفر علیه السلام فقال: ألا أخبرکم عن النّخّاس الّمدی ذکرته لکم؟ قد قدم، فاذهبوا فاشترّوا بهذه الصّیره منه جاریه، قال فأتینا النّخّاس فقال: قد بعث ما کان عندی إلّا- جاریتین مریضتین إحداهما أمثل من الأخری قلنا: فأخرجهما حتّی ننظر إلیهما فأخرجهما فقلنا: بکم تبعنا هذه المتماثله قال: بسبعین دینارا قلنا أحسن قال: لا أنقص من سبعین دینارا، قلنا له: نشتریهما منک بهذه الصّیره ما بلغت و لا ندری ما فیها و کان عنده رجل أبيض الرّأس و اللّحیه، قال: فکّوا و زنوا فقال النّخّاس: لا تفکّوا فإنّها إن نقصت حبه من سبعین دینارا لم أبایعکم فقال الشّیخ: ادنوا، فدنونا و فککنا الخاتم و وزنا الدّنانیر فإذا هی سبعون دینارا لا تزيد و لا تنقص فأخذنا الجاریه فأدخلناها علی أبی جعفر علیه السلام و جعفر قائم عنده فأخبرنا أبا جعفر بما کان، فحمد الله و أثنی علیه ثمّ قال لها: ما اسمک؟ قالت: حمیده، فقال: حمیده، فی الدّنیاء، محموده فی الآخره، أخبرینی

ص: ۴۶۴

و در زندان او وفات یافته، در بغداد در مقبره قریش دفن شد. مادرش کنیزی بود که به او حمیده می گفتند.

[۱۲۸۲]۱-عیسی عبد الرحمان از پدرش نقل کرده، گفت: پسر عکاشه بن محسن اسدی به نزد حضرت باقر علیه السلام آمد که حضرت صادق علیه السلام نیز نزدشان ایستاده بود. آن گاه انگوری برای او آوردند: ایشان فرمودند: پیرمرد سالخورده و کودک خردسال آن را دانه، دانه می خورد. کسی که می پندارد سیر نشود سه دانه و چهار دانه می خورد. و تو آن را دو تا دو تا بخورد. که این مستحب است. آن گاه او به حضرت باقر علیه السلام عرض کرد: چرا برای ابا عبد الله زن نمی گیری؟ که به سنّ ازدواج رسیده است. فرمودند-درحالی که همیانی سربسته پیش رویش بود-هان به زودی برده فروشی بربر می آید و در دار میمون منزل می کند. با این همیان برایش از او دختری می خریم. او گوید: فاتی لذلک ما أتی.

آن گاه روزی نزد حضرت باقر علیه السلام رفتیم، فرمودند: آیا به شما خبر ندهم از برده فروشی که برایتان گفتم، او آمد.

بروید و با این همیان دختری از او بخرید. او گوید ما به نزد برده فروش رفتیم. او گفت: هرچه داشتم فروخته ام. دو دختر بیمار مانده اند که یکی شان بهتر از دیگری است. ما گفتیم: آن ها را بیرون بیار تا ببینیم. او آن ها را بیرون آورد. ما گفتیم: این بهتر را به چند می فروشی؟ گفت: هفتاد دینار. گفتیم: خوبی کن. گفت: از هفتاد تا کم نمی کنم. گفتیم: ما آن را به این همیان می خریم، هرچه داشته باشد و نمی دانیم در آن چه قدر است؟ نزد او مردی سروریش سفید بود، او گفت: باز کنید و بشمارید. برده فروش گفت: باز نکنید اگر آن، دو جو کم تر از هفتاد دینار باشد به شما نمی فروشم. آن پیرمرد گفت: نزدیک بیاید. نزدیک رفتیم و مهر همیان را گشوده، دینارها را شمردیم. هفتاد دینار بود بی کم و افزون. آن دختر را گرفته، به نزد حضرت باقر علیه السلام که حضرت صادق علیه السلام نزدش ایستاده بود، بردیم. حضرت از آنچه روی داده بود، به ما خبر داد. آن گاه سپاس و ستایش خدا گفته، به آن دختر فرمود: نامت چیست؟ گفت: حمیده. فرمود: حمیده در دنیا و محموده در آخرت.

ص: ۴۶۵

عنك أبكر أنت أم ثيب؟ قالت: بكر، قال: وكيف ولا يقع في أيدي التّخاسين شيء إلا أفسدوه، فقالت: قد كان يجيئني فيقعد مني مقعد الرّجل من المرأة فيسلط الله عليه رجلا- أبيض الرأس واللّحية فلا يزال يلطمه حتّى يقوم عني؛ ففعل بي مرارا و فعل الشّيخ به مرارا فقال: يا جعفر خذها إليك فولدت خير أهل الأرض موسى بن جعفر عليهما السلام.

[۱۲۸۳] ۲- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن عبد الله بن أحمد، عن عليّ بن الحسين، عن ابن سنان، عن سابق بن الوليد، عن المعلّى بن خنيس أنّ أبا عبد الله عليه السلام قال:

حميده مصفّاه من الأدناس كسبيكه الذهب، ما زالت الأملاك تحرسها حتّى أدت إليّ كرامه من الله لي والحجّه من بعدى.

[۱۲۸۴] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد و عليّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن أبي قتاده القمّي، عن أبي خالد الزباليّ قال:

لما أقدم بأبي الحسن موسى عليه السلام على المهدىّ القدمه الأولى نزل زباله فكنت أحدثه، فرآني مغموما فقال لي: يا أبا خالد ما لي أراك مغموما؟ فقلت: ويف لا أغتمّ و أنت تحمل إلى هذه الطّاغيه و لا أدري ما يحدث فيك، فقال: ليس عليّ بأس إذا كان شهر كذا و كذا و يوم كذا فوافني في أوّل الميل، فما كان لي همّ إلا إحصاء الشّهور و الأيام حتّى كان ذلك اليوم، فوافيت الميل فما زلت عنده حتّى كادت الشمس أن تغيب و وسوس الشّيطان في صدرى و تخوّفت أن أشكّ فيما قال، فبينما أنا كذلك إذا نظرت إلى سواد قد أقبل من ناحيه العراق، فاستقبلتهم فإذا أبو الحسن عليه السلام أمام القطار على بغله، فقال: إيه يا أبا خالد، قلت: لبيك يا ابن رسول الله، فقال: لا تشكّن، ودّ الشّيطان أنّك شككت،

ص: ۴۶۶

از خودت به من بگو که دوشیزه ای یا بیوه؟ گفت: دوشیزه. فرمود: چگونه ممکن است درحالی که چیزی به دست برده فروشان نمی افتد جز این که خرابش می کنند؟ گفت: او نزد من می آمد و همچون شوهری که نزد زن خود می نشیند می

نشست، آن گاه خداوند مردی سروریش سفید را بر او چیره می کرد و پیوسته به او سیلی می زد تا از نزد من می رفت. او چند بار با من چنین کرد و آن پیرمرد با او چنان. آن گاه حضرت فرمود: ای جعفر او را نزد خودت ببر. او بهترین اهل زمین موسای جعفر علیهما السلام را به دنیا می آورد.

[۱۲۸۳] ۲- از معلای خنيس روايت شده که حضرت صادق عليه السلام فرمودند: حميده پاکيزه از پليدي ها همچون شمش طلا است. فرشتگان پوسته از او نگاهبانی می کردند تا به سبب بخشایش خداوند به من و به حجت پس از من، به من رسيد.

[۱۲۸۴] ۳- ابو خالد زبالی گفت: وقتی حضرت ابو الحسن موسی عليه السلام را بار اول به نزد مهدی [عباسی] بردند، در زباله فرود آمد. و من با ایشان سخن می گفتم. آن گاه که مرا غمگین دید، به من فرمود: ای ابو خالد چه شده، تو را غمگین می بینم؟ من گفتم: چگونه غمگین باشم وقتی تو را به سوی این طغیانگر می برند و نمی دانم چه بر شما خواهد آمد؟ فرمود: بر من باکی نداشته باش. وقتی فلان ماه و فلان روز رسید، در سر نخستین میل به نزد من بیا. پس از آن برای من اندیشه ای جز شمردن ماه ها و روزها نبود. تا آن روز رسید. خودم را به آن جا رساندم. و پیوسته آن جا بودم تا غروب خورشید نزدیک شد. شیطان در دلم وسوسه انداخت و من ترسیدم که در آنچه فرمود به تردید بیفتم. در چنین احوالی بودم که دیدم سیاهی ای از جانب عراق پیش می آید به پیشوازشان رفتم و حضرت ابو الحسن عليه السلام را بر استری پیشاپیش کاروان دیدم. فرمودند: بگو ابو خالد. من گفتم: جانم ای پسر رسول خدا! فرمود: اصلا تردید نکن. شیطان دوست دارد تو به تردید آفتی.

ص: ۴۶۷

فقلت: الحمد لله الذي خلصك منهم فقال: إن لي إليهم عوده لا أتخلص منهم.

[۱۲۸۵] ۴- أحمد بن مهران و علي بن إبراهيم جميعا، عن محمد بن علي، عن الحسن بن راشد، عن يعقوب بن جعفر بن إبراهيم قال:

كنت عند أبي الحسن موسى عليه السلام إذ أتاه رجل نصراني و نحن معه بالعريض فقال له النصراني: أتيتك من بلد بعيد و سفر شاق و سألت ربّي منذ ثلاثين سنة أن يرشدني إلى خير الأديان و إلى خير العباد و أعلمهم و أتاني آت في التوم فوصف لي رجلا- بعليا دمشق، فانطلقت حتى أتته فكلمته، فقال: أنا أعلم أهل ديني و غيري أعلم منّي، فقلت: أرشدني إلى من هو أعلم منك فيأتي لا أستعظم السفر و لا تبعد عليّ الشقه و لقد قرأت الإنجيل كلها و مزامير داود و قرأت أربعة أسفار من التوراه و قرأت ظاهر القرآن حتى استوعبته كله، فقال لي العالم، إن كنت تريد علم النصرانيه فأنا أعلم العرب و العجم بها و إن كنت تريد علم اليهود فباطي بن شرحبيل السامري أعلم الناس بها اليوم و إن كنت تريد علم الإسلام و علم التوراه و علم الإنجيل و علم الزبور و كتاب هود و كل ما أنزل على نبي من الأنبياء في دهرك و دهر غيرك و ما أنزل من السماء من خبر - فعلمه أحد أو لم يعلم به أحد- فيه تبيان كل شيء و شفاء للعالمين و روح لمن استروح إليه و بصيره لمن أراد الله به خيرا و أنس إلى الحق فأرشدك إليه، فأته و لو مشيا على رجليك، فإن لم تقدر فحبوا على ركبتيك، فإن لم تقدر فزحفا على استك فإن لم تقدر فعلى وجهك، فقلت: لا- بل أنا أقدر على المسير في البدن و المال، قال: فانطلق من فورك حتى تأتي يثرب، فقلت: لا أعرف يثرب، قال فانطلق حتى تأتي مدينه النبي صلى الله عليه و اله و سلم الذي بعث في العرب و هو النبي العربي الهاشمي فإذا دخلتها

من گفتم: سپاس خدایی را که شما را از دست آنان رها کرد. فرمودند: مرا به سويشان بازگشتی است که از دستشان رهایی نخواهم داشت.

[۱۲۸۵]۴- یعقوب بن جعفر ابراهیم گفت: نزد حضرت ابو الحسن موسی علیه السلام بودم که مردی نصرانی به نزد ایشان آمد و ما در عریض (دره ای در مدینه) بودیم. آن گاه نصرانی به ایشان گفت: من از سرزمین دور و سفری دشوار به نزدت آمده ام و سی سال پیش از پروردگرم خواسته ام که مرا به بهترین دین و بهترین و داناترین بندگان هدایت کند. شخصی به خوابم آمد و مردی در علیاء دمشق را برایم وصف کرد. من رفتم و به او رسیده، با او سخن گفتم. او گفت: من داناترین هم کیشان خودم هستم، ولی دیگری از من داناتر است. من گفتم: من را به سوی کسی که داناتر از تو است راهنمایی کن. من سفر را سخت نمی شمارم و سختی من را هلاک نمی کند. من همه انجیل و مزامیر داود و چهار سفر تورات را خوانده ام و ظاهر همه قرآن را خوانده ام. آن دانشمند به من گفت: اگر علم نصرانیت را می خواهی من داناترین مرد از عرب و عجم به آنم. و اگر علم یهود می خواهی باطی شرحبیل سامری امروز داناترین مردم به آن است. و اگر علم اسلام و علم تورات و علم انجیل و علم زبور و کتاب هود و آنچه بر پیامبری از پیامبران نازل شده، در این زمان و در جز آن و هر خبری که از آسمان فرورسیده- کسی آن را دانسته باشد یا نه- که شرح هر چیزی در آن است و شفای جهانیان است. و آرامشی برای کسانی که به آن آرامش می جویند و بصیرتی برای کسی که خداوند برایش خیر خواسته است و با حق شاد می شود تو را به سوی او راهنمایی می کنم. به نزدش برو اگرچه با پای پیاده. و اگر نتوانستی بر زانوهایت و اگر نتوانستی با به زمین کشیدن نشیمنگاه و اگر نتوانستی بر صورتت. من گفتم: نه، من از نظر مال و جسم به مسافرت توانایی دارم. او گفت: پس به شتاب برو تا به یثرب برسی. من گفتم: یثرب را نمی شناسم. گفت: برو تا به شهر پیامبری که در میان عرب برانگیخته شده، برسی. او همان پیامبر عرب هاشمی است. چون به شهر رسیدی درباره فرزند غنم بن مالک نجار که نزد در مسجد شهر است، پیرس و شکل و زیور نصرانیت را نشان بده؛

باب مسجدها و أظهر بزّه النصرانیة و حلیتها فإنّ والیها یتشدّد علیهم و الخلیفه أشدّ، ثمّ تسأل عن بنی عمرو بن مبدول و هو بقیع الزّبیر، ثمّ تسأل عن موسی بن جعفر و این منزله و این هو؟ مسافر أم حاضر فإن کان مسافرا فالحقه فإنّ سفره أقرب ممّا ضربت إلیه.

ثمّ أعلمه أنّ مطران علیا الغوطه غوطه دمشق هو الّذی أرشدنی إلیک و هو یقرئک السّلام کثیرا و یقول لک: إننی لأکثر مناجاه ربّی أن یجعل إسلامی علی یدیک، فقصّ هذه القصّه و هو قائم معتمد علی عصاه، ثمّ قال: إن أذنت لی یا سیدی کفرت لک و جلست فقال: آذن لک أن تجلس و لا- آذن لک أن تکفّر، فجلس ثمّ ألقى عنه برنسه ثمّ قال: جعلت فداک تأذن لی فی الکلام؟ قال: نعم ما جئت إلّا له، فقال له النصرانی: اردد علی صاحبی السّلام أو ما تردّ السّلام، فقال أبو الحسن علیه السّلام: علی

صاحبك أن هداه الله فأما التسليم فذاك إذا صار في ديننا، فقال النصراني: إني أسألك؟ -أصلحك الله- قال: سل، قال: أخبرني عن كتاب الله تعالى الذي أنزل على محمد و نطق به، ثم وصفه بما وصفه به، فقال: حم. و الكتاب المبين. إنا أنزلناه في ليلة مباركة إنا كنا منذرين. فيها يفرق كل أمر حكيم ما تفسرها في الباطن؟ فقال: أما حم فهو محمد صلى الله عليه و اله و سلم و هو في كتاب هود الذي أنزل عليه و هو منقوص الحروف و أميا الكتاب المبين فهو أمير المؤمنين علي عليه السلام و أميا الليله ففاطمه عليها السلام و أما قوله: فيها يفرق كل أمر حكيم يقول: يخرج منها خير كثير فرجل حكيم و رجل حكيم، و رجل حكيم فقال الرجل: صف لي الأول و الآخر من هؤلاء الرجال، فقال: إن الصفات تشبه و لكن الثالث من القوم أصف لك ما يخرج من نسله و إنه عندكم

ص: ٤٧٠

چون والی شهر بر آنان سخت می گیرد و خلیفه سخت گیرتر است. سپس از فرزند عمرو مبدول می پرسی که در بقیع زبیر است. سپس درباره موسای جعفر [علیهما السلام] می پرسی. از این که منزلش و خودش کجا است. در شهر است یا به مسافرت رفته. اگر به مسافرت رفته بود، خودت را به او برسان؛ زیرا سفر او نزدیک تر از راهی است که به سوبش پیموده ای. سپس به ایشان بگو که مطران علیا غوطه- غوطه دمشق [جایی سبز و پر آب]- همان که مرا به سوی شما راهنمایی کرد، به شما بسیار سلام رسانده، گفت: من با پروردگارم بسیار مناجات می کنم تا اسلامم را به دست شما قرار دهد. و او این قصه را درحالی که ایستاده و به عصایش تکیه زده بود، گفت. سپس عرض کرد: اگر به من اجازه بفرمایی ای سرور من به شما تعظیم کنم و بنشینم. حضرت فرمودند: به تو اجازه می دهم که بنشینی ولی اجازه نمی دهم تعظیم کنی. او نشست، سپس برنش اش را از سر برداشت و گفت: جانم فدایت! اجازه سخن می فرمایی؟ فرمودند: بله جز برای آن نیامده ای. نصرانی به ایشان گفت: پاسخ سلام دوستم را بدهید یا شما به سلام پاسخ نمی دهید. حضرت ابو الحسن فرمود: جواب دوستت آن است که خدا او را هدایت کند اما سلام وقتی است که به دین ما درآمد. نصرانی گفت: من از شما پرسم؟ -خدا کارت را بسامان کند- فرمود: پرس. گفت: به من از کتاب خداوند والا بگوئید که بر محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] فرورستاده و بدان سخن گفته است. آن گاه آن را این گونه وصف کرده و فرموده است: حم. سو گند به کتاب روشن گر. ما آن را در شبی پربرکت فرورستادیم، ما پیوسته بیم دهنده بودیم. در آن شب هر امر محکمی تدبیر می شود. [دخان (۴۴): ۱ تا ۴] آیا تفسیر باطنی این آیه چیست؟ فرمودند: حم همان محمد -درود خدا بر او و بر خاندانش- است. این در کتابی است که بر هود نازل شده است. و از حروفش کاسته شده است. «کتاب روشنگر» همان امیر مؤمنان علی علیه السلام است و آن شب فاطمه علیها السلام. و این آیه در آن شب هر امر محکمی تدبیر می شود. یعنی از آن، خیری فراوان صادر شود. مردی حکیم و مردی حکیم و مردی حکیم. آن مرد گفت: نخستین و واپسین این مردان را برای من وصف کنید. فرمودند: صفات همانند است. ولی سومی این گروه را برایت وصف می کنم. که چه کسی فرزند او است. او در نزد شما در کتاب های نازل شده بر شما هست.

ص: ۴۷۱

لفی الكتب التي نزلت عليكم، إن لم تغيروا و تحرفوا و تكفروا و قديما ما فعلتم، قال له النصراني: إني لا أستر عنك ما علمت و لا أكذبك و أنت تعلم ما أقول في صدق ما أقول و كذبه، و الله لقد أعطاك الله من فضله و قسم عليك من نعمه ما لا يخطر

الخاطرون و لا يستره الساترون و لا يكذب فيه من كذب، فقولى لك فى ذلك الحق كما ذكرت فهو كما ذكرت، فقال له أبو إبراهيم عليه السلام أعجلك أيضا خبرا لا- يعرفه إلا قليل ممن قرأ الكتب، أخبرنى ما اسم أمّ مريم و أى يوم نفخت فيه مريم و لكم من ساعه من النهار، و أى يوم وضعت مريم فيه عيسى عليه السلام و لكم من ساعه من النهار؟ فقال النصرانى: لا أدرى، فقال أبو إبراهيم عليه السلام: أمّا أمّ مريم فاسمها مرثا و هى وهيبه بالعربيه و أمّا.

اليوم الذى حملت فيه مريم فهو يوم الجمعة للزوال و هو اليوم الذى هبط فيه الروح الأمين و ليس للمسلمين عيد كان أولى منه، عظّمه الله تبارك و تعالى و عظّمه محمّد صلى الله عليه و اله و سلّم، فأمر أن يجعله عيدا فهو يوم الجمعة و أمّا اليوم الذى ولدت فيه مريم فهو يوم الثلاثاء، لأربع ساعات و نصف من النهار، و النهار الذى ولدت عليه مريم عيسى عليه السلام هل تعرفه؟ قال: لا، قال: هو الفرات و عليه شجر النخل و الكرم و ليس يساوى بالفرات شىء للكروم و النخيل، فأما اليوم الذى حجبت فيه لسانها و نادى قيّدوس ولده و أشياعه فأعانوه و أخرجوا آل عمران لينظروا إلى مريم، فقالوا لها ما قصّ الله عليك فى كتابه، و علينا فى كتابه فهل فهمته؟ قال: نعم و قرأته اليوم الأحداث، قال: إذن لا تقوم من مجلسك حتّى يهديك الله، قال النصرانى: ما كان اسم أمى بالسريانيه و بالعربيه؟ فقال: كان اسم أمك بالسريانيه عنقاليه، و عنقوره كان اسم جدتك

ص: ٤٧٢

اگر دگرگون نکرده و تحریف نکرده و نپوشانده باشید و آنچه در قدیم کرده اید. نصرانی گفت: من آنچه را دانسته ام از شما نهان نمی کنم. و من شما را تکذیب نمی کنم. شما راست و دروغ آنچه را می گویم می دانی. به خدا سوگند خداوند چنان فضیلتی به شما داده چنان نعمتی بر شما قسمت کرده که به ذهن کسی نمی آید و کسی نتواند آن را بپوشاند و تکذیب کند. سخن من به شما در این باره حقّ است، چنان که گفتم. و سخن چنان است که گفتم. آن گاه ابو ابراهیم علیه السلام به ایشان فرمود: اکنون نیز خبری پیش رویت می گذارم که جز اندکی از کسانی که کتاب ها را خوانده اند، آن را نمی دانند. به من بگو نام مادر مريم چیست؟ و چه روز و چه ساعتی از روز در مريم دمیده شد و در چه روزی مريم عيسى را به دنیا آورد؟ و در چه ساعتی از روز؟ نصرانی گفت: نمی دانم. ابو ابراهیم علیه السلام فرمود: نام مادر مريم مرثا است و آن در عربی، وهيبه [از وهب به معنی بخشش بی عوض] است. و روزی که مريم حامله شد، روز جمعه وقت ظهر است. و آن روزی است که روح الامین فرود آمده و برای مسلمانان روزی والاتر از آن نیست. خداوند پاک و والا و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-آن را بزرگ داشته اند. و او فرمان داده تا آن روز را عید بگیرند. و آن روز جمعه است. اما روزی که مريم او را به دنیا آورده، روز سه شنبه، چهار و نیم ساعت گذشته از روز است. و آیا نهري را که مريم بر سر آن عيسى را به دنیا آورد، می شناسی؟ گفت: نه. فرمود: آن فرات است و بر آن درخت خرما و انگور است. و چیزی در درختان خرما و انگور با فرات برابری نمی کند. و اما آن روز را می شناسی که در آن زبان مريم از سخن گفتن بازداشته شد و قيّدوس فرزندان و پیروانش را صدا زد تا او [قيّدوس] را یاری کنند و خاندان عمران را بیرون آورد تا به مريم بنگرند و به او گفتند آن چه را خداوند در کتابش بر شما و کتابش برای ما حکایت کرده است؟ او گفت: بله، آن را همین امروز خواندم. حضرت فرمودند: پس از جای برنمی خیزی تا خداوند تو را هدایت کند. نصرانی گفت: نام مادر من به سريانی و عربی چیست؟ فرمود: نام مادرت به سريانی عنقالیه است. و عنقوره نام مادر بزرگ پدری تو است.

لأبيك و أما اسم أمك بالعربيّه فهو ميّه و أما اسم أبيك فعبد المسيح و هو عبد الله بالعربيّه و ليس للمسيح عبد، قال: صدقت و بررت، فما كان اسم جدّي؟ قال: كان اسم جدك جبرئيل و هو عبد الرحمن سمّيته في مجلسي هذا قال: أما إنّه كان مسلماً؟ قال أبو إبراهيم عليه السّلام: نعم و قتل شهيدا دخلت عليه أجناد فقتلوه في منزله غيله و الأجناد من أهل الشّام، قال: فما كان اسمي قبل كنيّتي؟ قال: كان اسمك عبد الصّليب، قال: فما تسمّيني؟ قال: أسميك عبد الله، قال: فإني آمنت بالله العظيم و شهدت أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له، فردا صمدا، ليس كما تصفه النّصارى و ليس كما تصفه اليهود و لا جنس من أجناس الشّرك و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله، أرسله بالحقّ فأبان به لأهله و عمى المبطلون و أنّه كان رسول الله إلى الثّاس كافّه إلى الأحمر و الأسود كلّ فيه مشترك فأبصر من أبصر و اهتدى من اهتدى و عمى المبطلون و ضلّ عنهم ما كانوا يدعون، و أشهد أنّ وليّه نطق بحكمته و أنّ من كان قبله من الأنبياء نطقوا بالحكمه البالغه و توازروا على الطّاعه لله و فارقوا الباطل و أهله و الرّجس و أهله و هجروا سبيل الضّلاله و نصرهم الله بالطّاعه له و عصمهم من المعصيه، فهم لله أولياء و للذين أنصار، يحثّون على الخير و يأمرون به، آمنت بالصّغير منهم و الكبير و من ذكرت منهم و من لم أذكر و آمنت بالله تبارك و تعالی ربّ العالمين، ثمّ قطع زنّاره و قطع صليبا كان في عنقه من ذهب، ثمّ قال: مرني حتّى أضع صدقتي حيث تأمرني فقال: هاهنا أخ لك كان على مثل دينك و هو رجل من قومك من قيس بن ثعلبه و هو في نعمه كنعمتك فتواسيا و تجاورا و لست أدع أن أورد عليكما حقكما في الإسلام فقال: و الله-أصلحك الله-إني لغنيّ

أما نام مادرت به عربي همان ميّه است. و نام پدرت عبد المسيح است که به عربي عبد الله است. و مسيح بنده اي ندارد. او گفت: درست و نيکو گفتم. و نام نيایم چه بود؟ [فرمود: نام نيایت جبرئيل است و من او را در همین جا عبد الرحمان ناميدم.] او گفت: مگر او مسلمان بود؟ ابو ابراهيم عليه السّلام فرمود: بله، و شهيد شد. سربازانی، ناگهانی بر او وارد شده، او را کشتند. و آن سربازان، شامی بودند. او گفت: و نام من پیش از کنیه ام چه بود؟ فرمودند: نامت عبد الصّليب بود. گفت: مرا چه نام می دهید؟ فرمود: تو را عبد الله می نامم. گفت: پس من به خداوند بزرگ ايمان می آورم و شهادت می دهم که معبودی جز خداوند نیست، یکتا و بی انباز، یگانه و بی نیاز است. چنان نیست که نصارا و صفش می کنند و نیز چنان نیست که يهود و صفش می کنند و نه هیچ گونه ای از گونه های شرک. و شهادت می دهم که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] بنده و فرستاده او است که به حقّ او را فرستاده، آن را برای اهلش آشکار ساخت و یاوه گرایان کور شدند. او فرستاده خداوند به سوی همه مردم، به سوی سرخ و سیاه است. همه در او شریکند. آن که بصیر بود بینا شد و آن که راه یافته بود، هدایت گشت و یاوه گرایان کور شدند و آنچه می خواندند فراموششان شد. و شهادت می دهم که ولیّ او به حکمت او سخن گفت. و پیامبران پیش از او به حکمتی رسا سخن گفتند و همدیگر را بر فرمانبری از خداوند یاری کرده، از باطل و اهل آن و پلیدی و اهلش دوری گزیده، راه گمراهی را واگذازدند. و خداوند به سبب اطاعت خودش ایشان را یاری کرده، از گناه نگاهشان داشت. و آنان برای خداوند دوست اند. و برای دین، یاور. به نیکی تشویق کرده، به آن فرمان می دهند. من به کوچک و بزرگ ایشان ايمان آوردم. به آنان که از ایشان یاد کردم و آنان که یادشان نکردم. و به خداوند پاک و والا، پروردگار دو جهان ايمان آوردم. سپس زنّار و صلیب گردنش را برید و آن گاه گفت: بفرماید تا صدقه ام را هر جا که فرمان

می دهید، بگذارم. فرمودند: این جا برادری داری که بر دین تو است. او مردی از قوم تو، از [قبیله] اقیس ثعلبه است. او هم در نعمتی مانند نعمت تو [ایمان] است. با همدیگر مواسات و همسایگی کنید. و من هم به نزدتان می آیم و حقتان در اسلام را ترک نمی کنم. او گفت: به خدا سوگند-خدا کارت را بسامان کند-من مردی توانگرم

ص: ۴۷۵

و لقد ترکت ثلاثمائة طروق بین فرس و فرسه و ترکت ألف بعیر، فحقک فیها أوفر من حقی، فقال له: أنت مولی الله و رسوله و أنت فی حدّ نسبک علی حالک، فحسن إسلامه و تزوّج امرأه من بنی فھر و أصدقها أبو إبراهیم علیه السّلام خمسين دینارا من صدقه علی بن أبی طالب علیه السّلام و أخدمه و بوّاه و أقام حتّی أخرج أبو إبراهیم علیه السّلام، فمات بعد مخرجه بثمان و عشرين لیلہ.

[۱۲۸۶]۵-علی بن ابراهیم و أحمد بن مهران جمیعا، عن محمّد بن علیّ، عن الحسن بن راشد، عن یعقوب بن جعفر قال:

كنت عند أبی إبراهیم علیه السّلام و أتاه رجل من أهل نجران الیمن من الرّهبان و معه راهبه، فاستأذن لهما الفضل بن سوّار، فقال له: إذا كان غدا فأت بهما عند بئر أمّ خیر، قال: فوافینا من الغد فوجدنا القوم قد وافوا فأمر بخصفه بواریّ، ثمّ جلس و جلسوا فبدأت الرّاهبه بالمسائل فسألت عن مسائل كثيرة، کلّ ذلك یجیبها و سألتها أبو إبراهیم علیه السّلام عن أشياء، لم یکن عندها فیه شیء، ثمّ أسلمت ثمّ أقبل الرّاهب یسأله فکان یجیبه فی کلّ ما یسأله، فقال الرّاهب: قد كنت قویّا علی دینی و ما خلّفت أحدا من النّصارى فی الأرض یبلغ مبلغی فی العلم و لقد سمعت برجل فی الهند، إذا شاء حجّ إلى بیت المقدس فی یوم و لیلہ، ثمّ یرجع إلى منزله بأرض الهند، فسألت عنه بأیّ أرض هو؟ فقیل لی: إنّه بسبذان و سألت الذّی أخبرنی فقال: هو علم الاسم الذّی ظفر به آصف صاحب سلیمان لما أتى بعرش سبیا و هو الذّی ذكره الله لکم فی کتابکم و لنا معشر الأدیان فی کتبنا، فقال له أبو إبراهیم علیه السّلام: فکم لله من اسم لا یردّ؟ فقال الرّاهب: الأسماء كثيرة فأما المحتوم منها الذّی لا یردّ سائله فسبعه، فقال له أبو الحسن علیه السّلام: فأخبرنی عمّا تحفظ منها، قال الرّاهب: لا و الله الذّی أنزل التّوراه علی موسی

ص: ۴۷۶

و میان اسب ها سیصد نرینه و هزار شتر به جا گذارده ام. و حقّ شما در آن ها بیشتر از حقّ من است. حضرت به او فرمودند: تو آزادگشته خداوند و رسولش بوده ولی در روند نسب بر حال خودت هستی. و اسلام او نیکو شد و با زنی از بنی فھر ازدواج کرد، حضرت ابو ابراهیم علیه السّلام، پنجاه دینار از موقوفات علی ابو طالب علیه السّلام کابین او کرد. و برای او خدمتگزاری گرفت و منزلش داد و بود تا حضرت ابو ابراهیم علیه السّلام را بردند. و او بیست و هشت شب پس از خروج حضرت، در گذشت.

[۱۲۸۶]۵-یعقوب جعفر گفت: من نزد حضرت ابو ابراهیم علیه السّلام بودم که مردی راهب از اهل نجران یمن که زنی راهب همراش بود، به نزدشان آمد. و برای آنان، فضل سوّار اجازه گرفت. حضرت به او فرمود: فردا آنان را به کنار چاه امّ خیر بیاور. او گوید: ما فردا خودمان را رساندیم و آن مردم را آن جا یافتیم. حضرت فرمود: چند بوریا انداختند، سپس نشست و

آنان هم نشستند. زن راهب آغاز کرد و پرسش های بسیاری در انداخت که ایشان پاسخ همه را به او فرمود. و حضرت کاظم علیه السلام پرسش هایی از او کرد که پاسخی برایشان نداشت، پس اسلام آورد. سپس مرد راهب به پرسش آغاز کرد و حضرت به همه آنچه پرسید پاسخ فرمود. آن گاه راهب گفت: من بر دین خودم توانا بودم و در زمین بر کسی از نصارا نگذشته ام که در علم به درجه من برسد. و شنیدم در هند مردی است که وقتی بخواهد، در یک شب و روز به بیت المقدس می آید و سپس به منزلش در سرزمین هند بازمی گردد. من پرسیدم که او در کدام سرزمین است. گفتند: در سبزان است. و کسی که خبر او را به من داده بود، گفت: او آن اسمی را می داند که آصف، مصاحب سلیمان با آن به آوردن تخت سبا پیروز شد. و همان است که خداوند در کتابتان به شما و به ما صاحب دین های دیگر در کتابمان فرموده است. حضرت کاظم علیه السلام به او فرمود: چند نام برای خداوند است که برگشتی ندارد؟ راهب گفت: نام ها بسیارند ولی یقینی شان آنچه به خواننده اش بر نمی گردد، هفت تا است. حضرت ابو الحسن علیه السلام به او فرمود: به من بگو از آنچه در حفظ داری. راهب گفت: نه، به خدایی که تورات را بر موسی نازل کرد

ص: ۴۷۷

و جعل عیسی عبره للعالمین و فتنه لشکر اولی الألباب و جعل محمدا برکه و رحمه و جعل علیا علیه السلام عبره و بصیره و جعل الأوصیاء من نسله و نسل محمدا، ما أدری و لو دریت ما احتجت فیه الی کلامک و لا جئتک و لا سألتک، فقال له أبو إبراهیم علیه السلام: عد إلی حدیث الهندی، فقال له الزاهب: سمعت بهذه الأسماء و لا أدری ما بطانتها و لا شرائحها و لا أدری ما هی و لا کیف هی و لا بدعائها، فانطلقت حتی قدمت سبزان الهند. فسألت عن الرجل، فقیل لی: إنه بنی دیرا فی جبل فصار لا- یخرج و لا- یری إلا- فی کل سنه مرتین و زعمت الهند أن الله فجر له عینا فی دیره و زعمت الهند أنه یزرع له من غیر زرع یلقیه و یحرث له من غیر حرث یعمله، فانتهیت إلی بابہ فأقمت ثلاثا، لا أدق الباب و لا أعالج الباب، فلما کان الیوم الرابع فتح الله الباب و جاءت بقره علیها حطب تجرّ ضرعها، یکاد یخرج ما فی ضرعها من اللبن، فدفعت الباب فانفتح فتبعتها و دخلت، فوجدت الرجل قائما ینظر إلی السماء فیکب و ینظر إلی الأرض فیکب و ینظر إلی الجبال فیکب، فقلت: سبحان الله ما أقل ضربک فی دهرنا هذا، فقال لی: و الله ما أنا إلا حسنه من حسنات رجل خلفته وراء ظهرک، فقلت له: أخبرت أن عندک اسما من أسماء الله تبلغ به فی کل یوم و لیله بیت المقدس و ترجع إلی بیتک، فقال لی: و هل تعرف بیت المقدس؟ قلت: لا أعرف إلا بیت المقدس الذی بالشام، قال: لیس بیت المقدس و لکنه البیت المقدس و هو بیت آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم، فقلت له: أمیا ما سمعت به إلی یومی هذا فهو بیت المقدس، فقال لی: تلک محاریب الأنبیاء، وإنما کان یقال لها: حظیره المحاریب حتی جاءت الفتره الّتی کانت بین محمد و عیسی صلی الله علیهما

ص: ۴۷۸

و عیسی را موعظه ای برای جهانیان و آزمایشی برای سپاس خردمندان قرار داد و محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] را برکت و رحمت و علی علیه السلام را موعظه و بصیرت قرار داد. و اوصیا را از فرزندان او و محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] قرار داد، نمی دانم و اگر می دانستم به سخن شما نیازمند نبوده، به نزد شما نیامده، از شما نمی پرسیدم. حضرت به او فرمود: به داستان آن هندی بازگرد. راهب گفت: من این نام ها را شنیدم ولی تفسیر و شرحش را نمی دانم. و چه و

چگونگی و دعایش را نیز نمی دانم. آن گاه من رفتم تا به سبزان هند رسیدم. درباره آن مرد پرسیدم. گفتند: او دیری در کوهی ساخته، از آن بیرون نمی آید و دیده نمی شود جز دو بار در سال. و هندیان می پندارند که خداوند برای او در دیرش چشمه ای شکافته است. و گمان می کنند بی آن که دانه ای بیندازد برایش کشت می شود و بی آن که شخم زند، برایش شخم زده می شود. تا به درش رسیدم. سه روز ماندم. نه در زدم و نه به آن نزدیک شدم. چون روز چهارم شد، خداوند آن در را گشود. گاوی که هیزمی بر پشت داشت و پستان اش را می کشید و نزدیک بود شیری که در پستان دارد بیرون بریزد. آمد، در را فشار داده، باز شد و من به دنبالش داخل شدم. و آن مرد را دیدم که ایستاده است و به آسمان نگریسته، می گیرد و به زمین می نگیرد و می گیرد و به کوه می نگیرد و می گیرد. من گفتم: سبحان الله! چه اندک است همچون تویی در این روزگار ما. او به من گفت: به خدا سوگند! من جز یک حسنه از حسنات مردی که او را پشت سر گذاشتی، نیستم. به او گفتم: باخبر شدم که نزدت نامی از نام های خداوند است که با آن در هر شب و روز به بیت المقدس می روی و باز به خانه ات برمی گردی. به من گفت: و آیا تو بیت المقدس را می شناسی؟ من گفتم: جز بیت المقدس شام را نمی شناسم. گفت: آن بیت المقدس نیست. بلکه بیت المقدس همان خانه خاندان محمد [علیهم السلام] است. من گفتم: ولی من تا به امروز شنیده ام که آن جا بیت المقدس است. گفت: آن جا، جای محراب پیامبران است. که به آن حظیره المحاریب می گفتند. تا آن فترت و فاصله میان محمد و عیسی - درود خدا بر ایشان - رسید

ص: ۴۷۹

و قرب البلاء من أهل الشرك و حلت النقمات فی دور الشیاطین فحوّلوا و بدّلوا و نقلوا تلك الأسماء و هو قول الله تبارک و تعالی -البطن لآل محمّد و الظهر مثل -: إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي قَدْ ضَرَبْتُ إِلَيْكَ مِنْ بَلَدٍ بَعِيدٍ، تَعَرَّضْتُ إِلَيْكَ بِحَارَا وَ غُمُومًا وَ هُمُومًا وَ خَوْفًا وَ أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ مُؤَيَّسًا أَلَّا أَكُونَ ظَفَرْتُ بِحَاجَتِي، فَقَالَ لِي: مَا أَرَى أَمَّكَ حَمَلَتْ بِكَ إِلَّا وَ قَدْ حَضَرَهَا مَلِكٌ كَرِيمٌ وَ لَا أَعْلَمُ أَنَّ أَبَاكَ حِينَ أَرَادَ الْوُقُوعَ بِأَمَّكَ إِلَّا وَ قَدْ اغْتَسَلَ وَ جَاءَهَا عَلَى طَهْرٍ وَ لَا أَزْعَمُ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ دَرَسَ السِّفْرِ الرَّابِعِ مِنْ سَهْرِهِ ذَلِكَ، فَخْتَمَ لَهُ بِخَيْرٍ، أَرَجَعَ مِنْ حَيْثُ جِئْتُ، فَانْطَلَقَ حَتَّى تَنْزَلَ مَدِينَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الَّتِي يُقَالُ لَهَا طَيْبَةٌ وَ قَدْ كَانَ اسْمُهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَثْرِبُ، ثُمَّ اعْتَمَدَ إِلَى مَوْضِعٍ مِنْهَا يُقَالُ لَهُ الْبَقِيعُ، ثُمَّ سَلَ عَنْ دَارٍ يُقَالُ لَهَا دَارُ مِرْوَانَ، فَانْزَلَهَا وَ أَقَمَ ثَلَاثًا، ثُمَّ سَلَ [عَنِ] الشَّيْخِ الْأَسْوَدِ الْعَدَنِيِّ كَانَتْ يَنْزِلُ فِي الزَّوَايِهِ فِي الْبَيْتِ الْبَوَارِيِّ وَ هِيَ فِي بَلَدِهِمْ اسْمُهَا الْخَصْفُ، فَالطَّفُ بِالشَّيْخِ وَ قُلْتُ لَهُ: بَعْنِي إِلَيْكَ نَزِيلَكَ الْعَدَنِيِّ كَانَتْ يَنْزِلُ فِي الزَّوَايِهِ فِي الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ الْخَشِيبَاتُ الْأَرْبَعُ، ثُمَّ سَلَ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانِ الْفُلَانِيِّ وَ سَلَ أَيْنَ نَادِيهِ وَ سَلَ أَيَّ سَاعَةٍ يَمْرُ فِيهَا فُلَيْرِيكَاهُ أَوْ يَصْفَهُ لَكَ، فَتَعَرَّفَهُ بِالصِّفَةِ وَ سَأَصْفَهُ لَكَ، قُلْتُ: فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَأَصْنَعْ مَاذَا؟ قَالَ: سَلَ عَمَّا كَانَ وَ عَمَّا هُوَ كَائِنٌ وَ سَلَ عَنْ مَعَالِمِ دِينٍ مِنْ مَضَى وَ مِنْ بَقَى، فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ نَصَحْتُكَ صَاحِبَكَ الَّذِي لَقَيْتَ، فَقَالَ الرَّاهِبُ: مَا اسْمُهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: هُوَ مَتَمُّ بْنُ فَيْرُوزٍ وَ هُوَ مِنْ أَبْنَاءِ الْفَرَسِ وَ هُوَ مَمَّنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ عِبَدَهُ بِالْإِخْلَاصِ وَ الْإِيقَانَ وَ فَرَّ مِنْ قَوْمِهِ لَمَّا خَافَهُمْ، فَوَهَبَ لَهُ رَبُّهُ حَكْمًا وَ هَدَاهُ لِسَبِيلِ الرَّشَادِ وَ جَعَلَهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ وَ عَرَّفَ

ص: ۴۸۰

و بلا به اهل شرک نزدیک شده، عذاب ها به خانه های شیاطین روا شد، پس آن نام ها را دگرگون کرده، جابه جا نمودند. و

این سخن خداوند پاک و فرازمند است که-تفسیرش برای خاندان محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] است و ظاهرش مثل- آن ها جز نام هایی که شما و پدرانتان داده اید، نیستند. خداوند برای آن ها هیچ برهانی فرستاده است. [نجم (۵۳): ۲۳] من به او گفتم: من از سرزمینی دور به نزدت آمده ام. از دریاها و اندیشه ها و اندوه و هراسی گذشته ام. و از این که به حاجتم نرسم، بی امید صاحب و شام می کردم. او به من گفت: گمان می کنم وقتی مادرت تو را حامله شده، فرشته ای بزرگ او را همراهی کرده و می دانم که پدرت وقتی خواسته به نزد مادرت رود، غسل کرده و پاکیزه به نزدش رفته است. و گمان می کنم که او در آن شب زنده داری اش سفر چهارم را درس گرفته، نیکوسرانجام گشته است. از جایی که آمده ای، بازگرد. و برو تا در شهر محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش- که به آن طیبه می گویند و نامش در جاهلیت یثرب بوده، فرود آیی. سپس آهنگ جایی به نام بقیع کن. سپس از خانه ای به نام دار مروان پیرس. آن گاه در آن جا منزل کن و سه روز بمان سپس از پیرمرد سیاهی که بر در خانه بوریا درست می کند و در سرزمین آنان نامش خصف است سراغ بگیر. آن گاه به او مهربانی کرده، بگو: مرا آن همنشین زاویه خانه دارای چهارچوب کوچک به سوی تو فرستاده است. سپس از او درباره فلان بن فلان فلانی پیرس. پیرس که محل رفت و آمدش کجا است و چه ساعتی به آن جا می رود. تا او را به تو نشان دهد یا برایت وصفش کند تا او را به صفت شناسی و من هم او را برایت وصف خواهم کرد. من گفتم: وقتی دیدارش کردم چه کار بکنم؟ گفت: از آنچه بوده و خواهد شد پیرس. و از نشانه های دین گذشتگان و باقی ماندگان پیرس. حضرت کاظم علیه السلام به او فرمودند: دوستی که او را دیدار کرده ای برایت خیرخواهی کرده است. راهب گفت: نام او چیست جان به فدایت؟ فرمود: او متمم بن فیروز و از اهل پارس است. او از کسانی است که با اخلاص و یقین به خداوند یکتای بی انباز ایمان آورده و او را بندگی کرده اند. و از قوم خود هراسیده و گریخته است. پس پروردگارش به او حکمتی بخشیده، به راه رشد هدایتش کرده، از پرهیزگاران قرارش داده است.

ص: ۴۸۱

بینه و بین عباده المخلصین و ما من سنه إلا و هو یزور فیها مکه حاجا و یعتمر فی رأس کل شهر مرّه و یجیء من موضعه من الیهند إلى مکه، فضلا من الله و عوناً و كذلك یجزی الله الشاکرین، ثم سأله الزّاهب عن مسائل کثیره، کلّ ذلك یجیبه فیها و سأل الزّاهب عن أشياء، لم یکن عند الزّاهب فیها شیء، فأخبره بها، ثم إنّ الزّاهب قال أخبرنی عن ثمانیه أحرف نزلت فتبین فی الأرض منها أربعة؟ و بقی فی الهواء منها أربعة علی من نزلت تلك الأربعة الّتی فی الهواء و من یفسّرهما؟ قال: ذاک قائمنا، ينزله الله علیه فیفسّره و ينزل علیه ما لم ينزل علی الصّیدّیقین و الرّسل و المهتدین، ثم قال الزّاهب: فأخبرنی عن الاثنتین من تلك الأربعة الأحرف الّتی فی الأرض ما هی؟ قال: أخبرك بالأربعة کلّها، أما أولهنّ فلا إله إلا الله وحده لا شریک له باقیا، و الثّانیه محمّد رسول الله مخلصا و الثّالثه نحن أهل البيت و الرّابعه شیعتنا منّا و نحن من رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم و رسول الله من الله بسبب، فقال له الزّاهب: أشهد أن لا إله إلا الله و أنّ محمّدا رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم و أنّ ما جاء به من عند الله حقّ و أنّکم صفوه الله من خلقه و أنّ شیعتکم المطهّرون المستبدلون و لهم عاقبه الله و الحمد لله ربّ العالمین، فدعا أبو إبراهیم علیه السلام بجبهه خزّ و قمیص قوهی و طیلسان و خفّ و قلنسوه، فأعطاه إياها و صلّی الظّهر و قال له: اختتن، فقال: قد اختنتت فی سابعی.

[۱۲۸۷] ۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن عبد الله بن المغیره قال:

مَرَّ الْعَبْدُ الصَّالِحُ بِامْرَأَةٍ بَمَنَى وَ هِيَ تَبْكِي وَ صَبِيانَهَا حَوْلَهَا يَبْكُونَ، وَ قَدْ مَاتَتْ لَهَا بَقْرَةٌ، فَدَنَا مِنْهَا ثُمَّ قَالَ لَهَا: مَا يَبْكِيكِ يَا أُمَّهَ اللَّهُ؟ قَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ!

ص: ۴۸۲

و او را با بندگان خالص شده اش آشنا ساخته است. و سالی نیست که او مگه را در مراسم حج زیارت نکند. و سر هر ماه یک بار عمره نکند. و از مکانش در هند به مگه نیاید. که فضیلت و یاری ای از سوی خداوند است. و خداوند این گونه سپاسگزاران را پاداش می دهد. سپس راهب از مسایل بسیاری پرسید که حضرت درباره همه آنها پاسخ فرمود. و حضرت از راهب از چیزهایی پرسید که راهب خبری از آن ها نداشت. پس او را به آن ها هم آگاه کرد. سپس راهب گفت: به من از هشت حرف نازل شده ای بفرمایید که چهار حرف از آن در زمین آشکار شد و چهارتای دیگر در هوا ماند؟ آن چهارتای مانده در هوا به چه کسی نازل می شود و چه کسی آن ها را تفسیر می کند؟ فرمودند: او قائم ما است. خداوند بر او نازل می کند و او آن ها را تفسیر می کند. و به او نازل می کند آنچه را بر صدیقان و فرستادگان و هدایت یافتگان نازل نکرد. سپس راهب گفت: به من بفرمایید دو حرف از آن چهار حرف که در زمین است، چیست؟ فرمود: به تو از همه آن چهار حرف می گویم. نخستین شان: معبودی جز خداوند یکتای بی انباز، باقی نیست. دوم: محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرستاده مخلص خداوند است. سوم ما خاندان هستیم و چهارم: شیعیان ما از ما هستند و ما از رسول خداییم و رسول خدا با سببی از خداوند است. آن گاه راهب به ایشان عرض کرد: شهادت می دهم که معبودی جز خداوند نیست و محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] رسول خدا است و آنچه از سوی خداوند آورده، حق است و شما برگزیدگان خداوند از میان بندگانش هستید و شیعیان آن پاکیزگان و جایگزینان اند و سرانجام خداوند، برای آنان است. و سپاس پروردگار جهانیان را. آن گاه حضرت ابو ابراهیم علیه السلام جبه ای از خز و پیراهنی کوهی [کوهستان قائن خراسان] و شال و کفش و کلاهی خواسته، آن ها را به او داده، نماز ظهر گزارد و به او فرمود: ختنه کن. و او گفت: در هفت روزگی ام ختنه شده ام.

[۱۲۸۷]۶-عبد الله مغیره گفته است: بنده صالح [حضرت کاظم علیه السلام] در منی بر زنی گذشت که خود و کودکان گردش می گریستند. که گاوش مرده بود. حضرت به او نزدیک شده، سپس فرمود: چرا می گریی ای کنیز خدا؟ گفت: ای بنده خدا!

ص: ۴۸۳

إِنَّ لَنَا صَبِيانًا يَتَامَى وَ كَانَتْ لِي بَقْرَةٌ، وَ مَعِيشَتِي وَ مَعِيشَةُ صَبِيانِي كَانَتْ مِنْهَا وَ قَدْ مَاتَتْ وَ بَقِيَتْ مَنْقَطَعًا بِي وَ بَوْلِي لَا حِيلَةَ لَنَا، فَقَالَ: يَا أُمَّهَ اللَّهُ! هَلْ لَكَ، أَنْ أَحْيِيَهَا لَكَ فَأَلْهَمْتَ أَنْ قَالَتْ: نَعَمْ يَا عَبْدَ اللَّهِ، فَتَنَحَّى وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ هَنِيئَةً وَ حَرَكَ شَفْتَيْهِ، ثُمَّ قَامَ فَصَوَّتْ بِالْبَقْرَةِ فَنَخَسَهَا نَخْسَهُ أَوْ ضَرَبَهَا بِرِجْلِهِ، فَاسْتَوَتْ عَلَى الْأَرْضِ قَائِمَةً، فَلَمَّا نَظَرَتْ الْمَرْأَةَ إِلَى الْبَقْرَةِ صَاحَتْ وَ قَالَتْ: عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ، فَخَالَطَ النَّاسَ وَ صَارَ بَيْنَهُمْ وَ مَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ.

[۱۲۸۸]۷-أحمد بن مهران رحمه الله، عن محمد بن عليّ، عن سيف بن عميرة، عن إسحاق بن عمار قال:

سمعت العبد الصالح يعني إلى رجل نفسه، فقلت في نفسي: و إنّه ليعلم متى يموت الرجل من شيعته!؟ فالتفت إليّ شبه

المغضب، فقال: يا إسحاق! قد كان رشيد الهجرى يعلم علم المنايا و البلايا و الإمام أولى بعلم ذلك، ثم قال: يا إسحاق! اصنع ما أنت صانع، فإن عمرک قد فنى و إنک تموت إلى سنتين و إخوتک و أهل بیتک لا یلبثون بعدک إلا یسیرا حتى تتفرق کلماتهم و یخون بعضهم بعضا حتى یثمت بهم عدوهم، فکان هذا فی نفسک؟ فقلت: فإنی أستغفر الله بما عرض فی صدری، فلم یلبث إسحاق بعد هذا المجلس إلا یسیرا حتى مات، فما أتى علیهم إلا قلیل حتى قام بنو عمّار بأموال الناس فأفلسوا.

[۱۲۸۹] ۸- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن موسی بن القاسم البجلی، عن علی بن جعفر قال:

جاءنی محمد بن اسماعیل و قد اعتمرنا عمره رجب و نحن یومئذ بمکه، فقال: یا عمّ إنی أرید بغداد و قد أحببت أن أودع عمی أبا الحسن- یعنی موسی بن جعفر علیه السلام- و أحببت أن تذهب معی إلیه، فخرجت معه نحو أخی و هو فی داره

ص: ۴۸۴

من فرزندان یتیم دارم و گاوی داشتم که زندگی من و فرزندانم از آن بود و اینک او مرده و من و فرزندانم دستمان کوتاه شده و بیچاره شده ایم. حضرت فرمود: ای کنیز خدا! آیا به سود تو است که آن را برایت زنده کنم؟ به او الهام شد که بگوید: بله، ای بنده خدا. حضرت دور شد و دو رکعت نماز گزارده، سپس دستانش را اندکی بالا برده، لبانش تکان خورد و آن گاه برخاست. پس گاو را صدا کرد و با چوب یا پایش به پشت او زد. پس راست بر زمین ایستاد. چون آن زن به گاو نگریست، فریادی کشیده، گفت: به پروردگار کعبه عیسای مریم است. آن گاه حضرت با مردم در آمیخت و رفت.

[۱۲۸۸] ۷- اسحاق عمّار گفت: از بنده صالح شنیدم که به مردی خبر مردنش را می دهد. من با خودم گفتم: او می داند که هر مردی از شیعیانش چه وقت می میرند؟ حضرت خشمگینانه به من رو کرده، فرمودند: ای اسحاق! رشید هجری علم منایا (مرگ) و بلایا را می فهمد و امام به دانستن آن ها سزاوارتر است. سپس فرمود: ای اسحاق! آنچه می کنی بکن که عمرت تمام شده و تو تا دو سال می میری و برادران و خاندانت پس از تو جز اندکی نمی مانند. سخنانشان پراکنده گردیده، به همدیگر خیانت می کنند. آنسان که دشمنانشان ایشان را شماتت کنند. این را با خودت می گفتم؟ من عرض کردم: من از آنچه به دلم گذشت، از خداوند آمرزش می خواهم. و اسحاق پس از این نشست جز اندکی نماند و مرد. و بر ایشان اندکی نگذشت که فرزندان عمّار با اموال مردم سرپا بودند و مفلس شدند.

[۱۲۸۹] ۸- علی جعفر گفت: ما عمره رجب را به جا آورده، هنوز در مکه بودیم که محمد اسماعیل نزد من آمده، گفت: عمو جان می خواهم به بغداد بروم. و دوست داشتم با عمویم ابو الحسن- یعنی حضرت موسای جعفر علیهما السلام- خداحافظی کنم و دوست دارم شما هم همراه من بیایید. من با او به سوی برادرم که در خانه اش در

ص: ۴۸۵

الّتی بالحوبه و ذلک بعد المغرب بقلیل، فضربت الباب فأجابنی أخی فقال: من هذا فقلت علی فقال هو ذا أخرج و کان بطیء الوضوء، فقلت: العجل قال: و أعجل، فخرج و علیہ إزار ممسّق قد عقده فی عنقه حتى قعد تحت عتبه الباب، فقال علی بن جعفر: فانکبیت علیہ فقبّلت رأسه و قلت: قد جئتک فی أمر إن تره صوابا فالله و فوّق له، و إن یکن غیر ذلک فما أكثر ما نخطی قال: و ما

هو؟ قلت: هذا ابن أخيك يريد أن يودعك و يخرج إلى بغداد، فقال لي ادعه فدعوته و كان متنحيا، فدنا منه فقبل رأسه و قال: جعلت فداك أوصني فقال: أوصيك أن تتقى الله في دمي فقال مجيبا له من أرادك بسوء فعل الله به و جعل يدعو علي من يريد بسوء، ثم عاد فقبل رأسه، فقال: يا عم أوصني فقال: أوصيك أن تتقى الله في دمي فقال: من أرادك بسوء فعل الله به و فعل، ثم عاد فقبل رأسه، ثم قال: يا عم أوصني، فقال: أوصيك أن تتقى الله في دمي فدعا علي من أراد بسوء، ثم تنحى عنه و مضيت معه فقال لي أخي: يا علي مكانك، فقلت مكانى فدخل منزله ثم دعانى فدخلت إليه فتناول صره فيها مائه دينار فأعطانيها و قال: قل لابن أخيك يستعين بها على سفره قال علي: فأخذتها فأدرجتها فى حاشيه ردائى، ثم ناولنى مائه أخرى و قال: أعطه أيضا، ثم ناولنى صره أخرى و قال: أعطه أيضا، فقلت: جعلت فداك إذا كنت تخاف منه مثل الذى ذكرت، فلم تعينه على نفسك؟ فقال: إذا وصلته و قطعنى قطع الله أجله، ثم تناول مخده أدم، فيها ثلاثه آلاف درهم وضح و قال: أعطه هذه أيضا قال: فخرجت إليه فأعطيته المائه الأولى ففرح بها فرحا شديدا و دعا لعمه، ثم أعطيته الثانيه و الثالثه ففرح بها حتى ظننت أنه سيرجع و لا يخرج، ثم أعطيته الثالثه آلاف درهم

ص: ٤٨٦

حوبه بود، بیرون آمدم. و این اندکی پس از نماز شام بود. در را زدم و برادرم پاسخ داده، فرمود: کیست؟ گفتم: علی. فرمود: اینک بیرون می آیم. و او به کندی وضو می گرفت. من گفتم: شتاب کنید. فرمودند: زود می آیم. آن گاه درحالی که لنگ سرخ رنگی را به گردن بسته بود، بیرون آمد و زیر سردر خانه نشست. علی جعفر گوید: من به سویش خم شده، سرش را بوسیدم و گفتم: برای کاری آمده ام اگر آن را درست بدانی، خدا به آن توفیق دهد و اگر جز آن باشد، چه بسیار که خطا می کنیم. فرمود: او کیست؟ گفتم: او پسر برادر شما است که می خواهد با شما خداحافظی کرده، به بغداد برود. به من فرمود، او را بخوان. او را که دور ایستاده بود، خواندم. پس به ایشان نزدیک شده، سرش را بوسید و گفت: جانم فدایت به من سفارشی بکن. فرمود: به تو سفارش می کنم که در خون من از خداوند پروا کنی. او در پاسخ گفت: هر که به شما بدی بخواند خداوند با خود او می کند. و به نفرین بر بدخواهان آغاز کرد. سپس بازگشته، سرش را بوسید و گفت: عمو جان مرا سفارشی بکن. فرمود: به تو سفارش می کنم که در خون من از خداوند پروا کنی. او گفت: هر کس به شما بدی خواهد، خداوند با خود او کند، با خود او کند. سپس بازگشته، سر حضرت را بوسیده، گفت: عمو جان مرا سفارشی بکن. و ایشان فرمود: به تو سفارش می کنم که در خونم از خدا پروا کنی. پس او به کسی که به ایشان بدی خواهد، نفرین کرده، سپس از ایشان دور شد. و من با او به راه افتادم که برادرم فرمود: ای علی! بمان. من در جایم ایستادم. ایشان به منزلش رفته، سپس مرا خواند. به نزدش رفتم. همیانی برداشت که در آن صد دینار بود. آن را به من داد و فرمود: به پسر برادرت بگو آن را هزینه سفرش کند. علی گوید: من آن را گرفته به گوشه عبایم آویختم. سپس صدتای دیگر داد و فرمود: این را هم به او بده. سپس همیانی دیگر به من داد و فرمود: این را هم به او بده. من گفتم: جانم به فدایت! اگر از او در هراسی چنان که گفتم، چرا به زیان خود، او را یاری می کنی؟ فرمود: وقتی من به او پیوندم و او از من ببرد، مدتتش [عمرش] به پایان می رسد. سپس بالشی چرمین که در آن سه هزار درهم سالم بود، به من داد و فرمود: این را هم به او بده. او گوید: من به نزد او رفتم و صدتای نخست را دادم. بسیار شاد شد و عمویش را دعا کرد. سپس دومی و سومی را دادم و او شاد شد چنان که گمان کردم بازمی گردد و نمی رود. سپس سه هزار درهم را به او دادم

فمضى على وجهه حتى دخل على هارون فسلم عليه بالخلافه وقال: ما ظننت ان في الارض خليفتين حتى رأيت عمى موسى بن جعفر يسلم عليه بالخلافه، فأرسل هارون إليه بمائه ألف درهم فرماه الله بالذبحه فما نظر منها إلى درهم ولا مسه.

[۱۲۹۰] ۹-سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر جميعا، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن سنان، عن ابن مسكان، عن أبي بصير قال:

قبض موسى بن جعفر عليهما السلام و هو ابن أربع و خمسين سنه في عام ثلاث و ثمانين و مائه. و عاش بعد جعفر عليه السلام خمسا و ثلاثين سنه.

باب مولد أبي الحسن الرضا عليه السلام ولد أبو الحسن الرضا عليه السلام سنه ثمان و أربعين و مائه و قبض عليه السلام في صفر من سنه ثلاث و مائتين و هو ابن خمس و خمسين سنه و قد اختلف في تاريخه إلا أن هذا التاريخ هو أقصد إن شاء الله و توفي عليه السلام بطوس في قريه يقال لها: سناباد من نوقان على دعوه. و دفن بها و كان المأمون أشخصه من المدينه إلى مرو على طريق البصره و فارس، فلما خرج المأمون و شخص إلى بغداد أشخصه معه، فتوفي في هذه القريه. و أمه أم ولد يقال لها: أم البنين.

[۱۲۹۱] ۱-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب، عن هشام بن أحمر قال:

قال لي أبو الحسن الأول: هل علمت أحدا من أهل المغرب قدم؟ قلت: لا، قال: بلى قد قدم رجل فانطلق بنا، فركب و ركبت معه حتى انتهينا إلى الرجل

آن گاه او به دنبال كارش رفته، به نزد هارون رفت و به عنوان خلافت به او سلام داده، گفت: گمان نمی بردم در این زمین دو خلیفه باشد تا عمویم موسای جعفر [علیهما السلام] را دیدم که به عنوان خلافت به او سلام می دهند. هارون صد هزار درهم برای او فرستاد. آن گاه خداوند او را به دردی در گلو [خناق] دچار کرد که نه به درمی از آن ها نگریست و نه دست زد!

[۱۲۹۰] ۹-ابو بصیر گفت: حضرت موسای جعفر علیهما السلام در پنجاه و چهار سالگی در سال صد و هشتاد و سه وفات یافت. او پس از حضرت صادق علیه السلام سی و پنج سال زیست.

ولادت حضرت ابو الحسن رضا عليه السلام

حضرت ابو الحسن رضا عليه السلام در سال صد و چهل و هشت به دنیا آمد. و در صفر سال دویست و سه، پنجاه و پنج ساله بود که وفات یافت. و در تاریخ آن اختلاف است ولی ان شاء الله این تاریخ درست تر است. ایشان در طوس در قریه ای به نام سناباد که به اندازه یک فریاد تا نوقان راه دارد وفات یافت و آن جا دفن شد. مأمون ایشان را از مدینه از راه بصره و پارس به

سوی مرو برد. وقتی مأمون خارج شد و به سوی بغداد می رفت ایشان را به همراه برد تا در این قریه وفات یافت. و مادرش کنیزی به نام امّ البنین است.

[۱۲۹۱] ۱- هشام احمر گفته است: حضرت ابو الحسن اوّل [کاظم علیه السّلام] به من فرمودند: آیا می دانی کسی از اهل مغرب آمده است؟ عرض کردم: نه. فرمود: چرا، مردی آمده است. با ما بیا. ایشان سوار شد و من همراهشان سوار شدم تا به آن مرد رسیدیم. مردی از اهل مدینه را دیدیم که بردگانی همراهش بود.

ص: ۴۸۹

فإذا رجل من أهل المدينة معه رقيق، فقلت له: اعرض علينا، فعرض علينا سبع جوار، كلّ ذلك يقول أبو الحسن عليه السّلام: لا حاجة لي فيها، ثمّ قال اعرض علينا، فقال: ما عندي إلاّ جاربه مريضه، فقال له: ما عليك أن تعرضها، فأبى عليه فانصرف، ثمّ أرسلني من الغد، فقال: قل له: كم كان غايتك فيها فإذا قال كذا و كذا، فقل: قد أخذتها، فأتيته فقال: ما كنت أريد أن أنقصها من كذا و كذا، فقلت: قد أخذتها، فقال: هي لك و لكن أخبرني من الرّجل العذی كان معك بالأمس؟ فقلت: رجل من بنی هاشم، قال: من أيّ بنی هاشم؟ فقلت: ما عندي أكثر من هذا فقال: أخبرك عن هذه الوصيفه إنّي اشتريتها من أقصى المغرب فلقيتني امرأه من أهل الكتاب فقالت: ما هذه الوصيفه معك؟ قلت: اشتريتها لنفسی، فقالت: ما يكون ينبغی أن تكون هذه عند مثلك إنّ هذه الجاربه ينبغی أن تكون عند خير أهل الأرض، فلا تلبث عنده إلاّ قليلا حتّى تلد منه غلاما ما يولد بشرق الأرض و لا غربها مثله، قال: فأتيته بها فلم تلبث عنده إلاّ قليلا حتّى ولدت الرّضا عليه السّلام.

[۱۲۹۲] ۲- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عمّن ذكره، عن صفوان بن يحيى قال:

لما مضى أبو إبراهيم عليه السّلام و تكلم أبو الحسن عليه السّلام خفنا عليه من ذلك، فقليل له: إنك قد أظهرت أمرا عظيما و إنّا نخاف عليك هذه الطّاعيه، قال: فقال عليه السّلام، ليجهد جهده، فلا سبيل له عليّ.

[۱۲۹۳] ۳- أحمد بن مهران رحمه الله، عن محمّد بن عليّ، عن الحسن بن منصور، عن أخيه قال:

دخلت على الرّضا عليه السّلام في بيت داخل في جوف بيت ليلا، فرفع يده، فكانت

ص: ۴۹۰

من به او گفتم: [آن ها را] به ما نشان بده. او برایمان هفت دختر نشان داد. که ابو الحسن درباره همه آن ها فرمود: من به این ها نیازی ندارم. سپس فرمود: [باز هم] نشانمان بده. او گفت: چیزی جز یک دختر بیمار نمانده است. حضرت به او فرمود: چه زیانی دارد که او را نشان بدهی. او نخواست نشان دهد و حضرت باز گشت. سپس فردا مرا فرستاده، فرمود: به او بگو: آن دختر، آخرش به چند؟ اگر گفت این قدر، بگو: آن را خریدم. من به نزد او آمدم و او گفت: نمی خواهم آن را از این مقدار کمتر بدهم. من گفتم: من آن را می خرم. او گفت: آن مال تو. ولی از مردی که دیروز با تو بود، بگو. گفتم: مردی از بنی هاشم است. گفت: کدام بنی هاشم؟ گفتم: بیش از این نمی دانم. او گفت: من به تو از این کنیز خبر می دهم. من او را از

دورترین جای مغرب خریدم. زنی از اهل کتاب مرا دیده، گفت: این کنیز چرا به همراه تو است؟ گفتم: آن را برای خودم خریده‌ام. او گفت: سزاوار نیست که او نزد چون تویی باشد. این دختر سزاوار بهترین اهل زمین است. و اندکی نزد او نماند که از او پسری به دنیا آورد که در شرق و غرب زمین مانند او به دنیا نیامده است. راوی گوید: من او را آوردم و اندکی نزدش نبود که حضرت رضا علیه السلام را به دنیا آورد.

[۱۲۹۲]۲-صفوان یحیی گفت: چون حضرت کاظم علیه السلام وفات کرد و حضرت رضا علیه السلام به سخن گفتن پرداخت ما برایشان ترسیدیم. به ایشان گفتند: شما امری بزرگ را آشکار کردی و ما برایتان از این طغیانگر می ترسیم. او گوید: حضرت فرمود: او کوشش اش را بکند. برای او راهی به سوی من نیست.

[۱۲۹۳]۳-حسن منصور از برادرش روایت کرده که گفت: شبی در اتاقی

ص: ۴۹۱

كَأَنَّ فِي الْبَيْتِ عَشْرَةَ مَصَابِيحَ وَ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَخَلَّى يَدَهُ، ثُمَّ أَدْنَى لَهُ.

[۱۲۹۴]۴-علی بن محمد، عن ابن جمهور، عن إبراهيم بن عبد الله، عن أحمد بن عبد الله، عن الغفاري قال:

كان لرجل من آل أبي رافع مولى النبي صلى الله عليه و اله و سلم-يقال له طيس-علي حق، فتقاضاني و ألح علي و أعانه الناس، فلما رأيت ذلك صليت الصبح في مسجد الرسول صلى الله عليه و اله و سلم، ثم توجهت نحو الرضا عليه السلام و هو يومئذ بالعريض، فلما قربت من بابه إذا هو قد طلع على حمار و عليه قميص و رداء، فلما نظرت إليه استحيت منه، فلما لحقني وقف و نظر إلي فسلمت عليه-و كان شهر رمضان-فقلت: جعلني الله فداك إن لمولاك طيس علي حقًا و قد و الله شهرني و أنا أظن في نفسي أنه يأمره بالكف عني و و الله ما قلت له كم له علي و لا سميت له شيئًا، فأمرني بالجلوس إلى رجوعه، فلم أزل حتى صليت المغرب و أنا صائم، فضاقت صدري و أردت أن أنصرف فإذا هو قد طلع علي و حوله الناس و قد قعد له السؤال و هو يتصدق عليهم، فمضى و دخل بيته، ثم خرج و دعاني فقامت إليه و دخلت معه، فجلس و جلست، فجعلت أحدثه عن ابن المسيب و كان أمير المدينة و كان كثيرًا ما أحدثه عنه، فلما فرغت قال: لا أظنك أفطرت بعد؟ فقلت: لا، فدعا لي بطعام، فوضع بين يدي و أمر الغلام أن يأكل معي فأصبت و الغلام من الطعام، فلما فرغنا قال لي: ارفع الوسادة و خذ ما تحتها فرفعتها و إذا دنائير فأخذتها و وضعتها في كمي و أمر أربعه من عبده أن يكونوا معي حتى يبلغوني منزلي، فقلت: جعلت فداك إن طائف بن المسيب يدور و أكره أن يلقاني و معي عبيدك، فقال لي: أصبت أصاب الله بك الرشد و أمرهم أن ينصرفوا إذا رددتهم فلما قربت من منزلي و آنست رددتهم فصرت

ص: ۴۹۲

درون اتاق دیگر خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم. دستش را بالا برد و گویا در اتاق ده چراغ روشن شد. مردی اجازه شرفیابی خواست. حضرت دستش را پایین آورد [و اتاق به وضع عادی برگشت] و سپس به او اجازه ورود داد.

[۱۲۹۴]۴-غَفَّارِي گفته است: مردی از خاندان ابو رافع غلام پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-که به او طیس می گفتند حَقّی به گردنم داشت که از من می خواست و پافشاری می کرد و مردم او را یاری می کردند. چون چنین دیدم. نماز صبح را در مسجد رسول-درود خدا بر او و بر خاندانش-گزارده، سپس به سوی حضرت رضا علیه السّلام رو کردم. و ایشان آن روز در عریض بود. چون به در خانه نزدیک شدم ایشان پیراهن و عبایی در بر، سوار بر الاغی آشکار شدند. چون به ایشان نگریستم، شرم کردم. وقتی به من رسیدند، ایستاده، به من نگریستند. به ایشان سلام کردم-و ماه رمضان هم بود-و گفتم: خداوند مرا فدای شما کند. غلامتان طیس حَقّی به گردنم دارد و به خدا سوگند مرا رسوا کرده است. درحالی که با خودم گمان می کردم او را به دست کشیدن از من فرمان می دهد و به خدا سوگند به ایشان نگفتم که چقدر از من طلب دارد. و از چیزی نام نبردم، به من فرمان نشستن تا بازگشت شان داد. من ماندم تا نماز شام را هم خواندم درحالی که روزه بودم. دلم گرفت و خواستم برگردم که ایشان درحالی که مردمی گردش بودند آشکار شدند. به گدایانی که بر سر راهش نشسته بودند، صدقه دادند سپس [از من]گذشت و به خانه رفت. سپس بیرون آمد و مرا خواند. به سویی رفتم و با ایشان داخل شدم. ایشان نشست و من نشستم. به سخن گفتن از ابن مسیب که امیر مدینه بود آغاز کردم. و درباره او با حضرت بسیار سخن می گفتم. چون سختم به پایان رسید، فرمود: گمان نمی کنم که هنوز روزه ات را گشوده باشی؟ عرض کردم: نه. پس برایم غذایی خواست. غذا در برابرم گذاشته شد و به غلامش فرمود تا با من بخورد. من و غلام غذا را خوردیم. چون تمام شد، به من فرمودند: تشک را بلند کن و هرچه در زیر آن است بردار. آن را بلند کردم و دینارهایی دیدم. آن ها را برداشته، در آستینم گذاشتم. و ایشان دستور داد تا چهار تن از غلامانش با من باشند و مرا به منزل برسانند. من گفتم: جانم فدایت، شبگرد این مسیب می گردد و دوست ندارم که مرا با غلامان شما ببیند. به من فرمود: درست می گویی خدا تو را به راه هدایت برساند. به آن ها فرمان داد که هروقت من گفتم آنان بازگردند. چون به نزدیک منزل رسیدم و آرامش یافتم آنان را بازگردانده، به منزل رفتم

ص: ۴۹۳

إلى منزلى و دعوت بالسّراج و نظرت إلى الدّنانير و إذا هی ثمانیه و أربعون دینارا و کان حقّ الرّجل علی ثمانیه و عشرين دینارا و کان فیها دینار یلوح فأعجبنی حسنه فأخذته و قرّبته من السّراج فإذا علیه نقش واضح: حقّ الرّجل ثمانیه و عشرون دینارا و ما بقى فهو لك، و لا و الله ما عرفت ما له علی و الحمد لله ربّ العالمین الّذی أعزّ ولّیه.

[۱۲۹۵]۵-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن بعض أصحابه، عن أبي الحسن الرضا عليه السّلام أنّه خرج من المدینه فی السّنه الّتی حجّ فیها هارون یرید الحجّ فانتهی إلى جبل-عن یسار الطّریق و أنت ذاهب إلى مکّه-یقال له فارح، فنظر إليه أبو الحسن علیه السّلام ثمّ قال:

بانی فارح و هادمه یقطع إربا إربا، فلم ندر ما معنی ذلك فلّمّا ولیّ وافی هارون و نزل بذلك الموضع صعّد جعفر بن یحیی ذلك الجبل و أمر أن یبنى له ثمّ مجلس فلّمّا رجع من مکّه صعّد إليه فأمر بهدمه، فلّمّا انصرف إلى العراق قطع إربا إربا.

[۱۲۹۶]۶-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن حمزه بن القاسم، عن ابراهیم بن موسی قال:

ألححت على أبي الحسن الرضا عليه السلام في شيء أطلبه منه، فكان يعدني، فخرج ذات يوم ليستقبل والي المدينة و كنت معه فجاء إلى قرب قصر فلان، فنزل تحت شجرات و نزلت معه أنا و ليس معنا ثالث، فقلت: جعلت فداك هذا العيد قد أظننا و لا والله ما أملك درهما فما سواه فحك بسوطه الأرض حكاً شديداً، ثم ضرب بيده فتناول منه سبيكة ذهب، ثم قال: انتفع بها و اكنتم ما رأيتم.

ص: ٤٩٤

و چراغ خواستم و به دینارها نظر انداختم. چهل دینار بودند. و حق آن مرد به گردن من بیست و هشت دینار بود. از میان آن ها یکی می درخشید. زیبایی اش مرا برانگیخت. آن را برداشته، به چراغ نزدیک کردم. بر آن نقشی آشکار بود: حق آن مرد بیست و هشت دینار است و آنچه بماند برای تو است. نه به خدا سوگند من نمی دانستم که او چقدر از من طلب دارد. و سپاس پروردگار جهانیان را که ولی اش را عزت داد.

[١٢٩٥] ٥- یکی از اصحاب از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که ایشان از مدینه در سالی که هارون حج کرد، به قصد حج بیرون آمد و به کوهی رسید-وقتی به سوی مکه می روی آن کوه در سمت چپ راه است-که به آن فارغ می گفتند. حضرت ابو الحسن علیه السلام به آن نگرست و سپس فرمود: سازنده [بنای]فارغ و خراب کننده آن تکه تکه بریده می شود. ما معنای آن را نفهمیدیم. چون حضرت از آن جا گذشت، هارون رسید و در آن جا منزل کرد. جعفر یحیی به بالای آن کوه رفته، دستور داد در آن جا جایگاهی برایش ساخته شود. و چون از مکه بازگشت به بالای آن رفته، به خراب کردنش دستور داد. و چون به عراق رفت، تکه تکه بریده شد.

[١٢٩٦] ٦- ابراهیم موسی گفته است: درخواست چیزی از حضرت رضا به ایشان اصرار کردم. و ایشان به من وعده اش را می داد. روزی به پیشواز والی مدینه بیرون آمد. و من هم با ایشان بودم. به نزدیک قصر فلانی رسید و زیر درختانی فرود آمد و من هم فرود آمدم. و شخص سومی با ما نبود. من گفتم: جانم فدایت عید نزدیک است و من هیچ درهم و غیر آن ندارم. ایشان با تازیانه اش به سختی زمین را خراشید و سپس دست برده، شمشی طلا از آن برداشت. سپس فرمود: از آن بهره مند شو و آنچه را دیدی پنهان کن.

ص: ٤٩٥

[١٢٩٧] ٧- علی بن ابراهیم، عن یاسر الخادم و الزّیان بن الصّلت جميعاً قال:

لما انقضى أمر المخلوع و استوى الأمر للمأمون كتب إلى الرضا عليه السلام يستقدمه إلى خراسان، فاعتل عليه أبو الحسن عليه السلام بعلل، فلم يزل المأمون يكاتبه في ذلك حتى علم أنه لا محيص له و أنه لا يكف عنه، فخرج عليه السلام و لأبي جعفر عليه السلام سبع سنين، فكتب إليه المأمون: لا تأخذ على طريق الجبل و قم، و خذ على طريق البصره و الأهواز و فارس، حتى وافى مرو، فعرض عليه المأمون أن يتقدم الأمر و الخلافة، فأبى أبو الحسن عليه السلام، قال: فولايه العهد؟ فقال: على شروط أسألها قال المأمون له: سل ما شئت، فكتب الرضا عليه السلام: إنني داخل في ولايه العهد، على أن لا آمر و لا أنهي و لا أفتي و

لا أفضى ولا أولى ولا أعزل ولا أغير شيئا مما هو قائم و تعفينى من ذلك كله؟ فأجابه المأمون إلى ذلك كله، قال: فحدثنى ياسر قال: فلما حضر العيد بعث المأمون إلى الرضا عليه السلام يسأله أن يركب و يحضر العيد و يصلّى و يخطب فبعث إليه الرضا عليه السلام قد علمت ما كان بينى و بينك من الشروط فى دخول هذا الأمر، فبعث إليه المأمون إنما أريد بذلك أن تطمئن قلوب الناس و يعرفوا فضلک، فلم يزل عليه السلام يراذه الكلام فى ذلك فألح عليه، فقال: يا أمير المؤمنين إن أعفيتنى من ذلك فهو أحبّ إليّ و إن لم تعفنى خرجت كما خرج رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و أمير المؤمنين عليه السلام، فقال المأمون: اخرج كيف شئت و أمر المأمون القوّاد و الثّياس أن ييکروا إلى باب أبى الحسن قال: فحدثنى ياسر الخادم أنّه قعد الثّياس لأبى الحسن عليه السلام فى الطّرقات و السّطوح، الرّجال و النّساء و الصّبيان و اجتمع القوّاد و الجند على باب أبى الحسن عليه السلام فلما طلعت الشّمس قام عليه السلام فاغتسل و تعمّم بعمامه بيضاء من قطن، ألقي طرفا منها على صدره و طرفا بين كتفيه و تشمّر، ثمّ قال لجميع

ص: ۴۹۶

[۱۲۹۷]۷-ياسر خادم و ریان صلت گفته اند: چون کار مخلوع [امین] به پایان رسید و کار مأمون سامان گرفت، به حضرت رضا عليه السلام نامه ای نوشته، ایشان را به خراسان طلبید. حضرت رضا عليه السلام به عللی عذر خواست. ولی مأمون پیوسته در این باره با ایشان مکاتبه می کرد تا ایشان دانست که چاره ای ندارد و او دست برنمی دارد. پس خارج شد درحالی که حضرت جواد عليه السلام هفت سال داشت. و مأمون به ایشان نوشت که: از راه کوهستان و قم نیا، از راه بصره و اهواز و پارس بیا. حضرت به مرو رسید. مأمون امر خلافت را به ایشان عرضه کرده، حضرت رضا عليه السلام امتناع کرد. او گفت: پس ولایت عهدی را بپذیر. ایشان فرمودند: بنابر شرطهایی که از تو می خواهم. مأمون گفت: هرچه می خواهی بگو. و حضرت رضا عليه السلام نوشت: من ولایت عهدی را می پذیرم مبنی بر این که امر و نهی نکنم، فتوا ندهم و داوری ننمایم. عزل و نصب نکنم. و هیچ چیز برپا شده را دگرگون نسازم و تو از این همه مرا معاف کنی. مأمون همه را پذیرفت. او گوید: یاسر به من گفت: چون عید شد، مأمون به سراغ حضرت رضا عليه السلام فرستاد و از ایشان خواست که سوار شده، در عید حاضر شود و نماز گزارده و خطبه بخواند. حضرت رضا عليه السلام پیغام فرستاد که شروط میان من و خودت در این امر را می دانی. مأمون پیغام فرستاد که من به این وسیله می خواهم دل های مردم آرامش یابد و فضیلت تو را بشناسند. آن حضرت پیوسته سخن را بازمی گرداند و او پافشاری می کرد. آن گاه حضرت فرمود: ای امیر مؤمنین، اگر مرا از آن معاف کنی، برای من خوش تر است و اگر معاف نکنی، من همچون رسول خدا و امیر مؤمنان علیهما السلام بیرون آمده، مراسم را انجام می دهم. مأمون گفت: هر گونه خواهی بیرون بیا. و مأمون به سرداران و مردم دستور داد که صبح بر در خانه ابو الحسن عليه السلام بیایند. او گوید: یاسر خادم به من گفت: مردم از مرد و زن و کودک برای حضرت رضا عليه السلام در راه ها و بام ها نشستند و سرداران و سربازان بر در خانه ایشان گرد آمدند. و چون خورشید طلوع کرد، آن حضرت برخاسته، غسل کرد، عمامه سفیدی از پنبه بر سر گذاشته، یک طرفش را به سینه انداخته و طرف دیگر را به میان دو شانه انداخت و کمر

ص: ۴۹۷

موالیه: افعلوا مثل ما فعلت، ثمّ أخذ بیده عکازا ثمّ خرج و نحن بین یدیه و هو حاف قد شمّر سراویله إلى نصف السّاق و علیه

ثياب مشمره، فلما مشى و مشينا بين يديه رفع رأسه إلى السماء و كبر أربع تكبيرات، فختل إلينا أن السماء و الحيطان تجاوبه و القواد و الناس على الباب قد تهيتوا و لبسوا السلاح و تزينا بأحسن الزينه، فلما طلعا عليهم بهذه الصورة و طلع الرضا عليه السلام وقف على الباب وقفه، ثم قال: الله أكبر، الله أكبر الله (أكبر الله) أكبر على ما هदानا، الله أكبر على ما رزقنا من بهيمه الأنعام و الحمد لله على ما أبلانا، نرفع بها أصواتنا، قال ياسر: فترعزت مرو بالبكاء و الضجيج و الصياح لما نظروا إلى أبي الحسن عليه السلام و سقط القواد عن دوابهم و رموا بخفافهم لئلا رأوا أبا الحسن عليه السلام حافيا و كان يمشى و يقف في كل عشر خطوات و يكبر ثلاث مرّات، قال ياسر: فتختل إلينا أن السماء و الأرض و الجبال تجاوبه و صارت مرو ضججه واحده من البكاء و بلغ المأمون ذلك فقال له الفضل بن سهل ذو الرئاستين: يا أمير المؤمنين إن بلغ الرضا المصلّى على هذا السبيل افتتن به الناس و الرأى أن تسأله أن يرجع، فبعث إليه المأمون فسأله الرجوع فدعا أبو الحسن عليه السلام بخفّه فلبسه و ركب و رجع

[۱۲۹۸] ۸-علی بن ابراهیم، عن یاسر قال:

لما خرج المأمون من خراسان يريد بغداد، و خرج الفضل ذو الرئاستين و خرجنا مع أبي الحسن عليه السلام ورد على الفضل بن سهل ذی الرئاستین کتاب من أخیه الحسن بن سهل و نحن فی بعض المنازل، إني نظرت فی تحويل السینه فی حساب التجوم فوجدت فيه أنك تذوق فی شهر کذا و کذا يوم الأربعاء حرّ الحديد و حرّ النار و أرى أن تدخل أنت و أمير المؤمنين و الرضا الحمّام فی

ص: ۴۹۸

را محکم بست و به طور کامل آماده گشت، سپس به همه غلامانش فرمود: چنان کنید که من کردم. سپس عصای پیکان داری به دست گرفت و درحالی که ما در جلویشان بودیم با پای پیاده و شلوار تا زانو بالا زده و لباس به کمر زده بیرون آمد. و چون به راه افتاد و ما پیشاپیش اش رفتیم، سرش را رو به آسمان بلند کرده، چهار تکبیر گفت که ما پنداشتیم آسمان و دیوارها پاسخ دادند. سرداران و مردم جلوی در آماده بودند و به سلاح و بهترین زینت ها خود را آراسته بودند. و چون ما به این صورت بر آنان آشکار شدیم و حضرت رضا علیه السلام آشکار شده، بر در ایستاد و سپس گفت: الله اکبر، الله اکبر، [الله اکبر] علی ما هदानا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا؛ خدا بزرگ است، خدا بزرگ است [خدا بزرگ است] بر آنچه ما را هدایت کرد، خدا بزرگ است بر آنچه از چارپایان روزی مان کرد. و سپس خداوند را بر آنچه امتحانمان کرد. و صداهامان را با این ذکرها بلند کردیم. یاسر گفت: شهر مرو از دیدن امام رضا علیه السلام از گریه و شیون و فریاد تکان خورد و سرداران از چارپایانشان فروافتاده، کفش ها را کنده، به کناری انداختند چون حضرت رضا علیه السلام را پابرهنه دیده بودند. و حضرت راه می رفت و در هر ده قدم ایستاده، سه بار تکبیر می گفت. یاسر گفت: و ما می پنداشتیم که آسمان و زمین و کوه ها پاسخ می دهند. مرو از گریه یک پارچه فریاد شده بود. این احوال به مأمون رسید. پس فضل بن سهل ذو ریاستین گفت: ای امیر مؤمنین، اگر رضا به این شیوه به مصلی برسد مردم فریفته اش می شوند. صلاح این است از او بخواهی باز گردد. پس مأمون به سراغ حضرت فرستاده، خواست که باز گردد. آن گاه حضرت رضا پای افزایش را خواسته، آن را پوشیده، سوار شد و باز گشت.

[۱۲۹۸] ۸-یاسر گفته است: چون مأمون به آهنگ بغداد از خراسان بیرون آمد. و فضل ذوریاستین بیرون آمد و ما هم به همراه

حضرت رضا علیه السلام بیرون آمدیم. ما در یکی از منزل ها بودیم که به فضل بن سهل نامه ای از برادرش حسن سهل رسید که: من به گردش سال در حساب نجوم نگریستم و در آن دیدم که تو در ماه فلان، روز چهارشنبه گرمای آهن و گرمای آتش را می چشی. و نظر من این است که در این روز تو و امیر مؤمنین و [حضرت] رضا به حمام روید

ص: ۴۹۹

هذا اليوم و تحتجم فيه و تصبّ علی یدیك الدّم لیزول عنك نحسه، فكتب ذو الرّئاستین إلى المأمون بذلك و سأله أن یسأل أبا الحسن ذلك، فكتب المأمون إلى أبی الحسن یسأله ذلك، فكتب إليه أبو الحسن: لست بداخل الحمّام غدا و لا أرى لك و لا للفضل أن تدخلوا الحمّام غدا فأعاد علیه الرّقعه مرّتين، فكتب إليه أبو الحسن: یا امیر المؤمنین لست بداخل غدا الحمّام فإنی رأیت رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم فی هذه اللّیلة فی التّوم فقال لی: یا علی لا تدخل الحمّام غدا، و لا أرى لك و لا للفضل أن تدخلوا الحمّام غدا فكتب إليه المأمون: صدقت یا سیدی و صدق رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم لست بداخل الحمّام غدا و الفضل أعلم، قال: فقال یاسر: فلما أمسینا و غابت الشّمس قال لنا الرّضا علیه السّلام: قولوا: «نعوذ بالله من شرّ ما ینزل فی هذه اللّیلة» فلم نزل نقول ذلك، فلما صلّی الرّضا علیه السّلام الصّبح قال لی: اصعد [علی] السّطح فاستمع هل تسمع شیئا، فلما صعّدت سمعت الضّجّه و التحمت و كثرت فإذا نحن بالمأمون قد دخل من الباب الّذی كان إلى داره من دار أبی الحسن و هو یقول: یا سیدی یا أبا الحسن! آجرك الله فی الفضل فإنّه قد أبی و كان دخل الحمّام فدخل علیه قوم بالسّیوف فقتلوه و أخذ ممّن دخل علیه ثلاث نفر كان أحدهم ابن خاله الفضل ابن ذی القلمین قال: فاجتمع الجند و القوّاد و من كان من رجال الفضل علی باب المأمون فقالوا: هذا اغتاله و قتله-یعنون المأمون-و لطلبنّ بدمه و جاءوا بالّثیران لیحرقوا الباب، فقال المأمون لأبی الحسن علیه السّلام: یا سیدی ترى أن تخرج إلیهم و تفرّقهم؟ قال: فقال یاسر: فركب أبو الحسن و قال لی: اركب فركبت فلما خرجنا من باب الدّار نظر إلى النّاس و قد تراحموا، فقال لهم بیده تفرّقوا

ص: ۵۰۰

و تو حجامت کرده، آن خون به روی دستت بریزی تا شومی روز از تو دور شود. پس ذو ریاستین این را به مأمون نوشت و از او خواست که از حضرت رضا هم بخواهد. آن گاه مأمون به حضرت رضا علیه السّلام پیغام فرستاده، چنین درخواستی کرد. حضرت به او نوشت: من فردا به حمام نمی روم. و نظرم درباره شما و فضل هم این است که فردا به حمام نروید. او آن پیغام را دوباره به حضرت فرستاد و حضرت رضا علیه السّلام به او نوشت: ای امیر مؤمنین، من فردا به حمام نمی روم؛ زیرا امشب رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را در خواب دیدم که به من فرمودند: علی جان فردا به حمام نرو. و نظر من درباره شما و فضل هم این است که فردا به حمام نروید. آن گاه مأمون به ایشان نوشت: سرورم راست گفتم. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-راست فرمود. من فردا به حمام نمی روم. و فضل خود بهتر داند. او گوید: یاسر گفت: چون شام شد و خورشید نهان، حضرت رضا علیه السّلام به ما فرمود: بگوئید: «از شرّ آنچه در این شب نازل شود به خداوند پناه می بریم.» و ما پیوسته آن را می گفتیم. وقتی حضرت رضا علیه السّلام نماز صبح را گزارد به من فرمود: به بالای بام برو و گوش بسپار که آیا چیزی می شنوی. چون به بام رفتم صدای شیون شنیدم. آن گاه فریاد و شیون بسیار شد. ناگاه مأمون را دیدم که از در میان خانه اش و خانه حضرت رضا علیه السّلام درآمد درحالی که می گفت: سرور من ای ابو الحسن! خداوند به شما درباره فضل

بن سهل پاداش بدهد. او از فرمایش شما امتناع کرده و به حمام رفته است و مردمی با شمشیرها به او حمله برده، او را کشته اند. از مهاجمان سه نفر دستگیر شده اند که یکی شان پسر خاله فضل، پسر ذو قلمین است. او گوید: آن گاه سربازان و سرداران و کسانی از مردان فضل بر در مأمون گرد آمده، گفتند: او فضل را غافلگیر کرده، کشته است- و مقصودشان مأمون بود. - و ما خونخواه اویم. و آتش آوردند تا در را بسوزانند. آن گاه مأمون به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: سرورم! صلاح می بینید که به نزد آنان رفته، پراکنده شان کنید؟ او گوید: یاسر گفت: حضرت رضا علیه السلام سوار شد و به من فرمود: سوار شو. من سوار شدم. وقتی از در خانه بیرون آمدم، به مردمی که ازدحام کرده بودند، نگریست و آن گاه با اشاره دست به آنان فرمود: پراکنده شوید، پراکنده شوید.

ص: ۵۰۱

تفرّقوا، قال یاسر: فأقبل الناس -و الله- يقع بعضهم على بعض و ما أشار إلى أحد إلا ركض و مَرَّ.

[۱۲۹۹]۹-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن مسافر و عن الوشاء، عن مسافر قال:

لَمَّا أَرَادَ هَارُونَ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنْ يُوَاقِعَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: اذْهَبْ إِلَيْهِ وَ قُلْ لَهُ: لَا تَخْرُجْ غَدَا فَإِنَّكَ إِنْ خَرَجْتَ غَدَا هَزَمْتَ وَ قَتَلَ أَصْحَابَكَ فَإِنْ سَأَلَكَ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هَذَا، فَقُلْ: رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ، قَالَ: فَأَتَيْتَهُ فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ لَا تَخْرُجْ غَدَا فَإِنَّكَ إِنْ خَرَجْتَ هَزَمْتَ وَ قَتَلَ أَصْحَابَكَ فَقَالَ لِي: مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هَذَا؟ فَقُلْتُ: رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ، فَقَالَ: نَامَ الْعَبْدُ وَ لَمْ يَغْسِلْ اسْتَه، ثُمَّ خَرَجَ فَانْهَزَمَ وَ قَتَلَ أَصْحَابَهُ، قَالَ: وَ حَدَّثَنِي مَسَافِرٌ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَنْبَى فَمَرَّ يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ فَعَطَى رَأْسَهُ مِنَ الْغُبَارِ فَقَالَ: مَسَاكِينٌ لَا يَدْرُونَ مَا يَحِلُّ بِهِمْ فِي هَذِهِ السَّنَةِ، ثُمَّ قَالَ: وَ أَعْجَبَ مِنْ هَذَا هَارُونَ وَ أَنَا كَهَاتَيْنِ - وَ ضَمَّ إِصْبَعِيهِ - قَالَ مَسَافِرٌ: فَوَ اللَّهُ مَا عَرَفْتُ مَعْنَى حَدِيثِهِ حَتَّى دَفَّنَاهُ مَعَهُ.

[۱۳۰۰]۱۰-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن علی بن محمد القاسانی قال:

أخبرني بعض أصحابنا أنه حمل إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام مالا له خطر، فلم أره سرّ به قال: فاغتمت لذلك و قلت في نفسي: قد حملت هذا المال و لم يسرّ به، فقال: يا غلام الطست و الماء، قال: فقعد على كرسي و قال بيده [و قال] للغلام: صبّ على الماء قال: فجعل يسيل من بين أصابعه في الطست ذهب، ثم التفت إليّ فقال لي: من كان هكذا [لا] يبالي بالذي حملته إليه.

ص: ۵۰۲

یاسر گفت: به خدا سوگند! مردم چنان بازگشتند که به روی هم افتادند و به کسی اشاره نکرد جز این که دوید و رفت.

[۱۲۹۹]۹-مسافر گفته است: وقتی هارون مسیب خواست با محمد جعفر رویارو شود. حضرت رضا علیه السلام به من فرمود: به سوی او برو و به او بگو: فردا نرو. اگر فردا بروی شکست خورده، یارانت کشته می شوند. و اگر از تو پرسید این را از کجا می دانی، بگو: در خواب دیدم. او گوید: من به نزد او رفته، به او گفتم: جانم فدایت، فردا بیرون نرو. اگر فردا بروی، شکست خورده، یارانت کشته می شوند. او به من گفت: این را از کجا می دانی؟ من گفتم: در خواب دیدم. او گفت: این بنده

درحالی که نشیمنگاهش را نشسته به خواب رفته است. سپس بیرون رفته، شکست خورد و یارانش کشته شدند. راوی گوید: و مسافر به من گفت: در منا با حضرت رضا علیه السّلام بودم که یحیای خالد که سرش را به جهت گردوخاک پوشیده بود، گذشت. و حضرت فرمود: این بی چاره ها که نمی دانند امسال چه بر سرشان می آید. سپس فرمود: و شکفت تر از آن، هارون و من هستم که این چنین ایم-و دو انگشتش را به هم چسباند-مسافر گفت: به خدا سوگند! من معنای سخنش را دریافتم تا او را نزد هارون دفن کردیم.

[۱۳۰۰] ۱۰- علی بن محمّد کاشانی گفت: یکی از اصحابمان به من گفت که مال بسیاری به نزد حضرت رضا علیه السّلام برده، ولی ایشان شاد نشده است. او گفت: من برای همین غمگین شده، با خودم گفتم: من چنین مالی آوردم و ایشان به آن شاد نشد. آن گاه حضرت فرمود: ای غلام تشنه و آب بیاور. او گوید: آن گاه حضرت بر تختی نشست و به دستش اشاره کرده، به غلام فرمود: آب را بر دستم بریز. او گوید: پس از میان انگشتان شان طلا به تشنه روان شد. سپس به من رو کرده، فرمودند: کسی که چنین باشد، به آنچه برایش آوردی، اهمّیت می دهد؟

ص: ۵۰۳

[۱۳۰۱] ۱۱- سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر جميعا، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه عليّ بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن سنان قال:

قبض عليّ بن موسى عليهما السّلام و هو ابن تسع و أربعين سنة و أشهر، في عام اثنين و مائتين. عاش بعد موسى بن جعفر عشرين سنة إلا شهرين أو ثلاثة.

باب مولد أبي جعفر محمّد بن عليّ الثّاني عليه السّلام ولد عليه السّلام في شهر رمضان من سنة خمس و تسعين و مائه و قبض عليه السّلام سنة عشرين و مائتين في آخر ذى القعدة و هو ابن خمس و عشرين سنة و شهرين و ثمانية عشر يوما و دفن ببغداد في مقابر قریش عند قبر جدّه موسى عليه السّلام و قد كان المعتصم أشخصه إلى بغداد في أوّل هذه السّنة التي توفّي فيها عليه السّلام. و أمّه أم ولد يقال لها: سبيكة نوبیّه و قيل أيضا: إنّ اسمها كان خيزران. و روى أنّها كانت من أهل بيت ماريه أمّ إبراهيم بن رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم.

[۱۳۰۲] ۱- أحمد بن إدريس، عن محمّد بن حسان، عن عليّ بن خالد-قال محمّد: و كان زيدا-قال:

كنت بالعسكر فبلغني أنّ هناك رجلا-محبوسا أتى به من ناحية الشّام مكبولا و قالوا: إنّّه تتبأ، قال عليّ بن خالد: فأتيت الباب و داريت البوابين و الحجه حتّى وصلت إليه فإذا رجل له فهم، فقلت:

يا هذا ما قصّيتك و ما أمرک؟ قال: إنّی كنت رجلا بالشّام أعبد الله في الموضع الذي يقال له: موضع رأس الحسين فينا أنا في عبادتي إذ أتاني شخص فقال لي: قم بنا، فقممت معه فينا أنا معه إذا أنا في مسجد الكوفة، فقال لي: تعرف هذا المسجد؟ فقلت: نعم هذا مسجد الكوفة، قال: فصلّى و صلّيت

[۱۳۰۱] ۱۱- محمد سنان گفته است: حضرت علی موسی علیهما السلام در سال دویست و دو، چهل و نه سال و چند ماه داشت که وفات یافت. ایشان پس از موسای جعفر [علیهما السلام] دو یا سه ماه کمتر از بیست سال زیست.

ولادت ابو جعفر دوم حضرت جواد علیه السلام

آن حضرت در ماه رمضان سال صد و نود و پنج به دنیا آمد. و در سال دویست و بیست در پایان ماه ذی قعدة، بیست و پنج سال و دو ماه و هجده روز داشتند که وفات یافته، در گورستان قریش در بغداد نزد مرقد نیاش حضرت موسی دفن شد. معتصم در آغاز همان سالی که وفات یافت، ایشان را به بغداد آورده بود. مادرش کنیزی بود نامش سبیکه، اهل نوبه. و نیز گفته اند: نام او خیزران بود. و روایت شده که او از خاندان ماریه همسر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و مادر ابراهیم است.

[۱۳۰۲] ۱- از علی خالد روایت شده: محمد که زیدی بود، گفت: در سامره بودم که شنیدم مردی در آن جا زندانی است که او را کت بسته از شام آورده اند. و گفتند: او ادعای پیامبری کرده است. علی خالد گوید: من پشت در زندان رفته، با دربانان و نگاهبانان مهربانی کرده، به او رسیدم. او را مردی فهمیده یافتم و گفتم: ای مرد داستانت چیست و موضوع چه؟ او گفت: من مردی شامی بودم و در جایی که به آن جایگاه سر حسین (رأس الحسین) می گفتند، خداوند را عبادت می کردم. وقتی در عبادت بودم شخصی به نزد آمد و به من گفت: با ما بیا. من با او رفتم و با او بودم که ناگاه خود را در مسجد کوفه یافتم. او به من گفت: این مسجد را می شناسی؟ گفتم: بله، این مسجد کوفه است. او گوید: آن گاه او نماز خواند و من هم با او نماز گزاردم.

معه فینا أنا معه إذا أنا فی مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و سلم بالمدينة، فسلم علی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و سلمت و صلی و صلیت معه و صلی علی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم، فینا أنا معه إذا أنا بمکه، فلم أزل معه حتی قضی مناسکه و قضیت مناسکی معه فینا أنا معه، إذا أنا فی الموضع الذی کنت أعبد الله فيه بالشام و مضی الرجل، فلما کان العام القابل إذا أنا به فعل مثل فعلته الأولى، فلما فرغنا من مناسکنا و ردنی إلى الشام و هم بمفارقتی قلت له: سألتک بالحق الذی أقدرک علی ما رأیت إلا أخبرتنی من أنت؟ فقال: أنا محمد بن علی بن موسی قال فتراقی الخبر حتی انتهى إلى محمد بن عبد الملك الزبای، فبعث إلى و أخذنی و کبلنی فی الحديد و حملنی إلى العراق، قال فقلت له فارفع القصه إلى محمد بن عبد الملك ففعل و ذکر فی قصیه ته ما کان فوق فی قصته قل للذی أخرجک من الشام فی ليله إلى الکوفه و من الکوفه إلى المدينه و من المدينه إلى مکة و ردک من مکة إلى الشام أن یخرجک من حبسک هذا، قال علی بن خالد فغمنی ذلک من أمره و رققت له و أمرته بالعزاء و الصبر قال: ثم بکرت علیه فإذا الجند و صاحب الحرس و صاحب السیجن و خلق الله، فقلت: ما هذا؟ فقالوا: المحمول من الشام الذی تتبأ افتقد البارحه فلا یدری أخسفت به الأرض أو اختطفه الطیر.

[۱۳۰۳] ۲- الحسين بن محمد الأشعری قال: حدثنی شیخ من أصحابنا یقال له عبد الله بن رزین قال:

كنت مجاورا بالمدينة-مدينة الرسول صَلَّى الله عليه و آله و سلم-و كان أبو جعفر عليه السلام يجيء في كل يوم مع الزوال إلى المسجد فينزل في الصحن و يصير إلى رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم و يسلم عليه و يرجع إلى بيت فاطمه عليها السلام، فيخلع نعليه و يقوم فيصلّي فوسوس

ص: ٥٠٦

در این احوال که با او بودم خود را در مسجد رسول-درود خدا بر او و بر خاندانش-در مدینه یافتم. آن گاه او به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-سلام داد و من هم سلام دادم و او نماز گزارد و من با او نماز گزاردم و به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-درود فرستاد. در این احوال که با او بودم خود را در مکه یافتم. و پیوسته با او بودم تا او مناسکش را انجام داد و من هم با او مناسکم را انجام دادم. و در این احوال بودم که خود را در جایی از شام یافتم که داشتم خداوند را عبادت می کردم. و آن مرد رفت. آن گاه چون سال آینده آمد باز او را دیدم و همچون بار نخستین با من رفتار کرد. وقتی مناسکمان را به پایان بردیم و او مرا به شام بازگرداند و خواست از من جدا شود به او گفتم: از تو به حق آن که به آنچه دیدم توانایت کرده، درخواست می کنم به من بگویی که کیستی؟ فرمود: من محمد بن علی بن موسی هستم. او گفت: این خبر بالا گرفت تا به محمد بن عبد الملک زیات رسید. دنبال من فرستاد و مرا گرفته، در زنجیر کرد و به عراق آورد. او گوید: من به او گفتم: داستانت را به محمد بن عبد الملک برسان. او چنین کرد و آنچه را در قصه اش روی داده بود، گفت. و او در پایین قصه اش نوشت: به کسی که تو را در یک شب از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه برد و از مکه به شام بازگرداند، بگو که تو را از زندانت خارج کند. علی خالد گفت: این موضوع مرا غمگین کرد و دلم برایش سوخت و از او خواستم تحمّل کرده، شکیبایی کند. سپس صبح زود به سویش رفتم ناگاه سربازان و رئیس نگاهبانان و زندانبان و مردم را در آن جا دیدم. گفتم: چه شده؟ گفتند: آن که از شام آورده شده و ادعای پیامبری داشت، از شب پیش گم شده است. و دانسته نیست به زمین فرورفته یا پرنده ای او را ربوده است!

[١٣٠٣]٢-عبد الله رزین گفته است: من در مدینه-مدینه الرسول مجاور بودم و حضرت جواد علیه السلام هرروز وقت ظهر به مسجد آمده، در صحن پیاده شده، به سوی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-می رفت و به ایشان سلام کرده، به خانه فاطمه عليها السلام بازمی گشت، آن گاه کفش هایش را درآورده، به نماز می ایستاد. شیطان مرا

ص: ٥٠٧

إلى الشيطان، فقال: إذا نزل فاذهب حتى تأخذ من التراب الذي يطأ عليه، فجلست في ذلك اليوم أنتظره لأفعل هذا، فلما أن كان وقت الزوال أقبل عليه عليه السلام على حمار له، فلم ينزل في الموضع الذي كان ينزل فيه و جاء حتى نزل على الصخرة التي على باب المسجد ثم دخل فسلم على رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم، قال: ثم رجعت إلى المكان الذي كان يصلّي فيه ففعل هذا أيّاماً، فقلت: إذا خلعت نعليه جئت فأخذت الحصى الذي يطأ عليه بقدميه، فلما أن كان من الغد جاء عند الزوال فنزل على الصخرة ثم دخل فسلم على رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم ثم جاء إلى الموضع الذي كان يصلّي فيه فصلّي في نعليه و لم يخلعهما حتى فعل ذلك أيّاماً، فقلت في نفسي: لم يتهتأ لي هاهنا و لكن أذهب إلى باب الحمام فإذا دخل إلى الحمام أخذت من التراب الذي يطأ عليه، فسألت عن الحمام الذي يدخله، فقيل لي: إنه يدخل حماماً بالبيع لرجل من ولد طلحة فتعرّفت اليوم

الَّذِي يَدْخُلُ فِيهِ الْحَمَامُ وَصَرْتُ إِلَى بَابِ الْحَمَامِ وَجَلَسْتُ إِلَى الطَّلْحِيِّ أَحَدَثَهُ وَ أَنَا أَنْتَظِرُ مَجِيئَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ الطَّلْحِيُّ: إِنْ أَرَدْتَ دُخُولَ الْحَمَامِ، فَقُمْ فَادْخُلْ فَإِنَّهُ لَا يَتَهَيَّأُ لَكَ ذَلِكَ بَعْدَ سَاعَةٍ، قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّ ابْنَ الرِّضَا يُرِيدُ دُخُولَ الْحَمَامِ، قَالَ: قُلْتُ: وَ مِنْ ابْنِ الرِّضَا؟ قَالَ: رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَهُ صِلَاحٌ وَ وَرَعٌ، قُلْتُ لَهُ: وَ لَا يُجُوزُ أَنْ يَدْخُلَ مَعَهُ الْحَمَامُ غَيْرَهُ؟ قَالَ: نَخَلِي لَهُ الْحَمَامُ إِذَا جَاءَ قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَعَهُ غُلْمَانُ لَهُ، وَ بَيْنَ يَدَيْهِ غُلَامٌ مَعَهُ حَصِيرٌ حَتَّى أَدْخَلَهُ الْمَسْلُخَ فَبَسَطَهُ وَ وَافَى فَسَلَّمَ وَ دَخَلَ الْحَجْرَةَ عَلَى حِمَارِهِ وَ دَخَلَ الْمَسْلُخَ وَ نَزَلَ عَلَى الْحَصِيرِ، فَقُلْتُ لِلطَّلْحِيِّ: هَذَا الَّذِي وَصَفْتَهُ بِمَا وَصَفْتَ مِنَ الصَّلَاحِ وَ الْوَرَعِ؟ فَقَالَ: يَا هَذَا لَا وَاللَّهِ مَا فَعَلَ هَذَا قَطُّ إِلَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي:

ص: ٥٠٨

و سوسه کرد و گفت: وقتی پیاده شد برو و از خاکی که بر آن پا می گذارد، بردار. در آن روز به انتظارش نشستم تا چنین کنم. چون وقت ظهر شد، آن حضرت علیه السلام بر الاغی پیش آمد ولی در جایی که [پیش از آن] پیاده می شد، فرود نیامد. آمد و بر صخره کنار در مسجد فرود آمد. سپس داخل شد و به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- سلام داد. او گوید: سپس به مکانی بازگشت که در آن نماز می گزارد. و چند روزی چنین کرد. من گفتم: وقتی کفش هایش را از پا کند می روم و شنی را که بر آن گام می گذارد، برمی دارم. چون فردا شد، هنگام ظهر آمده، بر صخره پیاده شد. سپس داخل شده، به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- سلام داد. آن گاه به جای نمازش بازگشت و با کفش نماز گزارد. و آن ها را از پا نکند. و چند روزی چنین کرد. من با خودم گفتم: این جا هم برایم امکان پذیر نشد. ولی من به در حَمَامِ می روم و چون ایشان داخل حَمَامِ شود من از خاکی که بر آن گام می گذارد برمی دارم. از حَمَامِ که ایشان به آن می رفت، پرسیدم، گفتند: او به حَمَامِ در بقیع که برای مردی از فرزندان طلحه است، می رود. از روزی که به حَمَامِ می رفت، جستجو کرده، [آن روز] به در حَمَامِ رفتم و به صحبت با آن فرزند طلحه نشستم درحالی که منتظر آمدن آن حضرت علیه السلام بودم. که طلحی گفت: اگر می خواهی به حَمَامِ روی برخیز و برو که آن پس از یک ساعت برایت دست نمی دهد. گفتم: برای چه؟ گفت: برای این که فرزند رضا [علیهما السلام] می خواهد به حَمَامِ رود. او گوید: من گفتم: فرزند رضا کیست؟ گفت: مردی از خاندان محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- که صالح و پرهیزگار است. به او گفتم: و جایز نیست که با او کسی جز او به حَمَامِ رود؟ گفت: وقتی بیاید حَمَامِ را برای او خالی می کنیم. او گوید: در این احوال بودم که ایشان علیه السلام به همراه غلامانش آمد و پیشاپیش ایشان غلامی بود که حصیری با خود داشت. او آن را به رختکن برده، آن جا پهن کرد و ایشان رسید، آن گاه سلام داده، با الاغش وارد اتاق شده، به رختکن رفت و بر حصیر فرود آمد. من به طلحی گفتم: این است آن که به صلاح و پرهیزگاری و صفش کردی؟! او گفت: ای مرد! به خدا سوگند هرگز جز امروز این کار نکرده است. من با خودم گفتم: این به خاطر کار من است. من به ایشان ستم کردم. سپس گفتم: منتظرش می شوم تا بیرون آید شاید به آنچه می خواستم هنگام بیرون آمدنش دست بیابم. وقتی بیرون آمد و لباس پوشید، دراز گوش را خواست. پس به رختکن آوردند و ایشان از روی حصیر سوار شد و بیرون رفت.

ص: ٥٠٩

هَذَا مِنْ عَمَلِي أَنَا جَنِيْتَهُ، ثُمَّ قُلْتُ: أَنْتَظِرُهُ حَتَّى يَخْرُجَ فَلَعَلِّي أَنَالُ مَا أَرَدْتُ إِذَا خَرَجَ فَلَمَّا خَرَجَ وَ تَلَبَّسَ دَعَا بِالْحِمَارِ فَادْخَلَ الْمَسْلُخَ

و ركب من فوق الحصير و خرج عليه السّلام فقلت في نفسي: قد و الله آذيته و لا أعود و لا أروم ما رمت منه أبدا و صحّ عزمي على ذلك فلما كان وقت الزّوال من ذلك اليوم أقبل على حمارة حتى نزل في الموضع الذي كان ينزل فيه في الصّبح فدخل و سلّم على رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و جاء إلى الموضع الذي كان يصلّي فيه في بيت فاطمه عليها السّلام و خلع نعليه و قام يصلّي.

[۱۳۰۴]۳-الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن عليّ بن أسباط قال:

خرج عليه السّلام عليّ فنظرت إلى رأسه و رجليه لأصف قامته لأصحابنا بمصر فيينا أنا كذلك حتى قعد و قال: يا عليّ! إنّ الله احتجّ في الإمامه بمثل ما احتجّ في النّبوه، فقال: وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا قَالَ: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنَهُ فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُوْتَى الْحُكْمَ صَبِيًّا وَ يَجُوزُ أَنْ يُعْطَاهَا وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةٍ.

[۱۳۰۵]۴-عليّ بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن محمّد بن الرّيان قال:

احتال المأمون على أبي جعفر عليه السّلام بكلّ حيله، فلم يمكنه فيه شيء فلمّا اعتلّ و أراد أن يبنى عليه ابنته دفع إلى مائتي وصيفه من أجمل ما يكون، إلى كلّ واحد منهنّ جاما فيه جوهر يستقبلن أبا جعفر عليه السّلام إذا قعد في موضع الأختيار، فلم يلتفت إليهنّ و كان رجل يقال له مخارق صاحب صوت و عود و ضرب، طويل اللّحية، فدعاه المأمون فقال: يا أمير المؤمنين إنّ كان في شيء من أمر الدنيا فأنا أكفيك أمره، فقعده بين يدي أبي جعفر عليه السّلام فشقق مخارق شهقه اجتمع عليه أهل الدار و جعل يضرب بعوده و يغني، فلمّا فعل ساعه و إذا أبو جعفر لا يلتفت إليه لا يمينا و لا شمالا: ثمّ رفع إليه رأسه و قال: اتق الله يا ذا العثنون،

ص: ۵۱۰

من با خودم گفتم: به خدا سوگند! من او را اذیت کردم و دیگر به آنچه با او کردم باز نمی گردم. و در این خصوص تصمیم جدی گرفتم. پس چون ظهر آن روز شد بر الاغش پیش آمده، در جایی از صحن که فرود می آمد، پایین آمده، داخل شد و به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-سلام داد و به جایی در خانه فاطمه عليها السّلام که در آن جا نماز می گزارد، آمده، کفش ها را از پا کند و به نماز ایستاد.

[۱۳۰۴]۳-عليّ اسباط گفت: آن حضرت به نزد من آمد و من به سر و پاهایش نیک نگریستم تا قامتش را برای اصحابمان در مصر وصف کنم. در این احوال بودم که ایشان نشست و فرمود: ای علی! همانا خداوند برای امامت همانند برهانی که برای نبوت آورده، برهان آورده و فرموده است: و به او که کودک بود، حکمت دادیم. [مریم (۱۹): ۱۲] و فرمود: وقتی به رشدش رسید. [یوسف (۱۲): ۲۲] و به چهل سالگی رسید. [احقاف (۴۶): ۱۵] پس هم جایز است که حکمت به کودک داده شود و جایز است به کسی که چهل سال دارد، ارزانی شود.

[۱۳۰۵]۴-محمّد ریّان گفت: مأمون انواع حيله ها را به زیان حضرت جواد علیه السّلام [برای نشان دادن عدم شایستگی شان] به کار بست و از آن ها چیزی به دست نیاورد. چون درماند و خواست دخترش را به ازدواج ایشان درآورد به دویت دختر از

زیباترین هاشان، به هر کدام جامی که گوهری در آن بود، داد تا به پیشواز حضرت جواد علیه السلام به هنگام نشستن در جایگاه اختیار بروند. حضرت به آنان توجهی نکرد. و مردی بود که به او مخارق می گفتند. آوازه خوان و تار و ضرب نواز. و دارای ریشی دراز. مأمون او را دعوت کرد. او گفت: ای امیر مؤمنین اگر در چیزی از کار دنیا باشد، موضوع را درست می کنم. آن گاه در برابر حضرت جواد علیه السلام نشست. سپس از گلویش صدایی درآورد که اهل خانه گرد آمدند. و به تار زدن و آوازخوانی آغاز کرد. ساعتی چنین کرد و حضرت جواد [علیه السلام] توجهی به او نداشت. و نه به چپ و نه به راست. سپس حضرت به سوی او سر بلند کرده، فرمود: ای ریش دراز، از خدا پروا کن!

ص: ۵۱۱

قال: فسقط المضراب من يده و العود فلم ينتفع ببديه إلى أن مات قال: فسأله المأمون عن حاله قال: لما صاح بي أبو جعفر فرعت فزرعه لا أفيق منها أبدا.

[۱۳۰۶]۵-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن داود بن القاسم الجعفری قال:

دخلت علی أبی جعفر علیه السلام و معی ثلاث رقاع غیر معنونه و اشتبهت علی فاغتمت فتناول إحدهما و قال: هذه رقعه زیاد بن شبيب، ثم تناول الثانية، فقال: هذه رقعه فلان، فبهت أنا فنظر إلي فتبسّم قال: و أعطاني ثلاثمائة دينار و أمرني أن أحملها إلى بعض بني عمه و قال أما إنه سيقول لك: دلني علی حریف يشتري لي بها متاعا، فدلّه عليه، قال: فأتيته بالمدنانير فقال لي: يا أبا هاشم دلني علی حریف يشتري لي بها متاعا، فقلت: نعم. قال: و كلمني جمال أن أكلّمه عليه السلام له يدخله في بعض أمور، فدخلت عليه لأكلّمه له فوجدته يأكل و معه جماعه و لم يمكّنني كلامه، فقال عليه السلام: يا أبا هاشم كل و وضع بين يدي ثم قال-ابتداء منه من غير مسأله-: يا غلام انظر إلى الجمال الحدي أتانا به أبو هاشم فضمّه إليك قال: و دخلت معه ذات يوم بستانا فقلت له: جعلت فداك إنني لمولع بأكل الطين، فادع الله لي، فسكت ثم قال [لي] بعد [ثلاثة] أيام ابتداء منه: يا أبا هاشم قد أذهب الله عنك أكل الطين. قال أبو هاشم: فما شيء أبغض إليّ منه اليوم.

[۱۳۰۷]۶-الحسين بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن محمّد بن علی، عن حمزه الهاشمی، عن علی بن محمّد أو محمّد بن علی الهاشمی قال:

دخلت علی أبی جعفر علیه السلام صبيحه عرسه حيث بنى بابنه المأمون و كنت تناولت من الليل دواء فأول من دخل عليه في صبيحته أنا و قد أصابني العطش

ص: ۵۱۲

او گوید: پس ضرب و تار از دست او افتاد و تا زمانی که مرد دیگر دستش به کار نرفت. او گوید: مأمون از حالش پرسید. او گفت: وقتی ابو جعفر بر من فریاد کشید چنان هراسیدم که هرگز از آن بهبود نمی یابم.

[۱۳۰۶]۵-داود بن قاسم جعفری گفت: من به نزد حضرت جواد علیه السلام رفتم و همراهم سه نامه بی نشانی بود که برایم

در آمیخته و من غمگین شده بودم. حضرت یکی از آن را برداشته و فرمود: این نامه زیاد شیب است. سپس دومی را برداشته، فرمود: این نامه فلانی است. من بهت زده شدم. پس به من نگریسته لبخند زد. او گوید: و سیصد دینار به من داد و فرمان داد که آن را برای یکی از پسرعموهایش ببرم. و فرمود: هان او به تو خواهد گفت که مرا به کاسبی راهنمایی کن که با این ها از او کالایی بخرم. تو او را راهنمایی کن. او گوید: من به نزد او رفته، دینارها را به او دادم. به من گفت: ای ابو هاشم مرا به کاسبی راهنمایی کن که با این ها از او کالایی بخرم. گفتم: باشد. او گوید: و ساریانی با من سخن گفت که برای او با حضرت صحبت کنم تا او را به کاری از کارهایش بگمارد. من به نزد حضرت رفتم تا درباره او با ایشان صحبت کنم. دیدم ایشان و جماعتی با ایشان غذا می خوردند و نتوانستم سخنی بگویم. حضرت فرمودند: ای ابو هاشم بخور و غذا جلویم گذاشتند. سپس فرمود: بدون این که من سخنی بگویم-ای غلام به ساریانی که ابو هاشم نزد ما آورده است، بنگر و نزد خودت نگاه دار. او گوید: و روزی به همراه ایشان به بستانی رفتم و آن گاه عرض کردم: جانم فدایت! من به خوردن گل بسیار علاقه مندم. برآیم در پیشگاه خداوند دعا کنید [تا از این بیماری رهایی یابم]. حضرت خاموش شد. سپس پس از چند روزی بدون پرسشی [به من] فرمود: ای ابو هاشم خداوند گل خوردن را از تو دور کرد. ابو هاشم گفت: از آن روز از چیزی به اندازه گل بدم نمی آید.

[۱۳۰۷] ۶- محمد بن علی هاشمی گفت: من صبح عروسی حضرت جواد علیه السلام وقتی با دختر مأمون ازدواج کرد، به نزدشان رفتم- و نخستین کسی که صبح به نزدشان آمده، من بودم- و شب دوایی خورده بودم که مرا دچار تشنگی کرد.

ص: ۵۱۳

و کرهت أن أدعو بالماء فنظر أبو جعفر عليه السلام في وجهي و قال: أظنك عطشاننا فقلت: أجل، فقال: يا غلام أو جارية اسقنا ماء فقلت في نفسي: السّاعة يأتونه بماء يسمونه به فاغتممت لذلك فأقبل الغلام و معه الماء فتبسّم في وجهي ثم قال: يا غلام ناولني الماء، فتناول الماء فشرب ثم ناولني فشربت، ثم عطشت أيضا و کرهت أن أدعو بالماء ففعل ما فعل في الأولى، فلما جاء الغلام و معه القدر قلت في نفسي مثل ما قلت في الأولى، فتناول القدر ثم شرب فناولني و تبسّم، قال محمد بن حمزه: فقال لي هذا الهاشمي: و أنا أظنه كما يقولون.

[۱۳۰۸] ۷- علی بن ابراهیم، عن أبيه قال:

استأذن علي أبي جعفر عليه السلام قوم من أهل النّواحي من الشّيعه فأذن لهم، فدخلوا فسألوه في مجلس واحد عن ثلاثين ألف مسألة فأجاب عليه السّلام و له عشر سنين.

[۱۳۰۹] ۸- علی بن محمد، عن سهل بن زياد، عن عليّ بن الحكم، عن دعبل بن عليّ أنّه دخل عليّ أبي الحسن الرضا عليه السّلام و أمر له بشيء فأخذه و لم يحمد الله، قال:

فقال له: لم لم تحمد الله؟ قال: ثم دخلت بعد عليّ أبي جعفر عليه السّلام و أمر لي بشيء فقلت: الحمد لله فقال لي: تأدّب.

[۱۳۱۰] ۹- الحسين بن محمد، عن معلی بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن محمد بن سنان قال:

دخلت على أبي الحسن عليه السلام فقال: يا محمد حدث؟ بآل فرج حدث فقلت: مات عمر فقال: الحمد لله، حتى أحصيت له أربعاً وعشرين مَرَّةً، فقلت: يا سيدي لو علمت أن هذا يسرك لجتت حافياً أعدو إليك، قال: يا محمد أو لا تدري ما قال-لعنه الله-لمحمد بن عليّ أبي؟ قال: قلت: لا، قال: خاطبه في شيء

ص: ٥١٤

و دوست نداشتم آب بخوادم. که حضرت جواد علیه السلام به چهره ام نگریسته فرمودند: گمان می کنم تشنه ای؟ گفتم: بله. پس فرمود: ای غلام (یا فرمود: ای کنیز!) ما را به آبی سیراب کن. من با خودم گفتم: اینک آبی می آورند تا با آن مسمومش کنند. پس غمگین شدم. غلام با ظرف آبی در دست پیش آمد. حضرت در چهره من لبخند زد و سپس فرمود: ای غلام آب را به من بده. آن گاه آب را گرفت و نوشید. سپس به من داد و من نوشیدم. آن گاه باز تشنه شدم و دوست نداشتم که آب بخوادم و حضرت همچون بار نخست رفتار کرد. وقتی غلام به همراه قده آمد من با خودم همان سخن را گفتم. پس حضرت قده را برداشته، سپس نوشید و آن گاه به من داده، لبخند زد. محمد بن حمزه گفته است: این هاشمی به من گفت: من گمان می کنم او چنان است که (شیعیان درباره اش) می گویند.

[١٣٠٨]٧-علی ابراهیم از پدرش روایت کرده که گفت: گروهی از اهل ناحیه های شیعه از حضرت جواد علیه السلام اجازه گرفته، حضرت به ایشان اجازه داد. آن گاه وارد شده، در یک نشست از سی هزار مسأله پرسیدند و آن حضرت که ده سال داشتند، پاسخ گفت.

[١٣٠٩]٨-از دعبل علی روایت شده که او به نزد حضرت رضا علیه السلام رفته، ایشان فرمود به او چیزی بدهند و او گرفته ولی سپاس خدا نگفته است. او گوید: و حضرت به او فرموده: چرا خدا را سپاس نگفتی؟ او گوید: بعدها به نزد حضرت جواد علیه السلام رفتم و فرمود تا چیزی به من بدهند. آن گاه گفتم: خدا را سپاس. حضرت فرمود: یاد گرفته ای.

[١٣١٠]٩-محمد سنان گفت: به نزد حضرت ابو الحسن علیه السلام رفتم. حضرت فرمودند: ای محمد حادثه ای برای خاندان فرج افتاده است؟ عرض کردم: عمر بن فرج مرده است. فرمودند: خدا را سپاس. تا بیست و چهار بار شمردم سپاس گفت. و عرض کردم: سرورم اگر می دانستم این خبر شما را شاد می کند، پیاده به سویتان می دویدم. فرمود: ای محمد مگر نمی دانی او-خدا لعنتش کند-به پدرم محمد بن علی [علیهما السلام] چه گفت؟ او گوید من عرض کردم: نه.

ص: ٥١٥

فقال: أظنك سكران فقال أبي: اللهم إن كنت تعلم أنني أمسيت لك صائماً فأذقه طعم الحرب و ذلّ الأسر، فوالله إن ذهب الأيام حتى حرب ماله و ما كان له ثم أخذ أسيراً و هو ذا قد مات لا رحمه الله و قد أдал الله عزّ و جلّ منه و ما زال يديل أولياءه من أعدائه.

[١٣١١]١٠-أحمد بن إدريس، عن محمد بن حسان، عن أبي هاشم الجعفری قال:

صَلَّيتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَسْجِدِ الْمَسِيَّبِ وَصَلَّيْتُ بِنَا فِي مَوْضِعِ الْقِبْلَةِ سِوَاءَ وَذَكَرَ أَنَّ السَّدْرَةَ الَّتِي فِي الْمَسْجِدِ كَانَتْ يَابِسَةً، لَيْسَ عَلَيْهَا وَرَقٌ، فَدَعَا بِمَاءٍ وَتَهَيَّأَ تَحْتَ السَّدْرَةِ فَعَاشَتْ السَّدْرَةَ وَأُورِقَتْ وَحَمَلَتْ مِنْ عَامِهَا.

[۱۳۱۲] ۱۱- عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجَّالِ. وَعَمْرُو بْنُ عَثْمَانَ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، عَنِ الْمُطَّرَفِيِّ قَالَ:

مَضَى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِيَّ عَلَيْهِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ دَرَاهِمًا، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ذَهَبَ مَالِي، فَأَرْسَلْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا كَانَ غَدًا فَأَتْنِي وَلِيَكُنْ مَعَكَ مِيزَانٌ وَأَوْزَانٌ، فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: مَضَى أَبُو الْحَسَنِ وَكَانَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ دَرَاهِمًا؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ فَرَفَعَ الْمَصْلَى الَّذِي كَانَ تَحْتَهُ فَإِذَا تَحْتَهُ دَنَانِيرٌ فَدَفَعَهَا إِلَيَّ.

[۱۳۱۳] ۱۲- سَعَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَالحَمِيرِيِّ جَمِيعًا، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ قَالَ:

قَبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَعَشْرِينَ سَنَةً وَثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَاثْنَيْ عَشَرَ يَوْمًا، تَوَفَّى يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لَسْتُ خَلُونَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ عَشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ، عَاشَ بَعْدَ أَبِيهِ تِسْعَةَ عَشَرَ سَنَةً إِلَّا خَمْسًا وَعَشْرِينَ يَوْمًا.

ص: ۵۱۶

فرمود: پدرم درباره چیزی با او سخن گفت. و او گفت: به گمانم مستی. پدرم فرمود: خدایا اگر می دانی که من امروز را روزه، شب کرده ام، به او مژه چپاول شدن مال و خواری اسارت را بپششان. به خدا سوگند! چند روزی نگذشت که مالش و آنچه داشت چپاول شده، سپس اسیر گرفته شد. و در این احوال بود که مرد. خدا او را نیامرزد. و دولت را خداوند عزتمند از او گرفت و او پیوسته اولیایش را برای نابودی دشمنانشان، یاری می دهد.

[۱۳۱۱] ۱۰- ابو هاشم جعفری گفته است: با حضرت جواد علیه السَّلَام در مسجد مسیب نماز گزاردم. و ایشان برای ما در جایگاه برابری از نظر جهت نماز گزارد. و گفتند درخت سدري که در مسجد است خشک شده و برگي ندارد. ایشان آبي خواست و زیر آن سدر وضویی گرفت پس درخت زنده شد و برگ داد و همان سال بار آورد.

[۱۳۱۲] ۱۱- مطرفی گفته است: حضرت رضا علیه السَّلَام وفات کرد و من از ایشان چهار هزار درهم می خواستم. پس با خودم گفتم: مالم رفت. حضرت جواد به دنبالم فرستاد که فردا به نزد من بیا و به همراهت تراز و سنگی بیاور. من به نزد حضرت رفتم. به من فرمودند: ابو الحسن [علیه السَّلَام] وفات کرد و تو از او چهار هزار درهم طلب داری؟ عرض کردم: آری. پس جانماری را که زیر پایش بود، بلند کرد. دینارهایی زیر آن بود که به من داد.

[۱۳۱۳] ۱۲- محمد بن سنان گفت: حضرت محمد علی [علیهما السَّلَام] بیست و پنج سال و سه ماه و دوازده روز داشت که درگذشت. روز سه شنبه ششم ذی حجه سال دویست و بیست وفات یافت. ایشان پس از پدر بیست و پنج روز کمتر از نوزده سال زیست.

باب مولد أبی الحسن علی بن محمّد علیهما السّلام و الرّضوان ولد علیه السّلام للنّصف من ذی الحجّه سنه اثنتی عشره و مائتین.
و روی أنّه ولد علیه السّلام فی رجب سنه أربع عشره و مائتین و مضی لأربع بقین من جمادی الآخره سنه أربع و خمسين و مائتین.

و روی أنّه قبض علیه السّلام فی رجب سنه أربع و خمسين و مائتین و له أحد و أربعون سنه و ستّه أشهر.

و أربعون سنه علی المولد الآخر الذی روی، و كان المتوکّل أشخصه مع یحیی بن هرثمه بن أعین من المدینه إلى سرّ من رأى، فتوفی بها علیه السّلام و دفن فی داره. و أمّه أمّ ولد یقال لها سمانه.

[۱۳۱۴]۱-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن الوشاء، عن خیران الأسباطی قال:

قدمت علی أبی الحسن علیه السّلام المدینه فقال لی: ما خبر الواثق عندک؟ قلت: جعلت فداک خلفته فی عافیه، أنا من أقرب النّاس عهدا به، عهدی به منذ عشره أيام، قال: فقال لی: إنّ أهل المدینه یقولون: إنّه مات، فلما أن قال لی: النّاس، علمت أنّه هو، ثمّ قال لی: ما فعل جعفر؟ قلت: ترکته أسوأ النّاس حالا فی السّجن، قال: فقال: أما إنّه صاحب الأمر، ما فعل ابن الرّیّات؟ قلت: جعلت فداک النّاس معه و الأمر أمره، قال: فقال: أما إنّه شؤم علیه، قال: ثمّ سکت و قال لی: لا بدّ أن تجری مقادیر الله تعالی و أحکامه، یا خیران؟ مات الواثق و قد قعد المتوکّل جعفر و قد قتل ابن الرّیّات، فقلت: متى جعلت فداک؟ قال: بعد خروجک بستّه أيام.

[۱۳۱۵]۲-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن

ولادت حضرت ابو الحسن علی محمّد علیهما السّلام و الرضوان

حضرت هادی علیه السّلام در نیمه ذی حجّه سال دویست و دوازده به دنیا آمد. و روایت شده که در رجب سال دویست و چهارده متولد شده اند. و چهار روز مانده از جمادی الثانی سال دویست و پنجاه و چهار درگذشت. و روایت شده که در رجب سال دویست و پنجاه و چهار، چهل و یک سال و شش ماه داشت که درگذشت. و چهل سال بنابر ولادتی که [در روایت دوم] ذکر شد. و متوکّل او را با یحیی بن هرثمه اعین از مدینه به سامره آورد. و آن جا وفات یافته، در خانه دفن شد. و مادرش کنیزی است که به او سمانه می گفتند.

[۱۳۱۴]۱-خیران اسباطی گفت: در مدینه به خدمت حضرت ابو الحسن [امام هادی] علیه السّلام رسیدم. به من فرمودند: از واثق چه خبری داری؟ عرض کردم: جانم به فدایت! او را به حال تندرستی پشت سر گذاشتم. و دیدارم با او نزدیک تر از مردم دیگر است. ده روز پیش او را دیدم. او گوید حضرت به من فرمود: اهل مدینه می گویند او مرده است. چون به من فرمود که

مردم [می گویند] دانستم که خود او است. سپس به من فرمود: جعفر چه کرده است؟ عرض کردم: او را بدحال ترین مردم در زندان دیدم. او گفت: حضرت فرمود: بدان که او خلیفه است. [و] پسر زیات چه می کند؟ عرض کردم: جانم فدایت! مردم با اویند و فرمان، فرمان او است. او گوید حضرت فرمود: هان این برایش شوم است. سپس ساکت شد و آنگاه فرمود: تقدیرهای خداوند والا و فرمان هایش ناچار باید تحقق یابد. ای خیران! واثق مرده، متوکل جعفر به جایش نشسته و پسر زیات کشته شده است. من عرض کردم: کی جانم به فدایت؟ فرمود: شش روز پس از خروج تو.

[۱۳۱۵] ۲- صالح سعید گفت: به نزد حضرت هادی علیه السلام رفته، به ایشان عرض

ص: ۵۱۹:

عبد الله، عن محمد بن يحيى، عن صالح بن سعيد قال:

دخلت على أبي الحسن عليه السلام فقلت له: جعلت فداك في كل الأمور، أرادوا إطفاء نورك و التّقصير بك، حتى أنزلوك هذا الخان الأشنع، خان الصّيعاليك!! فقال: هاهنا أنت يا ابن سعيد ثم أوماً بيده و قال: انظر فنظرت، فإذا أنا بروضات آنقات و روضات باسرات، فيهنّ خيرات عطرات و ولدان كأنهنّ اللؤلؤ المكنون و أطيّار و طباء و أنهار تفور، فحار بصرى و حسرت عيني، فقال: حيث كنّا فهذا لنا عتيد، لسنا في خان الصّيعاليك.

[۱۳۱۶] ۳- الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد الله، عن عليّ بن محمّد، عن إسحاق الجلاب قال:

اشترت لأبي الحسن عليه السلام غنما كثيره، فدعاني فأدخلني من إصطبل داره إلى موضع واسع لا أعرفه، فجعلت أفزق تلك الغنم فيمن أمرني به، فبعث إلى أبي جعفر و إلى والدته و غيرهما ممّن أمرني، ثم استأذنته في الانصراف إلى بغداد إلى والدي و كان ذلك يوم التّرويه، فكتب إليّ تقيم غدا عندنا ثم تنصرف قال: فأقمت فلما كان يوم عرفه أقمت عنده و بتّ ليله الأضحى في رواق له، فلما كان في السّحر أتاني فقال: يا إسحاق؟ قم، قال: فقامت ففتحت عيني فإذا أنا على بابي ببغداد قال: فدخلت على والدي و أنا في أصحابي، فقلت لهم: عزّفت بالعسكر و خرجت ببغداد إلى العيد.

[۱۳۱۷] ۴- عليّ بن محمّد، عن إبراهيم بن محمّد الطّاهريّ قال:

مرض المتوكّل من خراج خرج به و أشرف منه على الهلاك، فلم يجسر أحد أن يمسه بحديده، فنذرت أمّه -إن عوفى- أن تحمل إلى أبي الحسن عليّ بن محمّد مالا جليلا من مالها و قال له الفتح بن خاقان: لو بعثت إلى هذا الرّجل

ص: ۵۲۰:

کردم: جانم فدایت! در همه امور قصدشان خاموش کردن نور تو و خوار کردنت است چنان که شما را در این منزل زشت، جای بیچارگان جای داده اند! فرمودند: پسر سعید! تو چنین فکر می کنی. سپس با دستش اشاره کرد، فرمود: بنگر، نگاه کردم، ناگاه خودم را در باغی دلگشا که به تازگی بار داده یافتم که در آن دخترانی زیبا و عطرزده همانند مرواریدی پنهان در

صدف، کودکان و پرندگان و آهوان و نهلهایی جوشان بود. چنان که دیدگانم حیران شد و چشمانم افسوسمندانانه از دیدن بازایستاد. آن گاه حضرت فرمود: هر کجا باشیم این ها برای ما مهیا است. ما در منزل بیچارگان نیستیم.

[۱۳۱۶] ۳- اسحاق جلاب گفته است: من برای حضرت هادی علیه السلام گوسفندان بسیاری خریدم. آن گاه مرا خواند و از اصطبل خانه اش به جایی وسیع برد که من آن جا را نمی شناختم. و به فرمان ایشان آن گوسفندان را برای کسانی تقسیم کردم. آن گاه برای ابو جعفر [حضرت عسکری علیه السلام] و مادرش و کسانی دیگر فرستاد که به من فرمانشان را داده بود. سپس از ایشان برای بازگشت به بغداد و به سوی پدرم اجازه خواستم. و این در روز ترویه بود. به من نوشتند: فردا نزد ما می مانی و سپس می روی. او گوید: من ماندم و چون روز عرفه بود نزدشان بودم. و شب عید قربان را در ایوانشان خوابیدم. صبح به نزد من آمده، فرمودند: اسحاق، برخیز. او گوید: من برخاسته، چشمانم را گشودم و خود را بر در خانه ام در بغداد یافتم. او گوید: پس با یارانم به نزد پدرم رفته، به آنان گفتم: در سامره عرفه کردم و برای عید به بغداد آمدم.

[۱۳۱۷] ۴- ابراهیم بن محمد طاهری گفت: متوکل از دملی که بر تنش درآمده بود بیمار شده، به مرگ نزدیک شد. و کسی جرأت نمی کرد آهنی به بدنش نزدیک کند. مادرش نذر کرد که- اگر تندرست شود- مالی بسیار از اموال خودش برای حضرت هادی [علیه السلام] ببرد. و فتح خاقان [وزیر ترک او] گفت: اگر به سراغ این مرد بفرستی تا

ص: ۵۲۱

فسألته فإنه لا- يخلو أن يكون عنده صفة يفرج بها عنك، فبعث إليه و وصف له علته، فرد إليه الرسول بأن يؤخذ كسب الشاه فیداف بماء ورد فيوضع عليه، فلما رجع الرسول و أخبرهم أقبلوا يهزءون من قوله، فقال له الفتح: هو و الله أعلم بما قال و أحضر الكسب و عمل كما قال و وضع عليه فغلبه النوم و سکن، ثم انفتح و خرج منه ما كان فيه و بشرت أمه بعافيته، فحملت إليه عشرة آلاف دينار تحت خاتمها، ثم استقل من علته فسعى إليه البطحائي العلوي بأن أموالا تحمل إليه و سلاحا، فقال لسعيد الحاجب: اهجم عليه بالليل و خذ ما تجد عنده من الأموال و السلاح و احمله إلي، قال ابراهيم بن محمد: فقال لي سعيد الحاجب: صرت إلى داره بالليل و معي سلم فصعدت السطح، فلما نزلت على بعض الدرج في الظلمة لم أدر كيف أصل إلى الدار، فناداني يا سعيد! مكانك حتى أتوك بشمعه، فلم ألبث أن أتوني بشمعه، فنزلت فوجدته عليه جبه صوف و قلنسوه منها و سجاده على حصير بين يديه، فلم أشك أنه كان يصلي، فقال لي: دونك البيوت فدخلتها و فتشتها فلم أجد فيها شيئا و وجدت البدره في بيته مختومه بخاتم أم المتوكل و كيسا مختوما و قال لي: دونك المصلي، فرفعته فوجدت سيفا في جفن غير ملبس، فأخذت ذلك و صرت إليه، فلما نظر إلى خاتم أمه على البدره بعث إليها فخرجت إليه، فأخبرني بعض خدم الخاصه أنها قالت له: كنت قد نذرت في علتك لما أيست منك إن عوفيت حملت إليه من مالي عشرة آلاف دينار فحملتها إليه و هذا خاتمي على الكيس و فتح الكيس الآخر فإذا فيه أربعمائه دينار فضم إلى البدره بدره أخرى و أمرني بحمل ذلك إليه فحملته و رددت السيف و الكيسين و قلت له: يا سيدي عز علي، فقال لي: سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.

ص: ۵۲۲

از او پیرسند، بعید نیست نزدش چیزی باشد که با آن کارت را بگشاید. پس به سراغ ایشان فرستاد و بیماری اش را برایشان

وصف کرد. فرستاده چنین پاسخ آورد که عصارهٔ روغن را گرفته، با گلاب بیامیزند و بر آن جا بگذارند. فرستاده که باز گشت و این خبر را داد، به مسخره کردن این سخن آغاز کردند. و فتح گفت: به خدا سوگند! او به آنچه گفته داناتر است. عصارهٔ روغن را آورده، چنان که فرموده بود بر آن جا گذاشتند. خواب بر او چیره گشته، آرام شد. سپس آن دمل سرباز کرده، آنچه داشت از آن بیرون آمد. به مادرش تندرستی او را مژده دادند، پس ده هزار دینار به مهر خودش را برایشان برد. وقتی متوکل، دردش کم شد، بطحایی علوی برایش سخن چینی کرد که [شیعیان] اموال و سلاح به نزد او می برند. پس او به سعید دربان گفت: شبانه به او یورش برده، آنچه از اموال و سلاح نزدش می یابی، بردار و به نزد من بیاور. ابراهیم محمد گفته است: سعید دربان به من گفت: من شبانه به خانه اش رفتم. همراه نردبانی بود. با آن بر بام برآمدم. چون در تاریکی چند پله پایین آمدم ندانستم چگونه به خانه بروم. که ناگاه او مرا صدا زد: ای سعید! بایست تا برایت شمعی بیاورند. چیزی نگذشت که شمعی برایم آوردند. پایین آمدم و او را دیدم که جبه و کلاه پشمین در بر و سجاده ای بر حصیر پیشاپیش او است. در این که نماز می گزارده است، تردید نکردم. به من فرمود: اتاق ها را بگرد. من داخل شده، آن ها را جستجو کرده، چیزی در آن ها نیافتم. و در خانه اش همیانی مهرشده به مهر مادر متوکل و کیسهٔ سربه مهر دیگری یافتم. به من فرمود: جانماز را بگرد. آن را بالا زده، شمشیری در غلافی ساده یافتم. آن ها را برداشته، به سوی متوکل رفتم. چون بر همیان، مهر مادرش را دید، به سراغ او فرستاد. و او به نزدش آمد. یکی از خادمان مخصوص به من گفت: که او به متوکل گفت: چون در بیماری ات ناامید شدم نذر کردم که اگر تندرست شوی از مال خودم ده هزار دینار برای ایشان ببرم. و برایش بردم. و این مهر من بر این کیسه است. او کیسهٔ دیگر را گشود. چهارصد دینار هم در آن بود. آن گاه همیانی دیگر به آن ها ضمیمه کرد و به من فرمان داد تا آن ها را برای او ببرم. من آن را برده، شمشیر و دو همیان را بازگرداندم و گفتم: سرورم این بر من ناگوار بود. به من فرمود: کسانی که ستم کردند به زودی خواهند دانست که بازگشت شان به کجا است. [شعراء (۲۶): ۲۲۷].

ص: ۵۲۳

[۱۳۱۸]۵-الحسین بن محمد، عن المعلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن علي بن محمد التوفلي قال:

قال لي محمد بن الفرج: إن أبا الحسن عليه السلام كتب إليه يا محمد! أجمع أمرك و خذ حذرک، قال: فأنا في جمع أمری [و] أليس أدری ما كتب إليّ حتى ورد عليّ رسول حملني من مصر مقيداً و ضرب عليّ كل ما أملك و كنت في السجّين ثمان سنين، ثم ورد عليّ منه في السجّين كتاب فيه: يا محمد لا تنزل في ناحيه الجانب الغربي، فقرأت الكتاب فقلت: يكتب إليّ بهذا و أنا في السجّين، إن هذا لعجب، فما مكثت أن خلّي عني و الحمد لله. قال: و كتب إليه محمد بن الفرج يسأله عن ضياعه، فكتب إليه سوف تردّ عليك و ما يضرك أن لا تردّ عليك، فلما شخص محمد بن الفرج إلى العسكر كتب إليه بردّ ضياعه و مات قبل ذلك، قال: و كتب أحمد بن الخضيب إلى محمد بن الفرج يسأله الخروج إلى العسكر، فكتب إلى أبي الحسن عليه السلام يشاوره، فكتب إليه: اخرج فإنّ فيه فرجك إن شاء الله تعالى، فخرج: فلم يلبث إلا يسيراً حتى مات.

[۱۳۱۹]۶-الحسین بن محمد، عن رجل، عن أحمد بن محمد قال: أخبرني أبو يعقوب قال:

رأيتہ-يعني محمدًا-قبل موته بالعسكر في عشية و قد استقبل أبا الحسن عليه السلام فنظر إليه و اعتلّ من غد، فدخلت إليه عائداً بعد أيام من علته و قد ثقل، فأخبرني أنّه بعث إليه بثوب فأخذه و أدرجه و وضعه تحت رأسه، قال: فكفّن فيه. قال أحمد. قال أبو

يعقوب: رأيت أبا الحسن عليه السّلام مع ابن الخضيب: فقال له: ابن الخضيب سر جعلت فداك فقال له أنت المقدم فما لبث إلا أربعة أيام حتى وضع الدهق على ساق ابن الخضيب ثم نعى قال: روى عنه حين ألح

ص: ٥٢٤

[١٣١٨] ٥-علي بن محمد نوفلي گفته است: محمد فرج به من گفت که حضرت هادی علیه السّلام به او نوشته است: ای محمد! امورت را جمع کن و مواظب خودت باش. او گوید: من به جمع کردن امورم پرداختم ولی نمی دانستم که مقصودشان چیست. تا فرستاده ای آمد و مرا دست بسته از شهر بیرون برده، دارایی هایم را توقیف کرد. و هشت سال در زندان ماندم. سپس در زندان نامه ای از ایشان به من رسید که: ای محمد! در ناحیه سمت غربی فرود نیا. من نامه را خوانده، با خودم گفتم: درحالی که من در زندانم این نامه را برای من می نویسد. این شگفت آور است. خدا را سپاس چیزی نگذشت که مرا رها کردند. و او گوید: و محمد فرج به ایشان نامه نوشت و درباره دارایی هایش پرسید. حضرت به ایشان نوشت: آن ها را به تو باز خواهند گرداند. و بازنگرداندنشان به تویانی نمی رساند. چون محمد فرج به سوی سامره رفت، بازگرداندن دارایی هایش را برای او نوشتند ولی او پیش از دریافت آن در گذشته بود. او گوید: و احمد خضیب به محمد فرج نامه نوشته، از او خواست به سامره برود. او به حضرت هادی علیه السّلام نامه نوشته، از ایشان مشورت خواست. و حضرت به او نوشت: برو ان شاء الله گشایش تو در آن است. او رفت و اندکی نگذشت که مرد.

[١٣١٩] ٦-ابو يعقوب گفته است: او را-مقصودش محمد فرج است-پیش از مرگش، شامگاهی در سامره دیدم که به دیدار حضرت هادی علیه السّلام رفته بود. حضرت به او نگرست و او فردا بیمار شد. پس از چند روز از بیماری اش به نزدش بازگشتم. بدتر شده بود. به من گفت: حضرت پارچه ای برایش فرستاده و او آن را پیچیده و زیر سرش گذاشته است. او گوید: و در همان پارچه کفن شد. احمد گفته است: ابو يعقوب گفت: حضرت هادی علیه السّلام را همراه پسر خضیب دیدم که پسر خضیب به ایشان گفت: برو جانم فدایت. و حضرت به او فرمود: تو مقدم هستی. و چهار روز نگذشت که زنجیر و ابزار شکنجه بر پای پسر خضیب بستند و سپس خبر مرگش رسید. او گفت: و از او روایت شده که وقتی پسر خضیب درباره خانه ای که از ایشان می خواسته، پافشاری کرده است،

ص: ٥٢٥

عليه ابن الخضيب في الدار التي يطلبها منه، بعث إليه لأقعدن بك من الله عزّ وجلّ مقعدا لا يبقى لك باقيه، فأخذه الله عزّ وجلّ في تلك الأيام.

[١٣٢٠] ٧-محمد بن يحيى، عن بعض أصحابنا قال:

أخذت نسخة كتاب المتوكل إلى أبي الحسن الثالث عليه السّلام من يحيى بن هرثمة في سنة ثلاث و أربعين و مائتين و هذه نسخة: بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد فإن أمير المؤمنين عارف بقدرك، راع لقربتك، موجب لحقك، يقدر من الأمور فيك و في أهل بيتك ما أصلح الله به حالك و حالهم و ثبت به عزك و عزهم و أدخل اليمن و الأمن عليك و عليهم، يتغى بذلك

رضاء ربّه و أداء ما افتراض علیه فیک و فیهم و قد رأى أمير المؤمنين صرف عبد الله بن محمّد عمّا كان يتولاه من الحرب و الصّلاه بمدینه رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم إذ كان على ما ذكرت من جهالته بحقّک و استخفافه بقدرک و عند [نا] قرفک به و نسبک إليه من الأمر العذی قد علم أمير المؤمنين براءتک منه و صدق نیتک فی ترک محاولته و أنّک لم تؤهل نفسك له و قد ولى أمير المؤمنين ما كان یلی من ذلك محمّد بن الفضل و أمره بإکرامک و تبجیلک و الانتهاء إلى أمرک و رأيک و التّقرّب إلى الله و إلى أمير المؤمنين بذلك، و أمير المؤمنين مشتاق إليك یحبّ إحداث العهد بک و النّظر إليك، فإن نشطت لزیارته و المقام قبله ما رأیت شخصت و من أحببت من أهل بیتک و موالیک و حشمک على مهله و طمأنینه، ترحل إذا شئت و تنزل إذا شئت و تسیر کیف شئت و إن أحببت أن یكون یحیی بن هرثمه مولى أمير المؤمنين و من معه من الجند مشیعین لک، یرحلون برحیلک و یسیرون بسیرک و الأمر فی ذلك إليك حتّى توافی أمير المؤمنين فما أحد من إخوته و ولده و أهل بیته و خاصّته ألطف منه منزله و لا أحمد له أثره و لا هو

ص: ۵۲۶

حضرت به او پیغام فرستاده که تو را از سوی خداوند عزّتمند به قرار گاهی بنشانم که برایت چیزی باقی نماند. و خداوند شکوهمند او را در همان روزها گرفتار ساخت.

[۱۳۲۰]۷- یکی از اصحابمان گفته است: من نسخه ای از نامه متوکّل به حضرت ابو الحسن سوم (هادی) علیه السلام را در سال دویست و چهل و سه از یحیای هرثمه گرفتم. و این همان نسخه است: به نام خداوند بخشینده مهربان. و سپس، همانا امیر مؤمنین قدرت را می شناسد و خویشاوندی ات را رعایت کرده، حقّت را لازم می داند. درباره تو و خاندانت، آنچه را خداوند به وسیله آن حال تو و آنان را نیکو می کند. و عزّت تو و آنان را استوار کرده، برکت و ایمنی برای تو و آنان می آورد، فراهم می کند. و با آن خشنودی پروردگارش و ادای آنچه را او درباره تو و آنان بر او واجب کرده، می خواهد. نظر امیر مؤمنین عزل عبد الله محمّد از ولایت جنگ و نماز مدینه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است؛ زیرا چنان که گفته بودی حقّتان را نمی شناسد و قدرتان را خوار می شمرد و نزد ما تو را به چیزی متهم کرده است که امیر مؤمنین دوری تو از آن و نیت درستت در ترک وعده با او را می داند. و این که خودت را سزاوارش نمی دانستی. و اینک امیر مؤمنین به دنبال او به محمّد فضل ولایت داده است و او را به گرامیداشت و بزرگداشت تو و رسیدن به کار و نظرتان و به وسیله آن تقرّب به خدا و به امیر مؤمنین فرمان داده است. و امیر مؤمنین مشتاق دیدار تو است و دوست دارد تو را ببیند. تو هم اگر دیدی برای دیدار او و ماندن نزدش کوشیدی، در فرصت و آرامش، خودت و کسانی از خاندان و غلامان و اطرافیان بیرون بیایید [که هرگاه خواستی، سوار شوی و هرگاه خواستی، فرود آیی و هرطور خواستی راه بیمایی]. او اگر دوست داشتی یحیای هرثمه غلام امیر مؤمنین و سربازانش تو را همراهی کنند. با سوار شدن تو سوار شوند و با راه افتادن شما به راه افتند. این موضوع به اختیار تو است تا به امیر مؤمنین بررسی. که کسی از برادران و فرزندان و خاندان و برجستگانش منزلتی مهربان تر از او و فضیلتی ستوده تر نزد او ندارند

ص: ۵۲۷

لهم أنظر و علیهم أشفق و بهم أبرّ و إلیهم أسکن منه إلیک إن شاء الله تعالی و السّلام علیک و رحمه الله و برکاته؛ و کتب

إبراهيم بن العباس و صَلَّى اللهُ على مُحَمَّد و آلِهِ و سَلَّمَ.

[۱۳۲۱] ۸-الحسين بن الحسن الحسنی قال:

حدّثني أبو الطّيب المثنى يعقوب بن ياسر قال: كان المتوكّل يقول: و يحكم قد أعيانى أمر ابن الرّضا، أبى أن يشرب معى أو ينادمنى أو أجد منه فرصة فى هذا، فقالوا له: فإن لم تجد منه فهذا أخوه موسى قصاف عزاف يأكل و يشرب و يتعشّق، قال: ابعثوا إليه فجيئوا به حتّى نمّوه به على النّاس و نقول ابن الرّضا، فكتب إليه و أشخص مكرّما و تلقّاه جميع بنى هاشم و القوّاد و النّاس على أنّه إذا وافى أقطعه قطيعه و بنى له فيها و حوّل الخمارين و القيان إليه و وصله و برّه و جعل له منزلا سرّيا حتّى يزوره هو فيه، فلما وافى موسى تلقّاه أبو الحسن فى قنطره و صيف و هو موضع تتلّقى فيه القادمون، فسلم عليه و وقّاه حقّه، ثمّ قال له: إنّ هذا الرّجل قد أحضر ك ليهتككك و يضع منك فلا تقرّ له أنّك شربت نبيذا قطّ، فقال له موسى: فإذا كان دعانى لهذا فما حيلتى؟ قال: فلا- تضع من قدرك و لا- تفعل فإنّما أراد هتكك فأبى عليه فكّر عليه فلمّا رأى أنّه لا يجب قال أما إنّ هذا مجلس لا تجمع أنت و هو عليه أبدا، فأقام ثلاث سنين، بيكر كلّ يوم فيقال له: قد تشاغل اليوم فرح، فيروح فيقال: قد سكر فبكر، فيبكر فيقال: شرب دواء، فما زال على هذا ثلاث سنين حتّى قتل المتوكّل و لم يجتمع معه عليه.

[۱۳۲۲] ۹-بعض أصحابنا، عن محمّد بن عليّ قال: أخبرنى زيد بن عليّ بن الحسين بن زيد قال:

ص: ۵۲۸

و او در برابر تو به آنان یاورتر و دلسوزتر و نیک تر و مطمئن تر نیست. اگر خداوند فرازند خواهد. و سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو. نوشت آن را ابراهیم عباس. و درود و سلام خداوند بر محمّد و خاندانش.

[۱۳۲۱] ۸-ابو طیب مثنى يعقوب ياسر گفته است: متوکّل می گفت: وای بر شما کار پسر رضا [حضرت هادى عليه السلام] مرا خسته کرد. از نوشیدن با من یا همنشینی با من سرباز زد تا در این باره از او فرصتى بیابم. به او گفتند: اگر از او فرصتى نیافتى برادرش موسى [مبرقع] هست که اهل بازی و ساز و آواز است. مى خورد و مى نوشد و عشق بازی مى کند. گفت: دنبالش بفرستید و او را بیاورید تا او را در نظرم مردم به جای ابن الرضا جلوه داده، بگویم پسر رضا همین است. پس به او نامه نوشت و محترمانه حرکتش داده، همۀ بنى هاشم و سرداران و مردم به دیدارش رفتند بنابراین وقتى که به سامره رسید زمینی به او داده، ساختمانش کند و مى فروشان و دختران آوازه خوان برایش بیاورد، او را حسابى تحویل بگیرد و کند و برایش منزلى بزرگ و دلگشا قرار دهد تا او را در آن جا دیدار کند. چون موسى رسید، حضرت هادى [عليه السلام] در پل و صيف، جایی که پیشوازان به دیدار او مى آمدند، او را دیده، سلام داد و حقّش را ادا کرده، فرمود: این مرد تو را خواسته تا رسوا و خوارت کند. هرگز به او اقرار نکن که شراب نوشیده اى. موسى گفت: اگر مرا به آن دعوت کرد چاره ام چیست؟ فرمود: قدر خود را خوار نکن و نخور. که او رسوایی ات را مى خواهد. او سرباز زد. حضرت تکرار کرد. و چون دید او نمى پذیرد، فرمود: بدان این مجلسى است که تو و او هرگز گرد هم نمى آید. او سه سال ماند. هرروز صبح زود مى رفت. به او مى گفتند: امروز کار دارد، برو شب بیا او شب مى آمد، مى گفتند: او مست کرده است. صبح زود بیا. صبح مى آمد، مى گفتند: [شب] دوا خورده است. و سه سال پیوسته بر این شیوه بود تا متوکّل کشته شد و در یک مجلس گرد هم نیامدند.

مرضت فدخل الطیب علی لیلا فوصف لی دواء بلیل آخذه کذا و کذا یوما فلم یمکنی، فلم یرج الطیب من الباب حتی ورد علی نصر بقاروره فیها ذلك الدواء بعینه فقال لی: أبو الحسن یقرئک السلام و یقول لک خذ هذا الدواء کذا و کذا یوما فأخذته فشرته فبرأت، قال محمد بن علی: قال لی زید بن علی: یأبی الطاعن أین الغلاه عن هذا الحدیث.

باب مولد أبی محمد الحسن بن علی علیهما السلام ولد علیه السلام فی شهر رمضان [و فی نسخه أخرى فی شهر ربیع الآخر] سنه اثنتین و ثلاثین و مائتین. و قبض علیه السّلام یوم الجمعه لثمان لیال خلون من شهر ربیع الأوّل سنه ستّین و مائتین و هو ابن ثمان و عشرين سنه و دفن فی داره فی البیت الّذی دفن فیہ أبوه بسرّ من رأی و أمّه أمّ ولد یقال لها: حدیث [و قیل سوسن].

[۱۳۲۳] ۱- الحسن بن محمد الأشعریّ و محمد بن یحیی و غیرهما قالوا:

كان أحمد بن عبيد الله بن خاقان علی الضّیاع و الخراج بقمّ فجرى فی مجلسه یوما ذکر العلویّه و مذاهبهم و كان شدید النّصب فقال: ما رأیت و لا عرفت بسرّ من رأی رجلا من العلویّه مثل الحسن بن علی بن محمّد بن الرّضا فی هدیه و سکونه و عفافه و نبله و کرمه عند أهل بیته و بنی هاشم و تقدیمهم إیاه علی ذوی السنّ منهم و الخطر و كذلك القوّاد و الوزراء و عامّه النّاس، فإنی كنت یوما قائما علی رأس أبی و هو یوم مجلسه للنّاس إذ دخل علیه حجابها فقالوا: أبو محمّد ابن الرّضا بالبّاب، فقال بصوت عال: ائذنوا له، فتعجّبت ممّا سمعت منهم أنّهم جسروا یکنون رجلا علی أبی بحضرته و لم یکنّ

عنده إلاّ خلیفه أو ولیّ عهد أو من أمر السّلمان أن یکنی، فدخل رجل

شبانه به نزد آمد و برایم دواپی را وصف کرد که همان شب بگیرم و چند روزی داشته باشم. این برایم دشوار آمد. هنوز طیب از در بیرون نرفته بود که نصر با شیشه ای که همان دوا در آن بود به نزد آمد و به من گفت: ابو الحسن [علیه السلام] به تو سلام رساند و فرمود: این دوا را بگیر و همان چند روز داشته باش. من آن را گرفته، نوشیدم و از آن بهبود یافتم. محمد علی گفته است: زید علی به من گفت: عیب گیران [این ها] را نمی پذیرند. کجا هستند غالیان که این حدیث را بشنوند.

ولادت ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام

حضرت حسن عسکری علیه السلام در ماه رمضان [و در نسخه دیگر در ماه ربیع الآخر] سال دویست و سی و دو به دنیا آمد و روز جمعه، هشت شب گذشته از ربیع الاول سال دویست و شصت، بیست و هشت ساله بود که وفات یافته، در اتاقش دفن شد، در خانه ای در سامره که پدرش در آن دفن شده بود. و مادرش کنیزی است که به او حدیث می گفتند. [و سوسن نیز گفته شده است.]

[۱۳۲۳] - حسین احمد اشعری و محمد یحیی و جز آن دو گفته اند: احمد بن عبید الله خاقان گماشته بر املاک و مالیات قم بود. روزی در مجلس او از علویان و مذهبشان سخن به میان آمد و او سخت ناصبی بود. پس گفت: من در سامره در روش و وقار و پاکی و بزرگی و بزرگواری از علویان مردی مانند حسن بن علی بن محمد بن رضا در نزد خاندانش و بنی هاشم و همچنین سرداران و وزیران و عموم مردم ندیدم و نشناختم که او را بر سالخوردهگان و صاحبان منزلتشان مقدم بدانند. من روزی پشت سر پدرم ایستاده بودم و آن روزی بود که برای کارهای مردم می نشست که ناگاه دربانان به نزدش آمده، گفتند: ابو محمد، ابن الرضا بر در است. پدرم به صدای بلندی گفت: به او اجازه دهید. و من در شگفت شدم از این که شنیدم آنان جسارت کرده، نزد پدرم مردی را با کنیه نام بردند. درحالی که نزد او از کسی جز خلیفه یا ولی عهد یا کسی که خلیفه فرمان داده بود، با کنیه نام برده نمی شد.

ص: ۵۳۱

أسمر، حسن القامه، جمیل الوجه، جید البدن، حدث السن، له جلاله و هیبه، فلما نظر إليه ابي قام يمشى إليه خطى و لا أعلمه فعل هذا بأحد من بنى هاشم و القواد، فلما دنا منه عانقه و قبل وجهه و صدره و أخذ بيده و أجلسه على مصلاه الذى كان عليه و جلس إلى جنبه مقبلا عليه بوجهه و جعل يكلمه و يفديه بنفسه و أنا متعجب مما أرى منه إذ دخل [عليه] الحاجب فقال: الموفق قد جاء و كان الموفق إذا دخل على ابي تقدم حجابيه و خاصه قواده، فقاموا بين مجلس ابي و بين باب الدار سمطين إلى أن يدخل و يخرج فلم يزل ابي مقبلا على ابي محمد يحدثه حتى نظر إلى غلمان الخاصه فقال حينئذ إذا شئت جعلنى الله فداك، ثم قال لحجابيه: خذوا به خلف السمطين حتى لا يراه هذا - يعنى الموفق - فقام و قام ابي و عانقه و مضى، فقلت لحجاب ابي و غلمانها: ويلكم من هذا الذى كنىتموه على ابي و فعل، به ابي هذا الفعل فقالوا: هذا علوى يقال له الحسن بن على يعرف بابن الرضا فازددت تعجبا و لم أزل يومى ذلك قلقا متفكرا فى أمره و أمر ابي و ما رأيت فيه حتى كان الليل و كانت عادته أن يصلى العتمه ثم يجلس فينظر فيما يحتاج إليه من المؤامرات و ما يرفعه إلى السلطان، فلما صلى و جلس، جئت فجلست بين يديه و ليس عنده أحد فقال لى: يا أحمد لك حاجه؟ قلت: نعم يا أبة فإن أذنت لى سألتك عنها؟ فقال: قد أذنت لك يا بنى فقل ما أحببت، قلت: يا أبة من الرجل الذى رأيتك بالغداه فعلت به ما فعلت من الإجلال و الكرامه و التبجيل و فديته بنفسك و أبويك؟ فقال: يا بنى ذاك إمام الرافضه، ذاك الحسن بن على المعروف بابن الرضا، فسكت ساعه، ثم قال: يا بنى لو زالت الإمامه عن خلفاء بنى العباس

ص: ۵۳۲

آن گاه مردی گندمگون، نیکوقامت، زیبارو، خوش اندام، تازه جوان آمد که جلالت و هیبتی داشت. پدرم وقتی نگاهش به او افتاد، برخاسته، چند قدمی به سویش رفت. درحالی که فکر نمی کنم با کسی از بنی هاشم و سرداران چنین کند. و چون به نزدیک او رسید، معانقه کرده، چهره و سینه اش را بوسیده، دستش را گرفته، او را بر نمازگاه مخصوص خویش نشانند و خودش در کنار او با همه صورت به او رو کرده، نشست و به سخن گفتن با او و فدا کردن جانش برای او آغاز کرد. من از آنچه از او می دیدم شگفت زده بودم که ناگاه دربان آمده، گفت: موفق [برادر خلیفه] آمده است. و وقتی موفق به نزد پدرم می آمد، دربانان و سرداران ویژه اش آمده، میان جایگاه پدرم و در خانه به صف می ایستادند تا او داخل شده، سپس خارج

شود. ولی هنوز پدرم رو به ابو محمّد [علیه السلام] داشت و سخن می گفت تا نگاهش به غلامان ویژه افتاد. در این هنگام گفت: خداوند مرا فدای شما کند اگر خواستید [می توانید تشریف ببرید] سپس به دربانانش گفت: ایشان را از پشت صف ببرید تا این-و مقصودش موقّق بود-ایشان را نیند. پس او برخاست و پدرم برخاسته، با او معانقه کرد و رفت. آن گاه من به دربانان و غلامان پدرم گفتم: وای بر شما این که بود که نزد پدرم از او با کنیه یاد کردید و پدرم با او چنین کرد؟! آنان گفتند: او از علویان است که حسن بن علی نام دارد و به ابن الرضا معروف است. و بر شکفتی ام افزوده شد. آن روز پیوسته نگران بودم و درباره او و کار پدرم و آنچه دیدم اندیشناک بادم تا شب شد. و عادت او این بود که نماز عشا را بگزارد و بنشیند تا ببیند در چه چیزهایی به مشورت نیاز دارد و چه چیزهایی را باید نزد سلطان مطرح کند. چون نماز خواند و نشست من رفتم و جلویش نشستم و کسی نزدش نبود. به من گفت: احمد کاری داری؟ گفتم: بله، پدر جان اگر اجازه دهی از آن بپرسم؟ گفت: پسر من به تو اجازه دادم که آنچه دوست داری بگویی. گفتم: پدر جان این مرد که بود که امروز صبح او را دیدم و شما چنان بزرگداشت و نیکی با او کرده، خود و پدر و مادرت را فدایش کردی؟ گفتم: پسر من او امام رافضیان است. او حسن بن علی معروف به ابن رضا است. آن گاه ساعتی خاموش شد و سپس گفت: پسر من اگر پیشوایی از خلفای بنی عباس جدا شود

ص: ۵۳۳

ما استحقّھا أحد من بنی هاشم غیر هذا و إنّ هذا لیستحقّھا فی فضله و عفافه و هدیه و صیانتہ و زهدہ و عبادتہ و جمیل أخلاقہ و صلاحہ و لو رأیت أباه رأیت رجلا جزلا، نبیلا، فاضلا، فزددت قلقا و تفکرا و غیظا علی ابي و ما سمعت منه و استزدتہ فی فعلہ و قوله فیہ ما قال، فلم یکن لی همّہ بعد ذلك إلاّ السّؤال عن خبره و البحث عن أمره فما سألت أحدا من بنی هاشم و القوّد و الکتّاب و القضاہ و الفقهاء و سائر النّاس إلاّ وجدته عنده فی غایه الإجلال و الإعظام و المحلّ الرّفع و القول الجمیل و التّقدیم له علی جمیع أهل بیتہ و مشایخه فعظم قدره عندی إذ لم أر له ولیّا و لا عدوّا إلاّ و هو یحسن القول فیہ و الثّناء علیہ، فقال له بعض من حضر مجلسه من الأشعریّین: یا أبا بکر فما خبر أخیه جعفر؟ فقال: و من جعفر فتسأل عن خبره أو یقرن بالحسن جعفر معلن الفسق فاجر ماجن شرّیب للخمور أقلّ من رأیتہ من الرّجال و أہتکهم لنفسه، خفیف، قلیل فی نفسه و لقد ورد علی السّیطان و أصحابہ فی وقت وفاه الحسن بن علی ما تعجّبت منه و ما ظننت أنّہ یكون و ذلك أنّہ لَمّا اعتلّ بعث إلى ابي أنّ ابن الرّضا قد اعتلّ فرکب من ساعته فبادر إلى دار الخلافه ثمّ رجع مستعجلا و معه خمسہ من خدم أمير المؤمنین کلّهم من ثقاته و خاصّیتہ فیہم تحریر، فأمرهم بلزوم دار الحسن و تعرّف خبره و حاله و بعث إلى نفر من المتطبّیین فأمرهم بالاختلاف إلیه و تعاهده صباحا و مساء، فلمّا کان بعد ذلك یومین أو ثلاثه أخبر أنّہ قد ضعف، فأمر المتطبّیین بلزوم داره و بعث إلى قاضی القضاہ فأحضره مجلسه و أمره أن یختار من أصحابہ عشره ممّن یوثق به فی دینہ و أمانتہ و ورعه فأحضرهم، فبعث بهم إلى دار الحسن و أمرهم

ص: ۵۳۴

از میان بنی هاشم کسی جز او سزاوار آن نیست. و این مرد به جهت فضیلت و پاکی و هدایتگری و پرهیزگاری و پارسایی و عبادت و اخلاق نیکو و شایستگی اش سزاوار آن است. و اگر پدرش را می دیدی او را مردی اصیل و نجیب و بافضیلت می

یافتی. نگرانی و اندیشه و خشمم بر پدر و آنچه از او شنیدم افزون تر شد. و آنچه را درباره شیوه و گفتار او گفته بود زیاده دانستم. پس از آن من قصدی جز پرسش درباره او و جستجو از کارش نداشتم. درباره اش از بنی هاشم و سرداران و کاتبان و قاضیان و فقیهان و مردم دیگر پرسیدم جز این که او را در نزدشان در نهایت جلالت و بزرگی و جایگاه بلند با گفتن سخنان زیبا و جلو انداختن او بر همه خاندانش و بزرگاناش یافتیم. پس قدرش نزد من بزرگ گشت زیرا برایش دوست و دشمنی ندیدم جز این که درباره اش سخنان نیکو گفته، ستایش اش کرد. یکی از اشعریان حاضر در جلسه به او گفت: ای ابو بکر و از برادرش جعفر چه خبر داری؟ گفت: جعفر کیست که درباره اش پرسشی شود یا با حسن همسان گردد. جعفری که آشکارا فسق می کند و فاجر و بی آبرو و دایم الخمر است. پست ترین مردی که دیده ام. رسواگر خویشتن و سبک و کم مایه. و در هنگام وفات حسن بن علی [علیهما السلام] بر سلطان و یارانش چیزی روی داد که من در شکفت شدم و گمان نمی کردم چنین شود و آن، این است که وقتی او بیمار شد، سراغ پدرم فرستاد که ابن الرضا بیمار شده است. پدرم همان ساعت سوار شده، به دار الخلافه رفت، سپس به شتاب، با پنج تن از خادمان مورد اعتماد امیر مؤمنین و از جمله نحریر بازگشت. سپس به آنان دستور داد در کنار حسن باشند و از حال و روزش باخبر شوند و سراغ چند طبیب فرستاد و به آنان دستور داد به نزد او رفت و آمد کنند و صبح و شام با او باشند. چون دو سه روز گذشت خبر رسید که او ناتوان شده است. پس به طبیبان دستور داد در خانه او بمانند و به سراغ قاضی القضاة فرستاده، او را به مجلس اش احضار کرد و دستور داد تا ده تن از کسانی را که در دین و امانتداری و پرهیزگاری مورد اعتمادند برگزیده، به خانه حسن بروند. و شب و روز آن جا باشند.

ص: ۵۳۵

بازومه لیلا و نهارا فلم یزالوا هناك حتی توفی علیه السلام فصارت سر من رأی ضجّه واحده و بعث السلطان إلی داره من فتشها و فتش حجرها و ختم علی جمیع ما فیها و طلبوا أثر ولده و جاءوا بنساء یعرفن الحمل، فدخلن إلی جواریه ینظرن إلیهن فذکر بعضهن أنّ هناك جاریه بها حمل فجعلت فی حجره و وکلّ بها نحریر الخادم و أصحابه و نسوه معهم، ثم أخذوا بعد ذلک فی تهیئته و عطّلت الأسواق و رکبت بنو هاشم و القواد و أبی و سائر الناس إلی جنازته، فکانت سر من رأی یومئذ شبیها بالقیامه فلما فرغوا من تهیئته بعث السلطان إلی أبی عیسی بن المتوکل فأمره بالصلاه علیه، فلما وضعت الجنازه للصلاه علیه دنا أبو عیسی منه فکشف عن وجهه فعرضه علی بنی هاشم من العلویّه و العبّاسیّه و القواد و الکتّاب و القضاة و المعدّین و قال: هذا الحسن بن علی بن محمّد بن الرضا مات حتف أنفه علی فراشه حضره من حضره من خدم أمیر المؤمنین و ثقاته فلان و فلان و من القضاة فلان و فلان و من المتطبّیین فلان و فلان، ثم غطی وجهه و أمر بحمله فحمل من وسط داره و دفن فی البیت الّذی دفن فیہ أبوه فلما دفن أخذ السلطان و الناس فی طلب ولده و کثر التفتیش فی المنازل و الدّور و توقّفوا عن قسمه میراثه و لم یزل الدّین و کّلوا بحفظ الجاریه الّتی توهم علیها الحمل لازمین حتی تبین بطلان الحمل فلما بطل الحمل عنهنّ قسم میراثه بین أمّه و أخیه جعفر و ادّعت أمّه وصیّته و ثبت ذلک عند القاضی، و السلطان علی ذلک یطلب أثر ولده. فجاء جعفر بعد ذلک إلی أبی فقال: اجعل لی مرتبه أخی و أوصل إلیک فی کلّ سنه عشرين ألف دینار، فزبره أبی و أسمعته و قال له: یا أحمق السّیطان جرّد سیفه فی الدّین زعموا

ص: ۵۳۶

و آنان پیوسته آن جا بودند تا او علیه السّلام وفات یافت. پس سامره یکپارچه ناله شد. سلطان کسانی را به خانه اش فرستاد تا آن جا و اتاق هایش را جستجو کرده، و بر همه آنچه در آن جا است مهر بزنند. و اثری از فرزندش بیابند. و زنانی را آوردند تا حامله را بشناسند. آنان به نزد کنیزانش رفتند تا آنان را بازرسی کنند. یکی از آنان گفت که این جا یک کنیز حامله است. او را در اتاقی قرار داده، تحریر خادم و یارانش و زنانی را بر او گماشتند. و پس از آن به تجهیز آن حضرت آغاز کردند. بازارها بسته شد و بنی هاشم و سرداران و پدرم و دیگر مردم پیکرش را تشییع کردند. آن روز سامره همچون قیامت شده بود. پس چون تجهیزش را به پایان بردند سلطان به نزد ابو عیسی پسر متوکل فرستاد و او را به نماز بر او دستور داد. چون پیکرش برای نماز بر زمین گذاشته شد، ابو عیسی به او نزدیک شده، رویش را گشود و به بنی هاشم از علوی و عبّاسی و سرداران و کاتبان و قاضیان و معتمدان نشان داده، گفت: این حسن بن علی بن محمّد بن رضا است که به اجل خود بر بسترش در گذشته و از خادمان امیر مؤمنین و کسان مورد اعتمادش فلان و فلان و از قاضیان فلان و فلان و از پزشکان فلان و فلان در نزدش حاضر بوده اند. سپس رویش را پوشاند و دستور داد او را بردارند. آن گاه او را از میان اتاق برداشته، در خانه ای که پدرش در آن دفن شده بود، دفن کردند. و چون دفن شد سلطان و مردم به جستجوی فرزندش آغاز کردند. و بسیار جستجو کرده، از تقسیم میراثش بازایستادند. و کسانی که بر کنیز مظنون به حاملگی گماشته شده بودند، همراه او بودند تا روشن شد که او حامله نیست. پس از روشن شدن این موضوع میراثش میان مادر و برادرش جعفر تقسیم شد. مادرش ادّعا کرد که به او وصیّت شده و نزد قاضی هم ثابت شد ولی سلطان با این حال در جستجوی اثری از فرزندش بود. سپس جعفر به نزد پدرم آمد و گفت: مقام برادرم را به من واگذار تا من هر سال بیست هزار دینار برایت برسانم. پدرم سخت بر او تاخت و تندی کرد و گفت: ای احمق! سلطان به روی کسانی که گمان می کردند پدر و برادرت امام هستند، شمشیر کشید تا آنان را از آن باور بازگرداند، نتوانست.

ص: ۵۳۷

أَنَّ أَبَاكَ وَ أَخَاكَ أُمَّهُ لِيرَدَّهُمْ عَنْ ذَلِكَ، فَلَمْ يَتَهَيَّأْ لَهُ ذَلِكَ، فَإِنْ كُنْتَ عِنْدَ شِيعَةِ أَبِيكَ أَوْ أَخِيكَ إِمَامًا فَلَا حَاجَةَ بِكَ إِلَى السَّيْلَانِ [أَنْ] يَرْتَبِكَ مَرَاتِبَهُمَا وَ لَا غَيْرَ السُّلْطَانِ وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُمْ بَعْدَ الْمَنْزِلَةِ لَمْ تَنْلُهَا بِنَا وَ اسْتَقْلَهُ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ وَ اسْتَضْعَفَهُ وَ أَمْرٌ أَنْ يَحْجُبَ عَنْهُ، فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ فِي الدَّخُولِ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ أَبِي وَ خَرَجْنَا وَ هُوَ عَلَى تَلْكَ الْحَالِ وَ السَّيْلَانِ يَطْلُبُ أَثْرَ وَ لِدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

[۱۳۲۴]۲-علی بن محمّد، عن محمّد بن إسماعیل بن إبراهيم بن موسى بن جعفر علیهما السلام قال:

کتب أبو محمّد علیه السّلام إلى أبي القاسم إسحاق بن جعفر الزبیری قبل موت المعتز بنحو عشرين يوماً: الزم بيتك حتى يحدث الحادث، فلما قتل بريجه كتب إليه قد حدث الحادث فما تأمرني؟ فكتب ليس هذا الحادث هو الحادث الآخر فكان من أمر المعتز ما كان و عنه قال: كتب إلى رجل آخر يقتل ابن محمّد بن داود عبد الله قبل قتله بعشرة أيام فلما كان في اليوم العاشر قتل.

[۱۳۲۵]۳-علی بن محمّد، عن محمّد بن إبراهيم المعروف بابن الكردي، عن محمّد بن علی بن إبراهيم بن موسى بن جعفر قال:

ضاق بنا الأمر فقال لي أبي: امض بنا حتى نصير إلى هذا الرجل - يعني أبا محمد - فإنه قد وصف عنه سماحه، فقلت: تعرفه؟ فقال: ما أعرفه ولا - رأيته قط، قال: فقصدناه فقال لي [أبي] أو هو في طريقه: ما أحوجنا إلى أن يأمر لنا بخمسائه درهم مائتا درهم للكسوه و مائتا درهم للدين و مائه للنفقه، فقلت في نفسي: ليته أمر لي بثلاثمائه درهم مائه اشترى بها حمارا و مائه للنفقه و مائه للكسوه و أخرج إلى الجبل، قال: فلما وافينا الباب خرج إلينا غلامه فقال: يدخل علي بن إبراهيم و محمد ابنه، فلما دخلنا عليه و سلمنا قال لأبي: يا علي!

ص: ۵۳۸

پس تو اگر نزد شیعیان پدر و برادرت، امام باشی که نه به سلطان و نه به غیر آن نیازی نداری تا تو را در مقام آنان قرار دهد. و اگر نزدشان این منزلت و جایگاه را نداری با ما به آن نمی رسی. پدرم او را کم مایه و خوار شمرد و فرمان داد تا از او دور شود و تا مرد به او اجازه آمدن به نزدش را نداد. او بر این حال بود که ما از سامره بیرون آمدیم و سلطان هنوز در جستجوی اثری از فرزند حسن بن علی علیهما السلام بود.

[۱۳۲۴]۲- محمد اسماعیل گفته است: ابو محمد [علیه السلام] تقریباً بیست روز پیش از مرگ معتز به اسحاق بن جعفر زبیری نوشت: در خانه ات بمان تا حادثه روی دهد. چون بریحه کشته شد، او به حضرت نوشت: آن حادثه روی داد، اینک چه فرمان می دهی؟ ایشان نوشت: این حادثه نیست. حادثه دیگری است. و کار معتز چنان شد که شد.

و از او است که گفته است: ایشان به مردی دیگر - ده روز پیش از کشته شدن شخصی - نوشت عبد الله پسر محمد داود کشته می شود. چون روز دهم رسید او کشته شد.

[۱۳۲۵]۳- محمد علی گفته است: ما در تنگنا بودیم. پس پدرم به من گفت: با ما بیا به سوی این مرد - یعنی ابو محمد [علیه السلام] - برویم؛ که به بزرگواری و صفش می کنند. من گفتم: او را می شناسی؟ گفت: او را نمی شناسم و هرگز هم او را ندیده ام. او گوید: آن گاه آهنگ او کردیم. پدرم در راه به من گفت: چه خوب می شد اگر به ما پانصد درهم می داد: دویست درهم برای لباس، دویست تا برای بدهی و صد تا هم برای خرجی مان. و من با خودم گفتم: کاش سیصد درهم نیز به من می داد. تا با صد درهمش الاغی بخرم و صد تا برای خرجی و صد تا بایش برای لباس تا به سوی کوهستان بروم. او گوید: وقتی به در رسیدیم غلامش درآمده، گفت: علی ابراهیم و پسرش محمد داخل شوند. چون به نزد حضرت رفته، سلام گفتیم، ایشان به پدرم فرمود: ای علی!

ص: ۵۳۹

ما خلفك عنا إلى هذا الوقت؟ فقال: يا سيدي استحييت أن ألقاك على هذه الحال، فلما خرجنا من عنده جاءنا غلامه فناول أبي صره فقال: هذه خمسائه درهم مائتان للكسوه و مائتان للدين و مائه للنفقه و أعطاني صره فقال: هذه ثلاثمائه درهم اجعل مائه في ثمن حمار و مائه للكسوه و مائه للنفقه و لا تخرج إلى الجبل و صر إلى سورا فصار إلى سورا و تزوج بامرأه، فدخله اليوم ألف دينار و مع هذا يقول بالوقف، فقال محمد بن إبراهيم: فقلت له: ويحك أ تريد أمرا أبين من هذا؟ قال: فقال هذا أمر قد

[۱۳۲۶] ۴-علی بن محمد، عن ابي علي محمد بن علي بن ابراهيم قال:

حدّثني أحمد بن الحارث القزويني قال: كنت مع ابي بسرّ من رأى و كان ابي يتعاطى البيطره في مربوط ابي محمد عليه السّلام قال: و كان عند المستعين بغل لم ير مثله حسنا و كبيرا و كان يمنع ظهره و اللّجام و السّرج، و قد كان جمع عليه الرّاضه، فلم يمكن لهم حيله في ركوبه، قال: فقال له بعض ندمائه: يا امير المؤمنين ألا تبعث إلى الحسن ابن الرّضا حتّى يجيء فإمّا أن يركبه و إمّا أن يقتله فتستريح منه، قال: فبعث إلى ابي محمّد و مضى معه ابي فقال ابي: لمّا دخل أبو محمّد الدّار كنت معه فنظر أبو محمّد إلى البغل واقفا في صحن الدّار فعدل إليه فوضع بيده على كفله، قال: فنظرت إلى البغل و قد عرق حتّى سال العرق منه، ثمّ صار إلى المستعين فسلم عليه فرحب به و قرّب، فقال: يا ابا محمّد ألجم هذا البغل فقال أبو محمّد لأبي: ألجمه يا غلام، فقال المستعين: ألجمه أنت، فوضع طيلسانه ثمّ قام فألجمه ثمّ رجع إلى مجلسه و قعد، فقال له: يا ابا محمّد أسرجه، فقال لأبي: يا غلام أسرجه فقال: أسرجه أنت فقام ثانيه فأسرجه و رجع فقال له ترى أن تركبه؟ فقال: نعم فركبه من غير أن يمتنع عليه

ص: ۵۴۰

چه چیزی تو را تا این موقع از ما بازداشته است؟ او گفت: سرورم! من شرم داشتم با این حال شما را دیدار کنم. وقتی از نزدش بیرون آمدم، غلامش به نزدمان آمده، همیانی به پدرم داده، گفت: این پانصد درهم است. دویست درهم برای لباس، دویست تا برای بدهی و صد تا برای خرجی. و همیانی به من داد و گفت: این سیصد درهم است. صد درهم را برای خرید الاغی بگذار، صد تا را برای لباس و صد تا را برای خرجی و به سوی کوهستان برو. به سورا [در بغداد] سفر کن. او به سورا رفت و با زنی ازدواج کرد. و امروز در آمدش هزار دینار است. با این حال مذهب واقفی است. محمّد ابراهیم گفته است: من به او گفتم: وای بر تو! آیا چیزی از این روشن تر می خواهی؟ گفت: این چیزی است که به آن عادت کرده ایم.

[۱۳۲۶] ۴-احمد بن عارف قزوینی گفت: با پدرم در سامره بودم. و پدرم دامپزشکی اصطلب ابو محمّد [علیه السّلام] را به عهده داشت. و مستعین عباسی استری داشت که در زیبایی و بزرگی بی مانند بود و نمی گذاشت کسی سوارش شده، لگام و زین اش کند. رام کنندگان اسب را گرد آورده بود و آنان چاره ای برای سوار شدنش نیافته بودند. برخی ندیماناش به او گفتند: ای امیر مؤمنین آیا دنبال حسن بن رضا [علیهما السّلام] نمی فرستی تا بیاید. یا او سوار آن شود یا آن او را بکشد و تو آسوده شوی؟ پس او به دنبال ابو محمّد [علیه السّلام] فرستاد و پدرم هم با او رفت. پدرم می گفت: وقتی ایشان وارد خانه شد من با او بودم ابو محمّد [علیه السّلام] به استر ایستاده در حیاط خانه نگریسته، راه را به سوی آن کج کرده، دست بر کفلش گذاشت. او گوید: به استر که نگریستم عرق کرده بود چنان که از بدنش جاری بود. سپس حضرت به سوی مستعین رفته، سلام داد و او حضرت را بزرگ داشته، نزد خود نشانده، و گفت: ای ابو محمّد این استر را لگام بزن. حضرت به پدرم فرمود: ای غلام او را لگام بزن. مستعین گفت: خودت او را لگام بزن. پس حضرت شال را از شانۀ اش برداشته، برخاست و او را لگام زد. سپس به جایش بازگشته، نشست. مستعین به او گفت: ای ابو محمّد او را زین کن. و ایشان به پدرم فرمود: ای غلام او را زین کن. او باز گفت: خودت آن را زین کن. پس حضرت دوباره برخاسته، آن را زین کرد و بازگشت. مستعین به حضرت گفت: نمی خواهی سوارش شوی؟ حضرت فرمودند: چرا. و سوارش شدند بی آن که آن اسب سرکشی کند.

ثم ركضه في الدار، ثم حمله على الهملجه فمشى أحسن مشى يكون، ثم رجع و نزل فقال له المستعين: يا أبا محمد كيف رأيتَه قال: يا أمير المؤمنين ما رأيت مثله حسنا و فراهه و ما يصلح أن يكون مثله إلا لأمر المؤمنين قال: فقال: يا أبا محمد فإن أمير المؤمنين قد حملك عليه، فقال أبو محمد لأبي: يا غلام خذ فأخذه أبي فقاده.

[۱۳۲۷] ۵-علي، عن أبي أحمد بن راشد، عن أبي هاشم الجعفری قال:

شكوت إلى أبي محمد عليه السلام الحاجه، فحكك بسوطه الأرض، قال: و أحسبه غطاء بمنديل و أخرج خمسمائه دينار، فقال: يا أبا هاشم خذ و أعذرنا.

[۱۳۲۸] ۶-علي بن محمد، عن أبي عبد الله بن صالح، عن أبيه، عن أبي علي المطهر أنه كتب إليه سنه القادسيه يعلمه انصراف الناس و أنه يخاف العطش، فكتب عليه السلام:

امضوا فلا خوف عليكم إن شاء الله فمضوا سالمين و الحمد لله رب العالمين.

[۱۳۲۹] ۷-علي بن محمد، عن علي بن الحسن بن الفضل اليماني قال:

نزل بالجعفری من آل جعفر خلق لا قبل له بهم فكتب إلى أبي محمد يشكو ذلك، فكتب إليه: تكفون ذلك إن شاء الله تعالى فخرج إليهم في نفر يسير و القوم يزيدون على عشرين ألفا و هو في أقل من ألف فاستباحهم

[۱۳۳۰] ۸-علي بن محمد، عن محمد بن إسماعيل العلوي قال:

حبس أبو محمد عند علي بن نارمش و هو أنصب الناس و أشدهم على آل أبي طالب و قيل له: افعل به و افعل فما أقام عنده إلا يوما حتى وضع خديه له و كان لا يرفع بصره إليه إجلالا و إعظاما، فخرج من عنده و هو أحسن الناس بصيره و أحسنهم فيه قولاً.

آن را در خانه دواند. آن گاه او را به راندنی آرام و بلند (یورتمه) راند. و به بهترین صورتی که می شد راه رفت. سپس بازگشته، فرود آمد. سپس مستعین به حضرت گفت: ای ابو محمد آن را چگونه دیدی؟ فرمود: ای امیر مؤمنین در زیبایی و تیزیایی مانندش را ندیده ام و چنین چیزی جز برای امیر مؤمنین سزاوار نیست. او گفت: ای ابو محمد! امیر مؤمنین هم تو را بر آن نشانید. پس ابو محمد [علیه السلام] به پدرم فرمود: ای غلام او را ببر. و پدرم او را گرفت و با خودش برد.

[۱۳۲۷] ۵-ابو هاشم جعفری گفته است: از نیازمندی ام به ابو محمد [علیه السلام] شکایت بردم. با تازیانه اش زمین را اندکی کند. او گفته است: و به گمانم با دستمالی آن را پوشاند و پانصد دينار برداشته، فرمود: ای ابو هاشم بگیر و عذر ما را بپذیر.

[۱۳۲۸] ۶-ابو علی مطهر در سال قادسیه (سال بی آبی در راه مکه) به ایشان نوشت تا از بازگشت مردم خبر داده و بگوید که

خودش هم از تشنگی می ترسد. ایشان نوشتند: بروید، بیمی بر شما نیست ان شاء الله. و آنان به سلامت رفتند و سپاس بر پروردگار جهانیان.

[۱۳۲۹]۷-علی بن حسن... یمانی گفته است: مردمی به جعفری از خاندان جعفر حمله بردند و او در برابرشان تاب مقاومت نداشت. به حضرت عسکری [علیه السلام] نامه نوشته، از آن به ایشان شکایت برد. حضرت به او نوشت: در این باره ان شاء الله کفایت می شوید. پس او با نفراتی اندک به سوی آنان رفت درحالی که آن مردم از بیست هزار افزون بودند و او کمتر از هزار نفر. و آنان را ریشه کن کرد.

[۱۳۳۰]۸-محمد بن اسماعیل علوی گفت: حضرت عسکری [علیه السلام] نزد علی بن نارمش که ناصبی ترین مردم و دشمن ترین شان با خاندان ابو طالب بود زندانی شد. و به او گفته شد: بر او سخت و سخت تر بگیر. و ایشان یک روز نزدش نماند که سرش را پایین انداخت و از احترام و بزرگداشتی که به ایشان یافت، سر بالا نیاورد. آن گاه حضرت درحالی که او بهترین مردم در بصیرت، و بهترین شان در ستایش حضرت شده بود، از نزدش بیرون آمد.

ص: ۵۴۳

[۱۳۳۱]۹-علی بن محمد و محمد بن ابی عبد الله، عن إسحاق بن محمد النخعی قال:

□ حَدَّثَنِي سَفِيَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ الضَّبَّعِيُّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الْوَلِيْجَةِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْهَ قَلْتُ فِي نَفْسِي لَا فِي الْكِتَابِ: مَنْ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ هَاهُنَا فَرَجِ الْجَوَابِ: الْوَلِيْجَةُ الْعَدِي يَقَامُ دُونَ وَلِيِّ الْأَمْرِ وَ حَدَّثَكَ نَفْسَكَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ؟ فَهَمْ الْأَثْمَةُ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ عَلَى اللَّهِ فَيَجِيزُ أَمَانَهُمْ.

[۱۳۳۲]۱۰-إسحاق قال: حَدَّثَنِي أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ:

شكوت إلى أبي محمد عليه السلام ضيق الحبس و كتلت القيد فكتب إلي أنت تصلي اليوم الظهر في منزلك فأخرجت في وقت الظهر فصليت في منزلي كما قال عليه السلام و كنت مضيقاً فأردت أن أطلب منه دنائير في الكتاب فاستحييت، فلما صرت إلى منزلي وجه إلي بمائة دينار و كتب إلي إذا كانت لك حاجة فلا تستحي و لا تحتشم و اطلبها فإنك ترى ما تحب إن شاء الله.

[۱۳۳۳]۱۱-إسحاق، عن أحمد بن محمد بن الأقرع قال: حَدَّثَنِي أَبُو حَمْزَةَ نَصِيرُ الْخَادِمِ قَالَ:

سمعت أبا محمد غير مره يكلم غلمانة بلغاتهم، ترك و روم و صقالبه، فتعجبت من ذلك و قلت: هذا ولد بالمدينة و لم يظهر لأحد حتى مضى أبو الحسن عليه السلام و لا رآه أحد فكيف هذا، -أحدث نفسي بذلك- فأقبل علي فقال: إن الله تبارك و تعالی بين حجتة من سائر خلقه بكل شيء و يعطيه اللغات و معرفه الأنساب و الآجال و الحوادث و لو لا- ذلك لم يكن بين الحجّة و المحجوج فرق.

[۱۳۳۴]۱۲-إسحاق، عن الأقرع قال:

[۱۳۳۱] ۹- سفیان بن محمّد ضبعی گفته است: به حضرت عسکری [علیه السلام] نامه نوشتم و دربارهٔ محرم راز پرسیدم که در این سخن خداوند والا است: و جز خدا و رسولش و مؤمنان محرم رازی نگرفتند. [توبه (۹): ۱۶] و با خودم - نه در نامه - گفتم: این جا مقصود از مؤمنان چه کسانی اند؟ جواب آمد: این محرم راز کسی است غیر از ولی امر. و با خودت دربارهٔ امیر مؤمنین پرسیدی که این جا آنان چه کسانی هستند. آنان امامانی هستند که از خداوند امان می گیرند و خدا امانشان را امضا می کند.

[۱۳۳۲] ۱۰- ابو هاشم جعفری گفته است: به حضرت عسکری علیه السلام از تنگی زندان و فشار کند و زنجیر شکایت کردم. به من نوشتند: تو امروز نماز ظهر را در خانه ات می گزاری. من هنگام ظهر از زندان رها شدم و چنان که ایشان فرموده بود، نماز ظهر را در خانه ام گزاردم. و در تنگنا بودم و خواسته بودم در آن نامه چند دیناری از ایشان بخواهم و شرم کرده بودم. چون به خانه ام رسیدم، صد دینار برایم فرستاده، به من نوشت: وقتی نیازی داشتی، شرم نکن و بخواه. که ان شاء الله آن چه را دوست داری می بینی.

[۱۳۳۳] ۱۱- ابو حمزه نصیر خادم گفت: چندین بار شنیدم که حضرت عسکری علیه السلام با غلامانش به زبان خودشان سخن می گوید: ترکی و رومی و صقالبی [اسلاوی]. و از آن شگفت زده شدم و گفتم: ایشان در مدینه به دنیا آمده و تا وفات حضرت هادی علیه السلام نه او بر کسی آشکار شده و نه کسی او را دیده است. پس این چگونه است؟ - و در این باره با خودم سخن می گفتم - که به نزد من آمده، فرمودند: همانا خداوند پاک و والا - حجت خود را از مردمان دیگر با هر چیزی ممتاز ساخته است و به او زبان ها و شناخت نسب ها و زمان مرگ و حوادث را عطا کرده است. و اگر چنین نبود میان حجت و مردم فرقی نبود.

[۱۳۳۴] ۱۲- اقرع گفت: به حضرت عسکری علیه السلام نامه نوشته، از ایشان پرسیدم:

کتبت إلى أبي محمد أسأله عن الإمام هل يحتلم؟ و قلت في نفسي بعد ما فصل الكتاب: الاحتلام شيطنة و قد أعاذ الله تبارك و تعالی أولیاءه من ذلك، فورد الجواب: حال الأئمة في المنام حالهم في اليقظة لا یغیر التوم منهم شیئا و قد أعاذ الله أولیاءه من لمة الشیطان كما حدّثتك نفسك.

[۱۳۳۵] ۱۳- إسحاق قال:

حدّثني الحسن بن ظریف قال: اختلج في صدری مسألتيان أردت الكتاب فيهما إلى أبي محمّد عليه السلام فكتبت أسأله عن القائم عليه السلام إذا قام بما يقضى و أين مجلسه الذي يقضى فيه بين الناس و أردت أن أسأله عن شيء لحمى الرّبع فأغفلت خبر الحمى فجاء الجواب سألت عن القائم فإذا قام قضى بين الناس بعلمه كقضاء داود عليه السلام لا يسأل البيّنه و كنت أردت أن تسأل لحمى الرّبع فأنسيت، فاكتب في ورقه و علّقه على المحموم فإنه يبرأ بإذن الله إن شاء الله يا نارٌ كوني بزداءً و سلاماً على إبراهيم فعلقنا عليه ما ذكر أبو محمّد عليه السلام فأفاق.

[۱۳۳۶]-۱۴- إسحاق قال: حدّثني إسماعيل بن محمّد بن عليّ بن إسماعيل بن عليّ بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب قال:

قعدت لأبي محمّد عليه السّلام على ظهر الطّريق فلما مرّ بي شكوت إليه الحاجه و حلفت له أنّه ليس عندي درهم فما فوقها و لا غداء و لا- عشاء قال: فقال: تحلف بالله كاذبا و قد دفنت مائتي دينار، و ليس قولي هذا دفعا لك عن العطيّه، أعطه يا غلام ما معك، فأعطاني غلامه مائه دينار، ثمّ أقبل عليّ فقال لي: إنّك تحرمها أحوج ما تكون إليها يعنى الدنانير الّتي دفنت و صدق عليه السّلام و كان قال دفنت مائتي دينار و قلت: يكون ظهرا و كهفا لنا فاضطرت ضروره شديده إلى شيء أنفقه و انغلقت عليّ أبواب الرزق فتبّشت عنها فإذا ابن لي

ص: ۵۴۶

آیا امام، محتلم می شود؟ و پس از پایان نامه با خودم گفتم: محتلم شدن، شیطنت است که خداوند اولیایش را از آن نگاه داشته است. آن گاه جواب آمد: حال امامان در خواب، همان حال بیداری است. خواب در آنان چیزی را دگرگون نمی کند. و خداوند اولیایش را از دستبرد شیطان نگاه داشته است چنان که خودت گفتی.

[۱۳۳۵]-۱۳- حسن ظریف گفت: دو مسأله به دلم خطور کرد که خواستم درباره آن ها به حضرت عسکری [علیه السّلام] نامه بنویسم. آن گاه نوشتم و درباره قائم علیه السّلام پرسیدم که وقتی قیام کند با چه چیزی حکم می کند و محلّ جلوس و داوری اش میان مردم کجا است و می خواستم از درمانی برای تب ربع [تبی که یک روز می گیرد و دو روز رها می کند]. پرسم ولی فراموش کردم. آن گاه جواب آمد: «از قائم [علیه السّلام] پرسیدی پس او وقتی قیام کند، با علم علم خودش میان مردم داوری می کند مانند داوری داود علیه السّلام.» و گواه نمی خواهد. و خواسته بودی از چیزی برای تب ربع بررسی و فراموش کردی. در برگی بنویس «یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم.» و بر آن که تب کرده، بیاویز. ان شاء الله به اذن خداوند بهبود می یابد. ما آنچه را حضرت فرموده بود، انجام داده، بر او آویختیم و خوب شد.

[۱۳۳۶]-۱۴- اسماعیل محمّد گفت: سر راه حضرت عسکری علیه السّلام نشستم و چون به من رسید از نیازمندی ام به او شکایت برده و سوگند خوردم که نه درهم و دیناری دارم، نه ناشتا و شامی. او گوید: حضرت فرمود: به دروغ خدا را سوگند می دهی درحالی که تو دویست دینار زیر خاک دفن کرده ای. و این را برای این نمی گویم که چیزی به تو ندهم. ای غلام آنچه داری به او بده. غلامش صد دینار به من داد. سپس ایشان به من رو کرده، فرمود: تو در نیازمندترین احوالت به آن ها -یعنی دینارهایی که دفن کرده بودم- از آن محروم می شوی. و راست فرمود: و چنان شد که فرمود. دویست دینار دفن کردم و گفتم: پشتوانه و برطرف کننده نیازم باشد. و آن گاه درهای روزی به رویم بسته شد. و برای چیزی به شدت نیاز پیدا کردم که آن را خرج کنم. پس آن جا را کردم و دریافتم که پسرم جایش را یاد گرفته، آن ها را برداشته و گریخته است. و من به چیزی از آن دست نیافتم.

ص: ۵۴۷

قد عرف موضعها فأخذها و هرب فما قدرت منها علی شيء.

[۱۳۳۷] ۱۵- إسحاق قال: حدّثني عليّ بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ قال:

كان لي فرس و كنت به معجبا أكثر ذكره في المحالّ فدخلت عليّ أبي محمّد عليه السّلام يوما فقال لي: ما فعل فرسك؟ فقلت: هو عندي و هو ذا هو عليّ بابك و عنه نزلت فقال لي: استبدل به قبل المساء إن قدرت عليّ مشترى و لا تؤخّر ذلك و دخل علينا داخل و انقطع الكلام فقمت متفكرا و مضيت إلى منزلي فأخبرت أخي الخبر، فقال: ما أدري ما أقول في هذا؟ و شححت به و نفست عليّ الناس ببيعه و أمسينا فأتانا السّائس و قد صلّينا العتمه فقال: يا مولاي نفق فرسك فاغتمت و علمت أنّه عنى هذا بذلك القول، قال: ثمّ دخلت عليّ أبي محمّد بعد أيام و أنا أقول، في نفسي: ليته أخلف عليّ دابّه إذ كنت اغتمت بقوله، فلمّا جلست قال: نعم نخلف دابّه عليك، يا غلام أعطه برزوني الكميّ هذا خير من فرسك و أوطأ و أطول عمرا.

[۱۳۳۸] ۱۶- إسحاق قال: حدّثني محمّد بن الحسن بن شّمون قال: حدّثني أحمد بن محمّد قال:

كُتبت إلى أبي محمّد عليه السّلام حين أخذ المهديّ في قتل الموالى يا سيّدى الحمد لله الّذى شغلنا، فقد بلغني أنّه يتهدّدك و يقول: و الله لأجلينهم عن جديد الأرض فوقّ أبو محمّد عليه السّلام بخطّه: ذاك أقصر لعمره، عدّ من يومك هذا خمسه أيام و يقتل في اليوم السّادس بعد هوان و استخفاف يمرّ به فكان كما قال عليه السّلام.

[۱۳۳۹] ۱۷- إسحاق قال: حدّثني محمّد بن الحسن بن شّمون قال:

كُتبت إلى أبي محمّد عليه السّلام أسأله أن يدعو الله لي من وجع عيني و كانت

ص: ۵۴۸

[۱۳۳۷] ۱۵- عليّ بن زيد گفت: من اسبی داشتم و از داشتن اش شاد بوده، در مجالس از آن بسیار سخن می گفتم. روزی به نزد حضرت عسکری علیه السّلام رفتم و ایشان به من فرمود: اسبت چه می کند؟ گفتم: آن را دارم و با آن آدم و اینک بر در شما است. به من فرمود: اگر مشتری ای یافتی پیش از شب آن را عوض کن. و این کار را عقب نینداز. آن گاه کسی به نزد من آمد و سخن قطع شد. اندیشناک برخاسته، به خانه ام رفتم و برادرم را از آن آگاه ساختم. گفت: نمی دانم در این باره چه بگویم. و من به فروختن آن دریغم آمد و مردم را سزاوار آن ندانستم. شب شد. و ما نماز شام را گزارده بودیم که تیمارگر به نزد من آمده، گفت: سرورم اسبت مرد. من غمگین شدم و دانستم که مقصود حضرت از آن سخن، این بوده است. او گوید: پس از چند روزی به نزد حضرت عسکری علیه السّلام رفتم و با خودم می گفتم: کاش به جای آن چارپایی به من بدهد که من به سبب گفته ایشان غمگین شده ام. چون نشستیم، حضرت فرمود: بله، ما به عوض آن چارپایی به تو می دهیم. ای غلام! آن اسب سرخ تاتاری مرا به او بده. این از اسب تو بهتر است. رهوارتر و عمرش درازتر.

[۱۳۳۸] ۱۶- احمد محمّد گفت: وقتی مهدی به جنگ با موالی [ترک ها] پرداخت، به حضرت عسکری علیه السّلام نوشتم: سپاس خداوندی را که او را از ما بازداشت. که شنیدم او شما را تهدید کرده و گفته است: به خدا سوگند آنان را از روی زمین محو می کنم. حضرت عسکری علیه السّلام به خطّشان بر پای نامه نوشت: همین عمرش را کوتاه کرد. از امروز، پنج روز بشمار. او در روز ششم پس از خواری و ذلّتی که بر او می رود، کشته خواهد شد. و چنان شد که حضرت فرمود.

[۱۳۳۹] ۱۷- محمد بن حسن شمون گفته است: به حضرت عسکری علیه السلام نامه نوشتم و از ایشان خواستم برای درد چشمم به پیشگاه خداوند دعا کند.

ص: ۵۴۹

إحدى عيني ذاهبه والأخرى على شرف ذهاب، فكتب إليّ: حبس الله عليك عينك فأفاقت الصّيححة و وقع في آخر الكتاب أجرک الله و أحسن ثوابك، فاغتمت لذلك و لم أعرف في أهلي أحدا مات، فلتّما كان بعد أيام جاءني وفاه ابني طيب فعلمت أنّ التعزیه له.

[۱۳۴۰] ۱۸- إسحاق قال: حدّثني عمر بن أبي مسلم قال:

قدم علينا بسرّ من رأى رجل من أهل مصر يقال له: سيف بن الليث، يتظلم إلى المهتدي في ضيعه له قد غضبها إياه شفيح الخادم و أخرجه منها فأشرنا عليه أن يكتب إلى أبي محمّد عليه السلام: يسأله تسهيل أمرها فكتب إليه أبو محمّد عليه السلام لا بأس عليك ضيعتك تردّ عليك فلا تتقدّم إلى السلطان و التّ الوكيل الذي في يده الضّيعه و خوّفه بالسلطان الأعظم الله ربّ العالمين فلقبه! فقال له الوكيل المذني في يده الضّيعه قد كتب إليّ عند خروجك من مصر، أن أطلبك و أردّ الضّيعه عليك فردّها عليه بحكم القاضي ابن أبي السّوارب و شهادة الشّهود و لم يحتج إليّ أن يتقدّم إلى المهتدي فصارت الضّيعه له و في يده و لم يكن لها خبر بعد ذلك قال: و حدّثني سيف بن الليث هذا قال: خلفت ابنا لي عليلا بمصر عند خروجي عنها و ابنا لي آخر أسنّ منه كان وصيّ و قيمي على عيالي و في ضياعي فكتب إليّ أبو محمّد عليه السلام أسأله الدّعاء لابني العليل، فكتب إليّ قد عوفى ابنك المعتلّ و مات الكبير وصيّك و قيمك فاحمد الله و لا تجزع فيحبط أجرک فورد عليّ الخبر أنّ ابني قد عوفى من علته و مات الكبير يوم ورد عليّ جواب أبي محمّد عليه السلام.

[۱۳۴۱] ۱۹- إسحاق قال: حدّثني يحيى بن القشيرى من قريه تسمى قير، قال: كان لأبي محمّد عليه السلام و كيل قد اتّخذ معه في الدّار حجره يكون فيها معه

ص: ۵۵۰

درحالی که سوی یک چشمم رفته بود و سوی دیگری هم در حال رفتن بود. حضرت به من نوشت: خداوند چشمت را برای نگاه داشت. آن گاه چشم سالمم بهبود یافت. و حضرت در پایان نامه نوشته بودند: خداوند تو را اجر دهد و پاداشت را نیکو گرداند [امام علیه السلام تسلیت می دهد]. برای همین غمگین شدم و نمی دانستم که چه کسی از خانواده ام در گذشته است. پس از چند روز خبر درگذشت پسر طیب به من رسید. و دانستم که آن تسلیت برای او بوده است.

[۱۳۴۰] ۱۸- عمر ابو مسلم گفته است: مردی از اهل مصر که به او سیف لیث می گفتند به نزد ما آمد تا درباره زمینش که «شفيح خادم» از او غضب کرده، او را از آن بیرون کرده بود، از مهتدی دادخواهی کند. ما به او اشاره کردیم که نامه ای به حضرت عسکری علیه السلام نوشته، از ایشان بخواهد که او را در کارش پیش ببرد. حضرت عسکری علیه السلام به او نوشت: بیم نداشته باش. زمینت به تو باز گردانده می شود. به نزد سلطان نرو. با آن گماشته ای که زمینت در دست او است دیدار

کرده، او را از سلطان اعظم، خداوند پروردگار جهانیان بترسان. او به دیدارش رفت و آن گماشته که زمین او در دستش بود، به او گفت: هنگام خروج تو از مصر به من نوشتند که تو را بخوادم و زمینت را بازگردانم. آن گاه به حکم قاضی ابن ابوالشوارب و گواهی گواهان زمین را به او بازگرداند و به رفتن نزد مهدی نیازی نیافت. زمین به خودش رسید و در دستش بود و پس از آن از او خبری نشد. راوی گوید: و همین سیف لیث به من گفت: هنگام خروج از مصر پسری بیمار داشتم و پسر دیگری بزرگ تر از او که وصی و قیم من بر خانواده و زمینم بود. پس به حضرت عسکری علیه السلام نامه نوشته، برای پسر بیمارم درخواست دعا کردم. به من نوشتند: پسر بیمارم تندرست شد و پسر بزرگ که وصی و کارگزارت بود، درگذشت. خدا را سپاس گفته، بی تابی نکن که پاداشت از بین می رود. و همان روزی که جواب حضرت عسکری علیه السلام به من رسید خبر آمد که پسر بیمارم بهبود یافته و پسر بزرگ مرده است.

[۱۳۴۱] ۱۹- یحیای قشیری از روستایی به نام قیر گفت: حضرت عسکری و کیلی داشت که در اتاقی از خانه حضرت بود و خادمی سفید به همراه او بود.

ص: ۵۵۱

خادم ابيض فأراد الوكيل الخادم على نفسه فأبى إلا أن يأتيه بنبيذ فاحتال له بنبيذ، ثم أدخله عليه و بينه و بين أبي محمد عليه السلام ثلاثة أبواب مغلقة، قال: فحدثني الوكيل قال: إنني لمنتبه إذ أنا بالأبواب تفتح حتى جاء بنفسه فوقف على باب الحجره ثم قال: يا هؤلاء اتقوا الله خافوا الله فلما أصبحنا أمر ببيع الخادم و إخراجي من الدار.

[۱۳۴۲] ۲۰- إسحاق قال: أخبرني محمد بن الربيع الشائبي قال:

ناظرت رجلا من الثنويّه بالأهواز، ثم قدمت سرّ من رأى و قد علق بقلبي شيء من مقالته فإني لجالس على باب أحمد بن الخضيب إذ أقبل أبو محمد عليه السلام من دار العامه يوم الموكب: فنظر إليّ و أشار بسباحته أحد أحد فرد فسقطت مغشيا عليّ.

[۱۳۴۳] ۲۱- إسحاق، عن أبي هاشم الجعفری قال:

دخلت على أبي محمد عليه السلام يوما و أنا أريد أن أسأله ما أصوغ به خاتما أتبرك به، فجلست و أنسيت ما جئت له، فلما ودّعت و نهضت رمى إليّ بالخاتم فقال: أردت فضّه فأعطيناك خاتما ربحت الفصّ و الكرا، هناك الله يا أبا هاشم! فقلت: يا سيدي أشهد أنّك وليّ الله و إمامي الذي أدين الله بطاعته، فقال: غفر الله لك يا أبا هاشم.

[۱۳۴۴] ۲۲- إسحاق قال: حدثني محمد بن القاسم أبو العيّن الهاشمي مولى عبد الصمد بن عليّ عتاقه قال:

كنت أدخل على أبي محمد عليه السلام فأعطش و أنا عنده فأجلّه أن أدعو بالماء فيقول: يا غلام! اسقه و ربّما حدثت نفسي بالنهوض فأفكر في ذلك فيقول: يا غلام! دابته.

ص: ۵۵۲

آن گاه وکیل از خادم خواست که او را بر خودش بپذیرد. او نپذیرفت مگر این که برایش شرابی بیاورد. او به حيله شرابی به دست آورده، به نزد او آورد. و میان او و حضرت عسکری علیه السّلام سه در بسته، فاصله بود. او گوید: آن وکیل به من گفت: من هشیار بودم که ناگاه دیدم آن درها باز می شود تا خود حضرت آمده، بر در اتاق ایستاده سپس فرمود: آهای، از خدا پروا کنید، از خدا بهراسید. و چون صبح شد فرمان داد آن خادم را بفروشد و مرا از خانه بیرون کنند.

[۱۳۴۲] ۲۰- محمد بن ربیع سائی گفت: در اهواز با مردی از دوگانه پرستان مناظره کردم. سپس به سامره رفتم درحالی که چیزی از سخنانش به دلم نشسته بود. من بر در احمد خضیب نشسته بودم که ناگاه حضرت عسکری علیه السّلام درحالی که آهنگ موکب [گروه اسب سواران] داشت، از دار الخلافه پیش آمد و آن گاه به من نگریسته، با اشاره انگشتش فرمود: «یکتا است یکتا. یگانه است.» من بی هوش بر زمین افتادم.

[۱۳۴۳] ۲۱- ابو هاشم جعفری گفت: روزی به نزد حضرت عسکری رفتم و می خواستم برای تبرک چیزی از ایشان خواسته با آن انگشتی بسازم. نشستم و فراموش کردم که برای چه کاری آمده ام. چون از ایشان خداحافظی کرده، برخاستم یک انگشتی برایم انداخته، فرمودند: نقره می خواستی و ما به تو انگشتی دادیم. و [قیمت] نگین و دستمزد را سود کردی. ای ابو هاشم! خداوند آن را برایت گوارا گرداند. من عرض کردم: ای آقای من، گواهی می دهم که تو ولی خدایی و امامی که من با اطاعت از او به خدا نزدیک می شوم. فرمودند: ای ابو هاشم! خدا تو را پیامرزد.

[۱۳۴۴] ۲۲- محمد بن قاسم گفت: من به نزد حضرت عسکری علیه السّلام می رفتم و تشنه ام می شد ولی از عظمت ایشان شرم می کردم که آب بخواهم. آن گاه ایشان می فرمود: غلام! او را سیراب کن. و چه بسا با خودم می گفتم که برخیزم و در این باره فکر می کردم که ایشان می فرمود: غلام! چارپایش را آماده کن.

ص: ۵۵۳

[۱۳۴۵] ۲۳- علی بن محمد، عن محمد بن إسماعیل بن إبراهيم بن موسى بن جعفر بن محمد، عن علی بن عبد الغفار قال:

دخل العباسيون علی صالح بن وصیف و دخل صالح بن علی و غیره من المنحرفین عن هذه الناحیه علی صالح بن وصیف عند ما حبس أبا محمد علیه السّلام، فقال لهم صالح: و ما أصنع؟ قد وکلت به رجلین من أشرّ من قدرت علیه، فقد صارا من العباده و الصّیلاه و الصّیام إلى أمر عظیم، فقلت لهما: ما فیه؟ فقالا: ما تقول فی رجل یصوم النّهار و یقوم اللیل کله، لا یتکلم و لا یتشاغل و إذا نظرنا إليه ارتعدت فرائصنا و یداخلنا ما لا نملکه من أنفسنا، فلما سمعوا ذلك انصرفوا خائبین.

[۱۳۴۶] ۲۴- علی بن محمد، عن الحسن بن الحسين قال:

حدّثنی محمد بن الحسن المکفوف قال: حدّثنی بعض أصحابنا، عن بعض فضیّادی العسکر من النّصارى أنّ أبا محمّد علیه السّلام بعث إلى یوما فی وقت صلاه الظّهر، فقال لی: أفصد هذا العرق قال: و ناولنی عرقا لم أفهمه من العروق الّتی تفصد، فقلت فی نفسی: ما رأیت أمرا أعجب من هذا یأمرنی أن أفصد فی وقت الظّهر و لیس بوقت فصد و الثّانیه عرق لا أفهمه، ثمّ قال لی: انتظر و کن فی الدّار، فلما أمسی دعانی و قال لی: سرّح الدّم فسرحت ثمّ قال لی: أمسک فأمسکت، ثمّ قال لی: کن فی الدّار،

فلما كان نصف الليل أرسل إليّ و قال لي: سرح الدم قال: فتعجبت أكثر من عجبى الأول و كرهت أن أسأله قال: فسرحت فخرج دم أبيض كأنه الملح، قال: ثم قال لي: احبس قال: فحبست قال: ثم قال: كن في الدار، فلما أصبحت أمر قهرمانه أن يعطيني ثلاثه دنانير فأخذتها و خرجت حتى أتيت ابن بختيشوع النصراني فقصت عليه القصة قال: فقال لي:

ص: ٥٥٤

[١٣٤٥] ٢٣- علي عبد الغفار گفت: عباسيان و صالح علي و ديگر منحرفان از ناحیه خاندان، هنگامی که صالح وصیف، حضرت عسکری علیه السلام را به زندان انداخت، به نزدش آمدند. و صالح به آنان گفت: چه کار کنم؟ دو مرد از بدترین کسانی که می توانستم بیابم بر او گماردم و آن دو در عبادت و نماز و روزه خود را به جایی بزرگ رساندند. به آنان گفتم: در او چه دیدید؟ گفتند: چه می گویی درباره مردی که روز را روزه می گیرد و همه شب در عبادت است. سخن نمی گوید و به چیزی سرگرم نمی شود و چون به او می نگریم پشتمان می لرزد و حالی به ما دست می دهد که از خود بیخود می شویم. آنان چون چنین شنیدند ناامید بازگشتند.

[١٣٤٦] ٢٤- یکی از رگزان نصرانی سامره روایت کرده که روزی حضرت عسکری علیه السلام هنگام نماز ظهر دنبال من فرستاده [آن گاه که به نزدش رفتم]، به من فرمود: این رگ را بزن. و رگی نشانم داد که گمان نمی کردم از رگ هایی باشد که زده می شود. و با خودم گفتم: چیزی شکفت تر از این ندیده ام مرا در هنگام ظهر که هنگام رگ زدن نیست، به رگ زدن فرمان می دهد، آن هم رگی که من آن را نمی شناسم. سپس ایشان به من فرمود: منتظر باش و در خانه بمان. چون شب شد مرا خواسته، فرمود: راه خون را باز کن! باز کردم. سپس فرمود: ببند! و من بستم. سپس فرمود: در خانه باش! چون نیمه شب شد به راغم فرستاده، فرمود: راه خون را باز کن! او گوید: من بسیار بیش از بار نخست شکفت زده شدم ولی نپسندیدم که از ایشان چیزی بیرسم. پس راه خون را باز کردم. خونی سفید همچون نمک بیرون آمد. او گوید: سپس به من فرمود: ببند! و من بستم. سپس فرمود: در خانه باش! چون صبح شد به پیشکارش فرمود تا سه دینار به من بدهد. من آن ها را گرفته، بیرون آمدم و به نزد ابن بختیشوع نصرانی رفته، قصه را برایش گفتم.

ص: ٥٥٥

و الله ما أفهم ما تقول و لا- أعرفه في شيء من الطب و لا- قرأته في كتاب و لا أعلم في دهرنا أعلم بكتب النصرانية من فلان الفارسي فأخرج إليه قال: فاكترت زورقا إلى البصره و أتيت الأهواز ثم صرت إلى فارس إلى صاحبى فأخبرته الخبر قال: و فقال لي: أنظرنى أياما فأنظرته ثم أتيت متقاضيا قال: فقال لي: إن هذا الذي تحكيه عن هذا الرجل فعله المسيح في دهره مره.

[١٣٤٧] ٢٥- علي بن محمد، عن بعض أصحابنا قال:

كتب محمد بن حجر إلى أبي محمد عليه السلام يشكو عبد العزيز بن دلف و يزيد بن عبد الله، فكتب إليه: أما عبد العزيز فقد كفيته و أما يزيد فإن لك و له مقاما بين يدي الله، فمات عبد العزيز و قتل يزيد محمد بن حجر.

[١٣٤٨] ٢٦- علي بن محمد، عن بعض أصحابنا قال:

سَلَّمَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى نَحْرِيرِ فَكَانَ يَضِيقُ عَلَيْهِ وَ يُؤْذِيهِ، قَالَ: فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: وَيْلَكَ اتَّقِ اللَّهَ، لَا تَدْرِي مَنْ فِي مَنْزِلِكَ؟ وَ عَزَفَتْهُ صِلَاحَهُ وَ قَالَتْ: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَقَالَ لِأَرْمِيَنَّهُ بَيْنَ السِّبَاعِ، ثُمَّ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ فَرَأَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا يَصَلِّي وَ هِيَ حَوْلَهُ.

[۱۳۴۹] ۲۷-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن إسحاق قال:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِي خَطَّهُ فَأَعْرَفَنِي إِذَا وَرَدَ، فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَحْمَدُ إِنَّ الْخَطَّ سَيُخْتَلَفُ عَلَيْكَ مِنْ بَيْنِ الْقَلَمِ الْغَلِيظِ إِلَى الْقَلَمِ الدَّقِيقِ فَلَا تَشْكُنْ، ثُمَّ دَعَا بِالذَّوَاهِ فَكَتَبَ وَ جَعَلَ يَسْتَمِدُّ إِلَى مَجْرَى الذَّوَاهِ فَقَلْتُ فِي نَفْسِي وَ هُوَ يَكْتُبُ: أَسْتَوْهَبُ الْقَلَمَ الَّذِي كَتَبَ بِهِ. فَلَمَّا فَرَّغَ مِنَ الْكِتَابَةِ أَقْبَلَ يَحْدِثُنِي وَ هُوَ يَمْسَحُ الْقَلَمَ بِمَنْدِيلِ الذَّوَاهِ سَاعَهُ، ثُمَّ قَالَ: هَاكَ يَا أَحْمَدُ! فَنَاولْنِيهِ، فَقَلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ إِنِّي مَغْتَمٌّ لشيءٍ يَصِينُنِي فِي نَفْسِي وَ قَدْ أَرَدْتُ أَنْ

ص: ۵۵۶

او به من گفت: به خدا سوگند نمی فهمم چه می گویی. چنین چیزی در طب ندیده، در کتابی نخوانده ام. و در روزگارمان از فلاخن مرد پارسی داناتر به کتاب های نصرانیت نمی شناسم. به نزد او برو. او گوید: قایقی برای بصره کرایه کرده، به اهواز آمدم. سپس به پارس به سوی آن مرد رفته، قصه را باز گفتم. او به من گفت: چند روزی مهلتم بده. به او مهلت دادم. سپس تقاضامندانه به نزدش رفتم. به من گفت: این چیزی که تو درباره این مرد تعریف می کنی، مسیح یک بار در عمرش آن را انجام داده است.

[۱۳۴۷] ۲۵-یکی از اصحابمان گفته است: محمد حجر نامه ای به حضرت ابو محمد [علیه السلام] نوشت که از عبد العزیز دلف و یزید عبد الله شکایت می کرد. حضرت به او نوشت: از شرّ عبد العزیز نگاه داشته، می شوی ولی برای تو و یزید در پیشگاه خداوند، دادگاهی خواهد بود. پس عبد العزیز مرد و یزید، محمد حجر را کشت.

[۱۳۴۸] ۲۶-یکی از اصحابمان گفته است: حضرت عسکری علیه السلام را به نحریر سپردند. و او بر ایشان سخت می گرفت و آزارشان می داد. او گوید: زنش به او گفت: وای بر تو! از خدا پروا کن، نمی دانی چه کسی در خانه تو است؟ و شایستگی حضرت را به او باز شناسانده، گفت: من درباره او بر تو می هراسم. او گفت: او را میان درندگان خواهم انداخت. و چنین کرد. حضرت را دیدند که به نماز ایستاده و درندگازن گردش در آمده اند.

[۱۳۴۹] ۲۷-احمد اسحاق گفته است: به نزد حضرت ابو محمد [علیه السلام] رفتم و از ایشان خواستم بنویسند تا من خطشان را ببینم و هروقت نامه ای رسید، بشناسم. فرمودند: باشد. سپس فرمود: ای احمد، این خط از میان قلم درشت تا ریز بر تو متفاوت نشان خواهد داد، پس در این باره به تردید نیفتی. سپس دوات خواست و نوشت و قلم را تا ته دوات می برد و درحالی که ایشان می نوشت من با خودم گفتم: این قلمی را که با آن می نویسد از ایشان هدیه خواهم خواست. و چون نوشتن را به پایان برد، درحالی که ساعتی قلم را با دستمال دوات پاک می کرد، با من به سخن پرداخت. سپس فرمود: احمد، بگیر. و آن را به من داد. من عرض کردم: جانم فدایت! چیزی در سینه ام هست که مرا غمگین می کند خواستم از پدرتان بپرسم، فرصتش

أَسْأَلُ أَبَاكَ فَلَمْ يَقْضِ لِي ذَلِكَ، فَقَالَ: وَ مَا هُوَ يَا أَحْمَدُ؟ فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي رَوَى لَنَا عَنْ آبَائِكَ أَنَّ نَوْمَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَفْئِيتِهِمْ وَ نَوْمَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ وَ نَوْمَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى شِمَائِلِهِمْ وَ نَوْمَ الشَّيَاطِينِ عَلَى وُجُوهِهِمْ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَذَلِكَ هُوَ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي فَإِنِّي أَجْهَدُ أَنَّ أَنَامَ عَلَى يَمِينِي فَمَا يُمْكِنُنِي وَ لَا يَأْخُذْنِي النَّوْمُ عَلَيْهَا، فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: يَا أَحْمَدُ ادْنِ مِنِّي فَدْنُوتُ مِنْهُ فَقَالَ: أَدْخُلْ يَدَكَ تَحْتَ ثِيَابِكَ فَأَدْخُلْتَهَا فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ تَحْتِ ثِيَابِهِ وَ أَدْخَلَهَا تَحْتَ ثِيَابِي، فَمَسَحَ بِيَدِهِ الْيَمْنَى عَلَى جَانِبِي الْأَيْسَرِ وَ بِيَدِهِ الْيَسْرَى عَلَى جَانِبِي الْأَيْمَنِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَقَالَ أَحْمَدُ: فَمَا أَقْدِرُ أَنَّ أَنَامَ عَلَى يَسَارِي مِنْذُ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا يَأْخُذْنِي نَوْمٌ عَلَيْهَا أَصْلًا.

باب مولد الصّاحب عليه السّلام ولد عليه السّلام للنّصف من شعبان سنه خمس و خمسين و مائتين.

[۱۳۵۰]۱-الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد قال:

خرج عن أبي محمد عليه السّلام حين قتل الزّبيرى: هذا جزء من افتري على الله فى أوليائه، زعم أنه يقتلنى و ليس لى عقب فكيف رأى قدره الله. و ولد له ولد سمّاه «م ح م د» سنه ستّ و خمسين و مائتين.

[۱۳۵۱]۲-علی بن محمد قال:

حدّثنى محمد و الحسن ابنا علی بن إبراهيم فى سنه تسع و سبعين و مائتين قالوا: حدّثنا محمد بن علی بن عبد الرحمن العبدى- من عبد قيس- عن ضوء بن علی العجلی، عن رجل من أهل فارس سمّاه، قال: أتیت سرّ من رأى

فرمودند: احمد، آن چیست؟ عرض کردم: سرورم از پدرانان برای ما روایت کرده اند که خواب پیامبران بر پشت، خواب مؤمنان بر جانب راستشان و خواب منافقان بر جانب چپ است. و خواب شیاطین بر رویشان. حضرت فرمودند: چنین است. من عرض کردم: سرورم من می کوشم بر جانب راستم بخوابم ولی برایم ممکن نمی شود و بر آن جانب خوابم نمی گیرد. حضرت ساعتی خاموش شده، سپس فرمود: احمد نزدیکم بیا. من به ایشان نزدیک شدم. آن گاه فرمود: دستت را زیر لباست ببر. من چنین کردم. آن گاه دستش را از زیر لباسش بیرون آورده، به زیر لباس من برده، سه بار دست راستش را بر جانب راستم و دست چپش را بر جانب راستم کشید. احمد گفته است: از وقتی آن حضرت علیه السّلام با من چنان کرده، من نمی توانم بر جانب چپم بخوابم و اصلا بر آن جانب خوابم نمی گیرد.

ولادت حضرت صاحب زمان علیه السّلام

آن حضرت علیه السّلام در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج به دنیا آمد.

[۱۳۵۰] ۱- احمد محمد گفته است: وقتی زبیری کشته شد از سوی حضرت ابو محمد [علیه السلام] چنین صادر شد: این است سرانجام کسی که درباره اولیای خداوند بر او دروغ بست. او پنداشت درحالی که فرزندی ندارم مرا می کشد. و قدرت خداوند را دید. و برای او در سال دویست و پنجاه و شش فرزندی به دنیا آمد که او را «م ح م د» نامید.

[۱۳۵۱] ۲- مردی از اهل پارس گفت: من به سامره آمده، بر در حضرت

ص: ۵۵۹:

و لزمت باب ابی محمد علیه السلام فدعانی من غیر أن أستأذن، فلما دخلت و سلمت قال لی: یا أبا فلان کیف حالک؟ ثم قال لی: اقعده یا فلان، ثم سألتی عن جماعه من رجال و نساء من أهلی، ثم قال لی: ما اللدی أقدمک؟ قلت: رغبه فی خدمتک، قال: فقال: فالزم الدار قال: فکنت فی الدار مع الخدم ثم صرت أشتري لهم الحوائج من السوق و کنت أدخل علیه من غیر إذن إذا کان فی دار الرجال، فدخلت علیه یوما و هو فی دار الرجال، فسمعت حرکه فی البیت فنادانی مکانک لا تبرح فلم أجسر أن أخرج و لا أدخل، فخرجت علیّ جاریه معها شیء مغطی ثم نادانی ادخل فدخلت و نادى الجاریه فرجعت فقال لها: اکشفی عما معک فکشفت عن غلام أبيض حسن الوجه و کشفت عن بطنه فإذا شعر نابت من لبتة إلی سرتة أخضر لیس بأسود، فقال: هذا صاحبکم، ثم أمرها فحملته فما رأیته بعد ذلك حتی مضى أبو محمد علیه السلام فقال ضوء بن علیّ: فقلت للفارسیّ: کم کنت تقدّر له من السنین؟ قال: سنتین، قال العبدیّ: فقلت لضوء: کم تقدّر له أنت؟ قال: أربع عشره سنه، قال أبو علیّ و أبو عبد الله و نحن تقدّر له إحدى و عشرين سنه.

[۱۳۵۲] ۳- علی بن محمد و عن غیر واحد من أصحابنا القمّیین، عن محمد بن محمد العامریّ، عن أبی سعید غانم الهمدانیّ قال:

کنت بمدينه الهند المعروفه بقشمير الداخلة و أصحاب لی یقعدون علی کراسیّ عن یمین الملک، أربعون رجلا کلّهم یقرأ الکتب الأربعة: التوراه و الإنجیل و الزبور و صحف إبراهیم، نقضی بین الناس و نفقّهم فی دینهم و نفتیهم فی حلالهم و حرامهم، یفزع الناس إلینا الملک فمن دونه، فتجارینا ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فقلنا: هذا النبیّ المذكور فی الکتب قد خفی علینا أمره و یجب

ص: ۵۶۰:

ابو محمد [علیه السلام] بودم که ایشان بی آن که من اجازه ورود بخواهم مرا خواند. داخل شده، سلام کردم، به من فرمود: ابو فلاخی حالت چطور است؟ سپس فرمود: فلاخی بنشین. سپس از من درباره گروهی از مردان و زنان خاندانم پرسید. سپس فرمود: چه چیز تو را به این جا آورد؟ عرض کردم: میل خدمت به شما. او گوید: حضرت فرمود: پس در خانه باش. او گوید: من در خانه با خادمان بودم. سپس رفتم تا از بازار نیازمندی هاشان را بخرم. و چون ایشان در اتاق مردان بودند من بی اجازه به نزدشان می رفتم. روزی ایشان در اتاق مردان بودند که، به نزدشان رفتم، آن گاه تکانی در خانه شنیدم. حضرت مرا صدا زدند و فرمودند: در جایب بایست و حرکت نکن. من نه جرأت کردم بیرون بروم و نه به داخل بیایم. آن گاه کنیزی که چیزی پوشیده همراهش بود بر من آشکار شد. سپس حضرت صدا زد: داخل شو. من داخل شدم و ایشان کنیز را صدا زد و او

بازگشت. آن گاه به او فرمود: آنچه را با خود داری آشکار کن. او پوشش را از پسری سپید و زیبارو برداشت و شکمش را آشکار کرد. مویی بود سبز نه سیاه، روییده از زیر گلو تا نافش. آن گاه حضرت فرمود: این مولای شما است. سپس به او فرمان داد تا او را ببرد. و من پس از آن او را ندیدم تا ابو محمّد [علیه السلام] درگذشت. ضوء بن علی گفته است: من به آن مرد پارسی گفتم: او را چند ساله یافتی؟ گفت: دوساله. عبدی گفته است: من به ضوء گفتم: تو او را چند ساله یافتی: گفت: چهارده ساله. ابو علی و ابو عبد الله گفتند: و ما او را بیست و یک ساله یافتیم.

[۱۳۵۲]۳- ابو سعید غانم هندی گفته است: من در شهری از هند معروف به کشمیر داخله بودم. و یارانی داشتم که بر تخت های جانب راست پادشاه می نشستند. چهل مرد که همگی کتاب های چهار گانه تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را می خواندند. ما میان مردم داوری کرده، به دینشان آگاهی شان داده، درباره حلال و حرامشان فتوا می دادیم. مردم، پادشاه و دیگران به ما پناه می آوردند. تا سخن از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در میان ما انداخته شد. و گفتیم: موضوع این پیامبر گفته شده در کتاب ها بر ما پنهان مانده است.

ص: ۵۶۱

علینا الفحص عنه و طلب أثره و اتفق رأینا و توافقنا علی أن أخرج فأتاد لهم، فخرجت و معی مال جلیل، فسرت اثنی عشر شهرا حتی قربت من کابل، فعرض لی قوم من التّرك فقطعوا علیّ و أخذوا مالی و جرحت جراحات شدیدة و دفعت إلی مدینه کابل، فأنفذنی ملکها لَمّا وقف علی خبری إلی مدینه بلخ و علیها إذ ذاک داود بن العباس بن أبی الأسود، فبلغه خبری و أتى خرجت مرتادا من الهند و تعلّمت الفارسیّه و ناظرت الفقهاء و أصحاب الکلام، فأرسل إلیّ داود بن العباس فأحضرنی مجلسه و جمع علیّ الفقهاء فناظرونی فأعلمتهم أنّی خرجت من بلدی أطلب هذا النّبیّ الّذی وجدته فی الکتب، فقال لی: من هو و ما اسمه؟ فقلت: محمّد، فقالوا: هو نبینا الّذی تطلب، فسألتهم عن شرائعه، فأعلمونی، فقلت لهم: أنا أعلم أنّ محمّدا نبیّ و لا أعلمه هذا الّذی تصفون أم لا- فأعلمونی موضعه لأقصده فأسأله عن علامات عندی و دلالات، فإن کان صاحبی الّذی طلبت آمنت به، فقالوا: قد مضى صلیّ الله علیه و آله و سلّم فقلت: فمن وصیّه و خلیفته فقالوا: أبو بکر، قلت: فسمّوه لی فإنّ هذه کنیته؟ قالوا: عبد الله بن عثمان و نسبوه إلی قریش، قلت فانسبوا لی محمّدا نبیکم فنسبوه لی، فقلت: لیس هذا صاحبی الّذی طلبت، صاحبی الّذی أطلبه خلیفته، أخوه فی الدّین و ابن عمّه فی النّسب و زوج ابنته و أبو ولده، لیس لهذا النّبیّ ذریّه علی الأرض غیر ولد هذا الرّجل الّذی هو خلیفته، قال: فوثبوا بی و قالوا أیها الأمير إنّ هذا قد خرج من الشّرك إلی الکفر هذا حلال الدّم، فقلت لهم: یا قوم أنا رجل معی دین متمسّک به لا أفارقه حتی أری ما هو أقوى منه، إننی وجدت صفه هذا الرّجل فی الکتب الّتی أنزلها الله علی أنبیائه و إنّما خرجت من بلاد

ص: ۵۶۲

و جستجو درباره او و یافتن نشانه ای از ایشان بر ما واجب است. آرای ما یکی شده، همه به بیرون آمدن و جستجو برای آنان موافقت کردند. من درحالی که مال بسیاری به همراه داشتم، بیرون آمده، دوازده شهر پیمودم تا به نزدیک کابل رسیدم. گروهی ترک بر من آشکار شده راه بر من بسته، مالم را گرفتند و خود به سختی زخم برداشتم. مرا به شهر کابل بردند. شهریار آن جا چون به احوال من آگاه شد مرا به شهر بلخ فرستاد که در آن هنگام داود بن عباس ابو الاسود بر آن حکم می

رانند. خبر من به او رسید که برای جستجو از هند بیرون آمده، فارسی آموخته، با فقیهان و کلام دانان مناظره کرده ام. پس داود عباس به دنبال فرستاده، مرا به حضورش خواسته، فقیهان را بر من گرد آورد تا با من مناظره کنند. به آنان گفتم که من از سرزمین بیرون آمدم تا از پیامبری بجویم که در کتاب ها یافته ام. به من گفتند: او چه کسی است و نامش چه؟ گفتم: محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] گفتند: آن که می جویی همان پیامبر ما است. پس درباره شرایع او پرسیدم. مرا به آن آگاه ساختند. من به آنان گفتم: من می دانم که محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] پیامبر است ولی نمی دانم همین کسی است که شما وصفش می کنید یا نه. جایش را به من بگویید تا آهنگ او کنم و درباره نشانه ها و دلیل هایی که نزد من است از خودش بپرسم. تا اگر همان بود که من می جویم به او ایمان آورم. گفتند: ایشان در گذشته است. گفتم: وصی و جانشین اش کیست؟ گفتند: ابو بکر. گفتم: نامش را بگویید، این کنیه او است؟ گفتند: عبد الله عثمان. و به قریش نسبتش دادند. گفتم: و نسب محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] پیامبرتان را برایم بگویید. و گفتند: من گفتم: این، همان نیست که من می جستم. کسی که من به دنبالش هستم جانشین اش، برادری در دین، پسرعمویش در نسب، همسر دخترش و پدر فرزندان او است. و برای این پیامبر بر روی زمین فرزندان جز فرزندان این مرد که جانشین او است نیست. او گوید: آنان به من حمله کرده، گفتند: ای امیر! این مرد از شرک به کفر در آمده، خونس هدر است. من به آنان گفتم: ای مردم! من دینی دارم که به آن چنگ می زنم و تا قوی تر از آن نبینم از آن جدا نمی شوم. من اوصاف این مرد را در کتاب هایی یافته ام که خداوند بر پیامبرانش نازل فرموده است.

ص: ۵۶۳

الهند و من العزّ الّذی كنت فيه طلبا له، فلما فحصت عن أمر صاحبکم الّذی ذکرتم لم یکن النّبی الموصوف فی الکتب فکفوا عنّی و بعث العامل إلى رجل یقال له: الحسین بن إشکیب فدعاه، فقال له: ناظر هذا الرّجل الّهنديّ، فقال له الحسین: أصلحك الله عندک الفقهاء و العلماء و هم أعلم و أبصر بمناظرته، فقال له: ناظره كما أقول لک و اخل به و الطف له، فقال لی الحسین بن إشکیب بعد ما فاضته: إنّ صاحبک الّذی تطلبه هو النّبی الّذی وصفه هؤلاء و لیس الأمر فی خليفته كما قالوا، هذا النّبی محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب و وصیه علی بن أبی طالب بن عبد المطلب و هو زوج فاطمه بنت محمّد و أبو الحسن و الحسین سبطی محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم، قال غانم أبو سعید: فقلت: الله أكبر هذا الّذی طلبت، فانصرفت إلى داود بن العباس فقلت له: أيها الأمير! وجدت ما طلبت و أنا أشهد أن لا إله إلا الله و أنّ محمّدا رسول الله، قال: فبرّنی و وصلنی، و قال للحسین تفقّده، قال: فمضیت إليه حتّی آنست به و فقّهنی فیما احتجت إليه من الصّیلاه و الصّیام و الفرائض، قال: فقلت له: إنّنا نقرأ فی کتبنا أنّ محمّدا صلّی الله علیه و آله و سلّم خاتم النّبیین لا نبی بعده و أنّ الأمر من بعده إلى وصیه و وارثه و خليفته من بعده، ثمّ إلى الوصی بعد الوصی، لا یزال أمر الله جاریا فی أعقابهم حتّی تنقضى الدّنیاء، فمن وصی وصی محمّد؟ قال: الحسن ثمّ الحسین ابنا محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم، ثمّ ساق الأمر فی الوصیه حتّی انتهى إلى صاحب الزّمان علیه السّلام ثمّ أعلمنی ما حدث، فلم یکن لی همّه إلاّ طلب النّاحیه فوافی قمّ و قعد مع أصحابنا فی سنه أربع و ستین و مائتین و خرج معهم حتّی وافی بغداد و معه رفیق له من أهل السّند کان صحبه علی المذهب، قال: فحدّثنی غانم قال:

ص: ۵۶۴

و از هند و از عزّتی که در آن بودم فقط به جستجوی او بیرون آمده ام. و چون درباره کسی که شما گفتید، بررسی کردم، آن پیامبری نبود که در کتاب ها وصف شده است. پس از من دست بردارید. حکمران دنبال مردی به نام حسین اشکیب فرستاده، او را خواند. آن گاه به او گفت: با این مرد هندی مناظره کن. حسین به او گفت: خدا کارت را بسامان کند. فقیهان و عالمان نزد تواند و آنان به مناظره با او داناتر و بیناترند. او گفت: من می گویم تو با او مناظره کن. با او خلوت کن و مهربانی نما. حسین اشکیب پس از این که من با او سخن گفتم، به من گفت: این کسی که تو دنبالش هستی پیامبری است که اینان برایت وصفش کردند ولی درباره جانشین اش چنان نیست که آنان گفتند. این پیامبر محمد بن عبد الله عبد المطلب است و وصی اش علی بن ابی طالب عبد المطلب و همو همسر فاطمه دختر محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] و پدر حسن و حسین دو نوه محمد است. غانم ابو سعید گوید: من گفتم: الله اکبر! این است آنچه می جست. پس به نزد داود عباس رفته، به او گفتم: ای امیر! آنچه را در جستجویش بودم، یافتم و من گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست و محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] فرستاده او است. او به من نیکی کرده، صله داد و به حسین گفت: او را دریاب. او گوید: من به نزد او رفتم و با او انس گرفتم و او در آنچه از نماز و روزه و واجبات نیاز داشتم مرا آگاه کرد. من به او گفتم: ما در کتاب هایمان می خوانیم که محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش- خاتم پیامبران است که پیامبری پس از او نیست. و این امر پس از او به وصی و وارث و جانشین پس از خودش می رسد. سپس وصی ای پس از وصی دیگر. که پیوسته امر خداوند در فرزندان نشان جریان دارد تا دنیا به پایان رسد. پس وصی وصی محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] چه کسی است؟ گفت: حسن و سپس حسین [علیهما السلام] دو فرزند محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش- سپس امر وصیت را دنبال کرده به صاحب زمان علیه السلام پایان برد. سپس به من گفت که چه روی داده است. [و از آن هنگام] من اندیشه ای جز جستن ناحیه حضرت نداشتم. [محمد بن محمد عامری گفته است:] آن گاه او به قم آمد و در سال دویست و شصت و چهار با اصحاب ما نشست و با آنان بیرون آمد و به بغداد رسید و رفیقی از اهل سند داشت که در مذهب با او همراه بود.

ص: ۵۶۵

و أنكرت من رفیقی بعض أخلاقه فهجرته، و خرجت حتى سرت إلى العباسیه أنهیاً للصیلاه و أصلی و إنی لواقف متفکر فیما قصدت لطلبه إذا أنا بآت قد أتانی فقال: أنت فلان؟ -اسمه بالهند-قلت: نعم فقال: أجب مولاك فمضیت معه فلم یزل یتخلل بی الطرق حتى أتی دارا و بستانا فإذا أنا به علیه السلام جالس فقال مرحبا یا فلان-بكلام الهند-کیف حالك؟ و کیف خلقت فلانا و فلانا؟ حتى عدّ الأربعین كلهم فسألنی عنهم واحدا واحدا، ثم أخبرنی بما تجارینا كل ذلك بكلام الهند، ثم قال: أردت أن تحجّ مع أهل قم قلت: نعم یا سیدی، فقال: لا تحجّ معهم و انصرف سنتك هذه و حجّ فی قابل، ثم ألقى إلی صرّه كانت بین یدیه، فقال لی: اجعلها نفقتك و لا تدخل إلی بغداد إلی فلان سمّاه و لا تطلعه علی شیء و انصرف إلینا إلی البلد ثم وافانا بعض الفتوح فأعلمونا أنّ أصحابنا انصرفوا من العقبه و مضی نحو خراسان فلما كان فی قابل حجّ و أرسل إلینا بهدیّه من طرف خراسان فأقام بها مده، ثم مات رحمه الله.

[۱۳۵۳] ۴-علی بن محمد، عن سعد بن عبد الله قال:

إنّ الحسن بن النضر و أبا صدام و جماعه تكلموا بعد مضی أبی محمد علیه السلام فی أیدی الوكلاء و أرادوا الفحص فجاء

الحسن بن النضر إلى أبي الصّدام فقال: إنني أريد الحجّ فقال له أبو صدام: أخره هذه السنه، فقال له الحسن [بن النضر]: إنني أفرع في المنام ولا بدّ من الخروج و أوصى إلى أحمد بن يعلى بن حمّاد و أوصى للنّاحيه بمال و أمره أن لا يخرج شيئاً إلاّ من يده إلى يده بعد ظهوره قال: فقال الحسن: لَمّا وافيت بغداد اكرتيت دارا فنزلتها فجاءني بعض الوكلاء بثياب و دنانير و خلفها عندي فقلت له ما هذا؟ قال: هو ما ترى، ثمّ جاءني آخر بمثلها و آخر حتّى كبسوا الدّار، ثمّ جاءني أحمد بن إسحاق بجميع

ص: ٥٦٦

او گفته است: غانم به من گفتم: من برخی اخلاق رقیقم را نپسندیدم و از او جدا شدم. و رفتم تا به عباسیه رسیدم که برای نماز آماده شده، نماز بگزارم. درحالی که درباره آنچه آهنگ آن کرده بودم اندیشناک بودم شخصی به نزد آمده، گفت: تو فلانی هستی-اسم هندی اش-من گفتم: بله. گفت: مولایت را دریاب. آن گاه با او رفتم و او پیوسته مرا از راهی به راهی دیگر برد تا به خانه و باغی رسید و من با آن حضرت که نشسته بود روبرو شدم. و حضرت فرمود: -به زبان هندی-خوش آمدی فلانی حالت چگونه است؟ و فلانی و فلانی را چگونه پشت سر نهادی؟ و همه آن چهل نفر را شمرد و درباره یکایک ایشان از من خبر گرفت. سپس از سخنانی که میان خودمان رفته بود، خبر داد. و همه را به زبان هندی. سپس فرمود: می خواهی با قمی ها به حج بروی؟ عرض کردم: بله آقای من. فرمود: با آنان به حج نرو. امسال بازگرد و سال آینده حج کن. سپس همیانی را که در برابرش بود به من داد و فرمود: این را خرج خودت قرار بده و در بغداد به نزد فلانی، که نامش را برد، نرو و از چیزی آگاهش نکن. و سپس او در شهر (قم) به نزد ما بازگشت. سپس یکی از پیک ها به ما رسیده، گفت که اصحابمان از عقبه بازگشته اند. و او به سوی خراسان رفت. و سال بعد به حج رفت و هدیه ای از تحفه های خراسان برایمان فرستاد. و مدتی آن جا ماند و سپس درگذشت. خدایش بیامرزد.

[١٣٥٣]٤-سعد عبد الله گفته است: پس از وفات حضرت عسکری حسن نضر و ابو صدام و گروهی درباره آنچه در دست و کیلان است، سخن گفته، خواستند [درباره وصی ایشان] جستجو کنند. آن گاه حسن نضر به نزد ابو صدام آمده، گفت: می خواهم به حج روم. ابو صدام به او گفت: امسال آن را عقب بینداز. حسن [نضر]گفت: من در خواب هراسانم و باید بروم. و به احمد بن يعلى حمّاد وصیت کرد و مالی را برای ناحیه [حضرت صاحب علیه السلام] وصیت کرده، دستور داد که جز از دست او و به دست او پس از معلوم شدنش چیزی بیرون ندهد. او گوید: حسن گفت: چون به بغداد رسیدم اتاقی کرایه کرده، در آن جا منزل کردم. آن گاه یکی از وکیلان لباس و دینارهایی آورده، نزد من گذاشت. به او گفتم: این ها چیستند؟ گفت: برای این است که نگاهشان داری. سپس دیگری و دیگری آمدند و آوردند تا اتاق پر شد. سپس احمد اسحاق همه آنچه را نزدش بود، آورد.

ص: ٥٦٧

ما كان معه فتعجبت و بقیة متفکراً فوردت علیّ رقعه الرّجل علیه السّلام إذا مضى من النّهار كذا و كذا فاحمل ما معك، فرحلت و حملت ما معی و فی الطّریق صعلوک یقطع الطّریق فی ستین رجلاً- فاجتزت علیه و سلّمتی الله منه فوافیت العسکر و نزلت، فوردت علیّ رقعه أن احمل ما معك فعینته فی صنان الحمالین، فلما بلغت الدّهلیز إذا فیه أسود قائم فقال: أنت الحسن بن النّضر؟ قلت: نعم، قال: ادخل، فدخلت الدّار و دخلت بیتا و فرغت صنان الحمالین و إذا فی زاویه البیت خبز کثیر فأعطی کلّ

واحد من الحَمَّالين رغيفين و أخرجوا و إذا بيت عليه ستر فنوديت منه: يا حسن بن النضر! احمد الله على ما منَّ به عليك و لا تشكَّن، فودَّ الشَّيطانُ أنك شككت و أخرج إلى ثوبين و قال: خذها فستحتاج إليهما فأخذتهما و خرجت، قال سعد: فانصرف الحسن بن النضر و مات في شهر رمضان و كفن في الثوبين.

[۱۳۵۴] ۵- علی بن محمد عن محمد بن حمويه السويدي، عن محمد بن إبراهيم بن مهزيار قال:

شككت عند مضي أبي محمد عليه السلام و اجتمع عند أبي مال جليل، فحمله و ركب السفينه و خرجت معه مشيعا، فوعك وعكا شديدا، فقال: يا بني! ردني، فهو الموت و قال لي: اتق الله في هذا المال و أوصي إلى فمات، فقلت في نفسي: لم يكن أبي ليوصي بشيء غير صحيح، أحمل هذا المال إلى العراق و أكتري دارا على الشط و لا أخبر أحدا بشيء و إن وضع لي شيء كوضوحه [في أيام أبي محمد عليه السلام أنفذته و إلا قصفت به، فقدمت العراق و اكرتيت دارا على الشط و بقيت أياما، فإذا أنا برقعه مع رسول فيها: يا محمد! معك كذا و كذا في جوف كذا و كذا، حتى قصص علي جميع ما معي مما لم أحط به علما فسلمته

ص: ۵۶۸

شگفت زده شده، اندیشناک ماندم. آن گاه نامه آن مرد [صاحب زمان] علیه السلام به من رسید که فلان وقت روز آنچه داری، بردار [و بیا] و من برداشتم. و در آن راه آدم شریری بود که با شصت مرد دیگر راهزنی می کرد. من بر آنان گذشتم و خداوند مرا از او حفظ کرد. آن گاه به سامره رسیدیم و منزل گرفتیم. نامه ای برایم آمد که آنچه با خود داری بردار [و بیا] پس آن ها در سبب دردار باربرها نهادم و چون به دهلیز رسیدم با سیاهی ایستاده روبه رو شدم که گفت: تو حسن نضر هستی؟ گفتم: بله. گفت: داخل شو. داخل خانه شده، به اتاقی رفتم و سبب باربران را خالی کردم. و در گوشه اتاق نان فراوانی دیدم. او به هر کدام از باربران دو گرده نان داده، بیرونشان برد. و اتاق پرده داری بود که مرا از آن صدا زدند: ای حسن نضر! خداوند را بر آنچه به تو ارزانی کرده، سپاس بگو و تردید نکن که شیطان دوست دارد تو به تردید بیفتی. و دو جامه به من داده، فرمودند: این ها را بگیر. به آن ها نیاز خواهی داشت. من آن ها را گرفته، بیرون آمدم. سعد گفته است: حسن نضر باز گشت و در ماه رمضان در گذشته، در آن دو لباس کفن شد.

[۱۳۵۴] ۵- محمد بن ابراهیم مهزیار گفته است: هنگام وفات حضرت ابو محمد [علیهما السلام] به تردید افتادم. و نزد پدرم مال فراوانی گرد آمده بود. او آن ها را برداشته، به کشتی سوار شد. من برای بدرقه اش با او رفتم. آن گاه سخت تب کرد و گفت: پسر! مرا بازگردان که این مرگ است. آن گاه به من گفت: در این مال از خدا پروا کن. و به من وصیت کرد و درگذشت. من با خودم گفتم: پدرم به چیزی نادرست وصیت نمی کرد. این مال را به عراق می برم. اتاقی کنار شط کرایه کرده، به کسی چیزی نمی گویم. و اگر چیزی برایم روشن شد، چنان که در روزگار حضرت عسکری علیه السلام روشن بود، برایش می فرستم و گرنه با آن ها خوش می گذرانم. به عراق آمدم و خانه ای کنار شط کرایه کرده، چند روزی ماندم. آن گاه نامه ای با فرستاده ای رسید که: ای محمد! تو به همراهت چنین و چنان در میان چنین و چنان چیز داری و از همه آنچه به همراهم بود و خودم هم به خوبی می دانستم، خبر داد. من آن ها را به فرستاده سپردم و چند روزی ماندم. کسی برایم سر بلند نکرد و غمگین شدم.

إلى الرسول و بقيت أياما لا يرفع لى رأس و اغتممت، فخرج إلى قد أقمناك مكان أبيك فاحمد الله.

[۱۳۵۵] ۶- محمد بن أبي عبد الله، عن أبي عبد الله النسائي قال:

أوصلت أشياء للمرzbاني الحارثي فيها سوار ذهب، فقبلت و رد علي السوار، فأمرت بكسره، فكسرتة فإذا في وسطه مثاقيل حديد و نحاس أو صفر فأخرجته و أنفذت الذهب فقبل.

[۱۳۵۶] ۷- علي بن محمد، عن الفضل الخزاز المدائني مولى خديجه بنت محمد أبي جعفر عليه السلام قال:

إن قوما من أهل المدينة من الطالبيين كانوا يقولون بالحق و كانت الوظائف ترد عليهم في وقت معلوم، فلما مضى أبو محمد عليه السلام رجع قوم منهم عن القول بالولد فوردت الوظائف على من ثبت منهم على القول بالولد و قطع عن الباقيين، فلا يذكرون في الذاكرين و الحمد لله رب العالمين.

[۱۳۵۷] ۸- علي بن محمد قال:

أوصل رجل من أهل السواد مالا فرد عليه و قيل له: أخرج حق ولد عمك منه و هو أربعمائه درهم و كان الرجل في يده ضيعه لولد عمه، فيها شركة قد حبسها عليهم، فنظر فإذا الذي لولد عمه من ذلك المال أربعمائه درهم فأخرجها و أنفذ الباقي فقبل

[۱۳۵۸] ۹- القاسم بن العلاء قال:

ولد لي عدّه بنين فكنت أكتب و أسأل الدعاء فلا- يكتب إلي لهم بشيء، فماتوا كلهم، فلما ولد لي الحسن ابني كتبت أسأل الدعاء فأجبت بيقى و الحمد لله.

[۱۳۵۹] ۱۰- علي بن محمد، عن أبي عبد الله بن صالح قال:

آن گاه از ناحیه حضرت به من صادر شد که تو را بر جای پدیرت قرار دادیم پس خداوند را سپاس بگو.

[۱۳۵۵] ۶- ابو عبد الله نسائي گفت: چیزهایی را که در میانشان دستبندی زرین بود توسط مرزبانان حارثی برای حضرت فرستادم. همه پذیرفته شد و دستبند را به من بازگرداندند. و به شکستن اش مأمورم کرد. من آن را شکستم و در میانش چند مثقال آهن و مس یا قلع یافتیم. آن ها را درآورده، طلا را فرستادم و پذیرفته شد.

[۱۳۵۶] ۷- فضل خزاز مدائنی گفت: گروهی از طالبیان (فرزندان ابو طالب) مدینه که به حق معتقد بودند و در وقتی معین مقرری شان می رسید، چون حضرت عسکری علیه السلام وفات کرد، برخی از آنان از اعتقاد به فرزند او برگشتند. آن گاه

مقرّری به کسانی از آنان که بر اعتقاد به فرزندشان استوار بودند، رسید و از دیگران قطع شد. و دیگر نامشان به میان نرفت. و سپاس بر پروردگار جهانیان.

[۱۳۵۷] ۸- علی بن محمّد گفت: مردی از اهل سواد مالی [خدمت امام زمان علیه السّلام] فرستاد و آن گاه به خودش بازگشت داده، گفته شد: حقّ فرزندان عمویت را که چهارصد درهم است از آن درآور. و زمینی از فرزندان عمو در دست آن مرد بود که شراکتی در آن داشت و از آنان دریغ کرده بود. پس بررسی کرد و دید از آن مال چهارصد درهم برای فرزندان عمو است. آن را خارج کرده، بقیه را فرستاد و پذیرفته شد.

[۱۳۵۸] ۹- قاسم علاء گفت: برایم چند پسر به دنیا آمد و من نامه نوشته، درخواست دعا می کردم ولی چیزی به من نوشته نمی شد. و همه مردند. وقتی پسر من حسن به دنیا آمد نامه نوشتم و درخواست دعا کردم برایم جواب آمد و او ماند. و سپاس بر خدا.

[۱۳۵۹] ۱۰- ابو عبد الله صالح گفت: سالی از سال ها به بغداد رفته، اجازه

ص: ۵۷۱

[كنت] خرجت سنه من السنين ببغداد فاستأذنت في الخروج، فلم يؤذن لي، فأقمت اثنين وعشرين يوما و قد خرجت القافلة إلى النهر، فأذن في الخروج لي يوم الأربعاء و قيل لي: اخرج فيه، فخرجت و أنا آيس من القافلة أن أحققها، فوافيت النهر و القافلة مقيمه، فما كان إلا أن أعلفت جمالي شيئا حتى رحلت القافلة، فرحلت و قد دعا لي بالسّلامه فلم ألق سوءا و الحمد لله.

[۱۳۶۰] ۱۱- عليّ عن النضر بن صباح البجليّ، عن محمّد بن يوسف الشاشيّ قال:

خرج بي ناصور على مقعدتي فأريته الأَطِيَاء و أنفقت عليه مالا- فقالوا: لا- نعرف له دواء، فكتبت رقعته أسأل الدّعاء فوَّع عليه السّلام إليّ، ألبسك الله العافيه و جعلك معنا في الدّنيا و الآخرة، قال فما أتت عليّ جمعه حتى عوفيت و صار مثل راحتي، فدعوت طبييا من أصحابنا و أريته إياه، فقال: ما عرفنا لهذا دواء.

[۱۳۶۱] ۱۲- عليّ، عن الحسين اليمانيّ قال:

كنت ببغداد فتهيأت قافله لليمانيّين فأردت الخروج معها، فكتبت ألتمس الإذن في ذلك، فخرج: لا تخرج معهم فليس لك في الخروج معهم خيره و أقم بالكوفه، قال: و أقمت و خرجت القافلة فخرجت عليهم حنظله فاجتاحتهم و كتبت أستأذن في ركوب الماء، فلم يؤذن لي فسألت عن المراكب التي خرجت في تلك السّينه في البحر فما سلم منها مركب خرج عليها قوم من الهند يقال لهم البوارج فقطعوا عليها قال و زرت العسكر فأنتيت الدّرب مع المغيب و لم أكلم أحدا و لم أتعرف إلى أحد و أنا أصلى في المسجد بعد فراغي من الزّياره إذا بخادم قد جاءني فقال لي قم: فقلت له: إذن إلى أين؟ فقال لي: إلى المنزل قلت: و من أنا لعلك أرسلت إلى غيري، فقال: لا ما أرسلت إلا إليك أنت عليّ

ص: ۵۷۲

خروج خواستم. اجازه ندادند. بیست و دو روز ماندم و کاروان به سوی نهر روان رفت. آن گاه روز چهارشنبه اجازه خروج به من داده شده، گفته شد: امروز خارج شو. من خارج شدم ولی از پیوستن به کاروان ناامید بودم که به نهر روان رسیدم و کاروان را آن جا یافتم. و تا من به شترانم علفی دادم کاروان به راه افتاد و من هم رفتم. و حضرت برای سلامتی دعا کرده بود پس من بدی ندیدم. و سپاس بر خداوند.

[۱۳۶۰] ۱۱- محمد بن یوسف گفت: بر نشیمنگاه من دملی درآمد و من آن را به طبیبان نشان داده، مالی خرج کردم. گفتند: دوايي برايش نمى شناسيم. پس نامه ای [به حضرت] نوشته، درخواست دعا کردم. حضرت برایم نوشتند: خداوند جامه تندرستی به تو پوشاند و تو را در دنیا و آخرت همراه ما قرار دهد. او گفته است: يك جمعه بر من نگذشت که تندرست گشتم و آن جا همچون کف دستم شد. طبیبی از اصحابمان خواسته، نشانش دادم. گفت: ما برايش دوايي نشناختيم.

[۱۳۶۱] ۱۲- علی بن حسین یمانی گفت: در بغداد بودم و آن گاه کاروانی از یمانی ها آماده سفر شد. خواستم با آن ها بروم. نامه نوشتم و در این باره از حضرت اجازه خواستم. جواب رسید: با آنان نرو. که برایت در سفر با آنان خیری نیست و در کوفه بمان. او گوید: من ماندم و کاروان رفت. آن گاه قبیله حنظله بر آنان حمله برده، تارومارشان کرد. و من نامه نوشته، اجازه خواستم که از راه آب بروم. اجازه ندادند. آن گاه درباره کشتی هایی که در آن سال به دریا رفتند، پرسیدم. هیچ کشتی ای سالم نرسیده بود. مردمی از هند که بوارج نامیده می شدند بر آن ها ساخته، راهشان را بسته بودند. به زیارت سامره رفتم. هنگام غروب به حرم رسیده، با کسی سخن نگفته، به کسی آشنایی ندادم و پس از زیارت در مسجد نماز می گزاردم که خادمی به نزد آمد، گفت: برخیز. گفتم: به کجا؟ گفت: به سوی منزل. گفتم: و من کیستم، شاید به سوی دیگری فرستاده شده باشی. گفت: نه، جز به سوی تو فرستاده

ص: ۵۷۳

بن الحسین رسول جعفر بن ابراهیم فمرّ بی حتّی أنزلنی فی بیت الحسین بن أحمد ثمّ سارّه فلم أدر ما قال له حتّی آتانی جمیع ما أحتاج إليه و جلست عنده ثلاثه أيام و استأذنته فی الزّیارة من داخل فأذن لی فزرت لیلا.

[۱۳۶۲] ۱۳- الحسن بن الفضل بن زید الیمانی قال:

کتب أبی بخطّه کتابا فورد جوابه ثمّ کتبت بخطّی فورد جوابه، ثمّ کتب بخطّه رجل من فقهاء أصحابنا فلم یرد جوابه فنظرنا فکانت العله أنّ الرّجل تحوّل قرمطیّا قال الحسن بن الفضل: فزرت العراق و وردت طوس و عزمت أن لا أخرج إلاّ عن بیته من أمری و نجاح من حوائجی و لو احتجت أن أقیم بها حتّی أتصدّق قال: و فی خلال ذلك یضیق صدری بالمقام و أخاف أن یفوتنی الحجّ قال: فجئت یوما إلى محمد بن أحمد أتقاضاه فقال لی: صر إلى مسجد کذا و کذا و إنّه یلقاک رجل قال: فصرت إليه فدخل علیّ رجل فلما نظر إليّ ضحک و قال: لا تغتم فإنّک ستحجّ فی هذه السّینه و تنصرف إلى أهلک و ولدک سالما قال: فاطمأنت و سکن قلبی و أقول ذا مصداق ذلك و الحمد لله قال: ثمّ وردت العسکر فخرجت إلى صرّه فیها دنانیر و ثوب فاغتمت و قلت فی نفسی: جزائی عند القوم هذا و استعملت الجهل فرددتها و کتبت رقعه و لم یشر الّذی قبضها منی علیّ بشیء و لم یتکلم فیها بحرف ثمّ ندمت بعد ذلك نداهم شدیدة و قلت فی نفسی: کفرت برّدی علی مولای و کتبت رقعه أعتذر من

فعلی و أبوء بالآثم و أستغفر من ذلك و أنفذتها و قمت أتمسّح فأنا في ذلك أفكر في نفسي و أقول إن ردّت علیّ الدنانیر لم أحلل صرارها و لم أحدث فیها حتّی أحملها إلى أبی فإِنَّه أعلم منّی لیعمل فیها بما شاء فخرج إلى الرّسول الّذی حمل إلى الصّره: أسأت إذ لم تعلم الرّجل إنا ربّما فعلنا ذلك بموالینا

ص: ۵۷۴

نشده ام. تو علی بن حسین فرستاده جعفر ابراهیم هستی. آن گاه مرا برد و در خانه حسین احمد منزل داد. سپس با او به نجوا سخن گفت که چیزی نفهمیدم. تا آنچه نیاز داشتم برآیم آورد و سه روز نزدش بودم. آن گاه اجازه زیارت داخل مرقد را خواستم که اجازه دادند و من شب زیارت کردم.

[۱۳۶۲]۱۳-حسن بن فضل یزید یمانی گفت: پدرم به خط خود نامه ای نوشت و جوابش آمد. سپس من به خط خود نامه ای نوشتم و جوابش آمد. سپس مردی از فقیهان اصحابمان نامه نوشت ولی جوابش نیامد. ما بررسی کردیم علتش این بود که آن مرد قرمطی شده بود. حسن فضل گفته است: آن گاه به طوس وارد شدم و سپس به زیارت عراق رفتم و تصمیم گرفتم جز پس از روشن شدن کارم و روا شدن حاجت هایم خارج نشوم. اگرچه نیاز باشد که در آن جا مقیم شوم و صدقه بگیرم. او گفته است: در این میان دلم از ماندن تنگ شد و ترسیدم که حج آن سال از دستم برود. پس روزی به سوی محمد احمد رفتم تا از او کمک بخواهم. او به من گفت: به فلان مسجد برو مردی به دیدارت می آید. به آن جا رفتم. مردی به نزد آمد. چون به من نگرست خندیده، گفت: غمگین نباش. تو امسال حج کرده، به سلامت نزد خانواده و فرزندان بازمی گردی. پس خاطر جمع شده، دلم آرام شد درحالی که می گفتم این دلیل صدق آن است و سپاس بر خداوند. او گوید: سپس به سامره رفتم، برایم همیانی که جامه و چند دینار در آن بود، رسید. غمگین شده، با خودم گفتم: پاداشم نزد این مردم این است و نادانی کرده، آن ها را بازگرداندم و نامه ای نوشتم و کسی که آن ها را از من گرفت به چیزی اشاره نکرد و در این باره کلمه ای سخن نگفت. سپس به سختی پشیمان شده، با خودم گفتم: من با این کارم به سرورم ناسپاسی کردم و نامه نوشته، از کارم عذر خواسته، به گناهم اعتراف کردم و آمرزش خواستم و نامه را فرستاده، پریشان منتظر ماندم. در این باره با خودم می اندیشیدم و می گفتم: اگر دینارها را به من برگردانند همیان را باز نکرده، در آن دست نمی بردم تا به پدرم برسانم. او بهتر از من می داند که با آن ها چه کند. آن گاه به فرستاده ای که همیان را برآیم آورده بود، صادر شد که: بد کردی به آن مرد نگفتی که ما این کار را با دوستانمان می کنیم

ص: ۵۷۵

و ربّما سألونا ذلك یتبرکون به و خرج إلى أخطأت فی ردّک برّنا فإذا استغفرت الله فالله یغفر لک فأما إذا کانت عزیمتک و عقد یتیک ألاّ تحدث فیها حدّثا و لا تنفقها فی طریقک فقد صرفناها عنک فأما الثوب فلا بدّ منه لتحرّم فیہ قال: و کتبت فی معینین و أردت أن أکتب فی الثّالث و امتنعت منه مخافه أن یکره ذلك: فورد جواب المعینین و الثّالث الّذی طویت مفسّرا و الحمد لله، قال: و کنت وافقت جعفر بن ابراهیم النّیسابوریّ بنیسابور علی أن أركب معه و أزامله فلمّا وافیت بغداد بدالی فاستقلته و ذهب أطلب عدیلا فلقینی ابن الوجناء بعد أن کنت صرت إلیه و سألته أن یکتیری لی فوجدته کارها فقال لی: أنا فی طلبک و قد قیل لی: إنّه یصحبک فأحسن معاشرته و اطلب له عدیلا و اکثر له.

[۱۳۶۳]۱۴-علی بن محمد عن الحسن بن عبد الحمید قال:

شککت فی أمر حاجز فجمعت شیئا ثم صرت إلى العسکر فخرج إلى: لیس فینا شک و لا فیمن یقوم مقامنا بأمرنا رد ما معک
إلی حاجز بن یزید.

[۱۳۶۴]۱۵-علی بن محمد عن محمد بن صالح قال:

لَمَّا مات أبی و صار الأمر لی کان لأبی علی الناس سفاتج من مال الغریم فکتبت إلیه أعلمه فکتب: طالبهم و استقض علیهم
فقضانی الناس إلا رجلا واحد کانت علیه سفته بأربعمائه دینار فجئت إلیه أطلبه فمأطنتی و استخف بی ابنه و سفه علی
فشکوت إلی أبیه فقال: و کان ما ذا؟ فقبضت علی لحيته و أخذت برجله و سحبتة إلی وسط الدار و رکلتة رکلا کثیرا فخرج ابنه
یستغیث بأهل بغداد و یقول: قمی رافضی قد قتل والدی فاجتمع علی منهم الخلق فرکت دابتی و قلت: أحستتم یا أهل بغداد
تمیلون مع الظالم علی الغریب

ص: ۵۷۶

و بسا چیزی به جهت تبرک از ما می خواهند. و به من صادر شد که: خطا کردی که احسانمان را به ما بازگرداندی و چون از
خداوند آمرزش خواستی، خدا تو را می آمرزد. و چون قصد و آهنگت این است که در همیان دست نبری و در راهت خرج
نکنی ما آن را از تو بازداشتیم. اما به آن جامه نیاز داری تا با آن محرم شوی. او گفته است: و درباره دو موضوع نامه نوشتم و
خواستم درباره موضوع سومی هم بنویسم که نوشتم. ترسیدم آن را نپسندند. آن گاه جواب آن دو موضوع و موضوع سومی
که نوشته بودم، با تفسیر رسید و سپاس بر خداوند. و گفته است: در نیشابور با جعفر بن ابراهیم نیشابوری توافق کردم که با او
به سفر رفته، همراهش باشم. چون به بغداد رسیدم، نظرم عوض شد، پس با او فسخ کرده، رفتم تا جایگزینی بجویم. آن گاه
پسر و جناء مرا دید-پس از آن که من به سویش رفتم و از او خواستم که به من کرایه بدهد ولی او را ناخرسند یافتم-و گفت:
دنبالت بودم. به من گفتند که او [یعنی من] با تو همراه می شود. با او خوش رفتاری کرده، رفیقی برایش بجو و به او کرایه بده.

[۱۳۶۳]۱۴-حسن عبد الحمید گفت: درباره وکالت حاجز تردید کردم. پس چیزی گرد آورده، به سامره رفتم. نامه ای به من
رسید که: نه درباره ما تردیدی هست و نه درباره کسی که به فرمان ما جانشین مان می شود. آنچه را با خود آورده ای به
حاجز یزید بازگردان.

[۱۳۶۴]۱۵-محمد صالح گفت: چون پدرم مرد و کار او به من رسید. پدرم از مردم سفته هایی درباره مال امام علیه السلام
داشت. پس به ایشان نامه نوشتم تا به استحضارشان برسانم. جواب آمد که: از آنان بخواه و بگیر. مردم همه پرداختند جز یک
مرد که سفته ای چهارصد دیناری داشت. من به نزدش رفتم و از او مطالبه کردم. او با من امروز و فردا کرده، پسرش هم بی
احترامی کرده، نادانی نشان داد. به پدرش شکایت کردم. گفت: مگر چه شده؟ من ریش و پایش را گرفته، به میان اتاق
کشیدم و بسیار بر او لگد زدم. پسرش بیرون رفته، اهل بغداد را به کمک خواسته، می گفت: قمی رافضی پدرم را کشت. از
آنان مردمی بر من گرد آمدند. من بر چارپایم سوار شده، گفتم: آفرین بر شما اهل بغداد که با این ستمکار بر غریبی ستمدیده

المظلوم أنا رجل من أهل همدان من أهل السَّيِّئَةِ و هذا ينسبني إلى أهل قم و الرِّفْض لِيذهب بحَقِّي و مالي قال: فمالوا عليه و أرادوا أن يدخلوا على حانوته حتَّى سَكَنَتْهم و طلب إليَّ صاحب السَّفْتَجِه و حلف بالطلاق أن يوفِّيَني مالي حتَّى أخرجتهم عنه.

[۱۳۶۵] ۱۶- عَلِيٌّ عَنْ عَدِّهِ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ وَ الْعَلَاءِ بْنِ رِزْقِ اللَّهِ عَنْ بَدْرِ غَلَامِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ:

وردت الجبل و أنا لا أقول بالإمامه أحبهم جملة إلى أن مات يزيد بن عبد الله فأوصى في علته أن يدفع الشَّهْرِيَّ السَّمْنَدِيَّ وَ سَيْفَهُ وَ مَنْطِقَتَهُ إِلَى مَوْلَاهُ فَخَفْتُ إِنْ أَنَا لَمْ أُدْفَعِ الشَّهْرِيَّ إِلَى إِذْكَوْتَكَيْنَ نَالِنِي مِنْهُ اسْتِخْفَافَ فَقَوِّمْتُ الدَّابَّةَ وَ السَّيْفَ وَ الْمَنْطِقَةَ بِسَبْعِمِائَةِ دِينَارٍ فِي نَفْسِي وَ لَمْ أَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدًا فَإِذَا الْكِتَابُ قَدْ وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الْعِرَاقِ: وَجَّهَ السَّبْعَ مِائَةَ دِينَارٍ الَّتِي لَنَا قَبْلَكَ مِنْ ثَمَنِ الشَّهْرِيَّ وَ السَّيْفِ وَ الْمَنْطِقَةِ.

[۱۳۶۶] ۱۷- عَلِيٌّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ قَالَ:

ولد لي ولد فكتبت أستأذن في طهره يوم السَّابِعِ فورد لا تفعل فمات يوم السَّابِعِ أَوْ الثَّامِنِ ثُمَّ كَتَبْتُ بِمَوْتِهِ فورد استخلف غيره و غيره تسميه أحمد و من بعد أحمد جعفرًا فجاء كما قال. قال: و تهيأت للحجَّ و ودَّعت النَّاسَ وَ كُنْتُ عَلَى الْخُرُوجِ فورد: نحن لذلك كارهون و الأمر إليك قال: فضاقت صدري و اغتممت و كتبت أنا مقيم على السَّيِّمِ وَ الطَّاعَةِ غَيْرَ أَنِّي مَغْتَمٌّ بِتَخَلْفِي عَنِ الْحَجِّ فَوَقَّعَ لَا يَضِيقَنَّ صَدْرَكَ فَإِنَّكَ سَتَحَجُّ مِنْ قَابِلٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ: وَ لَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ كَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فورد الإِذْنَ فَكَتَبْتُ أَنِّي عَادَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْعَبَّاسِ وَ أَنَا وَاثِقٌ بِدِيَانَتِهِ وَ صِيَانَتِهِ فورد: الأَسَدِيُّ نَعَمْ الْعَدِيلُ فَإِنْ قَدِمَ فَلَا تَخْتَرْ عَلَيْهِ فَقَدِمَ الأَسَدِيُّ وَ عَادَلْتَهُ.

من مردی همدانی و از اهل سنتم. و این مرا به قم و رافضیگری نسبت می دهد تا حق و مالم را از من بر باید. او گوید: آنان راه را به سوی او کج کرده، خواستند به مغازه اش داخل شوند. که من آرامشان کردم. آن گاه صاحب سفته مرا خوانده، به طلاق زنش سوگند خورد که مالم را می پردازد. و من هم آن ها را از او دور کردم.

[۱۳۶۵] ۱۶- بدر غلام احمد حسن گفت: به جبل رفتم درحالی که به امامت معتقد نبودم ولی همگی شان را دوست می داشتم. تا یزید عبد الله مرد و در بیماری اش وصیت کرد که اسب زرد رنگ و شمشیر و کمر بندش را به سرورش (امام زمان علیه السلام) بدهند. من ترسیدم که اگر آن اسب را به اذکو تکین (امیر ترک) ندهم از او آزاری به من برسد. پس با خودم آن چارپا و شمشیر و کمر بند را هفتصد دینار قیمت گذاشتم ولی کسی را بر آن آگاه نکردم. آن گاه از عراق نامه ای به من رسید که: هفتصد دیناری که از قیمت اسب زرد و شمشیر و کمر بند به ما بدهکاری، برایمان بفرست.

[۱۳۶۶] ۱۷- مردی گفت: فرزندی برایم به دنیا آمد. نامه نوشتم و درباره ختنه کردنش در روز هفتم اجازه خواستم. جواب آمد که این کار را نکن. آن گاه نوزاد روز هفتم یا هشتم مرد. سپس درباره مردن آن نامه نوشتم. جواب آمد که جز او و دیگری

هم به دنبال خواهد آمد که نخستین را احمد و پسین را جعفر می نامی. و آمد چنان که فرموده بود. و او گفت: برای حج آماده شدم و با مردم خداحافظی کردم و می خواستم بیرون آیم که نامه رسید: ما آن را نمی پسندیم ولی خود دانی. او گوید: من دلتنگ و غمگین شده، نوشتم: من به شنیدن و فرمانبری پابرجایم جز این که به جهت بازماندنم از حج غمگینم. نوشتند: دلتنگ نباش. ان شاء الله سال آینده حج خواهی کرد. و چون سال بعد رسید، نامه نوشته، اجازه خواستم. اجازه رسید. آن گاه نوشتم: من محمد عباس را برای همراهی برگزیده ام و به دیانت و نگاهداری اش اطمینان دارم. جواب رسید: اسدی خوب همراهی است. اگر او می آید دیگری را برنگزین. آن گاه اسدی آمد و با او همراه شدم.

ص: ۵۷۹

[۱۳۶۷] ۱۸-الحسن بن علی العلوی قال:

أودع المجروح مرداس بن علی مالا-للناحیه و كان عند مرداس مال لتمیم بن حنظلہ فورد علی مرداس: أنفذ مال تمیم مع ما أودعك الشیرازی.

[۱۳۶۸] ۱۹-علی بن محمد، عن الحسن بن عیسی العریضی أبی محمد قال:

لمّا مضى أبو محمد علیہ السلام ورد رجل من أهل مصر بمال إلى مکة للناحیه فاختلف علیہ فقال بعض: الناس إن أباً محمد علیہ السلام مضى من غیر خلف و الخلف جعفر و قال بعضهم: مضى أبو محمد عن خلف فبعث رجلاً یکنى بأبی طالب فورد العسکر و معه کتاب فصار إلى جعفر و سأله عن برهان فقال: لا یتهیأ فی هذا الوقت فصار إلى الباب و أنفذ الکتاب إلى أصحابنا فخرج إليه: آجرك الله فی صاحبک فقد مات و أوصی بالمال الذی كان معه إلى ثقه لیعمل فیہ بما یجب و أجیب عن کتابه.

[۱۳۶۹] ۲۰-علی بن محمد قال:

حمل رجل من أهل آبه شیئا یوصله و نسی سیفا بآبه. فأنفذ ما كان معه فکتب إليه: ما خبر السیف الذی نسیته؟ .

[۱۳۷۰] ۲۱-الحسن بن خفیف عن آبیه قال:

بعث بخدم إلى مدینه الرسول و معهم خادمان و کتب إلى خفیف أن یخرج معهم فخرج معهم فلما وصلوا إلى الکوفه شرب أحد الخادمین مسکراً فما خرجوا من الکوفه حتّى ورد کتاب من العسکر برّد الخادم الذی شرب المسکر و عزل عن الخدمه.

[۱۳۷۱] ۲۲-علی بن محمد، عن [أحمد بن] أبی علی بن غیاث عن أحمد بن الحسن قال:

ص: ۵۸۰

[۱۳۶۷] ۱۸-حسن بن علی علوی گفت: مجروح [شیرازی] مالی از برای ناحیه را به مرداس بن علی سپرد و نزد او مالی از تمیم حنظلہ نیز بود. به مرداس نامه رسید که: مال تمیم را با آنچه شیرازی به تو سپرده بفرست.

[۱۳۶۸]۱۹-حسن عیسی گفت: چون حضرت ابو محمّد [علیه السّلام] وفات کرد. مردی از اهل مصر با مالی از برای ناحیه به مکه آمد. بر سرش اختلاف شد. یکی از مردم گفت: حضرت عسکری علیه السّلام بی فرزند درگذشت و جانشین او جعفر است. و یکی گفت: حضرت عسکری علیه السّلام فرزند داشت و درگذشت. آن گاه او مردی، کنیه اش ابو طالب، را به همراه نامه ای به سامره فرستاد. او به سوی جعفر رفته، از او برهانی برای جانشینی خواست. گفت: اینک آماده نیست. پس به در خانه رفته، نامه را به اصحابمان رساند و این جواب برایش صادر شد: خدا به خاطر رفیقت به تو اجر دهد. که او مرد و مالی را که با خود داشت به مردی مورد اطمینان وصیت کرد تا در آن به آنچه واجب است، عمل کند. و از نامه اش جواب داده شد.

[۱۳۶۹]۲۰-علی بن محمّد گفت: مردی از اهل آوه مالی آورد تا به ایشان برساند و شمشیری را فراموش کرد. آن گاه آنچه را به همراه داشت، فرستاد. و ایشان به او نوشت: از شمشیری که فراموش اش کردی، چه خبر؟

[۱۳۷۰]۲۱-حسن خفیف از پدرش روایت کرده که گفت: حضرت خادمانی و به همراهشان دو خدمتگزار به مدینه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرستاد و به خفیف نوشت که با آنان برود. او با آن خارج شد. چون به کوفه رسیدند یکی از دو خدمتگزار مست کننده ای خورد. و از کوفه بیرون نرفته بودند که از سامره نامه ای مبنی بر بازگرداندن خدمتگزاری که مست کننده نوشیده بود، رسید و از خدمت عزل شد.

[۱۳۷۱]۲۲-احمد حسن گفت: یزید عبد الله چارپا و شمشیر و مالی را وصیت

ص: ۵۸۱

أوصی یزید بن عبد الله بدایه و سیف و مال و أنفذ ثمن الدّابّه و غیر ذلك و لم یبعث السّیف فورد: کان مع ما بعثتم سیف فلم یصل أو کما قال.

[۱۳۷۲]۲۳-علی بن محمّد عن محمّد بن علی بن شاذان النّیسابوری قال:

اجتمع عندی خمسمائه درهم تنقص عشرين درهما فأنفت أن أبعث بخمسمائه تنقص عشرين درهما فوزنت من عندی عشرين درهما و بعثتها إلى الأسدی و لم أکتب ما لی فیها؟ فورد: وصلت خمسمائه درهم لک منها عشرون درهما.

[۱۳۷۳]۲۴-الحسین بن محمّد الأشعری قال:

کان یرد کتاب أبی محمّد علیه السّلام فی الإجراء علی الجنید قاتل فارس و أبی الحسن و آخر فلما مضی أبو محمّد علیه السّلام ورد استئناف من الصّیاحب لإجراء أبی الحسن و صاحبه و لم یرد فی أمر الجنید بشیء قال: فاغتممت لذلك فورد نعی الجنید بعد ذلك.

[۱۳۷۴]۲۵-علی بن محمّد عن محمّد بن صالح قال:

کانت لی جاریه کنت معجبا بها فکتبت أستأمر فی استیلادها فورد: استولدها و یفعل الله ما یشاء فوطئتها فحبلت ثم أسقطت

فمات.

[۱۳۷۵] ۲۶- علی بن محمد قال:

كان ابن العجمي جعل ثلثه للنّاحيه و كتب بذلك و قد كان قبل إخراجہ الثالث دفع مالا لابنه أبي المقدم لم يطلع عليه أحد فكتب إليه: فأين المال الذي عزلته لأبي المقدم.

[۱۳۷۶] ۲۷- علی بن محمد عن أبي عقيل عيسى بن نصر قال:

كتب علي بن زياد الصّيمري يسأل كفنا فكتب إليه: إنك تحتاج إليه في سنة

ص: ۵۸۲

کرد. قیمت چارپا و جز آن فرستاده شد و شمشیر نه. نامه رسید که: با آنچه فرستادید شمشیری بوده که نرسیده است. -یا چنین عبارتی-.

[۱۳۷۲] ۲۳- محمد بن علی شاذان نیشابوری گفت: نزد من پانصد درهم [از مال امام] که بیست درهمش کم بود، گرد آمد. نپسندیدم پانصد درمی که بیست تا کم دارد، بفرستم پس بیست درهم از نزد خودم شمرده، همه را برای اسدی فرستادم و نوشتم که چه مقدارش از آن من است. نامه رسید که: پانصد درهم رسید که بیست درهم از آن مال تو است.

[۱۳۷۳] ۲۴- حسین بن محمد اشعری گفت: نامه های حضرت ابو محمد [علیهما السلام] در اجرای امور به جنید کشنده فارس [غالی ملعون] و ابو الحسن و دیگری می آمد. و چون حضرت عسکری علیه السلام وفات کرد از جانب حضرت صاحب [علیه السلام] برای ابو الحسن و رفیقش تجدید شد ولی درباره جنید چیزی نیامد. راوی گوید: من برای همین غمگین شدم تا خبر مرگ جنید رسید.

[۱۳۷۴] ۲۵- محمد صالح گفت: من کنیزی داشتم و از او خوشم می آمد. پس نامه نوشتم و درباره بچه دار شدن از او مشورت خواستم. جواب آمد که چنین کن ولی خدا آنچه خواهد، می کند. من نزدیکی کردم و او آبستن شد. سپس بچه را انداخت و خودش مرد.

[۱۳۷۵] ۲۶- علی بن محمد گفت: ابن عجمی یک سوم مالش را برای ناحیه قرار داده، آن را نوشت و پیش از خارج کردن آن یک سوم، مالی به پسرش ابو مقدم داد که کسی از آن آگاه نشد. آن گاه حضرت به او نوشت: پس مالی که برای ابو مقدم جدا کردی، چه؟

[۱۳۷۶] ۲۷- ابو عقیل عیسای نصر گفت: علی بن زیاد صیمری نامه نوشته، کفنی خواست. حضرت به او نوشت: تو در سال هشتاد به آن نیازمند می شوی.

ثمانین فمات فی سنه ثمانین و بعث إليه بالكفن قبل موته بأیام.

[۱۳۷۷] ۲۸- علی بن محمد عن محمد بن هارون بن عمران الهمدانی قال:

كان للنّاحیه علیّ خمسمائه دینار فضقت بها ذرعا ثمّ قلت فی نفسی: لی حوانیت اشتريتها بخمسمائه و ثلاثین دینارا قد جعلتها للنّاحیه بخمسمائه دینار و لم أنطق بها فكتب إلى محمّد بن جعفر: اقبض الحوانیت من محمّد بن هارون بالخمسمائه دینار الّتی لنا علیه.

[۱۳۷۸] ۲۹- علی بن محمد قال:

باع جعفر فیمن باع صبیّه جعفریّه كانت فی الدّار یربونها فبعث بعض العلویین و أعلم المشتري خیرها فقال المشتري: قد طابت نفسی بردها و أن لا أرزأ من ثمنها شیئا فخذها فذهب العلوی فأعلم أهل النّاحیه الخبر فبعثوا إلى المشتري بأحد و أربعین دینارا و أمره بدفعها إلى صاحبها.

[۱۳۷۹] ۳۰- الحسین بن الحسن العلوی قال:

كان رجل من ندماء روز حسنی و آخر معه فقال له: هو ذا یجیبی الأموال و له و كلاء و سمّوا جمیع الوكلاء فی النّواحی و أنهی ذلك إلى عبید الله بن سلیمان الوزير فهّم الوزير بالقبض علیهم فقال السّیطان: اطلبوا این هذا الرّجل فإنّ هذا أمر غلیظ فقال عبید الله بن سلیمان نقبض علی الوكلاء فقال السّیطان لا و لكن دسّوا لهم قوما لا یعرفون بالأموال فمن قبض منهم شیئا قبض علیه قال فخرج بأن یتقدّم إلى جمیع الوكلاء أن لا یأخذوا من أحد شیئا و أن یمتنعوا من ذلك و یتجاهلوا الأمر فاندسّ لمحمّد بن أحمد رجل لا یعرفه و خلا به فقال: معی مال أرید أن أوصله فقال له محمّد: غلظت أنا لا أعرف من هذا شیئا فلم یزل یتلطفه و محمّد یتجاهل علیه و بثّوا الجواسیس و امتنع

او در سال هشتاد مرد و حضرت چند روز پیش از مرگش برایش کفن فرستاد.

[۱۳۷۷] ۲۸- محمّد هارون گفت: پانصد دینار از برای ناحیه به گردن داشتم. و دستم تنگ بود. پس با خودم گفتم: من دکان هایی دارم که به پانصد و سی دینار خریده ام. پس پانصد دینار آن را برای ناحیه قرار می دهم ولی درباره اش سخنی نگفتم. آن گاه حضرت به محمّد جعفر نوشت: آن دکان ها را از محمّد هارون تحویل بگیر. به جای پانصد دیناری که به گردن دارد.

[۱۳۷۸] ۲۹- علی بن محمد گفت: جعفر [کذاب] در میان کسانی که فروخت دختری جعفری [از نواده جعفر ابو طالب] را هم که در آن خانه تربیت می شد، فروخت. حضرت یکی از علویان را فرستاد تا مشتری را از آن آگاه کند. آن مشتری گفت: من به بازگرداندنش راضی ام ولی از قیمتش چیزی نمی گاهم. او را ببر. علوی رفته، خبر را به اهل ناحیه رساند. آنان چهل و یک

دینار برای مشتری فرستاده، به او فرمان دادند که او را به صاحبش بسپارد.

[۱۳۷۹] ۳۰- حسین بن حسن علوی گفت: مردی از ندیمان به نام «و روز حسنا» و همراهش به او گفتند: هم اکنون او [حضرت صاحب علیه السلام] اموال را جمع می کند و وکیلانی هم دارد. و همه وکیلان نواحی را نام برد. این به گوش عبید الله سلیمان وزیر رسید. وزیر آهنگ دستگیری شان را کرد. سلطان گفت: خود این مرد را بجوید. اگرچه کار دشواری است. عبید الله سلیمان گفت: وکلا را می گیریم. سلطان گفت: نه، ولی گروهی را که آنان شناسند، پنهانی با اموالی به سراغشان بفرستید، هر کدام از آنان چیزی گرفت، او را دستگیر کنید. راوی گفته است: آن گاه از سوی حضرت حکمی صادر شد که به همه وکیلان فرمان داده شود از کسی، مالی نگیرند. امتناع کرده، خود را به بی خبری بزنند. آن گاه مردی ناشناس پنهانی به نزد محمد بن احمد آمده، با او خلوت کرده، گفت: همراه مالی آورده ام که می خواهم به ایشان برسانم. محمد به او گفت: غلط کردی، من از این مسأله چیزی نمی دانم. او پیوسته حيله می کرد و محمد خود را به بی خبری می زد. و جاسوس ها پراکنده شدند و همه وکیلان امتناع کردند. چنان که فرمان داده شده بودند.

ص: ۵۸۵

الوكلاء كلهم لما كان تقدم إليهم.

[۱۳۸۰] ۳۱- علی بن محمد قال:

خرج نهي عن زيارة مقابر قریش و الحیر [ه] فلما كان بعد أشهر دعا الوزير الباقطائي فقال له: الق بني الفرات و البرسيين و قل لهم: لا يزوروا مقابر قریش فقد أمر الخليفة أن يتفقد كل من زار فيقبض [عليه].

باب ما جاء في الاثني عشر و النص عليهم عليه السلام [۱۳۸۱] ۱- عدّه من أصحابنا عن أحمد بن محمد البرقي عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفری عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال:

أقبل أمير المؤمنين عليه السلام و معه الحسن بن علي عليه السلام و هو متكى على يد سلمان فدخل المسجد الحرام فجلس إذ أقبل رجل حسن الهيئة و اللباس فسلم علي أمير المؤمنين فردّ عليه السلام فجلس ثم قال: يا أمير المؤمنين أسألك عن ثلاث مسائل إن أخبرتنى بهنّ علمت أنّ القوم ركبوا من أمرك ما قضى عليهم و أن ليسوا بمؤمنين في دنياهم و آخرتهم و إن تكن الأخرى علمت أنّك و هم شرع سواء فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: سلني عما بدا لك قال: أخبرني عن الرجل إذا نام أين تذهب روحه؟ و عن الرجل كيف يذكر و ينسى؟ و عن الرجل كيف يشبه ولده الأعمام و الأخوال؟ فالتفت أمير المؤمنين عليه السلام إلى الحسن فقال: يا أبا محمد أجه قال: فأجابه الحسن عليه السلام فقال الرجل: أشهد أن لا إله إلا الله و لم أزل أشهد بها و أشهد أنّ محمدًا رسول الله و لم أزل أشهد بذلك و أشهد أنّك وصي رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و القائم بحجته و أشار إلى أمير المؤمنين و لم أزل أشهد بها و أشهد أنّك وصيه و القائم بحجته و أشار إلى الحسن عليه السلام

ص: ۵۸۶

[۱۳۸۰] ۳۱- علی بن محمد گفت: از سوی حضرت نهی ای از زیارت مقابر قریش [کاظمین علیهما السلام] او کربلا صادر شد. چون چند ماه گذشت، وزیر [ابو الفتح فضل بن جعفر فرات] باقصابی [کاتب] را خواسته، به او گفت: بنی فرات و برسی ها [شهری میان کوفه و حله] را بین و بگو که مقبره های قریش را زیارت نکند که خلیفه دستور داده کسانی را که زیارت می کنند، جسته و دستگیر کنند.

سخنان و تصریحاتی که درباره دوازده امام علیهم السلام آمده است

[۱۳۸۱] ۱- ابو هاشم داود بن قاسم جعفری از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان و به همراهش حسن علیهما السلام می آمدند درحالی که به دست سلمان تکیه کرده بود. آن گاه به مسجد الحرام داخل شده، نشست. ناگاه مردی خوش سیما و خوش لباس پیش آمد و به امیر مؤمنان سلام داد. حضرت سلامش را پاسخ داد. آن گاه او نشسته، گفت: ای امیر مؤمنان من به سه چیز از شما می پرسم اگر مرا به آن ها آگاه کنی می فهمم [حق با توست و] این مردم درباره تو کاری پانجام داده اند که به زیان خودشان است. و در دنیا و آخرتشان ایمن نیستند. و اگر نتوانستی پاسخ دهی معلوم می شود که تو با آنان برابر و مساوی هستی [و امتیازی نداری]. امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: بپرس از آنچه در نظر داری. گفت: به من بگوئید انسان وقتی می خوابد، روحش به کجا می رود؟ و چگونه به یاد می آورد یا فراموش می کند؟ و چگونه فرزندش به عموها و دایی ها شبیه می شود؟ امیر مؤمنان به حسن [علیه السلام] رو کرد و فرمود: ابو محمد به او پاسخ ده. راوی گوید: حضرت حسن علیه السلام پاسخش داد. آن گاه آن مرد گفت: گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست و پیوسته به آن گواهی می دهم. و گواهی می دهم که محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] رسول خدا است و پیوسته به آن گواهی می دهم. و گواهی می دهم که تو وصی رسول خدایی و قیام کننده به حجت او- به امیر مؤمنان اشاره کرد- پیوسته به آن گواهی می دهم. و گواهی می دهم که تو وصی او و قیام کننده به حجت او- به حضرت حسن علیه السلام اشاره کرد.

ص: ۵۸۷

و أشهد أنّ الحسين بن عليّ وصيّ أخيه و القائم بحجّته بعده و أشهد عليّ بن الحسين أنّه القائم بأمر الحسين بعده و أشهد عليّ محمد بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن الحسين و أشهد عليّ جعفر بن محمد أنّه القائم بأمر محمد و أشهد عليّ موسى أنّه القائم بأمر جعفر بن محمد و أشهد عليّ بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن موسى و أشهد عليّ بن محمد أنّه القائم بأمر محمد بن عليّ و أشهد عليّ الحسن بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن محمد و أشهد عليّ رجل من ولد الحسن لا يكتني و لا يسمي حتّى يظهر أمره فيملأها عدلاً كما ملئت جوراً و السلام عليك يا أمير المؤمنين و رحمه الله و برکاته ثمّ قام فمضى فقال أمير المؤمنين: يا أبا محمد اتبعه فانظر أين يقصد؟ فخرج الحسن بن عليّ عليهما السلام فقال: ما كان إلاّ أن وضع رجله خارجاً من المسجد فما دريت أين أخذ من أرض الله فرجعت إلى أمير المؤمنين عليه السلام فأعلمته فقال: يا أبا محمد أتعرفه؟ قلت: الله و رسوله و أمير المؤمنين أعلم قال هو الخضر عليه السلام.

[۱۳۸۲] ۲- و حدّثني محمد بن يحيى عن محمد بن الحسن الصيّفّار عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبي هاشم مثله سواء. قال محمد بن يحيى:

فقلت لمحمّد بن الحسن يا أبا جعفر وددت أنّ هذا الخبر جاء من غير جهة أحمد بن أبي عبد الله قال: فقال: لقد حدّثني قبل الحيره بعشر سنين.

[۱۳۸۳] ۳- محمّد بن يحيى و محمّد بن عبد الله عن عبد الله بن جعفر عن الحسن بن ظريف و عليّ بن محمّد عن صالح بن أبي حمّاد عن بكر بن صالح عن عبد الرّحمن بن سالم عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال أبي لجابر بن عبد الله الأنصاريّ: إنّ لي إليك حاجة فمتى يخفّ عليك

ص: ۵۸۸

و گواهی می دهم که حسین علی وصی برادرش و پس از او قیام کننده به حجّت او است. و گواهی می دهم که علی حسین به امر حسین قیام کننده پس از او است و به محمّد علی گواهی می دهم که او قیام کننده به فرمان علی حسین است. و به جعفر محمّد گواهی می دهم که قیام کننده به فرمان محمّد است. و به موسی گواهی می دهم که قیام کننده به فرمان جعفر محمّد است. به علی موسی گواهی می دهم که قیام کننده به فرمان موسای جعفر است و به محمّد علی گواهی می دهم که قیام کننده به فرمان علی موسی است. و به علی محمّد گواهی می دهم که قیام کننده به فرمان محمّد علی است. و به حسن علی گواهی می دهم که قیام کننده به فرمان علی محمّد است. و به مردی از فرزندان حسن گواهی می دهم که کنیه و نامش برده نمی شود تا امامتش آشکار شود و زمین را از عدل پر کند چنان که از ستم پر بود. و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای امیر مؤمنان. سپس برخاست و رفت. امیر مؤمنان فرمود: ابو محمّد او را دنبال کن بین به کجا می رود؟ حسن علی علیهما السّلام بیرون رفت. او فرموده است: آن مرد پایش را از مسجد بیرون ننهاده بود که نفهمیدم به کجای زمین خدا رفت. پس به سوی امیر مؤمنان علیه السّلام باز گشته، از آن آگاهش کردم. فرمود: ابو محمّد او را می شناسی؟ گفتم: خدا و رسولش و امیر مؤمنان داناترند. فرمود: او خضر است.

[۱۳۸۲] ۲- عین همین حدیث از طریق دیگری هم روایت شده است. محمّد یحیی گفته است: به محمّد حسن گفتم: ای ابو جعفر دوست داشتم این خبر از طریق غیر از احمد ابو عبد الله [که همان احمد برقی است] می رسید. او گفت: او ده سال پیش از حیرت [اخراج از قم یا دوران پیری] آن را برایم روایت کرد.

[۱۳۸۳] ۳- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: پدرم به جابر عبد الله انصاری فرمود: مرا با تو کاری هست. چه وقت برای تو راحت است که با تو

ص: ۵۸۹

أن أخلو بك فأسألك عنها؟ فقال له جابر: أي الأوقات أحببته فخلا به في بعض الأيام فقال له: يا جابر أخبرني عن اللوح الذي رأيته في يد أمي فاطمه عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و ما أخبرتك به أمي أنه في ذلك اللوح مكتوب فقال جابر أشهد بالله أنني دخلت على أمك فاطمه عليه السلام في حياه رسول الله فهنيتها بولادة الحسين و رأيت في يديها لوحا أخضر ظننت أنه من زمرد و رأيت فيه كتابا أبيض، شبه لون الشمس، فقلت لها: بأبي و أمي يا بنت رسول الله صلى الله عليه و

اله و سلم ما هذا اللوح؟ فقالت: هذا لوح أهداه الله إلى رسوله صلى الله عليه و اله و سلم فيه اسم أبي و اسم بعلى و اسم ابني و اسم الأوصياء من ولدي و أعطانيه أبي ليبشّرني بذلك، قال جابر: فأعطتني أمك فاطمه عليه السّلام فقرأته و استنسخته، فقال له أبي: فهل لك يا جابر أن تعرضه عليّ قال: نعم، فمشى معه أبي إلى منزل جابر فأخرج صحيفه من رقّ، فقال: يا جابر! انظر في كتابك لأقرأ [أنا] عليك، فنظر جابر في نسخه فقرأه أبي فما خالف حرف حرفا، فقال جابر: فأشهد بالله أنّي هكذا رأيته في اللوح مكتوبا. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيّه و نوره و سفيره و حجابّه و دليله نزل به الرّوح الأمين من عند ربّ العالمين، عظم يا محمد أسمائي و اشكر نعمائي و لا تجحد آلائي، إنّني أنا الله لا إله إلا أنا قاصم الجبارين و مديل المظلومين و ديّان الدّين إنّني أنا الله لا إله إلا أنا، فمن رجا غير فضلي أو خاف غير عدلي عدّته عذابا لا أعدّه أحدا من العالمين فإياي فاعبد و عليّ فتوكل، إنّني لم أبعث نبيا فأكملت أيامه و انقضت مدّته إلا جعلت له وصيا و إنّني فضّلتك على الأنبياء و فضّلت وصيّك على الأوصياء و أكرمتك بشبليك و سبطيك حسن و حسين، فجعلت حسنا معدن علمي، بعد انقضاء مدّه أبيه و جعلت حسينا خازن وحيي و أكرمته بالشّهاده

ص: ۵۹۰

تنها باشم و از آن بپرسم؟ جابر عرض کرد: هروقتی که دوست داشتی. پس روزی با او خلوت کرده، فرمود: ای جابر برایم از لوحی بگو که در دست مادرم، فاطمه علیها السّلام دخت رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دیدي و درباره آنچه مادرم از نوشته آن لوح به تو گفت. جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من در زندگانی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به نزد مادرت فاطمه علیها السّلام، برای تبریک ولادت حسین رفته بودم که در دستانش لوحی سبز دیدم. گمان کردم از زمرّد است و در آن نوشته ای سفید همچون رنگ خورشید دیدم. پس به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! ای دخت رسول خدا، این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خدا به رسولش هدیه کرده است. در آن نام پدرم، نام همسر، نام دو پسرانم و نام اوصیایی از فرزندان من است. و پدرم آن را برای مژدگانی به من داده است. جابر گفت: آن گاه مادرت، فاطمه آن را به من داد. من آن را خوانده و از رویش نسخه برداشتم. پدرم به او فرمود: ای جابر آیا می توانی آن را به من نشانی دهی؟ عرض کرد: بله. آن گاه پدرم با او به منزلش رفت. او ورقی از پوست بیرون آورد. پدرم فرمود: ای جابر تو به نوشته ات بنگر تا من برایت بخوانم. پس جابر به نسخه خودش نگریست و پدرم آن را خواند که یک حرف هم با آن تفاوت نداشت. آن گاه جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من نوشته لوح را همین گونه دیدم:

به نام خداوند رحمتگر مهربان

این نامه ای است از خداوند شکست ناپذیر و حکیم به محمد پیامبرش و نور و سفیر و دربان و راهنمایش. که آن را روح امین از نزد پروردگار دو جهان فرورستاده است. ای محمد نام هایم را بزرگ دار و نعمت هایم را سپاس گوی و موهبت هایم را انکار نکن. که منم خداوندی که جز من خدایی نیست. درهم کوبنده بزرگی فروشان، چیره کننده ستمدیدگان و جزادهنده روز رستاخیز. منم خداوندی که جز من معبودی نیست. که هرکس جز به احسان من امیدوار باشد یا جز از عدالت من بترسد به او کیفری می دهیم که کسی از جهانیان را چنان کیفری ندهم. پس مرا بندگی کن و به من توکل نما. من پیامبری برنینگیختم که روزگارش کامل شده، مدّتش پایان یافته باشد مگر این که برایش وصی ای قرار داده ام. من تو را بر پیامبران

برتری دادم و وصی ات را بر اوصیا. و تو را با دو شیرزاده و دو نوه ات حسن و حسین گرامی داشتم. حسن را پس از به پایان رسیدن مدت پدرش کان دانشم قرار دادم و حسین را گنجور و حیم نهادم. او را به شهادت گرامی داشتم و به سعادت پایان دادم.

ص: ۵۹۱

و ختمت له بالسَّعاده، فهو أفضل من استشهاد و أرفع الشهداء درجه، جعلت كلمتي التَّامه معه و حجّتي البالغه عنده، بعترته أئيب و أعاقب أولهم عليّ سيّد العابدين و زين أوليائي الماضين و ابنه شبه جدّه المحمود محمّد الباقر علمي و المعدن لحكمتي سيهلك المرتابون في جعفر، الزادّ عليه كالزادّ عليّ، حقّ القول منّي لأكرم منّ مثوى جعفر و لأسرّنه في أشياعه و أنصاره و أوليائه، أتاحت بعده موسى فتنه عمياء حندس لأنّ خيط فرضي لا ينقطع و حجّتي لا تخفي و أنّ أوليائي يسقون بالكأس الأوفى، من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتي و من غير آيه من كتابي فقد افتري عليّ، ويل للمفتريين الجاحدين عند انقضاء مدّه موسى عبدی و حبيبي و خيرتي في عليّ وليي و ناصري و من أضع عليه أعباء التّبوه و أمتحنه بالاضطلاع بها، يقتله عفريت مستكبر يدفن في المدينه التي بناها العبد الصّالح إلى جنب شرّ خلقي، حقّ القول منّي لأسرّنه بمحمّد ابنه و خليفته من بعده و وارث علمه، فهو معدن علمي و موضع سرّي و حجّتي عليّ خلقي لا يؤمن عبد به إلا جعلت الجنّه مثواه و شفّعته في سبعين من أهل بيته كلّهم قد استوجبوا النار و أختم بالسَّعاده لابنه عليّ وليي و ناصري و الشّاهد في خلقي و أميني عليّ وحيي، أخرج منه الدّاعي إلى سبيلي و الخازن لعلمي الحسن و أكمل ذلك بابنه «م ح م د» رحمه لعالمين، عليه كمال موسى و بهاء عيسى و صبر أيوب فيدلّ أوليائي في زمانه و تتهادى رءوسهم كما تتهادى رءوس التّرك و الدّيلم فيقتلون و يحرقون و يكونون خائفين مرعوبين و جلين تصبغ الأراض بدمائهم و يفشو الويل و الزّنه في نسائهم أولئك أوليائي حصّا بهم أدفع كلّ فتنه عمياء حندس و بهم أكشف الزّلازل و أدفع الآصار و الأغلال أولئك عليهم صلوات من ربّهم و رحمه و أولئك هم

ص: ۵۹۲

او برترین شهید است و از جهت منزلت والاترین شان. کلمه کاملم را با او نهادم و حجّت رسایم را نزد او. با خاندان او پاداش و کیفر می دهم که نخستین شان علی، سرور عبادتگران و آرایه اولیای گذشته من است. و پسرش محمّد که شبیه نیای ستوده اش است، شکافنده دانش من است و کان حکمتم. [و] جعفر که شکّ کنندگان در او هلاک خواهند شد و نپذیرنده اش همچون کسی است که مرا نپذیرد. سخن من پایدار است که جایگاه جعفر را گرامی می دارم و او را درباره پیروان و یاران و دوستانش شادمان می کنم. پس از او موسی است که فتنه ای کور و بس تاریک [برایش] نوشته شده است؛ زیرا رشته واجباتم گسسته نشود و حجّتم پنهان نماند. و اولیای من با جامی لبالب سیراب می شوند. کسی که یکی از ایشان را انکار کند نعمتم را انکار کرده است. و کسی که آیه ای از کتابم را دیگر کند، به من دروغ بسته است. وای بر دروغزنان و انکارگران علی- هنگام سپری شدن زمان موسی بنده و محبوب و برگزیده ام- ولیّ و یاور من و کسی که بارهای نبوت را بر دوشش می گذارم و به پایداری بر آن امتحانش می کنم. او را پلیدی گردنکش می کشد. در شهری که آن بنده صالح آن را ساخته است در کنار بدترین آفریدگانم دفن می شود. سخن من پایدار است که او را با محمّد، پسر و جانشین پس از خودش و وارث دانش اش شاد می کنم. او کان دانش ام جایگاه رازم و حجّتم بر آفریدگان است. بنده ای به او ایمان نمی آورد مگر این که بهشت

را منزلش ساخته شفاعتگر هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار آتشند، قرار می‌دهم و شفاعت او را می‌پذیرم. و پسر او علی، ولّی و یاورم و گواه در میان آفریدگانم و امانتدار و حیم را به سعادت پایان می‌دهم. از او دعوتگر به راهم و گنجور دانشم، حسن را به وجود آورده، او را با پسرش «م ح م د» کامل می‌کنم. که رحمت جهانیان است. کمال موسی و شکوه عیسی و شکیبایی ایوب دارد. که در زمان [غیبت] او دوستانم خوار می‌شوند و سرهاشان هدیه داده می‌شود چنان که سرهای ترکان و دیلمیان [کافران] هدیه داده می‌شود و کشته شده، سوزانده می‌شوند. هراسان و نالان و لرزان اند. زمین به خون آنان رنگ می‌شود و واویلا و شیون در میان زنانشان رواج یابد. آنان به راستی اولیای منند. با آنان هر فتنه کور بس تاریک را از بین می‌برم و به وسیله آنان از شبهات پرده برداشته، رنج و زنجیرها را برطرف می‌کنم. درودها و رحمت پروردگار بر آنان است و آنان همان ره یافتگانند.

ص: ۵۹۳

المهتدون قال عبد الرحمن بن سالم قال أبو بصير لو لم تسمع في دهرك إلا هذا الحديث لكفاك فضنه إلا عن أهله

[۱۳۸۴]۴-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حمّاد بن عیسی، عن ابراهیم بن عمر الیمانی، عن أبان بن ابي عیاش، عن سلیم بن قیس و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن ابي عمیر، عن عمر بن اذینه و علی بن محمّد، عن أحمد بن هلال، عن ابن ابي عمیر، عن عمر بن اذینه، عن أبان بن ابي عیاش، عن سلیم بن قیس قال:

سمعت عبد الله بن جعفر الطيّار يقول: كنّا عند معاوية: أنا و الحسن و الحسين و عبد الله بن عباس و عمر ابن أمّ سلمه و أسامه بن زيد، فجرى بيني و بين معاوية كلام فقلت لمعاوية: سمعت رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم يقول: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثمّ أخى عليّ بن ابي طالب أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا استشهد عليه السّلام عليّ فالحسن بن عليّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثمّ ابني الحسين من بعده أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد عليه السّلام فابنه عليّ بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم و سندرکه يا عليّ، ثمّ ابنه محمّد بن عليّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم و سندرکه يا حسين ثمّ يكمله اثني عشر إماما تسعه من ولد الحسين، قال عبد الله بن جعفر: و استشهدت الحسن و الحسين و عبد الله بن عباس و عمر ابن أمّ سلمه و أسامه بن زيد، فشهدوا لي عند معاوية، قال سلیم: و قد سمعت ذلك من سلمان و ابي ذرّ و المقداد و ذكروا أنّهم سمعوا ذلك من رسول الله ۶.

[۱۳۸۵]۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابيه، عن عبد الله بن القاسم، عن حنان بن السّيراج، عن داود بن سلیمان الكسائي، عن ابي الطّفيّل قال:

ص: ۵۹۴

عبد الرحمن سالم گفته است: ابو بصير گفت: اگر در عمرت جز این حدیث را نشنیده باشی تو را بس باشد. پس آن را جز از اهلش نگاه دار.

[۱۳۸۴]۴-سلیم قیس گفته است: از عبد الله جعفر طیار شنیدم که می‌گفت: ما نزد معاویه بودیم. من و حسن و حسین [علیها

السَّيِّئِ لَامٍ] و عبد الله عباس و عمر ام سلمه و اسامه زيد. آن گاه میان من و معاویه سخنی درگرفت. پس به معاویه گفتم: از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- شنیدم می فرماید: من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم. سپس برادرم علی بن ابی طالب به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و چون علی علیه السَّيِّئِ لَامٍ شهید شود، حسن علی به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. پس از او پسر حسن به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و چون شهید شود، پسرش علی حسین به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و علی جان تو او را می بینی. سپس پسر او محمد علی به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و حسین جان تو او را می بینی. سپس دوازده امام را کامل کرد که نه تایشان از فرزندان حسین بودند. عبد الله جعفر گفت: و حسن و حسین و عبد الله عباس و عمر ام سلمه و اسامه زيد را به گواهی طلبیدم و آنان نزد معاویه به سخنانم گواهی دادند. سلیم گفته است: و من آن حدیث را از سلمان و ابو ذر و مقداد [خدا از آنان خشنود باد] هم شنیده ام. آنان گفتند که آن را از رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- شنیده اند.

[۱۳۸۵] ۵- ابو طفیل گفته است: بر جنازه ابو بکر هنگام مرگش حاضر بودم.

ص: ۵۹۵

شهدت جنازه ابی بکر یوم مات و شهدت عمر حین بویع و علی علیه السَّيِّئِ لَامٍ جالس ناحیه فأقبل غلام یهودی جمیل [الوجه] بهی، علیه ثياب حسان و هو من ولد هارون حتی قام علی رأس عمر فقال: یا امیر المؤمنین أنت أعلم هذه الأمة بکتابهم و أمر نبیهم؟ قال: فطأطأ عمر رأسه، فقال: إیاک أعنی و أعاد علیه القول، فقال له عمر: لم ذاک؟ قال: إنی جئتک مرتادا لنفسی، شاکا فی دینی، فقال: دونک هذا الشَّابُّ، قال: و من هذا الشَّابُّ؟ قال: هذا علی بن ابی طالب ابن عم رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم و هذا أبو الحسن و الحسین ابنی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم و هذا زوج فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم فأقبل الیهودی علی علیه السَّيِّئِ لَامٍ فقال: أکذاک أنت؟ قال: نعم، قال: إنی أرید أن أسألک عن ثلاث و ثلاث واحد، قال: فتبسّم امیر المؤمنین علیه السَّيِّئِ لَامٍ من غیر تبسّم و قال: یا هارونی! ما منعک أن تقول سبعا؟ قال: أسألک عن ثلاث فإن أجبتنی سألت عمّا بعدهنّ و إن لم تعلمهنّ علمت أنه لیس فیکم عالم، قال علی علیه السَّيِّئِ لَامٍ: فإنی أسألک بالآله الذی تعبدہ لئن أنا أجبته فی کلّ ما ترید لتدعن دینک و لتدخلن فی دینی؟ قال: ما جئت إلا لذاک، قال: فسل، قال: أخبرنی عن أوّل قطره دم قطرت علی وجه الأرض أی قطره هی؟ و أوّل عین فاضت علی وجه الأرض، أی عین هی؟ و أوّل شیء اهتر علی وجه الأرض أی شیء هو؟ فأجابه امیر المؤمنین علیه السَّيِّئِ لَامٍ، فقال له: أخبرنی عن الثلاث الآخر، أخبرنی عن محمد صلی الله علیه و اله و سلّم کم له من إمام عدل و فی أی جنّه یكون و من ساکنه معه فی جنّته؟ فقال: یا هارونی! إن لمحمد اثنی عشر إماما عدلا لا یضرّهم خذلان من خذلهم و لا یستوحشون بخلاف من خالفهم و إنهم فی الدین أرسب من الجبال الرّواسی فی الأرض، و مسکن محمد فی جنّته معه

ص: ۵۹۶

و هنگامی که با عمر بیعت شده، حاضر بودم. و علی در گوشه ای نشسته بود. جوانی یهودی زیبا [روی] و خوش اندام و خوش لباس که از فرزندان هارون بود، پیش آمد آن گاه بر سر عمر ایستاده، گفت: ای امیر مؤمنین تو داناترین این امت به کتابشان و امر پیامبرشان هستی؟ راوی گوید: عمر سرش را پایین انداخت. او گفت: با تو هستم. و سخن خود را باز گفت. آن گاه عمر به

او گفت: برای چه می پرسی؟ گفت: من در دینم به تردید افتاده، برای جستن آیینی برای خودم به نزدت آمده ام. گفت: دامن این جوان را بگیر. او گفت: و این جوان کیست؟ گفت: او علی ابوطالب پسر عموی رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. او پدر حسن و حسین [علیهما السلام] دو فرزند رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. و او همسر فاطمه، دخت رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. پس یهودی به علی علیه السلام رو آورده، گفت: آیا تو چنینی؟ فرمود: بله. گفت: می خواهم درباره سه مسأله، سه تایی دیگر و یکی دیگر بپرسم. او گوید: امیر مؤمنان علیه السلام لبخند ظاهری بر لب آورد و فرمود: ای هارونی! چرا نمی گویی هفت تا؟ گفت: از سه تا می پرسم اگر پاسخم دادی، از مسائل دیگر هم خواهم پرسید و اگر آن ها را ندانستی می فهمم که در میانتان عالمی نیست. علی علیه السلام فرمود: و من به خدایی که او را می پرستی از تو می خواهم که اگر به همه آنچه می خواهی، پاسخ دادم، دینت را رها کنی و به دین من در آیی. او گفت: من جز برای آن نیامده ام. حضرت فرمود: پس بپرس. گفت: به من بگوئید نخستین قطره خونی که بر روی زمین ریخت، چه خونی بود؟ و نخستین چشمه ای که بر روی زمین جوشید، کدام چشمه بود؟ و نخستین چیزی که بر روی زمین به جنبش درآمد، چه چیزی بود؟ امیر مؤمنان علیه السلام پاسخ داد. او گفت: از سه تایی دیگر آگاهم کنید. به من بگوئید: محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] چند امام عادل دارد. در کدام بهشت است و در بهشتش چه کسی به همراه او است؟ فرمود: ای هارونی! همانا محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] دوازده امام عادل دارد که جدایی جداشوندگان به آنان زیانی نمی رساند و از مخالفت مخالفت کنندگان نمی هراسند. آنان در دین از کوه های استوار زمین پابرجاترند. و جای محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] در بهشت خود او است و همراهش آن دوازده امام عادلند.

ص: ۵۹۷

أولئك الاثني عشر الإمام العدل، فقال: صدقت والله الذي لا إله إلا هو إني لأجدها في كتب أبي هارون، كتبه بيده و أملاه موسى عمي عليه السلام، قال: فأخبرني عن الواحد، أخبرني عن وصي محمد كم يعيش من بعده؟ و هل يموت أو يقتل؟ قال: يا هاروني! يعيش بعده ثلاثين سنة، لا يزيد يوما و لا ينقص يوما، ثم يضرب ضربه هاهنا- يعني على قرنه- فتخضب هذه من هذا قال: فصاح الهاروني و قطع كستيجه و هو يقول: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله و أنك وصيه، ينبغي أن تفوق و لا- تفاق و أن تعظم و لا- تستضعف، قال: ثم مضى به علي عليه السلام إلى منزله فعلمه معالم الدين.

[۱۳۸۶]- محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن الحسين، عن أبي سعيد العصفوري، عن عمرو بن ثابت، عن أبي حمزه قال:

سمعت علي بن الحسين عليهما السلام يقول: إن الله خلق محمدا و عليا و أحد عشر من ولده من نور عظمته، فأقامهم أشباحا في ضياء نوره يعبدونه قبل خلق الخلق، يسبحون الله و يقدسونه و هم الأئمة عليهم السلام من ولد رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم.

[۱۳۸۷]- محمد بن يحيى، عن عبد الله بن محمد الخشاب، عن ابن سماعه، عن علي بن الحسن بن رباط، عن ابن أذينة، عن زراره قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: الاثنا عشر الإمام من آل محمّد عليهم السّلام كلّهم محدّث من ولد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و من ولد عليّ، و رسول الله و عليّ عليه السّلام هما الوالدان عليهما السّلام فقال عليّ بن راشد- كان أخا عليّ بن الحسين لأئمّه- و أنكر ذلك فصرّر أبو جعفر عليه السّلام و قال: أما إنّ ابن أمّك كان أحدهم.

[۱۳۸۸] ۸- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن مسعده بن زياد، عن أبي عبد الله و محمّد بن الحسين، عن إبراهيم، عن أبي يحيى المدائني، عن

ص: ۵۹۸

او گفت: راست گفתי سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست. من آن را در کتاب های پدرم هارون که به خط خودش و املائی عمویم موسی نوشته است، دیده ام. آن گاه گفت: از آن یک مسأله برایم بگوئید. به من بگوئید وصیّ محمّد پس از او چقدر می زید. آیا می میرد یا کشته می شود؟ فرمود: ای هارونی! پس از او سی سال [عرفی] می زید، نه یک روز بیشتر نه یک روز کمتر. سپس ضربه ای به این جا- یعنی پیشانی اش- می زنند و این [ریش] از آن رنگین می شود. او گوید: آن گاه هارونی فریادی کشیده، کستی اش [زنار یهود] را برید، درحالی که می گفت: گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست، یکتا و بی انباز است. و گواهی می دهم که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] بنده و فرستاده او است و تو وصیّ اوئی. سزاوار آن است که تو بالا روی و از تو بالاتر نروند و گرامی داشته شده، خوار نشوی. او گوید: سپس علی علیه السّلام او را به خانه اش برد و گرانیگاه های دین را به او آموخت.

[۱۳۸۶] ۶- ابو حمزه گفته است: از حضرت سجّاد علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند، محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] و علی و یازده تن از فرزندان او را از نور عظمتش آفریده، آنان را به صورت سایه هایی در پرتو نورش نگاه داشت. آنان او را پیش از آفرینش آفریدگان بندگی می کردند. آنان خداوند را تسبیح گفته، تقدیس می کردند. آنان همان امامان علیهم السّلام از فرزندان رسول خداوند.

[۱۳۸۷] ۷- زراره گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: دوازده امام از خاندان محمّد علیهم السّلام که همگی سخن گفته شده اند (محدّث اند)، از فرزندان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و از فرزندان علی اند. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- همان دو پدرند. آن گاه علی راشد برادر مادری حضرت سجّاد علیه السّلام چیزی گفته، آن را انکار کرد. پس حضرت باقر علیه السّلام فریاد کشیده، فرمود: هان که پسر مادرت یکی از ایشان است.

[۱۳۸۸] ۸- ابو سعید خدری گفته است: وقتی ابو بکر مرد و عمر جانشین اش

ص: ۵۹۹

أبي هارون العبدی، عن أبي سعيد الخدری قال:

كنت حاضرا لما هلك أبو بكر واستخلف عمر أقبل يهودي من عظماء يهود يثرب و تزعم يهود المدينة أنه أعلم أهل زمانه

حتی رفع إلى عمر فقال له: يا عمر! إني جئتكم أريد الإسلام، فإن أخبرتني عما سألك عنه فأنت أعلم أصحاب محمد بالكتاب والسنة وجميع ما أريد أن أسأل عنه، قال: فقال له عمر: إني لست هناك لكنني أرشدك إلى من هو أعلم أمتنا بالكتاب والسنة وجميع ما قد تسأل عنه وهو ذاك- فأوماً إلى علي عليه السلام- فقال له اليهودي: يا عمر! إن كان هذا كما تقول فما لك وليعه الناس! وإنما ذاك أعلمكم؟! فزبره عمر. ثم إن اليهودي قام إلى علي عليه السلام فقال له: أنت كما ذكر عمر؟ فقال: وما قال عمر؟ فأخبره، قال: فإن كنت كما قال سألتك عن أشياء أريد أن أعلم هل يعلمه أحد منكم فأعلم أنكم في دعواكم خير الأمم و أعلمها صادقين ومع ذلك أدخل في دينكم الإسلام، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: نعم أنا كما ذكر لك عمر، سل عما بدا لك أخبرك به إن شاء الله، قال: أخبرني عن ثلاث وثلاث وواحدة، فقال له علي عليه السلام: يا يهودي ولما لم تقل: أخبرني عن سبع؟ فقال له اليهودي: إنك إن أخبرتني بالثلاث، سألتك عن البقية وإلا كفت، فإن أنت أجبته في هذه السبع فأنت أعلم أهل الأرض وأفضلهم وأولى الناس بالناس، فقال له: سل عما بدا لك يا يهودي! قال: أخبرني عن أول حجر وضع على وجه الأرض؟ وأول شجرة غرست على وجه الأرض؟ وأول عين نبعت على وجه الأرض؟ فأخبره أمير المؤمنين عليه السلام ثم قال له اليهودي: أخبرني عن هذه الأمة كم لها من إمام هدى؟ وأخبرني عن نبيكم محمد أين منزله في الجنة؟ وأخبرني من معه في الجنة فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: إن لهذه الأمة اثني عشر إماماً هدى من ذريته

ص: ٦٠٠

شد، من حاضر بودم که یهودی ای از بزرگان یهود یثرب پیش آمد و یهودیان مدینه او را عالم ترین اهل روزگار خود می دانستند. تا به نزدیک عمر رسیده، به او گفت: ای عمر من به نزد آمدن ام و می خواهم اسلام بیاورم. اگر از آنچه می پرسم به من خبر دهی، تو داناترین اصحاب محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] به کتاب و سنت و همه آنچه می خواهم پرسم، هستی. راوی گوید: عمر به او گفت: من در چنین جایگاهی نیستم. ولی تو را به کسی که داناترین امت به کتاب و سنت است و به همه آنچه می پرسی، راهنمایی می کنم. و آن، او است. -و به علی علیه السلام اشاره کرد. - یهودی گفت: ای عمر اگر چنین است که می گویی تو را با بیعت مردم چه کار بود؟ درحالی که او داناترین شما است؟ عمر او را با خشونت از خود راند. سپس آن یهودی به سوی علی علیه السلام رفته، به ایشان گفت: تو چنانی که عمر گفت؟ فرمود: و عمر چه گفت؟ و او آن را باز گفت. [آن گاه] گفت: اگر چنان هستی، که او گفت، مسائلی از تو می پرسم و می خواهم بدانم کسی از شما به آن ها آگاه است؟ و بدانم که شما در ادعایتان که بهترین امت هستید، راستگوید؟ و پس از آن در دینتان اسلام درآیم. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بله، من چنانم که عمر برای گفت. از آنچه در نظر داری پرس تا ان شاء الله از آن آگاہت کنم. گفت: برایم از سه مسأله، سه تایی دیگر و یکی دیگر بگو. علی علیه السلام به او فرمود: ای یهودی چرا نگفتی هفت مسأله؟ یهودی گفت: تو اگر از سه تا پاسخ دادی، بقیه را هم می پرسم و گرنه دست می کشم. و اگر از این هفت تا پاسخ دهی، تو داناترین و برترین اهل زمین هستی و از مردم به خودشان سزاوارتر. حضرت به او فرمود: ای یهودی! از آنچه به نظرت می رسد، پرس. او گفت: برایم از نخستین سنگی که بر روی زمین نهاده شد، بگو؟ و نخستین درختی که بر روی زمین کاشته شد؟ و نخستین چشمه ای که بر روی زمین جوشید؟ و امیر مؤمنان علیه السلام پاسخ داد. سپس یهودی به ایشان گفت: درباره این امت بگو که چند امام هدایتگر دارند؟ و از پیامبران محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] بگو که منزلش در بهشت در کجا است؟ و به من بگو چه کسانی در آن بهشت با اویند؟ و امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: برای این امت دوازده امام

هدایتگر از فرزندان پیامبرشان است و آنان از منند.

ص: ۶۰۱

نَبِيَّهَا وَ هُم مَنِّي وَ أَمَا مَنْزَلُ نَبِينَا فِي الْجَنَّةِ فَفِي أَفْضَلِهَا وَ أَشْرَفِهَا جَنَّةُ عَدْنٍ وَ أَمَا مِنْ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ فِيهَا فَهَؤُلَاءِ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمَّهُم وَ جَدَّتُهُمْ وَ أُمَّ أُمَّهُم وَ ذُرَارِيَهُمْ، لَا يَشْرِكُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ.

[۱۳۸۹] ۹- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ ابْنِ مَجْدِبِ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَيَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا، فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ.

[۱۳۹۰] ۱۰- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْإِنْسِ وَ جَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا، مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَ وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ وَ كُلٌّ وَصِيٌّ جَرَتْ بِهِ سُنَّةُ وَ الْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَلَى سُنَّةِ أَوْصِيَاءِ عَيْسَى وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ وَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى سُنَّةِ الْمَسِيحِ.

[۱۳۹۱] ۱۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعًا، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ:

إِنَّ لِيهِ الْقَدْرَ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرَ السَّنَةِ وَ لِذَلِكَ الْأَمْرَ وَ لَآهَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: أَنَا وَ أَحَدٌ عَشَرَ مِنْ صَلْبِي أَتَمَّهُ مَحْدَثُونَ.

[۱۳۹۲] ۱۲- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ:

آمَنُوا بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ إِنَّهَا تَكُونُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ لَوْلَدِهِ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ بَعْدِي.

ص: ۶۰۲

أَمَا مَنْزَلُ پیامبرمان در بهشت، در برترین و والاترین شان، در بهشت عدن است. و کسانی که در منزلش در آن بهشت با اویند، همین دوازده تن از فرزندان او و مادرشان و مادر بزرگشان و مادر مادرشان و فرزندانشان است که هیچ کس در آن با ایشان انباز نیست.

[۱۳۸۹] ۹- ابُو جَارُودٍ از حضرت باقر علیه السَّلَامُ روایت کرده که جابر عبد الله انصاری گفت: خدمت حضرت فاطمه علیها

السَّلام رفتم. لوحی در برابرشان دیدم که نام های اوصیای از فرزندان در آن بود. دوازده نفر شمردم و آخرین شان قائم علیه السَّلام بود. سه نفر از آن ها محمّد بودند و سه نفر علی.

[۱۳۹۰] ۱۰- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السَّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند، محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- را به سوی جنّ و انس فرستاد و پس از او دوازده وصی نهاد. از ایشان کسانی گذشته اند و کسانی مانده. و برای هر وصی ای سنتی جاری است. و اوصیایی که پس از محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- هستند بر سنت اوصیای عیسایند. که دوازده تن بودند. و امیر مؤمنان علیه السَّلام بر سنت مسیح بود.

[۱۳۹۱] ۱۱- حسن بن عباس حریش از حضرت جواد علیه السَّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السَّلام به ابن عباس فرمود: شب قدر در هر سالی هست. و در آن شب، امور سال نازل می شود و برای آن پس از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- عهده دارانی است. ابن عباس عرض کرد: آنان چه کسانی اند؟ فرمود: من و یازده تن از پشت من که امامانی محدث اند (سخن گفته شده اند).

[۱۳۹۲] ۱۲- همو روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-

ص: ۶۰۳

[۱۳۹۳] ۱۳- و بهذا الإسناد أنّ أمير المؤمنين عليه السلام قال لأبي بكر يوماً:

لا تحسبنّ الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربّهم يرزقون، و أشهد أنّ [محمّدا] رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم مات شهيدا، و الله ليأتينك، فأيقن إذا جاءك، فإنّ الشيطان غير متخيل به فأخذ عليّ بيد أبي بكر فأراه النبيّ صلّى الله عليه و اله و سلّم فقال له: يا أبا بكر آمن بعليّ و بأحد عشر من ولده، إنهم مثلي إلاّ التّبوه و تب إلى الله ممّا في يدك، فإنّه لا حقّ لك فيه، قال ثمّ ذهب فلم ير.

[۱۳۹۴] ۱۴- أبو عليّ الأشعريّ، عن الحسن بن عبيد الله، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن عليّ بن سماعه، عن عليّ بن الحسن بن رباط، عن ابن أذينة، عن زراره قال:

سمعت أبا جعفر عليه السَّلام يقول: الاثنا عشر الإمام من آل محمّد كلّهم محدث من ولد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و ولد عليّ بن أبي طالب عليه السَّلام فرسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و عليّ عليه السَّلام هما الوالدان.

[۱۳۹۵] ۱۵- عليّ بن إبراهيم، عن ابن أبي عمير، عن سعيد بن غزوان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السَّلام قال:

يكون تسعة أئمّه بعد الحسين بن عليّ عليهما السَّلام تاسعهم قائمهم.

[۱۳۹۶] ۱۶- الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشاء، عن أبان، عن زراره قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: نحن اثنا عشر إماما منهم حسن و حسين ثم الأئمة من ولد الحسين عليه السلام.

[۱۳۹۷] ۱۷- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن الحسين، عن أبي سعيد العصفوري، عن عمرو بن ثابت، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۶۰۴

به اصحابش فرمود: به شب قدر ایمان آورید که آن پس از من برای علی بن ابی طالب و یازده تن از فرزندان او است.

[۱۳۹۳] ۱۳- و همو روایت کرده که روزی امیر مؤمنان علیه السلام [خطاب] به ابو بکر فرمود: کسانی را که در راه خدا کشته شدند، مرده نپندار. آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. [آل عمران (۳): ۱۶۹] و من گواهی می دهم که [محمّد] رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- شهید در گذشته است. و به خدا سوگند نزدت خواهد آمد. پس وقتی به نزدت آمد، یقین کن؛ زیرا شیطان به صورت ایشان در نیاید. آن گاه علی [علیه السلام] دست ابو بکر را گرفته، پیامبر را نشان داد که به او فرمود: ای ابو بکر به علی و یازده تن از فرزندان او که جز در نبوت همچون منند ایمان بیاور و از آنچه در دست داری، به خدا توبه کن. که تو را در آن حقی نیست. سپس رفت و دیده نشد.

[۱۳۹۴] ۱۴- زراره گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: دوازده امام از خاندان محمّد علیهم السلام که همگی محدّث اند (سخن گفته شده اند)، از فرزندان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و از فرزندان علی ابو طالب هستند. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و علی علیه السلام دو پدرند.

[۱۳۹۵] ۱۵- ابو بصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: پس از حسین علی علیهما السلام نه امام است که نهمین شان قائم آنان است.

[۱۳۹۶] ۱۶- زراره گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: ما دوازده امامیم. از ایشان، حسن و حسین [علیهما السلام] اند. سپس از فرزندان حسین علیه السلام.

[۱۳۹۷] ۱۷- ابو جارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود

ص: ۶۰۵

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إني و اثني عشر من ولدي و أنت يا عليّ زرّ الأرض - يعني أوتادها [و] جبالها- بنا أوتد الله الأرض أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهب الاثنا عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها و لم ينظروا.

[۱۳۹۸] ۱۸- و بهذا الإسناد، عن أبي سعيد رفعه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم من ولدي اثنا عشر نقيبا، نجباء، محدّثون، مفهّمون، آخرهم القائم بالحقّ يملأها عدلا

کما ملئت جورا.

[۱۳۹۹] ۱۹- علی بن محمد و محمد بن الحسن، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن الحسن بن شَمون، عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم، عن کرام قال:

حلفت فيما بيني و بين نفسي ألا آكل طعاما بنهار أبدا حتى يقوم قائم آل محمّد، فدخلت على أبي عبد الله عليه السّلام قال: فقلت له: رجل من شيعتكم جعل لله عليه ألا يأكل طعاما بنهار أبدا حتى يقوم قائم آل محمّد؟ قال: فصم إذا يا كرام! و لا تصم العيدين و لا- ثلاثة التّشريق و لا إذا كنت مسافرا و لا مريضا فإنّ الحسين عليه السّلام لما قتل عجت السّماوات و الأرض و من عليهما و الملائكة، فقالوا: يا ربنا ائذن لنا في هلاك الخلق حتى نجدّهم عن جديد الأرض بما استحلّوا حرمتك، و قتلوا صفوتك، فأوحى الله إليهم يا ملائكتي و يا سماواتي و يا أرضي اسكنوا، ثمّ كشف حجابا من الحجب فإذا خلفه محمّد صلّى الله عليه و اله و سلّم و اثنا عشر وصيّا له عليهم السّلام و أخذ بيد فلان القائم من بينهم، فقال: يا ملائكتي و يا سماواتي و يا أرضي بهذا أنتصر [لهذا]- قالها ثلاث مرّات-.

[۱۴۰۰] ۲۰- محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسين، عن أبي طالب، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة بن مهران قال:

كنت أنا و أبو بصير و محمّد بن عمران مولى أبي جعفر عليه السّلام في منزله بمكّه

ص: ۶۰۶

خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند: من و دوازده تن از فرزندانم و تو علی جان! بند و بست زمین هستیم- یعنی میخ ها و کوه هایش. - خداوند با ما زمین را استوار ساخت تا اهلش را فروبرد. و چون دوازده فرزندم بروند زمین اهلش را فرو می برد درحالی که مهلت داده نمی شوند.

[۱۳۹۸] ۱۸- ابو سعید حدیثی که سندش را به حضرت باقر علیه السّلام رسانده، روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: از فرزندانم دوازده تن سرور، برتر، سخن گفته شده، (محدّث) تفهیم شده اند آخرین شان قائم به حقّ است که زمین را از عدل پر می کند چنان که از ستم پر شده بود.

[۱۳۹۹] ۱۹- کرام گفته است: پیش خودم سوگند خوردم که هرگز در روز غذا نخورم تا قائم خاندان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] قیام کند. آن گاه به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفته، به ایشان عرض کردم: مردی از شیعیان شما به خدا سوگند خورده که هرگز در روز غذایی نخورد تا قائم خاندان محمّد علیهم السّلام قیام کند؟ فرمودند: پس ای کرام قصد روزه کن! و دو روز عید و سه روز حجّ را روزه نگیر و نیز هنگامی که مسافر و بیماری. که حسین علیه السّلام وقتی کشته شد، آسمان ها و زمین و هر آنچه در آن دو بود با فرشتگان شیون کردند و گفتند: پروردگارا به ما در نبود کردن این مردم اجازه بده تا آنان را به سبب حلال شمردن حرمت و کشتن برگزیده ات، از روی زمین براندازیم. خداوند به آنان وحی کرد: ای فرشتگان و ای آسمان ها و ای زمین آرام گیرید. سپس حجابی از حجاب ها را برداشت که محمّد و دوازده وصی او علیهم

السَّلام در پشت آن بودند، و دست فلان قائم از میان ایشان را گرفت و سه بار فرمود: ای فرشتگان و ای آسمان ها و ای زمین من با این انتقام می گیرم.

[۱۴۰۰] ۲۰- سماعه مهران گفته است: من و ابو بصیر و محمد عمران- غلام

ص: ۶۰۷

فقال محمد بن عمران: سمعت أبا عبد الله عليه السَّلام يقول: نحن اثنا عشر محدّثا فقال له أبو بصير: سمعت من أبي عبد الله عليه السَّلام؟ فحلفه مرّه أو مرّتين أنّه سمعه فقال أبو بصير: لكنّي سمعته من أبي جعفر عليه السَّلام.

باب في أنّه إذا قيل في الرّجل شيء فلم يكن فيه و كان في ولده أو ولد ولده فإنّه هو الذي قيل فيه [۱۴۰۱] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد و علي بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السَّلام قال:

إنّ الله تعالى أوحى إلى عمران أنّي واهب لك ذكرا، سويا، مباركا، يبرئ الأكمه و الأبرص و يحيى الموتى بإذن الله؛ و جاعله رسولا- إلى بنى إسرائيل، فحدّث عمران امرأته حنه بذلك و هي أمّ مريم، فلمّا حملت كان حملها بها عند نفسها غلاما، فلمّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ: رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ... وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ، أى لا يكون البنت رسولا يقول الله عزّ و جلّ و: اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ، فلمّا وهب الله تعالى لمريم عيسى كان هو الذي بشر به عمران و وعده إيّاه، فإذا قلنا في الرّجل منّا شيئا و كان في ولده أو ولد ولده فلا تنكروا ذلك.

[۱۴۰۲] ۲- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليمانيّ، عن أبي عبد الله عليه السَّلام قال:

إذا قلنا في رجل قولا فلم يكن فيه، و كان في ولده أو ولد ولده فلا تنكروا ذلك، فإنّ الله تعالى يفعل ما يشاء.

[۱۴۰۳] ۳- الحسين بن محمد، عن معلّى بن محمد، عن الوشاء، عن أحمد بن عائد، عن أبي خديجه قال:

ص: ۶۰۸

حضرت باقر عليه السَّلام- در مکه در منزل او بودیم که محمد عمران گفت: از حضرت صادق عليه السَّلام شنیدم می فرمود: ما دوازده سخن گفته شده ایم. ابو بصیر به او گفت: از حضرت صادق عليه السَّلام شنیدی؟ و او را یک یا دو بار سوگند داد که آن را شنیده است. آن گاه گفت: ولی من آن را از حضرت باقر عليه السَّلام شنیدم.

در این که وقتی درباره مردی چیزی می گویند که در او نیست و در فرزندش یا فرزند فرزندش است او همان است که درباره اش گفته می شود

[۱۴۰۱] ۱- ابو بصیر از حضرت صادق عليه السَّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند فرازند به عمران وحی کرد که من

به تو پسری تندرست و مبارک می بخشم که شخص کور و پیس را درمان کرده، به اذن خدا مرده را زنده می کند. و او را پیامبری به سوی بنی اسرائیل قرار می دهم. عمران آن را به همسرش حنه که مادر مریم بود، بازگفت. او چون حامله شد، آن را پسر پنداشت و چون آن را زایید، گفت: پروردگارا من دختر زاییدم و پسر همچون دختر نیست. یعنی دختر، پیامبر نمی شود. خداوند عزتمند فرمود: خداوند به آنچه زاییدی آگاه است. و چون خدای والا عیسی را به مریم بخشید، او همان بود که به عمران مژده داده وعده کرده بود. پس وقتی ما درباره مردی از میان خود چیزی گفتیم و آن در فرزند او یا فرزند فرزندش بود، آن را انکار نکنید.

[۱۴۰۲]۲- ابراهیم عمر یمانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی ما درباره مردی سخنی گفتیم که در او نبود و در فرزندش یا فرزند فرزندش بود، آن را انکار نکنید. که خدای والا آنچه بخواهد، می کند.

[۱۴۰۳]۳- ابو خدیجه گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود:

ص: ۶۰۹

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قد يقوم الرجل بعدل أو بجور و ينسب إليه و لم يكن قام به، فيكون ذلك ابنه أو ابن ابنه من بعده، فهو هو.

باب أن الأئمة عليهم السلام كلهم قائمون بأمر الله تعالى، هادون إليه عليهم السلام [۱۴۰۴]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن زيد أبي الحسن، عن الحكم بن أبي نعيم قال:

أتيت أبا جعفر عليه السلام و هو بالمدينه، فقلت له: علي نذر بين الزكن و المقام إن أنا لقيتك أن لا أخرج من المدينه حتى أعلم أنك قائم آل محمد أم لا، فلم يجبنى بشيء، فأقمت ثلاثين يوما، ثم استقبلني في طريق فقال: يا حكم! و إنك لها هنا بعد، فقلت: نعم، إنني أخبرتك بما جعلت لله علي، فلم تأمرني و لم تنهني عن شيء و لم تجبني بشيء؟ فقال: بكر علي غدوه المنزل، فغدوت عليه فقال عليه السلام: سل عن حاجتك، فقلت: إنني جعلت لله علي نذرا و صياما و صدقه بين الزكن و المقام إن أنا لقيتك أن لا- أخرج من المدينه حتى أعلم أنك قائم آل محمد أم لا- فإن كنت أنت رابطتك و إن لم تكن أنت سرت في الأرض فطلبت المعاش، فقال يا حكم: كلنا قائم بأمر الله، قلت: فأنت المهدي؟ قال كلنا نهدي إلى الله، قلت: فأنت صاحب السيف؟ قال: كلنا صاحب السيف و وارث السيف، قلت: فأنت الذي تقتل أعداء الله و يعز بك أولياء الله و يظهر بك دين الله؟ فقال: يا حكم! كيف أكون أنا و قد بلغت خمسا و أربعين [سنه]؟! و إن صاحب هذا الأمر أقرب عهدا باللبن مني و أخف علي ظهر الدابة.

[۱۴۰۵]۲- الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجه، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل عن القائم فقال:

ص: ۶۱۰

گاهی، مرد را به عدل یا ستمی نسبت می دهند درحالی که خودش چنان نیست. و آن در پسرش یا پسر پسرش پس از او است. پس او همان است.

همانا امامان علیهم السّلام همگی قائم به امر خداوند والا و هدایتگر به سوی اویند

[۱۴۰۴] ۱- حکم ابو نعیم گفت: به نزد حضرت باقر علیه السّلام که در مدینه بود، آمدم. و به ایشان عرض کردم: من میان رکن و مقام (مکه) نذر کردم که اگر شما را دیدار کردم از مدینه بیرون نروم تا بدانم که شما قائم خاندان محمّدی یا نه. حضرت چیزی نفرمود. سی روز ماندم. سپس در راهی به من برخورد، فرمودند: ای حکم تو هنوز این جایی؟ عرض کردم: بله من به شما گفتم که چه به گردن دارم. ولی شما امر و نهی ای نکرده و پاسخی نفرمودید. حضرت فرمود: فردا صبح زود به منزلت بیا. فردا به نزدش رفتم. فرمودند: خواسته ات را بگو. عرض کردم: من میان رکن و مقام روزه و صدقه ای نذر کردم که اگر شما را دیدار کردم، از مدینه بیرون نروم تا بدانم که شما قائم خاندان محمّدی یا نه. پس اگر شما بودی همراهتان شوم و اگر نبودى در زمین بگردم و دنبال زندگی ام بروم. حضرت فرمودند: ای حکم! همه ما قائم به امر خداوندیم. گفتم: پس شما مهدی هستید؟ فرمود: همه ما مان به سوی خدا هدایت می کنیم. گفتم: پس شما صاحب شمشیری؟ فرمود: همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم. گفتم: پس شما هستی آن که دشمنان دین را می کشد و اولیای خدا با شما گرامی می گردند و دین خدا با شما آشکار می شود؟ فرمود: ای حکم! چگونه من باشم درحالی که به چهل و پنج [سال] رسیده ام؟! همانا صاحب الامر از من به شیرخوارگی نزدیک تر و بر پشت چارپا چابک تر است.

[۱۴۰۵] ۲- ابو خدیجه گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره قائم پرسیدند ایشان

ص: ۶۱۱

کلّنا قائم بأمر الله، واحد بعد واحد حتّى یجىء صاحب السّیف فإذا جاء صاحب السّیف، جاء بأمر غیر الذی کان.

[۱۴۰۶] ۳- علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن محمّد بن الحسن بن شّمون، عن عبد الله بن عبد الرحمن، عن عبد الله بن القاسم البطل، عن عبد الله بن سنان قال:

قلت لأبى عبد الله عليه السّلام: یوم ندعو کُلّ أناسٍ بإمامهم قال: إمامهم الذی بین أظهرهم و هو قائم أهل زمانه.

باب صله الإمام علیه السّلام [۱۴۰۷] ۱- الحسين بن محمّد بن عامر یاسناده رفعه قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام: من زعم أنّ الإمام یحتاج إلى ما فی أیدی النّاس فهو کافر، إنّما النّاس یحتاجون أن یقبل منهم الإمام، قال الله عزّ و جلّ: خذ من أموالهم صدقه تطهّرهم و تزکّیهم بها.

[۱۴۰۸] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الوشاء، عن عیسی بن سلیمان النّحّاس، عن المفضّل بن عمر، عن الخیرى و یونس بن ظبیان قالا:

سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما من شيء أحب إلى الله من إخراج الدرهم إلى الإمام وإن الله ليجعل له الدرهم في الجنة مثل جبل أحد، ثم قال: إن الله تعالى يقول في كتابه مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً قال: هو والله في صله الإمام خاصه.

[۱۴۰۹] ۳-و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن حماد بن أبي طلحه، عن معاذ صاحب الأكسبه قال:

ص: ۶۱۲

فرمود: همه ما قائم به فرمان خداییم یکی پس از دیگری، تا صاحب شمشیر بیاید. و چون صاحب شمشیر آید با فرمانی جز آنچه بود، می آید.

[۱۴۰۶] ۳-عبد الله سنان گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: روزی که هر گروهی را با امامشان بخوانیم. [اسراء (۱۷): ۷۱] چیست؟ فرمود: امامی که در کنارشان است و قائم اهل روزگارش.

رساندن [مال] به امام علیه السلام

[۱۴۰۷] ۱-حسین بن محمد عامر حدیثی که سندش را به حضرت صادق رسانده، روایت کرده که فرمودند: هر که گمان کند امام به آنچه در دست مردم است نیاز دارد، کافر است. که همانا مردم نیازمندند که امام از آنان بپذیرد. خداوند عزتمند فرمود: از اموالشان صدقه ای بگیر تا با آن، ایشان را پاک و پاکیزه سازی. [توبه (۹): ۱۰۳]

[۱۴۰۸] ۲-خیبری و یونس ظبیان گفته اند: از حضرت صادق علیه السلام شنیدیم که می فرمود: چیزی در نزد خدا محبوب تر از رساندن درهم ها به امام نیست. و خداوند در بهشت آن درهم را برای او مانند کوه احد می سازد. سپس فرمود: همانا خدای والا در کتابش می فرماید: چه کسی به خداوند وامی نیکو می دهد تا او چندین و چند برابرش را به او دهد. [بقره (۲): ۲۴۵] به خدا سوگند آن به ویژه درباره رساندن [مال] به امام است.

[۱۴۰۹] ۳-معاذ صاحب کیسه ها گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم

ص: ۶۱۳

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ الله لم يسأل خلقه ما في أيديهم قرضاً من حاجه به إلى ذلك؛ و ما كان لله من حقٍّ فإنَّما هو لولئيه.

[۱۴۱۰] ۴-أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبي المغراء، عن إسحاق بن عمار، عن أبي إبراهيم عليه السلام قال:

سألته عن قول الله عزَّ وجلَّ: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ قال: نزلت في صله الإمام.

[۱۴۱۱] ۵-علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن الحسن بن ميثاق، عن أبيه قال:

قال لی أبو عبد الله عليه السلام يا ميثاح! درهم يوصل به الإمام أعظم وزنا من أحد.

[۱۴۱۲] ۶- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن بعض رجاله، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

درهم يوصل به الإمام أفضل من ألفی درهم فيما سواه من وجوه البر.

[۱۴۱۳] ۷- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ابن بکیر قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنني لأخذ من أحدكم الدرهم وإنني لمن أكثر أهل المدينة مالا ما أريد بذلك إلا أن تطهروا.

باب الفیء و الأنفال و تفسیر الخمس و حدوده و ما يجب فيه إن الله تبارك و تعالی جعل الدنيا كلها بأسرها لخليفته حيث يقول للملائكة: **إِنِّي لَجَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً فَكَانَتِ الدُّنْيَا بِأَسْرَهَا لِآدَمَ وَ صَارَتْ بَعْدَهُ لِأَبْرَارِ وَلَدِهِ وَ خَلْفَائِهِ**، فما غلب عليه أعداؤهم ثم رجع إليهم بحرب أو غلبه

ص: ۶۱۴

می فرماید: همانا خداوند از آنچه در دست مردم است به جهت نیاز به آن، وام نخواسته است. و برای خداوند حقی نیست جز این که برای ولی او است.

[۱۴۱۰] ۴- اسحاق عمار گفت. از حضرت کاظم علیه السلام درباره این سخن خداوند فرازند پرسیدم: چه کسی به خداوند وامی نیکو می دهد تا او چند برابرش را به او دهد. و برایش پاداشی ارجمند باشد. [حدید (۵۷): ۱۱] فرمودند: درباره رساندن [مال] به امام است.

[۱۴۱۱] ۵- حسن ميثاح از پدرش روایت کرده که گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: ای ميثاح! درهمی که به امام رسانده می شود، از کوه احد سنگین تر است.

[۱۴۱۲] ۶- بعضی از مردان یونس از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: درهمی که به امام رسانده می شود، برتر از دو هزار هزار [دو میلیون] درهم از کارهای خیر دیگر است.

[۱۴۱۳] ۷- ابن بکیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: من از یکی تان یک درهم می گیرم درحالی که دارا ترین اهل مدینه ام. [پس] از آن، چیزی جز پاکی تان را نمی خواهم.

غنیمت و انفال و تفسیر خمس و حدود آن. و آنچه خمس واجب است

همانا خدای پاک و والا همه دنیا را برای جانشین اش نهاد، آن جا که به فرشتگانش فرمود: همانا من جانشینی در زمین می گذارم. [بقره (۲): ۳۰] پس همه دنیا برای آدم بود و پس از او به نیکان از فرزندان اش و جانشینان اش رسید. پس آنچه

سَمِيَ فِيْنَا وَ هُوَ أَنْ يَفِيءَ إِلَيْهِمْ بَغْلِبَهُ وَ حَرْبٍ وَ كَانَ حَكْمَهُ فِيهِ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَهُوَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِقَرَابَةِ الرَّسُولِ فَهَذَا هُوَ الْفِيءُ الرَّاجِعُ وَ إِنَّمَا يَكُونُ الرَّاجِعُ مَا كَانَ فِي يَدِ غَيْرِهِمْ فَأَخَذَ مِنْهُمْ بِالسَّيْفِ، وَ أَمَّا مَا رَجَعَ إِلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُوجِفَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ فَهُوَ الْأَنْفَالُ، هُوَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ خَاصَّةً، لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ الشَّرْكَهَ وَ إِنَّمَا جَعَلَ الشَّرْكَهَ فِي شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ، فَجَعَلَ لِمَنْ قَاتَلَ مِنَ الْغَنَائِمِ أَرْبَعَةَ أَصْهُمٍ وَ لِلرَّسُولِ سَهْمٌ وَ الَّذِي لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقْسِمُهُ عَلَى سِتَّةِ أَصْهُمٍ ثَلَاثَةٌ لَهُ وَ ثَلَاثَةٌ لِلْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ أَمَّا الْأَنْفَالُ فَلَيْسَ هَذِهِ سَبِيلُهَا كَانَ لِلرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاصَّةً وَ كَانَ فَدَكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ خَاصَّةً؛ لِأَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَتَحَهَا وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَمْ يَكُنْ مَعَهُمَا أَحَدٌ فَزَالَ عَنْهَا اسْمُ الْفِيءِ وَ لَزِمَهَا اسْمُ الْأَنْفَالِ وَ كَذَلِكَ الْأَجَامُ وَ الْمَعَادِنُ وَ الْبَحَارُ وَ الْمَفَاوِزُ هِيَ لِلْإِمَامِ خَاصَّةً، فَإِنْ عَمِلَ فِيهَا قَوْمٌ بِإِذْنِ الْإِمَامِ فَلَهُمْ أَرْبَعَةُ أَصْهُمٍ وَ لِلْإِمَامِ خُمْسٌ وَ الَّذِي لِلْإِمَامِ يَجْرِي مَجْرَى الْخُمْسِ وَ مِنْ عَمَلٍ فِيهَا بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ يَأْخُذُهُ كَلَّهُ، لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ شَيْءٌ وَ كَذَلِكَ مِنْ عَمَلٍ شَيْئًا أَوْ أُجْرِي قَنَاهُ أَوْ عَمَلٍ فِي أَرْضٍ خَرَابَ بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِ الْأَرْضِ فَلَيْسَ لَهُ ذَلِكَ فَإِنْ شَاءَ أَخَذَهَا مِنْهُ كُلَّهَا وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَهَا فِي يَدِهِ.

[۱۴۱۴] ۱-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حماد بن عيسى، عن ابراهيم بن عمر اليماني، عن ابيان بن ابي عياش، عن سليم بن قيس قال:

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: نحن و الله الذين عنى الله بنى القربى، الذين قرنهم الله بنفسه و نبيه صلى الله عليه و اله و سلم، فقال: ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فله و للرّسول و لذى القربى و اليتامى و المساكين منا خاصه

دشمنانسان بر آن چیره شده، سپس به آنان به سبب جنگ یا چیرگی بازگشته، غنیمت نامیده می شود. و آن، این است که به سبب چیرگی و جنگی به ایشان بازگردد. و حکمش آن است که خداوند والا- فرمود: و بدانید که هرچه غنیمت گرفتید خمسش از آن خدا و رسولش و خویشان و یتیمان و بیچارگان و در راه ماندگان است. [انفال (۸): ۴۱] پس آن برای خدا و رسول او و نزدیکان رسول است. و این است غنیمت بازگشته. بازگشته است از آن رو که در دست دیگران بوده و با شمشیر از آنان گرفته شده است. و ایا آنچه به ایشان بازگردد بی آن که اسب یا شتری دوانده شود، همان انفال است که مخصوص خداوند و رسول است و کسی در آن شریک نیست. او شراکت را در چیزی قرار داده که برایش جنگ شده است. پس برای کسی که جنگیده چهار بهره غنیمت را گذاشته و برای رسول یک بهره. و آنچه برای رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است به شش بهره، بخش می شود، سه بهره برای خودش و سه بهره برای یتیمان و بیچارگان و درماندگان. ولی چاره انفال این نیست. آن مخصوص رسول است. و فدک مخصوص رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بود؛ زیرا آن را ایشان و امیر مؤمنان علیه السلام فتح کردند و کسی با آن دو نبود. پس نام غنیمت از آن برداشته شده، نام انفال همراه شد. و همین طور است نیزارها و کان ها و دریاها و بیابان ها که مخصوص امام اند. پس اگر گروهی با اذن امام در آن ها کار کند، چهار پنجم برای امام است. و آنچه برای امام است حکم خمس را دارد. و کسی که بی اذن امام در آن کار کند، امام همه اش

را می گیرد و در آن چیزی برای هیچ کس دیگر نیست. چنان که وقتی کسی جایی را آباد کند یا فقاتی جاری کند یا در زمین خرابی بی اذن صاحب زمین کاری کند، چیزی برای او نیست. اگر بخواهد همه را از او می گیرد و اگر بخواهد آن را در دست او باقی می گذارد.

[۱۴۱۴]۱- سلیم قیس گفت: از امیر مؤمنان علیه السّلام شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند، خداوند از ذی القربی (خویشان) ما را قصد کرد. کسانی که خداوند ایشان را با خودش و پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- جمع کرد و فرمود: آنچه خداوند از اموال مردم دهکده ها به رسولش بازگردانده، از آن خدا و رسولش و خویشان و یتیمان و بیچارگان است. [حشر (۵۹): ۷] آن مخصوص ما است.

ص: ۶۱۷

و لم يجعل لنا سهما في الصدقه، أكرم الله نبيّه و أكرمنا أن يطعمنا أو ساخ ما في أيدي الناس.

[۱۴۱۵]۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السّلام في قول الله تعالى: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ قَالَ:**

هم قرابه رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و الخمس لله و للرسول و لنا.

[۱۴۱۶]۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن البختري، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

الأنفال ما لم يوجف عليه بخيل و لا- ركاب، أو قوم صالحوا، أو قوم أعطوا بأيديهم، و كل أرض خربه و بطون الأودية فهو لرسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و هو للإمام من بعده يضعه حيث يشاء.

[۱۴۱۷]۴- علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن بعض أصحابنا، عن العبد الصّالح عليه السّلام قال:

الخمس من خمسة أشياء: من الغنائم و الغوص و من الكنوز و من المعادن و الملاحه يؤخذ من كل هذه الصّنف الخمس، فيجعل لمن جعله الله تعالى له و يقسم الأربعة الأقسام بين من قاتل عليه و ولي ذلك و يقسم بينهم الخمس على سته أسهم: سهم لله و سهم لرسول الله و سهم لذي القربى و سهم لليتامى و سهم للمساكين و سهم لأبناء السبيل، فسهم الله و سهم رسول الله لأولى الأمر من بعد رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم وراثه فله ثلاثة أسهم: سهمان وراثه و سهم مقسوم له من الله و له نصف الخمس كملا- و نصف الخمس الباقي بين أهل بيته، فسهم لیتاماهم و سهم لمساكينهم و سهم لأبناء سبيلهم يقسم بينهم على

ص: ۶۱۸

و برای ما از صدقه، بهره ای نگذاشت. خداوند پیامبرش را گرامی داشت و ما را گرامی داشت از این که باقی مانده در دست های مردم را به ما بخوراند.

[۱۴۱۵] ۲- محمّد مسلم از حضرت باقر علیه السّلام درباره این سخن خداوند والاو بدانید که آنچه غنیمت می گیرید همانا خمسش برای خدا و رسولش و خویشان است. روایت کرده که فرمودند: آنان خویشان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- هستند. و خمس آن برای خدا و رسولش و برای ما است.

[۱۴۱۶] ۳- حفص بختری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: انفال آن است که برایش اسب و شتر ندوانده باشند. یا مردمی که صلح کرده باشند با مردمی که خودشان تسلیم کرده اند. و هر زمین خراب و درون دره ها. که برای رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و پس از او برای امام است هر کجا بخواهد، می گذارد.

[۱۴۱۷] ۴- یکی از اصحابمان از عبد صالح [حضرت کاظم] علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خمس از پنج چیز است: غنیمت، غوّاصی در دریا، گنج ها، معدن و نمکزار. از هر کدام این دسته ها خمس گرفته می شود و برای کسانی قرار داده می شود که خدا برایشان نهاده است. و چهار پنجم آن میان کسانی که جنگ کرده اند و عهده دارش بودند، بخش می شود. و خمس در میان ایشان به شش بهره، بخش می شود: یک سهم برای خدا، یک سهم برای رسول خدا، یک سهم برای خویشان، یک سهم برای یتیمان، یک سهم برای بیچارگان و سهمی هم برای درراه ماندگان. و سهم خدا و سهم رسول خدا، پس از ایشان به صاحبان امر [امامت] به ارث می رسد. پس او سه بهره دارد: دو سهم ارثی و یک سهم که از سوی خدا برایش بخش شده است. و برای او نیم کامل خمس است و نیم دیگر خمس میان خاندان او است. بهره ای برای یتیمان، بهره ای برای بیچارگان و بهره ای برای درراه ماندگان. که براساس کتاب و سنت میان شان بخش می شود تا با آن تا یک سال بی نیاز شوند.

ص: ۶۱۹

الكتاب والسنة ما يستغنون به في سنتهم، فإن فضل عنهم شيء فهو للوالى وإن عجز أو نقص عن استغنائهم كان على الوالى أن ينفق من عنده بقدر ما يستغنون به وإتّما صار عليه أن يمونهم لأنّ له ما فضل عنهم وإتّما جعل الله هذا الخمس خاصه لهم دون مساكين الناس و أبناء سبيلهم، عوضا لهم من صدقات الناس تنزيها من الله لهم لقرابتهم برسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم و كرامه من الله لهم عن أوساخ الناس، فجعل لهم خاصه من عنده ما يغنيهم به عن أن يصيّرهم في موضع الذلّ و المسكنه و لا بأس بصدقات بعضهم على بعض. و هؤلاء الذين جعل الله لهم الخمس هم قرابه النبي صلى الله عليه و اله و سلّم الذين ذكرهم الله فقال: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ هم بنو عبد المطلب أنفسهم، الذّكر منهم و الأنثى، ليس فيهم من أهل بيوتات قريش و لا من العرب أحد و لا- فيهم و لا منهم في هذا الخمس من مواليتهم و قد تحلّ صدقات الناس لمواليهم و هم و الناس سواء و من كانت أمّه من بنى هاشم و أبوه من سائر قريش فإنّ الصّدقات تحلّ له و ليس له من الخمس شيء لأنّ الله تعالى يقول: أَدْءُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ و للإمام صفو المال أن يأخذ من هذه الأموال صفوها: الجارية الفارسه و الدّابة الفارسه و الثّوب و المتاع بما يحبّ أو يشتهي فذلك له قبل القسمة و قبل إخراج الخمس و له أن يسدّ بذلك المال جميع ما ينوبه، من مثل إعطاء المؤلّفه قلوبهم و غير ذلك ممّا ينوبه فإن بقي بعد ذلك شيء، أخرج الخمس منه فقسّمه في أهله و قسم الباقي على من ولى ذلك و إن لم يبق بعد سدّ التّوائب شيء فلا شيء لهم، و ليس لمن قاتل شيء من الأرضين و لا ما غلبوا عليه إلّا ما احتوى عليه العسكر و ليس للأعراب من القسمة شيء و إن قاتلوا مع الوالى لأنّ

و اگر از آن چیزی افزون بماند برای والی است. و اگر از بی نیاز کردنشان ناتوان شد یا کم آمد، بر والی است که از نزد خودش به اندازه ای که بی نیاز شوند، پردازد. و این که مخارج آنان به گردن او است برای آن است که آنچه از آنان افزون آید، برای او است. و همانا خداوند این خمس را مخصوص آنان قرار داد و نه برای بیچارگان و در راه ماندگان مردم. تا جایگزینی برای صدقه های مردم باشد. و تزیهی است که از سوی خداوند به جهت نزدیکی شان به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- برای آنان قرار داده شده است. و بزرگداشت آنان از باقی مانده مردم است. از نزد خودش آنچه را با آن بی نیاز شوند مخصوصشان قرار داد تا آنان را از جایگاه خواری و بیچارگی بازدارد. ولی صدقه برخی از ایشان به برخی دیگر اشکال ندارد. و این کسانی که خداوند خمس را برای آنان قرار داد همان خویشان پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- هستند. کسانی که خداوند از آنان یاد کرده و فرموده است: و خویشان نزدیکت را بیم ده. [شعرا (۲۶): ۲۱۴] و ایشان خود فرزندان عبد المطلب اند. مرد و زنشان. نه خاندان قریش و نه هیچ عربی در میان آنان نیست. و موالی (غلامان) ایشان (فرزندان عبد المطلب) در مورد این خمس نه در میان آنانند و نه از آنان. و صدقات مردم برای غلامانشان حلال است. آنان و مردم دیگر برابرند. و آن که مادرش از بنی هاشم است و پدرش از قریشی های دیگر، صدقه برایش حلال است و چیزی از خمس برایش نیست؛ زیرا خداوند والا می فرماید: آنان را با پدرانشان بخوانید. [احزاب (۳۳): ۵] و برگزیده اموال برای امام است. ایشان از این اموال برگزیده اش را می گیرد: کنیز زیبا و چارپای خوب و لباس و کالایی که دوست دارد و می خواهد، پیش از تقسیم و پیش از درآوردن خمس برای ایشان است. و او می تواند با آن اموال در هر چیزی که پیش می آید از داد و دهش دلجویی شدگان و جز آن، چاره سازی کند. و اگر پس از آن چیزی ماند، خمسش را درآورده، در میان اهلهش بخش می کند و باقی را میان عهده داران جنگ بخش می کند. و اگر پس از چاره سازی برای پیشامدها چیزی نماند، چیزی به آنان نمی رسد. و برای جنگاوران نه از زمین و نه از چیزی که بر آن چیره شده اند به جز آنچه لشکر بر آن دست یافته است، چیزی نمی رسد. و برای اعراب بیابان نشین هم چیزی از تقسیم نمی رسد، اگرچه به همراه والی جنگیده باشند؛

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَالِحُ الْأَعْرَابِ أَنْ يَدْعَهُمْ فِي ديارِهِمْ وَ لَا يَهْجُرُوا، عَلِيٌّ أَنَّهُ إِنْ دَعَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ عَدُوِّهِ دَعَمَ أَنْ يَسْتَنْفِرَهُمْ فَيُقَاتِلَ بِهِمْ وَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ نَصِيبٌ، وَ سُنَّتُهُ جَارِيَةٌ فِيهِمْ وَ فِي غَيْرِهِمْ وَ الْأَرْضُونَ الَّتِي أَخَذَتْ عَنْهُ بَخِيلٌ وَ رِجَالٌ فَهِيَ مَوْقُوفَةٌ مَتْرُوكَةٌ فِي يَدِ مَنْ يَعْمُرُهَا وَ يَحْيِيهَا وَ يَقُومُ عَلَيْهَا عَلِيٌّ مَا يَصَالِحُهُمُ الْوَالِيُّ عَلِيُّ قَدَرِ طاقَتِهِمْ مِنَ الْحَقِّ: النَّصْفُ [أ] وَ الثُّلُثُ [أ] وَ الثُّلُثَيْنِ وَ عَلِيُّ قَدَرِ مَا يَكُونُ لَهُمْ صَلاَحًا وَ لَا- يَضُرُّهُمْ، فَإِذَا أُخْرِجَ مِنْهَا مَا أُخْرِجَ، بَدَأَ فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْعَشْرَ مِنَ الْجَمِيعِ مِمَّا سَقَتِ السَّمَاءُ أَوْ سَقَى سَيِّحًا وَ نَصْفَ الْعَشْرِ مِمَّا سَقَى بِالذَّوَالِي وَ النَّوَاضِحِ فَأَخَذَهُ الْوَالِيُّ، فَوَجَّهَهُ فِي الْجِهَةِ الَّتِي وَجَّهَهَا اللَّهُ عَلِيُّ ثَمَانِيَةَ أَصْهُمٍ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَساكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبِهِمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ، ثَمَانِيَةَ أَصْهُمٍ، يَقْسَمُ بَيْنَهُمْ فِي مَوَاضِعِهِمْ بِقَدْرِ مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي سُنَّتِهِمْ بِلَا ضَيْقٍ وَ لَا تَقْتِيرٍ، فَإِنْ فَضَلَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ رَدَّ إِلَى الْوَالِيِّ وَ إِنْ نَقَصَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ وَ لَمْ يَكْتَفُوا بِهِ كَانَتْ عَلَى الْوَالِيِّ أَنْ يَمُونَهُمْ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ سَعَتِهِمْ حَتَّى يَسْتَغْنَوْا، وَ يُؤْخَذُ بَعْدَ مَا بَقِيَ مِنَ الْعَشْرِ، فَيَقْسَمُ بَيْنَ الْوَالِيِّ وَ بَيْنَ شُرَكَائِهِ الَّذِينَ هُمْ عَمَلُ الْأَرْضِ وَ أَكْرَتِهَا، فَيُدْفَعُ إِلَيْهِمْ أَنْصَابُهُمْ عَلَى مَا صَالِحُهُمْ عَلَيْهِ وَ يُؤْخَذُ الْبَاقِي فَيَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ أَرْزَاقَ أَعْوَانِهِ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَ فِي مَصْلَحِهِ مَا يَنْبُوهُ مِنْ

تقويه الإسلام و تقويه الدّين في وجوه الجهاد و غير ذلك ممّا فيه مصلحة العامّة، ليس لنفسه من ذلك قليل و لا كثير و له بعد الخمس الأنفال و الأنفال كلّ أرض خربه قد باد أهلها و كلّ أرض لم يوجف عليها بخيل و لا ركاب و لكن صالحوا صلحا و أعطوا بأيديهم على غير قتال و له رءوس الجبال و بطون الأودية و الآجام

ص: ٦٢٢

زيرا رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش با اين اعراب بر اين اساس صلح کرد که در سرزمين هاشان بمانند و هجرت نکنند به شرط آن که اگر دشمن توانمندی به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- هجوم آورد از آنان نفر بگیرد و با ایشان بجنگند ولی در غنيمت بهره ای نداشته باشند. و سنت ایشان در میان آنان و جز آنان جاری است. اما زمين هايی که به نیروی اسب و مردان گرفته شده است، موقوفات رها شده در دست کسانی است که آن ها را آباد و زنده می کنند و بنا بر مصالحه شان با والی و پرداخت حقی به اندازه توانایی شان در آن ها اقامت می کنند: نیم یا یک سوم یا دو سوم و به اندازه ای که به صلاحشان باشد و زیانشان نرساند. و چون از آن، آن اندازه معلوم در آورده شد، از همه آنچه با باران یا آب جاری آبیاری می شود، یک دهم و از آنچه با دولاب ها و چارپاهای آبکش آبیاری می شود، نیم یک دهم [یک بیستم] خارج می شود و والی آن ها را گرفته، در راهی که خداوند معین کرده، به مصرف می رساند. به هشت سهم برای نیازمندان و بیچارگان و کارمندان و دلجویی شدگان و بردگان و بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان. هشت سهمی که در جای خود، به اندازه نیازمندی یک سالشان و بدون تنگ دستی و بخل میان آنان بخش می کند. آن گاه اگر از آن چیزی افزون ماند، به والی بازگردانده می شود و اگر کم آمد و ایشان را بسنده نبود، باید والی از نزد خودش به اندازه آن ها و نیازمندی شان پردازد. و پس از در آوردن یک دهم [یا نیم آن]، بقیه حساب شده، میان والی و شریکان او که کارگران زمین و کشاورزان آن هستند، تقسیم می شود و بهره آنان بنا بر قراردادشان پرداخت می شود. سپس مانده آن، روزی یاوران والی در دین خدا، در مصلحتی که برای تقویت اسلام و دین از جهاد و جز آن از مصلحت عمومی پیش می آید، مصرف می شود. برای خود او نه اندکی از آن و نه بسیارش، [چیزی] نیست. و پس از خمس، انفال هم برای او است. و انفال، هر زمین خرابی است که اهلس از بین رفته است. و هر زمینی که برایش اسب و شتری دوانده نشده است. بلکه صلح کرده اند و به دست خودشان بدون جنگ تسلیم کرده اند. و سر کوه ها و ته دره ها و نیزار و هر زمین بایر بی صاحب نیز برای او است.

ص: ٦٢٣

و كلّ أرض ميتة لا ربّ لها، و له صوافی الملوک ما کان فی أیدیهم من غير وجه الغصب، لأنّ الغصب كلّه مردود و هو وارث من لا وارث له یعول من لا حيله له، و قال: إنّ الله لم یترک شیئا من صنوف الأموال إلّا و قد قسمه و أعطی كلّ ذی حقّ حقّه الخاصّه و العامّه و الفقراء و المساکین و كلّ صنف من صنوف الناس، فقال: لو عدل فی الناس لاستغنوا، ثمّ قال: إنّ العدل أحلی من العسل و لا یعدل إلّا من یحسن العدل، قال: و کان رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم یقسم صدقات البوادی فی البوادی و صدقات أهل الحضرة فی أهل الحضرة و لا یقسم بینهم بالسّویّه علی ثمانیه حتّی یعطی أهل كلّ سهم ثمنا و لكن یقسمها علی قدر من یحضره من أصناف الثّمانیه علی قدر ما یقیم كلّ صنف منهم یقدّر، لستته لیس فی ذلك شیء موقوف و لا مسمّی و لا مؤلف، إنّما یضع ذلك علی قدر ما یری و ما یحضره حتّی یسدّ فاقه كلّ قوم منهم و إنّ فضل من ذلك فضل عرضوا المال

جمله إلى غيرهم و الأنفال إلى الوالى و كل أرض فتحت فى أيام النبى صلى الله عليه و اله و سلم إلى آخر الأبد و ما كان افتتاحا بدعوه أهل الجور و أهل العدل لأنّ ذمه رسول الله فى الأولين و الآخرين ذمه واحده؛ لأنّ رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم قال: المسلمون إخوة تتكافى دماؤهم و يسعى بذمتهم أدناهم و ليس فى مال الخمس زكاه؛ لأنّ فقراء الناس جعل أرزاقهم فى أموال الناس على ثمانية أسهم، فلم يبق منهم أحد و جعل للفقراء قرابه الرسول صلى الله عليه و اله و سلم نصف الخمس فأغناهم به عن صدقات الناس و صدقات النبى صلى الله عليه و اله و سلم و ولّى الأمر، فلم يبق فقير من فقراء الناس و لم يبق فقير من فقراء قرابه رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم إلا و قد استغنى فلا فقير و لذلك لم يكن على مال النبى صلى الله عليه و اله و سلم و الوالى زكاه لأنه لم يبق فقير محتاج

ص: ٦٢٤

و تيول پادشاهان نیز اگر غصبی نباشد از آن او است؛ زیرا هر غصبی بازگردانده می شود. و او وارث بی وارثان است. او هزینه بیچارگان را به عهده دارد. و فرمود: همانا هیچ مالی نیست که خداوند آن را بخش نکرده، به هر حقّصداری، حقّش را نداده باشد. چه ویژگیان و همه مردم و چه نیازمندان و بیچارگان و هر گروهی از گروه های مردم. آن گاه فرمود: اگر در میان مردم به عدالت حکم شود، بی نیاز می گردند. سپس فرمود: همانا عدل شیرین تر از عسل است. و عدالت نمی ورزد مگر کسی که آن را به خوبی بشناسد. فرمود: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- زکات بادیه ها را در بادیه ها و زکات شهریان را در میان شهریان بخش می کرد. و میان شان در هشت گروه، به طور برابر بخش نمی کرد تا به هر کدام از صاحبان سهم یک هشتم بدهد. بلکه از دسته های هشتگانه، آن اندازه که در شهر بودند و بنا بر اقامت هر کدام از ایشان تقسیم می کردند. به اندازه هزینه یک سالشان. در این باره زمان مشخص و اندازه معلوم یا ترکیبی از آن ها نیست. او بنا بر آنچه صلاح می بیند و در نزد او حاضر است، عمل می کند تا نیاز هر گروهی از ایشان را برطرف کند. و اگر از آن چیزی افزون بماند به غیر آن دسته می دهد. و انفال و هر زمینی که در روزگار رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فتح شده تا همیشه برای والی (پیامبر یا امام) است و نیز هر آنچه به دعوت اهل ستم و اهل عدالت فتح شده است؛ زیرا پیمان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در میان پیشینیان و پسینیان یک پیمان است؛ چون رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند: مسلمانان برادرند. خون هاشان برابر است. و پست ترین شان به پیمانشان می کوشند. و در مال خمس، زکاتی نیست؛ زیرا روزی فقیران مردم از اموال مردم بر هشت سهم گذاشته شده و از آنان کسی نمانده است. و برای فقیران خویشاوند رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- نیم خمس قرار داده شده تا با آن از صدقه مردم و صدقه پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- و ولّى امر بی نیاز گردند. پس فقیری از فقیران مردم و نیز فقیری از فقیران خویشاوند رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- نمانده مگر این که بی نیاز شده است. پس فقیری نیست. و برای همین بر مال پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- و والی او زکاتی نیست؛

ص: ٦٢٥

و لكن عليهم أشياء تنوبهم من وجوه، و لهم من تلك الوجوه كما عليهم.

[١٤١٨]٥-علی بن محمد بن عبد الله، عن بعض أصحابنا أظنه السّیاری، عن علی بن أسباط قال:

لَمَّا وَرَدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ رَأَاهُ يَرِدُ الْمِظَالِمَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا بَالُ مِظَالِمِنَا لَا تَرُدُّ؟ فَقَالَ لَهُ: وَمَا ذَاكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا فَتَحَ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَدَكَ مَا وَالَاهَا لَمْ يُوَجِّفْ عَلَيْهِ بَخِيلٌ وَلَا رَكَابٌ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَآتِذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ فَلَمْ يَدْرِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ هَمٍّ؟ فَرَاغَ فِي ذَلِكَ جَبْرَائِيلُ وَرَاجَعَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ: ادْفَعْ فَدَكَ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، فَدَعَاها رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهَا: يَا فَاطِمَةُ! إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ فَدَكَ فَقَالَتَ: قَدْ قَبِلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنَ اللَّهِ وَمِنْكَ، فَلَمْ يَزَلْ وَكَلَاؤُهَا فِيهَا حَيَاهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا وُلِّيَ أَبُو بَكْرٍ أَخْرَجَ عَنْهَا وَكَلَاءُهَا، فَآتَتْهُ فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَرُدَّهَا عَلَيْهَا، فَقَالَ لَهَا: اثْنَيْنِي بِأَسْوَدٍ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ، فَجَاءَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآمَ أَيْمَنَ فَشَهِدَا لَهَا، فَكُتِبَ لَهَا بِتَرْكِ التَّعْرُضِ، فَخَرَجَتْ وَالْكِتَابُ مَعَهَا فَلَقِيهَا عُمَرُ فَقَالَ: مَا هَذَا مَعَكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ؟ قَالَتْ: كِتَابُ كُتِبَ لِي ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ، قَالَ: أَرَيْنِيهِ، فَأَبَتْ، فَانْتَرَعَهُ مِنْ يَدِهَا وَنَظَرَ فِيهِ، ثُمَّ تَفَلَّ فِيهِ وَمَحَاهُ وَخَرَقَهُ، فَقَالَ لَهَا: هَذَا لَمْ يُوَجِّفْ عَلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ بَخِيلٌ وَلَا رَكَابٌ فَضَعِيَ الْجِبَالَ فِي رِقَابِنَا، فَقَالَ لَهُ الْمَهْدِيُّ: يَا أَبَا الْحَسَنِ حَدِّثْ لِي، فَقَالَ: حَدِّثْ مِنْهَا جِبِلَّ أَحَدٍ، وَحَدِّثْ مِنْهَا عَرِيشَ مِصْرٍ، وَحَدِّثْ مِنْهَا سَيْفَ الْبَحْرِ، وَحَدِّثْ مِنْهَا دَوْمَةَ الْجَنْدَلِ، فَقَالَ لَهُ: كُلُّ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا كُلُّهُ إِنَّ هَذَا كُلَّهُ مِمَّا لَمْ يُوَجِّفْ عَلَى أَهْلِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَخِيلٌ وَلَا رَكَابٌ، فَقَالَ: كَثِيرٌ، وَانْظُرْ فِيهِ.

ص: ٦٢٦

زیرا فقیر نیازمندی نمانده است. اما صورت هایی پیش می آید که به گردن ایشان است. و اضافه این صورت ها از آن او است چنان که کاستی هم به گردنشان است.

[۱۴۱۸]۵- علی اسباط گفت: وقتی حضرت ابو الحسن [کاظم] علیه السَّلَامُ به نزد مهدی [عباسی] رفته، او را دید که ردِّ مظالم می کند. فرمود: ای امیر مؤمنین چرا آنچه به ستم از ما گرفته شده، باز گردانده نمی شود؟ او به حضرت گفت: ای ابو الحسن آن چیست؟ فرمود: خداوند پاک و والا وقتی فدک و اطرافش را برای پیامبرش - درود خدا بر او و بر خاندانش - گشود، برایش اسب و شتر دوانده نشد. پس خداوند به پیامبرش چنین نازل کرد: و حَقَّ خُوِشَانِ رَا بَیْرِدَا. [اسراء (۱۷): ۲۶] رسول خدا ندانست که آنان چه کسانی اند؟ پس در این باره به سوی جبرئیل بازگشت و جبرئیل به پروردگارش. آن گاه خداوند به ایشان وحی کرد که: فدک را به فاطمه علیها السَّلَامُ بده. پس رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - ایشان را خوانده، به او فرمود: فاطمه جان! خداوند به من فرمان داده که فدک را به تو بدهم. ایشان عرض کرد: ای رسول خدا آن را از خداوند و از شما پذیرفتم. و در زمان حیات رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - پیوسته و کلای ایشان آن جا بودند. آن گاه چون ابو بکر عهده دار حکومت شد، و کلای ایشان را از آن جا بیرون کرد. ایشان به نزد او آمده، از او خواست تا آن ها را بازگرداند. او گفت: سیاه یا سرخی بیاور که درباره آن برایت گواهی دهد. ایشان امیر مؤمنان علیه السَّلَامُ و امّ ایمن را آورده، برایش گواهی دادند. پس او نامه ای مبنی بر ترک تعرض نوشت. ایشان به همراه نامه بیرون آمد، عمر ایشان را دیده، گفت: ای دخت محمد این چیست به همراه شما؟ فرمود: نامه ای است که پسر ابو قحافه برایم نوشته است. گفت: آن را نشانم بده. فاطمه علیها السَّلَامُ امتناع کرد. عمر آن را از دستش ربوده، در آن نگریست، سپس در آن آب دهان انداخته، نوشته هایش را پاک کرده و پاره کرد. و به ایشان گفت: این [فدک] را پدرت برایش اسب و شتر ندواند که شما طناب به گردنمان بگذارید. آن گاه مهدی [عباسی] به ایشان گفت: ای ابو الحسن حدودش را برایم بگو. فرمودند: یک مرز آن احد است و یک مرز مصر،

مرز دیگرش ساحل دریا و دیگر دومه الجندل. او گفت: همه این ها؟ فرمود: بله همه این ها؛ زیرا این ها سرزمین های است که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بر اهل آن ها اسب و شتر ندوانده است. او گفت: بسیار است. درباره اش فکر می کنم.

ص: ۶۲۷

[۱۴۱۹] ۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن علي بن أبي حمزه، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: الأنفال هو النفل و في سورة الأنفال جدع الأنف.

[۱۴۲۰] ۷-أحمد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن الرضا عليه السلام قال:

سئل عن قول الله عز وجل: **وَإِعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ** فقيل له: فما كان لله فلمن هو؟ فقال: لرسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و ما كان لرسول الله فهو للإمام، فقيل له: أفرأيت إن كان صنف من الأصناف أكثر و صنف أقل، ما يصنع به؟ قال: ذاك إلى الإمام أ رأيت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم كيف يصنع؟ أليس إنما كان يعطى على ما يرى؟ كذلك الإمام.

[۱۴۲۱] ۸-علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن دراج، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام أنه سئل عن معادن الذهب و الفضة و الحديد و الرصاص و الصفر، فقال: عليها الخمس.

[۱۴۲۲] ۹-علي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل، عن زراره قال:

الإمام يجرى و ينفل و يعطى ما شاء قبل أن تقع السهام و قد قاتل رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم بقوم لم يجعل لهم في الفىء نصيبا و إن شاء قسم ذلك بينهم.

[۱۴۲۳] ۱۰-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن عبد الصمد بن بشير، عن حكيم مؤذن ابن عيسى قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: **وَإِعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ** فقال أبو عبد الله عليه السلام: بمرفقيه على ركبته ثم أشار بيده، ثم قال: هي و الله الإفاده يوما بيوم إلا أن أبى جعل شيعته فى حل ليزكوا.

ص: ۶۲۸

[۱۴۱۹] ۶-محمد مسلم گفت: از حضرت باقر عليه السلام شنیدم می فرمود: انفال همان نفل است و در سوره انفال، بریدن بینی [مخالفتان] است [بطلان حکومت آنان].

[۱۴۲۰]۷- احمد بن محمد ابو نصر گفت: از حضرت رضا علیه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند و بدانید که آنچه غنیمت می گیرید خمسش از آن خدا و رسولش و خویشان است. پرسیده، گفتند: آنچه برای خدا است به چه کسی می رسد؟ فرمود: به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- می رسد. و آنچه برای رسول خدا است، به امام می رسد. گفتند: بفرمایید اگر گروهی از این گروه ها بسیار و گروهی اندک باشد، چه کار می کنند؟ فرمود: اختیار آن با امام است. رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- چگونه عمل می کرد؟ آیا چنین نیست که هرگونه صلاح می دید، عطا می کرد؟ امام هم چنین است.

[۱۴۲۱]۸- محمد مسلم روایت کرده که از حضرت باقر علیه السلام درباره کان های طلا و نقره و آهن و سرب و مس پرسیدند و ایشان فرمود: خمس دارند.

[۱۴۲۲]۹- زراره گفته است: امام پیش از تقسیم سهم آنچه خواهد، می کند. دستمزدها را می دهد، برای خود برمی دارد و [به کسانی که سهمی ندارند] عطا می کند. رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به همراه مردمی جنگید و برایشان در غنیمت بهره ای قرار نداد. و اگر خواست، آن را میانشان بخش می کند.

[۱۴۲۳]۱۰- حکیم، مؤذن پسر عیسی گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند والا پرسیدم: و بدانید که آنچه غنیمت می گیرید خمسش برای خدا و رسولش و برای خویشان است. حضرت صادق علیه السلام دو آرنجش را بر زانوانش گذاشته، سپس با دست اشاره کرده، فرمود: به خدا سوگند آن در سود روزانه است جز این که پدرم [آن را] برای شیعیانش حلال کرد تا پاک شوند.

ص: ۶۲۹

[۱۴۲۴]۱۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن الحسين بن عثمان، عن سماعة قال:

سألت أبا الحسن عليه السلام عن الخمس، فقال: في كل ما أفاد الناس من قليل أو كثير.

[۱۴۲۵]۱۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى بن يزيد قال:

كتبت: جعلت لك الفداء تعلمني ما الفائدة و ما حدّها رأيك- أبقاك الله تعالى- أن تمنّ عليّ بيان ذلك لكيلا أكون مقيما على حرام لا صلاة لي و لا صوم، فكتب: الفائدة ممّا يفيد إليك في تجاره من ربحها و حرث بعد الغرام أو جائزه.

[۱۴۲۶]۱۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن ابي نصر قال:

كتبت إلى أبي جعفر عليه السلام الخمس أخرجته قبل المئونه أو بعد المئونه؟ فكتب: بعد المئونه.

[۱۴۲۷]۱۴- أحمد بن محمد، عن عليّ بن الحكم، عن عليّ بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

كُلُّ شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَإِنَّ لَنَا خَمْسَهُ وَ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخَمْسِ شَيْئًا حَتَّى يَصِلَ إِلَيْنَا حَقًّا.

[۱۴۲۸] ۱۵- أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن يونس بن يعقوب، عن عبد العزيز بن نافع قال:

طلبنا الإذن على أبي عبد الله عليه السلام و أرسلنا إليه، فأرسل إلينا: ادخلوا اثنين اثنين، فدخلت أنا و رجل معي، فقلت للرجل: أحب أن تستأذن بالمسألة فقال: نعم، فقال له: جعلت فداك إن أبي كان ممن سباه بنو أمية قد علمت أن بني أمية لم يكن لهم أن يحزموا و لا يحلّوا و لم يكن لهم ممّا في أيديهم قليل و لا كثير

ص: ۶۳۰

[۱۴۲۴] ۱۱- سماعه گفت: از حضرت ابو الحسن عليه السلام درباره خمس پرسیدم. فرمودند: در همه آنچه مردم سود می کنند. اندک یا بسیار.

[۱۴۲۵] ۱۲- احمد بن محمد گفت: من نوشتم: جانم به فدایت! به من پیاموزید «فایده» چیست. و نظرتان درباره اندازه اش چه؟ -خدای والا تو را نگاه دارد- به من با بیان آن منت بگذارید تا بر حرامی که نماز و روزه ای باقی نمی گذارد، نمانم. نوشتند: فایده، سود تجارت و کشاورزی پس از درآوردن هزینه یا جایزه است.

[۱۴۲۶] ۱۳- پسر ابو نصر گفت: به حضرت باقر عليه السلام نوشتم: خمس را پیش از مخارج درآورم یا پس از مخارج. نوشتند: پس از مخارج.

[۱۴۲۷] ۱۴- ابو بصیر از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که فرمودند: هر چیزی که جهت شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله برایش جنگ شود، خمسش برای ما است. و برای هیچ کس روا نیست که از این خمس چیزی بخرد تا حق ما به ما برسد.

[۱۴۲۸] ۱۵- عبد العزيز نافع گفته است: گروهی از ما به حضرت صادق پیغام فرستاده، اجازه خواستیم. ایشان پیغام فرستاد که دونفر دونفر بیایید. آن گاه من و مردی باهم رفتیم. و من به آن مرد گفتم: دوست دارم از آن مسأله اجازه بگیری. گفت: باشد. پس به ایشان عرض کرد: جانم فدایت! پدر من از کسانی بود که بنی امیه اسیرشان کرده بودند. و می دانم که بنی امیه حق حلال و حرام کردن نداشتند

ص: ۶۳۱

و إنّما ذلك لكم، فإذا ذكرت [ردّ] الهدى كنت فيه دخلى من ذلك ما يكاد يفسد على عقلى ما أنا فيه فقال له: أنت فى حلّ ممّا كان من ذلك و كلّ من كان فى مثل حالك من ورائى فهو فى حلّ من ذلك، قال: فقمنا و خرجنا فسبقنا معتب إلى النفر القعود الهدى ينتظرون إذن أبى عبد الله عليه السلام فقال لهم: قد ظفر عبد العزيز بن نافع بشيء ما ظفر بمثله أحد قطّ قد قيل له: و ما ذاك ففسّره لهم، فقام اثنان فدخلا على أبى عبد الله عليه السلام، فقال أحدهما: جعلت فداك إن أبى كان من سببى بنى أمية و

قد علمت أنّ بنی امیّه لم یکن لهم من ذلك قليل و لا- کثیر و أنا أحبّ أن تجعلنی من ذلك فی حلّ، فقال: و ذاک إلینا؟ ما ذاک إلینا، ما لنا أن نحلّ و لا أن نحرم، فخرج الرّجلان و غضب أبو عبد الله علیه السّلام فلم یدخل علیه أحد فی تلك اللّیله إلاّ بدأه أبو عبد الله علیه السّلام فقال: ألا تعجبون من فلان؟ یجیئنی فیستحلّنی ممّا صنعت بنو امیّه، كأنه یری أنّ ذلك لنا؟ و لم ینتفع أحد فی تلك اللّیله بقلیل و لا کثیر إلاّ الأوّلین فإنّهما غنیا بحاجتهما.

[۱۴۲۹]۱۶- علیّ بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن محبوب، عن ضریس الكناسی قال

قال أبو عبد الله علیه السّلام: من أين دخل علی الناس الرّنا قلت لا أدری جعلت فداک قال من قبل خمسنّا أهل البيت إلاّ شیعتنا الأَطیّین فإنّه محلّل لهم لمیلادهم.

[۱۴۳۰]۱۷- علیّ بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمیر، عن شعيب، عن ابي الصّباح قال:

قال لی أبو عبد الله علیه السّلام نحن قوم فرض الله طاعتنا لنا الأنفال و لنا صفو المال.

[۱۴۳۱]۱۸- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعید، عن القاسم بن محمّد، عن رفاعه، عن أبان بن تغلب، عن ابي عبد الله علیه السّلام:

ص: ۶۳۲

و کم و زیاد آنچه در دست داشتند برای آنان نبود. و آن برای شما است. و چون [خلاف سنت] آنچه در آن بودم، به یادم می آید، نزدیک است عقلم خراب شود. حضرت به او فرمود: تو از آنچه در آنی، در حلالی و هر کس پس از من چون تو باشد، برایش حلال است. او گوید: پس ما برخاسته، بیرون رفتیم. آن گاه معتّب پیش از ما به سوی چند تن نشسته به انتظار اجازه حضرت صادق علیه السّلام رفته، به آنان گفت: عبد العزیز نافع به چیزی دست یافت که هرگز کسی به مانندش دست نیافته است. گفتند: و آن چیست؟ و او برایشان توضیح داد. آن گاه دو نفر برخاسته، به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفته، یکی از آن دو گفت: جانم فدایت! پدرم از اسیران بنی امیه بود و دانستم که بنی امیه را در این کار-نه اندک و نه بسیار- حقی نبود. و من دوست دارم که مرا در این باره در حلال قرار دهی. فرمود: مگر با ما است؟ این با ما نیست. ما حقّ نداریم که حلال و حرام کنیم. پس آن دو مرد بیرون آمده، حضرت صادق علیه السّلام خشمگین شد. و آن شب کسی به نزدشان نرفت جز این که سخن آغاز کرده، فرمود: آیا از فلانی تعجب نمی کنید؟ به نزد من می آید و از من درباره آنچه بنی امیه ساخته اند، حلال و روایی می خواهد. گویا می پندارد که این کار با ما است؟! و در آن شب هیچ کسی جز آن دو مرد نخست سودی نبردند نه اندک و نه بسیار. و آن دو به حاجتشان رسیدند.

[۱۴۲۹]۱۶- ضریس کناسی گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: زنا از کجا به میان مردم رفته است؟ عرض کردم: جانم به فدایت، نمی دانم. فرمودند: از ناحیه (نپرداختن) خمس ما اهل بیت. مگر در میان شیعیان پاک ما که برای آنان به جهت پاک به دنیا آمدنشان حلال است.

[١٤٣٠] ١٧- أبو الصَّبَّاحِ كَافَت: حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ مِنْ فَرَمُود: مَا مَرْدَمِي هَسْتِيمُ كِه خَدَاوَنَد فَرْمَانْبِرِي اَز مَا رَا وَاجِب كَرْد. كِه اَنْفَالٍ وَ بَرَكزِيْدَةُ مَالٍ اَز اَنْ مَا اسْت.

[١٤٣١] ١٨- اَبَانِ تَغْلِبِ دَرْبَارَةُ مَرْدِي كِه مِي مِيرْدٍ وَ وَاْرَثٍ وَ مَوْلَايِي نَدَارْد، اَز

ص: ٦٣٣

فِي الرَّجْلِ يَمُوتُ لَا وَاْرَثَ لَهُ وَ لَا مَوْلَى قَالَ هُوَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ.

[١٤٣٢] ١٩- عَلِيٌّ بِنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنِ حَمَّادٍ، عَنِ الْحَلْبِيِّ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنِ الْكَتْرِ كَمْ فِيهِ، قَالَ:

الْخُمْسُ وَ عَنِ الْمَعَادِنِ كَمْ فِيهَا قَالَ الْخُمْسُ وَ كَذَلِكَ الرِّصَاصُ وَ الصَّيْفُ وَ الْحَدِيدُ وَ كُلُّ مَا كَانَ مِنَ الْمَعَادِنِ يُؤْخَذُ مِنْهَا مَا يُؤْخَذُ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ.

[١٤٣٣] ٢٠- مُحَمَّدُ بِنُ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بِنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بِنُ سَنَانَ، عَنِ صَبَّاحِ الْأَرْزَقِ، عَنِ مُحَمَّدِ بِنُ مُسْلِمٍ، عَنِ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِنَّ أَشَدَّ مَا فِيهِ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ الْخُمْسِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ خُمُسِي وَ قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ لِشِيعَتِنَا لِطَيِّبِ وِلَادَتِهِمْ وَ لَتَرَكُو وِلَادَتِهِمْ.

[١٤٣٤] ٢١- مُحَمَّدُ بِنُ يَحْيَى، عَنِ مُحَمَّدِ بِنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ أَحْمَدَ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بِنِ عَلِيٍّ، عَنِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

سَأَلْتُهُ عَمَّا يَخْرُجُ مِنَ الْبَحْرِ مِنَ اللَّؤْلُؤِ وَ الْيَاقُوتِ وَ الزَّبْرَجَدِ وَ عَنِ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ مَا فِيهِ قَالَ إِذَا بَلَغَ ثَمَنُهُ دِينَارًا فِيهِ الْخُمْسُ.

[١٤٣٥] ٢٢- مُحَمَّدُ بِنُ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٌّ بِنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ سَهْلِ بِنِ زِيَادٍ، عَنِ عَلِيٍّ بِنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ:

كَتَبْتُ إِلَيْهِ يَا سَيِّدِي رَجُلٌ دَفَعَ إِلَيْهِ مَالًا يَحْتَجُّ بِهِ هَلْ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ الْمَالِ حِينَ يَصِيرُ إِلَيْهِ الْخُمْسُ أَوْ عَلَيَّ مَا فَضَّلَ فِي يَدِهِ بَعْدَ الْحَجِّ فَكَتَبْتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ عَلَيْهِ الْخُمْسُ.

[١٤٣٦] ٢٣- سَهْلُ بِنُ زِيَادٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بِنِ عَيْسَى، عَنِ عَلِيٍّ بِنِ الْحُسَيْنِ بِنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ:

سَرَّحَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَصْلَهُ إِلَى أَبِي، فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَبِي: هَلْ عَلَيَّ فِيهَا سَرَّحْتُ إِلَيَّْ

ص: ٦٣٤

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: او سزاوار این آیه است: از تو درباره انفال می پرسند. [یعنی اموال وارث چنین کسی متعلق به امام است].

[۱۴۳۲] ۱۹- حلبی از حضرت صادق علیه السلام از حق [امام] درباره گنج پرسید: فرمودند: خمس است. و از حق [امام] درباره کان ها پرسید: فرمودند: خمس. و همچنین از سرب و مس و آهن و هرکان دیگری همان گرفته می شود که از طلا و نقره.

[۱۴۳۳] ۲۰- محمد مسلم از یکی از دو امام-باقر صادق علیهما السلام- روایت کرده که فرمود: در قیامت سخت ترین چیزی که مردم دچارند، این است که صاحب خمس برخاسته، عرض کند: پروردگارا خمس من. و ما آن را برای شیعیانمان حلال کردیم تا ولادتشان حلال باشد. تا ولادتشان پاک باشد.

[۱۴۳۴] ۲۱- محمد بن علی گفته است: از حضرت ابو الحسن علیه السلام درباره مروارید و یاقوت و زبرجدی که از دریا گرفته می شود و درباره کان طلا و نقره پرسیدم که حق [امام] چه اندازه است؟ فرمودند: اگر مبلغش به یک دینار برسد، خمس دارد.

[۱۴۳۵] ۲۲- علی مهزیار گفت: به حضرت نوشتم: سرورم، به مردی، مالی داده اند تا با آن حج کند. آیا در آن مال که به دستش می رسد، خمس است یا در آنچه پس از حج برایش می ماند؟ حضرت نوشتند: خمس به گردن او نیست.

[۱۴۳۶] ۲۳- علی بن حسین عبد ربّه گفت: حضرت رضا علیه السلام برای پدرم صله ای فرستاد. پدرم به ایشان نوشت: آیا در آنچه برایم فرستاده اید، خمسی به گردنم است؟

ص: ۶۳۵

خمس؟ فکتب إليه: لا خمس عليك فيما سرح به صاحب الخمس.

[۱۴۳۷] ۲۴- سهل، عن إبراهيم بن محمد الهمذاني قال:

كُتِبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ أَقْرَأَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارٍ كِتَابَ أَبِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَا أَوْجَبَهُ عَلِيُّ أَصْحَابَ الضَّيَاعِ نِصْفَ السِّدْسِ بَعْدَ الْمَثُونَةِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلِيٌّ مِنْ لَمْ تَقْمِ ضَيْعَتَهُ بِمَثُونَتِهِ نِصْفَ السِّدْسِ وَ لَا- غَيْرَ ذَلِكَ فَاخْتَلَفَ مِنْ قَبْلُنَا فِي ذَلِكَ فَقَالُوا: يَجِبُ عَلِيٌّ الضَّيَاعِ الْخَمْسَ بَعْدَ الْمَثُونَةِ، مَثُونَةُ الضَّيْعَةِ وَ خَرَاجُهَا لَا- مَثُونَةُ الرَّجُلِ وَ عِيَالُهُ فَكُتِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَعْدَ مَثُونَتِهِ وَ مَثُونَةِ عِيَالِهِ وَ [بعد] خَرَاجِ السُّلْطَانِ.

[۱۴۳۸] ۲۵- سهل، عن أحمد بن المثنى قال:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدِ الطَّبْرِيِّ قَالَ: كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ تِجَارِ فَارَسٍ مِنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ الْإِذْنَ فِي الْخَمْسِ فَكُتِبَ إِلَيْهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ ضَمَّنَ عَلِيٌّ الْعَمَلَ الثَّوَابِ وَ عَلِيٌّ الضَّيْقَ الْهَمِّ، لَا يَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ وَ إِنَّ الْخَمْسَ عَوْنًا عَلَى دِينِنَا وَ عَلَى عِيَالَاتِنَا وَ عَلَى مَوَالِينَا وَ مَا نَبْذَلُهُ وَ نَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ، فَلَا تَزْوُوهُ عَنَّا وَ لَا تَحْرَمُوا أَنْفُسَكُمْ دَعَاؤَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ، فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ وَ تَمْحِيطُ ذُنُوبِكُمْ وَ مَا تَمْهَدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ

فاقتکم و المسلم من یفی لله بما عهد إليه و لیس المسلم من أجاب باللسان و خالف بالقلب و السلام.

[۱۴۳۹] ۲۶- و بهذا الإسناد، عن محمد بن زید قال:

قدم قوم من خراسان علی أبی الحسن الرضا علیه السلام فسألوه أن يجعلهم فی حلّ من الخمس، فقال: ما أمحل هذا، تمحضونا بالموذّه بألستکم و تزوون عنّا حقًا جعله الله لنا و جعلنا له و هو الخمس، لا نجعل، لا نجعل، لا نجعل لأحد منکم فی حلّ.

ص: ۶۳۶

حضرت به او نوشتند: در آنچه صاحب خمس برایت فرستاده، خمسی به گردنت نیست.

[۱۴۳۷] ۲۴- ابراهیم بن محمد همدانی گفته است: به حضرت ابو الحسن نوشتم: علی مهزیار نامه پدرتان علیه السلام را [به من نشان داد] که بر زمینداران، پس از مخارجشان نیم یک ششم [یک دوازدهم] را واجب کرده اند و اینکه بر کسانی که در آمدشان، به مخارجشان بسنده نیست، نه نیم یک ششم و نه جز آن واجب نیست. اینکه نزد ما در این باره اختلاف است و می گویند: بر زمین ها پس از مخارج زمین و مالیات آن و نه مخارج مرد و خانواده اش خمس تعلق می گیرد. حضرت نوشتند: مقصود پس از مخارج خانواده و مالیات سلطان است.

[۱۴۳۸] ۲۵- محمد بن زید طبری گفت: مردی از بازرگانان پارس از [طریق] یکی از غلامان حضرت رضا علیه السلام به ایشان نامه نوشته، درباره خمس اجازه خواست. پس حضرت به او نوشتند: به نام خدای بخشاینده مهربان. همانا خداوند گسترده و کریم است که بر عمل پاداش و بر دلتنگی [بر اطاعت] کیفر را همراه ساخته است. هیچ مالی حلال نمی شود جز از جهتی که خداوند حلالش کرده باشد. و خمس کمک ما بر دینمان و بر خانواده هامان و بر پیروانمان است. ما آن را بذل نمی کنیم و از کسانی که از زورشان می هراسیم، آبرویمان را می خریم. پس آن را از ما بازنگردانید و تا می توانید خودتان را از دعای ما محروم نکنید. که دادن آن، کلید روزی تان و پاک گشتن گناهانتان است. و چیزی است که برای خودتان در روز نیازمندی تان فراهم می کنید. و مسلمان کسی است که به پیمان خود با خداوند وفا کند. و کسی که به زبان پاسخ داده، با دل مخالفت کند، مسلمان نیست. و السلام.

[۱۴۳۹] ۲۶- محمد زید گفته است: گروهی از خراسان به نزد حضرت رضا علیه السلام آمده، از او خواستند که خمس را برای ایشان حلال کند. فرمودند: این چه نیرنگی است. به زبانتان دوستی تان را خالص ما می کنید و حقّی را که خداوند برای ما قرار داده و ما را برای آن، که همان خمس است از ما برمی گردانید. نمی کنیم، نمی کنیم، برای هیچ یک از شما حلال نمی کنیم.

ص: ۶۳۷

[۱۴۴۰] ۲۷- علی بن ابراهیم، عن ابيه قال:

كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام إذ دخل عليه صالح بن محمد بن سهل و كان يتولى له الوقف بقم، فقال: يا سيدي!

اجعلنی من عشره آلاف فی حلّ، فإنی أنفقتها، فقال له: أنت فی حلّ، فلما خرج صالح، قال أبو جعفر علیه السّلام: أحدهم یشب علی أموال حقّ آل محمّد و أیتامهم و مساکینهم و فقرائهم و أبناء سیلهم فیأخذه ثمّ یجیء فیقول: اجعلنی فی حلّ، أتراه ظنّ أنّی أقول: لا أفعل، و الله لیسألنّهم الله یوم القیامه عن ذلك سؤالاً حیثاً.

[۱۴۴۱] ۲۸-علی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن حمّاد، عن الحلّبی قال:

سألت أبا عبد الله علیه السّلام عن العنبر و غوص اللؤلؤ، فقال علیه السّلام: علیه الخمس.

کمل الجزء الثانی من کتاب الحجّه [من کتاب الکافی] أو یتلوه کتاب الإیمان و الکفر. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ السَّلَامُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

ص: ۶۳۸

[۱۴۴۰] ۲۷-علی ابراهیم از پدرش روایت کرده که گفت: نزد حضرت جواد بودم که صالح بن محمّد سهل که عهده دار موقوفات قم بود، به نزدشان آمد و گفت: سرورم! ده هزار را بر من حلال کن. که من آن ها را خرج کرده ام. حضرت به او فرمود: حلال کردم. چون صالح رفت، حضرت جواد علیه السّلام فرمود: یکی شان بر اموال حقّ خاندان محمّد [علیهم السّلام] و یتیمان و بیچارگان و نیازمندانشان و در راه ماندگانشان تاخته، آن را می گیرد. سپس آمده، می گوید: مرا حلال کن. آیا گمان می کند به او می گویم: نمی کنم. به خدا که خداوند در روز قیامت در این باره از آنان به سختی پرسش خواهد کرد.

[۱۴۴۱] ۲۸-حلبی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ عنبر و صید مروارید پرسیدم، فرمودند: خمس دارند.

پایان کتاب حجّت از کافی کلینی رحمه الله. سپاس بر پروردگار عالمیان و درود بر محمّد و خاندانش.

ص: ۶۳۹

[۱۴۴۰] ۲۷-علی ابراهیم از پدرش روایت کرده که گفت: نزد حضرت جواد بودم که صالح بن محمّد سهل که عهده دار موقوفات قم بود، به نزدشان آمد و گفت: سرورم! ده هزار را بر من حلال کن. که من آن ها را خرج کرده ام. حضرت به او فرمود: حلال کردم. چون صالح رفت، حضرت جواد علیه السّلام فرمود: یکی شان بر اموال حقّ خاندان محمّد [علیهم السّلام] و یتیمان و بیچارگان و نیازمندانشان و در راه ماندگانشان تاخته، آن را می گیرد. سپس آمده، می گوید: مرا حلال کن. آیا گمان می کند به او می گویم: نمی کنم. به خدا که خداوند در روز قیامت در این باره از آنان به سختی پرسش خواهد کرد.

[۱۴۴۱] ۲۸-حلبی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ عنبر و صید مروارید پرسیدم، فرمودند: خمس دارند.

پایان کتاب حجّت از کافی کلینی رحمه الله. سپاس بر پروردگار عالمیان و درود بر محمّد و خاندانش.

ص: ۶۳۹

ائت بقرآن غير هذا أو بدله، ٣٢٤

ائتوني بكتاب من قبل هذا أو أثاره من علم، ٣٤٢

ادعوهم لآبائهم، ٦٢٠

إذا جاءك المنافقون (بولايه وصيكتك) قالوا نشهد إنك لرسول الله، ٣٥٨

أطيعوا الله و أطيعوا الرسول فإن توليتم فإنما على رسولنا البلاغ المبين، ٣٤٢

أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الأمر منكم، ١٦

أفكلما جاءكم (محمد) بما لا تهوى أنفسكم (بموالاه علي) فاستكبرتم، ٣٢٢

افمن اتبع رضوان الله كمن باء بسخط من الله و مأواه جهنم و بئس المصير، ٣٥٠

افمن يمشى مكبا على وجهه أهدى أمن يمشى سويا على صراط مستقيم، ٣٥٨

إلا أصحاب اليمين، ٣٦٢

الذين آمنوا و عملوا الصالحات و أختبوا إلى ربهم، ٢٥٦

الذين فآمنوا بالله و رسوله و التور الذي أنزلنا، ٣٥٦

الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا، ٣٢٦

الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه، ٢٥٨

الكتاب المبين، ٤٧٠

ص: ٦٤١

الله لطيف بعباده يرزق من يشاء، ٣٦٤

الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات إلى النور، ٢١٨

الم أ حسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا و هم لا يفتنون، ٢٠٤

ألم نهلك الأولين* ثم نتبعهم الآخرين، ٣٦٢

النبى أولى بالمؤمنين من أنفسهم و أزواجه أمهاتهم و أولوا الأرحام، ٢٢٦

أم أبرموا أمرا فإنا مبرمون أم يحسبون أنا لا نسمع سرهم و نجواهم، ٣٢٨

أم حسبتم أن تتركوا و لمّا يعلم الله الذين جاهدوا منكم و لم يتخذوا، ٣١٤

أن اشكر لى و لوالديك إلى المصير، ٣٤٦

إنّا عرضنا الأمانة على السماوات و الأرض و الجبال فأبين أن يحملنها، ٣١٠

إنّا قد أوحى إلينا أنّ العذاب على من كذب و تولى، ١٩٦

إنّ الأرض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين، ٢٩٦

إنّ الذين آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا لن تقبل توبتهم، ٣٢٨

إنّ الذين آمنوا و عملوا الصّالحات سيجعل لهم الرّحمن ودا، ٣٥٤

إنّ الذين ارتدّوا على أديبارهم من بعد ما تبين لهم الهدى، ٣٢٨

إنّ الذين... ظلّموا (آل محمّد حقهم) لم يكن الله ليغفر لهم و لا ليهديهم، ٣٣٦

إنّ الذين يغضّون أصواتهم عند رسول الله أولئك الذين امتحن الله قلوبهم، ٣٦

إنّ الله و ملائكته يصلّون على النبى يا أيها الذين آمنوا صلّوا عليه، ٤٠٢

إنّ الله و ملائكته يصلّون على النبى يا أيها الذين آمنوا صلّوا عليه، ٤٠٤

إنّ الله يأمركم أن تؤدّوا الأمانات إلى أهلها، ٦٦

إنّا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلا، ٣٦٢

إنّ أولى الناس بإبراهيم للذين اتّبعوه و هذا النبى و الذين آمنوا، ٣١٨

إنّما الصدقات للفقراء و المساكين، ٢٩٤

إِنَّمَا تَنْذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ، ٣٥٦

إِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، ٣٤٤

إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ، ١٠

إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا، ١٦

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى، ١٢

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى *صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى، ٣٢٢

إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرُهُ، ٣٦٢

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، ٦١٤

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، ٢١٨

بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (فِي عَلِيٍّ) بَغْيًا، ٣٢٠

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ، ٤٥٢، ٣٠٨

بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ، ٣٤٤

بَلِ تَوَثَّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، ٣٢٢

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ، ٣٤٨

تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ، ٣٢٦

تَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ، ١٠

ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتُمْ، ٢٥٨

ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَكَذِّبُونَ، ٣٦٤

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مِنْ هُوَ، ٣٥٤

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مِنْ أَضْعَفٍ نَاصِرًا وَأَقَلِّ عُدْدًا، ٣٦٠

حم. و الكتاب المبین. إنا أنزلناه فى ليله مبارکه إنا کنا منذرین، ۴۷۰

خذ من أموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها، ۶۱۲

ص: ۶۴۳

ذک بآئهم آمنوا ثم کفروا، ۳۵۸

ذک بآئهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله سنطیعکم فى بعض الأمر، ۳۲۸

ذکم بأنه إذا دعى الله وحده (و أهل الولاية) کفرتهم، ۳۳۰

سأل سائل بعذاب واقع. للکافرين (بولایه على) لیس له دافع، ۳۳۰

شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملائکه و أولوا العلم قائما بالقسط، ۲۴۴

عم يتساءلون عن النبیا العظیم، ۳۲۴

فأبى أكثر الناس (بولایه على) إلا کفورا، ۳۳۸

فاجعل أفئده من الناس تهوى إليهم، ۲۶۰

فأخرجنا من كان فيها من المؤمنین فما وجدنا فيها غیر بیت، ۳۳۸

فإذا انسلخ الأشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حيث وجدتموهم، ۱۷۴

فإذا فرغت فانصب و إلى ربک فارغب، ۱۴

فإذا نقر فى الناقور، ۱۳۶

فاسئلوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون، ۱۶

فأقم وجهک للذین حنیفا، ۳۲۴

فأما الذین فى قلوبهم زیغ، ۳۱۴

فإن الله کان بما تعملون خبیرا، ۳۳۰

فإنما یسرناه بلسانک لتبشّر به المتّقین و تنذر به قوما لدا، ۳۵۴

فأولئك أصحاب النار هم فيها خالدون، ٣٤٨

فبدّل الذين ظلموا (آل محمّد حقّهم) قولا غير الذي قيل لهم، ٣٣٦

فحملته أمه كرها ووضعته كرها وحمله وفضاله ثلاثون شهرا، ٤٣٤

فسأكتبها للذين يتّقون، ٣٤٨

فستعلمون من هو فى ضلال مبين، ٣٣٠

ص: ٦٤٤

فسيحوا فى الأرض أربعة أشهر و اعلموا أنّكم غير معجزى الله، ١٧٤

فعرّفهم و هم له منكرون، ٢٢٤

فلا أقسم بالخنس الجوار الكنس، ١٣٢

فلا وربك لا يؤمنون حتّى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا، ٢٥٦

فلما رأوه زلفه سيّث وجوه الذين كفروا و قيل هذا الذى كنتم به تدعون، ٣٤٠

فلما وضعتها قالت: ربّ إني وضعتها أنثى... و ليس الذكر كالأنثى، ٦٠٨

فلم يك ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت فى إيمانها، ١٠٤

فلنذيقنّ الذين كفروا (بتركهم ولايه أمير المؤمنين ٧) عذابا شديدا، ٣٣٠

فلولا نفر من كلّ فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فى الدين و لينذروا قومهم، ٢٢٤

فما لهم عن التذكرة معرضين، ٣٦٢

فمن اتبع هداى فلا يضلّ و لا يشقى، ٣١٢

فمنكم كافر و منكم مؤمن، ٣٤٢، ٣١٠

فنسيتها و كذلك اليوم تنسى، ٣٦٤

فنظر نظره فى النجوم فقال إني سقيم، ٤٣٦

فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ، ٣١٤

فيها يفرق كل أمر حكيم، ٤٧٠

قال: أ و لم تؤمن قال: بلى و لكن ليطمئن قلبي، ١٠٤

قد أفلح المؤمنون، ٢٥٨

قل أرأيتم إن أصبح ماؤكم غورا فمن يأتيكم بماء معين، ١٢٨

قل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله و المؤمنون، ٣٣٦

قل إنما أعظكم بواحد، ٣٢٦

قل إنما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها و ما بطن، ٢١٤

ص: ٦٤٥

قل إني لا أملك لكم ضرًا و لا رشدا* قل إني لن يجيرني من الله، ٣٦٠

قل إى و ربي إنه لحق و ما أنتم بمعجزين، ٣٥٢

قل لا أسئلكم عليه أجرا إلا المودة فى القربى، ٣١٢، ١٨، ١٦

قل هذه سبيلي أذعوا إلى الله على بصيره أنا و من اتبعنى، ٣٣٨، ٢٤٠

قل هى للذين آمنوا فى الحياه الدنيا، ٣٠٠

قوله من كان فى الضلاله فليمدد له الرحمن مدا، ٣٥٤

كالذين آذوا موسى فبرأه الله مما قالوا، ٣١٢

كبر على المشركين (بولايه على) ما تدعوهم إليه، ٣٢٢

كذلك نفعل بالمجرمين، ٣٦٢

كشجره طيبه أصلها ثابت و فرعها فى السماء، ٣٤٦

كلّا إن كتاب الأبرار لفى عليين. و ما أدراك ما عليون. كتاب مرقوم، ٢٥٤

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سَجِينٍ، ٣٦٤

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سَجِينٍ. و ما أدراك ما سَجِينٍ. كتاب مرقوم، ٢٥٤

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ، ٣٦٢

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ، ٣٩٠

لَا أَقْسَمُ بِهِذَا الْبَلَدِ. و أنت حلّ بهذا البلد. و والد و ما ولد، ٣١٢

لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا و لَا رَشَدًا، ٣٦٠

لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحياء عند ربّهم يرزقون، ٦٠٤

لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ و لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ، ١٧٤

لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ و أنتم حرم، ١٧٢

لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقِضَتْ غِزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا، تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ، ١٠

لَا يَضِلُّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ، ٩٨

ص: ٦٤٦

لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ، ٣٤٨

لَتَنْذِرُ قَوْمًا مِمَّا أَنْذَرَ آبَاؤَهُمْ فِيهِمْ غَافِلُونَ، ٣٥٦

لَمْ حَشَرْتَنِي أَعْمَى و قد كنت بصيرا قال كذلك أتتك آياتنا فنسيتها، ٣٦٤

لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّقِدَّ أَوْ يَتَأَخَّرَ، ٣٦٢

لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصَلِّينَ، ٣٦٢

لَيْسَتِيقِنَ الَّذِينَ أوتوا الكتاب، ٣٦٠

لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، ٣٥٦

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ و لِلرَّسُولِ و لِذِي الْقُرْبَى، ٦١٦

ما سللكم في سقر. قالوا لم نك من المصلين، ٣٢٤

ما ننسخ من آيه أو ننسها نأت بخير منها أو مثلها، ٩٨

مرج البحرين يلتقيان. بينهما برزخ لا يبغيان، ٣٠٤

من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له أضعافا كثيرة، ٦١٢

من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له و له أجر كريم، ٦١٤

من كان يريد حرث الآخرة، ٣٦٤

من هو شرّ مكانا (يعنى عند القائم) و أضعف جندا، ٣٥٤

نزد له في حرثه، ٣٦٦

نزل به الرّوح الأمين، ٣٠٨

و آت ذا القربى حقه، ١٦، ٦٢٦

و آتيناه الحكم صبيّا، ٥١٠، ٢٣٨

و آخر متشابهات، ٣١٤

و إذا الموءودة سئلت بأيّ ذنب قتلت، ١٦

و إذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين كفروا للذين آمنوا، ٣٥٤

ص: ٦٤٧

و إذا حللتم فاصطادوا، ١٧٢

و إذ أخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريّتهم و أشهدهم على أنفسهم، ٣٠٨

و إذا فعلوا فاحشه قالوا وجدنا عليها آباءنا و الله أمرنا بها، ٢١٢

و إذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله، ٣٥٨

و إذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس أبى، ٣٤٢

و اعلموا أنّما غنمتم من شيء فأنّ لله خمسه و للرسول و لذى القربى، ١٦، ٣١٤، ٦١٦، ٦١٨، ٦٢٨

و الآخره خير و أبقى، ٣٢٢

و الأرض وضعها للأنام. فيها فاكهه و النخل ذات الأكمام، ٣٠٤

و الذين آمنوا و لم يلبسوا إيمانهم بظلم، ٣١٠

و الذين كفروا أولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور إلى الظلمات، ٢١٨

و السابقون السابقون، أولئك المقربون، ٣٢٦

و الظالمين أعدّ لهم عذابا أليما، ٣٦٢

و العاقبه للمتقين، ٤٥٠

و الله متمّ نوره، ٣٥٨

و أمّا بنعمه ربّك فحدّث، ٣٠٦

و أنّ المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحدا، ٣٣٨

و إن جنحوا للسلم فاجنح لها، ٣١٦

و أنذر عشيرتک الأقربين، ٦٢٠

و أنزلنا إليك الذکر لتبين للناس ما نزل إليهم و لعلّهم يتفكّرون، ١٦

و أن لو استقاموا على الطّريقه لأسقيناهم ماء غدقا، ٣٢٦

و إنّه لذكر لك و لقومك و سوف تسألون، ١٦

و إنّي لغفّار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثمّ اهتدى، ٢٦٠

ص: ٦٤٨

و أوحى إليّ هذا القرآن لأنذركم به و من بلغ، ٣١٨

و بلغ أربعين سنه، ٥١٠، ٢٤٠

و تعيها أذن واعيه، ٣٣٤

و تمت كلمه ربك صدقا و عدلا لا مبدل لكلماته، ٢٤٨

و تمت كلمه ربك صدقا و عدلا لا مبدل لكلماته و هو السميع العليم، ٢٥٠، ٢٤٦، ٢٤٤

و جعلنا من بين أيديهم سدا و من خلفهم سدا فأغشيناهم فهم لا يبصرون، ٣٥٦

و رحمتى وسعت كل شيء، ٣٤٨

و سواء عليهم أ أنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون، ٣٥٦

و صاحبهما فى الدنيا معروفا، ٣٤٦

و قل الحق من ربكم (فى ولايه على) فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر، ٣٣٨

و كذلك نجزي من أسرف و لم يؤمن بآيات ربه و لعذاب الآخرة أشد و أبقي، ٣٦٤

و كم أهلكنا قبلهم من قرن (من الأمم السالفه) هم أحسن أثاثا و رءيا، ٣٥٤

و لا تعزموا عقده النكاح حتى يبلغ الكتاب أجله، ١٧٤

و لا تنقضوا الأيمان بعد توكيدها و قد جعلتم الله عليكم كفيلا، ١٠

و لا يرتاب الذين أوتوا الكتاب و المؤمنون، ٣٦٢

و لا يزالون مختلفين إلا من رحم ربك و لذلك خلقهم، ٣٤٨

و لقد أرسلنا رسلا من قبلك و أنزلنا معهم الكتاب و الميزان، ١٢

و لقد أوحى إليك و إلى الذين من قبلك لئن أشركت ليحبطن عملك، ٣٤٤

و لقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسى و لم نجد له عزما، ٣١٨

و لقد نعلم أنك يضيق صدرك بما يقولون فإنهم لا يكذبونك، ١٤

و لقد وصلنا لهم القول لعلهم يتذكرون، ٣١٦

و لكم عذاب عظيم، ١٠

و لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ، ٥١٠، ٢٤٠

و لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ لِيَجْهَ، ٥٤٤

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمْ، ٢٥٨

وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ، ٣١٠

وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ (فِي عَلِيِّ) لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ، ٣٣٦

وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ، ٣٥٨

وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَ أَنَّ اللَّهَ، ٢١٤

وَ لِيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً، ١٠

وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ، ٣٦٢

وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ، ٢٢٨

وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ، ٣١٢

وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلبَشَرِ، ٣٦٢

وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ، ٣١٤

وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافَ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ، ٣٧٢

وَ مِنْ أَضَلِّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ، ٢١٦

وَ مِنْ أَظْلَمِ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ، ٦٦

وَ مِنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا، ٣٦٤

وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ، ٢١٤

وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ، ٢٧٨

و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ما له فى الآخرة من نصيب، ٣٦٦

و من يخرج من بيته مهاجرا إلى الله و رسوله ثم يدرکه الموت فقد وقع أجره، ٢٢٦

و من يرد فيه بإلحاد بظلم، ٣٢٨

ص: ٦٥٠

و من يطع الله و الرسول فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين، ٤٠٢

و من يطع الله و رسوله، ٣١٢

و من يقترب حسنه نزد له فيها حسنا، ٢٥٦

و نحشره يوم القيامة أعمى، ٣٦٤

و نريد أن نمنّ على الذين استضعفوا فى الأرض و نجعلهم أئمة، ٤٢

و نضع الموازين القسط ليوم القيامة، ٣٢٤

و نمير أهلنا، ٣٠٨

و وصّينا الإنسان بوالديه حسنا حملته أمه كرها و وضعته كرها و حمله، ٤٣٤

و هدوا إلى الطّيب من القول و هدوا إلى صراط الحميد، ٣٤٠

و يجعل لكم نورا تمشون به، ٣٥٢

و يحرمّ عليهم الخبائث، ٣٥٠

و يزداد الذين آمنوا إيمانا، ٣٦٠

و يزيد الله الذين اهتدوا هدى، ٣٥٤

و يستنبئونك أحقّ هو، ٣٥٢

و يسلموا تسليما، ٢٥٨

ويل يومئذ للمكذّبين، ٣٦٢

و يوم القيامة ترى الذين كذبوا على الله، ٢١٠

و يوم القيامة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودّه، ٢١٠

هنالك الولاية لله الحقّ، ٣٢٤

هو الذي أرسل رسوله بالهدى و دين الحقّ، ٣٥٦

هو الذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هنّ أمّ الكتاب، ٣١٤

يا أيّها الذين آمنوا ادخلوا في السلم كافّه و لا تتبعوا، ٣٢٠

ص: ٦٥١

يا أيّها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النّبىّ إلّا أن يؤذن لكم، ٣٤

يا أيّها الذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النّبىّ، ٣٤

يا أيّها النّاس قد جاءكم الرّسول بالحقّ من ربّكم، ٣٣٦

يا بنىّ إنّ الله اصطفى لكم الدّين فلا تموتنّ إلّا و أنتم مسلمون، ٢٢٦

يأمرهم بالمعروف (إذا قام) و ينهاهم عن المنكر، ٣٥٠

يا نار كونى بردا و سلاما على إبراهيم، ٥٤٦

يجدونه مكتوبا عندهم فى التّوراه و الإنجيل، ٣٥٠

يدخل من يشاء فى رحمته، ٣٦٢

يريدون ليطفؤا نور الله بأفواههم، ٣٥٦

يعرفون نعمت الله ثمّ ينكرونها، ٣٤٤

يؤتكم كفلين من رحمته، ٣٥٢

يوفون بالنّذر، ٣١٠

يوم ندعوا كلّ أناس بإمامهم، ٢٠٦، ٢٠٨، ٦١٢

نماية روايات

آمنوا بليله القدر إنَّها تكون لعلی بن أبی طالب و لولده الأحد عشر، ٦٠٢

أبو إبراهيم عليه السلام-حين أخرج به-أبا الحسن عليه السلام أن ينام على بابه، ٢٣٢

أبي نصر ظريف الخادم أنه رآه، ١٠٨

أتدرون أيها الناس ما في كفي؟ قالوا: الله و رسوله أعلم، فقال: فيها أسماء، ٣٨٦

أتدرى ما كان سبب دخولنا في هذا الأمر و معرفتنا به و ما كان عندنا، ٤٦٠

أتيت أبا جعفر عليه السلام أريد الإذن عليه، فإذا رحال إبل على الباب مصفوفه، ٢٦٦

أتيت أبا جعفر عليه السلام في بعض ما أتيته فجعل يقول: لا تعجل، ٢٦٤

أتيت أبا جعفر عليه السلام و هو بالمدينة، فقلت له: علي نذر بين الركن و المقام، ٦١٠

أتيت أمير المؤمنين عليه السلام فوجدته متفكرا ينكت في الأرض، ١٢٤

أتيت خراسان-و أنا واقف-فحملت معي متاعا و كان معي ثوب، ١٦٦

أتيت سامراء و لزمته باب أبي محمد عليه السلام فدعاني، ١٠٢

أتيت سر من رأى و لزمته باب أبي محمد عليه السلام فدعاني من غير أن أستأذن، ٥٥٨

أتينا خديجة بنت عمر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام نعزيها، ١٧٤

اجتمع عندي خمسمائة درهم تنقص عشرين درهما فأنفت أن أبعث، ٥٨٢

احتال المأمون على أبي جعفر عليه السلام بكل حيله، ٥١٠

أحلت يا أبا محمد! أما علمت أن الدنيا و الآخرة للإمام يضعها حيث يشاء، ٣٠٠

أخبرني أبو يعقوب قال: رأيتُه-يعني محمّدا-قبل موته بالعسكر في عشية، ٥٢٤

أخبرني عمّن عاندك و لم يعرف حقك من ولد فاطمه هو و سائر الناس، ٢٢٢

أخبرني عن الإمام متى يعلم أنّه إمام؟ حين يبلغه أنّ صاحبه، ٢٣٢

أخبرني من كان عند أبي الحسن الرضا عليه السلام جالسا، فلما نهضوا قال لهم: القوا، ٨٠

اختلج في صدري مسألان أردت الكتاب فيهما إلى أبي محمّد عليه السلام، ٥٤٦

إذا أصبحت و أمسيت لا أرى إماما أتمّ به ما أصنع، ١٣٦

إذا جحد إمامه أمير المؤمنين عليه السلام (فأولئك أصحاب النار هم فيها خالدون) ، ٣٤٨

إذا حدث على الإمام حدث، كيف يصنع الناس، ٢٢٤

إذا رأيتموني قد وبّخت محمّد بن عليّ ثم رأيتموني قد سكّت فليقبل، ٤٥٠

إذا رفع علمكم من بين أظهركم فتوقّعوا الفرج من تحت أقدامكم، ١٣٤

إذا غاب عنكم إمامكم فمن يأتيكم بإمام جديد، ١٢٨

إذا غضب الله تبارك و تعالی على خلقه نحانا عن جوارهم، ١٣٨

إذا قلنا في رجل قولا فلم يكن فيه، و كان في ولده أو ولد ولده، ٦٠٨

إذا كان يوم القيامة دعى بالنبيّ صلى الله عليه و آله و سلّم و بأمر المؤمنين و بالأئمّه، ٣٢٢

أذكّر الله الوالي من بعدى على أمّتي ألا يرحم على جماعه المسلمين، ٢٩٢

أراني أبو محمّد ابنه و قال: هذا صاحبكم من بعدى، ١٠٠

أرانيه أبو محمّد عليه السلام و قال: هذا صاحبكم، ١٠٨

أسأل الله الذي رزق أباك منك هذه المنزله أن يرزقك من عقبك قبل الممات، ٤٨

أسلم أبو طالب بحساب الجمل و عقد بيده ثلاثا و ستين، ٤٠٠

اشترت لأبي الحسن عليه السلام غنما كثيره، فدعاني فأدخلني من إصطبل داره، ٥٢٠

أشهد أنه أوصى إلى عليّ ابنه بنفسه و أخواته و جعل أمر موسى، ٩٢

أصلحك الله بلغنا شكواك و أشفقنا، فلو أعلمتنا أو علمتنا من، ٢٢٨

اعرف العلامة، فإذا عرفته لم يضرك تقدّم هذا الأمر أو تأخر؛ إن الله، ٢٠٨

ص: ٦٥٤

اعرف إمامك، فإنك إذا عرفت لم يضرك، تقدّم هذا الأمر أو تأخر، ٢٠٦

أقبل أمير المؤمنين عليه السلام و معه الحسن بن عليّ عليه السلام و هو متكئ على يد سلمان، ٥٨٦

أقراني عليّ بن مهزيار كتاب أبيك عليه السلام فيما أوجهه على أصحاب الضياع، ٦٣٦

أكان رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم محجوجاً بأبي طالب؟ فقال: لا و لكنّه كان مستودعاً، ٣٨٨

الاثنا عشر الإمام من آل محمّد: كلهم محدّث من ولد رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، ٥٩٨

الاثنا عشر الإمام من آل محمّد كلهم محدّث من ولد رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، ٦٠٤

الإمام يجرى و ينفلّ و يعطى ما شاء قبل أن تقع السهام و قد قاتل رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، ٦٢٨

الأنفال ما لم يوجف عليه بخيل و لا ركاب، أو قوم صالحوا، ٦١٨

الأنفال هو النفل و فى سورة الأنفال جدد الأنف، ٦٢٨

البئر المعطله الإمام الصّامت و القصر المشيد الإمام النّاطق، ٣٤٤

التفت عليّ بن الحسين عليهما السلام إلى ولده و هو فى الموت و هم مجتمعون عنده، ٤٠

الحمد لله حقّ قدره متّبعين أمره و أحمده كما أحبّ، ٢٦

الخلف من بعدى الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف، ١١٠

الخمس أخرجها قبل المئونه أو بعد المئونه؟ فكتب: بعد المئونه، ٦٣٠

الخمس من خمسه أشياء: من الغنائم و الغوص و من الكنوز و من المعادن، ٦١٨

الدنيا و ما فيها لله تبارك و تعالى و لرسوله و لنا، فمن غلب على شيء منها، ٢٩٨

الَّذِينَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ هُمُ الْأَتْمَّةُ وَ هُمُ وَاللَّهُ يَا عَمَّارُ دَرَجَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ، ٣٥٠

الزَّم بَيْتَكَ حَتَّى يَحْدُثَ الْحَادِثُ، فَلَمَّا قَتَلَ بَرِيحَهُ كَتَبَ إِلَيْهِ، ٥٣٨

الشَّيْعَةَ تَرَبَّى بِالْأَمَانِيِّ مِنْذُ مَائَتِي سَنَةٍ، ٢٠٠

الكَتْرُ كَمْ فِيهِ، قَالَ: الْخُمْسُ وَ عَنِ الْمَعَادِنِ كَمْ فِيهَا قَالَ الْخُمْسُ، ٦٣٤

اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا بَدَّ لَكَ مِنْ حَجَجٍ فِي أَرْضِكَ، حَجَّجَهُ بَعْدَ حَجَّجِهِ عَلَيَّ خَلْقَكَ، ١٢٨

اللَّهُ مَا هَلَكَ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ مَا هَلَكَ مِنْ هَلَكَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا فِي تَرْكِ وَ لَا يَتَنَا، ٣٤٢

اللَّهُمَّ عَرَفْنِي نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، ١٢٢

ص: ٦٥٥

اللَّهُمَّ وَ إِنِّي لِأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرُزُ كُلَّهُ وَ لَا يَنْقَطِعُ مَوَادَّهُ، ١١٦

الْمَنْكَرُ لِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ غَيْرِهِمْ سِوَاءٍ؟ فَقَالَ لِي: لَا تَقُلْ، ٢٢٢

النَّاسُ كُلُّهُمْ عِبِيدُ النَّارِ غَيْرِكَ وَ أَصْحَابُكَ فَإِنَّ اللَّهَ فَكَّرَ رِقَابَكُمْ، ٣٥٢

النَّبَأُ الْعَظِيمُ الْوَلَايَةِ، ٣٢٤

أَمَا اسْتَحْيَيْتَ مَنْ أَهْلَكَ؟ أَمَا رَحِمْتَ وَ لَدَكَ؟ أَمْ تَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ، ٣٠٤

أَمَا بَعْدَ فَإِنِّي أَوْصَى نَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ بِهَا أَوْصَيْكَ فَإِنَّهَا وَصِيَّةُ اللَّهِ، ١٩٤

أَمَا عَبْدُ الْعَزِيزِ فَقَدْ كَفَيْتَهُ وَ أَمَا يَزِيدُ فَإِنَّ لَكَ وَ لَهُ مَقَامًا، ٥٥٦

إِمَامُهُمُ الَّذِي بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ وَ هُوَ قَائِمُ أَهْلِ زَمَانِهِ، ٦١٢

إِمَامٌ يَخْنُسُ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِثَّتَيْنِ، ثُمَّ يَظْهَرُ كَالشَّهَابِ يَتَوَقَّدُ فِي اللَّيْلِ الظُّلْمَاءِ، ١٣٢

أَمَا وَ اللَّهُ لِيُغَيِّبَنَّ عَنْكُمْ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ وَ لِيُخْمَلَنَّ هَذَا حَتَّى يَقَالَ: مَاتَ، ١٢٦

أَمَا وَ اللَّهُ يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ لَوْ لَقَيْتَكَ بِالْمَدِينَةِ لِأَرَيْتَكَ أَثَرَ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ٢٧٦

امضوا فلا خوف عليكم إن شاء الله فمضوا سالمين، ٥٤٢

إِنَّا أَوْلُ أَهْلِ بَيْتِ نَوِّهِ اللَّهُ بِأَسْمَائِنَا إِنَّهُ لَمَّا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، ٣٨٠

أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَخَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، ٥٩٤

أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ عَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ بَعْدِي، ٢٩٤

إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ! أَجْمَعُ أَمْرَكَ وَ خَذْ حَذْرَكَ، ٥٢٤

إِنَّ ابْنِي عَلِيًّا أَكْبَرُ وَلَدِي وَ أَبْرَهُمْ عِنْدِي وَ أَحَبَّهُمْ إِلَيَّ وَ هُوَ يَنْظُرُ، ٥٨

إِنَّ ابْنِي فِي لِسَانِهِ ثَقُلٌ، فَأَنَا أَبْعَثُ بِهِ إِلَيْكَ غَدًا تَمْسَحُ عَلَيَّ رَأْسَهُ، ٨٤

إِنَّ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَوْدَعَنِي مَا هُنَاكَ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ: ادْعُ لِي شَهُودًا، ٤٦

إِنَّ أَشَدَّ مَا فِيهِ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ الْخُمْسِ، ٦٣٤

أَنَا كَفَّنتُ أَبِي فِي ثَوْبَيْنِ شَطْوَيْنِ، كَانَ يَحْرَمُ فِيهِمَا وَ فِي قَمِيصٍ، ٤٦٢

إِنَّ الْإِمَامَ لَيَسْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَإِذَا وَلَدَ خَطَّ بَيْنَ كَتْفَيْهِ: وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ، ٢٤٨

إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ دَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرَى، ٣٦

ص: ٦٥٦

إِنَّ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا صَارَ إِلَى الْعِرَاقِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلْمَةَ، ٣٨

إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ؛ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ، ٢١٤

إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوِلَايَةِ لَنَا وَ هُمْ ذُرِّيَّةٌ، ٣٧٠

إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوِلَايَةِ وَ هُمْ ذُرِّيَّةٌ، ٣٦٦

إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْإِنْسِ وَ جَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا، ٦٠٢

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ أَمَرَ مَلَكًا فَأَخَذَ شَرْبَهُ، ٢٤٦

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا بِأَسْرَافِهَا لِخَلِيفَتِهِ حَيْثُ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ، ٦١٤

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ فِيكَ خَلْفًا مِنْهُ فَاحْمَدِ اللَّهَ، ٩٦

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى عِمْرَانَ أَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذَكَرًا، سُوْيَا، مَبَارَكًا، ٦٠٨

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي إِمَامًا لَخَلْقِهِ، فَفَرَضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرَ فِي نَفْسِي وَ مَطْعَمِي، ٣٠٤

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَخَلَقَ، مَا أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ، ٣٦٦

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ مِنْ نَوْرِ، ٥٩٨

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عَلِّيِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ، ٢٥٤

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عَلِّيِّينَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا، ٢٥٢

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نَوْرِ عَظْمَتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينِهِ مَخْزُونَهُ، مَكْنُونَهُ، ٢٥٢

إِنَّ اللَّهَ سَيَجْمَعُ لَنَا وَ لِشِيعَتِنَا الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ وَ يَدْخُلُهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ، ٤٥٨

إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مِثْلَ مَنْ حَادَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي عَلَى وَجْهِهِ، ٣٥٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ مِنَ الْإِمَامِ بَعَثَ مَلَكًا فَأَخَذَ شَرْبَهُ، ٢٤٦

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَصَبَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ عَلِمًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا، ٣٦٨

إِنَّ اللَّهَ كَانَ إِذْ لَا كَانَ، فَخَلَقَ الْكَانَ وَ الْمَكَانَ وَ خَلَقَ نَوْرَ الْأَنْوَارِ، ٣٨٠

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَعَذِّبَ أُمَّهُ دَانَتْ بِإِمَامٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ، ٢٢٠

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَسْأَلْ خَلْقَهُ مَا فِي أَيْدِيهِمْ قَرْضًا مِنْ حَاجِهِ بِهِ إِلَى ذَلِكَ، ٦١٤

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَانَ يُؤْتَى بِهِ الْحَسِينَ فَيَلْقَمُهُ لِسَانَهُ فَيَمِصُّهُ، ٤٣٦

ص: ٦٥٧

إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ حَقِيقَةِ التَّفَاقُقِ، ٣٧٢

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ، ٢٤

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ يَوْمًا: لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ٦٠٤

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا بُويعَ بَعْدَ مَقْتَلِ عِثْمَانَ صَعَدَ الْمَنْبِرَ وَ خَطَبَ بِخَطْبِهِ، ٢٠٢

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ خُئُولُهُ فِي بَنِي مَخْرُومٍ وَإِنَّ شَابًا مِنْهُمْ أَتَاهُ، ٤١٦

أَنَا وَاللَّهِ أَحْبَبْتُكَ وَأَتَوْلَاكَ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَذَبْتَ، ٣٧٠

أَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَنَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَالْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا، ٢٩٦

إِنَّ بَلْغَمَكُمْ عَنْ صَاحِبِكُمْ غَيْبُهُ فَلَا تَنْكُرُوهَا، ١٢٨

إِنَّ بَلْغَمَكُمْ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبُهُ فَلَا تَنْكُرُوهَا، ١٢٦

إِنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ كَانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ٤٤٦

إِنَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرَى بِرِجْلِهِ خَمْسَةَ أَهْجَارٍ وَلسَانَ الْمَاءِ يَتَّبِعُهُ: الْفِرَاتُ، ٣٠٢

إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعِبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ، ٢٨٠

إِنَّ حَدِيثَكُمْ هَذَا لِتَشْمِئَ مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجَالِ، فَمَنْ أَقْرَبَ بِهِ فَرِيدُوهُ، ٢٠٤

إِنَّ حَدِيثَنَا صَعِبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صَدُورٌ مِنْيرَةٌ، أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ، ٢٨٢

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَخْبَرَنِي أَنَّي سَأَدْرِكُ رِجَالَ مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ، ٣٨

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَعَا النَّاسَ إِلَى وِلَايَةِ عَلِيٍّ فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قَرِيشٌ، ٣٦٠

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَثَلٌ لِي أُمَّتِي فِي الطَّيْنِ وَعَلَّمَنِي أَسْمَاءَهُمْ، ٣٨٤

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَنَا مَتَّ فَاَسْتَقِ سَتَّ قَرَبٍ مِنْ مَاءِ بَشَرٍ، ٢٠

انزَلُوا هَذَا قَبْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَلْنَا مِنْ أَيْنَ عَلِمْتُمْ، ٤١٦

إِنَّ شِيعَتَكَ بِالْعِرَاقِ كَثِيرَةٌ وَاللَّهُ مَا فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مِثْلَكَ؛ فَكَيْفَ لَا تَخْرُجُ، ١٣٤

إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ وَأَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ، ٥٦

إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ أَوَّلَ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ، يَبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّهُ وَحَدَهُ، ٣٩٢

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَابُ فَتْحِهِ اللَّهُ، فَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا، ٣٧٠

أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلْمَةَ كِتْبَهُ وَالْوَصِيَّةَ، ٢٤

أَنَّ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ، اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلْمَةَ كِتْبَهُ وَالْوَصِيَّةَ، ٢٤

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ أَغْمَى عَلَيْهِ ثُمَّ فَتَحَ عَيْنَيْهِ، ٤٤٤

إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حِزْمٍ أَنْ يَرْسِلَ إِلَيْهِ بِصَدَقَةِ عَلِيٍّ، ٤٢

إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حِزْمٍ ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ، إِلَّا أَنَّهُ قَالَ بَعَثَ، ٤٢

إِنَّ عِنْدَنَا رَجُلًا يُقَالُ لَهُ: كَلِيبٌ، فَلَا يَجِيءُ عَنْكُمْ شَيْءٌ إِلَّا قَالَ: أَنَا أَسَلَّمُ، ٢٥٦

إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ صَدِيقَهُ شَهِيدَهُ وَإِنَّ بَنَاتَ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَطْمِئْنَ، ٤٢٠

إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَمَّا أَنْ كَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا كَانَ أَخَذَتْ بِتَلَايِبِ عُمَرَ، ٤٢٤

إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ يَوْمًا، ٤٢٠

إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبْهًا مِنْ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّكَ تَذَكَّرُ حَيَاتَهُ، ١٢٠

إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنَ الطَّالِبِيِّينَ كَانُوا يَقُولُونَ بِالْحَقِّ، ٥٧٠

إِنْ كَانَ كُونَ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ فَإِلَى مَنْ؟ قَالَ: عَهْدِي إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وَلَدِي، ٩٤

إِنْ كَانَ كُونَ وَلَا أَرَانِي اللَّهَ ذَلِكَ فَبِمَنْ أَتَمُّ، ٥٠

إِنَّكَ سَتَدْرِكُ رَجُلًا مَنَى اسْمَهُ اسْمِي وَشِمَائِلُهُ شِمَائِلِي، يَبْقُرُ الْعِلْمَ بِقِرَاءَتِهِ، ٤٤٦

إِنَّكَ عَلَى وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَوَلَدِهِ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ، ٣٢٠

إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَهُ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ، قَالَ: قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: يَخَافُ—وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ، ١٢٢

إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَهُ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ إِنَّهُ يَخَافُ—وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ، ١٣٠

إِنَّ لِلْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْبَهُ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ، قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: إِنَّهُ يَخَافُ، ١٢٦

إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَالْأُخْرَى بِالْمَغْرِبِ، عَلَيْهِمَا سُورٌ، ٤٣٠

إِنَّ لِلَّهِ نَهْرًا دُونَ عَرْشِهِ وَ دُونَ النَّهْرِ الَّذِي دُونَ عَرْشِهِ نُورٌ نُورُهُ، ٢٥٢

إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخْفَى عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُو بِكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا، ٥٨٨

إِنَّ لِيهِ الْقَدْرَ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَإِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرَ السَّنَةِ، ٦٠٢

إِنَّمَا نَحْنُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ، كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ، طَلَعَ نَجْمٌ، ١٢٤

ص: ٦٥٩

إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِنْ اسْتَعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلِهِ الْعِبَادَ، ٢٠٢

إِنَّ مِثْلَ أَبِي طَالِبٍ مِثْلَ أَصْحَابِ الْكَهْفِ، أَسْرَوْا الْإِيمَانَ وَأَظْهَرُوا الشَّرْكَ، ٣٩٨

إِنَّ مِنَّا إِمَامًا مَظْفَرًا مُسْتَرًا؛ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ نَكَتَ، ١٣٦

إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ الْوَلَدُ يَعْرِفُ فِيهِ شِبْهَ خَلْقِهِ، ٤٤

أَنَّهُ أَخْبَرَنِي، عَمَّن رَأَاهُ: أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الدَّارِ قَبْلَ الْحَادِثِ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ، ١٠٨

أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي السَّنَةِ الَّتِي حَجَّ فِيهَا هَارُونَ يَرِيدُ الْحَجَّ فَانْتَهَى إِلَى جَبَلٍ، ٤٩٤

أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَمْرٌ لَهُ بِشَيْءٍ فَأَخَذَهُ وَ لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ، ٥١٤

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدَّعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا تَبَرَّأَ اللَّهُ عَمْرَهُ، ٢١٠

أَنَّهُ رَأَاهُ عِنْدَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ وَالنَّاسِ يَتَجَاذِبُونَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ، ١٠٦

أَنَّهُ سَأَلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ: كَلْنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ، ٦١٠

أَنَّهُ سَأَلَ عَنِ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْحَدِيدِ وَالرِّصَاصِ وَالصَّفْرِ، ٦٢٨

إِنَّهُمْ رَوَوْا عَنْكَ فِي مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَكَ: عَلِمْتَ ذَلِكَ، ٢٣٠

إِنَّهُمْ يَحَاجُّونَا يَقُولُونَ: إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسَلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ، ٢٤٠

إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ كَافِرًا؟ فَقَالَ: كَذَبُوا كَيْفَ يَكُونُ كَافِرًا، ٣٩٨

إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَحْدِثَ حَدِثٌ وَلَا أَلْقَاكَ، فَأَخْبِرْنِي مِنَ الْإِمَامِ بَعْدَكَ، ٦٢

إِنِّي أَخَالِطُ النَّاسَ فَيَكْثُرُ عَجْبِي مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ وَيَتَوَلَّوْنَ فُلَانًا وَ فُلَانًا، ٢١٨

إِنِّي أَرْجُو أَنْ تَكُونَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ وَأَنْ يَسُوقَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ بِغَيْرِ سَيْفٍ، ١٣٤

إِنِّي أُرِيدُ الْحَجَّ فَقَالَ لَهُ أَبُو صَدَّامٍ: أَخْرَهُ هَذِهِ السَّنَةَ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ، ٥٦٦

إِنِّي إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ، قَالَ: قُلْتَ: وَ إِنْ كَانَ عَلَوِيًّا، ٢١٠

إِنِّي تَرَكْتُ مَوَالِيكَ مُخْتَلِفِينَ، يَتَّبِرُ أَعْضَاهُمْ مِنْ بَعْضٍ قَالَ: فَقَالَ: وَ مَا أَنْتَ، ٢٥٤

إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ؟ فَأَخْبَرَنِي أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ، ٦٢

إِنِّي عَرَضْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَوَافَقَنِي فِي طَرِيقِ ضَيْقٍ، ١٦٨

إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ، ٣٧٨

ص: ٦٦٠

إِنِّي لَأَخُذُ مِنْ أَحَدِكُمُ الدَّرْهَمَ وَ إِنِّي لَمَنْ أَكْثَرَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ مَا لَا مَا أُرِيدُ، ٦١٤

إِنِّي لَعِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ غَلَامٌ، ٥٦

إِنِّي وَ اثْنِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ زَرَّ الْأَرْضِ، ٦٠٦

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَنِّي خَلَقْتُكَ وَ لَمْ تَكْ شَيْئًا، ٣٧٨

أَوْدَعَ الْمَجْرُوحُ مَرْدَاسَ بْنِ عَلِيٍّ مَا لَا لِلنَّاحِيَةِ وَ كَانَ عِنْدَ مَرْدَاسٍ، ٥٨٠

أَوْصَانِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَوَائِجٍ لَهُ بِالْمَدِينَةِ فَخَرَجْتُ، فَبَيْنَا أَنَا بَيْنَ فَجِّ الزُّوْحَاءِ، ٢٦٦

أَوْصَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السُّوَادِ مَا لَا فَرَدَّ عَلَيْهِ وَ قِيلَ لَهُ: أَخْرَجْ، ٥٧٠

أَوْصَى أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ قَبْلَ مَضِيِّهِ بِأَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَ أَشْهَدَنِي، ٩٢

أَوْصَى يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بِدَابَّةٍ وَ سَيْفٍ وَ مَالٍ وَ أَنْفَذَ ثَمَنَ الدَّابَّةِ، ٥٨٢

أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ-فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا لَمْ يَرْفَعْ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا، ٣٥٢

إِيَّاكُمْ وَ التَّنْوِيهِ أَمَا وَ اللَّهُ لِيُغَيِّبَنَّ إِمَامَكُمْ سَنِينًا مِنْ دَهْرِكُمْ، ١٢٠

أَيُّمَا أَفْضَلَ: الْعِبَادَةَ فِي السَّرِّ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الْمُسْتَرَّ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ، ١١٤

أيما مؤمن أو مسلم مات و ترك ديننا لم يكن في فساد و لا إسراف فعلى الإمام، ٢٩٤

إي و الله جعلت فداك لقد بغى عليه إخوته، فقال علي بن جعفر، ٨٦

أيها الناس إنّه قد قبض في هذه الليلة رجل ما سبقه الأولون، ٤١٨

باع جعفر فيمن باع صبيّه جعفرية كانت في الدار يربونها، ٥٨٤

بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد فإنّ أمير المؤمنين عارف بقدرك، ٥٢٦

بعث إلى أبو جعفر المنصور في جوف الليل فأتيته فدخلت عليه و هو جالس، ٥٤

بعث إلينا أبو الحسن موسى عليه السلام فجمعنا ثم قال لنا: أ تدرّون لم دعوتكم، ٦٠

بعث بخدم إلى مدينة الرسول و معهم خادمان و كتب إلى خفيف، ٥٨٠

بعث طلحه و الزبير رجلا من عبد القيس يقال له: خدّاش إلى أمير المؤمنين عليه السلام، ١٣٨

بما تحكمون إذا حكمتكم؟ قال: بحكم الله و حكم داود فإذا ورد، ٢٧٤

بيننا أمير المؤمنين عليه السلام على المنبر إذ أقبل ثعبان من ناحيه باب من أبواب، ٢٦٨

ص: ٦٦١

بيننا أنا جالس عند أبي عبد الله عليه السلام إذ دخل عليه عبّاد بن كثير عابد أهل البصره، ٢٨٠

بيننا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم جالس إذ دخل عليه ملك له أربعة و عشرون وجها، ٤٢٦

تحلف بالله كاذبا و قد دفنت مائتي دينار، ٥٤٦

تكفون ذلك إن شاء الله تعالى فخرج إليهم في نفر يسير، ٥٤٢

ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة و لا يزكّيهم و لهم عذاب أليم، ٢١٠

ثلاثة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة و لا يزكّيهم و لهم عذاب أليم، ٢١٤

جئت إلى أبي إبراهيم عليه السلام بمال، فأخذ بعضه و ترك بعضه؛ فقلت: أصلحك الله، ٦٢

جاء إلى أمير المؤمنين عليه السلام غسل و تين من همدان و حلوان فأمر العرفاء، ٢٩٤

جاءت أم أسلم يوماً إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو في منزل أم سلمه، ١٦٨

جرى حديث جعفر بن عليّ فذمه، فقلت له: فليس غيره فهل رأيت، ١٠٨

جعلت فداك أخبرني عن هذا الأمر الذي ننتظر متى هو؟ فقال: يا مهرم، ١٩٨

جعلت فداك إن الناس يزعمون أن أمير المؤمنين عليه السلام دفن بالرحبة؟ قال: لا، ٤١٦

جعلت فداك إنني قد كبر سنّي، فخذ بيدي من النار، ٥٨

جعلت فداك ذكرت آل فلان و ما هم فيه من النعيم، ٣٠٤

جعلت فداك روى لنا أن ليس لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من الدنيا إلا الخمس، ٣٠٢

جعلت فداك في كل الأمور، أرادوا إطفاء نورك و التقصير بك، ٥٢٠

جعلت فداك قد أكثر الناس في العمود، قال: فقال لي: يا يونس! ما تراه، ٢٥٠

جعلت فداك قد عرفت انقطاعي إلى أبيك ثم إليك، ثم حلفت له، ٢٣٠

جعلت فداك كم عرج برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ فقال: مرتين فأوقفه جبرئيل موقفاً، ٣٨٢

جعلت فداك ما يقال للإمام إذا عطس؟ قال: يقولون: صلى الله عليك، ٣٠٦

جعلت لك الفداء تعلمني ما الفائدة و ما حدّها رأيك-أبقاك الله تعالى- ٦٣٠

حال الأئمة في المنام حالهم في اليقظة لا يغيّر النوم منهم شيئاً، ٥٤٦

حبس أبو محمّد عند عليّ بن نارمش و هو أنصب الناس، ٥٤٢

ص: ٦٦٢

حبّه يأكله الشيخ الكبير و الصبّي الصغير و ثلاثه و أربعه يأكله، ٤٦٤

حججنا مع أبي عبد الله عليه السلام في السنّه التي ولد فيها ابنه موسى عليه السلام، ٢٤٢

حدّثني حكيمه ابنه محمّد بن عليّ عليهما السلام و هي عمّه أبيه أنّها رأته ليله مولده، ١٠٦

حدّثني بعض أصحابنا، عن بعض فضّادى العسكر من التّصارى، ٥٥٤

حديثنا لا يحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا مؤمن امتحن الله، ٢٨٢

حسب فرأى ما يحلّ بالحسين عليه السّلام فقال: إني سقيم لما يحلّ بالحسين عليه السّلام، ٤٣٦

حلفت فيما بيني وبين نفسي ألا آكل طعاما بنهار أبدا حتى يقوم قائم، ٦٠٦

حمل رجل من أهل آبه شيئا يوصله ونسى سيفا بآبه. فأنفذ ما كان، ٥٨٠

حميده مصفاه من الأدناس كسبيكه الذهب، ما زالت الأملاك تحرسها، ٤٦٦

خذ بيدي من النار، من لنا بعدك؟ فدخل عليه أبو إبراهيم عليه السّلام وهو يومئذ، ٤٦

خرج الحسن بن عليّ عليهما السّلام إلى مكّه سنه ماشيا، فورمت قدماه، ٤٣٠

خرج الحسن بن عليّ عليهما السّلام في بعض عمره ومعهم رجل من ولد الزبير، ٤٣٠

خرج إليّ من أبي محمّد قبل مضيه بستين يخبرني بالخلف من بعده، ١٠٠

خرج إلينا من أبي الحسن عليه السّلام بالبصره ألواح مكتوب فيها بالعرض، ٦٠

خرج بي ناصور على مقعدتي فأريته الأطباء وأنفقت عليه مالا، ٥٧٢

خرجت إلينا ألواح من أبي الحسن عليه السّلام وهو في الحبس: عهدى إلى أكبر، ٦٠

خرج عليه السّلام عليّ فنظرت إلى رأسه ورجليه لأصف قامته لأصحابنا بمصر، ٥١٠

خرج عن أبي محمّد عليه السّلام حين قتل الزبيرى لعنه الله: هذا جزاء من اجترأ، ١٠٢

خرج عن أبي محمّد عليه السّلام حين قتل الزبيرى: هذا جزاء من افتري على الله، ٥٥٨

خرج نهى عن زياره مقابر قريش والحير [ه] فلما كان بعد أشهر دعا، ٥٨٦

خلت على أبي محمّد عليه السّلام يوما وأنا أريد أن أسأله ما أصوغ به خاتما، ٥٥٢

خلق الله آدم وأقطعته الدّنيا قطيعه، فما كان لآدم عليه السّلام فلرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ٣٠٢

دخلت إليه ومعى غلام يقودني خماسي لم يبلغ، فقال لي: كيف أنتم، ٢٣٨

دخلت أنا و كامل التَّمَار على أبي عبد الله عليه السَّلام فقال له كامل، ٢٢

دخلت على أبي الحسن موسى عليه السَّلام من قبل أن يقدم العراق بسنه و عليّ ابنه، ٧٨

دخلت على أبي جعفر الثَّاني عليه السَّلام فناظرني في أشياء، ثم قال لي: يا أبا عليّ، ٨٠

دخلت على أبي جعفر عليه السَّلام صبيحه عرسه حيث بنى بابنه المأمون، ٥١٢

دخلت على أبي جعفر عليه السَّلام فقلت له: أنتم ورثه رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم؟ قال: نعم، ٤٤٨

دخلت على أبي جعفر عليه السَّلام و معي ثلاث رقاع غير معنونه، ٥١٢

دخلت على أبي عبد الله عليه السَّلام فقلت له: أنت صاحب هذا الأمر؟ فقال: لا، ١٣٢

دخلت على أبي عبد الله عليه السَّلام و هو واقف على رأس أبي الحسن موسى، ٥٢

دخلت على الرِّضا عليه السَّلام في بيت داخل في جوف بيت ليلا، فرفع يده، ٤٩٠

دخلت على الرِّضا عليه السَّلام و أنا يومئذ واقف و قد كان أبي سأل أباه عن سبع، ١٦٤

دخلت على عليّ بن الحسين فاحتبست في الدَّار ساعه، ثم دخلت البيت، ٢٦٤

دخلت على عليّ بن موسى الرِّضا عليهما السَّلام فقلت له: يكون إمامان؟ قال: لا، ١٦٦

دخلت على عليّ بن موسى عليه السَّلام فقلت له: أيكون إمامان؟ قال: لا إلّا و أحدهما، ٨٢

دخلت على فاطمه عليها السَّلام و بين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها، ٦٠٢

درهم يوصل به الإمام أفضل من ألفي درهم فيما سواه من وجوه البر، ٦١٤

دعا أبو عبد الله عليه السَّلام أبا الحسن عليه السَّلام يوما و نحن عنده فقال لنا: عليكم بهذا، ٥٤

دعوا بني أميّه إلى ميثاقهم ألا يصيروا الأمر فينا بعد النبي صَلَّى الله عليه و آله و سلّم و لا يعطونا، ٣٢٨

رأيت أبا الحسن عليّ بن محمّد في اليوم الذي توفّي فيه أبو جعفر عليه السَّلام، ٢٣٢

رأيت أبا جعفر عليه السَّلام و قد خرج عليّ فأخذت النُّظر إليه و جعلت أنظر إلى رأسه، ٢٣٨

رأيت الرِّضا عليه السَّلام واقفا على باب بيت الحطب و هو يناجي و لست أرى أحدا، ٢٦٨

رأيت أمير المؤمنين عليه السلام في شرطه الخميس و معه درّه لها سبابتان، ١٤٦

رأيت أمير المؤمنين عليه السلام يوم افتتح البصره و ركب بغله رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، ٤٠٠

رأيته عليه السلام بعد مضيّ أبي محمّد حين أيفع و قبلت يديه و رأسه، ١٠٦

ص: ٦٦٤

رجل أصلحك الله ذكرت أنّ عليّ بن أبي طالب عليه السلام كان يلبس الخشن، ٣٠٦

رجل قال لي: اعرف الآخر من الأئمّه و لا يضرك أن لا تعرف الأول، ٢١٢

رجل من أهل فارس سمّاه أنّ أبا محمّد أراه إيّاه، ١١٠

سئل عن القائم فضرب بيده على أبي عبد الله فقال: هذا و الله قائم آل محمّد صلى الله عليه و آله و سلم، ٤٦

سئل عن القائم فقال: لا يرى جسمه و لا يسمّى اسمه، ١١٢

سأل أبو بصير أبا عبد الله عليه السلام و أنا أسمع، فقال: تراني أدرك القائم عليه السلام، ٢٠٦

سألت أبا الحسن عليه السلام عن الخمس، فقال: في كلّ ما أفاد الناس، ٦٣٠

سألت أبا جعفر عليه السلام: أكان عيسى ابن مريم عليه السلام حين تكلم في المهد حجّه الله، ٢٣٤

سألت أبا جعفر عليه السلام عن شهادته ولد الزنا تجوز؟ فقال: لا، فقلت: إنّ الحكم، ٢٧٨

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله تعالى: قل إنّما أعظكم بواحدة، ٣٢٦

سألت أبا جعفر عليه السلام ما حقّ الإمام على الناس، قال: حقّه عليهم أن يسمعوا له، ٢٩٠

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن العنبر و غوص اللؤلؤ، فقال عليه السلام: عليه الخمس، ٦٣٨

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: ائت بقرآن غير هذا. . . قالوا: أو بدّل، ٣٢٤

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: و اعلموا أنّما غنمتم من شيء فإنّ، ٦٢٨

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: الذين قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا، ٣٢٦

سألت الرضا عليه السلام عن الإمام يغسله الإمام؟ قال: سنّه موسى بن عمران عليه السلام، ٢٤٠

سألت الرضا عليه السلام عن قبر فاطمه عليها السلام فقال: دفنت في بيتها فلما زادت بنو أميّه، ٤٢٦

سألت الرضا عليه السلام قلت له: الجاحد منكم و من غيركم سواء، ٢٢٤

سألت عبد الرحمن في السنه التي أخذ فيها أبو الحسن الماضي عليه السلام، ٤٨

سألته بأيّ حكم تحكمون؟ قال: حكم آل داود، فإن أعيانا شيء تلقّانا، ٢٧٤

سألته عن الإمام: فوض الله إليه كما فوض إلى سليمان بن داود؟ فقال: نعم، ٣٧٢

سألته عن القائم عليه السلام فقال: كذب الوقاتون، إنّ أهل بيت لا نوّقت، ٢٠٠

سألته عن تفسير هذه الآية: ما سلككم في سقر. قالوا لم نك، ٣٢٤

ص: ٦٦٥

سألني أصحابنا بعد مضيّ أبي محمّد أن أسأل عن الاسم و المكان، فخرج الجواب، ١١٠

سأله رجل عن القائم يسلم عليه بإمره المؤمنين؟ قال: لا، ٣٠٨

سبحان الله يموت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و لا يموت موسى عليه السلام!! قد و الله مضي، ٢٣٠

سلم أبو محمّد عليه السلام إلى تحرير فكان يضيق عليه و يؤذيه، ٥٥٦

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: الخلف من بعدى الحسن، فكيف لكم بالخلف، ١٠٠

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: نعت إلى النبي صلى الله عليه و آله و سلم نفسه و هو صحيح، ٢٩٢

سمعت أبا علي بن مطهر يذكر أنه قد رآه و وصف له قدّه، ١٠٦

سمعت أبا محمّد غير مرّه يكلم غلمانة بلغاتهم، ترك و روم، ٥٤٤

سمعت الرضا عليه السلام و ذكر شيئاً فقال: ما حاجتكم إلى ذلك؟ هذا أبو جعفر، ٨٠

سمعت العبد الصالح ينعي إلى رجل نفسه، فقلت في نفسي: و إنّه ليعلم متى، ٤٨٤

سمعت يحيى بن أكثم قاضي سامراء بعد ما جهدت به و ناظرته و حاورته، ١٦٤

شاهدت سيماء أنفا بسرّ من رأى و قد كسر باب الدار، ١٠٨

شرقاً و غرباً فلا تجدان علماً صحيحاً إلا شيئاً خرج من عندنا أهل البيت، ٢٧٨

شككت عند مضيّ أبي محمّد عليه السّلام و اجتمع عند أبي مال جليل، ٥٦٨

شككت في أمر حاجز فجمعت شيئاً ثمّ صرت إلى العسكر، ٥٧٦

شكوت إلى أبي محمّد عليه السّلام الحاجه، فحكّ بسوطه الأرض، قال: و أحسبه، ٥٤٢

شكوت إلى أبي محمّد عليه السّلام ضيق الحبس و كتل القيد فكتب إلى أنت تصلّي، ٥٤٤

شهدت جنازه أبي بكر يوم مات و شهدت عمر حين بويع و عليّ عليه السّلام جالس، ٥٩٦

شهدت وصيّيه أمير المؤمنين عليه السّلام حين أوصى إلى ابنه الحسن عليه السّلام، ٢٢

صاحب هذا الأمر لا يستميّه باسمه إلا كافر، ١١٢

صلّيت مع أبي جعفر عليه السّلام في مسجد المسيّب و صلّي بنا، ٥١٦

ضاق بنا الأمر فقال لي أبي: امض بنا حتّى نصير إلى هذا الرّجل، ٥٣٨

طلبنا الإذن على أبي عبد الله عليه السّلام و أرسلنا إليه، فأرسل إلينا، ٦٣٠

ص: ٦٦٦

عجبا للنّاس أنّهم أخذوا علمهم كلّهم عن رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، فعملوا به، ٢٧٦

عرف الله إيمانهم بولايتنا و كفرهم بها، يوم أخذ عليهم الميثاق، ٣١٠

علم رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم عليّنا عليه السّلام ألف حرف كلّ حرف يفتح ألف حرف، ٢٠

عن قول الله تبارك و تعالى: نزل به الرّوح الأمين... هي الولاية لأمير المؤمنين، ٣٠٨

عهدنا إليه في محمّد و الأئمّه من بعده، فترك و لم يكن له عزم، ٣١٨

فألقي النّار في دار أبي عبد الله عليه السّلام فأخذت النّار في الباب و الدّهليز، ٤٥٤

فأمّا مولاته فقاءت السّمّ و أمّا الحسن فاستمسك في بطنه ثمّ انتفض به فمات، ٤٢٨

فدخلوا فسألوه في مجلس واحد عن ثلاثين ألف مسأله فأجاب عليه السّلام، ٥١٤

فعال كفعال الجاهليّيه أما والله ما أمروا بهذا و ما أمروا إلا أن يقضوا تفثهم، ٢٦٠

فقلت لأبي إبراهيم عليه السلام: فأخبرني أنت بمثل ما أخبرني به أبوك عليه السلام، ٦٤

فليشرق الحكم و ليغرب، أما والله لا يصيب العلم إلا من أهل بيت، ٢٧٨

في الرجل يموت لا وارث له و لا مولى قال هو من أهل هذه الآيه، ٦٣٤

في الوصيه و تعدل عمّن أمرت بطاعته فلا تطعهما و لا تسمع قولهما، ٣٤٦

في أي شيء أنتم؟ هيهات، هيهات!! لا والله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم، ٢٠٤

في قوله تعالى: (فأقم وجهك للدين حنيفا) قال: هي الولاية، ٣٢٤

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في مرضه الذي توفي فيه: ادعوا لي خليلي، فأرسلتا إلى أبيهما، ١٨

قال لي ابن النجاشي: من الإمام بعد صاحبك؟ فأشتهي أن تسأله حتى أعلم، ٨٢

قبض أبو عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام و هو ابن خمس و ستين سنة، ٤٦٢

قبض الحسن بن عليّ عليهما السلام و هو ابن سبع و أربعين سنة في عام خمسين، ٤٢٨

قبض الحسين بن عليّ عليهما السلام يوم عاشوراء و هو ابن سبع و خمسين سنة، ٤٣٢

قبض عليّ بن الحسين عليهما السلام و هو ابن سبع و خمسين سنة، في عام خمس، ٤٤٤

قبض عليّ بن موسى عليهما السلام و هو ابن تسع و أربعين سنة و أشهر، ٥٠٤

قبض محمد بن عليّ الباقر و هو ابن سبع و خمسين سنة، ٤٥٢

ص: ٦٦٧

قبض محمد بن عليّ و هو ابن خمس و عشرين سنة و ثلاثه أشهر، ٥١٦

قبض موسى بن جعفر عليهما السلام و هو ابن أربع و خمسين سنة، ٤٨٨

قد أفلح المؤمنون المسلمون، إنّ المسلمین هم النجباء، فالمؤمن غريب، ٢٥٨

قد كنّا نسألك قبل أن يهب الله لك أبا جعفر عليه السلام فكنت تقول، ٨٤

- قد مضى أبو محمّد عليه السّلام؟ فقال قد مضى و لكن قد خلف فيكم، ١٠٦
- قد مضى أبو محمّد عليه السّلام؟ فقال لى: قد مضى و لكن قد خلف فيكم من رقبته، ١٠٠
- قدم قوم من خراسان على أبي الحسن الرضا عليه السّلام فسألوه أن يجعلهم فى حلّ، ٦٣٦
- قد يقوم الرّجل بعدل أو بجور و ينسب إليه و لم يكن قام به، ٦١٠
- قلت لأبى الحسن الأوّل عليه السّلام: ألا تدلّنى إلى من آخذ عنه دينى؟ فقال: هذا ابنى، ٥٨
- قلت لأبى الحسن موسى عليه السّلام: إننى قد كبرت سنّى و دقّ عظمى و إننى سألت، ٥٨
- قلت لأبى محمّد عليه السّلام: جاللتك تمنعنى من مسألتك، فتأذن لى، ١٠٠
- قلت للرّضا عليه السّلام: إنّ الإمام لا يغسّله إلاّ الإمام؟ فقال: أما تدرّون، ٢٤٢
- قول الله عزّ و جلّ: إنّنا عرضنا الأمانه على السّماوات... هى و لايه أمير المؤمنين عليه السّلام، ٣١٠
- قوله تعالى: (و نضع الموازين القسط ليوم القيامة) قال: الأنبياء و الأوصياء، ٣٢٤
- كان أبو عبد الله عليه السّلام يلوم عبد الله و يعاتبه و يعظه و يقول: ما منعك، ٥٢
- كان أحمد بن عبيد الله بن خاقان على الضّياح و الخراج بقمّ فجرى، ٥٣٠
- كان أسنّ شيخ من ولد رسول الله بالعراق فقال: رأيت، ١٠٦
- كان بين الحسن و الحسين عليهما السّلام طهر و كان بينهما فى الميلاد ستّه، ٤٣٢
- كانت لى جاريه كنت معجبا بها فكتبت أستأمر فى استيلادها فورد، ٥٨٢
- كان رجل من ندماء روزحسى و آخر معه فقال له: هو ذا يجبى الأموال، ٥٨٤
- كان رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم إذا رئى فى الليله الظلماء رئى له نور كأنه شقّه قمر، ٣٩٢
- كان رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم دعا قريشا إلى ولايتنا فنفروا و أنكروا، ٣٥٤
- كان رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم سيّد ولد آدم؟ فقال: كان و الله سيّد من خلق الله، ٣٧٦

كان عبد المطلب يفرش له بفناء الكعبة لا يفرش لأحد غيره، ٣٩٦

كان في ذؤابه سيف رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و سلم صحيفه صغيره، ٢٠

كان في رسول الله صَلَّى الله عليه وآله و سلم ثلاثه لم تكن في أحد غيره: لم يكن له فيء، ٣٨٢

كان لأبي محمد عليه السلام و كيل قد اتّخذ معه في الدار حجره يكون فيها معه، ٥٥٠

كان لرجل من آل أبي رافع مولى النبي صَلَّى الله عليه وآله و سلم يقال له طيس-عليّ حقّ، ٤٩٢

كان لعليّ بن الحسين عليه السلام ناقه، حجّ عليها اثنتين و عشرين حجّه، ٤٤٠

كان لى ابن عمّ يقال له: الحسن بن عبد الله كان زاهدا و كان من أعبد، ١٦٢

كان لى جار يتّبع السلطان فأصاب مالا، فأعدّ قيانا، ٤٥٨

كان لى فرس و كنت به معجبا أكثر ذكره في المحالّ فدخلت على، ٥٤٨

كان نبيّ الله عليه السلام أبيض مشرب حمره، أدعج العينين، مقرون، ٣٨٤

كان يرد كتاب أبي محمد عليه السلام في الإجراء على الجنيد قاتل فارس، ٥٨٢

كان يلزم باب أبي جعفر عليه السلام للخدمه التي كان و كلّ بها، ٨٨

كتب ابن قياما إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام كتابا يقول فيه: كيف تكون إماما، ٨٠

كتب أبي بخطّه كتابا فورد جوابه ثمّ كتبت بخطّي فورد جوابه، ٥٧٤

كتب إلى أبو الحسن عليه السلام: أبو محمد ابني أنصح آل محمد غريزه، ٩٨

كتب إلى أبو الحسن في كتاب: أردت أن تسأل عن الخلف بعد أبي جعفر، ٩٨

كتب إلى من الحبس أنّ فلانا ابني، سيّد ولدى و قد نحلته كنيته، ٦٠

كتبت إلى أبي محمد عليه السلام أسأله أن يدعو الله لي من وجع عيني، ٥٤٨

كتبت إلى أبي محمد أسأله عن الوليجه و هو قول الله تعالى، ٥٤٤

كتبت إلى أبي محمد عليه السلام حين أخذ المهتدي في قتل الموالى يا سيّدى، ٥٤٨

كتب رجل من تجار فارس من بعض موالى أبي الحسن الرضا عليه السلام، ٦٣٦

كتب علي بن زياد الصيمري يسأل كفنا فكتب إليه: إنك تحتاج إليه، ٥٨٢

كل شيء قوتل عليه على شهادته أن لا إله إلا الله و أن محمدا، ٦٣٠

ص: ٦٦٩

كل من دان الله بعباده يجهد فيها نفسه و لا إمام له من الله، ٢١٦

كل من زعم أنه إمام و ليس بإمام، قلت: و إن كان فاطميا علويا، ٢١٠

كنا بالمدينة بعد وفاه أبي عبد الله عليه السلام أنا و صاحب الطاق و الناس مجتمعون، ١٥٨

كنا ببابه فخرج علينا قوم أشباه الرظ عليهم أزر و أكسيه، ٢٦٦

كنا زمان أبي جعفر عليه السلام حين قبض نتردد كالغنم لا راعي لها، فلقينا سالم، ٢٧٢

كنا عند أبي عبد الله عليه السلام جلوسا فقال لنا: إن لصاحب هذا الأمر غيبه، المتمسك، ١١٨

كنت أدخل على أبي محمد عليه السلام فأعطش و أنا عنده فأجله أن أدعو بالماء، ٥٥٢

كنت بالعسكر فبلغني أن هناك رجلا محبوسا أتى به من ناحية الشام، ٥٠٤

كنت بالمدينة و سقف المسجد الذي يشرف على القبر قد سقط، ٤٠٦

كنت ببغداد فتهيأت قافله لليمانيين فأردت الخروج معها، فكتبت، ٥٧٢

كنت بمدينة الهند المعروفة بقشمير الداخلة و أصحاب لي يقعدون، ٥٦٠

كنت حاجا مع رفيق لي، فوافينا إلى الموقف فإذا شاب قاعد عليه إزار، ١١٠

كنت حاضرا أبا الحسن عليه السلام لما توفي ابنه محمد عليه السلام: فقال للحسن يا بني، ٩٤

كنت حاضرا عند [مضى] أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام فجاء أبو الحسن عليه السلام، ٩٤

كنت حاضرا لما هلك أبو بكر و استخلف عمر أقبل يهودي، ٦٠٠

كنت عند أبي إبراهيم عليه السلام و أتاه رجل من أهل نجران اليمن من الزهبان، ٤٧٦

كنت عند أبي الحسن عليه السلام بعد ما مضى ابنه أبو جعفر و إني لأفكر، ٩٦

كنت عند أبي الحسن موسى عليه السلام إذ أتاه رجل نصراني و نحن معه، ٤٦٨

كنت عند أبي جعفر عليه السلام فأقبل جعفر عليه السلام فقال أبو جعفر عليه السلام: هذا خير البرية، ٤٤

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فدخل أبو إبراهيم عليه السلام و هو غلام، فقال: استوص به، ٤٨

كنت عند أبي محمد عليه السلام فاستؤذن لرجل من أهل اليمن عليه، ١٤٨

كنت عند أبي يوما، فسأله علي بن عمر بن علي فقال: جعلت فداك، ٤٨

كنت عند علي بن جعفر بن محمد جالسا بالمدينه و كنت أقمت، ٨٤

ص: ٦٧٠

كنت عنده يوما إذ وقع زوج ورشان على الحائط و هدلا هديلهما فردّ، ٤٤٨

كنت قاعدا عند أبي جعفر عليه السلام فأقبل جعفر عليه السلام فقال أبو جعفر عليه السلام: هذا خير البرية، ٤٤

كنت لا أزيد على أكله بالليل و النهار، فربما استأذنت على أبي عبد الله عليه السلام، ٢٦٢

كنت مزاملا لجابر بن يزيد الجعفي، فلما أن كنا بالمدينه دخل على أبي جعفر عليه السلام، ٢٧٠

كنت مع أبي الحسن عليه السلام جالسا، فدعا بابنه و هو صغير فأجلسه في حجرى، ٨٢

كنت مع أبي الحسن عليه السلام في صحن داره، فمر بنا محمد ابنه فقلت له، ٩٢

كنت واقفا بين يدي أبي الحسن عليه السلام بخراسان فقال له قائل: يا سيدي، ٨٦

كنت واقفا بين يدي أبي الحسن عليه السلام بخراسان، فقال له قائل: يا سيدي، ٢٣٨

كنت واقفا و حججت على تلك الحال، فلما صرت بمكة خلع في صدرى شيء، ١٦٨

كنت واقفه مع إبراهيم على الصفا فجاء عليه السلام حتى وقف، ١٠٦

كيف أنت إذا وقعت البطشه بين المسجدين، فيأرز العلم كما تأرز الحية، ١٣٠

كيف كانت الصلاة على النبي صلى الله عليه و آله و سلم؟ قال: لما غسله أمير المؤمنين عليه السلام، ٤٠٢

كيف كنتم حيث كنتم في الأظلمة؟ فقال: يا مفضل! كنا عند ربنا، ٣٨٠

لا بأس عليك ضيعتك ترد عليك فلا تتقدم إلى السلطان، ٥٥٠

لا بد للغلام من غيبه، قلت: ولم؟ قال: يخاف—و أوما بيده إلى بطنه—١٣٦

لا تتكلموا في الإمام فإن الإمام يسمع الكلام و هو في بطن أمه، ٢٥٠

لا تختانوا ولا تنكم و لا تغشوا هدايتكم و لا تجهلوا أئمتكم و لا تصدعوا، ٢٩٢

لا تذهب الدنيا حتى يخرج رجل مني يحكم بحكومه آل داود و لا يسأل بينه، ٢٧٤

لا تصلح الإمامه إلا لرجل فيه ثلاث خصال: ورع يحجزه عن معاصي الله، ٢٩٦

لأشربنا قلوبهم الإيمان و الطريقه هي ولايه علي بن أبي طالب و الأوصياء عليهما السلام، ٣٢٦

لأعذبن كل رعيه في الإسلام دانت بولايه كل إمام جائر ليس من الله، ٢١٨

لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و ما كان لرسول الله فهو للإمام، فقيل له، ٦٢٨

لصاحب هذا الأمر غيبتان: إحداهما يرجع منها إلى أهله و الأخرى، ١٣٢

ص: ٦٧١

لقد خاطب الله أمير المؤمنين عليه السلام في كتابه، قال: قلت: في أي موضع، ٢٥٨

لقيت أبا إبراهيم عليه السلام و نحن نريد العمره في بعض الطريق، ٦٢

لقيت أبا جعفر محمد بن علي عليهما السلام فسألته، عن هذه الآية: فلا أقسم بالخنس، ١٣٢

للإمام عشر علامات: يولد مطهرا، مختونا، و إذا وقع على الأرض، ٢٥٠

للرضا عليه السلام: قد كنا نسألك قبل أن يهب الله لك أبا جعفر فكنت تقول: يهب الله، ٢٣٦

للقائم غيبتان: إحداهما قصيره و الأخرى طويله، الغيبه الأولى لا يعلم، ١٣٠

للقائم غيبتان، يشهد في إحداهما المواسم، يرى الناس و لا يرونه، ١٢٦

لما احتضر الحسن بن علي عليهما السلام قال للحسين: يا أخى إني أوصيك بوصيته، ٣٤

لَمَّا أَقْدَمَتْ بِنْتُ يَزْدَجْرَدٍ عَلَى عَمْرِ أَشْرَفَ لَهَا عِذَارَى الْمَدِينَةِ، ٤٤٠

لَمَّا أَنْ قَضَى مُحَمَّدٌ نَبُوَّتَهُ وَاسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ يَا مُحَمَّدُ، ١٠

لَمَّا أَوْصَى أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشْهَدَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيَّ، ٧٠

لَمَّا حَضَرَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الْوَفَاةَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَخِي إِنِّي أَوْصِيكَ، ٢٨

لَمَّا حَضَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَضَرَهُ، دَفَعَ وَصِيَّتَهُ إِلَى ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ ظَاهِرَهُ، ٣٨

لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةَ قَالَ: يَا جَعْفَرُ! أَوْصِيكَ بِأَصْحَابِي خَيْرًا، ٤٤

لَمَّا حَضَرَتْ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةَ بَكَى، فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَبْكِي وَ مَكَانَكَ، ٤٢٨

لَمَّا حَضَرَتْ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الْوَفَاةَ، قَالَ: يَا قَنْبِرُ! انْظُرْ هَلْ تَرَى مِنْ وَرَاءِ بَابِكَ، ٣٠

لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ الْمَوْتَ دَخَلَ عَلَيْهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَدْخَلَ رَأْسَهُ، ٢٠

لَمَّا حَضَرَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الْوَفَاةَ قَبْلَ ذَلِكَ أَخْرَجَ سَفَطًا أَوْ صِنْدُوقًا عِنْدَهُ، ٤٠

لَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِالْحُسَيْنِ جَاءَ جَبْرِئِيلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، ٤٣٤

لَمَّا خَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى بَغْدَادَ فِي الدَّفْعَةِ الْأُولَى مِنْ خُرُوجِهِ، ٨٨

لَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ مِنْ خُرَاسَانَ يَرِيدُ بَغْدَادَ، وَ خَرَجَ الْفَضْلُ ذُو الرِّئَاسَتَيْنِ، ٤٩٨

لَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ تَيْمًا وَ عَدِيًّا وَ بَنِي أُمِّيَّةَ يَرْكَبُونَ مِنْبِرَهُ أَفْطَعَهُ، ٣٤٢

لَمَّا ضَرَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَفَّ بِهَ الْعَوَادِ وَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَوْصِ، ٢٦

ص: ٦٧٢

لَمَّا عَرَجَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ انْتَهَى بِهِ جَبْرِئِيلُ إِلَى مَكَانٍ فَخَلَّى عَنْهُ، ٣٨٢

لَمَّا غَسَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نُوذُوا مِنْ جَانِبِ الْبَيْتِ إِنْ أَخَذْتُمْ مَقْدَمَ الشَّرِيرِ، ٤١٨

لَمَّا قَبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ الْمَهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ فَوْجًا، ٤٠٤

لَمَّا قَبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْرَجَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ رَجُلَانِ آخِرَانِ، ٤٢٠

لَمَّا قبضت فاطمه عليها السّلام دفنها أمير المؤمنين سرّاً و عفا على موضع قبرها، ٤٢٢

لَمَّا قتل الحسين عليه السّلام أقامت امرأته الكلبيّه عليه مأتما و بكت، ٤٣٨

لَمَّا قتل الحسين عليه السّلام أراد القوم أن يوطّوه الخيل، فقالت فضّه لزینب، ٤٣٨

لَمَّا كان اليوم الذى قبض فيه أمير المؤمنين عليه السّلام ارتجّ الموضع بالبكاء، ٤١٢

لَمَّا كان فى الليله التى وعد فيها علىّ بن الحسين عليهما السّلام، ٤٤٢

لَمَّا كان من أمر الحسين عليه السّلام ما كان ضجّت الملائكه إلى الله بالبكاء، ٤٣٦

لَمَّا مات أبى علىّ بن الحسين عليهما السّلام جاءت ناقه له من الرّعى، ٤٤٢

لَمَّا مات أبى و صار الأمر لى كان لأبى علىّ الناس سفاتج، ٥٧٦

لَمَّا مضى أبو إبراهيم عليه السّلام و تكلم أبو الحسن عليه السّلام خفنا عليه من ذلك، ٤٩٠

لَمَّا مضى أبو محمّد عليه السّلام ورد رجل من أهل مصر بمال إلى مكّه للتّاحيه، ٥٨٠

لَمَّا نزل النّصر علىّ الحسين بن علىّ حتّى كان بين السّماء و الأرض، ٤٣٦

لَمَّا نزلت (و تعيها أذن واعيه) قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: هي أذنك يا علىّ، ٣٣٤

لَمَّا نزلت ولاية علىّ بن أبى طالب عليه السّلام و كان من قول رسول الله، ١٠

لَمَّا ولدت فاطمه عليها السّلام أوحى الله إلى ملك فأنطق به لسان محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم، ٤٢٤

لَمَّا ولد رسول الله فتح لآمنه بياض فارس و قصور الشّام، فجاءت فاطمه، ٤١٠

لم ردّ عليك أبو عبد الله المال الذى حملته إليه، ٢٩٨

لم سمّى أمير المؤمنين؟ قال: الله سمّاه، و هكذا أنزل فى كتابه، ٣٠٨

لم يكن ابن أبى عمير يعدل بهشام بن الحكم شيئا و كان لا يغبّ إتيانه، ٣٠٢

لهذا الأمر وقت؟ فقال: كذب الوقّاتون، كذب الوقّاتون، ٢٠٠

ليس إلى قتل هؤلاء سبيل، ٥٤

ما برأ الله نسمة خيرا من محمد صلى الله عليه وآله وسلم، ٣٧٦

ما تقول في رجل يصوم النهار ويقوم الليل كله، ٥٥٤

ما حاجتكم إلى ذلك؟ هذا أبو جعفر قد أجلسه مجلسي، ٨٢

ما خبر الواثق عندك؟ قلت: جعلت فداك خلفته في عافيه، أنا من أقرب الناس، ٥١٨

ما ضرّ من مات منتظرا لأمرنا ألا يموت في وسط فسطاط المهديّ وعسكره، ٢٠٨

ما لكم من هذه الأرض؟ فتبسّم ثم قال: إنّ الله تبارك وتعالى بعث جبرئيل عليه السلام، ٣٠٠

ما منزله الأئمة؟ قال: كمنزله ذى القرنين و كمنزله يوشع و كمنزله آصف، ٢٧٤

ما من شيء أحبّ إلى الله من إخراج الدرّاهم إلى الإمام، ٦١٢

ما من ملك يهبه الله في أمر ما يهبه إلا بدأ بالإمام، فعرض ذلك عليه، ٢٦٤

ما من نبيّ جاء قطّ إلا بمعرفة حقنا و تفضيلنا على من سوانا، ٣٦٨

ما نظر الله عزّ وجلّ إلى وليّ له يجهد نفسه بالطّاعة لإمامه و التّصيحه، ٢٩٠

مرّ العبد الصّالح بامرأه بمنى و هي تبكى و صبيانها حولها يبكون، ٤٨٢

مرض المتوكّل من خراج خرج به و أشرف منه على الهلاك، ٥٢٠

مرضت فدخل الطّبيب على ليلا فوصف لي دواء بليل آخذه، ٥٣٠

مضى أبو الحسن الرّضا عليه السلام ولي عليه أربعة آلاف درهم، فقلت في نفسي، ٥١٦

من اتّخذ دينه رأيه، بغير إمام من أئمة الهدى، ٢١٦

من ادّعى الإمامه و ليس من أهلها فهو كافر، ٢١٠

من أشرك مع إمام إمامته من عند الله من ليست إمامته من الله، ٢١٢

من أفك عن الولاية أفك عن الجنّة، ٣٣٢

من أكرمه الله بولائتنا فقد جاز العقبه و نحن تلك العقبه، ٣٥٢

من أنكر واحدا من الأحياء فقد أنكر الأموات، ٢١٢

من أين دخل على الناس الزنا قلت لا أدري جعلت فداك، ٦٣٢

ص: ٦٧٤

من بلغ أن يكون إماما من آل محمد ينذر بالقرآن كما ينذر به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ٣٣٦

من دان الله بغير سماع عن صادق ألزمه الله البتة إلى العناء، ٢٢٢

من زعم أنّ الإمام يحتاج إلى ما فى أيدي الناس فهو كافر، ٦١٢

من سرّه أن يستكمل الإيمان كلّه فليقل: القول منى فى جميع الأشياء قول، ٢٥٨

من عرف هذا الأمر من ولد عليّ و فاطمه عليه السلام لم يكن كالتناس، ٢٢٢

من غسل فاطمه؟ قال: ذاك أمير المؤمنين -و كائى استعظمت ذلك، ٤٢٤

من فارق جماعه المسلمين قيد شبر فقد خلع ربقه الإسلام من عنقه، ٢٩٠

من قال بالأئمّه و اتّبع أمرهم و لم يجز طاعتهم، ٣١٢

من مات لا يعرف إمامه، مات ميتة جاهليّة؟ قال: نعم، قلت: جاهليّة جهلاء، ٢٢٠

من مات و ليس عليه إمام فميتته ميتة جاهليّة، ٢٢٠

من مات و ليس له إمام، فميتته ميتة جاهليّة، ٢٢٠

من مات و ليس له إمام فميتته ميتة جاهليّة و من مات و هو عارف لإمامه، ٢٠٨

من مات و ليس له إمام مات ميتة جاهليّة، ٢٢٤

من ولدى اثنا عشر نقيبا، نجباء، محدّثون، مفهّمون، آخرهم القائم، ٦٠٦

ناظرت رجلا من الثنويّه بالأهواز، ثمّ قدمت سرّ من رأى و قد علق بقلبي شيء، ٥٥٢

نحن اثنا عشر إماما منهم حسن و حسين ثمّ الأئمّه من ولد الحسين عليه السلام، ٦٠٤

نحن اثنا عشر محدّثا فقال له أبو بصير: سمعت من أبي عبد الله عليه السّلام؟ فحلّفه مرّه، ٦٠٨

نحن قوم فرض الله طاعتنا لنا الأنفال و لنا صفو المال، ٦٣٢

نحن و الله الذي رحم الله و نحن و الله الذي استثنى الله، ٣٣٤

نحن و الله الذين عنى الله بذي القربى، الذين قرنهم الله بنفسه و نبيّه صلّى الله عليه و آله و سلّم، ٦١٦

نزلت في فلان و فلان و فلان، آمنوا بالنبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم في أوّل الأمر، ٣٢٨

نزلت فيهم حيث دخلوا الكعبه فتعاهدوا و تعاهدوا على كفرهم و جحودهم، ٣٣٠

نزلت و الله فيهما و في أتباعهما، ٣٢٨

ص: ٦٧٥

نصر الله عبدا سمع مقاتلي فوعاها و بلّغها من لم تبلغه يا أيها الناس ليبلغ، ٢٨٨

نصر الله عبدا سمع مقاتلي فوعاها و حفظها و بلّغها من لم يسمعها، ٢٨٦

نظر أبو جعفر عليه السّلام إلى أبي عبد الله عليه السّلام يمشى فقال: ترى هذا هذا؟ من الذين قال، ٤٢

نظر إلى الناس يطوفون حول الكعبه، فقال: هكذا كانوا يطوفون في الجاهليّه، ٢٦٠

و الله إنّ المؤمن ليولد فتورق ورقه فيها و إنّ المؤمن ليموت فتسقط ورقه، ٣٤٨

و الله إنّ في السّماء لسبعين صفّا من الملائكه، ٣٦٨

و الله لو علم أبو ذرّ ما في قلب سلمان لقتله و لقد آخا رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم بينهما، ٢٨٢

و أنّ قوما عبدوا الله وحده لا شريك له و أقاموا الصّلاه و آتوا الزّكاه و حجّوا البيت، ٢٥٦

وردت الجبل و أنا لا أقول بالإمامه أحبّهم جملة، ٥٧٨

و كان عند المستعين بغل لم ير مثله حسنا و كبيرا و كان يمنع، ٥٤٠

ولا يتنا ولا يه الله التي لم يبعث نبيا قطّ إلاّ بها، ٣٦٨

ولا يه علىّ عليه السّلام مكتوبه في جميع صحف الأنبياء و لن يبعث الله رسولا، ٣٦٨

ولد أبو الحسن الرضا عليه السلام سنة ثمان و أربعين و مائه و قبض عليه السلام فى صفر، ٤٨٨

ولد أبو الحسن موسى عليه السلام بالأبواء سنة ثمان و عشرين و مائه، ٤٦٢

ولد أبو جعفر عليه السلام سنة سبع و خمسين و قبض عليه السلام سنة أربع عشره و مائه، ٤٤٤

ولد أبو عبد الله عليه السلام سنة ثلاث و ثمانين و مضى عليه السلام فى شوال من سنة ثمان، ٤٥٢

ولد الحسن بن عليّ عليهما السلام فى شهر رمضان فى سنة بدر، سنة اثنتين، ٤٢٨

ولد الحسين بن عليّ عليهما السلام فى سنة ثلاث و قبض عليه السلام فى شهر المحرم، ٤٣٢

ولد النبيّ صلى الله عليه و آله و سلم لاثنتى عشره ليله مضت من شهر ربيع الأول فى عام الفيل، ٣٧٤

ولد أمير المؤمنين عليه السلام بعد عام الفيل بثلاثين سنة و قتل عليه السلام فى شهر رمضان، ٤٠٦

ولدت فاطمه بنت محمد صلى الله عليه و آله و سلم بعد مبعث رسول الله بخمس سنين، ٤١٨

ولدت فاطمه عليها و على بعلمها السلام بعد مبعث رسول الله بخمس سنين، ٤٢٠

ولد عليّ بن الحسين عليهما السلام فى سنة ثمان و ثلاثين و قبض فى سنة خمس و تسعين، ٤٤٠

ص: ٦٧٤

ولد عليه السلام فى شهر رمضان من سنة خمس و تسعين و مائه و قبض عليه السلام سنة، ٥٠٤

ولد عليه السلام فى شهر رمضان [و فى نسخه أخرى فى شهر ربيع الآخر]، ٥٣٠

ولد عليه السلام للنصف من ذى الحجة سنة اثنتى عشره و مائتين، ٥١٨

ولد عليه السلام للنصف من شعبان سنة خمس و خمسين و مائتين، ٥٥٨

ولد لى عدّه بنين فكتبت أكتب و أسأل الدعاء فلا يكتب إليّ لهم، ٥٧٠

ولد لى ولد فكتبت أستأذن فى طهره يوم السابع فورد لا تفعل، ٥٧٨

قوله تعالى: «قل لا أسئلكم عليه أجرا إلاّ المودة فى القربى» قال: هم الأئمة عليهم السلام، ٣١٢

و منّا إمام المتّقين محمد و حمزه منّا و المهذب جعفر و منّا عليّ صهره، ١٧٤

و وسع علمه الذى هو من علمه كل شىء هم شيعتنا، ٣٤٨

و يحكم قد أعيانى أمر ابن الرضا، أبى أن يشرب معى أو ينادمنى، ٥٢٨

ويل لظغاه العرب، من أمر قد اقترب، ٢٠٢

هذا المولود الذى لم يولد فىنا مولود أعظم برکه على شيعتنا منه، ٥٠

هذا المولود الذى لم يولد مولود أعظم برکه على شيعتنا منه، ٨٢

هذه الكتب ابتداء منهم أو جواب ما كتبت به إليهم و دعوتهم إليه، ١٧٢

هل رأيت أحدا زعم أنّ الله أمر بالزنا و شرب الخمر أو شىء من هذه المحارم، ٢١٢

هل علمت أحدا من أهل المغرب قدم؟ قلت: لا، ٤٨٨

هم الأوصياء من مخافه عدوهم، ٣٤٦

هم قرابه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و الخمس لله و للرسول و لنا، ٦١٨

هم و الله أولياء فلان و فلان، اتخذوهم أئمة دون الإمام الذى جعله الله للناس، ٢١٤

هو صاحبك الذى سألت عنه، فقم إليه فأقر له بحقه، ٥٢

يا أبا بصير! و أنت ممن يريد الدنيا؟ ، من عرف هذا الأمر فقد فرج، ٢٠٦

يا أبا جعفر وددت أنّ هذا الخبر جاء من غير جهه أحمد بن أبى عبد الله، ٥٨٨

يا أبا خالد ما لى أراك مغموما؟ فقلت: ويف لا أعتمّ و أنت تحمل، ٤٦٦

ص: ٦٧٧

يا أبا عبد الله فى كم ثوب كفّن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم؟ قال: فى ثلاثة أثواب، ٢٨٠

يا أبا عمرو! إننى أريد أن أسألك عن شىء و ما أنا بشاكك، ١٠٤

يا أبا محمد! إنّ عندنا و الله سرّا من سرّ الله و علما من علم الله، ٢٨٤

يا أحمد إنّ الخط سيختلف عليك من بين القلم الغليظ، ٥٥٦

يا أم فروه إنني لأدعو الله لمذنبى شيعتنا فى اليوم و الليله ألف مره، ٤٥٤

يا بنى أحدث لله عزّ و جلّ شكرا، فقد أحدث فيك أمرا، فبكى الفتى، ٩٦

يا بنى إذا مات فاقتل ابن ملجم و احفر له فى الكناسه، ٢٨

يا بنى! أمرنى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أن أوصى إليك و أن أدفع إليك كتبى، ٢٢

يا ثابت إن الله تبارك و تعالى قد كان وقت هذا الأمر فى السبعين، ١٩٨

يا جابر! إن الله أول ما خلق خلق محمدا صلى الله عليه و آله و سلم و عترته الهداه المهتدين، ٣٨٠

يا حسين-و ضرب بيده إلى مساور فى البيت-مساور طال ما أتكت عليها، ٢٦٢

يا زياد! هذا ابنى فلان، كتابه كتابى و كلامه كلامى، ٦٠

يا سدير! إن لنا خدما من الجنّ فإذا أردنا السّرعه بعثناهم، ٢٦٨

يا سدير إنّما أمر الناس أن يأتوا هذه الأحجار فيطوفوا بها، ٢٦٠

يا سيدي! اجعلنى من عشره آلاف فى حلّ، فإننى أنفقتها، ٦٣٨

يا سيدي إن الناس ينكرون عليك حدائنه سنك، ٢٤٠

يا على ادقنى فى هذا المكان و ارفع قبرى من الأرض أربع أصابع، ٤٠٤

يا على إن الناس قد اجتمعوا أن يدفنوا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فى بقيع المصلّى، ٤٠٤

يا على بن يقطين! هذا على سيد و لدى أما إننى قد نحلته كنىتى، ٥٦

يا عمّ إننى أريد بغداد و قد أحببت أن أودّع عمى أبا الحسن، ٤٨٤

يا فاطمه! قومى فأخرجى تلك الصّحفه فقامت فأخرجت صحفه فيها ثريد و عراق، ٤٢٤

يا فضيل! اعرف إمامك، فإنك إذا عرفت إمامك لم يضرك، ٢٠٦

يا محمدا! أما إنّه سيكون فى هذه السنه حركه، فلا تجزع لذلك، ٧٨

يا محمد إنّ الله تبارك و تعالى لم يزل متفرّدا بوحدانيته ثم خلق محمّدا و عليا، ٣٧٨

يا محمّد! إنّ الله يبشرك بمولود يولد من فاطمه، تقتله أمتك من بعدك، ٤٣٤

يا محمّد! إنّ ربك يقرئك السلام و يقول: إنّى قد حرّمت النار على صلب أنزلك، ٣٩٢

يا محمّد إنّى خلقتك و عليا نورا يعنى روحا بلا بدن قبل أن أخلق سماواتى، ٣٧٦

يا محمّد حدث؟ بآل فرج حدث فقلت: مات عمر فقال: الحمد لله، ٥١٤

يا معشر المكذّبين حيث أنبأتكم رساله ربّى فى ولايه على عليه السلام و الأئمّه عليهما السلام، ٣٣٠

يا منصور! إنّ هذا الأمر لا يأتىكم إلّا بعد إياس و لا و الله حتّى تميّزوا، ٢٠٤

يا ميثاح! درهم يوصل به الإمام أعظم وزنا من أحد، ٦١٤

يبعث عبد المطلب أمّه وحده، عليه بهاء الملوك و سيماء الأنبياء، ٣٩٤

يحشر عبد المطلب يوم القيامه أمّه واحده، عليه سيماء الأنبياء، ٣٩٢

يريدون ليطفئوا ولايه أمير المؤمنين عليه السلام بأفواههم، ٣٥٦

يسأله عن قول أمير المؤمنين عليه السلام سلونى عمّا شئتم، فلا تسألونى عن شىء، ٢٧٨

يعرفون يعنى ولايه على بن أبى طالب و أكثرهم الكافرون بالولايه، ٣٤٤

يعنى أعمى البصر فى الآخره أعمى القلب فى الدّنيا عن ولايه أمير المؤمنين عليه السلام، ٣٦٤

يعنى إن أشركت فى الولايه غيره، ٣٤٤

يفقد الناس إمامهم، يشهد الموسم، فيراهم و لا يرونه، ١٢٢

يقول المغرم إذا تدبّر أو استدان فى -حقّ الوهم من معاويه- أجّل سنه، ٢٩٦

يقوم القائم و ليس لأحد فى عنقه عهد و لا عقد و لا بيعه، ١٣٤

يكون الإمام ابن أقلّ من سبع سنين؟ فقال: نعم و أقلّ من خمس سنين، ٢٣٨

يكون تسعه أئمّه بعد الحسين بن علىّ عليهما السلام تاسعهم قائمهم، ٦٠٤

[كنت]خرجت سنه من السنين بيغداد فاستأذنت في الخروج، فلم يؤذن لي، ٥٧٢

ص: ٦٧٩

نمايه اشعار

اعدد رسول الله و اعدد بعده

أسد الإله و ثالثا عبّاسا

١٧٦،

ألم تعلموا أنّا وجدنا محمّدا

نبيّا كموسى خطّ في أوّل الكتب

٣٩٨،

لقد علموا أنّ ابننا لا مكذب

لدينا و لا يعبأ بقليل الأباطل

٣٩٨،

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه

ثمّال اليتامى عصمه للأرامل

٣٩٨،

و اعدد علىّ الخير و اعدد جعفرا

و اعدد عقيلاً بعده الرّؤاسا

١٧٦،

و إنّ غلاما بين كسرى و هاشم

لأكرم من نيطت عليه التّمانم

٤٤٠،

و منّا إمام المتّقين محمّد

و حمزه منّا و المهذب جعفر

١٧٦،

و منّا عليّ صهره و ابن عمّه

و فارسه ذاك الإمام المطهر

١٧٦،

يا ربّ أتهلك آلِكَ

إن تفعل فأمر ما بدا لك

٣٩٤،

ص: ٦٨٠

الفهرست

باب الإِشارة و النَّصّ على أمير المؤمنين عليه السّلام ١٠

باب الإِشارة و النَّصّ على الحسن بن عليّ عليهما السّلام ٢٢

باب الإِشارة و النَّصّ على الحسين بن عليّ عليهما السّلام ٢٨

باب الإِشارة و النَّصّ على عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما ٣٦

باب الإِشارة و النَّصّ على أبي جعفر عليه السّلام ٤٠

باب الإِشارة و النَّصّ على أبي عبد الله جعفر بن محمّد الصادق عليهما السّلام ٤٢

باب الإِشارة و النَّصّ على أبي الحسن موسى عليه السّلام ٤٦

باب الإِشارة و النَّصّ على أبي الحسن الرضا عليه السّلام ٥٦

باب الإِشارة و النَّصَّ على أبي جعفر الثَّاني عليه السَّلام ٨٠

باب الإِشارة و النَّصَّ على أبي الحسن الثَّالث عليه السَّلام ٨٨

باب الإِشارة و النَّصَّ على أبي محمَّد عليه السَّلام ٩٢

باب الإِشارة و النَّصَّ إلى صاحب الدَّار عليه السَّلام ١٠٠

باب في تسميه من رآه عليه السَّلام ١٠٢

باب في النَّهي عن الاسم ١١٠

باب نادر في حال الغيبه ١١٢

ص: ٦٨١

باب في الغيبه ١١٨

باب ما يفصل به بين دعوى المحقِّق و المبطل في أمر الإمامه ١٣٨

باب كراهيه التَّوقيت ١٩٨

باب التَّمحيص و الامتحان ٢٠٢

باب أنَّه من عرف إمامه لم يضرَّه تقدُّم هذا الأمر أو تأخُّر ٢٠٦

باب من ادَّعى الإمامه و ليس لها بأهل و من جحد الأئمَّه ٢٠٨

باب فيمن دان الله عزَّ و جلَّ بغير إمام من الله جلَّ جلاله ٢١٦

باب من مات و ليس له إمام من أئمَّه الهدى و هو من الباب الأوَّل ٢٢٠

باب فيمن عرف الحقَّ من أهل البيت و من أنكر ٢٢٢

باب ما يجب على النَّاس عند مضيِّ الإمام عليه السَّلام ٢٢٤

باب في أنَّ الإمام متى يعلم أنَّ الأمر قد صار إليه ٢٢٨

باب حالات الأئمَّه عليهم السَّلام في الشَّنِّ ٢٣٤

باب أن الإمام لا يغسله إلا إمام من الأئمة عليهم السلام ٢٤٠

باب مواليد الأئمة عليهم السلام ٢٤٢

باب خلق أبدان الأئمة و أرواحهم و قلوبهم عليهم السلام ٢٥٢

باب التسليم و فضل المسلمین ٢٥٤

باب أن الواجب على الناس بعد ما يقضون مناسكهم أن يأتوا الإمام ٢٦٠

باب أن الأئمة تدخل الملائكة بيوتهم و تطأ بسطهم و تأتيهم بالأخبار ٢٦٢

باب أن الجن يأتيهم فيسألونهم عن معالم دينهم و يتوجهون في أمورهم ٢٦٤

باب في الأئمة: أنهم إذا ظهر أمرهم حكموا بحكم داود و آل داود ٢٧٢

ص: ٦٨٢

باب أن مستقى العلم من بيت آل محمد: ٢٧٤

باب أنه ليس شيء من الحق في يد الناس إلا ما خرج من ٢٧٦

باب فيما جاء أن حديثهم صعب مستصعب ٢٨٠

باب ما أمر النبي ص بالتصحيحه لأئمة المسلمين و اللزوم لجماعتهم ٢٨٦

باب ما يجب من حق الإمام على الرعيه و حق الرعيه على الإمام ٢٩٠

باب أن الأرض كلها للإمام عليه السلام ٢٩٦

باب سيره الإمام في نفسه و في المطعم و الملبس إذا ولي الأمر ٣٠٤

باب نادر ٣٠٦

باب فيه نكت و نتف من التنزيل في الولاية ٣٠٨

باب فيه نتف و جوامع من الروايات في الولاية ٣٦٦

باب في معرفتهم أولياءهم و التفويض إليهم ٣٧٠

باب مولد النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَوَفَاتِهِ ٣٧٤

باب النَّهْيِ عَنِ الْإِشْرَافِ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ٤٠٦

باب مولد أمير المؤمنين صلوات الله عليه ٤٠٦

باب مولد الزَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ٤٢٠

باب مولد الحسن بن عليّ صلوات الله عليهما ٤٢٨

باب مولد الحسين بن عليّ عليهما السَّلَامُ ٤٣٢

باب مولد عليّ بن الحسين عليهما السَّلَامُ ٤٤٠

باب مولد أبي جعفر محمّد بن عليّ عليهما السَّلَامُ ٤٤٤

ص: ٦٨٣

باب مولد أبي عبد الله جعفر بن محمّد عليهما السَّلَامُ ٤٥٢

باب مولد أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السَّلَامُ ٤٦٢

باب مولد أبي الحسن الرضا عليه السَّلَامُ ٤٨٨

باب مولد أبي جعفر محمّد بن عليّ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ ٥٠٤

باب مولد أبي الحسن عليّ بن محمّد عليهما السَّلَامُ وَالرِّضْوَانُ ٥١٨

باب مولد أبي محمّد الحسن بن عليّ عليهما السَّلَامُ ٥٣٠

باب مولد الصَّاحِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ٥٥٨

باب ما جاء في الاثني عشر والنصّ عليهم عليه السَّلَامُ ٥٨٦

باب في أنّه إذا قيل في الرّجل شيء فلم يكن فيه و كان في ولده ٦٠٨

أو ولد ولده فإنّه هو الذي قيل فيه ٦٠٨

باب أن الأئمة: كلهم قائمون بأمر الله تعالى، هادون إليه ٦١٠

باب صله الإمام عليه السلام ٦١٢

باب الفیء و الأنفال و تفسیر الخمس و حدوده و ما یجب فیہ ٦١٤

ص: ٦٨٤

جلد سوم

اشاره

ص: ١

ص: ٢

ص: ٣

ص: ٤

فهرست مطالب

کتاب ایمان و کفر

سرشت مؤمن و کافر ١١

بابی دیگر از سرشت مؤمن و کافر (به اضافه رویداد تکلیف نخستین) ١٧

باب دیگری در سرشت مؤمن و کافر ٢١

رسول خدا نخستین کسی است که به خداوند پاسخ داده، به پروردگاری او اقرار کرد ٢٧

آنان چگونه پاسخ دادند در حالی که ذره بودند ٣١

آفرینش آفریدگان بنا بر توحید است ٣١

قرار گرفتن مؤمن در صلب کافر ٣٣

وقتی خداوند عزتمند بخواهد مؤمن بیافریند ٣٥

صبغه (رنگ) همان اسلام است ۳۵

سکینه و آرامش، همان ایمان است ۳۷

اخلاص ۳۹

باب شرایع ۴۳

پایه های اسلام ۴۵

با اسلام، خون حفظ می شود ولی پاداش براساس ایمان است ۵۹

ایمان با اسلام شریک است ولی اسلام شریک ایمان نیست ۶۳

باب دیگری از شراکت اسلام و ایمان و این که اسلام پیش از ایمان است ۶۷

باب ۶۹

ایمان بین همه اعضای بدن پخش شده است ۸۳

پیش افتادن در ایمان ۹۷

درجات ایمان ۱۰۱

بابی دیگر از درجات ایمان ۱۰۵

ص: ۵

توضیح اسلام ۱۰۹

خصلت های مؤمن ۱۱۱

باب ۱۱۷

صفت ایمان ۱۱۹

برتری ایمان بر اسلام و برتری یقین بر ایمان ۱۲۱

حقیقت ایمان و یقین ۱۲۳

اندیشه ۱۲۷

مکارم ۱۲۹

برتری یقین ۱۳۳

خشنودی به قضا ۱۳۹

سپردن کارها به او و تکیه بر او ۱۴۷

هراس و امید ۱۵۵

خوش گمانی به خداوند عزّتمند ۱۶۳

اعتراف به کوتاهی ۱۶۵

فرمانبری و پرهیزگاری ۱۶۷

پرهیزگاری ۱۷۳

عقّت و پاکدامنی ۱۷۹

دوری از حرام ۱۸۱

انجام واجبات ۱۸۵

استواری عمل و مداومت بر آن ۱۸۷

عبادت ۱۸۹

نیت ۱۹۳

باب ۱۹۵

میانه روی در عبادت ۱۹۵

آن کس که پاداش کرداری از سوی خدا، به او برسد ۱۹۹

شکیبایی ۱۹۹

سپاسداری ۲۱۳

خوش اخلاقی ۲۲۷

ص: ۶

خوش رویی ۲۳۵

راستی و ادای امانت ۲۳۷

حیا ۲۴۳

گذشت ۲۴۵

فرو خوردن خشم ۲۴۹

بردباری ۲۵۵

خاموشی و نگهداشتن زبان ۲۵۹

مدارا ۲۶۷

نرمی و مهربانی ۲۷۱

فروتنی ۲۷۷

دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا ۲۸۳

نکوهش دنیا و پارسایی در دنیا ۲۹۱

باب ۳۰۹

قناعت ۳۱۱

کفاف ۳۱۷

شتاب در کار نیک ۳۱۹

انصاف و عدالت ۳۲۳

بی نیازی از مردم ۳۳۳

صلهٔ رحم ۳۳۷

نیکی به پدر و مادر ۳۵۳

اهمیت به امور مسلمین و پند و نصیحت برای سودشان ۳۶۵

بزرگداشت پیران ۳۶۹

مؤمنان برادر همدیگرند ۳۷۱

در آنچه موجب حقّ برای کسی است که خود را به ایمان نسبت می دهد ۳۷۷

برادری کردن بر دین قرار نگرفته است، بلکه آن آشناسدن با ۳۷۷

یکدیگر است ۳۷۷

حقّ مؤمن بر برادر مؤمن و ادای حقّ او ۳۷۹

دلسوزی و مهرورزی به یکدیگر ۳۹۱

ص: ۷

زیارت برادران ۳۹۳

دست دادن به همدیگر ۴۰۱

در آغوش گرفتن ۴۱۱

روبوسی ۴۱۳

گفت و گوی برادران ۴۱۷

شاد کردن مؤمنان ۴۲۱

برآورده کردن نیاز مؤمن ۴۳۱

کوشش برای نیاز مؤمن ۴۳۹

چاره سازی برای گرفتاری مؤمن ۴۴۵

غذادادن به مؤمن ۴۴۹

کسی که مؤمنی را ببوشاند ۴۵۷

در مهربانی به مؤمن و گرامی داشتن او ۴۵۹

خدمتگزاری به مؤمن ۴۶۵

اندرزدادن به مؤمن ۴۶۵

آشتی دادن میان مردم ۴۶۷

زنده گرداندن مؤمن ۴۶۹

فرا خواندن خانواده به ایمان ۴۷۱

فرانخواندن مردم ۴۷۳

خداوند به کسی که دوستش می دارد، دین می دهد ۴۷۷

سلامتی در دین ۴۷۹

تقیه ۴۸۱

نهان کاری ۴۹۱

مؤمن و نشانه ها و صفاتش ۵۰۱

اندک شمار بودن مؤمنان ۵۲۹

«خرسندی به موهبت ایمان و شکیبایی بر هر چیزی پس از آن» ۵۳۵

آرامش یافتن مؤمن در کنار مؤمن ۵۳۹

آنچه خداوند به وسیله مؤمن برطرف می کند ۵۳۹

مؤمنان دو گروه اند ۵۳۹

پیمان گرفتن خداوند از مؤمن برای شکیبایی اش در گرفتاری ۵۴۳

دشواری گرفتاری مؤمن ۵۴۷

فضیلت نیازمندان مسلمان ۵۶۱

باب ۵۷۳

قلب دو گوش دارد که فرشته و شیطان در آن دو می دمند ۵۷۳

روحی که مؤمن با آن نیرومند شده است ۵۷۵

گناهان ۵۷۷

گناهان بزرگ ۵۹۱

«کوچک شمردن گناه» ۶۰۹

پافشاری بر گناه ۶۱۱

ریشه و پایه های کفر ۶۱۱

ریاکاری ۶۱۹

ریاست خواهی ۶۲۷

با دین در کمین دنیا بودن ۶۳۱

کسی که از عدل سخن بگوید و جز آن عمل کند ۶۳۱

مجادله و ستیزه و دشمنی ورزیدن با مردم ۶۳۳

خشم ۶۳۷

حسدورزیدن ۶۴۳

تعصب ورزی ۶۴۷

[۱۴۴۲]۱-علی بن إبراهیم عن أبيه عن حماد بن عيسى عن ربعي بن عبد الله عن رجل عن علي بن الحسين عليهما السلام قال:

إنَّ الله عزَّ وجلَّ خلق التَّيْبِينَ من طينه عَليين: قلوبهم و أبدانهم، و خلق قلوب المؤمنين من تلك الطَّينه و [جعل] خلق أبدان المؤمنين من دون ذلك و خلق الكفَّار من طينه سَجِين: قلوبهم و أبدانهم، فخلط بين الطَّينتين، فمن هذا يلد المؤمن الكافر و يلد الكافر المؤمن و من هاهنا يصيب المؤمن السَّيِّئَه و من هاهنا يصيب الكافر الحسنه فقلوب المؤمنين تحنَّ إلى ما خلقوا منه و قلوب الكافرين تحنَّ إلى ما خلقوا منه

[۱۴۴۳]۲-محَمَّد بن يحيى، عن محمَّد بن الحسن، عن النَّضر بن شعيب، عن عبد الغفَّار الجازي، عن أبي عبد الله عليه السَّلام قال:

إنَّ الله عزَّ وجلَّ خلق المؤمن من طينه الجَنَّة و خلق الكافر من طينه النَّار؛ و قال: إذا أراد الله عزَّ وجلَّ بعبد خيرا طَيَّب روحه و جسده فلا يسمع شيئا من الخير إلاَّ عرفه و لا يسمع شيئا من المنكر إلاَّ أنكره؛ قال: و سمعته يقول: الطَّينات ثلاث: طينه الأنبياء و المؤمن من تلك الطَّينه إلاَّ أنَّ الأنبياء هم من صفوتها،

[۱۴۴۲]۱- مردی از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند دل و پیکر پیامبران را از سرشت علیون آفرید و دل مؤمنان را از آن سرشت آفرید ولی آفرینش بدن مؤمنان را پایین تر از آن نهاد. و دل و پیکر کافران را از سرشت سجین آفرید. آن گاه دو سرشت را به هم آمیخت. به همین جهت از مؤمن، کافر به دنیا می آید و از کافر، مؤمن. از این جا است که مؤمن به گناه دچار می شود و کافر به نیکی. آن گاه دل مؤمنان به آنچه از آن آفریده شده اند، می گراید و دل کافران نیز به آنچه از آن آفریده شده اند.

[۱۴۴۳]۲- عبد الغفار جازی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند عزّتمند، مؤمن را از سرشت بهشت آفرید و کافر را از سرشت دوزخ. و فرمودند: چون خدای شکوهمند برای بنده ای خیر بخواهد، جان و تنش را آرام می کند، تا او چیزی از خیر را نشنود مگر اینکه آن را نیکو ببیند و چیزی از زشت را نشنود مگر زشتش ببیند. راوی گوید: و شنیدم می فرماید: سرشت ها سه گونه است:

سرشت پیامبران و مؤمن از یک گونه است جز این که پیامبران برگزیده آن هستند.

ص: ۱۱

هم الأصل و لهم فضلهم و المؤمنون الفرع من طین لاذب، كذلك لا- يفرق الله عزّ و جلّ بينهم و بين شيعتهم. و قال: طينه الثّاصب من حمّا مسنون و أمّا المستضعفون فمن تراب لا يتحوّل مؤمن عن إيمانه و لا ناصب عن نصبه و لله المشيئة فيهم.

[۱۴۴۴]۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن صالح بن سهل قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

جعلت فداك من أي شيء خلق الله عزّ و جلّ طينه المؤمن؟ فقال: من طينه الأنبياء، فلم تنجس أبدا.

[۱۴۴۵]۴- محمّد بن يحيى و غيره، عن أحمد بن محمّد و غيره، عن محمّد بن خلف، عن أبي نهشل قال: حدّثني محمّد بن إسماعيل، عن أبي حمزة الثمالي قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إنّ الله جلّ و عزّ خلقنا من أعلى عليين، و خلق قلوب شيعتنا ممّا خلقنا منه و خلق أبدانهم من دون ذلك، و قلوبهم تهوى إلينا؛ لأنّها خلقت ممّا خلقنا منه، ثمّ تلا هذه الآية: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيّينَ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عَلِيّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ و خلق عدونا من سجّين و خلق قلوب شيعتهم ممّا خلقهم منه و أبدانهم من دون ذلك، فقلوبهم تهوى إليهم؛ لأنّها خلقت ممّا خلقوا منه، ثمّ تلا هذه الآية: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجّينَ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا سَجّينَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.

[۱۴۴۶]۵- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و غير واحد، عن الحسين بن الحسن جميعا، عن محمّد بن أورمه، عن محمّد بن

علی، عن إسماعیل بن یسار، عن عثمان بن یوسف قال: أخبرنی عبد الله بن کیسان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۱۲

آنان اصلند و فضیلت برای آنان است. و مؤمنان شاخه ای از گل چسبیده اند. و بدین سان خدای عزّتمند میان ایشان و شیعیان نشان جدایی نمی اندازد. و فرمودند:

سرشت ناصبی از گل سیاه بدبو است. اما ناتوانان از خاک هستند. نه مؤمن از ایمانش برمی گردد و نه ناصبی از دشمنی اش. و در میان آنان خواست خداوند جاری است.

[۱۴۴۴]۳- صالح سهل گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت! خداوند عزّتمند سرشت مؤمن را از چه آفرید؟ فرمودند: از سرشت پیامبران که هرگز آلوده نمی شود.

[۱۴۴۵]۴- ابو حمزه ثمالی گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرماید: همانا خداوند شکوهمند ما را از والا علیون آفرید و دل شیعیانمان را هم. ولی پیکرشان را از پایین آن آفرید. و دل های آنان به سوی ما می گراید؛ زیرا دلشان از آنچه ما آفریده شده ایم، آفریده شده است. سپس این آیه را خواند: (چنان نیست.

نامه نیکان در علیون است. و تو نمی دانی علیون چیست. نامه ای است نوشته، که تقرّب یافتگان گواهی هستند.) [مطفّین (۸۳): ۱۸ تا ۲۱] و دشمنانمان را از سجّین آفرید. و دل پیروانشان را هم. ولی پیکرهایشان را از پایین تر از آن آفرید. پس دل هایشان به سوی آنان می گراید؛ زیرا دلشان از چیزی آفریده شده است که آنان آفریده شده اند. سپس این آیه را خواند: (چنان نیست. نامه بدان در سجّین است. و تو نمی دانی سجّین چیست. نامه ای است نوشته. وای در این روز بر تکذیب گران) [سوره مطفّین (۸۳): ۷ تا ۱۰]

[۱۴۴۶]۵- عبد الله کیسان گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت!

ص: ۱۳

قلت له: جعلت فداك أنا مولاك، عبد الله بن کیسان قال: أما التّسب فأعرفه و أما أنت، فليست أعرفك، قال: قلت له: إنني ولدت بالجبل و نشأت في أرض فارس و إنني أخالط الناس في التّجارات و غير ذلك، فأخالط الرّجل فأرى له حسن السّمت و حسن الخلق و [كثرة] أمانه، ثمّ أفتشه فأبّينه عن عداوتكم و أخالط الرّجل فأرى منه سوء الخلق و قلّه أمانه و زعاره، ثمّ أفتشه فأبّينه عن ولايتكم، فكيف يكون ذلك؟ فقال لي: أما علمت يا ابن كيسان أنّ الله عزّ و جلّ أخذ طينه من الجنّه و طينه من النّار فخلطهما جميعا، ثمّ نزع هذه من هذه؛ و هذه من هذه، فما رأيت من أولئك من الأمانه و حسن الخلق و حسن السّمت فمما مسّتهم من طينه الجنّه و هم يعودون إلى ما خلقوا منه، و ما رأيت من هؤلاء من قلّه الأمانه و سوء الخلق و الزّعاره، فمما مسّتهم من طينه الكافي النّار و هم يعودون إلى ما خلقوا منه.

[۱۴۴۷]۶- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن خالد، عن صالح بن سهل قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: المؤمنون من طينه الأنبياء؟ قال: نعم.

[۱۴۴۸]۷-علي بن محمد، عن صالح بن أبي حماد، عن الحسين بن يزيد، عن الحسن بن علي بن أبي حمزه، عن إبراهيم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَوَّلِ سَاعِهِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ، فَقَبَضَ بِيَمِينِهِ قَبْضَهُ بَلَغَتْ قَبْضَتَهُ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، وَأَخَذَ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ تَرَبَهُ وَقَبَضَ قَبْضَهُ أُخْرَى مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْقَصْوَى، فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَلِمَتَهُ فَأَمْسَكَ الْقَبْضَةَ الْأُولَى بِيَمِينِهِ وَالْقَبْضَةَ الْأُخْرَى بِشِمَالِهِ، فَفَلَقَ الطَّيْنَ فَلَقَّتَيْنِ فَذَرَا مِنَ الْأَرْضِ ذُرُورًا

ص: ۱۴

من غلام شما عبد الله کیسان ام. فرمود: نسبت را می شناسم اما تو را نه. من عرض کردم: من در کوهستان به دنیا آمده، در پارس بزرگ شده ام و در تجارت ها و جز آن با مردم می آمیزم. گاهی با مردی آشنا می شوم و او را نیک منش و خوب رفتار و امانتدار می یابم، سپس جستجو می کنم و دشمنی اش با شما برایم روشن می شود. و گاهی با مردی می آمیزم و از او بد رفتاری و ناامانتداری و تند مزاجی می بینم، سپس جستجو می کنم و دوستی اش با شما برایم روشن می شود. چرا چنین است؟ حضرت به من فرمودند: ای پسر کیسان! آیا نمی دانی که خداوند شکوهمند، گلی از بهشت گرفت و گلی از دوزخ. آن گاه آن ها را درهم آمیخت.

سپس آن را از این و این را از آن جدا کرد. پس امانت داری و خوب رفتاری و نیک منشی ای که از آنان می بینی، به جهت چیزی است که از گل بهشت به آنان رسیده است. ولی آنان به آنچه از آن آفریده شده اند، باز می گردند. و آنچه از ناامانتداری و بد رفتاری و تند مزاجی از اینان می بینی به جهت چیزی است که از گل دوزخ به آنان رسیده است. ولی ایشان هم به چیزی باز می گردند که از آن آفریده شده اند.

[۱۴۴۷]۶-صالح سهل گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا مؤمنان از سرشت پیامبرانند؟ فرمود: بله.

[۱۴۴۸]۷-ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند عزتمند وقتی خواست آدم علیه السلام را بیافریند، جبرئیل را در نخستین ساعت از روز آدینه فرستاد. آن گاه او دست راستش را مشت کرد که مشتش از آسمان هفتم به آسمان دنیا رسید و از هر آسمانی، خاکی برگرفت و مشت دیگری از زمین هفتم بالا تا زمین هفتم دور، برگرفت. آن گاه خداوند عزتمند به کلمه اش (جبرئیل) فرمان داد تا مشت نخستین را در دست راستش و مشت دیگر را در دست چپش نگاه دارد، سپس آن گل را دو بخش کرده، بخشی را به زمین پاشید

ص: ۱۵

و من السَّمَاوَاتِ ذُرُورًا فَقَالَ لِلَّذِي بِيَمِينِهِ: مِنْكَ الرَّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ وَالصَّادِقُونَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالسَّعْدَاءُ وَ مِنْ أَرِيدَ كَرَامَتَهُ،

فوجب لهم ما قال كما قال، و قال للذی بشماله: منك الجبارون و المشركون و الکافرون و الطواغیت و من أريد هوانه و شقوته، فوجب لهم ما قال كما قال، ثم إن الطینتين خلطتا جميعا، و ذلك قول الله عزّ و جلّ: **إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى** فالحبّ طينه المؤمنین الّتی ألقى الله علیها محبّته و النوى طينه الکافرين الّذین نأوا عن کلّ خیر و إنّما سمی النوى من أجل أنّه نأى عن کلّ خیر و تباعد عنه و قال الله عزّ و جلّ: **يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ فَالْحَيُّ**: المؤمن الّذی تخرج طينته من طينه الکافر و الميّت الّذی يخرج من الحيّ: هو الکافر الّذی يخرج من طينه المؤمن فالحیّ: المؤمن و الميّت:

الکافر و ذلك قوله عزّ و جلّ: **أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ** فكان موته اختلاط طينته مع طينه الکافر و كان حياته حين فرق الله عزّ و جلّ بينهما بكلمته كذلك يخرج الله عزّ و جلّ المؤمن فى الميلاد من الظلمه بعد دخوله فيها إلى الثور و يخرج الکافر من الثور إلى الظلمه بعد دخوله إلى الثور و ذلك قوله عزّ و جلّ:

لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ.

باب آخر منه و فيه زياده و وقوع التکليف الأوّل

[۱۴۴۹]-۱- أبو علی الأشعريّ و محمّد بن يحيى، عن محمّد بن إسماعيل، عن عليّ بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

لو علم النّياس كيف ابتداء الخلق ما اختلف اثنان، إنّ الله عزّ و جلّ قبل أن يخلق الخلق قال: **كن ماء عذبا أخلق منك جنّتي و أهل طاعتي و كن ملحا أجاجا**

ص: ۱۶

و بخشی را در آسمان. آن گاه به آنچه در دست راستش بود فرمود: فرستادگان و پیامبران و جانشینان و صدّيقان و مؤمنان و سعادت‌مندان و هر آن کس که من بزرگی اش را بخواهم، از تو اند. پس آنچه فرمود بر آنان واجب شد، چنان که فرمود. و به آنچه در دست چپش بود، فرمود: ستمکاران و مشرکان و کافران و طاغوت‌ها و هر آن کس که من خواری و بدبختی اش را بخواهم از تو اند و آنچه فرمود بر آنان واجب شد، چنان که فرمود. سپس آن دو گل درهم آمیخت. و این سخن خدای شکوهمند است: (همانا خداوند، شکافنده دانه و هسته است) [انعام (۶): ۹۵] **و حَبِّ [دانه]**، سرشت مؤمنانی است که خداوند محبّت خود را در آن انداخته است و نوى [هسته]، سرشت کافرانی است که از هر نیکی دورند.

و همانا سرشت کافران از آن روی، نوى [هسته] نامیده شده، که از هر خیری دور است و از آن دور مانده است. و خداوند عزّت‌مند فرمود: (زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده). [سورة انعام (۶): آیه ۹۵] زنده، مؤمنی است که سرشتش از سرشت کافر بیرون می آید. و مرده ای که از زنده بیرون می آید، همان کافری است که از سرشت مؤمن بیرون می آید. پس زنده، مؤمن است و مرده کافر. و این سخن خداوند شکوهمند است: (آیا کسی که مرده بود و ما زنده اش کردیم). [سورة انعام (۶): آیه ۱۲۲] که مرگش، آمیختگی سرشتش با سرشت کافر است. و زندگی او هنگامی است که خداوند عزّت‌مند، به سبب کلمه اش میان آن دو جدایی اندازد. بدین سان خداوند شکوهمند مؤمن را در تولّدش، پس از در آمدن به تاریکی، او را

از تاریکی به سوی نور بیرون برده و کافر را پس از در آمدن به نور، از نور به تاریکی بیرون می برد. و این سخن خداوند عزّتمند است: (تا زندگان را بیم دهد و این سخن بر کافران ثابت شود). [یاسین (۳۶): ۷۰]

بابی دیگر از سرشت مؤمن و کافر (به اضافه رویداد تکلیف نخستین)

[۱۴۴۹]۱-زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: اگر مردم چگونگی آغاز آفرینش را می دانستند دو نفر با هم اختلاف پیدا نمی کردند. همانا خداوند شکوهمند، پیش از آفرینش آفریدگان فرمود: آب گوارا! پدید آی تا بهشت و

ص: ۱۷

أخلق منك ناری و أهل معصیتی ثم أمرهما فامترجا، فمن ذلك صار يلد المؤمن الكافر و الكافر المؤمن ثم أخذ طينا من أدیم الأرض فعرکه عرکا شديدا فإذا هم كالذّر يدبّون، فقال لأصحاب اليمين: إلی الجنة بسلام، و قال لأصحاب الشمال: إلی النار و لا أبالی، ثم أمر نارا فأسعرت، فقال لأصحاب الشمال: ادخلوها، فهابوها، فقال لأصحاب اليمين: ادخلوها فدخلوها، فقال:

کونی بردا و سلاما فکانت بردا و سلاما فقال أصحاب الشمال: یا ربّ أقلنا فقال: قد أقلتکم فادخلوها، فذهبوا فهابوها، فتمّ ثبتت الطّاعة و المعصیه فلا یستطیع هؤلاء أن یكونوا من هؤلاء؛ و لا هؤلاء من هؤلاء.

[۱۴۵۰]۲-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن ابن اذینه، عن زراره أنّ رجلا سأل ابا جعفر علیه السلام عن قول الله جلّ و عزّ: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ إلی آخر الآیه، فقال و أبوه یسمع:

حدّثنی ابي أنّ الله عزّ و جلّ قبض قبضه من تراب التّربه التي خلق منها آدم عليه السّلام فصبّ عليها الماء العذب الفرات ثمّ تركها أربعين صباحا ثمّ صبّ عليها الماء المالح الأجاج فتركها أربعين صباحا فلما اختمرت الطّينه أخذها فعرکها عرکا شديدا فخرجوا كالذّر من يمينه و شماله و أمرهم جميعا أن یقعوا فی النار، فدخل أصحاب اليمين، فصارت عليهم بردا و سلاما و ابي أصحاب الشمال أن یدخلوها.

[۱۴۵۱]۳-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن أحمد بن محمد بن ابي نصر، عن أبان بن عثمان، عن محمّد بن علی الحلبيّ، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ لما أراد أن یخلق آدم عليه السلام أرسل الماء علی الطّين، ثمّ قبض

ص: ۱۸

فرمانبرانم را از تو بیافرینم. نمک تلخ! پدید آی تا دوزخ و اهل نافرمانی ام را از تو بیافرینم. سپس به آن دو فرمان داد تا درهم آمیزند. و از این جهت است که از مؤمن، کافر به دنیا می آید و از کافر، مؤمن. سپس گلی از روی زمین برگرفته، آن را به سختی کوبید، پس آن گل ذره هایی گشت که می جنیدند. آن گاه به اصحاب یمین (بهشتیان) فرمود: به سلامت به سوی

بهشت [بروید.] و به اصحاب شمال (دوزخیان) فرمود: به سوی دوزخ [بروید.] [و اهمیتی [به شما] نمی دهم. سپس به آتشی فرمان داد تا فروخته شود و به اصحاب شمال فرمود: در آن درآیید و بهراسید. و به اصحاب یمین فرمود: در آن درآیید. و آنان داخل می شوند. آن گاه [به آتش] فرمود: سرد و سلامت باش. و آتش سرد و سلامت شد. اصحاب شمال گفتند: پروردگارا! از ما درگذر. فرمود: از شما درگذشتم در آتش داخل شوید.

آن ها می روند و می هراسند. و این جا فرمانبری و نافرمانی ثابت می شود. نه اینان می توانند از آنان باشند و نه آنان از اینان.

[۱۴۵۰] ۲-زراره گفت: مردی از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسید: (و چون پروردگارت از پشت فرزندان آدم، نسل ها را گرفته، ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم، گفتند: چرا. . .) [اعراف (۷): ۱۷۲] حضرت-درحالی که پدرش می شنید-فرمود: پدرم به من فرموده خداوند عزّتمند، مشتی از خاکی که آدم علیه السلام را از آن آفریده، برداشته، آن گاه آب گوارای فرات بر آن ریخته است. سپس چهل بامداد آن را رها کرده و آن گاه آب نمکینی تلخ بر آن پاشیده و چهل بامداد رهایش کرده است. و چون آن گل خمیر شده، آن را برگرفته و به سختی کوبیده تا ذره هایی از راست و چپش بیرون آمده اند. آن گاه به همگی فرمان داده تا در دوزخ فروافتند. و اصحاب یمین به آن درآمده اند و بر آنان سرد و سلامت گشته است ولی اصحاب شمال از داخل شدن در آن خودداری کرده اند.

[۱۴۵۱] ۳-محمد بن علی حلبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

همانا خداوند شکوهمند چون خواست آدم را بیافریند، آبی را بر آن گل فرستاد،

ص: ۱۹

قبضه فعرکها ثم فرّقها فرقتین بیده ثم ذرأهم فإذا هم یدبّون ثم رفع لهم ناراً فأمر أهل الشمال أن یدخلوها فذهبوا إليها فهابوها فلم یدخلوها ثم أمر أهل الیمین أن یدخلوها فذهبوا فدخلوها فأمر الله جلّ و عزّ النار فکانت علیهم برداً و سلاماً، فلما رأى ذلك أهل الشمال قالوا: ربّنا أقلنا، فأقالهم، ثم قال لهم:

ادخلوها فذهبوا فقاموا علیها و لم یدخلوها، فأعادهم طیناً و خلق منها آدم علیه السلام.

و قال أبو عبد الله علیه السلام: فلن یتطیع هؤلاء أن یکونوا من هؤلاء و لا هؤلاء أن یکونوا من هؤلاء قال: فیرون أن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم أوّل من دخل تلك النار، فذلك قوله جلّ و عزّ: «قل إن کان للرحمن ولد فأنا أوّل العابدین»

باب آخر منه

[۱۴۵۲] ۱-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن داود العجلی، عن زراره، عن حمزان، عن أبي جعفر علیه السلام قال:

إنّ الله تبارک و تعالی حیث خلق الخلق خلق ماء عذبا و ماء مالحا أجاجا، فامتزج الماءان، فأخذ طیناً من أديم الأرض فعرکه

عزکا شدیداً، فقال لأصحاب اليمين و هم كالذّر يدبّون: إلى الجنّة بسلام و قال لأصحاب الشّمال:

إلى النار و لا- أبالي. ثمّ قال: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى النَّبِيِّينَ، فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ و أنّ هذا محمّد رسولی، و أنّ هذا علیّ امیر المؤمنین؟ قالوا: بلی فثبتت لهم النبوة و أخذ الميثاق علی اولی العزم أنّی ربکم و محمّد رسولی و علیّ امیر المؤمنین و أوصیائوه من بعده و لاه امری و خزّان علمی علیه السّلام و أنّ المهديّ أنتصر به لدينی و أظهر به دولتی و أنتقم به من أعدائی و أعبد به طوعاً و کرها

ص: ۲۰

سپس مشتی گرفت و آن را کوبید و به دست خودش آن را دو بخش کرده، پراکنده شان کرد که ناگاه به جنبش درآمدند. سپس برایشان آتشی برپا کرده، به اهل شمال فرمان داد تا در آن داخل شوند. آن ها به سوی آتش رفتند و ترسیدند و در آن داخل نشدند. سپس اهل یمین را فرمان داد که در آتش داخل شوند. آنان رفتند و داخل شدند. پس خداوند عزّتمند به آتش فرمان داد تا بر آنان سرد و سلامت شود. و اهل شمال چون چنین دیدند، گفتند: پروردگارا از ما درگذر. و خداوند از آنان درگذشت. سپس به آنان فرمود: در آتش داخل شوید. آنان رفته، بر لبه دوزخ ایستادند و در آتش داخل نشدند. آن گاه همه را به گل بازگردانده، آدم علیه السّلام را از آن آفرید. و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: و هرگز ممکن نیست که اینان از آنان بشوند و آنان نیز از ایشان. فرمود: آنان معتقدند که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- نخستین کسی است که در آن آتش داخل شد. و این سخن خداوند شکوهمند است که (بگو اگر برای آن مهربان، فرزندی بود، من نخستین پرستنده بودم). [زخرف (۴۳): ۸۱]

باب دیگری در سرشت مؤمن و کافر

[۱۴۵۲]۱- حمران از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند پاک و والا وقتی آفریدگان را آفرید، آبی گوارا و آبی نمکین و تلخ آفرید و هر دو را به هم آمیخت. آن گاه گلی از روی زمین برداشته، آن را به سختی کوبید.

سپس به اصحاب یمین که ذره هایی جنبنده شده بودند، فرمود: به سلامت به سوی بهشت بروید. و به اصحاب شمال فرمود: به دوزخ بروید. چه باک. آن گاه فرمود: (آیا من پروردگارتان نیستم. گفتند: چرا ما گواهیم. تا در روز قیامت نگوئید ما از آن غافل بودیم.) [اعراف (۷): ۱۷۲]. سپس از پیامبران پیمان گرفته، فرمود:

آیا من پروردگارتان نیستم و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] فرستاده ام و این علی، امیر مؤمنان نیست؟ گفتند: چرا. پس پیامبری را برایشان ثابت کرد.

و از پیامبران اولی العزم پیمان گرفت که من پروردگارتان هستم و محمّد فرستاده ام و علی امیر مؤمنان و جانشینان پس از او صاحبان امر و گنجوران دانشم هستند. و با مهدی است که دینم را یاری می کنم و دولتّم را آشکار کرده، از دشمنانم انتقام می گیرم. و به سبب او است که خواه و ناخواه بندگی می شوم.

قالوا: أقرنا يا ربّ و شهدنا، و لم يجحد آدم و لم يقرّ فثبتت العزيمه لهؤلاء الخمسه فى المهدى و لم يكن لآدم عزم على الإقرار به و هو قوله عزّ و جلّ:

و لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسَىٰ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا قَالَ: إِنَّمَا هُوَ: فترك ثم أمر نارا فأججت فقال لأصحاب الشمال: ادخلوها فهابوها، و قال لأصحاب اليمين: ادخلوها فدخلوها فكانت عليهم بردا و سلاما، فقال أصحاب الشمال:

يا ربّ أقلنا، فقال: قد أقلتكم اذهبوا فادخلوها، فهابوها، فتمّ ثبتت الطاعة و الولايه و المعصيه.

[۱۴۵۳] ۲- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد و على بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن حبيب السجستاني قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إنّ الله عزّ و جلّ لما أخرج ذريّه آدم عليه السلام من ظهره ليأخذ عليهم الميثاق بالربوبية له و بالنبوه لكلّ نبيّ فكان أوّل من أخذ له عليهم الميثاق بنبوته محمّد بن عبد الله صلى الله عليه و اله و سلّم ثمّ قال الله عزّ و جلّ لآدم: انظر ما ذا ترى؟ قال: فنظر آدم عليه السلام إلى ذريّته و هم ذرّ قد ملئوا السماء، قال آدم عليه السلام: يا ربّ ما أكثر ذريّتي و لأمر ما خلقتهم، فما تريد منهم بأخذك الميثاق عليهم؟ قال الله عزّ و جلّ: يعبدوننى لا يشركون بى شيئا و يؤمنون برسلى و يتبعونهم، قال آدم عليه السلام: يا ربّ فما لى أرى بعض الذرّ أعظم من بعض و بعضهم له نور كثير و بعضهم له نور قليل و بعضهم ليس له نور؟ فقال الله عزّ و جلّ: كذلك خلقتهم لأبلوهم فى كلّ حالاتهم، قال آدم عليه السلام: يا ربّ فتأذن لى فى الكلام فأتكلّم؟ قال الله عزّ و جلّ: تكلم فإنّ روحك من روحى و طبيعتك [من] خلاف كينونتى، قال آدم: يا ربّ فلو كنت خلقتهم على مثال واحد و قدر واحد و طبيعه واحده و جبلّه واحده و ألوان واحده و أعمار واحده و أرزاق سواء

آنان گفتند: پروردگارا، ما اقرار کرده، به آن شهادت می دهیم. ولی آدم نه انکار کرد و نه اقرار. پس مقام اولی العزمی - درباره مهدی - برای ایشان ثابت شد. و برای آدم در اقرار به مهدی، تصمیمی نبود. و این سخن خدای شکوهمند است: (پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی او فراموش کرد و ما برایش تصمیمی نیافتیم.) [طه (۲۰):

۱۱۵] فرمودند: فراموشی همان رها کردن است. سپس به آتش فرمان داد تا شعله ور گردد. و به اصحاب شمال فرمود: در آتش داخل شوید. آنان ترسیدند. به اصحاب یمین فرمود: در آتش داخل شوید. آنان داخل شدند و آتش برایشان سرد و سلامت شد. آن گاه اصحاب شمال گفتند: پروردگارا از ما درگذر. فرمود:

از شما درگذشتم. بروید و در آتش داخل شوید. آنان ترسیدند. و این جا اطاعت و ولایت و نافرمانی ثابت شد.

[۱۴۵۳] ۲- حبيب سجستاني گفت: از حضرت باقر عليه السلام شنيدم مى فرمايد: همانا خداوند عزّتمند وقتى نسل آدم عليه السلام را از پشت او بيرون آورد تا از آنان بر پروردگارى خود و پيامبرى همه پيامبران پيمان بگيرد، نخستين كسى كه بر

پیامبری اش از پیامبران پیمان گرفت، محمد بن عبد الله- درود خدا بر او و بر خاندانش- بود. سپس خداوند به آدم فرمود: بنگر که چه می بینی. آدم علیه السلام به نسل خود نگریست که ذره بودند و آسمان را پر کرده بودند. و گفت: پروردگارا، نسل من چه بسیارند. برای چه آن ها را آفریده ای. و چرا از آنان پیمان می گیری؟ خداوند عزتمند فرمود: آنان مرا بندگی کرده، چیزی را شریکم قرار نمی دهند. و به فرستادگانم ایمان آورده، از آنان پیروی می کنند. آدم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، چرا برخی از ذره ها بزرگ تر از برخی دیگر است. برخی نور فراوانی دارند و برخی نوری اندک و برخی نیز هیچ نوری ندارند؟ خداوند شکوهمند فرمود: آنان را چنین آفریدم تا در هر احوالی آنان را بیازمایم. آدم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا اجازه می فرمایی با آنان سخن بگویم؟ خداوند عزتمند فرمود: سخن بگو که تو روح از روح من است ولی طبیعت بر خلاف هستی من است. آدم عرض کرد:

پروردگارا، کاش آنان را یکسان و یک اندازه و یک طبیعت و یک سرشت و یک رنگ و یک عمر با روزی ای برابر می آفریدی تا کسی بر دیگری ستم نکند

ص: ۲۳

لم یبغ بعضهم علی بعض و لم یکن بینهم تحاسد و لا- تباغض و لا- اختلاف فی شیء من الأشياء، قال الله عز و جل: یا آدم بروحی نطقت و بضعف طبیعتک تکلفت ما لا علم لک به و أنا الخالق العالم، بعلمی خالفت بین خلقهم و بمشیئتی یمضی فیهم امری و الی تدبیری و تقدیری صائرون، لا- تبدیل لخلقی، إنما خلقت الجن و الإنس لیعبدون و خلقت الجنة لمن أطاعنی و عبدنی منهم و اتبع رسلی و لا- ابالی و خلقت النار لمن کفر بی و عصانی و لم یتبع رسلی و لا- ابالی؛ و خلقتک و خلقت ذریتک من غیر فاقه بی الیک و الیهم و إنما خلقتک و خلقتهم لأبلوک و أبلوهم أیکم أحسن عملا فی دار الدنیا فی حیاتکم و قبل مماتکم فلذلک خلقت الدنیا و الآخرة و الحیاة و الموت و الطاعة و المعصیه و الجنة و النار و کذلک أردت فی تقدیری و تدبیری و بعلمی التافذ فیهم خالفت بین صورهم و أجسامهم و ألوانهم و أعمارهم و أرزاقهم و طاعتهم و معصیتهم، فجعلت منهم الشقی و السعیید و البصیر و الأعمی و القصیر و الطویل و الجمیل و الدمیم و العالم و الجاهل و الغنی و الفقیر و المطیع و العاصی و الصیحیح و السقیم و من به الزمانه و من لا عاهه به، فینظر الصیحیح الی العافیة فیحمدنی علی عافیته، و ینظر العافیة الی العاهه فیسألنی أن أعافیه و یصبر علی بلائی فأثیبه جزیل عطائی، و ینظر الغنی الی الفقیر فیحمدنی و یشکرنی، و ینظر الفقیر الی الغنی فیسألنی، و ینظر المؤمن الی الکافر فیحمدنی علی ما هدیته فلذلک خلقتهم لأبلوهم فی السراء و الضراء و فیما أعافیهم و فیما أبتلیهم و فیما أعطیهم و فیما أمنعهم و أنا الله الملك القادر، ولی أن أمضی

ص: ۲۴

و میانشان حسد و دشمنی و اختلاف نباشد. خداوند شکوهمند فرمود: ای آدم! با روح من سخن گفتمی و با ناتوانی طبیعت ات خود را در آنچه دانشی نداشتی به زحمت انداختی. منم آفریننده دانا که دانسته میان آفریدگانم فرق گذاشتم. به خواست من فرمانی در میان آنان می گذرد و آنان به سوی تدبیر و تقدیر من در حرکتند. آفریدگانم دگرگونی ای ندارند. همانا جنیان و آدمیان را آفریدم تا مرا بندگی کنند و بهشت را برای کسانی آفریدم که مرا اطاعت و بندگی کرده، از فرستادگانم پیروی

کنند. و چه باک، دوزخ را برای کسانی آفریدم که به من کفر ورزیده، از من فرمان نبردند و از فرستادگانم پیروی نکردند. و چه باک. تو و نسلت را آفریدم، بی آن که هیچ نیازی به تو و آنان داشته باشم. تو و آنان را برای آزمودن آفریدم. تا کدام کس از شما در زندگانی دنیا-پیش از مرگ-نیکوکارترین باشد. برای همین، دنیا و آخرت، زندگی و مرگ، اطاعت و نافرمانی، بهشت و دوزخ را آفریدم. و همین طور در تقدیر و تدبیرم و به سبب دانش جاری ام در میان ایشان، میان چهره ها و پیکرها، رنگ و عمر و روزی و فرمانبری و نافرمانی شان فرق گذاشتم. از میان شان شقاوتمند و سعادتمند، بینا و کور، کوتاه و بلند، زیبا و زشت، دانشمند و نادان، دولتمند و نیازمند، فرمانبر و نافرمان، تندرست و بیمار و ناقص الخلقه و کامل الخلقه قرار دادم تا تندرست به ناقص الخلقه بنگرد و مرا به جهت تندرستی اش سپاس گوید و ناقص الخلقه به تندرست بنگرد و از من تندرستی خواسته، به بلای من شکیبایی کند، تا داد و دهشی بزرگ به او کنم. و دولتمند به نیازمند نگریسته، مرا سپاس گوید. و نیازمند به دولتمند نگریسته، از من بخواهد.

مومن به کافر نگریسته، مرا به جهت هدایتش سپاس بگوید. برای همین آنان را آفریدم تا در خوشی و ناخوشی، در تندرستی و گرفتاری و در عطا و بازداری، بیازمایم. و منم خداوند شهریار توانا. و حق دارم همه آنچه را تقدیر کرده ام بر

ص: ۲۵

جميع ما قدرت على ما دبّرت ولى أن أغير من ذلك ما شئت إلى ما شئت و أقدم من ذلك ما أخرت و أؤخر من ذلك ما قدمت و أنا الله الفعّال لما أريد لا أسأل عما أفعل و أنا أسأل خلقى عما هم فاعلون.

[۱۴۵۴]۳- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل، عن صالح بن عقبه، عن عبد الله بن محمد الجعفي و عقبه جميعا، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن الله عزّ و جلّ خلق الخلق فخلق من أحبّ ممّا أحبّ و كان ما أحبّ أن خلقه من طينه الجنّة و خلق من أبغض ممّا أبغض و كان ما أبغض أن خلقه من طينه النار، ثمّ بعثهم فى الظلال-فقلت و أىّ شىء الظلال فقال: ألم تر إلى ظلك فى الشمس شيئا و ليس بشىء-ثمّ بعث منهم النبيين فدعوهم إلى الإقرار بالله عزّ و جلّ: و هو قوله عزّ و جلّ و لئن سألتهم من خلقهم ليقولنّ الله ثمّ دعوهم إلى الإقرار بالنبيين فأقرّ بعضهم و أنكر بعض، ثمّ دعوهم إلى ولايتنا فأقرّ بها و الله من أحبّ و أنكرها من أبغض و هو قوله: «فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به من قبل» ثمّ قال أبو جعفر عليه السلام: كان التّكذيب ثمّ.

باب أن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم أوّل من أجب و أقرّ لله عزّ و جلّ بالربوبية

[۱۴۵۵]۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن صالح بن سهل، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أنّ بعض قريش قال لرسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم: بأىّ شىء سبقت الأنبياء و أنت بعثت آخرهم و خاتمهم؟ فقال: إنى كنت أوّل من آمن برّبى و أوّل من أجب حيث أخذ الله ميثاق النبيين و أشهدهم على أنفسهم ألسنت برّبكم، فكنت أنا أوّل نبيّ

ص: ۲۶

تدبیرهایم بگذرانم. و حق دارم که هرچه خواستم دیگرگون سازم، آنچه را عقب انداخته بودم، پیش اندازم و آنچه را پیش انداخته بودم، به عقب اندازم. و منم خداوندی که آنچه بخواهد، می کند. از آنچه می کنم، بازخواست نمی شوم و منم که از آفریدگانم درباره آنچه کرده اند، بازخواست می کنم.

[۱۴۵۴]۳- عبد الله بن محمد جعفی و عقبه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: همانا خداوند عزتمند آفریدگان را آفرید. و کسانی را که دوست داشت از چیزی آفرید که دوست می داشت. و آن چیزی که دوست داشت ایشان را از آن بیافریند، گل بهشت بود. و کسانی را که دوست نداشت از چیزی آفرید که بدش می آمد. و آن گل دوزخ بود. سپس آنان را به صورت سایه برانگیخت. من عرض کردم: سایه چیست؟ فرمودند: آیا به سایه ات در آفتاب ننگریسته ای که هم چیزی هست و هم نیست. سپس از میان آنان پیامبران را برانگیخته، آنان را به اقرار به خداوند شکوهمند فراخواند و این سخن او است که (و اگر از آنان پرسى چه كسى شما را آفرید می گویند: خداوند) [زخرف (۴۳): ۸۷] سپس آنان را به اقرار به پیامبران فراخواند که برخی اقرار کرده، برخی انکار کردند. سپس به ولایت ما دعوتشان کرد که به خدا سوگند کسی که او دوست داشت اقرار کرد و کسی که او دوستش نمی داشت، انکار کرد و این سخن او است که (و آنان به چیزی که پیش از این تکذیبش می کردند، ایمان نیاوردند.) [اعراف (۷): ۱۰۱] سپس حضرت باقر علیه السلام فرمودند: تکذیب از این جا بود.

رسول خدا نخستین کسی است که به خداوند پاسخ داده و به پروردگاری او اقرار کرد

[۱۴۴۵]۱- صالح سهل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که یکی از قریشیان به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- گفت: به چه سبب بر پیامبران پیش افتادی درحالی که تو در پایان و انجام آن ها برانگیخته شده ای؟ فرمودند: من نخستین کسی بودم که به پروردگار ایمان آورد و وقتی خدا از پیامبران پیمان گرفته، آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم، نخستین کسی بودم که

ص: ۲۷

قال بلی، فسبقتهم بالإقرار بالله عزّ وجلّ.

[۱۴۵۶]۲- أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن عبد الله بن سنان قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

جعلت فداك إنني لأرى بعض أصحابنا يعتربه التزق والحدّه والطّيش فأغتمّ لذلك غمّا شديدا وأرى من خالفنا فأراه حسن السّيمت- قال: لا تقل حسن السّيمت، فإنّ السّيمت سمت الطّريق ولكن قل حسن السّيماء، فإنّ الله عزّ وجلّ يقول: سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ الشُّجُودِ- قال: قلت: فأراه حسن السّيماء و له وقار فأغتمّ لذلك قال: لا تغتمّ لما رأيت من نزق أصحابك و لما رأيت من حسن سيماء من خالفك، إنّ الله تبارك و تعالی لما أراد أن يخلق آدم خلق تلك الطّينتين، ثمّ فرّقهما فرقتين، فقال لأصحاب اليمين: كونوا خلقا بإذني، فكانوا خلقا بمنزله الذّرّ يسعی، و قال لأهل الشّمال: كونوا خلقا بإذني، فكانوا خلقا بمنزله الذّرّ، يدرج، ثمّ رفع لهم نارا فقال: ادخلوها بإذني، فكان أول من دخلها محمد صلّى الله عليه و اله و سلّم ثمّ أتبعه أولو العزم من الرّسل و أوصياؤهم و أتباعهم، ثمّ قال لأصحاب الشّمال: ادخلوها بإذني، فقالوا: ربّنا خلقتنا لتحرقتنا؟ فعصوا، فقال لأصحاب اليمين: اخرجوا بإذني من النّار، لم تكلم النّار منهم كلماء، و لم تؤثّر فيهم أثرا، فلمّا رأهم أصحاب الشّمال، قالوا: ربّنا نرى

أصحابنا قد سلموا فأقلنا و مرنا بالدّخول، قال: قد أقلتكم فادخلوها، فلما دنوا و أصابهم الوهيج رجعوا فقالوا: يا ربنا لا صبر لنا على الاحتراق فعصوا، فأمرهم بالدّخول-ثلاثا-كلّ ذلك يعصون و يرجعون و أمر أولئك-ثلاثا-كلّ ذلك يطيعون و يخرجون، فقال لهم: كونوا طينا يا ذنى فخلق منه آدم، قال: فمن كان

ص: ۲۸

پاسخ داد. من نخستین پیامبری بودم که گفت: آری. پس من به سبب اقرار به خدای عزّتمند از آنان پیشی گرفتم.

[۱۴۵۶]۲-عبد الله سنان گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: جانم فدایت من برخی از اصحابمان را می بینم که سبکی و تندی و بی خردی بر آنان چیره است و به همین جهت بسیار غمگین می شوم. ولی مخالفانمان را می بینم که نیک منش هستند. فرمود: نگو نیک منش، نیک منشی همان نیک روش بودن است. بلکه بگو نیک سیما. خداوند شکوهمند می فرماید: (سیمایشان در رخسار، از اثر سجده است) [فتح (۴۸): ۲۹] من عرض کردم: بله نیک سیمایی و سنگینی می بینم و باز غمگین می شوم. فرمودند: از سبکی اصحاب و نیک سیمایی مخالفان غم مخور خداوند پاک و والا چون خواست آدم را بیافریند، آن دو گل را آفرید و سپس دو قسمت کرده، به اصحاب یمین فرمود: به اذن من آفریده شوید.

و آنان آفریدگانی همچون ذره شدند که می جنبیدند. و به اهل شمال فرمود: به اذن من آفریده شوید. و آنان آفریدگانی همچون ذره شدند که بالا می رفتند. سپس برایشان آتشی فراهم کرده، فرمود: به اذن من در آن داخل شوید. و نخستین کسی که در آن داخل شد، محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود، و سپس فرستادگان اولی العزم و جانشینان و پیروانشان به دنبال او داخل شدند. آن گاه به اصحاب شمال فرمود: به اذن من در آتش داخل شوید. آنان گفتند: پروردگارا ما را آفریدی که بسوزانی مان؟ و نافرمانی کردند. سپس به اصحاب یمین فرمود: به اذن من از آتش بیرون آیید. [و آنان بیرون آمدند] درحالی که آتش هیچ آسیبی به ایشان نرساند بود و اثری نگذاشته بود. چون اصحاب شمال چنین دیدند، گفتند:

پروردگارا، یارانمان تندرست بیرون آمده اند. پس از ما در گذر و فرمان بده تا در آتش برویم. فرمود: از شما در گذشتم، در آتش داخل شوید. آنان چون نزدیک شدند و گرمای آتش به ایشان رسید، بازگشته، گفتند: پروردگارا، ما بر سوختن شکیبایی نداریم. و نافرمانی کردند. خداوند سه بار آنان را به ورود در آتش فرمان داد و آنان در هر سه بار نافرمانی کرده، بازگشتند ولی به اصحاب یمین سه بار فرمان داد و آنان در سه بار فرمان بردند و [تندرست] بیرون آمدند.

آن گاه خداوند به آنان فرمود: به اذن من گل شوید. سپس آدم را از آن آفرید.

ص: ۲۹

من هؤلاء لا- یکون من هؤلاء و من کان من هؤلاء لا یکون من هؤلاء و ما رأیت من نرق أصحابک و خلقهم فمما أصابهم من لطح أصحاب الشّمال و ما رأیت من حسن سیماء من خالفکم و وقارهم فمما أصابهم من لطح أصحاب الیمین.

[۱۴۵۷]۳-محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن علی بن إسماعیل، عن محمّد بن إسماعیل، عن سعدان بن مسلم، عن

صالح بن سهل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سئل رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم بأى شىء سبقت ولد آدم؟ قال: إني أول من أقرّ برّبى، إنّ الله أخذ ميثاق النّبیین و أشهدهم على أنفسهم أأست برّبكم قالوا بلى، فكننت أول من أجاب.

باب كيف أجابوا و هم ذرّ؟

[۱۴۵۸] ۱-علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

كيف أجابوا و هم ذرّ؟ قال: جعل فيهم ما إذا سألهم أجابوه، يعنى فى الميثاق.

باب فطره الخلق على التّوحيد

[۱۴۵۹] ۱-علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت: فِطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا؟ قال: التّوحيد.

[۱۴۶۰] ۲-علی بن إبراهیم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن قول الله عزّ و جلّ: فِطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ما تلك

ص: ۳۰

حضرت فرمود: و كسى كه از اينان است از آنان نمى گردد و آن كه از آنان است از اينان نمى شود و آنچه از سبكى و اخلاق اصحابت مى بينى چيزى است كه از اصحاب شمال به آنان رسیده است و نيك سيمايى و سنگينى مخالفان چيزى است كه از اصحاب يمين به آنها رسیده است.

[۱۴۵۷] ۳-صالح سهل از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده كه فرمودند: از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-

پرسيدند: به سبب چه چيزى از فرزندان آدم پيش افتادى؟ فرمود: من نخستين كسى بودم كه به پروردگارم اقرار كردم. خداوند كه از پيامبران پيمان گرفته، آنان را بر خودشان گواه گرفت كه آيا من پروردگارتان نيستم؟ من نخستين كسى بودم كه پاسخ دادم.

آنان چگونه پاسخ دادند درحالی که دزه بودند

[۱۴۵۸] ۱-ابو بصير گفت: به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: آنان (آدميزادگان) چگونه [به خداوند] پاسخ دادند با

آن كه دزه بودند؟ فرمودند: [خداوند] چيزى در آنان نهاد تا وقتى از آنان مى پرسد، پاسخش بدهند. و مقصودش ميثاق بود.

آفرينش آفريدگان بنا بر توحيد است

[۱۴۵۹] ۱- هشام سالم گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: (آفرینش خداوندی که مردم را بر آن آفرید) [روم (۳۰): ۳۰] چیست؟ فرمود: توحید است.

[۱۴۶۰] ۲- عبد الله سنان گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند آفرینش خدایی که مردم را بر آن آفرید. پرسیدم و گفتم: این آفرینش

ص: ۳۱

الفطره؟ قال: هي الإسلام، فطرهم الله حين أخذ ميثاقهم على التوحيد، قال: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وفيه المؤمن والكافر.

[۱۴۶۱] ۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن علي بن رئاب، عن زراره قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: فَطَرَتِ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا قَالَ: فطرهم جميعا على التوحيد

[۱۴۶۲] ۴- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سألته عن قول الله عز وجل: حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ قَالَ: الحنيفية من الفطره التي فطر الله الناس عليها، لا تبديل لخلق الله، قال: فطرهم على المعرفه به، قال زراره: و سألته عن قول الله عز وجل: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ الْآيَةَ، قال:

أخرج من ظهر آدم ذريته إلى يوم القيامة، فخرجوا كالذرّ فعرفهم و أراهم نفسه و لو لا- ذلك لم يعرف أحد ربه. و قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: كل مولود يولد على الفطره، يعنى المعرفه بأن الله عز و جل خالقه، كذلك قوله: وَ لَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ.

علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن فضال، عن ابن أبي جميله، عن محمد الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: فَطَرَتِ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا قَالَ: فطرهم على التوحيد.

باب كون المؤمن في صلب الكافر

[۱۴۶۳] ۱- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي الوشاء،

ص: ۳۲

چيست؟ فرمود: آن اسلام است. خداوند وقتی از آنان پیمان گرفت، بنا بر توحید آفریدشان، فرمود: (آیا من پروردگارتان نیستم؟) و در آن میثاق، هم مؤمن بود و هم کافر.

[۱۴۶۱] ۳- زراره گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند پرسیدم: (آفرینش خدایی که

مردم را بر آن آفرید.) فرمودند: همه آنان را بنا بر توحید آفرید.

[۱۴۶۲]۴-زراره گفت: از حضرت باقر علیه السّلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: (خالصانه به خدا رو کنید و برایش شریک نگیرید.) [حجّ (۲۲): ۳۱] فرمودند: آفرینش خالصی است که خداوند، مردم را بر آن آفرید که دگرگونی ای در آفریدگان خداوند نیست. فرمود: آنان را بر معرفت به خودش آفرید. زراره گفت: و از حضرت درباره این سخن خدای شکوهمند پرسیدم: (و چون پروردگارت از پشت فرزندان آدم، نسل ها را گرفته، بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری. . .) فرمودند: از پشت آدم، نسلش را تا روز رستاخیز بیرون آورد و آنان همچون ذره هایی بیرون آمدند. پس خداوند خود را به آنان شناسانده، نشان داد و اگر چنین نبود، کسی پروردگارش را نمی شناخت. و فرمود: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند: هر نوزادی بر این آفرینش به دنیا می آید. یعنی معرفت به این که خداوند عزّتمند آفریدگار او است.

چنان که این سخن او است: (و اگر از آنان بررسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفرید؟ می گویند: خداوند.)

[۱۴۶۲]۵-محمد حلی از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند عزّتمند آفرینش خداوندی که مردم را بر آن آفرید. روایت کرده که فرمودند:

ایشان را بنا بر توحید آفرید.

قرار گرفتن مؤمن در صلب کافر

[۱۴۶۳]۱-علی میسره گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همانا نطفه مؤمن در

ص: ۳۳

عن علی بن میسره قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

إن نطفه المؤمن لتكون في صلب المشرك، فلا يصبه من الشر شيء، حتى إذا صار في رحم المشرك لم يصبها من الشر شيء، حتى تضعه فإذا وضعته لم يصبه من الشر شيء، حتى يجرى عليه القلم.

[۱۴۶۴]۲-علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابي عمیر، عن علی بن یقطين، عن ابي الحسن موسی علیه السّلام قال:

قلت له: إنني قد أشفقت من دعوته أبي عبد الله عليه السّلام على يقطين و ما ولد، فقال: يا أبا الحسن ليس حيث تذهب، إنما المؤمن في صلب الكافر بمنزله الحصاه في اللبنة يجيء المطر فيغسل اللبنة ولا يضرب الحصاه شيئاً.

باب إذا أراد الله عزّ و جلّ أن يخلق المؤمن

[۱۴۶۵]۱-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ابراهیم بن مسلم الحلوانی، عن ابي إسماعیل الصّیقل

الْزَّازِيُّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجْرَهُ تَسْمَى الْمَزْنُ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ مُؤْمِنًا أَقْطِرُ مِنْهَا قَطْرَةً، فَلَا تَصِيبُ بَقْلَهُ وَلَا ثَمْرَهُ أَكَلَ مِنْهَا مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ إِلَّا أَخْرَجَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ صَلْبِهِ مُؤْمِنًا.

باب فِي أَنَّ الصَّبْغَةَ هِيَ الْإِسْلَامُ

[۱۴۶۶] ۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: صَبَّغَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صَبَّغَهُ قَالَ:

الْإِسْلَامُ. وَ قَالَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى قَالَ:

ص: ۳۴

صلب مشرک قرار می گیرد ولی هیچ بدی ای به آن نمی رسد. و چون به رحم زن مشرک هم برسد، زیانی به او نمی رسد و چون او را بزاید هم هیچ زیانی به او نمی رسد تا قلم [تکلیف] بر او جاری گردد.

[۱۴۶۴] ۲- علی یقظین گفته است: به حضرت کاظم علیه السلام عرض کردم: من از نفرین حضرت صادق علیه السلام بر یقظین و فرزندانش نگرانم. فرمودند: ای ابو الحسن! چنان که گمان می کنی، نیست. همانا مؤمن در صلب کافر به منزله شن در خشت است. باران می بارد و خشت را می شوید ولی به شن زیانی نمی رساند.

وقتی خداوند عزّتمند بخواهد مؤمن بیافریند

[۱۴۶۵] ۱- ابو اسماعیل صیقل رازی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا در بهشت، درختی است که مزین نامیده می شود. و چون خدا بخواهد مؤمنی بیافریند، قطره ای از آن فرو می چکاند و آن قطره به گیاه و میوه ای نمی رسد که مؤمن یا کافری از آن بخورد جز این که خداوند شکوهمند از صلب او مؤمنی بیرون می آورد.

صبغه (رنگ) همان اسلام است

[۱۴۶۶] ۱- عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند (رنگ خدا است و چه رنگی بهتر از رنگ خدا.) [بقره (۲): ۱۳۸] روایت کرده که فرمود: آن، اسلام است. و درباره این سخن خدای شکوهمند (که به آن دستگیره محکم چنگ زده است.) [بقره (۲): ۲۵۶] فرمودند: آن، ایمان به خدای یگانه بی شریک است

[۱۴۶۷] ۲- حمران از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خدای عزّتمند (رنگ

ص: ۳۵

هی ایمان بالله وحده لا شریک له.

[۱۴۶۷] ۲- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن داود بن سرحان، عن عبد الله بن فرقد، عن حمران، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً قَالَ:

الصّبغه هي الإسلام.

[۱۴۶۸] ۳- حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعه، عن غير واحد، عن أبان، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما عليهما السلام في قول الله عزّ وجلّ: صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً قَالَ:

الصّبغه هي الإسلام. و قال في قوله عزّ وجلّ: فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى قَالَ: هي الإيمان.

باب في أنّ السكينة هي الإيمان

[۱۴۶۹] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سألته عن قول الله عزّ وجلّ: أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: هو الإيمان. قال: و سألته عن قول الله عزّ وجلّ: وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ قَالَ: هو الإيمان.

[۱۴۷۰] ۲- عنه، عن أحمد، عن صفوان، عن أبان، عن فضيل قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أَوْلَيْكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ هل لهم فيما كتب في قلوبهم صنع؟ قال: لا.

[۱۴۷۱] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابن محبوب،

ص: ۳۶

خدا است. و چه رنگی بهتر از رنگ خدا. فرمود: رنگ، همان اسلام است.

[۱۴۶۸] ۳- محمد مسلم از یکی از صادقین علیهما السلام درباره این سخن خدای شکوهمند (رنگ خدا است و چه رنگی بهتر از رنگ خدا) روایت کرده که فرمودند:

آن رنگ، همان اسلام است. و درباره این آیه (کسی که به طاغوت کفر ورزیده، به خداوند ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است). [بقره (۲): ۲۵۶] فرمود: آن، ایمان است.

سکینه و آرامش، همان ایمان است

[۱۴۶۹] ۱- ابو حمزه گفت: از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: (او بر دل های مؤمنان آرامش فرو می فرستد)

[فتح (۴۸): ۴] فرمودند: آن، ایمان است.

ابو حمزه دیگر بار گوید: و از این آیه پرسیدم: (و با روحی از خودش آنان را یاری کرد.) [مجادله (۵۸): ۲۲] فرمودند: ایمان است.

[۱۴۷۰] ۲- فضیل گفت: برای حضرت صادق علیه السلام این آیه را خواندم (آن ها هستند که [خدا] ایمان را بر صحیفه دلشان نوشته و [پایدار ساخته است].) [مجادله (۵۸): ۲۲] و عرض کردم: آیا آنان را با آنچه در دلشان نوشته شده، کاری هست؟ فرمودند: نه.

[۱۴۷۱] ۳- محمد مسلم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: آرامش، ایمان است.

ص: ۳۷

عن العلاء، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

السكينة الإيمان.

[۱۴۷۲] ۴- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن البختري و هشام بن سالم و غیرهما، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ:

هو الإيمان.

[۱۴۷۳] ۵- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس، عن جميل قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قوله عزّ و جلّ: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ:

هو الإيمان. قَالَ: وَ أَيْدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ قَالَ: هُوَ الْإِيمَانُ. وَ عَنْ قَوْلِهِ: وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى □ قَالَ: هُوَ الْإِيمَانُ.

باب الإخلاص

[۱۴۷۴] ۱- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عيسى، عن يونس عن عبد الله بن مسكان، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ: حَنِيفًا مُسْلِمًا قَالَ:

خالصا مخلصا ليس فيه شيء من عباده الأوثان.

[۱۴۷۵] ۲- عدّه من أصحابنا: عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه رفعه إلى أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّما هُوَ اللهُ وَالشَّيْطَانُ، وَالحَقُّ وَالباطل، وَالهدى وَالضَّلاله، وَالرَّشِد وَالعَمَى، وَالعاجله وَالأجله وَالعاقبه، وَالحسنات وَالسَّيِّئَات، فَمَا كانَ مِنْ حَسَنَات فَللهِ وَ ما كانَ مِنْ سَيِّئَات فَللشَّيْطَانِ لعنَهُ اللهُ.

ص: ٣٨

[١٤٧٢] ٤- هشام سالم و چند تن دیگر از راویان از حضرت صادق علیه السَّلام دربارهٔ این آیه (او کسی است که آرامش را بر دل های مؤمنان فرورستاد.) [فتح (٤٨): ٤] روایت کرده اند که فرمود: آن ایمان است.

[١٤٧٣] ٥- جمیل گفت: از حضرت صادق علیه السَّلام دربارهٔ این آیه پرسیدم (او کسی است که آرامش را بر دل های مؤمنان فرورستاد.) فرمودند: آن آرامش، ایمان است.

جمیل [دیگر بار] گفته است: من این آیه را خواندم: (و آنان را با روحی از جانب خودش یاری کرد.) [مجادله (٥٨): ٢٢] و امام علیه السَّلام فرمودند: همان ایمان است. و دربارهٔ این آیه پرسیدم: (و ایشان را با کلمهٔ نگاهداری همراه ساخت.) [فتح (٤٨): ٢٦] فرمودند: ایمان است.

اخلاص

[١٤٧٤] ١- عبد الله مکان از حضرت صادق علیه السَّلام دربارهٔ این سخن خداوند (خالصی فرمانبر) [آل عمران (٣): ٦٧] روایت کرده که فرمودند: خالصی مخلص [ابراهیم علیه السَّلام] که از بندگی بت ها چیزی در وجودش نبود.

[١٤٧٥] ٢- احمد از پدرش، حدیثی که سندش را به حضرت باقر علیه السَّلام رسانده، نقل کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش- فرمود: ای مردم همانا خدا است و شیطان. حق است و باطل. هدایت و گمراهی. نجات و نابودی. اکنون و آینده.

نیکی و زشتی. و نیکی از خداوند است و زشتی از شیطان- خدا او را لعنت کند-

ص: ٣٩

[١٤٧٦] ٣- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علي بن أسباط، عن أبي الحسن الرضا عليه السَّلام أنّ أمير المؤمنين صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كان يقول:

طوبى لمن أخلص لله العباده والدعاء و لم يشغل قلبه بما ترى عيناه و لم ينس ذكر الله بما تسمع أذناه و لم يحزن صدره بما أعطى غيره.

[١٤٧٧] ٤- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن المنقرى، عن سفیان بن عيينه، عن أبي عبد الله عليه السَّلام في قول الله عزّ و جلّ: لِيُبَلِّغُكُمْ أَيْتَكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا قال:

ليس يعنى أكثر عملا- و لكن أصوبكم عملا- و إنّما الإصابه خشية الله و التّيه الصادقه و الحسنه ثم قال: الإبقاء على العمل حتّى

يخلص أشد من العمل؛ و العمل الخالص: الّذى لا تريد أن يحمدك عليه أحد إلا الله عزّ و جلّ، و التّيه أفضل من العمل، ألا و إنّ التّيه هى العمل، ثمّ تلا قوله عزّ و جلّ، قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِه يَعْنِي عَلَى تَيْتِه.

[۱۴۷۸]۵- و بهذا الإسناد قال: سألته عن قول الله عزّ و جلّ: [□]إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ قال:

القلب السليم الّذى يلقي ربّه و ليس فيه أحد سواه، قال: و كلّ قلب فيه شرك أو شكّ فهو ساقط و إنّما أرادوا الزّهد فى الدّنيا لتفرغ قلوبهم لل آخره.

[۱۴۷۹]۶- بهذا الإسناد، عن سفیان بن عیینة، عن السنديّ، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

ما أخلص العبد الإيمان بالله عزّ و جلّ أربعين يوما- أو قال: ما أجمل عبد ذكر الله عزّ و جلّ أربعين يوما- إلاّ زهده الله عزّ و جلّ فى الدّنيا و بصره داءها و دواءها فأثبت الحكمة فى قلبه و أنطق بها لسانه، ثمّ تلا: [□]إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا

ص: ۴۰

[۱۴۷۶]۳- على اسباط از حضرت ابو الحسن رضا عليه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان- درود خداوند بر او- می فرمود: خوشا بر آن کس که عبادت و دعا را برای خداوند خالص کند و دلش به آنچه چشمش می بیند، نپردازد و یاد خدا را به سبب آنچه گوش هایش می شنود، فراموش نکند و از آنچه به دیگران داده شده، دلتنگ نگردد.

[۱۴۷۷]۴- سفیان عیینة از حضرت صادق عليه السّلام درباره این آیه (تا بیازمایدتان که کدام تان نیکوکارترید.) [هود (۱۱)] روایت کرده که فرمودند: مقصود، بسیار کارتر نیست بلکه درست کارترین است. و همانا درستی کار، پروای خدا و نیت راست و نیکی است. سپس فرمود: پایداری بر کردار تا خالص شدنش، دشوارتر از خود کردار است. هان! که نیت همان کردار است. سپس این آیه را خواند: (بگو هرکسی بر طبق نیازش عمل می کند.) [اسراء (۱۷): ۸۴] یعنی طبق نیتش.

[۱۴۷۸]۵- همو گفته است: از حضرت صادق عليه السّلام درباره این آیه پرسیدم: (جز کسی که با دلی پاک و رسته [از کفر و شرک و گناه] به نزد خدا آید.) [شعرا (۲۶): ۸۹] فرمودند: دل سالمی که پروردگارش را دیدار می کند و کسی جز او را به خود راه نمی دهد. فرمود: و هر دلی که در آن شرکی یا تردیدی باشد، فروافتاده است. و همانا آنان [اولیای خدا] پارسایی در دنیا را برگزیدند تا دل هاشان فقط برای سرای واپسین باشد.

[۱۴۷۹]۶- سدّی از حضرت باقر عليه السّلام روایت کرده که فرمودند: آن بنده که ایمان به خدای عزّتمند را چهل روز خالص گرداند- یا فرمود: بنده ای که چهل روز به خوبی خدای را یاد کند- خداوند او را در دنیا پارسا کرده، به درد و درمان بینایش می کند.

حکمت را در دلش پدیدار کرده، بر زبانش روان می کند. سپس این آیه را خواند:

ص: ۴۱

الْعَجَلَ سَيِّئَاتِهِمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ فَلَا تَرَى صَاحِبَ بَدْعِهِ إِلَّا ذَلِيلًا، وَ مُفْتَرِيَا عَلِيٍّ
اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِلَّا ذَلِيلًا.

باب الشرائع

[۱۴۸۰] -۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابراهیم بن محمد الثقفی، عن محمد بن مروان جميعا، عن أبان بن عثمان عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعْطَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ شَرَائِعَ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: التَّوْحِيدَ وَ الْإِخْلَاصَ وَ خَلَعَ الْأَنْدَادَ؛ وَ الْفِطْرَةَ الْحَنِيفِيَّةَ السَّمْحَةَ، وَ لَا رَهْبَانِيَّةَ وَ لَا سِيَاحَةَ، أَحَلَّ فِيهَا الطَّيِّبَاتَ وَ حَرَّمَ فِيهَا الْخَبَائِثَ وَ وَضَعَ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ افْتَرَضَ عَلَيْهِ فِيهَا الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصِّيَامَ وَ الْحَجَّ وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ الْمَوَارِيثَ وَ الْحُدُودَ وَ الْفَرَائِضَ وَ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ زَادَهُ الْوُضُوءَ وَ فَضَّلَهُ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ بِخَوَاتِيمِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ وَ الْمَفْضَلِ وَ أَحَلَّ لَهُ الْمَغْنَمَ وَ الْفَيْءَ وَ نَصَرَهُ بِالرَّعْبِ وَ جَعَلَ لَهُ الْأَرْضَ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا وَ أَرْسَلَهُ كَافَّةً إِلَى الْأَبْيَضِ وَ الْأَسْوَدِ وَ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ وَ أَعْطَاهُ الْجَزِيَّةَ وَ أَسْرَ الْمُشْرِكِينَ وَ فِدَاهِمَ، ثُمَّ كَلَّفَ مَا لَمْ يَكْلَفْ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ سَيْفَ مِنَ السَّمَاءِ فِي غَيْرِ غَمْدٍ، وَ قِيلَ لَهُ:

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ.

[۱۴۸۱] -۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة بن مهران قال:

ص: ۴۲

(كسانی که گوساله را برگزیدند، به زودی خشمی از سوی پروردگارشان و خواری زندگانی دنیا دامنگیرشان خواهد شد و ما بدین سان دروغزنان را کیفر می دهیم.) [اعراف (۷)]:

[۱۵۲] برای همین بدعت گزار را نبینی جز آنکه خوار شده است و دروغ پرداز بر خداوند و رسولش و خاندان او- درود خدا بر آنان- را جز آنکه خوار شده است.

باب شرایع

[۱۴۸۰] -۱- کسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند پاک و والا، شریعت های نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السّلام را به محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- داد: توحید، اخلاص، بیزاری از الهه ها و آفرینش خالص آسان- و نه گوشه گزینی و سر به بیابان گذاشتن-. خداوند در این شریعت ها پاکی ها را حلال و پلیدی ها را حرام کرده، بارهای سنگین و زنجیرهای گردنشان را گشود. سپس نماز و زکات و روزه و حج و امر به معروف و نهی از منکر و حلال و حرام و ارث و حدّها [ی] شرعی و واجبات و جهاد در راه خدا را واجب ساخت. و وضو را به [شریعت] حضرت محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- افزود، با فاتحه کتاب و آیه های پایانی سوره بقره و مفضل [سوره محمد تا پایان قرآن] به او

فضیلت داد و غنیمت و انفال را برایش حلال نموده، به سبب [فروافکندن] رعب و سهمگینی [پیامبر در دل کافران و مشرکان] یاری اش کرد و زمین را برایش سجده گاه و پاک کننده قرار داد، او را به سوی همه از سفید و سیاه و جنّ و انسان برانگیخت. و جزیه و اسارت و فدیة مشرکان را به او داد. سپس تکلیفی بر عهده پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- نهاده شد که هیچ پیامبری به آن تکلیف نشده بود. و از آسمان شمشیری بی غلاف بر او نازل شد و گفته شد: (در راه خدا پیکار کن که تو جز بر خودت تکلیف نداری.) [نساء (۴): ۸۴]

[۱۴۸۱]۲- سماعه مهران گفت: برای حضرت صادق علیه السلام این آیه را خواندم:

ص: ۴۳

قلت لأبي عبد الله عليه السلام قول الله عزّ وجلّ: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ فقال: نوح و إبراهيم و موسى و عيسى و محمد صلّى الله عليه و اله و سلّم و عليهم قلت:

كيف صاروا أولى العزم؟ قال: لأنّ نوحاً بعث بكتاب و شريعته، و كلّ من جاء بعد نوح أخذ بكتاب نوح و شريعته و منهاجه، حتّى جاء إبراهيم عليه السّلام بالصّحف و بعزيمه ترك كتاب نوح لا كفراً به فكلّ نبيّ جاء بعد إبراهيم عليه السّلام أخذ بشريعته إبراهيم و منهاجه و بالصّحف، حتّى جاء موسى بالتّوراه و شريعته و منهاجه، و بعزيمه ترك الصّحف، و كلّ نبيّ جاء بعد موسى عليه السّلام أخذ بالتّوراه و شريعته و منهاجه حتّى جاء المسيح عليه السّلام بالإنجيل، و بعزيمه ترك شريعته موسى و منهاجه، فكلّ نبيّ جاء بعد المسيح أخذ بشريعته و منهاجه، حتّى جاء محمد صلّى الله عليه و اله و سلّم فجاء بالقرآن و بشريعته و منهاجه فحلاله حلال إلى يوم القيامة و حرامه حرام إلى يوم القيامة، فهؤلاء أولو العزم من الرّسل عليهم السّلام.

باب دعائم الإسلام

[۱۴۸۲]۱- حدّثنى الحسين بن محمّد الأشعريّ، عن معلّى بن محمّد الزّیاديّ، عن الحسن بن عليّ الوشاء قال: حدّثنا أبان بن عثمان، عن فضيل، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

بنى الإسلام على خمس: على الصّلاه و الزّكاه و الصّوم و الحجّ و الولايه، و لم يناد بشيء كما نودى بالولايه.

[۱۴۸۳]۲- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن عجلان أبي صالح قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: أوقفنى على حدود الإيمان، فقال: شهادة أن لا إله إلاّ الله

ص: ۴۴

(شكيبایی کن چنان كه فرستادگان اولی العزم شكیبایی کردند.) [احقاف (۴۶): ۳۵] فرمودند: آنان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش و بر آنان- هستند. عرض کردم: ایشان چرا اولی العزم شدند؟ فرمود:

زیرا نوح با کتاب و شریعت برانگیخته شد. و هر کس پس از نوح آمد کتاب و شریعت و روش نوح را گرفت، تا ابراهیم علیه السلام با صحف و به قصد کنار گذاردن کتاب نوح-نه از روی کفر به آن-آمد و هر پیامبری پس از ابراهیم علیه السلام آمد، شریعت و روش و صحف او را برگرفت تا موسی علیه السلام با تورات و شریعت و شیوه اش آمد و به قصد کنار گذاردن صحف. و هر پیامبری پس از موسی علیه السلام آمد، تورات و شریعت و شیوه او را برگرفت تا مسیح علیه السلام با انجیل و به قصد کنار گذاردن شریعت و شیوه موسی علیه السلام آمد. و هر پیامبری که پس از مسیح علیه السلام آمد شریعت و شیوه او را برگرفت تا محمد-دروود خدا بر او و بر خاندانش-با قرآن و شیوه و شریعتش آمد، که حلالش تا روز قیامت حلال است و حرامش، حرام. و اینان فرستادگان اولی العزمند علیهم السلام.

بایه های اسلام

[۱۴۸۲]۱- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: اسلام بر روی پنج چیز ساخته شد: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت. و برای چیزی فریاد زده نشد آنسان که [در روز غدیر خم] برای ولایت فریاد زده شد.

[۱۴۸۳]۲- عجلان گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مرا بر حدود ایمان آگاه

ص: ۴۵

و أنّ محمّدا رسول الله و الإقرار بما جاء به من عند الله و صلوات الخمس و أداء الزّكاه و صوم شهر رمضان و حجّ البيت و ولایه و لئنا و عداوه عدوّنا و الدّخول مع الصّادقین.

[۱۴۸۴]۳- أبو علی الأشعریّ، عن الحسن بن علیّ الكوفیّ، عن عبّاس بن عامر، عن أبان بن عثمان، عن فضیل بن یسار، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

بنی الإسلام علی خمس: علی الصّیلاه و الزّکاه و الصّوم و الحجّ و الولایه، و لم یناد بشیء کما نودی بالولایه، فأخذ النّاس بأربع و ترکوا هذه-یعنی الولایه. -

[۱۴۸۵]۴- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسین بن سعید، عن ابن العرزمیّ، عن أبیه، عن الصّادق علیه السلام قال:

قال أثنائی الإسلام ثلاثه: الصّلاه و الزّکاه و الولایه، لا تصحّ واحده منهنّ إلاّ بصاحبیها.

[۱۴۸۶]۵- علیّ بن ابراهیم، عن أبیه و عبد الله بن الصّلت جمیعا، عن حمّاد بن عیسی، عن حریر بن عبد الله، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

بنی الإسلام علی خمسہ أشیاء: علی الصّیلاه و الزّکاه و الحجّ و الصّوم و الولایه، قال زراره: فقلت: و أیّ شیء من ذلك أفضل؟ فقال: الولایه أفضل؛ لأنّها مفتاحهنّ و الوالی هو الدلیل علیهنّ، قلت: ثمّ الذی یلی ذلك فی الفضل؟ فقال: الصّیلاه إنّ رسول الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: الصَّلَاةُ عَمُودُ دِينِكُمْ. قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ الْوَلِيُّ يَلِيهَا فِي الْفَضْلِ؟ قَالَ: الزَّكَاةُ؛ لِأَنَّهُ قَرْنَاهَا بِهَا وَبَدَأَ بِالصَّلَاةِ قَبْلَهَا وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الزَّكَاةُ تَذْهَبُ الذَّنُوبَ. قُلْتُ: وَالَّذِي يَلِيهَا فِي الْفَضْلِ؟ قَالَ:

الْحَجُّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَاللَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لِحَجِّهِ مَقْبُولُهُ خَيْرٌ

ص: ٤٦

کن. فرمودند: گواهی به این که معبودی جز خداوند نیست و محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] رسول خدا است. و اقرار به آنچه او از سوی خدا آورده است. و نمازهای پنجگانه، دادن زکات و روزه ماه رمضان، حج خانه خدا، پیروی از ولی ما و دشمنی با دشمنانمان و همراهی با راست گفتاران.

[١٤٨٤] ٣- فضیل یسار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: اسلام بر پنج چیز بنا نهاده شد: بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت. و برای چیزی فریاد زده نشد، انسان که برای ولایت فریاد زده شد. ولی مردم آن چهار چیز را بر گرفته، این- یعنی ولایت- را وارها نندند.

[١٤٨٥] ٤- عزرمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: سنگ های اجاق اسلام سه چیز است: نماز و زکات و ولایت. که هیچ کدام از آن ها جز با دوتای دیگر درست نمی شود.

[١٤٨٦] ٥- زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: اسلام بر پنج چیز بنا نهاده شد: بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت. زراره گفته است: من گفتم: و کدام یک از آن ها برتر است؟ فرمودند: ولایت برتر است؛ زیرا که کلید آن ها است. و والی، همان راهنمای به سوی آن چهارتا است. من عرض کردم: و پس از آن، کدام برتر است؟ فرمودند: نماز، که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند:

نماز، ستون دینتان است. من گفتم: و پس از آن کدام یک؟ فرمودند: زکات؛ زیرا خدا آن را همدوش نماز کرده و پس از نماز آورده است. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند: زکات، گناهان را از میان می برد. من عرض کردم: و پس از آن، کدام یک برتر است؟ فرمودند: حج. خداوند عزتمند فرمود: (و برای خدا به گردن مردم، حج این خانه است. کسی که بتواند راهی به سویش بیابد. و آن که کفر ورزد، خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.) [آل عمران (٣): ٩٧] و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: یک حج پذیرفته شده، بهتر از بیست نماز نافله است.

ص: ٤٧

من عشرین صلاه نافله و من طاف بهذا البيت طوافاً أحصى فيه أسبوعه و أحسن ركعتيه غفر الله له، و قال في يوم عرفه و يوم المزدلفه ما قال، قلت: فما ذا يتبعه؟ قال: الصوم قلت: و ما بال الصوم صار آخر ذلك أجمع؟ قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: الصوم جنة من النار. قال: ثم قال: إن أفضل الأشياء ما إذا فاتك لم تكن منه توبه دون أن ترجع إليه فتؤديه بعينه، إن

الصَّيْلَةَ وَالزَّكَاةَ وَالْحَجَّ وَالْوَلَايَةَ لَيْسَ يَقَعُ شَيْءٌ مَكَانَهَا دُونَ أَدَائِهَا وَإِنَّ الصَّوْمَ إِذَا فَاتَكَ أَوْ قَصَّرْتَ أَوْ سَافَرْتَ فِيهِ أَذَيْتَ مَكَانَهُ أَيَّامًا غَيْرَهَا وَجَزَيْتَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بِصَدَقِهِ وَلَا قِضَاءَ عَلَيْكَ وَلَا لَيْسَ مِنْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةِ شَيْءٌ يَجْزِيكَ مَكَانَهُ غَيْرَهُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ:

ذُرُّهُ الْأَمْرُ وَالسَّنَامَةُ وَمِفْتَاحُهُ وَبَابُ الْأَشْيَاءِ وَرِضَا الرَّحْمَنِ الطَّاعَةَ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا. أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَلَمْ يَعْرِفْ وَلَا يَهْدِهِ وَلِيَّ اللَّهِ فَيُؤَالِيهِ وَيَكُونُ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بَدَلَالَتَهُ إِلَيْهِ، مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَعَزٌّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَلَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ، ثُمَّ قَالَ: أَوْلَيْتُكَ الْمُحْسِنَ مِنْهُمْ يَدْخُلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ.

[۱۴۸۷] ۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَيْسَى بْنِ السَّرِيِّ أَبِي الْيَسَعِ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنِي بِدَعَائِمِ الْإِسْلَامِ الَّتِي لَا يَسَعُ أَحَدًا التَّقْصِيرَ عَنْ مَعْرِفَةِ شَيْءٍ مِنْهَا الَّذِي مِنْ قِصْرٍ عَنْ مَعْرِفَةِ شَيْءٍ مِنْهَا فَسَدَ دِينُهُ وَلَمْ يَقْبَلِ [اللَّهُ] مِنْهُ عَمَلُهُ وَمَنْ عَرَفَهَا وَعَمَلَ بِهَا صَلَحَ لَهُ دِينُهُ وَقَبِلَ مِنْهُ عَمَلُهُ وَلَمْ يَضُقْ بِهِ مَمًّا هُوَ فِيهِ لِجَهْلِ شَيْءٍ مِنَ الْأُمُورِ جَهْلُهُ؟ فَقَالَ: شَهِادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْإِيمَانُ بِأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَحَقٌّ فِي

ص: ۴۸

و كسی که بر این خانه هفت طوافش را بشمارد و دو رکعت آن را به خوبی بگذارد، خداوند او را می آمرزد. و درباره روز عرفه و روز مزدلفه نیز سخنانی فرمود. من عرض کردم: و به دنبال آن، کدام است؟ فرمودند: روزه. گفتم: چرا روزه در پایان همه قرار گرفته است؟ فرمودند: رسول خدا درود خدا بر او و بر خاندانش فرمود: روزه، سپر دوزخ است. زراره گوید: سپس حضرت فرمود:

همانا برترین چیزها آن است که چون از انجامش بازماندی توبه ای نداشته باشد، جز آن که بازگردد و همان را به انجام رسانی. درباره نماز و زکات و حج و ولایت هیچ چیزی جز انجام آن ها جایشان را نمی گیرد ولی روزه وقتی از تو فوت شد یا کوتاهی کردی یا به مسافرت رفتی، به جایش روزه هایی جز آن روزه را به انجام رسانی و گناهِش را با صدقه جبران می کنی و دیگر، قضایی به گردنت نیست. درحالی که درباره آن چهار تا، چیزی جز خود آن ها، تو را کفایت نمی کند. سپس فرمودند: بالا و والاترین امر و کلید و در آن چیزها و نیز خشنودی خداوند مهربان، اطاعت از امام، پس از شناختن او است. خداوند عزتمند می فرماید: (هر کس از رسول خدا اطاعت کند، از خداوند اطاعت کرده است و هر کس سر بیچند، ما تو را برای نگاهبانی شان نفرستاده ایم.) [نساء (۴): ۸۰] هان! اگر مردی شب به عبادت برخیزد و روز، روزه بدارد و همه اموالش را صدقه داده، همه عمرش را حج گزارد ولی، ولایت ولی خداوند را نشناسد تا از او پیروی کند و همه اعمالش به راهنمایی او باشد. او در پاداش خداوند شکوهمند حقی ندارد و از اهل ایمان هم نیست. سپس فرمودند: خداوند از میان آنان نیکوکارشان را به احسان و آمرزش خویش، به بهشت می برد.

[۱۴۸۷] ۶- عَيْسَى بْنُ السَّرِيِّ كَفَّتْ: بِه حَضْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرْضَ كَرْدَمَ: بَرَايِمَ از پايه هايي از اسلام بفرمايد كه هيچ كسي

نمی تواند در شناختن چیزی از آن ها کوتاهی کند. پایه هایی که هر کس در شناختن چیزی از آن ها کوتاهی کند، دینش تباه شده، [خداوند] کرداری را از او نمی پذیرد. و کسی که آن ها را بشناسد و عمل کند، سزاوار دینش شده و عملش از او پذیرفته می شود و ندانستن چیزی از امور دیگر او را در تنگنا نمی گذارد؟ فرمودند: گواهی به این که معبودی جز خداوند نیست و ایمان به این که محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرستاده او است. و اقرار به آنچه او از سوی خداوند آورده است

ص: ۴۹

الأموال الزکاه، و الولاية التي أمر الله عزّ وجلّ بها، ولاية آل محمد صلّى الله عليه و اله و سلّم، قال:

فقلت له: هل في الولاية شيء دون شيء فضل يعرف لمن أخذ به؟ قال: نعم قال الله عزّ وجلّ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من مات و لا يعرف إمامه مات ميتة جاهليّة و كان رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و كان عليا عليه السّلام و قال الآخرون: كان معاوية، ثمّ كان الحسن عليه السّلام ثمّ كان الحسين عليه السّلام و قال الآخرون: يزيد بن معاوية و حسين بن عليّ و لا سواء و لا سواء قال: ثمّ سكت ثمّ قال: أزيدك؟ فقال له: حكم الأعور: نعم جعلت فداك قال: ثمّ كان عليّ بن الحسين ثمّ كان محمد بن عليّ أبا جعفر؛ و كانت الشيعة قبل أن يكون أبو جعفر و هم لا- يعرفون مناسك حجّهم و حلالهم و حرامهم حتّى كان أبو جعفر ففتح لهم و بين لهم مناسك حجّهم و حلالهم و حرامهم حتّى صار الناس يحتاجون إليهم من بعد ما كانوا يحتاجون إلى الناس و هكذا يكون الأمر و الأرض لا تكون إلاّ بإمام و من مات لا يعرف إمامه مات ميتة جاهليّة و أحوج ما تكون إلى ما أنت عليه إذ بلغت نفسك هذه- و أهوى بيده إلى حلقة- و انقطعت عنك الدنيا تقول: لقد كنت على أمر حسن.

أبو عليّ الأشعريّ، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن عيسى بن السريّ أبي اليسع، عن أبي عبد الله عليه السّلام مثله.

[۱۴۸۸] ۷- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن مثنى الحنّاط، عن عبد الله بن عجلان، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

بنی الإسلام على خمس: الولاية و الصّلاه و الزّكاه و صوم شهر رمضان و الحجّ.

[۱۴۸۹] ۸- عليّ بن إبراهيم، عن صالح بن السنديّ، عن جعفر بن بشير،

ص: ۵۰

و حقّي در اموال که زکات است. و ولایتی که خداوند عزّتمند به آن فرمان داده است که ولایت خاندان محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. راوی گوید: من عرض کردم: آیا درباره ولایت از کتاب یا سنّت فضیلتی هست که برای کسی که به آن چنگ زده، شناخته شده باشد؟ فرمودند: بله، خداوند عزّتمند می فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند فرمان برید و از رسول او و صاحبان امر از میان خودتان، اطاعت کنید.) [نساء (۴): ۵۹] و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-

فرمود: کسی که امامش را نشناسد و بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است. و امام، رسول خدا بود و امیر مؤمنان علیه السلام. ولی دیگران گفتند:

معاویه، امام بود. سپس حسن علیه السلام بود و سپس حسین علیه السلام. ولی دیگران گفتند:

یزید معاویه. و [پس از حسین علیه السلام] و حسین بن علی بود. ولی آن دو برابر نیست، برابر نیست. راوی گفته است: آن گاه حضرت خاموش شد و سپس فرمود: ادامه بدهم؟ حکم اعور به ایشان گفت: بله، جانم فدایت. فرمودند: سپس علی حسین بود و سپس ابو جعفر محمد علی. و پیش از آن که ابو جعفر [علیه السلام] امام شود، شیعه مناسک حج و حلال و حرامش را نمی شناخت تا ایشان امام شده، در دانش را برایشان گشود و مناسک حج و حلال و حرامشان را روشن کرد؛ آنسان که مردم به آنان نیازمند شدند، پس از آن که آنان به مردم نیازمند بودند. و امر امامت این گونه است. و زمین جز با امام برقرار نیست. و کسی که امامش را نشناخته، بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است. و بیشترین نیازت به آنچه عقیده داری، وقتی است که جانت به این جا برسد- و با دست به گردنش اشاره کرد- و دنیا از تو ببرد، که می گویی: من بر امر نیکویی بودم.

این حدیث از طریق سلسله سند دیگری نیز روایت شده است.

[۱۴۸۸]۷- عبد الله عجلان از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: اسلام بر پنج [پایه] بنا شد: ولایت و نماز و زکات و روزه ماه رمضان و حج.

[۱۴۸۹]۸- فضیل از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: اسلام بر پنج چیز

ص: ۵۱

عن أبان، عن فضیل، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

بنی الإسلام علی خمس: الصلاه و الزکاه و الصوم و الحج و الولایه: و لم یناد بشیء ما نودی بالولایه یوم الغدیر.

[۱۴۹۰]۹- علی بن إبراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن حماد بن عثمان، عن عیسی بن السری قال:

قلت لأبی عبد الله علیه السلام: حدّثنی عمّا بنیت علیه دعائم الإسلام إذا أنا أخذت بها زکی عملی و لم یضرنی جهل ما جهلت بعده، فقال: شهادة أن لا إله إلا الله و أنّ محمّدا رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم و الإقرار بما جاء به من عند الله و حقّ فی الأموال من الزکاه و الولایه الّتی أمر الله عزّ و جلّ بها ولایه آل محمّد صلّی الله علیه و اله و سلّم، فإنّ رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم قال: من مات و لا یعرف إمامه مات میتة جاهلیّیه، قال الله عزّ و جلّ:

□
أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَكَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ صَارَ مِنْ بَعْدِهِ الْحَسَنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ هَكَذَا يَكُونُ الْأَمْرُ، إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِإِمَامٍ وَ مِنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ أَحْوَجَ مَا يَكُونُ أَحَدُكُمْ إِلَى مَعْرِفَتِهِ إِذَا بَلَغَتْ نَفْسُهُ هَاهُنَا-قال: و أهوى بيده إلى صدره، يقول حينئذ: لقد كنت

[۱۴۹۱] ۱۰- عنه، عن أبي الجارود قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام:

يا ابن رسول الله هل تعرف مودّتي لكم و انقطاعي إليكم و موالاتي إتياكم؟ قال: فقال: نعم قال: فقلت: فإنّي أسألك مسألة تجيبني فيها فإنّي مكفوف البصر قليل المشي و لا أستطيع زيارتكم كلّ حين قال: هات حاجتك قلت:

أخبرني بدينك الذي تدين الله عزّ و جلّ به أنت و أهل بيتك لأدين الله عزّ و جلّ

ص: ۵۲

بنا شد: نماز و زکات و روزه و حجّ و ولایت. و برای چیزی فریاد زده نشد، آنسان که در روز غدیر برای ولایت فریاد زده شد.

[۱۴۹۰] ۹- عیسی سرّی گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: به من بفرماید پایه های اسلام بر چه چیزی بنا شده است که وقتی آن ها را برگیرم، کردارم پاک شود و ندانستن چیزهای دیگر به من زیان نزنند. فرمودند: گواهی به این که معبودی جز خداوند نیست و محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- رسول خدا است و اقرار به آنچه او از نزد خداوند آورده است و حقّی در اموال برای زکات و ولایتی که خدای عزّتمند به آن فرمان داده است که ولایت خاندان محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. و رسول خدا فرمود: هر کس امام خود را نشناسد و بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است. و خدای شکوهمند فرموده است: (از خدا اطاعت کنید و از فرستاده او و صاحبان امر از میان خودتان، اطاعت کنید.) [نساء (۴): ۵۹] که علی علیه السلام بود. و پس از او به حسن علیه السلام رسید و پس از او به حسین علیه السلام و پس از او به علی حسین، سپس به محمّد علی. و امر امامت بدین سان است. که زمین جز با امام درست نمی شود. و کسی که امامش را نشناسد و بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است. و این بهترین چیزی است که هر یک از شما به شناختن آن نیاز دارد، وقتی جانش به این جا می رسد- و با دست به گردنش اشاره کرد- که در آن هنگام می گوید: من بر امر نیکویی بودم.

[۱۴۹۱] ۱۰- ابو جارود گفته است: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا، آیا از محبّتم به شما و همراهی و پیروی ام از شما آگاهید؟ فرمودند: بله. عرض کردم: من از شما پرسشی دارم تا درباره اش پاسخی به من بفرمایید. که من نایبیم و نمی توانم در هر هنگام به زیارتتان بیایم. فرمود: سخت را بگو. عرض کردم: برایم از دینتان بگویید. دینی که شما و خاندانت با آن از خداوند شکوهمند فرمان می برید

ص: ۵۳

به، قال: إن كنت أقصرت الخطبة فقد أعظمت المسألة و الله لأعطينك دینی و دین آبائی الذي ندين الله عزّ و جلّ به: شهادة أن لا إله إلا الله و أنّ محمّدا رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و الإقرار بما جاء به من عند الله و الولاية لوليتنا و البراءة من عدونا و التسليم لأمرنا و انتظار قائمنا و الاجتهاد و الورع

[۱۴۹۲] ۱۱- علی بن ابراهیم، عن صالح بن السندي، عن جعفر بن بشير، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال:

سمعتہ یسأل أبا عبد الله عليه السلام فقال له: جعلت فداك أخبرني عن الدين الذي افترض الله عزّ وجلّ على العباد، ما لا يسعهم جهله ولا يقبل منهم غيره، ما هو؟ فقال: أعد عليّ فأعاد عليه، فقال: شهاده أن لا إله إلا الله و أنّ محمّدا رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و إقام الصلاه و إيتاء الزّكاه و حجّ البيت من استطاع إليه سبيلا و صوم شهر رمضان، ثمّ سكت قليلا، ثمّ قال: و الولاية-مّرتين-ثمّ قال: هذا الذي فرض الله على العباد و لا يسأل الرّبّ العباد يوم القيامة فيقول: ألاّ زدتنى على ما افترضت عليك؟ و لكن من زاد زاده الله، إنّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم سنّ سننا حسنه جميله ينبغي للنّاس الأخذ بها.

[۱۴۹۳]۱۲-الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن فضاله بن أيوب، عن أبي زيد الحلال، عن عبد الحميد بن أبي العلاء الأزديّ قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ الله عزّ وجلّ فرض على خلقه خمسا فرخص في أربع و لم يرخّص في واحده.

[۱۴۹۴]۱۳-عنه، عن معلى بن محمّد، عن الوشاء، عن أبان، عن إسماعيل الجعفيّ قال:

ص: ۵۴

تا من نیز به وسیله آن از خداوند فرمان برم. فرمودند: اگرچه مقدّمه را کوتاه آوردی ولی پرسش بزرگی کردی. و به خدا سوگند دین خودم و پدرانم را که با آن از خداوند شکوهمند اطاعت می کنیم به تو می دهم: گواهی به این که معبودی جز خداوند نیست و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرستاده او است و اقرار به آنچه او از جانب خداوند آورده است، دوستی با ولیّ ما و بیزاری از دشمنانمان، تسلیم در برابر فرمان ما و انتظار قائم مان و کوشش و پرهیزگاری.

[۱۴۹۲]۱۱-علی ابو حمزه گفت: شنیدم که ابو بصیر به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: جانم فدایت! برایم از دینی بفرمایید که خداوند عزّت‌مند بر بندگانش واجب کرده که بر آنان روا نیست به آن جاهل باشند و از ایشان جز آن پذیرفته نیست. فرمودند: دوباره بگو. او باز گفت. پس فرمود: گواهی به این که معبودی جز خداوند نیست و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرستاده او است، به پا داشتن نماز، پرداختن زکات، گزاردن حجّ خانه خدا برای کسی که توانایی دارد و روزه ماه رمضان. آن گاه لختی خاموش شد و دوبار فرمود: و ولایت. سپس فرمود: این چیزی است که خداوند بر بندگان واجب کرده است. و پروردگار در روز قیامت از بندگانش نخواهد پرسید که چرا بیش از آنچه بر تو واجب کردم، عملی انجام ندادی؟ ولی هرکس چیزی بیفزاید، خدا نیز بر او می افزاید. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-سنت های نیکویی نهاده که سزاوار است مردم به آن ها عمل کنند.

[۱۴۹۳]۱۲-عبد الحميد ابو علاء ازدي گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا خدای عزّت‌مند پنج چیز را بر آفرید گانش واجب کرد. در چهار تا از آن ها رخصت داد و در یکی نه.

[۱۴۹۴]۱۳-اسماعیل جعفی گفت: مردی با نامه ای به همراه، به نزد حضرت باقر علیه السلام

ص: ۵۵

دخل رجل على أبي جعفر عليه السلام و معه صحيفه، فقال له أبو جعفر عليه السلام: هذه صحيفه مخاصم يسأل عن الدين الذي يقبل فيه العمل فقال: رحمك الله هذا الذي أريد، فقال أبو جعفر عليه السلام: شهاده أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمداً صلى الله عليه و اله و سلم عبده و رسوله و تقرّ بما جاء من عند الله و الولايه لنا أهل البيت و البراءه من عدونا و التسليم لأمرنا و الورع و التواضع و انتظار قائمنا فإن لنا دوله إذا شاء الله جاء بها.

[۱۴۹۵]۱۴-علی بن ابراهیم، عن ابيه و أبو علی الأشعری، عن محمّد بن عبد الجبار جميعا، عن صفوان، عن عمرو بن حريث قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام و هو في منزل أخيه عبد الله بن محمد فقلت له:

جعلت فداك ما حوّلك إلى هذا المنزل؟ قال: طلب التزهة فقلت: جعلت فداك ألا أقصّ عليك ديني؟ فقال: بلى، قلت: أدين الله بشهاده أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمداً عبده و رسوله و أن الساعه آتیه لا ريب فيها و أن الله يبعث من في القبور و إقام الصلاه و إيتاء الزكاه و صوم شهر رمضان و حج البيت و الولايه لعلی أمير المؤمنين بعد رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و الولايه للحسن و الحسين و الولايه لمحمّد بن علی و لك من بعده صلوات الله عليهم أجمعين و أنکم أئمتی عليه أحياء و عليه أموت و أدين الله به، فقال: يا عمرو وهذا و الله دين الله و دين آبائي الذي أدين الله به في السرّ و العلانيه، فاتق الله و كفّ لسانك إلا من خير و لا تقل إنني هديت نفسي بل الله هداك فأدّ شكر ما أنعم الله عزّ و جلّ به عليك و لا- تكن ممّن إذا أقبل طعن في عينه و إذا أدبر طعن في قفاه و لا- تحمل الناس على كاهلك فإنك أو شك- إن حملت الناس على كاهلك- أن يصدّعوا شعب كاهلك.

ص: ۵۶

آمد. حضرت باقر عليه السلام به او فرمود: این نامه مخاصم (مناظره گر) است. در آن از دینی پرسیده که عمل، در آن پذیرفته می شود. او عرض کرد. خدا شما را رحمت کند! برای همین آمده بودم. حضرت باقر علیه السلام فرمودند: گواهی به این که معبودی جز خداوند یگانه بی شریک نیست و محمد-بر او و بر خاندانش سلام-بنده و فرستاده او است و اقرار به آنچه او از جانب خداوند آورده است و دوستی با ما اهل بیت و بیزاری از دشمنانمان و گردن نهادن به فرمان ما و پرهیزگاری و فروتنی و انتظار برای قائم ما. که دولتی برای ما است که وقتی خدا بخواهد آن را می آورد.

[۱۴۹۵]۱۴-عمرو حريث گفت: به نزد حضرت صادق علیه السلام که در خانه برادرش عبد الله محمد بود رفته و عرض کردم: جانم فدایت! چرا به این خانه آمده اید؟ فرمودند: برای تفریح. من عرض کردم: جانم فدایت! آیا دینم را برایتان باز نگویم؟ فرمود: چرا، بگو. من عرض کردم: من خدا را اطاعت می کنم با گواهی به این که معبودی جز خداوند یگانه بی شریک نیست و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] بنده و فرستاده او است و رستخیز فراخواهد آمد و تردیدی در آن نیست و خداوند مردگان را برمی انگیزد، برپایی نماز و دادن زکات و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا و ولایت علی امیر مؤمنان پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و ولایت حسن و حسین و ولایت علی بن حسین و ولایت محمد بن علی و ولایت تو پس از او-درودهای خداوند برایشان-و این که شما امامان من هستید. که بر این دین زنده ام و بر این دین می میرم و با آن از خدا

اطاعت می کنم. حضرت فرمودند: ای عمرو! به خدا سوگند این دین خدا و دین پدران من است که من در نهان و آشکار با آن، از خدا فرمان می برم. پس از خدا پروا دار و جز در میان خوبان جلوی زبانت را بگیر و نگو که من خودم هدایت یافتم. بلکه خداوند تو را هدایت می کند. پس سپاس نعمتی را که خدا به تو داده، به جای آر و از کسانی مباش که وقتی می آیی، جلوی رویت زخم زبان می زنند و چون می روی، در پشت سرت. ولی مردم را بر گردنت هم سوار نکن که اگر مردم را بر گردنت سوار کنی، نزدیک باشد که استخوان شانه ات را بشکنند.

ص: ۵۷

[۱۴۹۶] ۱۵- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علي بن النعمان، عن ابن مسكان، عن سليمان بن خالد، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ألا أخبرك بالإسلام أصله و فرعه و ذروه سنامه؟ قلت: بلى جعلت فداك قال: أما أصله فالصية لاه و فرعه الزكاه و ذروه سنامه الجهاد، ثم قال: إن شئت أخبرتك بأبواب الخير؟ قلت: نعم جعلت فداك قال: الصوم جنة من النار، و الصدقة تذهب بالخطيئة، و قيام الرجل في جوف الليل بذكر الله، ثم قرأ عليه السلام:

تَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ .

باب أن الإسلام يحقن به الدم و تؤدى به الأمانة و أن الثواب على الإيمان

[۱۴۹۷] ۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن الحكم بن أيمن، عن القاسم الصيرفي شريك المفضل قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: الإسلام يحقن به الدم و تؤدى به الأمانة و تستحل به الفروج؛ و الثواب على الإيمان.

[۱۴۹۸] ۲- علي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن العلاء، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما عليهما السلام قال:

الإيمان إقرار و عمل، و الإسلام إقرار بلا عمل.

[۱۴۹۹] ۳- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن جميل بن دراج قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز و جل: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَشْرِكْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ فَقَالَ لِي:

ص: ۵۸

[۱۴۹۶] ۱۵- سليمان خالد از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که فرمودند: آیا به تو از اصل و شاخه و والاترین عظمت اسلام خیر ندهم؟ من عرض کردم: چرا، جانم به فدایت! فرمودند: اصل آن، نماز است، شاخه اش زکات و والاترین عظمتش، جهاد است. سپس فرمود: می خواهی از درهای خیر به تو خبر دهم؟ من عرض کردم: بله، جانم فدایت! فرمودند: روزه که

سپری نگاهدارنده از آتش است، صدقه که گناه را می برد و از خواب برخاستن مرد در میانه شب برای یاد خدا. سپس این آیه را خواند: (پهلوی از بستر خواب برمی دارند). [سجده (۳۲): ۱۶]

با اسلام، خون حفظ می شود (و امانت بازگردانده می شود) ولی پاداش براساس ایمان است

[۱۴۹۷] ۱-قاسم صیرفی گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: با اسلام خون حفظ شده و امانت ادا می گردد و زنان حلال می شوند ولی پاداش براساس ایمان است.

[۱۴۹۸] ۲-محمد مسلم از یکی از دو صادقین علیهما السلام روایت کرده که فرمودند:

ایمان، اقرار است و کردار، ولی اسلام، اقرار بی کردار است.

[۱۴۹۹] ۳-جمیل دراج گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: (اعراب گفتند: ما ایمان آورده ایم. بگو ایمان نیاورده اید. بلکه بگویید: اسلام آوردیم که هنوز ایمان به دل هاتان داخل نشده است.) [حجرات (۴۹): ۱۴] فرمودند:

ص: ۵۹

ألا ترى أن الإيمان غير الإسلام.

[۱۵۰۰] ۴-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن سفیان بن السمط قال:

سأل رجل أبا عبد الله عليه السلام عن الإسلام والإيمان، ما الفرق بينهما؟ فلم يجبه، ثم سأله فلم يجبه، ثم التقيا في الطريق و قد أرف من الرجل الرّحيل، فقال له أبو عبد الله عليه السلام: كأنه قد أرف منك رحيل؟ فقال: نعم فقال: فالقنى في البيت، فلقيه فسأله عن الإسلام والإيمان، ما الفرق بينهما؟ فقال: الإسلام هو الظاهر الذي عليه الناس: شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أنّ محمدا عبده و رسوله و إقام الصّلاه و إيتاء الزّكاه و حجّ البيت و صيام شهر رمضان فهذا الإسلام. و قال: الإيمان معرفه هذا الأمر مع هذا فإن أقرّ بها و لم يعرف هذا الأمر كان مسلما و كان ضالّا.

[۱۵۰۱] ۵-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد جميعا، عن الوشاء، عن أبان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سمعت يقول: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا** فمن زعم أنّهم آمنوا فقد كذب و من زعم أنّهم لم يسلموا فقد كذب.

[۱۵۰۲] ۶-أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن حكم بن أيمن، عن قاسم شريك المفضل قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: الإسلام يحقن به الدّم و تؤدّى به الأمانه و تستحلّ به الفروج؛ و الثّواب على الإيمان

مگر نمی دانی که ایمان غیر از اسلام است.

[۱۵۰۰] ۴-سفیان سمط گفت: مردی از حضرت صادق علیه السلام درباره اسلام و ایمان پرسید که چه فرقی میان آن ها است؟ حضرت پاسخش نداد. دوباره پرسید.

حضرت پاسخی نداد. سپس در راه به هم برخوردند، درحالی که کوچ آن مرد نزدیک بود. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: گویا کوچه نزدیک است؟ عرض کرد: بله. فرمود: در خانه به دیدارم بیا. او به خانه حضرت رفته، پرسید که فرق میان اسلام و ایمان چیست؟ فرمود: اسلام، همان ظاهری است که مردم دارند؛ گواهی به این که معبودی جز خداوند یگانه بی شریک نیست و محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] بنده و فرستاده او است، برپایی نماز، دادن زکات، حج خانه خدا و روزه ماه رمضان. این اسلام است. و فرمود: ایمان به همراه آن امور، شناختن این امر [ولایت] است که اگر به آن امور اقرار کند و این امر را نشناسد، مسلمان، ولی گمراه است.

[۱۵۰۱] ۵-ابو بصیر گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که درباره این آیه (اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم. بگو شما ایمان نیاورده اید. بلکه بگویید اسلام آوردیم.) می فرماید: پس هر کس گمان کند آنان ایمان آوردند، دروغ گفته است. و هر کس بیندارد که آنان اسلام نیاوردند نیز، دروغ گفته است.

[۱۵۰۲] ۶-قاسم شریک مفضل گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

با اسلام خون حفظ شده، امانت ادا می شود و زنان حلال می گردند ولی پاداش براساس ایمان است.

باب أَنَّ الْإِيمَانَ يَشْرِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامَ لَا يَشْرِكُ الْإِيمَانَ

[۱۵۰۳] ۱-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن جميل بن صالح، عن سماعة قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أخبرني عن الإسلام والإيمان أهما مختلفان؟ فقال:

إِنَّ الْإِيمَانَ يَشْرِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامَ لَا يَشْرِكُ الْإِيمَانَ، فقلت: فصفهما لي، فقال: الإسلام: شهادة أن لا إله إلا الله و التّصديق برسول الله صلى الله عليه و اله و سلم، به حققت الدماء و عليه جرت المناكح و المواريث و على ظاهره جماعه الناس، و الإيمان: الهدى و ما يثبت في القلوب من صفة الإسلام و ما ظهر من العمل به، و الإيمان أرفع من الإسلام بدرجه، إِنَّ الْإِيمَانَ يَشْرِكُ الْإِسْلَامَ فِي الظّاهر و الإسلام لا يشارك الإيمان في الباطن و إن اجتماعا في القول و الصّفة.

[۱۵۰۴] ۲-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرحمن، عن موسی بن بکر، عن فضیل بن یسار، عن أبی

عبد الله عليه السلام قال:

الإيمان يشارك الإسلام و الإسلام لا يشارك الإيمان.

[۱۵۰۵]۳-علی، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن درّاج، عن فضيل بن يسار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ الإيمان يشارك الإسلام و لا يشاركه الإسلام، إنَّ الإيمان ما وقر في القلوب و الإسلام ما عليه المناكح و الموارث و حقن الدماء، و الإيمان يشرك الإسلام و الإسلام لا يشرك الإيمان

[۱۵۰۶]۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن الحسن بن محبوب، عن أبي الصباح الكناني قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أيهما أفضل: الإيمان أو الإسلام؟ فإنَّ من قبلنا

ص: ۶۲

ایمان با اسلام شریک است ولی اسلام شریک ایمان نیست

[۱۵۰۳]۱-سماعه گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: به من از اسلام و ایمان بفرمایید که آیا دو چیز مختلفند؟ فرمودند: ایمان با اسلام شریک است ولی اسلام شریک ایمان نیست. من عرض کردم: پس هر دو را برایم به وصف آورید. فرمودند: اسلام گواهی به نبودن معبودی جز خداوند و باور به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است. که با اسلام خون ها حفظ شده، ازدواج ها و ارث ها روا می گردد. و توده مردم بر ظاهر آن هستند. ولی ایمان، هدایت است و آن چیزی از صفت اسلام که در دل ها پایدار شده است و نیز آنچه از عمل به اسلام ظاهر می شود. ایمان یک درجه از اسلام فزادتر است. همانا ایمان، در ظاهر با اسلام شریک است ولی اسلام در باطن، با ایمان شریک نیست.

اگرچه در گفتار و وصف با هم باشند.

[۱۵۰۴]۲-فضیل یسار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: ایمان با اسلام شریک است ولی اسلام با ایمان شریک نیست.

[۱۵۰۵]۳-فضیل یسار گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا ایمان با اسلام شریک است ولی اسلام با آن شریک نیست. ایمان آن است که در دل پایدار شود و اسلام چیزی است که بنا بر آن ازدواج و ارث روا گشته، خون ها حفظ می شود. ایمان با اسلام شریک می شود ولی اسلام با ایمان شریک نمی شود.

[۱۵۰۶]۴-ابو الصباح کنانی گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: کدام یک از

ص: ۶۳

يقولون: إنَّ الإسلام أفضل من الإيمان، فقال: الإيمان أرفع من الإسلام، قلت:

فأوجدني ذلك، قال: ما تقول فيمن أحدث في المسجد الحرام متعمداً؟ قال:

قلت: يضرب ضرباً شديداً قال: أصبت، قال: فما تقول فيمن أحدث في الكعبة متعمداً؟ قلت: يقتل، قال: أصبت ألا ترى أنَّ الكعبة أفضل من المسجد و أنَّ الكعبة تشرك المسجد و المسجد لا يشرك الكعبة و كذلك الإيمان يشرك الإسلام و الإسلام لا يشرك الإيمان.

[١٥٠٧] ٥-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد جميعاً، عن ابن محبوب، عن علي بن رثاب، عن حمران بن أعين، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سمعتة يقول: الإيمان ما استقرَّ في القلب و أفضى به إلى الله عزَّ و جلَّ و صدقه العمل بالطاعة لله و التسليم لأمره و الإسلام ما ظهر من قول أو فعل و هو الهدى عليه جماعه الناس من الفرق كلها و به حققت الدماء و عليه جرت الموارث و جاز النكاح و اجتمعوا على الصِّيَلة و الزَّكاه و الصَّوم و الحجَّ، فخرجوا بذلك من الكفر و أضيفوا إلى الإيمان، و الإسلام لا يشرك الإيمان و الإيمان يشرك الإسلام و هما في القول و الفعل يجتمعان، كما صارت الكعبة في المسجد و المسجد ليس في الكعبة و كذلك الإيمان يشرك الإسلام و الإسلام لا يشرك الإيمان و قد قال الله عزَّ و جلَّ: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا** وَ **لَمَّا يَدْخُلِ الْأِيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ فَقُولِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَصْدَقُ الْقَوْلِ**، قلت: فهل للمؤمن فضل على المسلم في شيء من الفضائل و الأحكام و الحدود و غير ذلك؟ فقال: لا، هما يجريان في ذلك مجرى واحد و لكن للمؤمن فضل على المسلم في أعمالهما و ما يتقرَّبان به إلى الله عزَّ و جلَّ،

ص: ٦٤

إيمان يا اسلام برتر است؟ همانا کسانی از ما می گویند که اسلام برتر از ایمان است. فرمودند: ایمان والاتر از اسلام است. من عرض کردم: این را برایم بیان کنید. فرمودند: چه نظری داری درباره کسی که از روی عمد در مسجد الحرام حدثی خارج کند؟ من عرض کردم: باید به سختی زده شود. فرمود: درست است. درباره کسی که در کعبه از روی عمد چنان کند، چه می گویی؟ من عرض کردم: او کشته می شود. فرمود: درست است. می گویی که کعبه برتر از مسجد است، کعبه شریک مسجد است و مسجد شریک کعبه نیست. ایمان نیز چنین است، که با اسلام شریک است ولی اسلام با ایمان شریک نیست.

[١٥٠٧] ٥-حمران اعین گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: ایمان آن است که در دل استوار شود و آن را به خداوند عزتمند برساند و عمل به اطاعت خدا و سرسپاری به فرمانش آن را تصدیق کند. و اسلام آن است که از گفتار یا رفتار آشکار می شود. و همان است که گروه های مردم از هر فرقه ای بر آن هستند.

با آن، خون ها حفظ شده، ارث ها و ازدواج روا می شود. بر نماز و زکات و روزه و حج گرد آیند و از کفر بیرون آمده، به ایمان نزدیک شوند. اسلام با ایمان شریک نیست و ایمان با اسلام شریک است. و هر دو در گفتار و رفتار گرد می آیند. چنان که کعبه، مسجد است و مسجد، کعبه نیست. همین طور ایمان با اسلام شریک است ولی اسلام با ایمان شریک نیست. و

خداوند شکوهمند فرموده است:

(اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم. بگو شما ایمان نیاورده اید ولی بگویید: ما اسلام آوردیم.

که هنوز ایمان در دل های شما درنیامده است.) [حجرات (۴۹): ۴] و این سخن خدای عزّتمند درست ترین سخن است. من عرض کردم: آیا برای مؤمن در چیزی از فضایل و احکام و حدود و جز آن، نسبت به مسلمان، افزایشی هست؟ فرمودند: نه، هر دو در یک رویه قرار دارند ولی برای مؤمن نسبت به مسلمان در عمل و آنچه با آن به خداوند عزّتمند تقرّب جسته می شود، فضیلتی هست.

ص: ۶۵

قلت: أليس الله عزّ وجلّ يقول: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرٌ أَمْثَالِهَا و زعمت أنّهم مجتمعون على الصّلاه و الزّكاه و الصّوم و الحجّ مع المؤمن؟ قال: أليس قد قال الله عزّ وجلّ: فَيُضَاعَفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً فالمؤمنون هم الذين يضاعف الله عزّ وجلّ لهم حسناتهم لكلّ حسنه سبعين ضعفا، فهذا فضل المؤمن و يزيده الله في حسناته على قدر صحّه إيمانه أضعافا كثيرة و يفعل الله بالمؤمنين ما يشاء من الخير، قلت: أرايت من دخل في الإسلام أليس هو داخلا في الإيمان؟ فقال: لا و لكنّه قد أضيف إلى الإيمان و خرج من الكفر و سأضرب لك مثلا تعقل به فضل الإيمان على الإسلام، أرايت لو بصرت رجلا في المسجد أكنت تشهد أنّك رأيت في الكعبه؟ قلت: لا يجوز لي ذلك، قال:

فلو بصرت رجلا في الكعبه أكنت شاهدا أنّه قد دخل المسجد الحرام؟ قلت:

نعم قال: و كيف ذلك؟ قلت: إنّه لا يصل إلى دخول الكعبه حتّى يدخل المسجد، فقال: قد أصبت و أحسنت، ثمّ قال: كذلك الإيمان و الإسلام.

باب آخر منه و فيه أنّ الإسلام قبل الإيمان

[۱۵۰۸] ۱-عليّ بن إبراهيم، عن العيّاس بن معروف، عن عبد الرّحمن بن أبي نجران، عن حمّاد بن عثمان، عن عبد الرّحيم القصير قال:

كتبت مع عبد الملك بن أعين إلى أبي عبد الله عليه السّلام أسأله عن الإيمان ما هو؟ فكتب إليّ مع عبد الملك بن أعين: سألت رحمك الله عن الإيمان، و الإيمان هو الإقرار باللسان و عقد في القلب و عمل بالأركان و الإيمان بعضه من بعض و هو دار و كذلك الإسلام دار و الكفر دار فقد يكون العبد مسلما قبل أن يكون مؤمنا و لا يكون مؤمنا حتّى يكون مسلما، فالإسلام قبل الإيمان و هو يشارك

ص: ۶۶

من عرض کردم: آیا چنین نیست که خداوند می فرماید: (هر کس نیکی کند، ده برابرش را ببیند.) [انعام (۶): ۱۶۰]

من پنداشتم که آنان بر انجام نماز و زکات و روزه و حج با مؤمن گردهمی آیند؟ فرمودند: آیا چنین نیست که خداوند شکوهمند فرمود: (خداوند چندین برابر به او می دهد). [بقره (۲): ۲۴۵] پس مؤمنان کسانی هستند که خدای عزتمند، نیکی هاشان را چندین برابر می کند. برای هر نیکی ای هفتاد برابر. این برتری مؤمن است. و خدا به اندازه درستی ایمانش، چندین برابر به نیکی هایش می افزاید و خداوند هر نیکی ای را که بخواهد برای مؤمنان انجام می دهد. من عرض کردم:

یعنی می فرمایید هر کس به اسلام درآمده، چنان نیست که به ایمان درآمده باشد؟ فرمودند: نه، بلکه او به ایمان نزدیک شده و از کفر بیرون آمده است. برای مثال می زنم تا برتری ایمان بر اسلام را بفهمی. به من بگو اگر مردی را در مسجد الحرام ببینی، می توانی شهادت بدهی که او را در کعبه دیده ای؟ من عرض کردم: نه، این گواهی روا نیست. فرمودند: و اگر مردی را در کعبه دیدی آیا می توانی گواهی دهی که او به مسجد الحرام درآمده است؟ عرض کردم: بله، فرمودند: چگونه؟ عرض کردم: او تا به مسجد الحرام داخل نشود، به کعبه نمی رسد. فرمودند:

درست است، آفرین. سپس فرمود: ایمان و اسلام هم چنین اند.

فصل دیگری از شراکت اسلام و ایمان و این که اسلام پیش از ایمان است

[۱۵۰۸]۱- عبد الرحیم قصیر گفت: من توسط عبد الملک اعین به حضرت صادق علیه السلام نامه نوشته، از ایشان پرسیدم که ایمان چیست؟ حضرت توسط عبد الملک اعین چنین به من نوشتند: خدایت بیامرزد. از ایمان پرسیدی. ایمان همان اقرار به زبان، سوگند دل و عمل به ارکان است. و بخشی از ایمان مبنی بر بخش دیگر است. ایمان خانه است. و همین طور، اسلام، خانه است و کفر، هم. و بنده، پیش از آن که مؤمن شود، مسلمان می شود و تا مسلمان نشود، مؤمن نمی شود. پس اسلام پیش از ایمان است و اسلام با ایمان، شریک است.

ص: ۶۷

الإيمان، فإذا أتى العبد كبيره من كبائر المعاصي أو صغيره من صغائر المعاصي التي نهى الله عز وجل عنها كان خارجا من الإيمان، ساقطا عنه اسم الإيمان، و ثابتا عليه اسم الإسلام فإن تاب و استغفر عاد إلى دار الإيمان و لا يخرج به إلى الكفر إلا الجحود و الاستحلال: أن يقول للحلال هذا حرام و للحرام هذا حلال و دان بذلك، فعندها يكون خارجا من الإسلام و الإيمان، داخل في الكفر، و كان بمنزله من دخل الحرم ثم دخل الكعبه و أحدث في الكعبه حدثا فأخرج عن الكعبه و عن الحرم فضربت عنقه و صار إلى النار

[۱۵۰۹]۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة بن مهران قال:

سألته عن الإيمان و الإسلام قلت له: أفرق بين الإسلام و الإيمان؟ قال:

فأضرب لك مثله؟ قال: قلت: أورد ذلك، قال: مثل الإيمان و الإسلام مثل الكعبه الحرام من الحرم قد يكون في الحرم و لا يكون في الكعبه و لا- يكون في الكعبه حتى يكون في الحرم و قد يكون مسلما و لا- يكون مؤمنا و لا يكون مؤمنا حتى يكون

مسلم، قال: قلت: فيخرج من الإيمان شيء؟ قال: نعم قلت:

فيصيره إلى ما ذا؟ قال: إلى الإسلام أو الكفر. وقال: لو أنّ رجلاً دخل الكعبة فأفلت منه بوله أخرج من الكعبة و لم يخرج من الحرم، فغسل ثوبه و تطهّر، ثمّ لم يمنع أن يدخل الكعبة، و لو أنّ رجلاً دخل الكعبة فبال فيها معانداً أخرج من الكعبة و من الحرم و ضربت عنقه.

باب

[۱۵۱۰]۱-عليّ بن محمّد، عن بعض أصحابه، عن آدم بن إسحاق، عن

ص: ۶۸:

چون بنده گناه بزرگ یا کوچکی که خدای عزّتمند از آن ها بازداشته بود انجام دهد، از ایمان بیرون می رود. نام ایمان از او می افتد ولی نام اسلام می ماند. که اگر توبه کرده، آموزش بخواهد، به خانه ایمان بازمی گردد. و جز انکار و حلال شمردن- این که به حلال بگویند، این حرام است و به حرام بگویند این حلال است و این سخن نادرست را باور دارد- او را به سوی کفر نمی برد. در چنان صورتی است که او از اسلام و ایمان بیرون رفته، به کفر درمی آید. او همچون کسی است که به حرم داخل شده، سپس به کعبه رفته و در آن جا حدثی خارج کرده است، که او را از کعبه و از حرم بیرون کرده، گردنش را می زنند و [از آن جا] به دوزخ می رود.

[۱۵۰۹]۲-سماعه مهراّن گفته است: از حضرت درباره ایمان و اسلام پرسیدم که آیا میان آن ها فرقی هست؟ فرمودند: آیا برایت مثالی بزنم؟ من عرض کردم:

بفرمایید. فرمودند: حکایت ایمان و اسلام مانند کعبه و حرم است. گاهی شخصی در حرم است و در کعبه نیست و [گاهی] در کعبه نیست تا در حرم باشد. و گاهی شخص مسلمان است و مؤمن نیست و تا مسلمان نباشد مؤمن نمی شود. من عرض کردم: چیزی هست که شخص را از ایمان بیرون ببرد؟ فرمودند: بله. من عرض کردم: به کجا می برد؟ فرمودند: به اسلام یا کفر. و فرمودند: اگر مردی به کعبه رفته، ناگاه بولش بریزد، او را از کعبه بیرون می کنند ولی از حرم، نه. آن گاه او جامه اش را می شوید و پاک می شود. و پس آنگاه از ورودش به کعبه جلوگیری نمی کنند. ولی اگر مردی به کعبه رفته، از روی دشمنی در آن بول کند، او را از کعبه و از حرم بیرون کرده، گردنش را می زنند.

فصل

[۱۵۱۰]۱-محمّد سالم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا مردمی

ص: ۶۹:

عبد الرزاق بن مهراّن، عن الحسين بن ميمون، عن محمد بن سالم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إِنَّ [أ]نَاسًا تَكَلَّمُوا فِي هَذَا الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَ أُخْرُ مُشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ الْآيَةُ، فالمنسوخات من المتشابهات؛ و المحكمات من النَّاسِخَاتِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ: أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقَوْهُ وَ أَطِيعُوا ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ وَحْدَهُ وَ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَ لَا يَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، ثُمَّ بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ عَلَى ذَلِكَ إِلَى أَنْ بَلَغُوا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَدَعَاهُمْ إِلَى أَنْ يَعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا يَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ قَالَ: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَيْكَ وَ صَدِّيقًا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ، اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ فَبَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ إِلَى قَوْمِهِمْ بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْإِقْرَارَ بِمَا جَاءَ [بِهِ] مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَنْ آمَنَ مُخْلِصًا وَ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِذَلِكَ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ يَعْذِّبُ عِبَادًا حَتَّى يَغْلُظَ عَلَيْهِ فِي الْقَتْلِ وَ الْمَعَاصِي الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِهَا النَّارَ لِمَنْ عَمِلَ بِهَا، فَلَمَّا اسْتَجَابَ لِكُلِّ نَبِيٍّ مِنْ اسْتِجَابَ لَهُ مِنْ قَوْمِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، جَعَلَ لِكُلِّ نَبِيٍّ مِنْهُمْ شَرْعَهُ وَ مَنَاجِيحَهُ وَ الشَّرْعَ وَ الْمَنَاجِيحَ سَبِيلًا وَ سُنَّةً وَ قَالَ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِذَا أُوحِيَ إِلَيْكَ كَمَا أُوحِيَ إِلَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَمْرَ كُلِّ نَبِيٍّ بِالْأَخْذِ بِالسَّبِيلِ وَ السُّنَّةِ وَ كَانَ مِنَ السُّنَّةِ وَ السَّبِيلِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ

ص: ٧٠

درباره قرآن، به نادانی سخن راندند. با آن که خداوند پاک و والا می فرماید: (او کسی است که این کتاب را بر تو فرود فرستاد. بخشی از آن آیه هایی محکم است که اساس کتابند و دیگر آیه های متشابه. و کسانی که در دل هاشان میلی به کج روی است، برای تأویل آن ها و فتنه انگیزدن، از آیه های متشابه پیروی می کنند، درحالی که تأویل آن را جز خدا نمی داند. . . .)

[آل عمران (٣): ٧] و آیه های نسخ شده از متشابهاتند و آیه های نسخ کننده، از محکمات. خداوند نوح را به سوی مردمش برانگیخت که (خدا را بندگی کرده، از او پروا دارند و از من فرمان برند). [نوح (٧١): ٣] سپس او آنان را به سوی خداوند یگانه خواند تا او را بندگی کنند و چیزی را شریکش قرار ندهند. و پیامبران علیهم السلام را بدین سان برانگیخت تا به محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- رسید و او آنان را به بندگی خداوند و شریک قرار ندادن چیزی برای او دعوت کرد. و فرمود: (برای شما آیینی مقرر کرد که نوح را به آن سفارش کرده بود. و آنچه ما به تو وحی کردیم و آنچه به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم که دین را برپا داشته، در آن تفرقه نکنید. بر مشرکان گران است آنچه که تو آنان را به آن فرامی خوانی. خداوند برای این کار، هر که را بخواهد، برمی گزیند. و کسی را که به سوی او باز گردد، هدایت می کند.) [شورا (٤٢): ١٣] پس خداوند پیامبران را برای گواهی به این که معبودی جز خداوند نیست و اقرار به آنچه از نزد خداوند آمده است، به سوی مردمشان فرستاد تا هر کس پاکدلانه ایمان آورده، بر آن ایمان بمیرد، خداوند او را به سبب آن ایمان به بهشت ببرد؛ زیرا خداوند به بندگانش ستم نمی کند. و زیرا خداوند بنده ای را کیفر نمی دهد تا در قتل و گناهی که بر آن ها دوزخ را واجب کرده است، برای انجام دهنده اش سخت بگیرد. و چون هر پیامبری را مؤمنان قرمش پاسخ دادند، برای هر پیامبری شریعت و روشی نهاد.

و شریعت و روش، همان راه و سنت است. و خداوند به محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: (همانا ما به تو وحی کردیم چنان که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم.) [نساء (٤): ١٦٣] و هر پیامبری را به چنگ زدن به راه و سنت خود

بها موسی علیه السلام آن جعل الله عليهم السبب و كان من أعظم السبب و لم يستحل أن يفعل ذلك من خشية الله، أدخله الله الجنة و من استخف بحقه و استحل ما حرم الله عليه من العمل الذي نهاه الله عنه فيه أدخله الله عزّ و جلّ النار و ذلك حيث استحلوا الحيتان و احتبسوها و أكلوها يوم السبت، غضب الله عليهم من غير أن يكونوا أشركوا بالرحمن و لا شكوا في شيء مما جاء به موسی علیه السلام قال الله عزّ و جلّ: **وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ** ثمّ بعث الله عيسى عليه السلام بشهادة أن لا إله إلا الله و الإقرار بما جاء به من عند الله و جعل لهم شرعه و منهاجا فهدمت السبت الذي أمروا به أن يعظموه قبل ذلك و عامه ما كانوا عليه من السبيل و السبب التي جاء بها موسی، فمن لم يتبع سبيل عيسى أدخله الله النار و إن كان الذي جاء به النبيون جميعا أن لا يشركوا بالله شيئا، ثمّ بعث الله محمدا صلى الله عليه و اله و سلّم و هو بمكة عشر سنين فلم يمت بمكة في تلك العشر سنين أحد يشهد أن لا إله إلا الله و أنّ محمدا صلى الله عليه و اله و سلّم رسول الله إلا أدخله الله الجنة بإقراره و هو إيمان التصديق و لم يعدب الله. أحدا ممن مات و هو متبع لمحمد صلى الله عليه و اله و سلّم على ذلك إلا من أشرك بالرحمن و تصديق ذلك أنّ الله عزّ و جلّ أنزل عليه في سورة بنى إسرائيل بمكة **وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا** إلى قوله تعالى **إِنَّهُ كَانَ بِجَدِّهِ خَيْرًا بَصِيرًا** أدب و عظه و تعليم و نهى خفيف و لم يعد عليه و لم يتواعد على اجتراح شيء مما نهى عنه و أنزل نهيا عن أشياء حذر عليها و لم يغلظ فيها و لم يتواعد عليها و قال: **وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةً** إملاق نحن نرزقهم و إياكم **إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيرًا** و لا تقربوا الزنى **إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً** و ساء سبيلا **وَلَا تَقْتُلُوا**

شنبه بود. کسی که شنبه را بزرگ می داشت و از پروای خدا آن را حلال نمی شمرد خداوند او را به بهشت می برد و کسی که حق آن روز را گرامی نداشته، آنچه را خداوند در آن روز حرام کرده بود، حلال می کرد، خداوند عزّتمند او را به دوزخ می برد. و آن هنگامی بود که ماهیان را حلال شمرده و روز شنبه آن ها را حبس کرده، خوردند. که خداوند بر آنان خشم گرفت. بی آن که آنان به خداوند شریک گرفته یا در چیزی از آنچه موسی علیه السلام آورده بود، تردید کنند.

خداوند شکوهمند فرموده است: (و شما می شناسید کسانی از خودتان را که درباره شنبه تعدی کردند و ما به آنان گفتیم: بوزینه هایی رانده شده باشید.) [بقره (۲)]:

۶۵] سپس خداوند عيسى عليه السلام را برای گواهی به نبودن معبودی جز خداوند و گرفتن اقرار به آنچه از نزد خدا آورده است فرستاد. و برایشان شریعت و روشی نهاد و شنبه ای را که پیش از آن به بزرگداشتش فرمان داده بود و نیز همه راه و سنت هایی را که موسی علیه السلام آورده بود، نقض کرد. پس کسی که از راه عيسى عليه السلام پیروی نکند، خداوند او را به دوزخ می برد و اگرچه آنچه همه پیامبران آورده اند این است که برای خداوند چیزی را شریک قرار ندهید. سپس خداوند محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش-را برانگیخت. او ده سال در مکه بود و در این ده سال کسی که گواهی داده معبودی جز خداوند نیست و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرستاده او است خداوند او را با آن اقرارش که همان ایمان باور

است به بهشت برد و هیچ یک از به گوررفتگان پیرو محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- را کیفر نکرد، جز کسی را که برای خداوند شریک گرفت. و شاهدش آیه ای است که خداوند عزتمند در مکه و در سوره بنی اسرائیل بر او فر فرستاد: (و پروردگارت فرمان داد که جز او را بندگی نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید... که او به بندگانش آگاه و بینا است...).

[اسراء (۱۷): ۲۳ تا ۳۰] که موضوعش ادب و پند و آموزش و نهی ای سبک است. و تهدیدی ندارد و بر انجام چیزی از آنچه نهی کرده، و عده کیفر نداده است. از برخی چیزها نهی کرده و پرهیز داده ولی سخت نگرفته و وعده کیفر نداده و فرموده است: (و فرزندان را از ترس تهیدستی نکشید. ما بیم که آنان و شما را روزی می دهیم. همانا کشتن آنان، گناهی بزرگ است. و گرد زنا نگریدید که کاری بسیار زشت و شیوه ای ناپسند است. و جانی را که خدا محترم شمرده، جز به حق نکشید.

ص: ۷۳

النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قَتَلَ مَطْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْأَفْؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَا تَتَّبِعَ الْأَجْالَ طُولًا كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ذَلِكَ مِمَّا أُوحِيَ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا وَأَنْزَلَ فِي وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ فَأَنْذَرْتُمْ نَارًا تَلْطَىٰ لَا يَصِيلُهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ فَهَذَا مَشْرُوكٌ وَأَنْزَلَ فِي إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَأَىٰ ظَهْرَهُ فَسُوفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَيَصِيلُ سَبْعِيرًا إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مُسْرِئًا إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلَىٰ فَهَذَا مَشْرُوكٌ وَأَنْزَلَ فِي [سوره] تَبَارَكَ كُلَّمَا أَلْفَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتُمُ خَزَنَتَهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ فَهَؤُلَاءِ مَشْرُوكُونَ، وَأَنْزَلَ فِي الْوَاقِعِ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ وَتَضِيلِيهِ جَحِيمٍ فَهَؤُلَاءِ مَشْرُوكُونَ وَأَنْزَلَ فِي الْحَاقَّةِ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِيْءٍ مَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهِ وَلَمْ أَذْرَ مَا حَسْبِيهِ يَا لَيْتَنِي كَانَتِ الْقَاضِيَةَ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهِ إِلَىٰ قَوْلِهِ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ فَهَذَا مَشْرُوكٌ وَأَنْزَلَ فِي طَسْمٍ وَبُرْزَتِ الْجَحِيمِ لِلْغَاوِينَ وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ فَيُكَبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودٌ إِيْلَيْسَ أَجْمَعُونَ جُنُودَ إِبْلِيسَ ذَرِيَّتَهُ مِنَ الشَّيَاطِينِ وَقَوْلِهِ وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ

یعنی

ص: ۷۴

و برای ولی کسی که مظلوم کشته شود، سلطه ای قرار دادیم تا در کشتن زیاده روی نکنند که او یاری شده است. و جز به بهترین شیوه، گرد مال یتیم نگریدید تا به رشدش برسد. و به پیمان خویش وفا کنید که از پیمان بازخواست خواهید شد. و چون پیمان می کنید، به درستی پیمان کنید و ترازو را درست کنید که این بهتر و فرجامش نیکوتر است. و از آنچه دانشی درباره اش نداری، پیروی مکن، که از گوش و چشم و دل بازخواست خواهد شد. و در زمین با تکبر راه نرو که هرگز نه زمین را می شکافی و نه در قامت به قد کوه ها می رسی. زشتی همه این ها نزد پروردگارت ناشایست است. این ها حکمت هایی است که پروردگارت به تو نازل کرد. و به همراه خداوند، معبود دیگری قرار نده که نکوهیده و رانده به دوزخ افتی.

[اسراء (۱۷): ۳۱ تا ۳۹] و در [سوره] وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ نازل کرد: (و شما را از آتش شعله ور بیم می دهیم. که جز تیره بخت

ترین کسان در آن نیفتند. کسانی که تکذیب کرده، روی بتافتند. [لیل (۹۲): ۱۴ تا ۱۶] که همان مشرک است. و در سوره «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» نازل کرد: (ولی کسی که نامه اش از پشت سر داده شود، به زودی به فریاد واویلا افتاده، در آتش درافتد. همو که در میان خانواده اش شادمان بود و گمان می کرد که هرگز باز نمی گردد. آری.) [انشقاق (۸۴): ۱۰ تا ۱۵] و این هم مشرک است. و در [سوره] تبارک فرمود: (هرگاه گروهی در آن انداخته شوند، نگهبانان دوزخ از ایشان می پرسند:

مگر برایتان بیم دهنده ای نیامد. آن ها می گویند: چرا، بیم دهنده ای آمد ولی ما تکذیب کردیم و گفتیم خداوند چیزی نازل نکرده است.) [تبارک (۶۷): ۸ و ۹] و اینان هم مشرکانند.

و در سوره واقعه نازل کرد: (ولی اگر از تکذیب گران گمراه باشد، در آبی جوشان رفته، به دوزخ درمی افتند.) [واقعه (۵۶): ۹۲ تا ۹۴] و اینان هم مشرکانند. و در الحاقه نازل کرد: (ولی کسی که نامه اش به دست چپش داده شود، می گوید: کاش نامه من داده نمی شد و نمی دانستم که حسابم چیست! کاش مرگ فرجام کار بود. که اموالم مرا بی نیاز نکرد. که او به خدای بزرگ ایمان نمی آورد.) [حاقه (۶۹): ۲۵ تا ۳۳] که این هم مشرک است. و در سوره طسم نازل کرد: (و دوزخ برای گمراهان آشکار شده، به آنان گفته می شود: کجایند آنچه شما بندگی شان می کردید. که غیر از خداوند بودند. آیا شما را یاری می کنند یا خودشان یاری می شوند. آن گاه آنان و گمراهان به رو در آتش می افتند. و نیز همه سربازان ابلیس.) [شعرا (۲۶): ۹۱ تا ۹۵] سربازان ابلیس که فرزندان شیطان اویند. و این سخنش که: (و ما را جز مجرمان گمراه نکردند.) [شعرا (۲۶): ۹۹] یعنی

ص: ۷۵

المشركين الذين اقتدوا بهم هؤلاء فاتبعوهم على شركهم و هم قوم محمّد صلى الله عليه و اله و سلم ليس فيهم من اليهود و النصارى أحد و تصديق ذلك قول الله عزّ و جلّ: كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ ليس فيهم اليهود الذين قالوا: عزيز ابن الله و لا النصارى الذين قالوا: المسيح ابن الله، سيدخل الله اليهود و النصارى النار و يدخل كل قوم بأعمالهم؛ و قولهم: وَمَا أَضْمَلْنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ إِذْ دَعَوْنَا إِلَى سَبِيلِهِمْ ذَلِكَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِمْ حِينَ جَمَعَهُمُ إِلَى النَّارِ: قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لَأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَاتَّهَمُوا عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ و قوله: كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا بَرِيٌّ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ و لعن بعضهم بعضا، يريد بعضهم أن يحجّ بعضا رجاء الفلج فيفلتوا من عظيم ما نزل بهم و ليس بأوان بلوى و لا اختبار و لا قبول معذره و لات حين نجاه و الآيات و أشباههنّ ممّا نزل به بمكّه و لا يدخل الله النار إلا مشركا، فلَمَّا أذن الله لمحمّد صلى الله عليه و اله و سلم في الخروج من مكّه إلى المدينة بنى الإسلام على خمس: شهادة أن لا إله إلا الله و أنّ محمّداً صلى الله عليه و اله و سلم عبده و رسوله و إقام الصّلاه و إيتاء الزّكاه و حجّ البيت و صيام شهر رمضان و أنزل عليه الحدود و قسمه الفرائض و أخبره بالمعاصي التي أوجب الله عليها و بها النار لمن عمل بها و أنزل في بيان القاتل: و مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا و لا يلعن الله مؤمنا، قال الله عزّ و جلّ: إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا و كيف يكون في المشيئه و قد ألحق به-حين جزاه جهنّم-الغضب و اللعنه و قد بين ذلك من الملعونون في كتابه؟ و أنزل في

ص: ۷۶

مشرکانی که ایشان-در شرکشان-از آنان پیروی کردند، و آنان قوم محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-هستند که کسی از یهود و نصارا در میان شان نیست. و شاهدش، این سخن خدای عزتمند است: (پیش از آن ها قوم نوح تکذیب کردند.) [ص (۳۸): ۱۲] (پاران آیکه تکذیب کردند.) [شعراء (۲۶): ۱۷۶]، (قوم لوط تکذیب کردند.) [شعراء (۲۶): ۱۷۶] که نه یهود در میانشان است، همان کسانی که گفتند:

عزیر پسر خدا است. و نه نصارا که می گفتند: مسیح پسر خدا است. خداوند یهود و نصارا را به دوزخ خواهد برد و او هر قومی را به سبب کردارهایشان به دوزخ می برد. و این که گفتند: (و ما را جز مجرمان گمراه نکردند.) یعنی ما را به راهشان فرا خواندند. این سخن خداوند شکوهمند است که دربارهٔ آنان وقتی به سوی دوزخ گردشان آورده فرمود: (امت پس آمده، دربارهٔ امت پیش آمده می گویند: پروردگارا، اینان ما را گمراه کردند. به آنان-در دوزخ-کیفری دوچندان بده.) [اعراف (۷): ۳۸] و این آیه که (هر گاه امتی داخل شود، امت دیگر را نفرین می کند تا هنگامی که همگی در آن جا گرد آیند.) [اعراف (۷): ۳۸] یکی از دیگری بیزاری می جوید، دیگری نفرین می کند. و یکی می خواهد به امید چیره شدن با دیگری جدل کند و از گرفتاری بزرگی که به آن دچار شده رها شود. درحالی که نه هنگام آزمایش و امتحان و پذیرش بهانه است و نه هنگام نجات. و این آیه ها و نظایر آن در مکه نازل شد و خداوند جز مشرک را به دوزخ نمی برد. وقتی خداوند به محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-اجازه داد که از مکه به مدینه برود اسلام را بر پنج چیز بنا کرد: گواهی به نبودن معبودی جز خداوند و این که محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-بنده و فرستادهٔ او است، پیا داشتن نماز، پرداخت زکات، حج خانهٔ خدا و روزهٔ ماه رمضان. و حدود و تقسیم ارث را هم نازل کرده، به گناهایی که خداوند بر آن ها و به سبب آن ها بر عمل کنندگانش آتش را واجب کرده، آگاهش ساخت. و دربارهٔ قاتل فرمود: (و هر کس از روی عمد مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ جاودان و خشم خداوند است. خداوند او را لعنت کرده، برایش کیفری بزرگ فراهم می کند.) [نساء (۴): ۹۳] درحالی که خدا مؤمن را لعنت نمی کند.

خداوند شکوهمند فرموده است: (همانا خداوند کافران را لعنت کرده، آتشی سوزان برایشان فراهم کرده است. که جاودانه در آن می مانند و دوست و یآوری نمی یابند.) [احزاب (۳۳): ۶۴ و ۶۵] چگونه موضوع کشتن به خواست خدا سپرده شود [که اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد بیامرزد] درحالی که قاتل را-وقتی در دوزخ کیفر می دهد-به خشم و لعنت پیوسته داشته و در کتابش از لعنت شدگان شمرده است؟

ص: ۷۷

مال الیتیم من أکله ظلماً: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصِفُونَ سَعِيرًا وَ ذَلِكَ أَنَّ أَكْلَ مال الیتیم یجیء یوم القیامه و النار تلتهب فی بطنه حتی یرفع لهب النار من فیه حتی یرفعه کلّ أهل الجمع أنه آکل مال الیتیم و أنزل فی الکیل و بئلللمطفین و لم یجعل الویل لأحد حتی یسمیه کافراً، قال الله عزّ و جلّ: فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ وَ أَنْزَلَ فِي الْعَهْدِ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ آيَمِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا - أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ الْخَلَاقُ: النَّصِيبُ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ فِي الْآخِرَةِ فَبِأَيِّ شَيْءٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ أَنْزَلَ بِالْمَدِينَةِ الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ الزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فَلَمْ

يَسْمُ اللّٰهُ الزَّانِي مُؤْمِنًا وَلَا- الزَّانِيَهُ مُؤْمِنَهُ وَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- لَيْسَ يَمْتَرِي فِيهِ أَهْلُ الْعِلْمِ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا- يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ؛ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ خَلَعَ عَنْهُ الْإِيمَانَ كَخَلْعِ الْقَمِيصِ، وَ نَزَلَ بِالْمَدِينَةِ وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شَهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مَا كَانَ مَقِيمًا عَلَى الْفَرِيهَةِ مِنْ أَنْ يَسْمَى بِالْإِيمَانِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ وَجَعَلَ اللَّهُ مَنَافِقًا، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وَجَعَلَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَوْلِيَاءِ إِبْلِيسَ، قَالَ: إِلَّا- إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ وَجَعَلَ مَلْعُونًا فَمَا قَالَ: إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ

ص: ٧٨

و درباره مال یتیم و کسی که آن را به ستم بخورد نازل کرده که (همانا کسانی که مال یتیمان را به ستم می خورند، در حقیقت آتشی می بلعند و به زودی به دوزخ می افتند). [نساء (۴): ۱۰] و این بدین جهت است که مال یتیم خور درحالی که در شکم آتشی شعله می کشد، به رستاخیز وارد می شود. آنسان که شعله آتش از دهانش بیرون می آید و همه حاضران می فهمند که او مال یتیم خور است. و درباره پیمانانه کردن نازل کرد: (وای بر کم فروشان). [مطففین (۸۳): ۱] و وای [ویل] را جز بر کسانی که کافر نامید، ننهاد. خداوند عزتمند فرموده است: (وای بر کافران از مشاهده روز بزرگ). [مریم (۱۹): ۳۷] و درباره پیمان نازل کرد: (همانا کسانی که پیمان خداوند و سوگندهاشان را به بهایی اندک می فروشند، در آخرت بی آبرویند. و خداوند در روز قیامت با آنان سخن نمی گوید. به آنان ننگریسته، پاکشان نمی گرداند و کیفری دردناک هم دارند). [آل عمران (۳): ۷۷] و خلاق بهره و نصیب است. و کسی که در سرای واپسین بهره ای ندارد با چه چیزی به بهشت برود. و [خداوند] در مدینه نازل فرمود: (مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی کند و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به ازدواج خود در نمی آورد. و آن همسری بر مؤمنان حرام گشته است). [نور (۲۴): ۴] که نه زناکار مرد، مؤمن نامیده شده و نه زناکار زن، مؤمنه. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرمود: -و دانشمندان درباره این سخن اختلاف ندارند- زناکار هنگامی که زنا می کند، مؤمن نیست و دزد وقتی دزدی می کند، مؤمن نیست؛ زیرا او وقتی آن را انجام می دهد، ایمان از او جدا می شود، همچون کندن شدن پیراهن از بدن. و در مدینه نازل شد: (و کسانی که زنان پاکدامن را متهم می کنند، سپس چهار شاهد نمی آورند، هشتاد تازیانه به آن ها زده، هرگز گواهی شان را نپذیرید. و آنان همان فاسقانند. مگر کسانی که پس از آن توبه کرده، به صلاح آیند که همانا خداوند آمرزنده ای مهربان است). [نور (۲۴): ۴] و [۵] که خداوند او را تا وقتی بر آن افترا است، مؤمن نمی نامد. خداوند عزتمند فرموده است: (آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق است؟ برابر نیستند). [سجده (۳۲): ۱۸] و او را منافق قرار داده است. خداوند عزتمند فرمود: (منافقان همان فاسقانند). [توبه (۹): ۹]

۶۷] و منافق را از یاران ابلیس قرار داد، فرمود: (جز ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش به بیراهه رفت). [کهف (۱۸): ۵۰] و او را لعنت شده قرار داد و فرمود:

(همانا کسانی که زنان پاکدامن ناآگاه مؤمن را متهم کنند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند

لَعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و ليست تشهد الجوارح على مؤمن إنما تشهد على من حقت عليه كلمة العذاب، فأمرًا المؤمن فيعطى كتابه بيمينه قال الله عزّ وجلّ: فأما من أوتى كتابه بيمينه فأولئك يقرؤون كتابهم ولا يظلمون فتيلًا و سوره. التور أنزلت بعد سوره النساء و تصديق ذلك أنّ الله عزّ وجلّ أنزل عليه في سوره النساء و اللاتين يأتين الفاحشه من نسائك فاستشهدوا عليهنّ أربعه منكم فإن شهدوا فأمسكوهنّ في البيوت حتى يتوفاهنّ الموت أو يجعل الله لهنّ سيلا و السبيل، الذي قال الله عزّ وجلّ: سورة أنزلناها و فرضناها و أنزلنا فيها آيات بينات لعلكم تذكرون الزاني و الزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائه جلده و لا تأخذكم بهما رأفة في دين الله إن كنتم تؤمنون بالله و الآخِر و ليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين .

[۱۵۱۱] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن محمد بن فضيل، عن أبي الصّباح الكناني، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قيل لأمير المؤمنين عليه السلام: من شهد أن لا إله إلا الله و أنّ محمدا رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم كان مؤمنا؟ قال: فأين فرائض الله؛ قال: و سمعته يقول: كان عليّ عليه السلام يقول: لو كان الإيمان كلاما لم ينزل فيه صوم و لا صلاه و لا حلال و لا حرام. قال: و قلت لأبي جعفر عليه السلام: إنّ عندنا قوما يقولون: إذا شهد أن لا إله إلا الله و أنّ محمدا رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم فهو مؤمن، قال: فلم يضربون الحدود و لم تقطع أيديهم؟ و ما خلق الله عزّ وجلّ خلقا أكرم على الله عزّ وجلّ من المؤمن، لأنّ الملائكة خدام المؤمنين و أنّ جوار الله للمؤمنين و أنّ الجنّه للمؤمنين و أنّ الحور العين

و كيفرى بزرگ دارند. در روزى كه زبان و دست و پایشان به آنچه مى كردند، گواهى دهند.) [نور (۲۴): ۲۳ و ۲۴] و اعضاى بدن بر مؤمن گواهى نمى دهند. فقط بر كسى گواهى مى دهند كه فرمان كيفر برايش ثابت شده است. ولى نامه مؤمن، به دست راستش داده مى شود. خداوند شكوهمند فرموده است: (و اما كسانى كه نامه عملشان به دست راستشان داده شود، نامه شان را مى خوانند و ذره اى ستم نينند.) [اسرا (۱۷): ۷۱] و سوره نور پس از سوره نساء نازل شده است. و شاهدش آن كه خداوند عزّتمند در سوره نساء چنين نازل كرد: (و زنانى از شما كه آن كار بسيار زشت را انجام داده اند، برايشان چهار شاهد را به گواهى بخواهيد. اگر گواهى دادند، آنان را در خانه هاشان نگاه داريد تا مرگشان فرارسد يا خدا راهى برايشان قرار دهد.) [نساء (۴):]

[۱۵] و آن راه همان است كه خداى عزّتمند فرموده است: (سوره اى را نازل كرده، و اجبش ساختيم و در آن آيه هاى روشن نازل كرديم شايد به ياد آوريد. زناكار مرد و زن را به هر کدام، صد تازيانه بزنيد. و درباره دين خدا به آنان دلسوزى نكنيد، اگر به خدا و واپسين روز، ايمان داريد. و بايد گروهى از مؤمنان كيفرشان را شاهد باشند.) [نور (۲۴): ۱ و ۱۲]

[۱۵۱۱] ۲- ابو الصّباح كناني از حضرت باقر عليه السلام روايت كرده كه به امير مؤمنان عليه السلام گفتند: آيا هر آن كس كه

گواهی دهد که معبودی جز خداوند نیست و محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش-رسول خدا است مؤمن است؟ فرمودند: پس واجبات خدا چه می شود؟ راوی گفته است: و از ایشان شنیدم که علی علیه السّلام می فرمود: اگر ایمان تنها گفتن [شهادتین] بود، روزه و نماز و حلال و حرام درباره اش نازل نمی شد. ابو الصّباح کنانی گفته است: من به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: همانا نزد ما مردمی هستند که می گویند: وقتی کسی گواهی دهد که معبودی جز خداوند نیست و محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش-رسول خدا است، مؤمن است. فرمودند: پس [اگر چنین است] به چه سبب [اگر دزدی کنند] بر آنان حدّ زده شده، دستانشان بریده می شود؟!

خداوند شکوهمند آفریده ای گرامی تر از مؤمن نیافریده است؛ زیرا فرشتگان هم خدمت گزاران مؤمنان اند. و همانا همسایگی خداوند، بهشت و حور العین برای

ص: ۸۱

للمؤمنين، ثم قال: فما بال من جحد الفرائض كان كافرا؟

[۱۵۱۲]۳-علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن سلّام الجعفی قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الإيمان فقال: الإيمان أن يطاع الله فلا يعصى.

باب في أنّ الإيمان مبثوث لجوارح البدن كلّها

[۱۵۱۳]۱-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن بكر بن صالح، عن القاسم بن بريد قال: حدّثنا أبو عمرو الزّبيری عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قلت له: أيها العالم أخبرني أيّ الأعمال أفضل عند الله؟ قال: ما لا يقبل الله شيئاً إلاّ به، قلت: و ما هو؟ قال: الإيمان بالله الذي لا إله إلاّ- هو أعلى الأعمال درجه و أشرفها منزله و أسناها حظّاً، قال: قلت: ألا- تخبرني عن الإيمان، أقول هو و عمل أم قول بلا عمل؟ فقال: الإيمان عمل كلّّه و القول بعض ذلك العمل، بفرض من الله بين في كتابه، واضح نوره، ثابتة حجّته، يشهد له به الكتاب و يدعوه إليه، قال: قلت: صفه لي جعلت فداك حتّى أفهمه، قال: الإيمان حالات و درجات و طبقات و منازل، فمنه التّام المنتهى تمامه و منه النّاقص البين نقصانه و منه الرّاجح الرّائد رجحانه، قلت: إنّ الإيمان ليتّم و ينقص و يزيد؟ قال: نعم قلت: كيف ذلك؟ قال: لأنّ الله تبارك و تعالی فرض الإيمان على جوارح ابن آدم و قدّمه عليها و فرّقه فيها فليس من جوارحه جارح إلاّ و قد وّكّلت من الإيمان بغير ما وّكّلت به أختها، فمنها قلبه الذي به يعقل و يفقه و يفهم و هو أمير بدنه الذي لا ترد الجوارح و لا تصدر إلاّ عن رأيه و أمره و منها

عيناه اللتان يبصر بهما و أذناه اللتان يسمع بهما و يدها اللتان يبطن بهما

ص: ۸۲

مؤمنان است. سپس فرمودند: پس چرا کسی که واجبات را انکار کند، کافر است؟

[۱۵۱۲] ۳-سلام جعفری گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره ایمان پرسیدم، فرمودند: ایمان، آن است که از خداوند فرمان برند و نافرمانی نکنند.

ایمان بین همه اعضای بدن پخش شده است

[۱۵۱۳] ۱-ابو عمرو زبیری گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ای دانشمند، به من بگو چه کرداری نزد خداوند برتر است؟ فرمودند: کرداری که خداوند چیزی را جز به سبب آن نپذیرد. عرض کردم: آن چیست؟ فرمودند: ایمان به خدایی که معبودی جز او نیست. بلند درجه ترین کردار، والاترینشان از جهت جایگاه و بالاترینشان از جهت بهره است. راوی گوید: من عرض کردم: آیا از ایمان برایم نمی گویی؟ آیا ایمان، گفتار و کردار است یا گفتار بی کردار؟ فرمودند: ایمان، همگی کردار است. و گفتار برخی از آن است. واجبی از سوی خداوند است که در کتابش بیان شده و نورش، آشکار و حجتش استوار است، که قرآن به آن گواهی داده، به سؤی فرامی خواند. من عرض کردم: جانم فدایت! آن را برایم وصف کن تا دریابم. فرمودند: ایمان، حالات و درجات و طبقات و جایگاه هایی دارد. برخی از آنها کامل و به نهایت رسیده است، برخی ناقص و کاستی اش آشکار، و برخی دیگر پسندیده است و پسندیدگی اش، بسیاری از آن است. من عرض کردم: یعنی ایمان، کامل و ناقص و بسیار دارد؟ فرمودند: بله. من عرض کردم: چگونه؟ فرمودند: زیرا خداوند پاک و والا، ایمان را بر اعضای پسر آدم واجب و پخش کرده است. هر عضوی وظیفه اش در برابر ایمان غیر از وظیفه عضو دیگر است. یکی از آن ها دل است که انسان با آن می اندیشد و درمی یابد و می فهمد. او امیر بدن است که اعضا جز به رأی و فرمان او کاری نمی کنند. و دیگر چشم است که با آن می بیند و گوش که با آن می شنود و دستانش که با آن ها می زند

ص: ۸۳

و رجلاه اللتان یمشی بهما و فرجه الذی الباه من قبله؛ و لسانه الذی ینطق به و رأسه الذی فیه وجهه، فلیس من هذه جارحه إلا و قد وکلت من الإیمان بغیر ما وکلت به أختها بفرض من الله تبارک اسمه، ینطق به الکتاب لها و یشهد به علیها. ففرض علی القلب غیر ما فرض علی السمع و فرض علی السمع غیر ما فرض علی العینین و فرض علی العینین غیر ما فرض علی اللسان و فرض علی اللسان غیر ما فرض علی الیدین و فرض علی الیدین غیر ما فرض علی الرجلین و فرض علی الرجلین غیر ما فرض علی الفرج و فرض علی الفرج غیر ما فرض علی الوجه، فأما ما فرض علی القلب من الإیمان فالإقرار و المعرفة و العقد و الرضا و التسلیم بأن لا إله إلا الله وحده لا شریک له، إلهها واحدا، لم یتخذ صاحبه و لا ولدا و أنّ محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و اله و سلّم و الإقرار بما جاء من عند الله من نبیّ أو کتاب، فذلک ما فرض الله علی القلب من الإقرار و المعرفة و هو عمله و هو قول الله. عزّ و جلّ: إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرًا وَ قَالَ: أَلَا یَذُکُرُ اللهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَ قَالَ: الْمَذِينِ آمَنُوا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ قَالَ: إِنْ تُبْدُوا مَا فِی أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْکُمْ بِهِ اللهُ فِیَعْزُبُ لِمَنْ یَشَاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ فَذلک ما فرض الله عزّ و جلّ علی القلب من الإقرار و المعرفة و هو عمله و هو رأس الإیمان و فرض الله علی اللسان القول و التعبير عن القلب بما عقد علیه و أقرّ به قال الله تبارک و تعالی: وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ قَالَ: وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِی أُنزِلَ إِلَینَا وَ أُنزِلَ إِلَیکُمْ وَ إِلَهِنَا وَ إِلَهِکُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ فهذا ما فرض الله علی اللسان و هو عمله و فرض علی السمع أن یتنزّه عن

و پاهایش که با آن ها راه می رود و شرمگاهی که شهوتش از جانب او است و زبانش که با آن سخن می گوید و سرش که چهره اش در آن است. و از میان این ها عضوی نیست جز این که وظیفه ای در برابر ایمان دارد و آن غیر از وظیفه ای است که عضو دیگر دارد. واجبی از سوی خداوند پاک نام است که قرآن درباره اش سخن گفته و گواهی داده است. پس بر دل چیزی جز آنچه بر گوش واجب کرده بود، واجب کرد و بر گوش جز آنچه بر چشم واجب کرده بود و بر چشم ها جز آنچه بر زبان واجب کرده بود و بر زبان جز آنچه بر دست ها واجب کرده بود و بر دست ها جز آنچه بر پاها واجب کرده بود و بر پاها جز آنچه بر شرمگاه واجب کرده بود و بر شرمگاه جز آنچه بر صورت واجب کرده بود واجب نساخت. اما آن ایمانی که بر دل واجب کرد، اقرار و معرفت و استواری است و سر سپردن به این که معبودی جز خداوند یگانه بی انباز نیست، معبودی یکتا که یار و فرزندی نگرفته است و محمد بنده و فرستاده او است- درود خدا بر او و بر خاندانش- و نیز اقرار به پیامبر یا کتابی که از نزد خداوند آمده است. و این اقرار و شناختی که خداوند بر دل واجب کرده، همان کردار دل است. و این سخن خداوند عزتمند است که: (جز کسی که ناگزیر شود ولی دلش به ایمان آرام باشد. اما کسی که سینه را برای کفر گشاده باشد). [نحل (۱۶): ۱۰۶] و فرمود: (هان که دل ها به یاد خدا آرام شود). [رعد (۱۳): ۱۳]:

۲۸] و فرمود: (کسانی که گفتند: ایمان آوردیم به زبان هاشان- و دل هاشان ایمان نیاورد). [مائده (۵): ۴۱] و فرمود: (اگر آنچه را در دلتان است، آشکار یا پنهان کنید، خداوند آن را برایتان حساب می کند تا هر که را بخواهد، بیامزد و هر که را بخواهد، کیفر دهد). [بقره (۲): ۲۸۴] و این اقرار و معرفت را خداوند شکوهمند بر دل واجب کرد که همان کردار دل و سرچشمه ایمان است. و خداوند بر زبان، گفتار را واجب کرد و بیان نمودن آنچه که دل بر آن استواری یافته و به آن اقرار کرده است. خداوند پاک و والا فرمود: (و با مردم نیکو بگوئید). [بقره (۲): ۸۳] و فرمود: (بگوئید ما به خداوند و به آنچه بر ما و شما نازل شده، ایمان آورده ایم. خدای ما و خدای شما یکی است و ما به او تسلیمیم). [عنکبوت (۲۹): ۴۶] و این چیزی است که خداوند بر زبان واجب کرده است و کردار زبان این است و بر گوش واجب کرد که از گوش سپردن به آنچه خداوند حرام کرده، دور بماند و از گوش سپردن آنچه برایش

إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ أَنْ يَعْرِضَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ مِمَّا نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ وَ الْإِصْغَاءَ إِلَى مَا أَسْخَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ فِي ذَلِكَ: وَ قَدْ نَزَلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يَسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ثُمَّ اسْتَنَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَوْضِعَ النَّسِيَانِ فَقَالَ: وَ إِذَا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدَ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ قَالَ: فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صِلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ وَ قَالَ: وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَ قَالَ: وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى السَّمِيعِ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ لَا يَصْغِيَ إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَهُ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ فَرَضَ عَلَى الْبَصَرِ أَنْ لَا يَنْظُرَ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْ يَعْرِضَ عَمَّا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ،

و هو عمله و هو من الإيمان، فقال تبارك و تعالی: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ فَهُمْ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى عَوْرَاتِهِمْ وَأَنْ يَنْظُرَ الْمَرْءُ إِلَى فَرْجِ أَخِيهِ وَيَحْفَظَ فَرْجَهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَقَالَ: وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ مِنْ أَنْ تَنْظُرَ إِحْدَاهُنَّ إِلَى فَرْجِ أُخْتِهَا وَتَحْفَظَ فَرْجَهَا مِنْ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهَا وَقَالَ: كُلُّ شَيْءٍ فِي الْقُرْآنِ مِنْ حِفْظِ الْفَرْجِ فَهُوَ مِنَ الزَّوْنِ إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ فَإِنَّهَا مِنَ النَّظْرِ ثُمَّ نَظِمَ مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ وَاللِّسَانِ وَالسَّمْعِ وَالْبَصْرِ فِي آيَةٍ أُخْرَى فَقَالَ: وَمَا كُنْتُمْ تَشِيتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ يَعْنِي بِالْجُلُودِ: الْفُرُوجَ وَالْأَفْخَاذَ وَقَالَ: وَلَا تَقِفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

ص: ۸۶

حلال نشده و خداوند نهی کرده و از گوش دادن به آنچه خداوند عزتمند را خشمگین می کند، روی گردان شود. و خدا در این باره فرمود: (و در این کتاب بر شما نازل کرد که وقتی شنیدید که آیات خدا را می شنوند و مسخره می کنند، با آن ها منشینید تا به سخن دیگری پردازند.) [نساء (۴): ۱۴۰] سپس خداوند عزتمند جایگاه فراموشی را استثنا کرد و فرمود: (و اگر شیطان تو را به فراموشی اندازد، پس از یادآوری، با گروه ستمگران منشین.) [انعام (۶): ۶۸] و فرمود: (پس به بندگانم بشارت بده؛ کسانی را که سخن را می شنوند و از بهترین آن پیروی می کنند. آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است. آنان، همان خردمندان اند.) [زمر (۳۹): ۱۷ و ۱۸] و فرمود: (به راستی، مؤمنان رستگار شدند. کسانی که در نمازشان فروتن اند. و کسانی که از بیهودگی روی گردان اند. و کسانی که زکات می پردازند.) [مؤمنون (۲۳): ۱ تا ۴] و فرمود: (و چون سخن بیهوده ای بشنوند، از آن روی می گردانند و می گویند: اعمال ما برای خودمان و اعمال شما برای خودتان.) [قصص (۲۸): ۵۵] و فرمود: (و چون بر بیهودگی می گذرند بزرگوارانه می گذرند.) [فرقان (۲۵): ۷۲] و این ایمانی است که بر گوش واجب کرده است که به آنچه برایش حلال نیست، گوش نسپارد که همین، کردار گوش است و از ایمان است. و بر چشم واجب گشت که بر آنچه خداوند بر او حرام نموده ننگرد و از آنچه که بر او حلال نیست و خداوند او را از آن پرهیز داده روی گرداند و این کردار چشم است و از ایمان است که خداوند پاک و والا فرمود: (بگو به مؤمنان که چشم پوشند و شرمگاهشان را نگاه دارند.) [نور (۲۴): ۳۰] که آنان را از نگرستن به شرمگاهشان و از این که مردی به شرمگاه برادرش بنگرد، پرهیز داده تا شخص، شرمگاهش را از نگاه دیگران نگاه دارد. و فرمود: (و به زنان مؤمن بگو که چشمشان را پوشند و شرمگاهشان را نگاه دارند.) [نور (۲۴): ۳۱] به شرمگاه خواهرشان ننگرند و شرمگاه خود را از دیده شدن نگاه دارند. و حضرت فرمود: هر آیه ای که در قرآن درباره حفظ شرمگاه آمده، درباره حفظ از زنا است جز این آیه، که درباره حفظ از نگرستن [به شرمگاه] است. سپس آنچه را بر دل و زبان و گوش و چشم واجب کرده بود، در آیه ای دیگر به رشته درآورد و فرمود: (شما اگر گناهانتان را) پنهان می کردید نه به خاطر این بود که گوش و چشم و پوستتان به زیانتان گواهی دهند.) [فصلت (۴۱):

۲۲] که مقصود از پوست، شرمگاه و ران ها است. و فرمود: (و بر آنچه دانشی)

ص: ۸۷

إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا . فِهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْعَيْنَيْنِ مِنْ غَضِّ الْبَصْرِ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ

هو عملهما و هو من الإيمان و فرض الله على اليدين أن لا يبطش بهما إلى ما حرّم الله و أن يبطش بهما إلى ما أمر الله عزّ و جلّ و فرض عليهما من الصّيدقه و صله الرّحم و الجهاد فى سبيل الله و الطهور للصّلاه، فقال: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَ قَالَ: فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَأْتِي بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْيَدَيْنِ لِأَنَّ الضَّرْبَ مِنْ عِلَاجِهِمَا وَ فَرَضَ عَلَى الرَّجْلَيْنِ أَنْ لَا يَمْشِيَ بِهِمَا إِلَى شَيْءٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَ فَرَضَ عَلَيْهِمَا الْمَشْيَ إِلَى مَا يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ: وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا وَ قَالَ: وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ وَ قَالَ فِيمَا شَهِدَتِ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلُ عَلَى أَنْفُسِهِمَا وَ عَلَى أَرْبَابِهِمَا مِنْ تَضْيِعِهِمَا لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ فَرَضَهُ عَلَيْهِمَا: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ فَهَذَا أَيْضًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْيَدَيْنِ وَ عَلَى الرَّجْلَيْنِ وَ هُوَ عَمَلُهُمَا وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ فَرَضَ عَلَى الْوَجْهِ السَّجُودَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فِي مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِزْكِعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اغْبِطُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ فَهَذِهِ فَرِيضَةُ جَامِعِهِ عَلَى الْوَجْهِ وَ الْيَدَيْنِ وَ الرَّجْلَيْنِ وَ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا وَ قَالَ فِيمَا فَرَضَ عَلَى الْجَوَارِحِ مِنْ

ص: ٨٨

درباره اش نداری نیست و درنگ مکن که همانا از گوش و چشم و دل بازخواست خواهد شد.) [اسرا (١٧): ٣٦] و این چیزی است که خداوند بر چشم ها واجب کرده که عبارت از فرو بستن آنها بر چیزی است که خداوند حرام کرده است. این کردار چشم است و از ایمان است. و خداوند بر دست ها واجب کرد که به آنچه خداوند حرام کرده، دراز نشود و به آنچه خداوند فرمان داده و بر آن ها واجب کرده، دراز شود؛ به صدقه دهی و برقراری پیوند خویشاوندی و جهاد در راه خدا و طهارت و پاکی برای نماز. و فرمود: (ای کسانی که ایمان آورده اید، وقتی به نماز برخاستید، صورت و دستتان را- تا آرنج- بشوید و سر و پایتان را تا برآمدگی اش مسح کنید.) [مائده (٥): ٦] و فرمود: (وقتی با کافران دیدار کردید، گردن شان را بزیند تا چون آنان را تارومار کردید، بندها [ی اسیران] را محکم کنید و سپس یا منت بگذارید یا فدیة بگیرید و بارهای جنگ برجا نهاده شود.) [محمّد (٤٧): ٤] و این چیزی است که خداوند بر دست ها واجب کرده است؛ زیرا زدن درمان دست است و بر پاها واجب کرد که به سوی چیزی از گناهان خداوند نرود و واجب کرد که به سوی آنچه خداوند عزّتمند را خرسند می کند، برود. پس فرمود: (و در زمین با تکبر راه نرو که تو نه زمین را می شکافی و نه در قامت به کوه ها می رسی.) و فرمود:

(و در راه رفتن خود، میانه روی کرده، صدایت را پایین بیاور که ناپسندترین صداها، صدای خران است.) [لقمان (٣١): ١٩] و درباره گواهی دست و پا به زیان خود و صاحبانشان که برای تباه کردن آنچه خداوند عزّتمند فرمان داده و بر آن ها واجب کرده است فرمود: (امروز ما بر دهانشان مهر می زنیم و دست هاشان با ما سخن می گویند و پاهایشان گواهی می دهد که چه کرده اند.) [یاسین (٣٦): ٦٥] و این ها چیزهایی است که خداوند بر دست ها و پاها واجب کرده است و کردار آن ها از ایمان است. و بر صورت، سجده کردن برای خدا در شبانه روز و اوقات نماز را واجب کرد و فرمود: (ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع و سجده کنید و پروردگارتان را بندگی کنید و کارهای نیکو کنید تا شاید رستگار شوید.) [حجّ (٢٢): ٧٧] و این واجبی فراگیر بر هریک از صورت و دست ها و پاها است. و در جایی دیگر فرمود: (و جایگاه های سجده برای خداوند است،

پس کسی را به همراه خدا نخوانید.) [جَنَ (۷۲): ۱۸] که درباره طهارت و نمازی که بر اعضا واجب کرده، فرموده است.

ص: ۸۹

الظهور و الصلاه بها و ذلك أن الله عز و جل لما صرف نبيه صلى الله عليه و اله و سلم إلى الكعبه عن البيت المقدس فأنزل الله عز و جل: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ فسمي الصلاه إيماناً فمن لقي الله عز و جل حافظاً لجوارحه موفياً كل جوارحه من جوارحه ما فرض الله عز و جل عليها لقي الله عز و جل مستكملاً لإيمانه و هو من أهل الجنه و من خان في شيء منها أو تعدى ما أمر الله عز و جل فيها لقي الله عز و جل ناقص الإيمان، قلت: قد فهمت نقصان الإيمان و تمامه، فمن أين جاءت زيادته؟ فقال: قول الله عز و جل: وَإِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزادتهم إيماناً وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزادتهم رجساً إلى رجسهم و قال: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَا لَهُمُ هُدًى وَ لو كان كله واحداً لا زيادة فيه و لا نقصان لم يكن لأحد منهم فضل على الآخر و لاستوت النعم فيه و لاستوى الناس و بطل التفضيل و لكن بتمام الإيمان دخل المؤمنون الجنه و بالزيادة في الإيمان تفاضل المؤمنون بالدرجات عند الله و بالتقصان دخل المفزطون النار.

[۱۵۱۴] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى جميعاً، عن البرقي، عن النضر بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبي، عن عبيد الله بن [الحسن بن الحسن بن] هارون قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصِيرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً قال: يسأل السمع عما سمع و البصر عما نظر إليه و الفؤاد عما عقد عليه.

ص: ۹۰

و این به جهت آن است که خداوند عزتمند وقتی پیامبرش را از بیت المقدس به سوی کعبه برگرداند، چنین نازل کرد: (و خداوند ایمان شما را تباه نمی کند که او به بندگانش دلسوز و بخشنده است.) [بقره (۲): ۱۴۳] که نماز را ایمان نامیده است. پس کسی که خداوند شکوهمند را درحالی دیدار کند که اعضایش را نگاه داشته، به واجبات هر عضوی وفا کند، او را در حال کامل کردن ایمان خود دیدار کرده و از اهل بهشت است. ولی کسی که چیزی از آن ها را فرو گذاشت یا از آنچه خداوند عزتمند فرمان داده بود، درگذشت، او را در حال کاستی ایمان دیدار می کند. من عرض کردم: کاستی و کامل بودن ایمان را فهمیدم، ولی بسیار شدن آن چگونه است؟ فرمودند: این سخن خداوند عزتمند است که: (و چون سوره ای نازل شود، یکی از ایشان می گوید: این سوره، ایمان چه کسی را افزایش داد؟ اما کسانی که ایمان آورده اند، به ایمانشان افزوده می شود و بسیار شاد می شوند. و کسانی که بیماری ای در دلشان است، پلیدی ای بر پلیدیشان افزوده می شود.) [توبه (۹): ۱۲۴] و [۱۲۵] او فرمود:

(ما خبر آنان را به درستی بر تو حکایت می کنیم. آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم.) [کهف (۱۸): ۱۳] و اگر همه ایمان ها یکی بود و کاستی و افزونی ای نبود، هیچ کس بر دیگری فضیلتی نداشت،

نعمت ها برابر و مردم هم برابر بودند و فضیلت یاوه بود. ولی با ایمان کامل است که مؤمنان به بهشت درمی آیند و به افزونی ایمان است که مؤمنان در نزد خداوند پیش می افتند و به کاستی اش، کم کاران به دوزخ می روند.

[۱۵۱۴] ۲- پسر هارون گفت: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند: (همانا از گوش و چشم و دل بازخواست خواهید شد.) [اسراء (۱۷): ۳۶] از گوش درباره آنچه شنیده، از چشم درباره آنچه دیده و از دل درباره آنچه با آن محکم شده، بازخواست خواهند کرد.

ص: ۹۱

[۱۵۱۵] ۳- أبو علی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان أو غيره، عن العلاء، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن الإيمان فقال: شهادة أن لا إله إلا الله [و أنّ محمداً رسول الله] والإقرار بما جاء من عند الله و ما استقرّ في القلوب من التصديق بذلك، قال:

قلت: الشّهادة أليست عملاً؟ قال: بلى قلت: العمل من الإيمان؟ قال: نعم الإيمان لا يكون إلا بعمل و العمل منه و لا يثبت الإيمان إلا بعمل.

[۱۵۱۶] ۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن عبد الله بن مسكان، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: ما الإسلام؟ فقال: دين الله اسمه الإسلام و هو دين الله قبل أن تكونوا حيث كنتم و بعد أن تكونوا فمن أقرّ بدين الله فهو مسلم و من عمل بما أمر الله عزّ و جلّ به فهو مؤمن.

[۱۵۱۷] ۵- عنه، عن أبيه، عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي، عن أيوب بن الحرّ، عن أبي بصير قال:

كنت عند أبي جعفر عليه السّلام فقال له سلام: إنّ خيثمه ابن أبي خيثمه يحدثنا عنك أنّه سألك عن الإسلام فقلت له: إنّ الإسلام من استقبل قبلتنا و شهد شهادتنا و نسك نسكنا و والى ولينا و عادى عدونا فهو مسلم فقال: صدق خيثمه، قلت:

و سألك عن الإيمان فقلت: الإيمان بالله و التصديق بكتاب الله و أن لا يعصى الله، فقال: صدق خيثمه.

[۱۵۱۸] ۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن درّاج قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الإيمان فقال: شهادة أن لا إله إلا الله و أنّ محمداً

ص: ۹۲

[۱۵۱۵] ۳- محمد مسلم گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره ایمان پرسیدم.

فرمودند: گواهی به این که معبودی جز خداوند نیست [و محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرستاده او است] و اقرار و باور استوار به آنچه از نزد خداوند آمده است. من عرض کردم: آیا گواهی دادن عمل نیست؟ فرمودند: چرا. عرض کردم: و عمل، ایمان است؟ فرمود: بله، ایمان جز با عمل نمی شود. عمل از ایمان است و ایمان جز با عمل استوار نمی شود.

[۱۵۱۶] ۴- یکی از اصحاب گفته است: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: اسلام چیست؟ فرمودند: نام دین خدا اسلام است. اسلام دین خدا است. پیش از پدید آمدنتان و پس از آن کسی که به دین خدا اقرار کند، مسلمان است و آن که به فرمان خدا عمل کند، مؤمن.

[۱۵۱۷] ۵- ابو بصیر گفته است: من نزد حضرت باقر علیه السلام بودم که سلام به ایشان گفت: پسر ابو خیمه به ما می گفت که از شما درباره اسلام پرسیده و شما به او فرموده ای: کسی که به قبله ما رو کرده، گواهی ما را گفته، راه ما را ببیناید و ولی ما را دوست داشته، دشمنان را دشمن بدارد مسلمان است. فرمودند: خیمه درست گفته است. [راوی گوید که] عرض کردم: و او درباره ایمان پرسیده است و شما فرموده ای که ایمان به خدا باور به کتاب خدا و نافرمانی نکردن از او است. فرمودند: خیمه درست گفته است.

[۱۵۱۸] ۶- جمیل دراج گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره ایمان پرسیدم.

ص: ۹۳

رسول الله، قال: قلت: أليس هذا عمل؟ قال: بلى، قلت: فالعمل من الإيمان؟ قال: لا يثبت له الإيمان إلا بالعمل والعمل منه.

[۱۵۱۹] ۷- بعض اصحابنا، عن علي بن العباس، عن علي بن ميسر، عن حماد بن عمرو النصيبى قال:

سأل رجل العالم عليه السلام فقال: أيها العالم أخبرني أي الأعمال أفضل عند الله؟ قال: ما لا يقبل عملاً إلا به، فقال: و ما ذلك؟ قال: الإيمان بالله، الذي هو أعلى الأعمال درجة و أسناها حظاً و أشرفها منزله، قلت: أخبرني عن الإيمان أقول و عمل أم قول بلا عمل؟ قال: الإيمان عمل كله، و القول بعض ذلك العمل بفرض من الله بينه في كتابه، واضح نوره، ثابتة حجته، يشهد به الكتاب و يدعو إليه، قلت، صف لي ذلك حتى أفهمه، فقال: إن الإيمان حالات و درجات و طبقات و منازل فمنه التام المنتهى تمامه و منه الناقص المنتهى نقصانه و منه الزائد الزاجح زيادته قلت: و إن الإيمان لیتّم و يزيد و ينقص؟ قال: نعم قلت: و كيف ذلك؟ قال: إن الله تبارك و تعالى فرض الإيمان على جوارح بنى آدم و قسّمه عليها و فرقه عليها، فليس من جوارحهم جارحه إلا و هى موكله من الإيمان بغير ما وكتبت به أختها فمنها قلبه الذى به يعقل و يفقه و يفهم و هو أمير بدنه الذى لا تورّد الجوارح و لا تصدر إلا عن رأيه و أمره، و منها يده اللتان يبطش بهما و رجلاه اللتان يمشى بهما و فرجه الذى الباه من قبله و لسانه الذى ينطق به الكتاب و يشهد به عليها و عيناه اللتان يبصر بهما، و أذناه اللتان يسمع بهما و فرض على القلب غير ما فرض على اللسان و فرض على اللسان غير ما فرض على العينين و فرض على العينين غير ما فرض على

فرمودند: گواهی به نبودن معبودی جز خداوند و فرستاده بودن محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. من عرض کردم: آیا این عمل نیست؟ فرمودند:

چرا. عرض کردم: پس عمل، از ایمان است؟ فرمودند: ایمان جز با عمل استوار نمی شود. و عمل از ایمان سرچشمه می گیرد.

[۱۵۱۹] ۷- حمّاد بن عمرو نصیبی گفت: مردی از حضرت عالم علیه السّلام [گویا امام کاظم است] پرسید: ای دانشمند! به من بفرما که کدام عمل نزد خداوند برتر است؟ فرمود: آنچه هیچ عملی جز به سبب آن پذیرفته نیاید. عرض کرد: آن چیست؟ فرمودند: ایمان به خدا، که از جهت درجه بلندترین عمل، از جهت بهره والاترین و از جهت منزلت شریف ترین آن ها است. من عرض کردم برایم از ایمان بفرما. آیا ایمان، گفتار با عمل است یا گفتار بی عمل؟ فرمودند: ایمان، همگی عمل است. و گفتار برخی از آن عمل است. واجبی از سوی خدا است که در کتابش بیان کرده است. نورش آشکار و برهانش استوار است که قرآن به آن گواهی داده، به سویش فرامی خواند. من عرض کردم: آن را برایم وصف کن تا بفهمم. فرمودند: ایمان حالات و درجات و طبقات و جایگاه هایی دارد. برخی از آن ها کامل و به نهایت کمال رسیده است و برخی ناقص و به نهایت کاستی رسیده و ایمان دیگری نیز هست که بسیار پسندیده است. من عرض کردم: آیا ایمان، کامل و بسیار و ناقص دارد؟ فرمودند: بله. عرض کردم: چگونه؟ فرمودند: همانا خداوند پاک و والا، ایمان را به همه اعضای فرزندان آدم واجب کرد. آن را بر هر عضوی جداگانه تقسیم کرد. پس برای هر عضوی از اعضا در برابر ایمان وظیفه ای است که غیر از وظیفه عضو دیگر است. یکی از اعضاء دل است که انسان با آن می اندیشد و درمی یابد و می فهمد. او فرمانده بدن است که ورودی و خروجی اعضا جز با نظر و فرمان او انجام نمی شود. و دیگر دست ها هستند که برای گرفتن چیزی دراز می شوند و پاها، که انسان با آن راه می رود و شرمگاهش که شهوت از جانب او است و زبانش که قرآن با آن به سخن درآمده، به زیان او گواهی می دهد و چشمانش، که انسان با آن ها می بیند و گوش هایش که با آن ها می شنود. خداوند بر دل چیزی غیر از آنچه بر زبان واجب کرده بود، واجب کرد. و بر زبان جز آنچه بر چشم ها واجب کرده بود و بر چشم ها جز آنچه بر گوش واجب کرده بود

السّمع و فرض علی السّمع غیر ما فرض علی الیدین و فرض علی الرّجلین و فرض علی الرّجلین غیر ما فرض علی الفرّج و فرض علی الفرّج غیر ما فرض علی الوجه، فأما ما فرض علی القلب من الإیمان فالإقرار و المعرفه و التّصدیق و التّسليم و العقد و الرّضا بأن لا إله إلاّ الله وحده، لا شریک له، أحدا، صمدا، لم یّتخذ صاحبه و لا ولدا، و أنّ محمّدا صلّی الله علیه و اله و سلّم عبده و رسوله.

[۱۵۲۰] ۸- محمّد بن الحسن، عن بعض أصحابنا، عن الأشعث بن محمّد، عن محمّد بن حفص بن خارجه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: -و سأله رجل عن قول المرجئه في الكفر و الإیمان- و قال: إنهم يحتجون علينا و يقولون:

كما أنّ الكافر عندنا هو الكافر عند الله فكذلك نجد المؤمن إذا أقرّ بإيمانه أنّه عند الله مؤمن، فقال: -سبحان الله- و كيف يستوى هذان؟ و الكفر إقرار من العبد فلا- يكلف بعد إقراره ببينه، و الإيمان دعوى لا- تجوز إلاّ ببينه، و بينته عمله و نيته، فإذا اتّفقا فالعبد عند الله مؤمن و الكفر موجود بكلّ جهه من هذه الجهات الثلاث من نية أو قول أو عمل و الأحكام تجري على القول و العمل، فما أكثر من يشهد له المؤمنون بالإيمان و يجري عليه أحكام المؤمنين و هو عند الله كافر و قد أصاب من أجرى عليه أحكام المؤمنين بظاهر قوله و عمله.

باب السبق إلى الإيمان

[۱۵۲۱]۱-علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن بكر بن صالح، عن القاسم بن بريد قال: حدّثنا أبو عمرو الزبيري، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۹۶

و بر گوش غير از آنچه بر دست ها واجب کرده بود، و بر دست ها غير از آنچه بر پاها واجب کرده بود، و بر پاها غير از آنچه بر شرمگاه واجب کرده بود، و بر شرمگاه جز آنچه بر چهره واجب کرده بود واجب نمود. ایمانی که بر دل واجب کرد، اقرار و معرفت و باور و تسلیم و استواری است و خشنودی به این که معبودی، جز خداوند یگانه بی انباز یکتای بی نیاز و بی یار و فرزند نیست.

و محمّد-دروود خدا بر او و بر خاندانش-بنده و فرستاده او است.

[۱۵۲۰]۸-محمّد بن حفص خارجه گفت: مردی از حضرت صادق علیه السلام درباره عقیده مرجئه در موضوع کفر و ایمان پرسید و گفت: آنان علیه ما برهان آورده، می گویند: همان طور که کافر در نزد ما، در نزد خداوند هم کافر است، همین طور کسی که به ایمانش اقرار می کند، نزد خداوند مؤمن خواهد بود. من شنیدم که حضرت می فرماید: سبحان الله! چگونه این دو برابرند؟ کفر اقراری است که به گواه نیازی ندارد ولی ایمان ادعایی است که جز با گواه اثر نمی گذارد و آن گواه، عمل و نیت شخص است. که اگر یکی شدند، بنده نزد خداوند مؤمن است. ولی کفر تنها با یکی از سه جهت نیت و گفتار و عمل به وجود می آید. و احکام بر گفتار و عمل جاری می شود. چه بسیار کسانی که مؤمنان، به ایمانش گواهی می دهند و احکام مؤمنان درباره اش جاری می شود ولی در نزد خداوند کافر است. اگرچه کسی که احکام مؤمن را به جهت گفتار و عمل ظاهری بر او جاری می کند کار درستی انجام می دهد.

پیش افتادن در ایمان

[۱۵۲۱]۱-ابو عمرو زبیری گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا برای

ص: ۹۷

قلت له: إنّ للإيمان درجات و منازل، يتفاضل المؤمنون فيها عند الله؟ قال:

نعم، قلت: صفه لی رحمک الله حتی أفهمه، قال: إنَّ الله سَبَقَ بين المؤمنین كما سَبَقَ بين الخیل يوم الزَّهَان، ثمَّ فَضَّلَهُمْ علی درجاتهم فی السَّیِّقِ إلیه، فجعل کلَّ امرئٍ منهم علی درجه سبقه، لا ینقصه فیها من حقِّه و لا یتقدّم مسبق سابقا و لا مفضول فاضلا، تفاضل بذلك أوائل هذه الأُمَّه و أواخرها و لو لم یکن للسَّابقِ إلی الإیمان فضل علی المسبق إذا للحق آخر هذه الأُمَّه أوَّلها، نعم و لتقدّموهم إذا لم یکن لمن سبق إلی الإیمان الفضل علی من أبطأ عنه و لكن بدرجات الإیمان قدّم الله السَّابقین و بالإبطاء عن الإیمان آخر الله المقصّرين لأننا نجد من المؤمنین من الآخرين من هو أكثر عملا من الأوّلین و أكثرهم صلاه و صوما و حجّیا و زکاه و جهادا و إنفاقا و لو لم یکن سوابق یفضل بها المؤمنون بعضهم بعضا عند الله لکان الآخرون بکثره العمل مقدّمین علی الأوّلین و لكن أبی الله عزّ و جلّ أن یدرک آخر درجات الإیمان أوَّلها، و یقدّم فیها من آخر الله أو یؤخّر فیها من قدّم الله، قلت: أخبرنی عمّا ندب الله عزّ و جلّ المؤمنین إلیه من الاستباق إلی الإیمان، فقال: قول الله عزّ و جلّ: **سَابِقُوا إلی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ قال: **السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ وَ قال: **السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرینَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ فبدأ بالمهاجرین الأوّلین علی درجه سبقهم، ثمّ ثنی بالأنصار ثمّ ثلث بالتابعین لهم بإحسان، فوضع کلّ قوم علی قدر درجاتهم و منازلهم عنده ثمّ ذکر ما فضل الله عزّ و جلّ به أولیاءه بعضهم علی بعض، فقال******

ص: ۹۸

ایمان درجات و جایگاه هایی است که مؤمنان براساس آن در نزد خداوند از هم پیش افتند؟ فرمودند: بله. عرض کردم: خدا شما را رحمت کند! این را برایم توضیح بدهید تا بفهمم. فرمودند: همانا خداوند میان مؤمنان مسابقه گذاشت - چنان که در روز اسب دوانی میان اسبان مسابقه گذاشته می شود - سپس آنان را بر اساس درجه پیش افتادن به سوی خودش، فضیلت داد. پس هر انسانی را بنا بر پیشی اش درجه داد و حقّش را از آن درجه نکاست. تا نه هیچ پسینی بر پیشین جلو افتد و نه هیچ کم فضیلتی بر فضیلت مند. از این جهت پیشینان و پسینان این امت بر یکدیگر برتری یافتند. و اگر پیشتاز به سوی ایمان، از عقب افتاده در ایمان، برتر نبود، اول و آخر این امت یکی می شد. بلکه اگر برای پیش افتاده در ایمان، فضیلتی بر کوتاهی کرده نبود، آن کس که در آخر آمده، از اولی پیش می افتاد. ولی خداوند به سبب درجات ایمان، پیش افتادگان را مقدّم کرد و کوتاهی کنندگان را عقب انداخت؛ زیرا از میان پسینان، مؤمنانی هستند که کردارشان بیشتر از پیشینان است. نماز و روزه و حجّ و زکات و جهاد و انفاقشان بیشتر از ایشان است. و اگر پیشینه ای نبود که مؤمنان به سبب آن در نزد خداوند پیش افتند، پسینان با بسیار شدن عملشان بر پیشینان مقدّم می شدند ولی خدا دوست ندارد که کسی که در آخرین درجات ایمان است، با کسی که در نخستین درجه آن است، برابر شود و کسی که خداوند او را عقب انداخته، مقدّم شود و کسی که خداوند او را مقدّم کرده، عقب انداخته شود. من عرض کردم: از آیه هایی که خداوند عزّتمند، مؤمنان به خودش را به پیشی گرفتن در ایمان خوانده است، برایم بفرماید. فرمودند: این سخن خداوند شکوهمند که فرمود:

(برای آمرزش پروردگار و بهشتی که پهنه اش همچون پهنای آسمان و زمین است بر یکدیگر پیشی بگیریید که آن برای کسانی که به خداوند و فرستادگانش ایمان آورده اند، آماده است.) [حدید (۵۷): ۲۱] و فرمود: (پیشگامان پیشرو؛ آنان مقربان اند.) [واقعه (۵۵): ۱۰ و ۱۱] و فرمود: (و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکویی از آنان پیروی کردند؛ خداوند از آنان و آنان از خداوند خشنودند.) [توبه (۹): ۱۰۰] که از مهاجرین نخستین به جهت پیشی شان، آغاز کرده و در

جایگاه دوم، انصار و در جایگاه سوم کسانی را که به نیکویی از ایشان پیروی کرده اند، آورده است. هر گروهی را بنا بر درجه و منزلتش، در نزد خود قرار داده است.

ص: ۹۹

عَزَّ وَجَلَّ: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، وَقَالَ: وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَقَالَ أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفَضُّلاً وَقَالَ: هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَقَالَ: وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَقَالَ: الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَقَالَ: فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَقَالَ: لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا وَقَالَ: يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَقَالَ: ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِطُّوهُمْ ظَمًا وَلَا نَصَبًا وَلَا مَحْمَصَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطُؤْنَ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ وَقَالَ: وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ وَقَالَ: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ فَهَذَا ذِكْرُ دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ وَمَنَازِلِهِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

باب درجات الإيمان

[۱۵۲۲]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن الحسن بن محبوب، عن عمار بن أبي الأحرص، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَضَعَ الْإِيمَانَ عَلَى سَبْعَةِ أَسْهُمٍ: عَلَى الْبِرِّ وَالصَّدَقِ وَالْيَقِينِ وَالرِّضَا وَالْوَفَاءَ وَالْعِلْمَ وَالْحِلْمَ، ثُمَّ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَ النَّاسِ، فَمَنْ جَعَلَ فِيهِ هَذِهِ السَّبْعَةَ الْأَسْهُمَ فَهُوَ كَامِلٌ، مُحْتَمَلٌ؛ وَقَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَلِبَعْضِ

ص: ۱۰۰

سپس آنچه را که اولیایش را به سبب آن بر یکدیگر فضیلت داده، بیان کرده و فرموده است: (ما برخی از این فرستادگان را بر برخی دیگر برتری دادیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت. و برخی شان را درجاتی بالا برد.) [بقره (۲): ۲۵۳] و فرمود:

(و برخی از پیامبران را به برخی دیگر برتری دادیم.) [اسراء (۱۷): ۵۵] و فرمود:

(بنگر که چگونه برخی را به برخی دیگر برتری دادیم و درجات آخرت و برتری هایش بزرگ تر است.) [اسراء (۱۷): ۲۱] و فرمود: (آنان نزد خداوند درجاتی دارند.) [آل عمران (۳): ۱۶۳] و فرمود: (و به هر صاحب فضیلتی به اندازه فضیلتش می دهد.) [هود (۱۱): ۳] و فرمود: (کسانی که ایمان آورده، هجرت کردند و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کردند، نزد خدا بزرگ ترین درجه را دارند.) [توبه (۹): ۲۰] و فرمود: (خدا مجاهدان را بر خانه نشستگان، با پاداشی بزرگ برتری داده است؛ به درجات و آمرزش و رحمتی از خودش.) [نساء (۴): ۹۵ و ۹۶] و فرمود: (کسانی از شما که پیش از فتح انفاق کرد و جنگید،

برابر نیستند. آنان از کسانی که پس از فتح انفاق کرده، جنگیدند، درجه شان بزرگ تر است. [حدید (۵۷): ۱۰] و فرمود: خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده اند و کسانی را که به ایشان علم داده شده، درجاتی بالا می برد. [مجادله (۵۸): ۱۱] و فرمود: (زیرا هیچ تشنگی و گرسنگی ای در راه خدا به ایشان نمی رسد و قدم در جایی که باعث خشم کافران شود، نمی گذارند و به دشمن زیبایی نمی رسانند جز این که به سببش عمل صالحی برایشان نوشته می شود). [توبه (۹): ۱۲۰] و فرمود: (و هر خیری را که از پیش برای خودتان می فرستید، نزد خداوند می یابید). [بقره (۲): ۱۱۰] و فرمود: (و هر کس به اندازه ذره ای نیکویی کند آن را می بیند و هر کس هم به اندازه ذره ای بدی کند آن را می بیند). [زلزال (۹۹): ۷ و ۸] و این است بیان درجات و منزلت ایمان در نزد خداوند شکوهمند.

درجات ایمان

[۱۵۲۲] ۱- عمّار ابو الأحوص از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

همانا خدای شکوهمند ایمان را بر هفت بخش نیکی و راستی و یقین و خشنودی و

ص: ۱۰۱

السَّهْمِينِ وَ لِبَعْضِ الثَّلَاثَةِ حَتَّىٰ انْتَهَوْا إِلَىٰ سَبْعَةٍ، ثُمَّ قَالَ: لَا تَحْمَلُوا عَلَىٰ صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمِينَ وَ لَا عَلَىٰ صَاحِبِ السَّهْمِينَ ثَلَاثَةَ فَتَبْهُضُوهُمْ، ثُمَّ قَالَ كَذَلِكَ حَتَّىٰ يَنْتَهِيَ إِلَىٰ سَبْعَةٍ.

[۱۵۲۳] ۲- أبو علی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار و محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی جمیعاً، عن ابن فضال، عن الحسن بن الجهم، عن أبی الیقظان، عن یعقوب بن الضحاک، عن رجل من أصحابنا سراج و كان خادماً لأبی عبد الله علیه السلام قال:

بعثنی أبو عبد الله علیه السلام فی حاجه و هو بالحیره أنا و جماعه من موالیه قال:

فانطلقنا فیها ثم رجعنا مغتمین قال: و كان فراشی فی الحائر الذی کنا فیہ نزولاً، فجئت و أنا بحال فرمیت بنفسی فینا أنا كذلك إذا أنا بأبی عبد الله علیه السلام قد أقبل قال: فقال: قد أتیناک أو قال: جئناک، فاستویت جالسا و جلس علی صدر فراشی فسألنی عمّا بعثنی له فأخبرته، فحمد الله. ثم جرى ذکر قوم فقلت:

جعلت فداک إننا نبرأ منهم، إنهم لا یقولون ما نقول. قال: فقال: یتولونا و لا یقولون ما تقولون تبرءون منهم؟ قال: قلت: نعم قال: و هو ذا عندنا ما لیس عندکم فینبغی لنا أن نبرأ منکم؟ قال: قلت: لا، -جعلت فداک- قال: و هو ذا عند الله ما لیس عندنا أفترأه أطرحنا؟ قال: قلت: لا و الله -جعلت فداک- ما نفعل؟ قال: فتولّوهم و لا تبرّءوا منهم، إن من المسلمین من له سهم و منهم من له سهمان و منهم من له ثلاثة أسهم، و منهم من له أربعة أسهم، و منهم من له خمسة أسهم، و منهم من له ستة أسهم، و منهم من له سبعة أسهم، فلیس ینبغی أن یحمل صاحب السهم علی ما علیه صاحب السهمین و لا صاحب السهمین علی ما علیه صاحب الثلاثة و لا صاحب الثلاثة علی ما علیه صاحب الأربعة

وفا و دانش و بردباری نهاد. سپس آن را میان مردم قسمت کرد. کسی که همه این هفت بخش را در او نهاد، او کمال یافته و دربردارنده ایمان است. برای برخی از مردم یک بخش داد و برای برخی دیگر دو بخش و سه بخش تا هفت بخش.

سپس فرمود: (به صاحب یک بخش، دو بخش و به صاحب دو بخش، سه بخش، بار نکنید تا گران بار شوند. و همین طور.)

[۱۵۲۳]۲- مردی زین ساز از اصحابمان که خادم حضرت صادق علیه السلام بود، گفته است: حضرت صادق علیه السلام در حیره، من و گروهی از غلامانش را برای کاری فرستاد. ما رفتیم و هنگام غروب بازگشتیم. من که بستم در اطراف جایی بود که فرود آمده بودیم، رسیدم و بی حال خود را در بستر انداختم. در این حال بودم که ناگاه حضرت صادق علیه السلام را دیدم که پیش می آید و می فرماید: ما به نزد تو می آییم.

من راست نشستم و حضرت بر بالای بسترم نشسته، از کاری که مرا به دنبالش فرستاده بود، پرسید. من گزارش دادم. ایشان خدا را سپاس گفت. سپس از مردمی سخن به میان آمد و من گفتم: جانم فدایت! ما از ایشان بیزاری می جوییم. آنان به آنچه ما معتقدیم، معتقد نیستند. حضرت فرمودند: با این که آن ها ما را دوست دارند چون به آنچه شما معتقدید، معتقد نیستند، از ایشان بیزاری می جویید؟ او گوید من عرض کردم: بله. فرمودند: پس چون ما به چیزی معتقدیم که شما معتقد نیستید باید از شما بیزاری بجوییم؟ عرض کردم: نه، جانم فدایت.

فرمودند: و نزد خدا هم چیزی است که نزد ما نیست آیا گمان می کنی او ما را دور می اندازد؟ عرض کردم: نه، به خدا سوگند. جانم به فدایت. پس بفرماید که چه کنیم؟ فرمودند: آنان را دوست بدارید و بیزاری نجوید. همانا از میان مسلمانان یکی، یک سهم دارد، دیگری دو سهم، یکی دیگر سه سهم و دیگری چهار سهم و دیگری پنج سهم و دیگری شش سهم و دیگری هفت سهم. و سزاوار نیست که بر صاحب یک سهم، تکلیف صاحب دو سهم بار شود و بر صاحب دو سهم، تکلیف صاحب سه سهم و بر صاحب سه سهم تکلیف صاحب چهار سهم و بر

و لا صاحب الأربعة علی ما علیه صاحب الخمسه و لا صاحب الخمسه علی ما علیه صاحب السیئه و لا صاحب السیئه علی ما علیه صاحب السبعه و سأضرب لك مثلا إن رجلا كان له جار و كان نصرانيا فدعاہ إلى الإسلام و زينه له فأجابہ فأتاه سحيرا فقرع عليه الباب فقال له: من هذا؟ قال: أنا فلان قال: و ما حاجتك؟ فقال: توصأ و البس ثوبيك و مر بنا إلى الصلاه، قال: فتوصأ و لبس ثوبيه و خرج معه، قال: فصليا ما شاء الله ثم صليا الفجر ثم مكثا حتى أصبحا، فقام الذي كان نصرانيا يريد منزله، فقال له الرجل: أين تذهب؟ النهار قصير و الذي بينك و بين الظهر قليل؟ قال: فجلس معه إلى أن صلى الظهر، ثم قال: و ما بين الظهر و العصر قليل فاحتبسه حتى صلى العصر، قال: ثم قام و أراد أن ينصرف إلى منزله فقال له: إن هذا آخر النهار و أقل من أوله فاحتبسه حتى صلى المغرب ثم أراد أن ينصرف إلى منزله فقال له: إنما بقيت صلاه واحده قال: فمكث حتى صلى العشاء الآخرة ثم تفرقا فلما كان سحيرا غدا عليه فضرب عليه الباب فقال: من هذا؟ قال: أنا فلان قال: و ما حاجتك؟ قال: توصأ و البس ثوبيك

و اخرج بنا فصل: قال: اطلب لهذا الدين من هو أفرغ مني و أنا إنسان مسكين و علي عيال، فقال أبو عبد الله عليه السلام: أدخله في شيء أخرجه منه أو قال: أدخله من مثل ذه و أخرجه من مثل هذا.

باب آخر منه

[۱۵۲۴] ۱- أحمد بن محمد، عن الحسن بن موسى، عن أحمد بن عمر، عن يحيى بن أبان، عن شهاب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لو علم الناس كيف خلق الله تبارك و تعالی هذا

ص: ۱۰۴

صاحب چهار سهم، تکلیف صاحب پنج سهم و بر صاحب پنج سهم، تکلیف صاحب شش سهم، و بر صاحب شش سهم، تکلیف صاحب هفت سهم بار شود.

برایت مثالی بزنم. مردی یک همسایه نصرانی داشت، او را به اسلام خواند و چنان آراسته خواند که او پذیرفت. آن گاه سحرگاه به خانه اش رفته، در را کوبید. آن مرد گفت: کیست؟ این گفت: منم. او گفت: چه می خواهی؟ گفت: وضو بگیر و لباست را بپوش و با من به نماز بیا. او وضو گرفته، لباسش را پوشید و با او بیرون آمد. آن گاه الی ما شاء الله [بسیار] نماز خوانده، سپس نماز صبح گزاردند و ماندند تا صبح طلوع کرد. مرد نصرانی برخاست تا به سوی خانه اش رود که مرد مسلمان به او گفت: کجا می روی؟ روز کوتاه است و عصر، اندک. پس او را تا نماز عصر نگاه داشت. سپس مرد نصرانی برخاست و آهنگ خانه کرد، مرد گفت: اینک پایان روز است و چیزی از آن باقی نمانده است. پس او را نگاه داشت تا نماز مغرب را هم بگذارد. سپس چون خواست به خانه اش برود به او گفت:

فقط یک نماز مانده است. و او نشست و نماز عشاء را هم خواند. سپس از هم جدا شدند. چون سحرگاه فردا رسید، مرد مسلمان به خانه او رفت و در زد.

نصرانی گفت: کیست؟ این گفت: منم. نصرانی گفت: چه کار داری؟ این گفت:

وضو گرفته، لباست را بپوش و با من برای نماز بیرون بیا. او گفت: برای دینت به دنبال کسی بی کارتر از من برو. من آدمی بیچاره و عیالوارم. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: او آن مرد را هم مسلمان کرد و هم از مسلمانی به در آورد.

فصلی دیگر از درجات ایمان

[۱۵۲۴] ۱- شهاب گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: اگر مردم می دانستند که خدای پاک و والا این آفریدگان را چگونه آفریده است، هیچ کسی،

ص: ۱۰۵

الخلق لم يلم أحد أحدا، فقلت: أصلحك الله فكيف ذاك؟ فقال: إن الله تبارك و تعالی خلق أجزاء بلغ بها تسعه و أربعين جزءا، ثم جعل الأجزاء أعشارا فجعل الجزء عشره أعشار، ثم قسمه بين الخلق فجعل في رجل عشر جزء و في آخر عشرى جزء حتى بلغ به جزءا تاما و في آخر جزءا و عشر جزء و آخر جزءا و عشرى جزء و آخر جزءا و ثلاثة أعشار جزء حتى بلغ به جزءين تامين، ثم بحساب ذلك حتى بلغ بأرفعهم تسعه و أربعين جزءا فمن لم يجعل فيه إلا عشر جزء لم يقدر على أن يكون مثل صاحب العشرين و كذلك صاحب العشرين لا- يكون مثل صاحب الثلاثة الأعشار و كذلك من تم له جزء لا يقدر على أن يكون مثل صاحب الجزءين و لو علم الناس أن الله عز و جل خلق هذا الخلق على هذا لم يلم أحد أحدا.

[۱۵۲۵]۲- محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن بعض أصحابه، عن الحسن بن علي بن أبي عثمان، عن محمد بن عثمان، عن محمد بن حماد الخزاز، عن عبد العزيز القراطيسي قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا عبد العزيز إن الإيمان عشر درجات بمنزله السلم يصعد منه مرقاه بعد مرقاه فلا يقولن صاحب الاثنين لصاحب الواحد: لست على شيء، حتى ينتهي إلى العاشر، فلا تسقط من هو دونك فيسقطك من هو فوقك، و إذا رأيت من هو أسفل منك بدرجه فارفعه إليك برفق و لا تحملن عليه ما لا يطيق فتكسره فإن من كسر مؤمنا فعليه جبره.

[۱۵۲۶]۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن ابن مسكان، عن سدير قال:

قال لي أبو جعفر عليه السلام: إن المؤمنين على منازل: منهم على واحده و منهم

ص: ۱۰۶

دیگری را سرزنش نمی کرد. من عرض کردم: خدا کارت را بسامان کند، آفرینش آفریدگان چگونه بوده است؟ فرمودند: خداوند پاک و والا اجزایی آفرید و به چهل و نه جزء رسید. سپس آن اجزاء را ده تایی کرده، هر جزئی را ده بخش کرده، میان مردم قسمت کرد. پس به مردی یک دهم جزء داد و به دیگری دو دهم تا یک جزء کامل. و به دیگری یک جزء و یک دهم جزء داد و به دیگری یک جزء و دو دهم جزء و به دیگری، یک جزء و سه دهم تا دو جزء کامل. و به همین حساب تا به والاترین شان برسد که چهل و نه جزء است. پس کسی که در او جز یکدهم جزء قرار نداده، مانند صاحب دو دهم جزء توانمند نخواهد بود و همین طور صاحب دو دهم جزء همانند صاحب سه دهم جزء نیست. و همین طور کسی که یک جزء کامل را دارد، همانند صاحب دو جزء کامل، توانمند نیست. و اگر مردم می دانستند که خداوند عزتمند آفریدگان را چنین آفریده است، هیچ کس، دیگری را سرزنش نمی کرد.

[۱۵۲۵]۲- عبد العزيز قراطيسي گفته است: حضرت صادق عليه السلام به من فرمودند:

ای عبد العزيز، ایمان، به منزله نردبانی ده پله است، که از آن پله پله بالا می روند.

پس نباید صاحب دو پله به صاحب یک پله بگوید: تو چیزی نداری. و همین طور کسی که به پله دهم می رسد. پس فروتر از خودت را به پایین نیانداز تا فراتر از تو، تو را به پایین نیندازد. و چون کسی را یک درجه پایین تر از خودت دیدی با مهربانی

به سوی خودت بکش و آنچه توانش را ندارد بر او تحمیل نکن که او را می شکنی. و همانا هر کس مؤمنی را بشکند، باید خودش او را التیام دهد.

[۱۵۲۶] ۳- سدید گفته است: حضرت باقر علیه السلام به من فرمودند: مؤمنان چند

ص: ۱۰۷

علی اثنتین و منهم علی ثلاث و منهم علی أربع و منهم علی خمس و منهم علی ستّ و منهم علی سبع فلو ذهبت تحمل علی صاحب الواحده ثنتین لم یقو، و علی صاحب الثنتین ثلاثا لم یقو، و علی صاحب الثلاث اربعاً لم یقو، و علی صاحب الأربع خمسا لم یقو، و علی صاحب الخمس ستّاً لم یقو، و علی صاحب الستّ سبعا لم یقو، و علی هذه الدرّجات.

[۱۵۲۷] ۴- عنه، عن علی بن الحکم، عن محمّد بن سنان، عن الصّباح بن سیابه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

ما أنتم و البراءه یبرأ بعضکم من بعض، إنّ المؤمنین بعضهم أفضل من بعض و بعضهم أكثر صلاحه من بعض و بعضهم أنفذ بصرا من بعض و هی الدرّجات.

باب نسبه الإسلام

[۱۵۲۸] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن بعض أصحابنا رفعه قال:

قال أمير المؤمنین علیه السلام: لأنسب الإسلام نسبه لا ینسبه أحد قبلی و لا ینسبه أحد بعدی إلاّ بمثل ذلك إنّ الإسلام هو التّسليم، و التّسليم هو الیقین، و الیقین هو التّصدیق، و التّصدیق هو الإقرار، و الإقرار هو العمل، و العمل هو الأداء، إنّ المؤمن لم يأخذ دینه عن رأیه و لكن أتاه من ربّه فأخذه إنّ المؤمن یرى یقینه فی عمله و الکافر یرى إنکاره فی عمله، فوالذی نفسی بیده ما عرفوا أمرهم فاعتبروا إنکار الکافرین و المنافقین بأعمالهم الخبیثه.

[۱۵۲۹] ۲- عنه، عن أبیه، عن عبد الله بن القاسم، عن مدرک بن عبد الرحمن، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

ص: ۱۰۸

درجه اند: یکی، یک درجه ای است، دیگری دو درجه ای، سپس سه درجه ای و چهار درجه ای و پنج درجه ای و شش درجه ای و هفت درجه ای. پس اگر بخواهی بر صاحب یک درجه، تکلیف دو درجه ای تحمیل کنی، تاب نمی آورد و اگر بر دو درجه ای، سه درجه تحمیل کنی، تاب نمی آورد و اگر بر سه درجه ای، چهار درجه تحمیل کنی، نمی تواند و اگر بر چهار درجه ای، پنج درجه تحمیل کنی، نمی تواند و اگر بر پنج درجه ای، شش درجه تحمیل کنی، نمی تواند و اگر بر شش درجه ای، هفت درجه تحمیل کنی، نمی تواند. و بدین منوال.

[۱۵۲۷] ۴- صّباح سیابه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: شما را با بیزاری جستن چه کار که برخی تان

از برخی دیگر بیزاری می جوید. مؤمنان برخی برتر از برخی دیگرند، برخی شان بسیار نماز می گزارند و برخی بیناترند و این همان درجات مختلف است.

توضیح اسلام

[۱۵۲۸] ۱- احمد بن محمد خالد حدیثی از یکی از اصحابمان که سندش را بالا برده، روایت کرده که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: همانا اسلام را چنان شرح می دهم که کسی پیش و پس از من جز مانند آن شرح ندهد. همانا اسلام، سرسپردن است و سرسپردن همان یقین و یقین همان تصدیق و تصدیق همان اقرار و اقرار همان کردار و کردار همان به جا آوردن است. مؤمن دینش را از رأی خودش نمی گیرد بلکه دین از سوی پروردگار به نزدش می آید و او برمی گیرد.

مؤمن یقین را در کردارش می بیند و کافر انکارش را در کردارش. سوگند به آن که جانم در دست او است، آنان کارشان را نشناختند. پس انکار کافران و منافقان را از اعمال پلیدشان بازشناسید.

[۱۵۲۹] ۲- مدرک عبد الرحمن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا

ص: ۱۰۹

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الإسلام عريان فلباسه الحياء وزينته الوقار و مروءته العمل الصالح و عماده الورع. و لكل شيء أساس؛ و أساس الإسلام حبنا أهل البيت.

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ مَدْرِكُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ.

[۱۵۳۰] ۳- عده من اصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام، عن أبيه، عن جدّه صلوات الله عليهم قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْإِسْلَامَ فَجَعَلَ لَهُ عَرْصَهُ وَجَعَلَ لَهُ نُورًا وَجَعَلَ لَهُ حَصْنًا وَجَعَلَ لَهُ نَاصِرًا فَأَمَّا عَرْصَتُهُ فَالْقُرْآنُ، وَأَمَّا نُورُهُ فَالْحِكْمَةُ، وَأَمَّا حَصْنُهُ فَالْمَعْرُوفُ، وَأَمَّا نَاصِرُهُ فَأَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي وَشِيعَتُنَا، فَأَحَبُّوْا أَهْلَ بَيْتِي وَشِيعَتَهُمْ وَانصَارَهُمْ فَإِنَّهُ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّيِّمَاءِ الدُّنْيَا فَنَسَبَنِي جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَهْلِ السَّيِّمَاءِ اسْتَدْعَى اللَّهُ حَبِيْبِي وَحَبَّ أَهْلِ بَيْتِي وَشِيعَتَهُمْ فِي قُلُوبِ الْمَلَائِكَةِ، فَهُوَ عِنْدَهُمْ وَدِيْعُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ هَبَطَ بِي إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَنَسَبَنِي إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاسْتَدْعَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَبِيْبِي وَحَبَّ أَهْلِ بَيْتِي وَشِيعَتَهُمْ فِي قُلُوبِ مُؤْمِنِي أُمَّتِي فَمُؤْمِنُو أُمَّتِي يَحْفَظُونَ وَدِيْعَتِي فِي أَهْلِ بَيْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، أَلَا فُلُوْا أَنَّ الرَّجُلَ مِنْ أُمَّتِي عَبْدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَمْرُهُ أَيَّامَ الدُّنْيَا ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَبْغُضًا لِأَهْلِ بَيْتِي وَشِيعَتِي مَا فَرَّجَ اللَّهُ صَدْرَهُ إِلَّا عَنِ النَّفَاقِ.

باب خصال المؤمن

[۱۵۳۱] ۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن جمیل بن صالح، عن عبد الملک بن غالب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۱۱۰

- درود خدا بر او و بر خاندانش فرمودند: اسلام، برهنه است و لباسش شرم است. آراستگی اش وقار، مردانگی اش کردار نیک و تکیه گاهش، پرهیزگاری است. برای هر چیزی، اساسی است و اساس اسلام، دوستی با ما اهل بیت است.

مانند این حدیث با سند دیگری هم روایت شده است.

[۱۵۳۰] ۳- حضرت عبد العظیم حسنی از حضرت جواد علیه السلام به نقل از پدر و نیایش از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرمودند: همانا خداوند اسلام را آفرید و برایش میدان و نور و دژ و یابوری قرار داد. میدانش قرآن، نورش حکمت، دژش نیکی و یاورانش من و خاندانم و پیروانمان هستیم. پس خاندانم و پیروان و یاورانشان را دوست بدارید؛ چون هنگامی که مرا شبانه به آسمان دنیا بردند و جبرئیل علیه السلام مرا به آسمانیان شناساند، خداوند دوستی من و دوستی خاندانم و پیروانشان را در دل های فرشتگان به امانت نهاد. و آن تا روز رستاخیز نزدشان امانت می ماند.

سپس جبرئیل مرا به نزد زمینیان فرود آورد و مرا به آنان شناساند و خداوند عزّتمند دوستی من و خاندانم و پیروانشان را در دل مؤمنان امّت به امانت نهاد.

و مؤمنان امّت امانت من درباره خاندانم را تا روز رستاخیز نگاه می دارند. بدانید اگر مردی از امّت در تمام عمرش، خداوند شکوهمند را بندگی کند، ولی در حال دشمنی با خاندانم و پیروانم او را دیدار کند، خداوند دلش را جز برای نفاق نمی گشاید.

خصلت های مؤمن

[۱۵۳۱] ۱- عبد الملک غالب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: برای

ص: ۱۱۱

ینبغی للمؤمن أن یكون فیه ثمانی خصال: وقورا عند الهزاهز، صبوراً عند البلاء، شکورا عند الرّخاء، قانعا بما رزقه الله، لا یظلم الأعداء، و لا- یتحامل للأصدقاء، بدنه منه فی تعب، و الناس منه فی راحه، إنّ العلم خلیل المؤمن و الحلم وزیره، و العقل أمير جنوده، و الرّفق أخوه، و البرّ والده.

[۱۵۳۲] ۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التّوفلی، عن الشّکونتی، عن أبي عبد الله، عن أبيه علیهما السلام قال:

قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: الإیمان له أركان أربعة: التّوکل علی الله، و تفویض الأمر إلى الله، و الرّضا بقضاء الله، و

التَّسْلِيمَ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

[۱۵۳۳] ۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن عمّن ذكره، عن محمد بن عبد الرحمن بن أبي لیلی، عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنکم لا- تکونون صالحین حتّی تعرفوا و لا تعرفون حتّی تصدّقوا و لا تصدّقون حتّی تسلّموا أبوابا أربعه لا یصلح أولها إلّا ب آخرها، ضلّ أصحاب الثّلاثه و تاهوا تیها بعیدا، إنّ الله تبارک و تعالی لا یقبل إلّا العمل الصّالح، و لا یتقبل الله إلّا بالوفاء بالشّروط و العهود، و من وفى الله بشروطه و استکمل ما وصف فی عهده نال ما عنده و استکمل وعده، إنّ الله عزّ و جلّ أخبر العباد بطریق الهدی، و شیع لهم فیها المنار، و أخبرهم کیف یسلکون، فقال: وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ وَ قَالَ: إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ فَمَن اتَّقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِیمَا أَمَرَهُ لَقِیَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُؤْمِنًا بَمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ هِیْهَاتَ هِیْهَاتَ قَوْمٌ وَ مَا تَوَاقَلُّوا قَبْلَ أَنْ یَهْتَدُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ آمَنُوا، وَ أَشْرَكُوا مِنْ حِیْثَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّهُ مِنْ أَتَى الْبُیُوتِ مِنْ أَبْوَابِهَا اهْتَدَىٰ وَ مِنْ أَخَذَ فِی غَیْرِهَا سَلَکَ طَرِیقَ الرَّذِیِّ وَ صَلَّی اللَّهُ طَاعَهُ وَ لِیَ أَمْرُهُ بِطَاعِهِ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

ص: ۱۱۲

مؤمن شایسته است که هشت خصلت را داشته باشد: استواری به گاه سختی، شکیبایی در بلا، سپاسمندی در آسایش، قانع بودن به روزی خدا، ستم نکردن به دشمنان، به سبب دوستان دست به گناه نیالودن، آسودگی مردم از او و رنجش تنش از او. دانش دوست او و بردباری وزیرش و خرد فرمانده سربازانش و مدارا برادرش و نیکی، پدر مؤمن است.

[۱۵۳۲] ۲- سکونی از حضرت صادق علیه السلام به نقل از پدرش علیهم السلام روایت کرده که امیر مؤمنان-درودهای خدا بر او فرمودند: ایمان چهار پایه دارد: تکیه به خدا، سپردن کار به او، خرسندی به قضا و سرسپردگی به فرمانش.

[۱۵۳۳] ۳- عبد الرحمن ابو لیلی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: شما تا شناخت نیابید نیکوکار نمی گردید و تا تصدیق نکنید شناخت نمی یابید و تا به چهار موضوع سرنسپارید که نخستین آن جز به وسیله آخرین درست نمی شود و برگیرندگان سه موضوع آن به گمراهی افتاده، دور شدند، تصدیق نمی کنید. همانا خدای پاک و والا جز عمل صالح را نمی پذیرد. و آن را جز با وفاداری به شرط و پیمان ها نمی پذیرد. کسی که به شرطهای خداوند وفا کرده، آنچه را در پیمانش گفته شده به تمامی انجام دهد، به آنچه نزد خدا است رسیده، و پاداشش را به تمامی دریافت می کند. همانا خداوند شکوهمند بندگان را به راه های هدایت آگاه ساخته و برایشان در آن راه ها چراغ هایی نهاده و گفته است که چگونه راه را بیمایند. که فرمود: (و من برای کسی که توبه کرده، ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، بسیار آمرزنده ام.) [طاها (۲۰): ۸۲] و فرمود: (همانا خداوند از پرهیزگاران می پذیرد.) [مائده (۵): ۲۷] پس آن که در آنچه فرمان داده شده، از خداوند پروا کند، درحالی به دیدار خداوند عزّتمند می رود که به آنچه حضرت محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش- آورده، مؤمن است. دور باد، دور باد. مردمی در گذشته و پیش از آن که هدایت شوند، مردند ولی گمان کردند که ایمان آورده اند. آنان از جایی به شرک افتادند که نمی دانستند.

که هر کس از در به خانه درآید، راه یافته است و آن که راهی جز آن در پیش گیرد، شیوه نابودی را پیموده است. خداوند فرمانبرداری از ولی امر را به فرمانبرداری از

ص: ۱۱۳

و طاعه رسوله بطاعته فمن ترك طاعه و لاه الأمر لم يطع الله و لا رسوله و هو الإقرار بما نزل من عند الله، خذوا زينتكم عند كل مسجد و التمسوا البيوت التي أذن الله أن ترفع و يذكر فيها اسمه، فإنه قد خبركم أنهم رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله عز و جل و إقام الصلاة و إيتاء الزكاة يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب و الأبصار إن الله قد استخلص الرسل لأمره، ثم استخلصهم مصدقين لذلك في نذرته، فقال: و إن من أمه إلا خلا فيها نذير تاه من جهل، و اهتدى من أبصر و عقل، إن الله عز و جل يقول: فإنها لا تعمى الأبصار و لكن تعمى القلوب التي في الصدور و كيف يهتدى من لم يبصر؟ و كيف يبصر من لم ينذر؟ اتبعوا رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و أقروا بما نزل من عند الله و اتبعوا آثار الهدى، فإنهم علامات الأمانه و التقى و اعلموا أنه لو أنكر رجل عيسى ابن مريم عليهما السلام و أقرب من سواه من الرسل لم يؤمن، اقتصوا الطريق بالتماس المنار، و التمسوا من وراء الحجب الآثار، تستكملوا أمر دينكم و تؤمنوا بالله ربكم.

[۱۵۳۴] ۴- عنه، عن أبيه، عن سليمان الجعفرى، عن أبي الحسن الرضا، عن أبيه عليهما السلام قال:

رفع إلى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم قوم فى بعض غزواته فقال: من القوم؟ فقالوا:

مؤمنون يا رسول الله، قال: و ما بلغ من إيمانكم؟ قالوا: الصبر عند البلاء، و الشكر عند الرخاء، و الرضا بالقضاء، فقال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: حلما علماء كادوا من الفقه أن يكونوا أنبياء، إن كنتم كما تصفون فلا تبوا ما لا تسكنون و لا تجمعوا ما لا تأكلون و اتقوا الله الذى إليه ترجعون.

ص: ۱۱۴

رسولش پیوست و فرمانبرداری از رسول را به فرمانبرداری خودش. پس کسی که فرمانبرداری و ایان امرش را وارهد، نه از خداوند و نه از رسولش اطاعت نکرده است. و این همان اقرار به چیزی است که از نزد خدا نازل شده است: (در مساجد خود را بیارید). [اعراف (۷): ۳۱] و از خانه هایی بجویید که خداوند اجازه داده نامش در آن ها بالا رود و یاد شود. و خداوند به شما نمایاند که آنان: (مردانی هستند که تجارت و دادوستد، آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند. آنان از روزی می ترسند که دل ها و چشم ها در آن پریشان می شود). [نور (۲۴):

۳۷] همانا خداوند فرستادگان را برای فرمانش برگزید و سپس برای تصدیق آن فرمان درباره بیم دهندگان هم ایشان را برگزید و فرمود: (هیچ امتی نیست که بیم دهنده ای در میانشان نباشد). [فاطر (۳۵): ۲۴] هر کس نادان بود، گمراه شد و هر کس چشم باز کرد و اندیشید، راه یافت. همانا خداوند عزتمند می فرماید: (همانا چشم ها کور نمی شوند ولی دل هایی که در سینه اند کور می گردند). [حج (۲۲): ۴۶] و چگونه کسی که نمی بیند، راه بیابد؟ و چگونه بیند کسی که بیم ندارد؟ از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- پیروی کنید و به آنچه از نزد خداوند نازل شده، اقرار نمایید و از نشانه های هدایت دنباله روی

کنید که آنان نشانه های راستی و پرهیزگاری اند. و بدانید که اگر مردی عیسیای مریم علیهما السّلام را انکار کند و به فرستادگان دیگر اقرار کند، ایمان نیاورده است. راه را به جست و جوی چراغ ها بیمایید و نشانه ها را از پشت پرده ها بجوید تا دینتان را کامل کرده، به خداوند و پروردگارتان ایمان آرید.

[۱۵۳۴]۴- سلیمان جعفری از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در یکی از جنگ ها نزد پیامبر گرامی گروهی را تمجید کردند. ایشان فرمود: آنان چه کسانی هستند؟ گفتند: ای رسول خدا، مؤمنانی هستند. فرمودند: ایمانشان چگونه است؟ گفتند: در بلا شکیبا، در آسایش سپاسمند و در قضا خرسندند.

رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرمودند: بردبارانی دانشمندند که به جهت فهمشان نزدیک است از پیامبران شوند. اگر شما چنان که وصف می کنید، هستید، پس ساختمانی را که در آن نمی نشینید، نسازید و چیزی را که نمی خورید، گردنیاورید و از خداوندی که به سویش بازمی گردید، پروا کنید.

ص: ۱۱۵

باب

[۱۵۳۵]۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى و عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد جميعا، عن الحسن بن محبوب، عن يعقوب السّراج، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السّلام و بأسانيد مختلفه، عن الأصمغ بن نباته قال:

خطبنا أمير المؤمنين عليه السّلام في داره- أو قال في القصر- ونحن مجتمعون، ثم أمر صلوات الله عليه فكتب في كتاب و قرئ على الناس، و روى غيره أنّ ابن الكوّاء سأل أمير المؤمنين عليه السّلام عن صفه الإسلام و الإيمان و الكفر و النّفاق، فقال: أمّا بعد فإنّ الله تبارك و تعالى شرع الإسلام و سهّل شرائعه لمن ورده، و أعزّ أركانه لمن حاربه و جعله عزّا لمن تولّاه و سلما لمن دخله و هدى لمن اتّمسك به و زينه لمن تجلّله و عذرا لمن انتحلّه و عروه لمن اعتصم به و حبلا- لمن استمسك به و برهانا لمن تكلم به و نورا لمن استضاء به و عوناً لمن استغاث به و شاهداً لمن خاصم به و فلجاً لمن حاجّ به و علماً لمن وعاه و حديثاً لمن روى و حكماً لمن قضى و حلماً لمن جرّب و لباساً لمن تدبّر و فهماً لمن تفتّن و يقيناً لمن عقل و بصيره لمن عزم و آيه لمن توسّم و عبره لمن اتّعظ و نجاه لمن صدّق و توده لمن أصلح و زلفى لمن اقترب و ثقه لمن توكلّ و رخاء لمن فوّض و سبقه لمن أحسن و خيراً لمن سارع و جنّه لمن صبر و لباساً لمن اتقى و ظهيرا لمن رشد و كهفاً لمن آمن و آمنه لمن أسلم و رجاء لمن صدق و غنى لمن قنع، فذلك الحقّ، سبيله الهدى و مآثرته المجد و صفته الحسنى فهو أبلج المنهاج مشرق المنار، ذاكى المصباح، رفيع الغايه، يسير المضمار، جامع

ص: ۱۱۶

باب

[۱۵۳۵] ۱-أصبح نباته گفت: امیر مؤمنان علیه السلام در خانه اش-یا در قصر- برای ما که گرد آمده بودیم سخنرانی کرد و سپس فرمان داد تا در نامه ای نوشته شده، بر مردم خوانده شود. و کسی دیگر هم روایت کرده است که پسر گوّاء از امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ صفت اسلام و ایمان و کفر و نفاق پرسید و حضرت فرمود:

أما بعد؛ همانا خداوند پاک و والا اسلام را قرار داده، قواعدش را برای کسانی که به آن در آمدند آسان ساخت و پایه هایش را به جهت کسانی که با آن به جنگ برخاستند استوار نمود. و آن برای کسانی که از آن پیروی کردند، عزّت و برای کسی که در آن درآمد سلامتی است، برای کسی که از آن پیروی کرد، هدایت و، برای کسی که آن را لباس خود قرار می دهد، آراستگی است، برای کسی که خود را به آن می آویزد، بهانه و برای کسی که به آن چنگ می زند، دستگیره است، برای کسی که آن را برمی گیرد، طناب و برای کسی که با آن سخن می گوید، برهان است، برای کسی که روشنایی می جوید، نور است و برای کسی که یاری می جوید، کمک، برای کسی که مناظره می کند، گواه است و برای کسی که استدلال می آورد پیروزی است، برای کسی که حفظ می کند، دانش است و برای کسی که روایت می کند، حدیث، برای کسی که داوری می کند، حکم است و برای کسی که تجربه می اندوزد، بردباری است، برای کسی که دوراندیشی می کند، لباس است و برای کسی که درک می کند، فهم، برای کسی که می اندیشد، یقین است و برای کسی که تصمیم می گیرد، بینایی، برای کسی که دقّت می کند، نشانه است و برای کسی که پند می پذیرد، عبرت، برای کسی که تصدیق می کند، نجات است و برای کسی که نیکی می کند، آرامش، برای کسی که تقرب می جوید، نزدیکی است و برای کسی که توکل می کند، اطمینان، برای کسی که تفویض می کند، آسودگی است و برای کسی که خوبی می کند، بهره، برای کسی که پیشی می جوید، خیر است و برای کسی که شکیبایی می کند، سپر، برای کسی که پرهیزگاری می کند، لباس است و برای کسی که هدایت می شود، پشتیبان، برای کسی که ایمان می آورد، پناهگاه است و برای کسی که اسلام می آورد، ایمنی، برای کسی که راست می گوید، امیدواری است و برای کسی که قناعت می کند، توانگری است اسلام حقّ است. راهش هدایت، فخرش بزرگی و صفتش نیکویی است. اسلام، شیوه ای روشن و چراغی پرنور است. چراغی تابنده و بلند

ص: ۱۱۷

الحلبه، سریع السببه، أليم النقمه، كامل العده، كريم الفرسان، فالإيمان منهاجه، و الصّالحات مناره و الفقه مصابحه و الدّنيا مضمارة و الموت غايته و القيامة حلبته و الجنّه سبته و النّار نغمته و التّقوى عدّته و المحسنون فرسانه، فالإيمان يستدلّ على الصّالحات و بالصّالحات يعمر الفقه و بالفقه يهرب الموت و بالموت تختم الدّنيا و بالدّنيا تجوز القيامة و بالقيامة تزلف الجنّه و الجنّه حسره أهل النّار و النّار موعظه المتّقين و التّقوى سنخ الإيمان.

باب صفة الإيمان

[۱۵۳۶] ۱-بالإسناد الأوّل، عن ابن محبوب، عن يعقوب السّراج، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن الإيمان، فقال: إنّ الله عزّ و جلّ جعل الإيمان على أربع دعائم: على الصّبر و اليقين و العدل و الجهاد، فالصّبر من ذلك على أربع شعب: على الشّوق و الإشفاق و الزّهد و التّرقّب، فمن اشتاق إلى الجنّه سلا عن الشّهوات و

من أشفق من التّيار رجح عن المحرّمات و من زهد في الدّنيا هانت عليه المصيّبات و من راقب الموت سارع إلى الخيرات، و اليقين على أربع شعب: تبصره الفطنه و تأوّل الحکمه و معرفه العبره و سنّه الأوّلين، فمن أبصر الفطنه عرف الحکمه و من تأوّل الحکمه عرف العبره و من عرف العبره عرف السنّه و من عرف السنّه فكأنّما كان مع الأوّلين و اهتدى إلى التّي هي أقوم و نظر إلى من نجا بما نجا و من هلك بما هلك و إنّما أهلك الله من أهلك بمعصيته و أنجى من أنجى بطاعته، و العدل على أربع شعب: غامض الفهم و غمر العلم و زهره الحکم و روضه الحلم، فمن فهم فسّر جميع العلم و من علم

ص: ۱۱۸

هدف است، میدانی هموار و گردآورنده مسابقه ها است، جایزه اش شتابنده و کیفرش دردناک است، سازوبرگش کامل و سوارانش بزرگ اند. ایمان، راه او است و اعمال نیک مناره اش. درک، چراغ های آن است و دنیا میدانش. مرگ پایان و رستاخیز، مسابقه اش. بهشت جایزه و دوزخ، کیفرش، تقوا، سازوبرگ و نیکوکاران، سوارانش. به وسیله ایمان است که بر اعمال صالح استدلال می شود و با اعمال صالح است که درک و فهم رونق می گیرد و با درک و فهم است که هراس از مرگ می آید و با مرگ است که دنیا به انجام می رسد و با دنیا است که از رستاخیز گذر می کنند و به وسیله قیامت است که به بهشت نزدیک می گردند و بهشت حسرت دوزخیان و دوزخ، اندرز پرهیزگاران و تقوا اساس ایمان است.

صفت ایمان

[۱۵۳۶]۱- جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: کسی از امیر مؤمنان علیه السّلام درباره ایمان پرسید. حضرت فرمود: خداوند عزّتمند ایمان را بر چهار پایه نهاد: شکیبایی و یقین و دادگری و جهادگری. شکیبایی خود چهار شاخه دارد؛ شکیبایی در اشتیاق و هراس و پارسایی و انتظار. کسی که به بهشت، شوق دارد، هوس ها را کنار می گذارد، کسی که از دوزخ می هراسد از حرام ها بازمی گردد، کسی که در دنیا پارسایی می کند، رنج ها بر او آسان می گردد و کسی که به انتظار مرگ است به سوی نیکی ها شتاب می کند. یقین هم چهار شاخه دارد:

بینایی به زیرکی، رسیدن به حکمت، شناختن عبرت و روش پیشینیان. کسی که به زیرکی بینا شود، حکمت را می شناسد، کسی که به حکمت برسد، عبرت را می شناسد، کسی که عبرت را بشناسد، سنّت و روش را می شناسد و کسی که روش را بشناسد گویا که با پیشینیان بوده است. به آنچه پایدارتر است هدایت می یابد و می بیند که نجات یافته به چه چیزی نجات یافته است و نابود شده به چه چیزی نابود شده است. و همانا خداوند هر که را نابود کرد به سبب نافرمانی اش بود و هر که را نجات داد به سبب فرمانبری اش. و دادگری هم چهار شاخه دارد: درک دشوار، دانش ژرف، روشنی حکم و خرمی بردباری. کسی که می فهمد، تمام دانش ها

ص: ۱۱۹

عرف شرائع الحکم و من حلم لم یفرط فی أمره و عاش فی التّیاس حمیدا، و الجهاد علی أربع شعب: علی الأمر بالمعروف و التّهی عن المنکر و الصّدق فی المواطن و شنّان الفاسقین فمن أمر بالمعروف شدّ ظهر المؤمن و من نهی عن المنکر أرغم أنف المنافق و أمن کیده و من صدق فی المواطن قضی الّذی علیه و من شنّی الفاسقین غضب لله و من غضب لله غضب الله له،

فذلك الإيمان و دعائه و شعبه.

باب فضل الإيمان على الإسلام و اليقين على الإيمان

[۱۵۳۷] ۱- أبو علي الأشعري، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا أخا جعفر إن الإيمان أفضل من الإسلام و إن اليقين أفضل من الإيمان و ما من شيء أعز من اليقين.

[۱۵۳۸] ۲- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد و الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد جميعا، عن الوشاء، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

سمعت يقول: الإيمان فوق الإسلام بدرجة، و التقوى فوق الإيمان بدرجة، و اليقين فوق التقوى بدرجة، و ما قسم في الناس شيء أقل من اليقين.

[۱۵۳۹] ۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رئاب، عن حمران بن أعين قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إن الله فضل الإيمان على الإسلام بدرجة كما فضل الكعبة على المسجد الحرام.

[۱۵۴۰] ۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن

ص: ۱۲۰

را تفسیر می کند، کسی که دانش داشته باشد قاعده های داوری را می شناسد و کسی که بردباری کند در کارش کوتاهی نکرده، در میان مردم، ستوده می زیبد.

و جهاد نیز چهار شاخه دارد: امر به معروف، نهی از منکر، راستی در همه جا و دشمنی با فاسقان. کسی که امر به معروف می کند پشت مؤمنان را استوار می کند، کسی که نهی از منکر می کند، بینی منافق را به خاک می مالد و از نیرنگش در امان می ماند، کسی که در همه جا راستگو است آنچه را بر او واجب بوده، ادا می کند و کسی که با فاسقان دشمنی می کند، برای خدا خشمگین می شود. و کسی که برای خدا خشمگین شود خداوند هم برای او خشمگین می شود. این است ایمان و ریشه و شاخه هایش.

برتری ایمان بر اسلام و برتری یقین بر ایمان

[۱۵۳۷] ۱- جابر گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: ای برادر جعفری، همانا ایمان برتر از اسلام و یقین برتر از

ایمان است و هیچ چیز گرامی تر از یقین نیست.

[۱۵۳۸] ۲- و شاء گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السلام شنیدم که می فرماید: ایمان یک درجه فرازتر از اسلام است و پرهیزگاری یک درجه فرازتر از ایمان و یقین یک درجه فرازتر از پرهیزگاری. و هیچ چیزی اندک تر از یقین میان مردم تقسیم نشده است.

[۱۵۳۹] ۳- حمران أعین گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند ایمان را یک درجه بر اسلام برتری داده است آنسان که کعبه را بر مسجد الحرام برتری داد.

[۱۵۴۰] ۴- ابو بصیر گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابو محمد،

ص: ۱۲۱

هارون بن الجهم أو غيره، عن عمر بن أبان الكلبي، عن عبد الحميد الواسطي، عن أبي بصير قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا أبا محمد الإسلام درجة، قال: قلت: نعم قال: و الإيمان على الإسلام درجة، قال: قلت: نعم قال: و التقوى على الإيمان درجة، قال: قلت: نعم قال: نعم قال: فما أوتى الناس أقل من اليقين، و إنما تمسكتم بأدنى الإسلام فإياكم أن ينفلت من أيديكم.

[۱۵۴۱] ۵- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس قال:

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الإيمان و الإسلام فقال: قال أبو جعفر عليه السلام:

إنما هو الإسلام؛ و الإيمان فوقه بدرجه و التقوى فوق الإيمان بدرجه و اليقين فوق التقوى بدرجه و لم يقسم بين الناس شيء أقل من اليقين، قال: قلت: فأى شيء اليقين؟ قال: التوكل على الله و التسليم لله و الرضا بقضاء الله و التفويض إلى الله قلت: فما تفسير ذلك؟ قال: هكذا قال أبو جعفر عليه السلام.

[۱۵۴۲] ۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن الرضا عليه السلام قال:

الإيمان فوق الإسلام بدرجه، و التقوى فوق الإيمان بدرجه، و اليقين فوق التقوى بدرجه، و لم يقسم بين العباد شيء أقل من اليقين.

باب حقيقه الإيمان و اليقين

[۱۵۴۳] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن محمد بن عذافر، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۱۲۲

آیا اسلام یک درجه دارد؟ من عرض کردم: بله. فرمودند: و ایمان یک درجه فرازتر از اسلام است؟ من عرض کردم: بله. فرمودند: و پرهیزگاری یک درجه فرازتر از ایمان است؟ عرض کردم: بله. فرمودند: و یقین یک درجه فرازتر از پرهیزگاری است؟ من عرض کردم: بله. فرمودند: و هیچ چیزی اندک تر از یقین به مردم داده نشده است. همانا شما به فروترین اسلام چنگ زده اید، مبادا ناگهان از دستتان بپرد.

[۱۵۴۱]۵-یونس گفته است: از حضرت رضا علیه السلام درباره ایمان و اسلام پرسیدم.

فرمودند: حضرت باقر علیه السلام فرموده اند: همانا در آغاز، اسلام است. و ایمان یک درجه بالای آن است. و پرهیزگاری یک درجه فرای ایمان است و یقین یک درجه فرازتر از پرهیزگاری است. و هیچ چیزی اندک تر از یقین میان مردم تقسیم نشده است. من عرض کردم: یقین چه چیزی است؟ فرمودند: تکیه به خدا، گردن نهادن بر [فرمان] او، خرسندی به قضای او و سپردن کارها به او. من عرض کردم:

تفسیر آن این است؟ فرمودند: حضرت باقر علیه السلام چنین فرموده است.

[۱۵۴۲]۶-احمد بن محمد بن نصر از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمودند: ایمان یک درجه فرای اسلام است و پرهیزگاری یک درجه فرای ایمان و یقین یک درجه فرای پرهیزگاری است. و در میان مردم هیچ چیزی اندک تر از یقین تقسیم نشده است.

حقیقت ایمان و یقین

[۱۵۴۳]۱-عذافر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا-درود

ص: ۱۲۳

بینا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ إِذْ لَقِيَهِ رَكْبٌ فَقَالُوا: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ فَقَالُوا: نَحْنُ مُؤْمِنُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَمَا حَقِيقَةُ إِيمَانِكُمْ؟ قَالُوا: الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالتَّفْوِيزُ إِلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: عُلَمَاءُ حِكْمَاءُ كَادُوا أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْحَكَمَةِ أَنْبِيَاءَ، فَإِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسْكُنُونَ وَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

[۱۵۴۴]۲-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى و علي بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن ابن محبوب، عن أبي محمد الوائلي و إبراهيم بن مهزم، عن إسحاق بن عمار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالنَّاسِ الصَّبْحَ، فَنظَرَ إِلَى شَابٍّ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ يَخْفِقُ وَيَهْوِي بِرَأْسِهِ، مَصْفَرًّا لَوْنَهُ، قَدْ نَحَفَ جَسْمَهُ وَغَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟ قَالَ:

أصبحت يا رسول الله موقناً، فعجب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ قَوْلِهِ وَقَالَ: إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَحْزَنَنِي وَأَسْهَرَ لَيْلِي وَأَظْمَأَ هَوَاجِرِي فَعَزَفَتْ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَقَدْ نَصَبَ لِلْحِسَابِ وَحْشَرَ الْخَلَائِقِ لِدَلِّكَ وَأَنَا فِيهِمْ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ، يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَيتعارفون و على الأرائك متكئون و كأني أنظر إلى أهل النار و هم فيها معذبون مصطرخون و كأني الآن أسمع زفير النار يدور في مسامعي، فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لأصحابه: هذا عبد نور الله قلبه بالإيمان، ثم قال له: الزم ما أنت عليه، فقال الشاب: ادع الله لي يا رسول الله أن أرزق الشهادة معك، فدعا له رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فلم يلبث أن خرج في بعض

ص: ١٢٤

خدا بر او و بر خاندانش- در یکی از سفرهایش به کاروانی برخورد. آنان گفتند:

سلام بر تو ای رسول خدا. حضرت فرمود: شما کیستید؟ گفتند: ما ایمان آوردگانیم ای رسول خدا. فرمودند: حقیقت ایمان شما چیست؟ آنان گفتند:

خرسندی به قضای خدا، سپردن کارها به او و گردن نهادن بر فرمانش. رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرمودند: دانشمندانی حکمت دان که به جهت حکمتشان نزدیک است پیامبر شوند. پس اگر راست می گوئید، ساختمانی را که در آن نمی نشینید، نسازید و مالی را که از آن نمی خورید، گرد نیاورید و از خدایی که به سویش بازمی گردید، پروا کنید.

[١٥٤٤] ٢- اسحاق عمار گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- نماز صبح را با مردم گزارد و چشمش در مسجد به جوانی افتاد که چرت می زد و سرش به پایین می افتاد. روی زرد و لاغر و چشم ها گودافتاده. رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به او فرمودند:

فلانی! حالت چطور است؟ او گفت: ای رسول خدا، در حال یقین هستم. رسول خدا از سخن او در شگفت شد و فرمود: برای هر یقینی حقیقتی است، حقیقت یقین تو چیست؟ او گفت: ای رسول خدا، یقین من همان است که مرا اندوهگین، شب زنده دار و تشنه در روزهای داغ کرده است. جانم به دنیا و آنچه دارد بی رغبت شده چنان که گمان می کنم وقتی به عرش پروردگارم می نگرم برای حساب آماده شده و آفریدگان برای حساب رسی گردآورده شده اند و من نیز در میانشان هستم و گویا اکنون بهشتیان را می بینم که در بهشت بهره می برند و همدیگر را معرفی می کنند. و بر پستی ها تکیه می زنند و گویا دوزخیان را می بینم که در آتش، عذاب می شوند و فریادرس می خواهند. گویا هم اکنون صدای زبانه های آتش را می شنوم و در گوشم چرخ می زند. آن گاه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به اصحاب فرمودند: این بنده ای است که خداوند دلش را به ایمان روشن کرده است. سپس به آن جوان فرمود: همواره بر این حال باش. جوان عرض کرد: ای رسول خدا، برایم از خدا بخواه که شهادت با تو را روزی ام کند.

پس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- برایش دعا کرد. چیزی نگذشت که

غزوات النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاسْتَشْهَدَ بَعْدَ تَسْعَةِ نَفَرٍ وَكَانَ هُوَ الْعَاشِرَ.

[۱۵۴۵]۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْكَانٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

اسْتَقْبَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَارِثَةَ بْنَ مَالِكِ بْنِ النَّعْمَانِ الْأَنْصَارِيِّ فَقَالَ لَهُ:

كَيْفَ أَنْتَ يَا حَارِثَةُ بْنُ مَالِكٍ؟ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مُؤْمِنٌ حَقًّا فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَقِيقَةٌ فَمَا حَقِيقَةُ قَوْلِكَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَزَفْتَ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا فَأَسْهَرْتَ لَيْلِي وَأَطْمَأْتِ هَوَاجِرِي وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي [وَأَقْدَمْتُ] وَضَعْتُ لِلْحِسَابِ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُونَ فِي الْجَنَّةِ وَكَأَنِّي أَسْمَعُ عَوَاءَ أَهْلِ النَّارِ فِي النَّارِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: عَبْدُ نَوْرِ اللَّهِ قَلْبُهُ، أَبْصَرْتَ فَاتَّبِثْ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ لِي أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ مَعَكَ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ ارْزُقْ حَارِثَةَ الشَّهَادَةَ، فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا أَيَّامًا حَتَّى بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَرِيَّةً فَبَعَثَهُ فِيهَا، فَقَاتَلَ فُقُتِلَ تَسْعَةَ - أَوْ ثَمَانِيَةَ - ثُمَّ قُتِلَ.

وَفِي رِوَايَةِ الْقَاسِمِ بْنِ بَرِيدٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: اسْتَشْهَدَ مَعَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْدَ تَسْعَةِ نَفَرٍ وَكَانَ هُوَ الْعَاشِرَ.

[۱۵۴۶]۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الثَّوْفَلِيِّ، عَنِ الشَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: إِنَّ عَلِيَّ كُلَّ حَقِّ حَقِيقَةٍ وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نَوْرًا.

بَابُ التَّفَكُّرِ

[۱۵۴۷]۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الثَّوْفَلِيِّ، عَنِ الشَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

دَرِ يَكِيٍّ أَزْ جَنْكِ هَايِ پِيَامِبَرِ گَرَامِي بَه مِيدَانِ رِفْتِ وَ پَسِ اَزْ نَهْ نَفَرِ بَه شَهَادَتِ رَسِيدِ كِهْ اَوْ نَفَرِ دَهْمِ بُوَدِ.

[۱۵۴۵]۳- أَبُو بَصِيرٍ أَزْ حَضْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ كَرْدَهْ كِهْ فَرَمُودَنَد: رَسُولُ خُدَا - دَرُودِ خُدَا بَرِ اَوْ وَ بَرِ خَانْدَانِش - بَه دِيدَنِ حَارِثَةَ بْنِ مَالِكِ بْنِ نَعْمَانَ اَنْصَارِي رِفْتِ وَ بَهْ اَوْ فَرَمُود: اِي حَارِثَه، چِگونَهْ اِي؟ اَوْ گَفْت: اِي رَسُولِ خُدَا، بَه رَاسْتِي، اِيْمَانِ آوَرْدَهْ اَم. رَسُولِ خُدَا بَهْ اَوْ فَرَمُود: بَرَايِ هَرْ چِيْزِي حَقِيقَتِي اَسْت، حَقِيقَتِ سَخْنِ تُو چِيْسْت؟ عَرَضِ كَرْد: اِي رَسُولِ خُدَا، جَانِمِ بَهْ دُنْيَا بِي مِيلِ اَسْت چِنْدَانِ كِهْ شَبِ زَنْدَهْ دَارِ وَ رُوزَهْ دَارِ رُوزَهَايِ دَاغِ گِشْتَهْ اَم. وَ گُويَا بَهْ آسْمَانَ كِهْ مِي نِگَرَمِ بَرَايِ حِسَابِ آمَادَهْ شُدَهْ اَسْت. گُويَا بَهْشْتِيَانِ رَا مِي بِيْنَمِ كِهْ بَهْ زِيَارَتِ هَمْدِيگَرِ مِي رُوندِ.

گُويَا زُوزَهْ دُوزَخِيَانِ دَرِ آتَشِ رَا مِي شَنُومِ. اَنْ گَاهِ رَسُولِ خُدَا بَهْ اَوْ فَرَمُود: بِنْدَهْ اِي كِهْ خُدَاوَنَدِ دَلِشِ رَا رُوشَنِ كَرْدَهْ اَسْت. تُو

بینا گشته ای، بر آن پایدار باش. او عرض کرد: ای رسول خدا، از خدا بخواه که شهادت با تو را روزی ام کند.

حضرت فرمودند: خدایا شهادت را روزی حارثه کن. چند روزی نگذشت که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- مردمی را به جنگ فرستاد که او هم در میانشان بود. جنگید و نه تن را کشت- یا هشت تن را- و سپس خودش کشته شد. و در روایت دیگری از ابو بصیر است که: او همراه جعفر ابو طالب پس از نه نفر به شهادت رسید و نفر دهم بود.

[۱۵۴۶]۴- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان- درودهای خدا بر او فرمود: همانا برای هر حقی، حقیقتی است و بر هر درستی، یک روشنی.

اندیشه

[۱۵۴۷]۱- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام

ص: ۱۲۷

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: تبه بالتفكر قلبك، و جاف عن الليل جنبك، و اتق الله ربك.

[۱۵۴۸]۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن أبان، عن الحسن الصيقل قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يروى الناس أن تفكر ساعه خير من قيام ليله، قلت: كيف يتفكر؟ قال: يمر بالخربه أو بالدار فيقول: أين ساكنوك، أين بانوك، ما [با] لك لا تتكلمين

[۱۵۴۹]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن بعض رجاله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أفضل العباده إدمان التفكر في الله و في قدرته.

[۱۵۵۰]۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن معمر بن خلاد قال:

سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول: ليس العباده كثره الصلاه و الصوم، إنما العباده التفكر في أمر الله عز و جل.

[۱۵۵۱]۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن إسماعيل بن سهل، عن حماد، عن ربعي قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: إن التفكر يدعو إلى البر و العمل به.

باب المكارم

[۱۵۵۲]۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الهيثم بن أبي مسروق، عن يزيد بن إسحاق شعر، عن الحسين بن

عطیه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۱۲۸

می فرمود: دلت را با اندیشیدن بیدار کن. پهلویت را از بستر خواب جدا کن و از خداوند و پروردگارت پروا دار.

[۱۵۴۸]۲-حسن صیقل گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره آنچه مردم روایت می کردند که اندیشیدن در یک ساعت بهتر از نماز و عبادت یک شب است، پرسیدم و گفتم: آدمی چگونه بنیدیشد؟ فرمودند: از خرابه یا خانه ای بگذرد و بگوید: کجایند ساکنات، کجایند سازندگان. چه شده که سخن نمی گویند.

[۱۵۴۹]۳-یکی از کسان احمد بن محمد ابو نصر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: برترین عبادت، پیوسته اندیشی درباره خدا و قدرت او است.

[۱۵۵۰]۴-معمر خلاد گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم می فرماید: عبادت، نماز و روزه فراوان نیست.

همانا عبادت، اندیشیدن درباره خداوند عزتمند است.

[۱۵۵۱]۵-از ربیع روایت شده که حضرت صادق علیه السلام به نقل از امیر مؤمنان- درود خدا بر او فرمود: همانا اندیشیدن، به نیکی و انجام آن فرامی خواند.

مکارم

[۱۵۵۲]۱-حسین عطیه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: مکارم

ص: ۱۲۹

المکارم عشر فإن استطعت أن تكون فيك فلتكن فإنها تكون في الرجل ولا تكون في ولده و تكون في الولد و لا تكون في أبيه و تكون في العبد و لا تكون في الحر، قيل: و ما هنّ؟ قال: صدق البأس و صدق اللسان و أداء الأمانة و صلة الرحم و إقراء الضيف و إطعام السائل و المكافأة على الصنائع و التذم للجار و التذم للصاحب و رأسهنّ الحياء.

[۱۵۵۳]۲-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ خصّ رسله بمكارم الأخلاق، فامتحنوا أنفسكم، فإن كانت فيكم فاحمدوا الله و اعلموا أنّ ذلك من خير و إن لا- تكن فيكم فاسألوا الله و ارغبوا إليه فيها، قال: فذكر [ها] عشره: اليقين و القناعة و الصبر و الشكر و الحلم و حسن الخلق و السخاء و الغيره و الشجاعه و المروءه قال: و روى بعضهم بعد هذه الخصال العشره و زاد فيها الصدق و أداء الأمانة.

[۱۵۵۴]۳- عنه، عن بكر بن صالح، عن جعفر بن محمد الهاشمي، عن إسماعيل بن عباد قال: بكر وأظنني قد سمعته من إسماعيل، عن عبد الله بن بكير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إننا لنحب من كان عاقلاً، فهما، فقيها، حليماً، مدارياً، صبوراً، صدوقاً، وفيها.

إن الله عز وجل خص الأنبياء بمكارم الأخلاق، فمن كانت فيه فليحمد الله على ذلك و من لم تكن فيه فليتضرع إلى الله عز وجل و ليسأله إياها، قال: قلت:

جعلت فداك و ما هن؟ قال: هن الورع و القناعة و الصبر و الشكر و الحلم و الحياء و السخاء و الشجاعة و غيره و البر و صدق الحديث و أداء الأمانة.

[۱۵۵۵]۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن

ص: ۱۳۰:

ده چیز است. اگر خواستی آن ها را داشته باشی، به دست می آید. این ها گاهی در شخصی هست و در فرزندش نیست و گاهی در فرزند است و در پدرش نیست.

و گاهی در نوکر هست و در آقا نیست. پرسیدند: این ها چه چیزهایی است؟ فرمودند: هراس راستین، راستی گفتار، امانت پردازی، برقراری پیوند خویشاوندی، پذیرایی از میهمان، غذا دادن به گدا، هواداری از همسایه، هواداری از دوست و فراتر از همه، شرم و حیا.

[۱۵۵۳]۲- عبد الله مسكان از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا خدای شکوهمند، فرستادگانش را به بزرگواری های اخلاقی ویژه داشت. شما خودتان را بیازمایید، اگر از آن بزرگواری ها داشتید، خدا را سپاس گفته، بدانید که آن خیر شما است. و اگر چیزی در شما نبود، از خداوند درخواست کرده، در پی اش بروید. آن گاه ده چیز ذکر کرد: یقین، قناعت، شکیبایی، سپاسمندی، بردباری، نیک رفتاری، سخاوت، غیرت، شجاعت و مردانگی، راوی گفته است:

برخی راویان، راستگویی و امانت پردازی را هم به این ده مورد افزوده اند.

[۱۵۵۴]۳- عبد الله بکیر از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند: ما دوست می داریم کسی را که خردمند، فهمیده، بینا، بردبار، مداراگر، شکیبای، راستگو و وفادار باشد. همانا خدای عزتمند پیامبران را به بزرگواری های اخلاقی ویژه داشته است. هرکس آن ها را داشته باشد باید خدا را به جهت آن سپاس بگوید و هرکس آن ها را نداشت باید به درگاه خداوند شکوهمند زاری کرده، آن ها را از او بخواهد. راوی گفته است: من عرض کردم: جانم فدایت! آن ها چه چیزهایی است؟ فرمودند: آن ها عبارتند از: پرهیزگاری، قناعت، شکیبایی، سپاسمندی، بردباری، حیا، سخاوت، شجاعت، غیرت، نیکی، راستگویی و امانت پردازی.

[۱۵۵۵]۴- یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا

ص: ۱۳۱

محبوب، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ارْتَضَى لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا، فَأَحْسِنُوا صَحْبَتَهُ بِالسَّخَاءِ وَحَسَنِ الْخَلْقِ.

[۱۵۵۶]۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ التَّوْفَلِيِّ، عَنِ الشَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

قال أمير المؤمنين صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْإِيمَانُ أَرْبَعَةٌ أَرْكَانٌ: الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالتَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَتَفْوِضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ.

[۱۵۵۷]۶- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ قَالَ:

أربع من كنّ فيه كمل إسلامه و لو كان من قرنه إلى قدمه خطايا لم تنقصه:

الصدق و الحياء و حسن الخلق و الشكر.

[۱۵۵۸]۷- عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ ابْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي

حمزه، عن جابر بن عبد الله قال:

قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ رِجَالِكُمْ؟ قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ:

إِنَّ مِنْ خَيْرِ رِجَالِكُمُ التَّقِيُّ، التَّقِيُّ السَّمْحُ الْكَفِّينَ، التَّقِيُّ الطَّرْفَيْنِ، الْبَرُّ بِالْوَالِدِيهِ وَ لَا يُلْجِي عِيَالَهُ إِلَى غَيْرِهِ.

باب فضل اليقين

[۱۵۵۹]۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنِ الْمُثَنَّى بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ

اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

ص: ۱۳۲

خداوند عزتمند برای شما اسلام را پسندید. پس با سخاوت و نیک رفتاری اسلام را به خوبی همراهی کنید.

[۱۵۵۶]۵- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان- درود خدا بر او- فرمودند: ایمان بر چهار پایه

است: خرسندی به قضای خداوند، تکیه به او، سپردن کارها به او و گردن نهادن بر فرمانش.

[۱۵۵۷]۶- عبد الله سنان از مردی از بنی هاشم [شاید حضرت صادق علیه السلام است که به جهت تقیه نام مبارکش آورده نشده است]. روایت کرده که فرمودند: چهار چیز است که در هر کسی باشد اسلامش کامل است و اگر سر تا پایش نیز گناه باشد از اسلامش نمی کاهد: راستی، حیا، نیک رفتاری و سیاسمندی.

[۱۵۵۸]۷- جابر عبد الله گفته است: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: هان! آیا به شما از بهترین مردمان نگویم؟ ما گفتیم: چرا ای رسول خدا.

فرمودند: از بهترین مردمان در میان شما کسی است که پرهیزگار، پاک، گشاده دست، پاک زبان و پاک دامن، نیکی کننده به پدر و مادر و نسیارنده خانواده به دیگران باشد.

برتری یقین

[۱۵۵۹]۱- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر چیزی

ص: ۱۳۳

لیس شیء إلا و له حد، قال: قلت: جعلت فداک فما حد التوکل؟ قال: یقین قلت: فما حد الیقین؟ قال: ألا تخاف مع الله شیئا.

[۱۵۶۰]۲- عنه، عن معلى، عن الحسن بن علی الوشاء، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام، و محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن أبي ولاد الحنّاط و عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من صحه یقین المرء المسلم أن لا یرضی الناس بسخط الله و لا یلومهم علی ما لم یؤته الله، فإنّ الرزق لا یسوقه حرص حریص و لا یرده کراهیه کاره، و لو أنّ أحدکم فرّ من رزقه كما یفرّ من الموت لأدرکه رزقه كما یدرکه الموت، ثمّ قال: إنّ الله بعدله و قسطه جعل الرّوح و الرّاحه فی الیقین و الرضا و جعل الهمّ و الحزن فی الشکّ و السخط.

[۱۵۶۱]۳- ابن محبوب، عن هشام بن سالم قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام یقول: إنّ العمل الدائم القلیل علی الیقین أفضل عند الله من العمل الكثير علی غیر یقین.

[۱۵۶۲]۴- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان، عن زراره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام علی المنبر: لا یجد أحد [کم] طعم الإیمان حتّی یعلم أنّ ما أصابه لم یکن لیخطئه و ما أخطأه لم یکن لیصیبه.

[۱۵۶۳]۵- علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن زيد الشحام، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أنّ أمير المؤمنين صلوات الله عليه جلس إلى حائط مائل یقضی بین الناس، فقال بعضهم: لا تقعد تحت هذا الحائط؛ فإنّه معور،

نهایتی دارد. من عرض کردم: نهایت تو کُل چیست؟ فرمودند: یقین. عرض کردم:

و نهایت یقین چیست؟ فرمودند: این که با وجود خدا از چیزی نهراسی.

[۱۵۶۰] ۲- ابو ولاد حنّاط و عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: از درستی یقین مرد مسلمان این است که مردم را با خشمگین نمودن خدا، خشنود نکند و آنان را به جهت آنچه خداوند به ایشان نداده، سرزنش نکند؛ زیرا نه آزمند روزی را پیش می آورد و نه ناخرسندی کسی آن را به عقب می راند. و اگر یکی از شما از روزی اش چنان بگریزد که از مرگ بگریزد در نهایت به او خواهد رسید چنان که مرگ به او می رسد. سپس فرمودند: همانا خداوند به سبب عدل و داد خود، نشاط و آسایش را در یقین و خرسندی، و غم و اندوه را در شک و خشم نهاد.

[۱۵۶۱] ۳- هشام سالم گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا کردار پیوسته اندک همراه با یقین، نزد خداوند برتر از کردار بسیار بی یقین است.

[۱۵۶۲] ۴- زراره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان- درود خدا بر او- بر منبر فرمودند: هیچ یک از شما طعم ایمان را نمی چشد تا بداند که آنچه به او می رسد چنان نبوده که از او بگذرد و آنچه از او درمی گذرد چنان نبوده که به او برسد.

[۱۵۶۳] ۵- زید شحام از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان- درود خدا بر او- برای داوری میان مردم کنار دیوار خمیده ای نشست. یکی از آنان گفت: زیر این دیوار منشین که کج است. حضرت امیر مؤمنان- درود خدا بر او- فرمود: مرد را

صلوات الله علیه: حرس امرأ أجله فلما قام سقط الحائط، قال: و كان أمير المؤمنين عليه السلام ممّا يفعل، هذا و أشباهه، و هذا اليقين.

[۱۵۶۴] ۶- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن صفوان الجمال، قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا فَقَالَ: أما إنّه ما كان ذهباً ولا فضّه و إنّما كان أربع كلمات: لا إله إلا أنا، من أيقن بالموت لم يضحك سنّه، و من أيقن بالحساب لم يفرح قلبه، و من أيقن بالقدر لم يخش إلا الله.

[۱۵۶۵]۷- عنه، عن عليّ بن الحكم، عن صفوان الجمال، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: لا يجد عبد طعم الإيمان حتى يعلم أنّ ما أصابه لم يكن ليخطئه و أنّ ما أخطأه لم يكن ليصيبه و أنّ الضارّ النافع هو الله عزّ و جلّ.

[۱۵۶۶]۸- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الوشاء، عن عبد الله بن سنان، عن أبي حمزه، عن سعيد بن قيس الهمدانيّ قال:

نظرت يوماً في الحرب إلى رجل عليه ثوبان فحرّكت فرسى فإذا هو أمير المؤمنين عليه السلام فقلت: يا أمير المؤمنين في مثل هذا الموضع؟ فقال: نعم يا سعيد بن قيس إنّه ليس من عبد إلاّ و له من الله حافظ و واقبه معه ملكان يحفظانه من أن يسقط من رأس جبل أو يقع في بئر، فإذا نزل القضاء خلياً بينه و بين كلّ شيء.

[۱۵۶۷]۹- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن عليّ بن أسباط قال:

سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول: كان في الكنز الذي قال الله عزّ و جلّ:

ص: ۱۳۶

اجلش نگاه می دارد. آن گاه چون برخاست دیوار فروریخت. حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام از این کارها بسیار داشت. و یقین همین است.

[۱۵۶۴]۶- صفوان شتریان گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: (و اما دیوار برای دو پسر یتیم آن شهر بود که زیرش گنجی داشتند.) [کشف (۱۸): ۸۲] فرمودند: هان! که آن زر و سیم نبود و چهار کلمه بود:

هیچ خدایی جز من نیست، کسی که به مرگ یقین دارد در خنده، دندانش دیده نمی شود، کسی که به حساب رسی یقین دارد، به دل شاد نمی شود و کسی که به تقدیر یقین دارد جز از خدا نمی هراسد.

[۱۵۶۵]۷- صفوان شتریان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: بنده طعم ایمان را نمی چشد تا بداند که آنچه به او می رسد چنان نبوده که از او درگذرد و آنچه از او درمی گذرد چنان نبوده که به او برسد و همانا کسی که سود و زیان رسان است، خدا است.

[۱۵۶۶]۸- سعید بن قیس همدانی گفته است: روزی در جنگ، مردی را دیدم که تنها دو جامه، به تن کرده بود. با اسب به سویش رفتم و دیدم که امیر مؤمنان علیه السلام است. عرض کردم: ای امیر مؤمنان در چنین احوالی با این لباس؟ فرمودند: آری، ای سعید قیس! همانا برای هر بنده ای از سوی خداوند نگاهبان و نگهدارنده ای است. دو فرشته که او را از فروافتادن از سر کوه یا فروافتادن در چاه نگاه می دارند. ولی وقتی قضا نازل شود میان او و چیزهای دیگر را وامی گذارند.

وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمْ ۚ كَانَ فِيهِ بِسْمُ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْمَوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْقَدْرِ كَيْفَ يَحْزَنُ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ رَأَى الدُّنْيَا وَ تَقَلَّبَهَا بِأَهْلِهَا كَيْفَ يَرْكُنُ إِلَيْهَا؟ وَ يَنْبَغِي لِمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ أَنْ لَا يَتَّهَمُ اللَّهَ فِي قَضَائِهِ وَ لَا يَسْتَنْبِطُهُ فِي رِزْقِهِ، فَقُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَهُ قَالَ:

فَضْرَبَ وَ اللَّهُ يَدَهُ إِلَى الدَّوَاهِ لِيَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيْ، فَتَنَاوَلَتْ يَدَهُ، فَقَبَّلَتْهَا وَ أَخَذَتْ الدَّوَاهِ فَكَتَبَتْهُ.

[۱۵۶۸] ۱۰- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن عبد الرحمن العزمي، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كَانَ قَبْرِ غَلامِ عَلِيٍّ يَحِبُّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ حُبًّا شَدِيدًا فَإِذَا خَرَجَ عَلِيٌّ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ خَرَجَ عَلِيٌّ أَثَرَهُ بِالسَّيْفِ، فَرَأَاهُ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَالَ: يَا قَبْرَ مَا لَكَ؟ فَقَالَ: جِئْتُ لِأَمْشِيَ خَلْفَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: وَيَحْكُ أَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ تَحْرُسُنِي أَوْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ؟! فَقَالَ: لَا، بَلْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ، فَقَالَ: إِنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ لَا يَسْتَطِيعُونَ لِي شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مِنَ السَّمَاءِ فَارْجِعْ، فَارْجِعْ.

[۱۵۶۹] ۱۱- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن عمّن ذكره قال:

قِيلَ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكَ تَتَكَلَّمُ بِهَذَا الْكَلَامِ وَ السَّيْفُ يَقَطُرُ دَمًا؟ فَقَالَ: إِنَّ لَّهِ وَادِيًا مِنْ ذَهَبٍ، حَمَاهُ بِأَضْعَفِ خَلْقِهِ التَّمَلُّ، فَلَوْ رَامَهُ الْبَخَاتِي لَمْ تَصِلْ إِلَيْهِ.

باب الرضا بالقضاء

[۱۵۷۰] ۱- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن صالح، عن بعض أشياخ بني النجاشي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَ الرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ وَ لَا يَرْضَى

که خداوند عزتمند فرمود: «وزیر آن گنجی داشتند». چنین نوشته بود: به نام خداوند رحمت گر مهربان. از کسی که به مرگ یقین دارد در شگفتم که چگونه شادی می کند. و از کسی که به تقدیر یقین دارد در شگفتم که چگونه غم می خورد و از کسی که دنیا و ناپایداری اش برای اهلش را دیده در شگفتم که چگونه به آن تکیه می کند؟ و برای کسی که عقلی از سوی خداوند دارد سزاوار است که خداوند را در قضایش متهم نکند و در روزی دادن به کندی نسبتش ندهد. من عرض کردم: جانم فدایت می خواهم این را بنویسم. به خدا سوگند ایشان دستش را به سوی دوات برد تا به من بدهد که من دستشان را

گرفته، بوسیدم و دوات را برداشته، آن را نوشتم.

[۱۵۶۸] ۱۰- عبد الرحمان عرزمی به نقل از پدرش از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: قنبر غلام علی علیه السّلام ایشان را بسیار دوست می داشت. و چون علی- درود خدا بر او- بیرون می رفت او با شمشیر به دنبالش می رفت. شبی حضرت او را دید و فرمود: قنبر چه شده است؟ او عرض کرد: آمدم تا پشت سر شما راه بروم. حضرت فرمودند: وای بر تو آیا تو مرا از اهل آسمان نگاه می داری یا از اهل زمین؟ او عرض کرد: از اهل آسمان نه بلکه از اهل زمین. حضرت فرمودند: اهل زمین جز به اذن خدای آسمان با من کاری نمی توانند کرد، باز گرد.

و او باز گشت.

[۱۵۶۹] ۱۱- یونس از کسی که نامش را برده، روایت کرده که به حضرت رضا علیه السّلام گفتند: درحالی که از شمشیرها خون می چکد شما چنین سخنی می گوئید؟ حضرت فرمودند: خداوند دره ای از زر دارد که از آن با ناتوان ترین آفریدگانش، مورچه نگاهداری می کند و اگر شتر خراسانی هم به سویش بدود به آن نمی رسد.

خشنودی به قضا

[۱۵۷۰] ۱- یکی از بزرگان بنی نجاشی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در رأس فرمانبری از خداوند، شکیبایی و خشنودی از خداوند است.

ص: ۱۳۹

عبد عن الله فيما أحبّ أو كره إلا كان خيرا له فيما أحبّ أو كره.

[۱۵۷۱] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن عبد الله بن مسكان، عن ليث المرادى، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ أعلم الناس بالله أرضاهم بقضاء الله عزّ وجلّ.

[۱۵۷۲] ۳- عنه، عن يحيى بن إبراهيم بن أبي البلاد، عن عاصم بن حميد، عن أبي حمزه الثّماليّ، عن عليّ بن الحسين عليه السّلام قال:

الصّبر والرّضا عن الله رأس طاعه الله و من صبر و رضى عن الله فيما قضى عليه فيما أحبّ أو كره لم يقض الله عزّ و جلّ له فيما أحبّ أو كره إلا ما هو خير له.

[۱۵۷۳] ۴- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن داود الرّقّى، عن أبي عبيده الحدّاء، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ عِبَادًا لَا يَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينُهُمْ إِلَّا بِالْغِنَى وَ السَّعَةِ وَ الصَّحَّةِ فِي الْبَدَنِ فَأَبْلُوهُمْ بِالْغِنَى وَ السَّعَةِ وَ صِحَّةِ الْبَدَنِ فَيَصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينُهُمْ، وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لِعِبَادًا لَا يَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينُهُمْ إِلَّا بِالْفَاقَةِ وَ الْمَسْكِنَةِ وَ السَّقَمِ، فَيَصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينُهُمْ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ، وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ يَجْتَهِدُ فِي عِبَادَتِي فَيَقُومُ مِنْ رِقَادِهِ وَ لَذِيذِ وَ سَادِهِ فَيَتَهَجَّدُ لِي اللَّيَالِيَ فَيَتَعَبُ نَفْسَهُ فِي عِبَادَتِي فَأُضْرِبُهُ بِالنَّعَاسِ اللَّيْلَةَ وَ اللَّيْلَتَيْنِ نَظْرًا مَنَى لَهُ وَ إِبْقَاءً عَلَيْهِ، فَيَنَامُ حَتَّى يَصْبِحَ فَيَقُومُ وَ هُوَ مَاقَتٌ لِنَفْسِهِ زَارِيٌّ عَلَيْهَا وَ لَوْ أُخْلِى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَا يَرِيدُ مِنْ عِبَادَتِي لَدَخَلَهُ الْعَجَبُ مِنْ ذَلِكَ فَيَصْبِرُهُ الْعَجَبُ إِلَى الْفِتْنَةِ بِأَعْمَالِهِ فَيَأْتِيهِ مِنْ ذَلِكَ مَا فِيهِ هَلَاكُهُ لِعَجْبِهِ بِأَعْمَالِهِ وَ رِضَاهُ عَنْ نَفْسِهِ حَتَّى يَظُنَّ أَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِينَ وَ جَازَ

ص: ١٤٠

در هر کاری، چه بنده آن را دوست داشته باشد یا دوست نداشته باشد. و هیچ بنده ای در آنچه دوست می دارد یا دوست نمی دارد از خدا خرسند نمی شود مگر این که خیری برایش به همراه می آورد.

[١٥٧١] ٢-لیث مرادی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: داناترین مردم به خداوند خشنودترین شان به قضای آن عزتمند است.

[١٥٧٢] ٣-ابو حمزه ثمالی از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

شکیبایی و خرسندی از خداوند در رأس فرمانبری از خداوند است. و کسی که در آنچه خداوند بر او حکم کرده، شکیبایی کند و از او خرسند باشد، چه برایش خوش باشد و چه ناخوش، خداوند عزتمند برای او جز آنچه خیر است حکم نمی کند.

[١٥٧٣] ٤-ابو عبيدة حذاء از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند: خدای شکوهمند فرموده است: همانا از میان بندگان مؤمن ام بنده ای است که کار دینش جز با توانگری و گشادگی روزی و تندرستی بدن درست نمی شود. پس من او را به توانگری و گشادگی روزی و تندرستی بدن دچار می کنم تا کار دینش درست شود. و دیگر از بندگان مؤمن بنده ای است که کار دینش جز با نداری و بیچارگی و بیماری در بدنش درست نمی شود پس او را به نداری و بیچارگی و بیماری دچار می کنم تا کار دینش درست گردد. و من به آنچه کار دین بندگانم به سبب درست می شود داناترم. از بندگانم مؤمن یکی در عبادتم می کوشد، از خواب و بالش لذت بخش خود جدا شده، شب را به خاطر من زنده می کند و خودش را در عبادت من خسته می کند.

من یک شب و دو شب به جهت گوشه چشمی که به او دارم و برای ماندنش در این حال او را به چرت می اندازم. او می خوابد و صبحگاه برمی خیزد درحالی که از خودش ناراحت است و آن را سرزنش می کند. ولی اگر میان او و عبادتم را باز بگذارم، غروری به او دست می دهد که به فتنه در اعمالش کشیده می شود. و به جهت همین غرور در اعمال و خرسندی از خود- چنان که می پندارد او بالاتر از همه عبادتگرا است و در عبادت کوتاهی نمی کند- به سوی هلاکت می رود.

ص: ١٤١

فی عبادته حدّ التَّقصیر، فیتباعده منی عند ذلك و هو یظنّ أنه یتقرّب إلیّ، فلا یتكلّ العاملون علی أعمالهم الّتی یعملونها لثوابی فإِنَّهم لو اجتهدوا و أتعبوا أنفسهم و أفنوا أعمارهم فی عبادتی كانوا مقصّیرین غیر بالغین فی عبادتهم كنه عبادتی فیما یطلبون عندی من كرامتی و النّعم فی جنّاتی و رفیع درجاتی العلی فی جواری و لكن فبرحمتی فلیثقوا و بفضلی فلیفرحوا و إلی حسن الظّنّ بی فلیطمئنّوا، فإنّ رحمتی عند ذلك تداركهم، و منی یبلغهم رضوانی، و مغفرتی تلبسهم عفوی، فإنی أنا الله الرّحمن الرّحیم و بذلك تسمّیت.

[۱۵۷۴] ۵-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن صفوان الجمال، عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال:

ينبغي لمن عقل عن الله أن لا يستبطئه في رزقه و لا يتهمه في قضائه.

[۱۵۷۵] ۶-أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبار، عن محمّد بن إسماعيل، عن عليّ بن النّعمان، عن عمرو بن نهيك بياع الهرويّ قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: قال الله عزّ و جلّ: عبدی المؤمن لا أصرّفه فی شیء إلا جعلته خيرا له، فليرض بقضائي و ليصبر علی بلائي و ليشكر نعمائي أكتبه يا محمّد من الصّدّيقين عندی.

[۱۵۷۶] ۷-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطية، عن داود بن فرقد، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أنّ فيما أوحى الله عزّ و جلّ إلی موسى بن عمران عليه السّلام: يا موسى بن عمران ما خلقت خلقا أحبّ إلیّ من عبدی المؤمن فإنی إنّما أبتليه لما هو خير له و أعافيه لما هو خير له و أزوي عنه ما هو شرّ له لما هو خير له و أنا أعلم بما يصلح عليه عبدی فليصبر علی بلائي و ليشكر نعمائي و ليرض بقضائي؛ أكتبه فی

ص: ۱۴۲

از من دور می شود ولی می پندارد که نزدیک شده است. پس عمل کنندگان نباید به عمل هایی که به خاطر پاداشم انجام می دهند تکیه کنند؛ چون آنان هرچه بکوشند و خودشان را خسته کنند و عمرشان را در عبادت من بگذارند، باز کوتاهی کرده اند و در آنچه از من می خواهند، از بزرگواری و نعمت های بهشتم و درجات والا در کنارم به نهایت عبادتم نمی رسند. بلکه باید به رحمتم اطمینان کرده، به احسانم شاد شوند و با حسن ظنّ به من آرام گردند. تا رحمتم به دنبالشان برود و احسانم به بهشت رساند و آمرزشم جامه عفوم را به ایشان ببوشاند. که منم خداوند رحمتگر مهربان و به آن نامیده شده ام.

[۱۵۷۴] ۵-صفوان شتربان از حضرت کاظم علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: برای کسی که عقلی از خدا دارد سزاوار است که او را در روزی دادن، به کندی نسبت نداده، در قضا متّهمش نکند.

[۱۵۷۵] ۶-عمرو نهیک فروشنده هراتی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: خداوند شکوهمند فرموده است:

بنده مؤمنم را درباره کاری نمی گردانم جز این که آن را برایش خیر قرار دهم. پس باید به قضایم خرسند، به بلایم شکبیا و به نعمت هایم سپاسمند باشد تا ای محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] او را از صدیقان در گاهم بنویسم.

[۱۵۷۶]۷- داود فرقد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در آنچه خداوند عزتمند به موسای عمران وحی کرده چنین آمده است: ای موسای عمران من هیچ آفریده ای دوست داشتنی تر از بنده مؤمنم نیافریده ام. من او را به آنچه خیر او است دچار می کنم و به آنچه برایش خیر است عافیت اش می دهم و آنچه را برایش بد است به جهت خیرش از او دور می کنم و من به آنچه برای بنده ام شایسته است دانانترم. پس او باید بر بلایم شکبیا، بر نعمت هایم سپاسمند و به قضایم خرسند باشد تا چون برای

ص: ۱۴۳

الصدیقین عندی إذا عمل برضائی و أطاع أمری.

[۱۵۷۷]۸- أبو علی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن یحیی، عن فضیل بن عثمان، عن ابن أبی یعفور، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

عجبت للمراء المسلم لا- یقضى الله عز و جل له قضاء إلا- كان خيرا له و إن قرض بالمقاریض كان خيرا له و إن ملك مشارق الأرض و مغاربها كان خيرا له.

[۱۵۷۸]۹- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن سنان، عن صالح بن عقبه، عن عبد الله بن محمد الجعفی، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

أحقّ خلق الله أن یسلّم لما قضی الله عزّ و جلّ من عرف الله عزّ و جلّ و من رضی بالقضاء أتى علیه القضاء و عظم الله أجره؛ و من سخط القضاء مضى علیه القضاء و أحبط الله أجره.

[۱۵۷۹]۱۰- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن القاسم بن محمد، عن المنقری، عن علی بن هاشم بن البرید، عن أبیه قال:

قال [لی] علی بن الحسین صلوات الله علیهما: الزهد عشره أجزاء؛ أعلى درجه الزهد أدنی درجه الورع؛ و أعلى درجه الورع أدنی درجه الیقین؛ و أعلى درجه الیقین أدنی درجه الرضا.

[۱۵۸۰]۱۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن علی، عن علی بن أسباط، عمّن ذكره، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

لقى الحسن بن علی علیهما السلام عبد الله بن جعفر فقال: یا عبد الله کیف یكون المؤمن مؤمنا و هو یسخط قسمه و یحقّر منزلته و الحاکم علیه الله و أنا الضامن لمن لم یهجس فی قلبه إلا الرضا أن یدعو الله فیستجاب له.

[۱۵۸۱] ۱۲- عنه، عن أبيه، عن ابن سنان، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۱۴۴

خرسندی من عمل کرد و از فرمانم اطاعت کرد او را از صدیقان در گاهم بنویسم.

[۱۵۷۷] ۸- ابن ابو یعفر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: از مرد مسلمان در شگفتم که خداوند شکوهمند قضایی بر او حکم نمی کند مگر این که خیرش باشد. و اگر باقیچی ها او را پاره پاره کنند برای خیر او است و اگر صاحب مشرق و مغرب زمین هم شود برای خیر او است.

[۱۵۷۸] ۹- عبد الله بن محمد جعفری از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: سزاوارترین آفریده خداوند برای تسلیم شدن به قضای آن عزتمند کسی است که او را بشناسد و کسی که به قضا خرسند باشد، آن قضا بر او اجرا شده، خداوند پاداشش را بزرگ می سازد. و کسی که از قضا خشمگین باشد، آن قضا بر او می گذرد و خداوند پاداشش را تباه می سازد.

[۱۵۷۹] ۱۰- هاشم برید گفته است: حضرت سجاد علیه السلام به من فرمود: زهد ده بخش است، که بالاترین درجه اش، پایین ترین درجه پرهیزگاری است و والاترین درجه پرهیزگاری، کم ترین درجه یقین است و والاترین درجه یقین، پست ترین درجه رضا.

[۱۵۸۰] ۱۱- علی اسباط به نقل از کسی که نامش را برده از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حضرت حسن مجتبی علیه السلام به دیدار عبد الله جعفر رفت و فرمود: ای عبد الله، مؤمن نیست کسی که به قسمت خود ناراضی است و جایگاه خودش را اندک می شمارد در حالی که خداوند بر او چنین حکم رانده است. و من برای کسی که در دلش جز رضا نباشد ضمانت می کنم که از خدا بخواهد و استجابت شود.

[۱۵۸۱] ۱۲- مردی گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: با چه چیزی

ص: ۱۴۵

قلت له: بأى شيء يعلم المؤمن بأنه مؤمن؟ قال: بالتسليم لله و الرضا فيما ورد عليه من سرور أو سخط.

[۱۵۸۲] ۱۳- عنه، عن أبيه، عن ابن سنان، عن الحسين بن المختار، عن عبد الله بن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لم يكن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يقول لشيء قد مضى: لو كان غيره.

باب التفويض إلى الله و التوكل عليه

[۱۵۸۳] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن مفضل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أوحى الله عزّ وجلّ إلى داود عليه السّلام ما اعتصم به عبد من عبادى دون أحد من خلقى، عرفت ذلك من نبيته، ثمّ تكبده السّماوات والأرض و من فيهنّ إلّا جعلت له المخرج من بينهنّ، و ما اعتصم عبد من عبادى بأحد من خلقى، عرفت ذلك من نبيته إلّا قطعت أسباب السّماوات والأرض من يديه و أسخت الأرض من تحته و لم أبال بأى واد هلك.

[۱۵۸۴] ۲- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبار، عن ابن محبوب، عن أبي حفص الأعشى، عن عمر [و] ابن خالد، عن أبي حمزه الثماليّ، عن عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما قال:

خرجت حتّى انتهيت إلى هذا الحائط فاتكأت عليه فإذا رجل عليه ثوبان أبيضان، ينظر فى تجاه وجهى ثمّ قال: يا عليّ بن الحسين ما لى أراك كئيبا حزينا؟ أعلى الدنّيا؟ فرزق الله حاضر للبرّ و الفاجر، قلت: ما على هذا أحزن و إنّه لكما تقول قال: فعلى الآخرة؟ فوعد صادق يحكم فيه ملك قاهر- أو قال:

ص: ۱۴۶

دانسته می شود که کسی مؤمن است؟ فرمودند: با تسلیم شدن برای خدا و خرسندی به آنچه بر او می رسد، چه شادی و چه ناراحتی.

[۱۵۸۲] ۱۳- عبد الله ابو يعفور از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند:

رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درباره چیزی که گذشته بود، نمی فرمود: کاش جز این می شد.

سپردن کارها به او و تکیه بر او

[۱۵۸۳] ۱- مفضل از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند: خداوند عزّتمند به داود عليه السلام چنین وحی کرد: چون یکی از بندگانم بی توجه به کسی از آفریدگانم به من پناه آورد و من آن را از نیتش دانستم اگر آسمان ها و زمین و ساکنان آن ها هم بخواهند او را گمراه کنند، من راه رهایی را برایش گشوده می گذارم. ولی وقتی یکی از بندگانم به کسی از آفریدگانم پناه آورد و من آن را از نیتش بدانم، اسباب آسمان ها و زمین را از دستش بیرون می کشم و زمین را برایش تنگ می کنم و برایم مهم نیست که در کدام دره بمیرد.

[۱۵۸۴] ۲- ابو حمزه ثمالی از حضرت سجّاد عليه السلام روایت کرده که فرمودند: روزی از خانه بیرون آمدم و به این دیوار رسیدم و بر آن تکیه کردم. ناگاه مردی با دو جامه سپید در بر، به من نگرست و سپس گفت: ای علی حسین چه شده، تو را افسرده و غمگین می بینم؟ اگر بر دنیا غمگینی که روزی خدا برای نیکوکار و بدکار حاضر است. من گفتم: بر آن غمگین نیستم که چنان است که تو می گویی. او گفت: پس اگر بر آخرت غمگینی وعده او راست است و آن پادشاه چیره گر- یا توانا- حکم

ص: ۱۴۷

قادر-قلت: ما علی هذا أحن و إنه لكما تقول، فقال: مم حزنك؟ قلت: [مميا] نتخوف من فتنه ابن الزبير و ما فيه الناس قال: فضحك، ثم قال: يا علی بن الحسین هل رأیت أحدا دعا الله فلم یجبه؟ قلت: لا قال: فهل رأیت أحدا توکل علی الله فلم یكفه؟ قلت: لا قال: فهل رأیت أحدا سأل الله فلم یعطه؟ قلت: لا، ثم غاب عني.

علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن محبوب مثله.

[۱۵۸۵]۳-عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن علی بن حسان، عن عمه عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الغنى والعز يجولان، فإذا ظفرا بموضع التوكل أوطنا.

عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن علی، عن علی بن حسان مثله.

[۱۵۸۶]۴-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أيما عبد أقبل قبل ما يحب الله عز و جل أقبل الله قبل ما يحب و من اعتصم بالله عصمه الله و من أقبل الله قبله و عصمه لم يبال لو سقطت السماء على الأرض أو كانت نازله نزلت على أهل الأرض فشملتهم بليته، كان في حزب الله بالتقوى من كل بليته، أليس الله عز و جل يقول: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ.

[۱۵۸۷]۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن غير واحد، عن علی بن أسباط، عن أحمد بن عمر الحلال، عن علی بن سويد، عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال:

ص: ۱۴۸

خواهد داد. من گفتم: بر این نیز غمگین نیستم و آن چنان است که تو می گویی. او گفت: پس اندوهت برای چیست؟ من گفتم: از فتنه پسر زبیر و اوضاع مردم می ترسم. او خندید و سپس گفت: ای علی حسین آیا کسی را دیده ای که خدا را بخواند و او پاسخش را ندهد؟ من گفتم: نه. او گفت: و آیا کسی را دیده ای که به خدا تکیه کند و او را کفایت نکند؟ من گفتم: نه. او گفت: و کسی را دیده ای که از خدا چیزی بخواهد و او ندهد؟ گفتم: نه. سپس از دیدگانم پنهان شد. ابن محبوب نیز مانند این را روایت کرده است.

[۱۵۸۵]۳-عبد الرحمان كثير از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند:

همانا توانگری و عزت در گردشند تا چون به توکل رسند، جای گیرند.

[۱۵۸۶]۴-عبد الله سنان از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند: هر بنده ای به آنچه خداوند عزتمند دوست

می دارد، روی آورد، خداوند به آنچه او دوست دارد رومی کند و هر کس به خدا پناه آورد، خدا او را نگاه می دارد. و کسی که خدا به او رو آورده، او را نگاه می دارد. باکی ندارد که آسمان بر زمین فروافتد یا بلایی بر اهل زمین نازل شود. او در حزب خدا نگاه داشته شده از هر بلایی است. مگر خداوند شکوهمند نمی فرماید: (همانا پرهیزگاران در جایگاهی ایمنی بخش اند.) [دخان (۴۴): ۵۱]

[۱۵۸۷] ۵- علی سوید گفته است: از حضرت کاظم علیه السلام درباره این سخن خداوند

ص: ۱۴۹

سألته عن قول الله عزّ وجلّ: وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ فقال:

التَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ درجات منها أن تتوكل على الله في أمورك كلها، فما فعل بك كنت عنه راضيا، تعلم أنه لا يألوك خيرا و فضلا و تعلم أن الحكم في ذلك له، فتوكل على الله بتفويض ذلك إليه وثق به فيها و في غيرها.

[۱۵۸۸] ۶- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد و علي بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن يحيى بن المبارك، عن عبد الله بن جبه، عن معاوية بن وهب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أعطى ثلاثا لم يمنع ثلاثا: من أعطى الدعاء أعطى الإجابة، و من أعطى الشكر أعطى الزيادة، و من أعطى التوكل أعطى الكفاية، ثم قال: أتلت كتاب الله عزّ وجلّ: وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ! و قال: لئن شكرتم لأزيدنكم ؟ و قال: أذعوني أستجب لكم ؟

[۱۵۸۹] ۷- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أبي علي، عن محمد بن الحسن، عن الحسين بن راشد، عن الحسين بن علوان قال:

كنا في مجلس نطلب فيه العلم و قد نفدت نفقتي في بعض الأسفار فقال لي بعض أصحابنا: من تؤمل لما قد نزل بك فقلت: فلانا، فقال: إذا و الله لا تسعف حاجتك و لا يبلغك أملكك و لا تنجح طلبتك، قلت: و ما علمك رحمك الله؟ قال:

إن أبا عبد الله عليه السلام حدثني أنه قرأ في بعض الكتب أن الله تبارك و تعالى يقول: و عزّتي و جلالتي و مجدي و ارتفاعي على عرشى لأقطعن أمل كل مؤمل [من الناس] غيري باليأس و لأكسوته ثوب المذلّة عند الناس و لأنحيته من قربي و لأبعدنه من فضلي أيؤمل غيري في الشدائد و الشدائد؟ بيدي و يرجو غيري و يقرع بالفكر باب غيري؟ و بيدي مفاتيح الأبواب و هي مغلقة و بابي مفتوح

ص: ۱۵۰

عزّتمند پرسیدم: (و هر کس به خدا تکیه کند، او را بس است.) [طلاق (۶۵): ۳] فرمودند: تکیه به خدا درجاتی دارد، یکی از آن ها این است که در همه کارهایت به او تکیه کنی و هر چه با تو بکند تو از خشنود باشی. بدانی که او از خوبی و احسان به

تو کوتاهی نمی کند و بدانی که در این جهت، فرمان با او است. پس با سپردن امورت به او، بر خدا تکیه کن. و از همه جهت به او اعتماد داشته باش.

[۱۵۸۸] ۶- معاویه و هب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: به هر کس سه چیز داده شد، از سه چیزش بازداشتند: کسی که به او دعا داده شده، اجابت هم داده شده است. و کسی که به او سپاسداری داده شده، افزونی هم داده شده است. و کسی که به او توکل داده شده، کفایت هم داده شده است. سپس فرمودند: آیا کتاب خدای عزتمند را خوانده ای که: (و هر کس به خدا تکیه کند، او را بس است.) و (اگر سپاس بگویید، برایتان می افزایم.) [ابراهیم (۱۴): ۷] و (مرا بخوانید تا پاسختان بدهم.) [مؤمن (۴۰): ۶۰]

[۱۵۸۹] ۷- حسین علوان گفت: ما در مجلسی دانش می آموختیم و خرجی ام در یکی از سفرها به پایان رسیده بود. یکی از دوستانم گفت: برای این گرفتاری به چه کسی امیدواری؟ من گفتم: به فلاخی. او گفت: پس به خدا سوگند که نیازت برآورده نشود و به آرزویت نرسی و خواسته ات به دست نیاید. من گفتم: خدایت بیامرزد از کجا می گویی؟ او گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرموده است که خودش در یکی از کتاب ها چنین خوانده: خداوند پاک و والا می فرماید: به عزت و بزرگی و شرف و چیرگی ام بر عرش سوگند که آرزوی امیدواران به غیر خودم را با ناامیدی پاره می کنم، در نزد مردم لباس خواری بر او می پوشانم و از نزد خودم و از احسانم دورش می کنم. آیا در سختی ها به غیر من امید می بندد؟! درحالی که سختی ها به دست من است. آیا به غیر من امیدوار می شود و در فکرش در غیر مرا می کوبد؟! در حالی که کلید درها به دست من است و در من گشوده است برای کسی که مرا بخواند

ص: ۱۵۱

لمن دعانی فمن ذا الذي أملى لنوائبه فقطعته دونها؟ و من ذا الذي رجاني لعظيمه فقطعت رجاءه مني؟ جعلت آمال عبادي عندى محفوظه فلم يرضوا بحفظي و ملأت سماواتي ممن لا يمل من تسبيحي و أمرتهم أن لا يغلقوا الأبواب بيني و بين عبادي، فلم يثقوا بقولي ألم يعلم [أن] من طرفته نائبه من نوائبي أنه لا يملك كشفها أحد غيري إلا من بعد إذني، فما لي أراه لاهيا عني، أعطيته بجمودى ما لم يسألني ثم انتزعت عنه فلم يسألني رده و سأل غيري، أفيروني أبدأ بالعتاء قبل المسأله ثم أسأل فلا أجيب سائلي؟! أبخيل أنا فيبخلني عبدى أو ليس الجود و الكرم لي؟! أو ليس العفو و الرحمة بيدى؟! أو ليس أنا محل الآمال؟! فمن يقطعها دوني؟! أفلا يخشى المؤمنون أن يؤملوا غيري، فلو أن أهل سماواتي و أهل أرضي أمّلوا جميعا ثم أعطيت كل واحد منهم مثل ما أمّل الجميع ما انتقص من ملكي مثل عضو ذره و كيف ينقص ملكك أنا قيمه فيا بؤسا للقانطين من رحمتي و يا بؤسا لمن عصاني و لم يراقبني.

[۱۵۹۰] ۸- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن، عن بعض أصحابنا، عن عباد بن يعقوب الرّواجنّي، عن سعيد بن عبد الرّحمن قال:

كنت مع موسى بن عبد الله بينبج و قد نفدت نفقتي في بعض الأسفار، فقال لي بعض ولد الحسين عليه السلام: من تؤمّل لما قد نزل بك؟ فقلت: موسى بن عبد الله، فقال: إذا لا تقضى حاجتك ثم لا تنجح طلبتك؛ قلت: و لم ذاك؟ قال: لأنّي قد وجدت

فی بعض کتب آبائی أنّ الله عزّ و جلّ يقول-ثمّ ذکر مثله-فقلت: یا ابن رسول الله أمل علیّ، فأمله علیّ، فقلت: لا والله ما أسأله حاجه بعدها.

ص: ۱۵۲

و آن درها بسته است. چه کسی در گرفتاری هایش به من امید بسته و من ناامیدش کرده ام؟ و چه کسی در کار بزرگ به من امیدوار شده و من امیدش را بریده ام؟ من آرزوهای بندگانم را نزد خودم نگاه می دارم ولی آنان به آن راضی نمی شوند. من آسمان هایم را از کسانی که از تسبیح گفتن به من خسته نمی شوند پر کرده، به آنان فرمان داده ام که درهای میان من و بندگانم را نبندند ولی اینان به سخن من اعتماد نمی کنند. آیا او نمی داند هر مصیبتی که در او را می کوبد کسی جز من یا پس از اجازه من نمی تواند آن را برطرف کند. پس چه شده که از من غافل است. چیزی را که نخواستہ بود به احسانم به او دادم. سپس از او گرفتم ولی او سراغش را نه از من که از دیگری گرفت. آیا گمان می کند که من پیش از خواستن می دهم و چون بخواهند پاسخ نمی دهم. آیا من بخیلیم که بنده ام مرا بخیل می شمارد؟ مگر بخشش و احسان از من نیست؟ مگر گذشت و رحمت به دست من نیست؟ مگر من جایگاه آرزوها نیستم؟ پس چه کسی جز من می تواند آرزوها را قطع کند؟ آیا آنان از این که به جز من امید می بندند، نمی هراسند؟ اگر اهل آسمان ها و اهل زمین، همگی آرزویی بکنند و من به هر کدامشان به اندازه امید همگی شان بدهم، از فرمانروایی ام به اندازه اندک ذره ای کاسته نمی شود. چگونه فرمانروایی ای که من سرپرست آن هستم کاسته شود. پس بدا بر ناامیدان از رحمتم و بدا بر کسانی که از من نافرمانی کردند و پروا نکردند.

[۱۵۹۰] ۸-سعید عبد الرحمن گفت: من به همراه موسای عبد الله در ینبع بودم و خرجی ام در یکی از سفرها به پایان رسیده بود. یکی از فرزندان حسین علیه السلام به من گفت: در این گرفتاری به چه کسی امیدواری؟ من گفتم: به موسای عبد الله. او گفت: پس نیازت برآورده نشود و خواسته ات به دست نیاید. گفتم: برای چه؟ گفت: من در یکی از کتاب های پدرانم دیده ام که خداوند عزّتمند می فرماید: - سپس همانند حدیث پیشین را گفت-من گفتم: ای پسر رسول خدا آن را تکرار کن تا بنویسم پس آن را برایم تکرار کرد. من گفتم: نه به خدا سوگند از حالا هیچ حاجتی از او نمی خواهم.

ص: ۱۵۳

باب الخوف و الرجاء

[۱۵۹۱] ۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علی بن حدید، عن منصور بن یونس، عن الحارث بن المغیره، أو عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: ما كان في وصيّه لقمان؟ قال: كان فيها الأعاجيب و كان أعجب ما كان فيها أن قال لابنه: خف الله عزّ و جلّ خيفه لو جئت به الثقلين لعذبك و ارج الله رجاء لو جئت به بذنوب الثقلين لرحمك ثمّ قال أبو عبد الله عليه السلام: كان أبي يقول:

إنّه ليس من عبد مؤمن إلاّ [و] في قلبه نوران: نور خيفه و نور رجاء لو وزن هذا لم يزد على هذا و لو وزن هذا لم يزد على هذا.

[۱۵۹۲]۲- محمد بن الحسن، عن سهل بن زیاد، عن يحيى بن المبارك، عن عبد الله بن جبله، عن إسحاق بن عمار قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا إسحاق خف الله كأنك تراه و إن كنت لا تراه فإنه يراك، فإن كنت ترى أنه لا يراك فقد كفرت، و إن كنت تعلم أنه يراك ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته من أهون الناظرين عليك.

[۱۵۹۳]۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن الهيثم بن واقد قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من خاف الله أخاف الله منه كل شيء، و من لم يخف الله أخافه الله من كل شيء.

[۱۵۹۴]۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن حمزه بن عبد الله الجعفری، عن جميل بن دراج، عن أبي حمزه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: من عرف الله خاف الله و من خاف الله سخت نفسه عن الدنيا.

ص: ۱۵۴

هراس و امید

[۱۵۹۱]۱- مغیره گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: در وصیت لقمان چه چیزهایی بود؟ فرمودند: در آن شگفتی‌هایی است و شگفت تر از همه این که به پسرش گفت: از خدای شکوهمند چنان بترس که گویا اگر نیکی جنّ و آدمی را به نزدش ببری باز کیفیت خواهد کرد. و به او امیدوار باش چنان که اگر گناه جنّ و آدمی را هم ببری تو را خواهد آمرزید. سپس حضرت صادق علیه السلام فرمودند: پدرم می فرمود: در دل هر بنده مؤمنی دو نور است: نور هراس و نور امید، نه این افزون بر آن است و نه آن افزون تر از این.

[۱۵۹۲]۲- از اسحاق عمار روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرموده است: ای اسحاق از خدا چنان بترس که گویا او را می بینی، اگرچه نبینی. که او تو را می بیند.

و اگر بینداری که او تو را نمی بیند، کافر شده ای. و اگر بدانی که او تو را می بیند، سپس نافرمانی اش کنی، او را از خوارترین ناظران بر خودت قرار داده ای.

[۱۵۹۳]۳- عیثم واقد گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هرکس از خدا بترسد، خداوند همه چیز را از او می ترساند. و هرکس از خدا نترسد، خداوند او را از هر چیزی می ترساند.

[۱۵۹۴]۴- ابو حمزه گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هرکس خدا را بشناسد از او می هراسد و هرکس از خدا بهراسد، جانش از دنیا کناره می گیرد.

ص: ۱۵۵

[۱۵۹۵]۵- عنه، عن ابن أبي نجران، عمن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: قوم يعملون بالمعاصي و يقولون نرجو، فلا يزالون كذلك حتى يأتيهم الموت، فقال: هؤلاء قوم يترجعون في الأمانتي، كذبوا، ليسوا براجين، إن من رجا شيئاً طلبه و من خاف من شيء هرب منه.

[۱۵۹۶]۶- و رواه علي بن محمد رفعه قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن قوما من مواليك يلمون بالمعاصي و يقولون نرجو، فقال: كذبوا ليسوا لنا بموال، أولئك قوم ترجحت بهم الأمانتي، من رجا شيئاً عمل له و من خاف من شيء هرب منه.

[۱۵۹۷]۷- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابه، عن صالح بن حمزه رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إن من العباده شدّه الخوف من الله عزّ و جلّ يقول الله:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ و قال جلّ ثناؤه: ﴿فَلَا تَخْشَوُا الْبَشَرَ وَ أَحْشَوْنِ﴾ و قال تبارك و تعالی و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً قَالَ: و قال أبو عبد الله عليه السلام: إن حبّ الشرف و الذّكر لا يكونان في قلب الخائف الزّاهب.

[۱۵۹۸]۸- علی بن إبراهيم، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن الحسن بن الحسين، عن محمد بن سنان، عن أبي سعيد المكاری، عن أبي حمزه الثّماليّ، عن علی بن الحسين صلوات الله عليهما [قال]:

قال: إن رجلاً ركب البحر بأهله فكسر بهم، فلم ينج مّمّن كان في السّفينه إلاّ- امرأه الرّجل، فإنّها نجت على لوح من ألواح السّفينه حتى ألجأت على جزيره من جزائر البحر و كان في تلك الجزيره رجل يقطع الطّريق و لم يدع لله حرمة إلاّ انتهكها فلم يعلم إلاّ و المرأه قائمه على رأسه، فرفع رأسه إليها فقال:

ص: ۱۵۶

[۱۵۹۵]۵- مردی گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: مردمی گناه می کنند و می گویند ما [به رحمت خدا] امیدواریم. و هماره چنین اند تا مرگشان دررسد. حضرت فرمود: اینان مردمانی هستند که در آرزوها می لولند. دروغ گفته اند، آنان امیدوار نیستند. کسی که به چیزی امیدوار باشد به دنبالش می رود و کسی که از چیزی بهراسد از آن می گریزد.

[۱۵۹۶]۶- مردی گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: مردمی از پیروان شما مرتکب گناه شده، می گویند: ما امیدواریم. حضرت فرمودند: دروغ گفته اند، آنان پیرو ما نیستند. آنان مردمی هستند که آرزو به این سو و آن سو می بردشان. که هرکس به چیزی امیدوار باشد به سراغش می رود و هرکس از چیزی بهراسد از آن می گریزد.

[۱۵۹۷]۷- صالح حمزه حدیثی که سندش را تا حضرت صادق علیه السّلام بالا برده روایت کرده که ایشان فرمودند: همانا

بسیار ترسیدن از خدای عزّتمند، عبادت است. که خداوند می فرماید: (همانا از میان بندگان، دانشمندان از خداوند می هراسند.) [فاطر (۳۵): ۲۸] و باز فرمود: (و هرکس از خدا پروا کند، او برایش راه رهایی می گذارد.) [طلاق (۶۵): ۲] و حضرت صادق علیه السلام فرمود: جاه و شهرت دوستی، در دل هراسان گریزان جایی ندارد.

[۱۵۹۸] ۸- ابو حمزه ثمالی از حضرت سجّاد علیه السلام روایت کرده که فرمودند: مردی با خانواده اش به دریا رفت. کشتی شان شکست و از آنان که در کشتی بودند جز زن آن مرد نجات نیافت. او بر تخته ای از تخت های کشتی نجات یافت و به جزیره ای پناه برد. در آن جزیره مردی راهزن بود که همه حریم های خدا را دریده بود. به خود که آمد زنی را بر بالای سرش دید. سر به سویش بلند کرد و پرسید: انسانی یا جنّی؟

ص: ۱۵۷

إنسیّه أم جثیه؟ فقالت: إنسیّه، فلم یكلّمها کلمه حتّی جلس منها مجلس الرّجل من أهله، فلمّا أن همّ بها اضطربت، فقال لها: ما لك تضطربین؟ فقالت: أفرق من هذا- و أو مات بیدها إلى السّماء- قال: فصنعت من هذا شیئا؟ قالت: لا و عزّته، قال: فأنت تفرقین منه هذا الفرق و لم تصنعی من هذا شیئا و إنّما أستکرهک استکراها فأنا و الله أولى بهذا الفرق و الخوف و أحقّ منك، قال:

فقام و لم یحدث شیئا و رجع إلى أهله و لیست له همّه إلاّ التّوبه و المراجعة، فبینا هو یمشی إذ صادفه راهب یمشی فی الطّریق فحمیت علیهما الشّمس فقال الرّاهب للشّابّ: ادع الله یظنّنا بغمامه، فقد حمیت علینا الشّمس فقال الشّابّ: ما أعلم أنّ لی عند ربّی حسنه فأتجاسر علی أن أسأله شیئا، قال:

فأدعو أنا و تؤمن أنت؟ قال: نعم فأقبل الرّاهب یدعو و الشّابّ یؤمن، فما کان بأسرع من أن أظلتّهما غمامه، فمشیا تحتها ملّیا من النّهار ثمّ تفرّقت الجادّه جادّتين فأخذ الشّابّ فی واحده و أخذ الرّاهب فی واحده فإذا السّحابه مع الشّابّ، فقال الرّاهب: أنت خیر منّی، لك استجیب و لم یستجب لی فأخبرنی ما قصّیتک؟ فأخبره بخبر المرأه فقال: غفر لك ما مضی حیث دخلک الخوف فانظر کیف تكون فیما تستقبل.

[۱۵۹۹] ۹- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن علی بن التّعمان، عن حمزه بن حران قال:

سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول: إنّ ممّا حفظ من خطب النّبیّ صلّی الله علیه و اله و سلّم أنّه قال: یا أيّها النّاس إنّ لكم معالم فانتهوا إلى معالمکم و إنّ لكم نهایه فانتهوا إلى نهایتکم إلاّ إنّ المؤمن یعمل بین مخافتین: بین أجل قد مضی لا یدری ما الله صانع فیهِ و بین أجل قد بقی لا یدری ما الله قاض فیهِ فلیأخذ العبد المؤمن

ص: ۱۵۸

او گفت: انسان. تا با او چنان که مرد با همسرش می نشیند نشست، سخنی نگفت.

و چون چنان قصدی کرد، زن لرزید. مرد به او گفت: چه شده که پریشانی؟ گفت:

از او می ترسم- و با دستش به آسمان اشاره کرد-مرد گفت: پیش از این چنین کرده ای؟ گفت: نه، به عزّتش سوگند. مرد گفت: مرد گفت: تو که چنین کاری نکرده ای، چنین می ترسی به خدا سوگند من که تو را به آن مجبور می کنم از تو به چنین ترس و هراسی سزاوارترم. پس برخاست و هیچ نگفت و به سوی خانواده اش بازگشت درحالی که قصد و اندیشه ای جز توبه و بازگشت نداشت.

در همین احوال می رفت که در راه به راهبی برخورد. و آفتاب گرمی هم می تابید.

راهب به آن جوان گفت: از خدا بخواه ابری را سایبان ما کند که آفتاب بسیار گرم بر ما می تابد. جوان گفت: من برای خودم در نزد خداوند حسنه ای سراغ ندارم که به درخواست از او جرأت داشته باشم. راهب گفت: پس من دعا می کنم و تو آمین بگو؟ او گفت: آری. پس راهب دعا می کرد و جوان آمین می گفت تا به زودی ابری بر سرشان سایه انداخت. هر دو زمان بسیاری از روز را در زیر ابر راه سپردند تا جاده دو قسمت شد، جوان به یکی از راه ها رفت و راهب به راه دیگر و آن ابر با جوان رفت. پس راهب گفت: تو از من بهتری، دعا به جهت تو پذیرفته شده نه به خاطر من. پس بگو که داستانت چیست. و جوان خبر آن زن را به او باز گفت. آن گاه راهب گفت: به سبب آن هراسی که به دلت افتاده گذشته ات آمرزیده شده است، ولی مراقب آینده ات باش.

[۱۵۹۹]۹- حمزه حمران گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

از خطبه هایی که از پیامبر حفظ شده یکی این است که فرمود: ای مردم همانا برای شما نشانه هایی هست، پس خود را به نشانه هاتان برسانید و همانا برای شما پایانی هست، پس خود را به پایانتان برسانید. بدانید که مؤمن میان دو هراس عمل می کند: میان زمانی که گذشته و او نمی داند خداوند با آن چه می کند و میان زمان باقی مانده که نمی داند خداوند چه چیزی در آن حکم می کند.

ص: ۱۵۹

من نفسه لنفسه و من دنياه لآخرته و فى الشّيبه قبل الكبر و فى الحياه قبل الممات فواللهى نفس محمّده بیده ما بعد الدنیا من مستعتب و ما بعدها من دار إلا الجنّه أو النار.

[۱۶۰۰]۱۰- عنه، عن أحمد، عن ابن محبوب، عن داود الرّقّی، عن أبی عبد الله علیه السّلام فى قول الله عزّ و جلّ: وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ قَالَ:

من علم أنّ الله يراه و يسمع ما يقول و يعلم ما يعمله من خير أو شرّ فيحجزه ذلك عن القبيح من الأعمال فذلك الّذى خاف مقام ربّه و نهى النفس عن الهوى.

[۱۶۰۱]۱۱- عنه، عن أحمد بن محمّد، عن ابن سنان، عن ابن مكسان، عن الحسن بن أبی ساره قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا يكون المؤمن مؤمناً حتى يكون خائفاً راجياً:

و لا يكون خائفا راجيا حتى يكون عاملا لما يخاف و يرجو.

[۱۶۰۲]۱۲- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن فضیل بن عثمان، عن ابي عبيدہ الحداء، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

المؤمن بين مخافتين: ذنب قد مضى لا يدري ما صنع الله فيه و عمر قد بقى لا يدري ما يكتسب فيه من المهالك فهو لا يصبح إلا خائفا و لا يصلحه إلا الخوف.

[۱۶۰۳]۱۳- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن بعض أصحابه، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

كان ابي عليه السلام يقول: إنه ليس من عبد مؤمن إلا [و] في قلبه نوران: نور خيفه و نور رجاء لو وزن هذا لم يزد على هذا و لو وزن هذا لم يزد على هذا.

ص: ۱۶۰

و بنده مؤمن باید از خود برای خود، از دنیا برای آخرتش، در جوانی پیش از پیری و در زندگی پیش از مرگ توشه بگیرد. سوگند به کسی که جان محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] در دست او است پس از دنیا هیچ بهانه ای نیست.

و پس از دنیا خانه ای جز بهشت و دوزخ نیست.

[۱۶۰۰]۱۰- داود رقی از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند (و برای کسی که از مقام پروردگارش می هراسد دو بهشت است). [رحمان (۵۵): ۴۶] روایت کرده که فرمودند: هر کس بداند که آنچه را می گوید، خداوند می بیند و می شنود و هر خوبی و بدی که می کند، او می داند و این او را از کارهای زشت بازدارد همان است که از مقام پروردگارش می هراسد و نفس را از هوس ها بازمی دارد.

[۱۶۰۱]۱۱- حسن ابو ساره گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: کسی مؤمن نمی شود مگر این که هراسان و امیدوار باشد و تا به آنچه می هراسد و امیدوار است، عمل نکند، هراسان و امیدوار نمی شود.

[۱۶۰۲]۱۲- ابو عبيدہ حداء از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

مؤمن میان دو هراس قرار دارد. گناه گذشته که نمی داند خدا با آن چه می کند و عمر مانده که نمی داند چه گناه هایی در آن می کند. او همواره هراسان صبح می کند و چیزی جز هراس او را درست نمی کند.

[۱۶۰۳]۱۳- یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

پدرم علیه السلام می فرمود: هر بنده مؤمنی در دلش دو نور دارد: نور هراس و نور امید.

که نه این بر آن افزون است و نه آن افزون تر از این.

ص: ۱۶۱

باب حسن الظن بالله عز و جل

[۱۶۰۴] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن داود بن كثير، عن أبي عبيدة الحذاء، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: قال الله تبارك و تعالى: لا يتكل العاملون على أعمالهم التي يعملونها لثوابي، فإنهم لو اجتهدوا و أتعبوا أنفسهم- أعمارهم- في عبادتي كانوا مقصيرين غير بالغين في عبادتهم كنه عبادتي فيما يطلبون عندي من كرامتي و النعيم في جناتي و رفيع الدرجات العلى في جوارى و لكن برحمتي فليثقوا و فضلى فليرجوا و إلى حسن الظن بي فليطمئنوا، فإن رحمتي عند ذلك تدركهم، و مني يبلغهم رضواني، و مغفرتي تلبسهم عفوي فأني أنا الله الرحمن الرحيم و بذلك تسميت.

[۱۶۰۵] ۲- ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن يزيد بن معاوية، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

وجدنا في كتاب علي عليه السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم قال- و هو على منبره- و الذي لا إله إلا هو ما أعطى مؤمن قط خير الدنيا و الآخرة إلا بحسن ظنه بالله و رجائه له و حسن خلقه و الكف عن اغتياب المؤمنين و العدى لا إله إلا هو لا يعذب الله مؤمنا بعد التوبة و الاستغفار إلا بسوء ظنه بالله و تقصيره من رجائه و سوء خلقه و اغتيابه للمؤمنين و الذي لا إله إلا هو لا يحسن ظن عبده مؤمن بالله إلا- كان الله عند ظن عبده المؤمن لأن الله كريم، بيده الخيرات، يستحي أن يكون عبده المؤمن قد أحسن به الظن ثم يخلف ظنه و رجاءه، فأحسنوا بالله الظن و ارجبوا إليه.

[۱۶۰۶] ۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن

ص: ۱۶۲

خوش گمانی به خداوند عزت مند

[۱۶۰۴] ۱- ابو عبيدة حذاء از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرمودند: خداوند پاک و والا فرمود: کسانی که برای پاداش من عملی انجام می دهند، به عملشان تکیه نکنند؛ زیرا آنان اگر بکوشند و خودشان را- در تمام عمر- در عبادت من خسته کنند، باز کوتاهی کرده اند و آنان در کرامت و نعمت بهشت و درجات بالایی که از من می خواهند به نهایت عبادت من نمی رسند. بلکه به رحمت تکیه کرده، به احسانم امیدوار باشند و با خوش گمانی به من آرامش یابند؛ زیرا در این هنگام رحمت آنان را فرا گرفته، احسانم به بهشتشان رسانده و آمرزشم جامه بخشودگی را بر ایشان می پوشاند. که منم خداوند رحمتگر مهربان و بدان نامیده شده ام.

[۱۶۰۵] ۲- برید معاویه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در کتاب علی علیه السّلام دیدیم که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بر منبرش فرمود:

سوگند به کسی که خدایی جز او نیست هرگز به مؤمن جز به سبب خوش گمانی اش به خدا و امیدش به او و خوش رفتاری اش و خودنگهداری از غیبت مؤمنان، خیر دنیا و آخرت داده نمی شود. و سوگند به کسی که خدایی جز او نیست خداوند هیچ مؤمنی را پس از توبه و آمرزش خواهی اش جز به سبب بدگمانی اش به خدا و کوتاهی اش در امیدواری به او و بداخلاقی و غیبت کردن از مؤمنان عذاب نمی کند. و سوگند به کسی که خدایی جز او نیست، گمان بنده مؤمن جز در صورت حضور خداوند در گمان او، نیکو نمی شود؛ زیرا خدا بزرگوار است و نیکی ها به دست او است، شرم دارد که بنده مؤمنش به او خوش گمان باشد و سپس خلاف گمان و امیدش را ببیند، پس به خدا خوش گمان باشید و به سویش بروید.

[۱۶۰۶] ۳- اسماعیل بزیر از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: به خدا

ص: ۱۶۳

إسماعیل بن بزیر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

أحسن الظنّ بالله فإنّ الله عزّ وجلّ يقول: أنا عند ظنّ عبدی المؤمن بی، إن خیرا فخیرا و إن شرّا فشرّا.

[۱۶۰۷] ۴- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن المنقری، عن سفیان بن عیینة قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: حسن الظنّ بالله أن لا ترجو إلاّ الله و لا تخاف إلاّ ذنبك.

باب الاعتراف بالتقصير

[۱۶۰۸] ۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن سعد بن أبی خلف، عن أبی الحسن موسی علیه السّلام قال:

قال: لبعض ولده: یا بنی علیک بالجدّ لا تخرجنّ نفسك من حدّ التقصیر فی عباده الله عزّ وجلّ و طاعته، فإنّ الله لا یعبّد حقّ عباده.

[۱۶۰۹] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد الله، عن بعض العراقيين، عن محمّد بن المثنی الحضرمی، عن أبيه، عن عثمان بن زید، عن جابر قال:

قال لی أبو جعفر علیه السّلام: یا جابر لا أخرجک الله من النقص و [لا] التقصیر.

[۱۶۱۰] ۳- عنه، عن ابن فضال، عن الحسن بن الجهم قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول: إنّ رجلا في بني إسرائيل عبد الله أربعين سنة ثمّ قرّب قربانا فلم يقبل منه، فقال لنفسه: ما أتيت إلاّ منك و ما الذّنب إلاّ لك، قال:

فأوحى الله تبارك و تعالیّ إليه: ذمّك لنفسك أفضل من عبادتك أربعين سنة.

[۱۶۱۱]۴- أبو علیّ الأشعریّ، عن عیسی بن آیوب، عن علی بن مهزیار،

ص: ۱۶۴

خوش گمان باشید که آن عزّتمند می فرماید: من پیشاپیش گمان بنده مؤمن به خودم هستم، اگر خوب باشد، خوبم و اگر بد باشد، بد.

[۱۶۰۷]۴- سفیان عینه گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

خوش گمانی به خدا این است که جز به خدا امیدوار نبوده، جز از گناهت نهراسی.

اعتراف به کوتاهی

[۱۶۰۸]۱- سعد ابو خلف از حضرت کاظم علیه السّلام روایت کرده که ایشان به یکی از فرزندان فرمودند: پسرم بکوش که جانت را از کوتاهی در عبادت و فرمانبری از خداوند عزّتمند بیرون نبری؛ زیرا خداوند چنان که حقّ او است عبادت نمی شود.

[۱۶۰۹]۲- جابر گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به من فرمودند: ای جابر خدا تو را از [اندیشه] کاستی و کوتاهی [خود] بیرون نبرد.

[۱۶۱۰]۳- حسن جهّم گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

مردی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و سپس به تقدیم قربانی پرداخت ولی قبول نشد، پس به خودش گفت: این جز به خاطر تو نیست، گناه خود تو است. پس خداوند پاک و والا- چنین به او وحی کرد: نکوهش تو از خود برتر از عبادت چهل ساله است.

[۱۶۱۱]۴- فضل یونس از حضرت ابو الحسن علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: این

ص: ۱۶۵

عن الفضل بن یونس، عن أبی الحسن علیه السّلام قال:

قال: أكثر من أن تقول: اللهم لا- تجعلني من المعارين ولا تخرجني من التقصير، قال: قلت: أمّا المعارون فقد عرف أنّ الرجل يعار الدّين ثمّ يخرج منه، فما معنى لا تخرجني من التقصير؟ فقال: كلّ عمل تريد به الله عزّ و جلّ فكن فيه مقصّيرا عند نفسك

فَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ مَقْصُرُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

باب الطَّاعَةِ وَالتَّقْوَى

[۱۶۱۲]۱-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخِي عِرَامٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

لَا تَذْهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ، فَوَاللَّهِ مَا شِيعْتَنَا إِلَّا مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ.

[۱۶۱۳]۲-عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حَمِيدٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ يَقْرَبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ يَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ، أَلَا وَإِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ رِزْقَهَا، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَجْمَلُوا فِي الطَّلَبِ وَلَا يَحْمِلُ أَحَدُكُمْ اسْتِبْطَاءَ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ يَطْلُبَهُ بِغَيْرِ حَلَّةٍ، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِكُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ.

[۱۶۱۴]۳-أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ وَأَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ:

ص: ۱۶۶

دعا را بسیار بخوان: خدایا مرا از عاریه گیرندگان [دین] قرار نده و از کوتاهی بیرون نبر. من عرض کردم: عاریه گیرندگان را می دانم که کیانند، مردی که دین را عاریه گرفته، سپس از آن خارج می شود. اما معنی این که فرمودید: «مرا از کوتاهی بیرون نبر» چیست؟ فرمودند: هر عملی که برای خداوند شکوهمند انجام می دهی، خودت را مقصّر بدان. که همه مردم در اعمالشان میان خود و خدا مقصّرند مگر این که خداوند عزتمند کسی را از کوتاهی نگاه دارد.

فرمانبری و پرهیزگاری

[۱۶۱۲]۱-مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمٍ عَنْ حَضْرَتِ بَاقِرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتَ كَرْدَةَ كَمَا فَرَمُوا: إِنَّ مَذَاهِبَ شِمَا رَا [أَزْ دِينَ] بِيْرُونَ نَبْرَدَ كَمَا بِيْ خَدَا سَوَكْنَدُ جَزْ كَسِي كَمَا أَزْ خَدَاوَنَدُ فَرْمَانْبِرِي مِي كَنْدُ، شِيْعَةُ مَا نِيْسَتُ.

[۱۶۱۳]۲-أَبُو حَمْزَةَ الثَّمَالِيُّ عَنْ حَضْرَتِ بَاقِرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتَ كَرْدَةَ كَمَا رَسُوْلُ خَدَا- دَرُوْدُ خَدَا بَرِ اُو وَ بَرِ خَانْدَانَش- دَرِ حَجَّةِ الْوُدَاعِ خَطْبَهُ خَوَانَدَهُ، فَرَمُوْدُ: اِي مَرْدَمُ بِيْ خَدَا سَوَكْنَدُ چِيْزِي نَبُوْدَه كَمَا شِمَا رَا بِيْ بِيْهْسْتِ نَزْدِيْكَ كَنْدُ وَ اَزْ دُوْرُوْخِ دُوْرْتَانِ كَنْدُ.

جز این که شما را به آن فرمان داده ام و چیزی نبوده که شما را به دوزخ نزدیک کند و از بهشت دورتان کند جز این که شما را از آن بازداشتیم. همان بدانید که آن روح امین به من الهام کرد که هیچ جانی تا گرفتن کامل روزی اش نمی میرد. پس از

خدا پروا کنید و در جست و جوی روزی میانه روی کرده، هنگام عقب افتادن چیزی از روزی، نخواهید که آن را جز از راه حلالش بجوید؛ زیرا آنچه نزد خدا است جز به فرمانبری اش دریافته نمی شود.

[۱۶۱۴]۳- جابر گفته است: حضرت باقر علیه السلام به من فرمودند: ای جابر آیا کسی

ص: ۱۶۷

قال لی: یا جابر أ یکتفی من انتحل التشیع أن یقول بحبنا أهل البيت، فوالله ما شیعتنا إلا من اتقى الله و أطاعه و ما كانوا یعرفون یا جابر إلا بالتواضع و التخشع و الأمانة و کثره ذکر الله و الصوم و الصیلاه و البر بالوالدین و التعاهد للجیران من الفقراء و أهل المسکنه و الغارمین و الأیتام و صدق الحدیث و تلاوه القرآن و کف الألسن عن الناس إلا من خیر، و كانوا أمناء عشائهم فی الأشياء قال جابر، فقلت: یا ابن رسول الله ما نعرف الیوم أحدا بهذه الصیفه، فقال: یا جابر لا تذهبن بک المذاهب حسب الرجل أن یقول: أحب علیا و أتولاه ثم لا یكون مع ذلك فعلا؟ فلو قال: إني أحب رسول الله-فرسول الله صلی الله علیه و اله و سلم خیر من علی علیه السلام-ثم لا یتبع سیرته و لا یعمل بسنته ما نفعه حبه إیاه شیئا فأتقوا الله و اعملوا لما عند الله، لیس بین الله و بین أحد قرابه-أحب العباد إلى الله عزّ و جلّ [و أکرهم علیه]أتقاهم و أعملهم بطاعته، یا جابر و الله ما یتقرب إلى الله تبارک و تعالی إلا بالطّاعه و ما معنا براهه من الثّار و لا علی الله لأحد من حجّه، من كان لله مطیعا فهو لنا ولیّ و من كان لله عاصیا فهو لنا عدوّ، و ما تنال ولایتنا إلا بالعمل و الورع.

[۱۶۱۵]۴-علی بن ابراهیم، عن أبیه و محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان جمیعا، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن الحکم، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إذا كان یوم القیامه یقوم عنق من الناس فیأتون باب الجنّه فیضربونه، فیقال لهم: من أنتم؟ فیقولون: نحن أهل الصبر فیقال لهم: علی ما صبرتم؟ فیقولون؟ کنا نصبر علی طاعه الله؛ و نصبر عن معاصی الله فیقول الله عزّ و جلّ صدقوا؛ أدخلوهم الجنّه و هو قول الله عزّ و جلّ: **إِنَّمَا يُؤَفِّي الصّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ** .

ص: ۱۶۸

که ادعای تشیع دارد، کافی است که فقط به دوستی ما معتقد باشد؟ به خدا سوگند جز کسی که از خدا پروا کرده، فرمانبری کند، شیعه ما نیستند. و ای جابر آنان این را جز به سبب فروتنی و هراس و امانت و ذکر بسیار خدا و نماز و نیکی به پدر و مادر و رسیدگی به نیازمندان و بیچارگان و بدهکاران و یتیمان همسایه و راستگویی و خواندن قرآن و جز به خیر زبان نگشودن در برابر مردم و امانتدار خویشان شدن در امور نمی فهمند. جابر گفته است: من عرض کردم: ای پسر رسول خدا ما امروز کسی را به این صفات نمی شناسیم. حضرت فرمودند: ای جابر این مذاهب تو را از راه بیرون نبرد. آیا بس است که مردی بگوید: من علی را دوست می دارم و از او پیروی می کنم، سپس برایش عمل نکند؟ او اگر بگوید:

من رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش که برتر از علی علیه السلام است-را دوست دارم، سپس از شیوه اش پیروی نکرده، به سنتش عمل نکند، دوستی اش به او سودی نمی رساند. پس از خدا پروا کرده برای آنچه نزد خدا است عمل کنید.

میان خدا و هیچ کسی خویشاوندی ای نیست. محبوب ترین بندگان در نزد خداوند عزتمند و [گرامی ترین شان در بارگاه او] پرهیزگارترین و فرمانبردارترین آنان هستند. ای جابر به خدا سوگند هیچ کس جز با اطاعت، به خداوند پاک و والا نزدیک نمی گردد. ما برات دوری از دوزخ به همراه نداریم و هیچ کس نزد خدا بهانه ای ندارد. هر کس مطیع خدا بود، دوست ما است و هر کس از او نافرمانی می کرد، دشمن ما. ولایت و دوستی ما جز با عمل و پرهیزگاری به دست نمی آید.

[۱۶۱۵] ۴- هشام حکم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: چون رستاخیز شود، گروهی از مردم برخاسته، کنار در بهشت می آیند و آن را می کوبند. به آنان گفته می شود: کیستید؟ می گویند: ما اهل شکیبایی ورزیدن ایم.

به آنان گفته می شود: بر چه چیزی شکیبایی کرده اید؟ آنان می گویند: ما به فرمانبری از خداوند و دوری از نافرمانی اش شکیبایی می کردیم. در این هنگام خدای عزتمند می فرماید: آنان راست می گویند، به بهشتشان داخل کنید. و این سخن آن عزتمند است که: (همانا پاداش شکیبایان را بی حساب می رساند.) [زمر (۳۹): ۱۰]

ص: ۱۶۹

[۱۶۱۶] ۵- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن فضیل بن عثمان، عن أبي عبيدة، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

كان أمير المؤمنين صلى الله عليه و اله و سلم يقول: لا يقل عمل مع تقوى و كيف يقل ما يتقبل.

[۱۶۱۷] ۶- حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمد بن سماعة، عن بعض أصحابه، عن أبان، عن عمرو بن خالد، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

يا معشر الشيعة- شيعه آل محمد- كونوا التمرقه الوسطى يرجع إليكم الغالى و يلحق بكم التالى؛ فقال له رجل من الأنصار يقال له سعد: جعلت فداك ما الغالى؟ قال: قوم يقولون فينا ما لا نقوله فى أنفسنا؛ فليس أولئك منا و لسنا منهم؛ قال فما التالى؟ قال: المرتاد يريد الخير؛ يبلغه الخير يؤجر عليه ثم أقبل علينا فقال: و الله ما معنا من الله براءه و لا بيننا و بين الله قرابه و لا لنا على الله حجه و لا- نتقرب إلى الله إلا بالطاعة، فمن كان منكم مطيعا لله تنفعه ولايتنا، و من كان منكم عاصيا لله لم تنفعه ولايتنا، و يحكم لا تغتروا، و يحكم لا تغتروا.

[۱۶۱۸] ۷- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن مفضل بن عمر قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فذكرنا الأعمال فقلت أنا: ما أضعف عملي، فقال:

مه، استغفر الله ثم قال لى: إن قليل العمل مع التقوى خير من كثير العمل بلا تقوى. قلت: كيف يكون كثير بلا تقوى؟ قال: نعم مثل الرجل يطعم طعامه و يرفق جيرانه و يوطى رحله فإذا ارتفع له الباب من الحرام دخل فيه، فهذا العمل بلا تقوى و يكون الآخر ليس عنده فإذا ارتفع له الباب من الحرام لم يدخل فيه.

[۱۶۱۶]۵- ابو عبیده از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان- درود خدا بر او- می فرمودند: عمل با تقوا کم نیست و چگونه آنچه پذیرفته می شود کم باشد.

[۱۶۱۷]۶- عمرو خالد از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ای گروه شیعه- پیرو خاندان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]- همچون متکّای میانه باشید تا زیاده رو به سوی شما باز گردد و عقب مانده به شما پیوندد. مردی از انصار که نامش سعد بود، عرض کرد: جانم فدایت، زیاده رو کیست؟ فرمود:

مردمی که درباره ما چیزی می گویند که خود ما آن را نمی گوئیم. پس نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان. او عرض کرد: و عقب مانده چه کسی است؟ فرمودند:

جست و جوگری که به دنبال خیر است. که خیر به او می رسد و به سبب آن پاداش داده می شود. سپس حضرت به ما رو کرد و فرمود: به خدا سوگند ما از جانب خدا براتی نداریم و میان ما و او نه خویشاوندی و نه عذر و بهانه ای است. ما جز با فرمانبری به خداوند نزدیک نمی شویم. پس هرکس از شما مطیع خداوند باشد، دوستی ما سودش می رساند و هرکس از او نافرمانی کرد، دوستی با ما سودش نمی رساند. وای بر شما، فریب نخورید. وای بر شما، فریب نخورید.

[۱۶۱۸]۷- مفضل عمر گفته است: من نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که از عمل، سخن به میان آمد. من گفتم: من اندک عملم. حضرت فرمودند: خاموش شو و از خدا آرزش بخواه. سپس فرمود: همانا عمل اندک با پرهیزگاری بهتر از عمل بسیار بی پرهیزگاری است. من عرض کردم: چگونه عمل بسیار، بی پرهیزگاری می شود؟ فرمودند: مانند مردی که دیگران را اطعام کرده، به همسایگانش مهربانی می کند و در خانه اش باز است ولی چون دری از حرام برایش گشوده شود، داخل می گردد. این عمل بدون تقوا است. اما آن دیگری این کارها را ندارد و چون دری از حرام برایش گشوده شود، داخل نمی شود.

[۱۶۱۹]۸- یعقوب شعیب گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

عن محسن المیثمی، عن یعقوب بن شعیب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما نقل الله عزّ وجلّ عبدا من ذلّ المعاصی إلى عزّ التقوی إلاّ أغناه من غیر مال و أعزّه من غیر عشیره و آنسه من غیر بشر.

[۱۶۲۰]۱-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي المغراء، عن زيد الشحام، عن عمرو بن سعيد بن هلال الثقفي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: إني لا ألقاك إلا في السنين فأخبرني بشيء آخذ به، فقال: أوصيك بتقوى الله والورع والاجتهاد واعلم أنه لا ينفع اجتهاد لا ورع فيه.

[۱۶۲۱]۲-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن حديد بن حكيم قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: اتقوا الله و صونوا دينكم بالورع.

[۱۶۲۲]۳-أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن يزيد بن خليفة قال:

وعظنا أبو عبد الله عليه السلام فأمر و زهد، ثم قال: عليكم بالورع، فإنه لا ينال ما عند الله إلا بالورع.

[۱۶۲۳]۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابن فضال، عن أبي جميله، عن ابن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا ينفع اجتهاد لا ورع فيه.

[۱۶۲۴]۵-عنه، عن ابيه، عن فضاله بن أيوب، عن الحسن بن زياد الصيقل، عن فضيل بن يسار قال: قال أبو جعفر عليه السلام:

ص: ۱۷۲

خداوند عزتمند هیچ بنده ای را از خواری گناه به عزت پرهیزگاری نمی برد مگر این که بدون مال بی نیازش کرده، بدون خویشان گرامی اش داشته و بدون کسی از آدمیان، به او آرامش می دهد.

پرهیزگاری

[۱۶۲۰]۱-سعید بن هلال ثقفی گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:

من در چند سال بیش از یک بار نمی توانم به دیدارتان بیایم، چیزی بفرمایید تا به آن عمل کنم. فرمودند: تو را به پروای از خدا، پرهیزگاری و کوشش سفارش می کنم. و بدان که کوشش بدون پرهیزگاری سودی ندارد.

[۱۶۲۱]۲-حدید حکیم گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: از خدا پروا کنید و دینتان را با پرهیزگاری نگاه دارید.

[۱۶۲۲]۳-یزید خلیفه گفته است: حضرت صادق علیه السلام ما را موعظه کرده، به پارسایی فرمان داد. سپس فرمود: پرهیزگاری پیشه کنید که آنچه نزد خداوند است جز با ورع به دست نمی آید.

[۱۶۲۳] ۴- ابن ابو یعفر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هیچ کوششی بدون پرهیزگاری سودی ندارد.

[۱۶۲۴] ۵- فضیل یسار گفته است که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: سخت ترین

ص: ۱۷۳

إِنَّ أَشَدَّ الْعِبَادَةِ الْوَرَعَ.

[۱۶۲۵] ۶- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن إسماعیل بن بزيع، عن حنان بن سدير قال:

قال أبو الصَّيْبِ بَاحُ الْكِنَانِيِّ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا نَلَقَى مِنَ النَّاسِ فَيْكُ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ مَا الَّذِي تَلَقَى مِنَ النَّاسِ فَيُ؟ فَقَالَ: لَا يَزَالُ يَكُونُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الرَّجُلِ الْكَلَامُ فَيَقُولُ جَعْفَرِي خَبِيثٌ، فَقَالَ: يَعْزِرُكُمْ النَّاسُ بِي؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو الصَّيْبِ بَاحُ: نَعَمْ قَالَ: فَقَالَ: مَا أَقَلُّ وَ اللَّهُ مِنْ يَتَّبِعُ جَعْفَرًا مِنْكُمْ، إِنَّمَا أَصْحَابِي مِنْ اشْتَدَّ وَرَعُهُ وَ عَمِلَ لِخَالِقِهِ، وَ رَجَا ثَوَابَهُ، فَهَؤُلَاءِ أَصْحَابِي.

[۱۶۲۶] ۷- حنان بن سدير، عن أبي ساره الغزالي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال الله عزَّ و جلَّ: ابن آدم اجتنب ما حرمت عليك، تكن من أورع الناس.

[۱۶۲۷] ۸- علي بن إبراهيم، عن أبيه و علي بن محمد، عن القاسم بن محمد، عن سليمان المنقري، عن حفص بن غياث قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الورع من الناس، فقال: الذي يتورع عن محارم الله عزَّ و جلَّ.

[۱۶۲۸] ۹- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن النعمان، عن أبي أسامه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: عليك بتقوى الله و الورع و الاجتهاد و صدق الحديث و أداء الأمانة و حسن الخلق و حسن الجوار و كونوا دعاه إلى أنفسكم بغير ألسنتكم و كونوا زينا و لا- تكونوا شينا، و عليكم بطول الركوع و السجود، فإن أحدكم إذا أطال الركوع و السجود هتف إبليس من خلفه و قال: يا ويله أطاع و عصيت و سجد و أبيت.

ص: ۱۷۴

عبادت، پرهیزگاری است.

[۱۶۲۵] ۶- حنان سدير گفته است: ابو الصَّيْبِ بَاحُ كِنَانِي به حضرت صادق عليه السلام عرض کرد: درباره شما چه چیزها که از مردم نمی بینیم؟! حضرت صادق عليه السلام فرمود: درباره من چه چیزهایی از مردم می بینی؟ ابو الصَّبَّاحُ عرض کرد: همواره وقتی میان من و مردی، سخنی درمی گیرد، می گوید: جعفری پلید. حضرت فرمود: مردم شما را به جهت من سرزنش می کنند؟ ابو الصَّبَّاحُ عرض کرد: بله.

حضرت فرمود: به خدا سوگند از میان شما کم است آن که از جعفر پیروی کند.

اصحاب من کسانی هستند که پرهیزگاری شان بسیار است و برای آفریدگارشان عمل کرده، به پاداش او امید دارند. اینان اصحاب من اند.

[۱۶۲۶]۷- ابو ساره غزال از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که خداوند شکوهمند فرموده است: ای پسر آدم از آنچه بر تو حرام کردم، دوری کن تا پرهیزگارترین مردمان باشی.

[۱۶۲۷]۸- حفص غیاث گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره پرهیزگاران مردم پرسیدم. فرمودند: کسی است که از حرام های خداوند عزتمند دوری گزیند.

[۱۶۲۸]۹- او اسامه گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: بر شما باد پروای از خدا و پرهیزگاری و کوشش و راستگویی و ادا کردن امانت و خوش اخلاقی و نیکی با همسایه. دیگران را با رفتارشان به سوی خود بخوانید. و زینت ما باشید نه ننگمان. و بر شما باد طول دادن رکوع و سجده ها؛ زیرا وقتی یکی از شما رکوع و سجده هایش را طول می دهد، ابلیس از پشت سرش به فریاد درآمده، می گوید: وای بر او. او اطاعت کرد و من نافرمانی کردم، او سجده کرد و من از آن سرتافتم.

ص: ۱۷۵

[۱۶۲۹]۱۰- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن ابی زید، عن أبیه قال:

كنت عند أبی عبد الله علیه السلام، فدخل عیسی بن عبد الله القمّی فرحب به و قرب من مجلسه، ثم قال: یا عیسی بن عبد الله لیس منّا ولا کرامه- من کان فی مصر فیہ مائه ألف أو یزیدون و کان فی ذلك المصر أحد أروع منه.

[۱۶۳۰]۱۱- عنه، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن فضال، عن علی بن عقبه، عن أبی کهمس، عن عمرو بن سعید بن هلال قال:

قلت لأبی عبد الله علیه السلام: أوصنی، قال: أوصیک بتقوی الله و الورع و الاجتهاد و اعلم أنه لا ینفع اجتهاد لا ورع فیہ.

[۱۶۳۱]۱۲- عنه، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن سیف بن عمیره، عن أبی الصّباح الكنانی، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

أعینونا بالورع؛ فإنّه من لقی الله عزّ و جلّ منکم بالورع کان له عند الله فرجا، و إنّ الله عزّ و جلّ یقول: مَنْ یطع الله و الرّسول فاولئک مع الدّین أنعم الله علیهم من النّبیین و الصّدّیقین و الشّهداء و الصّالحین و حسنّ اولئک رفیقاً فمنّا النّبی و منّا الصّدّیق و الشّهداء و الصّالحون.

[۱۶۳۲]۱۳- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مُؤْمِنًا حَتَّىٰ يَكُونَ لِجَمِيعِ أَمْرِنَا مَتَّبِعًا مَرِيدًا؛ أَلَا وَ إِنَّ مِنْ أَتْبَاعِ أَمْرِنَا وَ إِرَادَتِهِ الْوَرَعُ؛ فَتَزَيَّنُوا بِهِ، يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ وَ كَبِدُوا أَعْدَاءَنَا [به] يَنْعَشِكُمْ اللَّهُ.

[۱۶۳۳] ۱۴- مُحَمَّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحجاج، عن العلاء،

ص: ۱۷۶

[۱۶۲۹] ۱۰- ابو زید گفته است: من نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که عیسی بن عبد الله قمی داخل شد. حضرت به او خوش آمد گفته، نزد خود جایش داد و سپس فرمود: ای عیسیای عبد الله از ما نیست- و شرفی ندارد- کسی که در شهری صد هزار نفری یا بیشتر باشد و در آن شهر، دیگری پرهیزگارتر از او باشد.

[۱۶۳۰] ۱۱- عمرو بن سعید هلال گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:

به من سفارشی بکنید. فرمودند: تو را به پروای از خدا و پرهیزگاری و کوشش سفارش می کنم. و بدان که هیچ کوششی بدون پرهیزگاری، سودی نمی رساند.

[۱۶۳۱] ۱۲- ابو الصّباح کنانی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: ما را با پرهیزگاری تان یاری کنید؛ زیرا از میان شما کسی که خداوند را به سبب پرهیزگاری دیدار می کند، نزدش گشایشی دارد. که آن عزتمند می فرماید: (هر کس از خدا و رسولش فرمان برد با کسانی خواهد بود که خدا به ایشان نعمت داده است. با پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان. و چه دوستان خوبی خواهند بود.) [نساء (۴) :

۶۹] و پیامبر از ما است و صدیق و شهید و صالحان نیز از مایند.

[۱۶۳۲] ۱۳- ابن رثاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: کسی را که از همه فرامین مان پیروی نکند و خواهان آن ها نباشد مؤمن نمی شماریم و بدانید که پرهیزگاری از جمله پیروی فرمان ها و خواستن آن ها است. پس خودتان را با آن بیارید تا خدا شما را بیامزد و به سبب آن دشمنانمان را در تنگنا بگذارد تا خداوند شما را رفعت ببخشد.

[۱۶۳۳] ۱۴- از ابن ابو یغفور روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: با جز

ص: ۱۷۷

عن ابن ابی یغفور، قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: كونوا دعاه للناس بغير ألسنتكم؛ ليروا منكم الورع والاجتهاد والصلاه والخير؛ فإن ذلك داعيه.

[۱۶۳۴] ۱۵- الحسين بن محمد، عن علي بن محمد بن سعيد، عن محمد بن مسلم، عن محمد بن حمزه العلوي قال: أخبرني عبيد الله بن علي، عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال:

كثيرا ما كنت أسمع أبي يقول: ليس من شيعتنا من لا تتحدّث المخدّرات بورعه في خدورهنّ و ليس من أوليائنا من هو في قريه فيها عشره آلاف رجل فيهم [من] خلق [أ]الله أورع منه.

باب العفّه

[١٦٣٥] ١-علّي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

ما عبد الله بشيء أفضل من عفّه بطن و فرج.

[١٦٣٦] ٢-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعيل، عن حنان بن سدیر، عن أبيه قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: إنّ أفضل العباده عفّه البطن و الفرج.

[١٦٣٧] ٣-عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعريّ، عن عبد الله بن ميمون القدّاح، عن أبي عبد الله

عليه السّلام قال:

كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول: أفضل العباده العفاف.

[١٦٣٨] ٤-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن النّضر بن

ص: ١٧٨

زبان دعوتگر مردم باشید تا از شما پرهیزگاری و کوشش و نماز و نیکی بینند و این است دعوتگری.

[١٦٣٤] ١٥-عیید الله علی از حضرت کاظم علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: از پدرم فراوان شنیدم که می فرمود: از

شیعیان ما نیست کسی که زنان در سراپرده شان از پرهیزگاری اش سخن نگویند. و از دوستان ما نیست کسی که در شهری ده

هزار نفری باشد و کسی دیگر از او پرهیزگارتر باشد.

عفت [باکدامنی]

[١٦٣٥] ١-زراره از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند با چیزی برتر از عفت شکم و شرمگاه عبادت

نشده است.

[١٦٣٦] ٢-از سدیر روایت شده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: همانا برترین عبادت، عفت شکم و شرمگاه است.

[١٦٣٧] ٣-عبد الله بن ميمون قدّاح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان-درود خدا بر او-می فرمود:

برترین عبادت، عفت است.

[۱۶۳۸]۴- ابو بصیر گفته است: مردی به حضرت باقر علیه السلام عرض کرد: من اندک

ص: ۱۷۹

سوید، عن یحیی بن عمران الحلبي، عن معلى أبی عثمان، عن أبی بصیر قال:

قال رجل لأبی جعفر علیه السلام: إننی ضعيف العمل قليل الصيام و لكننی أرجو أن لا آكل إلا حلالا، قال: فقال له: أئی الاجتهاد أفضل من عفته بطن و فرج.

[۱۶۳۹]۵- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن التوفلي، عن الشكوني، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: أكثر ما تلج به أمتی النار الأجوفان: البطن و الفرج.

[۱۶۴۰]۶- و بإسناده قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ثلاث أخافهنّ علی أمتی من بعدی: الضلالة بعد المعرفة و مضلّات الفتن، و شهوة البطن و الفرج.

[۱۶۴۱]۷- أبو علی الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن بعض أصحابه، عن ميمون القداح قال:

سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول: ما من عباده أفضل من عفته بطن و فرج.

[۱۶۴۲]۸- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن سيف بن عميره، عن منصور بن حازم، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

ما من عباده أفضل عند الله من عفته بطن و فرج.

باب اجتناب المحارم

[۱۶۴۳]۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن داود بن كثير الرقي، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزّ و جلّ: وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ قال:

من علم أنّ الله عزّ و جلّ يراه و يسمع ما يقوله و يفعله من خير أو شرّ

ص: ۱۸۰

عمل و اندک روزه ام ولی به این که جز حلال نمی خورم، امیدوارم. حضرت به او فرمودند: کدام کوششی برتر از عفت شکم و شرمگاه است.

[۱۶۳۹]۵- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند: بیشترین چیزی که اَتم به سبب آن به دوزخ می افتند دو میان تهی است: شکم و شرمگاه.

[۱۶۴۰]۶- با همان سند، رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند:

سه چیز است که از آن ها برای اَمت پس از خودم می ترسم: گمراهی پس از معرفت، لغزشگاه های فتنه و هوس های شکم و شرمگاه.

[۱۶۴۱]۷- میمون قدّاح گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

هیچ عبادتی برتر از پاکی شکم و شرمگاه نیست.

[۱۶۴۲]۸- منصور حازم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: نزد خدا هیچ عبادتی برتر از پاکی شکم و شرمگاه نیست.

دوری از حرام

[۱۶۴۳]۱- داود بن کثیر رقی از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند

ص: ۱۸۱

فيحجزه ذلك عن القبيح من الأعمال فذلك الذي خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى.

[۱۶۴۴]۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن ابراهيم بن عمر اليماني، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

كل عين باكية يوم القيامة غير ثلاث: عين سهرت في سبيل الله، و عين فاضت من خشية الله، و عين غصت عن محارم الله.

[۱۶۴۵]۳- علی، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

فيما ناجى الله عزّ وجلّ به موسى عليه السلام: يا موسى ما تقرّب إليّ المتقرّبون بمثل الورع عن محارمي فأني أبيعهم جنّات عدن لا أشرك معهم أحدا.

[۱۶۴۶]۴- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم عن أبي عبيدة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أشدّ ما فرض الله على خلقه ذكر الله كثيرا ثم قال: لا أعنى سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر و إن كان منه و لكن ذكر الله عند ما أحلّ و حرّم، فإن كان طاعه عمل بها و إن كان معصيه تركها.

[۱۶۴۷]۵- ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن سليمان بن خالد قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنَّ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا قَالَ: أما والله إن كانت أعمالهم أشدَّ بياضاً من القباطي و لكن كانوا إذا عرض لهم الحرام لم يدعوه.

[۱۶۴۸] ۶-علي، عن أبيه، عن الثؤفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۱۸۲

عزتمند (و برای کسی که از مقام پروردگارش می هراسد، دو بهشت است.) [رحمان (۵۵): ۴۶] روایت کرده که فرمودند: هر کس بداند که خداوند شکوهمند او را و آنچه را بگوید و انجام دهد می بیند می شنود، چه نیکی باشد و چه بدی، و این او را از اعمال زشت بازدارد همان است که (از مقام پروردگارش ترسیده، نفس را از هوس باز می دارد.) [نازعات (۷۹): ۴۰]

[۱۶۴۴] ۲-ابراهیم بن عمر یمانی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

هر چشمی در رستاخیز گریان است، جز سه چشم: چشمی که در راه خدا شب را بیدار مانده است، چشمی که از هراس خدا اشک ریخته و چشمی که از حرام های خداوند فروبسته شده است.

[۱۶۴۵] ۳-مردی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در مناجات خدای شکوهمند حضرت موسی علیه السلام چنین آمده است: ای موسی! تقرب جوین به چیزی مانند پرهیز از حرام هایم به من نزدیک نمی شوند. که من هم ورود به بهشت های جاودانه ام را به ایشان اجازه داده، کسی را با آنان شریک نمی کنم.

[۱۶۴۶] ۴-ابو عیبده از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: از دشوارترین چیزهایی که خدا بر آفرید گانش واجب کرده، ذکر بسیار خدا است.

سپس فرمود: مقصودم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر نیست. اگر چه آن هم ذکر است. بلکه مقصودم یاد خدا در حلال و حرام است. که اگر اطاعت باشد به آن عمل کند و اگر گناه باشد ترکش کند.

[۱۶۴۷] ۵-سلیمان خالد گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند پرسیدم: (و چون به اعمالی که انجام داده اند، پردازیم، آن را چون غباری پراکنده می کنیم.) [فرقان (۲۵): ۲۳] فرمودند: هان به خدا سوگند اگر اعمالشان سپیدتر از کتان مصری باشد ولی وقتی حرامی به آن ها رو کند، ترکش نکنند.

[۱۶۴۸] ۶-سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا-دروود خدا

ص: ۱۸۳

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من ترك معصية لله مخافة الله تبارك و تعالى أرضاه الله يوم القيامة.

باب أداء الفرائض

[۱۶۴۹] ۱- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد و علي بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن ابن محبوب، عن أبي حمزة الثمالي قال:

قال علي بن الحسين صلوات الله عليه: من عمل بما افترض الله عليه فهو من خير الناس.

[۱۶۵۰] ۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن عبد الله بن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز و جل:

إصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا قَالَ:

اصبروا على الفرائض.

[۱۶۵۱] ۳- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن حماد بن عيسى، عن أبي الشفاعة، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز و جل: إصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا:

قال اصبروا على الفرائض و صابروا على المصائب و رابطوا على الأئمة عليهم السلام.

و في روايه ابن محبوب، عن أبي الشفاعة [و زاد فيه]: فاتَّقوا الله ربكم فيما افترض عليكم.

[۱۶۵۲] ۴- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: اعمل بفرائض الله تكن أتقى الناس.

ص: ۱۸۴

بر او و بر خاندانش- فرمودند: هر کس گناهی را به خاطر خدا و از هراس آن پاک و والا ترک کند، خداوند او را در رستخیز خرسند می کند.

انجام واجبات

[۱۶۴۹] ۱- از ابو حمزه ثمالی روایت شده که حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند: هر کس به آنچه خدا بر او واجب کرده، عمل کند، از بهترین مردمان است.

[۱۶۵۰] ۲- عبد الله ابو يعفور از حضرت صادق عليه السّلام درباره این آیه (شکیبایی کرده، پایداری کنید و آماده باشید.) [آل عمران (۳): ۲۰۰] روایت کرده که فرمودند:

یعنی بر واجبات شکیبایی کنید.

[۱۶۵۱] ۳- ابو الشفاعة درباره آیه (شکیبایی کرده، پایداری کنید و آماده باشید.) از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که

فرمودند: بر واجبات شکیبایی کرده، در رنج ها پایداری کنید و به پیروی از ائمه علیهم السلام آماده باشید.

[۱۶۵۲]۴- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرمودند: به واجبات خداوند عمل کن تا از پرهیزگارترین مردمان باشی.

ص: ۱۸۵

[۱۶۵۳]۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن أبي جميله، عن محمد الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال الله تبارك و تعالی: ما تحبب إليّ عبدی بأحبّ ممّا افترضت علیه.

باب استواء العمل و المداومه عليه

[۱۶۵۴]۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا كان الرجل على عمل فليدم عليه سنه ثم يتحوّل عنه إن شاء إلى غيره و ذلك أنّ ليله القدر يكون فيها في عامه ذلك، ما شاء الله أن يكون.

[۱۶۵۵]۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن حرير، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال: أحبّ الأعمال إلى الله عزّ و جلّ ما دا [و]م عليه العبد و إن قلّ.

[۱۶۵۶]۳- أبو علی الأشعري، عن عيسى بن أيوب، عن علي بن مهزيار، عن فضاله بن أيوب، عن معاوية بن عمّار، عن نجبه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ما من شيء أحبّ إلى الله عزّ و جلّ من عمل يداوم عليه و إن قلّ.

[۱۶۵۷]۴- عنه، عن فضاله بن أيوب، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان علي بن الحسين صلوات الله عليهما يقول: إنّني لأحبّ أن أداوم على العمل و إن قلّ.

[۱۶۵۸]۵- عنه، عن فضاله بن أيوب، عن العلاء، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۱۸۶

[۱۶۵۳]۵- محمد الحلبي از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند پاک و والا- فرموده است: بنده ام با چیزی محبوب تر از آنچه من بر او واجب کرده ام، اظهار دوستی نتواند کرد.

[۱۶۵۴] ۱- از حلبی روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: وقتی کسی عملی انجام می دهد باید یک سال بر آن مداومت کند، سپس اگر خواست به عمل دیگر پردازد؛ زیرا شب قدری که آنچه خدا بخواهد، می شود در میان این یک سال است.

[۱۶۵۵] ۲- زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: دوست داشتنی ترین عمل ها در پیشگاه خداوند آن عملی است که بنده بر آن مداومت کند اگرچه عملی کوچک باشد.

[۱۶۵۶] ۳- نجبه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: در پیشگاه خداوند عزتمند هیچ چیز از عملی که بر آن مداومت می شود، اگرچه اندک باشد، محبوب تر نیست.

[۱۶۵۷] ۴- معاویه عمار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السلام می فرمودند: من دوست دارم که بر عمل اگرچه کوچک باشد، مداومت کنم.

[۱۶۵۸] ۵- محمّد مسلم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السلام

ص: ۱۸۷

کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما یقول: إني لأحب أن أقدم على ربّي و عملی مستو.

[۱۶۵۹] ۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن جعفر بن بشير، عن عبد الكريم بن عمرو، عن سليمان بن خالد قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إياك أن تفرض على نفسك فريضة فتفارقها اثني عشر هلالا.

باب العباده

[۱۶۶۰] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عمر بن يزيد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

في التوراه مكتوب: يا ابن آدم تفرّغ لعبادتي أملاً قلبك غني و لا أكلك إلى طلبك و عليّ أن أسدّ فافتك، و أملاً قلبك خوفا مني، و إن لا تفرّغ لعبادتي أملاً قلبك شغلا بالدنيا ثم لا أسدّ فافتك و أكلك إلى طلبك.

[۱۶۶۱] ۲- عليّ بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن أبي جميله قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: قال الله تبارك و تعالى: يا عبادي الصّديقين تنعموا بعبادتي في الدنيا فإنكم تنعمون بها في الآخرة.

[۱۶۶۲] ۳- عليّ بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن عمرو بن جميع، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ، فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لَا يَبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا، عَلَى عَسْرٍ أَمْ عَلَى يَسْرٍ.

ص: ۱۸۸

می فرمود: من دوست دارم درحالی به نزد پروردگرم بروم که عملم مداوم باشد.

[۱۶۵۹]۶- از سلیمان خالد روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مبدا چیزی را بر خودت واجب کنی و آن گاه دوازده ماه آن را واگذاری.

عبادت

[۱۶۶۰]۱- عمر یزید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در تورات نوشته است: ای پسر آدم خودت را وقف بندگی من کن تا دلت را از بی نیازی پر کنم و تو را به خواسته هایت وانگذارم و برآوردن نیازت بر من واجب باشد و دلت را از هراس خودم پر کنم. و اگر خودت را وقف بندگی من نکنی دلت را از گرفتاری دنیا پرمی کنم و سپس نیازت را برنمی آورم و به خواسته هایت وامی گذارم.

[۱۶۶۱]۲- ابو جمیله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند پاک و والا فرموده است: ای بندگان راستی پیشه ام از نعمت عبادت من در دنیا بهره مند شوید که شما در آخرت به سبب آن از نعمت ها بهره مند می شوید.

[۱۶۶۲]۳- عمرو جمیع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرمودند: برترین مردم کسی است که به عبادت عشق بورزد. با آن هم آغوش گشته، به دل دوستی کند و به تن به آن بچسبد و خودش را وقف آن کند. چنین کسی باکی ندارد که چگونه دنیا را به صبح می رساند، به دشواری یا به آسانی.

ص: ۱۸۹

[۱۶۶۳]۴- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن شاذان بن الخلیل- قال:

و کتبت من کتابه بإسناد، له یرفعه إلی عیسی بن عبد الله قال: قال عیسی بن عبد الله لأبی عبد الله علیه السلام: جعلت فداک ما العباده؟ قال: حسن التَّيِّه بالطَّاعه من الوجوه الَّتِي يطاع الله منها، أما إنَّک یا عیسی لا تكون مؤمنا حتَّى تعرف النَّاسخ من المنسوخ، قال: قلت: جعلت فداک و ما معرفه النَّاسخ من المنسوخ؟ قال: فقال: أليس تكون مع الإمام موطنًا نفسک علی حسن التَّيِّه فی طاعته، فیمضی ذلک الإمام و یأتی إمام آخر فتوطن نفسک علی حسن التَّيِّه فی طاعته؟ قال: قلت: نعم، قال: هذا معرفه النَّاسخ من المنسوخ.

[۱۶۶۴]۵- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن محبوب، عن جميل، عن هارون بن خارجه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

[إنَّ] العِبَادَةَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتَلَّكَ عِبَادَةَ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ، فَتَلَّكَ عِبَادَةَ

الأجراء، و قوم عبدوا الله عزّ و جلّ حبّاً له فتلك عباده الأحرار، و هي أفضل العباد.

[۱۶۶۵] ۶-علی، عن أبيه، عن الثّوّفلی، عن السّکونی، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: ما أقبح الفقر بعد الغنى و أقبح الخطيئة بعد المسكنة و أقبح من ذلك العابد لله ثمّ يدع عبادته.

[۱۶۶۶] ۷-الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الوشاء، عن عاصم بن حميد، عن أبي حمزه، عن عليّ بن الحسين عليهما السّلام قال:

من عمل بما افترض الله عليه فهو من أعبد الناس.

ص: ۱۹۰

[۱۶۶۳] ۴-شاذان خليل با سندی که آن را تا عيسای عبد الله بالا برده روايت کرده که او به حضرت صادق عليه السّلام عرض کرد: جانم فدایت، عبادت چیست؟ فرمودند:

نیت خوب داشتن به اطاعت از راه هایی که خداوند از آن راه ها عبادت می شود.

هان ای عیسی تو تا ناسخ را از منسوخ بازنشاسی مؤمن نمی شوی. او گفته است:

من عرض کردم: جانم فدایت بازشناختن ناسخ از منسوخ چیست؟ فرمودند: آیا چنین نیست که خودت را به حسن نیت در اطاعت امامی که همراهش هستی، عادت می دهی و چون او درمی گذرد و امامی دیگر می آید خودت را به حسن نیت در اطاعت کردن از او عادت می دهی؟ عرض کردم: بله. فرمودند: این بازشناختن ناسخ از منسوخ است.

[۱۶۶۴] ۵-هارون خارجه از حضرت صادق عليه السّلام روايت کرده که فرمودند:

عبادتگران سه دسته اند: گروهی خداوند عزّتمند را به جهت هراس بندگی می کنند و این بندگی غلامانه است. گروهی آن پاک و والا را برای به دست آوردن پاداش بندگی می کنند و این بندگی مزدوران است و گروهی آن عزّتمند را برای دوستی اش بندگی می کنند که بندگی آزادگان و برترین عبادت ها است.

[۱۶۶۵] ۶-سکونی از حضرت صادق عليه السّلام روايت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند: چه زشت است نیازمندی پس از بی نیازی و گناه پس از بیچارگی و زشت تر از این، عبادتگری است که عبادت را رها می کند.

[۱۶۶۶] ۷-ابو حمزه از حضرت سجّاد عليه السّلام روايت کرده که فرمودند: هر کس به آنچه خداوند بر او واجب کرده، عمل کند از عابدترین مردمان است.

[۱۶۶۷]۱-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي حمزة، عن علي بن الحسين صلوات الله عليهما قال:

لا عمل إلا بتيئه.

[۱۶۶۸]۲-علی، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: تيه المؤمن خير من عمله، و تيه الكافر شر من عمله و كل عامل يعمل على تيته.

[۱۶۶۹]۳-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن العبد المؤمن الفقير ليقول: يا رب ارزقني حتى أفعل كذا و كذا من البر و وجوه الخير، فإذا علم الله عز و جل ذلك منه بصدق تيه كتب الله له من الأجر مثل ما يكتب له لو عمله، إن الله واسع كريم.

[۱۶۷۰]۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن علي بن أسباط، عن محمد بن إسحاق بن الحسين، عن عمرو، عن حسن بن أبان، عن أبي بصير قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن حدّ العبادة التي إذا فعلها فاعلها كان مؤدياً؟ فقال:

حسن التَّيَّة بالطَّاعة.

[۱۶۷۱]۵-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن المنقري، عن أحمد بن يونس، عن أبي هاشم قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إنّما خلّد أهل النار في النار؛ لأنّ نياتهم كانت في الدنيا أن لو خلّدوا فيها أن يعصوا الله أبداً؛ و إنّما خلّد أهل الجنّة في الجنّة؛ لأنّ نياتهم

[۱۶۶۷]۱-ابو حمزه از حضرت سجّاد عليه السلام روایت کرده که فرمودند: هیچ عملی جز به سبب تیت به وجود نمی آید.

[۱۶۶۸]۲-سکونی از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش فرمودند: تیت

مؤمن بهتر از عمل او است و نیت کافر بدتر از عملش. و هر کس بنا بر نیت اش عمل می کند.

[۱۶۶۹]۳- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: بنده مؤمن تهیدست می گوید: پروردگارا به من روزی کن تا چنین و چنان نیکویی کنم. و چون خداوند عزّتمند راستی نیت او را بداند از پاداش همان اندازه می نویسد که اگر می توانست عمل کند، می نوشت. که خداوند گشاده دست و بزرگوار است.

[۱۶۷۰]۴- ابو بصیر گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام درباره نیت عبادت پرسیدم، چنان که وقتی کسی به آن برسد حقّش را ادا کرده باشد؟ فرمودند: نیت نیکو نسبت به فرمانبری نهایت عبادت است.

[۱۶۷۱]۵- از ابو هاشم روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: همانا اهل دوزخ در آتش، جاودانه اند؛ زیرا نیت هاشان در دنیا این بود که اگر جاودانه در دنیا باشند. همیشه از خداوند نافرمانی کنند. و همانا اهل بهشت در بهشت، جاودانه اند؛ زیرا نیت هاشان در دنیا این بود که اگر در دنیا بمانند، همیشه از خداوند فرمان ببرند.

ص: ۱۹۳

كانت في الدنيا أن لو بقوا فيها أن يطيعوا الله أبدا، فبالتّيات خلد هؤلاء و هؤلاء، ثم تلا قوله تعالى: قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِرًا
قال: علي نيته.

باب

[۱۶۷۲]۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن الأحول، عن سلام بن المستنير، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: ألا- إنّ لكلّ عبادة شرّه ثمّ تصير إلى فتره فمن صارت شرّه عباده إلى سنّتي فقد اهتدى و من خالف سنّتي فقد ضلّ و كان عمله في تباب، أما إنّي أصلّي و أنام و أصوم و أفطر و أضحك و أبكي فمن رغب عن منهاجي و سنّتي فليس منّي. و قال: كفى بالموت موعظه و كفى باليقين غنى و كفى بالعبادة شغلا.

[۱۶۷۳]۲- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن الحجّال، عن ثعلبه، قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: لكلّ أحد شرّه و لكلّ شرّه فتره؛ فطوبى لمن كانت فترته إلى خير.

باب الاقتصاد في العبادة

[۱۶۷۴]۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: إنّ هذا الدّين متين فأوغلوا فيه برفق و لا- تكثرهوا عباده الله، إلى عباد الله فتكونوا

كالزاکب المنبت الذی لا سفرا قطع و لا ظهرا أبقی.

محمد بن سنان، عن مقزّن، عن محمد بن سوقه، عن أبي جعفر عليه السلام مثله.

[۱۶۷۵] ۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه و محمد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان

ص: ۱۹۴

پس به نیت ها است که اینان و آنان جاودانه می شوند. سپس این آیه را خواند:

(بگو هر کس بنا بر روش خود عمل می کند.) [اسراء (۱۷): ۸۴] یعنی بنا بر نیت اش.

باب

[۱۶۷۲] ۱- سلام مستنیر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند: بدانید که برای هر عبادتی شور و جنبشی است که سپس به سستی می گراید. هر کس شور عبادتش به سنت من گرایش داشت هدایت شده است و کسی که با سنت من مخالفت کند، گمراه گشته و عملش تباه است. بدانید که من نماز می گزارم و می خوابم. و روزه می گیرم و می خورم. و می گریم و می خنم. پس هر کس از روش و سنت من روی بگرداند از من نیست. و فرمودند: برای موعظه، مرگ کافی است و برای یقین، بی نیازی و برای مشغول بودن، عبادت.

[۱۶۷۳] ۲- از ثعلبه روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: برای هر کسی، شور و جنبشی است و برای هر جنبشی، سستی ای. خوشا کسی که سستی اش به سوی نیکی و خیر باشد.

میانه روی در عبادت

[۱۶۷۴] ۱- ابو جارود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند: همانا این دین، محکم است. پس به نرمی داخلش شوید و عبادت خداوند را بر بندگان خدا اجبار نکنید تا همچون سوار در مانده ای نباشید که نه راهی رفته و نه مرکبی مانده است. محمد سوقه مانند این حدیث را از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است.

[۱۶۷۵] ۲- حفص بختری از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: عبادت

ص: ۱۹۵

جمیعا، عن ابن أبي عمیر، عن حفص بن البختری، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا تکرهوا إلى أنفسکم العباده.

[۱۶۷۶] ۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن إسماعیل، عن حنان بن سدير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا فَعَمِلَ [عملاً] قَلِيلًا جَزَاهُ بِالْقَلِيلِ الْكَثِيرِ وَ لَمْ يَتَعَاضْهُ أَنْ يَجْزِيَ بِالْقَلِيلِ الْكَثِيرَ لَهُ.

[۱۶۷۷] ۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن الحسن بن الجهم، عن منصور، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

مرّ بي أبي و أنا بالطّواف و أنا حدثت و قد اجتهدت في العباده فرآني و أنا أتصائب عرقا، فقال لي: يا جعفر يا بني إنّ الله إذا أحبّ عبدا أدخله الجنّة و رضى عنه باليسير.

[۱۶۷۸] ۵-علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن البختری و غيره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

اجتهدت في العباده و أنا شابّ، فقال لي أبي عليه السلام: يا بنيّ دون ما أراك تصنع، فإنّ الله عزّ و جلّ إذا أحبّ عبدا رضی عنه باليسير.

[۱۶۷۹] ۶-حمید بن زیاد، عن الخشاب، عن ابن بقّاح، عن معاذ بن ثابت، عن عمرو بن جمیع، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: يا عليّ إنّ هذا الدّين متين، فأوغل فيه برفق و لا تبغض إلى نفسك عباده ربّك، فإنّ المنبّت-يعنى المفرط-لا-ظهورا أبقى و لا-أرضا قطع فاعمل عمل من يرجو أن يموت هرما و احذر حذر من يتخوّف أن يموت غدا.

ص: ۱۹۶

را به خودتان ناپسند نسازيد. (تحميل نکنيد).

[۱۶۷۶] ۳-حنان سدیر گفت: از حضرت صادق عليه السلام شنيدم می فرمايد: همانا خداوند شکوهمند چون بنده ای را دوست داشته باشد و او اندکی عمل کند، در برابر آن اندک به فراوانی پاداش می دهد و برای او بزرگ نیست که در برابر اندک، بسیار پاداش بدهد.

[۱۶۷۷] ۴-ابو بصير از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: من داشتم طواف می کردم که پدرم بر من گذشت. جوان بودم و در عبادت بسیار می کوشيدم. پدرم مرا دید که عرق می ريزم. پس به من فرمود: جعفر پسر من وقتی خداوند بنده ای را دوست داشته باشد او را به بهشت می برد و به اندک او راضی می گردد.

[۱۶۷۸] ۵-حفص بختری و کسی دیگر، از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده اند که ایشان فرمود: من جوان بودم و در عبادت بسیار می کوشيدم که پدرم عليه السلام به من فرمود: پسر من کم تر از آنچه می بینم عبادت کن. که خداوند عزّتمند وقتی بنده ای را دوست دارد به اندک او راضی است.

[۱۶۷۹] ۶- عمرو و جمیع از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: ای علی همانا این دین محکم است. در آن به نرمی داخل شو و عبادت پروردگارت را بر خودت دشوار نساز. که سوار درمانده- یعنی زیاده رو- نه مرکب دارد و نه راهی را پیموده است. پس چنان عمل کن که گویا امیدواری در پیری بمیری و چنان بپرهیز که گویا می ترسی همین فردا بمیری.

کسی که می شنود فلان عمل از سوی خداوند پاداش دارد.

ص: ۱۹۷

باب من بلغه ثواب من الله علی عمل

[۱۶۸۰] ۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من سمع شيئاً من الثواب علی شیء فصنعه، كان له، و إن لم یکن علی ما بلغه.

[۱۶۸۱] ۲- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن سنان، عن عمران الزعفرانی، عن محمد بن مروان قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: من بلغه ثواب من الله علی عمل فعمل ذلك العمل التماس ذلك الثواب، أوتیه، و إن لم یکن الحدیث كما بلغه.

باب الصبر

[۱۶۸۲] ۱- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن الحسن بن محبوب، عن علی بن رثاب، عن ابن أبي يعفور، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

الصبر رأس الإیمان.

[۱۶۸۳] ۲- أبو علی الأشعری، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان، عن العلاء بن فضیل، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

الصبر من الإیمان بمنزله الرأس من الجسد، فإذا ذهب الرأس ذهب الجسد كذلك إذا ذهب الصبر ذهب الإیمان.

[۱۶۸۴] ۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه و علی بن محمد القاسمی جمیعاً، عن القاسم بن محمد الأصبهانی، عن سلیمان بن داود المنقری، عن حفص بن غیاث قال:

قال أبو عبد الله علیه السلام: یا حفص إن من صبر صبر قليلاً، و إن من جزع جزع

ص: ۱۹۸

[۱۶۸۰]-۱- کسی که بشنود فلان کار پاداش دارد و آن را انجام دهد، پاداشش را می برد، اگرچه جز آن باشد که شنیده است.

[۱۶۸۱]-۲- محمد مروان گفته است: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: هر کسی بشنود که فلان عمل از سوی خدا پاداش دارد و آن را برای آن پاداش انجام دهد، آن پاداش به او داده می شود، اگرچه حدیث چنان نباشد که او شنیده است.

شکیبایی

[۱۶۸۲]-۱- ابن ابو یعفور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

شکیبایی سر ایمان است.

[۱۶۸۳]-۲- علاء فضیل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

شکیبایی نسبت به ایمان همچون سر نسبت به تن است. که چون سر برود، تن نیز رفته است. همین طور چون شکیبایی برود، ایمان هم رفته است.

[۱۶۸۴]-۳- حفص غیاث گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ای حفص همانا هر کس شکیبایی کند، اندکی را شکیبایی کرده و هر کس بی تابی کند، اندکی را

ص: ۱۹۹

قلیلا، ثم قال: عليك بالصبر في جميع أمورك، فإن الله عز وجل بعث محمدا صلى الله عليه واله وسلم فأمره بالصبر والرفق، فقال: وإصبر علي ما يقولون وأهجرهم هجرا جميلا. وذرنى والمكذبين أولى النعمه وقال تبارك وتعالى: إذفع بالتي هي أحسن [السيئه] فإذا الذي بينك وبينه عداوة كهأنه ولئى حميم وما يلقاها إلا الذين صبروا وما يلقاها إلا ذو حظ عظيم فصبر رسول الله صلى الله عليه واله وسلم حتى نالوه بالعظام ورموه بها، فضاقت صدره فأنزل الله عز وجل عليه ولقد نعلم أنك يضيق صدرك بما يقولون فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين ثم كذبوه ورموه، فحزن لذلك، فأنزل الله عز وجل قد نعلم إنه ليحزنك الذي يقولون فإنهم لا يكذبونك ولكن الظالمين بآيات الله يجحدون ولقد كذبت رسل من قبلك فصبروا على ما كذبوا وأوذوا حتى أتاهم نصرنا فألزم النبي صلى الله عليه واله وسلم نفسه الصبر، فتعدوا فذكر الله تبارك وتعالى وكذبوه، فقال: قد صبرت في نفسى وأهلى وعرضى ولا صبر لى على ذكر إلهى، فأنزل الله عز وجل: ولقد خلقنا السماوات والأرض وما بينهما فى ستة أيام وما مسنا من لغوب فاصبر على ما يقولون فصبر النبي صلى الله عليه واله وسلم فى جميع أحواله ثم بشر فى عترته بالأئمه ووصفوا بالصبر، فقال جل ثناؤه: وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون فعند ذلك قال صلى الله عليه واله وسلم: الصبر من الإيمان كالرأس من الجسد، فشكر الله عز وجل ذلك له، فأنزل الله عز وجل:

وتمت كلمت ربك الحسن بنى على بنى إسرائيل بما صبروا ودمرنا ما كان يصنع فرعون وقومه وما كانوا يعرشون فقال صلى الله

علیه و اله و سلم: إنه بشرى و انتقام، فأباح الله عز و جل له قتال المشركين فأنزل [الله]: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ

ص: ۲۰۰

بی تابی کرده است. سپس فرمود: تو را به شکیبایی در همه کارهایت سفارش می کنم.

که خداوند عزّتمن محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را برانگیخته، او را به شکیبایی و نرمی فرمان داده، فرمود: (و به آنچه می گویند شکیبایی کرده، به شایستگی از آنان دوری گزین. و مرا با تکذیب گران صاحب نعمت واگذار.) [مزمل (۷۳): ۱۰ و ۱۱] و فرمود: (و بدی را با آنچه نیکوتر است پاسخ ده تا کسی که میان تو و او دشمنی است همچون دوستی صمیمی گردد. و کسی جز کسانی که شکیبایی می کنند این را به دست نمی آورد. و کسی جز صاحبان آن بهره بزرگ این را به دست نمی آورد.) [فصلت (۴۱):

۳۴ و ۳۵] و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-شکیبایی کرد تا او را به امور جانکاهی نسبت دادند [یعنی به دروغ گویی و جنون] پس دلتنگ شد و خدای عزّتمند چنین بر او نازل کرد: (و ما می دانیم که از آنچه می گویند دلتنگ می کردی. پس به سپاس از پروردگارت تسبیح بگو و از سجده کنندگان باش.) [حجر (۱۵): ۹۷ و ۹۸] سپس او را دروغ گو خوانده، متهمش کردند. و او از این جهت غمگین شد. پس خداوند شکوهمند چنین نازل کرد: (ما می دانیم که آنچه می گویند تو را غمگین می کند. اما آن ها تو را تکذیب نمی کنند بلکه ستمکارانی هستند که آیات خدا را انکار می کنند. پیامبران پیش از تو تکذیب شدند و در برابر تکذیب شکیبایی کردند و آزار دیدند تا یاری مان به ایشان رسید.) [انعام (۶): ۳۳ و ۳۴] پس پیامبر گرامی شکیبایی را بر خود واجب کرد تا از حد گذشتند و خدا را نام برده، تکذیبش کردند. و او فرمود:

من درباره خودم و خانواده و آبرویم شکیبایی کردم ولی درباره نام پروردگارم شکیبایی نمی کنم. پس خداوند عزّتمند چنین نازل کرد: (و ما آسمان ها و زمین و آنچه را در آن ها است در شش روز آفریدیم و خسته نشدیم. پس به آنچه می گویند شکیبایی کن.) [ق (۵۰): ۳۸ و ۳۹] پس پیامبر گرامی در همه اموال شکیبایی کرد و آن گاه به امامان خاندانش بشارت داده شد و آنان هم به شکیبایی وصف شدند و خداوند بزرگ ستایش فرمود: (و از آنان امامانی قرار دادیم که چون شکیبا بودند و به آیه های ما یقین داشتند، به فرمان ما هدایت می کردند.) [سجده (۳۲): ۲۴] و در این هنگام بود که آن حضرت فرمود: شکیبایی نسبت به ایمان همچون سر نسبت به تن است. و خداوند عزّتمند او را ستود و چنین نازل کرد: (و سخن نیکوی پروردگارت درباره بنی اسرائیل به سبب شکیبایی شان انجام گرفت و ما آنچه فرعون و مردمش ساختند و آنچه را برافراشتند، در هم کوبیدیم.) [اعراف (۷): ۱۳۷] و پیامبر فرمود: این مژده و انتقام است. و آن گاه خداوند شکوهمند جنگ با مشرکان را به او اجازه داده، چنین نازل

ص: ۲۰۱

وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُدُوهُمْ وَ أَحْضَرُوهُمْ وَ أَعْدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ

وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ فَقتلهم الله على يدى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و جعل له ثواب صبره مع ما ادّخر

له في الآخرة، فمن صبر واحتسب لم يخرج من الدنيا حتى يقرّ [الله] له عينه في أعدائه، مع ما يدخر له في الآخرة.

[۱۶۸۵] ۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن أبي محمد عبد الله السراج رفعه إلى علي بن الحسين عليهما السلام قال:

الصبر من الإيمان بمنزلة الرأس من الجسد؛ ولا إيمان لمن لا صبر له.

[۱۶۸۶] ۵- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله، عن فضيل بن يسار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الصبر من الإيمان بمنزلة الرأس من الجسد، فإذا ذهب الرأس ذهب الجسد كذلك إذا ذهب الصبر ذهب الإيمان.

[۱۶۸۷] ۶- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن علي بن التعمان، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي بصير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن الحرّ حرّ على جميع أحواله، إن نابتة نائبة صبر لها و إن تداكت عليه المصائب لم تكسره و إن أسر و قهر و استبدل باليسر عسرا، كما كان يوسف الصديق الأمين صلى الله عليه و اله و سلم لم يضرر حرّيته أن استعبد و قهر و أسر و لم تضرره ظلمه الجبّ و وحشته و ما ناله، أن منّ الله عليه فجعل الجبار العاتى له عبدا بعد إذ كان [له] مالكا، فأرسله و رحم به أمه و كذلك الصبر يعقب خيرا، فاصبروا و وطّئوا أنفسكم على الصبر توجروا.

[۱۶۸۸] ۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن عبد الله بن بكير، عن حمزه بن حمران، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۲۰۲

کرد: (هر کجا مشرکان را یافتید، بکشید و سر راهشان کمین کنید و دستگیرشان کنید.) [توبه (۹): ۵] (و آنان را بکشید هر کجا که یافتید.) [بقره (۲): ۱۹۱] پس خداوند آنان را به دست رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و دوستانش کشت و پادش شکیبایی اش را به همراه آنچه برای او در آخرت قرار داده، ذخیره کرد.

پس کسی که شکیبایی کرده، از خداوند پادش خواهد، از دنیا نمی رود مگر این که [خداوند] چشمش را در مقابله با دشمنانش روشن می کند و این جز آن است که در آخرت برایش ذخیره کرده است.

[۱۶۸۵] ۴- ابو محمد عبد الله سراج حدیثی که سندش را تا حضرت سجاد علیه السلام بالا برده روایت کرده که ایشان فرموده است: شکیبایی نسبت به ایمان همچون سر نسبت به تن است و ایمان ندارد کسی که شکیبایی ندارد.

[۱۶۸۶] ۵- فضیل یسار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

شکبیایی نسبت به ایمان همچون سر نسبت به تن است. چون سر برود، تن رفته است و همین طور چون شکبیایی برود، ایمان نیز رفته است.

[۱۶۸۷] ۶- ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: آزاده در همه حال آزاده است، اگر به گرفتاری ای دچار شود شکبیایی می کند و اگر مصیبت ها به سرش فروریزد او را نمی شکند. و اگرچه اسیر شود و شکست بخورد و سختی جایگزین آسایش شود. چنان که یوسف راستی پیشه امین - درود خدا بر او - بود. که برده شدن و اسیری و شکست خوردن به آزادی اش زیان نرساند و تاریکی چاه و هراسناکی اش و آنچه به سرش آمد به او زیان نرساند. تا خدا بر او احسان کرده، چیره گر سرکشی را که مالک او بود، بنده او ساخت. آن گاه او را به رسالت فرستاده، امتی را به سببش مورد رحمت قرار داد.

شکبیایی چنین است که نیکی را به دنبال می آورد. پس شکبیایی کرده، خودتان را به شکبیایی عادت دهید تا پاداش ببرید.

[۱۶۸۸] ۷- حمزه حمران از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: بهشت در

ص: ۲۰۳

الجَنَّةِ محفوفه بالمکاره و الصَّبرِ، فمن صبر على المكاره في الدنيا دخل الجنة و جهنم محفوفه باللذات و الشهوات، فمن أعطى نفسه لذتها و شهوتها دخل النار.

[۱۶۸۹] ۸- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن مرحوم، عن أبي سيار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا دخل المؤمن في قبره، كانت الصَّلاه عن يمينه و الزَّكاه عن يساره و البرّ مطلّ عليه و يتنحى الصَّبر ناحیه، فإذا دخل عليه الملكان اللذان يليان مساءلته قال الصَّبر للصَّلاه و الزَّكاه و البرّ: دونكم صاحبكم، فإن عجزتم عنه فأنا دونه.

[۱۶۹۰] ۹- علی، عن ابيه، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن عبد الله بن ميمون، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

دخل أمير المؤمنين صلوات الله عليه المسجد؛ فإذا هو برجل على باب المسجد، كئيب حزين، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام ما لك؟ قال: يا أمير المؤمنين أصبت بأبي [و أمي] و أخى و أخشى أن أكون قد وجلت، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: عليك بتقوى الله و الصَّبر تقدم عليه غدا و الصَّبر في الأمور بمنزله الرُّأس من الجسد فإذا فارق الرُّأس الجسد، فسد الجسد و إذا فارق الصَّبر الأمور فسدت الأمور.

[۱۶۹۱] ۱۰- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن سماعة بن مهران عن أبي الحسن عليه السلام قال:

قال لي: ما حبسك عن الحجّ؟ قال: قلت: جعلت فداك وقع عليّ دين كثير و ذهب مالي، و ديني الذي قد لزمني هو أعظم من ذهاب مالي، فلو لا أنّ رجلا من أصحابنا أخرجني ما قدرت أن أخرج، فقال لي: إن تصبر تغتبط و إلاّ تصبر

میان دشواری ها و شکیبایی پوشیده شده است و کسی که در دنیا به سختی ها شکیبیا باشد به بهشت می رود و دوزخ در میان لذت ها و هوس ها پوشیده شده است. و هرکس به جانس لذت و هوس بدهد به دوزخ می رود.

[۱۶۸۹] ۸- ابو سیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی مؤمن در گور گذاشته می شود نماز در پهلوی راست، زکات در پهلوی چپ، نیکی بر بالای سرش و صبر در گوشه ای قرار می گیرند. و وقتی دو فرشته پرسش وارد می شوند صبر به نماز و زکات و نیکی می گوید: مواظب دوستتان باشید اگر درماندید من از او مواظبت می کنم.

[۱۶۹۰] ۹- عبد الله میمون از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان- درود خدا بر او- به مسجد آمد و بر در مسجد مردی اندوهگین و ناراحت دید. به او فرمود: چه شده است؟ او گفت: ای امیر مؤمنان پدر و مادر و برادرم را از دست داده ام و می ترسم که از بی تابی کنندگان باشم. امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: بر تو باد به پروای از خدا و شکیبایی تا فردا دلیر گردی. که شکیبایی در کارها همچون سر برای بدن است. چون سر از تن جدا گردد، تن از بین می رود و چون شکیبایی از کارها جدا گردد، آن کارها از میان می رود.

[۱۶۹۱] ۱۰- سماعه مهران گفته است: حضرت ابو الحسن علیه السلام به من فرمود: چه چیزی تو را از حج باز گذاشت؟ من عرض کردم: جانم فدایت. بدهی فراوانی بر گردنم افتاده و مالم نیز از بین رفته است. و بدهی ای که گرفتارم کرده دشوارتر از رفتن مال شده است. اگر یکی از اصحاب مرا از خانه بیرون نمی آورد خودم نمی توانستم بیایم. حضرت به من فرمودند: اگر شکیبایی کنی مورد غبطه قرار می گیری و اگر شکیبایی نکنی، چه خرسند باشی و چه ناخرسند، خداوند تقدیر را در موردت جاری خواهد کرد.

ینفذ الله مقادیره، راضیا كنت أم كارها.

[۱۶۹۲] ۱۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن سنان، عن أبي الجارود، عن الأصبغ قال:

قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: الصبر صبران: صبر عند المصيبة، حسن جميل و أحسن من ذلك الصبر عند ما حرم الله عز و جلّ عليك؛ و الذکر ذکران: ذکر الله عز و جلّ عند المصيبة و أفضل من ذلك ذکر الله عند ما حرم عليك، فيكون حاجزا

[۱۶۹۳] ۱۲- أبو علي الأشعري، عن الحسن بن علي الكوفي، عن العباس بن عامر، عن العزمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: سيأتي على الناس زمان لا ينال الملك فيه إلا بالقتل و التجبر، و لا الغنى إلا بالغصب و البخل، و لا المحبته إلا باستخراج الدين و اتباع الهوى، فمن أدرك ذلك الزمان فصبر على الفقر و هو يقدر على الغنى و صبر على البغضه و هو يقدر على المحبته و صبر على الذلّ و هو يقدر على العزّ آتاه الله ثواب خمسين صديقا ممن صدق بي.

[۱۶۹۴]۱۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن إسماعيل بن مهران، عن درست بن أبي منصور، عن عيسى بن بشير، عن أبي حمزه قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: لما حضرت أبي علي بن الحسين عليهما السلام الوفاة ضمني إلى صدره وقال: يا بني أوصيك بما أوصاني به أبي حين حضرته الوفاة و بما ذكر أن أباه أوصاه به: يا بني اصبر على الحق وإن كان مرًا.

[۱۶۹۵]۱۴- عنه، عن أبيه، [عن يونس بن عبد الرحمن] رفعه عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۲۰۶

[۱۶۹۲]۱۱- اصبح گفته است: امیر مؤمنان- درود خدا بر او فرمودند: صبر دو گونه است: صبر در هنگام مصیبت که نیکو و زیباست و نیکوتر از آن صبر درباره چیزی است که خداوند شکوهمند بر تو حرام کرده است. و ذکر هم دو گونه است: یاد خداوند عزتمند در هنگام مصیبت و برتر از آن یاد خداوند درباره آنچه او بر تو حرام کرده است که بازدارنده است.

[۱۶۹۳]۱۲- عرزمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرمودند: بر مردم دوره ای خواهد آمد که در آن، حکومت جز با کشتار و ستمگری و توانگری جز با غصب و بخل و محبت جز با بیرون آمدن از دین و پیروی از هوس به دست نمی آید کسی که آن دوره را ببیند و درحالی که می تواند به توانگری برسد بر بی نیازی شکیبایی کند و درحالی که می تواند محبت ها را به دست آورد بر دشمنی ها شکیبایی کند و درحالی که می تواند به عزت و شکوه دست یابد بر خواری شکیبایی کند. خداوند پاداش پنجاه راستی پیشه ای را که مرا تصدیق کرده اند، به او می دهد.

[۱۶۹۴]۱۳- از ابو حمزه روایت شده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: چون هنگام وفات حضرت سجاد علیه السلام رسید، مرا به سینه چسبانیده، فرمودند: پسر من تو را سفارش می کنم به چیزی که پدرم هنگام وفاتش به من سفارش کرد و به آنچه پدر او به آن سفارش کرده است: پسر من به حق، اگر چه تلخ باشد، شکیبا باش.

[۱۶۹۵]۱۴- [یونس عبد الرحمان] از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که ایشان

ص: ۲۰۷

الصبر صبران: صبر على البلاء، حسن جميل، و أفضل الصبرين الورع عن المحارم.

[۱۶۹۶]۱۵- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى قال: أخبرني يحيى بن سليم الطائفي قال: أخبرني عمرو بن شمر اليماني، يرفع الحديث إلى علي عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: الصبر ثلاثة: صبر عند المصيبة، و صبر على الطاعة، و صبر عن المعصية، فمن صبر على المصيبة حتى يردّها بحسن عزائها كتب الله له ثلاثمائة درجة ما بين الدرجة إلى الدرجة كما بين السماء إلى الأرض و من

صبر علی الطّاعه كتب الله له ستمائه درجه ما بين الدرجه إلى الدرجه كما بين تخوم الأرض إلى العرش و من صبر عن المعصيه كتب الله له تسعمائه درجه ما بين الدرجه إلى الدرجه كما بين تخوم الأرض إلى منتهى العرش.

[۱۶۹۷]۱۶- عنه، عن عليّ بن الحكم، عن يونس بن يعقوب قال:

أمرني أبو عبد الله عليه السّلام أن آتني المفضّل و أعزّيه بإسماعيل و قال: أقرئ المفضّل السّلام و قل له: إنّنا قد أصبنا بإسماعيل فصبرنا، فاصبر كما صبرنا، إنّنا أردنا أمرا، و أراد الله عزّ و جلّ أمرا فسلمنا لأمر الله عزّ و جلّ.

[۱۶۹۸]۱۷- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن سيف بن عميره، عن أبي حمزه الثماليّ قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: من ابتلى من المؤمنين ببلاء فصبر عليه، كان له مثل أجر ألف شهيد.

[۱۶۹۹]۱۸- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن سماعة، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

ص: ۲۰۸

فرمودند: صبر دو گونه است. صبر بر بلا که نیکو و زیباست و برترین صبرها که پرهیز از حرام است.

[۱۶۹۶]۱۵- عمرو بن شمر یمانی از علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرمود: صبر سه گونه است: صبر در هنگام مصیبت، صبر بر فرمانبری و صبر در گناه و نافرمانی. کسی که بر مصیبت شکیبایی کند تا از آن به خوبی بگذرد خداوند برایش سیصد درجه می نویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر فاصله میان آسمان و زمین می باشد و هر کس بر فرمانبری شکیبایی کند خداوند برایش ششصد درجه می نویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر فاصله میان ژرفای زمین تا عرش می باشد و هر کس در برابر گناه شکیبایی کند خداوند برایش نهصد درجه می نویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر فاصله میان ژرفای زمین تا نهایت عرش می باشد.

[۱۶۹۷]۱۶- یونس یعقوب گفت: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمان داد که به نزد مفضّل رفته، به او درباره مرگ اسماعیل تسلی بدهم، و فرمود: سلام مرا به مفضّل برسان و بگو: ما به مصیبت اسماعیل دچار شده، صبر کردیم پس تو هم همچون ما صبر کن. ما چیزی می خواستیم و خدا چیز دیگری می خواست و ما در برابر فرمان خداوند عزّتمند تسلیم هستیم.

[۱۶۹۸]۱۷- از ابو حمزه روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس از مؤمنان به بلایی دچار شود و بر آن شکیبایی کند، پاداش هزار شهید را می برد.

[۱۶۹۹]۱۸- سماعة از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند

ص: ۲۰۹

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ، فَلَمْ يَشْكُرُوا، فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا، وَابْتَلَى قَوْمًا بِالْمَصَائِبِ فَصَبَرُوا، فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ نِعْمَةٌ.

[۱۷۰۰] ۱۹- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعًا، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ ابْنِ أَبِي مَسَافِرٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا قَالَ: اصْبِرُوا عَلَى الْمَصَائِبِ.

و فِي رَوَايَةِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: صَابِرُوا عَلَى الْمَصَائِبِ.

[۱۷۰۱] ۲۰- عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى، عَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ جَدِّهِ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ:

لَوْ لَا أَنَّ الصَّبْرَ خَلَقَ قَبْلَ الْبَلَاءِ لَتَفَطَّرَ الْمُؤْمِنُ كَمَا تَتَفَطَّرُ الْبَيْضَةُ عَلَى الصَّفَا.

[۱۷۰۲] ۲۱- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنِّي جَعَلْتُ الدُّنْيَا بَيْنَ عِبَادِي قَرْضًا، فَمَنْ أَقْرَضَنِي مِنْهَا قَرْضًا أُعْطِيَتْهُ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ عَشْرًا إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضَعْفٌ وَ مَا شِئْتَ مِنْ ذَلِكَ؛ وَ مَنْ لَمْ يَقْرَضْنِي مِنْهَا قَرْضًا فَأَخَذَتْ مِنْهُ شَيْئًا قَسْرًا [فَصَبْرًا] أُعْطِيَتْهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ لَوْ أُعْطِيَتْ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ مَلَائِكَتِي لِرِضْوَانِهَا مِنِّي، قَالَ: ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ فَهَذِهِ وَاحِدَةٌ مِنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ

ص: ۲۱۰

عَزَّ وَجَلَّ بِرِ مَرْدَمِي نِعْمَتِ دَادٍ وَ چُونِ آنانِ سپاسداری نکردند، آن نعمت و بالشان گشت. و مردمی به مصیبت ها دچار شدند و چون صبر کردند، آن مصیبت ها برایشان نعمت شد.

[۱۷۰۰] ۱۹- ابان ابو مسافر از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه (ای کسانی که ایمان آورده اید شکیبایی کرده، استوار باشید.) [آل عمران (۳): ۲۰۰] روایت کرده که فرمودند: یعنی بر مصیبت ها شکیبایی کنید.

و در روایت ابن ابو یعفر از حضرت صادق علیه السلام چنین آمده است: در برابر مصیبت ها استوار باشید.

[۱۷۰۱] ۲۰- ابو جمیل از یکی از اصحاب روایت کرده که گفت: اگر صبر پیش از بلا آفریده نشده بود، مؤمن از هم می پاشید چنان که تخم مرغ بر سنگ خارا از هم می پاشد.

[۱۷۰۲] ۲۱- اسحاق عمار و عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: خداوند عزتمند می فرماید: من دنیا را میان بندگانم به صورت قرض نهادم. هرکس از آن به من قرض

بدهد، در برابر هریک، ده تا هفتصد برابر و آنچه بخواهم به او می دهم و هرکس از آن به من قرض ندهد، و من به قهر از او بگیرم [و او صبر کند] سه خصلت به او می دهم که اگر یکی از آن ها را به فرشتگانم بدهم از من راضی می شوند. سپس این آیه را خواند:

(کسانی که وقتی مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: ما برای خداییم و به سوی او هم بازمی گردیم. درود پروردگارشان بر آنان.) و این یکی از آن سه خصلت است- (و)

ص: ۲۱۱

وَ رَحْمَةُ اثْنَانِ وَ أَوْلِيكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ - ثلاث - ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: هذا لمن أخذ الله منه شيئاً قسراً.

[۱۷۰۳] ۲۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه و علی بن محمد القاسمی، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود، عن يحيى بن آدم، عن شريك، عن جابر بن يزيد، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

مرّوه الصبر في حال الحاجة و الفاقة و التعفف و الغنى أكثر من مرّوه الإعطاء.

[۱۷۰۴] ۲۳- أبو علی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: يرحمك الله ما الصبر الجميل؟ قال: ذلك صبر ليس فيه شكوى إلى الناس.

[۱۷۰۵] ۲۴- حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعه، عن بعض أصحابه، عن أبان، عن عبد الرحمن بن سيابة، عن أبي النعمان، عن أبي عبد الله أو أبي جعفر عليهما السلام قال:

من لا يعدّ الصبر لنوائب الدهر يعجز.

[۱۷۰۶] ۲۵- أبو علی الأشعری، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إننا صبر و شيعتنا أصبر منّا، قلت: جعلت فداك كيف صار شيعتكم أصبر منكم؟ قال: لأننا نصبر على ما نعلم و شيعتنا يصبرون على ما لا يعلمون.

باب الشكر

[۱۷۰۷] ۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن

ص: ۲۱۲

رحمت) [بر آنان]- دومین خصلت- (و آنان هستند که هدایت یافته اند.) [بقره (۲)]:

۱۵۵ و ۱۵۶]-سومین خصلت است-سپس فرمودند: این برای کسی است که خدا به قهر، از او چیزی می گیرد.

[۱۷۰۳]-۲۲-جابر یزید از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: مردانگی شکیبایی در حال نیاز و نداری و آبروداری و بی نیازی از مردم بیشتر از مردانگی بخشش است.

[۱۷۰۴]-۲۳-جابر گفته است: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: خدا شما را رحمت کند، صبر زیبا چیست؟ فرمودند: آن صبری است که به همراهش شکایت پیش مردم نباشد.

[۱۷۰۵]-۲۴-ابو نعمان از حضرت صادق یا حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر کس سفره شکیبایی برای حوادث روزگار نچیند، عاجز می شود.

[۱۷۰۶]-۲۵-یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ما صابریم و شیعیانمان از ما صبورترند. من عرض کردم: جانم فدایت چگونه شیعیانان صبورتر از شمايند؟ فرمود: زیرا ما بر آنچه می دانیم صبر می کنیم و شیعیانمان بر آنچه نمی دانند صبر می کنند.

سپاسداری

[۱۷۰۷]-۱-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر

ص: ۲۱۳

أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلّم: الطّاعم الشّاکر، له من الأجر كأجر الصّائم المحتسب؛ و المعافی الشّاکر له من الأجر كأجر المبتلی الصّابر؛ و المعطى الشّاکر له من الأجر كأجر المحروم القانع.

[۱۷۰۸]-۲-و بهذا الإسناد قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلّم: ما فتح الله على عبد باب شكر فخرن عنه باب الزّیاده.

[۱۷۰۹]-۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن جعفر بن محمّد البغدادی، عن عبد الله بن إسحاق الجعفری، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

مکتوب فی التّوراه: اشکر من أنعم علیک و أنعم علی من شکرک؛ فإنّه لا- زوال للتّعماء إذا شکرت و لا بقاء لها إذا کفرت، الشّکر زیاده فی النّعم و أمان من الغیر.

[۱۷۱۰]-۴-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد الله، عن محمّد بن علی، عن علی بن أسباط، عن یعقوب بن سالم، عن

رجل، عن [أبي جعفر أو]أبي عبد الله عليهما السلام قال:

المعافى الشاكر له من الأجر ما للمبتلى الصابر؛ والمعطى الشاكر له من الأجر كالمحروم القانع.

[۱۷۱۱]۵-عنه، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن داود بن الحصين، عن فضل البقباق قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: **وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ** قال:

الذی أنعم عليك بما فضلك و أعطاك و أحسن إليك، ثم قال: فحدّث بدینه و ما أعطاه الله و ما أنعم به عليه.

ص: ۲۱۴

او و بر خاندانش فرمودند: پاداش خورنده سپاسمند همچون پاداش روزه دار خداجو است. و پاداش سپاسمند تندرست همچون پاداش گرفتار شکبیا است.

و پاداش بخششگر سپاسمند همچون محروم قناعت پیشه است.

[۱۷۰۸]۲-همو از حضرتش روایت کرده که رسول خدا فرمودند: خداوند در سپاسمندی را بر بنده نگشود تا در افزایش را ببندد.

[۱۷۰۹]۳-عبد الله بن اسحاق جعفری از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: در تورات نوشته است: به کسی که تو را نعمت داده، سپاس بگو و به کسی که تو را سپاس می گوید، نعمت بده؛ زیرا اگر سپاس بگویی نعمت تمام شدنی نیست و اگر ناسپاسی کنی ماندنی نه. سپاس افزونی نعمت ها و ایمنی از پیشامدها است.

[۱۷۱۰]۴-مردی از [حضرت باقر یا] حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمودند: پاداش تندرست سپاسمند همچون پاداش گرفتار شکبیا است و پاداش بخششگر سپاسمند همچون محروم قناعت پیشه.

[۱۷۱۱]۵-فضل بقباق گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم:

(و نعمت پروردگارت را بازگو). [ضحی (۹۳): ۱۱] فرمودند: یعنی فضیلت، بخشش و نیکی ای را که به تو داده است بازگو. سپس فرمود: و از دینش سخن بگو و از آنچه خداوند به او بخشید و نعمت داد.

ص: ۲۱۵

[۱۷۱۲]۶-حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمد بن سماعه، عن وهيب بن حفص، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

كان رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم عند عائشه ليلتها، فقالت: يا رسول الله لم تتعب نفسك و قد غفر الله لك ما تقدّم من ذنبك و ما تأخّر؟ فقال: يا عائشه ألا أكون عبدا شكورا؟ قال و كان رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم يقوم على أطراف

أصابع رجله فأنزل الله سبحانه و تعالی: طه ﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾.

[۱۷۱۳] ۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن حسن بن جهم، عن أبي اليقظان، عن عبيد الله بن الوليد قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ثلاث لا يضرّ معهنّ شيء: الدعاء عند الكرب و الاستغفار عند الذنب و الشكر عند النعمه.

[۱۷۱۴] ۸-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن يحيى بن المبارك، عن عبد الله بن جبهه، عن معاويه بن وهب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أعطى الشكر أعطى الزيادة، يقول الله عزّ و جلّ: لئن شكرتم لأزيدنكم.

[۱۷۱۵] ۹-أبو عليّ الأشعريّ، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن إسحاق بن عمّار، عن رجلين من أصحابنا، سمعا عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما أنعم الله على عبد من نعمه فعرفها بقلبه و حمد الله ظاهرا بلسانه فتّم كلامه حتّى يؤمر له بالمزيد.

[۱۷۱۶] ۱۰-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن محمد بن هشام، عن ميسير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

شكر النعمه اجتناب المحارم و تمام الشكر قول الرّجل: الحمد لله ربّ العالمين.

ص: ۲۱۶

[۱۷۱۲] ۶-أبو بصير از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- نزد عایشه بود، در شبی که نوبتش بود. او عرض کرد: ای رسول خدا چرا خودت را خسته می کنی درحالی که خداوند خطای گذشته و آینده ات را آمرزیده است. فرمود: ای عایشه آیا نباید بنده ای سپاسدار باشم. حضرت باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-هماره [برای عبادت] بر سر انگشتان پاهایش می ایستاد تا خداوند پاک و والا چنین نازل کرد: طه . ما قرآن را بر تو فرودنفرستادیم که به سختی بیفتی. [طه (۲۰): ۱ و ۲]

[۱۷۱۳] ۷-عبيد الله وليد گفته است: از حضرت صادق عليه السلام شنيدم می فرماید: سه چیز است که با وجود هر کدام چیزی زیان نمی رساند: دعا هنگام رنج، آموزش هنگام گناه و سپاسمندی هنگام نعمت.

[۱۷۱۴] ۸-معاویة و هب از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند: به هر کس سپاسمندی داده شود، افزونی هم داده می شود. که خداوند شکوهمند می فرماید: (اگر سپاس بگذارید، برایتان می افزایم.) [ابراهیم (۱۴): ۷]

[۱۷۱۵] ۹-دو نفر از اصحاب شنیده اند که حضرت صادق عليه السلام می فرماید: وقتی خداوند به بنده نعمتی بدهد و او در دل

آن را فهمیده، آشکارا به زبان سپاس بگوید، تا سخنش تمام نشده به افزایش داده فرمان می شود.

[۱۷۱۶] ۱۰- میسر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: سپاس داشت نعمت، دور شدن از حرام است و همه سپاس ها در این سخن است: سپاس بر خداوند، پروردگار جهانیان.

ص: ۲۱۷

[۱۷۱۷] ۱۱- علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن علی بن عیینه، عن عمر بن یزید قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: شكر كل نعمه - وإن عظمت - أن تحمد الله عز وجل عليها.

[۱۷۱۸] ۱۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن سيف بن عميره، عن أبي بصير، قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: هل للشكر حدّ إذا فعله العبد كان شاكرًا؟ قال: نعم، قلت: ما هو؟ قال: يحمد الله على كل نعمه عليه في أهل و مال، و إن كان فيما أنعم عليه في ماله حقّ أداه و منه قوله جلّ و عزّ: سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ و منه قوله تعالى: رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و قوله: رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا.

[۱۷۱۹] ۱۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن معمر بن خلاد قال:

سمعت أبا الحسن صلوات الله عليه يقول: من حمد الله على النعمة فقد شكره و كان الحمد أفضل [من] تلك النعمة.

[۱۷۲۰] ۱۴- محمد بن يحيى، عن أحمد، عن علي بن الحكم، عن صفوان الجمال، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال لي: ما أنعم الله على عبد بنعمه صغرت أو كبرت، فقال: الحمد لله، إلا أدى شكرها.

[۱۷۲۱] ۱۵- أبو علي الأشعري، عن عيسى بن أيوب، عن علي بن مهزيار، عن

ص: ۲۱۸

[۱۷۱۷] ۱۱- عمر یزید گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: سپاس هر نعمتی - هر چند بزرگ - این است که خداوند عزّتمند را برایش سپاس بگویی.

[۱۷۱۸] ۱۲- ابو بصیر گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا شکر حدی دارد که وقتی کسی به آن رسید، شاکر شمرده شود؟ فرمودند: بله. من عرض کردم: آن چیست؟ فرمودند: خدا را برای هر نعمتی که به خانواده و مالش داده سپاس بگویند و اگر در مالی که به او داده حقی است، به جا بیاورد. و این سخن خداوند عزّتمند است که فرمود: (پاک است آن که این ها را برایمان رام کرد که ما به آن توانا نبودیم). [زخرف (۴۳): ۱۳] و همین طور (پروردگارا ما را به منزلگاهی

فرخنده فرود آور که تو بهترین فرود آورندگانی.) [مؤمنون (۲۳): ۲۹] و نیز:

(پروردگارا مرا از در راستی بیاور و از در راستی ببر و از جانب خودت چیرگی و یآوری برایم قرار بده.) [اسراء (۱۷): ۸۰]

[۱۷۱۹] ۱۳- معمر خلاّد گفته است: از حضرت ابو الحسن- درود خدا بر او- شنیدم می فرماید: هر کس برای نعمتی خدا را بستاند، او را سپاس گفته است و این ستایش برتر از آن نعمت است.

[۱۷۲۰] ۱۴- صفوان شتربان گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: وقتی خداوند نعمتی- کوچک یا بزرگ- به بنده بدهد و او سپاس خدا را بگوید، شکر آن را به جا آورده است.

[۱۷۲۱] ۱۵- مردی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: اگر کسی که

ص: ۲۱۹

القاسم بن محمد، عن إسماعيل بن أبي الحسن، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أنعم الله عليه بنعمه فعرفها بقلبه فقد أذى شكرها.

[۱۷۲۲] ۱۶- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن منصور بن يونس، عن أبي بصير قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ الرّجل منكم ليشرب الشّرْب من الماء فيوجب الله له بها الجنّة ثمّ قال: إنّه ليأخذ الإناء فيضعه على فيه فيسمّى ثمّ يشرب فينحّيه و هو يشتهي فيحمد الله، ثمّ يعود فيشرب، ثمّ ينحّيه فيحمد الله، ثمّ يعود فيشرب، ثمّ ينحّيه فيحمد الله؛ فيوجب الله عزّ و جلّ بها له الجنّة.

[۱۷۲۳] ۱۷- ابن أبي عمير، عن الحسن بن عطية، عن عمر بن يزيد قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنّي سألت الله عزّ و جلّ أن يرزقني مالا فرزقني و إنّي سألت الله أن يرزقني ولدا فرزقني ولدا و سألته أن يرزقني دارا فرزقني و قد خفت أن يكون ذلك استدراجا، فقال: أما- الله- مع الحمد فلا.

[۱۷۲۴] ۱۸- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن حماد بن عثمان قال:

خرج أبو عبد الله عليه السلام من المسجد، و قد ضاعت دابّته، فقال: لئن ردها الله عليّ لأشكرنّ الله حقّ شكره قال: فما لبث أن أتى بها، فقال: الحمد لله، فقال له قائل: جعلت فداك أليس قلت: لأشكرنّ الله حقّ شكره؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام: أ لم تسمعني قلت: الحمد لله.؟

[۱۷۲۵] ۱۹- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن المثنيّ

الحنّاط، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم إذا ورد عليه أمر يسره قال: الحمد لله على هذه النعمة،

ص: ۲۲۰

خداوند به او نعمتی داده در دلش آن را بفهمد، شکرش را به جا آورده است.

[۱۷۲۲] ۱۶- ابو بصیر گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: کسی از شما آبی می خورد و خدا به سبب آن، بهشت را بر او واجب می کند. سپس فرمود: او ظرف را برداشته، بر دهان می گذارد و نام خدا را می برد، سپس می نوشد و با آن که میل دارد از دهان دور کرده، خدا را سپاس می گوید، سپس دوباره می نوشد و باز از دهان دور کرده و خدا را سپاس می گوید، سپس بازگشته، می نوشد و آن گاه خدا را سپاس می گوید و خداوند عزتمند به سبب آن بهشت را بر او واجب می کند.

[۱۷۲۳] ۱۷- عمر یزید گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: از خداوند شکوهمند خواستم مالی روزی ام کند، کرد، خواستم فرزندی به من بدهد، داد.

خواستم خانه ای روزی ام کند، کرد. ولی اکنون می ترسم که این، استدراج [به دام انداختن] باشد. حضرت فرمودند: به خدا سوگند اگر سپاسمندی باشد، استدراج نیست.

[۱۷۲۴] ۱۸- حماد عثمان گفت: حضرت صادق علیه السلام درحالی که چهارپایش گم شده بود از مسجد بیرون آمد و فرمود: اگر خداوند آن را به من بازگرداند، حق شکرش را به جا خواهم آورد. چیزی نگذشت که آن را آوردند. پس فرمود:

سپاس بر خدا. کسی گفت: جانم فدایت مگر نفرمودی که می خواهی حق شکر را به جا آوری؟ حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مگر نشنیدی که گفتم: سپاس بر خدا؟

[۱۷۲۵] ۱۹- مثنای حنّاط از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که وقتی برای رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- موضوع شادی بخشی پیش می آمد، می فرمود:

ص: ۲۲۱

و إذا ورد عليه أمر يغتم به قال: الحمد لله على كل حال.

[۱۷۲۶] ۲۰- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن ابي أيوب الخزاز، عن ابي بصير، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

تقول ثلاث مرّات إذا نظرت إلى المبتلى من غير أن تسمعه: الحمد لله العذی عافانی ممّا ابتلاك به، و لو شاء فعل؛ قال: من قال ذلك لم يصبه ذلك البلاء أبداً.

[۱۷۲۷] ۲۱- حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمّد بن سماعة، عن غير واحد، عن أبان بن عثمان، عن حفص الكناسی، عن ابي

عبد الله عليه السلام قال:

ما من عبد يرى مبتلى فيقول: الحمد لله الذي عدل عني ما ابتلاك به، وفضلني عليك بالعافية، اللهم عافني مما ابتليته به، إلا لم يبتل بذلك البلاء.

[۱۷۲۸] ۲۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن عثمان بن عيسى، عن خالد بن نجیح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا رأيت الرجل وقد ابتلى و أنعم الله عليك فقل: اللهم إني لا أسخر ولا أفخر ولكن أحمدك على عظيم نعمائك علي.

[۱۷۲۹] ۲۳- عنه، عن أبيه، عن هارون بن الجهم، عن حفص بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إذا رأيتم أهل البلاء فاحمدوا الله و لا تسمعوهم فإن ذلك يحزنهم

[۱۷۳۰] ۲۴- عنه، عن عثمان بن عيسى، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم كان في سفر يسير على ناقه له، إذا نزل فسجد خمس سجعات فلما أن ركب قالوا: يا رسول الله إنا رأيناك صنعت شيئاً لم تصنعه؟

ص: ۲۲۲

برای این نعمت خدا را سپاس می گویم. و چون موضوع غم انگیزی روی می داد، می فرمود: در هر حال خدا را سپاس.

[۱۷۲۶] ۲۰- ابو بصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی چشمت به گرفتار افتاد، بی آن که او بشنود سه بار بگو: «سپاس بر خدا که مرا از آنچه تو به آن گرفتار شده ای، نگاه داشت. که اگر می خواست گرفتارم می کرد».

هر کس این را بگوید آن بلا هرگز به او نمی رسد.

[۱۷۲۷] ۲۱- حفص کناسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

بنده ای که گرفتاری را ببیند و بگوید: «سپاس بر خدایی که آنچه تو را به آن گرفتار کرده، از من برگردانده است و به سبب عافیت مرا بر تو برتری داده است.

خداوندا مرا از آنچه او را گرفتار کرده ای، نگاه دار». به آن بلا دچار نمی شود.

[۱۷۲۸] ۲۲- خالد نجیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی کسی را گرفتار دیدی و خودت بهره مند از نعمت بودی، بگو: خدایا من نه مسخره می کنم و نه به خودم می بالم بلکه تو را به جهت نعمت های بزرگی که به من داده ای سپاس می گویم.

[۱۷۲۹] ۲۳- حفص عمر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: وقتی به بلاد چارشدگان را دیدید، خدا را سپاس بگویید ولی به گوش آنان نرسانید؛ زیرا اندوهگین شان می کند.

[۱۷۳۰] ۲۴- عبد اللّٰه مسکان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در سفر کوتاهی سوار شتر شد. سپس ناگاه فرود آمده، پنج سجده کرد. چون سوار شد، گفتند: ای رسول خدا چیزی دیدیم که

ص: ۲۲۳

فقال: نعم، استقبلنی جبرئیل علیه السّلام فبشّرني ببشارات من اللّٰه عزّ و جلّ؛ فسجدت لله شكرا لكلّ بشري سجده.

[۱۷۳۱] ۲۵- عنه، عن عثمان بن عيسى، عن يونس بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إذا ذكر أحدكم نعمه اللّٰه عزّ و جلّ فليضع خدّه على التّراب شكرا لله؛ فإن كان راكبا فليتنزل فليضع خدّه على التّراب و إن لم يكن يقدر على التّزول للشّهرة فليضع خدّه على قربوسه و إن لم يقدر فليضع خدّه على كفّه ثمّ ليحمد اللّٰه على ما أنعم عليه.

[۱۷۳۲] ۲۶- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عليّ بن عطيه، عن هشام بن أحمر قال:

كنت أسير مع أبي الحسن عليه السّلام في بعض أطراف المدینه إذ ثنى رجله عن دابّته، فخرّ ساجدا، فأطال و أطلال، ثمّ رفع رأسه و ركب دابّته فقلت: جعلت فداك قد أطلت السّجود؟ فقال: إنني ذكرت نعمه أنعم الله بها عليّ فأحببت أن أشكر ربّي.

[۱۷۳۳] ۲۷- عليّ، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي عبد الله صاحب السّابريّ فيما أعلم أو غيره، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

فيما أوحى اللّٰه عزّ و جلّ إلى موسى عليه السّلام: يا موسى اشكرني حقّ شكرى فقال: يا ربّ و كيف أشكرك حقّ شكرك و ليس من شكر أشكرك به إلّا و أنت أنعمت به عليّ، قال: يا موسى الآن شكرتني حين علمت أنّ ذلك منّي.

[۱۷۳۴] ۲۸- ابن أبي عمير، عن ابن رثاب، عن إسماعيل بن الفضل قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: إذا أصبحت و أمسيت فقل عشر مرّات: اللّٰهم ما أصبحت بي

ص: ۲۲۴

پیش از این از شما ندیده بودیم؟ فرمودند: بله جبرئیل علیه السّلام به نزد آمده، مرا به مژده هایی از سوی خداوند عزّتمند بشارت داد. برای همین به جهت سپاس، برای هر مژده یک بار سجده کردم.

[۱۷۳۱] ۲۵- یونس عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر گاه یکی از شما نعمتی از خداوند عزّتمند

را به یاد می آورد، برای سپاس خداوند صورتش را بر خاک بگذارد-و اگر سواره هم بود، فرود آید و صورتش را بر خاک بگذارد و اگر از بیم شهرت نمی تواند فرود آید، صورت بر زین بگذارد و اگر نتوانست، صورتش را بر دستانش بگذارد-و خداوند را بر نعمت هایش سپاس بگوید.

[۱۷۳۲] ۲۶- هشام احمر گفته است: من به همراه حضرت ابو الحسن علیه السلام در اطراف مدینه می گشتم که ناگاه حضرت از چارپایش پا خم کرد و به سجده افتاد و طول داد و طول داد تا سر برداشت و بر چارپا سوار شد. من عرض کردم: جانم فدایت سجده را بسیار طول دادی؟ فرمودند: نعمتی از نعمت های خدا به خودم را به یاد آوردم و دوست داشتم که پروردگارم را سپاس بگویم.

[۱۷۳۳] ۲۷- ابو عبد الله صاحب سابری-چنان که من می دانم-یا جز او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در آنچه خداوند عزتمند به موسی علیه السلام وحی کرده چنین آمده است: ای موسی مرا چنان که سزاوار است سپاسگزاری کن. موسی عرض کرد: پروردگارا چگونه چنان که سزاوار تو است از تو سپاسگزاری کنم درحالی که سپاسی هم که به تو می گویم، نعمتی است که خودت به من داده ای؟ خداوند فرمود: ای موسی اینک که دانستی سپاس هم از من است مرا سپاس گفتی.

[۱۷۳۴] ۲۸- از اسماعیل فضل روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: در هر بامداد و شامگاه ده بار بگو: «خدایا در این بامداد نعمت یا عافیت دینی و دنیایی ام از

ص: ۲۲۵

من نعمه أو عافیه من دین أو دنیا فمَنک وحدک لا شریک لک، لک الحمد و لک الشکر بها علیّ یا ربّ حتّی ترضی و بعد الرّضا، فإنّک إذا قلت ذلك كنت قد أدیت شکر ما أنعم الله به عليك في ذلك اليوم و في تلك اللّيلة

[۱۷۳۵] ۲۹- ابن ابي عمیر، عن حفص بن البختريّ، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

كان نوح عليه السلام يقول ذلك إذا أصبح فسَمي بذلك عبدا شكورا. و قال قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم من صدق الله نجا.

[۱۷۳۶] ۳۰- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن القاسم بن محمّد، عن المنقریّ، عن سفیان بن عیینه، عن عمّار الدّهنیّ قال:

سمعت علی بن الحسین علیهما السلام يقول: إنّ الله يحبّ كلّ قلب حزين و يحبّ كلّ عبد شكور، يقول الله تبارک و تعالی لعبد من عبیده يوم القيامة: أ شکرک فلانا؟ فيقول: بل شکرک يا ربّ، فيقول: لم تشکرني إذ لم تشکره، ثمّ قال:

أشکرکم لله أشکرکم للنّاس.

[۱۷۳۷] ۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن جمیل بن صالح، عن محمّد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنَهُمْ خَلْقًا.

[۱۷۳۸] ۲- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الوشاء، عن عبد الله بن سنان، عن رجل من أهل المدينة، عن علي بن الحسين عليهما السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ما يوضع في ميزان امرئ يوم القيامة أفضل من حسن الخلق.

ص: ۲۲۶

تو است که یگانه ای بی انبازی. ستایش و سپاس بر تو به جهت این نعمت هایی که به من داده ای تا آن گاه که خشنود گردی و تا پس از خشنودی ات هم». تو وقتی این را بگویی در آن شبانه روز سپاس نعمت خدا بر خودت را به جا می آوری.

[۱۷۳۵] ۲۹- حفص بختری روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: نوح علیه السلام این [دعا] را هنگام صبح می خواند. و به همین جهت بنده سپاسگزار نامیده شد.

و فرمود: رسول خدا فرموده است: هر کس خدا را باور کند نجات یافته است.

[۱۷۳۶] ۳۰- عمّار دهنی گفته است: از حضرت سجّاد علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند قلب های غمین را دوست دارد و بندگان سپاسگزار را دوست می دارد.

خداوند پاک و والا- در روز رستاخیز به بنده ای از بندگانش می گوید: آیا از فلانی سپاسگزاری کردی؟ او می گوید: پروردگارا من تو را سپاس گفتم. خداوند می فرماید: چون او را سپاس نگفته ای از من هم سپاسگزاری نکرده ای سپس حضرت فرمود: سپاسگزارترین شما به خدا سپاسگزارترین تان از مردم است.

خوش اخلاقی

[۱۷۳۷] ۱- محمّد مسلم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

کامل ترین مؤمنان از جهت ایمان خوش اخلاق ترین آنان هستند.

[۱۷۳۸] ۲- مردی از اهل مدینه از حضرت سجّاد علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: در روز قیامت در ترازوی هیچ مردی چیزی برتر از خوش اخلاقی نهاده نمی شود.

[۱۷۳۹] ۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن أبي ولاد الحنّاط، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أربع من كنّ فيه كمل إيمانه وإن كان من قرنه إلى قدمه ذنوبا لم ينقصه ذلك [قال] أو هو الصدق و أداء الأمانة و الحياء و حسن الخلق.

[۱۷۴۰] ۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابن محبوب، عن عنبسه العابد قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: ما يقدم المؤمن على الله عزّ و جلّ بعمل بعد الفرائض أحبّ إلى الله تعالى من أن يسع الناس بخلقه.

[۱۷۴۱] ۵- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن ذريح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: إنّ صاحب الخلق الحسن له مثل أجر الصائم القائم.

[۱۷۴۲] ۶- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفليّ، عن الشكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: أكثر ما تلج به أمتي الجنّة تقوى الله و حسن الخلق.

[۱۷۴۳] ۷- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حسين الأحمسيّ و عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الخلق الحسن يميث الخطيئة كما تميث الشمس الجليد.

[۱۷۴۴] ۸- عنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

البِرّ و حسن الخلق يعمران الديار و يزيدان في الأعمار.

[۱۷۴۵] ۹- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن عبد الحميد

[۱۷۳۹] ۳- ابو ولاد حنّاط از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: در هر کس چهار چيز باشد ايمانش کامل است و اگر از سر تا پا نيز گناه شود از آن کاسته نمی شود و آن ها عبارتند از: راستی، ادای امانت، حیا و خوش اخلاقی.

[۱۷۴۰] ۴- عنبسه عابد گفته است: حضرت صادق عليه السلام به من فرمودند: مؤمن پس از انجام واجبات، چیزی محبوب تر از این که با مردم گشاده اخلاق باشد به نزد خدا نمی فرستد.

[۱۷۴۱]۵- ذریح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

پاداش صاحب اخلاق نیکو مانند پاداش روزه دار شب زنده دار است.

[۱۷۴۲]۶- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

بیشترین چیزی که امتم به سبب آن به بهشت می روند پروای از خدا و خوش اخلاقی است.

[۱۷۴۳]۷- حسین احمسی و عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: اخلاق نیک گناهان را ذوب می کند چنان که خورشید یخ را ذوب می کند.

[۱۷۴۴]۸- عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: نیکی و خوش اخلاقی، سرزمین ها را آباد کرده، عمر را افزایش می دهد.

[۱۷۴۵]۹- از عبد الله سنان روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: خداوند

ص: ۲۲۹

قال: حدّثنی یحیی بن عمرو، عن عبد الله بن سنان قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: أوحى الله تبارك و تعالى إلى بعض أنبيائه عليهما السلام: الخلق الحسن يميث الخطيئة، كما تميث الشمس الجليد.

[۱۷۴۶]۱۰- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

هلك رجل على عهد النبيّ صلّى الله عليه و اله و سلّم فأتى الحفّارين فإذا [ب]هم لم يحفروا شيئا و شكوا ذلك إلى رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم فقالوا: يا رسول الله ما يعمل حديدنا في الأرض، فكأنّما نضرب به في الصّيفاء، فقال: و لم؟ إن كان صاحبكم لحسن الخلق، ائتوني بقدر من ماء؛ فأتوه به فأدخل يده فيه، ثمّ رشّه على الأرض رشّا، ثمّ قال: احفروا، قال: فحفروا الحفّارون؛ فكأنّما كان رملا يتهايل عليهم.

[۱۷۴۷]۱۱- عنه، عن محمّد بن سنان، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الخلق منيحه يمنحها الله عزّ و جلّ خلقه، فمنه سجيّه و منه تبه، فقلت:

فأيتهما أفضل؟ فقال: صاحب السّجيّه هو مجبول لا يستطيع غيره و صاحب التّبه يصبر على الطّاعة تصبّرا، فهو أفضلهما.

[۱۷۴۸]۱۲- و عنه، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن عليّ، عن عبد الله بن إبراهيم، عن عليّ بن أبي عليّ اللّهبيّ، عن أبي عبد

اللّٰه عليه السّلام قال:

إِنَّ اللّٰه تبارك و تعالیٰ ليعطى العبد من الثّواب على حسن الخلق كما يعطى المجاهد فى سبیل اللّٰه، یغدو علیه و یروح.

[۱۷۴۹]۱۳- عنه، عن عبد اللّٰه الحجاج، عن أبی عثمان القابوسی، عمّن ذكره، عن أبی عبد اللّٰه علیه السّلام قال:

ص: ۲۳۰:

پاک و والا به یکی از پیامبرانش چنین وحی کرد: اخلاق نیک گناهان را ذوب می کند چنان که خورشید، یخ را.

[۱۷۴۶]۱۰- عبد اللّٰه سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در روزگار پیامبر گرامی، مردی مرد. قبرکن آوردند ولی آن ها نتوانستند زمین را بکنند. شکایت به نزد رسول خدا برده، گفتند: ای رسول خدا آهن ما در این زمین کارگر نیست گویا که بر سنگ خارا می زنیم. پیامبر گرامی فرمودند: چطور ممکن است؟ این رفیقتان خوش اخلاق بود. ظرف آبی به من بدهید. ظرف آب را آوردند. حضرت دست در آن کرده، سپس آب را بر زمین پاشید و آن گاه فرمود:

بکنید. قبرکن ها شروع کردند و گویا ریگی شد که به روی هم ریخته می شد.

[۱۷۴۷]۱۱- اسحاق عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا اخلاق، عطیه ای است که خداوند شکوهمند به آفرید گانش می بخشد. برخی از آن فطری است و بخشی دیگر کسب کردنی. من عرض کردم: کدام یک برتر است؟ فرمودند: دارنده اخلاق فطری، بر آن سرشته شده و جز آن نمی تواند کاری بکند ولی آن که کسب می کند با زحمت، بر فرمانبری شکیبایی می کند و این برتر است.

[۱۷۴۸]۱۲- علی ابو علی لهبی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

همانا خداوند پاک و والا پاداشی که به خوش اخلاقی بنده می دهد همچون پاداش مجاهد راه خدا است که هر بامداد و شامگاه کارزار کند.

[۱۷۴۹]۱۳- مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند

ص: ۲۳۱:

إِنَّ اللّٰه تبارك و تعالیٰ أعار أعداءه أخلاقاً من أخلاق أولیائه ليعیش أولیاءه مع أعدائه فى دولاتهم.

و فى روايه أخرى: و لولا ذلك لما تركوا ولیّ اللّٰه إلا قتلوه.

[۱۷۵۰]۱۴- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن الحسین بن المختار، عن العلاء بن کامل قال:

قال أبو عبد اللّٰه علیه السّلام: إذا خالطت النّاس فإن استطعت أن لا تخالط أحداً من النّاس إلا كانت يدك العلیا علیه فافعل، فإنّ

العبد يكون فيه بعض التقصير من العباده و يكون له حسن خلق فيبلغه الله ب [حسن] خلقه درجه الصائم القائم.

[۱۷۵۱] ۱۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن حريز بن عبد الله، عن بحر السقاء قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا بحر حسن الخلق يسر، ثم قال: ألا أخبرك بحديث ما هو في يدي أحد من أهل المدينة؟ قلت: بلى قال: بينا رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ذات يوم جالس في المسجد إذ جاءت جاريه لبعض الأنصار و هو قائم، فأخذت بطرف ثوبه، فقام لها النبي صلى الله عليه و اله و سلم فلم تقل شيئا و لم يقل لها النبي صلى الله عليه و اله و سلم شيئا حتى فعلت ذلك ثلاث مرات، فقام لها النبي في الرابعة و هي خلفه، فأخذت هدبه من ثوبه ثم رجعت فقال لها الناس: فعل الله بك و فعل، حبست رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ثلاث مرات، لا تقولين له شيئا، و لا هو يقول لك شيئا ما كانت حاجتك إليه؟ قالت: إن لنا مريضا فأرسلني أهلي لآخذ هدبه من ثوبه يستشفى بها، فلما أردت أخذها رأني فقام فاستحييت منه أن أخذها و هو يراني و أكره أن أستأمره في أخذها فأخذتها.

[۱۷۵۲] ۱۶- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حبيب الخثعمي،

ص: ۲۳۲

پاک و والا بخشی از اخلاق دوستانش را به دشمنانش عاریه می دهد تا دوستانش در دولت آنان زندگی کنند. و در روایت دیگری آمده: و اگر چنین نبود همه دوستان خدا را می کشتند.

[۱۷۵۰] ۱۴- از علاء کامل روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: وقتی با مردم آمیزش داری کاری کن که جز با دست بالا تر با کسی از آنان آمیزش نکنی؛ زیرا گاهی در عبادت بنده کوتاهی هایی هست ولی چون اخلاق نیکویی دارد خداوند به سبب آن، او را به درجه روزه دار شب زنده دار می رساند.

[۱۷۵۱] ۱۵- بحر سقا گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: ای بحر خوش اخلاقی مایه آسانی است. آیا به تو حکایتی بگویم که کسی از اهل مدینه آن را نمی داند؟ عرض کردم: بله. فرمودند: یک روز هنگامی که رسول خدا در مسجد نشسته بود، کنیز یکی از انصار که آن جا بود، آمد و گوشه لباس پیامبر را گرفت. پیامبر برایش ایستاد ولی او چیزی نگفت و پیامبر هم چیزی نفرمود تا آن زن سه بار این کار را تکرار کرد. بار چهارم که پیامبر ایستاد، زن پشت سرش بود و رشته ای از لباس پیامبر را گرفت و بازگشت. مردم به او گفتند:

فلائن فلائن شده، سه بار رسول خدا را بازداشتی و چیزی نگفتی و ایشان هم به تو چیزی نفرمود، کارت چه بود؟ او گفت: ما بیماری در خانه داریم، خانواده ام مرا فرستادند تا رشته ای از لباس پیامبر بیاورم و بیمار با آن شفا بیابد. چون خواستم رشته ای بکشم پیامبر مرا دید و برخاست و من شرم داشتم که وقتی مرا می بیند چنین کنم و دوست نداشتم که به ایشان بگویم چه می خواهم. تا در بار چهارم رشته ای گرفتم.

[۱۷۵۲] ۱۶- حبيب خثعمی از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که رسول خدا

ص: ۲۳۳

عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: أفاضلكم أحسنكم أخلاقا الموطؤون أكنافا الذين يألفون و يؤلفون و توطأ رحالهم.

[۱۷۵۳] ۱۷- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن عبد الله بن ميمون القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: المؤمن مألوف و لا خير فيمن لا يألّف و لا يؤلّف.

[۱۷۵۴] ۱۸- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ حسن الخلق يبلغ بصاحبه درجه الصّائم القائم.

باب حسن البشر

[۱۷۵۵] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عليّ بن الحكم، عن الحسن بن الحسين قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: يا بني عبد المطلب إنّكم لن تسعوا النّاس بأموالكم فلقوهم بطلاقه الوجه و حسن البشر.

و رواه، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي عبد الله عليه السلام إلّا أنّه قال: يا بني هاشم.

[۱۷۵۶] ۲- عنه، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة بن مهران، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ثلاث من أتى الله بواحدة منهنّ أوجب الله له الجنّة: الإنفاق من إقتار، و البشر لجميع العالم، و الإنصاف من نفسه.

ص: ۲۳۴

فرمودند: برترین های شما خوش اخلاق ها و بزرگواران و مهمان نوازان شمايند، کسانی که با مردم انس می گیرند و مردم هم با آنان انس می گیرند و در خانه شان به روی همه باز است.

[۱۷۵۳] ۱۷- عبد الله بن ميمون قدّاح از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: مؤمن همدم است. و در کسی که نه انس می گیرد و نه با او انس می گیرند خیری نیست.

[۱۷۵۴] ۱۸- عبد الله سنان از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا اخلاق نیک، دارنده آن را به درجه روزه دار شب زنده دار می رساند.

خوش رویی

[۱۷۵۵] ۱- حسن حسین گفت: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم می فرماید: رسول خدا فرمودند: ای پسران عبد المطلب شما هرگز نمی توانید با مالتان برای مردم کاری بکنید پس با آنان با روی گشاده و خوش رویی برخورد کنید. این حدیث را حسن راشد نیز روایت کرده، جز این که «ای بنی هاشم» آورده است.

[۱۷۵۶] ۲- سماعه مهران از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند: سه چیز است که هر کس با یکی از آن ها به نزد خدا برود، بهشت را بر او واجب می کند: انفاق در تنگدستی، خوش رویی با همه جهان و خوش انصافی. ص: ۲۳۵

[۱۷۵۷] ۳- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: أتى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم رجل، فقال: يا رسول الله أوصني، فكان فيما أوصاه أن قال: التقي أخاك بوجه منبسط. [۱۷۵۸] ۴- عنه، عن ابن محبوب، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: ما حد حسن الخلق؟ قال: تلتين جناحك، و تطيب كلامك، و تلقى أخاك ببشر حسن.

[۱۷۵۹] ۵- عنه، عن أبيه، عن حماد، عن ربعي، عن فضيل قال:

صنائع المعروف و حسن البشر يكسبان المحبه و يدخلان الجنة و البخل و عبوس الوجه يبعدان من الله و يدخلان النار.

[۱۷۶۰] ۶- عنه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: حسن البشر يذهب بالسَّخيمه.

باب الصدق و أداء الأمانه

[۱۷۶۱] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن الحسين بن أبي العلاء، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنَّ الله عزَّ و جلَّ لم يبعث نبياً إلاَّ بصدق الحديث و أداء الأمانه إلى البرِّ و الفاجر.

[۱۷۶۲] ۲- عنه، عن عثمان بن عيسى، عن إسحاق بن عمّار، و غيره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

[۱۷۵۷]۳- ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: مردی به نزد رسول خدا آمده، عرض کرد: ای رسول خدا به من سفارشی بکن. و در میان آنچه حضرت سفارش فرمود، این بود: برادرت را با روی گشاده دیدار کن.

[۱۷۵۸]۴- یکی از اصحاب گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: نهایت خوش اخلاقی چیست؟ فرمودند: فروتنی، خوش کلامی و دیدار برادران با خوش رویی.

[۱۷۵۹]۵- از فضیل روایت شده که حضرت فرمودند: کارهای نیک و خوش رویی محبت را کسب کرده، به بهشت می برند و بخل و ترش رویی، آدمی را از خدا دور کرده، به دوزخ می برند.

[۱۷۶۰]۶- سماعه از حضرت کاظم علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خوش رویی، کینه را از بین می برد.

راستی و ادای امانت

[۱۷۶۱]۱- حسین ابو علا از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند شکوهمند هیچ پیامبری را جز به سبب راستگویی و ادای امانت به نیک و بد نفرستاد.

[۱۷۶۲]۲- اسحاق عمّار و جز او از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که ایشان

لا تغتروا بصلاتهم و لا بصیامهم، فَإِنَّ الرَّجُلَ رَبَّمَا لَهَجَ بِالصَّيْلَةِ وَالصَّوْمِ حَتَّىٰ لَوْ تَرَكَ اسْتَوْحَشَ وَ لَكِنِ اخْتَبَرُوهُمْ عِنْدَ صَدَقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ.

[۱۷۶۳]۳- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن أبي نجران، عن مثنى الحنّاط، عن محمّد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من صدق لسانه زكى عمله.

[۱۷۶۴]۴- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم، عن عمرو بن أبي المقدام قال:

قال لى أبو جعفر عليه السّلام فى أوّل دخله دخلت عليه: تعلّموا الصّدق قبل الحدیث.

[۱۷۶۵]۵- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن أبي كهّمس قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: عبد الله بن أبي يعفور يقرئك السلام، قال: عليك و عليه السلام إذا أتيت عبد الله فأقرئه السلام و قل له: إن جعفر بن محمد يقول لك: انظر ما بلغ به عليّ عليه السلام عند رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم فالزمه، فإن عليّا عليه السلام إنما بلغ ما بلغ به عند رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم بصدق الحديث و أداء الأمانة.

[۱۷۶۶] ۶-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي إسماعيل البصريّ، عن فضيل بن يسار قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا فضيل إن الصادق أول من يصدّقه الله عزّ و جلّ يعلم أنّه صادق و تصدّقه نفسه تعلم أنّه صادق.

[۱۷۶۷] ۷-ابن أبي عمير، عن منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنما سمّي إسماعيل صادق الوعد؛ لأنّه وعد رجلا في مكان فانتظره في ذلك المكان سنة فسماه الله عزّ و جلّ صادق الوعد، ثمّ [قال] إنّ الرجل أتاه

ص: ۲۳۸

فرمود: فریب نماز و روزه شان را نخورید. چه بسا مردی به نماز و روزه شیفته می گردد چنان که اگر ترکش کند، به هراس افتد. بلکه آنان را به راستی در سخن و ادای امانت بیازمایید.

[۱۷۶۳] ۳-محمد مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: زبان هر کس راستگو باشد عملش پاک است.

[۱۷۶۴] ۴-عمرو ابو مقدم گفته است: حضرت باقر علیه السلام در نخستین باری که به نزدشان رفتم به من فرمودند: پیش از حدیث، راستگویی را بیاموزید.

[۱۷۶۵] ۵-ابو کهمس گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: عبد الله ابو يعفور به شما سلام رساندند. ایشان فرمود: سلام بر تو و بر او. وقتی به نزد عبد الله رفتی، سلام را برسان و به او بگو: جعفر محمّد علیهما السلام به تو می گوید: بین علی نزد رسول خدا به کجا رسید و بر آن مواظبت کن. که علی علیه السلام در نزد رسول خدا به هر کجا رسید به سبب راستگویی و ادای امانت بود.

[۱۷۶۶] ۶-از فضیل یسار روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ای فضیل نخستین کسی که راستگو را تصدیق می کند خدای عزّتمند است که می داند او راستگو است و جان راستگو هم خودش را تصدیق می کند؛ زیرا درمی یابد که راستگو است.

[۱۷۶۷] ۷-منصور حازم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا اسماعیل را وعده درست نامیده اند از آن جهت که یک بار با مردی در جایی وعده داشت و یک سال در آن جا منتظر او ماند. پس خداوند عزّتمند او را وعده درست

بعد ذلك فقال له إسماعيل: ما زلت منتظرا لك.

[۱۷۶۸] ۸- أبو علي الأشعري، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر الخزاز، عن جدّه الربيع بن سعد قال:

قال لي أبو جعفر عليه السلام: يا ربيع إن الرجل ليصدق حتى يكتبه الله صديقا.

[۱۷۶۹] ۹- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن العبد ليصدق حتى يكتب عند الله من الصادقين و يكذب حتى يكتب عند الله من الكاذبين فإذا صدق قال الله عزّ وجلّ: صدق و برّ، و إذا كذب قال الله عزّ وجلّ، كذب و فجر.

[۱۷۷۰] ۱۰- عنه، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن عبد الله بن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كونوا دعاه للناس بالخير بغير ألسنتكم، ليروا منكم الاجتهاد و الصدق و الورع.

[۱۷۷۱] ۱۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم قال:

قال أبو الوليد حسن بن زياد الصّيقلي: قال أبو عبد الله عليه السلام: من صدق لسانه زكى عمله و من حسنت نيته زيد في رزقه و من حسن برّه بأهل بيته مدّ له في عمره.

[۱۷۷۲] ۱۲- عنه، عن أبي طالب رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لا تنظروا إلى طول ركوع الرجل و سجوده، فإنّ ذلك شيء اعتاده؛ فلو تركه استوحش لذلك و لكن انظروا إلى صدق حديثه و أداء أمانته.

نامید. سپس حضرت فرمود: آن مرد پس از یک سال آمد و اسماعیل به او گفت:

من همواره منتظرت بودم.

[۱۷۶۸] ۸- ربیع سعد گفته است: حضرت باقر علیه السلام به من فرمود: ای ربیع همانا انسانی که راستگو است، خداوند او را از

راستی پیشگان می نویسد.

[۱۷۶۹] ۹- ابو بصیر گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید:

همانا بنده راست می گوید و آن گاه نزد خداوند از راستان نوشته می شود و دروغ می گوید و نزد خداوند از دروغ گویان نوشته می شود. وقتی راست بگوید، خداوند عزتمند می فرماید: راست گفت و خوب کرد. و وقتی دروغ بگوید:

خداوند شکوهمند می فرماید: دروغ گفت و بد کرد.

[۱۷۷۰]۱۰- عبد الله ابو يعفور از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند:

مردم را با جز زبانان به خیر بخوانید تا کوشش و راستی و پرهیزگاری را از شما بینند.

[۱۷۷۱]۱۱- ابو ولید حسن بن زیاد صیقل گفت: حضرت صادق عليه السلام فرمود: هر کس زبانش راست بگوید عملش پاک است. و هر کس نیتش نیکو باشد روزی اش افزون می شود و هر کس با خانواده اش خوش رفتار باشد، عمرش طولانی می گردد.

[۱۷۷۲]۱۲- ابو طالب حدیثی که سندش را به حضرت صادق عليه السلام رسانده، روایت کرده که ایشان فرمودند: به طول رکوع و سجده های شخص نگاه نکنید؛ زیرا آن چیزی است که عادتش شده است، و اگر ترکش کند به هراس می افتد. بلکه به راستگویی و ادای امانت او بنگرید.

ص: ۲۴۱

باب الحياء

[۱۷۷۳]۱- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن عليّ بن رثاب، عن أبي عبيد الحذاء، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الحياء من الإيمان و الإيمان في الجَنَّة

[۱۷۷۴]۲- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسكان، عن الحسن الصّيقل قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: الحياء و العفاف و العيّ - أعنى عيّ اللسان لا عيّ القلب - من الإيمان.

[۱۷۷۵]۳- الحسين بن محمّد، عن محمّد بن أحمد التّهدّي، عن مصعب بن يزيد، عن العوّام بن الزّبير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من رَقَّ وجهه رَقَّ علمه.

[۱۷۷۶]۴- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن يحيى أخى دارم، عن معاذ بن كثير، عن أحدهما عليهما السلام قال:

الحياء و الإيمان مقرونان في قرن فإذا ذهب أحدهما تبعه صاحبه.

[۱۷۷۷] ۵- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن يقطين، عن الفضل بن كثير، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا إيمان لمن لا حياء له.

[۱۷۷۸] ۶- عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن بعض أصحابنا رفعه قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: الحياء حياءان: حياء عقل و حياء حمق، فحياء العقل هو

ص: ۲۴۲

حيا

[۱۷۷۳] ۱- ابو عبيدة حذاء از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: حيا از ايمان است و ايمان در بهشت می باشد.

[۱۷۷۴] ۲- از حسن صيقل روايت شده که حضرت صادق عليه السلام فرمودند: حيا و پاکی و سنگيني زبان- نه سنگيني دل- از ايمان است.

[۱۷۷۵] ۳- عوام زبير از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: هر که کم رو بود، کم دانش است.

[۱۷۷۶] ۴- معاذ كثير از یکی از صادقین علیهما السلام روايت کرده که فرمودند: حيا و ايمان دو رشته درهم تنیده اند که چون یکی برود دیگری هم رفته است.

[۱۷۷۷] ۵- مردی از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: بی حيا، ايمان ندارد.

[۱۷۷۸] ۶- یکی از اصحاب حدیثی که سندش را به رسول خدا صلى الله عليه و اله و سلم رسانده روايت کرده که ایشان فرمودند: حيا دو گونه است: حياي خرد و حياي بی خردی. که

ص: ۲۴۳

العلم و حياء الحمق هو الجهل.

[۱۷۷۹] ۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن علي، عن عبد الله بن إبراهيم، عن علي بن أبي علي اللهبی، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلّم: أربع من كنّ فيه و كان من قرنه إلى قدمه ذنوباً بدّلها اللهُ حسنات: الصدق و الحياء و حسن الخلق و الشكر.

باب العفو

[۱۷۸۰] ۱-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلّم في خطبته: ألا أخبركم بخير خلائق الدنيا و الآخرة؟ :

العفو عنّ ظلمك و تصل من قطعك و الإحسان إلى من أساء إليك و إعطاء من حرمك.

[۱۷۸۱] ۲-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن عبد الحميد، عن يونس بن يعقوب، عن غره بن دينار الرقي، عن

أبي إسحاق السبيعي رفعه قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلّم: ألا أدلكم على خير أخلاق الدنيا و الآخرة؟ : تصل من قطعك و تعطى من حرمك و

تعفو عنّ ظلمك.

[۱۷۸۲] ۳-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرحمن، عن أبي عبد الله نشيب اللفائي، عن

حمران بن أعين قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: ثلاث من مكارم الدنيا و الآخرة: تعفو عنّ ظلمك و

ص: ۲۴۴

حیای خرد، دانش است و حیای بی خردی، نادانی.

[۱۷۷۹] ۷-علی ابو علی لهبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: چهار چیز است که در

هر کس باشد اگر از سر تا پا هم گناه باشد، خداوند آن ها را به حسنات دگرگونش می کند: راستی، حیا، خوش اخلاقی و

سپاسمندی.

گذشت

[۱۷۸۰] ۱-عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا در خطبه اش فرمودند: آیا به شما از بهترین

اخلاق دنیا و آخرت خبر ندهم؟ گذشت از کسی که به تو ستم کرده است. پیوند با کسی که از تو بریده، نیکی به کسی که به

تو بدی کرده و بخشش به آن که تو را محروم ساخته است.

[۱۷۸۱] ۲-از ابو اسحاق سبیبی حدیثی که سندش را به رسول خدا رسانده روایت شده که ایشان فرمودند: آیا شما را به بهترین

اخلاق دنیا و آخرت راهنمایی نکنم؟ پیوند با کسی که از تو بریده، بخشش به کسی که تو را محروم کرده و گذشت از کسی که به تو ستم کرده است.

[۱۷۸۲]۳- از حرمان اعین روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: سه چیز از خوبی های دنیا و آخرت است: گذشت از کسی که به تو ستم کرده، پیوند با کسی که از

ص: ۲۴۵

تصل من قطعك و تحلم إذا جهل عليك.

[۱۷۸۳]۴- علی، عن أبيه و محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان جميعا، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبي حمزة الثمالي، عن علي بن الحسين عليهما السلام قال:

سمعتة يقول: إذا كان يوم القيامة جمع الله تبارك و تعالی الأولين و الآخرين في صعيد واحد، ثم ينادى مناد: أين أهل الفضل؟ قال: فيقوم عنق من الناس فتلقاهم الملائكة فيقولون: و ما كان فضلکم؟ فيقولون: كنا نصل من قطعنا و نعطي من حرمانا و نعوفا عمّن ظلمنا، قال: فيقال لهم: صدقتم ادخلوا الجنة.

[۱۷۸۴]۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن جهم بن الحكم المدائني، عن إسماعيل بن أبي زياد السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: عليكم بالعفو، فإنّ العفو لا يزيد العبد إلا عزّا، فتعافوا يعزّكم الله.

[۱۷۸۵]۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن أبي خالد القمّاط، عن حرمان، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

التدّامه على العفو أفضل و أيسر من التّدّامه على العقوبه.

[۱۷۸۶]۷- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن سعدان عن معتّب قال:

كان أبو الحسن موسى عليه السلام في حائط له يصرم فنظرت إلى غلام له قد أخذ كاره من تمر فرمى بها وراء الحائط فأتيته و أخذته و ذهبت به إليه، فقلت:

جعلت فداك إنني وجدت هذا و هذه الكاره، فقال للغلام: يا فلان، قال: ليبيك، قال: أتجوع؟ قال: لا يا سيدي، قال: فتعري؟ قال: لا يا سيدي قال فلائي شيء

ص: ۲۴۶

تو گسسته و بردباری در برابر کسی که با تو نادانی کرده است.

[۱۷۸۳]۴- ابو حمزه ثمالی گفت: از حضرت سجاد علیه السلام شنیدم که می فرماید:

چون روز قیامت شود خداوند پاک و والا پیشینیان و پسینیان را در یک تپه گرد آورده، سپس منادی فریاد می زند: فضیلت داران کجایند؟ گروهی از مردم برمی خیزند. فرشتگان آنان را پذیرفته، می گویند: فضیلت شما چه بوده است؟ آنان می گویند: ما با کسی که از ما گسسته بود، می پیوستیم و به کسی که محرومان کرده بود، می بخشیدیم و از کسی که به ما ستم کرده بود، می گذشتیم.

پس به آنان گفته می شود: راست گفته اید [شما اهل فضیلتید] به بهشت بروید.

[۱۷۸۴]۵- اسماعیل ابو زیاد سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: بر شما باد به گذشت؛ زیرا گذشت جز عزت بنده را افزایش نمی دهد. پس همدیگر را گذشت کنید تا خدا شما را عزت بدهد.

[۱۷۸۵]۶- حمران از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: پشیمانی بر گذشت برتر و آسان تر از پشیمانی بر کیفر است.

[۱۷۸۶]۷- معتب گفته است: حضرت کاظم علیه السلام در باغ خودش درختان خرما را هرس می کرد. من، چشمم به غلام او افتاد که دسته ای از خرماها را برداشت و به پشت باغ انداخت. من به سراغش رفتم، او را گرفتم و با خرماها به نزد حضرت رفته، عرض کردم: جانم فدایت من این غلام و این دسته را با هم یافتم. حضرت به غلامش فرمود: فلانی. او عرض کرد: بله آقای من. فرمود: آیا گرسنه ای؟ او عرض کرد: نه سرور من. فرمود: برهنه ای؟ عرض کرد: نه سرور من. فرمود: پس برای چه

ص: ۲۴۷

أخذت هذه؟ قال: اشتهيت ذلك، قال: اذهب فهي لك و قال: خلوا عنه.

[۱۷۸۷]۸- عنه، عن ابن فضال قال:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: ما التقت فئتان قط إلا نصر أعظمهما عفوا.

[۱۷۸۸]۹- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم أتى باليهوديه التي سميت الشاه للنبي صلى الله عليه و اله و سلم فقال لها: ما حملك على ما صنعت؟ فقالت: قلت: إن كان نبيا لم يضره و إن كان ملكا أرحم الناس منه، قال: فعفا رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم عنها.

[۱۷۸۹] ۱۰-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن ابي جعفر علیه السلام قال:

ثلاث لا یزید الله بهن المرء المسلم إلا عزاً: الصّبح عمّن ظلمه و إعطاء من حرّمه و الصّله لمن قطعہ.

باب کظم الغیظ

[۱۷۹۰] ۱-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمیر، عن هشام بن الحکم عن ابي عبد الله علیه السلام قال:

كان علی بن الحسین علیهما السلام یقول: ما أحبّ أن لی بذلّ نفسی حمر التّعم و ما تجرّعت جرعه أحبّ إلیّ من جرعه غیظ لا أكافی بها صاحبها.

[۱۷۹۱] ۲-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان و علی بن النّعمان، عن عمّار بن مروان، عن زید الشّحام، عن ابي عبد الله علیه السلام قال:

ص: ۲۴۸

کاری این را برداشتی؟ عرض کرد: هوس بود. فرمود: برو. خرما هم مال خودت.

و فرمود: با او کاری نداشته باشید.

[۱۷۸۷] ۸-ابن فضال گفته است: از حضرت ابو الحسن علیه السلام شنیدم که می فرماید:

هرگاه دو گروه با هم روبه رو شوند آن که گذشتش بیشتر است، یاری داده می شود.

[۱۷۸۸] ۹-زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: زنی یهودی را که گوسفندی زهر آگین شده برای پیامبر گرامی آورده بود، به نزد حضرتش آوردند.

پیامبر به او فرمودند: چه چیزی تو را به این کار واداشت؟ او گفت: من با خودم گفتم. اگر پیامبر باشد به او زیان نمی رساند و اگر پادشاه باشد مردم را از او آسوده می کنم. پس رسول خدا از او درگذشت.

[۱۷۸۹] ۱۰-جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: سه چیز است که خداوند به سبب آن ها عزت مرد مسلمان را می افزاید. گذشت از کسی که ستم کرده است، بخشش به کسی که او را محروم کرده بود و پیوستن به کسی که از او گسسته بود.

فرو خوردن خشم

[۱۷۹۰] ۱-هشام حکم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السلام می فرمودند: دوست ندارم به جای نرم خویی ام شتران سرخ مو داشته باشم و هیچ جرعه ای محبوب تر از جرعه خشم نوشیدم تا کسی را به سبب خشم

کیفر ندهم.

[۱۷۹۱] ۲- زید شحام از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: چه نیکو

ص: ۲۴۹:

نعم الجرعه الغیظ لمن صبر علیها، فإنّ عظیم الأجر لمن عظیم البلاء و ما أحبّ الله قوما إلا ابتلاهم.

[۱۷۹۲] ۳- عنه، عن علی بن التّعمان و محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن أبي الحسن الأوّل علیه السلام قال:

اصبر علی أعداء النّعم، فإنّک لن تکافی من عصی الله فیک بأفضل من أن تطیع الله فیهِ.

[۱۷۹۳] ۴- عنه، عن محمّد بن سنان، عن ثابت مولى آل حریز، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

کظم الغیظ عن العدوّ فی دولاتهم تقیّه حزم لمن أخذ به و تحرّز من التّعرّض للبلاء فی الدّنیاء و معانده الأعداء فی دولاتهم و مماظّتهم فی غیر تقیّه ترک أمر الله فجاملوا النّاس یسمن ذلك لکم عندهم و لا تعادوهم فتحملوهم علی رقابکم فتدلّوا.

[۱۷۹۴] ۵- علی بن إبراهیم، عن بعض أصحابه، عن مالک بن حصین السّکونی قال:

قال أبو عبد الله علیه السلام: ما من عید کظم غیظا إلاّ زاده الله عزّ و جلّ عزّا فی الدّنیاء و الآخره، و قد قال الله عزّ و جلّ: وَ الْكَافِرِينَ الْعَظِيمِينَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و أثابه الله مکان غیظه ذلك.

[۱۷۹۵] ۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن إسماعیل بن مهران، عن سیف بن عمیره قال:

حدّثنی من سمع أبا عبد الله علیه السلام یقول من کظم غیظا و لو شاء أن یمضیه أمضاه، أملاً الله قلبه یوم القیامه رضاه.

ص: ۲۵۰:

جرعه ای است خشم، برای کسی که بر آن شکیبایی کند. که پاداش بزرگ در برابر بلای بزرگ است. و خداوند هر گروهی را دوست بدارد گرفتارشان می کند.

[۱۷۹۲] ۳- عمّار مروان از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمودند: در برابر دشمنان نعمت شکیبایی کن؛ زیرا کسی را که درباره تو از خدا نافرمانی کرده، با چیزی برتر از اطاعت خداوند درباره او، نمی توانی مجازات کنی.

[۱۷۹۳] ۴- ثابت غلام آل حریز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

فروخوردن خشم در برابر دشمن در حکومت آنان و به جهت تقیّه، برای کسی که آن را به کار گیرد دوراندیشی و ایمنی از دچار شدن به گرفتاری دنیا است.

و دشمنی و ستیز با آنان در حکومتشان بدون رعایت تقیّه، وا گذاشتن فرمان خدا است. پس با مردم فروتنانه رفتار کنید تا این کار شما را نزدشان بزرگ گرداند. و با آنان دشمنی نکنید تا بر گردن خودتان سوار شوند و خوار گردید.

[۱۷۹۴]۵- از مالک بن حصین سکونی روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هیچ بنده ای خشمش را فرو نمی خورد جز این که خداوند عزّتند در دنیا و آخرت عزّتش را می افزاید. که خود فرموده است: (و کسانی که خشمشان را فرومی خورند و از مردم درمی گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.) [آل عمران (۳): ۱۳۴] و خداوند در برابر فرو خوردن خشم، این را به او پاداش می دهد.

[۱۷۹۵]۶- مردی از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: هر کس خشمی را فرو خورد که اگر می خواست می توانست اعمالش کند خداوند در روز قیامت دلش را از خشنودی خود پر می کند.

ص: ۲۵۱

[۱۷۹۶]۷- أبو علی الأشعری، عن محمّد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن غالب بن عثمان، عن عبد الله بن منذر، عن الوصّافی، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

من كظم غيظا و هو يقدر على إمضائه، حشا الله قلبه أمانة و إيمانا يوم القيامة.

[۱۷۹۷]۸- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن عبد الكريم بن عمرو، عن أبي أسامة زيد الشّحام، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال لي: يا زيد اصبر على أعداء النّعم، فإنّك لن تكافي من عصي الله فيك بأفضل من أن تطيع الله فيه. يا زيد إنّ الله اصطفى الإسلام و اختاره، فأحسنوا صحبته بالسّخاء و حسن الخلق.

[۱۷۹۸]۹- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن حفص بن يّاع السّيابريّ، عن أبي حمزه، عن عليّ بن الحسين عليهما السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من أحبّ السّبيل إلى الله عزّ و جلّ جرعتان: جرعه غيظ تردّها بحلم و جرعه مصيبه تردّها بصبر.

[۱۷۹۹]۱۰- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد، عن ربعي، عن عمّن حدّثه، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قال لي أبي: يا بنيّ ما من شيء أقرّ لعين أبيك من جرعه غيظ عاقبتها صبر و ما من شيء يسرّني أنّ لي بذلّ نفسي حمر النّعم.

[۱۸۰۰]۱۱- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن وهب، عن معاذ بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

اصبروا على أعداء النعم، فإنك لن تكافى من عصى الله فيك بأفضل من أن تطيع الله فيه.

[۱۸۰۱] ۱۲- عنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن خلاد، عن الثمالي، عن

ص: ۲۵۲

[۱۷۹۶] ۷- ووصافي از حضرت باقر عليه السلام روايت کرده که فرمودند: هر کس خشمی را فروخورد که می توانست اعمالش کند خداوند در روز قیامت دلش را از ایمنی و ایمان انباشته می سازد.

[۱۷۹۷] ۸- ابو اسامه زید شحام گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: ای زید بر دشمنان نعمت شکیبایی کن؛ زیرا تو کسی را که درباره تو از خدا نافرمانی کرده، با چیزی برتر از فرمانبری خداوند درباره او نمی توانی کیفر دهی. ای زید خداوند اسلام را برگزید و انتخاب کرد. پس با سخاوت و خوش اخلاقی همراه خوبی برای اسلام باشید.

[۱۷۹۸] ۹- ابو حمزه از حضرت سجّاد علیه السلام روايت کرده که رسول خدا فرمودند:

از محبوب ترین راه ها به سوی خداوند عزّتمند، دو جرعه است: جرعه خشمی که با بردباری بازگردانده شود و جرعه مصیبتی که با شکیبایی بازگردانده می شود.

[۱۷۹۹] ۱۰- مردی از حضرت باقر علیه السلام روايت کرده که فرمودند: پدرم به من فرمود: پسر! چیزی مانند جرعه خشمی که پایش شکیبایی باشد دیدگان پدرت را روشن نمی کند. و من خوشحال نمی شوم که به جای نرم خویی ام، شتران سرخ مو داشته باشم.

[۱۸۰۰] ۱۱- معاذ مسلم از حضرت صادق علیه السلام روايت کرده که فرمودند: بر دشمنان نعمت شکیبایی کنید؛ زیرا تو کسی را که درباره تو از خدا نافرمانی کرده، با چیزی برتر از فرمانبری خداوند درباره او کیفر نمی دهی.

[۱۸۰۱] ۱۲- از ثمالی روايت شده که حضرت سجّاد علیه السلام فرمودند: من دوست ندارم

ص: ۲۵۳

علی بن الحسین صلوات الله علیهما قال:

قال: ما أحبّ أن لی بذلّ نفسي حمر النعم و ما تجرّعت من جرعه أحبّ إليّ من جرعه غيظ لا أكافي بها صاحبها.

[۱۸۰۲] ۱۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن مثنى الحنّاط، عن أبي حمزه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: ما من جرعه يتجرّعها العبد أحبّ إلى الله عزّ و جلّ من جرعه غيظ يتجرّعها عند تردّدها في قلبه، إمّا بصبر و إمّا بحلم.

[۱۸۰۳] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر، عن محمد بن عبید الله قال:

سمعت الرضا عليه السلام يقول: لا يكون الرجل عابدا حتى يكون حليما، وإن الرجل كان إذا تعبد في بني إسرائيل لم يعدّ عابدا حتى يصمت قبل ذلك عشر سنين.

[۱۸۰۴] ۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علي بن النعمان، عن ابن مسكان، عن أبي حمزه قال:

المؤمن خلط عمله بالحلم، يجلس ليعلم، و ينطق ليفهم، لا يحدث أمانته الأصدقاء، و لا يكتفم شهادته الأعداء و لا يفعل شيئا من الحق رياء و لا يتركه حياء، إن زكى خاف ممّا يقولون و استغفر الله ممّا لا يعلمون، لا يغزّه قول من جهله و يخشى إحصاء ما قد عمله.

[۱۸۰۵] ۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۲۵۴

که به جای نرم خویی ام شتران سرخ مو داشته باشم و من جرعه ای دوست داشتی تراز جرعه خشم نوشیده ام تا با خشم کسی را کيفر ندهم.

[۱۸۰۲] ۱۳- از ابو حمزه روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: در نزد خداوند شکوهمند هیچ جرعه ای محبوب تر از جرعه خشمی نیست که بنده هنگام گردش آن در دلش، می خورد چه به شکیبایی بخورد و چه به بردباری.

بردباری

[۱۸۰۳] ۱- محمد عبید الله گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هیچ مردی تا بردبار نگردد عابد نمی شود. در بنی اسرائیل هیچ مردی با عبادت گری عابد شمرده نمی شد مگر این که پیش از آن ده سال سکوت کرده باشد.

[۱۸۰۴] ۲- از ابو حمزه روایت شده که گفت: مؤمن عملش را با بردباری آمیخته است. می نشیند تا بیاموزد و سخن می گوید تا بفهمد. درباره امانت [و راز] دوستان سخن نمی گوید و گواهی اش را از دشمنان پنهان نمی کند. کار حق را نه برای نام آوری انجام می دهد و نه به جهت شرم ترکش می کند. اگر ستوده شود از آنچه می گویند هراسان می شود و از آنچه نمی دانند از خداوند آمرزش می خواهد. سخن کسی که او را نمی شناسد فریبتش نمی دهد و شمارش کارهایی که کرده، او را می ترساند.

[۱۸۰۵] ۳- زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت سجاد علیه السلام

كان عليّ بن الحسين عليهما السّلام يقول: إنّه ليعجبني الرّجل أن يدركه حلمه عند غضبه.

[۱۸۰۶] ۴-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عليّ بن الحكم، عن أبي جميله، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

إنّ الله عزّ وجلّ يحبّ الحيّ الحليم.

[۱۸۰۷] ۵-عنه، عن عليّ بن حفص العوسيّ الكوفيّ رفعه إلى أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: ما أعزّ الله بجهل قطّ و لا أذلّ بحلم قطّ.

[۱۸۰۸] ۶-عنه، عن بعض أصحابه رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: كفى بالحلم ناصرا، و قال: إذا لم تكن حليما فتحلم.

[۱۸۰۹] ۷-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عبد الله الحجاج، عن حفص بن أبي عائشه قال:

بعث أبو عبد الله عليه السّلام غلاما له في حاجه فأبطأ، فخرج أبو عبد الله عليه السّلام على أثره لمّا أبطأ، فوجده نائما، فجلس عند رأسه يروّحه حتّى انتبه، فلمّا تنبّه قال له أبو عبد الله عليه السّلام: يا فلان و الله ما ذلك لك، تنام اللّيل و النّهار، لك اللّيل و لنا منك النّهار.

[۱۸۱۰] ۸-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن النّعمان، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: إنّ الله يحبّ الحيّ الحليم العفيف المتعفّف.

[۱۸۱۱] ۹-أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عليّ بن محبوب، عن أيّوب بن نوح، عن عبّاس بن عامر، عن ربيع بن محمّد المسلّي، عن أبي محمّد، عن عمران، عن سعيد بن يسار، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

می فرمودند: من از مردی که هنگام خشمش، بردباری او را درمی یابد، خوشم می آید.

[۱۸۰۶] ۴-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند عزّتمند با حیای بردبار را دوست می دارد.

[۱۸۰۷] ۵-از علی بن حفص عوسیی کوفی حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده، روایت شده که رسول

خدا فرمودند: خداوند هیچگاه کسی را به سبب نادانی گرامی نداشته و به سبب بردباری خوار نمی کند.

[۱۸۰۸] ۶- یکی از اصحاب حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده، روایت کرده که ایشان فرموده است: بردباری برای یآوری، بس است. و فرمود:

اگر بردبار نبودی، خودت را به بردباری بزنی.

[۱۸۰۹] ۷- حفص ابو عایشه گفت: حضرت صادق علیه السّلام غلامش را برای کاری فرستاد. او دیر کرد. چون دیر کرد حضرت به دنبالش رفت و او را در خواب یافت. بالای سرش نشست و بادش زد تا بیدار شد. چون بیدار شد، حضرت به او فرمود: فلانی به خدا سوگند این حقّ را نداری که شب و روز را بخوابی. شب برای تو و روزت برای ما است.

[۱۸۱۰] ۸- جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خداوند باحیای بردبار پاکدامن پاکدست را دوست دارد.

[۱۸۱۱] ۹- سعید یسار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چون میان

ص: ۲۵۷

إذا وقع بين رجلين منازعه نزل ملكان فيقولان للسّفيه منهما: قلت و قلت و أنت أهل لما قلت، ستجزي بما قلت و يقولان للحليم منهما: صبرت و حلمت سيغفر الله لك إن أتممت ذلك، قال: فإن ردّ الحليم عليه ارتفع الملكان.

باب الصّمت و حفظ اللّسان

[۱۸۱۲] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر قال:

قال أبو الحسن الرّضا عليه السّلام: من علامات الفقه: الحلم و العلم و الصّمت، إن الصّمت باب من أبواب الحكمة، إن الصّمت يكسب المحبّه، إنّه دليل على كلّ خير.

[۱۸۱۳] ۲- عنه، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي حمزه قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول إنّما شيعتنا الخرس.

[۱۸۱۴] ۳- عنه، عن الحسن بن محبوب، عن أبي عليّ الجوّانيّ قال:

شهدت أبا عبد الله عليه السّلام و هو يقول لمولى له يقال له سالم -و وضع يده على شفتيه و قال: - يا سالم احفظ لسانك تسلم و لا تحمل الناس على رقابنا.

[۱۸۱۵]۴- عنه، عن عثمان بن عیسی قال:

حضرت ابا الحسن صلوات الله علیه و قال له رجل: أوصني فقال له: احفظ لسانك تعزّ و لا تمكّن الناس من قيادك فتذلّ رقتك

[۱۸۱۶]۵- عنه، عن الهيثم بن أبي مسروق، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۲۵۸

دو مرد ستیزی درگیرد، دو فرشته فرود آمده، به آن که بی خرد است، می گویند:

هرچه خواستی گمفتی ولی خودت شایسته آن هستی و به آنچه گفתי کیفر خواهی شد. و به آن که بردبار است می گویند: تو شکیبایی کردی و بردباری نشان دادی، اگر چنین به پایان برسانی خدا تو را خواهد آمرزید. حضرت فرمودند:

و اگر آن بردبار پاسخ بی خرد را بدهد، آن دو فرشته بازمی گردند.

خاموشی و نگهداشتن زبان

[۱۸۱۲]۱- از احمد بن محمد ابو نصر روایت شده که حضرت رضا علیه السلام فرمودند: از نشانه های فقاقت، بردباری، دانش و خاموشی است. همانا خاموشی دری از درهای حکمت است. خاموشی، دوستی می آورد. راهنمای به سوی هر نیکی ای، خاموشی است.

[۱۸۱۳]۲- ابو حمزه گفته است: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرماید: همانا شیعیان ما، لب بسته اند.

[۱۸۱۴]۳- ابو علی جوانی گفته است: حضرت صادق علیه السلام را دیدم که به غلامش سالم-درحالی که دستش را بر لبان او گذاشته بود- می فرمود: ای سالم زبانت را نگاه دار تا سالم بمانی و مردم را بر گردن ما سوار نکنی.

[۱۸۱۵]۴- عثمان عیسی گفت: در خدمت حضرت ابو الحسن-درود خدا بر او-بودم که مردی به ایشان عرض کرد: به من سفارشی بفرما. فرمودند: زبانت را نگاه دار تا گرامی شوی و افسارت را به دست مردم نده که خوار می شوی.

[۱۸۱۶]۵- هشام سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا به مردی

ص: ۲۵۹

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم لرجل أتاه: ألا أدلك على أمر يدخلك الله به الجنة؟ قال:

بلى يا رسول الله قال: أنل مما أنا لك الله، قال: فإن كنت أحوج ممن أنيله؟ قال:

فانصر المظلوم، قال: و إن كنت أضعف ممن أنصره؟ قال: فاصنع للأخرق- یعنی أشر عليه-قال: فإن كنت أخرج ممن أصنع له؟ قال: فاصمت لسانك إلا من خير، أما يسرك أن تكون فيك خصله من هذه الخصال تجرّك إلى الجنّه.

[۱۸۱۷] ۶-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن ابن القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال لقمان لابنه: يا بني إن كنت زعمت أن الكلام من فضّه، فإنّ السكوت من ذهب.

[۱۸۱۸] ۷-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن الحلبي رفعه قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: أمسك لسانك، فإنّها صدقه تصدّق بها على نفسك، ثمّ قال: ولا يعرف عبد حقيقه الإيمان حتّى يخزن من لسانه.

[۱۸۱۹] ۸-علی بن ابراهیم، عن أبيه و محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان جميعا، عن ابن أبي عمير، عن ابراهيم بن عبد الحميد، عن عبيد الله بن عليّ الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قول الله عزّ و جلّ: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ قَالَ:

يعنى كفّوا ألسنتكم.

[۱۸۲۰] ۹-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن الحلبي رفعه قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: نجاه المؤمن في حفظ لسانه.

ص: ۲۶۰

که به نزدش آمد، فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی نکنم که تو را به بهشت می برد؟ عرض کرد: چرا ای رسول خدا. فرمود: از آنچه خداوند به تو بخشیده، ببخش. او گفت: و اگر خودم نیازمندتر بودم؟ فرمود: ستمدیده را یاری کن.

گفت: و اگر خودم ناتوان تر بودم؟ فرمود: برای نادان ها کاری بکن-یعنی نادان را راهنمایی کن-او گفت: و اگر خودم نادان تر بودم؟ فرمود: زیانت را جز از گفتن خوبی ها فروبند. آیا شادمان نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به سوی بهشت بکشد.

[۱۸۱۷] ۶-ابن قدّاح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که لقمان به پسرش گفت: پسرم اگر پنداشتی که سخن، نقره است، [بدان که] خاموشی طلا است.

[۱۸۱۸] ۷-از حلبی حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده، روایت شده که ایشان فرموده است: زیانت را نگاه دار؛ زیرا این کار صدقه ای است که به خودت می دهی. سپس فرمود: هیچ بنده ای تا بخشی از زبانش را نگاه دارد حقیقت ایمان را در نمی یابد.

[۱۸۱۹] ۸- عیید الله بن علی حلبی از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند (آیا ندیدی کسانی را که به آن ها گفته شد: دستانتان را نگاه دارید.) [نساء (۴): ۷۷] روایت کرده که فرمودند: یعنی زبان هاتان را نگاه دارید.

[۱۸۲۰] ۹- حلبی حدیثی که سندش را به رسول خدا رسانده، روایت کرده که ایشان فرمودند: نجات مؤمن در نگاه داشتن زبانش است.

ص: ۲۶۱

[۱۸۲۱] ۱۰- یونس، عن مثنی، عن أبی بصیر قال:

سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول: كان أبو ذرٍّ-رحمه الله- يقول: يا مبتغى العلم إن هذا اللسان مفتاح خير و مفتاح شرٍّ، فاختم على لسانك كما تختم على ذهبك و ورقك.

[۱۸۲۲] ۱۱- حمید بن زیاد، عن الخشاب، عن ابن بقّاح، عن معاذ بن ثابت، عن عمرو بن جمیع، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

كان المسيح عليه السلام يقول: لا تكثروا الكلام في غير ذكر الله، فإنّ الذين يكثرون الكلام في غير ذكر الله قاسيه قلوبهم و لكن لا يعلمون.

[۱۸۲۳] ۱۲- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن ابن أبي نجران، عن أبی جمیله، عن عمّن ذكره، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

ما من يوم إلا و كلّ عضو من أعضاء الجسد يكفرّ اللسان يقول: نشدتك الله أن نعذب فيك.

[۱۸۲۴] ۱۳- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن إبراهيم بن مهزم الأسديّ، عن أبی حمزه، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال:

إنّ لسان ابن آدم يشرف على جميع جوارحه كلّ صباح فيقول: كيف أصبحتم؟ فيقولون: بخير إن تركتنا، و يقولون: الله الله فينا و ينادونه و يقولون: إنّما نثاب و نعاقب بك.

[۱۸۲۵] ۱۴- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه و محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان جميعا، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن قيس أبی إسماعيل- و ذكر أنّه لا بأس به من أصحابنا- رفعه قال:

ص: ۲۶۲

[۱۸۲۱] ۱۰- ابو بصیر گفته است: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: ابو ذر- خدایش پیامرزد- می گفت: همانا این زبان، کلید نیکی و کلید بدی است. پس بر زبانت مهر بزن چنان که بر زر و سیم ات مهر می زنی.

[۱۸۲۲] ۱۱- عمرو جمیع از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت مسیح علیه السّلام می فرمود: در جز یاد خداوند زیاد سخن نگویند. که کسانی که در جز یاد خدا بسیار سخن می گویند، سخت دل اند، اگرچه خودشان ندانند.

[۱۸۲۳] ۱۲- مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: روزی نیست که هر عضوی از اعضای بدن در برابر زبان سر خم نکند و بگوید: تو را به خدا سوگند می دهم مبادا ما به سبب تو کیفر شویم.

[۱۸۲۴] ۱۳- ابو حمزه از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: زبان هر انسانی در هر بامداد، بر همه اعضای بدن نگریسته، می گوید: چگونه اید؟ و آنان می گویند: اگر تو به حال خودمان واگذاری ما خوییم. و می گویند: درباره ما از خدا پروا کن. و سوگندش داده، می گویند: ما به سبب تو پاداش داده شده، کیفر می شویم.

[۱۸۲۵] ۱۴- قیس ابو اسماعیل - که گفته شده اشکالی به او نیست - به سند خودش

ص: ۲۶۳

جاء رجل إلى النبي صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلّم فقال: يا رسول الله أوصني فقال: احفظ لسانك، قال: يا رسول الله أوصني، قال: احفظ لسانك، قال: يا رسول الله أوصني، قال:

احفظ لسانك، ويحك و هل يكبّ الناس على مناخرهم في الثّار إلاّ حصاد ألسنتهم.

[۱۸۲۶] ۱۵- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن عمّن رواه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلّم: من لم يحسب كلامه من عمله كثرت خطايا و حضر عذابه.

[۱۸۲۷] ۱۶- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن الشّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلّم: يعذب الله اللسان بعذاب لا يعذب به شيئا من الجوارح فيقول: أي ربّ عذبتني بعذاب لم تعذب به شيئا، فيقال: له خرجت منك كلمه فبلغت مشارق الأرض و مغاربها فسفك بها الدّم الحرام و انتهب بها المال الحرام و انتهك بها الفرج الحرام، و عزّتي [و جلالتي] لأعذبّك بعذاب لا أعذب به شيئا من جوارحك.

[۱۸۲۸] ۱۷- و بهذا الإسناد قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلّم: إن كان في شيء شؤم ففي اللسان.

[۱۸۲۹] ۱۸- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد جميعا، عن الوشاء قال:

سمعت الرضا عليه السّلام يقول: كان الرّجل من بني إسرائيل إذا أراد العباده صمت قبل ذلك عشر سنين.

ص: ۲۶۴

روایت کرده که مردی به نزد رسول خدا آمده، عرض کرد: ای رسول خدا به من سفارشی بفرما. فرمود: زیانت را نگاه دار. او گفت: ای رسول خدا به من سفارشی بفرما. فرمود: زیانت را نگاه دار. او باز گفت: ای رسول خدا به من سفارشی بفرما.

فرمود: زیانت را نگاه دار. وای بر تو آیا مردم را جز محصول زبانشان، به رو در دوزخ می اندازد؟

[۱۸۲۶]۱۵-مردی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هر کس سخن گفتن را از اعمالش بشمارد، گناهانش بسیار شده، عذابش فرارسد.

[۱۸۲۷]۱۶-سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خداوند، زبان را به عذابی، کیفر می دهد که هیچ یک از اعضا را چنان کیفر نکند، پس زبان عرض می کند: پروردگارا مرا به عذابی کیفر می کنی که کسی را به آن عذاب نکرده ای. به او می گویند: از تو کلمه ای بیرون آمده، به خاور و باختر زمین رسید و آن گاه به سببش خون محترمی ریخته شده، مال محترمی چپاول گشت و زنی حرمتش دریده شد. سوگند به عزت [و شکوه] تو را به عذابی کیفر می کنم که هیچ کدام از اعضا را چنان کیفری نکنم.

[۱۸۲۸]۱۷-همو روایت کرده که رسول خدا فرمودند: اگر چیزی، شوم باشد، همان، زبان است.

[۱۸۲۹]۱۸-و شاء گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم می فرماید: هر مردی از بنی اسرائیل پیش از آن که عابد شود، ده سال خاموشی می گزید.

ص: ۲۶۵

[۱۸۳۰]۱۹-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن بكر بن صالح، عن الغفاری، عن جعفر بن إبراهيم قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ رَأَى مَوْضِعَ كَلَامِهِ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ.

[۱۸۳۱]۲۰-أبو عليّ الأشعريّ، عن الحسن بن عليّ الكوفيّ، عن عثمان بن عيسى، عن سعيد بن يسار، عن منصور بن يونس، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

في حكمه آل داود: على العاقل أن يكون عارفا بزمانه، مقبلا على شأنه، حافظا للسانه.

[۱۸۳۲]۲۱-محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن عليّ بن الحسن بن رباط، عن بعض رجاله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا يزال العبد المؤمن يكتب محسنا ما دام ساكتا، فإذا تكلم كتب محسنا أو مسيئا.

[۱۸۳۳] ۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن الثّوّفلیّ، عن الشّکونّیّ، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: ثلاث من لم یکنّ فیہ لم یتّم له عمل: ورع یحجزه عن معاصی الله و خلق یداری به النّاس و حلم یردّ به جهل الجاهل.

[۱۸۳۴] ۲- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن الحسین بن الحسن قال:

سمعت جعفرًا علیه السلام یقول: جاء جبرئیل علیه السلام إلى النّبیّ صلّى الله عليه و اله و سلّم فقال: یا محمّد

ص: ۲۶۶

[۱۸۳۰] ۱۹- جعفر ابراهیم گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که رسول خدا فرموده است: هر کس سخن گفتن اش را از اعمالش بداند، کم سخن می گردد مگر در آن جا که به او مربوط باشد.

[۱۸۳۱] ۲۰- منصور یونس از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در حکمت خاندان داود چنین آمده است: بر خردمند است که زمانش را شناخته، به کار خود پردازد و زبانش را نگاه دارد.

[۱۸۳۲] ۲۱- مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: بنده مؤمن تا وقتی خاموش باشد، از نیکوکاران نوشته می شود و چون سخن بگوید یا از نیکوکاران نوشته می شود، یا از بدکاران.

مدارا

[۱۸۳۳] ۱- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

سه چیز است که در هر کس نباشد، عملش کامل نیست: پروایی که او را از نافرمانی خداوند بازدارد، اخلاقی که با مردم مدارا کند و بردباری ای که نادانی نادان را با آن پاسخ دهد.

[۱۸۳۴] ۲- حسین حسن گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: جبرئیل علیه السّلام به نزد پیامبر گرامی آمده، عرض کرد: ای محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش]

ص: ۲۶۷

ربّک یقرئک السلام و یقول لک: دار خلقی.

[۱۸۳۵] ۳- عنه، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن حبيب السّجستانیّ، عن ابي جعفر علیه السلام قال:

فی التوراه مکتوب- فیما ناجی الله عز و جلّ به موسی بن عمران علیه السلام:- یا موسی اکتُم مکتوم سرّی فی سریرتک و أظهر فی علانیتک المداراه عنّی لعدوی و عدوک من خلقی و لا تستسب لی عندهم بإظهار مکتوم سرّی فتشرك عدوک و عدوی فی سبّی.

[۱۸۳۶]۴- أبو علی الأشعری، عن محمّد بن عبد الجبار، عن محمّد بن إسماعیل بن بزیع، عن حمزه بن بزیع، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: أمرنی ربّی بمداراه الناس كما أمرنی بأداء الفرائض.

[۱۸۳۷]۵- علی بن إبراهیم، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: مداراه الناس نصف الإيمان و الرّفق بهم نصف العیش. ثمّ قال أبو عبد الله عليه السّلام: خالطوا الأبرار سرّاً و خالطوا الفجّار جهاراً و لا تمیلوا علیهم فیظلموكم، فإنّه سیأتی علیکم زمان لا ینجو فیہ من ذوی الدّین إلاّ من ظنّوا أنّه أبله و صبر نفسه علی أن یقال [له] إنّّه أبله لا عقل له.

[۱۸۳۸]۶- علی بن إبراهیم، عن بعض أصحابه، ذكره، عن محمّد بن سنان، عن حذیفه بن منصور قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ قوما من الناس قلّت مداراتهم للناس فأنفوا من قريش و ایم الله ما كان بأحسابهم بأس و إنّ قوما من غیر قريش حسنت

ص: ۲۶۸

پروردگارت به تو سلام رسانده، می فرماید: با آفریدگانم مدارا کن.

[۱۸۳۵]۳- حبیب سجستانی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

در تورات- در آن جا که خدای شکوهمند با موسای عمران سخن گفته است- نوشته است: ای موسی راز پوشیده مرا در سینه ات پنهان کن و مدارایم را برای دشمن خودم و دشمن خودت آشکار کن. و با آشکار کردن راز پوشیده ام آنان را به دشنام دادن به من برنیانگیز تا در دشنام دادن به من با دشمن من و خودت شریک نشوی.

[۱۸۳۶]۴- عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: پروردگارم مرا چنان که به انجام واجبات فرمان داده به مدارای با مردم نیز فرمان داده است.

[۱۸۳۷]۵- مسعده صدقه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: مدارای با مردم نیم ایمان است و مهربانی با ایشان نیم زندگانی. سپس حضرت صادق علیه السلام فرمودند: با نیکان، پنهانی بیامیزید و با بدان در آشکار. و با آنان مخالفت نکنید که به شما ستم می کنند. همانا بر شما زمانی خواهد آمد که در آن از دین داران جز کسی که گمان می

کنند ابله است و او از این که بگویند او ابله است و عقل ندارد، بیمی به خود راه نداده، تحمّل کند، نجات نمی یابد.

[۱۸۳۸]۶- حذیفه منصور گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

گروهی از مردم [قریش] کم مدارا بودند و قریش آنان را از خود راند. و به خدا سوگند در نسب خانوادگی شان عیبی نبود. و گروهی از غیر قریشیان هم نیکومدارا

ص: ۲۶۹

مداراتهم فألحقوا بالبيت الزّيع قال: ثمّ قال: من كفّ يده عن النّاس فإنّما يكفّ عنهم يدا واحده و يكفون عنه أیدی كثيره.

باب الرّفق

[۱۸۳۹]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن عمّن ذكره، عن محمّد بن عبد الرّحمن بن أبي لیلی، عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنّ لكلّ شیء قفلا و قفل الإيمان الرّفق.

[۱۸۴۰]۲- و یاسناده قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: من قسم له الرّفق قسم له الإيمان.

[۱۸۴۱]۳- علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن صفوان بن یحیی، عن یحیی الأزرق، عن حمّاد بن بشیر، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ الله تبارك و تعالی رفیق یحبّ الرّفق، فمن رفق به عباده تسلیله أضغانهم و مضادّتهم لهواهم و قلوبهم، و من رفق بهم أنّه یدعهم علی الأمر یرید إزالتهم عنه رفقا بهم لكيلا یلقى علیهم عری الإيمان و مثاقلته جمله واحده فیضعفوا فإذا أراد ذلك نسخ الأمر بالآخر فصار منسوخا.

[۱۸۴۲]۴- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن معاویه بن وهب، عن معاذ بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم: الرّفق یمن و الخرق شؤم

[۱۸۴۳]۵- عنه، عن ابن محبوب، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ رفیق یحبّ الرّفق و یعطی علی الرّفق ما لا یعطی علی العنف.

شده، به آن خاندان والا پیوستند. سپس فرمودند: هر کس دست از مردم بشوید، از آنان یک دست کاسته است، ولی مردم از او بسیار دست می شویند.

نرمی و مهربانی

[۱۸۳۹]۱- عبد الرحمان ابو لیلا از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

برای هر چیزی قفلی است و قفل ایمان نرمی و مهربانی است.

[۱۸۴۰]۲- همو روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: هر کس بهره ای از نرمی برده، از ایمان بهره برده است.

[۱۸۴۱]۳- حمّاد بشیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: خداوند پاک و والا مهربان و نرمخو است و نرمی را دوست دارد و از جمله مهربانی او به بندگانش، بیرون راندن کینه ها و مخالفت دلشان با هوس ها است. و باز از مهربانی اش به آنان این است که موضوعی را که می خواهد آنان از آن برکنار بمانند، به خودشان واگذار می کند تا احکام ایمان و سنگینی آن یکباره بر آن ها نیفتاده، ناتوان نگردند و آن گاه که بخواهد مردم از آن موضوع برکنار بمانند، آن فرمان را با فرمان دیگری نسخ می کند.

[۱۸۴۲]۴- معاذ مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: نرمی، شگون است و سخت گیری، شوم.

[۱۸۴۳]۵- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: خداوند عزّتمند ملایم است و نرمی و ملایمت را دوست دارد. و به نرمی چیزی می دهد که به سخت گیری نمی دهد.

ص: ۲۷۱

[۱۸۴۴]۶- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن عمر بن اذینه، عن زراره، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إنَّ الرِّفْقَ لم يوضع على شيء إلا زانه، و لا نزع من شيء إلا شانه.

[۱۸۴۵]۷- علی، عن ابيه، عن عبد الله بن المغیره، عن عمرو بن ابي المقدم رفعه إلى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اله وَ سلم قال:

إنَّ في الرِّفْقِ الزَّيَادَةَ وَ البركة وَ من يحرم الرِّفْقَ يحرم الخیر.

[۱۸۴۶]۸- عنه، عن عبد الله بن المغیره، عمّن ذكره، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

ما زوى الرِّفْقَ عن أهل بيت إلا زوى عنهم الخیر.

[۱۸۴۷] ۹-عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن إبراهيم بن محمد الثقفي، عن علي بن المعلی، عن إسماعيل بن يسار، عن أحمد بن زياد بن أرقم الكوفي، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أيما أهل بيت أعطوا حظهم من الرِّفق فقد وسَّع الله عليهم في الرِّزق، و الرِّفق في تقدير المعيشه خير من السَّيعه في المال، و الرِّفق لا يعجز عنه شيء، و التَّبذير لا يبقى معه شيء إنَّ الله عزَّ و جلَّ رفيق يحب الرِّفق.

[۱۸۴۸] ۱۰-علی بن إبراهيم رفعه، عن صالح بن عقبه، عن هشام بن أحمر، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

قال لی- و جرى بينی و بین رجل من القوم كلام فقال لی:- ارفق بهم فإنَّ كفر أحدهم فی غضبه و لا خير فیمن كان كفره فی غضبه.

[۱۸۴۹] ۱۱-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علی بن حسان، عن موسى بن بكر، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال:

ص: ۲۷۲

[۱۸۴۴] ۶-زراره از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: نرمی بر چیزی نهاده نمی شود مگر این که آن را آراسته می کند و از چیزی برداشته نمی شود مگر این که زشتش می گرداند.

[۱۸۴۵] ۷-عمرو ابو مقدم حدیثی که سندش را به پیامبر گرامی رسانده، روایت کرده که ایشان فرمودند: در نرمی، فراوانی و برکت است و هر کس از نرمی محروم شود از خیر محروم شده است.

[۱۸۴۶] ۸-مردی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هرگاه نرمی از خاندانی کناره گرفت خیر از ایشان کناره می گیرد.

[۱۸۴۷] ۹-مردی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر خاندانی که بهره ای از نرمی به ایشان داده شده، خداوند روزی را نیز بر آنان گسترده است.

و نرمی در اندازة زندگی،

بهتر از گسترش در مال است. هیچ چیزی، نرمی را به زانو در نمی آورد و هیچ چیزی با ریخت و پاش نمی ماند. همانا خدای شکوهمند ملایم است و ملایمت را دوست دارد.

[۱۸۴۸] ۱۰-هشام احمد گفت: حضرت ابو الحسن علیه السلام در حالی که میان من و مردی از آن مردم، سخن در گرفته بود-به من فرمودند: با آنان نرمی کن؛ زیرا کفر هر یک از آنان در خشمشان است و در کسی که کفرش در خشمش باشد، خیری نیست.

[۱۸۴۹] ۱۱-موسای بکر از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمودند: نرمی، نیم زندگانی است.

[۱۸۵۰]۱۲-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: إنّ الله يحبّ الرّفق و يعين عليه، فإذا ركبت الدّوابّ العجف فأنزلوها منازلها فإن كانت الأرض مجدبه فانجوا عنها و إن كانت مخصبه فأنزلوها منازلها.

[۱۸۵۱]۱۳-عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن عثمان بن عيسى، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: لو كان الرّفق خلقا يرى ما كان ممّا خلق الله شيء أحسن منه.

[۱۸۵۲]۱۴-أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن ثعلبه بن ميمون، عن حدّثه، عن أحدهما عليهما السّلام قال:

إنّ الله رفيق يحبّ الرّفق و من رفقه بكم تسليل أضغانكم و مضاده قلوبكم و إنّه ليريد تحويل العبد عن الأمر فيتركه عليه حتّى يحوّله بالتّاسخ، كراهيه تتاقل الحقّ عليه.

[۱۸۵۳]۱۵-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: ما اصطحب اثنان إلّا كان أعظمهما أجرا و أحبهما إلى الله عزّ و جلّ أرفقهما بصاحبه.

[۱۸۵۴]۱۶-أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن حسان، عن الحسن بن الحسين، عن فضيل بن عثمان قال:

[۱۸۵۰]۱۲-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خداوند نرمی را دوست دارد و به آن کمک می کند. پس وقتی بر چارپایان لاغر سوار شدید، در منزلگاه هاشان فرود آورید، اگر زمین بی آب و علف بود از آن باشتاب بگذرید و اگر پربرکت بود در منزلگاه هاشان فرود آورید.

[۱۸۵۱]۱۳-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: اگر نرمی، آفریده ای دیدنی بود، از آنچه خداوند آفریده بود، زیباتر می بود.

[۱۸۵۲]۱۴-مردی از یکی از صادقین علیهما السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند ملایم است و ملایمت را دوست دارد و از ملایمتش به شما، بیرون راندن کینه ها و مخالفت دل هاتان است. او می خواهد بنده را از کاری بازگرداند ولی او را بر آن

کارها می کند تا ناسخی بیاید و او را بازگرداند. از آن جهت که نمی پسندد حق بر او سنگینی کند.

[۱۸۵۳] ۱۵- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

بزرگ پاداش ترین و محبوب ترین شخص در نزد خداوند از میان هر دو نفری که با هم رفیق می شوند، مهربان ترین شان به دیگری است.

[۱۸۵۴] ۱۶- فضیل عثمان گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هر

ص: ۲۷۵

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من كان رفيقا في أمره نال ما يريد من الناس.

باب التواضع

[۱۸۵۵] ۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أرسل النّجاشيّ إلى جعفر بن أبي طالب و أصحابه فدخلوا عليه و هو في بيت له جالس على التّراب و عليه خلقان الثّياب قال: فقال جعفر عليه السلام: فأشفقنا منه حين رأينا على تلك الحال، فلما رأى ما بنا و تغیر وجوهنا قال: الحمد لله الذي نصر محمّدا و أقرّ عينه، ألا أبشركم؟ فقلت: بلى أيها الملك، فقال: إنّه جاءني السّاعة من نحو أرضكم عين من عيونى هناك فأخبرني أنّ الله عزّ و جلّ قد نصر نبيّه محمّدا صلّى الله عليه و اله و سلّم و أهلك عدوّه و أسر فلان و فلان، و فلان التقوا بواد يقال له بدر كثير الأراك لكأني أنظر إليه حيث كنت أرى لسيدى هناك و هو رجل من بني ضميره فقال له جعفر: أيها الملك فما لي أراك جالسا على التّراب و عليك هذه الخلقان؟ فقال له: يا جعفر إنّا نجد فيما أنزل الله على عيسى عليه السّلام أنّ من حقّ الله على عباده أن يحدثوا له تواضعا عند ما يحدث لهم من نعمه فلما أحدث الله عزّ و جلّ لي نعمه بمحمّد صلّى الله عليه و اله و سلّم أحدثت لله هذا التواضع فلما بلغ النبيّ صلّى الله عليه و اله و سلّم قال لأصحابه: إنّ الصدقه تزيد صاحبها كثره فتصدّقوا يرحمكم الله، و إنّ التواضع يزيد صاحبه رفعة، فتواضعوا يرفعكم الله، و إنّ العفو يزيد صاحبه عزّا، فاعفوا يعزّكم الله.

[۱۸۵۶] ۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۲۷۶

كس در كارش نرم و ملايم باشد به آنچه از مردم می خواهد، می رسد.

فروتنی

[۱۸۵۵] ۱- مسعدة صدقه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

نجاشی به سراغ جعفر ابو طالب و یارانش فرستاد. آنان به نزدش آمدند، در اتاقی که او بر خاک نشسته بود و جامه های مندرس در برداشت. جعفر علیه السلام گفته است:

ما وقتی او را بر آن حال دیدیم، ترسیدیم. چون او ما و دگرگونی چهره هامان را دید، گفت: سپاس خدایی را که محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] را یاری کرده، دیدگانش را روشن ساخت. آیا به شما مژده ای ندهم؟ من گفتم: چرا شهریارا! او گفت: هم اینک جاسوسی از جاسوسان من از جانب سرزمین شما به نزد آمد و به من خبر داد که خدای شکوهمند پیامبرش، محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- را یاری داده، دشمنش را نابود کرده است. و فلانی و فلانی و فلانی اسیر گشته اند و در سرزمینی به نام بدر که درختان اراک بسیاری دارد، با هم جنگیده اند. گویا که دارم آن جا را می بینم. چون زمانی در آن جا برای سرورم، که مردی از بنی ضمیره بود، چوپانی می کردم. آن گاه جعفر به او گفت: ای شهریار چه شده که شما با جامه های مندرس در بر، بر خاک نشسته اید؟ او گفت: ای جعفر در آنچه خداوند بر عیسی علیه السلام نازل کرده، دیده ایم که از جمله حق خداوند بر بنده این است که وقتی نعمتی به آنان می رسد، برای او فروتنی کنند. و چون خداوند عزّتند به سبب محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] نعمتی به من داده، من این فروتنی را برای خداوند انجام دادم. چون این موضوع به پیامبر گرامی رسید، به اصحابش فرمود: صدقه، به صاحبش افزونی می بخشد. پس صدقه بدهید تا خداوند شما را بیمارزد. و فروتنی، و الایی صاحبش را می افزاید پس فروتنی کنید تا خداوند شما را بلند گرداند. و گذشت، عزّت صاحبش را می افزاید، پس گذشت کنید تا خداوند شما را گرامی گرداند.

[۱۸۵۶] ۲- معاویة عمّار گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا دو

ص: ۲۷۷

سمعته يقول: إنّ فی السّماء ملکین موکلین بالعباد، فمن تواضع لله رفعا و من تکبر وضعاه

[۱۸۵۷] ۳- ابن ابی عمیر، عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

أفطر رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم عشیه خمیس فی مسجد قبا، فقال: هل من شراب؟ فأتاه أوس بن خولیّ الأنصاری بعسّ مخيض بعسل فلما وضعه علی فيه نحا، ثم قال: شرابان یکتفی بأحدهما من صاحبه لا أشربه و لا أحرمه و لكن أتواضع لله، فإنّ من تواضع لله رفعا لله، و من تکبر خفضه الله، و من اقتصد فی معیشته رزقه الله، و من بذّر حرمه الله، و من أكثر ذکر الموت أحبّه الله.

[۱۸۵۸] ۴- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن علیّ الوشاء، عن داود الحمّار، عن ابی عبد الله علیه السلام مثله و قال:

من أكثر ذکر الله أظله الله فی جنته.

[۱۸۵۹] ۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن فضال، عن العلاء بن رزین، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يذكر أنه أتى رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم ملك فقال: إِنَّ اللهُ عَزَّ و جَلَّ يَخْتِيرُكَ أَنْ تَكُونَ عبداً رسولاً متواضعاً أو ملكاً رسولاً، قال: فنظر إلى جبرئيل و أوماً بيده أن تواضع، فقال: عبداً، متواضعاً، رسولاً، فقال الرسول: مع أنه لا ينقصك ممّا عند ربك شيئاً، قال: و معه مفاتيح خزائن الأرض.

[۱۸۶۰] ۶-علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن الثّوّفليّ، عن الشّكّونيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من التّواضع أن ترضى بالمجلس دون المجلس و أن تسلّم على من تلقى و أن تترك المرء و إن كنت محقّقاً و أن لا تحبّ أن تحمد على التّقوى.

ص: ۲۷۸

فرشته در آسمان، کارگزاران بندگان اند که هرکس برای خدا فروتنی کند، بلندش می گردانند و هرکس بزرگی کند، به زمینش می زنند.

[۱۸۵۷] ۳-عبد الرحمن حجاج از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

رسول خدا شب پنجشنبه ای را در مسجد قبا افطار کرد. آن گاه فرمود: آیا آشامیدنی ای هست؟ اوس بن خولی انصاری کاسه ای شیر آمیخته به عسل آورد.

حضرت چون آن را بر لب گذاشت، به کناری نهاده، سپس فرمود: دو آشامیدنی که هر کدام شان به تنهایی بس است. من نمی نوشم ولی حرام هم نمی کنم بلکه برای خدا فروتنی می کنم. که هرکس برای خدا فروتنی کند، خدا او را بلند می گرداند و هرکس بزرگی کند، خدا او را پایین می کشد. هرکس در زندگی اش میانه روی کند، خدا روزی اش می دهد و هرکس ریخت و پاش کند، خدا او را محروم می کند. و هرکس بسیار یاد مرگ کند خدا او را دوست می دارد.

[۱۸۵۸] ۴-داود حمّار از حضرت صادق علیه السلام مانند حدیث بالا را روایت کرده و چنین گفته است: هرکس بسیار یاد خدا کند، خدا او را در بهشت زیر سایه اش می گیرد.

[۱۸۵۹] ۵-محمّد مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: فرشته ای به نزد رسول خدا آمده، عرض کرد: خداوند عزّتمند به تو اختیار داده که یا بنده ای فرستاده و فروتن یا پادشاهی فرستاده باشی. ایشان به جبرئیل نگریست و او با دستش اشاره کرد که فروتن باش. پس فرمود: بنده ای فروتن و فرستاده خواهم بود. و فرشته عرض کرد: با این حال از آنچه نزد پروردگارت داری چیزی کاسته نخواهد شد. و حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: و کلید گنجینه های زمین به همراه این انتخاب بود.

[۱۸۶۰] ۶-سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: از فروتنی است که به نشستن در جایگاه پایین تر از خودت راضی باشی و سلام بکنی به کسی که دیدارش می کنی و مجادله را رها کنی اگرچه حقّ با تو باشد و دوست نداشته باشی که تو را به پرهیزگاری بستانند.

[۱۸۶۱] ۷-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن علي بن يقطين، عن عمن رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أوحى الله عزّ وجلّ إلى موسى عليه السلام أن: يا موسى أتدرى لم اصطفيتك بكلامي دون خلقي؟ قال: يا ربّ و لم ذاك؟ قال: فأوحى الله تبارك و تعالی إليه أن يا موسى إنني قلبت عبادي ظهرا لبطن، فلم أجد فيهم أحدا أذلّ لي نفسا منك، يا موسى إنك إذا صليت وضعت خدك على التراب-أو قال: -على الأرض.

[۱۸۶۲] ۸-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

مرّ علی بن الحسين صلوات الله عليهما على المجذمين و هو راكب حماره و هم يتغدّون فدعوه إلى الغداء، فقال: أما إنني لو لا أني صائم لفعلت فلما صار إلى منزله أمر بطعام، فصنع و أمر أن يتنوّقوا فيه، ثم دعاهم فتغدّوا عنده و تغدّى معهم.

[۱۸۶۳] ۹-عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن عثمان بن عيسى، عن هارون بن خارجه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن من التواضع أن يجلس الرجل دون شرفه.

[۱۸۶۴] ۱۰-عنه، عن ابن فضال و محسن بن أحمد، عن يونس بن يعقوب قال:

نظر أبو عبد الله عليه السلام إلى رجل من أهل المدينة قد اشترى لعياله شيئا و هو يحمله، فلما رآه الرجل استحيا منه، فقال أبو عبد الله عليه السلام: اشترته لعيالك و حملته إليهم، أما و الله لو لا- أهل المدينة لأحببت أن اشترى لعيالي الشيء ثم أحمله إليهم.

[۱۸۶۵] ۱۱-عنه، عن ابيه، عن عبد الله بن القاسم، عن عمرو بن أبي المقدام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

[۱۸۶۱] ۷-مردی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: خداوند شکوهمند به موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی آیا می دانی چرا از میان آفریدگانم تو را برای سخن گفتنم، برگزیده ام؟ او عرض کرد: پروردگارا برای چه بود؟ خداوند پاک و والا به او وحی کرد که: ای موسی من بندگانم را زیروزیر کردم و در میانشان کسی خوارتر از تو برای خودم نیافتم. ای موسی تو وقتی نماز می گزاری، رویت را بر خاک-یا فرمود: بر زمین می گذاری.

[۱۸۶۲] ۸-هشام سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حضرت سجاد علیه السلام سوار بر دراز گوش، از کنار چند جذامی می گذشت. آنان در حال خوردن ناهار بودند و ایشان را به ناهار خواندند. حضرت فرمود: اگر روزه دار نبودم، با شما می خوردم. و چون به منزل رسید، دستور داد غذایی لذیذ درست کنند. سپس آنان را دعوت کرد. پس آنان

آمده با حضرت ناهار خوردند.

[۱۸۶۳] ۹-هارون خارجه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: از فروتنی است که شخص در جایی پایین تر از مقامش بنشیند.

[۱۸۶۴] ۱۰-یونس یعقوب گفته است: حضرت صادق علیه السلام مردی از اهل مدینه را دید که برای خانواده اش چیزی خریده و دارد با خودش می برد. چون آن مرد، حضرت را دید، از ایشان شرم کرد. پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: برای خانواده ات چیزی خریده ای و برایشان می بری. به خدا سوگند اگر اهل مدینه نبودند، من هم دوست داشتم برای خانواده ام چیزی خریده، برایشان ببرم.

[۱۸۶۵] ۱۱-عمر ابو مقدم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در آنچه خداوند

ص: ۲۸۱

فیما أوحى الله عزّ وجلّ إلى داود عليه السلام: يا داود كما أنّ أقرب النَّاس من الله المتواضعون كذلك أبعد النَّاس من الله المتكبرون.

[۱۸۶۶] ۱۲-عنه، عن أبيه، عن عليّ بن الحكم رفعه إلى أبي بصير قال:

دخلت على أبي الحسن موسى عليه السلام في السنه التي قبض فيها أبو عبد الله عليه السلام فقلت: جعلت فداك ما لك ذبحت كبشا و نحر فلان بدنه؟ فقال: يا أبا محمّد إنّ نوحا عليه السلام كان في السفينه و كان فيها ما شاء الله و كانت السفينه مأموره فطافت بالبيت و هو طواف النساء و خلّى سبيلها نوح عليه السلام، فأوحى الله عزّ وجلّ إلى الجبال أنّي واضع سفينه نوح عبدي على جبل منكنّ، فتناولت و شمخت و تواضع الجوديّ و هو جبل عندكم فضربت السفينه بجؤجؤها الجبل، قال: فقال نوح عليه السلام عند ذلك: يا ماري أتقن، و هو بالسريانيّه [يا ربّ أصلح، قال: فظننت أنّ أبا الحسن عليه السلام عرض بنفسه.

[۱۸۶۷] ۱۳-عنه، عن عدّه من أصحابه، عن عليّ بن أسباط، عن الحسن بن الجهم، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

قال: التواضع أن تعطى النَّاس ما تحبّ أن تعطاه.

و في حديث آخر قال: قلت: ما حدّ التواضع الذي إذا فعله العبد كان متواضعا؟ فقال: التواضع درجات منها أن يعرف المرء قدر نفسه فينزلها منزلتها بقلب سليم، لا يحبّ أن يأتي إلى أحد إلاّ مثل ما يؤتى إليه، إن رأى سيئه درأها بالحسنه، كاظم الغيظ، عاف عن النَّاس، و الله يحبّ المحسنين.

باب الحبّ في الله و البغض في الله

[۱۸۶۸] ۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى و أحمد بن

شکوه‌مند به داود علیه السّلام وحی کرده، آمده است: ای داود همان طور که نزدیک ترین مردم به خدا فروتنان اند، همین طور دورترین مردم از خدا، متکبران هستند.

[۱۸۶۶] ۱۲- از ابو بصیر روایت شده که: من در سالی که حضرت صادق علیه السّلام دستگیر شد، به نزد حضرت کاظم علیه السّلام رفتم و عرض کردم: جانم فدایت چرا شما گوسفند ذبح کردید و فلانی، شتر قربانی کرد؟ فرمودند: ابو محمّد، نوح علیه السّلام در کشتی بود و در آن کشتی هرآنچه خدا می خواست، بود و کشتی فرمان داشت تا خانه خدا را طواف کند که همان طواف نساء بود و نوح علیه السّلام کشتی را به حال خود گذاشته بود. آن گاه خداوند عزّتمند به کوه ها وحی فرستاد که من کشتی بنده ام نوح را بر یکی از شما قرار خواهم داد. آن ها گردن کشیده، خود را بالا بردند ولی جودی که کوهی است در نزد شما فروتنی کرد و سینه کشتی بر آن کوه خورد. در این هنگام نوح علیه السّلام عرض کرد: یا ماری اتقن. که به زبان سریانی است یعنی پروردگارا اصلاح کن. ابو بصیر گفته است: من حدس زدم که حضرت کاظم علیه السّلام این کنایه را برای خودش بیان فرمود.

[۱۸۶۷] ۱۳- حسن جهّم از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: فروتنی این است که به مردم آن بدهی که دوست داری به تو بدهند. و در حدیث دیگری راوی گفته است: من عرض کردم: اندازه فروتنی چیست که وقتی بنده ای به آن برسد، فروتن باشد؟ فرمودند: فروتنی درجاتی دارد. یکی این است که شخص قدر خودش را بشناسد و با قلب سلیم آن را در جایگاه شایسته اش قرار دهد.

دوست نداشته باشد به سوی کسی برود جز به اندازه ای که به سوی خودش می آیند. اگر بدی دید، آن را با نیکی ببوشاند خشم خود را فروخورد و از مردم درگذرد. که خدا نیکوکاران را دوست می دارد.

دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا

[۱۸۶۸] ۱- ابو عبیده حدّاء از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر که

محمّد بن خالد و علی بن ابراهیم، عن ابيه و سهل بن زياد جميعا، عن ابن محبوب، عن علي بن رثاب، عن أبي عبيدة الحدّاء، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من أحبّ لله و أبغض لله و أعطى لله فهو ممّن كمل إيمانه.

[۱۸۶۹] ۲- ابن محبوب، عن مالك بن عطية، عن سعيد الأعرج، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من أوثق عرى الإيمان أن تحبّ في الله و تبغض في الله و تعطى في الله و تمنع في الله.

[۱۸۷۰]۳- ابن محبوب، عن أبي جعفر محمد بن النعمان الأحمول صاحب الطاق، عن سلام بن المستنير، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ودّ المؤمن للمؤمن في الله من أعظم شعب الإيمان ألا و من أحبّ في الله و أبغض في الله و أعطى في الله و منع في الله فهو من أصفياء الله.

[۱۸۷۱]۴- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن عليّ بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: إنّ المتحابين في الله يوم القيامة على منابر من نور، قد أضاء نور وجوههم و نور أجسادهم و نور منابرهم كلّ شيء حتّى يعرفوا به، فيقال:

هؤلاء المتحابون في الله.

[۱۸۷۲]۵- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد، عن حريز، عن فضيل بن يسار قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الحبّ و البغض، أ من الإيمان هو؟ فقال: و هل الإيمان إلاّ الحبّ و البغض؟ ثمّ تلا هذه الآية:

حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَّهُ

ص: ۲۸۴

برای خدا دوست بدارد و برای خدا دشمن بدارد و برای خدا عطا کند، از کسانی است که ایمانشان کامل است.

[۱۸۶۹]۲- سعید اعرج از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: از محکم ترین دستگیره های ایمان دوست داشتن در راه خدا، دشمن داشتن در راه خدا، عطا در راه خدا و دریغ کردن در راه خدا است.

[۱۸۷۰]۳- سلام مستنیر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: دوستی مؤمنی با مؤمن دیگر در راه خدا از بزرگ ترین شعبه های ایمان است. بدانید که هر کس در راه خدا دوست بدارد. در راه خدا دشمنی کند، در راه خدا عطا کرده، در راه خدا دریغ کند، از برگزیدگان خداوند است.

[۱۸۷۱]۴- ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: کسانی که در راه خدا یکدیگر را دوست می دارند، در قیامت بر منبرهایی از نورند که نور چهره و نور بدن و نور منبرهاشان هر چیزی را روشن می کند چنان که با آن شناخته می شوند و گفته می شود: ایشان کسانی اند که در راه خدا یکدیگر را دوست می دارند.

[۱۸۷۲]۵- فضیل یسار گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا دوستی و دشمنی از ایمان است؟ فرمودند: مگر ایمان جز دوستی و دشمنی است؟ سپس این آیه را خواند: (ایمان را محبوب شما کرده، آن را در دلتان آراست و کفر و فسق و گناه

فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ.

[۱۸۷۳] ۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن عيسى، عن أبي الحسن علي بن يحيى - فيما أعلم - عن عمرو بن مدرك الطائي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم لأصحابه: أي عرى الإيمان أوثق؟ فقالوا: الله و رسوله أعلم، و قال بعضهم: الصلاة، و قال بعضهم: الزكاة، و قال بعضهم: الصيام، و قال بعضهم: الحج و العمرة، و قال بعضهم: الجهاد، فقال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: لكل ما قلتم فضل و ليس به و لكن أوثق عرى الإيمان: الحب في الله و البغض في الله و توالي أولياء الله و التبري من أعداء الله.

[۱۸۷۴] ۷-عنه، عن محمد بن علي، عن عمر بن جبهه الأحمسي، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: المتحابون في الله يوم القيامة على أرض زبرجده خضراء في ظل عرشه عن يمينه - و كلتا يديه يمين - وجوههم أشد بياضا و أضوا من الشمس الطالعة، يغطهم بمنزلتهم كل ملك مقرب و كل نبي مرسل، يقول الناس: من هؤلاء؟ فيقال: هؤلاء المتحابون في الله.

[۱۸۷۵] ۸-عنه، عن أبيه، عن النضر بن سويد، عن هشام بن سالم، عن أبي حمزه الثمالي، عن علي بن الحسين عليهما السلام قال:

إذا جمع الله عز و جل الأولين و الآخرين قام مناد فنادى يسمع الناس فيقول: أين المتحابون في الله، قال: فيقوم عنق من الناس فيقال لهم: اذهبوا إلى الجنة بغير حساب، قال: فتلقاهم الملائكة فيقولون: إلى أين؟ فيقولون: إلى الجنة بغير حساب، قال: فيقولون: فأى ضرب أنتم من الناس؟ فيقولون: نحن

نفرت شما قرار داده، آنان همان هدایت یافتگان اند.) [حجرات (۴۹): ۷]

[۱۸۷۳] ۶- عمرو بن مدرك طايي از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که رسول خدا به اصحابش فرمودند: کدام يك از دستگیره های ایمان محکم تر است؟ عرض کردند: خدا و رسولش داناترند. یکی گفت: نماز. یکی دیگر گفت: زکات.

دیگری گفت: روزه. و دیگری گفت: حج و عمره است. و برخی گفتند: جهاد. آن گاه رسول خدا فرمودند: هر کدام از آنچه شما گفتید فضیلتی دارند. اشکالی به آن نیست ولی محکم ترین دستگیره ایمان دوستی در راه خدا، دشمنی در راه خدا، پیروی از دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا است.

[۱۸۷۴]۷- ابو جارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

کسانی که یکدیگر را در راه خدا دوست می دارند در روز قیامت در سایه عرش خدا در جانب راستش - اگرچه هر دو دست او راست و مبارک است - بر زمینی از زبرجد سبزند که صورت هاشان بسیار سپید و روشن تر از خورشید تابان است که هر فرشته مقرب و پیامبر فرستاده به حالشان حسرت می خورد. مردم می گویند: اینان کیستند؟ گفته می شود: اینان کسانی اند که در راه خدا یکدیگر را دوست می دارند.

[۱۸۷۵]۸- ابو حمزه ثمالی از حضرت سجّاد علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی خداوند عزّتمند پیشینیان و پسینیان را گرد آورد، منادی ای برخاسته، به صدایی که مردم بشنوند فریاد می زند: کجایند کسانی که یکدیگر را در راه خدا دوست می دارند؟ گروهی از مردم برمی خیزند. به آنان گفته می شود: بدون حساب رسی به بهشت بروید. آن گاه فرشتگان به آنان برخورد کرده، می پرسند: به کجا؟ آنان می گویند: بدون حساب رسی به بهشت می رویم. فرشتگان می گویند: مگر شما کدام گروه از مردم هستید؟ آنان می گویند: ما کسانی هستیم که یکدیگر را در راه خدا

ص: ۲۸۷

المتحابون فی الله، قال: فيقولون؟ : و أي شيء كانت أعمالكم؟ قالوا: كنا نحَبُّ في الله و نبغض في الله، قال: فيقولون: نعم أجر العاملين

[۱۸۷۶]۹- عنه، عن عليّ بن حسان، عمّن ذكره، عن داود بن فرقد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ثلاث من علامات المؤمن: علمه بالله و من يحبّ و من يبغض.

[۱۸۷۷]۱۰- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم و حفص بن البختری، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الرّجل ليحبّكم و ما يعرف ما أنتم عليه فيدخله الله يبغضكم النّار. و إنّ الرّجل ليبغضكم و ما يعرف ما أنتم عليه فيدخله الله يبغضكم النّار.

[۱۸۷۸]۱۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن العزّميّ، عن أبيه، عن جابر الجعفیّ، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إذا أردت أن تعلم أنّ فيك خيرا فانظر إلى قلبك، فإن كان يحبّ أهل طاعة الله و يبغض أهل معصيته فإنيك خير و الله يحبّك و إن كان يبغض أهل طاعة الله و يحبّ أهل معصيته فليس فيك خير و الله يبغضك، و المرء مع من أحبّ.

[۱۸۷۹]۱۲- عنه، عن أبي عليّ الواسطيّ، عن الحسين بن أبان، عمّن ذكره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

لو أن رجلا- أحب رجلا لله لأثابه الله على حبه إياه و إن كان المحبوب في علم الله من أهل النار و لو أن رجلا أبغض رجلا لله لأثابه الله على بغضه إياه و إن كان المبغض في علم الله من أهل الجنة

[۱۸۸۰]۱۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن بشير الكناسي، عن

ص: ۲۸۸

دوست می داریم. فرشتگان می گویند: عملتان چه بود؟ آنان می گویند: ما برای خدا دوست می داشتیم و برای خدا دشمنی می کردیم. پس فرشتگان می گویند: چه خوب است پاداش عمل کنندگان.

[۱۸۷۶]۹- داود فرقد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: سه چیز از نشانه های مؤمن است: شناختن خدا، شناختن کسی که او را دوست دارد و شناختن کسی که با او دشمن است.

[۱۸۷۷]۱۰- هشام حکم و حفص بختری از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: مردی از آنان شما را دوست می دارد و نمی داند شما چه اعتقادی دارید. و خداوند او را به سبب این دوستی اش به بهشت می برد. و شخصی با شما دشمنی می کند و نمی داند شما بر چه عقیده ای هستید و خداوند او را به سبب همین دشمنی به دوزخ می فرستد.

[۱۸۷۸]۱۱- جابر جعفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی خواستی بدانی که آیا در تو خیری هست به دلت نگاه کن، اگر اهل اطاعت خدا را دوست دارد و با اهل نافرمانی اش دشمن است، در تو خیری هست ولی اگر با اهل اطاعت خدا دشمن بود و اهل نافرمانی اش را دوست می داشت، در تو خیری نیست و خدا هم با تو دشمن است. و انسان با کسی همراه است که دوستش می دارد.

[۱۸۷۹]۱۲- مردی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: اگر کسی، دیگری را به خاطر خدا دوست داشته باشد، خداوند او را به سبب آن دوستی پاداشش می دهد، اگرچه کسی که او دوستش دارد در علم الهی اهل دوزخ باشد. و اگر کسی با دیگری برای خدا دشمنی کند خداوند به او به سبب دشمنی اش پاداش می دهد، اگرچه آن کسی که با او دشمن است در علم خدایی اهل بهشت باشد.

[۱۸۸۰]۱۳- بشیر کناسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: گاهی

ص: ۲۸۹

أبي عبد الله عليه السلام قال:

قد يكون حبّ في الله و رسوله و حبّ في الدنيا فما كان في الله و رسوله فتوابه على الله و ما كان في الدنيا فليس بشيء.

[۱۸۸۱]۱۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة بن مهران، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنَّ المسلمين يلتقيان، فأفضلهما أشدهما حبًا لصاحبه.

[۱۸۸۲]۱۵-عنه، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر و ابن فضال، عن صفوان الجمال، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما التقى مؤمنان قطَّ إلا كان أفضلهما أشدهما حبًا لأخيه.

[۱۸۸۳]۱۶-الحسين بن محمد، عن محمد بن عمران الشيبعي، عن عبد الله بن جبلة، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كلٌّ من لم يحبَّ على الدّين و لم يبغض على الدّين فلا دين له.

باب ذمّ الدّنيا و الزّهد فيها

[۱۸۸۴]۱-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن الهيثم بن واقد الحريري، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من زهد في الدّنيا أثبت الله الحكمة في قلبه و أنطق بها لسانه و بصّره عيوب الدّنيا داءها و دواءها و أخرجها من الدّنيا سالما إلى دار السلام.

[۱۸۸۵]۲-علي بن إبراهيم، عن أبيه و علي بن محمد القاسمي جميعا، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود المنقري، عن حفص بن غياث، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۲۹۰

دوستی، در راه خدا و فرستاده او است و گاهی برای دنیا است. آنچه در راه خدا و فرستاده او است، پاداشش به عهده خدا است ولی آنچه برای دنیا بوده، ارزشی ندارد.

[۱۸۸۱]۱۴-سماعة مهران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: از میان دو مسلمانی که با هم دیدار می کنند، برترین شان کسی است که دیگری را بیشتر دوست می دارد.

[۱۸۸۲]۱۵-صفوان شتربان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

همواره از دو مؤمنی که یکدیگر را ملاقات می کنند، برترین شان آن است که دیگری را بیشتر دوست دارد.

[۱۸۸۳]۱۶-اسحاق عمار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر کس که نه براساس دین دوست می دارد

و نه براساس دین دشمنی می کند، دین ندارد.

نکوهش دنیا و پارسایی در دنیا

[۱۸۸۴] ۱- هیشم بن واقد جزری از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر کس در دنیا پارسایی کند، خداوند حکمت را در دلش استوار کرده، زبانش را به آن گویا می کند. به عیب های دنیا و درد و درمانش بینا کرده و سالم از دنیا به بهشت می برد.

[۱۸۸۵] ۲- حفص غیاث گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: همه

ص: ۲۹۱

سمعته يقول: جعل الخیر کله فی بیت و جعل مفتاحه الزهد فی الدنیا، ثم قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: لا يجد الرجل حلاوه الايمان فی قلبه حتى لا يبالي من اكل الدنیا. ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: حرام على قلوبكم أن تعرف حلاوه الايمان حتى ترهد فی الدنیا.

[۱۸۸۶] ۳- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن ابي أيوب الخزاز، عن ابي حمزه، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إن من أعون الأخلاق على الدين الزهد فی الدنیا.

[۱۸۸۷] ۴- علی بن ابراهیم، عن ابيه و علی بن محمد، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود المنقري، عن علی بن هاشم بن البرید، عن ابيه أن رجلا سأل علی بن الحسين عليهما السلام عن الزهد فقال:

عشره أشياء، فأعلى درجة الزهد أدنى درجة الورع و أعلى درجة اليقين و أعلى درجة اليقين أدنى درجة الرضا، ألا و إن الزهد فی آیه من كتاب الله عز و جل: لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ.

[۱۸۸۸] ۵- و بهذا الإسناد، عن المنقري، عن سفيان بن عيينه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام و هو يقول: كل قلب فيه شك أو شرك فهو ساقط و إنما أرادوا بالزهد فی الدنيا لتفرغ قلوبهم لل آخره.

[۱۸۸۹] ۶- علی، عن ابيه، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إن علامه الراغب فی ثواب الآخرة زهده فی عاجل زهره الدنیا، أما إن زهد الزاهد فی هذه الدنيا لا ينقصه مما قسم الله عز و جل له فيها و إن زهد، و إن حرص الحريص على عاجل زهره [الحياه] الدنيا لا يزيده

خوبی ها را در خانه ای نهاده کلیدش را پارسایی در دنیا قرار دادند. رسول خدا فرمود: هیچ انسانی تا به خوردن در دنیا اهمیّت ندهد، شیرینی ایمان را نمی چشد. آن گاه حضرت صادق علیه السلام فرمودند: شناختن شیرینی ایمان بر دل های شما حرام است آن گاه که در دنیا پارسایی کند.

[۱۸۸۶]۳- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: همانا یاورترین اخلاق بر دین، پارسایی در دنیا است.

[۱۸۸۷]۴- هاشم برید روایت کرده که مردی از حضرت سجّاد علیه السلام درباره پارسایی پرسید و حضرت فرمود: ده چیز است. و بالاترین درجه پارسایی، پایین ترین درجه پرهیزگاری است و بالاترین درجه پرهیزگاری، پایین ترین درجه یقین است و بالاترین درجه یقین، پایین ترین درجه رضا و خشنودی است. همانا پارسایی در آیه ای از کتاب خدای شکوهمند است: (تا بر آنچه از دست داده آید، اندوهگین نشده، به آنچه به شما داده است، شادمان نگردید). [حدید (۵۷): ۲۳]

[۱۸۸۸]۵- سفیان عیینه گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: هر دلی که در آن، شک یا شرکی باشد، پست است. و همانا آنان پارسایی در دنیا را به جهت خالی شدن دل هاشان برای آخرت می خواستند.

[۱۸۸۹]۶- محمّد مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: نشانه مشتاقان به پاداش آخرت، پارسایی در شکوفه رسیده دنیا است. هان که پارسایی پارسا در این دنیا از قسمت خداوند عزّتمند برای او نمی کاهد، اگرچه خودش چشم بپوشد. و طمع آزمند به شکوفه رسیده [زندگی] دنیا، چیزی به او

فیها و إن حرص، فالمغبون من حرم حظّه من الآخره.

[۱۸۹۰]۷- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن یحیی الخثعمی، عن طلحه بن زید، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

ما أعجب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِيهَا جَائِعًا خَائِفًا.

[۱۸۹۱]۸- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن القاسم بن یحیی، عن جدّه الحسن بن راشد، عن عبد الله بن سنان، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

خرج النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مَحْزُونٌ فَأَتَاهُ مَلِكٌ وَمَعَهُ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ يَقُولُ لَكَ رَبُّكَ: افْتَحْ وَخُذْ مِنْهَا مَا شِئْتَ مِنْ غَيْرِ أَنْ تَنْقُصَ شَيْئًا عِنْدِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الدُّنْيَا دَارٌ مِنْ لَا دَارَ لَهَا وَلَهَا يَجْمَعُ مِنْ لَا عَقْلَ لَهَا، فَقَالَ الْمَلِكُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَقَدْ سَمِعْتَ هَذَا الْكَلَامَ مِنْ مَلِكٍ يَقُولُهُ

فی السماء الرَّابِعَه، حین أعطیت المفاتیح.

[۱۸۹۲] ۹-علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن اَبی عمیر، عن جمیل بن درّاج، عن اَبی عبد الله علیه السلام قال:

مرّ رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم بجدی أسکّ ملقی علی منزله میتا، فقال لأصحابه: کم یساوی هذا؟ فقالوا: لعلّه لو کان حیّا لم یساو درهما، فقال النّبیّ صلّی الله علیه و اله و سلّم: و الذی نفسی بیده للدّنیّا أهون علی الله من هذا الجدی علی أهله.

[۱۸۹۳] ۱۰-علی بن ابراهیم، عن علی بن محمّد القاسانیّ، عن ذکره، عن عبد الله بن القاسم، عن اَبی عبد الله علیه السلام قال:

إذا أراد الله بعبد خیرا زهّده فی الدّنیّا و فقّهه فی الدّین و بصّیره عیوبها و من أوتیهنّ فقد أوتی خیر الدّنیّا و الآخرة، و قال: لم یطلب أحد الحقّ بباب أفضل من الزّهد فی الدّنیّا و هو ضدّ لما طلب أعداء الحقّ، قلت: جعلت فداک ممّا ذا؟

ص: ۲۹۴

نمی افزاید اگرچه خیلی حرص بزند. و زیان دیده کسی است که از بهره آخرت محروم می شود.

[۱۸۹۰] ۷-طلحه زید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هیچ چیز دنیا رسول خدا را خوشحال نمی ساخت جز این که در آن گرسنه و هراسان باشد.

[۱۸۹۱] ۸-عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: پیامبر گرامی درحالی که غمگین بود بیرون آمد. فرشته ای که کلید گنجینه های زمین را به همراه داشت، به نزدش آمده، عرض کرد: ای محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] این کلید گنجینه های زمین است. پروردگارت می فرماید: آن ها را بگشا و آنچه می خواهی بردار، بی آن که چیزی در نزد من کاسته شود. رسول خدا فرمود: دنیا خانه کسی است که خانه ندارد و برای این خانه کسی گرد می آورد که خرد ندارد. فرشته عرض کرد: به خدایی که تو را به حقّ به پیامبری فرستاد سوگند که این سخن را وقتی کلیدها را می گرفتم از فرشته ای در آسمان چهارم شنیدم.

[۱۸۹۲] ۹-جمیل درّاج از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا چشمش به بزغاله گوش بریده مرده ای در زباله دان افتاد، پس به اصحابش فرمود: این چقدر می ارزد؟ گفتند: شاید اگر زنده بود، دو درهم می ارزید. پیامبر گرامی فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست او است دنیا در نزد خدا از این بزغاله در نزد اهلش خوارتر است.

[۱۸۹۳] ۱۰-عبد الله قاسم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی خداوند خوبی بنده ای را بخواهد او را در دنیا پارسا، در دین فقیه و به عیب های خود بینا می کند. و به هرکس که این ها را داده اند خیر دنیا و آخرت را داده اند. و فرمودند:

هیچ کس حقّ را از دری برتر از پارسایی در دنیا نجسته است. و این برخلاف چیزی است که دشمنان حقّ می جویند. من عرض کردم: جانم فدایت از چه چیز می جویند؟

قال: من الرُّغْبَةِ فِيهَا. و قال: أَلَا مِنْ صَبَّارٍ كَرِيمٍ، فَإِنَّمَا هِيَ أَيَّامٌ قَلِيلٌ، أَلَا إِنَّهُ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَجِدُوا طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَرْهَدُوا فِي الدُّنْيَا.

قال: و سمعت أبا عبد الله عليه السَّلام يقول: إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمَا وَ وَجَدَ حَلَاوَهُ حَبِّ اللَّهِ وَ كَانَ عِنْدَ أَهْلِ الدُّنْيَا كَأَنَّهُ قَدْ خَوْلَطَ وَ إِنَّمَا خَالَطَ الْقَوْمَ حَلَاوَهُ حَبِّ اللَّهِ فَلَمْ يَشْتَغَلُوا بِغَيْرِهِ.

قال: و سمعته يقول: إِنَّ الْقَلْبَ إِذَا صَفَا ضَاقَتْ بِهِ الْأَرْضُ حَتَّى يَسْمُو.

[۱۸۹۴] ۱۱-عَلِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ، عَنِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ بْنِ هَمَّامٍ، عَنِ مَعْمَرِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنِ الزَّهْرِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ شَهَابٍ قَالَ:

سئل علي بن الحسين عليهما السَّلام أَى الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ فَقَالَ: مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَفْضَلُ مِنْ بَغْضِ الدُّنْيَا، وَ إِنَّ لَذَلِكَ لَشُعْبًا كَثِيرَةً وَ لِلْمَعَاصِي شُعْبًا فَأَوَّلُ مَا عَصَى اللَّهُ بِهِ الْكَبِيرَ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ إِبْلِيسَ حِينَ أَبِي وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ، وَ الْحِرْصَ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ آدَمَ وَ حَوَّاءَ حِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمَا: فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرُبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَخَذَا مَا لَا حَاجَةَ بِهِمَا إِلَيْهِ فَدَخَلَ ذَلِكَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِمَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ ذَلِكَ أَنْ أَكْثَرَ مَا يَطْلُبُ ابْنُ آدَمَ مَا لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَيْهِ، ثُمَّ الْحَسَدَ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ ابْنِ آدَمَ حَيْثُ حَسَدَ أَخَاهُ فَقَتَلَهُ، فَتَشَعَّبَ مِنْ ذَلِكَ حَبُّ النِّسَاءِ وَ حَبُّ الدُّنْيَا وَ حَبُّ الرَّئِاسَةِ وَ حَبُّ الرَّاحَةِ وَ حَبُّ الْكَلَامِ وَ حَبُّ الْعُلُوِّ وَ الثَّرْوَةِ، فَصُرْنَ سَبْعَ خِصَالٍ، فَاجْتَمَعْنَ كُلَّهُنَّ فِي حَبِّ الدُّنْيَا، فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ: حَبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ، وَ الدُّنْيَا دُنْيَاءَانِ: دُنْيَا بِلَاغٍ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٍ.

[۱۸۹۵] ۱۲-عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنِ ابْنِ بَكِيرٍ عَنِ

فرمود: از رغبت به دنیا. و فرمود: آیا بر صبر بزرگواری هست، که این روزها اندک است. هان تا در دنیا پارسایی نکنید، چشیدن طعم ایمان بر شما حرام است.

راوی گفته است: و شنیدم که حضرت صادق علیه السَّلام می فرماید: هرگاه مؤمن از دنیا کناره گیرد، اوج می گیرد و شیرینی دوستی خداوند را درمی یابد و او در نزد اهل دنیا چنان می نماید که گویا قاطی کرده است درحالی که این ها با شیرینی دوستی خداوند آمیخته شده، به غیر او نمی پردازند. او گفته است: و شنیدم می فرماید:

همانا دل وقتی پاک شود زمین برایش تنگ می شود تا آن که بالا می رود.

[۱۸۹۴] ۱۱-زهري گفته است: از حضرت سجّاد عليه السَّلام پرسیدند: کدام عمل در نزد خداوند شکوهمند برتر است؟

فرمودند: پس از معرفت به خدای شکوهمند و معرفت به فرستاده او هیچ عملی برتر از دشمنی با دنیا نیست. و آن شاخه های فراوانی دارد و گناه هم شاخه های بسیاری دارد. نخستین چیزی که خدا به سببش نافرمانی شد، کبر بود. که گناه ابلیس است، وقتی سرپیچید و بزرگی فروخت و از کافران شد و حرص بود. که گناه آدم و حوا است. وقتی خداوند عزتمند به آن دو فرمود: (از هر چه خواستید بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران می گردید.) [اعراف (۷): ۱۹] ولی آنان به آنچه نیازی نداشتند، دست یازیدند و این به نسل آن دو تا روز قیامت رسید. و از این جهت است که بیشتر چیزهایی که انسان به دنبالش می رود، چیزی است که به آن نیاز ندارد. سپس حسد است و آن گناه پسر آدم است. آن گاه که به برادرش حسد ورزیده، او را کشت. و از این نافرمانی ها دوستی زنان و دوستی دنیا و ریاست دوستی و راحت طلبی و سخن دوستی و برتری طلبی و مال دوستی ناشی شده است. و هفت خصلت شده اند که همه در دنیادوستی گرد آمده اند. و پیامبران و عالمان پس از دانستن این گفته اند:

دنیادوستی در رأس هر گناهی است. و دنیا دو گونه است: دنیای رساننده و دنیای نفرین شده.

[۱۸۹۵] ۱۲- ابن بکیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

ص: ۲۹۷

أبی عبد الله علیه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ فِي طَلْبِ الدُّنْيَا إِضْرَارًا بِالْآخِرَةِ وَفِي طَلْبِ الْآخِرَةِ إِضْرَارًا بِالْدُّنْيَا، فَأَضْرُوا بِالْدُّنْيَا فَإِنَّهَا أَوْلَى بِالْإِضْرَارِ.

[۱۸۹۶] ۱۳- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن أبي أيوب الخزاز عن أبي عبيدة الحذاء قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: حدّثني بما أنتفع به فقال: يا أبا عبيدة أكثر ذكر الموت، فإنّه لم يكثر إنسان ذكر الموت إلا زهد في الدّنيا.

[۱۸۹۷] ۱۴- عنه، عن عليّ بن الحكم، عن الحكم بن أيمن، عن داود الأبرار قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: ملك ينادي كلّ يوم: ابن آدم لدّ للموت و اجمع للفناء و ابن للخراب.

[۱۸۹۸] ۱۵- عنه، عن عليّ بن الحكم، عن عمر بن أبان، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما: إنّ الدّنيا قد ارتحلت مدبره، و إنّ الآخرة قد ارتحلت مقبله، و لكلّ واحد منهما بنون، فكونوا من أبناء الآخرة، و لا تكونوا من أبناء الدّنيا [ألا] و كونوا من الزّاهدين في الدّنيا الرّاعيين في الآخرة. ألا إنّ الزّاهدين في الدّنيا اتّخذوا الأرض بساطا، و التّراب فراشا، و الماء طيبا، و قرّضوا من الدّنيا تقريضا. ألا- و من اشتاق إلى الجنّه سلا عن

الشَّهوات، و من أشفق من النَّار رجع عن المحرّمات و من زهد في الدّنيا هانت عليه المصائب. ألا إنّ لله عبادا كمن رأى أهل الجنّه في الجنّه مخلّدين، و كمن رأى أهل النَّار في النَّار معذّبين، شرورهم مأمونه، و قلوبهم محزون، أنفسهم

ص: ۲۹۸

دنیاجویی زیان زدن به آخرت است و آخرت جویی زیان زدن به دنیا است. پس به دنیا زیان بزنید که به آن شایسته تر است.

[۱۸۹۶]۱۳- ابو عبیده حدّاء گفته است: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: حدیثی بفرماید تا سودمند گردم. فرمودند: ای ابو عبیده بسیار یاد مرگ کن؛ زیرا هیچ انسانی بسیار یاد مرگ نمی کند جز این که در دنیا پارسا می شود.

[۱۸۹۷]۱۴- از داود ابزاری روایت شده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: هر روز فرشته ای فریاد می زند: پسر آدم برای مردن بزای و برای نابودی جمع کن و برای خراب شدن بساز.

[۱۸۹۸]۱۵- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند: دنیا پشت کرده کوچ می کند و آخرت روی آورده. و هر کدام فرزندان دارند. پس، از فرزندان آخرت باشید و نه از فرزندان دنیا. [هان] از پارسایان در دنیا و مشتاقان به آخرت باشید. هان که پارسایان دنیا زمین را بستر، خاک را فرش، آب را عطر خود قرار داده اند و از دنیا به کلّی بریده اند. هان که هر کس به بهشت مشتاق باشد هوس ها را فراموش می کند و هر کس از دوزخ بترسد از حرام ها باز می گردد و هر کس در دنیا پارسا باشد سختی ها برایش آسان می شود.

هان برای خدا بندگانی است، مانند کسانی که اهل بهشت جاودانه در بهشت را دیده اند. و مانند کسانی که اهل دوزخ عذاب شده در آتش را دیده اند. بدی هاشان ایمن شده است و دل هاشان غمگین. جان هاشان پاک است و نیاز هاشان سبک.

ص: ۲۹۹

عفیفه، و حوائجهم خفیفه، صبروا آیاما قلیله، فصاروا بعقبی راحه طویله، أمّا اللیل فصافّون أقدامهم تجری دموعهم علی خدودهم و هم یجأرون إلی ربّهم، یسعون فی فکاک رقابهم، و أمّا النّهار فحلما، علماء، برره، أتقیاء، کأنّهم القداح قد براهم الخوف من العباده، ینظر إلیهم النّاظر فیقول: مرضی- و ما بالقوم من مرض- أم خولطوا فقد خالط القوم أمر عظیم، من ذکر النّار و ما فیها.

[۱۸۹۹]۱۶- عنه، عن علی بن الحکم، عن أبی عبد الله المؤمن، عن جابر قال:

دخلت علی أبی جعفر علیه السّلام فقال:

یا جابر و الله إنّی لمحزون، و إنّی لمشغول القلب، قلت: جعلت فداک و ما شغلک و ما حزن قلبک؟ فقال: یا جابر إنّه من دخل قلبه صافی خالص دین الله شغل قلبه عمّا سواه، یا جابر ما الدّنيا و ما عسی أن تكون الدّنيا؟ هل هی إلاّ طعام أکلته أو ثوب لبسته أو امرأه أصبتها، یا جابر إنّ المؤمنین لم یطمئنّوا إلی الدّنيا بقائهم فیها و لم یأمنوا قدومهم الآخرة، یا جابر الآخرة دار قرار، و

الدنيا دار فناء و زوال، و لكن أهل الدنيا أهل غفله و كأنّ المؤمنين هم الفقهاء أهل فكره و عبره، لم يصمهم عن ذكر الله جلّ اسمه ما سمعوا بآذانهم، و لم يعمهم عن ذكر الله ما رأوا من الزينة بأعينهم ففازوا بثواب الآخرة، كما فازوا بذلك العلم. و اعلم يا جابر أنّ أهل التقوى أيسر أهل الدنيا مئونه و أكثرهم لك معونه، تذكر فيعينونك و إن نسيت ذكروك، قوالون بأمر الله، قوامون على أمر الله قطعوا محبتهم بمحبته ربهم و وحشوا الدنيا لطاعه مليكهم و نظروا إلى الله عزّ و جلّ و إلى محبته بقلوبهم و علموا أنّ ذلك هو المنظور إليه، لعظيم شأنه، فأنزل الدنيا كمنزل نزلته ثم ارتحلت عنه، أو كمال وجدته في منامك فاستيقظت

ص: ۳۰۰

روزهایی اندک شکیبایی می کنند و در آخرت به راحتی ای دراز می رسند. در شب، پاهایشان به صف شده، اشک هاشان بر گونه جاری گشته به پروردگارشان پناه برده، برای آزادی گردن هاشان کوشش می کنند و در روز بردبارانی عالم، نیک و پرهیزگارند. گویا تیرهایی هستند که هراس از عبادت آنان را تراش داده است.

کسی که آنان را می بیند، می گوید: بیمارند-درحالی که آنان بیماری ای ندارند-یا قاطی کرده اند ولی مسأله ای بزرگ که یاد دوزخ و چیزهای درون آن است با این مردم آمیخته است.

[۱۸۹۹]۱۶-جابر گفته است: به نزد حضرت باقر علیه السلام رفتم و ایشان فرمود: ای جابر به خدا سوگند من غمگین و دل گرفته ام. من عرض کردم: جانم فدایت گرفتاری و اندوه دلتان چیست؟ فرمودند: ای جابر هرکس که دین زلال و ناب خدا در دلش باشد او را از جز او بازمی دارد. ای جابر دنیا چیست و چه می تواند باشد؟ آیا آن جز خوراکی است که می خوری یا لباسی که می پوشی یا زنی که به او می رسی؟ ای جابر همانا مؤمنان، به دنیا و ماندنشان در آن آرامش نیافته به رسیدن به آخرت ایمن نشدند. ای جابر آخرت خانه ماندن است و دنیا خانه نابودی و رفتن. ولی اهل دنیا اهل غفلت اند و گویی مؤمنان، فقیهان اهل اندیشه و عبرت اند که آنچه با گوش هاشان می شنوند، آنان را از یاد خدای بزرگ نام کر نکرده، و آراستگی ای که چشمانشان می بیند آنان را از یاد خدا کور نمی کند.

و ایشان به پاداش آخرت می رسند چنان که به این دانش رسیده اند.

و بدان ای جابر که اهل پرهیزگاری اندک خرج ترین اهل دنیا و یاورترین ایشان به تو هستند. نیازت را که بگویی یاری ات می کنند و اگر فراموش کنی به یادت می آورند. از فرمان خدا سخن گفته، بر آن ایستادگی می کنند. به جهت دوستی با پروردگارشان از دوستی اهل دنیا بریده اند و برای فرمانبری از اربابشان از دنیا می هراسند. به خداوند شکوهمند و به دوستی اش با دل نگریسته به جهت مقام بزرگش می فهمند که مقصود همان است. پس دنیا را همچون منزلگاهی بدان که در آن فرودآمده، سپس کوچ می کنی یا آن را چون مالی ببین که در خواب یافته ای که

ص: ۳۰۱

و ليس معك منه شيء إني [إنما]ضربت لك هذا مثلا لأنها عند أهل اللبّ و العلم بالله كفىء الظلال، يا جابر فاحفظ ما استرعاك الله جلّ و عزّ من دينه و حكمته و لا تسألنّ عمّا لك عنده إلّا ما له عند نفسك، فإن تكن الدنيا على غير ما وصفت

لك فتحول إلى دار المستعتب، فلعنني لرب حريص على أمر قد شقي به حين أتاه، و لرب كاره لأمر قد سعد به حين أتاه و ذلك قول الله عز و جل: وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ

[۱۹۰۰] ۱۷- عنه، عن علي بن الحكم، عن موسى بن بكر، عن أبي إبراهيم عليه السلام قال:

قال أبو ذر- رحمه الله-: جزي الله الدنيا عني مذمه بعد رغيفين من الشعير أتعدى بأحدهما و أتعشى بالآخر و بعد شملتني الصوف أتزر بإحدهما و أتردى بالآخرى.

[۱۹۰۱] ۱۸- و عنه، عن علي بن الحكم، عن المثني، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أبو ذر- رضي الله عنه- يقول في خطبته: يا مبتغي العلم كأن شيئا من الدنيا لم يكن شيئا إلا ما ينفع خيره و يضرب شزه إلا من رحم الله، يا مبتغي العلم لا يشغلك أهل و لا مال عن نفسك، أنت يوم تفارقهم كضيف بت فيهم ثم غدوت عنهم إلى غيرهم، و الدنيا و الآخره كمنزل تحولت منه إلى غيره و ما بين الموت و البعث إلا- كنومه نمتها ثم استيقظت منها، يا مبتغي العلم قدم لمقامك بين يدي الله عز و جل، فإنك مثاب بعملك كما تدين تدان يا مبتغي العلم.

[۱۹۰۲] ۱۹- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۳۰۲

چون بیدار شوی چیزی از آن را به همراه نخواهی داشت. من برای این، مثال زدم که دنیا نزد اهل خرد و معرفت به خدا همچون سایه ظهرگاه است. پس ای جابر آنچه خداوند از دین و حکمتش به تو سپرده، نگاه دار و هیچگاه از آنچه نزد او داری- مگر چیزی که از سوی او در نزد تو است- نپرس. و اگر دنیا در نظرت جز آن باشد که من برایت گفتم، سری به خانه توبه بزن. به جانم سوگند بسا کسی که به چیزی طمع دارد و وقتی به او داده می شود به سببش بدبخت می گردد و بسا کسی که از چیزی بدش می آید و چون به او داده شود به سببش سعادت مند می گرد و این سخن خداوند عزتمند است که فرمود: (تا مؤمنان را پاکیزه کرده، کافران را نابود سازد.) [آل عمران (۳): ۱۴۱]

[۱۹۰۰] ۱۷- موسای بکر از ابو ابراهیم علیه السلام روایت کرده که ابو ذر- خدایش پیامرزد- گفته است: خدا به جای من دنیا را نکوهش کند اگر پس از دو گرده نان جوین برای صبحانه و شامم و دو روپوش پشمین برای شلوار و عبایم چیزی بخواهم.

[۱۹۰۱] ۱۸- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که ابو ذر- خدا از او خشنود باد- در سخنرانی اش می گفت: ای دانش جو هیچ چیز دنیا ارزشی ندارد جز آنچه خیرش سود برساند و شرش زیان برساند- مگر به کسی که خدا رحم کند- ای دانش جو خانواده و مال تو را از خودت باز ندارد؛ زیرا روزی که از آنان جدا می گردی همچون میهمانی خواهی بود که شب را در میانشان خوابیده ای و سپس روز به سوی دیگران می روی. دنیا و آخرت مانند منزلگاهی است که از یکی به دیگری می روی و میان مرگ و برانگیخته شدن جز یک خواب و آن گاه بیداری، فاصله ای نیست. ای دانش جو برای

جایگاهت در پیشگاه خدای شکوهمند چیزی بفرست؛ زیرا تو برای عملت پاداش داده می شوی. به همان اندازه که اطاعت کنی، جزا داده می شوی. ای دانش جو.

[۱۹۰۲]۱۹-حسن راشد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

ص: ۳۰۳

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: ما لي و للدنيا إنما مثلي و مثلها كمثل الزاكب رفعت له شجرة في يوم صائف فقال تحتها ثم راح و تركها.

[۱۹۰۳]۲۰-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یحیی بن عقبه الأزدي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: مثل الحرير على الدنيا كمثل دودة القز، كلما ازدادت على نفسها لفا كان أبعد لها من الخروج حتى تموت غما، قال: و قال أبو عبد الله عليه السلام: كان فيما وعظ به لقمان ابنه: يا بني إن الناس قد جمعوا قبلك لأولادهم فلم يبق ما جمعوا و لم يبق من جمعوا له، و إنما أنت عبد مستأجر قد أمرت بعمل و وعدت عليه أجرا فأوف عملك و استوف أجرک و لا تكن في هذه الدنيا بمنزلة شاه وقعت في زرع أخضر فأكلت حتى سمت فكان حتفها عند سمنها و لكن اجعل الدنيا بمنزلة قنطرة على نهر جزت عليها و تركتها و لم ترجع إليها آخر الدهر. أخرجها و لا- تعمرها، فإنك لم تؤمر بعمارتها. و اعلم أنك ستسأل غدا إذا وقفت بين يدي الله عز و جل عن أربع: شبابك فيما أبلتته؟ و عمرک فيما أفنيتته؟ و مالک مما اكتسبتته؟ و فيما أنفقتته؟ فتأهب لذلك و أعد له جوابا: و لا تأس على ما فاتك من الدنيا، فإن قليل الدنيا لا يدوم بقاءه و كثيرها لا يؤمن بلاؤه، فخذ حذرک و جد في أمرک و اكشف الغطاء عن وجهک و تعرّض لمعروف ربّك و جدّد التوبة في قلبك و اكمش في فراغك قبل أن يقصد قصدك و يقضى قضاؤك و يحال بينك و بين ما تريد.

[۱۹۰۴]۲۱-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن بعض أصحابه، عن ابن أبي يعفور قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول-فيما ناجى الله عز و جلّ به موسى عليه السلام:- يا

ص: ۳۰۴

مرا با دنیا چه کار. حکایت من و دنیا همچون حکایت سواری است که در روزی گرم درختی یافته، زیر آن قیلوله کرده سپس رفته و آن درخت را وا گذاشته است.

[۱۹۰۳]۲۰-یحیی بن عقبه ازدی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: حکایت حریرص به دنیا همچون حکایت کرم ابریشم است که هرچه بیشتر دور خودش بتند، از رهایی دورتر می شود تا از غصه می میرد.

راوی گفته است: و حضرت صادق علیه السلام فرمودند: در اندرزه‌های لقمان به پسرش چنین آمده است: پسرم مردم پیش از

تو برای فرزندانشان گرد آوردند ولی نه آنچه گرد آوردند، ماند و نه کسی که برای او گرد آورده بودند. و تو بنده ای مزد بگیری که به کار دستورت داده، به پاداش وعده داده شده ای. پس عملت را به انجام رسان و پاداشت را دریاب و در این دنیا همچون گوسفندی در مزرعه سبز نباش که می خورد تا چاق شود و مرگش همان چاقی شدنش می باشد. بلکه دنیا را همچون پلی بر رودخانه بدان که از آن می گذری و تا ابد به آن باز نمی گردی خراب کن و آبادش نکن؛ زیرا تو به آباد کردن دستور ندادی. و بدان که فردا وقتی در پیشگاه خداوند شکوهمند می ایستی از چهار چیز بازخواست می شوی:

جوانی ات را در چه چیزی آزمودی؟ عمرت را در چه چیزی سپری کردی؟ مالت را از چه چیزی به دست آوردی؟ و در چه چیزی خرج کردی؟ پس برای آن جایگاه آماده شو و پاسخی فراهم کن. و بر آنچه از دنیا از دست داده ای افسوس نخور؛ زیرا اندک دنیا بقیایش هماره نیست و بسیاریش از بلا ایمن نه. پس پروا کن و در کارت بکوش و پرده از چهره ات بردار و به نیکی پروردگارت دست دراز کن و توبه را در دلت تازه کن و در فراغت شتاب کن پیش از آن که به قصد تو آیند و مرگت امضاء شده، میان تو و آنچه می خواهی فاصله افتد.

[۱۹۰۴] ۲۱- ابن ابی یعفور گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: در

ص: ۳۰۵

موسی لا- ترکن إلى الدنیا رکون الظالمین و رکون من اتخذها أبا و أمیا یا موسی لو وکلکک إلى نفسک لتنظر لها إذا لغلّب علیک حبّ الدنیا و زهرتها، یا موسی نافع فی الخیر أهله و استبقهم إلیه، فإنّ الخیر کاسمه و اترک من الدنیا ما بک الغنی عنه و لا تنظر عینک إلى کلّ مفتون بها و موکل إلى نفسه، و اعلم أنّ کلّ فتنه بدؤها حبّ الدنیا و لا تغبط أحدا بکثره المال فإنّ مع کثره المال تكثر الذنوب لواجب الحقوق، و لا تغبطنّ أحدا برضی الناس عنه، حتّی تعلم أنّ الله راض عنه، و لا تغبطنّ مخلوقا بطاعه الناس له، فإنّ طاعه الناس له و اتّباعهم إیاه علی غیر الحقّ هلاک له و لمن اتّبعه.

[۱۹۰۵] ۲۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن غياث بن ابراهيم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ فی کتاب علی صلوات الله علیه: إنّما مثل الدنیا کمثل الحیة ما ألین مسیها و فی جوفها السمّ النافع، یحذرها الرّجل العاقل، و یهوی إلیها الصّبیّ الجاهل.

[۱۹۰۶] ۲۳- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن أبی جمیله قال:

قال أبو عبد الله علیه السلام: کتب أمير المؤمنین علیه السلام إلى بعض أصحابه یعظه:

أوصیک و نفسی بتقوی من لا تحلّ معصیته و لا یرجى غیره، و لا الغنی إلاّ به، فإنّ من اتقى الله جلّ و عزّ و قوی و شبع و روى، و رفع عقله عن أهل الدنیا، فبدنه مع أهل الدنیا و قلبه و عقله معاین الآخرة، فأطفأ بضوء قلبه ما أبصرت عیناه من حبّ الدنیا فقدّر حرامها و جانب شبهاتها و أضرّ و الله بالحلال الصّافی إلاّ ما لا بدّ له من کسره [منه] یشدّ بها صلبه و ثوب یواری به عورته، من أغلظ ما یجد و أخشنه، و لم یکن له فیما لا بدّ له منه ثقه و لا رجاء، فوقع

مناجات خداوند شکوهمند با موسی علیه السلام آمده است: ای موسی به دنیا تکیه نکن.

چنان که ستمکاران و کسانی که آن را پدر و مادر خود می دانند، تکیه می کنند. ای موسی اگر تو را به خودت می سپردم تا از آن مواظبت کنی، دوستی دنیا و شکوه آن بر تو چیره می شد. ای موسی در نیکی ها با اهلش بکوش و به سویش با ایشان مسابقه بگذار که نیکی مانند نامش نیک است. از دنیا آنچه را از آن بی نیازی رها کن و با چشمت به فریفتگان دنیا و به خودواگذشتگان منگر. و بدان که هر فتنه ای آغازش دوستی دنیا است. به حال هیچ کس به جهت مال بسیارش حسرت نخور؛ زیرا با مال فراوان و به جهت حقوق واجب است که گناه بسیار می شود. و به حال هیچ کسی به سبب خشنودی مردم از او حسرت نخور تا وقتی که بدانی خدا از او راضی است. و به حال هیچ آفریده ای به سبب فرمانبری مردم از او حسرت نخور. که فرمانبری مردم و پیروی شان از او-به ناحق- نابودی او و پیروان او است.

[۱۹۰۵] ۲۲- غیاث ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در کتاب علی- درود خدا بر او- چنین آمده است: همانا حکایت دنیا حکایت مار است که چون لمسش کنی لطیف است ولی درونش زهری کشنده دارد. که خردمند از آن می پرهیزد ولی کودک نادان دل می بازد.

[۱۹۰۶] ۲۳- از ابو جمیل روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام به یکی از یارانش نامه نوشته، چنین پندش داد: تو و خودم را به پروای کسی که نافرمانی اش روا نیست و جز به او و با او امید بی نیازی نیست، سفارش می کنم. که هر کس از خداوند پروا کند گرامی و توانمند و سیر و سیراب می شود.

و عقلش از اهل دنیا فراتر می رود. بدنش همراه اهل دنیا است ولی دل و عقلش آخرت را می بیند. به روشنای دلش دوستی دنیا را که چشمانش دیده، خاموش می کند حرامش را پلید دانسته، از شبهاتش دوری می گزیند. به خدا سوگند به حلال ناب نیز جز آنچه به اندکی از آن ناچار است، وادار می شود تا به پیکرش نیرو داده، شرمگاهش را بپوشاند. که آن هم از ناگوارترین و زبرترین آن ها می باشد. و به آنچه ناچار است امید و تکیه ای هم ندارد. تکیه و امید او به آفریننده چیزها است.

ثقته و رجائه علی خالق الأشياء، فجِدَّ و اجتهد و أتعِبَ بدنه حتَّى بدت الأضلاع و غارت العینان فأبدل الله له من ذلك قوه فی بدنه و شدّه فی عقله و ما ذخر له فی الآخرة أكثر، فرفض الدّنيا فإنَّ حبَّ الدّنيا یعمی و یصمّ و یبکم و یدلّ الرّقاب، فتدارک ما بقى من عمرک و لا تقل غدا [أ] و بعد غد، فإنّما هلک من کان قبلک بإقامتهم علی الأمانی و التّسویف حتّى أتاهم أمر الله بغته و هم غافلون، فنقلوا علی أعوادهم إلی قبورهم المظلمه الضّیقه و قد أسلمهم الأولاد و الأهلون، فانقطع إلی الله بقلب منیب، من رفض الدّنيا، و عزم لیس فیہ انکسار و لا انخزال، أعاننا الله و إیاک علی طاعته و وفّقنا الله و إیاک لمرضاته.

[۱۹۰۷] ۲۴- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن عبد الله بن المغیره و غیره، عن طلحه بن زید، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

مثل الدّنيا كمثّل ماء البحر كلّما شرب منه العطشان ازداد عطشا حتّى يقتله.

[۱۹۰۸] ۲۵-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن الوشاء قال:

سمعت الرّضا علیه السّلام یقول: قال عیسی ابن مریم صلوات الله علیهما للحواریین: یا بنی اسرائیل لا تأسوا علی ما فاتکم من الدّنيا كما لا یأسی أهل الدّنيا علی ما فاتهم من دینهم إذا أصابوا دنیاهم.

باب

[۱۹۰۹] ۱-الحسین بن محمّد الأشعری، عن معلی بن محمّد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن عاصم بن حمید، عن أبی عبیده، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ الله عزّ وجلّ یقول: و عزّتی و جلالی و عظمتی و علوی و ارتفاع مکانی، لا یؤثر عبد هوای علی هوای نفسه إلاّ کففت علیه ضیعتة و ضمنت

ص: ۳۰۸

پس می کوشد و تنش را خسته می کند تا استخوان هایش نمایان شده، دیدگانش به گودی می رود و خداوند به جایش نیرویی در تن و توانی در عقل جایگزین می کند و آنچه در آخرت برایش ذخیره می کند، بیشتر است. پس دنیا را رها کن؛ زیرا دنیا دوستی کور و کر و گنگ و زبون می کند عمر مانده را جبران کن و نگو فردا یا پس فردا، که پیشینیان تو به سبب تکیه شان بر آرزوها و امروز و فردا نابود شدند. فرمان درحالی که آنان غافل بودند، ناگهان آمد و بر روی تابوت به سوی گروهی تاریک و تنگشان رفته، فرزندان و خاندانشان تنهایشان گذاشتند. پس با دلی توبه کار و ترک دنیا کرده و تصمیمی بی شکست به خدا رو کن. خدا ما و تو را بر فرمانبری اش یاری کند و ما و تو را به موجبات خشنودی اش پیروز گرداند.

[۱۹۰۷] ۲۴-طلحة زید از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند حکایت دنیا همچون حکایت آب دریا است که تشنه هر قدر از آن بخورد تشنه تر می شود تا او را بکشد.

[۱۹۰۸] ۲۵-وشاء گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید: عیسیای مریم- درود خدا بر او- به حواریان فرمود: ای بنی اسرائیل بر آنچه از دنیا از دستتان رفته افسوس نخورید. همان طور که اهل دنیا وقتی به دنیایشان می رسند بر آنچه از دینشان از دست داده اند افسوس نمی خورند.

باب

[۱۹۰۹] ۱-ابو عبیده از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که خداوند عزّتمند می فرماید: سوگند به عزّت و شکوهم و به عظمت و والایی ام و بلندی مقامم که هیچ بنده ای خواست مرا بر خواست خودش بر نمی گزیند جز این که زندگی اش را کفایت

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رِزْقَهُ وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارِهِ كُلِّ تَاجِرٍ.

[۱۹۱۰] ۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزین، عن ابن سنان، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال الله عزّ وجلّ: و عزّتی و جلالی و عظمتی و بهائی و علوّ ارتفاعی لا یؤثر عبد مؤمن هوای علی هواه فی شیء من أمر الدّنیاء إلا جعلت غناه فی نفسه و همّته فی آخرته و ضمّنت السّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رِزْقَهُ وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارِهِ كُلِّ تَاجِرٍ.

باب القناعه

[۱۹۱۱] ۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن زید الشّحام، عن عمرو بن هلال قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام: إِيَّاكَ أَنْ تَطْمَحَ بِصِرْكٍ إِلَىٰ مِنْ فَوْقَكَ، فَكَفَىٰ بِمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: فَلَا تُعْجِبَكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ وَقَالَ: وَلَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَإِنْ دَخَلَكَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ فَادْكُرْ عَيْشَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَإِنَّمَا كَانَ قُوَّةَ الشَّعِيرِ وَحُلُوَاهُ التَّمْرِ وَوَقُودَهُ الشَّعْفِ إِذَا وَجَدَهُ.

[۱۹۱۲] ۲-الحسين بن محمد بن عامر، عن معلى بن محمد، وعلی بن محمد عن صالح بن أبي حماد جميعا، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجه سالم بن مكرم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ سَأَلْنَا أَعْطَيْنَاهُ وَ مَنْ اسْتَغْنَىٰ أَغْنَاهُ اللَّهُ.

[۱۹۱۳] ۳-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن

کرده، آسمان ها و زمین را ضامن روزی اش می کنم. و در پشت تجارت هر بازرگانی، خودم به سود او قرار می گیرم.

[۱۹۱۰] ۲-ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که خداوند عزّتمند فرمود: سوگند به عزّت و شکوه و عظمتم و تابناکی و بلندی مرتبه ام، هر بنده مؤمنی در چیزی از کار دنیا خواست مرا بر خواست خودش برگزیند، توانگری را در جانش قرار داده، اراده اش را به آخرت متوجّه می کنم. آسمان ها و زمین را ضامن روزی اش قرار داده، در پشت تجارت هر بازرگانی خودم به سودش قرار می گیرم.

[۱۹۱۱]۱- از عمرو هلال روایت شده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: مبدا که به بالادست خودت چشم بدوزی. که در این باره آنچه خداوند شکوهمند به پیامبرش فرموده، بس است: (مال و فرزندانشان تو را شکفت زده نکند.) [توبه (۹)]:

[۵۵] و فرمود: (و به آنچه از شکوه زندگی دنیا به آنان داده ایم خیره نشو.) [طاه (۲۰)]:

[۱۳۱] و اگر در این باره اشکالی داشتی، زندگانی رسول خدا را به یاد آور که خوراکش، نان جو، حلوايش خرما و هیزمش شاخه خشک خرما بود اگر می یافت.

[۱۹۱۲]۲- ابو خدیجه سالم مکرم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هرکس از ما چیزی بخواهد، به او می دهیم و هرکس بی نیازی جوید، خدا او را بی نیاز می کند.

[۱۹۱۳]۳- هیثم واقد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هرکس

ص: ۳۱۱

محبوب، عن الهیثم بن واقد، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

من رضی من الله بالیسیر من المعاش رضی الله منه بالیسیر من العمل.

[۱۹۱۴]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد الله، عن أبیه، عن عبد الله بن القاسم، عن عمرو بن أبی المقدام، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

مکتوب فی التّوراه: ابن آدم کن کیف شئت كما تدین تدان من رضی من الله بالقلیل من الرّزق قبل الله منه الیسیر من العمل و من رضی بالیسیر من الحلال خفّت مؤنته و زکت مکسبته و خرج من حدّ الفجور.

[۱۹۱۵]۵- علی بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن عرفه، عن أبی الحسن الرضا علیه السّلام قال:

من لم یقنعه من الرّزق إلاّ الكثير لم یكفه من العمل إلاّ الكثير و من کفاه من الرّزق القلیل فإنّهُ یكفیه من العمل القلیل.

[۱۹۱۶]۶- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن سالم، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

كان أمير المؤمنین صلوات الله علیه یقول: ابن آدم إن كنت تريد من الدّنيا ما یكفیک فإنّ أیسر ما فیها یكفیک و إن كنت إنّما تريد ما لا یكفیک فإنّ کلّ ما فیها لا یكفیک

[۱۹۱۷]۷- محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن عبد الرّحمن بن محمّد الأسدی، عن سالم بن مکرم، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

اشتدّت حال رجل من أصحاب النّبیّ صلّى الله علیه و اله و سلّم فقالت له امرأته: لو أتیت رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم

فسألته فجاء إلى النبي صلى الله عليه و اله و سلم فلما رآه النبي صلى الله عليه و اله و سلم قال: من سألتنا أعطينا و من استغنى أغناه الله، فقال الرجل: ما يعني غيري فرجع إلى

ص: ۳۱۲

در زندگی به اندک خدا خرسند باشد خدا از عمل اندک او راضی می شود.

[۱۹۱۴]۴- عمرو ابو مقدم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: در تورات نوشته است: پسر آدم آن گونه باش که می خواهی؛ زیرا همانگونه که اطاعت می کنی جزا داده می شوی. که هر کس به روزی اندک خدا خرسند باشد خدا عمل اندک را از او می پذیرد و هر کس به اندکی از حلال راضی باشد، هزینه اش سبک شده، در آمدش پاکیزه می شود و از مرز فساد بیرون می رود.

[۱۹۱۵]۵- محمّد عرفه از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر کس که جز روزی فراوان قانعش نمی کند، جز عمل فراوان او را بسنده نیست. و هر کس به روزی اندک بسنده می کند، عمل اندک نیز او را بس است.

[۱۹۱۶]۶- هشام سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان- درود خدا بر او- می فرمودند: پسر آدم اگر از دنیا چیزی می خواهی که تو را کفایت کند اندک ترین چیز آن هم تو را بس است. و اگر چیزی می خواهی که تو را کفایت نکند همه چیزهای دنیا هم تو را بس نیست.

[۱۹۱۷]۷- سالم مکرم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: زندگی مردی از اصحاب پیامبر گرامی سخت شد پس زنش به او گفت: کاش به نزد رسول خدا رفته، چیزی از ایشان می خواستی. او به نزد پیامبر آمد. حضرت وقتی ایشان را دید، فرمود: هر کس از ما چیزی بخواهد، می دهیم و هر کس بی نیازی جوید، خدا او را بی نیاز می کند. مرد با خودش گفت: منظورشان من هستم. پس به نزد زنش

ص: ۳۱۳

امراته فأعلمها، فقالت: إن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم بشر فأعلمه، فأتاه، فلما رآه رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم قال: من سألتنا أعطينا و من استغنى أغناه الله حتى فعل الرجل ذلك ثلاثا ثم ذهب الرجل فاستعار معولا ثم أتى الجبل، فصعده فقطع حطبا ثم جاء به فباعه بنصف مد من دقيق فرجع به فأكله، ثم ذهب من الغد، فجاء بأكثر من ذلك فباعه، فلم يزل يعمل و يجمع حتى اشترى معولا- ثم جمع حتى اشترى بكرين و غلاما ثم أثرى حتى أيسر فجاء إلى النبي صلى الله عليه و اله و سلم، فأعلمه كيف جاء يسأله و كيف سمع النبي صلى الله عليه و اله و سلم، فقال النبي صلى الله عليه و اله و سلم: قلت لك: من سألتنا أعطينا و من استغنى أغناه الله.

[۱۹۱۸]۸- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن علي بن الحكم، عن الحسين بن الفرات، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: من أراد أن يكون أغنى النَّاس فليكن بما في يد الله أوثق منه بما في يد غيره.

[۱۹۱۹] ۹- عنه، عن ابن فضال، عن عاصم بن حميد، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر أو أبي عبد الله عليهما السلام قال:

من قنع بما رزقه الله فهو من أغنى النَّاس.

[۱۹۲۰] ۱۰- عنه، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن حمزه بن حرمان قال:

شكا رجل إلى أبي عبد الله عليه السلام أنه يطلب فيصيب و لا يقنع، و تنازعه نفسه إلى ما هو أكثر منه و قال: علمنى شيئاً أنتفع به، فقال أبو عبد الله عليه السلام: إن كان ما يكفيك يغنيك، فأدنى ما فيها يغنيك، و إن كان ما يكفيك لا يغنيك فكل ما فيها لا يغنيك.

[۱۹۲۱] ۱۱- عنه، عن عده من أصحابنا، عن حنان بن سدير رفعه قال:

ص: ۳۱۴

بازگشته، سخن را باز گفت. زن گفت: رسول خدا نیز انسانی است. او را از حال خودت آگاه کن. پس به نزد حضرت آمد. رسول خدا چون او را دید، فرمود: هر کس از ما چیزی بخواهد می دهیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند او را بی نیاز می کند. آن مرد تا سه بار چنین کرد. سپس رفت و کلنگی عاریه کرده، به کوه رفت و هیزمی گرد آورده، به شهر آورد و به نیم چارک آرد فروخت. آن گاه آن را به خانه برد و خورد. سپس فردا رفت و هیزم بیشتری آورده، فروخت. و پیوسته کار کرد و مالی گرد آورد تا کلنگی خرید، سپس مالی گرد آورد و دو بچه شتر و یک نوکر خرید. سپس ثروتمند و کامیاب شد. آن گاه به نزد پیامبر گرامی آمده، قصه را گفت که چگونه آمد تا چیزی از ایشان بخواهد و از ایشان چه شنید. پیامبر گرامی فرمود: من که به تو گفتم: هر کس از ما چیزی بخواهد، می دهیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند او را بی نیاز می گرداند.

[۱۹۱۸] ۸- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هر کس می خواهد از بی نیازترین مردم باشد، به آنچه در دست خدا است مطمئن تر باشد تا به آنچه در دست جز او است.

[۱۹۱۹] ۹- ابو حمزه از حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمودند: هر کس به آنچه خدا روزی کرده، قناعت کند از بی نیازترین مردمان است.

[۱۹۲۰] ۱۰- حمزه حرمان گفته است: مردی به نزد حضرت صادق علیه السلام شکایت برد و گفت: من می جویم و به دست می آورم ولی قانع نشده، نفسم برای بیشتر از آن با من ستیز می کند. چیزی به من بیاموزید تا به آن سودمند گردم. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: اگر آنچه تو را بس است بی نیازت می کند، کم ترین چیزی که در دنیا است تو را بی نیاز می کند و اگر آنچه تو را بس است بی نیازت نمی کند، همه دنیا هم تو را بی نیاز نخواهد کرد.

[۱۹۲۱] ۱۱- از حنان سدير حدیثی که سندش را به امیر مؤمنان علیه السلام رسانده، روایت

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: من رضى من الدّنيا بما يجزيه كان أيسر ما فيها يكفيه، و من لم يرض من الدّنيا بما يجزيه لم يكن فيها شيء يكفيه.

باب الكفاف

[۱۹۲۲] ۱-علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن غير واحد، عن عاصم بن حمید، عن أبي عبيده الحدّاء قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: قال الله عزّ و جلّ: إنّ من أغبط أوليائي عندي رجلا- خفيف الحال، ذا حظّ من صلاه، أحسن عباده ربّه بالغيب، و كان غامضا في النّاس جعل رزقه كفافا، فصبر عليه، عجلت متيته فقلّ تراثه و قلّت بواكيه.

[۱۹۲۳] ۲-علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: طوبى لمن أسلم و كان عيشه كفافا.

[۱۹۲۴] ۳-التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: اللهمّ ارزق محمّدا و آل محمّد و من أحبّ محمّدا و آل محمّد العفاف و الكفاف و ارزق من أبغض محمّدا و آل محمّد المال و الولد.

[۱۹۲۵] ۴-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن يعقوب بن يزيد، عن إبراهیم بن محمّد التّوفليّ رفعه إلى علی بن الحسين صلوات الله عليهما قال:

مرّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم براعى إبل فبعث يستسقيه، فقال: أمّا ما فى ضروعها فصبح الحىّ و أمّا ما فى آئنتنا فغبوقهم، فقال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: اللهمّ أكثر ماله

شده که ایشان فرمودند: هر کس از دنیا به آنچه او را بس است، خرسند باشد، کم ترین چیز دنیا او را بس است. و هر کس از دنیا به آنچه او را بس است، خرسند نباشد، چیزی در دنیا نیست که او را کفایت کند.

کفاف

[۱۹۲۲] ۱-ابو عبيده حدّاء گفت: از حضرت صادق عليه السّلام شنیدم می فرماید که رسول خدا فرمود: خداوند عزّتمند فرموده است: از رشک انگیزترین دوستانم در پیشگاه من مرد سبک حال صاحب بهره از نماز است که در نهران به نیکی پروردگارش

را عبادت می کند. در میان مردم گمنام است و روزی اش را به اندازه کفاف قرار داده، بر آن شکیبایی می کند. و مرگش که به شتاب برسد، ارث و گریه کنندگانی اندک دارد.

[۱۹۲۳]۲- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خوشا کسی که اسلام آورده و زندگی اش به اندازه کفاف است.

[۱۹۲۴]۳- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خدایا به محمد و خاندان محمد علیهم السلام و کسانی که محمد و خاندان محمد علیهم السلام را دوست دارند پاکدامنی و کفاف را روزی کن. و به کسانی که دشمن محمد و خاندان محمد علیهم السلام هستند مال و فرزند روزی کن.

[۱۹۲۵]۴- ابراهیم بن محمد نوفلی حدیثی که سندش را به حضرت سجاد علیه السلام رسانده، روایت کرده که ایشان فرمودند: رسول خدا بر شترچرانی گذشت و کسی را فرستاد تا از او آشامیدنی بخواهد. او گفت: آنچه در سینه های شتران است برای صبحانه قبیله است و آنچه در ظرف هایمان است برای شامشان. پس رسول خدا فرمود: خدایا مال و فرزندش را فراوان کن. سپس به گوسفندچرانی گذشت و کسی

ص: ۳۱۷

و ولده، ثم مرّ براعی غنم فبعث إليه يستسقيه فحلب له ما في ضروعها و أكفأ ما في إنائه في إناء رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و بعث إليه بشاه و قال: هذا ما عندنا و إن أحببت أن تزيدك زدناك، قال: فقال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: اللهم ارزقه الكفاف، فقال له بعض أصحابه، يا رسول الله دعوت للهدى ردك بدعاء عامتنا نجبه و دعوت للهدى أسعفك بحاجتك بدعاء كلنا نكرهه؟ فقال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إن ما قلّ و كفى خير مما كثر و ألهي: اللهم ارزق محمدا و آل محمد الكفاف.

[۱۹۲۶]۵- عنه، عن أبيه، عن أبي البختري، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الله عزّ و جلّ يقول: يحزن عبدی المؤمن إن قُتِرَ عليه و ذلك أقرب له مني، و يفرح عبدی المؤمن إن وسّعت عليه و ذلك أبعد له مني.

[۱۹۲۷]۶- الحسين بن محمد، عن أحمد بن إسحاق، عن بكر بن محمد الأزدي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: قال الله عزّ و جلّ: إن من أغبط أوليائي عندي عبدا مؤمنا، ذا حظّ من صلاح، أحسن عباده ربّه، و عبد الله في السّريرة، و كان غامضا في الناس فلم يشر إليه بالأصابع و كان رزقه كفافا، فصر عليه فعجلت به المتيه، فقلّ تراثه و قلّت بواكيه.

[۱۹۲۸] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن التّعمان قال: حدّثنی حمزه بن حرمان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إذا هم أحدكم بخير فلا يؤخره فإنّ العبد ربّما صلّى الصّلاه أو صام اليوم فيقال له: اعمل ما شئت بعدها فقد غفر [الله] لك.

ص: ۳۱۸

را فرستاد تا از او شیر بخواهد. او آنچه در سینه گوسفندان بود، دوشید و آنچه در ظرف هایش داشت در ظرف رسول خدا ریخته و گوسفندی نیز فرستاد و عرض کرد: این چیزی بود که داشتیم اگر دوست داشتید بیشتر هم می دهیم. و رسول خدا فرمودند: خدایا کفاف را روزی اش کن. پس یکی از اصحاب پیامبر عرض کرد: ای رسول خدا برای کسی که به شما چیزی نداد، دعایی کردی که ما همه دوست داشتیم ولی برای کسی که نیازت را برآورد دعایی کردی که همه ما آن را ناپسند می دانیم؟! رسول خدا فرمودند: همانا اندک به کفایت بهتر از بسیار مشغول کننده است. خدایا به محمد و خاندان محمد علیهم السلام کفاف را روزی کن.

[۱۹۲۶] ۵- ابو البختری از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند شکوهمند می فرماید: اگر بر بنده مؤمنم تنگ بگیرم، غمگین می شود درحالی که آن، او را به من نزدیک تر می کند. و اگر وسعت بدهم، شادمان می شود درحالی که آن، او را از من دورتر می کند.

[۱۹۲۷] ۶- بکر بن محمد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که [رسول خدا] فرمودند: خداوند شکوهمند فرموده است: از رشک انگیزترین دوستانم در پیشگاهم بنده مؤمن صاحب بهره از نیکی است که به خوبی پروردگارش را عبادت می کند. خداوند را در دل عبادت می کند و در میان مردم گمنام است و با انگشت به سویش اشاره نمی شود. روزی اش به قدر کفاف است و بر آن شکیبایی می کند و مرگش که به شتاب برسد، ارزشش ناچیز و گریه کنندگانش اندک اند.

شتاب در کار نیک

[۱۹۲۸] ۱- حمزه حرمان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: وقتی یکی از شما قصد خیری کرد، آن را عقب نیندازد. که بسا بنده نمازی بگذارد یا روزه ای بگیرد و آن گاه به او بگویند: اینک هر کار که خواهی بکن که [خدا] تو را

ص: ۳۱۹

[۱۹۲۹] ۲- عنه، عن علی بن الحکم، عن أبي جميله قال، قال أبو عبد الله عليه السلام:

افتتحوا نهاركم بخير و أملوا على حفظتكم في أوله خيرا و في آخره خيرا، يغفر لكم ما بين ذلك إن شاء الله.

[۱۹۳۰]۳- عنه، عن ابن أبي عمير، عن مرازم بن حكيم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أبي يقول: إذا هممت بخير فبادر، فإنك لا تدري ما يحدث.

[۱۹۳۱]۴- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إن الله يحب من الخير ما يعجل.

[۱۹۳۲]۵- عنه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن علي بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن بشير بن يسار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا أردت شيئاً من الخير فلا تؤخره، فإن العبد يصوم اليوم الحارّ يريد ما عند الله فيعتقه الله به من النار، و لا تستقل ما يتقرب به إلى الله عزّ و جلّ و لو شقّ تمره.

[۱۹۳۳]۶- عنه، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من همّ بخير فليعجله و لا يؤخره، فإن العبد ربّما عمل العمل فيقول الله تبارك و تعالی: قد غفرت لك و لا أكتب عليك شيئاً أبداً، و من همّ بسئته فلا يعملها، فإنه ربّما عمل العبد السئته فيراه الله سبحانه فيقول: لا و عزّتي و جلالی لا أغفر لك بعدها أبداً.

[۱۹۳۴]۷- علي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۳۲۰

[۱۹۲۹]۲- از ابو جميله روايت شده كه رسول خدا فرمودند: روزتان را با نيكي بياغازيد و در آغاز و پايان آن بر فرشتگان نگاهبانان نيكي بنويسانيد تا ان شاء الله آنچه ميان آن دو است براي آنان آمرزيده شود.

[۱۹۳۰]۳- مرازم حكيم از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده كه پدرم می فرمود:

وقتی قصد خيري کردی به آن شتاب کن؛ زیرا تو نمی دانی كه چه روى خواهد داد.

[۱۹۳۱]۴- زراره از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده كه رسول خدا فرمودند:

خداوند خيري را كه در آن شتاب می شود، دوست دارد.

[۱۹۳۲]۵- بشير يسار از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده كه فرمودند: وقتی قصد كار خيري کردی آن را به عقب نینداز. كه بنده روزی گرم را روزه می گیرد تا به آنچه نزد خدا است برسد و خدا به سبب آن او را از آتش رها می کند. و آنچه را باعث نزدیکی به خداوند عزّتمند می شود، اندك شمار حتی اگر به اندازه نصف خرما باشد.

[۱۹۳۳] ۶- یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر کس قصد انجام خیری کرد، در آن شتاب کند و عقب نیندازد. که بسا بنده عملی انجام دهد که خداوند پاک و والا بفرماید: تو را آمرزیدم و دیگر به زیانت چیزی نمی نویسم. و هر کس به انجام گناهی قصد کرد، آن را انجام ندهد که بسا بنده گناهی انجام دهد و خداوند پاک او را دیده، بفرماید: به عزّت و شکوهم سوگند که پس از این هرگز تو را نمی آمرزم.

[۱۹۳۴] ۷- هشام سالم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی به

ص: ۳۲۱

إذا هممت بشيء من الخير فلا- تؤخره، فإنّ الله عزّ وجلّ ربّما اطّلع على العبد و هو على شيء من الطّاعة فيقول: و عزّتي و جلالتي لا أعدّبك بعدها أبدا، و إذا هممت بسئته فلا تعملها، فإنّه ربّما اطّلع الله على العبد و هو على شيء من المعصية فيقول: و عزّتي و جلالتي لا أغفر لك بعدها أبدا

[۱۹۳۵] ۸- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن أبي جميله، عن محمّد بن حرمان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إذا همّ أحدكم بخير أو صله فإنّ عن يمينه و شماله شيطانين فليبادر لا يكفاه عن ذلك.

[۱۹۳۶] ۹- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن أبي الجارود قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: من همّ بشيء من الخير فليعجله، فإنّ كلّ شيء فيه تأخير فإنّ للشيطان فيه نظره.

[۱۹۳۷] ۱۰- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن عليّ بن أسباط عن العلاء، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنّ الله تثقل الخير على أهل الدّنيا كثقله في موازينهم يوم القيامة و إنّ الله عزّ وجلّ خفف الشّرّ على أهل الدّنيا كخفّته في موازينهم يوم القيامة.

باب الإنصاف و العدل

[۱۹۳۸] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن الحسن بن حمزه، عن جدّه، عن أبي حمزه الثّماليّ، عن عليّ بن

ص: ۳۲۲

انجام کار نیکی قصد کردی آن را عقب نینداز، که بسا خداوند شکوهمند بر بنده ای که در حال اطاعت است آگاه شود و بفرماید: به عزّت و شکوهم سوگند پس از این هرگز تو را عذاب نمی کنم. و چون به انجام گناهی قصد کردی، عمل نکن. که بسا خداوند بر بنده ای که در حال گناه است آگاه شود و بفرماید: به عزّت و شکوهم سوگند، پس از این دیگر تو را نمی

آمرزم.

[۱۹۳۵] ۸- محمد حمران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی یکی از شما به نیکی یا بخششی قصد می کند، دو شیطان در راست و چپش قرار می گیرند. پس باید شتاب کند تا آن دو او را از آن کار باز ندارند.

[۱۹۳۶] ۹- ابو جارود گفته است: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: هر کس به انجام کاری نیک قصد کرد، در آن شتاب کند؛ زیرا هر چیزی که تأخیری داشته باشد، شیطان به آن نظر خواهد کرد.

[۱۹۳۷] ۱۰- محمد مسلم گفته است: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند نیکی را بر اهل دنیا سنگین ساخت چنان که روز قیامت در ترازوهایشان سنگین است و بدی را برایشان سبک قرار داد چنان که در روز قیامت در ترازوهایشان سبک است.

انصاف و عدالت

[۱۹۳۸] ۱- ابو حمزه ثمالی از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که رسول خدا در

ص: ۳۲۳

الحسین صلوات الله علیهما قال:

كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يقول في آخر خطبته: طوبى لمن طاب خلقه و طهرت سجيته و صلحت سيرته و حسنت علانيته و أنفق الفضل من ماله و أمسك الفضل من قوله و أنصف الناس من نفسه.

[۱۹۳۹] ۲- عنه، عن محمد بن سنان، عن معاوية بن وهب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من يضمن لى أربعة بأربعة أبيات في الجنة؟ أنفق و لا تخف فقرا، و أفش السلام في العالم، و اترك المراء و إن كنت محققا، و أنصف الناس من نفسك.

[۱۹۴۰] ۳- عنه، عن الحسن بن علي بن فضال، عن علي بن عقبه، عن جارود أبي المنذر قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: سيد الأعمال ثلاثة: إنصاف الناس من نفسك حتى لا ترضى بشيء إلا رضيت لهم مثله و مواساتك الأخ في المال و ذكر الله على كل حال ليس سبحانه الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر فقط و لكن إذا ورد عليك شيء أمر الله عز و جل به أخذت به أو إذا ورد عليك شيء نهى الله عز و جل عنه تركته.

[۱۹۴۱] ۴- عنه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إبراهيم بن محمد الثقفي، عن علي بن المعلی، عن يحيى بن أحمد، عن أبي محمد الميثمي، عن رومي بن زراره، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام في كلام له: ألا إنه من ينصف الناس من نفسه لم يزد الله إلا عزًا.

[۱۹۴۲] ۵- عنه، عن عثمان بن عيسى، عن عبد الله بن مسكان، عن محمد بن

ص: ۳۲۴

پایان خطبه اش می فرمود: خوشا کسی که اخلاقش خوش، طبعش پاک، نهانش نیک و آشکارش نیکو است. زیادی مالش را بخشیده، از زیادی سخن دریغ می کند و با مردم انصاف می ورزد.

[۱۹۳۹] ۲- معاویة و هب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: چه کسی در برابر چهار خانه در بهشت، چهار چیز را به عهده می گیرد؟ ببخش و از فقر نترس. سلام گفتن را در جهان بگستر. جدال را رها کن اگرچه حق با تو باشد و با مردم به انصاف رفتار کن.

[۱۹۴۰] ۳- جارود ابو منذر گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

سرور اعمال سه چیز است: انصاف با مردم، چنان که به چیزی برای خودت خرسند نشوی مگر این که به مانند آن برای آنان هم خرسند شوی. و شریک کردن برادر در مال خود و یاد خدا در همه حال. که فقط سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست. بلکه ذکر این است که وقتی فرمانی از خداوند شکوهمند آمد، انجامش دهی و چون نهی ای بیامد رها کنی.

[۱۹۴۱] ۴- زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: همانا هر کس با مردم به انصاف رفتار کند، خداوند عزتت را می افزاید.

[۱۹۴۲] ۵- محمد مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: سه کس

ص: ۳۲۵

مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ثلاثة هم أقرب الخلق إلى الله عز وجل يوم القيامة حتى يفرغ من الحساب:

رجل لم تدعه قدره في حال غضبه إلى أن يحيف على من تحت يده، ورجل مشى بين اثنين فلم يمل مع أحدهما على الآخر بشعيره، ورجل قال بالحق فيما له و عليه.

[۱۹۴۳] ۶- عنه، عن أبيه، عن النضر بن سويد، عن هشام بن سالم، عن زراره، عن الحسن البزاز، عن أبي عبد الله عليه السلام قال في حديث له:

ألا أخبركم بأشد ما فرض الله على خلقه، فذكر ثلاثة أشياء أولها: إنصاف الناس من نفسك.

[۱۹۴۴]۷-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: سيد الأعمال إنصاف الناس من نفسك و مواساة الأخ في الله و ذكر الله عز و جل على كل حال.

[۱۹۴۵]۸-علی، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن زراره، عن الحسن البزاز قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: ألا أخبرك بأشد ما فرض الله على خلقه؟ [ثلاث] قلت: بلى قال: إنصاف الناس من نفسك و مواساتك أخاك و ذكر الله في كل موطن، أما إنني لا أقول سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر و إن كان هذا من ذاك و لكن ذكر الله جل و عز في كل موطن إذا هجمت على طاعه أو على معصيه.

[۱۹۴۶]۹-ابن محبوب، عن أبي أسامه قال:

ص: ۳۲۶

در روز قیامت و تا پایان حساب رسی نزدیک ترین آفریدگان به خداوند عزتمند هستند: مردی که قدرتش در حال خشم، او را به ستم بر زیردستانش وانمی دارد.

مردی که میان دو نفر راه می رود ولی به اندازه جوی به یکی از آن ها مایل نمی شود و مردی که حق را می گوید، چه به سودش باشد و چه به زیانش.

[۱۹۴۳]۶-حسن بزار گفت: در حدیثی حضرت صادق علیه السلام فرموده است: آیا شما را به دشوارترین چیزی که خدا بر آفریدگانش واجب کرده، آگاه نکنم. و سه چیز فرموده که نخستین شان انصاف ورزی با مردم است.

[۱۹۴۴]۷-سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

سرور اعمال، انصاف با مردم، یاری برادر در راه خدا و یاد خدای شکوهمند در هر حال است.

[۱۹۴۵]۸-حسن بزاز گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: آیا تو را از دشوارترین واجبات خداوند بر آفریدگانش [که سه چیز است] آگاه نکنم؟ من عرض کردم: چرا. فرمودند: انصاف با مردم، یاری برادرت و یاد خداوند در همه جا. بدان که من نگفتم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر. اگرچه این هم یاد خدا است ولی یاد خدای عزتمند در همه جا وقتی است که با اطاعت یا گناهی برخورد می کنی.

[۱۹۴۶]۹-از ابو اسامه روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مؤمن به

ص: ۳۲۷

قال أبو عبد الله عليه السلام: ما ابتلى المؤمن بشيء أشدّ عليه من خصال ثلاث يحرمها، قيل: و ما هنّ؟ قال: المواساه في ذات يده و الإنصاف من نفسه و ذكر الله كثيرا، أما إنّي لا أقول: سبحان الله و الحمد لله [و لا إله إلا الله] و لكن ذكر الله عند ما أحلّ له و ذكر الله عند ما حرّم عليه.

[١٩٤٧] ١٠- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن يحيى بن إبراهيم بن أبي البلاد، عن أبيه، عن جدّه أبي البلاد رفعه قال:

جاء أعرابي إلى النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم و هو يريد بعض غزواته، فأخذ بغرز راحلته، فقال: يا رسول الله علّمني عملا أدخل به الجنّه، فقال: ما أحببت أن يأتيه النّاس إليك فأتته إليهم و ما كرهت أن يأتيه النّاس إليك فلا تأتّه إليهم، خلّ سبيل الرّاحله.

[١٩٤٨] ١١- أبو عليّ الأشعريّ، عن الحسن بن عليّ الكوفيّ، عن عبيس بن هشام، عن عبد الكريم، عن الحلبيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

العدل أحلى من الماء يصيبه الظّم آن، ما أوسع العدل إذا عدل فيه و إن قلّ.

[١٩٤٩] ١٢- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من أنصف النّاس من نفسه رضى به حكما لغيره.

[١٩٥٠] ١٣- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن يوسف بن عمران بن ميثم، عن يعقوب بن شعيب، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

أوحى الله عزّ و جلّ إلى آدم عليه السّلام أنّي سأجمع لك الكلام في أربع كلمات، قال: يا ربّ و ما هنّ؟ قال: واحده لى و واحده لك و واحده فيما بينى و بينك و واحده فيما بينك و بين النّاس قال: يا ربّ بينهنّ لى حتّى أعلمهنّ، قال: أمّا التي

ص: ٣٢٨

چیزی دشوارتر از محروم شدن از سه خصلت دچار نمی شود. گفتند: و آن سه چیستند؟ فرمودند: کمک با آنچه در دست دارد، انصاف ورزی و یاد بسیار خدا.

هان من نمی گویم: سبحان الله و الحمد لله [و لا اله الا الله] بلکه یاد خدا در حلال و حرامی است که خدا بر او نوشته است.

[١٩٤٧] ١٠- ابو بلاد حدیثی روایت کرده، گفته است: اعرابی ای به نزد پیامبر گرامی که برای یکی از جنگ ها آماده می شد آمده، رکاب شترش را گرفت و گفت: ای رسول خدا عملی به من بیاموز که به بهشتم ببرد. حضرت فرمودند: با مردم چنان رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند و هرگونه که نمی پسندی با تو رفتار بکنند با آنان نکن. اینک راه شتر را باز کن.

[۱۹۴۸]۱۱- حلبی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: عدل شیرین تر از آبی است که به دست تشنه می رسد. چه توانگر است این عدل- وقتی عدالت برقرار شود- اگر چه اندک باشد.

[۱۹۴۹]۱۲- یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر که با مردم انصاف ورزد، به داوری اش برای دیگران راضی می گردند.

[۱۹۵۰]۱۳- یعقوب شعیب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

خداوند عزّتمند به آدم علیه السّلام چنین وحی کرد: من همه سخن را برای تو در چهار کلمه جمع خواهم کرد. او عرض کرد: پروردگارا آن چهار کلمه چیست؟ فرمود: یکی برای من است، یکی برای تو. یکی میان من و تو و یکی میان تو و مردم. او عرض

ص: ۳۲۹

لی فتعبدنی لا تشرک بی شیئا، و أما الّتی لک فأجزیک بعملک أحوج ما تكون إلیه، و أما الّتی بینی و بینک فعلیک الدّعاء و علیّ الإجابة و، أما الّتی بینک و بین النّاس فترضی للنّاس ما ترضی لنفسک و تکره لهم ما تکره لنفسک.

[۱۹۵۱]۱۴- أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن عبد الجوّار، عن ابن فضال، عن غالب بن عثمان، عن روح ابن أخت المعلیّ، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

اتّقوا الله و اعدلوا، فإنّکم تعییون علی قوم لا یعدلون.

[۱۹۵۲]۱۵- عنه، عن ابن محبوب، عن معاویه بن وهب، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

العدل أحلی من الشّهد، و ألین من الزّبد، و أطیب ریحاً من المسک.

[۱۹۵۳]۱۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن إسماعیل بن مهران، عن عثمان بن جبلة، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم: ثلاث خصال من کنّ فیہ أو واحده منهّنّ کان فی ظلّ عرش الله یوم لا ظلّ إلاّ ظلّه: رجل أعطی النّاس من نفسه ما هو سائلهم، و رجل لم یقدّم رجلا و لم یؤخّر رجلا حتّی یعلم أنّ ذلك لله رضی، و رجل لم یعب أخاه المسلم بعیب حتّی ینفی ذلك العیب عن نفسه، فإنّه لا ینفی منها عیبا إلاّ بداه له عیب، و کفی بالمرء شغلا بنفسه عن النّاس.

[۱۹۵۴]۱۷- عنه، عن عبد الرحمن بن حمّاد الکوفیّ، عن عبد الله بن إبراهيم الغفاریّ، عن جعفر بن إبراهيم الجعفریّ، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ وَاسَى الْفَقِيرَ مِنْ مَالِهِ وَانْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ حَقًّا.

[۱۹۵۵] ۱۸- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن

ص: ۳۳۰

کرد: پروردگارا آن‌ها را بیان کن تا من بدانم. فرمود: آنچه برای من است این که مرا بندگی کنی و چیزی را شریکم قرار ندهی. آنچه برای تو است این که من تو را برای عملت در زمانی که به آن نیازمندتری پاداش می‌دهم. و آنچه میان من و تو است این که خواستن از تو است و پذیرش از من. و آنچه میان تو و مردم است این که برای مردم به چیزی راضی شو که برای خودت راضی می‌شوی و برایشان نپسند آنچه برای خودت نمی‌پسندی.

[۱۹۵۱] ۱۴- روح اخت معلی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: از خدا پروا کنید و عدالت بورزید که شما از مردمی که عدالت نمی‌ورزند عیب می‌گیرید.

[۱۹۵۲] ۱۵- معاویه و هب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

عدالت شیرین تر از عسل است و نرم تر از کره و خوشبوتر از مشک.

[۱۹۵۳] ۱۶- عثمان جبلة از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: سه خصلت است که اگر همه یا یکی از آن‌ها در کسی باشد در روزی که سایه‌ای خداوند نیست در سایه‌ی عرش او قرار می‌گیرد: مردی که به مردم چیزی می‌دهد که خودش از ایشان می‌خواست؛ مردی که دیگری را پیش و پس نمی‌اندازد مگر بداند که رضای خدا در آن است. و مردی که از برادر مسلمانش عیبی نمی‌گیرد مگر وقتی که آن عیب را از خودش دور کند؛ زیرا هر عیبی که از او برطرف شود، عیب دیگری آشکار می‌گردد و برای مرد همین بس که به جای مردم، به خودش پردازد.

[۱۹۵۴] ۱۷- جعفر بن ابراهیم جعفری از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هر کس فقیری را در مالش شریک کند و با مردم انصاف ورزد، به راستی مؤمن است.

[۱۹۵۵] ۱۸- یوسف بزّاز گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می‌فرماید: هر گاه دو

ص: ۳۳۱

خالد بن نافع بیاع السّابری، عن یوسف البزّاز قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما تدارأ اثنان في أمر قط، فأعطى أحدهما النصف صاحبه فلم يقبل منه إلا أدب منه.

[۱۹۵۶] ۱۹- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن أبي أيوب، عن محمد بن قيس، عن أبي جعفر عليه

السلام قال:

إِنَّ لِلَّهِ جَنَّةً لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا ثَلَاثَةٌ أَحَدُهُمْ مِنْ حُكْمٍ فِي نَفْسِهِ بِالْحَقِّ.

[۱۹۵۷] ۲۰-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

العدل أحلى من الماء يصيبه الظم آن، ما أوسع العدل إذا عدل فيه و إن قل.

باب الاستغناء عن الناس

[۱۹۵۸] ۱-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

شرف المؤمن قيام الليل و عزه استغناؤه عن الناس.

[۱۹۵۹] ۲-علی بن ابراهیم، عن ابيه و علی بن محمد القاساني جميعا، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود المنقري، عن حفص بن غياث قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا أراد أحدكم أن لا يسأل ربه شيئا إلا أعطاه فليأس من الناس كلهم و لا يكون له رجاء إلا عند الله، فإذا علم الله عز و جل ذلك من قلبه لم يسأل الله شيئا إلا أعطاه.

[۱۹۶۰] ۳-و بهذا الإسناد، عن المنقري، عن عبد الرزاق، عن معمر، عن الزهري، عن علي بن الحسين صلوات الله عليهما قال:

ص: ۳۳۲

تن در موضوعی ستیزه کنند آن که به دیگری انصاف دهد ولی او نپذیرد، چیره می شود.

[۱۹۵۶] ۱۹-محمد قیس از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: خداوند بهشتی دارد که جز سه گروه به آن نمی روند و یکی از آنان کسانی اند که درباره خودشان به راستی داوری می کنند.

[۱۹۵۷] ۲۰-حلبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: عدل شیرین تر از آبی است که تشنه به آن برسد. چه توانگر است این عدالت، وقتی عدل برقرار شود، اگرچه اندک باشد.

بی نیازی از مردم

[۱۹۵۸] ۱-عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

برخاستن در شب، شرافت مؤمن است و بی نیازی از مردم، عزتتش.

[۱۹۵۹] ۲-از حفص بن غياث روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

وقتی کسی از شما خواست چیزی از خدا نخواهد جز این که برآورده شود، باید از همه مردم ناامید شود و هیچ امیدواری ای جز نزد خداوند نداشته باشد.

و چون خداوند عزّتمند این را در قلبش ببیند، بنده چیزی نمی خواهد، جز این که به او می دهد.

[۱۹۶۰]۳-زهری از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: من همه خیر

ص: ۳۳۳

رأيت الخیر كلّه قد اجتمع فی قطع الطّمع عمّا فی أیدی النّاس و من لم یرج النّاس فی شیء و ردّ أمره إلى الله عزّ و جلّ فی جمیع أمورہ استجاب الله عزّ و جلّ له فی کلّ شیء.

[۱۹۶۱]۴-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن علی بن الحکم، عن الحسین بن أبی العلاء، عن عبد الأعلى بن أعین قال:

سمعت أباً عبد الله علیه السّلام یقول: طلب الحوائج إلى النّاس استلاب للعزّ و مذهبه للحیاء و الیأس ممّا فی أیدی النّاس عزّ للمؤمن فی دینه و الطّمع هو الفقر الحاضر.

[۱۹۶۲]۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر قال:

قلت لأبى الحسن الرضا علیه السّلام: جعلت فداك اكتب لی إلى إسماعیل بن داود الكاتب لعلی أصیب منه، قال: أنا أضنّ بك أن تطلب مثل هذا و شبهه و لكن عول علی مالی.

[۱۹۶۳]۶-عنه، عن أبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن معاویه بن عمّار، عن نجم بن حطیم الغنوی، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

الیأس ممّا فی أیدی النّاس عزّ المؤمن فی دینه أو ما سمعت قول حاتم.

إذا ما عزمت الیأس ألفیته الغنی إذا عزّفته النّفس، و الطّمع الفقر

[۱۹۶۴]۷-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن سنان، عن عمّار الشّباطی، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

كان أمير المؤمنین صلوات الله علیه یقول: لیجتمع فی قلبك الافتقار إلى النّاس و الاستغناء عنهم، فیکون افتقارك إلیهم فی لین كلامك و حسن بشرک، و یكون استغناؤك عنهم فی نزاهه عرضك و بقاء عزّك.

ص: ۳۳۴

را دیدم که در بریدن طمع از آنچه در دست مردم است گرد آمده بودند و هرکس در چیزی به مردم امیدوار نشود و در تمام کارها امیدش به خداوند شکوهمند باشد، خداوند همه چیز او را مستجاب می کند.

[۱۹۶۱]۴- عبد الاعلای اعین گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: نیازجستن از مردم موجب سلب عزت و از بین رفتن شرم است.

و ناامیدی از آنچه در دست مردم است، عزت مؤمن در دینداری است.

و آزمندی، نیازمندی آماده است.

[۱۹۶۲]۵- احمد بن محمد ابو نصر گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم:

جانم فدایت برایم نامه ای به اسماعیل بن داود کاتب بنویس تا شاید چیزی از او بگیرم. فرمودند: من دریغ می آید که تو چنین چیزی از او بخواهی تو بر مال من تکیه بزنی.

[۱۹۶۳]۶- نجم بن خطیم غنوی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

ناامیدی از آنچه در دست مردم است، عزت مؤمن در دینداری او است. مگر سخن حاتم را نشنیده ای که گفت:

«وقتی به ناامیدشدن تصمیم گرفته، آن را به جان شناساندم، بی نیازی اش یافتم درحالی که آزمندی، فقر است».

[۱۹۶۴]۷- عمّار ساباطی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان- درود خدا بر او- می فرمود: باید نیازمندی به مردم و بی نیازی از آنان در دلت گرد آیند، تا نیازمندی ات به آنان، سبب خوش سخنی و خوش رویی ات شود و بی نیازی ات، سبب آبروداری و عزت، یحیای عمران نیز مانند این حدیث را روایت کرده است.

ص: ۳۳۵

علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن علي بن معبد قال: حدّثني علي بن عمر، عن يحيى بن عمران، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول: ثم ذكر مثله.

باب صلة الرحم

[۱۹۶۵]۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن درّاج قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله جلّ ذكره: **وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا** قال: فقال: هي أرحام الناس، إنّ الله عزّ و جلّ أمر بصلتها و عظمتها، ألا ترى أنّه جعلها منه.

[۱۹۶۶]۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن النعمان، عن إسحاق بن عمّار قال:

قال: بلغني عن أبي عبد الله عليه السلام أنّ رجلاً أتى النبيّ صلى الله عليه و اله و سلم فقال: يا رسول الله أهل بيتي أبوا إلاّ توثبوا عليّ و قطيعه لي و شميمه، فأرفضهم؟ قال: إذا يرفضكم الله جميعاً، قال: فكيف أصنع؟ قال: تصل من قطعك و تعطى من

حرمك و تعفو عمن ظلمك، فإنك إذا فعلت ذلك كان لك من الله عليهم ظهير.

[۱۹۶۷]۳-و عنه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن محمد بن عبيد الله قال:

قال أبو الحسن الرضا عليه السلام: يكون الرجل يصل رحمه فيكون قد بقي من عمره ثلاث سنين فيصيرها الله ثلاثين سنة و يفعل الله ما يشاء.

[۱۹۶۸]۴-و عنه، عن علي بن الحكم، عن خطاب الأعور، عن أبي حمزة قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: صلة الأرحام تزكي الأعمال و تنمي الأموال و تدفع

ص: ۳۳۶

صلة رحم

[۱۹۶۵]۱-جمیل درّاج گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: (از خداوندی پروا کنید که به نام او از یکدیگر تقاضا می کنید و از خویشاوندان نیز پروا کنید که خداوند مراقب شما است.) [نساء (۴): ۱] فرمودند: مقصود خویشان مردم است.

که خداوند به پیوستن شان فرمان داده و بزرگش داشته است. مگر نمی بینی که آن را در ردیف خودش قرار داده است.

[۱۹۶۶]۲-اسحاق عمّار گفت: از حضرت صادق علیه السلام به من رسید که مردی به نزد پیامبر گرامی آمده، عرض کرد: ای رسول خدا خاندانم جز به حمله کردن به من و بریدن از من و دشنام دادنم راضی نمی شوند، آیا آنان را ترک بکنم؟ فرمود:

آن گاه خدا همه شما را ترک می کند. او عرض کرد: پس چه کنم؟ فرمود: با کسی که از تو بریده، بپيوند، به کسی که محروم کرده، عطا کن و از کسی که به تو ستم کرده، بگذر. که تو وقتی چنین کنی خداوند پشتیبان تو در برابر آنان خواهد بود.

[۱۹۶۷]۳-از محمد عبيد الله روایت شده که حضرت رضا علیه السلام فرمودند: مردی که از عمرش سه سال مانده، صلة رحم می کند و خداوند آن را به سی سال تبدیل می کند. که خداوند هر چه خواهد، می کند.

[۱۹۶۸]۴-از ابو حمزه روایت شده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: صلة رحم، اعمال را پاک، اموال را بسیار، بلاها را برطرف، حساب را آسان کرده، اجل را عقب می اندازد.

ص: ۳۳۷

البلوی و تیسر الحساب و تنسی فی الأجل.

[۱۹۶۹] ۵-و عنه، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدام، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَوْصَى الشَّاهِدَ مِنْ أُمَّتِي وَالْغَائِبَ مِنْهُمْ وَ مَنْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَنْ يَصِلَ الرَّحِمَ وَ إِنْ كَانَتْ مِنْهُ عَلَى مَسِيرِهِ سَنَةٌ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الدِّينِ.

[۱۹۷۰] ۶-و عنه، عن علي بن الحكم، عن حفص، عن أبي حمزه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

صَلِّهِ الأَرْحَامَ تَحَسَّنَ الخَلْقَ وَ تَسَمَّحَ الكَفَّ وَ تَطَيَّبَ النَّفْسَ وَ تَزِيدَ فِي الرِّزْقِ وَ تَنْسَى فِي الأَجْلِ.

[۱۹۷۱] ۷-الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سَمِعْتَهُ يَقُولُ: إِنَّ الرَّحِمَ مَعْلَقَةٌ بِالْعَرْشِ تَقُولُ: اللَّهُمَّ صَلِّ مِنْ وَصَلْتَنِي وَ اقْطَعْ مِنْ قَطَعْتَنِي وَ هِيَ رَحِمُ آلِ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ رَحِمَ كُلِّ ذِي رَحِمٍ.

[۱۹۷۲] ۸-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن مالك بن عطية، عن يونس بن عمّار قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: أَوَّلُ نَاطِقٍ مِنَ الْجَوَارِحِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الرَّحِمُ تَقُولُ: يَا رَبِّ مَنْ وَصَلْتَنِي فِي الدُّنْيَا فَصَلِّ لِي الْيَوْمَ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ، وَ مَنْ قَطَعْتَنِي فِي الدُّنْيَا فَاقْطَعْ لِي الْيَوْمَ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ.

[۱۹۷۳] ۹-عنه، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

ص: ۳۳۸

[۱۹۶۹] ۵-جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: به حاضر و غایب ائمتّم و به کسانی که در پشت مردان و رحم زنان هستند تا روز قیامت سفارش می کنم که صلّه رحم کنند، اگرچه راهشان به سوی همدیگر یک سال فاصله داشته باشد؛ زیرا صلّه رحم از دین است.

[۱۹۷۰] ۶-ابو حمزه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: صلّه رحم، اخلاق را نیکو، دست را بخششگر، جان را پاکیزه، روزی را افزون کرده، اجل را عقب می اندازد.

[۱۹۷۱] ۷-ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا خویشاوندی به عرش آویخته است و می گوید: خدایا با کسی که به من پیوسته، بیوند و با کسی که از من بریده، ببر. و آن خویشاوندی خاندان محمّد علیهم السلام است، و این سخن خداوند عزّتمند که فرمود: (و کسانی که پیوند می دهند به آنچه خدا فرموده پیوست داده شود). [رعد (۱۳) ۲۱] و خویشاوند، همه خویشان هستند.

[۱۹۷۲] ۸-از یونس عمار روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: از میان اعضای بدن، نخستین عضوی که در

قیامت سخن می گوید، رحم است که می گوید: پروردگارا هرکس در دنیا به من پیوسته، امروز میان خودت و او را پیوند ده و هرکس در دنیا از من بریده، امروز میان خودت و او را ببر.

[۱۹۷۳] ۹- احمد بن محمد ابو نصر از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که حضرت

ص: ۳۳۹

قال أبو عبد الله عليه السلام: صل رحمك و لو بشربه من ماء، و أفضل ما توصل به الرحم كف الأذى عنها، و صله الرحم منسأه في الأجل محببه في الأهل.

[۱۹۷۴] ۱۰- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن حريز بن عبد الله، عن فضيل بن يسار قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: إنَّ الرحم معلقه يوم القيامة بالعرش تقول: اللهم صل من وصلني و اقطع من قطعني.

[۱۹۷۵] ۱۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن حنان بن سدير، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال أبو ذر-رضي الله عنه:- سمعت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يقول: حاقنا الصراط يوم القيامة الرحم و الأمانه، فإذا مرَّ الوصول للرحم، المؤدَّى للأمانه نفذ إلى الجنَّة و إذا مرَّ الخائن للأمانه القطوع للرحم لم ينفعه معها عمل و تكفأً به الصِّراط في النَّار.

[۱۹۷۶] ۱۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن قرط، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

صله الأرحام تحسن الخلق، و تسمع الكف، و تطيب النفس، و تزيد في الرزق، و تنسى في الأجل.

[۱۹۷۷] ۱۳- عنه، عن عثمان بن عيسى، عن خطاب الأعور، عن أبي حمزه قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: صله الأرحام تزكى الأعمال، و تدفع البلوى، و تنمى الأموال، و تنسى له في عمره، و توسع في رزقه، و تحبب في أهل بيته، فليتق الله و ليصل رحمه.

[۱۹۷۸] ۱۴- علی بن ابراهیم، عن أبيه و محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن

ص: ۳۴۰

صادق عليه السلام فرمودند: با خویشاوندانت بیوند، اگرچه با شربت آبی باشد.

و برترین چیزی که با آن صلهٔ رحم می شود، خودداری از آزار خویشان است.

صله رحم اجل را عقب انداخته، محبت خاندان را جلب می کند.

[۱۹۷۴] ۱۰- از فضیل یسار روایت شده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: در روز قیامت رحم به عرش آویخته، می گوید: خدایا با کسی که به من پیوسته، بیونند و از کسی که با من بریده، ببر.

[۱۹۷۵] ۱۱- سدید از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که ابو ذر-خدا از او خوشنود باد- گفته است: از رسول خدا شنیدم می فرماید: دو حاشیه صراط در روز قیامت، خویشاوندی و امانت هستند. که چون صله رحم کننده و امانتدار از آن بگذرند، به بهشت می رسند و وقتی خیانتکار به امانت و قطع رحم کننده از آن بگذرند، هیچ عملی سودشان نبخشیده، ایشان را در دوزخ می اندازد.

[۱۹۷۶] ۱۲- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: صله رحم، اخلاق را نیکو، دست را بخشنده، جان را پاکیزه، روزی را افزون کرده، اجل را عقب می اندازد.

[۱۹۷۷] ۱۳- صله رحم، اعمال را پاک، بلاها را برطرف، اموال را فراوان، عمر را طولانی، روزی را گسترده کرده و او را در میان خاندانش محبوب می کند. پس باید از خدا پروا کرده، صله رحم کرد.

[۱۹۷۸] ۱۴- از حکم حنّاط روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: صله رحم

ص: ۳۴۱

شاذان جمیعا، عن ابن ابي عمير، عن ابراهيم بن عبد الحميد، عن الحكم الحنّاط قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: صله الرّحم و حسن الجوار يعمران الدّيار و يزيدان في الأعمار.

[۱۹۷۹] ۱۵- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعريّ، عن عبد الله بن ميمون القدّاح، عن أبي عبيد الحذاء، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: إنّ أعجل الخير ثوبا صله الرّحم.

[۱۹۸۰] ۱۶- عليّ بن ابراهيم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من سرّه التّسأ في الأجل و الزّيادة في الرّزق فليصل رحمه.

[۱۹۸۱] ۱۷- عليّ بن ابراهيم، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى، عن إسحاق بن عمّار قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: ما نعلم شيئا يزيد في العمر إلّا صله الرّحم، حتّى إنّ الرّجل يكون أجله ثلاث سنين فيكون وصولا للرّحم فيزيد الله في عمره ثلاثين سنة فيجعلها ثلاثا و ثلاثين سنة، و يكون أجله ثلاثا و ثلاثين سنة فيكون قاطعا للرّحم فينقصه

اللّه ثلاثين سنه و يجعل أجله إلى ثلاث سنين.

الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام مثله.

[۱۹۸۲] ۱۸-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن عمرو بن

ص: ۳۴۲:

و نیک همسایگی سرزمین ها را آباد کرده، بر عمرها می افزاید.

[۱۹۷۹] ۱۵-ابو عبيده حذاء از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: پرشتاب ترین نیکی به سوی پاداش، صلّه رحم است.

[۱۹۸۰] ۱۶-سکونی از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هرکس که طول عمر و فراوانی روزی، شادمانش می کند، صلّه رحم کند.

[۱۹۸۱] ۱۷-از اسحاق عمّار روایت شده که حضرت صادق عليه السلام فرمودند: ما چیزی جز صلّه رحم را افزاینده عمر نمی دانیم. حتی مردی که سه سال از عمرش مانده، چون بسیار صلّه رحم کند خداوند سی سال به عمرش می افزاید و آن را سی و سه سال می کند. و مردی که سی و سه سال عمر دارد و قطع رحم می کند، خداوند سی سالش را کاسته، آن را سه سال می کند. و شاء مانند این حدیث را از حضرت رضا عليه السلام روایت کرده است.

[۱۹۸۲] ۱۸-جابر از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که چون امیر مؤمنان عليه السلام به آهنگ

ص: ۳۴۳:

شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

لَمَّا خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرِيدَ الْبَصْرَةَ، نَزَلَ بِالزَّبِيذِ فَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ مُحَارِبٍ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي تَحَمَّلْتُ فِي قَوْمِي حِمَالَهُ وَ إِنِّي سَأَلْتُ فِي طَوَائِفِ مَنْهُمْ الْمَوَاسِيَهُ وَالْمَعُونَةَ فَسَبَقْتُ إِلَيَّ أَلْسِنَتَهُمْ بِالنَّكَدِ فَمَرَّ بِمِ يَأْمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَعُونَتِي وَ حَثَّهُمْ عَلَيَّ مَوَاسِيَتِي، فَقَالَ: أَيْنَ هُمْ؟ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ فَرِيقٌ مِنْهُمْ حَيْثُ تَرَى، قَالَ: فَنَصَّ رَاحِلَتَهُ فَادَّالَفَتْ كَأَنَّهَا ظَلِيمٌ فَادَّالَفَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ فِي طَلَبِهَا فَلَأَيَّ بَلَاءٍ مَا لَحِقَتْ، فَانْتَهَى إِلَى الْقَوْمِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ وَ سَأَلَهُمْ مَا يَمْنَعُهُمْ مِنْ مَوَاسِيَةِ صَاحِبِهِمْ، فَشَكَّوهُ وَ شَكَّاهُمْ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَصَلْ أَمْرُ عَشِيرَتِهِ، فَإِنَّهُمْ أَوْلَى بِيْرِهِ وَذَاتِ يَدِهِ وَ وَصَلَتْ الْعَشِيرَةُ أَخَاهَا إِنْ عَثَرَ بِهِ دَهْرٌ وَ أَدْبَرَتْ عَنْهُ دُنْيَا، فَإِنَّ الْمَتَوَاصِلِينَ الْمَتَبَادِلِينَ مَأْجُورُونَ، وَ إِنَّ الْمَتَقَاتِعِينَ الْمَتَدَابِرِينَ مَوْزُورُونَ، قَالَ: ثُمَّ بَعَثَ رَاحِلَتَهُ وَ قَالَ: خَلِّ.

[۱۹۸۳] ۱۹-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عثمان بن عيسى، عن يحيى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: لن يرغب المرء عن عشيرته و إن كان ذا مال و ولد و عن موذتهم و كرامتهم و دفاعهم بأيديهم و ألسنتهم، هم أشد الناس حيطه من ورائه و أعطفهم عليه و ألتهم لشعته إن أصابته مصيبه أو نزل به بعض مكاره الأمور، و من يقبض يده عن عشيرته فإنما يقبض عنهم يدا واحده و تقبض عنه منهم أيدي كثيره و من يلن حاشيته يعرف صديقه منه الموده، و من بسط يده بالمعروف إذا وجده يخلف الله له ما أنفق في دنياه و يضاعف له في آخرته و لسان الصدق للمرء يجعله الله في الناس خيرا من المال يأكله و يورثه، لا يزدادن أحدكم كبرا و عظما في نفسه و نأيا عن عشيرته، إن كان

ص: ۳۴۴

بصره بیرون آمد، در ربذه فرود آمد و آن گاه مردی از قبیله محارب به نزدش آمده، عرض کرد: ای امیر مؤمنان! من در میان قبیله، غرامتی را به عهده گرفتم و از برخی گروه هاشان یاری و کمک خواستم ولی آنان از تهیدستی دم زدند. ای امیر مؤمنان آنان را به کمک بر من فرمان ده. آنان را به یاری من تشویق کن. حضرت فرمودند: آن ها کجایند؟ عرض کرد: گروهی از ایشان آن جا هستند که می بینی.

حضرت شترش را به آن سو حرکت داد و آن را همچون شتر مرغ دواند و برخی از اصحاب به دنبال شتر به سختی به ایشان رسیدند. حضرت به آن گروه رسید و سلامشان کرده، پرسید که چه چیزی ایشان را از یاری رفیقشان باز داشته است؟ آن گاه آنان از آن مرد شکایت کردند و او از آنان. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: مرد باید به قبیله اش پیوسته باشد و هم ایشان به نیکی به او و دستگیری از او سزاوارترند و قبیله باید به برادرش پیوسته باشد وقتی روزگار به او پشت پا زده و دنیا از او رو گردانده است؛ زیرا کسانی که به هم می پیوندند و به هم می بخشند، پاداش گیرندگان اند و کسانی که از هم بریده، به هم پشت می کنند باری سنگین بر دوش می کشند. سپس شترش را حرکت داده، فرمود: برو.

[۱۹۸۳] ۱۹-یحیی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

مرد هرگز نباید از خویشاوندانش و از دوستی و بزرگواری و هواداری شان با دست و زبان، روگردان شود، اگرچه مال و فرزنددار باشد. که آنان محکم ترین پشتیبان و مهربان ترین مردم به اویند. اگر رنجی به او رسد یا ناملامی نازل شود، آنان زودتر به اصلاح آشفتگی اش برمی خیزند. و هرکس دست از خویشانش بردارد، از آنان تنها یک دست کم می شود ولی از او دست های یاری گر فراوانی بازگرفته می شود.

و هرکس نرم خو باشد، دوستش از او دوستی می شناسد. و هرکس چون فرصت یابد دست به نیکی بگشاید، خداوند آنچه را او بخشیده، در دنیا جایگزین کرده، در آخرت چند برابرش را می دهد. و نام نیکی که خداوند به کسانی از مردم می دهد، از مالی که می خورند و به ارث می گذارند، بهتر است. هیچ یک از شما نباید وقتی توانگر می شود، کبر و خودبزرگ بینی و دوری از خویشاوندانش افزوده گردد.

ص: ۳۴۵

موسرا فی المال، و لا یزدادن أحدکم فی أخیه زهدا و لا منه بعدا إذا لم یر منه مروّه و کان معوزا فی المال، و لا یغفل أحدکم

عن القرابه بها الخصاصه أن يسدها بما لا ينفعه إن أمسكه و لا يضره إن استهلكه.

[۱۹۸۴] ۲۰- عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن عثمان بن عيسى، عن سليمان بن هلال قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن آل فلان يبرّ بعضهم بعضا و يتواصلون، فقال: إذا تمي أموالهم و ينمون فلا يزالون في ذلك حتى يتقاطعوا فإذا فعلوا ذلك انقشع عنهم.

[۱۹۸۵] ۲۱- عنه، عن غير واحد، عن زياد القندي، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إن القوم ليكونون فجره و لا يكونون برره، فيصلون أرحامهم فتني أموالهم و تطول أعمارهم، فكيف إذا كانوا أبرارا برره.

[۱۹۸۶] ۲۲- و عنه، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: صلوا أرحامكم و لو بالتسليم، يقول الله تبارك و تعالى: وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا.

[۱۹۸۷] ۲۳- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن صفوان الجمال قال:

وقع بين أبي عبد الله عليه السلام و بين عبد الله بن الحسن كلام حتى وقعت الصّوضاء بينهم و اجتمع الناس فافترقا عشيتهما بذلك و غدوت في حاجه، فإذا أنا بأبي عبد الله عليه السلام على باب عبد الله بن الحسن و هو يقول: يا جاريه قولي

ص: ۳۴۶

و هیچ کدام شما نباید وقتی نیازمند است، و از برادرش، بخشش نمی بیند او را ترک کند و دوری اش را افزون تر کند. هیچ کدام از شما نباید از برطرف کردن مشکل خویشان با چیزی که اگر نگاه دارد، سودی نمی رساند و اگر عطا کند، زیان نمی کند، غافل شود.

[۱۹۸۴] ۲۰- سلیمان هلال گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: فلان خاندان به همدیگر نیکی و صلّه رحم می کنند. فرمودند: پس اموال و خودشان فزون تر می گردند. و پیوسته چنین خواهد بود مگر این که از هم ببرند. وقتی چنین بکنند، این فزونی از آنان رخت برمی بندد.

[۱۹۸۵] ۲۱- عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: گاهی مردم گناهکارند و نیکوکار نیستند ولی صلّه رحم می کنند. پس مالشان افزون شده، عمرهاشان طولانی می گردد. چه می شد، اگر نیکوکارانی نیک کردار بودند.

[۱۹۸۶] ۲۲- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: صلّه رحم کنید اگرچه با

یک سلام کردن باشد، که خداوند پاک و والا می فرماید: (و از خدایی پروا کنید که به نام او از همدیگر تقاضا می کنید و از خویشان هم.

که خداوند مراقب شما است.) [نساء (۴): ۱]

[۱۹۸۷] ۲۳-صفوان شتریان گفته است: میان حضرت صادق علیه السلام و عبد الله حسن سخن در گرفت و غوغایی شد و مردم گرد آمدند. و شب با این احوال از هم جدا شدند. من فردا برای کاری بیرون رفتم و ناگاه حضرت صادق علیه السلام را بر در عبد الله

ص: ۳۴۷

لأبى محمد [يخرج] قال: فخرج فقال: يا أبا عبد الله ما بكر بك؟ فقال: إني تلوت آية من كتاب الله عز وجل البارحة فأقلقتني، قال: و ما هي؟ قال: قول الله جل و عز ذكره: الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ فقال: صدقت لكأني لم أقرأ هذه الآية من كتاب الله جل و عز قط فاعتنقا و بكيا.

[۱۹۸۸] ۲۴-و عنه، عن علي بن الحكم، عن عبد الله بن سنان قال:

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: إن لي ابن عم أصله فيقطعني و أصله فيقطعني حتى لقد هممت لقطيعته إياي أن أقطعه أ تاذن لي قطعه؟ قال: إنك إذا وصلته و قطعك وصلكما الله عز و جل جميعا و إن قطعته و قطعك قطعكما الله.

[۱۹۸۹] ۲۵-عنه، عن علي بن الحكم، عن داود بن فرقد قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: إني أحب أن يعلم الله أنني قد أذلت رقبتى في رحمتي و أنني لأبادر أهل بيتي أصلهم قبل أن يستغنوا عني.

[۱۹۹۰] ۲۶-عنه، عن الوشاء، عن محمد بن فضيل الصيرفي، عن الرضا عليه السلام قال:

إن رحم آل محمد [الأئمة عليهما السلام] المعلقه بالعرش تقول: اللهم صل من وصلني و اقطع من قطعني. ثم هي جاريه بعدها في أرحام المؤمنين، ثم تلا هذه الآية و اتقوا الله الذي تسألون به و الأرحام.

[۱۹۹۱] ۲۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن عمر بن يزيد قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز و جل: الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ فقال: قرابتك.

ص: ۳۴۸

حسن دیدم که می فرمود: کنیزک به ابو محمد بگو [بیرون بیاید] او بیرون آمده، گفت: ای ابا عبد الله چه چیزی شما را به این

شتاب آورده است؟ فرمود: دیشب آیه ای از کتاب خدای شکوهمند را خواندم و پریشانم کرد. او گفت: کدام آیه؟ فرمود: این آیه که فرموده است: (کسانی که پیوند می دهند به آنچه خدا فرمان داده تا پیوند داده شود و از پروردگارشان می هراسند و از سختی حساب در بیم اند.) [رعد (۳)]:

۲۱] او گفت: راست می گویی گویا که هرگز این آیه از کتاب خدا را نخوانده بودم.

آن گاه دست به گردن شده، گریستند.

[۱۹۸۸] ۲۴- عبد الله سنان گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: من پسر عمویی دارم که هرچه با او می پیوندم، از من می برد چنان که تصمیم گرفته ام که اگر بار دیگر از من ببرد من هم از او ببرم، آیا شما اجازه می فرمایید؟ فرمودند: اگر تو با او پیوندی و او از تو ببرد، خداوند عزتمند با هر دوی شما خواهد پیوست ولی اگر تو از او ببری و او از تو ببرد، خداوند از هر دوی شما خواهد برید.

[۱۹۸۹] ۲۵- داود فرقد گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: من دوست دارم خداوند بداند که من برای خویشاوندانم، گردنم را کج می کنم. من پیش از آن که خاندانم از من بی نیاز شوند، به پیوستن به آن ها شتاب می کنم.

[۱۹۹۰] ۲۶- محمد بن فضیل صیرفی از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا رحم خاندان محمد-امامان علیهم السلام- به عرش آویخته، می گوید:

خدایا با کسی که به من پیوسته، پیوند، و با کسی که از من بریده، ببر. و این پس از خاندان ایشان در رحم مؤمنان نیز جاری است. سپس این آیه را خواند: (و از خدایی پروا کنید که به نامش از همدیگر تقاضا می کنید و از خویشان نیز.) [نساء (۴): ۱]

[۱۹۹۱] ۲۷- عمر یزید گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم:

(کسانی که پیوند می دهند به آنچه خدا فرمان داده پیوند داده شود.) [رعد (۱۳): ۲۱] فرمودند: یعنی به خویشانت.

ص: ۳۴۹

[۱۹۹۲] ۲۸- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان و هشام بن الحكم و درست بن أبي منصور، عن عمر بن يزيد قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ قَالَ: نَزَلَتْ فِي رَحِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ وَ قَدْ تَكُونُ فِي قَرَابَتِكَ، ثُمَّ قَالَ: فَلَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ يَقُولُ لِلشَّيْءِ: إِنَّهُ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ.

[۱۹۹۳] ۲۹- عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن علي، عن أبي جميله، عن الوصافي، عن علي بن الحسين عليهما السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: من سرّه أن يمدّ الله في عمره و أن يبسط له في رزقه فليصل رحمه، فإنّ الرّحم لها لسان يوم القيامة ذلق تقول: يا ربّ صل من وصلني و اقطع من قطعني، فالرّجل ليري بسبيل خير إذا أتته الرّحم التي قطعها فتهوى به إلى أسفل قعر في النّار.

[۱۹۹۴] ۳۰-علی بن محمّد، عن صالح بن أبي حمّاد، عن الحسن بن علی، عن صفوان، عن الجهم بن حمید قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: تكون لی القرابه علی غیر امری، أ لهم علی حقّ؟

قال: نعم حقّ الرّحم لا یقطعه شیء و إذا كانوا علی أمرک کان لهم حقّان حقّ الرّحم و حقّ الإسلام

[۱۹۹۵] ۳۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن إسحاق بن عمّار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام یقول: إنّ صله الرّحم و البرّ لیهوّنان الحساب و یعصمان من الذّنوب، فصلوا أرحامکم و برّوا یاخوانکم و لو بحسن السّلام و ردّ الجواب.

ص: ۳۵۰

[۱۹۹۲] ۲۸-عمر یزید گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام درباره این آیه پرسیدم:

(کسانی که پیوند می دهند به آنچه خدا فرمان داده، پیوند داده شود.) [رعد (۱۳): ۲۱] فرمودند: درباره خویشان خاندان محمّد علیه و آله السّلام نازل شده است و درباره خویشان تو هم هست. سپس فرمود: از کسانی نباش که درباره موضوعی می گویند: این تنها درباره یک مورد است.

[۱۹۹۳] ۲۹-وصّافی از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هرکس دوست دارد خدا عمرش را دراز و روزی اش را گسترده کند، صله رّحم کند. زیرا رّحم در روز قیامت زبان سخنور رسایی دارد که می گوید: پروردگارا پیوند با کسانی که به من پیوسته اند و ببر از کسانی که از من بریده اند. که گاه شخصی که به ظاهر در راه خیر است، خویشاوندی که از او بریده، به نزدش می آید و او را به ژرفای دوزخ می اندازد.

[۱۹۹۴] ۳۰-جهم حمید گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:

خویشاوندان من بر اعتقادات من هستند، آیا برایشان حقّی بر گردن من هست؟ فرمودند: بله، حقّ خویشاوندی است که هیچ چیزی آن را پاره نمی کند و اگر آنان بر عقیده تو بودند، دو حقّ می داشتند: حقّ خویشاوندی و حقّ اسلام.

[۱۹۹۵] ۳۱-اسحاق عمّار گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا صله رّحم و نیکی، حساب را آسان ساخته، از گناه نگاه می دارند. پس صله رّحم کرده، به برادرانتان نیکی کنید، اگرچه به سلامی نیکو و جواب سلام دادن باشد.

[۱۹۹۶] ۳۲- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن عبد الصمد بن بشیر قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: صلة الرحم تهون الحساب يوم القيامة وهي منسأة في العمر و تقى مصارع الشوء، و صدقه الليل تطفى غضب الرب.

[۱۹۹۷] ۳۳- علی، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حسين بن عثمان، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن صلة الرحم ترضى الأعمال و تنمي الأموال و تيسر الحساب و تدفع البلوى و تزيد في الرزق.

باب البر بالوالدين

[۱۹۹۸] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عیسی، و علی بن ابراهیم، عن أبيه جميعا، عن الحسن بن محبوب، عن أبي ولاد الحنط قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز و جل: وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا مَا هَذَا الْإِحْسَانُ؟ فقال: الإحسان أن تحسن صحبتهم و أن لا تكلفهما أن يسألاك شيئا مما يحتاجان إليه و إن كانا مستغنيين أليس يقول الله عز و جل: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ قال: ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: و أما قول الله عز و جل: إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفُّ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا قال: إن أضجراك فلا تقل لهما أف و لا تنهرهما إن ضرباك، قال: وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا قال: إن ضرباك فقل لهما غفر الله لكما، فذلك منك قول كريم، قال: وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ قال: لا تملأ عينيك من النظر إليهما إلا برحمه و رقه و لا ترفع صوتك فوق أصواتهما و لا يدك فوق أيديهما و لا تقدم قدامهما.

[۱۹۹۶] ۳۲- از عبد الصمد بشیر روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

صلة رحم، حساب روز قیامت را آسان می کند. صلة رحم، طول عمر است و شخص را از کمین بدی ها نگاه می دارد. و صدقه در شب، خشم پروردگار را خاموش می کند.

[۱۹۹۷] ۳۳- مردی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا صلة رحم، اعمال را پاک، اموال را فراوان، حساب را آسان و بلا را برطرف کرده، روزی را می افزاید.

نیکی به پدر و مادر

[۱۹۹۸] ۱- ابو ولاد حنط گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: (و به پدر و مادر نیکی کنید). [اسراء (۱۷): ۲۳] و گفتم: این نیکی چیست؟ فرمودند: نیکی این است که با آنان خوش رفتاری کنی و ایشان را و ناداری که

آنچه را به آن نیازمندند از تو درخواست کنند، اگرچه بی نیاز هم باشند.

مگر خداوند عزّتمند نمی فرماید: (هرگز به نیکی نمی رسید مگر از آنچه دوست می دارید، ببخشید.) [آل عمران (۳) ۹۲] سپس فرمودند: اما این آیه که فرمود:

(چنان که یکی یا هر دوی ایشان در نزد تو به پیری رسیدند، کلمه ای رنجش آور با آنان نگو و تندی نکن.) [اسراء (۱۷) ۲۳] یعنی اگر تو را آزرده‌اند، به آنان کلمهٔ افّ هم نگو و اگر زدند تندی نکن. (و با بزرگواری با ایشان سخن بگو.) [اسراء (۱۷) ۲۳] یعنی اگر تو را زدند، بگو: خدا شما را بیامرزد. که این سخنی بزرگوارانه از سوی تو است. (و به آن‌ها با افتادگی مهربانی کن.) [اسراء (۱۷) ۲۳] یعنی نگاهت را جز به مهر و دلسوزی، به آنان ندوز. صدایت را بالا- نبر، دستت را بالاتر از دستشان نبر و از آنان پیش نیفت.

ص: ۳۵۳

[۱۹۹۹] ۲- ابن محبوب، عن خالد بن نافع البجليّ، عن محمّد بن مروان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إنّ رجلاً أتى النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم فقال: يا رسول الله أوصنى فقال: لا تشرك بالله شيئاً و إن حرّقت بالنّار و عدّبت إلّا و قلبك مطمئنّ بالإيمان، و والديك فأطعهما و برّهما حين كانا أو ميّتين و إن أمراك أن تخرج من أهلك و مالك فافعل، فإنّ ذلك من الإيمان.

[۲۰۰۰] ۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن سيف، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

يأتى يوم القيامة شيء مثل الكبة فيدفع فى ظهر المؤمن فيدخله الجنّة، فيقال: هذا البرّ.

[۲۰۰۱] ۴- الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشاء، عن منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قلت: أى الأعمال أفضل؟ قال: الصّلاه لوقتها و برّ الوالدين و الجهاد فى سبيل الله عزّ و جلّ.

[۲۰۰۲] ۵- علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن درست بن أبي منصور، عن أبي الحسن موسى عليه السّلام قال:

سأل رجل رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم ما حقّ الوالد على ولده؟ قال: لا يسمّيه باسمه، و لا يمشى بين يديه، و لا يجلس قبله، و لا يستسبّ له.

[۲۰۰۳] ۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن عبد الله بن بحر، عن عبد الله بن مسكان، عمّن رواه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال- و أنا عنده، لعبد الواحد الأنصارىّ فى برّ الوالدين فى قول الله عزّ و جلّ:

وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا فَظَنَّ أَنَّهَا آيَةٌ الَّتِي فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ وَقَضَىٰ رَبُّكَ

ص: ۳۵۴

[۱۹۹۹] ۲- محمد مروان گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

مردی به نزد رسول خدا آمده، عرض کرد: ای رسول خدا مرا سفارشی بفرما.

فرمودند: چیزی را شریک خدا قرار نده، اگرچه تو را در آتش بسوزانند و شکنجه گردی. مگر درحالی که دلت به ایمان مطمئن باشد. و از پدر و مادرت اطاعت کرده، به آنان نیکی کن، چه زنده باشند و چه در گذشته. و اگر به تو فرمان دادند که خانواده و مالت را رها کنی، چنان کن که آن از ایمان است.

[۲۰۰۰] ۳- سیف از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: در روز قیامت چیزی همانند توپ می آید و به پشت مؤمن زده، او را به بهشت می برد. و گفته می شود: این نیکی [دنیا] است.

[۲۰۰۱] ۴- منصور حازم گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: کدام اعمال برترین اند؟ فرمودند: نماز در وقت خود، نیکی به پدر و مادر و جهاد در راه خداوند شکوهمند.

[۲۰۰۲] ۵- درست ابو منصور از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که مردی از رسول خدا پرسید: حق پدر بر فرزندش چیست؟ فرمودند: او را به نام نخواند، پیشاپیش او راه نرود، پیش از نشستن او ننشیند و برایش دشنام نخرد.

[۲۰۰۳] ۶- مردی گفته است: من نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که ایشان با عبد الواحد انصاری درباره آیه (و به پدر و مادر نیکی کنید). صحبت فرمودند: ما پنداشتیم این آیه ای در [سوره] بنی اسرائیل است در آن جا که فرموده است: (و

ص: ۳۵۵

الَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ سَأَلْتَهُ فَقَالَ: هِيَ الَّتِي فِي لِقْمَانَ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ (حُسَيْنًا) وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا فَقَالَ: إِنَّ ذَلِكَ أَعْظَمُ [مِنْ] أَنْ يَأْمُرَ بِصَلْتِهِمَا وَحَقَّهُمَا عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَقَالَ: لَا بَلْ يَأْمُرُ بِصَلْتِهِمَا وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ الشُّرْكِ مَا زَادَ حَقَّهُمَا إِلَّا عَظْمًا.

[۲۰۰۴] ۷- عنه، عن محمد بن علي، عن الحكم بن مسكين، عن محمد بن مروان قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: ما يمنع الرجل منكم أن يبز والدیه حین و میتین، یصلی عنهما و یتصدق عنهما و یحج عنهما و یصوم عنهما، فیکون الذی صنع لهما، و له مثل ذلك فیزیده الله عز و جل بیزه و صلته خیرا کثیرا.

[۲۰۰۵] ۸- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن معمر بن خلاد قال:

قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: أَدْعُو لوالدِي إِذَا كَانَا لَا يَعْرِفَانِ الْحَقَّ؟ قَالَ:

ادع لهما و تصدق عنهما، و إن كانا حَيَّين لَا يَعْرِفَانِ الْحَقَّ فَدارهما، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِالرَّحْمَةِ لَا بِالْعُقُوقِ.

[۲۰۰۶] ۹-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن هشام بن سالم، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

جاء رجل إلى النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَبْر؟ قَالَ: أَمَّكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أَمَّكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أَمَّكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أَمَّكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أَمَّكَ.

[۲۰۰۷] ۱۰-أبو علي الأشعري، عن محمّد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۳۵۶

پروردگارت حکم کرده که جز او را بندگی نکنی. [و به پدر و مادر نیکی کنی.] [اسراء (بنی اسرائیل)، (۱۷): ۲۳] چون اندکی گذشت، در این باره پرسیدم. فرمودند: این آیه در [سورة] لقمان است: (و به انسان نسبت به پدر و مادرش [نیکی را] سفارش کردیم [..]) و اگر آن دو بکوشند که تو ندانسته چیزی را شریک من قرار دهی اطاعتشان نکن. [لقمان (۳۱): ۱۴ و ۱۵] و این از فرمان دادن به پیوند و رعایت حقشان در هر حال بزرگ تر است. (و اگر بکوشند که تو ندانسته چیزی را شریک من قرار دهی آنان را فرمان مبر). نه، بلکه خداوند به پیوند با آنان فرمان داده است و اگرچه پدر و مادر، فرزند را به رو آوردن به شرک وادارند. و این آیه جز بر بزرگی حق پدر و مادر نمی افزاید.

[۲۰۰۴] ۷-از محمّد مروان روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: چه چیزی شما را بازمی دارد که به پدر و مادرتان چه زنده و چه درگذشته، نیکی کنید. برایشان نماز بگذارید و صدقه بدهید و حج کرده، روزه بگیرید تا پاداشش برای آن ها باشد و به همان اندازه برای خودتان هم. تا خداوند عزّتمند به سبب نیکی و پیوندتان، به شما خیر فراوانی بیفزاید.

[۲۰۰۵] ۸-معمّر خلّاد گفته است: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: من برای پدر و مادرم که حق را نمی شناسند دعا بکنم؟ فرمودند: دعایشان کن و برایشان صدقه بده. و اگر زنده بودند و حق را نمی شناختند با آن ها مدارا کن. که رسول خدا فرموده اند: خداوند مرا برای مهر برانگیخته است نه برای بی مهری.

[۲۰۰۶] ۹-هشام سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مردی به نزد

ص: ۳۵۷

أتى رجل رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَاغِبٌ فِي الْجِهَادِ نَشِيطٌ قَالَ: فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: فَجَاهِدْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَإِنَّكَ إِذَا تَقَاتَلْتَ تَكُنْ حَيًّا عِنْدَ اللَّهِ تَرْزُقُ وَ إِن تَمَتَّ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُكَ عَلَى اللَّهِ وَ إِن رَجَعْتَ

رجعت من الذنوب كما ولدت، قال: يا رسول الله إن لي والدين كبيرين يزعمان أنهما يأنسان بي و يكرهان خروجي، فقال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: فقرّ مع والديك فوالذي نفسي بيده لأنسهما بك يوماً و ليله خير من جهاد سنه.

[۲۰۰۸] ۱۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن علي بن الحكم، عن معاوية بن وهب، عن زكريا بن إبراهيم قال:

كنت نصرانياً فأسلمت و حججت فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت: إنني كنت على النصرانية و إنني أسلمت، فقال: و أي شيء رأيت في الإسلام؟ قلت:

قول الله عز و جل: مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ فَقَالَ: لقد هداك الله، ثم قال: اللهم اهد-ثلاثا-سل عما شئت يا بنى، فقلت: إن أبي و أمي على النصرانية و أهل بيتي، و أمي مكفوفه البصر فأكون معهم و أكل في آنيهم؟ فقال: يأكلون لحم الخنزير؟ فقلت: لا- و لا يمسنه، فقال: لا بأس فانظر أمك فبرها، فإذا ماتت فلا تكلها إلى غيرك، كن أنت الذي تقوم بشأنها و لا تخبرن أحداً أنك أتيتني حتى تأتيني بمنى إن شاء الله. قال: فأتيت بمنى و الناس حوله كأنه معلّم صبيان، هذا يسأله و هذا يسأله، فلما قدمت الكوفه ألطفت لأمي و كنت أطعمها و أفلى ثوبها و رأسها و أخدمها فقالت لي: يا بنى ما كنت تصنع بي هذا و أنت على ديني فما الذي أرى منك منذ هاجرت فدخلت في الحنيفية؟ فقلت: رجل من ولد نبينا أمرني بهذا،

ص: ۳۵۸

رسول خدا آمده، عرض کرد: ای رسول خدا به چه کسی نیکی کنم؟ فرمودند: به مادرت. عرض کرد: سپس به چه کسی؟ فرمودند: به مادرت. او عرض کرد: سپس به که؟ فرمودند: به مادرت. او باز عرض کرد: سپس به که؟ فرمودند: به پدرت.

[۲۰۰۷] ۱۰- جابر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مردی به نزد رسول خدا آمده، عرض کرد: ای رسول خدا من برای جهاد راغب و بی تابم. پیامبر گرامی به او فرمود: پس در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی، نزد خدا زنده ای و روزی می خوری و اگر بمیری پاداشت به عهده خداوند است و اگر بازگردی از گناهان بازگشته ای و گویا که تازه به دنیا آمده ای. او عرض کرد: ای رسول خدا، پدر و مادر پیری دارم که می پندارند به من انس گرفته اند و دوست ندارند به جهاد بروم. رسول خدا فرمودند: پس با پدر و مادرت بمان. سوگند به آن که جانم در دست او است، انس یک شب و روز آنان با تو بهتر از یک سال جهاد است.

[۲۰۰۸] ۱۱- زکریای ابراهیم گفته است: من نصرانی بودم. وقتی مسلمان شدم، حجّ به جا آورده، به نزد حضرت صادق علیه السلام رفتم و عرض کردم: من بر دین نصرانیت بودم و اینک اسلام آورده ام. فرمودند: چه چیزی در اسلام دیدی؟ گفتم: این سخن خداوند شکوهمند را که فرمود: (تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیستند ولی ما آن را نوری قرار دادیم تا هرکس را می خواهیم هدایتش کنیم). [شورا (۴۲): ۵۲] فرمودند: پس، خدا تو را هدایت کرده است. سپس سه بار فرمودند:

خدایا او را هدایت کن. و فرمودند: هرچه می خواهی بپرس. من عرض کردم:

پدر و مادر من و خانواده ام نصرانی اند. مادرم نایینا است و من با ایشان هستم و در ظرفشان غذا می خورم؟ فرمودند: گوشت خوک هم می خورند؟ عرض کردم: نه، دست هم نمی زنند. فرمودند: پس اشکالی ندارد، از مادرت مراقبت کرده، به او نیکی کن. و چون درگذشت کارش را به دیگری نسپار و خودت انجامشان بده و به کسی نگو که نزد من آمده ای تا تو را در منا بینم، ان شاء الله. او گفته است: من به منا آمدم. مردم گردش بودند و گویا او آموزگار کودکان است. این می پرسید و سپس آن می پرسید. وقتی به کوفه رسیدم به مادرم مهربانی کردم. غذایش می دادم و جامه و موهایش را تمیز می کردم و در خدمتش بودم. مادرم به من گفت:

پسرم وقتی به دین من بودی برایم چنین کاری نمی کردی، چه شده که از وقتی به دین حنیفیه درآمده ای چنین کارهایی از تو می بینم؟ من گفتم: مردی از فرزندان

ص: ۳۵۹

فقال: هذا الرجل هو نبی؟ فقلت: لا- ولكنّه ابن نبی، فقلت: یا بنی إنّ هذا نبی إنّ هذه وصایا الأنبياء، فقلت: یا أمّه إنّه لیس یكون بعد نبینا نبی و لكنّه ابنه، فقلت: یا بنی دینک خیر دین، اعرضه علیّ، فعرضته علیها فدخلت فی الإسلام و علمتها، فصلت الظهر و العصر و المغرب و العشاء الآخرة، ثمّ عرض لها عارض فی اللیل، فقلت: یا بنی أعد علیّ ما علمتني فأعدته علیها، فأقرت به و ماتت، فلما أصبحت كان المسلمون الذین غسلوها و كنت أنا الذی صلیت علیها و نزلت فی قبرها.

[۲۰۰۹] ۱۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن إسماعیل بن مهران جمیعاً، عن سیف بن عمیره، عن عبد الله بن مسکان، عن عمّار بن حیّان قال:

خبرت أبا عبد الله عليه السلام ببرّ إسماعیل ابني بی، فقال: لقد كنت أحبّه و قد ازددت له حبّاً، إنّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم أخته أخت له من الرضاعة فلما نظر إليها سرّ بها و بسط ملحفته لها فأجلسها علیها ثمّ أقبل یحدّثها و یضحك فی وجهها، ثمّ قامت و ذهبت و جاء أخوها فلم یصنع به ما صنع بها، فقيل له: یا رسول الله صنعت بأخته ما لم تصنع به و هو رجل! فقال: لأنّها كانت أبرّ بوالديها منه.

[۲۰۱۰] ۱۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن سیف بن عمیره، عن عبد الله بن مسکان، عن إبراهيم بن شعيب قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنّ أبي قد كبر جدّاً و ضعف فنحن نحمله إذا أراد الحاجه، فقال: إن استطعت أن تلی ذلك منه فافعل و لقمه بیدك فإنّه جنّه لك غدا.

ص: ۳۶۰

پیامبرمان مرا به این کارها فرمان داده است. او گفت: این مرد، خودش پیامبر است؟ گفتم: نه بلکه پسر پیامبر است. او گفت: پسرم، این مرد پیامبر است. زیرا این فرمان ها، سفارش پیامبران است. من گفتم: مادر جان پس از پیامبران، هیچ پیامبر دیگری

نیست، بلکه او پسر پیامبر است. او گفت: پسر دینت بهترین دین است. آن را به من عرضه کن. من آن را به او معرفی کردم و او اسلام آورد و سپس به او آموختم تا نماز ظهر و عصر و شام و خفتن پایانی را بگذارد. سپس شبانه بیمار شد و گفت: پسر آنچه را به من آموختی. بازگو. من آنها را برایش بازگفتم.

او به آن ها اقرار کرد و درگذشت. چون بامداد شد، مسلمانان غسلش دادند و خودم برایش نماز خوانده، در گورش نهادم.

[۲۰۰۹] ۱۲- عَمَّار حَيَّانُ كَفَّتْ: بِه حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ نِيكِيٍّ بِسِرِّمِ بَاخُوْدِمِ سَخْنِ كَفْتِمِ. فَرَمُوْدُنْدُ: مِنْ أَوْ رَا دَوْسْتِ مِي دَاشْتِمِ وَ اِيْنِكِ مَحَبَّتِمِ بِه أَوْ بِيْشْتَرِ شُدْ. رَوْزِي خَوَاهِرِ رِضَاعِي رَسُوْلِ خُدَا بِه نَزْدِ اِيْشَانِ اَمْدِ. چُونِ حَضْرَتِ اَوْ رَا دِيْدِ، شَادِمَانِ شُدِه، رَوَانْدَازَشِ رَا بِرَايْشِ پَهْنِ كَرْدِه، اَوْ رَا بِرِ اَنْ نَشَانْدِ. سَبِيْسِ بِه سَخْنِ كَفْتِنِ بَا اَوْ اَغَازِ كَرْدِ، دِرْحَالِي كِه بِه رُوِيْشِ لَبْخَنْدِ مِي زِدْ. اَنْ گَاهِ كِه اَوْ بِرِخَاسْتِه، رِفْتِ وَ بَرَادِرِ اَوْ اَمْدِ، حَضْرَتِ بَا اَوْ چِنَانِ نَكْرَدِ. كَفْتِنْدُ: اِي رَسُوْلِ خُدَا بِاِخَوَاهِرِشِ خِدْمَتِي كَرْدِي كِه بِاِخُوْدَشِ كِه مَرْدِ بُوْدِ، نَكْرَدِي؟ فَرَمُوْدُنْدُ: زِيْرَا اَوْ بِه پَدْرِ وَ مَادِرِشِ نِيْكِ رِفْتَارْتَرِ اَزِ بَرَادِرِشِ بُوْدِ.

[۲۰۱۰] ۱۳- اِبْرَاهِيْمُ شَعِيْبُ كَفْتِه اسْت: بِه حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَرْضِ كَرْدِم: پَدْرِ مِنْ بَسِيَارِ پِيْرِ وَ نَاتُوَانِ شُدِه، وَ وَقْتِي كَارِي دَارْدِ مَا اَوْ رَا بِرِ دَوْشِ مِي بَرِيْمِ. فَرَمُوْدُنْدُ:

اگر توانستی خودت این کار را بکن و به دست خودت برایش لقمه بگیر که این، فردا برایت سپری خواهد بود.

ص: ۳۶۱

[۲۰۱۱] ۱۴- عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيْرَةَ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ، عَنْ جَابِرِ قَالَ:

سَمِعْتُ رَجُلًا يَقُوْلُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِي أَبَوَيْنِ مُخَالَفِيْنَ، فَقَالَ: بَرَّهْمَا كَمَا تَبَرَّ الْمُسْلِمِيْنَ مِمَّنْ يَتَوَلَّانَا.

[۲۰۱۲] ۱۵- عَلِيُّ بْنُ اِبْرَاهِيْمِ، عَنْ اَبِيْهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ اَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ جَمِيْعًا، عَنْ اِبْنِ مَحْبُوْبٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيْثَةَ، عَنْ عَنَسَةَ بْنِ مَصْعَبٍ، عَنْ اَبِي جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَالَ:

ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَحَدٍ فِيْهِنَّ رِخْصَةً: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبِرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ بَرُّ الْوَالِدِيْنَ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِيْنَ.

[۲۰۱۳] ۱۶- عَلِيُّ بْنُ اِبْرَاهِيْمِ، عَنْ اَبِيْهِ، عَنْ التَّوْفَلِيِّ، عَنْ السَّكُوْنِيِّ، عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَالَ:

مِنْ السَّنَةِ وَ الْبِرِّ أَنْ يَكُنِّي الرَّجُلُ بِاسْمِ اَبِيْهِ.

[۲۰۱۴] ۱۷- الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ اَبِي حَمَّادِ جَمِيْعًا، عَنْ الْوَشَاءِ، عَنْ اَحْمَدِ بْنِ عَائِدِ، عَنْ اَبِي خَدِيْجَةَ سَالِمِ بْنِ مَكْرَمٍ، عَنْ مَعْلَى بْنِ خُنَيْسٍ، عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَالَ:

جَاءَ رَجُلٌ وَ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ وَ سَلَّمَ عَنْ بَرِّ الْوَالِدِيْنَ، فَقَالَ: اِبْرَرُ اُمَّكَ اِبْرَرُ اُمَّكَ اِبْرَرُ اُمَّكَ، اِبْرَرُ اَبَاكَ اِبْرَرُ اَبَاكَ

ابرا اباك و بدأ بالأم قبل الأب

[۲۰۱۵] ۱۸- الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه و اله و سلم فقال: إنني قد ولدت بنتا و ربيتها حتى إذا بلغت فألبستها و حلّيتها ثم جئت بها إلى قلب فدفعتها في جوفه و كان آخر ما

ص: ۳۶۲

[۲۰۱۱] ۱۴- جابر گفت: شنیدم مردی به حضرت صادق علیه السلام می گفت: پدر و مادر من از مخالفان ما هستند؟ فرمودند: به آنان نیکی کن، چنان که به مسلمانان پیرو ما نیکی می کنی.

[۲۰۱۲] ۱۵- عنبسه مصعب از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: سه چیز است که خداوند عزّتمند درباره آن ها به کسی اجازه مخالفت نداده است.

رساندن امانت به نیکوکار و بدکار، وفای به عهد با نیکوکار و بدکار و نیکی به پدر و مادر، چه نیکوکار باشند و چه بدکار.

[۲۰۱۳] ۱۶- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: از سنت و نیکو است که مرد به نام پدرش خوانده شود.

[۲۰۱۴] ۱۷- معلائی خنيس از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مردی به نزد پیامبر آمده، از ایشان درباره نیکی به پدر و مادر پرسید. حضرت فرمودند: به مادرت نیکی کن، به مادرت نیکی کن، به مادرت نیکی کن. به پدرت نیکی کن، به پدرت نیکی کن، به پدرت نیکی کن. و مادر را پیش از پدر فرمود.

[۲۰۱۵] ۱۸- ابو خديجه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مردی به نزد پیامبر گرامی آمده، عرض کرد: من دختری داشتم. او را بزرگ کردم و چون به بلوغ رسید، لباس هایش را پوشانده، او آراستم، سپس به سر چاهی آورده، در آن انداختم

ص: ۳۶۳

سمعت منها و هی تقول: یا أبتاه! فما كفّاره ذلك؟ قال: ألك أم حیه؟ قال: لا قال:

فلک خاله حیه؟ قال: نعم قال: فابرها فإنها بمنزله الأمّ یکفّر عنک ما صنعت، قال أبو خديجه: فقلت لأبي عبد الله عليه السلام: متى كان هذا؟ فقال: كان في الجاهلیه و كانوا يقتلون البنات مخافه أن یسبین فیلدن فی قوم آخرین.

[۲۰۱۶] ۱۹- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعیل بن بزيع، عن حنان بن سدير، عن أبيه قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: هل یجزی الولد والده؟ فقال: لیس له جزاء إلا فی خصلتين یكون الوالد مملوكا فیشریه ابنه فیعتقه

أو يكون عليه دين فيقضيه عنه.

[۲۰۱۷] ۲۰- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال:

أتى رجل رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فقال: إني رجل شاب نشيط و أحبّ الجهاد و لى والده تكره ذلك؟ فقال له النبي صلى الله عليه و اله و سلم: ارجع فكن مع والدتك فوالدي بعثني بالحق [نبيًا] لأنسها بك ليله خير من جهادك في سبيل الله سنة.

[۲۰۱۸] ۲۱- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ، عن عبد الله بن سنان، عن محمّد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنّ العبد ليكون بارًا بوالديه في حياتهما ثم يموتان فلا يقضى عنهما ديونهما و لا يستغفر لهما فيكتبه الله عاقًا، و إنّه ليكون عاقًا لهما في حياتهما غير بارّ بهما فإذا ماتا قضى دينهما و استغفر لهما فيكتبه الله عزّ و جلّ بارًا.

باب الاهتمام بأمور المسلمين و النصيحة لهم و نفعهم

[۲۰۱۹] ۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفليّ، عن الشكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۳۶۴

و آخرین سخنی که از او شنیدم این بود که گفت: پدر جان، کفّاره این کار چیست؟ حضرت به او فرمودند: آیا مادر زنده ای داری؟ او عرض کرد: نه.

فرمودند: خاله زنده داری؟ عرض کرد: بله. فرمودند: پس به او نیکی کن که به جای مادر است و کفّاره آنچه کرده ای، می شود. ابو خدیجه گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: این کار چه هنگامی بوده است؟ فرمودند: در جاهلیت. آنان از ترس اسیر شدن دختران و بچه دار شدن شان در گروه دیگر، دختران را می کشتند.

[۲۰۱۶] ۱۹- سدیر گفته است: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: آیا فرزند می تواند پدرش را پاداش دهد؟ فرمودند: جز در دو صورت نمی تواند: وقتی پدر برده باشد و پسرش او را خریده، آزادش کند، یا بدهی ای داشته باشد و پسرش آن را بپردازد.

[۲۰۱۷] ۲۰- جابر گفته است: مردی به نزد رسول خدا آمده، عرض کرد: من مردی جوان و خستگی ناپذیرم که جهاد را دوست می دارم ولی مادری دارم که نمی پسندد به جهاد بروم؟ پیامبر گرامی به او فرمودند: بازگرد و با مادرت بمان.

سوگند به آن که مرا به حقّ برای پیامبری برانگیخت. انس یک شب او با تو، بهتر از یک سال جهادت در راه خدا است.

[۲۰۱۸] ۲۱- محمّد مسلم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: گاهی بنده در زنده بودن پدر و مادرش به آنان

نیکی می کند، سپس آن گاه که می میرند، نه بدهی شان را می دهد و نه برایشان آمرزش خواهی می کند، پس خداوند او را از نافرمانان می نویسد. و گاهی بنده ای در هنگام زنده بودن پدر و مادر از آن ها نافرمانی کرده، نیکی شان نمی کند و چون درمی گذرند، او بدهی شان را پرداخته، برایشان آمرزش می خواهد و خداوند عزّتمند او را از حرمت گذاران می نویسد.

اهمیت به امور مسلمین و پند و نصیحت برای سودشان

[۲۰۱۹]۱- سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

ص: ۳۶۵

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: من أصبح لا يهتمّ بأمر المسلمین فليس بمسلم.

[۲۰۲۰]۲- و بهذا الإسناد قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: أنسك الناس نسكا أنصحهم جيبا و أسلمهم قلبا لجميع المسلمین.

[۲۰۲۱]۳- علی بن إبراهیم، عن علی بن محمّد القاسانی، عن القاسم بن محمّد، عن سلیمان بن داود المنقری، عن سفیان بن عیینة قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: عليك بالنّصح لله في خلقه، فلن تلقاه بعمل أفضل منه.

[۲۰۲۲]۴- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن محمّد بن القاسم الهاشمی، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من لم يهتمّ بأمر المسلمین فليس بمسلم.

[۲۰۲۳]۵- عنه، عن سلمه بن الخطّاب، عن سلیمان بن سماعه، عن عمّه عاصم الكوزی، عن أبي عبد الله عليه السّلام أنّ النّبی صَلَّى الله عليه و اله و سلم قال:

من أصبح لا يهتمّ بأمر المسلمین فليس منهم و من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فليس بمسلم.

[۲۰۲۴]۶- علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن التّوفلی، عن الشکونی، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: الخلق عیال الله فأحبّ الخلق إلى الله من نفع عیال الله و أدخل علی أهل بیت سرورا.

[۲۰۲۵]۷- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن علی بن الحکم، عن سیف بن عمیره قال: حدّثنی من سمع أبا عبد الله عليه السّلام يقول:

هرکس بامداد برخیزد و نسبت به امور مسلمانان باکی نداشته باشد، مسلمان نیست.

[۲۰۲۰] ۲- به همان سند، رسول خدا فرموده اند: پارساترین مردم کسی است که برای همه مسلمانان خیرخواه تر و پاکدل تر باشد.

[۲۰۲۱] ۳- سفیان عینه گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: بر تو باد اندرز مردم برای خدا. که عملی برتر از آن را نخواهی دید.

[۲۰۲۲] ۴- محمد بن قاسم هاشمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هرکس به امور مسلمانان اهمیت ندهد، مسلمان نیست.

[۲۰۲۳] ۵- عاصم کوزی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: هرکس بامداد برخیزد و به امور مسلمانان اهمیت ندهد، از آنان نیست.

و هرکس صدای انسانی را بشنود که فریاد می زند: «ای مسلمانان به دادم برسید، و پاسخش نگوید، مسلمان نیست» .

[۲۰۲۴] ۶- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

آفریدگان، خانواده خداوندند. و محبوب ترین این آفریدگان در نزد او کسی است که به خانواده او سود رسانده، خاندانی را شادمان کند.

[۲۰۲۵] ۷- مردی از حضرت صادق علیه السلام شنید که می فرماید: از رسول خدا

سئل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ.

[۲۰۲۶] ۸- عنه، عن علي بن الحكم، عن مثنى بن الوليد الحنطاط، عن فطر بن خليفة، عن عمر بن علي بن الحسين، عن أبيه صلوات الله عليهما قال:

قال رسول الله صلوات الله عليهما: من رد عن قوم من المسلمين عاديه [ماء] أو نار أوجب له الجنة.

[۲۰۲۷] ۹- عنه، عن ابن فضال، عن ثعلبه بن ميمون، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ: وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا قَالَ:

قولوا للناس حسنا و لا تقولوا إلا خيرا حتى تعلموا ما هو.

[۲۰۲۸] ۱۰- عنه، عن ابن أبي نجران، عن أبي جميله المفضل بن صالح، عن جابر بن يزيد، عن أبي جعفر عليه السلام قال في قول الله عز وجل: وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا قال:

قولوا للناس أحسن ما تحبون أن يقال فيكم.

[۲۰۲۹] ۱۱- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن يحيى بن المبارك، عن عبد الله بن جبله، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال في قول الله عز وجل: وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ قال: نفاعا.

باب إجلال الكبير

[۲۰۳۰] ۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم من إجلال الله إجلال ذي الشّيه المسلم.

[۲۰۳۱] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد رفعه قال:

ص: ۳۶۸

پرسیدند: محبوب ترین مردم نزد خداوند چه کسی است؟ فرمودند:

سودرسان ترین آنان به مردم.

[۲۰۲۶] ۸- عمر علی بن حسین از پدرش حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هرکس، سیل یا آتشی را از گروهی از مسلمانان بازگرداند، بهشت برایش واجب می گردد.

[۲۰۲۷] ۹- معاویه عمّار درباره این آیه (و با مردم به نیکی سخن بگوئید). [بقره (۲): ۸۳] از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: با مردم به نیکی سخن بگوئید و جز خیر نگویید تا بدانید که آن چیست؟

[۲۰۲۸] ۱۰- جابر یزید از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه (و با مردم به نیکی سخن بگوئید). روایت کرده که فرمودند: با مردم بهتر از آنچه دوست دارید با شما بگویند، بگوئید.

[۲۰۲۹] ۱۱- مردی از حضرت صادق علیه السلام درباره آیه (و او مرا در هر جا که باشم فرخنده قرار داده است). [مریم (۱۹): ۳۱] روایت کرده که فرمودند: یعنی بسیار سودرسان.

بزرگداشت پیران

[۲۰۳۰] ۱- یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: بزرگداشت مسلمان ریش سپید، بزرگداشت خدا است.

[۲۰۳۱] ۲- احمد محمد حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السلام رسانده،

ص: ۳۶۹

قال أبو عبد الله عليه السلام: ليس منّا من لم يوقّر كبيرنا و يرحم صغيرنا.

[۲۰۳۲] ۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن أبان، عن الوصافي قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: عظموا كباركم و صلوا أرحامكم، و ليس تصلونهم بشيء أفضل من كف الأذى عنهم.

باب أخوة المؤمنين بعضهم لبعض

[۲۰۳۳] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن المفصل بن عمر قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إنّما المؤمنون إخوة بنو أب و أمّ و إذا ضرب على رجل منهم عرق سهر له الآخرون

[۲۰۳۴] ۲- عنه، عن أبيه، عن فضالة بن أيوب، عن عمر بن أبان، عن جابر الجعفي قال:

تقبضت بين يدي أبي جعفر عليه السلام فقلت: جعلت فداك ربّما حزنت من غير مصيبيّه تصيبي أو أمر ينزل بي حتّى يعرف ذلك أهلي في وجهي، و صدّيقی، فقال: نعم يا جابر، إنّ الله عزّ و جلّ خلق المؤمنين من طينه الجنان و أجرى فيهم من ریح روحه، فلذلك المؤمن أخو المؤمن لأبيه و أمّه، فإذا أصاب روحاً من تلك الأرواح في بلد من البلدان حزن حزن هذه لأنها منها.

[۲۰۳۵] ۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن علي بن عقبة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

المؤمن أخو المؤمن، عينه و دليله، لا يخونه و لا يظلمه و لا يغشه و لا يعده عدّه فيخلفه.

ص: ۳۷۰

روایت کرده که فرمودند: از ما نیست کسی که به سالخوردگان مان احترام نمی گذارد و به خردسالانمان مهربانی نمی کند.

[۲۰۳۲] ۳- وصیافی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: پیرانان را بزرگ داشته، صلّه رحم کنید و شما با چیزی برتر از آزار نرساندن به ایشان، نمی توانید صلّه رحم کنید.

مؤمنان برادر همدیگرند

[۲۰۳۳] ۱- از مفصل عمر روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مؤمنان برادرند، فرزندان یک پدر و مادر. و چون یکی از آنان دردمند گردد، بقیه، شب را به بیداری می گذرانند.

[۲۰۳۴]۲- جابر جعفی گفته است: در خدمت حضرت باقر علیه السّلام اظهار دلتنگی کرده، گفتم: جانم فدایت زمانی پیش می آید که بدون رسیدن مصیبتی یا فرود آمدن بلایی اندوهگین می شوم، چنان که خانواده و دوستانم آن را در رخسارم درمی یابند. حضرت فرمودند: آری ای جابر، خداوند عزّتمند مؤمنان را از سرشت بهشت آفرید و از نسیم روحش در آن جاری کرد. برای همین است که مؤمن، برادر پدر و مادری مؤمن دیگر است. که چون به روحی از آن روح ها در سرزمینی از سرزمین ها اندوهی رسد، روح دیگر هم اندوهگین می شود؛ زیرا که هر دو از یک چیزند.

[۲۰۳۵]۳- علی عقبه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: مؤمن برادر مؤمن است، چشم و راهنمای او است. که به او خیانت و ستم نکرده، فریبش نمی دهد. و به او وعده ای نمی دهد که به آن عمل نکند.

ص: ۳۷۱

[۲۰۳۶]۴- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، و عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد جمیعا، عن ابن محبوب، عن علی بن رئاب، عن ابي بصیر قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: المؤمن أخو المؤمن كالجسد الواحد، إن اشتكى شيئا منه وجد ألم ذلك في سائر جسده، و أرواحهما من روح واحدة، و إنّ روح المؤمن لأشدّ اتّصالا بروح الله من اتّصال شعاع الشّمس بها.

[۲۰۳۷]۵- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن عبد الرّحمن بن أبي نجران، عن مثى الحنّاط، عن الحارث بن المغيرة قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: المسلم أخو المسلم هو عينه و مرآته و دليله، لا- يخونه و لا- يخذعه و لا يظلمه و لا يكذبه و لا يغتابه.

[۲۰۳۸]۶- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن البختريّ قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السّلام و دخل عليه رجل فقال لي: تحبّه؟ فقلت: نعم فقال لي: و لم لا تحبّه و هو أخوك و شريكك في دينك و عونك على عدوك و رزقه على غيرك.

[۲۰۳۹]۷- أبو علی الأشعريّ، عن الحسين بن الحسن، عن محمّد بن أورمه، عن بعض أصحابه، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن فضيل، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

سمعتّه يقول: المؤمن أخو المؤمن لأبيه و أمّه لأنّ الله عزّ و جلّ خلق المؤمنین من طينه الجنان و أجرى فی صورهم من ریح الجنّه، فلذلك هم إخوه لأب و أمّ.

ص: ۳۷۲

[۲۰۳۶]۴- ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: مؤمن برادر مؤمن است. همچون تنی واحد. که اگر

عضوی از آن، دردمند شود، دردش در عضوهای دیگر هم یافت می شود. و ارواح آن دو نیز از یک روح اند. و پیوند روح مؤمن با روح خدا از پیوستگی پرتو خورشید به خورشید بیشتر است.

[۲۰۳۷]۵- از حارث مغیره روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

مسلمان برادر مسلمان است. چشم و آئینه و راهنمای او، که به او خیانت نکرده، فریبش نداده، ستم نکرده، دروغ نگفته و غیبتش را نمی کند.

[۲۰۳۸]۶- حفص بختری گفته است: نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی به خدمت ایشان آمد حضرت به من فرمودند: او را دوست می داری؟ من گفتم: بله.

فرمودند: و چرا دوستش نداشته باشی، وقتی که برادر و شریک ات در دین و یاورت بر دشمن تو است و روزی اش به گردن غیر تو.

[۲۰۳۹]۷- ابو حمزه گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است؛ زیرا خداوند شکوهمند، مؤمنان را از سرشت بهشت ها آفریده، از نسیم بهشت در آن روان ساخته است. برای همین است که آنان برادران پدر و مادری اند.

ص: ۳۷۳

[۲۰۴۰]۸- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحجاج، عن علی بن عقبه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن المؤمن، أخو المؤمن عینه و دلیله، لا یخونه و لا یظلمه و لا یغشّه و لا یعده عده فیخلفه.

[۲۰۴۱]۹- أحمد بن محمد بن عیسی، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن رجل، عن جميل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعته یقول: المؤمنون خدم بعضهم لبعض، قلت: و کیف یكونون خدما بعضهم لبعض؟ قال: یفید بعضهم بعضا الحدیث.

[۲۰۴۲]۱۰- علی بن ابراهیم، عن ابيه و محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی جمیعا، عن ابن أبي عمیر، عن إسماعیل البصری، عن فضیل بن یسار قال:

سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول: إن نفرا من المسلمین خرجوا إلى سفر لهم فضلوا الطریق فأصابهم عطش شدید فتکفّنوا و لزموا أصول الشجر فجاءهم شیخ و علیه ثياب بیض فقال: قوموا فلا بأس علیکم فهذا الماء، فقاموا و شربوا و ارتووا، فقالوا: من أنت یرحمک الله؟ فقال: أنا من الجنّ الذین بايعوا رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم، إننی سمعت رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم یقول: المؤمن أخو المؤمن، عینه و دلیله، فلم تکنوا تضحوا بحضرتی.

[۲۰۴۳]۱۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه و محمد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان جمیعا، عن حماد بن عیسی، عن ربیع، عن

فضیل بن یسار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: المسلم أخو المسلم لا يظلمه ولا يخذله [ولا يغتابه ولا يخونه ولا يحرمه] قال ربعي: فسألني رجل من أصحابنا

ص: ٣٧٤

[٢٠٤٠] ٨- علی عقبه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: مؤمن برادر مؤمن است و چشم و راهنمایش، که به او خیانت و ستم نکرده، فرییش نمی دهد. و وعده ای نمی دهد که به جایش نیاورد.

[٢٠٤١] ٩- جمیل گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: مؤمنان خدمتگزاران یکدیگرند. من عرض کردم: چگونه خدمتگزار هم می شوند؟ فرمودند: به همدیگر سود می رسانند. . . .

[٢٠٤٢] ١٠- فضیل یسار گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: گروهی از مسلمانان به سفری رفتند و آن گاه راه را گم کردند و بسیار تشنه شدند. پس کفن پوشیده، خود را به تنه درختان چسباندند. آن گاه پیری سپیدپوش به نزدشان آمد و گفت: برخیزید و آب بنوشید و دیگر باکتان نباشد. آنان برخاسته، نوشیدند و چون سیراب شدند، گفتند: خدایت بیامرزد، تو کیستی؟ او گفت:

من از جَنّانی هستم که با رسول خدا بیعت کرده اند. من از رسول خدا شنیدم که می فرماید: مؤمن برادر مؤمن است و چشم و راهنمایش پس شما نباید در برابر من تباه می شدید.

[٢٠٤٣] ١١- فضیل یسار گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: مسلمان برادر مسلمان است. به او ستم نکرده، رهایش نمی کند [غیبتش را نکرده، خیانت و محرومش نمی کند]. [ربعی گفته است: مردی از اصحابمان در مدینه از من پرسید:

ص: ٣٧٥

بالمدينة فقال: سمعت فضيلاً يقول ذلك؟ قال: فقلت له: نعم فقال: فإني سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: المسلم، أخو المسلم لا يظلمه ولا يغشّه ولا يخذله ولا يغتابه ولا يخونه ولا يحرمه.

باب فيما يوجب الحق لمن انتحل الإيمان و ينقضه

[٢٠٤٤] ١- علي بن إبراهيم، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول و سئل عن إيمان من يلزمنا حقّه و أخوّته كيف هو و بما يثبت و بما يبطل؟ فقال: إنّ الإيمان قد يتخذ على وجهين أمّا أحدهما فهو الهدى يظهر لك من صاحبك فإذا ظهر لك منه مثل الهدى تقول به أنت، حقّت

ولایت و اخوتّه إلّا- أن یجیء منه نقض للهدی وصف من نفسه و أظهره لك، فإن جاء منه ما تستدلّ به علی نقض الهدی أظهر لك، خرج عندك ممّا وصف لك و أظهر، و كان لما أظهر لك ناقضا إلّا أن يدعی أنّه إنّما عمل ذلك تقیّه و مع ذلك ينظر فيه فإن كان ليس ممّا يمكن أن تكون التقیّه فی مثله لم يقبل منه ذلك؛ لأنّ للتقیّه مواضع، من أزالها عن مواضعها لم تستقم له و تفسیر ما يتقی مثل [أن يكون] قوم سوء. ظاهر حكمهم و فعلهم علی غیر حكم الحقّ و فعله فكلّ شیء يعمل المؤمن بينهم لمكان التقیّه ممّا لا یؤدی إلى الفساد فی الدین فإنه جائز.

باب فی أنّ التواخی لم يقع علی الدین و إنّما هو التعارف

[۲۰۴۵] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان، عن حمزه بن محمد الطّیار، عن أبیه، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

لم تتواخوا علی هذا الأمر و إنّما تعارفتم علیه.

[۲۰۴۶] ۲- عنه، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عیسی، عن ابن مسکان

ص: ۳۷۶

شنیده ام که این را فضیل روایت کرده است؟ من گفتم: آری. او گفت: و من نیز از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: مسلمان برادر مسلمان است. که به او ستم نمی کند، فریض نمی دهد، رهایش نکرده، غیبتش را نمی کند، و به او خیانت نکرده، محرومش نمی سازد.

در آنچه موجب حقّ برای کسی است که خود را به ایمان نسبت می دهد و نیز آنچه باعث کاستی این حقّ می شود

[۲۰۴۴] ۱- مسعده صدقه گفت: از حضرت صادق علیه السلام- چون درباره ایمان کسی که حقّش و برادری اش به گردن ما است، پرسیدند که آن چگونه است و با چه چیز ثابت شده، با چه چیز باطل می شود. شنیدم می فرماید: ایمان به دو صورت به کار می رود: یکی همان چیزی است که درباره رفیقت برای تو آشکار می شود، که چون آنچه تو به آن عقیده داری، از او آشکار شود، ولایت و برادری اش ثابت می شود، مگر این که نقضی به آنچه درباره خودش گفته و آشکار گشته، وارد شود. پس اگر او کاری انجام دهد که به نقضی که برایت آشکار شده، مطمئن شوی، در نزد تو از آنچه برایت اظهار کرده، بیرون می رود. و نقض کننده سخن و عملی می شود که به تو نمایانده است. مگر ادعا کند که آن را بنا بر تقیّه انجام داده است. که در این صورت باید در کارش نگریسته شود. اگر از جمله کارهایی بود که تقیّه در آن ها ممکن نیست، از او پذیرفته نمی شود؛ زیرا تقیّه، در مواردی است. و هر کس از آن موارد بیرون رود، تقیّه اش درست نیست. و تفسیر مورد تقیّه این است که مثلا مردم بدکاری، حکم و فعل ظاهری شان برخلاف حکم و فعل حقّ باشد. در این جا اگر مؤمن برای تقیّه، کارهایی که به فساد در دین نمی کشد، انجام دهد، برایش جایز است.

برادری کردن بر دین قرار نگرفته است، بلکه آن آشنا شدن با یکدیگر است

[۲۰۴۵] ۱- محمد طیار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: شما بر این امر برادری نمی کنید، بلکه براساس آن با یکدیگر آشنا می شوید.

[۲۰۴۶] ۲- ابن مسکان و سماعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که ایشان

ص: ۳۷۷

و سماعه جميعاً، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لم تتواخوا على هذا الأمر [و] إنما تعارفتم عليه.

باب حقّ المؤمن على أخيه و أداء حقّه

[۲۰۴۷] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

من حقّ المؤمن على أخيه المؤمن أن يشبع جوعته و يوارى عورته و يفرّج عنه كربته و يقضى دينه، فإذا مات خلفه في أهله و ولده.

[۲۰۴۸] ۲- عنه، عن عليّ بن الحكم، عن عبد الله بن بكير الهجرى، عن معلى بن خنيس، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: ما حقّ المسلم على المسلم؟ قال له: سبع حقوق واجبات ما منهنّ حقّ إلاّ و هو عليه واجب، إن ضيّع منها شيئاً خرج من ولايه الله و طاعته و لم يكن لله فيه من نصيب قلت له: جعلت فداك و ما هي؟ قال: يا معلى إنى عليك شفيق أخاف أن تضيّع و لا- تحفظ و تعلم و لا- تعمل، قال: قلت له: لا- قوه إلاّ بالله، قال: أيسر حقّ منها أن تحبّ له ما تحبّ لنفسك و تكره له ما تكره لنفسك، و الحقّ الثّانى أن تجتنب سخطه و تتبّع مرضاته و تطيع أمره، و الحقّ الثّالث أن تعينه بنفسك و مالك و لسانك و يدك و رجلك، و الحقّ الرّابع أن تكون عينه و دليله و مرآته، و الحقّ الخامس أن لا تشبع و يجوع و لا تروى و يظمأ و لا تلبس و يعرى، و الحقّ السّادس أن يكون لك خادم و ليس لأخيك خادم فواجب أن تبعث خادمك فيغسل ثيابه و يصنع طعامه و يمهد فراشه، و الحقّ السّابع أن تبرّ قسمه و تجيب دعوته و تعود مريضه و تشهد جنازته و إذا

ص: ۳۷۸

فرمودند: شما بر این امر برادری نمی کنید، بلکه براساس آن با یکدیگر آشنا می گردید.

حقّ مؤمن بر برادر مؤمن و ادای حقّ او

[۲۰۴۷] ۱- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: از حقّ مؤمن بر برادر مؤمنش این است که گرسنگی اش را برطرف کند، شرمگاهش را بپوشاند، گره از کارهایش بگشاید، بدهی اش را بپردازد و چون در گذشت، جانشین او در میان

خانواده و فرزنداناش باشد.

[۲۰۴۸]۲- معلائی خنيس گفت: به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: حقّ مسلمان بر مسلمان ديگر چيست؟ فرمودند: هفت حقّ دارد. که همه آن ها بر او واجب است. و اگر یکی از آن ها را تباه کند از ولایت و فرمانبری خداوند بیرون می آید.

و برای خدا در او بهره ای نیست. من عرض کردم: جانم فدایت آن حقوق کدام است؟ فرمودند: ای معلی من دلم برای می سوزد، می ترسم تباه کنی و رعایت نکنی و بدانی و عمل نکنی. من عرض کردم: هیچ توانی جز از جهت خداوند نیست. فرمودند: از میان آن حقوق، آسان ترین حقّ این است که آنچه برای خودت دوست داری، برای او نیز دوست داشته باشی و آنچه برای خودت نمی پسندی، برای او هم نپسندی. حقّ دوم این است که از به خشم آوردن او دوری کنی، به دنبال خرسندی اش باشی و فرمانش را اطاعت کنی. حقّ سوم این که او را با جان و مال و زبان و دست و پایت یاری کنی. حقّ چهارم این که چشم و راهنما و آینه اش باشی. حقّ پنجم این که وقتی او گرسنه است، سیر نشوی. وقتی تشنه است، سیراب نگردی. وقتی برهنه است، نپوشی. حقّ ششم این که اگر تو خدمتگذار داری و او ندارد، خدمتگزاری را بفرستی تا لباسش را شسته، غذایش را پخته و بسترش را مرتّب کند. و حقّ هفتم این که سوگند او را محقق ساخته، دعوتش را پذیری. به عیادت بیماری اش رفته، در تشیيعش حاضر شوی و چون

ص: ۳۷۹

علمت أنّ له حاجة تبادره إلى قضائها و لا- تلجئه أن يسألکها و لكن تبادره مبادره، فإذا فعلت ذلك وصلت ولايتک بولايته و ولايته بولايتک.

[۲۰۴۹]۳- عنه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عليّ بن سيف، عن أبيه سيف، عن عبد الأعلى بن أعين قال:

کتب [بعض] أصحابنا يسألون أبا عبد الله عليه السلام عن أشياء و أمروني أن أسأله عن حقّ المسلم على أخيه فسألته فلم يجبني، فلما جئت لأودّعه فقلت:

سألتک فلم تجبني؟ فقال: إني أخاف أن تكفروا، إنّ من أشدّ ما افترض الله على خلقه ثلاثا: إنصاف المرء من نفسه حتّى لا يرضى لأخيه من نفسه إلاّ بما يرضى لنفسه منه، و مواساه الأخ في المال، و ذكر الله على كلّ حال ليس سبحانه الله و الحمد لله و لكن عند ما حرّم الله عليه فيدعه.

[۲۰۵۰]۴- عنه، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن جميل، عن مرّام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما عبد الله بشيء أفضل من أداء حقّ المؤمن.

[۲۰۵۱]۵- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليمانيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

حقّ المسلم على المسلم أن لا يشبع و يجوع أخوه و لا يروى و يعطش أخوه و لا يكتسى و يعرى أخوه، فما أعظم حقّ المسلم

علیٰ اخیه المسلم! و قال: أحبُّ لأخیك المسلم ما تحبُّ لنفسك و إذا احتجت فسله و إن سألك فأعطه لا تمله خیرا و لا یمله لك، كن له ظهرا فإِنَّه لك ظهر، إذا غاب فاحفظه فی غیبه و إذا شهد فزره و أجله و أكرمه فإِنَّه منك و أنت منه فإِن كان علیك عاتبا فلا تفارقه حتَّى تسأل سمیحه و إن أصابه خیر فاحمد الله و إن ابتلی

ص: ۳۸۰

دانستی که نیازی دارد، در انجام دادنش شتاب کنی و او را واندااری که آن را از تو درخواست کند. بلکه به شتاب در انجامش پیشدستی کنی. و چون چنین کنی ولایت خودت را به ولایت او و ولایت او را به ولایت خودت پیوسته ای.

[۲۰۴۹]۳-عبد الاعلیٰ اعین گفت: برخی از اصحاب نامه نوشته و از حضرت صادق علیه السلام دربارهٔ موضوعاتی پرسش کردند و از من خواستند که از ایشان دربارهٔ حقّ مسلمان بر برادر مسلمانش بپرسم. من از ایشان پرسیدم و پاسخ نفرمودند.

چون آمدم خداحافظی کنم، گفتم: از شما چیزی پرسیدم ولی پاسخ نفرمودید؟ فرمودند: من ترسیدم که کافر شوید؛ زیرا از دشوارترین چیزهایی که خدا بر آفرید گانش واجب کرده، سه چیز است: انصاف ورزی، چنان که وقتی به کاری از جانب برادر برای خودش راضی نمی شود، خود به انجام آن برای برادر راضی نشود. شریک کردن برادر در مال و یاد خدا در همه حال. که آن هم سبحان الله و الحمد لله نیست، بلکه ترک چیزی است که خدا بر او حرام کرده است.

[۲۰۵۰]۴-مرازم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: خداوند با چیزی برتر از ادای حقّ مؤمن عبادت نشده است.

[۲۰۵۱]۵-ابراهیم بن عمر یمانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حقّ مسلمان بر مسلمان این است که وقتی برادرش گرسنه است، او سیر نشود، وقتی تشنه است، او سیراب نگردد و وقتی برهنه است، او نپوشد.

و چه بزرگ است حقّ مسلمان بر برادر مسلمانش. و فرمودند: آنچه برای خودت دوست می داری برای برادر مسلمانان هم دوست بدار. وقتی نیازمند شدی، از او بخواه و اگر او چیزی خواست، بده. دربارهٔ هیچ خیری نباید از او ملول شوی و او از تو ملول شود. تو پشتیبان او باش که او هم پشتیبان تو است. وقتی غایب بود، مراعاتش کن و چون آمد، به زیارتش برو و بزرگش بدار؛ زیرا او از تو و تو از او بی. اگر تو را سرزنش کرد، از او جدا نشو تا از سببش بررسی. اگر خیری به او رسید، خدا را سپاس بگو. و اگر گرفتار شد یاری اش

ص: ۳۸۱

فأعضده و إن تمحل له فأعنه. و إذا قال الرّجل لأخیه: أفّ، انقطع ما بینهما من الولاية و إذا قال: أنت عدوی كفر أحدهما، فإذا أتهمه انماث الإیمان فی قلبه کما ینماث الملح فی الماء، و قال: بلغنی أنّه قال: إنَّ المؤمن لیزهر نوره لأهل السّماء کما تزهر نجوم السّماء لأهل الأرض و قال: إنَّ المؤمن ولیّ الله یعینه و یصنع له و لا یقول علیه إلاّ الحقّ و لا یخاف غیره.

[۲۰۵۲]۶-أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن علیّ بن عقبه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

للمسلم على أخيه المسلم من الحق أن يسلم عليه إذا لقيه و يعودده إذا مرض و ينصح له إذا غاب و يسّمته إذا عطس و يجيبه إذا دعاه و يتبعه إذا مات.

عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابن فضال، عن علي بن عقبه مثله.

[۲۰۵۳]۷-علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن منصور بن يونس، عن أبي المأمون الحارثي قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما حقّ المؤمن على المؤمن؟ قال: إنّ من حقّ المؤمن على المؤمن المودّة له في صدره و المواساه له في ماله و الخلف له في أهله و التّصره له على من ظلمه و إن كان نافله في المسلمين و كان غائباً أخذ له بنصيبه و إذا مات الزّياره إلى قبره و أن لا يظلمه و أن لا يغشّه و أن لا يخونه و أن لا يخذله و أن لا يكذّبه و أن لا يقول له أفّ و إذا قال له: أفّ، فليس بينهما ولايه و إذا قال له: أنت عدوّي فقد كفر أحدهما، و إذا اتّهمه انماث الإيمان في قلبه كما ينماث الملح في الماء.

[۲۰۵۴]۸-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير،

ص: ۳۸۲

كن و اگر چاره ای برای رفع گرفتاری اندیشید، کمکش کن. و چون مردی به برادرش بگوید: اف، دوستی میان آن دو پاره می شود و وقتی بگوید: تو دشمن منی، یکی از آن دو کافر می شود. و چون به او تهمت بزند، ایمان در دلش ذوب می شود چنان که نمک در آب. و راوی گفته است: من شنیدم که ایشان فرموده اند:

نور مؤمن برای اهل آسمان می درخشد چنان که ستارگان آسمان برای اهل زمین می درخشند. و فرمودند: مؤمن دوست خدا است. که کمکش کرده، برایش کارسازی می کند و جز حق را درباره او نگفته، از کسی جز او نمی هراسد.

[۲۰۵۲]۶-علی عقبه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حقّ مسلمان بر برادر مسلمانش این است که وقتی او را می بیند، سلامش دهد، وقتی بیمار می شود، عیادتش کند، وقتی غایب است برایش خیر بخواهد، وقتی عطسه می کند، دعایش کند، وقتی او را می خواند، بپذیرد و چون بمیرد به تشییعش برود.

همین حدیث با سلسله سند دیگری از علی عقبه روایت شده است

[۲۰۵۳]۷-ابو مأمون حارثی گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: حقّ مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمودند: از حقّ مؤمن بر مؤمن است: دوستی اش در دل، انبازکردنش در مال، جانشینی در خانواده اش، یاری اش در برابر کسی که به او ستم کرده است، گرفتن بهره او از غنیمت، وقتی که خودش غایب بود، زیارت قبرش پس از مردن و ستم نکردن و فریب ندادن و خیانت نکردن و رها نکردن و دروغ و افّ نگفتن. و چون به او افّ بگوید، ولایتی میانشان نیست. و چون بگوید: تو دشمن منی، یکی از آن دو کافر شده است. و چون به او تهمت زند، ایمان در دلش ذوب می شود، چنان که نمک در آب ذوب می گردد.

عن أبي علي صاحب الكلل، عن أبان بن تغلب قال:

كنت أطوف مع أبي عبد الله عليه السلام، فعرض لي رجل من أصحابنا كان سألني الذهاب معه في حاجه فأشار إليّ فكرهت أن أدع أبا عبد الله عليه السلام و أذهب إليه فيينا أنا أطوف إذ أشار إليّ أيضا فرآه أبو عبد الله عليه السلام فقال: يا أبان إياك يريد هذا؟ قلت: نعم قال: فمن هو؟ قلت: رجل من أصحابنا قال: هو علي مثل ما أنت عليه؟ قلت: نعم قال: فإذهب إليه قلت: فأقطع الطّواف؟ قال: نعم قلت: و إن كان طواف الفريضة؟ قال: نعم قال: فذهبت معه، ثم دخلت عليه بعد فسألته:

فقلت: أخبرني عن حقّ المؤمن على المؤمن فقال: يا أبان دعه لا ترده، قلت:

بلى جعلت فداك فلم أزل أردّد عليه، فقال: يا أبان تقاسمه شطر مالك، ثمّ نظر إليّ فرأى ما دخلني فقال: يا أبان أ ما تعلم أنّ الله عزّ و جلّ قد ذكر المؤثرين على أنفسهم؟ قلت: بلى جعلت فداك فقال: أمّا إذا أنت قاسمته فلم تؤثره بعد، إنّما أنت و هو سواء، إنّما تؤثره إذا أنت أعطيته من النّصف الآخر

[۲۰۵۵] ۹- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن فضاله بن أيوب، عن عمر بن أبان، عن عيسى بن أبي منصور قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام أنا و ابن أبي يعفور و عبد الله بن طلحه فقال ابتداء منه: يا ابن أبي يعفور قال رسول الله صلّي الله عليه و اله و سلّم: ستّ خصال من كنّ فيه كان بين يدي الله عزّ و جلّ و عن يمين الله، فقال ابن أبي يعفور: و ما هنّ جعلت فداك؟ قال: يحبّ المرء المسلم لأخيه ما يحبّ لأعزّ أهله و يكره المرء المسلم لأخيه ما يكره لأعزّ أهله و يناصره الولايه، فبكي ابن أبي يعفور و قال: كيف يناصره الولايه؟ قال: يا ابن أبي يعفور إذا كان منه بتلك المنزل بهّمه ففرح

که مردی از اصحابمان مرا دید و خواست که برای کاری با او بروم. من دوست نداشتم که حضرت صادق علیه السلام را وا گذاشته به سوی او بروم. در همین احوال که طواف می کردم، آن مرد باز به من اشاره کرد. و حضرت صادق علیه السلام او را دید و فرمود: ای ابان، او تو را می خواهد؟ من عرض کردم: بله. فرمودند: کیست؟ من عرض کردم: مردی از اصحابمان است. فرمودند: او بر همان عقیده است که تو هستی؟ عرض کردم: بله. فرمودند: پس به نزدش برو. من عرض کردم: طواف را قطع کنم؟ فرمودند: بله. عرض کردم: حتّی اگر طواف واجب باشد؟ فرمودند:

بله. او گفته است: پس من با آن مرد رفتم. سپس وقتی به نزد حضرتش رفتم، از ایشان پرسیدم: برایم از حقّ مؤمن بر مؤمن بفرمایید. فرمودند: ای ابان رها کن و در آن وارد نشو. من عرض کردم: چرا جانم فدایت؟ و پیوسته آن پرسش را باز گفتم. فرمودند: ای ابان نیم مالت را با او تقسیم می کنی. سپس به من نگریست و دید که حالم چگونه شده است، پس فرمود: ای

ابان آیا نمی دانی که خداوند شکوهمند ایثارکنندگان را یاد فرموده است؟ عرض کردم: چرا، جانم فدایت.

فرمودند: ولی وقتی تو مالت را با او تقسیم می کنی، هنوز ایثار نکرده ای، بلکه تو و او برابر شده اید. تو وقتی ایثار می کنی که از نیم دیگر هم به او بدهی.

[۲۰۵۵]۹-عیسای ابو منصور گفت: من و ابن ابو یعفر و عبد الله طلحه نزد حضرت صادق علیه السلام بودیم که حضرت، خود آغاز سخن کرده، فرمودند: ای پسر ابو یعفر، رسول خدا فرمود: شش خصلت است که در هر کس باشد، در پیشگاه خدا و جانب راست او قرار می گیرد. ابن ابو یعفر عرض کرد: جانم فدایت آن شش خصلت چیست؟ فرمودند: این که مسلمان برای برادرش چیزی را بخواهد که برای عزیزترین خاندانش می خواهد و آنچه را برای او نمی پسندد برای برادر مسلمانش نیز نپسندد. و در دوستی با او خالص باشد. ابن ابو یعفر گریست و گفت: چگونه دوستی اش را خالص کند؟ فرمودند: ای پسر ابو یعفر وقتی نسبت به او، در این

ص: ۳۸۵

لفرحه إن هو فرح و حزن لحزنه إن هو حزن و إن كان عنده ما يفرّج عنه فرّج عنه و إلاّ دعا الله له، قال: ثمّ قال أبو عبد الله عليه السلام: ثلاث لكم و ثلاث لنا: أن تعرفوا فضلنا و أن تطئوا عقبنا و أن تنتظروا عاقبتنا، فمن كان هكذا كان بين يدي الله عزّ و جلّ فيستضيء بنورهم من هو أسفل منهم و أمّا العذّين عن يمين الله فلو أنّهم يراهم من دونهم لم يهتّم العيش ممّا يرون من فضلهم، فقال ابن أبي يعفور: و ما لهم لا يرون و هم عن يمين الله؟ فقال: يا ابن أبي يعفور إنّهم محبوبون بنور الله، أما بلغك الحديث أنّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم كان يقول: إنّ لله خلقا عن يمين العرش بين يدي الله و عن يمين الله و جوههم أبيض من الثلج و أضواء من الشمس الصّاحيه، يسأل السائل ما هؤلاء؟ فيقال: هؤلاء الذين تحابّوا في جلال الله.

[۲۰۵۶]۱۰-عنه، عن عثمان بن عيسى، عن محمد بن عجلان قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فدخل رجل فسلم، فسأله كيف من خلفت من إخوانك؟ قال: فأحسن الثناء و زكى و أطرى، فقال له: كيف عياده أغنيائهم على فقرائهم؟ فقال: قليله، قال: و كيف مشاهده أغنيائهم لفقرائهم؟ قال:

قليله، قال: فكيف صله أغنيائهم لفقرائهم في ذات أيديهم؟ فقال: إنّك لتذكر أخلاقا قلّ ما هي فيمن عندنا، قال: فقال: فكيف تزعم هؤلاء أنّهم شيعة

[۲۰۵۷]۱۱-أبو عليّ الأشعريّ، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن أبي إسماعيل قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: جعلت فداك إنّ الشّيعه عندنا كثير فقال: فهل يعطف الغنى على الفقير؟ و هل يتجاوز المحسن عن المسىء؟ و يتواسون؟ فقلت: لا، فقال: ليس هؤلاء شيعة الشّيعه من يفعل هذا.

ص: ۳۸۶

درجه از دوستی باشد، آنچه را در دل دارد برای او باز می کند. آن گاه برای شادی اش اگر شاد است، شادمان می شود و برای اندوهش، اگر اندوهگین است، غمگین می گردد. اگر می توانست گره از کارش بگشاید، می کند و گرنه، برایش دعا می کند. راوی گفته است: سپس حضرت صادق علیه السلام فرمودند: سه چیز برای شما است و سه چیز برای ما: این که فضیلت ما را بشناسید، به دنبال ما گام بردارید و در انتظار سرانجام ما باشید. و هر کس چنین باشد، در پیشگاه خداوند عزتمند خواهد بود تا به نورشان، کسانی که پایین ترند، روشنی بگیرند. و اما کسانی که در جانب راست خداوند هستند، اگر آنان که پایین تر هستند، ایشان را ببینند، به جهت آنچه از برتری شان می بینند، زندگی برایشان ناگوار می گردد. ابن ابو یعفر عرض کرد: چگونه ایشان را نبینند، درحالی که در جانب راست خداوند هستند؟ فرمودند: ای پسر ابو یعفر، ایشان با نور خدا پوشیده می گردند، مگر این حدیث به تو نرسیده که رسول خدا فرمودند: برای خدا آفریدگانی است در جانب راست عرش، در پیشگاه و جانب راست خداوند که صورت هاشان سپیدتر از برف و روشن تر از آفتاب تابان است. کسی می پرسد: اینان کیستند؟ گفته می شود: اینان کسانی اند که برای عظمت خدا همدیگر را دوست می داشتند.

[۲۰۵۶] ۱۰- محمد عجلان گفت: نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی وارد شده، سلام داد. آن گاه حضرتش از او پرسید: برادرانت را چگونه پشت سر گذاشتی؟ او آنان را به نیکی و پاکیزگی ستود. حضرت به او فرمودند: عیادت توانگران از نیازمندان شان چگونه است؟ عرض کرد: اندک. حضرت فرمودند:

رسیدگی شان چگونه است؟ عرض کرد: اندک. حضرت فرمودند: داد و دهش شان چه؟ او گفت: شما از اخلاقی سخن می گوئید که در میان ما اندک اند.

فرمودند: پس چرا می پنداری که آنان، شیعه اند؟

[۲۰۵۷] ۱۱- ابو اسماعیل گفت: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: جانم فدایت شیعیان نزد ما بسیارند. ایشان فرمودند: آیا توانگران به نیازمندان شان می رسند؟ آیا نیکوکار، از بدکار گذشت می کند؟ آیا به یکدیگر یاری می رسانند؟ من عرض کردم: نه. فرمودند: ایشان شیعه نیستند، شیعه کسی است که این کارها را بکند.

ص: ۳۸۷

[۲۰۵۸] ۱۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان، عن العلاء بن فضیل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أبو جعفر صلوات الله عليه يقول: عظموا أصحابكم وقرؤهم ولا يتجهّم بعضكم بعضاً ولا تضاروا ولا تحاسدوا وإياكم والبخل، كونوا عباد الله المخلصين.

[۲۰۵۹] ۱۳- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن عمر بن أبان، عن سعيد بن الحسن قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: أجيء أحدكم إلى أخيه فيدخل يده في كيسه فيأخذ حاجته فلا يدفعه؟ فقلت: ما أعرف ذلك فينا،

فقال أبو جعفر عليه السلام: فلا شيء إذا، قلت: فالهلاک إذا، فقال: إن القوم لم يعطوا أحلامهم بعد.

[۲۰۶۰] ۱۴-علی بن ابراهیم، عن الحسن بن الحسن، عن محمد بن أورمه رفعه، عن معلى بن خنيس قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن حق المؤمن، فقال: سبعون حقاً لا أخبرك إلا بسبعة فإنني عليك مشفق أخشى ألا تحتمل، فقلت: بلى إن شاء الله فقال: لا تشبع و يجوع و لا تكتسى و يعرى، و تكون دليله و قميصه العذی يلبسه و لسانه الذي يتكلم به و تحب له ما تحب لنفسك و إن كانت لك جاريه بعثتها لتمهد فراشه و تسعى في حوائجه بالليل و النهار، فإذا فعلت ذلك وصلت ولايتك بولايتنا و ولايتنا بولايه الله عز و جل.

[۲۰۶۱] ۱۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبي المغراء، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

المسلم أخو المسلم، لا يظلمه و لا يخذله و لا يخونه، و يحق على المسلمين

ص: ۳۸۸

[۲۰۵۸] ۱۲-علاء فضيل از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که حضرت باقر- درود خدا بر او- می فرمود: اصحاب خود را بزرگ داشته، احترامشان کنید.

و برای هم رو ترش نکنید. به هم زیان نزنید و حسد نوزید. و از بخل پرهیزید.

تا بندگان خالص شده خدا باشید.

[۲۰۵۹] ۱۳-از سعید حسن روايت شده که حضرت باقر عليه السلام فرمودند: آیا از شما کسی به نزد برادرش می رود تا از جیش به اندازه نیازش بردارد و او هم باز ندارد. من عرض کردم: در میان خودمان کسی را نمی شناسم. حضرت باقر عليه السلام فرمودند: پس به جایی نرسیده اند. من عرض کردم: یعنی این هلاکت است.

فرمودند: هنوز به این مردم خرد داده نشده است.

[۲۰۶۰] ۱۴-معلى بن خنيس گفت: از حضرت صادق عليه السلام درباره حق مؤمن پرسیدم. فرمودند: هفتاد حق است که از آن جز هفت حق را به تو نمی گویم. که دلم برای می سوزد و می ترسم تاب نیاوری. من عرض کردم: چرا، اگر خدا خواهد. فرمودند: وقتی او گرسنه است، تو سیر نباشی، وقتی او برهنه است تو نپوشی. راهنمایش باشی. و پیراهنی که بپوشد و زبانی که با آن سخن بگوید.

و چیزی را برای او دوست بداری که برای خودت دوست می داری. اگر تو کنیزی داشتی، برایش بفرستی تا بسترش را مرتب کند و برای نیازهای شب و روزش بکوشد. تو اگر چنین کنی، ولایت خودت را به ولایت ما پیوسته ای و ولایت ما را به ولایت خداوند عزتمند.

الاجتهاد فی التّواصل، و التّعاون علی التّعاطف، و المواساه لأهل الحاجه، و تعاطف بعضهم علی بعض حتّی تكونوا كما أمرکم الله عزّ و جلّ: رُحَمَاءٌ بَيْنَهُمْ متراحمین، مغتمّین لما غاب عنکم من أمرهم علی ما مضى علیه معشر الأنصار علی عهد رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم.

[۲۰۶۲] ۱۶- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن التّوفیّی، عن السّکونّی، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم: حقّ علی المسلم إذا أراد سفرا أن یعلم إخوانه، و حقّ علی إخوانه إذا قدم أن یأتوه.

باب التّراحم و التّعاطف

[۲۰۶۳] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن الحسن بن محبوب، عن شعيب العرقوفیّ قال:

سمعت أبا عبد الله علیه السّلام یقول لأصحابه: اتّقوا الله و كونوا إخوه برره، متحایّین فی الله، متواصلین، متراحمین، تراوروا و تلاقوا و تذاکروا أمرنا و أحوه.

[۲۰۶۴] ۲- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن سنان، عن کلب الصّیدائی، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

تواصلوا و تبارّوا و تراحموا و كونوا إخوه برره كما أمرکم الله عزّ و جلّ.

[۲۰۶۵] ۳- عنه، عن محمّد بن سنان، عن عبد الله بن یحیی الكاهلیّ قال:

سمعت أبا عبد الله علیه السّلام یقول: تواصلوا و تبارّوا و تراحموا و تعاطفوا.

[۲۰۶۶] ۴- عنه، عن علی بن الحکم، عن أبی المغراء، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

یحقّ علی المسلمین الاجتهاد فی التّواصل، و التّعاون علی التّعاطف، و

مسلمان است. به او ستم نکرده، تنهایش نگذارده، خیانتش نمی کند. و بر مسلمانان سزاوار است که در پیوستن به یکدیگر و همکاری در رسیدگی به همدیگر و یاری نیازمندان بکوشند تا چنان گردید که خداوند عزّتمند فرمانتان داده است. (میان خودشان مهربانان اند.) [فتح (۴۸): ۲۹] به همدیگر دل می سوزانند و به آنچه در رسیدگی به کار هم از دست داده اند، غمگین می شوند، چنان که گروه انصار در روزگار رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بر این روش بودند.

[۲۰۶۲]۱۶- سکونی از حضرت علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: بر مسلمان واجب است که وقتی می خواهد به سفر رود، برادرانش را آگاه کند. و بر برادرانش سزاوار است که وقتی او بازمی گردد، به دیدارش بروند.

دلسوزی و مهرورزی به یکدیگر

[۲۰۶۳]۱- شعیب عرقوفی گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم به اصحابش می فرماید: از خدا پروا کنید و برادرانی نیکوکار باشید، دوست دارنده هم در راه خدا و رسیدگی کننده و دلسوز. همدیگر را دیدار و زیارت کنید و درباره امر ما سخن گفته، آن را زنده کنید.

[۲۰۶۴]۲- کلب صیداوی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: به هم رسیدگی و نیکی و دلسوزی کنید و برادرانی نیکوکار باشید چنان که خداوند عزتمند فرمانتان داده است.

[۲۰۶۵]۳- عبد الله بن یحیی کاهلی گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: به هم رسیدگی کرده و نیکی و دلسوزی و محبت کنید.

[۲۰۶۶]۴- ابو مغرا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: بر مسلمانان

ص: ۳۹۱

المواساه لأهل الحاجة، و تعاطف بعضهم على بعض حتى تكونوا كما أمركم الله عز و جل: رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ متراحمین، مغتمین لما غاب عنکم من أمرهم علی ما مضى علیه معشر الأنصار علی عهد رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم.

باب زیاره الإخوان

[۲۰۶۷]۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن فضال، عن علي بن عقبه، عن أبي حمزه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من زار أخاه لله لا غيره التماس موعد الله و تنجز ما عند الله و كل الله به سبعين ألف ملك ينادونه: ألا طبت و طابت لك الجنة.

[۲۰۶۸]۲- عنه، عن علي بن النعمان، عن ابن مسكان، عن خيثمه قال:

دخلت على أبي جعفر عليه السلام أودعه فقال: يا خيثمه أبلغ من ترى من موالينا السلام و أوصهم بتقوى الله العظيم و أن يعود غيبتهم على فقيرهم و قويهم على ضعيفهم و أن يشهد حيهم جنازه ميتهم و أن يتلاقوا في بيوتهم فإن لقيت بعضهم بعضا حيا لأمرنا، رحم الله عبدا أحيا أمرنا، يا خيثمه أبلغ موالينا أنا لا نغني عنهم من الله شيئا إلا بعمل و أنهم لن ينالوا ولايتنا إلا بالورع و أن أشد الناس حسره يوم القيامة من وصف عدلا ثم خالفه إلى غيره.

[۲۰۶۹]۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مَلَكًا، فَأَقْبَلَ ذَلِكَ الْمَلِكُ يَمْشِي حَتَّى وَقَعَ إِلَى بَابِ عَلَيْهِ رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّ الدَّارِ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: مَا حَاجَتُكَ إِلَى رَبِّ هَذِهِ الدَّارِ؟ قَالَ: أَخِي لِي مُسْلِمٌ زَرْتَهُ

ص: ۳۹۲

سزاوار است که در رسیدگی به همدیگر و همیاری در محبت و کمک به نیازمندان و محبت در میان خودشان بکوشند تا چنان گردید که خداوند شکوهمند فرمانتان داده است: (مهربانان در میان همدیگر). و دلسوزان به هم، کسانی که برای آنچه کمک به مسلمانان از دست داده اند، اندوهگین می شوند.

چنان که گروه انصار در روزگار رسول خدا بر این روش بودند.

زیارت برادران

[۲۰۶۷] ۱- ابو حمزه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر کس برادرش را برای خدا و نه جز او در جهت رسیدن به وعده خدا و قطعی شدن آنچه نزد او است، زیارت کند، خداوند هفتاد هزار فرشته به کار می گمارد تا فریاد بزنند: هان پاک شدی و بهشت برایت حلال شد.

[۲۰۶۸] ۲- خیمه گفت: برای خداحافظی به نزد حضرت باقر علیه السلام رفتم، فرمودند: ای خیمه هر کس از دوستان ما را که دیدی سلام رسانده، به پروای از خدا سفارش شان کن. به این که توانگرشان به نیازمندان رسیدگی کند و توانایشان به ناتوانان. در تشییع جنازه مرده شان حاضر شوند و همدیگر را در خانه هاشان دیدار کنند. که دیدار آنان با یکدیگر زنده داشتن امر ولایت ما است. خداوند با بنده ای که امر ما را زنده کند، مهربان است. ای خیمه به دوستان ما بگو که ما ایشان را از جانب خدا جز به سبب عملی که دارند، بی نیاز نمی گردانیم و آنان هرگز به ولایت ما جز با پرهیزگاری نخواهند رسید. و همانا حسرت ناک ترین مردم در روز قیامت کسی است که عدالتی را بستاید و آن گاه به جز آن عمل کند.

[۲۰۶۹] ۳- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

جبرئیل علیه السلام به من گفت: خداوند عزتمند فرشته ای را به زمین فرود فرستاد. فرشته به راه افتاد تا به خانه ای رسید که بر درش مردی از صاحب خانه اجازه ورود می خواست. فرشته به او گفت: با صاحب این خانه چه کاری داری؟ او می گوید:

ص: ۳۹۳

فِي اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، قَالَ لَهُ الْمَلِكُ: مَا جَاءَ بِكَ إِلَّا ذَاكَ؟ فَقَالَ: مَا جَاءَ بِي إِلَّا ذَاكَ، فَقَالَ: إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَهُوَ يَقْرَأُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ وَجِبَتْ لَكَ الْجَنَّةُ وَقَالَ الْمَلِكُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: أَيُّمَا مُسْلِمٍ زَارَ مُسْلِمًا فَلَيْسَ إِيَّاهُ زَارًا، إِيَّايَ زَارَ وَثَوَابُهُ عَلَيَّ الْجَنَّةَ.

[۲۰۷۰]۴-علی، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عليّ النّهديّ، عن الحصين، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من زار أخاه في الله قال الله عزّ وجلّ، إياي زرت و ثوابك عليّ، و لست أرضى لك ثوابا دون الجنّه.

[۲۰۷۱]۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عليّ بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن يعقوب بن شعيب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: من زار أخاه في جانب المصر ابتغاء وجه الله فهو زوره، و حقّ على الله أن يكرم زوره.

[۲۰۷۲]۶-عنه، عن عليّ بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من زار أخاه في بيته قال الله عزّ وجلّ له: أنت ضيفي و زائري، عليّ قراک و قد أوجبت لك الجنّه بحبّك إياه.

[۲۰۷۳]۷-عنه، عن عليّ بن الحكم، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي غزه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: من زار أخاه في الله في مرض أو صحّه، لا يأتيه خداعا و لا استبدالاً، و كلّ الله به سبعين ألف ملك ينادون في قفاه أن: طبت و طابت لك الجنّه فأنتم زوّار الله و أنتم وفد الرحمن حتّى يأتي منزله: فقال له يسير: جعلت فداك و إن كان المكان بعيداً؟ قال: نعم يا يسير و إن كان المكان

ص: ۳۹۴

او برادر مسلمان من است که در راه خدای پاک و والا به دیدارش آمده ام. فرشته به او گفت: جز برای این نیامده ای؟ او می گوید: جز برای این نیامده ام. فرشته می گوید: من فرستاده خدا به سوی توام. خداوند به تو سلام رسانده، می فرماید:

بهشت را برایت واجب کردم. خداوند عزّتمند می فرماید: هر مسلمانی، مسلمانی دیگر را زیارت کند، او را زیارت نکرده، مرا زیارت کرده است و پاداشش بهشت است و بر عهده من.

[۲۰۷۰]۴-حصین از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر کس برادرش را در راه خدا زیارت کند خداوند شکوهمند می فرماید: مرا زیارت کردی و پاداشت بر عهده من است. و من برای تو به هیچ پاداشی جز بهشت راضی نمی شوم.

[۲۰۷۱]۵-یعقوب شعیب گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: هر کس برادرش در آن سوی شهر را برای خشنودی خداوند زیارت کند، زائر خداست و بر خدا سزاوار است که زائرش را گرامی بدارد.

[۲۰۷۲]۶-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هر کس برادرش را در خانه اش زیارت کند، خداوند عزّتمند به او می فرماید: تو میهمان و زائر من هستی و پذیرایی ات بر عهده من است، و من به جهت این دوستی، بهشت را بر تو واجب کردم.

[۲۰۷۳]۷- ابو غزه گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هرکس برادرش را در بیماری یا تندرستی برای خدا زیارت کند نه برای نیرنگ و عوض گرفتن، خداوند هفتاد هزار فرشته بر او می گمارد تا از پشت سرش فریاد بزنند: پاک گشتی و بهشت برایت حلال شد. شما زائران خدایید. شما میهمانان خدایید. و پیوسته می گویند تا او به منزلش برسد. یسیر به حضرت عرض کرد: جانم فدایت، اگر چه جای او دور باشد؟ فرمودند: آری ای یسیر، اگر چه جایش به فاصله یک سال دور

ص: ۳۹۵

مسیره سنه، فَإِنَّ اللَّهَ جَوَادٌ وَالْمَلَائِكَةُ كَثِيرَةٌ، يَشِيعُونَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزَلِهِ.

[۲۰۷۴]۸- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النَّهْدِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ وَ لِلَّهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْطُرُ بَيْنَ قِبَاطِيٍّ مِنْ نُورٍ، وَ لَا يَمْرُ بِشَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ لَهُ حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ:

مَرْحَبًا، وَ إِذَا قَالَ مَرْحَبًا أَجَزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ الْعَطِيَّةَ

[۲۰۷۵]۹- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِنَّ الْعَبْدَ الْمُسْلِمَ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ زَائِرًا أَخَاهُ اللَّهَ لَا لِغَيْرِهِ، التَّمَّاسَ وَجَهَ اللَّهَ، رَغْبَةً فِيهِمَا عِنْدَهُ، وَكَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يَنَادُونَهُ مِنْ خَلْفِهِ إِلَى أَنْ يَرْجِعَ إِلَى مَنْزَلِهِ: أَلَا طَبْتُ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ.

[۲۰۷۶]۱۰- الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، [عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ]، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

مَا زَارَ مُسْلِمٌ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ فِي اللَّهِ وَ لِلَّهِ إِلَّا نَادَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَيُّهَا الزَّائِرُ طَبْتُ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ.

[۲۰۷۷]۱۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ جَنَّةً لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا ثَلَاثَةٌ: رَجُلٌ حَكَمَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْحَقِّ، وَ رَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ، وَ رَجُلٌ آثَرَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ.

ص: ۳۹۶

باشد. که خداوند بخشنده است و فرشتگان بسیارند، او را همراهی می کنند تا به منزلش بازگردد.

[۲۰۷۴]۸- علی نهدی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر کس برادرش را در راه خدا و برای او زیارت کند در روز قیامت میان دو جامه از نور شکوهمند وارد می شود و بر چیزی نمی گذرد جز این که آن را روشن می کند تا در پیشگاه خداوند عزّتمند می ایستد. آن گاه خداوند به او می فرماید: مرحبا.

و چون خداوند بگوید: مرحبا، دادودش بسیار کند.

[۲۰۷۵]۹- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: بنده مسلمان وقتی برای خدا و قرب او و میل به آنچه نزد او است و نه جز او به سوی زیارت برادرش از خانه بیرون می آید، خداوند هفتاد هزار فرشته برایش می گمارد تا از پشت سرش فریاد بزنند: هان پاک گشتی و بهشت برایت حلال شد. و پیوسته می گویند تا او به خانه خودش باز گردد.

[۲۰۷۶]۱۰- بکر محمد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هیچ مسلمانی برادر مسلمانش را در راه خدا و برای خدا زیارت نمی کند جز این که خداوند عزّتمند به او می فرماید: ای زائر پاک شدی و بهشت برایت حلال گشت.

[۲۰۷۷]۱۱- محمد قیس از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: خداوند شکوهمند بهشتی دارد که جز سه گروه به آن نمی روند: مردی که بنابر حقّ با خودش داوری کرده است، مردی که در راه خدا برادر مؤمنش را زیارت کرده و مردی که در راه خدا برادر مؤمنش را بر خود مقدم داشته است.

ص: ۳۹۷

[۲۰۷۸]۱۲- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن إسماعیل بن بزيع، عن صالح بن عقبه، عن عبد الله بن محمد الجعفی، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنّ المؤمن لیخرج إلى أخیه یزوره فیوکل الله عزّ و جلّ به ملکاً فیضع جناحاً فی الأرض و جناحاً فی السّماء یظّله، فإذا دخل إلى منزله نادى الجبار تبارک و تعالی: أیها العبد المعظم لحقی المتبع لآثار نبیّی، حقّ علیّ إعظامک، سلنی أعطک، ادعنی أجبک، اسکت أبتدئک، فإذا انصرف شیعه الملك یظّله بجناحه حتّی یدخل إلى منزله، ثمّ ینادیه تبارک و تعالی، أیها العبد المعظم لحقی حقّ علیّ إکرامک قد أوجب لك جتّی و شفّعتک فی عبادی.

[۲۰۷۹]۱۳- صالح بن عقبه، عن عقبه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لزیاره المؤمن فی الله خیر من عتق عشر رقاب مؤمنات، و من أعتق رقبه مؤمنه وقى کلّ عضو عضوا من النّار حتّی أنّ الفرج یقی الفرج.

[۲۰۸۰]۱۴- صالح بن عقبه، عن صفوان الجمال، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أیما ثلاثه مؤمنین اجتمعوا عند أخ لهم، یأمنون بوائقه و لا- یخافون غوائله و یرجون ما عنده، إن دعوا الله أجابهم و إن سألوا أعطاهم و إن استزادوا زادهم و إن سکتوا ابتدأهم.

[۲۰۸۱] ۱۵- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيوب قال:

سمعت أبا حمزه يقول: سمعت العبد الصالح عليه السلام يقول: من زار أخاه المؤمن لله لا لغيره، يطلب به ثواب الله و تنجز ما وعده الله عز و جل و كل الله عز و جل به سبعين ألف ملك، من حين يخرج من منزله حتى يعود إليه ينادونه: ألا طبت و طابت لك الجنة، تبوأ من الجنة منزلاً.

ص: ۳۹۸

[۲۰۷۸] ۱۲- عبد الله بن محمد جعفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

مؤمن برای زیارت برادرش بیرون می رود و خداوند فرشته ای برایش می گمارد تا بالای در زمین و بالای در آسمان بنهد و او را در سایه اش بگیرد. و چون او به خانه برادرش رود، آن چیره گر پاک و والا ندا می کند: ای بنده بزرگ دارنده حق من و پیرو پیامبرم، بزرگداشت تو بر من واجب است، بخواه تا بدهم. بخوان تا پاسخت گویم، خاموش شو تا من با تو سخن آغاز کنم. و چون باز گردد، آن فرشته درحالی که او را با آن بال ها زیر سایه اش گرفته، همراهی می کند تا به خانه خودش برود، سپس خداوند پاک و والا ندا می کند: ای بنده بزرگ دارنده حق من، بر من گرمی داشت تو واجب است. بهشت خودم را بر تو واجب ساخته، تو را خواهش گر بندگانم قرار دادم.

[۲۰۷۹] ۱۳- عقبه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: زیارت مؤمن در راه خدا، بهتر از آزاد ساختن ده بنده مؤمن است. و هرکس بنده مؤمنی را آزاد کند، هر عضو او، عضوی را از آتش نگاه می دارد، چنان که شرمگاه نیز شرمگاه را نگاه می دارد.

[۲۰۸۰] ۱۴- صفوان شتربان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر سه مؤمنی که نزد برادرشان گرد هم آیند تا از بدی اش در امان مانده، از نیرنگش نهراسند و به آنچه دارد امیدوار باشند، وقتی خدا را بخوانند، پاسخشان می دهد و چون درخواست کنند، عطایشان می کند و اگر بیشتر بخواهند برایشان می افزاید و اگر خاموش باشند، خود، آغاز سخن می کند.

[۲۰۸۱] ۱۵- ابو حمزه می گوید: از عبد صالح [حضرت کاظم] علیه السلام شنیدم می فرماید: هرکس برادر مؤمنش را برای خدا و در جست و جوی پاداش او و قطعی شدن وعده و نه جز او زیارت کند خداوند عزتمند، هفتاد هزار فرشته از هنگام بیرون شدن از خانه تا بازگشت به آن، می گمارد تا فریاد زنند: هان که پاک شدی و بهشت برایت حلال شد و خانه ای در بهشت گرفتی.

ص: ۳۹۹

[۲۰۸۲] ۱۶- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن التوفلي، عن الشكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: لقاء الإخوان مغنم جسيم و إن قَلُوا.

[۲۰۸۳] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ثعلبه بن ميمون، عن يحيى بن زكريا، عن أبي عبيده قال:

كنت زميل أبي جعفر عليه السلام و كنت أبدأ بالزكوب، ثم يركب هو، فإذا استويينا سلم و ساءل مساءله رجل لا عهد له بصاحبه و صافح، قال: و كان إذا نزل نزل قبلى فإذا استويت أنا و هو على الأرض سلم و ساءل مساءله من لا عهد له بصاحبه، فقلت: يا ابن رسول الله إنك لتفعل شيئا ما يفعله أحد من قبلنا و إن فعل مرّه فكثير، فقال: أما علمت ما فى المصافحه؟ إن المؤمنين يلتقيان، فيصافح أحدهما صاحبه، فلا تزال الذنوب تتحاتّ عنهما كما يتحاتّ الورق عن الشجر، و الله ينظر إليها حتى يفترقا.

[۲۰۸۴] ۲- عنه، عن ابن فضال، عن علي بن عقبه، عن أبي خالد القمّاط، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن المؤمنين إذا التقيا و تصافحا أدخل الله يده بين أيديهما، فصافح أشدهما حبا لصاحبه.

[۲۰۸۵] ۳- ابن فضال، عن علي بن عقبه، عن أيوب، عن السّميدع، عن مالك بن أعين الجهني، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن المؤمنين إذا التقيا فتصافحا أدخل الله عزّ و جلّ يده بين أيديهما و أقبل

ص: ۴۰۰

[۲۰۸۲] ۱۶- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: دیدار برادران، غنیمت بزرگی است، اگرچه آنان اندک اند.

دست دادن به همدیگر

[۲۰۸۳] ۱- ابو عبیده گفته است: من با حضرت باقر علیه السلام بر یک شتر هم قطار بودیم. ابتدا من سوار می شدم، سپس ایشان سوار می شدند. چون هر دو می نشستیم، ایشان، همچون کسی که همراهش را دیر هنگام ندیده، سلام و احوال پرسی کرده، دست می داد. تا من عرض کردم: ای پسر رسول خدا شما کاری انجام می دهی که کسی از مردم ما چنین نمی کند و اگر یک بار بکنند، بسیار است. حضرت فرمودند: مگر پاداش دست دادن را نمی دانی؟ همانا دو مؤمن وقتی همدیگر را دیدار می کنند و آن گاه یکی با دیگری دست می دهد، پیوسته گناهان شان فرومی ریزد، چنان که برگ ها از درخت فرومی ریزد. و خداوند به هر دوی آنها نظر می کند تا از هم جدا می شوند.

[۲۰۸۴] ۲- ابو خالد قمّاط از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی دو مؤمن با هم دیدار کرده، دست بدهند، خداوند دستش را میان دست آنان داخل کرده، با کسی که رفیقش را بیشتر دوست دارد، دست می دهد.

[۲۰۸۵] ۳- مالک بن اعین جهنی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

ص: ۴۰۱

بوجهه علی أشدهما حبًا لصاحبه، فإذا أقبل الله عزّ وجلّ بوجهه عليهما تحاتت عنهما الذنوب كما يتحاتّ الورق من الشجر.

[۲۰۸۶]۴-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبيدة الحذاء، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنّ المؤمنین إذا التقيا فتصافحا أقبل الله عزّ وجلّ عليهما بوجهه و تساقطت عنهما الذنوب كما يتساقط الورق من الشجر.

[۲۰۸۷]۵-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمد بن محمد بن أبي نصر، عن صفوان الجمال، عن أبي عبيدة الحذاء قال:

زاملت أبا جعفر عليه السلام في شقّ محمل من المدينة إلى مكّة، فنزل في بعض الطريق، فلمّا قضى حاجته و عاد قال: هات يدك يا أبا عبيدة فناولته يدي فغمزها حتّى وجدت الأذى في أصابعي، ثمّ قال: يا أبا عبيدة ما من مسلم لقي أخاه المسلم فصافحه و شبك أصابعه في أصابعه إلّا تناثرت عنهما ذنوبهما، كما يتناثر الورق من الشجر في اليوم الشّاتي.

[۲۰۸۸]۶-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن يحيى الحلبي، عن مالك الجهني قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: يا مالك أنتم شيعتنا [أ]لا ترى أنّك تفرط في أمرنا، إنّ لا يقدر على صفه الله فكما لا يقدر على صفه الله كذلك لا يقدر على صفتنا و كما لا يقدر على صفتنا كذلك لا يقدر على صفه المؤمن، إنّ المؤمن ليلقى المؤمن فيصافحه، فلا يزال الله ينظر إليهما و الذنوب تتحاتّ عن وجوههما كما يتحاتّ الورق من الشجر، حتّى يفترقا، فكيف يقدر على صفه من هو كذلك.

[۲۰۸۹]۷-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عمر بن

ص: ۴۰۲

وقتي دو مؤمن با هم دیدار کرده، دست می دهند، خداوند عزّتمند دست خود را میان دست آن دو داخل کرده، به کسی که با رفیقش دوست تر است، رو می کند.

و چون خداوند شکوهمند به آن دو روی بیاورد گناهانشان فرومی ریزد، چنان که برگ از درخت فرومی ریزد.

[۲۰۸۶]۴-ابو عبيدة حذاء از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی دو مؤمن با هم دیدار کرده، دست بدهند، خداوند عزّتمند به آن دو رو می آورد و گناهانشان فرومی ریزد، چنان که برگ از درختان فرومی ریزد.

[۲۰۸۷]۵-ابو عبيدة حذاء گفت: از مدینه تا مکّه در یک طرف از کجاوه شتر با حضرت باقر عليه السلام هم قطار بودم، در یکی از راه ها فرود آمد و چون کارش را انجام داده، باز گشت، فرمود: ای ابو عبيدة دستت را بده، من دست دادم و ایشان دستم را فشرد، چنان که انگشتانم به درد آمدند. سپس ایشان فرمودند: ای ابو عبيدة هر مسلمانی که برادرش را دیدار کند و با

او دست دهد و انگشتانش را میان انگشتان او قرار دهد، گناهانشان فرومی ریزد، چنان که برگ در درختان در روزهای سرد طوفانی فرومی ریزد.

[۲۰۸۸] ۶- مالک جهنی گفت: حضرت باقر علیه السلام فرمودند: ای مالک شما شیعیان ما گمان نکنید که در امر ولایت ما زیاده می روید. که کسی به وصف کردن خداوند توانا نیست. و چنان که کسی به آن توانا نیست، کسی به وصف کردن ما نیز توانا نیست و همان گونه که به وصف ما توانا نیست، بر وصف مؤمن هم توانا نیست. همانا وقتی مؤمنی، مؤمن دیگر را دیدار کرده، با او دست می دهد، خداوند پیوسته به آنان نظر می کند تا وقتی که از هم جدا شوند. گناهانشان فرو می ریزد، چنان که برگ از درختان فرومی ریزد، پس چگونه به وصف چنین کسی توانا باشد.

[۲۰۸۹] ۷- ابو حمزه گفت: با حضرت باقر علیه السلام بر یک شتر هم قطار بودم، آن گاه

ص: ۴۰۳

عبد العزیز، عن محمد بن فضیل، عن ابي حمزه قال:

زاملت ابا جعفر عليه السلام فحططنا الرّحل، ثمّ مشى قليلا، ثمّ جاء فأخذ بيدي فغمزها غمزه شديدة، فقلت: جعلت فداك أو ما كنت معك في المحمل؟ فقال: أما علمت أنّ المؤمن إذا جال جوله ثمّ أخذ بيد أخيه نظر الله إليهما بوجهه فلم يزل مقبلا عليهما بوجهه و يقول للذّنوب: تحاتّ عنهما، فتحاتّ- يا ابا حمزه - كما يتحاتّ الورق عن الشّجر فيفترقان و ما عليهما من ذنب.

[۲۰۹۰] ۸- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن هشام بن سالم، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن حدّ المصافحه، فقال: دور نخله.

[۲۰۹۱] ۹- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن عمرو بن الأفرق، عن ابي عبيده، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

ينبغي للمؤمنين إذا توارى أحدهما عن صاحبه بشجره ثمّ التقيا أن يتصافحا.

[۲۰۹۲] ۱۰- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابه، عن محمد بن المشثى، عن ابيه، عن عثمان بن زيد، عن جابر، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إذا لقي أحدكم أخاه فليسلم عليه و ليصافحه، فإنّ الله عزّ و جلّ أكرم بذلك الملائكة فاصنعوا صنع الملائكة.

[۲۰۹۳] ۱۱- عنه، عن محمد بن عليّ، عن ابن بقّاح، عن سيف بن عميره، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم: إذا التقيتم فتلأقوا بالتسليم و التّصافح و إذا تفرقتم فتفرّقوا بالاستغفار.

ص: ٤٠٤

که کجاوه را بر زمین گذاشتیم، ایشان اندکی قدم زد، سپس آمد و دستم را گرفته، به سختی فشار داد. من عرض کردم: جانم فدایت، مگر من در کجاوه با شما نبودم؟ فرمودند: مگر نمی دانی که وقتی مؤمن گشتی بزند و سپس دست برادرش را بگیرد، خداوند به آن ها نظر می کند. و پیوسته رویش به آن ها است و در آن حال به گناهان می فرماید: از این دو، فروریزید. و-ای ابو حمزه- آن ها فرومی ریزند، چنان که برگ از درختان فرومی ریزد، تا وقتی که از جدا شوند که هیچ گناهی ندارند.

[٢٠٩٠] ٨- هشام سالم گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام درباره فاصله دست دادن ها پرسیدم، فرمودند: به فاصله گردش به گرد یک نخل.

[٢٠٩١] ٩- ابو عبيده از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: برای هر یک از دو مؤمن سزاوار است که وقتی یکی از آن دو به فاصله درختی از دیگری دور شد، به هنگام دیدار دست بدهند.

[٢٠٩٢] ١٠- جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: وقتی یکی از شما با برادرش دیدار می کند، باید به او سلام کرده، دست بدهد. که خداوند عزّتمند به این سبب فرشتگان را گرامی داشته است، پس شما هم کار فرشتگان را بکنید.

[٢٠٩٣] ١١- جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: وقتی همدیگر را دیدار کردید، با سلام و دست دادن دیدار کنید و چون پراکنده شدید با آمرزش خواهی پراکنده شوید.

ص: ٤٠٥

[٢٠٩٤] ١٢- عنه، عن موسى بن القاسم، عن جدّه معاوية بن وهب أو غيره، عن رزين، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

كان المسلمون إذا غزوا مع رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم و مرّوا بمكان كثير الشجر ثم خرجوا إلى الفضاء نظر بعضهم إلى بعض فتصافحوا.

[٢٠٩٥] ١٣- عنه، عن أبيه، عن عمّ حدّثه، عن زيد بن الجهم الهلالي، عن مالك بن أعين، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

إذا صافح الرجل صاحبه فالذي يلزم التّصافح أعظم أجرا من الذي يدع، ألا و إنّ الذّنوب لتتحاتّ فيما بينهم حتّى لا يبقى ذنب.

[٢٠٩٦] ١٤- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن يحيى بن المبارك، عن عبد الله بن جبلة، عن إسحاق بن عمّار قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السّلام، فنظر إليّ بوجه قاطب فقلت: ما الهدى غيرك لي؟ قال: الهدى غيرك لإخوانك، بلغني يا إسحاق أنك أقعدت ببابك بؤابا، يردّ عنك فقراء الشّيعه، فقلت: جعلت فداك إنّي خفت الشّهره، فقال: أفلا خفت البليّه؟ أو ما

علمت أن المؤمنين إذا التقيا فتصافحا أنزل الله عز وجل الرّحمه عليهما فكانت تسعه و تسعون لأشدهما حبًا لصاحبه، فإذا توافقا غمرتهما الرّحمه فإذا قعدا يتحدّثان قال الحفظه بعضها لبعض: اعتزلوا بنا فلعلّ لهما سرًا و قد ستر الله عليهما، فقلت: أليس الله عزّ وجلّ يقول: مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ؟ فقال: يا إسحاق إن كانت الحفظه لا تسمع فإنّ عالم السرّ يسمع و يرى.

[۲۰۹۷]۱۵- عنه، عن إسماعيل بن مهران، عن أيمن بن محرز، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۴۰۶

[۲۰۹۴]۱۲- رزين از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: مسلمانان وقتی با رسول خدا برای جنگ می رفتند و از جایی پردرخت می گذشتند، چون از آن بیرون می آمدند، به همدیگر نگرسته، دست می دادند.

[۲۰۹۵]۱۳- مالک اعین از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: وقتی شخصی با رفیقش دست می دهد، آن که دستش را پس نمی کشد بزرگ پاداش تر از کسی است که دستش را رها می کند و بدانید که در این میان گناهان فرو می ریزد، چنان که هیچ گناهی نمی ماند.

[۲۰۹۶]۱۴- اسحاق عمار گفته است: من به نزد حضرت صادق عليه السلام رفتم و ایشان با چهره ای عبوس به من نگرست. من عرض کردم: چه چیزی سبب دگرگونی شما با من شده است؟ فرمودند: آنچه تو را به برادرانت دگرگون کرده است؟ ای اسحاق به من خبر رسیده که تو دربانی بر خانه ات گذاشته ای که نیازمندان شیعه را از تو باز می گرداند. من عرض کردم: جانم فدایت، من از شهره شدن ترسیدم.

فرمودند: آیا از بلا- نترسیدی. مگر نمی دانی که وقتی دو مؤمن با یکدیگر دیدار کرده، دست می دهند، خداوند عزّتمند رحمتی بر آن ها فرومی فرستد که نود و نه قسمت آن برای کسی است که رفیقش را بیشتر دوست می دارد. و اگر در دوستی یکی بودند، رحمت آنان را در بر می گیرد. و چون بنشینند تا با هم سخن بگویند، برخی از فرشتگان نگاهبان به برخی دیگر می گویند: بیاید ما به کناری برویم، شاید رازی داشته باشند که خداوند برای آن ها پوشانده است. من عرض کردم:

مگر خداوند عزّتمند نمی فرماید: (هیچ سخنی به زبان نمی آورد جز این که مراقبی در کنارش حاضر است.) [قاف (۵۰) ۱۸:] فرمودند: ای اسحاق اگر نگاهبانان نمی شنوند، دانای راز می شنود و می بیند.

[۲۰۹۷]۱۵- ایمن محرز از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: رسول خدا

ص: ۴۰۷

ما صافح رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم رجلا قط فنزع يده حتى يكون هو الذي ينزع يده منه.

[۲۰۹۸]۱۶- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد، عن ربعي، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سمعتہ يقول: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يوصف و كيف يوصف و قال في كتابه: وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ فَلَا يوصف بقدر إلا كان أعظم من ذلك، و إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يوصف و كيف يوصف عبد احتجب الله عز و جل بسبع و جعل طاعته في الأرض كطاعته [في السماء] فقال: وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا و من أطاع هذا فقد أطاعني و من عصاه فقد عصاني، و فَوَضَّ إِلَيْهِ، و إِنَّا لَا نوصف و كيف يوصف قوم رفع الله عنهم الرِّجْسَ و هو الشُّكُّ و المؤمن لا يوصف و إِنَّ المؤمن ليلقى أخاه فيصافحه فلا يزال الله ينظر إليهما و الذَّنُوبُ تتحاتَّ عن وجوههما كما يتحاتَّ الورق عن الشَّجَرِ.

[٢٠٩٩] ١٧- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن النعمان، عن فضيل بن عثمان، عن أبي عبيدة قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إذا التقى المؤمنان فتصافحا أقبل الله بوجهه عليهما و تتحاتَّ الذَّنُوبُ عن وجوههما حتى يفترقا.

[٢١٠٠] ١٨- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

تصافحوا؛ فإنها تذهب بالسَّخِيمِ.

[٢١٠١] ١٩- محمد بن زياد، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن ابن القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لقي النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حذيفه، فمدَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يده فكفَّ حذيفه يده، فقال

ص: ٤٠٨

هرگز با شخصی دست داد که دستش را واپس کشد تا او خود دستش را از دست ایشان بکشد.

[٢٠٩٨] ١٦- زراره گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند عزتمند به وصف در نمی آید و چگونه به وصف در آید که در کتابش فرمود: (خدا را چنان که سزاوار اندازه او است اندازه نکردند). [حج (٢٢): ٧٤] پس او به هر اندازه وصف شود، بزرگ تر از آن اندازه است. و همانا پیامبر گرامی به وصف در نمی آید و چگونه وصف شود بنده ای که خداوند عزتمند او را با هفت پرده پوشانده و فرمانبری اش در زمین را همچون فرمانبری اش در آسمان قرار داده و فرموده است: (و هر چه را پیامبر برایتان آورده، بگیرید و از آنچه نهی تان کرده، باز ایستید). [حشر (٥٩): ٧] و هر که از او اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هر که او را نافرمانی کند، از من نافرمانی کرده است. و نیز کارها را به او سپرده است.

و ما به وصف در نمی آیم. و چگونه وصف شوند مردمی که خداوند، پلیدی را که همان شک است، از آنان برداشته است. و مؤمن نیز به وصف در نمی آید. همانا وقتی مؤمن برادرش را دیدار کرده، با او دست می دهد، خداوند پیوسته به آن دو نظر می کند و گناهانشان فرومی ریزد، چنان که برگ از درخت فرومی ریزد.

[٢٠٩٩] ١٧- ابو عبيدة گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: وقتی دو مؤمن با یکدیگر دیدار کرده، دست می

دهند، خداوند به آن‌ها رو می آورد و گناهانشان فرومی ریزد تا وقتی که از هم جدا شوند.

[۲۱۰۰] ۱۸- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: با همدیگر دست بدهید که آن، کینه را از بین می برد.

[۲۱۰۱] ۱۹- پسر قدّاح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: پیامبر گرامی با حذیفه دیدار کرد و آن گاه دستش را پیش برد ولی حذیفه دستش را پس کشید.

ص: ۴۰۹

النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا حذيفه بسطت يدي إليك فكففت يدك عني؟ فقال حذيفه: يا رسول الله بيدك الرّغبه و لكنّي كنت جنباً فلم أحبّ أن تمسّ يدي يدك و أنا جنب، فقال النبيّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أما تعلم أنّ المسلمين إذا التقيا فتصافحا تحاتّت ذنوبهما كما يتحاتّ ورق الشّجر.

[۲۱۰۲] ۲۰- الحسين بن محمّد، عن أحمد بن إسحاق، عن بكر بن محمّد، عن إسحاق بن عمّار قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إنّ الله عزّ وجلّ لا يقدر أحد قدره و كذلك لا يقدر قدر نبيّه و كذلك لا يقدر قدر المؤمن، إنّهُ ليلقى أخاه فيصافحه فينظر الله إليهما و الذّنوب تتحاتّ عن وجوههما حتّى يفترقا، كما تتحاتّ الرّيح الشّديده الورق عن الشّجر.

[۲۱۰۳] ۲۱- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن رفاعه قال:

سمعتّه عليه السلام يقول: مصافحه المؤمن أفضل من مصافحه الملائكه.

باب المعانقه

[۲۱۰۴] ۱- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبه، عن عبد الله بن محمّد الجعفيّ، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام قالوا:

أيّما مؤمن خرج إلى أخيه يزوره عارفا بحقّه كتب الله له بكلّ خطوه حسنه و محيت عنه سيئته و رفعت له درجه و إذا طرق الباب فتحت له أبواب السّماء فإذا التقيا و تصافحا و تعانقا أقبل الله عليهما بوجهه، ثمّ باهى بهما الملائكه فيقول: انظروا إلى عبدی تراورا و تحابّبا فيّ، حقّ عليّ ألاّ أعذبهما بالنّار بعد

ص: ۴۱۰

پیامبر گرامی فرمود: ای حذیفه من دستم را به سویت دراز می کنم و تو دستت را از من باز می گیری؟ حذیفه عرض کرد: ای رسول خدا دوست دارم با شما دست بدهم ولی جنب بودم و نخواستم در این حال دستم به دست شما بخورد. پیامبر گرامی فرمودند: مگر نمی دانی که وقتی دو مسلمان یکدیگر را دیدار کرده، دست می دهند گناهانشان فرومی ریزد، چنان که برگ

از درخت فرومی ریزد.

[۲۱۰۲] ۲۰- از اسحاق عمار روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هیچ کسی قادر نیست اندازه خداوند عزتمند را دریابد و همین طور اندازه پیامبرش را و نیز اندازه مؤمن را. همانا وقتی مؤمن برادرش را دیدار کرده، دست می دهد، خداوند به آن دو نظر می کند و گناهان آن دو فرومی ریزد تا وقتی که از هم جدا می شوند. همان طور که باد سخت، برگ ها را از درختان فرومی اندازد.

[۲۱۰۳] ۲۱- رفاعة گفته است: از حضرتش شنیدم می فرماید: دست دادن مؤمنان، برتر از دست دادن فرشتگان است.

در آغوش گرفتن

[۲۱۰۴] ۱- عبد الله بن محمد جعفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

هر مؤمنی که به قصد زیارت برادرش بیرون آید و حق او را بداند، خداوند برای هر گامش، حسنه ای برای او نوشته، گناهی را پاک می کند و یک درجه بالاتر می برد و چون در خانه را بزند، درهای آسمان برایش گشوده می گردد. و چون همدیگر را دیدار کرده، دست بدهند و در آغوش بگیرند، خداوند به آن دو روی می آورد و سپس نزد فرشتگان به آن دو بالیده، می فرماید: به این دو بنده ام بنگرید که همدیگر را دیدار کرده، برای من دوستی کردند. پس از این بر من سزا است که آنان را در آتش،

ص: ۴۱۱

هذا الموقف فإذا انصرف شيعه الملائكة عدد نفسه و خطاه و كلامه، يحفظونه من بلاء الدنيا و بوائق الآخرة إلى مثل تلك الليلة من قابل فإن مات فيما بينهما أعتق من الحساب و إن كان المزور يعرف من حق الزائر ما عرفه الزائر من حق المزور كان له مثل أجره.

[۲۱۰۵] ۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن المؤمنين إذا اعتنقا غمرتهما الرّحمه، فإذا التزما لا يريدان بذلك إلا وجه الله و لا يريدان غرضا من أغراض الدنيا قيل لهما: مغفورا لكما فاستأنفا، فإذا أقبلا على المساء له قالت الملائكة بعضها لبعض: تنحوا عنهما فإن لهما سراً و قد ستر الله عليهما، قال إسحاق: فقلت: جعلت فداك فلا يكتب عليهما لفظهما و قد قال الله عزّ و جلّ: **مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ** قال: فتنفّس أبو عبد الله عليه السلام الصّيداء ثم بكى حتى اخضلت دموعه لحيته و قال: يا إسحاق إن الله تبارك و تعالی إنّما أمر الملائكة أن تعترل عن المؤمنين إذا التقيا إجلالا لهما و إنّه و إن كانت الملائكة لا تكتب لفظهما و لا تعرف كلامهما فإنّه يعرفه و يحفظه عليهما عالم السرّ و أخفى.

باب التّقبيل

[۲۱۰۶]۱- أبو علي الأشعري، عن الحسن بن علي الكوفي، عن عبيس بن هشام، عن الحسين بن أحمد المنقري، عن يونس بن ظبيان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ لَكُمْ لَنُورًا تَعْرِفُونَ بِهِ فِي الدُّنْيَا، حَتَّىٰ إِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا لَقِيَ أَخَاهُ قَبْلَهُ

ص: ۴۱۲

کیفر نکنم. و چون باز گردد، فرشتگانی به شمار نفس و گام و سخنش او را همراهی کرده، از بلای دنیا و آسیب آخرت تا شب فردا نگاه می دارند. تا اگر در آن میان بمیرد، از حساب رسی معاف باشد. و اگر آن که زیارت می شود، حق زائر را بداند، چنان که زائر حق او را می دانست، پاداش او نیز همچون پاداش زائر خواهد بود.

[۲۱۰۵]۲- اسحاق عمّار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی دو مؤمن، همدیگر را در آغوش گیرند، رحمت خدا آنان را فرامی گیرد. و چون بر آن مداومت کنند و جز برای خدا و نه هدفی دنیایی انجام دهند، به آنان گفته می شود: شما آمرزیده شدید. از سر گیرید اعمالتان را. و چون بخواهند از هم، احوال بپرسند، فرشتگان به یکدیگر می گویند. از این دو دور شوید برای آنان رازی است که خداوند آن را برایشان پوشانده است. اسحاق گفته است: من عرض کردم: جانم فدایت، پس سخنان آن دو نوشته نمی شود و حال آن که خداوند عزّتمند فرموده است: (و هیچ سخنی به زبان نمی آورد، جز این که در کنارش مراقبی است.) [ق (۵۰): ۱۸] او گفته است: حضرت صادق علیه السلام از ته دل آه کشید، سپس گریست، چنان که اشک ها محاسنش را تر کرد و آن گاه فرمود: ای اسحاق خداوند پاک و والا به فرشتگان فرمان می دهد که به جهت بزرگداشت دو مؤمنی که با هم دیدار می کنند، از آنان کناره گیرند. و همانا اگرچه فرشتگان سخن آن دو را نمی نویسند و نمی شنوند، ولی او خود آن را می داند و نگاه می دارد که دانای راز و نهان او است.

روبوسی

[۲۱۰۶]۱- یونس ظبيان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: برای شما

ص: ۴۱۳

فی موضع التور من جبهته.

[۲۱۰۷]۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن رفاعه بن موسى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا يقبل رأس أحد ولا يده إلا [يد] رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم أو من أريد به رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم.

[۲۱۰۸]۳- علی، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن زيد الثوري، عن علي بن مزيد صاحب السابري قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فتناولت يده فقبلتها، فقال: أما إنها لا تصلح إلا لنبی أو وصی نبی.

[۲۱۰۹] ۴- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحجاج، عن یونس بن یعقوب قال:

قلت لأبی عبد الله علیه السلام: ناولنی یدک أقبليها فأعطينيها، فقلت: جعلت فداك رأسك ففعل فقبليته فقلت: جعلت فداك رجالك، فقال: أقسمت، أقسمت، أقسمت-ثلاثا-و بقی شیء، و بقی شیء، و بقی شیء.

[۲۱۱۰] ۵- محمد بن یحیی، عن العمرکي بن علی، عن علی بن جعفر، عن أبي الحسن علیه السلام قال:

من قبل للرحم ذا قرابه فليس عليه شیء، و قبله الأخ علی الخد و قبله الإمام بین عینیه.

[۲۱۱۱] ۶- و عنه، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن سنان، عن أبي الصّباح مولى آل سام، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

ليس القبلة على الفم إلا للزوجه [أ]و الولد الصّغير.

ص: ۴۱۴

نوری است که در دنیا با آن شناخته می شوید. چنان که وقتی یکی از شما برادرش را دیدار می کند، جایگاه نورانی پیشانی اش را می بوسد.

[۲۱۰۷] ۲- رفاعة موسى از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: نباید سر و دست کسی جز رسول خدا یا کسی که از او رسول خدا قصد می شود، بوسیده شود.

[۲۱۰۸] ۳- علی مزید صاحب سابری گفت: به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و دستش را گرفته، بوسیدم. فرمودند: بدان که این کار جز برای پیامبر و وصی پیامبر سزاوار نیست.

[۲۱۰۹] ۴- یونس یعقوب گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: دستتان را بدهید تا ببوسم. دستشان را دادند. آن گاه عرض کردم: جانم فدایت، اجازه بدهید سرتان را ببوسم. اجازه فرمودند و من سرشان را بوسیدم. آن گاه عرض کردم: جانم فدایت، پایتان. سه بار فرمودند: تو را سوگند می دهم که آیا چیزی [برای بوسیدن] مانده.

[۲۱۱۰] ۵- علی جعفر از حضرت ابو الحسن علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر کس به جهت خویشی، خویشاوندی را بوسد، عیبی ندارد و بوسیدن برادر بر گونه او است و بوسیدن امام بر میان دو چشمش.

[۲۱۱۱] ۶- ابو الصّباح هم پیمان آل سام از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: بوسیدن دهان جز همسر و کودک جایز نیست.

ص: ۴۱۵

[۲۱۱۲] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن فضاله بن أيوب، عن علي بن أبي حمزه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: شيعتنا الرّحماء بينهم، الذين إذا خلوا ذكروا الله [إنّ ذكرنا من ذكر الله] إنّنا إذا ذكرنا ذكر الله و إذا ذكر عدونا ذكر الشيطان.

[۲۱۱۳] ۲- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبه، عن يزيد بن عبد الملك، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

تراوروا فإنّ في زيارتكم إحياء لقلوبكم و ذكرا لأحاديثنا، و أحاديثنا تعطف بعضكم على بعض فإن أخذتم بها رشدتم و نجوتم و إن تركتموها ضللتكم و هلكتم، فخذوا بها و أنا بنجاتكم زعيم.

[۲۱۱۴] ۳- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن الوشاء، عن منصور بن يونس، عن عبّاد بن كثير قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إني مررت بقاصّ يقصّ و هو يقول: هذا المجلس [الذي] لا يشقى به جليس، قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: هيهات هيهات، أخطأت أستاذهم الحفره، إنّ لله ملائكة سيّاحين سوى الكرام الكاتبين، فإذا مرّوا يقوم يذكرون محمدًا و آل محمد قالوا: قفوا فقد أصبتم حاجتكم فيجلسون، فيتفقّهون معهم فإذا قاموا عادوا مرضاهم و شهدوا جنازتهم و تعاهدوا غائبهم فذلك المجلس الذي لا يشقى به جليس.

[۲۱۱۵] ۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن المستورد النّخعي، عن عمّن رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ من الملائكة الذين في السماء ليطلعون إلى الواحد و الاثنين و الثلاثة

ص: ۴۱۶

گفت وگوي برادران

[۲۱۱۲] ۱- علي ابو حمزه گفت: از حضرت صادق عليه السلام شنيدم مي فرمايد:

شيعيان ما مهربانان به همدیگرند کسانی که چون تنها باشند، خدا را یاد می کنند [که یاد ما، یاد خداوند است] که هر گاه از ما یاد شود خداوند یاد شده و هر گاه از دشمنانمان یاد شود، شیطان یاد شده است.

[۲۱۱۳] ۲- يزيد عبد الملك از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند: به دیدار همدیگر روید که دیدارهای شما، زندگی دل و یاد کرد احادیث ما است.

و احادیث ما شما را به یکدیگر مهربان می کند. که اگر آن ها را برگزید، هدایت شده، نجات می یابید و اگر رهاشان کنید، گمراه شده، نابود می گردید. پس آن ها را برگزید که من ضامن نجاتتان هستم.

[۲۱۱۴]۳- عیاد کثیر گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: داستان سرایی را دیدم که داستان می سرود و می گفت: این مجلسی است که کسی در آن شقی نمی شود. حضرت فرمودند: هیهات، هیهات، به خطا رفته و نامربوط گفته است.

همانا خداوند به غیر از نویسندگان بزرگوار، فرشتگان مسافری دارد که چون بر مردمی می گذرند که محمد و آل محمد- درود خدا بر آنان- را یاد می کنند، می گویند: بازایستید که به حاجت تان رسیدید. آن گاه می نشینند و با آنان به دانش می پردازند و چون برخیزند، از بیمارانشان عیادت کرده، در تشییع مرده هاشان حاضر گشته، به غایبانشان سر می زنند. و این، آن مجلسی است که کسی در آن شقی نمی گردد.

[۲۱۱۵]۴- مردی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: فرشتگانی که

ص: ۴۱۷

و هم یدکرون فضل آل محمد قال: فتقول: أما ترون إلی هؤلاء فی قلتهم و کثره عدوهم یصفون فضل آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم؟ قال: فتقول الطائفه الأخری من الملائکه: ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم.

[۲۱۱۶]۵- عنه، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ابن مسکان، عن میسر، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

قال لی: أ تخلون و تتحدّثون و تقولون ما شئتم؟ فقلت: إی و الله إنا لنخلو و نتحدّث و نقول ما شئنا، فقال: أما و الله لو ددت أنّی معکم فی بعض تلک المواطن، أما و الله إنّی لأحبّ ریحکم و أرواحکم، و إنکم علی دین الله و دین ملائکته فأعینوا بورع و اجتهاد.

[۲۱۱۷]۶- الحسين بن محمد و محمد بن یحیی جمیعا، عن علی بن محمد بن سعد، عن محمد بن مسلم، عن أحمد بن زکریا، عن محمد بن خالد بن میمون، عن عبد الله بن سنان، عن غیاث بن إبراهیم، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

ما اجتمع ثلاثه من المؤمنین فصاعدا إلا حضر من الملائکه مثلهم، فإن دعوا بخیر أمّنوا و إن استعاذوا من شرّ دعوا الله لیصرفه عنهم و إن سألوا حاجه تشفّعوا إلی الله و سألوه قضاءها و ما اجتمع ثلاثه من الجاحدین إلا حضرهم عشره أضعافهم من الشیاطین، فإن تکلموا تکلم الشیاطین بنحو کلامهم و إذا ضحکوا ضحکوا معهم و إذا نالوا من أولیاء الله نالوا معهم فمن ابتلی من المؤمنین بهم فإذا خاضوا فی ذلک فلیقم و لا یکن شرک شیطان و لا جلیسه، فإن غضب الله عزّ و جلّ لا یقوم له شیء و لعنته لا یردها شیء، ثم قال صلوات الله علیه: فإن لم یستطع فلینکر بقلبه و ليقم و لو حلب شاه أو فواق ناقه.

[۲۱۱۸]۷- و بهذا الإسناد، عن محمد بن سلیمان، عن محمد بن محفوظ،

در آسمان هستند، به یک، دو و سه تنی که از فضیلت خاندان محمّد علیهم السّلام سخن می گویند: سرزده، می گویند: آیا اینان را می بینید که در عین اندک بودن خودشان و بسیاری دشمنانشان، فضیلت خاندان محمّد-دروود خدا بر او و بر خاندانش- را یاد می کنند؟ آن گاه گروه دیگری از فرشتگان می گویند: این بخشش خداوند است که به هر کس بخوهد، می دهد. و خداوند است که صاحب بخشش عظیم است.

[۲۱۱۶] ۵- میسر گفته است: حضرت باقر علیه السّلام، به من فرمودند: آیا می توانید با یکدیگر خلوت کرده، از آنچه خواستید، سخن بگویند؟ من عرض کردم: بله به خدا سوگند، ما خلوت می کنیم و از آنچه خواهیم گفت و گو می کنیم. فرمودند:

هان به خدا سوگند من هم دوست دارم در این مواقع با شما باشم. هان به خدا سوگند من رانحه و جان های شما را دوست می دارم. شما بر دین خدا و دین فرشتگان اوید. پس با پرهیزگاری و بسیار کوشی، یاری برسانید.

[۲۱۱۷] ۶- غیاث ابراهیم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر گاه سه مؤمن یا بیشتر گرد هم آیند، فرشتگانی به شمار آنان حاضر می شوند، تا اگر دعای خیری می کنند، آمین بگویند و اگر از شرّی برکناری می خواهند، از خداوند بخواهند که آن را از ایشان بازدارد. اگر حاجتی بخواهند، پیش خدا خواهشگری کنند و انجامش را بخواهند. و هر گاه سه تن از منکرین گرد هم آیند، به اندازه ده برابرشان شیطان حاضر می شود تا اگر سخنی بگویند، شیاطین نیز همچون آنان بگویند و چون خندیدند، به همراهشان بخندند و چون از دوسان خدا بدگویی کنند، به همراهشان بدگویی کنند. پس هر گاه کسی از مؤمنان به آنان گرفتار شد، وقتی در این امور وارد شدند، او برخیزد و شریک و همنشین شیطان نگردد که هیچ چیزی نمی تواند در برابر خشم خداوند عزّتمند برابری کند و نیز هیچ چیزی نفرین او را باز نمی گرداند. سپس آن حضرت-دروود خدا بر او- فرمودند: و اگر نتوانست برخیزد با دلش انکار کند و برخیزد، اگرچه به اندازه دوشیدن گوسفند یا شتری باشد.

[۲۱۱۸] ۷- ابو مغرا گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرماید: برای ابلیس

عن أبي المغراء قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول: ليس شيء أنكى لإبليس و جنوده من زيارة الإخوان في الله بعضهم لبعض قال: و إنّ المؤمنين يلتقيان فيذكران الله ثمّ يذكّران فضلنا أهل البيت فلا يبقى على وجه إبليس مضغه لحم إلاّ- تخدّد حتّى إنّ روحه لتستغيث من شدّه ما يجد من الألم فتحسّ ملائكة السّماء و خزّان الجنان فيلعنونه حتّى لا يبقى ملك مقرب إلاّ لعنه، فيقع خاسئاً حسيراً مدحوراً.

باب إدخال السرور على المؤمنين

[۲۱۱۹] ۱- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى جميعاً، عن الحسن بن محبوب،

عن أبي حمزه الثمالي قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من سرّ مؤمنا فقد سرّني و من سرّني فقد سرّ الله.

[۲۱۲۰] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن رجل من أهل الكوفه يكتني أبا محمد، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

تبسم الرّجل في وجه أخيه حسنه و صرف القذى عنه حسنه، و ما عبد الله بشيء أحبّ إلى الله من إدخال السرور على المؤمن.

[۲۱۲۱] ۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن عبد الله بن مسكان، عن عبيد الله بن الوليد الوصافي قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إنّ فيما ناجى الله عزّ و جلّ به عبده موسى عليه السلام قال: إنّ لي عبادا أبيعهم جنّتي و أحكمهم فيها قال: يا ربّ و من هؤلاء الذين

ص: ۴۲۰

و سربازانش هیچ چیزی کشنده تر از دیدار برادران در راه خدا نیست. فرمودند:

وقتی دو مؤمن با هم دیدار کرده، خداوند را یاد می کنند، سپس از فضایل ما خاندان سخن می گویند، بر روی ابلیس گوشتی نمی ماند که چنگ نخورده و فرونیفتاده باشد. چنان که روحش از شدت درد به ناله می افتد. آن گاه فرشتگان آسمان و دربانان بهشت آن را می شنوند و نفرین اش می کنند، چنان که هیچ فرشته مقرب می ماند که او را نفرین نکرده باشد. پس او دور و خسته و رانده، می افتد.

شاد کردن مؤمنان

[۲۱۱۹] ۱- ابو حمزه ثمالی گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که رسول خدا فرمودند: هرکسی مؤمنی را شاد کند مرا شاد کرده و هرکس مرا شاد کند، خدا را شاد کرده است.

[۲۱۲۰] ۲- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: لبخند شخص به روی برادرش، حسنه است، و برداشتن خاشاکی از رویش حسنه است.

و خداوند با چیزی برتر از شاد کردن مؤمن، عبادت نشده است.

[۲۱۲۱] ۳- عبيد الله بن وليد وصافي گفت: از حضرت باقر عليه السلام شنيدم مي فرمايد:

در میان مناجات های خداوند با بنده اش موسی علیه السلام آمده است که فرمود: من بندگانی دارم که بهشت را به آن ها

ارزانی کرده، ایشان را فرمانروایان آن قرار داده ام. موسی عرض کرد: پروردگارا آنان چه کسانی هستند که تو بهشت خودت را ارزانی آنان

ص: ۴۲۱

تبیحهم جنتک و تحکّمهم فیها؟ قال: من أدخل علی مؤمن سرورا، ثمّ قال: إنّ مؤمنا کان فی مملکة جبار فولع به فهرب منه إلى دار الشّرك، فنزل برجل من أهل الشّرك فأظله و أرفقه و أضافه فلما حضره الموت أوحى الله عزّ و جلّ إليه و عزّتی و جلالی لو کان [لک] فی جنتی مسکن لأسکتک فیها و لکنها محرّمه علی من مات بی مشرکا و لکن یا نار هیدیة و لا تؤذیه و یؤتی برزقه طرفی النّهار، قلت: من الجنّة؟ قال: من حیث شاء الله.

[۲۱۲۲]۴- عنه، عن بکر بن صالح، عن الحسن بن علی، عن عبد الله بن إبراهيم، عن علی بن أبي علی، عن أبي عبد الله، عن أبيه، عن علی بن الحسين صلوات الله علیهما قال:

قال رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم إنّ أحبّ الأعمال إلى الله عزّ و جلّ إدخال السّرور علی المؤمنین.

[۲۱۲۳]۵- علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

قال: أوحى الله عزّ و جلّ إلى داود علیه السّلام إنّ العبد من عبادی لیأتینی بالحسنه فأبیحه جنتی، فقال داود یا: ربّ و ما تلک الحسنه؟ قال: یدخل علی عبدی المؤمن سرورا و لو بتمره قال داود: یا ربّ حقّ لمن عرفک أن لا یقطع رجاءه منک.

[۲۱۲۴]۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن خلف بن حمّاد، عن مفضّل بن عمر، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

لا یرى أحدکم إذا أدخل علی مؤمن سرورا أنّه علیه أدخله فقط بل و الله علینا، بل و الله علی رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم.

[۲۱۲۵]۷- علی بن إبراهيم، عن أبيه، و محمد بن إسماعیل، عن الفضل بن

ص: ۴۲۲

کرده، فرمانروایش قرارشان می دهی؟ فرمود: آنان کسانی اند که مؤمنی را شاد کنند. سپس فرمود: مؤمنی در سرزمین ستمکاری خوار شد و آن گاه از دست او به سرزمین مشرکان گریخت و میهمان مردی مشرک شد. آن مرد به او جای داده، مهربانی کرده، پذیرایی اش کرد. وقتی مرگ میزبان فرارسید، خداوند شکوهمند به او وحی کرد: به عزّت و شکوهم سوگند اگر [برای تو] در بهشتم جایی بود، تو را در آن ساکن می کردم، ولی بهشت من بر کسی که در حال شرک مرده، حرام است. امّا ای آتش او را بترسان و آزارش نرسان. و او در آغاز و پایان روز، روزی داده می شود. من عرض کردم: از بهشت؟ فرمودند: از هر جا که خدا خواهد.

[۲۱۲۲]۴- علی ابو علی به نقل از حضرت صادق علیه السلام و ایشان از پدرشان و آن حضرت از حضرت سجّاد علیهما السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

محبوب ترین اعمال در پیشگاه خداوند عزّتمند، شاد کردن مؤمنان است.

[۲۱۲۳]۵- عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

خداوند شکوهمند به داود علیه السلام وحی کرد: بنده ای از بندگانم تنها یک حسنه می آورد و من بهشت خودم را به او ارزانی می کنم. داود عرض کرد: پروردگارا آن چه حسنه ای است؟ فرمود: شاد کردن مؤمن، اگرچه با یک خرما. داود عرض کرد: پروردگارا بر کسی که تو را شناخته، سزا است که امیدش را از تو نبرد.

[۲۱۲۴]۶- مفضل عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی یکی از شما مؤمنی را شاد می کند، نپندارد که تنها او را شاد کرده است، بلکه به خدا سوگند ما را نیز شاد کرده است، رسول خدا را هم شاد کرده است.

[۲۱۲۵]۷- ابو جارود گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

ص: ۴۲۳

شاذان جمیعاً، عن ابن ابي عمير، عن ابراهيم بن عبد الحميد، عن ابي الجارود، عن ابي جعفر عليه السلام قال: سمعته يقول: إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِدْخَالَ السَّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ، شَبْعَهُ مُسْلِمٌ أَوْ قِضَاءَ دِينِهِ.

[۲۱۲۶]۸- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن سدير الصيرفي قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام في حديث طويل: إذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال يقدم أمامه، كلما رأى المؤمن هولاً من أهوال يوم القيامة قال له المثال: لا تفرع ولا تحزن وأبشر بالسّرور والكرامة من الله عزّ وجلّ، حتى يقف بين يدي الله عزّ وجلّ فيحاسبه حساباً يسيراً ويأمر به إلى الجنّة والمثال أمامه، فيقول له المؤمن: يرحمك الله نعم الخارج خرجت معي من قبري وما زلت تبشّرنى بالسّرور والكرامة من الله حتى رأيت ذلك، فيقول: من أنت؟ فيقول:

أنا السّرور الذي كنت أدخلت على أخيك المؤمن في الدنيا خلقتني الله عزّ وجلّ منه لأبشرك.

[۲۱۲۷]۹- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن الشّيارى، عن محمّد بن جمهور قال:

كان النّجاشيّ - وهو رجل من الدّهاقين - عاملاً على الأهواز و فارس فقال بعض أهل عمله لأبي عبد الله عليه السلام: إنّ في ديوان النّجاشيّ عليّ خراجاً و هو مؤمن يدين بطاعتك فإن رأيت أن تكتب لى إليه كتاباً، قال: فكتب إليه أبو عبد الله عليه السلام: بسم الله الرحمن الرحيم سرّ أخاك يسرّك الله، قال: فلمّا ورد الكتاب عليه دخل عليه و هو فى مجلسه فلمّا خلا ناوله الكتاب و قال: هذا كتاب

محبوب ترین اعمال نزد خداوند عزّتمند، شاد کردن مؤمن است، چه با سیر کردن مسلمان باشد یا با پرداختن بدهی اش.

[۲۱۲۶] ۸- سدیر صیرفی گفته است: حضرت صادق علیه السلام در حدیثی طولانی فرمودند: وقتی خداوند، مؤمن را از گورش برانگیزد، به همراهش موجودی همانند او بیرون می آید و پیشاپیش اش به راه می افتد. هرگاه مؤمن هراسی از هراس های روز قیامت را دیده آن شبیه به او بگوید: ناله نکن و غمگین مباش و شاد باش به سرور و کرامتی از سوی خداوند شکوهمند. تا آن گاه که در پیشگاه خداوند عزّتمند بایستد و به آسانی از او حساب رسی کند و به ورود به بهشت فرمان دهد. که مؤمن به شبیه اش می گوید: خدا تو را بیامرزد، چه خوب کسی با من از گورم بیرون آمد که پیوسته مرا به سرور و کرامت خداوند مژده داد و من آن را با چشمانم دیدم. آن گاه می پرسد: تو کیستی؟ او پاسخ می دهد: من همان سروری هستم که تو در دنیا بر دل مؤمن نشانیدی. خداوند مرا از آن سرور آفریده تا تو را شادباش دهم.

[۲۱۲۷] ۹- محمّد جمهور گفت: نجاشی مردی از دهگانان- کارگزار اهواز و فارس بود که یکی از کارمندانش به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: در دیوان خانه نجاشی مالیاتی به گردن دارم و او مؤمن است و به فرمانبری از شما اعتقاد دارد. اگر صلاح می دانید نامه ای در این باره برایش بنویسید. حضرت صادق علیه السلام نوشت: به نام خداوند رحمتگر مهربان. برادرت را شاد کن تا خداوند تو را شاد کند. راوی گفته است: او به همراه نامه به نزد نجاشی رفت. چون تنها شدند، نامه را به او داد و گفت:

این نامه حضرت صادق علیه السلام است. او آن را بوسیده، بر چشمانش نهاد و گفت: کارت

أبی عبد الله علیه السلام فقبله و وضعه علی عینیه و قال له: ما حاجتک؟ قال: خراج علیّ فی دیوانک، فقال له: و کم هو؟ قال: عشره آلاف درهم، فدعا کاتبه و أمره بأدائها عنه ثمّ أخرجها منها و أمر أن یثبتها له لقابل ثمّ قال له: سررتک؟ فقال:

نعم جعلت فداک ثمّ أمر له بمرکب و جاریه و غلام و أمر له بتخت ثیاب فی کلّ ذلک یقول له: هل سررتک؟ فیقول: نعم جعلت فداک فکلّمنا قال: نعم زاده حتّی فرغ ثمّ قال له: احمل فرش هذا البیت الّمدی کنت جالسا فیه حین دفعت إلیّ کتاب مولای الّذی ناولتني فیه و ارفع إلیّ حوائجک قال: ففعل و خرج الرّجل فصار إلیّ أبی عبد الله علیه السلام بعد ذلک فحدّثه الرّجل بالحديث علی جهته فجعل یسرّ بما فعل، فقال الرّجل: یا ابن رسول الله کأنّ قد سرّک ما فعل بی؟ فقال: إی و الله لقد سرّ الله و رسوله.

[۲۱۲۸] ۱۰- أبو علیّ الأشعری، عن محمّد بن عبد الجبار، عن الحسن بن علیّ بن فضال، عن منصور عن عمّار بن أبی یقظان، عن أبان بن تغلب قال:

سألت أبا عبد الله علیه السلام عن حقّ المؤمن علی المؤمن، قال: فقال: حقّ المؤمن علی المؤمن أعظم من ذلک، لو حدّثکم لکفرتم إنّ المؤمن إذا خرج من قبره، خرج معه مثال من قبره، یقول له: أبشر بالکرامه من الله و السرور فیقول له:

بَشْرَكَ اللَّهِ بخیر، قال: ثُمَّ يَمْضِي مَعَهُ يَبْشُرُهُ بِمِثْلِ مَا قَالَ، وَإِذَا مَرَّ بِهَوُولٍ قَالَ:

ليس هذا لك و إذا مرّ بخیر قال: هذا لك، فلا يزال معه يؤمنه ممّا يخاف و يبشّره بما يحبّ حتّى يقف معه بين يدي الله عزّ و جلّ فإذا أمر به إلى الجنّة قال له المثل: أبشّر فإنّ الله عزّ و جلّ قد أمر بك إلى الجنّة، قال: فيقول: من أنت رحمك الله تبشّرني من حين خرجت من قبری و آنستني في طريقي و خبّرتنی عن ربّي؟ قال: فيقول: أنا السّرور الذی كنت تدخله على إخوانك في الدّنيا

ص: ۴۲۶

چیست؟ او گفت: در دیوان مالیاتی به گردن دارم. گفت: چه اندازه است؟ او گفت: ده هزار درهم. نجاشی کاتبش را فراخواند و دستور داد تا آن را از جانب خودش پرداخته، نام او را از دیوان بردارد و نیز فرمان داد که مالیات سال آینده را هم برای خودش بنویسد. سپس به مرد گفت: آیا شادت کردم؟ او گفت: آری، فدایت شوم. سپس نجاشی دستور داد کنیز و غلام و چارپا و صندوقی از لباس به او بدهند. و در هر یک از آن ها که می داد، می پرسید: آیا تو را شاد کردم؟ او می گفت: آری، فدایت شوم. و هر گاه او گفت: آری. نجاشی به داد و دهش افزود چنان که چیزی نماند. پس به او گفت: این فرش را هم که وقتی نامه سرورم را به من دادی، بر آن نشسته بودم، با خودت ببر و هر گاه نیازی داشتی باز به نزد من بیا.

آن مرد چنین کرد و پس از آن به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفته، ماجرا را چنان که رخ داده بود، با ایشان باز گفت. حضرت از آنچه او کرده بود: شاد شد. مرد گفت:

ای پسر رسول خدا گویا آنچه او به من داده، شما را هم شاد کرده است. حضرت فرمودند: آری به خدا سوگند که او خدا و رسولش را شاد کرده است.

[۲۱۲۸] ۱۰- ابان تغلب گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره حقّ مؤمن بر مؤمن پرسیدم، فرمودند: حقّ مؤمن بر مؤمن بزرگ تر از این ها است، که اگر با شما بگویم، کافر می شوید. مؤمن وقتی از گورش بیرون بیاید، به همراهش موجودی همانند خودش بیرون آمده، به او می گوید: شاد باش به کرامت و سروری از جانب خداند. و او پاسخ می دهد: خدا تو را به خیر نوید دهد. سپس آن همانند به همراه مؤمن می رود و پیوسته به او شاد باش می گوید. چون به هول و هراس بگذرد، می گوید: این برای تو نیست. و وقتی بر خیر بگذرد، می گوید: این، برای تو است. و هماره با او است تا از آنچه می هراسد، امانش داده، به آنچه دوست می دارد، مژده اش دهد. تا آن گاه که در پیشگاه خداوند عزّتمند بایستد که چون او را به ورود در بهشت فرمان بدهد، آن شبیه به او می گوید: شاد باش که خداوند شکوهمند تو را به بهشت فرمان داده است. مؤمن می گوید: خدا تو را بیامرزد، تو کیستی که از هنگام بیرون آمدنم از گور مرا مژده دادی و در راه همدم من شده، از پروردگارم خبر دادی؟ او پاسخ می دهد: من همان سروری هستم که تو در دنیا بر دل برادرانت می نشاندی. من از آن سرور

ص: ۴۲۷

خلقت منه لأبشرك و أونس وحشتك.

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال مثله.

[۲۱۲۹] ۱۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن مالك بن عطيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: أحب الأعمال إلى الله سرور [الذى] تدخله على المؤمن: تطرد عنه جوعته، أو تكشف عنه كربته.

[۲۱۳۰] ۱۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن الحكم بن مسكين، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أدخل على مؤمن سرورا خلق الله عز و جل من ذلك السرور خلقا فيلقاه عند موته فيقول له: أبشر يا ولي الله بكرامه من الله و رضوان، ثم لا- يزال معه حتى يدخله قبره [يلقاه] فيقول له مثل ذلك، فإذا بعث يلقاه فيقول له مثل ذلك، ثم لا يزال معه عند كل هول يبشّره و يقول له مثل ذلك، فيقول له: من أنت رحمك الله؟ فيقول: أنا السرور الذى أدخلته على فلان.

[۲۱۳۱] ۱۳- الحسين بن محمد، عن أحمد بن إسحاق، عن سعدان بن مسلم، عن عبد الله بن سنان قال:

كان رجل عند أبي عبد الله عليه السلام فقرأ هذه الآية: وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُّبِينًا قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: فما ثواب من أدخل عليه السرور؟ فقلت: جعلت فداك عشر حسنات، فقال: إى و الله و ألف ألف حسنه.

[۲۱۳۲] ۱۴- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن أورمه، عن علي بن يحيى، عن الوليد بن العلاء، عن ابن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۴۲۸

آفریده شده ام تا به تو شادباش گفته در هراسانی همدم ات باشم.

پسر فضال نیز همانند این حدیث را روایت کرده است.

[۲۱۲۹] ۱۱- مالک عطیه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: محبوب ترین اعمال در نزد خداوند، شاد کردن مؤمن است، چه گرسنگی را از او دور کنی یا گرفتاری اش را چاره کنی.

[۲۱۳۰] ۱۲- حکم مسکین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر کس مؤمنی را شاد کند خداوند عزّتمند از آن شادی موجودی می آفریند تا در هنگام مرگش به او بگوید: ای دوست خدا شاد باش به کرامت و بهشت خداوند.

سپس پیوسته با او است تا او را در گورش بگذارند [که او را دیدار می کند] و همان را می گوید. و وقتی برانگیخته شود باز او را دیدار کرده، همان را می گوید، سپس همواره در هر هول و هراسی با او است به او شادباش گفته، همان سخن را باز می گوید. پس مؤمن به او می گوید: خدایت بیامرزد، تو کیستی؟ او پاسخ می دهد: من همان سروری هستم که تو بر دل فلانی

[۲۱۳۱]۱۳- عبد الله سنان گفت: مردی در خدمت حضرت صادق علیه السلام، این آیه را خواند: (و کسانی که مردان و زنان مؤمن را، به آنچه نکرده اند، آزار می کنند، مرتکب بهتان و گناه آشکاری می گردند.) [احزاب (۳۳): ۵۸] حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

و پاداش کسی که مؤمنی را شاد می کند، چیست؟ من عرض کردم: جانم فدایت، ده حسنه است. فرمودند: آری به خدا سوگند و هزار هزار حسنه.

[۲۱۳۲]۱۴- پسر سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر کس

ص: ۴۲۹

من أدخل السرور على مؤمن فقد أدخله على رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و من أدخله على رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فقد وصل ذلك إلى الله و كذلك من أدخل عليه كربا

[۲۱۳۳]۱۵- عنه، عن إسماعيل بن منصور، عن المفضل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أيما مسلم لقي مسلما فسره سره الله عز و جلّ.

[۲۱۳۴]۱۶- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أحب الأعمال إلى الله عز و جلّ إدخال السرور على المؤمن: إشباع جوعته أو تنفيس كربته أو قضاء دينه.

باب قضاء حاجة المؤمن

[۲۱۳۵]۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن عليّ، عن بكار بن كردم، عن المفضل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال لي: يا مفضل اسمع ما أقول لك و اعلم أنّه الحقّ و افعله و أخبر به عليه إخوانك، قلت؛ جعلت فداك و ما عليه إخواني؟ قال: الزّاعبون في قضاء حوائج إخوانهم، قال: ثمّ قال: و من قضى لأخيه المؤمن حاجة قضى الله عزّ و جلّ له يوم القيامة مائه ألف حاجة من ذلك أولها الجنّة و من ذلك أن يدخل قرابته و معارفه و إخوانه الجنّة بعد أن لا يكونوا نصّابا، و كان المفضل إذا سأل الحاجه أخا من إخوانه قال له: أما تشتهي أن تكون من عليه الإخوان.

[۲۱۳۶]۲- عنه، عن محمّد بن زياد قال: حدّثني خالد بن يزيد، عن المفضل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۴۳۰

مؤمنی را شاد کند رسول خدا را شاد کرده است. و هر کس رسول خدا را شاد کند، آن را به خدا رسانده است. و همین گونه است کسی که مؤمنی را اندوهگین گرداند.

[۲۱۳۳] ۱۵- مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هرگاه مسلمانی، مسلمان دیگر را دیدار کرده، او را شاد کند، خداوند عزّتمند را شاد کرده است.

[۲۱۳۴] ۱۶- هشام حکم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: از محبوب ترین اعمال در پیشگاه خداوند عزّتمند، شاد کردن مؤمن است: چه با سیر کردن، چه با چاره گرفتاری یا پرداختن بدهی اش.

بر آورده کردن نیاز مؤمن

[۲۱۳۵] ۱- مفضل گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: ای مفضل، آنچه را می گویم بشنو و بدان که حقّ است. پس آن را انجام داده، به برادران و الایت خبر بده. من عرض کردم: جانم فدایت، برادران والا چه کسانی اند؟ فرمود: کسانی که به بر آوردن نیاز برادرانشان علاقه مند هستند. سپس فرمودند:

و هر کس نیاز برادر مؤمنش را بر آورد، خداوند عزّتمند در روز قیامت صد هزار نیاز او را بر می آورد. که نخستین اش بهشت است و از آن جمله داخل کردن خویشان و آشنایان و برادران او در آن- اگر از ناصیبان نبودند- و مفضل وقتی حاجتی از یکی از برادرانش داشت، به او می گفت: آیا دلت نمی خواهد از برادران والا و شریف باشی.

[۲۱۳۶] ۲- مفضل عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا

ص: ۴۳۱

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ خَلْقًا مِنْ خَلْقِهِ انْتَجَبَهُمْ لِقَضَاءِ حَوَائِجِ فُقَرَاءِ شِيعَتِنَا لِيُثَبِّهَهُمْ عَلَى ذَلِكَ الْجَنَّةِ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ فَكُنْ، ثُمَّ قَالَ: لَنَا وَاللَّهِ رَبِّ نَعْبَدُهُ لَا نَشْرِكُ بِهِ شَيْئًا

[۲۱۳۷] ۳- عنه، عن محمد بن زياد، عن الحكم بن أيمن، عن صدقه الأحذب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قضاء حاجه المؤمن خير من عتق ألف رقبة و خير من حملان ألف فرس في سبيل الله.

علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن محمد بن زياد، مثل الحديثين.

[۲۱۳۸] ۴- علی، عن ابيه، عن محمد بن زياد، عن صندل، عن أبي الصباح الكناني قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لقضاء حاجه امرئ مؤمن أحبّ إلى [الله] من عشرين حجّه كلّ حجّه ينفق فيها صاحبها مائه ألف.

[۲۱۳۹] ۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابيه، عن هارون بن الجهم، عن إسماعيل بن عمّار الصيرفي قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك المؤمن رحمه على المؤمن؟ قال: نعم قلت: وكيف ذاك؟ قال: أيما مؤمن أتى أخاه في حاجه فإنما ذلك رحمه من الله ساقها إليه و سببها له، فإن قضى حاجته، كان قد قبل الرّحمه بقبولها، وإن ردّه عن حاجته و هو يقدر على قضائها فإنما ردّ عن نفسه رحمه من الله جلّ و عزّ ساقها إليه و سببها له، و ذخر الله عزّ و جلّ تلك الرّحمه إلى يوم القيامة حتّى يكون المردود عن حاجته هو الحاكم فيها، إن شاء صرفها إلى نفسه و إن شاء صرفها إلى غيره يا إسماعيل فإذا كان يوم القيامة و هو الحاكم في رحمه من الله

ص: ۴۳۲

خدای عزّتمند گروهی از آفریدگانش را برای برآوردن نیازهای فقیران شیعه ما آفریده است تا به جهت این کارشان، بهشت را پاداششان دهد. پس اگر توانستی، از آنان باش. سپس فرمودند: به خدا سوگند ما را پروردگاری است که او را بندگی می کنیم و چیزی را شریکش قرار نمی دهیم.

[۲۱۳۷]۳- صدقه احدب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

برآوردن نیاز مؤمن، برتر از آزاد کردن هزار بنده و برتر از هزار بار اسب در راه خدا است.

محمد زیاد نیز همانند دو حدیث بالا را روایت کرده است.

[۲۱۳۸]۴- از ابو الصّباح کنانی روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: در پیشگاه خداوند برآوردن نیاز مرد مؤمن، از بیست حجّی که حاجی اش در هربار صد هزار [دینار یا درهم] ببخشد، برتر است.

[۲۱۳۹]۵- اسماعیل بن عمّار صیرفی گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: جانم فدایت آیا مؤمن برای مؤمن دیگر رحمت است؟ فرمودند: بله.

عرض کردم: چگونه؟ فرمودند: هرگاه مؤمنی برای نیازی به نزد برادرش بیاید، این رحمتی از جانب خدا است که آن را به سوی او سوق داده و برایش کارسازی کرده است. که اگر او نیازش را برآورد، رحمت را پذیرفته است و اگر نیاز او را با وجود توانایی بر آن، برنیآورد، رحمتی از جانب خداوند را که برای او پیش رانده و کارسازی اش کرده بود، نپذیرفته است. و خداوند شکوهمند آن رحمت را تا روز قیامت ذخیره می کند تا در آن روز، آن که نیازش برآورده نشده بود، درباره اش داوری کند، اگر خواست به خودش بازگرداند و اگر نخواست به دیگری برگرداند. ای اسماعیل چون او در روز قیامت داور رحمتی شود که خداوند برای او قرار داده، به نظرت او آن را به چه کسی

ص: ۴۳۳

قد سرعت له فإلى من تری يصرفها، قلت: لا أظنّ يصرفها عن نفسه، قال: لا تظنّ و لكن استيقن فإنّه لن يردّها عن نفسه، يا إسماعيل من أتاه أخوه في حاجه يقدر على قضائها فلم يقضها له سلّط الله عليه شجاعا ينهش إبهامه في قبره إلى يوم القيامة، مغفوراً له أو معدّبا.

[۲۱۴۰] ۶-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن الحكم بن أيمن، عن أبان بن تغلب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من طاف بالبيت أسبوعا كتب الله عزّ وجلّ له ستّة آلاف حسنه و محاسبه ستّة آلاف سيئه و رفع له ستّة آلاف درجه-قال: و زاد فيه إسحاق بن عمار- و قضى له ستّة آلاف حاجه، قال: ثم قال: و قضاء حاجه المؤمن أفضل من طواف و طواف حتّى عدّ عشرة.

[۲۱۴۱] ۷-الحسين بن محمد، عن أحمد بن محمد بن إسحاق، عن بكر بن محمد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما قضى مسلم لمسلم حاجه إلا ناداه الله تبارك و تعالی: علی ثوابك و لا أرضى لك بدون الجنة.

[۲۱۴۲] ۸-عنه، عن سعدان بن مسلم، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال: من طاف بهذا البيت طوفا واحدا كتب الله عزّ وجلّ له ستّة آلاف حسنه و محاسبه ستّة آلاف سيئه و رفع الله له ستّة آلاف درجه حتّى إذا كان عند الملتزم فتح الله له سبعة أبواب من أبواب الجنة قلت له: جعلت فداك هذا الفضل كالمه في الطواف؟ قال: نعم و أخبرك بأفضل من ذلك، قضاء حاجه المسلم أفضل من طواف و طواف حتّى بلغ عشرة.

ص: ۴۳۴

برمی گرداند؟ من عرض کردم: گمان نمی کنم که آن را از خودش باز گرداند.

فرمودند: گمان نکن بلکه یقین داشته باش که آن را از خودش باز نمی گرداند. ای اسماعیل هر گاه کسی به جهت حاجتی نزد برادرش رود و او با وجود توانایی، نیاز او را بر نیآورد، خداوند تا روز قیامت ماری را بر او چیره می کند که در گور انگشت سبّابه اش را بگزد، چه آمرزیده شده باشد و چه در عذاب باشد.

[۲۱۴۰] ۶-ابان تغلب گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هر کس خانه خدا را هفت بار طواف کند، خدای عزّتمند شش هزار حسنه برایش می نویسد و شش هزار گناهش را پاک کرده، شش هزار درجه بالا می برد- و اسحاق عمار چنین افزوده است- و شش هزار نیازش را بر آورده می کند. سپس فرمودند: و بر آوردن نیاز مؤمن برتر از طواف است. و تا ده طواف شمرد.

[۲۱۴۱] ۷-بکر محمد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر گاه مسلمان، حاجت مسلمان دیگر را بر آورد، خداوند پاک و والا او را چنین ندا می دهد: پاداش تو بر عهده من است و من برای تو به کمتر از بهشت راضی نمی شوم.

[۲۱۴۲] ۸-اسحاق عمار گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس این خانه را یک بار طواف کند، خداوند عزّتمند، شش هزار حسنه برایش می نویسد و شش هزار گناهش را پاک کرده، شش هزار درجه بالا می برد و چون به ملتزم [بخشی از دیوار پشت کعبه] برسد، خداوند هفت در از درهای بهشت را برایش می گشاید. من به حضرت عرض

کردم: جانم فدایت، همه این فضیلت برای طواف است؟ فرمودند: بله و تو را به بافضیلت تر از آن نیز آگاه می کنم. که بر آوردن حاجت مسلمان، برتر از طواف و طواف و طواف است تا به ده طواف برسد.

ص: ۴۳۵

[۲۱۴۳] ۹- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن إبراهيم الخارقي قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من مشى في حجه أخيه المؤمن يطلب بذلك ما عند الله حتى تقضى له كتب الله عزّ وجلّ له بذلك مثل أجر حجّه و عمره مبرورتين و صوم شهرين من أشهر الحرم و اعتكافهما في المسجد الحرام، و من مشى فيها بتيه و لم تقض كتب الله له بذلك مثل حجّه مبروره، فارغبوا في الخير.

[۲۱۴۴] ۱۰- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن أورمه، عن الحسن بن عليّ بن أبي حمزه، عن أبي بصير، قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: تنافسوا في المعروف لاخوانكم و كونوا من أهله، فإنّ للجنّه بابا يقال له: المعروف لا يدخله إلا من اصطنع المعروف في الحياه الدنيا، فإنّ العبد ليمشى في حجه أخيه المؤمن فيوكل الله عزّ وجلّ به ملكين:

واحدًا عن يمينه و آخر عن شماله، يستغفران له ربّه و يدعوان بقضاء حاجته، ثمّ قال: و الله لرسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم أسرّ بقضاء حجه المؤمن إذا وصلت إليه من صاحب الحاجه.

[۲۱۴۵] ۱۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن خلف بن حمّاد، عن بعض أصحابه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

و الله لأنّ أحجّ حجّه أحبّ إليّ من أن أعتق رقبه [و رقبه] و مثله و مثله حتى بلغ عشرا و مثله و مثله حتى بلغ السبعين، و لأنّ أعلّ أهل بيت من المسلمين أسدّ جوعتهم و أكسو عورتهم فأكفّ وجوههم عن الناس أحبّ إليّ من أن أحجّ حجّه و حجّه [و حجّه] و مثله و مثله حتى بلغ عشرا و مثله و مثله حتى بلغ السبعين.

ص: ۴۳۶

[۲۱۴۳] ۹- ابراهيم خارقى گفته است: از حضرت صادق عليه السلام شنيدم مى فرمايد:

هر کس به جست و جوی آنچه نزد خداوند است برای بر آوردن نیاز مؤمن قدم بردارد و آن را بر آورد، خداوند عزّتمند برایش پاداش حجّ و عمره پذیرفته، روزه دو ماه از ماه های حرام و اعتکاف آن دو ماه در مسجد الحرام را می نویسد. و هر کس به نیت بر آورده کردن آن قدم بردارد ولی بر آورده نشود، خداوند پاداش یک حجّ پذیرفته را برایش می نویسد. پس به نیکی رغبت یابید.

[۲۱۴۴] ۱۰- از ابو بصیر روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: در نیکی به برادرانتان با یکدیگر مسابقه بگذارید و اهل نیکی باشید؛ زیرا برای بهشت دری است که به آن نیکی می گویند و جز کسی که در زندگانی دنیا نیکی کرده، از آن وارد نمی شود. همانا هرگاه بنده در جهت برآورده کردن نیاز مؤمن گام بردارد، خداوند شکوهمند، دو فرشته را بر او می گمارد، یکی از راست و دیگری از چپ، تا از پروردگار برای او آموزش خواسته، برآورده شدن حاجتش را بخواهند. سپس فرمودند: به خدا سوگند که وقتی مؤمن به حاجتش برسد، رسول خدا از خود نیازمند شادمان تر است.

[۲۱۴۵] ۱۱- یکی از اصحاب از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: به خدا سوگند اگر من یک بار حج بکنم برایم محبوب تر از آزاد کردن چندین بنده و ده بنده و هفتاد بنده است. و اگر خانواده ای مسلمان را سیر کرده، بپوشانمشان تا آبروشان را از مردم نگاه دارم برایم محبوب تر از این است که چندین حج و ده حج و هفتاد حج بکنم.

ص: ۴۳۷

[۲۱۴۶] ۱۲- علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن ابی علی صاحب الشعیر، عن محمد بن قیس، عن ابی جعفر علیه السلام قال:

أوحى الله عزّ وجلّ إلى موسى عليه السلام أنّ من عبادى من يتقرب إلى بالحسنه فأحکمه فى الجنّه، فقال موسى: يا ربّ و ما تلك الحسنه؟ قال: يمشى مع أخيه المؤمن فى قضاء حاجته، قضيت أو لم تقض.

[۲۱۴۷] ۱۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن علي بن جعفر قال:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: من أتاه أخوه المؤمن فى حاجه فإنّما هى رحمه من الله تبارك و تعالى ساقها إليه، فإن قبل ذلك فقد وصله بولايتنا و هو موصول بولايه الله و إن ردّه عن حاجته و هو يقدر على قضائها سلط الله عليه شجاعا من نار ينهشه فى قبره إلى يوم القيامة، مغفورا له أو معذبا فإن عذره الطالب كان أسوأ حالا.

[۲۱۴۸] ۱۴- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبه، عن عبد الله بن محمد الجعفى، عن أبى جعفر عليه السلام قال:

إنّ المؤمن لترد عليه الحاجه لأخيه فلا تكون عنده فيهمّ بها قلبه، فيدخله الله تبارك و تعالى بهمه الجنّه.

باب السعى فى حاجه المؤمن

[۲۱۴۹] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن محمد بن مروان، عن أبى عبد الله عليه السلام قال:

قال: مشى الرّجل فى حاجه أخيه المؤمن يكتب له عشر حسنات و يمحي

[۲۱۴۶] ۱۲- محمد قیس از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند عزّتمند به حضرت موسی علیه السّلام وحی کرد: همانا از میان بندگانم، بنده ای با یک حسنه به من تقرب می جوید و من او را فرمانروای بهشت می کنم. موسی عرض کرد: پروردگارا، آن چه حسنه ای است؟ فرمود: او کسی است که به همراه برادر مؤمن خود و برای برآوردن نیازش گام بردارد، چه برآورده شود و چه برآورده نشود.

[۲۱۴۷] ۱۳- علی جعفر گفته است: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرماید:

هر کس، برادر مؤمنش برای حاجتی به نزدش آید، رحمتی از جانب پاک و والا است که به سویش پیش رانده شده است. که اگر آن را بپذیرد، او را به ولایت ما می رساند و ولایت ما به ولایت خدا پیوسته است. و اگر درحالی که توانایی اش را داشت نیاز او را برآورده نکند، خداوند در قبرش ماری آتشین بر او چیره می کند که تا روز قیامت او را می گزد، چه آمرزیده شده باشد و چه در عذاب باشد. و اگر آن نیازمند برای او عذری نگذاشته باشد، او ضاعش بدتر است.

[۲۱۴۸] ۱۴- عبد الله بن محمد جعفری از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: گاهی نیاز برادر به مؤمن عرضه می شود و او نمی تواند آن را برآورده کند، پس در دل به آن اهتمام می کند و خداوند پاک و والا به سبب همان اهتمامش او را به بهشت می برد.

کوشش برای نیاز مؤمن

[۲۱۴۹] ۱- محمد مروان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: برای کسی که برای حاجت برادر مؤمن خود گام بردارد، ده حسنه نوشته شده، ده گناه

عنه عشر سیئات، و یرفع له عشر درجات، قال: و لا أعلمه إلا قال: و یعدل عشر رقاب و أفضل من اعتکاف شهر فی المسجد الحرام.

[۲۱۵۰] ۲- عنه، عن أحمد بن محمد، عن معمر بن خلّاد قال:

سمعت أبا الحسن علیه السّلام یقول: إنّ لله عبادا فی الأرض یسعون فی حوائج الناس، هم الآمنون یوم القیامه، و من أدخل علی مؤمن سرورا فرّح الله قلبه یوم القیامه.

[۲۱۵۱] ۳- عنه، عن أحمد، عن عثمان بن عیسی، عن رجل، عن أبی عبیده الحدّاء قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام: من مشی فی حاجه أخیه المسلم أظله الله بخمسه و سبعین ألف ملک و لم یرفع قدما إلا کتب الله له حسنه و حطّ عنه بها سیئه و یرفع له بها درجه، فإذا فرغ من حاجته کتب الله عزّ و جلّ له بها أجر حاجّ و معتمر.

[۲۱۵۲]۴- عنه، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن هارون بن خارجه، عن صدقه، عن رجل من أهل حلوان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لأن أمشي في حاجة أخ لي مسلم أحب إلي من أن أعتق ألف نسمة و أحمل في سبيل الله على ألف فرس مسرجه ملجمه.

[۲۱۵۳]۵- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من مؤمن يمشی لأخيه المؤمن في حاجة إلا كتب الله عزّ و جلّ له بكلّ خطوه حسنه، و حطّ عنه بها سيئه، و رفع له بها درجه، و زيد بعد ذلك عشر حسنات و شفع في عشر حاجات.

[۲۱۵۴]۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن

ص: ۴۴۰

پاک گردیده، ده درجه بالا برده می شود. و گویا فرمودند: این کار برابر با آزاد ساختن ده بنده است و از اعتکافی یک ماهه در مسجد الحرام برتر است.

[۲۱۵۰]۲- معمر خلّاد گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند در زمین بندگانی دارد که برای نیازهای مردم می کوشند، آنان در روز قیامت در امان اند. و هر کس مؤمنی را شاد کند، خداوند دلش را در روز قیامت شادمان می کند.

[۲۱۵۱]۳- از ابو عبيده حدّاء روایت شده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: هر کس برای حاجت برادر مسلمانش گام بردارد، خداوند او را در سایه هفتاد و پنج هزار فرشته قرار می دهد. و برای هر گامی که او بردارد، حسنه ای نوشته، گناهی را پاک کرده، درجه ای بالا- می برد. و چون حاجت او را به انجام رساند، خداوند شکوهمند پاداش حجّ و عمره را برایش می نویسد.

[۲۱۵۲]۴- مردی از اهل حلوان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

برای من قدم برداشتن برای حاجت برادر مسلمانم محبوب تر است از این که هزار بنده را آزاد کنم و در راه خدا هزار اسب ساز و برگ دار و زین و لگام شده بدهم.

[۲۱۵۳]۵- إبراهيم بن عمر اليماني از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر مؤمنی برای حاجت برادر مؤمنش گام بردارد، خداوند عزّتمند برای هر قدمی، حسنه ای نوشته، گناهی را پاک کرده، درجه ای بالا می برد و سپس ده حسنه افزوده، در ده حاجت خواهشگر قرار داده می شود.

[۲۱۵۴]۶- ابو ایوب خزّار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر

عیسی، عن ابی ایوب الخزاز، عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

من سعی فی حاجه أخیه المسلم، طلب وجه الله كتب الله عزّ وجلّ له ألف ألف حسنه، یغفر فیها لأقاربه و جيرانه و إخوانه و معارفه، و من صنع إلیه معروفًا فی الدنیا فإذا كان یوم القیامه قیل له: ادخل النار فمن وجدته فیها صنع إلیک معروفًا فی الدنیا فأخرجه بإذن الله عزّ وجلّ إلاّ أن یكون ناصبا.

[۲۱۵۵] ۷- عنه، عن ابیه، عن خلف بن حمّاد، عن إسحاق بن عمّار، عن ابی بصیر، عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

من سعی فی حاجه أخیه المسلم فاجتهد فیها فأجرى الله علی یدیه قضاءها كتب الله عزّ وجلّ له حجّه و عمره و اعتکاف شهرین فی المسجد الحرام و صیامهما و إن اجتهد فیها و لم یجر الله قضاءها علی یدیه كتب الله عزّ وجلّ له حجّه و عمره.

[۲۱۵۶] ۸- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن علی، عن جمیل بن درّاج، عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

کفی بالمرء اعتمادا علی أخیه أن ینزل به حاجته.

[۲۱۵۷] ۹- عنه، عن أحمد بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن صفوان الجمّال قال:

كنت جالسا مع ابی عبد الله علیه السلام إذ دخل علیه رجل من أهل مکّه یقال له:

میمون فشکا إلیه تعذّر الکراء علیه فقال لی: قم فأعن أخاک، فقممت معه فیسیر الله کراه، فرجعت إلی مجلسی، فقال أبو عبد الله علیه السلام: ما صنعت فی حاجه أخیک؟ فقلت: قضاها الله- بأبی أنت و أمی- فقال: أما إنک أن تعین أخاک المسلم أحبّ إلی من طواف أسبوع بالبيت مبتدئا، ثم قال: إن رجلا أتى الحسن بن علی علیهما السلام

کس برای حاجت برادر مسلمانش کوشیده، خرسندی خدا را بجوید، خداوند عزّتمند، هزار هزار حسنه برایش می نویسد و از این طریق نزدیکان و همسایگان و برادران و آشنایانش را می آمرزد. و هر کس که در این دنیا به او نیکی شده باشد، چون روز قیامت بیاید، به او می گویند: به دوزخ برو و به اذن خداوند عزّتمند جز ناصیان هر کس را که در دنیا به تو نیکی کرده از آن بیرون آور.

[۲۱۵۵] ۷- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر کس برای حاجت برادر مسلمانش بسیار بکوشد و خداوند آن را به دست او برآورده کند، برایش یک حجّ و یک عمره و دو ماه اعتکاف در مسجد الحرام و روزه آن دو ماه نوشته می شود و اگر بکوشد ولی خداوند آن را به دست او برآورده نکند، یک حجّ و یک عمره برایش نوشته می شود.

[۲۱۵۶] ۸- جمیل درّاج از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: برای اعتماد مرد به برادرش همین بس که

حاجت خود را به نزد او ببرد.

[۲۱۵۷] ۹- صفوان شتربان گفته است: من با حضرت صادق علیه السّلام نشسته بودم که مردی به نام میمون از اهل مکه به نزد حضرت آمده، از نداشتن کرایه شکایت کرد.

حضرت به من فرمودند: برخیز و برادرت را یاری کن. من با او برخاستم و خداوند کرایه اش را رساند. آن گاه سر جایم برگشتم. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: برای حاجت برادرت چه کردی؟ من عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت خداوند آن را برآورده فرمودند: بدان که در نزد من یاری رساندن تو به برادرت از یک هفته طواف خانه خدا در آغاز ایمان محبوب تر است. سپس فرمودند: مردی به نزد حضرت

ص: ۴۴۳

فقال: بأبي أنت و أمي أعني علي قضاء حاجه، فانتعل و قام معه فمرّ علي الحسين صلوات الله عليه و هو قائم يصلّي فقال له: أين كنت عن أبي عبد الله تستعينه علي حاجتك؟ قال: قد فعلت - بأبي أنت و أمي - فذكر أنّه معتكف، فقال له: أما إنّ لو أعانك كان خيرا له من اعتكافه شهرا.

[۲۱۵۸] ۱۰- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن عليّ، عن أبي جميله، عن ابن سنان قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: قال الله عزّ و جلّ: الخلق عيالي، فأحبّهم إليّ ألطفهم بهم و أسعاهم في حوائجهم.

[۲۱۵۹] ۱۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن أبي عماره قال:

كان حماد بن أبي حنيفه إذا لقيني قال: كزّر عليّ حديثك، فأحدّثه، قلت:

روينا أنّ عابد بنى إسرائيل كان إذا بلغ الغايه في العباده صار مشّاء في حوائج النّاس عانيا بما يصلحهم.

باب تفرّيج كرب المؤمن

[۲۱۶۰] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن زيد الشّحام قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: من أغاث أخاه المؤمن اللّهفان اللّهفان عند جهده فنّفس كربته و أعانه علي نجاح حاجته كتب الله عزّ و جلّ له بذلك ثنتين و سبعين رحمه من الله، يعجلّ له منها واحده يصلح بها أمر معيشته و يدّخر له إحدى و سبعين رحمه لأفزع يوم القيامة و أهواله.

ص: ۴۴۴

مجتبی علیه السّلام آمده، عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت مرا برای برآوردن نیازم یاری کن. حضرت کفش پوشیده، با او به

پاخاست و بر حضرت حسین- درود خدا بر او- که نماز می خواند، گذشت. پس به آن مرد فرمود: چرا از ابا عبد الله کمک نگرفتی؟ عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت- چنین کردم ولی گفتند که او در اعتکاف است. حضرت مجتبی علیه السلام به او فرمود: هان که اگر تو را یاری می کرد، برایش از ماهی اعتکاف برتر بود.

[۲۱۵۸] ۱۰- از پسر سنان روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: خداوند عزّتمند فرموده است: این آفریدگان، خانواده منند. و محبوب ترین شان در نزد من، مهربان ترین و کوشاترین شان برای برآوردن نیازمندی های آنان است.

[۲۱۵۹] ۱۱- پسر عماره گفته است: حمّاد ابو حنیفه هرگاه مرا می دید، می گفت:

حدیث ات را برایم بازگو. و من تکرار کرده، می گفتم: برایمان روایت کرده اند که وقتی عبادتگر بنی اسرائیل به نهایت عبادت می رسید، به برآوردن نیازهای مردم اقدام کرده، خود را برای کار آنان به رنج می انداخت.

چاره سازی برای گرفتاری مؤمن

[۲۱۶۰] ۱- زید شحّام گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هرکس برادر مؤمن گرفتار و تشنه کامش را در هنگام سختی یاری رسانده، بار اندوهش را بردارد و برای رسیدن به حاجتش یاری اش کند، خداوند عزّتمند هفتاد و دو رحمت برایش می نویسد که یکی را پیش انداخته، با آن امور زندگانی اش را سامان می دهد و هفتاد و یک رحمت دیگر را برای هراس های روز قیامت ذخیره می کند.

ص: ۴۴۵

[۲۱۶۱] ۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من أعان مؤمنا نفس الله عزّ و جلّ عنه ثلاثا و سبعين كربه، واحده في الدّنيا و ثنتين و سبعين كربه عند كربه العظمى، قال: حيث يتشاغل النّاس بأنفسهم.

[۲۱۶۲] ۳- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن حسين بن نعيم، عن مسمع أبي سيار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من نفّس عن مؤمن كربه نفس الله عنه كرب الآخرة و خرج من قبره و هو ثلج الفؤاد و من أطعمه من جوع أطعمه الله من ثمار الجنّة و من سقاه شربه سقاه الله من الرّحيق المختوم.

[۲۱۶۳] ۴- الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن الرضا عليه السلام قال:

من فرّج عن مؤمن فرّج الله عن قلبه يوم القيامة.

[۲۱۶۴] ۵- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن جميل بن صالح، عن ذريح المحاربی قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أيما مؤمن نفس عن مؤمن كربته و هو معسر يسير الله له حوائجه في الدنيا و الآخرة، قال: و من ستر على مؤمن عوره يخافها ستر الله عليه سبعين عوره من عورات الدنيا و الآخرة، قال: و الله في عون المؤمن ما كان المؤمن في عون أخيه فانتفعوا بالعظه و ارجبوا في الخير.

ص: ٤٤٦

[٢١٦١] ٢- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هر کس مؤمنی را یاری رساند، خداوند عزّتمند هفتاد و سه گرفتاری را از او برمی دارد. که از آن ها یکی در دنیا است و هفتاد و دو تای دیگر هنگام آن گرفتاری بزرگ، آن گاه که همه مردم به خودشان مشغول می گردند.

[٢١٦٢] ٣- مسمع ابو سیار گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هر کس بار گرفتاری ای را از دوش مؤمنی بردارد، خداوند گرفتاری های آخرت را از او برمی دارد و از گورش، خنک دل بیرون می آورد. و هر کس گرسنگی مؤمنی را سیر کند، خداوند او را از میوه های بهشت سیر می کند و هر کس مؤمنی را به شربتی سیراب کند، خداوند او را از آن شربت گوارای بی تبدیل سیراب می کند.

[٢١٦٣] ٤- حسن بن علی و شاء از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

هر کس نگرانی مؤمنی را برطرف کند، خداوند در روز قیامت نگرانی دلش را برطرف می کند.

[٢١٦٤] ٥- ذریح محاربی گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

هر گاه مؤمنی در حال سختی، گرفتاری مؤمن دیگری را برطرف کند، خداوند نیازهای دنیا و آخرت او را آسان می کند. و فرمودند: و هر کس عیب مؤمنی را که از آن می ترسد، بپوشاند، خداوند هفتاد عیب دنیا و آخرت او را می پوشاند.

و فرمودند: هر گاه مؤمنی یار برادر باشد، خداوند یار او است. پس، از این اندرز سودمند شوید و به نیکی کردن رغبت کنید.

ص: ٤٤٧

باب إطعام المؤمن

[٢١٦٥] ١- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن أبی یحیی الواسطی، عن بعض أصحابنا، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

من أشبع مؤمنا وجبت له الجنّة و من أشبع كافرا كان حقّا على الله أن يملأ جوفه من الزّقوم، مؤمنا كان أو كافرا.

[٢١٦٦] ٢- عنه، عن أحمد بن محمّد، عن عثمان بن عیسی، عن بعض أصحابنا، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

لأن أطلع رجلا من المسلمين أحب إلي من أن أطلع أفقا من الناس، قلت: وما الأفق؟ قال: مائة ألف أو يزيدون.

[۲۱۶۷]۳- عنه، عن أحمد، عن صفوان بن يحيى، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من أطلع ثلاثه نفر من المسلمين أطمعه الله من ثلاث جنان في ملكوت السماوات: الفردوس و جنة عدن و طوبى [و] شجره تخرج من جنة عدن، غرسها ربنا بيده.

[۲۱۶۸]۴- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من رجل يدخل بيته مؤمنا فيطعمهما شعبهما إلا كان ذلك أفضل من عتق نسمة.

[۲۱۶۹]۵- عنه، عن أبيه، عن حماد، عن إبراهيم، عن أبي حمزه، عن علي بن الحسين عليهما السلام قال:

من أطلع مؤمنا من جوع أطمعه الله من ثمار الجنة و من سقى مؤمنا من

ص: ۴۴۸

غذا دادن به مؤمن

[۲۱۶۵]۱- یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر کس مؤمنی را سیر کند، بهشت بر او واجب می گردد و هر کس چه مؤمن و چه کافر، کافری را سیر کند، بر خداوند سزا است که شکم او را از زقوم پر کند.

[۲۱۶۶]۲- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: برای من غذا دادن به مردی از مسلمانان دوست داشتنی تر از این است که به ناحیه ای از مردم غذا بدهم. من عرض کردم: ناحیه چه اندازه است؟ فرمودند: صد هزار یا بیشتر.

[۲۱۶۷]۳- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هر کس سه تن از مسلمانان را غذا بدهد، خداوند از سه بهشت ملکوت آسمان ها او را غذا می دهد: از فردوس و بهشت عدن و طوبی، درختی که از بهشت عدن بیرون می آید و پروردگاران به دست خود آن را کاشته است.

[۲۱۶۸]۴- ابراهیم بن عمر یمانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر مردی که دو مؤمن به خانه اش بیایند و او آن ها را غذا داده، سیر کند کاری برتر از آزاد ساختن بنده کرده است.

[۲۱۶۹]۵- ابو حمزه از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر کس مؤمنی را از گرسنگی سیر کند، خداوند او را از میوه های بهشت می خوراند و هر

ص: ۴۴۹

ظماً سقاه الله من الرّحيق المختوم.

[۲۱۷۰] ۶-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعريّ، عن عبد الله بن ميمون القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أطعم مؤمناً حتّى يشبعه لم يدر أحد من خلق الله ما له من الأجر فى الآخرة، لا ملك مقرب و لا نبيّ مرسل إلاّ الله ربّ العالمين، ثمّ قال: من موجبات المغفرة إطعام المسلم السّغبان ثمّ تلا قول الله عزّ و جلّ: **أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ.**

[۲۱۷۱] ۷-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونیّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من سقى مؤمناً شربه من ماء من حيث يقدر على الماء أعطاه الله بكلّ شربه سبعين ألف حسنه و إن سقاه من حيث لا يقدر على الماء فكأنّما أعتق عشر رقاب من ولد إسماعيل.

[۲۱۷۲] ۸-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن حسين بن نعيم الصّحّاف قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: أحبّ إخوانك يا حسين؟ قلت: نعم قال: تنفع فقراءهم قلت: نعم قال: أما إنّه يحقّ عليك أن تحبّ من يحبّ الله، أما و الله لا تنفع منهم أحدا حتّى تحبه، أ تدعوهم إلى منزلك؟ قلت: نعم ما آكل إلاّ و معى منهم الرّجلان و الثّلاثه و الأقلّ و الأكثر فقال أبو عبد الله عليه السّلام: أما إنّ فضلهم عليك أعظم من فضلك عليهم، فقلت: جعلت فداك أطعمهم طعامى و أوّطئهم رحلى و يكون فضلهم علىّ أعظم؟ اقال: نعم إنّهم إذا دخلوا منزلك دخلوا بمغفرتك و مغفرتك و إذا خرجوا من منزلك خرجوا بذنوبك و ذنوب عيالک.

ص: ۴۵۰

كس مؤمنی را در تشنگی اش سیراب گرداند خداوند او را از شربت گوارای بی تبدیل سیراب می کند.

[۲۱۷۰] ۶-عبد الله بن ميمون قدّاح از حضرت صادق عليه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر کس مؤمنی را غذا داده، سیرش کند، هیچ آفریده ای و نه هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر فرستاده ای، مگر خود خداوند، پروردگار جهانیان پاداش آخرتش را درنیابد. سپس فرمودند: غذا دادن به مسلمان گرسنه از موجبات آمرزش است. سپس این سخن خداوند عزّتمند را خواند: (یا غذا دادن در روز گرسنگی، به یتیمی از خویشان یا بی چاره ای خاک نشین). [بلد: (۹۰): ۱۴-۱۶]

[۲۱۷۱] ۷-سکونی از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هر کس در جایی که به آب دسترسی دارد، مؤمنی را به شربت آبی سیراب کند، خداوند در برابر هر شربتی او را هزار حسنه دهد و اگر در جایی که به آب دسترسی ندارد، او را سیراب کند، گویا ده بنده از فرزندان اسماعیل را آزاد ساخته است.

[۲۱۷۲] ۸-حسین بن نعیم صحّاف گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ای حسین آیا برادرانت را دوست می داری؟ من عرض کردم: بلبه. فرمودند: به نیازمندانشان سودمندی؟ عرض کردم: بلبه. فرمودند: بدان که بر تو واجب است کسانی را دوست داشته باشی که خداوند را دوست می دارند. هان که به خدا سوگند تو جز به کسی که دوستش می داری، سود نمی رسانی، آیا تو آنان را به خانه ات دعوت می کنی؟ عرض کردم: بلبه، غذا نمی خورم مگر این که دو یا سه و کمتر و بیشتر از آنان در خانه ام باشند. حضرت فرمودند: بدان که فضیلت آنان بر تو بزرگ تر از فضیلت تو بر آنان است. من عرض کردم: جانم فدایت من به آنان غذا داده، در خانه ام جایشان می دهم و با این حال فضیلت آنان بزرگ تر از فضیلت من است؟! فرمودند: بلبه، چون آنان وقتی به خانه ات می آیند آموزش تو و خانواده ات را با خود می آورند و چون از خانه ات بروند، گناهان تو و خانواده ات را با خود می برند.

ص: ۴۵۱

[۲۱۷۳] ۹-علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن ابی محمّد الوابسی قال:

ذکر أصحابنا عند ابی عبد الله علیه السّلام فقلت: ما أتغدی و لا أتعشى إلا و معی منهم الاثنان و الثلاثة و أقلّ و أكثر فقال أبو عبد الله علیه السّلام: فضلهم عليك أعظم من فضلك عليهم، فقلت: جعلت فداك كيف و أنا أطعمهم طعامی و أنفق عليهم من مالی و أخدمهم عیالی؟ إنا نقال: إنهم إذا دخلوا عليك دخلوا برزق من الله عزّ و جلّ كثير و إذا خرجوا خرجوا بالمغفرة لك.

[۲۱۷۴] ۱۰-عنه، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن محمّد بن مقزّن، عن عبید الله الوصّافی، عن ابی جعفر علیه السّلام قال:

لأن أطعم رجلا مسلما أحبّ إلیّ من أن أعتق أفقا من النّاس، قلت: و كم الأفق؟ فقال: عشرة آلاف.

[۲۱۷۵] ۱۱-علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن حمّاد بن عیسی، عن ربعی قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام: من أطعم أخاه فی الله كان له من الأجر مثل من أطعم فئاما من النّاس، قلت: و ما الفئام من النّاس؟ قال: مائة ألف من النّاس

[۲۱۷۶] ۱۲-علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن هشام بن الحکم، عن سدید الصّیرفیّ قال:

قال لی أبو عبد الله علیه السّلام: ما منعک أن تعتق کلّ یوم نسمة؟ قلت: لا- یحتمل مالی ذلك، قال: تطعم کلّ یوم مسلما فقلت: موسرا أو معسرا؟ قال: فقال: إنّ الموسر قد یشتهی الطّعام.

[۲۱۷۷] ۱۳-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أحمد بن محمّد بن ابی نصر، عن صفوان الجمّال، عن ابی عبد الله علیه السّلام قال:

ص: ۴۵۲

[۲۱۷۳] ۹- ابو محمد وابشی گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السلام از اصحابمان سخن به میان آمد. من عرض کردم: من ناشتا و شام نمی خورم جز این که دو یا سه و کمتر و بیشتر از اصحابمان با من باشند. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: فضیلت آنان بر تو بزرگ تر از فضیلت تو بر آنان است. من عرض کردم: جانم فدایت چگونه چنین است در حالی که من غذایم را به آنان داده، مالم را به آنان بخشیده، خانواده ام را خادمشان قرار می دهم؟ فرمودند: زیرا آنان وقتی به نزد تو می آیند، روزی خداوند عزتمند را می آورند و چون از نزد تو بروند، آمرزش تو را به همراه می برند.

[۲۱۷۴] ۱۰- عبید الله و صافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: برای من غذا دادن به مردی مسلمان محبوب تر از آزاد ساختن ناحیه ای از مردم است.

من عرض کردم: ناحیه مردم، چه اندازه است؟ فرمودند: ده هزار نفر.

[۲۱۷۵] ۱۱- ربیع گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس در راه خدا برادرش را غذا دهد، همچون کسی که جماعتی از مردم را غذا داده، پاداش می برد. من عرض کردم: این جماعت مردم چه اندازه می باشند؟ فرمودند: صد هزار تن.

[۲۱۷۶] ۱۲- سدیر صیرفی گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: چرا تو هر روز بنده ای را آزاد نمی کنی؟ عرض کردم: من توانایی اش را ندارم. فرمودند: هر روز مسلمانی را غذا بده. عرض کردم: به مرفه یا گرفتار؟ فرمودند: گاهی مرفه نیز به غذا میل دارد.

[۲۱۷۷] ۱۳- صفوان شتربان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: برای

ص: ۴۵۳

أكله يأكلها أخي المسلم عندي أحب إلي من أن أعتق رقبه.

[۲۱۷۸] ۱۴- عنه، عن إسماعيل بن مهران، عن صفوان الجمال، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لأن أشبع رجلا من إخواني أحب إلي من أن أدخل سوقكم هذا فأبتاع منها رأسا فأعتقه.

[۲۱۷۹] ۱۵- عنه، عن علي بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لأن أخذ خمسه دراهم [و] أدخل إلى سوقكم هذا فأبتاع بها الطعام و أجمع نفرا من المسلمين أحب إلي من أن أعتق نسمة.

[۲۱۸۰] ۱۶- عنه، عن الوشاء، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سئل محمد بن علي صلوات الله عليهما ما يعدل عتق رقبه؟ قال: إطعام رجل مسلم.

[۲۱۸۱] ۱۷- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن إسماعيل، عن صالح بن عقبه، عن أبي شبل

قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

ما أرى شيئا يعدل زياره المؤمن إلا إطعامه وحقّ على الله أن يطعم من أطعم مؤمنا من طعام الجنّة.

[۲۱۸۲] ۱۸- محمّد، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل، عن صالح بن عقبه، عن رفاعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لأن أطعم مؤمنا محتاجا أحبّ إليّ من أن أزوره ولأن أزوره، أحبّ إليّ من أن أعتق عشر رقاب.

ص: ۴۵۴

من لقمه ای که برادر مسلمانم در نزد من می خورد محبوب تر از آزاد ساختن بنده است.

[۲۱۷۸] ۱۴- صفوان شتربان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: برای من سیر کردن مردی از برادرانم محبوب تر از این است که به بازار شما رفته، بنده ای بخرم و آزاد کنم.

[۲۱۷۹] ۱۵- عبد الرحمان ابو عبد الله روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: برای من پنج درهمی که به بازارتان رفته، غذایی بخرم و گروهی از مسلمانان را گرد هم آورم، دوست داشتنی تر است از این که بنده ای را آزاد کنم.

[۲۱۸۰] ۱۶- از ابو بصیر روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدند: چه چیزی با آزاد ساختن بنده برابری می کند؟ فرمودند: غذا دادن به مردی مسلمان.

[۲۱۸۱] ۱۷- از ابو شبل روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: گمان نمی کنم چیزی جز غذا دادن به مؤمن با زیارت او برابری کند و بر خدا سزا است که از غذای بهشت به کسی بدهد که مؤمنی را غذا داده است.

[۲۱۸۲] ۱۸- رفاعه روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: برای من غذا دادن به مؤمن نیازمند دوست داشتنی تر از زیارت او است. و زیارت مؤمن در نزد من محبوب تر از این است که ده بنده را آزاد کنم.

ص: ۴۵۵

[۲۱۸۳] ۱۹- صالح بن عقبه، عن عبد الله بن محمد و يزيد بن عبد الملك، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أطعم مؤمنا موسرا كان له يعدل رقبه من ولد إسماعيل ينقذه من الذبح، و من أطعم مؤمنا محتاجا كان له يعدل مائه رقبه من ولد إسماعيل ينقذها من الذبح.

[۲۱۸۴] ۲۰- صالح بن عقبه، عن نصر بن قابوس، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لإطعام مؤمن أحبّ إليّ من عتق عشر رقاب و عشر حجج، قال: قلت: عشر رقاب و عشر حجج؟ قال: فقال: يا نصر إن لم تطعموه مات

أو تدلّونه فيجىء إلى ناصب فيسأله و الموت خير له من مسأله ناصب، يا نصر من أحياء مؤمننا فكأنما أحياء الناس جميعا فإن لم تطعموه فقد أمتّموه و إن أطعتموه فقد أحييتّموه.

باب من كسا مؤمنا

[۲۱۸۵] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عمر بن عبد العزيز، عن جميل بن درّاج، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من كسا أخاه كسوه شتاء أو صيف كان حقًا على الله أن يكسوه من ثياب الجنّة و أن يهون عليه سكرات الموت و أن يوسّع عليه في قبره و أن يلقي الملائكة إذا خرج من قبره بالبشرى و هو قول الله عزّ و جلّ في كتابه: وَ تَتَلَفَأَهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمَ كُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.

[۲۱۸۶] ۲- عنه، عن أحمد بن محمد بن صالح، عن الحسن بن عليّ، عن عبد الله بن جعفر بن إبراهيم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من كسا أحدا من فقراء المسلمين ثوبا من عرى أو أعانه بشيء ممّا

ص: ۴۵۶

[۲۱۸۳] ۱۹- عبد الله محمد و يزيد عبد الملك روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس مؤمن مرفّهی را غذا دهد، پاداشی برابر با آزاد ساختن بنده ای از فرزندان اسماعیل می برد گویا که او را از ذبح شدن نجات می دهد. و هر کس مؤمن نیازمندی را غذا دهد پاداشی برابر با آزاد ساختن صد بنده از فرزندان اسماعیل می برد، گویا که هر کدام را از ذبح شدن می رهاوند.

[۲۱۸۴] ۲۰- نصر قابوس روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: غذا دادن به مؤمن در نزد من، از آزاد کردن ده بنده و ده حجّ محبوب تر است. راوی گفته است: من عرض کردم: ده بنده و ده حجّ؟ فرمودند: ای نصر اگر او غذا ندهید، می میرد یا وادارش می کنید که به سوی ناصبی رود و از او درخواست کند. و برای او مرگ بهتر از درخواست از ناصبی است. ای نصر هر کس مؤمنی را زنده کند، گویا همه مردمان را زنده کرده است. پس اگر شما او را غذا ندهید، همگی تان او را میرانده اید و اگر غذایش بدهید، همگی تان زنده اش ساخته اید.

کسی که مؤمنی را ببوشاند

[۲۱۸۵] ۱- جميل درّاج روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس به برادرش جامه تابستانه یا زمستانه ببوشاند، بر خداوند سزا است که به او از جامه های بهشت ببوشاند و دشواری های مردن را بر او آسان کند. در گور به او گشایش دهد و چون از گور بیرون می آید، فرشتگان با شادباش او را پیشواز کنند.

و این سخن خداوند در کتاب خویش است که فرمود: (و فرشتگان به پیشوازشان می آیند: این روزی است که به شما وعده داده می شد.) [انبیاء (۲۱): ۱۰۳]

[۲۱۸۶] ۲- عبد الله بن جعفر ابراهیم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

هر کس یک تن از نیازمندان مسلمان را از برهنگی بپوشاند یا او را به چیزی از قوت

ص: ۴۵۷

یقوته من معیشته، و کلّ الله عزّ و جلّ به سبعة آلاف ملک من الملائكة، يستغفرون لكلّ ذنب عمله إلى أن ينفخ في الصور

[۲۱۸۷] ۳- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن صفوان، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من كسا أحدا من فقراء المسلمين ثوبا من عری أو أعانه بشيء ممّا یقوته من معیشته، و كلّ الله عزّ و جلّ به سبعین ألف ملک من الملائكة يستغفرون لكلّ ذنب عمله إلى أن ينفخ في الصور.

[۲۱۸۸] ۴- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حمّاد بن عیسی، عن ابراهیم بن عمر، عن أبي حمزة الثمالی، عن علی بن الحسین علیهما السلام [قال:]

من كسا مؤمنا كساه الله من الثياب الخضر، و قال فی حدیث آخر: لا یزال فی ضمان الله ما دام علیه سلك.

[۲۱۸۹] ۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عیسی، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله علیه السلام أنّه كان یقول:

من كسا مؤمنا ثوبا من عری كساه الله من إستبرق الجنّه و من كسا مؤمنا ثوبا من غنی لم یزل فی ستر من الله ما بقى من الثوب خرقه.

باب فی إطفاف المؤمن و إكرامه

[۲۱۹۰] ۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن الحسین بن هاشم، عن سعدان بن مسلم، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

من أخذ من وجه أخیه المؤمن قذاه كتب الله عزّ و جلّ له عشر حسنات، و من تبسّم فی وجه أخیه كانت له حسنه.

ص: ۴۵۸

زندگی اش یاری دهد خداوند عزّتمند هفت هزار فرشته بر او می گمارد تا برای هر گناهی که کرده تا نفخ صور آمرزش بخوانند.

[۲۱۸۷]۳- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هر کس یک تن از نیازمندان مسلمان را در برهنگی اش جامه بپوشاند یا به چیزی از قوت زندگی اش یاری دهد خداوند عزّتمند هفتاد هزار فرشته بر او می گمارد تا برای هر گناهی که کرده تا دمیده شدن در صور آمرزش بخواهند.

[۲۱۸۸]۴- ابو حمزه ثمالی روایت کرده که حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: هر کس مؤمنی را بپوشاند، خداوند به او از جامه های سبز می پوشاند.

و در حدیث دیگری فرموده است: تا وقتی نخی از آن مانده باشد، بیمه خداوند است.

[۲۱۸۹]۵- عبد الله سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام می فرمودند: هر کس مؤمنی را در برهنگی اش بپوشاند، خداوند به او از جامه های زربفت بهشت می پوشاند و هر کس به مؤمنی در توانگری اش جامه بپوشاند، تا وقتی پاره ای از آن باشد، پیوسته در سراپرده خداوند خواهد بود.

در مهربانی به مؤمن و گرامی داشتن او

[۲۱۹۰]۱- سعدان مسلم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس خاشاکی را از روی برادر مؤمنش بردارد، خداوند عزّتمند ده حسنه برایش می نویسد و هر کس به روی برادرش لبخند بزند، همان، برایش حسنه می شود.

ص: ۴۵۹

[۲۱۹۱]۲- عنه، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن جميل بن درّاج، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من قال لأخيه المؤمن: مرحبا، كتب الله تعالى له مرحبا إلى يوم القيامة.

[۲۱۹۲]۳- عنه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن يونس، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أتاه أخوه المسلم فأكرمه فإنما أكرم الله عزّ وجلّ.

[۲۱۹۳]۴- عنه، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن نصر بن إسحاق، عن الحارث بن النعمان، عن الهيثم بن حماد، عن أبي داود، عن زيد بن أرقم قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم: ما في أمّتي عبد أطفأ أخاه في الله بشيء من لطف إلا أخذمه الله من خدم الجنّة.

[۲۱۹۴]۵- عنه، عن أحمد بن محمد، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن عليّ، عن عبد الله بن جعفر بن إبراهيم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم: من أكرم أخاه المسلم بكلمه يلففه بها و فرّج عنه كربته لم يزل في ظلّ الله الممدود

عليه الرّحمه ما كان في ذلك.

[۲۱۹۵] ۶- عنه، عن أحمد بن محمّد، عن عمر بن عبد العزيز، عن جميل، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

سمعتّه يقول: إنّ ممّا خصّ الله عزّ وجلّ به المؤمن أن يعرّفه برّ إخوانه و إن قلّ، و ليس البرّ بالكثيره و ذلك أنّ الله عزّ وجلّ يقول في كتابه: وَيُؤْتِرُونَ عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ (ثمّ قال:). وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ عَرَفَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَفَّاهُ أَجْرَهُ

ص: ۴۶۰

[۲۱۹۱] ۲- جميل درّاج روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس به برادر مؤمنش بگوید: مرحبا، خداوند والا تا روز قیامت برایش مرحبا می نویسد.

[۲۱۹۲] ۳- عبد الله سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هر گاه کسی برادر مسلمانش را گرامی بدارد، همانا خداوند عزّتمند را گرامی داشته است.

[۲۱۹۳] ۴- زید ارقم روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هر گاه بنده ای از امت من در راه خدا به برادرش مهربانی کند، اگر چه اندک باشد، خداوند خادمان بهشت را خدمتگزار او می کند.

[۲۱۹۴] ۵- عبد الله بن جعفر ابراهیم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هر کس برادر مسلمانش را با کلمه ای مهربانگیز گرامی بدارد و گرفتاری او را چاره کند، تا به او می پردازد در سایه گسترده رحمت خداوند است.

[۲۱۹۵] ۶- جميل گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: از چیزهایی که خداوند، مؤمن را به آن اختصاص داده، این است که او را قدردان به نیکی برادرانش می کند، اگر چه اندک باشد و نیکی به زیاد بودن آن نیست. چنان که خداوند عزّتمند در کتابش می فرماید: (و دیگران را بر خودشان پیش می اندازند، اگر چه خود در تنگنا باشند). [حشر (۵۹): ۹] (سپس فرموده است: (و هر کس جلوی بخلش را بگیرد، هم آنان رستگارانند). [همان] و خداوند هر کس را قدردان کند، او را دوستش می دارد. و خداوند پاک و والا هر کس را دوست داشته باشد، در روز

ص: ۴۶۱

يوم القيامة بغير حساب، ثمّ قال: يا جميل ارو هذا الحديث لإخوانك، فإنّه ترغيب في البرّ.

[۲۱۹۶] ۷- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل، عن صالح بن عقبه، عن المفضّل، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ المؤمن ليتحف أخاه التّحفه، قلت: و أيّ شيء التّحفه؟ قال: من مجلس و متّكياً و طعام و كسوه و سلام، فتطاول الجنّه مكافأه له و

یوحی الله عز و جلّ إليها: أنّی قد حرّمت طعامک علی أهل الدّنيا إلاّ علی نبیّ، أو وصیّ نبیّ فإذا کان یوم القیامه أوحی الله عز و جلّ إليها: أن کافئنی أولیائی بتحفهم فیخرج منها و صفاء و و صائف معهم أطباق مغّطاه بمنادیل من لؤلؤ فإذا نظروا إلی جهنّم و هولها و إلی الجنّه و ما فیها طارت عقولهم و امتنعوا أن یأکلوا فینادی مناد من تحت العرش: أنّ الله عز و جلّ قد حرّم جهنّم علی من أکل من طعام جنّته فیمدّ القوم أیدیهم فیأکلون.

[۲۱۹۷] ۸- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن الفضیل، عن أبی حمزه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

یجب للمؤمن علی المؤمن أن یستر علیه سبعین کبیره.

[۲۱۹۸] ۹- الحسین بن محمّد و محمّد بن یحیی جمیعاً، عن علیّ بن محمّد بن سعد، عن محمّد بن أسلم، عن محمّد بن علیّ بن عدیّ قال: أملى علیّ محمّد بن سلیمان، عن إسحاق بن عمّار قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام: أحسن یا إسحاق إلی أولیائی ما استطعت، فما أحسن مؤمن إلی مؤمن و لا أعانه إلاّ خمس وجه إبلیس و قرح قلبه.

ص: ۴۶۲

قیامت پاداشش را بی حساب دهد. سپس حضرت فرمودند: ای جمیل این حدیث را برای برادرانت روایت کن که ترغیب به نیکی است.

[۲۱۹۶] ۷- مفضّل گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: همانا مؤمن به برادرش تحفه می دهد. من عرض کردم: چه تحفه ای؟ فرمودند: جا برای نشستن و تکیه دادن و غذا و جامه و سلام. و آن گاه بهشت برای پاداش او آماده می شود ولی خداوند عزّتمند به او وحی می کند: من غذای تو را بر اهل دنیا جز پیامبر و جانشین پیامبرش حرام کرده ام. پس چون روز قیامت شود خداوند عزّتمند به او وحی می کند: دوستان مرا برای تحفه هاشان پاداش بده. آن گاه غلامان و کنیزانی به همراه خوانچه های پوشیده از پارچه های گوهرین از بهشت بیرون می آیند. ولی وقتی آنان به دوزخ و هراسش و به بهشت و آنچه در آن است، مینگرند، عقلشان می پرد و از خوردن امتناع می کنند. پس منادی ای از زیر عرش خداوند فریاد می زند: خداوند عزّتمند بر کسانی که از غذای بهشتش بخورند، دوزخ را حرام کرده است. پس این مردم دست دراز کرده، به خوردن می پردازند.

[۲۱۹۷] ۸- ابو حمزه روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: بر مؤمن واجب است که هفتاد کبیره مؤمن را ببوشاند.

[۲۱۹۸] ۹- از اسحاق عمّار روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ای اسحاق هرچه می توانی به دوستان من نیکی کن. که هیچ مؤمنی به مؤمن دیگر نیکی و یاری نمی کند، جز این که روی ابلیس را خراش داده، دلش را زخمی می کند.

ص: ۴۶۳

باب فی خدمته

[۲۱۹۹] ۱- محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن إبراهيم بن محمّد الثقفى، عن إسماعيل بن أبان، عن صالح بن أبى الأسود، رفعه عن أبى المعتمر قال:

سمعت أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلم: أيما مسلم خدم قوما من المسلمين إلا أعطاه الله مثل عددهم خداما فى الجنّة.

باب نصيحة المؤمن

[۲۲۰۰] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن عمر بن أبان، عن عيسى بن أبى منصور، عن أبى عبد الله عليه السّلام قال:

يجب للمؤمن على المؤمن أن يناصحه.

[۲۲۰۱] ۲- عنه، عن ابن محبوب، عن معاوية بن وهب، عن أبى عبد الله عليه السّلام قال:

يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة له فى المشهد والمغيب.

[۲۲۰۲] ۳- ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبى عبيدة الحدّاء، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة.

[۲۲۰۳] ۴- ابن محبوب، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلم: لينصح الرّجل منكم أخاه كنصيحته لنفسه.

[۲۲۰۴] ۵- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن التّوفلى، عن السّكونى، عن أبى عبد الله عليه السّلام قال:

ص: ۴۶۴

خدمتگزارى به مؤمن

[۲۱۹۹] ۱- ابو معتمر گفته است: از امير مؤمنان عليه السّلام شنيدم كه رسول خدا فرموده است: هرگاه مسلمانى به گروهى از مسلمانان خدمت كند، خداوند در بهشت به شمار آنان، خدمتگزار به او مى دهد.

اندرز دادن به مؤمن

[۲۲۰۰] ۱- عيساى منصور روايت کرده كه حضرت صادق عليه السّلام فرمودند: بر مؤمن واجب است كه مؤمنان را اندرز دهد.

[۲۲۰۱] ۲- معاوية وهب روايت کرده كه حضرت صادق عليه السّلام فرمودند: بر مؤمن واجب است كه در آشكار و نهان

خيرخواه مؤمن باشد.

[۲۲۰۲]۳- ابو عبیده حذاء روايت کرده که حضرت باقر عليه السلام فرمودند: بر مؤمن واجب است که مؤمنان را اندرز دهد.

[۲۲۰۳]۴- جابر از حضرت باقر عليه السلام روايت کرده که رسول خدا فرمودند: هر يك از شما بايد خيرخواه برادرش باشد، چنان که خيرخواه خویش است.

[۲۲۰۴]۵- سکونی از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که رسول خدا فرمودند:

ص: ۴۶۵

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَهُ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْشَاهِمُ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لَخَلْقِهِ.

[۲۲۰۵]۶- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن المنقرى، عن سفيان بن عيينه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: عليكم بالنصح لله في خلقه فلن تلقاه بعمل أفضل منه.

باب الإصلاح بين الناس

[۲۲۰۶]۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن حماد بن أبي طلحة، عن حبيب الأحول قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: صدقه يجبها الله إصلاح بين الناس إذا تفاسدوا و تقارب بينهم إذا تباعدوا.

عنه، عن محمد بن سنان، عن حذيفة بن منصور، عن أبي عبد الله عليه السلام، مثله

[۲۲۰۷]۲- عنه، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لأن أصلح بين اثنين أحب إلي من أن أتصدق بدينارين.

[۲۲۰۸]۳- عنه، عن أحمد بن محمد، عن ابن سنان، عن مفضل قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا رأيت بين اثنين من شيعتنا منازعه فافتدها من مالي.

[۲۲۰۹]۴- ابن سنان، عن أبي حنيفة سابق الحاج قال:

مر بنا المفضل و أنا و ختني نشاجر في ميراث، فوقف علينا ساعه ثم قال لنا: تعالوا إلى المنزل فأتيناها فأصلح بيننا بأربعمائه درهم فدفعها إلينا من عنده حتى إذا استوثق كل واحد منا من صاحبه، قال: أما إنها ليست من مالي و لكن

ص: ۴۶۶

در روز قیامت والامقام ترین مردم در پیشگاه خداوند کسی است که برای اندرز دادن به آفریدگان او بیشتر گام برداشته است.
[۲۲۰۵] ۶- سفیان عینه گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: بر شما باد که آفریدگان خداوند را در راه او اندرز بگویید که هرگز خدا را با عملی برتر از آن دیدار نخواهید کرد.

آشتی دادن میان مردم

[۲۲۰۶] ۱- حبيب احوال گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: آشتی دادن میان مردم هنگام اختلافشان و هنگام دوری، به هم نزدیک کردنشان، صدقه ای است که خداوند آن را دوست می دارد.

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است.

[۲۲۰۷] ۲- هشام سالم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: برای من آشتی دادن میان دو نفر، از دو دینار صدقه دادن محبوب تر است.

[۲۲۰۸] ۳- از مفضل روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه میان دو تن از شیعیان ما ستیزی دیدی، از اموال من برایشان خرج کن.

[۲۲۰۹] ۴- ابو حنیفه ساریان حاجیان گفته است: درحالی که من و دامادم درباره میراثی ستیز می کردیم، مفضل به ما برخورد پس ساعتی ایستاد و آن گاه گفت: با من به خانه ام بیایید. ما با او رفتیم. آن گاه با چهارصد درهمی که از نزد خودش به ما پرداخت، میان ما آشتی داد. و چون هریک از ما نسبت به دیگری خاطر جمع شد، او گفت: این از اموال خودم نیست، بلکه حضرت صادق علیه السلام به من دستور داده

ص: ۴۶۷

أبو عبد الله عليه السلام أمرني إذا تنازع رجلان من أصحابنا في شيء أن أصلح بينهما و أفنديها من ماله، فهذا من مال أبي عبد الله عليه السلام.

[۲۲۱۰] ۵- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن معاوية بن عمارة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

المصلح ليس بكاذب.

[۲۲۱۱] ۶- علی بن ابراهیم، عن ابن ابي عمير، عن علي بن اسماعيل، عن إسحاق بن عمارة، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز و جل: وَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تَصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ قَالَ:

إذا دعيت لصلح بين اثنين فلا تقل على يمين ألا أفعل.

[۲۲۱۲]۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابن محبوب، عن معاوية بن وهب أو معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال: أبلغ عني كذا و كذا في أشياء أمر بها- قلت: فأبلغهم عنك و أقول عني ما قلت لي و غير العدي قلت؟ قال: نعم إن المصلح ليس بكذاب [إنما هو الصلح ليس بكذب].

باب في إحياء المؤمن

[۲۲۱۳]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: قول الله عزّ و جلّ: «من قتل نفسا بغير نفس فكأنما قتل الناس جميعا و من أحيها فكأنما أحيها الناس جميعا» قال: من أخرجها من ضلال إلى هدى فكأنما أحيها و من أخرجها من هدى إلى ضلال فقد قتلها.

ص: ۴۶۸

که هر گاه دو مرد از اصحابمان برای چیزی با هم ستیز می کردند، میانشان آشتی داده، از مال ایشان خرج کنم. و این از اموال حضرت صادق علیه السلام بود.

[۲۲۱۰]۵- معاویة عمّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: کسی که میان مردم آشتی می دهد دروغ گو نیست.

[۲۲۱۱]۶- اسحاق عمّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام درباره آیه (خدا را دستاویز سوگندهایتان قرار ندهید، تا نیکوکار و پرهیزگار و اصلاحگر میان مردم باشید). [بقره (۲): ۲۲۴] فرمودند: یعنی وقتی تو را برای آشتی دادن میان دو نفر خواندند، نگو که من سوگند خورده ام این کار را نکنم.

[۲۲۱۲]۷- معاویة عمّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: از جانب من چنین و چنان بگو- درباره اموری که دستور داده بودند- من عرض کردم: از جانب شما می گویم و خودم نیز آنچه را به من گفته اید و غیر از آن هم می گویم؟ فرمودند: آری؛ زیرا اصلاحگر، دروغ گو نیست. [همانا این آشتی دادن است نه دروغ گفتن].

زنده گرداندن مؤمن

[۲۲۱۳]۱- سماعة گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: (هر کس انسانی را جز به قصاص [و...]) بکشد، گویا همه مردمان را کشته است و هر کس انسانی را زنده کند، گویا همه مردمان را زنده کرده است. [مائده (۵): ۳۲] فرمودند: هر کس انسانی را از گمراهی به هدایت ببرد، گویا او را زنده کرده است و هر کس او را از هدایت به گمراهی ببرد، به راستی او را کشته است.

ص: ۴۶۹

[۲۲۱۴]۲- عنه، عن علي بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن فضيل بن يسار قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: قول الله عزّ وجلّ في كتابه: «و من أحيائها فكأنّما أحيأ الناس جميعا» قال: من حرق أو غرق، قلت: فمن أخرجها من ضلال إلى هدى؟ قال: ذاك تأويلها الأعظم.

محمد بن يحيى، عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن أبان مثله.

[۲۲۱۵]۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن النضر بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبي، عن أبي خالد القمّاط، عن حمران قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أسألك؟ -أصلحك الله- فقال: نعم، فقلت: كنت على حال و أنا اليوم على حال أخرى كنت أدخل الأرض فأدعو الرجل و الاثني و المرأة فينقذ الله من شاء و أنا اليوم لا أدعو أحدا؟ فقال: و ما عليك أن تخلّي بين الناس و بين ربهم فمن أراد الله أن يخرج من ظلمه إلى نور أخرجه، ثم قال: و لا- عليك إن آنت من أحد خيرا أن تنبذ إليه الشيء نبذا، قلت: أخبرني عن قول الله عزّ وجلّ: «و من أحيائها فكأنّما أحيأ الناس جميعا» قال: من حرق أو غرق، ثم سكت، ثم قال: تأويلها الأعظم أن دعاها فاستجابت له.

باب في الدعاء للأهل إلى الإيمان

[۲۲۱۶]۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن التّعمان، عن عبد الله بن مسكان عن سليمان بن خالد قال:

ص: ۴۷۰

[۲۲۱۴]۲- فضيل يسار گفت: از حضرت باقر عليه السلام درباره این آیه پرسیدم: (و هر کس جانی را زنده کند، گویا همه مردمان را زنده کرده است). فرمودند: یعنی کسی را از سوختن یا غرق شدن برهاند. من عرض کردم: و کسی که جانی را از گمراهی به هدایت می برد؟ فرمودند: این تأویل بزرگ تر آیه است.

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است.

[۲۲۱۵]۳- حمران گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: خدا کارت را به سامان کند، پرسشی بکنم؟ فرمودند: آری. عرض کردم: در گذشته بر حالی بودم و امروز بر حال دیگری هستم. در گذشته در زمین می گشتم و یکی دو مرد و زن را به حقّ دعوت می کردم و خداوند هر کس را می خواست نجات می داد.

ولی امروز کسی را دعوت نمی کنم؟ فرمودند: چه می شود که مردم را با پروردگارشان رها کنی تا خداوند هر کس را می خواهد از تاریکی به روشنایی برود. سپس فرمودند: عیبی ندارد که وقتی خیری در کسی دیدی، چیزی به سویش بیندازی. من عرض کردم: مرا از این سخن خداوند عزّتمند آگاه کن که فرمود: (و هر کس جانی را زنده کند، گویا همه مردمان را زنده کرده است). فرمودند:

یعنی از سوختن یا غرق شدن نجات دهد. سپس خاموشی گزید و آن گاه فرمود:

تاویل بزرگ تر آیه این است: کسی که او را دعوت کرده اند و او پذیرفته است.

فراخواندن خانواده به ایمان

[۲۲۱۶] ۱- سلیمان خالد گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: من خاندانی

ص: ۴۷۱

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن لي أهل بيت وهم يسمعون مني أفأدعوهم إلى هذا الأمر؟ فقال نعم إن الله عز وجل يقول في كتابه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ.

باب فی ترک دعاء الناس

[۲۲۱۷] ۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن كليب بن معاوية الصيداوي قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: إياكم و الناس، إن الله عز وجل إذا أراد بعبد خيرا نكت في قلبه نكته فتركه و هو يجول لذلك و يطلبه، ثم قال: لو أنكم إذا كلمتم الناس قلتم: ذهبنا حيث ذهب الله و اخترنا من اختار الله، و اختار الله محمدا و اخترنا آل محمد صلى الله عليه و عليهم.

[۲۲۱۸] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن إسماعيل، عن أبي إسماعيل السراج، عن ابن مسكان، عن ثابت أبي سعيد قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا ثابت ما لكم و للناس، كفوا عن الناس و لا تدعوا أحدا إلى أمركم، فو الله لو أن أهل السماء و أهل الأرض اجتمعوا على أن يضلوا عبدا يريد الله هداه ما استطاعوا، كفوا عن الناس و لا يقول أحدكم: أخي و ابن عمي و جاري فإن الله عز وجل إذا أراد بعبد خيرا طيب روحه فلا يسمع بمعروف إلا عرفه و لا بمنكر إلا أنكره ثم يقذف الله في قلبه كلمة يجمع بها أمره.

[۲۲۱۹] ۳- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن محمد بن مروان، عن الفضيل قال:

ص: ۴۷۲

دارم که از من حرف شنوی دارند، آیا آنان را به ولایت فراخوانم؟ فرمودند: بله، خداوند عزتمند در کتابش می فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده اید، خودتان و خانواده تان را از آتشی نگاه دارید که هیزمش مردمان و سنگ است.) [تحریم (۶۶): ۶]

فراخواندن مردم

[۲۲۱۷]۱- کلب بن معاویه صیداوی گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: از مردم بپرهیزید که خداوند عزتمند هرگاه برای بنده ای خیر بخواهد، در دلش نقطه ای می گذارد و رهایش می کند و او خود گردش می کند و آن را می جوید. سپس فرمودند: کاش وقتی با مردم سخن می گوید، بگوید: ما از جایی می رویم که خدا می رود و کسی را برمی گزینیم که خدا برگزیده است.

و خدا محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] را برگزید و ما خاندان محمد- درود خدا بر او و بر آنان- را برگزیدیم.

[۲۲۱۸]۲- ثابت سعید گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: ای ثابت شما را با مردم چه کار؟ از مردم دست بردارید و کسی را به امر خودتان نخوانید. که به خدا سوگند اگر اهل آسمان و اهل زمین گرد هم آیند تا بنده ای را که خداوند می خواهد هدایتش کند، گمراه کنند، نمی توانند. از مردم دست بکشید و نگویید:

برادرم، پسر عمو و همسایه ام. که خداوند عزتمند هرگاه برای بنده ای خیر بخواهد، روحش را پاکیزه می کند که هرگاه خوبی ای بشنود، آن را بشناسد و چون زشتی ای بشنود، انکارش کند. سپس خداوند کلمه ای در دلش می اندازد تا امرش را با آن کامل کند.

[۲۲۱۹]۳- فضیل گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا مردم را به

ص: ۴۷۳

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ندعو الناس إلى هذا الأمر؟ فقال: يا فضيل إن الله إذا أراد بعبد خيرا أمر ملكا فأخذ بعنقه حتى أدخله في هذا الأمر طائعا أو كارها.

[۲۲۲۰]۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن علي بن عتبة، عن أبيه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: اجعلوا أمركم هذا لله ولا تجعلوه للناس، فإنه ما كان لله فهو لله وما كان للناس فلا يصعد إلي السماء ولا تخاصموا بدينكم الناس فإن المخاصمه ممرضه للقلب إن الله عز وجل قال لئن صلى الله عليه و اله و سلم: إنك لا تهدي من أحببت ولكن الله يهدي من يشاء و قال: أ فأنت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين ذروا الناس، فإن الناس أخذوا عن الناس و إنكم أخذتم عن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و علي عليه السلام و لا سواء، و إنني سمعت أبي يقول: إذا كتب الله على عبد أن يدخله في هذا الأمر كان أسرع إليه من الطير إلى و كره.

[۲۲۲۱]۵- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن عثمان بن عيسى، عن ابن أذينة، عن أبي عبد الله عليه السلام:

قال إن الله عز وجل خلق قوما للحق فإذا مر بهم الباب من الحق قبلته قلوبهم و إن كانوا لا يعرفونه و إذا مر بهم الباب من الباطل أنكرته قلوبهم و إن كانوا لا يعرفونه و خلق قوما لغير ذلك فإذا مر بهم الباب من الحق أنكرته قلوبهم و إن كانوا لا يعرفونه و إذا مر بهم الباب من الباطل قبلته قلوبهم و إن كانوا لا يعرفونه.

[۲۲۲۲] ۶- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن عبد الحمید بن أبی العلاء، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرٍ نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَهُ مِنْ نُورٍ فَأَضَاءَ لَهَا

ص: ۴۷۴

این امر بخوانیم؟ فرمودند: ای فضیل هر گاه خداوند برای بنده ای خیر بخواهد، به فرشته ای فرمان می دهد گردن او را گرفته، خواه ناخواه در این امر داخلش کنند.

[۲۲۲۰] ۴- از عقبه روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: این امرتان را برای خدا قرار دهید و برای مردم قرار ندهید؛ زیرا آنچه برای خدا است، برای خدا است و آنچه برای مردم است، به آسمان بالا نمی رود. و با دین خودتان با مردم ستیزه نکنید؛ زیرا ستیز، دل را بیمار می کند. خداوند عزتمند به پیامبرش فرمود: (همانا تو هر که را دوستش داری، هدایت نمی کنی بلکه خداوند هر کس را که خواهد، هدایت می کند.) [قصص (۲۸): ۵۶] و فرمود: (آیا تو مردم را مجبور می کنی که مؤمن گردند.) [یونس (۱۰): ۹۹] مردم را رها کنید؛ زیرا مردم دینشان را از مردم می گیرند و شما از رسول خدا و علی علیه السلام گرفته اید و این دو، برابر نیستند. و من از پدرم شنیدم می فرمود: وقتی خداوند مقرر کند که بنده ای را در این امر داخل گرداند، از پرنده ای که به لانه اش بازمی گردد، شتابنده تر می شود.

[۲۲۲۱] ۵- ابن اذینه روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا خداوند عزتمند مردی را برای حق آفرید تا هر گاه دری از حق به آن ها بگذرد، دل شان آن را بپذیرد، اگر چه نشناسد. و هر گاه دری از باطل به آن ها بگذرد، دل شان اگر چه آن را نشناسد، انکارش کند. و مردمی را برای جز حق آفرید. تا هر گاه دری از حق بر آن ها بگذرد، دل شان انکارش کند، اگر چه آن را نشناسد و هر گاه دری از باطل بر آن ها بگذرد، اگر چه آن را نشناسد، دل شان بپذیرد.

[۲۲۲۲] ۶- عبد الحمید ابو علاء روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه خداوند عزتمند برای بنده ای خیر بخواهد، در دلش نقطه ای نورانی گذارده، با

ص: ۴۷۵

سمعه و قلبه حتی یكون أحرص علی ما فی أبیدیکم منکم و إذا أراد بعبد سوءا نکت فی قلبه نکته سوداء، فأظلم لها سمعه و قلبه، ثم تلا هذه الآية: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ.

[۲۲۲۳] ۷- عنه، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن محمّد بن حمران، عن محمّد بن مسلم، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرٍ نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَهُ بِيضَاءٍ وَفَتْحِ مَسَامِعِ قَلْبِهِ وَوَكَّلَ بِهِ مَلَكًا يَسُدُّهُ وَ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ سُوءٍ نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَهُ سُودَاءٍ وَ سَدَّ مَسَامِعِ قَلْبِهِ وَ وَكَّلَ بِهِ شَيْطَانًا يَضِلُّهُ.

[۲۲۲۴] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن حمزه بن حمران، عن عمر بن حنظله قال:

قال لى أبو عبد الله عليه السلام: يا أبا الصخر إنّ الله يعطى الدنيا من يحبّ و يبغض، و لا يعطى هذا الأمر إلاّ صفوته من خلقه، أنتم و الله على دينى و دين آبائى إبراهيم و إسماعيل، لا أعنى على بن الحسين و لا محمّد بن على و إن كان هؤلاء على دين هؤلاء

[۲۲۲۵] ۲- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن على الوشاء، عن عاصم بن حميد، عن مالك بن اعين الجهنى قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: يا مالك إنّ الله يعطى الدنيا من يحبّ و يبغض، و لا يعطى دينه إلاّ من يحبّ.

ص: ۴۷۶

آن، گوش و دلش را روشن می کند، چنان که به آنچه در دستان شما است از خودتان حریص تر می گردند. ولى وقتى خداوند برای بنده ای بدى خواهد، در دلش نقطه ای تاریک گذاشته، با آن گوش و دلش را تاریک می کند. سپس این آیه را خواند: (و هر کس را که خدا بخواد هدایتش کند، سینه اش را برای اسلام می گشاید و هر کس را که بخواد گمراهش کند، سینه اش را تنگ و سخت می کند، گویا که به سوى آسمان بالا می رود.) [انعام (۶): ۱۲۵]

[۲۲۲۳] ۷- محمّد مسلم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه خداوند شکوهمند برای بنده ای خیر بخواد، در دلش نقطه سفیدی می گذارد و گوش های دلش را گشوده، فرشته ای بر او می گمارد تا استوارش گرداند و چون بدى بنده ای را بخواد، در دلش نقطه تاریکی گذاشته، گوش های دلش را می بندد و شیطان را بر او می گمارد تا گمراهش کند.

خداوند به کسی که دوستش می دارد، دین می دهد

[۲۲۲۴] ۱- عمر حنظله گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: ای ابو صخر خداوند دنیا را به دوست و دشمنش می دهد ولى این امر را جز به برگزیدگان از آفریدگانش نمی دهد. شما به خدا سوگند، بر دین من و دین پدرانم ابراهیم و اسماعیل هستید. مقصودم على حسین و محمّد على عليهم السلام نیستند، اگر چه ایشان نیز بر دین آنان اند.

[۲۲۲۵] ۲- مالک بن اعین جهنى گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: ای مالک، خداوند دنیا را به دوست و دشمنش می دهد ولى دینش را جز به دوستش نمی دهد.

ص: ۴۷۷

[۲۲۲۶] ۳- عنه، عن معلى، عن الوشاء، عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمي، عن عمر بن حنظله، و عن حمزه بن حمران، عن

حمران، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا يُعْطِيهَا اللَّهُ الْبَرَّ وَالْفَاجِرَ وَلَا يُعْطِي الْإِيمَانَ إِلَّا صَفْوَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ.

[۲۲۲۷] ۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن النعمان، عن أبي سليمان، عن ميسر قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إِنَّ الدُّنْيَا يُعْطِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَحَبِّ وَ مِنْ أَبْغَضِ وَإِنَّ الْإِيمَانَ لَا يُعْطِيهِ إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ.

باب سلامه الدّين

[۲۲۲۸] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن النعمان، عن أيوب بن الحرّ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ: فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَّا مَكَّرُوا فَقَالَ:

أما لقد بسطوا عليه و قتلوه و لكن أتدرون ما وقاه؟ وقاه أن يفتنوه في دينه.

[۲۲۲۹] ۲- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن أبي جميله قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام كان في وصيه أمير المؤمنين عليه السلام لأصحابه: اعلموا أنّ القرآن هدى اللّيل و النّهار و نور اللّيل المظلم على ما كان من جهد و فاقه، فإذا حضرت بليته فاجعلوا أموالكم دون أنفسكم، و إذا نزلت نازله فاجعلوا أنفسكم دون دينكم، و اعلموا أنّ الهالك من هلك دينه و الحريب من حرب دينه، ألا و إنّ لا فقر بعد الجنّه، ألا و إنّ لا غنى بعد النّار، لا يفكّ أسيرها و لا يبرأ ضريرها.

ص: ۴۷۸

[۲۲۲۶] ۳- حمران روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: خداوند این دنیا را به نیک و بد می دهد ولی ایمان را جز به برگزیدگان از آفریدگانش نمی دهد.

[۲۲۲۷] ۴- از ميسر روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: خداوند عزّتمند، دنیا را به دوست و دشمن می دهد ولی ایمان را جز به دوست نمی دهد.

سلامتی در دین

[۲۲۲۸] ۱- از ایوب حرّ روایت شده که حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه (و خداوند او را از آسیب نیرنگ های آن ها نگاه داشت.) [مؤمن (۴۰): ۴۵] فرمودند:

درست است که بر او چیره شده، کشتند ولی آیا می دانید او را از چه چیز نگاه داشت؟ نگذاشت که او را درباره دینش فریب بدهند.

[۲۲۲۹]۲- از ابو جمیل روایت شده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: در وصیت امیر مؤمنان علیه السّلام به اصحابش آمده است: بدانید که این قرآن راهنمای شب و روز است. و نور شب تاریک شده از سختی و نیاز است. پس چون بلایی فرارسد، اموالتان را سپردن کنید و چون حادثه ای رخ داد، جانتان را سپردن کنید.

و بدانید که مرده کسی است که دینش از بین رفته است. و غارت شده کسی است که دینش غارت شده است. هان که پس از بهشت، فقری نیست و پس از دوزخ، توانگری ای، گرفتارش آزاد نمی شود و بیمارش بهبود نمی یابد.

ص: ۴۷۹

[۲۲۳۰]۳- علیّ، عن أبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن ربیع بن عبد الله، عن فضیل بن یسار، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

سلامه الدّین و صحّحه البدن خیر من المال، و المال زینة من زینة الدّنیة حسنة.

محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد، عن ربیع، عن الفضیل، عن أبی جعفر علیه السّلام، مثله.

[۲۲۳۱]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابن فضال، عن یونس بن یعقوب، عن بعض أصحابه قال:

كان رجل یدخل علی أبی عبد الله علیه السّلام من أصحابه فغیر زمانا لا یدخل علیه بعض معارفه، فقال: له فلان ما فعل؟ قال: فجعل یضجّ الکلام یظنّ أنّه إنّما یعنی المیسره و الدّنیة، فقال أبو عبد الله علیه السّلام: کیف دینه؟ فقال: كما تحبّ، فقال: هو و الله الغنی.

باب التّقیه

[۲۲۳۲]۱- علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر عن هشام بن سالم و غیره، عن أبی عبد الله علیه السّلام فی قول الله عزّ و جلّ: **أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا** (قال بما صبروا علی التّقیه) و **يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ** قال:

الحسنة التّقیه و السّیئة الإذاعة.

[۲۲۳۳]۲- ابن أبی عمیر، عن هشام، بن سالم عن أبی عمر الأعجمی قال:

قال لی أبو عبد الله علیه السّلام: یا أبا عمر إنّ تسعة أعيان الدّین فی التّقیه و لا دین لمن لا تقیه له و التّقیه فی کلّ شیء إلا فی النّیذ و المسح علی الخفّین.

[۲۲۳۴]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن

ص: ۴۸۰

[۲۲۳۰]۳- فضیل یسار روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: سلامت دین و تندرستی، بهتر از مال است و مال، زینتی

از زینت های دنیا است که خوب است.

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است.

[۲۲۳۱] ۴- یکی از اصحاب گفته است: مردی از اصحاب همواره به نزد حضرت صادق علیه السلام می آمد زمانی گذشت و به حج نیامد. چون یکی از آشنایانش به نزد حضرت آمد، از او پرسیدند: فلانی چه می کند؟ او سخن را پیچاند و گمان کرد که مقصود حضرت، مال و دنیا است. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: دینش چگونه است؟ او عرض کرد: چنان که دوست می دارید؟ حضرت فرمودند: پس به خدا سوگند که او بی نیاز است.

تقیه

[۲۲۳۲] ۱- هشام سالم و جز او درباره این آیه (آنان برای شکیبایی شان دو بار پاداش داده می شوند.) (فرمودند: به شکیبی که بر تقیه کردند.) (و با نیکی، بدی را از بین می برند.) [قصص (۲۸): ۵۴] روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: نیکی، تقیه و بدی، فاش کردن است.

[۲۲۳۳] ۲- ابو عمیر اعجمی گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: ای ابو عمر همانا نه دهم دین در تقیه است. و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد. و در هر چیزی تقیه روا است، جز در نوشیدن شراب و مسح بر کفش.

[۲۲۳۴] ۳- ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: تقیه، از دین

ص: ۴۸۱

عیسی، عن سماعه، عن ابي بصير قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: التقية من دين الله، قلت: من دين الله، قال: إي والله من دين الله ولقد قال يوسف عليه السلام: أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ والله ما كانوا سرقوا شيئاً ولقد قال إبراهيم عليه السلام: إِنِّي سَقِيمٌ والله ما كان سقيماً.

[۲۲۳۵] ۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن خالد و الحسين بن سعيد جميعاً، عن النضر بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبي، عن حسين بن أبي العلاء، عن حبيب بن بشر قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: سمعت أبي يقول لا والله ما على وجه الأرض شيء أحب إلي من التقية، يا حبيب إنه من كانت له تقية رفعه الله، يا حبيب من لم تكن له تقية وضعه الله، يا حبيب إن الناس إنما هم في هدنة فلو قد كان ذلك كان هذا.

[۲۲۳۶] ۵- أبو علي الأشعري، عن الحسن بن علي الكوفي عن العباس بن عامر، عن جابر المكفوف، عن عبد الله بن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

اتَّقُوا عَلَى دِينِكُمْ فَاحْجِبُوهُ بِالْتَّقِيهِ فَإِنَّهُ لَا- إِيْمَانٌ لِمَنْ لَا- تَقِيَهُ لَهُ، إِنَّمَا أَنْتُمْ فِي النَّيَاسِ كَالْتَّحْلِ فِي الطَّيْرِ لَوْ أَنَّ الطَّيْرَ تَعْلَمُ مَا فِي أَجْوَافِ النَّحْلِ مَا بَقِيَ مِنْهَا شَيْءٌ إِلَّا- أَكَلْتَهُ وَ لَوْ أَنَّ النَّيَاسَ عِلْمُوا مَا فِي أَجْوَافِكُمْ أَنْتُمْ تَحْبُونَا أَهْلَ الْبَيْتِ لِأَكْلِكُمْ بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ لِنَحْلِكُمْ فِي السَّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ، رَحِمَ اللَّهُ عِبَادًا مِنْكُمْ كَانَ عَلَى وَلايَتِنَا.

□ [۲۲۳۷] ۶-عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيْزٍ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ قَالَ:

الحسنه:التَّقِيهِ، وَ السَّيِّئَةُ:الإِذَاعَةُ وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: إِذْفَعْ بِمَا لَيْتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ قَالَ:الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ التَّقِيهِ، فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ.

ص: ۴۸۲

خدا است. من عرض کردم: از دین خدا؟ فرمودند: آری به خدا سوگند که از دین خدا است. به راستی که یوسف علیه السَّلَام گفت: (ای کاروانیان شما دزدید.) [یوسف (۱۲): ۷۰] و به خدا سوگند آنان چیزی ندزدیده بودند. و به راستی که ابراهیم علیه السَّلَام فرمود: (من بیمارم.) [صافات (۳۷): ۸۹]

و به خدا سوگند که او بیمار نبود.

[۲۲۳۵] ۴-حَبِيبُ بَشْرٍ رَوَيْتُ كَرْدَهُ كَهْ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَنْد: اَز پَدْرَمِ شَنِيدَم مِي فَرَمَايَد: نَه، بَه خِدا سَو كَنْد بَر رُويِ زَمِيْنِ دَر نَزْدِ مَن هِيْجَ چِيْزِي مَحْبُوبِ تَر اَز تَقِيَهُ نِيْست. اِي حَبِيْبِ هِمَا نَا هَر كَسِ تَقِيَهُ كَنْد، خِدايِش بِاَلَا بَرْد. اِي حَبِيْبِ هَر كَسِ تَقِيَهُ نَكَنْد، خِدا بَه زَمِيْنِش مِي زَنْد. اِي حَبِيْبِ مَرْدَمِ اِيْنَكِ دَر آسْتِي اَنْد وَ اِكْر اِيْنِ بَاشَد، اَنْ هَمِ هِيْست.

[۲۲۳۶] ۵-عَبْدُ اللَّهِ أَبُو يَعْفُورٍ رَوَيْتُ كَرْدَهُ كَهْ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَنْد: بَر دِيْنَتَانِ پَرُوا كَنْيد وَ اَنْ رَا بَا تَقِيَهُ بِيْوشَانِيْد كَه هَر كَسِ تَقِيَهُ نَدَارَد، اِيْمَانِ نَدَارَد. هِمَا نَا شَمَا دَر مِيَانِ مَرْدَمِ هَمِچُونِ زَنْبُورِ دَر مِيَانِ پَرَنْدِگَانِ اِيْد. كَه اِكْر پَرَنْدَه بَدَانْد دَر شَكْمِ زَنْبُورَانِ چِيْست، هَمَّهْ اَنْ هَا رَا مِي خُورْد. وَ اِكْر مَرْدَمِ اَنْچَه رَا دَر سِيْنَه هَايِ شَمَا اسْت، بَدَانْد، كَه مَا خَانْدَانِ رَا دُوسْتِ مِي دَارِيْد، بَا زَبَانِ هَا شَانِ شَمَا رَا مِي خُورَنْد وَ دَر نَهَانِ وَ آشْكَارِ نَاسَزَايْتَانِ كُويَنْد. خِدا بِيَا مَرزْدِ بَنْدَه اِي اَز شَمَا رَا كَه بَر وَلايْتِ مَا اسْت.

[۲۲۳۷] ۶-مَرْدِي رَوَيْتُ كَرْدَهُ كَه حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر بَارَهْ اِيْنِ آيَه: (وَ نِيْكِي وَ بَدِي بَر اَبْر نِيْستَنْد.) [فَصَّلَتْ (۴۱): ۳۴] فَرَمُودَنْد: نِيْكِي، تَقِيَهُ اسْت وَ بَدِي، فَاش كَرْدَنْ. وَ دَر بَارَهْ اِيْنِ آيَه: (وَ بَدِي رَا بَا اَنْچَه نِيْكُوتَر اسْت، اَز بِيْنِ بِيْر.) [هَمَانِ] فَرَمُودَنْد: اَنْچَه نِيْكُوتَر اسْت، تَقِيَهُ اسْت. (تَا كَسِي كَه مِيَا نِ تُو وَ اُو دَشْمَنِي اسْت هَمِچُونِ دُوسْتِ يَكْدَلِ كَرْدَد.) [فَصَّلَتْ (۴۱): ۳۴]

ص: ۴۸۳

[۲۲۳۸] ۷-مَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَمْرِو الْكِنَانِيِّ قَالَ:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا أبا عمرو أرأيتك لو حدثتك بحديث أو أفيتتك بفتيا ثم جئتنى بعد ذلك فسألتنى عنه فأخبرتك بخلاف ما كنت أخبرتك، أو أفيتتك بخلاف ذلك بأيهما كنت تأخذ؟ قلت: بأحدثهما و أدع الآخر، فقال: قد أصبت يا أبا عمرو أبي الله إلا أن يعبد سراً أما والله لئن فعلتم ذلك إنه [لخير] لي و لكم، و أبي الله عز و جل لنا و لكم في دينه إلا التقيته.

[۲۲۳۹] ۸- عنه، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن علي، عن درست الواسطي قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: ما بلغت تقيته أحد تقيته أصحاب الكهف إن كانوا ليشهدون الأعياد و يشدون الزنابير فأعطاهم الله أجرهم مرتين.

[۲۲۴۰] ۹- عنه، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن علي بن فضال، عن حماد بن واقد اللّحام قال:

استقبلت أبا عبد الله عليه السلام في طريق فأعرضت عنه بوجهي و مضيت، فدخلت عليه بعد ذلك، فقلت: جعلت فداك إنني لألّفاك فأصرف وجهي كراهه أن أشقّ عليك، فقال لي: رحمك الله و لكنّ رجلا لقيني أمس في موضع كذا و كذا فقال:

عليك السلام يا أبا عبد الله، ما أحسن و لا أجمل.

[۲۲۴۱] ۱۰- علي بن إبراهيم، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة قال:

قيل لأبي عبد الله عليه السلام: إن الناس يروون أنّ علياً عليه السلام قال علي منبر الكوفة:

أيها الناس إنكم ستدعون إلى سبّي فسبّوني، ثمّ تدعون إلى البراءة منّي فلا تبرّءوا منّي، فقال: ما أكثر ما يكذب الناس علي علي عليه السلام، ثمّ قال: إنّما قال:

ص: ۴۸۴

[۲۲۳۸] ۷- أبو عمرو كناني روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ای ابو عمرو به من بگو که اگر برای حدیثی گفتم یا فتوایی دادم سپس در زمان دیگر که آمدی و از آن پرسیدی، غیر از آن گفتم یا فتوا دادم، به کدام یک عمل می کنی؟ من عرض کردم: جدیدتر را برمی گیرم و دیگری را رها می کنم. فرمودند: ای ابو عمرو درست است. خداوند نخواست که جز در نهان بندگی شود. هان به خدا سوگند که اگر این را انجام دهید برای من و شما بهتر است. و خداوند عزّتمند در دینش جز تقيته را برای ما و شما نخواسته است.

[۲۲۳۹] ۸- درست واسطی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: تقيته هیچ کس به تقيته اصحاب كهف نرسیده است. که آنان در اعیاد آنان حاضر شده، زنار می بستند. و برای همین خدا دو بار به آنان پاداش داد.

[۲۲۴۰] ۹- حمّاد بن واقد لِحّام گفته است: در راهی به حضرت صادق علیه السلام برخوردی آن گاه از او روگردانده، گذشتم. سپس به نزد حضرتش رفتم و عرض کردم: جانم فدایت من شما را می بینم و برای این که شما را به سختی

نیندازم رو برمی گردانم. حضرت به من فرمودند: خدا تو را بیامرزد، ولی دیروز مردی مرا در فلان مکان دید و گفت: سلام بر تو ای ابا عبد الله. که کار خوب و شایسته ای نکرد.

[۲۲۴۱] ۱۰- مسعده صدقه روایت کرده که به حضرت صادق علیه السلام گفتند: مردم روایت می کنند که علی علیه السلام بر منبر کوفه فرموده است: ای مردم شما را به دشنام دادن به من خواهند خواند، پس مرا دشنام دهید. سپس شما را به بیزاری جستن از من خواهند خواند، ولی از من بیزاری مجوید. حضرت فرمودند: مردم چه بسیار بر علی علیه السلام دروغ می بندند. سپس فرمودند: همانا او فرمود: شما به دشنام دادن به من

ص: ۴۸۵

إِنَّكُمْ سَتَدْعُونَ إِلَى سَبِيِّ فِسْبُونِي، ثُمَّ سَتَدْعُونَ إِلَى الْبِرَاءِ مِنِّي وَ إِنِّي لَعَلِي دِينَ مُحَمَّدٍ، وَ لَمْ يَقُلْ: لَا- تَبَرَّءُوا مِنِّي، فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ: أَرَأَيْتَ إِنْ اخْتَارَ الْقَتْلَ دُونَ الْبِرَاءِ فَقَالَ: وَ اللَّهُ مَا ذَلِكُ عَلَيَّ وَ مَا لَهُ إِلَّا مَا مَضَى عَلَيْهِ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ حَيْثُ أَكْرَهَهُ أَهْلُ مَكَّةَ وَ قَلْبُهُ مَطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ إِلَّا- مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عِنْدَهَا: يَا عَمَّارُ إِنْ عَادُوا فَعَدْ فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَذْرَكَ وَ أَمْرَكَ أَنْ تَعُودَ إِنْ عَادُوا.

[۲۲۴۲] ۱۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن هشام الكندي قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إياكم أن تعملوا عملاً يعيرونًا به، فإنَّ ولد السوء يعيِّر والده بعمله كونوا لمن انقطعتم إليه زينا و لا تكونوا عليه شيئا صلوا في عشائهم و عودوا مرضاهم و اشهدوا جنازتهم و لا يسبقونكم إلى شيء من الخير فأنتم أولى به منهم و الله ما عبد الله بشيء أحب إليه من الخبء، قلت: و ما الخبء؟ قال: التقيته.

[۲۲۴۳] ۱۲- عنه، عن أحمد بن محمد، عن معمر بن خلاد قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن القيام للولاه، فقال:

قال أبو جعفر عليه السلام: التقيته من ديني و دين آبائي و لا إيمان لمن لا تقيته له.

[۲۲۴۴] ۱۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد، عن ربعي، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

التقيته في كلِّ ضروره و صاحبها أعلم بها حين تنزل به.

[۲۲۴۵] ۱۴- علي، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن محمد بن مروان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۴۸۶

فراخوانده می شوید، پس به من دشنام گوید سپس به بیزاری جستن از من فرا خوانده می شوید درحالی که من بر دین محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] هستم. و فرمود: از من بیزاری مجوید. کسی از آن حضرت پرسید: درباره کسی که کشته شدن را در برابر بیزاری جستن برمی گزیند، بفرمایید. فرمودند: به خدا سوگند، این تکلیف بر او نیست. بر او جز آنچه عمار یاسر

کرد، واجب نیست، آن جا که اهل مکه او را مجبور کردند. که دلش به ایمان استوار بود. و خداوند عزّتمند درباره او نازل کرد: (جز کسی که مجبور شده، ولی دلش به ایمان استوار است). [نحل (۱۶): ۱۰۶] او پیامبر گرامی در این باره به او فرمودند: ای عمّار اگر آزارت را دوباره کردند، تو هم دوباره از من بازگرد که خداوند شکوهمند درباره عذر تو آیه فرستاده، تو را امر کرده است که چون به آزارت بازگشتند، تو نیز بازگردی.

[۲۲۴۲] ۱۱- هشام کندی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: مبادا کاری کنید که با آن ما را سرزنش کنند. که برای بدی عمل فرزند، پدر را سرزنش می کنند. برای کسی که به او پیوسته اید زینت باشید و ننگ نباشید. در میان قبیله هاشان نماز بخوانید و از بیمارانشان عیادت کرده، در تشییع مرده هاشان حاضر شوید. و نگذارید در نیکی از شما پیشی گیرند که شما از آنان به نیکی سزاوارترید و به خدا سوگند که خدا به چیزی محبوب تر از نمان کاری عبادت نشده است. من عرض کردم: نمان کاری چیست؟ فرمودند: تقیه.

[۲۲۴۳] ۱۲- معمر خلّاد گفته است: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام درباره کار برای حاکمان پرسیدم. فرمود: حضرت باقر علیه السّلام فرموده اند: تقیه، دین من و پدران من است. و ایمان ندارد، هرکسی که تقیه ندارد.

[۲۲۴۴] ۱۳- زراره روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: تقیه برای هنگام نیاز است و هرکس خود بهتر می داند که آن، چه هنگام است.

[۲۲۴۵] ۱۴- محمّد مروان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: پدرم علیه السّلام

ص: ۴۸۷

كان أبي عليه السلام يقول: و أرى شيء أقر لعيني من التقية، إن التقية جنة المؤمن.

[۲۲۴۶] ۱۵- علی، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل، عن محمد بن مروان قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السّلام: ما منع ميشم رحمه الله من التقية، فوالله لقد علم أنّ هذه الآية نزلت في عمّار و أصحابه إلا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان.

[۲۲۴۷] ۱۶- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن شعيب الحدّاد، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

إنما جعلت التقية ليحقن بها الدّم فإذا بلغ الدّم فليس تقية.

[۲۲۴۸] ۱۷- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

كلما تقارب هذا الأمر كان أشد للتقيّه.

[۲۲۴۹] ۱۸- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن ابن اذينة، عن اسماعيل الجعفی و معمر بن يحيى بن سام و محمد بن مسلم و زراره قالوا:

سمعنا ابا جعفر عليه السلام يقول: التقيّه في كل شيء يضطرّ إليه ابن آدم فقد أحله الله له.

[۲۲۵۰] ۱۹- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن ابن مسكان، عن حريز، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

قال: التقيّه ترس الله بينه و بين خلقه.

[۲۲۵۱] ۲۰- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن أحمد بن حمزه، عن الحسين بن المختار، عن ابي بصير قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: خالطوهم بالبرائيه و خالفوهم بالجوائيه إذا كانت الامر صبيانيه.

ص: ۴۸۸

می فرمود: و چه چیزی برای من چشم روشنی بخش تر از تقيّه است، که تقيّه، سپر مؤمن است.

[۲۲۴۶] ۱۵- محمد مروان گفته است: حضرت صادق عليه السلام به من فرمودند: چه چیزی میثم- خدایش بیامرزد- را از تقيّه بازداشت. به خدا سوگند او می دانست که این آیه درباره عمّار و اصحابش نازل شده است: (جز کسی که مجبور شده، ولی دلش به ایمان استوار است). [نحل (۱۶): ۱۰۶]

[۲۲۴۷] ۱۶- محمد مسلم روایت کرده که حضرت باقر عليه السلام فرمودند: تقيّه برای حفظ خون گذارده شده است و چون کار به خونریزی برسد، تقيّه ای نیست.

[۲۲۴۸] ۱۷- محمد مسلم روایت کرده که حضرت باقر عليه السلام فرمودند: هرگاه این امر [ظهور] نزدیک شود تقيّه شدیدتر می گردد.

[۲۲۴۹] ۱۸- زراره و دیگران گفته اند: از حضرت باقر عليه السلام شنیدم می فرماید: تقيّه در هر چیزی است که انسان به آن ناچار می شود. که خداوند آن را برایش روا می کند.

[۲۲۵۰] ۱۹- حريز روایت کرده که حضرت صادق عليه السلام فرمودند: تقيّه، سپر خدا است میان او بندگانش.

[۲۲۵۱] ۲۰- ابو بصير روایت کرده که حضرت باقر عليه السلام فرمودند: با آنان در آشکار بیامیزید و در نهان مخالفت کنید، وقتی که فرمانروایی، کودکانه بود.

[۲۲۵۲] ۲۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن زکریا المؤمن، عن عبد الله بن أسد، عن عبد الله بن عطاء قال علیه السلام:

قلت لأبي جعفر: رجلان من أهل الكوفة أخذوا فقیل لهما: ابرأ من أمير المؤمنين فبرئ واحد منهما و أبي الآخر فخلی سبیل الذی برئ و قتل الآخر؟ فقال: أما الذی برئ فرجل فقیه فی دینه و أما الذی لم یبرأ فرجل تعجل إلى الجنه.

[۲۲۵۳] ۲۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن صالح قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: احذروا عواقب العثرات.

[۲۲۵۴] ۲۳- أبو علی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن محمد بن إسماعیل، عن علی بن النعمان عن ابن مسکان، عن عبد الله بن أبي يعفور قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: التقيته ترس المؤمن و التقيته حرز المؤمن، و لا- إيمان لمن لا- تقيته له، إن العبد ليقع إليه الحديث من حديثنا فيدين الله عز و جلّ به فيما بينه و بينه، فيكون له عزّا في الدنيا و نورا في الآخرة و إن العبد ليقع إليه الحديث من حديثنا فيذيعه فيكون له ذلّا في الدنيا و ينزع الله عزّ و جلّ ذلك الثور منه.

باب الكتمان

[۲۲۵۵] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن مالك بن عطيه، عن أبي حمزه، عن علی بن الحسين عليهما السلام قال:

وددت و الله أنّی افتدیت خصلتين فی الشّيعه لنا ببعض لحم ساعدی: التّزق و قلّه الكتمان.

[۲۲۵۲] ۲۱- عبد الله عطا گفت: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: دو مرد کوفی را گرفته، گفتند: از امیر مؤمنان علیه السلام بیزاری بجوید. یکی از آنان بیزاری جست و دیگری سرپیچید. آن گاه آن را که بیزاری جسته بود، رها کردند و دیگری کشته شد؟ حضرت فرمودند: آن که بیزاری جسته، مردی است که دینش را می فهمد و آن که بیزاری نجسته، برای بهشت شتاب داشته است.

[۲۲۵۳] ۲۲- جمیل صالح روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: از سرانجام لغزش ها بپرهیزید.

[۲۲۵۴] ۲۳- عبد الله ابو يعفور گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

تقیّه، سپر مؤمن است، تقیّه، دژ مؤمن است. ایمان ندارد آن که تقیّه ندارد. همانا گاهی حدیثی از احادیث ما به بنده ای می رسد و او میان خود و خدایش، بندگی می کند، پس آن حدیث، عزّتش در دنیا و نورش در آخرت می گردد. و گاهی حدیثی از ما به بنده ای می رسد و او آن را فاش می سازد، که سبب خواری اش در دنیا شده، خداوند عزّتمند نورش را از او می گیرد.

نهان کاری

[۲۲۵۵] ۱- ابو حمزه روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند: به خدا سوگند دوست داشتم برای دو خصلت کم خردی و کم نهان کاری شیعیانمان، بخشی از گوشت بازویم را قربانی بدهم.

ص: ۴۹۱

[۲۲۵۶] ۲- عنه، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن أبي أسامة زيد الشّحام قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: أمر النّاس بخصلتين فضيّعوهما فصاروا منهما على غير شيء: الصّبر و الكتمان

[۲۲۵۷] ۳- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن يونس بن عمّار، عن سليمان بن خالد قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: يا سليمان إنكم على دين من كتبه أعزّه الله و من أذاعه أذله الله.

[۲۲۵۸] ۴- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن عبد الله بن بكير، عن رجل، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

دخلنا عليه جماعه، فقلنا: يا ابن رسول الله إننا نريد العراق فأوصنا، فقال أبو جعفر عليه السّلام: ليقوّ شديدكم ضعيفكم و ليعد غتّيكم على فقيركم و لا تبثّوا سرّنا و لا تذيعوا أمرنا، و إذا جاءكم عنّا حدیث فوجدتم عليه شاهدا أو شاهدین من كتاب الله فخذوا به و إلّا فقفوا عنده، ثمّ ردّوه إلینا حتّى یستبین لكم و اعلموا أنّ المنتظر لهذا الأمر له مثل أجر الصّائم القائم و من أدرك قائمنا فخرج معه فقتل عدونا كان له مثل أجر عشرين شهيدا و من قتل مع قائمنا كان له مثل أجر خمسه و عشرين شهيدا.

[۲۲۵۹] ۵- عنه، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن عبد الأعلى قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إنّه ليس من احتمال أمرنا التّصديق له و القبول فقط، من احتمال أمرنا ستره و صيانته من غير أهله فأقرّهم السّلام و قل لهم:

رحم الله عبدا اجتتر مودّه النّاس إلى نفسه، حدّثوهم بما يعرفون و استروا عنهم

ص: ۴۹۲

[۲۲۵۶] ۲- ابو اسامه زيد شحام روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

مردم به دو خصلت فرمان داده شده اند ولی آن را تباه کرده، به چیزی دست نیافته اند: شکیبایی و نهبان کاری.

[۲۲۵۷]۳- سلیمان خالد روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ای سلیمان شما بر دینی هستید که هر کس آن را نهبان کند، خداوند گرامی اش می دارد و هر کس فاشش کند، خداوند خوارش می گرداند.

[۲۲۵۸]۴- مردی روایت کرده که ما به صورت گروهی، به خدمت حضرت باقر علیه السلام رفته، عرض کردیم: ای پسر رسول خدا ما می خواهیم به عراق برویم، به ما سفارشی بفرما. حضرت فرمودند: توانایتان، ناتوان را یاری کند، توانگرتان، نیازمند را احوال پیرسد، راز ما را پراکنده نکرده، امر ولایت ما را فاش نکنید، و هرگاه حدیثی از ما به شما رسید و یک یا دو شاهد از کتاب خدا بر آن یافتید به آن عمل کنید و گرنه، باز ایستید و به ما باز گردانید تا برایتان روشن گردد و بدانید که منتظر این امر پاداشی برابر روزه دار شب زنده دار می برد. و هر کس قائم ما [عَجَّلَ اللَّهُ فَرْجَهُ] را دریابد و با او به پاخاسته، دشمنان را بکشد، پاداش بیست شهید را می برد و هر کس در همراهی با قائم ما [عَجَّلَ اللَّهُ فَرْجَهُ] کشته شود، پاداش بیست و پنج شهید را می برد.

[۲۲۵۹]۵- عبد الأعلى گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: به دوش داشتن امر ولایت ما، فقط باور به آن و پذیرش اش نیست. پوشاندن و نگاه داشتن آن از نااهل نیز، از شرایط به دوش گرفتن امر ما است. پس به شیعیانمان سلام برسان و بگو: خدا بنده ای را بپامرزد که دوستی مردم را به سوی خودش می کشد. با مردم درباره آنچه می دانند سخن بگوئید و آنچه را نمی شناسند، از آنان بپوشانید. سپس

ص: ۴۹۳

ما ینکرون، ثم قال: و الله ما التائب لنا حربا بأشدّ علينا مؤنه من الناطق علينا بما نكره، فإذا عرفتم من عبد إذاعه فامشوا إليه و ردّوه عنها، فإن قبل منكم و إلا فتحملوا عليه بمن يتقل عليه و يسمع منه، فإن الرجل منكم يطلب الحاجة فيلطف فيها حتى تقضى له، فالطفوا في حاجتي كما تطفون في حوائجكم فإن هو قبل منكم و إلا فادفونا كلامه تحت أقدامكم و لا تقولوا إنه يقول و يقول، فإن ذلك يحمل على و عليكم أما و الله لو كنتم تقولون ما أقول لأقررت أنكم أصحابي، هذا أبو حنيفة له أصحاب، و هذا الحسن البصري له أصحاب، و أنا امرؤ من قريش قد ولدني رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و علمت كتاب الله و فيه تبيان كل شيء بدء الخلق و أمر السماء و أمر الأرض و أمر الأولين و أمر الآخرين و أمر ما كان و أمر ما يكون، كأنني أنظر إلى ذلك نصب عيني.

[۲۲۶۰]۶- عنه، عن أحمد، بن محمد، بن علي بن الحكم، عن الربيع بن محمد المسلي، عن عبد الله بن سليمان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال لي: ما زال سرتنا مكتوما حتى صار في يد [ي] ولد كيسان فتحدّثوا به في الطريق و قرى السواد.

[۲۲۶۱]۷- عنه، عن أحمد بن محمد، بن محمد، بن محبوب، عن جميل بن صالح، عن أبي عبيدة الحذاء قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: والله إن أحب أصحابي إليّ أروعهم و أفقههم و أكتهم لحديثنا و إنّ أسوأهم عندي حالا و أمقتهم للذی إذا سمع الحديث ينسب إلینا و یروی عننا فلم یقبله أشمأز منه و جحدته و کفر من دان به و هو لا- یدری لعلّ الحديث من عندنا خرج و إلینا أسند، فیکون بذلك خارجا عن ولايتنا.

ص: ۴۹۴

فرمودند: به خدا سوگند زحمت کسی که به جنگ ما برخاسته، بیشتر از کسی نیست که درباره آنچه آنان انکار می کنند سخن بگوید. پس هرگاه بنده ای را دیدید که فاش می گوید به سویش رفته، او را از کارش بازدارید. اگر پذیرفت که هیچ و گرنه کسی را که به او اعتماد دارد و از او می شنود، برایش بیاورید. گاهی یکی از شما کاری دارد و آن گاه نرمی می کند تا کارش به انجام رسد. پس در کار من نیز نرمی کنید چنان که در کار خودتان نرمی می کنید. اگر از شما پذیرفت که هیچ و گرنه سخنش را زیر پاهایتان دفن کنید و نگویید که او چنین و چنان می گوید؛ زیرا این کار مردم را به زیان من و شما می شوراند. هان به خدا سوگند اگر آنچه را می گویم شما هم بگویید اقرار می کنم که اصحاب من هستید. ابو حنیفه اصحابی دارد. و حسن بصری هم اصحابی دارد. و من، مردی از قریشم، از فرزندان رسول خدا. و کتاب خدا را می دانم. که روشنگر هر چیزی است. از آغاز آفرینش و آسمان و زمین و پیشینیان و پسینیان و آنچه شده و خواهد شد. گویا که در برابر من است و من در آن می نگرم.

[۲۲۶۰] ۶- عبد الله سليمان گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: راز ما پیوسته نهان بود تا در دست فرزندان کیسان قرار گرفت که در میان راه ها و روستاهای اطراف از آن سخن گفتند.

[۲۲۶۱] ۷- ابو عبیده حذاء گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: به خدا سوگند محبوب ترین اصحابم در نزد من پرهیزگارتین، فقیه ترین و حدیث نهان دارترین آنان است. و بدترین و ناپسندترین شان در نزد من کسی است که وقتی حدیثی می شنود که به ما نسبت داده شده و از ما روایت شده، نمی پذیرد و از آن بدش آمده، انکارش می کند و کسی را که به آن معتقد شده، تکفیر می کند.

درحالی که نمی داند شاید آن حدیث از ما صادر شده و به ما رسیده است. او بدین سبب از ولایت ما بیرون می رود.

ص: ۴۹۵

[۲۲۶۲] ۸- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه عن عبد الله بن يحيى، عن حريز، عن معلى بن خنيس قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا معلى اکتّم أمرنا و لا تدعه، فإنّه من کتم أمرنا و لم یذعه أعزّه الله به فی الدنیا و جعله نورا بین عینیه فی الآخرة، یقوده إلى الجنّه، یا معلى من أذاع أمرنا و لم یکنمه أدلّه الله به فی الدنیا و نزع النور من بین عینیه فی الآخرة و جعله ظلّمه تقوده إلى النار، یا معلى إنّ التّقیه من دینی و دین آبائی و لا- دین لمن لا تقیه له، یا معلى إنّ الله یحبّ أن یعبد فی السرّ كما یحبّ أن یعبد فی العلانیه، یا معلى إنّ المذبح لأمرنا کالجاحد له.

[۲۲۶۳] ۹- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن علی، عن مروان بن مسلم، عن عمار قال:

قال لی أبو عبد الله علیه السلام: أخبرت بما أخبرتك به أحدا؟ قلت: لا إلا سليمان بن خالد، قال: أحسنت أما سمعت قول الشاعر.

فلا يعدون سرّی و سرّک ثالثا

ألا کلّ سرّ جاوز اثنين شائع

[۲۲۶۴] ۱۰- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال:

سألت أبا الحسن الرضا علیه السلام عن مسألة فأبی و أمسک، ثم قال: لو أعطیناکم کلّما تریدون کان شرّا لکم و أخذ برقبه صاحب هذا الأمر، قال أبو جعفر علیه السلام:

ولایه الله أسرها إلى جبرئیل علیه السلام و أسرها جبرئیل إلى محمد صلی الله علیه و اله و سلّم و أسرها محمد إلى علی علیه السلام و أسرها علی إلى من شاء الله، ثم أنتم تذیعون ذلك، من الذی أمسک حرفا سمعه؟ قال أبو جعفر علیه السلام: فی حکمه آل داود: ینبغی للمسلم أن یكون مالکا لنفسه مقبلا علی شأنه عارفا بأهل زمانه فاتّقوا الله و لا تذیعوا

ص: ۴۹۶

[۲۲۶۲] ۸- معالیٰ خنیس روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ای معلیٰ، ولایت ما را پنهان کرده، آشکارش نکن، که هر کس امر ما را پنهان کند و فاشش نسازد، خداوند به سبب آن در دنیا گرامی اش داشته، در آخرت نوری میان دو چشمانش می گذارد تا او را به بهشت براند. ای معلیٰ هر کس امر ما را فاش سازد و آن را پنهان نکند، خداوند به سبب آن در دنیا خوارش کرده، در آخرت نور را از میان چشمانش برداشته، تاریکش می کند تا او را به دوزخ براند.

ای معلیٰ، تقیه دین من و دین پدران من است. و آن که تقیه ندارد، دین ندارد. ای معلیٰ خدا دوست دارد که در پنهان بندگی شود. همان گونه که دوست دارد در آشکار عبادت گردد. ای معلیٰ فاش کننده امر ما همانند انکار کننده آن است.

[۲۲۶۳] ۹- عمار گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: آنچه را به تو گفتم، به کسی گفته ای؟ عرض کردم: نه، به جز به سلیمان خالد. فرمودند: آفرین، مگر نشنیده ای که شاعر گفته است:

راز میان من و تو به سومی نرسد

هر راز که از دو بگذرد فاش شود

[۲۲۶۴] ۱۰- احمد بن محمد ابو نصر گفته است: از حضرت رضا علیه السلام درباره مسئله ای پرسیدم. امتناع کرده، پاسخ ندادند. سپس فرمودند: اگر به شما آنچه می خواهید بدهیم، هم برای شما بد است و هم گردن صاحب این امر را می گیرند.

حضرت باقر علیه السّلام فرموده است: راز ولایت را خداوند به جبرئیل علیه السّلام سپرد و جبرئیل به محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-سپرد و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] آن را به علی علیه السّلام سپرد و علی علیه السّلام آن را به کسی سپرد که خدا می خواست.

ولی شما آن را فاش می کنید. چه کسی حرفی را که می شنود، نگاه می دارد؟ حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: در حکمت داود آمده است: بر مسلمان سزاوار است که بر خودش چیره باشد، به کارش پردازد و اهل زمانش را بشناسد. پس، از خدا پروا

ص: ۴۹۷

حدیثنا، فلو لا أنّ الله يدافع عن أوليائه و ينتقم لأوليائه من أعدائه، أما رأيت ما صنع الله بآل برمك و ما انتقم الله لأبي الحسن عليه السّلام و قد كان بنو الأشعث على خطر عظيم فدفع الله عنهم بولايتهم لأبي الحسن عليه السّلام و أتمم بالعراق ترون أعمال هؤلاء الفراعنه و ما أمهل الله لهم فعليكم بتقوى الله، و لا تغزّونكم [الحياه] الدّنيا، و لا تغتروا بمن قد أمهل له، فكأنّ الأمر قد وصل إليكم.

[۲۲۶۵]۱۱-الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن عمر بن أبان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

سمعتة يقول: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: طوبى لعبد نومه، عرفه الله و لم يعرفه النّاس، أولئك مصاييح الهدى، و ينابيع العلم ينجلي عنهم كلّ فتنه مظلّمه، ليسوا بالمذاييع البذر و لا بالجفاه المراءين.

[۲۲۶۶]۱۲-عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن أبي الحسن الأصبهانيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: طوبى لكلّ عبد نومه لا- يؤبه له، يعرف النّاس و لا- يعرفه النّاس، يعرفه الله منه برضوان، أولئك مصاييح الهدى ينجلي عنهم كلّ فتنه مظلّمه و يفتح لهم باب كلّ رحمه، ليسوا بالبذر المذاييع و لا الجفاه المراءين و قال: قولوا الخير تعرفوا به و اعملوا الخير تكونوا من أهله و لا- تكونوا عجلا- مذاييع فإنّ خياركم الذين إذا نظر إليهم ذكر الله و شراركم المشاءون بالنّميمه، المفرّقون بين الأحبه، المبتغون للبرآء المعاييب.

[۲۲۶۷]۱۳-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عثمان بن عيسى، عن ابن أبي عمير قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: كفّوا ألسنتكم و الزموا بيوتكم، فإنّه لا يصيبكم أمر

ص: ۴۹۸

کنید و حدیث ما را فاش نسازید. اگر نبود که خداوند از دوستانش دفاع می کند و برای آن ها از دشمنانش انتقام می گیرد. مگر ندیدی که خداوند با خاندان برمک چه کرد و انتقام حضرت ابو الحسن موسی علیه السّلام را گرفت. و از بنی اشعث که در خطر بزرگی بودند، به سبب پیروی شان از آن حضرت، دفاع کرد. شما در عراق هستید و اعمال این فرعون ها را و

مهلتی را که خدا به آنان داده، می بینید. پس بر شما باد پروای از خدا. [زندگانی] دنیا شما را نفریبد و مهلتی که به آنان داده شده شما را نفریبد، گویا که این امر به شما می رسد.

[۲۲۶۵] ۱۱- ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: رسول خدا فرمودند: خوشا بنده گمنامی که خدا او را می شناسد و مردمش نمی شناسند. آنان، چراغ های هدایت و چشمه های دانش اند که هر فتنه تاریکی از آنان برطرف می شود. آنان نه فاش کننده و پراکنده کننده رازند و نه خشن و ریاکار.

[۲۲۶۶] ۱۲- ابو الحسن اصفهانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: خوشا هر بنده گمنامی که اهمیتی به او داده نمی شود. او مردم را می شناسد و مردم او را نمی شناسند و خدا خرسندی او را می داند. آنان چراغ های هدایت اند که هر فتنه تاریکی از آنان برطرف می شود و در هر رحمتی به رویشان باز می شود. آنان نه پراکنده کننده فاش گرند و نه خشن های ریاکار.

و آن حضرت فرموده اند: از نیکی سخن بگویند تا به آن شناخته گردید و خیر انجام دهید تا از اهلش شوید و عجز فاش گر نباشید؛ زیرا بهترین شما کسی است که چون به آنان نگریسته شود، خدا به یاد آید و بدترین شما، سخن چنان جدایی انداز میان دوستان اند. کسانی که از پاکان عیب جویی می کنند.

[۲۲۶۷] ۱۳- مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: زبانتان را نگاه

ص: ۴۹۹

تخصّون به أبداً و لا تزال الزّیْدیّه لکم وقاء أبداً.

[۲۲۶۸] ۱۴- عنه، عن عثمان بن عیسی، عن أبی الحسن علیه السلام قال:

إن کان فی یدک هذه شیء، فإن استطعت أن لا تعلم هذه فافعل. قال: وکان عنده إنسان فتذاکروا الإذاعه، فقال: احفظ لسانک تعزّو، لا تمکن الناس من قیاد رقبتک فتذلّ.

[۲۲۶۹] ۱۵- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن خالد بن نجیح، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إن أمرنا مستور مقنّع بالمیثاق، فمن هتک علینا أذله الله.

[۲۲۷۰] ۱۶- الحسین بن محمّد، و محمّد بن یحیی، جمیعاً عن علی بن محمّد بن سعد، عن محمّد بن مسلم، عن محمّد بن سعید بن غزوان، عن علی بن الحکم، عن عمر بن أبان، عن عیسی بن أبی منصور قال:

سمعت أباً عبد الله علیه السلام یقول نفس المهموم لنا المغتمّ لظلمنا تسبیح، و همّه لأمرنا عباده، و کتمانہ لسرّنا جهاد فی سبیل

اللّٰه قال لى محمّد بن سعید: اكتب هذا بالذّهب، فما كتبت شيئاً أحسن منه.

باب المؤمن و علاماته و صفاته

[۲۲۷۱]۱- محمّد بن جعفر، عن محمّد بن إسماعيل، عن عبد الله بن داهر، عن الحسن بن يحيى، عن قثم أبى قتاده الحرّانى، عن عبد الله بن يونس، عن أبى عبد الله عليه السّلام قال:

قام رجل يقال له همّام - و كان عابداً، ناسكاً، مجتهداً - إلى أمير المؤمنين عليه السّلام و هو يخطب، فقال: يا أمير المؤمنين، صف لنا صفه المؤمن كأننا

ص: ۵۰۰

داريد و در خانه هاتان بمانيد، تا هرگز بلايى كه به آن ويژه هستيد به شما نرسد و هماره زيديّه سپر شما باشند.

[۲۲۶۸]۱۴- عثمان عيسى روايت کرده كه حضرت ابو الحسن - درود خدا بر او - فرمودند: اگر در اين دستت چيزى بود، اگر توانستى نگذار اين يكى دستت بداند. راوى گفته است: و مردى نزد حضرت بود كه از فاش گويى سخن افتاد.

حضرت فرمودند: زبانت را نگاه دار تا گرامى گردى و مردم را به افسار گردنت چيره مكن كه خوار مى شوى.

[۲۲۶۹]۱۵- خالد نجيج روايت کرده كه حضرت صادق عليه السّلام فرمودند: همانا امر ما با ميثاق پوشيده و مستور است. هر كس به زيان ما پرده از آن بردارد، خدا خوارش مى كند.

[۲۲۷۰]۱۶- عيساى ابو منصور گفت: از حضرت صادق عليه السّلام شنيدم مى فرمايد:

نفس مرد اندوهگين براى ما و غمگين به ستم بر ما، تسبيح گويى است، اهتمامش به امر ما، عبادت و نهران دارى اش از راز ما جهاد در راه خدا است. محمّد سعيد به من گفت: اين را به زر بنويس كه چيزى بهتر از اين نوشته اى.

مؤمن و نشانه ها و صفاتش

[۲۲۷۱]۱- عبد الله يونس روايت کرده كه حضرت صادق عليه السّلام فرمودند: مردى به نام همّام كه عبادتگر و رهرو و كوشا بود در ميان خطبه امير مؤمنان عليه السّلام برخاسته، عرض كرد: اى امير مؤمنان صفات مؤمن را بر ايمان چنان بگو كه گويا او را مى بينيم.

ص: ۵۰۱

نظر إليه، فقال: يا همّام المؤمن هو الكيس الفطن، بشره فى وجهه و حزنه فى قلبه، أوسع شىء صدره و أدلّ شىء نفساً، زاجر عن كلّ فان، حاضّ على كلّ حسن، لا - حقود و لا - حسود و لا - وثّاب و لا - سبّاب و لا - عيّاب و لا - مغتاب، يكره الرّفعه و يشنأ

السَّيِّمَةِ، طَوِيلُ الْغَمِّ، بَعِيدُ الْهَمِّ، كَثِيرُ الصَّيِّمَتِ، وَقَوْرٌ ذَكَورٌ، صَبُورٌ شَكُورٌ، مَغْمُومٌ بِفِكْرِهِ، مَسْرُورٌ بِفَقْرِهِ، سَهْلُ الْخَلِيقَةِ، لَيْنُ الْعَرِيكَةِ، رَصِينُ الْوَفَاءِ، قَلِيلُ الْأَذَى؛ لَا - مُتَأَفِّكٌ وَلَا مُتَهَيِّتٌ. إِنْ ضَحَكَ لَمْ يَخْرُقْ، وَإِنْ غَضِبَ لَمْ يَنْزُقْ، ضَحْكُهُ تَبَسُّمٌ، وَاسْتَفْهَامُهُ تَعَلُّمٌ وَمَرَاجَعَتُهُ تَفْهَمٌ، كَثِيرُ عِلْمِهِ، عَظِيمُ حِلْمِهِ، كَثِيرُ الرِّحْمَةِ، لَا - يَبْخُلُ وَلَا - يَعْجَلُ، وَلَا - يَضْجُرُ وَلَا - يَبْطِرُ، وَلَا - يَحْيِفُ فِي حِكْمِهِ وَلَا - يَجُورُ فِي عِلْمِهِ. نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّيْلِ، وَمَكَادِحَتُهُ أَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ؛ لَا - جَشَعٌ وَلَا - هَلَعٌ، وَلَا - عَنَفٌ وَلَا - صَلْفٌ وَلَا - مُتَكَاَمِفٌ وَلَا - مَتَعَمَّقٌ. جَمِيلُ الْمَنَازَعَةِ، كَرِيمُ الْمَرَاجِعَةِ، عَدْلٌ إِنْ غَضِبَ، رَفِيقٌ إِنْ طَلَبَ، لَا - يَتَهَوَّرُ وَلَا - يَتَهَيِّتُكَ وَلَا - يَتَجَبَّرُ، خَالِصُ الْوَدِّ، وَثِيقُ الْعَهْدِ، وَفِي الْعَقْدِ، شَفِيقٌ، وَصُولٌ، حَلِيمٌ، خَمُولٌ، قَلِيلُ الْفَضُولِ، رَاضٍ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، مُخَالَفٌ لِهَوَاهُ، لَا - يَغْلُظُ عَلَيَّ مِنْ دُونِهِ وَلَا - يَخُوضُ فِيهَا لَا - يَعْنِيهِ، نَاصِرٌ لِلدِّينِ، مُحَامٍ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ، كَهْفٌ لِلْمُسْلِمِينَ، لَا - يَخْرُقُ الثَّنَاءَ سَمِعَهُ وَلَا - يَنْكِي الطَّمْعَ قَلْبَهُ، وَلَا - يَصْرِفُ اللَّعْبَ حِكْمَهُ، وَلَا - يَطَّلِعُ الْجَاهِلُ عِلْمَهُ، قَوْلٌ، عَمَالٌ، عَالِمٌ، حَازِمٌ، لَا - بَفْحَاشٍ وَلَا - بَطْيَاشٍ، وَصُولٌ فِي غَيْرِ عَنَفٍ، بِذُولٍ فِي غَيْرِ سَرْفٍ، لَا - بَحْتَالٍ وَلَا - بَغْدَارٍ، وَلَا - يَقْتَفِي أَثْرًا وَلَا - يَحْيِفُ بَشْرًا، رَفِيقٌ بِالْخَلْقِ، سَاعٌ فِي الْأَرْضِ، عَوْنٌ لِلضَّعِيفِ، غَوْثٌ لِلْمَلْهُوفِ. لَا - يَهْتَكُ سِتْرًا وَلَا - يَكْشِفُ سِرًّا، كَثِيرُ الْبَلْوَى، قَلِيلُ الشُّكْوَى. إِنْ رَأَى خَيْرًا ذَكَرَهُ، وَإِنْ عَافَى شَرًّا سَتَرَهُ؛ يَسْتَرُ الْعَيْبَ وَيَحْفَظُ الْغَيْبَ، وَيَقِيلُ الْعَثْرَةَ وَيَغْفِرُ الزَّلَّةَ.

ص: ٥٠٢

فرمودند: ای همّام مؤمن زیرک و باهوش است، چهره اش شاد و دلش غمگین است، سینه اش گشاده ترین و نفسش خوارترین چیز است، از هر نابودشونده ای گریزان و به هر نیکی ای آزمند است، نه کینه جو و حسدورز است و نه پرخاشگر و ناسزاگو و عیب جو و غیبت گر. گردن افراشتن را نمی پسندد و ریاکاری و شناخته شدن را دشمن می دارد. اندوهش دراز و اندیشه اش دور و خاموشی اش بسیار است. باوقار و ذاکر و شکیبا و سپاسمند است. به سبب اندیشه اش غمگین و به جهت نیازمندی اش شادمان است، آسان گیر و نرمخو است، وفادار و کم آزار، نه دروغزن است و نه پرده در. اگر بخندد، از اندازه نمی گذرد و اگر خشمگین شود، سبک سری نمی کند، خنده اش لبخند، پرسش اش آموختن و سخن گفتن اش برای فهمیدن است. دانش اش بسیار، بردباری اش بزرگ و مهربانی اش فراوان است. بخل نمی ورزد، شتاب نمی کند، نگران نمی شود و نمی شورد. در داوری ستم نمی کند و در دانش بی راهه نمی رود. وجودش از صخره استوارتر و کارکردنش از عسل شیرین تر است.

نه آزمند و بی تابی کننده است و نه سخت گیر و لاف زن و خود به سختی انداز و مته به خشخاش گذار. نیک ستیز است و صحبتش بزرگوارانه است. اگر خشم گیرد عادل است و اگر چیزی طلب کند، نرمخو است. بی باک و پرده در و متکبر نیست. دوستی اش ناب، پیمانش استوار و معامله اش وفادارانه است.

دلسوز، صلّه رحم کننده، بردبار و گمنام است و چیزهای زیادی اش، اندک است. از خداوند شکوهمند خرسند است و با هوس های خودش مخالف. به زیردستش درشتی نمی کند و در آنچه به او مربوط نیست، فرو نمی رود. یاور دین، حامی مؤمنین و پناه مسلمین است. ستایش گوشش را پاره نکرده، طمع، دلش را نمی کشد. بازی، داوری اش را بر نمی گرداند و نادان به دانش اش پی نمی برد. سخندانی عامل است و عالمی دوراندیش، نه دشنام گو و نه سبک سر.

صلّه رحم کننده است اما آزاررسان نیست، بخشنده است اما اسراف گر نیست.

نه فریبکار است و نه عهدشکن. نه دنباله رو است و نه به بشری ستم می کند.

با مردمان مهربان است و در زمین کوشنده. یار ناتوان و فریادرس اندوهگین.

نه پرده ای می درد و نه رازی برملا می کند گرفتاری اش بسیار، ولی شکایتش اندک است. اگر نیکی ببیند، می گوید و اگر با بدی ای روبه رو شود، می پوشاند عیب را می پوشاند و غیب را نگاه می دارد. از خطا می گذرد و لغزش را می بخشاید.

ص: ۵۰۳

لا یطلع علی نصح فیذره، و لا یدع جنح حیف فیصلحه، أمين، رصین، تقی، نقی، زکی، رضی، یقبل العذر و یجمل الذکر، و یحسن بالنیاس الظن، و یتهم علی العیب نفسه، یحب فی الله بفقہ و علم، و یقطع فی الله بحزم و عزم، لا یخرق به فرح، و لا یطیش به مرح، مذكر للعالم، معلّم للجاهل، لا یتوقّع له بائنه، و لا یخاف له غائله، کلّ سعی أخلص عنده من سعيه، و کلّ نفس أصلح عنده من نفسه، عالم بعبیه، شاغل بغمه، لا یتقّ بغير ربّه، غریب، و حید، جرید [حزین]. یحبّ فی الله، و یجاهد فی الله لیتبّع رضاه، و لا ینتقم لنفسه بنفسه، و لا یوالی فی سخط ربّه. مجالس لأهل الفقر، مصادق لأهل الصّدق، مؤازر لأهل الحقّ، عون للقرب، أب للیتیم، بعل للأرمله، حفی بأهل المسکنه. مرجو لكلّ کریهه، مأمول لكلّ شدّه، هشّاش، بشّاش، لا بعبّاس و لا بجسّاس؛ صلیب، کظام، بسّام، دقیق النظر، عظیم الحذر [لا یجهل و إن جهل علیه یحلم]، لا یبخل و إن بخل علیه صبر. عقل فاستحیا، و قنع فاستغنی، حیاؤه یعلو شهوته، و وده یعلو حسده، و عفوه یعلو حقه؛ لا ینطق بغير صواب، و لا یلبس إلاّ الاقتصاد، مشیه التواضع، خاضع لربّه بطاعته، راض عنه فی کلّ حالته. نیته خالصه، أعماله لیس فیها غشّ و لا خدیعه، نظره عبره، سکوته فکره، و کلامه حکمه. مناصحا متبازلا متواخیا، ناصح فی السیرّ و العلانیه. لا یهجر أخاه، و لا یغتابه، و لا یمکر به، و لا یأسف علی ما فاته، و لا یحزن علی ما أصابه، و لا یرجو ما لا یجوز له الرّجاء، و لا یفشل فی الشّدّه، و لا یبتر فی الرّخاء. یمزج الحلم بالعلم، و العقل بالصّبر، تراہ بعیدا کسله، دائما نشاطه، قریبا أمله، قلیلا زله، متوقّعا لأجله، خاشعا قلبه، ذاکرا ربّه، قانعہ نفسه، منفیا جهله، سهلا

ص: ۵۰۴

به اندرزی آگاه نمی شود که رهایش کند. و هیچ کجی ای را بی اصلاح نمی گذارد.

امانتدار، استوار، پرهیزگار، پاک، پاکیزه و خرسند است. عذر را می پذیرد و به نیکی از دیگران یاد می کند. به مردم خوش گمان است و خودش را به عیب داشتن متهم می کند. با فهم و دانش در راه خدا دوست می دارد و با دوراندیشی و عزم در راه خدا طیّ طریق می کند. نه شادمانی، او را بی خرد می کند و نه سرمستی سبکسرش می گرداند. برای عالمان یادآور و برای نادانان آموزگار است. از او شری انتظار نمی رود و از بدی اش نمی ترسند. نزد او هر کوششی از کوشش خودش خالص تر است و هر جانی صالح تر از جان خودش. به عیب خودش دانا است و به غم خودش مشغول. به جز پروردگارش به کسی اعتماد نمی کند.

غریب و تنها و بی غلّ و غش [و غمگین] است. در راه خدا دوست داشته، در راه خدا می کوشد تا از رضای او پیروی کند. برای سود خویش انتقام نمی گیرد و با کسی در خشم خداوند دوستی نمی کند. هم نشین فقیران، هم سخن راستان و تقویت گر حقّ مداران است. یاور خویشاوند، پدر یتیم، شوهر بیوه و مهربان به بیچارگان، مردم در هر سختی و دشواری ای به او امید و آرزو

دارند. نرمخو و خوشرو است. نه اخمو و عیب جو، استوار و خشم خور و خنده رو و تیز نگاه و بزرگ پروا است. [نادانی نمی کند و در نادانی دیگران بردباری می کند]، عیب نمی گیرد و اگر بر او عیب بگیرند، شکیبایی می کند. می اندیشد تا حیا کند و قناعت می کند تا بی نیاز شود. شرمش بر شهوت برتری دارد و دوستی اش بر حسد و گذشتش بر کینه. جز درست نمی گوید و جز میانه نمی پوشد، روشش فروتنی است و در فرمانبری پروردگارش خوار و در هر حالی از او راضی است.

نیتش خالص است و در اعمالش نه آمیزشی هست و نه فریبی. نگاهش عبرت، خاموشی اش اندیشه و سخنش حکمت است. خیرخواه و بخشنده و برادری کننده است. در نهان و آشکار خیرخواه است. برادرش را تنها نمی گذارد، غیبت اش را نکرده، فریبتش نمی دهد. بر آنچه از دست داده، افسوس نمی خورد و بر آنچه دچارش شده اندوهگین نمی شود. به چیزی که امیدواری به آن روا نیست، امید نمی بندد. در سختی خود را نمی بازد و در راحتی سبکسر نمی گردد، بردباری را با دانش می آمیزد و عقل را با شکیبایی. او را دور از تنبلی، پیوسته نشاط، آرزویش نزدیک، اندک لغزش، به انتظار اجل، ترسان دل، به یاد پروردگار، قانع، جهلش رانده شده، کارش آسان، برای گناهش اندوهگین، هوس

ص: ۵۰۵

أمره، حزینا لذنبه، میته شهوته، کظوما غیظه، صافیا خلقه، آمانا منه جاره، ضعیفا کبره، قانعا بالذی قدر له، متینا صبره، محکما أمره، کثیرا ذکره، یخالط الناس لیعلم، و یصمت لیسلم، و یسأل لیفهم، و یتجر لیغتم، لا ینصت للخبر لیفجر به، و لا یتکلم لیتجبر به علی من سواه؛ نفسه منه فی عناء و الناس منه فی راحة، أتعب نفسه لآخرته فأراح الناس من نفسه، إن بغی علیه صبر حتی یکون الله الذی ینتصر له. بعده ممن تباعد منه بغض و نزاهه، و دنوه ممن دنا منه لین و رحمه؛ لیس تباعده تکبرا و لا عظمه و لا دنوه خدیعه و لا - خلاصه، بل یقتدی بمن کان قبله من أهل الخیر، فهو إمام لمن بعده من أهل البر. قال: فصاح همّام صیحه، ثم وقع مغشیا علیه، فقال أمير المؤمنین علیه السلام: أما و الله لقد كنت أخافها علیه؛ و قال: هكذا تصنع الموعظه البالغه بأهلها. فقال له قائل: فما بالك یا أمير المؤمنین؟ فقال: إن لكل أجالا لا یعدوه، و سببا لا یجاوزه، فمهلا لا تعد فإنما نفت علی لسانک شیطان.

[۲۲۷۲]-۲- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن محبوب، عن جمیل بن صالح، عن عبد الله بن غالب، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

ینبغی للمؤمن أن یکون فیہ ثمان خصال: وقور عند الهزاهز، صبور عند البلاء، شکور عند الرخاء، قانع بما رزقه الله، لا یظلم الأعداء و لا یتحامل للأصدقاء، بدنه منه فی تعب و الناس منه فی راحة. إن العلم خلیل المؤمن، و الحلم وزیره، و الصبر أمير جنوده، و الرفق أخوه، و اللین والده.

[۲۲۷۳]-۳- أبو علی الأشعری، عن محمّد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن منصور بن یونس، عن أبي حمزه، عن علی بن الحسین علیهما السلام قال:

ص: ۵۰۶

مرده، خشم خورده، پاکیزه خو، همسایه از او در امان، کبرش اندک، به اندازه اش قانع، صبرش سنگین، کارش استوار، ذکرش بسیار

می بینی با مردم می آمیزد تا دانش بگیرد و خاموشی می گزیند تا سالم بماند. می پرسد تا بفهمد و تجارت می کند تا غنیمت گیرد. به حدیث گوش نمی سپارد که با آن گناه کند و به سخن در نمی آید که بر دیگران چیرگی کند، جاننش از او در زحمت است ولی مردم از او در آسایش اند. جاننش را برای آخرتش خسته کرده و مردم از او آسوده گشته اند.

اگر بر او ستم شود شکیبایی می کند تا خداوند انتقامش را بگیرد. دوری اش از کسی که از او دوری می کند، دشمنی با پاکیزگی است و نزدیکی اش به کسی که به او نزدیک می شود نرمی و مهربانی است. نه دوری اش به جهت تکبر و بزرگی است و نه نزدیکی اش به جهت فریب و زبان بازی. او از پیشینیان اهل خیر پیروی می کند و خودش پیشوای اهل نیکی پس از خود است. راوی گفته است:

در این هنگام همام فریادی کشید و بی هوش به زمین افتاد. و امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود، هان به خدا سوگند از این می ترسیدم، و فرمود: اندرز رسا، با اهلش چنین می کند. کسی به حضرت عرض کرد: ای امیر مؤمنان در مورد خودتان چه؟ فرمودند: برای هر کس وقتی و سببی است که از آن نمی گذرد پس تو شتاب نکن و سخنت را تکرار نکن که آن را شیطانی بر زیانت انداخته است.

[۲۲۷۲]-۲- عبد الله غالب روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند، برای مؤمن سزاوار است که هشت خصلت در او باشد: باوقار در فتنه ها، شکبیا در بلاها، سپاسمند در آسایش، قانع به روزی خدا، ستم نکردن به دشمنان و به زحمت نینداختن دوستان، خستگی در تن و آسایش مردم از او. همانا دانش دوست مؤمن، بردباری وزیر او، شکیبایی فرمانده سربازانش، مهربانی برادر و نرمی پدر او است.

[۲۲۷۳]-۳- ابو حمزه روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السلام فرمودند: مؤمن خاموشی

ص: ۵۰۷

المؤمن یصمت لیسلم، و ینطق لیغنم، لا یحدّث أمانته الأصدقاء و لا یکتّم شهادته من البعداء، و لا یعمل شیئا من الخیر ریاء و لا یترکه حیاء، إن زکی خاف ممّا یقولون و یتستغفر الله لما لا یعلمون، لا یغزّه قول من جهله و یخاف إحصاء ما عمله.

[۲۲۷۴]-۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض من رواه رفعه إلى أبي عبد الله علیه السلام قال:

المؤمن له قوه فی دین، و حزم فی لین، و ایمان فی یقین، و حرص فی فقه، و نشاط فی هدی، و برّ فی استقامه، و علم فی حلم، و کیس فی رفق، و سخاء فی حقّ، و قصد فی غنی، و تجمل فی فاقه، و عفو فی قدره، و طاعه لله فی نصیحه، و انتهاء فی شهوه، و ورع فی رغبه، و حرص فی جهاد، و صلاح فی شغل، و صبر فی شدّه. و فی الهزاهز وقور، و فی المکاره صبور، و فی الرّخاء شکور. و لا یغتاب و لا یتکبر، و لا یقطع الرّحم. و لیس بواهن و لا ینظر فی غلیظ. و لا یسبّقه بصره، و لا یفضحه بطنه، و لا یغلبه فرجه، و لا یحسد الناس.

یعیّر و لا یمیّر، و لا یمیّر. ینصر المظلوم و یرحم المسکین. نفسه منه فی عناء و الناس منه فی راحه. لا یرغب فی عزّ الدنیا، و لا

يجزع من ذلها.

لِلنَّاسِ هَمٌّ قَدْ أَقْبَلُوا عَلَيْهِ وَ لَهُ هَمٌّ قَدْ شَغَلَهُ. لَا يَرَى فِي حِكْمِهِ نَقْصًا، وَ لَا فِي رَأْيِهِ وَهْنَ، وَ لَا فِي دِينِهِ ضِيَاعًا. يَرُشِدُ مِنَ اسْتِشَارَةٍ وَ يَسَاعِدُ مِنَ سَاعَدَةٍ، وَ يَكْبَعُ عَنِ الْخَنَا وَ الْجَهْلِ.

[۲۲۷۵] ۵- عنه، عن بعض أصحابنا رفعه، عن أحدهما عليهما السلام قال:

مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَجْلِسٍ مِنْ قَرِيشٍ، فَإِذَا هُوَ بِقَوْمٍ بِيضُ ثِيَابِهِمْ، صَافِيَةٌ أَلْوَانِهِمْ، كَثِيرٌ ضَحْكُهُمْ، يَشِيرُونَ بِأَصَابِعِهِمْ إِلَى مَنْ يَمُرُّ بِهِمْ. ثُمَّ مَرَّ بِمَجْلِسٍ

ص: ۵۰۸

می گزیند تا سلامت بماند و سخن می گوید تا غنیمت بگیرد. درباره امانتش با دوستان سخن نمی گوید و شهادتش را از بیگانگان پنهان نمی کند. کار نیک را نه برای ریا انجام می دهد و نه به جهت حیا و امی گذارد. اگر در پاکی اش سخن بگویند، می هراسد و برای آنچه آنان نمی دانند از خدا آموزش می خواهد. سخن کسی که او را نمی شناسند، فرییش نمی دهد و از شمارش اعمالش به هراس می افتد.

[۲۲۷۴] ۴- یکی از راویان حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السلام رسانده، روایت کرده که فرمودند: مؤمن در دین نیرومند در نرمی دورانندیش، در یقین با ایمان، در فهمیدن آزمند، در هدایت خستگی ناپذیر، در استواری نیکو، در بردباری دانا، در مهربانی زیرک، در حق سخاوتمند، در توانگری میانه رو، در نیازمندی آراسته، در قدرت باگذشت، در اندرز فرمانبر خداوند، در شهوت خوددار، در میل پرهیزگار، در جهاد آزمند، در گرفتاری با نماز، در سختی شکیبیا، در فتنه ها باوقار، در دشواری ها شکیبیا و در آسایش سپاسمند است. نه غیبت می کند و نه خود را بزرگ می پندارد، قطع رحم نمی کند. سست و خشن و درشت خو نیست. نه چشمش بر او پیشی می گیرد. نه شکمش رسوایش می کند، نه شرمگاهش بر او چیره می شود و نه به مردم حسد می ورزد. سرزنش می شنود ولی سرزنش نمی کند. و اسراف نمی کند. ستمدیده را یاری کرده، به بی نوا دل می سوزاند. جانش از خود در زحمت است ولی مردم از او در آسایش اند. نه به عزت دنیا رغبت دارد و نه از خوارشدن در آن، نالان است. مردم اندیشه ای دارند و او هم اندیشه ای دارد که مشغولش کرده است. نه در داوری اش کاستی ای دیده می شود و نه در نظرش سبکی و در دینش تباهی ای. هر کس از او مشورت خواهد راهنمایی اش می کند، کمک کننده را کمک می کند و از دشنام و نادانی می گریزد.

[۲۲۷۵] ۵- یکی از اصحاب حدیثی که سندش را به یکی از صادقین علیهما السلام رسانده، روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام بر جمعی از قریش گذشت و مردمی دید سپیدجامه و خوش آب و رنگ و بسیار خنده که به هر کس که بر آنان می گذشت اشاره کرده [می خندیدند] سپس بر جمعی از اوس و خزرج گذشت و مردمی دید

ص: ۵۰۹

للأوس و الخزرج فإذا قوم بليت منهم الأبدان، و دقت منهم الرقاب، و اصفرت منهم الألوان، و قد تواضعوا بالكلام. فتعجب علي عليه السلام من ذلك و دخل على رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فقال: بأبي أنت و أمي، إنني مررت بمجلس لآل فلان- ثم وصفهم- و مررت بمجلس للأوس و الخزرج- فوصفهم- ثم قال: و جميع مؤمنون؟ فأخبرني يا رسول الله بصفه المؤمن؟ فنكس رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ثم رفع رأسه فقال: عشرون خصله في المؤمن، فإن لم تكن فيه لم يكمل إيمانه: إن من أخلاق المؤمنين يا علي: الحاضرون الصلاه، و المسارعون إلى الزكاه، و المطعمون المسكين، و الماسحون رأس اليتيم، و المطهرون أطمارهم، و المتزرون على أوساطهم، الذين إن حدثوا لم يكذبوا، و إذا وعدوا لم يخلفوا، و إذا ائتمنوا لم يخونوا، و إذا تكلموا صدقوا، و رهبان بالليل، و أسد بالنهار، و صائمون النهار، قائمون الليل، لا يؤذون جارا، و لا يتأذى بهم جار الذين مشيهم على الأرض هون، و خطاهم إلى بيوت الأراامل و على أثر الجنائز، جعلنا الله و إياكم من المتقين.

[۲۲۷۶] ۶- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن القاسم بن عروه، عن أبي العباس قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: من سرتة حسنته و ساءتة سيئته فهو مؤمن

[۲۲۷۷] ۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن الحسن بن [ز] علان، عن أبي إسحاق الخراساني، عن عمرو بن جميع العبدي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

شيعتنا هم الشاحبون الدابلون الناحلون، الذين إذا جنهم الليل استقبلوه بحزن.

[۲۲۷۸] ۸- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن

ص: ۵۱۰

فرسوده تن، باریک گردن و روی زرد که در سخن فروتن بودند. پس به شگفت آمده، به نزد رسول خدا آمد و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت من امروز جمع خاندان فلانی را چنین- و وصفشان کرد- و جمع اوس و خزرج را چنین- و وصفشان کرد- دیدم. سپس گفت: و همگی مؤمن بودند؟ ای رسول خدا برایم از صفات مؤمن بگو؟ رسول خدا سر به زیر انداخت، سپس سر بلند کرد و فرمود: بیست خصلت در مؤمن است که اگر در او نباشد ایمانش کامل نمی شود. ای علی از اخلاق مؤمنان است که: در نماز حاضر شوند، به زکات دادن شتاب کنند، بی نوایان را غذا داده، یتیمان را نوازش کنند، جامه هاشان را پاکیزه کرده به کمرشان ببندند. کسانی که چون به سخن آیند دروغ نمی گویند و چون وعده دهند، انجامش می دهند، اگر به آنان اطمینان شود، خیانت نکرده، چون سخن بگویند راست می گویند، راهبان شب و شیران روزند. روزه دار و شب زنده دارند. نه همسایه ای را آزار می کنند و نه همسایه ای به جهت آنان آزار می شود. کسانی که روی زمین به نرمی راه می روند و گام هایشان به سوی خانه بیوه زنان و در پی جنازه ها است. خداوند ما و شما را از پرهیزگاران قرار دهد.

[۲۲۷۶] ۶- ابو عیاس روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس که نیکی اش او را شادمان و گناهش اندوهگین کند، مؤمن است.

[۲۲۷۷]۷- عمرو بن جمیع عبدی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

شیعیان ما همان رنگ پریدگان خشک لب لاغرند، کسانی که وقتی شب همه جا را می پوشاند با اندوه به پیشوازش می روند.

[۲۲۷۸]۸- مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: شیعیان ما اهل

ص: ۵۱۱

عمر الیمانی، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

شيعتنا أهل الهدى و أهل التقى و أهل الخير و أهل الإيمان و أهل الفتح و الظفر.

[۲۲۷۹]۹- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن إسماعیل، عن منصور بزرج، عن مفضل قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إياك و السيفله فإنما شيعه علي من عفّ بطنه و فرجه، و اشتدّ جهاده، و عمل لخالقه، و رجا ثوابه، و خاف عقابه، فإذا رأيت أولئك فأولئك شيعه جعفر.

[۲۲۸۰]۱۰- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن عليّ بن رثاب، عن ابن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ شيعه عليّ كانوا خمص البطون، ذبل الشّفاه، أهل رأفه و علم و حلم، يعرفون بالزّهباتيه، فأعينوا علي ما أنتم عليه بالورع و الاجتهاد.

[۲۲۸۱]۱۱- عليّ بن إبراهيم، عن محمد بن عیسی، عن يونس، عن صفوان الجمال قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إنّما المؤمن، الذي إذا غضب لم يخرج غضبه من حقّ، و إذا رضى لم يدخله رضاه في باطل، و إذا قدر لم يأخذ أكثر ممّا له.

[۲۲۸۲]۱۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن عليّ بن النّعمان، عن ابن مسكان، عن سليمان بن خالد، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: يا سليمان، أتدری من المسلم؟ قلت جعلت فداك أنت أعلم، قال: المسلم من سلم المسلمون من لسانه و يده؛ ثمّ قال: و تدری من المؤمن؟ قال: قلت: أنت أعلم، قال: [إنّ المؤمن من ائتمنه المسلمون على أموالهم و أنفسهم، و المسلم حرام على المسلم أن يظلمه أو يخذله أو يدفعه دفعه تعتته.

ص: ۵۱۲

هدایت و پرهیزگاری و نیکی و ایمان و فتح و پیروزی اند.

[۲۲۷۹] ۹-مفصل روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: از سفلگان پرهیز که همانا شیعه علی [علیه السلام] کسی است که شکم و شرمگاهش را نگاه می دارد و بسیار کوشا است. برای آفریدگارش عمل می کند، به پاداش او امیدوار است و از کیفرش می هراسد، اگر ایشان را دیدی شیعیان جعفر [علیه السلام] را دیده ای.

[۲۲۸۰] ۱۰- ابن ابی یعفور روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا شیعیان علی [علیه السلام] شکم گرسنه و خشک لب اند. اهل مهربانی و دانش و بردباری که به رهبانیت شناخته می شوند. پس [ما را] بر آنچه هستید با پرهیزگاری و کوشش یاری رسانید.

[۲۲۸۱] ۱۱- صفوان شتریان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا مؤمن کسی است که وقتی خشم گیرد، خشمش او را از حق خارج نمی کند، چون خرسند شود، خرسندی اش او را به باطل نمی کشد و وقتی توانا شود بیشتر از آنچه مال او است برنگیرد.

[۲۲۸۲] ۱۲- سلیمان خالد روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: ای سلیمان می دانی مسلمان چه کسی است؟ من عرض کردم: جانم فدایت شما دانایان.

فرمودند: مسلمان کسی است که مسلمانان دیگر از دست و زبانش ایمن باشند.

سپس فرمودند: و آیا می دانی مؤمن کیست؟ او گفته است که من عرض کردم:

شما دانایان. فرمودند: مؤمن کسی است که مسلمانان او را امانتدار اموال و جان خویش قرار دهند. بر مسلمان حرام است که به مسلمانی دیگر ستم کند یا او را تنها گذارد یا او را چنان براند که به زحمت اندازد.

ص: ۵۱۳

[۲۲۸۳] ۱۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن أبي أيوب، عن أبي عبيدة، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنما المؤمن، الذي إذا رضی لم يدخله رضاه فی إثم و لا باطل، و إذا سخط لم يخرجه سخطه من قول الحق، و الذي إذا قدر لم يخرج قدرته إلى التعدی إلى ما ليس له بحق.

[۲۲۸۴] ۱۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن أبي البختري رفعه قال:

سمعتة يقول: المؤمنون هينون لئنون كالجمال الأنف إذا قيد انقاد، و إن أنيخ على صخره استناخ.

[۲۲۸۵] ۱۵- علي بن إبراهيم، عن أبيه عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ثلاثة من علامات المؤمن: العلم بالله، و من يحب، و من يكره.

[۲۲۸۶]۱۶- و بهذا الإسناد قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: المؤمن كمثل شجرة لا- يتحات ورقها في شتاء و لا صيف، قالوا: يا رسول الله، و ما هي؟ قال: التخله.

[۲۲۸۷]۱۷- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن أورمه، عن أبي إبراهيم الأعجمي، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

المؤمن حليم لا يجهل و إن جهل، عليه يحلم؛ و لا يظلم، و إن ظلم غفر؛ و لا يبخل، و إن بخل عليه صبر.

[۲۲۸۸]۱۸- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن منذر بن جيفر، عن آدم أبي الحسين اللؤلؤي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۵۱۴

[۲۲۸۳]۱۳- ابو عبيده روايت کرده که حضرت باقر عليه السلام فرمودند: همانا مؤمن کسی است که وقتی خرسند شود، خرسندی اش او را به گناه و باطلی نکشد و چون خشم گیرد خشمش او را از گفتن حق بیرون نبرد. و مؤمن کسی است که چون توانا شود، قدرتش او را به آنچه حقش نیست و ندارد.

[۲۲۸۴]۱۴- از ابو البختری حدیثی که سندش را به حضرت علی علیه السلام رسانده، روایت شده که ایشان فرمودند: از رسول خدا شنیدم می فرماید: مؤمنان، آسان گیر و نرمخویند همچون شتر انس گرفته ای که چون رانده شود به راه می افتد و چون بر سنگی بخوابانند، می خوابد.

[۲۲۸۵]۱۵- سکونی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: سه چیز از نشانه های مؤمن است: شناخت خدا، شناختن کسی که خدا دوستش دارد و شناختن کسی که دوستش ندارد.

[۲۲۸۶]۱۶- همو از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

مؤمن همچون درختی است که برگ هایش نه در زمستان و نه در تابستان نمی ریزد. گفتند: ای رسول خدا آن کدام درخت است؟ فرمودند: درخت خرما.

[۲۲۸۷]۱۷- یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مؤمن بردباری است که نادانی نمی کند و اگر بر او نادانی کنند، بردباری می کند، و ستم نمی کند و اگر ستم شود، می بخشاید و بخل نمی ورزد و اگر به او بخل ورزند، شکیبایی می کند.

[۲۲۸۸]۱۸- آدم ابو حسین لؤلؤئی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

المؤمن من طاب مكسبه، و حسنت خليفته، و صحت سريرته، و أنفق الفضل من ماله، و أمسك الفضل من كلامه، و كفى الناس شره، و أنصف الناس من نفسه.

[۲۲۸۹] ۱۹- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن الحسن بن علي، عن أبي كهمس، عن سليمان بن خالد، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ألا أتبتكم بالمؤمن؟ من ائتمنه المؤمنون على أنفسهم و أموالهم، ألا أتبتكم بالمسلم؟ من سلم المسلمون من لسانه و يده؛ و المهاجر من هجر السيئات و ترك ما حرم الله، و المؤمن حرام على المؤمن أن يظلمه أو يخذله أو يغتابه أو يدفعه دفعه.

[۲۲۹۰] ۲۰- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن مفضل بن عمر، عن أبي أيوب العطار، عن جابر قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: إنما شيعه عليّ: العلماء، العلماء، الذّبل الشّفاء، تعرف الرّهبايّه على وجوههم.

[۲۲۹۱] ۲۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن معروف بن خربوذ، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

صلى أمير المؤمنين عليه السلام بالناس الصّبح بالعراق، فلما انصرف وعظهم فبكى و أبكاهم من خوف الله، ثم قال: أما و الله لقد عهدت أقواما على عهد خليلي رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و إنهم ليصبحون و يمسون شعثا غيرا خمصا، بين أعينهم كركب المعزى، يبيتون لرّبهم سجدا و قياما يراو حون بين أقدامهم و جباههم، يناجون ربّهم و يسألونه فكّاك رقابهم من النار، و الله لقد رأيتهم مع هذا و هم خائفون مشفقون.

مؤمن کسی است که در آمدش پاکیزه، اخلاقش نیکو و باطنش سالم است. زیادی مالش را می بخشد و از افزون گویی دریغ می کند مردم از بدی اش در امان اند و خود با مردم انصاف می ورزد.

[۲۲۸۹] ۱۹- سلیمان خالد از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند: آیا به شما از مؤمن خبر ندهم؟ مؤمن کسی است که مؤمنان دیگر او را امانتدار جان و مالشان می کنند. آیا به شما بگویم مسلمان چه کسی است؟ او کسی است که مسلمانان از زبان و دستش ایمن اند. و مهاجر کسی است که از گناهان دوری کرده، حرام خداوند را واگذارد و بر مؤمن حرام است که به مؤمنی دیگر ستم کند یا او را تنها گذارد یا غیبتش کند یا از خود براند.

[۲۲۹۰] ۲۰- جابر روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: همانا شیعه علی علیه السلام بردبار، عالم و خشک لب است

که ترک دنیا از صورت هاشان شناخته می شود.

[۲۲۹۱]۲۱- معروف خزبوز روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

امیر مؤمنان علیه السلام در عراق نماز صبح خواند و چون نماز را تمام کرد، مردم را موعظه کرده، از هراس خدایشان گریاند و سپس فرمود: هان به خدا سوگند در روزگار عزیزم رسول خدا مردمی را دیدم که صبح و شام ژولیده و غبار آلود و گرسنه بودند و میان چشمهانشان همچون زانوی بز شب را برای پروردگارشان به قیام و سجده سر می کردند و حرکت شان میان پاها و پیشانی بود. با پروردگارشان مناجات کرده، نجات از دوزخ را از او می خواستند. و با این حال به خدا سوگند ترسان و نگران بودند.

ص: ۵۱۷

[۲۲۹۲]۲۲- عنه، عن السندي بن محمد، عن محمد بن الصلت، عن أبي حمزه، عن علي بن الحسين عليهما السلام قال:

صلى أمير المؤمنين عليه السلام الفجر ثم لم يزل في موضعه حتى صارت الشمس على قيد رمح و أقبل على الناس بوجهه، فقال: و الله لقد أدركت أقواما يبيتون لرَبهم سجدا و قياما يخالفون بين جباههم و ركبهم، كان زفير النار في آذانهم، إذا ذكر الله عندهم مادوا كما يمد الشجر، كأنما القوم باتوا غافلين. قال: ثم قام فما رثي ضاحكا حتى قبض صلوات الله عليه.

[۲۲۹۳]۲۳- علي بن إبراهيم، عن صالح بن السندي، عن جعفر بن بشير، عن المفضل بن عمر قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا أردت أن تعرف أصحابي فانظر إلى من اشتد ورعه و خاف خالقه و رجا ثوابه، و إذا رأيت هؤلاء فهؤلاء أصحابي.

[۲۲۹۴]۲۴- عنه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن الحسن بن شَمون، عن عبد الله بن عمرو بن الأشعث، عن عبد الله بن حماد الأنصاري، عن عمرو بن أبي المقدم، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: شيعتنا المتبادلون في ولايتنا، المتحابون في مودتنا، المتزاورون في إحياء أمرنا، الذين إن غضبوا لم يظلموا، و إن رضوا لم يسرفوا، برکه علی من جاووا، سلم لمن خالطوا.

[۲۲۹۵]۲۵- عنه، عن محمد بن علي، عن محمد بن سنان، عن عيسى التهريري، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من عرف الله و عظمه منع فاه من الكلام و بطنه من الطعام، و عفا نفسه بالصيام و القيام؛ قالوا: بآئنا و أمهاتنا يا رسول الله، هؤلاء

ص: ۵۱۸

[۲۲۹۲]۲۲- ابو حمزه روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السلام فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام چون نماز صبح را گذارد، در

جایش مانند تا خورشید به اندازه یک نيزه برآمد. آن گاه به مردم رو کرد و فرمود: به خدا سوگند مردمی را دیدم که صبح و شام در سجده و قیام بوده، میان پا و پیشانی هاشان حرکت می کردند، گویا که لهیب آتش در گوششان بود. وقتی در میان ایشان از خدا یاد می شد می لرزیدند چنان که درخت می لرزد، گویا که مردمی غافل بوده اند. سپس حضرت برخاست و دیگر خندان دیده نشد تا وفات کرد. درود خدا بر او.

[۲۲۹۳] ۲۳- مفضل عمر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه خواستی اصحابم را بشناسی بین که کدام یک، پرهیزگاری اش بیشتر است، از آفریدگارش می هراسد و به پاداشش امیدوار است. هرگاه ایشان را دیدی، اصحاب مرا دیده ای.

[۲۲۹۴] ۲۴- ابو مقدم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: شیعیان ما در راه ولایتمان به یکدیگر می بخشند، در راه دوستی مان یکدیگر را دوست می دارند و برای زنده کردن امرمان یکدیگر را دیدار می کنند، کسانی که اگر خشمگین شوند، ستم نمی کنند و اگر خرسند گردند، زیاده روی نمی کنند. بر همسایگانشان مبارک اند و با کسانی که درمی آمیزند، در سلامت به سر می برند.

[۲۲۹۵] ۲۵- عیسی جریری از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هر کس خداوند و عظمتش را بشناسد، دهانش از سخن و شکمش از خوراک باز می ماند و جانش با روزه و شب زنده داری پاک می شود. گفتند: پدر و مادرمان به فدایت ای رسول خدا آیا اینان دوستان خدایند؟ فرمودند: دوستان خدا

ص: ۵۱۹

أولياء الله؟ قال: إنَّ أولياء الله سكتوا فكان سكوتهم ذكرا، و نظروا فكان نظرهم عبرة، و نطقوا فكان نطقهم حكمة، و مشوا فكان مشيهم بين الناس بركة، لو لا الآجال التي قد كتبت عليهم، لم تقرُّ أرواحهم في أجسادهم خوفا من العذاب و شوقا إلى الثواب.

[۲۲۹۶] ۲۶- عنه، عن بعض أصحابه من العراقيين، رفعه قال:

خطب النَّاس الحسن بن علي صلوات الله عليه فقال: أيها النَّاس، أنا أخبركم عن أخ لي كان من أعظم النَّاس في عيني، و كان رأس ما عظم به في عيني صغر الدنيا في عينه، كان خارجا من سلطان بطنه، فلا يشتهي ما لا يجد و لا يكثر إذا وجد؛ كان خارجا من سلطان فرجه، فلا يستخف له عقله و لا رأيه؛ كان خارجا من سلطان الجهالة، فلا يمد يده إلا على ثقة لمنفعه؛ كان لا يشتهي و لا يتسخط و لا يتبرم، كان أكثر دهره صماتا فإذا قال بَدَّ القائلين؛ كان لا يدخل في مرء، و لا يشارك في دعوى و لا يدلي بحجبه حتى يري قاضيا، و كان لا يغفل عن إخوانه و لا يخص نفسه بشيء دونهم؛ كان ضعيفا مستضعفا فإذا جاء الجَدَّ كان ليثا عاديا؛ كان لا يلوم أحدا فيما يقع العذر في مثله حتى يري اعتذارا، كان يفعل ما يقول؛ و يفعل ما لا يقول كان إذا ابتزّه أمران لا يدري أيهما أفضل نظر إلى أقربهما إلى الهوى فخالفه؛ كان لا يشكو و جعا إلا عند من يرجو عنده البرء، و لا يستشير إلا من يرجو عنده النصيحة؛ كان لا يتبرم و لا يتسخط و لا يتشكى و لا يشتهي و لا ينتقم و لا يغفل عن العدو. فعليكم بمثل هذه الأخلاق الكريمة إن أطقتموها فإن لم تطيقوها، كلَّها فأخذ القليل خير من ترك الكثير؛ و لا حول و لا قوه إلا بالله.

چون خاموشی گزینند، خاموشی شان ذکر است. و چون بنگرند، نگریستن شان عبرت است و چون به سخن در آیند، سخنان حکمت است و چون به راه بیفتند، در میان مردم برکت و فراوانی می پراکنند. اگر نبود اجل هایی که برایشان نوشته شده، به جهت هراس از کفر و اشتیاق به پاداش هرگز جانشان در تن نمی ماند.

[۲۲۹۶] ۲۶- یکی از اصحاب عراقی روایت کرده که حضرت مجتبی- درود خدا بر او- در خطبه ای به مردم فرمود: ای مردم برایتان از برادری که داشتم می گویم.

که در چشمم از بزرگ ترین مردمان بود. و بزرگ ترین چیزی که او را در چشم من بزرگ کرده بود، کوچکی دنیا در چشم او بود. بیرون از چیرگی شکم بود. به آنچه نداشت میل نمی یافت و چون آن را می یافت زیاده روی نمی کرد و بیرون از چیرگی شرمگاهش بود. تا خرد و اندیشه اش را برای آن خوار نکند و بیرون از چیرگی نادانی، تا دستش را جز به آنچه محکم است و جز برای منفعت دراز نکند. هوسرانی نمی کرد، خشمگین نمی شد و ملول نمی گشت. بیشتر روزگارش را خاموشی می گزید. ولی چون به سخن درمی آمد بر گویندگان چیره می شد. در جدال وارد نمی شد. نه در ادعایی شرکت می جست و نه دلیلی می آورد مگر داوری ببیند. از برادرانش غافل نشده، خودش را به آنان برتری نمی داد. لاغر بود و ناتوان شمرده می شد ولی چون هنگام کوشیدن می شد، شیری آماده حمله بود. هیچ کس را برای چیزی که عذرخواهی اش ممکن بود، سرزنش نمی کرد تا عذرخواهی اش را ببیند. هم آنچه را می گفت انجام می داد و هم آنچه را نمی گفت. وقتی دو کار جلوی رویش قرار می گرفت و او نمی دانست که کدام یک برتر است، با آنچه به هوس نزدیک تر بود مخالفت می کرد. از دردش جز نزد کسی که به او امیدی می رفت، شکایت نمی کرد و جز با کسی که به خیرخواهی اش امید داشت مشورت نمی کرد. ملول نمی شد، خشم نمی گرفت، گله نمی کرد، هوسبازی نمی کرد و به دنبال انتقام نبود و از دشمن غافل نمی شد بر شما باد به چنین اخلاق بزرگوارانه، اگر تاب آن را دارید. و اگر همه را تاب نمی آید، برگرفتن اندکی از آن بهتر از وا گذاشتن بسیاری می باشد. و لا حول و لا قوه الا بالله.

[۲۲۹۷] ۲۷- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن مهزم؛ و بعض اصحابنا، عن محمد بن علی، عن محمد بن إسحاق الکاهلی؛ و أبو علی الأشعری، عن الحسن بن علی الکوفی، عن العیاس بن عامر، عن ربیع بن محمد، جمیعاً عن مهزم الأسدی قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا مهزم، شيعتنا من لا يعدو صوته سمعه، و لا شحناؤه بدنه، و لا يمتدح بنا معلنا و لا يجالس لنا عابا و لا يخاصم لنا قاليا، إن لقي مؤمنا أكرمه و إن لقي جاهلا هجره. قلت: جعلت فداك، فكيف أصنع بهؤلاء المتشيعه؟ قال: فيهم التمييز و فيهم التبديل و فيهم التمهيص، تأتي عليهم سنون تفنيهم و طاعون يقتلهم و اختلاف يبدهم، شيعتنا من لا يهر هرير الكلب و لا يطعم طمع الغراب و لا يسأل عدونا و إن مات جوعا، قلت: جعلت فداك، فأين أطلب هؤلاء؟ قال: في أطراف الأرض، أولئك الخفيض عيشهم، المنتقله ديارهم، إن شهدوا لم يعرفوا و إن غابوا لم يفتقدوا، و من الموت لا يجزعون، و في القبور يتراوون، و

إن لجأ إليهم ذو حاجه منهم رحموه، لن تختلف قلوبهم و إن اختلف بهم الدار. ثم قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: أنا المدينة و عليّ الباب، و كذب من زعم أنه يدخل المدينة لا من قبل الباب، و كذب من زعم أنه يحبني و يبغض عليّ صلوات الله عليه.

[۲۲۹۸] ۲۸- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة بن مهران، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال: من عامل الناس فلم يظلمهم، و حدّتهم فلم يكذبهم، و وعدهم فلم يخلفهم كان ممن حرّمت غيبته و كملت مروءته و ظهر عدله و وجبت أخوته.

[۲۲۹۹] ۲۹- عنه، عن ابن فضال، عن عاصم بن حميد، عن أبي حمزه الثمالي،

ص: ۵۲۲

[۲۲۹۷] ۲۷- مهزم اسدی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ای مهزم شیعه ما کسی است که صدایش از گوش و دشمنی اش از بدن فراتر نرود. ما را آشکارا نستاید و با عیب جوی ما هم نشین نشده، با دشمنانمان ستیزه نکند. اگر مؤمنی را دیدار کند گرامی اش بدارد و چون نادانی را دیدار کند، از او دوری گزیند. من عرض کردم: جانم فدایت پس من با این شیعه نمایان چه کنم؟ فرمودند: آنان با جدایی و دگرگون شدن خالص می شوند: قحطی هایی که نابودشان می کند، طاعونی که می کشد و اختلافی که پراکنده شان می کند. شیعه ما کسی است که چون سگ زوزه نکشد و چون کلاغ حرص نورزد و اگر از گرسنگی هم بمیرد از دشمنان ما چیزی نخواهد. من عرض کردم: جانم فدایت من از کجا ایشان را بجویم؟ فرمودند: در این سو و آن سوی زمین. آنان سبک زندگی و خانه به دوش اند. اگر حاضر باشند کسی نمی شناسدشان و اگر غایب شوند کسی سراغشان را نمی گیرد. از مرگ نمی هراسند و همدیگر را در گورها دیدار می کنند. و اگر نیازمندی به ایشان پناه آورد، به او رحم می کنند. هرگز دل هاشان از یکدیگر جدا نمی گردد اگرچه خانه هاشان جدا باشد. سپس فرمودند: رسول خدا فرموده است: من شهرم و علی در آن. و دروغ می گوید کسی که پندارد به شهر، جز از درش می توان رفت و دروغ می گوید کسی که می پندارد مرا دوست دارد و با علی - درود خدا بر او - دشمن است.

[۲۲۹۸] ۲۸- سماعة مهران روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس با مردم معامله کند و آن گاه ستمشان نکند و به آنان حدیث بگوید و دروغ نگوید و وعده شان بدهد و به انجامش برساند، از کسانی است که غیبتشان حرام است و مردانگی شان کامل، عدلشان آشکار و برادری شان واجب است.

[۲۲۹۹] ۲۹- فاطمه دختر امام حسین علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمود: سه

ص: ۵۲۳

عن عبد الله بن الحسن، عن أمه فاطمه بنت الحسين بن عليّ عليهما السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم: ثلاث خصال من كُنَّ فيه استكمل خصال الإيمان: إذا رضى لم يدخله رضاه فى باطل، و إذا غضب لم يخرج به الغضب من الحق، و إذا قدر لم يتعاط ما ليس له.

[۲۳۰۰] ۳۰- عنه، عن أبيه، عن عبد الله بن القاسم، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إن لأهل الدّين علامات يعرفون بها: صدق الحديث و أداء الأمانة و وفاء بالعهد و صلته الأرحام و رحمته الصّغفاء و قلّه المراقبه للنساء- أو قال قلّه المواتاه للنساء- و بذل المعروف و حسن الخلق و سعه الخلق و اتّباع العلم و ما يقرب إلى الله عزّ و جلّ زلفى: طوبى لهم و حُسن مآبٍ و طوبى شجره فى الجنّة أصلها فى دار النّبىّ محمّد صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم، و ليس من مؤمن إلّا- و فى داره غصن منها، لا يخطر على قلبه شهوه شىء إلّا أتاه به ذلك، و لو أنّ راكبا مجدّا سار فى ظلّها مائه عام ما خرج منه، و لو طار من أسفلها غراب ما بلغ أعلاها حتّى يسقط هرما، ألا ففى هذا فارغوا، إنّ المؤمن من نفسه فى شغل، و التّياس منه فى راحه، إذا جنّ عليه اللّيل افترش وجهه و سجد لله عزّ و جلّ بمكارم بدنه يناجى المذى خلقه فى فكاك رقبته؛ ألا فهكذا كونوا.

[۲۳۰۱] ۳۱- عنه، عن إسماعيل بن مهران، عن سيف بن عميره، عن سليمان بن عمرو النّخعى قال: و حدّثنى الحسين بن سيف، عن أخيه علىّ، عن سليمان، عن ذكره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سئل النّبىّ صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم عن خيار العباد، فقال: اللّذين إذا أحسنوا استبشروا، و إذا أساءوا استغفروا، و إذا أعطوا شكروا، و إذا ابتلوا صبروا، و إذا غضبوا غفروا.

ص: ۵۲۴

خصلت است که در هر کسى باشد، خصلت ایمان را کامل کرده است: وقتى خرسند شد، خرسندى اش او را به باطل نکشد، وقتى خشمگین شد خشمش او را از حق بیرون نبرد و وقتى توانا گشت به آنچه مال او نیست دست نیندازد.

[۲۳۰۰] ۳۰- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: همانا برای اهل دین نشانه هاى است که با آن شناخته مى شوند:

راست گویى، اداى امانت، پیمان داری، صلّه رحم، مهربانى به ناتوانان، زیاد پیروى نکردن از زنان- یا شتاب نکردن در پیروى از زنان- بذل خیر، اخلاق خوش، گشاده خوئى و پیروى از علم و آنچه به خداوند عزّت مند نزدیک مى کند که طوبى و نیک انجامى برای آنان است. و طوبى درختى در بهشت است که ریشه اش در خانه پیامبر گرامى محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- مى باشد و هیچ مؤمنى نیست که شاخه اى از آن در خانه اش نباشد و بر دل او میل به چیزى خطور نمى کند جز این که آن درخت برایش مى آورد. اگر سواره کوشایی صد سال در سایه آن سفر کند به پایانش نمى رسد. و اگر کلاغى از پایین آن به پرواز درآید نمى تواند به بالایاش برسد و سپس پیر و فرتوت فرومى افتد. پس به این درخت رغبت نشان دهید. همانا مؤمن به کار خویش است و مردم از او در آسایش اند. وقتى شب فرارسد، مؤمن صورتش را بر زمین گذاشته، با گرامى ترین عضو بدنش برای خدا سجده کرده، با کسى که او را آفریده درباره نجات از دوزخ مناجات مى کند. پس شما هم چنین باشید.

[۲۳۰۱]۳۱- مردی روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: از پیامبر گرامی درباره بهترین بندگان پرسیدند، فرمود: آنان کسانی اند که چون نیکی کنند شاد می شوند، چون بد کنند، آمرزش می خواهند، وقتی چیزی به آنان داده شود، سپاس می گزارند، وقتی گرفتار گردند، شکیبایی می ورزند و چون خشمگین شوند، می بخشایند.

ص: ۵۲۵

[۲۳۰۲]۳۲- و یا سنده، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ خِيَارَكُمْ أُولُو النَّهْيِ؛ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ أُولُو النَّهْيِ؟ قَالَ: هُمُ أُولُو الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ وَ الْأَحْلَامِ الرَّزِينَةِ وَ صَلَةِ الْأَرْحَامِ، وَ الْبِرِّهِ بِالْأُمَّهَاتِ وَ الْآبَاءِ وَ الْمُتَعَاهِدِينَ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْجِيرَانَ وَ الْيَتَامَى، وَ يَطْعَمُونَ الطَّعَامَ وَ يَفْشُونَ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ وَ يَصَلُّونَ وَ النَّاسَ نِيَامَ غَافِلُونَ.

[۲۳۰۳]۳۳- عنه، عن الهيثم التَّهْدِيّ، عن عبد العزيز بن عمر، عن بعض أصحابه، عن يحيى بن عمران الحلبيّ قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أي الخصال بالمرء أجمل؟ فقال: وقار بلا مهابة، و سماح بلا طلب مكافأة، و تشاغل بغير متاع الدنيا.

[۲۳۰۴]۳۴- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن أبي ولّاد الحنّاط عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان عليّ بن الحسين عليه السلام يقول: إنّ المعرفة بكمال دين المسلم تركه الكلام فيما لا يعنيه و قلّه مرأته، و حلمه و صبره و حسن خلقه.

[۲۳۰۵]۳۵- عليّ بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن محمد بن عرفة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْبَهِكُمْ بِي؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ:

أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا، وَ أَلْيَنُكُمْ كَنَفًا، وَ أَبْرَزُكُمْ بَقْرَابَتَهُ، وَ أَشَدَّكُمْ حُبًّا لِإِخْوَانِهِ فِي دِينِهِ، وَ أَصْبِرُكُمْ عَلَى الْحَقِّ، وَ أَكْظِمُكُمْ لِلْغَيْظِ، وَ أَحْسَنُكُمْ عَفْوًا، وَ أَشَدَّكُمْ مِنْ نَفْسِهِ إِِنْصَافًا فِي الرِّضَا وَ الْغَضَبِ.

[۲۳۰۶]۳۶- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي حمزة، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال:

ص: ۵۲۶

[۲۳۰۲]۳۲- همو از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند:

همانا بهترین های شما، خردمندان اند. گفتند: ای رسول خدا خردمندان کیانند؟ فرمودند: آنان صاحبان اخلاق نیک و بردباری

متین و صلۀ رحم و نیکوکار به مادران و پدران و رسیدگی کنندگان به فقیران و همسایگان و یتیمان اند. و کسانی که اطعام کرده، سلام آشکاره گفته، در هنگامی که مردم غافل در خوابند نماز می گزارند.

[۲۳۰۳] ۳۳- یحیی بن عمران حلبی گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: کدام خصلت ها برای مرد نیکوتر است؟ فرمودند: وقار بدون بزرگی کردن، بخشش بدون عوض خواستن و پرداختن به غیر دنیا.

[۲۳۰۴] ۳۴- ابو ولّاد حنّاط از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام می فرمودند: همانا نشانه کامل بودن دین مسلمان، سخن نگفتن در چیزی که به او مربوط نمی شود، اندکی مجادله، بردباری، شکیبایی و خوش اخلاقی او است.

[۲۳۰۵] ۳۵- محمّد عرفه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: آیا شما را به شبیه ترین کس به خودم آگاه نکنم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا. فرمود: خوش اخلاق ترین و نرم جانب ترین و نیکوکارینتان به خویشاوندان، بسیار دوست ترین تان به برادران دینی، شکیباترین تان به حقّ، خشم خورترین و نیکوگذشت ترین و خوش انصاف ترین تان در خرسندی و خشم.

[۲۳۰۶] ۳۶- ابو حمزه روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السّلام فرمودند: از اخلاق مؤمن

ص: ۵۲۷

من أخلاق المؤمن: الإنفاق على قدر الإقتار، والتوسّع، على قدر التوسّع و إنصاف النَّاس، و ابتداءؤه إيّاهم بالسّلام عليهم.

[۲۳۰۷] ۳۷- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن فضال، عن ابن بکیر، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

المؤمن أصلب من الجبل، الجبل يستقلّ منه و المؤمن لا يستقلّ من دینه شیء.

[۲۳۰۸] ۳۸- علی بن ابراهیم، عن صالح بن السنّدی. عن جعفر بن بشیر، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

المؤمن حسن المعونه، خفيف المئونه، جيد التدبير لمعيشته، لا يلسع من جحر مرّتين.

[۲۳۰۹] ۳۹- علی بن محمّد بن بندار، عن ابراهیم بن إسحاق، عن سهل بن الحارث، عن الدّلهات مولى الرّضا عليه السّلام قال:

سمعت الرّضا عليه السّلام يقول: لا- يكون المؤمن مؤمنا حتّى يكون فيه ثلاث خصال: سنّه من ربّه، و سنّه من نبيّه، و سنّه من وليّه؛ فأما السنّه من ربّه فكتمان سرّه، قال الله عزّ و جلّ: **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ وَّ أَمَا السَّنّه من نبيّه فمداراه النَّاسَ فَإِنَّ اللَّهَ عزّ و جلّ أمر نبيّه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و اله و سلّم بمداراه النَّاسَ فقال: **خُذِ الْعَفْوَ وَّ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَّ أَمَا السَّنّه من وليّه فالصّبر فى البأساء و الصّراء.****

[۲۳۱۰] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان، عن قتیبہ الأعشی قال:

ص: ۵۲۸

است هزینه کردن به قدر تنگدستی و گشاده دستی به قدر گشایش، انصاف با مردم و شتاب در سلام گفتن به آنان.

[۲۳۰۷] ۳۷- زراره روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: مؤمن از کوه استوارتر است. از کوه کاسته می شود ولی از دین مؤمن هیچ کاسته نمی شود.

[۲۳۰۸] ۳۸- اسحاق عمّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مؤمن، یاوری اش نیکو و هزینه اش سبک است. زندگی اش را به خوبی اداره کرده، از یک سوراخ دوبار گزیده نمی شود.

[۲۳۰۹] ۳۹- دلهاث غلام حضرت رضا علیه السلام گفته است: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم می فرماید:

هیچ مؤمنی مؤمن نمی شود مگر سه خصلت در او باشد، یک سنّت از پروردگارش، یک سنّت از پیامبرش و سنّتی نیز از سرپرستش. اما سنّت پروردگار، نهان کردن راز او است. که خدای عزّتمند فرمود: «او دانای نهان است و نهانش را بر کسی آشکار نمی کند مگر به رسولی که از او خرسند باشد.» [جنّ (۷۲): ۲۶ و ۲۷] و سنّت پیامبر مدارا با مردم است. که خداوند عزّتمند پیامبر گرامی اش را به مدارای با مردم فرمان داده و فرموده است: «گذشت را در پیش گیر و به نیکی فرمان ده.» [اعراف (۷): ۱۹۹]. و سنت ولی و سرپرست، شکیبایی در تنگدستی و گرفتاری است.

اندک شمار بودن مؤمنان

[۲۳۱۰] ۱- قتیبہ اعشی گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: زن مؤمن

ص: ۵۲۹

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: المؤمنه أعزّ من المؤمن، و المؤمن أعزّ من الكبريت الأحمر، فمن رأى منكم الكبريت الأحمر؟

[۲۳۱۱] ۲- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن أبي نجران، عن مثني الحنّاط، عن كامل التّمّار قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: الناس كلّهم بهائم - ثلاثا - إلا قليلا من المؤمنين، و المؤمن غريب، ثلاث مرّات -

[۲۳۱۲] ۳- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لأبي بصير: أما والله لو أتى أجد منكم ثلاثة مؤمنين يكتمون حديثي ما استحللت أن

أَکْتَمُهُمْ حَدِيثًا.

[۲۳۱۳] ۴- محمّد بن الحسن، و علی بن محمّد بن بندار، عن إبراهيم بن إسحاق، عن عبد الله بن حمّاد الأنصاري، عن سدير الصيرفي قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السّلام فقلت له: و الله ما يسعك القعود، فقال: و لم يا سدير؟ قلت: لكثرة مواليك و شيعتك و أنصارك، و الله لو كان لأمير المؤمنين عليه السّلام ما لك من الشّيعه و الأنصار و الموالى ما طمع فيه تيم و لا عدى، فقال: يا سدير، و كم عسى أن يكونوا؟ قلت: مائه ألف، قال: مائه ألف؟ قلت:

نعم؛ و مائتى ألف؟ قال: مائتى ألف؟ قلت: نعم، و نصف الدّنيا. قال: فسكت عني ثمّ قال: يخفّ عليك أن تبلغ معنا إلى ينبع؟ قلت: نعم فأمر بحمار و بغل أن يسرجا فبادرت فركبت الحمار فقال يا سدير أترى أن تؤثرنى بالحمار قلت البغل أزين و أنبل، قال: الحمار أرفق بي؛ فنزلت فركب الحمار و ركبت البغل، فمضينا فحانت الصّلاه فقال: يا سدير، انزل بنا نصلّ، ثمّ قال: هذه أرض سبخه لا تجوز الصّلاه فيها، فسرنا حتّى صرنا إلى أرض حمراء، و نظر إلى غلام

ص: ۵۳۰

از مرد مؤمن کمیاب تر است و مرد مؤمن از کبریت سرخ کمیاب تر. و چه کسی از میان شما کبریت سرخ دیده است؟

[۲۳۱۱] ۲- کامل تمار گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: مردم همگی چارپایان اند- و سه بار باز فرمود- مگر اندکی از مؤمنان. و مؤمن، تنها است- و سه بار باز فرمود-.

[۲۳۱۲] ۳- ابن رثاب گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که به ابو بصیر می فرماید: هان به خدا سوگند اگر من از میان شما سه مؤمن بیابم که حدیث ما را نمانند، روا نمی دانم که هیچ حدیثی از ایشان نماند.

[۲۳۱۳] ۴- سدير صيرفي گفته است: به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفتم و عرض کردم: به خدا سوگند در خانه نشستن شما روا نیست. حضرت فرمودند: چرا ای سدير؟ عرض کردم: به جهت دوستان و شیعیان و یاوران بسیاری که دارید. اگر شیعیان و یاران و دوستانی که شما دارید، امیر مؤمنان علیه السّلام داشت، نه تیم و نه عدی نسبت به او جرأت نمی یافتند. حضرت فرمود: ای سدير به گمانت شیعیان من چه اندازه اند؟ من عرض کردم: صد هزار، فرمودند: صد هزار؟ من گفتم: بله و شاید دوپست هزار. فرمودند: دوپست هزار؟ من گفتم بله و شاید هم نیم دنیا. او گفته است: در این هنگام حضرت سکوت کرد و آن گاه فرمود: آیا می توانی با ما به سوی ينبع- دژی میان مکه و مدینه- بیایی؟ من عرض کردم: بله. پس دستور داد تا الاغ و استری زین کردند. من شتاب کرده، بر الاغ سوار شدم. حضرت فرمودند: ای سدير می توانی الاغ را به من بدهی؟ من عرض کردم: آستر آراسته تر و نجیب تر است. فرمودند: الاغ برای من بهتر است. پس من فرود آمدم و حضرت بر الاغ سوار شد. و من بر آستر سوار شدم و به راه افتادیم. چون وقت نماز شد، فرمودند: سدير فرود آ، تا نماز بخوانیم. سپس فرمودند: این زمین شوره زار است و نماز در آن جایز نیست. پس به راه افتادیم تا به زمینی سرخ رسیدیم.

یرعی جداء، فقال: و الله يا سدير، لو كان لى شيعه بعدد هذه الجداء ما وسعنى القعود، و نزلنا و صلينا، فلما فرغنا من الصلاه عطفت على الجداء فعددتها فإذا هي سبعة عشر.

[۲۳۱۴] ۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن سماعه بن مهران قال:

قال لى عبد صالح صلوات الله عليه: يا سماعه، أمنوا على فرشهم و أخافوني، أما و الله لقد كانت الدنيا و ما فيها إلا واحد يعبد الله، و لو كان معه غيره لأضافه الله عزّ و جلّ إليه حيث يقول: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فغبر بذلك ما شاء الله، ثمّ إنّ الله آنسه بإسماعيل و إسحاق فصاروا ثلاثة، أما و الله إنّ المؤمن لقليل و إنّ أهل الكفر لكثير، أتدرى لم ذاك؟ فقلت: لا. أدرى جعلت فداك، فقال: صيروا أنسا للمؤمنين، يبتئون إليهم ما فى صدورهم فيستريحون إلى ذلك و يسكنون إليه.

[۲۳۱۵] ۶- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن أورمه، عن النضر، عن يحيى بن أبى خالد القمّاط، عن حمران بن أعين قال:

قلت لأبى جعفر عليه السلام: جعلت فداك، ما أقلنا، لو اجتمعنا على شاه ما أفيناها.

فقال: ألا أحدثك بأعجب من ذلك؟ المهاجرون و الأنصار ذهبوا إلا- و أشار بيده- ثلاثة. قال: حمران: فقلت: جعلت فداك، ما حال عمّار؟ قال: رحم الله عمّارا أبا اليقظان، بايع و قتل شهيدا، فقلت فى نفسى: ما شىء أفضل من الشهاده؛ فنظر إلى فقال: لعلك ترى أنّه مثل الثلاثة، أيهاات أيهاات.

[۲۳۱۶] ۷- الحسين بن محمد، عن معلّى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن علي بن جعفر قال:

حضرت به جوانى كه بزغاله مى چراند نگرىست و فرمود: اى سدير به خدا سوگند اگر من شيعيانى به شمار اين بزغاله ها داشتم روا نبود كه بنشينم. آن گاه فرود آمده، نماز گزارديم. و چون نماز را به پايان برديم من به بزغاله ها نگرىسته، آن ها را شمردم. هفده بزغاله بودند.

[۲۳۱۴] ۵- سماعه مهران گفته است: بنده صالح [حضرت كاظم]- درود خدا بر او- به من فرمودند: اى سماعه بر بسترهاشان ايمن ماندند و مرا به هراس انداختند. هان به خدا سوگند زمانى در اين دنيا جز يك تن كه خداوند را عبادت مى كرد نبود. و اگر جز او كسى بود، خداوند عزّت مند او را نيز ياد مى كرد آن جا كه فرمود: «همانا ابراهيم امّيتى بود فرمانبر خدا و راست دين. و از مشركان نبود.» [نحل (۱۶): ۱۲۰] و تا آن جا كه خدا خواست بدین ترتيب سپرى شد. سپس خداوند او را با اسماعيل و اسحاق همدم كرد و سه تن شدند. هان به خدا سوگند مؤمن اندك است و كافران بسيارند. آیا مى دانی چرا؟ من گفتم: نمى دانم جانم به فدایت. فرمودند: آنان همدم مؤمنان قرار داده شدند تا مؤمنان آنچه در سينه دارند به آنان بازگويند و از نگاهدارى راز

آسوده گشته، آرامش یابند.

[۲۳۱۵]۶-حمران اعین گفت: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: جانم فدایت چه اندک هستیم ما، که اگر به خوردن گوسفندی گرد آییم، تمامش نمی کنیم؟ فرمودند: آیا شگفت تر از این را به تو نگویم؟

مهاجران و انصار جز سه تن شان-و با دست اشاره کردند-همگی [از دین] بیرون رفتند. من عرض کردم: جانم فدایت عمّار چگونه بود؟ فرمودند: خدا عمّار ابو یقظان را بیامرزد، بیعت کرد و شهید شد. من با خودم گفتم: چه چیزی از شهادت برتر است. حضرت به من نگریست و فرمود: شاید گمان کنی که او نیز همچون آن سه تن بوده است. هیئات، هیئات که چنین نبود.

[۲۳۱۶]۷-علی جعفر گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرماید: هر کس

ص: ۵۳۳

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول: ليس كلّ من قال بولايتنا مؤمنا و لكن جعلوا أنسا للمؤمنين.

باب الرضا بموهبه الإيمان و الصبر على كلّ شيء بعده

[۲۳۱۷]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن فضيل بن يسار، عن عبد الواحد بن المختار الأنصاريّ قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: يا عبد الواحد، ما يضرّ رجلا-إذا كان على ذا الرأى-ما قال الناس له و لو قالوا: مجنون؛ و ما يضرّه و لو كان على رأس جبل يعبد الله حتّى يجيئه الموت.

[۲۳۱۸]۲-علی بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن ابن مسكان، عن معلی بن خنيس، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم قال: الله تبارك و تعالى: لو لم يكن في الأرض إلا مؤمن واحد لاستغثت به عن جميع خلقى و لجعلت له من إيمانه أنسا لا يحتاج إلى أحد.

[۲۳۱۹]۳-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر، عن الحسين بن موسى، عن فضيل بن يسار، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

ما يبالي من عرفه الله هذا الأمر أن يكون على قلّه جبل يأكل من نبات الأرض حتّى يأتيه الموت.

[۲۳۲۰]۴-علی بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن كليب بن معاويه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

ص: ۵۳۴

به ولایت ما معتقد شد، مؤمن نیست بلکه آنان همدم مؤمنان قرار داده شده اند.

«خرسندی به موهبت ایمان و شکیبایی بر هر چیزی پس از آن»

[۲۳۱۷]۱- عبد الواحد بن مختار انصاری روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: ای عبد الواحد هیچ مردی را-وقتی بر این اعتقاد [ولایت] باشد- سخنان مردم زیان نمی رساند، اگرچه به او بگویند: دیوانه. و به او زبانی نمی رساند اگرچه بر سر کوهی تنها باشد و خدا را عبادت کند تا مرگش فرارسد.

[۲۳۱۸]۲- معالیٰ خنیس از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرموده اند: خداوند پاک و والا فرمود: اگر در زمین جز یک مؤمن نباشد من با او از همه آفریدگانم بی نیازی می جویم و برای او از ایمانش انسی قرار می دهم که به هیچ کسی نیازمند نباشد.

[۲۳۱۹]۳- فضیل یسار روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: کسی که خدا او را با این امر آشنا ساخته، چه باک دارد که بر قلّه کوهی گیاه خواری کند تا مرگش فرارسد.

[۲۳۲۰]۴- کلب معاویه گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: بر

ص: ۵۳۵

سمعته يقول: ما ينبغي للمؤمن أن يستوحش إلى أخيه فمن دونه، المؤمن عزيز في دينه.

[۲۳۲۱]۵- عنه، عن أحمد بن محمد بن محمد بن خالد، عن فضاله بن أيوب، عن عمر بن أبان و سيف بن عميره، عن فضيل بن يسار قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السّلام في مرضه مرضها لم يبق منه إلا رأسه فقال: يا فضيل، إنني كثيرا ما أقول: ما على رجل عرفه الله هذا الأمر لو كان في رأس جبل حتى يأتيه الموت. يا فضيل بن يسار، إن الناس أخذوا يميننا و شمالا و إننا و شيعتنا هدينا الصراط المستقيم. يا فضيل بن يسار، إن المؤمن لو أصبح له ما بين المشرق و المغرب كان ذلك خيرا له و لو أصبح مقطعا أعضاؤه كان ذلك خيرا له. يا فضيل بن يسار، إن الله لا يفعل بالمؤمن إلا ما هو خير له. يا فضيل بن يسار، لو عدلت الدنيا عند الله عزّ و جلّ جناح بعوضه ما سقى عدوّه منها شربه ماء. يا فضيل بن يسار، إنّه من كان همّه همّا واحدا كفاه الله همّه، و من كان همّه في كلّ وادٍ لم يبال الله بأى وادٍ هلك.

[۲۳۲۲]۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن محمد بن سنان، عن ابن مسكان، عن منصور الصّيقلي و المعلى بن خنيس قال:

سمعنا أبا عبد الله عليه السّلام يقول: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: قال الله عزّ و جلّ: ما ترددت في شيء أنا فاعله كترددى في موت عبدى المؤمن، إننى لأحبّ لقاءه و يكره الموت فأصرفه عنه، و إنّه ليدعونى فأجيبه و إنّه ليسألنى فأعطيه، و لو لم

يكن في الدنيا إلا واحد من عبیدی مؤمن لاستغنیة به عن جمیع خلقی و لجعلت له من إیمانہ أنسالا يستوحش إلى أحد.

ص: ۵۳۶

مؤمن سزاوار نیست که در هراس خود با برادر و جز او همدم شود که مؤمن در دین خود گرامی است.

[۲۳۲۱]۵- فضیل یسار گفت: به نزد خداوند صادق علیه السلام رفتم. در بیماری ای که جز سر، از او چیزی باقی نگذاشته بود. آن گاه ایشان فرمودند: ای فضیل من فراوان می گویم که وقتی خداوند مردی را با این امر آشنا کند، هیچ باکی بر او نیست که بر سر کوهی بماند تا مرگش فرارسد. ای فضیل یسار مردم به چپ و راست رفتند ولی ما و شیعیانمان به صراط مستقیم هدایت شدیم. ای فضیل یسار اگر آنچه میان خاور و باختر است برای مؤمن باشد، همان خیر او است و اگر اعضای تنش بریده گردد نیز خیر او است. ای فضیل یسار خداوند با مؤمن جز خیر نمی کند، ای فضیل یسار اگر این دنیا در نزد خداوند شکوهمند به اندازه بال مگسی می ارزید به دشمنانش از آن شربت آبی هم نمی نوشانید. ای فضیل یسار هر کس که هدفش یکی باشد، خداوند او را به هدفش می رساند ولی هر کس که هدفش در هر دره ای بگردد خدا اهمیت نمی دهد که او در کدام دره بمیرد.

[۲۳۲۲]۶- منصور صیقل و معالی خنیس گفته اند: از حضرت صادق علیه السلام شنیدیم که رسول خدا فرموده اند: خداوند عزتمند فرمود: در هیچ کاری که من انجام دهنده اش بودم جز در مرگ بنده مؤمنم، برنگشتم. من دیدارش را دوست می دارم ولی او مرگ را نمی پسندد، پس مرگ را از او باز می گردانم. او مرا می خواند و من پاسخش می دهم، او از من می خواهد و من می دهم. و اگر در دنیا جز یکی از بندگانم مؤمن نباشند من به سبب او، از همه آفریدگانم بی نیازی می جویم و از ایمانش انسی برایش قرار می دهم تا با هیچ کسی همدم نگردد.

ص: ۵۳۷

باب فی سکون المؤمن إلى المؤمن

[۲۳۲۳]۱- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن یونس، عن ذکره، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

إن المؤمن ليسكن إلى المؤمن كما يسكن الظمآن إلى الماء البارد.

باب فیما يدفع الله بالمؤمن

[۲۳۲۴]۱- محمد بن یحیی، عن علی بن الحسن التیمی، عن محمد بن عبد الله بن زرارہ، عن محمد بن الفضیل، عن ابي حمزه، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

إن الله يدفع بالمؤمن الواحد عن القرية الفناء.

[۲۳۲۵]۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

لا يصيب قريه عذاب و فيها سبعة من المؤمنين.

[۲۳۲۶]۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن غير واحد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قيل له في العذاب إذا نزل بقوم يصيب المؤمنین؟ قال: نعم، و لكن یخلصون بعده.

باب فی أنّ المؤمن صنفان

[۲۳۲۷]۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن نصیر ابي الحكم الخثعمی، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

المؤمن مؤمنان: فمؤمن صدق بعهد الله و وفى بشرطه و ذلك قول الله عزّ و جلّ: **رَجُلًا صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فذَلِكَ الَّذِي لَا تَصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا**

ص: ۵۳۸

آرامش یافتن مؤمن در کنار مؤمن

[۲۳۲۳]۱- مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا مؤمن با مؤمن آرام می گیرد چنان که تشنه با آب سرد آرام می گیرد.

آنچه خداوند به وسیله مؤمن بر طرف می کند

[۲۳۲۴]۱- ابو حمزه روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: همانا خداوند به سبب یک مؤمن نابودی را از شهری بر طرف می کند.

[۲۳۲۵]۲- ابو حمزه روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: چون در شهری هفت مؤمن باشد هیچ عذابی به آن نمی رسد.

[۲۳۲۶]۳- چندین نفر روایت کرده اند که به حضرت صادق علیه السلام عرض شد: آیا وقتی عذاب بر مردمی فرود می آید، به مؤمنان ایشان هم می رسد؟ فرمودند: آری ولی پس از آن، نجات می یابند.

مؤمنان دو گروه اند

[۲۳۲۷]۱- نصیر ابو حکم خثعمی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

مؤمنان دو گونه اند: مؤمنی که پیمان خدا را پذیرفته و شرایطش را پاس داشته است و این همان است که خدای شکوهمند فرموده است: «مردانی که آنچه را با خدا پیمان بسته بودند، پذیرفتند.» [احزاب (۳۳): ۲۳] و این مؤمنی است که نه هراس دنیا و نه

ص: ۵۳۹

و لا أهوال الآخرة و ذلك مَمَّن يشفع و لا يشفع له، و مؤمن كخامه الزرع، تعوَج أحيانا، و تقوم أحيانا فذلك مَمَّن تصيبه أهوال الدنیا و أهوال الآخرة، و ذلك مَمَّن يشفع له و لا يشفع.

[۲۳۲۸] ۲- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن عبد الله، عن خالد العمي، عن خضر بن عمرو، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعت يقول: المؤمن مؤمنان: مؤمن وفي لله بشروطه التي شرطها عليه، فذلك مع التبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن أولئك رفيقا، و ذلك من يشفع و لا يشفع له، و ذلك مَمَّن لا تصيبه أهوال الدنیا و لا أهوال الآخرة، و مؤمن زلت به قدم فذلك كخامه الزرع كيفما كفأته الريح انكفا، و ذلك مَمَّن تصيبه أهوال الدنیا و الآخرة؛ و يشفع له و هو على خير

[۲۳۲۹] ۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن يونس بن يعقوب، عن أبي مريم الأنصاري، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قام رجل بالبصره إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرنا عن الإخوان، فقال: الإخوان صنفان: إخوان الثقة و إخوان المكاشره؛ فأما إخوان الثقة فهم الكف و الجناح و الأهل و المال، فإذا كنت من أحيك على حد الثقة فابذل له مالك و بدنك، و صاف من صافاه و عاد من عاداه، و اكنم سرّه و عيبه و أظهر منه الحسن؛ و اعلم أيها السائل أنهم أقل من الكبريت الأحمر، و أما إخوان المكاشره فإنك تصيب لذتك منهم فلا تقطعن ذلك منهم، و لا تطلبن ما وراء ذلك من ضميرهم، و ابذل لهم ما بذلوا لك من طلاقه الوجه و حلاوه اللسان.

ص: ۵۴۰

هراس آخرت به او نمی رسد. و او از کسانی است که شفاعت می کند نه این که شفاعت بشود. و مؤمن گروه دیگر همچون ساقه تازه گیاه است که گاه کج و گاه راست می شود. چنین مؤمنی از کسانی است که هراس دنیا و هراس آخرت به او می رسد و از کسانی است که برایش شفاعت می کنند و خود شفاعت نمی کند.

[۲۳۲۸] ۲- خضر عمرو گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: مؤمنان دو گروه اند: مؤمنی که شروط خدا با خودش را پاس داشته است. که با پیامبران و راستان و شهیدان و نیکان است و ایشان خوب رفیقانی هستند. او از کسانی است که شفاعت می کند نه این که شفاعت شود. و او از کسانی است که نه هراس دنیا و نه هراس آخرت به او نمی رسد. و مؤمنی هم هست که گامی او را لغزنده است.

او همچون ساقه تازه گیاهی است که باد او را به هر سو کج کند، کج می شود. و او از کسانی است که هم هراس دنیا و هم

هراس آخرت به او می رسد و او از کسانی است که برایش شفاعت می شود و نیک سرانجام است.

[۲۳۲۹]۳- ابو مریم انصاری روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: در بصره مردی برخاست و به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد، ای امیر مؤمنان برای ما از برادران [مؤمن] بفرما.

حضرت فرمودند: برادران دو گروه اند: برادران اطمینان و برادران گشاده رو.

برادران اطمینان، دست و بازو و خاندان و مال اند. پس هر گاه به برادرت اطمینان یافتی، مال و بدنت را به او ببخش، با دوستان نابش خالص باشد و با دشمنانش دشمنی کن، راز و عیش را بپوشان و نیکی اش را آشکار گردان. و ای پرسشگر بدان که آنان از کبریت سرخ نیز اندک ترند. اما برادران گشاده رو، کسانی که از ایشان دل خوش می شوی. پس تو نیز این دل خوشی را از ایشان دریغ نکن و جز این هم از درویشان نخواه. و آنچه از گشاده رویی و شیرین زبانی به تو بخشیده اند تو نیز ببخش.

ص: ۵۴۱

باب ما أخذہ اللہ علی المؤمن من الصبر علی ما یلحقہ فیما ابتلی بہ

[۲۳۳۰]۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن عیسی، عن علی بن التّعمان، عن داود بن فرقد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أخذ الله ميثاق المؤمن على أن لا تصدق مقاتله و لا ينتصف من عدوه، و ما من مؤمن يشفى نفسه إلا بفضيحتها لأن كل مؤمن ملجم.

[۲۳۳۱]۲- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، جميعا عن ابن محبوب، عن أبي حمزه الثّمالي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم: إن الله أخذ ميثاق المؤمن على بلایا أربع، أيسرها عليه مؤمن يقول بقوله يحسده، أو منافق يقفو أثره، أو شيطان يغويه، أو كافر يرى جهاده، فما بقاء المؤمن بعد هذا.

[۲۳۳۲]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عیسی، عن ابن مسكان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما أفلت المؤمن من واحده من ثلاث و لربّما اجتمعت الثلاث عليه: إمّا بغض من يكون معه في الدار، يخلق عليه بابه يؤذيه، أو جار يؤذيه، أو من في طريقه إلى حوائجه يؤذيه. و لو أن مؤمنا على قلبه جبل لبعث الله عزّ و جلّ إليه شيطانا يؤذيه و يجعل الله له من إيمانه أنسا لا يستوحش معه إلى أحد.

[۲۳۳۳]۴- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر، عن داود بن سرحان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أربع لا يخلو منهنّ المؤمن أو واحده منهنّ مؤمن يحسده و هو أشدّهنّ عليه، و منافق يقفو أثره، أو عدوّ يجاهده، أو شيطان يغويه.

پیمان گرفتن خداوند از مؤمن برای شکیبایی اش در گرفتاری

[۲۳۳۰] ۱- داود فرقد روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: خداوند از مؤمن بر این که گفتارش پذیرفته نشود و از دشمنش انتقام گرفته نشود پیمان گرفته است و هیچ مؤمنی نیست که جانش جز با رسوایی غروب کند؛ زیرا همه مؤمنان لگام بر دهان اند.

[۲۳۳۱] ۲- ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: همانا خداوند بر چهار بلا از مؤمن پیمان گرفته است که آسان ترین اش حسدورزیدن مؤمنی است به او که هم عقیده او است یا منافقی که دنبال رد پای او است یا شیطانی که او را گمراه می کند یا کافری که قصد جنگ با او دارد. و پس از این همه، از مؤمن چه می ماند.

[۲۳۳۲] ۳- ابن مسکان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مؤمن نمی تواند خود را از یکی از سه چیز برهاند و چه بسا هر سه چیز بر او گرد آیند. یا دشمنی هم خانه که در را به رویش بسته، آزارش می رساند یا همسایه ای که آزار می کند یا کسی که در راه رسیدن او به نیازمندی هایش قرار دارد. و اگر مؤمنی بر قلّه کوهی هم باشد خداوند عزّتمند شیطانی را به سویش می فرستد تا او را بیازارد درحالی که برای او هم از ایمانش انسی می گذارد تا با وجود آن با کسی همدم نشود.

[۲۳۳۳] ۴- داود سرخان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

چهار چیز است که مؤمن از همه یا یکی از آنها برکنار نیست: مؤمنی که به او حسد بورزد و این سخت ترین آن چهار چیز است، منافقی که رد او را می پاید، دشمنی که با او می ستیزد، یا شیطانی که گمراهش می کند.

[۲۳۳۴] ۵- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن سنان، عن عمار بن مروان، عن سماعه بن مهران، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ جعل وليه في الدنيا غرضاً لعدوه.

[۲۳۳۵] ۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عیسی، عن محمد بن عجلان قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فشكا إليه رجل الحاجه، فقال له: اصبر فإنّ الله سيجعل لك فرجا. قال: ثمّ سكت ساعه ثمّ أقبل على الرجل فقال: أخبرني عن سجن الكوفه، كيف هو؟ فقال: -أصلحك الله- ضيق متنن و أهله بأسوا حال، قال: فإنّما أنت في السّجن، فتريد أن تكون فيه في سعه؟ أما علمت أنّ الدنيا سجن المؤمن.

[۲۳۳۶] ۷- عنه، عن محمد بن عليّ، عن إبراهيم الحذاء، عن محمد بن صغير، عن جدّه شعيب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: الدنيا سجن المؤمن فأى سجن جاء منه خير؟

[۲۳۳۷] ۸- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحجاج، عن داود بن أبي يزيد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

المؤمن مكفر.

و في روايه أخرى: و ذلك أن معروفه يصعد إلى الله فلا ينشر في الناس و الكافر مشكور.

[۲۳۳۸] ۹- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من مؤمن إلا و قد وكل الله به أربعة: شيطانا يغويه يريد أن يضله، و كافرا

ص: ۵۴۴

[۲۳۳۴] ۵- سماعة مهران روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا خداوند عزتمند در این دنیا دوست خود را هدف تیر دشمنش قرار داده است.

[۲۳۳۵] ۶- محمد عجلان گفته است: من نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی از نیازمندی شکایت کرد. حضرت به او فرمود: شکیبایی کن که خداوند برایت گشایشی خواهد گذاشت. سپس مدتی خاموشی گزید و آن گاه به آن مرد رو کرده، فرمود: برایم از زندان کوفه بگو که چگونه جایی است؟ او عرض کرد: -خدا کارت را بسامان کند- تنگ و بدبو است و گرفتارانش در بدترین حال اند.

حضرت فرمودند: تو هم در زندانی. آیا می خواهی در زندان آسوده باشی؟ مگر نمی دانی که دنیا زندان مؤمن است؟

[۲۳۳۶] ۷- شعيب گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: دنیا زندان مؤمن است. و از کدام زندان خیر و خوشی می آید؟

[۲۳۳۷] ۸- داود ابو یزید روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مؤمن بسیار ناسپاسی می شود.

و در روایت دیگری آمده است: و این بدان جهت است که نیکی او به سوی خدا بالا- می رود و در میان مردم پراکنده نمی شود. ولی کافر سپاسگزاری می شود.

[۲۳۳۸] ۹- عبد الله سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هیچ مؤمنی نیست که خداوند چهار نفر را بر او نگمارده باشد: شیطانی که او را می فریبد تا

ص: ۵۴۵

یغتاله و مؤمنا يحسده و هو أشدهم عليه، و منافقا يتبع عثراته.

[۲۳۳۹] ۱۰- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سمعتة يقول: إذا مات المؤمن خلى على جيرانه من الشياطين عدد ربيعه و مضر، كانوا مشتغلين به.

[۲۳۴۰] ۱۱- سهل بن زياد، عن يحيى بن المبارك، عن عبد الله بن جبلة، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما كان ولا يكون ولا يس بكائن مؤمن إلا و له جار يؤذيه؛ و لو أن مؤمنا فى جزيره من جزائر البحر لا تبث الله له من يؤذيه.

[۲۳۴۱] ۱۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن أبي أيوب، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما كان فيما مضى ولا فيما بقى ولا فيما أنتم فيه مؤمن إلا و له جار يؤذيه

[۲۳۴۲] ۱۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: ما كان ولا يكون إلى أن تقوم الساعة مؤمن إلا و له جار يؤذيه.

باب شدّه ابتلاء المؤمن

[۲۳۴۳] ۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن أشد الناس بلاء الأنبياء، ثم الذين يلونهم، ثم الأمثل فالأمثل.

[۲۳۴۴] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن

ص: ۵۴۶

گمراهش گرداند، کافری که در کمین او است، مؤمنی که به او حسد می ورزد- و این سخت ترین این چهار تا است- و منافقی که لغزش هایش را دنبال می کند.

[۲۳۳۹] ۱۰- جابر گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: وقتی مؤمن بمیرد همسایگانش را با شیاطینی به شمار [دو قبیله] ربيعه و مضر تنها می گذارد در حالی که پیش از آن به سبب او از ایشان بازداشته می شدند.

[۲۳۴۰] ۱۱- اسحاق عمار روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: نبوده و نیست و نخواهد بود مؤمنی که همسایه اش او را نیازارد. اگر مؤمنی در جزیره ای از جزیره های دریا باشد، خداوند کسی را به سويش برمی انگیزد تا او را نیازارد.

[۲۳۴۱] ۱۲- اسحاق عمار روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: در گذشته نبوده، در آینده هم نخواهد بود و اینک نیز نیست مؤمنی که همسایه اش او را نیازارد.

[۲۳۴۲]۱۳- معاویة عمّار گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: نبوده و تا قیامت هم نخواهد بود مؤمنی که همسایه اش او را نیازارد.

دشواری گرفتاری مؤمن

[۲۳۴۳]۱- هشام سالم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: سخت دچارترین مردم، پیامبران اند و سپس کسانی که از ایشان پیروی می کنند و سپس بهترین و به نیکی نزدیک ترین آنان.

[۲۳۴۴]۲- عبد الرحمان حجاج گفت: نزد حضرت صادق علیه السّلام از بلا سخن رفت

ص: ۵۴۷

محبوب، عن عبد الرّحمن بن الحجاج قال:

ذکر عند أبي عبد الله عليه السلام البلاء وما يخصّ الله عزّ وجلّ به المؤمن، فقال:

سئل رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من أشدّ الناس بلاء في الدّنيا؟ فقال: التّبيون ثمّ الأمثل فالأمثل و يتلى المؤمن بعد على قدر إيمانه و حسن أعماله، فمن صحّ إيمانه و حسن عمله اشتدّ بلاؤه و من سخط إيمانه و ضعف عمله قلّ بلاؤه.

[۲۳۴۵]۳- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن زيد الشّحام، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ عظيم الأجر لمع عظيم البلاء، و ما أحبّ الله قوما إلّا ابتلاهم.

[۲۳۴۶]۴- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، و محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، جميعا عن حمّاد بن عيسى، عن ربعيّ بن عبد الله، عن فضيل بن يسار، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

أشدّ الناس بلاء الأنبياء ثمّ الأوصياء ثمّ الأمثال فالأمثال.

[۲۳۴۷]۵- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ لله عزّ و جلّ عبادا في الأرض من خالص عباده، ما ينزل من السّماء تحفه إلى الأرض إلّا صرفها عنهم إلى غيرهم و لا يليه إلّا صرفها إليهم.

[۲۳۴۸]۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أحمد بن عبيد، عن الحسين بن علوان، عن أبي عبد الله عليه السّلام أنّه قال:

- و عنده سدير- إنّ الله إذا أحبّ عبدا غتّه بالبلاء غتّا، و إنّنا و إيّاكم يا سدير لنصبح به و نمسى.

و از آنچه خداوند عزّتمند مؤمن را به آن اختصاص داده است که حضرت فرمود:

از رسول خدا پرسیدند: در دنیا چه کسی سخت دچارترین مردمان است؟ فرمودند: پیامبران و سپس بهترین و به نیکی نزدیکترین مردمان و پس از آن مؤمن است که به اندازه ایمانش و نیکی اعمالش دچار می شود. پس هرکس ایمانش درست بوده، عملش نیکو باشد، سخت تر دچار می گردد و آن که ایمانش بی مایه و عملش سست است، بلایش اندک است.

[۲۳۴۵]۳-زید شحام روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: همانا پاداش بزرگ به همراه بلای بزرگ است. و چون خداوند مردمانی را دوست داشته باشد، دچارشان می کند.

[۲۳۴۶]۴-فضیل یسار روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: سخت دچارترین مردمان، پیامبران اند و سپس جانشینان ایشان و سپس بهترین و به نیکی نزدیکترین آنان.

[۲۳۴۷]۵-ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: همانا خداوند عزّتمند، در زمین، بندگان خالصی دارد که وقتی از آسمان تحفه ای به زمین فرو بفرستد، از ایشان بازگردانده، به سوی دیگران می فرستد و چون بلایی باشد به سوی آنان می فرستد.

[۲۳۴۸]۶-حسین علوان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام -درحالی که سدیّر نزدشان بود- فرمودند: خداوند وقتی بنده ای را دوست داشته باشد او را با بلا، به سختی می فشارد و ای سدیّر ما و شما با بلا صبح و شام می کنیم.

[۲۳۴۹]۷-حمّاد از پدرش روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: وقتی

سنان، عن الولید بن علاء، عن حمّاد، عن أبیه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا وَثَجَّهَ بِالْبَلَاءِ ثَجًّا، فَإِذَا دَعَا قَالَ: لَيْبِكَ عَبْدِي، لئن عَجَلتْ لَكَ مَا سَأَلتْ إِنِّي عَلَى ذَلِكَ لِقَادِرٌ، وَ لئن ادَّخرتْ لَكَ فَمَا ادَّخرتْ لَكَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ.

[۲۳۵۰]۸-عنه، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن زيد الزّراد، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: إِنَّ عَظِيمَ الْبَلَاءِ يَكافَأُ بِهِ عَظِيمَ الْجَزَاءِ، فَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ بِعَظِيمِ الْبَلَاءِ، فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ الرِّضَا، وَ مِنْ سَخَطِ الْبَلَاءِ فَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ السَّخَطُ.

[۲۳۵۱] ۹- عنه، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن زكريا بن الحرّ، عن جابر بن يزيد، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنما يتلى المؤمن في الدنيا على قدر دينه؛ أو قال: على حسب دينه.

[۲۳۵۲] ۱۰- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن بعض أصحابه، عن محمد بن المشي الحضرمي، عن محمد بن بهلول بن مسلم العبدی، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنما المؤمن بمنزله كفه الميزان، كلما زيد في إيمانه زيد في بلائه.

[۲۳۵۳] ۱۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: المؤمن لا يمضي عليه أربعون ليلة إلا عرض له أمر يحزنه، يذكر به.

[۲۳۵۴] ۱۲- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن صفوان، عن

ص: ۵۵۰

خداوند پاک و والا بنده ای را دوست بدارد او را با بلا می فشارد و جگر خونش می کند، و چون او به درگاه خداوند دعا کند، می فرماید: جانم ای بنده من. من به شتاب در دادن آنچه از من می خواهی توانایم ولی آن را برایت ذخیره می کنم، که آنچه من برایت ذخیره کنم بهتر است.

[۲۳۵۰] ۸- زید زراد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

همانا بلای بزرگ با پاداش بزرگ جزا داده می شود. و چون خداوند بنده ای را دوست بدارد او را به بلای بزرگ دچارش می کند تا هر کس خرسند شود خرسندی خدا برای او باشد و هر کس خشمگین گردد، خشم خدا برای او باشد.

[۲۳۵۱] ۹- جابر یزید روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: همانا مؤمن در این دنیا به اندازه دینش دچار بلا می شود.

[۲۳۵۲] ۱۰- محمد بن بهلول بن مسلم عبدی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا مؤمن به منزله کفه ترازو است که هر گاه به ایمانش افزوده شود، بلایش می افزاید.

[۲۳۵۳] ۱۱- محمد بن مسلم گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: بر مؤمن چهار روز نمی گذرد که موضوعی پیش آمده، اندوهگین اش می کند تا با آن به یاد خدا افتد.

[۲۳۵۴] ۱۲- ناجیه گفته است: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: مغیره می گوید:

ص: ۵۵۱

معاویه بن عمار، عن ناجیه قال:

قلت لأبی جعفر علیه السّلام: إنّ المغیره یقول إنّ المؤمن لا یتلی بالجذام و لا بالبرص و لا بكذا و لا بكذا؟ فقال: إنّ کان لغافلا عن صاحب یاسین إنّّه کان مکتعاً- ثمّ ردّ أصابعه- فقال: کأنی أنظر إلی تکنیعه أتاهاهم فأندرهم، ثمّ عاد إلیهم من الغد فقتلوه، ثمّ قال: إنّ المؤمن یتلی بكلّ بلیه و یموت بكلّ میتة إلاّ أنّه لا یقتل نفسه.

[۲۳۵۵] ۱۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد الله، عن أبیه، عن إبراهیم بن محمّد الأشعری، عن عبید بن زرارہ قال:

سمعت أبا عبد الله علیه السّلام یقول: إنّ المؤمن من الله عزّ و جلّ لبأفضل مکان- ثلاثا- إنّّه لیتلیه بالبلاء ثمّ ینزع نفسه عضوا عضوا من جسده و هو یحمد الله علی ذلك.

[۲۳۵۶] ۱۴- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن فضیل بن عثمان، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

إنّ فی الجنّه منزله لا یبلغها عبد إلاّ بالابتلاء فی جسده.

[۲۳۵۷] ۱۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبیه، عن إبراهیم بن محمّد الأشعری، عن أبی یحیی الحنّاط، عن عبد الله بن أبی یعفر قال:

شکوت إلی أبی عبد الله علیه السّلام ما ألقى من الأوجاع- و کان مسقاما- فقال لی: یا عبد الله، لو یعلم المؤمن ما له من الأجر فی المصائب لتمنّی أنّه قرّض بالمقاریض.

[۲۳۵۸] ۱۶- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن یونس بن رباط قال:

ص: ۵۵۲

مؤمن به جذام و پیسی و به فلاّن و فلاّن دچار نمی شود؟ فرمودند: او صاحب یاسین [مؤمن آل فرعون] را که دستش شل بود فراموش کرده است. آن گاه فرمود:

گویا او را می بینم که با دست شل اش به نزد آنان رفت و بیمشان داد و چون فردا به نزدشان رفت او را کشتند. سپس فرمودند: همانا مؤمن به هر بلایی دچار می شود و با هر مرگی می میرد ولی خودکشی نمی کند.

[۲۳۵۵] ۱۳- عبید زرارہ گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا مؤمن در نزد خدای عزّتمند در برترین جایگاه است- و سه بار باز فرمود- همانا خداوند او را به بلا دچار می کند، سپس عضو عضو بدنش را می برد ولی او خداوند را بر این کار سپاس می گوید.

[۲۳۵۶] ۱۴- فضیل عثمان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: همانا در بهشت جایگاهی است که هیچ بنده ای

جز با دچار شدن به بلایی در بدن به آن نمی رسد.

[۲۳۵۷]۱۵- عبد الله ابو يعفور گفت: از دردهایی که به من می رسید به حضرت صادق علیه السلام شکایت کردم- او همیشه بیمار بود- حضرت فرمودند: ای عبد الله اگر مؤمن بداند که چه پاداشی در مصیبت ها است آرزو می کند که با چندین قیچی تکه تکه شود.

[۲۳۵۸]۱۶- یونس رباط گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا اهل

ص: ۵۵۳:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ أهل الحقِّ لم يزالوا منذ كانوا في شدِّه أما إنَّ ذلك إلى مدَّة قليلة و عافيه طويله.

[۲۳۵۹]۱۷- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن الحسين بن المختار، عن أبي أسامه، عن حمران، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنَّ الله عزَّ و جلَّ ليتعاهد المؤمن بالبلاء كما يتعاهد الرُّجل أهله بالهدیة من الغیبه، و یحمیه الدُّنیا كما یحمی الطَّیب المریض.

[۲۳۶۰]۱۸- علی، عن أبيه، عن عبد الله بن المغیره، عن محمد بن یحیی الخثعمی، عن محمد بن بهلول العبدي قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لم يؤمن الله المؤمن من هزاهز الدُّنیا و لكنَّه آمنه من العمی فیها و الشَّقَاء فی الآخره.

[۲۳۶۱]۱۹- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمیر، عن حسین بن نعیمة الصَّیخَّاف، عن ذریح المحاربی، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان علی بن الحسین علیهما السلام یقول: إنَّی لأکره للرُّجل أن یعافی فی الدُّنیا فلا یصیبه شیء من المصائب.

[۲۳۶۲]۲۰- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن نوح بن شعيب، عن أبي داود المسترقّ رفعه، قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: دعی النبی صلی الله علیه و اله و سلّم إلى طعام فلما دخل منزل الرُّجل نظر إلى دجاجه فوق حائط قد باضت فتقع البيضه علی و تد فی حائط فثبتت علیه و لم تسقط و لم تنکسر، فتعجّب النبی صلی الله علیه و اله و سلّم منها، فقال له الرُّجل: أعجبت من هذه البيضه؟ فوالذي بعثك بالحقِّ ما رزئت شيئاً قطّ [قال]: فنهض رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم و لم يأكل من طعامه شيئاً و قال: من لم یرزأ فما لله فيه من حاجه.

ص: ۵۵۴:

حقّ از آغاز هماره در سختی بوده اند. همان که این، مدتش اندک است ولی عافیتش طولانی است.

[۲۳۵۹]۱۷- حمران روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: همانا خداوند شکوهمند مؤمن را با بلا نگهداری می

کند همچنان که مرد خانواده اش را در غیبت خودش با هدیه نگاه می دارد. و او را از دنیا چنان پرهیز می دهد که پزشک، بیمار را پرهیز می دهد.

[۲۳۶۰] ۱۸- محمد بن بهلول عبدی گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: خداوند مؤمن را از بلاهای پریشان کننده دنیا ایمن نکرده، بلکه او را از نابینایی در دنیا و بدبختی در آخرت ایمن کرده است.

[۲۳۶۱] ۱۹- ذریح محاربی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت سجّاد علیه السلام می فرمودند: من دوست ندارم که مرد در دنیا در عافیت باشد و هیچ مصیبتی به او نرسد.

[۲۳۶۲] ۲۰- از ابو داود مسترقّ حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السلام رسانده، روایت شده که فرمودند: پیامبر گرامی به خانه ای دعوت شد. چون حضرت به آن خانه رفت مرغی را بر روی دیوار دید که تخم گذاشته و آن تخم بر روی میخی در آن دیوار ایستاده و نمی افتد و نمی شکند. پس به شکفت آمد.

صاحب خانه به ایشان عرض کرد: آیا برای آن تخم مرغ شکفت زده شده اید؟ سو گند به کسی که تو را به حقّ فرستاده، من هیچ گاه دچار کاستی نشده ام. ناگاه رسول خدا برخاسته، در خانه او چیزی نخورد و فرمود: هر کس دچار رنج نمی شود، خدا را به او میلی نیست.

ص: ۵۵۵

[۲۳۶۳] ۲۱- عنه، عن علی بن الحکم، عن أبان بن عثمان، عن عبد الرحمن، عن أبي عبد الله عليه السلام، و أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم لا حاجة لله فيمن ليس له في ماله و بدنه نصيب.

[۲۳۶۴] ۲۲- محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن محمد بن سنان عن عثمان التّوّاء عمّن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ يبتلي المؤمن بكلّ بليّ و يميتّه بكلّ ميتّه و لا يبتليه بذهاب عقله، أما ترى أيّوب كيف سلّط إبليس على ماله و على ولده و على أهله و على كلّ شيء منه و لم يسلّط على عقله، ترك له ليوحّد الله به.

[۲۳۶۵] ۲۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن علي بن عقبه، عن سليمان بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّه ليكون للعبد منزله عند الله فما ينالها إلا بإحدى خصلتين: إمّا بذهاب ماله، أو بليّته في جسده.

[۲۳۶۶] ۲۴- عنه، عن ابن فضال، عن مثني الحنّاط، عن أبي أسامه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال الله عزّ و جلّ: لو لا أن يجد عبدي المؤمن في قلبه لعصبت رأس الكافر بعصابه حديد، لا يصدّع رأسه أبدا.

[۲۳۶۷] ۲۵- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن حسين بن عثمان، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: مثل المؤمن كمثل خامه الزرع تكفئها الرياح كذا و كذا، و كذلك المؤمن تكفئه الأوجاع و الأمراض، و مثل المنافق كمثل الإرزیه المستقيمہ التي لا يصيبها شيء حتّى يأتيه الموت فيقصفه قصفا.

ص: ۵۵۶

[۲۳۶۳] ۲۱- عبد الرحمن و ابو بصير از حضرت صادق عليه السّلام روايت کرده اند که رسول خدا فرمود: خدا به کسی که در مال و تنش بهره ای برای او نیست، میلی ندارد.

[۲۳۶۴] ۲۲- مردی روايت کرده که حضرت صادق عليه السّلام فرمودند: همانا خداوند عزّتمند مؤمن را به هر بلايي دچار کرده، به هر مرگی می میراند ولی عقلش را از بین نمی برد. نمی بینی که چگونه ابليس بر مال و فرزندان و خانواده و بر همه چیز ایوب چیره شد ولی نتوانست بر عقلش چیره شود. عقلش برای او باقی ماند تا با آن، خدا را به یکتایی بستاید.

[۲۳۶۵] ۲۳- سلیمان خالد روايت کرده که حضرت صادق عليه السلام فرمودند: برای بنده نزد خدا جایگاهی است که جز با دو کیفیت به آن نمی رسد: یا به از بین رفتن مالش یا به بلایی در تن.

[۲۳۶۶] ۲۴- ابو اسامه از حضرت صادق عليه السّلام روايت کرده که خداوند شکوهمند فرموده است: اگر بنده مؤمنم غمی به دلش راه نمی داد، سر کافر را با دستاری آهنین می بستم تا هرگز سردرد نگیرد.

[۲۳۶۷] ۲۵- ابو بصير از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که رسول خدا فرمودند:

حکایت مؤمن همچون حکایت ساقه گیاهی است که بادها آن را به این سو و آن سو تکان می دهند. که دردها و بیماری ها نیز مؤمن را به این سو و آن سو می برند.

و حکایت منافق همچون حکایت عصای آهنین بی خمی است که هیچ آسیبی به آن نمی رسد تا مرگ به سراغش بیاید و او را خرد کند.

ص: ۵۵۷

[۲۳۶۸] ۲۶- علی بن ابراهیم، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم يوما لأصحابه: ملعون كلّ مال لا يزكي، ملعون كلّ جسد لا يزكي و لو في كلّ أربعين يوما مرّه فقيل: يا رسول الله، أمّا زكاه المال فقد عرفناها فما زكاه الأجساد؟ فقال لهم: أن تصاب بآفه، قال: فتغيّرت وجوه العالدين

سمعوا ذلك منه، فلمّا رأهم قد تغيّرت ألوانهم قال لهم: أتدرون ما عنيت بقولي؟ قالوا: لا يا رسول الله، قال: بلى، الرّجل يخذش الخدشه و ينكب النّكبه و يعثر العثره و يمرض المرضه و يشاك الشّوكه و ما أشبه هذا، حتّى ذكر فى حديثه اختلاج العين.

[۲۳۶۹] ۲۷- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن ابن بكير قال:

سألت أبا عبد الله عليه السّلام: أبيتلى المؤمن بالجذام و البرص و أشباه هذا؟ قال:

فقال: و هل كتب البلاء إلاّ على المؤمن.

[۲۳۷۰] ۲۸- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن رواه، عن الحلبيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ المؤمن ليكرم على الله حتّى لو سأله الجنّه بما فيها أعطاه ذلك من غير أن ينتقص من ملكه شيئاً و إنّ الكافر ليهون على الله حتّى لو سأله الدّنيا بما فيها أعطاه ذلك من غير أن ينتقص من ملكه شيئاً. و إنّ الله ليتعاهد عبده المؤمن بالبلاء كما يتعاهد الغائب أهله بالطّرف، و إنّّه ليحميه الدّنيا كما يحمى الطّيب المريض.

[۲۳۷۱] ۲۹- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن سماعة، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

ص: ۵۵۸

[۲۳۶۸] ۲۶- مسعده صدقه از حضرت صادق عليه السّلام روايت کرده که روزی رسول خدا به اصحابشان فرمودند: نفرين شده است هر مالی که پاک نشود، نفرين شده است هر بدنی که پاک نشود، اگرچه در هر چهل روز، یک بار باشد. گفتند:

ای رسول خدا ما می دانیم که پاک کننده مال چیست ولی پاک کننده بدن را نمی دانیم؟ حضرت به آنان فرمود: [پاک کننده بدن] آسب خوردن است. در این هنگام چهره های آنان از شنیدن این سخن دگرگون شد. چون حضرت چنین دید، فرمود: آیا می فهمید که مقصود چیست؟ گفتند: خیر، ای رسول خدا، فرمودند: بله، این که انسان خراشی بردارد، حادثه ای ببیند، سر بخورد، بیمار بشود، خاری به او بخورد و مانند این ها. چنان که تکان تکان خوردن و لرزیدن چشم را هم فرمود.

[۲۳۶۹] ۲۷- ابن بكير گفته است: از حضرت صادق عليه السّلام پرسیدم: آیا مؤمن به جذام و پيسى و مانند این ها دچار می شود؟ فرمودند: آیا بلا جز بر مؤمن نوشته شده است؟

[۲۳۷۰] ۲۸- حلبی روايت کرده که حضرت صادق عليه السّلام فرمودند: همانا مؤمن نزد خدا گرامی است چنان که اگر او بهشت را با آنچه در آن است از خدا بخواهد، آن را می دهد بی آن که از حکومتش چیزی کاسته شود، و همانا کافر نزد خدا خوار است، چنان که اگر او دنیا را با آنچه در آن است از خدا بخواهد، آن را به او می دهد بی آن که چیزی از شهریارى اش کاسته شود. همانا خداوند بنده مؤمنش را به سبب بلا- نگاه می دارد چنان که مرد غایب، خانواده اش را با تحفه ها نگاه می دارد.

و همانا او را از دنیا پرهیز می دهد چنان که پزشک، بیمار را پرهیز می دهد.

[۲۳۷۱] ۲۹- سماعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در کتاب علی علیه السلام آمده

ص: ۵۵۹:

إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ النَّبِيِّينَ، ثُمَّ الْوَصِيِّينَ، ثُمَّ الْأَمْثَلِ، فَالْأَمْثَلِ وَ إِنَّمَا يَبْتَلِي الْمُؤْمِنَ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ، فَمَنْ صَحَّ دِينُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ، وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَابًا لِمُؤْمِنٍ وَ لَا عِقَابًا لِكَافِرٍ، وَ مِنْ سَخْفِ دِينِهِ وَ ضَعْفِ عَمَلِهِ قَلَّ بَلَاؤُهُ، وَ أَنَّ الْبَلَاءَ أُسْرِعَ إِلَى الْمُؤْمِنِ التَّقِيُّ مِنَ الْمَطْرِ إِلَى قَرَارِ الْأَرْضِ.

[۲۳۷۲] ۳۰- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن مالك بن عطية، عن يونس بن عمارة قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن هذا الذي ظهر بوجهي يزعم الناس أن الله لم يبتل به عبدا له فيه حاجة، قال: فقال لي: لقد كان مؤمن آل فرعون مكثع الأصابع، فكان يقول هكذا -و يمد يديه- ويقول: يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ. ثم قال لي: إذا كان الثلث الأخير من الليل في أوله، فتوضّ و قم إلى صلاتك التي تصليها فإذا كنت في السجدة الأخيرة من الركعتين الأوليين فقل و أنت ساجد:

«يا عليّ يا عظيم، يا رحمان يا رحيم، يا سامع الدعوات، يا معطي الخيرات، صلّ على محمد و آل محمد و أعطني من خير الدنيا و الآخرة ما أنت أهله و اصرف عني من شرّ الدنيا و الآخرة ما أنت أهله و اذهب عني بهذا الوجع -و تسميه- فإنه قد غاظني و أحزنني» و ألحّ في الدعاء قال فما وصلت إلى الكوفة حتى أذهب الله به عني كلّ.

باب فضل فقراء المسلمين

[۲۳۷۳] ۱- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن محمد بن سنان، عن العلاء، عن ابن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۵۶۰:

است: همانا سخت بلاترین مردمان پیامبران اند و سپس جانشینان ایشان و سپس به نیکی نزدیک ترین شان. و مؤمن به اندازه اعمال نیک خود بلا می بیند. پس هر کس درست دین و نیک و عمل باشد، بلایش سخت تر است؛ زیرا خداوند عزّتمند دنیا را پاداش مؤمن و کیفر کافر قرار نداده است و هر کس دینش بی مایه و عملش سست باشد، بلایش اندک است. همانا شتاب بلا به مؤمن پرهیزگار، بیشتر از شتاب باران به پستی های زمین است.

[۲۳۷۲] ۳۰- یونس عمارة گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: درباره این چیزی که بر صورت من پیدا شده، مردم می پندارند که خداوند هیچ بنده ای را که به او میل دارد به این بلا دچار نمی کند. حضرت به من فرمودند: مؤمن خاندان فرعون انگشتانش شل بود و با این حال دستانش را دراز می کرد و می گفت: «ای مردم از این فرستادگان پیروی کنید». [یس (۳۶): ۲۰] سپس حضرت به من فرمودند:

وقتی ثلث پایانی شب فرارسید، در آغازش وضو بگیر و نمازت را بخوان و چون به سجده پایانی دو رکعت نخستین رفتی در حال سجده بگو: «یا علیّ یا عظیم یا رحمن یا رحیم یا سامع الدّعوات یا معطی الخیرات صلّ علی محمّد و آل محمّد و اعطنی من خیر الدنیا و الآخرة ما انت اهلّه و اصرف عنی من شرّ الدنیا و الآخرة ما أنت اهلّه و اذهب عنی بهذا الوجع - و نامش را می بری - فانه قد غاظنی و احزنی».

و اصرار کن. او گفته است: من هنوز به کوفه نرسیده بودم که خداوند همه آن را از بین برد.

فضیلت نیازمندان مسلمان

[۲۳۷۳] ۱- ابن ابو یعفور روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: همانا

ص: ۵۶۱

إنّ فقراء المسلمين يتقلّبون فی ریاض الجنّه قبل أغنیائهم بأربعین خریفا، ثمّ قال: سأضرب لك، مثل ذلك إنّما مثل ذلك مثل سفینتین مرّ بهما علی عاشر فنظر فی إحداهما فلم یر فیها شیئا، فقال: أسربوها، و نظر فی الأخری فإذا هی موقوره فقال: احبسوها.

[۲۳۷۴] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن سعدان قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام: المصائب منح من الله و الفقر مخزون عند الله.

[۲۳۷۵] ۳- و عنه رفعه، عن أبي عبد الله علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم: یا علیّ، إنّ الله جعل الفقر أمانه عند خلقه، فمن ستره أعطاه الله مثل أجر الصّائم، القائم و من أفشاه إلى من یقدر علی قضاء حاجته فلم یفعل فقد قتله، أما إنّ ما قتله بسیف و لا رمح و لكنّه قتله بما نکی من قلبه.

[۲۳۷۶] ۴- عنه، عن محمّد بن علیّ، عن داود الحدّاء، عن محمّد بن صغیر، عن جدّه شعیب، عن مفضل قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام: کلّمنا ازداد العبد إیمانا ازداد ضیقا فی معیشته.

[۲۳۷۷] ۵- و یاسناده قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام: لو لا إلحاح المؤمنین علی الله فی طلب الرزق لنقلهم من الحال الّتی هم فیها إلى حال أضحیک منها.

[۲۳۷۸] ۶- عنه، عن بعض أصحابه، رفعه قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام: ما أعطی عبد من الدنیا إلاّ اعتبارا، و ما زوی عنه إلاّ اختبارا.

[۲۳۷۹] ۷- عنه، عن نوح بن شعیب و أبی إسحاق الخفّاف، عن رجل،

نیازمندان مسلمان چهل پاییز پیش از توانگران شان در باغ های بهشت می گردند.

سپس فرمودند: برایت مثلی می آورم. حکایت این مسأله، حکایت دو کشتی تهی و پر بار است که از پیش خراج گیری عبور کنند. که چون او به یکی از آن ها بنگرد و چیزی نیند، می گوید: او را رها کنید و وقتی دیگری را پر بار بیند، می گوید: این را متوقف کنید.

[۲۳۷۴]۲- سعدان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مصیبت ها داد و دهش خداوندند و فقر و نیازمندی گنجینه اش.

[۲۳۷۵]۳- همو حدیثی را به حضرت صادق علیه السلام رسانده که رسول خدا فرمودند: ای علی همانا خداوند فقر را امانتی نزد آفریدگانش نهاد، که هر کس آن را بپوشاند خداوند، پاداش روزه دار شب زنده دار را به او می دهد و هر کس آن را نزد کسی آشکار کند که می تواند نیازش را بر آورد، ولی بر نمی آورد او را کشته است. آری او را با شمشیر و نیزه نکشته است بلکه او را با زخمی در دلش کشته است.

[۲۳۷۶]۴- مفضل روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه به ایمان بنده ای افزوده شود تنگنای زندگی اش نیز افزایش می یابد.

[۲۳۷۷]۵- همو روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: اگر اصرار مؤمنان در طلب روزی نبود، خداوند ایشان را به حالی تنگتر می انداخت.

[۲۳۷۸]۶- یکی از اصحاب حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السلام رسانده، روایت کرده که فرمودند: از دنیا چیزی به بنده ای داده نشد مگر برای عبرت و چیزی از او گرفته نشد مگر برای امتحان.

[۲۳۷۹]۷- مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: در دولت باطل

عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ليس لمصاص شيعتنا في دولة الباطل إلا القوت، شرّ قوا إن شتمتم أو غرّبوا لن ترزقوا إلا القوت.

[۲۳۸۰]۸- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن الحسن الأشعري، عن بعض مشايخه، عن إدريس بن عبد الله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ، الْحَاجَةُ أَمَانَةُ اللَّهِ عِنْدَ خَلْقِهِ فَمَنْ كَتَمَهَا عَلَيَّ نَفْسَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ مَنْ صَلَّى، وَ مَنْ كَشَفَهَا إِلَيَّ مِنْ يَقْدِرُ أَنْ يَفْرَجَ عَنْهُ وَ لَمْ يَفْعَلْ فَقَدْ قَتَلَهُ، أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَقْتُلْهُ بِسَيْفٍ وَ لَا سِنَانٍ وَ لَا سَهْمٍ وَ لَكِنْ قَتَلَهُ بِمَا نَكَى مِنْ قَلْبِهِ.

[۲۳۸۱] ۹- و عنه، عن أحمد، عن علي بن الحكم، عن سعدان قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَلْتَفِتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى فُقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ شَبِيهَا بِالْمَعْتَدِرِ إِلَيْهِمْ فَيَقُولُ: وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي مَا أَفْقَرْتُكُمْ فِي الدُّنْيَا مِنْ هَوَانٍ بِكُمْ عَلَيَّ وَ لَتُرَوَّنَّ مَا أَصْنَعُ بِكُمْ الْيَوْمَ، فَمَنْ زَوَّدَ أَحَدًا مِنْكُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا مَعْرُوفًا فَخَذُوا بِيَدِهِ فَأَدْخَلُوهُ الْجَنَّةَ، قَالَ: فَيَقُولُ رَجُلٌ مِنْهُمْ: يَا رَبِّ، إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا تَنَافَسُوا فِي دُنْيَاهُمْ فَنَكَحُوا النِّسَاءَ وَ لَبَسُوا الثِّيَابَ اللَّيْنَةَ وَ أَكَلُوا الطَّعَامَ وَ سَكَنُوا الدَّوْرَ وَ رَكَبُوا الْمَشْهُورَ مِنَ الدَّوَابِّ فَأَعْطَنِي مِثْلَ مَا أُعْطِيْتَهُمْ فَيَقُولُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، لَكَ وَ لِكُلِّ عَبْدٍ مِنْكُمْ مِثْلَ مَا أُعْطِيْتِ أَهْلَ الدُّنْيَا مِنْذُ كَانَتِ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ انْقَضَتِ الدُّنْيَا سَبْعُونَ ضِعْفًا.

[۲۳۸۲] ۱۰- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن إبراهيم بن عقبة، عن إسماعيل بن سهل و إسماعيل بن عباد جميعا، يرفعانه إلى أبي عبد الله قال:

ما كان من ولد آدم مؤمن إلا فقيرا و لا كافر إلا غتيا حتى جاء إبراهيم عليه السلام

ص: ۵۶۴

برای شیعیان خالص ما جز قوت بخور و نمیر نیست. اگر خواهید به مشرق و مغرب بروید، هرگز جز قوت، روزی داده نمی شوید.

[۲۳۸۰] ۸- ادريس عبد الله از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: ای علی، نیاز، امانت خدا نزد آفریدگان است که هر کس آن را نزد خودش نهان کند، خداوند پاداش نماز گزار را به او می دهد و هر کس آن را نزد کسی آشکار کند که می تواند نیازش را بر آورد و بر نمی آورد، او را کشته است هان که او را به شمشیر و نیزه و تیر نکشته، بلکه او را به زخمی در دلش کشته است.

[۲۳۸۱] ۹- سعدان روايت کرده که حضرت صادق عليه السلام فرمودند: همانا خداوند عزتمند در روز قیامت مانند عذر خواهان، به فقیران مؤمن رو کرده، می فرماید:

سو گند به عزت و شکوهم که شما را در دنیا برای خواری تان در نزد من فقیر نکردم و امروز می بینید که با شما چه می کنم. پس هر کس در خانه دنیا به یکی از شما نیکی کرده، دستش را بگیرد و او را به بهشت ببرید، مردی از میان ایشان می گوید: پروردگارا اهل دنیا در جهان خودشان با یکدیگر مسابقه گذاشته، با زنان ازدواج کردند و جامه های نرم پوشیدند، خوراک ها خوردند و در خانه ها نشستند و بر چارپایان نامدار سوار شدند. اینک به من نیز چنان بده که به آنان دادی. خداوند پاک و والا می فرماید: هفتاد برابر آنچه از آغاز تا پایان دنیا به اهل دنیا داده ام برای تو و هر بنده ای مانند تو باد.

[۲۳۸۲] ۱۰- اسماعیل عباد حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السلام رسانده، روایت کرده که فرمودند: از فرزندان آدم هر کس مؤمن بود، فقیر بود و هر کس کافر

ص: ۵۶۵

فقال: رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا فَصَبِّرِ اللَّهُ فِي هَوْلَاءِ أَمْوَالًا وَحَاجَةً وَفِي هَوْلَاءِ أَمْوَالًا وَحَاجَةً.

[۲۳۸۳] ۱۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

جاء رجل موسر إلى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم، فجلس إلى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم، فجاء رجل معسر درن الثوب فجلس إلى جنب الموسر، فقبض الموسر ثيابه من تحت فخذه، فقال له رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: أخفت أن يمسي بك من فقره شيء؟ قال: لا. قال: فخفت أن يصيبه من غناك شيء؟ قال: لا. قال: فخفت أن يوسخ ثيابك؟ قال: لا. قال: فما حملك على ما صنعت؟ فقال: يا رسول الله، إن لي قرينا يزني لي كل قبيح و يقبح لي كل حسن، و قد جعلت له نصف مالي، فقال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم للمعسر: أ تقبل؟ قال: لا. فقال له الرجل: و لم؟ قال: أخاف أن يدخلني ما دخلك.

[۲۳۸۴] ۱۲- علي بن إبراهيم، عن علي بن محمد القاساني، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود المنقري، عن حفص بن غياث، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

في مناجاه موسى عليه السلام: يا موسى، إذا رأيت الفقر مقبلا- فقل: مرحبا بشعار الصالحين، و إذا رأيت الغنى مقبلا فقل: ذنب عجلت عقوبته.

[۲۳۸۵] ۱۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال النبي صلى الله عليه و اله و سلم: طوبى للمساكين بالصبر و هم الذين يرون ملكوت السماوات و الأرض.

ص: ۵۶۶

بود، توانگر. تا ابراهیم علیه السلام آمد و عرض کرد: «پروردگارا ما را وسیله آزمایش کافران قرار نده.» [ممتحنه (۶۰): ۵] پس خداوند مال ها و نیازی را در اینان و مال ها و نیازی را در آنان نهاد.

[۲۳۸۳] ۱۱- مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مرد توانگر پاکیزه جامه ای به نزد رسول خدا آمد و در کنارش نشست. آن گاه مرد تنگدست چرکین جامه ای آمد و در کنار آن توانگر نشست. مرد توانگر جامه اش را زیر پاهایش کشید تا به پاهای آن مرد نخورد. رسول خدا به او فرمودند: آیا ترسیدی که از فقر او چیزی به تو برسد؟ او عرض کرد: نه. حضرت فرمودند: پس ترسیدی که از توانگری او چیزی به او برسد؟ عرض کرد: نه. حضرت فرمودند:

ترسیدی که جامه هایت آلوده شود؟ عرض کرد: نه. فرمودند: پس چه چیزی تو را به این کار واداشت؟ عرض کرد: ای رسول خدا من هم نشینی دارم که زشتی‌ها را زیبا و زیبایی‌ها را زشت می‌نماید. و اینک من نیم‌مالم را به این مرد می‌دهم.

رسول خدا به مرد تنگ‌دست فرمود: آیا می‌پذیری؟ او عرض کرد: نه. مرد توانگر به او گفت: چرا؟ او گفت: می‌ترسم چنان کنم که تو کردی.

[۲۳۸۴]۱۲- حفص غیاث از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که در مناجات موسی علیه السّلام آمده است: ای موسی وقتی دیدی فقر به تو رو آورده، بگو: خوش آمدی ای نشان نیکوکاران. و چون دیدی توانگری به تو رو می‌آورد، بگو: گناهی است که کیفرش شتاب کرده است.

[۲۳۸۵]۱۳- سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: خوشا تھی دستانی که شکیبایی می‌ورزند. و آنان کسانی هستند که شهریاری آسمان‌ها و زمین را می‌بینند.

ص: ۵۶۷

[۲۳۸۶]۱۴- و یاسناده قال: قال النّبیّ صلّی الله علیه و اله و سلّم:

یا معشر المساکین، طیبوا نفسا و أعطوا الله الرّضا من قلوبکم یتبکم الله عزّ و جلّ علی فقرکم، فإن لم تفعلوا فلا ثواب لکم.

[۲۳۸۷]۱۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن نبی نصر، عن عیسی الفراء، عن محمد بن مسلم، عن ابی جعفر علیه السّلام قال:

إذا کان یوم القیامه أمر الله تبارک و تعالی منادیاً ینادی بین یدیه: أین الفقراء؟ فقیوم عنق من النّاس کثیر، فقیول: عبادی، فقیولون: لئیک ربّنا، فقیول:

إنّی لم أفقرکم لهوان بکم علیّ و لکنّی إنّما اخترتکم لمثل هذا الیوم، تصفّحوا وجوه النّاس فمن صنع إلیکم معروفا لم یصنعه إلاّ فیّ فکافوه عنّی بالجنّه.

[۲۳۸۸]۱۶- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن إبراهیم الحدّاء، عن محمد بن صغیر، عن جدّه شعیب، عن مفضّل قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام: لو لا- إلحاح هذه الشّیعه علی الله فی طلب الرّزق لنقلهم من الحال الّتی هم فیها إلی ما هو أضحق منها.

[۲۳۸۹]۱۷- أبو علیّ الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن محمد بن الحسین بن کثیر الخزاز، عن ابی عبد الله علیه السّلام قال:

قال لي: أما تدخل السوق؟ أما ترى الفاكهه تباع؟ والشئ مما تشتهيهِ؟ فقلت: بلى، فقال: أما إن لك بكل ما تراه فلا تقدر على شرائه، حسنه.

[۲۳۹۰] ۱۸- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن علي بن عقان، عن مفضل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الله جل ثناؤه ليعتذر إلى عبده المؤمن المحوج في الدنيا كما يعتذر الأخ إلى أخيه، فيقول: وعزتي وجلالي ما أحوجتك في الدنيا من هوان كان بك

ص: ۵۶۸

[۲۳۸۶] ۱۴- همو روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: ای مردمان تهی دست خوشدل باشید و رضایتی قلبی به خداوند بدهید تا او برای فقرتان به شما پاداش دهد. و اگر چنین نکنید، پاداشی ندارید.

[۲۳۸۷] ۱۵- محمد مسلم روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: چون روز قیامت شود خداوند پاک و والا به منادی ای فرمان می دهد تا در پیشگاهش فریاد کند: فقیران کجایند؟ گروه بسیاری از مردمان برمی خیزند. پس خداوند می فرماید: بندگان من؟ آنان می گویند: بله پروردگار ما. خداوند می فرماید: همانا شما را برای خواری تان در نزد خودم فقیر نکردم، بلکه همانا شما را برای چنین روزی برگزیدم. پس در چهره های مردمان جستجو کنید تا هر کس را که به شما نیکی ای کرده، که جز برای من نکرده از جانب من به بهشت ببرید.

[۲۳۸۸] ۱۶- مفضل روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: اگر اصرار این شیعیان در طلب روزی نبود، خداوند ایشان را به حالی تهی دستانه تر از آنچه هستند، می انداخت.

[۲۳۸۹] ۱۷- محمد بن حسین بن کثیر خزّاز گفته است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: آیا به بازار می روی؟ آیا میوه ها و چیزهایی که به فروش می رسد و تو دلت می خواهد، می بینی؟ من عرض کردم: بله. فرمودند: بدان برای هر آنچه می بینی و نمی توانی بخری، حسنه ای است.

[۲۳۹۰] ۱۸- مفضل روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا خداوند بزرگ ستایش، از بنده مؤمن نیازمندش در دنیا چنان عذر می خواهد که برادر از برادرش عذرخواهی می کند. و آن گاه می فرماید: سوگند به عزت و شکوهم که تو را برای خواری ات در نزد خودم نیازمند نکردم. اینک این پرده را بردار و بنگر که به

ص: ۵۶۹

علي فارع هذا السجف فانظر إلى ما عوضتك من الدنيا، قال: فيرفع فيقول: ما ضرني ما منعني مع ما عوضتني.

[۲۳۹۱] ۱۹- علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن هشام بن الحکم، عن ابی عبد الله عليه السلام قال:

إذا كان يوم القيامة قام عنق من الناس حتى يأتوا باب الجنة فيضربوا باب الجنة، فيقال لهم: من أنتم؟ فيقولون: نحن الفقراء، فيقال لهم: أقبل الحساب؟ فيقولون: ما أعطيتونا شيئاً تحاسبونا عليه، فيقول الله عزّ وجلّ: صدقوا، ادخلوا الجنة.

[۲۳۹۲] ۲۰- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن مبارك غلام شعيب قال:

سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول: إن الله عزّ وجلّ يقول: إنّي لم أغن الغني لكرامه به عليّ و لم أفقر الفقير لهوان به عليّ، و هو ممّا ابتليت به الأغنياء بالفقراء و لو لا الفقراء، لم يستوجب الأغنياء الجنة.

[۲۳۹۳] ۲۱- عليّ بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن إسحاق بن عيسى، عن إسحاق بن عمّار و المفضل بن عمر قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: مياسير شيعتنا أمتاؤنا على محاويجهم، فاحفظونا فيهم يحفظكم الله.

[۲۳۹۴] ۲۲- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: الفقر أزين للمؤمن من العذار على خدّ الفرس.

[۲۳۹۵] ۲۳- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب عن

ص: ۵۷۰:

جای آن دنیا چه به تو داده ام. او پرده را برمی دارد و آن گاه می گوید: با این چیزی که به من دادی، از آنچه مرا بازداشتی زیان نکردم.

[۲۳۹۱] ۱۹- هشام حکم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرموده اند: چون روز قیامت شود، گروهی از مردمان برخاسته، تا در بهشت می آیند و آن را به صدا درمی آورند، به آنان گفته می شود: شما کیستید؟ آنان می گویند: ما نیازمندان هستیم. به آنان گفته می شود: آیا پیش از حساب رسی آمده اید؟ آنان می گویند: به ما چیزی ندادید که برایش حساب بکشید. آن گاه خداوند عزّتمند می فرماید:

درست می گویند، به بهشت درآید.

[۲۳۹۲] ۲۰- مبارک غلام شعيب گفت: از حضرت موسى الكاظم عليه السلام شنيدم می فرماید: همانا خداوند شکوهمند می فرماید: من توانگر را به سبب گرامی بودنش در نزد خودم توانگر نکردم و نیز فقیر را به سبب خوار بودنش در نزد خودم فقیر نکردم. این از چیزهایی است که توانگران را با آن آزمودم. و اگر نیازمندان نبودند، توانگران سزاوار بهشت نمی شدند.

[۲۳۹۳] ۲۱- اسحاق عمّار و مفضل عمر روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: توانگران شیعیان ما امانتداران ما بر نیازمندان شیعه اند. پس ما را در میان ایشان حفظ کنید تا خدا شما را نگاه دارد.

[۲۳۹۴] ۲۲- هشام سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: فقر برای مؤمن آراسته تر از لگام بر عذار اسب است.

[۲۳۹۵] ۲۳- سعید مسیب گفته است: از حضرت سجّاد علیه السلام درباره این آیه پرسیدم:

ص: ۵۷۱

عبد الله بن غالب، عن أبيه، عن سعيد بن المسيّب قال:

سألت عليّ بن الحسين عليهما السلام عن قول الله عزّ وجلّ: **وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً** قال: عنى بذلك أمّه محمّد صلّى الله عليه و اله و سلّم أن يكونوا على دين واحد كفّارا كلّهم **لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا** من فضّه و لو فعل الله ذلك بأمه محمّد صلّى الله عليه و اله و سلّم لحزن المؤمنون و غمهم ذلك و لم يناكحوهم و لم يوارثوهم.

باب

[۲۳۹۶] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن أبان بن عبد الملك قال: حدّثنى بكر الأرقط، عن أبي عبد الله عليه السلام أو عن شعيب، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه دخل عليه واحد فقال:

أصلحك، الله إنى رجل منقطع إليكم بمودّتى و قد أصابتنى حاجه شديده و قد تقربت بذلك إلى أهل بيتى و قومى فلم يزدنى بذلك منهم إلاّ بعدا، قال: فما آتاك الله خير ممّا أخذ منك، قال: جعلت فداك ادع الله لى أن يغينى عن خلقه قال إنّ الله قسيم رزق من شاء على يدى من شاء، و لكن سل الله أن يغنيك عن الحاجه التى تضطرّك إلى لثام خلقه.

[۲۳۹۷] ۲- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عليّ بن أسباط، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الفقر الموت الأحمر، فقلت لأبى عبد الله عليه السلام: الفقر من الدّينار و الدرهم؟ فقال: لا، و لكن من الدّين.

باب أنّ للقلب أذنين ينفث فيهما الملك و الشيطان

[۲۳۹۸] ۱- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن حماد، عن

ص: ۵۷۲

«اگر نبود که مردمان یک گروه می شدند.» [زخرف (۴۳): ۳۳] فرمودند: مقصود امّت محمّد - درود خدا بر او و بر خاندانش - هستند که [اگر نبود که] همگی بر یک دین کافر می شدند «سقف خانه های کافران به خداوند رحمتگر را نقره می کردیم.» [زخرف (۴۳): ۳۳] و اگر خداوند با امّت محمّد - درود خدا بر او و بر خاندانش - چنین می کرد، مؤمنان اندوهگین می شدند، این کار، ایشان را غمگین می کرد و آن گاه ازدواج از میان آنان رخت بر بسته، دیگر میان خودشان ارث نمی گذاشتند.

[۲۳۹۶]۱- بکر ارقط یا شعیب گفته اند، شخصی به خدمت حضرت صادق علیه السلام آمده، عرض کرد: خدا کارت را بسامان کند من مردی ام که دوستی ام را متوجه شما کرده ام و اینک سخت نیازمند شده ام. به نزد خاندان و خویشانم رفتم ولی این کارم جز دوری از آنان به من نیفزود. حضرت فرمود: آنچه خدا به تو داده بهتر از چیزی است که از تو گرفته شده است. او عرض کرد: جانم فدایت از خدا بخواه که مرا از بندگانش بی نیاز کند. حضرت فرمودند: خداوند روزی هرکسی را به دست کسی دیگر تقسیم کرده است. ولی تو از خدا درخواست کن که تو را از نیازمندی به آفریدگان پست نگاه دارد.

[۲۳۹۷]۲- مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: فقر، مرگ سرخ است. من به ایشان عرض کردم: فقر در دینار و درهم؟ فرمودند: نه، بلکه در دین.

قلب دو گوش دارد که فرشته و شیطان در آن دو می دمند

[۲۳۹۸]۱- حماد روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هیچ قلبی نیست

ص: ۵۷۳

أبی عبد الله علیه السلام قال:

ما من قلب إلاّ - و له أذنان، علی إحداهما ملک مرشد و علی الأخری شیطان مفتن، هذا يأمره و هذا یزجره، الشیطان يأمره بالمعاصی و الملك یزجره عنها، و هو قول الله عزّ و جلّ: عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.

[۲۳۹۹]۲- الحسین بن محمّد، عن أحمد بن إسحاق، عن سعدان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

إنّ للقلب أذنين، فإذا همّ العبد بذنب قال له روح الإیمان: لا- تفعل، و قال له الشیطان، افعل، و إذا كان علی بطنها نزع منه روح الإیمان.

[۲۴۰۰]۳- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن سیف بن عمیره، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

ما من مؤمن إلاّ - و لقلبه أذنان فی جوفه، أذن ینفث فیها الوسواس الخنّاس، و أذن ینفث فیها الملك، فیؤید الله المؤمن بالملك، فذلك قوله: وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.

باب الزّوج الذی أید به المؤمن

[۲۴۰۱]۱- الحسین بن محمّد؛ و محمّد بن یحیی، جمیعاً عن علی بن محمّد بن سعد، عن محمّد بن مسلم، عن أبي سلمه، عن محمّد بن سعید بن غزوان، عن ابن أبي نجران، عن محمّد بن سنان، عن أبي خدیجه قال:

دخلت على أبي الحسن عليه السلام فقال لي: إن الله تبارك و تعالی أید المؤمن بروح منه تحضره فی کل وقت یحسن فیه و یتقی، و تغیب عنه فی کل وقت

ص: ۵۷۴

که دو گوش نداشته باشد. که بر یکی از آن ها فرشته ای هدایتگر است و بر دیگری شیطانی گمراه گر. این فرمان می دهد و آن باز می دارد. شیطان به گناه فرمان دهد و فرشته از آن باز می دارد. چنان که خداوند فرموده است: «بر راست و چپ او نشسته ای است. سخنی نمی گوید مگر این که مراقبی در کنارش حاضر است.» [قاف (۵۰):

۱۷ و ۱۸].

[۲۳۹۹]۲- ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: قلب دو گوش دارد که هر گاه بنده قصد گناه کند روح ایمان از آن گوش می گوید: نکن. و شیطان می گوید: بکن. و وقتی بنده بر شکم زنی بیفتد، روح ایمان از او جدا می شود.

[۲۴۰۰]۳- بان تغلب روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هیچ مؤمنی نیست که برای قلب درونش دو گوش نباشد: گوشی که شیطان و سوسه گر در آن می دمد و گوش دیگری که فرشته در آن می دمد. و خدا مؤمن را با فرشته، نیرومند می کند. چنان که فرموده است: «و ایشان را با روحی از سوی خودش نیرومند ساخت.» [مجادله (۵۸): ۲۲]

روحي که مؤمن با آن نیرومند شده است.

[۲۴۰۱]۱- ابو خدیجه گفته است: به نزد حضرت ابو الحسن علیه السلام رفتم و ایشان به من فرمودند: همانا خدای پاک و والا مؤمن را با روحی از سوی خودش نیرومند ساخته است که هر گاه او نیکی و پرهیزگاری می کند، با او است و هر گاه گناه می کند،

ص: ۵۷۵

یذنب فیه و یعتدی، فهی معه تهتر سرورا عند إحسانه و تسبخ فی الثری عند إساءته، فتعاهدوا عباد الله نعمه بإصلاحکم أنفسکم تزدادوا یقینا و تربحوا نفیسا ثمینا، رحم الله امرأ هم بخیر فعله أو هم بشرّ فارتدع عنه، ثم قال: نحن نؤید الروح بالطّاعه لله و العمل له.

باب الذنوب

[۲۴۰۲]۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن سنان، عن طلحه بن زید، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

كان أبی علیه السلام یقول: ما من شیء أفسد للقلب من خطیئه، إن القلب لیواقع الخطیئه فما تزال به حتّی تغلب علیه فیصیر أعلاه أسفله.

[۲۴۰۳] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن عبد الله بن مسكان، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: ﴿فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ﴾ فقال:

ما أصبرهم على فعل ما يعلمون أنه يصيرهم إلى النار.

[۲۴۰۴] ۳- عنه، عن أبيه، عن النضر بن سويد، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أما إنه ليس من عرق يضرب ولا نكبه ولا صداع ولا مرض إلا بذنب، وذلك قول الله عز وجل في كتابه: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ قال: ثم قال: وما يعفو الله أكثر مما يؤاخذ به.

[۲۴۰۵] ۴- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد، عن حريز، عن الفضيل بن يسار، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۵۷۶

از او دور است هنگام نیکی اش از شادی می لرزد و هنگام بدی اش در خاک فرومی رود. پس ای بندگان خدا، نعمت های او را با اصلاح نفسستان نگاه دارید تا به یقین تان بیفزاید و سودی ارجمنند و گران ببرید، خدا بنده ای را بیمارزد که آهنگ خیر کرده، انجامش می دهد یا آهنگ شر کرده، از آن دوری می جوید.

سپس فرمودند: و آن روح را ما به سبب اطاعت از خداوند و عمل برای او تقویت می کنیم.

گناهان

[۲۴۰۲] ۱- طلحة زید روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: پدرم علیه السلام می فرمودند: هیچ چیزی برای دل ویرانگرتر از گناه نیست. همانا دل به گناه می چسبد و پیوسته با آن می ماند تا گناه بر آن چیره می شود و آن را زیرورو می کند.

[۲۴۰۳] ۲- مردی درباره این آیه ﴿فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ﴾: چقدر بر آتش شکیبایند. [بقره (۲): ۱۵۷] روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: چه شکیبایند در انجام چیزی که می دانند ایشان را به دوزخ می اندازد.

[۲۴۰۴] ۳- هشام سالم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همان که هر رگی بزند و هر رنجی برسد و هر سردرد و بیماری ای به سبب گناه است. و این سخن خداوند است که در کتابش می فرماید: «و هر رنجی که به شما می رسد به سبب چیزی است که به دست خودتان کرده اید، با این که خدا از گناهان بسیاری درمی گذرد.» [شورا (۴۲): ۳۰] سپس فرمودند: و آنچه خداوند درمی گذرد فراوان تر از چیزی است که کيفرش می دهد.

[۲۴۰۵] ۴- فضیل یسار روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: هر مصیبتی

ص: ۵۷۷

ما من نكبه تصيب العبد إلا بذنب، و ما يعفو الله عنه أكثر.

[۲۴۰۶] ۵- علی، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: لا تدين عن واضحة و قد عملت الأعمال الفاضحة، و لا يأمن البيات من عمل السيئات.

[۲۴۰۷] ۶- عنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبي أسامه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: تعوذوا بالله من سطوات الله بالليل و النهار، قال: قلت له، و ما سطوات الله؟ قال: الأخذ على المعاصي.

[۲۴۰۸] ۷- عنه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن سليمان الجعفری، عن عبد الله بن بكير، عن زراره، عن أبي

جعفر عليه السلام قال:

الذنوب كلها شديده و أشدها ما نبت عليه اللحم و الدم، لأنه إما مرحوم و إما معذب، و الجنة لا يدخلها إلا طيب.

[۲۴۰۹] ۸- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان، عن الفضيل بن يسار، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن العبد ليذنب الذنب فيزوي عنه الرزق.

[۲۴۱۰] ۹- علی بن محمد، عن صالح بن أبي حماد، عن محمد بن إبراهيم التوفلي، عن الحسين بن مختار، عن رجل، عن أبي عبد

الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ملعون ملعون من عبد الدينار و الدرهم ملعون ملعون من كتمه أعمى، ملعون ملعون من

نكح بهيمه.

[۲۴۱۱] ۱۰- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن علي بن

ص: ۵۷۸

که به بنده می رسد به سبب گناه است. و آنچه خداوند عفو می کند فراوان تر است.

[۲۴۰۶] ۵- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: وقتی اعمال رسواکننده

کرده ای، دندان هایت را به خنده آشکار نکن.

و هر که گناه کرده نباید شب را ایمن بخوابد.

[۲۴۰۷] ۶- ابو اسامه گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: از یورش های خداوند در شبانه روز به خدا پناه

ببرید. من عرض کردم: یورش خداوند چیست؟ فرمودند: به گناه گرفتن بنده است.

[۲۴۰۸]۷-زراره روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: همه گناهان سخت اند ولی سخت ترین آن ها گناهی است که گوشت و خون بر آن روییده باشد؛ زیرا یا مورد رحمت قرار می گیرد و یا کیفر می شود. درحالی که جز پاکیزگان [از گناه] به بهشت نمی روند.

[۲۴۰۹]۸-فضیل یسار روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: چون بنده ای گناه کند، روزی از او کناره می گیرد.

[۲۴۱۰]۹-مردی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

نفرین شده است، نفرین شده است کسی که بنده زر و سیم گردد، نفرین شده است، نفرین شده است کسی که کوری را کور کند، نفرین شده است، نفرین شده است کسی که با چارپایی نزدیکی کند.

[۲۴۱۱]۱۰-ابو بصیر گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: از گناهان

ص: ۵۷۹

أبی حمزه، عن أبی بصیر، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

سمعتہ يقول: اتّقوا المحقرات من الذّنوب فإنّ لها طالبا، يقول أحدکم:

أذنب و أستغفر؛ إنّ الله عزّ و جلّ يقول: وَ نَكُتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَزْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ.

[۲۴۱۲]۱۱-أبو علی الأشعری، عن محمّد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن ثعلبه، عن سليمان بن طریف، عن محمّد بن مسلم، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

سمعتہ يقول: إنّ الذنب يحرم العبد الرزق.

[۲۴۱۳]۱۲-محمّد بن یحیی، عن عبد الله بن محمّد، عن علی بن الحکم، عن أبان بن عثمان، عن الفضیل، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ الرّجل لیذنب الذنب فیدرأ عنه الرزق، و تلا هذه الآیه إذ أقسموا لیضیرمها مضمیجین و لا یسثنون فطاف علیها طائف من ربّک و هم نائمون.

[۲۴۱۴]۱۳-عنه، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضال، عن ابن بکیر، عن أبی بصیر قال:

سمعت أبا عبد الله علیه السّلام يقول: إذا أذنب الرّجل خرج فی قلبه نکتة سوداء، فإن تاب انمحت، و إن زاد زادت حتّی تغلب علی قلبه فلا یفلح بعدها أبدا.

[۲۴۱۵]۱۴- عنه، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن العبد يسأل الله الحاجة فيكون من شأنه قضاؤها إلى أجل قريب أو إلى وقت بطيء، فيذنب العبد ذنبا فيقول الله تبارك و تعالی للملك: لا تقض حاجته و احرمه إياها، فإنه تعرّض لسخطي و استوجب الحرمان مني.

ص: ۵۸۰

ناچیز پروا کنید. که برای آن ها نیز بازجویی است. گاهی یکی از شما می گوید:

گناه می کنم و آمرزش می خواهم. همانا خدای عزّتمند می فرماید: «آنچه را پیش فرستاده اند و آثارشان را خواهیم نوشت و هر چیزی را در امامی روشنگر شماره کرده ایم.» [یاسین (۳۶): ۱۲] و فرموده است: «همانا اگر عملی به اندازه دانه خردلی در درون صخره یا در آسمان ها یا در زمین باشد، خداوند آن را می آورد که خداوند باریک بین و آگاه است.»

[۲۴۱۲]۱۱- محمد مسلم گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

همانا گناه، بنده را از روزی محروم می کند.

[۲۴۱۳]۱۲- فضیل روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: وقتی مرد گناه می کند، روزی از او دور می شود. و این آیه را خوانند: «وقتی سوگند خوردند که بامدادان میوه ها را بچینند و این شاء الله نگفتند، از جانب خداوند درحالی که آنان در خواب بودند بلایی بر سرشان چرخید.» [قلم (۶۸): ۱۷ تا ۱۹]

[۲۴۱۴]۱۳- ابو بصیر گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرماید: چون انسان گناه کند، در دلش نقطه ای سیاه بیرون می آید. که اگر توبه کند، آن نقطه از بین می رود ولی اگر زیاد کند سیاهی زیاد می شود و بر دلش چیره می شود که دیگر هرگز رستگار نمی گردد.

[۲۴۱۵]۱۴- محمد مسلم روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: گاهی بنده از خدا چیزی می خواهد و چنان است که دیر یا زود به آن می رسد ولی گناه می کند و آن گاه خداوند پاک و والا به فرشته می فرماید: حاجتش را برنیاور و از آن محروم کن؛ زیرا او خود را به خشم من دچار کرد و سزاوار محرومیت شد.

ص: ۵۸۱

[۲۴۱۶]۱۵- ابن محبوب، عن مالک بن عطیه، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سمعتہ يقول: إنّه ما من سنه، أقلّ مطرا من سنه و لكنّ الله يضعه حيث يشاء، إنّ الله عزّ و جلّ إذا عمل قوم بالمعاصي صرف عنهم ما كان قدر لهم من المطر في تلك السنه إلى غيرهم و إلى الفياقي و البحار و الجبال، و إنّ الله ليعذب الجعل في جحرها بحبس المطر عن الأرض التي هي بمحلّها بخطايا من بحضرتها و قد جعل الله لها السبيل في مسلك سوى محلّه أهل المعاصي، قال ثمّ

قال أبو جعفر عليه السلام: فاعتبروا يا أولى الأبصار.

[۲۴۱۷] ۱۶- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الرجل يذنب الذنب فيحرم صلاه الليل، وإن العمل السيئ أسرع في صاحبه من السكين في اللحم

[۲۴۱۸] ۱۷- عنه، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من هم بسئته فلا يعملها، فإنه ربما عمل العبد السيئة فيراه الرب تبارك و تعالی فيقول: و عزتي و جلالی لا أغفر لك بعد ذلك أبدا.

[۲۴۱۹] ۱۸- الحسين بن محمد، عن محمد بن أحمد النهدي، عن عمرو بن عثمان، عن رجل، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

حق على الله أن لا يعصى في دار إلا أضحاها للشمس حتى تطهرها.

[۲۴۲۰] ۱۹- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن الحسن بن شمون، عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم، عن مسمع بن عبد الملك، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۵۸۲

[۲۴۱۶] ۱۵- ابو حمزه گفته است: از حضرت باقر عليه السلام شنيدم می فرمايد: همانا هيچ سالی کم باران تر از سال ديگر نيست. بلکه خداوند آن را هر جا که بخواهد فرو می ريزد. همانا وقتی مردمی گناه می کنند خداوند عزتمند باران تعيين شده آن سال برای آنان را از ایشان به سوی مردمانی ديگر و به سوی بيابان ها و درياها و کوه ها برمی گرداند. و همانا خدا، سرگين غلطان را به سبب نباراندن بر زمينی که او در آن است و مردمان در حضورش گناه کرده اند، کيفر می دهد، درحالی که برای او راهی ديگر به محلی غير از محل اهل گناه هم قرار داده است. راوی گفته است: سپس حضرت باقر عليه السلام فرمودند: پس ای صاحبان بصيرت عبرت بگيريد.

[۲۴۱۷] ۱۶- ابن بکير روايت کرده که حضرت صادق عليه السلام فرمودند: گاهی مرد گناه می کند و از نماز شب محروم می شود. که همانا عمل زشت در صاحبش، سريع تر از چاقو در گوشت اثر می کند.

[۲۴۱۸] ۱۷- ابن بکير روايت کرده که حضرت صادق عليه السلام فرمودند: هر کس قصد گناه کرد، انجامش ندهد که چه بسا بنده گناه کند و پروردگار پاک و والا او را دیده، بفرمايد: سوگند به عزت و شکوهم پس از اين هرگز تو را نمی آمرزم.

[۲۴۱۹] ۱۸- مردی روايت کرده که حضرت ابو الحسن عليه السلام فرمودند: بر خدا سزا است که چون در خانه ای نافرمانی اش کنند، آن را [با ويران کردن] برای آفتاب آشکار کند تا پاکيزه اش گرداند.

[۲۴۲۰] ۱۹- مسمع عبد الملك از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که رسول خدا

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ الْعَبْدَ لِيُحْبَسَ عَلَى ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ مِائَةَ عَامٍ وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى أَزْوَاجِهِ فِي الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمَن.

[۲۴۲۱] ۲۰- أبو علي الأشعري، عن عيسى بن أيوب، عن علي بن مهزيار، عن القاسم بن عروه، عن ابن بكير، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال: [قال:]

ما من عبد إلا - وفي قلبه نكته بيضاء، فإذا أذنب ذنبا خرج في النكته نكته سوداء، فإن تاب ذهب ذلك السواد، وإن تمادى في الذنوب زاد ذلك السواد حتى يغطي البياض، فإذا غطى البياض لم يرجع صاحبه إلى خير أبداً و هو قول الله عز و جل: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

[۲۴۲۲] ۲۱- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علي بن أسباط، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا تبتدين عن واضحه و قد عملت الأعمال الفاضحه، و لا تأمن البيات و قد عملت السيئات.

[۲۴۲۳] ۲۲- محمد بن يحيى، و أبو علي الأشعري، عن الحسين بن إسحاق عن علي بن مهزيار، عن حماد بن عيسى، عن أبي عمرو المدائني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: كان أبي عليه السلام يقول: إن الله قضى قضاء حتماً ألا ينعم على العبد بنعمه فيسلبها إياه حتى يحدث العبد ذنبا يستحق بذلك التقمه.

[۲۴۲۴] ۲۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن سدير قال:

سأل رجل أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز و جل: فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ الْآيَةَ، فقال: هؤلاء قوم كانت لهم قرى متصلة ينظر

فرموندند: همانا بنده برای هریک از گناهانش صد سال حبس می شود و او در این حال به همسرانش می نگرد که در بهشت بهره مندند.

[۲۴۲۱] ۲۰- زراره روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: در دل هر بنده، نقطه سپیدی است که چون گناه کند، در آن نقطه، نقطه ای سیاه بیرون می آید. که اگر توبه کند آن سیاهی از بین می رود ولی اگر در گناهان پافشارد آن سیاهی افزوده می شود تا سپیدی را پوشاند. و چون سپیدی پوشیده گردد، صاحب آن هرگز به نیکی بر نمی گردد، و این سخن خداوند عزتمند است که فرمود: «چنین نیست، بلکه آنچه می کردند بر دلشان زنگار بست.» [مطفین (۸۳): ۱۴]

[۲۴۲۲] ۲۱- علی اسباط از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: وقتی اعمال رسواکننده

کرده ای، دندان هایت را به خنده نگشا. و در حالی که زشتی کرده ای. شب را ایمن نخواب.

[۲۴۲۳] ۲۲- ابو عمرو مدائنی گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

پدرم علیه السلام می فرمود: همانا خداوند به حکمی قطعی فرموده است: او به بنده نعمتی نمی دهد که سپس آن را باز پس بگیرد مگر بنده گناهی بکند که به سبب آن سزاوار کیفر شود.

[۲۴۲۴] ۲۳- سدید روایت کرده که مردی از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسید: «گفتند پروردگارا میان سفرهای ما فاصله بینداز، و آنان به خودشان ستم کردند...» [سبا (۳۴): ۱۹] حضرت فرمودند: ایشان مردمی بودند دارای شهرهای به هم پیوسته

ص: ۵۸۵

بعضهم إلى بعض، و أنهار جاریه و أموال ظاهره فكفروا نعم الله عزّ و جلّ و غيروا ما بأنفسهم من عافيه الله فغیر الله ما بهم من نعمه و إنّ الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم فأرسل الله عليهم سيل العرم فغرق قراهم و خرّب دیارهم و أذهب أموالهم و أبدلهم مكان جناتهم جنتین ذواتی أكل خمط و أثل و شئ من سدر قلیل ثم قال: ذلک جزیناهم بما كفروا و هل نُجازی إلاّ الکفور.

[۲۴۲۵] ۲۴- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن سماعه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما أنعم الله على عبد نعمه فسلبها إياه حتى یذنب ذنبا یتحقّق بذلک السلب.

[۲۴۲۶] ۲۵- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، و علی بن إبراهیم، عن أبيه، جمیعا عن ابن محبوب، عن الهیثم بن واقد الجزری قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ الله عزّ و جلّ بعث نبیّا من أنبیائه إلى قومه و أوحى إليه أن قل لقومك: إنّه لیس من أهل قریه و لا [أ]ناس كانوا على طاعتی فأصابهم فیها سراء فتحولوا عمّا أحبّ إلى ما أكره إلاّ تحوّلت لهم عمّا یحبّون إلى ما یكرهون، و لیس من أهل قریه و لا أهل بیت كانوا على معصیتی فأصابهم فیها سراء فتحولوا عمّا أكره إلى ما أحبّ إلاّ تحوّلت لهم عمّا یكرهون إلى ما یحبّون، و قل لهم: إنّ رحمتی سبقت غضبی فلا تنقطوا من رحمتی فإنّه لا یتعاضم عندی ذنب أغفره، و قل لهم: لا یتعرضوا معاندين لسخطی و لا یتخفّوا بأولیائی فإنّ لی سطوات عند غضبی لا یقوم لها شیء من خلقی.

[۲۴۲۷] ۲۶- علی بن إبراهیم الهاشمی، عن جدّه محمد بن الحسن بن محمد

ص: ۵۸۶

چنان که یکدیگر را می دیدند- و جوی های روان و مال هایی آشکار تا آن که نعمت های خداوند عزّتمند را ناسپاسی

کردند و آنچه از عافیت الهی داشتند، دگرگون کردند و خدا نیز نعمتش را بر آنان دگرگون کرد: «و همانا خداوند آنچه را مردمی دارند دگرگون نمی کند تا آنان خودشان دگرگون کنند». پس سیلی ویرانگر بر آنان فرستاد و شهرهاشان را غرق ساخته، سرزمین هایشان را خراب کرده، مال هاشان را از بین برد و به جای باغ هاشان دو باغ از میوه های شورگز و اندکی سدر قرار داد مضمون سبا(۳۴): ۱۶، سپس فرمود: «ناسپاسان را چنین جزا دادیم و آیا ما جز ناسپاسان را کیفر می کنیم؟» [سبا(۳۴): ۱۷].

[۲۴۲۵] ۲۴-سماعه گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: خداوند به بنده نعمتی نمی دهد که آن را از او باز بگیرد مگر گناهی بکند که به سبب آن سزاوار بازگرفتن شود.

[۲۴۲۶] ۲۵-هیثم بن واقد جزری گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

خداوند شکوهمند پیامبری از پیامبرانش را به سوی قومش برانگیخت و به او وحی فرستاد که به مردمتم بگو: هر اهل شهر و مردمی که در فرمانبری من بوده اند و چون شادمانی ای به ایشان رسیده است. از آنچه من دوست می دارم به سوی آنچه ناپسند می دارم رفته اند من نیز از آنچه ایشان دوست می دارند به سوی آنچه ناپسند دارند رفته ام. و هرگاه اهل شهر و خاندانی در نافرمانی من بوده اند و وقتی سختی ای به ایشان رسیده از آنچه نمی پسندم به سوی آنچه می پسندم رفته اند، من نیز از آنچه نمی پسندیدند به سوی آنچه می پسندند رفته ام. به آنان بگو: همانا رحمت من پیش از خشم من است. پس، از رحمتم ناامید نشوید؛ زیرا من گناهی که می آمرزم نزد بزرگ نمی نماید. به آنان بگو: از روی خیره سری به خشم من دچار نشوند و دوستانم را خوار شمارند؛ زیرا من هنگام خشمم یورش هایی دارم که هیچ یک از آفریدگانم نمی توانند در برابرش ایستادگی کنند.

[۲۴۲۷] ۲۶-سلیمان جعفری از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که خداوند

ص: ۵۸۷

بن عبید الله، عن سلیمان الجعفری، عن الرضا علیه السلام قال:

أوحى الله عزّ وجلّ إلى نبيّ من الأنبياء: إذا أطعت رضيت، وإذا رضيت باركت و ليس لبركتي نهايه؛ وإذا عصيت غضبت، وإذا غضبت لعنت و لعنتي تبلغ السّابع من الوری.

[۲۴۲۸] ۲۷-محمد بن یحیی، عن علی بن الحسن بن علی، عن محمد بن الولید، عن یونس بن یعقوب، عن أبي عبد الله علیه السلام [أنه قال]:

إنّ أحدكم لیكثر به الخوف من السلطان، و ما ذلک إلاّ بالدّنوب فتوقّوها ما استطعتم و لا تمادوا فیها.

[۲۴۲۹] ۲۸-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، رفعه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا- وجع أوجع للقلوب من الذنوب، ولا خوف أشد من الموت، وكفى بما سلف تفكراً، وكفى بالموت واعظاً.

[۲۴۳۰] ۲۹- أحمد بن محمد الكوفي، عن علي بن الحسن الميثمي، عن العباس بن هلال الشامي مولى لأبي الحسن موسى عليه السلام قال:

سمعت الرضا عليه السلام يقول: كلما أحدث العباد من الذنوب ما لم يكونوا يعملون، أحدث الله لهم من البلاء ما لم يكونوا يعرفون.

[۲۴۳۱] ۳۰- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن عباد بن صهيب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

يقول الله عز وجل: إذا عصاني من عرفني، سلطت عليه من لا يعرفني.

[۲۴۳۲] ۳۱- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علي بن أسباط، عن ابن عرفه، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

إن لله عز وجل في كل يوم و ليلة منادياً ينادي: مهلاً مهلاً عباد الله عن

ص: ۵۸۸

شکوهمند به پیامبری از پیامبران چنین وحی کرد: وقتی از من اطاعت کنند خرسند می شوم و چون خرسند شوم برکت می دهم و برای برکت من پایانی نیست. و وقتی مرا نافرمانی کنند خشمگین می شوم و چون خشمگین شوم، نفرین می کنم و نفرین من تا هفت پشت می رسد.

[۲۴۲۸] ۲۷- یونس یعقوب روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا وقتی یکی از شما بسیار از سلطان می ترسد به سبب گناهان او است. پس تا می توانید خود را از گناه نگاه دارید و در آن پافشاری نکنید.

[۲۴۲۹] ۲۸- یونس حدیثی که سندش را به امیر مؤمنان علیه السلام رسانده روایت کرده که فرمودند: برای دل، هیچ دردی دردناک تر از گناه نیست و هیچ هراسی سخت تر از مرگ نیست. آنچه گذشته برای اندیشیدن بس است و مرگ برای پند دادن.

[۲۴۳۰] ۲۹- عباس بن هلال شامی غلام حضرت کاظم علیه السلام گفته است: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم می فرماید: هرگاه مردمان گناهان جدیدی که پیش از آن انجام نمی داده اند ایجاد کنند خداوند برایشان بلاهای تازه ای که آنان نمی شناسند به وجود می آورد.

[۲۴۳۱] ۳۰- عیاد صهیب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند عزتمند می فرماید: وقتی کسی که مرا می شناسد، نافرمانی ام کند، بر او کسی را چیره می کنم که مرا نمی شناسد.

[۲۴۳۲]۳۱- ابن عرفه روایت کرده که حضرت ابو الحسن علیه السّلام فرمودند: همانا در هر شبانه روز منادی ای از سوی خداوند شکوهمند فریاد می زند: ای بندگان خدا

ص: ۵۸۹

معاصی الله فلو لا بهائم رّع، و صبیه رّضع، و شیوخ رّکع، لصبّ علیکم العذاب صبّاً، ترضون به رّضاً.

باب الكبائر

[۲۴۳۳]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن أبي جمیل، عن الحلبيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام فی قول الله عزّ و جلّ: **إِنْ تَجَبَّيْتُمْ كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا** قال:

الكبائر: التي أوجب الله عزّ و جلّ عليها النار.

[۲۴۳۴]۲- عنه، عن ابن محبوب قال:

كتب معي بعض أصحابنا إلى أبي الحسن عليه السّلام يسأله عن الكبائر، كم هي و ما هي؟ فكتب: الكبائر: من اجتنب ما وعد الله عليه النار كفر عنه سيئاته إذا كان مؤمناً، و السّبع الموجبات: قتل النفس الحرام، و عقوق الوالدين، و أكل الرّبا، و التّعزّب بعد الهجره، و قذف المحصنات، و أكل مال اليتيم، و الفرار من الرّحف.

[۲۴۳۵]۳- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن عبد الله بن مسكان، عن محمّد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

سمعت يقول: الكبائر سبع: قتل المؤمن متعمّداً، و قذف المحصنه، و الفرار من الرّحف، و التّعزّب بعد الهجره، و أكل مال اليتيم ظلماً، و أكل الرّبا بعد البينه، و كلّ ما أوجب الله عليه النار.

[۲۴۳۶]۴- يونس، عن عبد الله بن سنان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إنّ من الكبائر عقوق الوالدين و اليأس من

ص: ۵۹۰

در نافرمانی از خدا شتاب نکنید و شتاب نکنید که اگر چارپایان چرنده و کودکان شیرخوار و پیران رکوع کرده نبودند، از هر سو عذاب بر سرتان می ریخت تا در هم کوبیده شوید.

گناهان بزرگ

[۲۴۳۳]۱- حلبی درباره این آیه «اگر از گناهان بزرگی که بازداشته می شوید دوری کنید، زشتی هاتان را می پوشانیم و شما را

به جایگاهی ارجمند در می آوریم.» [نساء(۴):

۳۱] روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: گناهان بزرگ، گناهانی است که خداوند عزّتمند دوزخ را بر آن ها واجب کرده است.

[۲۴۳۴] ۲- ابن محبوب گفته است، من و یکی از اصحاب به حضرت ابو الحسن علیه السلام نامه نوشته، درباره گناهان بزرگ پرسیدیم که چه تعداد است و چیست؟ حضرت نوشتند: هر کس که مؤمن باشد و از آنچه خداوند، دوزخ را بر آن وعده داده است دوری گزیند، خداوند زشتی هایش را می پوشاند. و آن ها هفت گناه است: کشتن جان محترم، نافرمانی پدر و مادر، رباخواری، بازگشتن از هجرت، تهمت زدن به زنان پاک، خوردن مال یتیم و گریختن از جهاد.

[۲۴۳۵] ۳- محمّد مسلم گفت، از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: گناهان بزرگ هفت تا است: کشتن عمدی مؤمن، تهمت به زن پاک، گریختن از جهاد، بازگشت از هجرت، به ستم خوردن مال یتیم، رباخواری پس از دانستن حرمت آن و هر آنچه خداوند دوزخ را بر آن واجب کرده است.

[۲۴۳۶] ۴- عبد الله سنان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا از گناهان بزرگ است: نافرمانی پدر و مادر، ناامیدی از رحمت خداوند و ایمن شدن از

ص: ۵۹۱

روح الله، و الأمن لمکر الله. و قد روی [أَنَّ] أكبر الكبائر الشرك بالله.

[۲۴۳۷] ۵- یونس، عن حمّاد، عن نعمان الرّازی قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من زنى خرج من الإيمان، و من شرب الخمر خرج من الإيمان، و من أفطر يوماً من شهر رمضان متعمداً خرج من الإيمان.

[۲۴۳۸] ۶- عنه، عن محمّد بن عبده قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لا يزني الزّاني و هو مؤمن؟ قال: لا، إذا كان على بطنها سلب الإيمان منه، فإذا قام ردّ إليه، فإذا عاد سلب، قلت: فإنه يريد أن يعود؟ فقال: ما أكثر من يريد أن يعود فلا يعود إليه أبداً.

[۲۴۳۹] ۷- یونس، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ: الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ قَالَ:

الفواحش: الزّنى و السّرقه، و اللّمم: الرّجل يلمّ بالذنّب فيستغفر الله منه.

قلت: بين الضّلال و الكفر منزله؟ فقال: ما أكثر عرى الإيمان.

[۲۴۴۰] ۸- علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن عبید بن زرارہ قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الكبائر، فقال: هنّ في كتاب علي عليه السلام سبع: الكفر بالله، و قتل النفس، و عقوق الوالدين، و أكل الزبا بعد البيئه، و أكل مال اليتيم ظلماً، و الفرار من الزحف، و التعرّب بعد الهجره، قال: فقلت: فهذا أكبر المعاصي؟ قال: نعم، قلت: فأكل درهم من مال اليتيم ظلماً، أكبر أم ترك الصلاه؟ قال: ترك الصلاه، قلت: فما عددت ترك الصلاه في الكبائر؟ فقال: أي شيء أوّل ما قلت لك؟ قال: قلت: الكفر، قال: فإنّ تارك الصلاه كافر، يعنى من غير علّه.

[۲۴۴۱] ۹- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن

ص: ۵۹۲:

مکر او، و روایت شده که بزرگ تر از هر گناه بزرگی، شرک به خداوند است.

[۲۴۳۷] ۵- نعمان رازی گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

هر که زنا کند، از ایمان بیرون رفته است و هر کس شراب بنوشد از ایمان بیرون رفته است و هر کس روزه یک روز ماه رمضان را به عمد بخورد از ایمان بیرون رفته است.

[۲۴۳۸] ۶- محمد بن عبده گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زناکار در حال زنا مؤمن است؟ فرمودند: نه، چون بر شکم زن قرار گیرد، ایمان از او جدا می شود و وقتی برخیزد، به او بازگردانده می شود و اگر به آن کار باز گردد، جدا می شود. من عرض کردم: وقتی که می خواهد به آن کار باز گردد چگونه است؟ فرمودند: چه بسیار کسانی که می خواهند باز گردند و هرگز به آن کار بر نمی گردند.

[۲۴۳۹] ۷- اسحاق عمّار درباره این آیه «کسانی که از گناهان بزرگ و زشتی های بیرون از اندازه به جز آلودگی ها دوری می کنند.» [نجم (۵۳): ۳۲] روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام فرمودند: زشتی های بیرون از اندازه، زنا و دزدی است. و آلودگی وقتی است که مردی به گناه آلوده شود و سپس از خداوند آمرزش بخواهد. من عرض کردم: آیا میان گمراهی و کفر فاصله ای هست؟ فرموده اند:

چه بسیارند دستگیره های ایمان.

[۲۴۴۰] ۸- عبید زرارہ گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره گناهان بزرگ پرسیدم. فرمودند: در کتاب علی علیه السلام هفت تا آمده است: کفر به خدا، کشتن، نافرمانی پدر و مادر، رباخواری پس از دانستن حرمت آن، به ستم خوردن مال یتیم، گریختن از جهاد و بازگشتن از هجرت. من عرض کردم: این ها بزرگ ترین گناهان اند؟ فرمودند: آری. من عرض کردم: به ستم خوردن یک درهم از مال یتیم بزرگ تر است یا ترک نماز؟ فرمودند: ترک نماز. من گفتم: ولی ترک نماز را از گناهان بزرگ نشمار؟ فرمودند: نخستین چیزی که گفتم چه بود؟ من عرض کردم: کفر. فرمودند: همانا ترک کننده نماز، کافر است. مقصود امام ترک بدون علّت و عذر است.

حبيب، عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: ما من عبد إلا و عليه أربعون جنه حتى يعمل أربعين كبيره، فإذا عمل أربعين كبيره انكشفت عنه الجن فيوحى الله إليهم أن استروا عبدى بأجنحتكم، فتستره الملائكة بأجنحتها، قال: فما يدع شيئا من القبيح إلا قارفه حتى يمتدح إلى الناس بفعله القبيح، فيقول الملائكة:

يا رب، هذا عبدك ما يدع شيئا إلا ركبته و إنا لنستحيي مما يصنع، فيوحى الله عزّ و جلّ إليهم أن ارفعوا أجنحتكم عنه، فإذا فعل ذلك أخذ في بغضنا أهل البيت فعند ذلك ينهتك ستره في السماء و ستره في الأرض، فيقول الملائكة: يا رب، هذا عبدك قد بقى مهتوك الستر، فيوحى الله عزّ و جلّ إليهم: لو كانت لله فيه حاجه ما أمركم أن ترفعوا أجنحتكم عنه.

و رواه ابن فضال، عن ابن مسكان.

[۲۴۴۲] ۱۰- علي بن إبراهيم، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: الكبائر: القنوط من رحمه الله، و اليأس من روح الله، و الأمن من مكر الله، و قتل النفس التي حرم الله، و عقوق الوالدين، و أكل مال اليتيم ظلما، و أكل الرّبا بعد البيئه، و التعرّب بعد الهجره، و قذف المحصنه، و الفرار من الرّحف، فقيل له: أ رأيت المرتكب للكبيره يموت عليها، أ تخرجه من الإيمان؟ و إن عذب بها فيكون عذابه كعذاب المشركين أو له انقطاع قال يخرج من الإسلام إذا زعم أنها حلال و لذلك يعذب أشدّ العذاب، و إن كان معترفا بأنها كبيره و هى عليه حرام و أنه يعذب عليها و أنها غير حلال فإنه معذب عليها و هو أهون عذابا من الأوّل و يخرج من الإيمان

-درود خدا بر او فرمودند: هيچ بنده ای نیست که چهل پرده او را نگاه ندارد، مگر چهل گناه بزرگ کرده باشد. که چون چهل گناه بزرگ کند، پرده ها از روی او کنار می روند. که در این هنگام خداوند به فرشتگان وحی می کند: بنده ام را با بال هاتان بپوشانید. و آن فرشتگان او را با بال هاشان می پوشانند، و آن گاه که او هر زشتی ای را انجام بدهد چنان که نزد مردم به زشت کاری هایش ببالد، فرشتگان می گویند: پروردگارا این بنده تو هيچ زشتی ای را فرونگذاشت و ما از آنچه می کند شرمگین شده ایم. پس خداوند شکوهمند به آنان وحی می کند: بال هاتان را از روی او بردارید و وقتی آنان چنین کنند او به دشمنی با ما اهل بیت آغاز می کند که در این هنگام در آسمان و در زمین پرده او از هم دریده می شود و فرشتگان می گویند: پروردگارا این بنده ات، پرده دریده مانده است. خداوند عزّتمند به آنان وحی می کند: اگر برای خدا میلی به او بود به شما فرمان نمی داد که بال هاتان را از روی او بردارید.

[۲۴۴۲] ۱۰- مسعده صدقه گفته است: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم می فرماید: از گناهان بزرگ است: ناامیدی از رحمت

خدا و [باز] ناامیدی از رحمت خدا، ایمنی از مکر خدا، کشتن جانی که خدا محترم داشته است، نافرمانی پدر و مادر، به ستم خوردن مال یتیم، رباخواری پس از علم به حرمت آن، بازگشت از هجرت، تهمت زدن به زن پاک و گریختن از جهاد، به ایشان گفتند: آیا وقتی کسی در حال انجام گناه بزرگ بمیرد از ایمان بیرون است؟ و اگر به سبب آن کیفر شود همچون مشرکان کیفر می شود یا برای کیفرش پایانی است؟ فرمودند: اگر گمان کند که آن گناه، حلال است از اسلام بیرون می رود و برای همین به سخت ترین کیفر عذاب می شود و اگر به این که آن گناه، کبیره است و به سببش کیفر می شود و برایش حلال نیست، اعتراف داشته باشد، برای انجام آن کیفر می شود ولی عذابش سبک تر از عذاب نخستین است. و او از ایمان بیرون می رود نه از اسلام.

ص: ۵۹۵

و لا یخرجه من الإسلام.

[۲۴۴۳] ۱۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ابن بکیر قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام في قول رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إذا زنى الرجل فارقه روح الإيمان؟ قال: هو قوله: وَ أَيْدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ ذَاكَ الَّذِي يَفَارِقُهُ.

[۲۴۴۴] ۱۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حماد، عن ربعي، عن الفضيل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

يسلب منه روح الإيمان ما دام على بطنها، فإذا نزل عاد الإيمان، قال: قلت [له]: أرايت إن هم؟ قال: لا، أرايت إن هم أن يسرق أتقطع يده؟

[۲۴۴۵] ۱۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمارة، عن صباح بن سيابة قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فقال له محمد بن عبيد: يزني الزاني و هو مؤمن؟ قال: لا، إذا كان على بطنها سلب الإيمان منه، فإذا قام ردّ عليه قلت، فإنه أراد أن يعود؟ قال: ما أكثر ما يهّم أن يعود ثم لا يعود.

[۲۴۴۶] ۱۴- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: الكبائر سبعة، منها قتل النفس متعمداً، و الشرك بالله العظيم، و قذف المحصنه، و أكل الرّبا بعد البينه، و الفرار من الرّحف، و التّعرب بعد الهجره، و عقوق الوالدين، و أكل مال اليتيم ظلماً؛ قال: و التّعرب و الشرك واحد.

[۲۴۴۷] ۱۵- أبان، عن زياد الكناسي قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: و الذي إذا دعاه أبوه لعن أباه، و الذي إذا أجابه ابنه يضربه.

ص: ۵۹۶

[۲۴۴۳] ۱۱- ابن بکیر گفت: از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن رسول خدا پرسیدم: وقتی مردی زنا کند، روح ایمان از او جدا می شود. فرمودند: درباره همان روحی است که خداوند فرمود: «و ایشان را به روحی از جانب خودش تقویت کرد.» این همان روحی است که از او جدا می شود.

[۲۴۴۴] ۱۲- فضیل روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: تا وقتی بر شکم زن باشد، روح ایمان از او گرفته می شود و چون فرود آید ایمان بازمی گردد.

راوی گفته است که من عرض کردم: اگر آهنگ آن گناه کند چه؟ فرمودند: نه، مگر وقتی آهنگ دزدی کند دستش بریده می شود؟

[۲۴۴۵] ۱۳- صباح سیاه گفت: نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که محمد عبده به ایشان عرض کرد: آیا زناکار وقتی زنا می کند، مؤمن است؟ فرمودند: نه، وقتی بر شکم زن است، ایمان از او گرفته می شود و چون برخیزد، ایمان به او بازمی گردد، من عرض کردم: اگر بخواهد دوباره به آن کار باز گردد؟ فرمودند: چه بسیار آهنگ بازگشت می کنند و باز نمی گردند.

[۲۴۴۶] ۱۴- ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: گناهان کبیره هفت تا است: کشتن [غیر شرعی] عمدی، شرک به خدای بزرگ، تهمت به زن پاک، رباخواری پس از علم به حرمت آن، گریختن از جهاد، بازگشت از هجرت، نافرمانی پدر و مادر، به ستم خوردن مال یتیم. امام فرمودند: و بازگشت از هجرت با شرک یکی است.

[۲۴۴۷] ۱۵- زیاد کناسی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: و پسری

ص: ۵۹۷

[۲۴۴۸] ۱۶- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، رفعه، عن محمد بن داود الغنوي، عن الأصبغ بن نباته قال:

جاء رجل إلى أمير المؤمنين صلوات الله عليه فقال: يا أمير المؤمنين، إن ناسا زعموا أن العبد لا يزني و هو مؤمن و لا يسرق و هو مؤمن و لا يشرب الخمر و هو مؤمن و لا يأكل الزبا و هو مؤمن و لا يسفك الدّم الحرام و هو مؤمن، فقد ثقل عليّ هذا و حرج منه صدري حين أزعّم أنّ هذا العبد يصلّي صلاتي و يدعو دعائي و يناكحني و أناكحه و يوارثني و أوارثه و قد خرج من الإيمان من أجل ذنب يسير أصابه فقال أمير المؤمنين صلوات الله عليه:

صدقت سمعت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يقول، و الدليل عليه كتاب الله: خلق الله عزّ و جلّ الناس على ثلاث طبقات و أنزلهم ثلاث منازل و ذلك قول الله عزّ و جلّ في الكتاب: أَصِحَابُ الْمَيْمَنَةِ و أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ و السَّابِقُونَ فَأَمَّا ما ذكر من أمر السابقين فإنهم أنبياء مرسلون و غير مرسلين، جعل الله فيهم خمسة أرواح: روح القدس و روح الإيمان و روح القوّه و روح الشّهوه و روح البدن، فبروح القدس بعثوا أنبياء مرسلين و غير مرسلين و بها علموا الأشياء، و بروح الإيمان عبدوا الله و لم يشركوا به شيئا، و بروح القوّه جاهدوا عدوّهم و عالجوا معاشهم، و بروح الشّهوه أصابوا لذيق الطّعام و نكحوا الحلال من شباب النساء، و بروح البدن دبّوا و درجوا، فهؤلاء مغفور لهم مصفوح عن ذنوبهم، ثم قال: قال الله عزّ و جلّ: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ

مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ثُمَّ قَالَ فِي جَمَاعَتِهِمْ: أَيُّدَهُمْ
بِرُوحٍ مِنْهُ يَقُولُ: أَكْرَمَهُمْ بِهَا

ص: ۵۹۸

که چون پدرش او را بخواند پدرش را نفرین کند و پدری که چون پسرش کارش را انجام دهد او را بزند.

[۲۴۴۸]۱۶-اصبیغ نباته گفت: مردی به نزد امیر مؤمنان- درود خدا بر او- آمده، عرض کرد: ای امیر مؤمنان همانا مردمی می پندارند که بنده در حال ایمان زنا نمی کند، در حال ایمان دزدی نمی کند، شراب نمی خورد، رباخواری نمی کند و خون جان محترم نمی ریزد. این سخنان بر من سخت آمد و سینه ام تنگ گردید.

وقتی فکر می کنم که این بنده همچون من نماز می خوانده همچون من دعا می کرده، از من زن می گرفت، من از او زن می گرفتم، از من ارث می برد و من از او ارث می بردم ولی به جهت یک گناه از ایمان بیرون می رود. امیر مؤمنان- درود خدا بر او فرمودند: درست است، من از رسول خدا شنیدم می فرماید- و کتاب خدا دلیل بر آن است-: خداوند شکوهمند مردم را در سه طبقه آفرید و در سه منزل فرودشان آورد. و این همان سخن خدای عزّتمند در کتاب خویش است: «گروه خوش بختان، گروه تیره بختان و پیشگامان». پیشگامان همان پیامبران مرسل و غیرمرسل هستند که خداوند پنج روح در آنان نهاده است: روح پاک، روح ایمان، روح نیرو، روح شهوت و روح تن. با روح پاک پیامبران مرسل و غیرمرسل برانگیخته شده، به چیزها آگاهی یافتند. با روح ایمان خدا را بندگی کردند و برایش چیزی را شریک نگرفتند. با روح نیرو با دشمنانشان جهاد کرده، زندگانی شان را چاره کردند. با روح شهوت لذّت غذا را دریافتند و با زنان جوان حلال ازدواج کردند و با روح تن جنیدند و به راه افتادند. اینان آمرزش یافته و از گناه بخشیده شده اند.

سپس فرمودند: خداوند شکوهمند فرموده است: «ما برخی از این فرستادگان را بر برخی دیگر برتری دادیم. از میان آنان یکی با خدا سخن می گفت و برخی را به درجه های بالا- برده و به عیسای مریم معجزات روشنی داده، او را با روح پاک تقویت کردیم.

[بقره (۲): ۲۵۳] سپس درباره گروه پیامبران فرمود: «و آنان را با روحی از جانب خودش نیرومند ساخت.» یعنی آنان را با برتری دادنشان بر دیگران، گرامی داشت.

ص: ۵۹۹

فَفَضَّلَهُمْ عَلَىٰ مَنْ سِوَاهُمْ، فَهَؤُلَاءِ مَغْفُورٌ لَهُمْ مَصْفُوحٌ عَنْ ذُنُوبِهِمْ، ثُمَّ ذَكَرَ أَصْحَابَ الْمَيْمَنَةِ وَهُمْ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا بِأَعْيَانِهِمْ، جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ أَرْبَعَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ، فَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَسْتَكْمِلُ هَذِهِ الْأَرْوَاحَ: الْأَرْبَعَةَ حَتَّى تَأْتِي عَلَيْهِ حَالَاتُ؟ فَقَالَ: الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذِهِ الْحَالَاتُ فَقَالَ: أَمَّا أَوْلَاهُنَّ فَهُوَ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لَكِنِّي لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا فَهَذَا يَنْتَقِصُ مِنْهُ جَمِيعُ الْأَرْوَاحِ وَ لَيْسَ بِالْمَذِي يُخْرَجُ مِنْ دِينِ اللَّهِ لِأَنَّ الْفَاعِلَ بِهِ رَدَّهُ إِلَىٰ أَرْدَلِ عُمُرِهِ ۷ فَهُوَ لَا يَعْرِفُ لِلصَّيِّئَةِ أَهْلًا وَقْتًا وَ لَا يَسْتَطِيعُ التَّهَجُّدَ بِاللَّيْلِ وَ لَا بِالنَّهَارِ وَ لَا الْقِيَامَ فِي الصَّفِّ مَعَ النَّاسِ ۷ فَهَذَا نَقْصَانٌ مِنْ رُوحِ

الإيمان و ليس يضّرهُ شيئاً؛ و منهم من ينتقص منه روح القوّه، فلا- يستطيع جهاد عدوّه و لا- يستطيع طلب المعيشه؛ و منهم من ينتقص منه روح الشّهوه، فلو مرّت به أصبح بنات آدم لم يحنّ إليها و لم يقم و تبقى روح البدن فيه، فهو يدبّ و يدرج حتّى يأتيه ملك الموت، فهذا الحال خير لأنّ الله عزّ و جلّ هو الفاعل به؛ و قد تأتي عليه حالات في قوّته و شبابه فيهمّ بالخطيئه فيشجّعه روح القوّه و يزيّن له روح الشّهوه و يقوده روح البدن حتّى توقعه في الخطيئه، فإذا لامسها نقص من الإيمان و تفصّى منه فليس يعود فيه حتّى يتوب، فإذا تاب تاب الله عليه، و إن عاد أدخله الله نار جهنّم. فأما أصحاب المشأمه فهم اليهود و النصارى، يقول الله عزّ و جلّ: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ يَعْرِفُونَ مُحْمِداً و الْوَلَايَةَ فِي التَّوْرَةِ و الْإِنْجِيلِ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ فِي مَنَازِلِهِمْ و إِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ و هُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقَّ مِنْ رَبِّكَ (أنك الرّسول إليهم) فَلَا تَكُونَنَّ

ص: ٦٠٠

ایشان هستند که آمرزیده شده و گناهانشان بخشیده شده است. سپس از گروه خوش بختان سخن گفت و آنان کسانی هستند که به راستی و با تمام وجود مؤمن اند. که خدا چهار روح در میان شان نهاده است: روح ایمان، روح نیرو، روح شهوت و روح تن. و بنده هماره به دنبال رسیدن کامل به این روح های چهارگانه است تا حالاتی برایش پیش آید. آن مرد عرض کرد: ای امیر مؤمنان این حالات چیستند؟

فرمودند: نخستین حالت همان است که خداوند شکوهمند فرمود: «و از میان شما یکی به تباه ترین روزگار می رسد تا پس از دانشی که داشت چیزی نداند.» [نحل (١٦): ٧٠] و این کسی است که همه روح ها از او کاسته می شود ولی از دین خدا بیرون نمی رود؛ زیرا آن که با او چنان کرده بود به پست ترین روزگارش بازگردانده است که نه هنگام نماز می شناسد نه توان عبادت در شب و روز دارد و نه می تواند به همراه مردم در صف بایستد. و این کاستی او از روح ایمان است که زیانی به او نمی زند. و از برخی، روح نیرو کاسته می گردد که نمی تواند با دشمنش جهاد کند و نمی تواند به دنبال زندگی برود و از برخی نیز روح شهوت کاهش می یابد که اگر خوب روترین دختران آدم بر او بگذرد، به او میل نمی یابد و از جایش بر نمی خیزد. درحالی که روح تن در او می ماند تا بجنبید و به راه افتد تا آن گاه که فرشته مرگ بیاید، و این حال، خوب است؛ زیرا خدا با او چنین کرده است. و بر او در توانایی و جوانی اش حالاتی پیش می آید و آهنگ گناه می کند که روح نیرو او را دلیر می کند، روح شهوت گناه را برایش می آراید و روح تن او را به سویش می راند تا او را در آن اندازد. که چون با او تماس یابد کاهش ایمان است و دوری از آن، که تا توبه نکند ایمان به او باز نمی گردد. اگر توبه کند خداوند او را می پذیرد و اگر به گناه بازگردد خداوند او را به آتش دوزخ می اندازد. و اما گروه تیره روزان، یهودیان و ترسایان هستند که خداوند عزّتمند می فرماید: «کسانی که کتابشان داده ایم او را می شناسند چنان که پسرانشان را می شناسند.» [بقره (٢): ١٤٦] یعنی محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] و ولایت او در تورات و انجیل را می شناسند چنان که پسرانشان را در خانه هاشان می شناسند.» و همانا گروهی از ایشان حقّ را پنهان می کنند درحالی که می دانند.» [بقره (٢): ١٤٦] «حقّ از جانب پروردگار تو است، پس از تردید کنندگان نباشید.» و چون آنان، آنچه را می دانستند انکار کردند

ص: ٦٠١

مِنَ الْمُؤْمَرِينَ فَلَمَّا جحدوا ما عرفوا ابتلاهم [الله] بذلك فسلبهم روح الإيمان و أسكن أبدانهم ثلاثة أرواح: روح القوّه و روح

الشَّهْوَه و روح البدن، ثم أضافهم إلى الأنعام فقال: إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ لِأَنَّ الدَّابَّةَ إِنَّمَا تَحْمِلُ بَرُوحَ الْقَوَّةِ وَ تَعْتَلِفُ بَرُوحَ الشَّهْوَه وَ تَسِيرُ بَرُوحَ الْبَدَنِ. فقال [له] السَّائِلُ: أَحْيَيْتَ قَلْبِي يَا ذَا اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

[٢٤٤٩] ١٧- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إِذَا زَنَى الرَّجُلُ فَارَقَهُ رُوحَ الْإِيمَانِ؟ قَالَ: فَقَالَ: هُوَ مِثْلُ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: [وَ لَا تَتِمَّمُوا الْحَيَاةَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ] ثُمَّ قَالَ: غَيْرَ هَذَا أَبِينِ مِنْهُ، ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: [وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ هُوَ الَّذِي فَارَقَهُ].

[٢٤٥٠] ١٨- يُونُسَ، عَنْ ابْنِ بَكِيرٍ، عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ الْكِبَائِرُ فَمَا سِوَاهَا، قَالَ: قَلْتُ: دَخَلْتُ الْكِبَائِرَ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ؟ قَالَ: نَعَمْ.

[٢٤٥١] ١٩- يُونُسَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ:

قَلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكِبَائِرُ فِيهَا إِسْتِثْنَاءٌ أَنْ يَغْفِرَ لِمَنْ يَشَاءُ قَالَ: نَعَمْ.

[٢٤٥٢] ٢٠- يُونُسَ، عَنْ ابْنِ مَسْكَانٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

سَمِعْتَهُ يَقُولُ: وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا قَالَ: مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَ اجْتِنَابُ الْكِبَائِرِ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا النَّارَ.

[٢٤٥٣] ٢١- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ:

ص: ٦٠٢

[خداوند] دچارشان کرد و روح ایمان را از ایشان گرفت و در بدن هاشان سه روح را نشانده، روح نیرو، روح شهوت و روح تن. سپس آنان را به چارپایان پیوست و فرمود: «آنان چیزی جز چارپایان نیستند.» [فرقان (٢٥): ٤٤] زیرا چارپایان با روح نیرو بار برداشته، با روح شهوت چریده و با روح تن حرکت می کنند. آن گاه پرسنده، عرض کرد: ای امیر مؤمنان به اذن خدا دلم را زنده کردی.

[٢٤٤٩] ١٧- داود گفته است: از حضرت صادق علیه السَّلَام درباره این سخن رسول خدا پرسیدم: «چون مردی زنا کند روح ایمان از او جدا می گردد.» فرمودند: این مثل سخن خداوند است که فرموده است: [«و پلید آن را که خودتان جز به اکراه نمی پذیرید، ببخشید.»] [بقره (٢): ٢٦٧] سپس فرمودند: آیه دیگر روشن تر از این است، آن جا که فرموده است: [«و ایشان را با روحی از جانب خودش نیرومند ساخت.»] و این همان روحی است که از او جدا می گردد.

[٢٤٥٠] ١٨- سلیمان خالد روایت کرده که حضرت صادق علیه السَّلَام فرمودند: «همانا خداوند شریک گرفتن برای خودش را نمی آموزد ولی جز آن را برای هر که بخواهد، می آموزد.» [سبأ (٤): ٤٨] گناهان بزرگ و جز آن را. من عرض کردم: گناهان

بزرگ هم در این استثنا داخل است؟ فرمودند: آری.

[۲۴۵۱] ۱۹- اسحاق عمار گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: در گناهان بزرگ استثنایی هست که برای هر کس بخواهد بیامرزد؟ فرمودند: آری.

[۲۴۵۲] ۲۰- ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: «و به هر کس حکمت داده شود خیر فراوانی داده شده است.» [بقره (۲): ۲۶۹] یعنی شناخت امام و دوری از گناهانی که خداوند، آتش را بر آن ها واجب کرده است، داده شود.

[۲۴۵۳] ۲۱- محمد حکیم گفت: به حضرت ابو الحسن علیه السلام عرض کردم: آیا گناهان

ص: ۶۰۳

قلت لأبي الحسن عليه السلام: الكبائر تخرج من الإيمان؟ فقال: نعم و ما دون الكبائر، قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: لا يزني الزاني و هو مؤمن و لا يسرق السارق و هو مؤمن.

[۲۴۵۴] ۲۲- ابن أبي عمير، عن علي بن الزيات، عن عبيد بن زرارة قال:

دخل ابن قيس الماصر و عمرو بن ذرّ و أظنّ معهما أبو حنيفة - علي أبي جعفر عليه السلام فتكلم ابن قيس الماصر فقال: إنا لا نخرج أهل دعوتنا و أهل ملتنا من الإيمان في المعاصي و الذنوب، قال: فقال له أبو جعفر عليه السلام: يا ابن قيس أما رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فقد قال: لا يزني الزاني و هو مؤمن و لا يسرق السارق و هو مؤمن فاذهب أنت و أصحابك حيث شئت.

[۲۴۵۵] ۲۳- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن عبد الله بن سنان قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يرتكب الكبيرة من الكبائر فيموت، هل يخرج من ذلك من الإسلام؟ و إن عذب كان عذابه كعذاب المشركين أم له مدّة و انقطاع؟ فقال: من ارتكب كبيرة من الكبائر فزعم أنّها حلال أخرجه ذلك من الإسلام و عذب أشدّ العذاب، و إن كان معترفا أنّه أذنب و مات عليه أخرجه من الإيمان و لم يخرج من الإسلام و كان عذابه أهون من عذاب الأوّل

[۲۴۵۶] ۲۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی قال: حدّثنی أبو جعفر صلوات الله عليه قال:

سمعت أبي يقول: سمعت أبي موسى بن جعفر عليهما السلام يقول: دخل عمرو بن عبيد علي أبي عبد الله عليه السلام، فلما سلم و جلس تلا هذه الآية: الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ ثُمَّ أَمْسَكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مَا أَسْكَنَكَ؟ قَالَ:

ص: ۶۰۴

بزرگ، انسان را از ایمان بیرون می برد؟ فرمودند: بله و کم تر از گناهان بزرگ هم چنین می کند. که رسول خدا فرموده است: کسی در حال ایمان زنا نمی کند و کسی در حال ایمان دزدی نمی کند.

[۲۴۵۴] ۲۲- عیید زراره گفته است: پسر قیس ماصر و عمرو ذر- و به گمانم ابو حنیفه- به نزد حضرت باقر علیه السلام آمدند و آن گاه پسر قیس ماصر به سخن درآمده، گفت: ما هم کیشان خود را به جهت نافرمانی و گناه از ایمان بیرون نمی بریم. حضرت باقر علیه السلام به او فرمودند: ولی ای پسر قیس رسول خدا فرموده است: کسی در حال ایمان زنا نمی کند و در حال ایمان دزدی نمی کند. پس تو و یارانت هر کجا که خواستید، بروید.

[۲۴۵۵] ۲۳- عبد الله سنان گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره مردی که گناه کبیره می کند و آن گاه می میرد، پرسیدم: آیا این گناه، او را از اسلام بیرون می برد؟ و اگر کیفر شود آیا همچون کیفر مشرکان است یا برای کیفر او مدت و پایانی است؟ فرمودند: هر کس یکی از گناهان کبیره را انجام دهد و آن را حلال پندارد، از اسلام بیرون رفته و به سخت ترین عذاب، کیفر می شود ولی اگر معترف باشد که گناه کرده و در حال گناه مرده است، از ایمان بیرون رفته است نه از اسلام و کیفرش سبک تر از کیفر نخستین است.

[۲۴۵۶] ۲۴- عبد العظیم حسنی از حضرت جواد علیه السلام به نقل از پدرشان روایت کرده که حضرت کاظم علیه السلام فرموده اند: عمرو عیید به خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و چون نشست، این آیه را خواند: «کسانی که از گناهان بزرگ و زشتی بیرون از اندازه دوری می کنند.» سپس خاموش شد. حضرت به او فرمودند: چرا خاموش شدی؟

ص: ۶۰۵

أَحَبُّ أَنْ أَعْرِفَ الْكِبَائِرَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: نَعَمْ يَا عَمْرُو، أَكْبَرُ الْكِبَائِرِ الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، يَقُولُ اللَّهُ: وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَبَعْدَهُ الْإِيَّاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: إِنَّهُ لَا يَبْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ، ثُمَّ الْأَمْنُ لِمَكْرِ اللَّهِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ، وَ مِنْهَا عَقُوقُ الْوَالِدِينَ؛ لِأَنَّ اللَّهَ سَبَحَانَهُ جَعَلَ الْعَاقَّ جِيَارًا شَقِيًّا. وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَةِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ:

لِعُنُوتٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ وَ أَكَلَ مَالَ الْيَتِيمِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْرِفُونَ سَعِيرًا وَ الْفِرَارُ مِنَ الرَّحْفِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَ مَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مَتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مَتَحَيِّرًا إِلَيَّ فَتَهُ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مِأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ، وَ أَكَلَ الرِّبَا؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ، وَ السَّيْحَرُ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ، وَ الزَّانَا؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُخَلَّدُ فِيهِ مُهَانًا، وَ الْيَمِينِ الْغَمُوسِ الْفَاجِرِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ، وَ الْغُلُولِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَ مَنْ يَغْلِبْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ مَنْعَ الزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: فَتَكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ وَ شَهَادَةُ الزُّورِ وَ كِتْمَانُ الشَّهَادَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثَمُ قَلْبُهُ، وَ شَرِبَ

او عرض کرد: دوست دارم گناهان بزرگ را از کتاب خداوند عزّتمند بشناسم.

حضرت فرمودند: آری ای عمرو بزرگ ترین گناه کبیره، شریک گرفتن برای خدا است. که خدا می فرماید: [مضمون آیه] «و هر کس برای خدا شریک بگیرد، خداوند بهشت را بر او حرام می کند.» [مائده (۵): ۷۲] و پس از آن ناامیدی از رحمت خدا است: زیرا خداوند عزّتمند می فرماید: «همانا جز مردمان کافر، کسی از رحمت خدا ناامید نمی شود.» [یوسف (۲): ۸۷] سپس ایمن شدن از مکر خدا است؛ زیرا خدای شکوهمند می فرماید: «و جز مردمان زیان کار، کسی از مکر خدا ایمن نمی شود.» [اعراف (۷): ۹۹] و دیگر نافرمانی از پدر و مادر است؛ زیرا خداوند سبحان چنین نافرمانی را بدبخت بسیار ستمکار قرار داده است و کشتن جانی است که خدا محترم داشته است جز این که حقّ باشد؛ زیرا خداوند شکوهمند می فرماید: «کیفرش دوزخی است که در آن جاودانه است...» [نساء (۴): ۹۳] و تهمت به زنی پاک؛ زیرا خداوند عزّتمند می فرماید: «آنان در دنیا و آخرت نفرین شده اند و عذاب بزرگی برایشان است.» [نور (۲۴): ۲۳] و مال یتیم خوردن؛ زیرا خداوند شکوهمند می فرماید: «آنان در شکم هاشان آتش فرومی برند و به زودی به آتش سوزانی درمی آیند.» [نساء (۴): ۱۰] و گریختن از جهاد؛ زیرا خدای عزّتمند می فرماید: «و هر کس در آن روز به ایشان پشت کند مگر کسی که گناه می جوید تا برای جهاد آماده شود یا به سوی گروهی برود، به خشم خداوند بازگشته و جایگاهش دوزخ است که بد سرانجامی است.» [انفال (۸): ۱۶] و رباخواری؛ زیرا خداوند شکوهمند می فرماید: «کسانی که رباخواری می کنند چونان کسی که شیطان او را آشفته کرده باشد برمی خیزند.» [بقره (۲): ۲۷۵] و سحر؛ زیرا خدای شکوهمند می فرماید: «و به راستی دانستند که هر کس خریدار جادو شود بهره ای از آخرت نخواهد داشت.» [بقره (۲): ۱۰۲] و زنا کردن؛ زیرا خداوند شکوهمند می فرماید: «و هر کس چنین کند کیفرش را می بیند و در قیامت عذابش دو برابر می شود و با خواری در آن جاودانه خواهد بود.» [فرقان (۲۵): ۶۸ و ۶۹] و سوگند دروغ تبهکارانه؛ زیرا خداوند عزّتمند می فرماید: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهاشان را به بهایی اندک می فروشند، در آخرت برایشان هیچ بهره ای نیست.» [آل عمران (۳): ۷۷] و خیانت در غنیمت؛ زیرا خداوند عزّتمند می فرماید: «و هر کس در غنیمت خیانت کند در روز قیامت با همان می آید.» [آل عمران (۳): ۱۶۱] و ندادن زکات واجب؛ زیرا خداوند عزّتمند می فرماید: «و با آن زکات داده نشده، پیشانی و پهلو و پشت شان را داغ می زنند.» [توبه (۹): ۳۵] و کتمان شهادت دروغ و کتمان شهادت؛ زیرا خدای عزّتمند می فرماید: «و هر کس کتمان شهادت کند دلش گناهکار است.» [بقره (۲): ۲۸۳] و شرابخواری؛ زیرا

الخمیر؛ لأنّ الله عزّ و جلّ نهی عنها كما نهی عن عبادة الأوثان، و ترك الصّیلة متعمداً أو شیئا ممّا فرض الله؛ لأنّ رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم قال: من ترك الصّیلة متعمداً فقد برئ من ذمّه الله و ذمّه رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم، و نقض العهد و قطيعه الرّحم؛ لأنّ الله عزّ و جلّ يقول: أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ قَالَ: فخرج عمرو و له صراخ من بكائه و هو يقول: هلک من قال برأیه و نازعکم فی الفضل و العلم.

[۲۴۵۷]۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه؛ و محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، جميعا عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبي أسامة زيد الشحام قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: اتقوا المحقرات من الذنوب فإنها لا تغفر، قلت: و ما المحقرات؟ قال: الرجل يذنب الذنب فيقول: طوبى لى لو لم يكن لى غير ذلك

[۲۴۵۸]۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة قال:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: لا- تستكثروا كثير الخير و لا- تستقلوا قليل الذنوب فإن قليل الذنوب يجتمع حتى يكون كثيرا، و خافوا الله فى السر حتى تعطوا من أنفسكم النصف.

[۲۴۵۹]۳- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال؛ و الحجاج، جميعا عن ثعلبه، عن زياد قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم نزل بأرض قرعاء فقال لأصحابه:

ائتوا بحطب، فقالوا: يا رسول الله، نحن بأرض قرعاء ما بها من حطب! قال:

ص: ۶۰۸

خداوند عزتمند از آن بازداشته است چنان که از عبادت بت ها بازداشته است و ترک کردن عمدی نماز یا چیزی که خدا واجب کرده است؛ زیرا رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرموده است: هر کس به عمد نماز را ترک کند، به راستی از پیمان خدا و پیمان رسول خدا جدا شده است. و پیمان شکنی و قطع رحم؛ زیرا خداوند شکوهمند می فرماید: «برای آنان است نفرین و برای آنان است آن خانه بد.» [رعد (۱۳): ۲۵] حضرت فرموده است: آن گاه عمرو با فریادی از گریه بیرون آمد درحالی که می گفت: هر کس به رأی خودش حکم دهد و در فضیلت و علم با شما ستیز کند، نابود شده است.

«کوچک شمردن گناه»

[۲۴۵۷]۱- ابو اسامه زيد الشحام روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: از گناهان کوچک شمردن شده پروا کنید که آن ها آمرزیده نمی شوند. من عرض کردم: گناهان کوچک شمردن شده کدامند؟ فرمود: وقتی کسی گناه می کند و می گوید: خوشا اگر جز این گناهی نداشته باشم.

[۲۴۵۸]۲- سماعة گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السلام شنیدم می فرماید: نیکی بسیار را زیاد نشمارید و گناهان اندک را کم نشمارید. که گناهان اندک جمع می شوند و بسیار می گردند، و از خدا در نهان پروا کنید تا با خودتان باانصاف باشید.

[۲۴۵۹]۳- زیاد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا در زمینی خشک و بی علف فرود آمده، به اصحابش فرمودند: هیزم بیاورید. گفتند: ای رسول خدا ما در زمینی بی علف هستیم و در آن هیچ هیزمی نیست. فرمودند: هر کس هر آنچه یافت

فليات كل إنسان بما قدر عليه، فجاؤا به حتى رموا بين يديه، بعضه على بعض، فقال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: هكذا تجتمع الذنوب، ثم قال: إياكم و المحقرات من الذنوب فإن لكل شيء طالبا، ألا و إن طالبا يكتب ما قدموا و آثارهم و كل شيء أحصيناه في إمام مبین.

باب الإصرار على الذنب

[۲۴۶۰] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عبد الله بن محمد التهيكي، عن عمار بن مروان القندي، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا صغيره مع الإصرار، و لا كبيره مع الاستغفار.

[۲۴۶۱] ۲- أبو علي الأشعري، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز و جل: وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ قال:

الإصرار هو أن يذنب الذنب فلا يستغفر الله و لا يحدث نفسه بتوبه فذلك الإصرار.

[۲۴۶۲] ۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن منصور بن يونس، عن أبي بصير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا و الله لا يقبل الله شيئا من طاعته على الإصرار على شيء من معاصيه.

باب في أصول الكفر و أركانه

[۲۴۶۳] ۱- الحسين بن محمد، عن أحمد بن إسحاق، عن بكر بن محمد،

بیاورد. آن گاه ایشان هیزم آورده، در برابر حضرت به روی هم انباشتند. پس رسول خدا فرمودند: گناهان این گونه جمع می شوند. سپس فرمودند: پرهیزید از گناهانی که کوچک شمرده می شوند. که برای هر چیزی بازجویی است. و بدانید که بازجوی گناهان آنچه را پیش فرستاده اند و آثارشان را می نویسد و ما هر چیزی را در امامی روشنگر شماره کرده ایم.

پافشاری بر گناه

[۲۴۶۰] ۱- عبد الله سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هیچ گناهی با اصرار کوچک نیست و با آمرزش خواستن بزرگ نیست.

[۲۴۶۱] ۲- جابر درباره این آیه «و بر آنچه کرده اند آگاهانه پافشاری نمی کنند.» [آل عمران (۳): ۱۳۵] روایت کرده که حضرت

باقر علیه السّلام فرمودند: پافشاری این است که کسی گناهی بکند و آمرزش نخواهد و در اندیشه توبه نباشد. این پافشاری است.

[۲۴۶۲] ۳- ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: نه به خدا سوگند، خداوند هیچ اطاعتی را با پافشاری بر اندکی از نافرمانی اش نمی پذیرد.

ریشه و پایه های کفر

[۲۴۶۳] ۱- ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ریشه های کفر

ص: ۶۱۱

عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

أصول الكفر ثلاثه: الحرص و الاستكبار و الحسد، فأما الحرص فإنّ آدم عليه السلام حين نهى عن الشجره حملة الحرص على أن أكل منها، و أمّا الاستكبار فإبليس حيث أمر بالسجود لآدم فأبى، و أمّا الحسد فابنا آدم حيث قتل أحدهما صاحبه.

[۲۴۶۴] ۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم: أركان الكفر أربعة: الرّغبه و الرّهبه و السّخط و الغضب.

[۲۴۶۵] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن نوح بن شعيب، عن عبد الله الدهقان، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: إنّ أوّل ما عصى الله عزّ و جلّ به ستّ: حبّ الدّنيا، و حبّ الرّئاسه، و حبّ الطّعام، و حبّ التّوم، و حبّ الرّاحه، و حبّ التّساء.

[۲۴۶۶] ۴- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن طلحه بن زيد، عن أبي عبد الله عليه السلام أنّ رجلا من خثعم جاء إلى النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم فقال:

أى الأعمال أبغض إلى الله عزّ و جلّ؟ فقال: الشّرك بالله، قال: ثمّ ماذا؟ قال:

قطيعه الرّحم، قال: ثمّ ماذا؟ قال: الأمر بالمنكر و التّهى عن المعروف.

[۲۴۶۷] ۵- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حسن بن عطيه، عن يزيد الصّائغ قال:

قلت لأبى عبد الله عليه السّلام: رجل على هذا الأمر إن حدّث كذب، و إن وعد أخلف، و إن ائتمن خان، ما منزلته، قال: هى أدنى المنازل من الكفر و ليس بكافر.

[۲۴۶۸]۶- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۶۱۲

سه چیز است: زیاده خواهی، بزرگی فروختن و حسد. که آدم علیه السلام وقتی از آن درخت بازداشته شد، زیاده خواهی او را به خوردن از آن واداشت. و آن گاه که به ابلیس فرمان داده شد تا سجده کند به جهت بزرگی فروختن سرپیچید و یکی از دو پسر آدم [علیه السلام] به جهت حسد برادرش را کشت.

[۲۴۶۴]۲- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: پایه های کفر چهار چیز است: آرزو، ترس، ناخرسندی و خشم.

[۲۴۶۵]۳- عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند: همانا نخستین چیزهایی که خداوند به سبب آن ها نافرمانی شد، شش چیز است: دنیا دوستی، ریاست خواهی، خوراک دوستی، خواب دوستی، راحت خواهی و زن خواهی.

[۲۴۶۶]۴- طلحة زید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مردی از خثعم به خدمت پیامبر گرامی آمده، عرض کرد: کدام اعمال نزد خداوند عزتمند ناپسندتر است؟ فرمودند: شریک گرفتن برای خدا. او عرض کرد: سپس چه؟ فرمودند: قطع رحم. او عرض کرد: سپس چه؟ فرمودند: فرمان دادن به زشتی و بازداشتن از نیکی.

[۲۴۶۷]۵- یزید صائغ گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردی بر این اعتقاد [ولایت] است ولی اگر سخن بگوید، دروغ می گوید، اگر وعده دهد، انجام نمی دهد و اگر امین شمرده شود، خیانت می کند. او در چه جایگاهی است؟ فرمودند: در نزدیک ترین جایگاه به کفر است ولی کافر نیست.

[۲۴۶۸]۶- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

ص: ۶۱۳

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من علامات الشقاء: جمود العين، و قسوه القلب، و شدّه الحرص في طلب الدنيا، و الإصرار على الذنب.

[۲۴۶۹]۷- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن علي بن أسباط، عن داود بن النعمان، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

خطب رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم الناس فقال، ألا أخبركم بشراركم؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: اللذی يمنع رفته و يضرب عبده و يتزود وحده، فظنوا أن الله لم يخلق خلقا هو شر من هذا. ثم قال: ألا أخبركم بمن هو شر من ذلك؟ قالوا:

بلى يا رسول الله، قال: اللذی لا يرجی خيره و لا يؤمن شره، فظنوا أن الله لم يخلق خلقا هو شر من هذا. ثم قال: ألا أخبركم بمن هو

شَرَّ مِنْ ذَلِكَ؟ قَالُوا:

بلی یا رسول الله، قال: المتفحش اللعان الذي إذا ذكر عنده المؤمنون لعنهم و إذا ذكروه لعنوه.

[۲۴۷۰] ۸- عبد الله قال: المتفحش اللعان الذي إذا ذكر عنده المؤمنون لعنهم و إذا ذكروه لعنوه.

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ثلاث من كنّ فيه كان منافقا و إن صام و صلّى و زعم أنّه مسلم: من إذا ائتمن خان و إذا حدّث كذب و إذا وعد أخلف، إنّ الله عزّ و جلّ قال في كتابه: إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ و قال: أَنْ لَعَنَتِ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و في قوله عزّ و جلّ: وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا .

[۲۴۷۱] ۹- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم:

ألا أخيركم بأبعدكم منّي شيها؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: الفاحش

ص: ۶۱۴

از نشانه های شقاوت، خشکی چشم، سختی دل، شدّت زیاده خواهی در دنیا و پافشاری بر گناه است.

[۲۴۶۹] ۷- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا در خطبه ای به مردم فرمودند: هان آیا شما را از بدترین شخص شما آگاه نکنم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا. فرمودند: او کسی است که از بخشش باز بدارد، غلامش را بزند و به تنهایی بخورد. آنان گمان کردند که خداوند آفریده ای بدتر از این نیافریده است.

سپس حضرت فرمودند: آیا شما را به بدتر از این شخص آگاه نکنم؟ آنان گفتند:

چرا ای رسول خدا. فرمود: او کسی است که به خیرش امیدی نیست و از بدی اش ایمنی نیست. باز آنان گمان کردند که خداوند آفریده ای بدتر از این نیافریده است. ولی حضرت فرمودند: آیا شما را به بدتر از این شخص آگاه نکنم؟ آنان گفتند: چرا ای رسول خدا. حضرت فرمودند: او ناسزاگوی بسیار نفرین کننده است. کسی که چون در نزد او از مؤمنان یاد شود نفرین شان می کند و چون آنان او را یاد کنند نفرین اش کنند.

[۲۴۷۰] ۸- عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: سه چیز در هر کس باشد، منافق است، اگرچه روزه بگیرد و نماز بخواند و بپندارد که مسلمان است: کسی که وقتی امین شمرده شود خیانت کند، چون به سخن درآید دروغ بگوید و وقتی وعده دهد، انجام ندهد. که خداوند عزّتمند در کتابش فرموده است: «همانا خدا خائنان را دوست نمی دارد.» [انفال (۸):]

[۵۸] و فرموده است: «که نفرین خدا بر او باد اگر از دروغ گویان باشد.» [نور (۲۴): ۷] و سخن آن عزّتمند است که فرمود: «و در

این کتاب اسماعیل را یاد کن که راست وعده بود و فرستاده ای پیامبر بود.» [مریم (۱۹): ۵۴]

[۲۴۷۱] ۹- یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: آیا شما را به دورترین شخص در شباهت به خودم آگاه نکنم؟ گفتند:

ص: ۶۱۵

المتفحش البدیء البخیل المختال الحقود الحسود القاسی القلب، البعید من کلّ خیر یرجى، غیر المأمون من کلّ شرّ یتقی.

[۲۴۷۲] ۱۰- الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن منصور بن العباس، عن علی بن أسباط، رفعه إلى سلمان قال:

إذا أراد الله عزّ وجلّ هلاك عبد نزع منه الحياء فإذا نزع منه الحياء، لم تلقه إلاّ خائنا مخونا فإذا كان خائنا مخونا نزع منه الأمانه، فإذا نزع منه الأمانه لم تلقه إلاّ فظّا غليظا، فإذا كان فظّا غليظا نزع منه ربقه الإیمان، فإذا نزع منه ربقه الإیمان لم تلقه إلاّ شیطانا ملعونا.

[۲۴۷۳] ۱۱- علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إبراهیم بن زیاد الكرخي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: ثلاث ملعونات ملعون من فعلهنّ: المتغوّط في ظلّ النّزال، و المانع الماء المنتاب، و السّادّ الطّريق المعربه.

[۲۴۷۴] ۱۲- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن إبراهیم الكرخي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: ثلاث ملعون من فعلهنّ، المتغوّط في ظلّ النّزال، و المانع الماء المنتاب، و السّادّ الطّريق المسلوك.

[۲۴۷۵] ۱۳- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، و علی بن إبراهیم، عن أبيه، جميعا عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبي حمزه، عن جابر بن عبد الله قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: ألا أخبركم بشرار رجالكم؟ قلنا: بلى يا رسول الله، فقال: إنّ من شرار رجالكم البهّات الجریء الفحّاش الآكل وحده، و المانع رفته، و الضّارب عبده، و الملجى عياله إلى غيره.

ص: ۶۱۶

چرا ای رسول خدا. فرمودند: او زشت کار ناسزاگویی بد زبان بخیل بزرگی فروش کینه جوی حسدورز سخت دل است. کسی که از هر نیکی ای که امید برود دور است و از هر بدی ای که پرهیز شود از او ایمن نمی توان شد.

[۲۴۷۲] ۱۰- علی اسباط حدیثی را به سلمان رسانده که گفته است: چون خدای عزّتمند نابودی بنده ای را بخواهد شرم را از او

جدا می کند. و چون شرم را از او جدا کند او را جز خائن و خیانت دیده نمی بینی. و چون خائن و خیانت دیده شود، امانت از او جدا می شود و چون امانت از او جدا گردد، او را خشن و تند می بینی و چون خشم و تند شود، رشته ایمان از او جدا می گردد و چون رشته ایمان از او جدا شود او را جز شیطانی نفرین شده نمی بینی.

[۲۴۷۳] ۱۱- ابراهیم بن زیاد کرخی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: سه عمل نفرین شده است و هر کس آن ها را انجام دهد نیز نفرین شده است: کسی که در سایه گاه کاروانیان غایط کند، کسی که از استفاده آب همگانی جلوگیری کند و کسی که راه رفت و آمد را ببندد.

[۲۴۷۴] ۱۲- ابراهیم کرخی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: سه چیز است که هر کس آن ها را انجام دهد نفرین شده است: کسی که در سایه گاه کاروانیان غایط کند، کسی که از آب همگانی جلوگیری کند و کسی که راه رفت و آمد را ببندد.

[۲۴۷۵] ۱۳- جابر عبد الله روایت کرده که رسول خدا فرمودند: آیا شما را به بدترین مردان تان آگاه نکنم؟ ما گفتیم: چرا ای رسول خدا. فرمودند: همانا از بدترین مردان شما بسیار بهتان گوی گستاخ ناسزاگویی است که به تنهایی بخورد، از بخشش باز بدارد، غلامش را بزند و خانواده اش را پناهنده دیگران سازد.

ص: ۶۱۷

[۲۴۷۶] ۱۴- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ميسر، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: خَمْسَةٌ لَعْنَتُهُمْ وَكُلُّ نَبِيٍّ مَجَابٍ، الزَّائِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَالتَّارِكُ لِسُنَّتِي، وَالمَكْدَبُ بِقَدْرِ اللَّهِ، وَالمَسْتَحَلُّ مِنْ عَتْرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ، وَالمَسْتَأْثِرُ بِالفِئَةِ وَالمَسْتَحَلُّ لَهُ.

باب الزَّيَاء

[۲۴۷۷] ۱- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن ابن القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال لعباد بن كثير البصري في المسجد:

ويلك يا عباد، إياك و الزَّيَاء فَإِنَّهُ مِنْ عَمَلٍ لغيرِ اللَّهِ وَ كَلَهُ اللَّهُ إِلَى مِنْ عَمَلٍ لَهُ.

[۲۴۷۸] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن علي بن عقبة، عن أبيه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: اجعلوا أمركم هذا لله و لا تجعلوه للناس فإنه ما كان لله فهو لله و ما كان للناس فلا يصعد إلى الله.

[۲۴۷۹] ۳- علي بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي المغراء، عن يزيد بن خليفة قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: كلُّ رياءٍ شرك، إنَّه من عمل للنَّاسِ كان ثوابه على النَّاسِ و من عمل لله كان ثوابه على الله.

[٢٤٨٠] ٤- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن جراح المدائني،

ص: ٦١٨

[٢٤٧٦] ١٤- میسر از پدرش به نقل از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: پنج گروه را من و همه پیامبران مستجاب الدعوه نفرین کرده ایم:

کسی که در کتاب خدا چیزی بیفزاید، کسی که سنت مرا رها کند، کسی که تقدیر خدایی را دروغ بخواند، کسی که آنچه خداوند درباره عترت من حرام کرده، حلال بشمارد و کسی که غنیمت را به خودش اختصاص دهد و آن را حلال بداند.

ریاکاری

[٢٤٧٧] ١- ابن قدام روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام در مسجد به عبّاد بن کثیر بصری فرمودند: وای بر تو ای عبّاد از ریا بپرهیز که هر کس برای جز خدا عملی انجام دهد خدا او را به همان شخصی که برایش عمل را انجام داده، واگذار می کند.

[٢٤٧٨] ٢- عقبه گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: این امر [ولایت] تان را برای خدا قرار دهید نه برای مردم. که هر چه برای خدا باشد از آن او است و آنچه برای مردم انجام شود به سوی خدا بالا نمی رود.

[٢٤٧٩] ٣- یزید خلیفه روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر ریایی شرک است. همانا هر کس به خاطر مردم عملی انجام دهد پاداش او به گردن مردم است و هر کس عملی برای خدا انجام دهد پاداشش به عهده خدا است.

[٢٤٨٠] ٤- جراح مدائنی درباره این سخن خدای عزّتمند «و هر کس به دیدار

ص: ٦١٩

عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا
قال:

الرجل يعمل شيئاً من الثواب لا يطلب به وجه الله إنما يطلب تزكيه الناس يشتهي أن يسمع به الناس، فهذا الذي أشرك بعبادة ربّه؛ ثم قال، ما من عبد أسرّ خيراً فذهبت الأيام أبداً حتى يظهر الله له خيراً، و ما من عبد يسرّ شراً فذهبت الأيام أبداً حتى يظهر الله له شراً.

[٢٤٨١] ٥- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن محمد بن عرفه قال:

قال لى الرضا عليه السلام: ويحك يا ابن عرفه، اعملوا لغير رياء ولا سمعه، فإنه من عمل لغير الله وكله الله إلى ما عمل، ويحك! ما عمل أحد عملا إلا رده الله، إن خيرا فخير وإن شرا فشر.

[۲۴۸۲] ۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن عمر بن يزيد قال:

إني لأتعمش مع أبي عبد الله عليه السلام إذ تلا هذه الآية: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلِيٌّ نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ يا أبا حفص، ما يصنع الإنسان أن يتقرب إلى الله عز وجل بخلاف ما يعلم الله تعالى، إن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم كان يقول: من أسر سريره رده الله رداءها إن خيرا فخير وإن شرا فشر.

[۲۴۸۳] ۷- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال النبي صلى الله عليه و اله و سلم: إن الملك ليصعد بعمل العبد مبتهجا به، فإذا صعد بحسناته يقول الله عز وجل: اجعلوها في سجين إنه ليس إتيأ أراد بها.

ص: ۶۲۰

پروردگارش امیدوار باشد باید عملی نیک انجام دهد و هیچ کس را در بندگی پروردگارش شریک نکند. [کهف (۱۸): ۱۱۰] روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

گاهی شخص کار ثوابی می کند ولی مقصودش از آن، نزدیکی به خدا نیست. به دنبال ستایش مردم است. دوست دارد که کارش به گوش مردم برسد.

و این همان کسی است که در بندگی پروردگارش شریک می گیرد. سپس فرمودند: بنده ای نیست که در نهان نیکی ای بکند و روزگار بر آن بگذرد مگر خدا برایش نیکی ای آشکار کند و بنده ای نیست که در نهان بدی ای بکند و روزگار بر آن بگذرد مگر این که خدا شری برایش آشکار می کند.

[۲۴۸۱] ۵- محمد عرفه روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام به من فرمودند: وای بر تو ای پسر عرفه کارهاتان را برای ریا و به گوش مردم رساندن انجام ندهید. که هر کس برای جز خدا عملی کند خدا او را به کسی که برایش آن عمل را کرده واگذار می کند. وای بر تو، هیچ کس عملی نمی کند مگر این که خدا جامه ای به او می پوشاند که اگر عملش نیک باشد، نیک است و اگر بد باشد بد است.

[۲۴۸۲] ۶- عمر یزید گفته است: من با حضرت صادق علیه السلام شام می خوردم که حضرت این آیه را خواند: «بلکه انسان به خودش بینا است. اگر چه عذرها برای خود بترشد. قیامت (۷۵): ۱۴ و ۱۵» و فرمود: ای ابو حفص، انسان نمی تواند به خلاف آنچه خدای والا از درون او می داند به خدا نزدیک گردد، که رسول خدا می فرمود: هر کس نیتی را پنهان کند خداوند جامه ای مناسب آن به او می پوشاند که اگر نیتش نیک باشد، نیکو است و اگر بد باشد، بد است.

[۲۴۸۳]۷- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: گاهی فرشته عمل بنده را شادمانه بالا می برد. و چون نیکی هایش به بالا می رسد خداوند عزتمند می فرماید: آن ها را در سجین (دفتر بد کاران) بنویسد که از این نیکی ها، مرا قصد نکرده است.

ص: ۶۲۱

[۲۴۸۴]۸- و یا سنده قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام:

ثلاث علامات للمرائي: ينشط إذا رأى الناس، و يكسل إذا كان وحده، و يحب أن يحمد في جميع أموره.

[۲۴۸۵]۹- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن علي بن سالم قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال الله عزّ وجلّ: أنا خير شريك، من أشرك معي غيري في عمل عمله لم أقبله إلا ما كان لي خالصا.

[۲۴۸۶]۱۰- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن داود، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أظهر للناس ما يحبّ الله و بارز الله بما كرهه لقي الله و هو ماقت له.

[۲۴۸۷]۱۱- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن فضل أبي العباس، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما يصنع أحدكم أن يظهر حسنا و يسرّ سيئا، أليس يرجع إلى نفسه فيعلم أنّ ذلك ليس كذلك و الله عزّ وجلّ يقول: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلِيّ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ إِنْ السَّرِيرَةَ إِذَا صَحَّتْ قُوِيَتِ الْعَلَانِيَةُ.

الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن جمهور، عن فضاله، عن معاوية، عن الفضيل، عن أبي عبد الله عليه السلام مثله

[۲۴۸۸]۱۲- علي بن إبراهيم، عن صالح بن السندي، عن جعفر بن بشير، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: ما من عبد يسرّ خيرا إلا لم تذهب الأيام حتّى يظهر الله له خيرا، و ما من عبد يسرّ شرا إلا لم تذهب الأيام حتّى يظهر الله له شرا.

ص: ۶۲۲

[۲۴۸۴]۸- همو روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: برای ریاکار سه نشانه است: چون مردم را ببیند، نیرو می گیرد، چون تنها شود کاهلی می کند و دوست دارد که در همه کارهایش ستایش شود.

[۲۴۸۵]۹- علی سالم گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: خداوند شکوهمند فرموده است: من بهترین

شریکم. و هر کس در عملی که انجام می دهد جز مرا شریک کند از او نمی پذیرم مگر چیزی که فقط برای من باشد.

[۲۴۸۶] ۱۰- داود روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس در برابر مردم آنچه خدا دوست می دارد بکند و در برابر خدا آنچه دوست نمی دارد آشکار کند، خدا را در حالی دیدار می کند که دشمن او است.

[۲۴۸۷] ۱۱- فضل ابو عباس روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: چه می کند آن که نیکی اش را آشکار و بدی اش را نماند می کند. آیا به خودش باز نمی گردد که بفهمد موضوع چنان نیست. خداوند عزّتمند می فرماید: «بلکه انسان به خودش بینا است.» [قیامت (۷۵): ۱۴ و ۱۵] که هر گاه باطن درست شود ظاهر نیز قوی می گردد.

فضیل نیز مانند این حدیث را از آن حضرت روایت کرده است.

[۲۴۸۸] ۱۲- ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه بنده نیکی ای را نماند کند روزگار بر آن می گذرد تا خدا نیکی ای را برایش آشکار کند.

و هر گاه بدی ای را نماند کند روزگار بر آن می گذرد تا خدا بدی ای را برایش آشکار کند.

ص: ۶۲۳

[۲۴۸۹] ۱۳- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن علی بن أسباط، عن يحيى بن بشير، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من أراد الله عزّ و جلّ بالقليل من عمله أظهر الله له أكثر ممّا أراد، و من أراد الناس بالكثير من عمله في تعب من بدنه و سهر من ليله أبي الله عزّ و جلّ إلا أن يقلله في عين من سمعه.

[۲۴۹۰] ۱۴- علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: سيأتى على الناس زمان تخبث فيه سرائرهم و تحسن فيه علانيتهم، طمعا في الدنيا، لا يريدون به ما عند ربّهم، يكون دينهم رياء لا يخالطهم خوف، يعمهم الله بعقاب فيدعونه دعاء الغريق فلا يستجيب لهم.

[۲۴۹۱] ۱۵- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن عمر بن يزيد قال:

إنّي لأتعثّى مع أبي عبد الله عليه السلام إذ تلا هذه الآية: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلِيٌّ نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ وَ لَوْ أَلْفِي مَعَاذِرَهُ يَا أبا حفص، ما يصنع الإنسان أن يعتذر إلى الناس بخلاف ما يعلم الله منه، إن رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم كان يقول: من أسرّ سريره ألبسه الله رداءها إن خيرا فخير و إن شرا فشر.

[۲۴۹۲] ۱۶- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن عليّ بن أسباط، عن بعض أصحابه، عن أبي جعفر عليه السلام أنّه قال:

الإبقاء على العمل أشدّ من العمل قال و ما الإبقاء على العمل، قال: يصل الرّجل بصله و ينفق نفقه لله و وحده لا شريك له، فكتب له

سزا تمّ یذکرها و تمحی فتکتب له علانیه، تمّ یذکرها فتمحی و تکتب له ریاء.

ص: ۶۲۴

[۲۴۸۹]۱۳- بشیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس با عمل اندکش خداوند شکوهمند را قصد کند خداوند برای او بیشتر از آنچه قصد کرده، آشکار می کند و کسی که با عمل بسیار و خستگی تن و شب زنده داری، مردم را بخواهد خداوند عزّتمند اراده می کند که عمل او را در چشم کسی که آن را می شنود اندک نشان دهد.

[۲۴۹۰]۱۴- سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

روزگاری بر مردم خواهد آمد که به جهت آزمندی به دنیا درون ها پلید می شوند و ظواهر نیکو. و با ظاهر نیکو آنچه را نزد خدا است قصد نمی کنند، دینشان ریاکاری است. و هیچ ترسی به آن نیامیخته است. آن گاه خداوند عذابی فراگیر بر آنان می فرستد و وقتی آنان همچون غرق شدگان دعا کنند خداوند دعایشان را نمی پذیرد.

[۲۴۹۱]۱۵- عمر یزید گفته است: من با حضرت صادق علیه السّلام شام می خوردم که حضرت این آیه را خواندند: «بلکه انسان به خودش بینا است. اگر چه عذرها بتراشد.» [قیامت (۷): ۱۴ و ۱۵] و فرمودند: ای ابو حفص انسان چه می کند که غیر از آنچه خدا از او می داند برای مردم بهانه می آورد. همانا رسول خدا می فرمود: هر کس تبتی را پنهان کند خدا جامه آن را به او می پوشاند که اگر نیکو باشد، نیک است و اگر بد باشد، بد.

[۲۴۹۲]۱۶- یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: نگاه داشتن عمل دشوارتر از خود عمل است. راوی گفت: نگاه داشتن عمل چیست؟ فرمودند: مردی برای خرسندی خدای یگانه بی شریک بخشش می کند یا خرجی می دهد و برایش پاداش نهان نوشته می شود. سپس آن را به زبان می آورد و نوشته از بین رفته، برایش پاداش آشکار نوشته می شود، سپس دوباره از آن سخن می گوید و آن نوشته نیز از بین می رود و برایش ریا نوشته می شود.

ص: ۶۲۵

[۲۴۹۳]۱۷- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن جعفر بن محمّد الأشعری، عن ابن القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: اخشوا الله خشية ليست بتعذير، و اعملوا لله في غير رياء و لا سمعه فإنه من عمل لغير الله و كله الله إلى عمله.

[۲۴۹۴]۱۸- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن درّاج، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

سألته عن الرجل يعمل الشيء من الخير فيراه إنسان فيسرّه ذلك، فقال: لا بأس، ما من أحد إلا و هو يحبّ أن يظهر له في الناس الخير، إذا لم يكن صنع ذلك لذلك.

[۲۴۹۵] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن معمر بن خلاد، عن أبي الحسن عليه السلام أنه ذكر رجلاً فقال:

إنه يحب الرئاسه، فقال: ما ذئبان ضاريان في غنم قد تفرق رعاؤها بأضر في دين المسلم من الرئاسه.

[۲۴۹۶] ۲- عنه، عن أحمد، عن سعيد بن جناح، عن أخيه أبي عامر، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من طلب الرئاسه هلك.

[۲۴۹۷] ۳- عنه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن عبد الله بن مسكان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إياكم و هؤلاء الرؤساء الذين يترأسون فو الله ما خفت التعل خلف رجل إلا هلك و أهلك.

ص: ۶۲۶

[۲۴۹۳] ۱۷- ابن قدهاح از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که امير مؤمنان- درود خدا بر او- فرمودند: از خدا چنان بهر اسيد که در آن کوتاهی ای نباشد و بدون ریا و سمعه برای خدا عمل کنید؛ زیرا هر کس برای جز خدا عمل کند خداوند او را به عملش وامی گذارد.

[۲۴۹۴] ۱۸- زراره گفته است: از حضرت باقر عليه السلام درباره مردی پرسیدم که وقتی کار نیکی انجام می دهد و شخصی او را می بیند شادمان می شود. فرمودند: باکی نیست. کسی نیست که دوست نداشته باشد در میان مردم نیکی اش آشکار شود، اگر چه کار نیکش را برای آن انجام نداده باشد.

ریاست خواهی

[۲۴۹۵] ۱- معمر بن خلاد روايت کرده که حضرت ابو الحسن عليه السلام از مردی یاد کرد و فرمود: او ریاست کردن را دوست می دارد. آن گاه فرمود: دو گرگ گرسنه در گله بی چوپان زیان رسان تر از ریاست در دین مسلمان نیست.

[۲۴۹۶] ۲- مردی روايت کرده که حضرت صادق عليه السلام فرمودند: هر کس ریاست خواهی کند نابود می گردد.

[۲۴۹۷] ۳- عبد الله مسكان گفت: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم می فرماید:

پرهیزید از این سرکرد گانی که ریاست خواهی می کنند. که به خدا سوگند وقتی کفش ها به دنبال مردی راه افتند هم او نابود می شود و هم دیگران.

ص: ۶۲۷

[۲۴۹۸]۴- عنه، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع؛ وغيره، رفعوه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: ملعون من ترأس، ملعون من همّ بها، ملعون من حدّث بها نفسه.

[۲۴۹۹]۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن أيوب، عن أبي عقيله الصيرفي قال: حدّثنا كرام، عن أبي حمزه الثمالي قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: إياك و الرئاسه، و إياك أن تطأ أعقاب الرجال، قال:

قلت: جعلت فداك، أمّا الرئاسه فقد عرفتھا و أمّا أن أطأ أعقاب الرجال فما ثلثا ما في يدي إلا ممّا وطئت أعقاب الرجال؟ فقال لي: ليس حيث تذهب، إياك أن تنصب رجلا دون الحجّه، فتصدّقه في كلّ ما قال.

[۲۵۰۰]۶- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن أبي الزبيع الشامي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال لي ويحك يا أبا الزبيع، لا تطلبن الرئاسه و لا تكن ذنبا و لا تأكل بنا الناس فيفرك الله، و لا تقل فينا ما لا نقول في أنفسنا فإنك موقوف و مسئول لا محاله، فإن كنت صادقا صدقناك و إن كنت كاذبا كذبناك.

[۲۵۰۱]۷- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن منصور بن العباس، عن ابن مياح، عن أبيه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من أراد الرئاسه هلك.

[۲۵۰۲]۸- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس عن العلاء، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أترى لا أعرف خياركم؟ من شراركم بلى و الله، و إنّ شراركم من أحبّ أن يوطأ عقبه، إنّه لا بدّ من كذاب أو عاجز الرأى.

ص: ۶۲۸

[۲۴۹۸]۴- اسماعيل بزيع و ديگران حديثي را به حضرت صادق عليه السلام رسانده اند که ایشان فرموده اند: نفرين شده است کسی که رياست خواهی کند، نفرين شده است کسی که به آن همت گمارد و نفرين شده است کسی که در اين موضوع با خودش سخن بگويد.

[۲۴۹۹]۵- ابو حمزه ثمالی گفت: حضرت صادق عليه السلام به من فرمودند: از رياست بپرهيز. و بپرهيز از اين که به دنبال مردم راه افتي. من عرض کردم: جانم فدایت رياست را می دانم که چيست اما دنباله روی از مردم را نمی فهمم زيرا دو سوم آنچه در دست دارم جز به سبب دنباله روی از مردم نبوده است؟! حضرت به من فرمودند: سخن من چنان نيست که تو فهميده ای. يعنى بپرهيز از اين که کسی را بدون برهان برگزینی و هر آنچه را گفت درست بدانی.

[۲۵۰۰] ۶- ابو ربیع شامی گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به من فرمودند: وای بر تو ای ابو ربیع به دنبال ریاست نرو. گرگ نباش و به نام ما مردم را نخور که خدا نیازمندت می کند. و درباره ما چیزی نگو که خودمان نمی گوئیم: زیرا بی تردید روزی تو را می ایستاند و بازجویی می کنند. که اگر راستگو بودی ما نیز تو را راستگو خواهیم خواند و اگر دروغ گو بودی ما نیز تو را دروغ گو خواهیم خواند.

[۲۵۰۱] ۷- میاح گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: هر کس ریاست خواهد نابود می شود.

[۲۵۰۲] ۸- محمد مسلم گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: آیا گمان می کنی که من خوبان و بدان شما را نمی شناسم؟ چرا به خدا سوگند، بدان شما کسانی اند که دوست دارند مردم به دنبالشان راه افتند. و چنین شخصی به ناچار یا بسیار دروغ گو است یا کوتاه نظر است.

ص: ۶۲۹

باب اختتام الدّنيا بالدّین

[۲۵۰۳] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن إسماعیل بن جابر، عن یونس بن ظبیان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَيَلُّ لِلَّذِينَ يَخْتَلُونَ الدّنيا بالدّين، وويل للّذين يقتلون الّذين يأمرون بالقسط من النّاس، وويل للّذين يسير المؤمن فيهم بالتّقية، أبى يغترون أم على يجترءون! فبى حلفت لأتحنّ لهم فتنه تترك الحليم منهم حيران.

باب من وصف عدلا و عمل بغيره

[۲۵۰۴] ۱- علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن يوسف البرّاز، عن معلى بن خنيس، عن أبي عبد الله عليه السّلام أنّه قال:

إنّ من أشدّ النّاس حسره يوم القيامة من وصف عدلا ثمّ عمل بغيره.

[۲۵۰۵] ۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن قتيبة الأعشى، عن أبي عبد الله عليه السّلام [أنه] قال:

إنّ [من] أشدّ النّاس عذابا يوم القيامة من وصف عدلا و عمل بغيره.

[۲۵۰۶] ۳- علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن ابن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ من أعظم النّاس حسره يوم القيامة من وصف عدلا ثمّ خالفه إلى غيره.

[۲۵۰۷]۴- محمد بن یحیی، عن الحسين بن إسحاق، عن علي بن مهزيار، عن عبد الله بن يحيى، عن ابن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

في قول الله عز وجل: فَكُتِبَ عَلَيْكُمُ الْمُنَافِقَاتُ فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ قَالَ: يَا أبا بصير، هم

ص: ۶۳۰

با دین در کمین دنیا بودن

[۲۵۰۳]۱- یونس ظبیان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: همانا خداوند عزت مند می فرماید: وای بر کسانی که با دین به کمین دنیا می نشینند. و وای بر آنان که کسانی را که به عدالت با مردم فرمان می دهند می کشند و وای بر کسانی که مؤمن در میان آن ها با تقیه به سر می برد. آیا مرا می فریبد یا به من گستاخی می کنند؟ من به خودم سوگند می خورم که چنان فتنه ای برایشان پیش آورم که خردمندشان حیران بماند.

کسی که از عدل سخن بگوید و جز آن عمل کند

[۲۵۰۴]۱- معالی خنیس روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا از پر حسرت ترین مردمان روز قیامت، کسی است که از عدل سخن بگوید و جز آن عمل کند.

[۲۵۰۵]۲- قتیبه اشعی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا از سخت کیفرترین مردمان در روز قیامت، کسی است که از عدالت سخن بگوید و جز آن عمل کند.

[۲۵۰۶]۳- ابن ابو یعفر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا از پر حسرت ترین مردمان روز قیامت، کسی است که از عدالت سخن بگوید و سپس در عمل، با آن مخالفت کند.

[۲۵۰۷]۴- ابو بصیر درباره آیه «و ایشان و گمراهان به رو در دوزخ می افتند.» [شعراء (۲۶): ۹۴] روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ای ابو بصیر آنان

ص: ۶۳۱

قوم وصفوا عدلا بألسنتهم ثم خالفوه إلى غيره.

[۲۵۰۸]۵- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن ابی عمیر، عن علی بن عطیه، عن خیثمه قال:

قال لی أبو جعفر علیه السلام: أبلغ شیعتنا أنه لن ینال ما عند الله إلا بعمل، و أبلغ شیعتنا أن أعظم الناس حسره یوم القیامه من وصف عدلا ثم یخالفه إلى غيره.

[۲۵۰۹] ۱- علی بن ابراهیم، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إياكم و المراء و الخصومه، فإنهما يمرضان القلوب على الإخوان و ينبت عليهما التفاق.

[۲۵۱۰] ۲- و بإسناده قال: قال النبي صلى الله عليه و اله و سلم:

ثلاث من لقي الله عزّ و جلّ بهنّ دخل الجنّه من أيّ باب شاء: من حسن خلقه، و خشى الله في المغيب و المحضر، و ترك المراء و إن كان محقّا.

[۲۵۱۱] ۳- و بإسناده قال:

من نصب الله غرضا للخصومات أو شك أن يكثر الانتقال.

[۲۵۱۲] ۴- علی بن ابراهیم، عن صالح بن السندی، عن جعفر بن بشير، عن عمّار بن مروان قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

لا تمارينّ حلیمًا و لا سفیها، فإنّ الحلیم یقلیک و السفیه یؤذیک.

[۲۵۱۳] ۵- علی، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن الحسن بن عطيه عن عمر بن يزيد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم:

ص: ۶۳۲

مردمی هستند که به زبان از عدالت سخن گفتند و در عمل با آن مخالفت کردند.

[۲۵۰۸] ۵- خيشمه گفت: حضرت باقر عليه السلام به من فرمودند: به شیعیان ما برسان که به آنچه نزد خداوند است هرگز جز با عمل نمی رسند و به شیعیان ما برسان که بزرگ حسرت ترین مردمان در روز قیامت، کسی است که از عدل سخن بگوید و سپس در عمل با آن مخالفت کند.

مجادله و ستیزه و دشمنی ورزیدن با مردم

[۲۵۰۹] ۱- مسعده صدقه از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان عليه السلام فرمودند: از جدال و ستیزه پرهیزید؛ زیرا آن دو، دل برادران را بیمار کرده، بر آن ها نفاق می رویاند.

[۲۵۱۰] ۲- همو روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: سه چیز است که خداوند عزّتمند هر کس را به سبب آن ها دیدار کند از هر در که خواهد به بهشت می رود: کسی که خوش اخلاق باشد و در نهان و آشکار از خدا بهراسد و جدال را ترک کند اگرچه حقّ با او باشد.

[۲۵۱۱]۳- همو روایت کرده که حضرت فرمودند: هر کس خدا را هدف مجادلاتش قرار دهد نزدیک است که بسیار از حقّ به باطل برود.

[۲۵۱۲]۴- عمّار مروان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: نه با خردمند و نه با کم خرد جدال نکن. که خردمند دشمنت می گردد و کم خرد آزارت می رساند.

[۲۵۱۳]۵- عمر یزید از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

ص: ۶۳۳

ما کاد جبرئیل علیه السّلام یأتینی إلّا قال: یا محمّد، اتق شحناء الرّجال و عداوتهم.

[۲۵۱۴]۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علی بن الحکم، عن الحسن بن الحسین الکندی، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال جبرئیل علیه السّلام للنبی صلی الله علیه و اله و سلّم: إیّاک و ملاحاه الرّجال.

[۲۵۱۵]۷- عنه، عن عثمان بن عیسی، عن عبد الرّحمن بن سیابه، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

إیّاکم و المشارّه، فإنّها تورث المعرّه و تظهر المعوره.

[۲۵۱۶]۸- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن عنبسه العابد، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

إیّاکم و الخصومه فإنّها تشغل القلب و تورث التّفاق و تکسب الضّغائن.

[۲۵۱۷]۹- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن الحسن بن عطیه، عن عمر بن یزید، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم: ما کاد جبرئیل علیه السّلام یأتینی إلّا قال: یا محمّد اتق شحناء الرّجال و عداوتهم.

[۲۵۱۸]۱۰- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن مهراّن، عن عبد الله بن سنان، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم: ما أتانی جبرئیل علیه السّلام قطّ إلّا وعظنی فأخر قوله لی:

إیّاک و مشارّه الناس فإنّها تکشف العوره و تذهب بالعزّ.

[۲۵۱۹]۱۱- علی بن إبراهیم، عن أبیه، و محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان، جمیعاً عن ابن أبی عمیر، عن إبراهیم بن عبد الحمید، عن الولید بن صبیح قال:

هرگاه جبرئیل علیه السلام به نزد می آمد می گفت: ای محمد از کینه و دشمنی با مردم پرهیز.

[۲۵۱۴]۶-حسن بن حسین کندی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که جبرئیل علیه السلام به پیامبر گرامی فرمودند: از ستیزه کردن با مردمان پرهیز.

[۲۵۱۵]۷-عبد الرحمان سیاه روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: از دشمنی کردن پرهیزید که گناه و آزار و خسارت به جا می گذارد و عیب را آشکار می کند.

[۲۵۱۶]۸-عنبسه عابد روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: از ستیزه کردن پرهیزید که دل را مشغول می کند و نفاق به جا گذاشته، کینه ها پدید می آورد.

[۲۵۱۷]۹-عمر یزید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هرگاه جبرئیل علیه السلام به نزد آمد، به من گفت: ای محمد از کینه و دشمنی با مردمان پرهیز.

[۲۵۱۸]۱۰-عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هرگز جبرئیل علیه السلام به نزد نیامد جز این که پندم داد و در پایان گفت:

از دشمنی ورزیدن با مردمان پرهیز که آن عیب را آشکار کرده، عزتمندی را از بین می برد.

[۲۵۱۹]۱۱-ولید صبیح گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: رسول خدا

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ما عهد إليّ جبرئيل عليه السلام في شيء ما عهد إليّ في معاداة الرجال.

[۲۵۲۰]۱۲-عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن بعض أصحابه، رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: من زرع العداوة حصدا ما بذر.

باب الغضب

[۲۵۲۱]۱-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التوفلي عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: الغضب يفسد الإيمان كما يفسد الخل العسل.

[۲۵۲۲]۲- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن علي بن عقبه، عن أبيه، عن ميسر قال:

ذكر الغضب عند أبي جعفر عليه السلام فقال: إن الرجل ليغضب فما يرضى أبدا حتى يدخل النار، فأیما رجل غضب على قوم و هو قائم فليجلس من فوره ذلك، فإنه سيذهب عنه رجز الشيطان، و أيما رجل غضب على ذي رحم فليدن منه فليمسسه، فإن الرحم إذا مست سكنت.

[۲۵۲۳]۳- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن داود بن فرقد قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: الغضب مفتاح كل شر.

[۲۵۲۴]۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن النضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۶۳۶

فرمودند: جبرئیل علیه السلام چنان که درباره دشمنی نکردن با مردم به من سفارش کرد درباره هیچ چیز دیگری سفارش نکرد.

[۲۵۲۰]۱۲- یکی از اصحاب حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیه السلام رسانده روایت کرده که ایشان فرمودند: هر کس دشمنی بکارد، کاشته اش را می درود.

خشم

[۲۵۲۱]۱- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خشم، ایمان را خراب می کند چنان که سرکه، عسل را خراب می کند.

[۲۵۲۲]۲- ميسر گفته است: نزد حضرت باقر علیه السلام از خشم سخن به میان آمد و ایشان فرمود: همانا گاهی مرد خشمگین می شود و تا به دوزخ نیفتد راضی نمی شود. پس هرگاه مردی از شما بر گروهی خشمگین شد باید زود بنشیند؛ زیرا در این صورت پلیدی شیطان از او برطرف خواهد شد و هرگاه مردی از شما بر خویشاوندی خشمگین شد باید به او نزدیک شود و لمسش کند؛ زیرا رحم وقتی لمس شود آرام می گردد.

[۲۵۲۳]۳- داود فرقد روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: خشم کلید همه بدی ها است.

[۲۵۲۴]۴- قاسم سلیمان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: از پدرم علیه السلام

ص: ۶۳۷

سمعت أبي عليه السلام يقول: أتى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: رجل بدوى فقال: إني أسكن البادية فعلمني جوامع

الكلام، فقال: أمرک أن لا تغضب، فأعاد عليه الأعرابي المسأله ثلاث مرّات حتّى رجع الرّجل إلى نفسه، فقال: لا أسأل عن شيء بعد هذا، ما أمرني رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم إلا بالخير. قال: و كان أبي يقول: أيّ شيء أشدّ من الغضب إنّ الرّجل ليغضب فيقتل النّفس التي حرّم الله و يقذف المحصنه.

[۲۵۲۵] ۵- عنه، عن ابن فضال، عن إبراهيم بن محمّد الأشعريّ، عن عبد الأعلى قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: علّمني عظه أتّعظ بها، فقال: إنّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم أتاه رجل فقال له: يا رسول الله علّمني عظه أتّعظ بها، فقال له: انطلق و لا تغضب، ثمّ أعاد إليه، فقال له: انطلق و لا تغضب- ثلاث مرّات.-

[۲۵۲۶] ۶- عنه، عن إسماعيل بن مهران، عن سيف بن عميره، عمّن سمع أبا عبد الله عليه السّلام يقول:

من كفّ غضبه ستر الله عورته.

[۲۵۲۷] ۷- عنه، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن حبيب السّجستانيّ، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

مكتوب في التّوراه فيما ناجى الله عزّ و جلّ به موسى عليه السّلام: يا موسى، أمسك غضبك عمّن ملّكتك عليه أكفّ عنك غضبي.

[۲۵۲۸] ۸- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن عبد الحميد، عن يحيى بن عمرو، عن عبد الله بن سنان قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: أوحى الله عزّ و جلّ إلى بعض أنبيائه: يا ابن آدم اذكرني في غضبك أذكرك في غضبي، لا أمحكك فيمن أمحق، و ارض بي منتصرا،

ص: ۶۳۸

شنیدم می فرماید: مردی بیابانگرد به خدمت رسول خدا آمده، عرض کرد: من در بیابان زندگی می کنم و می خواهم فراگیرترین سخن را به من بیاموزی. حضرت فرمودند: تو را فرمان می دهم که خشمگین نشوی. آن اعرابی همان پرسش را باز گفت. و سه بار چنین کرد تا به خودش بازگشت و گفت: پس از این دیگر چیزی نمی پرسم؛ زیرا رسول خدا مرا جز به نیکی فرمان نداده است. امام فرمودند: و پدرم می فرمود: چه چیزی بدتر از خشم است. مردی خشمگین می شود و آن گاه جانی را که خدا محترم داشته، می کشد و به زنی پاک تهمت می زند.

[۲۵۲۵] ۵- عبد الأعلى گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: مرا پندی بیاموز تا با آن اندرز بگیرم. حضرت فرمودند: مردی به خدمت رسول خدا آمده، عرض کرد: ای رسول خدا مرا اندرزی بده تا با آن پند بگیرم. حضرت به او فرمودند: برو و خشمگین مشو. او تا سه بار پرسش اش را باز گفت و حضرت به او فرمود: برو و خشمگین مشو.

[۲۵۲۶] ۶- مردی از حضرت صادق علیه السّلام شنید که می فرماید: هر کس جلوی خشمش را بگیرد خداوند عیش را می

[۲۵۲۷]۷- حبيب سجستاني روايت کرده که حضرت باقر عليه السلام فرمودند: در تورات در مناجات خدا با حضرت موسی عليه السلام آمده است: ای موسی جلوی خشم را از کسی که بر او چیره هستی بگیر تا من جلوی خشم را از تو بگیرم.

[۲۵۲۸]۸- عبد الله سنان از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که خدای عزتمند به یکی از پیامبرانش وحی کرد: ای پسر آدم مرا در حال خشم یاد کن تا من نیز تو را در حال خشم یاد کنم و در میان کسانی که نابود می‌کنم نابود نکنم. و به انتقام گرفتن من خرسند باش که انتقام گرفتن من برای تو، بهتر از انتقام گرفتن خود تو است.

ص: ۶۳۹

فإن انتصاري لك خير من انتصارك لنفسك.

[۲۵۲۹]۹- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن علي بن عقبه، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام مثله،

و زاد فيه و إذا ظلمت بمظلمه فارض بانتصاري لك، فإن انتصاري لك خير من انتصارك لنفسك.

[۲۵۳۰]۱۰- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن إسحاق بن عمّار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن في التوراه مكتوبا، يا ابن آدم اذكرني حين تغضب أذكرك عند غضبي، فلا أمحكك فيمن أمحك، و إذا ظلمت بمظلمه فارض بانتصاري لك فإن انتصاري لك، خير من انتصارك لنفسك.

[۲۵۳۱]۱۱- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، و علي بن محمد، عن صالح بن أبي حماد، جميعا عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجه، عن معلى بن خنيس، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رجل للنبي صلى الله عليه و اله و سلم: يا رسول الله علمني، قال: اذهب و لا تغضب، فقال الرجل: قد اكتفيت بذاك، فمضى إلى أهله فإذا بين قومه حرب قد قاموا صفوفًا و لبسوا السلاح، فلما رأى ذلك لبس سلاحه ثم قام معهم، ثم ذكر قول رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: لا- تغضب، فرمى السيلاح، ثم جاء يمشى إلى القوم الذين هم عدو قومه، فقال: يا هؤلاء ما كانت لكم من جراحه أو قتل أو ضرب ليس فيه أثر فعلي في مالي أنا أو فيكموه فقال القوم: فما كان فهو لكم، نحن أولى بذلك منكم، قال: فاصطلح القوم و ذهب الغضب.

[۲۵۳۲]۱۲- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد؛ و علي بن إبراهيم،

ص: ۶۴۰

[۲۵۲۹]۹- عبد الله سنان در حدیثی دیگر از حضرت صادق عليه السلام مانند آن را روايت کرده و افزوده است: و وقتی به تو

ستم شد به انتقام گرفتن من برای خودت خرسند باش. که انتقام گرفتن من برای تو، بهتر از انتقام گرفتن خود تو است.

[۲۵۳۰] ۱۰- اسحاق عمار گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: در تورات نوشته است: ای پسر آدم وقتی خشمگین می شوی مرا به یاد آور تا من نیز به هنگام خشمم تو را به یاد آورم و در میان کسانی که نابود خواهد کرد نابود نکنم. و وقتی به تو ستم شد به انتقام گرفتن من خرسند باش که انتقام گرفتن من برای تو، بهتر از انتقام گرفتن خود تو است.

[۲۵۳۱] ۱۱- معالی خنيس از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که مردی به پیامبر گرامی عرض کرد: ای رسول خدا مرا تعلیم کن. ایشان فرمود: برو و خشمگین مشو. آن مرد گفته است: من به این سخن بسنده کردم. آن گاه به نزد خانواده اش رفت و دید میان قومش جنگی در حال روی دادن است. مردم به صف شده و جامه رزم پوشیده اند. پس او نیز جامه رزم پوشید و با آنان به پاخواست. ناگاه سخن رسول خدا را که فرموده بود: خشمگین نشو، به یاد آورد. پس سلاحش را انداخت و به سوی مردمی که دشمن قومش بودند، رفت و گفت: ای مردم هر زخم و قتل و ضرب بی نشانه را من از مالم به گردن می گیرم و به شما می پردازم.

آن قوم گفتند: هرچه بوده برای خودتان باشد، ما به این کار از شما سزاوارتریم. و این گونه میان مردم صلح برقرار شد و خشم از میان رفت.

[۲۵۳۲] ۱۲- ابو حمزه ثمالی روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: همانا این

ص: ۶۴۱

عن أبيه، جميعاً عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنّ هذا الغضب جمره من الشيطان توقد في قلب ابن آدم و إنّ أحدكم إذا غضب احمرت عيناه و انتفخت أوداجه و دخل الشيطان فيه، فإذا خاف أحدكم ذلك من نفسه فليزم الأرض، فإنّ رجز الشيطان ليذهب عنه عند ذلك.

[۲۵۳۳] ۱۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن بعض أصحابه، رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: الغضب ممحقه لقلب الحكيم، و قال: من لم يملك غضبه لم يملك عقله.

[۲۵۳۴] ۱۴- الحسين بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن الحسن بن علی، عن عاصم بن حمید، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من كفّ نفسه عن أعراض النّاس أقال الله نفسه يوم القيامة و من كفّ غضبه عن النّاس كفّ الله تبارك و تعالی عنه عذاب يوم القيامة.

[۲۵۳۵] ۱۵- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

من كَفَّ غضبه عن النَّاس كَفَّ اللَّهُ عنه عذاب يوم القيامة.

باب الحسد

[۲۵۳۶] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزین، عن محمّد بن مسلم قال:

ص: ۶۴۲

خشم آتش پاره ای از شیطان است که در قلب فرزند آدم افروخته می شود. وقتی یکی از شما خشمگین شد، چشمانش سرخ می شود و رگ های گردنش برمی آید و شیطان در او داخل می شود. پس وقتی از این حالت بر خودتان ترسیدید به روی زمین بنشینید؛ زیرا در این هنگام پلیدی شیطان از او رخت می بندد.

[۲۵۳۳] ۱۳- یکی از اصحاب حدیثی را به حضرت صادق علیه السلام رسانده که ایشان فرموده اند: خشم، دل حکیم را نابود می کند. و نیز فرمودند: هر کس مالک خشمش نباشد، مالک خردش نیست.

[۲۵۳۴] ۱۴- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هر کس جلوی خودش را درباره آبروی مردم بگیرد خداوند در روز قیامت از او می گذرد و هر کس جلوی خشمش را درباره مردم بگیرد خداوند پاک و والا عذاب روز قیامت را از او باز می گیرد.

[۲۵۳۵] ۱۵- ابو حمزه روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: هر کس جلوی خشمش را درباره مردم بگیرد خداوند عذاب روز قیامت را از او باز می گیرد.

حسدورزیدن

[۲۵۳۶] ۱- محمّد مسلم روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: همانا شخص

ص: ۶۴۳

قال أبو جعفر عليه السلام: إنَّ الرجل ليأتي بأبي بادره فيكفر و إنَّ الحسد ليأكل الإيمان كما تأكل النَّار الحطب

[۲۵۳۷] ۲- عنه، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن خالد و الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن جراح المدائني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنَّ الحسد يأكل الإيمان كما تأكل النَّار الحطب.

[۲۵۳۸] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن محبوب، عن داود الرقيّ قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: اتقوا الله و لا يحسد بعضكم بعضا، إن عيسى ابن مريم كان من شرائع السّيح في البلاد، فخرج في بعض سيحه و معه رجل من أصحابه قصير و كان كثير اللّزوم لعيسى عليه السلام، فلما انتهى عيسى إلى البحر قال: بسم الله، بصّحه يقين منه فمشى على ظهر الماء فقال الرّجل القصير حين نظر إلى عيسى عليه السلام جازه: بسم الله، بصّحه يقين منه فمشى على الماء و لحق بعيسى عليه السلام، فدخله العجب بنفسه، فقال: هذا عيسى روح الله يمشى على الماء و أنا أمشى على الماء فما فضله عليّ؟ قال: فرمس في الماء فاستغاث بعيسى فتناوله من الماء فأخرجه ثمّ قال له: ما قلت يا قصير، قال: قلت: هذا روح الله يمشى على الماء و أنا أمشى على الماء فدخلني من ذلك عجب، فقال له عيسى: لقد وضعت نفسك في غير الموضع الذي وضعك الله فيه فمقتك الله على ما قلت فتب إلى الله عزّ و جلّ ممّا قلت، قال: فتاب الرّجل و عاد إلى مرتبه التي وضعه الله فيها، فاتقوا الله و لا يحسدنّ بعضكم بعضا.

[۲۵۳۹]۴-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن

ص: ۶۴۴

به هر تندي ای دچار شود، کافر می شود و حسدورزی ایمان را می خورد چنان که آتش، هیزم را می خورد.

[۲۵۳۷]۲-جراح مدائنی روایت کرده حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا حسد، ایمان را می خورد چنان که آتش هیزم را می خورد.

[۲۵۳۸]۳-داود رقی گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: از خدا پروا کنید و یکی تان به دیگری حسد نوزد. همانا از قوانین عیسای مریم، گشتن در سرزمین ها بود. یک بار با یکی از یارانش که مردی کوتاه بود و بسیار با عیسی علیه السلام همراهی می کرد، بیرون آمد. آن گاه چون عیسی به دریا رسید، با یقینی درست از سوی خدا، بسم الله گفت و به روی آب راه افتاد. آن مرد نیز به عیسی علیه السلام پیوست و آن گاه به خودش مغرور شد و گفت: این عیسی روح الله است که به روی آب راه می رود و این هم منم که به روی آب راه می روم پس برتری او به من چیست؟ آن گاه در آب فرورفت و از عیسی کمک خواست. عیسی او را از آب گرفته، بیرون آورد و به او فرمود: ای کوتاه چه گفتی؟ او گفت: من گفتم: این روح الله است که بر آب راه می رود و این منم که بر آب راه می روم و از این سخن مغرور شدم. عیسی به او فرمود: خودت را در جایی جز آن جا که خدا قرار داده، نهادی و خداوند به جهت آنچه گفتی از تو بیزار شد. پس، در پیشگاه خدا توبه کن. آن مرد توبه کرد و به جایگاهی که خدا او را در آن قرار داده بود باز گشت. پس از خدا پروا کنید و یکی تان به دیگری حسد نوزد.

[۲۵۳۹]۴-سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

ص: ۶۴۵

أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: كاد الفقر أن يكون كفرا و كاد الحسد أن يغلب القدر.

[۲۵۴۰]۵-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن معاویه بن وهب قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: آفة الدين الحسد والعجب والفخر.

[۲۵۴۱]۶-یونس، عن داود الرقی، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: قال الله عز و جل لموسى بن عمران عليه السلام: يا ابن عمران لا تحسدن الناس على ما آتتهم من فضلى و لا تمدن عينيك إلى ذلك و لا تتبعه نفسك، فإن الحسد ساخط لنعمی، صاّد لقسمى الذى قسمت بين عبادى و من يك كذلك فلست منه و ليس منى.

[۲۵۴۲]۷-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن المنقری، عن الفضیل بن عیاض، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن المؤمن يغبط و لا يحسد و المنافق يحسد و لا يغبط.

باب العصبیه

[۲۵۴۳]۱-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن داود بن النعمان، عن منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من تعصب أو تعصب له فقد خلع ربه الإیمان من عنقه.

[۲۵۴۴]۲-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمیر، عن هشام بن سالم؛ و درست بن ابی منصور، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من تعصب أو تعصب له فقد خلع ربه الإیمان من عنقه.

ص: ۶۴۶

نزدیک است که فقر، کفر شود و نزدیک است که حسد بر تقدیر چیره شود.

[۲۵۴۰]۵-معاویه و هب روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: آفت دین، حسد و خودبینی و فخر فروشی است.

[۲۵۴۱]۶-داود رقی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: خدای عزتمند به موسای عمران علیه السلام فرمود: ای پسر عمران به مردم برای آنچه به آنان داده ام حسد نوز، چشم به آن ندوز و در فکرش نباش.

که حسد ورزنده، از نعمت های من ناخرسند است و جلوی قسمت من میان بندگانم را می گیرد و هر کس چنین باشد، نه من از اویم و نه او از من.

[۲۵۴۲]۷- فضیل عیاض روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: همانا مؤمن غبطه می خورد و حسد نمی ورزد ولی منافق حسد می ورزد و غبطه می خورد.

تعصّب ورزی

[۲۵۴۳]۱- منصور حازم روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس تعصّب ورزد یا برای او تعصّب ورزیده شود، رشته ایمان از گردنش جدا می گردد.

[۲۵۴۴]۲- درست ابو منصور از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هر کس تعصّب بورزد یا برای او تعصّب ورزیده شود، رشته ایمان از گردنش جدا می گردد.

ص: ۶۴۷

[۲۵۴۵]۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من كان في قلبه حبه من خردل من عصبية بعثه الله يوم القيامة مع أعراب الجاهليّة.

[۲۵۴۶]۴- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن خضر، عن محمّد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من تعصّب عصبه الله بعصابه من نار.

[۲۵۴۷]۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر، عن صفوان بن مهران، عن عامر بن السّمط، عن حبيب بن أبي ثابت، عن عليّ بن الحسين عليهما السّلام قال:

لم يدخل الجنّه حميّه غير حميّه حمزه بن عبد المطلب- و ذلك حين أسلم- غضبا للنبيّ صلّى الله عليه و اله و سلّم في حديث السّليّ الذي ألقى على النبيّ صلّى الله عليه و اله و سلّم.

[۲۵۴۸]۶- عنه، عن أبيه، عن فضاله، عن داود بن فرقد، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ الملائكة كانوا يحسبون أنّ إبليس منهم و كان في علم الله أنّه ليس منهم، فاستخرج ما في نفسه بالحميّه و الغضب فقال: خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ .

[۲۵۴۹]۷- عليّ بن ابراهیم، عن أبيه، و عليّ بن محمّد القاسانيّ، عن القاسم بن محمّد، عن المنقريّ، عن عبد الرزّاق، عن معمر، عن الزّهریّ قال:

سئل عليّ بن الحسين عليهما السّلام عن العصبية، فقال: العصبية التي يَأْتِمُّ عليها صاحبها أن يرى الرّجل شرار قومه خيرا من خيار

[۲۵۴۵]۳- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هر کس به اندازه دانه خردلی در دلش تعصب ورزی باشد، خداوند او را در روز قیامت با عرب های جاهلیت برمی انگیزد.

[۲۵۴۶]۴- محمد مسلم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس تعصب بورزد، خداوند سرش را با دستاری از آتش می بندد.

[۲۵۴۷]۵- حیب ابو ثابت روایت کرده که حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: هیچ تعصبی جز تعصب حمزه عبد المطلب به بهشت نمی رود. وقتی که برای حمایت از پیامبر گرامی در داستان شکمه ای که به رویش انداختند، مسلمان شد.

[۲۵۴۸]۶- داود فرقد روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: فرشتگان گمان می کردند که ابلیس از ایشان است ولی در علم خدا بود که او از آنان نیست.

آن گاه به سبب تعصب و خشم آنچه را در باطنش بود بیرون ریخت و گفت: «مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای.» [اعراف (۷): ۱۲]

[۲۵۴۹]۷- زهری گفت: از حضرت سجاد علیه السلام درباره تعصب ورزی پرسیدند و ایشان فرمود: تعصبی که دارنده اش بنا بر آن گناه می کند این است که شخصی بدترین مرد قبیله خودش را بهتر از خوبان قبیله دیگر ببیند. ولی این تعصب نیست که مردی

العصیبه أن یحبّ الرّجل قومه و لكن من العصیبه أن یعین قومه علی الظلم.

باب الکبر

[۲۵۵۰]۱- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن أبان، عن حکیم قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن أدنى الإلحاد، فقال: إنَّ الكبر أدناه.

[۲۵۵۱]۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن الحسین بن أبی العلاء، عن أبی عبد الله عليه السلام قال:

سمعتہ یقول: الکبر قد یكون فی شرار الناس من کلّ جنس، و الکبر رداء الله، فمن نازع الله عزّ و جلّ رداءه لم یزده الله إلاّ

سفالاً، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَرَّ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ وَسُودَاءُ تَلْقَطُ السَّرْقِينَ فَقِيلَ لَهَا: تَنْحَى عَنْ طَرِيقِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَتْ: إِنَّ الطَّرِيقَ لَمَعْرُضٌ فَهَمَّ بِهَا بَعْضُ الْقَوْمِ أَنْ يَتَنَاوَلَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: دَعُوهَا فَإِنَّهَا جَبَّارَةٌ.

[۲۵۵۲] ۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن عثمان بن عيسى، عن العلاء بن الفضيل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أبو جعفر عليه السلام العزّ رداء الله، والكبر إزاره، فمن تناول شيئاً منه أكبه الله في جهنم.

[۲۵۵۳] ۴- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال عن ثعلبه، عن معمر بن عمر بن عطاء، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

الكبر رداء الله و المتكبر ينازع الله رداءه.

ص: ۶۵۰

قبيله اش را دوست داشته باشد بلکه تعصب این است که او قبيله اش را در ستم کردن، یاری رساند.

کبرورزیدن

[۲۵۵۰] ۱- حکیم گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره پایین ترین درجه الحاد پرسیدم. فرمودند: همانا کبرورزی پایین ترین درجه الحاد است.

[۲۵۵۱] ۲- حسین ابو علا گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

کبرورزی در بدترین مردم و از هر جنسی است. کبر، جامه خدا است که هر کس با او در جامه اش ستیز کند، خداوند جز پستی اش را نمی افزاید. همانا روزی رسول خدا از یکی از کوچه های مدینه می گذشت و زن سیاهی در آن، سیرگین جمع می کرد. به او گفتند: از راه رسول خدا کنار رو. او گفت: راه گشاد است.

برخی خواستند به سراغش بروند و کنارش بزنند که رسول خدا فرمود: او را رها کنید که ستمکار است.

[۲۵۵۲] ۳- علاء فضیل روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: عزّت، رو جامه و کبر زیر جامه خدا است. که هر کس چیزی از آن را بگیرد، خدا او را به رو در دوزخ اندازد.

[۲۵۵۳] ۴- معمر بن عمر عطار روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: کبر، رو جامه خدا است و کسی که درباره رو جامه خدا با او بستیزد، متکبر است.

ص: ۶۵۱

[۲۵۵۴] ۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن علي، عن أبي جميله، عن ليث المرادي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الكبر رداء الله، فمن نازع الله شيئا من ذلك أكبه الله في النار.

[۲۵۵۵] ۶- عنه، عن أبيه، عن القاسم بن عروه، عن عبد الله بن بكير، عن زراره، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام قالا: لا يدخل الجنة من في قلبه مثقال ذره من كبر.

[۲۵۵۶] ۷- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما عليهما السلام قال: لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبه من خردل من الكبر، قال:

فاسترجعت، فقال: ما لك تسترجع؟ قلت: لما سمعت منك، فقال: ليس حيث تذهب، إنما أعنى الجحود، إنما هو الجحود.

[۲۵۵۷] ۸- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن علي بن عقبه، عن أيوب بن الحر، عن عبد الأعلى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الكبر أن تغمص الناس و تسفه الحق.

[۲۵۵۸] ۹- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن عبد الأعلى بن أعين قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إن أعظم الكبر غمص الخلق، و سفه الحق، قال: قلت: و ما غمص الخلق و سفه الحق؟ قال: يجهل الحق و يطعن على أهله، فمن فعل ذلك فقد نازع الله عز و جل رداءه.

[۲۵۵۹] ۱۰- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن بكير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۶۵۲

[۲۵۵۴] ۵- ليث مرادي روایت کرده که حضرت صادق عليه السلام فرمودند: کبر، رو جامه خدا است و هر کس درباره اندکی از آن با خدا ستیز کند خدا او را به رو در دوزخ اندازد.

[۲۵۵۵] ۶- زراره روایت کرده که حضرت باقر و صادق عليهما السلام فرمودند: در دل هر کس به اندازه ذره ای کبر باشد به بهشت نمی رود.

[۲۵۵۶] ۷- محمد بن مسلم روایت کرده که یکی از صادقین عليهما السلام فرمودند: در دل هر کس به اندازه خردلی، کبر باشد به بهشت نمی رود. راوی گفته است: من آیه رجوع را خواندم. [یعنی آیه إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ] حضرت فرمودند: چرا آیه رجوع خواندی؟ من عرض کردم: برای آنچه از شما شنیدم. فرمودند: چنان که تو فهمیدی، نیست. مقصود من از کبر، انکار است. کبر

همان انکار است.

[۲۵۵۷] ۸- عبد الاعلی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: کبر این است که مردم را خرد و حقّ را خوار بشمرد.

[۲۵۵۸] ۹- عبد الاعلی اعین از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: همانا بزرگ ترین کبر، خردشمردن مردم و خواردانستن حقّ است.

راوی گفته است که من عرض کردم: خردشمردن مردم و خوارشمردن حقّ چیست؟ فرمودند: این که به حق جاهل شود و به اهل حقّ نیش زبان بزند. و هر کس چنین کند به راستی که با خداوند عزّتمند درباره رو جامه اش ستیز کرده است.

[۲۵۵۹] ۱۰- ابن بکیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: در دوزخ برای

ص: ۶۵۳

إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَوَادِيًا لِّلْمُتَكَبِّرِينَ يُقَالُ لَهُ: سَقَرٌ؛ شَكَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَدَّ حَرَّهُ وَ سَأَلَهُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ أَنْ يَتَنَفَّسَ فَيَتَنَفَّسُ فَأُحْرَقَ جَهَنَّمُ.

[۲۵۶۰] ۱۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن داود بن فرقد، عن أخيه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إِنَّ الْمُتَكَبِّرِينَ يَجْعَلُونَ فِي صُورِ الذَّرِّ؛ يَتَوَطَّأَهُمُ النَّاسُ حَتَّى يَفْرَغَ اللَّهُ مِنَ الْحِسَابِ.

[۲۵۶۱] ۱۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن غير واحد، عن عليّ بن أسباط، عن عمّه يعقوب بن سالم، عن عبد الأعلى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: ما الكبر؟ فقال: أعظم الكبر أن تسفه الحقّ و تغمص الناس، قلت: و ما سفه الحقّ قال: يجهل الحقّ و يطعن على أهله.

[۲۵۶۲] ۱۳- عنه، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن عمر بن يزيد، عن أبيه قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: إنني آكل الطّعام الطّيب و أشمّ الرّيح الطّيبه و أركب الدّابّه الفارهه و يتبعني الغلام فترى في هذا شيئاً من التّجبر فلا- أفعله؟ فأطرق أبو عبد الله عليه السّلام ثمّ قال: إنّما الجبّار الملعون من غمص الناس و جهل الحقّ، قال عمر: فقلت: أمّا الحقّ فلا أجعله و الغمص لا أدري ما هو؟ قال: من حقّر الناس و تجبر عليهم فذلك الجبّار.

[۲۵۶۳] ۱۴- محمّد بن جعفر، عن محمد بن عبد الحميد، عن عاصم بن حميد، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: ثلاثه لا يكلمهم الله و لا ينظر إليهم يوم القيامة

ص: ۶۵۴

متکبران دره ای است که به آن سقر می گویند. سقر از شدت گرمای خود به خداوند شکوهمند شکایت می کند و از او می خواهد که به او اجازه دهد تا نفسی بکشد. و آن گاه که نفس بکشد، دوزخ را به آتش می کشد.

[۲۵۶۰] ۱۱- داود فرقد از برادرش روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

همانا متکبران به صورت ذره قرار داده می شوند و مردم لگدمالشان می کنند تا وقتی که حساب رسی خداوند پایان یابد.

[۲۵۶۱] ۱۲- عبد الأعلى گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: کبر چیست؟ فرمودند: بزرگ ترین کبر این است که حق را خوار و مردمان را خرد بشماری. من گفتم: خوارشمردن حق چیست؟ فرمودند: این که به حق جاهل شوی و به اهلش نیش بزنی.

[۲۵۶۲] ۱۳- عمر یزید گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: من غذای خوب می خورم و عطر خوب می زنم و چارپای چابک سوار شده، غلامی هم به دنبال می آید، آیا فکر می کنید در این کارها اندکی از تکبر هست تا من انجامش ندهم؟ حضرت صادق علیه السلام سر به زیر افکند و سپس فرمود: همانا متکبر نفرین شده، کسی است که مردم را خرد بداند و به حق جاهل بورزد. عمر گفته است که من عرض کردم: من به حق جاهل نمی ورزم ولی خرد دانستن مردم چیست؟ فرمودند: یعنی کسی مردم را کوچک کند و به آنان بزرگی بفروشد. چنین کسی متکبر است.

[۲۵۶۳] ۱۴- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

سه تن هستند که خداوند در روز قیامت با آنان سخن نگفته، نگاهشان نکرده، پاکشان

ص: ۶۵۵

و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم: شیخ زان و ملک جبار و مقل مختال.

[۲۵۶۴] ۱۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن مروک بن عبید، عن حدّثه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن يوسف عليه السلام لما قدم عليه الشيخ يعقوب عليه السلام دخله عز الملك، فلم ينزل إليه، فهبط جبرئيل عليه السلام فقال: يا يوسف ابسط راحتك فخرج منها نور ساطع، فصار في جو السماء، فقال يوسف: يا جبرئيل ما هذا النور الذي خرج من راحتك؟ فقال: نزع النبوة من عقبك عقبه لما لم تنزل إلى الشيخ يعقوب فلا يكون من عقبك نبی.

[۲۵۶۵] ۱۶- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من عبد إلا- و في رأسه حكمه و ملك یمسكها، فإذا تكبر قال له: اتضع وضعك الله فلا يزال أعظم الناس في نفسه و أصغر الناس في أعين الناس و إذا تواضع رفعه الله عزّ و جلّ، ثم قال له: انتعش نعشك الله فلا يزال أصغر الناس في نفسه و أرفع الناس في أعين الناس.

[۲۵۶۶] ۱۷- محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد، عن بعض أصحابه، عن النهدي، عن يزيد بن إسحاق شعر، عن عبد الله بن المنذر، عن عبد الله بن بكير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

ما من أحد يتيه إلا من ذلّه يجدها في نفسه، و في حديث آخر عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما من رجل تكبر أو تجبر إلا لذله وجدها في نفسه.

ص: ۶۵۶

نمی کند و کیفری دردناک در انتظارشان است: پیر زناکار، پادشاه ستمکار و فقیر متکبر.

[۲۵۶۴] ۱۵- کسی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا وقتی یعقوب سالخورده علیه السلام به نزد یوسف علیه السلام آمد عزت شهریاری او را فراگرفت و برای پدرش [از تخت] فرونیامد، پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد. گفت: ای یوسف دستت را بگشا. وقتی دستش را گشود از آن نوری جهید به فضای آسمان رفت. یوسف گفت: ای جبرئیل این نور چه بود که از میان دست من بیرون آمد؟ او گفت: آن نبوت بود که برای کیفر فرونیامدنت برای یعقوب سالخورده، از فرزندان جدا شد و هرگز از فرزندان تو پیامبری نخواهد بود.

[۲۵۶۵] ۱۶- یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: در سر هر بنده ای افساری است و فرشته ای که آن را نگاه می دارد. که چون بنده تکبر کند آن فرشته به او می گوید: پست باش؛ زیرا خدا تو را پست کرده است. و او همواره در چشم خودش بزرگ ترین مردمان است و در پیش مردم کوچک ترین آنان.

ولی چون فروتنی کند خدای عزتمند او را بالا می برد و سپس فرشته به او می گوید: سربلند باش که خدا تو را بالا برده است. و او همواره در چشم خودش کوچک ترین مردمان است و در پیش مردم بزرگ ترین ایشان.

[۲۵۶۶] ۱۷- عبد الله بکیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کسی که تکبر می ورزد به جهت خواری ای است که در وجودش می یابد. و در حدیث دیگری از ایشان است که فرمودند: هر مردی که تکبر یا گردنکشی کند به جهت خواری ای است که در وجود خودش می یابد.

ص: ۶۵۷

باب العجب

[۲۵۶۷] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن أسباط، عن رجل من أصحابنا من أهل خراسان من ولد إبراهيم بن سيار، يرفعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الله علم أن الذنب خير للمؤمن من العجب و لو لا ذلك ما ابتلى مؤمن بذنوب أبدا.

[۲۵۶۸]۲- عنه، عن سعيد بن جناح، عن أخيه أبي عامر، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من دخله العجب هلك.

[۲۵۶۹]۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن علي بن أسباط، عن أحمد بن عمر الحلال، عن علي بن سويد، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

سألته عن العجب الذي يفسد العمل، فقال: العجب درجات: منها أن يزین للعبد سوء عمله فيراه حسنا فيعجبه و يحسب أنه يحسن، صنعا و منها أن يؤمن العبد بربه فيمنّ على الله عزّ و جلّ و لله عليه فيه المنّ.

[۲۵۷۰]۴- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الرجل ليذنب الذنب فيندم عليه و يعمل العمل فيسرّه ذلك فيتراخى عن حاله تلك فلأن يكون على حاله تلك خير له ممّا دخل فيه.

[۲۵۷۱]۵- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن نضر بن قرواش، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أتى عالم عابدا فقال له: كيف صلاتك؟ فقال: مثلي يسأل عن صلاته؟ و أنا

ص: ۶۵۸

خودبزرگ بینی

[۲۵۶۷]۱- مردی از اصحاب ما که اهل خراسان و از فرزندان ابراهیم سیار بود حدیثی را به حضرت صادق علیه السلام رسانده که ایشان فرمودند: همانا خدا می داند که گناه برای مؤمن، بهتر از خودبزرگ بینی است. و اگر چنین نبود هرگز هیچ مؤمنی دچار گناه نمی شد.

[۲۵۶۸]۲- مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس خودبین شود نابود می گردد.

[۲۵۶۹]۳- علی سويد گفت: از حضرت ابو الحسن عليه السلام درباره خودبینی ای پرسیدم که عمل را خراب می کند. فرمودند: خودبزرگ بینی درجاتی دارد.

یکی این که عمل بد برای بنده زینت داده شود و او آن را نیکی دیده، خودپسند شود و بپندارد که او عمل نیک انجام داده است و دیگر آن که بنده به پروردگارش ایمان بیاورد ولی به او منت بگذارد درحالی که در ایمان هم، خدا بر او منت گذاشته است.

[۲۵۷۰]۴- عبد الرحمان حجاج روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

مردی گناه می کند و پشیمان می شود ولی چون عملی نیک انجام دهد شادمان شده از آن حال دور می شود. در حالی که بر آن حال بودن، برای او بهتر از این حال است.

[۲۵۷۱]۵- اسحاق عمار روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: عالمی به نزد عابدی آمد و به او گفت: نماز تو چگونه است؟ او گفت: از همچون منی درباره نمازش می پرسند؟ من خدا را از فلان وقت عبادت می کنم. عالم گفت: گریه ات

ص: ۶۵۹

أعبد الله منذ كذا وكذا، قال: فكيف بكأؤك؟ قال: أبكي حتى تجرى دموعي، فقال له العالم: فإن ضحكك و أنت خائف أفضل من بكائك و أنت مدل، إن المدل لا يصعد من عمله شيء.

[۲۵۷۲]۶- عنه، عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن أبي داود، عن بعض أصحابنا، عن أحدهما عليهما السلام قال:

دخل رجلان المسجد أحدهما عابد و الآخر فاسق فخرجا من المسجد و الفاسق صديق و العابد فاسق و ذلك أنه يدخل العابد المسجد مدلاً بعبادته يدل بها فتكون فكرته في ذلك و تكون فكره الفاسق في التندم على فسقه و يستغفر الله عز و جل مما صنع من الذنوب.

[۲۵۷۳]۷- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن عبد الرحمن بن الحجاج قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرجل يعمل العمل و هو خائف مشفق ثم يعمل شيئاً من البر فيدخله شبه العجب به؟ فقال: هو في حاله الأولى و هو خائف أحسن حالاً منه في حال عجبه.

[۲۵۷۴]۸- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: بينما موسى عليه السلام جالسا إذ أقبل إبليس و عليه برنس ذو ألوان، فلما دنا من موسى عليه السلام خلع البرنس و قام إلى موسى فسلم عليه فقال له موسى: من أنت؟ فقال: أنا إبليس، قال: أنت فلا- قرب الله دارك قال: إني إنما جئت لأسلم عليك لمكانك من الله، قال: فقال له موسى عليه السلام: فما هذا البرنس؟ قال: به أختطف قلوب بني آدم، فقال موسى: فأخبرني بالذنب الذي إذا أذنبه

ص: ۶۶۰

چگونه است؟ او گفت: چنان می گریم که اشک هایم سرازیر می شوند. عالم به او گفت: اگر ترسان باشی و بخندی برتر است از این که به خود بیالی و گریه کنی. که از به خود بالنده هیچ عملی بالا نمی رود.

[۲۵۷۲]۶- یکی از اصحاب روایت کرده که یکی از صادقین علیهما السلام فرمودند:

دو مرد به مسجد درآمدند، که یکی شان عابد بود و دیگری گناهکار ولی چون از مسجد بیرون آمدند گناهکار، راست کردار بود و عابد، گناهکار؛ زیرا عابد درحالی که از عبادتش خاطر جمع بود و به آن می بالید و در فکرش بود به مسجد آمد ولی فکر گناهکار در پشیمانی از گناه و آمرزش خواهی از خداوند عزتمند بود.

[۲۵۷۳] ۷- عبد الرحمن حجاج گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردی عمل بدی می کند، ولی از آن ترسان و نگران است، سپس وقتی عمل نیکی انجام می دهد، چیزی مانند خودبینی برایش پیش می آید؟ حضرت فرمودند: او در حال نخستین که ترسان است نیک حال تر از حالت خودبینی است.

[۲۵۷۴] ۸- یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: موسی علیه السلام نشسته بود که ناگاه ابلیس با کلاهی دراز و رنگارنگ به نزدش آمد. و چون به موسی علیه السلام نزدیک شد، کلاه را برداشته، ایستاد و به او سلام داد. موسی به او گفت: تو کیستی؟ او گفت: من ابلیس ام. موسی فرمود: تویی، خدا تو را به خانه کسی نزدیک نگرداند. او گفت: من آمده ام تا به جهت جایگاهی که نزد خدا داری به تو سلام بدهم. موسی علیه السلام به او فرمود: این کلاه چیست؟ او گفت: با این، دل فرزندان آدم را می ربایم. موسی به او فرمود: برایم از گناهی بگو که چون فرزند آدم به آن

ص: ۶۶۱

ابن آدم استحوذت علیه؟ قال: إذا أعجبتة نفسه و استكثر عمله و صغر فی عینه ذنبه. و قال: قال الله عزّ و جلّ لداود علیه السلام: یا داود، بشرّ المذنبین و أنذر الصّدّیقین قال: کیف أبشرّ المذنبین و أنذر الصّدّیقین؟ قال: یا، داود بشرّ المذنبین أنّی أقبل التّوبه و أعفو عن الذّنب و أنذر الصّدّیقین ألاّ یعجبوا بأعمالهم فإنّه لیس عبد أنصبه للحساب إلاّ هلک.

باب حبّ الدّنيا و الحرص علیها

[۲۵۷۵] ۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن درست بن ابي منصور، عن رجل، عن ابي عبد الله عليه السلام، و هشام، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

رأس كلّ خطيئه حبّ الدّنيا.

[۲۵۷۶] ۲- علی، عن ابيه، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن حماد بن بشير قال:

سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: ما ذئبان ضاريان في غنم قد فارقتها رعاؤها، أحدهما في أولها و الآخر في آخرها بأفسد فيها من حبّ المال و الشرف في دين المسلم.

[۲۵۷۷] ۳- عنه، عن ابيه، عن عثمان بن عيسى، عن ابي أيوب، عن محمد بن مسلم، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

ما ذئبان ضاريان في غنم ليس لها راع، هذا في أولها و هذا في آخرها بأسرع فيها من حبّ المال و الشرف في دين المؤمن.

[۲۵۷۸]۴- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن یحیی الخزاز، عن غیاث بن ابراهیم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ الشَّيْطَانَ يَدِيرُ ابْنَ آدَمَ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَإِذَا أُعْيَاهُ جَثِمٌ لَهُ عِنْدَ الْمَالِ فَأَخَذَ بَرَقْبَتِهِ.

ص: ۶۶۲

دچار شود تو بر او چیره می شوی. او گفت: وقتی او خودبین شود و عملش را بسیار شمارده، گنااهش را کوچک ببیند. و نیز رسول خدا فرمودند: خدای عزّتمند به داود علیه السلام فرمود: ای داود به گناهکاران مژده و به راست کرداران بیم ده.

او عرض کرد: چگونه گناهکاران را مژده و راست کرداران را بیم دهم؟ خداوند فرمود: ای داود به گناهکاران مژده بده که من توبه را می پذیرم و از گناه در می گذرم. و به راست کرداران بیم بده که به جهت عمل هاشان خودبین نشوند؛ زیرا وقتی من بنده ای را به حساب رسی بکشم او نابود می شود.

دنیادوستی و آزمندی به آن

[۲۵۷۵]۱- هشام و مردی دیگر روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

دنیادوستی در رأس هر گناهی است.

[۲۵۷۶]۲- حمّاد بشیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: دو گرگ گرسنه که یکی در آغاز گوسفندان بی چوپان باشد و دیگری در انتهای آن، خراب گتر از مال و جاه دوستی در دین مسلمان نیست.

[۲۵۷۷]۳- محمّد مسلم روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: دو گرگ گرسنه در گله گوسفندان بی چوپان، که یکی در آغاز باشد و دیگری در انتها شتابان تر از مال و جاه دوستی در دین مؤمن نیست.

[۲۵۷۸]۴- غیاث ابراهیم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا شیطان فرزند آدم را در هر چیزی می گرداند و چون او را خسته کند، نزد مال کمین می کند تا گردن او را بگیرد.

ص: ۶۶۳

[۲۵۷۹]۵- عنه، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن النّعمان، عن أبي أسامة زيد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ لَمْ يَتَعَزَّ بِعِزِّ اللَّهِ تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ حَسْرَاتِ عَلَى الدُّنْيَا وَ مَنْ أَتْبَعَ بَصْرَهُ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ كَثُرَ هَمُّهُ وَ لَمْ يَشْفِ غِيْظَهُ وَ مَنْ لَمْ يَرِ لِلَّهِ عِزًّا وَ جَلًّا عَلَيْهِ نِعْمَهُ إِلَّا فِي مَطْعَمٍ أَوْ مَشْرَبٍ أَوْ مَلْبَسٍ فَقَدْ قَصَرَ عَمَلُهُ وَ دَنَا عَذَابَهُ.

[۲۵۸۰]۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن يعقوب بن زيد، عن زياد القندي، عن أبي وكيع، عن أبي إسحاق

السَّيِّعِيَّ، عن الحارث الأعور، عن أمير المؤمنين عليه السَّلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله و سَلَّمَ: إِنَّ الدِّينَارَ وَ الدَّرْهَمَ أَهْلَكَمَا مَنْ كَانَ قَبْلَكَمَا وَ هُمَا مَهْلَكَمَا.

[۲۵۸۱] ۷-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یحیی بن عقبه الأزدی، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

قال أبو جعفر عليه السَّلام: مثل الحرير على الدنيا مثل دودة القز كلما ازدادت من القز، على نفسها لفا كان أبعد لها من الخروج حتى تموت غمًا. وقال أبو عبد الله عليه السَّلام: أغنى الغنى من لم يكن للحرص أسيرًا، وقال: لا تشعروا قلوبكم الاشتغال بما قد فات فتشغلوا أذهانكم عن الاستعداد لما لم يأت.

[۲۵۸۲] ۸-علی بن ابراهیم، عن أبيه، و علی بن محمد، جميعًا عن القاسم بن محمد، عن سليمان المنقري، عن عبد الرزاق بن همام، عن معمر بن راشد، عن الزهري محمد بن مسلم بن عبيد الله قال:

سئل علي بن الحسين عليهما السَّلام أي الأعمال أفضل عند الله؟ قال: ما من عمل بعد معرفه الله عزَّ و جلَّ و معرفه رسوله صَلَّى اللهُ عليه و اله و سَلَّمَ أفضل من بغض الدنيا، فإنَّ لذلك لشعبًا كثيره و للمعاصي شعب فأول ما عصى الله به الكبر: معصية إبليس حين

ص: ۶۶۴

[۲۵۷۹] ۵-ابو اسامه زيد از حضرت صادق عليه السَّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هر کس به صبری که خدا فرموده، خود را تسللاً نهد، جانش از افسوس بر دنیا پاره پاره می شود و هر کس به آنچه در دست مردم است چشم بدواند، غصه اش افزون شده، خشمش درمان نمی پذیرد و هر کس از خداوند عزتمند، نعمتی جز خوراک و نوشاک یا جامه نبیند، عملش کوتاه گشته، کيفرش نزدیک می شود.

[۲۵۸۰] ۶-حارث اعور از امير مؤمنان عليه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

همانا دینار و درهم پیشینیان شما را نابود کرده و شما را هم نابود خواهد کرد.

[۲۵۸۱] ۷-یحیی بن عقبه ازدی از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که حضرت باقر عليه السلام فرمودند: حکایت آزمند به دنیا حکایت کرم ابریشم است که هر گاه ابریشم بیشتری به خودش بیچد از رهایی دورتر می شود و از غصه می میرد. و حضرت صادق عليه السلام فرمودند: توانگر توانگران کسی است که اسیر آرزو نباشد. و فرمودند: دل هاتان را با پرداختن به آنچه از دستتان رفته، بیمناک نکنید تا ذهن هاتان از آمادگی برای آنچه نیامده، باز نماند.

[۲۵۸۲] ۸-محمد زهری گفت: از حضرت سجاد عليه السلام پرسیدند: کدام اعمال نزد خداوند برتر است؟ فرمودند: پس از معرفت به خدای شکوهمند و معرفت به رسول خدا هیچ عملی برتر از دشمنی با دنیا نیست. که آن شاخه های فراوانی دارد و گناهان نیز شاخه هایی دارد. نخستین چیزی که خدا با آن نافرمانی شد، کبر است. همان گناه ابلیس، وقتی سرپیچیده، کبر ورزید

أبى و استكبر و كان من الكافرين، ثم الحرص و هى معصيه آدم و حواء عليهما السّلام حين قال الله عزّ و جلّ لهما: «فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» فأخذما ما لا حاجة بهما إليه، فدخل ذلك على ذريتهما إلى يوم القيامة و ذلك أنّ أكثر ما يطلب ابن آدم ما لا حاجة به إليه، ثمّ الحسد و هى معصيه ابن آدم حيث حسد أخاه فقتله، فتشعب من ذلك حبّ النّساء و حبّ الدّنيا و حبّ الرّئاسة و حبّ الرّاحه و حبّ الكلام و حبّ العلوّ و الثّروه، فصرن سبع خصال فاجتمعن كلّهنّ فى حبّ الدّنيا فقال الأنبياء و العلماء بعد معرفه ذلك: حبّ الدّنيا رأس كلّ خطيئه، و الدّنيا دنيا: دنيا بلاغ و دنيا ملعونه.

[۲۵۸۳] ۹- و بهذا الإسناد، عن المنقرى، عن حفص بن غياث، عن أبى عبد الله عليه السّلام قال:

فى مناجاه موسى عليه السّلام: يا موسى إنّ الدّنيا دار عقوبه، عاقبت فيها آدم عند خطيئته و جعلتها ملعونه، ملعون ما فيها إلاّ ما كان فيها لى، يا موسى إنّ عبادى الصّالحين زهدوا فى الدّنيا بقدر علمهم و سائر الخلق رغبوا فيها بقدر جهلهم و ما من أحد عظّمها فقوّت عيناه فيها و لم يحقرها أحد إلاّ انتفع بها.

[۲۵۸۴] ۱۰- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضال، عن أبى جميله، عن محمّد الحلبى، عن أبى عبد الله عليه السّلام قال:

ما ذئبان ضاريان فى غنم قد فارقها رعاؤها، واحد فى أولها و هذا فى آخرها بأفسد فيها من حبّ المال و الشّرف فى دين المسلم.

[۲۵۸۵] ۱۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن منصور بن العباس، عن سعيد بن جناح، عن عثمان بن سعيد، عن عبد الحميد بن علىّ الكوفى، عن مهاجر الأسدى، عن أبى عبد الله عليه السّلام قال:

سپس آزمندى، که گناه آدم و حوا عليهما السّلام است، وقتى که خدای عزّتمند به آن دو فرمود: «از هر چه خواستید بخورید ولى به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران مى شويد.» [اعراف (۷): ۱۹] آن گاه آنان چیزی برگرفتند که به آن نیازی نداشتند و این به فرزندانشان تا روز قیامت منتقل شد به این جهت است که بیشترین چیزی که فرزند آدم به دنبالش مى رود، همان است که به آن نیاز ندارد. سپس حسد است، گناه پسر آدم، آن گاه که به برادرش حسد ورزید و او را کشت. و حسد چند دسته است: زن دوستی، دنیا دوستی، ریاست دوستی، رفاه جویی، سخن دوستی، برتری جویی و ثروت دوستی. و این هفت خصلت همگی در دنیا دوستی گرد آمده اند. و پیامبران و دانشمندان پس از معرفت به آن گفته اند: دنیا دوستی در رأس همه گناهان است. و دنیا دو گونه است: دنیای رساننده و دنیای نفرین شده.

[۲۵۸۳] ۹- حفص غياث از حضرت صادق عليه السّلام روایت کرده که در مناجات خدا با موسى عليه السّلام آمده است: ای موسى همانا این دنیا منزلگاه کيفر است، که آدم را هنگامی که گناه کرد در آن کيفر کردم. من آن را نفرین شده قرار دادم و

هر چیزی که در دنیا است نفرین شده است مگر آنچه برای من باشد. ای موسی همانا بندگان نیکوکار من به اندازه دانش شان در دنیا پارسایی کردند. ولی مردمان دیگر به اندازه جهلشان به سوی دنیا رفتند. کسی نیست که آن را بزرگ شمارد و آن گاه دیدگانش روشن شود و کسی نیست که آن را کوچک بشمارد مگر این که از آن بهره مند می شود.

[۲۵۸۴] ۱۰- محمد حلبی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: دو گرگ گرسنه در میان یک گله گوسفند بی چوپان یکی در آغاز و دیگری در انتها زیانبارتر از مال و جاه دوستی در دین مسلمان نیستند.

[۲۵۸۵] ۱۱- مهاجر اسدی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: عیسی

ص: ۶۶۷

مر عیسی ابن مریم علیهم السلام علی قریه قد مات أهلها و طیرها و دوابها فقال: أما إنهم لم يموتوا إلا بسخطه و لو ماتوا متفرقین لتدافوا، فقال الحواریون: یا روح الله و كلمته، ادع الله أن یحییهم لنا فیخبرونا ما كانت أعمالهم فنجتنبها، فدعا عیسی علیه السلام ربّه فنودی من الجوّ أن، نادهم، فقام عیسی علیه السلام باللیل علی شرف من الأرض فقال: یا أهل هذه القریه، فأجابہ منهم مجیب: لئیک یا روح الله و كلمته، فقال: ویحکم ما كانت أعمالکم؟ قال: عباده الطّاعوت و حبّ الدّنيا مع خوف قليل و أمل بعيد و غفله فی لهو و لعب، فقال: کیف كان حبکم للدّنيا؟ قال: كحبّ الصّبیّ لأمّه، إذا أقبلت علينا فرحنا و سررنا و إذا أدبرت عنّا بكینا و حزنا، قال: کیف كانت عبادتکم للطّاعوت؟ قال: الطّاعه لأهل المعاصی، قال: کیف كان عاقبه أمرکم؟ قال: بتنا ليله فی عافیه و أصبحنا فی الهاویه فقال و ما الهاویه، فقال: سجّین، قال: و ما سجّین؟ قال: جبال من جمر توقد علينا إلى یوم القیامه، قال: فما قلمت و ما قیل لکم؟ قال: قلنا: ردّنا إلى الدّنيا فنزهد فیها، قیل لنا: کذبتم قال: ویحک کیف لم یکلّمنی غیرک من بینهم؟ قال: یا روح الله إنهم ملجمون بلجام من نار بأیدی ملائکه غلاظ شداد و إتی کنت فیهم و لم أکن منهم فلمّا نزل العذاب عمّنی معهم فأنا معلق بشعره علی سفیر جهنّم لا- أدری أكبک فیها أم أنجو منها فالتفت عیسی علیه السلام إلى الحواریین فقال: یا أولیاء الله أکل الخبز الیابس بالملح الجریش و الثوم علی المزابل خیر كثير مع عافیه الدّنيا و الآخره.

[۲۵۸۶] ۱۲- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن ابي عمیر، عن هشام بن سالم، عن ابي عبد الله علیه السلام قال:

ما فتح الله علی عبد ابا من أمر الدّنيا إلا فتح الله علیه من الحرص مثله.

ص: ۶۶۸

مریم علیهما السلام بر دهی گذشت که اهل آن و پرندگان و چارپایانش نیز مرده بودند. پس گفت: هان که ایشان جز به سبب خشم نابود نشده اند. که اگر جدا از هم مرده بودند، همدیگر را دفن می کردند. حواریان گفتند: از روح و کلمه خداوند! از خدا بخواه آنان را برای ما زنده کند تا به ما بگویند که اعمالشان چه بوده است و ما از آن اعمال دوری کنیم. پس عیسی علیه السلام از پروردگارش چنین خواست و آن گاه از فضا فریاد آمد که: ایشان را صدا کن. عیسی علیه السلام شبانه بر بلندای آن سرزمین رفته، گفت: ای اهل روستا! یکی از آنان پاسخ داد: بله ای روح و کلمه خدا. عیسی گفت:

وای بر شما اعمالتان چه بوده است؟ او گفت: بندگی طاغوت و دنیادوستی به همراه هراس اندک، آرزوی دراز و غفلت به سبب سرگرمی و بازی. عیسی علیه السلام گفت: دنیادوستی تان چگونه بود؟ او عرض کرد: همچون کودکی که مادرش را دوست می دارد. چون به ما روی می آورد خوشحال و شادمان می شدیم و وقتی به ما پشت می کرد می گریستیم و اندوهگین می شدیم. عیسی علیه السلام فرمود:

طاغوت پرستی تان چگونه بود؟ او گفت: اطاعت از گناهکاران. فرمود: سرانجام کارتان چگونه شد؟ او عرض کرد: شب، تندرست خوابیدیم و صبح در هاویه افتادیم، فرمود: هاویه چیست؟ گفت: سَجین است. فرمود: سَجین چیست؟ عرض کرد: کوه هایی از آتش است که تا روز قیامت بر روی ما فروخته می شود.

فرمود: شما چه گفتید و به شما چه گفتند؟ عرض کرد: ما گفتیم: ما را به دنیا باز گردانید تا در آن پارسایی کنیم. ولی به ما گفتند: شما دروغ می گوید. عیسی علیه السلام فرمود: وای بر تو چرا از میان این مردم، کسی جز تو با من سخن نگفت؟ او عرض کرد: ای روح خدا بر دهان آنان با دستان فرشتگانی خشن و سخت گیر لگامی از آتش زده اند. من در میان این مردم بودم ولی از آنان نبودم. آن گاه چون عذاب فرود آمد مرا هم با ایشان فراگرفت. اکنون من به مویی بر لب دوزخ آویزانم و نمی دانم که به رو در آن می افتم یا از آن نجات می یابم. آن گاه عیسی علیه السلام به حواریان رو کرد و فرمود: ای دوستان خدا، نان خشک با نمک نساییده خوردن و خوابیدن بر توده تپاله به همراه عافیت دنیا و آخرت بسیار بهتر است.

[۲۵۸۶] ۱۲- هشام سالم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: خداوند بر هیچ بنده ای دری از دنیا نگشود جز این که به مانند آن، دری از آزمندی به رویش گشود.

ص: ۶۶۹

[۲۵۸۷] ۱۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن المنقرئ، عن حفص بن غياث، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال عيسى ابن مريم صلوات الله عليه: تعملون للدنيا و أنتم ترزقون فيها بغير عمل و لا تعملون للآخرة و أنتم لا ترزقون فيها إلا بالعمل، و يلکم علماء سوء، الأجر تأخذون، و العمل تضیعون، يوشك رب العمل أن يقبل عمله و يوشك أن يخرجوا من ضيق الدنيا إلى ظلمه القبر، كيف يكون من أهل العلم من هو في مسيره إلى آخرته و هو مقبل على دنياه و ما يضره أحب إليه مما ينفعه.

[۲۵۸۸] ۱۴- عنه، عن أبيه، عن محمد بن عمرو فيما أعلم، عن أبي علي الحذاء، عن حريز، عن زراره، و محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أبعد ما يكون العبد من الله عزّ و جلّ إذا لم يهّمه إلا بطنه و فرجه.

[۲۵۸۹] ۱۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان؛ و عبد العزيز العبدی، عن عبد الله بن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أصبح و أمسى و الدنیا أكبر همّه جعل الله تعالى الفقر بين عينيه و شتت أمره و لم ينل من الدنیا إلا ما قسم الله له، و من أصبح و أمسى و الآخره أكبر همّه جعل الله الغنى فى قلبه و جمع له أمره.

[۲۵۹۰] ۱۶- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن ابن سنان، عن حفص بن قرط، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

من کثر اشتباکه بالدنیا کان أشدّ لحسرتة عند فراقها.

[۲۵۹۱] ۱۷- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن محبوب، عن عبد العزيز العبدی، عن ابن أبی یعفور قال:

ص: ۶۷۰:

[۲۵۸۷] ۱۳- حفص غیاث از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که عیسای مریم - درود خدا بر او - فرمود: برای دنیا عمل می کنید در حالی که به آن بدون عمل روزی داده می شوید. و برای آخرت عمل نمی کنید در حالی که در آن جز به عمل روزی داده نمی شوید. وای بر شما ای بدعالمان! آیا وقتی عمل را تباه کرده اید فرد می گیرید؟ نزدیک است که صاحب عمل، عملش پذیرفته گردد و نزدیک است که ایشان از تنگی دنیا به تاریکی گور بروند. چگونه اهل دانش است کسی که در مسیرش به سوی آخرت، به دنیا رو می کند و آنچه به او زیان می رساند پیش او محبوب تر از چیزی است که به او سود می رساند.

[۲۵۸۸] ۱۴- زراره و محمد مسلم روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: بنده هنگامی از خدای عزّتمند دورتر می شود که جز به شکم و شرمگاهش اهمیت ندهد.

[۲۵۸۹] ۱۵- عبد الله ابو یعفور روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

هر کس صبح و شام کند و بزرگ ترین فکرش دنیا باشد، خداوند والا فقر را میان دیدگانش نهاده، کارش را آشفته می کند و او از دنیا به چیزی جز آنچه خدا برایش قسمت کرده، نمی رسد و هر کس صبح و شام کند و بزرگ ترین اندیشه ای آخرت باشد، خداوند توانگری را در دلش قرار داده، کارش را سامان می دهد.

[۲۵۹۰] ۱۶- حفص قرط روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس بیشتر با دنیا در آمیزد هنگام جدایی از آن افسوس ناک تر خواهد شد.

[۲۵۹۱] ۱۷- ابن ابو یعفور گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هر کس

ص: ۶۷۱:

سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: من تعلّق قلبه بالدنیا تعلّق قلبه بثلاث خصال:

همّ لا یفنی و أمل لا یدرک و رجاء لا ینال.

[۲۵۹۲] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن علي بن حسان، عمن حدثه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما أقبح بالمؤمن أن تكون له رغبة تدلّه.

[۲۵۹۳] ۲- عنه، عن أبيه، عمن ذكره، بلغ به أبا جعفر عليه السلام قال:

بئس العبد عبد له طمع يقوده و بئس العبد عبد له رغبة تدلّه.

[۲۵۹۴] ۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن المنقرئ، عن عبد الرزاق، عن معمر، عن الزهري قال:

قال علي بن الحسين عليهما السلام: رأيت الخير كله قد اجتمع في قطع الطمع عما في أيدي الناس.

[۲۵۹۵] ۴- محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن بعض أصحابنا، عن علي بن سليمان بن رشيد، عن موسى بن سلام، عن

سعدان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: [ما] الذي يثبت الإيمان في العبد؟ قال: الورع، والذي يخرج منه؟ قال: الطمع.

باب الخرق

[۲۵۹۶] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عمن حدثه، عن محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى، عن أبي

جعفر عليه السلام قال:

ص: ۶۷۲

دلش را به دنیا آویخته باشد، آن را به سه خصلت آویخته است: اندوهی که پایان نمی گیرد، آرزویی که پایان ندارد و امیدی

که به آن دست نمی یابد.

طمع

[۲۵۹۲] ۱- مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: چه زشت است برای مؤمن، میلی که او را به خواری

بکشد.

[۲۵۹۳] ۲- مردی حدیثی را به حضرت باقر علیه السلام رسانده که ایشان فرمودند: چه بد بنده ای است بنده ای که طمعش او را

به پیش براند و چه بد بنده ای است بنده ای که میلش او را به خواری اندازد.

[۲۵۹۴] ۳- زمی روایت کرده که حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: من همه خیر را گرد آمده در امید بریدن از آنچه در

دستان مردم است، دیدم.

[۲۵۹۵]۴- سعدان گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چه چیزی ایمان را در بنده استوار می گرداند؟ فرمودند: پرهیزگاری. پرسیدم: و چه چیزی او را از ایمان بیرون می برد؟ فرمودند: طمع.

باب کم خردی (خرق)

[۲۵۹۶]۱- محمد بن عبد الرحمن ابو لیلی روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام

ص: ۶۷۳

من قسم له الخرق حجب عنه الإيمان.

[۲۵۹۷]۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن النعمان، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: لو كان الخرق خلقا يرى ما كان شيء مما خلق الله أقيح منه.

باب سوء الخلق

[۲۵۹۸]۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن سوء الخلق ليفسد العمل كما يفسد الخل العسل.

[۲۵۹۹]۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال النبي صلى الله عليه و اله و سلم: أبي الله عزّ و جلّ لصاحب الخلق السيّئ بالتّوبه قيل، و كيف ذاك يا رسول الله؟ قال: لأنّه إذا تاب من ذنب وقع في ذنب أعظم منه.

[۲۶۰۰]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن سيف بن عميره، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ سوء الخلق ليفسد الإيمان كما يفسد الخلّ العسل.

[۲۶۰۱]۴- عنه، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن عبد الله بن عثمان، عن الحسين بن مهران، عن إسحاق بن غالب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من ساء خلقه عدّب نفسه.

[۲۶۰۲]۵-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن عبد الحميد،

ص: ۶۷۴

فرمودند: هر کس که کم خردی قسمتش باشد از ایمان محروم می گردد.

[۲۵۹۷]۲- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: اگر کم خردی، آفریده ای بود که دیده می شد هیچ چیزی از آفریدگان خدا زشت تر از آن نبود.

بداخلاقی

[۲۵۹۸]۱- عبد الله سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا بداخلاقی، عمل را خراب می کند چنان که سرکه، عسل را.

[۲۵۹۹]۲- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: خداوند شکوهمند توبه بداخلاق را نمی پذیرد. گفتند: چرا ای رسول خدا؟ فرمودند: زیرا وقتی از گناهی توبه کند به گناهی بزرگ تر از آن می افتد.

[۲۶۰۰]۳- مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا بداخلاقی، ایمان را خراب می کند چنان که سرکه، عسل را خراب می کند.

[۲۶۰۱]۴- اسحاق غالب روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس اخلاقش بد باشد خودش را عذاب می دهد.

[۲۶۰۲]۵- عبد الله سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: خداوند

ص: ۶۷۵

عن يحيى بن عمرو، عن عبد الله بن سنان قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: أوحى الله عزّ وجلّ إلى بعض أنبيائه: الخلق السيّئ يفسد العمل كما يفسد الخلّ العسل.

باب السّفه

[۲۶۰۳]۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن شريف بن سابق، عن الفضل بن أبي غزه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ السّفه خلق لئيم، يستطيل على من [هو] دونه و يخضع لمن [هو] فوقه.

[۲۶۰۴] ۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن بعض أصحابه، عن أبي المغراء، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا تسفهوا فإن أمتكم ليسوا بسفهاء. وقال أبو عبد الله عليه السلام: من كافأ السفيه بالسفيه فقد رضی بما أتى إليه حيث احتذى مثاله.

[۲۶۰۵] ۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن أبي الحسن موسى عليه السلام في رجلين يتسابقان فقال:

البادي منهما أظلم، ووزره ووزر صاحبه عليه ما لم يتعد المظلوم.

[۲۶۰۶] ۴- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن صفوان، عن عیص بن القاسم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن أبغض خلق الله عبد اتقى الناس لسانه.

ص: ۶۷۶

عزّمتند به یکی از پیامبران وحی کرد: اخلاق بد، عمل را خراب می کند چنان که سرکه، غسل را خراب می کند.

سفاهت

[۲۶۰۳] ۱- فضل ابو قرّه روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: سفاهت، خوی انسان پست است که به پایین دست گردن فرازی می کند و به بالا دست، فروتنی.

[۲۶۰۴] ۲- حلبی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: سفاهت نکنید؛ زیرا امامان شما از سفیهان نیستند. و ایشان فرمودند: هر کس سفیه را با سفاهت جزا بدهد، به آنچه بر سرش بیاید خرسند شده است؛ زیرا به او اقتدا کرده است.

[۲۶۰۵] ۳- عبد الرحمن حجاج روایت کرده که حضرت کاظم علیه السلام درباره دو مردی که همدیگر را دشنام می دهند، فرمود: آغاز کننده این دو نفر، ستمکارتر است و گناه خود و رفیقش را به گردن دارد تا آن گاه که آن ستم دیده، خود ستمکاری نکند.

[۲۶۰۶] ۴- عیص قاسم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا بدترین آفریده خداوند بنده ای است که مردم از زبانش بترسند.

ص: ۶۷۷

ص: ۶۷۸

ادعوني أستجب لكم، ١٥٠

ادفع بالتي هي أحسن السيئه، ٤٨٢

ادفع بالتي هي أحسن [السيئه] فإذا الذي بينك وبينه عداوه كأنه ولي، ٢٠٠

إذا السماء انشقت و أمّا من أوتى كتابه وراء ظهره فسوف يدعوا ثورا، ٧٤

إذ أقسموا ليصر منها مصبحين و لا يستثنون فطاف عليها طائف، ٥٨٠

اصبروا و صابروا و رابطوا، ١٨٤

أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الأمر منكم، ٥٢

أفأنت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين، ٤٧٤

أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستون، ٧٨

إلا إبليس كان من الجنّ ففسق عن أمر ربّه، ٧٨

ألا بذكر الله تطمئنّ القلوب، ٨٤

إلا من أتى الله بقلب سليم، ٤٠

إلا من أكره و قلبه مطمئنّ بالإيمان، ٤٨٨، ٤٨٦

إلا من أكره و قلبه مطمئنّ بالإيمان و لكن من شرح بالكفر صدرا، ٨٤

الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم، ٦٠٠

ص: ٦٧٩

الذين آمنوا بأفواههم و لم تؤمن قلوبهم، ٨٤

الذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا فى سبيل الله بأموالهم و أنفسهم أعظم، ١٠٠

الذين إذا أصابتهم مصيبه قالوا إنّنا لله و إنّنا إليه راجعون أولئك عليهم، ٢١٠

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ، ٦٠٦

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ، ٦٠٤

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ، ٥٩٢

الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ، ٦٠٦

الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ، ٣٣٨، ٣٤٨، ٣٥٠

الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ، ٣٤٨

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ، ٧٨

السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ، ٩٨

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ، ٢٠

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كَفُّوا أَيْدِيَكُمْ، ٢٦٠

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، ٨٨

إِذَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفْ وَا لَا تَنْهَرَهُمَا، ٣٥٢

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالتَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ، ٧٠

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، ٥٣٢

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سِينَالْهِمُ غَضِبَ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، ٤٠

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا، ٧٨

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ، ٧٨

ص: ٦٨٠

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ، ٧٨

إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلٌّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا، ٩٠

إِنَّ اللَّهَ فَالِقَ الْحَبِّ وَ النَّوَى، ١٦

إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْخَائِنِينَ، ٦١٤

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ، ٦٠٢

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْيِرُ مَا بَقِيَتْ حَتَّى يَغْيِرُوا مَا بَأَنْفُسِهِمْ، ٥٨٦

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا، ٧٦

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ، ٧٨

إِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تَخَفُوا يَحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ، ٨٤

إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نَدْخُلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا، ٥٩٠

أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، ٣٦

انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا، ١٠٠

إِنَّ كِتَابَ الْإِبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ، ١٢

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، ٤٧٤

أَنْ لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ، ٦١٤

إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا، ٦٠٦

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، ١١٢

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ، ١٥٦

إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ، ١٦٨

إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ، ٥٨٠

ص: ٦٨١

إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ، ٦٠٦

أَوْ إِطْعَامٍ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ، ٤٥٠

أَوْلَئِكَ كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ، ٣٦

أَوْلَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ، ٦٠٨

أَوْلَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا (قَالَ بِمَا صَبَرُوا عَلَى التَّقِيهِ)، ٤٨٠

أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ، ١٦

أَيُّهَا الْعَيْرِ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ، ٤٨٢

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، ٦٢٢

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ، ٦٢٤، ٦٢٠

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ، ٥٨

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ، ٥٩٨

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ، ١٠٠

حُبِّبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ، ٢٨٤

حَنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرِ مُشْرِكِينَ بِهِ، ٣٢

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ، ٥٢٨

خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، ٦٤٨

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ١٠٠

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، ٤١٨

رَبِّ أَدْخَلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا، ٢١٨

رَبِّ أَنْزَلْنِي مَنزِلًا مَبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزَلِينَ، ٢١٨

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا، ٥٦٦

رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ، ٥٣٨

رَجَالٌ لَا تُلْهِيمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ -عَزَّ وَجَلَّ-، ١١٤

سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، ٩٨

سَبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ، ٢١٨

سُورَهُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ الزَّانِيَةَ، ٨٠

سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ، ٢٨

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ، ٧٠

صَبَّغَهُ اللَّهُ وَمِنْ أَحْسَنَ مِنَ اللَّهِ صَبْغَهُ، ٣٤، ٣٦

طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسَنَ مَا أَجْرُهُمْ، ٥٢٤

طَهُ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى، ٢١٦

عَالَمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ، ٥٢٨

عَنْ الِيمِينِ وَعَنْ الشَّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ، ٥٧٤

فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ، ٤٨٢

فَإِذَا لَقِمَ الَّذِينَ كَفَرُوا فُضْرَبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَتَمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ، ٨٨

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، ٤٤

فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ، ٢٠٠

فَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا، ٨٠

فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ، ١١٤

فبشّر عباد اللّٰذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه أولئك الذين هداهم اللّٰه، ٨٦

فتكوى بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم، ٦٠٦

فجزاؤه جهنّم خالدا فيها، ٦٠٦

فضّل اللّٰه المجاهدين على القاعدين أجرا عظيما درجات منه و مغفرة و رحمة، ١٠٠

فطرت اللّٰه الّتي فطر النّاس عليها، ٣٠

فقاتل في سبيل اللّٰه لا تكلف إلاّ نفسك، ٤٢

فقالوا ربّنا باعد بين أسفارنا و ظلموا أنفسهم، ٥٨٤

فقد استمسك بالعروة الوثقى، ٣٤

فككبوا فيها هم و الغاوون، ٦٣٠

فلا تخشوا النّاس و اخشون، ١٥٦

فلا تعجبك أموالهم و لا أولادهم، ٣١٠

فلا يأمن مكر اللّٰه إلاّ القوم الخاسرون، ٦٠٦

فما أصبرهم على النّار، ٥٧٦

فمن كان يرجو لقاء ربّه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعبادة ربّه أحدا، ٦٢٠

فمن يرد اللّٰه أن يهديه يشرح صدره للإسلام و من يرد، ٤٧٦

فمن يعمل مثقال ذرّه خيرا يره و من يعمل مثقال ذرّه شرا يره، ١٠٠

فمن يكفر بالطّاعوت و يؤمن باللّٰه فقد استمسك بالعروة الوثقى، ٣٦

فوقاه اللّٰه سيئات ما مكروا، ٤٧٨

فويل للّٰذين كفروا من مشهد يوم عظيم، ٧٨

قالت أحرأهم لأولادهم ربنا هؤلاء أضلونا فآتهم عذابا ضعفا من النار، ٧٦

ص: ٦٨٤

قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا، ٥٨

قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا، ٦٤، ٦٠

قد أفلح المؤمنون الذين هم فى صلاتهم خاشعون و الذين هم عن اللغو معرضون، ٨٦

قد نعلم إنه ليحزنك الذى يقولون فإنهم لا يكذبونك، ٢٠٠

قل كل يعمل على شاكلته، ١٩٤، ٤٠

قل للمؤمنين يغضوا من أبصارهم و يحفظوا فروجهم، ٨٦

كلا إن كتاب الفجار لفى سجين و ما أدراك ما سجين كتاب، ١٢

كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون، ٥٨٤

كلما ألقى فيها فوج سألهم خزنتها ألم يأتكم نذير قالوا بلى، ٧٤

كلما دخلت أمه لعنت أختها حتى إذا أداركوا فيها جميعا، ٧٦

كلهم لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفا من فضه، ٥٧٢

لئن شكرتم لأزيدنكم، ٢١٦، ١٥٠

لا يستوى منكم من أنفق من قبل الفتح و قاتل أولئك أعظم درجة، ١٠٠

لعنوا فى الدنيا و الآخرة و لهم عذاب عظيم، ٦٠٦

لكيلا تأسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما آتاكم، ٢٩٢

لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون، ٣٥٢

ليبلوكم أيكم أحسن عملا، ٤٠

لينذر من كان حيا و يحق القول على الكافرين، ١٦

ما قدّموا و آثارهم و كلّ شيء أحصيناه في إمام ميين، ٦١٠

ما كنت تدري ما الكتاب و لا الإيمان و لكن جعلناه نورا نهدي به من نشاء، ٣٥٨

ص: ٦٨٥

ما يلفظ من قول إلاّ لديه رقيب عتيد، ٤١٢، ٤٠٦

من جاء بالحسنه فله عشر أمثالها، ٦٦

من يشرك بالله فقد حرّم الله عليه الجنّه، ٦٠٦

من يطع الرّسول فقد أطاع الله و من تولّى فما أرسلناك عليهم حفيظا، ٤٨

من يطع الله و الرّسول فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النّبیین و الصّدّيقين، ١٧٦

نحن نقصّ عليك نبأهم بالحقّ إنّهم فتية آمنوا بربّهم و زدناهم هدى، ٩٠

و اتّقوا الله الذى تسألون به و الأرحام إنّ الله كان عليكم رقيبا، ٣٣٦، ٣٤٦

و اخفض لهما جناح الذلّ من الرّحمه، ٣٥٢

و إذ أخذ ربّك من بنى آدم من ظهورهم ذريّتهم و أشهدهم على أنفسهم، ٣٢، ١٨

و إذا سمعوا اللّغو أعرضوا عنه و قالوا لنا أعمالنا و لكم أعمالكم، ٨٦

و إذا ما أنزلت سوره فمنهم من يقول أيّكم زادته هذه إيمانا، ٩٠

و إذا مرّوا باللّغو مرّوا كراما، ٨٦

و اذكر فى الكتاب إسماعيل إنّّه كان صادق الوعد و كان رسولا نبيا، ٦١٤

و اصبر على ما يقولون و اهجرهم هجرا جميلا و ذرنى و المكذّبين أولى التّعمه، ٢٠٠

و اقتلوهم حيث ثقفتموهم، ٢٠٢

و اقصد فى مشيك و اغضض من صوتك إنّ أنكر الأصوات لصوت الحمير، ٨٨

و الذين يرمون المحصنات ثمّ لم يأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانين جلده، ٧٨

و الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بِهْتَانًا، ٤٢٨

وَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ، ٩٨

وَ الْكَافِرِينَ الْغَيْظِ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، ٢٥٠

ص: ٦٨٦

وَ اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَهُ مِنْكُمْ، ٨٠

وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى فَأَنْذَرْتَكُمْ نَارًا تَلْظَى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى، ٧٤

وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا، ١٣٦

وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَدِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنَزَلَ مِنْ حَمِيمٍ وَ تَصَلِيهِ جَحِيمٍ، ٧٤

وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ، ٢١٤

وَ أَمَّا مِنْ أَوْتَى كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ، ٧٤

وَ إِمَّا يَنْسِفَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، ٨٦

وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا، ٨٨

وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ، ٣٥٦

وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ، ١١٤

وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى، ١١٢

وَ أُيْدِهِمْ بَرُوحٌ مِنْهُ، ٥٧٤

وَ أُيْدِهِمْ بَرُوحٌ مِنْهُ، ٦٠٢

وَ بِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا، ٣٥٢

وَ بَرَزَتْ الْجَحِيمَ لِلْغَاوِينَ وَ قِيلَ لَهُمْ آيِنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ، ٧٤

وَ تَتَلَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، ٤٥٦

و تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحَسَنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا، ٢٠٠

و جعلنا منهم أئمةً يهدون بأمرنا لَمَّا صَبَرُوا و كانوا ب آياتنا يوقنون، ٢٠٠

و جعلني مباركاً أين ما كنت، ٣٦٨

و قدمنا إلى ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً، ١٨٢

ص: ٦٨٧

و قد نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يَكْفُرُ بِهَا و يستهزأُ بِهَا، ٨٦

و قضى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ و بالوالدين إِحْسَانًا، ٧٢

و قضى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ و بالوالدين إِحْسَانًا، ٣٥٤

و قل لهما قولاً كريماً، ٣٥٢

و قولوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا و أُنزِلَ إِلَيْكُمْ و إلهنا و إلهكم واحد، ٨٤

و قولوا للنَّاسِ حَسَنًا، ٣٦٨

و كان تحته كنز لهما، ١٣٨

و لئن سألتهم من خلق السَّمَاوَاتِ و الْأَرْضِ ليقولنَّ اللَّهُ، ٣٢

و لئن سألتهم من خلقهم ليقولنَّ اللَّهُ، ٣٢

و لئن سألتهم من خلقهم ليقولنَّ اللَّهُ، ٢٦

و لا تجعلوا اللَّهَ عرضةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا و تَتَّقُوا و تَصْلَحُوا بَيْنَ النَّاسِ، ٤٦٨

و لا تستوى الحسنة و لا السيئة، ٤٨٢

و لا تقتلوا أولادكم خشيةً إِمْلَاقٍ نحن نرزقهم و إِيَّاكم إِنْ قتلهم، ٧٢

و لا تقف ما ليس لك به علم إِنْ السَّمْعُ و البصرُ و الفؤادُ كُلٌّ أُولَئِكَ كان عنه مسؤولاً، ٨٦

و لا تمدَّنْ عَيْنِيكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، ٣١٠

و لا تمش فى الأرض مرحا إنك لن تخرق الأرض و لن تبلغ الجبال طولا، ٨٨

و لا تيمموا الخيث منه تنفقون، ٦٠٢

و لقد خلقنا السماوات و الأرض و ما بينهما فى ستة أيام و ما مسنا من لغوب، ٢٠٠

و لقد علمتم الذين اعتدوا منكم فى السبت فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين، ٧٢

و لقد علموا لمن اشتراه ما له فى الآخرة من خلاق، ٦٠٦

و لقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسى و لم نجد له عزما، ٢٢

ص: ٦٨٨

و لقد فضلنا بعض النبيين على بعض، ١٠٠

و لقد نعلم أنك يضيق صدرك بما يقولون فسبح بحمد ربك و كن من الساجدين، ٢٠٠

و لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا و من كفر فإن الله غنى، ٤٦

و لمن خاف مقام ربه جنتان، ١٨٠، ١٦٠

و لو لا أن يكون الناس أمه واحده، ٥٧٢

و ليمحص الله الذين آمنوا و يمحق الكافرين، ٣٠٢

و ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا، ٤٠٨

و ما أصابكم من مصيبه فما كسبت أيديكم و يعفوا عن كثير، ٥٧٦

و ما أضلنا إلا المجرمون، ٧٦، ٧٤

و ما تقدموا لأنفسكم من خير تجدوه عند الله، ١٠٠

و ما قدروا الله حق قدره، ٤٠٨

و ما كان الله ليضيع إيمانكم إن الله بالناس لرؤف رحيم، ٩٠

و ما كنتم تستترون أن يشهد عليكم سمعكم و لا أبصاركم و لا جلودكم، ٨٦

و من أحيائها فكأنما أحيأ النَّاس جميعا، ٤٧٠

و منكم من يردّ إلى أرذل العمر لكي لا يعلم بعد علم شيئا، ٦٠٠

و من يتق الله يجعل له مخرجا، ١٥٦

و من يتوكل على الله فهو حسبه، ١٥٠

و من يغلل يأتي بما غلّ يوم القيامة، ٦٠٦

و من يفعل ذلك يلق أثاما يضاعف له العذاب يوم القيامة و يخلد فيه مهانا، ٦٠٦

و من يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها و غضب الله عليه و لعنه، ٧٦

ص: ٦٨٩

و من يكتمها فإنه آثم قلبه، ٦٠٦

و من يؤت الحكمة فقد أوتى خيرا كثيرا، ٦٠٢

و من يؤلّهم يومئذ دبره إلا متحرّفا لقتال أو متحيّزا إلى فئة، ٦٠٦

و نكتب ما قدّموا و آثارهم و كلّ شيء أحصيناه في إمام مبين، ٥٨٠

و وصّينا الإنسان بوالديه (حسنا) و إن جاهداك على أن تشرك بي ما، ٣٥٦

و يؤت كلّ ذي فضل فضله، ١٠٠

و يؤثرون على أنفسهم و لو كان بهم خصاصة (ثمّ قال:) و من يوق شح نفسه، ٤٦٠

هم درجات عند الله، ١٠٠

هو الذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هنّ أمّ الكتاب و آخر متشابهات، ٧٠

يا أيّها الذين آمنوا إذا قمتم إلى الصّلاه فاغسلوا وجوهكم، ٨٨

يا أيّها الذين آمنوا اركعوا و اسجدوا و اعبدوا ربّكم و افعّلوا الخير لعلّكم تفلحون، ٨٨

يا أيّها الذين آمنوا اصبروا و صابروا، ٢١٠

يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الأمر منكم، ٥٠

يخرج الحي من الميت و مخرج الميت من الحي، ١٦

يرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين أوتوا العلم درجات، ١٠٠

ص: ٦٩٠

نمايه روايات

آفه الدين الحسد و العجب و الفخر، ٦٤٦

أبعد ما يكون العبد من الله عزّ و جلّ إذا لم يهّمه إلا بطنه و فرجه، ٦٧٠

أبلغ شيعتنا أنه لن ينال ما عند الله إلا بعمل، و أبلغ شيعتنا أنّ أعظم الناس، ٦٣٢

أبلغ عني كذا و كذا في أشياء أمر بها-قلت: فأبلغهم عنك، ٤٦٨

ابن آدم اجتنب ما حرّمت عليك، تكن من أروع الناس، ١٧٤

أبو ذرّ-رحمه الله-يقول: يا مبتغي العلم إنّ هذا اللسان مفتاح خير و مفتاح شرّ، ٢٦٢

أبى الله عزّ و جلّ لصاحب الخلق السيّ بالتّوبه قيل: و كيف ذاك، ٦٧٤

أتحبّ إخوانك يا حسين؟ قلت: نعم قال: تنفع فقراءهم قلت: نعم قال: أما إنّه، ٤٥٠

أتخلون و تتحدّثون و تقولون ما شئتم؟ فقلت: إي و الله إنّنا لنخلو و نتحدّث، ٤١٨

أترى لا أعرف خياركم من شراركم؟ بلى و الله، و إنّ شراركم، ٦٢٨

أتقوا الله و اعدلوا، فإنّكم تعيرون على قوم لا يعدلون، ٣٣٠

أتقوا الله و كونوا إخوه برره، متحابين في الله، متواصلين، ٣٩٠

أتقوا الله و لا يحسد بعضكم بعضا، إنّ عيسى ابن مريم كان من شرائعه السيّح، ٦٤٤

أتقوا المحقرات من الذنوب فإنّ لها طالبا، يقول أحدكم: أذنب و أستغفر، ٥٨٠

أتقوا المحقرات من الذنوب فإنّها لا تغفر، قلت: و ما المحقرات، ٦٠٨

أتقوا على دينكم فاحجوه بالتقويه فإنه لا إيمان لمن لا تقيه له، ٤٨٢

أتى رجل رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فقال: إننى رجل شاب نشيط و أحب الجهاد، ٣٦٤

أتى رجل رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فقال: يا رسول الله إننى راغب فى الجهاد نشيط، ٣٥٨

أتى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: رجل بدوى فقال: إننى أسكن البادية فعلمنى جوامع الكلام، ٦٣٨

أتى عالم عابدا فقال له: كيف صلاتك؟ فقال: مثلى يسأل عن صلاته، ٦٥٨

أثافى الإسلام ثلاثه: الصلاه و الزكاه و الولايه، لا تصح واحده منهن، ٤٦

اجتهدت فى العباده و أنا شاب، فقال لى أبى عليه السلام: يا بنى دون ما أراك تصنع، ١٩٦

اجعلوا أمركم هذا لله و لا تجعلوه للناس، فإنه ما كان لله فهو لله، ٤٧٤

اجعلوا أمركم هذا لله و لا تجعلوه للناس فإنه ما كان لله فهو لله، ٦١٨

أحب الأعمال إلى الله سرور [الذى] تدخله على المؤمن، ٤٢٨

أحب الأعمال إلى الله عزّ و جلّ ما دا [و]م عليه العبد و إن قلّ، ١٨٦

احذروا عواقب العثرات، ٤٩٠

أحسن الظنّ بالله فإنّ الله عزّ و جلّ يقول: أنا عند ظنّ عبدى المؤمن بى، ١٦٤

أحسن يا إسحاق إلى أوليائى ما استطعت، فما أحسن مؤمن، ٤٦٢

أحقّ خلق الله أن يسلم لما قضى الله عزّ و جلّ من عرف الله عزّ و جلّ و من، ١٤٤

أخبرت بما أخبرتك به أحدا؟ قلت: لا إلا سليمان بن خالد، ٤٩٦

أخبرنى بدعائم الإسلام التى لا يسع أحدا التّقصير عن معرفه شىء، ٤٨

أخبرنى عن الإسلام و الإيمان أهما مختلفان، ٦٢

أخذ الله ميثاق المؤمن على أن لا تصدق مقالته و لا ينتصف، ٥٤٢

أخشوا الله خشية ليست بتعذير، و اعملوا لله في غير رياء، ٦٢٦

أخفت أن يمسك من فقره شيء؟ قال: لا، قال: فخفت أن يصيبه، ٥٦٦

ص: ٦٩٢

أدعو لوالدي إذا كانا لا يعرفان الحق؟ قال: ادع لهما و تصدق عنهما، ٣٥٦

إذا أذنب الرجل خرج في قلبه نكته سوداء، فإن تاب انمحت، ٥٨٠

إذا أراد أحدكم أن لا يسأل ربه شيئا إلا أعطاه، ٣٣٢

إذا أراد الله بعبد خيرا زهده في الدنيا و فقَّهه في الدين و بصَّره عيوبها، ٢٩٤

إذا أراد الله عزَّ و جلَّ هلاك عبد نزع منه الحياء فإذا نزع منه الحياء، ٦١٦

إذا أردت أن تعرف أصحابي فانظر إلى من اشتدَّ ورعه و خاف خالقه، ٥١٨

إذا أردت أن تعلم أنَّ فيك خيرا فانظر إلى قلبك، فإن كان يحبُّ أهل طاعه الله، ٢٨٨

إذا أردت شيئا من الخير فلا تؤخِّره، فإنَّ العبد يصوم اليوم الحارَّ، ٣٢٠

إذا أصبحت و أمسيت فقل عشر مرَّات: اللهمَّ ما أصبحت بي من نعمه، ٢٢٤

إذا التقى المؤمنان فتصافحا أقبل الله بوجهه عليهما و تتحاتَّ الذنوب عن وجوههما، ٤٠٨

إذا التقيتم فتلاقوا بالتسليم و التَّصافح و إذا تفرَّقتم فتفرَّقوا بالاستغفار، ٤٠٤

إذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال يقدم أمامه، كلِّما رأى، ٤٢٤

إذا تخلَّى المؤمن من الدنيا سما و وجد حلاوه حبَّ الله، ٢٩٦

إذا جمع الله عزَّ و جلَّ الأولين و الآخرين قام مناد فنأدى يسمع النَّاس، ٢٨٦

إذا خالطت النَّاس فإن استطعت أن لا تخالط أحدا من النَّاس، ٢٣٢

إذا ذكر أحدكم نعمه الله عزَّ و جلَّ فليضع خده على التراب شكرا لله، ٤٢٤

إذا رأيت الرجل و قد ابتلى و أنعم الله عليك فقل: اللهمَّ إنِّي لا أسخر، ٢٢٢

إذا رأيت بين اثنين من شيعتنا منازعه فافتدها من مالي، ٤٦٦

إذا رأيتم أهل البلاء فاحمدوا الله و لا تسمعوهم فإن ذلك يحزنهم، ٢٢٢

إذا صافح الرجل صاحبه فالذي يلزم التصافح أعظم أجرا من الذي يدع، ٤٠٦

إذا عصاني من عرفني، سلّطت عليه من لا يعرفني، ٥٨٨

ص: ٦٩٣

إذا كان الرجل على عمل فليدم عليه سنة ثم يتحوّل عنه، ١٨٦

إذا كان يوم القيامة أمر الله تبارك و تعالى مناديا ينادى بين يديه، ٥٦٨

إذا كان يوم القيامة جمع الله تبارك و تعالى الأولين و الآخرين، ٢٤٦

إذا كان يوم القيامة قام عنق من الناس حتّى يأتوا باب الجنّة فيضربوا، ٥٧٠

إذا كان يوم القيامة يقوم عنق من الناس فيأتون باب الجنّة فيضربونه، ١٦٨

إذا لقي أحدكم أخاه فليسلم عليه و ليصافحه، ٤٠٤

إذا لم تكن حلّما فتحلم، ٢٥٦

إذا مات المؤمن خلّى على جيرانه من الشياطين عدد ربيعه و مضر، ٥٤٦

إذا وقع بين رجلين منازعه نزل ملكان فيقولان للسّفيه منهما، ٢٥٨

إذا هم أحدكم بخير أو صلّه فإنّ عن يمينه و شماله شيطانين فليبادر، ٣٢٢

إذا هم أحدكم بخير فلا يؤخّره فإنّ العبد ربّما صلّى الصّلاه أو صام، ٣١٨

إذا هممت بخير فبادر، فإنّك لا تدري ما يحدث، ٣٢٠

إذا هممت بشيء من الخير فلا تؤخّره، فإنّ الله عزّ و جلّ ربّما اطّلع، ٣٢٢

أربع لا يخلو منهنّ: المؤمن أو واحده منهنّ مؤمن يحسده، ٥٤٢

أربع من كنّ فيه كمل إسلامه و لو كان من قرنه إلى قدمه خطايا، ١٣٢

أربع من كنّ فيه كمل إيمانه و إن كان من قرنه إلى قدمه ذنوبا، ٢٢٨

أربع من كنّ فيه و كان من قرنه إلى قدمه ذنوبا بدّلها الله حسنات، ٢٤٤

أرسل النّجاشيّ إلى جعفر بن أبي طالب و أصحابه فدخلوا عليه و هو فى بيت له، ٢٧٦

أرقق بهم فإنّ كفر أحدهم فى غضبه و لا خير فيمن كان كفره فى غضبه، ٢٧٢

أركان الكفر أربعة: الرّغبة و الرّهبة و السّخط و الغضب، ٦١٢

ازنى الرّجل فارقه روح الإيمان؟ قال: فقال: هو مثل قول الله عزّ و جلّ: [و لا تيمّموا، ٦٠٢

ص: ٦٩٤

استشهد مع جعفر بن أبي طالب بعد تسعة نفر و كان هو العاشر، ١٢٦

استقبلت أبا عبد الله عليه السّلام فى طريق فأعرضت عنه بوجهى و مضيت، ٤٨٤

اشتدّت حال رجل من أصحاب النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم فقالت له امرأته، ٣١٢

أشدّ الناس بلاء الأنبياء ثمّ الأوصياء ثمّ الأمثال فالأمثال، ٥٤٨

اشكر من أنعم عليك و أنعم على من شكرك، ٢١٤

اصبر على أعداء النّعم، فإنّك لن تكافى من عصى الله فيك، ٢٥٠

اصبروا على أعداء النّعم، فإنّك لن تكافى من عصى الله فيك، ٢٥٢

اصبروا على الفرائض، ١٨٤

اصبروا على الفرائض و صابروا على المصائب و رابطوا على الأئمّه عليهم السّلام ١٨٤

اصبروا على المصائب، ٢١٠

أصلحك، الله إننى رجل منقطع إليكم بمودّتى و قد أصابتنى حاجه شديده، ٥٧٢

أصول الكفر ثلاثة: الحرص و الاستكبار و الحسد، ٦١٢

اعلموا أنّ القرآن هدى اللّيل و النّهار و نور اللّيل المظلم على ما كان، ٤٧٨

اعمل بفرائض الله تكن أتقى الناس، ١٨٤

افتتحوا نهاركم بخير و أملوا على حفظتكم فى أوله خيرا و فى آخره خيرا، ٣٢٠

أفضل العباده إدمان التّفكّر فى الله و فى قدرته، ١٢٨

أفضل الناس من عشق العباده، فعانقها و أحبّها بقلبه و باشرها بجسده، ١٨٨

أفطر رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم عشية خميس فى مسجد قبا، فقال: هل من شراب، ٢٧٨

أقرب المفضّل السّلام و قل له: إنّنا قد أصبنا بإسماعيل فصبرنا، فاصبر كما صبرنا، ٢٠٨

أكثر ما تلج به أمتى الجنّة تقوى الله و حسن الخلق، ٢٢٨

أكثر ما تلج به أمتى النّار الأجوفان: البطن و الفرج، ١٨٠

ص: ٦٩٥

أكثر من أن تقول: اللهم لا تجعلنى من المعارين و لا تخرجنى من التّقصير، ١٦٦

أكله يأكلها أخى المسلم عندى أحبّ إلّى من أن أعتق رقبه، ٤٥٤

ألا أخبرك بالإسلام أصله و فرعه و ذروه سنامه؟ قلت: بلى جعلت فداك، ٥٨

ألا أخبركم بأبعدكم منى شبيها؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: الفاحش، ٦١٤

ألا أخبركم بأشبهكم بى؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: أحسنكم خلقا، ٥٢٦

ألا أخبركم بأشدّ ما فرض الله على خلقه، فذكر ثلاثه أشياء، ٣٢٦

ألا أخبركم بخير خلائق الدّنيا و الآخرة؟: العفو عمّن ظلمك، ٢٤٤

ألا أخبركم بخير رجالكم؟ قلنا: بلى يا رسول الله قال: إنّ من خير رجالكم، ١٣٢

ألا أخبركم بشرار رجالكم؟ قلنا: بلى يا رسول الله، فقال: إنّ من شرار رجالكم، ٦١٦

ألا أدلك على أمر يدخلك الله به الجنّة، ٢٦٠

ألا أدلكم على خير أخلاق الدّنيا و الآخرة؟: تصل من قطعك، ٢٤٤

ألا أتبتكم بالمؤمن؟ من أئتمنه المؤمنون على أنفسهم و أموالهم، ٥١٦

ألا إن لكل عباده شره ثم تصير إلى فتره فمن صارت شره، ١٩٤

ألا إنّه من ينصف الناس من نفسه لم يزد الله إلا عزاً، ٣٢٤

الإبقاء على العمل أشد من العمل قال و ما الإبقاء، ٦٢٤

الإسلام عريان فلباسه الحياء و زينتته الوقار و مروءته العمل الصالح، ١١٠

الإسلام يحقن به الدّم و تؤدى به الأمانة و تستحلّ به الفروج، ٥٨،٦٠

الإصرار هو أن يذنب الذنب فلا يستغفر الله و لا يحدث نفسه بتوبه فذلك الإصرار، ٦١٠

الإيمان أربعه أركان: الرضا بقضاء الله و التوكل على الله و تفويض الأمر إلى الله، ١٣٢

الإيمان فوق الإسلام بدرجة، و التقوى فوق الإيمان بدرجة، ١٢٠

الإيمان له أركان أربعه: التوكل على الله، و تفويض الأمر إلى الله، ١١٢

ص: ٦٩٦

الإيمان ما استقرّ في القلب و أفضى به إلى الله عزّ و جلّ و صدقه العمل، ٦٤

الإيمان هو الإقرار باللسان و عقد في القلب و عمل بالأركان، ٦٦

الإيمان يشارك الإسلام و الإسلام لا يشارك الإيمان، ٦٢

البادى منهما أظلم، و وزره و وزر صاحبه عليه ما لم يتعدّ المظلوم، ٦٧٦

البرّ و حسن الخلق يعمران الديار و يزيدان في الأعمار، ٢٢٨

التقيّه ترس الله بينه و بين خلقه، ٤٨٨

التقيّه ترس المؤمن و التقيّه حرز المؤمن، و لا إيمان لمن لا تقيّه له، ٤٩٠

التقيّه في كلّ شيء يضطرّ إليه ابن آدم فقد أحله الله له، ٤٨٨

التقيّه في كلّ ضروره و صاحبها أعلم بها حين تنزل به، ٤٨٦

التَّقِيَّة من دين الله، قلت: من دين الله، قال: إِي و الله من دين الله، ٤٨٢

التَّقِيَّة من ديني و دين آبائي و لا إيمان لمن لا تقِيَّة له، ٤٨٦

التَّوَّاضِع أن تعطى النَّاس ما تحبُّ أن تعطاه، ٢٨٢

الجَنَّة محفوفه بالمكاره و الصَّبْر، فمن صبر على المكاره في الدُّنيا دخل الجنَّة، ٢٠٤

الحسنه التَّقِيَّة و السَّيِّئَة الإِذَاعَة، ٤٨٠

الحسنه: التَّقِيَّة، و السَّيِّئَة: الإِذَاعَة و قوله عَزَّ و جَلَّ: ادفع بالتي هي أحسن، ٤٨٢

الحمد لله الذي عافاني ممَّا ابتلاك به، و لو شاء فعل، ٢٢٢

الحنيفيه من الفطره التي فطر الله النَّاس عليها، لا تبديل لخلق الله، ٣٢

الحياء حياءان: حياء عقل و حياء حمق، فحياء العقل هو العلم، ٢٤٢

الحياء من الإيمان و الإيمان في الجنَّة، ٢٤٢

الحياء و الإيمان مقرونان في قرن فإذا ذهب أحدهما تبعه صاحبه، ٢٤٢

الحياء و العفاف و العيِّ - أعنى عيِّ اللسان لا عيِّ القلب - من الإيمان، ٢٤٢

ص: ٦٩٧

الخلق عيال الله فأحبَّ الخلق إلى الله من نفع عيال الله و أدخل، ٣٦٦

الخلق عيالي، فأحبَّهم إلىَّ ألطفهم بهم و أسعاهم في حوائجهم، ٤٤٤

الدَّعاء عند الكرب و الاستغفار عند الذَّنْب و الشُّكر عند النِّعمه، ٢١٦

الدُّنيا سجن المؤمن فأبىَّ سجن جاء منه خير، ٥٤٤

الدُّنوب كلُّها شديده و أشدها ما نبت عليه اللحم و الدَّم، ٥٧٨

الذي أنعم عليك بما فضلك و أعطاك و أحسن إليك، ٢١٤

الرَّجل يعمل العمل و هو خائف مشفق ثمَّ يعمل شيئاً من البرِّ، ٦٦٠

الرَّجُلُ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ لَا يُطَلَّبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّمَا يُطَلَّبُ تَرْكِيهِ النَّاسِ، ٦٢٠

الرِّفْقُ نِصْفُ الْعَيْشِ، ٢٧٤

الرِّفْقُ يَمُنُّ وَ الْخَرْقُ شَوْمٌ، ٢٧٠

الرَّهْدُ عَشْرَةٌ أَجْزَاءٌ؛ أَعْلَى دَرَجَةِ الرَّهْدِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ، ١٤٤

الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمَصِيبِ، وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ، وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ، ٢٠٨

الصَّبْرُ رَأْسُ الْإِيمَانِ، ١٩٨

الصَّبْرُ صَبْرَانٌ: صَبْرٌ عَلَى الْبَلَاءِ، حَسَنٌ جَمِيلٌ، وَ أَفْضَلُ الصَّابِرِينَ، ٢٠٨

الصَّبْرُ صَبْرَانٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمَصِيبِ، حَسَنٌ جَمِيلٌ وَ أَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ الصَّبْرِ، ٢٠٦

الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ، ١٩٨، ٢٠٢

الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ، ٢٠٢

الصَّبْرُ وَ الرِّضَا عَنِ اللَّهِ رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ وَ مِنْ صَبْرٍ وَ رِضَى عَنِ اللَّهِ، ١٤٠

الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ، لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ؛ وَ الْمَعْفَى الشَّاكِرُ لَهُ، ٢١٤

الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ، وَ أَلْيَنُ مِنَ الزَّبْدِ، وَ أَطْيَبُ رِيحًا مِنَ الْمَسْكِ، ٣٣٠

الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الْمَاءِ يَصْبِيهِ الظُّمُّ آناً، مَا أَوْسَعَ الْعَدْلُ إِذَا عَدَلَ فِيهِ، ٣٢٢، ٣٢٨

ص: ٦٩٨

الْعَزْرُ رِذَاءُ اللَّهِ، وَ الْكِبْرُ إِزَارُهُ، فَمَنْ تَنَاوَلَ شَيْئًا مِنْهُ أَكْبَهُ اللَّهُ فِي جَهَنَّمَ، ٦٥٠

الْعَصِيْبَةُ الَّتِي يَأْتُمُّ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلَ شَرَّارَ قَوْمِهِ، ٦٤٨

الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ، ٦٣٦

الْغَضَبُ مَمْحَقُهُ لِقَلْبِ الْحَكِيمِ، وَ قَالَ: مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ، ٦٤٢

الْغَضَبُ يَفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يَفْسِدُ الْخَلَّ الْعَسَلَ، ٦٣٦

الفقر أزين للمؤمن من العذار على خدّ الفرس، ٥٧٠

الفقر الموت الأحمر، فقلت لأبى عبد الله عليه السلام: الفقر من الدينار، ٥٧٢

الق أخاك بوجه منبسط، ٢٣٦

القلب السليم الذى يلقى ربه و ليس فيه أحد سواه، ٤٠

الكبائر: التى أوجب الله عزّ و جلّ عليها النار، ٥٩٠

الكبائر: القنوط من رحمه الله، و اليأس من روح الله، و الأمن من مكر الله، ٥٩٤

الكبائر تخرج من الإيمان؟ فقال: نعم و ما دون الكبائر، ٦٠٤

الكبائر سبع: قتل المؤمن متعمداً، و قذف المحصنه، و الفرار من الزحف، ٥٩٠

الكبائر سبعة، منها قتل النفس متعمداً، و الشرك بالله العظيم، ٥٩٦

الكبائر فما سواها، قال: قلت: دخلت الكبائر فى الاستثناء؟ قال: نعم، ٦٠٢

الكبائر فيها استثناء أن يغفر لمن يشاء قال: نعم، ٦٠٢

الكبر أن تغمص الناس و تسفه الحق، ٦٥٢

الكبر رداء الله، فمن نازع الله شيئاً من ذلك أكبه الله فى النار، ٦٥٢

الكبر رداء الله و المتكبر ينازع الله رداءه، ٦٥٠

الكبر قد يكون فى شرار الناس من كلّ جنس، و الكبر رداء الله، ٦٥٠

اللهم ارزق محمداً و آل محمداً و من أحبّ محمداً و آل محمداً العفاف، ٣١٦

ص: ٦٩٩

المتحابون فى الله يوم القيامة على أرض زبرجده خضراء فى ظلّ، ٢٨٦

المسلم أخو المسلم، لا يظلمه و لا يخذله و لا يخونه، و يحقّ، ٣٨٨

المسلم أخو المسلم لا يظلمه و لا يخذله [و لا يغتابه و لا يخونه و لا يحرمه]، ٣٧٤

المسلم أخو المسلم هو عينه و مرآته و دليله، لا يخونه و لا يخدعه، ٣٧٢

المعافى الشاكر له من الأجر ما للمبتلى الصّابر، ٢١٤

المكارم عشر فإن استطعت أن تكون فيك فلتكن فإنها تكون في الرجل، ١٣٠

المؤمن أخو المؤمن، عينه و دليله، لا يخونه و لا يظلمه، ٣٧٠

المؤمن أخو المؤمن كالجسد الواحد، إن اشتكى شيئاً منه وجد ألم ذلك، ٣٧٢

المؤمن أخو المؤمن لأبيه و أمه لأنّ الله عزّ و جلّ خلق المؤمنين، ٣٧٢

المؤمن أصلب من الجبل، الجبل يستقلّ منه و المؤمن لا يستقلّ، ٥٢٨

المؤمن بين مخافتين: ذنب قد مضى لا يدرى ما صنع الله فيه و عمر قد، ١٦٠

المؤمن حسن المعونه، خفيف المئونه، جيّد التدبير لمعيشته، ٥٢٨

المؤمن خلط عمله بالحلم، يجلس ليعلم، و ينطق ليفهم، ٢٥٤

المؤمن لا يمضى عليه أربعون ليله إلاّ عرض له أمر يحزنه، ٥٥٠

المؤمن له قوه في دين، و حزم في لين، و إيمان في يقين، ٥٠٨

المؤمن مألوف و لا خير فيمن لا يألف و لا يؤلف، ٢٣٤

المؤمن مكفّر، ٥٤٤

المؤمن من طاب مكسبه، و حسنت خليقته، و صحّت سريره، ٥١٦

المؤمن مؤمنان: فمؤمن صدق بعهد الله و وفى بشرطه، ٥٣٨

المؤمن مؤمنان: مؤمن وفى لله بشروطه التى شرطها عليه، ٥٤٠

المؤمنون خدم بعضهم لبعض، قلت: و كيف يكونون خدماً بعضهم لبعض، ٣٧٤

ص: ٧٠٠

المؤمنه أعزّ من المؤمن، و المؤمن أعزّ من الكبريت الأحمر، ٥٣٠

المؤمن يصمت ليسلم، و ينطق ليغنم، لا يحدث أمانته الأصدقاء، ٥٠٨

الناس كلهم بهائم -ثلاثا- إلا قليلا من المؤمنين، و المؤمن غريب، ثلاث مرّات-، ٥٣٠

التّدامه على العفو أفضل و أيسر من التّدامه على العقوبه، ٢٤٦

اليأس ممّا فى أيدي الناس عزّ المؤمن فى دينه أو ما سمعت قول حاتم، ٣٣٤

أمّا بعد فإنّ الله تبارك و تعالى شرع الإسلام و سهّل شرائعه لمن ورده، ١١٦

أمّا تدخل السوق؟ أمّا ترى الفاكهه تباع؟ و الشّيء ممّا تشتهيه، ٥٦٨

أمّا لقد بسطوا عليه و قتلوه و لكن أتدرون ما وقاه، ٤٧٨

أمّا و الله إن كانت أعمالهم أشدّ بياضا من القباطى و لكن كانوا، ١٨٢

أمّا و الله لو أتى أجد منكم ثلاثة مؤمنين يكتمون حديثى، ٥٣٠

أمر الناس بخصلتين فضيّعوهما فصاروا منهما على غير شىء، ٤٩٢

أمرنى ربّى بمداراه الناس كما أمرنى بأداء الفرائض، ٢٦٨

إنّ آل فلان يبزّ بعضهم بعضا و يتواصلون، فقال: إذا تنمى أموالهم، ٣٤٦

أنا أضنّ بك أن تطلب مثل هذا و شبهه و لكن عوّل على مالى، ٣٣٤

إنّ أبغض خلق الله عبد اتقى الناس لسانه، ٦٧٦

إنّ أبى قد كبر جدّا و ضعف فنحن نحمله إذا أراد الحاجه، ٣٦٠

إنّ أحبّ الأعمال إلى الله عزّ و جلّ إدخال السرور على المؤمن، شبعه مسلم، ٤٢٤

إنّ أحدكم ليكثر به الخوف من السّلطان، و ما ذلك إلا بالذنوب، ٥٨٨

أنا خير شريك، من أشرك معى غيرى فى عمل عمله لم أقبله، ٦٢٢

إنّ أشدّ العباده الورع، ١٧٤

إنّ أشدّ الناس بلاء الأنبياء، ثمّ الذين يلونهم، ثمّ الأمثل فالأمثل، ٥٤٦

أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بِلَاءَ النَّبِيِّينَ، ثُمَّ الْوَصِيِّينَ، ثُمَّ الْأَمْثَلِ فَالْأَمْثَلِ، ٥٦٠

إِنَّا صَبِرٌ وَشِيعَتُنَا أَصْبِرُ مِنَّا، قُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ كَيْفَ صَارَ شِيعَتُكُمْ أَصْبِرَ مِنْكُمْ، ٢١٢

إِنَّ أَعْجَلَ الْخَيْرِ ثَوَابًا صَلَّهُ الرَّحْمَ، ٣٤٢

إِنَّ أَعْظَمَ الْكَبْرِ غَمَصَ الْخَلْقِ، وَ سَفَهَ الْحَقِّ، قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا غَمَصَ الْخَلْقَ وَ سَفَهَ الْحَقِّ، ٦٥٢

إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَهُ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْشَاهِمَ فِي أَرْضِهِ، ٤٦٦

إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللَّهِ أَرْضَاهِمَ بِقِضَاءِ اللَّهِ عِزًّا وَ جَلًّا، ١٤٠

أَنَا عِنْدَهُ، لِعَبْدِ الْوَاحِدِ فِي بَرِّ الْوَالِدِينَ فِي قَوْلِ اللَّهِ: وَ بِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا، ٣٥٤

إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ عَفَا الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ، ١٧٨

إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنَهُمْ خَلْقًا، ٢٢٦

إِنَّ الْإِسْلَامَ مِنْ اسْتَقْبَلِ قَبْلَتَنَا وَ شَهِدَ شَهَادَتَنَا وَ نَسَكَ نَسَكَنَا، ٩٢

إِنَّا لَا نَخْرُجُ أَهْلَ دَعْوَتَنَا وَ أَهْلَ مِلَّتِنَا مِنَ الْإِيمَانِ فِي الْمَعَاصِي، ٦٠٤

إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ لِجَمِيعِ أَمْرِنَا مَتَّبِعًا مَرِيدًا، ١٧٦

إِنَّ الْإِيمَانَ يَشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَ لَا يَشَارِكُهُ الْإِسْلَامُ، إِنَّ الْإِيمَانَ، ٦٢

إِنَّ التَّفَكَّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَ الْعَمَلِ بِهِ، ١٢٨

إِنَّ الْحَزَّ حَزٌّ عَلَى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ، إِنْ نَابَتْهُ نَائِبَةٌ صَبَرَ لَهَا وَ إِنْ تَدَاكَتْ، ٢٠٢

إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطْبَ، ٦٤٤

إِنَّ الْخَلْقَ الْحَسَنَ يَمِثُّ الْخَطِيئَةَ كَمَا تَمِثُّ الشَّمْسُ الْجَلِيدَ، ٢٢٨

إِنَّ الْخَلْقَ مَنِحَهُ يَمْنَحُهَا اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا خَلَقَهُ، فَمِنْهُ سَجِيَّةٌ وَ مِنْهُ نَيْبَةٌ، ٢٣٠

إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ ارْتَحَلَتْ مَدْبَرَهُ، وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ ارْتَحَلَتْ مَقْبَلَهُ، ٢٩٨

إِنَّ الدُّنْيَا يُعْطِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَحَبِّ وَ مِنْ أَبْغَضِ، ٤٧٨

إِنَّ الدَّيْنَارَ وَ الدَّرْهَمَ أَهْلَكَمَا مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ هُمَا مَهْلِكَاكُمْ، ٦٦٤

ص: ٧٠٢

إِنَّ الذَّنْبَ يُحْرِمُ الْعَبْدَ الرِّزْقَ، ٥٨٠

إِنَّ الرَّجُلَ لِيَأْتِيَ بِأَيِّ بَادِرِهِ فَيَكْفُرُ وَ إِنَّ الْحَسَدَ لِيَأْكُلَ الْإِيمَانَ، ٦٤٤

إِنَّ الرَّجُلَ لِيُحِبَّكُمْ وَ مَا يَعْرِفُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فَيَدْخُلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِحُبِّكُمْ، ٢٨٨

إِنَّ الرَّجُلَ لِيَذْنِبَ الذَّنْبَ فَيَدْرَأَ عَنْهُ الرِّزْقَ، ٥٨٠

إِنَّ الرَّجُلَ لِيَذْنِبَ الذَّنْبَ فَيَنْدَمُ عَلَيْهِ وَ يَعْمَلُ الْعَمَلَ فَيَسْرَهُ ذَلِكَ فَيَتْرَاخِي، ٦٥٨

إِنَّ الرَّجُلَ لِيَغْضَبَ فَمَا يَرْضَى أَبَدًا حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ، فَأَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ، ٦٣٦

إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لِيَشْرَبَ الشَّرْبَةَ مِنَ الْمَاءِ فَيُوجِبُ اللَّهُ لَهُ بِهَا الْجَنَّةَ، ٢٢٠

إِنَّ الرَّجُلَ يَذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُحْرِمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ، وَ إِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ أَسْرَعُ، ٥٨٢

إِنَّ الرَّحِمَ مَعْلُوقَةٌ بِالْعَرْشِ تَقُولُ: اللَّهُمَّ صَلِّ مِنْ وَصَلْتَنِي وَ اقْطَعْ مِنْ قَطَعْتَنِي، ٣٣٨

إِنَّ الرَّحِمَ مَعْلُوقَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْعَرْشِ تَقُولُ: اللَّهُمَّ صَلِّ مِنْ وَصَلْتَنِي، ٣٤٠

إِنَّ الرِّفْقَ لَمْ يَوْضِعْ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ، ٢٧٢

إِنَّ السَّفْهَ خَلَقَ لِئِمٍّ، يَسْتَطِيلُ عَلَى مَنْ [هُوَ] دُونَهُ وَ يَخْضَعُ لِمَنْ [هُوَ] فَوْقَهُ، ٦٧٦

إِنَّ الشَّيْطَانَ يَدِيرُ ابْنَ آدَمَ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَإِذَا أَعْيَاهُ جِثْمٌ لَهُ عِنْدَ الْمَالِ، ٦٦٢

إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتَلَكُ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، ١٩٠

إِنَّ الْعَبْدَ الْمُسْلِمَ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ زَائِرًا أَخَاهُ لِلَّهِ لَا لِغَيْرِهِ، التَّمَسَّسَ وَجْهَ اللَّهِ، ٣٩٦

إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لِيَقُولَ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَ كَذَا مِنَ الْبِرِّ، ١٩٢

إِنَّ الْعَبْدَ لِيُحْبَسَ عَلَى ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ مِائَةَ عَامٍ وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى أَزْوَاجِهِ، ٥٨٤

إِنَّ الْعَبْدَ لِيَذُنِبُ الذَّنْبَ فَيَزُودُ مِنْهُ الرَّزْقَ، ٥٧٨

إِنَّ الْعَبْدَ لِيَصْدُقَ حَتَّى يَكْتُبَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّادِقِينَ وَ يَكْذِبُ حَتَّى، ٢٤٠

إِنَّ الْعَبْدَ لِيَكُونَ بَارًا بِوَالِدَيْهِ فِي حَيَاتِهِمَا ثُمَّ يَمُوتَانِ فَلَا يَقْضَى، ٣٦٤

إِنَّ الْعَبْدَ يَسْأَلُ اللَّهَ الْحَاجَةَ فَيَكُونُ مِنْ شَأْنِهِ قَضَاؤُهَا إِلَى أَجْلِ قَرِيبٍ، ٥٨٠

ص: ٧٠٣

إِنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلِيلَ عَلَى الْيَقِينِ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ الْكَثِيرِ عَلَى غَيْرِ يَقِينٍ، ١٣٤

إِنَّ الْغَنَى وَالْعَزَّ يُجُولَانِ، فَإِذَا ظَفَرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا، ١٤٨

إِنَّ الْقَلْبَ إِذَا صَفَا ضَاقَتْ بِهِ الْأَرْضُ حَتَّى يَسْمُوَ، ٢٩٦

إِنَّ الْقَوْمَ لِيَكُونُونَ فَجْرَهُ وَ لَا يَكُونُونَ بَرْرَهُ، فَيَصِلُونَ أَرْحَامَهُمْ، ٣٤٦

إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ الْمُؤْمِنِ عَلَى بَلَايَا أَرْبَعٍ، ٥٤٢

إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا، وَ إِنَّا وَ إِيَّاكُمْ يَا سَدِيرَ لِنُصَبِحَ بِهِ، ٥٤٨

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا وَ ثَجَّهُ بِالْبَلَاءِ ثَجًّا، ٥٥٠

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعَارَ أَعْدَاءَهُ أَخْلَاقًا مِنْ أَخْلَاقِ أَوْلِيَائِهِ لِيَعِيشَ أَوْلِيَائُوهُ، ٢٣٢

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعْطَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ شَرَائِعَ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى، ٤٢

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَيْدِ الْمُؤْمِنِ بِرُوحٍ مِنْهُ تَحْضُرُهُ فِي كُلِّ وَقْتٍ، ٥٧٤

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَيْثُ خَلَقَ الْخَلْقَ خَلَقَ مَاءَ عَذْبًا وَ مَاءَ مَالِحًا أَجَا، ٢٠

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَفِيقٌ يَحِبُّ الرَّفْقَ، فَمَنْ رَفَقَهُ بِعِبَادِهِ، ٢٧٠

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِيُعْطِيَ الْعَبْدَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى حَسَنِ الْخَلْقِ، ٢٣٠

إِنَّ اللَّهَ ثَقَّلَ الْخَيْرَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا كَثْفَةً فِي مَوَازِينِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ٣٢٢

إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لِيَعْتَذَرَ إِلَى عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ الْمَحْجُوجِ فِي الدُّنْيَا كَمَا، ٥٦٨

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْإِسْلَامَ فَجَعَلَ لَهُ عَرْصَهُ وَجَعَلَ لَهُ نُورًا وَجَعَلَ لَهُ حَصْنًا، ١١٠

إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يَحِبُّ الرَّفْقَ وَ مِنْ رَفَقِهِ بِكُمْ تَسْلِيلُ أَضْغَانِكُمْ، ٢٧٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا فَعَمَلَ [عَمَلًا] قَلِيلًا جَزَاهُ بِالْقَلِيلِ الْكَثِيرِ، ١٩٦

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرٍ نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَهُ بِيضَاءً، ٤٧٦

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ارْتَضَى لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا، فَأَحْسِنُوا صَحْبَتَهُ بِالسَّخَاءِ، ١٣٢

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ، فَلَمْ يَشْكُرُوا، فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا، ٢١٠

ص: ٧٠٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِلَى قَوْمِهِ وَأَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ قُلْ لِقَوْمِكَ، ٥٨٦

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الْإِيمَانَ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ، ١١٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ وَلِيَّهُ فِي الدُّنْيَا غَرَضًا لِعَدْوِهِ، ٥٤٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ رَسَلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَامْتَحَنُوا أَنْفُسَكُمْ، ١٣٠

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ فَخَلَقَ مِنْ أَحَبِّ مِمَّا أَحَبَّ وَكَانَ مَا أَحَبَّ، ٢٦

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنَ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ وَخَلَقَ الْكَافِرَ مِنْ طِينَةِ النَّارِ، ١٠

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّبِيِّينَ مِنْ طِينَةِ عَلِّيِّينَ: قُلُوبَهُمْ وَأَبْدَانَهُمْ، ١٠

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقًا مِنْ خَلْقِهِ انْتَجَبَهُمْ لِقَضَاءِ حَوَائِجِ فَقَرَاءِ شِيعَتِنَا، ٤٣٢

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ قَوْمًا لِلْحَقِّ فَإِذَا مَرَّ بِهِمُ الْبَابُ مِنَ الْحَقِّ قَبَلْتَهُ قُلُوبَهُمْ، ٤٧٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَفِيقٌ يَحِبُّ الرَّفْقَ وَيُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ، ٢٧٠

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ عَلَى خَلْقِهِ خَمْسًا فَرَخَّصَ فِي أَرْبَعٍ وَلَمْ يَرْخَّصْ فِي وَاحِدَةٍ، ٥٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ قَدْرَهُ وَكَذَلِكَ لَا يَقْدِرُ قَدْرَ نَبِيِّهِ، ٤١٠

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُوَصِّفُ وَكَيْفَ يُوَصِّفُ وَقَالَ فِي كِتَابِهِ: مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ، ٤٠٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَخْرَجَ ذُرِّيَّةَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ ظَهْرِهِ لِيَأْخُذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ، ٢٢

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْسَلَ الْمَاءَ عَلَى الطِّينِ، ١٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بَعَثَ جِبْرَائِيلَ فِي أَوَّلِ سَاعِهِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ، ١٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بَصَدَقَ الْحَدِيثَ وَأَدَاءَ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ، ٢٣٦

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِيَتَعَاهَدَ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدْيَةِ، ٥٥٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَضَعَ الْإِيمَانَ عَلَى سَبْعَةِ أَهْجَاءٍ: عَلَى الْبِرِّ وَالصَّدَقِ وَالْيَقِينِ، ١٠٠

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَتَلَى الْمُؤْمِنَ بِكُلِّ بَلِيَّةٍ وَيَمِيتُهُ بِكُلِّ مِيتَةٍ وَلَا يَبْتَلِيهِ، ٥٥٦

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ الْحَيَّ الْحَلِيمَ، ٢٥٦

ص: ٧٠٥

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: إِنِّي لَمْ أَغْنِ الْغَنَى لِكِرَامَتِهِ بِهِ عَلَيَّ وَ لَمْ أَفْقِرَ الْفَقِيرَ، ٥٧٠

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعِظَمَتِي وَعُلْوِي وَارْتِفَاعَ مَكَانِي، ٣٠٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَيَلِ لِلَّذِينَ يَخْتَلُونَ الدُّنْيَا بِالَّذِينَ، ٦٣٠

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَلْتَفِتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى فَقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ شَبِيهَا، ٥٦٤

إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعَجَبِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ، ٦٥٨

إِنَّ اللَّهَ فَضَّلَ الْإِيمَانَ عَلَى الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ كَمَا فَضَّلَ الْكَعْبَةَ عَلَى الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، ١٢٠

إِنَّ اللَّهَ قَضَى قِضَاءَ حَتْمًا إِلَّا يَنْعَمَ عَلَى الْعَبْدِ بِنِعْمَةٍ فَيَسْلُبُهَا إِيَّاهُ، ٥٨٤

إِنَّ اللَّهَ لِيُدْفِعَ بِالْمُؤْمِنِ الْوَاحِدِ عَنِ الْقَرِيهِ الْفَنَاءَ، ٥٣٨

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْحَيَّ الْحَلِيمَ الْعَفِيفَ الْمُتَعَفِّفَ، ٢٥٦

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرِّفْقَ وَيُعِينُ عَلَيْهِ، فَإِذَا رَكِبْتُمُ الدَّوَابَّ الْعَجْفَ، ٢٧٤

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ وَيُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ، ٢٢٦

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُعَجِّلُ، ٣٢٠

إِنَّ الْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ، قَدْ أَضَاءَ نُورٌ، ٢٨٤

إِنَّ الْمُتَكَبِّرِينَ يُجْعَلُونَ فِي صُورِ الدَّرِّ؛ يَتَوَطَّأَهُمُ النَّاسُ حَتَّى يَفْرَغَ اللَّهُ، ٦٥٤

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَلْتَقِيَانِ، فَأَفْضَلُهُمَا أَشَدَّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ، ٢٩٠

إِنَّ الْمَعْرِفَةَ بِكَمَالِ دِينِ الْمُسْلِمِ تَرْكُهُ الْكَلَامَ فِيهَا لَا يَعْنِيهِ، ٥٢٦

إِنَّ الْمَغِيرَةَ يَقُولُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَبْتَلَى بِالْجَذَامِ وَلَا بِالْبُرْصِ، ٥٥٢

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانُوا يُحْسِبُونَ أَنَّ إِبْلِيسَ مِنْهُمْ وَكَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ، ٦٤٨

إِنَّ الْمَلِكَ لِيَصْعَدَ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مَبْتَهَجًا بِهِ، فَإِذَا صَعِدَ بِحَسَنَاتِهِ، ٦٢٠

إِنَّ الْمُؤْمِنَ، أَخُو الْمُؤْمِنِ عَيْنُهُ وَدَلِيلُهُ، لَا يَخُونُهُ وَلَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَغْشَاهُ، ٣٧٤

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُتْرَدُ عَلَيْهِ الْحَاجَةُ لِأَخِيهِ فَلَا تَكُونُ عِنْدَهُ فِيهِتَمٌ بِهَا قَلْبُهُ، ٤٣٨

ص: ٧٠٦

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُتَحَفُّ بِأَخِيهِ التَّحْفَةَ، قُلْتُ: وَ أَى شَىءٍ التَّحْفَةُ، ٤٦٢

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُخْرَجُ إِلَى أَخِيهِ يَزُورُهُ فَيُؤَكِّلُ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا بِهِ مَلَكًا، ٣٩٨

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَسْكُنُ إِلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسْكُنُ الظَّمَانُ إِلَى الْمَاءِ الْبَارِدِ، ٥٣٨

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُكْرَمُ عَلَى اللَّهِ حَتَّى لَوْ سَأَلَهُ الْجَنَّةَ بِمَا فِيهَا أَعْطَاهُ، ٥٥٨

إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنَ اللَّهِ عِزًّا وَ جَلًّا لِأَفْضَلِ مَكَانٍ -ثَلَاثًا- إِنَّهُ لَيَبْتَلِيهِ، ٥٥٢

إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَبْتَلَى بِكُلِّ بَلِيَّةٍ وَ يَمُوتُ بِكُلِّ مَيْتَةٍ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَقْتُلُ نَفْسَهُ، ٥٥٢

إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبَطُ وَ لَا يَحْسُدُ وَ الْمُنَافِقُ يَحْسُدُ وَ لَا يَغْبَطُ، ٦٤٦

إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا فَتَصَافَحَا أَدْخَلَ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا، ٤٠٠

إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا فَتَصَافَحَا أَقْبَلَ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا عَلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ، ٤٠٢

إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا وَتَصَافَحَا أَدَخَلَ اللَّهُ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا، فَصَافِحَ، ٤٠٠

إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَنَازِلٍ: مِنْهُمْ عَلَى وَاحِدَةٍ وَ مِنْهُمْ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ مِنْهُمْ، ١٠٦

إِنَّ النَّاسَ يَرَوُونَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ: أَيُّهَا النَّاسُ، ٤٨٤

إِنَّا لَنَحِبُّ مَنْ كَانَ عَاقِلًا، فَهَمَا، فَفِيهَا، حَلِيمًا، مَدَارِيًا، صَبُورًا، صَدُوقًا، ١٣٠

إِنَّ أَمْرَنَا مُسْتَوْرٍ مَقْتَعٌ بِالْمِيثَاقِ، فَمَنْ هَتَكَ عَلَيْنَا أَذَلَّهُ اللَّهُ، ٥٠٠

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ جَلَسَ إِلَى حَائِطٍ مَائِلٍ يَقْضِي بَيْنَ النَّاسِ، ١٣٤

إِنَّ أَوَّلَ مَا عَصَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ سَتًّا: حُبُّ الدُّنْيَا، وَ حُبُّ الرِّئَاسَةِ، وَ حُبُّ الطَّعَامِ، ٦١٢

إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ لَكَ: انْظُرْ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فَالزَّمَهُ، ٢٣٨

إِنَّ حَسَنَ الْخَلْقِ يَبْلُغُ بِصَاحِبِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ، ٢٣٤

إِنَّ خِيَارَكُمْ أَوْلُو النَّهْيِ؛ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مِنْ أَوْلُو النَّهْيِ، ٥٢٦

أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَهْلَ بَيْتِي أَبِوَا إِلَّا تَوَثَّبَا عَلَيَّ، ٣٣٦

إِنَّ رَجُلًا رَكِبَ الْبَحْرَ بِأَهْلِهِ فَكَسَرَ بِهِمْ، فَلَمْ يَنْجُ مِمَّنْ كَانَ فِي السَّفِينَةِ إِلَّا امْرَأَهُ الرَّجُلِ، ١٥٦

ص: ٧٠٧

أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ الزَّهْدِ فَقَالَ: عَشْرَةَ أَشْيَاءَ، ٢٩٢

إِنَّ رَجُلًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ عَبْدَ اللَّهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً ثُمَّ قَرَّبَ قَرْبَانًا فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ، ١٦٤

أَنَّ رَجُلًا مِنْ خَثْعَمٍ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فَقَالَ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ، ٦١٢

إِنَّ رَحِمَ آلِ مُحَمَّدٍ [الْأُمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ] الْمَعْلُوقَةَ بِالْعَرْشِ تَقُولُ: اللَّهُمَّ صَلِّ مِنْ وَصَلَنِي، ٣٤٨

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ صَلَّى بِالنَّاسِ الصُّبْحَ، فَنَظَرَ إِلَى شَابٍّ فِي الْمَسْجِدِ وَ هُوَ يَخْفِقُ، ١٢٤

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ كَانَ فِي سَفَرٍ يَسِيرُ عَلَى نَاقَةٍ لَهُ، إِذَا نَزَلَ فَسَجَدَ خَمْسًا، ٢٢٢

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ نَزَلَ بِأَرْضِ قُرْعَاءَ فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: ائْتُوا بِحَطْبِ، ٦٠٨

أنسك النَّاس نَسْكَا أنصَحهم جِيا و أسلمهم قلبا، ٣٦٦

إنَّ سوء الخلق ليفسد الإيمان كما يفسد الخَلَّ العسل، ٦٧٤

إنَّ سوء الخلق ليفسد العمل كما يفسد الخَلَّ العسل، ٦٧٤

إنَّ شيعه على كانوا خمص البطون، ذبل الشَّفاه، أهل رأفه و علم، ٥١٢

إنَّ صاحب الخلق الحسن له مثل أجر الصَّائم القائم، ٢٢٨

إنَّ صله الرِّحم تزكِّي الأعمال و تنمى الأموال و تيسر الحساب، ٣٥٢

إنَّ صله الرِّحم و البرَّ ليهوَّنان الحساب و يعصمان من الذَّنوب، فصلوا، ٣٥٠

إنَّ عظيم الأجر لمع عظيم البلاء، و ما أحبَّ الله قوما إلَّا ابتلاهم، ٥٤٨

إنَّ عظيم البلاء يكافأ به عظيم الجزاء، فإذا أحبَّ الله عبدا ابتلاه بعظيم البلاء، ٥٥٠

إنَّ علامه الرُّاغب في ثواب الآخرة زهده في عاجل زهره الدُّنيا، ٢٩٢

إنَّ على كلِّ حقِّ حقيقه و على كلِّ صواب نورا، ١٢٦

إنَّ فقراء المسلمين يتقلَّبون في رياض الجنَّة قبل أغنيائهم بأربعين خريفا، ٥٦٢

إنَّ في الجنَّة لشجرة تسمَّى المزن فإذا أراد الله أن يخلق مؤمنا أقطر، ٣٤

إنَّ في الجنَّة منزله لا يبلغها عبد إلَّا بالابتلاء في جسده، ٥٥٢

ص: ٧٠٨

إنَّ في الرِّفق الزِّياده و البركه و من يحرم الرِّفق يحرم الخير، ٢٧٢

إنَّ في السَّماء ملكين موكلين بالعباد، فمن تواضع لله رفعاه و من تكبر وضعاه، ٢٧٨

إنَّ في جهنَّم لواديا للمتكبرين يقال له: سقر؛ شكيا إلى الله عزَّ و جلَّ شدَّه حرَّه، ٦٥٤

إنَّ في ديوان النَّجاشيِّ على خراجا و هو مؤمن يدين بطاعتك، ٤٢٤

إنَّ في طلب الدُّنيا إضرار بالآخرة و في طلب الآخرة إضرار بالدُّنيا، ٢٩٨

أَنَّ فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا خَلَقْتَ خَلْقًا، ١٤٢

إِنَّ فِيمَا نَاجَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ عَبْدَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ لِي عِبَادًا أُبِيحُهُمْ، ٤٢٠

إِنَّ قَوْمًا مِنَ النَّاسِ قَلَّتْ مَدَارَاتُهُمْ لِلنَّاسِ فَأَنْفَوْا مِنْ قُرَيْشٍ وَ أَيْمَ اللَّهُ، ٢٦٨

إِنَّ قَوْمًا مِنْ مُوَالِيكَ يَلْمُونَ بِالْمَعَاصِي وَ يَقُولُونَ نَرْجُو، فَقَالَ: كَذَبُوا لَيْسُوا لَنَا بِمُؤَالٍ، ١٥٦

إِنْ كَانَ فِي يَدِكَ هَذِهِ شَيْءٌ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَعْلَمَ هَذِهِ فَافْعَلْ، ٥٠٠

إِنْ كَانَ مَا يَكْفِيكَ يَغْنِيكَ، فَأَدْنِي مَا فِيهَا يَغْنِيكَ، وَ إِنْ كَانَ مَا يَكْفِيكَ، ٣١٤

إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا وَ لَا تَعْرِفُونَ حَتَّى تَصَدَّقُوا، ١١٢

إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عِلْمَاتٍ يَعْرِفُونَ بِهَا: صَدَقَ الْحَدِيثُ، ٥٢٤

إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يَشْرَفُ عَلَى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ، ٢٦٢

إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَفْلًا وَ قَفْلَ الْإِيمَانِ الرَّفْقُ، ٢٧٠

إِنَّ لَكُمْ لِنُورًا تَعْرِفُونَ بِهِ فِي الدُّنْيَا، حَتَّى إِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا لَقِيَ أَخَاهُ قَبْلَهُ، ٤١٢

إِنَّ لِلْإِيمَانِ دَرَجَاتٍ وَ مَنَازِلَ، يَتَفَاوَضُ الْمُؤْمِنُونَ فِيهَا عِنْدَ اللَّهِ، ٩٨

إِنَّ لِلْقَلْبِ أَذْنِينَ، فَإِذَا هَمَّ الْعَبْدُ بِذَنْبٍ قَالَ لَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ، ٥٧٤

إِنَّ لِلَّهِ جَنَّةً لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا ثَلَاثَةٌ أَحَدُهُمْ مِنْ حُكْمٍ فِي نَفْسِهِ بِالْحَقِّ، ٣٣٢

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْعُونَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ، هُمْ الْآمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ٤٤٠

إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جَنَّةً لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا ثَلَاثَةٌ: رَجُلٌ حَكَمَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْحَقِّ، ٣٩٦

ص: ٧٠٩

إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ مِنْ خَالِصِ عِبَادِهِ، مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ تَحْفَهُ، ٥٤٨

إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مَنَادِيًا يَنَادِي: مَهْلًا مَهْلًا، ٥٨٨

إِنَّ لِلَّهِ وَادِيًا مِنْ ذَهَبٍ، حَمَاهُ بِأُضْعَفِ خَلْقِهِ النَّمْلِ، فَلَوْ رَامَهُ، ١٣٨

إِنَّ لِي ابْنَ عَمِّ أَصْلِهِ فَيَقْطَعُنِي وَ أَصْلَهُ فَيَقْطَعُنِي حَتَّى لَقَدْ هَمَمْتُ، ٣٤٨

إِنَّ لِي أَبُوَيْن مَخَالَفَيْن، فَقَالَ: بَرَّهُمَا كَمَا تَبَرَّ الْمُسْلِمِينَ مَمَّنْ يَتَوَلَّانَا، ٣٦٢

إِنَّ لِي أَهْلَ بَيْتٍ وَ هُمْ يَسْمَعُونَ مِنِّي أَفَادَعُوهُمْ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ، ٤٧٢

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ بِمَنْزِلِهِ كَفَّهُ الْمِيزَانَ، كَلَّمَا زَيْدٌ فِي إِيمَانِهِ زَيْدٌ فِي بَلَاءِهِ، ٥٥٠

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ بَنُو أَبٍ وَ أُمَّ وَ إِذَا ضَرَبَ عَلِيٌّ رَجُلًا مِنْهُمْ، ٣٧٠

إِنَّمَا جَعَلْتُ التَّقِيَّةَ لِيَحْقَنَ بِهَا الدَّمَ فَإِذَا بَلَغَ الدَّمُ فليس تَقِيَّةً، ٤٨٨

إِنَّمَا خَلَدَ أَهْلَ النَّارِ فِي النَّارِ؛ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خَلَدُوا فِيهَا، ١٩٢

إِنَّمَا سَمَّى إِسْمَاعِيلُ صَادِقَ الْوَعْدِ؛ لِأَنَّهُ وَعَدَ رَجُلًا فِي مَكَانٍ فَانْتَظَرَهُ، ٢٣٨

إِنَّمَا شِيعَتُنَا الْخَرَسُ، ٢٥٨

إِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ: الْحُلَمَاءُ، الْعُلَمَاءُ، الدُّبُلُ الشَّفَاهُ، تَعْرِفُ الرَّهْبَانِيَّةَ عَلِيٍّ وَ جَوْهَرَهُمْ، ٥١٦

إِنَّمَا مِثْلُ الدُّنْيَا كَمِثْلِ الْحَيَّةِ مَا أَلَيْنَ مَسَّهَا وَ فِي جَوْفِهَا السَّمُّ النَّاقِعُ، ٣٠٦

إِنَّمَا هُوَ الْإِسْلَامُ؛ وَ الْإِيمَانُ فَوْقَهُ بِدَرَجَةٍ وَ التَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ، ١٢٢

إِنَّمَا يَبْتَلِي الْمُؤْمِنَ فِي الدُّنْيَا عَلَى قَدَرِ دِينِهِ؛ أَوْ قَالَ: عَلَى حَسَبِ دِينِهِ، ٥٥٠

إِنَّ مِمَّا خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْمُؤْمِنَ أَنْ يَعْرِفَهُ بَرَّ إِخْوَانِهِ وَ إِنْ قَلَّ، ٤٦٠

إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ حَسْرَةَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ عَمِلَ بغيره، ٦٣٠

إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ النَّاسِ حَسْرَةَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَى غيرِهِ، ٦٣٠

إِنَّ مِنْ أَعْوَنِ الْأَخْلَاقِ عَلَى الدِّينِ الرَّهْدُ فِي الدُّنْيَا، ٢٩٢

إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ أَوْلِيَائِي عِنْدِي رَجُلًا خَفِيفَ الْحَالِ، إِذَا حَظَّ مِنْ صَلَاةٍ، ٣١٦

ص: ٧١٠

إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ أَوْلِيَائِي عِنْدِي عَبْدًا مُؤْمِنًا، إِذَا حَظَّ مِنْ صَلَاحٍ، ٣١٨

إِنَّ مِنَ التَّوَاضِعِ أَنْ يَجْلِسَ الرَّجُلُ دُونَ شَرَفِهِ، ٢٨٠

إِنَّ مِنَ الْعِبَادَةِ شِدَّةَ الْخَوْفِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ اللَّهُ: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ، ١٥٦

إِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ فِي السَّمَاءِ لِيُطَّلَعُونَ إِلَى الْوَاحِدِ وَالْاِثْنَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ، ٤١٦

إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ عِبَادًا لَا يَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينُهُمْ إِلَّا بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ، ١٤٠

إِنَّ نَظْفَةَ الْمُؤْمِنِ لِتَكُونَ فِي صُلْبِ الْمُشْرِكِ، فَلَا يَصِيبُهُ مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ، ٣٤

إِنَّ نَفْرًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ خَرَجُوا إِلَى سَفَرٍ لَهُمْ فَضَلُّوا الطَّرِيقَ فَأَصَابَهُمْ عَطَشٌ شَدِيدٌ، ٣٧٤

إِنِّي آكَلْتُ الطَّعَامَ الطَّيِّبَ وَأَشَمُّ الرِّيحَ الطَّيِّبَةَ وَأُرَكِبُ الدَّابَّةَ، ٦٥٤

إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغَلُوا فِيهِ بِرَفَقٍ وَلَا تَكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ، ١٩٤

إِنَّ هَذَا الَّذِي ظَهَرَ بِوَجْهِهِ يُزْعَمُ النَّاسُ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْتَلِ بِهِ عَبْدًا لَهُ فِيهِ حَاجَةٌ، ٥٦٠

إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَوْقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ، ٦٤٢

إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا يُعْطِيهَا اللَّهُ الْبِرَّ وَالْفَاجِرَ وَلَا يُعْطِي الْإِيمَانَ، ٤٧٨

إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحْتِمَالٍ أَمْرُنَا التَّصَدِيقَ لَهُ وَالْقَبُولَ فَقَطْ، ٤٩٢

إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا [وَأَفَى قَلْبِهِ نُورَانٌ: نُورٌ خَيْفُهُ وَنُورٌ رَجَاءُهُ، ١٦٠، ١٥٤

إِنَّهُ لِيُعْجِبُنِي الرَّجُلَ أَنْ يَدْرِكَهُ حِلْمُهُ عِنْدَ غَضَبِهِ، ٢٥٦

إِنَّهُ لِيَكُونَ لِلْعَبْدِ مَنَزَلَةٌ عِنْدَ اللَّهِ فَمَا يَنَالُهَا إِلَّا بِأِحْدَى خِصْلَتَيْنِ، ٥٥٦

إِنَّهُ مَا مِنْ سَنَةٍ أَقَلَّ مَطْرًا مِنْ سَنَةٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ، ٥٨٢

إِنَّهُ يُحِبُّ الرِّئَاسَةَ، فَقَالَ: مَا ذُبَّانُ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ تَفَرَّقَ، ٦٢٦

إِنِّي أَحَبُّ أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّي قَدْ أَذَلَّتْ رِقَبَتِي فِي رَحْمِي، ٣٤٨

إِنِّي جَعَلْتُ الدُّنْيَا بَيْنَ عِبَادِي قَرْضًا، فَمَنْ أَقْرَضَنِي مِنْهَا قَرْضًا أُعْطِيَتْهُ، ٢١٠

إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَرْزُقَنِي مَا لَا يَرْزُقَنِي وَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي، ٢٢٠

إِنِّي ضَعِيفُ الْعَمَلِ قَلِيلُ الصِّيَامِ وَ لَكِنِّي أَرْجُو أَنْ لَا آكُلَ إِلَّا حَلَالًا، ١٨٠

إِنِّي قَدْ أَشْفَقْتُ مِنْ دَعْوِهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى يَقِطِينَ وَ مَا وَلَدَ، ٣٤

إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حَيْثُ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ، ٢٦

إِنِّي لَا أَلْقَاكَ إِلَّا فِي السَّنِينَ فَأَخْبَرَنِي بِشَيْءٍ آخَذَ بِهِ، فَقَالَ: أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ، ١٧٢

إِنِّي لِأَتَعَشَّى مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: بَلِ الْإِنْسَانُ، ٦٢٤

إِنِّي لِأَحَبُّ أَنْ أَدَاومَ عَلَى الْعَمَلِ وَ إِنْ قَلَّ، ١٨٦

إِنِّي لِأَحَبُّ أَنْ أَقْدِمَ عَلَى رَبِّي وَ عَمَلِي مُسْتَوْ، ١٨٨

إِنِّي مَرَرْتُ بِقَاصِّ يَقِصِّ وَ هُوَ يَقُولُ: هَذَا الْمَجْلِسُ [الَّذِي] لَا يَشْقَى، ٤١٦

إِنَّ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ الشَّيْخُ يَعْقُوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَهُ عَزَّ الْمَلِكُ، ٦٥٦

إِنِّي وُلِدْتُ بِالْجَبَلِ وَ نَشَأْتُ فِي أَرْضِ فَارِسٍ وَ إِنَّنِي أَخَالَطُ النَّاسَ فِي التَّجَارَاتِ، ١٤

إِنَّ [أَنَا] نَاسًا تَكَلَّمُوا فِي هَذَا الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ، ٧٠

إِنَّ [مَنْ] أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا وَ عَمِلَ بِغَيْرِهِ، ٦٣٠

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالْحَسَنَةِ فَأَحْكَمُهُ، ٤٣٨

أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى بَعْضِ أَنْبِيَائِهِ ٨: الْخَلْقَ الْحَسَنَ يَمِثُ الْخَطِيئَةَ، ٢٣٠

أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنِّي سَأَجْمَعُ لَكَ الْكَلَامَ فِي أَرْبَعِ كَلِمَاتٍ، ٣٢٨

أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى بَعْضِ أَنْبِيَائِهِ: الْخَلْقَ السَّيِّئَ يَفْسُدُ الْعَمَلُ، ٦٧٦

أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبَادِي لِيَأْتِنِي بِالْحَسَنَةِ، ٤٢٢

أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا اعْتَصَمَ بِهِ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي دُونَ أَحَدٍ، ١٤٦

أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ: إِذَا أَطَعْتَ رَضِيتَ، ٥٨٨

أوصنى فقال له: احفظ لسانك تعزّ و لا تمكّن الناس من قيادك فتذلّ رقيبتك، ٢٥٨

أوصنى، قال: أوصيك بتقوى الله و الورع و الاجتهاد و اعلم أنّه لا ينفع، ١٧٦

ص: ٧١٢

أوصى الشّاهد من أمّتى و الغائب منهم و من فى أصلاب الرّجال، ٣٣٨

أوصيك و نفسى بتقوى من لا تحلّ معصيته و لا يرجى غيره، و لا الغنى إلّا به، ٣٠٦

أوقفنى على حدود الإيمان، فقال: شهاده أن لا إله إلّا الله و أنّ محمداً، ٤٤

أولّ ناطق من الجوارح يوم القيامة الرّحم تقول: يا ربّ من وصلنى، ٣٣٨

إياك أن تطمح بصرك إلى من فوقك، فكفى، ٣١٠

إياك أن تفرض على نفسك فريضه فتفارقها اثنى عشر هلالاً، ١٨٨

إياكم أن تعملوا عملاً يعيرونّا به، فإنّ ولد السوء يعيّر والده، ٤٨٦

إياكم و الخصومه فإنّها تشغل القلب و تورث النّفاق و تكسب الضّغائن، ٦٣٤

إياكم و المرء و الخصومه، فإنّهما يمرضان القلوب على الإخوان، ٦٣٢

إياكم و المشاره، فإنّها تورث المعزّه و تظهر المعوره، ٦٣٤

إياكم و الناس، إنّ الله عزّ و جلّ إذا أراد بعد خيراً نكت فى قلبه نكته، ٤٧٢

إياكم و هؤلاء الرّؤساء الذين يترأسون فو الله ما خفت النّعال، ٦٢٦

إياك و الرّئاسه، و إياك أن تطأ أعقاب الرّجال، ٦٢٨

إياك و السفله فإنّما شيعه على من عفّ بطنه و فرجه، و اشتدّ جهاده، ٥١٢

إياك و ملاحاه الرّجال، ٦٣٤

أى الأعمال أفضل عند الله عزّ و جلّ؟ فقال: ما من عمل بعد معرفه الله، ٢٩٦

أى الأعمال أفضل عند الله؟ قال: ما من عمل بعد معرفه الله عزّ و جلّ، ٦٦٤

أَيُّ الأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: الصَّلَاةُ لَوَقْتِهَا وَبِرِّ الوَالِدِينَ وَالجِهَادُ، ٣٥٤

أَيُّ الخِصَالِ بِالْمَرْءِ أَجْمَلُ؟ فَقَالَ: وَقَارُ بِلَا مَهَابَةٍ، وَسَمَاحُ بِلَا طَلْبِ مَكَافَأِهِ، ٥٢٦

أَيُّتَلَى المُؤْمِنُ بِالجَذَامِ وَالبَرَصِ وَأَشْبَاهِ هَذَا؟ قَالَ: فَقَالَ: وَهَلْ كَتَبَ، ٥٥٨

أَيُّجِيءُ أَحَدُكُمْ إِلَى أَخِيهِ فَيَدْخُلُ يَدَهُ فِي كَيْسِهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ فَلَا يَدْفَعُهُ، ٣٨٨

ص: ٧١٣

أَيُّ عَرَى الإِيْمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، ٢٨٦

أَيُّمَا أَهْلُ بَيْتٍ أَعْطُوا حَظَّهُمْ مِنَ الرِّزْقِ فَقَدْ وَسَّعَ اللهُ عَلَيْهِمْ فِي الرِّزْقِ، ٢٧٢

أَيُّمَا ثَلَاثَةٌ مُؤْمِنِينَ اجْتَمَعُوا عِنْدَ أَخٍ لَهُمْ، يَأْمَنُونَ بِوَأْتِقِهِ وَلا يَخَافُونَ غَوَائِلَهُ، ٣٩٨

أَيُّمَا عَبْدٌ أَقْبَلَ قَبْلَ مَا يَحِبُّ اللهُ عِزًّا وَجَلَّ أَقْبَلَ اللهُ قَبْلَ مَا يَحِبُّ، ١٤٨

أَيُّمَا مُسْلِمٌ خَدِمَ قَوْمًا مِنَ المُسْلِمِينَ إِلاَّ أَعْطَاهُ اللهُ مِثْلَ عِدَدِهِمْ خَدَامًا، ٤٦٤

أَيُّمَا مُسْلِمٌ لَقِيَ مُسْلِمًا فَسَرَّهَ سِرَّهُ اللهُ عِزًّا وَجَلًّا، ٤٣٠

أَيُّمَا مُؤْمِنٌ خَرَجَ إِلَى أَخِيهِ يَزُورُهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ اللهُ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ حَسَنَةٍ، ٤١٠

أَيُّمَا مُؤْمِنٌ نَفَسَ عَنِ مُؤْمِنٍ كَرِبَهُ وَهُوَ مُعْسِرٌ يَسِّرُ اللهُ لَهُ حَوَائِجَهُ، ٤٤٦

أَيُّهَا العَالِمُ أَخْبِرْنِي أَيُّ الأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللهُ؟ قَالَ: مَا لا يَقْبَلُ اللهُ شَيْئًا إِلاَّ بِهِ، ٨٢

أَيُّهَا العَالِمُ أَخْبِرْنِي أَيُّ الأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللهُ؟ قَالَ: مَا لا يَقْبَلُ عَمَلًا إِلاَّ بِهِ، ٩٤

أَيُّهَا النَّاسُ، أَنَا أَخْبِرُكُمْ عَنْ أَخٍ لِي كَانَ مِنَ الأعْظَمِ النَّاسِ فِي عَيْنِي، ٥٢٠

أَيُّهُمَا أَفْضَلُ: الإِيْمَانُ أَوْ الإِسْلَامُ؟ فَإِنَّ مِنْ قَبْلِنَا يَقُولُونَ: إِنَّ الإِسْلَامَ أَفْضَلُ، ٦٢

بِئْسَ العَبْدُ عَبَدَ لَهُ طَمَعٌ يَقُودُهُ وَبِئْسَ العَبْدُ عَبَدَ لَهُ رَغْبَةٌ تَذَلُّهُ، ٦٧٢

بَأَيِّ شَيْءٍ سَبَقَتْ وَلَدَ آدَمَ؟ قَالَ: إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِرَبِّي، إِنَّ اللهُ أَخَذَ، ٣٠

بَأَيِّ شَيْءٍ يَعْلَمُ المُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ: بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ، ١٤٦

بعث أبو عبد الله عليه السلام غلاماً له في حاجه فأبطأ، فخرج، ٢٥٦

بعثنى أبو عبد الله عليه السلام في حاجه و هو بالحيره أنا و جماعه من مواليه، ١٠٢

بنى الإسلام على خمس: الصلاة و الزكاه و الصوم و الحجّ و الولاية: و لم يناد، ٥٢

بنى الإسلام على خمس: الولاية و الصلاة و الزكاه و صوم شهر رمضان و الحجّ، ٥٠

بنى الإسلام على خمس: على الصلاة و الزكاه و الصوم و الحجّ و الولاية، ٤٤، ٤٦

بنى الإسلام على خمسه أشياء: على الصلاة و الزكاه و الحجّ و الصوم، ٤٦

ص: ٧١٤

بينما رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم في بعض أسفاره إذ لقيه ركب فقالوا: السلام عليك يا رسول الله، ١٢٤

بينما موسى عليه السلام جالسا إذ أقبل إبليس و عليه برنس ذو ألوان، فلما دنا من، ٦٦٠

تبسم الرجل في وجه أخيه حسنه و صرف القذى عنه حسنه، ٤٢٠

تزاوروا فإن في زيارتكم إحياء لقلوبكم و ذكرا لأحاديثنا، ٤١٦

تصافحوا؛ فإنها تذهب بالسّخيمه، ٤٠٨

تعالوا إلى المنزل فأتيناه فأصلح بيننا بأربعمائه درهم، ٤٦٦

تعملون للدنيا و أنتم ترزقون فيها بغير عمل و لا تعملون، ٦٧٠

تعوذوا بالله من سطوات الله بالليل و النهار، قال: قلت له، و ما سطوات الله، ٥٧٨

تقبضت بين يدي أبي جعفر عليه السلام فقلت: جعلت فداك ربّما حزنت من غير مصيبه، ٣٧٠

تكون لى القرابه على غير أمرى، ألهم علىّ حقّ؟ قال: نعم حقّ الرّحم، ٣٥٠

تواصلوا و تبارّوا و تراحموا و تعاطفوا، ٣٩٠

تواصلوا و تبارّوا و تراحموا و كونوا إخوه برره كما أمركم الله عزّ و جلّ، ٣٩٠

ثلاث أخافهنّ علىّ أمّتى من بعدى: الضلاله بعد المعرفه، ١٨٠

ثلاث خصال من كُنَّ فيه استكمل خصال الإيمان، ٥٢٤

ثلاث خصال من كُنَّ فيه أو واحده منهنَّ كان في ظلِّ عرشِ الله، ٣٣٠

ثلاث علامات للمرائي: ينشط إذا رأى النَّاسَ، و يكسل إذا كان وحده، ٦٢٢

ثلاث لا يزيد الله بهنَّ المرء المسلم إلا عزًّا: الصَّفح عمَّن ظلمه، ٢٤٨

ثلاث لم يجعل الله لأحد فيهنَّ رخصه: أداء الأمانة إلى البرِّ و الفاجر، ٣٦٢

ثلاث ملعونات ملعون من فعلهنَّ: المتغوّط في ظلِّ النَّزال، ٦١٦

ثلاث ملعون من فعلهنَّ، المتغوّط في ظلِّ النَّزال، ٦١٦

ثلاث من أتى الله بواحدة منهنَّ أوجب الله له الجنَّة، ٢٣٤

ص: ٧١٥

ثلاث من علامات المؤمن: علمه بالله و من يحبُّ و من يبغض، ٢٨٨

ثلاث من كُنَّ فيه كان منافقًا و إن صام و صلَّى و زعم أنه مسلم، ٦١٤

ثلاث من لقي الله عزَّ و جلَّ بهنَّ دخل الجنَّة من أيِّ باب شاء، ٦٣٢

ثلاث من لم يكنَّ فيه لم يتمَّ له عمل: ورع يحجزه عن معاصي الله، ٢٦٦

ثلاث من مكارم الدِّنيا و الآخرة: تعفو عمَّن ظلمك و تصل من قطعك، ٢٤٤

ثلاثه هم أقرب الخلق إلى الله عزَّ و جلَّ يوم القيامة حتَّى يفرغ، ٣٢٦

جاء جبرئيل عليه السَّلام إلى النَّبيِّ صلَّى الله عليه و اله و سلَّم فقال: يا محمَّد ربُّك يقرئك السَّلام، ٢٦٦

جاء رجل إلى النَّبيِّ صلَّى الله عليه و اله و سلَّم فقال: إنِّي قد ولدت بنتا و ربَّيتها، ٣٦٢

جاء رجل إلى النَّبيِّ صلَّى الله عليه و اله و سلَّم فقال: يا رسول الله أوصني فقال: احفظ لسانك، ٢٦٤

جاء رجل إلى النَّبيِّ صلَّى الله عليه و اله و سلَّم فقال: يا رسول الله من أبرُّ؟ قال: أمُّك، ٣٥٦

جاء رجل موسر إلى رسول الله صلَّى الله عليه و اله و سلَّم نقى التَّوب، ٥٦٦

جاء رجل و سأل النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَنْ بَرِّ الْوَالِدِينَ، فَقَالَ: اِبْرَرُ أُمَّكَ اِبْرَرُ أُمَّكَ اِبْرَرُ أُمَّكَ، ٣٦٢

جزى الله الدنيا عني مذمه بعد رغيفين من الشعير أتغدي بأحدهما، ٣٠٢

جعل الخير كله في بيت و جعل مفتاحه الزهد في الدنيا، ٢٩٢

جعلت فداك أخبرني عن الدين الذي افترض الله عز و جل على العباد، ٥٤

جعلت فداك المؤمن رحمه على المؤمن؟ قال: نعم قلت: و كيف ذاك، ٤٣٢

جعلت فداك إن الشيعة عندنا كثير فقال: فهل يعطف الغني على الفقير، ٣٨٦

جعلت فداك إنني لأرى بعض أصحابنا يعتريه التزق و الحده و الطيش، ٢٨

جعلت فداك فما حد التوكل؟ قال: اليقين قلت: فما حد اليقين، ١٣٤

جعلت فداك، ما أقلنا، لو اجتمعنا على شاه ما أفيناها، ٥٣٢

جعلت فداك ما العبادة؟ قال: حسن التيه بالطاعة من الوجوه التي يطاع الله منها، ١٩٠

ص: ٧١٦

جعلت فداك ما حوّلك إلى هذا المنزل؟ قال: طلب التزهه، ٥٦

جعلت فداك ما لك ذبحت كبشا و نحر فلان بدنه؟ فقال: يا أبا محمّد إن نوحا عليه السلام، ٢٨٢

جعلت فداك من أي شيء خلق الله طينه المؤمن؟ فقال: من طينه الأنبياء، ١٢

حافتا الصراط يوم القيامة الرّحم و الأمانه، فإذا مرّ الوصول للرّحم، ٣٤٠

حبّ الدنيا رأس كلّ خطيئه، و الدنيا دنيا، ان: دنيا بلاغ و دنيا ملعونه، ٦٦٦

حدّثني جبرئيل عليه السلام: أنّ الله عزّ و جلّ أهبط إلى الأرض ملكا، فأقبل ذلك، ٣٩٢

حدّثني عمّا بنيت عليه دعائم الإسلام إذا أنا أخذت بها زكي عملي، ٥٢

حسن البشر يذهب بالسّخيمه، ٢٣٦

حسن الظنّ بالله أن لا ترجو إلا الله و لا تخاف إلا ذنبك، ١٦٤

حَقَّ المسلم على المسلم أن لا يشيع و يجوع أخوه و لا يروى، ٣٨٠

حَقَّ المؤمن على المؤمن أعظم من ذلك، لو حدَّثتكم لكفرتكم، ٤٢٦

حَقَّ على الله أن لا يعصى فى دار إلا أضحاها للشمس حتى تطهرها، ٥٨٢

حَقَّ على المسلم إذا أراد سفرا أن يعلم إخوانه، و حَقَّ على إخوانه، ٣٩٠

خالصا مخلصا ليس فيه شىء من عباده الأوثان، ٣٨

خالطوا الأبرار سراً و خالطوا الفجار جهارا و لا تملوا عليهم فيظلموكم، ٢٦٨

خالطوهم بالبرائى و خالفوهم بالجوائى إذا كانت الإمرة صبيانيه، ٤٨٨

خبرت أبا عبد الله عليه السلام ببر إسماعيل ابنى بى، فقال: لقد كنت أحبه و قد ازددت، ٣٦٠

خرج أبو عبد الله من المسجد، و قد ضاعت دابته، فقال: لئن ردها الله على لأشكرن، ٢٢٠

خرج النبى صلى الله عليه و اله و سلم و هو محزون فأتاه ملك و معه مفاتيح خزائن الأرض، ٢٩٤

خرجت حتى انتهيت إلى هذا الحائط فاتكأت عليه فإذا رجل عليه ثوبان أبيضان، ١٤٦

خطب رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم الناس فقال، ألا أخبركم بشراركم؟ قالوا: بلى، ٦١٤

ص: ٧١٧

خمسه لعنتهم و كل نبى مجاب، الزائد فى كتاب الله، ٦١٨

دخل أمير المؤمنين المسجد؛ فإذا هو برجل على باب المسجد، كئيب حزين، ٢٠٤

دخلت على أبى عبد الله عليه السلام فتناولت يده فقبلتها، فقال: أما إنها، ٤١٤

دخلت على أبى عبد الله عليه السلام فقلت له: و الله ما يسعك القعود، فقال: و لم يا سدير، ٥٣٠

دخلت على أبى عبد الله عليه السلام فى مرضه مرضها لم يبق منه إلا رأسه فقال: يا فضيل، ٥٣٦

دخل رجلان المسجد أحدهما عابد و الآخر فاسق فخرجا من المسجد، ٦٦٠

دخلنا عليه جماعه، فقلنا: يا ابن رسول الله إنا نريد العراق فأوصنا، ٤٩٢

دعى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى طَعَامٍ فَلَمَّا دَخَلَ مَنْزِلَ الرَّجُلِ نَظَرَ إِلَى دِجَاجِهِ فَوْقَ حَائِطٍ، ٥٥٤

ذَرَوْا النَّاسَ، فَإِنَّ النَّاسَ أَخَذُوا عَنِ النَّاسِ وَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمْ، ٤٧٤

رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ وَلَا يَرْضَى، ١٣٨

رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا، ٦٦٢

رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قِطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، ٣٣٤

رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قِطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، ٦٧٢

رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ أَخَذَا فَقِيلَ لَهُمَا: ابرأ من أمير المؤمنين فبرئ واحد، ٤٩٠

رَجُلٌ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ إِنْ حَدَّثَ كَذِبًا، وَإِنْ وَعَدَ أَخْلَفَ، ٦١٢

زَامَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَطَطْنَا الرَّحْلَ، ثُمَّ مَشَى قَلِيلًا، ثُمَّ جَاءَ فَأَخَذَ بِيَدِي فَغَمَزَهَا، ٤٠٤

زَامَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَقِّ مَحْمَلٍ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، فَنَزَلَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، ٤٠٢

سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنِ خِيَارِ الْعِبَادِ، فَقَالَ: الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبَشَرُوا، ٥٢٤

سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ، ٣٦٨

سَأَلَ عَنِ إِيمَانٍ مِنْ يَلْزِمُنَا حَقَّهُ وَأَخَوْتَهُ كَيْفَ هُوَ وَبِمَا يَثْبُتُ وَبِمَا يَبْطُلُ، ٣٧٦

سَأَلَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا مَا يَعْدِلُ عَتَقَ رَقَبَةً؟ قَالَ: إِطْعَامُ رَجُلٍ مُسْلِمٍ، ٤٥٤

ص: ٧١٨

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّا يَرَوِي النَّاسُ أَنَّ تَفَكَّرَ سَاعَةً خَيْرَ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ، ١٢٨

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِلْحَادِ، فَقَالَ: إِنَّ الْكَبِيرَ أَدْنَاهُ، ٦٥٠

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحَبِّ وَالْبَغْضِ، أَمِنْ الْإِيمَانِ هُوَ، ٢٨٤

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَرْتَكِبُ الْكَبِيرَ مِنَ الْكِبَائِرِ فَيَمُوتُ، ٦٠٤

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْكِبَائِرِ، فَقَالَ: هُنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَبْعٌ: الْكُفْرُ بِاللَّهِ، ٥٩٢

- سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الورع من الناس، فقال: الذي يتورع عن محارم الله، ١٧٤
- سألت أبا عبد الله عليه السلام عن حدّ العباده التي إذا فعلها فاعلها كان مؤدياً، ١٩٢
- سألت أبا عبد الله عليه السلام عن حقّ المؤمن، فقال: سبعون حقاً لا أخبرك إلا بسبعه، ٣٨٨
- سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله جلّ ذكره: و اتقوا الله الذي تسائلون به، ٣٣٦
- سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: الذين يصلون ما أمر الله، ٣٤٨
- سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا، ٥٨
- سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: و أمّا الجدار فكان لغلامين يتيمين، ١٣٦
- سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: و بالوالدين إحسانا، ٣٥٢
- سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قوله عزّ وجلّ: هو الذي أنزل السكينة، ٣٨
- سألته عن الإيمان و الإسلام قلت له: أفرق بين الإسلام و الإيمان، ٦٨
- سألته عن الرّجل يعمل الشّيء من الخير فيراه إنسان فيسره ذلك، ٦٢٦
- سألته عن العجب الذي يفسد العمل، فقال: العجب درجات: منها، ٦٥٨
- سألته عن حدّ المصافحه، فقال: دور نخله، ٤٠٤
- سألته عن قول الله عزّ وجلّ: (أنزل السكينة في قلوب المؤمنين) قال: هو الإيمان، ٣٦
- سألته عن قول الله عزّ وجلّ: (فطرت الله التي فطر الناس عليها) ما تلك الفطره، ٣٠
- سألته عن قول الله: (و من يتوكّل على الله فهو حسبه) فقال: التوكّل على الله درجات، ١٥٠

ص: ٧١٩

- سأل رجل أبا عبد الله عليه السلام عن الإسلام و الإيمان، ما الفرق بينهما، ٦٠
- سأل رجل رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم ما حقّ الوالد على ولده؟ قال: لا يسميه باسمه، ٣٥٤
- سأله رجل عن قول المرجئه في الكفر و الإيمان- وقال: إنهم يحتجون علينا، ٩٦

سَتْ خِصَالٍ مِنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عَنْ يَمِينِ اللَّهِ، ٣٨٤

سَلَامُهُ الدِّينَ وَ صَحَّةَ الْبَدَنِ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، وَ الْمَالُ زِينَةٌ مِنَ زِينَةِ الدُّنْيَا حَسَنَةً، ٤٨٠

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَذْكُرُ أَنَّهُ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مَلِكًا فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَخْتِيرُكَ، ٢٧٨

سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَخْبِثُ فِيهِ سِرَائِرُهُمْ وَ تَحْسِنُ فِيهِ، ٦٢٤

سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَنَالُ الْمَلِكُ فِيهِ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَ التَّجْبُرِ، ٢٠٦

سَيِّدُ الْأَعْمَالِ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَ مَوَاسَاةُ الْأَخِ فِي اللَّهِ، ٣٢٦

سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ: إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى لَا تَرْضَى بِشَيْءٍ، ٣٢٤

شَرَفَ الْمُؤْمِنِ قِيَامُ اللَّيْلِ وَ عَزَّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ، ٣٣٢

شَكَرَ النِّعْمَةَ اجْتِنَابُ الْمُحَارِمِ وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، ٢١٦

شَكَرَ كُلَّ نِعْمَةٍ - وَ إِنْ عَظُمَتْ - أَنْ تَحْمَدَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا، ٢١٨

شَكْوَتْ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَلْقَى مِنَ الْأَوْجَاعِ - وَ كَانَ مَسْقَامًا، ٥٥٢

شِيعَتُنَا الرَّحَمَاءُ بَيْنَهُمُ الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللَّهَ [إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ]، ٤١٦

شِيعَتُنَا الْمُتَبَاذِلُونَ فِي وِلَايَتِنَا، الْمُتَحَابُّونَ فِي مَوَدَّتِنَا، ٥١٨

شِيعَتُنَا أَهْلُ الْهَدْيِ وَ أَهْلُ التَّقَى وَ أَهْلُ الْخَيْرِ وَ أَهْلُ الْإِيمَانِ، ٥١٢

شِيعَتُنَا هُمُ الشَّاحِبُونَ الذَّابِلُونَ النَّاحِلُونَ، الَّذِينَ، ٥١٠

صَابَرُوا عَلَى الْمَصَائِبِ، ٢١٠

صَدَقَهُ يَحِبُّهَا اللَّهُ إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَ تَقَارَبَ بَيْنَهُمْ، ٤٦٦

صَلِّ رَحْمَكَ وَ لَوْ بِشَرْبِهِ مِنْ مَاءٍ، وَ أَفْضَلُ مَا تَوْصَلُ بِهِ، ٣٤٠

ص: ٧٢٠

صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَوْ بِالتَّسْلِيمِ، يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي، ٣٤٦

- صله الأرحام تحسّن الخلق و تسمّح الكفّ و تطيّب النّفس، ٣٣٨
- صله الأرحام تحسّن الخلق، و تسمّح الكفّ، و تطيّب النّفس، ٣٤٠
- صله الأرحام تزكّي الأعمال، و تدفع البلوى، و تنمى الأموال، ٣٤٠
- صله الأرحام تزكّي الأعمال و تنمى الأموال، ٣٣٦
- صله الرّحم تهوّن الحساب يوم القيامة و هى منسأه فى العمر، ٣٥٢
- صله الرّحم و حسن الجوار يعمران الدّيار و يزيدان فى الأعمار، ٣٤٢
- صلّى أمير المؤمنين عليه السّلام الفجر ثمّ لم يزل فى موضعه حتّى صارت الشّمس، ٥١٨
- صلّى أمير المؤمنين عليه السّلام بالنّاس الصّبح بالعراق، فلمّا انصرف وعظّم فبكى، ٥١٦
- صنائع المعروف و حسن البشر يكسبان المحبّه و يدخلان الجنّه، ٢٣٦
- طلب الحوائج إلى النّاس استلاب للعزّ و مذهبه للحياء، ٣٣٤
- طوبى لعبد نومه، عرفه الله و لم يعرفه النّاس، أولئك مصاييح الهدى، ٤٩٨
- طوبى لكلّ عبد نومه لا يؤبه له، يعرف النّاس و لا يعرفه النّاس، ٤٩٨
- طوبى للمساكين بالصّبر و هم الذين يرون ملكوت السّماوات و الأرض، ٥٦٦
- طوبى لمن أخلص لله العباده و الدّعاء و لم يشغل قلبه بما ترى، ٤٠
- طوبى لمن أسلم و كان عيشه كفافا، ٣١٦
- طوبى لمن طاب خلقه و طهرت سجيّته و صلحت سريره، ٣٢٤
- عبدى المؤمن لا أصرفه فى شىء إلا جعلته خيرا له، ١٤٢
- عجبت للمرء المسلم لا يقضى الله عزّ و جلّ له قضاء إلا كان خيرا له، ١٤٤
- عظّموا أصحابكم و وقّروهم و لا يتجهم بعضهم بعضا، ٣٨٨
- عظّموا كباركم و صلّوا أرحامكم، و ليس تصلونهم بشىء أفضل، ٣٧٠

علّمني عظه أتّعظ بها، فقال: إنّ رسول الله أتاه رجل فقال له: يا رسول الله، ٦٣٨

على العاقل أن يكون عارفا بزمانه، مقبلا على شأنه، ٢٦٦

عليك بالنصح لله في خلقه، فلن تلقاه بعمل أفضل منه، ٣٦٦

عليك بتقوى الله و الورع و الاجتهاد و صدق الحديث و أداء الأمانة، ١٧٤

عليكم بالعتو، فإنّ العفو لا يزيد العبد إلا عزّا، فتعافوا يعزّكم الله، ٢٤٦

عليكم بالنصح لله في خلقه فلن تلقاه بعمل أفضل منه، ٤٦٦

عمرو بن عبيد على أبي عبد الله عليه السلام، فلما سلّم و جلس تلا هذه الآية: الذين يجتنبون، ٦٠٤

فأتقوا الله ربّكم فيما افترض عليكم، ١٨٤

فإنّه ربّما عمل العبد السيئه فيراه الرّبّ تبارك و تعالى فيقول: و عزّتي، ٥٨٢

فما ثواب من أدخل عليه السرور؟ فقلت: جعلت فداك عشر حسنات، ٤٢٨

فمن زعم أنّهم آمنوا فقد كذب و من زعم أنّهم لم يسلموا فقد كذب، ٦٠

فنظر إليّ بوجه قاطب فقلت: ما الذي غيرك لي؟ قال: الذي غيرك لإخوانك، ٤٠٦

في أوّل دخله دخلت عليه: تعلّموا الصّدق قبل الحديث، ٢٣٨

فيما أوحى الله إلى موسى عليه السلام: يا موسى اشكرني حقّ شكرى فقال: يا ربّ، ٢٢٤

قال الله عزّ و جلّ: و عزّتي و جلالى و عظمتى و بهائى و علوّ ارتفاعى، ٣١٠

قد يكون حبّ في الله و رسوله و حبّ في الدّنيا فما كان في الله، ٢٩٠

قضاء حاجه المؤمن خير من عتق ألف رقبة و خير من حملان ألف، ٤٣٢

قلت لأبى جعفر عليه السلام في قول رسول الله: إذا زنى الرّجل فارقه روح الإيمان، ٥٩٦

قولوا للنّاس أحسن ما تحبّون أن يقال فيكم، ٣٦٨

قولوا للناس حسنا و لا تقولوا إلا خيرا حتى تعلموا ما هو، ٣٦٨

قوم يعملون بالمعاصي و يقولون نرجو، فلا يزالون كذلك حتى يأتيهم الموت، ١٥٦

ص: ٧٢٢

قيل له في العذاب إذا نزل بقوم يصيب المؤمنين؟ قال: نعم، ٥٣٨

كاد الفقر أن يكون كفرا و كاد الحسد أن يغلب القدر، ٦٤٦

كان أبو الحسن موسى عليه السلام في حائط له يصرم فنظرت إلى غلام له قد أخذ كاره، ٢٤٦

كان أبي عليه السلام يقول: و أي شيء أقر لعيني من التقيته، إن التقيته جنة المؤمن، ٤٨٨

كان الرجل من بني إسرائيل إذا أراد العبادة صمت قبل ذلك عشر سنين، ٢٦٤

كان المسلمون إذا غزوا مع رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و مروا بمكان كثير الشجر، ٤٠٦

كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول: ابن آدم إن كنت تريد من الدنيا، ٣١٢

كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول: أفضل العبادة العفاف، ١٧٨

كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول: ليجتمع في قلبك الافتقار إلى الناس، ٣٣٤

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: لا تبدين عن واضحه و قد عملت الأعمال الفاضحه، ٥٧٨

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: لا يقل عمل مع تقوى و كيف يقل ما يتقبل، ١٧٠

كان حماد بن أبي حنيفة إذا لقيني قال: كثر علي حديثك، فأحدثه، ٤٤٤

كان رجل يدخل على أبي عبد الله عليه السلام من أصحابه فغبر زمانا لا يحج، ٤٨٠

كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم إذا ورد عليه أمر يسره قال: الحمد لله على هذه النعمة، ٢٢٠

كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم عند عائشه ليلتها، فقالت: يا رسول الله لم تتعب نفسك، ٢١٦

كان علي بن الحسين عليهما السلام يقول: إنني لأكره للرجل أن يعافى في الدنيا فلا يصيبه، ٥٥٤

كان في قلبه حبه من خردل من عصبته بعثه الله يوم القيامة مع أعراب الجاهليته، ٦٤٨

كان قنبر غلام عليّ يحبّ عليّا عليه السّلام حبّاً شديداً فإذا خرج عليّ صلوات الله عليه، ١٣٨

كان نوح عليه السّلام يقول ذلك إذا أصبح فسّمى بذلك عبداً شكورا، ٢٢٦

كتب [بعض] أصحابنا يسألون أبا عبد الله عليه السّلام عن أشياء و أمروني، ٣٨٠

كظم الغيظ عن العدو في دولاتهم تقيته حزم لمن أخذ، ٢٥٠

ص: ٧٢٣

كفّوا ألسنتكم و الزموا بيوتكم، فإنّه لا يصيبكم أمر تخصّصون به، ٤٩٨

كفى بالمرء اعتماداً على أخيه أن ينزل به حاجته، ٤٤٢

كلّ رياء شرك، إنّه من عمل للنّاس كان ثوابه على النّاس، ٦١٨

كلّ عين باكية يوم القيامة غير ثلاث: عين سهرت في سبيل الله، ١٨٢

كلّ قلب فيه شكّ أو شرك فهو ساقط و إنّما أرادوا بالزّهد، ٢٩٢

كلّما أحدث العباد من الذّنوب ما لم يكونوا يعملون، ٥٨٨

كلّما ازداد العبد إيماناً ازداد ضيقاً في معيشته، ٥٦٢

كلّما تقارب هذا الأمر كان أشدّ للتّقية، ٤٨٨

كلّ من لم يحبّ عليّ الدّين و لم يبغض عليّ الدّين فلا دين له، ٢٩٠

كنّا في مجلس نطلب فيه العلم و قد نفدت نفقتي في بعض الأسفار، ١٥٠

كنت أسير مع أبي الحسن عليه السّلام في بعض أطراف المدينة إذ ثنى رجله، ٢٢٤

كنت أطوف مع أبي عبد الله عليه السّلام، فعرض لي رجل من أصحابنا كان سألتني، ٣٨٤

كنت جالسا مع أبي عبد الله عليه السّلام إذ دخل عليه رجل يقال له: ميمون فشكا، ٤٤٢

كنت زميل أبي جعفر عليه السّلام و كنت أبدأ بالزّكوب، ثمّ يركب هو، ٤٠٠

كنت على حال و أنا اليوم على حال أخرى كنت أدخل الأرض، ٤٧٠

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فدخل رجل فسلم، فسأله كيف من خلفت من إخوانك، ٣٨٦

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فشكا إليه رجل الحاجه، فقال له: اصبر فإن الله، ٥٤٤

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام و دخل عليه رجل فقال لى: تحبّه؟ فقلت: نعم، ٣٧٢

كنت مع موسى بن عبد الله بينبع و قد نفدت نفقتى فى بعض الأسفار، فقال لى، ١٥٢

كنت نصرانيا فأسلمت و حججت فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام، ٣٥٨

كونوا دعاه للناس بالخير بغير ألسنتكم، ليروا منكم الاجتهاد و الصدق و الورع، ٢٤٠

ص: ٧٢٤

كونوا دعاه للناس بغير ألسنتكم؛ ليروا منكم الورع و الاجتهاد، ١٧٨

كيف أجابوا و هم ذر؟ قال: جعل فيهم ما إذا سألهم أجابوه، ٣٠

كيف أنت يا حارثه بن مالك؟ فقال: يا رسول الله مؤمن حقًا، ١٢٦

كيف صاروا أولى العزم؟ قال: لأن نوحا بعث بكتاب و شريعته، و كل من، ٤٤

لا إيمان لمن لا حياء له، ٢٤٢

لا تبدئين عن واضحه و قد عملت الأعمال الفاضحه، ٥٨٤

لا تذهب بكم المذاهب، فو الله ما شيعتنا إلا من أطاع الله عز و جل، ١٦٦

لا تستكثروا كثير الخير و لا تستقلوا قليل الذنوب فإن قليل الذنوب، ٦٠٨

لا تسفهوا فإن أئمتكم ليسوا بسفهاء، ٦٧٦

لا تشعروا قلوبكم الاشغال بما قد فات فتشغلوا أذهانكم، ٦٦٤

لا تغتروا بصلاتهم و لا بصيامهم، فإن الرجل ربما لهج بالصلاه، ٢٣٨

لا تكثروا الكلام فى غير ذكر الله، فإن الذين يكثرون الكلام، ٢٦٢

لا تكثروا إلى أنفسكم العباده، ١٩٦

لا تمارين حليما و لا سفيها، فإنّ الحليم يقلبك و السفيه يؤذيك، ٦٣٢

لا تنظروا إلى طول ركوع الرّجل و سجوده، فإنّ ذلك شيء اعتاده، ٢٤٠

لا حاجة لله فيمن ليس له في ماله و بدنه نصيب، ٥٥٦

لا صغيره مع الإصرار، و لا كبيره مع الاستغفار، ٦١٠

لإطعام مؤمن أحبّ إلى من عتق عشر رقاب و عشر حجج، ٤٥٦

لا عمل إلاّ بتّيه، ١٩٢

لأن أخذ خمسه دراهم [و] أدخل إلى سوقكم هذا فأبتاع، ٤٥٤

لأن أشبع رجلا من إخواني أحبّ إلى من أن أدخل سوقكم، ٤٥٤

ص: ٧٢٥

لأن أصلح بين اثنين أحبّ إلى من أن أتصدّق بدينارين، ٤٦٦

لأن أطعم رجلا مسلما أحبّ إلى من أن أعتق أفقا من الناس، ٤٥٢

لأن أطعم رجلا من المسلمين أحبّ إلى من أن أطعم أفقا، ٤٤٨

لأن أطعم مؤمنا محتاجا أحبّ إلى من أن أزوره و لأنّ أزوره، ٤٥٤

لأن أمشي في حاجه أخ لي مسلم أحبّ إلى من أن أعتق ألف نسمة، ٤٤٠

لأنسب الإسلام نسبه لا ينسبه أحد قبلي و لا ينسبه أحد بعدي، ١٠٨

لا و الله لا يقبل الله شيئا من طاعته على الإصرار على شيء من معاصيه، ٦١٠

لا و الله ما على وجه الأرض شيء أحبّ إلى من التّقيه، ٤٨٢

لا و جمع أوجع للقلوب من الذّنوب، و لا خوف أشدّ من الموت، ٥٨٨

لا يتكل العاملون على أعمالهم التي يعملونها لثوابي، فإنّهم لو اجتهدوا، ١٦٢

لا يجد أحد [كم] أطعم الإيمان حتّى يعلم أنّ ما أصابه لم يكن، ١٣٤

لا يجد عبد طعم الإيمان حتّى يعلم أنّ ما أصابه لم يكن ليخطئه، ١٣٦

لا يدخل الجنّة من فى قلبه مثقال ذرّه من كبر، ٦٥٢

لا يدخل الجنّة من كان فى قلبه مثقال حبّه من خردل من الكبر، ٦٥٢

لا يرى أحدكم إذا أدخل على مؤمن سرورا أنّه عليه أدخله فقط بل والله علينا، ٤٢٢

لا يزال العبد المؤمن يكتب محسنا ما دام ساكتا، ٢٦٦

لا يزال يكون بيننا وبين الرّجل الكلام فيقول جعفرى، ١٧٤

لا يزنّى الزّانى وهو مؤمن ولا يسرق السّارق وهو مؤمن، ٦٠٤

لا يصيب قريه عذاب و فيها سبعة من المؤمنين، ٥٣٨

لا يقبل رأس أحد و لا يده إلا [يد] رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم، ٤١٤

لا يكون الرّجل عابدا حتّى يكون حليما، وإنّ الرّجل كان إذا تعبّد، ٢٥٤

ص: ٧٢٦

لا يكون المؤمن مؤمنا حتّى يكون خائفا راجيا: و لا يكون خائفا، ١٦٠

لإيمان فوق الإسلام بدرجة، و التّقوى فوق الإيمان بدرجة، و اليقين فوق التّقوى، ١٢٢

لا ينفع اجتهاد لا ورع فيه، ١٧٢

لزياره المؤمن فى الله خير من عتق عشر رقاب مؤمنات، ٣٩٨

لقاء الإخوان مغنم جسيم و إن قلوا، ٤٠٠

لقضاء حاجه امرئ مؤمن أحبّ إلى [الله] من عشرين حجّه، ٤٣٢

لقى النّبى صلّى الله عليه و اله و سلّم حذيفه، فمدّ النّبى ٦ يده فكفّ حذيفه يده، ٤٠٨

لكلّ أحد شرّه و لكلّ شرّه فتره؛ فطوبى لمن كانت فترته إلى خير، ١٩٤

للمسلم على أخيه المسلم من الحقّ أن يسلم عليه إذا لقيه و يعودده، ٣٨٢

لَمَّا خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرِيدُ الْبَصْرَةَ، نَزَلَ بِالرَّبِذَةِ فَأَتَاهُ رَجُلٌ، ٣٤٤

لَمْ تَتَوَاحُوا عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرَ وَإِنَّمَا تَعَارَفْتُمْ عَلَيَّ، ٣٧٦

لَمْ تَتَوَاحُوا عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرِ [وَأِنَّمَا تَعَارَفْتُمْ عَلَيَّ، ٣٧٨

لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَمِيَّةٌ غَيْرَ حَمِيَّةِ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، ٦٤٨

لَمْ يُؤْمِنِ اللَّهُ الْمُؤْمِنُ مِنْ هَزَاهُزِ الدُّنْيَا وَلَكِنَّهُ آمَنَهُ مِنَ الْعَمَى فِيهَا، ٥٥٤

لَنْ يَرْغَبَ الْمَرْءُ عَنْ عَشِيرَتِهِ وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَوَلَدٍ وَعَنْ مَوَدَّتِهِمْ، ٣٤٤

لَوْ أُعْطِينَاكُمْ كُلَّمَا تَرِيدُونَ كَانَ شَرًّا لَكُمْ وَأَخَذَ بَرَقِبَهُ، ٤٩٦

لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ رَجُلًا لِلَّهِ لِأَنَّهُ لَأَثَابَهُ اللَّهُ عَلَى حُبِّهِ إِيَّاهُ، ٢٨٨

لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ ابْتَدَأَ الْخَلْقَ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ، ١٦

لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَذَا الْخَلْقَ لَمْ يَلْمِ أَحَدًا أَحَدًا، ١٠٤

لَوْ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ بِأَمِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَحَزَنَ الْمُؤْمِنُونَ وَغَمَّهِمْ ذَلِكَ، ٥٧٢

لَوْ كَانَ الْخُرْقُ خَلْقًا يَرَى مَا كَانَ شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ أَقْبَحَ مِنْهُ، ٦٧٤

ص: ٧٢٧

لَوْ كَانَ الرَّزْقُ خَلْقًا يَرَى مَا كَانَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ شَيْءٌ أَحْسَنَ مِنْهُ، ٢٧٤

لَوْ كَانَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ مَا لَكَ مِنَ الشَّيْخَةِ وَالْأَنْصَارِ وَالْمَوَالِي مَا طَمَعَ فِيهِ تَيْمٌ، ٥٣٠

لَوْ لَا إِحْسَانُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى اللَّهِ فِي طَلْبِ الرَّزْقِ لَنَقَلَهُمْ مِنَ الْحَالِ، ٥٦٢

لَوْ لَا إِحْسَانُ هَذِهِ الشَّيْخَةِ عَلَى اللَّهِ فِي طَلْبِ الرَّزْقِ لَنَقَلَهُمْ مِنَ الْحَالِ، ٥٦٨

لَوْ لَا أَنَّ الصَّبْرَ خَلَقَ قَبْلَ الْبَلَاءِ لَتَفَطَّرَ الْمُؤْمِنُ كَمَا تَتَفَطَّرُ الْبَيْضَةُ عَلَى الصَّفَا، ٢١٠

لَوْ لَا أَنْ يَجِدَ عَبْدِي الْمُؤْمِنُ فِي قَلْبِهِ لِعَصَبَتِ رَأْسِ الْكَافِرِ بَعْصَابَهُ حَدِيدًا، ٥٥٦

لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَاحِدٌ لَأَسْتَغْنِيَتْ بِهِ عَنْ جَمِيعِ خَلْقِي، ٥٣٤

ليس العباده كثره الصلاه و الصوم، إنما العباده التّفكر في أمر الله عزّ و جلّ، ١٢٨،

ليس قبله على الفم إلا للزّوجه [أ] أو الولد الصّغير، ٤١٤

ليس شيء أنكى لإبليس و جنوده من زياره الإخوان في الله بعضهم، ٤٢٠

ليس كلّ من قال بولايتنا مؤمنا و لكن جعلوا أنسا للمؤمنين، ٥٣٤

ليس لمصاص شيعتنا في دوله الباطل إلا القوت، شرّقوا، ٥٦٤

ليس منا من لم يوقّر كبيرنا، ٣٧٠

ليس من شيعتنا من لا تتحدّث المخدّرات بورعه في خدورهنّ، ١٧٨،

ليس يعنى أكثر عملا و لكن أصوبكم عملا و إنما الإصابه خشيه الله، ٤٠

لينصح الرّجل منكم أخاه كنصيحته لنفسه، ٤٦٤

ما ابتلى المؤمن بشيء أشدّ عليه من خصال ثلاث يحرمها، قيل: و ما هنّ، ٣٢٨،

ما أتانى جبرئيل عليه السّلام قطّ إلا وعظنى فأخر قوله لى: إيتاك و مشاره الناس، ٦٣٤،

ما أتعدى و لا أتعشى إلا و معى منهم الاثنان و الثلاثة، ٤٥٢،

ما اجتمع ثلاثه من المؤمنين فصاعدا إلا حضر من الملائكه مثلهم، ٤١٨،

ما أحبّ أن لى بذلّ نفسى حمر النّعم و ما تجرّعت جرعه أحبّ إلىّ، ٢٤٨،

ص: ٧٢٨،

ما أخلص العبد الإيمان بالله عزّ و جلّ أربعين يوما، -، ٤٠،

ما أرى شيئا يعدل زياره المؤمن إلا إطعامه و حقّ على الله، ٤٥٤،

ما أصبرهم على فعل ما يعلمون أنّه يصيرهم إلى النّار، ٥٧٦،

ما اصطحب اثنان إلا كان أعظمهما أجرا و أحبهما إلى الله عزّ و جلّ، ٢٧٤،

ما أعجب رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم شيء من الدّنيا إلا أن يكون فيها جائعا خائفا، ٢٩٤،

ما أعزَّ الله بجهل قَطٍّ و لا أذلَّ بحلم قَطٍّ، ٢٥٦

ما أعطى عبد من الدُّنيا إلا اعتباراً، و ما زوى عنه إلا اختباراً، ٥٦٢

ما أفلت المؤمن من واحده من ثلاث و لربّما اجتمعت الثلاث عليه، ٥٤٢

ما أقبح الفقر بعد الغنى و أقبح الخطيئه بعد المسكنه، ١٩٠

ما أقبح بالمؤمن أن تكون له رغبه تذللّه، ٦٧٢

ما التقت فتان قَطٍّ إلا نصر أعظمهما عفواً، ٢٤٨

ما التقى مؤمنان قَطٍّ إلا كان أحدهما أشدّهما حبّاً لأخيه، ٢٩٠

ما الذي يثبت الإيمان في العبد؟ قال: الورع، و الذي يخرج منه، ٦٧٢

ما الكبر؟ فقال: أعظم الكبر أن تسفه الحقّ و تغمص الناس، ٦٥٤

ما أنتم و البراءه يبرأ بعضكم من بعض، إنَّ المؤمنين بعضهم أفضل، ١٠٨

ما أنعم الله على عبد بنعمه صغرت أو كبرت، فقال: الحمد لله، إلا أدى شكرها، ٢١٨

ما أنعم الله على عبد من نعمه فعرفها بقلبه و حمد الله ظاهراً بلسانه، ٢١٦

ما بلغت تقية أحد تقية أصحاب الكهف إن كانوا ليشهدون الأعياد، ٤٨٤

ما تحبب إليّ عبدى بأحبّ ممّا افترضت عليه، ١٨٦

ما تدارأ اثنان في أمر قَطٍّ، فأعطى أحدهما النصف صاحبه، ٣٣٢

ما ترددت في شيء أنا فاعله كترددى في موت عبدى المؤمن، ٥٣٦

ص: ٧٢٩

ما حسبك عن الحجّ؟ قال: قلت: جعلت فداك وقع علىّ دين كثير، ٢٠٤

ما حدّ التواضع الذي إذا فعله العبد كان متواضعاً؟ فقال: التواضع درجات، ٢٨٢

ما حدّ حسن الخلق؟ قال: تلتين جناحك، و تطيب كلامك، ٢٣٦

ما حقّ المسلم على المسلم؟ قال له: سبع حقوق واجبات ما منهنّ حقّ، ٣٧٨

ما حقّ المؤمن على المؤمن؟ قال: إنّ من حقّ المؤمن على المؤمن المودّة، ٣٨٢

ما ذئبان ضاريان فى غنم قد فارقتها رعاؤها، أحدهما فى أولها، ٦٦٢

ما ذئبان ضاريان فى غنم قد فارقتها رعاؤها، واحد فى أولها، ٦٦٦

ما ذئبان ضاريان فى غنم ليس لها راع، هذا فى أولها و هذا فى آخرها بأسرع، ٦٦٢

ما زار مسلم أخاه المسلم فى الله و لله إلا ناداه الله عزّ و جلّ أيها الزائر، ٣٩٦

ما زال سرّنا مكتوما حتّى صار فى يد [ى] ولد كيسان فتحدّثوا به، ٤٩٤

ما زوى الرّفق عن أهل بيت إلا زوى عنهم الخير، ٢٧٢

ما صافح رسول الله رجلا قطّ فنزع يده حتّى يكون هو الذى ينزع يده منه، ٤٠٨

ما عبد الله بشيء أفضل من أداء حقّ المؤمن، ٣٨٠

ما عبد الله بشيء أفضل من عّفه بطن و فرج، ١٧٨

ما عهد إلّى جبرئيل عليه السّلام فى شيء ما عهد إلّى فى معاداة الرّجال، ٦٣٦

ما فتح الله على عبد بابا من أمر الدّنيا إلا فتح الله عليه من الحرص مثله، ٦٦٨

ما فتح الله على عبد بابا من أمر الدّنيا إلا فتح الله عليه من الحرص مثله، ٦٦٨

ما فتح الله على عبد باب شكر فخرن عنه باب الزّياده، ٢١٤

ما فى أمّتى عبد أطف أخاه فى الله بشيء من لطف، ٤٦٠

ما قضى مسلم لمسلم حاجه إلا ناداه الله تبارك و تعالى: علىّ ثوابك، ٤٣٤

ما كاد جبرئيل عليه السّلام يأتينى إلا قال: يا محمّد، اتّق شحناء الرّجال و عداوتهم، ٦٣٤

ما كاد جبرئيل عليه السّلام يأتينى إلا قال: يا محمّد، اتّق شحناء الرّجال و عداوتهم، ٦٣٤

ما كان فيما مضى و لا فيما بقى و لا فيما أنتم فيه مؤمن إلا و له، ٥٤٦

ما كان فى وصيه لقمان؟ قال: كان فيها الأعاجيب و كان أعجب ما كان فيها، ١٥٤

ما كان من ولد آدم مؤمن إلا فقيرا و لا كافر إلا غنيا حتى جاء، ٥٦٤

ما كان و لا يكون إلى أن تقوم الساعة مؤمن إلا و له جار يؤذيه، ٥٤٦

ما كان و لا يكون و ليس بكائن مؤمن إلا و له جار يؤذيه، ٥٤٦

مالك أنتم شيعتنا [أ] لا ترى أنك تفرط فى أمرنا، إنه لا يقدر على صفة الله، ٤٠٢

ما من أحد يتيه إلا من ذلّه يجدها فى نفسه، ٦٥٦

ما من جرعه يتجرّعها العبد أحبّ إلى الله عزّ و جلّ، ٢٥٤

ما من رجل تكبر أو تجبر إلا لذله وجدها فى نفسه، ٦٥٦

ما من رجل يدخل بيته مؤمنين فيطعمهما شبعهما إلا كان ذلك، ٤٤٨

ما من شيء أحبّ إلى الله عزّ و جلّ من عمل يداوم عليه و إن قلّ، ١٨٦

ما من شيء أفسد للقلب من خطيئه، إن القلب ليوافق الخطيئه فما، ٥٧٦

ما من عباده أفضل عند الله من عفه بطن و فرج، ١٨٠

ما من عباده أفضل من عفه بطن و فرج، ١٨٠

ما من عبد إلا و عليه أربعون جنّه حتى يعمل أربعين كبيره، ٥٩٤

ما من عبد إلا و فى رأسه حكمه و ملك يمسكها، فإذا تكبر، ٦٥٦

ما من عبد إلا و فى قلبه نكته بيضاء، فإذا أذنب ذنبا خرج، ٥٨٤

ما من عبد كظم غيظا إلا زاده الله عزّ و جلّ عزّا فى الدنيا و الآخرة، ٢٥٠

ما من عبد يرى مبتلى فيقول: الحمد لله الذى عدل عني ما ابتلاك، ٢٢٢

ما من عبد يسرّ خيرا إلا لم تذهب الأيام حتى يظهر الله له خيرا، ٦٢٢

ما منعك أن تعتق كل يوم نسمة؟ قلت: لا يحتمل مالى ذلك، ٤٥٢

ص: ٧٣١

ما منع ميشم رحمه الله من التقيته، فو الله لقد علم أن هذه الآية نزلت، ٤٨٨

ما من قلب إلا وله أذنان، على إحداهما ملك مرشد، ٥٧٤

ما من مؤمن إلا وقد وكل الله به أربعة: شيطانا يغويه، ٥٤٤

ما من مؤمن إلا وقلبه أذنان في جوفه، أذن ينفث فيها، ٥٧٤

ما من مؤمن يمشى لأخيه المؤمن في حاجه إلا كتب الله له بكل خطوه حسنه، ٤٤٠

ما من نكبه تصيب العبد إلا بذنب، و ما يعفو الله عنه أكثر، ٥٧٨

ما من يوم إلا وكل عضو من أعضاء الجسد يكفر اللسان، ٢٦٢

ما نقل الله عز وجل عبدا من ذل المعاصي إلى عز التقوى إلا أغناه، ١٧٢

ما يبالي من عرفه الله هذا الأمر أن يكون على قلبه جبل يأكل، ٥٣٤

ما يصنع أحدكم أن يظهر حسنا و يسر سئنا، أليس يرجع إلى نفسه فيعلم، ٦٢٢

ما يقدم المؤمن على الله عز وجل بعمل بعد الفرائض أحب إلى الله تعالى، ٢٢٨

ما يمنع الرجل منكم أن يبر والديه حنين و ميتين، يصلى عنهما، ٣٥٦

ما ينبغي للمؤمن أن يستوحش إلى أخيه فمن دونه، المؤمن عزيز في دينه، ٥٣٦

مثل الحريص على الدنيا كمثل دوده القز، كلما ازدادت على نفسها لقا، ٣٠٤

مثل الحريص على الدنيا مثل دوده القز كلما ازدادت من القز، ٦٦٤

مثل الدنيا كمثل ماء البحر كلما شرب منه العطشان ازداد، ٣٠٨

مثل المؤمن كمثل خامه الزرع تكفئها الرياح كذا و كذا، ٥٥٦

مداراه الناس نصف الإيمان و الرفق بهم نصف العيش، ٢٦٨

مرّ أمير المؤمنين عليه السّلام بمجلس من قريش، فإذا هو يقوم بيض ثيابهم، ٥٠٨

مرّ بي أبي و أنا بالطّواف و أنا حدث و قد اجتهدت في العباده فرآني، ١٩٦

مرّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم بجدي أسكّ ملقى على مزبله ميتا، ٢٩٤

ص: ٧٣٢

مرّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم براعى إبل فعبث يستسقيه، فقال: أمّا ما في ضروعها، ٣١٦

مرّ عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما على المجذّمين و هو راكب حماره، ٢٨٠

مرّ عيسى ابن مريم: على قريه قد مات أهلها و طيرها و دوابّها، ٦٦٨

مرّوه الصّبر في حال الحاجه و الفاقه و التّعفّف و الغنى أكثر من مرّوه الإعطاء، ٢١٢

مشى الرّجل في حاجه أخيه المؤمن يكتب له عشر حسنات، ٤٣٨

مصافحه المؤمن أفضل من مصافحه الملائكه، ٤١٠

معرفة الإمام و اجتناب الكبائر التي أوجب الله عليها النار، ٦٠٢

مكتوب في التّوراه: ابن آدم كن كيف شئت كما تدين تدان، ٣١٢

ملعون كلّ مال لا يزكّي، ملعون كلّ جسد لا يزكّي و لو في كلّ أربعين يوما، ٥٥٨

ملعون ملعون من عبد الدّينار و الدرهم ملعون ملعون من كمّه أعمى، ٥٧٨

ملعون من ترأس، ملعون من همّ بها، ملعون من حدّث بها نفسه، ٦٢٨

ملك ينادى كلّ يوم: ابن آدم لد للموت و اجمع للفناء و ابن للخراب، ٢٩٨

من ابتلى من المؤمنين ببلاء فصبر عليه، كان له مثل أجر ألف شهيد، ٢٠٨

من أتاه أخوه المسلم فأكرمه فإنّما أكرم الله عزّ و جلّ، ٤٦٠

من أتاه أخوه المؤمن في حاجه فإنّما هي رحمه من الله تبارك و تعالي، ٤٣٨

من إجلال الله إجلال ذي الشّيبه المسلم، ٣٦٨

من أحب الأعمال إلى الله عزّ وجلّ إدخال السرور، ٤٣٠

من أحب السبيل إلى الله عزّ وجلّ جرعتان: جرعته غيظ تردّها بحلم، ٢٥٢

من أحبّ لله و أبغض لله و أعطى لله فهو ممّن كمل إيمانه، ٢٨٤

من أخذ من وجه أخيه المؤمن قذاه كتب الله عزّ وجلّ له عشر حسنات، ٤٥٨

من أخرجها من ضلال إلى هدى فكأنما أحيّاها و من أخرجها من هدى، ٤٦٨

ص: ٧٣٣

من أخلاق المؤمن: الإنفاق على قدر الإقتار، و التّوسّع، ٥٢٨

من أدخل السرور على مؤمن فقد أدخله على رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم، ٤٣٠

من أدخل على مؤمن سرورا خلق الله عزّ وجلّ من ذلك السرور، ٤٢٨

من أراد الرّئاسة هلك، ٦٢٨

من أراد الله عزّ وجلّ بالقليل من عمله أظهر الله له أكثر ممّا أراد، ٦٢٤

من أراد أن يكون أغنى النّاس، ٣١٤

من أشبع مؤمنا وجبت له الجنّة و من أشبع كافرا كان حقّا على الله، ٤٤٨

من أشدّ النّاس بلاء في الدّنيا؟ فقال: النّبيون ثمّ الأمثل فالأمثل، ٥٤٨

من أشدّ ما فرض الله على خلقه ذكر الله كثيرا ثمّ قال: لا أعنى سبحان، ١٨٢

من أصبح لا يهتمّ بأمور المسلمين فليس بمسلم، ٣٦٦

من أصبح لا يهتمّ بأمور المسلمين فليس منهم و من سمع رجلا، ٣٦٦

من أصبح و أمسى و الدّنيا أكبر همّه جعل الله تعالى الفقر بين عينيه، ٦٧٠

من أطعم ثلاثة نفر من المسلمين أطعمه الله من ثلاث جنان في، ٤٤٨

من أطعم مؤمنا حتّى يشبعه لم يدر أحد من خلق الله، ٤٥٠

من أطعم مؤمنا من جوع أطعمه الله من ثمار الجنة و من سقى، ٤٤٨

من أطعم مؤمنا موسرا كان له يعدل رقبه من ولد إسماعيل، ٤٥٦

من أظهر للناس ما يحب الله و بارز الله بما كرهه لقي الله و هو ماقت له، ٦٢٢

من أعان مؤمنا نفس الله عزّ و جلّ عنه ثلاثا و سبعين كربه، ٤٤٦

من أعطى الشكر أعطى الزيادة، يقول الله عزّ و جلّ: لئن شكرتم لأزيدنكم، ٢١٦

من أعطى ثلاثا لم يمنع ثلاثا: من أعطى الدعاء أعطى الإجابة، ١٥٠

من أغاث أخاه المؤمن اللّهفان اللّهفان عند جهده فنفس كربته، ٤٤٤

ص: ٧٣٤

من أكثر ذكر الله أظله الله في جنّته، ٢٧٨

من أكرم أخاه المسلم بكلمه يلففه بها و فرّج عنه كربته، ٤٦٠

من التواضع أن ترضى بالمجلس دون المجلس و أن تسلّم على من تلقى، ٢٧٨

من السنّه و البرّ أن يكتنى الرّجل باسم أبيه، ٣٦٢

من أنصف النّاس من نفسه رضى به حكما لغيره، ٣٢٨

من أنعم الله عليه بنعمه فعرفها بقلبه فقد أدّى شكرها، ٢٢٠

من أوثق عرى الإيمان أن تحبّ في الله و تبغض في الله و تعطى في الله، ٢٨٤

من بلغه ثواب من الله على عمل فعمل ذلك العمل التماس ذلك، ١٩٨

من ترك معصيه لله مخافه الله تبارك و تعالى أرضاه الله يوم القيامة، ١٨٤

من تعصّب أو تعصّب له فقد خلع ربق الإيمان من عنقه، ٦٤٦

من تعصّب أو تعصّب له فقد خلع ربق الإيمان من عنقه، ٦٤٦

من تعصّب عصبه الله بعصابه من نار، ٦٤٨

من تعلق قلبه بالدنيا تعلق قلبه بثلاث خصال: هم لا يفنى و أمل، ٦٧٢

من حرق أو غرق، قلت: فمن أخرجها من ضلال إلى هدى، ٤٧٠

من حقّ المؤمن على أخيه المؤمن أن يشبع جوعته و يوارى عورته، ٣٧٨

من خاف الله أخاف الله منه كلّ شيء، و من لم يخف الله أخافه الله من كلّ شيء، ١٥٤

من دخله العجب هلك، ٦٥٨

من رأى موضع كلامه من عمله قلّ كلامه إلا فيما يعنيه، ٢٦٦

من ردّ عن قوم من المسلمين عاديّه [ماء] أو نار أوجبت له الجنّة، ٣٦٨

من رقّ وجهه رقّ علمه، ٢٤٢

من زار أخاه المؤمن لله لا لغيره، يطلب به ثواب الله و تنجز ما، ٣٩٨

ص: ٧٣٥

من زار أخاه في الله في مرض أو صحّه، لا يأتيه خداعا و لا استبدالا، ٣٩٤

من زار أخاه في الله قال الله عزّ و جلّ، إيتاي زرت و ثوابك عليّ، ٣٩٤

من زار أخاه في الله و لله جاء يوم القيامة يخطر بين قباطيّ من نور، ٣٩٦

من زار أخاه في بيته قال الله عزّ و جلّ له: أنت ضيفي و زائري، عليّ قراك، ٣٩٤

من زار أخاه في جانب المصر ابتغاء وجه الله فهو زوره، و حقّ، ٣٩٤

من زار أخاه لله لا لغيره التماس موعد الله و تنجز ما عند الله و كلّ الله به، ٣٩٢

من زرع العداوه حصد ما بذر، ٦٣٦

من زنى خرج من الإيمان، و من شرب الخمر خرج من الإيمان، ٥٩٢

من زهد في الدنيا أثبت الله الحكمة في قلبه و أنطق بها لسانه و بصره، ٢٩٠

من سألنا أعطيناه و من استغنى أغناه الله، ٣١٠

من ساء خلقه عذّب نفسه، ٦٧٤

من سرّ مؤمنا فقد سرّني و من سرّني فقد سرّ الله، ٤٢٠

من سرّه النّساء في الأجل و الزّيادة في الرّزق فليصل رحمه، ٣٤٢

من سرّه أن يمدّ الله في عمره و أن يبسط له في رزقه فليصل رحمه، ٣٥٠

من سعى في حاجة أخيه المسلم، طلب وجه الله كتب الله عزّ و جلّ له ألف ألف حسنه، ٤٤٢

من سعى في حاجة أخيه المسلم فاجتهد فيها فأجرى الله على يديه قضاءها، ٤٤٢

من سقى مؤمنا شربه من ماء من حيث يقدر على الماء أعطاه الله، ٤٥٠

من سمع شيئا من الثّواب على شيء فصنعه، كان له، و إن لم يكن على ما بلغه، ١٩٨

من شهد أن لا إله إلاّ الله و أنّ محمّدا رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم كان مؤمنا، ٨٠

من صحّح يقين المرء المسلم أن لا يرضى النّاس بسخط الله و لا يلومهم، ١٣٤

من صدق لسانه زكى عمله، ٢٣٨

ص: ٧٣٦

من صدق لسانه زكى عمله و من حسنت نيته زيد في رزقه، ٢٤٠

من طاف بالبيت أسبوعا كتب الله عزّ و جلّ له ستّة آلاف حسنه و محا عنه ستّة آلاف، ٤٣٤

من طاف بهذا البيت طوافا واحدا كتب الله عزّ و جلّ له ستّة آلاف حسنه، ٤٣٤

من طلب الرّئاسة هلك، ٦٢٦

من عامل النّاس فلم يظلمهم، و حدّثهم فلم يكذبهم، ٥٢٢

من عرف الله خاف الله و من خاف الله سحت نفسه عن الدّنيا، ١٥٤

من عرف الله و عظّمه منع فاه من الكلام و بطنه من الطّعام، ٥١٨

من علامات الشّقاء: جمود العين، و قسوه القلب، و شدّه الحرص في طلب الدّنيا، ٦١٤

من علامات الفقه: الحلم و العلم و الصّمت، إن الصّمت باب، ٢٥٨

من علم أنّ الله عزّ و جلّ يراه و يسمع ما يقوله و يفعله من خير، ١٨٠

من علم أنّ الله يراه و يسمع ما يقول و يعلم ما يعمله من خير أو شرّ، ١٦٠

من عمل بما افترض الله عليه فهو من أعبد الناس، ١٩٠

من قال لأخيه المؤمن: مرحبا، كتب الله تعالى له مرحبا إلى يوم القيامة، ٤٦٠

من قتل للرّحم ذا قرابه فليس عليه شيء، و قبله الأخ على الخدّ، ٤١٤

من قسم له الخرق حجب عنه الإيمان، ٦٧٤

من قسم له الرّفق قسم له الإيمان، ٢٧٠

من قنع بما رزقه الله فهو من أغنى الناس، ٣١٤

من كافأ السّفية بالسّفه فقد رضى بما أتى إليه حيث احتذى مثاله، ٦٧٦

من كان رفيقا في أمره نال ما يريد من الناس، ٢٧٦

من كثر اشتباكه بالدنيا كان أشدّ لحسرتة عند فراقها، ٦٧٠

من كسا أحدا من فقراء المسلمين ثوبا من عرى، ٤٥٦

ص: ٧٣٧

من كسا أحدا من فقراء المسلمين ثوبا من عرى أو أعانه بشيء، ٤٥٨

من كسا أخاه كسوه شتاء أو صيف كان حقّا على الله أن يكسوه، ٤٥٦

من كسا مؤمنا ثوبا من عرى كساه الله من إسترى الجنّة، ٤٥٨

من كظم غيظا و لو شاء أن يمضيه أمضاه، أملاً الله قلبه يوم القيامة رضاه، ٢٥٠

من كظم غيظا و هو يقدر على إمضائه، حشا الله قلبه أمنا و إيماننا يوم القيامة، ٢٥٢

من كفّ غضبه ستر الله عورته، ٦٣٨

من كَفَّ نفسه عن أعراض النَّاس أقال الله نفسه يوم القيامة، ٦٤٢

من لا يعدُّ الصَّبر لنوائب الدَّهر يعجز، ٢١٢

من لم يتعزَّ بعزاء الله تقطعت نفسه حسرات على الدُّنيا و من أتبع بصره، ٦٦٤

من لم يحسب كلامه من عمله كثرت خطاياها و حضر عذابه، ٢٦٤

من لم يقنعه من الرِّزق إلا الكثير لم يكفه من العمل إلا الكثير، ٣١٢

من لم يهتمِّ بأموال المسلمين فليس بمسلم، ٣٦٦

من مشى في حاجة أخيه المسلم أظله الله بخمسه و سبعين ألف ملك، ٤٤٠

من مشى في حاجة أخيه المؤمن يطلب بذلك ما عند الله حتى تقضى، ٤٣٦

من نصب الله غرضا للخصومات أو شك أن يكثر الانتقال، ٦٣٢

من نفَس عن مؤمن كربه نفَس الله عنه كرب الآخرة و خرج من قبره، ٤٤٦

من واسبى الفقير من ماله و أنصف النَّاس من نفسه فذلك، ٣٣٠

من همَّ بخير فليعجله و لا يؤخره، فإنَّ العبد، ٣٢٠

من همَّ بشيء من الخير فليعجله، فإنَّ كلَّ شيء فيه تأخير، ٣٢٢

من يضمن لى أربعة بأربعة أبيات في الجنَّة؟ أنفق و لا تخف فقرا، ٣٢٤

مياسير شيعتنا أماناونا على محاو يجهم، فاحفظونا فيهم، ٥٧٠

ص: ٧٣٨

ناولنى يدك أقبليها فأعطانيها، فقلت: جعلت فداك رأسك، ٤١٤

تبه بالتفكر قلبك، و جاف عن الليل جنبك، و اتق الله ربك، ١٢٨

ندعو النَّاس إلى هذا الأمر؟ فقال: يا فضيل إنَّ الله إذا أراد بعد خيرا أمر، ٤٧٤

نظر أبو عبد الله عليه السَّلام إلى رجل من أهل المدينة قد اشترى لعياله شيئا و هو يحمله، ٢٨٠

نظرت يوما في الحرب إلى رجل فحرّكت فرسى فإذا هو أمير المؤمنين، ١٣٦

نعم الجرعه الغيظ لمن صبر عليها، فإنّ عظيم الأجر لمن عظيم البلاء، ٢٥٠

نفس المهموم لنا المغتّم لظلمنا تسييح، و همّه لأمرنا عباده، ٥٠٠

نبيّه المؤمن خير من عمله و نبيّه الكافر شرّ من عمله، ١٩٢

و الذي إذا دعاه أبوه لعن أباه، و الذي إذا أجابه ابنه يضربه، ٥٩٦

و الذي لا إله إلا هو ما أعطى مؤمن قطّ خير الدنيا و الآخرة إلا بحسن ظنّه باللّه، ١٦٢

و اللّه إنّ أحبّ أصحابي إليّ أروعهم و أفقهم و أكتهم لحديثنا، ٤٩٤

و دّ المؤمن للمؤمن في اللّه من أعظم شعب الإيمان ألا و من أحبّ في اللّه و أبغض، ٢٨٤

و ددت و اللّه أنّي افتديت خصلتين في الشّيعه لنا ببعض لحم ساعدى، ٤٩٠

و عطنا أبو عبد اللّه عليه السّلام فأمر و زهد، ثمّ قال: عليكم بالورع، فإنّه لا ينال، ١٧٢

و قع بين أبي عبد اللّه عليه السّلام و بين عبد اللّه بن الحسن كلام حتّى وقعت الصّوضاء بينهم، ٣٤٦

و ما بلغ من إيمانكم؟ قالوا: الصّبر عند البلاء، و الشّكر عند الرّخاء، ١١٤

و يحك يا أبا الرّبيع، لا تطلبنّ الرّئاسه و لا تكن ذنبا و لا تأكل، ٦٢٨

و يحك يا ابن عرفه، اعملوا لغير رياء و لا سمعه، فإنّه من عمل لغير اللّه، ٦٢٠

و يلك يا عبّاد، إياك و الرّياء فإنّه من عمل لغير اللّه، ٦١٨

هذه صحيفه مخاصم يسأل عن الدّين الذي يقبل فيه العمل فقال: رحمك اللّه، ٥٦

هل للشّكر حدّ إذا فعله العبد كان شاكرا؟ قال: نعم، قلت: ما هو، ٢١٨

ص: ٧٣٩

هل يجزى الولد والده؟ فقال: ليس له جزاء إلا في خصلتين يكون الوالد، ٣٦٤

هؤلاء قوم كانت لهم قرى متّصله ينظر بعضهم إلى بعض، ٥٨٤

- يا أبا الصخر إنَّ الله يعطى الدُّنيا من يحبِّ و يبغض، و لا يعطى هذا الأمر، ٤٧٦
- يا أبا حفص، ما يصنع الإنسان أن يتقرَّب إلى الله عزَّ و جلَّ بخلاف ما يعلم الله تعالى، ٦٢٠
- يا أبا عبيده أكثر ذكر الموت، فإنَّه لم يكتر إنسان ذكر الموت، ٢٩٨
- يا أبا عمر إنَّ تسعه أعشار الدِّين فى التَّقِيه و لا دين لمن، ٤٨٠
- يا أبا عمرو أرايتك لو حدَّثتك بحديث أو أفيتتك بفتيا ثم جئتني، ٤٨٤
- يا أبا محمَّد الإسلام درجه، قال: قلت: نعم قال: و الإيمان على الإسلام درجه، ١٢٢
- يا ابن آدم اذكرني حين تغضب أذكرك عند غضبي، فلا أمحكك فيمن أمحق، ٦٤٠
- يا ابن آدم اذكرني فى غضبك أذكرك فى غضبي، لا أمحكك فيمن أمحق، ٦٣٨
- يا ابن آدم تفرِّغ لعبادتي أملاً قلبك غنى و لا أكلك إلى طلبك، ١٨٨
- يا ابن رسول الله هل تعرف مودّتي لكم و انقطاعي إليكم و موالاتي إياكم، ٥٢
- يا ابن عمران لا تحسدنَّ النَّاس على ما آتيتهم من فضلى و لا تمدنَّ عينيك، ٦٤٦
- يا أبا جعفر إنَّ الإيمان أفضل من الإسلام و إنَّ اليقين أفضل من الإيمان، ١٢٠
- يا إسحاق خف الله كأنك تراه و إن كنت لا تراه فإنَّه يراك، ١٥٤
- يا أمير المؤمنين، أخبرنا عن الإخوان، فقال: الإخوان صنفان: إخوان الثَّقه، ٥٤٠
- يا أمير المؤمنين، إنَّ ناسا زعموا أنَّ العبد لا يزنى و هو مؤمن و لا يسرق، ٥٩٨
- يا أمير المؤمنين، صف لنا صفه المؤمن كأننا ننظر إليه، فقال: يا همَّام المؤمن هو، ٥٠٠
- يا أولياء الله أكل الخبز اليابس بالملح الجريش و التَّوم على المزابل خير كثير، ٦٦٨
- يا أهل هذه القرية، فأجابه منهم مجيب: لبيك يا روح الله و كلمته، ٦٦٨
- يا أيُّها النَّاس إنَّ لكم معالم فانتهاوا إلى معالمكم و إنَّ لكم نهايه، ١٥٨

يا أيها الناس إنما هو الله و الشيطان، و الحق و الباطل، و الهدى و الضلالة، ٣٨

يا أيها الناس و الله ما من شيء يقربكم من الجنة و يباعدكم من النار، ١٦٦

يا بحر حسن الخلق يسر، ثم قال: ألا أخبرك بحديث ما هو في يدي أحد، ٢٣٢

يا بنى إسرائيل لا تأسوا على ما فاتكم من الدنيا كما، ٣٠٨

يا بنى إن كنت زعمت أن الكلام من فضه، فإن السكوت من ذهب، ٢٦٠

يا بنى أوصيك بما أوصانى به أبى حين حضرته الوفاة و بما ذكر أن أباه، ٢٠٦

يا بنى عبد المطلب إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم فالقوهم بطلاقه الوجه، ٢٣٤

يا بنى عليك بالجد لا تخرجن نفسك من حد التقصير فى عبادة الله، ١٦٤

يا بنى ما من شيء أقر لعين أبيك من جرعه غيظ عاقبتها صبر، ٢٥٢

يأتى يوم القيامة شيء مثل الكبة فيدفع فى ظهر المؤمن فيدخله الجنة، ٣٥٤

يا ثابت ما لكم و للناس، كفوا عن الناس و لا تدعوا أحدا إلى أمركم، ٤٧٢

يا جابر أ يكفي من انتحل التشيع أن يقول بحبنا أهل البيت، ١٦٨

يا جابر لا أخرجك الله من التقصير و [لا] التقصير، ١٦٤

يا جابر و الله إنى لمحزون، و إنى لمشغول القلب، قلت: جعلت فداك، ٣٠٠

يا حفص إن من صبر صبر قليلا، و إن من جزع جزع قليلا، ١٩٨

يا خيشمه أبلغ من ترى من موالينا السلام و أوصهم بتقوى الله العظيم، ٣٩٢

يا داود كما أن أقرب الناس من الله المتواضعون كذلك أبعد الناس من الله، ٢٨٢

يا ربيع إن الرجل ليصدق حتى يكتبه الله صديقا، ٢٤٠

يا رسول الله أوصنى فقال: لا تشرك بالله شيئا و إن حرقت بالنار و عذبت، ٣٥٤

يا رسول الله علمنى، قال: اذهب و لا تغضب، فقال الرجل: قد اكتفيت بذاك، ٦٤٠

يا زيد اصبر على أعداء النعم، فإنك لن تكافى من عصى الله فيك، ٢٥٢

ص: ٧٤١

يا سالم احفظ لسانك تسلم ولا تحمل الناس على رقابنا، ٢٥٨

يا سماعه، أمنوا على فرشهم و أخافوني، أما و الله لقد كانت الدنيا و ما فيها، ٥٣٢

يا عبادى الصّديقين تنعموا بعبادتي فى الدنيا فإنكم تتنعمون بها فى الآخرة، ١٨٨

يا عبد العزيز إنّ الإيمان عشر درجات بمنزله السّلم يصعد منه مرقاه بعد مرقاه، ١٠٦

يا عبد الله كيف يكون المؤمن مؤمنا و هو يسخط قسمه و يحقر منزلته، ١٤٤

يا عبد الواحد، ما يضرّ رجلا- إذا كان على ذا الرأى- ما قال الناس له، ٥٣٤

يا علىّ، الحاجه أمانه الله عند خلقه فمن كتمها على نفسه أعطاه الله ثواب، ٥٦٤

يا علىّ إنّ هذا الدّين متين، فأوغل فيه برفق و لا تبغض إلى نفسك عباده، ١٩٦

يا عيسى بن عبد الله ليس منّا- و لا كرامه- من كان فى مصر فيه مائه ألف، ١٧٦

يا فضيل إنّ الصادق أول من يصدقه الله عزّ و جلّ يعلم أنّه صادق، ٢٣٨

يا مالك إنّ الله يعطى الدّنيا من يحبّ و يبغض، و لا يعطى دينه، ٤٧٦

يا مبتغى العلم كأنّ شيئا من الدّنيا لم يكن شيئا إلّا ما ينفع خيره، ٣٠٢

يا معشر الشّيعه- شيعه آل محمّد- كونوا التمرقه الوسطى يرجع إليكم الغالى، ١٧٠

يا معشر المساكين، طيبوا نفسا و أعطوا الله الرضا من قلوبكم يشبكم الله، ٥٦٨

يا معلّى اكنم أمرنا و لا تدعه، فإنّه من كنم أمرنا و لم يدعه أعزه الله، ٤٩٦

يا معلّى إنّ المذيع لأمرنا كالجاحد له، ٤٩٦

يا مفضل اسمع ما أقول لك و اعلم أنّه الحقّ و افعله و أخبر به، ٤٣٠

يا موسى أتدرى لم اصطفتك بكلامى دون خلقى، ٢٨٠

يا موسى، إذا رأيت الفقر مقبلا فقل: مرحبا بشعار الصالحين، ٥٦٦

يا موسى اكنم مكتوم سرى فى سريرتك و أظهر فى علانيتك المداراه، ٢٦٨

يا موسى، أمسك غضبك عمن ملكتك عليه أكف عنك غضبي، ٦٣٨

ص: ٧٤٢

يا موسى إن الدنيا دار عقوبه، عاقبت فيها آدم عند خطيئته و جعلتها ملعونه، ٦٦٦

يا موسى لا تركز إلى الدنيا ركون الظالمين و ركون من اتخذها أبا و أمًا، ٣٠٦

يا موسى ما تقرب إلى المتقربون بمثل الورع عن محارمى، ١٨٢

يا مهزم، شيعتنا من لا يعدو صوته سمعه، و لا شحناؤه بدنه، ٥٢٢

يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة، ٤٦٤

يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة له فى المشهد و المغيب، ٤٦٤

يجب للمؤمن على المؤمن أن يستر عليه سبعين كبيره، ٤٦٢

يجب للمؤمن على المؤمن أن يناصره، ٤٦٤

يحزن عبدى المؤمن إن قترت عليه و ذلك أقرب له منى، ٣١٨

يحق على المسلمين الاجتهاد فى التواصل، و التعاون على التعاطف، ٣٩٠

يرحمك الله ما الصبر الجميل؟ قال: ذلك صبر ليس فيه شكوى إلى الناس، ٢١٢

يزنى الزانى و هو مؤمن؟ قال: لا، إذا كان على بطنها سلب، ٥٩٦

يسأله عن الكبائر، كم هى و ما هى؟ فكتب: الكبائر: من اجتنب ما، ٥٩٠

يسلب منه روح الإيمان ما دام على بطنها، فإذا نزل عاد الإيمان، ٥٩٦

يعذب الله اللسان بعذاب لا يعدب به شيئا من الجوارح، ٢٦٤

يقرئك السلام، قال: عليك و عليه السلام إذا أتيت عبد الله فأقرئه السلام، ٢٣٨

يكون الرّجل يصل رحمه فيكون قد بقى من عمره ثلاث سنين، ٣٣٦

ينبغي للمؤمن أن يكون فيه ثمان خصال: وقور عند الهزاهز، ٥٠٦

ينبغي للمؤمن أن يكون فيه ثمانى خصال: وقورا عند الهزاهز، صبورا عند البلاء، ١١٢

ينبغي للمؤمنين إذا توارى أحدهما عن صاحبه بشجره ثم التقيا، ٤٠٤

ينبغي لمن عقل عن الله أن لا يستبطئه فى رزقه و لا يتهمه فى قضائه، ١٤٢

ص: ٧٤٣

نماية اشعار

فلا يعدون سرى و سرّك ثالثا

ألا كلّ سرّ جاوز اثنين شائع، ٤٩٦

ص: ٧٤٤

الفهرست

كتاب الإيمان و الكفر ١٠

باب طينه المؤمن و الكافر ١٠

باب آخر منه و فيه زياده وقوع التّكليف الأوّل ١٦

باب آخر منه ٢٠

باب أنّ رسول الله ٦ أوّل من أجاب و أقرّ لله عزّ و جلّ بالرّبوبيّه ٢٦

باب كيف أجابوا و هم ذرّ؟ ٣٠

باب فطره الخلق على التّوحيد ٣٠

باب كون المؤمن فى صلب الكافر ٣٢

باب إذا أراد الله عزّ و جلّ أن يخلق المؤمن ٣٤

باب فى أنّ الصّبغه هى الإسلام ٣٤

باب فى أنّ السّكينة هى الإيمان ٣٦

باب الإخلاص ٣٨

باب الشّرائع ٤٢

باب دعائم الإسلام ٤٤

باب أنّ الإسلام يحقن به الدّم و تؤدّى به الأمانة و أنّ الثّواب على الإيمان ٥٨

ص: ٧٤٥

باب أنّ الإيمان يشرك الإسلام و الإسلام لا يشرك الإيمان ٦٢

باب آخر منه و فيه أنّ الإسلام قبل الإيمان ٦٦

باب ٦٨

باب فى أنّ الإيمان مبثوث لجوارح البدن كلّها ٨٢

باب السّبق إلى الإيمان ٩٦

باب درجات الإيمان ١٠٠

باب آخر منه ١٠٤

باب نسبه الإسلام ١٠٨

باب خصال المؤمن ١١٠

باب ١١٦

باب صفه الإيمان ١١٨

باب فضل الإيمان على الإسلام و اليقين على الإيمان ١٢٠

باب حقيقه الإيمان و اليقين ١٢٢

باب التّفكّر ١٢٦

باب المكارم ١٢٨

باب فضل اليقين ١٣٢

باب الرّضا بالقضاء ١٣٨

باب التّفويض إلى الله و التّوكّل عليه ١٤٦

باب الخوف و الرّجاء ١٥٤

باب حسن الظّن بالله عزّ و جلّ ١٦٢

ص: ٧٤٦

باب الاعتراف بالتّقصير ١٦٤

باب الطّاعه و التّقوى ١٦٦

باب الورع ١٧٢

باب العفّه ١٧٨

باب اجتناب المحارم ١٨٠

باب أداء الفرائض ١٨٤

باب استواء العمل و المداومه عليه ١٨٦

باب العباده ١٨٨

باب التّيه ١٩٢

باب ١٩٤

باب الاقتصاد في العباده ١٩٤

باب من بلغه ثواب من الله على عمل ١٩٨

باب الصّبر ١٩٨

باب الشُّكر ٢١٢

باب حسن الخلق ٢٢٦

باب حسن البشر ٢٣٤

باب الصّدق و أداء الأمانة ٢٣٦

باب الحياء ٢٤٢

باب العفو ٢٤٤

باب كظم الغيظ ٢٤٨

ص: ٧٤٧

باب الحلم ٢٥٤

باب الصّمت و حفظ اللسان ٢٥٨

باب المداراه ٢٦٦

باب الرّفق ٢٧٠

باب التّواضع ٢٧٦

باب الحبّ في الله و البغض في الله ٢٨٢

باب ذمّ الدّنيا و الرّهد فيها ٢٩٠

باب ٣٠٨

باب القناعه ٣١٠

باب الكفاف ٣١٦

باب تعجيل فعل الخير ٣١٨

باب الإنصاف و العدل ٣٢٢

باب الاستغناء عن الناس ٣٣٢

باب صلة الرّحم ٣٣٦

باب البرّ بالوالدين ٣٥٢

باب الاهتمام بأمور المسلمين و النصيحة لهم و نفعهم ٣٦٤

باب إجلال الكبير ٣٦٨

باب أخوّه المؤمنين بعضهم لبعض ٣٧٠

باب فيما يوجب الحقّ لمن انتحل الإيمان و ينقضه ٣٧٦

باب فى أنّ التّواخى لم يقع على الدّين و إنّما هو التّعارف ٣٧٦

ص: ٧٤٨

باب حقّ المؤمن على أخيه و أداء حقّه ٣٧٨

باب التّراحم و التعاطف ٣٩٠

باب زياره الإخوان ٣٩٢

باب المصافحه ٤٠٠

باب المعانقه ٤١٠

باب التّقبيل ٤١٢

باب تذاكر الإخوان ٤١٦

باب إدخال السّرور على المؤمنين ٤٢٠

باب قضاء حاجه المؤمن ٤٣٠

باب السّعى فى حاجه المؤمن ٤٣٨

باب تفريج كرب المؤمن ٤٤٤

باب إطعام المؤمن ٤٤٨

باب من كسا مؤمنا ٤٥٦

باب في إطفاف المؤمن و إكرامه ٤٥٨

باب في خدمته ٤٦٤

باب نصيحه المؤمن ٤٦٤

باب الإصلاح بين الناس ٤٦٦

باب في إحياء المؤمن ٤٦٨

باب في الدعاء للأهل إلى الإيمان ٤٧٠

باب في ترك دعاء الناس ٤٧٢

ص: ٧٤٩

باب أن الله إنما يعطى الدين من يحبّه ٤٧٦

باب سلامه الدين ٤٧٨

باب التّقيه ٤٨٠

باب الكتمان ٤٩٠

باب المؤمن و علاماته و صفاته ٥٠٠

باب في قلّه عدد المؤمنين ٥٢٨

باب الرضا بموهبه الإيمان و الصبر على كلّ شيء بعده ٥٣٤

باب في سكون المؤمن إلى المؤمن ٥٣٨

باب فيما يدفع الله بالمؤمن ٥٣٨

باب فى أنّ المؤمن صنفان ٥٣٨

باب ما أخذهُ الله على المؤمن من الصبر على ما يلحقه فيما ابتلى به ٥٤٢

باب شدّه ابتلاء المؤمن ٥٤٦

باب فضل فقراء المسلمين ٥٦٠

باب ٥٧٢

باب أنّ للقلب أذنين ينفث فيهما الملك و الشيطان ٥٧٢

باب الروح الذى أيد به المؤمن ٥٧٤

باب الذنوب ٥٧٦

باب الكبائر ٥٩٠

باب استصغار الذنب ٦٠٨

باب الإصرار على الذنب ٦١٠

ص: ٧٥٠

باب فى أصول الكفر و أركانه ٦١٠

باب الرّياء ٦١٨

باب طلب الرّئاسه ٦٢٦

باب اختتال الدنيا بالدين ٦٣٠

باب من وصف عدلا و عمل بغيره ٦٣٠

باب المرء و الخصومه و معاداه الرجال ٦٣٢

باب الغضب ٦٣٦

باب الحسد ٦٤٢

باب العصبیه ۶۴۶

باب الکبر ۶۵۰

باب العجب ۶۵۸

باب حبّ الدنیا و الحرص علیها ۶۶۲

باب الطّمع ۶۷۲

باب الخرق ۶۷۲

باب سوء الخلق ۶۷۴

باب السّفه ۶۷۶

ص: ۷۵۱

جلد چهارم

اشاره

ص: ۱

ص: ۲

فهرست مطالب

اشاره

بدزبانی ۱۱

کسی که از شرّش می ترسند ۱۷

ستمکاری ۱۹

فخر و کبر ۱۹

سخت دلی ۲۳

بیدادگری ۲۳

پیروی هوس ۳۳

فریفتن، خیانت و نیرنگ ۳۵

دروغ ۳۷

دوزبانی ۴۷

قهر و جدائی ۴۹

گسستن پیوند خویشاوندی و قطع رحم ۵۱

نافرمانی از پدر و مادر ۵۷

بیزاری جستن از نسب ۵۹

درباره کسی که مسلمانان را آزار داده، خوارشان می کند ۶۱

درباره کسی که عیب و لغزش مؤمنان را می جوید ۶۷

سرزنش کردن ۶۹

غیبت کردن و بهتان گفتن ۷۱

سخن گفتن به زیان مؤمن ۷۵

شماتت کردن (شادی بدخواهانه) ۷۵

دشنام گفتن ۷۷

تهمت زدن و بدگمانی ۷۹

درباره کسی که خیرخواه برادر مؤمنش نیست ۸۱

انجام ندادن وعده ۸۳

ص: ۳

درباره کسی که از برادر مؤمنش پرده پوشی می کند ۸۵

درباره کسی که برادرش از او یاری می خواهد و او یاری اش نمی کند ۸۹

درباره کسی که چیزهای خودش یا دیگران را از مؤمن بازمی دارد ۸۹

درباره کسی که مؤمنی را می ترساند ۹۳

باب سخن چینی ۹۳

باب فاش کردن ۹۵

باب آن کس که آفریده را فرمان برد به نافرمانی آفریدگار ۹۹

باب کیف‌های شتابناک گناهان ۱۰۱

باب همنشینی با گنه کاران ۱۰۳

باب اقسام مردم ۱۱۳

باب کفر ۱۱۷

باب اقسام کفر ۱۲۷

باب ستون‌های کفر و شعبه‌های آن ۱۳۱

باب صفت دورویی و دورو ۱۳۵

باب شرک ۱۳۹

باب تردید ۱۴۳

باب گمراهی ۱۴۷

باب ناتوان در دین ۱۵۳

باب کسانی که کارشان موقوف به فرمان خداست ۱۵۹

باب اصحاب اعراف ۱۶۱

باب در بیان اقسام مخالفان و قدریّه و خوارج و مرجئه و اهالی شهرها ۱۶۳

باب دلجوئی شدگان ۱۶۵

باب در بیان اشتراک دورویان و گمراهان و شیطان در دعوت الهی ۱۶۹

باب در بیان گفتار خدای برتر «و بعضی از مردم خدا را بر یک حال می پرستند» ۱۷۱

باب کمتر چیزی که بنده به وسیله آن مؤمن یا کافر یا گمراه شود ۱۷۳

باب ۱۷۵

باب پایداری ایمان و اینکه آیا رواست خدا ایمان را از کسی بگیرد؟ ۱۷۵

باب صاحبان ایمان عاریتی ۱۷۷

ص: ۴

باب در نشانه عاریت دار ۱۸۱

باب فراموشی دل ۱۸۱

باب در تیرگی دل آدم دورو، گرچه زبان آور باشد و روشنی دل مؤمن، گرچه ۱۸۵

باب در دگرگونی حالات دل ۱۸۷

باب بداندیشی (وسوسه) و حدیث نفس ۱۸۹

باب اعتراف به گناهان و پشیمانی از آنها ۱۹۱

باب نهان داشتن گناهان ۱۹۵

باب کسی که آهنگ کار نیک یا کار بد کند ۱۹۷

باب توبه ۱۹۹

باب آمرزش خواهی از گناه ۲۰۷

باب در بیان آنچه خدای عزّتمند هنگام توبه آدم ۷ به او بخشید ۲۱۱

باب گناهان کوچک ۲۱۵

باب در اینکه گناهان سه قسم اند ۲۱۹

باب شتاب در کیفر گناه ۲۲۱

باب در تفسیر گناهان ۲۲۷

باب نادر ۲۲۹

باب نادر دیگر ۲۳۱

خداوند به وسیلهٔ عامل بلا را از غیر عامل رفع می کند ۲۳۳

ترک گناه آسان تر از جست و جوی توبه است ۲۳۳

استدراج ۲۳۳

حساب رسی عمل ۲۳۵

دربارهٔ کسی که از مردم عیب جویی می کند ۲۴۹

مسلمان برای آنچه در جاهلیت کرده، گرفتار نمی شود ۲۵۱

همانا کفر با توبه، عمل را باطل نمی کند ۲۵۳

معاف شدگان از بلا ۲۵۳

آنچه از ائمت برداشته شده است ۲۵۵

باب «همانا هیچ گناهی با وجود ایمان زیان نمی رساند و هیچ نیکی ای...» ۲۵۷

ص: ۵

کتاب دعا

بابی دربارهٔ فضیلت دعا و تشویق کردن و برانگیختن دیگران بر آن ۲۶۱

بابی دربارهٔ اینکه دعا، سلاح مؤمن است ۲۶۵

بابی درباره اینکه دعا، بلا و قضا را باز می گرداند ۲۶۷

بابی درباره اینکه دعا، درمان هر دردی است ۲۷۱

بابی درباره اینکه هر که دعا کند برآورده گردد ۲۷۱

بابی درباره الهام شدن دعا بر دل مؤمن ۲۷۱

پیش دستی کردن در دعا نمودن پیش از فرارسیدن بلا ۲۷۳

بابی درباره باورداشتن برآورده شدن دعا ۲۷۵

بابی درباره روی آوردن به دعا ۲۷۵

بابی درباره پافشاری نمودن در دعا و انتظار کشیدن برای برآورده شدن دعا ۲۷۷

بابی درباره نام بردن و برشمردن درخواست در دعا ۲۸۱

بابی درباره نهان داشتن دعا ۲۸۱

بابی درباره زمان ها و حالت هایی که امید برآورده شدن دعا در آنها می رود ۲۸۱

بابی درباره آرزومندی، و بیمناکی، و ناله گری، و از همه گسستگی ۲۸۷

بابی درباره گریه ۲۹۱

بابی درباره ستایش نمودن پیش از دعا ۲۹۵

بابی درباره گردهمایی برای دعا کردن ۳۰۱

بابی درباره گسترده نمودن دعا بر همگان ۳۰۳

بابی درباره آن کس که برآورده شدن دعایش واپس افتد ۳۰۳

بابی درباره صلوات فرستادن بر محمد صلی الله علیه و اله و سلم و خاندانش علیهم السلام ۳۰۹

بابی درباره آنچه از ذکر و یاد خدای عزتمند و شکوهمند در هر مجلسی ۳۱۹

بابی درباره بسیار یاد نمودن خدای عزتمند و شکوهمند ۳۲۳

بابی دربارهٔ این که صاعقه ذکر گو را درنرسد ۳۲۷

بابی دربارهٔ به ذکر خدای عزّتمند و شکوهمند پرداختن ۳۲۹

بابی دربارهٔ یاد نمودن پنهانی خدای عزّتمند و شکوهمند ۳۳۱

بابی دربارهٔ یاد نمودن خدای عزّتمند و شکوهمند در میان غفلت مندان ۳۳۳

ص: ۶

بابی دربارهٔ ستودن و به بزرگی یاد نمودن ۳۳۳

بابی دربارهٔ آموزش خواهی ۳۳۷

باب سبحان الله گفتن و لا اله الا الله گفتن و الله اكبر گفتن ۳۳۹

بابی دربارهٔ دعا نمودن برای برادران دینی در پشت سر آنان ۳۴۱

بابی دربارهٔ آن کس که دعایش پذیرفته آید ۳۴۵

بابی دربارهٔ آن کس که دعایش به اجابت نرسد و پذیرفته نیاید ۳۴۹

بابی دربارهٔ نفرین نمودن دشمن ۳۵۱

بابی دربارهٔ نفرین کردن یکدیگر ۳۵۵

بابی دربارهٔ آنچه که خدای فرازمند خویشان را به آن به بزرگی یاد کند ۳۵۹

بابی دربارهٔ آن کس که «لا اله الا الله» گوید ۳۶۱

بابی دربارهٔ آن کس که بگوید: «لا اله الا الله و الله اكبر» ۳۶۳

بابی دربارهٔ آن کس که بگوید: «لا اله الا الله وحده وحده وحده» ۳۶۳

بابی دربارهٔ آن کس که ده بار بگوید: «لا اله الا الله وحده لا شريك له» ۳۶۳

بابی دربارهٔ آن کس که بگوید: «أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له...» ۳۶۵

بابی دربارهٔ آن کس که هر روز ده بار بگوید: «أشهد أن لا اله الا الله...» ۳۶۵

بابی درباره آن کس که ده بار بگوید: «یا الله یا الله...» ۳۶۷

بابی درباره آن کس که بگوید: «لا إله إلا الله حقاً» ۳۶۷

بابی درباره آن کس که «یا رب یا رب» گوید ۳۶۷

بابی درباره آن کس که پاکدلانه بگوید: «لا اله الا الله» ۳۶۹

بابی درباره آن کس که گوید: «ما شاء الله و لا حول و لا قوه الا بالله» ۳۶۹

بابی درباره آن کس که بگوید: «أستغفر الله الذى لا إله إلا هو الحى القيوم...» ۳۷۱

باب سخن در صبحگاهان و شامگاهان ۳۷۱

دعا هنگام خواب و بیداری ۴۰۱

دعا هنگام بیرون رفتن از منزل ۴۱۱

دعا پیش از نماز ۴۱۹

دعای پس از نمازها ۴۲۱

دعا برای روزی ۴۳۳

ص: ۷

دعا برای پرداخت بدهی ۴۴۳

دعا برای ناراحتی و نگرانی و اندوه و ترس ۴۴۵

دعا برای دردها و بیماری ها ۴۶۳

حرز و تعویذ ۴۷۳

دعا هنگام خواندن قرآن ۴۸۳

دعا برای حفظ قرآن ۴۸۷

دعاهای کوتاه برای همه خواسته های دنیا و آخرت ۴۹۱

کتاب فضیلت قرآن

فضیلت حامل قرآن ۵۴۵

درباره کسی که با مشقت قرآن می آموزد ۵۵۱

درباره کسی که قرآن را حفظ کرده، سپس آن را فراموش کرده است ۵۵۳

درباره خواندن قرآن ۵۵۷

درباره خانه هایی که در آنها قرآن خوانده می شود ۵۵۹

ثواب قرآن خواندن ۵۶۱

خواندن قرآن از روی مصحف ۵۶۵

درباره ترتیل خوانی قرآن با صدای خوب ۵۶۷

درباره کسی که هنگام تلاوت قرآن خود را به غش می زند ۵۷۳

زمانی که قرآن در آن خوانده شود و به پایان برسد ۵۷۳

قرآن چنانچه نازل شده است، بالا می رود ۵۷۷

فضل قرآن ۵۷۹

باب نوادر ۵۹۵

کتاب معاشرت [آداب اجتماعی]

باب معاشرت واجب ۶۰۹

نیکو معاشرت بودن ۶۱۳

درباره کسی که دوستی و هم نشینی با او واجب است ۶۱۵

درباره کسی که هم نشینی و دوستی با او ناپسند است ۶۱۷

دوستی و مهرورزی با مردم ۶۲۵

اظهار دوستی به برادر ۶۲۷

درباره سلام کردن ۶۲۷

درباره کسی که واجب است آغاز به سلام کند ۶۳۳

درباره اینکه وقتی یک نفر از گروه سلام می کند، کفایت می کند ۶۳۵

سلام کردن به زن ها ۶۳۷

درباره سلام بر اهل سایر ادیان ۶۳۷

نامه نویسی به اهل ذمه ۶۴۳

درباره چشم پوشی ۶۴۳

باب نادر ۶۴۵

عطسه و جواب آن ۶۴۷

واجب بودن بزرگداشت مسلمان سالخورده ۶۵۹

درباره گرامی شمردن شخص کریم ۶۶۱

درباره حقّ کسی که داخل خانه می شود ۶۶۳

هم نشینی به امانت داری است ۶۶۳

درباره صحبت درگوشی ۶۶۵

درباره نشستن ۶۶۵

درباره تکیه زدن و بر دست تکیه دادن ۶۶۹

باب شوخی و خنده ۶۷۱

درباره حقّ همسایگی ۶۷۷

دربارهٔ مرز همسایگی ۶۸۵

دربارهٔ نیکو همراهی و حقّ همسفر ۶۸۷

دربارهٔ نامه نگاری به همدیگر ۶۸۹

باب نوادر ۶۸۹

باب ۶۹۳

دربارهٔ نهی از سوزاندن کاغذهای نوشته شده ۶۹۷

ص: ۹

باب البذاء

[۲۶۰۷] ۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن فضال، عن أبي المغراء، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

[إنّ] من علامات شرك الشّيطان الّذى لا يشكّ فيه أن يكون فحاشا، لا يبالی ما قال و لا ما قيل فيه.

[۲۶۰۸] ۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمیر، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: إذا رأيتم الرّجل لا يبالی ما قال و لا ما قيل له فإنّه لغیّه أو شرك شيطان.

[۲۶۰۹] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عیسی، عن عمر بن أذینه، عن أبان بن أبي عیاش، عن سلیم بن قیس، عن أمير المؤمنین عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: إنّ الله حرّم الجنّه على كلّ فحّاش بذيء، قليل الحياء، لا يبالی ما قال و لا ما قيل له. فإنّك إن فتشته لم تجده إلاّ لغیّه أو شرك شيطان فقيل: يا رسول الله و فى النّاس شرك شيطان؟ فقال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: أما تقرأ قول الله عزّ و جلّ: وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ. قال: و سأل رجل فقيها:

هل فى النّاس من لا يبالی ما قيل له؟ قال: من تعرّض للنّاس يشتمهم و هو يعلم أنّهم لا يتركونه، فذلک الّذى لا يبالی ما قال و لا ما قيل فيه.

[۲۶۱۰] ۴- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن أبي جميله، يرفعه عن أبي جعفر عليه السلام قال:

[ادامه کتاب ایمان و کفر]

بدزبانی

[۲۶۰۷] ۱- ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: از نشانه های مشارکت شیطان در چیزی، که در آن تردید نمی شود این است که شخص بسیار دشنام گو باشد و به آنچه می گوید و به آنچه درباره اش می گویند، اهمّیت ندهد.

[۲۶۰۸] ۲- عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: وقتی مردی دیدید که به آنچه می گوید و به آنچه درباره اش می گویند اهمّیت نمی دهد بدانید که او یا از زن گمراه است یا نتیجه مشارکت شیطان با پدرش.

[۲۶۰۹] ۳- سلیم قیس از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

همانا خداوند بهشت را بر بسیار دشنام گوی بدزبان اندک شرم که به آنچه می گوید و به آنچه درباره اش می گویند اهمّیت نمی دهد حرام کرده است؛ زیرا اگر او را بکاوی جز از زن گمراه یا از پدری که شریک شیطان است نخواهد بود. گفتند: ای رسول خدا مگر در میان مردم، شریکی برای شیطان است؟ رسول خدا فرمودند: آیا سخن خداوند عزّتمند را نخوانده اید که فرمود: «و با آنان در اموال و اولاد مشارکت کن.» [اسراء (۱۷): ۶۴] راوی گفته است: و مردی از فقیه پرسید: آیا در مردم کسی هست که به آنچه درباره اش می گویند، اهمّیت ندهد؟ فرمود: هر کس به مردم رو کرده، دشنام شان بگوید و بداند که آنان او را رها نمی کنند همان کسی است که به آنچه می گوید و به آنچه درباره اش می گویند، اهمّیت نمی دهد.

[۲۶۱۰] ۴- ابو جمیل حدیثی را به حضرت باقر علیه السّلام رسانده که ایشان فرموده اند: همانا خداوند دشنام گوی دشنام پیشه را دشمن می دارد.

[۲۶۱۱] ۵- أبو علی الأشعری، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن نصر، عن عمرو بن نعمان الجعفی قال:

كان لأبي عبد الله عليه السّلام صديق لا يكاد يفارقه إذا ذهب مكانا فبينما هو يمشي معه في الحداءين و معه غلام له سندي يمشي خلفهما إذا التفت الرجل يريده غلامه ثلاث مرّات فلم يره فلما نظر في الرّابعة قال: يا ابن الفاعله أين كنت؟ قال: فرفع أبو عبد الله عليه السّلام يده فصكّ بها جبهه نفسه، ثم قال: سبحان الله تقذف أمه؟ قد كنت أرى أنّ لك ورعا فإذا ليس لك ورع، فقال: جعلت فداك إنّ أمه سنديّه مشرّكه، فقال: أما علمت أنّ لكلّ أمه نكاحا، تنحّ عني، قال: فما رأيت يمشي معه حتّى فرّق الموت بينهما.

و في رواية أخرى: إنّ لكلّ أمه نكاحا يحتجزون به من الرّنا.

[۲۶۱۲] ۶- علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن ابن اذینه، عن زراره، عن ابی جعفر علیه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إنَّ الفحش لو كان مثالا لكان مثال سوء.

[۲۶۱۳] ۷- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن عمر بن یزید، عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

كان في بني إسرائيل رجل فدعا الله أن يرزقه غلاما ثلاث سنين فلما رأى أن الله لا يجيبه قال: يا رب أبعد أنا منك فلا تسمعني أم قريب أنت مني فلا تجيبني قال: فأثاه آت في منامه، فقال: إنك تدعو الله عز وجل منذ ثلاث سنين بلسان بذيء و قلب عات غير تقى و نيه غير صادق، فاقلع عن بدائك و ليق الله قلبك و لتحسن بيتك، قال: ففعل الرجل ذلك ثم دعا الله فولد له غلام.

[۲۶۱۴] ۸- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن

ص: ۱۲

[۲۶۱۱] ۵- عمرو بن نعمان جعفی گفته است: حضرت صادق علیه السلام دوستی داشت که از ایشان جدا نمی شد، به هر کجا که می رفت. روزی با ایشان در میان بازار کفش دوزان راه می رفت و غلامش که سندی بود هم به دنبالش می آمد، که ناگاه به پشت سرش نگاه کرد تا غلامش را ببیند، سه بار چنین کرد و او را ندید.

چون بار چهارم برگشت و او را دید، گفت: ای پسر زن بدکار کجا بود؟ راوی گفته است: در این هنگام حضرت صادق علیه السلام دستش را بالا برد، بر پیشانی اش زد و سپس فرمود: سبحان الله به مادرش تهمت می زنی؟ من گمان می کردم تو پرهیزگاری و اکنون می بینم که تو را هیچ پرهیزگاری ای نیست. او عرض کرد:

جانم فدایت مادر او از سندیان مشرک است. حضرت فرمودند: آیا نمی دانی که برای هر امّتی، ازدواجی است. از من دور شو. راوی گفته است: از آن پس ندیدم که او به همراه آن حضرت راه برود تا مرگ میان شان جدایی انداخت. و در روایت دیگری آمده است: همانا برای هر امّتی ازدواجی است که به سبب آن خود را از زنا نگاه می دارند.

[۲۶۱۲] ۶- زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

همانا اگر برای دشنام چهره ای باشد چهره بدی خواهد بود.

[۲۶۱۳] ۷- عمر یزید روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: در بنی اسرائیل مردی بود که سه سال از خدا خواست تا پسری به او بدهد و چون دید که خداوند دعایش را مستجاب نمی کند، عرض کرد: پروردگارا آیا من از تو دورم که صدایم را نمی شنوی یا به من نزدیک هستی و پاسخ نمی دهی. آن گاه کسی به خوابش آمد و به او گفت: تو از سه سال پیش با بدزبانی و دلی سرکش و ناپرهیزگار و نیتی ناراست خدا را می خوانی. پس زبانت را پاک کرده، با دلت از خداوند پروا کن و نیت ات را نیکو نما. حضرت فرموده است: آن مرد چنین کرد و سپس به دعا پرداخت و آن گاه پسری برایش به دنیا آمد.

[۲۶۱۴]۸- سماعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

ص: ۱۳

عیسی، عن سماعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إن من شرّ عباد الله من تكره مجالسته لفحشه.

[۲۶۱۵]۹- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبي عبيده، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

البذاء من الجفاء و الجفاء في النار.

[۲۶۱۶]۱۰- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسكان، عن الحسن الصّيقل قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إنّ الفحش و البذاء و السّلاطه من التّفاق.

[۲۶۱۷]۱۱- عنه، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن النّعمان، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إنّ الله يبغض الفاحش البذيء و السائل الملحف.

[۲۶۱۸]۱۲- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم لعائشه: يا عائشه إنّ الفحش لو كان ممثلاً لكان مثال سوء.

[۲۶۱۹]۱۳- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن بعض رجاله قال:

قال: من فحش على أخيه المسلم نزع الله منه برکه رزقه و وكله إلى نفسه و أفسد عليه معيشته.

[۲۶۲۰]۱۴- عنه، عن معلى، عن أحمد بن غسان، عن سماعه قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقال لي مبتدئاً: يا سماعه ما هذا الذي كان بينك

ص: ۱۴

همانا از بدترین بندگان خداوند کسی است که مردم به جهت دشنام گویی اش از هم نشینی با او بپرهیزند.

[۲۶۱۵]۹- ابو عبيده روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: بدزبانی ستم است و ستم در آتش.

[۲۶۱۶]۱۰- حسن صیقل روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا دشنام گویی، بدزبانی و زبان درازی از

نفاق است.

[۲۶۱۷]۱۱- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

همانا خداوند دشنام گوی بدزبان و گدای سمج را دشمن می دارد.

[۲۶۱۸]۱۲- زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا به عایشه فرمودند: ای عایشه همانا دشنام گویی اگر چهره ای داشته باشد، بد چهره ای خواهد بود.

[۲۶۱۹]۱۳- مردی روایت کرده که حضرت فرمودند: هر کس به برادر مسلمانش دشنام بدهد، خداوند برکت روزی اش را از او گرفته، به خودش واگذار کرده، زندگی اش را تباه می کند.

[۲۶۲۰]۱۴- سماعه گفته است: به نزد حضرت صادق علیه السلام رفتم و ایشان آغاز

ص: ۱۵

و بین جمالك؟! إياك أن تكون فحاشا أو صحابا أو لعانا، فقلت: و الله لقد كان ذلك، أنه ظلمني، فقال: إن كان ظلمك لقد أربيت عليه إن هذا ليس من فعالي و لا أمر به شيعتي، استغفر ربك و لا تعد، قلت: أستغفر الله، و لا أعود.

باب من يتقى شره

[۲۶۲۱]۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن النبي صلى الله عليه و اله و سلم: بينا هو ذات يوم عند عائشه إذا استأذن عليه رجل فقال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: بئس أخو العشيره، فقامت عائشه فدخلت البيت و أذن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم للرجل، فلمّا دخل أقبل عليه بوجهه و بشره [إليه] يحدثه حتى إذا فرغ و خرج من عنده قالت عائشه: يا رسول الله، بينا أنت تذكر هذا الرجل بما ذكرته به إذا أقبلت عليه بوجهك و بشرك؟ فقال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم عند ذلك:

إن من شرّ عباد الله من تكره مجالسته لفحشه.

[۲۶۲۲]۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: شرّ الناس عند الله يوم القيامة الذين يكرمون اتقاء شرهم.

[۲۶۲۳]۳- عنه، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس، عن عبد الله بن سنان قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: من خاف الناس لسانه فهو في النار.

[۲۶۲۴] ۴- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبي حمزه، عن جابر بن عبد الله قال:

ص: ۱۶

سخن کرده، فرمودند: ای سماعه این چه بود میان تو و شتربانت رخ داد؟! مبادا که تو دشنام گو یا فریادزن یا نفرین گر باشی. من عرض کردم: به خدا سوگند که چنین بود ولی او به من ستم کرد. حضرت فرمودند: اگر او به تو ستم کرده است تو بالاتر از او ای، ولی این از کردار من نیست و من شیعیانم را به آن فرمان نمی دهم. از پروردگارت آمرزش بخواه و دیگر به آن بازنگرد. من عرض کردم:

از خدا آمرزش می جویم و دیگر باز نمی گردم.

کسی که از شرّش می ترسند

[۲۶۲۱] ۱- ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: همانا در روزی که پیامبر گرامی نزد عایشه بودند ناگاه مردی از ایشان اجازه ورود خواست. رسول خدا فرمودند: چه برادر بدی است این مرد. آن گاه عایشه برخاسته، به اندرون رفت و رسول خدا به مرد اجازه وارد شدن داد. چون آن مرد وارد شد، حضرت با خوشرویی با او رفتار کرد و با او به سخن پرداخت تا کار او پایان گرفته، از نزد حضرت بیرون رفت. عایشه گفت: ای رسول خدا شما ابتدا چنان از او یاد کردی و ناگاه با خوشی به او رو آوردی؟ رسول خدا در پاسخ فرمودند: همانا از بدترین بندگان خدا کسی است که به جهت دشنام گویی اش از هم نشینی با او بترسند.

[۲۶۲۲] ۲- سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: بدترین مردمان نزد خدا در روز قیامت، کسانی هستند که به جهت ترس از شرّشان بزرگ داشته شوند.

[۲۶۲۳] ۳- عبد الله سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: کسی که مردم از زبانش بترسند، در آتش دوزخ است.

[۲۶۲۴] ۴- جابر عبد الله روایت کرده که رسول خدا فرمودند: بدترین مردمان

ص: ۱۷

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: شرّ النَّاس يوم القيامة الذين يكرمون اتقاء شرهم.

باب البغی

[۲۶۲۵] ۱- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن ابن قَدّاح، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: إنّ أعجل الشرّ عقوبه البغی.

[۲۶۲۶] ۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

يقول إبليس لجنوده: ألقوا بينهم الحسد و البغي، فإنهما يعدلان عند الله الشرك.

[۲۶۲۷] ۳- علی، عن أبيه، عن حماد، عن حريز، عن مسمع أبي سيار أن أبا عبد الله عليه السلام كتب إليه في كتاب:

انظر أن لا تكلمن بكلمه بغي أبدا و إن أعجبتك نفسك و عشيرتك.

[۲۶۲۸] ۴- علی، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، و يعقوب السراج، جميعا عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: أيها الناس إن البغي يقود أصحابه إلى النار و إن أول من بغي على الله عناق بنت آدم، فأول قتيل قتله الله عناق و كان مجلسها جريبا في جريب و كان لها عشرون إصبعا في كل إصبع ظفران مثل المنجلين فسلب الله عليها أسدا كالفيل و ذببا كالبعير و نسرا مثل البغل، فقتلناها و قد قتل الله الجبابرة على أفضل أحوالهم و آمن ما كانوا.

باب الفخر و الكبر

[۲۶۲۹] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن

ص: ۱۸:

در روز قیامت، کسانی هستند که به جهت ترس از شرشان بزرگ داشته می شوند.

ستمکاری

[۲۶۲۵] ۱- ابن قدام از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: همانا شری که کيفرش به شتاب می آید، ستمکاری است.

[۲۶۲۶] ۲- سکونی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ابلیس به سربازانش می گوید: میان آنان حسد و ستمکاری بیندازید؛ زیرا این دو در نزد خداوند با شرک برابرند.

[۲۶۲۷] ۳- مسمع ابو سيار روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام به ایشان در نامه ای نوشتند: مراقب باش که هرگز سخنی ستمکارانه به زبان نیاوری اگرچه خودت و قبیله ات را خوش آید.

[۲۶۲۸] ۴- ابن رثاب و يعقوب سراج از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: ای مردم همانا ستمکاری، صاحبانش را به سوی آتش می راند و همانا نخستین کسی که به خدا ستم کرد، عناق دختر آدم بود و نخستین کشته ای که خدا او را کشت، همین عناق بود که جایگاهش یک جریب در یک جریب بود و بیست انگشت داشت که در هر انگشت دو ناخن همانند داس بود. ولی خداوند شیری به مانند فیل، گرگی همچون شتر و کرکسی مانند استر را بر او

چیره کرد تا او را کشتند. که خداوند سرکشان را در برترین احوال و ایمن ترین زمانشان می کشد.

فخر و کبر

[۲۶۲۹] ۱- ابو حمزه ثمالی روایت کرده که حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: شگفتا

ص: ۱۹:

محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي حمزة الثمالي قال:

قال علي بن الحسين عليهما السلام: عجباً للمتكبر الفخور، الذي كان بالأمس نطفه ثم هو غدا جيفه.

[۲۶۳۰] ۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: آفة الحسب الافتخار و العجب.

[۲۶۳۱] ۳- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن محمد بن إسماعيل، عن حنان، عن عقبه بن بشير الأسدي قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: أنا عقبه بن بشير الأسدي و أنا في الحسب الضخم من قومي قال فقال: ما تمنّ علينا بحسبك؟ إن الله رفع بالإيمان من كان الناس يسمونه وضيعا إذا كان مؤمنا و وضع بالكفر من كان الناس يسمونه شريفا إذا كان كافرا، فليس لأحد فضل على أحد إلا بالتقوى.

[۲۶۳۲] ۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن عيسى بن الضحّاك قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: عجباً للمختال الفخور، و إنّما خلق من نطفه ثم يعود جيفه و هو فيما بين ذلك لا يدري ما يصنع به.

[۲۶۳۳] ۵- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أتى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم رجل فقال: يا رسول الله أنا فلان بن فلان حتّى عدّ تسعه، فقال له رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: أما إنّك عاشرهم في النار.

[۲۶۳۴] ۶- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن

ص: ۲۰:

از متکبر فخر فروش که دیروز نطفه بوده است و فردا مرداری خواهد شد.

[۲۶۳۰] ۲- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: آفت اصالت خانوادگی، فخر فروشی و خود بزرگ بینی است.

[۲۶۳۱]۳- عقبه بن بشیر اسدی گفته است: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم:

من عقبه پسر بشیر اسدی ام و در اصل و نسب بزرگ خاندان خودم هستم. او گفته است که حضرت به من فرمودند: آیا با اصل و نسبت ات بر ما منت می گذاری؟ همانا خدا مردی را که پست نامیده می شوند، چون مؤمن شدند به سبب ایمان بالا برد و مردمی را که والا- نامیده می شوند چون کافر گشتند به سبب کفر، پست کرد و هیچ کسی بر کس دیگر جز به سبب پرهیزگاری برتری ندارد.

[۲۶۳۲]۴- عیسای ضحاک روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: شگفتا از خودبین فخر فروش که از نطفه آفریده شده و سپس مردار می گردد و در میان آن دو حال نمی داند که با او چه می شود.

[۲۶۳۳]۵- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مردی به نزد رسول خدا آمده، به ایشان عرض کرد: من فلانی پسر فلانی ام. و تا هفت پشت شمرد.

رسول خدا به او فرمودند: هان که تو دهمین ایشان در آتش هستی.

[۲۶۳۴]۶- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

ص: ۲۱

أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: آفة الحسب الافتخار.

باب القسوه

[۲۶۳۵]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عمرو بن عثمان، عن علي بن عيسى رفعه قال:

فيما ناجى الله عزّ و جلّ به موسى عليه السلام: يا موسى لا تطول في الدنيا أملكك فيقسو قلبك و القاسى القلب منى بعيد

[۲۶۳۶]۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن حفص، عن إسماعيل بن ديبس، عن عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا خلق الله العبد في أصل الخلقه كافرا لم يمت حتى يحبّ الله إليه الشرّ فيقرب منه فابتلاه بالكبر و الجبريّة فقسا قلبه و ساء خلقه و غلظ وجهه و ظهر فحشه و قلّ حياؤه و كشف الله ستره و ركب المحارم فلم ينزع عنها، ثمّ ركب معاصي الله و أبغض طاعته و وثب على الناس، لا يشعب من الخصومات، فاسألوا الله العافية و اطلبوها منه.

[۲۶۳۷]۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفليّ ۷ عن الشكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: لمتان: لمتان من الشيطان و لمتان من الملك، فلمت الملك: الرقة و الفهم و لمت الشيطان السهو و القسوه.

باب الظلم

[۲۶۳۸]۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن هارون بن الجهم، عن المفضل بن صالح، عن سعد بن طريف، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۲۲

آفت اصالت خانوادگی، فخر فروشی است.

سخت دلی

[۲۶۳۵]۱- علی عیسی حدیثی را به امام علیه السلام رسانده که فرموده اند: در مناجات خداوند عزتمند با موسی علیه السلام آمده است: ای موسی در این دنیا آرزوی دراز نکن.

که دلت سخت می شود و سخت دل از من دور است.

[۲۶۳۶]۲- مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: وقتی خدا بنده را در آفرینش سرشتش کافر بیافریند، او نمی میرد تا خداوند بدی را محبوب او کرده، به او نزدیک کند. آن گاه او را به کبر و سرکشی دچار می کند تا دلش سخت، اخلاقش بد، ترش رو، بدی اش آشکار، اندک حیا، پرده دریده از سوی خدا و افتاده در حرام ها شده، از آن ها جدا نگردد. آن گاه او در نافرمانی از خدا فرورفته، فرمانبری از او را دشمن می دارد و به مردمان هجوم می آورد و از ستیزه کردن سیر نمی شود. پس، از خدا عافیت بخواهید و آن را از او بجوید.

[۲۶۳۷]۳- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: دو گونه است در دل انداختن: انداختن ای از سوی شیطان و انداختن ای از جانب فرشته. انداختن فرشته، نازک دلی و فهم است و انداختن شیطان ناآگاهی و سخت دلی.

بیدادگری

[۲۶۳۸]۱- سعد طریف روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: بیداد کردن

ص: ۲۳

الظلم ثلاثة: ظلم يغفره الله و ظلم لا يغفره الله و ظلم لا يدعه الله، فأما الظلم الذي لا يغفره فالشرك و أما الظلم الذي يغفره فظلم الرجل نفسه فيما بينه و بين الله و أما الظلم الذي لا يدعه فالمدائنه بين العباد.

[۲۶۳۹]۲- عنه، عن الحجاج، عن غالب بن محمد، عن ذكره، عن أبي عبد الله في قول الله عز و جل: إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَمُرْصَادٍ قَالَ:

قنطره على الصراط لا يجوزها عبد بمظلمه.

[۲۶۴۰]۳-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن وهب بن عبد ربه، و عبيد الله الطويل، عن شيخ من النخع قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: إني لم أزل واليا منذ زمن الحجاج إلى يومى هذا فهل لى من توبه؟ قال: فسكت ثم أعدت عليه، فقال: لا حتى تؤدى إلى كل ذى حقّ حقّه.

[۲۶۴۱]۴-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن الوليد بن صبيح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من مظلّمه أشدّ من مظلّمه لا يجد صاحبها عليها عوناً إلاّ الله عزّ وجلّ.

[۲۶۴۲]۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن إسماعيل بن مهران، عن درست بن أبي منصور، عن عيسى بن بشير، عن أبي حمزه الثمالى، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

لما حضر علي بن الحسين عليهما السلام الوفاه ضمّنى إلى صدره، ثمّ قال: يا بنى، أوصيك بما أوصانى به أبى عليه السلام حين حضرته الوفاه و بما ذكر أنّ أباه أوصاه به، قال: يا بنى، إياك و ظلم من لا يجد عليك ناصرًا إلاّ الله.

[۲۶۴۳]۶-عنه، عن أبيه، عن هارون بن الجهم، عن حفص بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۲۴

سه گونه است: بیدادی که خدا آن را می آرمزد، بیدادی که خدا آن را نمی آرمزد و بیدادی که خدا آن را وانمی گذارد. بیدادی که آن را نمی آرمزد، شرک است، بیدادی که آن را می آرمزد بیداد شخص به خویش است در میان خود و خدایش و بیدادی که خدا آن را وانمی گذارد، بدهکاری میان بندگان است.

[۲۶۳۹]۲-مردی درباره آیه «همانا پروردگارت در کمین گاه است.» [فجر (۸۹)]:

[۱۴] روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: پلی است به روی صراط که هیچ بنده ای بدهکاری از آن نمی گذرد.

[۲۶۴۰]۳-پیری نخعی گفت: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: من از روزگار حجاج تا امروز پیوسته والی بوده ام، آیا برای من توبه ای مانده است؟ او گفته است که حضرت خاموشی گزید. سختم را باز گفتم. حضرت فرمودند: نه، مگر حقّ صاحبان حقّ را باز گردانی.

[۲۶۴۱]۴-ولید صبیح روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هیچ بیدادی سخت تر از بیدادی نیست که صاحبش در برابر آن، یاوری جز خدای عزّتمند نیابد.

[۲۶۴۲]۵-ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

وقتی وفات حضرت سجّاد علیه السّلام رسید مرا به سینه اش چسباند و سپس فرمود:

پسر جانم تو را سفارش می کنم به چیزی که پدرم علیه السّلام وقتی وفاتش فرارسید به من سفارش کرد همان چیزی که پدر او به آن سفارش کرده بود، پسر جانم مبادا به کسی بیداد کنی که در برابر تو یاوری جز خدا نمی یابد.

[۲۶۴۳]۶- حفص عمر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان- درود

ص: ۲۵

قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: من خاف القصاص كفّ عن ظلم الناس.

[۲۶۴۴]۷- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن إسحاق بن عمّار قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: من أصبح لا ينوي ظلم أحد غفر الله له ما أذنب ذلك اليوم ما لم يسفك دما أو يأكل مال يتيّم حراما.

[۲۶۴۵]۸- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من أصبح لا يهّم بظلم أحد غفر الله ما اجترم.

[۲۶۴۶]۹- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من ظلم مظلّمه أخذ بها في نفسه أو في ماله أو في ولده.

[۲۶۴۷]۱۰- ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: اتّقوا الظّلم، فإنّه ظلمات يوم القيامة.

[۲۶۴۸]۱۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن عيسى، عن منصور، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم اتّقوا الظّلم، فإنّه ظلمات يوم القيامة.

[۲۶۴۹]۱۲- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

ما من أحد يظلم بمظلّمه إلّا أخذه الله بها في نفسه و ماله و أمّا الظّلم الذي بينه و بين الله فإذا تاب غفر الله له.

[۲۶۵۰]۱۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن أبي نجران،

خدا بر او فرمودند: هر کس از قصاص بهر اسد خود را از بیداد به مردم نگاه می دارد.

[۲۶۴۴]۷- اسحاق عمار روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

هر کس صبح کند و بیداد کردن به کسی را قصد نکند، خداوند گناهان آن روزش را می آمرزد، تا وقتی که خونی نریخته و به حرام، مال یتیمی را نخورده باشد.

[۲۶۴۵]۸- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هر کس صبح کند و بیداد کردن به کسی را قصد نکند، خداوند گناهی را که می کند، می آمرزد.

[۲۶۴۶]۹- هشام سالم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس بیداد بکند، به سبب آن در جانش یا مال و فرزنداناش گرفتار می شود.

[۲۶۴۷]۱۰- یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: از بیداد کردن بترسید؛ زیرا که تاریکی روز قیامت است.

[۲۶۴۸]۱۱- هشام سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: از بیداد کردن بترسید که آن تاریکی روز قیامت است.

[۲۶۴۹]۱۲- زراره روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: هیچ کسی بیداد نمی کند مگر این که خدا به سبب آن جان و مالش را گرفتار می کند. اما بیدادی که میان خود و خدایش باشد، اگر توبه کند، خدایش می آمرزد.

[۲۶۵۰]۱۳- عبد الأعلى آزاد شده خاندان سام گفته است: حضرت صادق علیه السلام

عن عمار بن حکیم، عن عبد الأعلى مولى آل سام قال:

قال أبو عبد الله مبتدئاً: من ظلم سَلَطَ اللهُ عليه من يظلمه [أو على عقبه] أو على عقب عقبه قلت: هو يظلم فيسلط الله على عقبه أو على عقب عقبه؟ فقال:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا.

[۲۶۵۱]۱۴- عنه، عن ابن محبوب، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَى نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ فِي مَمْلَكَةِ جَبَّارٍ مِنْ الْجَبَّارِينَ أَنْ آتِ هَذَا الْجَبَّارَ فَقُلْ لَهُ: إِنَّنِي لَمْ أَسْتَعْمَلْكَ عَلَى

سفك الدماء و اتخاذ الأموال و إنما استعملتك لتكف عني أصوات المظلومين فإني لم أدع ظلامتهم و إن كانوا كفارا.

[۲۶۵۲]-۱۵-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن عليّ بن أبي حمزه، عن أبي بصير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من أكل مال أخيه ظلما و لم يردّه إليه أكل جذوه من النار يوم القيامة

[۲۶۵۳]-۱۶-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

العامل بالظلم و المعين له و الراضى به شركاء، ثلاثهم.

[۲۶۵۴]-۱۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عليّ بن الحكم، عن هشام بن سالم قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن العبد ليكون مظلوما فما يزال يدعو حتى يكون ظالما.

ص: ۲۸

آغاز سخن کرده، فرمودند: هر کس بیداد کند خداوند کسی را بر او چیره می کند که به او بیداد کند [یا بر فرزندش] یا بر فرزند فرزندش. او گفته که من عرض کردم:

او بیداد می کند و خدا بیدادگر را بر فرزندش یا بر فرزند فرزندش چیره می کند؟

حضرت فرمودند: خداوند عزّتمند می فرماید: «کسانی که وقتی پس از خودشان فرزندان ناتوان می گذارند، بر آنان می ترسند، باید بترسند و از خدا پروا کرده، سخن استواری بگویند.» [نساء (۴): ۹]

[۲۶۵۱]-۱۴-اسحاق عمّار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که همانا خداوند شکوهمند به پیامبری از پیامبرانش در سرزمین ستمگری از ستمگران وحی کرد که به نزد آن ستمگر برو و به او بگو: من تو را برای خون ریختن و مال گرفتن به کار نگمارده ام. همانا تو را به کار گماردم تا فریاد ستمدیدگان را از من بازداری؛ زیرا من شکایت آنان را وانمی گذارم، اگرچه کافر باشند.

[۲۶۵۲]-۱۵-ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هر کس مال برادرش را به بیداد بخورد و به او بازنگرداند، در روز قیامت پاره ای از آتش را می خورد.

[۲۶۵۳]-۱۶-طلحة زید روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: بیدادگر و یاری رسان و خرسند به آن شریکان همدیگرند.

[۲۶۵۴]-۱۷-هشام سالم گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا بنده گاهی ستمدیده است آن گاه پیوسته دعا می کند تا بیدادگر می شود.

[۲۶۵۵] ۱۸- عده من أصحابنا: عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن أبي نهشل، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال: من عذر ظالما بظلمه سلط الله عليه من يظلمه فإن دعا لم يستجب له و لم يأجره الله على ظلامته.

[۲۶۵۶] ۱۹- عنه، عن محمد بن عيسى، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال: ما انتصر الله من ظالم إلا بظالم، و ذلك قوله عز و جل: **و كَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا**.

[۲۶۵۷] ۲۰- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من ظلم أحدا ففاته فليستغفر الله له فإنه كفاره له.

[۲۶۵۸] ۲۱- أحمد بن محمد الكوفي، عن إبراهيم بن الحسين، عن محمد بن خلف، عن موسى بن إبراهيم المروزي، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من أصبح و هو لا يهّم بظلم أحد غفر الله له ما اجترم.

[۲۶۵۹] ۲۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير قال:

دخل رجلان على أبي عبد الله عليه السلام في مداراه بينهما و معاملته، فلما أن سمع كلامهما قال: أما إنه ما ظفر أحد بخير من ظفر بالظلم أما إن المظلوم يأخذ من دين الظالم أكثر مما يأخذ الظالم من مال المظلوم، ثم قال: من يفعل الشرّ بالناس فلا ينكر الشرّ إذا فعل به أما إنه إنما يحصد ابن آدم ما يزرع و ليس يحصد أحد من المرّ حلوا و لا من الحلوا مرّا فاصطح الرجلان قبل أن يقوما.

[۲۶۵۵] ۱۸- عبد الله سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس برای بیدادگری عذر آورد خداوند کسی را بر او چیره می کند که به او بیداد کند. آن گاه اگر دعا کند مستجاب نشود و خداوند بر شکایتش او را پاداش ندهد.

[۲۶۵۶] ۱۹- ابو بصیر روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: خداوند جز به سبب بیدادگر از بیدادگران انتقام نمی گیرد و این سخن خداوند است که فرمود:

«و چنین برخی بیدادگران را به برخی دیگر وا می گذاریم.» [انعام (۶): ۱۲۹]

[۲۶۵۷] ۲۰- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هر کس به دیگری بیداد کرده و او را

نیافت تا جبران کند، برایش از خدا آمرزش بخواهد تا کفاره بیدادش باشد.

[۲۶۵۸] ۲۱- موسی بن ابراهیم مروزی از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هر کس صبح کند و آهنگ بیداد به کسی نکند، آنچه گناه بکند خدایش می آمرزد.

[۲۶۵۹] ۲۲- ابو بصیر روایت کرده که دو مرد درباره دعوایی در معامله شان به خدمت حضرت صادق علیه السلام آمدند و چون حضرت سخن هر دو را شنید فرمود:

هان که هیچ کسی به خیر نمی رسد چنان که کسی به سبب ستم به آن می رسد. هان که همانا ستمدیده بسیار بیش از مالی که ستمگر از او گرفته از دین ستمگر می گیرد. سپس فرمودند: هر کس با مردم بدی کند، چون با خود او شود آن بدی، زشت نیست. هان که همانا پسر آدم آنچه بکارد، می درود، و هیچ کسی نه از تلخی، شیرینی درویده و نه از شیرینی، تلخی می درود. در این هنگام آن دو مرد پیش از آن که برخیزند، باهم آشتی کردند.

ص: ۳۱

[۲۶۶۰] ۲۳- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن علی بن أسباط، عن ابن مسعود، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من خاف القصاص كفّ عن ظلم الناس.

باب اتباع الهوى

[۲۶۶۱] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن أبي محمد الوائلي قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: احذروا أهواءكم كما تحذرون أعداءكم، فليس شيء أعدى للرجال من اتباع أهوائهم و حصائد ألسنتهم.

[۲۶۶۲] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن عبد الله بن القاسم، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: يقول الله عزّ و جلّ: و عزّتی و جلالی و عظمتی و کبریائی و نوری و علوی و ارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هواه علی هواى إلا شتت علیه أمره و لبست علیه دنياه و شغلت قلبه بها و لم أوته منها إلا ما قدرت له، و عزّتی و جلالی و عظمتی و نوری و علوی و ارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هواه علی هواه إلا استحفظته ملائکتی و کفّلت السیماوات و الأرضین رزقه و کنت له من وراء تجاره کلّ تاجر و أتته الدنیا و هی راغمه.

[۲۶۶۳] ۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن عاصم بن حميد، عن أبي حمزة، عن يحيى بن عقيل قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إنما أخاف عليكم اثنتين: اتباع الهوى و طول الأمل، أما اتباع الهوى، فإنه يصدّ عن الحقّ و أما طول

[۲۶۶۰]۲۳-مردی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

هر کس از قصاص بهر اسد از بیداد کردن به مردم دست می شوید.

پیروی هوس

[۲۶۶۱]۱- ابو محمّد و ابی شعیب گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: از هوس هاتان حذر کنید، چنان که از دشمنانتان حذر می کنید؛ زیرا برای مردم هیچ چیزی دشمن تر از پیروی هوس هاشان و حاصل زبان هاشان نیست.

[۲۶۶۲]۲- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

خداوند عزّت‌مند می فرماید: سوگند به عزّت و شکوه و عظمت و بزرگی و نور و بلندی و والایی ام، هیچ بنده ای هوسش را به هوس من پیش نمی اندازد جز این که کارش را آشفته، دنیایش را پریشان و دلش را مشغول می کنم و به او جز آنچه مقدر کرده ام، نمی دهم، و سوگند به عزّت و شکوه و عظمت و نور و بلندی و والایی ام هیچ بنده ای هوس مرا به هوس خودش پیش نمی اندازد جز این که فرشتگانم را نگاهبانان او قرار داده، آسمان ها و زمین را برای روزی اش به کار می گمارم و در پشت دادوستدش با هر تاجری قرار می گیرم آن گاه دنیا در حالی که از او روگردان است به سویش می رود.

[۲۶۶۳]۳- یحییای عقیل روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: من بر شما از دو چیز می ترسم: پیروی هوس و آرزوی دراز؛ زیرا پیروی هوس از حقّ باز می دارد و آرزوی دراز آخرت را می خراموشاند.

[۲۶۶۴]۴- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن محمّد بن الحسن بن شَمون، عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصمّ، عن عبد الرحمن بن الحجّاج قال:

قال لي أبو الحسن عليه السلام: اتق المرتقى السهل إذا كان منحدره وعرا. قال: و كان أبو عبد الله عليه السلام يقول: لا تدع النفس و هواها فإنّ هواها [في] أرهاها و ترك النفس و ما تهوى أذاها، و كفّ النفس عمّا تهوى دواها.

باب المكر و الغدر و الخديعه

[۲۶۶۵]۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، رفعه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: لو لا أنّ المكر و الخديعه في النار لكنت أمكر الناس.

[۲۶۶۶]۲-علی، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: يجيء كل غادر-يوم القيامة-بإمام مائل شذقه حتى يدخل النار و يجيء كل ناكث بيعه إمام أجذم حتى يدخل النار.

[۲۶۶۷]۳-عنه، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ليس منا من ماكر مسلما.

[۲۶۶۸]۴-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن يحيى، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن قريتين من أهل الحرب لكل واحد منهما ملك على حده، اقتلوا ثم اصطلحوا، ثم إن أحد الملكين غدر بصاحبه فجاء إلى المسلمين فصالحهم على أن يغزو معهم تلك المدينة؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام: لا ينبغي للمسلمين أن يغدروا و لا يأمرؤا بالغدر و لا يقاتلوا مع الذين غدروا و لكنهم يقاتلون

ص: ۳۴

[۲۶۶۴]۴-عبد الرحمن حجاج گفت: حضرت ابو الحسن عليه السلام به من فرمودند:

از بالا رفتن آسان پروا کن اگر فرو آمدنش دشوار است. راوی گفته است که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: نفس را با هوسش را رها نکن؛ زیرا هوس نفس، نابودی آن است و رها کردن نفس با آنچه می خواهد، آزار آن. در حالی که بازداشتن نفس از آنچه هوس می کند، دواى آن است.

فریفتن، خیانت و نیرنگ

[۲۶۶۵]۱-هشام سالم حدیثی را به امیر مؤمنان علیه السلام رسانده که فرموده اند: اگر فریب و نیرنگ در دوزخ نبودند من فریبکارترین مردم می شدم.

[۲۶۶۶]۲-سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: در روز قیامت هر خیانت کاری با پیشوایی کج دهان می آید و به دوزخ می رود و هر پیمان شکنی با امامی دست بریده می آید و به دوزخ می رود.

[۲۶۶۷]۳-سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: از ما نیست کسی که مسلمانی را بفریبد.

[۲۶۶۸]۴-طلحه زید گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره دو شهر از کافران حربی پرسیدم: هر کدام از شهر یاران آن دو شهر باهم می جنگند و سپس صلح می کنند. آن گاه یکی از آن دو دیگری را فریب داده، به نزد مسلمانان می آید و با آنان پیمان می بندد که به همراه ایشان با آن شهر بجنگد؟ حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

برای مسلمانان سزاوار نیست که خیانت کنند و به خیانت فرمان دهند و همراه با

ص: ۳۵

المشركين حيث وجدوهم و لا يجوز عليهم ما عاهد عليه الكفار.

[۲۶۶۹]۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن الحسن بن شَمون، عن عبد الله بن عمرو بن الأشعث، عن عبد الله بن حماد الأنصاري، عن يحيى بن عبد الله بن الحسن، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: يجيء كل غادر بإمام يوم القيامة مائلا شذقه حتى يدخل النار.

[۲۶۷۰]۶-علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن علي بن أسباط، عن عمه يعقوب بن سالم، عن أبي الحسن العبدی، عن سعد بن طريف، عن الأصمغ بن نباته قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام ذات يوم و هو يخطب على المنبر بالكوفة: يا أيها الناس لو لا - كراهيه الغدر كنت من أدهى الناس، ألا إن لكل غدره فجره و لكل فجره كفره، ألا و إن الغدر و الفجور و الخيانه فى النار.

باب الكذب

[۲۶۷۱]۱-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن إسحاق بن عمار، عن أبي النعمان قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: يا أبا النعمان لا تكذب علينا كذبه فتسلب الحنيفيه، و لا تطلبن أن تكون رأسا فتكون ذنبا، و لا تستأكل الناس بنا فتفتقر، فإنك موقوف لا محاله و مسئول، فإن صدقت صدقناك و إن كذبت كذبناك.

[۲۶۷۲]۲-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن سيف بن عميره، عن عمه حذثه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

كان علي بن الحسين صلوات الله عليهما يقول لولده: اتقوا الكذب، الصغیر

ص: ۳۶

كسانی که خیانت می کنند، بجنگند. آنان با مشرکان می جنگند هر کجا که ایشان را بیابند. و برای آنان اهمیتی ندارد آنچه کافران بر آن پیمان بسته اند.

[۲۶۶۹]۵-عبد الله حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: در روز قیامت هر خیانت کاری با پیشوایی کج دهان می آید و به دوزخ می رود.

[۲۶۷۰]۶-اصمغ بن نباته روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام روزی بر منبر کوفه خطبه ای خواند و فرمود ای مردم اگر خیانت

زشت نبود من از زیرک ترین مردمان بودم. همانا برای هر خیانتی گناهی است و برای هر گناهی، کفری است.

هان که خیانت و گناه و فریب کاری در دوزخ اند.

دروغ

[۲۶۷۱] ۱- ابو نعمان گفته است: حضرت باقر علیه السلام فرمودند: ای ابو نعمان بر ما یک دروغ هم نبند. که دین از تو گرفته می شود. و هیچ گاه نخواه سرباشی که دم می گردی. و به سب ما مردم را نخور که نیازمند می شوی؛ زیرا روزی به ناچار تو را می ایستاند و بازخواست می شوی. که اگر راست بگویی ما تو را تصدیق کنیم و اگر دروغ بگویی تکذیب می کنیم.

[۲۶۷۲] ۲- مردی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت سجاد علیه السلام به فرزندانش می فرمود: از دروغ پروا کنید. از کوچک و بزرگ آن و در هر جدی

ص: ۳۷

منه و الکبیر فی کلّ جدّ و هزل، فإنّ الرّجل إذا کذب فی الصّیغیر اجتری علی الکبیر أما علمتم أنّ رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم قال: ما یزال العبد یصدق حتّی ینکته الله صدّیقا و ما یزال العبد ینکذب حتّی ینکته الله کذّابا.

[۲۶۷۳] ۳- عنه، عن عثمان بن عیسی، عن ابن مسکان، عن محمّد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ جعل للشّرّ أفعالا و جعل لمفاتیح تلك الأفعال الشرّاب، و الکذب شرّ من الشرّاب.

[۲۶۷۴] ۴- عنه، عن أبیه، عن عمّن ذکره، عن محمّد بن عبد الرّحمن بن أبی لیلی، عن أبیه، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

إنّ الکذب هو خراب الإیمان.

[۲۶۷۵] ۵- الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، و علی بن محمّد، عن صالح بن أبی حمّاد، جمیعا عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبی خدیجه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

الکذب علی الله و علی رسوله صلّی الله علیه و اله و سلّم من الكبائر.

[۲۶۷۶] ۶- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن أبان الأحمر، عن فضیل بن یسار، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

إنّ أوّل من ینکذب الکذّاب الله عزّ و جلّ، ثمّ الملکان اللذان معه، ثمّ هو یعلم أنّه کاذب.

[۲۶۷۷] ۷- علی بن الحکم، عن أبان، عن عمر بن یزید قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إِنَّ الكَذَّابَ يهلك بالبينات و يهلك أتباعه بالشبهات.

ص: ٣٨

و شوخی ای؛ زیرا شخص وقتی در موضوع کوچکی دروغ می گوید به دروغ گفتن در موضوع بزرگ گستاخ می شود. مگر نمی دانید که رسول خدا فرمودند:

وقتی بنده ای هماره راست گوید خدا او را از راست گویان می نویسد و هرگاه بنده ای هماره دروغ گوید خدا او را از دروغ گویان می نویسد.

[٢٦٧٣]٣- محمد مسلم روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: همانا خداوند عزتمند برای بدی، قفل هایی نهاده که کلید آن قفل ها شراب است. ولی دروغ بدتر از شراب است.

[٢٦٧٤]٤- عبد الرحمن ابو لیلی روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

همانا دروغ، خرابی ایمان است.

[٢٦٧٥]٥- ابو خدیجه روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: دروغ بستن به خدا و به رسولش از گناهان کبیره است.

[٢٦٧٦]٦- فضیل یسار روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: همانا نخستین کسی که دروغ گو را تکذیب می کند، خداوند شکوهمند است. سپس دو فرشته ای که با او بوده اند. و سپس خودش می فهمد که او دروغ گو است.

[٢٦٧٧]٧- عمر یزید گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا دروغ گو با برهان هلاک می شود و پیروانش با شبهات.

ص: ٣٩

[٢٦٧٨]٨- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن ابی نجران، عن معاویه بن وهب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إِنَّ آیه الكَذَّابِ بَأَن يَخْبِرَكَ خَبِر السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ فَإِذَا سَأَلْتَهُ عَنِ حَرَامِ اللَّهِ وَ حَلَالِهِ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ شَيْءٌ.

[٢٦٧٩]٩- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن ابی عمیر، عن منصور بن یونس، عن أبی بصیر قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إِنَّ الكَذْبَةَ لِتَفْطَرِ الصَّائِمَ، قَلْتُ: وَ أَيْنَا لَا يَكُونُ ذَلِكَ مِنْهُ؟ قَالَ: لَيْسَ حَيْثُ ذَهَبَتْ إِنْمَا ذَلِكَ الكَذْبُ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْأَنْمَةِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ.

[۲۶۸۰] ۱۰- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن بعض أصحابه، رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال:

ذكر الحائك لأبي عبد الله عليه السلام أنه ملعون فقال: إنما ذاك الذي يحوك الكذب على الله و على رسوله صلى الله عليه و اله و سلم.

[۲۶۸۱] ۱۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن القاسم بن عروه، عن عبد الحميد الطائي، عن الأصبع بن نباته قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا يجد عبد طعم الإيمان حتى يترك الكذب هزله و جدّه.

[۲۶۸۲] ۱۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الرحمن بن الحجاج قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الكذاب هو الذي يكذب في الشيء؟ قال: لا، ما من أحد إلا يكون ذلك منه و لكن المطبوع على الكذب.

ص: ۴۰

[۲۶۷۸] ۸- معاوية و هب گفت: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم می فرماید: همانا نشانه دروغ گو این است که از اخبار آسمان و زمین و خاور و باختر سخن می گوید ولی درباره حرام و حلال خدا از او پرسی چیزی ندارد که بگوید.

[۲۶۷۹] ۹- ابو بصیر گفت: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم می فرماید: همانا یک دروغ روزه دار را باطل می کند. من عرض کردم: ولی در کدام یک از ما دروغ نیست؟! فرمودند: چنان نیست که تو فکر می کنی. مقصود من دروغ بستن به خدا و فرستاده اش و به امامان- درود خدا بر او و بر آنان- است.

[۲۶۸۰] ۱۰- یکی از اصحاب حدیثی بریده سند روایت کرده که در نزد حضرت صادق عليه السلام گفته شد: سخن بافت نفرین شده است. حضرت فرمودند:

همانا نفرین شده کسی است که به خدا و فرستاده اش سخن بیافد.

[۲۶۸۱] ۱۱- اصبع نباته روایت کرده که امیر مؤمنان عليه السلام فرمودند: هیچ بنده ای تا دروغ را رها نکند چه به شوخی و چه به جدّ مزه ایمان را نمی چشد.

[۲۶۸۲] ۱۲- عبد الرحمن حجاج گفت: از حضرت صادق عليه السلام پرسیدم:

دروغ گو کسی است که درباره چیزی دروغ می گوید؟ فرمودند: نه، کسی نیست که چیزی از دروغ در او نباشد، بلکه دروغ گو کسی است که بر دروغ سرشته شده باشد.

[۲۶۸۳] ۱۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن الحسن بن ظريف، عن أبيه، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال عيسى ابن مريم عليهما السلام: من كثر كذبه ذهب بهاؤه.

[۲۶۸۴] ۱۴- عنه، عن عمرو بن عثمان، عن محمد بن سالم، رفعه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: ينبغي للرجل المسلم أن يجتنب مواخاه الكذاب، فإنه يكذب حتى يجيء بالصّدق فلا يصدق.

[۲۶۸۵] ۱۵- عنه، عن ابن فضال، عن إبراهيم بن محمد الأشعري، عن عبيد بن زراره قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ ممَّا أعان الله [به] على الكذابين التسيان.

[۲۶۸۶] ۱۶- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أبي يحيى الواسطي، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الكلام ثلاثة: صدق و كذب و إصلاح بين الناس قال: قيل له: جعلت فداك ما الإصلاح بين الناس؟ قال: تسمع من الرجل كلاما يبلغه فتخبث نفسه فتلقاه فتقول: سمعت من فلان قال فيك من الخير كذا و كذا، خلاف ما سمعت منه.

[۲۶۸۷] ۱۷- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن حماد بن عثمان، عن الحسن الصّيقلي قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إننا قد روينا عن أبي جعفر عليه السلام في قول يوسف عليه السلام:

أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ؟ فقال: و الله ما سرقوا و ما كذب، و قال إبراهيم عليه السلام: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَيَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ؟ فقال: و الله ما فعلوا و ما كذب، قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: ما عندكم فيها يا صيقل؟ قال: فقلت:

ما عندنا فيها إلا التسليم، قال: فقال: إنَّ الله أحبّ اثنين و أبغض اثنين أحبّ

[۲۶۸۳] ۱۳- مردی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که عیسیای مریم علیه السلام فرمودند: هر کس دروغش بسیار شود، ارجش از میان می رود.

[۲۶۸۴] ۱۴- محمّد سالم حدیثی را به امیر مؤمنان علیه السلام رسانده که فرموده اند:

برای مرد مسلمان سزاوار است که از برادری با دروغ گو دوری کند؛ زیرا او دروغ می گوید و چون راست بگوید پذیرفته نمی

شود.

[۲۶۸۵] ۱۵- عیید زراره گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا از چیزهایی که خدا به سبب آن دروغ گو را یاری می کند، فراموشی است.

[۲۶۸۶] ۱۶- یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

سخن سه گونه است: راست، دروغ و آشتی دادن میان مردم. کسی به ایشان عرض کرد: جانم فدایت آشتی دادن میان مردم چیست؟ فرمودند: از شخصی سخنی می شنوی که اگر به گوش او برسد، بددل می شود ولی چون تو او را بینی، می گویی: از فلانی شنیدم که درباره تو نیکی ها می گفت خلاف چیزی که از آن شخص شنیده بودی.

[۲۶۸۷] ۱۷- حسن صیقل گفته است: به صورت صادق علیه السّلام عرض کردم: به ما روایت کرده اند که حضرت باقر علیه السّلام درباره این گفتار یوسف علیه السّلام «ای کاروانیان همانا شما دزد هستید.» فرمودند: به خدا سوگند که آنان چیزی ندزدیدند و او هم دروغ نگفت. و درباره گفتار ابراهیم علیه السّلام: «بلکه بزرگ ایشان آن کار کرده است.

خودتان از آنان پرسید اگر به سخن درمی آیند.» [انییا (۲۱): ۶۳] فرمودند: به خدا سوگند که آنان نکردند و او نیز دروغ نگفت. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ای صیقل نظر شما چیست؟ من عرض کردم: ما تسلیم هستیم. حضرت فرمودند:

همانا خدا دو چیز را دوست دارد و دو چیز را دشمن. خرامان رفتن در برابر

ص: ۴۳

الخطر فيما بين الصّيفين و أحبّ الكذب في الإصلاح و أبغض الخطر في الطّرات و أبغض الكذب في غير الإصلاح، إنّ إبراهيم عليه السّلام إنّما قال: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا إِرَادَةَ الإِصْلَاحِ وَ دَلَالَهُ عَلَى أَنَّهُمْ لَا يَفْعَلُونَ، وَ قَالَ يَوْسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِرَادَةَ الإِصْلَاحِ.

[۲۶۸۸] ۱۸- عنه، عن أبيه، عن صفوان، عن أبي مَخْلَدِ السَّرَّاجِ، عن عيسى بن حسان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: كلّ كذب مسؤل عنه صاحبه يوما إلّا [كذبا] في ثلاثه: رجل كائد في حربه فهو موضوع عنه، أو رجل أصلح بين اثنين يلقي هذا، بغير ما يلقي به هذا يريد بذلك الإصلاح ما بينهما، أو رجل وعد أهله شيئا و هو لا يريد أن يتمّ لهم.

[۲۶۸۹] ۱۹- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

المصلح ليس بكذاب.

[۲۶۹۰] ۲۰- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن عبد الله بن يحيى الكاهلي، عن محمّد بن مالك، عن

عبد الأعلى مولى آل سام قال: حدّثني أبو عبد الله عليه السلام بحديث، فقلت له:

جعلت فداك أليس زعمت لى السّياعه كذا و كذا؟ فقال: لا، فعظم ذلك علىّ، فقلت: بلى و الله زعمت، فقال: لا- و الله ما زعمته، قال: فعظم علىّ فقلت: جعلت فداك بلى و الله قد قلته، قال: نعم قد قلته أما علمت أنّ كلّ زعم فى القرآن كذب.

[۲۶۹۱] ۲۱- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن على بن أسباط،

ص: ۴۴

صف دشمن و دروغ در اصلاح را دوست می دارد ولی خرامان رفتن در راه ها و دروغ در جز اصلاح را دشمن می دارد. همانا ابراهیم علیه السّلام به جهت اصلاح و نشان دادن عدم توانایی آن ها بر سخن گفتن بود که فرمود: «بلکه آن کار را این بزرگ شان انجام داد.» و یوسف علیه السّلام نیز به قصد اصلاح آن سخن را گفت.

[۲۶۸۸] ۱۸- عیسیٰ حسان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید:

روزی از صاحب هر دروغی بازخواست می شود مگر در سه مورد: مردی که در جنگ خود نیرنگ می زند که این دروغ از او برداشته شده است و مردی که میان دو نفر آشتی اندازد، با این چیزی بگوید و با دیگری چیز دیگر، و از این کار آشتی میان آن دو را قصد کند. و مردی که به خانواده اش وعده می دهد ولی نمی خواهد آن را به انجام برساند.

[۲۶۸۹] ۱۹- معاویة عمّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

اصلاح گر، دروغ گو نیست.

[۲۶۹۰] ۲۰- عبد الأعلى هم پیمان خاندان سام گفت: حضرت صادق علیه السّلام حدیثی به من فرمود و من عرض کردم: جانم فدایت آیا هم اکنون درباره من چنین و چنان گمان نکردی. فرمودند: نه. برای من گران آمد، پس عرض کردم:

چرا به خدا سوگند گمان کردید. فرمودند: نه به خدا سوگند من چنین گمانی نکردم. این بر من گران آمد و عرض کردم: جانم فدایت چرا به خدا سوگند چنین فرمودی. فرمودند: بله من این را گفتم مگر نمی دانی که هر گمانی در قرآن دروغ است.

[۲۶۹۱] ۲۱- ابو اسحاق خراسانی روایت کرده که امیر مؤمنان- درود خدا بر او-

ص: ۴۵

عن أبی إسحاق الخراسانی قال:

كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول: إياكم و الكذب، فإنّ كلّ راج طالب و كلّ خائف هارب.

[۲۶۹۲] ۲۲- أبو على الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبار، عن الحجّال، عن ثعلبه، عن معمر بن عمرو، عن عطاء، عن أبی عبد الله عليه

السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لا كذب على مصلح، ثم تلا: أَيْتُهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَلسَّارِقُونَ ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ مَا سَرَقُوا وَ مَا كَذَبُوا، ثُمَّ تَلَا: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْتَلَوْهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ مَا فَعَلُوهُ وَ مَا كَذَبُوا.

باب ذى اللسانين

[٢٦٩٣] ١- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن عون القلانسي، عن ابن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من لقي المسلمين بوجهين و لسانين جاء يوم القيامة و له لسانان من نار.

[٢٦٩٤] ٢- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن أبي شيبه، عن الزهرى، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

بئس العبد عبد يكون ذا وجهين و ذا لسانين، يطرى أخاه شاهدا و يأكله غائبا، إن أعطى حسده و إن ابتلى خذله.

[٢٦٩٥] ٣- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن علي بن أسباط، عن عبد الرحمن بن حماد، رفعه قال:

قال الله تبارك و تعالى لعيسى ابن مريم عليه السلام: يا عيسى ليكن لسانك فى السرّ و العلانيه لسانا واحدا و كذلك قلبك، إني أحذرك نفسك و كفى بى

ص: ٤٦

می فرمود: از دروغ پرهیزید؛ زیرا هر امیدواری، جوینده است و هر ترسانی، گریزان.

[٢٦٩٢] ٢٢- عطا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

بر اصلاح گر دروغی نیست. سپس این آیه را خواندند: «ای کاروانیان همانا شما دزدید.» و فرمودند: به خدا سوگند آنان چیزی نزدیدند و او هم دروغ نگفت.

سپس این آیه را خواندند: «بلکه بزرگ ایشان این کار کرده است از آنان پیرسید اگر به سخن درمی آیند.» و فرمودند: به خدا سوگند او آن کار را نکرد و او نیز دروغ نگفت.

دوزبانی

[٢٦٩٣] ١- ابن ابو يعفور روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

هر کس مسلمانان را با دو چهره و دو زبان دیدار کند در روز قیامت در حالی وارد می شود که دو زبان آتشین دارد.

[۲۶۹۴] ۲- زهری روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: چه بنده بدی است بنده ای که دارای دو چهره و دو زبان باشد. برادر را در حضورش بستاید و در غیابش بخورد. اگر عطایی به او شود، حسد ورزد و اگر گرفتار شود، تنهایش بگذارد.

[۲۶۹۵] ۳- عبد الرّحمان حمّاد حدیثی بریده سند روایت کرده که خداوند پاک و والا به عیسای مریم علیهم السّلام فرمود: ای عیسی زبانت در نهان و در آشکار یک زبان باشد و همین طور دلت. من تو را از نفس خودت برحذر می دارم و همین بس که من

ص: ۴۷

خیرا، لا یصلح لسانان فی فم واحد و لا سیفان فی غمد واحد و لا قلبان فی صدر واحد، و كذلك الأذهان.

باب الهجره

[۲۶۹۶] ۱- الحسین بن محمّد، عن جعفر بن محمّد، عن القاسم بن الرّبیع، و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، رفعه، قال فی وصیّه المفضّل:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: لا یفترق رجلان علی الهجران إلاّ استوجب أحدهما البراءة و اللّعه و ربّما استحقّ ذلك كلاهما، فقال له معتب: جعلنی الله فداك هذا الظّالم فما بال المظلوم؟ قال: لأنّه لا یدعو أخاه إلى صلته و لا یتغامس له عن كلامه، سمعت أبي يقول: إذا تنازع اثنان فعازّ أحدهما الآخر فلیرجع المظلوم إلى صاحبه حتّى یقول لصاحبه: أي أخی أنا الظّالم، حتّى یقطع الهجران بینه و بین صاحبه، فإنّ الله تبارک و تعالی حکم عدل یأخذ للمظلوم من الظّالم.

[۲۶۹۷] ۲- علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، و محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن ابی عمیر، عن هشام بن الحکم، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم: لا هجره فوق ثلاث.

[۲۶۹۸] ۳- حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمّد بن سماعه، عن وهیب بن حفص، عن أبی بصیر قال:

سألت أبا عبد الله علیه السّلام عن الرّجل یصرم ذوی قرابته ممّن لا یدعی الحقّ؟ قال: لا ینبغی له أن یصرمه.

[۲۶۹۹] ۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علیّ بن حدید، عن عمّه مرّام بن حکیم قال:

ص: ۴۸

آگاه باشم. که نه دو زبان در یک دهان شایسته است، نه دو شمشیر در یک غلاف و نه دو قلب در یک سینه. و همین طور است

چندین اندیشه که در یک سر نمی گنجد.

قهر و جدائی

[۲۶۹۶]۱- در وصیت مفضل آمده است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: دو شخص به قصد بریدن از هم جدا نمی شوند مگر این که یکی از آن دو سزاوار بیزاری و نفرین می شود و چه بسا هر دو سزاوار آن گردند.

معتب به ایشان عرض کرد: خدا مرا فدای شما کند یکی که ستمکار است.

هیچ، ولی گناه ستمدیده چیست؟ فرمودند: زیرا او برادرش را به پیوستن فرا نمی خواند و سخنش را فراموش نمی کند. من شنیدم که پدرم می فرمود: وقتی دو تن باهم بستیزند و یکی از آن دو بر دیگری چیره شود باید ستمدیده به سوی رفیقش بازگشته، به او بگوید: بله برادر، من ستمکارم. تا جدایی میان او و رفیقش پایان یابد؛ زیرا خداوند پاک و والا داوری عادل است که حق ستمدیده را از ستمکار می گیرد.

[۲۶۹۷]۲- هشام حکم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هیچ قهر و جدایی ای نباید بیشتر از سه روز باشد.

[۲۶۹۸]۳- ابو بصیر گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره شخصی پرسیدم که از خویشانش به جهت این که حق را نمی شناسند می برد؟ فرمودند: شایسته نیست که از آنان ببرد.

[۲۶۹۹]۴- مرزم حکیم گفته است: نزد حضرت صادق علیه السلام مردی از اصحابمان

ص: ۴۹

کان عند أبي عبد الله عليه السلام رجل من أصحابنا يلقب شلقان و كان قد صيره في نفقة و كان سي الخلق فهجره، فقال لي يوما: يا مرزم [و] تكلم عيسى؟ فقلت: نعم، فقال: أصبت لا خير في المهاجرة.

[۲۷۰۰]۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن أبي سعيد القمطاط، عن داود بن كثير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال أبي عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: أيما مسلمين تهاجرا فمكثا ثلاثا لا- يصطلحان إلا- كانا خارجين من الإسلام و لم يكن بينهما ولاية فأيهما سبق إلى كلام أخيه كان السابق إلى الجنة يوم الحساب.

[۲۷۰۱]۶- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن الشيطان يغري بين المؤمنين ما لم يرجع أحدهم عن دينه، فإذا فعلوا ذلك استلقى على قفاه و تمدد، ثم قال: فزت، فرحم الله امرأ ألف بين ولتين لنا، يا معشر المؤمنين تألفوا و تعاطفوا.

[۲۷۰۲]۷-الحسین بن محمّد، عن علی بن محمّد بن سعید، عن محمّد بن مسلم، عن محمّد بن محفوظ، عن علی بن النّعمان، عن ابن مسکان، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

لا یزال إبلیس فرحاً ما اهتجر المسلمان، فإذا التقی اصطکک رکبته و تخلّعت أوصاله و نادى یا ویله، ما لقی من الثّبور.

باب قطیعه الرّحم

[۲۷۰۳]۱-علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن عمر بن أذینه،

ص: ۵۰

سکونت داشت که لقبش شلقان بود و حضرت او را مأمور هزینة های خانه اش کرده بود ولی او بد اخلاق بود و من از او قهر کرده بودم. روزی حضرت به من فرمودند: ای مرازم آیا با عیسی سخن می گویی؟ من عرض کردم: بله. فرمودند:

کار درستی می کنی؛ زیرا خیری در جدایی نیست.

[۲۷۰۰]۵-داود کثیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پدرشان فرمودند:

رسول خدا فرمودند: هر دو مسلمانی که از یکدیگر جدا شوند و سه روز بر آن حال بمانند و آشتی نکنند- اگر از اسلام بیرون نروند و میان شان ولایتی نباشد- هر کدام از آن دو که به سخن گفتن با برادرش پیشی بگیرد در روز حساب به سوی بهشت پیشی می گیرد.

[۲۷۰۱]۶-زراره روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: همانا شیطان میان مؤمنان برای این که یکی از آنان از دین بیرون برود دشمنی می اندازد. و چون آنان با همدیگر دشمنی کنند به پشت می خوابد و خمیازه کشید، می گوید: موفق شدم. پس خدا بیا مرزد مردی را که میان دو دوست ما پیوند دهد. ای گروه مؤمنان با همدیگر پیوندید و مهربان کنید.

[۲۷۰۲]۷-ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هماره ابلیس شادمان است وقتی که دو مسلمان از هم قهرند. ولی چون همدیگر را دیدار کنند زانوانش می لرزد و بندهای تنش از هم جدا شده، فریاد می زند: وای بر او که چه نابودی ای خواهد دید.

گسستن پیوند خویشاوندی و قطع رحم

[۲۷۰۳]۱-مسمع عبد الملک از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا

ص: ۵۱

عن مسمع بن عبد الملک، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم في حديث ألا إن في التَّبَاغُضِ الحَالِقَهُ، لا أعنى حَالِقَهُ الشَّعْر و لكن حَالِقَهُ الدِّين

[٢٧٠٤] ٢- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن علي، عن محمد بن الفضيل، عن حذيفة بن منصور قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: اتقوا الحالق، فإنها تميت الرجال، قلت: و ما الحالق؟ قال: قطيعه الرّحم.

[٢٧٠٥] ٣- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عثمان بن عيسى، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: إن إخوتي و بنى عمى قد ضيقوا على الدار و الجثوني منها إلى بيت و لو تكلمت أخذت ما فى أيديهم، قال: فقال لى: اصبر، فإن الله سيجعل لك فرجا قال: فانصرفت و وقع الوباء فى سنة إحدى و ثلاثين و [مائة] فماتوا و الله كلهم فما بقى منهم أحد، قال: فخرجت فلما دخلت عليه قال: ما حال أهل بيتك؟ قال قلت له: قد ماتوا و الله كلهم، فما بقى منهم أحد، فقال: هو بما صنعوا بك و بعقوقهم إياك و قطع رحمهم بتروا أتحبّ أنّهم بقوا و أنّهم ضيقوا عليك؟ قال قلت: إى و الله.

[٢٧٠٦] ٤- عنه، عن أحمد، عن الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي عبيدة، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

فى كتاب على عليه السلام ثلاث خصال لا يموت صاحبهنّ أبدا حتى يرى و بالهنّ:

البغى و قطيعه الرّحم و اليمين الكاذبه، يبارز الله بها و إنّ أعجل الطّاعه ثوابا لصله الرّحم، و إنّ القوم ليكونون فجارا فيتواصلون فتنمى أموالهم و يثرون

ص: ٥٢

در حدیثی فرمودند: همانا در دشمنی با یکدیگر تراشیدنى است. مقصودم تراشیدن مو نیست بلکه تراشیدن دین است.

[٢٧٠٤] ٢- حذیفه منصور روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: از آن تراشنده پروا کنید؛ زیرا مردان را می میراند. من عرض کردم: آن تراشنده چیست؟ فرمودند: قطع رحم.

[٢٧٠٥] ٣- یکی از اصحاب گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:

برادران و پسرعموهایم خانه را بر من تنگ کرده، از آن خانه مرا به یک اتاق انداخته اند ولی من اگر به سخن درآیم آنچه در دستشان است می گیرم، او گفته است که حضرت به من فرمودند: شکبیا باش که خداوند برایت گشایشی خواهد نهاد. او گفته است: من باز گشتم آن گاه در سال [صد و] سی و یک و با افتاد و به خدا سوگند همه ایشان مردند و یکی شان هم نماند. پس بیرون آمدم و چون به خدمت حضرت رفتم، فرمودند: حال خاندانت چگونه است؟ من عرض کردم:

به خدا سوگند همه شان مردند و یکی شان هم نمانده است. فرمودند: این به سبب کاری است که با تو کردند. آنان به سبب بی حرمتی شان به تو و قطع رحم شان نابود شدند، آیا دوست داری که آنان می ماندند و بر تو تنگ می گرفتند؟ من عرض

کردم: آری به خدا سوگند.

[۲۷۰۶]۴- ابو عبیده روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: در کتاب علی علیه السّلام سه خصلت آمده که تا صاحبشان پیامد تلخ آن را نبیند نمی میرد: ستم، قطع رحم و سوگند دروغی که به سبب آن به جنگ خدا برود. و همانا شتابان ترین اطاعت از جهت پاداش، صلّه رحم است. همانا مردمی گناهکارند ولی باهم صلّه رحم می کنند و آن گاه مالشان رشد کرده، ثروتشان بسیار می شود.

ص: ۵۳

و إنّ الیمین الکاذبه و قطیعه الرّحم لتذران الدّیار بلاقع من أهلها و تنقل الرّحم و إنّ نقل الرّحم انقطاع النّسل.

[۲۷۰۷]۵- علی بن ابراهیم، عن صالح بن السّندی، عن جعفر بن بشیر، عن عنبسه العابد قال:

جاء رجل فشکا إلى أبی عبد الله علیه السّلام أقاربه، فقال له: اکظم غیظک و افعّل، فقال: إنّهم يفعلون و يفعلون، فقال: أتريد أن تكون مثلهم فلا ينظر الله إليکم.

[۲۷۰۸]۶- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التّوفلی، عن السّکونی، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: لا تقطع رحمک و إن قطعتک.

[۲۷۰۹]۷- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد الله، عن أبيه رفعه، عن أبی حمزه الثّمالی قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام في خطبته: أعوذ بالله من الدّنوب التي تعجّل الفناء، فقام إليه عبد الله بن الكوّاء الیشکری فقال: يا أمير المؤمنين أو تكون ذنوب تعجّل الفناء؟ فقال: نعم و يلك قطیعه الرّحم، إنّ أهل البيت لیجتمعون و يتواسون و هم فجره فیرزقهم الله و إنّ أهل البيت لیفترقون و یقطع بعضهم بعضا فیحرمهم الله و هم أتقیاء.

[۲۷۱۰]۸- عنه، عن ابن محبوب، عن مالک بن عطیّه، عن أبی حمزه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: إذا قَطَعوا الأرحام جعلت الأموال في أيدي الأشرار.

ص: ۵۴

و سوگند دروغ و قطع رحم سرزمین ها را از اهل آن خالی می کند و خویشاوندی را از جا برمی کند و همانا از جای برکندن خویشاوندی، بریده شدن نسل است.

[۲۷۰۷]۵- عنبسه عابد روایت کرده که مردی در خدمت حضرت صادق علیه السّلام از خویشانش شکایت کرد. حضرت به او فرمود: خشمتم را فروخور و هر کاری خواهی بکن. او عرض کرد: آنان چنین و چنان می کنند. حضرت فرمودند: آیا می خواهی

مانند آنان گردی و خداوند به شما ننگرد؟

[۲۷۰۸] ۶- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: از خویشانت نبر اگرچه آنان از تو ببرند.

[۲۷۰۹] ۷- ابو حمزه ثمالی روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه ای فرمودند: به خدا پناه می برم از گناهایی که نابودی را به شتاب درمی آورند.

عبد الله بن کواء یشکری برخاسته، عرض کرد: ای امیر مؤمنان مگر گناهی هست که نابودی را به شتاب در آورد؟ فرمودند: بله وای بر تو! آن گناه، قطع رحم است.

همانا خاندانی گرد هم می آیند و به یکدیگر یاری می رسانند و با این که گناهکارند خداوند روزی شان می رساند. ولی خاندانی از هم جدا می شوند و از همدیگر می برند و با این که پرهیزگارند خداوند محرومشان می کند.

[۲۷۱۰] ۸- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: چون خویشاوندی قطع گردید، اموال در دست اشرار قرار داده شد.

ص: ۵۵

باب العقوق

[۲۷۱۱] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان، عن حدید بن حکیم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أدنى العقوق أف، ولو علم الله عزّ وجلّ شيئاً أهون منه لهنى عنه.

[۲۷۱۲] ۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن عبد الله بن المغیره، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: كن بارًا و اقتصر على الجنّة و إن كنت عاقًا [فظًا] فاقصر على النار.

[۲۷۱۳] ۳- أبو علی الأشعری، عن الحسن بن علی الكوفی، عن عیسی بن هشام، عن صالح الحداء، عن یعقوب بن شعیب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا كان يوم القيامة كشف غطاء من أعطيه الجنّة فوجد ريحها من كانت له روح من مسيره خمسمائه عام إلاّ صنف واحد، قلت: من هم؟ قال: العاقّ لوالديه.

[۲۷۱۴] ۴- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التوفلی، عن السکونی، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: فوق كلّ ذی برّ، حتّى یقتل الرجل فی سبیل الله، فإذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه

بَرِّ، وَإِنَّ فَوْقَ كُلِّ عَقُوقٍ عَقُوقًا حَتَّى يَقْتُلَ الرَّجُلَ أَحَدَ وَالِدَيْهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَلَيْسَ فَوْقَهُ عَقُوقٌ.

[۲۷۱۵] ۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن سيف بن عميره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من نظر إلى أبيه نظر مآقت و هما ظالمان له، لم يقبل الله له صلاة.

[۲۷۱۶] ۶- عنه، عن محمد بن علي، عن محمد بن فرات، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۵۶:

نافرمانی از پدر و مادر

[۲۷۱۱] ۱- حدید حکم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: کم ترین نافرمانی از پدر و مادر، گفتن آف است. و اگر خداوند عزتمند چیزی کم تر از آف گفتن می دانست از آن بازمی داشت.

[۲۷۱۲] ۲- عبد الله مغیره از حضرت ابو الحسن علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: حرمت گزار باش و به بهشت قناعت کن و اگر بی حرمت و خشن باشی، به آتش قناعت کن.

[۲۷۱۳] ۳- یعقوب شعیب روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

چون روز قیامت شود پرده ای از پرده های بهشت کنار می رود و هر جاننداری بوی آن را از فاصله ای پانصد ساله درمی یابد جز یک دسته از جانداران. من عرض کردم: چه کسانی؟ فرمودند: نافرمانان از پدر و مادر.

[۲۷۱۴] ۴- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: فرای نیکی هر نیکوکاری، نیکی ای هست. مگر وقتی که شخص در راه خدا کشته شود که چون در راه خدا کشته شود فراتر از او نیکی ای نیست. و همانا فراتر از هر نافرمانی، نافرمانی ای است مگر وقتی که شخصی یکی از والدین اش را بکشد که چون چنین کند فراتر از آن، نافرمانی ای نیست.

[۲۷۱۵] ۵- سیف عمیره روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس خشمگینانه به پدر و مادرش بنگرد- اگر چه آنان به او ستم کرده باشند- خداوند نمازش را نمی پذیرد.

[۲۷۱۶] ۶- محمد فرات از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا در

ص: ۵۷:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي كَلَامٍ لَهُ: إِيَّاكُمْ وَعَقُوقُ الْوَالِدِينَ، فَإِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تَوْجِدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ وَلَا

یجدها عاق و لا قاطع رحم و لا شیخ زان و لا جازّ إزاره خیلاء، إنّما الکبریاء لله ربّ العالمین.

[۲۷۱۷]۷- عنه، عن یحیی، بن إبراهیم بن أبی البلاد السّلمی، عن أبیه، عن جدّه، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

لو علم الله شیئا أدنی من أفّ لنهاه عنه و هو من أدنی العقوق و من العقوق أن ینظر الرّجل إلى والديه فیحدّ النّظر إلیهما.

[۲۷۱۸]۸- علی، عن أبیه، عن هارون بن الجهم، عن عبد الله بن سلیمان، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ أبی نظر إلى رجل و معه ابنه یمشی و الابن متّکی علی ذراع الأب، قال:

فما کلمه أبی علیه السّلام مقتاله حتّی فارق الدّنیا.

[۲۷۱۹]۹- أبو علی الأشعری، عن أحمد بن محمّد، عن محسن بن أحمد، عن أبان بن عثمان، عن حدید بن حکیم، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

أدنی العقوق أفّ، و لو علم الله أیسر منه لنهاه عنه.

باب الانتفاء

[۲۷۲۰]۱- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

کفر بالله من تبرّأ من نسب و إن دقّ.

[۲۷۲۱]۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضال، عن أبی المغراء، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

ص: ۵۸

سخنی فرمودند: از نافرمانی کردن از پدر و مادر پرهیزید. همانا بوی بهشت از فاصله ای هزار ساله دریافت می شود ولی نه نافرمان پدر و مادر و نه قطع رحم کننده و نه پیر زناکار و نه کسی که لباسش را متکبران به زمین می کشد آن را در نمی یابند. که همانا بزرگی فقط برای خداوند، پروردگار جهانیان است.

[۲۷۱۷]۷- ابو بلاد سلمی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: اگر خداوند چیزی پایین تر از اف گفتن می دانست، از آن بازمی داشت. اف گفتن کم ترین نافرمانی پدر و مادر است. و از نافرمانی است که مردی به پدر و مادرش تیز بنگرد.

[۲۷۱۸]۸- عبد الله سلیمان روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: پدرم مردی را به همراه پسرش دید که باهم راه می رفتند در حالی که پسر به بازوی پدرش تکیه کرده بود. پس پدرم علیه السّلام تا از دنیا رفت با آن پسر سخن نگفت؛ چون از او بدش آمد.

[۲۷۱۹]۹- حدید حکیم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

کم ترین نافرمانی اف گفتن است و اگر خداوند کم تر از آن را می دانست، از آن بازمی داشت.

بیزاری جستن از نسب

[۲۷۲۰]۱- ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس از نسبی بیزاری جوید اگر چه ناچیز باشد، به خداوند کفر ورزیده است.

[۲۷۲۱]۲- ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس از

ص: ۵۹

کفر بالله من تبراً من نسب و إن دقّ.

[۲۷۲۲]۳- علی بن محمّد، عن صالح بن ابی حمّاد، عن ابن ابی عمیر و ابن فضّال، عن رجال شتّى، عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام أنّهما قالَا:

کفر بالله العظیم الانتفاء من حسب و إن دقّ.

باب من آذی المسلمین و احتقرهم

[۲۷۲۳]۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال الله عزّ و جلّ: ليأذن بحرب مني من آذى عبدی المؤمن و ليأمن غضبي من أكرم عبدی المؤمن، و لو لم يكن من خلقي في الأرض فيما بين المشرق و المغرب إلّا مؤمن واحد مع إمام عادل لاستغنيت بعبادتهما عن جميع ما خلقت في أرضي و لقامت سبع سماوات و أرضين بهما و لجعلت لهما من إيمانهما أنسا لا يحتاجان إلى أنس سواهما.

[۲۷۲۴]۲- عنه، عن أحمد بن محمّد، عن ابن سنان، عن منذر بن يزيد، عن المفضل بن عمر قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا كان يوم القيامة نادى مناد: أين الصّدود لأوليائي فيقوم قوم ليس على وجوههم لحم، فيقال: هؤلاء الذين آذوا المؤمنين و نصبوا لهم و عاندوهم و عنّفوهم في دينهم ثمّ يؤمر بهم إلى جهنّم.

[۲۷۲۵]۳- أبو علي الأشعري، عن محمّد بن عبد الجبار، عن ابن فضّال، عن ثعلبه بن ميمون، عن حمّاد بن بشير، عن ابی عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: قال الله تبارك و تعالی: من أهان لي و لينا فقد أُرصد لمحاربتي.

نسبی بیزاری جوید اگرچه ناچیز باشد به خداوند کفر ورزیده است.

[۲۷۲۲]۳- چند تن روایت کرده اند که حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام فرمودند: بیزاری جستن از نسب اگرچه ناچیز باشد، کفر به خدای عظیم است.

درباره کسی که مسلمانان را آزار داده، خوارشان می کند

[۲۷۲۳]۱- هشام سالم گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید که خداوند عزّتمند فرموده است: هر کس بنده مؤمن مرا آزار کند به من اعلان جنگ کرده است و هر کس بنده مؤمن مرا گرامی بدارد از خشم من در امان است. و اگر از آفریدگانم در زمین میان خاور و باختر آن جز یک مؤمن به همراهی امامی عادل نبود، به بندگی شان از همه آنچه در زمین آفریده بودم بی نیاز می شدم و هفت آسمان و زمین به سبب ایشان برپا می شدند و من از ایمانشان برای آن دو انسی قرار می دادم که به هیچ انس دیگری نیازمند نشوید.

[۲۷۲۴]۲- مفضل عمر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: چون روز قیامت شود منادی ای فریاد می زند: کجا هستید جلوگیران از دوستانم. آن گاه گروهی که بر چهره هاشان گوشتی نیست برمی خیزند پس گفته می شود: ایشان اند کسانی که مؤمنان را آزار کرده، دشمنی نشان داده، خیره سری کردند و به خاطر دینشان آنان را سرزنش کردند، سپس فرمان می آید که آنان را به دوزخ ببرند.

[۲۷۲۵]۳- حمّاد بشیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: خداوند پاک و والا فرموده است: هر کس دوستی از دوستان مرا خوار کند، در کمین جنگ با من نشسته است.

[۲۷۲۶]۴- مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس مؤمنی

[۲۷۲۶]۴- علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن الحسین بن عثمان، عن محمّد بن ابی حمزه، عن ذکره، عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

من حقّر مؤمنا مسکینا أو غیر مسکین لم یزل الله عزّ و جلّ حاقرا له ماقتا، حتّی یرجع عن محقرته إیّاه.

[۲۷۲۷]۵- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن علی بن النّعمان، عن ابن مسکان، عن معلی بن خنیس قال:

سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول: إنّ الله تبارک و تعالی یقول: من أهان لی ولّیا فقد أُرصد لمحاربتی، و أنا أسرع شیء إلی نصره أولیائی.

[۲۷۲۸] ۶- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن معلى بن خنيس، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم قال الله عز و جل: قد نابذني من اذل عبي المؤمن.

[۲۷۲۹] ۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، و أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، جميعا عن ابن فضال، عن علي بن عقبه، عن حماد بن بشير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: قال الله عز و جل: من أهان لي وليا فقد أَرصد لمحاربتي و ما تقرب إلي عبد بشيء أحب إلي مما افترضت عليه و إنه ليتقرب إلي بالنافله حتى أحبه فإذا أحبته كنت سمعه العذى يسمع به و بصره العذى يبصر به و لسانه العذى ينطق به و يده التي يبطش بها، إن دعاني أجبه و إن سألتني أعطيت، و ما ترددت عن شيء أنا فاعله كترددى عن موت المؤمن، يكره الموت و أكره مساءته.

[۲۷۳۰] ۸- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن

ص: ۶۲

تهيدست يا جز آن را خوار کند، خداوند عزتمند هماره خوار گر و دشمن او می گردد تا وقتی که دیگر از خوار کردن او باز گردد.

[۲۷۲۷] ۵- معلى بن خنيس گفته است: از حضرت صادق عليه السلام شنيدم می فرمايد که خداوند پاک و والا فرموده است: هر کس دوستی از دوستان مرا خوار کند، در کمين جنگ با من نشسته است. و من به ياری کردن دوستانم شتابان ترين کس هستم.

[۲۷۲۸] ۶- معلى بن خنيس از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که رسول خدا فرمودند: خداى عزتمند فرموده است: هر کس بنده مؤمن مرا خوار کند به ستيز با من برخاسته است.

[۲۷۲۹] ۷- حماد بن بشير گفته است: از حضرت صادق عليه السلام شنيدم می فرمايد که رسول خدا فرموده است: خداوند عزتمند فرمود: هر کس دوستی از دوستان مرا خوار کند، در کمين جنگ با من نشسته است. هيچ بنده اى با چيز محبوب تر از آنچه من بر او واجب کرده ام به من نزديک نمی شود. همانا او با نافله به من نزديک می شود تا من او را دوست بدارم. و چون من او را دوست بدارم گوشش می شوم تا با من بشنود و چشمش می شوم تا با من بيند و زبانش می شوم تا با من سخن بگويد و دستش می شوم تا با من بگيرد، اگر مرا بخواند، پاسخش می دهم و اگر چيزی بخواهد، عطایش می کنم. من در چيزی که خودم انجام دهنده اش باشم ترديد نمی کنم ولی در ميراندن مؤمن ترديد می کنم. او مرگ را نمی پسندد و من ناراحتی او را نمی پسندم.

[۲۷۳۰] ۸- ابان تغلب از حضرت باقر عليه السلام روايت کرده که وقتی پیامبر گرامی

مهران، عن أبي سعيد القمّاط، عن أبان بن تغلب، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا رَبِّ مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ؟ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ مِنْ أَهَانَ لِي وَلِيَا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمَحَارِبِ وَأَنَا أُسْرِعُ شَيْءًا إِلَى نَصْرِهِ أَوْلِيَائِي وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ وَفَاةِ الْمُؤْمِنِ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ، وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصْلُحُهُ إِلَّا الْغَنَى وَلَوْ صَرَفْتَهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهْلَكَ، وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصْلُحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ وَلَوْ صَرَفْتَهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهْلَكَ وَمَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لِيَتَقَرَّبَ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أَحِبُّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعْتَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتَهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتَهُ.

[۲۷۳۱] ۹-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من استدلّ مؤمنا و استحققره لقله ذات يده و لفقره شهره الله يوم القيامة على رءوس الخلائق.

[۲۷۳۲] ۱۰-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن معاویه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لقد أسرى ربّي بي فأوحى إليّ من وراء الحجاب ما أوحى و شافهني [إلى] أن قال لي: يا محمد، من أذلّ لي وليًا فقد أُرصدني بالمحاربة، و من حاربنى حاربتة، قلت: يا ربّ و من وليك هذا؟ فقد علمت أنّ من حاربك حاربتة، قال لي: ذاك من أخذت ميثاقه لك و لوصيّك و لذريّتكما بالولاية.

به معراج رفت عرض کرد: پروردگارا حال مؤمن در نزد تو چگونه است؟ خداوند فرمود: ای محمد هر کس دوستی از دوستان مرا خوار کند به من اعلان جنگ کرده است. و من به یاری دوستانم شتابان ترین کس هستم. من در چیزی که خودم کننده اش باشم تردید نمی کنم ولی در میراندن مؤمن تردید می کنم. او مرگ را نمی پسندد و من ناراحتی اش را نمی پسندم. همانا از میان بندگان مؤمن کسانی هستند که چیزی جز توانگری سزاوارشان نیست و اگر آنان را جز به توانگری برگردانم نابود می شوند. و از میان بندگان مؤمن کسانی هستند که چیزی جز نیازمندی سزاوارشان نیست و اگر او را جز به نیازمندی برگردانم نابود می شوند و هیچ بنده ای از بندگانم با چیزی محبوب تر از آنچه من بر او واجب کرده ام به من نزدیک نمی گردد. و همانا او با نافله به من نزدیک می گردد تا او را دوست بدارم و چون من او را دوست بدارم آن گاه گوش او می شوم تا با من بشنود و چشمش می شوم تا با من ببیند و زبانش می شوم تا با من سخن بگوید و دستش می شوم تا با من بگیرد. اگر مرا بخواند جوابش می دهم و اگر چیزی بخواهد عطایش می کنم.

[۲۷۳۱] ۹-یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

هر کس مؤمنی را به جهت تهیدستی و نیازمندی اش خوار و حقیر بشمارد، خداوند او را در روز قیامت در برابر آفریدگان

رسوا می کند.

[۲۷۳۲] ۱۰- معاویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: پروردگارم مرا به معراج برد و آن گاه از پشت پرده حجاب چیزهایی را به من وحی کرده، با من صحبت کرد تا فرمود: ای محمد هر کس دوستی از دوستان مرا خوار کند، در کمین جنگ با من نشسته است. و هر کس با من بجنگد من با او می جنگم. من عرض کردم: پروردگارا این دوستان تو چه کسانی اند؟ من می دانم که هر کس با تو بجنگد تو با او می جنگی. به من فرمود: دوستان من کسانی اند که از آنان برای ولایت تو و جانشین ات و فرزندانان پیمان گرفته ام.

ص: ۶۵

[۲۷۳۳] ۱۱- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن ابن مسکان، عن معلى بن خنیس، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: قال الله عز و جل: من استدلّ عبدی المؤمن فقد بارزنی بالمحاربه و ما ترددت فی شیء أنا فاعله کترددی فی عبدی المؤمن، إني أحب لقاءه فيكره الموت فأصرفه عنه، و إنه ليدعوني في الأمر فأستجيب له بما هو خير له.

باب من طلب عثرات المؤمنین و عوراتهم

[۲۷۳۴] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان، عن ابراهیم، و الفضل ابنی یزید الأشعری، عن عبد الله بن بکیر، عن زراره، عن أبی جعفر و أبی عبد الله علیهما السلام قالوا:

أقرب ما يكون العبد إلى الكفر أن يواخي الرجل على الدين فيحصى عليه عثراته و زلّاته ليعتفه بها يوما ما.

[۲۷۳۵] ۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن النعمان، عن إسحاق بن عمّار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: يا معشر من أسلم بلسانه و لم يخلص الإيمان إلى قلبه، لا- تدموا المسلمين و لا- تتبعوا عوراتهم فإنّه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته، و من تتبع الله تعالى عورته يفضحه و لو فی بيته.

عنه، عن علی بن النعمان، عن أبی الجارود، عن أبی جعفر علیه السلام مثله.

[۲۷۳۶] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن علی بن الحکم، عن عبد الله بن بکیر، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

ص: ۶۶

[۲۷۳۳] ۱۱- معلائی خنيس از حضرت صادق عليه السّلام به نقل از رسول خدا روايت کرده که خداوند عزّتمند فرمودند: هر کس بنده مؤمن مرا خوار کند به من اعلان جنگ کرده است. من در چیزی که خودم کننده آن باشم تردید نمی کنم ولی درباره بنده مؤمنم دودل می شوم، همانا من دوست دارم او را دیدار کنم ولی او مرگ را نمی پسندد. پس مرگ را از او باز می دارم. و هرگاه او مرا برای کاری بخواند به آنچه خیر او باشد، پاسخش می دهم.

درباره کسی که عیب و لغزش مؤمنان را می جوید

[۲۷۳۴] ۱- زراره روايت کرده که حضرت باقر و حضرت صادق عليهما السلام فرمودند: نزدیک ترین زمان بنده به کفر هنگامی است که با مردی در دین اش برادری کند تا لغزش ها و گمراهی هایش را بشمارد و روزی او را با آن ها سرزنش کند.

[۲۷۳۵] ۲- اسحاق عمّار گفته است: از حضرت صادق عليه السّلام شنیدم که رسول خدا فرموده است: ای گروهی که به زبان اسلام آورده اید و ایمان به دلتان اختصاص نیافته است، مسلمانان را نکوهش نکرده، به دنبال عیب هاشان نروید؛ زیرا هر کس به دنبال عیب آنان برود خداوند به دنبال عیب هاشان می رود، و هر کس که خدا عیب هایش را دنبال کند، او را رسوا می کند اگرچه در خانه خودش باشد. ابو جارود نیز مانند این حدیث را از حضرت باقر عليه السلام روايت کرده است.

[۲۷۳۶] ۳- زراره روايت کرده که حضرت باقر عليه السلام فرمودند: نزدیک ترین زمان

ص: ۶۷

إِنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى الْكُفْرِ أَنْ يُوَاحِيَ الرَّجُلَ الرَّجُلَ عَلَى الدِّينِ فَيُحْصِي عَلَيْهِ عَثْرَاتِهِ وَ زَلَّاتِهِ لِيَعْتَفَ بِهَا يَوْمَ مَا.

[۲۷۳۷] ۴- عنه، عن الحجّال، عن عاصم بن حميد، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: يا معشر من أسلم بلسانه و لم يسلم بقلبه، لا تتبعوا عثرات المسلمين، فإنّه من تتبع عثرات المسلمين تتبع الله عثرته و من تتبع الله عثرته يفضحه.

[۲۷۳۸] ۵- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عليّ بن إسماعيل، عن ابن مسكان، عن محمّد بن مسلم أو الحلبيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: لا تطلبوا عثرات المؤمنين، فإنّ من تتبع عثرات أخيه تتبع الله عثراته و من تتبع الله عثرته يفضحه و لو فى جوف بيته.

[۲۷۳۹] ۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

أقرب ما يكون العبد إلى الكفر أن يواخي الرجل الرجل على الدين فيحصى عليه زلّاته ليعيّره بها يوم ما.

[۲۷۴۰] ۷- عنه، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أبعد ما يكون العبد من الله أن يكون الرجل يواخي الرجل و هو يحفظ [عليه] زلّاته ليعيره بها يوما ما.

باب التّعير

[۲۷۴۱] ۱- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن الحسين بن

ص: ۶۸:

بنده به کفر هنگامی است که با مردی بر دینش برادری کند و آن گاه لغزش ها و گمراهی اش را بشمارد تا روزی با آن ها او را سرزنش کند.

[۲۷۳۷] ۴- ابو بصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

ای گروه کسانی که به زبان اسلام آورده، به دل مسلمان نشده اند لغزش های مسلمانان را نجوید؛ زیرا هرکس لغزش های مسلمانان را جستجو کند خداوند لغزش های او را می جوید و هرکس که خداوند لغزش هایش را بجوید او را رسوا می کند.

[۲۷۳۸] ۵- محمّد مسلم یا حلبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا فرمودند: لغزش های مؤمنان را جستجو نکنید؛ زیرا هرکس لغزش های برادرش را بجوید خداوند لغزش هایش را می جوید و هرکس که لغزش هایش را خداوند بجوید او را رسوا می کند، اگرچه در درون خانه اش باشد.

[۲۷۳۹] ۶- زراره روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: نزدیک ترین زمان بنده به کفر این است که با مردی بر دینش برادری کند و آن گاه گمراهی هایش را بشمارد تا روزی او را با آن ها سرزنش کند.

[۲۷۴۰] ۷- ابن بکیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: دورترین زمان بنده از خداوند هنگامی است که با مردی برادری کند و گمراهی هایش را بشمارد تا روزی او را با آن ها سرزنش کند.

سرزنش کردن

[۲۷۴۱] ۱- مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هرکس مؤمنی را

ص: ۶۹:

عثمان، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أتب مؤمنا أتبه الله في الدنيا والآخرة.

[۲۷۴۲] ۲- عنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إسماعيل بن عمّار، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: من أذاع فاحشه كان كمتدئها و من عيّر مؤمنا بشيء لم يمت حتّى يركبه.

[٢٧٤٣] ٣- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من عيّر مؤمنا بذنب لم يمت حتّى يركبه.

[٢٧٤٤] ٤- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن فضال، عن حسين بن عمر بن سليمان، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من لقي أخاه بما يؤنّبهُ أنّبهُ الله في الدّنيا و الآخرة.

باب الغيبة و البهت

[٢٧٤٥] ١- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: الغيبة أسرع في دين الرّجل المسلم من الأكله في جوفه. قال: و قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: الجلوس في المسجد انتظار الصّلاه عباده ما لم يحدث، قيل: يا رسول الله و ما يحدث؟ قال: الاغتياب.

[٢٧٤٦] ٢- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

ص: ٧٠

سرزنش کند، خداوند او را در دنیا و آخرت سرزنش می کند.

[٢٧٤٢] ٢- اسحاق عمّار از حضرت صادق عليه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هر کس زشتی ای را فاش سازد همچون آغازگر آن است و هر کس مؤمنی را به سبب کاری سرزنش کند، تا به آن دچار نشود، نمی میرد.

[٢٧٤٣] ٣- عبد الله سنان روایت کرده که حضرت صادق عليه السّلام فرمودند:

هر کس مؤمنی را به جهت گناه سرزنش کند تا خودش مرتکب آن نشود نمی میرد.

[٢٧٤٤] ٤- معاویه عمّار روایت کرده که حضرت صادق عليه السّلام فرمودند: هر کس برادرش را برای سرزنش او دیدار کند، خداوند او را در دنیا و آخرت سرزنش می کند.

غیبت کردن و بهتان گفتن

[٢٧٤٥] ١- سکونی از حضرت صادق عليه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: غیبت در دین مرد مسلمان شتابنده تر از

خوره در تن او است. و باز رسول خدا فرمودند: نشستن در مسجد به انتظار نماز عبادت است تا آن گاه که سخن نگوید، گفتند: ای رسول خدا چگونه سخن نگوید؟ فرمودند: غیبت نکند.

[۲۷۴۶]۲- یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

ص: ۷۱

من قال فی مؤمن ما رأته عیناه و سمعته أذناه فهو من الذین قال الله عزّ و جلّ: إِنَّ الذین یُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الفَاحِشَةُ فی الذین آمنوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ.

[۲۷۴۷]۳- الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الحسن بن علیّ الوشاء، عن داود بن سرحان قال:

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الغيبة، قال: هو أن تقول لأخيك في دينه ما لم يفعل و تبثّ عليه أمرا قد ستره الله عليه لم يقم عليه فيه حدّ.

[۲۷۴۸]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن هارون بن الجهم، عن حفص بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

سئل النبی صلی الله عليه و اله و سلّم: ما كفّاره الاغتياب؟ قال: تستغفر الله لمن اغتبتّه كلّما ذكرته.

[۲۷۴۹]۵- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطيه، عن ابن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من بهت مؤمنا أو مؤمنه بما ليس فيه بعثه الله في طينه خبال حتّى يخرج ممّا قال، قلت: و ما طينه الخبال؟ قال: صديد يخرج من فروج المومسات.

[۲۷۵۰]۶- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن العباس بن عامر، عن أبان، عن رجل لا نعلمه إلاّ يحيى الأزرق قال:

قال لي أبو الحسن صلوات الله عليه: من ذكر رجلا من خلفه بما هو فيه ممّا عرفه الناس لم يغبته و من ذكره من خلفه بما هو فيه ممّا لا يعرفه الناس اغتابه و من ذكره بما ليس فيه فقد بهته.

[۲۷۵۱]۷- علی بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن عبد الرحمن بن سيابه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: الغيبة أن تقول في أخيك ما ستره الله عليه و أمّا

ص: ۷۲

هرکس درباره مؤمن آنچه را دید گانش دیده و گوش هایش شنیده بگوید از کسانی است که خداوند عزّتمند درباره شان

فرمود: «همانا برای کسانی که دوست دارند زشتی در میان مؤمنان آشکار شود، عذابی دردناک است.» [نور(۲۴): ۱۹]

[۲۷۴۷] ۳- داود سرحان گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره غیبت پرسیدم، فرمودند: غیبت این است که درباره برادر دینی ات آنچه نکرده بگویی و کاری را که خداوند بر او پوشانده و حدّ شرعی ندارد. آشکار کنی.

[۲۷۴۸] ۴- حفص عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که از پیامبر گرامی پرسیدند: کفّاره غیبت کردن چیست؟ فرمودند: این که هر گاه کسی را که غیبتش را کرده ای به یاد می آوری برایش از خدا آمرزش بخواهی.

[۲۷۴۹] ۵- ابن ابو یعفور روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

هر کس به مرد یا زن مؤمنی بهتان بگوید خداوند او را در سرشت تباهی برمی انگیزد تا از عهده آنچه گفته بیرون آید. من گفتم: سرشت تباهی چیست؟ فرمودند: چرکی است که از فرج زنان بدکاره بیرون می آید.

[۲۷۵۰] ۶- به احتمال بسیار یحیی ازرق گفته است: حضرت ابو الحسن- درود خدا بر او- به من فرمود: هر کس در پشت سر مردی درباره آنچه در او است و مردم می دانند سخن بگوید غیبت نکرده است و هر کس در پشت سر مردی درباره آنچه در او است ولی مردم آن را نمی دانند سخن بگوید، غیبت کرده است و هر کس از چیزی بگوید که در آن شخص نیست به او بهتان زده است.

[۲۷۵۱] ۷- عبد الرحمن سیابه گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: غیبت این است که درباره آنچه خداوند برای برادرت پوشانده سخن

ص: ۷۳

الأمر الظاهر فيه مثل الحدّه و العجله فلا، و البهتان أن تقول فيه ما ليس فيه.

باب الزوايه على المؤمن

[۲۷۵۲] ۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن سنان، عن مفضل بن عمر قال:

قال لی أبو عبد الله علیه السلام: من روی علی مؤمن روايه یرید بها شینه و هدم مروءته لیسقط من أعین الناس أخرجه الله من ولايته إلى ولايه الشيطان فلا يقبله الشيطان.

[۲۷۵۳] ۲- عنه، عن أحمد، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان قال:

قلت له: عوره المؤمن علی المؤمن حرام؟ قال: نعم قلت: تعنی سفلیه قال:

لیس حیث تذهب، إنما هی إذاعه سرّه.

[۲۷۵۴]۳-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن الحسین بن مختار، عن زید، عن ابي عبد الله عليه السلام فيما جاء في الحديث:

عوره المؤمن على المؤمن حرام، قال: ما هو أن ينكشف فتری منه شيئاً إنما هو أن تروی علیه أو تعیبه.

باب الشّماته

[۲۷۵۵]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن الحسن بن علی بن فضال، عن ابراهیم بن محمد الأشعری، عن أبان بن عبد الملك، عن ابي عبد الله عليه السلام أنه قال:

لا تبدی الشّماته لأخیک فیرحمه الله و یصیرها بک، و قال: من شمت بمصیبه نزلت بأخیه لم یخرج من الدّنيا حتّی یفتتن.

ص: ۷۴

بگویی. اما سخن گفتن درباره موضوع آشکار او همانند تندی و عجله کردن، غیبت نیست. و بهتان این است که درباره آنچه در او نیست سخن بگویی.

سخن گفتن به زیان مؤمن

[۲۷۵۲]۱-مفضل عمر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند:

هر کس به زیان مؤمنی سخن بگوید و از آن، رسوایی او و از بین بردن مردانگی اش را بخواهد تا از چشم مردمان بیفتد خداوند او را از ولایت خودش به ولایت شیطان می اندازد ولی شیطان هم او را نمی پذیرد.

[۲۷۵۳]۲-عبد الله سنان گفته است: به حضرت عرض کردم: آیا عورت مؤمن بر مؤمن دیگر حرام است؟ فرمودند: بله. عرض کردم، مقصودتان پایین تنه او است؟ فرمودند: نه، چنان که تو گمان می کنی، نیست. بلکه عورت، فاش ساختن راز مؤمن است.

[۲۷۵۴]۳-زید روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام درباره حدیث «عورت مؤمن بر مؤمن دیگر حرام است.» فرمودند: عورت آن نیست که چیزی از تن او آشکار شود و تو بینی، بلکه عورت آن است که بر زیان او سخن بگویی یا عیش را بنمایی.

شماتت کردن (شادی بدخواهانه)

[۲۷۵۵]۱-أبان عبد الملك روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

درباره گرفتاری برادرت شادی بدخواهانه نکن؛ زیرا خدا به او رحم می کند و تو را به آن دچار می سازد، و فرمودند: هر کس برادرش را به سبب مصیبتی که به او رسیده، شماتت کند تا خودش گرفتار آن نشود از دنیا بیرون نمی رود.

[۲۷۵۶] ۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: سباب المؤمن كالمشرف على الهلكه.

[۲۷۵۷] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن فضاله بن أيوب، عن عبد الله بن بكير، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: سباب المؤمن فسوق، و قتاله كفر، و أكل لحمه معصيه، و حرمة ماله كحرمة دمه.

[۲۷۵۸] ۳- عنه، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنّ رجلا من بني تميم أتى النبي صلى الله عليه و اله و سلم فقال: أوصني، فكان فيما أوصاه أن قال: لا تستبوا الناس فتكتسبوا العداوه بينهم

[۲۷۵۹] ۴- ابن محبوب، عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن أبي الحسن موسى عليه السلام في رجلين يتسابان قال:

البادي منهما أظلم، و وزره و وزيره صاحبه عليه، ما لم يعتذر إلى المظلوم.

[۲۷۶۰] ۵- أبو علي الأشعري، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ما شهد رجل على رجل بكفر قطّ إلا باء به أحدهما، إن كان شهد [به] على كافر صدق و إن كان مؤمنا رجع الكفر عليه، فإياكم و الطعن على المؤمنين.

[۲۷۶۱] ۶- الحسن بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي

دشنام گفتن

[۲۷۵۶] ۱- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: دشنام گفتن مؤمن مانند قرار گرفتن بر لبه نابودی است.

[۲۷۵۷] ۲- ابو بصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند:

دشنام گفتن به مؤمن، سرکشی، جنگیدن با او کفر و خوردن گوشتش، نافرمانی است و حرمت مالش همچون حرمت خون او

است.

[۲۷۵۸]۳- ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که مردی از بنی تمیم به نزد پیامبر گرامی آمده، عرض کرد: مرا سفارشی بکن. و در میان آنچه ایشان سفارش کرده، آمده است: به مردمان دشنام نگویند که دشمنی شان را به دست می آورید.

[۲۷۵۹]۴- عبد الرّحمان حجّاج درباره دو مردی که یکدیگر را دشنام می دادند از حضرت کاظم علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: آغازگر آن دو نفر ستمگر است و گناه خود و رفیقش به گردن او است تا وقتی که از ستمدیده عذرخواهی نکند.

[۲۷۶۰]۵- جابر روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: هیچ مردی به کفر مردی دیگر گواهی نداد جز این که آن کفر به یکی از آن دو بازگشت؛ زیرا اگر به کفر کافری گواهی داده باشد درست گفته است ولی اگر او مؤمن باشد کفر به خودش بازمی گردد. پس از طعنه زدن به مؤمنان پرهیزید.

[۲۷۶۱]۶- علی ابو حمزه گفته است: از یکی از حضرات باقر و صادق علیهما السّلام

ص: ۷۷

الو شاء، عن علی بن ابي حمزه، عن أحدهما عليهما السلام قال:

سمعته يقول: إن اللّٰعنه إذا خرجت من في صاحبها ترددت فإن وجدت مساعا وإلا رجعت علي صاحبها.

[۲۷۶۲]۷- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن عليّ، عن عليّ بن عقبه، عن عبد الله بن سنان، عن أبي حمزه الثّماليّ قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إن اللّٰعنه إذا خرجت من في صاحبها ترددت بينهما فإن وجدت مساعا وإلا رجعت علي صاحبها.

[۲۷۶۳]۸- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمد بن حسان، عن محمد بن عليّ، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إذا قال الرّجل لأخيه المؤمن: أفّ خرج من ولايته و إذا قال: أنت عدوى كفر أحدهما، و لا يقبل الله من مؤمن عملا و هو مضمّر علي أخيه المؤمن سوءا.

[۲۷۶۴]۹- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن سنان، عن حمّاد بن عثمان، عن ربعيّ، عن الفضيل، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

ما من إنسان يطعن في عين مؤمن إلا مات بشرّ ميتة و كان قمنا أن لا يرجع إلى خير.

باب التّهمه و سوء الظّنّ

[۲۷۶۵] ۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه عن حماد بن عيسى، عن ابراهيم بن عمر اليماني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا اتهم المؤمن أخاه انماث الإيمان من قلبه كما ينماث الملح في الماء.

ص: ۷۸

شنیدم می فرماید: همانا وقتی نفرین از دهان گوینده اش بیرون آید، می گردد، اگر جایش را بیابد می رود و گرنه به سوی گوینده اش باز می گردد.

[۲۷۶۲] ۷- ابو حمزه ثمالی گفته است: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید:

همانا وقتی نفرین از دهان گوینده اش بیرون می آید میان آن دو می گردد اگر جایش را بیابد می رود و گرنه به گوینده اش بازمی گردد.

[۲۷۶۳] ۸- ابو حمزه گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

وقتی مردی به برادر مؤمنش بگوید: اُف. از ولایت او بیرون می رود و وقتی بگوید: تو دشمن منی یکی از آن دو کافر می شوند و خداوند از مؤمنی که نسبت به برادر مؤمنش نیت بدی دارد هیچ عملی را نمی پذیرد.

[۲۷۶۴] ۹- فضیل روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: هر انسانی که مؤمنی را روبه رو طعنه بزند به بدترین مرگ می میرد و سزاوار است که به خیر بازنگردد.

تهمت زدن و بدگمانی

[۲۷۶۵] ۱- ابراهیم بن عمر یمانی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: وقتی مؤمن به برادر مؤمنش تهمت بزند ایمان در دلش ناپدید می شود چنان که نمک در آب ناپدید می شود.

ص: ۷۹

[۲۷۶۶] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابه، عن الحسين بن حازم، عن حسين بن عمر بن يزيد، عن أبيه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من اتهم أخاه في دينه فلا حرمه بينهما و من عامل أخاه بمثل ما عامل به الناس فهو بريء مما يتحل.

[۲۷۶۷] ۳- عنه، عن أبيه عن حدّثه، عن الحسين بن المختار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام في كلام له: ضع أمر أخيك على أحسنه حتى يأتيك ما يغلبك منه و لا تظنّ بكلمه خرجت من

أخيك سوءا و أنت تجد لها في الخير محملا.

باب من لم ينصح أخاه المؤمن

[۲۷۶۸] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن علي بن النعمان، عن أبي حفص الأعشى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعت يقول: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من سعى في حجه لأخيه فلم ينصحه فقد خان الله و رسوله.

[۲۷۶۹] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أيما مؤمن مشى في حجه أخيه فلم ينصحه فقد خان الله و رسوله.

[۲۷۷۰] ۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، و أبو علي الأشعري، عن محمد بن حسان، جميعا عن إدريس بن الحسن، عن مصبح بن

ص: ۸۰

[۲۷۶۶] ۲- يزيد گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هر کس به برادر دینی اش تهمت بزند حرمتی میان آن دو نمی ماند. و هر کس با برادرش چنان رفتار کند که با مردم رفتار می کند از آنچه به خود نسبت می دهد [یعنی ایمان] دور افتاده است.

[۲۷۶۷] ۳- حسین مختار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام در سخنی فرمودند: کار برادرت را بهترین کار او بدان تا وقتی دلیلی بیاید که تو را بر او چیره می کند. و به کلمه ای که از دهان برادرت بیرون می آید گمان بد نبر وقتی می توانی برای آن جایگاه خوبی پیدا کنی.

درباره کسی که خیر خواه برادر مؤمنش نیست

[۲۷۶۸] ۱- ابو حفص اعشى گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که رسول خدا فرموده اند: هر کس برای حاجت برادر مؤمنش بکوشد ولی خیر خواه او نباشد به خدا و فرستاده اش خیانت کرده است.

[۲۷۶۹] ۲- سماعة گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هر مؤمنی که برای حاجت برادرش گام بردارد ولی خیر او را نخواهد به خدا و فرستاده اش خیانت کرده است.

[۲۷۷۰] ۳- ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هر گاه

ص: ۸۱

هلقام قال: أخبرنا أبو بصير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أيما رجل من أصحابنا استعان به رجل من إخوانه في حاجه فلم يبالغ فيها بكل جهد فقد خان الله ورسوله والمؤمنين، قال أبو بصير: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما تعنى بقولك: والمؤمنين؟ قال: من لدن أمير المؤمنين إلى آخرهم.

[۲۷۷۱] ۴- عنهما جميعاً، عن محمد بن علي، عن أبي جميله قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من مشى في حاجه أخيه ثم لم ينصحه فيها كان كمن خان الله ورسوله و كان الله خصمه.

[۲۷۷۲] ۵- عنه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابه، عن حسين بن حازم، عن حسين بن عمر بن يزيد، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من استشار أخاه فلم يمحصه محض الرأى سلبه الله عز و جل رأيه.

[۲۷۷۳] ۶- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس، عن سماعة قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أيما مؤمن مشى مع أخيه المؤمن في حاجه فلم ينصحه فقد خان الله ورسوله.

باب خلف الوعد

[۲۷۷۴] ۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: عدّه المؤمن أخاه نذر لا كفّاره له فمن أخلف

ص: ۸۲

مردی از اصحاب ما از یکی از برادرانش یاری بخواهد و او همه کوشش خود را به انجام نرساند به خدا و فرستاده اش و مؤمنان خیانت کرده است. ابو بصیر گفته است: من به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مقصودتان از مؤمنان چیست؟ فرمودند: از دوران امیر مؤمنان علیه السلام تا پایان.

[۲۷۷۱] ۴- ابو جميله گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هر کس برای حاجت برادر مؤمنش گام بردارد و سپس در آن کار خیرخواهش نباشد مانند کسی می گردد که به خدا و فرستاده اش خیانت کرده است و خدا دشمن او می شود.

[۲۷۷۲] ۵- یزید روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس از برادرش مشورت بخواهد و او تمام اندیشه اش

را به او نگوید، خداوند اندیشه اش را از او می گیرد.

[۲۷۷۳] ۶- سماعه گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هر مؤمنی برای حاجت برادر مؤمنش به همراه او گام بردارد ولی خیرخواه او نباشد، به خدا و فرستاده اش خیانت کرده است.

انجام ندادن وعده

[۲۷۷۴] ۱- هشام سالم گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: وعده دادن مؤمن به برادرش نذری است که کفاره ای ندارد. پس هر کس این وعده را انجام ندهد

ص: ۸۳

فبخلف الله بدأ و لمقته تعرض و ذلك قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ.

[۲۷۷۵] ۲- علی، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن شعيب العرقوفی، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليف إذا وعد

باب من حجب أخاه المؤمن

[۲۷۷۶] ۱- أبو علي الأشعري، عن محمد بن حسيان، و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد جميعا، عن محمد بن علي، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: أيما مؤمن كان بينه و بين مؤمن حجاب ضرب الله عزّ و جلّ بينه و بين الجنّه سبعين ألف سور ما بين السور إلى السور مسيره ألف عام

[۲۷۷۷] ۲- علی بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن أحمد بن الحسين، عن أبيه، عن إسماعيل بن محمد، عن محمد بن سنان قال:

كنت عند الرضا صلوات الله عليه فقال لي: يا محمد إنه كان في زمن بنى إسرائيل أربعة نفر من المؤمنين فأتى واحد منهم الثلاثة و هم مجتمعون في منزل أحدهم في مناظره بينهم فقرع الباب فخرج إليه الغلام فقال: أين مولاك؟ فقال: ليس هو في البيت فرجع الرجل و دخل الغلام إلى مولاة فقال له من كان الذي قرع الباب؟ قال: كان فلان فقلت له: لست في المنزل، فسكت و لم يكثرث و لم يلم غلامه و لا- اغتم أحد منهم لرجوعه عن الباب و أقبلوا في حديثهم فلمّا كان من الغد بكر إليهم الرجل فأصابهم و قد خرجوا يريدون ضيعة لبعضهم فسلم عليهم و قال: أنا معكم؟ فقالوا له: نعم، و لم يعتذروا

ص: ۸۴

به مخالفت با خدا آغازیده، به خشم او دچار شده است. چنان که خداوند می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی می گوئید که انجام نمی دهید نزد خداوند سخت ناخوشایند است که سخنی بگوئید و به آن عمل نکنید.» [صف (۶۱): ۲ و ۳]

[۲۷۷۵]۲-شعیب عقر قوفی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هر کس به خدا و روز واپسین ایمان دارد باید به آنچه وعده کرده، عمل کند.

درباره کسی که از برادر مؤمنش پرده پوشی می کند

[۲۷۷۶]۱-مفضّل عمر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هر مؤمنی که میان او و مؤمن دیگر پرده ای باشد خداوند عزّتمند میان او و بهشت، هفتاد هزار درّ می زند که میان هر درّ فاصله ای هزار ساله است.

[۲۷۷۷]۲-محمّد سنان گفت: من نزد حضرت رضا علیه السّلام بودم که به من فرمودند: ای محمّد در زمان بنی اسرائیل چهار مؤمن بودند. روزی یکی از آن ها به نزد سه مؤمن دیگر رفت که برای مناظره ای در خانه یکی از ایشان گرد آمده بودند. چون در زد و غلامی در را باز کرد به او گفت: سرورت کجا است؟ غلام گفت: در خانه نیست. و آن مؤمن بازگشت و غلام به خانه و نزد سرورش رفت.

سرورش به او گفت: چه کسی بود که در زد؟ او گفت: فلانی بود و من به او گفتم که شما در خانه نیستی. او خاموش شد و اعتنا نکرده، غلام را نکوهش نکرد و هیچ کدام آن سه نفر به خاطر بازگشتن آن مؤمن از در خانه اندوهگین نشدند و به سخن خودشان بازگشتند. چون فردا شد آن مرد صبح زود به سراغ ایشان رفت در حالی که آنان بیرون آمده، آهنگ رفتن به باغ خودشان را داشتند پس مرد به آنان سلام داد و گفت: من هم با شما بیایم؟ آنان به او گفتند: آری. ولی از او

ص: ۸۵

إليه و كان الرجل محتاجا ضعيف الحال، فلمّا كانوا في بعض الطريق إذا غمامه قد أظلمت فظنوا أنه مطر، فبادروا فلما استوت الغمامه على رءوسهم إذا مناد ينادى من جوف الغمامه أيتها النار خذيهم و أنا جبرئيل رسول الله، فإذا نار من جوف الغمامه قد اختطفت الثلاثة النَّفر و بقى الرجل مرعوبا يعجب ممّا نزل بالقوم و لا يدري ما السَّبب؟ فرجع إلى المدينة فلقى يوشع بن نون عليه السّلام فأخبره الخبر و ما رأى و ما سمع، فقال يوشع بن نون عليه السّلام: أما علمت أن الله سخط عليهم بعد أن كان عنهم راضيا و ذلك بفعلهم بك، فقال: و ما فعلهم بي؟ فحدّثه يوشع فقال الرجل: فأنا أجعلهم في حلّ و أعفو عنهم، قال: لو كان هذا قبل لنفعمهم فأما السّاعة فلا و عسى أن ينفعهم من بعد.

[۲۷۷۸]۳-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن بكر بن صالح، عن محمّد بن سنان، عن مفضّل، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

أيما مؤمن كان بينه و بين مؤمن حجاب ضرب الله بينه و بين الجنّة سبعين ألف سور، غلظ كلّ سور مسيره ألف عام [ما بين السور إلى السور مسيره ألف عام].

[۲۷۷۹]۴- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن يحيى بن المبارك، عن عبد الله بن جيله، عن عاصم بن حميد، عن ابي حمزه، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

قلت له: جعلت فداك ما تقول في مسلم اتي مسلما زائرا [أو طالب حاجه] و هو في منزله؟ فاستأذن عليه فلم يأذن له و لم يخرج إليه؟ قال: يا ابا حمزه، أيما مسلم اتي مسلما زائرا أو طالب حاجه و هو في منزله فاستأذن له و لم يخرج إليه لم يزل في لعنه الله حتى يلتقيا، فقلت: جعلت فداك في لعنه الله حتى يلتقيا؟ قال: نعم يا ابا حمزه.

ص: ۸۶

عذرخواهی نکردند، و این مرد، نیازمند و بداحوال بود. چون به راه افتادند ناگاه ابری بر سرشان سایه انداخت. آنان پنداشتند که باران خواهد آمد، پس شتاب کردند ولی چون ابر به بالای سرشان رسید ناگاه منادی ای از درون ابر فریاد زد:

ای آتش آنان را بگیر، من جبرئیل فرستاده خداوندم. پس آتشی از درون آن ابر آن سه نفر را در خود فروبرد و مرد دیگر ترسان و شگفت از آنچه بر آن سه فرود آمده، باقی ماند و نمی دانست که سبب آن چیست. آن گاه به شهر بازگشته، یوشع نون علیه السلام را دیدار کرده، از آن خبر و آنچه دیده و شنیده بود آگاهش ساخت. یوشع نون علیه السلام گفت: مگر نمی دانی که خداوند بر آنان خشمگین شده است پس از آن که خرسند بوده است و این به جهت رفتارشان با تو بود. او عرض کرد: آنان با من چه رفتاری کرده بودند؟ یوشع ماجرا را به او گفت. آن مرد گفت: من ایشان را حلال کرده، از آنان می گذرم. او فرمود: اکنون دیگر دیر شده و سودی به حال آنان ندارد. امیدوارم برای پس از این سودشان ببخشد.

[۲۷۷۸]۳- مفضل روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر مؤمنی که میان او و مؤمن دیگر پرده باشد خداوند میان او و بهشت هفتاد هزار دژ می زند که ضخامت هر دژی فاصله ای هزار ساله دارد [میان هر دژ تا دژ دیگر فاصله ای هزار ساله است].

[۲۷۷۹]۴- ابو حمزه گفته است: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: جانم فدایت نظرتان چیست درباره مسلمانانی که به دیدار مسلمانانی می رود [یا به دنبال حاجتی] او در خانه خود است. ولی چون از او اجازه می خواهد او اجازه نمی دهد و برای او بیرون نمی آید؟ فرمودند: ای ابو حمزه هر مسلمانانی به آهنگ دیدار یا به دنبال حاجتی به نزد مسلمانانی دیگر در خانه اش برود و اجازه ورود بخواند و او برایش بیرون نیاید، تا همدیگر را دیدار نکنند همواره در نفرین خدا خواهد بود. من عرض کردم: جانم فدایت تا همدیگر را دیدار نکنند در نفرین خدا خواهند بود؟ فرمود: آری ای ابو حمزه.

ص: ۸۷

باب من استعان به أخوه فلم يعنه

[۲۷۸۰]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، و أبو علي الأشعري، عن محمد بن حسان، عن محمد بن علي، عن سعدان، عن حسين بن أمين، عن ابي جعفر عليه السلام قال؛

من بخل بمعونه أخيه المسلم و القيام له في حاجته [إلا] ابتلى بمعونه من يأثم عليه و لا يؤجر.

[۲۷۸۱] ۲- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن ابن مسکان، عن ابي بصیر، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

أیما رجل من شیعتنا أتى رجلا من إخوانه فاستعان به في حاجته فلم يعنه و هو يقدر إلا ابتلاه الله بأن يقضى حوائج غيره من أعدائنا يعذبه الله عليها يوم القيامة.

[۲۷۸۲] ۳- أبو علی الأشعري، عن محمد بن حسان، عن محمد بن أسلم، عن الخطاب بن مصعب، عن سدير، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

لم يدع رجل معونه أخيه المسلم حتى يسعى فيها و يواسيه إلا ابتلى بمعونه من يأثم و لا يؤجر

[۲۷۸۳] ۴- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن علي بن جعفر، عن [أخيه] ابي الحسن عليه السلام قال:

سمعتة يقول: من قصد إليه رجل من إخوانه مستجيرا به في بعض أحواله فلم يجره بعد أن يقدر عليه فقد قطع و لايه الله عز و جل.

باب من منع مؤمنا شيئا من عنده أو من عند غيره

[۲۷۸۴] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، و أبو علی الأشعري،

ص: ۸۸

درباره کسی که برادرش از او یاری می خواهد و او یاری اش نمی کند

[۲۷۸۰] ۱- حسین امین روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: هر کس در یاری به برادر مسلمانش و قیام به حاجت او بخل ورزد به یاری کردن به کسی دچار می شود که به گناه افتد و پاداش نبرد.

[۲۷۸۱] ۲- ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه مردی از شیعیانمان به سوی مردی از برادرانش آمده، برای حاجتش از او کمک بخواهد ولی او در عین توانایی او را یاری نکند خداوند او را به انجام حاجت دشمنان ما دچار کرده، به سبب آن او را در روز قیامت عذاب می کند.

[۲۷۸۲] ۳- سدير روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه مردی، یاری رساندن به برادر مسلمانش را واگذارد و در حاجت او نکوشیده، مال صرف او نکند به یاری رساندن به کسی دچار می شود که به خاطر او گناه می کند و پاداشی نمی برد.

[۲۷۸۳] ۴- علی جعفر گفته است: از برادرم حضرت کاظم علیه السلام شنیدم می فرماید: هر کس که مردی از برادرانش در

برخی احوال به او پناه ببرد و او در عین توانایی پناهنش ندهد همانا ولایت خداوند عزتمند را بریده است.

درباره کسی که چیزهای خودش یا دیگران را از مؤمن بازمی دارد

[۲۷۸۴]۱- فرات احنف روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر

ص: ۸۹

عن محمد بن حسان، جميعا عن محمد بن علي، عن محمد بن سنان، عن فرات بن أحنف، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أيما مؤمن منع مؤمنا شيئا مما يحتاج إليه و هو يقدر عليه من عنده أو من عند غيره، أقامه الله يوم القيامة مسوداً وجهه مزرقة عيناه مغلوله يدها إلى عنقه فيقال: هذا الخائن الذي خان الله و رسوله ثم يؤمر به إلى النار.

[۲۷۸۵]۲- ابن سنان، عن يونس بن ظبيان قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا يونس، من حبس حقّ المؤمن أقامه الله عزّ و جلّ يوم القيامة خمسمائه عام على رجله حتى يسيل عرقه أو دمه و ينادى مناد من عند الله: هذا الظالم الذي حبس عن الله حقه قال: فيوبّخ أربعين يوماً ثم يؤمر به إلى النار.

[۲۷۸۶]۳- محمد بن سنان، عن مفضل بن عمر قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: من كانت له دار فاحتاج مؤمن إلى سكنها فمنعه إياها قال الله عزّ و جلّ: يا ملائكتي، أبخل عبدی علی عبدی بسكنی الدار الدنیا؟ و عزّتی و جلالی لا یسکن جنائی أبدا.

[۲۷۸۷]۴- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن علي بن جعفر قال:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: من أتاه أخوه المؤمن في حاجه فإنما هي رحمه من الله عزّ و جلّ ساقها إليه، فإن قبل ذلك فقد وصله بولايتنا و هو موصول بولايه الله عزّ و جلّ، و إن ردّه عن حاجته و هو يقدر على قضائها سلط الله عليه شجاعا من نار ينهشه في قبره إلى يوم القيامة مغفور له أو معدّب، فإن عذره الطالب كان أسوأ حالا. قال: و سمعته يقول: من قصد إليه رجل من إخوانه

ص: ۹۰

مؤمنی که مؤمن دیگر را از آنچه به آن نیازمند است بازدارد-چه از آنچه نزد خود دارد و چه از آنچه نزد دیگران است- خداوند در روز قیامت او را سیاه رو و تیره چشم و دست به گردن بسته برمی انگیزد. و آن گاه گفته می شود: این همان خائنی است که به خدا و فرستاده اش خیانت کرده است و سپس به سوی دوزخ فرمانش می دهند.

[۲۷۸۵]۲- یونس ظبیان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ای یونس هر کس حقّ مؤمن را بازدارد، خداوند

عزّتمند در روز قیامت او را به مدّت پانصد سال به روی پاهایش می ایستاند تا عرق یا خورش سرازیر گردد و منادی ای از نزد خداوند فریاد بزند: این همان ستمکاری است که حقّ خدا را از او بازداشته است. حضرت فرمودند: آن گاه چهل روز سرزنش می شود و سپس به سوی دوزخ فرمان داده می شود.

[۲۷۸۶]۳-مفضّل عمر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس خانه ای داشته باشد و مؤمنی به سکونت در آن نیازمند شود و او از سکونت آن مؤمن در آن خانه جلوگیری کند خداوند عزّتمند می فرماید: ای فرشتگان من بنده ام در سکونت بنده دیگرم در خانه دنیایی اش بخل ورزید؟ سوگند به عزّت و شکوهم او هرگز در بهشت های من ساکن نخواهد شد.

[۲۷۸۷]۴-علی جعفر گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم می فرماید:

هر کس که برادر مؤمنش برای نیازی به سویش بیاید، رحمتی از سوی خداوند عزّتمند است که به سوی او پیش رانده است که اگر آن را بپذیرد او را به ولایت ما پیوند می دهد و ولایت ما با ولایت خداوند عزّتمند پیوند دارد. ولی اگر در عین توانایی نیاز او را برنیورد خداوند ماری آتشین بر او چیره می کند تا او را در گورش تا روز قیامت بگذرد، چه آمرزیده شده باشد و چه در عذاب باشد و اگر آن نیازجو عذر او را پذیرفته باشد بدحال تر خواهد بود. راوی گفته است: و از آن حضرت شنیدم می فرماید: هر کس که مردی از برادرانش در برخی احوال به او پناه ببرد و او پناهش ندهد در حالی که توانایی اش را دارد،

ص: ۹۱

مستجیرا به فی بعض أحواله فلم یجره بعد أن یقدر علیه فقد قطع ولایه الله تبارک و تعالی.

باب من أخاف مؤمنا

[۲۷۸۸]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن عیسی، عن الأنصاری، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من نظر إلى مؤمن نظره لیخیفه بها أخافه الله عزّ و جلّ یوم لا ظلّ إلا ظلّه.

[۲۷۸۹]۲-علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن أبي إسحاق الخفّاف، عن بعض الكوفیین، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من روّع مؤمنا بسطان لیصیبه منه مکروه فلم یصبه فهو فی النار و من روّع مؤمنا بسطان لیصیبه منه مکروه فأصابه فهو مع فرعون و آل فرعون فی النار.

[۲۷۹۰]۳-علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبي عمیر، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من أعان علی مؤمن بشرط کلمه لقی الله عزّ و جلّ یوم القیامه مکتوب بین عینیه: آیس من رحمتی.

[۲۷۹۱] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ألا أتبئكم بشراكم؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال:

ص: ۹۲:

ولایت خداوند فرخنده و فرازند را بریده است.

درباره کسی که مؤمنی را می ترساند

[۲۷۸۸] ۱- عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمودند: هرکس به مؤمن به گونه ای بنگرد که او را بترساند خداوند عزتمند او را می ترساند، در روزی که هیچ سایه ای جز سایه او نیست.

[۲۷۸۹] ۲- یکی از کوفیان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

هرکس مؤمنی را از سلطانی بترساند تا آزاری از آن سلطان به او برسد ولی چنین نشود، در دوزخ است و هرکس مؤمنی را از سلطانی بترساند تا آزاری از آن سلطان به او برسد و چنین شود او با فرعون و خاندان فرعون در دوزخ است.

[۲۷۹۰] ۳- یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

هرکس با نیم کلمه به زیان مؤمنی کار کند در روز قیامت خداوند را در حالی دیدار می کند که میان پیشانی اش نوشته است: او ناامید از رحمت من.

باب سخن چینی

[۲۷۹۱] ۱- حضرت صادق علیه السلام فرماید که رسول خدا- درود بر خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: آیا شما را به بدترینتان آگاه نکنم؟ گفتند: چرا! ای رسول خدا!

ص: ۹۳:

المشؤون بالتَّمِيمه، المفروقون بين الأحبه، الباغون للبرآء المعايب.

[۲۷۹۲] ۲- محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن عيسى، عن يوسف بن عقيل، عن محمد بن قيس، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

محرمه الجته على القتاتين المشؤون بالتَّمِيمه.

[۲۷۹۳]۳-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن اَبی الحسن الأصبهانی، عن ذکره، عن اَبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: شراركم المشاءون بالنميمة، المفرقون بين الأحبة، المبتغون للبراء المعايب.

باب الإذاعة

[۲۷۹۴]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن محمد بن عجلان قال:

سمعت ابا عبد الله عليه السّلام يقول: إن الله عزّ وجلّ عيّر أقواما بالإذاعة في قوله عزّ وجلّ: وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْمَأْمُنِ أَوْ الْخَوْفِ أذَاعُوا بِهِ فإياكم و الإذاعة.

[۲۷۹۵]۲-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن محمد الخزاز، عن اَبی عبد الله علیه السّلام قال:

من أذاع علينا حديثنا فهو بمنزله من جحدنا حقنا. قال: وقال لمعلی بن خنيس: المذيع حديثنا كالجاحد له.

[۲۷۹۶]۳-یونس، عن ابن مسكان، عن ابن اَبی یعفور قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: من أذاع علينا حديثنا سلبه الله الإيمان.

[۲۷۹۷]۴-یونس بن یعقوب، عن بعض أصحابه، عن اَبی عبد الله علیه السّلام قال:

ص: ۹۴

فرمود: آنان که به سخن چینی روند و میان دوستان جدایی افکنند و برای پاکان عیب جویند.

[۲۷۹۲]۲-حضرت باقر علیه السّلام فرمود: بهشت بر دروغ پردازانی که به سخن چینی روند، حرام است.

[۲۷۹۳]۳-امام صادق علیه السّلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: بدترین شما آنانند که به سخن چینی روند؛ میان دوستان جدایی افکنند و برای پاک دامن عیب جویند.

باب فاش کردن

[۲۷۹۴]۱-محمد عجلان گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

همانا خدای عزّتمند مردمانی را به سبب فاش کردن اسرار در گفتارش نکوهش کرده است: «و چون خبری از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند» [نساء(۴):

[۸۳]. پس، از انتشار دادن دوری کنید.

[۲۷۹۵]۲- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس حدیث ما را به زیان ما فاش سازد، مانند کسی است که حق ما را آگاهانه انکار کند.

حضرت به معلای خنیس فرمود: انتشار دهنده حدیث ما، بسان انکار کننده آن است.

[۲۷۹۶]۳- امام صادق علیه السلام فرمود: هر که حدیث ما را به زیان ما فاش سازد، خداوند ایمانش را از بین ببرد.

[۲۷۹۷]۴- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که حدیث ما را فاش کند، ما را به

ص: ۹۵

ما قتلنا من أذاع حدیثنا قتل خطا و لكن قتلنا قتل عمد.

[۲۷۹۸]۵- یونس، عن العلاء، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول: يحشر العبد يوم القيامة و ما ندی دما فيدفع إليه شبه المحجمه أو فوق ذلك فيقال له: هذا سهمك من دم فلان، فيقول: يا رب، إنك لتعلم أنك قبضتني و ما سفكت دما، فيقول: بلى سمعت من فلان روايه كذا و كذا، فرويتها عليه فنقلت حتى صارت إلى فلان الجبار فقتله عليها و هذا سهمك من دمه.

[۲۷۹۹]۶- یونس، عن ابن سنان، عن إسحاق بن عمارة، عن أبي عبد الله عليه السلام و تلا هذه الآية: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ قال:

و الله ما قتلوهم بأيديهم و لا ضربوهم بأسياهم و لكنهم سمعوا أحاديثهم فأذاعوها فأخذوا عليها فقتلوا فصار قتلا و اعتداء و معصيه.

[۲۸۰۰]۷- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ:

وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ حَقِّ فَقَالَ:

أما و الله ما قتلوهم بأسياهم و لكن أذاعوا سرهم و أفسوا عليهم فقتلوا.

[۲۸۰۱]۸- عنه، عن عثمان بن عيسى، عن محمد بن عجلان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال: إن الله عزّ و جلّ عير قوما بالإذاعه فقال: وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أذَاعُوا بِهِ فَأَيَّاكُمْ و الإذاعه.

[۲۸۰۲]۹- علی بن إبراهيم، عن أبيه عن ابن أبي عمير، عن حسين بن عثمان،

خطا نکشته، بلکه به عمد کشته است.

[۲۷۹۸] ۵- محمد مسلم گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود: بنده خداوند روز واپسین برانگیخته شود و در حالی که خونی نریخته است به اندازه یک خون حجامت یا بیشتر به او داده شود و بگویند: این بهره تو از خون فلان کس است. پس می گوید: پروردگارا، تو خود البته می دانی که جان مرا ستاندی و در آن حال، من خون کسی را نریخته بودم. خداوند فرماید: آری؛ تو روایتی را چنین و چنان از فلانی شنیدی و به زیان او بازگفتی و نقل کردی تا به فلان ستمکار رسید و با آن روایت او را کشت و این سهم تو از خون اوست.

[۲۷۹۹] ۶- اسحاق بن عمار گوید: حضرت صادق علیه السلام این آیه را خواند: «چرا که آنان به نشانه های خدا کفر ورزیده بودند و پیامبران را به ناحق می کشتند؛ این از آن روی بود که سرکشی نموده و از حد درگذرانیده بودند» [بقره (۲): ۶۱]. فرمود: به خدا سوگند، آنان را با دستانشان نکشتند و با شمشیرهایشان نزدند، بلکه احادیث آنها را شنیدند و فاش کردند و آنها به وسیله آن احادیث گرفتار و کشته شدند؛ پس کشتن و تجاوز و نافرمانی انجام شد.

[۲۸۰۰] ۷- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خداوند بزرگ و گرامی که «و پیامبران را به ناحق می کشتند» [آل عمران (۳): ۱۱۲] فرمود: به خدا سوگند، همانا آنها را با شمشیرهایشان نکشتند، بلکه رازشان را اشکار ساختند و انتشار دادند؛ پس آنان کشته شدند.

[۲۸۰۱] ۸- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند بزرگ و گرامی، مردمانی را به سبب فاش کردن نکوهش کرد و فرمود: «و چون خبری از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند».

[۲۸۰۲] ۹- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که چیزی از راز ما را به زیان ما

عمّن أخبره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أذاع علينا شيئاً من أمرنا فهو كمن قتلنا عمداً و لم يقتلنا خطأ.

[۲۸۰۳] ۱۰- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن نصر بن صاعد مولى أبي عبد الله عليه السلام: عن أبيه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: مذبح السیرّ شاكّ و قائله عند غير أهله كافر، و من تمسك بالعروه الوثقى فهو ناج، قلت: ما هو؟ قال: التسليم.

[۲۸۰۴] ۱۱- علی بن محمد، عن صالح بن أبي حماد، عن رجل من الكوفيين، عن أبي خالد الكابلي، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال:

إنَّ الله عزَّ وجلَّ جعل الدِّينَ دولتين: دولة آدم - وهي دولة الله - و دولة إبليس؛ فإذا أراد الله أن يعبد علانيه كانت دولة آدم، وإذا أراد الله أن يعبد في السِّرِّ كانت دولة إبليس، و المذيع لما أراد الله ستره مارق من الدِّين.

[۲۸۰۵] ۱۲- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من استفتح نهاره بإذاعه سرِّنا سلط الله عليه حرَّ الحديد و ضيق المحابس.

باب من أطاع المخلوق في معصية الخالق

[۲۸۰۶] ۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من طلب رضا الناس بسخط الله جعل الله حامده من الناس ذامًا

[۲۸۰۷] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن

ص: ۹۸

فاش سازد، بسان کسی است که به عمد ما را کشته است نه به خطا.

[۲۸۰۳] ۱۰- نصر بن صاعد از پدرش روایت کند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: افشاگر راز، تردیدگر است و گوینده اش نزد نااهل، کافر و آنکه به ریسمان محکم چنگ زند، نجات یافته است. گفتم: آن چیست؟ فرمود: سرسپردگی.

[۲۸۰۴] ۱۱- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند بزرگ و گرامی، برای دین دو دولت قرار داد: دولت آدم - و آن دولت خدا باشد - و دولت شیطان. هرگاه خدا خواهد آشکارا پرستش شود، دولت آدم بر سرکار آید و آن گاه که خدا خواهد در نهان پرستش شود، دولت شیطان بر سرکار باشد و هر کس فاش سازد آنچه را خداوند پوشیدنش را خواسته است، از دین بیرون رفته است.

[۲۸۰۵] ۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس روز خود را با منتشر کردن راز ما آغاز کند، خداوند گرمای آهن و تنگنای زندان ها را بر او چیره گرداند.

باب آن کس که آفریده را فرمان برد به نافرمانی آفریدگار

[۲۸۰۶] ۱- از امام صادق علیه السّلام روایت شده که رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: هر کس خشنودی مردم را با خشم خدا بخواهد، خداوند ستاینده اش را نکوهیده اش سازد.

[۲۸۰۷] ۲- از امام باقر علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر کس

ص: ۹۹

مهران، عن سيف بن عميره، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: من طلب مرضاه النَّاسِ بما يسخط الله كان حامده من النَّاسِ ذامًا و من آثر طاعه الله بغضب النَّاسِ كفاه الله عداوه كلَّ عدوّ و حسد كلَّ حاسد و بغى كلَّ باغ و كان الله عزّ و جلّ له ناصرًا و ظهيرًا.

[۲۸۰۸] ۳- عنه، عن شريف بن سابق، عن الفضل بن أبي قرّه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كتب رجل إلى الحسين صلوات الله عليه: عظمى بحرفين، فكتب إليه: من حاول أمرا بمعصية الله كان أفوت لما يرجو و أسرع لمجيء ما يحذر.

[۲۸۰۹] ۴- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن العلاء، عن محمد بن مسلم قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: لا دين لمن دان بطاعه من عصي الله، و لا دين لمن دان بفرية باطل على الله، و لا دين لمن دان بجحود شيء من آيات الله.

[۲۸۱۰] ۵- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام، عن أبيه عليه السلام:

عن جابر بن عبد الله [الأنصاري] قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: من أرضى سلطانا بسخط الله خرج من دين الله.

باب في عقوبات المعاصي العاجله

[۲۸۱۱] ۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، جميعًا عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبان، عن رجل، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۱۰۰

خشنودی مردم را در چیزی جوید که خدا را به خشم آورد، ستاینده اش از مردم، نکوهنده اش باشد و هر که فرمان بری خدا را به خشم مردم پیشی دارد، خداوند او را از دشمنی کردن هر دشمنی و رشک بردن هر حسودی و ستم هر ستمکاری نگه دارد و خداوند بزرگ و گرامی یار و پشتیبان او باشد.

[۲۸۰۸] ۳- امام صادق علیه السّلام فرمود: مردی به امام حسین علیه السّلام نوشت: مرا با دو حرف پند ده. حضرت به او

نوشت: هر کس چیزی را با نافرمانی خداوند خواهد، به آنچه امیدوار است زودتر از بین رود و از آنچه می‌گریزد، زودتر بر سرش آید.

[۲۸۰۹] ۴- امام باقر علیه السلام فرمود: دین ندارد آن کس که فرمان بری کسی را دین خود سازد که خداوند را نافرمانی می‌کند و بی دین است هر کس که افتراء ناحق بر خدا را دین خدا گیرد و بی دین است آنکه انکار یکی از آیه‌های خدا را دین خود کند.

[۲۸۱۰] ۵- رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: هر کس پادشاهی را با به خشم آوردن خدا خشنود کند، از دین خدا بیرون رود.

باب کفرهای شتابناک گناهان

[۲۸۱۱] ۱- امام باقر علیه السلام فرمود که رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد-

ص: ۱۰۱

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: خمس إن أدر كتموهن فتعوذوا بالله منهن: لم تظهر الفاحشه في قوم قط حتى يعلنوها إلا ظهر فيهم الطاعون و الأوجاع التي لم تكن في أسلافهم الذين مضوا؛ و لم ينقصوا المكيال و الميزان إلا أخذوا بالسنين و شدّه المثونه و جور السيلطان؛ و لم يمنعوا الزكاه إلا منعوا القطر من السماء، و لو لا البهائم لم يمطروا؛ و لم ينقضوا عهد الله و عهد رسوله إلا سلط الله عليهم عدوهم و أخذوا بعض ما في أيديهم؛ و لم يحكموا بغير ما أنزل الله [عز و جل] إلا جعل الله عز و جل بأسهم بينهم

[۲۸۱۲] ۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، و عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، جميعا عن ابن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

وجدنا في كتاب رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: إذا ظهر الزنا من بعدى كثر موت الفجاء، و إذا طفف المكيال و الميزان أخذهم الله بالسنين و التقص، و إذا منعوا الزكاه منعت الأرض بركتها من الزرع و الثمار و المعادن كلها، و إذا جاروا في الأحكام تعاونوا على الظلم و العدوان، و إذا نقضوا العهد سلط الله عليهم عدوهم، و إذا قطعوا الأرحام جعلت الأموال في أيدي الأشرار، و إذا لم يأمروا بالمعروف و لم ينهوا عن المنكر و لم يتبعوا الأخيار من أهل بيتي سلط الله عليهم شرارهم فيدعوا خيارهم فلا يستجاب لهم.

باب مجالسه أهل المعاصي

[۲۸۱۳] ۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي زياد التهمدي، عن عبد الله بن صالح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

فرمود: پنچ چیز است که اگر به آنها برخورد کردید، از آنها به خدا پناه برید: هرگز هرزگی در میان مردمی هویدا نشود تا آن را آشکارا به جا آرند جز اینکه میان آنان طاعون و دردهایی که در گذشتگان نشان نبوده است، پدیدار گردد. و از پیمان و ترازو نگاهند جز اینکه به نایابی [نعمت ها] و سختی مخارج زندگی و ستم پادشاه گرفتار آیند و از دادن زکات دریغ ندارند جز اینکه از باران آسمان دریغ شوند و اگر چهارپایان نباشد، بر آن مردم باران نبارد و خدا و فرستاده اش را پیمان شکنی نکنند جز اینکه خداوند دشمنانشان را بر آنان چیره سازد و برخی از دارایی هایی که در دست دارند، بگیرند. و به جز به آنچه خدای بزرگ و گرامی فرود فرستاده، حکم نکنند مگر آنکه خداوند فرازند، ستیزه و کشمکش را میانشان قرار دهد.

[۲۸۱۲] ۲- امام باقر علیه السلام فرمود: در کتاب رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- یافتیم که: هرگاه پس از من، زنا شیوع یابد، مرگ ناگهانی بسیار شود و هرگاه از پیمان و ترازو کاسته شود (کم فروشی شود)، خداوند آنان را به نایابی [در نعمت ها] و کمبودی گرفتار کند و آن گاه که از دادن زکات دریغ ورزند، زمین برکتش را از تمام کشاورزی و میوه ها و گنجینه ها دریغ نماید و وقتی در احکام به ناحق حکم رانند، در ستم و دشمنی همکاری کنند و هرگاه پیمان شکنند، خداوند دشمنانشان را بر آنان چیره سازد و آن گاه که پیوند خویشاوندی گسلند، دارایی ها در دست تبه کاران افتد و هرگاه به نیکی، امر نکنند و از زشتی بازدارند و از نیکان خاندان من پیروی نمایند، خداوند بدکارانشان را بر آنان چیره سازد؛ پس نیکانشان دعا کنند و اجابت نشود.

باب همنشینی با گنه کاران

[۲۸۱۳] ۱- حضرت صادق علیه السلام فرمود: مؤمن را شایسته نیست که در مجلسی

لا ینبغی للمؤمن أن یجلس مجلسا یعضی الله فیه و لا یقدر علی تغییره.

[۲۸۱۴] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن بکر بن محمد عن الجعفری قال:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: ما لي رأيتك عند عبد الرحمن بن يعقوب؟ فقال: إنّه خالي، فقال: إنّه يقول في الله قولا عظيما، يصف الله و لا- يوصف، فأما جلست معه و تركتنا و إما جلست معنا و تركته، فقلت: هو يقول ما شاء، أي شيء على منه إذا لم أقل ما يقول: فقال أبو الحسن عليه السلام: أما تخاف أن تنزل به نعمة فتصيبكم جميعا، أما علمت بالذي كان من أصحاب موسى عليه السلام و كان أبوه من أصحاب فرعون فلما لحقت خيل فرعون موسى تخلف عنه ليعظ أباه فيلحقه بموسى، فمضى أبوه و هو يراغمه حتى بلغا طرفا من البحر فغرقا جميعا، فأتى موسى عليه السلام الخبر فقال: هو في رحمه الله و لكنّ الثّمة إذا نزلت لم يكن لها عمّن قارب المذنب دفاع

[۲۸۱۵] ۳- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن عمر بن يزيد، عن أبي عبد الله عليه

السلام أنه قال:

لا تصحبوا أهل البدع ولا تجالسوهم فتصيروا عند الناس كواحد منهم؛ قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: المرء على دين خليله و قرينه.

[۲۸۱۶] ۴- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن داود بن سرحان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إذا رأيتم أهل الزيب و البدع من بعدى فأظهروا البراءة منهم و أكثروا من سبهم و القول فيهم و الوقيعه و باهتوهم كيلا يطمعوا في الفساد في الإسلام و يحذرهم الناس و لا يتعلموا من بدعهم يكتب الله لكم

ص: ۱۰۴

نشید که در آن، خداوند نافرمانی می شود در حالی که او بر دگرگونی آن نافرمانی ناتوان است.

[۲۸۱۴] ۲- جعفری گوید: شنیدم امام کاظم علیه السلام می فرمود: چرا باید بینم که نزد عبد الرحمن بن یعقوب هستی؟ عرض کرد: او دایی من است. فرمود: او درباره خدا، درشت گویی می کند. خدا را (به صورت اجسام و صفات آن) توصیف می نماید در حالی که به وصف در نیاید. پس یا با او بنشین و ما را رها کن یا با ما بنشین و او را واگذار. عرض کردم: او هر چه می خواهد بگوید. برای من چه زیانی دارد وقتی آنچه را او می گوید، من نگویم؟ حضرت فرمود: آیا نمی ترسی بر او عذابی فرود آید و هر دوی شما را فراگیرد؟ آیا از آن کس آگاهی نداری که خود از یاران حضرت موسی و پدرش از یاران فرعون بود و زمانی که لشکر فرعون به موسی رسید، او از حضرت موسی جدا شد تا پدرش را پند دهد و او را به موسی برساند. پدرش به راه خود می رفت در حالی که او با پدرش (درباره مذهبش) ستیزه می کرد تا اینکه هر دو به کنار دریا رسیدند و باهم غرق شدند. خبر به حضرت موسی رسید، فرمود: او در رحمت خدا است؛ ولی آن گاه که عذاب فرود آید، برای کسی که نزدیک گنه کار است، دفاعی نباشد.

[۲۸۱۵] ۳- امام صادق علیه السلام فرمود: با بدعت گذاران همراهی نکنید و همنشین نشوید که نزد مردم، از آنان به حساب آید. رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: انسان بر کیش دوست و یار خود است.

[۲۸۱۶] ۴- از امام صادق علیه السلام حدیث شده که رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: هر گاه پس از من تردید گران و بدعت گزاران را دیدید، بیزاری از آنان را آشکار کنید و بسیار دشنامشان دهید و درباره آنها بیشتر سخن رانید و بد گوید و (با برهان و منطق) محکوم کرده و متحیر سازید تا به تباهی در اسلام آزمند نشوند و مردم از آنان دوری کنند و از بدعت هایشان نیاموزند که خداوند به سبب این کار، برای شما پاداش ها بنویسد و رتبه هایشان را در آخرت بالا برد.

ص: ۱۰۵

بذلك الحسنات و يرفع لكم به الدرجات في الآخرة.

[۲۸۱۷] ۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن محمد بن يوسف، عن ميسر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا ينبغي للمسلم أن يواخي الفاجر ولا الأحمق ولا الكذاب

[۲۸۱۸] ۶- عنه، عن عمرو بن عثمان، عن محمد بن سالم الكندي، عن حدثه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه إذا صعد المنبر قال: ينبغي للمسلم أن يجتنب مواخاه ثلاثة: الماجن والأحمق والكذاب. فأما الماجن فيزين لك فعله و يحب أن تكون مثله ولا يعينك على أمر دينك و معادك، و مقارنته جفاء و قسوه، و مدخله و مخرجه عليك عار. و أما الأحمق فإنه لا يشير عليك بخير و لا يرجي لصراف السوء عنك و لو أجهد نفسه، و ربما أراد منفعتك فصرّك، فموته خير من حياته و سكوته خير من نطقه و بعده خير من قربه: و أما الكذاب فإنه لا يهنتك معه عيش، ينقل حديثك و ينقل إليك الحديث، كلما أفنى أحدوته مطها بأخرى حتى إنه يحدث بالصدق فما يصدق، و يغري بين الناس بالعداوة فينبت السيئات في الصدور. فاتقوا الله و انظروا لأنفسكم.

[۲۸۱۹] ۷- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عمرو بن عثمان، عن محمد بن عذافر، عن بعض أصحابه، عن محمد بن مسلم، أو أبي حمزه، عن أبي عبد الله، عن أبيه عليهما السلام قال:

قال لي علي بن الحسين صلوات الله عليهما: يا بني انظر خمسه فلا تصاحبهم و لا تحادثهم و لا ترافقهم في طريق، فقلت: يا أبا من هم؟ قال: إياك و مصاحبه الكذاب فإنه بمنزله السراب يقرب لك البعيد و يباعد لك القريب، و إياك

ص: ۱۰۶

[۲۸۱۷] ۵- امام صادق عليه السلام فرمود: برای مسلمان شایسته نیست که با تبه کار، نابخرد و دروغ گو دوستی کند.

[۲۸۱۸] ۶- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هرگاه امیر مؤمنان- درود خدا بر او باد- بالای منبر می رفت، می فرمود: برای مسلمان شایسته است که از دوستی و برادری با سه کس کناره گیرد: بی پروا (در گفتار و کردار)، نابخرد و دروغ گو. اما شخص بی پروا؛ کار خود را برای تو بیاراید و دوست دارد بسان او باشی و در کار دین و آخرت، تو را یاری نکند و نزدیکی با او، بی مهری و سنگ دلی آرد و رفت و آمدش برای تو ننگ باشد. اما نابخرد به خیر و خوبی تو پند ندهد و برای بازگرداندن بدی از تو به او امید نباشد گرچه خود را به رنج و تلاش اندازد. چه بسا بخواهد به تو سودی رساند، ولی (به جهت نابخردی اش) زیانت دهد؛ پس مرگش، بهتر از زنده بودنش و خاموشی اش، بهتر از سخن گفتنش و دوری اش، بهتر از نزدیکی اش باشد. اما دروغ گو؛ هیچ گاه زندگی با او بر تو گوارا نباشد. گفته تو را نزد دیگران برد و سخن آنان را نزد تو آرد. هرگاه داستانی را به پایان برد، داستان دیگری در پی آن افزاید تا آنجا که بسا راست گوید، ولی باور نکنند و میان مردم دشمنی افکند و کینه ها را در سینه ها برویاند؛ پس از خداوند پروا کنید و خود را بپایید.

[۲۸۱۹] ۷- امام صادق علیه السلام از پدرش حدیث کرده که فرمود: پدرم علی بن حسین- درود خدا بر آن دو باد- به من

فرمود: پسر من! به پنج کس توجه کن و با آنان همراه، هم سخن و رفیق راه نشو. عرض کردم: پدر جان، آنها کیستند؟ فرمود: از همراهی با دروغگو دوری کن؛ زیرا او به مانند سرابی باشد که دور را به تو نزدیک و نزدیک را از تو دور سازد. از همراهی بدکار (فاسق) برکنار باش؛

ص: ۱۰۷

و مصاحبه الفاسق فَإِنَّه بَائِعَكَ بِأَكْلِهِ أَوْ أَقْلٍ مِنْ ذَلِكَ، وَإِيَّاكَ وَمَصَاحِبَهُ الْبَخِيلِ فَإِنَّه يَخَذَلُكَ فِي مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ، وَإِيَّاكَ وَمَصَاحِبَهُ الْأَحْمَقِ فَإِنَّه يَرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ، وَإِيَّاكَ وَمَصَاحِبَهُ الْقَاطِعَ لِرَحْمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتَهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ، وَقَالَ: الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ، وَقَالَ فِي الْبَقَرَةِ: الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

[۲۸۲۰] ۸- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن شعيب العرقوفی قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا إِلَى آخِرِ آيَاتِهِ، فَقَالَ: إِنَّمَا عَنِي بِهَذَا: [إِذَا سَمِعْتُمْ] الرَّجُلِ [الْعَدِي] [يَجْحَدُ الْحَقَّ وَيَكْذِبُ بِهِ وَيَقَعُ فِي الْأَيْمَةِ، فَقَمِ مِنْ عِنْدِهِ وَلَا تَقَاعِدْهُ، كَانَتْ مِنْ كَانَ.

[۲۸۲۱] ۹- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن علي بن أسباط، عن سيف بن عميرة، عن عبد الأعلى بن أعين، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يجلس مجلسا ينتقص فيه إمام أو يعاب فيه مؤمن.

[۲۸۲۲] ۱۰- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن ابن القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۱۰۸

چون تو را به لقمه ای خوراکی یا کمتر از آن بفروشد. از همراهی با خسیس هم برحذر باش؛ چرا که تو را از یاری با دارایی اش فروگذارد آن گاه که بدان سخت نیازمندی. از دوستی با نابخرد دوری کن؛ زیرا می خواهد به تو سود برساند، زیانت می دهد. مبادا با کسی که قطع رحم می کند، دوستی نمایی که او را در کتاب خداوند بزرگ و گرامی، در سه جا یافتیم که لعن شده است: خداوند عزّتمند فرمود: «پس [ای منافقان] آیا امید بستید که چون [از خدا] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟ اینان همان کسانی که خدا آنان را لعنت نموده [و گوش دل] ایشان را ناشنوا و چشم هایشان را نابینا کرده است» [محمد (۴۷): ۲۲-۲۳].

و فرمود: «و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین

فساد می کنند، برایشان لعنت است و بدفرجامی آن سرای ایشان راست» [رعد (۱۳): ۲۵] و در سوره بقره فرمود: «همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را خداوند به پیوستنش امر فرموده می گسلند و در زمین به فساد می پردازند، آنانند که زیانکارانند.» [بقره (۲): ۲۷]

[۲۸۲۰] ۸- شعیب عقرقوفی گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای فرازند که: «و البته [خدا] در کتاب [قرآن] بر شما نازل کرده که: هرگاه شنیدند آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد، با آنان منشینند...» [نساء (۴): ۱۴۰] پرسیدم: فرمود: مقصود از آیه این است که وقتی شنیدید مردی حق را انکار می کند و آن را دروغ می شمارد و درباره پیشوایان (معصوم) بد می گوید، از نزدش برخیز و با او ننشین که هر که خواهد باشد.

[۲۸۲۱] ۹- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به خداوند و روز رستاخیز ایمان دارد در انجمنی ننشیند که امام را کم ارزش دانند یا مؤمنی را عیب کنند.

[۲۸۲۲] ۱۰- امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد،

ص: ۱۰۹

قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يقوم مكان ربه.

[۲۸۲۳] ۱۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن سیف بن عمیره، عن عبد الأعلى قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يقعدن في مجلس يعاب فيه إمام أو ينتقص فيه مؤمن.

[۲۸۲۴] ۱۲- الحسين بن محمد، عن علی بن محمد بن سعد، عن محمد بن مسلم، عن إسحاق بن موسى قال: حدثني أخي و عمی، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ثلاثة مجالس يمقتها الله و يرسل نقمته على أهلها فلا تقاعدوهم و لا تجالسوهم: مجلسا فيه من يصف لسانه كذبا في فتياه، و مجلسا ذكر أعدائنا فيه جديد و ذكرنا فيه رث، و مجلسا فيه من يصدّ عنا و أنت تعلم. قال: ثم تلا أبو عبد الله عليه السلام ثلاث آيات من كتاب الله كأنما كنّ في فيه - أو قال [في] كفه - و لا تسيّبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عيدا بغير علم و إذا رأيت الذين يخوضون في آياتنا فأعرض عنهم حتى يخوضوا في حديث غيرهم، و لا تقولوا لما تصف ألسنتكم الكذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا على الله الكذب.

[۲۸۲۵] ۱۳- و بهذا الإسناد، عن محمد بن مسلم، عن داود بن فرقد قال: حدثني محمد بن سعيد الجمحي قال: حدثني هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا ابتليت بأهل النصب و مجالستهم، فكن كأنك على الرضف حتى تقوم فإن الله يمقتهم و يلعنهم، فإذا رأيتهم يخوضون في ذكر إمام من الأئمة فقم فإن سخط الله ينزل هناك عليهم.

در جایگاه تهمت و تردید نیستند.

[۲۸۲۳] ۱۱- عبد الاعلی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر کس به خداوند و روز رستاخیز ایمان دارد، نباید در انجمنی نشیند که امامی را در آن عیب گویند یا در آن مؤمنی را بی ارزش شمارند.

[۲۸۲۴] ۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود: سه انجمن باشد که خداوند آنها را دشمن دارد و عذاب خود را بر آنها فرورستد؛ پس با آنان نشینید و هم انجمن نشوید.

انجمنی که در آن، کسی در فتوای خود دروغ بافد و انجمنی که ذکر و یاد دشمنان ما در آن تازه و ذکر و یاد ما در آن کهنه باشد و انجمنی که در آن، کسی از پیروی ما باز می دارد در حالی که تو می دانی. راوی گوید: سپس حضرت صادق علیه السلام سه آیه از کتاب خدا خواند؛ که گویا در دهانش بود- یا گفت: گویا در مشتش بود-: «و آنهايي که جز خدا می خوانند، دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی خدا را دشنام خواهند داد» [انعام (۶): ۱۰۸]. «و چون بینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرومی روند از ایشان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن در آیند» [انعام (۶):

۶۸]. «و برای آنچه زبان شما به دروغ می پردازد، می گوید: این حلال است و آن حرام.

تا بر خدا دروغ بندید؛ زیرا کسانی که بر خدا دروغ می بندند، رستگار نمی شوند» [نحل (۱۶): ۱۱۶].

[۲۸۲۵] ۱۳- امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه به ناصبی ها و هم نشینی با آنها گرفتار شدی، پس آن گونه باش که بر روی سنگ سرخ شده نشسته ای تا به پاخیزی؛ زیرا خداوند آنان را دشمن دارد و نفرین می کند. آن گاه که دیدی درباره امامی از امامان بد می گویند، برخیز؛ چرا که خشم خدا همان جا بر آنان فرود آید.

[۲۸۲۶] ۱۴- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس که نزد دشنام گوی به اولیای

عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من قعد عند سبّاب لأولياء الله فقد عصى الله تعالى.

[۲۸۲۷] ۱۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن القاسم بن عروه، عن عبيد بن زراره، عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام قال:

من قعد فی مجلس یسبّ فیہ إمام من الأئمّه، یقدر علی الانتصاب فلم یفعل ألبسه الله الذلّ فی الدنیا و عدّبه فی الآخره و سلبه صالح ما من به علیه من معرفتنا.

[۲۸۲۸]۱۶-الحسین بن محمّد، و محمّد بن یحیی، عن علی بن محمّد بن سعد، عن محمّد بن مسلم، عن الحسن بن علی بن النعمان قال: حدّثنی أبی علی بن النعمان، عن ابن مسکان، عن الیمان بن عبید الله قال:

رأیت یحیی ابن أمّ الطویل وقف بالکناسه ثم نادى بأعلى صوته فیقول:

معشر أولیاء الله إنا برآء ممّا تسمعون من سبّ علیا علیه السّلام فعلیه لعنه الله، و نحن برآء من آل مروان و ما یعبدون من دون الله؛ ثمّ یخفض صوته فیقول: من سبّ أولیاء الله فلا تقاعدوه، و من شكّ فیما نحن علیه فلا تفتاحوه، و من احتاج إلی مسألتکم من إخوانکم فقد ختموه؛ ثمّ یقرأ: إنا أعدنا للظالمین ناراً ألقاها بهم سرادقها و إن یشئغیثوا یغاثوا بماءٍ کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب و ساءت مرثقا.

باب أصناف الناس

[۲۸۲۹]۱-عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن علی بن أسباط، عن سلیم مولى طربال قال: حدّثنی هشام، عن حمزه بن الطیار قال:

ص: ۱۱۲

خدا بنشیند، از خداوند فرازند نافرمانی کرده است.

[۲۸۲۷]۱۵-امام باقر علیه السّلام فرمود: هر کس در انجمنی نشیند که به امامی از ائمه در آن دشنام گویند و می تواند برخیزد (و برود) و این کار را نکند، خداوند لباس زبونی در دنیا بر او بپوشاند و در آخرت، کيفرش دهد و شناخت نیکوی ما را که به وسیله آن بر او منت نهاده بود، از او باز گیرد.

[۲۸۲۸]۱۶-یمان عبید الله گوید: یحیی پسر امّ طویل را دیدم که در کناسه (میدان بزرگ کوفه) ایستاده و با صدای بلند فریاد زد و گفت: ای اولیای خدا! همانا ما از آنچه می شنوید، بیزاریم. هر کس علی را دشنام گوید، نفرین خدا بر او باد و ما از خاندان مروان بیزاریم و از آنچه به جز خدا می پرستند؛ سپس صدایش را کوتاه می کرد و می گفت: هر کس به اولیای خدا دشنام گوید با او ننشینید و هر که در عقیده ما تردید کند با او هماهنگی نکنید و هر کس از برادرانتان به خواستنی از شما نیازمند شد، به او خیانت کرده اید (و پیش از خواستن، بخشش نکردید)؛ سپس می خواند:

باب اقسام مردم

[۲۸۲۹]۱-حمزه طیار گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: مردم شش قسم

ص: ۱۱۳

قال لى أبو عبد الله عليه السلام: الناس على سته أصناف، قال: قلت: أتأذن لى أن أكتبها؟ قال: نعم، قلت: ما أكتب؟ قال: اكتب: أهل الوعيد من أهل الجنة و أهل النار؛ و اكتب: وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا، قال: قلت: من هؤلاء؟ قال: وحشى منهم؛ قال: و اكتب: وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يُتُوبُ عَلَيْهِمْ قال: و اكتب إِلَّا الْمُشْتَصِّعِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَهُ وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَهُ إِلَى الْكُفْرِ وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُو عَنْهُمْ؛ قال و اكتب: أصحاب الأعراف، قال: قلت: و ما أصحاب الأعراف؟ قال: قوم استوت حسناتهم و سيئاتهم، فإن أدخلهم النار فبذنوبهم و إن أدخلهم الجنة فبرحمته.

[۲۸۳۰] ۲-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن یونس، عن حماد، عن حمزه بن الطیار قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: الناس على ست فرق، يتولون كلهم إلى ثلاث فرق، الإيمان و الكفر و الضلال، و هم أهل الوعدین المذنبین و عددهم الله الجنة و النار، المؤمنون، و الكافرون، و المستضعفون، و المرجون لأمر الله إمّا يعذبهم و إمّا يتوب عليهم، و المعترفون بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سيئا، و أهل الأعراف.

[۲۸۳۱] ۳-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن زراره قال:

دخلت أنا و حرمان- أو أنا و بكير- على أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: إنا نمذ المطمار، قال: و ما المطمار؟ قلت: التتر، فمن وافقنا من علوی أو غيره توليناه

ص: ۱۱۴

هستند. عرض کردم: اجازه می دهید آن را بنویسم؟ فرمود: آری. گفتم: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس: مکلفان از بهشتیان و دوزخیان و بنویس «و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با [کاری] دیگر که بد است در آمیخته اند» [توبه (۹): ۱۰۹].

عرض کردم: اینها چه کسانی هستند؟ فرمود: وحشی از اینها است. فرمود: و بنویس «و عده ای دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست: یا آنان را عذاب می کند و یا توبه آنها را می پذیرد» [توبه (۹): ۱۰۶]. فرمود: و بنویس «مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند» [نساء (۴): ۹۸] به طرف کفر چاره جویی نتوانند و به سوی ایمان راهی نیابند» پس آنان [که فی الجملة عذری دارند] باشد که خدا از ایشان درگذرد» [نساء (۴): ۹۹].

فرمود: و بنویس: اصحاب اعراف. عرض کردم: اصحاب اعراف چه کسانی اند؟ فرمود: مردمی که کارهای نیک و کارهای بد آنها برابر است. اگر آنان را به دوزخ ببرد به سبب گناهانشان باشد و اگر به بهشت ببرد به جهت رحمت و مهربانی اش باشد.

[۲۸۳۰] ۲-امام صادق علیه السلام فرمود: مردم شش دسته اند و هر کدام به سه دسته برمی گردند: ایمان، کفر و گمراهی. ایشان (گمراهان) اهل دو وعده هستند که خداوند به آنان بهشت و دوزخ را وعده داده است: مؤمنان، کافران، ناتوانان و امیدواران به خدا (آنان که کارشان با خداست) که یا آنها را کیفر دهد یا توبه شان بپذیرد و آنان که به گناهان خویش اقرار

کنند، کردار خوب را با کردار بد آمیخته اند و دیگر از اهل اعراف هستند.

[۲۸۳۱] ۳- زراره گوید: من و حمران-یا من و بکیر- خدمت امام باقر علیه السّلام- مشرف شدیم. به وی عرض کردم: ما خود را تراز می گیریم. فرمود: تراز چیست؟ عرض کردم: ریسمان کار (بتّایان) است. هر کس چه علوی و چه غیر علوی با ما

ص: ۱۱۵

و من خالفنا من علویّ أو غیره برئنا منه. فقال لی: یا زراره، قول اللهم أصدق من قولك، فأین العذین قال الله عزّ و جلّ: إِلَّا الْمُشْتَصِّعِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَهُ وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا أین المرجون لأمر الله؟ أین الذین خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً؟ أین أصحاب الأعراف؟ أین المؤلّفه قلوبهم!؟

و زاد حمّاد فی الحدیث قال: فارتفع صوت أبی جعفر علیه السّلام و صوتی حتّی کان یسمعه من علی باب الدّار.

و زاد فیهِ جمیل، عن زراره: فلما کثر الکلام بینی و بینه قال لی: یا زراره، حقّاً علی الله أن [لا] یدخل الضّلال الجنّه.

باب الکفر

[۲۸۳۲] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن داود بن کثیر الرّقعی قال:

قلت لأبّی عبد الله علیه السّلام: سنن رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم کفرائض الله عزّ و جلّ؟ فقال: إنّ الله عزّ و جلّ فرض فرائض موجبات علی العباد فمن ترک فريضه من الموجبات فلم یعمل بها و جحدھا کان کافراً، و أمر [رسول الله] بأمر کلّها حسنه، فلیس من ترک بعض ما أمر الله عزّ و جلّ به عباده من الطّاعه بکافر و لکنّه تارک للفضل، منقوص من الخیر.

[۲۸۳۳] ۲- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن حرّیز، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

و الله إنّ الکفر لأقدم من الشّرك و أحبّ و أعظم، قال: ثمّ ذکر کفر إبلیس

ص: ۱۱۶

موافق باشد، او را دوست داریم و هر کس چه علوی و چه غیر علوی با ما مخالف باشد، از او بیزاری می جویم. فرمود: ای زراره! فرمایش خداوند از گفته تو درست تر است. پس کجایند آنانی که خدای عزّتمند (در باره شان) فرماید: «مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جوئی نتوانند و راهی نیابند» [نساء (۴)]:

[۹۸]. کجایند آنان که امیدوار به کار خدایند؟ کجایند آنهایی که کردار نیک را با کردار بد آمیختند؟ اصحاب اعراف کجا هستند و دل به دست آوردگان کجایند؟ حمّاد در حدیث افزوده است: صدای من و امام باقر علیه السّلام بلند شد تا آنجا که هر کس بر در خانه بود، می شنید. جمیل هم از قول زراره در حدیث افزوده است:

آن گاه که سخن میان من و او بسیار شد، به من فرمود: ای زراره! بر خداوند لازم است که گمراهان را به بهشت نبرد.

باب کفر

[۲۸۳۲] ۱- داود کثیر رقی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا سنت های رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- همانند واجب های خدای فرازند است؟ فرمود: همانا خدای بزرگ و گرامی فرائضی را واجب کرده که بر بندگان لازم شده است؛ پس هر کس واجب لازم شده ای را واگذارد و به آن عمل نکند و انکار نماید، کافر باشد و رسول خدا به کارهایی دستور داده که همه آنها خوب است؛ پس هر کس برخی از آنچه را که خدای فرازند به بندگان از اطاعت خویش دستور داده است، واگذارد، کافر نیست، ولی فضیلت را وانهاد و از خیر کاسته است.

[۲۸۳۳] ۲- امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، همانا کفر پیش تر، پلیدتر و

ص: ۱۱۷

حین قال الله له: اسجد لآدم، فأبى أن يسجد، فالكفر أعظم من الشرك، فمن اختار على الله عزّ وجلّ و أبى الطاعة و أقام على الكبائر فهو كافر، و من نصب دينا غير دين المؤمنين فهو مشرك.

[۲۸۳۴] ۳- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن عبد الله بن بکیر، عن زرارہ، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

ذكر عنده سالم بن أبی حفصه و أصحابه فقال: إنهم ينكرون أن يكون من حارب علينا عليه السلام مشركين؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: فإنهم يزعمون أنهم كفار، ثم قال لي: إن الكفر أقدم من الشرك، ثم ذكر كفر إبليس حين قال له: اسجد، فأبى أن يسجد. و قال: الكفر أقدم من الشرك، فمن اجترى على الله فأبى الطاعة و أقام على الكبائر فهو كافر یعنی مستخفّ كافر.

[۲۸۳۵] ۴- عنه، عن عبد الله بن بکیر، عن زرارہ، عن حمران بن أعین قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قوله عزّ و جلّ: إنا هدينا السبيل إماما شاكرا و إماما كفورا قال: إماما أخذ فهو شاكرا و إماما تارك فهو كافر.

[۲۸۳۶] ۵- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علی، عن حماد بن عثمان، عن عبيد عن زرارہ قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: و من يكفر بالآيمان فقد حبط عمله قال: ترك العمل الذي أقرّ به، من ذلك أن يترك الصلاه من غير سقم و لا شغل.

[۲۸۳۷] ۶- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علی بن أسباط، عن موسى بن بکیر قال:

سألت أبا الحسن عليه السلام عن الكفر و الشرك أيهما أقدم؟ قال: فقال لي: ما

بزرگ تر از شرک است. زراره گوید: سپس حضرت کفر شیطان را یادآور شد آن گاه که خدا به او فرمود: برای آدم سجده کن و او از سجده خودداری کرد؛ پس کفر از شرک بزرگ تر باشد. بنابراین هر کس دیگری را بر خدای فرازمنند برگزیند و از فرمانبری او سرباز زند و بر انجام گناهان کبیره پافشاری کند، او کافر باشد و هر که آیینی غیر از آیین مؤمنان برپا دارد، او مشرک باشد.

[۲۸۳۴] ۳- زراره گوید: نزد امام باقر علیه السلام از سالم بن ابی حفصه و یارانش یاد شد، (زراره یا دیگری) گفت: آنان انکار می کنند که هر کس با علی جنگیده است، مشرک می باشد؟ ابا جعفر علیه السلام فرمود: پس معتقدند که آنها کافر هستند. سپس حضرت به من فرمود: کفر از شرک پیش تر است. آن گاه حضرت کفر شیطان را یادآور شد آنجا که خداوند به او فرمود: سجده کن و او از سجده خودداری کرد.

حضرت دوباره فرمود: کفر از شرک پیش تر است؛ پس هر کس در برابر خدا بی باکی کند و از فرمانبری سرباز زند و بر انجام گناهان کبیره پافشارد، او کافر باشد؛ یعنی او سبک شمرده و کافر است.

[۲۸۳۵] ۴- حمران اعین گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای فرازمنند که: «ما راه را بدو نمودیم؛ یا سپاس گزار خواهد بود و یا ناسپاس گزار» [دهر (۷۶): ۳] پرسیدم، فرمود: یا بگیرد (و عمل کند) او سپاس گذار باشد یا واگذار، پس او ناسپاس و کافر باشد.

[۲۸۳۶] ۵- زراره گوید: از امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای بزرگ و گرامی که: «و هر کس در ایمان خود شک کند، قطعا عملش تباه شده» [مائده (۵): ۵].

پرسیدم، فرمود: عملی را که بدان اعتراف کرده است، واگذار و از آن جمله اینکه نمازش را بدون بیماری و اشتغال به کاری وانهد.

[۲۸۳۷] ۶- موسای بکیر گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: کدام یک

عهدی بک تخاصم الناس، قلت: أمرني هشام بن سالم أن أسألك عن ذلك، فقال لي: الكفر أقدم و هو الجحود، قال الله عزّ و جلّ: إِلَّا إبليسَ أبى و استكبر و كان من الكافرين.

[۲۸۳۸] ۷- علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن زراره قال:

قلت لأبى جعفر عليه السلام: يدخل النار مؤمن؟ قال: لا و الله، قلت: فما يدخلها إلا كافر؟ قال: لا إلا من شاء الله. فلما رددت عليه مرارا قال لي: أي زراره إنى أقول: لا، و أقول: إلا من شاء الله، و أنت تقول: لا، و لا تقول: إلا من شاء الله.

قال: فحدثني هشام بن الحكم و حمّاد، عن زراره قال: قلت في نفسي: شيخ لا علم له بالخصومه، قال: فقال لي: يا زراره، ما تقول فيمن أقرّ لك بالحكم أو تقتله؟ ما تقول في خدمكم و أهليكم أتقتلهم؟ قال: فقلت: أنا -والله- الذي لا علم لي بالخصومه.

[٢٨٣٩] ٨- عليّ بن إبراهيم، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام -و سئل عن الكفر و الشرك أيهما أقدم؟- فقال:

الكفر أقدم و ذلك أنّ إبليس أوّل من كفر و كان كفره غير شرك لأنّه لم يدع إلى عباده غير الله و إنّما دعا إلى ذلك بعد فأشرك.

[٢٨٤٠] ٩- هارون، عن مسعده بن صدقه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام -و سئل ما بال الزّاني لا تسمّيه كافرا و تارك الصّلاه قد سمّيته كافرا و ما الحجّه في ذلك؟- فقال: لأنّ الزّاني و ما أشبهه إنّما يفعل ذلك لمكان الشّهوه لأنّها تغلبه، و تارك الصّلاه لا يتركها إلاّ استخفافا بها، و ذلك لأنّك لا تجد الزّاني يأتي المرأه إلاّ و هو مستلذّ لإتيانه إياها قاصدا إليها،

ص: ١٢٠

از کفر و شرک جلو ترند؟ فرمود: من از تو سابقه نداشتم که با مردم ستیزه کنی.

عرض کردم: هشام بن سالم به من دستور داده که از شما این پرسش را بپرسم.

حضرت به من فرمود: کفر پیش تر است و آن به معنای انکار می باشد. خداوند بزرگ و گرامی فرمود: «مگر ابلیس، سرپیچی و گردنکشی نکرد و از کافران گشت» [بقره (٢): ٣٤]

[٢٨٣٨] ٧- زراره گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آیا مؤمن به دوزخ می رود؟ فرمود: به خدا سوگند، نه. گفتم: پس جز کافر، کسی به دوزخ نرود؟ فرمود: نه؛ آنکه را که خدا خواهد. وقتی این حرف را چند بار تکرار کردم، حضرت به من فرمود: ای زراره! من می گویم: نه و می گویم: آن کس را که خدا خواهد و تو می گویی: نه و نمی گویی: مگر آن کس را که خدا خواهد.

ابن ابی عمیر گوید: هشام بن حکم و حمّاد برایم روایت کردند که زراره گفت:

با خود گفتم: استادی است که دانش بحث و مناظره ندارد. گوید: (همین که این مطلب به خاطر آمد) به من فرمود: ای زراره! درباره کسی که برای تو به حکم اسلام اقرار کند (و بگوید هم مذهب تو هستم) چه می گویی؟ آیا او را می کشی؟ درباره خدمتکاران و خانواده تان چه می گویی؟ آیا آنها را می کشی؟ گوید، گفتم:

به خدا سوگند، من هستم که دانش بحث و مناظره ندارم.

[۲۸۳۹] ۸- مسعده بن صدقه گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام در پاسخ پرسش «کدام یک از کفر و شرک پیش ترند؟» فرمود: کفر پیش تر است؛ بدان جهت که ابلیس نخستین کسی بود که کفر ورزید و کفرش، جز شرک بود؛ زیرا او به پرستش جز خدا دعوت نکرد و همانا پس از کفر به پرستش غیر خدا خواند و مشرک شد.

[۲۸۴۰] ۹- مسعده بن صدقه گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام در پاسخ این پرسش که «چگونه است که شما زناکار را کافر نمی نامید، ولی بی نماز را کافر نامیدید؟ دلیل آن چیست؟» فرمود: زیرا زناکار و آنکه مانند اوست، همانا این کار را به سبب چیرگی شهوت انجام دهد؛ ولی بی نماز، تنها برای سبک شمردن نماز آن را واگذارد؛ چرا که هیچ زناکاری را نمی بینی که نزد زنی رود جز اینکه می خواهد با انجام آن

ص: ۱۲۱

و كل من ترك الصَّلاه قاصدا إليها فليس يكون قصده لتركها اللّذه، فإذا نفيت اللّذه وقع الاستخفاف و إذا وقع الاستخفاف وقع الكفر. قال: و سئل أبو عبد الله عليه السلام و قيل له: ما الفرق بين من نظر إلى امرأه فزنى بها أو خمر فشربها و بين من ترك الصَّلاه حتّى لا يكون الزّانى و شارب الخمر مستخفّا كما يستخفّ تارك الصَّلاه؟ و ما الحجّه فى ذلك و ما العلّه الّتى تفرق بينهما؟ قال: الحجّه أنّ كلّما أدخلت أنت نفسك فيه لم يدعك إليه داع و لم يغلبك غالب شهوه مثل الزّنى و شرب الخمر و أنت دعوت نفسك إلى ترك الصَّلاه و ليس ثمّ شهوه فهو الاستخفاف بعينه، و هذا فرق ما بينهما.

[۲۸۴۱] ۱۰- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام:

قال من شكّ فى الله و فى رسوله صلّى الله عليه و اله و سلّم فهو كافر.

[۲۸۴۲] ۱۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن صفوان، عن منصور بن حازم قال:

قلت لأبى عبد الله عليه السلام: من شكّ فى رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم؟ قال: كافر، قلت: فمن شكّ فى كفر الشّاكّ فهو كافر؟ فأمسك عني فرددت عليه ثلاث مرّات فاستبنت فى وجهه الغضب.

[۲۸۴۳] ۱۲- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن عبيد بن زراره قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيْمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ فَقَالَ: من ترك العمل المّدى أقرّ به، قلت: فما موضع ترك العمل؟ حتّى يدعه أجمع؟ قال: منه اللّذى يدع الصّلاه متعمّدا لا من سكر و لا من عله.

[۲۸۴۴] ۱۳- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبى عمير، عن محمّد بن

ص: ۱۲۲

لذت ببرد و هدفش کامیابی است، در حالی که هر کس نماز را واگذارد و هدفش آن باشد، قصدش از ترک نماز، لذت نیست و

چون لذتی نیست، پس سبک شمردن است و هرگاه سبک شمردن به میان آید، کفر واقع شود.

گوید: و نیز از آن حضرت پرسش شد و به وی عرض شد: چه فرق است میان کسی که به زنی بنگرد و با او زنا کند یا شرابی بنوشد و میان آنکه نماز را واگذارد که زناکار و شراب خوار سبک شمارنده نباشند آن گونه که بی نماز سبک می شمارد؟ دلیل آن چیست و علتی که میان آن دو را جدا سازد، چیست؟ فرمود:

دلیل این است که هر چیزی که تو خود را در آن وارد کنی، دعوت کننده ای تو را به آن نخوانده و چیرگی شهوت و اداری نکرده است؛ چنان که در زنا و شراب خواری (چیرگی شهوت سبب ارتکاب است) و تو خودت را به بی نمازی خواندی و در اینجا شهوتی نیست، بلکه عین سبک شماری و بی اعتنائی باشد و این است فرق میان آن دو.

[۲۸۴۱] ۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس در خدا و رسولش تردید کند، کافر است.

[۲۸۴۲] ۱۱- منصور حازم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کسی که در مورد رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- تردید کند (حکمش چیست؟) فرمود: کافر است. گفتم: پس آنکه در کفر تردیدگر شک دارد، او هم کافر است؟ حضرت از پاسخ خودداری کرد و من سه بار تکرار کردم که اینکه آثار خشم را در چهره اش دریافتم.

[۲۸۴۳] ۱۲- عیید زراره گوید: از حضرت صادق علیه السلام از گفتار خدای فرازمند که: «و هر کس در ایمان خود شک کند، قطعا عملش تباه شده» [مائده (۵): ۵] پرسیدم، فرمود: مقصود کسی است که عملی که به آن اعتراف کرده، واگذارد. عرض کردم:

جایگاه ترک عمل چیست؟ آیا همه آن را وانهد؟ فرمود: از آن جمله است آنکه نماز را از روی عمد واگذارد بدون اینکه مست باشد یا علتی داشته باشد.

[۲۸۴۴] ۱۳- ابو مسروق گوید: امام صادق علیه السلام از من درباره اهل بصره پرسید:

ص: ۱۲۳

حکیم و حمّاد، عن ابي مسروق قال:

سألني أبو عبد الله عليه السلام عن أهل البصرة فقال لي: ما هم؟ قلت: مرجئه و قدریة و حروریة، فقال: لعن الله تلك الملل الكافرة المشركة التي لا تعبد الله على شيء.

[۲۸۴۵] ۱۴- عنه، عن الخطاب بن مسلمة و أبان، عن الفضيل قال:

دخلت على أبي جعفر عليه السلام و عنده رجل، فلّمّا قعدت قام الرجل فخرج، فقال لي: يا فضيل، ما هذا عندك؟ قلت: و ما هو؟ قال: حروري، قلت: كافر؟ قال: إي و الله مشرك.

[۲۸۴۶] ۱۵- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: كل شيء يجزه الإقرار والتسليم فهو الإيمان، وكل شيء يجزه الإنكار والجحود فهو الكفر.

[۲۸۴۷] ۱۶- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن عبد الله بن سنان، عن أبي حمزه قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إن علينا صلوات الله عليه باب فتحه الله، من دخله كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا.

[۲۸۴۸] ۱۷- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن يحيى بن المبارك، عن عبد الله بن جبهله، عن إسحاق بن عمار و ابن سنان و

سماعه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: طاعه على عليه السلام ذل و معصيته كفر بالله، قيل: يا رسول الله، و كيف يكون طاعه على عليه السلام ذلا و معصيته كفرا بالله؟ قال: إن علينا عليه السلام يحملكم

ص: ۱۲۴

آنها بر چه مذهبی هستند؟ عرض کردم: مرجئه، قدریه و حروریه هستند. فرمود:

خداوند این ملت های کافر مشرک را نفرین کند که به هیچ وجه خدا را نمی پرستند.

[۲۸۴۵] ۱۴- فضیل گوید: نزد امام باقر علیه السلام رفتم و مردی خدمت ایشان بود. پس وقتی من نشستم او برخاست و بیرون

رفت. حضرت به من فرمود: ای فضیل! این چه کسی بود نزد تو؟ عرض کردم: چه مذهبی داشت؟ فرمود: حروری بود.

گفتم: او کافر است. فرمود: آری؛ به خدا سوگند، شرک ورز است.

[۲۸۴۶] ۱۵- محمد مسلم گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود: هرچه را که اعتراف و سرسپردگی به بار آورد، ایمان

است و هرچه را که انکار و دروغ دانستن به بار آورد، کفر است.

[۲۸۴۷] ۱۶- ابو حمزه گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود: همانا علی- درود خدا بر او باد- دری است که خداوند آن

را گشوده است. هر که از آن وارد شود، مؤمن و هر که از آن بیرون رود، کافر باشد.

[۲۸۴۸] ۱۷- رسول خدا- درود خداوند بر او و خاندانش باد- فرمود: فرمانبری از علی، خواری (در نظر مردم) و نافرمانی اش، کفر به

خدا است. عرض شد: ای رسول خدا، چگونه فرمانبری از علی، خواری و نافرمانی اش کفر به خدا باشد؟ فرمود:

ص: ۱۲۵

على الحقّ فإن أظعموه ذلّتم و إن عصيتموه كفرتم بالله عزّ و جلّ.

[۲۸۴۹] ۱۸-الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء قال: حدّثنی إبراهيم بن أبی بکر قال:

سمعت أبا الحسن موسى عليه السّلام يقول: إنّ عليّاً عليه السّلام باب من أبواب الهدى، فمن دخل من باب عليّ كان مؤمناً و من خرج منه كان كافراً، و من لم يدخل فيه و لم يخرج منه كان في الطّبقه الذين لله فيهم المشيئه.

[۲۸۵۰] ۱۹-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن ابن بكير، عن زراره، عن أبی عبد الله عليه السّلام قال:

لو أنّ العباد إذا جهلوا وقفوا و لم يجحدوا لم يكفروا.

[۲۸۵۱] ۲۰-عليّ بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن فضيل بن يسار، عن أبی جعفر عليه السّلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ نصب عليّاً عليه السّلام علماً بينه و بين خلقه، فمن عرفه كان مؤمناً و من أنكره كان كافراً، و من جهله كان ضالّاً، و من نصب معه شيئاً كان مشركاً، و من جاء بولايته دخل الجنّه، و من جاء بعداوته دخل النّار.

[۲۸۵۲] ۲۱-يونس، عن موسى بن بكر، عن أبی إبراهيم عليه السّلام قال:

إنّ عليّاً عليه السّلام باب من أبواب الجنّه فمن دخل بابه كان مؤمناً و من خرج من بابه كان كافراً، و من لم يدخل فيه و لم يخرج منه كان في الطّبقه التي لله فيهم المشيئه.

باب وجوه الكفر

[۲۸۵۳] ۱-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن بكر بن صالح، عن القاسم بن يزيد، عن أبی عمرو الزّبيری، عن أبی عبد الله عليه السّلام قال:

ص: ۱۲۶

همانا على شما را به حق وامی دارد؛ پس اگر او را فرمان برید، خوار شدید (در نظر مردم) و اگر نافرمانی اش کنید به خدای بزرگ و گرامی کفر ورزیدید.

[۲۸۴۹] ۱۸-ابراهيم بن ابی بکر گوید: شنیدم که امام موسى بن جعفر عليه السّلام می فرمود: همانا علی، دری از درهای ره یافتگی است. هر که از در علی وارد شود، مؤمن باشد و هر که از آن بیرون رود، کافر باشد و هر کس در آن وارد نشود و از آن بیرون نرود در مرتبه آنانی باشد که کار آنها با خدا است.

[۲۸۵۰] ۱۹-امام صادق عليه السّلام فرمود: اگر بندگان آن گاه که نمی دانستند، درنگ می نمودند و انکار نمی کردند، کافر نمی شدند.

[۲۸۵۱] ۲۰-امام باقر عليه السّلام فرمود: همانا خداوند فرازند، علی را میان خود و آفریدگانش برای رهبری برپا داشت؛ پس

هر کس او را بشناسد، مؤمن است و هر کس او را انکار کند، کافر است و آنکه نسبت به او نادان باشد، گمراه است و آنکه با او دیگری را همراه کند، مشرک می باشد و هر که با دوستی او آید به بهشت رود و آنکه با دشمنی اش آید به دوزخ رود.

[۲۸۵۲] ۲۱- امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: همانا علی دری از درهای بهشت می باشد؛ هر که از در او در آید، مؤمن است و هر که از آن بیرون رود، کافر است و آنکه در آن وارد نشود و از آن بیرون نرود (بی طرف باشد) در مرتبه آنانی باشد که کار [و تصمیم درباره] آنها با خدا است.

باب اقسام کفر

[۲۸۵۳] ۱- ابو عمرو زبیری گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از اقسام

ص: ۱۲۷

قلت له: أخبرني عن وجوه الكفر في كتاب الله عز وجل؟ قال: الكفر في كتاب الله على خمسة أوجه: فمنها كفر الجحود، و الجحود على وجهين؛ و الكفر بترك ما أمر الله؛ و كفر البراءة؛ و كفر النعم فأما كفر الجحود فهو الجحود بالزبويته و هو قول من يقول: لا- رب و لا جنه و لا نار، و هو قول صنفيين من الزنادقة يقال لهم: الدهريه و هم الذين يقولون: و ما يهلكنا إلا الدهر و هو دين وضعوه لأنفسهم بالاستحسان على غير تثبت منهم و لا- تحقيق لشيء مما يقولون، قال الله عز وجل: إنهم إلا يظنون أن ذلك كما يقولون، و قال: إن الذين كفروا سواء عليهم أأنذرتهم أم لم تنذرتهم لا يؤمنون يعني بتوحيد الله تعالى، فهذا أحد وجوه الكفر. و أما الوجه الآخر من الجحود على معرفه و هو أن يجحد الجاحد و هو يعلم أنه حق قد استقر عنده و قد قال الله عز وجل: و جحدوا بها و استيقنتها أنفسهم ظلماً و علواً و قال الله عز وجل: و كانوا من قبل يسئفون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين فهذا تفسير وجهي الجحود. و الوجه الثالث من الكفر كفر النعم و ذلك قوله تعالى يحكى قول سليمان عليه السلام: (هذا من فضل ربي ليبلوني أأشكر أم أكفر و من شكر فإنيما يشكر لنفسه و من كفر فإن ربي غني كريم، و قال: لئن شكرتم لأزيدنكم و لئن كفرتم إن عذابي لشديد، و قال: فاذكروني أذكركم و أشكروا لي و لا تكفروني و الوجه الرابع من الكفر ترك ما أمر الله عز وجل:

به و هو قول الله عز وجل و إذ أخذنا ميثاقكم لا تشفكون دماءكم و لا تخرجون أنفسكم من دياركم ثم أفررتهم و أنتم تشهدون ثم أنتم هؤلاء تقتلون أنفسكم و تخرجون فريقاً منكم من ديارهم تظاهرون عليهم بالإثم و العداوان

ص: ۱۲۸

کفر در کتاب خدای فرازند آگاه فرماید. فرمود: کفر در کتاب خداوند، پنج قسم دارد: کفر انکار کننده که بر دو قسم است و کفر به وسیله واگذار کردن آنچه خدا دستور داده و کفر بیزاری جستن و کفر نعمت ها. اما کفر انکار کننده، همان کفر به پروردگاری خدا است و آن گفته کسی باشد که می گوید: نه پروردگاری است، نه بهشتی و نه دوزخی و اینها گفته دو دسته از زندیقان هستند که به آنها دهریه گویند و آنان کسانی اند که می گویند: «و جز روزگار ما را نابود نکند» و آن دینی است که با سلیقه و پسند خویش برای خود ساخته اند، بدون اینکه درباره آنچه می گویند بررسی و کاوش کرده باشند. خداوند

فرازمند فرماید: «و جز [طریق] گمان نمی سپرند» [جائیه (۴۵): ۲۴] مطلب همان طور است که آنان گویند و فرماید:

«در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند؛ چه بایشان دهی چه بایشان ندهی، برایشان یکسان است؛ [آنها] نخواهند گروید» [بقره (۲): ۶]؛ مقصود، کفر نسبت به توحید خدای برتر است؛ پس این یکی از اقسام کفر است. قسم دیگر آن، انکار با شناخت است و آن اینکه منکر در حالی که مطلب حق می باشد و نزد او ثابت شده است. [آن را انکار کند]. خداوند بزرگ و گرامی فرمود: «و با آنکه دل هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند» [نمل (۲۷): ۱۴] و نیز خداوند فرازمند فرمود:

«و از دیربار [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند؛ ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می شناختند برایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد» [بقره (۲): ۸۹].

این تفسیر و شرح دو قسم از انکار بود.

قسم سوم کفر، کفران نعمت است و این فرمایش خدای برتر است که گفته حضرت سلیمان را حکایت می کند: «این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاس گزارم یا ناسپاسی کند. بی گمان پروردگارم بی نیاز و کریم است» [نمل (۲۷): ۴۰] و فرمود: «اگر واقعا سپاس گزاری کنی، [نعمت] شما را افزون خواهیم کرد و اگر ناسپاسی نماید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود» [ابراهیم (۱۴): ۷] و فرمود: «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکرانه ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید» [بقره (۲): ۱۵۲].

قسم چهارم کفر، ترک آن چیزی است که خدا دستور داده است و این است گفتار خدای عزّتمند: «و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که: خون همدیگر را مریزید و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید؛ سپس [به این پیمان] اقرار کردید و خود آگاهید ولی باز همین شما هستید که یکدیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می رانید و به گناه و تجاوز بر ضد آنان به یکدیگر کمک می کنید و اگر به اسارت پیش شما

ص: ۱۲۹

وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تَفَادَوْهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ، فَكَفَرَهُمْ بترک ما أمر الله عزّ و جلّ به و نسبهم إلى الإيمان و لم يقبله منهم و لم ينفعهم عنده فقال:

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ وَ الوجه الخامس من الكفر كفر البراءة و ذلك قوله عزّ و جلّ يحكى قول إبراهيم عليه السلام: كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ يَعْنِي تَبَرَّأْنَا مِنْكُمْ. وَ قَالَ يَذْكَرُ إِبْلِيسَ وَ تَبَرَّأَتْهُ مِنْ أَوْلِيَائِهِ مِنَ الْإِنْسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ وَ قَالَ: إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا يَعْنِي يَتَبَرَّأُ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ.

[۲۸۵۴] ۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حمّاد بن عيسى، عن ابراهيم بن عمر اليماني، عن عمر بن أذينة، عن أبان بن أبي عياش، عن سليم بن قيس الهلالي، عن أمير المؤمنين صلوات الله عليه قال:

بنی الکفر علی أربع دعائم: الفسق و الغلوّ و الشّکّ و الشّبهه. و الفسق علی أربع شعب: علی الجفاء و العمی و الغفله و العتوّ، فمن جفا احتقر الحقّ و مقت الفقهاء و أصرّ علی الحنث العظیم؛ و من عمی نسی الذّکر، و اتّبع الظّنّ، و بارز خالقه، و ألخّ علیه الشّیطان، و طلب المغفره بلا توبه و لا استکانه و لا غفله؛ و من غفل جنی علی نفسه، و انقلب علی ظهره، و حسب غیبه رشدًا،

ص: ۱۳۰

آیند به [دادن] فدیّه، آنان را آزاد می کنید با آنکه [نه تنها کشتن، بلکه] بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است. آیا شما به پاره ای از کتاب [تورات] ایمان می آورید و به پاره ای کفر می ورزید؟ پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود» [بقره (۲): ۸۴-۸۵].

پس خداوند عزّتمند آنان را به سبب وا گذاشتن آنچه دستور داده، کافر دانسته و به آنها ایمان را نسبت داده؛ ولی از آنان نپذیرفته است و آن ایمان برای آنها نزد خداوند سودی نبخشد؛ همان طور که خداوند فرمود: «پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز ایشان را به سخت ترین عذاب ها باز برند و خداوند از آنچه می کنید غافل نیست» [بقره (۲): ۸۵].

قسم پنجم از کفر، بیزاری جستن است و این فرمایش خدای بزرگ و گرامی است که گفته حضرت ابراهیم را حکایت می کند: «به شما کفر می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشه گی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید» [ممتحنه (۶۰): ۴]؛ یعنی ما از شما بیزاریم و خداوند، شیطان و بیزاری جستن او را از دوستان انسانش در روز رستاخیز یاد می کند و می فرماید: «من به آنچه پیش از این مرا [در کار خدا] شریک می دانستید، کافر» [ابراهیم (۱۴): ۲۲]. و [ابراهیم] گفت:

«جز خدا، فقط بتهایی را اختیار کرده اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست. آن گاه روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می کنند» [عنکبوت (۲۹): ۲۵]؛ یعنی اینکه برخی از شما از برخی دیگر بیزاری می جویند.

باب ستون های کفر و شعبه های آن

[۲۸۵۴] ۱- امیر مؤمنان- درود خدا بر او باد- فرمود: کفر بر چهار ستون استوار شده است: فسق، زیاده روی، تردید و شبهه. فسق چهار شاخه دارد: جفا، کوردلی، غفلت و سرکشی. هر که ستم کند، حق را کوچک شمرد و فقیهان را دشمن داشته و بر گناه بزرگ پافشاری کرده است و هر کس کوردل شود، ذکر را به فراموشی سپارد و پیرو گمان گردد و با آفرید گارش بستیزد و شیطان بر او چیره گردد و بدون توبه و زاری و غفلت آمرزش خواهد و آنکه غافل شود بر خود خیانت کرده و واژگون

و غرّته الأمانى، و أخذته الحسره و الندامه إذا قضى الأمر، و انكشف عنه الغطاء و بدا له ما لم يكن يحتسب؛ و من عتا عن أمر الله شكّ و من شكّ، تعالى الله عليه فأذله بسلطانه و صغره بجلاله كما اغترّ برّبه الكريم و فرّط في أمره. و الغلوّ على أربع شعب: على التعمّق بالرأى، و التنازع فيه، و الزّيع، و الشّدق، فمن تعمّق لم ينب إلى الحقّ و لم يزد إلا غرقا في الغمرات و لم تنحسر عنه فتنه إلا غشيته أخرى، و انخرق دينه فهو يهوى في أمر مريح؛ و من نازع في الرأى و خاصم شهر بالعتل من طول اللّجاج؛ و من زاغ قبحت عنده الحسنه و حسنت عنده السيئه؛ و من شاقّ اعورّت عليه طرقة و اعترض عليه أمره، فضاقت عليه مخرجه إذا لم يتّبع سبيل المؤمنين. و الشكّ على أربع شعب: على المريه، و الهوى، و التردّد، و الاستسلام و هو قول الله عزّ و جلّ:

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ ﴿٣١﴾ و في روايه أخرى: على المريه، و الهول من الحقّ، و التردّد، و الاستسلام للجهل و أهله. فمن هاله ما بين يديه نكص على عقبيه؛ و من امترى في الدّين تردّد في الزّيب، و سبقه الأوّلون من المؤمنين، و أدركه الآخرون، و وطئته سنابك الشّيطان؛ و من استسلم لهلكه الدّنيا و الآخره هلك فيما بينهما، و من نجا من ذلك فمن فضل اليقين، و لم يخلق الله خلقا أقلّ من اليقين. و الشّبّهه على أربع شعب: إعجاب بالرّينه، و تسويل النّفس، و تأوّل العوج، و لبس الحقّ بالباطل؛ و ذلك بأنّ الرّينه تصدّف عن السيئه، و أنّ تسويل النّفس يقحّم على الشّهوه، و أنّ العوج يميل بصاحبه ميلا عظيما، و أنّ اللّبس ظلمات بعضها فوق بعض. فذلك الكفر و دعائمه و شعبه.

گشته و گمراهی اش را ره یافتگی داند. آرزوها او را بفریبید و آن گاه که کار از کار بگذرد و پرده برداشته شود، افسوس و پشیمانی او را فراگیرد و برایش آشکار گردد که آن طور که می پنداشت، نبوده است. هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند، به تردید افتد و هر کس تردید کند، خداوند بر او برتری جوید و با سلطنت خویش او را خوار سازد و با شکوه مندی اش او را کوچک کند؛ آنسان که به پروردگار کریم خود فریفته شود و در فرمان او کوتاهی کند.

زیاده روی نیز چهار شاخه دارد: موشکافی در رأی (و امور بیهوده)، کشمکش در آن، کزّی از حق و دشمنی کردن. پس هر کس (در امور بیهوده) ژرف اندیشی و خرده بینی کند به حق نگراید و جز غرق شدن در امواج خروشان سودی نبرد و آشوب از او دور نشود جز اینکه آشوب دیگری او را فراگیرد و پرده دینش بدرد و در کار آمیخته به باطل فروافتد. هر کس در رأی کشمکش و ستیزه کند، به سبب لجبازی زیاد به کم خردی معروف گردد و هر کس کزّدل شود، نیکی در نزد او زشت و زشتی در پیش او زیبا گردد و آنکه با حق پرستان دشمنی کند، راه های زندگی بر او سخت و تیره و تار شود و کارش دشوار شده و به تنگنایی افتد و راه رهایی از آن بسته شود؛ زیرا در راه مؤمنان گام برنداشته است.

تردید هم دارای چهار شاخه است: مریه (بحث و جدل و تردید)، هوس، دو دلی و گردن نهادن؛ و این است فرمایش خدای عزّتمند: «پس به کدام یک از نعمت های پروردگارت تردید روا می داری؟» [نجم (۵۳): ۵۵] در روایت دیگر آمده است: جدال، هراس از حق، دو دلی و گردن نهادن در برابر نادانی و نادانان است؛ پس هر کس از آنچه در پیش دارد بهراسد، به پشت سر برگردد و آنکه در دین ستیزه جوید در شک بچرخد و مؤمنان نخستین بر او پیشی گیرند و دیگران (بازماندگان) او

را دریابند و لگدمال سم های شیطان گردد. هر که به نابودی دنیا و آخرت گردن نهد، میان آن دو نابود شود و آنکه از آن رهایی یابد، از فضیلت یقین است و خداوند چیزی کمتر از یقین نیافریده است. شبهه دارای چهار شاخه است: دل باختگی در برابر آرایش (دنیا)، و سوبه نفس، توجیه کجی و در آمیختن حق با باطل. این برای آن است که آرایش از برهان باز دارد و وسوسه نفس مایه فروافتادن در شهوت است و کثری، صاحبش را به انحراف بزرگی کشاند و آمیختگی، تاریکی هایی است که روی هم انباشته شده اند. این است کفر و ستون ها و شاخه های آن.

ص: ۱۳۳

باب صفة التّفاق و المنافق

[۲۸۵۵]۱-قال: و التّفاق علی أربع دعائم: علی الهوی و الهوینا و الحفیظه و الطّمع. فالهوی علی أربع شعب: علی البغی، و العدوان، و الشّهوه، و الطّغیان، فمن بغی کثرت غوائله و تخلّی منه و قصر علیه، و من اعتدی لم یؤمن بوائقه و لم یسلم قلبه و لم یملک نفسه عن الشّهوات، و من لم یعدّل نفسه فی الشّهوات خاض فی الخیثات، و من طغی ضلّ علی عمد بلا- حجّه. و الهوینا علی أربع شعب: علی الغرّه و الأمل و الهیبه و المماطله، و ذلك بأنّ الهیبه تردّ عن الحقّ، و المماطله تفرّط فی العمل حتّی یقدم علیه الأجل؛ و لولا- الأمل علم الإنسان حسب ما هو فیه، و لو علم حسب ما هو فیه مات خفّاتاً من الهول و الوجل. و الغرّه تقصر بالمرء عن العمل. و الحفیظه علی أربع شعب:

علی الکبر و الفخر و الحمیه و العصبیه، فمن استکبر أدبر عن الحقّ، و من فخر فجر، و من حمی أصرّ علی الدّنوب، و من أخذته العصبیه جار، فبئس الأمر بین إدبار و فجور و إصرار و جور علی الصّراط. و الطّمع علی أربع شعب:

الفرح و المرح و اللّجاجه و التّکاثر، فالفرح مکروه عند الله، و المرح خیلاء، و اللّجاجه بلاء لمن اضطرتّه إلی حمل الآثام، و التّکاثر لهو و لعب و شغل و استبدال الّذی هو أدنی بالّذی هو خیر. فذلک التّفاق و دعائمه و شعبه، و الله قاهر فوق عباده تعالی ذکره و جلّ وجهه و أحسن کلّ شیء خلقه و انبسط یداه و وسعت کلّ شیء رحمته و ظهر أمره و أشرق نوره و فاضت برکته و استضاءت حکمته و هیمن کتابه و فلجت حجّته و خلص دینه و استظهر سلطانه و حقّت کلمته و أقسط موازینه و بلّغت رسله فجعل السّیئه ذنباً

ص: ۱۳۴

باب صفت دورویی و دورو

[۲۸۵۵]۱-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: دورویی بر چهار ستون استوار است:

هوس، سهل انگاری، خشم و حرص و آز. هوس دارای چهار شاخه است: ستم، تجاوز، شهوت رانی و سرکشی. پس هر کس ستم کرد، گرفتاری هایش زیاد باشد و از او کناره گیرند و از یاریش خودداری شود؛ و آنکه تجاوز کند از سختی ها و بدی ها ایمن نماند و دلش آرام نگیرد و از شهوت رانی ها نتواند خودداری نماید و هر که نفس خود را در شهوت رانی ها سرزنش نکند در

پلیدی ها فرورود و کسی که سرکشی کند، دانسته و بدون دلیل خود را به گمراهی افکند.

سهل انگاری چهار شاخه دارد: فریب، آرزو، ترس و بیم و تعلل ورزیدن.

بدان جهت که ترس و بیم از جز خدا، از راه حق بازدارد و تعلل ورزیدن، کوتاهی در کردار آورد تا اینکه مرگ فرارسد و اگر آرزو نباشد، انسان حساب کار و کردار خود را بداند و اگر انسان، حساب کردار و کار خود را بداند، از وحشت و ترس در جا، جان سپارد و فریب، دست انسان را از کردار کوتاه سازد.

خشم دارای چهار شاخه است: کبر، افتخار کردن، تندی و تعصب. هر کس گردن کشی کند، به حق پشت کند و آنکه فخر فروشد، نابکار گردد و هر که تندی نشان دهد، بر گناهان پافشارد و آن کس که تعصب داشته باشد، ستم کند؛ پس چه بدحالتی است پشت به حق کردن، بدکاری، پافشاری بر گناه و ستم در هنگامه گذر از صراط.

حرص و آز بر چهار شاخه است: شادی، خوشگذرانی، لجبازی و فزون خواهی.

شادی نزد خداوند بد است و خوشگذرانی، خودپسندی باشد و لجبازی بلای کسی است که او را به کشیدن بار گناهان وادارد و فزون خواهی، بازی و سرگرمی و بازداشتن دل (از یاد خدا) است و پذیرفتن فرومایگی و پستی است به جای آنچه بهتر می باشد. پس این بود دورویی و ستون ها و شاخه های آن. و خداوند بر بندگانش چیره گر است. یادش والا و ذاتش بزرگ است و آفرینش هر چیزی را که نیکو ساخته و دو دست جودش گشاده است. رحمتش همه چیز را فرا گرفته و امرش آشکار و نورش تابان است. برکتش فراوان و حکمتش فروزان و کتابش پابرجا و برهانش پیروز و هویدا است. دینش پاک و سلطنتش محکم و تابناک و گفتارش

ص: ۱۳۵

و الذنب فتنه و الفتنة دنساء، و جعل الحسنی عتبی و العتبی توبه و التوبه طهورا، فمن تاب اهتدی، و من افتن غوی ما لم یتب إلى الله و یعترف بذنبه، و لا یهلك على الله إلا هالك، الله الله فما أوسع ما لديه من التوبه و الرحمة و البشري و الحلم العظیم، و ما أنکل ما عنده من الأنکال و الجحیم و البطش الشدید، فمن ظفر بطاعته اجتلب کرامته و من دخل فی معصيته ذاق و بال نقمته و عما قليل لیصبحنّ نادمین.

[۲۸۵۶] - محمد بن یحیی، عن الحسن بن إسحاق، عن علی بن مهزیار، عن محمد بن عبد الحمید و الحسن بن سعید، جمیعا عن محمد بن الفضیل قال:

کتبت إلى أبي الحسن عليه السلام أسأله عن مسألة، فكتب إلي: إِنَّ الْمُتَأَفِّقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَآؤْنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا مُدْبِدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا. ليسوا من الكافرين و ليسوا من المؤمنين و ليسوا من المسلمين، يظهرون الإيمان و يصيرون إلى الكفر و التّكذيب، لعنهم الله.

[۲۸۵۷]۳-الحسین بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصبمّ، عن الهيثم بن واقد، عن محمّد بن سليمان، عن ابن مسكان، عن أبي حمزه، عن عليّ بن الحسين صلوات الله عليه قال:

قال: إنّ المنافق ينهى و لا- ينتهى و يأمر بما لا- يأتى؟ و إذا قام إلى الصّلاه اعترض قلت: يا ابن رسول الله و ما الاعتراض؟ قال: الالتفات- و إذا ركع ربض، يمسى و همّه العشاء و هو مفطر و يصبح و همّه النّوم و لم يسهر، إن حدّثك كذبك و إن ائتمنته خانك و إن غبت اغتابك و إن وعدك أخلفك.

ص: ۱۳۶

حق و موازینش داد گرانه و فرستاد گانش رساننده بودند. بد کرداری را گناه شمرده و گناه را فتنه و فتنه را چرکین دانسته است و خوش کرداری را بازگشت و بازگشت را توبه و توبه را پاک کننده دانسته است؛ پس هر کس توبه کند، ره یابد و آنکه فتنه انگیزد، تا هنگامی که به طرف خدا بازنگردد و به گناهایش اعتراف نکند در گمراهی باشد و در برابر خدا جز نابود شونده، دلیری نکند.

از خدا بترسید؛ از خدا بترسید! که چقدر در توبه و رحمت و بشارت و بردباری بزرگ در درگاهش گسترده است و چقدر سخت و جانکاه است آن شکنجه ها و دوزخ و سخت گیری او. پس هر کس به فرمانبری اش توفیق یابد، کرامتش را به سوی خویش کشاند و آنکه در نافرمانی اش درآید، سختی کيفرش را بچشد و چقدر زود پشیمان گردد!

[۲۸۵۶]۲-محمد فضیل گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام نامه ای نوشتم و مسئله ای از او پرسش کردم که حضرت در پاسخ برایم نوشت: «منافقان با خدا نیرنگ می کنند و حال آنکه او با آنان نیرنگ خواهد کرد؛ و چون به نماز ایستند با کسالت برخیزند. با مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند. میان آن [دو گروه] دودلند؛ نه با اینانند نه با آنان. و هر که را خدا گمراه کند، هرگز راهی برای [نجات] او نخواهی یافت» [نساء: (۴)]:

[۱۴۲-۱۴۳]. اینها از کافران و از مسلمانان نیستند. ایمان را ابراز می دارند و به طرف کفر و دروغ شمردن [خدا] می روند. خدا آنها را لعنت کند!

[۲۸۵۷]۳-ابو حمزه از علی بن حسین علیهما السلام روایت کند که حضرت فرمود:

دورو [دیگران] از کاری بازمی دارد؛ ولی خودش دست نمی کشد و دستور می دهد به آنچه خود به جا نمی آورد و هرگاه به نماز ایستد، اعتراض کند. عرض کردم: ای پسر رسول خدا، اعتراض چیست؟ فرمود: به راست و چپ روی برگرداندن است. هرگاه به رکوع رود، خود را به زمین افکند (یعنی بعد از رکوع نایستد). روز را به شب رساند در حالی که اندوهی جز خوردن شام ندارد و روزه دار هم نبوده است و چون سحر کند، اندوهی جز خواب ندارد با اینکه شب را بیدار نبوده است. اگر برای تو سخنی را باز گوید، دروغ گوید و اگر او را امانت دار بدانی، به تو خیانت کند و اگر از او پنهان باشی، از تو بدگویی نماید و اگر به تو وعده دهد، وفا نکند.

[۲۸۵۸]۴- عنه، عن ابن جمهور، عن سليمان بن سماعه، عن عبد الملك بن بحر، رفعه مثل ذلك- و زاد فيه- إذا ركع رخص و إذا سجد نقر و إذا جلس شغر.

[۲۸۵۹]۵- أبو علي الأشعري، عن الحسن بن علي الكوفي، عن عثمان بن عيسى عن سعيد بن يسار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: مثل المنافق مثل جذع التخل أراد صاحبه أن ينتفع به في بعض بنائه فلم يستقم له في الموضع الذي أراد، فحوّله في موضع آخر فلم يستقم له فكان آخر ذلك أن أحرقه بالنار.

[۲۸۶۰]۶- عنه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن الحسن بن شمون، عن عبد الله بن عبد الرحمن، عن مس مع بن عبد الملك، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ما زاد خشوع الجسد على ما في القلب فهو عندنا نفاق.

باب الشرك

[۲۸۶۱]۱- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن بريد العجلي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سألته عن أدنى ما يكون العبد به مشركا قال: فقال: من قال للثواه إنها حصاه، و للحصاه إنها نواه ثم دان به.

[۲۸۶۲]۲- عنه، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي العباس قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن أدنى ما يكون به الإنسان مشركا، قال: فقال: من ابتدع رأيا فأحب عليه أو أبغض عليه.

[۲۸۶۳]۳- عنه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن يحيى بن المبارك، عن

[۲۸۵۸]۴- عبد الملك بن بحر سند همين حديث را تا امام رسانيده و در آن افزوده است: هرگاه به ركوع رود، بسان گوسفند به زمين افتد و هرگاه سجده كند، (همانند كلاغ) نوک به زمين زند و آن گاه كه بنشيند، بسان سگ روى دم نشيند.

[۲۸۵۹]۵- رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: آدم دورو، همانند تنه درخت خرمايى است كه صاحبش بخواهد در قسمتى از ساختمانش از آن بهره گيرد؛ ولى [آن درخت] در آنجا كه [صاحبش] مى خواهد (به سبب كجى) قرار نمى گيرد، پس به جاي ديگر برده و آنجا هم قرار نگيرد و سرانجام آن درخت اين است كه آن را آتش بسوزاند.

[۲۸۶۰]۶- رسول خدا فرمود: هر قدر فروتنى تن از آنچه در دل است، فزون تر باشد، [آن فزونى] در نزد ما دورويى است.

[۲۸۶۱]۱- برید عجلی گوید: از امام باقر علیه السلام از کمترین چیزی که بنده با آن شرک ورزد، پرسیدم. فرمود: هر کس به هسته ای بگوید: سنگ ریزه و به سنگ ریزه بگوید: هسته؛ سپس آن را دین خود قرار دهد.

[۲۸۶۲]۲- ابو العباس گوید: از حضرت صادق علیه السلام از کمترین چیزی که انسان با آن شرک ورزد، پرسیدم، فرمود: هر کس رأی را بدعت نهد، چه به واسطه آن بدعت، دوست داشته شود یا با او دشمنی گردد.

[۲۸۶۳]۳- امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خداوند فرامند که «و بیشترشان

ص: ۱۳۹

عبد الله بن جبهه، عن سماعة عن أبي بصير و إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: ﴿مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ قال: يطيع الشيطان من حيث لا يعلم في شرک.

[۲۸۶۴]۴- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن ابن بکیر، عن ضریس، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: ﴿مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ قال:

شرک طاعه و لیس شرک عباده. و عن قوله عزّ وجلّ و من الناس من یعبد الله على حرف قال إن الآیه تنزل فی الرجل ثم تكون فی أتباعه ثم قلت: کلّ من نصب دونکم شیئا فهو مّمّن یعبد الله على حرف؟ فقال: نعم و قد یكون محضاً.

[۲۸۶۵]۵- یونس، عن داود بن فرقد، عن حسان الجعّال، عن عمیره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته یقول: أمر الناس بمعرفتنا و الرّدّ إلینا و التّسليم لنا، ثم قال: و إن صاموا و صلّوا و شهدوا أن لا إله إلا الله و جعلوا فی أنفسهم أن لا یردّوا إلینا، كانوا بذلك مشرکین.

[۲۸۶۶]۶- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن عبد الله بن يحيى الكاهلي قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لو أنّ قوما عبدوا الله وحده لا شريك له و أقاموا الصّلاه و آتوا الرّكاه و حجّوا البيت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا لشيء صنع الله أو صنع النبيّ صلّى الله عليه و اله و سلّم: ألا صنع خلاف العدى صنع؟ أو وجدوا ذلك في قلوبهم لكانوا بذلك مشرکین، ثم تلا هذه الآیه: ﴿فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: فعليكم بالتّسليم.

ص: ۱۴۰

به خدا ایمان نمی آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می گیرند» [یوسف (۱۲):

[۱۰۶] فرمود: از شیطان ندانسته فرمانبری کند و شرک ورزد.

[۲۸۶۴] ۴- ضریس روایت کند که حضرت امام صادق علیه السلام درباره گفته خدای بزرگ و گرامی که «و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می گیرند». فرمود: شرک ورزی در فرمانبری است نه شرک در عبادت؛ و درباره گفتار خدای فرازمند که «و از میان مردم کسی است که خدا را تنها بر یک حال [و بدون کردار] می پرستد» [حج (۲۲): ۱۱]. فرمود: آیه درباره مردی فرستاده شود و سپس درباره پیروان او هم باشد. پس عرض کردم: هرکس در برابر شما چیزی برپا دارد، او از کسانی است که خدا را بر یک حال می پرستد؟ فرمود: آری و گاهی شرک محض باشد.

[۲۸۶۵] ۵- عمیره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: مردم به شناخت ما و بازگشت به ما و سرسپردگی در برابر ما دستور دارند. سپس فرمود:

اگر چه روزه بگیرند، نماز گذارند و گواهی دهند که شایسته پرستشی جز خداوند یگانه نیست؛ ولی پیش خود بنا گذارند که به ما مراجعه نکنند، به همان سبب شرک ورزد.

[۲۸۶۶] ۶- امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مردمی خدای یگانه و بی نیاز را پرستند و نماز را برپا دارند و زکات را پردازند و خانه خدا را حج کنند و ماه رمضان را روزه بگیرند، سپس نسبت به چیزی که خدا و پیامبرش ساخته و بگویند: چرا برخلاف آن را نساخته است؟ یا در دل خود چنین اعتراضی بکنند، به سبب آن شرک شوند؛ سپس حضرت این آیه را خواند: «ولی چنین نیست. به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً - سرتسلیم فرود آورند» [نساء (۴): ۶۵]. سپس حضرت فرمود:

برای شما لازم است سرتسلیم فرود آورید.

ص: ۱۴۱

[۲۸۶۷] ۷- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن عبد الله بن يحيى عن عبد الله بن مسكان، عن أبي بصير قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ مَا دَعَوْهُمْ إِلَىٰ عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ دَعَوْهُمْ إِلَىٰ عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ لَمَا أَجَابُوهُمْ وَ لَكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَ حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ.

[۲۸۶۸] ۸- علی بن محمد، عن صالح بن أبي حماد و علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أطاع رجلا في معصية فقد عبده.

باب الشكّ

[۲۸۶۹] ۱- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن الحسین بن الحکم قال:

کتبت إلى العبد الصالح عليه السلام أخبره أنني شاكك وقد قال إبراهيم عليه السلام: رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّمُ الْمَوْتِي و أَنِّي أَحَبُّ أَنْ تَرِنِي شَيْئًا، فكتب عليه السلام: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ مُؤْمِنًا وَ أَحَبُّ أَنْ يَزِدَادَ إِيمَانًا، وَ أَنْتَ شَاكٌّ وَ الشَّاكُّ لَا خَيْرَ فِيهِ، وَ كَتَبَ: إِنَّمَا الشُّكُّ مَا لَمْ يَأْتِ الْيَقِينَ، فَإِذَا جَاءَ الْيَقِينَ لَمْ يَجْزِ الشُّكُّ. وَ كَتَبَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ قَالَ:

نزلت: في الشَّاكِّ.

[۲۸۷۰] ۲- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علي بن أسباط، عن أبي إسحاق الخراساني قال:

ص: ۱۴۲

[۲۸۶۷] ۷- ابو بصير گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای عزّتمند که «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند» [توبه (۱۹): ۳۱] پرسیدم، فرمود: همانا به خدا سوگند، آنها ایشان را به پرستش خودشان نخواندند که اگر به پرستش خود می خواندند، هر آینه آنها نمی پذیرفتند؛ ولی حرامی را برای آنها حلال و حلالی را برای آنها حرام کردند و ندانسته آنها را از همین راه پرستیدند.

[۲۸۶۸] ۸- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از مردی در نافرمانی خدا فرمان برد، او را پرستیده است.

باب تردید

[۲۸۶۹] ۱- حسین حکم گوید: به بنده صالح امام کاظم علیه السلام نوشتم که من تردید گر شده ام و حضرت ابراهیم علیه السلام به خدا عرض کرد: «پروردگارا، به من نشان ده، چگونه مردگان را زنده می کنی» [بقره (۲): ۲۶۰] و من دوست دارم چیزی به من نشان دهید. حضرت نوشت: همانا ابراهیم علیه السلام مؤمن بود و دوست داشت که بر ایمانش بیفزاید، در حالی که تو تردید گر هستی و در تردید گر خیری نیست و نوشت: تردید تنها در جایی است که یقین نیامده و آن گاه که یقین آمد، تردید روا نباشد و نوشت: همانا خدای عزّتمند می فرماید: «و در بیشتر آنان عهدی [استوار] نیافتیم و بیشترشان را جدا نافرمان یافتیم» [اعراف (۷): ۱۰۲]. فرمود: این آیه درباره تردید فرود آمد.

[۲۸۷۰] ۲- ابو اسحاق خراسانی گوید: امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه اش می فرمود:

ص: ۱۴۳

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول في خطبته: لا ترتابوا فتشكوا و لا تشكوا فتكفروا.

[۲۸۷۱] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن خلف بن حماد، عن أبي أيوب الخزاز، عن محمد بن مسلم

قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام جالسا عن يساره و زراره عن يمينه فدخل عليه أبو بصير فقال: يا أبا عبد الله، ما تقول فيمن شكَّ في الله؟ فقال: كافر يا أبا محمد، قال: فشكَّ في رسول الله؟ فقال: كافر، قال: ثم التفت إلى زرارته فقال:

إنما يكفر إذا جحد.

[۲۸۷۲] ۴- عنه، عن أبيه، عن النضر بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبي، عن هارون بن خارجه، عن أبي بصير قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزَّ وجلَّ: الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ قال: بشكَّ.

[۲۸۷۳] ۵- الحسين بن محمد، عن أحمد بن إسحاق، عن بكر بن محمد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنَّ الشَّكَّ و المعصية في النار ليسا منَّا و لا إلينا.

[۲۸۷۴] ۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن عثمان بن عيسى، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من شكَّ في الله بعد مولده على الفطره لم يفي إلى خير أبدا.

[۲۸۷۵] ۷- عنه، عن أبيه، رفعه إلى أبي جعفر عليه السلام قال:

لا ينفع مع الشَّكِّ و الجحود عمل.

[۲۸۷۶] ۸- و في وصيّه المفضّل، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من شكَّ أو ظنَّ و أقام على أحدهما أحبط الله عمله، إنَّ حجّه الله هي الحجّه الواضحه.

ص: ۱۴۴

دودلی به خود راه ندهید که به تردید افتید و تردید نکنید که کافر می شوید.

[۲۸۷۱] ۳- محمد مسلم گوید: من در طرف چپ امام صادق علیه السلام و زراره در طرف راست حضرت نشسته بودیم که ابو بصیر وارد شد و گفت: ای ابا عبد الله، درباره کسی که در خدا تردید کند، چه می فرماید؟ حضرت فرمود: ای ابا محمد! کافر است. عرض کرد: اگر در مورد رسول خدا تردید کند؟ فرمود: کافر است.

محمد بن مسلم گوید: سپس حضرت به زراره رو کرد و فرمود: همانا کافر شود آن گاه که انکار کند.

[۲۸۷۲] ۴- ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره فرمایش خداوند بزرگ و گرامی که «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند» [انعام (۶): ۸۲] پرسیدم، فرمود: مقصود تردید است.

[۲۸۷۳] ۵- امام صادق علیه السلام فرمود: تردید و نافرمانی در آتش اند. از ما نیستند و به سوی ما توجه ندارند.

[۲۸۷۴]۶- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس پس از به دنیا آمدنش بر فطرت توحید در خدا تردید کند، هیچ گاه به خیر بازنگردد (و توبه اش پذیرفته نشود).

[۲۸۷۵]۷- امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ عملی با تردید و انکار سودمند نیست.

[۲۸۷۶]۸- در وصیت مفصل است که گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

هر کس تردید کند یا گمان برد و بر یکی از آنها بپاید، خداوند عملش را تباه سازد.

همانا برهان خدا، برهان روشنی است.

ص: ۱۴۵

[۲۸۷۷]۹- عنه، عن علی بن أسباط، عن العلاء بن رزین، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما علیهما السلام قال:

قلت: إنا لرى الرجل له عباده و اجتهاد و خشوع و لا يقول بالحقّ فهل ينفعه ذلك شيئاً؟ فقال: يا أبا محمّد، إنّما مثل أهل البيت مثل أهل بيت كانوا فى بنى إسرائيل كان لا يجتهد أحد منهم أربعين ليلة إلاّ دعا فأجيب و إنّ رجلاً منهم اجتهد أربعين ليلة ثمّ دعا فلم يستجب له فأتى عيسى ابن مريم عليه السلام يشكوا إليه ما هو فيه و يسأله الدّعاء، قال: فتطهّر عيسى و صلّى ثمّ دعا الله عزّ و جلّ، فأوحى الله عزّ و جلّ إليه، يا عيسى: إنّ عبدى أتانى من غير الباب الّذى أوتى منه، إنّّه دعانى و فى قلبه شكّ منك فلو دعانى حتّى ينقطع عنقه و تنتثر أنامله ما استجبت له، قال: فالتفت إليه عيسى عليه السّلام فقال: تدعو ربّك و أنت فى شكّ من نبيّه؟ فقال: يا روح الله و كلمته، قد كان و الله ما قلت، فادع الله [لى] أن يذهب به عنى، قال: فدعا له عيسى عليه السّلام فتاب الله عليه و قبل منه و صار فى حدّ أهل بيته.

باب الضّلال

[۲۸۷۸]۱- علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن عبد الرّحمن بن الحجاج، عن هاشم صاحب البرید قال:

كنت أنا و محمّد بن مسلم و أبو الخطّاب: مجتمعين فقال لنا أبو الخطّاب ما تقولون فيمن لم يعرف هذا الأمر؟ فقلت: من لم يعرف هذا الأمر فهو كافر، فقال أبو الخطّاب: ليس بكافر حتّى تقوم عليه الحجّه فإذا قامت عليه الحجّه، فلم يعرف فهو كافر، فقال له محمّد بن مسلم: سبحان الله، ما له إذا لم يعرف

ص: ۱۴۶

[۲۸۷۷]۹- محمد مسلم از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام روایت کند که به وی عرض کردم: ما مردی را می بینیم که در دین، عبادت و تلاش و فروتنی دارد؛ ولی به حق (یعنی امامت) اعتقاد ندارد. آیا این اعمال برای او فایده ای دارد؟ فرمود: ای ابا محمد! به راستی که مثل ما اهل بیت، مثل آن اهل بیت در بنی اسرائیل باشد که هیچ یک از آنها نبود چهل شب

بکوشد جز اینکه دعا می کرد و اجابت می شد. مردی از آنها چهل شب کوشید؛ سپس دعا کرد و اجابت نشد. پس نزد عیسی بن مریم علیه السلام آمد و از حال خود به او شکوه نمود و دعا درخواست کرد.

حضرت عیسی تطهیر کرده و نماز گزارد، سپس به درگاه خدای شکوهمند دعا کرد. خدای بزرگ و گرامی به او وحی نمود: ای عیسی! بنده من به غیر از آن دری که باید بیاید، نزد من آمد. او مرا خواند؛ ولی نسبت به تو تردید داشت؛ پس اگر مرا بخواند تا اینکه گردنش ببرد و انگشتانش بریزد، اجابتش نکنم. حضرت فرمود: عیسی علیه السلام به آن مرد رو کرد و گفت: پروردگارت را می خوانی، در حالی که نسبت به پیامبرش تردید داری؟

عرض کرد: ای روح الله، به خدا سوگند آنچه گفتمی، درست باشد. پس از خدا بخواه که آن تردید را از دل من بزداید. حضرت عیسی برای او دعا کرد و خدا توبه او را پذیرفت و از او قبول کرد و در شمار خاندان او گردید.

باب گمراهی

[۲۸۷۸] ۱- هاشم صاحب برید گوید: من و محمد بن مسلم و ابو خطاب گرد آمده بودیم که ابو خطاب به ما گفت: عقیده تان درباره کسی که امر امامت را نمی شناسد، چیست؟ گفتم: هر که امر امامت را نشناسد، کافر است. ابو خطاب گفت:

کافر نیست، مگر اینکه برهان بر او آورده شود. پس آن گاه که برهان آورده شد و نپذیرفت، کافر است. محمد بن مسلم به او گفت: پاک و منزّه است خداوند. وقتی

ص: ۱۴۷

و لم یجحد یکفر؟! ایس بکافر إذا لم یجحد، قال: فلما حججت دخلت علی ابي عبد الله علیه السلام فأخبرته بذلك فقال: إنک قد حضرت و غابا و لکن موعدکم اللیلہ، الجمرہ الوسطی بمنی. فلما کانت اللیلہ اجتمعنا عنده و أبو الخطاب و محمد بن مسلم فتناول و سادہ فوضعها فی صدره ثم قال لنا: ما تقولون فی خدمکم و نسائکم و أهلیکم؟ ایس یشهدون أن لا إله إلا الله؟ قلت: بلی قال: ایس یشهدون أن محمدا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم؟ قلت: بلی قال: ایس یصلون و یصومون و یحجون؟ قلت: بلی قال: فیعرفون ما أنتم علیه؟ قلت: لا. قال: فما هم عندکم؟ قلت: من لم یعرف [هذا الأمر] فهو کافر، قال: سبحان الله أما رأیت أهل الطریق و أهل المیاء؟ قلت: بلی، قال: ایس یصلون و یصومون و یحجون؟ قلت: بلی، قال: سبحان الله، أما رأیت الکعبه و الطواف و أهل الیمن و تعلقهم بأستار الکعبه؟ قلت: بلی قال: ایس یشهدون أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم؟ قلت: بلی، قال: فیعرفون ما أنتم علیه؟ قلت: لا. قال: فما تقولون فیهم؟ قلت: من لم یعرف فهو کافر. قال: سبحان الله هذا قول الخوارج، ثم قال: إن شئتم أخبرتکم، فقلت أنا: لا، فقال: أما إنه شرّ علیکم أن تقولوا بشیء ما لم تسموه منا، قال: فظننت أنه یدیرنا علی قول محمد بن مسلم.

[۲۸۷۹] ۲- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن رجل، عن زراره، عن ابي جعفر علیه السلام قال:

قلت له: فما تقول في مناكحه النَّاسِ فَإِنِّي قد بلغت ما تراه و ما تزوّجت

ص: ۱۴۸

نپذیرد و انکار نکند، چرا کافر باشد؟ اگر انکار نکند، کافر نیست. گوید: وقتی حجّ کردم، خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم و جریان را به حضرت اطلاع دادم.

فرمود: تو اکنون حضور داری و آن دو نیستند؛ ولی وعدگاه شما امشب نزد جمرة وسطی در منی باشد.

همین که شب شد، من و محمد بن مسلم و ابو خطاب نزدش گرد آمدم؛ پس حضرت بالشی برداشت و به سینه اش نهاد، سپس به ما فرمود: درباره خدمت کاران و زنان و خاندان خود چه می گوئید؟ آیا این طور نیست که به یگانگی خداوند شایسته پرستش گواهی می دهند؟ عرض کردم: فرمود: آیا این طور نیست که گواهی می دهند محمد، فرستاده خدا است؟ گفتم: آری.

فرمود: آیا نماز نمی خوانند و روزه نمی گیرند و حجّ نمی روند؟ عرض کردم:

چرا. فرمود: آیا آنچه شما به آن عقیده دارید، می شناسند؟ گفتم: نه. فرمود: آنان نزد شما چگونه اند؟ گفتم: هر کس امر امامت را نداند، کافر است. فرمود: پاک و منزّه است خداوند. آیا آنانی که بر سر راه ها و کنار آب ها هستند، ندیده ای؟ عرض کردم: آری. فرمود: آیا این طور نیست که نماز می خوانند و روزه می گیرند و حجّ می روند؟ آیا این طور نیست که به یگانگی خداوند شایسته پرستش گواهی می دهند و اینکه محمد، فرستاده خدا است؟ گفتم: چرا. فرمود: آیا آنچه شما به آن عقیده دارید، می دانند؟ گفتم: نه. فرمود: نظرتان درباره آنها چیست؟ گفتم:

هر کس (امر امامت را) نشناسد، کافر است. فرمود: خداوند پاک و منزّه است. آیا تو خانه کعبه و طواف کنندگان و اهل یمن و آویختن آنان به پرده های کعبه را ندیده ای؟ عرض کردم: آری. فرمود: آیا این طور نیست که گواهی می دهند شایسته پرستشی جز خدای یگانه نیست و اینکه محمد، فرستاده خدا است و نماز می خوانند و روزه می گیرند و حجّ می روند؟ گفتم: آری. فرمود: آیا آنچه شما به آن عقیده دارید، می دانند؟ گفتم: نه. فرمود: درباره آنان چه می گوئید؟ گفتم: هر که نشناسد، کافر است. فرمود: خداوند پاک و منزّه است؛ این گفتار خوارج باشد. سپس فرمود: اگر بخواهید، آگاهتان کنم؟ عرض کردم: نه. پس فرمود: همانا برای شما بد است چیزی را تا از ما نشنیده اید، بگوئید. گفتم: من فهمیدم که حضرت ما را به گفتار محمد بن مسلم برگشت می دهد.

[۲۸۷۹] ۲- زراره گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: درباره زناشویی با این مردم (سنی ها) چه می فرمایید؟ زیرا من به این سن که می بینید رسیده ام و هنوز زن

ص: ۱۴۹

قطّ، فقال: و ما يمنعك من ذلك؟ فقلت: ما يمنعني إلا أنني أخشى أن لا تحلّ لي مناكحتهم فما تأمرني؟ فقال: فكيف تصنع و أنت شابّ، أتصبر؟ قلت: أتخذ الجوّاري قال: فهات الآن فيما تستحلّ الجوّاري أ؟ قلت: إنّ الأمة ليست بمنزله الحرّه إن رابنتي بشيء بعثتها

و اعترلتها، قال: فحدّثني بما استحللتها قال فلم يكن عندى جواب. فقلت له: فما ترى أتزوج؟ فقال: ما أبالي أن تفعل، قلت: رأيت قولك: ما أبالي أن تفعل، فإنّ ذلك على جهتين تقول: لست أبالي أن تأثم من غير أن آمرک، فما تأمرنى أفعل ذلك بأمرک؟ فقال لى: قد كان رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم تزوّج و قد كان، من أمر امرأه نوح و امرأه لوط ما قد كان إنّهما قد كانتا تحت عبيدين من عبادنا صالحين، فقلت: إنّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم ليس فى ذلك بمنزلتى إنّما هى تحت يده و هى مقرّه بحكمه، مقرّه بدينه قال: فقال لى:

ما ترى من الخيانه فى قول الله عزّ و جلّ: **فَخَانَتْهُمَا** ما يعنى بذلك إلاّ الفاحشه و قد زوّج رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: فلانا، قال: قلت: أصلحك الله ما تأمرنى أنطلق فأتزوج بأمرک؟ فقال لى: إن كنت فاعلا فعليك بالبلهء من النساء، قلت:

و ما البلهء؟ قال: ذوات الخدور العفائف، فقلت: من هى على دين سالم بن أبى حفصه؟ قال: لا، فقلت: من هى على دين ربيعه الرأى؟ فقال: لا و لكنّ العواتق اللواتى لا ينصبن كفرا و لا يعرفن ما تعرفون، قلت: و هل تعدو أن تكون مؤمنه أو كافره؟ فقال: تصوم و تصلّى و تتقى الله و لا تدرى ما أمرکم؟ فقلت: قد قال الله عزّ و جلّ: **هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ** لا و الله لا يكون أحد من الناس ليس بمؤمن و لا كافر. قال: فقال أبو جعفر عليه السّلام: قول الله أصدق من قولك يا زرارہ رأيت قول الله عزّ و جلّ: **خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ**

ص: ۱۵۰

نگرفته ام. فرمود: چه چیز مانع از ازدواجت شده است؟ عرض کردم: چیزی جلو گیریم نشده مگر اینکه می ترسم ازدواجشان بر من حلال نباشد؛ پس چه دستور می دهید؟ فرمود: پس چه می کنی با اینکه جوان هستی؟ آیا بردباری می کنی؟ گفتم: کنیزان را می گیرم. فرمود: اکنون (آنچه داری) بیاور. به چه دلیل کنیزان را حلال می دانی؟ گفتم: کنیز که بسان زن آزاد نیست. اگر چیزی از او دیدم (که مرا به تردید اندازد) می فروشم و از او کناره می گیرم. فرمود: برایم بازگو که به چه دلیل او را حلال دانستی؟ گوید: من پاسخی نداشتم (که به حضرت بگویم).

به حضرت عرض کردم: چه می فرمایید. آیا ازدواج کنم؟ فرمود: باکی ندارم که ازدواج کنی. گفتم: اینکه فرمودی: من باکی ندارم که ازدواج کنی، دو معنا دارد:

یکی اینکه باک ندارم تو گناهی انجام دهی بی آنکه به تو دستور دهم. چه دستور دهی؟ آیا به فرمان شما این کار را بکنم؟ حضرت فرمود: رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- زن گرفت و داستان زن نوح و زن لوط می دانی که چه بوده است. آن دو زیر سرپرستی دو بنده از بندگان خوب ما بودند. عرض کردم: همانا رسول خدا همانند من نبوده است. زن زیر دست او بوده و به حکمش اقرار داشته و به دینش اعتراف می کرده است. فرمود: درباره آن خیانت در فرمایش خداوند عزّتمند که «و به آنها خیانت کردند» [تحریم (۶۶): ۱۰] چه نظری داری؟ منظور از آن جز هرزگی نیست؟ و رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- به فلانی زن داد.

گفتم: خداوند کار شما را به نیک گرداند. چه دستور می دهی؟ آیا بروم و به دستور شما زن بگیرم؟ حضرت فرمود: اگر این کار

را می کنی، بر تو لازم است که زن نابخرد و ساده بگیری. گفتم: زنان نابخرد و ساده کیانند؟ فرمود: پرده نشینان پاکدامن.

عرض کردم: آن زنی که کیش سالم بن ابی حفصه را دارد؟ فرمود: نه. گفتم:

آن کس که بر دین کیش ربیعہ الرأی است؟ سپس فرمود: نه؛ ولی با دختران جوانی ازدواج کن که در سرپرستی پدرانشان هستند، اظهار کفر نمی کنند و آنچه شما می دانید (از امر امامت)، بدان آگاه نیستند. گفتم: آیا آن دختر، هم مؤمن و هم کافر به شمار می رود؟ فرمود: او روزه می گیرد و نماز می خواند و از خدا می ترسد؛ ولی عقیده شما را نمی داند؟ عرض کردم: به تحقیق خدای عزّتمند فرموده است:

«اوست آن کس که شما را آفرید؛ برخی از شما کافرنند و برخی مؤمن» [تغابن (۶۴): ۲]. نه؛ به خدا سوگند، کسی از مردم نیست که نه مؤمن باشد و نه کافر.

گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: ای زراره! فرمایش خداوند از گفته تو راست تر است.

ص: ۱۵۱

□
آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ فَلَمَّا قَالَ عَسَى؟ فقلت: ما هم إلا مؤمنين أو كافرين، قال: فقال: ما تقول في قوله عزّ وجلّ: إِلَّا الْمُشْتَضِعِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَهُ وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ، فقلت:

ما هم إلا مؤمنين أو كافرين، فقال: والله ما هم بمؤمنين ولا كافرين، ثمّ أقبل عليّ فقال: ما تقول في أصحاب الأعراف؟ فقلت: ما هم إلا مؤمنين أو كافرين، إن دخلوا الجنة فهم مؤمنون و إن دخلوا النار فهم كافرون، فقال: والله ما هم بمؤمنين ولا كافرين؛ و لو كانوا مؤمنين لدخلوا الجنة كما دخلها المؤمنون و لو كانوا كافرين لدخلوا النار كما دخلها الكافرون و لكنهم قوم قد استوت حسناتهم و سيئاتهم فقصرت بهم الأعمال و أنهم لكما قال الله عزّ وجلّ. فقلت:

أمن أهل الجنة هم أم من أهل النار؟ فقال: اتركهم حيث تركهم الله، قلت: أفرجئهم؟ قال: نعم أرجئهم كما أرجأهم الله، إن شاء أدخلهم الجنة برحمته و إن شاء ساقهم إلى النار بذنوبهم و لم يظلمهم، فقلت: هل يدخل الجنة كافر؟ قال:

لا، قلت: [ف]هل يدخل النار إلا كافر؟ قال: لا إلا أن يشاء الله، يا زراره إنني أقول ما شاء الله، و أنت لا تقول ما شاء الله أما إنك إن كبرت رجعت و تحللت عنك عقدك.

باب المستضعف

[۲۸۸۰] ۱- عليّ بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن بعض أصحابه، عن زراره قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن المستضعف فقال: هو الذي لا يهتدى حيله إلى الكفر فيكفر و لا يهتدى سبيلا إلى الإيمان، لا يستطيع أن يؤمن و لا يستطيع

آیا گفتار خدای بزرگ و گرامی را دیده ای که فرماید: «و کار شایسته را با [کاری] دیگر که بد است در آمیخته اند. امید است خدا توبه آنان را بپذیرد» [توبه (۹): ۱۰۲].

همین که فرمود: «عسی؛ امید است». عرض کردم: جز این است که یا مؤمن یا کافر هستند. پس فرمود: «مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند» [نساء (۴): ۹۸] یعنی راهی به ایمان نیابند. گفتم: آنها نیستند جز مؤمن یا کافر. فرمود: به خدا سوگند، آنها نه مؤمن باشند و نه کافر. سپس به من رو کرد و فرمود: درباره اصحاب اعراف نظرت چیست؟ عرض کردم: آنها هم مؤمن باشند یا کافر؟ اگر به بهشت وارد شوند، مؤمن باشند و اگر به دوزخ روند، کافر باشند.

فرمود: به خدا سوگند، نه مؤمن اند و نه کافر. اگر مؤمن بودند، هر آینه به بهشت وارد می شدند آنسان که مؤمنان به بهشت روند و اگر کافر بودند، همانا به دوزخ روند آنسان که کافران به آن روند؛ ولی آنان مردمی هستند که نیکی ها و بدی هایشان برابر است و کردارشان دست آنان را کوتاه کند و حال آنان چنان است که خداوند فرازند فرموده است. عرض کردم: آیا ایشان از بهشتیانند یا از دوزخیان؟ فرمود: آنان را همان جا واگذار که خداوند واگذارده است. گفتم: آیا کارشان را به تأخیر می اندازی (یعنی کارشان با خداست)؟ فرمود: آری؛ من هم به تأخیر می اندازم آنسان که خداوند به تأخیر انداخته است. اگر بخواهد به سبب رحمتش به بهشت ببرد و اگر بخواهد به سبب گناهانشان آنها را به دوزخ کشد و ستم هم نکرده است. گفتم: آیا کافر به بهشت می رود؟ فرمود: نه. گفتم: آیا به جز کافر، کسی به دوزخ می رود؟ فرمود: نه جز اینکه خدا خواهد. ای زراره! من می گویم: آنچه خدا خواهد و تو نمی گویی: آنچه خدا خواهد. همانا اگر بزرگ شوی (از این سخن) برگردی و گره های دلت باز شود (و نسبت به مخالفان خشم فرو نیند).

باب ناتوان در دین

[۲۸۸۰] ۱- زراره گوید: از امام باقر علیه السلام درباره ناتوان در دین پرسیدم، فرمود:

او کسی است که با فریب به کفر ره نیابد که کافر شود و راهی به ایمان نیابد و نتواند

أن يكفر، فهم الصبيان، و من كان من الرجال و النساء على مثل عقول الصبيان مرفوع عنهم القلم.

[۲۸۸۱] ۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

المستضعفون الذين لا يستطيعون حيلةً ولا يهتدون سبيلاً قال: لا يستطيعون حيلة إلى الإيمان ولا يكفرون الصبيان و أشباه عقول الصبيان من الرجال و النساء.

[۲۸۸۲] ۳- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن زراره قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن المستضعف، فقال: هو الذي لا يستطيع حيله يدفع بها عنه الكفر ولا يهتدى بها إلى سبيل الإيمان، لا يستطيع أن يؤمن ولا يكفر قال: والصبيان ومن كان من الرجال والنساء على مثل عقول الصبيان.

[٢٨٨٣] ٤- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن عبد الله بن جندب، عن سفيان بن السمط البجلي قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما تقول في المستضعفين؟ فقال لي شبيها بالفزع، فتركتهم أحدا يكون مستضعفاً وأين المستضعفون؟ فقال: لقد مشى بأمركم هذا العواتق إلى العواتق في خدورهنّ و تحدّث به السقّيات في طريق المدينة.

[٢٨٨٤] ٥- عنه، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب، عن عمر بن أبان قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المستضعفين فقال: هم أهل الولاية، فقلت: أي ولاية؟ فقال: أما إنّها ليست بالولاية في الدّين و لكنّها الولاية في المناكحة

ص: ١٥٤

مؤمن شود و نتواند کافر گردد. آنان کودکانند و هرکس از مردان و زنان که خردشان بسان خرد کودکان باشد، تکلیف از آنان برداشته شده است.

[٢٨٨١] ٢- حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: ناتوانان «آنانی اند که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند».

فرمود: نتوانند با فریب به ایمان راه یابند و کافر هم نشوند. اینها کودکان اند و خردهایشان همانند کودکان است از مردان و زنان.

[٢٨٨٢] ٣- زراره گوید: از حضرت باقر علیه السلام معنای ناتوان در دین را پرسیدم، فرمود: او کسی است که نتواند با فریب، کفر را از خود دور کند و به وسیله آن به راه ایمان هدایت نشود. نتواند که مؤمن باشد و نه کافر گردد. فرمود: کودکان اند و هرکس از مردان و زنان که خردشان بسان خرد کودکان است.

[٢٨٨٣] ٤- سفيان سمط بجلی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: درباره ناتوانان در دین چه می فرمایید؟ حضرت بسان شخص هراسناکی به من فرمود:

مگر ناتوانی در دین گذاردید؟ ناتوانان در دین کجایند؟ به خدا سوگند، این دوشیزگان پشت پرده، عقیده شما را به هم رسانند و زنان سقا در راه مدینه گفت و گو کنند.

[٢٨٨٤] ٥- عمر ابان گوید: از امام صادق علیه السلام درباره ناتوانان در دین پرسیدم؛ پس فرمود: آنان اهل ولایت اند. عرض کردم: کدام ولایت؟ فرمود: همانا ولایت در دین نیست؛ ولی ولایت در زناشویی و ارث و معاشرت است و آنان مؤمن

و الموارثه و المخالطه، و هم ليسوا بالمؤمنين و لا بالكفار و منهم المرجون لأمر الله عزّ و جلّ.

[۲۸۸۵] ۶- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد عن الوشاء، عن مثنى، عن إسماعيل الجعفي قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن الدّين الّذى لا يسع العباد جهله فقال: الدّين واسع و لكنّ الخوارج ضيّقوا على أنفسهم من جهلهم، قلت: جعلت فداك فأحدّثك بدينى الّذى أنا عليه؟ فقال: بلى، فقلت: أشهد أن لا إله إلاّ الله و أشهد أن محمّدا عبده و رسوله و الإقرار بما جاء من عند الله و أتولّاكم و أبرأ من عدوّكم و من ركب رقابكم و تأمّر عليكم و ظلمكم حقّكم، فقال: ما جهلت شيئا هو و الله الّذى نحن عليه؛ قلت: فهل سلّم أحد لا يعرف هذا الأمر؟ فقال: لا إلاّ المستضعفين، قلت: من هم؟ قال: نساءكم و أولادكم، ثمّ قال: رأيت أمّ أيمن فإني أشهد أنّها من أهل الجنّه و ما كانت تعرف ما أنتم عليه.

[۲۸۸۶] ۷- عليّ بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن ابن مسكان، عن أبي بصير قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: من عرف اختلاف النّاس فليس بمستضعف.

[۲۸۸۷] ۸- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن جميل بن درّاج قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: إنّي ربّما ذكرت هؤلاء المستضعفين فأقول: نحن و هم فى منازل الجنّه؟ فقال أبو عبد الله عليه السّلام: لا يفعل الله ذلك بكم أبدا.

[۲۸۸۸] ۹- عنه، عن عليّ بن الحسن التّيمي، عن أخويه محمّد و أحمد ابني الحسن، عن عليّ بن يعقوب، عن مروان بن مسلم عن أيّوب بن الحرّ قال:

و كافر نیستند و از آنها هستند کسانی که به خدای فرازند امیدوارند (یعنی کارشان با خدا است).

[۲۸۸۵] ۶- إسماعيل جعفي گوید: از امام باقر عليه السّلام از دینی پرسیدم که برای بندگان روانیست به آن نادان باشند. پس فرمود: دین گسترده است؛ ولی خوارج از روی نادانی خویش بر خود تنگ گرفتند. عرض کردم: قربانت کردم؛ آیا به دینی که معتقد هستم، برایتان باز گویم؟ فرمود: آری. گفتم: گواهی می دهم که شایسته پرستشی جز خدای یگانه نیست و اینکه محمد، بنده و فرستاده اوست و آنچه از نزد خدا آمده است، می پذیرم و شما را دوست دارم و بیزارم از دشمنانتان و کسی که بر شما چیره گردد و خود را فرمانروای شما داند و در حق شما ستم کند. فرمود: تو به چیزی نادان نیستی. آن همان است که به خدا سوگند، ما به آن اعتقاد داریم. عرض کردم: آیا کسی که این مطلب را نداند، سالم می ماند؟ فرمود:

نه، مگر ناتوانان در دین. گفتم: آنان چه کسانی اند؟ فرمود: زنان و فرزندانان.

سپس فرمود: آیا امّ ایمن را دیده ای؟ پس همانا من گواهی می دهم که او از بهشتیان است در حالی که عقیده شما را نمی دانست.

[۲۸۸۶]۷- حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس اختلاف مردم را بفهمد، ناتوان در دین نباشد.

[۲۸۸۷]۸- جمیل درّاج گوید: به امام ششم علیه السلام عرض کردم: همانا چه بسیار که من به یاد این ناتوانان در دین می افتم و می گویم: آیا ما و آنان در منازل بهشت همراهیم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: هرگز خداوند با شما چنین نکند.

[۲۸۸۸]۹- ایوب حرّ گوید: ما در خدمت حضرت امام صادق علیه السلام بودیم که

ص: ۱۵۷

قال رجل لأبي عبد الله عليه السلام و نحن عنده جعلت فداك، إنّنا نخاف أن ننزل بذنوبنا منازل المستضعفين، قال: فقال: لا والله لا يفعل الله ذلك بكم أبدا.

علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن رجل، عن أبي عبد الله مثله.

[۲۸۸۹]۱۰- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي المغراء، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من عرف اختلاف الناس فليس بمستضعف.

[۲۸۹۰]۱۱- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن إسماعيل بن مهران، عن محمد بن منصور الخزاعي، عن علي بن سويد، عن أبي الحسن موسى قال:

سألته عن الضّعفاء، فكتب إليّ: الضّعيف من لم ترفع إليه حجّجه و لم يعرف الاختلاف، فإذا عرف الاختلاف فليس بمستضعف.

[۲۸۹۱]۱۲- بعض أصحابنا، عن علي بن الحسن، عن علي بن حبيب الخثعمي، عن أبي ساره إمام مسجد بني هلال، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ليس اليوم مستضعف، أبلغ الرجال الرجال و النساء النساء.

باب المرجون لأمر الله

[۲۸۹۲]۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن موسى بن بكر، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ: وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ قَالَ:

قوم كانوا مشركين فقتلوا مثل حمزه و جعفر و أشباههما من المؤمنين، ثمّ إنهم دخلوا في الإسلام فوحدوا الله و تركوا الشّرك و لم يعرفوا الإيمان بقلوبهم فيكونوا من المؤمنين فتجب لهم الجنّة، و لم يكونوا على جحودهم فيكفروا

مردی به حضرت گفت: قربانت گردم؛ ما می ترسیم به سبب گناهانمان به رتبه های ناتوانان در دین تنزل کنیم. فرمود: نه، به خدا سوگند، هرگز خداوند با شما چنین نکند.

[۲۸۸۹] ۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس اختلاف مردم را بفهمد، ناتوان در دین نباشد.

[۲۸۹۰] ۱۱- علی بن سويد گوید: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام از ناتوانان در دین پرسیدم؛ پس حضرت به من نوشت: ناتوان کسی است که حجت به او نرسیده و اختلاف را نفهمیده است. آن گاه که اختلاف را فهمید، پس ناتوان در دین نیست.

[۲۸۹۱] ۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود: امروز دیگر ناتوان در دین وجود ندارد.

مردان به مردان و زنان به زنان (دین حق را) رسانده اند.

باب کسانی که کارشان موقوف به فرمان خداست

[۲۸۹۲] ۱- امام باقر علیه السلام درباره فرمایش خدای عزتمند که «فرمود: مردمی مشرک بودند که همانند حمزه و جعفر و بسان آنها را از مؤمنان کشتند، سپس همانان به اسلام گرویدند و خدا را به یگانگی شناختند و شرک را واگذارند؛ ولی با دل هایشان ایمان را نپذیرفتند تا از مؤمنان باشند و بهشت بر آنان واجب گردد و بر حال انکار خود هم نمانندند تا کافر باشند و آتش دوزخ بر آنان واجب شود،

فتجب لهم النار فهم على تلك الحال إما يعدّهم وإما يتوب عليهم.

[۲۸۹۳] ۲- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علي بن حسان، عن موسى بن بكر الواسطي، عن رجل قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: المرجون قوم كانوا مشركين فقتلوا مثل حمزه و جعفر و أشباههما من المؤمنين ثم إنهم بعد ذلك دخلوا في الإسلام فوحّدوا الله و تركوا الشرك، و لم يكونوا يؤمنون فيكونوا من المؤمنين، و لم يؤمنوا فتجب لهم الجنة و لم يكفروا فتجب لهم النار فهم على تلك الحال مرجون لأمر الله.

باب أصحاب الأعراف

[۲۸۹۴] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضال، عن ابن بكير؛ و علي بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن رجل، جميعاً عن زراره قال:

قال لى أبو جعفر عليه السّلام: ما تقول فى أصحاب الأعراف؟ فقلت: ما هم إلّا مؤمنون أو كافرون، إن دخلوا الجنّة فهم مؤمنون و إن دخلوا النّار فهم كافرون، فقال: و الله ما هم بمؤمنين و لا- كافرين، و لو كانوا مؤمنين دخلوا الجنّة كما دخلها المؤمنون و لو كانوا كافرين لدخلوا النّار كما دخلها الكافرون و لكنّهم قوم استوت حسناتهم و سيئاتهم فقصرت بهم الأعمال و إنّهم لكما قال الله عزّ و جلّ، فقلت: أ من أهل الجنّة هم أو من أهل النّار؟ فقال: اتركهم حيث تركهم الله، قلت: أفترجئهم، قال: نعم أرجئهم كما أرجأهم الله، إن شاء أدخلهم الجنّة برحمته و إن شاء ساقهم إلى النّار بذنوبهم و لم يظلمهم، فقلت: هل يدخل الجنّة كافر؟ قال: لا، قلت: هل يدخل النّار إلّا كافر؟ قال: فقال: لا إلّا أن يشاء الله،

ص: ١٦٠

پس آنان هم چنان آن حالت را دارند یا خداوند کیفرشان دهد یا از آنان درگذرد.

[٢٨٩٣] ٢- امام باقر علیه السّلام فرمود: موقوف شدگان به امر خدا، مردمی مشرک بودند، پس حمزه و جعفر و بسان آنها را از مؤمنان کشتند، سپس پس از این کار به اسلام گرویدند و خدا را به یگانگی شناختند و شرک را واگذارند؛ ولی (به طور کامل) ایمان نیاوردند تا از مؤمنان باشند و (بادل) ایمان نیاوردند تا بهشت بر آنها لازم گردد و کافر هم نشدند تا آتش دوزخ بر آنها واجب شود، پس بر همان حالت به امید فرمان خدا هستند.

باب اصحاب اعراف

[٢٨٩٤] ١- زراره گوید: امام باقر علیه السّلام به من فرمود: نظرت درباره اصحاب اعراف چیست؟ گفتم: یا مؤمن باشند یا کافر. اگر به بهشت روند، مؤمن اند و اگر به آتش دوزخ وارد شوند، کافرند. فرمود: به خدا سوگند، نه مؤمن اند و نه کافر.

اگر مؤمن بودند به بهشت می روند انسان که مؤمنان روند و اگر کافر بودند به دوزخ روند، انسان که کافران وارد شوند؛ ولی آنان مردمی باشند که کارهای نیک و کارهای بدشان یکسان است و کردارشان دست آنان را کوتاه کند و حال آنها چنان است که خداوند فرازند فرموده است. عرض کردم: آیا آنان از بهشتیانند یا از دوزخیان؟ فرمود: آنان را همان جا واگذار که خداوند واگذارده است. گفتم: آیا کارشان را به تأخیر می اندازی؟ فرمود: آری. من به تأخیر می اندازم انسان که خداوند به تأخیر انداخته است. اگر بخواهد به سبب رحمتش به بهشت ببرد و اگر بخواهد به سبب گناهانشان آنها را به دوزخ کشد و ستم هم نکرده است.

عرض کردم: آیا کافر به بهشت می رود؟ فرمود: نه. گفتم: آیا به جز کافر، کسی به دوزخ می رود؟ نه، جز اینکه خدا خواهد. ای زراره! من می گویم: آنچه خدا خواهد و تو نمی گویی: آنچه خدا خواهد. همانا اگر بزرگ شوی (از این سخن)

ص: ١٦١

یا زراره إنّنى أقول: ما شاء الله، و أنت لا تقول: ما شاء الله، أما إنّك إن كبرت رجعت و تحللت [عنك] عقدك.

[٢٨٩٥] ٢- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عليّ بن حسان، عن موسى بن بكر، عن رجل قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: الَّذِينَ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا فَأُولَئِكَ قَوْمٌ مُؤْمِنُونَ يَحْدِثُونَ فِي إِيْمَانِهِمْ مِنَ الذَّنُوبِ الَّتِي يَعْبِيهَا الْمُؤْمِنُونَ وَيَكْرَهُونَهَا فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ.

باب في صنوف أهل الخلاف و ذكر القدریّه و الخوارج و المرجئه و أهل البلدان

[۲۸۹۶] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن مروك بن عبيد، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لعن الله القدریّه، لعن الله الخوارج، لعن الله المرجئه لعن الله المرجئه.

قال: قلت: لعنت هؤلاء مرّه مرّه و لعنت هؤلاء مرّتين؟ اقال: إنّ هؤلاء يقولون: إنّ قتلنا مؤمنون فدمائنا متلطّخه بشيا بهم إلى يوم القيامة، إنّ الله حكى عن قوم في كتابه؛ أَلَا- نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِينَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّى قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قال: كان بين القاتلين و القائلين خمسمائه عام فألزمهم الله القتل برضاهم ما فعلوا.

[۲۸۹۷] ۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن حكيم، و حماد بن عثمان، عن أبي مسروق قال:

ص: ۱۶۲

برگردی و گره های دلت باز شود (و نسبت به مخالفان خشم فرو نشیند).

[۲۸۹۵] ۲- امام باقر عليه السلام (در تفسیر این آیه): «آنانی که کار شایسته را با [کاری] دیگر که بد است در آمیخته اند». فرمود: آنان مردمی با ایمان بودند که در حال ایمان گناهانی پدید آوردند که مؤمنان آنها را نقص می دانستند و ناخوش داشتند، پس آنان اند که امید است خداوند در گذرد.

باب در بیان اقسام مخالفان و قدریّه و خوارج و مرجئه و اهالی شهرها

[۲۸۹۶] ۱- مردی از امام صادق عليه السلام روایت می کند که حضرت فرمود:

خداوند قدریّه را لعنت کند. خداوند خوارج را لعنت کند. خدا مرجئه را لعنت کند. خدا مرجئه را لعنت کند. من عرض کردم: هر کدام از قدریّه و خوارج را یک بار لعنت کردی و آنان را دوبار؟ فرمود: همانا آنها می گویند: کشندگان ما مؤمنان اند، پس دامنشان تا روز رستاخیز به خون های ما آلوده است. همانا خداوند در کتابش از مردمی حکایت می کند که: «همانان که گفتند: خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانی بیورد که آتش [آسمانی] آن را [به نشانه قبول] بسوزاند. بگو: قطعاً پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آنچه گفتید برای شما آوردند. اگر راست می گویند، پس چرا آنان را کشتید» [آل عمران (۳): ۱۸۳].

فرمود: میان کشندگان و گویندگان (این سخن) پانصد سال فاصله بود، پس خداوند کشتن را به عهده آنان دانست؛ چرا که بدانچه کردند، خرسند بودند.

[۲۸۹۷]۲-عثمان بن ابی مسروق گوید: حضرت صادق علیه السلام از من پرسید: اهل

ص: ۱۶۳

سألنی أبو عبد الله عليه السلام عن أهل البصره، ما هم؟ فقلت: مرجئه و قدریّه و حروریّه، فقال: لعن الله تلك الملل الكافره المشركه التي لا تعبد الله على شيء.

[۲۸۹۸]۳-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن منصور بن يونس، عن سليمان بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أهل الشام شرّ من أهل الروم، و أهل المدینه شرّ من أهل مكّه، و أهل مكّه يكفرون بالله جهره.

[۲۸۹۹]۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة، عن أبي بصير، عن أحدهما عليهما السلام قال:

إنّ أهل مكّه، ليكفرون بالله جهره و إنّ أهل المدینه أخبث من أهل مكّه أخبث منهم سبعين ضعفا.

[۲۹۰۰]۵-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن فضاله بن أيوب، عن سيف بن عميره، عن أبي بكر الحضرمي قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام أهل: الشام شرّ أم [أهل] الروم؟ فقال: إنّ الروم كفروا و لم يعادونا و إنّ أهل الشام كفروا و عادونا.

[۲۹۰۱]۶-عنه، عن محمد بن الحسين، عن النضر بن شبيب، عن أبان بن عثمان، عن الفضيل بن يسار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا تجالسوهم -يعنى المرجئه- لعنهم الله و لعن [الله] مللهم المشركه الذين لا يعبدون الله على شيء من الأشياء.

باب المؤلّفه قلوبهم

[۲۹۰۲]۱-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن

ص: ۱۶۴

بصره چه عقیده ای دارند؟ عرض کردم: مرجئه، قدریه و حروریّه هستند. فرمود:

خداوند ملت های کافر مشرک را لعنت کند که به هیچ وجه خدا را نمی پرستند.

[۲۸۹۸]۳-امام صادق علیه السلام فرمود: شامیان از رومیان بدترند و مردم مدینه از مردم مکّه بدترند و مکیان آشکارا به خدا

کفر می ورزند.

[۲۸۹۹]۴- ابو بصیر از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کند که فرمود: همانا مکیان آشکارا به خدا کفر می ورزند و مردم مدینه از مکیان پلیدترند. از آنان هفتاد برابر پلیدترند.

[۲۹۰۰]۵- ابو بکر خضر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا شامیان بدترند یا رومیان؟ فرمودند: همانا رومیان کفر ورزند؛ ولی با ما دشمنی نکنند و به راستی که شامیان کفر ورزند و با ما دشمنی کنند.

[۲۹۰۱]۶- امام صادق علیه السلام فرمود: با آنها- یعنی مرجئه- هم نشین نشوید.

خداوند آنان و ملت های مشرک را لعنت کند که در هیچ چیز خدا را نمی پرستند.

باب دلجوئی شدگان

[۲۹۰۲]۱- امام باقر علیه السلام فرمود: دلجوئی شدگان مردمی بودند که خدا را یگانه

ص: ۱۶۵

موسی بن بکر؛ و علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس عن رجل، جمیعا عن زرارہ، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

المؤلفه قلوبهم قوم و خیدوا الله و خلعوا عباده من یعبد من دون الله و لم تدخل المعرفه قلوبهم انّ محمدا رسول الله و كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يتألفهم و یعرفهم لكيما يعرفوا و یعلمهم.

[۲۹۰۳]۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمیر، عن عمر بن اذینه، عن زرارہ، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

سألته عن قول الله عزّ و جلّ: وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ قال: هم قوم و خدوا الله عزّ و جلّ و خلعوا عباده من یعبد من دون الله و شهدوا أن لا إله إلا الله و أنّ محمدا رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و هم في ذلك شكّاك في بعض ما جاء به محمد صلى الله عليه و اله و سلم فأمر الله عزّ و جلّ نبيّه صلى الله عليه و اله و سلم أن يتألفهم بالمال و العطاء لكي يحسن إسلامهم و يثبتوا على دينهم الذي دخلوا فيه و أقروا به. و إنّ رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يوم حنين تألف رؤساء العرب من قريش و سائر مضر، منهم أبو سفيان بن حرب و عيينه بن حصين الفزاريّ و أشباههم من الناس فغضبت الأنصار و اجتمعت إلى سعد بن عباده فانطلق بهم إلى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم بالجعرانه فقال: يا رسول الله، أتأذن لي في الكلام؟ فقال: نعم فقال: إن كان هذا الأمر من هذه الأموال التي قسمت بين قومك شيئا أنزله الله رضينا، و إن كان غير ذلك لم نرض؛ قال زرارہ: و سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: فقال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: يا معشر الأنصار، أكلكم على قول سيدكم سعد؟ فقالوا: سيدنا الله و رسوله، ثم قالوا في الثالثه: نحن على مثل قوله و رأيه؛ قال زرارہ: فسمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: فحطّ الله نورهم.

و فرض الله للمؤلفه قلوبهم سهما في القرآن.

دانستند و از پرستش جز خدا دست برداشته بودند؛ ولی شناختن اینکه محمد - درود خدا بر او و خاندانش باد - فرستاده خداست در دلشان وارد نشده بود و رسول خدا - درود خدا بر او و خاندانش باد - همواره دل آنها را به دست می آورد (و به خود نزدیک می کرد) و به آنها می فهماند تا بفهمند و به آنها [آنچه لازم بود] می آموخت.

[۲۹۰۳] ۲- زراره گوید: از امام باقر علیه السّلام درباره فرمایش خدای بزرگ و گرامی که «و کسانی که دلشان به دست آورده می شود» [توبه (۹): ۶۰]. پرسیدم، فرمود: آنها مردمی بودند که خدای عزّتمند را یگانه دانستند و از پرستش هر که جز خدا دست برداشتند و گواهی دادند که شایسته پرستش جز خداوند نیست و محمد - درود خدا بر او و خاندانش باد - فرستاده خدا است؛ ولی در برخی از آنچه محمد - درود خدا بر او و خاندانش باد - آورده بود، تردید داشتند، پس خدای شکوهمند به پیامبرش دستور داد که با دارایی و بخشش، آنها را به اسلام نزدیک کند تا اسلامشان نیکو گردد و بر دینی پابرجا باشند که بدان درآمده و اعتراف کرده اند.

رسول خدا - درود خدا بر او و خاندانش باد - در جنگ حنین از رؤسای عرب از قریش و دیگر قبیله های مضرّ دل جویی کرد که ابو سفیان بن حرب و عینه بن حصین فزاری و مردم مانندشان از آنها بودند؛ پس انصار (از این کار) خشمگین شدند و در نزد سعد بن عباده گرد آمدند و سعد آنها را در جعرانه (محلّی میان مکه و مدینه) خدمت پیامبر آورد و گفت: ای رسول خدا، آیا اجازه می دهید سخن گویم؟ فرمود: آری. گفت: اگر این اموال را که میان مردم خود تقسیم کردی، کاری بود که خدا دستور داده بود، ما خرسندیم و اگر جز این است، ما خرسند نیستیم. زراره گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام فرمود: پس رسول خدا فرمود: ای گروه انصار! آیا همه شما با گفته بزرگان سعد هم آهنگ هستید؟ گفتند: خدا و رسولش، آقا و بزرگ ما است. (تا سه مرتبه این پرسش و پاسخ تکرار شد) و در مرتبه سوم گفتند: ما هم گفته و نظر او را داریم. زراره گوید:

شنیدم که امام باقر علیه السّلام فرمود: پس خداوند هم روشنایی ایمانشان را پایین آورد و برای دل به دست آورده شدگان در قرآن سهمی مقرّر کرد.

[۲۹۰۴] ۳- علیّ، عن محمّد بن عیسی، عن یونس عن رجل، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

المؤلفه قلوبهم لم یكونوا قطّ أكثر منهم الیوم.

[۲۹۰۵] ۴- علیّ، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن إبراهیم بن عبد الحمید، عن إسحاق بن غالب قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام: یا إسحاق، کم تری أهل هذه الآیه: فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسِيخُونَ؟ قال: ثمّ قال: هم أكثر من ثلثی الناس.

[۲۹۰۶] ۵- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن علیّ بن حسان، عن موسی بن بکر، عن رجل قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: ما كانت المؤلّفه قلوبهم قَطّ أكثر منهم اليوم، وهم قوم وحيّدوا الله وخرجوا من الشّرك و لم تدخل معرفه محمّد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم قلوبهم، و ما جاء به فتألّفهم رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و تألّفهم المؤمنون بعد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم لكيما يعرفوا.

باب في ذكر المنافقين و الضّلال و إبليس في الدّعوه

[۲۹۰۷] ۱-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل قال:

كان الطّيار يقول لي: إبليس ليس من الملائكه و إنّما أمرت الملائكه بالسّجود لآدم عليه السّلام فقال إبليس: لا أسجد، فما لإبليس يعصى حين لم يسجد و ليس هو من الملائكه؟ قال: فدخلت أنا و هو على أبي عبد الله عليه السّلام قال: فأحسن و الله في المسأله؛ فقال: جعلت فداك، أ رأيت ما ندب الله عزّ و جلّ إليه

ص: ۱۶۸

[۲۹۰۴] ۳-امام باقر عليه السّلام فرمود: هرگز دل به دست آورده شدگان بیشتر از امروز نبوده اند.

[۲۹۰۵] ۴-اسحاق بن غالب گوید: حضرت امام صادق عليه السّلام به من فرمود: ای اسحاق! به نظر تو اهل این آیه چقدر هستند: «پس اگر از آن [اموال] به ایشان داده شود، خشنود می گردند و اگر از آن به ایشان داده نشود به ناگاه به خشم می آیند».

[توبه (۹): ۵۸] گوید: سپس حضرت فرمود: آنان بیشتر از دو سوم مردم هستند.

[۲۹۰۶] ۵-امام باقر عليه السّلام فرمود: هرگز دل به دست آورده شدگان از امروز بیشتر نبودند و آنان مردمی بودند که خدا را به یگانگی شناختند و از شرک بیرون آمدند و شناخت اینکه محمد- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرستاده خداست و آنچه از طرف خدا آورده است در دل هاشان جای نگرفت، پس رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- از آنان دل جویی کرد و نیز مؤمنان پس از رسول خدا دل آنان را به دست آوردند تا شناخت بیابند.

باب در بیان اشتراك دورويان و گمراهان و شيطان در دعوت الهی

[۲۹۰۷] ۱-جميل گوید: طيار به من می گفت: شيطان از فرشتگان نبود و جز این نیست که فرشتگان برای سجده به آدم دستور یافتند و شيطان گفت: سجده نمی کنم. پس چرا شيطان گنه کار شود آن گاه که سجده نکرد با اینکه او از فرشتگان نبود؟ گوید: من و او به خدمت امام صادق عليه السّلام رسیدیم و به خدا سوگند، پرسش خود را به نیکی طرح کرد و گفت: قربانت کردم؛ بفرماید آنچه خداوند فرازند، مؤمنان را در فرمایش خود بدان خوانده است که: «ای کسانی

ص: ۱۶۹

المؤمنين من قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي ذَلِكَ الْمَنَافِقُونَ معهم؟ قال: نعم و الضّلال و كلّ من أقرّ بالدّعوه الظّاهره، و كان إبليس ممّن أقرّ بالدّعوه الظّاهره معهم.

باب فی قوله تعالی و من الناس من یعبد الله علی حرف

[۲۹۰۸] ۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن عمر بن اذینه، عن الفضیل و زرارہ، عن ابي جعفر علیہ السلام فی قول الله عز و جل: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ فَاِنْ اَصَابَهُ خَيْرٌ اَطْمَأَنَّ بِهِ وَ اِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلَی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةَ قَالَ زرارہ:

سألت عنها أبا جعفر علیہ السلام فقال: هؤلاء قوم عبدوا الله و خلعوا عباده من یعبد من دون الله و شكوا فی محمد صلی الله علیه و اله و سلم و ما جاء به فتكلموا بالإسلام و شهدوا أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله و أقرؤا بالقرآن و هم فی ذلك شاكون فی محمد صلی الله علیه و اله و سلم و ما جاء به و ليسوا شكاکا فی الله، قال الله عز و جل: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ یعنی علی شك فی محمد صلی الله علیه و اله و سلم و ما جاء به، فَإِنْ اَصَابَهُ خَيْرٌ یعنی عافیه فی نفسه و ماله و ولده، اِطْمَأَنَّ بِهِ و رضى به، وَ اِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ یعنی بلاء فی جسده أو ماله تطير و كره المقام علی الإقرار بالنبي صلی الله علیه و اله و سلم فرجع إلى الوقوف و، الشك فنصب العداوة لله و لرسوله و الجحود بالنبي و ما جاء به.

[۲۹۰۹] ۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن موسی بن بکر، عن زرارہ، عن ابي جعفر علیہ السلام قال:

سألته عن قول الله عز و جل: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ قال: هم

ص: ۱۷۰

که ایمان آورده اید»، آیا دورویان هم با مؤمنان مورد خطاب آیه هستند؟ فرمود:

آری و نیز گمراهان و هرکسی که به دعوت آشکار (اسلام) اعتراف نموده است و شیطان هم از کسانی بود که به دعوت آشکارا با فرشتگان اعتراف کرده بود.

باب در بیان گفتار خدای برتر «و بعضی از مردم خدا را بر یک حال می پرستند»

[۲۹۰۸] ۱- زرارہ گوید: از امام باقر علیہ السلام درباره فرمایش خداوند بزرگ و گرامی که «و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال [و بدون عمل] می پرستد. پس اگر خیری به او رسد بدان اطمینان یابد و چون بلایی بدو رسد روی برتابد.

در دنیا و آخرت زیان دیده است». [حج (۲۲): ۱۱] پرسیدم؛ پس فرمود: آنان مردمی بودند که خدا را پرستیدند و از پرستش هرکس جز خدا کناره گرفتند؛ ولی درباره محمد- درود خدا بر او و خاندانش باد- و آنچه آورده بود، تردید کردند؛ پس اسلام را با زبان پذیرفتند و گواهی دادند که شایسته پرستشی جز خداوند نیست و محمد- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرستاده خدا است و به قرآن نیز اعتراف کردند؛ ولی با این حال درباره محمد و آنچه آورده بود، به تردید افتادند و در مورد خداوند تردید نداشتند. خدای فرازمنند فرماید: «و از میان مردم، کسی است که خدا را فقط بر یک حال [و بدون عمل] می پرستد» یعنی تردید در مورد محمد و آنچه آورده است. «پس اگر خیری به او رسد» یعنی عافیت در خود و دارایی و فرزندش. «بدان اطمینان یابد» بدان خرسند شود. «و چون بلایی بدو رسد» یعنی گرفتاری در تن یا دارایی اش که آن را به فال بد گیرد و از استواری بر

اعتراف به پیامبر-درود خدا بر او و خاندانش باد-بدش آید و به درنگ کردن و تردید برگشت کند و با خدا و رسولش دشمنی ورزد و پیامبر و آنچه را آورده است، انکار کند.

[۲۹۰۹]۲-زراره گوید: از امام باقر علیه السلام، تفسیر گفتار خدای فرازند را که «و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال می پرستد» پرسیدم، فرمود، آنان

ص: ۱۷۱

قوم و خدوا لله و خلعوا عباده من يعبد من دون الله فخرجوا من الشرك و لم يعرفوا أن محمدا صلى الله عليه و اله و سلم رسول الله، فهم يعبدون الله على شك في محمد صلى الله عليه و اله و سلم و ما جاء به، فأتوا رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و قالوا: ننظر فإن كثرت أموالنا و عوفينا في أنفسنا و أولادنا علمنا أنه صادق و أنه رسول الله و إن كان غير ذلك نظرنا قال الله عز و جل: فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ يَعْنِي عَافِيهِ فِي الدُّنْيَا، وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ يَعْنِي بَلَاءٌ فِي نَفْسِهِ [و ماله]، انْقَلَبَ عَلَيَّ وَ جِهَهُ انْقَلَبَ عَلَيَّ شَكَّهُ إِلَى الشَّرْكَ، خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ قَالَ: يَنْقَلِبُ مُشْرِكًا يَدْعُو غَيْرَ اللَّهِ وَ يَعْبُدُ غَيْرَهُ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَعْرِفُ وَ يَدْخُلُ الْإِيمَانَ قَلْبُهُ فَيُؤْمِنُ وَ يَصَدِّقُ وَ يَزُولُ عَنْ مَنْزِلَتِهِ مِنَ الشَّكِّ إِلَى الْإِيمَانِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَثْبُتَ عَلَى شَكِّهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْقَلِبُ إِلَى الشَّرْكَ.

علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن رجل، عن زراره مثله.

باب أدنی ما یكون به العبد مؤمنا أو کافرا أو ضالاً

[۲۹۱۰]۱-علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن حماد بن عیسی، عن ابراهیم بن عمر الیمانی، عن ابن أذینه، عن أبان بن عیاش، عن سلیم بن قیس قال:

سمعت علیاً صلوات الله علیه یقول و أتاه رجل فقال له: ما أدنی ما یكون به العبد مؤمنا و أدنی ما یكون به العبد کافرا و أدنی ما یكون به العبد ضالاً؟ فقال له: قد سألت فافهم الجواب: أما أدنی ما یكون به العبد مؤمنا أن یعرفه الله تبارک و تعالی نفسه فیقّر له بالطّاعه و یعرفه نیبه صلّی الله علیه و اله و سلم فیقّر له بالطّاعه و یعرفه إمامه و حجّته فی أرضه و شاهده علی خلقه فیقّر له بالطّاعه، قلت له: یا أمیر المؤمنین، و إن جهل جمیع الأشياء إلا ما وصفت؟ قال: نعم إذا أمر أطاع

ص: ۱۷۲

مردمی بودند که خدا را به یگانگی شناختند و از پرستش هر کس جز خدا کناره گرفتند، پس از شرک درآمدند؛ ولی نفهمیدند که محمد، فرستاده خدا است، بنابراین با تردید درباره محمد و آنچه آورده بود، خدا را می پرستیدند. اینان نزد رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد-آمدند و گفتند: ما می نگریم که اگر دارایی هایمان زیاد شد و در تمنان و فرزندانمان تندرستی یافتیم، خواهیم دانست که او راست گو و فرستاده خدا است و اگر جز این بود، درنگ می کنیم.

خداوند فرازند فرمود: «پس اگر خیری به او رسد بدان اطمینان یابد» یعنی تندرستی در دنیا. «و چون بلایی بدو رسد» یعنی

گرفتاری در تن و دارایی. «روی برتابد» یعنی با تردیدش به شرک باز گردد. «در دنیا و آخرت زیان دیده است. این است همان زیان آشکار به جای خدا چیزی را می خواند که نه زبانی به او می رساند و نه سودش می دهد» [حج (۲۲): ۱۱-۱۲] فرمود: به شرک بازگشت کند، جز خدا را بخواند و جز او را بپرستد؛ پس برخی از آنان می فهمند و ایمان در دلشان وارد شود، آن گاه ایمان آورند و باور کنند و از سر منزل تردید به ایمان در آیند و بعضی از آنان در تردیدشان پابرجا باشند و برخی به شرک برگردند.

علی بن ابراهیم نیز همانند این حدیث را از زراره روایت کند.

باب کمتر چیزی که بنده به وسیله آن مؤمن یا کافر یا گمراه شود

[۲۹۱۰] ۱- سلیم بن قیس گوید: شنیدم مردی به علی علیه السلام که نزد آن حضرت آمده بود، عرض کرد: کمتر چیزی که بنده به وسیله آن مؤمن می شود، چیست و کمتر چیزی که بنده به سبب آن کافر می گردد، چیست و کمتر چیزی که بنده به واسطه آن گمراه می شود، چیست؟ حضرت به او فرمود: پرسشی کردی، پس پاسخش را درک کن. اما کمتر چیزی که بنده به وسیله آن مؤمن می شود، این است که خداوند پرخیر و برتر خودش را به او بشناساند، پس (بنده) به فرمانبرداری او اعتراف کند و پیامبرش را به او بشناساند، پس به فرمانبرداری او نیز معترف باشد و نیز امام و حجت خود را در زمین و گواهی را بر آفریده اش بشناساند و او هم به فرمانبرداریش اقرار کند. من (سلیم) عرض کردم: ای امیر مؤمنان، اگر چه همه چیز را به جز آنچه بیان کردی، نداند؟ فرمود: آری. هر گاه دستور یابد، فرمان برد و هر گاه باز داشته شود، باز ایستد.

ص: ۱۷۳

و إذا نهى انتهى. و أدنى ما يكون به العبد كافرا من زعم أن شيئا نهى الله عنه أن الله أمر به و نصبه دينا يتولى عليه و يزعم أنه يعبد الذي أمره به و إنما يعبد الشيطان. و أدنى ما يكون به العبد ضالاً أن لا يعرف حجة الله تبارك و تعالى و شاهده على عباده الذي أمر الله عزّ و جلّ بطاعته و فرض ولايته؛ قلت: يا أمير المؤمنين، صفهم لي فقال: الذين قرنهم الله عزّ و جلّ بنفسه و نبهه فقال: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ قلت: يا أمير المؤمنين، جعلني الله فداك أوضح لي؟ فقال: الذين قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم في آخر خطبته يوم قبضه الله عزّ و جلّ إليه: إني قد تركت فيكم أمرين لن تضلوا بعدى ما إن تمسكتم بهما: كتاب الله و عترتي أهل بيتي، فإن اللطيف الخبير قد عهد إليّ أنّهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض كهاتين و جمع بين مسبّحتيه و لا أقول كهاتين و جمع بين المسبّحه و الوسطى فتسبق إحداهما الأخرى، فتمسكوا بهما لا تزلوا و لا تضلوا و لا تقدّموهم فتضلوا.

باب

[۲۹۱۱] ۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن المنقری، عن سفیان بن عیینة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ بنی أمتیه أطلقوا للناس تعلیم الإیمان و لم یطلقوا تعلیم الشّرك لکی إذا حملوهم علیه لم یعرفوه.

[۲۹۱۲] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن حسين بن نعيم الصحاف قال:

ص: ۱۷۴

کتر چیزی که بنده به سبب آن کافر می گردد، کسی است که پندارد چیزی که خدا از آن باز داشته، به آن دستور داده است و همان را دین خود سازد و در پی آن رود و گمان کند خدایی را که به آن کار دستور داده می پرستد در حالی که تنها شیطان را می پرستد.

کتر چیزی که بنده به واسطه آن گمراه می شود، این است که حجت خداوند پرخیر و برتر و گواهِش بر بندگان را نشناسد، آنکه خداوند فرازند به فرمان بردنش دستور داده و ولایتش را واجب کرده است. عرض کردم: ای امیر مؤمنان، آنان را برایم توصیف نما. فرمود: آنان که خدای بزرگ و گرامی به خود و پیامبرش نزدیک کرده و فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید» [نساء (۴): ۵۹].

عرض کردم: ای امیر مؤمنان، خدا مرا قربانت کند؛ برایم شرح بده. فرمود:

آنان که رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- در آخرین خطبه اش، روزی که خدای بزرگ و گرامی جانش را گرفت، فرمود: همانا من دو چیز در میان شما به جا می گذارم که هرگز پس از من گمراه نشوید تا آن گاه که بدان ها چنگ زده اید:

کتاب خدا و ذریه ام که خاندان منند؛ پس همانا خدای لطیف و آگاه به من سفارش کرده که آن دو از هم جدا نگردند تا در کنار حوض بر من آیند، مانند این دو- و دو انگشت سبابه اش را به هم چسبانند- و این دو را نمی گویم- و انگشت سبابه و میانی را به هم چسبانند- که یکی از آن دو بر دیگری پیشی گیرد. پس به هر دو چنگ زنید تا بلغزید و گمراه نگردید و خود را به جلو نیندازید که گمراه می شوید.

باب

[۲۹۱۱] ۱- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا بنی امیه، مردم را در آموختن ایمان رها کردند و آموختن شرک را آزاد نگذاشتند؛ برای این که هرگاه بر آن وامی داشتند، آن را نمی شناختند (و نمی پذیرفتند).

باب پایداری ایمان و اینکه آیا رواست خدا ایمان را از کسی بگیرد؟

[۲۹۱۲] ۱- حسین نعيم صحاف گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا مردی

ص: ۱۷۵

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لم يكون الرجل عند الله مؤمنا قد ثبت له الإيمان عنده ثم ينقله الله بعد من الإيمان إلى الكفر؟ قال: فقال: إن الله عز وجل هو العدل إنما دعا العباد إلى الإيمان به لا إلى الكفر ولا يدعو أحدا إلى الكفر به، فمن آمن بالله ثم ثبت له الإيمان عند الله لم ينقله الله عز وجل [بعد ذلك] من الإيمان إلى الكفر، قلت له: فيكون الرجل كافرا قد ثبت له الكفر عند الله ثم ينقله بعد ذلك من الكفر إلى الإيمان؟ قال: فقال: إن الله عز وجل خلق الناس كلهم على الفطرة التي فطرهم عليها لا يعرفون إيمانا بشريعته ولا كفرا بجحود، ثم بعث الله الرسل تدعوا العباد إلى الإيمان به، فمنهم من هدى الله و منهم من لم يهده الله.

باب المعارين

[٢٩١٣] ١- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما عليهما السلام قال:

سمعت يقول: إن الله عز وجل خلق خلقا للإيمان لا- زوال له و خلق خلقا للكفر لا- زوال له و خلق خلقا بين ذلك و استودع بعضهم الإيمان، فإن يشأ أن يتم لهم أتمه و إن يشأ أن يسلبهم إياه يسلبهم و كان فلان منهم معارا.

[٢٩١٤] ٢- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب و القاسم بن محمد الجوهري، عن كليب بن معاوية الأسدي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن العبد يصبح مؤمنا و يمسي كافرا و يصبح كافرا و يمسي مؤمنا و قوم يعارون الإيمان ثم يسلبونه و يسمون المعارين، ثم قال: فلان منهم.

ص: ١٧٦

نزد خدا مؤمن باشد و ایمانش نزد خدا پایدار گردد، سپس خداوند پس از آن او را از ایمان به کفر ببرد؟ گوید: حضرت فرمود: همانا خداوند فرازند دادگر است و جز این نیست که بندگان را به ایمان به خود خوانده است نه به کفر و کسی را به کفر نمی خواند؛ پس هر کس به خداوند ایمان آورد، سپس ایمانش نزد خداوند پایدار گردد، خداوند بزرگ و گرامی پس از آن او را از ایمان به کفر وارد نکند.

عرض کردم: گاهی مردی کافر می باشد که کفرش نزد خداوند پایدار است، سپس خداوند پس از آن او را از کفر به ایمان برد؟ گوید: حضرت فرمود: به راستی خدای بزرگ و گرامی همه مردم را بر فطرتی ساده آفرید که ایمان به آیینی را و کفر با انکار را نمی دانند، سپس خداوند رسولانی برانگیخت که بندگان را به طرف ایمان به او بخوانند. پس برخی از آنان را خداوند هدایت و بعضی را راهنمایی نفرمود.

باب صاحبان ایمان عاریتی

[٢٩١٣] ١- محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کند و گوید: شنیدم که می فرمود: همانا

خداوند بزرگ و گرامی آفریدگانی برای ایمان آفرید که همیشگی است و آفریدگانی برای کفر آفرید که دائمی است و آفریدگانی هم میان این دو پدید آورد و ایمان را به برخی ودیعه داد که اگر بخواهد برای آنها به پایان رساند، می‌رساند و اگر بخواهد آن را از آنها بگیرد، می‌گیرد و فلان کس (ظاهراً ابو الخطاب محمد بن مقلاص) از آنان بود که ایمانش عاریتی بود.

[۲۹۱۴] ۲- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا بنده ای در حال مؤمن بودن بامداد و در حال کفر شام کند و بامداد کند در حالی که کافر است و به شام رسد در حالی که مؤمن است و مردمی ایمانشان عاریتی است و سپس از آنها گرفته شود و به آنها عاریت داده شدگان گویند. سپس فرمود: فلانی از آنان است.

ص: ۱۷۷

[۲۹۱۵] ۳- علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن حفص بن البختری و غیره، عن عیسی شلقان قال:

كنت قاعدا فمرّ أبو الحسن موسى عليه السلام و معه بهمه قال: قلت: يا غلام، ما ترى ما يصنع أبوك؟ يأمرنا بالشئ ثم ينهانا عنه، أمرنا أن نتولّى أبا الخطاب ثم أمرنا أن نلعنه و نتبرأ منه؛ فقال أبو الحسن عليه السلام و هو غلام: إنّ الله خلق خلقا للإيمان لا زوال له و خلق خلقا للكفر لا زوال له و خلق خلقا بين ذلك أعاره الإيمان يسمون المعارين، إذا شاء سلبهم و كان أبو الخطاب ممّن أعير الإيمان، قال: فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام فأخبرته ما قلت لأبي الحسن عليه السلام و ما قال لي: فقال أبو عبد الله عليه السلام: إنّ نبعه نبوه.

[۲۹۱۶] ۴- علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن إسماعیل بن مزار، عن یونس، عن بعض أصحابنا، عن أبی الحسن صلوات الله عليه قال:

إنّ الله خلق التّبيين على التّبوه فلا يكونون إلاّ- أنبياء و خلق المؤمنین على الإيمان فلا يكونون إلاّ مؤمنين و أعار قوما إيمانا، فإن شاء تمّمه لهم و إن شاء سلبهم إياه، قال: و فيهم جرت: فمستقرّ و مستودع؛ و قال لي: إنّ فلانا كان مستودعا إيمانه، فلما كذب علينا سلب إيمانه ذلك.

[۲۹۱۷] ۵- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن حبيب، عن إسحاق بن عمّار، عن أبی عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الله جبل التّبيين على نبوتهم فلا يرتدون أبدا و جبل الأوصياء على وصاياهم فلا يرتدون أبدا و جبل بعض المؤمنین على الإيمان فلا يرتدون أبدا؛ و منهم من أعير الإيمان عاريّه فإذا هو دعا و ألح في الدّعاء مات على الإيمان.

ص: ۱۷۸

[۲۹۱۵] ۳- عیسی شلقان گوید: نشسته بودم که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام با بزه ای گذر کرد. گوید: عرض کردم: ای پسر، می‌بینی پدرت چه می‌کند؟ به چیزی دستور می‌دهد و سپس از آن باز می‌دارد. به ما دستور داد که ابو الخطاب را دوست بداریم، سپس فرمان داد که او را نفرین کنیم و از او بیزاری جویم. امام کاظم علیه السلام در حالی که پسر بچه ای

بود، فرمود: همانا خداوند آفریدگانی برای ایمان آفرید که همیشگی است و آفریدگانی برای کفر آفرید که دایمی است و آفریدگانی میان آن دو پدید آورد که ایمان را به آنان عاریت داد و آنان عاریت داده شدگان نامیده شوند. هرگاه خواهد از ایشان بگیری و ابو الخطاب از کسانی است که ایمانش عاریتی باشد. گوید: پس از آن خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم و آنچه به ابو الحسن امام کاظم علیه السلام گفته بودم و پاسخی که برایم داده بود، خبر دادم، حضرت فرمود: این کلام از جوشش نبوت باشد.

[۲۹۱۶] ۴- ابو الحسن موسی بن جعفر- درود خدا بر او باد- فرمود: همانا خداوند پیامبران را به پیامبری آفرید که جز پیامبر نباشند و مؤمنان را بر ایمان آفرید که جز مؤمن نباشند و به مردمی ایمان را عاریت داد، پس اگر خواهد برای آنان تمام کند و اگر خواهد از آنان بازستاند. فرمود: و (این آیه) ایشان را شامل است: «پس [برای شما] قرارگاه و محل امانتی [مقرر کرد]» [انعام (۶): ۹۸] و به من فرمود: فلانی ایمانش به عاریت داده شده بود و چون بر ما دروغ بست، آن ایمان از او ستانده شد.

[۲۹۱۷] ۵- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند پیامبران را بر سرشت نبوت آفرید، پس هیچ گاه مرتد نشوند و جانشینان را بر سرشت وصیت هاشان آفرید که هرگز بر نمی گردند و بعضی از مؤمنان را بر نهاد ایمان پدید آورد که آنان هم هرگز بر نمی گردند و برخی از ایشان، ایمانش عاریتی باشد؛ پس هرگاه دعا کند و در دعا پافشارد با ایمان بمیرد.

ص: ۱۷۹

باب فی علامه المعار

[۲۹۱۸] ۱- عنه، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن المفضل الجعفی قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إن الحسره و الندامه و الويل كله لمن لم ينتفع بما أبصره و لم يدر ما الأمر الذي هو عليه مقيم، أنفع له أم ضرر؟ قلت له: فبم يعرف الناجي من هؤلاء جعلت فداك؟ قال: من كان فعله لقلوبه موافقا فأثبت له الشهاده بالنجاه و من لم يكن فعله لقلوبه موافقا فإنما ذلك مستودع.

باب سهو القلب

[۲۹۱۹] ۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جعفر بن عثمان، عن سماعة، عن أبي بصير و غيره قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إن القلب ليكون السّاعة من الليل و النهار ما فيه كفر و لا إيمان كالثوب الخلق، قال: ثم قال لي: أما تجد ذلك من نفسك؟ قال: ثم تكون النكته من الله في القلب بما شاء من كفر و إيمان.

عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن أبي عمير مثله.

[۲۹۲۰] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن العباس بن معروف، عن حماد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن أبي بصير قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: يكون القلب ما فيه إيمان و لا كفر، شبه المضغه، أ ما يجد أحدكم ذلك؟

[٢٩٢١] ٣- محمد بن يحيى، عن العمر كى بن على، عن على بن جعفر،

ص: ١٨٠

باب در نشانه عاريت دار

[٢٩١٨] ١- مفضل جعفي گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: حسرت، پشیمانی و وای، همه اینها برای کسانی است که بدانچه بیند، سود نبرد و نداند برچه چیزی (روش و عقیده ای) پابرجاست. آیا برایش سودمند است یا زیان مند؟ عرض کردم: قربانت کردم؛ پس از میان مردم رستگارشان با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمود: هرکس که کردارش با گفتارش هماهنگ باشد، گواهی به رهایی برای او استوار شده است و هرکس کردارش با گفتارش هماهنگ نباشد، ایمانش عاريتی باشد.

باب فراموشی دل

[٢٩١٩] ١- ابو بصير و ديگران گویند: امام صادق عليه السلام فرمود: همانا ساعتی از شب و روز بر دل بگذرد که بسان لباس کهنه نه کفر در آن است و نه ایمان. گوید: سپس حضرت به من فرمود: آیا تو چنین چیزی را در خودت درک نکرده ای؟ فرمود: سپس از طرف خدا است که هر طور بخواهد نقطه ای به دل زند کفر باشد یا ایمان.

همانند این روایت از محمد بن ابی عمير حدیث شده است.

[٢٩٢٠] ٢- ابو بصير گوید: شنیدم که امام باقر عليه السلام می فرمود: گاهی در دل ایمان و کفر نباشد؛ مانند قطعه گوشت. آیا یکی از شما این را در نیافته است؟

[٢٩٢١] ٣- امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: به راستی خداوند دل های مؤمنان

ص: ١٨١

عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مَطْوِيَّةً مَبْهَمَةً عَلَى الْإِيمَانِ، فَإِذَا أَرَادَ اسْتِنَارَهُ مَا فِيهَا نَضَحَهَا بِالْحِكْمَةِ وَ زَرَعَهَا بِالْعِلْمِ وَ زَارَعَهَا وَ الْقِيمِ عَلَيْهَا رَبُّ الْعَالَمِينَ.

[٢٩٢٢] ٤- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن الحسين بن المختار، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ الْقَلْبَ لِيَتَرَجَّحُ فِيمَا بَيْنَ الصِّدْرِ وَ الْحَنْجَرِ حَتَّى يَعْقِدَ عَلَى الْإِيمَانِ، فَإِذَا عَقَدَ عَلَى الْإِيمَانِ قَرَّ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَمَنْ

يؤمن بالله يهد قلبه.»

[۲۹۲۳] ۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابن فضال، عن أبي جميله، عن محمد الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

□
إن القلب ليتجلجل في الجوف يطلب الحق، فإذا أصابه اطمأن وقر، ثم تلا أبو عبد الله عليه السلام هذه الآية: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ □ إلى قوله كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ.

[۲۹۲۴] ۶- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن أبي المغراء، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: إن القلب يكون في الساعه من الليل و النهار ليس فيه إيمان و لا كفر، أما تجد ذلك؟ ثم تكون بعد ذلك نكته من الله في قلب عبده بما شاء إن شاء بإيمان و إن شاء بكفر.

[۲۹۲۵] ۷- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن الحسن بن شمون، عن عبد الله بن عبد الرحمن، عن عبد الله بن القاسم، عن يونس بن ظبيان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الله خلق قلوب المؤمنين مبهمه على الإيمان، فإذا أراد استتاره ما فيها

ص: ۱۸۲

را پیچیده و در بسته به ایمان آفرید، پس هر گاه بخواهد آنچه در آن است بدرخشد، با حکمت آبیارش کند و تخم دانش در آن بیفشاند و پروردگار جهانیان، کشت کار و سرپرست آن است.

[۲۹۲۲] ۴- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا دل میان سینه و گلوگاه در نوسان است تا اینکه به ایمان بسته شود، پس هر گاه به ایمان گره خورد، قرار گیرد و این است فرمایش خداوند بزرگ و گرامی: «و کسی که به خدا بگردد، دلش را به راه آورد» [تغابن (۶۴): ۱۱].

[۲۹۲۳] ۵- امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی دل در درون انسان پریشان و لرزان است و حق را می جوید، پس هر گاه بدان رسد، آرامش یابد و قرار گیرد؛ سپس حضرت این آیه را خواند: «پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می گرداند؛ چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود» [انعام (۶): ۱۲۵].

[۲۹۲۴] ۶- ابو بصیر گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: همانا ساعتی از شب و روز بر دل بگذرد که نه کفر در آن است و نه ایمان. آیا چنین دریافته ای؟ سپس پس از آن از طرف خدا به آنچه خواهد نقطه ای در دل بنده اش بیفتد. اگر خواهد ایمان و اگر بخواهد کفر (بیفتد).

[۲۹۲۵]۷- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دل های مؤمنان را در بسته به ایمان آفرید، پس هر گاه بخواهد آنچه درون آن است بدرخشد با حکمت آنها را بگشاید و

ص: ۱۸۳

فتحتها بالحكمه و زرعها بالعلم و زارعها و القيم عليها رب العالمين

باب في ظلمه قلب المنافق و إن أعطى اللسان و نور قلب المؤمن و إن قصر به لسانه

[۲۹۲۶]۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن فضال، عن علي بن عقبه، عن عمر، و عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال لنا ذات يوم: تجد الرجل لا يخطى بلام و لا واو خطيبا مصقعا و لقلبه أشد ظلمه من الليل المظلم و تجد الرجل لا يستطيع يعبر عما في قلبه بلسانه و قلبه يزهر كما يزهر المصباح.

[۲۹۲۷]۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن هارون بن الجهم، عن المفضل، عن سعد، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن القلوب أربعه: قلب فيه نفاق و إيمان و قلب منكوس و قلب مطبوع و قلب أزهر أجرد فقلت: ما الأزهر؟ قال: فيه كهيئه السيراج فأما المطبوع فقلب المنافق و أما الأزهر فقلب المؤمن إن أعطاه شكر و إن ابتلاه صبر و أما المنكوس فقلب المشرك، ثم قرأ هذه الآية: أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ فَأَمَّا الْقَلْبُ الَّذِي فِيهِ إِيمَانٌ وَ نِفَاقٌ فَهَم قَوْمٌ كَانَوا بِالطَّائِفِ، فإن أدرك أحدهم أجله على نفاقه هلك و إن أدركه على إيمانه نجا.

[۲۹۲۸]۳- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن أبي حمزه الثمالی، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

القلوب ثلاثة: قلب منكوس لا يعي شيئا من الخير و هو قلب الكافر و قلب

ص: ۱۸۴

تخم دانش در آن بکارد و پروردگار جهانیان کشت کار و سرپرست آنها است.

باب در تیرگی دل آدم دورو، گرچه زبان آور باشد و روشنی دل مؤمن، گرچه کوتاه زبان باشد

[۲۹۲۶]۱- عمرو گوید: روزی امام صادق علیه السلام به ما فرمود: (گاهی) مردی را بینی که در سخنوری در یک لام یا واو اشتباه نکند. سخنوری زبردست و شیواست؛ ولی دلش از شب تاریک، تیره تر است و (گاهی) مردی را بینی که نتواند آنچه در دل دارد به زبان آورد و دلش هم چون چراغ فروزان است.

[۲۹۲۷] ۲- سعد گوید که امام باقر علیه السّلام فرمود: دل ها چهار گونه اند: دلی که در آن دورویی و ایمان است و دلی که وارونه است و دلی که چرکین می باشد و دلی که فروزان و پاکیزه است. عرض کردم: فروزان کدام است؟ فرمود: بسان چراغی در آن باشد. اما دل چرکین، همان دل دورو باشد و اما دل فروزان، دل مؤمن است که اگر خدا به او بدهد. سپاس گوید و اگر گرفتارش سازد، شکیبایی کند و اما دل وارونه، دل شرک ورز باشد؛ سپس حضرت این آیه را خواند: «پس آیا آنکس که نگون سار راه می پیماید، هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود» [ملک (۶۷): ۲۲]؛ اما دلی که در آن ایمان و دورویی است، دل مردمی باشد که در شهر طائف بودند، پس اگر یکی را در حال دورویی مرگش فرامی رسید، در هلاکت بود و اگر در حال ایمان مرگش فرامی رسید، رستگار بود.

[۲۹۲۸] ۳- امام باقر علیه السّلام فرمود: دل ها سه گونه اند: دل وارونه که هیچ خوبی در آن جا نکند و آن دل کافر است و دلی که در آن نقطه سیاهی باشد و خوبی و بدی

ص: ۱۸۵

فیه نکته سواد فالخیر و الشّرّ فیه یعتلجان فأیّهما کانت منه غلب علیه و قلب مفتوح فیه مصابیح تزهّر و لا- یطفأ نوره إلی یوم
القیامه و هو قلب المؤمن

باب فی تنقل أحوال القلب

[۲۹۲۹] ۱- علی بن إبراهیم، عن أبیه، و عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد جمیعاً، عن ابن محبوب، عن محمّد بن النّعمان الأحول، عن سلّام بن المستنیر قال:

كنت عند أبي جعفر عليه السّلام فدخل عليه حمران بن أعين و سأله عن أشياء، فلمّا هم حمران بالقيام قال لأبي جعفر عليه السّلام: أخبرك أطال الله بقاءك لنا و أمتنا بك أنّا نأتیک فما نخرج من عندك حتّى ترقّ قلوبنا و تسلو أنفسنا عن الدّنيا و يهون علينا ما فی أيدي النّاس من هذه الأموال، ثمّ نخرج من عندك فإذا صرنا مع النّاس و التّجار أحببنا الدّنيا، قال: فقال أبو جعفر عليه السّلام: إنّما هي القلوب مرّه تصعب و مرّه تسهل. ثمّ قال أبو جعفر عليه السّلام: إنّ أصحاب محمّد صلّى الله عليه و اله و سلّم قالوا: يا رسول الله، نخاف علينا التّفاق، قال: فقال: و لم تخافون ذلك؟ قالوا: إذا كنّا عندك فذكرتنا و رغبتنا و جلنا و نسینا الدّنيا و زهدنا حتّى كأننا نعاين الآخرة و الجنّه و النّار و نحن عندك، فإذا خرجنا من عندك و دخلنا هذه البيوت و شممنا الأولاد و رأينا العیال و الأهل یکاد أن نحول عن الحال التي كنّا عليها عندك و حتّى كأنّا لم نكن علی شیء، أفتخاف علينا أن یكون ذلك نفاقاً؟ فقال لهم رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: کلاً إنّ هذه خطوات الشّیطان فیرغبکم فی الدّنيا و الله لو تدومون علی حاله التي وصفتم أنفسکم بها لصافحتکم الملائکه و مشیتم علی الماء و لو لا أنّکم تذنبون فتستغفرون الله لخلق الله خلقاً حتّى یذنبوا ثمّ

ص: ۱۸۶

در آن در کشمکش اند و هر کدام از آن دل باشد بر دیگری چیره گردد و دلی گشاده که چراغ هایی در آن فروزان است و

روشنی اش تا روز رستاخیز خاموش نشود و آن دل مؤمن می باشد.

باب در دگرگونی حالات دل

[۲۹۲۹] ۱- سلام بن مستنیر گوید: من در خدمت امام باقر علیه السلام بودم که حمران بن اعین وارد شد و چیزهایی از حضرت پرسید و وقتی خواست برخیزد به امام باقر علیه السلام گفت: به شما خبر می دهم- خداوند عمر شما را دراز کند و ما را از وجودتان بهره مند سازد- که ما نزد شما می آییم و از پیش شما بیرون نمی رویم تا اینکه دل های ما نرم می شود و جان هایمان از این دنیا آرامش می یابد و آنچه از دارایی در دست مردم است بر ما پست و آسان می شود؛ سپس از نزد شما بیرون می رویم و همین که پیش مردم و بازرگانان رویم، دنیا را دوست می داریم؟ گوید: حضرت فرمود: جز این نیست که دل ها گاهی سخت و گاهی نرم می شود.

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: همانا یاران محمد- درود خدا بر او و خاندانش باد- گفتند: ای رسول خدا، از دورویی بر خود ترسناکیم. فرمود: چرا از آن ترسناکید؟ گفتند: هرگاه نزد شما مییم، شما به ما یادآوری و به آخرت تشویقمان می کنید و از خدا هراسانیم و دنیا را فراموش می کنیم و نسبت به آن بی میل می شویم تا آنجا که گویا آخرت و بهشت و دوزخ را می بینیم و (این همه هنگامی است که) نزد شما مییم و آن گاه که از پیش شما بیرون رویم و به خانه ها در آییم و بوی فرزندان را بشنویم و زنان و خاندان را بنگریم، نزدیک است از حالتی که در نزد شما داشتیم برگردیم تا آنجا که گویا هیچ عقیده ای نداشتیم. آیا بر ما ترسانید که آن حالت، دورویی باشد؟ رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- به آنان فرمود: هرگز. اینها وسوسه های شیطان است که شما را به دنیا تشویق می کند.

به خدا سوگند، اگر به همان حالتی که برای خودتان تعریف کردید، پیوسته می ماندید، هرآینه فرشتگان با شما دست می دادند و روی آب رونده بودید و اگر نبود که گناه می کنید و از خداوند آمرزش می خواهید، همانا خداوند آفریدگانی می آفرید که گناه مرتکب شوند و سپس از خداوند آمرزش خواهند و

ص: ۱۸۷

یَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ فَيَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَفْتَنٌ تَوَابَ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ وَ قَالَ: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ» ؟

باب الوسوسة و حدیث النفس

[۲۹۳۰] ۱- الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن محمد بن حمران قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الوسوسة و إن كثرت، فقال: لا شيء فيها، تقول: لا إله إلا الله.

[۲۹۳۱] ۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن دراج، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: إنه يقع في قلبي أمر عظيم، فقال: قل: لا إله إلا الله. قال جميل:

فكلما وقع في قلبي شيء قلت: لا إله إلا الله فيذهب عني.

[۲۹۳۲]۳- ابن أبي عمير، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه و اله و سلم فقال: يا رسول الله هلكت، فقال له صلى الله عليه و اله و سلم: أتاك الخبيث فقال لك: من خلقك؟ فقلت: الله، فقال لك: الله من خلقه؟ فقال: إي و الذي بعثك بالحق لكان كذا، فقال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ذاك و الله محض الإيمان.

قال ابن أبي عمير، فحدثت بذلك عبد الرحمن بن الحجاج فقال: حدثني أبي، عن أبي عبد الله عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم إنما عنى بقوله: «هذا و الله محض الإيمان» خوفه أن يكون قد هلك حيث عرض له ذلك في قلبه.

[۲۹۳۳]۴- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد و محمد بن يحيى، عن أحمد

ص: ۱۸۸

خدا آنها را ببخشد. به راستی مؤمن (باگناه) گرفتار شود و بسیار توبه کند. آیا فرمایش خدای عزتمند را نشنیده ای: «خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می دارد» [بقره (۲): ۲۲۲] و فرمود: «و اینکه از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید» [هود (۱۱): ۳].

باب بدانیشی (وسوسه) و حدیث نفس

[۲۹۳۰]۱- محمد بن حرمان گوید: از امام صادق علیه السلام درباره بدانیشی گرچه بسیار باشد، پرسیدم. حضرت فرمود: چیزی در آن نیست. می گویی: لا اله الا الله (شایسته پرستشی جز خداوند نیست).

[۲۹۳۱]۲- جمیل بن درّاج گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در دلم چیز بزرگی خطور کرده است. فرمود: بگو: لا اله الا الله. جمیل گوید: هرگاه در دلم چیزی خطور می کرد، می گفتم: لا اله الا الله، پس از دلم بیرون می رفت.

[۲۹۳۲]۳- حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی خدمت پیامبر آمده و عرض کرد: ای رسول خدا، نابود شدم. حضرت به او فرمود: آن پلید نزد تو آمد و به تو گفت: چه کسی تو را آفرید؟ تو گفستی: خدا؛ پس به تو گفت: چه کسی خدا را آفریده است؟ آن مرد عرض کرد: آری. سوگند به آنکه تو را به راستی برانگیخته است. چنین بوده است. رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: به خدا سوگند، این ایمان خالص باشد. ابن ابی عمیر گوید: این حدیث را به عبد الرحمن بن حجاج روایت کردم، پس او گفت: پدرم از امام صادق علیه السلام برایم حدیث کرد که فرمود: همانا مقصود رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- از گفتارش که «به خدا سوگند، این ایمان خالص باشد»، همین ترس از نابود شدن است، هنگامی که آن خاطره در دلش خطور کرده است.

بن محمد جمیعا، عن علی بن مهزیار قال:

کتب رجل إلى أبي جعفر عليه السلام يشكو إليه لما يخطر على باله، فأجابه في بعض كلامه: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ شَاءَ ثَبَّتَكَ فَلَا يَجْعَلُ لِإِبْلِيسَ عَلَيْكَ طَرِيقًا، قَدْ شَكَا قَوْمٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا يَعْرُضُ لَهُمْ لِأَنْ تَهْوَى بِهِمُ الرِّيحُ أَوْ يَقَطَّعُوا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمُوا بِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَتَجِدُونَ ذَلِكَ؟ قَالُوا نَعَمْ، فَقَالَ:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ ذَلِكَ لَصَرِيحُ الْإِيمَانِ، فَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ فَقُولُوا: آمَنَّا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ

[۲۹۳۴]۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن محمد، عن محمد بن بكر بن جناح، عن زكريا بن محمد، عن أبي اليسع داود الأبرزبي، عن حمران، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إِنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي نَافَقْتُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا نَافَقْتُ وَلا نَافَقْتُ مَا أَتَيْتَنِي تَعَلَّمْنِي، مَا الَّذِي رَابَكَ؟ أَظَنَّ الْعَدُوَّ الْحَاضِرَ أَتَاكَ فَقَالَ لَكَ: مِنْ خَلْقِكَ، فَقُلْتَ: اللَّهُ خَلَقَنِي، فَقَالَ لَكَ: مَنْ خَلَقَ اللَّهُ؟ قَالَ: إِي وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَكَانَ كَذًّا، فَقَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ أَتَاكَ مِنْ قَبْلِ الْأَعْمَالِ فَلَمْ يَقُو عَلَيْكَ فَأَتَاكَ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ لَكَ يَسْتَرُ لَكُمْ، فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَلْيَذْكُرْ أَحَدَكُمْ اللَّهُ وَحْدَهُ.

باب الاعتراف بالذنوب و التندم عليها

[۲۹۳۵]۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن علي الأحمسي عن أبي جعفر عليه السلام قال:

وَاللَّهِ مَا يَنْجُو مِنَ الذَّنْبِ إِلاَّ مَنْ أَقْرَبَهُ.

قال: وقال أبو جعفر عليه السلام: كفى بالتندم توبه.

که به ذهنش خطوط می کند شکوه کرد. حضرت در ضمن نامه اش چنین پاسخ داد: همانا خدای بزرگ و گرامی اگر بخواهد تو را پایدار دارد و برای شیطان بر تو راهی قرار ندهد. مردمی از خاطره هایی که در دل آنان گذرد به پیامبر شکایت کردند که اگر باد آنها را به دوردست ها ببرد یا تکه تکه شوند برایشان دوست داشتنی تر است از آن سخن گویند. رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: این را دریافتید؟ گفتند: آری.

حضرت فرمود: سوگند به آنکه جانم در دست اوست، این همان ایمان خالص باشد؛ پس هرگاه آن خاطره ها را احساس کردید، بگویند: آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوه الا بالله (به خدا و رسولش ایمان آوردیم و جز خداوند، نیرویی نباشد).

[۲۹۳۴]۵- امام باقر علیه السلام فرمود: مردی نزد رسول خدا آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، من آدم دورویی شدم. فرمود: به خدا سوگند که تو دورو نشدی. اگر دورو شده بودی، نزد من نمی آمدی که مرا آگاه کنی.

چه چیزی تو را به تردید انداخته است؟ می پندارم آن دشمن حاضر به خاطرات آمده و به تو گفته است: چه کسی تو را آفرید؟ پس تو هم گفتی: خدا مرا آفریده است. پس به تو گفته: چه کسی خدا را آفریده است؟ عرض کرد: آری.

سوگند به آنکه تو را به راستی برانگیخت. هر آینه چنین شد. فرمود: همانا شیطان از طرف کردارهای شما نزدتان آید، پس بر شما چیره نگردد، پس از این جهت سراغتان آید تا شما را بلغزاند و هرگاه چنین افتاد، هر کدامتان خداوند را به یگانگی یاد کند.

باب اعتراف به گناهان و پشیمانی از آنها

[۲۹۳۵]۱- علی احمدسی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند از گناه رها نشود جز آنکه به آن اعتراف کند. گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: پشیمانی برای توبه بس است.

ص: ۱۹۱

[۲۹۳۶]۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ذکره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

لا والله ما أراد الله تعالى من الناس إلا خصلتين: أن يقروا له بالتعم فيزیدهم وبالذنوب فيغفرها لهم.

[۲۹۳۷]۳- علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن عمرو بن عثمان، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعت يقول: إن الرجل ليدنب الذنب فيدخله الله به الجنة، قلت: يدخله الله بالذنب الجنة، قال: نعم، إنه ليدنب فلا يزال منه خائفا ماقتا لنفسه فيرحمه الله فيدخله الجنة.

[۲۹۳۸]۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن معاوية بن عمّار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنه والله ما خرج عبد من ذنب بإصرار و ما خرج عبد من ذنب إلا بإقرار.

[۲۹۳۹]۵- الحسين بن محمد، عن محمد بن عمران بن الحجّاج، [السبيعي]، عن محمد بن وليد عن يونس بن يعقوب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعت يقول: من أذنب ذنبا فعلم أنّ الله مطلع عليه إن شاء عذبه و إن شاء غفر له، غفر له و إن لم يستغفر.

[۲۹۴۰]۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن عليّ، عن عبد الرحمن بن محمد بن أبي هاشم، عن عنبسه العابد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۱۹۲

[۲۹۳۶] ۲- امام باقر علیه السّلام فرمود: نه به خدا سوگند، خداوند فرازند جز دو ویژگی از مردم نخواسته است: اینکه به نعمت های او اعتراف کنند تا نعمت ها را برایشان بیفزاید و به گناهان اقرار کنند تا آنها را ببخشد.

[۲۹۳۷] ۳- برخی از یاران عمرو بن عثمان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کند که شنیدم حضرت می فرمود: همانا مردی گناهی مرتکب شود و خداوند به وسیله آن او را به بهشت وارد کند. عرض کردم: خدا او را به وسیله گناه به بهشت برد؟ فرمود: آری. همانا او گناه کند و پیوسته از آن ترسان و برای خود خشمناک باشد، پس خداوند او را رحمت کند و به بهشت برد.

[۲۹۳۸] ۴- معاویه بن عمّار گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام می فرمود:

هرآینه به خدا سوگند، بنده ای از گناه با پافشاری (بر آن) بیرون نرود و هیچ بنده ای جز با اعتراف از گناه رها نشود.

[۲۹۳۹] ۵- یونس بن یعقوب گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: هرکس گناهی کند و بداند که خداوند بر آن آگاه است که اگر بخواهد او را کیفر دهد و اگر بخواهد او را ببخشد، خدا او را بامرزد اگرچه آمرزش نخواسته باشد.

[۲۹۴۰] ۶- امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند بنده ای را دوست دارد که در

ص: ۱۹۳

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ أَنْ يَطْلُبَ إِلَيْهِ فِي الْجَرْمِ الْعَظِيمِ وَيَبْغِضَ الْعَبْدَ أَنْ يَسْتَخْفَّ بِالْجَرْمِ الْيَسِيرِ.

[۲۹۴۱] ۷- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن إسماعیل بن سهل، عن حمّاد، عن ربیع، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: إنَّ النَّدْمَ عَلَى الشَّرِّ يَدْعُو إِلَى تَرْكِهِ.

[۲۹۴۲] ۸- محمّد بن یحیی، عن علی بن الحسین الدّقاق، عن عبد الله بن محمّد، عن أحمد بن عمر، عن زید القتّات، عن أبان بن تغلب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: ما من عبد أذنب ذنبا فندم عليه إلا غفر الله له قبل أن يستغفر و ما من عبد أنعم الله عليه نعمه فعرّف أنّها من عند الله إلا غفر الله له قبل أن يحمد.

باب ستر الذّنوب

[۲۹۴۳] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن محمّد بن علی، عن العباس مولى الرضا علیه السّلام قال:

سمعت عليه السّلام يقول: المستر بالحسنه يعدل سبعين حسنه و المذيع بالسيئه مخذول و المستر بالسيئه مغفور له.

[۲۹۴۴] ۲- محمّد بن یحیی، عن محمّد بن صندل، عن یاسر، عن الیسع بن حمزه، عن الرّضا علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: المستتر بالحسنه يعدل سبعين حسنه و المذيع بالسّيئه مخذول و المستتر بها مغفور له.

ص: ۱۹۴

گناه بزرگ به او رو کند و بنده ای را دشمن دارد که گناه اندک را پست و سبک شمارد.

[۲۹۴۱] ۷- امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: همانا پشیمانی بر بدی به رها کردن آن وامی دارد.

[۲۹۴۲] ۸- ابان بن تغلب گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام می فرمود: هیچ بنده ای نیست که گناهی انجام دهد و از آن پشیمان شود جز اینکه پیش از آمرزش خواستنش، خدا گناه او را ببخشد و هیچ بنده ای نیست که خداوند به او نعمتی دهد و بداند آن نعمت از طرف خدا است جز اینکه پیش از سپاس گزاریش خدا او را ببخشد.

باب نھان داشتن گناھان

[۲۹۴۳] ۱- عباس، غلام حضرت امام رضا علیه السّلام گوید: شنیدم که حضرت می فرمود: پنهان کننده کار نیک، برابر با هفتاد کار نیک است و فاش کننده کار بد، از یاری فروگذاری شود و پنهان کننده کار بد، آمرزیده باشد.

[۲۹۴۴] ۲- امام رضا علیه السّلام فرماید که رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: پنهان کننده کار نیک، برابر با هفتاد کار نیک است و پراکنده کار بد، از یاری فروگذاری شود و پنهان کننده کار بد، آمرزیده باشد.

ص: ۱۹۵

باب من یهمّ بالحسنه أو السّيئه

[۲۹۴۵] ۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن علی بن حدید، عن جمیل بن درّاج، عن زراره، عن أحدهما علیهما السّلام قال:

إنّ الله تبارك و تعالی جعل لآدم فی ذرّيته من همّ بحسنه و لم يعملها كتبت له حسنه و من همّ بحسنه و عملها كتبت له بها عشرًا و من همّ بسّيئه و لم يعملها لم تكتب علیه [سّيئه] و من همّ بها و عملها كتبت علیه سّيئه.

[۲۹۴۶] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد الله، عن عثمان بن عیسی، عن سماعه بن مهران، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

إنّ المؤمن لیهمّ بالحسنه و لا- يعمل بها فتكتب له حسنه و إن هو عملها كتبت له عشر حسنات؛ و إنّ المؤمن لیهمّ بالسّيئه أن يعملها فلا يعملها فلا تكتب علیه.

[۲۹۴۷]۳- عن علي بن حفص العوسی، عن علي بن السائح، عن عبد الله بن موسى بن جعفر، عن أبيه قال:

سألته عن الملكين هل يعلمان بالذنب إذا أراد العبد أن يفعله أو الحسنه؟ فقال: ريح الكنيف و ريح الطيب سواء، قلت: لا، قال: إن العبد إذا هم بالحسنه خرج نفسه طيب الريح فقال صاحب اليمين لصاحب الشمال: قم فإنه قد هم بالحسنه، فإذا فعلها كان لسانه قلمه و ريقه مداده فأثبتها له؛ و إذا هم بالسئته خرج نفسه متن الريح فيقول صاحب الشمال لصاحب اليمين: قف فإنه قد هم بالسئته، فإذا هو فعلها كان لسانه قلمه و ريقه مداده و أثبتها عليه.

[۲۹۴۸]۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن فضل بن عثمان المرادي قال:

ص: ۱۹۶

باب کسی که آهنگ کار نیک یا کار بد کند

[۲۹۴۵]۱- زراره از یکی از دو امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کند که فرمود: همانا خدای بزرگ و گرامی برای آدم در فرزندانش قرار داده که هر کس آهنگ کار نیک کند، ولی انجامش ندهد، برای او یک نیکی نوشته شود و هر که آهنگ کار نیک کند و انجامش دهد، به سبب آن کردار برای او ده نیکی نوشته شود و آنکه آهنگ کاربرد نماید و نکند، برای او بدی نوشته نشود و کسی که آهنگ کاربرد نکند و انجامش دهد یک بدی برای او نوشته شود.

[۲۹۴۶]۲- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا مؤمن قصد کار نیک می کند و انجامش نمی دهد، پس برای او یک نیکی نوشته شود و اگر انجام دهد، ده نیکی برایش نوشته شود و همانا مؤمن آهنگ کاربرد می کند که آن را انجام دهد، پس انجام نمی دهد، چیزی برایش نوشته نمی شود.

[۲۹۴۷]۳- عبد الله بن موسى بن جعفر علیهما السلام گوید: از پدرم (موسی بن جعفر علیهما السلام) پرسیدم: آیا دو فرشته گمارده شده بر انسان می دانند که بنده قصد گناه یا قصد کار نیک کرده است؟ فرمود: بوی مستراح و بوی عطر یکسان است.

عرض کردم: نه. فرمود: همانا بنده ای هر گاه آهنگ کار نیک کند، نفسش خوش بو بیرون آید؛ پس فرشته دست راست به فرشته دست چپ گوید: برخیز که بنده آهنگ کار نیک کرده است. پس هر گاه انجامش دهد، زبانش قلم و آب دهانش مداد او باشد و آن (کار نیک) را برای او بنویسد و هر گاه آهنگ کاربرد کند، نفسش بد بو بیرون آید؛ پس فرشته دست چپ به فرشته دست راست گوید: درنگ کن که او قصد کاربرد کرده است. پس هر گاه انجامش دهد، زبانش قلم و آب دهانش مرکب او باشد و آن را برای او بنویسد.

[۲۹۴۸]۴- رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: چهار ویژگی

ص: ۱۹۷

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم أربع من كن فيه لم يهلك على الله بعد هن إلا

هالك: يهّم العبد بالحسنه فيعملها، فإن هو لم يعملها كتب الله له حسنه بحسن نيته و إن هو عملها كتب الله له عشاء؛ و يهّم بالسّيئه أن يعملها، فإن لم يعملها لم يكتب عليه شيء و إن هو عملها أجل سبع ساعات و قال صاحب الحسنات لصاحب السيئات و هو صاحب الشمال: لا تعجل عسى أن يتبعها بحسنه تمحوها فإن الله عزّ و جلّ يقول: إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ أَوْ الْاسْتِغْفَارِ فَإِنْ هُوَ قَالَ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، عَالَمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ؛ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» لم يكتب عليه شيء و إن مضت سبع ساعات و لم يتبعها بحسنه و استغفار قال صاحب الحسنات لصاحب السيئات، اكتب على الشقيّ المحروم.

باب التوبه

[۲۹۴۹] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن معاوية بن وهب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إذا تاب العبد توبه نصوحاً أحبه الله فستر عليه في الدنيا و الآخرة، فقلت: و كيف يستر عليه؟ قال: ينسى ملكيه ما كتب عليه من الذنوب و يوحى إلى جوارحه: اكنمى عليه ذنوبه و يوحى إلى بقاع الأرض: اكنمى ما كان يعمل عليك من الذنوب، فيلقى الله حين يلقاه و ليس شيء يشهد عليه بشيء من الذنوب.

[۲۹۵۰] ۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيوب الخزاز، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما عليهما السلام في قول الله عزّ و جلّ: فَمَنْ جَاءَهُ

ص: ۱۹۸

است که در هر کس باشد هنگام ورود به پیشگاه خدا، پس از آنها نابود نشود جز آنکه شایسته هلاکت باشد: بنده آهنگ کار خوب کند و انجامش دهد که اگر انجامش نمی داد، خداوند برای او به سبب نیکی قصدش، یک نیکی می نوشت و اگر آن را به جا آورد، خداوند برای او ده نیکی بنویسد و بنده قصد کاربرد کند که اگر انجامش ندهد، چیزی برایش نوشته نشود و اگر انجام دهد تا هفت ساعت فرصت دهند و فرشته کارهای نیک به فرشته کارهای بد که در دست چپ است، بگوید: شتاب نکن، امید است در پی آن، کار خوب کند که آن را از بین ببرد. همانا خداوند فراز مندم می فرماید: زیرا خوبی ها بدی ها را از بین می برد [هود (۱۱)]:

[۱۱۴] یا آنکه آمرزش خواهد. پس اگر بنده گوید: «استغفر الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب و الشهادة، العزيز الحكيم، الغفور الرحيم، ذو الجلال و الا-كرام و اتوب اليه»؛ (آمرزش می خواهم از خداوندی که شایسته پرستشی جز او نیست. دانای نهان و عیان است. گرامی و حکیم است. آمرزنده و رحمت گر است. باشکوه و با کرامت است و به سوی او برمی گردم) چیزی برای او نوشته نشود و اگر هفت ساعت بگذرد و کار نیکی در پی آن نکند و آمرزش هم نخواهد، فرشته نیکی ها به فرشته بدی ها بگوید: بنویس برای این بدبخت در مانده از خوبی.

باب توبه

[۲۹۴۹]۱- معاویه بن وهب گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هرگاه بنده ای توبه خالص کند، خدا او را دوست بدارد و در دنیا و واپسین روز برای او پرده پوشی کند. عرض کردم: چگونه برای او پرده پوشی کند؟ فرمود: دو فرشته گمارده شده هرچه از گناهان برایش نوشته اند از یادشان ببرد و به اعضای بدنش وحی کند: گناهان او را پنهان دارید و به تکه های زمین وحی کند که آنچه از گناهان روی شما انجام داده است، پنهان دارید. پس خداوند را هنگام ملاقات دیدار کند در حالی که چیزی نیست به ضرر او بر گناهانش گواهی دهد.

[۲۹۵۰]۲- محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کند که درباره فرمایش خداوند بزرگ و گرامی «پس هر کس اندرزی از جانب پروردگارش

ص: ۱۹۹

مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى □ □ □ فَلَ مَا سَلَفَ □ □ □ قال: الموعظه التوبة.

[۲۹۵۱]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن علي، عن محمد بن الفضيل، عن أبي الصّباح الكناني قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: □ □ □ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا □ □ □ قال: يتوب العبد من الذنب ثم لا يعود فيه.

قال محمد بن الفضيل: سألت عنها أبا الحسن عليه السلام فقال: يتوب من الذنب ثم لا يعود فيه و أحبّ العباد إلى الله تعالى المفتنون التّوابون.

[۲۹۵۲]۴- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيوب، عن أبي بصير، قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: □ □ □ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا □ □ □ قال: هو الذنب الذي لا يعود فيه أبدا، قلت: و أينا لم يعد؟ قال: يا أبا محمد، إنّ الله يحبّ من عباده المفتن التّواب.

[۲۹۵۳]۵- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا رفعه قال:

□ □ □ إنّ الله عزّ وجلّ أعطى التّائبين ثلاث خصال لو أعطى خصله منها جميع أهل السّماوات والأرض لنجوا بها قوله عزّ وجلّ: □ □ □ إنّ الله يحبّ التّوابين □ □ □ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ □ □ □ فمن أحبّه الله لم يعدّ به و قوله: □ □ □ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ □ □ □ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ... □ □ □ وَ سَبِّحُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا □ □ □ وَسَبِّحْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً □ □ □ وَعِلْمًا □ □ □ فَاغْفِرْ □ □ □ لِلَّذِينَ تَابُوا □ □ □ وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ □ □ □ وَ قِهِم □ □ □ عَذَابَ الْجَحِيمِ □ □ □ * رَبَّنَا □ □ □ وَ أَدْخِلْهُمْ □ □ □ جَنَّاتٍ عَدْنٍ □ □ □ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ □ □ □ وَمَنْ صَلَحَ □ □ □ مِنْ آبَائِهِمْ □ □ □ وَأَزْوَاجِهِمْ □ □ □ وَذُرِّيَّاتِهِمْ □ □ □ إِنَّكَ أَنْتَ □ □ □ الْعَزِيزُ □ □ □ الْحَكِيمُ □ □ □ * □ □ □ وَ قِهِم □ □ □ السَّيِّئَاتِ □ □ □ وَمَنْ □ □ □ تَقِ □ □ □ السَّيِّئَاتِ □ □ □ يَوْمَئِذٍ □ □ □ فَقَدْ □ □ □ رَحِمْتَهُ □ □ □

ص: ۲۰۰

بدو رسید و از [ربا خواری] باز ایستاد، آنچه گذشته از آن اوست» [بقره (۲): ۲۷۵] فرمود: مقصود از اندرز، توبه باشد.

[۲۹۵۱] ۳- ابو الصباح کنانی گوید: از امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای فرازند که: «ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.» [تحریم (۶۶): ۸]، پرسیدم، فرمود: بنده از گناه توبه کند و سپس به آن بازگشت نکند.

[۲۹۵۲] ۴- ابو بصیر گوید: به حضرت صادق علیه السلام آیه «ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید» را عرض کردم، فرمود: گناهی است که هیچ گاه به آن بازنگردد. عرض کردم: کدام یک از ما است که بازگشت نمی کند؟ فرمود: ای ابا محمد، همانا خداوند بندگان گرفتار (در گناه) بسیار توبه کننده را دوست دارد.

[۲۹۵۳] ۵- ابن ابی عمیر از برخی از یاران در حدیث مرفوعی (که سند آن به معصوم می رسد) روایت کند که (معصوم علیه السلام) فرمود: به راستی خداوند فرازند به توبه کنندگان سه ویژگی بخشیده است که اگر یکی از آنها را به همه آسمانیان و زمینیان می بخشید، به سبب آن رهایی می یافتند. گفتار خدای بزرگ و گرامی است که: «همانا خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می دارد». پس هر کس را خدا دوست بدارد، کيفرش ندهد و دیگر فرمایش اوست که: «کسانی که عرش [خدا] را حمل می کنند و آنها که پیرامون آنند، به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده اند طلب آمرزش می کنند: پروردگارا، رحمت و دانش تو بر هر چیز احاطه دارد؛ کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده اند، ببخش و آنها را از عذاب آتش نگاه دار. پروردگارا، آنان را در باغ های جاوید که وعده شان داده ای با هر که از پدران و همسران و فرزندان شان که به صلاح آمده اند، داخل کن؛ زیرا تو خود ارجمند و حکیمی و آنان را از بدی ها نگاه دار و هر که را که در آن روز از بدی ها حفظ کنی، البته رحمتش کرده ای؛ و این همان کامیابی بزرگ است.» [مؤمن (۴۰): ۷-۹].

ص: ۲۰۱

وَذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، و قوله عزّ و جلّ: وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.

[۲۹۵۴] ۶- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن العلاء، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

یا محمد بن مسلم، ذنوب المؤمن إذا تاب منها مغفوره له فليعمل المؤمن لما يستأنف بعد التوبة و المغفوره، أما و الله إنَّها ليست إلا لأهل الإيمان، قلت:

فإن عاد بعد التوبة و الاستغفار من الذنوب و عاد في التوبة؟! فقال: یا محمد بن مسلم، أتري العبد المؤمن يندم على ذنبه و يستغفر منه و يتوب ثم لا يقبل الله توبته؟! قلت: فإنه فعل ذلك مرارا يذنب ثم يتوب و يستغفر [الله]، فقال:

كلما عاد المؤمن بالاستغفار و التوبة عاد الله عليه بالمغفوره و إنَّ الله غفور رحيم، يقبل التوبة و يعفو عن السيئات، فإياك أن تقتنط المؤمنين من رحمه الله.

[۲۹۵۵]۷- أبو علی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن ثعلبه بن میمون، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

سألته عن قول الله عزّ وجلّ: إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ قال: هو العبد يهّم بالذنب ثم يتذكر فيمسك فذلك قوله: «تذكروا فإذا هم مبصرون».

[۲۹۵۶]۸- علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن عمر بن اذینه، عن أبی عبیده الحدّاء قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إنَّ الله تعالى أشدَّ فرحاً بتوبه عبده من رجل أضلَّ

ص: ۲۰۲

و فرمایش خداوند عزّتمند که (و کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند و کسی را که خدا [خونش را] حرام کرده است جز به حق نمی کشند و زنا نمی کنند و هر کس اینها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد* برای او در روز قیامت، عذاب دوچندان می شود و پیوسته در آن خوار می ماند* مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است) [فرقان (قدس سرّ هم ۲): ۶۸-۷۰].

[۲۹۵۴]۶- محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: ای محمد بن مسلم! هر گاه مؤمن از گناهانش توبه کند، آمرزیده است و باید آنچه پس از توبه و آمرزش دوباره شروع می کند، کار نیک انجام دهد. هر آینه به خدا سوگند، این فضیلت نیست مگر برای اهل ایمان. عرض کردم: اگر پس از توبه و طلب آمرزش از گناهان، دوباره گناه کند و به توبه برگردد؟ فرمود: ای محمد بن مسلم! آیا باور داری که بنده مؤمن از گناهش پشیمان گردد و از آن آمرزش خواهد و توبه کند، سپس خداوند توبه اش را نپذیرد؟ گفتم: راستش چند بار این کار را کرده است.

گناه انجام می دهد، سپس توبه می کند و از خدا آمرزش می خواهد. فرمود: هر وقت مؤمن به طلب آمرزش و توبه برگردد، خداوند نیز به آمرزش او باز گردد و همانا خداوند آمرزنده رحمت گر است. توبه پذیر و درگذرنده از بدی ها است.

پس مبادا مؤمنان را از رحمت خدا ناامید سازی.

[۲۹۵۵]۷- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای فرازمنند که:

(چون وسوسه ای از جانب شیطان به دینشان رسد [خدا را] به یاد آورند و به ناگاه بینا شوند) [اعراف (۷): ۲۰۱] پرسیدم، فرمود: او بنده ای است که آهنگ گناه می کند، سپس خدا را یاد آور می شود و خودداری می کند و این است. گفتارش: (به یاد آورند و به ناگاه بینا شوند).

[۲۹۵۶]۸- ابو عبیده حدّاء گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود: همانا خداوند

راحلته و زاده فی لیه ظلماء فوجدھا، فالله أشد فرحا بتوبه عبده من ذلك الرجل براحلته حين وجدھا.

[۲۹۵۷] ۹- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن إسماعیل، عن عبد الله بن عثمان، عن أبي جمیلہ قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إن الله يحبَّ العبدَ المفتنَّ التَّوَّابَ و من لم يكن ذلك منه كان أفضل.

[۲۹۵۸] ۱۰- عنه، عن أحمد بن محمد بن محمد بن علی بن النعمان، عن محمد بن سنان، عن يوسف [بن] أبي يعقوب بیاع الأرز عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سمعتہ يقول: التائب من الذنب كمن لا ذنب له و المقيم على الذنب و هو مستغفر منه كالمستهزئ.

[۲۹۵۹] ۱۱- علی بن إبراهيم، عن أبيه و عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد جميعا، عن ابن محبوب، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن الله عزَّ و جلَّ أوحى إلى داود عليه السلام أن ائت عبدي دانيال فقل له: إنك عصيتني فغفرت لك و عصيتني فغفرت لك و عصيتني فغفرت لك، فإن أنت عصيتني الرَّابِعَ لم أغفر لك. فأتاه داود عليه السلام فقال: يا دانيال، إنني رسول الله إليك و هو يقول لك: إنك عصيتني فغفرت لك و عصيتني فغفرت لك و عصيتني فغفرت لك: فإن أنت عصيتني الرَّابِعَ لم أغفر لك، فقال له دانيال: قد أبلغت يا نبي الله. فلمَّا كان في السَّحر قام دانيال فناجى ربه فقال: يا رب، إن داود نبيك أخبرني عنك أنني قد عصيتك فغفرت لي و عصيتك فغفرت لي و عصيتك فغفرت لي و أخبرني عنك أنني إن عصيتك الرَّابِعَ لم تغفر لي، فو عزَّتْكَ لئن لم تعصمني لأعصيتك ثم لأعصيتك ثم لأعصيتك.

فرازمند به توبه بنده اش شادتر است از مردی که در شب تار، شتر و توشه خود را گم و سپس آنها را پیدا کرده است، پس خداوند به توبه بنده اش از حالت مردی که شتر گم شده اش را پیدا کرده، شادتر باشد.

[۲۹۵۷] ۹- امام صادق عليه السلام فرمود: همانا خداوند بنده گرفتار (گناه) و بسیار توبه کننده را دوست دارد و آنکه گناه نکرده، بهتر است (از کسی که گناه کند و سپس توبه نماید).

[۲۹۵۸] ۱۰- جابر گوید: شنیدم که امام باقر عليه السلام می فرمود: توبه کار از گناه بسان کسی باشد که گناه ندارد و آنکه در گناه پایدار ماند با اینکه آمرزش خواهد، مانند مسخره چی است.

[۲۹۵۹] ۱۱- امام باقر عليه السلام فرمود: خدای بزرگ و گرامی به حضرت داود عليه السلام وحی کرد که نزد بنده ام دانیال علیه السلام برو و به او بگو: تو مرا نافرمانی کردی و من تو را آمرزیدم و نافرمانی کردی و آمرزیدم و (دوباره) نافرمانی کردی و

من آمرزیدم، پس اگر مرتبه چهارم مرا نافرمانی کنی، نیامرزم. حضرت داود نزد دانیال آمد و فرمود: ای دانیال! من فرستاده خدا به سوی تو هستم و او به تو می فرماید: تو مرا نافرمانی کردی و من تو را آمرزیدم و تو مرا نافرمانی کردی و من تو را آمرزیدم و تو مرا نافرمانی کردی و اگر بار چهارم سرکشی کنی، تو را نمی بخشم. دانیال به او گفت: ای پیامبر خدا، پیام را رساندی. چون هنگامه سحر شد، دانیال برخاست و با پروردگارش نیایش کرد و گفت: پروردگارا، همانا پیامبرت داود از طرف تو مرا آگاهاند که من از تو نافرمانی کردم و تو مرا آمرزیدی و دوباره سرکشی کردم و تو بخشیدی و باز نافرمانی نمودم و تو از من گذشتی و از سوی تو به من خبر داد که اگر بار چهارم نافرمانیت کنم، مرا نخواهی بخشید؛ پس سوگند به عزّتت که اگر مرا نگه نداری، هر آینه نافرمانیت کنم، دوباره نافرمانیت کنم و باز نافرمانی کنم.

ص: ۲۰۵

[۲۹۶۰] ۱۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن موسى بن القاسم، عن جدّه الحسن بن راشد، عن معاوية بن وهب قال: سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إذا تاب العبد توبه نصوحاً أحبّه الله فستر عليه، فقلت: و كيف يستر عليه؟ قال: ينسى ملكيه ما كانا يكتبان عليه و يوحى [الله] إلى جوارحه و إلى بقاع الأرض أن اکتمی عليه ذنوبه، فيلقى الله عزّ و جلّ حين يلقاه و ليس شيء يشهد عليه بشيء من الذّنوب.

[۲۹۶۱] ۱۳- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعريّ، عن ابن القُدّاح، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ يفرح بتوبه عبده المؤمن إذا تاب كما يفرح أحدكم بضالّته إذا وجدها.

باب الاستغفار من الذّنوب

[۲۹۶۲] ۱- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن حمران، عن زراره قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إنّ العبد إذا أذنب ذنباً أجّل من غدوه إلى اللّيل، فإن استغفر الله لم يكتب عليه.

[۲۹۶۳] ۲- عنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير و أبو عليّ الأشعريّ، عن محمد بن عبد الجبّار، عن صفوان، عن أبي أيّوب، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من عمل سيّئه أجّل فيها سبع ساعات من النّهار، فإن قال: «أستغفر الله الذي لا إله إلا هو الحيّ القيوم» ثلاث مرّات لم تكتب عليه.

[۲۹۶۴] ۳- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، و أبو عليّ الأشعريّ و محمد بن يحيى

ص: ۲۰۶

[۲۹۶۰] ۱۲- معاوية بن وهب گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: هر گاه بنده ای توبه خالص کند، خداوند او را دوست بدارد و بر او پرده پوشی کند.

عرض کردم: چگونه برای او پرده پوشی کند؟ فرمود: دو فرشته گمارده شده هر چه برایش نوشته اند از یاد ببرید و خداوند به اعضای بدنش و به تکه های زمین وحی می کند که گناهانش را پنهان دارید. پس خداوند فرازمنند را هنگام ملاقات دیدار کند در حالی که چیزی نیست به ضرر او بر گناهانش گواهی دهد.

[۲۹۶۱]۱۳- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند به توبه بنده مؤمنش آن گاه که توبه کند، شاد می شود؛ هم چنان که یکی از شما شاد می گردد وقتی گم شده اش را بیابد.

باب آمرزش خواهی از گناه

[۲۹۶۲]۱- زراره گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: بنده هر گاه گناهی کند، از بامداد تا شب فرصت دارد؛ پس اگر از خدا آمرزش خواست، آن گناه بر او نوشته نشود.

[۲۹۶۳]۲- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس کار بدی انجام دهد، هفت ساعت از روز درباره آنها فرصت داده شود، پس اگر سه بار بگوید: استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم (آمرزش خواهم از خدایی که شایسته پرستشی جز او نیست و زنده و پاینده است) [آن بدی] بر او نوشته نشود.

[۲۹۶۴]۳- نیز حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه بنده مؤمن گناه کند، خداوند

ص: ۲۰۷

جمیعا، عن الحسين بن إسحاق، عن علی بن مهزیار، عن فضاله بن آیوب، عن عبد الصّمد بن بشیر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

العبد المؤمن إذا أذنب ذنبا أجله الله سبع ساعات، فإن استغفر الله لم يكتب عليه شيء وإن مضت الساعات و لم يستغفر كتبت عليه سيئته؛ وإن المؤمن ليدكر ذنبه بعد عشرين سنة حتى يستغفر ربه فيغفر له وإن الكافر لينساه من ساعته.

[۲۹۶۵]۴- حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمد، عن غیر واحد، عن أبان، عن زید الشّحام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم يتوب إلى الله عزّ و جلّ في كلّ يوم سبعين مرّة، فقلت:

أكان يقول: أستغفر الله و أتوب إليه؟ قال: لا و لكن كان يقول: أتوب إلى الله، قلت:

إن رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم كان يتوب و لا يعود و نحن نتوب و نعود، فقال: الله المستعان.

[۲۹۶۶]۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علی بن الحكم، عن أبي آیوب، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من عمل سيئه أجل فيها سبع ساعات من النهار، فإن قال: أستغفر الله الذي لا إله إلا هو الحي القيوم و أتوب إليه ثلاث مرات لم تكتب عليه.

[۲۹۶۷] ۶- عنه، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن علي بن عقبه بناع الأكسيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن المؤمن ليدنب الذنب فيذكر بعد عشرين سنة فيستغفر الله منه فيغفر له و إنما يذكره ليغفر له؛ و إن الكافر ليدنب الذنب فينساه من ساعته

[۲۹۶۸] ۷- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من مؤمن يقارف في يومه و ليلته أربعين كبيره فيقول و هو نادم:

ص: ۲۰۸

به او هفت ساعت فرصت دهد، پس اگر از خدا آمرزش خواست، چیزی برایش نوشته نشود و اگر این ساعت ها گذشت و آمرزش نخواست برای او یک بدی بنویسند و همانا مؤمن پس از بیست سال گناهش را به یاد آورد تا از پروردگارش آمرزش خواهد، خدا او را ببخشد و کافر همان ساعت آن را به فراموشی سپارد.

[۲۹۶۵] ۴- زید شحام از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- هر روز هفتاد مرتبه به درگاه خدای بزرگ و گرامی توبه می کرد. عرض کردم: آیا «استغفر الله و اتوب اليه»؛ می فرمود؟ فرمود:

نه؛ ولی می فرمود: اتوب الى الله (به خدا باز می گردم و توبه می کنم). گفتم: همانا رسول خدا توبه می کرد و (به گناه) باز نمی گشت؛ ولی ما توبه می کنیم و باز می گردیم. فرمود: خدا یاری کننده است.

[۲۹۶۶] ۵- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس کار بدی انجام دهد، هفت ساعت از روز فرصت داده شود، پس اگر سه بار بگوید: استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم و اتوب اليه؛ (آمرزش می خواهم از خدایی که شایسته پرستشی جز او نیست و زنده و پاینده است و به او توبه می کنم) برایش گناهی نوشته نشود.

[۲۹۶۷] ۶- امام ششم حضرت صادق فرمود: همانا مؤمن گناهی مرتکب شود و پس از بیست سال یاد آور شود و از خدا آمرزش خواهد، خداوند او را ببخشد و جز این نیست که خدا به یادش آورد تا او را ببخشد و کافر گناهی انجام دهد و از همان ساعت آن را به فراموشی سپارد.

[۲۹۶۸] ۷- امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی نباشد که در شبانه روز، چهل گناه

ص: ۲۰۹

«أستغفر الله الذي لا إله إلا هو الحي القيوم بديع السموات والأرض ذو الجلال والإكرام وأسأله أن يصلّي علي محمد وآل محمد وأن يتوب علي» إلا غفرها الله عزّ وجلّ له ولا خير فيمن يقارف في يوم أكثر من أربعين كبيره.

[٢٩٦٩] ٨- عنه، عن عدّه من أصحابنا، رفعوه قالوا:

قال: لكلّ شيء دواء و دواء الذنوب الاستغفار.

[٢٩٧٠] ٩- أبو عليّ الأشعريّ و محمّد بن يحيى جميعاً، عن الحسين بن إسحاق و عليّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن عليّ بن مهزيار، عن النضر بن سويد، عن عبد الله بن سنان، عن حفص قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما من مؤمن يذنب ذنباً إلا أجزله الله عزّ وجلّ سبع ساعات من النهار، فإن هو تاب لم يكتب عليه شيء و إن هو لم يفعل كتب [الله] عليه سيئه، فأتاه عباد البصريّ فقال له: بلغنا أنّك قلت: ما من عبد يذنب ذنباً إلا أجزله الله عزّ وجلّ سبع ساعات من النهار؟ فقال: ليس هكذا قلت و لكنّي قلت: ما من مؤمن و كذلك كان قولي.

[٢٩٧١] ١٠- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: من قال: «أستغفر الله» مائة مرّه في [كلّ] يوم غفر الله عزّ وجلّ له سبع مائة ذنب و لا خير في عبد يذنب في [كلّ] يوم سبع مائة ذنب.

باب فيما أعطى الله عزّ وجلّ آدم عليه السلام وقت التوبه

[٢٩٧٢] ١- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن درّاج، عن ابن بكير، عن أبي عبد الله أو عن أبي جعفر عليهما السلام قال:

ص: ٢١٠

بزرگ انجام دهد و در حالت پشیمانی بگوید: استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم بديع السموات و الارض ذا الجلال و الاكرام و أسأله أن يصلّي علي محمد و آل محمد و ان يتوب عليّ؛ (آمرزش می خواهم از خدایی که شایسته پرستشی جز او نیست و زنده و پاینده است. پدید آورنده آسمان ها و زمین و باشکوه و باکرامت است و از او می خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستد و توبه مرا بپذیرد) جز اینکه خدای فرازند او را بیامزد و کسی که روزی بیشتر از چهل گناه بزرگ انجام دهد در او چیزی نیست.

[٢٩٦٩] ٨- عده ای از اصحاب در حدیث مرفوعی از معصوم علیه السلام روایت کنند که فرمود: برای هر چیزی دارویی است و داروی گناهان، آمرزش خواهی باشد.

[٢٩٧٠] ٩- حفص گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: هیچ مؤمنی نیست که گناهی انجام دهد، مگر اینکه خدا

بزرگ و گرامی هفت ساعت از روز به او فرصت دهد؛ پس اگر توبه کرد، چیزی بر او نوشته نشود و اگر انجامش نداد، خداوند برای او یک بدی بنویسد. عبّاد بصری نزد حضرت آمد و گفت: به ما رسیده است که شما فرموده اید: هیچ بنده ای نیست که گناهی انجام دهد مگر اینکه خدای بزرگ و گرامی هفت ساعت از روز به او فرصت دهد؟ فرمود: من چنین نگفتم، بلکه گفتم: هیچ مؤمنی نیست و گفته من چنین بوده است.

[۲۹۷۱] ۱۰- حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: هر کس روزی صد بار «استغفر الله» بگوید، خداوند فراز مندا هفتصد گناهش را بیاورد و در بنده ای که روزی هفتصد گناه انجام می دهد، خیری نیست.

باب در بیان آنچه خدای عزّتمند هنگام توبه آدم علیه السّلام به او بخشید

[۲۹۷۲] ۱- ابن بکیر از حضرت صادق یا حضرت باقر علیهما السّلام روایت کند که فرمود:

ص: ۲۱۱

إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا رَبِّ، سَلَّطْتَ عَلَيَّ الشَّيْطَانَ وَأَجْرِيته مَنَّى مَجْرَى الدَّمِّ فَاجْعَلْ لِي شَيْئًا، فَقَالَ: يَا آدَمُ، جَعَلْتُ لَكَ أَنْ مِنْ هَمِّ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بَسِيئَةٌ لَمْ تَكْتُبْ عَلَيْهِ، فَإِنْ عَمَلَهَا كَتَبْتُ عَلَيْهِ سَيِّئَةً؛ وَ مِنْ هَمِّ مِنْهُمْ بِحَسَنَةٍ فَإِنْ لَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبْتُ لَهُ حَسَنَةً، فَإِنْ هُوَ عَمَلَهَا كَتَبْتُ لَهُ عَشْرًا، قَالَ: يَا رَبِّ زِدْنِي، قَالَ: جَعَلْتُ لَكَ أَنْ مِنْ عَمَلٍ مِنْهُمْ سَيِّئَةٌ ثُمَّ اسْتَغْفَرَ غَفْرَتَ لَهُ، قَالَ: يَا رَبِّ زِدْنِي، قَالَ: جَعَلْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ أَوْ قَالَ: بَسَطْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ حَتَّى تَبْلُغَ النَّفْسَ هَذِهِ، قَالَ: يَا رَبِّ حَسْبِي.

[۲۹۷۳] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بَسَنَهُ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَةً؛ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ السَّيِّئَةَ لَكَثِيرَةٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَةً؛ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمُعَةٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَةً؛ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْجُمُعَةَ لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَةً؛ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ يَوْمًا لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يَعاينَ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَةً.

[۲۹۷۴] ۳- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

إذا بلغت النَّفْسَ هَذِهِ وَ أهوى بيده إلى حلقه لم يكن للعالم توبه و كانت للجاهل توبه.

[۲۹۷۵] ۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن معاوية بن وهب قال:

خرجنا إلى مكّة و معنا شيخ متأله متعبّد لا يعرف هذا الأمر يتّم الصّلاه في الطّريق و معه ابن أخ له مسلم. فمرض الشّيخ فقلت لابن أخيه: لو عرضت هذا

ص: ۲۱۲

همانا آدم عرض کرد: پروردگارا، شیطان را بر من چیره ساختی و بسان خون در (رگ های) من روان کردی، پس برای من

چیزی قرار بده. فرمود: ای آدم! برایت مقرر کردم که هر کس از فرزندان آهنگ کاربند کند برای نوشته نشود و اگر انجامش دهد، یک بدی برای او نوشته شود و آنکه از آنان آهنگ کارنیکی کرد، اگرچه انجامش هم نداد، برایش یک نیکی نوشته شود و اگر عمل کند، ده نیکی برایش نوشته شود. عرض کرد: پروردگارا، برایم بیفزا. فرمود: برایت مقرر ساختم که هر که از آنان کار بدی کند و سپس آموزش خواهد، او را ببخشایم.

گفت: پروردگارا، برایم بیفزا. فرمود: توبه را برای آنان قرار دادم؛ یا فرمود: توبه را برای ایشان گستراندم تا اینکه نفس به اینجا (گلوگاه) رسد. گفت: پروردگارا، برایم بس است.

[۲۹۷۳] ۲- رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: هر کس یک سال پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه اش را بپذیرد؛ سپس فرمود: البته یک سال زیاد باشد. هر که یک ماه پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد؛ سپس فرمود: که همانا یک ماه بیشتر است، هر کس یک هفته پیش از مرگش توبه نماید، خداوند توبه اش را بپذیرد؛ سپس فرمود: البته یک هفته هم زیاد باشد. هر که یک روز پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد؛ سپس فرمود: هر آینه یک روز هم زیاد است، آنکه پیش از دیدار مرگ (فرشته مرگ) توبه کند، خداوند پذیرای توبه اش است.

[۲۹۷۴] ۳- امام باقر علیه السلام فرمود: هر گاه نفس به اینجا رسید- و با دستش به گلوی خود اشاره کرد- برای دانشمند توبه نباشد و برای نادان توبه است.

[۲۹۷۵] ۴- معاویه بن وهب گوید: (سالی) به طرف مکه حرکت کردیم و همراه ما پیری خداپرست و عبادت پیشه بود که این امر (امامت) را نمی دانست (و شیعه نبود) و در راه نماز را تمام می خواند. برادرزاده مسلمانش (شیعی) هم همراه او بود، آن پیر بیمار شد و من به برادرزاده اش عرض کردم: اگر این امر (مذهب شیعه)

ص: ۲۱۳

الأمر على عمك لعل الله أن يخلصه، فقال كلهم: دعوا الشيخ حتى يموت على حاله فإنه حسن الهيئة. فلم يصبر ابن أخيه حتى قال له: يا عم، إن التماس ارتدوا بعد رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم إلا نفرا يسيرا و كان لعل بن أبي طالب عليه السلام من الطاعة ما كان لرسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و كان بعد رسول الله الحق و الطاعة له، قال: فتنفس الشيخ و شهق و قال: أنا على هذا و خرجت نفسه. فدخلنا على أبي عبد الله عليه السلام فعرض علي بن السري هذا الكلام على أبي عبد الله عليه السلام، فقال: هو رجل من أهل الجنة، قال له علي بن السري: إنه لم يعرف شيئا من هذا غير ساعته تلك! قال:

فتريدون منه ماذا؟ قد دخل و الله الجنة.

باب اللّم

[۲۹۷۶] ۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: رأيت قول الله عز و جل: «الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ»؟ قال: هو الذنب يلّم به الرجل فيمكث ما شاء

اللّٰهُ ثُمَّ يَلْمُ بِهِ بَعْدَ.

[۲۹۷۷]۲- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن العلاء، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما عليهما السلام قال:

قلت له: الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ قال: الهنه بعد الهنه، أي الذنب بعد الذنب يلم به العبد.

[۲۹۷۸]۳- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن إسحاق بن عمار قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: ما من مؤمن إلا وله ذنب يهجره زمانا ثم يلم به و ذلك

ص: ۲۱۴

را به عمویت پیشنهاد می کردی، شاید خداوند رهایی اش دهد. همه همراهان گفتند: پیرمرد را واگذارید تا به حال خود بمیرد؛ زیرا حال خوبی دارد؛ ولی برادرزاده اش تاب نیاورد تا اینکه گفت: ای عمو! مردم پس از رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- (از دین) برگشتند مگر عده اندکی و حق علی بن ابی طالب علیه السلام بسان رسول خدا بود که فرمانبری گردد و پس از رسول خدا، حق و پیروی از آن او بود. گوید: آن پیرمرد دمی برآورد و ناله ای زد و گفت: من هم بر این عقیده ام و جانم از تن بیرون آمد. ما به خدمت امام صادق علیه السلام وارد شدیم و علی بن سري، سخن پیرمرد را به حضرت عرض کرد. حضرت فرمود: او مردی از بهشتیان است. علی بن سري گفت: آن پیرمرد جز همان ساعت، چیزی از مذهب شیعه نمی دانست؟ فرمود: از او چه چیز دیگر می خواهید؟ به خدا سوگند که به بهشت وارد شد.

باب گناهان کوچک

[۲۹۷۶]۱- محمد مسلم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: نظر شما فرمایش خدای فرازند که (آنان که از گناهان کبیره و اعمال زشت به جز صغیره دوری می کنند) [نجم (۵۳): ۳۲] چیست؟ فرمود: لمم، گناهی است که شخص به آن دست آلود و سپس تا مدتی که خدا خواهد دست بردارد و دوباره پس از آن اقدام کند.

[۲۹۷۷]۲- محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کند که از آن حضرت (تفسیر) «کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت به جز صغیره دوری می کنند». را پرسیدم، فرمود: مقصود از لمم، چیرگی پس چیرگی گناه است؛ یعنی گناه پس از گناه که بنده به آن نزدیک شود.

[۲۹۷۸]۳- اسحاق عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی نیست جز اینکه گناهی دارد و برای مدتی از آن کناره می گیرد، سپس به آن دست می آلود

ص: ۲۱۵

قول الله عز و جل: «إِلَّا اللَّمَمَ» و سألته عن قول الله عز و جل: الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ قال: الفواحش: الزنى

و السَّرْقَه؛ و اللَّمَم:

الرَّجُل يَلْمُ بِالذَّنْبِ فَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ.

[۲۹۷۹] ۴-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن الحارث بن بهرام، عن عمرو بن جميع قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: من جاءنا يلتمس الفقه و القرآن و تفسيره فدعوه و من جاءنا يبدي عوره قد سترها الله فنحوه؛ فقال له رجل من القوم: جعلت فداك و الله إنني لمقيم على ذنب منذ دهر أريد أن أتحوّل عنه إلى غيره فما أقدر عليه، فقال: له إن كنت صادقاً فإنّ الله يحبّك و ما يمنعه أن ينقلك منه إلى غيره إلا لكي تخافه.

[۲۹۸۰] ۵-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من ذنب إلا و قد طبع عليه عبد مؤمن يهجره الزمان ثم يلمّ به و هو قول الله عزّ و جلّ: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» قال: اللّمّ:

العبد الذي يلمّ الذنب بعد الذنب ليس من سليقته، أي من طبيعته.

[۲۹۸۱] ۶-علی بن ابراهیم، عن ابيه و عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد جميعاً، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ المؤمن لا يكون سجيّته الكذب و البخل و الفجور و ربّما ألمّ من ذلك شيئاً لا يدوم عليه، قيل: فيزني؟ قال: نعم و لكن لا يولد له من تلك النطفه.

ص: ۲۱۶

و این است گفتار خدای بزرگ و گرامی: «جز گناهان کوچک». از آن حضرت درباره فرمایش خداوند فرازند پرسیدم که «کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت به جز صغیره دوری می کنند». فرمود: فاحشه ها (کارهای بسیار زشت)، زنا و دزدی است و لمم، کسی است که به گناه دست زند و سپس از آن از درگاه خداوند آمرزش خواهد.

[۲۹۷۹] ۴-عمرو بن جميع گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس نزد ما آید و فقه و قرآن و تفسیر آن را جویا شود، از او دست بردارید (تا فرابگیرد) و آنکه نزد ما آید تا فاش سازد عیبی را که خدا پوشانده است، پس او را دور کنید. یکی از آن مردم عرض کرد: قربانت گردم؛ به خدا سوگند، همانا من دیرزمانی است که بر گناه مداومت دارم و می خواهم از آن گناه به کار دیگری روی گردانم؛ ولی بر آن ناتوانم. حضرت فرمود: اگر تو راست گو هستی، پس خداوند دوست دارد و چیزی جلوگیرش نشده که تو را از آن کار به کار دیگری برد جز اینکه (بخواهد) از او بترسی.

[۲۹۸۰] ۵-امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ گناهی نیست مگر اینکه بنده مؤمنی بدان مایل شده که مدتی از آن کناره گیرد و سپس به آن دست زند و این است فرمایش خداوند فرازند:

«کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت به جز صغیره دوری می کنند». فرمود:

منظور از تمام، بنده ای است که به گناهی پس از گناهی مرتکب شود که هماهنگ با سرشت او یعنی طبیعت او نیست.

[۲۹۸۱] ۶- علی بن رثاب گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: همانا خوی و سرشت مؤمن؛ دروغ و خست و هرزگی نباشد و چه بسا به چیزی از آنها دست آلود؛ ولی بر آنها نیاید. عرض شد: پس زنا می کند؟ فرمود: آری؛ ولی از آن نطفه فرزندی زاده نشود.

ص: ۲۱۷

باب فی أنّ الذنوب ثلاثة

[۲۹۸۲] ۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن عبد الرحمن بن حماد، عن بعض أصحابه، رفعه قال:

صعد أمير المؤمنين عليه السلام بالكوفة المنبر فحمد الله و أثنى عليه ثم قال: أيها الناس، إنّ الذنوب ثلاثة، ثم أمسك فقال له حبه العرنی، یا امیر المؤمنین قلت:

الذنوب ثلاثة ثم أمسكت؟! فقال: ما ذكرتها إلا و أنا أريد أن أفصّرها و لكن عرض لی بهر حال بینی و بین الکلام، نعم الذنوب ثلاثة: فذنب مغفور و ذنب غیر مغفور و ذنب نرجو لصاحبه و نخاف عليه، قال: یا امیر المؤمنین، فبینها لنا. قال: نعم أمّا الذنب المغفور فعبد عاقبه الله علی ذنبه فی الدنيا فالله أحلم و أكرم من أن يعاقب عبده مرتين. و أمّا الذنب الذي لا يغفر فمظالم العباد بعضهم لبعض، إنّ الله تبارك و تعالی إذا برز لخلقه أقسم قسما علی نفسه فقال: و عزّتی و جلالی لا يجوزنی ظلم ظالم و لو كفّ بكفّ و لو مسح بكفّ و لو نطحه ما بین القرناء إلى الجماء، فيقتصّ للعباد بعضهم من بعض حتّى لا تبقى لأحد علی أحد مظلّمه ثمّ يبعثهم للحساب. و أمّا الذنب الثالث فذنب ستره الله علی خلقه و رزقه التوبه منه، فأصبح خائفا من ذنبه راجيا لرّبه، فنحن له كما هو لنفسه، نرجو له الرّحمة و نخاف عليه العذاب.

[۲۹۸۳] ۲- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن ابن بكير، عن زراره، عن حمران قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل أقيم عليه الحدّ في الرّجم أيعاقب [عليه] في الآخرة؟ قال: إنّ الله أكرم من ذلك.

ص: ۲۱۸

باب در اینکه گناهان سه قسم اند

[۲۹۸۲] ۱- عبد الرحمن بن حماد در حدیثی مرفوع از برخی از یارانش گوید:

امیر مؤمنان علیه السلام در کوفه بالای منبر رفت و خداوند را سپاس گفت و ستایش کرد، سپس فرمود: ای مردم! هر آینه گناهان سه قسم اند. سپس حضرت دم فرو بست.

حَبَّ عَرْنَى كَفَّت: ای امیر مؤمنان، گفتی که گناهان سه قسم اند و سپس دم فروبستی؟ فرمود: آنها را یاد نکردم جز اینکه می خواستم شرحشان دهم؛ ولی تنگی نفسی برایم رخ داد که میان من و سخنم فاصله انداخت. آری، گناهان سه قسم اند: گناهی که آمرزیده شود، گناهی که آمرزیده نشود و گناهی که بر مرتکب آن امیدوار و بیمناکم.

عرض کرد: ای امیر مؤمنان، آنها را برای ما بیان کنید. فرمود: آری؛ اما گناه آمرزیده، از آن بنده ای باشد که خداوند او را به سبب گناهش در دنیا کیفر دهد و خدا بر دبارتر و کریم تر از آن است که بنده خود را دو بار کیفر دهد و اما گناه آمرزیده نشده، ستم های بعضی از بندگان نسبت به برخی دیگر است. همانا خداوند پرخیر و برتر آن گاه که (به وسیله پیامبران) بر آفرید گانش آشکار شد، به خودش سوگند یاد کرده و فرمود: به عزّت و شوکت سوگند که ستم هیچ ستم کاری از من نگذرد (بر من پوشیده نماند) گرچه زدن مشت به مشت یا مالیدن دستی به دستی باشد و گرچه شاخ زدن شاخ داری به بی شاخی باشد، پس برای بندگان از یکدیگر قصاص گیرد تا آنجا که ستم کسی بر کسی (بدون کیفر) باقی نماند، سپس آنها را برای حساب رسی برانگیزد و اما گناه سوم، گناهی است که خداوند آن را بر بندگان نهان داشته است و توبه از آن را بر گناهکار روزی کرد به طوری که از گناهش ترسان و به پروردگارش امیدوار شد، پس ما برای او آن چنان هستیم که او برای خودش است. برای او امید رحمت داریم و از کیفرش ترسناکم.

[۲۹۸۳] ۲- حمران گوید: از امام باقر علیه السّلام از مردی پرسیدم که (زنای با زن شوهردار کرده است) و حدّ بر اجرا و سنگسار شده است. آیا در روز واپسین کیفر می شود؟ فرمود: همانا خداوند کریم تر از آن است.

ص: ۲۱۹

باب تعجیل عقوبه الذّنب

[۲۹۸۴] ۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن حمزه بن حمران، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَكْرِمَ عَبْدًا وَ لَهُ ذَنْبٌ ابْتَلَاهُ بِالسَّقَمِ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ لَهُ ابْتِلَاهُ بِالْحَاجَةِ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ بِهِ ذَلِكَ شَدَّدَ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لِيَكْفِيَهُ بِذَلِكَ الذَّنْبِ، قَالَ: وَ إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَهِينُ عَبْدًا وَ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةٌ صَحَّحَ بَدَنَهُ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ بِهِ ذَلِكَ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي رِزْقِهِ، فَإِنْ هُوَ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِ هُوَّانٌ عَلَيْهِ الْمَوْتُ لِيَكْفِيَهُ بِتِلْكَ الْحَسَنَةِ.

[۲۹۸۵] ۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إسماعيل بن إبراهيم، عن الحكم بن عتيبة قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ العبد إذا كثرت ذنوبه و لم يكن عنده من العمل ما يكفّرها ابتلاه بالحزن ليكفّرها.

[۲۹۸۶] ۳- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعري، عن ابن القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: قال الله عزّ و جلّ: و عزّتي و جلالتي لا أخرج عبدا من الدّنيا و أنا أريد أن أرحمه حتّى أستوفى منه كلّ خطيئته عملها، إمّا بسقم في جسده و إمّا بضيق في رزقه و إمّا بخوف في دنياه، فإن بقيت عليه بقيته شدّدت عليه

عند الموت و عزّتی و جلالی لا أخرج عبدا من الدّنيا و أنا أريد أن أعذّبه حتّى أوفّيه كلّ حسنه عملها إمّا بسعه فی رزقه و إمّا بصحّه فی جسمه و إمّا بأمن فی دنياه، فإن بقيت عليه بقيه هوّنت عليه بها الموت.

ص: ۲۲۰

باب شتاب در کيفر گناه

[۲۹۸۴] ۱- امام باقر عليه السّلام فرمود: همانا خداوند عزّتمند هر گاه بخواهد بنده ای را که دارای گناهی است گرامی بدارد، به بیماری گرفتارش کند و اگر این کار را نکند، نیازمندش سازد و باز اگر این کار را نکند، مرگ را بر او سخت گیرد تا بدان سبب، گنااهش را تلافی کند. فرمود: و هر گاه بخواهد بنده ای را که کار نیکی در نزدش دارد، خوار سازد، تنش را تندرست گرداند و اگر این کار را برای او نکند، روزیش را فراوان گرداند و باز اگر این کار را نکند، مرگش را آسان گیرد تا به سبب آن کار نیک پاداشش دهد.

[۲۹۸۵] ۲- امام صادق عليه السّلام فرمود: هر گاه گناه بنده ای بسیار شود و هیچ کردار (نیک) نداشته باشد که آنها را تلافی کند، خداوند او را به اندوه گرفتار سازد تا بر آنها کفّاره باشد.

[۲۹۸۶] ۳- رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: خداوند فرازند فرمود: به عزت و شوکت سوگند که بنده ای را از دنیا بیرون نبرم در حالی که می خواهم رحمتش کنم تا هر گناه و کار اشتباهی که انجام داده، یا با بیماری تنش یا تنگی روزی اش یا ترس در دنیایش جبران کنم و اگر چیزی هم بماند، هنگامه مرگ بر او سخت گیرم؛ و به عزت و شوکت سوگند که بنده ای را از دنیا بیرون نبرم در حالی که می خواهم کيفرش دهم تا هر کار نیکی که انجام داده، یا با فراوانی روزی اش یا با تندرستی تنش یا با آسودگی خاطر در دنیایش جبران کنم و اگر چیزی باقی بماند، مرگ را برای او آسان گیرم.

ص: ۲۲۱

[۲۹۸۷] ۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبان بن تغلب قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: إنّ المؤمن ليهول عليه في نومه فيغفر له ذنوبه و إنّه ليمتهن في بدنه فيغفر له ذنوبه.

[۲۹۸۸] ۵- علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن السّريّ بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إذا أراد الله عزّ و جلّ بعبد خيرا عجل له عقوبته في الدّنيا و إذا أراد بعبد سوءا أمسك عليه ذنوبه حتّى يوافي بها يوم القيامة.

[۲۹۸۹] ۶- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الحسن بن شّمون، عن عبد الله بن عبد الرحمن، عن مسمع بن عبد الملك، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام في قول الله عزّ و جلّ: وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أُرِيدِكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ: ليس من التواء عرق و لا نكبه حجر و لا عثره قدم و لا خدش عود إلاّ بذنب و لما يعفو الله أكثر، فمن عجل الله عقوبه ذنبه في الدّنيا فإنّ

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَجَلٌ وَ أَكْرَمٌ وَ أَعْظَمٌ مِنْ أَنْ يَعُودَ فِي عَقُوبَتِهِ فِي الْآخِرَةِ.

[۲۹۹۰] ۷- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن العباس بن موسى الوراق، عن عليّ الأحمسيّ، عن رجل، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: ما يزال الهمّ و الغمّ بالمؤمن حتّى ما يدع له ذنبا.

[۲۹۹۱] ۸- عنه، عن أحمد بن محمد و عليّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن ابن أبي عمير، عن الحارث بن بهرام، عن عمرو بن جميع قال:

ص: ۲۲۲

[۲۹۸۷] ۴- حضرت امام صادق عليه السّلام فرمود: همانا مؤمن در خوابش (به سبب دیدن خواب هولناك) ترسانیده شود، پس گناهانش (به واسطه همان ترس) آمرزیده گردد و به راستی که تنش (با کار) به رنج و زحمت افتد، پس گناهانش بخشیده شود.

[۲۹۸۸] ۵- امام ششم عليه السّلام فرمود: هرگاه خداوند فرازند خوبی بنده ای را خواهد، برای کیفر دادنش در دنیا شتاب کند و هرگاه بدی بنده ای را بخوهد، گناهانش را برای او نگه دارد تا در روز رستاخیز به او بدهد.

[۲۹۸۹] ۶- امام صادق عليه السّلام فرمود که حضرت امیر مؤمنان عليه السّلام درباره فرمایش خدای بزرگ و گرامی که (و آنچه از رنج به شما می رسد به سبب چیزی که خودتان به دست آورده اید در حالی که از بسیاری هم می گذرد.) [شورا (۴۲): ۳۰] فرمود: هیچ پیچش رگی و برخورد به سنگی و لغزش گامی و خراش چوبی نیست مگر به سبب گناه و البته آنچه خداوند می بخشد، بیشتر باشد؛ پس آنکه را خداوند برای کیفر دادن گناهش در دنیا شتابید، آن خداوند فرازند، والاتر و گرامی تر و بزرگوارتر از آن است که دوباره او را در روز واپسین کیفر دهد.

[۲۹۹۰] ۷- رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: پیوسته غم و اندوه گریبان گیر مؤمن باشد تا برای او گناهی به جا نگذارند.

[۲۹۹۱] ۸- عمر جمیع گوید: از امام صادق عليه السّلام شنیدم که می فرمود: همانا بنده

ص: ۲۲۳

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إنّ العبد المؤمن ليهتمّ في الدّنيا حتّى يخرج منها و لا ذنب عليه.

[۲۹۹۲] ۹- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عليّ الأحمسيّ، عن رجل، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

لا يزال الهمّ و الغمّ بالمؤمن حتّى ما يدع له من ذنب.

[۲۹۹۳] ۱۰- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن معاویه بن وهب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: قال الله عز و جل: ما من عبد أريد أن أدخله الجنة إلا ابتليته في جسده، فإن كان ذلك كفاره لذنوبه و إلا شددت عليه عند موته حتى يأتيني و لا ذنب له ثم أدخله الجنة. و ما من عبد أريد أن أدخله النار إلا صححت له جسمه، فإن كان ذلك تماما لطلبته عندي و إلا آمنت خوفه من سلطانه، فإن كان ذلك تماما لطلبته عندي و إلا وسعت عليه في رزقه، فإن كان ذلك تماما لطلبته عندي و إلا هونت عليه موته حتى يأتيني و لا حسنه له عندي ثم أدخله النار.

[۲۹۹۴] ۱۱- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن أورمه، عن النضر بن سويد، عن درست بن أبي منصور، عن ابن مسكان، عن بعض أصحابنا، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

مرّ نبی من انبياء بنی اسرائیل برجل بعضه تحت حائط و بعضه خارج منه قد شعّته الطير و مزّته الكلاب، ثم مضى فرفعت له مدینه فدخلها فإذا هو بعظیم من عظمائها میت علی سریر مسجی بالذبیاح حوله المجرم فقال:

یا ربّ، أشهد أنّك حکم عدل لا تجور، هذا عبدك لم يشرك بك طرفه عين أمته

ص: ۲۲۴

مؤمن در دنیا اندوهگین گردد تا اینکه از دنیا رخت بر بندد و گناهی برایش نباشد.

[۲۹۹۲] ۹- امام باقر علیه السلام فرمود: پیوسته غم و اندوه گریبان گیر مؤمن باشد تا گناهی برای او به جا نگذارند.

[۲۹۹۳] ۱۰- رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: خداوند فرازند فرمود: هر بنده ای را که بخواهم به بهشت وارد کنم، در تنش گرفتارش نمایم، پس اگر همان پوشاننده (کفاره) گناهانش شود (او را بس است) و گرنه هنگام مرگش بر او سخت گیرم تا اینکه بدون گناه نزد آمد، سپس او را به بهشت ببرم و هر بنده ای را که بخواهم به دوزخ ببرم، تنش را تندرست سازم، پس اگر همان پایان طلبش از من باشد (او را بس است) و گرنه او را از ترس سلطانش ایمن سازم، پس اگر همان پایان طلبش از من باشد (که او را بس باشد) و گرنه روزیش فراوان کنم، پس اگر آن پایان طلبش از من باشد (بس است) و گرنه هنگام مرگ بر او آسان گیرم تا اینکه بدون داشتن نیکی در نزد من آید و سپس او را به دوزخ ببرم.

[۲۹۹۴] ۱۱- امام باقر علیه السلام فرمود: یکی از پیامبران بنی اسرائیل به مردی گذر کرد که قسمتی از بدنش زیر دیوار و قسمتی دیگر بیرون از آن بود که پرندگان او را از هم پراکنده و سگان (تنش را) دریده بودند؛ سپس از آنجا گذشت و شهری پدیدار گشت و وارد شهر شد و دید که یکی از بزرگان آن شهر مرده و روی تختی نهاده شده و با پارچه ابریشمین کفن شده است و دور آن منقل های عود است، پس گفت: پروردگارا، گواهی می دهم که تو حاکم دادگری هستی و ستم نکنی. آن بنده تو است که چشم به هم زدنی به تو شرک نوزیده بود و آن گونه میراندی

ص: ۲۲۵

بتلك الميته و هذا عبدك لم يؤمن بك طرفه عين أمته بهذه الميته؟! فقال:

عبدى أنا كما قلت حكم عدل لا أجور، ذلك عبدى كانت له عندى سيئه أو ذنب أمته بتلك الميته لكى يلقانى و لم يبق عليه شىء و هذا عبدى كانت له [عندى] حسنه فأتمته بهذه الميته لكى يلقانى و ليس له عندى حسنه.

[٢٩٩٥] ١٢- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن أبي الصَّبَّاح الكناني قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فدخل عليه شيخ فقال: يا أبا عبد الله، أشكو إليك ولدى و عقوقهم و إخوانى و جفاهم عند كبر سنّى، فقال أبو عبد الله عليه السلام: يا هذا، إنَّ للحقّ دوله و للباطل دوله و كلّ واحد منهما فى دوله صاحبه ذليل و إنَّ أدنى ما يصيب المؤمن فى دوله الباطل العقوق من ولده و الجفاء من إخوانه و ما من مؤمن يصيبه شىء من الرّفاهيه فى دوله الباطل إلّا ابتلى قبل موته إمّا فى بدنه و إمّا فى ولده و إمّا فى ماله حتّى يخلّصه الله ممّا اكتسب فى دوله الباطل و يوفّر له حظّه فى دوله الحقّ، فاصبر و أبشر.

باب فى تفسير الذّنوب

[٢٩٩٦] ١- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن العباس بن العلاء، عن مجاهد، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الذّنوب التى تغير النعم البغى و الذّنوب التى تورث الندم القتل و التى تنزل النقم الظلم و التى تهتك السّتر شرب الخمر و التى تحبس الرزق الزّنا و التى تعجل الفناء قطيعه الرّحم و التى تردّ الدعاء و تظلم الهواء عقوق الوالدين.

[٢٩٩٧] ٢- على بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن إسحاق بن عمّار قال:

ص: ٢٢٦

و این هم بنده تو است که چشم به هم زدنى به تو ایمان نیاورده بود و این گونه میراندی؟ خداوند فرمود: بنده ام! آن سان که تو گفتى، من حاکمى داد گر هستم و ستم نکنم. آن بنده ام کردار بد یا گناهی نزد من داشت. به آن صورت میراندمش تا در حالى که مرا دیدار مى کند، چیزی برای او به جای نماند و این بنده ام کردار نیکی نزد من داشت. به این صورت میراندمش تا در حالى که دیدارم مى کند پیش من نیکی نداشته باشد.

[٢٩٩٥] ١٢- أبو الصَّبَّاح كناني گوید: نزد امام صادق عليه السلام بودم که پيرمردى بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد: ای ابا عبد الله، از فرزندانم و سرپیچی آنها و از برادرانم و ستمکاری آنها در این سالخوردگی ام به شما شکایت آورده ام.

حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: ای پيرمرد! همانا حق دولتى دارد و برای باطل هم دولتى است و هر کدام در دولت رقیقش خوار است و همانا کمتر چیزی که مؤمن در دولت باطل گرفتار آن مى شود، سرپیچی فرزندان و ستمکاری برادران است و هیچ مؤمنى در دولت باطل آسایش نیند جز اینکه پیش از مرگش یا درباره فرزندان یا درباره دارایی اش گرفتار شود تا

خداوند او را از آنچه در دولت باطل به دست آورده، رها سازد و بهره اش را در دولت حق فراوان کند؛ پس بردباری کن و مژده گیر.

باب در تفسیر گناهان

[۲۹۹۶] ۱- امام صادق علیه السّلام فرمود: گناهانی که نعمت ها را دگرگون سازند، تجاوز و ستم (به دیگران) است و گناهانی که موجب پشیمانی اند، کشتن است و آنهایی که بلاها فرود آورد، ستم است و آنهایی که پرده دری کنند، شراب خواری است و آن گناهانی که روزی را بند آورند، زنا می باشد و آنهایی که نابودی را زود رسانند، قطع رحم است و آنهایی که دعا را برگردانند و فضا را تیره و تار سازند، سرپیچی از پدر و مادر است.

[۲۹۹۷] ۲- اسحاق عمار گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: همواره پدرم

ص: ۲۲۷

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: كان أبي عليه السّلام يقول نعوذ بالله من الذّنوب التي تعجل الفناء و تقرب الآجال و تخلي الدّيار و هي قطيعه الرّحم و العقوق و ترك البرّ.

[۲۹۹۸] ۳- علی بن ابراهیم، عن أيوب بن نوح أو بعض أصحابه عن أيوب، عن صفوان بن يحيى قال: حدّثني بعض أصحابنا، قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: إذا فشا أربعه: ظهرت أربعه إذا فشا الرّنا ظهرت الرّزله و إذا فشا الجور في الحكم احتبس القطر و إذا خفرت الدّمه أدبيل لأهل الشّرك من أهل الإسلام و إذا منعت الرّكاه ظهرت الحاجه.

باب نادر

[۲۹۹۹] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عبد العزيز العبديّ، عن ابن أبي يعفور قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: قال الله عزّ و جلّ: إنّ العبد من عبيدى المؤمنين ليذنب الذّنوب العظيم ممّا يستوجب به عقوبتى في الدّنيا و الآخرة، فأنظر له فيما فيه صلاحه في آخرته فأعجل له العقوبه عليه في الدّنيا لأجازيه بذلك الذّنوب و أقدر عقوبه ذلك الذّنوب و أقضيه و أترکه عليه موقوفا غير ممضى و لى في إمضائه المشيئه و ما يعلم عبدي به، فأتردد في ذلك مرارا على إمضائه ثمّ أمسك عنه فلا أمضيه كراهه لمساءته و حيدا عن إدخال المكروه عليه، فأطول عليه بالعمو عنه و الصّفح محبّه لمكافاته لكثير نوافله التي يتقرب بها إلىّ في ليله و نهاره، فأصرف ذلك البلاء عنه و قد قدرته و قضيته و ترکه موقوفا و لى في إمضائه المشيئه، ثمّ أكتب له عظيم أجر نزول ذلك البلاء و أدخره و أوفّر

ص: ۲۲۸

می فرمود: از گناهانی که خداوند پناه می بریم که نابودی را زود رسانند و مرگ ها را نزدیک سازند و خانه ها را ویران کنند و آن قطع رحم و سرپیچی فرزندان و وا گذاردن نیکی است.

[۲۹۹۸]۳- حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: آن گاه که چهار چیز انتشار یابد، چهار چیز دیگر پدیدار گردد: هرگاه زنا شایع شد، زلزله پیدا شود و هرگاه حکم به ناحق انتشار یابد، باران بند آید و وقتی پیمان با ذمی ها (کفاری که در ذمه اسلام اند) شکسته شود، مشرکان بر مسلمانان حکومت کنند و آن گاه که زکات پرداخت نشود، نیازمندی پدید آید.

باب نادر

[۲۹۹۹]۱- ابن ابو یعفور گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که خداوند عزتمند فرموده است: همانا بنده ای از بندگان مؤمنم گناهی بزرگ می کند، از آن گناهی که سزاوار کیفر من در دنیا و آخرت است و من به صلاحش در آخرت می نگرم و کیفرش را در دنیا پیش می اندازم و برای آن گناه مجازاتش می کنم، یا کیفرش را اندازه گرفته، حکمش را می دهم و رهایش کرده، اجرایش نمی کنم و آن را به خواست خودم وامی گذارم در حالی که بنده ام آن را نمی داند. آن گاه چندین بار در اجرایش دودل می شوم و سپس از آن دست می کشم و اجرایش نمی کنم؛ زیرا ناخرسندی او را دوست نمی دارم. پس از ناخرسند کردن او رو می گردانم. و با عفو بخشایش از او می گذرم؛ زیرا او را به جهت نافله های بسیاری که در شبانه روز برای من انجام می داد دوست می دارم. پس آن بلا را از او برمی گردانم.

با آن که برایش مقدر کرده، حکمش را داده ام، اجرایش را رها کرده، آن را به خواست خودم واگذار می کنم. سپس پاداش بزرگ فرود آمدن آن بلا بر او را برایش می نویسم و ذخیره می کنم و پاداش اش را افزون می کنم تا او بلا را نفهمد

ص: ۲۲۹

له أجره و لم يشعر به و لم يصل إليه أذاه و أنا الله الكريم الرؤوف الرحيم.

باب نادر أيضا

[۳۰۰۰]۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ابن بکیر قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، فقال هو: وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قال: قلت: ليس هذا أردت أرايت ما أصاب عليا و أشباهه من أهل بيته عليهما السلام من ذلك؟ فقال إن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم كان يتوب إلى الله في كل يوم سبعين مره من غير ذنب.

[۳۰۰۱]۲- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و علي بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن ابن محبوب، عن علي بن رئاب قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ أرايت ما أصاب عليا و أهل بيته من بعده هو بما كسبت أيديهم و هم أهل بيت طهاره معصومون؟ فقال: إن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم كان يتوب إلى الله و يستغفره في كل يوم و ليله مائه مره من غير ذنب، إن الله يخص أولياءه بالمصائب ليأجرهم عليها من غير ذنب.

[۳۰۰۲]۳- علي بن إبراهيم، رفعه قال:

لَمَّا حَمَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا إِلَى يَزِيدَ بْنِ معاوية فَأَوْقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ، قَالَ يَزِيدُ لَعْنَهُ اللَّهُ: وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيَكُمْ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: لَيْسَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِيمَا إِنَّ فِيمَا قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ

ص: ۲۳۰

و آزاری به او نرسد. که منم خداوند بخششگر و دلسوز مهربان.

باب نادر دیگر

[۳۰۰۱]-۱ ابن بکیر گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم:

(و آنچه از رنج به شما می رسد به سبب چیزی است که خودتان به دست آورده اید).

[شورا(۴۲): ۳۰]

حضرت ادامه دادند: (در حالی که از بسیاری درمی گذرد). [شورا(۴۲): ۳۰] من عرض کردم: مقصودم این نبود. بفرمایید آیا آنچه به علی و همانندان او از خاندانش علیهم السلام رسیده، از این مورد است؟ فرمودند: همانا رسول خدا در هر روز هفتاد بار به پیشگاه خداوند توبه می کرد بی آن که گناهی کرده باشد.

[۳۰۰۱]-۲ علی رثاب گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه (و آنچه از رنج به شما می رسد به سبب چیزی است که خودتان به دست آورده اید). پرسیدم: بفرمایید آیا آنچه به علی و پس از او به خاندانش علیهم السلام رسیده به سبب چیزی است که خودشان کرده اند در حالی که آنان خاندان طهارت اند و معصوم اند؟ حضرت فرمودند: همانا رسول خدا در هر شبانه روز صدبار به پیشگاه خداوند توبه کرده، از او آمرزش می خواست بی آن که گناهی کرده باشد: همانا خداوند دوستانش را به مصائب، مخصوص کرده است تا بدون گناه پاداششان بدهد.

[۳۰۰۲]-۳ علی ابراهیم در حدیثی بی سند گفته است: هنگامی که حضرت سجاد علیه السلام را به نزد یزید معاویه برده، در برابر او نگاه داشتند، یزید-خدایش لعنت کند-گفت: (و آنچه از مصیبت به شما می رسد به سبب چیزی است که خودتان به دست آورده اید). حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: این آیه درباره ما نیست. بلکه این سخن خداوند عزتمند درباره ما است: (آنچه از مصیبت به زمین و به جان هاتان می رسد در کتابی است پیش از این که آن ها را به وجود آوریم. که این برای خدا آسان است). [حدید(۵۷): ۲۲]

ص: ۲۳۱

أَنْ نُبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ.

باب أَنْ اللَّهُ يَدْفَعُ بِالْعَامِلِ عَنِ غَيْرِ الْعَامِلِ

[۳۰۰۳] ۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ لَيَدْفَعُ بِمَنْ يَصَلِّي مِنْ شِيعَتِنَا عَمَّنْ لَا يَصَلِّي مِنْ شِيعَتِنَا وَ لَوْ أَجْمَعُوا عَلَيَّ تَرَكَ الصَّلَاةَ لَهَلَكُوا؛ وَإِنَّ اللَّهَ لَيَدْفَعُ بِمَنْ يَزْكِي مِنْ شِيعَتِنَا عَمَّنْ لَا يَزْكِي وَ لَوْ أَجْمَعُوا عَلَيَّ تَرَكَ الزَّكَاةَ لَهَلَكُوا؛ وَإِنَّ اللَّهَ لَيَدْفَعُ بِمَنْ يَحْجُّ مِنْ شِيعَتِنَا عَمَّنْ لَا يَحْجُّ وَ لَوْ أَجْمَعُوا عَلَيَّ تَرَكَ الْحَجَّ لَهَلَكُوا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ فَوَ اللَّهُ مَا نَزَلَتْ إِلَّا فِيكُمْ وَ لَا عَنِي بِهَا غَيْرُكُمْ.

باب أَنْ تَرَكَ الْخَطِيئَةَ أَيْسَرَ مِنْ طَلْبِ التَّوْبَةِ

[۳۰۰۴] ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الْبُقَابِقِ [قَالَ]:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَرَكَ الْخَطِيئَةَ أَيْسَرَ مِنْ طَلْبِ التَّوْبَةِ وَ كَمْ مِنْ شَهْوَةٍ سَاعَهُ أَوْرَثَتْ حَزْنَ طَوِيلًا وَ الْمَوْتَ فَضَحَ الدُّنْيَا فَلَمْ يَتَرَكَ لَذَى لَبِّ فَرَحًا.

باب الاستدراج

[۳۰۰۵] ۱- عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَنْدَبٍ، عَنْ سَفْيَانَ بْنِ الشَّمْطِ قَالَ:

ص: ۲۳۲

خداوند به وسیله عامل بلا را از غیر عامل رفع می کند

[۳۰۰۳] ۱- یونس ظبیان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا خداوند به وسیله کسی از شیعیان ما که نماز می گزارد از شیعه ای که نماز نمی گذارد رفع بلا می کند. ولی اگر همگی نماز را ترک کنند نابود می شوند.

و همانا خداوند به سبب شیعه ای که زکات می دهد از شیعه ای که زکات نمی دهد رفع بلا می کند ولی اگر همگی ترک زکات کنند، نابود می شوند. و همانا خداوند به سبب شیعه ای که حج می گزارد از شیعه ای که حج نمی گذارد رفع بلا می کند ولی اگر همگی حج را ترک کنند، نابود می شوند و این سخن خداوند عزتمند است که فرمود: (و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر پس نمی راند، زمین تباه می گشت ولی خداوند صاحب احسان بر جهانیان است.) [بقره (۲): ۲۵۱] و به خدا سوگند که این جز درباره شما نازل نشده و جز شما را قصد نکرده است.

ترک گناه آسان تر از جست وجوی توبه است

[۳۰۰۴] ۱- ابو عبّاس بقباق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: ترک گناه آسان تر

از به دنبال توبه رفتن است. و بسا ساعتی هوس که اندوهی دراز به جا می گذارد که مرگ، دنیا را رسوا کرده، برای هیچ خردمندی، شادی نگذاشته است.

استدراج

[۳۰۰۵]۱- سفیان سمط روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا

ص: ۲۳۳

قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ الله إذا أراد بعد خيرا فأذنب ذنبا أتبعه بنقمه و يذكّره الاستغفار و إذا أراد بعد شرا فأذنب ذنبا أتبعه بنعمه لينسيه الاستغفار و يتمادى بها و هو قول الله عزّ و جلّ: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ بِالنَّعْمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي.

[۳۰۰۶]۲- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و عليّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن بعض أصحابه قال:

سئل أبو عبد الله عليه السلام عن الاستدراج فقال: هو العبد يذنب الذنب فيملى له و تجدد له عندها النعم فتلهيه عن الاستغفار من الذنوب فهو مستدرج من حيث لا يعلم.

[۳۰۰۷]۳- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن سماعة بن مهران قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ قال: هو العبد يذنب الذنب فتجدد له النعمه معه، تلهيه تلك النعمه عن الاستغفار من ذلك الذنب.

[۳۰۰۸]۴- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن سليمان بن داود المنقرى، عن حفص بن غياث، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كم من مغرور بما قد أنعم الله عليه و كم من مستدرج بستر الله عليه و كم من مفتون بثناء الناس عليه.

باب محاسبه العمل

[۳۰۰۹]۱- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه و عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد

ص: ۲۳۴

وقتی خدا برای بنده ای خیر بخواهد، چون گناه کند، او را با کیفی دنیال کرده، آمرزش خواهی را به خاطرش می اندازد و چون بدی بنده ای را بخواهد و او گناه بکند، او را با نعمت دنیال می کند تا آمرزش خواهی را از خاطرش بردارد و او آن را ادامه دهد. و این سخن خداوند عزّتمند است که فرمود: (و به تدریج از راهی که نمی دانند گرفتارشان خواهیم کرد).

[اعراف(۷):۱۸۲] یعنی به وسیله نعمت در هنگام گناه.

[۳۰۰۶]۲- یکی از اصحاب گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره استدراج پرسیدند. حضرت فرمود: استدراج این است که بنده ای گناه کند و آن گناه به او مهلت داده شود و نعمت ها برایش تازه شود تا او را از آمرزش خواهی برای گناهان غافل کند. و او از جایی که نمی داند، گرفتار شود.

[۳۰۰۷]۳- سماعه مهران گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: (و از جایی که نمی دانند گرفتارشان خواهیم کرد). حضرت فرمودند: او بنده ای است که وقتی گناه می کند، نعمت ها برایش تازه می شود تا او را از آمرزش خواهی برای گناهان غافل کند.

[۳۰۰۸]۴- حفص غیاث روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: بسا کسی که به نعمتی که خداوند به او داده مغرور می شود و بسا کسی که به پرده پوشی خدا گرفتار می شود و بسا کسی که با ستایش های مردم فریب می خورد.

حسابرسی عمل

[۳۰۰۹]۱- ابو حمزه از حضرت سجّاد علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام

ص: ۲۳۵

جمیعا، عن الحسن بن محبوب، عن علی بن رئاب، عن ابي حمزه، عن علی بن الحسين عليهما السلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: إنما الدهر ثلاثة أيام أنت فيما بينهنّ: مضي أمس بما فيه فلا يرجع أبدا، فإن كنت عملت فيه خيرا لم تحزن لذهابه و فرحت بما استقبلته منه و إن كنت قد فرطت فيه فحسرتك شديده لذهابه و تفریطك فيه و أنت في يومك الذي أصبحت فيه من غد في غره و لا- تدرى لعلمك لا- تبلغه و إن بلغته لعلّ حظك في التفریط مثل حظك في الأمس الماضي عنك، فيوم من الثلاثة قد مضي أنت فيه مفرط؛ و يوم تنتظره لست أنت منه على يقين من ترك التفریط و إنما هو يومك الذي أصبحت فيه و قد ينبغي لك أن عقلت و فكرت فيما فرطت في الأمس الماضي ممّا فاتك فيه من حسنات ألا تكون اكتسبتها و من سيئات ألا تكون أفصرت عنها و أنت مع هذا مع استقبال غد على غير ثقه من أن تبلغه و على غير يقين من اكتساب حسنه أو مرتدع عن سيئه محبطه، فأنت من يومك الذي تستقبل على مثل يومك الذي استدبرت، فاعمل عمل رجل ليس يأمل من الأيام إلا يومه الذي أصبح فيه و ليلته، فاعمل أودع و الله المعين على ذلك.

[۳۰۱۰]۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حمّاد بن عيسى، عن ابراهیم بن عمر اليماني، عن ابي الحسن الماضي صلوات الله عليه قال:

ليس منّا من لم يحاسب نفسه في كلّ يوم، فإن عمل حسنا استرّاد الله و إن عمل سيئا استغفر الله منه و تاب إليه.

[۳۰۱۱]۳- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علي بن النعمان، عن إسحاق بن عمّار، عن ابي النعمان العجلي، عن

می فرمود: همانا روزگار سه روز است که تو در میان آن سه روز هستی: دیروز که با آنچه در آن بوده، گذشته است و هرگز باز نمی گردد، که اگر در آن نیکویی کرده باشی برای رفتن اش اندوه نخورده، بلکه برای آنچه از او می رسد، شاد می شوی و اگر در آن کوتاهی کرده ای، برای از دست رفتن آن و کوتاهی ات سخت افسوس می خوری. و تو در همین روزی که به صبح رسیده ای از فردایت آگاه نیستی و نمی دانی که به فردا می رسی و اگر هم بررسی شاید بهره ات از کوتاهی در آن همانند بهره ات در روزی باشد که از تو سپری شده است. پس روزی از آن سه روز سپری شده و تو در آن کوتاهی کرده ای و روزی هم هست که تو منتظرش هستی و یقین نداری که کوتاهی ات را در آن کنار بگذاری. و روز تو روزی است که آن را به صبح رسانده ای و برای تو سزاوار است در چیزی که در دیروز سپری شده بیندیشی، از نیکی هایی که انجامش نداده ای و از زشتی هایی که از آن ها دست نکشیده ای و در این که رو به فردایی داری که اطمینان نداری به آن می رسی و نیز یقین نداری که نیکی ای انجام می دهی یا از زشتی تباہ کننده ای دست می کشی. پس تو در روزی هستی که دیروز به انتظارش نشسته بودی، پس چنان مردی عمل کن که گویا از روزگار جز به همین روز و شبی که در آن است امید ندارد. پس یا عمل کن یا ترک کن که خدا بر آن یاری کننده است.

[۳۰۱۰]-۲- ابراهیم بن عمر یمانی روایت کرده که حضرت کاظم علیه السلام فرمودند: از ما نیست کسی که هر روز خودش را به حساب نکشد. تا اگر نیکی کرده، افزونی اش را از خداوند بخواهد و اگر گناهی کرده، از خدا آمرزش بخواهد و به پیشگاهش توبه کند.

[۳۰۱۱]-۳- ابو نعمان عجلی روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: ای ابو

یا أبا التَّعمان، لا یغترّک النَّاس من نفسک فإنَّ الأمر یصل إلیک دونهم و لا تقطع نهارک بکذا و کذا فإنَّ معک من یحفظ علیک عملک و أحسن فائی لم أر شیئا أحسن درکا و لا أسرع طلبا من حسنه محدثه لذنب قدیم.

عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن بعض أصحابنا، عن أبي التَّعمان مثله.

[۳۰۱۲]-۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال: اصبروا علی الدُّنیا فإنَّما هی ساعه، فما مضی منه فلا تجد له ألما و لا سرورا و ما لم یجی فلا تدری ما هو و إنّما هی ساعتک الّتی أنت فیها فاصبر فیها علی طاعه الله و اصبر فیها عن معصیه الله.

[۳۰۱۳]-۵- عنه، عن بعض أصحابنا، رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: احمل نفسك لنفسك فإن لم تفعل لم يحملك غيرك.

[۳۰۱۴] ۶- عنه، رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام لرجل: إنك قد جعلت طيب نفسك و بين لك الداء و عرفت آية الصّحة و دلت على الدّواء، فانظر كيف قيامك على نفسك.

[۳۰۱۵] ۷- عنه، رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام لرجل، اجعل قلبك قرينا بّرا أو ولدا واصلا و اجعل عملك والدا تتّبعه و اجعل نفسك عدواً تجاهدها و اجعل مالك عاريّه تردّها.

[۳۰۱۶] ۸- [و] عنه، رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: اقصر نفسك عمّا يضرّها من قبل أن تفارقك، واسع في فكاكها كما تسعى في طلب معيشتك، فإنّ نفسك رهينه بعملك.

ص: ۲۳۸

نعمان مردم تو را درباره خودت مغرور نکنند؛ زیرا جزا به تو می رسد نه به آنان.

و روزت را با چنین و چنان پایان نده؛ زیرا به همراهت کسی است که عملت را به زیان تو نگاه می دارد. و نیکی کن؛ زیرا من چیزی جبران کننده تر و شتابان تر از نیکی برای گناهی کهنه ندیده ام.

این حدیث با سلسله راویان دیگری نیز روایت شده است.

[۳۰۱۲] ۴- یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: در خوشی های دنیا شکیبایی کنید؛ زیرا دنیا ساعتی بیش نیست که آنچه از آن گذشته است نه دردی دارد و نه شادی ای. و آنچه هنوز نیامده، تو نمی دانی چیست.

چیزی که هست همین ساعتی است که تو در آن هستی، پس در این ساعت به فرمانبری از خدا و دوری از نافرمانی خدا شکیبایی کن.

[۳۰۱۳] ۵- یکی از اصحاب حدیثی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: خودت را خودت بردار که اگر چنین نکنی، دیگران تو را نخواهند برداشت.

[۳۰۱۴] ۶- همو حدیثی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام به مردی فرمودند:

همانا تو را طیب جان خودت قرارداده اند. بیماری برایت آشکار شده و نشانه تندرستی شناسانده شده است و تو به

درمان، راهنمایی شده ای. پس بنگر که چگونه برای خودت قیام می کنی.

[۳۰۱۵] ۷- همو حدیثی روایت کرده که آن حضرت به مردی فرمودند: دلت را همدمی نیک یا فرزندی پیونددار کن. عملت را پدری قراریده که او را دنبال می کنی. نفست را دشمنی بدان که با او به جنگ می پردازی و مالت را امانتی بدان که آن را بازخواهی گرداند.

[۳۰۱۶] ۸- همو حدیثی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

خودت را از آنچه به تو زیان می رساند، بازدار. پیش از آن که از تو جدا شود.

و در نجات جانت بکوش چنان که در جست و جوی روزی می کوشی؛ زیرا جانب در گرو عمل تو است.

ص: ۲۳۹

[۳۰۱۷] ۹- عنه، عن بعض أصحابه، رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: كم من طالب للدنيا لم يدركها و مدرک لها قد فارقتها، فلا يشغلنك طلبها عن عملك و التمسها من معطيها و مالکها فكم من حريص على الدنيا قد صرعه و اشتغل بما أدرك منها عن طلب آخرته حتى فنى عمره و أدركه أجله.

و قال أبو عبد الله عليه السلام: المسجون من سجنه دنياه عن آخرته.

[۳۰۱۸] ۱۰- و عنه، رفعه عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال إذا أتت على الرجل أربعون سنة قيل له: خذ حذرک فإنک غير معذور و ليس ابن الأربعين بأحق بالحذر من ابن العشرين فإن الذي يطلبهما واحد و ليس براقده، فاعمل لما أمامک من الهول و دع عنک فضول القول.

[۳۰۱۹] ۱۱- عنه، عن علي بن الحكم، عن حسان عن زيد الشحام قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: خذ لنفسك من نفسك، خذ منها في الصيحه قبل السيقم و في القوه قبل الضعف و في الحياه قبل الممات.

[۳۰۲۰] ۱۲- عنه، عن علي بن الحكم، عن هشام بن سالم، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الثّهار إذا جاء قال: يا ابن آدم، اعمل في يومك هذا خيرا أشهد لك به عند ربك يوم القيامة، فإنّي لم آتک فيما مضى و لا آتیک فيما بقى؛ و إذا جاء اللّيل قال مثل ذلك.

[۳۰۲۱] ۱۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن شعيب بن عبد الله، عن بعض أصحابه، رفعه قال:

جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين، أوصني بوجه من

ص: ٢٤٠

[٣٠١٧]-٩- یکی از اصحاب حدیثی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

بسا دنبال کننده دنیا که به آن نرسیده است و به دنیا رسیده ای که از آن جدا شده است. پس جست و جوی دنیا تو را از عملت باز ندارد. و دنیا را از عطا کننده و دارنده آن بخواه. چه بسا آزمند دنیا که دنیا او را به خاک افکنده و با آنچه به آن رسیده، از جست و جوی آخرت بازمانده است تا عمرش تمام شود و اجلش برسد.

و حضرت صادق علیه السلام فرمودند: زندانی کسی است که دنیایش، او را از جست و جوی آخرت باز داشته است.

[٣٠١٨]-١٠- همو در حدیثی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: وقتی مردی چهل ساله شود به او می گویند: تو باید مراقب خودت باشی؛ زیرا دیگر بهانه ای نداری. ولی مردی چهل ساله به مراقبت کردن سزاوارتر از مردی بیست ساله نیست؛ زیرا آنچه به دنبال ایشان است یک چیز است که در خواب هم نیست. پس برای آنچه در پیش داری که هراس است، عمل کرده، زیادی سخن را رها کن.

[٣٠١٩]-١١- زید شحام روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: خودت را از خودت نگاه دار: در تندرستی پیش از بیماری، در توانایی پیش از ناتوانی و در زندگی پیش از مرگ.

[٣٠٢٠]-١٢- یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا وقتی روز می آید، می گوید: ای پسر آدم در این روزت نیکی انجام بده تا در روز قیامت در پیشگاه پروردگارت به سود تو گواهی بدهم؛ زیرا من نه در آنچه سپری شده و نه در آنچه به آمدنش مانده است به نزدت نمی آیم. و چون شب هم بیاید مانند آن را می گوید.

[٣٠٢١]-١٣- یکی از اصحاب گفته است: مردی به نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمده، عرض کرد: ای امیر مؤمنان مرا به صورتی از نیکی سفارش کن تا به سبب آن

ص: ٢٤١

وجوه البرّ أنجو به، قال أمير المؤمنين عليه السلام: أيها السائل، استمع ثم استفهم ثم استيقن ثم استعمل و اعلم أن الناس ثلاثة: زاهد و صابر و راغب؛ فأما الزاهد فقد خرجت الأحزان و الأفراح من قلبه فلا يفرح بشيء من الدنيا و لا يأسى على شيء منها فاته، فهو مستريح و أما الصابر فإنه يتمناها بقلبه فإذا نال منها ألجم نفسه عنها لسوء عاقبتها و شنانها، لو اطلعت على قلبه عجبته من عفته و تواضعه و حزمه و أميا الزاغب فلا يبالي من أين جاءته الدنيا من حلها أو [من] حرامها و لا يبالي ما دنس فيها عرضه و أهلك نفسه و أذهب مروءته، فهم في غمره يضطربون.

[٣٠٢٢]-١٤- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن سنان، عن محمد بن حكيم، عن حدثه، عن أبي عبد الله عليه

السلام قال:

قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: لا يصغر ما ينفع يوم القيامة، ولا يصغر ما يضّر يوم القيامة فكونوا فيما أخبركم الله عزّ وجلّ كمن عاين.

[۳۰۲۳] ۱۵-علی بن ابراهیم، عن أبیه و علی بن محمّد القاسانی جمیعاً، عن القاسم بن محمّد، عن سلیمان المنقری، عن حفص بن غیاث قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن قدرت أن لا تعرف فافعل و ما عليك إلا- يثنى عليك الناس و ما عليك أن تكون مذموماً عند الناس إذا كنت محموداً عند الله.

ثم قال: قال أبو علي بن أبي طالب عليه السلام: لا- خير في العيش إلا- لرجلين: رجل يزداد كل يوم خيراً و رجل يتدارك مئيته بالتوبة و أنى له بالتوبة و الله لو سجد حتى ينقطع عنقه ما قبل الله تبارك و تعالى منه إلا بولائنا أهل البيت، ألا و من عرف حقنا و رجا الثواب فينا [و]رضى بقوته نصف مدّ في كل يوم و ما ستر عورته و ما أكنّ رأسه و هم و الله في ذلك خائفون و جلون و دوا أنه حظهم من

ص: ۲۴۲

نجات یابم. امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: ای پرسشگر گوش بسپار، سپس بفهم و سپس یقین کرده، آن گاه به کار ببند و بدان که مردم سه گروه اند: پارسا و شکیبیا و آزمند. پارسا که اندوه ها و شادمانی ها از دلش بیرون رفته، نه به چیزی از دنیا شاد می شود و نه به چیزی از دنیا که از دست داده، اندوه می خورد، او آسوده است. و شکیبیا که در دل آرزوی دنیا می کند و چون به آن دست یابد، به جهت سرانجام بد و زشتی آن بر نفسش لگام می زند. اگر به دل او آگاه شوی از پاکی اش و فروتنی و دوراندیشی اش شگفت زده می شوی. اما آزمند که اهمیّت نمی دهد دنیا از کجا به سویش آمده است از حلال یا از حرام. و اهمیّت نمی دهد که آبرویش در آن آلوده شود، جانش را نابود کند و جوانمردی اش از میان برود، که آنان در گردابی سرگردان اند.

[۳۰۲۲] ۱۴-مردی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان- درود خدا بر او فرمودند: آنچه در روز قیامت سودمند یا زیانمند باشد، کوچک نیست.

پس در آنچه خداوند به شما خبر داده همانند کسی باشید که به چشم دیده است.

[۳۰۲۳] ۱۵-حفص غیاث گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: اگر توانستی که شناخته نشوی چنان کن. چه باکی بر تو است که مردم تو را نستانند و چه باکی است که نزد مردم نکوهیده باشی وقتی نزد خداوند ستوده هستی. سپس فرمودند: پدرم علی ابو طالب علیه السلام فرموده است: در زندگی خیری نیست مگر برای دو کس. کسی که در هر روز نیکی ای می افزاید و مردی که مرگش را با توبه جبران کند، و کجا توبه تواند کند. به خدا سوگند اگر چنان سجده کند که گردنش

بیفتد خداوند پاک و والا جز به سبب ولایت ما خاندان از او نمی پذیرد. آگاه باشید که هر کس حق ما را بشناسد و در راه ما امید پاداش داشته باشد به خوراک نیم مد در هر روز و پوشاننده شرمگاهش و آنچه سرش را می پوشاند خرسند است. و آنان به خدا سوگند در این اندک نیز هراسان و لرزان اند و دوست دارند که بهره شان از دنیا همان باشد و خداوند عزتمند نیز چنین آنان را وصف کرده و فرموده است:

ص: ۲۴۳

الدنيا و كذلك وصفهم الله عز و جل فقال: وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ، ثم قال: ما الذي آتوا آتوا؟ و الله مع الطاعة المحبته و الولایه و هم فی ذلك خائفون، ليس خوفهم خوف شك و لكنهم خافوا أن يكونوا مقصيرين فی محبتنا و طاعتنا.

[۳۰۲۴]۱۶- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن ابراهیم بن مهزم، عن الحكم بن سالم قال:

دخل قوم فوعظهم ثم قال: ما منكم من أحد إلا و قد عاین الجنه و ما فیها و عاین النار و ما فیها إن كنتم تصدقون بالكتاب.

[۳۰۲۵]۱۷- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عیسی، عن سماعه قال:

سمعت أبا الحسن علیه السلام یقول: لا تستكثروا كثير الخیر و تستقلوا قليل الذنوب فإن قليل الذنوب یجتمع حتى یصیر كثيرا و خافوا الله فی السرّ حتى تعطوا من أنفسكم التّصف و سارعوا إلى طاعه الله و اصدقوا الحديث و أدوا الأمانه فإنما ذلك لكم و لا تدخلوا فیما لا یحلّ لكم فإنما ذلك علیكم.

[۳۰۲۶]۱۸- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر علیه السلام قال:

سمعتہ یقول: ما أحسن الحسنات بعد السيئات و ما أقبح السيئات بعد الحسنات.

[۳۰۲۷]۱۹- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن ابن فضال، عن ذكره، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

إنكم فی آجال مقبوضه و أيام معدوده و الموت یأتی بغته، من یزرع خیرا

ص: ۲۴۴

(و از آنچه به ایشان داده شده، می دهند در حالی که دل هاشان بیمناک است که به سوی پروردگارشان بازخواهند گشت.) [مؤمنون (۲۳): ۶۰] سپس حضرت فرمود: چه چیزی به آنان داده شده است؟ به خدا سوگند به آنان همراه فرمانبری، این محبت و ولایت داده شده است و در آن هراسان اند نه که هراسشان، از تردید باشد بلکه می ترسند که در محبت و فرمانبری از ما کوتاهی بکنند.

[۳۰۲۴]۱۶- حکم سالم گفته است: مردمی به نزد آن حضرت آمدند و حضرت موعظه شان کرده، فرمودند: کسی از شما نیست

که بهشت و آنچه را در آن است و دوزخ و آنچه را در آن است به چشم ندیده باشد اگر این کتاب [قرآن] را راست می دانید.

[۳۰۲۵] ۱۷- سماعه گفته است: از حضرت ابو الحسن علیه السلام شنیدم می فرماید: نیکی زیاد را بسیار نشمارید و گناه اندک را کم نشمارید؛ زیرا گناهان اندک جمع شده، بسیار می گردند. و از خدا در نماند تا با خودتان انصاف بورزید. به اطاعت خدا شتاب کنید، راستگو باشید و امانت را ادا کنید که همانا آن به سود شما است و در آنچه برای شما حلال نیست، داخل نشوید که به زیان شما است.

[۳۰۲۶] ۱۸- محمد مسلم گفته است: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: چه زیبا است نیکی پس از گناه و چه زشت است گناه پس از نیکی.

[۳۰۲۷] ۱۹- مردی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: شما در مدت هایی

ص: ۲۴۵

یحصد غبطه و من یزرع شراً یحصد ندامه و لكل زارع ما زرع و لا یسبق البطیء منكم حظّه و لا یدرك حریص ما لم یقدّر له، من أعطی خیراً فالله أعطاه و من وقى شراً فالله وقاه.

[۳۰۲۸] ۲۰- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن بعض أصحابه، عن الحسن بن علی بن أبی عثمان، عن واصل، عن عبد الله بن سنان، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

جاء رجل إلى أبی ذرّ فقال: یا أبا ذرّ، ما لنا نكره الموت؟ فقال: لأنکم عمرتم الدنیا و أخرجتم الآخره فتكرهون أن تنقلوا من عمران إلى خراب؛ فقال له: فكيف ترى قدومنا على الله؟ فقال: أما المحسن منكم فكالغائب يقدم على أهله و أما المسیء منكم فكالآبق یردّ علی مولاه، قال: فكيف ترى حالنا عند الله؟ قال: اعرضوا أعمالکم علی الكتاب، إن الله یقول: إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ؛ قال: فقال الرجل: فأین رحمه الله؟ قال: رحمه الله قریب من المحسنین. قال أبو عبد الله علیه السلام: وكتب رجل إلى أبی ذرّ رضی الله عنه: یا أبا ذرّ، أظرفنی بشیء من العلم، فكتب إليه أن العلم كثير و لكن إن قدرت أن لا تسیء إلى من تحبه فافعل، قال: فقال له الرجل: و هل رأیت أحدا یسیء إلى من یحبه؟ فقال له: نعم، نفسک أحبّ الأنفس إليك فإذا أنت عصیت الله فقد أسأت إليها.

[۳۰۲۹] ۲۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عیسی، عن سماعه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

سمعتّه یقول: اصبروا علی طاعة الله و تصبّروا عن معصیه الله فإنّما الدنیا ساعه، فما مضی فلیس تجد له سرورا و لا حزنا و ما لم یأت فلیس تعرفه،

ص: ۲۴۶

معلوم و روزگاری اندک شمار هستید در حالی که مرگ ناگهانی می آید. هر کس نیکی بکارد، غبطه می درود و هر کس بدی

بکار، پشیمانی می درود. و برای هر کشتکاری همان چیزی است که کاشته است. آن که کندرو است بهره اش از او پیش نمی افتد و آزمند به آنچه برایش مقدر نیست دست نمی یابد. هر کس که به او نیکی ای داده شده، خدا به او داده است و هر کس که از بدی نگاه داشته می شود خدا او را نگاه می دارد.

[۳۰۲۸] ۲۰- عبد الله سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مردی به نزد ابو ذر آمده، گفت: ای ابو ذر چرا ما مرگ را نمی پسندیم؟ او گفت: زیرا شما دنیا را آباد ساخته، آخرت تان را خراب کرده اید بنابراین نمی پسندید که از آبادی به خرابی کوچ کنید. آن مرد گفت: و رودمان به پیشگاه خدا را چگونه می بینی؟ ابو ذر گفت: نیکو کار تان همچون سفر کرده ای است که به سوی خانواده اش باز می گردد و بدکار تان همچون بنده ای فراری است که به نزد سرورش باز گردانده می شود. او گفت: احوالمان را در نزد خداوند چگونه می بینی؟ گفت: اعمالتان را بر این کتاب عرضه کنید که خداوند می فرماید: (همانا نیکان در نعمت ها هستند.

و همانا گنهکاران در دوزخ اند.) [انفطار (۸۲): ۱۳ و ۱۴] آن مرد گفت: پس رحمت خداوند کجا قرار می گیرد؟ ابو ذر گفت: رحمت خداوند به نیکو کاران نزدیک است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: و مردی به ابو ذر - خدایش از او خرسند باد - نوشت: ای ابو ذر چیز تازه ای از علم به من عرضه کن. ابو ذر به او نوشت که همانا علم بسیار است ولی اگر توانستی به آن که دوستش داری بدی نکنی، چنان بکن.

آن مرد به او گفت: مگر تو کسی را دیده ای که به آن که دوستش دارد بدی کند؟ ابو ذر گفت: بله، جان تو محبوب ترین جان ها در نزد تو است و وقتی تو خدا را نافرمانی کنی، به او بدی کرده ای.

[۳۰۲۹] ۲۱- سماعه گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: به فرمانبری از خدا شکیبایی کنید و به نافرمانی نکردن از خدا تاب بیاورید که دنیا ساعتی بیش نیست. آنچه سپری شده، نه شادمانی و نه اندوه دارد و آنچه نیامده آن را نمی شناسید.

ص: ۲۴۷

فاصبر علی تلك الشاعه التي أنت فيها فكأنك قد اغتبطت.

[۳۰۳۰] ۲۲- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال الخضر لموسى عليهما السلام: يا موسى، إن أصلح يوميك العذی هو أملك فانظر أي يوم هو و أعد له الجواب فإنك موقوف و مسئول و خذ موعظتك من الدهر فإن الدهر طويل قصير، فاعمل كأنك تری ثواب عملك ليكون أطمع لك في الآخرة فإن ما هو آت من الدنيا كما هو قد ولى منها.

[۳۰۳۱] ۲۳- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن يعقوب بن يزيد، عن عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قيل لأمير المؤمنين عليه السلام: عظنا و أوجز، فقال: الدنيا حلالها حساب و حرامها عقاب و أنى لكم بالروح و لما تأسوا بسنه نبيكم

تطلبون ما يطغىكم و لا ترضون ما يكفيكم.

باب من يعيب الناس

[۳۰۳۲]۱-علی بن ابراهیم، عن ابيه و عدّه من اصحابنا، عن سهل بن زیاد جميعا، عن ابن ابي نجران، عن عاصم بن حميد، عن ابي حمزه الثمالي، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

إنّ أسرع الخير ثوبا البرّ و إنّ أسرع الشرّ عقوبه البغي و كفى بالمرء عيبا أن يبصر من الناس ما يعمي عنه من نفسه أو يعير الناس بما لا يستطيع تركه أو يؤذی جليسه بما لا يعنيه.

[۳۰۳۳]۲-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن

ص: ۲۴۸

پس بر این یک ساعتی که در آن هستید، شکیبایی کنید تا خرسند گردید.

[۳۰۳۰]۲۲-مردی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت خضر به موسی علیهما السلام گفت: ای موسی بهترین روز تو همان است که در پیش روی تو است پس بین که آن کدام روز است و پاسخ آن روز را آماده کن؛ زیرا تو را می ایستاندند و می پرسند. و پند روزگار را دریاب که روزگار هم دراز و هم کوتاه است. و چنان عمل کن که گویا پاداش عملت را می بینی تا تو را به آخرت آزمندتر کند؛ زیرا دنیایی که روی می آورد همان است که پشت کرده بود.

[۳۰۳۱]۲۳-مردی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که به امیر مؤمنان علیه السلام گفتند: ما را اندرز ده ولی کوتاه بگو. فرمود: حلال دنیا حساب دارد و حرامش، کیفر. شما کجا آسوده گردید وقتی به سنت پیامبران اقتدا نکرده اید. به دنبال چیزی می روید که سرکش تان می کند و به آنچه شما را بس است، خرسند نیستید.

درباره کسی که از مردم عیب جویی می کند

[۳۰۳۲]۱-ابو حمزه ثمالی روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: همانا شتابان ترین خیر به سوی پاداش، نیکی است و شتابان ترین بدی به سوی کیفر، ستم است. و برای مرد همین عیب بس که در مردم چیزی بیند که در خودش آن را نمی بیند یا مردم را برای آنچه خودش نمی تواند ترک کند نکوهش کند یا هم نشین خود را به سبب چیزی که به او مربوط نیست، آزار کند.

[۳۰۳۳]۲-ابو حمزه از حضرت سجّاد علیه السلام روایت کرده که رسول خدا-درود

ص: ۲۴۹

التّعمان، عن ابن مسکان، عن ابي حمزه قال:

سمعت علي بن الحسين عليهما السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: كفى بالمرء عيبا أن يبصر من الناس ما يعمى عليه من نفسه و أن يؤذى جلسيه بما لا يعنيه.

[۳۰۳۴] ۳- محمد بن يحيى، عن الحسين بن إسحاق، عن علي بن مهزيار، عن حماد بن عيسى، عن الحسين بن مختار، عن بعض أصحابه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

كفى بالمرء عيبا أن يتعرف من عيوب الناس ما يعمى عليه من أمر نفسه، أو يعيب على الناس أمرا هو فيه لا يستطيع التحول عنه إلى غيره، أو يؤذى جلسيه بما لا يعنيه.

[۳۰۳۵] ۴- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن أبي عبد الرحمن الأعرج و عمر بن أبان، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر و علي بن الحسين صلوات الله عليه قالوا:

إن أسرع الخير ثوبا البر و أسرع الشر عقوبه البغي و كفى بالمرء عيبا أن ينظر في عيوب غيره ما يعمى عليه من عيب نفسه أو يؤذى جلسيه بما لا يعنيه أو ينهى الناس عما لا يستطيع تركه

باب أنه لا يؤاخذ المسلم بما عمل في الجاهلية

[۳۰۳۶] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن أبي عبيده، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن ناسا أتوا رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم بعد ما أسلموا فقالوا: يا رسول الله، أيؤخذ الرجل منا بما كان عمل في الجاهلية بعد إسلامه؟ فقال لهم رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم:

من حسن إسلامه و صح يقين إيمانه لم يؤاخذ الله تبارك و تعالى بما عمل

ص: ۲۵۰

خدا بر او و خاندانش باد- فرمودند: برای مرد همین عیب بس که در مردم چیزی ببیند که همان را در خودش نمی بیند و با چیزی که به او مربوط نیست هم نشین اش را آزار کند.

[۳۰۳۴] ۳- یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: برای مرد همین عیب بس که عیب های مردم را جست و جو کند و همان را در خودش نبیند یا بر مردم چیزی را عیب بگیرد که در خود او هست و نمی تواند از آن بازگردد، یا هم نشین اش را با چیزی که به او مربوط نیست آزار کند.

[۳۰۳۵] ۴- ابو حمزه روایت کرده که حضرت باقر و سجاد علیهما السلام فرمودند: همانا شتابان ترین خیر به سوی پاداش نیکی است و شتابان ترین بدی به کیفر، ستم است. و برای مرد همین عیب بس که عیب های دیگران را ببیند و عیب خودش را نبیند

یا هم نشین اش را با آنچه به او مربوط نیست آزار کند یا مردم را از چیزی بازدارد که خودش نمی تواند آن را ترک کند.

مسلمان برای آنچه در جاهلیت کرده، گرفتار نمی شود

[۳۰۳۶]۱- ابو عبیده از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که مردمی پس از این که اسلام آوردند به نزد رسول خدا آمده، عرض کردند: ای رسول خدا آیا کسی از ما پس از اسلام آوردنش برای آنچه در جاهلیت انجام داده گرفتار می شود؟ رسول خدا به آنان فرمود: هر کس که اسلامش نیکو باشد و یقین ایمانش درست، خداوند

ص: ۲۵۱

فی الجاهلیّهِ و من سَخفَ إسلامه و لم یصحَّ یقینَ إیمانهِ أخذهُ اللهُ تبارک و تعالیٰ بالأوّل و الآخر.

[۳۰۳۷]۱- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن القاسم بن محمّد الجوهری، عن المنقری، عن فضیل بن عیاض قال:

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الرّجل یحسن فی الإسلام أ یؤاخذ بما عمل فی الجاهلیّهِ؟ فقال: قال النّبی صلی الله علیه و اله و سلّم: من أحسن فی الإسلام لم یؤاخذ بما عمل فی الجاهلیّهِ و من أساء فی الإسلام أخذ بالأوّل و الآخر.

باب أنّ الکفر مع التّوبه لا یبطل العمل

[۳۰۳۸]۱- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن محبوب و غیره، عن العلاء بن رزین، عن محمّد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

من کان مؤمناً فعمل خیراً فی إیمانهِ ثمّ أصابته فتنه فکفر ثمّ تاب بعد کفره کتب له و حوسب بكلّ شیء کان عمله فی إیمانهِ و لا یبطله الکفر إذا تاب بعد کفره.

باب [المعافین من البلاء]

[۳۰۳۹]۱- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، عن أبیه جمیعاً، عن ابن محبوب [و غیره]، عن أبی حمزه، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ ضائن یضنّ بهم عن البلاء فیحییهم فی عافیهِ و یرزقهم فی عافیهِ و یمیتهم فی عافیهِ و یبعثهم فی عافیهِ و یسکنهم الجنّه فی عافیهِ.

[۳۰۴۰]۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عیسی، عن إسحاق بن عمّار، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

ص: ۲۵۲

پاک و والا- به سبب آنچه در جاهلیت انجام داده، او را گرفتار نمی کند. ولی هر کس که اسلامش سست و یقین ایمانش نادرست باشد، خداوند پاک و والا آغاز و پایانش را می گیرد.

[۳۰۳۷] ۲- فضیل عیاض گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره مردی که در اسلامش نیکو است پرسیدم: آیا او برای آنچه در جاهلیت کرده، گرفتار می شود؟ حضرت به نقل از پیامبر گرامی فرمودند: هر کس اسلامش نیکو باشد برای آنچه در جاهلیت انجام داده، گرفتار نمی شود ولی هر کس که بد اسلام باشد به آغاز و پایانش گرفتار می شود.

همانا کفر با توبه، عمل را باطل نمی کند

[۳۰۳۸] ۱- محمّد مسلم روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: هر کس مؤمن باشد و در حال ایمان عمل خیری بکند، سپس دچار فتنه ای گردد و کافر شده، آن گاه پس از کفرش، توبه کند، برایش نوشته می شود و هر چیزی که در حال ایمانش کرده، حساب می شود یعنی کفر آن را باطل نمی کند، اگر پس از کفرش توبه کند.

معاف شدگان از بلا

[۳۰۳۹] ۱- ابو حمزه روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: همانا برای خداوند عزّتمند خاصّگانی است که به سبب آنان بلا را بازمی دارد تا در سلامت زندگانی شان دهد، در سلامت بمیراند در سلامت روزی شان دهد در سلامت برانگیزد و در سلامت در بهشت سکنایشان دهد.

[۳۰۴۰] ۲- اسحاق عمّار گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

ص: ۲۵۳

سمعته يقول: إنَّ الله عزَّ وجلَّ خلق خلقاً ضمَّ بهم عن البلاء. خلقهم في عافية و أحياهم في عافية و أماتهم في عافية و أدخلهم الجنَّة في عافية.

[۳۰۴۱] ۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه و عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد جميعاً، عن جعفر بن محمّد، عن ابن القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنَّ لله عزَّ وجلَّ ضنَّان من خلقه يغذوهم بنعمته و يحبوهم بعافيته و يدخلهم الجنَّة برحمته، تمرّ بهم بالبلايا و الفتن لا تضرّهم شيئاً.

باب ما رفع عن الأمّه

[۳۰۴۲] ۱- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن أبي داود المسترقّ قال: حدّثني عمرو بن مروان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: رفع عن أمّتي أربع خصال: خطأها و نسيانها و ما

أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَمْ يَطِيقُوا وَ ذَلِكَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «رَبَّنَا لَا تَوَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» وَ قَوْلُهُ: «إِلَّا مَنْ أَكْرَهُ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ».

[۳۰۴۳] ۲-الحسين بن محمد، عن محمد بن أحمد النهدي، رفعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: وضع عن أمتي تسع خصال: الخطأ و النسيان و ما لا يعلمون و ما لا يطيقون و ما اضطروا إليه و ما استكروهوا عليه و الطيره و الوسوسة في التفكير في الخلق و الحسد ما لم يظهر بلسان أو يد.

ص: ۲۵۴

همانا خداوند عزتمند آفریدگانی آفریده است که به سبب آنان بلا- را برطرف می کند که خداوند آنان را در سلامتی آفریده، در سلامتی زندگانی شان داده، در سلامتی میرانده و در سلامتی به بهشت داخلشان کرد.

[۳۰۴۱] ۳-بن قَدَّاح روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا خداوند در میان بندگانش خاصگانی دارد که آنان را با نعمتش غذا می دهد، با عافیت اش به آنان می بخشد، با رحمتش آنان را به بهشت می برد و بلاها و فتنه ها بر آنان می گذرد و زیان شان نمی رساند.

آنچه از اَمّت برداشته شده است

[۳۰۴۲] ۱-عمر و مروان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا - درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمودند: از اَمّت من چهار چیز برداشته شده است: اشتباه، فراموشی، آنچه بر آن وادار شده اند و آنچه توانایی ندارند.

چنان که خداوند عزتمند فرمود: (ای پروردگار ما اگر فراموش کرده، یا اشتباه کردیم ما را سرزنش نکن، ای پروردگار ما تکلیف سنگین بر ما قرار نده چنان که بر پیشینیان قرار دادی. پروردگارا آنچه ما تاب آن را نداریم بر ما مقرر نکن.) [بقره (۲):

۲۸۶] و آن جا که فرمود: (مگر کسی که وادار شده است ولی دلش به ایمان آرام است.) [نحل (۱۶): ۱۰۶].

[۳۰۴۳] ۲-محمد بن احمد نهدي در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرموده است: از اَمّت من نه چیز برداشته شد: اشتباه، فراموشی، آنچه نمی دانند، آنچه تاب نمی آورند، آنچه ناچار شده اند، آنچه وادار شده اند، فال بد، وسوسه اندیشه در آفرینش و حسد، تا وقتی که به زبان یا دست آشکار نکرده باشند.

ص: ۲۵۵

باب أَنَّ الْإِيمَانَ لَا يَضُرُّ مَعَهُ سَيِّئَةٌ وَ الْكُفْرَ لَا يَنْفَعُ مَعَهُ حَسَنَةٌ

[۳۰۴۴] ۱-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن یعقوب بن شعیب قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: هل لأحد على ما عمل ثواب على الله موجب إلا المؤمنين؟ قال: لا.

[۳۰۴۵] ۲- عنه، عن يونس، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال موسى للخضر عليهما السلام: قد تحزمت بصحبتك فأوصني، قال [له]: ألزم ما لا يضرك معه شيء كما لا ينفك مع غيره شيء.

[۳۰۴۶] ۳- عنه، عن يونس، عن ابن بكير، عن أبي أمية يوسف بن ثابت قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا يضرك مع الإيمان عمل ولا ينفع مع الكفر عمل، ألا ترى أنه قال: «و ما منعهم أن تقبل منهم نفقاتهم إلا أنهم كفروا بالله و برسوله... و ماتوا و هم كافرون.»

[۳۰۴۷] ۴- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن ثعلبه، عن أبي أمية يوسف بن ثابت بن أبي سعده، عن أبي عبد الله عليه السلام [قال]:

قال: الإيمان لا يضرك معه عمل و كذلك الكفر لا ينفع معه عمل.

[۳۰۴۸] ۵- أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن ذكره، عن عبيد بن زرار، عن محمد بن مارد قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: حديث روى لنا أنك قلت: إذا عرفت فاعمل ما شئت؟ فقال: قد قلت ذلك، قال: قلت: و إن زنوا أو سرقوا أو شربوا الخمر؟ فقال لي: إنا لله و إنا إليه راجعون و الله ما أنصفونا أن نكون أخذنا بالعمل

ص: ۲۵۶

باب «همانا هیچ گناهی با وجود ایمان زیان نمی رساند و هیچ نیکی ای با وجود کفر سود ندارد»

[۳۰۴۴] ۱- یعقوب شعیب گفت: من به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا جز درباره مؤمنان برای کسی که عملی می کند، پاداشی به عهده خداوند است؟ فرمودند: نه.

[۳۰۴۵] ۲- یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

موسی به خضر علیهما السلام گفت: اکنون که از همراهی با تو منع شدم به من سفارشی کن.

خضر به او گفت: همیشه با چیزی که با وجود آن هیچ چیز به تو زیان نمی رساند، همراه باش، چنان که با جز آن هیچ چیزی به تو سود نمی رساند.

[۳۰۴۶] ۳- ابو امیّه یوسف ثابت گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هیچ عملی با وجود ایمان زیان نمی رساند و هیچ عملی هم با وجود کفر سودمند نیست. آیا نمی بینی که خداوند فرموده است: (و چه چیزی آنان را باز داشت که

بخشش هاشان پذیرفته نشود جز این که به خدا و فرستاده اش کفر ورزیدند...

و مردند در حالی که کافر بودند.)

[۳۰۴۷]-۴- ابو امیّه یوسف ثابت روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

هیچ عملی با وجود ایمان زیان نمی رساند چنان که هیچ عملی با وجود کفر سودمند نیست.

[۳۰۴۸]-۵- محمّد مارد گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: برای ما حدیثی روایت شده که شما فرموده اید: چون معرفت یافتی، هرچه خواستی بکن؟ حضرت فرمودند: آن را گفته ام. من عرض کردم: فرموده ای: و اگرچه زنا کنند یا دزدی کنند یا شراب بنوشند؟ به من فرمودند: انا لله و انا الیه راجعون.

به خدا سوگند انصاف نکردند، در این که ما به عملمان گرفتار شویم و از آنان

ص: ۲۵۷

و وضع عنهم؛ إنّما قلت: إذا عرفت فاعمل ما شئت من قليل الخیر و كثيره فإنه يقبل منك.

[۳۰۴۹]-۶- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن محمد بن الزّیّان بن الصّلت، رفعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السلام كثيرا ما يقول في خطبته: يا أيها الناس، دينكم دينكم فإنّ السيّئته فيه خير من الحسنه في غيره و السيّئته فيه تغفر و الحسنه في غيره لا تقبل.

هذا آخر كتاب الإيمان و الكفر و الطّاعات و المعاصی من كتاب الكافي و الحمد لله وحده و صلّى الله على محمّد و آله.

ص: ۲۵۸

برطرف شود. من گفته ام: چون معرفت یافتی هر آنچه خواستی از نیکی اندک و بسیار بکن. که از تو پذیرفته می شود.

[۳۰۴۹]-۶- محمّد بن ریّان صلت در حدیثی بی سند از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام بسیار در خطبه هایش می فرمود: ای مردم دین تان، دین تان. که گناه در آن بهتر از نیکی در جز آن است. گناه در دین آمرزیده می شود ولی نیکی در غیر دین پذیرفته نمی شود.

این پایان کتاب ایمان و کفر و فرمانبری و نافرمانی از کتاب کافی است.

و سپاس برای خداوند یگانه است. و درود خدا بر محمّد و خاندانش.

ص: ۲۵۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كِتَابُ الدَّعَاءِ بَابُ فَضْلِ الدَّعَاءِ وَالْحَثِّ عَلَيْهِ

[۳۰۵۰] ۱-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زراره، عن ابي جعفر عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَكِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ، قال: هو الدعاء و أفضل العباده الدعاء، قلت: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ»؟ قال: الأواه هو الدعاء.

[۳۰۵۱] ۲-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل و ابن محبوب جميعا، عن حنان بن سدير، عن ابيه قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: أي العباده أفضل؟ فقال: ما من شيء أفضل عند الله عزَّ و جلَّ من أن يستل و يطلب ممَّا عنده و ما أحد أبغض إلى الله عزَّ و جلَّ ممَّن يستكبر عن عبادته و لا يسأل ما عنده.

[۳۰۵۲] ۳-أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن ميسر بن عبد العزيز، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

قال لي: يا ميسر، ادع و لا تقل: إِنَّ الأمر قد فرغ منه، إِنَّ عند الله عزَّ و جلَّ منزله لا تنال إلا بمسأله و لو أَنَّ عبدا سدَّ فاه و لم يسأل لم يعط شيئا فسل تعط، يا ميسر إِنَّه ليس من باب يقرع إلا يوشك أن يفتح لصاحبه.

ص: ۲۶۰

به نام خداوند رحمتگر مهربان

کتاب دعا بابی درباره فضیلت دعا و تشویق کردن و برانگیختن دیگران بر آن

اشاره

[۳۰۵۰] ۱-زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که فرموده: خدای عزتمند و شکوهمند فرماید: «همانا آنان که از عبادت و پرستش من سر، فراز دارند و سرکشی کنند زودا که خوار و سرافکننده به دوزخ در آیند» [غافر (۴۰): آیه ۶۰] حضرت فرمود:

مقصود از عبادت دعاست. و برترین عبادت دعا است. عرض کردم: مقصود از «آه کننده» در این آیه چیست که خداوند می فرماید: «همانا ابراهیم بسیار آه کننده [از ترس خدا] و بردبار بود» [توبه (۹): آیه ۱۱۴]؟ فرمود: آه کننده یعنی بسیار دعاکننده به درگاه پروردگار.

[۳۰۵۱] ۲-سدير گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: کدام عبادت برتر و فضیلت مندتر است؟ فرمود: چیزی نزد خداوند عزتمند و شکوهمند بهتر و برتر از این نباشد که [بندگان] از او درخواست کنند و از آنچه نزد او است بخواهند، و کسی نزد خدای عزتمند و شکوهمند دشمن روی تر از آن کسی نباشد که از عبادت او سرباز زند و روی برتابد و آنچه نزد او است درخواست نکند.

[۳۰۵۲]۳- میسر بن عبد العزیز گوید: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: ای میسر! دعا کن و مگو که کار از کار گذشته است [برآورده شدنش از کف رفته است و دعا اثری ندارد]. همانا نزد خدای عزّتمند و شکوهمند جایگاهی است که بندگان به آن نرسند جز به درخواست و خواهش [از خداوند]. و اگر بنده ای دهان خود را ببندد و درخواست نکند چیزی به او داده نشود. پس درخواست کن تا به تو داده شود، ای میسر، هیچ دری نباشد که کوبیده شود جز آنکه امید آن رود که آن در بر روی کوبنده گشوده گردد.

ص: ۲۶۱

[۳۰۵۳]۴- حمید بن زیاد، عن الخشّاب، عن ابن بَقّاح، عن معاذ، عن عمرو بن جمیع، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من لم يسأل الله عزّ و جلّ من فضله [فقد] افتقر.

[۳۰۵۴]۵- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حمّاد بن عیسی، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتہ يقول: ادع و لا- تقل: قد فرغ من الأمر، فإنّ الدّعاء هو العبادة إنّ الله عزّ و جلّ يقول: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ و قال: «ادعوني أستجب لكم».

[۳۰۵۵]۶- أبو علی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن أبي نجران، عن سيف التّمّار قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: عليكم بالدّعاء فإنّكم لا تقرّبون بمثله و لا تتركوا صغيره لصغيرها أن تدعوا بها، إنّ صاحب الصّغار هو صاحب الكبار.

[۳۰۵۶]۷- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسين بن سعید، عن النّضر بن سويد، عن القاسم بن سلیمان، عن عبيد بن زرارہ، عن أبيه، عن رجل قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: الدّعاء هو العبادة التي قال الله عزّ و جلّ: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي الآية، ادع الله عزّ و جلّ و لا تقل: إنّ الأمر قد فرغ منه. قال زرارہ: إنّما یعنی لا يمنعك إيمانك بالقضاء و القدر أن تبالغ بالدّعاء و تجتهد فيه أو كما قال.

[۳۰۵۷]۸- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن جعفر بن محمد الأشعری، عن ابن القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۲۶۲

[۳۰۵۳]۴- و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هر که از فضل خدای عزّتمند و شکوهمند درخواست نکند به فقر و تنگدستی درافتد.

[۳۰۵۴]۵- حمّاد بن عیسی گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود:

دعا کن و مگو کار از کار گذشته است؛ زیرا دعا همان عبادت است و خدای عزتمند و شکوهمند فرماید: «همانا آنان که از عبادت و پرستش من سرکشند زودا که خوار و سرافکننده به دوزخ درآیند» [غافر (۴۰): آیه ۶۰] و نیز فرموده است: «مرا بخوانید تا پاسخ گویم» [غافر (۴۰): آیه ۶۰]

[۳۰۵۵] ۶- سیف تمار گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود: بر شما باد به دعانمودن؛ زیرا با چیزی مانند آن به خدا نزدیک نشوید. و درخواست هیچ خواسته خردی را به خاطر خردی اش وانرھید؛ زیرا آن کس که [برآورده کرده] خواسته های کوچک به دست او است همان کس است که [برآورده کردن] خواسته های بزرگ دست او است.

[۳۰۵۶] ۷- و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: دعا همان عبادتی است که خدای عزتمند و شکوهمند فرموده است: «و همانا آنان که از عبادت و پرستش من سرکشند... تا پایان آیه». خدای را بخوان [و دعا کن] و مگو که کار از کار گذشته است. زراره گوید: مقصود آن حضرت این است که عقیده تو به قضا و قدر تو را از پافشاری در دعا و تلاش در [دستیابی به] آن باز ندارد- و یا اینکه زراره سخنی مانند این گفت.

[۳۰۵۷] ۸- و نیز امام صادق علیه السّلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام فرماید: محبوبترین

ص: ۲۶۳

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أحب الأعمال إلى الله عزّ وجلّ في الأرض الدعاء و أفضل العبادة العفاف، قال: و كان أمير المؤمنين عليه السّلام رجلاً دعاء

باب أنّ الدعاء سلاح المؤمن

[۳۰۵۸] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن فضالة بن أيوب، عن السيّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: الدعاء سلاح المؤمن و عمود الدّين و نور السّماوات و الأرض.

[۳۰۵۹] ۲- و بهذا الإسناد قال: قال أمير المؤمنين عليه السّلام:

الدّعاء مفاتيح النّجاح و مقاليد الفلاح و خير الدّعاء ما صدر عن صدر نقىّ و قلب تقىّ؛ و فى المناجاة سبب النّجاه و بالإخلاص يكون الخلاص، فإذا اشتدّ الفزع فإلى الله المفرع.

[۳۰۶۰] ۳- و بإسناده قال: قال النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم:

ألا أدلّكم على سلاح ينجيكم من أعدائكم و يدرّ أرزاقكم؟ قالوا: بلى، قال: تدعون ربّكم بالليل و النهار فإنّ سلاح المؤمن الدّعاء.

[۳۰۶۱] ۴- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعريّ، عن ابن القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: قال

أمیر المؤمنین علیه السلام:

الدعاء ترس المؤمن و متى تكثر قرع الباب يفتح لك.

[۳۰۶۲] ۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن بعض أصحابنا، عن الرضا عليه السلام أنه كان يقول لأصحابه:

عليكم بسلاح الأنبياء، فقيل: و ما سلاح الأنبياء؟ قال: الدعاء.

ص: ۲۶۴

کارها در روی زمین برای خدای عزتمند و شکوهمند دعا است، و برترین عبادت، پرهیزکاری و پارسایی است و امیر مؤمنان علیه السلام مردی بسیار دعاکننده بود.

بابی درباره اینکه دعا، سلاح مؤمن است

[۳۰۵۸] ۱- امام صادق علیه السلام فرمود که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرموده است: دعا سلاح مؤمن و ستون دین و پرتوی آسمان ها و زمین است.

[۳۰۵۹] ۲- و نیز فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: دعا کلیدهای نجات و گنجینه های رستگاری است. و برترین و فضیلت مندترین دعا، دعایی است که از سینه پاک و دلی پرهیزکار برآید. و راه نجات در زمزمه و مناجات با خدا است. و رهایی با پاکدلی و اخلاص به دست آید و چون بی تاب و بی قراری [فزونی گیرد و] سخت شود پناهگاه، خدا است.

[۳۰۶۰] ۳- و نیز فرمود: پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: آیا شما را به سلاحی راهنمایی نکنم که شما را از دشمنان رهایی دهد و روزی شما را بسیار سازد؟ عرض کردند:

چرا. فرمود: پروردگارتان را در شب و روز بخوانید؛ زیرا سلاح مؤمن، دعا است.

[۳۰۶۱] ۴- و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: دعا سپر مؤمن است و هرگاه دری را بسیار کوبیدی آن در به روی تو گشوده شود.

[۳۰۶۲] ۵- حضرت رضا علیه السلام همیشه به اصحاب خود می فرمود: بر شما باد به اسلحه پیامبران. به ایشان عرض کردند: اسلحه پیامبران چیست؟ فرمود: دعا.

ص: ۲۶۵

[۳۰۶۳] ۶- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن أبي سعيد الجلی قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ الدَّعاء أنفذ من السنان.

[٣٠٦٤] ٧- عنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الدَّعاء أنفذ من السنان الحديد.

باب أنَّ الدَّعاء يردُّ البلاء والقضاء

[٣٠٦٥] ١- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان قال:

سمعتَه يقول: إنَّ الدَّعاء يردُّ القضاء ينقضه كما ينقض السلك و قد أبرم إبراهيم.

[٣٠٦٦] ٢- عنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن عمر بن يزيد قال:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: إنَّ الدَّعاء يردُّ ما قد قدَّر و ما لم يقدِّر، قلت: و ما قد قدَّر عرفته فما لم يقدِّر؟ قال: حتَّى لا يكون.

[٣٠٦٧] ٣- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن بسطام الرّيات، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنَّ الدَّعاء يردُّ القضاء و قد نزل من السماء و قد أبرم إبراهيم.

[٣٠٦٨] ٤- محمد بن يحيى، عن محمد بن عيسى، عن أبي همام إسماعيل بن همام، عن الرضا عليه السلام قال:

ص: ٢٦٦

[٣٠٦٩] ٦- حضرت صادق عليه السلام فرمود: دعا از سر نيزه، فرورونده تر و نافذتر است.

[٣٠٦٤] ٧- و نيز آن حضرت عليه السلام فرمود: دعا از سر نيزه آهني نيزه، فرو رونده تر و نافذتر است.

بابي درباره اينکه دعا، بلا و قضا را باز می گرداند

[٣٠٦٥] ١- حماد بن عثمان گوید که معصوم عليه السلام می فرمود: همانا دعا قضا را باز گرداند و آن را از هم و اتابد و باز کند

همان طور که رشته نخ از هم باز شود اگر چه به سختی تابیده شده باشد.

[٣٠٦٦] ٢- عمر بن يزيد گوید: از حضرت کاظم عليه السلام شنيدم که می فرمود:

همانا دعا آن چه را مقدر شده و آن چه را مقدر نشده باز می گرداند. عرض کردم:

مقدر شده را دريافتم. مقدر نشده چيست؟ فرمود: [مقدر نشده آن است] که تقدیری درباره آن نشود.

[۳۰۶۷]۳- حضرت صادق علیه السلام فرمود: دعا قضایی را که از آسمان فرو فرستاده شده و استوار و پایدار گردیده بازگرداند.

[۳۰۶۸]۴- حضرت رضا علیه السلام فرمود که امام سجاد علیه السلام فرموده است: همانا دعا

ص: ۲۶۷

قال علی بن الحسین علیهما السلام: إنَّ الدَّعاءَ و البلاءَ لیترافقان إلى یوم القیامه، إنَّ الدَّعاءَ لیردَّ البلاءَ و قد أبرم إبراما.

[۳۰۶۹]۵- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن أبي الحسن علیه السلام قال:

كان علی بن الحسین علیهما السلام یقول: الدَّعاءُ یدفع البلاءَ النَّازلَ و ما لم ینزل.

[۳۰۷۰]۶- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حمّاد بن عیسی، عن حرّیز، عن زراره، عن أبي جعفر علیه السلام قال:

قال لی: ألا أدلّک علی شیء لم یستثن فیہ رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم؟ قلت: بلی، قال:

الدَّعاءُ یردُّ القضاءَ و قد أبرم إبراما و ضمّ أصابعه.

[۳۰۷۱]۷- الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن الوشاء، عن عبد الله بن سنان قال:

سمعت أبا عبد الله علیه السّلام یقول: الدَّعاءُ یردُّ القضاءَ بعد ما أبرم إبراما، فأكثر من الدَّعاءِ فإنّه مفتاح کلّ رحمه و نجاح کلّ حاجه و لا ینال ما عند الله عزّ و جلّ إلاّ بالدَّعاءِ و إنّه لیس باب یكثر قرعه إلاّ یوشک أن یفتح لصاحبه.

[۳۰۷۲]۸- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن أبي ولّاد قال:

قال أبو الحسن موسى علیه السّلام: علیکم بالدَّعاءِ فإنّ الدَّعاءَ لله و الطّلبُ إلى الله یردُّ البلاءَ و قد قدر و قضی و لم یبق إلاّ إمضاؤه، فإذا دعی الله عزّ و جلّ و سئل صرف البلاءَ صرفه.

[۳۰۷۳]۹- الحسین بن محمّد، رفعه، عن إسحاق بن عمّار قال: قال أبو عبد الله علیه السلام:

ص: ۲۶۸

و بلا تا روز رستاخیز با یکدیگر همراه باشند و همانا دعا بلایی را که استوار و پایدار گردیده بازگرداند.

[۳۰۶۹]۵- و نیز از حضرت رضا علیه السّلام روایت شده که فرمود: امام سجاد علیه السّلام می فرمود: دعا، بلایی را که فرو فرستاده شده و آنچه را که فرو فرستاده نشده بازگرداند.

[۳۰۷۰]۶- زراره گوید: حضرت باقر علیه السّلام به من فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی نکنم که پیامبر خدا صلّی الله علیه و

اله و سلم در آن استثنایی نموده است؟ عرض کردم:

چرا؟ فرمود: دعا است که قضایی را که استوار و پایدار گردیده باز گرداند [و برای نمایاندن و بیان نمودن سخن خویش] انگشتانش را به هم چسبانید- (یعنی شدت استواری قضا مانند این انگشتان به هم چسبیده باشد).

[۳۰۷۱]-۷- عبد الله بن سنان گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: دعا، قضای استوار شده را باز گرداند، پس بسیار دعا کن که دعا کلید هر رحمت و پیروزی در هر خواسته ای است، و به آن چه نزد خدای عزتمند و شکوهمند است جز به وسیله دعا دست نیابند و هیچ دری بسیار کوبیده نشود جز آنکه امید گشوده شدنش نزدیک شود.

[۳۰۷۲]-۸- ابو ولاد گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود: بر شما باد به دعانمودن؛ زیرا دعا به درگاه خداوند و خواستن از او، بلائی را که مقدر شده و [بر انجام آن] حکم شده، و جز اجرای آن چیزی نمانده، باز گرداند؛ پس چون خدای عزتمند و شکوهمند را خوانند و از او درخواست دارند، خداوند به یکباره بلا را باز گرداند.

[۳۰۷۳]-۹- اسحاق عمار گوید: حضرت صادق علیه السلام فرموده: همانا خدای

ص: ۲۶۹

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لِيُدْفِعَ بِالْدَّعَاءِ الْأَمْرَ الَّذِي عَلِمَهُ أَنْ يَدْعَى لَهُ فَيَسْتَجِيبُ وَ لَوْ لَا مَا وَفَّقَ الْعَبْدَ مِنْ ذَلِكَ الدَّعَاءِ لِأَصَابَهُ مِنْهُ مَا يَجْتَنُّهُ مِنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ.

باب أَنَّ الدَّعَاءَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ

[۳۰۷۴]-۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أسباط بن سالم، عن علاء بن كامل قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: عليك بالدعاء فإنه شفاء من كل داء.

باب أَنَّ مِنْ دَعَا اسْتَجِيبَ لَهُ

[۳۰۷۵]-۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن عليّ، عن عبد الله بن ميمون القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الدَّعَاءُ كَهْفُ الْإِجَابَةِ كَمَا أَنَّ السَّحَابَ كَهْفُ الْمَطَرِ.

[۳۰۷۶]-۲- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعريّ، عن ابن القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما أبرز عبد يده إلى الله العزيز الجبار إلا استحيا الله عزّ و جلّ أن يردها صفرا حتّى يجعل فيها من فضل رحمته ما يشاء، فإذا دعا أحدكم فلا يرده يده حتّى يمسح على وجهه و رأسه.

[۳۰۷۷] ۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

هل تعرفون طول البلاء من قصره؟ قلنا: لا، قال: إذا ألهم أحدكم [الدعاء

ص: ۲۷۰:

عزّتمند و شکوهمند آن چه [بلا] را که می داند اگر برای آن دعا کنند اجابت خواهد کرد، به وسیله دعا [آن بلا را] از روی زمین برمی داشت.

بابی دربارهٔ اینکه دعا، درمان هر دردی است

[۳۰۷۴] ۱- علاء بن کامل گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: بر تو باد به دعا نمودن؛ زیرا دعا نمودن درمان هر دردی است.

دربارهٔ اینکه هر که دعا کند بر آورده گردد

[۳۰۷۵] ۱- حضرت صادق علیه السلام فرمود: دعا مخزن و گنجینه بر آورده شدن و اجابت است آنسان که ابر، مخزن باران است.

[۳۰۷۶] ۲- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای دست به درگاه خدای عزّتمند توانا نگشاید جز این که خدای عزّتمند و شکوهمند شرم کند که آن را تهی باز گرداند تا اینکه از فزونی رحمت و بخشش خود، در آن بنهد، پس هرگاه یکی از شما دعا کرد دستش را برنگرداند تا آنگاه که آن را به سر و روی خود بکشد.

بابی دربارهٔ الهام شدن دعا بر دل مؤمن

اشاره

[۳۰۷۷] ۱- هشام بن سالم گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: آیا بلای درازناک را از بلای کوتاه [تشخیص می دهید و] می شناسید؟ عرض کردیم: نه. فرمود: چون

ص: ۲۷۱:

عند البلاء فاعلموا أنّ البلاء قصير.

[۳۰۷۸] ۲- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن أبي ولّاد قال:

قال أبو الحسن موسى عليه السلام: ما من بلاء ينزل على عبد مؤمن فيلهمه الله عزّ و جلّ الدعاء إلاّ كان كشف ذلك البلاء و

شیکا و ما من بلاء ينزل على عبد مؤمن فيمسك عن الدعاء إلا كان ذلك البلاء طويلا، فإذا نزل البلاء فعليكم بالدعاء و التضرع إلى الله عز و جلّ.

باب التقدّم في الدعاء

[۳۰۷۹] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من تقدّم في الدعاء استجيب له إذا نزل به البلاء و قالت الملائكة: صوت معروف و لم يحجب عن السّماء؛ و من لم يتقدّم في الدعاء لم يستجب له إذا نزل به البلاء و قالت الملائكة: إنّ ذا الصّوت لا نعرفه.

[۳۰۸۰] ۲- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن ابن سنان، عن عنبسه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من تخوّف [من] بلاء يصيبه فتقدّم فيه بالدعاء، لم يره الله عزّ و جلّ ذلك البلاء أبدا.

[۳۰۸۱] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهراّن، عن منصور بن يونس، عن هارون بن خارجه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ الدعاء في الرّخاء يستخرج الحوائج في البلاء.

ص: ۲۷۲

به گاه بلا به کسی (از شما) الهام شد که دعا کند بدانید که بی گمان بلا کوتاه است [و زودا که به سر آید].

[۳۰۷۸] ۲- ابو ولّاد گوید: حضرت امام کاظم علیه السّلام فرمود: هیچ بلایی بر بنده مؤمن فرود نیاید که خدای عزّتمند و شکوهمند بدو الهام کند که دعا نماید، جز اینکه سر آمدن آن بلا نزدیک باشد و هیچ بلایی بر بنده مؤمن فرود نیاید که آن مؤمن از دعا کردن خودداری کند جز اینکه آن بلا درازناک باشد، پس هر گاه بلا فرود آمد بر شما باد که به درگاه خدای عزّتمند و شکوهمند دعا و زاری کنید.

پیش دستی کردن در دعا نمودن پیش از فرارسیدن بلا

[۳۰۷۹] ۱- حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هر که در دعا نمودن پیش دستی کند [و پیوسته دعا کند و تنها به گاه بلا دعا نکند] چون بلایی بر او فرود آید دعایش [درباره برطرف شدن بلا] برآورده شود، و فرشتگان گویند: صدای آشنایی است و بالا رفتن صدای دعاگر را به آسمان باز ندارند، و کسی که در دعا نمودن پیشدستی نکند، چون بلایی بر او فرود آید دعایش [درباره برطرف شدن بلا] برآورده نشود، و فرشتگان گویند: ما صاحب صدا را نمی شناسیم.

[۳۰۸۰] ۲- و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: هر که بیم دارد که بلایی بدو رسد و پیش از در رسیدن آن بلا درباره [رفع] آن

بلا دعا کند خدای عزّتمند و شکوهمند هرگز آن بلا را بر او پدیدار نسازد.

[۳۰۸۱]۳-و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: دعا نمودن به گاه آسایش نیازها و خواسته های آدمی را در حال بلا و سختی برآورده می سازد.

ص: ۲۷۳

[۳۰۸۲]۴-عنه، عن عثمان بن عیسی، عن سماعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: من سرّه أن يستجاب له في الشّدّه فليكثر الدّعاء في الرّخاء.

[۳۰۸۳]۵-عنه، عن أبيه، عن عبید الله بن يحيى، عن رجل، عن عبد الحميد بن غوّاص الطّائى، عن محمّد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

كان جدّى يقول: تقدّموا في الدّعاء فإنّ العبد إذا كان دعاء فنزل به البلاء فدعا، قيل صوت معروف؛ وإذا لم يكن دعاء فنزل به بلاء فدعا، قيل: أين كنت قبل اليوم.

[۳۰۸۴]۶-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشاء، عن حدّثه، عن أبي الحسن الأوّل عليه السّلام قال:

كان عليّ بن الحسين عليهما السّلام يقول: الدّعاء بعد ما ينزل البلاء لا ينتفع [به].

باب اليقين في الدّعاء

[۳۰۸۵]۱-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن سليم الفراء، عن حدّثه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إذا دعوت فظنّ أنّ حاجتك بالباب.

باب الإقبال على الدّعاء

[۳۰۸۶]۱-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن سيف بن عميره، عن سليمان بن عمرو قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إنّ الله عزّ وجلّ لا يستجيب دعاء بظهر قلب ساه، فإذا دعوت فأقبل بقلبك ثمّ استيقن بالإجابة

[۳۰۸۷]۲-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعريّ،

ص: ۲۷۴

[۳۰۸۲]۴- و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: هر که از برآورده شدن دعایش به گناه سختی شادمان می شود باید در حال راحتی و آسایش بسیار دعا کند.

[۳۰۸۳]۵- محمد مسلم گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: جدّم می فرمود: در دعانمودن پیش دستی کنید (و پیش از آنکه به بلایی گرفتار آید دعا کنید)؛ زیرا چون بنده ای بسیار دعا کند و بلایی بر او فرود آید و بنده در پی بلا دعا کند، گفته شود: آواز آشنایی است، و چون بسیار دعا نکند و انسانی پیوسته دعا، نباشد و بلایی بر او فرود آید و در پی اش دعا کند به او گفته شود: تا به امروز کجا بودی؟

[۳۰۸۴]۶- امام کاظم علیه السّلام فرمود: پیوسته امام سجّاد علیه السّلام می فرمودند: دعا نمودن پس از فرود آمدن بلا سودی ندهد.

بابی درباره باورد داشتن بر آورده شدن دعا

[۳۰۸۵]۱- حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هر گاه دعانمودی گمان دار که خواسته ات بر در خانه است [و بر آورده شده است].

بابی درباره روی آوردن به دعا

[۳۰۸۶]۱- سلیمان بن عمرو گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام می فرمود:

خدای عزتمند و شکوهمند دعایی را که از دل فراموشی زده و غفلت مند بر آید بر آورده نسازد؛ پس هر گاه دعا کردی با دل خویش به دعا روی آر و به آن پرداز و یقین داشته باش که [خواسته ات] بر آورده می شود.

[۳۰۸۷]۲- حضرت صادق علیه السّلام فرمود که امیر مؤمنان علیه السّلام فرموده است: خدای

ص: ۲۷۵

عن ابن القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: لا يقبل الله عزّ و جلّ دعاء قلب لاه؛ و كان عليّ عليه السّلام يقول: إذا دعا أحدكم للميت فلا يدعو له و قلبه لاه عنه و لكن ليجتهد له في الدّعاء.

[۳۰۸۸]۳- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن بعض أصحابه، عن سيف بن عميرة، عن سليم الفراء، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إذا دعوت فأقبل بقلبك و ظنّ حاجتك بالباب.

[۳۰۸۹]۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن سيف بن عميره، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دَعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبِ قَاسٍ.

[۳۰۹۰]۵-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لَمَّا اسْتَسْقَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِيَدِهِ وَ رَدَّهَا: اللَّهُمَّ حَوالِنَا وَ لَا عَلَيْنَا، قَالَ: فَتَفَرَّقَ السَّيِّحَابُ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اسْتَسْقَيْتَ لَنَا فَلَمْ نَسْقِ ثُمَّ اسْتَسْقَيْتَ لَنَا فَسَقِينَا؟ قَالَ: إِنِّي دَعَوْتُ وَ لَيْسَ لِي فِي ذَلِكَ نِيَّةٌ ثُمَّ دَعَوْتُ وَ لِي فِي ذَلِكَ نِيَّةٌ.

باب الإلحاح في الدعاء و التثبث

[۳۰۹۱]۱-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حسين بن عطية، عن عبد العزيز الطويل قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ العبد إذا دعا لم يزل الله تبارك و تعالی فی حاجته ما لم يستعجل.

ص: ۲۷۶

عزتمند و شکوهمند دعای دل فراموشی زده و غفلت مند را نپذیرد و علی علیه السلام پیوسته می فرمود: چون یکی از شما برای مرده ای دعا کند در حالی که دلش از او غافل است دعا نکند، بلکه در دعانمودن بر او [پاکدلانه و آگاهانه] تلاش کند.

[۳۰۸۸]۳-امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه دعا کردی به دل توجه نما و گمان دار که خواسته ات بر در خانه است [و بر آورده شده است].

[۳۰۸۹]۴-حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی، خدای عزتمند و شکوهمند دعایی را که از دل سخت بر آید بر آورده نسازد.

[۳۰۹۰]۵-حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم باران طلبید و باران بر مردم باریدن گرفت آنسان که گفتند: غرق می شویم و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دست مبارک خویش [به ابرها] اشاره فرمود و آنها را باز گرداند، و فرمود: خدایا، بر پیرامون ما باران را فرود آر و باران را بر ما فرود نیاور. پس ابرها پراکنده شدند [و گرد شهر مدینه را حلقه وار گرفتند و بر پیرامون مدینه باریدند].

مسلمانان عرض کردند: ای پیامبر! یک بار دیگر نیز برای ما باران طلبیدی ولی باران بر ما باریدن نگرفت و دیگر بار که برای ما باران طلبیدی باران بر ما بارید؟ (چگونه چنین است؟) فرمود: من [نخستین بار] دعا کردم ولی تصمیم نداشتم [که طلب باران کنم]، پس آنگاه که دعا کردم تصمیم داشتم که باران بطلبم.

بابی دربارهٔ پافشاری نمودن در دعا و انتظار کشیدن برای برآورده شدن دعا

[۳۰۹۱]۱- حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همانا چون بنده دعا کند خدای فرازمند پیوسته در پی برآوردن خواستهٔ او است مادامی که آن بنده شتاب نکند.

ص: ۲۷۷

محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن أبی عمیر، عن حسین بن عطیة، عن عبد العزیز الطویل، عن أبی عبد الله علیه السّلام مثله.

[۳۰۹۲]۲- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی و علی بن إبراهیم، عن أبیه جمیعاً، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن سالم و حفص بن البختری و غیرهما، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

إنّ العبد إذا عجل فقام لحاجته يقول الله تبارک و تعالی: أما يعلم عبدی أنّی أنا الله الذی أفضی الحوائج؟

[۳۰۹۳]۳- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبی عمیر، عن سیف بن عمیره، عن محمد بن مروان، عن الولید بن عقبه الهجری قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام يقول: و الله لا یلخ عبد مؤمن علی الله عزّ و جلّ فی حاجته إلاّ قضاها له.

[۳۰۹۴]۴- عنه، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحجاج، عن حسان، عن أبی الصّبّاح، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ کره إلحاح النّاس بعضهم علی بعض فی المسأله و أحبّ ذلك لنفسه، إنّ الله عزّ و جلّ یحبّ أن یسأل و یطلب ما عنده.

[۳۰۹۵]۵- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن حسین الأحمسی، عن رجل، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

لا و الله لا یلخ عبد علی الله عزّ و جلّ إلاّ استجاب الله له.

[۳۰۹۶]۶- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن جعفر بن محمد الأشعری، عن ابن القدّاح، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم: رحم الله عبدا طلب من الله عزّ و جلّ حاجه فألخ فی

ص: ۲۷۸

[۳۰۹۲]۲- و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همانا چون بنده شتاب کند و در پی برآوردن خواستهٔ خویش برخیزد خدای فرازمند فرماید: آیا بنده من نمی داند که به راستی منم آن خدایی که حاجت ها و خواسته ها را برآورده می سازم؟

[۳۰۹۳]۳-ولید بن عقبه هجری گوید: شنیدم حضرت باقر علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند هیچ بنده ای در دعا نمودن به درگاه خدای عزّتمند و شکوهمند پافشاری نرزد جز اینکه خداوند خواسته اش را برآورد.

[۳۰۹۴]۴-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همانا خدای عزّتمند و شکوهمند خویش ندارد که مردم در خواهش نمودن از یکدیگر پافشاری ورزند ولی آن را برای خویش دوست دارد، خدای عزّتمند و شکوهمند دوست دارد که از او درخواست کنند و از آنچه نزد او است بخواهند.

[۳۰۹۵]۵-حضرت باقر علیه السّلام فرمود: نه، به خدا سوگند که هیچ بنده ای به درگاه خدای عزّتمند و شکوهمند پافشاری نرزد جز اینکه خداوند خواسته اش را برآورده سازد.

[۳۰۹۶]۶-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلّم فرمود: خدا بر بنده ای رحمت آرد که از خدای عزّتمند و شکوهمند درخواستی کند در دعا نمودن درباره

ص: ۲۷۹

الدّعاء استجیب له أو لم يستجب [له] أو تلا هذه الآية: «وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا».

باب تسمیه الحاجه فی الدّعاء

[۳۰۹۷]۱-علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن ابی عمیر، عن أبی عبد الله الفراء، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إنّ الله تبارک و تعالی يعلم ما یرید العبد إذا دعاه و لکنه یحبّ أن تبثّ إلیه الحوائج فإذا دعوت فسمّ حاجتک.

و فی حدیث آخر قال: قال: إنّ الله عزّ و جلّ یعلم حاجتک و ما ترید و لکن یحبّ أن تبثّ إلیه الحوائج.

باب إخفاء الدّعاء

[۳۰۹۸]۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن أبی همّام، إسماعیل بن همّام عن أبی الحسن الرضا علیه السّلام قال:

دعوه العبد سرّا دعوه واحده تعدل سبعین دعوه علانیه.

و فی روایه أخرى: دعوه تخفیها أفضل عند الله من سبعین دعوه تظهرها.

باب الأوقات و الحالات التي ترجی فیها الإجابہ

[۳۰۹۹]۱-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن یحیی بن ابراهیم بن أبی البلاد، عن أبیه، عن زید الشّحام قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: اطلبوا الدعاء في أربع ساعات: عند هبوب الرياح و زوال الأفياء و نزول القطر و أول قطره من دم القليل المؤمن فإن أبواب

ص: ٢٨٠

آن پافشاری ورزد، خواه برآورده شود خواه برآورده نشود. و این آیه را تلاوت فرمود:

«و پروردگرم را می خوانم، باشد که در خواندن پروردگرم سخت دل نباشم» [مریم (١٩): ٤٨]

بابی درباره نام بردن و برشمردن درخواست در دعا

[٣٠٩٧] ١- ابو عبد الله فراء گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون بنده به درگاه خدا دعا کند خدای فرازند می داند که بنده اش چه می خواهد. ولی دوست دارد که خواسته ها را آشکار و گسترده به درگاهش بیان دارند؛ پس هرگاه دعا کردی خواسته ات را نام ببر برشمار. و در حدیث دیگری گوید: که فرمود: خدای عزتمند و شکوهمند از خواسته تو آگاه است و می داند که تو چه می خواهی ولی دوست دارد که خواسته های (خود را) به درگاه او بیان نمایی.

بابی درباره نمان داشتن دعا

[٣٠٩٨] ١- حضرت رضا علیه السلام فرمود: یک دعای نهانی بنده برابر با هفتاد دعای آشکار است. و روایتی دیگر است که: یک دعای نهانی بهتر است در نزد خداوند از هفتاد دعای آشکار.

بابی [درباره] زمان ها و حالت هایی که امید برآورده شدن دعا در آنها می رود

[٣٠٩٩] ١- حضرت صادق علیه السلام فرمود: دعا را چهار هنگام [بخوانید و از خدا] بخواهید هنگام وزیدن بادهای، هنگام از میان رفتن سایه ها (یعنی هنگام ظهر)، هنگام

ص: ٢٨١

السماء تفتح عند هذه الأشياء.

[٣١٠٠] ٢- عنه، عن أبيه و غيره، عن القاسم بن عروه، عن أبي العباس فضل البقباق قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يستجاب الدعاء في أربعة مواطن في الوتر و بعد الفجر و بعد الظهر و بعد المغرب.

[٣١٠١] ٣- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: اغتتموا الدعاء عند أربع: عند قراءة القرآن و عند الأذان و عند نزول الغيث و عند التقاء الصيغتين للشهادة.

[۳۱۰۲]۴-علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن جمیل بن درّاج، عن عبد الله بن عطاء، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

كان أبی إذا كانت له إلى الله حاجة طلبها في هذه الساعة، یعنی زوال الشمس.

[۳۱۰۳]۵-عنه، عن أبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن حسین بن المختار، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إذا رُق أحدکم فليدع، فإنّ القلب لا یرقّ حتّى یخلص.

[۳۱۰۴]۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن شریف بن سابق، عن الفضل بن أبی قرّه، عن أبی عبد الله علیه

السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم: خیر وقت دعوتکم الله عزّ و جلّ فیہ الأسحار و تلا- هذه الآیه فی قول یعقوب علیه السلام: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي [و] قال: أخرهم إلى السحر.

ص: ۲۸۲

فرود آمدن باران، و هنگام فروریختن نخستین قطره خون مؤمن [در راه خدا]؛ زیرا به هنگام پیش آمدن این چیزها درهای آسمان گشوده شود.

[۳۱۰۰]۲- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: دعا در چهار هنگام بر آورده شود:

در نماز و پس از سپیده دم و پس از ظهر و پس از مغرب.

[۳۱۰۱]۳- حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: دعا را به هنگام چهار چیز غنیمت

شمارید: هنگام تلاوت قرآن، و هنگام سردادن اذان، هنگام فروباریدن باران، و هنگام رویارویی دو صف [از مؤمنان و کافران برای نبرد و شهادت].

[۳۱۰۲]۴- حضرت باقر علیه السلام فرمود: هرگاه پدرم به درگاه خداوند خواسته ای داشت در این ساعت آن را می خواست-

یعنی به گاه زوال خورشید-

[۳۱۰۳]۵- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هرگاه یکی از شما نرم دل شد در آن حال دعا کند، زیرا دل تا پاک نشود نرم

نگردد.

[۳۱۰۴]۶- حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلّى الله علیه و اله و سلّم فرموده است:

نیکوترین هنگامی که در آن هنگام می توانید خدای عزّتمند و شکوهمند را بخوانید سحر گاهان است، و این آیه را که درباره

سخن حضرت یعقوب علیه السلام است تلاوت فرمود «به زودی برای شما از پروردگار خویش آمرزش خواهم خواست»

[یوسف (۱۲): ۹۸]. [و] فرمود: [دعا نمودن بر آنها را] تا سحر به تأخیر انداخت.

ص: ۲۸۳

[۳۱۰۵] ۷-الحسین بن محمد، عن أحمد بن إسحاق، عن سعدان بن مسلم، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أبي إذا طلب الحاجة طلبها عند زوال الشمس، فإذا أراد ذلك قدم شيئاً فتصدق به و شم شيئاً من طيب و راح إلى المسجد و دعا في حاجته بما شاء الله.

[۳۱۰۶] ۸-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن علي بن حديد، رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا اقشعرت جلدك و دمعت عيناك. فدونك، دونك فقد قصد قصدك

قال: و رواه محمد بن إسماعيل، عن أبي إسماعيل السراج، عن محمد بن أبي حمزه، عن سعيد مثله.

[۳۱۰۷] ۹-عنه، عن الجاموراني، عن الحسن بن علي بن أبي حمزه، عن صندل، عن أبي الصيbach الكناني، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن الله عز و جل يحب من عباده المؤمنين كل [عبد] دعاء، فعليكم بالدعاء في السحر إلى طلوع الشمس فإنها ساعه تفتح فيها أبواب السماء و تقسم فيها الأرزاق و تقضى فيها الحوائج العظام.

[۳۱۰۸] ۱۰-علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن في الليل لساعه ما يوافقها عبد مسلم ثم يصلي و يدعو الله عز و جل فيها إلا استجاب له، في كل ليلة، قلت: أصلحك الله و أي ساعه هي من الليل؟ قال: إذا مضى نصف الليل و هي السدس الأول من أول النصف.

ص: ۲۸۴

[۳۱۰۵] ۷-حضرت صادق عليه السلام فرمود: هرگاه پدرم درخواستی از خدا می طلبید آن را هنگام ظهر طلب می کرد، و چون آهنگ دعا می نمود چیزی می آورد و صدقه می داد. و اندکی عطر می زد و روانه مسجد می شد و برای [بر آورده شدن] خواسته خویش به آنچه خدا می خواست دعا می کرد.

[۳۱۰۶] ۸-و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هرگاه پیکرت به لرزه افتاد و دیدگانت گریان شد پس در این هنگام به خود بپرداز؛ [و خواسته خویش را از خدا بگیر] که به خواسته تو توجهی شده است.

[۳۱۰۷] ۹-حضرت باقر علیه السلام فرمود: خدای عزتمند و شکوهمند از میان بندگان مؤمنش بنده ای را دوست دارد که بسیار دعا کند، پس بر شما باد که از هنگام سحر تا دمیدن آفتاب دعا کنید؛ زیرا آن هنگامی است که درهای آسمان در آن هنگام

گشوده می گردد و روزی ها در آن هنگام تقسیم می شود، و خواسته های بزرگ برآورده می شود.

[۳۱۰۸] ۱۰- عمر بن اذینه گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود:

همانا شب هنگام را ساعتی باشد که بنده مسلمان آن را دریابد که در آن ساعت نماز گزارد و خدای عزّتمند و شکوهمند را در آن ساعت بخواند جز اینکه برآورده شود.

و این ساعت در هر شب هست. عرض کردم: خدایت خیر و نیکی دهد! آن ساعت چه هنگام از شب است؟ فرمود: هنگامی که نیمی از شب بگذرد، که یک ششم نخست از آغاز نیمه شب است.

ص: ۲۸۵

باب الرّغبة و الرّهبه و التّضرّع و التّبّتل و الابتهاال و الاستعاذه و المسأله

[۳۱۰۹] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن سيف بن عميره، عن أبي إسحاق، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الرّغبه أن تستقبل بطن كفيك إلى السماء و الرّهبه أن تجعل ظهر كفيك إلى السماء. و قوله: وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا قال: الدّعاء بإصبع واحده تشير بها و التّضرّع تشير بإصبعيك و تحرّكهما و الابتهاال رفع اليدين و تمدّهما و ذلك عند الدّمعه، ثم ادع.

[۳۱۱۰] ۲- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: فَمَا اسْتِكَانُوا لِربِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ فقال: الاستكانه هو الخضوع و التّضرّع هو رفع اليدين و التّضرّع بهما.

[۳۱۱۱] ۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن خالد و الحسين بن سعيد جميعا، عن النّضر بن سويد، عن يحيى الحلبيّ، عن أبي خالد، عن مروك بن يّاع اللؤلؤ، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ذكر الرّغبه و أبرز باطن راحتيه إلى السّماء و هكذا الرّهبه و جعل ظهر كفيّ إلى السّماء و هكذا التّضرّع و حرّك أصابعه يمينا و شمالا. و هكذا التّبّتل و يرفع أصابعه مرّه و يضعها مرّه و هكذا الابتهاال و مدّ يده تلقاء وجهه إلى القبله و لا يبتهل حتّى تجرى الدّمعه.

[۳۱۱۲] ۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن فضاله، عن العلاء، عن محمد بن مسلم قال:

ص: ۲۸۶

بابی درباره آرزومندی، و بیمناکی، و ناله گری، و از همه گسستگی و به خدا پیوستگی، و زاری نمودن و پناهندگی به خدا و خواهش نمودن از خدا

[۳۱۰۹]۱- ابو اسحاق می گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: رغبت و آرزومندی آن است که کف دو دست خویش را به سوی آسمان بداری و رهبت و بیمناکی آن است که پشت دستهایت را به سوی آسمان بداری.

و[بنابر]سخن خداوند که «از همه گسسته و به او پیوسته شو» [مزمل (۷۳): ۸]

فرمود: ... و از همه گسستگی و به خدا پیوستگی، دعا کردن به یک انگشت است که بدان اشاره کنی و تضرع و ناله گری این است که با دو انگشت اشاره کنی و آن دو را حرکت دهی، و ابتهاج و زاری نمودن [به درگاه خدا] بر فراز بردن هر دو دست و کشیدن آنها است، و این، به هنگام اشک ریختن است و پس آنگاه دعا کن.

[۳۱۱۰]۲- محمد مسلم گوید: از حضرت باقر علیه السلام درباره سخن خدای عزّتمند و شکوهمند پرسیدم که [فرموده است]: «در برابر پروردگارشان خاکساری و زاری نکردند» [مؤمنون (۲۳): ۷۶] فرمود: استکانت همان خاکساری است و تضرع و زاری نمودن، بر فراز بردن هر دو دست و زاری کردن با آنها است.

[۳۱۱۱]۳- حضرت صادق علیه السلام رغبت را بیان نمود و درون دو کف دست هایش خویش را به سوی آسمان گشود.

و رهبت و بیمناکی نیز بدینسان است. و پشت دو دست را به سوی آسمان نهاد. و تضرع و ناله گری نیز این گونه است: و انگشتانش را به راست و چپ گردانید. و تبّتل و از همه گسستگی و به خدا پیوستگی چنین است:

و انگشتانش را یک بار بالا می برد و یک بار پایین می آورد، و ابتهاج و زاری نمودن بدینسان است: و دست خود را تا پیش رویش به سوی قبله کشید (و فرمود): و ابتهاج نباشد تا آن گاه اشک روان شود.

[۳۱۱۲]۴- محمد مسلم گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: مردی بر

ص: ۲۸۷

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: مرّ بي رجل و أنا أدعو في صلاتي بيساري فقال: يا أبا عبد الله بيمينك، فقلت: يا عبد الله إن لله تبارك و تعالی حقاً على هذه كحقه على هذه. و قال: الزّغبه تبسط يديك و تظهر باطنهما و الزّهبه تبسط يديك و تظهر ظهرهما و التّضرع تحرك السّبابة اليمنى يمينا و شمالا و التّبّتل تحرك السّبابة اليسرى ترفعها في السماء رسلا و تضعها و الابتهاج تبسط يديك و ذراعيك إلى السماء و الابتهاج حين ترى أسباب البكاء.

[۳۱۱۳]۵- عنه، عن أبيه أو غيره، عن هارون بن خارجه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن الدعاء و رفع اليدين فقال: على أربعة أوجه: أما التّعوذ فتستقبل القبلة بباطن كفّيك و أما الدعاء في الرّزق فتبسط كفّيك و تفضي بباطنهما إلى السماء و أما التّبّتل فأيماء بإصبعك السّبابة و أما الابتهاج فرفع يديك تجاوز بهما رأسك. و دعاء التّضرع أن تحرك إصبعك السّبابة ممّا يلي وجهك و هو دعاء الخيفه.

[۳۱۱۴] ۶- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: **فَمَا اسْتِكْنَأُوا رَبَّهُمْ** [□] **وَمَا يَتَضَرَّعُونَ** قال: الاستكانه هي الخضوع والتضرع رفع اليدين والتضرع بهما.

[۳۱۱۵] ۷- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد، عن حريز، عن محمد بن مسلم و زراره قالوا:

قلنا لأبي عبد الله عليه السلام: كيف المسأله إلى الله تبارك و تعالی؟ قال: تبسط كفّيك، قلنا: كيف الاستعاذه؟ قال: تفضي بكفّيك و التبتل الإيماء بالإصبع

ص: ۲۸۸

من گذر نمود و من با دست چپ در نماز دعا می کردم، پس گفت: ای ابو عبد الله! با دست راست خویش [دعا کن].

من گفتم: ای بنده خدا، همانا خدای فرازند را بر این [دست چپ] نیز حقی است آن سان که حقی بر این [دست راست] دارد.

و فرمود: رغبت و آرزو مندی [به خدا] این است که هر دو دست را گشوده داری و درون آن ها را بنمایانی، و رهبت و بیمناکی [از خدا] این است که دو دست را گشوده داری و پشت آن دو را نمایان سازی و تضرع و ناله گری [به درگاه خدا]، آن است که انگشت سبّابه راست را به سمت راست و چپ حرکت دهی و تبتل از همه گسستگی و به خدا پیوستگی، حرکت دادن انگشت (سبّابه) چپ است که آن را به آرامی به سوی آسمان بالا ببری و پایین آوری، و ابتهال و زاری نمودن آن است که هم دستها و هم دو آرنج را به سوی آسمان گشوده داری، و ابتهال هنگامی است که بینی اسباب گریه فراهم آمده است.

[۳۱۱۳] ۵- ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره دعا کردن و بر فراز بردن دست ها پرسیدم. فرمود: بر چهار گونه است: اما برای پناه بردن به خدا درون دست های خویش را به سوی قبله آوری، و اما در دعا نمودن برای روزی دست های خود را بگشایی و درون آن دو را به سوی آسمان بداری، و اما تبتل و از همه گسستگی و به خدا پیوستگی، اشاره نمودن با انگشت سبّابه است، و اما ابتهال و زاری نمودن، بر فراز داشتن دست ها است آنسان که از سرت بگذرد، و دعای با تضرع و ناله این است که انگشت سبّابه را پیش رویت حرکت دهی و آن دعای [از روی] هراس است.

[۳۱۱۴] ۶- محمد بن مسلم گوید: از حضرت باقر علیه السلام درباره سخن خدای عزّتمند و شکوهمند پرسیدم که [فرموده است]: «در برابر پروردگارشان خاکساری و زاری نکردند» [مؤمنون (۲۳): ۷۶]. فرمود: استکانت همان خاکساری، و تضرع و زاری نمودن، بر فراز بردن هر دو دست و زاری کردن با آنها است.

[۳۱۱۵] ۷- محمد بن مسلم و زراره گویند: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردیم: خواهش و درخواست از درگاه خداوند چگونه است؟ فرمود: دو دست خود را می گشایی. عرض کردیم: پناه بردن چگونه است؟ فرمود: هر دو کف دست خویش را بنمایانی و آشکار داری. و تبتل اشاره نمودن با انگشت است،

و التضرع: تحريك الإصبع و الابتهاال: أن تمدّ يديك جميعا.

باب البكاء

[۳۱۱۶]۱- علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن منصور بن یونس، عن محمّد بن مروان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

ما من شيء إلا- و له كيل و وزن إلا الدّموع فإنّ القطره تطفی بحارا من نار، فإذا اغرورقت العين بمائها لم يرهق وجهها قتر و لا ذلّه، فإذا فاضت حرّمه الله على النار و لو أنّ باکیا بکی فی أمّه لرحموا.

[۳۱۱۷]۲- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن ابن فضال، عن أبي جمیل و منصور بن یونس، عن محمّد بن مروان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

ما من عين إلا و هی باکیه يوم القيامة إلا عینا بکت من خوف الله و ما اغرورقت عين بمائها من خشیه الله عزّ و جلّ إلا حرّم الله عزّ و جلّ سائر جسده على النار و لا- فاضت على خدّه فرهق ذلك الوجه قتر و لا ذلّه و ما من شيء إلا و له كيل و وزن إلا الدّمعه فإنّ الله عزّ و جلّ يطفی بالیسیر منها البحار من النار، فلو أنّ عبدا بکی فی أمّه لرحم الله عزّ و جلّ تلك الأمّه ببكاء ذلك العبد.

[۳۱۱۸]۳- عنه، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن مثنی الحنّاط، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

ما من قطره أحبّ إلى الله عزّ و جلّ من قطره دموع فی سواد اللیل مخافه من الله لا یراد بها غیره.

[۳۱۱۹]۴- علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن منصور بن یونس، عن صالح بن رزین و محمّد بن مروان و غیرهما، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

و تضرع حرکت دادن انگشت است، و ابتهاال این است که هر دو دست را با هم بکشی.

بابی درباره گریه

[۳۱۱۶]۱- حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هیچ چیزی نباشد جز این که پیمانہ و وزنی دارد جز گریه که یک قطره اش آتش دریاهای آتشین را فرومی نشاند و چون دیده از اشک لبریز شود آن چهره گرفتگی و خواری نبیند. و چون اشک از دیده فروریزد خدا آن را بر آتش دوزخ حرام کند. و به راستی، اگر در میان امتی یک نفر گریان باشد همه آن امت مورد رحمت و بخشش خدا قرار گیرد.

[۳۱۱۷]۲- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ دیده نباشد جز این که در روز رستاخیز گریان است به جز دیده ای که از ترس خدا گریسته باشد، و هیچ دیده ای نباشد که از ترس خدای عزتمند و شکوهمند از اشک لبریز شود جز اینکه خدای عزتمند پیکر آن شخص گریان را به آتش دوزخ حرام سازد و آن اشک بر گونه ای روان نگردد جز آنکه آن رخسار گرد گرفتگی و خواری نبیند، و هیچ چیزی نباشد جز اینکه پیمان و وزنی دارد مگر اشک که همانا خدای عزتمند و شکوهمند باندکی اشک، آتش دریاها را آتشناک را فرومی نشاند. پس اگر بنده ای در میان امتی بگرید خدای عزتمند و شکوهمند به سبب گریه آن بنده، برای همه آن امت رحم آورد.

[۳۱۱۸]۳- حضرت باقر علیه السلام فرمود: هیچ قطره ای نزد خدا دوست داشتنی تر از قطره اشکی نباشد که در تاریکی شب از ترس خدای، فروریزد و از گریستن چیزی جز خدا قصد نشود.

[۳۱۱۹]۴- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر دیده ای در روز رستاخیز گریان

ص: ۲۹۱

كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً: عَيْنُ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَعَيْنٌ سَهَرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَعَيْنٌ بَكَتْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.

[۳۱۲۰]۵- ابن ابی عمیر، عن جمیل بن درّاج و درست، عن محمد بن مروان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما من شيء إلا - و له كيل و وزن إلا - الدموع فإن القطره منها تطفئ بحارا من النار، فإذا أغرقت العين بمائها لم يرهق وجهه قطر ولا ذلّه، فإذا فاضت حرّمه الله على النار و لو أنّ باكيا بكى في أمه لرحموا.

[۳۱۲۱]۶- ابن ابی عمیر، عن رجل من أصحابه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: أوحى الله عزّ و جلّ إلى موسى عليه السلام: أنّ عبادي لم يتقربوا إليّ بشيء أحبّ إليّ من ثلاث خصال، قال موسى: يا ربّ و ما هنّ؟ قال: يا موسى الزهد في الدنيا و الورع عن المعاصي و البكاء من خشيتي، قال موسى: يا ربّ فما لمن صنع ذا؟ فأوحى الله عزّ و جلّ إليه: يا موسى: أمّا الزاهدون في الدنيا ففي الجنة و أمّا البكاءون من خشيتي ففي الرفيع الأعلى لا يشاركهم أحد و أمّا الورعون عن معاصي فإنّي أفتش الناس و لا أفتشهم.

[۳۱۲۲]۷- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى، عن إسحاق بن عمّار قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أكون أدعو فأشتهي البكاء و لا يجيئني و ربّما ذكرت بعض من مات من أهلي فأرقّ و أبكي فهل يجوز ذلك؟ فقال: نعم فتذكّرهم فإذا رقت فابك و ادع ربّك تبارك و تعالی.

[۳۱۲۳]۸- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عنبسه العابد قال:

است جز سه دیده: دیده ای که از [نگریستن] به آنچه خداوند حرام کرده فرو هشته داشته شده، و دیده ای که در راه فرمانبری از خداوند بیدار مانده، و دیده ای که در دل شب از ترس خدا گریسته است.

[۳۱۲۰] ۵- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ چیزی نباشد جز این که پیمان و وزنی دارد جز گریه که یک قطره اش آتش دریاها را آتشناک را فرومی نشاند و چون دیده از اشک لبریز شود آن چهره، گرفتگی و خواری نبیند. و چون از دیده اشک فروریزد خدا آن را بر آتش دوزخ حرام سازد. و به راستی، اگر در میان امتی یک نفر گریان باشد همه آن امت مورد رحمت و بخشش خدا قرار گیرند.

[۳۱۲۱] ۶- حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدای عزتمند و شکوهمند به موسی علیه السلام وحی فرمود که همانا بندگان من با چیزی به من نزدیکی و تقرب نجستند که در نزد من دوست داشتنی تر از سه خصلت باشد. موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، آن خصلت ها کدامند؟ فرمود: چشم پوشی از دنیا و زهدورزی، پرهیزکاری از گناهان، و گریستن از ترس من. موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، هر که این خصلت ها را فراهم آورد چه پاداشی از آن اوست؟ خدای عزتمند و شکوهمند به موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی! اما زهدورزان و چشم پوشندگان از دنیا در بهشت باشند و اما بسیار گریندگان از ترس در فزادترین جایگاه ها باشند و هیچ کس در آن جایگاه ها با آنان شریک نباشد و اما پرهیزکاران از گناهان و نافرمانی های من [به مقامی رسند] که من همه مردم را [در روز رستاخیز] بازرسی کنم و آنان را بازرسی نکنم.

[۳۱۲۲] ۷- اسحاق عمار گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: من دعا می کنم و مشتاق گریستم ولی گریان نمی شوم. گاهی به یاد برخی از مردگان خانواده خویش می افتم و دلم نرم می شود و می گریم. آیا این کار درست است؟ فرمود: آری، آنها را یاد کن و چون دلت نرم شد گریه کن و پروردگار فرازمنند را بخوان.

[۳۱۲۳] ۸- حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر اشکی نداری که بگیری خویشتن

قال أبو عبد الله عليه السلام: إن لم تكن بك بكاء فتباك.

[۳۱۲۴] ۹- عنه، عن ابن فضال، عن يونس بن يعقوب، عن سعيد بن يسار بنيع السابري قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنني أتباك في الدعاء وليس لي بكاء؟ قال: نعم و لو مثل رأس الذباب.

[۳۱۲۵] ۱۰- عنه، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن علي بن أبي حمزة قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لأبي بصير: إن خفت أمرا يكون أو حازه تريدها فابدأ بالله و مجده و أثن عليه كما هو أهله و صل على النبي صلى الله عليه و اله و سلم و سل حاجتك و تباك و لو مثل رأس الذباب، إن أبي عليه السلام كان يقول: إن أقرب ما

يكون العبد من الرّب عزّ و جلّ و هو ساجد باك.

[۳۱۲۶]۱۱-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن إسماعيل الجليّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن لم يجئك البكاء فتباك، فإن خرج منك مثل رأس الذباب فبّخ.

باب الثناء قبل الدعاء

[۳۱۲۷]۱-أبو عليّ الأشعريّ، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن الحارث بن المغيرة قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إياكم إذا أراد أحدكم أن يسأل من ربه شيئاً من حوائج الدنيا والآخرة حتى يبدأ بالثناء على الله عزّ و جلّ و المدح له و الصّلاه على النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم ثمّ يسأل الله حوائجه.

ص: ۲۹۴

را[به حالت] گریان بنما.

[۳۱۲۴]۹-سعید یسار گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا من در حال دعا، خود را[به حالت] گریان بنمایم هر چند اشکی ندارم؟ فرمود: آری، هر چند به قدر سرمگسی باشد.

[۳۱۲۵]۱۰-علی بن ابی حمزه گوید: حضرت صادق علیه السلام به ابو بصیر فرمود:

اگر از پدیدار شدن چیزی بیم داشتی یا حاجتی خواستی [دعا را] به نام خدای آغاز نما، و خدا را بزرگ دار و ستایش نما آنسان که او را سزد، و بر پیامبر صلّى الله عليه و اله و سلّم درود بفرست و حاجت خود را بخواه و خود را به گریه وادار هر چند به قدر سر مگسی باشد، همانا پدرم همواره می فرمود: نزدیکترین حالتی که بنده به پروردگار عزّتمند و شکوهمند دارد هنگامی است که با چشمی گریان سر بر سجده نهاده باشد.

[۳۱۲۶]۱۱-و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر گریه ات نیاید خود را به گریه وادار [و گریان نمایان]، پس اگر از دیده ات به قدر سر مگسی اشک درآید پس به [و خوشا بر تو]!

بابی درباره ستایش نمودن پیش از دعا

[۳۱۲۷]۱-حارث مغیره گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

چون یکی از شما بخواهد که از پروردگار خویش خواسته ای از خواسته های دنیا و آخرت را درخواست نماید مبادا آن را آغاز نماید تا به ستایش او و درود بر پیامبر صلّى الله عليه و اله و سلّم سخن خود را آغاز کند، و سپس حاجت های خود را درخواست نماید.

[۳۱۲۸] ۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن فضال، عن ابن بکیر، عن محمد بن مسلم قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ في كتاب أمير المؤمنين صلوات الله عليه: إنَّ المدحه قبل المسأله، فإذا دعوت الله عزَّ وجلَّ فمجَّده، قلت: كيف أمجَّده؟ قال: تقول:

يا من هو أقرب إلَّي من جبل الوريد يا فعَّالاً لما يريد، يا من يحول بين المرء وقلبه، يا من هو بالمنظر الأعلى، يا من هو ليس كمثلته شيء.

[۳۱۲۹] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن ابن سنان، عن معاوية بن عمَّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنَّما هي المدحه، ثمَّ الثناء، ثمَّ الإقرار بالذنب، ثمَّ المسأله، إنَّه و الله ما خرج عبد من ذنب إلَّا بالإقرار.

[۳۱۳۰] ۴- وعنه، عن ابن فضال، عن ثعلبه، عن معاوية بن عمَّار، عن أبي عبد الله عليه السلام مثله إلَّا أنَّه قال:

ثمَّ الثناء، ثمَّ الاعتراف بالذنب.

[۳۱۳۱] ۵- الحسين بن محمد، عن معلی بن محمد، عن الحسن بن علی، عن حمَّاد بن عثمان، عن الحارث بن المغیره قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا أردت أن تدعو فمجِّد الله عزَّ وجلَّ و احمده و سبِّحه و هلِّله و أثن عليه و صلَّ على محمد النَّبِيِّ و آله، ثمَّ سل تعط.

[۳۱۳۲] ۶- أبو علی الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن عیص بن القاسم قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا طلب أحدكم الحاجه فليثن على ربِّه و ليمدحه فإنَّ الرَّجل إذا طلب الحاجه من السُّلطان هيأ له من الكلام أحسن ما يقدر عليه، فإذا

[۳۱۲۸] ۲- محمد مسلم گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا در کتاب امیر مؤمنان علیه السلام است که ستایش [خدا] پیش از حاجت خواهی و درخواست است، پس هرگاه خدای عزَّتمند و شکوهمند را خواندی او را ستایش نما. عرض کردم: چگونه او را بستایم؟ فرمود: می گویی: ای آنکه از رگ گردن به من نزدیکتری، ای آنکه هرچه را خواهی انجام دهنده آنی؛ و ای آنکه میان انسان و دلش حائل می شوی؛ و ای آنکه در فرازترین چشم اندازها هستی، و ای آنکه چیزی همانندش نیست.

[۳۱۲۹]۳- حضرت صادق علیه السلام فرمود: تنها شیوه دعا نمودن، در آغاز همان مدح است، و سپس ستایش، و پس آنگاه اقرار به گناه و پس از آن درخواست است. به راستی، به خدا سوگند که هیچ بنده ای از گناه در نیامده جز با اقرار بر گناه.

[۳۱۳۰]۴- از امام صادق علیه السلام همانند روایت پیشین روایت شده است جز آنکه در این روایت فرموده است: پس آنگاه ستایش کند و پس از آن به گناه خویش اعتراف کند.

[۳۱۳۱]۵- حارث مغیره گوید که حضرت صادق علیه السلام فرمود: هرگاه خواستی دعا کنی خدای عزّتمند و شکوهمند را بزرگ دار و سپاس گزار و او را به پاکی و یگانگی یاد کن و ستایش نما و بر محمد صلی الله علیه و اله و سلّم و خاندانش درود فرست، پس آنگاه درخواست کن تا خواسته ات به تو داده شود.

[۳۱۳۲]۶- و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هرگاه یکی از شما خواسته ای داشته باشد پروردگارش را ثنا گوید و بستاند، زیرا آنگاه که کسی از زمامداری حاجتی خواهد نیکوترین گفتاری را که توانایی آن را دارد برای او آماده می دارد

ص: ۲۹۷

طلبتم الحاحه فمجدوا الله العزيز الجبار و امدحوه و اثنوا عليه تقول: «يا أجود من أعطى و يا خير من سئل، يا أرحم من استرحم، يا أحد يا صمد، يا من لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد، يا من لم يتخذ صاحبه و لا ولدا، يا من يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و يقضى ما أحب، يا من يحول بين المرء و قلبه، يا من هو بالمنظر الأعلى، يا من ليس كمثله شيء، يا سمیع یا بصیر» و أكثر من أسماء الله عزّ و جلّ فإن أسماء الله كثيرة و صلّ على محمد و آله و قل: «اللهم أوسع عليّ من رزقك الحلال ما أكفّ به وجهي و أوّدي به عن أمانتي و أصل به رحمي و يكون عوناً لي في الحجّ و العمرة» و قال: إن رجلاً دخل المسجد فضلّي ركعتين ثمّ سأل الله عزّ و جلّ، فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم: عجل العبد ربّه؛ و جاء آخر فصلّي ركعتين ثمّ أثنى على الله عزّ و جلّ و صلّي على النبيّ و [آله] فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم سل تعطّ.

[۳۱۳۳]۷- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن أبي كهمس قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: دخل رجل المسجد فابتدأ قبل الثناء على الله و الصّلاه على النبيّ صلی الله علیه و اله و سلّم، فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم: عاجل العبد ربّه؛ ثمّ دخل آخر فصلّي و أثنى على الله عزّ و جلّ و صلّي على رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم: فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم: سل تعطّ: ثمّ قال: إن في كتاب عليّ إن الثناء على الله و الصّلاه على رسوله قبل المسأله و إن أحدكم ليأتي الرّجل يطلب الحاحه فيحبّ أن يقول له خيراً قبل أن يسأله حاجته.

[۳۱۳۴]۸- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عثمان بن عيسى، عن حمّاد بن عيسى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۲۹۸

پس آن هنگام که جوئی حاجتی بودید خدای بزرگ و توانا را [با این سخنان] بزرگ دارید و بستانید و ثنا گوید [و] بگوید «یا أجود من اعطى، و یا خير من سئل، یا ارحم من استرحم، یا احد یا صمد، یا من لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد، یا من لم

يَتَّخِذُ صَاحِبَهُ وَ لَا وَلَدًا يَا مَنْ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يَرِيدُ وَ يَقْضِي مَا أَحَبَّ، يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، يَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى، يَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، يَا سَمِيعٌ يَا بَصِيرٌ» و از نام های خدای عزّتمند و شکوهمند بسیار بگو؛ زیرا نام های خدا بسیار است بر محمّد و خاندانش صلوات الله عليهم درود بفرست و بگو: «اللّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ مَا أَكْفُ بِهِ وَجْهِي وَ أَوْدِي بِهِ عَنْ أَمَانَتِي وَ أَصْلٍ بِهِ رَحْمِي وَ يَكُونُ عَوْنًا فِي الْحَجِّ وَ الْعَمْرَةِ»

و فرمود: مردی به مسجد درآمد و دو رکعت نماز گزارد و از خدای عزّتمند و شکوهمند درخواست نمود. پیامبر خدا صلّى الله عليه و اله و سلّم فرمود: این بنده [در درخواست نمودن از] پروردگارش شتاب کرد. مرد دیگری آمد و دو رکعت نماز گزارد و پس آنگاه بر خدای عزّتمند و شکوهمند را ستود و بر پیامبر صلّى الله عليه و اله و سلّم و خاندانش، درود فرستاد، پس پیامبر خدا صلّى الله عليه و اله و سلّم فرمود: (اکنون) درخواست کن که خواسته ات به تو داده شود.

[۳۱۳۳] ۷- ابو کهمس گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: مردی وارد مسجد شد و پیش از ستایش خدا و درود بر پیامبر صلّى الله عليه و اله و سلّم دعا کردن را آغاز نمود، پیامبر خدا صلّى الله عليه و اله و سلّم فرمود: این بنده در [خواهش از] پروردگارش شتاب کرد.

سپس مرد دیگری به مسجد درآمد و نماز گزارد خدای عزّتمند و شکوهمند را ستود و بر پیامبر صلّى الله عليه و اله و سلّم درود فرستاد. پس پیامبر صلّى الله عليه و اله و سلّم به او فرمود: بخواه تا خواسته ات به تو داده شود.

سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: به راستی که در کتاب علی علیه السلام است که:

ستودن خدا و درود فرستادن بر پیامبر خدا صلّى الله عليه و اله و سلّم پیش از درخواست نمودن است، و [چون] یکی از شما نزد مردی آید و درخواستی کند آن مرد دوست دارد که پیش از خواستن حاجتش، سخنی نیکو گوید.

[۳۱۳۴] ۸- عثمان بن عیسی از کسی که برای او حدیث را بازگو نموده روایت

ص: ۲۹۹

قلت: آیتان فی کتاب الله عزّ و جلّ أطلبهما فلا أجدهما، قال: و ما هما؟ قلت: قول الله عزّ و جلّ: أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ فِدْعَوْهُ وَ لَا نَرِي إِجَابَهُ، قال: أفتري الله عزّ و جلّ أخلف وعده؟ قلت: لا، قال: فمّم ذلك؟ قلت: لا أدري، قال:

لكنّي أخبرك، من أطاع الله عزّ و جلّ فيما أمره ثمّ دعاه من جهة الدّعاء أجابه، قلت: و ما جهة الدّعاء؟ قال: تبدأ فتحمد الله و تذكر نعمه عندك ثمّ تشكره ثمّ تصلّي على النّبى صلّى الله عليه و اله و سلّم ثمّ تذكر ذنوبك فتقرّ بها ثمّ تستعيد منها، فهذا جهة الدّعاء؛ ثمّ قال: و ما الآيه الأخرى؟ قلت: قول الله عزّ و جلّ: وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ وَ إِنِّي أَنْفَقَ وَ لَا أَرِي خَلْفًا، قال: أفتري الله عزّ و جلّ أخلف وعده؟ قلت: لا، قال: فمّم ذلك؟ قلت: لا أدري، قال: لو أنّ أحدكم اكتسب المال من حلّه و أنفقه في حلّه لم ينفق درهما إلّا أخلف عليه.

[۳۱۳۵] ۹- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عليّ بن أسباط، عمّن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من سرّه آن يستجاب له دعوته فليطب مكسبه.

باب الاجتماع في الدعاء

[۳۱۳۶] ۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن علی بن معبد، عن عبيد الله بن عبد الله الواسطي، عن درست بن أبي منصور، عن أبي خالد قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: ما من رهط أربعين رجلا اجتمعوا فدعوا الله عزّ وجلّ في أمرٍ إلاّ استجاب الله لهم، فإن لم يكونوا أربعين فأربعة يدعون الله عزّ وجلّ عشر مرّات إلاّ استجاب الله لهم، فإن لم يكونوا أربعة فواحد يدعو الله أربعين مرّة فيستجيب الله العزيز الجبار له.

ص: ۳۰۰

کرده است که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: دو آیه در کتاب خدا است که آن دو را می جویم و نمی یابم. فرمود: آن دو آیه کدامند؟ عرض کردم: سخن خدای عزّتمند و شکوهمند: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم» [غافر (۴۰): ۶۰] و ما او را می خوانیم و پاسخ و اجابتی نمی بینیم؟ فرمود: آیا گمان می کنی که خداوند از وعده خویش سرباز زده است؟ عرض کردم: نه. فرمود: پس این [بر آورده نشدن خواسته ها] از چه روست؟ عرض کردم: نمی دانم. فرمود: ولی من تو را [از دلیل آن] آگاه می کنم. هر که خدای عزّتمند و شکوهمند را در آنچه به او فرمان داده گردن نهد و پس آنگاه او را از جهت دعا بخواند خداوند پاسخش دهد. عرض کردم: جهت دعا چیست؟ فرمود: [دعا نمودن خویش را چنین] می آغازی که خدا را می ستایی و نعمت هایی را که به تو ارزانی داشته بر زبان می آری، و سپس او را سپاس می گزاری، سپس بر محمد صلی الله علیه و اله و سلم درود می فرستی، و سپس گناهان خویش را یاد آور می شوی و [به دست آلودن] بر آنها اعتراف می کنی و از آنها به خدا پناه میبری. این است جهت دعا.

سپس فرمود: آیه دیگر کدام است؟ عرض کردم: سخن خدای عزّتمند و شکوهمند [که می فرماید]: «هر چه انفاق کردید عوضش را او می دهد و او بهترین روزی دهندگان است» [سبأ (۳۴): ۳۹] و من انفاق می کنم ولی عوضی [از سوی خدا] برای آن نمی بینم. فرمود: آیا گمان می کنی که خدای عزّتمند و شکوهمند از وعده خویش سرباز زده است؟ عرض کردم: نمی دانم. فرمود: به راستی، اگر یکی از شما مالی را از راه حلال به دست آرد، و آن را در راه حلال انفاق کند هیچ دره‌می از آن را انفاق نکرده است جز این که بر آن عوض داده می شود.

[۳۱۳۵] ۹- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که از بر آورده شدن خواسته اش شادمان می شود باید در آمد خود را پاک و حلال گرداند.

بابی درباره گردهمایی برای دعا کردن

[۳۱۳۶] ۱- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ چهل مردی برای دعا نمودن گردهم نیایند و خدای عزّتمند و شکوهمند را

برای [برآورده شدن] کاری نخوانند جز اینکه خداوند دعای آنان را برآورده سازد. پس اگر چهل نفر نباشد و چهار نفر [گرد هم آیند و] ده بار خدای عزّتمند و شکوهمند را بخوانند بی گمان خداوند خواسته آنان را برآورده سازد و اگر چهار نفر نباشد و یک نفر باشد که چهل بار خدا را بخواند خدای بزرگ توانا، خواسته او را برآورده سازد.

ص: ۳۰۱

[۳۱۳۷] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن علي، عن يونس بن يعقوب، عن عبد الأعلى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما اجتمع أربعه رهط قطّ على أمر واحد فدعوا [الله] إلا تفرّقوا عن إجابته

[۳۱۳۸] ۳- عنه، عن الحجاج، عن ثعلبه، عن علي بن عقبه، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أبي عليه السلام إذا حزنه أمر جمع النساء والصبيان ثم دعا و آمنوا.

[۳۱۳۹] ۴- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الداعي والمؤمن في الأجر شريكان.

باب العموم في الدعاء

[۳۱۴۰] ۱- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن ابن القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إذا دعا أحدكم فليعمّ، فإنه أوجب للدعاء.

باب من أبطأت عليه الإجابة

[۳۱۴۱] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال:

قلت لأبي الحسن عليه السلام: جعلت فداك، إنني قد سألت الله حاجه منذ كذا وكذا سنة وقد دخل قلبي من إبطائها شيء، فقال: يا أحمد، إياك والشيطان أن يكون له عليك سبيل حتى يقنطك، إن أبا جعفر صلوات الله عليه كان يقول: إن المؤمن يسأل الله عزّ وجلّ حاجه فيؤخر عنه تعجيل إجابته حباً لصوته واستماع نحيبه.

ص: ۳۰۲

[۳۱۳۷] ۲- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: هرگز چهار نفر گرد هم نیامده اند که برای کاری به درگاه خدا دعا کنند جز اینکه با پذیرفتگی و برآورده شدن آن دعا، از یکدیگر جدا شده اند و پراکنده گشته اند.

[۳۱۳۸]۳- و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود: چون پیشامدی پدرم را اندوهناک می کرد زنان و کودکان را گرد هم می آورد و سپس دعا می نمود و آنها آمین می گفتند.

[۳۱۳۹]۴- و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: دعاگو و آمین گو در پاداش شریکند.

بابی درباره گسترده نمودن دعا بر همگان

[۳۱۴۰]۱- حضرت صادق علیه السّلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: هرگاه یکی از شما دعا کند دعایش را بر همگان گسترده دارد [و همه را دعا کند]؛ چرا که چنین دعایی به برآورده شدن نزدیک تر است.

بابی درباره آن کس که بر آورده شدن دعایش واپس افتد

[۳۱۴۱]۱- احمد بن محمد بن ابی نصیر گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم:

فدایت شوم! من چند سال است که حاجتی را از خدا درخواست کرده ام و از کندی و واپس افتادن برآورده شدن آن دعا، در دلم شبهه و نگرانی پدید آمده است، فرمود: ای احمد! مبادا شیطان [برای راهیابی] دل تو را به راهی گشاید تا تو را ناامید سازد، به راستی، امام باقر علیه السّلام می فرمود: همانا مؤمن حاجتی از خدا می خواهد و خداوند بر آوردن خواسته اش را به خاطر دوست داشتن صدایش و شنیدن زاری اش [در درگاه خدا] به تأخیر می اندازد. سپس

ص: ۳۰۳

ثم قال: و الله ما أحرّ الله عزّ و جلّ عن المؤمنين ما يطلبون من هذه الدّنيا خير لهم ممّا عجلّ لهم فيها و أئى شىء الدّنيا، إنّ أبا جعفر عليه السّلام كان يقول: ينبغي للمؤمن أن يكون دعاؤه فى الرّخاء نحو من دعائه فى الشّدّه لیس إذا أعطى فتر فلا تملّ الدّعاء فإنّه من الله عزّ و جلّ بمكان و عليك بالصّبر و طلب الحلال و صله الرّحم و إيتاك و مكاشفه النّاس فإنّنا أهل البيت نصل من قطعنا و نحسن إلى من أساء إلینا، فنرى و الله فى ذلك العاقبه الحسنه، إنّ صاحب النّعمه فى الدّنيا إذا سأل فأعطى، طلب غير العذی سأل و صغرت النّعمه فى عينه فلا يشبع من شىء و إذا كثرت النّعم كان المسلم من ذلك على خطر للحقوق الّتی تجب عليه و ما يخاف من الفتنة فيها أخبرنى عنك لو أنّی قلت لك قولا أكنت تثق به منى فقلت له جعلت فداك إذا لم أثق بقولك فبمن أثق و أنت حجّه الله على خلقه؟ قال: فكن بالله أوثق فإنّك على موعده من الله، أليس الله عزّ و جلّ: «يقول و إذا سألك عبادى عنى فإنّی قریب أجیب دعوه الدّاع إذا دعان» و قال: «لا تقنطوا من رحمه الله» و قال: «و الله يعدكم مغفره منه و فضلا» فكن بالله عزّ و جلّ أوثق منك بغيره و لا تجعلوا فى أنفسكم إلاّ خيرا فإنّه مغفور لكم.

[۳۱۴۲]۲- عنه، عن أحمد، عن علی بن الحکم، عن منصور الصّیقل قال:

قلت لأبى عبد الله عليه السّلام: ربّما دعا الرّجل بالدّعاء فاستجیب له ثمّ أحرّ ذلك إلى حین؟ قال: فقال: نعم، قلت: و لم ذاك، ليزداد من الدّعاء؟ قال: نعم.

[۳۱۴۳]۳- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن ابی عمیر، عن إسحاق بن أبی هلال المدائنی، عن حدید، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إنَّ العبد لیدعو فیقول الله عزَّ و جلَّ للملکین: قد استجبت له و لكن احبسوه بحاجته فإنی أحبُّ أن أسمع صوته و إنَّ العبد لیدعو فیقول الله تبارک و تعالی:

ص: ۳۰۴

فرمود: به خدا سوگند، آنچه خدای عزّتمند و شکوهمند از خواسته های دنیوی مؤمنان واپس می اندازد برای ایشان بهتر است از آنچه که زود به آنها عطا فرماید، و دنیا چیست؟! امام باقر علیه السلام می فرمود: مؤمن را سزد که دعایش به گاه آسایش، همانند دعا نمودن او در حال سختی باشد و چون [آنچه را که خواسته بود] به او دادند [پس از برآورده شدن دعایش] سستی نوزد. پس تو از دعا نمودن خسته مشو؛ چرا که دعا در پیشگاه خدای عزّتمند و شکوهمند جایگاهی [فراز] دارد و بر تو باد به شکیبایی، جویدن درآمد حلال و پیوند داشتن با خویشان و مبادا با مردم دشمنی ورزی؛ زیرا که ما خاندانی هستیم که با هر که از ما پیوند گسلد پیوند برقرار سازیم و هر که به ما بدی کند نیکی کنیم، پس به خدا سوگند که در این کار فرجام نیکویی می بینم. همانا آن کس که در این دنیا دارای نعمت است چون چیزی [از خدا] خواهد به او ارزانی شود [زیاده خواهد] و جز آن را نیز بخواهد، و نعمت خدا در چشم او خرد آید و از هیچ چیز سیر نشود. و چون نعمت بسیار گردد سلمان به سبب حقوقی که [از فزونی نعمت] بر او واجب گشته و [به سبب فزونی نعمت] بیم آن می رود که آزموده شود به ورطه خط افتد. بگو بدانم که اگر من به تو چیزی گفتم به آن اطمینان داری؟ عرض کردم: قربانت کردم! اگر من به سخن شما اعتماد نکنم پس به سخن چه کسی اعتماد کنم در حالی که شما حجّت خداوند بر بندگان او هستی؟ فرمود: پس به خدا بیش از این، اعتماد کن، زیرا خداوند به تو وعده بر آوردن [خواسته ها را] داده است آیا خدای عزّتمند و شکوهمند نمی فرماید: «و هر گاه بندگان من از تو درباره من پرسند [بگو] من نزدیکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند اجابت می کنم» [بقره (۲): ۱۸۶]. و فرموده است: «از رحمت خدا نومید مشوید» [زمر (۳۹): ۵۳] و نیز فرموده است: «و خداوند از جانب خویش به شما وعده آمرزش و بخشش می دهد» [بقره (۲): ۲۶۸]. پس اعتماد بر خدای عزّتمند و شکوهمند بیش از دیگران باشد و در جان خویش جز نیکی را جای ندهید که به راستی خدا شما را پیامزد.

[۳۱۴۲]۲- منصور صیقل گوید: حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: گاهی مردی دعا می کند و دعایش بر آورده می گردد، ولی تا مدّتی [اثر و نشانه بر آورده شدنش پدیدار نمی گردد] و [پس می افتد. فرمود: آری (چنین است). عرض کردم: این از چه روست؟ آیا از آن روست که بر دعا نمودن خویش بیفزاید؟ فرمود: آری.

[۳۱۴۳]۳- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا بنده ای دعا می کند. پس خدای عزّتمند و شکوهمند به دو فرشته می فرماید: من دعا او را بر آوردم ولی او را از [دستیابی به] خواسته اش نگاه دارید؛ چرا که من دوست دارم صدای او را بشنوم، و به راستی بنده ای نیز باشد که دعا کند خدای فرازند فرماید:

ص: ۳۰۵

عَجَّلُوا لَهُ حَاجَتَهُ فَإِنِّي أَبْغُضُ صَوْتَهُ.

[۳۱۴۴]۴- ابن أبي عمير، عن سليمان صاحب السَّابِرِيِّ، عن إسحاق بن عمار قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السَّلام: قال يستجاب للرجل الدَّعاء ثمَّ يُؤخَّر؟ قال: نعم عشرين سنة.

[۳۱۴۵]۵- ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السَّلام قال:

كان بين قول الله عزَّ و جلَّ: «قد أُجِبت دعوتكما» وبين أخذ فرعون أربعين عاما.

[۳۱۴۶]۶- ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبي بصير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السَّلام يقول: إنَّ المؤمن ليدعو فيؤخَّر إجابته إلى يوم الجمعة.

[۳۱۴۷]۷- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن المغيرة، عن غير واحد من أصحابنا قال:

قال أبو عبد الله عليه السَّلام: إنَّ العبد الوليَّ لله يدعو الله عزَّ و جلَّ في الأمر ينوبه.

فيقول للملك الموكل به: اقض لعبدي حاجته و لا تعجلها فإنِّي أشتهي أن أسمع نداءه و صوته و إنَّ العبد العدو لله ليدعو الله عزَّ و جلَّ في الأمر ينوبه فيقال للملك الموكل به: اقض [لعبدي] حاجته و عجلها فإنِّي أكره أن أسمع نداءه و صوته. قال: فيقول النَّاس: ما أعطى هذا لكرامته و لا منع هذا إلا لهوانه.

[۳۱۴۸]۸- محمَّد بن يحيى، عن أحمد بن محمَّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السَّلام قال:

لا يزال المؤمن بخير و رجاء، رحمه من الله عزَّ و جلَّ ما لم يستعجل فيقنط

ص: ۳۰۶

خواسته اش را زود برآورده سازید که من صدایش را دوست ندارم.

[۳۱۴۴]۴- اسحاق بن عمار گوید: به حضرت صادق علیه السَّلام عرض کردم: آیا [می شود که] دعای کسی پذیرفته شده باشد ولی [اثر پذیرفته شدن و برآورده شدن دعا پدیدار نگردد و] به تأخیر افتد؟ فرمود: آری، تا بیست سال [ممکن است که به تأخیر افتد].

[۳۱۴۵]۵- و نیز حضرت صادق علیه السَّلام فرمود: میان فرموده خدای عزَّتمند و شکوهمند [که درباره نابودی فرعون و همراهانش به موسی و هارون علیه السَّلام فرمود: «بی گمان دعای شما دو تن اجابت شده است»] یونس (۱۰): ۸۹] میان نابود نمودن فرعون چهل سال به درازا کشید.

[۳۱۴۶]۶- ابو بصیر گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود: همانا مؤمن دعا می کند و پذیرفته شدن و برآورده شدن دعایش تا روز جمعه به تأخیر می افتد.

[۳۱۴۷]۷- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: به راستی، بنده ای که دوست خدا است در پیشامدی که برای او روی داده دعا می کند، و خدا به فرشته ای که بر او گمارده شده فرماید: درخواست بنده مرا برآورده نما ولی در (دادن) آن شتاب مکن که من خواهان آنم که ندا و صدای او را بشنوم. و همانا بنده ای که دشمن خدا است درباره پیشامدی که برای او روی داده [دعا می کند و] خدای عزّتمند و شکوهمند را می خواند، پس [خدا] به فرشته گمارده شده بر او می فرماید:

خواسته اش را برآورده نما در (دادن) آن شتاب گیر؛ زیرا من خوش ندارم که ندا و صدایش را بشنوم.

فرمود: پس مردم گویند: به این [شخص که خواسته اش زود برآورده شد]... جز به سبب ارجمند بودن و بزرگ بودنش [در پیشگاه خدا] و [درباره آن کس که اجابتش به تأخیر افتاده گویند: خواسته اش] از او بازداشته نشد جز به سبب خواری و فرومایگی اش.

[۳۱۴۸]۸- ابو بصیر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: مؤمن همواره در حال خیر و امیدواری است [که این خیر و امیدواری از] رحمت خدای عزّتمند و شکوهمند است تا که شتاب نکند [که اگر شتاب کند] ناامید گردد و دعا را وارهاوند.

ص: ۳۰۷

و یتروک الدعاء، قلت له: کیف یستعجل؟ قال: یقول: قد دعوت منذ کذا و کذا و ما أری الإجابة.

[۳۱۴۹]۹- الحسین بن محمّد، عن أحمد بن إسحاق، عن سعدان بن مسلم، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن المؤمن لیدعو الله عزّ و جلّ فی حاجته فیقول الله عزّ و جلّ: أنخروا إجابته، شوقاً إلى صوته و دعائه؛ فإذا کان یوم القیامه قال الله عزّ و جلّ: عبیدی، دعوتنی فأخرت إجابتك و ثوابک کذا و کذا و دعوتنی فی کذا و کذا فأخرت إجابتك و ثوابک کذا و کذا؛ قال: فیتمنی المؤمن أنه لم یستجب له دعوه فی الدنیا ممّا یری من حسن الثواب.

باب الصلاه علی النبیّ محمّد و أهل بیته علیهم السلام

[۳۱۵۰]۱- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن ابي عمیر، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا یزال الدعاء محجوباً حتّی یصلّی علی محمّد و آل محمّد.

[۳۱۵۱]۲- عنه، عن أبیه، عن الثوفلیّ، عن الشکونیّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من دعا و لم یذكر النبیّ صلّی الله علیه و اله و سلّم رفرف الدعاء علی رأسه، فإذا ذکر النبیّ صلّی الله علیه و اله و سلّم رفع الدعاء.

[۳۱۵۲]-۳- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن أبي أسامة زيد الشحام، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام أن رجلا أتى النبي صلى الله عليه و اله و سلم فقال:

يا رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم، إني أجعل لك ثلاث صلواتي، لا بل أجعل لك نصف صلواتي،

ص: ۳۰۸

عرض کردم: چگونه شتاب می کند؟ فرمود که می گوید: از فلاں هنگام و فلاں هنگام دعا کرده ام و پذیرفته شدن دعا و برآورده شدنش را نمی بینم؟

[۳۱۴۹]-۹- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: به راستی که مؤمن خدای عزتمند و شکوهمند را برای [برآورده شدن] خواسته خویش بخواند و خدای عزتمند و شکوهمند فرماید: برآورده شدن خواسته او را به خاطر اشتیاقی که به صدا و دعایش دارم و پس اندازید و به تأخیر افکنید. پس چون روز رستاخیز فرارسد خدای عزتمند و شکوهمند فرماید: ای بنده من! تو مرا خواندی و من اجابت و برآورده شدن [خواسته] تو را و پس انداختم، اکنون پاداش تو چنین و چنان است. و دیگر بار درباره فلاں چیز مرا خواندی و من اجابت و برآوردن [خواسته] تو را و پس انداختم و پاداش تو چنین و چنان است. امام صادق علیه السلام فرمود: پس مؤمن آرزو کند که کاش هیچ دعا و خواسته اش در دنیا اجابت نمی شد به سبب پاداش نیکی که [از برآورده نشدن خواسته اش در دنیا] می بیند.

بابی درباره صلوات فرستادن بر محمد صلی الله علیه و اله و سلم و خاندانش علیهم السلام

[۳۱۵۰]-۱- حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیوسته دعا در حجاب باشد [و میان دعا و برآورده شدنش، مانع باشد] تا آنکه بر محمد صلی الله علیه و اله و سلم و خاندانش علیهم السلام صلوات و درود فرستاده شود [که در آن هنگام حجاب میان دعا و برآورده شدنش برداشته می شود].

[۳۱۵۱]-۲- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که دعایی کند و نام پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را نبرد آن دعا بر فراز سرش [بسان پرنده ای] بال و پر زند و چون نام پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را ببرد دعا [به سوی آسمان] بالا برده شود.

[۳۱۵۲]-۳- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا، من یک سوم صلوات و درودم را برای شما قرار می دهم، نه

ص: ۳۰۹

لا بل أجعلها كلها لك، فقال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إذا تكفى مؤنونه الدنيا و الآخرة.

[۳۱۵۳]-۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن سيف، عن أبي أسامة، عن أبي بصير قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام: ما معنى أجعل صلواتي كلها لك؟ فقال: يقدمه بين يدي كل حاجه فلا يسأل الله عز و جل شيئا

حَتَّى يَبْدَأَ بِالتَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيُصَلِّيَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَسْأَلُ اللَّهَ حَوَائِجَهُ.

[۳۱۵۴] ۵- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن ابن القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا تجعلوني كقدح الزاكب فإن الزاكب يملأ قدحه فيشربه إذا شاء، اجعلوني في أول الدعاء وفي آخره وفي وسطه.

[۳۱۵۵] ۶- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن الحسن بن علي بن أبي حمزه، عن أبيه و حسين بن أبي العلاء، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال: إذا ذكر النبي صلى الله عليه وآله وسلم فأكثروا الصلاه عليه فإنه من صلى على النبي صلى الله عليه وآله وسلم صلاة واحدة صلى الله عليه ألف صلاة في ألف صف من الملائكة و لم يبق شيء مما خلقه الله إلا صلى على العبد لصلاه الله عليه و صلاة ملائكته، فمن لم يرغب في هذا فهو جاهل مغرور قد برئ الله منه و رسوله و أهل بيته.

[۳۱۵۶] ۷- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن ابن القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من صلى عليّ صلى الله عليه و ملائكته و من شاء فليقل و من شاء فليكثر.

ص: ۳۱۰

بلکه نیمى از صلواتم را ویژه شما می دارم. نه بلکه همه آن را از آن شما می گردانم؟ پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود، در این صورت هزینة ها و بار دنیا و آخرت تو کفایت می شود.

[۳۱۵۳] ۴- ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: معنای اینکه همه درود و صلواتم را برای شما قرار دهم چیست؟

فرمود: یعنی [نام] پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم را پیش از هر حاجتی قرار دهد و از خدای عزّتمند و شکوهمند درخواستی نکند آنگاه که [درخواست خویش را] با نام پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم بیاغازد و بر او صلوات و درود فرستد و پس آنگاه خواسته های خود را از خدا بخواهد.

[۳۱۵۴] ۵- حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم مرا چون ظرف آب سوار کار قرار ندهید که همانا سوار کار ظرف آبش را پر کنند و هر گاه که خواهد بنوشد. مرا در آغاز دعا و پایان دعا و میانه آن قرار دهید [و یاد کنید].

[۳۱۵۵] ۶- حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون نام پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم برده شد بر او بسیار صلوات فرستید؛ زیرا هر کس که یک صلوات بر پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرستد، خداوند هزار بار در هزار صف از فرشته ها بر او صلوات

فرستد و به سبب درود فرستادن خدا و درود فرستادن فرشتگان هیچ یک از آفریدگان خدا نماند جز اینکه بر این بنده درود فرستد و هر کس آرزومند این فضیلت نباشد نادان و مغرور است و خدا و پیامبر و خاندانش از او بیزار باشند.

[۳۱۵۶]۷- حضرت صادق علیه السّلام فرمود: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر که بر من صلوات فرستد، خدا و فرشتگان بر او درود فرستند و هر که خواهد صلوات اندکی فرستد و هر که خواهد صلوات بسیاری فرستد.

ص: ۳۱۱

[۳۱۵۷]۸- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الصّلاه عليّ و علي أهل بيتي تذهب بالنفاق

[۳۱۵۸]۹- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن حسان، عن أبي عمران الأزديّ، عن عبد الله بن الحكم، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من قال: يا ربّ صلّ عليّ محمّد و آل محمّد مائه مرّه قضيت له مائه حاجه ثلاثون للدنيا [و الباقي للآخرة].

[۳۱۵۹]۱۰- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم و عبد الرحمن بن أبي نجران جميعاً، عن صفوان الجمال، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كلّ دعاء يدعى الله عزّ و جلّ به محجوب عن السّماء حتّى يصلّي عليّ محمّد و آل محمّد.

[۳۱۶۰]۱۱- عنه، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن أبي بكر الحضرميّ قال:

حدّثني من سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول: جاء رجل إلى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقال:

أجعل نصف صلواتي لك؟ قال: نعم، ثمّ قال: أجعل صلواتي كلّها لك؟ قال: نعم، فلمّا مضى قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: كفى همّ الدّنيا و الآخرة.

[۳۱۶۱]۱۲- عليّ بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن مرّازم قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: إنّ رجلاً أتى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقال: يا رسول الله، إنّي جعلت ثلث صلواتي لك؟ فقال له خيراً. فقال: يا رسول الله، إنّي جعلت نصف صلواتي لك؟ فقال له: ذاك أفضل، فقال: إنّي جعلت كلّ صلواتي لك، فقال: إذا يكفيك الله عزّ و جلّ ما أهمّك من أمر دنياك و آخرتك، فقال له رجل: أصلحك

ص: ۳۱۲

[۳۱۵۷]۸- و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: صلوات بر من و بر خانواده ام

نفاق و دورویی را از میان ببرد.

[۳۱۵۸] ۹- و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هر که صد بار بگوید: «یا ربّ، صلّ علی محمّد و آل محمّد» صد خواسته اش برآورده شود که سی خواسته آنها، از خواسته های دنیا باشد [و بقیّه آن درباره سرای واپسین باشد].

[۳۱۵۹] ۱۰- و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هر دعایی که با آن خدای عزّتمند و شکوهمند را بخوانند از رفتن به آسمان [بازداشته شود و] در پرده ماند تا آن هنگام که بر محمّد و آل محمّد صلوات و درود فرستند

[۳۱۶۰] ۱۱- و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مردی نزد پیامبر خدا صلّی الله علیه و اله و سلّم آمد و عرض کرد: آیا [می توانم] نیمی از صلوات (دعاهایم) را برای شما قرار دهم؟ پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلّم فرمود: آری. سپس عرض کرد: آیا همه صلوات ها [و دعاهایم] را ویژه شما بدارم؟ فرمود آری. پس چون آن مرد رفت پیامبر خدا صلّی الله علیه و اله و سلّم فرمود: نگرانی و اندوه دنیا و آخرتش [برطرف شد و] کفایت گردید.

[۳۱۶۱] ۱۲- و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود مردی نزد پیامبر خدا صلّی الله علیه و اله و سلّم آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا، یک سوم دعاهایم را ویژه شما قرار دهم؟ فرمود: نیکو است، عرض کرد: ای پیامبر خدا، نیمی از دعاهای خود را ویژه شما قرار دهم؟ فرمود: این [کار] نیکوتر است. عرض کرد: همه دعاهایم را از آن شما قرار دهم؟ فرمود: در این صورت، خدای عزّتمند و شکوهمند کارهای دنیا و آخرت را که تو را دل نگران و غمناک کند کفایت می فرماید. پس مردی به حضرت صادق علیه السّلام

ص: ۳۱۳

الله کیف يجعل صلاته له؟ فقال أبو عبد الله عليه السّلام: لا يسأل الله عزّ و جلّ شيئاً إلاّ بدأ بالصّلاه علی محمّد و آله صلّی الله علیه و اله و سلّم.

[۳۱۶۲] ۱۳- ابن ابي عمير، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

سمعتة يقول: قال رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم: ارفعوا أصواتكم بالصّلاه علیّ فإنّها تذهب بالنفاق.

[۳۱۶۳] ۱۴- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن يعقوب بن عبد الله، عن إسحاق بن فروخ مولى آل طلحه قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: يا إسحاق بن فروخ، من صلّى على محمّد و آل محمّد عشرا صلّى الله عليه و ملائكته مائه مرّه و من صلّى على محمّد و آل محمّد مائه [مرّه] صلّى الله عليه و ملائكته ألفاً، أما تسمع قول الله عزّ و جلّ: هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا.

[۳۱۶۴] ۱۵- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن ابي أيوب، عن محمّد بن مسلم، عن أحدهما عليهما السّلام قال:

ما في الميزان شيء أثقل من الصَّلاة على محمّد و آل محمّد و إنّ الرّجل لتوضع أعماله في الميزان فتميل به فيخرج صلّى الله عليه و اله و سلّم الصّلاة عليه فيضعها في ميزانه فيرجح [به].

[۳۱۶۵]۱۶-علی بن محمّد، عن ابن جمهور، عن أبيه، عن رجاله قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: من كانت له إلى الله عزّ و جلّ حاجة فليبدأ بالصّلاة على محمّد و آله، ثمّ يسأل حاجته، ثمّ يختم بالصّلاة على محمّد و آل محمّد فإنّ الله عزّ و جلّ أكرم من أن يقبل الطّرفين و يدع الوسط [إذا] كانت الصّلاة على

ص: ۳۱۴

عرض کرد: خدایت نیکی دهد! چگونه دعایش را از آن پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلّم قرار دهد؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمود: چیزی از خدای عزّتمند و شکوهمند درخواست نکنند جز این که با صلوات و درود بر محمد صلّی الله علیه و اله و سلّم آغاز نماید.

[۳۱۶۲]۱۳-و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود: پیامبر خدا صلّی الله علیه و اله و سلّم فرمود: صداهای خویش را با صلوات بر من بلند دارید؛ زیرا که این کار نفاق و دورویی را از میان برد.

[۳۱۶۳]۱۴-اسحاق بن فروخ گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای اسحاق بن فروخ! هر که ده بار بر محمّد صلّی الله علیه و اله و سلّم و خاندان محمد علیهم السّلام صلوات بفرستد خداوند و فرشتگان خدا صد بار بر او صلوات فرستند، و هر که صد بار بر محمد و آل محمد علیهم السّلام صلوات فرستد خداوند و فرشتگان هزار بار بر او صلوات فرستند.

آیا سخن خدای عزّتمند و شکوهمند را نشنیده ای [که می فرماید]: «او کسی است که خود و فرشتگانش به شما درود می فرستند تا سرانجام شما را از تاریکی ها به سوی روشنایی بر آورد و او در حقّ مؤمنان مهربان است» [احزاب (۳۳): ۴۳]

[۳۱۶۴]۱۵-محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السّلام روایت نموده که فرمود: در ترازوی کردار [در روز رستاخیز] چیزی سنگین تر از صلوات بر محمّد و خاندان محمّد نباشد، و همانا [در روز رستاخیز] مردی باشد که کردارهایش را در ترازوی کردار نهند و سبک باشد پس آنگاه پاداش صلوات او [حساب شود و] در آید و آن را در ترازوی کردار نهد، پس به سبب صلوات، کردارش سنگین گردد.

[۳۱۶۵]۱۶-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هر که از خدای عزّتمند و شکوهمند درخواستی دارد باید [حاجت خواهی خویش را] با صلوات بر محمّد و خاندانش آغاز کند، و سپس حاجت خود را بخواهد، و در پایان نیز دعا با صلوات بر محمّد و خاندانش پایان دهد، زیرا که خدای عزّتمند و شکوهمند، بخشنده تر از آن است که دو طرف دعا را بپذیرد، و میانۀ دعا را وارهد [و بر آورده نسازد]؛

ص: ۳۱۵

محمد و آل محمد لا تحجب عنه.

[۳۱۶۶] ۱۷- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محسن بن أحمد، عن أبان الأحمر، عن عبد السلام بن نعيم قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنني دخلت البيت و لم يحضرني شيء من الدعاء إلا الصلاة على محمد و آل محمد فقال: أما إنه لم يخرج أحد بأفضل مما خرجت به.

[۳۱۶۷] ۱۸- علي بن محمد، عن أحمد بن الحسين، عن علي بن الزيان، عن عبيد الله بن عبد الله الدهقان قال:

□
دخلت على أبي الحسن الرضا عليه السلام فقال لي: ما معنى قوله: وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى؟ قلت: كلما ذكر اسم ربه قام فصلي، فقال لي: لقد كلف الله عز و جل هذا شططا، فقلت: جعلت فداك فكيف هو؟ فقال: كلما ذكر اسم ربه صلى على محمد و آله.

[۳۱۶۸] ۱۹- عنه، عن محمد بن علي، عن مفضل بن صالح الأسيدي، عن محمد بن هارون، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا صلى أحدكم و لم يذكر النبي [و آله] صلى الله عليه و اله و سلم في صلاته يسلك بصلاته غير سبيل الجنة. و قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من ذكرت عنده فلم يصل علي دخل النار فأبعده الله و قال صلى الله عليه و اله و سلم: و من ذكرت عنده فنسى الصلاة علي خطي به طريق الجنة.

[۳۱۶۹] ۲۰- أبو علي الأشعري، عن الحسين بن علي، عن عبيس بن هشام، عن ثابت، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من ذكرت عنده فنسى أن يصلي علي خطأ الله به طريق الجنة.

ص: ۳۱۶

در پرده و حجاب نیست [و فرشتگان از بالا رفتن دعا به سوی آسمان باز نمی دارند].

[۳۱۶۶] ۱۷- عبد السلام نعيم گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: من به درون خانه کعبه در آمدم و هیچ دعایی به یاد نداشتم جز صلوات بر محمد و خاندان محمد. فرمود: آگاه باش که هیچ کس بسان تو (فضیلت مندانه) از خانه کعبه بیرون نیامده است.

[۳۱۶۷] ۱۸- عبيد الله بن عبد الله دهقان گوید: نزد حضرت رضا عليه السلام رفتم. پس آن حضرت به من فرمود: معنای این سخن خداوند چیست (که فرماید: «نام پروردگارش را یاد کرد، پس نماز گزارد» [اعلی (۸۷): ۱۵]) عرض کردم: یعنی هرگاه نام پروردگارش را به یاد آورد برخاست و نماز گزارد. فرمود: [پس اگر «صلى» به معنای نماز گزاردن است] پس بی گمان خدای عزتمند و شکوهمند تکلیفی زیاده از توان بر دوش ما نهاده است.

عرض کردم: فدایت شوم! پس معنای آن چگونه است؟ فرمود: هرگاه نام پروردگارش را یاد کند بر محمد و خاندانش صلوات

فرستد.

[۳۱۶۸]۱۹- حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون یکی از شما نماز گزارد و در نمازش نام پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم [و خاندانش علیهم السلام] را نبرد، با این نماز، راهی جز راه بهشت را می پوید. و پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: هر که نامم را در نزدش ببرند و بر من صلوات نفرستد به دوزخ درآید و خدایش از رحمت خویش دور دارد. و فرمود: هر که نامم را در نزدش ببرند و صلوات فرستادن بر من را از یاد ببرد راه بهشت را به اشتباه پیموده است.

[۳۱۶۹]۲۰- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرموده است:

هر که نام من را در نزدش ببرند و صلوات فرستادن بر من را از یاد ببرد خداوند او را در [یافتن] راه بهشت به اشتباه افکند.

ص: ۳۱۷

[۳۱۷۰]۲۱- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن جعفر بن محمد، عن ابن القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمع أبي رجلا متعلّقا بالبیت و هو یقول: اللهم صلّ علی محمد، فقال له أبی: یا عبد الله، لا تبتّرها لا تظلمنا حقّنا قل: اللهم صلّ علی محمد و أهل بیته.

باب ما یجب من ذکر الله عزّ و جلّ فی کلّ مجلس

[۳۱۷۱]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبیه، عن خلف بن حمّاد، عن ربیع بن عبد الله بن الجارود الهذلی، عن الفضیل بن یسار قال:

قال أبو عبد الله علیه السلام: ما من مجلس یجتمع فیهِ أبرار و فجّار فیقومون علی غیر ذکر الله عزّ و جلّ إلاّ کان حسره علیهم یوم القیامه.

[۳۱۷۲]۲- حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمّد بن سماعه، عن وهیب بن حفص، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

ما اجتمع فی مجلس قوم لم یذكروا الله عزّ و جلّ و لم یذكرونا إلاّ کان ذلك المجلس حسره علیهم یوم القیامه، ثمّ قال [قال]. أبو جعفر علیه السلام: إنّ ذکرنا من ذکر الله و ذکر عدوّنا من ذکر الشیطان.

[۳۱۷۳]۳- و یاسناده قال:

قال أبو جعفر علیه السلام: من أراد أن یکتال بالمکیال الأوفی فلیقل إذا أراد أن یقوم من مجلسه: «سبحان ربّ العزّه عمّا یصفون* و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین.»

[۳۱۷۴]۴- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبی حمزه الثّمالی، عن أبی

[۳۱۷۰] ۲۱- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم شنید که مردی [دست] بر پرده کعبه در آویخته و می گوید: «اللهم صلّ علی محمد». پدرم به او فرمود: ای بنده خدا، صلوات را بریده و گسسته مدار؛ درباره حق ما بر ما ستم روا مدار و بگو «اللهم صلّ علی محمد و اهل بینه».

بابی درباره آنچه از ذکر و یاد خدای عزتمند و شکوهمند در هر مجلسی واجب است

[۳۱۷۱] ۱- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ مجلسی نباشد که نیکان و بدان در آن گرد هم آیند و بی یاد خدای عزتمند و شکوهمند از آن مجلس برخیزند جز این که در روز رستاخیز مایه حسرت و افسوس آنان باشد.

[۳۱۷۲] ۲- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ گروهی در مجلسی گرد هم نیایند که در آن یاد خدای عزتمند و شکوهمند و یاد ما نباشد، جز این که آن مجلس در روز رستاخیز مایه حسرت و افسوس آنان باشد، سپس فرمود: امام باقر علیه السلام فرمود: همانا یاد نمودن از ما یاد نمودن خداست و یاد نمودن از دشمن ما یاد نمودن از شیطان است.

[۳۱۷۳] ۳- حضرت باقر علیه السلام فرمود: هر که خواهد پیمانۀ ای پر و لبریز [از پاداش الهی] را گرد آورد باید آن هنگام که می خواهد از جای خویش برخیزد و بگوید: «سبحان ربك رب العزّه عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین».

[۳۱۷۴] ۴- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: در آن توراتی که دگرگونی نیافته

مکتوب فی التوراه الّتی لم تغیر أنّ موسی علیه السلام سأل ربّه فقال: یا ربّ، أقریب أنت منّی فأناجیک أم بعید فأنادیک؟ فأوحی الّله عزّ و جلّ إلیه: یا موسی، أنا جلیس من ذکرنی، فقال موسی: فمن فی سترک یوم لا ستر إلا سترک؟ فقال:

الّذین یذکرونّی فأذکرهم و یتحابون فیّ فأحبهم فأولئک الّذین إذا أردت أن أصیب أهل الأرض بسوء ذکرتهم فدفعت عنهم بهم.

[۳۱۷۵] ۵- أبو علی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن یحیی، عن حسین بن زید، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قال رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم: «ما من قوم اجتمعوا فی مجلس فلم یذکروا اسم الله عزّ و جلّ و لم یصلّوا علی نبیهم إلا کان ذلک المجلس حسره و وبالاً علیهم».

[۳۱۷۶] ۶- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن الحلبي، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

لا بأس بذكر الله و أنت تبول فإن ذكر الله عز و جل حسن على كل حال فلا تسأم من ذكر الله.

[۳۱۷۷]۷- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أوحى الله عز و جل إلى موسى عليه السلام: يا موسى عليه السلام، لا تفرح بكثرة المال و لا تدع ذكرى على كل حال، فإن كثره المال تنسى الذنوب و إن ترك ذكرى يقسى القلوب.

[۳۱۷۸]۸- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

مكتوب في التوراه التي لم تغير أن موسى سأل ربه فقال: إلهي، إنه

ص: ۳۲۰

[و تحريف نشده] نوشته شده است که موسی علیه السلام از خداوند پرسشی کرد و عرض کرد: پروردگارا، آیا تو به من نزدیکی تا آن که با تو به آرامی رازونیاز کنم یا از من دوری تا بانگ برآرم؟ خدای عزتمند و شکوهمند به او وحی فرمود: ای موسی! من هم نشین کسی هستم که مرا یاد کند، موسی عرض کرد: کیست که در پناه تو است روزی که پناهی جز پناه تو نیست؟ فرمود: آنان که مرا یاد کنند و من نیز آنان را یاد کنم، و در راه من به یکدیگر مهر ورزند و من نیز آنان را دوست دارم، اینانند که چون خواهم به زمینیان بدی [و ناگواری] برسانم یادشان کنم و به خاطر آنان، آن بدی را از زمینیان بازدارم.

[۳۱۷۵]۵- حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرموده است: هیچ گروهی نباشد که در مجلسی گرد هم آیند و نام خدای عزتمند و شکوهمند را نبرند و بر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم صلوات نفرستند جز این که آن مجلس مایه افسوس و رنج آنان گردد.

[۳۱۷۶]۶- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: یاد خدا به هنگام ادرار کردن اشکال ندارد؛ زیرا یاد خدا در هر حالی نیکو است، پس، از یاد خدا خسته مشو.

[۳۱۷۷]۷- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدای عزتمند و شکوهمند به موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی! به فزونی دارایی شادمان مشو و یاد مرا در هر حالی وانرهاان؛ زیرا فزونی دارایی، گناهان را از یاد برد. و وانهادن یاد من دل ها را سخت کند.

[۳۱۷۸]۸- امام باقر علیه السلام فرمود: در آن توراتی که دگرگونی و تحریف نیافته نوشته شده است که همانا موسی علیه السلام از پروردگار پرسید و عرض نمود که پروردگارا، به راستی که گاهی مجلس هایی برای من پیش می آید که من

ص: ۳۲۱

يَأْتِي عَلَيَّ مَجَالِسَ أَعَزَّكَ وَأَجَلَّكَ أَنْ أذْكَرَكَ فِيهَا، فَقَالَ: يَا مُوسَى، إِنَّ ذِكْرِي حَسَنٌ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ.

[۳۱۷۹] ۹-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابن فضال، عن بعض أصحابه، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال الله عزَّ وجلَّ لموسى، أكثر ذكري بالليل والنهار وكن عند ذكري خاشعا وعند بلائي صابرا واطمئن عند ذكري وابدني ولا تشرك بي شيئا، إلى المصير، يا موسى اجعلني ذخرک وضع عندی کنزک من الباقيات الصالحات.

[۳۱۸۰] ۱۰-و یاسناده، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال الله عزَّ وجلَّ لموسى، اجعل لسانك من وراء قلبك تسلم وأكثر ذكري بالليل والنهار ولا تتبع الخطيئة في معدنها فتندم فإن الخطيئة موعد أهل النار.

[۳۱۸۱] ۱۱-و یاسناده قال:

فيما ناجى الله به موسى عليه السلام قال: يا موسى، لا تنسني على كل حال فإن نسياني يميت القلب.

[۳۱۸۲] ۱۲-عنه، عن ابن فضال، عن غالب بن عثمان، عن بشير الدهان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال الله عزَّ وجلَّ: يا ابن آدم: اذكرني في ملائكتك في ملائكتك.

[۳۱۸۳] ۱۳-محمَّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال الله عزَّ وجلَّ: من ذكرني في ملائكتك في ملائكتك.

باب ذكر الله عزَّ وجلَّ كثيرا

[۳۱۸۴] ۱-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري،

ص: ۳۲۲

تورا بزرگ تر و شکوهمندتر از آن می دانم که در آن مجلس ها از تو یاد کنم.

خداوند فرمود: ای موسی! یاد نمودن من در هر حالی نیکو است.

[۳۱۷۹] ۹-حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدای عزتمند و شکوهمند به موسی علیه السلام فرمود: در شب و روز مرا بسیار یاد کن و هنگام یاد نمودن من فروتن باش و به گاه بلا شکیا باش و به هنگام یاد نمودن من دلت آرام باشد. و مرا بپرست و چیزی را شریک و انباز من قرار مده که بازگشت به سوی من است. ای موسی! مرا ذخیره خویش قرار ده [تا هنگام سختی یاریت

کنم] و گنجینه کردارهای نیک پایدار خویش را به من بسپار.

[۳۱۸۰] ۱۰- و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خدای عزّتمند و شکوهمند به موسی علیه السّلام فرمود: زبانت را در پس دلت بنه [و دلت را مقدّم دار] تا به سلامت مانی و در شب و روز مرا بسیار بخوان و گناه را از بن و ریشه آن پی مگیر که شیطان شوی؛ زیرا گناه وعده گناه دوزخیان است.

[۳۱۸۱] ۱۱- و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود: از جمله سخنانی که خدا با موسی راز گونه نجوی نمود [این بود که] فرمود: ای موسی! مرا در هیچ حالی از یاد مبر؛ زیرا که از یاد بردن من دل را بمیراند.

[۳۱۸۲] ۱۲- و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خداوند عزّتمند و شکوهمند می فرماید: ای فرزند آدم! مرا آشکارا در میان مردم یاد کن تا من تو را در میان کسانی نیکوتر از مردمان تو یاد کنم.

[۳۱۸۳] ۱۳- و نیز فرمود: خدای عزّتمند و شکوهمند فرموده است: هر که مرا در میان گروهی از مردم یاد کند، من او را در میان گروهی از فرشتگان یاد می کنم.

بابی درباره بسیار یاد نمودن خدای عزّتمند و شکوهمند

[۳۱۸۴] ۱- حضرت صادق علیه السّلام فرمود: چیزی نباشد جز آن که برای آن اندازه ای

ص: ۳۲۳

عن ابن القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من شيء إلا وله حدّ ينتهي إليه إلا الذّكر فليس له حدّ ينتهي إليه، فرض الله عزّ وجلّ الفرائض فمن أذاهنّ فهو حدّهنّ و شهر رمضان فمن صامه فهو حدّه و الحجّ فمن حجّ فهو حدّه إلا الذّكر فإنّ الله عزّ وجلّ لم يرض منه بالقليل و لم يجعل له حدّا ينتهي إليه، ثمّ تلا هذه الآية: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا* وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا فقال: لم يجعل الله عزّ وجلّ له حدّا ينتهي إليه. قال: و كان أبي عليه السّلام كثير الذّكر، لقد كنت أمشي معه و إنّه ليذكر الله و آكل معه الطّعام و إنّه ليذكر الله و لقد كان يحدث القوم [و] ما يشغله ذلك عن ذكر الله و كنت أرى لسانه لازقا بحنكه يقول: لا إله إلا الله و كان يجمعنا فيأمرنا بالذّكر حتّى تطلع الشّمس و يأمر بالقراءة من كان يقرأ منّا و من كان لا يقرأ منّا أمره بالذّكر. و البيت الذي يقرأ فيه القرآن و يذكر الله عزّ وجلّ فيه تكثر بركته و تحضره الملائكة و تهجره الشّياطين و يضيء لأهل السّماء كما يضيء الكوكب الدّرّي لأهل الأرض و البيت الذي لا يقرأ فيه القرآن و لا يذكر الله فيه تقلّ بركته و تهجره الملائكة و تحضره الشّياطين. و قد قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: أ لا- أخبركم بخير أعمالكم لكم أرفعها في درجاتكم و أزكاها عند مليكم و خير لكم من الدّينار و الدّرهم و خير لكم من أن تلقوا عدوّكم فقتلوهم و يقتلوكم؟ فقالوا: بلى، فقال: ذكر الله عزّ وجلّ كثير، ثمّ قال: جاء رجل إلى النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم فقال: من خير أهل المسجد؟ فقال: أكثرهم لله ذكرا. و قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من أعطى لسانا ذاكرا فقد أعطى خير الدنيا و الآخرة. و قال في قوله تعالى: وَ لَا تَمُنَّنَّ تَسِيَتَكُيْرُ قَالَ: لا تستكثر ما عملت

است که به آن پایان می یابد مگر یاد[خدا] که اندازه ای ندارد تا پایان یابد.

خدای عزّتمند و شکوهمند فرامین شرعی را واجب ساخت و هر که آن ها را به جای آورد آن به جای آوردن، همان حدّ و اندازه آنها است، و هر که روزه ماه رمضان را روزه بدارد آن روزه داری همان حدّ و اندازه آن است، و هر که حجّ گزارد آن حجّ گزاری همان حدّ و اندازه حجّ است مگر یاد[خدا] که به راستی، خدای عزّتمند و شکوهمند با اندک آن خشنود نباشد و حدّ و اندازه ای برای آن نهاده که به آن پایان یابد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «ای آنان که ایمان آورده اید خدا را بسیار یاد کنید و او را بامدادان و شبانگاهان تسبیح گوید» [احزاب (۳۳): ۴۱ و ۴۳]، سپس فرمود: خدای عزّتمند و شکوهمند برای ذکر و یاد خدا، حدّ و اندازه ای قرار نداده که به آن پایان یابد.

فرمود: و پدرم بسیار خدا را یاد می کرد. به همراهش می رفتم و او خدا را یاد می کرد، با او غذا می خوردم و او خدا را یاد می کرد، و با مردم به گفتگو می پرداخت ولی این کار او را از یاد و ذکر خدا باز نمی داشت و من زبانش را می دیدم که به کامش چسبیده بود و می گفت: «لا اله الا الله» و همواره ما را گرد هم می آورد و تا برآمدن خورشید ما را به ذکر خدا امر می فرمود و به هر کدام از ما که می توانست قرآن تلاوت کند امر می فرمود که قرآن بخواند و به آن کس از ما که نمی توانست قرآن بخواند امر می فرمود که ذکر بگوید.

و در هر خانه ای که قرآن تلاوت کنند و خدای عزّتمند و شکوهمند را بسیار یاد نمایند برکت آن خانه فزونی یابد و بسیار گردد و فرشتگان در آن خانه حضور یابند و شیاطین از آن خانه دوری گزینند و آن خانه برای آسمانیان بدرخشد آنسان که ستاره فروزان برای زمینیان می درخشد، ولی خانه ای که در آن قرآن تلاوت نکنند و خدا را در آن خانه یاد نکنند برکتش اندک باشد و فرشتگان از آن خانه کناره گیرند و شیاطین در آن خانه حضور یابند و به راستی، پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلّم فرموده است: آیا شما را از نیکوترین کارهایتان آگاه نسازم که فرازترین درجات شماسست و نزد خداوند از همه کردارها پاک تر است و برای شما از دینار و درهم نیکوتر و بهتر است و از رویارویی با دشمنان که شما آنان را بکشید و آنان شما را بکشند بهتر است.

عرض کردند: آری. فرمود: آن کار، بسیار یاد نمودن خدا است. سپس فرمود:

مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلّم آمد و عرض نمود: نیک ترین اهل مسجد چه کسی است؟ فرمود: آن کسی که فزون تر از دیگران خدا را یاد کند. و پیامبر صلی الله علیه و اله و سلّم فرمود: هر آن کس که زبانی ذکر گو به او دهند بی گمان خیر دنیا و آخرت را به او داده اند.

و پیامبر صلی الله علیه و اله و سلّم درباره این سخن خداوند [که می فرماید: «مَنْت منه که کارت را بزرگ شماری» [مدثر (۷۴): ۶] فرمود: کار نیکی که برای خدا انجام دادی بزرگ و فزون شمار.

[۳۱۸۵]۲- حمید بن زیاد، عن ابن سماعه، عن وهیب بن حفص، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

شيعتنا الذين إذا خلوا ذكروا الله كثيرا.

[۳۱۸۶]۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد و عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد جميعا، عن الحسن بن علي الوشاء، عن داود بن سرحان، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من أكثر ذكر الله عزّ و جلّ أحبّه الله و من ذكر الله كثيرا كتبت له براءتان: براءة من النار و براءة من النفاق.

[۳۱۸۷]۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن بكر بن أبی بكر، عن زراره بن أعين، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

تسبيح فاطمه الزهراء عليها السلام من الذكر الكثير الذي قال الله عزّ و جلّ: اذكروا الله ذكرا كثيرا. □

عنه، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن أبی أسامه زيد الشحام و منصور بن حازم و سعيد الأعرج، عن أبی عبد الله علیه السلام مثله.

[۳۱۸۸]۵- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن داود الحمّار، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

من أكثر ذكر الله عزّ و جلّ أظله الله في جنته.

باب أنّ الصّاعقه لا تصيب ذاكرا

[۳۱۸۹]۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن

[۳۱۸۵]۲- حضرت صادق علیه السلام فرمود: شیعیان کسانی هستند که چون تنها باشند خدا را بسیار یاد کنند و بسیار ذکر گویند.

[۳۱۸۶]۳- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلى الله عليه و اله و سلم فرموده است:

هر که خدای عزّتمند و شکوهمند را بسیار یاد کند خداوند او را دوست می دارد، و هر که خدا را فراوان یاد کند برای او دو برات [آزادی] نگاشته شود، یک برات [رهایی و آزادی] از دوزخ، و دیگری برات [رهایی و آزادی] از نفاق و دورویی.

[۳۱۸۷]۴- حضرت صادق علیه السّلام فرمود: تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام در زمره «ذکر بسیار» است که خدای عزّتمند و شکوهمند فرموده است: «خدای را بسیار یاد کنید» (احزاب (۳۳): ۴۱). و نیز مانند این حدیث را سعید أعرج از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده است.

[۳۱۸۸]۵- و نیز امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که خدای عزّتمند و شکوهمند را بسیار یاد کند خداوند او را در سایه سار رحمتش در بهشت خویش جای دهد.

بابی درباره این که صاعقه ذکر گو را در نرسد

[۳۱۸۹]۱- حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مؤمن به هر مرگی جان سپارد جز مرگ

ص: ۳۲۷

إسماعیل، عن محمد بن الفضیل، عن أبی الصّباح الکنانی، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

يموت المؤمن بكلّ ميته إلا الصّاعقه لا تأخذه و هو يذكر الله عزّ و جلّ.

[۳۱۹۰]۲- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن ابن أذینه، عن برید بن معاویه العجلیّ قال:

قال أبو عبد الله علیه السّلام: إنّ الصّواعق لا تصیب ذاکرا، قال: قلت: و ما الذّاکر؟ قال: من قرأ مائه آیه.

[۳۱۹۱]۳- حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمد بن سماعه، عن وهیب بن حفص، عن أبی بصیر قال:

سألت أبا عبد الله علیه السّلام عن ميته المؤمن، قال: يموت المؤمن بكلّ ميته:

يموت غرقا و يموت بالهدم و يبتلى بالسّبع و يموت بالصّاعقه و لا تصیب ذاکر الله عزّ و جلّ.

باب الاشتغال بذكر الله عزّ و جلّ

[۳۱۹۲]۱- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن سالم، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ يقول: من شغل بذکری عن مسألتي أعطيته أفضل ما أعطی من سألني.

[۳۱۹۳]۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعیل، عن منصور بن یونس، عن هارون بن خارجه، عن أبی

عبد الله علیه السّلام قال:

إنّ العبد لیكون له الحاجه إلى الله عزّ و جلّ فیدأ بالتّناء على الله و الصّلاه على

ص: ۳۲۸

با صاعقه؛ زیرا در حالی که او خدای عزّتمند و شکوهمند را یاد می کند صاعقه او را در نرسد و به او برخورد نکند.

[۳۱۹۰]۲- برید بن معاویه عجلی گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: صاعقه ها به ذکر گو برخورد نکنند و او را در نرسد، گوید: من عرض کردم: ذکر گو کیست؟ فرمود: آن که صد آیه را تلاوت کند.

[۳۱۹۱]۳- ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السّلام درباره مرگ مؤمن پرسیدم.

فرمود: مؤمن به هر مرگی جان سپارد: از قبیل غرق شدن و در زیر آوار ماندن و در [چنگال] درندگان گرفتار آمدن و ولی ذکر گوی خدای عزّتمند و شکوهمند را صاعقه در نرسد و به او برخورد نکند.

بابی درباره به ذکر خدای عزّتمند و شکوهمند پرداختن

[۳۱۹۲]۱- حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همانا خدای عزّتمند و شکوهمند فرماید: هر که به جای درخواست از من به ذکر من پردازد به او چیزی بهتر از آنچه که به درخواست کننده می دهم ارزانی دارم.

[۳۱۹۳]۲- و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همانا بنده ای از خدای عزّتمند و شکوهمند درخواستی دارد، و [دعایش را] با ستودن خدا و صلوات بر محمد و خاندان محمد می آغازد آنسان که درخواست خویش را فراموش

ص: ۳۲۹

محمد و آل محمد حتّی ینسی حاجته فیقضیها الله له من غیر أن یسأله إیّها.

باب ذکر الله عزّ و جلّ فی السّرّ

[۳۱۹۴]۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن إبراهیم بن أبی البلاد، عمّن ذکره، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال الله عزّ و جلّ: من ذکرنی سرّاً ذکرته علانیه.

[۳۱۹۵]۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن إسماعیل بن مهران، عن سیف بن عمیره، عن سلیمان بن عمرو، عن أبی المغراء الخصّاف، رفعه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: من ذکر الله عزّ و جلّ فی السّرّ فقد ذکر الله کثیراً، إنّ المنافقین كانوا یذکرون الله علانیه و لا یذکرونه فی السّرّ، فقال الله عزّ و جلّ:

﴿يُرَآؤْنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلاً﴾

[۳۱۹۶]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن فضال، رفعه قال:

قال الله عزّ و جلّ لعيسى عليه السّلام: يا عيسى اذكرني في نفسك اذكرك في نفسي و اذكرني في ملئك اذكرك في ملا خير من ملا الادميين يا عيسى ائن لي قلبك و اكثر ذكرى في الخلوات و اعلم أنّ سروري أنّ تبصص إليّ و كن في ذلك حيا و لا تكن ميتا.

[۳۱۹۷]۴-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد، عن حريز، عن زراره، عن أحدهما عليهما السّلام قال:

لا يكتب الملك إلّا ما سمع و قال الله عزّ و جلّ: «و اذكر ربّك في نفسك تضرّعا»

ص: ۳۳۰

می کند، پس خداوند درخواست او را برآورده سازد بی آنکه او از خداوند درخواستی کرده باشد.

بابی درباره یاد نمودن پنهانی خدای عزّتمند و شکوهمند

[۳۱۹۴]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خدای عزّتمند و شکوهمند فرموده است: هر که مرا در نهان یاد کند من او را آشکارا یاد می کنم.

[۳۱۹۵]۲-امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: هر که خدای شکوهمند را در نهان یاد کند بی گمان [در شمار کسانی است که] خدا را بسیار یاد نموده است، زیرا منافقان همواره خدا را آشکارا یاد می کردند ولی در نهان خدا را یاد نمی کردند، پس خدای عزّتمند و شکوهمند فرمود: «خود را به مردم می نمایند [و ریا می کنند] خدا را یاد نمی کنند جز اندکی» (نساء(۴): ۱۴۲)

[۳۱۹۶]۳-خدای عزّتمند به عیسی علیه السّلام فرمود: ای عیسی! مرا در درون خویش یاد کن تا من نیز تو را در ذات خویش یاد کنم و مرا در میان مردمان یاد کن تا من نیز تو را در میان گروهی برتر از آدمیان (فرشتگان) یاد کنم. ای عیسی! دلت را برای من نرم کن و در تنهایی ها مرا بسیار یاد کن و آگاه باش که شادی من با فروتنی تو در برابر من [فراهم] آید، و در این باره زنده [دل] باش و مرده [دل] مباش.

[۳۱۹۷]۴-زراره از یکی از دو امام باقر و یا امام صادق علیهما السّلام روایت نموده که فرمود: فرشته جز آنچه را بشنود ننگارد و خدای شکوهمند فرموده است:

«و پروردگارت را در درون خویش به زاری و بیم یاد کن» (اعراف(۷): ۲۰۵)

ص: ۳۳۱

وَ خِيفَهُ «فلا يعلم ثواب ذلك الذّكر في نفس الرّجل غير الله عزّ و جلّ لعظمته.

باب ذکر الله عزّ و جلّ في الغافلين

[۳۱۹۸]۱-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن الحسين بن المختار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: الذّاكر لله عزّ و جلّ في الغافلين كالمقاتل في المحاربين.

[۳۱۹۹]۲-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: ذاكر الله عزّ و جلّ في الغافلين كالمقاتل عن الفارين و المقاتل عن الفارين له الجته.

باب التّحميد و التّمجيد

[۳۲۰۰]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن أبي سعيد القمّاط، عن المفضّل قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: جعلت فداك علّمني دعاء جامعاً، فقال لي: احمد الله فيّائه لا- يبقى أحد يصلّي إلّا- دعا لك، يقول: سمع الله لمن حمده.

[۳۲۰۱]۲-عنه، عن عليّ بن الحسين، عن سيف بن عميره، عن محمد بن مروان قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: أيّ الأعمال أحبّ إلى الله عزّ و جلّ؟ فقال: أن تحمده.

[۳۲۰۲]۳-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي الحسن الأنباريّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۳۳۲

پس به سبب بزرگی و عظمت ذکر، کسی به جز خدای عزّتمند و شکوهمند پاداش این ذکر را که درون مرد است ندانند.

بابی درباره یاد نمودن خدای عزّتمند و شکوهمند در میان غفلت مندان

[۳۱۹۸]۱-حضرت صادق علیه السّلام فرمود: آن کس که در میان غفلت مندان خدای عزّتمند را یاد کند بسان نبردکننده ای دشمن ستیز باشد که در میان نبردکنندگان [غفلت زده] است.

[۳۱۹۹]۲-و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلّى الله عليه و اله و سلّم فرموده است:

یادکننده خدای شکوهمند در میان غفلت مندان بسان نبردکننده دشمن ستیزی باشد که به جای گریزندگان [از میدان نبرد] می ستیزد و نبردکننده ای که به جای گریزندگان [از میدان نبرد] بستیزد بهشت از آن اوست.

بابی درباره ستودن و به بزرگی یاد نمودن

[۳۲۰۰]۱-مفضّل گوید به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم! دعای جامعی به من بیاموز. فرمود: خدا را ستایش کن؛ زیرا نماز گزاری نباشد جز این که [به سبب ستودن تو] تو را دعا کند؛ [زیرا هر نماز گزاری در نماز] می گوید:

«خدا یا، [سخن] آن کس که تو را می ستاید بشنو.»

[۳۲۰۱]-۲- محمد مروان گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چه کرداری، دوست داشتنی ترین کردارها در درگاه خدای عزّتمند و شکوهمند است؟ فرمود: ستودن و حمد گفتن او.

[۳۲۰۲]-۳- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلّم چنان بود که

ص: ۳۳۳

كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم يحمد الله في كل يوم ثلاثائه مرّه، و ستّين مرّه عدد عروق الجسد، يقول: «الحمد لله ربّ العالمين كثيرا على كلّ حال.»

[۳۲۰۳]-۴- علی بن ابراهیم، عن أبيه و حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمّد جميعا، عن أحمد بن الحسن الميثمي، عن يعقوب بن شعيب قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم: إن في ابن آدم ثلاثمائة و ستّين عرقا، منها مائة و ثمانون متحرّكة و منها مائة و ثمانون ساكنة، فلو سكن المتحرّك لم ينم و لو تحرّك الساكن لم ينم و كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم إذا أصبح قال: الحمد لله ربّ العالمين كثيرا على كلّ حال ثلاثمائة و ستّين مرّه و إذا أمسى قال مثل ذلك.

[۳۲۰۴]-۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن منصور بن العباس، عن سعيد بن جناح قال: حدّثني أبو مسعود، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من قال أربع مرّات إذا أصبح: «الحمد لله ربّ العالمين» فقد أدى شكر يومه و من قالها إذا أمسى فقد أدى شكر ليلته.

[۳۲۰۵]-۶- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن عليّ بن حسان، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كلّ دعاء لا يكون قبله تحميد فهو أتر، إنّما التّحميد ثمّ الثّناء قلت: ما أدري ما يجزي من التّحميد و التّمجيد، قال: يقول: «اللّهم أنت الأوّل فليس قبلك شيء و أنت الآخر فليس بعدك شيء و أنت الظّاهر فليس فوقك شيء و أنت الباطن فليس دونك شيء و أنت العزيز الحكيم.»

[۳۲۰۶]-۷- و بهذا الإسناد قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام ما أدنى ما يجزي من التّحميد قال تقول الحمد لله الذي

ص: ۳۳۴

روزانه، به شماره رگ های بدن، سیصد و شصت بار خدا را می ستود و این گونه می فرمود: سپاس و ستایش بسیار در هر حالی

ویژه پروردگار جهانیان است.

[۳۲۰۳]۴- یعقوب شعیب گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است: به راستی که در پیکر آدمیزاده سیصد و شصت رگ است، که یکصد و هشتاد رگ از آنها می جنبند و یکصد و هشتاد رگ دیگر بی حرکت است. پس اگر یکی از رگ های جنبنده بی حرکت شود آدمیزاده به خواب نرود و اگر یکی از رگ های بی حرکت، به حرکت درآید آدمیزاده به خواب نرود، و پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنان بود که چون سحر را می آغازید سیصد و شصت بار می فرمود: سپاس و ستایش بسیار در هر حالی ویژه جهانیان است» و چون شام می کرد سیصد و شصت بار مانند آن جمله را می فرمود.

[۳۲۰۴]۵- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که چون سحر را آغاز کند «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» گوید بی گمان سپاس آن روزش را چهار بار را به جای آورده و هر که آن را به هنگام آغاز شامگاه بگوید، بی گمان سپاس آن شبش را به جای آورده است.

[۳۲۰۵]۶- یکی از یاران علی بن حسان از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: هر دعایی که پیش از آن سپاس و ستایش (خداوند) نباشد آن دعا گسسته و دم بریده است. به راستی که سپاس گویی و پس آنگاه ستایش و ثنا گویی باشد. عرض کردم: من نمی دانم که چه قدر سپاس گویی و بزرگ داری [خداوند] بسنده و کافی است؟ فرمود: دعاکننده می گوید: «پروردگارا!، تو آغازی، پس چیزی پیش از تو نیست و تو پایانی، پس چیزی پس از تو نیست، و تو ظاهر و آشکاری، پس چیزی فرای تو نیست، و تو باطنی، پس چیزی پایین تر و فروتر از تو نیست و تو ارجمند حکمت پیشه ای.

[۳۲۰۶]۷- و نیز همان راوی گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که چه قدر

ص: ۳۳۵

علا فقهر و الحمد لله الذي ملك فقدر و الحمد لله الذي بطن فخير و الحمد لله الذي يميت الأحياء و يحيي الموتى و هو على كل شيء قدير.

باب الاستغفار

[۳۲۰۷]۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: خير الدعاء الاستغفار.

[۳۲۰۸]۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن حسين بن سيف، عن أبي جميلة، عن عبيد بن زرارة قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا أكثر العبد من الاستغفار رفعت صحيفته و هي تتلأأ.

[۳۲۰۹]۳-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ياسر، عن الرضا عليه السلام قال:

مثل الاستغفار مثل ورق على شجره تحرك فيتناثر والمستغفر من ذنب و يفعله كالمستهزئ بربه.

[۳۲۱۰]۴-عده من اصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم كان لا يقوم من مجلس و إن خف حتى يستغفر الله عز و جل خمسا و عشرين مره.

[۳۲۱۱]۵-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمارة، عن الحارث بن المغيرة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان رسول الله يستغفر الله عز و جل في كل يوم سبعين مره و يتوب إلى الله عز و جل سبعين مره، قال: قلت: كان يقول: أستغفر الله و أتوب إليه؟ قال: كان

ص: ۳۳۶

سپاس گویی خداوند بس است؟ فرمود: می گویی: «سپاس خدایی را بر فراز گشت پس غالب آمد و سپاس خدایی را که مالک گشت پس اندازه نگه داشت و سپاس خدایی را که نهان گشت پس از همه چیز آگاه است و سپاس خدایی را که زندگان را می میراند و مردگان را زنده می گرداند و او بر همه چیز تواناست».

بابی درباره آموزش خواهی

[۳۲۰۷]۱-حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: بهترین دعا آموزش خواهی است.

[۳۲۰۸]۲-عبید بن زراره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه بنده بسیار آموزش خواهد نامه کردارش بالا رود در حالی که می درخشد.

[۳۲۰۹]۳-حضرت رضا علیه السلام فرمود: مثل آموزش خواهی [برای گناهان] بسان برگی بر درختی است که بجنبند و آن برگ فروریزد، و آن کس که از گناهی آموزش خواهد و دیگر بار بر آن گناه دست یازد بسان کسی است که پروردگار خویش را مسخره نموده است.

[۳۲۱۰]۴-حضرت صادق علیه السلام فرمود: همواره پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم چنان بود که از هیچ مجلس بر نمی خاست، هر چند زمانی اندک [را در آن مجلس] بود، تا آن گاه که بیست و پنج بار از خدای عزتمند و شکوهمند آموزش جوید.

[۳۲۱۱]۵-حارث بن مغیره از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که امام علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم همواره در هر روز هفتاد بار از خدای عزتمند و شکوهمند آموزش می جست، و هفتاد بار توبه می کرد. راوی

گوید: عرض کردم:

(یعنی) پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم می فرمود: «أستغفر الله و أتوب إليه»؟ فرمود: هفتاد بار

ص: ۳۳۷

يقول: «أستغفر الله أستغفر الله» سبعين مرّه و يقول: «و أتوب إلى الله و أتوب إلى الله» سبعين مرّه.

[۳۲۱۲] ۶- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن حسين بن زيد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: الاستغفار و قول: لا إله إلا الله، خير العباد، قال الله العزيز الجبار: فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ.

باب التسيح و التهليل و التكبير

[۳۲۱۳] ۱- علي بن إبراهيم، عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم و أبي أيوب الخزاز جميعا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

جاء الفقراء إلى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فقالوا: يا رسول الله، إن الأغنياء لهم ما يعتقدون و ليس لنا و لهم ما يحبون و ليس لنا و لهم ما يتصدقون و ليس لنا و لهم ما يجاهدون و ليس لنا، فقال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من كبر الله عز و جلّ مائه مرّه كان أفضل من عتق مائه رقبه و من سبح الله مائه مرّه كان أفضل من سياق مائه بدنه و من حمد الله مائه مرّه كان أفضل من حملان مائه فرس في سبيل الله بسرجها و لجمها و ركبها و من قال: لا إله إلا الله مائه مرّه كان أفضل الناس عملا ذلك اليوم، إلا- من زاد، قال: فبلغ ذلك الأغنياء فصنعوه، قال: فعاد الفقراء إلى النبي صلى الله عليه و اله و سلم فقالوا: يا رسول الله، قد بلغ الأغنياء ما قلت فصنعوه، فقال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء.

[۳۲۱۴] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن حماد، عن ربعي، عن فضيل، عن أحدهما عليهما السلام قال:

ص: ۳۳۸

می فرمود: «أستغفر الله، أستغفر الله» و هفتاد بار [نیز] می فرمود: «أتوب إلى الله، أتوب إلى الله».

[۳۲۱۲] ۶- حضرت صادق عليه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: آمرزش خواهی و گفتن «لا إله إلا

الله» نیکوترین عبادت ها است. خدای ارجمند توانا فرموده است: «پس بدان که نیست معبودی جز خدا، و [تو] آمرزش خواه برای گناه خویش» [محمد (۴۷): ۱۹]

باب سبحان الله گفتن و لا إله إلا الله گفتن و الله أكبر گفتن

[۳۲۱۳] ۱- هشام بن سالم و أبو ایوب خزّار هر دو از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده اند که فرمود: تهیدستان نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلّم آمدند و عرض کردند:

ای پیامبر خدا، توانگران [ثروتی] دارند که بنده آزاد کنند و ما نداریم، و [ثروتی] دارند که صدقه دهند و ما نداریم و [ثروتی] دارند که [بازار جهادگری را فراهم آرند و] جهاد کنند و ما نداریم [و نمی توانیم که این کردارهای نیک را انجام دهیم].

پس پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلّم فرمود: هر که صد بار الله اکبر گوید از آزاد کردن صد بنده بهتر است و هر که صد بار سبحان الله گوید از راندن صد شتر [برای قربانی کردن در حج] بهتر است و هر که خدا را صد بار سپاس گوید از فرستادن صد اسب زین شده و لگام زده همراه با سوار [برای جهادگری] در راه خدا بهتر است و هر که صد بار بگوید: «لا اله الا الله» در آن روز نیک کردارترین مردمان است مگر [از] کسی که فزون تر گفته باشد. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: این سخن پیامبر صلی الله علیه و اله و سلّم به گوش توانگران رسید. آنها فرموده های پیامبر صلی الله علیه و اله و سلّم را به کار بستند. امام صادق علیه السّلام [در ادامه] فرمود: پس تهیدستان دیگر بار نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلّم باز گشتند و عرض کردند: ای پیامبر خدا، آنچه فرمودید به گوش توانگران رسید و آنان آن فرموده ها را به کار بستند [و اینک از هر دو پاداش برخوردار گشته اند].

فرمود: این فضل خدا است، به هر که خواهد می دهد.

[۳۲۱۴] ۲- فضیل از یکی از دو امام باقر و یا صادق علیهما السّلام روایت نموده، آن

ص: ۳۳۹

سمعته يقول: أكثروا من التّهلّيل و التّكبير فإنّه ليس شيء أحبّ إلى الله عزّ و جلّ من التّهلّيل و التّكبير.

[۳۲۱۵] ۳- علی، عن أبيه، عن النّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: التّسبيح نصف الميزان و الحمد لله يملأ الميزان و الله أكبر يملأ ما بين السّماء و الأرض.

[۳۲۱۶] ۴- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن مالك بن عطيه، عن ضريس الكناسيّ، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

مرّ رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم برجل يغرس غرسا في حائط له فوقف له و قال: ألا أدلك على غرس أثبت أصلا و أسرع إيناعا و أطيب ثمرا و أبقى؟ قال: بلى فدلتني يا رسول الله. فقال: إذا أصبحت و أمسيت فقل: «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر» فإنّ لك إن قلته بكلّ تسبيحه عشر شجرات في الجنّة من أنواع الفاكهه و هنّ من الباقيات الصّالحات: قال فقال الرّجل: فإنّي أشهدك يا رسول الله أنّ حائطي هذا صدقه مقبوضه على فقراء المسلمين أهل الصّدقه، فأنزل الله عزّ و جلّ آيات من القرآن: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى * وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى.»

[۳۲۱۷]۵-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: خير العبادہ قول لا إله إلا الله.

باب الدعاء للإخوان بظهر الغيب

[۳۲۱۸]۱-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي المغراء،

ص: ۳۴۰

حضرت عليه السلام می فرمود: «لا- إله إلا الله» و «الله أكبر» بسیار گویند؛ زیرا چیزی نزد خدای عزّتمند و شکوهمند دوست داشتنی تر از گفتن «لا اله الا الله» و «الله أكبر» نیست.

[۳۲۱۵]۳-حضرت صادق عليه السلام فرمود که امیر مؤمنان عليه السلام فرمود: «سبحان الله» [سنگینی] نیمی از ترازوی کردار است و «الحمد لله» همه ترازوی کردار را پر کند و «الله أكبر» میان آسمان و زمین را پر نماید.

[۳۲۱۶]۴-حضرت باقر عليه السلام فرمود: پیامبر خدا صلى الله عليه و اله و سلم بر مردی گذر نمود که در باغش درخت می کاشت. پس آن حضرت عليه السلام نزدش ایستاد و فرمود: آیا تو را بر کاشتن درختی راهنمایی نکنم که ریشه اش استوارتر و میوه هایش زودرس تر و عطرناک تر و خوشمزه تر و پایدارتر باشد؟ عرض کرد: چرا، مرا راهنمایی فرما، ای پیامبر خدا. آن حضرت فرمود: چون سحر را آغاز نمودی و [نیز] به شبانگاه در آمدی بگو: «سبحان الله و الحمد لله و لا- إله إلا الله و الله أكبر»؛ زیرا اگر آن را بگویی به شماره هریک بار خواندن آن ذکر ده درخت که دارای میوه های گوناگون است در بهشت از آن تو شود و آنها از کردارهای پایدار شایسته است.

امام باقر عليه السلام فرمود: پس آن مرد گفت: پس من شما را گواه گرفتم که این باغ من صدقه ای قبض شده و وقف شده بر تهیدستان مسلمانی است که سزاوار صدقه اند.

پس خدای عزّتمند و شکوهمند آیه هایی از قرآن را فر فرستاد: «پس هر که [مال خویش را] بخشید و پرهیزکاری کرد، و آن وعده نیکو (پاداش اخروی) را باور داشت و راست انگاشت، پس زودا که او را برای راهی آسان آماده سازم» [لیل (۹۲) تا ۵۷]

[۳۲۱۷]۵-حضرت صادق عليه السلام فرمود: پیامبر خدا صلى الله عليه و اله و سلم فرمود: نیکوترین عبادت، گفتن «لا- اله الا الله» است.

بابی درباره دعانمودن برای برادران دینی در پشت سر آنان

[۳۲۱۸]۱-حضرت باقر عليه السلام فرمود: دعایی که به برآورده شدن [نزدیک تر

ص: ۳۴۱

عن الفضيل بن يسار، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

أو شك دعوه و أسرع إجابته دعاء المرء لأخيه بظهر الغيب.

[۳۲۱۹] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

دعاء المرء لأخيه بظهر الغيب يدرّ الرزق و يدفع المكروه.

[۳۲۲۰] ۳- عنه، عن أحمد بن محمد بن علي بن الحكم، عن سيف بن عميرة، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تبارك و تعالى:

و يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ قَالَ:

هو المؤمن يدعو لأخيه بظهر الغيب فيقول له الملك: آمين و يقول الله العزيز الجبار: و لك مثلاً ما سألت و قد أعطيت ما سألت بحبّك إياه.

[۳۲۲۱] ۴- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن عبيد الله بن عبد الله الواسطي، عن درست بن أبي منصور، عن أبي خالد القمّاط قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: أسرع الدعاء نجحاً للإجابة دعاء الأخ لأخيه بظهر الغيب يبدأ بالدعاء لأخيه فيقول له ملك موكل به: آمين و لك مثلاً.

[۳۲۲۲] ۵- علي بن محمد، عن محمد بن سليمان، عن إسماعيل بن إبراهيم، عن جعفر بن محمد التميمي، عن حسين بن علوان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ما من مؤمن دعا للمؤمنين و المؤمنات إلا ردّ الله عزّ و جلّ عليه مثل الذي دعا لهم به من كلّ مؤمن و مؤمنة مضى من أوّل الدهر أو هو آت إلى يوم القيامة، إنّ العبد ليؤمر به إلى النار يوم القيامة فيسحب فيقول المؤمنون و المؤمنات: يا ربّ، هذا الذي كان يدعو لنا فشققنا فيه، فيشقّعهم الله عزّ و جلّ فيه فينجو.

ص: ۳۴۲

است و زودتر اجابت می شود دعا برای برادر دینی در پشت سر اوست.

[۳۲۱۹] ۲- امام صادق عليه السلام فرمود: دعای انسان برای برادر [دینی اش] در پشت سر او روزی را بسیار کند و از ناخوشایندی باز دارد.

[۳۲۲۰]۳- حضرت باقر علیه السلام در تفسیر سخن خداوند فرازمند [می فرماید]:

«و آنان را که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند پاسخ می دهد و از فزون بخشی خویش می افزایدشان» [شوری (۴۲): ۲۶]

فرمود: مقصود مؤمنی است که برای برادر (دینی) خود در پشت سر او دعا کند. پس فرشته دعای او را آمین گوید، و خدای ارجمند توانا فرماید: دو برابر آنچه که [برای برادر خویش] خواستی از آن تو باشد و به سبب این که برادرت را دوست داری آنچه را که [برای او] درخواست نمودی به تو داده شد [و دعایت درباره او برآورده گردید].

[۳۲۲۱]۴- و نیز حضرت باقر علیه السلام فرمود: زودترین دعایی که [از سوی خدا] پاسخ داده می شود [و برآورده می گردد] دعا برای برادر (دینی) درباره برادرش در پشت سر اوست.

نخست دعا برای برادرش را آغاز کند پس فرشته ای که بر او گمارده شده گوید: آمین، و دو برابر (آنچه که برای برادر دینی ات درخواست نمودی) از آن تو شد.

[۳۲۲۲]۵- امام صادق علیه السلام فرمود که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرموده است: هیچ مؤمنی نباشد که برای مردان و زنان مؤمن و باورمند دعا کند جز این که خدای عزّتمند و شکوهمند مانند آنچه را که برای آنان درخواست نموده به شماره هر مرد و زن مؤمنی که از آغاز روزگار تاکنون در گذشته و یا تا روز رستاخیز به دنیا خواهد آمد را به او بازگرداند. به راستی، بنده ای باشد که در روز رستاخیز فرمان دهد که او را به دوزخ برند و او را بر زمین کشند و ببرند.

ص: ۳۴۳

[۳۲۲۳]۶- علی، عن ابیه قال:

رأیت عبد الله بن جندب فی الموقف فلم أر موقفاً کان أحسن من موقفه، ما زال ماذا یدیه إلى السّماء و دموعه تسیل علی خدیّه حتّی تبلغ الأرض، فلما صدر النّاس قلت له: یا أبا محمّد، ما رأیت موقفاً قطّ أحسن من موقفک، قال: و الله ما دعوت إلاّ لإخوانی و ذلك أنّ أبا الحسن موسی علیه السّلام أخبرنی أنّ من دعا لأخیه بظهر الغیب نودی من العرش: و لك مائه ألف ضعف فکرت أنّ أدع مائه ألف مضمونه لواحده لا أدری تستجاب أم لا.

[۳۲۲۴]۷- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد و علی بن إبراهیم، عن ابیه جمیعاً، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن أبی عبیده، عن ثویر قال:

سمعت علی بن الحسن علیه السّلام یقول: إنّ الملائکة إذا سمعوا المؤمن یدعو لأخیه المؤمن بظهر الغیب أو یدکره بخیر قالوا: نعم الأخ أنت لأخیک تدعو له بالخیر و هو غائب عنک و تذکره بخیر، قد أعطاک الله عزّ و جلّ مثلی ما سألت له و أثنی علیک مثلی ما أثنت علیه و لك الفضل علیه؛ و إذا سمعوه یدکر أخاه بسوء و یدعو علیه قالوا له: بیس الأخ أنت لأخیک کفّ أيّها المستر علی ذنوبه و عورته و اربع علی نفسک و احمّد الله الّذی ستر علیک و اعلم أنّ الله عزّ و جلّ أعلم بعبده منك.

[۳۲۲۵] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عیسی بن عبد الله القمّی قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ثلاثة دعوتهم مستجابة: الحاج فانظروا كيف

ص: ۳۴۴

پس مردان و زنان مؤمن گویند: پروردگارا، این همان کسی است که برای ما دعا می کرد. پس شفاعت ما را درباره او بپذیر [و او را به دوزخ میفکن] خدای عزّتمند و شکوهمند شفاعت مؤمنان را درباره او بپذیرد و آن بنده، نجات یابد.

[۳۲۲۳] ۶- علی بن ابراهیم از پدرش روایت نموده که عبد لله بن جنذب را در موقف [عرفات] دیدم و وقوفی بهتر از وقوف او ندیدم. پیوسته دست هایش به سوی آسمان بلند بود، و اشک هایش از گونه اش سرازیر بود آن سان که اشک هایش به زمین فرومی ریخت. پس چون مردم [از عرفات] بازگشتند به او گفتم: ای ابو محمد! من وقوفی بهتر از وقوف تو ندیدم؟ گفت: به خدا سوگند که من جز برای برادران (دینی) خود دعایی نکردم، و این کار، از آن روی بود که امام کاظم علیه السلام مرا آگاه نمود که هر که برای برادر دینی خود در پشت سرش دعا کند از عرش او را ندا دهند که صد هزار برابر [آنچه که برای برادر دینی ات خواستی] از آن تو شد.

پس من دوست نداشتم که صد هزار دعایی را که [برآورده شدنش] ضمانت شده به خاطر دعا [برای خویش] او گذارم که نمی دانم آیا آن یک دعا نیز برآورده می شود یا نه؟

[۳۲۲۴] ۷- ثویر گوید: شنیدم حضرت سجاد علیه السلام می فرمود: همانا چون فرشتگان بشنوند که مؤمن برای برادر مؤمنش پشت سر او دعا می کند یا به نیکی او را یاد می کند، گویند: تو برای برادری چه نیکو برادری هستی که درباره او دعای خیر می کنی و در حالی که او از دید تو نهان است و او را به نیکی یاد می کنی. به راستی خدای عزّتمند دوبرابر آنچه که برای او درخواست نمودی به تو ارزانی داشت.

و فرشتگان به اندازه دوبرابر آن ستایشی که از او نمودی تو را بستایند. و تو بر او فضل و برتری داری. ولی چون بشنوند که کسی برادر (دینی) خویش را به بدی یاد می کند و او را نفرین می کند گویند: تو برای برادر دینی ات چه بد برادری هستی!

ای آنکه گناهانت در پرده مانده خویش را از بدگویی برادرت نگاه دار و به خودت بنگر و خدایی را که [گناهان] تو را در پرده نهان داشته و بدان که خدای شکوهمند نسبت به بنده اش از تو داناتر است.

بابی درباره آن کس که دعایش پذیرفته آید

[۳۲۲۵] ۱- عیسی بن عبد الله قمی گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود: آنان که دعایشان پذیرفته آید سه دسته اند: حج گزار، پس بنگرید که

تخلفونه و الغازی فی سبیل الله فانظروا كيف تخلفونه و المريض فلا تغبطوه و لا تضجروه.

[۳۲۲۶]۲-الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أبي عليه السلام يقول: خمس دعوات لا يحجب عن الرّبّ تبارك و تعالی: دعوه الإمام المقسط و دعوه المظلوم يقول الله عزّ و جلّ: لأنتقمّن لك و لو بعد حين و دعوه الولد الصّالح لوالديه و دعوه الوالد الصّالح لولده و دعوه المؤمن لأخيه بظهر الغيب، فيقول: و لك مثله.

[۳۲۲۷]۳-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: إيّاكم و دعوه المظلوم فإنّها ترفع فوق السيّاح حتّى ينظر الله عزّ و جلّ إليها فيقول: ارفعوها حتّى أستجيب له و إيّاكم و دعوه الوالد فإنّها أحدّ من السيّف.

[۳۲۲۸]۴-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن أخيه الحسن، عن زرعه، عن سماعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أبي يقول: اتّقوا الظلم فإنّ دعوه المظلوم تصعد إلى السّماء.

[۳۲۲۹]۵-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من قدّم أربعين من المؤمنين ثمّ دعا استجيب له.

[۳۲۳۰]۶-محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن عليّ بن النّعمان، عن عبد الله بن طلحة النهديّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله عليه السلام:

چه سان دنباله روی راه او می شوید. و [دیگری] جهادگر در راه خدا، پس بنگرید که چه سان دنباله روی راه او می شوید.

و بیمار، پس او را به خشم نیاورید و آزرده خاطر ننمایید [مبادا که بر شما لعنت فرستد، نفرینتان کند]

[۳۲۲۶]۲- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم می فرمود: پنج دعا باشد که از [راهیابی به] درگاه پروردگار فرازند بازداشته نگردد و در پرده نماند: دعای پیشوای دادگر. دعای ستمدیده که خدای شکوهمند درباره اش می فرماید: بی گمان از ستمگر بر تو انتقام خواهم کشید هر چند پس از زمانی باشد. دعای فرزند شایسته و نیکوکار برای پدر و مادر. دعای پدر شایسته

و نیکوکار برای فرزندش. دعای مؤمن برای برادرش در پشت سر او که خداوند دربارهٔ چنین کسی فرماید: بسان همان دعا از آن توست.

[۳۲۲۷]۳- حضرت صادق علیه السّلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلّم فرمود: از دعای ستمدیده پروادارید! زیرا دعای او از ابرها [و موانع دعا] فراتر رود تا خدای عزّتمند و شکوهمند در آن بنگرد و فرماید: آن را بر فراز برید تا دعایش را پاسخ گویم و از نفرین پدر پروادارید که از شمشیر برنده تر است.

[۳۲۲۸]۴- حضرت صادق علیه السّلام فرمود که پدرم می فرمود: از ستم نمودن پرهیز نمایید و کناره بگیرید؛ زیرا دعای ستمدیده به سوی آسمان بالا نمی رود.

[۳۲۲۹]۵- و نیز امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که چهل مؤمن را [در دعا نمودن] پیش اندازد و پس آنگاه (برای خویش) دعا کند دعایش پذیرفته آید.

[۳۲۳۰]۶- و نیز حضرت صادق علیه السّلام فرمود: چهار کس باشند که دعایشان [از

ص: ۳۴۷

أربعة لا- تردّ لهم دعوه حتّی تفتح لهم أبواب السّماء و تصیر إلى العرش: الوالد لولده و المظلوم علی من ظلمه و المعتمر حتّی یرجع و الصّائم حتّی یفطر.

[۳۲۳۱]۷- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن التّوفلیّ، عن السّکونیّ، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال النّبیّ صلی الله علیه و اله و سلّم: لیس شیء أسرع إجابته من دعوه غائب لغائب.

[۳۲۳۲]۸- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن التّوفلیّ، عن السّکونیّ، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم: دعا موسى علیه السّلام و أمن هارون علیه السّلام و أمنت الملائکه علیه السّلام فقال الله تبارک و تعالی: قد أجیبت دعوکم فاستقیما و من غزا فی سبیل الله استجیب له کما استجیب لکما یوم القیامه.

باب من لا تستجاب دعوته

[۳۲۳۳]۱- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن حسین بن مختار، عن الولید بن صبیح، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

صحبتہ بین مکّه و المدینہ فجاء سائل فأمر أن یعطی، ثم جاء آخر فأمر أن یعطی، ثم جاء الزّابع فقال أبو عبد الله علیه السّلام: یسبّعک الله، ثم التفت إلینا فقال: أما إنّ عندنا ما نعطیه و لكن أخشى أن نکون كأحد الثّلاثه الذّین لا یستجاب لهم دعوه رجل أعطاه الله ما لا فأنفقه فی غیر حقّه ثم قال: «اللّهم ارزقنی» فلا یستجاب له؛ و رجل یدعو علی امرأته أن

یريحه منها و قد جعل الله عز و جل أمرها إليه؛ و رجل يدعو على جاره و قد جعل الله عز و جل له السبيل إلى أن يتحول عن جواره و يبيع داره

ص: ۳۴۸

آسمان] بازنگردد تا آن گاه که درهای آسمان برای آنها گشوده گردد و دعایشان به عرش رسد: دعای پدر برای فرزندش، دعا [و نفرین] استمدیده بر آن کس که بر او ستم رانده، دعای عمره کننده تا آن هنگام که [به وطن خویش] بازگردد، و دعای روزه دار تا آنگاه که افطار کند.

[۳۲۳۱] ۷- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرموده است:

هیچ دعایی شتابناک تر از دعای شخصی که در غیاب دیگری او را دعا کند نیست.

[۳۲۳۲] ۸- و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرموده است:

حضرت موسی علیه السلام دعایی کرد و هارون علیه السلام آمین گفت و فرشتگان نیز آمین گفتند. پس خدای فرامند فرمود: «بی گمان دعای شما دو تن مستجاب شد و پذیرفته آمد، پس استوار باشید» [یونس (۱۰): ۸۹] و تا [فرارسیدن] روز رستاخیز هر که در راه خدا جهاد کند دعایش مستجاب گردد و پذیرفته آید انسان که دعای شما دو تن پذیرفته شد.

بابی درباره آن کس که دعایش به اجابت نرسد و پذیرفته نیاید

[۳۲۳۳] ۱- ولید صبیح گوید: میان راه مکه و مدینه حضرت صادق علیه السلام را همراهی می کردم. پس گدایی آمد [و چیزی خواست].

حضرت امر فرمود که به او چیزی بدهند. گدای دیگری آمد و آن حضرت امر فرمود که به او [نیز] چیزی بدهند. پس آنگاه [گدای] دیگری آمد و آن حضرت امر فرمود که به او نیز چیزی بدهند، تا این که گدای چهارمی آمد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدا سیرت کند! [و امر نفرمود که چیزی به او بدهند].

سپس رو به ما کرد و فرمود: آگاه باشید که به راستی، ما چیزی داشتیم که به او بدهیم. ولی ترسیدم که همانند یکی از آن سه کس شویم که دعایشان مستجاب نمی شود: کسی که خداوند مالی به او دهد و او آن مال را در جایی که شایسته آن مال نیست خرج کند و پس آنگاه بگوید: خدایا، مرا روزی ده [که چنین کسی] دعایش پذیرفته نیاید، و مردی که درباره زن خویش دعا کند که خدا او را از دست آن زن رهایی بخشد با این که خدای عزتمند و شکوهمند کار [طلاق] آن زن را به او واگذار نموده است، و [دیگری] کسی است که بر همسایه خویش [در درگاه خدا] نفرین کند با این که خدای عزتمند برای او راهی نهاده و آن اینکه خانه خود را بفروشد و از همسایگی او به جای دیگری نقل مکان کند.

ص: ۳۴۹

[۳۲۳۴]۲- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن عبد الله بن إبراهيم، عن جعفر بن إبراهيم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أربعة لا- تستجاب لهم دعوه: رجل جالس في بيته يقول: اللهم ارزقني، فيقال له: ألم آمرك بالطلب؟ ورجل كانت له امرأة فدعا عليها، فيقال له: ألم أجعل أمرها إليك؟ ورجل كان له مال فأفسده فيقول: اللهم ارزقني، فيقال له: ألم آمرك بالاعتقاد؟ ألم آمرك بالإصلاح؟ ثم قال: وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا؛ ورجل كان له مال فأدانه بغير بينه فيقال له: ألم آمرك بالشهادة؟

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن عمران بن أبي عاصم، عن أبي عبد الله عليه السلام مثله.

[۳۲۳۵]۳- الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن عبد الله بن سنان، عن الوليد بن صبيح قال:

سمعتة يقول: ثلاثه ترد عليهم دعوتهم: رجل رزقه الله مالا- فأنفقه في غير وجهه ثم قال: يا رب ارزقني، فيقال له: ألم أرزقك؟ ورجل دعا على امرأته و هو لها ظالم، فيقال له: ألم أجعل أمرها بيدك؟ ورجل جلس في بيته و قال: يا رب ارزقني، فيقال له: ألم أجعل لك السبيل إلى طلب الرزق؟

باب الدعاء على العدو

[۳۲۳۶]۱- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن يحيى بن المبارك، عن عبد الله بن جبلة، عن إسحاق بن عمّار قال:

شكوت إلى أبي عبد الله عليه السلام جارا لي و ما ألقى منه، قال: فقال لي: ادع عليه،

ص: ۳۵۰

[۳۲۳۴]۲- حضرت صادق عليه السلام فرمود: چهار کس باشند که دعایشان پذیرفته نیاید: مردی که در خانه خود بنشیند و گوید: خدایا، مرا روزی ده، پس به او گفته آید: آیا تو را فرمان ندادم که در پی روزی برو؟ و مردی که زنی دارد و آن زن را نفرین می کند، پس به آن مرد گفته آید: آیا کار [طلاق] او را به تو واگذار نمودم؟ و مردی که مالی دارد و آن را تباه ساخته و می گوید: خدایا، مرا روزی ده، پس به وی گفته آید: آیا تو را به میانه روی در مصرف مال فرمان ندادم؟ آیا تو را فرمان ندادم که مالت را بهسازی کنی [و از تباهی برکنار داری]؟

سپس فرمود: «و آنان که چون هزینه کنند نه اسراف کنند و نه تنگ گیرند و میان این دو به راه میانه باشند» [فرقان (۲۵): ۶۷].

و مردی که مالی را بدون گواه به دیگری وام دهد [و سپس بدهکار، وام را انکار کند].

که به او گفته آید: آیا تو را فرمان ندادم [که هنگام وام دادن به دیگری] گواه بگیری؟

و مانند این حدیث به سند دیگر نیز از آن حضرت روایت شده است.

[۳۲۳۵]۳-وليد صبيح گوید: از آن حضرت عليه السلام شنیدم که می فرمود: سه کس باشند که دعای آنها به خودشان بازگردانده شود و پذیرفته نیاید: مردی که خداوند به او مالی ارزانی داشته و او آن مال را به گونه ای نادرست هزینه نماید و سپس بگوید: خدایا، مرا روزی ده، که به او گفته آید: آیا به تو روزی ندادم؟ و مردی که بر همسر خویش نفرین کند در حالی که بر آن مرد که بر همسرش ستم می راند گفته آید: آیا کار [طلاق] او را به تو واگذار نمودم؟ و مردی که در خانه اش بنشیند و بگوید: پروردگارا، مرا روزی ده که به او گفته آید: آیا راه دستیابی به روزی را برای تو قرار ندادم؟

بابی درباره نفرین نمودن دشمن

[۳۲۳۶]۱-اسحاق عمار گوید: از دست همسایه ای که داشتم و آزاری که از او

ص: ۳۵۱

قال: ففعلت فلم أر شيئاً فعدت إليه فشكوت إليه فقال لي: ادع عليه، قال:

فقلت: جعلت فداك قد فعلت فلم أر شيئاً، فقال: كيف دعوت عليه؟ فقلت؟ إذا لقيته دعوت عليه، قال: فقال: ادع عليه إذا أدبر و[إذا] استدبر، ففعلت فلم ألبث حتى أراح الله منه.

[۳۲۳۷]۲-و روی، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

إذا دعا أحدكم على أحد قال: «اللهم اطرقه ببيته لا أخت لها و أبح حريمه.»

[۳۲۳۸]۳-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن مالك بن عطية، عن يونس بن عمار قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن لي جاراً من قریش من آل محرز قد نوه باسمي و شهرني، كلما مررت به قال: هذا الرافضي يحمل الأموال إلى جعفر بن محمد؛ قال: فقال لي: فادع الله عليه إذا كنت في صلاة الليل و أنت ساجد في السجده الأخيره من الركعتين الأوليين فاحمد الله عز و جل و مخرجه و قل: «اللهم إن فلان بن فلان قد شهرني و نوه بي و غاظني و عرضني للمكاره، اللهم اضربه بسهم عاجل تشغله به عني، اللهم و قرب أجله و اقطع أثره و عجل ذلك يا رب الساعه الساعه»؛ قال: فلما قدمنا الكوفه قدمنا ليلاً فسألت أهلنا عنه قلت: ما فعل فلان؟ فقالوا: هو مريض، فما انقضى آخر كلامي حتى سمعت الصياح من منزله و قالوا: قد مات.

[۳۲۳۹]۴-أحمد بن محمد الكوفي، عن علي بن الحسن التميمي، عن علي بن أسباط، عن يعقوب بن سالم قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فقال له العلاء بن كامل: إن فلانا يفعل بي و يفعل فإن رأيت أن تدعو الله عز و جل، فقال: هذا ضعف بك قل: «اللهم إنك تكفي من

ص: ۳۵۲

می دیدم به امام صادق علیه السّلام شکایت کردم، گوید: امام علیه السّلام فرمود: او را نفرین کن، پس من همسایه ام را نفرین کردم ولی هیچ نتیجه ای از نفرین ندیدم، پس دیگر بار نزد آن حضرت علیه السّلام رفتم و از همسایه ام شکایت کردم، فرمود: او را نفرین کن.

راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم! من او را نفرین کردم ولی نتیجه ای ندیدم.

فرمود: چگونه نفرین کردی؟ عرض کردم: هرگاه او را دیدار نمودم نفرینش کردم.

راوی گوید: امام علیه السّلام فرمود: چون به تو پشت کند و روی گرداند نفرینش کن.

پس من [نیز] چنین کردم و اندکی نگذشت که خدا مرا از دست او رهایی بخشید.

[۳۲۳۷] ۲- از حضرت کاظم علیه السّلام روایت شده که فرمود: هرگاه یکی از شمایان کسی را [که دشمن شماست] نفرین کند این چنین بگوید: «پروردگارا، او را به بلای شبانه که همسانی ندارد گرفتار کن، و دشمن را بر او چیره ساز».

[۳۲۳۸] ۳- یونس عمّار گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: من گرفتار همسایه ای از آل محرز قریش شده ام که نام مرا برملا ساخته و [شیعه بودن] مرا شهره مردم نموده است. هرگاه به او بگذرم گوید: این رافضی است و [خمس و زکات] خویش را نزد جعفر بن محمد می برد، راوی گوید: حضرت به من فرمود:

در نماز شب آن هنگام که در دو رکعت نخست نماز شد به سجده آخر می روی او را نفرین کن. پس [پیش از نفرین نمودن] خدای عزّتمند و شکوهمند را سپاس گزار و ارجمند شمار و بگو: «خدایا، فلانی پسر فلانی مرا [در شیعه بودن] شهره مردم ساخته، و نام مرا برملا و فراگیر نموده است و مرا به خشم آورده و در پیش روی سختی ها و ناخوشایندی ها نهاده است.

خدایا، او را با تیر شتابانی بزن که او را از من بازداری. خدایا، مرگش را نزدیک کن و اثر و نشانش بگسل، و پروردگارا در [بر آوردن] این [خواسته من] هم اکنون، هم اکنون شتاب بگیر.

گوید: همین که به کوفه آمدیم شبانه وارد شدیم، و از خانواده خود حال آن مرد را جویا شدم و گفتم: فلانی چه کرد؟ گفتند: بیمار است، و هنوز سخّم را به پایان نرسانده بودم که صدای شیون از خانه اش شنیدم و گفتند: مرد.

[۳۲۳۹] ۴- یعقوب بن سالم گوید: خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم. علاء بن کامل به آن حضرت عرض کرد: به راستی، فلانی با من چنین و چنان می کند [و مرا می آزارد].

اگر صلاح می دانید او را [در درگاه] خدای عزّتمند و شکوهمند نفرین کنید!

[۳۲۴۰] ۵- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نجران، عن حماد بن عثمان، عن المسمعی قال:

لَمَّا قَتَلَ دَاوُدُ بَنَ عَلِيٍّ الْمَعْلِيَّ بَنَ خَنِيْسٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَدْعُونَ اللَّهَ عَلَى مَنْ قَتَلَ مَوْلَايَ وَأَخَذَ مَالِي، فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ بَنَ عَلِيٍّ: إِنَّكَ لَتَهْتَدُنِي بِدَعَائِكَ، قَالَ حَمَّادٌ: قَالَ الْمَسْمَعِيُّ: فَحَدَّثَنِي مَعْتَبٌ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَزَلْ لَيْلَتَهُ رَاكِعًا وَسَاجِدًا فَلَمَّا كَانَ فِي السَّيْحِ سَمِعْتَهُ يَقُولُ وَهُوَ سَاجِدٌ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُوَّتِكَ الْقَوِيَّةِ وَبِجَلَالِكَ الشَّدِيدِ الَّذِي كُلُّ خَلْقِكَ لَهُ ذَلِيلٌ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَأَنْ تَأْخُذَهُ السَّاعَةَ السَّاعَةَ» فَمَا رَفَعَ رَأْسَهُ حَتَّى سَمِعْنَا الصَّيْحَةَ فِي دَارِ دَاوُدَ بَنِ عَلِيٍّ، فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ وَقَالَ: إِنِّي دَعَوْتُ اللَّهَ بِدَعْوِهِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ مَلَكًا فَضْرَبَ رَأْسَهُ بِمِرْزَبِهِ مِنْ حَدِيدٍ انشَقَّتْ مِنْهَا مِثَانَتُهُ فَمَاتَ.

باب المباهله

[۳۲۴۱] ۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن حكيم، عن أبي مسروق، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قُلْتُ: إِنَّا نَكَلِّمُ النَّاسَ فَنَحْتَجِّجُ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاطِيعُوا أَوْلِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فَيَقُولُونَ: نَزَلَتْ فِي أَمْرَاءِ السَّيْرَايَا، فَنَحْتَجِّجُ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا وَدَّيْتُمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» إِلَى آخِرِ الْآيَةِ فَيَقُولُونَ: نَزَلَتْ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَنَحْتَجِّجُ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» فَيَقُولُونَ: نَزَلَتْ فِي قُرْبَى الْمُسْلِمِينَ، قَالَ: فَلَمْ أَدْعُ شَيْئًا مِمَّا حَضَرَنِي

ص: ۳۵۴

فرمود: این از ناتوانی توست. بگو: «خدایا، تو از هر چیز کفایت کنی و چیزی از تو کفایت نکند. کار فلانی را درباره من کفایت فرما با آنچه خواهی و انسان که خواهی و از هر راهی که خواهی و هر گونه که خواهی».

[۳۲۴۰] ۵- مسمعی گوید: چون داود بن علی [که از جانب خلفای عباسی حاکم مدینه بود] معلی بن خنیس را [که آزاد کرده امام صادق علیه السلام و از نزدیکان آن حضرت بود] کشت، آن حضرت علیه السلام فرمود: به راستی، آن کس را که آزاد شده من را کشته و مال مرا ستانده نفرین کنم. داود بن علی گفت: آیا مرا با نفرین خویش تهدید می کنی؟ حماد [که یکی از راویان حدیث است] گوید که مسمعی گفت:

معتب (خادم امام صادق علیه السلام) برای من بازگو نمود که امام صادق علیه السلام آن شب پیوسته در رکوع و سجود بود، پس چون سحر شد شنیدم که در سجده می فرمود:

«خدایا، از نیروی نیرومندی و از شکوه استوارت که همه آفریدگانت در برابر آن خوارند خواهانم که بر محمد و خاندانش رحمت فرستی و [جان] او را هم اکنون بستانی». [معتب گوید: آن حضرت سر از سجده برداشته بود که فریاد شیون از خانه داود بن علی شنیدیم. پس حضرت صادق علیه السلام سر [از سجده] برداشت و فرمود: من خدا را با دعایی خواندم و خدای عزّتمند و شکوهمند فرشته ای فرستاد که با میله ای آهنین چنان بر سر او زد که مثانه اش از آن ضربت شکافت و مرد.

بابی درباره نفرین کردن یکدیگر

[۳۲۴۱]۱- ابو مسروق گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ما با مردم [درباره آیین و پیشوایی شما] گفتگو می کنیم و برای آنان سخن خدای عزّتمند و شکوهمند را دلیل می آوریم که می فرماید: «خدای را فرمان برید و پیامبر و صاحبان امر را فرمان برید» [نساء (۴): ۵۹]. مردم می گویند: این آیه درباره فرماندهان هنگ ها فرورستاده شده است. پس برای آنان سخن [دیگر] خدای عزّتمند و شکوهمند را دلیل می آوریم [که می فرماید]: «همانا سرپرست شما خداست و پیامبرش... تا پایان آیه» [مائده (۵): ۵۵].

پس مردم می گویند: این آیه درباره مؤمنان فرورستاده شده است. و دلیل دیگری از سخن خدای عزّتمند و شکوهمند برای آنها می آوریم که: «بگو: برای [رساندن پیام] هیچ مزدی از شما نمی خواهم جز دوستی درباره خویشاوندان [نزدیکم] [شوری (۴۲): ۲۳].

نزدیکان و خویشان اسلامی فرورستاده شده است. راوی گوید: من آنچه را

ص: ۳۵۵

ذکره من هذه و شبهه إلا ذکرته، فقال لی: إذا کان ذلك فادعهم إلى المباهله، قلت: و کیف أصنع؟ قال: أصلح نفسك ثلاثا و أظنه قال: و صم و اغتسل و ابرز أنت و هو إلى الجبّان فشبتك أصابعك من يدك الیمنى فی أصابعه، ثم أنصفه و ابدأ بنفسك و قل: «اللهم ربّ السّماوات السّبع و ربّ الأرضین السّبع، عالم الغیب و الشّهاده الرّحمن الرّحیم، إن کان أبو مسروق جحد حقّا و ادّعی باطلا فأنزل علیه حسابنا من السّماء أو عذابا ألیما» ثمّ ردّ الدّعوه علیه فقل: «و إن کان فلان جحد حقّا و ادّعی باطلا فأنزل علیه حسابنا من السّماء أو عذابا ألیما» ثمّ قال لی: فإنّک لا تلبث أن ترى ذلك فیهِ، فوالله ما وجدت خلقا یجیننی إلیه.

[۳۲۴۲]۲- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن إسماعیل بن مهران، عن مخلد أبی الشّکر، عن أبی حمزه الثّمالیّ، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

السّاعه الّتی تباهل فیها ما بین طلوع الفجر إلى طلوع الشّمس.

عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن إسماعیل، عن مخلد أبی الشّکر، عن أبی حمزه، عن أبی جعفر علیه السلام مثله.

[۳۲۴۳]۳- أحمد، عن بعض أصحابنا فی المباهله قال:

تشبتک أصابعک فی أصابعه ثمّ تقول: «اللهم إن کان فلان جحد حقّا و أقّر بباطل فأصبه بحسبان من السّماء أو بعذاب من عندک» و تلاعنه سبعین مرّه.

[۳۲۴۴]۴- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن أبی العباس، عن أبی عبد الله علیه السلام فی المباهله قال:

تَشْبِكُ أَصَابِعَكَ فِي أَصَابِعِهِ ثُمَّ تَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فُلَانٌ جَحَدَ حَقًّا وَ أَقْرَبَ بِيَاطِلَ فَأَصِبه بِحَسْبَانِ مِنَ السَّيِّئَاتِ أَوْ بَعْدَابِ مِنْ عِنْدِكَ» وَ تَلَاعَنَهُ سَبْعِينَ مَرَّةً.

[۳۲۴۵] ۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ،

ص: ۳۵۶

که از این آیات و مانند آن [و پاسخ های مردم] به یاد داشتم و انگذاردم و بازگو نمودم.

به من فرمود: اگر اینگونه است آنان را به نفرین نمودن بر یکدیگر فراخوان.

عرض کردم: چگونه این نفرین را انجام دهم؟ فرمود: سه روز خود را اصلاح نما و به گمانم فرمود: روزه بدار. و غسل کن و تو و آن کس [که می خواهید همدیگر را نفرین کنید] به بیابان درآیید و انگشتان دست راست خویش را به انگشتان او درآویز و با او انصاف ورز [و در نفرین نمودن] نخست از خویشتن آغاز نما و بگو: «خدا یا، ای پروردگار آسمان های هفت گانه و زمین های هفت گانه؛ دانای نهان و نمایان؛ و ای بخشاینده مهربان! اگر ابو مسروق حقیقتی را دروغ انگاشته و سخن نادرستی را ادعا کرده پس عذابی از آسمان یا عذابی دردناک بر او فرود آر».

سپس نفرین را به او بازگردان و بگو: «و اگر فلانی حقیقتی را دروغ انگاشته و سخن نادرستی را ادعا کرده پس عذابی از آسمان یا عذابی دردناک را بر او فرود آر».

سپس فرمود: پس از آن نفرین، زمانی را درنگ نکنی [جز] اینکه اثر آن نفرین را در آن شخص به چشم خویش بینی. [ابو مسروق گوید: پس به خدا سوگند که هیچ کس را ندیدم که پیشنهاد مرا در این [هم نفرینی] بپذیرد.

[۳۲۴۲] ۲- حضرت باقر علیه السلام فرمود: ساعتی که در آن همدیگر را نفرین کنند میان زدن سپیده تا برآمدن آفتاب است. و به سند دیگر نیز این حدیث را از آن حضرت علیه السلام روایت نموده است.

[۳۲۴۳] ۳- یکی از یاران ما درباره چگونگی نفرین نمودن بر یکدیگر گفته است: با آن کس [که می خواهید همدیگر را نفرین کنید] انگشتان را در انگشتان وی در می آویزی و پس آنگاه می گویی: خداوند، اگر فلانی حقیقتی را دروغ انگاشته و سخن نادرستی را بر زبان رانده و پذیرفته پس عذابی از آسمان یا عذابی دردناک از سوی خویش بر او در رسان» و تا هفتاد بار اینگونه [و با این دعا] او را لعنت می کنی.

ص: ۳۵۷

عن أبي جميله، عن بعض أصحابه قال:

إذا جحد الزجل الحق فإن أراد أن تلعنه قل: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ إِنْ كَانَ

فلان جحد الحقّ و كفر به فأنزل عليه حسابنا من السماء أو عذابا أليما.»

باب ما يمجد به الرّبّ تبارك و تعالی نفسه

[۳۲۴۶]۱-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى، عن إسحاق بن عمار، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ لله عزّ و جلّ ثلاث ساعات في الليل و ثلاث ساعات في النهار يمجد فيهنّ نفسه؛ فأول ساعات النهار حين تكون الشمس هذا الجانب يعنى من المشرق مقدارها من العصر يعنى من المغرب إلى الصلاه الأولى؛ و أول ساعات الليل في الثلث الباقي من الليل إلى أن ينفجر الصّبح يقول: إنّي أنا الله ربّ العالمين، إنّي أنا الله العليّ العظيم، إنّي أنا الله العزيز الحكيم، إنّي أنا الله الغفور الرّحيم، إنّي أنا الله الرّحمن الرّحيم، إنّي أنا الله مالك يوم الدين، إنّي أنا الله لم أزل و لا أزال، إنّي أنا الله خالق الخير و الشرّ، إنّي أنا الله خالق الجنّه و النّار، إنّي أنا الله بديء كلّ شىء و إلّى يعود، إنّي أنا الله الواحد الصّمد، إنّي أنا الله عالم الغيب و الشّهاده، إنّي أنا الله الملك القدوس السّلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر، إنّي أنا الله الخالق البارئ المصور، لى الأسماء الحسنی، إنّي أنا الله الكبير المتعال. قال: ثمّ قال أبو عبد الله عليه السلام: من عنده و الكبرياء رداؤه فمن نازعه شيئا من ذلك أكبه الله في النّار، ثمّ قال: ما من عبد مؤمن يدعو بهنّ مقبلا قلبه إلى الله عزّ و جلّ إلّا قضى حاجته و لو كان شقيّا رجوت أن يحوّل سعيدا.

ص: ۳۵۸

[۳۲۴۴]۴-ابو عباس روایت نموده امام صادق عليه السلام درباره مباحله و نفرین نمودن همدیگر فرمود: انگشتانت را در انگشتان آن کس [که می خواهید یکدیگر را نفرین کنید] درمی آویزی و پس آنگاه می گویی: «خداوندا، اگر فلانی حقیقتی را دروغ انگاشته و سخنی نادرست بر زبان رانده و پذیرفته پس عذابی از آسمان یا عذابی از سوی خویش به او در رسان» و او را اینگونه هفتاد بار لعنت می کنی.

[۳۲۴۵]۵-ابو جمیله از یکی از یارانش بازگو نموده که او گفته است: اگر مردی حقیقتی را دروغ انگارد و درخواست کند که همدیگر را لعنت کنید بگو:

«خداوندا! ای پروردگار آسمان های هفتگانه و ای پروردگار زمین های هفت گانه و ای پروردگار عرش عظیم! اگر فلانی حقیقتی را دروغ انگاشته و از آن حقیقت روی برتافته بر او عذابی از آسمان یا عذابی دردناک فرود آر.»

بابی درباره آنچه که خدای فرازند خوبستن را به آن به بزرگی یاد کند

[۳۲۴۶]۱-حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا خدای عزّتمند و شکوهمند را در شب هنگام سه ساعت باشد و در روز سه ساعت که خود را در آن ساعت ها به بزرگی یاد کند؛ پس نخستین آن سه ساعت در روز هنگامی است که خورشید در سمت مشرق باشد به اندازه ای که تا هنگام عصر [به قدر خواندن نماز ظهر] به غروب مانده باشد و تا هنگام نماز ظهر ادامه یابد، و

نخستین ساعت های شب یک سوم پایانی شب تا هنگام سرزدن سپیده است [که در این ساعت ها خداوند خود را به بزرگی یاد کند] فرماید:

«به راستی که منم خدای پروردگار جهانیان. به راستی که منم خدای بلندمرتبه بزرگ. به راستی که منم خدای عزتمند سنجیده کار. به راستی که منم خدای بخششگر مهربان. به راستی که منم خدای بخشاینده مهربان. به راستی که منم خدای فرمانروای روز پادشاه. به راستی که منم خدای پیوسته بوده و پیوسته خواهد بود. به راستی که منم خدای آفریدگار نیکی و بدی. به راستی که منم خدای آفریننده بهشت و دوزخ. به راستی که منم خدای آغازگر هر چیزی و [همه چیز دیگر بار] به سوی من باز گردد. به راستی که منم خدای یگانه بی نیاز. به راستی که منم خدای دانای نهان و نمایان. به راستی که منم خدای پادشاه پاک ایمنی بخش نگاهبان، توانای بی همتا، عزتمند و درخور کبریا و بزرگی. به راستی که منم خدای آفریدگار هستی بخش نگارنده صورت ها، نام های بهین از آن من است. به راستی که منم خدای بزرگ فرازمند». پس آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: کیست که در نزد او [چنین صفاتی] باشد. و کبریا و بزرگی درخور اوست.

پس هر که در آن صفات با او ستیزه کند خداوند او را به رو در آتش دوزخ افکند، سپس فرمود: هیچ بنده مؤمنی نباشد که این نام ها را بخواند و در دلش به خداوند عزتمند و شکوهمند روی آورد جز این که خواسته اش برآورده شود، و اگر بدبخت باشد امید دارم که نیک بخت گردد.

ص: ۳۵۹

[۳۲۴۷] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن عبد الله بن بكير، عن عبد الله بن أعين، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَمَجِّدُ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَمَنْ مَجَّدَ اللَّهَ بِمَا مَجَّدَ بِهِ نَفْسَهُ ثُمَّ كَانَ فِي حَالِ شَقْوِهِ حَوْلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى سَعَادَةٍ، يَقُولُ:

«أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مَنْكَ بَدَأَ الْخَلْقَ وَ إِلَيْكَ يَعُودُ، أَنْتَ اللَّهُ [الَّذِي] لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَمْ تَزَلْ وَ لَا تَزَالُ، أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْكَبِيرُ وَ الْكَبِيرِيَاءُ رِدَاؤُكَ.

باب من قال: لا إله إلا الله

[۳۲۴۸] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن علي، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: ما من شيء أعظم ثوابا من شهادة أن لا إله إلا الله، إن الله عزّ وجلّ لا يعدله شيء ولا يشركه في الأمور أحد.

[۳۲۴۹] ۲- عنه، عن الفضيل بن عبد الوهّاب، عن إسحاق بن عبيد الله،

ص: ۳۶۰

[۳۲۴۷] ۲- حضرت صادق عليه السّلام فرمود: خدای فرازند در هر روز و شبی سه بار خود را به بزرگی یاد کند، پس هر که خدا را به بزرگی یاد کند آن سان که خدا، خویشان را به بزرگی یاد نموده اگر در حالت نگون بختی به سر برد خدای عزّتمند و شکوهمند او را به حال نیک بختی در آرد. [آن بنده باید] بگوید: «تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست، پروردگار جهانیانی. تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست، بخشنده مهربانی. تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست، عزّتمند [فرازند] بزرگی. تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست، فرمانروای روز پاداشی. تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست، بخشایشگر مهربانی. تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست، عزّتمند حکمتندی. تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست، آفرینش از تو آغازید و به تو انجامد. تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست، پیوسته بودی و پیوسته خواهی بود. تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست. آفریدگار نیکی و بدی هستی. تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست، آفریدگار بهشت و دوزخی. تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست، یکتای بی نیازی، نزاییده و زاییده نشده ای، هیچ کس تو را همتا و همانند نبوده [و نباشد].

تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست، پادشاه پاک ایمنی بخش نگاهبان و توانای بی همتای عزّتمندی و در خور کبریا و بزرگی. پاک و منزّه است خدا از آنچه با او انباز می گیرند. اوست خدای آفریدگار، هستی بخش نگارنده صورت ها.

نام های بهین از آن توست. آنچه در آسمان ها و زمین است او را به پاکی می ستایند.

اوست توانای بی همتا و دانای حکمت مند- تا پایان سوره حشر- تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست. بزرگ کبریا و بزرگی در خور توست.

بابی درباره آن کس که «لا اله الا الله» گوید

[۳۲۴۸] ۱- ابو حمزه گوید: شنیدم حضرت باقر علیه السّلام می فرمود: هیچ چیز بزرگ پاداش تر از گواهی به یگانگی خداوند [و گفتن لا- اله الا- الله] نیست. همانا هیچ چیز خداوند عزّتمند و شکوهمند را برابری نکنند، و هیچ کس به او در کارها شریک نباشد.

[۳۲۴۹] ۲- پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلّم فرمود: هر که «لا اله الا الله» گوید، درختی برای او

ص: ۳۶۱

عن عبيد الله بن الوليد الوصّافي، رفعه قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: من قال: لا- إله إلا الله غرست له شجرة في الجنة من ياقوته حمراء منبتها في مسك أبيض، أحلى من العسل و أشدّ بياضا من الثلج و أطيب ريحا من المسك، فيها أمثال ثدي الأبقار؛ تعلقو عن سبعين حله. و قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: خير العبادة قول لا- إله إلا الله. و قال: خير العبادة الاستغفار و ذلك قول الله عزّ و جلّ في كتابه: فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرُ لِدُنِّيكَ.

باب من قال: لا إله إلا الله و الله أكبر

[۳۲۵۰] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، رفعه، عن حريز، عن يعقوب القمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ثمن الجنة لا إله إلا الله و الله أكبر.

باب من قال: لا إله إلا الله وحده وحده وحده

[۳۲۵۱] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن النعمان، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال جبرئيل عليه السلام لرسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: طوبى لمن قال من أمّتك: «لا إله إلا الله وحده وحده وحده».

باب من قال: لا إله إلا الله وحده لا شريك له، عشرا

[۳۲۵۲] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عمرو بن عثمان و علي بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن عبد الله بن

المغيرة، عن ابن مسكان، عن أبي بصير ليث المرادي، عن عبد الكريم بن عتبة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۳۶۲

در بهشت بکارند که از یاقوت سرخ باشد، و ریشه آن درخت در مشک سپید باشد، و [میوه اش] شیرین تر از عسل و سپیدتر از برف و خوشبوی تر از بوی مشک باشد. و در آن درخت ها بسان پستان های دوشیزه گانی که از زیر هفتاد پیراهن برآمده [و نمایان] باشد. و پیامبر خدا صَلَّى الله عليه و اله و سلم فرمود: نیکوترین عبادت گفتن «لا- اله الا- الله» است. و آن حضرت فرمود: آمرزش خواهی بهترین و نیکوترین عبادت است.

و این، همان سخن خدای عزّتمند و شکوهمند در قرآن است [که می فرماید]:

«پس بدان که همانا هیچ خدایی جز خدای یکتا نیست و برای گناه خویش آمرزش خواه» [محمد (۴۷): ۱۹].

بابی درباره آن کس که بگوید: «لا إله إلا الله و الله أكبر»

[۳۲۵۰] ۱- حضرت صادق علیه السلام فرمود: بهای بهشت، (گفتن): «لا إله إلا الله و الله أكبر» است.

بابی درباره آن کس که بگوید: «لا إله إلا الله وحده وحده وحده»

[۳۲۵۱]۱- حضرت صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل به پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت:

خوشا بر آن کس از امت تو که بگوید: «لا إله إلا الله وحده وحده وحده».

بابی درباره آن کس که ده بار بگوید: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له»

[۳۲۵۲]۱- عبد الکریم عتبه گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

ص: ۳۶۳

سمعتہ يقول: من قال عشر مرّات قبل أن تطلع الشمس و قبل غروبها: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك و له الحمد، يحيى و يميت و يحيى و هو حيّ لا يموت، بيده الخير و هو على كلّ شيء قدير» كانت كفّاره لذنوبه ذلك اليوم.

[۳۲۵۳]۲- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عمّن ذكره، عن عمر بن محمّد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: من صَلَّى الغداه فقال قبل أن ينفذ ركبتيه عشر مرّات:

«لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك و له الحمد، يحيى و يميت و يحيى [و هو حيّ لا يموت] بيده الخير و هو على كلّ شيء قدير» و في المغرب مثلها، لم يلق الله عزّ و جلّ عبد بعمل أفضل من عمله إلاّ من جاء بمثل عمله.

باب من قال: أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله

[۳۲۵۴]۱- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن سعيد، عن أبي عبيدة الحذاء، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

من قال: أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله» كتب الله له ألف ألف حسنه.

باب من قال عشر مرّات في كلّ يوم: أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له إلها واحدا أحدا صمدا لم يتخذ صاحبه و لا ولدا

[۳۲۵۵]۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد و عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن عبد العزيز

العبدي، عن عمر بن يزيد،

ص: ۳۶۴

هر که پیش از سرزدن آفتاب و پیش از غروب آفتاب ده بار بگوید: «لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له، له الملك و له الحمد يحيى و يميت و يحيى و هو حيّ لا يموت بيده الخير و هو على كلّ شيء قدير» كفّاره گناهان آن روزش باشد.

[۳۲۵۳]۲- امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر که نماز صبح را به جای آرد و پیش از

آن که زانوانش را تکان دهد ده بار بگوید: «لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له، له الملك و له الحمد، يحيى و يميت و يحيى و يميت و

یحییٰ [و هو حی لا یموت] بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير» و در نماز مغرب نیز چنین کند هیچ بنده ای خدای عزتمند و شکوهمند را با کرداری برتر از کردار او دیدار نکند مگر آن کسی که کرداری بسان کردار او را پیش رو آورده باشد.

بابی درباره آن کس که بگوید:

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله»

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله»

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله»

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله»

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله»

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله»

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله»

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله»

[۳۲۵۴]۱- حضرت باقر علیه السلام فرمود: هر که بگوید: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله» خداوند برای او هزار هزار (یک میلیون) حسنه بنویسد.

بابی درباره آن کس که هر روز ده بار بگوید:

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إلهها واحدا صمدا لم يتخذ صاحبه و لا ولدا»

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إلهها واحدا صمدا لم يتخذ صاحبه و لا ولدا»

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إلهها واحدا صمدا لم يتخذ صاحبه و لا ولدا»

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إلهها واحدا صمدا لم يتخذ صاحبه و لا ولدا»

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إلهها واحدا صمدا لم يتخذ صاحبه و لا ولدا»

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إلهها واحدا صمدا لم يتخذ صاحبه و لا ولدا»

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إلهها واحدا صمدا لم يتخذ صاحبه و لا ولدا»

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إلهها واحدا صمدا لم يتخذ صاحبه و لا ولدا»

[۳۲۵۵] ۱- حضرت صادق عليه السلام فرمود: هر که هر روز ده بار بگوید: «أشهد أن لا

ص: ۳۶۵

عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من قال في كل يوم عشر مرّات: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، إلهها واحدا، صمدا، لم يتخذ صاحبه و لا ولدا، كتب الله له خمسه و أربعين ألف حسنه و محاسبه خمسه و أربعين ألف سيئه و رفع له خمسه و أربعين ألف درجه. و في روايه أخرى: و كنّ له حرزا في يومه من السلطان و الشيطان و لم تحط به كبيره من الذنوب.

باب من قال: يا الله يا الله، عشر مرّات

[۳۲۵۶] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن أبيه، عن أيّوب بن الحرّ أخى أديم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

«من قال: يا الله يا الله، عشر مرّات، قيل له: لبيك ما حاجتك؟»

باب من قال: لا إله إلا الله حقّا حقّا

[۳۲۵۷] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن عيسى الأرميني، عن أبي عمران الخراط، عن الأوزاعي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من قال في كل يوم: «لا إله إلا الله حقّا حقّا، لا إله إلا الله عبوديه و رقّا، لا إله إلا الله إيمانا و صدقا» أقبل الله عليه بوجهه و لم يصرف وجهه عنه حتّى يدخل الجنّه.

باب من قال: يا ربّ يا ربّ

[۳۲۵۸] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن عيسى، عن أيّوب بن الحرّ أخى أديم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۳۶۶

إله إلا الله وحده لا شريك له إلهها واحدا صمدا لم يتخذ صاحبه و لا ولدا» خداوند برای او چهل و پنج هزار حسنه بنویسد، و چهل و پنج هزار گناه از او بزدايد و [جایگاه] او را چهل و پنج هزار درجه فراتر برد.

و در روایت دیگری است که: اگر این ذکر را [ده بار بگوید] آن ذکر در آن روز برای او پناهگاهی استوار در برابر [شرّ] زمامدار و شیطان باشد، و هیچ گناه کبیره ای او را در برنگیرد.

بابی درباره آن کس که ده بار بگوید: «یا الله یا الله...»

[۳۲۵۶]۱- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که ده بار بگوید: «یا الله یا الله...» به او گفته آید: تو را پذیرفتم. خواسته ات چیست؟!

بابی درباره آن کس که بگوید: «لا إله إلا الله حقاً»

[۳۲۵۷]۱- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که هر روز بگوید: «لا إله إلا الله حقاً، لا إله إلا الله عبودیه ورقاً، لا إله إلا الله ایمانا و صدقاً» خداوند به او روی کند و از او روی برنگرداند تا به بهشت رود.

بابی درباره آن کس که «یا رب یا رب» گوید

[۳۲۵۸]۱- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که ده بار «یا رب یا رب» گوید: بدو گفته آید: تو را پذیرفتم. خواسته ات چیست؟!

ص: ۳۶۷

من قال عشر مرّات: «یا رب یا رب» قيل له: لئیک ما حاجتک؟

[۳۲۵۹]۲- أحمد بن محمد و علی بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن حمران قال:

مرض إسماعيل بن أبي عبد الله عليه السلام فقال له أبو عبد الله عليه السلام: قل: «یا رب یا رب» عشر مرّات، فإنّ من قال ذلك نودی: لئیک ما حاجتک؟

[۳۲۶۰]۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن عيسى، عن معاوية، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من قال: «یا رب یا الله یا رب یا الله» حتّى ينقطع نفسه قيل له: لئیک ما حاجتک؟

باب من قال: لا إله إلا الله، مخلصاً

[۳۲۶۱]۱- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد جميعاً، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي الحسن السّوّاق، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

يا أبان، إذا قدمت الكوفة فارو هذا الحديث: من شهد أن لا إله إلا الله مخلصاً وجبت له الجنّة، قال: قلت له: إنّه يأتيني من كلّ صنف من الأصناف فأروى لهم هذا الحديث؟ قال: نعم يا أبان إنّه إذا كان يوم القيامة و جمع الله الأوّلين و الآخرین فتسلب لا إله إلا الله منهم إلاّ من كان على هذا الأمر

باب من قال: ما شاء الله لا حول و لا قوّه إلاّ بالله

[۳۲۶۲] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا دعا الرجل فقال بعد ما دعا: «ما شاء الله لا حول ولا قوة إلا بالله» قال الله

ص: ۳۶۸

[۳۲۵۹] ۲- محمد حمران گوید: اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام بیمار شد.

پس حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: بگو: «یا رب یا رب»؛ زیرا هر که آن ذکر را بگوید او را ندا دهند: تو را پذیرفتم. خواسته ات چیست؟!

[۳۲۶۰] ۳- ابو بصیر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که [آن قدر] بگوید:

«یا رب یا الله یا رب یا الله» تا اینکه نفسش قطع شود، به او گفته آید: تو را پذیرفتم.

خواسته ات چیست؟

بابی درباره آن کس که پاکدلانه بگوید: «لا اله الا الله»

[۳۲۶۱] ۱- ابان تغلب گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای ابان! چون به کوفه رفتی این حدیث را [برای مردم] بازگو کن: هر که پاکدلانه شهادت دهد که معبودی جز خدای یکتا نیست بهشت بر او واجب گردد. راوی گوید: عرض کردم: آیا از هر دسته و گروهی نزد من می آیند برای همه آنان این حدیث را بازگو کنم؟ فرمود: آری، ای ابان! چون روز رستاخیز فرارسد و خداوند همه [آفریدگان] نخستین و پایانی را گرد آورد «لا اله الا الله» از همه آنان ستانده شود جز آن کس که بر این مذهب باشد [شیعه باشد].

بابی درباره آن کس که گوید: «ما شاء الله و لا حول و لا قوة إلا بالله»

[۳۲۶۲] ۱- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر گاه مردی دعا کند و پس از دعا بگوید:

«ما شاء الله لا حول ولا قوة إلا بالله» خدای عزّتمند و شکوهمند فرماید: بنده

ص: ۳۶۹

عزّ و جلّ: استبسل عبدی و استسلم لأمری اقضوا حاجته.

[۳۲۶۳] ۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن محمد، عن بعض أصحابه، عن جميل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتہ يقول: من قال: «ما شاء الله لا حول ولا قوة إلا بالله» سبعين مره، صرف عنه سبعين نوعا من أنواع البلاء أيسر ذلك الخنق؛ قلت: جعلت فداك و ما الخنق؟ قال: لا يعتلّ بالجنون فيخنق.

باب من قال: أستغفر الله الذي لا إله إلا هو الحي القيوم ذو الجلال والإكرام و أتوب إليه

[۳۲۶۴] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عبد الصمد، عن الحسين بن حماد، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

من قال في دبر صلاه الفريضة قبل أن يثنى رجليه: «أستغفر الله الذي لا إله إلا هو الحي القيوم ذو الجلال والإكرام و أتوب إليه» ثلاث مرّات، غفر الله عزّ وجلّ له ذنوبه و لو كانت مثل زبد البحر.

باب القول عند الإصباح و الإمساء

[۳۲۶۵] ۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن علي بن أسباط، عن غالب بن عبد الله، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله تبارك و تعالى: **وَ ظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ** قال:

هو الدعاء قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و هي ساعه إجابته.

[۳۲۶۶] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن أبي جميله، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۳۷۰

من، بر[فرمان] من گردن نهاد و در برابر آن سر تسلیم فرود آورد. خواسته اش را برآورد.

[۳۲۶۳] ۲- جميل گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر که هفتاد بار بگوید: «ما شاء الله و لا حول و لا قوة إلا بالله» هفتاد گونه بلاهای گوناگون از او بازگردانده شود که آسان ترین آنها، حناق است. عرض کردم: فدایت شوم! حناق چیست؟ فرمود: به دیوانگی گرفتار نیاید بلکه خفه گردد.

بابی درباره آن کس که بگوید: «أستغفر الله الذي لا إله إلا هو الحي القيوم ذو الجلال و الإكرام و أتوب إليه»

[۳۲۶۴] ۱- حضرت باقر علیه السلام فرمود: هر که پس از گزاردن نماز واجب و پیش از آن که پاهای خود را تا کند [تا از حالت نماز خارج شود] سه بار بگوید: «أستغفر الله الذي لا إله إلا هو الحي القيوم ذو الجلال و الإكرام و أتوب إليه» خدای عزتمند و شکوهمند گناهانش را بیا مرزد هر چند [در فزونی] بسان کف دریا باشد.

باب سخن در صبحگاهان و شامگاهان

[۳۲۶۵] ۱- غالب عبد الله روایت کرده که امام صادق علیه السلام درباره سخن این خداوند ([آنچه در آسمان ها و زمین است، خواه و ناخواه] و سایه هایشان در بامداد و شبانگاهان [برای خدا سجده می کنند]). [رعد (۱۳): ۱۵] فرمود: مقصود دعای

پیش از طلوع و پیش از غروب خورشید است که ساعت برآورده شدن خواسته ها است.

[۳۲۶۶]۲- جابر روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: همانا ابلیس - که نفرین های

ص: ۳۷۱

إِنَّ إبليس عليه لعائن الله يبث جنود الليل من حيث تغيب الشمس و تطلع فأكثرُوا ذكر الله عزّ و جلّ في هاتين السّاعتين و تعوذوا بالله من شرّ إبليس و جنوده و عوذوا صغاركم في تلك السّاعتين فإنّهما ساعتا غفله.

[۳۲۶۷]۳- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى و عليّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن ابن أبي عمير، عن الحسن بن عطية، عن رزين صاحب الأنماط، عن أحدهما عليهما السلام قال:

من قال: «اللهم إني أشهدك و أشهد ملائكتك المقرّبين و حملة عرشك المصطفين أنّك أنت الله لا إله إلا أنت الرحمن الرحيم و أنّ محمّدا عبدك و رسولك و أنّ فلان بن فلان إمامي و وليّ و أنّ أباه رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و عليّا و الحسن و الحسين و فلانا و فلانا حتّى ينتهي إليه أئمتي و أوليائي، على ذلك أحيا و عليه أموت و عليه أبعث يوم القيامة و أبرأ من فلان و فلان و فلان» فإن مات في ليلته دخل الجنّة.

[۳۲۶۸]۴- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحجاج و بكر بن محمّد، عن أبي إسحاق الشعيرى، عن يزيد بن كلثمه، عن أبي عبد الله أو عن أبي جعفر عليهما السلام قال:

تقول إذا أصبحت: «أصبحت بالله مؤمنا على دين محمّد و سنّته و دين عليّ و سنّته و دين الأوصياء و سنّتهم، آمنت بسرّهم و علانيتهم و شاهدتهم و غائبهم و أعوذ بالله ممّا استعاذ منه رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و عليّ عليه السلام و الأوصياء و أرغب إلى الله فيما رغبوا إليه و لا حول و لا قوّه إلا بالله.»

[۳۲۶۹]۵- عنه، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن أبي أيوب إبراهيم بن عثمان الخزاز، عن محمّد بن مسلم قال:

ص: ۳۷۲

خدا بر او باد- سپاهیان شبانه خود را در زمان غروب و طلوع خورشید در همه جا می پراکند پس در این دو زمان فراوان به یاد خدا باشید و از شرّ ابلیس و سپاهیانش به خدا پناه برید و از کودکان خود در این دو زمان محافظت نمایید.

زیرا این دو زمان، زمان غفلت و بی خبری است.

[۳۲۶۷]۳- رزين صاحب الأنماط روایت کرده که امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند: هر کس بگوید: (پروردگارا، من تو را و فرشتگان بارگاه تو را و حمل کنندگان برگزیده عرشت را گواه می گیرم که تو خدای منی و هیچ معبودی جز تو نیست و تو رحمتگر و مهربانی و محمد بنده و فرستاده تو است و فلانی فرزند فلانی) (مهدی فرزند امام حسن عسگری علیهما

السَّلَام) امام و سرپرست من است و پدرش فرستاده خدا است و علی و حسن و حسین و فلان و فلان- تا به حضرت مهدی علیهم السَّلَام برسد- امامان و سرپرستان من هستند.

براساس این عقیده زندگی می کنم و بنا بر آن از دنیا می روم و در روز قیامت برانگیخته می گردم و از فلانی و فلانی و فلانی (ابو بکر و عمر و عثمان) بی زاری می جویم پس اگر همان شب بمیرد، وارد بهشت می گردد.

[۳۲۶۸]۴- یزید کلثمه روایت کرده که امام باقر یا امام صادق علیهما السَّلَام فرمودند:

هنگامی که صبح از خواب برخاستی بگو: به یاری خدا شب را به صبح رساندم در حالی که به آیین محمد و روش او و آیین علی و روش اش و آیین جانشینان او و روش شان مؤمن هستم.

من به پنهان و آشکارشان و به حاضر و غایب شان ایمان دارم و به خدا پناه می برم. از هر چه پیامبر و علی و جانشینانش به او پناه برده اند و از خدا می خواهم آنچه را آنان از او می خواستند. که هیچ توانایی و قدرتی جز به سبب او نیست.

[۳۲۶۹]۵- محمد مسلم روایت کرده که امام صادق علیه السَّلَام فرمودند: امام سجاد علیه السَّلَام

ص: ۳۷۳

قال أبو عبد الله عليه السَّلَام: إنَّ عليَّ بن الحسين صلوات الله عليهما كان إذا أصبح قال: «أبتدئُ يومِي هذا بين يدي نسياني و عجلتي بسم الله و ما شاء الله»، فإذا فعل ذلك العبد أجزأه ممَّا نسي في يومه.

[۳۲۷۰]۶- عنه، عن أحمد بن محمد و علي بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن شهاب و سليم الفراء، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السَّلَام قال:

من قال هذا حين يمسي حفَّ بجناح من أجنحه جبرئيل عليه السَّلَام حتَّى يصبح:

«أستودع الله العليَّ الأعلى الجليل العظيم نفسِي و من يعينني أمره، أستودع الله نفسِي المرهوب المخوف المتضعع لعظمته كلَّ شيء» ثلاث مرَّات.

[۳۲۷۱]۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد و أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن الحجاج، عن علي بن عقبه و غالب بن عثمان، عمَّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السَّلَام قال:

إذا أمسيت قل: «اللهم إني أسألك عند إقبال ليلك و إدبار نهارك و حضور صلواتك و أصوات دعائك أن تصلِّي علي محمد و آل محمد» و ادع بما أحببت.

[۳۲۷۲]۸- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن ابن القداح، عن أبي عبد الله عليه السَّلَام قال:

ما من يوم يأتي على ابن آدم إلا قال له ذلك اليوم: يا ابن آدم، أنا يوم جديد و أنا عليك شهيد، فقل في خيرا و اعمل في خيرا أشهد لك به يوم القيامة فإنك لن تراني بعدها أبدا؛ قال: و كان علي عليه السلام إذا أمسى يقول: مرحبا بالليل الجديد و الكاتب الشهيد اكتب علي اسم الله، ثم يذكر الله عز و جل.

[۳۲۷۳] ۹- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن صالح بن السندی، عن جعفر بن بشير، عن عبد الله بن بكير، عن شهاب بن عبد ربّه قال:

ص: ۳۷۴

هنگامی که صبح از خواب برمی خاست می فرمود: «روزم را پیش از آنکه فراموش کنم و به شتاب افتم با نام خدا و آنچه او بخواهد آغاز می کنم». و چون بنده چنین بگوید، همین سخن فراموشی های آن روزش را جبران می کند.

[۳۲۷۰] ۶- مردی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس هنگامی که شب فرامی رسد سه بار بگوید: «خودم و کسانی را که به من مربوط هستند به خداوند والا و بلند مرتبه و باعظمت و شکوه مند می سپارم. خود را به خدایی می سپارم که هر چیزی از او ترسان و گریزان است. و در برابر عظمتش خوار و کوچک». تا صبح در پناه بالی از بال های جبرئیل خواهد بود.

[۳۲۷۱] ۷- مردی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که شب فرا رسید بگو: «خداوند! من هنگام رو آوردن شبت و پشت کردن روزت و هنگام درودها و آواز دعایت از تو می خواهم که بر محمد و خاندان او درود بفرستی» آنگاه هر چه دوست داری بخواه.

[۳۲۷۲] ۸- ابن قداح روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ روزی بر انسان نمی گذرد مگر آنکه آن روز به او می گوید: ای فرزند آدم! من روزی جدیدم که به زیان تو گواه خواهم بود پس در من سخن نیک بر زبان بران و کارهای نیک انجام بده تا در روز قیامت با آن ها به سودت گواهی دهم زیرا پس از این هرگز مرا نخواهی دید. و همچنین فرمودند: علی علیه السلام هنگامی که شب فرامی رسید می فرمود: خوش آمدی ای شب تازه و نویسنده گواه. هر دو با نام خدا بنویسید.

سپس نام خدا را بر زبان جاری می ساخت.

[۳۲۷۳] ۹- شهاب بن عبد ربّه گفته است: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود:

ص: ۳۷۵

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إذا تغيرت الشمس فاذا ذكر الله عز و جل و إن كنت مع قوم يشغلونك فقم و ادع.

[۳۲۷۴] ۱۰- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن شريف بن سابق، عن الفضل بن أبي قزّه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ثلاث تناسخها الأنبياء من آدم عليه السلام حتى وصلن إلى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: كان إذا أصبح يقول: «اللهم إني أسألك إيماناً تباشر به قلبي و يقينا حتى أعلم أنه لا يصيبني إلا ما كتبت لي و رضني بما قسمت لي.»

و رواه بعض أصحابنا و زاد فيه: «حتى لا أحب تعجيل ما أخرت و لا تأخير ما عجلت، يا حيّ يا قيوم برحمتك أستغيث، أصلح لي شأني كله و لا تكلني إلى نفسي طرفه عين أبداً و صلى الله على محمد و آله.»

[۳۲۷۵] ۱۱- و [روى] عن أبي عبد الله عليه السلام:

«الحمد لله الذي أصبحنا و الملك له و أصبحت عبدك و ابن عبدك و ابن أمتك في قبضتك، اللهم ارزقني من فضلك رزقا من حيث أحسب و من حيث لا أحسب و احفظني من حيث أحفظ و من حيث لا أحفظ، اللهم ارزقني من فضلك و لا تجعل لي حاجة إلى أحد من خلقك، اللهم ألبسني العافية و ارزقني عليها الشكر، يا واحد يا أحد يا صمد يا الله الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد، يا الله يا رحمان يا رحيم يا مالك الملك و ربّ الأرباب و سيّد السادات و يا الله [يا] إله إلا أنت اشفني بشفائك من كلّ داء و سقم فإنّي عبدك و ابن عبدك أتقّل في قبضتك.»

[۳۲۷۶] ۱۲- عنه، عن محمد بن عليّ، رفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام أنّه كان يقول:

«اللهم إني و هذا النهار خلقان من خلقك، اللهم لا تتلني به و لا تتله بي،

ص: ۳۷۶

هنگامی که غروب آفتاب فرارسید خدا را یاد کن و اگر با گروهی هستی که تو را از یاد خدا بازمی دارند برخیز و خدا را بخوان.

[۳۲۷۴] ۱۰- فضل ابو قرّه روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: پیامبران سه چیز را از حضرت آدم علیه السلام گرفتند تا هر سه به رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- رسیدند. آن حضرت هنگام صبح فرمود: خداوند! از تو ایمانی می خواهم که به سبب آن همراه قلبم باشی و یقینی که بدانم آنچه به من می رسد چیزی جز آنکه برایم نوشته ای نیست و مرا به قسمت خودم خشنود گردان، یکی از اصحاب این حدیث را روایت کرده و افزوده است: تا سریع انجام یافتن آنچه را تو به عقب انداخته ای و عقب افتادن آنچه تو آن را پیش انداخته ای از تو نخواهم. ای زنده پاینده به رحمت تو پناه می برم تمام امور را اصلاح بگردان و مرا چشم برهم زدنی به خودم وامگذار و درود خدا بر محمد و خاندان او باد.

[۳۲۷۵] ۱۱- و روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمودند: ستایش مخصوص خدایی است که ما را به صبح رساند و پادشاهی از آن اوست تو بنده ات و پسر بنده و کنیزت را در چیرگی ات به صبح رساندی. خداوند! از احسانت به من روزی بده از جایی که گمان می برم و گمان نمی برم. و مرا نگاه دار از جایی که مراقبت می کنم و نمی کنم. خداوند! از احسانت به من روزی بده و مرا نیازمند هیچ یک از بندگانت نگردان. خدایا! جامه تندرستی به من بپوشان و شکرش را روزی ام کن. ای یگانه، ای یکتا، ای بی نیاز، ای خدایی که نه می زاید و نه زاده می شود و هیچ همتایی ندارد. ای خدا، ای رحمتگر، ای مهربان، ای

فرمانروای جهان و پروردگار پروردگاران و آقای آقایان، ای خدا، ای آن که معبودی جز تو نیست مرا با درمان خودت از هر بیماری و ناخوشی در امان بدار. که من بنده و فرزند بنده توام و در تحت فرمان و اراده تو بهره مندم.

[۳۲۷۶]۱۲- محمد علی در حدیثی بی سند روایت کرده که امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمود: خداوند! من و این روز هر دو آفریده تو هستیم خدایا مرا با او و او را

ص: ۳۷۷

اللهم ولا تره مني جراه على معاصيك ولا ركوبا لمحارمك، اللهم اصرف عني الأزل واللاواء والبلوى وسوء القضاء وشماته الأعداء ومنظر السوء في نفسي ومالي». قال: وما من عبد يقول حين يمسي ويصبح: «رضيت بالله رباً وبالإسلام ديناً وبمحمد صلى الله عليه وآله وسلم نبياً وبالقرآن بلاغاً وبعلي إماماً» ثلاثاً إلا كان حقاً على الله العزيز الجبار أن يرضيه يوم القيامة. قال: وكان يقول عليه السلام إذا أمسى: «أصبحنا لله شاكرين وأمسينا لله حامدين فلك الحمد كما أمسينا لك مسلمين سالمين». قال: وإذا أصبح قال: «أمسينا لله شاكرين وأصبحنا لله حامدين والحمد لله كما أصبحنا لك مسلمين سالمين».

[۳۲۷۷]۱۳- عنه، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أبي عليه السلام يقول إذا أصبح: «بسم الله وبالله وإلى الله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، اللهم إليك أسلمت نفسي وإليك فوّضت أمري وعليتك توكلت يا رب العالمين، اللهم احفظني بحفظ الإيمان من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي ومن تحتي ومن قبلي، لا إله إلا أنت، لا حول ولا قوة إلا بالله، نسألك العفو والعافية من كل سوء وشر في الدنيا والآخرة، اللهم إني أعوذ بك من عذاب القبر ومن ضغطه القبر ومن ضيق القبر وأعوذ بك من سطوات الليل والنهار، اللهم رب المشعر الحرام ورب البلد الحرام ورب الحل والحرام أبلغ محمداً وآل محمد عني السلام، اللهم إني أعوذ بدرعك الحصينه وأعوذ بجمعك أن تميتني غرقاً أو حرقاً أو شرقاً أو قوداً أو صبراً أو مسماً أو تردياً في بئر أو أكيل السبع أو موت الفجأه أو بشيء من

ص: ۳۷۸

با من نیازما. خدایا گستاخی ام در نافرمانی ات و انجام گناه از سوی مرا به او نشان نده. خداوند! سختی و ناگواری و مشقت و بدعاقبتی و شماتت دشمنان و چشم بد در جان و مالم را از من دور کن. آن حضرت فرمودند: هر بنده ای که هنگام صبح و شب سه بار بگوید: خشنودم که خداوند پروردگارم، اسلام دینم و محمد - درود خدا بر او و خاندانش باد - پیامبرم، قرآن رساننده ام و علی علیه السلام امام من است. بر خداوند شکست ناپذیر قدرتمند سزا است که او را در روز قیامت خشنود سازد.

و آن حضرت در هنگام شب می فرمود: صبحدم شکرگذار تو از خواب برخاستیم و شب هنگام سپاس تو را به جای می آوریم پس سپاس برای تو باد، همانگونه که تندرست و مسلمان روز را به شب آوردیم. و هنگام صبح می فرمود: شب هنگام شکرگذار تو هستیم و صبحدم سپاس تو را به جای می آوریم و سپاس، مخصوص توست. همان گونه که تندرست و مسلمان شب را به روز آوردیم.

[۳۲۷۷]۱۳- ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام می فرمود: پدرم امام باقر علیه السلام در هنگام صبح می گفت: به نام خدا و به یاری او، در راه خدا و به سوی او آغاز می کنم و بر آیین رسول خدایم. خدا یا خود را تسلیم تو ساخته، کارهایم را به تو سپرده و ای پروردگار جهانیان بر تو توکل کردم. خداوند با حفظ ایمان مرا از هر جهت پیش رو و پشت سر، راست و چپ، بالا- سر و پایین پا حفظ فرما. هیچ معبودی جز تو نیست و هیچ نیرو و توانایی جز به سبب تو نیست. ما از تو گذشت و سلامت از هر بدی در دنیا و آخرت را می خواهیم. خدا یا من از عذاب قبر و فشار و تنگی آن به تو پناه می برم و از بلاهای شب و روز به بارگاه تو پناه می آورم. خدا یا ای پروردگار مشعر الحرام، ای پروردگار شهر حرام (مکه) ای خدای حلّ و حرم (مکه و شهرهای اطراف آن) از جانب من بر محمد و خاندان او درود فرست. خدا یا من به ذره نگهدارنده تو و به همه صفات جلال و جمالت پناه می برم از اینکه مرا به وسیله غرق شدن یا آتش گرفتن یا گیر کردن چیزی در گلو یا قصاص شدن یا کشته شدن در دست دشمن یا زهر خوردن یا افتادن در چاه یا خورده شدن توسط درندگان یا مرگ های ناگهانی یا مرگ های بد

ص: ۳۷۹

میتات السوء و لكن أمتني على فراشي في طاعتك و طاعه رسولك صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم مصيبا للحق غير مخطي، أو في الصَّفِّ الْمَدَى نَعْتَهُمْ فِي كِتَابِكَ: كَأَنَّهُمْ بُلِيَّانٌ مَرْضُوضٌ أُعِيدَ نَفْسِي و ولدی و ما رزقني رَبِّي بقل أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» حَتَّى يَخْتَمِ السُّورَةَ و يقول: «و أُعِيدَ نَفْسِي و ولدی و ما رزقني رَبِّي بقل أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» حَتَّى يَخْتَمِ السُّورَةَ و يقول: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ مَا خَلَقَ [اللَّهُ] و الْحَمْدُ لِلَّهِ مِثْلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ و الْحَمْدُ لِلَّهِ مِلءُ مَا خَلَقَ اللَّهُ و الْحَمْدُ لِلَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ و الْحَمْدُ لِلَّهِ زِينَةُ عَرْشِهِ و الْحَمْدُ لِلَّهِ رِضَا نَفْسِهِ و لا- إله إلاَّ اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ و لا إله إلاَّ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ و الْأَرْضِينَ و ما بينهما و رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ و مِنْ شِمَاتِهِ الْأَعْدَاءِ و أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ و الْوَقْرِ و أَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْأَهْلِ و الْمَالِ و الْوَالِدِ» و يَصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ.

[۳۲۷۸]۱۴- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد و أحمد بن محمد و علي بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ما من عبد يقول إذا أصبح قبل طلوع الشمس: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا و سُبْحَانَ اللَّهِ بَكَرَهُ و أَصِيلاً و الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَثِيرًا، لا- شريك له و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِهِ» إلا- ابتدرهنَّ ملكٌ و جعلهنَّ في جوف جناحه و صعدهنَّ إلى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فتقول الملائكة: ما معك؟ فيقول: معي كلمات قالهنَّ رجل من المؤمنين و هي كذا و كذا، فيقولون: رحم الله من قال هؤلاء الكلمات و غفر له؛ قال: و كلما مرَّ بسماء قال لأهلها مثل ذلك، فيقولون: رحم الله من قال هؤلاء

ص: ۳۸۰

بمیرانی بلکه از تو می خواهم که مرا در بسترم در فرمانبری خودت و فرستاده ات و بر راه درست رسیده و دور از خطا و انحراف یا در صف کسانی که در کتابت و صفشان کرده ای: «گویی آنان ستون هایی آهنین هستند» بمیرانی و من خودم و فرزندانم و آنچه را خدا روزیم ساخته است به وسیله قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ... پناه می دهم. من خودم و فرزندانم و آنچه را خدا

روزیم ساخته است به وسیله قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ... پناه می‌دهم. و می‌فرمود: و سپاس مخصوص خداست به شمار آنچه آفریده است. و سپاس مخصوص خدا است به اندازه آنچه آفریده است و سپاس مخصوص خدا است به وسعت آنچه آفریده است و سپاس مخصوص خدا است به امتداد کلماتش. و سپاس مخصوص خدا است به وزن عرش اش، و سپاس مخصوص خداست تا زمانی که خشنود گردد هیچ معبودی جز او نیست و او بردبار بخشنده است. و هیچ معبودی جز او نیست و او بلند مرتبه و بزرگ است. منزّه است خداوند پروردگار آسمان‌ها و زمین و هرچه میان آن‌ها است و پروردگار عرش بزرگ. خدایا من از دچار شدن به بدبختی و از شماتت دشمنان به تو پناه می‌برم. خدایا من از فقر و گودال دوزخ به تو پناه می‌برم. خدایا من از نظر بد درباره خانواده و اموال و فرزندانم به تو پناه می‌برم و ده بار بر محمد و خاندان او درود می‌فرستاد.

[۳۲۷۸]۱۴- ابو حمزه ثمالی روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: هر بنده ای که صبح قبل از طلوع آفتاب بگوید: «خدا بزرگ تر از آن است که به وصف درآید، خدا بزرگ تر از آن است که وصف شود او بزرگ است. و پاک و منزّه است در بامداد و شبانگاه و سپاس فراوان مخصوص خدا است که شریکی ندارد و خداوند بر محمد و خاندان او درود می‌فرستد» فرشته ای آن‌ها را به شتاب می‌گیرد و درون بال خود قرار داده، با خود به آسمان دنیا بالا می‌برد.

آنگاه فرشتگان می‌گویند: چه چیزی به همراه داری؟ او می‌گوید: به همراه من کلماتی است که یکی از مؤمنان به زبان آورده است و چنین و چنان است.

آن‌ها می‌گویند: خداوند گوینده این کلمات را بیامرزد و او را رحمت کند.

حضرت فرمود: و آن فرشته از هر آسمانی که می‌گذرد به ساکنان آنجا مانند آن سخنان را می‌گوید و ایشان پاسخ می‌دهند که خداوند گوینده این کلمات را

ص: ۳۸۱

الكلمات و غفر له، حتّى ينتهى بهنّ إلى حمله العرش فيقول لهم: إنّ معى كلمات تكلمّ بهنّ رجل من المؤمنين و هى كذا و كذا، فيقولون: رحم الله هذا العبد و غفر له انطلق بهنّ إلى حفظه كنوز مقاله المؤمنين فإنّ هؤلاء كلمات الكنوز حتّى تكتبهنّ فى ديوان الكنوز.

[۳۲۷۹]۱۵- حميد بن زياد، عن الحسن بن محمّد بن سماعه، عن غير واحد من أصحابه، عن أبان بن عثمان، عن عيسى بن عبد الله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا أصبحت فقل: «اللهم إني أعوذ بك من شرّ ما خلقت و ذرأت و برأت فى بلادك و عبادك، اللهم إني أسألك بجلالك و جمالك و حلمك و كرمك كذا و كذا».

[۳۲۸۰]۱۶- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن عبد الله بن ميمون، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أنّ عليّاً صلوات الله عليه و آله كان يقول إذا أصبح: «سبحان الله الملك القدوس ثلاثاً اللهم إني أعوذ بك من زوال نعمتك و

من تحویل عافیتک و من فجأه نعمتک و من درک الشقاء و من شر ما سبق فی اللیل، اللهم انی أسألك بعزه ملکک و شدّه قوتک و بعظیم سلطانتک و بقدرتک علی خلقک» ثم سل حاجتک.

[۳۲۸۱] ۱۷- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حماد، عن الحسين بن المختار، عن العلاء بن كامل قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: وَ أَذْكُرُ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ عِنْدَ الْمَسَاءِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حده لا شريك له، له الملك و له الحمد، يحيى و يميت و يحيى و هو على كل شيء قدير. قال: قلت:

بيده الخير؟ قال: إن بيده الخير و لكن قل كما أقول [لك] عشر مرّات و أعوذ بالله السميع العليم حين تطلع الشمس و حين تغرب عشر مرّات.

ص: ۳۸۲

رحمت کند و او را ببخشد تا او آنها را به حمل کنندگان عرش خدا می رساند و به آب ها می گوید: همراه من کلماتی است که شخصی از مؤمنان آن ها را به زبان آورده است و چنین و چنان است. آن ها می گویند خداوند این بنده را رحمت کند و گناهانش را ببامزد. این کلمات را نزد نگهبان گنجینه های سخنان مؤمنان ببر؛ زیرا این کلمات گنج اند تا او آنها را در دفتر گنجینه ها بنویسد.

[۳۲۷۹] ۱۵- عیسیٰ عبد الله روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: در هنگام صبح بگو خدایا من از شر هر آنچه در میان سرزمین ها و بندگان ات آفریدی و برآوردی و جان بخشیدی به تو پناه می برم. خداوند به حق والایی و زیبایی و بردباری و بزرگواریت از تو چنین و چنان می خواهم [و خواسته های خود را ذکر کند].

[۳۲۸۰] ۱۶- عبد الله میمون از امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت علی- درود خدا بر او و بر خاندانش- هنگام هر صبح سه بار می فرمود: منزه است خداوند، فرمانروای پاک. خداوند، من از دگرگونی سلامت و از دست رفتن نعمت ها و ناگهان رسیدن بلاهای تو و دچار شدن به بدبختی و از بدی هر آنچه در شب گذشته است به تو پناه می برم. خدایا من به حق شکست ناپذیری فرمانروایی ات و استواری نیرویت و بزرگی چیرگی ات و توانایی بر آفریدگانت از تو می خواهم. سپس حاجت را بخواه.

[۳۲۸۱] ۱۷- علاء بن کامل می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام درباره آیه (پروردگارت را در وجودت با زاری و هراس و نه بلند یاد کن). [اعراف (۷): ۲۰۵] فرمودند: یعنی شب هنگام بگو: هیچ معبودی جز خدا نیست او یگانه است و هیچ شریکی ندارد. فرمانروایی از آن اوست و سپاس مخصوص او است که زنده می کند و می میراند و می میراند و زنده می کند و او بر هر کاری توانا است. راوی می گوید: من عرض کردم: بگویم (و نیکی در دست او است)؟ امام فرمودند: به درستی که نیکی در دست او است ولی تو همان گونه که من گفتم ده بار آن را بگو و در هنگام طلوع و غروب آفتاب ده بار بگو به خداوند شنوا و دانا پناه می برم.

[۳۲۸۲] ۱۸- علی، عن أبيه، عن حماد، عن حريز، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

يقول بعد الصبح: «الحمد لله رب الصّباح، الحمد لله فالق الإصباح (ثلاث مرّات) اللهم افتح لي باب الأمر العذی فيه اليسر و العافیة، اللهم هب لي سبيله و بصیرنی مخرجه، اللهم إن كنت قضیت لأحد من خلقك علی مقدره بالشّر فخذ من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من تحت قدمیه و من فوق رأسه و اكفنيه بما شئت و من حیث شئت و كيف شئت».

[۳۲۸۳] ۱۹- أبو علی الأشعری، عن محمّد بن عبد الجبار، عن محمّد بن إسماعیل، عن أبي إسماعیل السیراج، عن الحسين بن المختار، عن رجل، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

من قال إذا أصبح: «اللهم إني أصبحت في ذمتك و جوارك، اللهم إني أستودعك ديني و نفسی و دنیای و آخرتی و أهلی و مالی و أعوذ بك يا عظیم من شرّ خلقك جميعا و أعوذ بك من شرّ ما يبلس به إبليس و جنوده». إذا قال هذا الكلام لم يضرّه يومه ذلك شيء و إذا أمسى فقله لم يضرّه تلك الليله شيء إن شاء الله تعالى.

[۳۲۸۴] ۲۰- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن عثمان بن عيسى، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا صلّيت المغرب و الغداه فقل: «بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظيم» سبع مرّات فإنّه من قالها لم يصبه جذام و لا برص و لا جنون و لا سبعون نوعا من أنواع البلاء، قال: و تقول إذا أصبحت و أمسيت:

[۳۲۸۲] ۱۸- زراره روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: پس از برآمدن آفتاب سه بار می گویی: و سپاس مخصوص خدایی است که پروردگار صبحدم است، سپاس مخصوص خدایی است که شکافنده صبح است [و آن را از دل شب خارج می سازد]. خدایا در امری را بر من بگشا که در آن آسایش و سلامتی است. بار خدایا راهش را برایم فراهم ساز و مرا به خروج از آن آگاه گردان. خدایا اگر به یکی از آفریدگانت توانایی بدی به من داده ای راه او را از پیش و پس و راست و چپ و زیرپا و بالای سر بگیر و به هروسيله که خواهی و از هر راهی که خواهی و هرگونه که خواهی او را از من دور کن.

[۳۲۸۳] ۱۹- مردی روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: هرکس در هنگام صبح بگوید: «خدایا من در پناه و کنار تو به صبح رسیدم خداوندا من دین و جان و دنیا و آخرت و خانواده و اموالم را به تو می سپارم. ای بزرگ از بدی همه آفریدگانت به تو پناه می برم و از بدی ای که ابلیس و سپاهیانش آن را وارونه می کنند به تو پناه می برم». وقتی این کلمات را بگوید در آن روز چیزی به او زیان نرساند و اگر هنگام شب بگوید در آن شب چیزی به او زیان نخواهد رساند- اگر خداوند والا اراده نماید-.

[۳۲۸۴] ۲۰- ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که نماز مغرب و نماز صبح را خواندی هفت بار

بگو: «به نام خداوند رحمتگر مهربان هیچ نیرو و توانایی جز به سبب خداوند بلندمرتبه و بزرگ نیست» زیرا هرکس آن را بگوید جذام و برص و دیوانگی و هفتاد گونه بلای دیگر به او نمی رسد. حضرت

ص: ۳۸۵

«الْحَمْدُ لِرَبِّ الصَّبَاحِ» الحمد لِفَالِقِ الْإِصْبَاحِ مَرَّتَيْنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ اللَّيْلَ بِقُدْرَتِهِ وَجَاءَ بِالنَّهَارِ بِرَحْمَتِهِ وَنَحْنُ فِي عَافِيهِ. «. يقرأ آية الكرسي و آخر الحشر و عشر آيات من الصافات و سُبحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ * وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ * وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ * وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ * يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي الْمَازُضَ بِعِيدِ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرَّوحِ، سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَارْحَمْنِي وَ تَبَّ عَلَيَّ إِثْمِي أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.»

[۳۲۸۵] ۲۱-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن معاوية بن عمار، عن ابي عبد الله عليه السلام:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَحْمَدُكَ وَ أَسْتَعِينُكَ وَ أَنْتَ رَبِّي وَ أَنَا عَبْدُكَ، أَصْبَحْتُ عَلَى عَهْدِكَ وَ وَعَدْتُكَ وَ أَوْمِنُ بِوَعْدِكَ وَ أُوْفِي بِعَهْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَصْبَحْتُ عَلَى فَطْرِهِ الْإِسْلَامَ وَ كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ وَ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ دِينِ مُحَمَّدٍ، عَلَى ذَلِكَ أَحْيَا وَ أَمُوتُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا أَحْيَيْتَنِي بِهِ وَ أَمْتِنِي إِذَا أَمْتَنِي عَلَى ذَلِكَ وَ ابْعَثْنِي إِذَا بَعَثْتَنِي عَلَى ذَلِكَ، أَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضْوَانَكَ وَ اتَّبِعْ سَبِيلَكَ، إِلَيْكَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِي وَ إِلَيْكَ فَوَّضْتُ أَمْرِي، آلَ مُحَمَّدٍ أُمَّتِي لَيْسَ لِي أُنْثَمَهُ غَيْرُهُمْ، بِهِمْ أَتَمُّ وَ إِيَّاهُمْ أَتَوَلَّى وَ بِهِمْ أَقْتَدِي، اللَّهُمَّ اجْعَلْهُمْ أَوْلِيَاءِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اجْعَلْنِي أَوْلَى أَوْلِيَاءِهِمْ وَ أَعَادِي أَعْدَاءَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ وَ آبَائِي مَعَهُمْ.»

ص: ۳۸۶

فرمودند: و هنگام صبح و شب دو بار بگو: سپاس مخصوص پروردگار صبحدم است. سپاس مخصوص شکافنده صبحدم است. سپاس مخصوص خداوندی است که با قدرتش شب را برد و با رحمتش روز را آورد در حالی که ما در سلامت هستیم. و آیه الكرسي و آخر سوره حشر و ده آیه از سوره مبارکه صافات را بخوان و نیز این آیات را: (منزه است پروردگار تو پروردگار شکست ناپذیر که در وصف نمی گنجد و درود بر آن فرستادگان و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است و خدا منزه است هنگامی که وارد شب می شوید و هنگامی که شب را به روز می رسانید و سپاس در آسمان ها و زمین و شب و روز مخصوص اوست. او زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می سازد و زمین را پس از مرگش زنده می کند و شما نیز چنین از قبرها بیرون می آید. پاک و بزرگ است پروردگار روح و فرشتگان که رحمت او بر خشمش پیشی گرفته است، هیچ معبودی جز تو نیست و تو منزه ای. من بد کردم و به خودم ستم کردم پس مرا بیامرز و به من رحم کن و توبه مرا پذیر که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی).

[۳۲۸۵] ۲۱-معاویة عمار روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند سپاس مخصوص تو است. من تو را سپاس

می گویم و از تو یاری می جویم. تو پروردگار منی و من بنده توام. شب را بر پیمان و وعده تو به صبح رساندم و به وعده تو ایمان دارم و تا جایی که بتوانم به عهدت وفا دارم. هیچ نیرو و توانایی جز به سبب تو نیست تو یگانه ای و بی شریکی. و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده او است. من شب را با فطرت اسلام و کلمه اخلاص و دین ابراهیم و محمد به صبح رساندم و اگر خدا بخواهد بر این اساس زندگی می کنم و خواهم مرد. خداوندا تا زنده هستم مرا بر آن زنده بدار، چون میراندی بر آن بمیران و چون برانگیختی بر آن برانگیز. من به این سبب رضای تو و پیروی از راه تو را می جویم. من تو را پشتیبان خود قرار داده، کارم را به تو واگذار کردم. خاندان محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] پیشوایان من اند و من امامی غیر از ایشان ندارم. از آنان پیروی می کنم و آنان را دوست گرفته، به آنان اقتدا می کنم. خدایا در دنیا و آخرت آنان را دوستان من قرار بده و مرا چنان قرار ده که در دنیا و آخرت با دوستان آنان دوستی و با دشمنانشان دشمنی کنم. مرا با نیکوکاران پیوند ده و پدرانم را در گروه آنان قرار ده.

ص: ۳۸۷

[۳۲۸۶] ۲۲- أبو علی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن عبد الله عليه السلام قال:

قلت له علمني شيئاً أ قوله إذا أصبحت و إذا أمسيت فقال: قل: «الحمد لله الذي يفعل ما يشاء و لا يفعل ما يشاء غيره، الحمد لله كما يحب الله أن يحمده، الحمد لله كما هو أهله، اللهم أدخلني في كل خير أدخلت فيه محمداً و آل محمد و أخرجني من كل سوء أخرجت منه محمداً و آل محمد و صلى الله على محمد و آل محمد».

[۳۲۸۷] ۲۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عبد الرحمن بن حماد الكوفي، عن عمرو بن مصعب، عن فرات بن الأحنف، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

مهما تركت من شيء فلا تترك أن تقول في كل صباح و مساء: «اللهم إني أصبحت أستغفرك في هذا الصباح و في هذا اليوم لأهل رحمتك و أبرأ إليك من أهل لعنتك، اللهم إني أصبحت أبرأ إليك في هذا اليوم و في هذا الصباح ممن نحن بين ظهرانيهم من المشركين و مما كانوا يعبدون، إنهم كانوا قوم سوء فاسقين، اللهم اجعل ما أنزلت من السماء إلى الأرض في هذا الصباح و في هذا اليوم بركة على أوليائك و عقابا على أعدائك، اللهم وال من والاك و عاد من عاداك، اللهم اختم لي بالأمن و الإيمان كلما طلعت شمس أو غربت، اللهم اغفر لي و لوالدي و ارحمهما كما ربياني صغيراً، اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات الأحياء منهم و الأموات، اللهم إنك تعلم منقلبهم و مثوالم، اللهم احفظ إمام المسلمين بحفظ الإيمان و انصره نصراً عزيزاً و افتح له فتحة يسيروا و اجعل له و لنا من لدنك سلطاناً نصيراً، اللهم العن

ص: ۳۸۸

[۳۲۸۶] ۲۲- مردی گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چیزی به من بیاموز تا هنگام صبح و شب آن را بخوانم.

حضرت فرمودند: بگو: سپاس مخصوص خدایی است که آنچه بخواهد انجام می دهد و غیر از او کسی این توانایی را ندارد سپاس مخصوص او است.

همان گونه که خود دوست دارد ستوده شود. سپاس مخصوص خدا است همان گونه که او سزاوار آن است. خدایا مرا در هر خیری که محمد و خاندان او را در آن داخل ساختی داخل کن و از هر بدی ای که محمّد و خاندان او را خارج کرده ای، خارج کن و بر محمّد و خاندان او درود فرست.

[۳۲۸۷]۲۳- فرات احنف روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر چه را ترک می کنی بکن ولی این سخن را در هنگام صبح و شب ترک مکن: «خدایا شب را به صبح رساندم تا در این صبح و در این روز برای هر کس که سزاوار رحمت تو است آموزش بخواهم و از هر کس که سزاوار لعنت تو است دوری بجویم.

خدایا من شب را به صبح رساندم، تا در این روز و در این صبح از مشرکین که در میان آنان زندگی می کنم بیزاری بجویم؛ زیرا آنان بد مردمانی نابکارند. خدایا هر آنچه در این روز و در این صبح از آسمان به زمین فرومی فرستی برای دوستانت برکت و برای دشمنانت عذاب قرار ده. خدایا با دوستانت دوستی و با دشمنانت دشمنی کن. خدایا در هر طلوع یا غروب خورشید سرانجامم را ایمنی و ایمان قرار بده. خداوندا مرا و پدر و مادرم را بیمارز و به آنان رحم کن همان گونه که آنان مرا در کودکی پروردند. خدایا مردان و زنان مؤمن و مسلمان، زنده و مرده شان را بیمارز.

خدایا تو جایگاه و بازگشت گاه آنان را می دانی. خدایا امام و پیشوای مسلمانان را با نگاهداری ایمان حفظ کن و به او پیروزی ای بدون شکست و فتحی آسان عطا فرما و برای او و ما از نزد خود سلطنتی یاری شده قرار ده. خداوندا فلانی و فلانی

ص: ۳۸۹

فلانا و فلانا و الفرق المختلفه علی رسولک و ولاه الأمر بعد رسولک و الأئمه من بعده و شیعتهم و أسألك الزیاده من فضلک و الإقرار بما جاء من عندک و التسليم لأمرک و المحافظه علی ما أمرت به لا أبتغی به بدلا و لا أشتري به ثمنا قليلا، اللهم اهدنی فیمن هدیت و قنی شرّ ما قضیت، إنک تقضی و لا يقضی علیک و لا یذلّ من والیت، تبارکت و تعالیت، سبحانک ربّ البیت تقبّل منّی دعائی و ما تقرّبت به إليك من خیر فضاعفه لی أضعافا مضاعفه [کثیره و آتنا من لدنک] رحمه و [أجرا عظیما، ربّ ما أحسن ما ابتلیتني و أعظم ما أعطیتني و أطول ما عافیتني و أكثر ما سترت علیّ، فلک الحمد یا إلهی کثیرا طیبا مبارکا علیه، ملء السّماوات و ملء الأرض و ملء ما شاء ربّي کما یحبّ و یرضی و کما ینبغی لوجه ربّي ذی الجلال و الإکرام].

[۳۲۸۸]۲۴- عنه، عن إسماعیل بن مهران، عن حماد بن عثمان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: من قال: «ما شاء الله كان، لا حول و لا قوه إلا بالله العلیّ العظیم» مائه مرّه حين یصلی الفجر لم یر یومه ذلک شیئا یکرهه.

[۳۲۸۹]۲۵- عنه، عن إسماعیل بن مهران، عن علیّ بن أبي حمزه، عن أبي بصیر، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

من قال فی دبر صلاه الفجر و دبر صلاه المغرب سبع مرّات: «بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوه إلا بالله العلیّ العظیم» دفع

اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ أَهْوَنُهَا الرِّيحُ وَ الْبَرَصُ وَ الْجَنُونُ وَ إِنْ كَانَ شَقِيًّا مَحَى مِنَ الشَّقَاءِ وَ كَتَبَ فِي السَّعَادَةِ.

[۳۲۹۰]۲۶- و فی روایه سعدان، عن اَبی بصیر، عن اَبی عبد الله علیه السلام مثله إلاَّ أنه قال:

ص: ۳۹۰

(عمر و ابو بکر) و گروه های مختلفی را که با فرستاده تو و صاحبان امر و امامان پس از فرستاده ات و شیعیان شان مخالفت کردند، لعنت کن. من از تو، فزونی، پذیرفتن آنچه از جانب تو آمده، گردن نهادن به فرمانت و مواظبت بر آنچه به آن امر کرده ای می خواهم تا جایگزینی برای آن نجویم و آن را به بهای اندک نفروشم. خدایا مرا در میان کسانی که هدایت کرده ای هدایت فرما و از بدی آنچه حکم کرده ای حفظ کن؛ زیرا تویی که حکم می کنی و بر تو حکمی نمی شود و هر کس تو را دوست بدارد خوار نمی شود. تویی پاک و والا. تو پاکی ای پروردگار خانه کعبه. دعایم را از من بپذیر و هر نیکی ای را که به وسیله آن به تو نزدیکی جستم دوچندان کن و از نزد خود به ما رحمت و پاداشی بزرگ عطا فرما.

پروردگار! چه زیبا مرا دچار کردی و چه بزرگ بخشیدی، چه طولانی سلامتی دادی و چه فراوان بر من پوشاندی. پس ای معبود من سپاس فراوان و نیکو و مبارک برای تو است. به اندازه آسمان ها و زمین و به مقدار آنچه پروردگارم بخواهد. همان گونه که دوست دارد و راضی می شود و همان گونه که شایسته ذات پروردگار صاحب عظمت و کرامت است.

[۳۲۸۸]۲۴- حماد عثمان گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس وقتی نماز صبح می گذارد صد مرتبه بگوید: «هر آنچه خدا بخواهد همان می شود و هیچ نیرویی جز به سبب خداوند بلند مرتبه بزرگ نیست» در آن روز، چیزی که موجب آزار او شود نمی بیند.

[۳۲۸۹]۲۵- ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس پس از نماز صبح و نماز مغرب هفت بار بگوید: «به نام خداوند رحمتگر مهربان، هیچ نیرو و توانایی جز سبب خداوند بلند مرتبه بزرگ نیست» خداوند عزتمند هفتاد نوع بلا را از او دور می سازد که آسان ترین آنها باد [یعنی بادهای متعفن در اثر بیماری و یا طوفان های هلاک کننده است]، پیسی و دیوانگی است و اگر کسی شقی باشد شقاوتش محو شده، در گروه سعادت مندان نوشته می شود.

[۳۲۹۰]۲۶- در روایت سعدان از اَبی بصیر همین حدیث آمده است جز این که گفته

ص: ۳۹۱

أهونه الجنون و الجذام و البرص و إن كان شقیًّا رجوت أن یحوِّله الله عزَّ و جلَّ إلى السَّعَادَةِ.

[۳۲۹۱]۲۷- عنه، عن ابن فضال، عن الحسن بن الجهم، عن اَبی الحسن علیه السلام مثله إلاَّ أنه قال:

یقولها ثلاث مرَّات حین یصبح و ثلاث مرَّات حین یمسی لم یخف شیطانا و لا سلطانا و لا برصا و لا جذاما و لم یقل سبع

مَرَات. قال أبو الحسن عليه السَّلام: و أنا أقولها مائه مرّه

[۳۲۹۲] ۲۸- عنه، عن عثمان بن عيسى، عن سماعه، عن أبي عبد الله عليه السَّلام قال:

إذا صَلَّيت الغداه و المغرب فقل: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لا حول و لا قوّه إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» سبع مَرَات، فَإِنَّهُ مَنْ قَالَهَا لَمْ يَصِبْهُ جُنُونٌ و لا جَذَامٌ و لا بَرَصٌ و لا سَبْعُونَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ.

[۳۲۹۳] ۲۹- عنه، عن مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ:

قال أبو الحسن عليه السَّلام: إذا صَلَّيت المغرب فلا تبسط رجلك و لا تكلم أحدا حتّى تقول مائه مرّه: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لا حول و لا قوّه إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» و مائه مرّه فى الغداه، فمن قالها دفع الله عنه مائه نوع من أنواع البلاء أدنى نوع منها البرص و الجذام و الشَّيطان و السَّلطان

[۳۲۹۴] ۳۰- عنه، عن عبد الرحمن بن حماد، عن عبد الله بن إبراهيم الجعفرى قال:

سمعت أبا الحسن عليه السَّلام يقول: إذا أمسيت فنظرت إلى الشَّمس فى غروب و إدبار فقل: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله الذى لم يتخذ ولدا و لم يكن له شريك فى الملك، الحمد لله الذى يصف و لا يوصف و يعلم و لا يعلم، يعلم

ص: ۳۹۲

است: آسان ترين آن بلاها ديوانگى و جذام و پيسى است و اگر كسى شقى باشد اميد است كه خدا او را به گروه سعادت مندان منتقل كند.

[۳۲۹۱] ۲۷- حسن جهم از حضرت ابو الحسن عليه السَّلام نیز مانند اين حديث را روايت کرده جز اين كه آورده است: اين ذكر را سه بار در صبحدم و سه بار در شبانگاه بگويد تا نه از هيچ شيطان و پادشاهى و نه از پيسى و جذام نهراسد. در اين جا هفت بار ذكر نشده است. و امام عليه السَّلام فرموده اند: من آن ذكر را صد بار مى گويم.

[۳۲۹۲] ۲۸- سماعه روايت کرده كه امام صادق عليه السَّلام فرمودند: هرگاه نماز صبح و مغرب را به جا آوردى هفت بار بگو: «به نام خداوند رحمتگر مهربان، هيچ نيرو و توانايى جز به سبب خداوند بلند مرتبه بزرگ نيست» كه هر كس اين ذكر را بگويد به ديوانگى و جذام و پيسى و هفتاد نوع گرفتارى ديگر دچار نمى شود.

[۳۲۹۳] ۲۹- سعد زيب روايت کرده كه حضرت ابو الحسن عليه السَّلام فرمودند: هنگامى كه نماز مغرب را گذاردى پايت را دراز نكن و با كسى سخن نگو تا صد بار بگوئى: «به نام خداوند رحمتگر مهربان، هيچ نيرو و توانايى جز به سبب خداوند بلند مرتبه بزرگ نيست» و صد بار هم پس از نماز صبح بگو كه هر كس چنين بگويد خداوند صد نوع بلا و گرفتارى را از او دور مى سازد كه پايين ترين آن ها پيسى و جذام و شيطان و پادشاه [ستم گر] است.

[۳۲۹۴] ۳۰- عبد الله بن ابراهيم جعفرى گفته است: از حضرت ابو الحسن عليه السلام شنيدم فرمودند: شب هنگام زمانى كه به غروب و ناپديد شدن خورشيد مى نگرى بگو: «بنام خداوند رحمتگر مهربان، سپاس مخصوص خدايى است كه فرزندانى ندارد و در پادشاهى و فرمانروايى اش بى انباز است. سپاس مخصوص خدايى است كه وصف مى كند و خود به وصف نمى آيد. مى داند و دانسته نمى شود.

ص: ۳۹۳

خائنه العين و ما تخفى الصدور؛ أعوذ بوجه الله الكريم و باسم الله العظيم من شر ما ذرأ و ما برأ و من شر ما تحت الثرى و من شر ما ظهر و ما بطن و من شر ما كان فى الليل و النهار و من شر أبى مره و ما ولد و من شر الرسيس و من شر ما وصفت و ما لم أصف، فالحمد لله رب العالمين» ذكر أنها أمان من الشيع و من الشيطان الرجيم و من ذريته. قال: و كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول إذا أصبح:

«سبحان الله الملك القدوس ثلاثا اللهم إني أعوذ بك من زوال نعمتك و من تحويل عافيتك و من فجأه نعمتك و من درك الشقاء و من شر ما سبق فى الكتاب، اللهم إني أسألك بعزك ملكك و شدته قوتك و بعظيم سلطانك و بقدرتك على خلقك».

[۳۲۹۵] ۳۱- عنه، عن محمد بن علي، عن عبد الرحمن بن أبي هاشم، عن أبي خديجه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الدعاء قبل طلوع الشمس و قبل غروبها سنه واجبه مع طلوع الفجر و المغرب تقول: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك و له الحمد، يحيى و يميت و يحيى و هو حي لا يموت، بيده الخير و هو على كل شىء قدير، عشر مرات. و تقول: «أعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين و أعوذ بك رب أن يحضرون، إن الله هو السميع العليم» عشر مرات قبل طلوع الشمس و قبل الغروب، فإن نسيت قضيت كما تقضى الصلاه إذا نسيتها.

[۳۲۹۶] ۳۲- عنه، عن محمد بن علي، عن أبي جميله، عن محمد بن مروان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قل: «أستعيذ بالله من الشيطان الرجيم و أعوذ بالله أن يحضرون، إن الله هو السميع العليم» و قل: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، يحيى و يميت و هو

ص: ۳۹۴

چشم های خائن و هر آنچه را سينه ها در خود پنهان دارد مى شناسد. من از بدى هر آنچه كه آفريده است و از بدى آنچه در زير آسمان است و از بدى آنچه آشكار و نهان است و از بدى آنچه در شب و روز است و از بدى شيطان و فرزندانى و از بدى تباهى و هوس رانى و از بدى آنچه گفتم و نگفتم به ذات باكرامت و نام بزرگ خداوند پناه مى برم. پس سپاس مخصوص پروردگار جهانيان است.» حضرت فرمودند كه اين دعا موجب ايمنى از درندگان و شيطان رانده شده و فرزندان او است و آن حضرت فرمود كه امير مؤمنان على عليه السلام در هنگام صبح سه بار مى فرمود: پاك است خداوند فرمانرواى جهان و پاك است. خداوندا من از نابودى نعمت هاى تو و تغيير يافتن سلامت و راحتى تو و ناگهان رسيدن بدبختى ها و

سختی ها و از دچار شدن به شقاوت و از بدی هر آنچه در کتابت آمده است به تو پناه می برم. خداوندا من به شکست ناپذیری فرمانروایت و استواری قدرتت و بزرگی سلطنت ات و توانایی ات بر بندگانت از تو می خواهم.

[۳۲۹۵]۳۱- ابو خدیجه روایت کرده که امام صادق ۷ فرمودند: دعا کردن پیش از دمیدن خورشید و پیش از غروب آن سستی واجب است چون هنگام طلوع و غروب آفتاب ده بار بگو: هیچ معبودی جز خدا نیست یگانه است و هیچ شریکی ندارد فرمانروایی از آن اوست و سپاس مخصوص او است او زنده می کند و می میراند و می میراند و زنده می کند. او است زنده ای که نمی میرد. همه نیکی ها در دست او است و او است که بر هر کاری توانا است. و پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن ده بار بگو: «از وسوسه های شیاطین به خداوند شنوا و دانا پناه می برم، پروردگارا از این که وسوسه های شیطان مرا فراگیرند به تو پناه می برم که همانا خداوند شنوا و دانا است» و اگر فراموش کردی قضای آن را به جا آور همان گونه که وقتی نماز را فراموش می کنی قضایش را به جا می آوری.

[۳۲۹۶]۳۲- محمّد مروان روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: بگو: «از شیطان رانده شده به خدا پناه می برم و از این که او به نزد من آید به خدا پناه می برم. که همانا خداوند شنوا و دانا است» و بگو: «هیچ معبودی جز خدا نیست. او یگانه ای است که هیچ شریکی ندارد. زنده می کند و می میراند»

ص: ۳۹۵

علی کلّ شیء قدیر» قال: فقال له رجل: مفروض هو؟ قال: نعم مفروض محدود تقوله قبل طلوع الشمس و قبل الغروب عشر مرّات، فإن فاتك شیء فاقضه من اللیل و النهار.

[۳۲۹۷]۳۳- عنه، عن إسماعیل بن مهران، عن رجل، عن إسحاق بن عمّار، عن العلاء بن کامل قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إن من الدعاء ما ينبغي لصاحبه إذا نسيه أن يقضيه يقول بعد الغداة: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك و له الحمد، يحيى و يميت و يحيى و هو حيّ لا يموت، بيده الخیر [كله] و هو على كلّ شیء قدیر» عشر مرّات و يقول: «أعوذ بالله السميع العليم» عشر مرّات: فإذا نسي من ذلك شيئاً كان عليه قضاؤه.

[۳۲۹۸]۳۴- عنه، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزین، عن محمّد بن مسلم قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن التّسبیح، فقال: ما علمت شيئاً موطّفاً غير تسبیح فاطمه عليه السلام و عشر مرّات بعد الفجر تقول: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك و له الحمد [يحيى و يميت] و هو على كلّ شیء قدیر» و يسبح ما شاء تطوّعا.

[۳۲۹۹]۳۵- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن إسماعیل بن جابر، عن أبي عبيدة الحدّاء قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: من قال حين يطلع الفجر: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك و له الحمد، يحيى و يميت [و يميت و يحيى] و هو حيّ لا يموت، بيده الخیر و هو على كلّ شیء قدیر، عشر مرّات» و صلّى على محمّد و آل محمّد»

و بر هر کاری توانا است». مردی به ایشان عرض کرد: آیا این ذکر واجب است؟ امام علیه السّلام فرمود: بله. واجبی محدود است که ده بار قبل از برآمدن آفتاب و ده بار پیش از غروب آن می گویی که اگر از دستت رفت در شب یا روز قضای آن را به جا می آوری.

[۳۲۹۷]۳۳-علاء کامل روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: برخی دعاها هست که سزاوار است پس از فراموشی، قضای آن به جا آورده شود و از جمله آن ها این است که پس از بامداد ده بار بگویی: «هیچ معبودی جز خدا نیست که یگانه و بی شریک است. فرمانروایی مخصوص او است و سپاس مخصوص او است. او زنده می کند و می میراند و می میراند و زنده می کند و او زنده ای است که نمی میرد. همه نیکی ها به دست او است و بر هر کاری توانا است. و ده بار بگویی:

به خداوند شنوا و دانا پناه می برم. و هرگاه چیزی از آن را فراموش کردی باید قضای آن را به جا آوری.

[۳۲۹۸]۳۴-محمد مسلم می گوید از امام باقر علیه السّلام درباره تسبیح پرسیدم. امام علیه السّلام فرمودند: من جز تسبیح فاطمه علیها السّلام تسبیح واجب دیگری نمی شناسم و تو پس از طلوع آفتاب ده بار بگو: «هیچ معبودی جز خدا نیست، او یگانه است و بی شریک، فرمانروایی جهان و سپاس از آن او است، او زنده می کند و می میراند» او بر هر کاری توانا است» و هر چه می خواهی تسبیح مستحبّ خدا را بگو.

[۳۲۹۹]۳۵-ابو عبیده حدّاء روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند: هر کس در هنگام طلوع خورشید ده بار بگوید: «هیچ معبودی جز خدا نیست او یگانه است و شریکی ندارد. فرمانروایی جهان و سپاس از آن او است. او زنده می کند و می میراند و می میراند و زنده می کند و او زنده ای است که نمی میرد. همه نیکی ها به دست او است و بر هر کاری توانا است و ده بار بر محمّد و خاندان او درود بفرستد

عشر مرّات و سبح خمسا و ثلاثین مرّه و هلّل خمسا و ثلاثین مرّه و حمد الله خمسا و ثلاثین مرّه لم یکتب فی ذلك الصّباح من الغافلین و إذا قالها فی المساء لم یکتب فی تلك اللّیله من الغافلین.

[۳۳۰۰]۳۶-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن سعید، عن محمد بن الفضیل قال:

کتبت إلى أبی جعفر الثّانی علیه السّلام أسأله أن یعلّمني دعاء، فکتب إلیّی: تقول إذا أصبحت و أمسیت: «اللّهُ اللّهُ ربّی الرّحمن الرّحیم لا أشرک به شیئا» و إن زدت علی ذلك فهو خیر، ثمّ تدعو بما بدا لک فی حاجتک فهو لکلّ شیء یاذن الله تعالی یفعل الله ما یشاء.

[۳۳۰۱]۳۷-الحسین بن محمد، عن أحمد بن إسحاق، عن سعدان، عن داود الرّقیّی، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

لا تدع أن تدعو بهذا الدعاء ثلاث مرّات إذا أصبحت و ثلاث مرّات إذا أمسيت: «اللهم اجعلني في درعك الحصينه التي تجعل فيها من تريد» فإنّ أبي عليه السلام كان يقول: هذا من الدعاء المخزون.

[۳۳۰۲] ۳۸- علی بن محمّد، عن بعض أصحابه، عن محمّد بن سنان، عن أبي سعيد المکارى، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قلت له: ما عنی بقوله: وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَى؟ قال: كلمات بالغ فيهنّ، قلت: و ما هنّ؟ قال: كان إذا أصبح قال: أصبحت و ربّي محمود، أصبحت لا أشرك بالله شيئاً و لا أدعو معه إلها و لا أتخذ من دونه وليّاً ثلاثاً و إذا أمسى قالها ثلاثاً، قال: فأنزل الله عزّ و جلّ في كتابه: وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَى. قلت:

فما عنی بقوله في نوح: إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا؟ قال: كلمات بالغ فيهنّ

ص: ۳۹۸

و سی و پنج بار سبحان الله، و سی و پنج بار لا إله إلا الله و سی و پنج بار الحمد لله بگوید، در آن صبح از غافلان نوشته نخواهد شد و اگر در هنگام شب بگوید در آن شب از غافلان نوشته نخواهد شد.

[۳۳۰۰] ۳۶- محمد فضیل می گوید: به امام جواد علیه السلام نامه نوشتم و از ایشان خواستم که دعایی به من بیاموزد. امام علیه السلام به من نوشتند: هنگام صبح و شام بگو:

(اللهم، الله، الله، پروردگار رحمتگر و مهربان من که کسی را شریک او قرار نمی دهد) و اگر چیزی بر آن بیافزایی بهتر است سپس برای هر حاجتی که برایت پیش می آید دعا کن که این دعا برای هر چیزی به اذن خدا مفید است و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد.

[۳۳۰۱] ۳۷- داود رقی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: فراموش نکن که بامداد و شامگاه سه بار بگویی: خداوندا مرا در زره نفوذناپذیر خود قرارده که تو هر که را بخواهی در آن قرار می دهی؛ زیرا پدرم می فرمود، این از دعاهاى گنجینه است.

[۳۳۰۲] ۳۸- ابو حمزه می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: معنای این سخن خداوند چیست که فرمود: (و ابراهیم که وفاداری کرد) [نجم (۵۳): ۳۷]؟ امام علیه السلام فرمودند: کلماتی است که ابراهیم فراوان آن ها را به زبان می آورد. من عرض کردم:

آن ها چه کلماتی بودند؟ امام علیه السلام فرمودند: هنگام صبح سه بار می گفت: «شب را به صبح رساندم و پروردگارم ستوده است، شب را به صبح رساندم و به خدا شرک نمی ورزم و همراه او معبود دیگری را نمی خوانم و جز او سرپرستی برای خود نمی گیرم. و شب هنگام نیز سه بار آن را باز می گفت. پس خداوند در کتابش چنین نازل کرد: (و ابراهیم که وفاداری کرد). ابو حمزه می گوید: من عرض کردم: و مقصودش از آنچه درباره حضرت نوح فرمود چیست؟ (او بنده ای بسیار شکر گزار

قلت: و ما هنّ؟! قال: كان إذا أصبح قال: أصبحت أشهدك ما أصبحت بي من نعمه أو عافيه في دين أو دنيا فإنها منك وحدك لا شريك لك، فللك الحمد على ذلك و لك الشكر كثيرا؛ كان يقولها إذا أصبح ثلاثا و إذا أمسى ثلاثا. قلت: فما عنى بقوله في يحيى: **وَ حَنَّاناً مِنْ لَدُنَّا وَ زَكَاةً؟** قال:

تحنن الله، قال: قلت: فما بلغ من تحنن الله عليه؟ قال: كان إذا قال: يا رب، قال الله عزّ و جلّ: لبيك يا يحيى.

باب الدعاء عند النوم و الانتباه

[۳۳۰۳] - ۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه و الحسين بن محمد، عن أحمد بن إسحاق جميعا، عن بكر بن محمد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من قال حين يأخذ مضجعه ثلاث مرّات: «الحمد لله الذي علا فقهر و الحمد لله الذي بطن فخير و الحمد لله الذي ملك فقدر و الحمد لله الذي يحيى الموتى و يميت الأحياء و هو على كلّ شيء قدير» خرج من الذنوب كهيئه يوم ولدته أمه.

[۳۳۰۴] - ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا أوى أحدكم إلى فراشه فليقل: اللهم إنني احتبست نفسي عندك فاحتبسها في محلّ رضوانك و مغفرتك و إن رددتها [إلى بدني] فأردها مؤمنه عارفه بحقّ أوليائك حتى تتوفّاها على ذلك.

[۳۳۰۵] - ۳- حميد بن زياد، عن الحسين بن محمد، عن غير واحد، عن أبان بن عثمان، عن يحيى بن أبي العلاء، عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه كان يقول عند منامه:

ص: ۴۰۰

بود) امام عليه السلام فرمودند: کلماتی بود که نوح آن ها را بسیار به زبان می آورد. من عرض کردم: آن ها چه کلماتی هستند؟ امام علیه السلام فرمودند: صبحدم می گفت: «شب را به صبح رساندم و تو را گواه می گیرم بر نعمت ها و سلامتی در دین و دنیا که در این صبح به من داده ای که همه آن ها از جانب تو است و تو یگانه ای هستی که هیچ شریکی نداری، پس سپاس مخصوص تو است و شکر فراوان از آن تو است» و این ذکر را صبحدم و شامگاه سه بار بر زبان می آورد. او می گوید: من عرض کردم: و مقصود خدا از سخنی که درباره حضرت یحیی فرمود چیست؟:

(شفقت و پاکیزگی به او عطا کردیم) [مریم (۱۹): ۱۳] امام علیه السلام فرمودند: مهر و لطفی از جانب خدا بود. من عرض کردم: چه چیزی از مهربانی خدا به او رسید؟ امام علیه السلام فرمودند: وقتی او می گفت: پروردگارا خداوند عزّتمند می فرمود: لبيك اي يحيى.

[۳۳۰۳] ۱- بکر محمّد روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس هنگامی که به بستر خواب می رود سه بار بگوید: «سپاس مخصوص خدایی است که فرازند و مسلّط است و سپاس مخصوص خدایی است که نهان و آگاه است و سپاس مخصوص خدایی است که مالک و توان مند است و سپاس مخصوص خدایی است که مردگان را زنده می کند و زندگان را می میراند و او بر هر کاری توانا است» مانند روزی که از مادر زاده شده است از گناهان بیرون می آید.

[۳۳۰۴] ۲- احمد محمّد در حدیثی بی سند روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس از شما که به بسترش پناه می برد باید بگوید: «خدایا من جان خودم را نزد تو بازداشتم پس آن را در جایگاه رضایت و آمرزش خود بازدار و اگر آن را به بدمن بازگرداندی مؤمن و آشنا به حق دوستانت بازگردان تا آن را به این اساس بمیرانی».

[۳۳۰۵] ۳- یحیای ابو علاء روایت کرده که امام صادق علیه السّلام در هنگام خواب

ص: ۴۰۱

آمنت بالله و کفرت بالطّاغوت، اللهمّ احفظنی فی منامی و فی یقظتی.

[۳۳۰۶] ۴- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن جميل بن درّاج، عن محمد بن مروان قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: ألا- أخبركم بما كان رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم يقول إذا أوى إلى فراشه؟ قلت: بلى، قال: كان يقرأ آية الكرسيّ و يقول: «بسم الله آمنت بالله و كفرت بالطّاغوت اللهمّ احفظني في منامي و في يقظتي».

[۳۳۰۷] ۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن أبيه، عن عبد الله بن ميمون، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول: اللهمّ إنّي أعوذ بك من الاحتلام و من سوء الأحلام و أن يلعب بي الشيطان في اليقظه و المنام.

[۳۳۰۸] ۶- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن خالد و الحسين بن سعيد، جميعاً عن القاسم بن عروه، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

تسبيح فاطمه الزّهراء عليهما السّلام إذا أخذت مضجعك فكبر الله أربعاً و ثلاثين و احمده ثلاثاً و ثلاثين و سبحه ثلاثاً و ثلاثين و تقرأ آية الكرسيّ و المعوذتين و عشر آيات من أوّل الصّافات و عشرها من آخرها.

[۳۳۰۹] ۷- عنه، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيّوب، عن داود بن فرقد، عن أخيه أن شهاب بن عبد ربّه سأله أن يسأل أبا عبد الله عليه السّلام و قال:

قل له: إنّ امرأه تفرّغني في المنام بالليل؛ فقال: قل له: اجعل مسباحاً و كبر الله أربعاً و ثلاثين تكبيره و سبح الله ثلاثاً و ثلاثين

می فرمود: به خدا ایمان آوردم، به طاغوت کفر ورزیدم. خدایا مرا در خواب و بیداریم نگاه دار.

[۳۳۰۶] ۴- محمد بن مروان روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا به شما بگویم پیامبر خدا هنگامی که به بستر می رفت چه می گفت؟ من عرض کردم: بله.

امام علیه السلام فرمودند: ایشان آیه الکرسی می خواند و می فرمودند: به نام خدا به خدا ایمان آورده، به طاغوت کفر ورزیدم. پروردگارا مرا در خواب و بیداریم نگاه بدار.

[۳۳۰۷] ۵- عبد الله میمون روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: امیر مؤمنان - درود خدا بر او - می فرمود: خدایا من از احتلام و خواب های بد و از این که شیطان در بیداری و خواب با من بازی کند به تو پناه می برم.

[۳۳۰۸] ۶- هشام سالم روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: تسبیح حضرت زهرا علیها السلام این است که وقتی به بستر رفتی سی و چهار بار الله اکبر، سی و سه بار الحمد لله و ۳۳ بار سبحان الله بگویی و آیه الکرسی و دو سوره (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) و (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) و ده آیه آغاز و ده آیه پایانی سوره صافات را بخوانی.

[۳۳۰۹] ۷- برادر داود مزقد روایت کرده که شهاب عبد ربّه از او خواسته تا از امام صادق علیه السلام پرسد: زنی است که در خواب شبانه مرا به وحشت می اندازد. امام علیه السلام فرمودند: تسبیحی درست کند و سی و چهار بار الله اکبر، سی و سه بار سبحان الله

ثلاثین و قل: لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد، یحیی و یمیت و یمیت و یحیی، بیده الخیر و له اختلاف اللیل و النهار و هو علی کلّ شیء قدیر عشر مرّات.

[۳۳۱۰] ۸- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن معاویه بن وهب، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه أتاه ابن له ليله فقال له:

يا أبة أريد أن أنام، فقال: يا بني قل: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً صلى الله عليه و اله و سلم عبده و رسوله، أعوذ بعظمه الله و أعوذ بعزه الله و أعوذ بقدره الله و أعوذ بجلال الله و أعوذ بسلطان الله، إن الله على كلّ شيء قدیر و أعوذ بعفو الله و أعوذ بغفران الله و أعوذ برحمه الله من شرّ السّیّامه و الهامه و من شرّ كلّ دابّه صغیره أو کبیره للیل أو نهار و من شرّ فسقه الجنّ و الإنس و من شرّ فسقه العرب و العجم و من شرّ الصّواعق و البرد، اللهم صلّ علی محمد عبدک و رسولک».

قال معاوية: فيقول الصَّبِيُّ: الطَّيِّبُ، عند ذكر النَّبِيِّ، المباركَ، قال: نعم يا بَنِي الطَّيِّبِ المباركَ.

[۳۳۱۱] ۹- عَلِيٌّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن مفضل بن عمر قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السَّلام: إن استطعت أن لا تبيت ليله حتَّى تعوِّذ بأحد عشر حرفاً؟ قلت: أخبرني بها؟ قال: قل: «أعوذ بعزّه الله و أعوذ بقدره الله و أعوذ بجلال الله و أعوذ بسلطان الله و أعوذ بجمال الله و أعوذ بدفع الله و أعوذ بمنع الله و أعوذ بجمع الله و أعوذ بملك الله و أعوذ بوجه الله و أعوذ برسول الله صلَّى الله عليه و اله و سلّم من شرِّ ما خلق و برأ و ذراً» و تعوِّذ به كلّما شئت.

[۳۳۱۲] ۱۰- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عثمان بن عيسى،

ص: ۴۰۴

و سی و سه بار الحمد لله بگوید. و ده بار بگوید: هیچ معبودی جز خدا نیست. او یگانه است و همتایی ندارد. فرمانروایی جهان و ستایش از آن اوست او زنده می کند و می میراند و می میراند و زنده می کند. همه نیکی ها و رفت و آمد شب و روز به دست او است و بر هر کاری توانا است.

[۳۳۱۰] ۸- معاویة و هب از حضرت صادق علیه السَّلام روایت کرده که شبی یکی از پسران شان به نزد ایشان آمد و عرض کرد: پدر جان می خواهم بخوابم. امام علیه السَّلام فرمود: فرزندم بگو: «گواهی می دهم که هیچ معبودی جز خدا نیست و محمّد [درود خدا بر او و خاندانش] فرستاده و بنده اوست، به عظمت خدا پناه می برم به شکست ناپذیری او پناه می برم. به قدرتش پناه می برم به شکوهش پناه می برم به چیرگی اش پناه می برم. که خداوند بر هر کاری توانا است و از بدی هر گزنده و خزنده و از بدی هر جانور کوچک و بزرگ در شب یا روز و از بدی بدکاران جنّ و انس و بدکاران عرب و عجم و از شرّ آذرخش و سرما به گذشت و آمرزش و رحمت او پناه می برم. خدایا بر محمّد بنده و فرستاده ات درود فرست». معاویه می گوید: آن کودک هنگامی که نام پیامبر آورده شد گفت: الطَّيِّبُ المباركَ (نیکی مبارک) امام علیه السَّلام فرمود: بله فرزندم نیکی مبارک.

[۳۳۱۱] ۹- مفضل عمر گفت: امام صادق علیه السَّلام به من فرمود: اگر توانستی هیچ شبی به خواب نرو تا با یازده جمله خود را در پناه خدا قرار دهی مفضل می گوید:

به امام علیه السَّلام عرض کردم: مرا به آن ها آگاه کنید. امام علیه السَّلام فرمود: «به شکست ناپذیری خدا پناه می برم. به قدرت خدا پناه می برم. به بزرگی خدا پناه می برم. به چیرگی خدا پناه می برم. به زیباییش پناه می برم. به پس راندن او پناه می برم. به بازداري اش پناه می برم. به گرد آوردنش پناه می برم. به فرمانروائیش، به ذات مقدّسش و به فرستاده اش پناه می برم از بدی هر آنچه آفریده است» و هر زمان که خواستی به این کلمات پناه ببر.

[۳۳۱۲] ۱۰- خالد نجیح روایت کرده که امام صادق علیه السَّلام می فرمود: هرگاه به بستر

عن خالد بن نجیح قال:

كان أبو عبد الله عليه السلام يقول: إذا أويت إلى فراشك فقل: «بسم الله وضعت جنبي الأيمن [لله] على ملة إبراهيم حنيفا لله مسلما و ما أنا من المشركين».

[۳۳۱۳] ۱۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن حسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن جراح المدائني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

«إذا قام أحدكم من الليل فليقل: سبحان ربّ التّبين و إله المرسلين و ربّ المستضعفين و الحمد لله الذي يحيى الموتى و هو على كلّ شيء قدير» يقول الله عزّ و جلّ: صدق عبدى و شكر.

[۳۳۱۴] ۱۲- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إذا قمت بالليل من منامك فقل: «الحمد لله الذي ردّ عليّ روحى لأحمده و أعبده» فإذا سمعت صوت الديك فقل: «سبوح قدوس ربّ الملائكة و الرّوح، سبقت رحمتك غضبك، لا- إله إلاّ- أنت وحدك، عملت سوءا و ظلمت نفسى فاغفر لى فإنّه لا يغفر الذّنوب إلاّ أنت»، فإذا قمت فانظر فى آفاق السّماء و قل:

«اللهم لا يوارى منك ليل داج و لا سماء ذات أبراج و لا أرض ذات مهاد و لا ظلمات بعضها فوق بعض و لا بحر لجىّ تدلج بين يدى المدلج من خلقك، تعلم خائنه الأعين و ما تخفى الصّدور، غارت النّجوم و نامت العيون و أنت الحيّ القيوم لا تأخذك سنه و لا نوم، سبحان ربّي ربّ العالمين و إله المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين».

[۳۳۱۵] ۱۳- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمد بن عبد الجبار و محمد بن

رفتى بگو: «به نام خدا پهلوی راستم را برای خدا و بر آیین ابراهیم با اخلاص و در حالی که مسلمان هستم و از گروه مشرکان نیستم بر بستر نهادم».

[۳۳۱۳] ۱۱- جراح مدائنی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس از شما هنگام شب از خواب برخاست و گفت: «پاک است پروردگار پیامبران و معبود فرستادگان و پروردگار بیچارگان» و ستایش مخصوص خدایی است که مردگان را زنده می کند و بر هر کاری توانا است. خداوند عزّتمند می فرماید: بنده من راست گفت و سپاس گزاری کرد.

[۳۳۱۴] ۱۲- زراره روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: هنگامی که شب از خواب برخاستی بگو: «ستایش مخصوص خدایی است که روح را به بدنم بازگرداند تا سپاس او را گویم و بندگی اش کنم.» و هنگامی که صدای خروس را شنیدی

بگو: «پاک و منزّه است پروردگار فرشتگان و روح. خدایا رحمت تو بر خشمتم پیشی گرفت. هیچ معبودی جز تو نیست و تو یگانه ای. من بد کردم و به خودم ستم کردم. پس مرا بیامرز؛ زیرا هیچ کس جز تو، گناهان را نمی آمرزد.

و چون برخاستی به کرانه های آسمان بنگر و بگو: خدایا نه شب تار و نه آسمان دارای باروها و نه زمین دارای بستر و نه تاریکی هایی که بعضی بالای دیگری است و نه دریاهاى ژرف چیزی را از تو مخفی نمی سازد. در نزد مخلوقان شب روت، شب روی می کنی. چشمان خیانت کار و آنچه را سینه ها مخفی می سازد می شناسی. ستارگان غروب کرده، چشم ها می خوابند ولی تو زنده پاینده ای هستی که هیچ خواب و چرتی تو را فرامی گیرد. پاک است پروردگار من که پروردگار جهانیان و معبود فرستادگان است و ستایش مخصوص او است که پروردگار جهانیان است.

[۳۳۱۵]۱۳- عبد الرحمن حجّاج گفته است: هنگامی که امام صادق علیه السلام در آخر شب

ص: ۴۰۷

إسماعیل، عن الفضل بن شاذان، جميعاً عن صفوان بن يحيى، عن عبد الرحمن بن الحجّاج قال:

كان أبو عبد الله عليه السلام إذا قام آخر الليل يرفع صوته حتى يسمع أهل الدار و يقول: «اللهم أعني على هول المطّلع و وسّع عليّ ضيق المضجع و ارزقني خير ما قبل الموت و ارزقني خير ما بعد الموت».

[۳۳۱۶]۱۴- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه، رفعه قال:

تقول إذا أردت التّوم: «اللهم إن أمسكت نفسي فارحمها و إن أرسلتها فاحفظها».

[۳۳۱۷]۱۵- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن خالد و الحسين بن سعيد، جميعاً عن النّضر بن سويد، عن يحيى الحلبيّ، عن أبي أسامه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من قرأ قل هو الله أحد مائة مرّة حين يأخذ مضجعه غفر له ما عمل قبل ذلك خمسين عاماً و قال يحيى: فسألت سماعه عن ذلك فقال: حدّثني أبو بصير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول ذلك و قال: يا أبا محمّد أما إنك إن جرّبتّه وجدته سديداً

[۳۳۱۸]۱۶- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و أحمد بن محمّد، جميعاً عن جعفر بن محمّد الأشعريّ، عن ابن القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم إذا أوى إلى فراشه قال: «اللهم باسمك أحيا و باسمك أموت» فإذا قام من نومه قال: «الحمد لله الذي أحياني بعد ما أماتني و إليه التّشور» و قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: من قرأ عند منامه آية الكرسيّ ثلاث

ص: ۴۰۸

برمی خاست صدای خود را بلند می کرد تا همه اهل خانه بشنوند و می فرمود:

«خداوندا! مرا در وحشت قیامت یاری کن، به من در تنگی قبرم گشایشی ببخش و خیر پیش از مرگ و پس از آن را به من روزی کن.»

[۳۳۱۶] ۱۴- یکی از اصحاب در حدیثی بی سند از ایشان روایت کرده که فرمودند: وقتی خواستی بخوابی، می گویی: خدایا! اگر جانم را گرفتی، آن را بیا مرز و اگر رهایش کردی، حفظش کن.

□
[۳۳۱۷] ۱۵- ابو اسامه گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: هر کس هنگام رفتن به بستر صد بار سوره قلّ هُوَ اللهُ أَحَدٌ را بخواند گناهان پنجاه ساله پیش از آن آمرزیده می شود. یحیی گفته است: من درباره این سخن از سماعه پرسیدم. گفت:

ابو بصیر به من گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم این کلام را فرمود و گفت: ای ابا محمّد، اگر آن را بیازمایی خواهی دید که درست است.

[۳۳۱۸] ۱۶- ابن قدّاح از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- وقتی به بستر می رفت می فرمود: «خدایا! با نام تو زنده ام و با نام تو می میرم.» و چون از خواب برمی خاست می فرمود: «ستایش مخصوص خدایی است که پس از آنکه مرا میراند زنده ساخت و رستاخیز جان ها به سوی او است» و امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس هنگام خواب سه بار آیه الکرسی و این آیه سوره

ص: ۴۰۹

مَرَات و الآیه الّتی فی آل عمران: شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ و آیه السّیخره و آیه السّیجده و کلّ به شیطانان یحفظانه من مرده الشّیاطین، شاءوا أو أبوا و معهما من الله ثلاثون ملکا یحمدون الله عزّ و جلّ و یسبحونه و یهلّلونه و یکبرونه و یتستغفرون له إلی أن ینتبه ذلک العبد من نومه و ثواب ذلک له.

[۳۳۱۹] ۱۷- أحمد بن محمّد الکوئی، عن حمدان القلانسی، عن محمّد بن الولید، عن أبان، عن عامر بن عبد الله بن جذاعه، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

ما من أحد یقرأ آخر الکهف عند التّوم إلاّ تیقّظ فی السّاعه الّتی یرید.

[۳۳۲۰] ۱۸- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن التّوفیّی، عن السّکونی، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال النّبیّ صلّی الله علیه و اله و سلّم: من أراد شیئا من قیام اللّیل و أخذ مضجعه فلیقل: [بسم الله] اللهم لا تؤمنی مکرک و لا تنسني ذکرک و لا تجعلنی من الغافلین، أقوم ساعه کذا و کذا! إلاّ و کلّ الله عزّ و جلّ به ملکا یتبهه تلک السّاعه.

باب الدّعاء إذا خرج الإنسان من منزله

[۳۳۲۱]۱-علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن ابی ایوب الخزاز، عن ابی حمزه قال:

رأیت أبا عبد الله علیه السّلام یحرّک شفّتیهِ حین أراد أن یخرج و هو قائم علی الباب، فقلت: [إنی] رأیتک تحرّک شفّتیكَ حین خرجت فهل قلت شیئاً؟ قال: نعم إنّ الإنسان إذا خرج من منزله قال حین یرید أن یخرج: «الله أكبر الله أكبر» ثلاثاً، «بالله أخرج و بالله أدخل و علی الله أتوکل» ثلاث مرّات، «اللّهم افتح لی فی وجهی هذا بخیر و اختم لی بخیر و قنی شرّ کلّ دابّه أنت آخذ بناصیتها إنّ ربّی

ص: ۴۱۰

آل عمران: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ» و آیه سخره و آیه سجده را بخواند [آیه سخره آیه ۵۴ سوره اعراف: إِنَّ رَبُّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ تَارِبُ الْعَالَمِينَ و آیه سجده دو آیه آخر سوره حم سجده است]. [دو شیطان بر او گمارده می شود تا او را از شیاطین گردنکش نگاه دارند چه بخوانند و چه نخوانند و همراه آن دو سی فرشته هستند که خدا را سپاس گفته، تسبیح و تهلیل و تکبیر کرده، برای او آمرزش خواهی می کنند تا آن بنده از خواب بیدار شود. در حالی که ثواب همه آن ها برای او است.

[۳۳۱۹]۱۷-عامر بن عبد الله جداعه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس آیه آخر سوره کهف را در هنگام خواب بخواند در هر ساعتی بخواند از خواب بیدار می شود.

[۳۳۲۰]۱۸-سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: «هر کس بخواند شب به عبادت برخیزد هنگامی که به بستر می رود بگوید: [به نام خدا] خداوند مرا از مکر خودت ایمن نکن، یادت را از خاطر من نبرد و از غافلان قرارم نده تا در فلان ساعت از خواب برخیزم» تا خداوند عزّتمند فرشته ای را بر او بگمارد که در همان ساعت بیدارش کند.

دعا هنگام بیرون رفتن از منزل

[۳۳۲۱]۱-ابو حمزه گفته است: امام صادق علیه السّلام را دیدم که وقتی می خواست از خانه بیرون رود در آستانه در لبانش تکان می خورد. عرض کردم: من شما را دیدم که وقتی بیرون می آمدید لبانتان تکان می خورد. آیا چیزی می فرمودید؟

امام علیه السّلام فرمود: بله. انسان هنگامی که از خانه اش بیرون می آید، وقتی می خواهد از در بیرون آید سه بار بگوید: «الله اکبر به یاری خدا بیرون می روم و به یاری او بازمی گردم و بر او توکل می کنم».

«خدایا! به روی من دری از خیر بگشا و سرانجامم را خیر بگردان و از بدی هر جنبنده ای که اختیارش در دست توست نگاه دار. که پروردگار من بر راه راست

ص: ۴۱۱

علی صراط مستقیم» لم یزل فی ضمان الله عزّ و جلّ حتّی یردّه الله الی المکان الذی کان فیّه.

محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن أبی آیوب، عن أبی حمزه مثله.

[۳۳۲۲] ۲- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن مالک بن عطیّه، عن أبی حمزه الثمالی قال:

أتیت باب علی بن الحسین علیه السّلام فوافقتّه حین خرج من الباب فقال: بسم الله آمنت بالله و توکّلت علی الله. ثمّ قال: یا أبا حمزه، إنّ العبد إذا خرج من منزله عرض له الشّیطان، فإذا قال: بسم الله، قال الملكان: کفیت؛ فإذا قال: آمنت بالله، قال: هدیته؛ فإذا قال: توکّلت علی الله، قال: لا: و قیت، فیتنّحی الشّیطان فیقول بعضهم لبعض: کیف لنا بمن هدی و کفی و وقی؟ قال: ثمّ قال: اللّهمّ إنّ عرضی لک الیوم. ثمّ قال: یا أبا حمزه، إن ترکت النّاس لم یترکوک و إن رفضتہم لم یرفضوک، قلت: فما أصنع؟ قال: أعطهم [من] عرضک لیوم فقرک و فاقتک.

[۳۳۲۳] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عثمان بن عیسی، عن أبی حمزه قال:

استأذنت علی أبی جعفر علیه السّلام، فخرج الیّ و شفّته تتحرّکان، فقلت له: فقال: أ فطنت لذلك یا ثمالی؟ قلت: نعم جعلت فداک، قال: إنّی و الله تکلمت بکلام ما تکلم به أحد قطّ إلّا کفاه الله ما أهمّه من أمر دنیاه و آخرته. قال: قلت له: أخبرنی به، قال: نعم من قال حین یرجع من منزله: «بسم الله حسبی الله توکّلت علی الله، اللّهمّ إنّی أسألك خیر أُموری کلّها و أعود بک من خزی الدّنیاء و عذاب الآخرة» کفاه الله ما أهمّه من أمر دنیاه و آخرته.

ص: ۴۱۲

قرار دارد. تا پیوسته در ضمانت و حفاظت خداوند باشد و خدا او را به جایی که در آن بود، بازگرداند.

این حدیث با سلسله راویان دیگری نیز روایت شده است.

[۳۳۲۲] ۲- ابو حمزه ثمالی گفته است، به در خانه امام سجاد علیه السّلام آمدم و هنگامی که آن حضرت از خانه بیرون آمد با ایشان روبه رو شدم. حضرت فرمود: به نام خدا، به خدا ایمان آوردم و بر خدا توکل کردم. سپس فرمود: ای ابو حمزه. بنده هنگامی که از خانه بیرون می آید شیطان بر او آشکار می شود که چون بگوید به نام خدا. دو فرشته مأمور او می گویند: کفایت شدی و هنگامی که بگوید: به خدا ایمان آوردم. می گویند: هدایت شدی و هنگامی که بگوید: بر خدا توکل کردم. آن دو می گویند: تو حفظ شدی. آن گاه شیطان از او دور می شود. و یکی به دیگری می گوید: ما به کسی که کفایت شده و هدایت گردیده و در امان است چه راهی داریم؟ راوی گوید: سپس امام علیه السّلام فرمود: خدایا! امروز آبروی من برای تو است.

سپس فرمودند: ای ابا حمزه اگر مردم را رها کنی تو را رها نخواهند کرد و اگر دست از آنان برداری آنان دست از تو برنخواهند داشت. گفتم پس من چه کار کنم؟ امام علیه السّلام فرمود: از آبروی خود به آنها بده و آن را ذخیره روز فقر و نیازمندی خود ساز.

[۳۳۲۳]-۳- ابو حمزه گفته است: از امام باقر علیه السّلام اجازه ورود خواستم امام علیه السّلام دم در آمد در حالی که دو لبش حرکت می کرد در این باره از ایشان پرسیدم، فرمودند: آیا آن را فهمیدی ثمالی؟ من عرض کردم: بله فدایت شوم. امام علیه السّلام فرمودند: به خدا سوگند من کلماتی را به زبان آوردم که هیچ کس هرگز آن ها را نگفته جز آنکه خداوند امور مهم دنیا و آخرت او را کفایت کرده است. من عرض کردم: آن کلمات را به من بگویید. امام علیه السّلام فرمود: بله. هر کس در هنگام بیرون آمدن از خانه بگوید: «به نام خدا! خدا مرا بس است من بر او توکل کردم. خداوندا من برای همه کارهایم خیر را از تو می خواهم و از خواری دنیا و کیفر آخرت به تو پناه می برم» خداوند امور مهم دنیا و آخرت او را کفایت می کند.

ص: ۴۱۳

[۳۳۲۴]-۴- عنه، عن علی بن الحکم، عن عاصم بن حمید، عن ابی بصیر، عن ابی جعفر علیه السّلام قال:

من قال حين يخرج من باب داره: «أعوذ بما عادت به ملائكة الله من شرّ هذا اليوم الجديد الذي إذا غابت شمس له لم تعد من شرّ نفسي و من شرّ غيري و من شرّ الشياطين و من شرّ من نصب لأولياء الله و من شرّ الجنّ و الإنس و من شرّ السباع و الهوامّ و من شرّ ركوب المحارم كلّها، أجزير نفسي بالله من كلّ شرّ» غفر الله له و تاب عليه و كفاه اللهمّ و حجزه عن السوء و عصمه من الشرّ.

[۳۳۲۵]-۵- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن محبوب، عن معاوية بن عمّار، عن ابی عبد الله علیه السّلام قال:

إذا خرجت من منزلك فقل: «بسم الله توکلت علی الله، لا- حول و لا- قوه إلا- بالله، اللهمّ إننی أسألك خیر ما خرجت له، و أعوذ بك من شرّ ما خرجت له اللهمّ أوسع علی من فضلك و أتمم علی نعمتك و استعملنی فی طاعتک و اجعل رغبتی فیما عندک و توفنی علی ملتک و مله رسولک صلی الله علیه و اله و سلّم.

[۳۳۲۶]-۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن علی، عن عبد الرحمن بن أبی هاشم، عن أبی خدیجه قال:

كان أبو عبد الله عليه السّلام إذا خرج يقول: «اللهمّ بك خرجت و لك أسلمت و بك آمنت و عليك توکلت، اللهمّ بارک لی فی یومی هذا و ارزقنی فوزه و فتحه و نصره و طهوره و هداه و برکتہ و اصرف عني شرّه و شرّ ما فيه، بسم الله و بالله و الله أكبر و الحمد لله ربّ العالمین، اللهمّ إننی قد خرجت فبارک لی فی خروجی و انفعنی به» قال: و إذا دخل فی منزله قال ذلك.

ص: ۴۱۴

[۳۳۲۴]-۴- ابو بصیر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند: هر کس هنگامی که از خانه اش بیرون می آید بگوید: «از شرّ این روز جدید که هر گاه خورشیدش پنهان شود بازنگردد و از شرّ و بدی خودم و غیر خودم و شیاطین و هر کس که به جنگ دوستان خدا برخاسته است و از شرّ جنّ و انس و درنده و خزنده و از شرّ انجام هر حرامی پناه می برم به آن چه فرشتگان خدا به آن پناه برده اند و جانم را از هر بدی در پناه خدا قرار می دهم». خداوند او را می بخشد و توبه اش را می پذیرد و امور مهم او را کفایت کرده، از بدی باز می دارد و از شرّ نگاه می دارد.

[۳۳۲۵]-۵- معاویة عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: هنگامی که از خانه ات بیرون می آیی بگو: «به نام

خدا، بر خدا توکل کردم که هیچ نیرو و توانایی جز به سبب او نیست. خدایا! من از تو می خواهم که آنچه را برای آن خانه بیرون آمده ام نیک گردانی و از بدی آن چه برای آن از خانه بیرون آمده ام به تو پناه می برم. خداوند از فضل خود بر من گشایش عطا فرما و نعمت خود را بر من کامل بگردان و مرا در راه بندگی خود بگمار و خواسته ام را چیزی قراربده که در نزد تو است و مرا بر آیین خودت و آیین فرستاده ات بمیران.

[۳۳۲۶]۶- ابو خدیجه گفته است: امام صادق علیه السلام هنگامی که از خانه بیرون می آمد می فرمود: خدایا به یاری تو بیرون آمدم و برای تو اسلام آورده، به یاری تو ایمان آورده بر تو توکل کردم، خدایا! امروزم را برای من پربرکت قرارده و پیروزی و گشایش و یاری و پاکی و هدایت و برکت آن را روزی ام کن و بدی این روز و هر آن چه را در آن است از من برگردان. به نام خدا و به یاری او. خدا بزرگ تر از آن است که وصف شود و ستایش مخصوص او است که پروردگار جهانیان است. خدایا من از خانه بیرون آمدم پس بیرون آمدنم را پربرکت قرارده و مرا از آن بهره مندساز راوی گفته است: و هنگامی که به منزل می رفت نیز همین کلمات را بر زبان جاری می کرد.

ص: ۴۱۵

[۳۳۲۴]۴- ابو بصیر روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: هر کس هنگامی که از خانه اش بیرون می آید بگوید: «از شرّ این روز جدید که هر گاه خورشیدش پنهان شود بازنگردد و از شرّ و بدی خودم و غیر خودم و شیاطین و هر کس که به جنگ دوستان خدا برخاسته است و از شرّ جنّ و انس و درنده و خزنده و از شرّ انجام هر حرامی پناه می برم به آن چه فرشتگان خدا به آن پناه برده اند و جانم را از هر بدی در پناه خدا قرار می دهم». خداوند او را می بخشد و توبه اش را می پذیرد و امور مهم او را کفایت کرده، از بدی بازمی دارد و از شرّ نگاه می دارد.

[۳۳۲۵]۵- معاویه عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که از خانه ات بیرون می آیی بگو: «به نام خدا، بر خدا توکل کردم که هیچ نیرو و توانایی جز به سبب او نیست. خدایا! من از تو می خواهم که آنچه را برای آن خانه بیرون آمده ام نیک گردانی و از بدی آن چه برای آن از خانه بیرون آمده ام به تو پناه می برم. خداوند از فضل خود بر من گشایش عطا فرما و نعمت خود را بر من کامل بگردان و مرا در راه بندگی خود بگمار و خواسته ام را چیزی قراربده که در نزد تو است و مرا بر آیین خودت و آیین فرستاده ات بمیران.

[۳۳۲۶]۶- ابو خدیجه گفته است: امام صادق علیه السلام هنگامی که از خانه بیرون می آمد می فرمود: خدایا به یاری تو بیرون آمدم و برای تو اسلام آورده، به یاری تو ایمان آورده بر تو توکل کردم، خدایا! امروزم را برای من پربرکت قرارده و پیروزی و گشایش و یاری و پاکی و هدایت و برکت آن را روزی ام کن و بدی این روز و هر آن چه را در آن است از من برگردان. به نام خدا و به یاری او. خدا بزرگ تر از آن است که وصف شود و ستایش مخصوص او است که پروردگار جهانیان است. خدایا من از خانه بیرون آمدم پس بیرون آمدنم را پربرکت قرارده و مرا از آن بهره مندساز راوی گفته است: و هنگامی که به منزل می رفت نیز همین کلمات را بر زبان جاری می کرد.

ص: ۴۱۵

[۳۳۲۴]۴- ابو بصیر روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: هر کس هنگامی که از خانه اش بیرون می آید بگوید: «از شرّ این روز جدید که هر گاه خورشیدش پنهان شود بازنگردد و از شرّ و بدی خودم و غیر خودم و شیاطین و هر کس که به جنگ دوستان خدا برخاسته است و از شرّ جنّ و انس و درنده و خزنده و از شرّ انجام هر حرامی پناه می برم به آن چه فرشتگان خدا به آن پناه برده اند و جانم را از هر بدی در پناه خدا قرار می دهم». خداوند او را می بخشد و توبه اش را می پذیرد و امور مهم او را کفایت کرده، از بدی باز می دارد و از شرّ نگاه می دارد.

[۳۳۲۵]۵- معاویه عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که از خانه ات بیرون می آیی بگو: «به نام خدا، بر خدا توکل کردم که هیچ نیرو و توانایی جز به سبب او نیست. خدایا! من از تو می خواهم که آنچه را برای آن خانه بیرون آمده ام نیک گردانی و از بدی آن چه برای آن از خانه بیرون آمده ام به تو پناه می برم. خداوند از فضل خود بر من گشایش عطا فرما و نعمت خود را بر من کامل بگردان و مرا در راه بندگی خود بگمار و خواسته ام را چیزی قراربده که در نزد تو است و مرا بر آیین خودت و آیین فرستاده ات بمیران.

[۳۳۲۶]۶- ابو خدیجه گفته است: امام صادق علیه السلام هنگامی که از خانه بیرون می آمد می فرمود: خدایا به یاری تو بیرون آمدم و برای تو اسلام آورده، به یاری تو ایمان آورده بر تو توکل کردم، خدایا! امروزم را برای من پربرکت قرارده و پیروزی و گشایش و یاری و پاکی و هدایت و برکت آن را روزی ام کن و بدی این روز و هر آن چه را در آن است از من برگردان. به نام خدا و به یاری او. خدا بزرگ تر از آن است که وصف شود و ستایش مخصوص او است که پروردگار جهانیان است. خدایا من از خانه بیرون آمدم پس بیرون آمدنم را پربرکت قرارده و مرا از آن بهره مند ساز راوی گفته است: و هنگامی که به منزل می رفت نیز همین کلمات را بر زبان جاری می کرد.

ص: ۴۱۵

[۳۳۲۴]۴- ابو بصیر روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: هر کس هنگامی که از خانه اش بیرون می آید بگوید: «از شرّ این روز جدید که هر گاه خورشیدش پنهان شود بازنگردد و از شرّ و بدی خودم و غیر خودم و شیاطین و هر کس که به جنگ دوستان خدا برخاسته است و از شرّ جنّ و انس و درنده و خزنده و از شرّ انجام هر حرامی پناه می برم به آن چه فرشتگان خدا به آن پناه برده اند و جانم را از هر بدی در پناه خدا قرار می دهم». خداوند او را می بخشد و توبه اش را می پذیرد و امور مهم او را کفایت کرده، از بدی باز می دارد و از شرّ نگاه می دارد.

[۳۳۲۵]۵- معاویه عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که از خانه ات بیرون می آیی بگو: «به نام خدا، بر خدا توکل کردم که هیچ نیرو و توانایی جز به سبب او نیست. خدایا! من از تو می خواهم که آنچه را برای آن خانه بیرون آمده ام نیک گردانی و از بدی آن چه برای آن از خانه بیرون آمده ام به تو پناه می برم. خداوند از فضل خود بر من گشایش عطا فرما و نعمت خود را بر من کامل بگردان و مرا در راه بندگی خود بگمار و خواسته ام را چیزی قراربده که در نزد تو است و مرا بر آیین خودت و آیین فرستاده ات بمیران.

[۳۳۲۶]۶- ابو خدیجه گفته است: امام صادق علیه السلام هنگامی که از خانه بیرون می آمد می فرمود: خدایا به یاری تو بیرون

آمدم و برای تو اسلام آورده، به یاری تو ایمان آورده بر تو توکل کردم، خدایا! امروز را برای من پربرکت قرارده و پیروزی و گشایش و یاری و پاکی و هدایت و برکت آن را روزی ام کن و بدی این روز و هر آن چه را در آن است از من برگردان. به نام خدا و به یاری او. خدا بزرگ تر از آن است که وصف شود و ستایش مخصوص او است که پروردگار جهانیان است. خدایا من از خانه بیرون آمدم پس بیرون آمدم را پربرکت قرارده و مرا از آن بهره مند ساز راوی گفته است: و هنگامی که به منزل می رفت نیز همین کلمات را بر زبان جاری می کرد.

ص: ۴۱۵

صَبَّاحُ الْحَدَاءِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

يا صَبَّاحُ، لَوْ كَانَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ إِذَا أَرَادَ سَفْرًا قَامَ عَلَيَّ بِأَبِ دَلِيلِهِ تَلْقَاءُ وَجْهِ الْعَلِيِّ يَتَوَجَّهُ لَهُ فَقَرَأَ الْحَمْدَ أَمَامَهُ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَالْمَعْوِذَتَيْنِ أَمَامَهُ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ أَمَامَهُ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ أَمَامَهُ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ احْفَظْنِي وَاحْفَظْ مَا مَعِيَ وَسَلِّمْ لِي وَسَلِّمْ لِي وَمَعِيَ وَبَلِّغْنِي وَبَلِّغْ مَا مَعِيَ بِبِلاغِكَ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ» لِحَفْظِهِ اللَّهُ وَحَفْظِ مَا مَعَهُ وَسَلِّمْ لِي وَمَعِيَ وَبَلِّغْ مَا مَعَهُ، أَمَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ يَحْفَظُ وَلَا يَحْفَظُ مَا مَعَهُ وَيَبْلُغُ وَلَا يَبْلُغُ مَا مَعَهُ وَلَا يَسْلَمُ وَلَا يَسْلَمُ مَا مَعَهُ.

[۳۳۳۲] ۱۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَنْزِلِكَ فِي سَفَرٍ أَوْ حَضَرْتَ فَقُلْ: «بِسْمِ اللَّهِ آمَنْتُ بِاللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» فَتَلَقَّاهُ الشَّيَاطِينُ فَتَنْصَرَفَ وَتَضْرِبُ الْمَلَائِكَةُ وَجُوهَهَا وَتَقُولُ: مَا سَبَّلَكُمْ عَلَيْهِ وَقَدْ سَمِيَ اللَّهُ وَآمَنَ بِهِ وَتَوَكَّلَ عَلَيْهِ وَقَالَ: مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

باب الدَّعَاءِ قَبْلَ الصَّلَاةِ

[۳۳۳۳] ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النَّعْمَانِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ كَانَ مَعَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ إِذَا قَامَ قَبْلَ أَنْ يَسْتَفْتِحَ الصَّلَاةَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَقْدَمُهُمْ بَيْنَ يَدَيِ صَلَاتِي وَأَتَقَرَّبُ بِهِمْ إِلَيْكَ فَاجْعَلْنِي بِهِمْ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا

ص: ۴۱۸

وَالْآخِرَةَ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ؛ مَنْتَ عَلَيَّ بِمَعْرِفَتِهِمْ فَاخْتَمِ لِي بِطَاعَتِهِمْ وَمَعْرِفَتِهِمْ وَلَا يَتَّخِذُوا السَّعَادَةَ وَاخْتَمِ لِي بِهَا فَإِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ثُمَّ تَصَلَّى، فَإِذَا انْصَرَفْتَ قُلْتَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي كُلِّ عَافِيَةٍ وَبَلَاءٍ وَاجْعَلْنِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي كُلِّ مَثْوَى وَمَنْقَلَبٍ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتِي مَمَاتِهِمْ وَاجْعَلْنِي مَعَهُمْ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا وَلَا تَفَرِّقْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

[۳۳۳۴] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابنا، رفعه قال:

تقول قبل دخولك في الصلاة: «اللهم إني أقدم محمداً نبيك صلى الله عليه و اله و سلم بين يدي حاجتي و أتوجه به [إليك] في طلبتي فاجعلني بهم و جيتها في الدنيا و الآخرة و من المقربين، اللهم اجعل صلاتي بهم متقبلة و ذنبي بهم مغفورا و دعائي بهم مستجابا يا أرحم الراحمين».

[۳۳۳۵] ۳- عنه، عن أبيه، عن عبد الله بن القاسم، عن صفوان الجمال قال:

شهدت أبا عبد الله عليه السلام و استقبل القبلة قبل التكبير و قال: اللهم لا تؤيسني من روحك و لا تقنطني من رحمتك و لا تؤمتي مكر كفايته لا- يأمن مكر الله إلا القوم الخاسرون. قلت: جعلت فداك ما سمعت بهذا من أحد قبلك، فقال: إن من أكبر الكبائر عند الله اليأس من روح الله و القنوط من رحمه الله و الأمن من مكر الله.

باب الدعاء في أدبار الصلوات

[۳۳۳۶] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبي عبد الله البرقي، عن عيسى بن عبد الله القمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۴۲۰

و از نزدیکیان بارگاہت قرارده. که تو با دادن شناخت آنان، بر من منت نهادی پس سرانجام را بندگی و شناخت و ولایتشان قرارده که سعادت حقیقی آن است و مرا این گونه به سرانجام برسان؛ زیرا تو بر هر کاری توانایی.

سپس نماز می خوانی و هنگامی که نمازت به پایان رسید می گویی: «خداوندا! در هر سلامت و گرفتاری و در هر اقامت و دگرگونی ای مرا با محمد و خاندان او قرار بده. خدایا زندگی مرا زندگی ایشان و مرگ مرا مرگ آنان قرارده. مرا در همه جا با آنان قرار بده و میان من و ایشان جدایی نیافکن. که تو بر هر کاری توانایی.

[۳۳۳۴] ۲- یکی از اصحاب حدیثی روایت کرده که امام معصوم علیه السلام فرمودند:

پیش از وارد شدن به نماز بگو: خداوندا! من محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- پیامبرت را پیشاپیش حاجتم قرار داده، برای خواسته ام به وسیله او به تو رو آوردم پس مرا به وسیله آنان در دنیا و آخرت آبرومند ساخته، از نزدیکیان درگاهت قرارده. خداوندا نمازم را به خاطر آنان بپذیر و گناهم را بیامرز و خواسته ام را برآور ای مهربان ترین مهربانان.

[۳۳۳۵] ۳- صفوان جمال گفته است: در محضر امام صادق علیه السلام بودم و ایشان پیش از تکبیر الاحرام رو به قبله ایستاد و گفت: «خدایا مرا از رحمت خودت ناامید نکن و از مکرت آسوده خاطر مکن؛ زیرا هیچ کس جز گروه زیان کاران از مکر خدا آسوده خاطر نمی گردند. من عرض کردم: فدایت شوم. چنین سخنانی را پیش از شما از کسی نشنیده بودم. امام علیه السلام فرمودند: یکی از بزرگ ترین گناهان کبیره در نزد خدا ناامیدی از رحمت و بخشایش خدا و آسوده خاطر بودن از مکر او

دعای پس از نمازها

[۳۳۳۶]۱- عیسی بن عبد الله قمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان

ص: ۴۲۱

كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول إذا فرغ من الزوال: «اللهم إني أتقرب إليك بجودك وكرمك و أتقرب إليك بمحمد عبدك ورسولك و أتقرب إليك بملائكتك المقرّبين و أنبيائك المرسلين و بك، اللهم أنت الغنيّ عني و بي الفاقه إليك، أنت الغنيّ و أنا الفقير إليك، أقلتني عثرتي و سترت عليّ ذنوبي فاقض لي اليوم حاجتي و لا تعدّني بقييح ما تعلم منّي، بل عفوك و جودك يسعني» قال: ثمّ يخزّ ساجدا و يقول: «يا أهل التقوى و يا أهل المغفرة يا برّ يا رحيم، أنت أبرّ بي من أبي و أمي و من جميع الخلائق اقبلني بقضاء حاجتي مجابا دعائي مرحوما صوتي قد كشفت أنواع البلايا عني».

[۳۳۳۷]۲- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه و محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، جميعا عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن الصّباح بن سيّاب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من قال إذا صلّى المغرب ثلاث مرّات: «الحمد لله الذي يفعل ما يشاء و لا يفعل ما يشاء غيره» أعطى خيرا كثيرا.

[۳۳۳۸]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، رفعه قال:

يقول بعد العشاءين: «اللهم بيدك مقادير الليل و النهار و مقادير الدّنيا و الآخرة و مقادير الموت و الحياه و مقادير الشّمس و القمر و مقادير النَّصر و الخذلان و مقادير الغنى و الفقر، اللهم بارك لي في ديني و دنياي و في جسدي و أهلي و ولدي، اللهم ادرا عني شرّ فسقه العرب و العجم و الجنّ و الإنس و اجعل منقلبي إلى خير دائم و نعيم لا يزول».

[۳۳۳۹]۴- عنه، عن بعض أصحابه، رفعه قال:

من قال بعد كلّ صلاة و هو آخذ بلحيته بيده اليمنى: «يا ذا الجلال و الإكرام

ص: ۴۲۲

- درود خدا بر او- هنگامی که از نماز ظهر فارغ می شد می فرمود: «خداوندا من به وسیله بخشش و بزرگواری ات به تو نزدیکی می جویم و به واسطه محمّد، بنده و فرستاده ات [درود خدا بر او و بر خاندانش] او به وسیله فرشتگان مخصوص درگاه و پیامبران فرستاده ات و به واسطه خودت به تو نزدیکی می جویم.

خداوندا تو به من نیازی نداری و من به تو نیازمندم. تو بی نیازی و من به تو نیازمندم. خدایا تو از لغزش های من درگذشتی و گناهانم را پوشاندی پس امروز خواسته مرا برآور و برای زشتی هایی که از من می دانی مرا کیفر نده بلکه با گذشت و

بخشش ات مرا فراگیر» و سپس به سجده می افتاد و می فرمود: ای اهل تقوا و ای اهل آمرزش. ای نیکو و ای مهربان. تو از پدر و مادر و همه افراد به من نیک تری. با برآورده ساختن خواسته ام و اجابت دعایم و مورد پذیرش قرار گرفتن ندایم به من روکن. که تو انواع بلاها را از من برطرف ساخته ای.

[۳۳۳۷] ۲- صَبَّاحِ سَيَّابِه رَوَايَتِ كَرَدَه كِه اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَنَد: هِر كَسِ وَقْتِي نَمَازِ مَغْرَبِ رَا كَنَد، سَه بَار بَكُوِيَد: «سَيَّاسِ مَخْصُوصِ خُدَايِي اسْت كِه هِر چِه بَخَوَاهَد اَنجَامِ مِي دَهَد وَ غَيْرِ او هِر چِه بَخَوَاهَد نَمِي تَوَا نَد اَنجَامِ دَهَد». خَيْرِ فِرَاوَانِي بِه او عَطَا مِي شُود.

[۳۳۳۸] ۳- مُحَمَّدُ خَالِدُ دَر حَدِيثِي بِي سَنَدِ رَوَايَتِ كَرَدَه كِه مَعْصُومُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَنَد:

پس از نماز مغرب و عشاء بگوئید: «خداوندا اندازه شب و روز و اندازه دنیا و آخرت و اندازه مرگ و زندگی و اندازه خورشید و ماه و اندازه پیروزی و شکست و اندازه توانگری و فقر به دست تو است. خداوندا به دین و دنیایم و به تن و خانواده و فرزندانم برکت ده. خدایا بدکاران عرب و عجم و جنّ و انس را از من دور گردان و بازگشت مرا به خیری همیشگی و نعمت هایی فناپذیر قرار ده.

[۳۳۳۹] ۴- يَكِي از اصحاب حدیثی روایت کرده که معصوم علیه السلام فرمودند: هر

ص: ۴۲۳

اَرْحَمْنِي مِنَ النَّارِ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ يَدِيهِ الْيَسْرَى مَرْفُوعَةً وَ بَطْنُهَا إِلَى مَا يَلِي السَّمَاءَ ثُمَّ يَقُولُ: «أَجْرُنِي مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ» [ثَلَاثَ مَرَّاتٍ] ثُمَّ يُؤَخَّرُ يَدِيهِ عَنْ لِحْيَتِهِ ثُمَّ يَرْفَعُ يَدِيهِ وَ يَجْعَلُ بَطْنُهَا مِمَّا يَلِي السَّمَاءَ ثُمَّ يَقُولُ: «يَا عَزِيزُ يَا كَرِيمُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ» وَ يَقْلُبُ يَدِيهِ وَ يَجْعَلُ بَطْنُهَا مِمَّا يَلِي السَّمَاءَ ثُمَّ يَقُولُ «أَجْرُنِي مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ «غَفَرَ لَهُ وَ رَضِيَ عَنْهُ وَ وَصَلَ بِالْاِسْتِغْفَارِ لَهُ حَتَّى يَمُوتَ جَمِيعَ الْخَلَائِقِ إِلَّا الثَّقَلَيْنِ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ». وَقَالَ: إِذَا فَرَّغْتَ مِنْ تَشَهُدِكَ فَارْفَعْ يَدَيْكَ وَقُلْ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً عَظِيمًا لَا تَغَادِرُ ذَنْبًا وَ لَا أُرْتَكِبُ بَعْدَهَا مَحْرَمًا أَبَدًا وَ عَافِنِي مَعَافَاةَ لَا بَلْوَى بَعْدَهَا أَبَدًا وَ اِهْدِنِي هُدًى لَا أَضِلُّ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ انْفَعْنِي يَا رَبِّ بِمَا عَلَّمْتَنِي وَ اجْعَلْ لِي وَ لَا تَجْعَلْ عَلَيَّ وَ ارْزُقْنِي كِفَافًا وَ رَضِّنِي بِهِ يَا رَبِّياه وَ تَبِّ عَلَيَّ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ يَا رَحِيمُ يَا رَحِيمُ، اَرْحَمْنِي مِنَ النَّارِ ذَاتِ السَّبْعِينَ وَ اَبْسَطْ عَلَيَّ مِنْ سَعَةِ رِزْقِكَ وَ اِهْدِنِي لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ يَا ذَنْكَ وَ اعصمني من الشيطان الرجيم و ابلغ محمدا صلى الله عليه و آله عني تحيته كثيرة و سلاما و اهدني بهداك و اغنني بغناك و اجعلني من اوليائك المخلصين و صلى الله على محمد و آل محمد آمين»، قال: من قال هذا بعد كل صلاة رد الله عليه روحه في قبره و كان حيا مرزوقا ناعما مسرورا إلى يوم القيامة.

[۳۳۴۰] ۵- عَنْهُ عَنِ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، رَفَعَهُ قَالَ:

تقول بعد الفجر اللهم لك الحمد حمدا خالدا مع خلودك و لك الحمد حمدا لا ينتهي له دون رضاك و لك الحمد حمدا لا أمد له دون مشيتك و لك الحمد حمدا لا جزاء لقاتله إلا رضاك، اللهم لك الحمد و إليك المشتكى و أنت

کس پس از هرنمازی در حالی که دست چپ خود را بلند کرده و کف دستش را به سوی آسمان گرفته است ریش خود را در دست راست گیرد و سه بار بگوید:

«ای صاحب شکوه و کرامت گری مرا از آتش نجات بده» و سه بار بگوید: «مرا از عذاب دردناک پناه ده». سپس دستش را از ریشش بردارد و به سوی آسمان بلند کند و کف آن را به سوی آسمان قرار داده، بگوید: «ای شکست ناپذیر، ای بخشنده، ای رحمتگر، ای مهربان» و هر دو دست را برگرداند و آن گاه کف آنها را به سوی آسمان بلند کرده، سه بار بگوید: «مرا از عذاب دردناک پناه بده، و بر محمد و خاندان او و فرشتگان و روح درود فرست» آمرزیده می شود و مورد رضایت قرار می گیرد. و تا زمانی که همه آفریدگان از جن و انس بمیرند برای او آمرزش خواهی می شود و فرمودند: هنگامی که تشهدت به پایان رسید دو دست خود را بلند کن و بگو: «خداوندا! مرا به طور حتم بیامرزد تا گناهی نماند و من پس از آن هرگز به حرام نیفتم و سلامت و عافیتی به من عطا فرما که هرگز پس از آن بلاء و مصیبتی نباشد و هدایتی را شامل حال من کن که پس از آن هرگز گمراه نگردم. پروردگارا مرا به سبب آنچه آموختی سود بخش و آن را به نفع من و نه به زیانم قرارده و به اندازه کفاف روزی ام کن و به آن خرسندم گردان ای پروردگار من و توبه مرا بپذیر ای خدا ای خدا ای خدا ای رحمتگر، ای رحمتگر، ای مهربان، ای مهربان، ای مهربان مرا از آتش شعله ور نجات ده و از گستردگی روزی ات به من ارزانی کن. و درباره آنچه به اذن تو مورد اختلاف است مرا هدایت کن و از شیطان رانده شده نگاه دار و از من به محمد صلی الله علیه و اله و سلم درود و سلام فراوان بفرست. مرا به هدایت ات، هدایت کن، با بی نیازی ات بی نیاز ساز و از دوستان خالص شده ات قرارده و بر محمد و خاندان او درود فرست آمین».

امام علیه السلام فرمودند: هر کس پس از هر نمازی چنین بگوید خداوند روحش را در قبر به وی برگرداند و تا روز قیامت زنده و روزی خور و در نعمت و شادی باشد.

[۳۳۴۰] -۵ یکی از اصحاب حدیثی روایت کرده که معصوم علیه السلام فرمودند: پس از سپیده صبح بگو: «خداوندا! سپاس برای تو است، سپاسی جاودان با جاودانگی تو و سپاس برای تو است سپاسی که بی رضای تو پایانی ندارد و سپاس برای تو است، سپاس که بی خواست تو تمامی نمی پذیرد و سپاس برای تو است سپاسی که گوینده اش پاداشی جز رضای تو ندارد خداوندا سپاس مخصوص

المستعان! اللهم لك الحمد كما أنت أهله، الحمد لله بمحامده كلها على نعمائه كلها حتى ينتهي الحمد إلى حيث ما يحب ربّي و يرضى». و تقول بعد الفجر قبل أن تتكلم: «الحمد لله ملء الميزان و منتهى الرضا و زنه العرش» و سبحان الله ملء الميزان و منتهى الرضا و زنه العرش و الله أكبر ملء الميزان و منتهى الرضا و زنه العرش و لا إله إلا الله ملء الميزان و منتهى الرضا و زنه العرش تعيد ذلك أربع مرات ثم تقول: «اللهم! أسألك مسألة العبد الذليل أن تصلي على محمّد و آل محمّد و أن تغفر لنا ذنوبنا و تقضى لنا حوائجنا في الدنيا و الآخرة في يسر منك و عافيه».

[۳۳۴۱] ۶- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن بعض أصحابه، عن محمد بن الفرغ قال:

كتب إلى أبو جعفر ابن الرضا عليه السلام بهذا الدعاء و علمنيه و قال: من قال في دبر صلاة الفجر لم يلتمس حاجه إلا تبسرت له و كفاه الله ما أهمله: «بسم الله و بالله و صلى الله على محمد و آله و أفوض أمرى إلى الله إن الله بصير بالعباد» فوقاه الله سبب ما مكروا إلا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين* فاستجبنا له و نجينا من الغم و كذلك ننجي المؤمنين حسبنا الله و نعم الوكيل* فأنقلبوا بنعمه من الله و فضل لم يمسسهم سوء ما شاء الله لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم ما شاء الله لا ما شاء الناس، ما شاء الله و إن كره الناس، حسبى الرب من الربوبين، حسبى الخالق من المخلوقين، حسبى الرزاق من المرزوقين، حسبى الئدى لم يزل حسبى منذ قط حسبى الله الئدى لا- إله إلا- هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم. و قال: إذا انصرفت من صلاة مكتوبه فقل: «رضيت بالله رباً و بمحمد نبياً و بالإسلام ديناً و بالقرآن كتاباً

ص: ۴۲۶

تو است، شکایت به بارگاه تو آورده می شود و تویی یاور ما. خدایا سپاس مخصوص تو است چنان که تو سزاوار آن هستی.

سپاس با همه گونه های سپاسش در برابر همه نعمت هایش از آن خداست تا بدان جا که پروردگرم دوست می دارد و راضی می شود» و پس از سپیده صبح پیش از آن که سخن بگویی بگو: «سپاس مخصوص خداست به مقدار میزان و پایان رضایت و سنگینی عرش و خدا پاک است به اندازه میزان و پایان رضایت و سنگینی عرش و خدا بزرگ تر از آن است که وصف شود به اندازه میزان و پایان رضایت و سنگینی عرش و هیچ معبودی جز خدا نیست به اندازه میزان و پایان رضایت و سنگینی عرش» و چهار بار باز گفته، سپس می گویی: [خداوندا] از تو چون بنده ای خوار، می خواهم که بر محمد و خاندان او درود فرستی و گناهان ما را بیامری و خواسته های ما در دنیا و آخرت را در آسانی و سلامتی برآورده سازی».

[۳۳۴۱] ۶- محمد فرج گفته است: امام جواد علیه السلام این دعا را برای من نوشت و آن را به من آموخته، فرمود: هر کس به دنبال نماز صبح این دعا را بخواند چیزی از خدا نمی طلبد جز آنکه برایش میسر می گردد و خداوند امور مهم او را کفایت می کند: «به نام خدا و به یاری او و درود خداوند بر محمد و خاندان او. و من امورم را به خدا واگذار می کنم که خداوند بر بندگانش بینا است. و خداوند او را از بد کرداری های نیرنگ بازان حفظ کرد که هیچ معبودی جز تو نیست ای خدای پاک و من از ستم کاران بودم.

پس ما او را پاسخ گفتیم و از اندوه نجات بخشیدیم و ما این گونه مؤمنان را رهایی می بخشیم. خداوند برای ما کافی است و او بهترین کار گزار است.

پس با نعمت و احسان خدا باز گشتند و هیچ بدی به آنها نرسید که هرچه، خدا بخواهد. و هیچ نیرو و توانایی ای جز به سبب خداوند [بلند مرتبه و بزرگ] نیست. هرچه خدا بخواهد نه آن چه مردم می خواهند. هرچه خدا بخواهد اگر چه مردم دوست نداشته باشند. پروردگار، مرا از پرورش یافتگان کفایت می کند. آفریننده مرا از آفریدگان کفایت می کند. روزی دهنده مرا از روزی خواران کفایت می کند. مرا بس است آن که پیوسته مرا بس خواهد بود.

مرا بس است. خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست. بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است». و فرمودند: هنگامی که نماز واجب را به پایان بردی بگو: «خشنود گشتم که خدا پروردگارم باشد و محمد پیامبرم و اسلام دینم

ص: ۴۲۷

و بفلان و فلان أئمه، اللهم وليك فلان فاحفظه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و من فوقه و من تحته و امدد له في عمره و اجعله القائم بأمرك و المنتصر لدينك و أره ما يحب و ما تقرّ به عينه في نفسه و ذرّيته و في أهله و ماله و في شيعته و في عدوّه و أره منه ما يحذرون و أره فيهم ما يحب و تقرّ به عينه و اشف صدورنا و صدور قوم مؤمنين».

قال: و كان النبي صَلَّى الله عليه و اله و سلّم يقول إذا فرغ من صلاته: «اللهم اغفر لي ما قدّمت و ما أخّرت و ما أسررت و ما أعلنت و إسرافي على نفسي و ما أنت أعلم به منّي. اللهم أنت المقدم و أنت المؤخر لا إله إلا أنت بعلمك الغيب و بقدرتك على الخلق أجمعين ما علمت الحياه خيرا لي فأحيني و توفّني إذا علمت الوفاه خيرا لي، اللهم إنّي أسألك خشيتك في السرّ و العلانيه و كلمه الحقّ في الغضب و الرضا و القصد في الفقر و الغنى و أسألك نعيما لا ينفد و قرّه عين لا ينقطع و أسألك الرضا بالقضاء و بركه الموت بعد العيش و برد العيش بعد الموت و لذّه المنظر إلى وجهك و شوقا إلى رؤيتك و لقاءك من غير ضراء مضرّه و لا- فتنه مضلّه. اللهم زيننا بزينة الإيمان و اجعلنا هداة مهديين، اللهم اهدنا فيمن هديت، اللهم إنّي أسألك عزيزه الرشد و الثبات في الأمر و الرشد و أسألك شكر نعمتك و حسن عافيتك و أداء حقك و أسألك يا ربّ قلبا سليما و لسانا صادقا و أستغفرك لما تعلم و أسألك خيرا ما تعلم و أعوذ بك من شرّ ما تعلم فإنك تعلم و لا نعلم و أنت علام الغيوب».

[۳۳۴۲]۷- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن سيف بن عميره قال:

ص: ۴۲۸

و قرآن کتابم و فلان و فلان و... امامانم. خداوند! فلانی دوست تو است [و نام امام زمان را ببر] پس او را از مقابل و پشت سر و راست و چپ و از بالای سر و زیر پایش نگاه دار و عمرش را طولانی کرده، او را قیام کننده به فرمان خود و یاری کننده دینت قرار ده. و آن چه را که دوست دارد و روشنی چشم او است درباره خودش و فرزندان او و خانواده اش و اموالش و شیعانش و دشمنانش به او بنما. و از او به دشمنانش چیزی بنما که بترسند و درباره آنان به او چیزی را بنما که دوست دارد و روشنی چشم او است و سینه های ما و مردم با ایمان را شفا بده».

امام علیه السلام فرمود: پیامبر هرگاه نمازش به پایان می رسید می فرمود: «خداوند! آنچه کرده ام و آنچه را عقب انداخته ام و آنچه نهان یا آشکار کرده ام و زیاده روی بر نفسم و آنچه را تو بر آن از من آگاه تری پیامر ز. خداوند! پیشین تویی و پسین هم، هیچ معبودی جز تو نیست، به حقّ علم پنهان و توانایی ات بر همه آفریدگان تا هر گاه که زندگی را برای من خیر دانستی مرا زنده بدار و چون دانستی مرگ برای من بهتر است مرا از دنیا ببر. خدایا از تو ترس تو در پنهان و آشکار، سخن حقّ در خشم و خشنودی و میانه روی در نیازمندی و بی نیازی می خواهم. از تو نعمتی می خواهم که پایان نپذیرد، روشنی چشمی که قطع نشود. از تو خرسندی به حکمت، برکت مرگ پس از زندگی، آرامش زندگی پس از مرگ و لذّت نگاه به رویت و

شيفتگی دیدن و دیدارت بدون زیان و فتنه ای گمراه کننده می خواهیم.

خدایا ما را به زینت ایمان آراسته کن، ما را هدایت گرانی هدایت شده قرارده.

خدایا ما را در گروه کسانی که هدایت کرده ای هدایت کن. خدایا نیک منشی قطعی در کارها و پایداری قطعی در هدایت را از تو می خواهیم. شکرگذاری نعمت ها و سلامتی نیکو و ادای حَقّت را از تو می خواهیم. پروردگارا از تو قلبی سالم و زبانی راستگو می خواهیم و برای چیزهایی که می دانی آموزش می خواهیم. از تو بهترین چیزی را که می دانی می خواهیم و از بدی آنچه می دانی به تو پناه می برم که تو می دانی و ما نمی دانیم و تو به راستی داندۀ پنهان ها هستی.

[۳۳۴۲] ۷- سیف عمیره از امام صادق علیه السلام روایت کرده که جبرئیل علیه السلام نزد

ص: ۴۲۹

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: جاء جبرئيل عليه السلام إلى يوسف و هو في السجن فقال له: يا يوسف، قل في دبر كل صلاة: «اللهم اجعل لي فرجا و مخرجا و ارزقني من حيث أحتسب و من حيث لا أحتسب».

[۳۳۴۳] ۸- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن عبد العزيز، عن بكر بن محمد، عن رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من قال هذه الكلمات عند كل صلاة مكتوبة حفظ في نفسه و داره و ماله و ولده: أجير نفسي و مالي و ولدي و أهلي و داري و كل ما هو مني بالله الواحد الأحد الصمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد و أجير نفسي و مالي و ولدي و كل ما هو مني برّب الفلق من شرّ ما خلق إلى آخرها و برّب الناس إلى آخرها و آية الكرسي إلى آخرها.

[۳۳۴۴] ۹- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمّار قال:

من قال في دبر الفريضة: «يا من يفعل ما يشاء و لا يفعل ما يشاء أحد غيره» ثلاثا، ثم سأل أعطى ما سأل.

[۳۳۴۵] ۱۰- الحسين بن محمد، عن أحمد بن إسحاق، عن سعدان، عن سعيد بن يسار قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا صليت المغرب فأمرّ يدك على جبهتك و قل: «بسم الله الذي لا إله إلا هو عالم الغيب و الشهادة الرحمن الرحيم، اللهم أذهب عني الهمّ و [الغم] أو الحزن» ثلاث مرّات.

[۳۳۴۶] ۱۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمد الجعفي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۴۳۰

يوسف عليه السلام که در زندان بود آمد و به او گفت: ای یوسف پس از هر نمازی بگو:

خداوند! برای من گشایش و تدبیری قرار بده و از آن جا که گمان می برم و گمان نمی برم به من روزی بخش.

[۳۳۴۳] ۸- مردی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس این کلمات را هنگام هر نماز واجبی بخواند جان و خانه اش و مال و فرزندانش محفوظ می ماند: «جان و مال و فرزندان و خانواده و خانه ام و هر آنچه را از آن من است به خداوند یگانه یکتای بی نیازی که نه می زاید و نه زاییده می شود و هیچ همتایی ندارد می سپارم و جان و مال و فرزندان و هر چه را از آن من است از شر آنچه آفریده است به پروردگار سپیده دم و (تا آخر سوره فلق) پناه می دهم و به پروردگارم مردم... (تا آخر سوره ناس) و به آیه الکرسی (تا آخر آیات).

[۳۳۴۴] ۹- از معاویه عمار روایت شده که هر کس پس از نماز واجب سه بار بگوید: «ای کسی که هر چه بخواهد انجام می دهد و غیر او هر چه بخواهد نمی تواند انجام دهد» و سپس بخواهد به او عطا می شود.

[۳۳۴۵] ۱۰- سعید یسار روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که نماز مغرب را گذاردی دست بر پیشانی ات بکش و سه بار بگو: «به نام خدایی که هیچ معبودی جز او نیست، دانای پنهان و آشکار است و رحمتگر و مهربان است. خدایا غم و اندوه را از من دور گردان.

[۳۳۴۶] ۱۱- پدر محمد جعفری گفته است: من بسیار از چشم درد رنج می بردم پس

ص: ۴۳۱

کنت كثيرا ما أشتكى عيني، فشكوت ذلك إلى أبي عبد الله عليه السلام فقال: ألا أعلمك دعاء لذيالك و آخرتك و بلاغا لوجع عينيك؟ قلت: بلى، قال: تقول في دبر الفجر و دبر المغرب: «اللهم إني أسألك بحق محمد و آل محمد عليك، صل على محمد و آل محمد و اجعل الثور في بصرى و البصيره في ديني و اليقين في قلبي و الإخلاص في عملي و السّلامه في نفسي و السّعه في رزقي و الشّكر لك أبدا ما أبقيتني».

[۳۳۴۷] ۱۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير قال: حدّثني أبو جعفر الشّاميّ قال حدّثني رجل بالشّام يقال له هلقام بن أبي هلقام قال:

أتيت أبا إبراهيم عليه السلام فقلت له: جعلت فداك علمني دعاء جامعا للدنيا و الآخرة و أوجز، فقال: قل في دبر الفجر إلى أن تطلع الشمس: «سبحان الله العظيم و بحمده أستغفر الله و أسأله من فضله». قال هلقام: لقد كنت من أسوأ أهل بيتي حالا فما علمت حتّى أتاني ميراث من قبل رجل ما ظننت أنّ بيني و بينه قرابه و إني اليوم لمن أيسر أهل بيتي و ما ذلك إلا بما علمني مولاي العبد الصّالح عليه السّلام.

باب الدّعاء للرزق

[۳۳۴۸] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن خالد و الحسين بن سعيد، جميعا عن القاسم بن

عروه، عن أبي جميله، عن معاوية بن عمّار قال:

سألت أبا عبد الله عليه السّلام أن يعلمني دعاء للرزق، فعلمني دعاء ما رأيت أجلب منه للرزق قال: قل: «اللهم ارزقني من فضلِكَ الواسع الحلال الطيب، رزقا

ص: ۴۳۲

شکایتش را نزد امام صادق علیه السّلام بردم. امام علیه السّلام فرمودند: آیا دعایی به تو نیاموزم که به درد دنیا و آخرت بخورد و برای درد چشمت سودمند باشد؟ من عرض کردم: چرا البتّه امام علیه السّلام فرمودند: پس از نماز صبح و نماز مغرب بگو: خداوندا! به حقّی که محمّد و خاندان او [علیهم السّلام] بر تو دارند از تو می خواهم که به ایشان درود فرستی و در دیدگانم نور، در دینم فهم و بینایی، در قلبم یقین، در کارهایم اخلاص، در جانم سلامت، در روزی ام گشایش قرار دهی و سپاسی جاودانه برای تو وقتی مرا نگاه می داری.

[۳۳۴۷] ۱۲- مردی شامی که هلقام ابو هلقام نام داشت گفت: نزد امام کاظم علیه السّلام رفتم و به او عرض کردم: فدایت شوم! دعایی به من بیاموز که جامع خواسته های دنیا و آخرت باشد و کوتاه باشد. امام علیه السّلام فرمودند: پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب بگو: پاک است خداوند بزرگ و سپاس بر او. از او آمرزش می خواهیم و از احسانش حاجات خود را می طلبم. هلقام گفت: من بد حال ترین مرد خاندانم بودم. آن گاه چیزی نگذشت که از مردی که گمان نمی کردم میان من و او خویشاوندی ای باشد ارثی به من رسید و امروز در میان خاندانم از همه توانگرترم و این جز به سبب دعایی که آقای من عبد صالح به من آموخت، نبود.

دعا برای روزی

[۳۳۴۸] ۱- معاویة عمّار گفته است: از امام صادق علیه السّلام خواستم دعایی برای روزی به من بیاموزد. پس دعایی به من آموخت که دعایی روزی رسان تر از آن ندیده بودم. فرمود بگو: «خداوندا از احسان گسترده و حلال و پاکت روزی ای گسترده

ص: ۴۳۳

واسعا حلالا طیبا بلاغا للدّنيا والآخرة، صبّا صبّا، هنیئا مریئا، من غیر کدّ و لا منّ من أحد خلقک إلاّ سعه من فضلک الواسع فإنّک قلت: وَ سئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ فَمَنْ فَضْلِكَ أَسْأَلُ وَ مِنْ عَطِيَّتِكَ أَسْأَلُ وَ مِنْ يَدِكَ الْمَلَأَى أَسْأَلُ».

[۳۳۴۹] ۲- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضال، عن یونس، عن أبی بصیر قال:

قلت لأبى عبد الله عليه السّلام: لقد استبطأت الرزق، فغضب ثم قال لي: قل: «اللهم إنك تكفّلت برزقي و رزق كلّ دابة، يا خير مدعوّ و يا خير من أعطى و يا خير من سئل و يا أفضل مرتجى افعّل بي كذا و كذا».

[۳۳۵۰]۳-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إسماعيل بن عبد الخالق قال:

أبطأ رجل من أصحاب النبي صلى الله عليه و اله و سلم عنه ثم أتاه فقال له رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ما أبطأ بك عنّا؟ فقال: السقم و الفقر، فقال له: أفلا أعلمك دعاء يذهب الله عنك بالسقم و الفقر؟ قال: بلى يا رسول الله، فقال: قل: «لا حول و لا قوة إلا بالله [العلی العظيم] توكلت على الحي المذی لا يموت و الحمد لله الذي لم يتخذ [صاحبه و لا] ولدا و لم يكن له شريك في الملك و لم يكن له ولي من الذلّ و كبره تكبيرا، قال: فما لبث أن عاد إلى النبي صلى الله عليه و اله و سلم فقال: يا رسول الله قد أذهب الله عني السقم و الفقر.

[۳۳۵۱]۴-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن زيد الشحام عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ادع في طلب الرزق في المكتوبه و أنت ساجد: «يا خير المسئولين و يا خير المعطين ارزقني و ارزق عيالي من فضلك الواسع فإنك ذو الفضل العظيم».

ص: ۴۳۴

و حلال و پاک به من روزی کن که در دنیا و آخرت مرا کفایت کند، برای من روزی بریز، برای من روزی بریز. گوارا و دلپذیر بدون عرق و بدون منت هیچ یک از آفریدگانت. نعمتی از احسان گسترده ات؛ زیرا تو گفتی: «و از احسان خدا درخواست کنید». پس من از احسان تو درخواست می کنم و از هدایای تو می خواهم و از دست لبریز تو می خواهم.

[۳۳۴۹]۲-ابو بصیر گفته است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: روزی ام به کندی و دیر می رسد. امام علیه السلام بر آشفت و فرمود: بگو: «خداوندا تو روزی من و روزی هر جنبنده ای را برعهده گرفته ای، ای بهترین خواننده شده، ای بهترین بخشنده، ای بهترین کسی که از او درخواست می شود و ای برترین کسی که به او امید می رود با من چنین و چنان کن [و خواسته هایت را بگو].

[۳۳۵۰]۳-اسماعیل عبد الخالق گفته است: مردی از یاران پیامبر گرامی مدتی دیر به نزد ایشان آمد و آنگاه که به نزد حضرت رفت. رسول خدا صلى الله عليه و اله به او فرمود:

چه چیز سبب شده که دیر به نزد ما بیایی؟ آن مرد عرض کرد: بیماری و نیازمندی! رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- به او فرمود: آیا دعایی به تو نیاموزم که خدا بیماری و فقر را از تو دور سازد؟ مرد گفت: چرا، ای رسول خدا. حضرت فرمود: بگو: «هیچ نیرو و توانایی جز به سبب خداوند بلندمرتبه بزرگ نیست، من بر زنده ای که نمی میرد، توکل کردم و سپاس بر خدایی که نه همسر و نه فرزندی گرفته است و نه در فرمان روایی جهان شریکی دارد و خوار نمی شود تا سرپرستی داشته باشد. پس او را بزرگ دار». راوی گوید: آن مرد پس از اندکی به نزد پیامبر گرامی بازگشت و عرض کرد: ای رسول خدا، خداوند بیماری و فقر را از من دور ساخت.

[۳۳۵۱]۴-زید شحام روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: در طلب روزی در سجده نماز واجب بگو: «ای بهترین خواننده شده، ای بهترین بخشنده به من و خانواده من از احسان خود روزی بده که تویی صاحب احسان بزرگ».

ص: ۴۳۵

[۳۳۵۲]۵-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسین بن سعید، عن محمد بن خالد، عن القاسم بن عروه، عن أبي جميله، عن أبي بصير قال:

شکوت إلى أبي عبد الله عليه السلام الحاجه و سألته أن يعلمني دعاء في طلب الرزق، فعلمني دعاء ما احتجت منذ دعوت به، قال: قل في [دبر] صلاة الليل و أنت ساجد:

«يا خير مدعو و يا خير مسئول و يا أوسع من أعطى و يا خير مرتجى ارزقني و أوسع علي من رزقك و سبب لي رزقا من قبلك إنك على كل شيء قدير».

[۳۳۵۳]۶-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أحمد بن محمد بن أبي داود، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه و اله و سلم فقال: يا رسول الله، إني ذو عيال و علي دين و قد اشتدت حالي فعلمني دعاء أدعو الله عز و جل به ليرزقني ما أقتضيه ديني و أستعين به على عيالي، فقال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: يا عبد الله، توضحاً و أسبغ وضوءك ثم صل ركعتين تتم الركوع و السجود ثم قل: «يا ماجد يا واحد يا كريم يا [دائم] أتوجه إليك بمحمد نبيك نبي الرزق صلى الله عليه و اله و سلم يا محمد يا رسول الله إني أتوجه بك إلى الله ربك و ربي و رب كل شيء أن تصلي علي محمد و أهل بيته و أسألك نفعه كريمه من نفحاتك و فتحة يسيرا و رزقا واسعا ألم به شعبي و أقتضيه ديني و أستعين به على عيالي».

[۳۳۵۴]۷-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي عمير، عن أبان، عن أبي سعيد المكاری و غيره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

علم رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم هذا الدعاء: يا رازق المقلين، يا راحم المساكين، يا ولي المؤمنين، يا ذا القوه المتين صلى علي محمد و أهل بيته و ارزقني و عافني و اكفني ما أهمني».

ص: ۴۳۶

[۳۳۵۲]۵-بو بصیر گفته است: به امام صادق علیه السلام از نیازمندی ام شکایت کردم و از او خواستم دعایی در طلب روزی به من بیاموزد. دعایی به من آموخت که از وقتی آن را خواندم نیازمند نگشتم. حضرت فرمود: پس از نماز شب در حال سجده بگو: «ای بهترین خواننده شده، ای بهترین درخواست شده، ای بزرگ ترین عطاکننده و ای بهترین کسی که به او امید می رود. مرا روزی ده و روزی ات را بر من گسترده کن و از جانب خودت برای روزی ام سبب سازی کن که تو بر هر کاری

توانایی.»

[۳۳۵۳] ۶- ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت کرده که مردی به نزد پیامبر گرامی آمده، گفت: ای رسول خدا من عیال مند و بدهکار و بسیار بدحالم دعایی به من بیاموز تا خدا را با آن بخوانم و روزی ام دهد چنان که قرضم را بپردازم و خانواده ام را یاری کنم. رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: ای بنده خدا، وضویی بگیر و آن را کامل کن سپس دو رکعت نماز با رکوع و سجود کامل بگذار و آن گاه بگو: «ای ارجمند، ای یگانه، ای بخشنده، [ای جاودان] به محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- پیامبرت که پیامبر رحمت است به تو رو می آورم- ای محمد ای رسول خدا من به وسیله تو به خدا پروردگارت و پروردگارم و پروردگار همه چیز رو می آورم- تا بر محمد و خاندانش درود فرستی و از تو گران بها نفسی از نفس هایت و گشایشی آسان و روزی ای گسترده می خواهم تا آشفتگی ام را درست کنم و بدهکاریم را بپردازم و به وسیله آن به خانواده ام یاری برسانم.»

[۳۳۵۴] ۷- ابو سعید مکاری و جز او از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا این دعا را آموخته اند: «ای روزی دهنده بی نوایان، ای دلسوز بیچارگان، ای دوستدار مؤمنان، ای صاحب توانایی پایدار، بر محمد و خاندان او درود فرست و مرا روزی ده و سلامت بدار و امور مهم زندگی ام را کفایت کن.»

ص: ۴۳۷

[۳۳۵۵] ۸- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن معمر بن خلاد، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

سمعتہ يقول: نظر أبو جعفر عليه السلام إلى رجل و هو يقول: «اللهم إني أسألك من رزقك الحلال» فقال أبو جعفر عليه السلام: سألت قوت النبيين قل: «اللهم إني أسألك رزقا [حلالا] واسعا طيبا من رزقك».

[۳۳۵۶] ۹- عنه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال:

قلت للرضا عليه السلام: جعلت فداك ادع الله عزّ وجلّ أن يرزقني الحلال، فقال: أتدري ما الحلال؟ قلت: ألعذی عندنا الكسب الطيب، فقال: كان عليّ بن الحسين عليه السلام يقول: الحلال هو قوت المصطفين، ثم قال: قل: «أسألك من رزقك الواسع».

[۳۳۵۷] ۱۰- عنه، عن بعض أصحابه، عن مفضل بن مزید، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قل: «اللهم أوسع عليّ في رزقي و امدد لي في عمري و اجعل لي ممّن ينتصر به لدينك و لا تستبدل بي غيري».

[۳۳۵۸] ۱۱- عنه، عن أبي إبراهيم عليه السلام دعاء في الرزق:

يا الله يا الله يا الله أسألك بحق من حقّه عليك عظيم أن تصلّي عليّ محمّداً و آل محمّداً و أن ترزقني العمل بما علمتني من معرفه حقك و أن تبسط عليّ ما حضرت من رزقك».

[۳۳۵۹] ۱۲- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن عبد الحميد العطار، عن يونس بن يعقوب، عن أبي بصير قال:

ص: ۴۳۸

[۳۳۵۵] ۸- مغمر خلاد گفته است: از حضرت ابو الحسن عليه السلام شنیدم می فرماید:

امام باقر عليه السلام مردی را دید که می گفت: خداوندا من روزی حلال تو را خواستارم.

امام باقر عليه السلام به او فرمودند: تو غذای پیامبران را خواستی تو باید بگویی:

«خداوندا! من از تو روزی [حلال] گسترده و پاک می خواهم».

[۳۳۵۶] ۹- احمد بن محمد ابو نصر گفته است به امام رضا عليه السلام عرض کردم:

جانم فدایت از خداوند عزتمند بخواه که روزی حلال به من بدهد. امام عليه السلام فرمودند: آیا می دانی حلال چیست؟ عرض کردم: آنچه نزد ما است کسب پاک است. امام عليه السلام فرمودند: امام سجاد عليه السلام می فرمود: حلال غذای برگذیدگان است.

سپس فرمود: بگو از روزی گسترده تو می خواهم.

[۳۳۵۷] ۱۰- مفضل مزید روایت کرده که امام صادق عليه السلام فرمودند: بگو: «خداوندا روزی ام را گسترده و عمرم را طولانی کن و مرا از کسانی قرار بده که به سب آنان دینت را یاری می کنی و دیگری را جایگزین من نکن».

[۳۳۵۸] ۱۱- از امام کاظم عليه السلام دعایی در خصوص روزی روایت شده که: «ای خدا، ای خدا، ای خدا، ای خدا به حق کسی که حق بزرگی بر تو دارد از تو می خواهم که بر محمد و خاندان او درود فرستی و عمل به آنچه را به من آموخته ای که همان شناخت حق تو است روزی ام کنی و آنچه از روزی خود از من دریغ کرده ای بر من گسترده کنی».

[۳۳۵۹] ۱۲- ابو بصیر گفته است: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: روزی ما دیر و

ص: ۴۳۹

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنا قد استبطأنا الرزق، فغضب ثم قال: قل: «اللهم إنك تكفلت برزقي و رزق كل دابة، فيا خير من دعي و يا خير من سئل و يا خير من أعطى و يا أفضل مرتجى افعلى كذا و كذا».

[۳۳۶۰] ۱۳- أبو بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان علي بن الحسين عليهما السلام يدعوا بهذا الدعاء: «اللهم إني أسألك حسن المعيشة معيشة أتقوى بها على جميع حوائجي و أتوئيل بها في الحياه إلى آخرتي من غير أن تترفني فيها فأطغى أو تقتر بها علي فأشقى، أوسع علي من حلال رزقك و أفض

علی من سبب فضلک نعمه منک سابقه و عطاء غیر ممنون تم لا تشغلی عن شکر نعمتک یا کثیر منها تلهینی بهجته و تفتنی زهرات زهوته و لا- یا قلال علی منها یقصر بعملی کده و یملأ صدری هممه، أعطنی من ذلک یا الهی غنی عن شرار خلقک و بلاغا أنال به رضوانک و أعود بک یا الهی من شرّ الدنیا و شرّ ما فیها، لا تجعل الدنیا علی سجننا و لا فراقها علی حزننا، أخرجنی من فتنها مرضیا عنی مقبولا فیها عملی إلى دار الحیوان و مساکن الأخیار و أبدلنی بالدنیا الفانیة نعیم الدار الباقیه. اللهم إنی أعود بک من أزلهها و زلزالها و سطوات شیطینها و سلاطینها و نکالها و من بغی من بغی علی فیها، اللهم من کادنی فکده و من أرادنی فأرده و فلّ عنی حدّ من نصب لی حدّه و أطف عنی نار من شبّ لی و قوده و اکفنی مکر المکره و افاقاً عنی عیون الکفره و اکفنی همّ من أدخل علی همّه و ادفع عنی شرّ الحسده و اعصمنی من ذلک بالسیکینه و ألبسنی درعک الحصینه و اخبأنی فی سترک الواقی و أصلح لی حالی و صدّق قولی بفعالی و بارک لی فی أهلی و مالی».

ص: ۴۴۰

کند به دستمان می رسد. امام علیه السّلام خشمگین شد و فرمود: بگو: «خدایا همانا تو روزی من و روزی هر جنبنده ای را به عهده گرفته ای پس ای بهترین خواننده شده و ای بهترین کسی که از او چیزی خواسته می شود و ای بهترین بخشنده و ای برترین کسی که به او امید می رود برای من چنین و چنان کن [و خواسته خود را بگو].

[۳۳۶۰]۱۳- ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که امام سجاد علیه السّلام این دعا را می خواند: «خدایا من از تو زندگی نیکو می خواهم زندگی ای که به وسیله آن از عهده همه خواسته هایم برآیم و با آن در زندگی ام به آخرت برسم بی آن که مرا رفاه زده کنی تا سرکشی نمایم یا آن قدر بر من سخت بگیری که بیچاره شوم از روزی حلال خود بر من بگستر و از جاری احسانت بر من نعمتی فراوان و بخششی بی منت سرازیر کن و سپس مرا با فراوان کردن آن و سرگرمی به شادمانی اش و فریب خوردن به شکوفه هایش و یا کاستن از آن که رنج به دست آوردنش عملم را کم کند و اندیشه اش سینه ام را پر کند، از شکرش بازندار. ای معبود من از نعمت هایت به اندازه ای به من بده که از بدان آفریدگانت بی نیاز شوم، به اندازه ای که خرسندی ات را به دست آورم. ای معبود من از بدی دنیا و از بدی آنچه در آن است به تو پناه می برم. دنیا را زندانی من و دوری از آن را اندوهم قرار نده. مرا از امتحان های آن مورد خرسندی قرار گرفته و عمل پذیرفته به منزل زندگی و جایگاه نیکان بیرون ببر. و به جای دنیای ناپایدار نعمت های منزل پایدار را به من عطا فرما. خداوندا من از تنگدستی و پریشانی دنیا و از هجوم شیطین و فرمانروایان آن و عبرت آن و از ستم هر که به من ستم روا می دارد به تو پناه می برم. خداوندا هر کس با من نیرنگ می کند تو با او نیرنگ کن و هر کس قصد آسیب من می کند تو قصد آسیب او کن. و شمشیر هر کس را که بر من شمشیر کشیده است کند کن و آتش هر کس را که بر من آتش افروخته، خاموش گردان. مرا از نیرنگ نیرنگ بازان نگاه دار و چشمان کافران را از جا درآور مرا از اندیشه هر کس که اندوهی بر من وارد کرده، نگاه دار و شرّ حاسدان را از من دور کرده، و مرا از آن پناه ده. زره نفوذناپذیر خود را بر من بپوشان و مرا در حفاظ نگهدارنده خود پنهان کن. احوالم را درست کرده، سختم را با کردارم تصدیق کن و به خانواده و اموالم برکت ببخش.

ص: ۴۴۱

کند به دستمان می رسد. امام علیه السّلام خشمگین شد و فرمود: بگو: «خدایا همانا تو روزی من و روزی هر جنبنده ای را به

عهده گرفته ای پس ای بهترین خواننده شده و ای بهترین کسی که از او چیزی خواسته می شود و ای بهترین بخشنده و ای برترین کسی که به او امید می رود برای من چنین و چنان کن [و خواسته خود را بگو].

[۳۳۶۰]۱۳- ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام سجاد علیه السلام این دعا را می خواند: «خدایا من از تو زندگی نیکو می خواهم زندگی ای که به وسیله آن از عهده همه خواسته هایم برآیم و با آن در زندگی ام به آخرت برسم بی آن که مرا رفاه زده کنی تا سرکشی نمایم یا آن قدر بر من سخت بگیری که بیچاره شوم از روزی حلال خود بر من بگستر و از جاری احسانت بر من نعمتی فراوان و بخششی بی منت سرازیر کن و سپس مرا با فراوان کردن آن و سرگرمی به شادمانی اش و فریب خوردن به شکوفه هایش و یا کاستن از آن که رنج به دست آوردنش عملم را کم کند و اندیشه اش سینه ام را پر کند، از شکرش بازندار. ای معبود من از نعمت هایت به اندازه ای به من بده که از بدان آفریدگانت بی نیاز شوم، به اندازه ای که خرسندی ات را به دست آورم. ای معبود من از بدی دنیا و از بدی آنچه در آن است به تو پناه می برم. دنیا را زندانی من و دوری از آن را اندوهم قرار نده. مرا از امتحان های آن مورد خرسندی قرار گرفته و عمل پذیرفته به منزل زندگی و جایگاه نیکان بیرون ببر. به جای دنیای ناپایدار نعمت های منزل پایدار را به من عطا فرما. خداوند! من از تنگدستی و پریشانی دنیا و از هجوم شیاطین و فرمانروایان آن و عبرت آن و از ستم هر که به من ستم روا می دارد به تو پناه می برم. خداوند! هر کس با من نیرنگ می کند تو با او نیرنگ کن و هر کس قصد آسیب من می کند تو قصد آسیب او کن. و شمشیر هر کس را که بر من شمشیر کشیده است کند کن و آتش هر کس را که بر من آتش افروخته، خاموش گردان. مرا از نیرنگ نیرنگ بازان نگاه دار و چشمان کافران را از جا در آور مرا از اندیشه هر کس که اندوهی بر من وارد کرده، نگاه دار و شرّ حاسدان را از من دور کرده، و مرا از آن پناه ده. زره نفوذناپذیر خود را بر من بپوشان و مرا در حفاظ نگهدارنده خود پنهان کن. احوالم را درست کرده، سخنم را با کردارم تصدیق کن و به خانواده و اموالم برکت ببخش.

ص: ۴۴۱

کند به دستمان می رسد. امام علیه السلام خشمگین شد و فرمود: بگو: «خدایا همانا تو روزی من و روزی هر جنبنده ای را به عهده گرفته ای پس ای بهترین خواننده شده و ای بهترین کسی که از او چیزی خواسته می شود و ای بهترین بخشنده و ای برترین کسی که به او امید می رود برای من چنین و چنان کن [و خواسته خود را بگو].

[۳۳۶۰]۱۳- ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام سجاد علیه السلام این دعا را می خواند: «خدایا من از تو زندگی نیکو می خواهم زندگی ای که به وسیله آن از عهده همه خواسته هایم برآیم و با آن در زندگی ام به آخرت برسم بی آن که مرا رفاه زده کنی تا سرکشی نمایم یا آن قدر بر من سخت بگیری که بیچاره شوم از روزی حلال خود بر من بگستر و از جاری احسانت بر من نعمتی فراوان و بخششی بی منت سرازیر کن و سپس مرا با فراوان کردن آن و سرگرمی به شادمانی اش و فریب خوردن به شکوفه هایش و یا کاستن از آن که رنج به دست آوردنش عملم را کم کند و اندیشه اش سینه ام را پر کند، از شکرش بازندار. ای معبود من از نعمت هایت به اندازه ای به من بده که از بدان آفریدگانت بی نیاز شوم، به اندازه ای که خرسندی ات را به دست آورم. ای معبود من از بدی دنیا و از بدی آنچه در آن است به تو پناه می برم. دنیا را زندانی من و دوری از آن را اندوهم قرار نده. مرا از امتحان های آن مورد خرسندی قرار گرفته و عمل پذیرفته به منزل زندگی و جایگاه

نیکان بیرون ببر. و به جای دنیای ناپایدار نعمت های منزل پایدار را به من عطا فرما. خداوندا من از تنگدستی و پریشانی دنیا و از هجوم شیاطین و فرمانروایان آن و عبرت آن و از ستم هر که به من ستم روا می دارد به تو پناه می برم. خداوندا هر کس با من نیرنگ می کند تو با او نیرنگ کن و هر کس قصد آسیب من می کند تو قصد آسیب او کن. و شمشیر هر کس را که بر من شمشیر کشیده است کند کن و آتش هر کس را که بر من آتش افروخته، خاموش گردان. مرا از نیرنگ نیرنگ بازان نگاه دار و چشمان کافران را از جا در آور مرا از اندیشه هر کس که اندوهی بر من وارد کرده، نگاه دار و شرّ حاسدان را از من دور کرده، و مرا از آن پناه ده. زره نفوذناپذیر خود را بر من بپوشان و مرا در حفاظ نگهدارنده خود پنهان کن. احوالم را درست کرده، سختم را با کردارم تصدیق کن و به خانواده و اموالم برکت ببخش.

ص: ۴۴۱

[۳۳۶۴]۴-علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن عبد الله بن المغیره، عن موسی بن بکر، عن أبی ابراهیم علیه السلام کان کتبه لی فی قرطاس:

«اللهم اردد إلی جمیع خلقک مظالمهم الّتی قبلی، صغیرها و کبیرها فی یسر منک و عافیة و ما لم تبلغه قوتی و لم تسعه ذات یدی و لم یقو علیه بدنی و یقینی و نفسی فأدّه عنّی من جزیل ما عندک من فضلک ثمّ لا تخلف علیّ منه شیئا تقضیه من حسناتی، یا أرحم الرّاحمین أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له و أشهد أن محمّدا عبده و رسوله و أنّ الدّین کما شرع و أنّ الإسلام کما وصف و أنّ الکتاب کما أنزل و أنّ القول کما حدّث و أنّ الله هو الحقّ المبین ذکر الله محمّدا و أهل بیته بخیر و حیّا محمّدا و أهل بیته بالسلام».

باب الدّعاء للکرب و الهمّ و الحزن و الخوف

[۳۳۶۵]۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعیل بن بزیر، عن أبی إسماعیل السّراج، عن ابن مسکان، عن أبی حمزه قال:

قال محمّد بن علیّ علیه السلام: یا أبا حمزه، ما لک إذا أتی بک أمر تخافه أن لا تتوجّه إلی بعض زوا یا بیتک یعنی القبلة فتصلّی رکعتین ثمّ تقول: «یا أبصر الناظرین و یا أسمع السّامعین و یا أسرع الحاسبین و یا أرحم الرّاحمین» سبعین مرّه؛ کلّما دعوت بهذه الکلمات [مرّه] سألت حاجه.

[۳۳۶۶]۲-عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن عبد الرّحمن بن أبی نجران، عن عاصم بن حمید، عن ثابت عن أسماء قالت:

قال رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم: من أصابه همّ أو غمّ أو كرب أو بلاء أو لاواء فليقل:

«الله ربّی و لا أشرك به شیئا، توکلت علی الحیّ الذی لا یموت».

ص: ۴۴۴

[۳۳۶۴]۴- موسی بن بکر گفته است: امام کاظم علیه السّلام در کاغذی، چنین برایم نوشت: خداوند! هر حقی که از آفریدگانت بر عهده من است چه کوچک باشد چه بزرگ در آسانی و آسایشی از جانب خودت به آنان بازگردان. و آنچه را توانایی ام به آن نرسیده و دستم به آن گشاده نبود و بدن و جان و یقینم بر آن قدرت نداشته است از جانب من و از احسان خودت پرداخت کن و سپس چیزی از آن را به جا مگذار که بخواهی از کارهای نیک من ادا کنی. ای مهربان ترین مهربانان، گواهی می دهم که هیچ معبودی جز خداوند یگانه بی شریک نیست. و گواهی می دهم که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] بنده و فرستاده او است و دین همانی است که مقرر شده و اسلام همان است که وصف شده و قرآن چنان است که نازل شده و این سخن چنان است که بیان شده و خدا همان حق آشکار است که محمّد و خانواده اش را به نیکی یاد کرد و ایشان را با درود، تهنیت گفت.

دعا برای ناراحتی و نگرانی و اندوه و ترس

[۳۳۶۵]۱- ابو حمزه روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند: ای ابو حمزه. چرا هنگامی که پیش آمدی ناگوار برای تو رخ می دهد و تو را می ترساند به گوشه ای از خانه ات رومی کنی - و مقصودش قبله بود - تا دو رکعت نماز بگذاری و سپس هفتاد بار بگویی: «ای بیناترین بینندگان و ای شنواترین شنوندگان و ای سریع ترین حسابگران و ای مهربان ترین مهربانان» و هرگاه [یک بار] این کلمات را گفתי حاجتی بخواهی.

[۳۳۶۶]۲- اسماء روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: هر کس به نگرانی یا غم یا ناراحتی یا بلا یا سختی طاقت فرسای دچار شد باید بگوید:

خدا پروردگار من است و من به او شرک نمی ورزم من بر زنده ای توکل کرده ام که نمی میرد.

ص: ۴۴۵

[۳۳۶۷]۳- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن هشام بن سالم، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

إذا نزلت برجل نازله أو شديده أو كربه أمر فليكشف عن ركبتيه و ذراعيه و ليلصقهما بالأرض و ليلزق جؤجؤه بالأرض ثم ليدع بحاجته و هو ساجد.

[۳۳۶۸]۴- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن محبوب، عن الحسن بن عمّار الدّهان، عن مسمع، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

لما طرح إخوه يوسف يوسف في الجب أتاه جبرئيل عليه السلام فدخل عليه فقال:

يا غلام ما تصنع هاهنا؟ فقال: إن إخوتي ألقوني في الجب، قال: فتحب أن تخرج منه؟ قال: ذاك إلى الله عزّ و جلّ إن شاء أخرجني، قال: فقال له، إنّ الله تعالى يقول لك: ادعني بهذا الدعاء حتى أخرجك من الجب، فقال له: و ما الدعاء؟ فقال: قل: «اللهم إني أسألك بأن لك الحمد، لا إله إلا أنت المَنَّان بديع السموات والأرض ذو الجلال والإكرام أن تصلّي على محمّد و آل محمّد و أن تجعل لي ممّا أنا فيه فرجا و مخرجا» قال: ثمّ كان من قصّته ما ذكر الله في كتابه.

[۳۳۶۹] ۵- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعيل، عن أبي إسماعيل السّراج، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السّلام أنّ الذي دعا به أبو عبد الله عليه السّلام على داود بن عليّ حين قتل المعلّى بن خنيس و أخذ مال أبي عبد الله عليه السّلام:

«اللّهمّ إنّي أسألك بنورك الّذى لا- يطفى و بعزائمك الّتى لا- تخفى و بعزك الّذى لا- ينقضى و بنعمتك الّتى لا تحصى و بسلطانك الّذى كفت به فرعون عن موسى عليه السّلام».

ص: ۴۴۶

[۳۳۶۷] ۳- هشام سالم روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: هنگامی که به کسی سختی یا بلایی رسید یا مسأله ای سبب ناراحتی او شد، زانوها و آرنج هایش را برهنه کرده، با سینه اش به زمین بچسباند و سپس در حال سجده حاجتش را بخواهد.

[۳۳۶۸] ۴- مسمع روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: هنگامی که برادران یوسف علیه السّلام او را در چاه انداختند جبرئیل به نزد او آمد و گفت: ای پسرک، این جا چه می کنی؟ او پاسخ داد: برادرانم مرا در چاه انداخته اند. جبرئیل علیه السّلام گفت:

دوست داری از این جا بیرون آیی؟ یوسف علیه السّلام پاسخ داد: این با خداوند عزتمند است که اگر خواست مرا بیرون می آورد. جبرئیل علیه السّلام گفت: همانا خدای والا به تو می فرماید: مرا با این دعا بخوان تا تو را از این چاه بیرون آورم. یوسف علیه السّلام پرسید: چه دعایی؟ جبرئیل علیه السّلام گفت: بگو: «خدایا! من از تو می خواهم؛ چون سپاس مخصوص تو است و هیچ معبودی جز تو که بخشنده و پدید آورنده آسمان ها و زمین و صاحب شکوه و بزرگواری هستی نیست. که بر محمّد و خاندان او درود فرستی و برای من از مشکلی که در آن قرار گرفته ام گریزگاه و گشایشی قرار دهی.» سپس داستانش همان شد که خداوند در کتابش بیان فرموده است.

[۳۳۶۹] ۵- معاویه عمّار روایت کرده است: آن نفرینی که امام صادق علیه السّلام بر داود علی پس از کشتن معلّى بن خنيس و گرفتن اموال امام نمود این بود: «خداوند! من به حق آن نورت که خاموش نمی گردد و به حق اراده های بزرگت که نهان نیست و شکست ناپذیری ات که پایان نمی پذیرد و نعمت هایت که به شماره در نیاید و به چیرگی ات که با آن فرعون را از موسی علیه السّلام بازداشتی [از تو می خواهم...]

ص: ۴۴۷

[۳۳۷۰] ۶- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن إسماعيل بن جابر، عن أبي عبد الله عليه السّلام في الهمّ قال:

تغتسل و تصلّي رکعتين و تقول: «يا فارح الهمّ و يا كاشف الغمّ يا رحمان الدّنيا و الآخرة و رحيمهما فرّج همّي و اكشف غمّي يا الله الواحد الأحد الصّمد الّذى لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد، اعصمني و طهرني و اذهب بلبتي» و اقرأ آية الكرسيّ و

[۳۳۷۱] ۷- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا خفت أمرا فقل: «اللهم إنك لا يكفى منك أحد و أنت تكفى من كل أحد من خلقك فاكفى كذا و كذا». و فى حديث آخر قال: تقول: «يا كافيا من كل شىء و لا يكفى منك شىء فى السّماوات و الأرض، اكفى ما أهمنى من أمر الدنيا و الآخرة و صلّى الله على محمّد و آله» و قال أبو عبد الله عليه السّلام: من دخل على سلطان يهابه فليقل: «بالله أستفتح و بالله أستنجح و بمحمّد صلّى الله عليه و اله و سلّم أتوجه، اللهم ذلّل لى صعوبته و سهّل لى حزونه فإنك تمحو ما تشاء و تثبت و عندك أم الكتاب» و تقول أيضا «حسبى الله لا إله إلا هو عليه توكلت و هو ربّ العرش العظيم و أمتنع بحول الله و قوّته من حولهم و قوتهم و أمتنع برّب الفلق من شرّ ما خلق و لا حول و لا قوه إلا بالله».

[۳۳۷۲] ۸- عنه، عن عده من أصحابنا، رفعوه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان من دعاء أبي عليه السّلام فى الأمر يحدث: «اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد و اغفر لى و ارحمنى و زكّ عملى و يسّر منقلبى و اهد قلبى و آمن خوفى و عافنى فى عمرى كلّه و ثبت حجّتى و اغفر خطاياى و بيّض وجهى و اعصمنى

ص: ۴۴۸

[۳۳۷۰] ۶- اسماعيل جابر روايت کرده که امام صادق عليه السلام برای برطرف شدن اندوه فرمودند: غسل کرده، دو رکعت نماز می خوانی و می گویی: «ای برطرف کننده نگرانی و ای از بین برنده اندوه، ای رحمتگر دنیا و آخرت و مهربان هر دو جهان، نگرانی ام را برطرف کن و اندوهم را از بین ببر ای خداوند یگانه یکتا و بی نیاز که نه می زاید و نه زاده می شود و هیچ همتایی ندارد مرا نگاه دار و پاک کن و مصیبتم را برطرف کن» و سپس آیه الکرسی و (قل اعوذ برّب الفلق) و (قل اعوذ برّب الناس) را می خوانی.

[۳۳۷۱] ۷- سماعه روايت کرده که امام صادق عليه السّلام فرمودند: هر گاه از موضوعی ترسیدی بگو: «خداوند! به درستی که هیچ کس تو را بسنده نیست ولی تو هر کسی از آفریدگان را بسنده ای پس مرا چنین و چنان کفایت کن» و در حدیث دیگری آمده است که حضرت فرمودند: بگو: «ای کفایت کننده از هر چیز، که چیزی در آسمان ها و زمین از تو کفایت نمی کند و جانشین تو نمی گردد. کارهای مهم دنیا و آخرت مرا کفایت کن و بر محمّد و خاندان او درود فرست.» و امام صادق عليه السّلام فرمودند: هر کس به نزد فرمانروایی که از او می ترسد رفت، باید بگوید: «از خدا یاری می خواهم و از خدا کامیابی می جویم و به محمّد- درود خدا بر او و خاندانش باد- رو می آورم. خدایا مرا بر سختی این دیدار چیره کن و ناهمواری هایش را برایم هموار کن؛ زیرا تو هر آنچه را که بخواهی نابود می کنی یا استوار می کنی و آن کتاب بزرگ در نزد تو است» و هم چنین بگوید:

«خدا برای من کافی است که هیچ معبودی جز او نیست. بر او توکل کردم که او پروردگار عرش بزرگ است و من از نیرو و توانایی دیگران به نیرو و توانایی خداوند پناه می برم. از بدی هر آنچه آفریده است به پروردگار سپیده دم پناه می برم که هیچ

نیرو و توانایی جز به سبب خدا نیست.

[۳۳۷۲] ۸- گروهی از اصحاب در حدیثی بی سند روایت کرده اند که امام صادق علیه السّلام فرمودند: یکی از دعاهای پدرم هنگامی که موضوعی رخ می داد این بود: «خدایا! بر محمّد و خاندان او درود فرست و مرا بیامرز. بر من رحم کرده، و عملم را پاکیزه کن، بازگشتم را آسان و دلم را آرام گردان. مرا از ترس ایمن کرده، همه عمرم را همراه سلامتی قرارده و برهانم را استوار کن. اشتباهاتم را ببخش و روسپیدم کن. در

ص: ۴۴۹

فی دینی و سهّل مطلبی و وسّع علیّ فی رزقی فإنی ضعیف و تجاوز عن سیّی ما عندی بحسن ما عندک و لا تفجعنی بنفسی و لا- تفجع لی حمیما و هب لی یا إلهی لحظه من لحظاتک تکشف بها عنّی جمیع ما به ابتلیتینی و تردّ بها علیّ ما هو أحسن عاداتک عندی، فقد ضعفت قوّتی و قلت حیلتی و انقطع من خلقک رجائی و لم یبق إلاّ رجائک و توکلی علیک و قدرتک علیّ یا ربّ أن ترحمنی و تعافینی کقدرتک علیّ أن تعدّبنی و تبتلینی، إلهی ذکر عوائدک یؤنسنی و الرّجاء لإیعامک یقویّنی و لم أخل من نعمک منذ خلقتنی و أنت ربّی و سیّدی و مفزعی و ملجئی و الحافظ لی و الذّابّ عنّی و الرّحیم بی و المتکفّل برزقی و فی قضائک و قدرتک کلّ ما أنا فیهِ، فلیکن یا سیّدی و مولای فیما قضیت و قدرت و حتمت تعجیل خلاصی ممّا أنا فیهِ جمیعهِ و العافیهِ لی فإنی لا أجد لدفع ذلك أحدا غیرک و لا أعتمد فیهِ إلاّ علیک، فکن یا ذا الجلال [و الإکرام] عند أحسن ظنّی بک و رجائی لک و ارحم تضرّعی و استکانتی و ضعف رکنی و امنن بذلک علیّ و علی کلّ داع دعاک یا أرحم الرّاحمین و صلّی الله علی محمّد و آله».

[۳۳۷۳] ۹- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن علیّ بن أسباط، عن إسماعیل بن یسار، عن بعض من رواه قال:

قال: إذا أحزنک أمر فقل فی آخر سجودک: «یا جبرئیل یا محمّد، یا جبرئیل یا محمّد تکرّر ذلك اکفیانی ما أنا فیهِ فإنکما کافیان و احفظانی یاذن الله فإنکما حافظان».

[۳۳۷۴] ۱۰- علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن محمّد بن أعین، عن بشر بن مسلمه، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

ص: ۴۵۰

دینم [ثابت قدم] نگاه دار و خواسته ام را آسان گردان و روزی ام را گسترده کن که من ناتوان هستم. و از بدی های من به خوبی های خودت در گذر. مرا داغدار خودم نساز و خانواده ام را نیز داغدار من نکن. ای معبود من یک نظر از نظرهای خودت را به من ببخش تا به وسیله آن همه گرفتاری هایم را برطرف کنی و بهترین عادت هایت در نزد خودم را به من بازگردانی که همانا توانایی من کاهش یافته و چاره ای برایم نمانده است. امیدم از آفریدگانت بریده و جز امید به تو و توکلم بر تو چیزی نمانده است. پروردگارا! توانایی تو بر بخشش من و گذشت ات از من همچون توانایی ات بر کیفر و گرفتار ساختن من است. معبود من یاد بخشش های تو آرامش بخش من است و امید به نیکی کردنت نیرومندم می سازد. از وقتی مرا آفریدی بدون نعمتم نگذاشته ای. تو پروردگار و آقا و پناه و دادرس و نگاهبان و دفاع کننده از من و مهربان بر من و روزی بخش من

هستی و هرآنچه برای من پیش می آید از حکم و قدرت تو است. پس ای آقا و سرور من در آنچه برای من حکم کرده، مقرر ساختی شتاب در رهایی ام از تمام گرفتاری ها و آسایش قرارده؛ زیرا من برای برطرف ساختن آن کسی جز تو را نمی یابم. و به کسی جز تو اعتماد ندارم. پس ای صاحب شکوه و بزرگواری با خوش بینی و امید من یار باش و برزاری و بیچارگی و ناتوانی بدنم رحم کن و با این کار بر من و هرکس که تو را می خواند منت گذار. ای مهربان ترین مهربانان و بر محمّد و خاندان او درود فرست.

[۳۳۷۳] ۹- مردی روایت کرده که حضرت فرمود: هرگاه مسأله ای تو را اندوهگین ساخت در پایان سجده هایت بگو: «ای جبرئیل ای محمد ای جبرئیل ای محمد- و آن را تکرار کن- مرا از آنچه هستم رهایی دهید که همانا شما مرا کافی هستید و مرا به اذن خدا حفظ کنید که همانا شما حفظکننده من هستید.

[۳۳۷۴] ۱۰- بشر مسلمه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام سجاد علیه السلام

ص: ۴۵۱

كان علي بن الحسين عليهما السلام يقول: ما أبالي إذا قلت هذه الكلمات لو اجتمع عليّ الإنس و الجنّ: «بسم الله و بالله و من الله و إلى الله و في سبيل الله و على ملّة رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم: اللهم إليك أسلمت نفسي و إليك و جهت وجهي و إليك ألجأت ظهري و إليك فوضت أمري، اللهم احفظني بحفظ الإيمان من بين يديّ و من خلفي و عن يميني و عن شمالي و من فوقی و من تحتي و من قبلي و ادفع عني بحولك و قوتك فإنه لا حول و لا قوه إلا بك».

محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن أبي عمير مثله.

[۳۳۷۵] ۱۱- عنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: قال لي رجل: أيّ شيء قلت حين دخلت على أبي جعفر بالزبده؟ قال: قلت: «اللهم إنك تكفي من كلّ شيء و لا يكفي منك شيء فاكفني بما شئت و كيف شئت و من حيث شئت و أني شئت».

[۳۳۷۶] ۱۲- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن عليّ، عن عليّ بن ميسر قال:

لما قدم أبو عبد الله عليه السلام على أبي جعفر أقام أبو جعفر مولى له على رأسه و قال له: إذا دخل عليّ فاضرب عنقه، فلما دخل أبو عبد الله عليه السلام نظر إلى أبي جعفر و أسرّ شيئاً فيما بينه و بين نفسه لا يدرى ما هو ثمّ أظهر: «يا من يكفي خلقه كلّهم و لا يكفيه أحد اكفني شرّ عبد الله بن عليّ، قال: فصار أبو جعفر لا يبصر مولاة و صار مولاة لا يبصره، فقال أبو جعفر: يا جعفر بن محمّد، لقد عيّنتك في هذا الحرّ فانصرف، فخرج أبو عبد الله عليه السلام من عنده، فقال أبو جعفر لمولاة: ما منعك أن تفعل ما أمرتك به؟ فقال: لا و الله ما أبصرته و لقد جاء شيء فحال بيني و بينه، فقال له أبو جعفر: و الله لئن حدّثت بهذا الحديث أحداً لأقتلنك.

ص: ۴۵۲

می فرمودند: هنگامی که این کلمات را می گویم اگر جن و انس بر ضد من گرد آیند هیچ باکی نخواهم داشت: «به نام خدا، به یاری او از جانب او، به سوی او، در راه او و بر آیین رسول خدا آغاز می کنم. خدایا جانم را به تو سپردم و به تو رو کردم، تو را پشتیبان خود کرده، و کارهایم را به تو واگذاردم. خدایا! مرا با حفظ ایمانم از پیش رو و پشت سر و راست و چپم و از بالای سر و پایین پا و از هر سو که هستم حفظ کن و با قدرت و توانایی خود از من دفاع کن که هیچ نیرو و توانایی جز به سبب تو نیست.

[۳۳۷۵] ۱۱- یکی از اصحاب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: مردی به من گفت: هنگامی که در ربنده به نزد منصور عباسی رفتی چه ذکرى به زبان آوردی؟ حضرت فرموده است که من گفتم: خدایا! همانا تو از هر چیز کفایت می کنی و چیزی تو را کفایت نمی کند پس مرا به وسیله هر چه می خواهی و هر گونه که می خواهی و از هر سو و هر جا که خواهی کفایت کن.

[۳۳۷۶] ۱۲- علی میسر گفته است: هنگامی که امام صادق علیه السّلام نزد منصور عباسی رفت، منصور غلام ویژه اش را مأمور کرده، به او گفت: هنگامی که امام وارد شد گردنش را بزَن. و چون امام صادق علیه السّلام داخل شد به منصور نگاهی کرد و زیر لب سخنی بر زبان آورد که کسی ندانست چه فرمود. سپس آشکارا فرمود: ای کسی که همه آفرید گانت را کفایت می کنی و کسی تو را کفایت نمی کند مرا از بدی عبد الله علی [منصور] حفظ کن. و آن گاه چنان شد که نه منصور غلامش را دید و نه غلام منصور را. پس منصور گفت: ای جعفر محمّد در این گرما شما را به زحمت انداختم، برگردید و امام صادق علیه السّلام از نزدش بیرون آمد. آن گاه منصور به غلامش گفت: چه شد که فرمان مرا به جا نیاوردی؟ غلامش گفت: به خدا سوگند او را ندیدم. چیزی آمد و بین من و او قرار گرفت. منصور گفت: به خدا سوگند اگر این داستان را برای کسی بیان کنی تو را خواهم کشت.

ص: ۴۵۳

[۳۳۷۷] ۱۳- عنه، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن أحمد بن أبي داود، عن عبد الله بن عبد الرحمن، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال لي: ألا أعلمك دعاء تدعو به، إنّا أهل البيت إذا كربنا أمر و تخوّفنا من السّيلطان أمرنا لا قبل لنا به ندعو به، قلت: بلى بأبي أنت و أمي يا ابن رسول، الله قال: قل: يا كائنا قبل كلّ شيء و يا مكّون كلّ شيء و يا باقى بعد كلّ شيء صلّ على محمّد و آل محمّد و افعل بي كذا و كذا».

[۳۳۷۸] ۱۴- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، جميعا عن عليّ بن مهزيار قال:

كتب محمّد بن حمزه الغنويّ إليّ يسألني أن أكتب إليّ أبي جعفر عليه السّلام في دعاء يعلمه يرجو به الفرج، فكتب إليّ: أمّا ما سألت محمّد بن حمزه من تعليمه دعاء يرجو به الفرج فقل له: يلزم «يا من يكفي من كلّ شيء و لا يكفي منه شيء اكفني ما أهمّني ممّا أنا فيه» فإنّي أرجو أن يكفي ما هو فيه من الغمّ إن شاء الله تعالى، فأعلمته ذلك فما أتى عليه إلّا قليل حتّى خرج من الحبس.

[۳۳۷۹] ۱۵- علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن بعض أصحابه، عن ابن ابی حمزه قال:

سمعت علی بن الحسین علیهما السّلام یقول لابنه: یا بنی، من أصابه منکم مصیبه أو نزلت به نازله فلیتوضأ و لیسبغ الوضوء ثمّ یصلی رکعتین أو أربع رکعات ثمّ یقول فی آخرهنّ: «یا موضع کلّ شکوی و یا سامع کلّ نجوی و شاهد کلّ ملا و عالم کلّ خفیّه و یا دافع ما یشاء من بلّیه و یا خلیل ابراهیم و یا نجی موسی و یا مصطفی محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم أدعوک دعاء من اشتدّت فاقته و قلت حیلته و ضعفت قوّته، دعاء الغریق الغریب المضطرّ الذی لا یجد لکشف ما هو فیهِ إلا أنت

ص: ۴۵۴

[۳۳۷۷] ۱۳- عبد الله عبد الرحمن گفته است: امام باقر علیه السّلام به من فرمودند: آیا دعایی به تو نیاموزم که وقتی موضوعی ما اهل بیت را ناراحت می کند یا از سلطان درباره موضوعی که ما را توانی بر آن نیست می هراسیم با آن خدا را می خوانیم؟ من عرض کردم: چرا پدر و مادرم فدایت. ای فرزند رسول خدا.

امام علیه السّلام فرمودند: بگو: «ای آن که پیش از هر چیزی بوده ای، ای پدید آورنده هر چیز، ای پاینده پس از هر چیز، بر محمّد و خاندان او درود فرست و برای من چنین و چنان کن.»

[۳۳۷۸] ۱۴- علی مهزیار گفته است: محمّد بن حمزه غنوی بر من نامه ای نوشت و از من خواست به امام جواد علیه السّلام بنویسم تا دعایی به او بیاموزد که به گشایش کارش امیدوار باشد. امام علیه السّلام برای من نوشت: اما آنچه محمد حمزه درباره دعای امیدواری به گشایش خواسته است به او بگو: همواره این دعا را بخواند: «ای کسی که از هر چیزی بی نیازی و چیزی تو را کفایت نمی کند مسائل مهم مرا کفایت کن.» که امیدوارم از اندوهی که در آن است رهایی یابد اگر خدا بخواهد. [راوی گفته است: من این دعا را به او آموختم و اندکی نگذشت که از زندان بیرون آمد.

[۳۳۷۹] ۱۵- ابو حمزه گفته است: از امام سجاد علیه السّلام شنیدم به فرزندش می فرماید:

فرزندم! هر کس از شما که گرفتار مصیبتی شد و یا بلایی بر او فرود آمد وضو بگیرد و آن را کامل سازد و سپس دو یا چهار رکعت نماز گزارده، در پایان نماز بگوید:

«ای محلّ عرضۀ هر شکایتی و ای شنونده هر نجوایی ای بیننده هر آشکار، ای دانای هر پنهانی، ای دفع کننده هر بلایی که بخواهی، ای دوست ابراهیم و همراز موسی و برگزیننده محمّد صلی الله علیه و اله. تو را می خوانم همچون کسی که سختی هایش شدت یافته و چاره ای ندارد و توانایی اش رو به ضعف رفته است. تو را همچون غریقی غریب و آشفته می خوانم که برای برطرف ساختن مشککش کسی را جز تو نمی یابد، ای مهربان ترین مهربانان.» به درستی که کسی خدا را این گونه نمی خواند مگر این که

ص: ۴۵۵

یا أرحم الراحمین» فإنّه لا یدعو به أحد إلا کشف الله عنه إن شاء الله.

[۳۳۸۰] ۱۶-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن ابن اخی سعيد، عن سعيد بن يسار قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: يدخلني الغم، فقال: أكثر من [أن] تقول: «اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» فإذا خفت وسوسه أو حديث نفس فقل: «اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أُمَّتِكَ، ناصيتي بيدك، عدل في حكمك، ماض في قضاؤك، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ أَوْ اسْتَأْثَرْتُ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ نُورًا بَصْرِي وَرَيْعًا قَلْبِي وَجَلَاءَ حَزْنِي وَذَهَابَ هَمِّي، اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا».

[۳۳۸۱] ۱۷-أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

كان دعاء النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَيْلَةَ الْأَحْزَابِ: يَا صرِيخَ الْمَكْرُوبِينَ وَيَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَيَا كَاشِفَ غَمِّي أَكْشِفْ عَنِّي غَمِّي وَهَمِّي وَكَرْبِي فَإِنَّكَ تَعْلَمُ حَالِي وَحَالَ أَصْحَابِي وَكَفْنِي هَوْلَ عَدُوِّي.

[۳۳۸۲] ۱۸-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علي بن أسباط، عن إبراهيم بن أبي إسرائيل، عن الرضا عليه السلام قال:

خرج بجاريه لنا خنازير في عنقها فأتاني آت فقال: يا علي قل لها: فلتقل:

«يَا رَعُوفَ يَا رَحِيمَ يَا رَبَّ يَا سَيِّدِي» تَكَرَّرَهُ قَالَ: فَقَالَتْهُ فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهَا، قَالَ: وَقَالَ: هَذَا الدَّعَاءُ الَّذِي دَعَا بِهِ جَعْفَرُ بْنُ سَلِيمَانَ.

[۳۳۸۳] ۱۹-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين قال:

ص: ۴۵۶

خداوند مشکلاتش را برطرف می سازد. ان شاء الله.

[۳۳۸۰] ۱۶-سعيد يسار گفته است: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: من همواره اندوهگین می شوم. امام عليه السلام فرمودند: فراوان بگو: «خدا، خدا، پروردگار من است و من به او شرک نمی ورزم» و هنگامی که از دل نگرانی و اندیشه های بیهوده ترسیدی، بگو: «خداوندا من بنده تو و فرزند بنده و کنیز توام. اختیارم به دست تو است حکم تو درباره من عادلانه و فرمان تو درباره من جاری است. خدایا من به حق هر نامت که در کتابت فروفرستاده ای یا به یکی از بندگانت آموخته ای یا در علم غیب نزدت به خود اختصاص داده ای از تو می خواهم که بر محمد و خاندان او درود فرستی و قرآن را نور دیدگانم و بهار قلبم و برطرف کننده اندوهم و از بین برنده ناراحتی ام قرار دهی. خدا، خدا، پروردگار من است و من به او شرک نمی ورزم».

[۳۳۸۱] ۱۷-امام باقر عليه السلام فرمود: دعای پیامبر در شب جنگ احزاب این بود: «ای فریادرس بیچارگان، و ای پاسخگوی دعای درماندگان و ای برطرف کننده ناراحتی ام. ناراحتی و اندوه و گرفتاری مرا برطرف کن. به درستی که تو حال من و

یارانم را می دانی و مرا از ترس دشمنانم کفایت کن».

[۳۳۸۲] ۱۸- ابراهیم ابو اسرائیل روایت کرده که امام رضا صلی الله علیه و اله فرمودند: یکی از کنیزان ما به بیماری خنازیر گردن دچار شد. رهگذری نزد من آمد و گفت: ای علی به او بگو که بگوید: «ای مهربان، ای دلسوز، ای پروردگار و ای آقای من» و آن را تکرار کند. حضرت فرمود: او این ذکر را گفت و خدا بیماری اش را از میان برد. و فرمود: این دعا همان است که جعفر سلیمان آن را خوانده است.

[۳۳۸۳] ۱۹- حسین گفته است: از حضرت ابا الحسن علیه السلام دعایی خواستم در حالی

ص: ۴۵۷:

سألت أبا الحسن عليه السلام دعاء و أنا خلفه فقال: «اللهم إني أسألك بوجهك الكريم و اسمك العظيم و بعزتك التي لا ترام و بقدرتك التي لا يمتنع منها شيء أن تفعل بي كذا و كذا»، قال: و كتب إلي رقعة بخطه: قل: «يا من علا فقهر و بطن فخبير، يا من ملك فقدر و يا من يحيى الموتى و هو على كل شيء قدير صلّ على محمد و آل محمد و افعّل بي كذا و كذا» ثم قل: «يا لا إله إلا الله ارحمني». بحق لا إله إلا الله ارحمني و كتب إلي في رقعة أخرى يأمرني أن أقول: «اللهم ادفع عني بحولك و قوتك، اللهم إني أسألك في يومي هذا و شهري هذا و عامي هذا بركاتك فيها و ما ينزل فيها من عقوبه أو مكروه أو بلاء فاصرفه عني و عن ولدي بحولك و قوتك إنك على كل شيء قدير، اللهم إني أعوذ بك من زوال نعمتك و تحويل عافيتك و من فجأه نعمتك و من شرّ كتاب قد سبق، اللهم إني أعوذ بك من شرّ نفسي و من شرّ كل دابة أنت آخذ بناصيتها إنك على كل شيء قدير و إنّ الله قد أحاط بكلّ شيء علما و أحصى كلّ شيء عددا».

[۳۳۸۴] ۲۰- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عمر بن يزيد:

«يا حيّ يا قيوم، يا لا إله إلا أنت، برحمتك أستغيث فاكفني ما أهمني و لا تكلني إلى نفسي» تقوله مائه مرّه و أنت ساجد.

[۳۳۸۵] ۲۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن بعض أصحابه، عن إبراهيم بن حنان، عن عليّ بن سوره، عن سماعه قال:

قال لي أبو الحسن عليه السلام إذا كان لك يا سماعه إلى الله عزّ و جلّ حاجه فقل:

«اللهم إني أسألك بحقّ محمد و عليّ فإنّ لهما عندك شأننا من الشّأن و قدرا من القدر، فبحقّ ذلك الشّأن و بحقّ ذلك القدر أن تصلّي على محمد و آل محمد

ص: ۴۵۸:

که پشت سرشان بودم. حضرت فرمودند: «خداوندا! من به حق وجود بخشنده ات و نام بزرگت و شکست ناپذیری ات که هماره است و قدرتت که بازدارنده ای ندارد از تو می خواهم که برایم چنین و چنان کنی» همو گفته است:

و حضرت در نامه ای به خط خودشان برآیم نوشتند: بگو: «ای کسی که برتری یافت و پیروز شد و ای کسی که نهان ولی آگاه است و ای کسی که مالک و توانا است و ای کسی که مردگان را زنده می کند و بر هر کاری توانا است. بر محمد و خاندان او درود فرست و برآیم چنین و چنان کن» سپس بگو: «ای کسی که معبودی جز او نیست به من رحم کن به حق لا اله الا الله به من رحم کن». و نامه دیگری به من نوشته دستور دادند که بگویم: خداوندا! با نیرو و توانایی خود از من حمایت کن. خداوندا من در این روز و این ماه و این سال از تو می خواهم که برکت هایت را بر من نازل کنی و عقوبت و بدی و بلایی که در آن فرود می آید به نیرو و توانایی خودت از من و فرزندانم دور کنی. که تو بر هر کاری توانایی.

خدایا! من از نابودی نعمت هایت و دگرگونی عافیت ات و از بلاهای ناگهانی ات و سرنوشت بد به تو پناه می برم. خدایا من از بدی خودم و از بدی هر جنبنده ای که اختیارش به دست تو است به تو پناه می برم. که تو بر هر کاری توانایی و علم خداوند همه چیز را فرا گرفته و هر چیزی را به شماره می داند.»

[۳۳۸۴] ۲۰- از عمر یزید روایت شده که: صد بار در سجده بگو: «ای زنده پاینده ای کسی که معبودی جز تو نیست، به رحمت تو پناه می آورم کارهای مهم مرا کفایت کن و مرا به خودم وانگذار.»

[۳۳۸۵] ۲۱- سماعه گفته است: ابو الحسن علیه السلام به من فرمودند: ای سماعه. هرگاه خواسته ای از درگاه خدا داشته باشی بگو: خدایا! به حق محمد و علی که در نزد تو مقام و منزلتی دارند و به حق آن مقام و منزلت از تو می خواهم که بر محمد و خاندان او

ص: ۴۵۹

و أن تفعل بی کذا و کذا» فإنه إذا كان يوم القيامة لم يبق ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا مؤمن ممتحن إلا وهو يحتاج إليهما في ذلك اليوم.

[۳۳۸۶] ۲۲- علی بن محمد، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر، عن أبي القاسم الكوفي، عن محمد بن إسماعيل، عن معاوية بن عمار و العلاء بن سبابه و ظريف بن ناصح قال:

لما بعث أبو الدوانيق إلى أبي عبد الله عليه السلام رفع يده إلى السماء ثم قال:

«اللهم إنك حفظت الغلامين بصلاح أبويهما فاحفظني بصلاح آبائي محمد و علي و الحسن و الحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي؛ اللهم إني أدرك بك في نحره و أعوذ بك من شره» ثم قال للجَمال: سر، فلما استقبله الربيع بباب أبي الدوانيق قال له: يا أبا عبد الله، ما أشد باطنه عليك لقد سمعته يقول: و الله لا تركت لهم نخلا- إلا- عقرتة و لا مالا إلا نهبتة و لا ذرّيه إلا سيبتها، قال: فهمس بشيء خفي و حرّك شفّيته، فلما دخل سلّم و قعد فردّ عليه السلام ثم قال: أما و الله لقد هممت أن لا أترك لك نخلا- إلا- عقرتة و لا مالا إلا أخذته، فقال أبو عبد الله عليه السلام: يا أمير المؤمنين، إن الله ابتلى أيوب فصبر و أعطى داود فشكر و قدّر يوسف فغفر و أنت من ذلك النسل و لا يأتي ذلك النسل إلا بما يشبهه، فقال: صدقت قد عفوت عنكم، فقال له: يا أمير المؤمنين، إنّه لم ينل منّا أهل البيت أحد دما إلا سلبه الله ملكه: فغضب لذلك و استشاط فقال: علي رسلک يا أمير المؤمنين

إِنَّ هَذَا الْمَلِكَ كَانَ فِي آلِ أَبِي سَفِيَانَ قَتَلَ يَزِيدَ حَسِينًا سَلَبَهُ اللَّهُ مَلِكَةَ فَوَزَّهَ آلَ مِرْوَانَ، فَلَمَّا قَتَلَ هِشَامَ زَيْدًا سَلَبَهُ اللَّهُ مَلِكَةَ فَوَزَّهَ مِرْوَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ، فَلَمَّا قَتَلَ مِرْوَانَ إِبْرَاهِيمَ سَلَبَهُ اللَّهُ مَلِكَةَ فَأَعْطَا كَمُوهُ، فَقَالَ: صَدَقْتَ هَاتِ أَرْفَعُ حَوَائِجَكَ، فَقَالَ: الْإِذْنَ، فَقَالَ: هُوَ فِي يَدِكَ مَتَى شِئْتَ، فَخَرَجَ فَقَالَ لَهُ الرَّبِيعُ:

ص: ٤٦٠

درود فرستی و برای من چنین و چنان کنی؛ زیرا هنگامی که قیامت برپا شود هیچ فرشته مقرب و پیامبر فرستاده شده ای و مؤمن آزموده ای نمی ماند که در آن روز به این دو نیازمند نباشد.

[٣٣٨٦] ٢٢- ظریف ناصح گفته است: هنگامی که منصور عباسی به دنبال امام صادق علیه السلام فرستاد امام علیه السلام دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خداوند! همانا تو آن دو پسر را برای نیکی پدر و مادرشان حفظ کردی پس مرا نیز برای نیکی پدرانم محمد و علی و حسن و حسین و علی حسین و محمد علی علیهم السلام حفظ فرما. خدایا من به سبب تو از کشتار او دور می شوم و از بدی اش به تو پناه می برم» پس به ساریان فرمود: حرکت کن. هنگامی که ربیع [حاجب] بر در قصر منصور به پیشواز امام علیه السلام رفت، به ایشان عرض کرد: ای ابو عبد الله چقدر او بر شما سخت دل است، شنیدم که می گوید: به خدا سوگند همه نخل هایش را بی ثمر می کنم و همه اموالش را چپاول می کنم و تمام فرزندان او را به اسیری می گیرم. راوی گفته است: پس امام زیر لب چیزی فرموده، لبانشان را تکان دادند و چون داخل شدند سلام کرده، نشستند. منصور سلام ایشان را پاسخ داده، سپس گفت: همان به خدا سوگند تصمیم گرفته ام که همه نخل هایت را بی ثمر کرده، همه دارایی ات را بگیرم. امام صادق علیه السلام فرمودند: ای امیر مؤمنان! خداوند ایوب علیه السلام را گرفتار ساخت و او شکیبایی کرد به داود علیه السلام نعمت داد و او سپاس گذارد. و به یوسف علیه السلام قدرت بخشید و او بخشید و تو از این نژادی و این نژادکاری جز آنچه به کار او شبیه باشد انجام نمی دهند. منصور گفت: راست گفتی و من از تو گذشتم. امام علیه السلام فرمودند: ای امیر مؤمنان! هیچ کس به خون یکی از خاندان ما دست نیالود جز آنکه خداوند حکومت را از او گرفت. منصور از این سخن برآشفته گشته، برافروخت. امام علیه السلام فرمود: آرام باش ای امیر مؤمنان! همانا این فرمانروایی در خاندان ابو سفیان بود پس هنگامی که یزید، حسین علیه السلام را کشت خداوند حکومت را از او گرفت و آن را به خاندان مروان داد. و چون هشام زید را کشت خداوند حکومت را از او گرفت و به مروان محمد داد. و چون مروان ابراهیم را کشت خداوند حکومت را از او گرفت و به شما داد.

منصور گفت: راست گفتی. بزرگ ترین حاجت خود را بخواه. امام علیه السلام فرمود:

اجازة بازگشت می خواهم. منصور گفت: اختیار با شما است، هر زمان که بخواهی.

امام علیه السلام بیرون آمد و ربیع به ایشان عرض کرد: منصور دستور داده است که

ص: ٤٦١

قد أمر لك بعشرة آلاف درهم، قال: لا حاجة لي فيها: قال: إذن تغضبه فخذها ثم تصدق بها.

[۳۳۸۷] ۲۳- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن أعين، عن قيس بن سلمه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان علي بن الحسين صلوات الله عليهما يقول: ما أبالي إذا قلت هذه الكلمات لو اجتمع علي الجن والإنس: «بسم الله والله و من الله و إلى الله و في سبيل الله و على ملة رسول الله صلى الله عليه و آله، اللهم إليك أسلمت نفسي و إليك وجهي و إليك ألجأت ظهري و إليك فوضت أمري، اللهم احفظني بحفظ الإيمان من بين يدي و من خلفي و عن يميني و عن شمالي و من فوقي و من تحتي و من قبلي؛ و ادفع عني بحولك و قوتك فإنه لا حول و لا قوة إلا بالله».

باب الدعاء للعلل و الأمراض

[۳۳۸۸] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عبد الرحمن بن أبي نجران و ابن فضال، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان يقول عند العلة: «اللهم إنك عيرت أقواما فقلت: قل ادعوا الذين زعمتم من دونه فلا يملكون كشف الضر عنكم و لا تحويلاً فيا من لا يملك كشف ضري و لا تحويله عني أحد غيره صل على محمد و آل محمد و اكشف ضري و حوله إلى من يدعو معك إلها آخر لا إله غيرك».

[۳۳۸۹] ۲- أحمد بن محمد، عن عبد العزيز بن المهدي، عن يونس بن عبد الرحمن، عن داود بن زربي قال:

مرضت بالمدينة مرضاً شديداً فبلغ ذلك أبا عبد الله عليه السلام فكتب إلي: قد بلغني

ص: ۴۶۲

ده هزار درهم به شما بدهیم. امام علیه السلام فرمود: به آن نیازی ندارم. ربیع گفت: در این صورت او را خشمگین می سازید. آن ها را بگیر و صدقه بده.

[۳۳۸۷] ۲۳- قیس سلمه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام سجاد علیه السلام فرمودند:

هنگامی که این کلمات را بر زبان می آورم اگر جن و انس علیه من هم دست شوند از چیزی هراس ندارم... [که ترجمه آن عیناً در حدیث شماره ۱۰ گذشت].

دعا برای دردها و بیماری ها

[۳۳۸۸] ۱- یکی از اصحاب روایت کرده که امام صادق علیه السلام در هنگام بیماری فرمودند: خدایا! تو مردمی را سرزنش کرده فرمودی: «بگو غیر از خدا هر که را معتقدید بخوانید که آن ها نمی توانند زبانی را از شما برطرف سازند یا برگردانند.» پس ای کسی که جز او نمی تواند زیان را از من برطرف کند و آن را برگرداند. بر محمد و خاندان او درود فرست و زیان را از من برطرف کن، و آن را به سوی کسی برگردان که با تو معبود دیگری را می خواند که هیچ معبودی جز تو نیست.

[۳۳۸۹] ۲- داود زربی گفته است: در مدینه سخت بیمار شدم. این خبر به امام صادق علیه السلام رسید پس به من نوشتند: خبر بیماری ات را شنیدم. یک صاع (حدود

ص: ۴۶۳

عَلَّتْكَ فاشتر صاعاً من برّ ثم استلق على قفاك و انثره على صدرك كيفما انثر و قل: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَلِيِّ إِذَا سَأَلْتُكَ بِهِ الْمَضْطَّرُّ كَشَفَتْ مَا بِهِ مِنْ ضَرٍّ وَ مَكَّنَتْ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَتْهُ خَلِيفَتَكَ عَلَى خَلْقِكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَعَافِيَنِي مِنْ عَلَّتِي» ثم استو جالسا و اجمع البرّ من حولك و قل مثل ذلك و اقسمه مدّاً مدّاً لكلّ مسكين و قل مثل ذلك، قال داود: ففعلت ذلك فكأنما نشطت من عقال و قد فعله غير واحد فانتفع به.

[۳۳۹۰] ۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عمير، عن الحسين بن نعيم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

اشتكى بعض ولده، فقال: يا بنى قل: «اللَّهُمَّ اشفني بشفائك و داوني بدوائك و عافني من بلائك فإني عبدك و ابن عبدك».

[۳۳۹۱] ۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك هذا الذي قد ظهر بوجهي يزعم الناس أنّ الله عزّ و جلّ لم يبتل به عبداً له فيه حاجة، فقال لي: لا، لقد كان مؤمن آل فرعون مكّع الأصابع فكان يقول هكذا و يمدّ يده و يقول: يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ قال: ثمّ قال: إذا كان الثلث الأخير من الليل في أوله فتوضّأ و قم إلى صلاتك التي تصلّيها، فإذا كنت في السجده الأخيره من الرّكعتين الأوليين فقل و أنت ساجد: «يا عليّ يا عظيم يا رحمان يا رحيم يا سامع الدّعوات و يا معطي الخيرات صلّ على محمّد و آل محمّد و أعطني من خير الدّنيا و الآخرة ما أنت أهله و اصرف عني من شرّ الدّنيا و الآخرة ما أنت أهله و أذهب عني هذا الوجع (و سمّه) فإنّه قد غاظني و أحزنتني» و ألحّ في الدّعاء. قال: فما وصلت

ص: ۴۶۴

چهل سیر) گندم بخر، سپس به پشت بخواب و آن را روی سینه ات پخش کن هر گونه که پخش شود. و بگو: خداوندا به حق آن نامت که وقتی درمانده تو را به آن نام می خواند درماندگی اش را برطرف می سازی و او را از نعمت های زمین بهره مند کرده، جانشین خود در میان آفریدگانت می کنی (مراد امام زمان علیه السلام است) از تو می خواهم که بر محمّد و خاندان او درود فرستی و بیماری مرا درمان کنی. «سپس راست بنشین و گندم ها را از اطرافت جمع کن و آن کلمات را بگو و گندم ها را به چند مد (حدود ده سیر) برای بینوایان بخشش کن و همان دعا را بخوان. داود گفته است: من آن را انجام دادم و آن گاه گویا از بند رها شدم.

و چندین نفر این را انجام دادند و بهره مند شدند.

[۳۳۹۰] ۳- حسین نعيم گفته است: یکی از فرزندان امام علیه السلام بیمار شد. امام علیه السلام به او فرمود: فرزندم بگو: خداوندا، مرا با شفای خود بهبودی ده، با داروی خود درمان کن و از بلای خود سلامتی بخش. که من بنده تو و فرزند بنده

توام.

[۳۳۹۱]۴-یونس عمار گفته است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم فدایت این چیزی که در چهره ام پدید آمده به گونه ای است که مردم گمان می کنند کسی که خدا به او میلی دارد به آن دچار نمی گردد. امام علیه السلام به من فرمود: نه، چنین نیست که انگشتان مؤمن خاندان فرعون فلج بود، و در این حال دستش را دراز می کرد و می گفت: «ای مردم از این فرستادگان پیروی کنید.» سپس فرمودند:

وقتی یک سوم آخر آغاز شب فرارسید وضو بگیر و برای نمازی که می گزاری، قیام کن و در سجده آخر دو رکعت نخست بگو: «ای بلندمرتبه و ای بزرگ، ای رحمتگر و ای مهربان ای شنونده دعاها و ای عطاگر خوبی ها، بر محمّد و خاندان او درود فرست و از خیر دنیا و آخرت آنچه تو سزاوار آن هستی به من ده و شرّ دنیا و آخرت را چنان که تو سزاوار آن هستی از من دور کن و این درد را از من دور ساز- و نامش را بیاور- که مرا به خشم آورده و اندوهناکم کرده است.» و در دعا پافشاری کن. راوی گفته است: هنوز به کوفه نرسیده بودم که خداوند همه آن را از من دور کرد.

ص: ۴۶۵

إلى الكوفة حتى أذهب الله به عني كله.

[۳۳۹۲]۵-علی بن ابراهیم، عن أبيه و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، جميعا عن حنان بن سدير، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إذا رأيت الرجل مرّ به البلاء فقل: «الحمد لله الذي عافاني ممّا ابتلاك به و فضّلني عليك و على كثير ممّن خلق» و لا تسمعه.

[۳۳۹۳]۶-محمد بن يحيى، عن بعض أصحابه، عن محمد بن عيسى، عن داود بن زربي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

تضع يدك على الموضع الذي فيه الوجع و تقول ثلاث مرّات: «اللّٰه اللّٰه ربّي حقّا لا أشرك به شيئا؛ اللّٰهم أنت لها و لكلّ عظيمه ففرّجها عني».

[۳۳۹۴]۷-عنه، عن محمد بن عيسى، عن داود، عن مفضل، عن أبي عبد الله للأوجاع تقول:

«بسم اللّٰه و باللّٰه كم من نعمه لله في عرق ساكن و غير ساكن على عبد شاکر و غير شاکر» و تأخذ لحيتك بيدك اليمنى بعد صلاة مفروضه و تقول: «اللّٰهم فرّج عني كربتي و عجل عافيتي و اكشف ضرّي» ثلاث مرّات و احرص أن يكون ذلك مع دموع و بكاء.

[۳۳۹۵]۸-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابراهیم بن عبد الحميد، عن رجل قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فشكوت إليه وجعا بي، فقال: قل: «بسم اللّٰه ثم امسح يدك عليه و قل أعوذ بعزّه اللّٰه و أعوذ

بقدره الله و أعوذ بجلال الله و أعوذ بعظمه الله و أعوذ بجمع الله و أعوذ برسول الله و أعوذ بأسماء الله من شرّ

ص: ۴۶۶

[۳۳۹۲]۵-سدیر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند: هنگامی که انسان بلا زده ای را دیدی بگو: «سپاس مخصوص خدایی است که مرا از آنچه تو را به آن دچار کرده، سلامت داشته و بر تو و بسیاری از آفریدگانش برتری ام داده است.» و چنان بگو که او نشنود.

[۳۳۹۳]۶-داود زربی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: دست خود را بر جایی که درد دارد بگذار و سه بار بگو: «خدا، به راستی خدا پروردگار من است و من به او شرک نمی ورزم. خداوندا تویی نجات بخش از این درد و هر حادثه ای پس مرا از آن رها کن.»

[۳۳۹۴]۷-مفضل روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: هنگام هر دردی بگو: «به نام خدا و به یاری او. چه بسیار نعمت هایی خداوند در رگ هایی آرام و ناآرام که برای بنده سپاس گذار و ناسپاس است.» و ریش خود را پس از نماز واجب به دست راست بگیر و سه بار بگو: «خداوندا مرا از نگرانی ام برهان در سلامتی ام شتاب کن و زیان را از من دور ساز.» و تقللاً کن که این دعا با اشک و گریه همراه باشد.

[۳۳۹۵]۸-مردی گفته است: نزد امام صادق علیه السّلام رفتم و از دردی که داشتم به ایشان شکایت کردم. امام علیه السّلام فرمودند: بگو: «به نام خدا، -سپس دستت را بر جای درد بکش و هفت بار بگو: -به شکست ناپذیری خدا پناه می برم و به قدرت خدا پناه می برم و به شکوه و بزرگی خدا پناه می برم و به حزب و فرستاده خدا پناه می برم

ص: ۴۶۷

ما أحذر و من شرّ ما أخاف علی نفسی» تقولها سبع مرّات، قال: ففعلت فأذهب الله عزّ و جلّ [بها] الوجع عني.

[۳۳۹۶]۹-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الوشاء، عن عبد الله بن سنان، عن عون قال:

أمرّ يدك علی موضع الوجع ثمّ قل: «بسم الله و بالله و محمّد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و لا حول و لا قوه إلا بالله العلیّ العظیم؛ اللهمّ امسح عني ما أجد» ثمّ تمرّ يدك الیمنى و تمسح موضع الوجع ثلاث مرّات.

[۳۳۹۷]۱۰-عنه، عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر، عن محمد بن أخی غرام، عن عبد الله بن سنان، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

تضع يدك علی موضع الوجع ثمّ تقول: «بسم الله و بالله [و] محمّد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و لا حول و لا قوه إلا بالله، اللهمّ امسح عني ما أجد» و تمسح الوجع ثلاث مرّات.

[۳۳۹۸] ۱۱- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن عمرو بن عثمان، عن علی بن عیسی، عن عمه قال:

قلت له: علمنی دعاء أدعو به لوجع أصابنی، قال: قل و أنت ساجد: «یا الله یا رحمان [یا رحیم] یا ربّ الأرباب و إله الآلهه و یا ملک الملوک و یا سید السّاده اشفنی بشفائک من کلّ داء و سقم فإنی عبدک أتقلّب فی قبضتک».

[۳۳۹۹] ۱۲- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن أبی نجران، عن حمّاد بن عیسی، عن حرّیز، عن زراره، عن أحدهما علیه السّلام قال:

إذا دخلت علی مریض فقل: «أعیدک باللّهِ العظیم ربّ العرش العظیم من شرّ کلّ عرق نفّار و من شرّ حرّ النّار» سبع مرّات.

ص: ۴۶۸

و به نام های خداوند پناه می برم از بدی هر آنچه بر خودم می ترسم و بیمناکم. او گفته است: من چنین کردم و خداوند عزّتمند آن درد را از بدن من دور ساخت.

[۳۳۹۶] ۹- عون روایت کرده که حضرت فرمودند: دستت را بر جای درد بکش و سپس بگو: «به نام خدا و به یاری او و محمّد که فرستاده او است و هیچ نیرو و توانایی جز به سبب خداوند بلندمرتبه بزرگ نیست. خدایا! آنچه را از آن درد می کشم از من محو کن، سپس سه بار دست راست خود را بر جای درد بکش».

[۳۳۹۷] ۱۰- عبد الله سنن روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: دستت را بر جای درد می گذاری و سپس می گویی: «به نام خدا و به یاری او، محمّد [درود خدا بر او و خاندانش] فرستاده خدا است و هیچ نیرو و توانایی جز به سبب خداوند نیست. خدایا، آنچه را موجب ناراحتی من شده است از جان من محو کن.» و سه بار بر جای درد دست می کشی.

[۳۳۹۸] ۱۱- علی عیسی از عمویش روایت کرده که به امام علیه السّلام گفته است: دعایی به من بیاموز که در هنگام درد بخوانم. امام علیه السّلام فرمودند: در حال سجده بگو: «ای خدا! ای رحمتگر [ای مهربان]، ای پروردگار پروردگاران و معبود عبادت شدگان و ای فرمانروای فرمانروایان و ای آقای بزرگان با شفای خود مرا از هر بیماری و مرض بهبودی بخش که من بنده تو هستم و در تحت قدرت تو به این سو و آن سو می روم».

[۳۳۹۹] ۱۲- زراره روایت کرده که امام صادق یا امام باقر علیهما السّلام فرمودند: هنگامی که به عیادت مریضی رفتی، هفت بار بگو: «تو را از شرّ هر رگ گریزان و بیمار و از شرّ گرمای دوزخ به خداوند بزرگ که پروردگار عرش بزرگ است پناه می دهم».

ص: ۴۶۹

[۳۴۰۰] ۱۳- عنه، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن أبان بن عثمان، عن الثّمالی، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

إذا اشتكى الإنسان فليقل، «بسم الله و بالله و محمّد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم أعوذ بعزّه الله و أعوذ بقدره الله على ما يشاء من شرّ ما أجد».

[۳۴۰۱] ۱۴- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن عليّ، عن هشام الجواليقيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام:

«يا منزل الشفاء و مذهب الداء أنزل على ما بي من داء شفاء».

[۳۴۰۲] ۱۵- محمّد بن يحيى، عن موسى بن الحسن، عن محمّد بن عيسى، عن أبي إسحاق صاحب الشعير، عن حسين الخراسانيّ و كان خبازا قال:

شكوت إلى أبي عبد الله عليه السّلام و جعابى، فقال: إذا صلّيت فضع يدك موضع سجودك ثمّ قل: «بسم الله محمّد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم اشفنى يا شافى لا شفاء إلاّ شفاؤك، شفاء لا يغادر سقما، شفاء من كلّ داء و سقم».

[۳۴۰۳] ۱۶- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

مرض عليّ صلوات الله عليه فأتاه رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم فقال له: قل: «اللهمّ إني أسألك تعجيل عافيتك و صبرا على بليتك و خروجا إلى رحمتك».

[۳۴۰۴] ۱۷- عليّ بن إبراهيم، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبد الله عليه السّلام أنّ النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم كان ينشّر بهذا الدّعاء:

تضع يدك على موضع الوجع و تقول: «أيّها الوجع اسكن بسكينة الله و قر بوقار الله و انحجز بحاجز الله و اهدأ بهدء الله، أعيدك أيّها الإنسان بما أعاد الله عزّ و جلّ به عرشه و ملائكته يوم الرّجفة و الزّلازل» تقول ذلك

ص: ۴۷۰

[۳۴۰۰] ۱۳- ثمالى روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند: هنگامی که انسان بیمار شد باید بگوید: «به نام خدا و به یاری او و محمّد که فرستاده او است، من از شرّ آنچه احساس می کنم به شکست ناپذیری خدا پناه می برم و به قدرت او بر هر چیزی که می خواهد پناه می برم.»

[۳۴۰۱] ۱۴- هشام جوالیقی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: «ای فرو فرستنده شفاء و از بین برنده بیماری، بر بیماری من شفایی فرورست.»

[۳۴۰۲] ۱۵- حسین خراسانی که نانوا بود گفته است: از بیماری ای که داشتم به امام صادق علیه السّلام شکایت کردم. فرمودند: هنگامی که نماز گزاردی دستت را بر جای سجده ات بگذار و بگو: «به نام خدا، محمّد فرستاده خداوند است، ای

شفا دهنده مرا شفا ده که هیچ شفایی جز شفای تو نیست. شفایی که هیچ بیماری ای فرونگذارد. شفایی از هر درد و بیماری.»

[۳۴۰۳] ۱۶- ابو حمزه روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند: علی- درود خدا بر او- بیمار شد. رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- به نزد او آمد و فرمود: بگو: «خداوند! من شتاب در عافیت، شکیبایی بر سختی و خارج شدن به سوی رحمت را از تو می خواهم.»

[۳۴۰۴] ۱۷- مسعده صدقه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: پیامبر گرامی این دعا را منتشر می کرد: دست را بر جای درد می گذاری و می گویی: ای درد به آرامشی از سوی خدا، آرام شو و به وقاری از سوی خداوند باوقار شو و با مانع از سوی خداوند، عقب رو و با آسایشی از سوی خدا فروبنشین. ای انسان تو را به آنچه خداوند بلندمرتبه، عرش و فرشتگانش را در روز زلزله ها و لرزش به آن

ص: ۴۷۱

سبع مرّات و لا أقلّ من الثلاث.

[۳۴۰۵] ۱۸- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن عمّار بن المبارک، عن عون بن سعد مولى الجعفری، عن معاویه بن عمّار، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

تضع یدک علی موضع الوجع و تقول: «اللّهمّ إنی أسألك بحقّ القرآن العظیم العذی نزل به الرّوح الامین و هو عندک فی أمّ الكتاب علیّ حکیم أن تشفینی بشفائك و تداوینی بدوائک و تعافینی من بلائک» ثلاث مرّات و تصلی علی محمّد و آله.

[۳۴۰۶] ۱۹- أحمد بن محمّد، عن العوفی، عن علی بن الحسین، عن محمّد بن عبد الله بن زرارہ، عن محمّد بن الفضیل، عن أبی حمزه قال:

عرض بی وجع فی رکتی، فشکوت ذلك إلی أبی جعفر علیه السّلام فقال: إذا أنت صلیت فقل: «یا أجود من أعطی و یا خیر من سئل و یا أرحم من استرحم، ارحم ضعفی و قلّه حیلتي و عافنی من وجعی» قال: ففعلته فعوفیت.

باب الحرز و العوده

[۳۴۰۷] ۱- حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمّد، عن غیر واحد، عن أبان، عن ابن المنذر قال:

ذکرت عند أبی عبد الله علیه السّلام الوحشه فقال: ألا أخبرکم بشیء إذا قلموه لم تستوحشوا للیل و لا نهار: «بسم الله و بالله و توکلت علی الله و أنه من یتوکل علی الله فهو حسبه إن الله بالغ أمره قد جعل الله لكلّ شیء قدرا، اللّهمّ اجعلنی فی کنفک و فی جوارک و اجعلنی فی أمانک و فی منعک» فقال: بلغنا أنّ رجلا

ص: ۴۷۲

پناه داد پناه می دهم و این ذکر را هفت بار و دست کم سه بار می گویی.

[۳۴۰۵] ۱۸- معاویة عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: دستت را بر جای درد می گذاری و سه بار می گویی: «خداوند! من به حقّ قرآن بزرگ که روح امین آن را فرود آورد و آن در نزد تو در امّ الکتاب، بلندمرتبه و دارای حکمت است از تو می خواهم که با شفای خود مرا شفا دهی و با داروی خود مداوایم کنی و از بلای خود سلامتم گردانی» و بر محمّد و خاندان او درود می فرستی.

[۳۴۰۶] ۱۹- ابو حمزه گفته است: دردی در زانوهایم پیدا شد، از آن به امام باقر علیه السّلام شکایت کردم. امام علیه السّلام فرمودند: هنگامی که نماز گزاردی بگو: «ای بهترین عطا کننده و ای بهترین کسی که از او درخواست می شود و ای مهربان ترین کسی که از او طلب مهرورزی می شود بر ناتوانی و بیچارگی من رحم کن و مرا از بیماری ام سلامتی ده».

حرز و تعویذ

[۳۴۰۷] ۱- ابن منذر گفته است: نزد امام صادق علیه السّلام از وحشت سخن به میان آمد.

امام علیه السّلام فرمودند: آیا شما را به چیزی آگاه نکنم که وقتی آن را بگوئید در شب و روز از چیزی نهراسید؟ «به نام خدا و به یاری او بر خدا توکل کردم؛ زیرا هر کس بر خدا توکل کند او کفایتش می کند. و به کارش رسیدگی می کند. و خدا برای هر چیز اندازه ای نهاده است. خداوند مرا در پناه و در همسایگی و در امان و حفظ خود قرار بده» سپس فرمودند: به ما خبر رسیده که مردی سی سال این دعا را می خواند و یک شب که آن را ترک کرد عقربی او را گزید.

[۳۴۰۸] ۲- ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: بگو: «از هر ستمگر

ص: ۴۷۳

قالها ثلاثین سنه و ترکها ليله فلسعته عقرب.

[۳۴۰۸] ۲- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن محسن بن أحمد، عن یونس بن یعقوب، عن ابي بصیر، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

قل: «أعوذ بعزّه الله و أعوذ بقدره الله و أعوذ بجلال الله و أعوذ بعظمه الله و أعوذ بعفو الله و أعوذ بمغفره الله و أعوذ برحمه الله و أعوذ بسلطان الله الذي هو على كلّ شيء قدير و أعوذ بكرم الله و أعوذ بجمع الله من شرّ كلّ جبار عنيد و كلّ شیطان مرید و شرّ كلّ قريب أو بعيد أو ضعيف أو شديد و من شرّ السّامه و الهامه و العامه و من شرّ كلّ دابّه صغيره أو كبيره بليل أو نهار و من شرّ فسّاق العرب و العجم و من شرّ فسقه الجنّ و الإنس».

[۳۴۰۹] ۳- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن بعض أصحابه، عن القدّاح، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: رقی النّبی صلی الله علیه و اله و سلّم حسنا و حسينا فقال: «أعيذكما بكلمات الله التّامات و أسمائه الحسنی كلّها عامّه من شرّ السّامه و الهامه و من شرّ كلّ عين لأمه و من شرّ حاسد إذا حسد» ثمّ التفت النّبی صلی الله علیه و اله و

سَلَّمَ إِلَيْنَا فَقَالَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هَكَذَا كَانَ يَعُوذُ إِبْرَاهِيمُ إِسْمَاعِيلُ وَ إِسْحَاقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

[۳۴۱۰]۴-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن بكير، عن سليمان الجعفرى قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول: إذا أمسيت فنظرت إلى الشّمس في غروب و إدبار فقل: «بسم الله و بالله و الحمد لله الذى لم يتخذ صاحبه و لا ولدا و لم يكن له شريك في الملك و لم يكن له ولي من الدّلّ و كبره تكبيرا و الحمد لله الذى يصف و لا يوصف و يعلم و لا يعلم، يعلم خائنه الأعين و ما تخفى الصدور و

ص: ۴۷۴

خيره سر و هر شیطان فریبکاری و از شرّ هر نزدیک یا دور و ناتوان یا توانا و از شرّ گزنده و درنده و العاصمه و از شرّ هر جنبه كوچك یا بزرگ در شب یا روز و از شرّ بدکاران عرب و عجم و از شرّ بدکاران انس و جن به شکست ناپذیری خدا پناه می برم و به قدرت و عظمت و شکوه خدا پناه می برم و به آمرزش و گذشت و رحمت خدا پناه می برم و به غلبه خدایی که بر هر کاری توانا است پناه می برم و به بخشش و حزب خدا پناه می برم».

[۳۴۰۹]۳-قدّاح از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند:

پیامبر گرامی برای حسن و حسین علیهما السّلام دعا خواند و فرمود: «شما را از شرّ گزنده و درنده و از شرّ هر چشم بد و هر حسودی هنگامی که به کلمات کامل خداوند و همه نام های نیکوی او حسد می ورزد پناه می دهم.» سپس به ما رو کرد و فرمود: ابراهیم، اسحاق و اسماعیل را چنین تعویذ می کرد.

[۳۴۱۰]۴-سليمان جعفرى گفته است: از ابو الحسن عليه السّلام شنیدم می فرمود: شب هنگام زمانی که دیدی خورشید در حال غروب و ناپدید شدن است بگو: «به نام خدا و به یاری او و سپاس مخصوص خدایی است که هیچ همسر و فرزندی نگرفته و در فرمانروایی اش شریکی ندارد و خوار نمی گردد تا سرپرستی داشته باشد و او را بسیار بزرگ شمار و سپاس مخصوص خدایی است که وصف می کند و خود در وصف نمی گنجد و می داند و دانسته نمی شود و چشم های خیانت کار و آنچه را

ص: ۴۷۵

أعوذ بوجه الله الكريم و باسم الله العظيم من شرّ ما برأ و ذرأ و من شرّ ما تحت الثرى و من شرّ ما بطن و ظهر و من شرّ ما وصفت و ما لم أصف و الحمد لله ربّ العالمين» ذکر آنها امان من كلّ سبع و من الشّيطان الرّجيم و ذرّيته و كلّ ما عضّ أو لسع و لا يخاف صاحبها إذا تكلم بها لصا و لا غولا. قال: قلت له:

إنّی صاحب صيد السبع و أنا أبيت فى اللیل فى الخرابات و أتوحش، فقال لى:

قل إذا دخلت: «بسم الله أدخل» و أدخل رجلک الیمنى و إذا خرج فأخرج رجلک الیسرى و سمّ الله فإنّک لا ترى مکروها.

[۳۴۱۱] ۵- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن قتیبه الأعشی قال:

علمنی أبو عبد الله علیه السّلام قال: قل: «بسم الله الجلیل أعیند فلانا بالله العظیم من الهامه و السّامه و اللّامه و العامه و من الجنّ و الإنس و من العرب و العجم و من نفثهم و بغیهم و نفخهم و بآیه الكرسي» ثمّ تقرأها ثمّ تقول فی الثّانیه:

«بسم الله أعیند فلانا بالله الجلیل...» حتّی تأتي علیه

[۳۴۱۲] ۶- علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إسحاق بن عمّار قال، قلت لأبي عبد الله علیه السّلام:

جعلت فداك إنني أخاف العقارب، فقال: انظر إلى بنات نعش الكواكب الثّلاثه الوسطی منها بجنبه كوكب صغير قريب منه تسمّیه العرب «السّها» و نحن نسّمیه «أسلم» أحد النّظر إليه كلّ ليله و قل ثلاث مرّات: «اللهم ربّ أسلم صلّ علی محمد و آل محمد و عبّجّل فرجهم و سلّمنا» قال إسحاق: فما تركته منذ دهري إلا مرّه واحده فضربتني العقرب.

[۳۴۱۳] ۷- أحمد بن محمد، عن علی بن الحسن، عن العباس بن عامر، عن

ص: ۴۷۶

سینه ها مخفی می کند می شناسد. و از شرّ هر آنچه آفریده است و هر آنچه در زیر زمین و در آشکار و نهان است و هر آنچه گفتم و نگفتم به ذات بخشنده خداوند و به نام بزرگ او پناه می برم و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است. «حضرت فرمود: این دعا ایمنی از هر درنده از شیطان رانده شده و فرزندان او است و از هر آنچه گاز می گیرد یا می گزد و گوینده این ذکر از هیچ دزد و جنّی نترسد. من به ایشان عرض کردم: من به شکار درندگان می روم و شب ها که در خرابه ها می خوابم وحشت می کنم. امام علیه السّلام فرمودند: هنگامی که داخل خرابه می شوی بگو: «به نام خدا داخل می شوم.» و نخست پای راست را بگذار و در هنگام بیرون آمدن پای چپ را پیش بگذار و نام خدا را ببر که هیچ ناپسندی نخواهی دید.

[۳۴۱۱] ۵- قتیبه اعشی گفته است: امام صادق علیه السّلام به من آموخت که بگو: «به نام خداوند بزرگ فلانی را از درنده و گزنده و چشم زخم و سال قحطی و جن و انس و عرب و عجم و از نفس هایشان و از ستمشان و از بادشان به خداوند بزرگ و آیه الكرسي پناه می دهم. و سپس آیه الكرسي را بخوان و برای بار دوم بگو: به نام خداوند، فلانی را از... به خداوند باشکوه و تا آخر دعا را بخوان.

[۳۴۱۲] ۶- اسحاق عمّار گفته است: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم من از عقرب ها می ترسم. امام علیه السّلام فرمودند: به ستارگان بنات النعش میانه بنگر که در نزدیک آن ها ستارهای کوچک است و عرب آن را سها می نامد و ما آن را اسلم می نامیم. هر شب به دقت به آن نگاه کن و سه بار بگو: خداوند ای پروردگار اسلم، بر محمد و خاندان او درود فرست و گشایش کار آنان را نزدیک ساز و ما را سلامت بدار. اسحاق گفته است: از آن روزگار جز یک بار آن را ترک نکردم و همان یک بار عقرب مرا گزید.

[۳۴۱۳] ۷- سعد اسکاف گفته است: از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: هر کسی

أبي جميله، عن سعد الإسكاف قال:

سمعتة يقول: من قال هذه الكلمات فأنا ضامن له ألا يصيبه عقرب ولا هامة حتى يصبح: «أعوذ بكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما ذرأ و من شر ما برأ و من شر كل دابة هو آخذ بناصيتها إن ربي على صراط مستقيم».

[۳۴۱۴] ۸- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم في بعض مغازيه إذا شكوا إليه البراغيث أنها تؤذيهم، فقال: إذا أخذ أحدكم مضجعه فليقل: أيها الأسود الوثاب العذى لا يبالي غلقا و لا بابا عزمت عليك بأتم الكتاب ألا تؤذيني و أصحابي إلى أن يذهب الليل و يجيء الصبح بما جاء» و الذي نعرفه «إلى أن يثوب الصبح متى ما آب».

[۳۴۱۵] ۹- علي بن محمد، عن ابن جمهور، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إذا لقيت السبع فقل: «أعوذ برب دانيال و الجب من شر كل أسد مستأسد».

[۳۴۱۶] ۱۰- محمد بن جعفر أبو العباس، عن محمد بن عيسى، عن صالح بن سعيد، عن إبراهيم بن محمد بن هارون أنه كتب إلى أبي جعفر يسأله عوده للرياح التي تعرض للصبيان، فكتب إليه بخطه بهاتين العوذتين و زعم صالح أنه أنفذهما إلى إبراهيم بخطه:

«الله أكبر الله أكبر أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن محمدا رسول الله، الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله و لا رب لي إلا الله، له الملك و له الحمد لا شريك

این کلمات را بگویند من ضمانت می کنم که تا صبح هیچ عقرب و گزنده ای او را نزند: «از شر هر آنچه خدا آفریده و پراکنده است و از شر هر جنبنده ای که اختیارش در دست او است به کلمات کامل خداوند که هیچ نیکوکار و گنهکاری از آن ها پیشی نمی گیرد پناه می برم. که پروردگارم بر راه راست قرار دارد».

[۳۴۱۴] ۸- علی ابو حمزه روایت کرده که حضرت ابو الحسن علیه السلام فرمودند:

رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- در یکی از جهادهای خود بود که از کک و آزارشان به ایشان شکایت کردند. پیامبر- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمودند: هر کس به بستر معروف، بگوید: ای سیاه جهنده که از هیچ قفل و دری باکی نداری تو را به ام کتاب (سوره حمد) فرامی خوانم تا مرا و یارانم را آزار ندهی تا شب برود و بامداد باز آید- جمله ای که ما می دانیم این است: -تا صبح باز گردد هر گاه که باز می گردد.

[۳۴۱۵] ۹- عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: هنگامی که با درنده

ای روبرو شدی بگو: «از شرّ هر شیر درنده به پروردگار دانیال و چاه پناه می برم».

[۳۴۱۶] ۱۰- ابراهیم بن محمد هارون روایت کرده که او به امام باقر علیه السّلام نامه نگاشته، از ایشان تعویذی برای بادهایی که کودکان به آن دچار می شوند خواسته است و امام علیه السّلام به خط خود دو تعویذ برایش نگاشته است و صالح [یکی از راویان این حدیث] بر آن است که آن ها را خودش برای ابراهیم فرستاده است:

«خدا بزرگ است، خدا بزرگ است، خدا بزرگ است و من گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست و گواهی می دهم که محمد فرستاده او است، خدا بزرگ است و خدا بزرگ است و هیچ معبودی جز خدا نیست و من پروردگاری جز خدا ندارم. فرمانروایی و سپاس از آن او است. و شریکی ندارد. و او پاک است.

ص: ۴۷۹

له سبحان الله، ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن؛ اللهم ذا الجلال والإكرام، رب موسى و عيسى و إبراهيم العذی و قی، إله إبراهيم و إسماعیل و إسحاق و یعقوب و الأسباط، لا إله إلا أنت سبحانك مع ما عدت من آیاتك و بعظمتك و بما سألك به التّیون و بآتك ربّ النّاس كنت قبل كلّ شیء و أنت بعد كلّ شیء، أسألك باسمك الّذی تمسك به السّماوات أن تقع علی الأرض إلا بذنك و بكلماتك التّامات الّتی تحیی به الموتی أن تجیر عبدك فلانا من شرّ ما ينزل من السّماء و ما يعرج إليها و ما یرج من الأرض و ما یلج فیها و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین». و كتب إلیه أيضا بخطّه: «بسم الله و بالله و إلی الله و كما شاء الله و أعیذه بعزه الله و جبروت الله و قدره الله و ملكوت الله، هذا الكتاب من الله شفاء لفلان بن فلان [ابن] عبدك و ابن أمتك عبدی الله صلّی الله علی محمد و آله».

[۳۴۱۷] ۱۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن علی، عن علی بن محمد، عن عبد الله بن يحيى الكاهلي قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: إذا لقيت السّبع فاقراً في وجهه آیه الكرسيّ و قل له:

«عزمت عليك بعزيمه الله و عزيمه محمد صلّی الله عليه و اله و سلّم و عزيمه سليمان بن داود عليهما السّلام و عزيمه أمير المؤمنين علی بن أبي طالب عليه السّلام و الأئمّه الطّاهرين من بعده» فإنّه ينصرف عنك إن شاء الله. قال: فخرجت فإذا السّبع قد اعترض، فعزمت عليه و قلت له: إلاّ تنحيت عن طريقنا و لم تؤذنا، قال: فنظرت إلیه قد طأطأ برأسه و أدخل ذنبه بين رجلیه و انصرف.

[۳۴۱۸] ۱۲- عنه، عن جعفر بن محمد، عن يونس، عن بعض أصحابنا، عن أبي الجارود، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

ص: ۴۸۰

هرچه خدا بخواهد همان می شود و هرچه نخواهد نمی شود. خداوند ای صاحب شکوه و بزرگواری. ای پروردگار موسی و عیسی و ابراهیم علیهم السّلام.

ابراهیمی که حقّ مطلب را ادا کرد. ای معبود ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط علیهم السّلام. معبودی جز تو نیست تو به همراه آنچه از نشانه هایت بر شمرده ای پاکی، و به حقّ بزرگیت و به حقّ آنچه پیامبران از تو خواسته اند و اینکه تو پروردگار مردم هستی، پیش از هر چیز بوده ای و پس از هر چیزی هستی و به حقّ آن نامت که با آن آسمان ها را از افتادن بر زمین جز با اجازه خودت نگاه می داری و به حقّ کلمات کاملت که مردگان را با آن زنده می کنی از تو می خواهم که بنده خودت فلانی را از شرّ هر آنچه از آسمان فرومی آید یا به سوی آن بالا می رود و آنچه از زمین بیرون می آید و در آن داخل می شود حفظ کنی. و درود بر فرستادگان و سپاس، مخصوص پروردگار جهانیان است.» و باز با خط خود برای او نگاشت: «به نام خدا و به یاری او و به سوی او و همان گونه که او بخواهد. و او را به شکست ناپذیری خدا و جبروتش [قدرت مطلق] او قدرت و ملکوتش پناه می دهم. این نوشته از جانب خدا برای فلانی فرزند بنده و کنیزت که دو بنده خدایت می باشد. خدا یا بر محمّد و خاندان او درود فرست.»

[۳۴۱۷] ۱۱- عبد الله بن یحیی کاملی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

هنگامی که با درنده ای روبرو شدی در روی او آیت الکرسی بخوان و به او بگو:

«تو را به تصمیم خدا و تصمیم محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] او تصمیم سلیمان داود علیهما السّلام و تصمیم امیر المؤمنین علی ابو طالب علیه السّلام و ائمه طاهرین [علیهم السّلام] پس از آن حضرت فرامی خوانم که اگر خدا بخواهد از تو دست می کشد. راوی گفته است: من بیرون آمدم و ناگهان با درنده ای روبه رو شدم پس او را به آن سخنان فرا خواندم و گفتم، از راه ما کنار رو و آزارمان نکن، پس او را دیدم که سرش را به زیر انداخت و دمش را میان دو پایش نهاده، باز گشت.

[۳۴۱۸] ۱۲- ابو جارود روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس پس از نماز

ص: ۴۸۱

من قال فی دبر الفریضه: «أستودع الله العظیم الجلیل نفسی و أهلی و ولدی و من یعیننی أمره» و أستودع الله المرهوب المخوف المتضعع لعظمته کلّ شیء نفسی و أهلی و مالی و ولدی و من یعیننی أمره حفّ بجناح من أجنحه جبرئیل علیه السّلام و حفظ فی نفسه و أهله و ماله.

[۳۴۱۹] ۱۳- عنه، رفعه قال:

من بات فی دار و بیت وحده فلیقرأ آیه الکرسی و ليقُل: «اللهم آنس وحشتی و آمن روعتی و أعنی علی وحدتی».

[۳۴۲۰] ۱۴- أبو علی الأشعری، عن محمّد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن یزید بن مرّه، عن بکیر قال:

سمعت أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: قال لي رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: يا عليّ ألا أعلمك كلمات؟ إذا وقعت في ورطه أو بليّة فقل: «بسم الله الرّحمن الرّحيم و لا حول و لا قوه إلا بالله العليّ العظیم» فإنّ الله عزّ و جلّ يصرف بها عنك ما يشاء من أنواع البلاء.

[۳۴۲۱]۱-قال: كان أبو عبد الله عليه السلام يدعو عند قراءه كتاب الله عزّ وجلّ:

«اللهم ربنا لك الحمد أنت المتوحيّد بالقدره و السّيلطان المتين و لك الحمد أنت المتعالى بالعزّ و الكبرياء و فوق السّماوات و العرش العظيم ربنا و لك الحمد أنت المكتفى بعلمك و المحتاج إليك كلّ ذى علم ربنا و لك الحمد يا منزل الآيات و الذّكر العظيم ربنا فلک الحمد بما علّمتنا من الحكمة و القرآن العظيم المبین. اللهم أنت علّمتنا قبل رغبتنا فى تعلّمه و اختصصتنا به قبل

ص: ۴۸۲

واجبش بگوید: «خودم و خانواده ام و فرزندانم و هرکس را که به من مربوط است به خداوند بزرگ می سپارم و خودم و خانواده ام و فرزندانم و هرکس را که به من مربوط است به خداوندی که هرچیزی در برابرش می هراسد و می ترسد و فرومی پاشد می سپارم.» با یکی از بالهای جبرئیل علیه السلام پیچیده شده، خود و خانواده اش و اموالش حفظ می شود.

[۳۴۱۹]۱۳-همو حدیثی روایت کرده که معصوم علیه السّلام فرمودند: هرکس شب در اتاق و خانه ای تنها بخوابد باید آیت الکرسی بخواند و بگوید: خداوندا! در وحشتم همدم من باش و ترسم را ایمن کن و در تنهاییم یاری ام کن.

[۳۴۲۰]۱۴-بکیر گفته است: از امیر مؤمنان علیه السّلام شنیدم می فرماید: رسول خدا -درود خدا بر او و خاندانش باد- به من فرمودند: ای علی آیا کلماتی به تو نیاموزم؟ هنگامی که در گرفتاری و امتحانی قرار گرفتی بگو: «به نام خداوند رحمتگر مهربان و هیچ نیرو و توانایی جز به سبب خداوند بلندمرتبه بزرگ نیست» که خداوند عزّتمند با این کلمات انواع بلا و سختی را از تو دور می سازد.

دعا هنگام خواندن قرآن

[۳۴۲۱]۱-امام صادق علیه السّلام هنگام تلاوت کتاب خدای عزّتمند چنین دعا می کرد:

«خداوندا! سپاس از آن تو است، تو در توانایی و سلطنت استوار و یگانه ای و سپاس از آن تو است. تو با شکست ناپذیری و بزرگی ات برتری و بالاتر از آسمان ها و عرش بزرگ، ای پروردگار ما. و سپاس از آن تو است. تو با علمت از همه بی نیازی و هر صاحب دانشی به تو نیازمند است، ای پروردگار ما، و سپاس برای تو است ای فرودآورنده آیه ها و آن ذکر بزرگ، ای پروردگار ما و سپاس برای تو است به سبب آنچه از حکمت و قرآن بزرگ روشن پیش از میل و رغبت ما در آموختن اش به ما آموختی و پیش از شوق به فوایدش آن را به ما اختصاص دادی. خداوندا! پس

ص: ۴۸۳

رغبتنا بنفعه، اللهم فإذا كان ذلك ممّا منك و فضلا و جودا و لطفًا بنا و رحمه لنا و امتنانا علينا من غير حولنا و لا حيلتنا و لا قوتنا اللهم فحَبِّبْ إلينا حسن تلاوته و حفظ آياته و إيماننا بمتشابهه و عملا بمحكمه و سببا فى تأويله و هدى فى تدبيره و بصيره

بنوره. اللهم و كما أنزلته شفاء لأولائك و شقاء على أعدائك و عمى على أهل معصيتك و نورا لأهل طاعتك، اللهم فاجعله لنا حصنا من عذابك و حرزا من غضبك و حاجزا عن معصيتك و عصمه من سخطك و دليلا على طاعتك و نورا يوم نلقاك نستضيء به في خلقك و نجوز به [على] صراطك و نهتدي به إلى جنتك. اللهم إنا نعوذ بك من الشقوقه في حمله و العمى عن عمله و الجور عن حكمه و العلو عن قصده و التقصير دون حقه، اللهم احمل عنا ثقله و أوجب لنا أجره و أوزعنا شكره و اجعلنا نراعيه و نحفظه، اللهم اجعلنا نتبع حلاله و نجتنب حرامه و نقيم حدوده و نوذى فرائضه، اللهم ارزقنا حلاوه في تلاوته و نشاطا في قيامه و وجلا في ترتيبه و قوه في استعماله في آناء الليل و [أطراف] النهار، اللهم و اشفنا من النوم باليسير و أيقظنا في ساعه الليل من رقاد الزاقدین و تبهنا عند الأحیین التي يستجاب فيها الدعاء من سنه الوسنانین، اللهم اجعل لقلوبنا ذكاء عند عجائبه التي لا تنقضى و لذاده عند ترديده و عبره عند ترجيعه و نفعا بينا عند استفهامه، اللهم إنا نعوذ بك من تخلفه في قلوبنا و توسده عند رقادنا و نبذه وراء ظهورنا و نعوذ بك من قساوه قلوبنا لما به و عظمتنا، اللهم انفعنا بما صرفت فيه من الآيات و ذكرنا بما ضربت فيه من المثالات و كفر عنا بتأويله السيئات و ضاعف لنا به جزاء في الحسنات و ارفعنا به ثوابا في الدرجات

ص: ۴۸۴

چون این، منت و احسان و بخشش و مهربانی و امتنان و رحمتی از جانب تو بر ما است و چاره و توانایی ما در آن نقشی ندارد خدایا تلاوت نیکوی آن و حفظ کردن آیاتش و ایمان به آیات متشابه و عمل به محکمت و زمینه تفسیر آن و راهنمایی به ترتیب آن و بصیرت در سایه نور آن را بر ایمان دوست بدار. خداوند! همان گونه که آن را شفای دوستان، بدبختی دشمنان، کوری اهل نافرمانی و روشنایی برای اهل فرمانبری ات قراردادی خدایا آن را بر ایمان دژی استوار در برابر عذاب، پناهگاهی از خشم، مانعی از نافرمانی کردن تو، نگهدارنده از نارضایتی ات و نشانه ای بر فرمانبری ات قرارده و نوری که در روز دیدار تو در میان آفریدگانت از آن روشنی بجویم و بر صراط بگذریم و به سوی بهشت راهنمایی گردیم.

خدایا ما را از سیه روزی در حمل آن و کوری از عمل به آن و گذشتن از فرامین آن و برتری جویی در توجه به آن و کوتاهی در حق آن به تو پناه می بریم.

خداوند سنگینی آن را از دوش ما بردار و مزدش را بر ما سزاوار کن و توفیق شکر آن را بر ما قسمت کن و ما را همراه و نگهبان آن قرارده. خداوند ما را پیروی کننده از حلالش، دوری کننده از حرامش، برپا دارنده حدودش و به جا آورنده واجباتش قرارده. خداوند شیرینی تلاوتش، نشاط در برپا داشتنش، و ترس در ترتیل آن و توانایی به کار بستن آن در لحظات شب و قسمت های روز را روزی مان کن. خداوند ما را با خوابی اندک التیام بخش و در هنگام شب از خواب خفتگان بیدار کن و در اوقاتی که دعا در آن مستجاب می شود در چرت خواب آلودگان به ما بیدار باش ده. خدایا برای دل های ما فهم در نزد عجائب آن که پایان نمی پذیرد، لذت در باز خواندن، عبرت هنگام خواندن و بهره ای آشکار در هنگام پرسش از آن قرارده. خداوند ما از غیبت آن در دل هایمان و قرار دادنش در کنار بسترهایمان و عمل نکردن به آن به تو پناه می بریم و از سخت شدن دل هایمان در برابر آنچه پندمان داده ای به تو پناه می بریم. خداوند از آیاتی که به قرآن اختصاص دادی ما را بهره مند گردان، از مثل هایی که در آن زدی ما را آگاه کن، با تفسیر آن بدی های ما را ببوشان، پاداش کردار نیک ما را چندین برابر کن، به وسیله آن درجات ما را بالا ببر و پس از مرگ ما را با بشارت روبه رو کن.

و لقنا به البشرى بعد الممات، اللهم اجعله لنا زادا تقوينا به فى الموقف بين يديك و طريقا واضحا نسلك به إليك و علما نافعا نشكر به نعماءك و تخشعا صادقا نستبح به أسماءك فإنك اتخذت به علينا حجة قطعت به عذرنا و اصطنعت به عندنا نعمه قصر عنها شكرنا، اللهم اجعله لنا ولنا يثبتنا من الزلل و دليلا يهدينا لصالح العمل و عوننا هاديا يقوينا من الميل و عوننا يقوينا من الملل حتى يبلغ بنا أفضل الأمل، اللهم اجعله لنا شافعا يوم اللقاء و سلاحا يوم الارتقاء و حجيجا يوم القضاء و نورا يوم الظلماء يوم لا أرض و لا سماء يوم يجزى كل ساع بما سعى، اللهم اجعله لنا ريبا يوم الظما و فوزا يوم الجزاء من نار حاميه، قليله البقيا على من بها اصطلى و بحرّها تظلى، اللهم اجعله لنا برهانا على رءوس الملا يوم يجمع فيه أهل الأرض و أهل السماء، اللهم ارزقنا منازل الشهداء و عيش السعداء و مرافقه الأنبياء إنك سميع الدعاء.

باب الدعاء فى حفظ القرآن

[۳۴۲۲]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عبد الله بن سنان، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

تقول: «اللهم إنى أسألك و لم يسأل العباد مثلك، أسألك بحق محمد نبيك و رسولك و إبراهيم خليلك و صفيك و موسى كلمك و نبيك و عيسى كلمتك و روحك و أسألك بصحف إبراهيم و توره موسى و زبور داود و إنجيل عيسى و قرآن محمد صلى الله عليه و اله و سلم و بكل وحى أوحيته و قضاء أمضيته و حق قضيته و غنى أغنيته و ضال هديته و سائل أعطيته و أسألك باسمك الذى وضعته على الليل فأظلم و باسمك الذى وضعته على النهار فاستنار و باسمك الذى وضعته

خدایا آن را برای ما توشه ای قرار ده که در موقف و ایستادن در بارگاه تو از آن نیرو بگیریم، آن را برای ما راهی روشن قرار ده تا با آن به سوی تو حرکت کنیم، آن را برای ما علمی سودمند قرار ده تا به وسیله آن نعمت های تو را سپاس بگویم و آن را برای ما مایه خشوعی راستین قرار ده تا نام هایت را بزرگ شماریم؛ زیرا تو به وسیله قرآن بر ما حجت آورده، راه عذر و بهانه بر ما بستى و به وسیله آن نعمتی بر ما قرار دادی که سپاس ما در مقابل آن ناچیز است. خدایا آن را برای ما دوستی قرار ده که ما را در برابر لغزش ها استوار می کند، راهنمایی که ما را به اعمال نیک رهبری کند و یا دیگر هدایتگری که ما را از انحراف، اصلاح کند، یاریگری که ما را در خستگی دلگرم کند تا ما را به بهترین آرزوها برساند. خدایا قرآن را برای ما خواهشگر و شفاعتگر روز دیدار قرار ده، ساز و برگی برای روز بالا رفتن، دستاویزی برای روز قضاوت و نوری برای روز تاریکی. روزی که نه زمین و نه آسمانی هست. روزی که هر کس برای آنچه تلاش کرده مزد می گیرد. خدایا آن را برای ما سیرابی روز تشنگی و نجات از آتش سوزان در روز جزا که بر کسی که به آن دچار شود و شعله ور شود بی رحم است قرار ده. خدایا قرآن را برای ما دلیل و برهانی در برابر مردمان در روزی که اهل زمین و آسمان گرد هم می آیند قرار ده. خدایا! جایگاه شهدا و زندگی سعادت‌مندان و همراهی پیامبران را روزی ما کن. که تو شنونده دعاها هستی.

[۳۴۲۲] ۱- بان تغلب روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: می گویی:

«خداوندا، من از تو می خواهم، در حالی که بندگان از مانند تو چیزی نمی طلبند، از تو به حق محمد پیامبر و فرستاده ات و ابراهیم دوست و برگزیده ات و موسی هم سخن و هم رازت و عیسی کلمه و روح می خواهم و از تو به حق صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- و هر وحیی که فرستادی و هر حکمی که اجرا کردی و هر حقی که برپا داشتی و هر توان گری که بی نیازش ساختی و هر گمراهی که هدایتش کردی و هر گدایی که عطایش کردی می خواهم، و به حق آن نامت که بر شب گذاردی و تیره شد و به آن نامت که بر روز نهادی و روشن گردید و آن نامت که بر زمین نهادی

ص: ۴۸۷

على الأرض فاستقرت و دعمت به السّماوات فاستقلّت و وضعته على الجبال فرست و باسمك الّذى بثت به الأرزاق و أسألك باسمك الّذى تحيي به الموتى و أسألك بمعاهد العزّ من عرشك و منتهى الرّحمة من كتابك أسألك أن تصلّي على محمّد و آل محمّد و أن ترزقني حفظ القرآن و أصناف العلم و أن تثبتها في قلبي و سمعي و بصري و أن تخلط بها لحمي و دمي و عظامي و مخّي و تستعمل بها ليلي و نهاري برحمتك و قدرتك فإنّه لا حول و لا قوه إلّا بك يا حيّ يا قيوم». قال: و في حديث آخر زياده: «و أسألك باسمك الّذى دعاك به عبادك الّذين استجبت لهم و أنبأؤك فغفرت لهم و رحمتهم و أسألك بكلّ اسم أنزلته في كتابك و باسمك الّذى استقرّ به عرشك و باسمك الواحد الأحد الفرد الوتر المتعال الّذى يملأ الأركان كلّها، الطّاهر الطّهر المبارك المقدّس الحيّ القيوم نور السّماوات و الأرض الرّحمن الرّحيم الكبير المتعال و كتابك المنزل بالحقّ و كلماتك الثّامات و نورك الثّام و بعظمتك و أركانك».

و قال في حديث آخر: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من أراد أن يوعيه الله عزّ و جلّ القرآن و العلم فليكتب هذا الدّعاء في إناء نظيف بعسل ماذىّ ثمّ يغسله بماء المطر قبل أن يمسّ الأرض و يشربه ثلاثه أيّام على الرّيق فإنّه يحفظ ذلك إن شاء الله.

[۳۴۲۳] ۲- عنه، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، رفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: أعلمك دعاء لا- تنسى القرآن: «اللهم ارحمني بترك معاصيك أبدا ما أبقيتني و ارحمني من تكلف ما لا- يعينني و ارزقني حسن المنظر فيما يرضيك عنّي و ألزم قلبي حفظ كتابك كما علمتني و ارزقني أن أتلوه على النّحو الّذى يرضيك عنّي، اللهم نور بكتابك بصري و اشرح به صدري و فرّج به قلبي و أطلق به لساني و استعمل به بدني و قوّني على ذلك

ص: ۴۸۸

و آرام گرفت و به آن نامت آسمان ها را نگاه داشتی و استقلال یافت و بر کوه ها نهادی و محکم گردید و به حق آن نامت که با آن روزی را پراکندی. از تو به حق آن نامی درخواست می کنم که مردگان را با آن زنده می گردانی و به حق ارکان

شکست ناپذیر عرشت و نهایت رحمت کتابت از تو می خواهم که بر محمّد و خاندان او درود فرستی و حفظ کردن قرآن و دسته های دانش را روزی ام کنی و آن را در قلب و گوش و چشمم استوارسازی و با گوشت و خون و استخوان و مغزم بیامیزی و شب و روزم را بوسیله آن و به رحمت و توانایی خودت به کار بندی. به درستی که هیچ نیرو و توانایی جز به سبب تو نیست ای زنده پاینده».

و در حدیث دیگر افزایشی است: «به حقّ آن نامت که بندگانت، کسانی که دعایشان را مستجاب کردی و پیامبرانت تو را به آن خواندند و تو آنان را آمرزیدی و به آنان رحم کردی و به حقّ هرنامی که در کتاب هایت نازل کردی و به حقّ آن نامت که به وسیله آن عرشت قرار یافت و به حقّ آن نام یگانه یکتای تک و تنها و برترت که همه ارکان زمین را پر کرده است و به حقّ نام پاک و پاکیزه و پربرکت و مقدّس و زنده و پاینده و نور آسمان ها و زمین، رحمتگر مهربان و بزرگ برتر و به حقّ کتابت که به حقّ نازل شده است و کلمات و نور کاملت و به بزرگی و ارکانت از تو می خواهم» و در حدیث دیگر فرموده است: رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمودند: هرکس می خواهد که خداوند او را جایگاه قرآن و علم گرداند این دعا را با عسل سفید در ظرفی پاکیزه بنویسد و آن را با آب بارانی که به زمین نخورده است بشوید و سه روز ناشتا بیاشامد که اگر خدا بخواهد آن را حفظ می کند.

[۳۴۲۳]۲- حمّاد عیسی حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلّی الله علیه و اله و سلّم فرمودند: دعایی به تو می آموزم که قرآن را فراموش نکنی: «خداوندا! به من رحم کن با ترک همیشگی گناهانت تا زنده هستم و به من از به عهده گرفتن اموری که به کارم نیاید رحم کن و دیدگاهی نیکو روزی ام کن در چیزهایی که تو را از من خوشنود می سازد. و قلب مرا همانگونه که کتابت را به من آموخته ای با آن همراه کن. و تلاوت آن را روزی ام کن به گونه ای که تو را از من خوشنود سازد. خداوندا! با کتابت دیده ام را نورانی کن: سینه ام را بگشا، دلم را شاد کن و زبانه ام را رسا کن و بدنم را با آن به کار بند و مرا بر آن نیرومند کرده، یاری ام

ص: ۴۸۹

و أعتی علیه إنّه لا معین علیه إلا أنت، لا إله إلا أنت».

قال: و رواه بعض أصحابنا، عن ولید بن صبیح، عن حفص الأعور، عن أبي عبد الله عليه السلام.

باب دعوات موجزات لجميع الحوائج للدنيا والآخرة

[۳۴۲۴]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن إسماعیل بن سهل، عن عبد الله بن جندب، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قل: «اللهم اجعلني أخشاك كآني أراك و أسعدني بتقواك و لا تشقني بنشطی لمعاصيك و خر لي في قضائك و بارك لي في قدرك حتى لا أحب تأخير ما عجلت و لا تعجيل ما أخرت و اجعل غنای في نفسي و متّعی بسمعی و بصری و اجعلهما الوارثين مني و انصرني على من ظلمني و أرني فيه قدرتك يا ربّ و أقو بذلك عيني».

[۳۴۲۵]۲- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن أبي سليمان الجصاص، عن إبراهيم بن ميمون قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «اللهم أعني على هول يوم القيامة و أخرجني من الدنيا سالما و زوجني من الحور العين و اكفني مؤنتي و مؤنه عيالي و مؤنه الناس و أدخلني برحمتك في عبادك الصالحين».

[۳۴۲۶]۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قل: «اللهم إني أسألك من كل خير أحاط به علمك و أعوذ بك من كل سوء أحاط به علمك، اللهم إني أسألك عافيتك في أموري كلها و أعوذ بك من

ص: ۴۹۰

کن؛ زیرا هیچ کمک کننده ای بر او جز تو نیست که هیچ معبودی جز تو نیست. راوی گفته است: این حدیث را حفص اعور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است.

دعاهای کوتاه برای همه خواسته های دنیا و آخرت

[۳۴۲۴]۱- جنبد روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: بگو: «خداوندا! مرا چنان کن که از تو بترسم گویا که تو را می بینم و مرا با پروای از خودت سعادت مند کن. و به خاطر نشاطم در نافرمانی ات مرا بدبخت نکن و در حکم خود خیر مرا در نظر بگیر و مقدرات خود را بر من مبارک گردان تا عقب افتادن آن چه جلو انداخته ای و جلو افتادن آنچه را به عقب انداخته ای دوست ندارم.

و بی نیازی مرا در جانم قرارده مرا از گوش و چشم بهره مند ساز و آن دو را وارث من قرارده و مرا در برابر کسانی که به من ستم می کنند یاری کن و قدرتت را به من بنمایان ای پروردگار من و چشم مرا بدان روشن کن.

[۳۴۲۵]۲- ابراهیم ميمون گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: «خداوندا! مرا در هر اس روز رستخیز یاری کن و از دنیا به سلامت بیرون ببر. حور العين را همسر من کن و خرج خود و خانواده ام و این مردم را کفایت کن و مرا با رحمت خودت در گروه بندگان نیکوکار خود در آور».

[۳۴۲۶]۳- زراره روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: بگو «خداوندا من از تو هر خیری را که دانشت آن را فرا گرفته می خواهم و از هر بدی ای که دانشت آن را فرا

ص: ۴۹۱

خزی الدنيا و عذاب الآخرة».

[۳۴۲۷]۴- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی و عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، جمیعا عن علی بن زیاد قال:

کتب علی بن بصیر یسأله أن یکتب له فی أسفل کتابه دعاء یعلّمه إیّاه یدعو به فیعصم به من الذّنوب جامعاً للدنیا و الآخرة، فکتب علیه السّلام بخطه: «بسم الله الرحمن الرحیم، یا من أظهر الجمیل و ستر القبیح و لم یهتک الشتر عنّی، یا کریم العفو یا حسن التّجاوز یا واسع المغفرة، یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کلّ نجوی و یا منتهی کلّ شکوی، یا کریم الصّیّح یا عظیم المنّ یا مبتدئ کلّ نعمه قبل استحقاقها، یا ربّاه یا سیداه یا مولاه یا غیثاه صلّ علی محمّد و آل محمّد و أسألك أن لا تجعلنی فی النار» ثمّ تسأل ما بدا لک.

[۳۴۲۸]۵- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أبي عبد الله البرقيّ و أبي طالب، عن بكر بن محمد، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

«اللّهم أنت ثقتی فی کلّ کربه و أنت رجائی فی کلّ شدّه و أنت لی فی کلّ أمر نزل بی ثقه و عدّه، کم من کرب یضعف عنه الفؤاد و تقلّ فيه الحيلة و یخذل عنه القریب و البعید و یشمت به العدوّ و تعیننی فیهِ الأمور أنزلته بک و شکوته إلیک، راغباً فیهِ عمّن سواک ففرّجته و کشفته و کفیتنیه فأنت ولیّ کلّ نعمه و صاحب کلّ حاجه و منتهی کلّ رغبه، فلک الحمد کثیراً و لک المنّ فاضلاً».

[۳۴۲۹]۶- عنه، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن أبان، عن عیسی بن عبد الله القمّی، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قل: «اللّهم إنّی أسألك بجلالک و جمالک و کرمک أن تفعل بی کذا و کذا».

[۳۴۳۰]۷- عنه، عن ابن محبوب، عن الفضل بن یونس، عن أبي الحسن عليه السّلام قال:

ص: ۴۹۲

گرفته به تو پناه می برم. خدایا سلامت در همه کارهایم را از تو خواسته، از خواری دنیا و کیفر آخرت به تو پناه می برم».

[۳۴۲۷]۴- علی زیاد گفت: علی بصیر به امام علیه السّلام نامه ای نوشت و از ایشان خواست که در پایین نامه اش دعایی نوشته، به او بیاموزد تا آن دعا او را از گناهان بازدارد و جمع کننده خواسته های دنیا و آخرت باشد.

امام علیه السّلام با خط خودش نوشت: «به نام خداوند رحمتگر مهربان. ای کسی که زیبایی را آشکار کرد و زشتی را پوشاند و پرده [آبرو]یم را ندرید. ای بزرگانه گذشت و نیکو گذر، ای گسترده آمرزش و ای دست گشوده به رحمت، ای همدم هر نجوا و ای نهایت هر شکایت و ای چشم پوش با کرامت و ای بزرگوار در بخشش، ای آغاز کننده هر نعمت پیش از سزاواری ما ای پروردگار و ای آقا و ای مولای ای فریادرس، بر محمّد و خاندان او درود فرست و مرا به دوزخ نبری» سپس هر چه به نظرت رسید از خدا بخواه.

[۳۴۲۸]۵- بکر محمّد روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: «خداوند! تو تکیه گاه من در هر نگرانی، امیدم در هر

سختی هستی و پشتیبان و تکیه گاهم در هر موضوعی که بر من فرود می آید. چه بسا گرفتاری هایی که قلب در برابر آن ناتوان است و چاره ای برایش نیست آشنایان و بیگانگان تنها می گذارند، دشمن شماتت می کند و کارها پریشانم می کند تا آن را به تو عرضه نموده به تو شکایت می کنم و از غیر تو روی می گردانم و در کارم گشایش حاصل کرده، مشکلم را برطرف ساخته، مرا کفایت می کنی که تو صاحب هر نعمت و همراه هر خواسته و نهایت هر طلبی، و سپاس فراوان و بخشش افزون از آن تو است.»

[۳۴۲۹]۶- عیسی بن عبد الله قمی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: بگو:

«خداوندا! من به حق شکوه و زیبایی و بزرگواری ات از تو می خواهم که با من چنین و چنان کنی.»

[۳۴۳۰]۷- فضل یونس گفته است: حضرت ابو الحسن علیه السلام به من فرمود: فراوان

ص: ۴۹۳

قال لی: أكثر من أن تقول: «اللهم! لا تجعلني من المعارين ولا تخرجني من التقصير»، قال: قلت؟: أما المعارين فقد عرفت فما معنى لا- تخرجني من التقصير؟ قال: كل عمل عمله تريد به وجه الله عز وجل فكن فيه مقصيرا عند نفسك، فإن الناس كلهم في أعمالهم في ما بينهم وبين الله عز وجل مقصرون.

[۳۴۳۱]۸- عنه، عن ابن محبوب، عن أبان، عن عبد الرحمن بن أعين قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: لقد غفر الله عز وجل لرجل من أهل البادية بكلمتين دعا بهما قال: «اللهم إن تعذبنى فأهل لذلك أنا وإن تغفر لي فأهل لذلك أنت» فغفر الله له.

[۳۴۳۲]۹- عنه، عن يحيى بن المبارك، عن إبراهيم بن أبي البلاد، عن عمه، عن الرضا عليه السلام قال:

«يا من دلّني على نفسه وذلّ قلبي بتصديقه، أسألك الأمن والإيمان في الدنيا والآخرة.»

[۳۴۳۳]۱۰- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن أبي حمزه، عن أبيه قال:

رأيت عليّ بن الحسين عليه السلام في فناء الكعبة في الليل وهو يصلي، فأطال القيام حتى جعل مرّه يتوكأ على رجله اليمنى و مرّه على رجله اليسرى ثم سمعته يقول بصوت كأنه باك: «يا سيدي تعذّبنّي وحبّك في قلبي؟ أما و عزّتك لئن فعلت لتجمعنّ بيني و بين قوم طال ما عاديتهم فيك.»

[۳۴۳۴]۱۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن بعض أصحابنا، عن داود الرقي قال:

إنّي كنت أسمع أبا عبد الله عليه السلام أكثر ما يلحّ به في الدعاء على الله بحقّ

بگو: «خداوند! مرا از عاریه گیرندگان [ایمان] اقرار نده و از ناتوان بودن بیرون نبر». راوی گفته است که من عرض کردم: معنای عاریه گیرندگان را می فهمم ولی معنای «مرا از ناتوان بودن بیرون نبر» چیست؟ امام علیه السّلام فرمودند: در هر عملی که برای ذات خداوند عزّتمند انجام می دهی، در نزد نفست خود را ناتوان بدان؛ زیرا همه مردم در اعمالی که میان خود و خدا انجام می دهند، ناتوان اند.

[۳۴۳۱] ۸- عبد الرحمن اعین روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند: خداوند عزّتمند مردی بیابان گرد را به سبب دو جمله دعا آمرزید، او گفت: «خداوند! اگر مرا عذاب کنی سزاوار آن هستم ولی اگر مرا بیامرزی تو سزاوار آن هستی» و خدا او را آمرزید.

[۳۴۳۲] ۹- ابراهیم ابو بلاد از عمویش روایت کرده که امام رضا علیه السّلام فرمودند:

«ای کسی که مرا به سوی خویش راهنمایی کرد و قلبم را برای پذیرفتنش رام ساخت از تو ایمنی و ایمان دنیا و آخرت را می خواهم».

[۳۴۳۳] ۱۰- ابو حمزه گفت: امام سجاد علیه السّلام را شب هنگام در کنار کعبه دیدم که نماز می گزارد و قیام خود را طول می داد چنان که گاهی به پای راست و گاهی به پای چپش تکیه می کرد. سپس شنیدم که با صدای بغض آلودی می فرماید: «ای آقای من! آیا مرا عذاب می کنی در حالی که من دوستی تو را در دل دارم. هان به شکست ناپذیری ات سوگند اگر چنین کنی مرا با گروهی جمع کرده ای که سالها به خاطر تو با آنان به دشمنی پرداخته ام».

[۳۴۳۴] ۱۱- داود رقی گفت: من می شنیدم که بیشتر چیزی که امام صادق علیه السّلام با آن ها

الخمسه یعنی رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم و امیر المؤمنین و فاطمه و الحسن و الحسين صلوات الله عليهم.

[۳۴۳۵] ۱۲- عنه، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن أبي أيوب، عن إبراهيم الكرخي قال:

علّمنا أبو عبد الله عليه السّلام دعاء و أمرنا أن ندعو به يوم الجمعة: «اللهم إني تعمدت إليك بحاجتي و أنزلت بك اليوم فقري و مسكنتي، فأنا [اليوم] لمغفرتك أرجى مني لعملي و لمغفرتك و رحمتك أوسع من ذنوبي فتولّ قضاء كلّ حاجة هي لي بقدرتك عليها و تيسير ذلك عليك و لفقري إليك فإنني لم أصب خيراً قطّ إلا منك و لم يصرف عني أحد شراً قطّ غيرك و ليس أرجو لآخرتي و دنياي سواك و لا ليوم فقري [و] يوم يفردني الناس في حفرتي و أفضى إليك يا ربّ بفقري».

[۳۴۳۶] ۱۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن الحسين بن عطية، عن زيد الصائغ قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ادع الله لنا، فقال: «اللهم ارزقهم صدق الحديث و أداء الأمانة و المحافظه على الصلوات، اللهم إنهم أحق خلقك أن تفعله بهم اللهم و افعله بهم».

[۳۴۳۷] ۱۴- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد و علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن أبي حمزه، عن علي بن الحسين عليه السلام قال:

كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول: «اللهم من علي بالتوكل عليك و التفويض إليك و الرضا بقدرك و التسليم لأمرك، حتى لا أحب تعجيل ما أخرت و لا تأخير ما عجلت يا رب العالمين».

ص: ۴۹۶

در دعا به پیشگاه خداوند پافشاری می کرد حق پنج تن یعنی رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین- درود خدا بر آنان- بود.

[۳۴۳۵] ۱۲- ابراهیم کرخی گفته است: امام صادق علیه السلام دعایی به ما آموخت و به ما دستور داد که روز جمعه آن را بخوانیم. و آن چنین است: «خداوندا من حاجت خود را به درگاه تو آوردم و در این روز، بی چارگی و ناتوانی خود را به تو عرضه داشتم. در این روز من به آموزش بیش از علم امیدوارم و بخشایش و رحمت تو گسترده تر از گناهان من است. پس به توانایی خود و آسانی آن به تو و نیاز من به تو انجام همه خواسته هایم را برعهده گیر؛ زیرا من جز از جانب تو هرگز به خیری دست نمی یابم و هیچ کس جز تو هرگز شری را از من دور نخواهد کرد، من برای دنیا و آخرتم و برای روز نیازمندیم و روزی که مردم مرا در قبرم تنها رها می کنند و ای پروردگارم با نیازمندی ام به سوی تو رانده می شوم و به غیر تو امید ندارم».

[۳۴۳۶] ۱۳- زید صائغ گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: برای ما دعا کنید.

امام علیه السلام فرمودند: «خداوندا! راست گفتاری و امانت داری و مراقبت بر نمازها را به ایشان روزی کن. خداوندا، اینان سزاوارترین آفریدگان تواند که با آنان چنین کنی خداوندا با آنان چنین کن.»

[۳۴۳۷] ۱۴- ابو حمزه از حضرت سجّاد علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «خداوندا! به من احسان کن تا بر تو توکل کرده، امورم را به تو واگذارم، به تقدیرت خرسند و به فرمانت تسلیم باشم تا جلو افتادن هر آنچه عقب انداخته ای و عقب افتادن آنچه را جلو انداخته ای نخواهم. ای پروردگار جهانیان».

ص: ۴۹۷

[۳۴۳۸] ۱۵- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن سحیم، عن ابن أبي يعفور قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول و هو رافع يده إلى السماء: «رب لا تكلني إلى نفسي طرفه عين أبدا، لا أقل من ذلك و لا

أكثر»، قال: فما كان بأسرع من أن تحدر الدَّموع من جوانب لحيته ثم أقبل عليّ فقال: يا ابن أبي يعفور، إنَّ يونس بن متى و كله الله عزَّ و جلَّ إلى نفسه أقلَّ من طرفه عين فأحدث ذلك الذنب؛ قلت: فبلغ به كفرا أصلحك الله؟ قال: لا و لكنَّ الموت على تلك الحال هلاك.

[۳۴۳۹] ۱۶- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، رفعه قال:

أتى جبرئيل عليه السَّلام إلى النَّبيِّ صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلَّم فقال له: إنَّ ربَّك يقول لك: إذا أردت أن تعبدني يوما و ليله حقَّ عبادتي فارفع يديك إليّ و قل: «اللَّهُمَّ لك الحمد حمدا خالدا مع خلودك و لك الحمد حمدا لا منتهى له دون علمك و لك الحمد حمدا لا أمد له دون مشيئتك و لك الحمد حمدا لا جزاء لقائه إلا رضاك، اللَّهُمَّ لك الحمد كله و لك المنَّ كله و لك الفخر كله و لك البهاء كله و لك الثَّور كله و لك العزَّه كلها و لك الجبروت كلها و لك العظمه كلها و لك الدُّنيا كلها و لك الآخرة كلها و لك اللَّيل و النَّهار كله و لك الخلق كله و بيدك الخير كله و إليك يرجع الأمر كله علانيته و سره، اللَّهُمَّ لك الحمد حمدا أبدا، أنت حسن البلاء، جليل الثَّناء، سابغ التَّعماء، عدل القضاء، جزيل العطاء، حسن الآلاء، إله [من] في الأرض و إله [من] في السَّماء، اللَّهُمَّ لك الحمد في السَّبع الشَّداد و لك الحمد في الأرض المهاد و لك الحمد طاقه العباد و لك الحمد سعه البلاد و لك الحمد في الجبال الأوتاد و لك الحمد في اللَّيل إذا يغشى و لك الحمد في النَّهار إذا تجلَّى و لك الحمد في الآخرة و الأولى و لك الحمد في المثنى و القرآن

ص: ۴۹۸

[۳۴۳۸] ۱۵- ابن ابو يعفور گفت: از امام صادق عليه السَّلام در حالی که دست هایش را رو به آسمان بالا برده بود شنیدم که فرمود: پروردگارا! مرا چشم برهم زدنی نه کمتر و نه بیشتر از آن به خودم وامگذار. «راوی گفته است: و چه به شتاب دانه های اشک از اطراف ریشش سرازیر شد. سپس به من رو کرد و فرمود: ای پسر ابو يعفور! همانا خداوند عزَّتمند یونس متی را کم تر از چشم برهم زدنی به خود واگذاشت و او به آن کوتاهی دچار شد. من گفتم: خدا، کارتان را بسامان کند او کافر شد؟ امام عليه السَّلام فرمود: نه ولی مرگ بر این حال موجب هلاکت است.

[۳۴۳۹] ۱۶- احمد بن محمد بن خالد در حدیثی بی سند روایت کرده که معصوم عليه السَّلام فرمودند: جبرئیل عليه السَّلام به سوی پیامبر گرامی آمد و به ایشان عرض کرد: پروردگارت به تو می فرماید: هرگاه روزی و شبی خواستی که مرا چنانچه شایسته است پرستی دو دست را بالا بیاور و بگو: «خداوندا سپاس جاودانه، جاودانگی ات مخصوص تو است، و سپاس بی پایان تا آنجا که دانشت رسد از آن تو است و سپاس بی نهایت به اندازه خواسته ات از آن تو است و سپاس که گوینده آن پاداش جز خشنودی تو ندارد از آن تو است. خداوندا همه سپاس برای تو است و همه نعمت ها برای تو است و همه فخر و شکوه و نور و شکست ناپذیری و قدرت و بزرگی و دنیا و آخرت و شب و روز و آفریدگان از آن تو است.

و همه خوبی ها به دست تو است و همه آشکار و نهان امور به سوی تو باز می گردد. خداوندا سپاس دائمی از آن تو است. تو نیکو آزمایش می کنی، ستایش تو بزرگ است. نعمت کامل و فراوان، داوری ات عادلانه، بخشش فراوان و نعمت هایت نیکو است و معبود هر آنچه در زمین است و معبود هر آنچه در آسمان. خداوندا! سپاس در هفت آسمان سخت و زمین گسترده به

اندازه توانایی بندگان و وسعت سرزمین ها برای تو است و سپاس در کوههای استوار و در شب وقتی همه جا را بپوشاند و در روز هنگامی که روشن شود و در دنیا و آخرت برای تو است و سپاس در سوره حمد و قرآن عظیم از آن تو است.

ص: ۴۹۹

العظیم و سبحان الله و بحمده و الأرض جميعا قبضته يوم القيامة و السّماوات مطوّرات بيمينه، سبحانه و تعالی عمّا يشركون، سبحان الله و بحمده كلّ شيء هالک إلاّ وجهه، سبحانک ربّنا و تعالیت و تبارکت و تقدّست، خلقت كلّ شيء بقدرتک و قهرت كلّ شيء بعزّتک و علوت فوق كلّ شيء بارتفاعک و غلبت كلّ شيء بقوّتک و ابتدعت كلّ شيء بحکمتک و علمک و بعثت الرّسل بکتبک و هدیت الصّالحین یاذنک و أیدت المؤمنین بنصرک و قهرت الخلق بسلطانک، لا إله إلاّ أنت وحدک لا شریک لک، لا نعبد غیرک و لا نسأل إلاّ إياک و لا نرغب إلاّ إلیک، أنت موضع شکوانا و منتهی رغبتنا و إلهنا و ملیکنا».

[۳۴۴۰]۱۷-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمّار قال:

قال [لی] أبو عبد الله عليه السّلام ابتداء منه: یا معاویه، أما علمت أنّ رجلاً أتى أمير المؤمنين صلّى الله عليه و اله و سلّم فشکا الإبطاء عليه فی الجواب فی دعائه، فقال له: أين أنت عن الدّعاء السّریع الإجابة؟ فقال له الرّجل: ما هو؟ قال: قل: «اللّهمّ إنی أسألك باسمک العظیم الأعظم الأجلّ الأکرم المخزون المکنون الثّور الحقّ البرهان المبین الّذی هو نور مع نور و نور من نور و نور فی نور و نور علی نور و نور فوق كلّ نور و نور یضیء به كلّ ظلمه و یکسر به كلّ شدّه و كلّ شیطان مرید و كلّ جنّار عنید، لا تقرّ به أرض و لا تقوم به سماء و یأمن به كلّ خائف و یبطل به سحر كلّ ساحر و بغی كلّ باغ و حسد كلّ حاسد و یتصدّع لعظمته البرّ و البحر و یستقلّ به الفلک حین یتکلّم به الملک فلا- ینکون للموج علیه سیبل و هو اسمک الأعظم الأعظم الأجلّ الأجلّ الثّور الأكبر الّذی سمّیت به نفسک و استویت به علی عرشک و أتوجّه إلیک بمحمّد و أهل بیته أسألك بک و بهم

ص: ۵۰۰

خداوند پاک است و سپاس برای او است. و همه زمین در روز قیامت در دست قدرت او است و آسمان ها به دست راست او است. او پاک است و بالا-تر از آنچه به او شریک می گیرند. خداوند پاک است و سپاس بر او که هر چیزی جز ذات او نابود است. ای پروردگار ما تو منزّه و بلندمرتبه و مبارک و پاکی. همه چیز را با توانایی خود آفریدی، همه چیز را با شکست ناپذیری ات شکست دادی و با بلند مرتبگی ات بالاتر از هر چیز برآمدی و با توانایی ات بر هر چیزی چیره گشتی. با حکمت و علمت هر چیزی را پدید آوردی و پیامبران را با کتاب هایت فرو فرستادی، نیکوکاران را به اذن خودت هدایت کردی و مؤمنان را با یاری خود پیروزی دادی و با سلطنت خود بر آفریدگانت ظفر یافتی. هیچ معبودی جز تو نیست تو یگانه ای بی شریکی و ما جز تو را نمی پرستیم و جز به تو امید نداریم و جز از تو نمی خواهیم تو جایگاه عرضه شکایت ما و نهایت طلب ما و معبود و مالک ما هستی».

[۳۴۴۰]۱۷-معاویة عمّار گفت: امام صادق علیه السّلام با من سخن آغاز کرد و فرمود: ای معاویه! آیا می دانی که مردی نزد علی

علیه السلام آمد و از اینکه پاسخ دعای او دیر شده است شکایت کرد و امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: آیا دعای سریع الاجابت را می دانی؟ آن مرد عرض کرد: آن دعا چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «خداوندا من به نام بزرگ و بزرگ تر و باشکوه تر و ارجمندتر تو می خواهم آن نام که نهان است و در پرده است و نور و حق و برهانی آشکار است، آن نامی که نوری همراه نور و از نور و در نور و نوری روی نور و بالا-تر از هر نوری است و نوری که هر تاریکی را روشن می کند و هر سختی و هر شیطان پلید و ستم گر ستیزه گر را درهم می شکند، نامی که هیچ زمینی با آن آرام نگیرد و هیچ آسمانی برافراشته نماند. هر هراسانی با آن ایمن شود و جادوی هر جادوگر و ستم هر ستمگر و حسادت هر حسودی بدان باطل گردد. و خشکی و دریا به خاطر عظمتش فروپاشند و چون فرشتگان آن را به زبان آورند کشتی ها برجا ایستند و هیچ موجی به آن راه نیابد و آن اسم اعظم و بزرگ و باشکوه تر و شکوهمندتر است که نور بزرگ تری که تو خود را به آن نام نهادی و با آن بر عرش قرار گرفتی و من به محمد و خاندانش به تو رو می کنم و به یاری تو و ایشان می خواهم که بر محمد و خاندان او درود

ص: ۵۰۱

أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا».

[۳۴۴۱]۱۸-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن خلف بن حماد، عن عمرو بن أبي المقدم قال:

أملی علیّ هذا الدعاء أبو عبد الله علیه السلام و هو جامع للدنيا و الآخرة تقول بعد حمد الله و الثناء علیه اللهم أنت الله لا إله إلا أنت الحليم الكريم و أنت الله لا إله إلا أنت العزيز الحكيم و أنت الله لا إله إلا أنت الواحد القهار و أنت الله لا إله إلا أنت الملك الجبار و أنت الله لا إله إلا أنت الرحيم الغفار و أنت الله لا إله إلا أنت شديد المحال و أنت الله لا إله إلا أنت الكبير المتعال و أنت الله لا إله إلا أنت السميع البصير و أنت الله لا إله إلا أنت المنيع القدير و أنت الله لا إله إلا أنت الغفور الشكور و أنت الله لا إله إلا أنت الحميد المجيد و أنت الله لا إله إلا أنت الغفور الودود و أنت الله لا إله إلا أنت الحنان المنان و أنت الله لا إله إلا أنت الحليم الديان و أنت الله لا إله إلا أنت الجواد الماجد و أنت الله لا إله إلا أنت الواحد الأحد و أنت الله لا إله إلا أنت الغائب الشاهد و أنت الله لا إله إلا أنت الظاهر الباطن و أنت الله لا إله إلا أنت بكلّ شيء عليم، ثمّ نورك فهديت و بسطت يدك فأعطيت، ربّنا وجهك أكرم الوجوه و جهتك خير الجهات و عطيتك أفضل العطايا و أهونها، تطاع ربّنا فتشكر و تعصى ربّنا فتغفر لمن شئت، تجيب المضطرّ [ين] و تكشف السوء و تقبل التوبة و تغفو عن الذنوب، لا تجازي أيا ديك و لا تحصي نعمك و لا يبلغ مدحتك قول قائل، اللهم صلّ على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و روحهم و راحتهم و سرورهم و أذقني طعم فرجهم و أهلك أعداءهم من الجنّ و الإنس و آتنا في الدنيا حسنة

ص: ۵۰۲

فرستی و برایم چنین و چنان کنی».

[۳۴۴۱]۱۸-عمرو ابو المقدم گفت: امام صادق علیه السلام این دعا را به من دیکته کرد و آن جامع دنیا و آخرت است که پس از ستایش و سپاس خدا می گویی: خداوندا! تویی خدایی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو بردبار و بزرگواری و تو خدایی

هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو شکست ناپذیر و حکیمی و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو یگانه و چیره گری و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو فرمانروا و توانایی و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو مهربان و بسیار آمرزنده ای و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست که سخت دسیسه گری. و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو بزرگ و برتری و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو شنوای بینایی و تویی خدایی که جز تو معبودی نیست و تو دست نیافتنی و توانایی و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و بسیار آمرزنده و بسیار سپاس گذاری و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو ستوده و سزاوار ستایشی. و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو بسیار آمرزشگر و دوستداری و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو مهربان و احسان گری و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو بردبار و داوری و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو بخشنده و باشکوهی.

و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو یگانه و یکتایی و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو غایب و حاضری. و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و تو آشکار و نهانی و تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست و به هر چیز دانایی. نورت کامل گشت و هدایت کردی و دست گشادی و عطا کردی. پروردگارا وجودت کریم ترین وجودهاست. جانب تو بهترین جهات است و بخشش تو برترین و گواراترین بخشش ها است. ای پروردگارا! اطاعت می شوی و سپاس می گذاری و نافرمانی می شوی و هرکسی را بخواهی می آمرزی.

بیچارگان را پاسخ می گویی و گرفتاری ها را برطرف می کنی و توبه را می پذیری و از گناهان درمی گذری. بخشش هایت را نتوان پاسخ گفت و نعمت هایت به شمار در نیاید و سخن کسی به ستایش تو نمی رسد خداوندا بر محمد و خاندان او درود فرست و در فرجشان و آرامش و آسایش و شادی شان شتاب کن و طعم گشایش کار ایشان را به من بچشان و دشمنان ایشان از جن و انس را نابود کن و در دنیا و آخرت

ص: ۵۰۳

و فی الآخرة حسنه و قنا عذاب النار و اجعلنا من الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و اجعلنی من الذین صبروا و علی ربهم یتوکلون و ثبتنی بالقول الثابت فی الحیاه الدنیا و فی الآخرة و بارک لی فی المحیا و الممات و الموقف و النشور و الحساب و المیزان و أهوال یوم القیامه و سلّمنی علی الصّیراط و أجزنی علیه و ارزقنی علما نافعا و یقینا صادقا و تقی و برّا و ورعا و خوفا منک و فرقا یبلغنی منک زلفی و لا یباعدنی عنک و أحببنی و لا تبغضنی و تولّنی و لا تخذلنی و أعطنی من جمیع خیر الدنیا و الآخرة ما علمت منه و ما لم أعلم و أجرنی من السوء کلّه بحذافیره ما علمت منه و ما لم أعلم».

[۳۴۴۲] ۱۹- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن فضالة بن أيوب، عن معاوية بن عمّار قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ألا تخصّني بدعاء؟ قال: بلى، قال: قل: (يا واحد يا ماجد يا أحد يا صمد يا من لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد، يا عزيز يا كريم يا حنان يا منان يا سامع الدعوات يا أجود من سئل و يا خير من أعطى يا الله يا الله يا الله) الله، قلت: وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

كان رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم يقول: «[نعم] نعم المجيب أنت و نعم المدعوّ و نعم المسئول أسألك بنور وجهك و أسألك بعزّتك و قدرتك و جبروتك و أسألك بملكوتك و درعك الحصينه و بجمعك و أركانك كلّها و بحقّ محمّد و بحقّ الأوصياء بعد محمّد أن تصلّي على محمّد و آل محمّد و أن تفعل بي كذا و كذا».

[۳۴۴۳] ۲۰- عنه، عن بعض أصحابه، عن حسين بن عماره، عن حسين بن أبي سعيد المكارى و جهم بن أبى جهمه، عن أبى جعفر رجل من أهل الكوفه كان يعرف بكنيته قال:

ص: ۵۰۴

به ما نيكي عطا كن و ما را از عذاب دوزخ نگاه دار و ما را از كسانى قرارده كه نه مى هراسند و نه اندوهگين مى شوند و مرا از كسانى قرارده كه شكيبايى كرده، به پروردگارشان توكل كردند و مرا در زندگى دنيا و در آخرت به عقیده استوار پايدار كن و زندگى و مرگ مرا مبارك گردان و موقف و حشر و حساب و ميزان و هراس هاى روز قيامت را بر من مبارك كن. و مرا بر پل صراط سالم دار و از آن بگذران و علمى سودبخش و يقينى راستين و تقوا و نيكي و پرهيزكارى و ترس از خودت و هراسى كه مرا به تو نزديك سازد و از تو دور نگرداند روزى ام كن و مرا دوست بدار و دشمن مدار و مرا سرپرستى كن و خوار نگردان و از همه نيكي دنيا و آخرت آنچه را مى دانم و نمى دانم به من عطا كن و از همه بدى ها هر آنچه مى دانم و نمى دانم پناهم ده.

[۳۴۴۲] ۱۹- معاوية عمّار گفته است: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: آيا مرا به دعايى اختصاص نمى دهى؟ امام عليه السّلام فرمودند: چرا بگو. «اى يگانه اى با عظمت اى يكتا اى بى نياز اى كسى كه نمى زايد و زاده نمى شود و هيچ همتايى ندارد اى شكست ناپذير اى بخشنده اى مهربان اى احسان گر اى شنونده دعاها اى بهترين كسى كه از او خواسته مى شود و اى بهترين عطاكننده، اى خدا، اى خدا، اى خدا».

من عرض كردم: «و همانا نوح ما را خواند و ما بهترين پاسخ دهندگان هستيم» سپس امام صادق عليه السّلام فرمودند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم مى فرمود: [بله] تو بهترين پاسخ دهندگان و خواننده شدگان و سؤال شدگان هستى من به حقّ نور وجودت و شكست ناپذيرى ات و قدرت و غلبه ات از تو مى خواهم و به حقّ ملكوت و زره نگاهدارنده ات و به حزب و همه ركن هايت و به حقّ محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] او به حقّ جانشينان پس از او از تو مى خواهم كه بر محمّد و خاندان او درود فرستى و برايم چنين و چنان كنى».

[۳۴۴۳] ۲۰- ابو جعفر كه مردى از اهل كوفه بود و به كنيه اش شناخته مى شد گفته

ص: ۵۰۵

قلت لأبى عبد الله عليه السّلام: علمنى دعاء أدعو به، فقال: نعم قل: «يا من أرجوه لكلّ خير و يا من آمن سخطه عند كلّ عثره و يا من يعطى بالقليل الكثير، يا من أعطى من سأله تحنّنا منه و رحمه، يا من أعطى من لم يسأله و لم يعرفه صلّى على محمّد و آل محمّد و أعطنى بمسألتى من جميع خير الدّنيا و جميع خير الآخرة فإنّه غير منقوص ما أعطيتنى و زدنى من سعه فضلِكَ يا

کریم».

[۳۴۴۴] ۲۱- و عنه، رفعه إلى أبي جعفر عليه السلام أنه علم أخاه عبد الله بن علي هذا الدعاء:

«اللهم ارفع ظنّي صاعداً ولا تطمع فيّ عدواً ولا حاسداً واحفظني قائماً وقاعداً ويقظانا [يقظان] وراقداً، اللهم اغفر لي وارحمني واهدني سبيلك الأقوم و قني حرّ جهنّم واحطط عني المغرم والمأثم واجعلني من خير خيار العالم».

[۳۴۴۵] ۲۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن عثمان بن عيسى و هارون بن خارجه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «ارحمني ممّا لا طاقة لي به ولا صبر لي عليه».

[۳۴۴۶] ۲۳- عنه، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن ابن سنان، عن حفص، عن محمد بن مسلم قال:

قلت له: علّمني دعاء، فقال: فأين أنت عن دعاء الإلحاح؟ قال: قلت: و ما دعاء الإلحاح؟ فقال: «اللهم ربّ السّماوات السّبع و ما بينهما و ربّ العرش العظيم و ربّ جبرئيل و ميكائيل و إسرافيل و ربّ القرآن العظيم و ربّ محمّد خاتم التّبين، إني أسألك بالذي تقوم به السّماء و به تقوم الأرض و به تفرّق بين الجمع و به تجمع بين المتفرّق و به ترزق الأحياء و به أحصيت عدد الرّمال

ص: ۵۰۶

است: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: دعایی به من بیاموز تا با آن دعا کنم.

فرمودند: بگو: «ای کسی که برای هر خیری به او امید دارم و ای کسی که از غضب او در هنگام هر لغزش به خودش پناه می برم. و ای کسی که در برابر اعمال اندک پاداش فراوان می دهی و ای کسی که به هر که طلب کند از روی مهربانی و رحمت عطا می کنی و ای کسی که به هر کس طلب نکند و او را نشناسد عطا می کند، بر محمد و خاندان او درود فرست و برای این درخواست من از همه خیر دنیا و آخرت به من ببخش. زیرا که آن به سبب عطای بهمن کاهش نمی یابد و از احسان گسترده ات بر من بیافزای، ای کریم».

[۳۴۴۴] ۲۱- همو حدیثی روایت کرده که امام باقر علیه السلام به برادر خود عبد الله علی این دعا را آموخت: «خداوندا! گمان مرا بالابر و دشمن و حسود را در من به طمع میانداز و مرا در حال ایستاده و نشسته و بیدار و خواب نگاه دار. خدایا مرا بیامرز و بر من رحم کن و مرا به درست ترین راهت هدایت نما از آتش دوزخ نگاهم دار و بار بدهکاری و گناه را از دوشم بردار و مرا از بهترین نیکان جهان قرار بده».

[۳۴۴۵] ۲۲- عثمان عیسی و هارون خارجه گفته اند: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: در آنچه مرا توانایی و شکیبایی نیست به من رحم کن.

[۳۴۴۶]-۲۳-محمد مسلم گفت: به حضرت عرض کردم: دعایی به من بیاموز.

امام علیه السلام فرمود: چرا دعای الحاح را نمی خوانی او گفته است که من عرض کردم:

دعای الحاح چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «خداوند، پروردگار هفت آسمان و میان آن ها است و پروردگار عرش بزرگ و پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و پروردگار قرآن بزرگ و پروردگار محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] آخرین پیامبر است، من به حق آنچه آسمان ها و زمین به آن پایدارند و به حق آنچه با آن گروهها را می پراکنی و پراکنندگان را جمع می کنی و زندگان را روزی می دهی و شمارش ها

ص: ۵۰۷

و وزن الجبال و کیل البحور» ثمّ تصلّی علی محمد و آل محمد، ثمّ تسأله حاجتك و ألحّ فی الطلب.

[۳۴۴۷]-۲۴-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن الحسن بن علی، عن کرام، عن ابن ابي يعفور، عن ابي عبد الله عليه السلام أنه كان يقول:

«اللهم املأ قلبي حبا لك و خشية منك و تصديقا و إيمانا بك و فرقا منك و شوقا إليك يا ذا الجلال و الإكرام، اللهم حبب إلي لقاءك و اجعل لي في لقائك خير الرّحمه و البركه و ألحّني بالصّالحين و لا تؤخّرني مع الأشرار و ألحّني بصالح من مضى و اجعلني مع صالح من بقى و خذ بي سبيل الصّالحين و أعني على نفسي بما تعين به الصّالحين على أنفسهم و لا تردني في سوء استنقذتني منه يا ربّ العالمين، أسألك إيمانا لا أجل له دون لقائك، تحييني و تميتني عليه و تبعثني عليه إذا بعثتني و ابرأ قلبي من الرّياء و السّمع و الشّكّ في دينك. اللهم أعطني نصرا في دينك و قوه في عبادتك و فهما في خلقك و كفيلين من رحمتك و بيّض وجهي بنورك و اجعل رغبتى فيما عندك و توفّني في سبيلك على ملّتك و ملّه رسولك. اللهم إني أعوذ بك من الكسل و الهرم و الجبن و البخل و الغفله و القسوه و الفتره و المسكنه و أعوذ بك يا ربّ من نفس لا تشبع و من قلب لا يخشع و من دعاء لا يسمع و من صلاه لا تنفع و أعيد بك نفسي و أهلي و ذريّتي من الشّيطان الرّجيم. اللهم إنّه لا يجيرني منك أحد و لا أجد من دونك ملتحدا فلا تخذلني و لا تردني في هلكه و لا تردني بعداب، أسألك الثّبات على دينك و التّصديق بكتابتك و أتباع رسولك. اللهم اذكرني برحمتك و لا تذكرني بخبيّتي و تقبل منّي و زدني من فضلك إني

ص: ۵۰۸

و وزن كوه ها و اندازه درياها را حساب می کنی» سپس بر محمد و خاندان او درود می فرستی و خواسته خود را می طلبی و در طلب پافشاری می کنی.

[۳۴۴۷]-۲۴-ابن ابو يعفور روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند قلبم را از دوستی خودت و ترس از تو و تصدیق و ایمان به تو و بیم از تو و اشتیاق به بارگاہت پرکن، ای صاحب شکوه و بزرگواری. خداوند دیدارت را برای من دوست بدار و برای من در دیدارت بهترین رحمت و برکت را قرارده به نیکوکاران پیوندم ده. و با بدکاران رهایم نکن. مرا به

نیکان گذشته پیوند ده و با نیکان باقی مانده همراه کن و در مبارزه با نفسم یاری کن با هر آنچه نیکوکاران را برای مبارزه با نفسشان یاری می کنی. و به بدی ای که از آن نجاتم دادی باز نگردان! ای پروردگار جهانیان از تو ایمانی می خواهم که پایانی جز دیدارت نداشته باشد تا مرا بر آن زنده بداری و با آن بمیرانی و بر آن برانگیزی، و قلبم را از ریا و شمع و شک در دینت پاک کن. خداوند! یاری به دینت و توانایی در بندگی ات و فهم در آفرینشت و دو بهره از رحمتت را به من ببخش و مرا با نور خودت روسپید گردان.

و میل مرا به آنچه نزد تو است قرارده و در راه خود و بر آیین خود و پیامبرت بمیران. خداوند! من از تنبلی و پیری و ترس و بخل و غفلت و سنگدلی و سستی و بیچارگی به تو پناه می برم. پروردگارا من از نفسی که سیری ندارد و از دلی که نمی ترسد و دعایی که شنیده نشود و نمازی که سودمند نباشد به تو پناه می برم و خود و خانواده ام و فرزندانم را از شر شیطان رانده شده در پناه تو قرار می دهم؛ زیرا ای خدا هیچ کس نمی تواند مرا در برابر تو پناه دهد و من جز تو پناهگاهی نیابم پس مرا رها نکن و به دست هلاکت و عذاب نسپار. از تو پایداری بر دین و ایمان به کتاب و پیروی از فرستاده ات را می خواهم. خدایا مرا با رحمت خود یاد کن و به خطا و اشتباهم یاد نکن و از من بپذیر و از احسان خود بر آن بیافزای که من به تو رو کرده ام.

ص: ۵۰۹

إليكَ راغب. اللهم اجعل ثواب منطقي و ثواب مجلسي رضاك عني و اجعل عملي و دعائي خالصا لك و اجعل ثوابي الجنة برحمتك و اجمع لي جميع ما سألتك و زدني من فضلك إني إليك راغب. اللهم غارت النجوم، و نامت العيون و أنت الحي القيوم لا- يوارى منك ليل ساج و لا سماء ذات أبراج و لا أرض ذات مهاد و لا بحر لجي و لا ظلمات بعضها فوق بعض، تدلج الرّحمه على من تشاء من خلقك، تعلم خائنه الأعين و ما تخفي الصدور، أشهد بما شهدت به على نفسك و شهدت ملائكتك و أولو العلم لا- إله إلا- أنت العزيز الحكيم و من لم يشهد بما شهدت به على نفسك و شهدت ملائكتك و أولو العلم فاكتب شهادتي مكان شهادتهم، اللهم أنت السلام و منك السلام، أسألك يا ذا الجلال و الإكرام أن تفكّ رقبتي من النار».

[۳۴۴۸]۲۵- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن محبوب، عن محمد بن يحيى الخثعمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ أبا ذرّ أتى رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و معه جبرئيل عليه السّلام في صورته دحية الكلبيّ و قد استخلاه رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم فلمّا رأهما انصرف عنهما و لم يقطع كلامهما، فقال جبرئيل عليه السّلام: يا محمد هذا أبو ذرّ قد مرّ بنا و لم يسلم علينا أما لو سلّم لرددنا عليه؛ يا محمد إنّ له دعاء يدعو به معروفًا عند أهل السّماء فسله عنه إذا عرجت إلى السّماء؛ فلمّا ارتفع جبرئيل جاء أبو ذرّ إلى النّبيّ فقال له رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم:

ما منعك يا أبا ذرّ أن تكون سلّمت علينا حين مررت بنا؟ فقال: ظننت يا رسول الله أنّ الذي [كان] معك دحية الكلبيّ قد استخيلته لبعض شأنك، فقال: ذاك جبرئيل عليه السّلام يا أبا ذرّ و قد قال: أما لو سلّم علينا لرددنا عليه، فلمّا علم أبو ذرّ أنّه كان جبرئيل عليه السّلام دخله من الندامة حيث لم يسلم عليه ما شاء الله، فقال له

ص: ۵۱۰

خداوندا پاداش گفتار و نشستن ام را خرسندی خودت قرارده و عمل و دعایم را برای خودت خالص کن و با رحمت خود پاداش مرا بهشت قرارده و برای من هر آنچه از تو خواستم جمع کن و از احسانت بر آن بیافزای. که من به تو رو کردم. خداوندا ستارگان در افق ناپدید شدند و چشم ها خوابیدند ولی تو زنده پاینده ای نه شب تیره و آسمان پر از ستون و زمین گسترده و دریای ژرف چیزی را از تو نهان می کند و نه تاریکی های به هم پیچیده.

رحمتت را به هر که از آفریدگانت بخواهی شبانه می دهی. چشمان خیانت بار و آنچه را سینه ها مخفی می سازد می دانی. من به هر آنچه خود درباره خودت گواهی داده ای و فرشتگان و صاحبان علم بر آن گواهند گواهی می دهم که معبودی جز تو نیست و تویی شکست ناپذیر حکیم، و هر کس به آنچه تو درباره خودت شهادت داده ای و فرشتگان و صاحبان علم بر آن شهادت داده اند.

شهادت نداد، شهادت مرا به جای شهادتشان بنویس. خدایا سلامتی تویی و از تو است سلامتی. ای صاحب شکوه و بزرگواری از تو می خواهم که مرا از آتش دوزخ نجات دهی.»

[۳۴۴۸]-۲۵- محمد بن یحیی خثعمی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند:

ابو ذر به نزد پیامبر آمد در حالی که جبرئیل در چهره دحیه کلبی در نزد ایشان بود و رسول خدا با او خلوت کرده بود. هنگامی که ابو ذر آن دو را دید بازگشت و سخن آنها را قطع نکرد. جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! درود خدا بر او و بر خاندانش! این ابو ذر بود که از کنار ما گذشت و به ما سلام نکرد و اگر سلام می کرد پاسخش را می گفتیم. ای محمد! او دعایی دارد که با آن خدا را می خواند و در نزد اهل آسمان معروف است، هنگامی که من به سوی آسمان بالا رفتم تو آن دعا را از او پرس.

پس هنگامی که جبرئیل به سوی آسمان بالا رفت ابو ذر نزد پیامبر گرامی آمد و آن گاه رسول خدا به او فرمود: ای ابو ذر! چه چیز تو را بازداشت که وقتی از کنار ما گذشتی به ما سلام کنی. ابو ذر عرض کرد: ای رسول خدا گمان کردم کسی که نزد تو است دحیه کلبی است که برای کاری با او خلوت کرده اید. پیامبر فرمود: ای ابو ذر او جبرئیل علیه السلام بود و گفت اگر ابو ذر به ما سلام می کرد پاسخش می گفتیم. و چون ابو ذر فهمید که آن شخص جبرئیل بوده است از اینکه بر او سلام نکرده بود تا جایی

ص: ۵۱۱

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَا هَذَا الدَّعَاءُ الَّذِي تَدْعُو بِهِ فَقَدْ أَخْبَرَنِي جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ لَكَ دَعَاءَ تَدْعُو بِهِ، مَعْرُوفًا فِي السَّمَاءِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ وَالْإِيمَانَ [بِكَ] وَالتَّصَدِيقَ بِنَبِيِّكَ وَالْعَافِيَةَ مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ وَ الشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ وَ الْغِنَى عَنِ شَرَارِ النَّاسِ».

[۳۴۴۹]-۲۶- علی، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي حمزة قال:

أخذت هذا الدعاء عن أبي جعفر [محمد بن علي] عليه السلام قال: «وكان أبو جعفر يسميه الجامع: «بسم الله الرحمن الرحيم أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، آمنت بالله و بجميع رسله و بجميع ما أنزل به على جميع الرسل و أن وعد الله حق و لقاءه حق و صدق الله و بلغ المرسلون و الحمد لله رب العالمين و سبحان الله كلما سبح الله شيء و كما يحب الله أن يسبح و الحمد لله كلما حمد الله شيء و كما يحب الله أن يحمد و لا إله إلا الله كلما هلل الله شيء و كما يحب الله أن يهلل و الله أكبر كلما كبر الله شيء و كما يحب الله أن يكبر، اللهم إني أسألك مفاتيح الخير و خواتيمه و سوابغه و فوائده و بركاته و ما بلغ علمه علمي و ما قصر عن إحصائه حفظي، اللهم انهج إلي أسباب معرفته و افتح لي أبوابه و غشني ببركات رحمتك و من علي بعصمه عن الإزالة عن دينك و طهر قلبي من الشك و لا تشغل قلبي بديني و عاجل معاشي عن أجل ثواب آخرتي و اشغل قلبي بحفظ ما لا تقبل مني جهله و ذلل لكل خير لساني و طهر قلبي من الرياء و لا تجره في مفاصلي و اجعل عملي خالصا لك، اللهم إني أعوذ بك من الشر و أنواع الفواحش كلها ظاهرها و باطنها و غفلاتها و جميع ما يريدني به الشيطان الرجيم و ما يريدني به

ص: ٥١٢

که خدا بخواهد پشیمان شد. پس رسول خدا به او فرمود: این دعایی که با آن خدا را می خوانی چیست؟ جبرئیل به من خبر داد که تو دعایی می خوانی که در آسمان معروف است. گفت: بله ای رسول خدا. من می گویم: «خداوندا من از تو ایمنی و ایمان به تو و تصدیق پیامبرت و سلامتی از همه بلایا و سپاس بر سلامتی و بی نیازی از مردم بد را می خواهم».

[٣٤٤٩]-٢٦- ابو حمزه گفت: این دعا را از امام باقر [محمد علی] علیهما السلام آموختم و ایشان این دعا را جامع می نامید: «بنام خداوند رحمتگر مهربان، گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست که یگانه ای بی شریک است و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده او است.

من به خدا و به تمامی فرستادگان و به تمامی آنچه بر همه فرستادگان نازل کرده است ایمان آوردم و به این که وعده خدا و دیدار او حق است و خدا راست گفت و پیامبران سخن را رساندند و سپاس مخصوص خدا، پروردگار جهانیان است. پاک است خدا هر زمانی که چیزی تسبیح او گوید و چنان که خودش دوست دارد تسبیح شود و سپاس مخصوص خدا است هر زمانی که چیزی سپاس او بگوید و چنان که خود دوست دارد سپاس گزاری شود. و هیچ معبودی جز خدا نیست و هر زمانی که چیزی او را یگانه شناسد و چنان که خود دوست دارد یگانه شمرده شود. و خدا بزرگتر از آن است که در وصف گنجد هر زمانی که چیزی او را بزرگ شمرد و همانگونه که خود دوست دارد بزرگ شمرده شود خداوند من کلیدهای نیکی را و نتیجه های نیکی و کامل کننده های نیکی را و فواید و برکات و آنچه دانشم بدان رسد و آنچه را خاطر از شمارش آن ناتوان است از تو می خواهم. خداوند اسباب شناختش را برایم روشن ساز و درهائش را برایم بگشا و مرا با برکت های رحمت پوشان و با جلوگیری از کناره گرفتن از دینت بر من احسان کن و قلبم را از شک پاک کن و دلم را با دنیایم و زندگی زودگذرم از پاداش آینده آخرت بازمدار. دلم را به نگاهداری چیزی مشغول کن که ندانستن آن را از من نمی پذیری و برای هر نیکی زبانم را رام و آماده کن و قلبم را از ریا پاک ساز و آن را در اعضای بدنم جاری نکن و عملم را برای خودت خالص کن. خداوند من از بدی و همه اقسام زشتی ها چه آشکار و چه نهان و غفلت های آن و هر آنچه شیطان رانده شده و

السَّيْطَانِ الْعَنِيدِ مَتَى أَحْطَتْ بَعْلَمَهُ وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى صَرْفِهِ عَنِّي. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ طَوَارِقِ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَ زَوَابِعِهِمْ وَ بَوَائِقِهِمْ وَ مَكَايِدِهِمْ وَ مَشَاهِدِ الْفَسْقَةِ مِنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَ أَنْ أَسْتَرْلَّ عَنْ دِينِي فَتَفْسِدَ عَلَيَّ آخِرَتِي وَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مِنْهُمْ ضَرَرًا عَلَيَّ فِي مَعَاشِي أَوْ يَعْزِضَ بِلَاءٌ يَصِيْبُنِي مِنْهُمْ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ وَ لَا صَبْرَ لِي عَلَى احْتِمَالِهِ، فَلَا تَبْتَلْنِي يَا إِلَهِي بِمَقَاسَاتِهِ فَيَمْنَعَنِي ذَلِكَ عَنْ ذِكْرِكَ وَ يَشْغَلَنِي عَنْ عِبَادَتِكَ؛ أَنْتَ الْعَاصِمُ الْمَانِعُ الدَّافِعُ الْوَاقِي مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ، أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ الرَّفَاهِيَةَ فِي مَعِيشَتِي مَا أَبْقَيْتَنِي مَعِيشَةً أَقْوَى بِهَا عَلَى طَاعَتِكَ وَ أْبْلَغَ بِهَا رِضْوَانِكَ وَ أَصِيرُ بِهَا إِلَى دَارِ الْحَيَوَانِ غَدًا وَ لَا تَرْزُقْنِي رِزْقًا يَطْغِينِي وَ لَا تَبْتَلْنِي بِفَقْرٍ أَشْقَى بِهِ مَضِيْقًا عَلَيَّ، أَعْطِنِي حَظًّا وَافِرًا فِي آخِرَتِي وَ مَعَاشًا وَاسِعًا هَنِئًا مَرِيئًا فِي دُنْيَايَ وَ لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا عَلَيَّ سَجْنًا وَ لَا تَجْعَلِ فِرَاقَهَا عَلَيَّ حِزْنًا، أَجْرُنِي مِنْ فِتْنَتِهَا وَ اجْعَلْ عَمَلِي فِيهَا مَقْبُولًا وَ سَعْيِي فِيهَا مَشْكُورًا. اللَّهُمَّ وَ مَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَأُرْدهُ بِمِثْلِهِ وَ مَنْ كَادَنِي فِيهَا فَكُدْهُ وَ اصْرِفْ عَنِّي هَمًّا مِنْ أَدْخَلَ عَلَيَّ هَمًّا وَ امْكُرْ بِمَنْ مَكَّرَ بِي فَإِنَّكَ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ، وَ افْقَأْ عَنِّي عَيُونَ الْكُفْرَةِ الظُّلْمَةِ وَ الطَّغَاةِ وَ الْحَسَدِ. اللَّهُمَّ وَ أَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْكَ السَّكِينَةَ وَ الْبَسْنِي دِرْعَكَ الْحَصِينَةَ وَ احْفَظْنِي بِسِتْرِكَ الْوَاقِي وَ جَلِّنِي عَافِيَتِكَ النَّافِعَةَ وَ صَدِّقْ قَوْلِي وَ فَعَالِي وَ بَارِكْ لِي فِي وَلَدِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي. اللَّهُمَّ مَا قَدَّمْتَ وَ مَا أَخَّرْتَ وَ مَا أَغْفَلْتَ وَ مَا تَعَمَّيَّدْتَ وَ مَا تَوَانَيْتَ وَ مَا أَعْلَنْتَ وَ مَا أَسْرَرْتَ فَاغْفِرْهُ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

[۳۴۵۰] ۲۷- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قل: «اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي وَ امدد لي في عمري و اغفر لي ذنبي و اجعلني ممن تنتصر به لدينك و لا تستبدل بي غيري».

من می کنند از آنچه دانشت به آن احاطه دارد و تو بر دور کردن آن توانایی، به تو پناه می برم.

خدایا من از بلاهای جن و انس و تندبادهایشان و از مهلکه ها و نیرنگ هایشان و محل گردهمایی بدکاران جن و انس به تو پناه می برم و از اینکه در دینم بلغزم و آخرتم تباه گردد و از این که آنان زبانی به زندگیم رسانند یا بلایی از جانب ایشان به من برسد که توانایی و تحملش را ندارم به تو پناه می برم. پس ای خداوندگار من مرا به تحمل آن ها دچار نکن تا مرا از یاد تو و بندگی تو بازدارد. که تویی نگاه دارنده و جلوگیری کننده و دفع کننده و نگاهبان از همه آنها. خداوندا از تو آسایش در زندگیم را می خواهم تا زمانی که مرا زنده می داری. زندگی ای که به وسیله آن بر فرمانبری تو توانا باشم و به رضایت تو برسم و فردای قیامت با آن به بهشت منتقل شوم ولی روزی ای نده که سرکشم کند و به فقری گرفتارم نکن که در تنگنای بدبختی افتم. به من بهره ای فراوان در آخرت و زندگی وسیع و شیرین و گوارا در دنیا عطا کن و دنیا را زندان من قرار نده و دوری اش را مایه ی اندوهم نگردان.

مرا از فتنه دنیا پناه ده و عملم را مورد قبول و کوششم را مورد سپاس و تقدیر قرارده.

خداوندا هر کس به من آهنگ بدی کرد تو آهنگ او کن و هر کس با من نیرنگ کرد تو نیز با او نیرنگ کن و اندوه هر کس که اندوهش را بر من وارد می کند از من دور کن و با هر کس که به من مکر می کند مکر کن که همانا تو بهترین مکر کننده هایی، و چشم کافران و ستم پیشگان و سرکشان و حسودان را درباره من کور کن.

خدایا از جانب خود آرامش را بر من فرو فرست و زره نگاه دارنده ات را بر من بپوشان و مرا با پوشش نگهدارنده ات حفظ کن و لباس عافیت سودمندت را بر تنم بپوشان و مرا راست گفتار و درست کردار قرار ده و فرزندان و خانواده و اموالم را مبارک گردان. خداوندا هر آنچه پیش از این کردم و آنچه پس از این می کنم و آنچه از آن غافل شدم و هر آنچه به عمد کردم و آنچه سستی کردم و هر آنچه را آشکار یا پنهان کردم بر من بیامرز ای مهربان ترین مهربانان.

[۳۴۵۰] ۲۷- محمد بن مسلم روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: بگو «خدایا! روزی مرا گسترده و عمرم را دراز کن و گناهم را بیامرز و مرا از کسانی قرار ده که به وسیله آنها دین خود را یاری می کنی و دیگری را جای گزین من نکن».

ص: ۵۱۵

[۳۴۵۱] ۲۸- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن محمد بن سنان، عن یعقوب بن شعيب، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه كان يقول:

«يا من يشكر اليسير و يعفو عن الكثير و هو الغفور الرحيم اغفر لي الذنوب التي ذهبت لذتها و بقيت تبعثها».

[۳۴۵۲] ۲۹- و بهذا الإسناد، عن يعقوب بن شعيب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان من دعائه يقول: «يا نور يا قدوس يا أول الأولين و يا آخر الآخرين يا رحمان يا رحيم اغفر لي الذنوب التي تغير النعم و اغفر لي الذنوب التي تحلّ النقم و اغفر لي الذنوب التي تهتك العصم و اغفر لي الذنوب التي تنزل البلاء و اغفر لي الذنوب التي تدل الأعداء و اغفر لي الذنوب التي تعجل الفناء و اغفر لي الذنوب التي تقطع الرجاء و اغفر لي الذنوب التي تظلم الهواء و اغفر لي الذنوب التي تكشف الغطاء و اغفر لي الذنوب التي تردّ الدعاء و اغفر لي الذنوب التي تردّ غيث السماء».

[۳۴۵۳] ۳۰- عنه، عن محمد بن سنان، عن يعقوب بن شعيب، عن أبي عبد الله عليه السلام:

«يا عدّتي في كربتي و يا صاحبي في شدّتي و يا وليّتي في نعمتي و يا غياثي في رغبتی، قال: و كان من دعاء أمير المؤمنين عليه السلام: اللهم كتب الآثار و علمت الأخبار و اطّلت على الأسرار فحلت بيننا و بين القلوب فالسير عندك علانيه و القلوب إليك مفضاه و إنّما أمرک لشيء إذا أردته أن تقول له کن فيكون، فقل برحمتك لطاعتك أن تدخل في كلّ عضو من أعضائي و لا تفارقني حتّى ألقاك و قل برحمتك لمعصيتك أن تخرج من كلّ عضو من أعضائي فلا تقربني حتّى ألقاك و ارزقني من الدنيا و زهدني فيها و لا تزوها عني و رغبتی فيها يا رحمان».

ص: ۵۱۶

[۳۴۵۱] ۲۸- یعقوب شعیب روایت کرده که امام صادق علیه السلام می فرمود: ای کسی که اندک را سپاس گزاری و از گناهان فراوان می گذری و آمرزنده و مهربانی. گناهان مرا که لذتش سپری گشته و اثراتش باقی مانده بیامرزد.

[۳۴۵۲] ۲۹- یعقوب شعیب روایت کرده که از دعاهای امام صادق علیه السلام این بود که می فرمود: «ای نور و ای پاک ای آغاز همه آغازها ای پایان همه پایان ها».

ای رحمتگر ای مهربان. برای من بیامرزد گناهانی را که نعمت های تو را دگرگون می کند و برای من بیامرزد گناهانی را که کيفر را حلال می کند. برایم بیامرزد گناهانی را که پرده حیا را می درند. و گناهانی را که موجب نزول بلا می شود و گناهانی را که دشمنان را پیروز می کند و گناهانی را که نابودی را نزدیک می سازد و گناهانی که امید را قطع می کند و گناهانی که هوا را تیره می سازد و گناهانی که پرده ها را برمی دارد و گناهانی را که دعا را بازمی گرداند و گناهانی که مانع بارش باران می شود».

[۳۴۵۳] ۳۰- یعقوب شعیب چنین از امام صادق علیه السلام روایت کرد: «ای پشتیبان من در اندوهم و ای همراه من در سختی ام و ای ولی نعمتم و ای فریادرسم در خواسته ها» و راوی گفته است: از دعاهای امیر مؤمنان علیه السلام این است: خداوند! اعمال را نگاشتی و خبرها را دانستی و بر اسرار آگاهی یافتی و میان ما و قلب هایمان قرار گرفتی. پس هر نهانی نزد تو آشکار است و دل ها به سوی تو روان و همانا فرمان تو به چیزی چنان است که هنگامی که بخواهی به او بگویی باش، وجود می یابد. پس به رحمت خود به فرمانبری ات بگو که در همه اعضايم در آید و تا تو را ملاقات کنم از من جدا نشود و با رحمت خود به نافرمانیت بگو که از همه اعضايم بیرون آید و تا تو را ملاقات کنم به من نزدیک نشود و از دنیا به من روزی ده ولی نسبت به آن پارسايم کن و ای رحمتگر در حالی که مرا نسبت به آن مشتاق ساخته ای آن را از من دریغ نکن.

ص: ۵۱۷

[۳۴۵۴] ۳۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزین، عن عبد الرحمن بن سیاه قال:

أعطاني أبو عبد الله عليه السلام هذا الدعاء: «الحمد لله ولى الحمد و أهله و منتهاه و محلّه، أخلص من و حده و اهتدى من عبده و فاز من أطاعه و أمن المعتصم به، اللهم يا ذا الجود و المجد و الثناء الجميل و الحمد أسألك مسألة من خضع لك برقبته و رغم لك أنفه و عقر لك وجهه و ذل لك نفسه و فاضت من خوفك دموعه و ترددت عبرته و اعترف لك بذنوبه و فضحته عندك خطيئته و شاتته عندك جريرته و ضعفت عند ذلك قوته و قلت حيلته و انقطعت عنه أسباب خدائعه و اضمحل عنه كل باطل و ألجأته ذنوبه إلى ذل مقامه بين يديك و خضوعه لديك و ابتهاه إليك. أسألك اللهم سؤال من هو بمنزله، أرغب إليك كرجبته و أتضرع إليك كتضرعه و أتبهل إليك كأشدّ ابتهاه، اللهم فارحم استكانه منطقي و ذلّ مقامي و مجلسي و خضوعي إليك برقبتي، أسألك اللهم الهدى من الضلاله و البصيره من العمى و الرشد من الغوايه و أسألك اللهم أكثر الحمد عند الرّخاء و أجمل الصبر عند المصيبه و أفضل الشكر عند موضع الشكر و التسليم عند الشبهات و أسألك القوه في طاعتك و الضعف عن معصيتك و الهرب إليك منك و التقرب إليك رب لترضى و التحرّى لكل ما يرضيك عني في إسقاط خلقك التماسا لرضاك. رب من أرجوه إن لم ترحمني أو من يعود عليّ إن أقصيتني أو من ينفعني عفوه إن عاقبتني أو من أمل عطاياه إن

حرمتمنی أو من یملک کرامتی إن أهنتنی أو من یضرنی هوانه إن أکرمتمنی، ربّ ما أسوأ فعلی و أقبح عملی و أقسى قلبی و أطول أملی و أقصر أجلی

ص: ۵۱۸

[۳۴۵۴]۳۱-عبد الرحمن سیابه گفت: امام صادق علیه السلام این دعا را به من بخشید:

«سپاس مخصوص خدایی است که صاحب سپاس و سزاوار آن و نهایت و جایگاه آن است. صادق است آنکه او را یگانه شمرد و هدایت یافت آنکه او را پرستید و رستگار شد هر که او را فرمان برد و ایمن گردید هر که به او تمسک کرد. خداوندا ای صاحب بخشش و بزرگی و ستایش نیکو و سپاس.

از تو چونان کسی درخواست می کنم که به درگاہت گردن نهاده است و بینی برخاک در گہت سوده و چہرہ بر خاک درت نهاده و خود را برایت خوار کرده است و از ترست اشک هایش روان است و اشک دیدگانش در گردش است و [در برابرت] به گناہانش اعتراف کرده است و خطاہایش او را در پیشگاہت رسوا ساخته است و جرمش او را در نزد تو زشت کرده است و در این هنگام نیرویش اندک شدہ و بی چارہ گشتہ و اسباب نیرنگ هایش از او بریدہ شدہ است و ہر باطلی از نزد او نابود گردیدہ و گناہانش او را بہ خواری در پیشگاہت و فروتنی در برابرت و زاری بہ آستانت کشانده است. خداوندا از تو ہم چون کسی کہ در این جایگاہ است می طلبم مانند چنین کسی بہ تو رومی آورم و مانند او بہ درگاہت زاری می کنم و بہ سخت ترین حالت او دست نیاز بہ درگاہت دراز می کنم خداوندا بہ زبونی گفتارم و خواری و جایگاہم و گردن ساییدنم بہ درگاہت بہ من رحم کن. خداوندا از تو ہدایت از گمراہی، و بینایی از کوری و ہوشیاری از فریب را می طلبم و از تو خداوندا سپاس فراوان بہ هنگام آسایش و زیباترین صبر و بردباری بہ هنگام مصیبت و برترین شکر گذاری در جایگاہ شکر و تسلیم بہ هنگام شبہہ را درخواست می کنم. از تو پروردگارا توانایی در فرمانبری ات و ناتوانی در نافرمانیت و فرار از تو بہ سوی تو و نزدیکی بہ سوی تو می خواہم تا راضی شوی و جستجوی ہرآنچہ تو را در بہ خشم انداختن آفریدگانت از من خشنود می کند، می خواہم.

پروردگارا اگر بر من ببخشایی بہ کہ امید داشته باشم و اگر مرا دورسازی چہ کسی بہ سوی من می آید اگر مرا مجازات کنی بخشش چہ کسی برایم سودمند است و اگر مرا محروم سازی امید بہ بخشش های چہ کسی داشته باشم. اگر تو مرا خوار سازی چہ کسی می تواند مرا ارجمند دارد یا اگر مرا گرامی بداری خوارشمردن دیگران چہ زیانی بہ من می رساند. پروردگارا چہ بدکردارم و زشت عمل و سنگ دل

ص: ۵۱۹

و أجرانی علی عصیان من خلقتنی، ربّ و ما أحسن بلاءك عندی و أظهر نعماءك علی کثرت علی منک التّعم فما أحصیها و قلّ منی الشّکر فیما أو لیتنیہ فبطرت بالتّعم و تعرّضت للنّقم و سهوت عن الذّکر و رکبت الجہل بعد العلم و جزت من العدل إلی الظّلم و جاوزت البرّ إلی الإثمّ و صرت إلی الهرب من الخوف و الحزن فما أصغر حسناتی و أقلّہا فی کثرہ ذنوبی و ما أكثر

ذنوبی و أعظمها علی قدر صغر خلقی و ضعف رکنی، ربّ و ما أطول أملی فی قصر أجلي و أقصر أجلي فی بعد أملی و ما أقبیح سریرتی و علانیتی، ربّ لا حجه لی إن احتججت و لا عذر لی إن اعتذرت و لا شکر عندی إن ابتلیت و أولیت إن لم تعنی علی شکر ما أولیت، ربّ ما أخفّ میزانی غدا إن لم ترّجحه و أزلّ لسانی إن لم تثبته و أسود وجهی إن لم تیّضه، ربّ کیف لی بذنوبی الّتی سلفت منی قد هدّت لها أركانی ربّ کیف أطلب شهوات الدّنیاء و أبکی علی خیبتی فیها و لا- أبکی و تشتدّ حسرائی علی عصیانی و تفریطی، ربّ دعتنی دواعی الدّنیاء فاجبتها سریعا و ركنت إلیها طائعا و دعتنی دواعی الآخرة فتشبّطت عنها و أبطأت فی الإجابہ و المسارعه إلیها كما سارعت إلی دواعی الدّنیاء و حطامها الهامد و هشیمها البائد و سراپها الذّاهب، ربّ خوْفتنی و شوْفتنی و احتججت علی برقی و کفلت لی برزقی فأمنت [من] خوفک و تشبّطت عن تشویقک و لم أتکل علی ضمانک و تهاونت باحتجاجک، اللّهمّ فاجعل أمني منک فی هذه الدّنیاء خوفا و حوّل تشبّطی شوقا و تهاونی بحجّتک فرقا منک ثمّ رضّنی بما قسمت لی من رزقک یا کریم [یا کریم] أسألك باسمک العظیم رضاک عند السّخطة و الفرجه عند الکربه و النّور عند الظّلمه و البصیره عند تشبّه الفتنة،

ص: ۵۲۰

و دراز آرزو و کوتاه عمر. و چه دلیرم بر نافرمانی آفریدگارم. پروردگارا و چه نیکو است اندازه آزمایشت در نزد من و آشکاری نعمت هایت بر من. نعمت هایت بر من فراوان گردید و من نتوانستم آنها را شماره کنم و شکرگزاری من در آنچه به من واگذاردی کم شد. من به نعمت ها سرمست شدم و خود را به بدبختی دچار کردم و یادت را فراموش کردم و دانسته نادانی کردم و از عدالت به سوی ستم گام برداشتم و از نیکوکاری به گناه گراییدم و از ترس و غم گریختم، و چه خرد و اندک اند نیکی هایم در مقابل فراوانی گناهانم. و چه فراوان و بزرگ است گناهانم در برابر کوچکی آفرینش و ناتوانی بنیانم. پروردگارا در عمر کوتاهم چه درازند آرزوهایم و برای آرزوهای دورم چه کوتاه است عمرم و چه زشت است نهان آشکار شده ام. پروردگارا عذری ندارم که برای آن برهان آورم و بهانه ای ندارم تا با آن عذرخواهی کنم و اگر دچار شدم و نعمتم دادی سپاسی نزد من نیست اگر بر سپاس آنچه به من داده ای یاری ام نکنی. پروردگار میزان اعمال نیکم در فردای قیامت چه سبک است اگر تو به آن بها ندهی و چه پرلغزش است زبانم. اگر تو آن را محکم نکنی و چه روسیاهم من اگر تو روسپیدم نکنی. پروردگارا با گناهانی که از من سرزده است و ارکان مرا درهم شکسته است چه کنم؟

پروردگارا چگونه به دنبال شهوت های دنیا می روم و بر ناکامی ام از آنها می گریم ولی با وجود افسوس فراوان از نافرمانی و کوتاهی خود هیچ نمی گیرم.

پروردگارا جاذبه های دنیا مرا به سوی خود خواند و من به شتاب اجابت کردم و با رغبت به آنها تکیه کردم و جاذبه های آخرت مرا به سوی خود خواندند و من سست شدم و در پاسخ و سرعت گرفتن به سوی آن کندی کردم چنان که به سوی جاذبه های دنیا و کالاهای پوسیده و ته مانده های از بین رفته و سراب از میان رونده شتاب کرده بودم.

پروردگارا مرا ترساندی و تشویق کردی و به بنده بودنم دلیل آوردی و روزی ام را به عهده گرفتی و من از بیم تو آسودم و از تشویق تو سست شدم و بر ضمانت تو اعتماد نکرده، به دلیل آوردن تو اعتنا نکردم. خدایا آسودگی ام از خودت را در این دنیا ترس کن و سستی ام را به شوق و بی اعتنایی ام به دلیل آوردنت را به ترس از خودت تبدیل کن پس به هر آنچه از رزق خود

قسمت من می کنی راضیم کن ای کریم [ای کریم] به حق نام بزرگت از تو خشنودی به هنگام خشم و گشایش هنگام نگرانی و نور به هنگام تاریکی و بینایی به هنگام مشتبه شدن فتنه ها را می طلبم.

ص: ۵۲۱

رَبِّ اجْعَلْ جَنَّتِي مِنْ خَطَايَايَ حَصِينَةً وَدَرَجَاتِي فِي الْجَنَّةِ رَفِيعَةً وَأَعْمَالِي كُلَّهَا مُتَقَبَّلَةً وَحَسَنَاتِي مُضَاعَفَةً زَاكِيَةً وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتَنِ كُلِّهَا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَمِنَ رَفِيعِ الْمَطْعَمِ وَالْمَشْرَبِ وَمِنَ شَرِّ مَا أَعْلَمُ وَمِنَ شَرِّ مَا لَا أَعْلَمُ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَشْتَرِيَ الْجَهْلَ بِالْعِلْمِ وَالْجَفَاءَ بِالْحَلْمِ وَالْجُورَ بِالْعَدْلِ وَالْقَطِيعَةَ بِالْبِرِّ وَالْجُزْعَ بِالصَّبْرِ وَالْهَدَىٰ بِالضَّلَالَةِ وَالْكَفْرَ بِالْإِيمَانِ.

ابن محبوب، عن جميل بن صالح أنه ذكر أيضا مثله و ذكر أنه دعاء علي بن الحسين صلوات الله عليهما و زاد في آخره «آمين رب العالمين».

[۳۴۵۵]۳۲- ابن محبوب قال: حدّثنا نوح أبو اليقظان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ادع بهذا الدعاء: «اللهم إني أسألك برحمتك التي لا تنال منك إلا برضاك و الخروج من جميع معاصيك [إلا برضاك] أو الدخول في كل ما يرضيك و النجاة من كل ورطه و المخرج من كل كبيره أتى بها مني عمد أو زلّ بها مني خطأ أو خطر بها علي خطرات الشيطان، أسألك خوفا توقفني به علي حدود رضاك و تشعب به عنّي كلّ شهوه خطر بها هواي و استزلّ بها رأبي ليجاوز حدّ حلالك، أسألك اللهم الأخذ بأحسن ما تعلم و ترك سيّئ كلّ ما تعلم أو أخطأ من حيث لا أعلم، أو من حيث أعلم أسألك السّعة في الرّزق و الزّهد في الكفاف و المخرج بالبيان من كلّ شبهه و الصّيواب في كلّ حجّه و الصّيدق في جميع المواطن و إنصاف النّياس من نفسي فيما عليّ وليّ و التّذللّ في إعطاء النّصف من جميع مواطن السيّخط و الرّضا و ترك قليل البغي و كثيره في القول منّي و الفعل و تمام نعمتك في جميع الأشياء و الشّكر لك عليها لكي ترضى و بعد الرّضا و أسألك الخيره في كلّ ما يكون فيه الخيره بميسور الأمور كلّها

ص: ۵۲۲

پروردگارا سپر مرا در برابر اشتباهاتم محکم و درجاتم را در بهشت بالا، و همه اعمالم را مورد قبول و کارهای نیکم را چندین برابر و پاک قرارده. و من از همه فتنه های آشکار و نهان و از خوراک و نوشاک عالی رتبه و از شر آنچه می دانم و نمی دانم به تو پناه می برم و من از اینکه با علم نادانی و با بردباری، ستم و با عدالت انحراف و با نیکی، قطع رحم و با شکیبایی بی تابي و با هدایت، گمراهی و با ایمان کفر به دست آورم به تو پناه می برم» جميل صالح هم مثل این دعا را روایت کرده و گفته است که این دعای حضرت سجّاد علیه السلام است و در پایان افزوده است: «آمین ای پروردگار جهانیان».

[۳۴۵۵]۳۲- نوح أبو يقظان روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: با این دعا خدا را بخوان: «خداوندا من به حق رحمت که جز با خرسندی تو به دست نیاید بیرون آمدن از همه گناهانت [جز به خرسندی ات] را می طلبم و در آمدن در آنچه تو را خشنود می سازد و نجات از هر پرتگاه و رهایی از هر گناه کبیره ای را که عمدا از من سرزده است یا در آنچه به اشتباه دچار لغزش شده ام یا خطوراتی شیطانی که بر من گذشته است از تو ترس می خواهم که مرا بر مرزهای خرسندی ات نگاه دارد و

از من هر شهوتی را که در خاطر می آید و رأی و نظر مرا دچار لغزش کند تا از مرزهای حلال تو بگذرد، پراکنده سازد. خداوند از تو برگرفتن بهترین چیزی که تو می دانی و ترک بدترین چیزی را که تو می دانی یا از جایی که نمی دانم یا از جایی که می دانم خطا می کنم، می خواهم از تو گشایش در رندی و پارسایی در کفاف زندگی و خروج روشن از هر شبهه و درستی در هر برهان و راستی در هر جایگاه و انصاف با مردم در هر آنچه به سود یا به زیانم باشد و فروتنی در انصاف ورزی در همه جایگاه های خشم و خرسندی و رها کردن ستم، کم یا زیاد در گفتار و رفتارم و نعمت کاملت در همه چیز و سپاس برای تو بر آن نعمت ها تا خرسندی ات و پس از خرسندی را می خواهم و از تو خیر در هر کار آسانی را که خیر دارد

ص: ۵۲۳

لا- بمعسورها یا کریم یا کریم یا کریم و افتح لی باب الأمر الّمدی فیہ العافیة و الفرج و افتح لی بابه و یسر لی مخرجه و من قدّرت له علیّ مقدره من خلقک فخذ عنی بسمعہ و بصره و لسانه و یده و خذہ عن یمینہ و عن یساره و من خلفه و من قدّامه و امنعه أن یصل إلیّ بسوء، عزّ جارک و جلّ ثناء وجهک و لا إله غیرک، أنت ربّی و أنا عبدک، اللّهم أنت رجائی فی کلّ کربہ و أنت ثقتی فی کلّ شدّه و أنت لی فی کلّ أمر نزل بی ثقہ و عدّه، فکم من کرب یضعف عنه الفؤاد و تقلّ فیہ الحیلہ و یشمت فیہ العدوّ و تعیا فیہ الأمور أنزلته بک و شکوته إلیک راغباً إلیک فیہ عمّن سواک قد فرّجتہ و کفیتہ، فأنت ولیّ کلّ نعمه و صاحب کلّ حاجه و منتهی کلّ رغبه فلک الحمد کثیرا و لک المنّ فاضلا.

[۳۴۵۶]۳۳- علیّ بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن منصور بن یونس، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السّلام فقال:

قل: «اللّهم إنی أسألك قول التّوّابین و عملهم و نور الأنبیاء و صدقهم و نجاه المجاهدین و ثوابهم و شکر المصطفین و نصیحتهم و عمل الذّاکرین و یقینهم و إیمان العلماء و فقههم و تعبد الخاشعین و تواضعهم و حکم الفقهاء و سیرتهم و خشیه المتّقین و رغبتهم و تصدیق المؤمنین و توکلهم و رجاء المحسنین و برّهم، اللّهم إنی أسألك ثواب الشّاکرین و منزله المقرّبین و مرافقه النّبیّین، اللّهم إنی أسألك خوف العاملین لک و عمل الخائفین منک و خشوع العابدین لک و یقین المتوکّلین علیک و توکل المؤمنین بک، اللّهم إنی أسألك بحاجتی عالم غیر معلّم و أنت لها واسع غیر متکلف و أنت الذی لا یحفیک سائل و لا ینقصک نائل و لا یبلغ مدحتک قول قائل، أنت کما تقول و فوق

ص: ۵۲۴

و نه کارهای دشوار را می خواهم. ای بخشنده ای بخشنده ای بخشنده دری را که در آن سلامت و گشایش است بر من بگشا درش را بر من بگشا و خروجش را بر من آسان کن. و در هر کس از آفریدگانت که توانایی آزارم داده است گوش و چشم و زبان و دستش را بازگیر و او را از چپ و راست و پشت سر و برابرش بگیر و از این که بدی ای از او به من برسد جلوگیری کن. پناهنده به تو عزیز است و ستایشت والا است و هیچ معبودی جز تو نیست. تو پروردگار منی و من بنده تو هستم. خداوند تو امید من در هر اندوه و تکیه گاهم در هر سختی هستی و تو در هر مشکلی که بر من روی آورد تکیه گاه و پناه منی. چه بسیار اندوه هایی که قلب توانایی آن را نداشت و چاره ای برایش نبود و دشمن در آن شماتت کرد و در کارها فروماند و من آن را به تو عرضه داشتم و به تو شکایت کردم و از غیر تو به تو رو کردم و تو در آن گشایشی به وجود آوردی و آن را کفایت

کردی پس تو صاحب هر نعمت و هر خواسته و نهایت هر رغبتی هستی. پس سپاس فراوان و بخشش افزون از آن تو است.

[۳۴۵۶]۳۳- ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: بگو: خداوندا من سخن و عمل توبه کنندگان و نور راستی پیامبران و رهایی و پاداش مجاهدان و سپاس و خیرخواهی برگزیدگان و عمل و یقین اهل ذکر و ایمان و درک علما و بندگی و فروتنی خاشعان و حکمت و روش فقیهان و خداترسی و اشتیاق اهل تقوا و باور و توکل مؤمنان و امید و نیکی نیکوکاران را از تو می خواهم. خداوندا من پاداش شکرگزاران و جایگاه نزدیکان درگاهت و همراهی پیامبران را از تو می خواهم. خداوندا من ترس عالمان به تو و عمل ترسندگان از تو و خشوع عبادت کنندگان و یقین کسانی که بر تو توکل می کنند و توکل مؤمنان را از تو می خواهم.

خداوندا تو خواسته مرا می دانی و کسی آن را به تو نیاموخته است و تو برای برآورده ساختنش توانایی و به زحمت نمی افتی و تویی آن که هیچ درخواست کننده ای عطایت را به پایان نرساند و هیچ بخششی از تو نکاهد و سخن هیچ گوینده ای نتواند سپاس تو را به جا آورد. تو چنان هستی که خود می گویی و بالاتر از

ص: ۵۲۵

ما نقول. اللهم اجعل لي فرجا قريبا و اجرا عظيما و سترًا جميلاً، اللهم إنك تعلم أنني على ظلمي لنفسی و إسرافي عليها لم أتخذ لك ضداً و لا نداً و لا صاحبه و لا ولداً. يا من لا تغلظه المسائل، يا من لا يشغله شيء عن شيء و لا سمع عن سمع و لا بصر عن بصر و لا- يبرمه إلحاح الملحين أسألك أن تفرج عني في ساعتی هذه من حيث أحتسب و من حيث لا- أحتسب إنك تحيي العظام و هي رميم و إنك على كل شيء قدير. يا من قل شكري له فلم يحرمني و عظمت خطيئتي فلم يفضحني و رآني على المعاصي فلم يجبهني و خلقتني للذي خلقتني له فصنعت غير الذي خلقتني له، فنعمة المولى أنت يا سيدي و بئس العبد أنا وجدتي نعم الطالب أنت ربّي و بئس المطلوب [أنا] ألفتني، عبدك و ابن عبدك و ابن أمتك بين يديك ما شئت صنعت بي، اللهم هدأت الأصوات و سكنت الحركات و خلا كل حبيب بحبيبه و خلوت بك أنت المحبوب إلي فاجعل خلوتي منك اللبنة العتق من النار. يا من ليست لعالم فوقه صفة، يا من ليس لمخلوق دونه منعه، يا أول قبل كل شيء، و يا آخر بعد كل شيء يا من ليس له عنصر و يا من ليس لآخره فناء و يا أكمل منوعت و يا أسمح المعطين و يا من يفقه بكل لغة يدعى بها و يا من عفوه قديم و بطشه شديد و ملكه مستقيم أسألك باسمك الذي شافهت به موسى يا الله يا رحمان يا رحيم، يا لا إله إلا أنت، اللهم أنت الصمد أسألك أن تصلي على محمد و آل محمد و أن تدخلني الجنة برحمتك».

[۳۴۵۷]۳۴- محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن الوليد، عن يونس قال:

ص: ۵۲۶

آن که ما می گوئیم. خداوندا برای من گشایشی نزدیک و پاداشی بزرگ و پوششی زیبا قرارده. خداوندا تو می دانی که من با وجود ستم بر خودم و زیاده روی به زیان خودم کسی را مقابل تو و همتا و همسر و فرزند تو قرار ندادم. ای کسی که فراوانی خواسته ها او را به اشتباه نمی اندازد ای کسی که چیزی او را از چیز دیگر باز نمی دارد و هیچ شنیدنی و دیدنی او را از

شنیدنی و دیدنی دیگر نگاه نمی دارد و پافشاری اصرارکنندگان او را به تنگ نمی آورد از تو می خواهم که در این ساعت از هر جا که گمان می کنم و گمان نمی کنم در کار من گشایش به وجود آوری. که تو استخوانهای پوسیده و خاکستر شده را زنده می سازی و تو بر هر کاری توانایی. ای کسی که شکرگذاریم برای او اندک شد ولی مرا محروم ساخت و گناهانم بزرگ شد ولی مرا رسوا نکرد و مرا بر نافرمانی دید و به رویم نیاورد و مرا برای آنچه خود می خواست آفرید و من به غیر آنچه برایش آفریده شدم عمل کردم و چه خوب سروری هستی ای آقای من و چه بد بنده ای هستم من. مرا یافتی و چه خوب جوینده ای هستی ای پروردگارم و من چه بد طلب شده ای هستم از آنان که دیدارشان کرده ای. بنده و فرزند بنده و کنیزت در پیشگاه تو است که آنچه بخواهی با او توانی کرد. پروردگارا صداها آرام گرفت و حرکت ها خاموش گشت و هر دوستی با دوست خود خلوت کرد و من با تو خلوت کردم که تو محبوب منی پس این خلوت با تو در این شب را آزادی از دوزخ قرارده. ای کسی که برای هیچ دانشمندی بالاتر از او وصفی نیست [و علم او از همه دانشمندان بیشتر است] و ای کسی که هیچ آفریده ای نمی تواند در برابرش ایستادگی کند ای آغاز هر چیز و ای انجام هر چیز ای کسی که عنصری ندارد. ای کسی که سرانجامش نابودی نیست ای کامل ترین وصف شده و ای بخشنده ترین عطاکننده ای کسی که به هرزبانی که خوانده شود علم دارد ای کسی که گذشتش دیرین و توانش سخت و پادشاهی اش استوار است به حق نامی که به وسیله آن با موسی سخن گفتی از تو می خواهم. ای خدای رحمتگر ای مهربان ای کسی که معبودی جز تو نیست. خداوندا تو بی نیازی از تو می خواهم که بر محمد و خاندان او درود فرستی و با رحمت خود مرا به بهشت درآوری.»

[۳۴۵۷]۳۴- یونس گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: دعایی کوتاه به من بیاموزید. امام فرمودند: بگو: «ای کسی که مرا به سوی خود راهنمایی کرد

ص: ۵۲۷

قلت للرضا عليه السلام: علمني دعاء و أوجز، فقال: قل: «يا من دلني على نفسه و دلل قلبي بتصديقه أسألك الأمن و الإيمان».

[۳۴۵۸]۳۵- علی بن ابی حمزه، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام أن رجلا أتى أمير المؤمنين عليه السلام فقال:

يا أمير المؤمنين، كان لي مال ورثته و لم أنفق منه درهما في طاعة الله عز و جل، ثم اكتسبت منه مالا فلم أنفق منه درهما في طاعة الله فعلمني دعاء يخلف علي ما مضى و يغفر لي ما عملت أو عملا. أعمله، قال: قل، قال: و أي شيء أقول يا أمير المؤمنين؟ قال: قل كما أقول: «يا نوري في كل ظلمه و يا أنسي في كل وحشه و يا رجائي في كل كربه و يا ثقتي في كل شده و يا دلي في الضلاله، أنت دلي إذا انقطعت دلاله الأدلاء فإن دلالتك لا تنقطع و لا يضل من هديت، أنعمت علي فأسبغت و رزقتني فوفرت و غديتني فأحسننت غذائي و أعطيتني فأجزلت بلا. استحقاق لذلك بفعل مني و لكن ابتداء منك لكرمك و جودك، فتقويت بكرمك علي معاصيك و تقويت برزقك علي سخطك و أفنيت عمري فيما لا تحب، فلم يمنعك جرأتي عليك و ركوبي لما نهيتني عنه و دخولي فيما حرمت علي أن عدت علي بفضلك و لم يمنعني حلمك عني و عودك علي بفضلك أن عدت في معاصيك، فأنت العواد بالفضل و أنا العواد بالمعاصي، فيا أكرم من أقر له بذنب و أعز من خضع له بذل، لكرمك أقرت بذنبي و لعزك خضعت بذلي فما أنت صانع بي في كرمك و إقراري بذنبي و عزك و خضوعي بذلي افعل بي ما أنت أهله و لا تفعل بي ما أنا أهله».

و قلبم را برای باورش رام و فرمانبر ساخت، از تو ایمنی و ایمان می خواهم.»

[۳۴۵۸]۳۵- یکی از اصحاب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که مردی نزد علی علیه السلام آمد و عرض کرد ای امیر مؤمنان! مالی داشتم که ارث برده بودم و درهمی از آن را در فرمانبری از خدا صرف نکردم. سپس با آن مالی به دست آوردم و از آن نیز درهمی را در فرمانبری از خدا صرف نکردم. پس دعایی به من بیاموز که جانشین گذشته شود و آنچه را کردم یا می کنم آمرزیده شود. امام فرمودند: بگو مرد گفت:

چه بگویم ای امیر مؤمنان؟ امام فرمودند: چنان که می گویم بگو: «ای نور من در هر تاریکی و ای همدم من در هر وحشت و ای امید من در هر اندوه و ای تکیه گاهم در هر سختی و ای راهنمای من در گمراهی تو راهنمای من هستی هنگامی که راهنمایی راهنمایان به انجام برسد؛ زیرا راهنمایی تو پایان نمی گیرد و هر آن کس را که هدایت کردی گمراه نمی شود. به من نعمت دادی و نعمت را بر من کامل ساختی و به من روزی دادی و فراوانش کردی و مرا خوراندی خوراکم را نیکو کردی و به من عطا کردی و آن را کامل نمودی بی آنکه برای یکی از کارهایم سزاوار آن باشم بلکه همه را از کرم و لطف خودت آغاز کردی که من با کرم تو بر نافرمانی ات نیرو گرفتم و با روزی تو بر خشمگین کردن تو توانا شدم و عمرم را در آنچه دوست نداری به باد دادم و گستاخی من بر تو و انجام کارهایی که مرا از آنها بازداشته ای و داخل شدنم در آنچه بر من حرام ساخته ای مانع نشد که با احسانت به سوی من باز گردی، اگرچه بردباری تو نسبت به من و بازگشت با احسانت به سوی من مرا از بازگشت به سوی گناهان باز نداشت. که تو بسیار بازگشت کننده به احسانی و من بسیار بازگشت کننده به نافرمانی. پس ای بخشنده ترین کسی که در نزدش به گناه اعتراف می کنم و شکست ناپذیرترین کسی که با خواری در برابرش فروتنی کرده ام من به خاطر بخشش تو به گناهانم اعتراف کردم و به خاطر قدرتت با خواری در برابرت فروتنی کردم پس تو در بخشش با وجود اعتراف من به گناهانم و در قدرتت با وجود فروتنی با خواری ام با من چه خواهی کرد؟ با من چنان کن که تو سزاوار آن هستی نه چنان که من سزاوار آن هستم.

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب فضل القرآن

[۳۴۵۹]۱- علی بن محمد، عن علی بن العباس، عن الحسين بن عبد الرحمن، عن سفیان الحریری، عن أبیه، عن سعد الخفاف، عن أبي جعفر علیه السلام قال:

يا سعد، تعلموا القرآن فإنّ القرآن يأتي يوم القيامة في أحسن صورة نظر إليها الخلق و التّياس صفوف عشرون و مائه ألف

صفّ، ثمانون ألف صفّ أمّه محمّد و أربعون ألف صفّ من سائر الأمم، فيأتي على صفّ المسلمين في صورته رجل فيسلم فينظرون إليه ثمّ يقولون: لا إله إلاّ الله الحليم الكريم إنّ هذا الرّجل من المسلمين نعرفه بنعته و صفته غير أنّه كان أشدّ اجتهادا منّا في القرآن فمن هناك أعطى من البهاء و الجمال و النور ما لم نعطه، ثمّ يجاوز حتّى يأتي على صفّ الشهداء فينظرون إليه [الشهداء] ثمّ يقولون: لا إله إلاّ الله الرّبّ الرّحيم إنّ هذا الرّجل من الشهداء نعرفه بسمته و صفته غير أنّه من شهداء البحر فمن هناك أعطى من البهاء و الفضل ما لم نعطه، قال: فيتجاوز حتّى يأتي [على] صفّ شهداء البحر في صورته شهيد فينظر إليه شهداء البحر فيكثر تعجّبهم و يقولون: إنّ هذا من شهداء البحر نعرفه بسمته و صفته غير أنّ الجزيره التي أصيب فيها كانت أعظم هولاً من الجزيره التي أصبنا فيها فمن هناك أعطى من البهاء و الجمال و النور ما لم نعطه، ثمّ يجاوز حتّى يأتي صفّ

ص: ٥٣٠

به نام خداوند رحمتگر مهربان

کتاب فضیلت قرآن

اشاره

[٣٤٥٩] ١- سعد خضاف روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند: ای سعد! قرآن را بیاموزید؛ زیرا قرآن در روز قیامت با زیباترین چهره ای که مردم مشاهده کرده اند می آید. و مردم در صد و بیست هزار دسته اند که هشتاد هزار دسته، امّت محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] هستند و چهل هزار دسته از دیگر امّت هابند، آن گاه قرآن بر دستّه مسلمانان به صورت مردی می آید و سلام می کند و آنان به او نگاه می کنند و می گویند: هیچ معبودی جز خدایی نیست که بردبار و بخشنده است همانا این مردی از مسلمانان است که صفت و خصوصیت او را می شناسیم جز اینکه او بیشتر از ما درباره قرآن کوشش کرده است و از این جهت این خرمی و زیبایی و نور به او داده شد و به ما عطا نگردید. سپس او می گذرد تا به دستّه شهیدان می رسد. پس [شهیدان] به او نگاه می کنند و می گویند هیچ معبودی جز خداوندی نیست که پروردگار و مهربان است. همانا این مرد از شهیدان است که او را با نشانه و صفاتش می شناسیم جز آنکه از شهیدان در دریا است و از این رو این خرمی و برتری به او داده شد و به ما عطا نگردید. و او از آنجا می گذرد تا در صورت یک شهید به صف شهیدان دریا می رسد. آنان به او نگاه می کنند و شگفتی شان افزوده شده، می گویند: این از شهدای دریا است و ما او را با نشان و صفتش می شناسیم جز آنکه جزیره ای که در آن کشته شد هولناک تر از جزیره ای بود که ما در آن کشته شدیم و از این رو این خرمی و زیبایی و نور به او داده شد و به ما عطا نگردید.

ص: ٥٣١

النّبیّین و المرسلین فی صورته نبیّ مرسل فینظر النّبیّون و المرسلون إلیه فیشتدّ لذلک تعجّبهم و يقولون: لا- إله إلاّ- الله الحليم الكريم إنّ هذا النّبیّ مرسل نعرفه بسمته و صفته غير أنّه أعطى فضلا كثيرا، قال: فيجتمعون فيأتون رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فيسألونه و يقولون: يا محمّد من هذا؟ فيقول لهم: أو ما تعرفونه فيقولون ما نعرفه هذا ممّن لم يغضب الله عليه، فيقول رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم:

هذا حجّه الله على خلقه، فيسلم ثمّ يجاوز حتّى يأتى على صفّ الملائكة فى سورة ملك مقرّب فنظر إليه الملائكة فيشتدّ تعجبهم و يكبر ذلك عليهم لما رأوا من فضله و يقولون: تعالٰى ربّنا و تقدّس إنّ هذا العبد من الملائكة نعرفه بسمته و صفته غير أنّه كان أقرب الملائكة إلى الله عزّ و جلّ مقاما فمن هناك ألبس من النور و الجمال ما لم نلبس، ثمّ يجاوز حتّى ينتهى إلى ربّ العزّه تبارك و تعالٰى فيخترّ تحت العرش فيناديه تبارك و تعالٰى: يا حجّتى فى الأرض و كلامى الصّادق النّاطق ارفع رأسك و سل تعط و اشفع تشفّع، فيرفع رأسه فيقول الله تبارك و تعالٰى: كيف رأيت عبادى؟ فيقول: يا ربّ منهم من صاننى و حافظ علىّ و لم يضيع شيئا و منهم من ضيّعنى و استخفّ بحقّى و كذب بى و أنا حجّتك على جميع خلقك، فيقول الله تبارك و تعالٰى: و عزّتى و جلالى و ارتفاع مكانى لأثيبنّ عليك اليوم أحسن الثّواب و لأعاقبنّ عليك اليوم أليم العقاب، قال: فيرجع القرآن رأسه فى صورته أخرى، قال: فقلت له: يا أبا جعفر فى أىّ صورته يرجع؟ قال: فى صورته رجل شاحب متغيّر يبصره أهل الجمع فيأتى الرّجل من شيعتنا الذى كان يعرفه و يجادل به أهل الخلاف فيقوم بين يديه فيقول: ما تعرفنى؟ فينظر إليه الرّجل فيقول: ما أعرفك يا عبد الله،

ص: ۵۳۲

سپس می گذرد تا در ظاهر یک پیامبر فرستاده شده به صف پیامبران و فرستادگان خدا می رسد. و پیامبران و فرستادگان به او نگاه می کنند و شگفتی شان افزایش می یابد و می گویند: هیچ معبودی جز خدای بردبار و بخشنده نیست. همانا این پیامبری فرستاده است که ما او را با نشان و صفتش می شناسیم جز این که به او برتری فراوانی داده شد. پس همه گردهم می آیند و به نزد رسول خدا [درود خدا بر او و بر خاندانش] می روند و می گویند: ای محمّد این کیست؟ آن حضرت می فرماید: مگر او را نمی شناسید؟ پاسخ می دهند آنچه ما می دانیم این است که او از کسانی است که خدا بر او خشمگین نشده است. پس رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- می فرماید: این حجّت خدا بر آفریدگانش است. آن گاه او سلام می کند و می گذرد تا به صورت فرشته ای مقرّب به دسته فرشتگان می رسد و فرشتگان به او نگاه می کنند و سخت شگفت زده می شوند و برتری او برایشان گران می آید و می گویند: پروردگار ما والا و پاک است همانا این بنده از فرشتگان است که ما او را با نشان و صفتش می شناسیم جز آنکه در منزلت نزدیک ترین فرشتگان به خداوند عزّتمند بود و از این رو این نور و زیبایی بر او پوشانده شد آنچه به ما پوشانده نشد. سپس می گذرد تا به بارگاه پروردگار شکوه پاک و والا می رسد و در پایین عرش به سجده می افتد و خداوند پاک و والا به او ندا می دهد:

ای حجّت من در زمین و ای سخن راست و گویایم. سرت را بلند کن و هرچه می خواهی بگو تا به تو عطا کنم و از هر کس که خواهی خواهشگری کن تا خواهشت را بپذیرم. و او سرش را بلند می کند و خداوند پاک و والا می فرماید:

بندگانم را چگونه دیدی؟ او عرض می کند: پروردگارا از آنها کسانی مرا پاس داشتند و از من حفاظت کردند و چیزی از مرا تباه نساختند و گروهی از آنان مرا تباه ساختند و حقم را خوار شمرده و مرا دروغ انگاشتند در حالی که من حجّت تو بر تمام آفریدگانت هستم پس خداوند پاک و والا می فرماید: به شکست ناپذیری و شکوه و بلند مرتبگی ام سوگند امروز به خاطر تو بهترین پاداش ها را خواهم داد و به خاطر تو دردناک ترین کیفرها را خواهم داد. آن گاه قرآن سرش را به صورتی دیگر برمی گرداند. راوی گفته که من به امام علیه السّلام عرض کردم: ای ابا جعفر به چه صورتی برمی گردد؟ امام علیه السّلام فرمودند: به صورت مردی رنگ پریده و دگرگون که همگان او را می بینند آن گاه به نزد مردی از شیعیان ما که او را می شناخت و به

وسيله او با مخالفان بحث می کرد می آید و در برابرش ایستاده، می گوید: مرا نمی شناسی؟ مرد به او می نگرد و می گوید ای بنده خدا تو را نمی شناسم.

ص: ۵۳۳

قال: فیرجع فی صورته الّتی كانت فی الخلق الأوّل و یقول: ما تعرفنی؟

فیقول: نعم، فیقول القرآن: أنا الّذی أسهرت لیلک و أنصبت عیشک سمعت الأذی و رجمت بالقول فیّ، ألا و إنّ کلّ تاجر قد استوفی تجارته.

و أنا وراءک الیوم، قال: فینطلق به إلی ربّ العزّه تبارک و تعالی فیقول:

یا ربّ یا ربّ عبدک و أنت أعلم به قد کان نصبا فیّ، مواظبا علیّ، یعادى بسببى و یحبّ فیّ و یبغض؛ فیقول الله عزّ و جلّ: أدخلوا عبدی جنّتی و اکسوه حلّه من حلل الجنّه و توجّه بتاج، فإذا فعل به ذلك عرض علی القرآن فیقال له: هل رضیت بما صنع بولیک؟ فیقول: یا ربّ إنی أستقلّ هذا له فزده مزید الخیر کلّه، فیقول: و عزّتی و جلالی و علوی و ارتفاع مکانی لأنحلّ له الیوم خمسہ أشياء مع المزید له و لمن کان بمنزلته، ألا إنّهم شباب لا یهرمون و أصحاء لا یسقمون و أغنیاء لا یفتقرون و فرحون لا یحزنون و أحياء لا یموتون. ثمّ تلا هذه الآیه: لا یذوقون فیها الموت إلاّ الموتة الأولى قال: قلت جعلت فداک یا أبا جعفر و هل یتکلم القرآن؟ فتبسّم ثمّ قال: رحم الله الضّعفاء من شیعتنا إنّهم أهل تسلیم ثمّ قال: نعم یا سعد و الصّلاه تتکلم و لها صورہ و خلق تأمر و تنهی، قال سعد: فتغیّر لذلك لونی و قلت: هذا شیء لا أستطیع [أنا] أتکلم به فی الناس، فقال أبو جعفر: و هل الناس إلاّ شیعتنا فمن لم یعرف الصّلاه فقد أنکر حقّنا ثمّ قال: یا سعد أسمعک کلام القرآن؟ قال سعد: فقلت: بلی صلی الله علیک، فقال: إنّ الصّلاه تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذكر الله أكبر فالنهی کلام و الفحشاء و المنکر رجال و نحن ذکر الله و نحن أكبر.

ص: ۵۳۴

پس قرآن به آفرینش اولیة خود بازمی گردد و می گوید: مرا نمی شناسی؟ مرد می گوید آری. پس قرآن می گوید من کسی هستم که شب تو را بی خواب کردم و تو را زندگی به رنج انداختم. به خاطر من مورد اذیت قرار گرفتی و رانده شدی. به درستی که هر تاجری تجارتش را به سرانجام می رساند و من امروز پشتیبان توام. حضرت فرمودند: سپس او را به بارگاه پروردگار شکوه پاک و والا می برد و می گوید: پروردگار! پروردگار! این بنده تو است و تو به او آگاه تری. او به خاطر من رنج می کشید و مراقب من بود به خاطر من با او دشمنی می شد و به سبب من با دیگران دوستی یا دشمنی کرد. خداوند عزّتمند می فرماید:

بنده ام را به بهشت درآرید و از جامه های بهشتی بر او بپوشانید و بر سرش تاج بنهید. و چون با او چنین کنند او را به قرآن نشان می دهند و می گویند: آیا از آنچه با دوستت انجام شده راضی هستی. او می گوید: پروردگار! من این را برای او کم می دانم. پس همه خوبی ها را بر او بیافزا. و خداوند می فرماید: به شکست ناپذیری و شکوه و بلندمرتبیگی و والامقامی ام سوگند امروز به او و هر کس که در جایگاهش باشد پنج چیز و افزون بر آن عطا می کنم. هان آنان جوانانی باشند که پیر نشوند. و

تندرستانی که بیمار نگردند و ثروتمندانی که فقیر نشوند و شادکامانی که اندوهگین نگردند و زندگانی که نمیرند.

سپس این آیه را خواند: (در آن جز همان مرگ نخستین را نمی چشند) راوی گفته است که من عرض کردم: جانم فدایت ای ابا جعفر مگر قرآن سخن می گوید؟ امام علیه السّلام لبخندی زد و فرمود: خداوند شیعیان ناتوان ما را بیامرزد که اهل تسلیم هستند سپس فرمود: بله ای سعد و نماز هم سخن می گوید و صورت و آفرینشی دارد که امر و نهی می کند، سعد گفت: از این سخن رنگم دگرگون شد و گفتم: این چیزی است که من نمی توانم درباره آن با مردم سخن بگویم. امام باقر علیه السّلام فرمودند: مگر مردم جز شیعیان ما هستند پس هر کس نماز را نشناسد حق ما را انکار کرده است. سپس فرمودند: ای سعد سخن قرآن را به تو گوشزد بکنم. سعد گفت: بله. خداوند بر تو درود فرستد امام علیه السّلام فرمودند: «همانا نماز از فحشاء و کارهای زشت بازمی دارد و همانا یاد خدا بزرگتر و برتر است» و نهی سخنی است و فحشاء و منکر مردمانی هستند و ما یاد خداییم و ما بزرگ تر هستیم.

ص: ۵۳۵

[۳۴۶۰]۲- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله، عن آبائه عليهم السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: أيّها النّاس، إنّكم في دار هدنه و أنتم على ظهر سفر و الشّير بكم سريع و قد رأيتم اللّيل و النّهار و الشّمس و القمر بيليان كلّ جديد و يقربان كلّ بعيد و يأتيان بكلّ موعود فأعدّوا الجهاز لبعث المجاز، قال: فقام المقداد بن الأسود فقال: يا رسول الله و ما دار الهدنه؟ قال: دار بلاغ و انقطاع، فإذا التبتت عليكم الفتن كقطع اللّيل المظلم فعليكم بالقرآن فإنّه شافع مشفّع و ماحل مصدّق و من جعله أمامه قاده إلى الجنّه و من جعله خلقه ساقه إلى النّار و هو الدّليل يدلّ على خير سبيل و هو كتاب فيه تفصيل و بيان و تحصيل و هو الفصل ليس بالهزل و له ظهر و بطن فظاهره حكم و باطنه علم، ظاهره أنيق و باطنه عميق، له نجوم و على نجومه نجوم لا تحصي عجائبه و لا تبلى غرائب، فيه مصابيح الهدى و منار الحكمة و دليل على المعرفة لمن عرف الصّيفه فليجل جال بصره و ليبلغ الصّيفه نظره، ينبج من عطب و يتخلّص من نشب فإنّ التّفكّر حياه قلب البصير كما يمشى المستنير في الظّلمات بالنّور، فعليكم بحسن التّخلّص و قلّه التّربّص.

[۳۴۶۱]۳- علی، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن سماعة بن مهران قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: إنّ العزيز الجبار أنزل عليكم كتابه و هو الصّادق البارّ، فيه خبركم و خبر من قبلكم و خبر من بعدكم و خبر السّماء و الأرض و لو أتاكم من يخبركم عن ذلك لتعجبتم.

[۳۴۶۲]۴- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن أبي الجارود قال:

ص: ۵۳۶

[۳۴۶۰]۲- سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّى الله عليه و اله فرمودند: ای مردم شما در منزلگاه صلح و آرامش هستید شما اکنون در سفرید و به سرعت شما را حرکت می دهند و شما می بینید که شب و روز و

خورشید و ماه هر تازه ای را کهنه می کنند و هر دوری را نزدیک می گردانند و هر وعده ای را به سر می آورند پس برای گذرگاه دور وسیله آماده کنید. حضرت فرموده است: در این هنگام مقداد اسود برخاسته، عرض کرد: ای رسول خدا. منزلگاه صلح و آرامش چیست؟ فرمودند: منزلگاه فرود آمدن و جدا شدن است. (و چون کوتاه مدت است سزاوار جنگ و نزاع بر سر آن نیست) پس هنگامی که آشوب ها مانند پاره های شب تار شما را فراگرفت به قرآن رو آورید. که آن شفاعت کننده ای شفاعت شده است و سعایت کننده ای که کلامش تصدیق می شود و هر کس قرآن را پیشوای خود قرار دهد او را به سوی بهشت راه می نماید و هر کس آن را پشت سر اندازد او را به سوی دوزخ می راند. او راهنمایی است که به بهترین راه راهنمایی می کند و کتابی است که تفصیل و توضیح و بیان در آن است. او جداکننده حق از باطل است و شوخی نیست و ظاهر و باطنی دارد. ظاهرش فرمان است و باطنش دانش ظاهرش زیبا و باطنش ژرف است. ستارگانی دارد و هریک از آنها نیز ستارگانی دارند. شگفتی هایش به شماره نمی آید و کهنه نمی گردند. چراغ های هدایت و مناره های حکمت در آن است و راهنمایی برای شناخت است برای هر کس که صفات را شناخته باشد پس هر گردش گری باید دیدگانش را جولان بدهد و نظر را تا به آن صفت پیش برد که از تباهی نجات می دهد و از گرفتاری رهایی بخشد؛ زیرا اندیشه، زندگی قلب های بینا است چنان که نورانی شده به وسیله نور در تاریکی ها راه می رود.

پس بر شما باد که به نیکویی رهایی یابید و کم در کمین باشید.

[۳۴۶۱]۳-سماعه مهران روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خداوند شکست ناپذیر چیره گر کتابش را بر شما فرود آورد که راستگو و نیکوکار است.

اخبار شما و پیشینیان و آیندگان و اخبار آسمان و زمین در آن است و اگر کسی نزد شما می آمد که در آن ها به شما خبر دهد در شگفت می شدید.

[۳۴۶۲]۴-ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

ص: ۵۳۷

قال أبو جعفر عليه السلام: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أنا أول وافد على العزيز الجبار يوم القيامة و كتابه و أهل بيته ثم أمّتي، ثم أسألهم ما فعلتم بكتاب الله و بأهل بيته.

[۳۴۶۳]۵-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن يحيى، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ هذا القرآن فيه منار الهدى و مصابيح الدّجى فليجل جال بصره و يفتح للضّياء نظره فإنّ التّفكّر حياه قلب البصير كما يمشى المستنير فى الظّلمات بالنّور.

[۳۴۶۴]۶-علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن اَبی جمیلہ قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: كان في وصيّه أمير المؤمنين عليه السلام أصحابه: اعلموا أنّ القرآن هدى النّهار و نور اللّيل المظلم على ما كان من جهد وفاقه.

[۳۴۶۵] ۷- عليّ، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله، عن آبائه عليهم السلام قال:

شكا رجل إلى النّبيّ صلّى الله عليه و اله و سلّم وجعا في صدره، فقال صلّى الله عليه و اله و سلّم: استشف بالقرآن فإنّ الله عزّ و جلّ يقول: وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ.

[۳۴۶۶] ۸- أبو عليّ الأشعريّ، عن بعض أصحابه، عن الخشاب، رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام:

لا و الله لا يرجع الأمر و الخلافه إلى آل أبي بكر و عمر أبدا و لا إلى بنى أميه أبدا و لا في ولد طلحه و الزبير أبدا و ذلك أنّهم نبذوا القرآن و أبطلوا السنن و عطّلوا الأحكام و قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: القرآن هدى من الضلال و تبيان من العمى و استقاله من العثره و نور من الظلمه و ضياء من الأحداث و عصمه من الهلكه و رشد من الغوايه و بيان من الفتن و بلاغ من الدّنيا إلى

ص: ۵۳۸

من و قرآن و اهل بيتم در روز قيامت نخستين وارد شوندگان بر خداوند شكست ناپذير چيره گر هستيم و سپس اتمم هستند و سپس من از آنان می پرسم که با کتاب خدا و خاندان من چه کردید.

[۳۴۶۳] ۵- طلحه زید روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا مناره های هدایت و چراغ های شب تار در این قرآن است پس هر گردشگری باید دیدگانش را جولان بدهد و نگاهش را برای نور آن بگشاید؛ زیرا که تفکر، زندگی دل بینا است چنان که نورانی گشته، در تاریکی ها به وسیله نور راه می رود.

[۳۴۶۴] ۶- ابو جميله از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در سفارش های امير مؤمنان علیه السلام به يارانش چنین آمده است: بدانید که قرآن راهنمای روز و روشنی شب تار در هر سختی و فقر است.

[۳۴۶۵] ۷- سکونی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که پدرانشان عليهم السلام فرموده اند:

مردی از درد سينه اش به پیامبر- درود خدا بر او و خاندانش باد- شکایت کرد.

حضرت فرمود: از قرآن شفا بخواه؛ زیرا خداوند عزّتمند می فرماید (و برای هر آنچه در سينه ها است مایه شفا است).

[۳۴۶۶] ۸- خشاب در حدیثی بی سند روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند:

نه، به خدا سوگند فرمان و خلافت هرگز حقّ خاندان ابو بکر و عمر و بنی امیه و فرزندان طلحه و زبیر نیست؛ زیرا آنها قرآن را پشت سر انداختند و سنت ها را باطل کردند و احکام خدا را تعطیل کردند با اینکه رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش باد- فرمود: قرآن هدایت از گمراهی و تفسیر از ابهام و وسیله عبور از لغزش و نوری در تاریکی و پرتوی در پیشامدها و نگاهبانی از نابودی و هوشیاری از نیرنگ و روشنگر فتنه ها و رساننده از دنیا به آخرت است.

ص: ۵۳۹

الآخرة وفيه كمال دينكم و ما عدل أحد عن القرآن إلا إلى النار.

[۳۴۶۷]۹- حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد، عن وهيب بن حفص، عن أبي بصير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن القرآن زاجر و أمر: يأمر بالجنة و يزجر عن النار.

[۳۴۶۸]۱۰- علي بن إبراهيم، عن صالح بن السندي، عن جعفر بن بشير، عن سعد الإسكاف قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: أعطيت السور الطوال مكان التوراه و أعطيت المثين مكان الإنجيل و أعطيت المثاني مكان الزبور و فضلت بالمفصل ثمان و ستون سورة و هو مهيمن على سائر الكتب و التوراه لموسى و الإنجيل لعيسى و الزبور لداود.

[۳۴۶۹]۱۱- أبو علي الأشعري، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

يجيء القرآن يوم القيامة في أحسن منظور إليه صورته فيمّر بالمسلمين فيقولون: هذا الرجل منّا، فيجاوزهم إلى النبيين فيقولون: هو منّا، فيجاوزهم إلى الملائكة المقرّبين فيقولون: هو منّا، حتى ينتهي إلى ربّ العزّه عزّ و جلّ فيقول: يا ربّ فلان بن فلان أظمأت هواجره و أسهرت ليله في دار الدنيا و فلان بن فلان لم أظمى هواجره و لم أسهر ليله، فيقول تبارك و تعالى: أدخلهم الجنة على منازلهم، فيقوم فيتبعونه فيقول للمؤمن: اقرأ و ارقه، قال: فيقرأ و يرقى حتى يبلغ كلّ رجل منهم منزلته التي هي له فينزلها.

[۳۴۷۰]۱۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن

ص: ۵۴۰

كامل شدن دینتان در آن است و هیچ کس از قرآن منحرف نشد جز آنکه به دوزخ راه برد.

[۳۴۶۷]۹- ابو بصير گفت: از امام صادق عليه السلام شنيدم می فرمايد: همانا قرآن بازدارنده و فرمان دهنده است، به بهشت فرمان می دهد و از دوزخ باز می دارد.

[۳۴۶۸]۱۰- سعد اسکاف روايت کرده که رسول خدا صلى الله عليه و اله فرمودند: به جای تورات سوره های طولانی قرآن، به

جای انجیل سوره های صد آیه ای و به جای زبور سوره های مثنائی [که سوره هایی پس از سوره های طولانی از سوره یونس تا نحل هستند] به من داده شد. و با سوره های مفصل که شصت و هشت سوره اند [و آیه های کوتاه دارند] برتری داده شدم و این بر کتاب های دیگر چیره است و تورات از آن حضرت موسی علیه السّلام، انجیل از آن حضرت عیسی علیه السّلام و زبور از آن داود علیه السّلام است.

[۳۴۶۹] ۱۱- جابر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند: قرآن در روز قیامت در بهترین صورتی که دیده شده است می آید و از کنار مسلمانان می گذرد و آن ها می گویند: این مرد از ما است. آن گاه بر پیامبران می گذرد و آن ها نیز می گویند: او از ما است. آن گاه به سوی فرشتگان مقرب می رود و آنها نیز می گویند: او از ما است تا به پروردگار شکست ناپذیر عزّت مند می رسد و عرض می کند: پروردگارا فلانی فرزند فلانی است که در دنیا نیمروزش را به تشنگی کشاندم و شب ها او را بی خواب کردم و فلانی فرزند فلانی است که نه نیمروزش را به تشنگی کشاندم و نه شبش را بی خواب کردم.

پس خداوند پاک و والا می فرماید: آن ها را به بهشت و جایگاهشان در آور.

آن گاه قرآن برمی خیزد و آنان به دنبال او می روند. و به مؤمن می گوید: قرآن بخوان و بالا برو. و او قرآن می خواند و بالا می رود تا هر کس به جایگاهی که برای او است می رسد و در آن منزل می گیرد.

[۳۴۷۰] ۱۲- یونس عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: در روز قیامت

ص: ۵۴۱

محمّد و سهل بن زیاد، جمیعا عن ابن محبوب، عن مالک بن عطیّه، عن یونس بن عمّار قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: إنّ الدّواوين يوم القيامة ثلاثة: ديوان فيه النّعم و ديوان فيه الحسنات و ديوان فيه السيّئات فيقابل بين ديوان النّعم و ديوان الحسنات فتستغرق النّعم عامّه الحسنات و يبقى ديوان السيّئات فيدعى بآدم المؤمن للحساب فيتقدّم القرآن أمامه في أحسن صورته فيقول: يا ربّ، أنا القرآن و هذا عبدك المؤمن قد كان يتعب نفسه بتلاوتي و يطيل ليله بترتيلي و تفيض عيناه إذا تهجّد فأرضه كما أرضاني، قال: فيقول العزيز الجبّار: عبدی اوسط يمينك فيملؤها من رضوان الله العزيز الجبّار و يملأ شماله من رحمه الله، ثمّ يقال: هذه الجنّه مباحه لك فاقراً و اصعد، فإذا قرأ آيه صعد درجه.

[۳۴۷۱] ۱۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه و علی بن محمّد القاسانيّ، جمیعا عن القاسم بن محمّد، عن سليمان بن داود، عن سفیان بن عيينه، عن الزّهریّ قال:

قال علی بن الحسين عليهما السّلام: لو مات من بين المشرق و المغرب لما استوحشت بعد أن يكون القرآن معي. و كان عليه السّلام إذا قرأ مالکک يوم الدين يكررها حتّى كاد أن يموت.

[۳۴۷۲] ۱۴- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابراهیم بن عبد الحميد، عن إسحاق بن غالب قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا جمع الله عزّ وجلّ الأوّلين و الآخريّن إذا هم بشخص قد أقبل لم يرقط أحسن صوره منه، فإذا نظر إليه المؤمنون و هو القرآن قالوا:

هذا ممّا، هذا أحسن شيء رأينا، فإذا انتهى إليهم جازهم، ثمّ ينظر إليه الشّهداء حتّى إذا انتهى إلى آخرهم جازهم فيقولون: هذا القرآن، فيجوزهم كلّهم حتّى

ص: ٥٤٢

سه ديوان است: ديوان نعمت ها و ديوان نيكي ها و ديوان بدى ها. ديوان نعمت ها و ديوان نيكي ها برابر هم گذارده مى شوند. و نعمت ها همه نيكي ها را در بر مى گيرد و ديوان بدى ها باقى مى ماند. و چون انسان مؤمن براى حساب فرا خوانده مى شود. قرآن در زيباترين چهره پيشاپيش او مى آيد و مى گويد:

پرورد گارا! منم قرآن و اين بنده مؤمن تو است كه خودش را با تلاوت من به زحمت مى انداخت و شبش را با به ترتيب خواندن من طولانى مى كرد و هنگامى كه شب زنده دارى مى كرد اشك از چشمانش سرازير مى شد. پس او را خشنود ساز چنان كه او مرا خشنود كرده است. و خداوند شكست ناپذير چيره گر مى فرمايد: بنده من دست راستت را باز كن و آن را از خشنودى خداوند شكست ناپذير چيره گر پرمى كند و دست چپش را نيز از رحمت خود پرمى كند.

سپس گفته مى شود: اين بهشت برايت حلال است قرآن بخوان و بالا برو.

و هنگامى كه آيه اى بخواند درجه اى بالا مى رود.

[٣٤٧١]-١٣- زهرى روايت كرده كه امام سجاد عليه السلام فرمودند: اگر همه كسانى كه در ميان مشرق و مغرب هستند، بميرند وقتى قرآن با من باشد هراس نخواهم كرد.

و آن حضرت عليه السلام هنگامى كه آيه **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** را مى خواند چندان آن را باز مى گفت كه نزديك بود بميرد.

[٣٤٧٢]-١٤- اسحاق غالب روايت كرده كه امام صادق عليه السلام فرمودند: وقتى خداوند اولين و آخرين آفريد گانش را گرد مى آورد شخصى پيش مى آيد كه نيكورتر از او نديده اند و آن قرآن است. چون مؤمنان به او نگاه مى كنند مى گویند اين از ما است.

اين بهترين چيزى است كه ما ديده ايم. و چون به آن ها رسد و از ايشان بگذرد شهيدان به او مى نگرند مى گویند: اين قرآن است و او از نزد همه آنان مى گذرد تا

ص: ٥٤٣

إذا انتهى إلى المرسلين فيقولون: هذا القرآن، فيجوزهم حتّى ينتهى إلى الملائكة فيقولون: هذا القرآن، فيجوزهم [ثمّ ينتهى] حتّى

يقف عن يمين العرش فيقول الجبار: و عزّتي و جلالتي و ارتفاع مكاني لأكرمّن اليوم من أكرمك و لأهينّن من أهانك.

باب فضل حامل القرآن

[۳۴۷۳]۱-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن الحسن بن أبي الحسين الفارسی، عن سليمان بن جعفر الجعفری، عن السكونی، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: إنّ أهل القرآن في أعلى درجة من الآدميين ما خلا النبيين و المرسلين، فلا تستضعفوا أهل القرآن حقوقهم فإنّ لهم من الله العزيز الجبار لمكانا عليا.

[۳۴۷۴]۲-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد و سهل بن زياد، جميعا عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن الفضيل بن يسار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الحافظ للقرآن العامل به مع السفره الكرام البره.

[۳۴۷۵]۳-و بإسناده، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: تعلّموا القرآن فإنّه يأتي يوم القيامة صاحبه في صوره شابّ جميل شاحب اللون فيقول له القرآن: أنا الذي كنت أسهرت ليلك و أظمأت هواجرک و أجففت ريقك و أسلت دمعتك أوّل معك حيثما ألت و كلّ تاجر من وراء تجارته و أنا اليوم لك من وراء تجاره كلّ تاجر و سيأتيك كرامه [من] الله عزّ و جلّ فأبشر، فيؤتى بتاج فيوضع على رأسه و يعطى الأمان يمينه و الخلد في الجنان بيساره و يكسى حلّتين ثمّ يقال له: اقرأ و ارقه، فكلمّا قرأ

ص: ۵۴۴

به فرستادگان می رسد و ایشان هم می گویند این قرآن است. پس از نزد آنان نیز می گذرد تا به فرشتگان می رسد و آنان نیز می گویند این قرآن است و از نزد آنان نیز می گذرد تا در سمت راست عرش بایستد. آن گاه خداوند چیره گر می فرماید به شکست ناپذیری و شکوه و بلند مرتبگی ام سوگند امروز هر کس را که تو را گرامی داشته گرامی خواهم داشت و هر کس را که تو را خوار ساخته خوار خواهم ساخت.

فضیلت حامل قرآن

[۳۴۷۳]۱-سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلّى الله عليه و اله فرمودند: همانا اهل قرآن پس از پیامبران و فرستادگان در بالاترین درجه انسان ها هستند پس حقوق آنان را اندک نشمارید؛ زیرا از سوی خداوند شکست ناپذیر جبار جایگاه والایی دارند.

[۳۴۷۴]۲-فضیل یسار روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: حافظ قرآنی که به آن عمل کند همراه کاتبان گرامی و نیکو رفتار است.

[۳۴۷۵]-۳- همو از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند:

قرآن بیاموزید؛ زیرا قرآن در روز قیامت به صورت جوانی زیبا و رنگ پریده به نزد خواننده اش می آید و به او می گوید: من کسی هستم که شب هایت را به بیداری کشاندم و نیم روزهای گرمت را تشنه ات گرداندم و آب دهانت را خشک کرده، اشک هایت را روان ساختم. هر جا بروی با تو می آیم و هر تاجری به دنبال تجارت خود است و من امروز به نفع تو در پی تجارت هر تاجری هستم و بشارت باد که به زودی کرامتی از جانب خدا به تو می رسد. آن گاه تاجی آورده می شود و بر سرش نهاده می شود و ایمنی به دست راستش و جاودانگی در بهشت به دست چپش داده می شود و دو جامه بر تنش می کنند و سپس به او می گویند: بخوان و بالا برو و هر گاه

ص: ۵۴۵

آیه سعد درجه و یکسی ابواه حلتین إن كانا مؤمنین ثم یقال لهما هذا لما علمتماه القرآن.

[۳۴۷۶]-۴- ابن محبوب، عن مالک بن عطیة، عن منهال القصاب، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

من قرأ القرآن و هو شاب مؤمن اختلط القرآن بلحمه و دمه و جعله الله عزّ و جلّ مع السیفه الكرام البره و كان القرآن حجیزا عنه یوم القیامه یقول: یا ربّ إنّ كلّ عامل قد أصاب أجر عمله غیر عاملی فبلغ به أكرم عطایاك، قال:

فیکسوه الله العزیز الجبار حلتین من حلال الجنّه و یوضع علی رأسه تاج الكرامه ثم یقال له: هل أرضیناك فیہ؟ فیقول القرآن: یا ربّ قد كنت أرغب له فیما هو أفضل من هذا، فیعطی الأيمنه و الخلد بیساره ثم یدخل الجنّه فیقال له: اقرأ و اصعد درجه؛ ثم یقال له: هل بلغنا به و أرضیناك؟ فیقول: نعم.

قال: و من قرأه كثيرا و تعاهده بمشقه من شدّه حفظه أعطاه الله عزّ و جلّ أجر هذا مرّتين.

[۳۴۷۷]-۵- أبو علی الأشعری، عن الحسن بن علی بن عبد الله و حمید بن زیاد، عن الخشاب، جمیعا عن الحسن بن علی بن یوسف، عن معاذ بن ثابت، عن عمرو بن جمیع، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالتَّخَشُّعِ فِي السَّيْرِ وَالْعَلَانِيَةِ لِحَامِلِ الْقُرْآنِ وَ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ فِي السَّيْرِ وَالْعَلَانِيَةِ بِالصَّيْلَةِ وَالصُّومِ لِحَامِلِ الْقُرْآنِ، ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا حَامِلِ الْقُرْآنِ تَوَاضِعْ بِه يَرْفَعُكَ اللَّهُ وَ لَا تَعَزَّزْ بِه فَيَذَلُّكَ اللَّهُ، يَا حَامِلِ الْقُرْآنِ تَزَيَّنْ بِه [به] اللَّهُ يَزَيِّنُكَ اللَّهُ به وَ لَا تَزَيَّنْ به لِلنَّاسِ فَيَشِينُكَ اللَّهُ به، مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فَكَأَنَّمَا أُدْرِجَتِ النَّبُوَّةُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ وَ لَكِنَّهُ لَا يُوْحَى إِلَيْهِ وَ مِنْ

ص: ۵۴۶

آیه ای می خواند درجه ای بالا می رود و پدر و مادرش نیز اگر مؤمن باشند دو جامه می پوشند و به آنها گفته می شود: این به خاطر آن است که به او قرآن آموختید.

[۳۴۷۶] ۴- منهال قصاب روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر جوان مؤمنی که قرآن بخواند، قرآن با گوشت و خونس در آمیخته، خداوند عزّتمند او را با کاتبان گرامی و نیکوکار قرار می دهد و قرآن در روز قیامت نگاهدارنده او می شود و می گوید: پروردگارا! هر عمل کننده ای پاداش عمل خود را گرفت جز عمل کننده به من. پس بهترین نعمت هایت را به او برسان. حضرت فرمود: پس خداوند شکست ناپذیر چیره گر دو جامه از جامه های بهشتی را به او می پوشاند و بر سرش تاج کرامت می نهد. سپس به قرآن گفته می شود: آیا تو را درباره این شخص راضی کردیم؟ و قرآن می گوید: پروردگارا! من درباره او به پاداش برتری میل داشتم و آن گاه ایمنی به دست راستش و جاودانگی در بهشت به دست چپش نهاده می شود و سپس به بهشت درمی آید و به او گفته می شود قرآن بخوان و درجه ای بالا برو. سپس به قرآن گفته می شود آیا او را به حقّش رساندیم و تو را خشنود کردیم؟ و او می گوید: بله. امام علیه السلام فرمودند: هر که قرآن را فراوان بخواند و آن را با سختی و برای اهتمام به آن عهده دار شود خداوند عزّتمند این پاداش را دو بار به او می دهد.

[۳۴۷۷] ۵- عمرو و جمیع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: سزاوارترین مردم به ترس از خدا در نهان و آشکار حامل قرآن است و سزاوارترین مردم در آشکار و نهان برای نماز و روزه حامل قرآن است سپس بالاترین صدایش فرمود: ای حامل قرآن در برابر آن فروتنی پیشه ساز تا خداوند تو را بالا برد و آن را به حساب خود نگذارد که خداوند تو را خوار می سازد. ای حامل قرآن به وسیله قرآن خود را برای خدا بیارای تا خداوند تو را به آن بیاراید و با آن خود را برای مردم آراسته مکن که خدا چهره ات را زشت جلوه می دهد. هر کس قرآن را ختم کند گویی نبوت را میان دو پهلویش جای داده است با این فرق که به

ص: ۵۴۷

جمع القرآن فنوله: لا یجهل مع من یجهل علیه و لا یغضب فیمن یغضب علیه و لا یحدّ فیمن یحدّ و لکنه یعفو و یصفح و یغفر و یحلم لتعظیم القرآن و من أوتی القرآن فظنّ أنّ أحدا من النّاس أوتی أفضل ممّا أوتی فقد عظّم ما حقّر الله و حقّر ما عظّم الله.

[۳۴۷۸] ۶- أبو علی الأشعری، عن الحسن بن علی بن عبد الله، عن عیسی بن هشام قال: حدّثنا صالح القمّاط، عن أبان بن تغلب، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

النّاس أربعة، فقلت: جعلت فداک و ما هم؟ فقال: رجل أوتی الإیمان و لم یؤت القرآن و رجل أوتی القرآن و لم یؤت الإیمان و رجل أوتی القرآن و أوتی الإیمان و رجل لم یؤت القرآن و لا الإیمان. قال: قلت: جعلت فداک فسیر لی حالهم، فقال: أمّا الّذی أوتی الإیمان و لم یؤت القرآن فمثله کمثل التّمرة طعمها حلو و لا ریح لها و أمّا الّذی أوتی القرآن و لم یؤت الإیمان فمثله کمثل الآس ریحها طیب و طعمها مرّ و أمّا من أوتی القرآن و الإیمان فمثله کمثل الأترجة ریحها طیب و طعمها طیب و أمّا الّذی لم یؤت الإیمان و لا القرآن فمثله کمثل الحنظله طعمها مرّ و لا ریح لها.

[۳۴۷۹] ۷- علی بن إبراهیم، عن أبیه و علی بن محمّد القاسانی، جمیعا عن القاسم بن محمّد، عن سلیمان بن داود، عن سفیان بن عیینه، عن الزّهری قال:

قلت لعلي بن الحسين عليهما السلام: أي الأعمال أفضل؟ قال: الحال المرتحل، قلت:

و ما الحال المرتحل؟ قال: فتح القرآن و ختمه، كلما جاء بأوله ارتحل في آخره. و قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من أعطاه الله القرآن فرأى أن رجلا أعطى أفضل مما أعطى فقد صغر عظيما و عظم صغيرا.

[۳۴۸۰] ۸- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن عيسى،

ص: ۵۴۸

او وحی نمی شود و هرکس قرآن را جمع کند هدیه اش این است: با کسی که با او نادانی کرده نادانی نمی کند و بر کسی که به او خشمگین شده، خشم نمی کند و با کسی که با او تندی کرده تندی نمی کند بلکه برای بزرگداشت قرآن می بخشد و درمی گذرد و می آمرزد و بردباری می کند. و هرکس قرآن به او داده شود و گمان کند به کسی از مردم چیزی بهتر از آن داده شده است آنچه را خدا کوچک شمرده بزرگ داشته است و آن چه را خدا بزرگ داشته کوچک شمرده است.

[۳۴۷۸] ۶- ابان تغلب روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: مردم چهار دسته اند. من عرض کردم: فدایت شوم آن ها چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسی که ایمان به او داده شده و قرآن به او داده نشده است و کسی که قرآن به او داده شده و ایمان به او داده نشده است و کسی که قرآن و ایمان هر دو به او داده شده و کسی که هیچ یک از قرآن و ایمان به او داده نشده است.

او گفته که من عرض کردم: فدایت شوم احوال آنان را برایم تفسیر کن.

امام علیه السلام فرمودند: آن کسی که به او ایمان داده شده و قرآن داده نشده مانند خرمایی است که طعمش شیرین است ولی بویی ندارد و کسی که قرآن به او داده شده و ایمان داده نشده همچون مورد [گیاهی است] است که خوش بو ولی تلخ مزه است و کسی که قرآن و ایمان به او داده شده مانند ترنج است که خوش بو و خوش مزه است و کسی که نه ایمان و نه قرآن به او داده نشده مانند حنظل [هندوانه ابو جهل] است که بی بو و تلخ مزه است.

[۳۴۷۹] ۷- زهری گفت: به امام سجاد علیه السلام عرض کردم: کدام عمل بافضیلت تر است؟ امام علیه السلام فرمودند: آن چه فرود آید و کوچ کند. من گفتم: آن چیست؟ امام علیه السلام فرمود: آغاز کردن و ختم کردن قرآن و هر زمان که از اول قرآن شروع کرد به پایانش کوچ کند، که رسول خدا صلى الله عليه و اله فرمودند: هرکس که خدا قرآن را به او بدهد و او گمان کند که به کس دیگری نعمتی برتر از او داده شده است بزرگ را کوچک شمرده و کوچک را بزرگ شمرده است.

[۳۴۸۰] ۸- معاویه عمار گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: هرکس قرآن

ص: ۵۴۹

عن سليمان بن رشيد، عن أبيه، عن معاوية بن عمار قال:

قال لى أبو عبد الله عليه السلام: من قرأ القرآن فهو غنى ولا فقر بعده و إلا ما به غنى.

[۳۴۸۱] ۹- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن أبي نجران، عن أبي جميله، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: يا معاشر قراء القرآن: اتقوا الله عز و جل فيما حملكم من كتابه فإننى مسئول و إنكم مسئولون، إننى مسئول عن تبليغ الرساله و أما أنتم فتسألون عما حملتم من كتاب الله و سنتى.

[۳۴۸۲] ۱۰- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود المنقرى، عن حفص قال:

سمعت موسى بن جعفر عليهما السلام يقول لرجل: أتحب البقاء فى الدنيا؟ فقال: نعم، فقال: و لم؟ قال: لقراءه قل هو الله أحد، فسكت عنه، فقال له بعد ساعه، يا حفص، من مات من أوليائنا و شيعتنا و لم يحسن القرآن علم فى قبره ليرفع الله به من درجته فإن درجات الجنة على قدر آيات القرآن يقال له: اقرأ و ارق، فيقرأ ثم يرقى. قال حفص: فما رأيت أحدا أشد خوفا على نفسه من موسى بن جعفر عليهما السلام و لا أرجى الناس منه و كانت قراءته حزنا، فإذا قرأ فكأنه يخاطب إنسانا.

[۳۴۸۳] ۱۱- علي، عن أبيه، عن النوفلى، عن السكونى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: حمله القرآن عرفاء أهل الجنة و المجتهدون قواد أهل الجنة و الرسل ساداه أهل الجنة.

باب من يتعلم القرآن بمشقه

[۳۴۸۴] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد و سهل بن زياد، جميعا عن

ص: ۵۵۰

بخواند توانگر است و پس از آن نیازی نیست و گرنه آن، توانگری نیست.

[۳۴۸۱] ۹- جابر از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که رسول خدا صلى الله عليه و اله فرمودند:

ای گروه قاریان قرآن، در آنچه خداوند از کتابش به دوش شما نهاده است از خداوند پروا کنید؛ زیرا از من و از شما خواهند پرسید. از من درباره رساندن رسالتم و از شما درباره آنچه از کتاب خدا و روش من بر دوش گرفته اید.

[۳۴۸۲] ۱۰- حفص گفت: از امام کاظم عليه السلام شنیدم به مردی می فرمود: آیا ماندن در دنیا را دوست داری او گفت: بله امام عليه السلام پرسید: برای چه؟ مرد پاسخ داد: برای خواندن «قل هو الله احد». امام عليه السلام خاموشی گزید و پس از ساعتی به من فرمود:

ای حفص! هر کس از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن را خوب نداند در قبرش به او آموخته می شود تا خداوند به وسیله آن

درجاتش را بالا برد. که درجات بهشت به مقدار آیات قرآن است، به او گفته می شود: بخوان و بالا برو. پس او می خواند و بالا می رود. حفص گفت: من هیچ کس را بر نفس خود بیمناک تر و امیدوارتر از موسی بن جعفر علیهما السّلام ندیدم. و قرائت قرآنش اندوهناک بود و چون می خواند گویی با انسانی سخن می گوید.

[۳۴۸۳] ۱۱- سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: حاملان قرآن عارفان اهل بهشتند و مجتهدان رهبران اهل بهشتند و فرستادگان سروران اهل بهشت.

درباره کسی که با مشقت قرآن می آموزد

[۳۴۸۴] ۱- فضیل یسار گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا کسی که

ص: ۵۵۱

ابن محبوب، عن جمیل بن صالح، عن الفضیل بن یسار، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

سمعتہ يقول: إنَّ الذی یعالج القرآن و یحفظه بمشقة منه و قلّه حفظ له أجران.

[۳۴۸۵] ۲- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن منصور بن یونس، عن لصبّاح بن سیابه قال:

سمعت أبا عبد الله علیه السّلام يقول: من شدّد علیه فی القرآن کان له أجران و من یسرّ علیه کان مع الأولین.

[۳۴۸۶] ۳- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن أحمد بن محمد، عن سلیم الفراء، عن رجل، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

ینبغی للمؤمن أن لا یموت حتّی یتعلّم القرآن أو یكون فی تعلیمه.

باب من حفظ القرآن ثمّ نسیه

[۳۴۸۷] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد و أبو علی الأشعری، عن محمّد بن عبد الجبار، جمیعا عن ابن فضال، عن أبی

إسحاق ثعلبه بن میمون، عن یعقوب الأحمر قال:

قلت لأبّی عبد الله علیه السّلام: جعلت فداک إنّی کنت قرأت القرآن ففلت منّی فادع الله عزّ و جلّ أن یعلّمنیه، قال: فکأنّته فزع

لذلک فقال: علّمک الله هو و إیانا جمیعا قال: و نحن نحو من عشره ثمّ قال: السّوره تكون مع الرّجل قد قرأها ثمّ ترکها فتأتیه یوم

القیامه فی أحسن صوره و تسلّم علیه فیقول: من أنت؟ فتقول: أنا سورہ کذا و کذا فلو أنّک تمسّکت بی و أخذت بی لأنزلتک

هذه الدّرجه فعلیکم بالقرآن، ثمّ قال: إنّ من النّاس من یقرأ القرآن لیقال: فلان قارئ و منهم من یقرأ

ص: ۵۵۲

همدم قرآن است و در حالی که حافظه اندکی دارد آن را با سختی می آموزد دو پاداش دارد.

[۳۴۸۵]۲-صَبَّاحُ سِيَابَهُ كَقَت: از امام صادق علیه السَّلام شنیدم می فرماید: هر کس دربارهٔ آموختن قرآن به زحمت افتد دو پاداش دارد. و هر کس به آسانی فراگیرد به همراه دو نخستین است. (مقصد پیشی گیرندگان در ایمان به خدا و رسولند).

[۳۴۸۶]۳-فردی روایت کرده که امام صادق علیه السَّلام فرمودند: برای مؤمن سزاوار است که پیش از مرگ قرآن را فراگیرد یا در مسیر آموختن آن باشد.

دربارهٔ کسی که قرآن را حفظ کرده، سپس آن را فراموش کرده است

[۳۴۸۷]۱-یعقوب احمر گفت: به امام صادق علیه السَّلام عرض کردم: فدایت شوم من پیش از این قرآن را می خواندم ولی اکنون از ذهنم رفته است. از خداوند عزتمند بخواه که آن را به من بیاموزد. او گفته است: گویا امام علیه السَّلام از این سخن هراسان شد و فرمود: خداوند آن را به تو و به همهٔ ما بیاموزد-راوی گفته است: و ما نزدیک به ده نفر بودیم سپس امام علیه السَّلام فرمودند:

شخصی که سوره ای را خوانده است و سپس آن را ترک کرده است. آن سوره در روز قیامت در زیباترین چهره به نزد او آمده، به او سلام می کند. آن شخص می گوید: تو که هستی؟ او می گوید: من فلان سوره هستم که اگر به من درآویخته، مرا نگاه داشته بودی تو را به این درجه می رساندم. پس بر شما باد به قرآن.

سپس فرمود: برخی از مردم قرآن می خوانند تا گفته شود فلانی قاری است

ص: ۵۵۳

القرآن لیطلب به الدنیا و لا خیر فی ذلک و منهم من یقرأ القرآن لیتنفع به فی صلاته و ليله و نهاره.

[۳۴۸۸]۲-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي المغراء، عن أبي بصير قال:

قال أبو عبد الله عليه السَّلام: من نسی سوره من القرآن مثلت له فی صورته حسنه و درجه رفيعه فی الجنه، فإذا رآها قال: ما أنت ما أحسنک، لیتک لی؟ فيقول: أما تعرفنی؟ أنا سوره کذا و کذا و لو لم تنسني رفعتک إلى هذا.

[۳۴۸۹]۳-ابن أبي عمير، عن ابراهيم بن عبد الحميد، عن يعقوب الأحمر قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السَّلام: إنَّ علي دينا كثيرا و قد دخلني ما كان القرآن يتفلت مني، فقال أبو عبد الله عليه السَّلام القرآن القرآن، إنَّ الآيه من القرآن و السَّوره لتجيء يوم القيامة حتى تصعد ألف درجه يعني في الجنه فتقول: لو حفظتني لبلغت بك هاهنا.

[۳۴۹۰]۴-حميد بن زياد، عن الحسن بن محمّد بن سماعه و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، جميعا عن محسن بن

أحمد، عن أبان بن عثمان، عن ابن أبي يعفور قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ الرُّجُلَ إذا كان يعلم السُّورَةَ ثمَّ نسيها أو تركها و دخل الجنَّةَ أشرفت عليه من فوق في أحسن صورته فتقول: تعرفني؟ فيقول: لا؛ فتقول: أنا سورة كذا و كذا لم تعمل بي و تركتني أما و الله لو عملت بي لبلغت بك هذه الدَّرَجَةَ و أشارت بيدها إلى فوقها.

[٣٤٩١] ٥- أبو عليّ الأشعريّ، عن الحسن بن عليّ بن عبد الله، عن العتيّاس بن عامر، عن الحجاج الخشاب، عن أبي كهمس الهيثم بن عبيد قال:

ص: ٥٥٤

و برخی قرآن می خوانند تا دینار به دست آورند که در آن هیچ خیری نیست و برخی قرآن می خوانند تا در نماز شب و روزشان از آن بهره برند.

[٣٤٨٨] ٢- ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس سوره ای از قرآن را فراموش کند در بهشت در چهره ای نیکو و درجه ای والا بر او پدیدار می شود. که وقتی آن را می بیند، می گوید: تو کیستی که چنین زیبایی. کاش از آن من بودی! او پاسخ می دهد: مرا نمی شناسی؟ من فلان سوره هستم و اگر مرا فراموش نمی کردی تو را به این درجه بالا می آوردم.

[٣٤٨٩] ٣- یعقوب احمر گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: بسیار بدهکارم و این، چنان مرا اندوهناک کرده است که قرآن را از خاطر می ربايد. امام صادق علیه السلام فرمودند: قرآن، قرآن، همانا آیه ای از قرآن و سوره ای از آن روز قیامت می آید و تا هزار درجه در بهشت بالا می رود آن گاه می گوید: اگر مرا نگاه داشته بودی تو را به این جا می رساندم.

[٣٤٩٠] ٤- ابن ابو یعفرور گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: مردی که سوره ای را می داند و سپس آن را فراموش می کند یا رهایش کند و چون به بهشت رود، آن سوره در زیباترین چهره از بالا، سر می کشد و می گوید: مرا می شناسی؟ مرد می گوید: نه. او می گوید: من فلان سوره هستم که به من عمل نکرده، رهیم کردی به خدا سوگند اگر به من عمل می کردی تو را به این درجه می رساندم و با دستش به بالاتر از خودش اشاره می کند.

[٣٤٩١] ٥- ابو کهمس هیثم عبيد گفت: از امام صادق علیه السلام درباره کسی که قرآن را

ص: ٥٥٥

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل قرأ القرآن ثمَّ نسيه، فرددت عليه ثلاثاً: أ عليه فيه حرج؟ قال: لا.

[٣٤٩٢] ٦- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن خالد و الحسين بن سعيد، جميعاً عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبيّ، عن عبد الله بن مسكان، عن يعقوب الأحمر قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك إنّه أصابتنى هموم و أشياء لم يبق شيء من الخير إلّا و قد تفلّت منّي منه طائفه حتّى

القرآن لقد تفلت مني طائفه منه، قال: ففزع عند ذلك حين ذكرت القرآن ثم قال: إن الرجل لينسى السوره من القرآن فتأتيه يوم القيامة حتى تشرف عليه من درجه من بعض الدرجات فتقول: السلام عليك، فيقول: و عليك السلام من أنت؟ فتقول: أنا سوره كذا وكذا ضيعتني و تركتني أما لو تمسيكت بي بلغت بك هذه الدرجه، ثم أشار بإصبعه ثم قال: عليكم بالقرآن فتعلموه فإن من الناس من يتعلم القرآن ليقال فلان قارئ و منهم من يتعلمه فيطلب به الصوت فيقال فلان حسن الصوت و ليس في ذلك خير و منهم من يتعلمه فيقوم به في ليله و نهاره لا يبالي من علم ذلك و من لم يعلمه.

باب في قراءته

[۳۴۹۳] ۱- علي بن أبيه، عن حماد، عن حريز، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

القرآن عهد الله إلى خلقه، فقد ينبغي للمرء المسلم أن ينظر في عهده و أن يقرأ منه في كل يوم خمسين آيه.

[۳۴۹۴] ۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه و علي بن محمد، جميعاً عن القاسم بن

ص: ۵۵۶

می خواند و سپس فراموش می کند پرسیدم و سه بار تکرار کردم که آیا بر او اندوهی هست؟ امام علیه السلام فرمودند: نه.

[۳۴۹۲] ۶- یعقوب احمر گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم ناراحتی ها و گرفتاری هایی به من رسیده است که هر خیر و نیکی ای را از دست من ربوده است تا جایی که قسمتی از قرآن نیز از یادم رفته است. راوی گفته است هنگامی که از قرآن نام بردم امام علیه السلام هراسان شد و سپس فرمود: کسی سوره ای از قرآن را فراموش می کند و آن سوره در روز قیامت آهنگ او می کند و از یکی از درجات بالای بهشت به سوی او رفته، می گوید: سلام بر تو. آن شخص می گوید:

و سلام بر تو، کیستی؟ او می گوید: من فلان سوره هستم که تباهم ساخته، رهايم كردی اگر به من درمی آویختی تو را به این درجه می رساندم. سپس با انگشتش اشاره کرد و فرمود: بر شما باد به قرآن آن را یاد بگیرد. که همانا بعضی از مردم قرآن می آموزند تا گفته شود فلانی قاری است و برخی آن را برای خوش صدایی می آموزند تا گفته شود فلانی صدای خوبی دارد و در این ها خیری نیست و برخی آن را می آموزند و شب و روز آن را به پا می دارند و اهميت نمی دهند که کسی آن را بداند یا نداند.

درباره خواندن قرآن

[۳۴۹۳] ۱- حریز روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: قرآن پیمان خدا با آفریدگان است پس سزاوار است هر انسان مؤمنی به پیمانش بنگرد و هر روز پنجاه آیه از آن را بخواند.

[۳۴۹۴] ۲- زهری گفت: از امام سجاد علیه السلام شنیدم می فرماید: آیه های قرآن گنج هایی

محمد، عن سليمان بن داود، عن حفص بن غياث، عن الزهري قال:

سمعت علي بن الحسين عليهما السلام يقول: آيات القرآن خزائن فكلمها فتحت خزانه ينبغي لك أن تنظر ما فيها.

باب البيوت التي يقرأ فيها القرآن

[۳۴۹۵] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن الفضيل بن عثمان، عن ليث بن أبي سليم، رفعه قال:

قال النبي صلى الله عليه و اله و سلم: نوروا بيوتكم بتلاوه القرآن و لا- تتخذوها قبورا كما فعلت اليهود و النصارى، صلوا في الكنائس و البيع و عطلوا بيوتهم، فإن البيت إذا كثر فيه تلاوه القرآن كثر خيره و اتسع أهله و أضاء لأهل السماء كما تضيء نجوم السماء لأهل الدنيا.

[۳۴۹۶] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن خالد و الحسين بن سعيد، جميعا عن أنس بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبي، عن عبد الأعلى مولى آل سام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن البيت إذا كان فيه المرء المسلم يتلو القرآن يترأه أهل السماء كما يترأى أهل الدنيا الكواكب الدرري في السماء

[۳۴۹۷] ۳- محمد بن أحمد، عن أحمد و عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، جميعا عن جعفر بن محمد بن عبيد الله، عن ابن القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: البيت الذي يقرأ فيه القرآن و يذكر الله عز و جل فيه تكثر بركته و تحضره الملائكة و تهجره الشياطين و يضيء لأهل السماء كما تضيء الكواكب لأهل الأرض و إن البيت الذي لا يقرأ فيه القرآن و لا يذكر الله

هستند پس هر زمان در گنجینه ای گشوده شود سزاوار است که در آن نظر کنی.

درباره خانه هایی که در آنها قرآن خوانده می شود

[۳۴۹۵] ۱- لیث ابو سلیم در حدیثی بی سند روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: خانه های خود را با تلاوت قرآن روشن کنید و آن را همچون قبرستان قرار ندهید. همان گونه که یهود و نصارا کردند آن ها در کلیساها و معابد خود نماز خواندند و خانه هایشان را تعطیل کردند. همانا وقتی در خانه ای بسیار قرآن خوانده شود خیرش فراوان می گردد و اهل آن توانگر می شود و آن خانه برای اهل آسمان می درخشد چنان که ستارگان آسمان برای اهل زمین می درخشند.

[۳۴۹۶] ۲- عبد الاعلی هم پیمان خاندان سام روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر در خانه ای مرد مسلمانی

باشد که قرآن بخواند اهل آسمان آن را به یکدیگر نشان می دهند چنان که اهل زمین ستارگان درخشان در آسمان را به یکدیگر نشان می دهند.

[۳۴۹۷]۳- ابن قَدّاح از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمودند: خانه ای که قرآن در آن خوانده شود و خدا در آن یاد گردد برکتش فراوان می گردد و فرشتگان در آن حاضر شده، شیطان ها از آن دوری می گزینند و برای اهل آسمان می درخشد چنان که ستارگان برای اهل زمین می درخشند و خانه ای که قرآن

ص: ۵۵۹

عزّ و جَلّ فيه تقلّ برکته و تهجره الملائکه و تحضره الشیاطین.

باب ثواب قراءه القرآن

[۳۴۹۸]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد و سهل بن زیاد و علی بن إبراهیم، عن أبيه، جميعا عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن معاذ بن مسلم، عن عبد الله ابن سليمان، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

من قرأ القرآن قائما في صلاته كتب الله له بكلّ حرف مائة حسنه و من قرأه في صلاته جالسا كتب الله له بكلّ حرف خمسين حسنه و من قرأه في غير صلاته كتب الله له بكلّ حرف عشر حسنات.

قال ابن محبوب: و قد سمعته عن معاذ علي نحو ممّا رواه ابن سنان.

[۳۴۹۹]۲- ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن الفضيل بن يسار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما يمنع التاجر منكم المشغول في سوقه إذا رجع إلى منزله أن لا ينام حتّى يقرأ سورة من القرآن فتكتب له مكان كلّ آيه يقرأها عشر حسنات و يمحي عنه عشر سيئات.

[۳۵۰۰]۳- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم أو غيره، عن سيف بن عميره، عن رجل، عن جابر، عن مسافر، عن بشر بن غالب الأسديّ، عن الحسين بن عليّ عليهما السلام قال:

من قرأ آيه من كتاب الله عزّ و جلّ في صلاته قائما يكتب له بكلّ حرف مائة حسنه فإذا قرأها في غير صلاه كتب الله له بكلّ حرف عشر حسنات و إن استمع القرآن كتب الله له بكلّ حرف حسنه و إن ختم القرآن ليلا صلّت عليه

ص: ۵۶۰

در آن خوانده نمی شود و خداوند در آن یاد نمی گردد برکتش اندک می شود و فرشتگان از آنجا می روند و شیاطین حاضر می شوند.

[۳۴۹۸]۱- عبد الله سليمان روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: هر کس در نمازش ایستاده قرآن بخواند خداوند برایش برابر هر حرفی صد حسنه می نویسد و هر کس در نمازش نشسته قرآن بخواند خداوند برایش برابر هر حرفی پنجاه حسنه می نویسد و هر کس در جز نماز قرآن بخواند خداوند برابر هر حرفی برایش ده حسنه می نویسد. معاذ نیز مانند آن را روایت کرده است.

[۳۴۹۹]۲- فضیل یسار روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: چه چیزی مانع می شود که بازرگانان شما هنگامی که از کار بازار به خانه بازمی گردند پیش از خواب یک سوره از قرآن را بخوانند. تا به جای هر آیه ای که می خوانند ده حسنه برایشان نوشته شود و ده گناه از ایشان محو گردد.

[۳۵۰۰]۳- بشر بن غالب اسدی روایت کرده که امام سجاد علیه السلام فرمودند: هر کس در نمازش به حالت ایستاده آیه ای از قرآن بخواند برابر هر حرفی برایش صد حسنه نوشته می شود که چون آن را در غیر نماز بخواند خداوند برابر هر حرفی ده حسنه می نویسد و اگر به قرآن گوش فرادهد خداوند برابر هر حرفی یک حسنه برایش می نویسد و اگر شبانه قرآن را ختم کند فرشتگان تا صبح بر او درود می فرستند

ص: ۵۶۱

الملائكة حتى يصبح و إن ختمه نهارا صلّت عليه الحفظه حتى يمسي و كانت له دعوه مجابه و كان خيرا له ممّا بين السماء إلى الأرض. قلت: هذا لمن قرأ القرآن فمن لم يقرأ؟ قال: يا أبا بني أسد، إن الله جواد ماجد كريم، إذا قرأ ما معه أعطاه الله ذلك.

[۳۵۰۱]۴- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن النضر بن سويد، عن خالد بن ماذ القلانسي، عن أبي حمزه الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

من ختم القرآن بمكّه من جمعه إلى جمعه أو أقلّ من ذلك أو أكثر و ختمه في يوم جمعه، كتب له من الأجر و الحسنات من أوّل جمعه كانت في الدنيا إلى آخر جمعه تكون فيها و إن ختمه في سائر الأيام فكذلك.

[۳۵۰۲]۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن خالد الحسين بن سعيد، جميعا عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن محمد بن مروان، عن سعد بن طريف، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من قرأ عشر آيات في ليله لم يكتب من الغافلين و من قرأ خمسين آيه كتب من الدّاكرين و من قرأ مائه آيه كتب من القانتين و من قرأ مائتي آيه كتب من الخاشعين و من قرأ ثلاث مائه آيه كتب من الفائزين و من قرأ خمسمائه آيه كتب من المجتهدين و من قرأ ألف آيه كتب له قنطار من تبر القنطار خمسّه عشر ألف مثقال من ذهب و المثقال أربعة و عشرون قيراطا أصغرهما مثل جبل أحد و أكبرهما ما بين السماء إلى الأرض.

[۳۵۰۳]۶- أبو عليّ الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، جميعا عن عليّ بن حديد، عن

منصور، عن محمد بن بشير، عن علي بن الحسين عليه السلام قال: وقد روى هذا الحديث عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ٥٦٢

و اگر در روز آن را ختم نماید فرشتگان نگهبان تا شب بر او درود می فرستند و خواسته هایش اجابت می گردند و این برای او از آنچه میان آسمان و زمین است بهتر است. راوی گفته که من عرض کردم: این برای کسی است که همه قرآن را می خواند پس کسی که همه آن را نمی داند چه کند؟ امام علیه السلام فرمود: ای برادر بنی اسدی همانا خداوند، بخشنده و بزرگوار و کریم است اگر آنچه را از قرآن می داند بخواند خدا این پاداش را به او می دهد.

[٣٥٠١] ٤- ابو حمزه ثمالی روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: هر کس در مکه قرآن را از جمعه ای تا جمعه دیگر ختم کند یا در کمتر یا بیشتر از آن وقت بخواند و در روز جمعه ختم کند برای او اجر و حسنات از نخستین جمعه ای که در دنیا بوده تا آخرین جمعه ای که از آن است نوشته می شود و اگر در روزهای دیگر ختم کند همین گونه است.

[٣٥٠٢] ٥- سعد طریف از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: هر کس هر شب ده آیه بخواند نامش در گروه غافلان نوشته نمی شود و اگر پنجاه آیه بخواند از اهل ذکر نوشته می شود و هر کس صد آیه بخواند از گروه خدا ترسان نوشته می شود و هر کس دویست آیه بخواند از اهل خشوع نوشته می شود و هر کس سیصد آیه بخواند از گروه رستگاران نوشته می شود و هر کس پانصد آیه بخواند از مجتهدان نوشته می شود و هر کس هزار آیه بخواند برایش یک قنطار طلا نوشته می شود - قنطار پانزده هزار مثقال طلاست و مثقال بیست و چهار قراط است - که کوچک ترین آن مانند کوه احد است و بزرگ ترین آن فاصله میان آسمان و زمین.

[٣٥٠٣] ٦- محمد بشیر روایت کرده که امام سجاد علیه السلام فرمودند: - راوی گفته است

ص: ٥٦٣

من استمع حرفا من كتاب الله عزّ و جلّ من غير قراءه كتب الله له حسنه و محاعنه سيئه و رفع له درجه و من قرأ نظرا من غير صوت كتب الله له بكلّ حرف حسنه و محاعنه سيئه و رفع له درجه و من تعلّم منه حرفا ظاهرا كتب الله له عشر حسنات و محاعنه عشر سيئات و رفع له عشر درجات، قال: لا - أقول بكلّ آيه و لكن بكلّ حرف: باء أو تاء أو شبههما، قال: و من قرأ حرفا [ظاهرا] و هو جالس في صلاته كتب الله له به خمسين حسنه و محاعنه خمسين سيئه و رفع له خمسين درجه و من قرأ حرفا و هو قائم في صلاته كتب الله له بكلّ حرف مائه حسنه و محاعنه مائه سيئه و رفع له مائه درجه و من ختمه كانت له دعوه مستجابة مؤخره أو معجله، قال: قلت: جعلت فداك ختمه كله؟ قال: ختمه كله.

[٣٥٠٤] ٧- منصور، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم: ختم القرآن إلى حيث تعلم.

باب قراءه القرآن في المصحف

[۳۵۰۵] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن يعقوب بن يزيد، رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال:

من قرأ القرآن في المصحف متع ببصره و خفف عن والديه و إن كانا كافرين.

[۳۵۰۶] ۲- عنه، عن علي بن الحسين بن الحسن الضير، عن حماد بن عيسى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنه ليعجبنى أن يكون في البيت مصحف يطرد الله عز و جلّ به الشياطين.

ص: ۵۶۴

که این حدیث گاهی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است-هر کس به حرفی از کتاب خدا گوش فرادهد بی آن که آن را بخواند خدا برایش یک حسنه می نویسد و یک گناهش را پاک می کند و یک درجه مقامش را بالا می برد و هر کس قرآن را با نگاه بر آن و بدون صدا بخواند خدا برابر هر حرف حسنه ای برایش می نویسد و گناهی را برایش پاک می کند و یک درجه مقامش را بالا می برد. و هر کس از ظاهر آن، یک حرف بیاموزد خداوند برایش ده حسنه می نویسد و ده گناه را پاک می کند و ده درجه مقامش را بالا می برد.

امام علیه السلام فرمود: نمی گویم برابر هر آیه بلکه برابر هر حرف: بآء، تاء یا مانند آن.

و فرمود: و هر کس یک حرف از ظاهر قرآن را نشسته در نمازش بخواند خداوند برابر آن، پنجاه حسنه برایش می نویسد و پنجاه گناه را پاک می کند و مقامش را پنجاه درجه بالا می برد و هر کس یک حرف را ایستاده در نمازش بخواند خداوند برابر هر حرفی صد حسنه برایش می نویسد، صد گناه او را پاک می کند و صد درجه مقامش را بالا می برد و هر که قرآن را ختم کند مستجاب الدعوه می گردد چه در آینده و چه هم اکنون، راوی گفته که من عرض کردم:

فدایت شوم همه آن را ختم کند؟ امام علیه السلام فرمود: همه آن را ختم کند.

[۳۵۰۴] ۷- منصور از خدمت صادق علیه السلام به نقل از پدرشان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: ختم کردن قرآن تا جایی است که تو بلدی.

خواندن قرآن از روی مصحف

[۳۵۰۵] ۱- یعقوب یزید در حدیثی بی سند روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس قرآن را از روی نوشته آن بخواند از بینایی خود بهره مند می شود و موجب کاهش عذاب پدر و مادرش می شود هر چند کافر باشند.

[۳۵۰۶] ۲- حماد عیسی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: دوست دارم در خانه قرآنی باشد که خداوند عزّتمند به وسیله آن شیاطین را براند.

ص: ۵۶۵

[۳۵۰۷]۳-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن فضال، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ثلاثة يشكون إلى الله عزّ وجلّ: مسجد خراب لا يصلّي فيه أهله و عالم بين جهال و مصحف معلق قد وقع عليه الغبار لا يقرأ فيه.

[۳۵۰۸]۴-علی بن محمّد، عن ابن جمهور، عن محمّد بن عمر بن مسعده، عن الحسن بن راشد، عن جدّه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قراءه القرآن فی المصحف تخفّف العذاب عن الوالدین و لو كانا کافرین.

[۳۵۰۹]۵-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن يحيى بن المبارك، عن عبد الله بن جبهله، عن معاوية بن وهب، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: جعلت فداك إني أحفظ القرآن على ظهر قلبي، فأقرؤه على ظهر قلبي أفضل أو أنظر في المصحف؟ قال: فقال لي: بل اقرأه و انظر في المصحف فهو أفضل، أما علمت أنّ النّظر في المصحف عباده؟

باب ترتیل القرآن بالصّوت الحسن

[۳۵۱۰]۱-علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن علی بن معبد، عن واصل بن سليمان، عن عبد الله بن سليمان قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «و رتل القرآن ترتيلاً» قال: قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: بينه تبياناً و لا تهذه هذّ الشعر و لا تنثره نثر الرّمل و لكن أفزعوا قلوبكم القاسيه و لا يكن همّ أحدكم آخر السوره.

[۳۵۱۱]۲-علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۵۶۶

[۳۵۰۷]۳-مردی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: سه چیز به خداوند عزّت‌مند شکایت می کنند: مسجد ویرانی که اهلیش در آن نماز نمی خوانند و دانشمندی میان نادان ها و قرآنی که [به دیوار] آویخته شده است و غبار بر آن نشسته و خوانده نمی شود.

[۳۵۰۸]۴-حسن راشد از نیایش روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند:

خواندن قرآن از روی مصحف عذاب پدر و مادر را کاهش می دهد هرچند که کافر باشند.

[۳۵۰۹]۵-اسحاق عمّار گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم من قرآن را از بر دارم آن را از بر بخوانم بهتر است یا در مصحف بنگرم؟ امام علیه السلام فرمود: از روی قرآن بخوان که آن بافضیلت تر است مگر نمی دانی که نگاه کردن به قرآن عبادت است.

[۳۵۱۰]۱- عبد الله سليمان گفته است: از امام صادق عليه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: «و قرآن را با ترتیل بخوان» فرمودند: امیر المؤمنین - درود خدا بر او فرموده است: یعنی آن را به روشنی آشکار کن و مانند شعر پشت سرهم و به شتاب نخوان و مانند ریگ پراکنده اش مساز بلکه دل های سخت خود را با آن به هراس افکنید و اندیشه تان به پایان رسیدن سوره نباشد.

[۳۵۱۱]۲- مردی روایت کرده که امام صادق عليه السلام فرمودند: همانا قرآن با اندوه

ص: ۵۶۷

إن القرآن نزل بالحزن فاقروه بالحزن

[۳۵۱۲]۳- علی بن محمد، عن إبراهيم الأحمر، عن عبد الله بن حماد، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: اقرءوا القرآن بألحان العرب و أصواتها و إياكم و لحون أهل الفسق و أهل الكبائر فإنه سيحىء من بعدى أقوام يرجعون القرآن ترجيع الغناء و النوح و الزهباتيه، لا- يجوز تراقيمهم، قلوبهم مقلوبه و قلوب من يعجبه شأنهم.

[۳۵۱۳]۴- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن حسن بن شمون قال: حدّثني علي بن محمد التوفليّ، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

ذكرت الصوت عنده فقال: إن علي بن الحسين عليه السلام كان يقرأ فربما مرّ به المارّ فصعق من حسن صوته و إن الإمام لو أظهر من ذلك شيئاً لما احتمله الناس من حسنه، قلت: و لم يكن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يصلّي بالناس و يرفع صوته بالقرآن؟ فقال: إن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم كان يحتمل الناس من خلفه ما يطيقون.

[۳۵۱۴]۵- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن سليم الفراء، عن عمّن أخيره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أعرب القرآن فإنه عربىّ.

[۳۵۱۵]۶- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن عبد الله بن القاسم، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الله عزّ و جلّ أوحى إلى موسى بن عمران عليه السلام: إذا وقفت بين يديّ فقف موقف الدليل الفقير و إذا قرأت التوراه فأسمعنيها بصوت حزين.

[۳۵۱۶]۷- عنه، عن علي بن معبد، عن عبد الله بن القاسم، عن عبد الله بن

نازل شده است پس آن را با اندوه بخوانید.

[۳۵۱۲]۳-عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: قرآن را با الحان و آواهای عرب بخوانید و از لحن های بدکاران و اهل گناهان کبیره دوری کنید همانا پس از من مردمانی می آیند و قرآن را مانند آواز و نوحه و رهبانیت در حنجره می چرخانند. که از گلوهایشان فراتر نمی رود و دلشان و دل هر کس که از آنها خوشش بیاید وارونه است.

[۳۵۱۳]۴-علی بن محمد نوفلی گفت: در نزد حضرت ابو الحسن علیه السلام از صوت سخن گفتم. امام علیه السلام فرمودند: امام سجاد علیه السلام قرآن را چنان می خواند که چه بسا کسی که از آنجا می گذشت از زیبایی صدایش بی هوش می شد. همانا امام علیه السلام اگر از چیزی از آن را نمایان کند مردم تحمیل خوبی آن را ندارند. راوی گفته که من عرض کردم: و رسول خدا- درود خدا بر او بر خاندانش باد- که با مردم نماز می خواند صدای خود را به قرآن بلند می کرد؟ امام علیه السلام فرمودند: رسول خدا- درود خدا بر او بر خاندانش باد- به اندازه پذیرش و تحمل کسانی که پشت سرش بودند صدای خود را بلند می کرد.

[۳۵۱۴]۵-مردی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: قرآن را با اعراب بخوانید چون آن عربی است.

[۳۵۱۵]۶-عبد الله سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند عزتمند به موسی بن عمران علیهما السلام وحی کرد: هرگاه در برابر من ایستادی همچون انسانی خوار و نیازمند بایست و هرگاه تورات خواندی آن را با صدایی اندوهناک بخوان.

[۳۵۱۶]۷-عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اله

سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لم يعط أُمَّتِي أَقْلٌ مِنْ ثَلَاثٍ: الْجَمَالَ وَالصَّوْتِ الْحَسَنَ وَالْحِفْظَ.

[۳۵۱۷]۸-عنه، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن يونس، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ مِنْ أَجْمَلِ الْجَمَالَ الشَّعْرَ الْحَسَنَ وَنِعْمَةَ الصَّوْتِ الْحَسَنَ.

[۳۵۱۸]۹-عنه، عن علي بن معبد، عن عبد الله بن القاسم، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيهِ وَحَلِيهِ الْقُرْآنَ الصَّوْتِ الْحَسَنَ.

[۳۵۱۹] ۱۰- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن موسى بن عمر الصيقل، عن محمد بن عيسى، عن السكوني، عن علي بن إسماعيل الميثمي، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما بعث الله عزّ وجلّ نبيا إلاّ حسن الصوت.

[۳۵۲۰] ۱۱- سهل [بن زياد] عن الحجال، عن علي بن عقبه، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان علي بن الحسين صلوات الله عليه أحسن الناس صوتا بالقرآن و كان السقاءون يمرّون فيقفون ببابه يسمعون قراءته و كان أبو جعفر عليه السلام أحسن الناس صوتا.

[۳۵۲۱] ۱۲- حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد الأسدي، عن أحمد بن الحسن الميثمي، عن أبان بن عثمان، عن محمد بن الفضيل قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يكره أن يقرأ قل هو الله أحد بنفس واحد.

ص: ۵۷۰

فرمودند: به امت من از سه چیز کم داده نشده است. زیبایی و خوش آوازی و قوه حافظه.

[۳۵۱۷] ۸- ابو بصير از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که پیامبر صلی الله عليه و اله گرامی فرمودند: همانا از زیباترین زیبایی ها موی زیبا و نغمه آواز خوش است.

[۳۵۱۸] ۹- عبد الله سنان از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: هرچیز زینتی دارد و زینت قرآن آواز خوش است.

[۳۵۱۹] ۱۰- مردی روايت کرده که امام صادق عليه السلام فرمودند: خداوند هیچ پیامبری را بر نیانگیخت جز اینکه خوش صدا بود.

[۳۵۲۰] ۱۱- مردی روايت کرده که امام صادق عليه السلام فرمودند: امام سجاد عليه السلام از همه مردم خوش آوازتر قرآن می خواند و چون سقايان می گذشتند بر در خانه اش می ایستادند و به تلاوتش گوش فرامی دادند و امام باقر عليه السلام نیز خوش آوازترین مردم بود.

[۳۵۲۱] ۱۲- محمد فضيل روايت کرده که امام صادق عليه السلام فرمودند: مکروه است که قل هو الله احد با يك نفس خوانده شود.

ص: ۵۷۱

[۳۵۲۲]۱۳-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: إذا قرأت القرآن فرفعت به صوتي جاءني الشيطان فقال: إنما ترائي بهذا أهلك و الناس قال: يا أبا محمد اقرأ قراءه ما بين القراءتين تسمع أهلك و رجع بالقرآن صوتك فإن الله عز و جل يحب الصوت الحسن يرجع فيه ترجيعا.

باب فيمن يظهر الغشيه عند قراءه القرآن

[۳۵۲۳]۱-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن يعقوب بن إسحاق الضبي، عن أبي عمران الأرمني، عن عبد الله بن الحكم، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قلت: إن قوما إذا ذكروا شيئا من القرآن أو حدثوا به صعق أحدهم حتى يرى أن أحدهم لو قطعت يده أو رجلاه لم يشعر بذلك؟ فقال: سبحان الله ذاك من الشيطان، ما بهذا نعتوا، إنما هو اللين و الرقة و الدمعه و الوجل.

أبو علي الأشعري، عن محمد بن حسان، عن أبي عمران الأرمني، عن عبد الله بن الحكم، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام مثله.

باب في كم يقرأ القرآن و يختم

[۳۵۲۴]۱-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حماد، عن الحسين بن المختار، عن محمد بن عبد الله قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أقرأ القرآن في ليله؟ قال: لا يعجبني أن تقرأه في أقل من شهر.

ص: ۵۷۲

[۳۵۲۲]۱۳-ابو بصير گفت: به امام باقر عليه السلام عرض کردم: هنگامی که قرآن می خوانم و صدایم را بلند می کنم شیطان به نزد آمده، می گوید: تو با این کار در برابر خانواده ات و مردم دیگر ریا می کنی. حضرت فرمودند: ای ابو محمد با آوازی میانه قرآن بخوان تا خانواده ات بشنوند و صدایت را در هنگام قرائت در گلو بچرخان؛ زیرا خداوند عزتمند صدای نیکویی را که در گلو چرخانده شود دوست دارد.

درباره کسی که هنگام تلاوت قرآن خود را به غش می زند

[۳۵۲۳]۱-جابر گفت: به امام باقر عليه السلام عرض کردم: مردمی هستند که وقتی چیزی از قرآن می خوانند یا از آن سخن گفته می شود بی هوش می شوند به گونه ای که گمان می شود اگر دست یا پایش را ببرند چیزی نمی فهمد. امام عليه السلام فرمودند: سبحان الله، این از شیطان است آن ها به این کار ستوده نمی شوند. همانا قرآن خواندن نرمش و نازک دلی و اشک و هراس است.

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است.

زمانی که قرآن در آن خوانده شود و به پایان برسد

[۳۵۲۴] ۱- محمد عبد الله گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا همه قرآن را در یک شب بخوانم؟ امام علیه السلام فرمودند: من دوست ندارم که در کم تر از یک ماه آن را بخوانی.

ص: ۵۷۳

[۳۵۲۵] ۲- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن بعض أصحابه، عن علي بن أبي حمزه قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقال له أبو بصير: جعلت فداك أقرأ القرآن في شهر رمضان في ليلة؟ فقال: لا؛ قال: ففي ليلتين؟ قال: لا؛ قال: ففي ثلاث؟ قال:

ها و أشار بيده ثم قال: يا أبا محمد، إنّ لرمضان حقًا و حرمة لا يشبهه شيء من الشهور و كان أصحاب محمد صلى الله عليه و اله و سلم يقرأ أحدهم القرآن في شهر أو أقل، إنّ القرآن لا يقرأ هذرمة و لكن يرتل ترتيلا، فإذا مرتت بآيه فيها ذكر الجنة فقف عندها و سل الله عزّ و جلّ الجنة و إذا مرتت بآيه فيها ذكر النار فقف عندها و تعوذ بالله من النار.

[۳۵۲۶] ۳- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن علي بن النعمان، عن يعقوب بن شعيب، عن حسين بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: في كم أقرأ القرآن؟ فقال: اقرأه أحماسا، اقرأه أسبعا، أما إنّ عندي مصحفا منجزى أربعة عشر جزءا.

[۳۵۲۷] ۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن يحيى بن إبراهيم بن أبي البلاد، عن أبيه، عن علي بن المغيرة، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

قلت له: إنّ أبي سأل جدك عن ختم القرآن في كلّ ليلة، فقال له جدك: كلّ ليلة، فقال له: في شهر رمضان؟ فقال له جدك: في شهر رمضان، فقال له أبي:

نعم ما استطعت، فكان أبي يختمه أربعين ختمه في شهر رمضان، ثمّ ختمته بعد أبي فربما زدت و ربّما نقصت على قدر فراغى و شغلى و نشاطى و كسلى، فإذا كان في يوم الفطر جعلت لرسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ختمه و لعلّى عليه السلام أخرى و لفاظمه عليه السلام أخرى، ثمّ للأئمّه عليه السلام حتّى انتهيت إليك فصيرت لك واحد منذ

ص: ۵۷۴

[۳۵۲۵] ۲- علی حمزه گفته است: به خدمت امام صادق علیه السلام رفتم و ابو بصیر به ایشان عرض کرد: فدایت شوم آیا همه قرآن را در شبی از ماه رمضان بخوانم؟ امام علیه السلام فرمودند: نه. او گفت: در دو شب چطور؟ امام علیه السلام فرمودند: نه. گفت: در سه شب چطور؟ امام علیه السلام فرمودند: ها- و با دست خود اشاره نمود (یعنی بخوان،) - سپس فرمود: ای ابو محمد ماه رمضان حقّ و حرمتی دارد که هیچ ماهی مانند آن نیست و یاران محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- همه قرآن را در یک ماه یا کمتر می خواندند. همانا قرآن با شتاب خوانده نمی شود بلکه به ترتیل خوانده می شود. پس هنگامی که به

آیه ای رسیدی که در آن سخن از بهشت رفته است وقف کن و از خدا بهشت بخواه. و هنگامی که به آیه ای رسیدی که در آن سخن از دوزخ رفته است وقف کن و از دوزخ به خدا پناه ببر.

[۳۵۲۶]۳-حسن خالد گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: در چند روز قرآن را بخوانم؟ امام علیه السّلام فرمود: آن را در پنج بخش یا هفت بخش بخوان. هان من قرآنی دارم که چهارده بخش دارد.

[۳۵۲۷]۴-علی مغیره گفت: به حضرت ابو الحسن علیه السّلام عرض کردم: پدرم از جدّ شما درباره ختم قرآن در هر شب پرسید و ایشان فرمود: در هر شب [ختم کن] و از ختم قرآن در ماه رمضان پرسید و ایشان فرمود: در ماه رمضان [ختم کن] و پدرم گفت: آری هر چه بتوانم. و پدرم در ماه رمضان چهل ختم قرآن انجام می داد و من هم پس از پدرم چنان ختم می کردم. و گاهی به اندازه آسایش و یا مشغولیت و نشاط یا کسالت به آن می افزودم یا از آن می کاستم و چون روز عید فطر می شد یک ختم را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله یک ختم را به علی علیه السّلام و دیگری را به فاطمه علیها السّلام هدیه می کردم سپس به امامان دیگر تا به شما برسم و برای شما هم یک ختم هدیه می کردم.

ص: ۵۷۵

صرت فی هذا الحال فأیّ شیء لی بذلک؟ قال: لک بذلک أن تكون معهم يوم القيامة، قلت: الله أكبر فلی بذلک؟! قال: نعم، ثلاث مرّات.

[۳۵۲۸]۵-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن علی بن الحکم، عن علی بن ابي حمزه قال:

سأل أبو بصیر أبا عبد الله علیه السّلام و أنا حاضر فقال له: جعلت فداک أقرأ القرآن فی ليله؟ فقال: لا، فقال: فی ليلتين؟ فقال: لا، حتّی بلغ ستّ لیل فأشار بیده فقال: ها، ثمّ قال أبو عبد الله علیه السّلام: یا أبا محمّد، إنّ من کان قبلکم من أصحاب محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم کان یقرأ القرآن فی شهر و أقلّ، إنّ القرآن لا یقرأ هذر مه و لكن یرتل ترتیلاً، إذا مررت بأیه فیها ذکر النّار و قفت عندها و تعوّذت بالله من النّار، فقال أبو بصیر: أقرأ القرآن فی رمضان فی ليله؟ فقال: لا، فقال: فی ليلتين؟ فقال: لا، فقال: فی ثلاث؟ فقال: ها و أوماً بیده نعم شهر رمضان لا یشبهه شیء من الشّهور، له حقّ و حرمة، أكثر من الصّلاه ما استطعت.

باب أنّ القرآن یرفع كما أنزل

[۳۵۲۹]۱-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن النّوفلی، عن السّکونی، عن ابي عبد الله علیه السّلام قال:

قال التّبیّ صلی الله علیه و اله و سلّم: إنّ الرّجل الأعجمیّ من أمّتی لیقرأ القرآن بعجمیّه فترفعه الملائکه علی عریته.

[۳۵۳۰]۲-عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن محمّد بن سلیمان، عن بعض أصحابه، عن ابي الحسن علیه السّلام قال:

قلت له: جعلت فداک إنّنا نسمع الآيات فی القرآن لیس هی عندنا كما

تا به این حال رسیدم. برای من برابر این عمل چه خواهد بود؟ امام علیه السلام فرمودند:

پاداش تو این است که روز قیامت با آنان باشی من عرض کردم الله اکبر چنین پاداشی دارم؟ امام علیه السلام سه بار فرمودند: بله.

[۳۵۲۸]۵- علی ابو حمزه گفت: من حاضر بودم که ابو بصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: فدایت شوم! من قرآن را در یک شب بخوانم؟ امام علیه السلام فرمودند: نه. او گفت: در دو شب بخوانم؟ فرمود: نه. راوی گفته است: تا به شش شب رسید که امام علیه السلام با دستش اشاره کرد و فرمود: بله. سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: ای ابو محمد پیش از شما برخی یاران محمد قرآن را در یک ماه و کم تر می خواندند؛ زیرا قرآن با شتاب خوانده نمی شود بلکه به ترتیل خوانده می شود. و چون به آیه ای رسیدی که در آن یاد دوزخ است وقف کن و از دوزخ به خدا پناه ببر. آن گاه ابو بصیر گفت: در ماه رمضان، قرآن را در یک شب بخوانم؟ امام علیه السلام فرمودند: نه.

او گفت: در دو شب چطور؟ امام علیه السلام فرمودند: نه. پس گفت: در سه شب چطور؟ امام علیه السلام فرمود: ها-و با دستش اشاره کرد- بله هیچ چیز ماه رمضان به ماه های دیگر شبیه نیست، حق و احترامی دارد. تا می توانی در این ماه نماز بخوان.

قرآن چنانچه نازل شده است، بالا می رود

[۳۵۲۹]۱- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: وقتی مردی عجم از امتم، قرآن را عجمی می خواند، فرشتگان آن را به صورت عربی صحیح بالا می برند.

[۳۵۳۰]۲- یکی از اصحاب گفته است: به حضرت ابو الحسن علیه السلام عرض کردم:

فدایت شوم ما آیاتی از قرآن می شنویم که در نزد ما چنان نیستند که می شنویم و ما

نسمعها و لا نحسن أن نقرأها كما بلغنا عنكم، فهل نأثم؟ فقال: لا، اقرءوا كما تعلمتم فسيجيئكم من يعلمكم.

باب فضل القرآن

[۳۵۳۱]۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن بدر، عن محمد بن مروان، عن أبي جعفر علیه السلام قال:

□
من قرأ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَرَّةً بورك عليه و من قرأها مَرَّتَيْنِ بورك عليه و على أهله و من قرأها ثلاث مَرَّات بورك عليه و على أهله و على جيرانه و من قرأها اثني عشر مَرَّةً بنى الله له اثني عشر قصرًا في الجنة فيقول الحفظه:

اذهبوا بنا إلى قصور أخينا فلان فننظر إليها و من قرأها مائه مرّه غفرت له ذنوب خمسه و عشرين سنه ما خلا الدّماء و الأموال و من قرأها أربعمائمه مرّه كان له أجر أربعمائمه شهيد كلّهم قد عقر جواده و أريق دمه و من قرأها ألف مرّه في يوم و ليله لم يمّت حتّى يرى مقعده في الجنّه أو يرى له.

[۳۵۳۲]۲-حميد بن زياد، عن الحسين بن محمّد، عن أحمد بن الحسن الميثمي، عن يعقوب بن شعيب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لَمَّا أمر الله عزّ و جلّ هذه الآيات أن يهبطن إلى الأرض تعلّقن بالعرش و قلن: أي ربّ إلى أين تهبطننا؟ إلى أهل الخطايا و الذنوب؟ فأوحى الله عزّ و جلّ إليهنّ: أن اهبطن فو عزّتي و جلالتي لا يتلوكنّ أحد من آل محمّد و شيعتهم في دبر ما افترضت عليه من المكتوبه في كلّ يوم إلّا نظرت إليه بعيني المكنونه في كلّ يوم سبعين نظره، أفضى له في كلّ نظره سبعين حاجه و قبلته على ما فيه من المعاصي و هي أمّ الكتاب و شهد الله أنّهُ لا إله إلا هو و الملائكهُ

ص: ۵۷۸

نمی توانیم آن ها را چنانچه از شما به ما رسیده است بخوانیم. آیا گناهکاریم؟ امام علیه السلام فرمودند: نه، همانگونه که آموختید بخوانید به زودی کسی به نزد شما آید تا آن را به شما بیاموزد.

فضل قرآن

[۳۵۳۱]۱-محمّد مروان روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: هر کس یک بار سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند برکت داده می شود و هر کس آن را دو بار بخواند به او و خانواده اش برکت داده می شود و هر کس آن را سه بار بخواند به او و خانواده و همسایگان اش برکت داده می شود و هر کس آن را دوازده مرتبه بخواند خداوند دوازده کاخ در بهشت برای او می سازد، و آن گاه فرشتگان نگهبان می گویند: ما را به کاخ های برادرمان فلانی ببرید تا آنها را ببینیم و هر کس آن را صد بار بخواند گناهان بیست و پنج ساله اش جز خون [به ناحق ریخته] و اموال [حرام] آمرزیده می شود و هر کس آن را چهارصد بار بخواند پادشاه چهارصد شهید که همگی اسب خود را در راه خدا پی کرده اند و خونشان ریخته شده است، نصیبش خواهد شد و هر کس آن را هزار مرتبه در یک شبانه روز بخواند نمیرد تا جایگاه خود در بهشت را ببیند یا به او نموده شود.

[۳۵۳۲]۲-یعقوب شعيب روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: چون خداوند عزّتمند فرمان داد که این آیه ها به زمین فرود آیند به عرش درآویختند و گفتند:

پروردگارا، ما را به کجا فرومی فرستی. به سوی خطاکاران و گنه کاران؟ و خداوند عزّتمند به ایشان وحی کرد، فرود آئید. به شکست ناپذیری و شکوهم سوگند هیچ یک از خاندان محمد و شیعیانشان به دنبال آنچه هر روز بر آنان واجب کرده ام شما را نمی خوانند. جز اینکه روزی هفتاد بار با چشم نهانم به او نگاه می کنم و در هر نگاه هفتاد حاجت او را برآورده می سازم و با هر گناهی که دارد او را می پذیرم و آن

وَأُولُوا الْعِلْمِ وَ آيَةِ الْكُرْسِيِّ وَ آيَةِ الْمَلِكِ.

[۳۵۳۳]-۳- أبو علي الأشعري، عن محمد بن حسان، عن إسماعيل بن مهران، عن الحسن بن علي بن أبي حمزه، عن محمد بن سكين، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: من قرأ المسبّحات كلّها قبل أن ينام لم يمت حتى يدرك القائم وإن مات كان في جوار محمد النبي صلى الله عليه و اله و سلم.

[۳۵۳۴]-۴- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن علي بن النعمان، عن عبد الله بن طلحة، عن جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من قرأ قل هو الله أحد مائة مرّة حين يأخذ مضجعه غفر الله له ذنوب خمسين سنة.

[۳۵۳۵]-۵- حميد بن زياد، عن الخشاب، عن ابن بقّاح، عن معاذ، عن عمرو بن جميع، رفعه إلى علي بن الحسين عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من قرأ أربع آيات من أول البقره و آيه الكرسي و آيتين بعدها و ثلاث آيات من آخرها لم ير في نفسه و ماله شيئاً يكرهه و لا يقربه شيطان و لا ينسى القرآن

[۳۵۳۶]-۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن سيف بن عميره، عن رجل، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

من قرأ إنا أنزلناه في ليله القدر يجهر بها صوته كان كالشاهر سيفه في سبيل الله و من قرأها سرّاً كان كالمتشحط بدمه في سبيل الله و من قرأها عشر مرّات غفرت له على نحو ألف ذنب من ذنوبه.

[۳۵۳۷]-۷- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن

آيات عبارتند از: امّ الكتاب [سوره حمد] و «خداوند و فرشتگان و صاحبان علم گواهند که هیچ معبودی جز او نیست». [آل عمران (۳): ۱۸] و آيه الكرسي و آيه ملك.

[۳۵۳۳]-۳- جابر گفت: از امام باقر عليه السلام شنيدم می فرماید: هر کس پیش از آن که بخوابد مسبّحات [سوره هايی که با کلمه سبح يا سبح آغاز می شود و آنها عبارتند از سوره اسراء- حدید- حشر- صف- جمعه- تغابن و اعلى] را بخواند نمی میرد تا امام قائم (عج) را درك کند و اگر بمیرد در جوار محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش - است.

[۳۵۳۴]-۴- عبد الله طلحه از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که رسول خدا صلى الله عليه و اله فرمودند: هر کس هنگامی که به بستر می رود صدبار سوره «قل هو الله أحد» را بخواند خداوند گناهان پنجاه سال او را می آمرزد.

[۳۵۳۵] ۵- عمرو و جمیع در حدیثی بی سند از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی الله علیه و اله فرمودند: هر کس چهار آیه اول سوره بقره و آیهاالکرسی و دو آیه پس از آن [تَا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] و سه آیه پایان سوره بقره را بخواند در جان و مالش چیزی را که دوست ندارد مشاهده نمی کند و شیطان به او نزدیک نمی گردد. و قرآن را فراموش نمی کند.

[۳۵۳۶] ۶- مردی روایت کرده امام باقر علیه السّلام فرمودند: هر کس سوره اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ را با صدای بلند بخواند مانند کسی است که در راه خدا شمشیر کشیده است و هر کس آن را نهانی بخواند مانند کسی است که در راه خدا در خون خود غلطیده است. و هر کس آن را ده بار بخواند به مقدار هزار گناه از گناهانش آمرزیده می شود.

[۳۵۳۷] ۷- یعقوب شعیب روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: پدرم علیه السّلام

ص: ۵۸۱

یحیی، عن یعقوب بن شعیب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أبي صلوات الله عليه يقول: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ثَلَاثَ الْقُرْآنِ وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ رُبْعَ الْقُرْآنِ.

[۳۵۳۸] ۸- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن عليّ، عن الحسن بن الجهم، عن إبراهيم بن مهزم، عن رجل سمع أبا الحسن عليه السلام يقول:

من قرأ آية الكرسي عند منامه لم يخف الفالج إن شاء الله و من قرأها في دبر كلّ فريضة لم يضرّه ذو حمه. و قال: من قدّم قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بينه و بين جبار، منعه الله عزّ و جلّ منه، يقرأها من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله، فإذا فعل ذلك رزقه الله عزّ و جلّ خيره و منعه من شرّه. و قال: إذا خفت أمراً فاقراً مائة آية من القرآن من حيث شئت ثم قل: اللهم اكشف عني البلاء، ثلاث مرّات.

[۳۵۳۹] ۹- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن عليّ، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من قرأ مائة آية يصلّي بها في ليله كتب الله عزّ و جلّ له بها قنوت ليله و من قرأ مائتي آية في غير صلاة لم يحاجّه القرآن يوم القيامة و من قرأ خمسمائة آية في يوم و ليله في صلاة النهار و الليل كتب الله عزّ و جلّ له في اللوح المحفوظ قنطاراً من الحسنات. و القنطار ألف و مائتا أوقية و الأوقية أعظم من جبل أحد.

[۳۵۴۰] ۱۰- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن حسيان، عن إسماعيل بن مهران، عن الحسن بن عليّ بن أبي حمزه، عن منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من مضى به يوم واحد فصلّى فيه بخمس صلوات و لم يقرأ فيها بقل هو الله

می فرمود: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ يَكُ سَوْمُ قُرْآنِ اسْتِ و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ يَكُ چَهَارَمِ قُرْآنِ اسْتِ.

[۳۵۳۸]۸-مردی از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنید که می فرماید: هر کس آیه الکرسی را در هنگام خواب بخواند اگر خدا بخواهد از بیماری فلج نترسد، و هر کس آن را پس از هر نماز واجبی بخواند هیچ صاحب نیشی به او زیان نرساند. و فرمودند: هر کس میان ستمگر و خودش آن را پیش اندازد خداوند عزتمند آن ستمگر را از او بازدارد تا آن را از پیش رو و پشت سر و راست و چپ بخواند و چون چنین کند خداوند خیرش را به او روزی می کند. و شرش را از او بازمی دارد. و فرمودند: چون از مسأله ای ترسیدی از هر جانب که خواهی صد آیه از قرآن بخوان و سه بار بگو: خداوند! بلا را از من دور کن.

[۳۵۳۹]۹-اسحاق عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس صد آیه در نماز شب بخواند خداوند پارسایی یک شب را برایش می نویسد و هر کس دویست آیه در غیر نماز بخواند، قرآن در روز قیامت با او ستیزه نمی کند و هر کس در یک شبانه روز در نماز روز و شب پانصد آیه بخواند خداوند عزتمند برایش در لوح محفوظ یک قنطار حسنه می نویسد و هر قنطاری هزار و دویست اوقیه است و هر اوقیه بزرگ تر از کوه احد است.

[۳۵۴۰]۱۰-منصور حازم روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس یک

أحد قیل له: یا عبد الله لست من المصلّین.

[۳۵۴۱]۱۱-و بهذا الإسناد، عن الحسن بن سیف بن عمیره، عن أبي بكر الحضرمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدع أن يقرأ في دبر الفريضة ب قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، فَإِنَّهُ مَنْ قَرَأَهَا جَمَعَ اللَّهُ لَهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ غُفِرَ لَهُ وَ لَوَالِدِيهِ وَ مَا وَلَدَا.

[۳۵۴۲]۱۲-عنه، عن الحسن بن علي بن أبي حمزه، رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ سورة الأنعام نزلت جملة، شيعها سبعون ألف ملك حتى أنزلت على محمد صلى الله عليه و اله و سلم فعظموها و بجلوها فإنَّ اسم الله عزَّ و جلَّ فيها في سبعين موضعا و لو يعلم النَّاس ما في قراءتها ما تركوها.

[۳۵۴۳]۱۳-علي بن إبراهيم، عن أبيه عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ صَلَّى عَلَى سَعْدِ بْنِ مَعَاذٍ فَقَالَ: لَقَدْ وَافَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ سَبْعُونَ أَلْفًا وَ فِيهِمْ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصَلُّونَ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا جِبْرَائِيلُ، بَمَا يَسْتَحَقُّ صَلَاتِكُمْ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ: بِقِرَاءَتِهِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ قَائِمًا وَ قَاعِدًا وَ رَاكِبًا وَ مَاشِيًا وَ ذَاهِبًا وَ جَائِيًا.

[۳۵۴۴]۱۴- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد بن بشير، عن عبيد الله بن الدهقان، عن درست، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: من قرأ أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ عند النَّوْمِ وقى فتنه القبر.

[۳۵۴۵]۱۵- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن عبد الله بن الفضل التوفلي، رفعه قال:

ما قرئت الحمد على وجع سبعين مره إلا سكن.

ص: ۵۸۴

روز تمام بگذرد و در نمازهای پنج گانه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ نخواند به او گفته می شود:

ای بنده خدا تو از نماز گذاران نیستی.

[۳۵۴۱]۱۱- ابو بکر حضرمی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس به خدا و روز جزا ایمان دارد خواندن سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ پس از نماز واجب را رها نکند؛ زیرا هر کس آن را بخواند خداوند خیر دنیا و آخرت را برایش جمع می کند و او و پدر و مادر و فرزندانش آمرزیده می شوند.

[۳۵۴۲]۱۲- ابو حمزه در حدیثی بی سند روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند:

همانا سوره انعام یک باره نازل شد و هفتاد هزار فرشته آن را همراهی کردند تا بر محمد صلی الله علیه و اله نازل گردید. پس آن را بزرگ شمارید و گرامی بدارید زیرا در هفتاد جای آن نام خداوند عزّتمند آمده است و اگر مردم می دانستند چه چیزی در خواندن آن است آن را رها نمی کردند.

[۳۵۴۳]۱۳- سکونی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که پیامبر بر جنازه سعد معاذ نماز خواند و سپس فرمود: هفتاد هزار فرشته که جبرئیل در میان آنان بود حاضر شده، بر او نماز خواندند. من گفتم ای جبرئیل چه چیزی او را سزاوار نماز شما کرده است؟ او گفت: خواندن قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در حال ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در حال رفت و آمد.

[۳۵۴۴]۱۴- درست از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: هر کس در هنگام خواب أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ را بخواند از امتحان گور در امان خواهد بود.

[۳۵۴۵]۱۵- عبد الله بن فضل نوفلی روایت کرده که معصوم علیه السلام فرمودند: سوره حمد را هفتاد بار بر دردی نخواندم جز این که آرام گشت.

ص: ۵۸۵

[۳۵۴۶] ۱۶- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لو قرئت الحمد على ميت سبعين مرّه ثم ردت فيه الروح ما كان ذلك عجباً.

[۳۵۴۷] ۱۷- عنه، عن أحمد بن بكر، عن صالح، عن سليمان الجعفری، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

سمعتة يقول: ما من أحد في حدّ الصّيبا يتعهّد في كلّ ليلة قراءه قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ كُلّ واحد ثلاث مرّات و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مائه مرّه فإن لم يقدر فخمسين إلّا صرف الله عزّ و جلّ عنه كلّ لمم أو عرض من أعراض الصّيبان و العطاش و فساد المعده و بدور الدّم أبدا ما تعوهد بهذا حتّى يبلغه الشّيب، فإن تعهّد نفسه بذلك أو تعوهد كان محفوظاً إلى يوم يقبض الله عزّ و جلّ نفسه.

[۳۵۴۸] ۱۸- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن الحسين بن أحمد المنقری قال:

سمعت أبا ابراهیم عليه السلام يقول: من استكفى بآیه من القرآن من الشّرق إلى الغرب كفى [إذا كان یقین].

[۳۵۴۹] ۱۹- الحسين بن محمّد، عن أحمد بن إسحاق و علی بن ابراهیم، عن ابيه، جميعاً عن بكر بن محمّد الأزدي، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام في العوده قال:

تأخذ قلّه جديده فتجعل فيها ماء ثمّ تقرأ عليها «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» ثلاثين مرّه ثمّ تعلق و تشرب منها و تتوضّأ و يزداد فيها ماء إن شاء الله.

[۳۵۵۰] ۲۰- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن إدريس الحارثی،

ص: ۵۸۶

[۳۵۴۶] ۱۶- معاویة عمّار روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر بر مرده ای هفتاد بار حمد خوانده شود و روح به بدنش بازگردد چیز شگفتی نیست.

[۳۵۴۷] ۱۷- سلیمان جعفری گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السلام شنیدم می فرماید:

هرکس در دوران کودکی با خود عهد کند که هر شب سه بار قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ و صد بار قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند اگر نتوانست پنجاه بار بخواند خداوند هرگونه جنون و بیماری کودک و مرض تشنگی و خرابی معده و جوشش خون را برای همیشه از او دور می کند- تا زمانی که بر عهدش باقی بماند- تا پیر شود. آن گاه اگر خود آن را به عهده گیرد یا دیگری آن را به عهده اش بگذارد تا روزی که خداوند عزّتمند جانش را بگیرد محفوظ می ماند.

[۳۵۴۸] ۱۸- حسین بن احمد منقری گفته است: از امام کاظم علیه السلام شنیدم می فرماید: هرکس یک آیه از آیات قرآن را برای خود از شرق تا غرب کافی شمارد او را کفایت می کند، [وقتی با یقین باشد].

خاندانش [آ را به حق برانگیخت و خاندانش را گرامی داشت هیچ دعای ایمنی از سوختن یا غرق شدن یا دزدی یا گریختن چهارپا از صاحبش یا گمشده یا بنده فراری نیست جز آنکه در قرآن است و هر که آن را خواهد از من پرسد. پس مردی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان مرا از آنچه از سوختن و غرق شدن در امان می دارد آگاه کن. امام علیه السلام فرمودند: این آیات را بخوان: اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ. [اعراف (۷): ۱۹۶] و قَدْ زُووا اللَّهُ حَقَّ قَدْرِهِ تا آن جا که فرمود: سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ [زمر (۳۹):

۶۷] که هر کس آن ها را بخواند از سوختن و غرق شدن در امان است. راوی گفته است: مردی آن ها را خواند و وقتی آتش در خانه همسایگانش افتاد، به خانه او که در میان آن ها بود هیچ آسیبی نرسید. سپس مرد دیگری برخاست عرض کرد: ای امیر مؤمنان! چهارپای من چموشی می کند و من از آن در هراسم. حضرت فرمود: در گوش راستش این آیه را بخوان: وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ. [آل عمران (۳): ۸۳] و او آن آیه را خواند و چهارپایش رام گردید و مرد دیگری برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان سرزمینی که در آن زندگی می کنم پر از درنده است و درندگان داخل خانه من می شوند و تا شکار خود را برنگیرند بیرون نمی روند. امام علیه السلام فرمودند: بخوان: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا

ص: ۵۸۹

عَنْتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ فقراهما الرجل فاجتنبته السباع، ثم قام إليه آخر فقال: يا أمير المؤمنين، إن في بطني ماء أصفر فهل من شفاء؟ فقال: نعم بلا درهم ولا دينار ولكن اكتب على بطنك آية الكرسي و تغسلها و تشربها و تجعلها ذخيرة في بطنك فبأذن الله عز و جل ففعل الرجل فبرأ بإذن الله، ثم قام إليه آخر فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرني عن الضالة؟ فقال:

اقرأ يس في ركعتين و قل: يا هادي الضالة رد علي ضالتي ففعل فرد الله عز و جل عليه ضالته، ثم قام إليه آخر فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرني عن الآبق، فقال: اقرأ أو كظلمات في بحر لجي يغشاه موج من فوقه موج إلى قوله و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور، فقالها الرجل فرجع إليه الآبق، ثم قام إليه آخر فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرني عن السرقة فإنه لا يزال قد يسرق لي الشيء بعد الشيء ليلا؟ فقال له: اقرأ إذا أويت إلى فراشك: قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أيأ ما تدعوا إلى قوله و كبره تكبيراً ثم قال أمير المؤمنين عليه السلام:

من بات بأرض قفر فقراً هذه الآية: إِنَّ رَبُّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فِي سِتِّهِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ إلى قوله تبارك الله رب العالمين حرسه الملائكة و تباعدت عنه الشياطين. قال: فمضى الرجل فإذا هو بقريه خراب فبات فيها و لم يقرأ هذه الآية فتغشاه الشيطان و إذا هو آخذ بخطمه، فقال له صاحبه: أنظره و استيقظ الرجل فقراً الآية فقال الشيطان لصاحبه: أرغم الله أنفك احرسه الآن حتى يصبح، فلما أصبح رجع إلى أمير المؤمنين عليه السلام فأخبره و قال له: رأيت في كلامك الشفاء و الصدق و مضى بعد طلوع الشمس

ص: ۵۹۰

فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ [توبه(۹): ۱۲۸ و ۱۲۹] و آن مرد آن آیه ها را خواند و درنده ها از او دور شدند. سپس مرد دیگری برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان در شکم من آب زردی است آیا شفایی دارد؟ امام علیه السلام فرمود: بله بی آن که درهم و دیناری خرج کنی. روی شکمت آیه الکرسی بنویس و آن را بشوی و بنوش و آن را در شکمت نگهدار. که به اذن خدا بهبود می یابی - و آن مرد چنین کرد و با اذن خدا بهبود یافت - سپس مرد دیگری برخاست و گفت ای امیر مؤمنان، مرا از دعای گمشده آگاه کن. امام علیه السلام فرمودند: سوره یاسین را در دو رکعت بخوان و بگو: ای هدایتگر گمشدگان، گمشده ام را به من بازگردان - و آن مرد چنین کرد و خداوند گمشده اش را به او بازگرداند - سپس مرد دیگری برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان مرا از دعای بنده فراری خبر ده. امام علیه السلام فرمودند:

این آیه را بخوان: **أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ** - تا اینجا که فرمود - **وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ** [نور(۲۴): ۴۰] و مرد آن را خواند و بنده فراری به سویش بازگشت - سپس مرد دیگری برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان درباره تعویذ دزدی به من خبر ده که پیوسته هر شب چیزی از من دزدیده می شود. امام علیه السلام فرمودند: هنگامی که به بستر رفتی بگو: **قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا... كَبْرُهُ تَكْبِيرًا** [اسراء(۱۷): ۱۱۰ و ۱۱۱] سپس حضرت فرمودند: هر کس شب را در بیابانی بی سکنه بگذراند و این آیه را بخواند: **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ... تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ** [اعراف(۷): ۵۴] فرشتگان از او نگهبانی می کنند و شیاطین از او دور می گردند. راوی گفته: و مردی به سفر رفت و به دهی ویرانه رسید و شب را در آنجا به سر برد ولی این آیه را نخواند پس شیطان در او پیچید و بینی اش را گرفت آن گاه همراهش به او گفت: مهلتش بده و آن مرد بیدار شد و آن آیه را خواند، پس شیطان به همراهش گفت: خدا بینی تو را به خاک بمالد. اکنون تا صبح برایش نگهبانی کن و هنگامی که مرد صبح از خواب برخاست به سوی امیر مؤمنان علیه السلام بازگشت و به او خبر داد و گفت در سخت شفاء و راستی دیدم و پس از برآمدن آفتاب

ص: ۵۹۱

فإذا هو بأثر شعر الشيطان مجتمعا في الأرض.

[۳۵۵۲] ۲۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن سلمة بن محرز قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: من لم يبرئه الحمد لم يبرئه شيء.

[۳۵۵۳] ۲۳- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن إسماعيل بن مهران، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال:

من قرأ إذا أوى إلى فراشه **قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ** و **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** كتب الله عزّ وجلّ له براءة من الشرك.

[۳۵۵۴] ۲۴- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن أبيه، عن عمن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال:

لا تملّوا من قراءة إذا زلزلت الأرض زلزالها، فإنه من كانت قراءته بها في نوافله لم يصبه الله عزّ وجلّ بزلزله أبداً و لم يمت بها و

لا- بصاعقه و لا بآفه من آفات الدنیا حتی يموت و إذا مات نزل علیه ملک کریم من عند ربّه فيقعّد عند رأسه فيقول: يا ملك الموت، ارفق بولّي الله فإنّه كان كثيرا ما يذكرني و يذكر تلاوه هذه السوره و تقول له السوره مثل ذلك و يقول ملك الموت: قد أمرني ربّي أن أسمع له و أطيع و لا- أخرج روحه حتى يأمرني بذلك فإذا أمرني أخرجت روحه و لا يزال ملك الموت عنده حتى يأمره بقبض روحه و إذا كشف له الغطاء فيرى منازلها في الجنّه فيخرج روحه من ألين ما يكون من العلاج ثم يشيع روحه إلى الجنّه سبعون ألف ملك يتدرون بها إلى الجنّه.

ص: ۵۹۲

که به آنجا رفت ردی از موی گرد آمده شیطان را در زمین دید.

[۳۵۵۲]۲۲- سلمه محرز گفت: از امام باقر علیه السّلام شنیدم فرمودند: هر کس که سوره حمد او را بهبود نبخشد هیچ چیز او را بهبود نمی بخشد.

[۳۵۵۳]۲۳- عبد الله سنان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس هنگامی که به بستر می رود قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخواند خداوند عزّتمند برایش بیزاری از شرک را می نویسد.

[۳۵۵۴]۲۴- مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: از خواندن إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا خسته نشوید؛ زیرا هر کس در نافله هایش آن را بخواند خداوند هرگز او را به زلزله دچار نکند و با زلزله و آذرخش و آفتی از آفتاب دنیا نمیرد تا از دنیا برود و هنگامی که بمیرد فرشته ای بزرگوار از نزد پروردگارش فرود آمده، کنار سرش می نشیند و می گوید: ای فرشته مرگ با دوست خدا مدارا کن؛ زیرا که او بسیار مرا یاد می کرد و این سوره را می خواند. و آن سوره نیز مانند همان را می گوید. و فرشته مرگ می گوید پروردگرم به من دستور داده است که سخن این شخص را بشنوم و از او اطاعت کنم و روحش را از بدنش بیرون نبرم تا مرا به آن فرمان دهد و چون به من فرمان داد روحش را خارج می کنم. و پیوسته در نزد او است تا او را به گرفتن روحش فرمان دهد و او چون پرده از مقابل دیدگانش کنار رود و جایگاهش را در بهشت ببیند جانش به لطیف ترین صورت خارج می شود و سپس هفتاد هزار فرشته جان او را تا بهشت همراهی می کنند تا او را شتابان به بهشت رسانند.

ص: ۵۹۳

باب التّوادر

[۳۵۵۵]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن عبيس بن هشام، عن ذكره، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قراء القرآن ثلاثه: رجل قرأ القرآن فاتّخذ به بضاعه و استدرّ به الملوک و استطال به على النّاس و رجل قرأ القرآن فحفظ حروفه و ضيّع حدوده و أقامه إقامة القدح فلا کثر الله هؤلاء من حملة القرآن و رجل قرأ القرآن فوضع دواء القرآن على داء قلبه فأسهر به

لیله و أظماً به نهاره و قام به فی مساجده و تجافی به عن فراشه، فبأولئك يدفع الله العزيز الجبار البلاء و بأولئك يدیل الله عزّ و جلّ من الأعداء و بأولئك ينزل الله عزّ و جلّ الغيث من السماء، فوالله لهؤلاء فی قراءة القرآن أعزّ من الكبريت الأحمر.

[۳۵۵۶] ۲- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و علی بن إبراهيم، عن أبيه، جميعاً عن ابن محبوب، عن أبي حمزه، عن أبي يحيى، عن الأصبغ بن نباته قال:

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: نزل القرآن أثلاثاً، ثلث فينا و في عدونا و ثلث سنن و أمثال و ثلث فرائض و أحكام.

[۳۵۵۷] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن حميد، عن الحجاج، عن علي بن عقبه، عن داود بن فرقد، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ القرآن نزل أربعة أرباع: ربع حلال و ربع حرام و ربع سنن و أحكام و ربع خبر ما كان قبلكم و نبأ ما يكون بعدكم و فصل ما بينكم.

[۳۵۵۸] ۴- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن إسحاق بن عمار، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۵۹۴

باب نوادر

[۳۵۵۵] ۱- مردی روایت کرده که امام باقر عليه السلام فرمودند: قاریان قرآن سه دسته اند:

کسی که قرآن بخواند و آن را کالا بداند و به وسیله آن پادشاهان را بدوشد و بر مردم گردن فرازی کند.

و کسی که قرآن بخواند و حروفش را حفظ کرده، احکامش را تباه سازد و آن را چون جام آبی بردارد که خداوند حاملان قرآن این چنین را زیاد نگرداند.

و کسی که قرآن بخواند و داروی آن را بر درد دلش بگذارد، پس شبش را با آن بیدار باشد و روزها به سبب آن تشنگی بکشد و در عبادت هایش آن را به پا دارد.

و پهلو از بستر بردارد. با اینان است که خداوند شکست ناپذیر چیره گر بلاء را دور می سازد و به سبب آنان است که خداوند بر دشمنان پیروز می گرداند و به خاطر ایشان است که خداوند باران از آسمان نازل می کند و به خدا سوگند اینان در میان قاریان قرآن از کبریت احمر کمیاب ترند.

[۳۵۵۶] ۲- اصبغ نباته گفت: از امیر مؤمنان عليه السلام شنیدم می فرماید: قرآن در سه بخش نازل گردید: یک سوم درباره ما و درباره دشمن ما یک سوم درباره سنت ها و امثال و یک سوم درباره واجبات و احکام.

[۳۵۵۷]-۳- مردی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: قرآن در چهار بخش نازل شده است: یک چهارم حلال، یک چهارم حرام، یک چهارم سنت ها و احکام و یک چهارم حکایت گذشته و آگاهی از آینده و داوری در میان شما.

[۳۵۵۸]-۴- ابو بصیر روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: قرآن بر چهار بخش

ص: ۵۹۵

نزل القرآن أربعه أرباع: ربع فينا و ربع في عدونا و ربع سنن و أمثال و ربع فرائض و أحكام.

[۳۵۵۹]-۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن سهل بن زياد، عن منصور بن العباس، عن محمد بن الحسن السري، عن عمه علي بن السري عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أول ما نزل على رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: بسم الله الرحمن الرحيم اقرأ باسم ربك و آخره إذا جاء نصر الله.

[۳۵۶۰]-۶- علي بن إبراهيم، عن أبيه و محمد بن القاسم، عن محمد بن سليمان، عن داود، عن حفص بن غياث، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن قول الله عز و جل: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ و إنما أنزل في عشرين سنه بين أوله و آخره؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام: نزل القرآن جمله واحده في شهر رمضان إلى البيت المعمور ثم نزل في طول عشرين سنه، ثم قال: قال النبي صلى الله عليه و اله و سلم: نزلت صحف إبراهيم في أول ليله من شهر رمضان و أنزلت التوراه لست مضين من شهر رمضان و أنزل الإنجيل لثلاث عشره ليله خلت من شهر رمضان و أنزل الزبور لثمان عشر خلون من شهر رمضان و أنزل القرآن في ثلاث و عشرين من شهر رمضان.

[۳۵۶۱]-۷- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن عيسى، عن بعض رجاله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا تتفأل بالقرآن.

[۳۵۶۲]-۸- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن صفوان، عن ابن مسكان، عن محمد بن الوراق قال:

ص: ۵۹۶

نازل شده است یک چهارم درباره ما، یک چهارم درباره دشمنان ما، یک چهارم در سنت ها و امثال و یک چهارم در واجبات و احکام.

[۳۵۵۹]-۵- علی سري روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: اولین چیزی که بر رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش- نازل شده: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقرأ باسم ربك و آخریش إذا جاء نصر الله بود.

[۳۵۶۰] حفص غياث گفت: از امام صادق عليه السلام درباره این آیه: «ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شد.» پرسیدم و گفتم: مگر قرآن از اول تا آخرش در بیست سال نازل نشده است؟ امام صادق عليه السلام فرمودند: قرآن به تمامی در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شد و سپس در طول بیست سال فرود آمد. سپس فرمودند: پیامبر گرامی فرموده است: صحف حضرت ابراهیم در اولین شب از ماه رمضان، تورات در شب ششم ماه رمضان، انجیل در شب سیزدهم، زبور در شب هجدهم ماه رمضان و قرآن در شب بیست و سوم ماه رمضان نازل شد.

[۳۵۶۱] ۷- مردی روایت کرده که امام صادق عليه السلام فرمودند: با قرآن فال نزن.

[۳۵۶۲] ۸- محمد وراق گفت: کتابی را که در آن قرآنی مهر شده و اعراب گذاری

ص: ۵۹۷

عرضت علی ابی عبد الله عليه السلام کتابا فيه قرآن مختّم معشّر بالذهب و کتب فی آخره سوره بالذهب فأریته إیاه فلم یعب فیهِ شیئا إلاّ کتابه القرآن بالذهب و قال: لا یعجبنی أن یکتب القرآن إلاّ بالسواد كما کتب أول مرّه.

[۳۵۶۳] ۹- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن عیسی، عن یاسین الضّریر، عن حرز، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

قال: تأخذ المصحف فی الثلث الثانی من شهر رمضان فتشره و تضعه بین یدیک و تقول: «اللهمّ إنی أسألك بکتابک المنزل و ما فیهِ و فیهِ اسمک الأعظم الأكبر و أسماءک الحسنی و ما یخاف و یرجى أن تجعلنی من عتقائك من النار» و تدعو بما بدا لک من حاجه.

[۳۵۶۴] ۱۰- أبو علی الأشعری، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

لکلّ شیء ربيع و ربيع القرآن شهر رمضان.

[۳۵۶۵] ۱۱- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن سنان أو عن غیره، عن ذکره قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الفرقان و الفرقان أهما شیئان أو شیء واحد؟ فقال علیه السلام: القرآن جملة الكتاب و الفرقان المحکم الواجب العمل به.

[۳۵۶۶] ۱۲- الحسین بن محمد، عن علی بن محمد، عن الوشاء، عن جمیل بن درّاج، عن محمد بن مسلم، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

إنّ القرآن واحد نزل من عند واحد و لكنّ الاختلاف یجىء من قبل الزّواہ.

[۳۵۶۷]۱۳- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن عمر بن أذینہ، عن الفضیل بن یسار قال:

ص: ۵۹۸

شده با طلا بود و در آخرش سوره ای با طلا نوشته شده بود به امام صادق علیه السّلام نشان دادم. امام علیه السّلام هیچ ایرادی جز نوشته شدن اش با طلا بر آن نگرفتند و فرمودند:

دوست ندارم قرآن با چیزی جز مرکب سیاه نگاشته شود چنان که نخستین بار با آن نوشته شد.

[۳۵۶۳]۹- زراره روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند: در دههٔ دوم ماه رمضان قرآن را بردار و باز کن و در برابرت قرار داده بگو: «خداوندا من به حق کتاب نازل شده ات و آنچه در آن است که اسم اعظم بزرگ تر تو و اسمای نیکوی تو است و آنچه به آن بیم و امید رود از تو می خواهم که مرا از آزادشدگان از دوزخ قرار دهی» و آن گاه هر حاجتی که به نظرت می رسد بخواه.

[۳۵۶۴]۱۰- جابر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند: هرچیز بهاری دارد و بهار قرآن ماه رمضان است.

[۳۵۶۵]۱۱- مردی گفته است از امام صادق علیه السّلام پرسیدم آیا قرآن و فرقان دو چیزند یا یک چیز؟ امام علیه السّلام فرمودند: قرآن همه کتاب است و فرقان محکّمات است که عمل به آن واجب است.

[۳۵۶۶]۱۲- زراره روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند: همانا قرآن یکی است و از نزد یگانه نازل شده است و اختلاف از جانب راویان آن می آید.

[۳۵۶۷]۱۳- فضیل یسار گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: این مردم می گویند

ص: ۵۹۹

قلت لأبی عبد الله عليه السّلام: إنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: إنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ، فَقَالَ: كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنَ عِنْدِ الْوَاحِدِ.

[۳۵۶۸]۱۴- محمّد بن یحیی، عن عبد الله بن محمّد، عن علی بن الحکم، عن عبد الله بن بکیر، عن أبی عبد الله عليه السّلام قال:

نزل القرآن بإیّاک أعنی و اسمعی یا جاره.

و فی روایه أخرى، عن أبی عبد الله عليه السّلام قال: معناه ما عاتب الله عزّ و جلّ به علی نبیه صلی الله علیه و اله و سلّم فهو یعنی به ما قد مضی فی القرآن مثل قوله وَ لَوْ لَا أَنْ بُبْتَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا عنی بذلك غیره.

[۳۵۶۹]۱۵- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن علی بن الحکم، عن عبد الله بن جندب، عن سفیان بن الشّمط قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن تنزيل القرآن، قال: اقرأوا كما علمتم.

[۳۵۷۰] ۱۶- علي بن محمد، عن بعض أصحابه، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال:

دفع إلي أبو الحسن عليه السلام مصحفاً وقال: لا تنظر فيه، ففتحته وقرأت فيه: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا فوجدت فيها اسم سبعين رجلاً من قريش بأسمائهم وأسماء آبائهم، قال: فبعث إلي: ابعث إلي بالمصحف.

[۳۵۷۱] ۱۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن حسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أبي عليه السلام: ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض إلا كفر.

[۳۵۷۲] ۱۸- عنه، عن الحسين بن النضر، عن القاسم بن سليمان، عن أبي مريم الأنصاري، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۶۰۰

قرآن بر هفت حرف نازل شده است، امام عليه السلام فرمود: دروغ می گویند: قرآن بر یک حرف و از نزد یگانه نازل شد.

[۳۵۶۸] ۱۴- عبد الله بكير روايت کرده که امام صادق عليه السلام فرمودند: قرآن به شیوه «به در می گویند که دیوار بشنود» نازل شد و در روایت دیگر است که امام صادق عليه السلام فرمودند: معنی اش این است که وقتی خداوند عزتمند پیامبرش را سرزنش کرده، مقصودش چیزی است که در قرآن گذشته است.

مانند آن جا که فرمود: (اگر نبود که ما تو را پابرجا نگه داشتیم نزدیک بود که اندکی به آنان تکیه کنی) [اسراء (۱۷): ۷۴] که با آن جز او را قصد کرده است.

[۳۵۶۹] ۱۵- سفیان سمط گفت: از امام صادق عليه السلام درباره نازل شدن قرآن پرسیدم.

امام عليه السلام فرمودند: همان گونه که آموختید بخوانید.

[۳۵۷۰] ۱۶- احمد بن محمد ابو نصر گفت: حضرت ابو الحسن عليه السلام مصحفی به من داد و فرمود: در آن نگاه مکن. من آن را گشودم و آیه لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا را خواندم و در آن نام هفتاد مرد از قريش را با نام خودشان و پدرانشان یافتم. آن گاه امام عليه السلام به دنبال فرستاد که مصحف را به نزد من بفرست.

[۳۵۷۱] ۱۷- قاسم سليمان روايت کرده که امام صادق عليه السلام فرمود: پدرم عليه السلام فرمودند: کسی قرآن را برهم نزد جز اینکه کافر شد.

[۳۵۷۲] ۱۸- جابر گفت از امام باقر عليه السلام شنیدم می فرماید: قرآنی در دریا افتاد و چون

سمعتہ يقول: وقع مصحف في البحر فوجدوه وقد ذهب ما فيه إلا هذه الآية: **أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ**.

[۳۵۷۳] ۱۹- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان، عن ميمون القداح قال:

قال لي أبو جعفر عليه السلام: اقرأ، قلت: من أي شيء أقرأ؟ قال: من السورة التاسعة، قال: فجعلت أتمسها فقال: اقرأ من سورة يونس، قال: فقرأت للذين أحسنوا الحسنى وزيادة ولا يزهق وجوههم فتراً ولا ذلة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إنني لأعجب كيف لا أشيب إذا قرأت القرآن.

[۳۵۷۴] ۲۰- علي بن محمد، عن صالح بن أبي حماد، عن الحجاج، عن ذكره، عن أحدهما عليه السلام قال:

سألته عن قول الله عز وجل: **بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ** قال: يبين الألسن ولا تبينه الألسن.

[۳۵۷۵] ۲۱- أحمد بن محمد بن أحمد، عن محمد بن أحمد التهدي، عن محمد بن الوليد، عن أبان، عن عامر بن عبد الله بن جذاعة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ما من عبد يقرأ آخر الكهف إلا تيقظ في الساعه التي يريد.

[۳۵۷۶] ۲۲- أبو علي الأشعري وغيره، عن الحسن بن علي الكوفي، عن عثمان بن عيسى، عن سعيد بن يسار قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: سليم مولاك ذكر أنه ليس معه من القرآن إلا سورة يس، فيقوم من الليل فينفد ما معه من القرآن أيعيد ما قرأ؟ قال: نعم لا بأس.

[۳۵۷۷] ۲۳- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن عبد الرحمن بن أبي هاشم، عن سالم بن سلمه قال:

آن را یافتند. هرچه در آن بود رفته بود جز این آیه (هان که همه کارها به سوی خدا بازمی گردد). [شوری (۴۲): ۵۳]

[۳۵۷۳] ۱۹- ميمون قداح گفت: امام باقر عليه السلام به من فرمود: بخوان. من عرض کردم: از کجا بخوانم؟ امام عليه السلام فرمود: از سوره نهم. من شروع به جست و جوی آن کردم. امام عليه السلام فرمودند: از سوره یونس بخوان. من این آیه را خواندم:

(برای کسانی که نیکی کردند نیکی و فزونی است و تیرگی و خواری چهره آنها را نپوشاند). [یونس (۱۰): ۲۶] حضرت فرمود: تو را بس است که رسول خدا [درود خدا بر او و خاندانش] فرمود: من در شگفتم که چگونه وقتی قرآن می خوانم پیر نمی شوم.

[۳۵۷۴] ۲۰- مردی گفته است: از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام درباره این سخن خداوند پرسیدم: «به زبان عربی آشکار». فرمودند: یعنی زبان ها را آشکار می کند و هیچ زبان دیگری آن را آشکار نمی کند.

[۳۵۷۵] ۲۱- عامر بن عبد الله جذاعه روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند:

هربنده ای آخر سوره کهف را بخواند در هر ساعتی بخواهد از خواب بیدار می شود.

[۳۵۷۶] ۲۲- سعید یسار گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: غلام تو سلیم گفته که از قرآن جز سوره یاسین را در حفظ ندارد. آن گاه شب برمی خیزد و آنچه از قرآن به یاد دارد تا به پایان می خواند. آیا آنچه را خوانده تکرار کند؟ امام علیه السلام فرمود: بله. عیبی ندارد.

[۳۵۷۷] ۲۳- سالم سلمه گفت: مردی برای امام صادق علیه السلام چند کلمه از قرآن خواند

ص: ۶۰۳

قرأ رجل على أبي عبد الله عليه السلام وأنا أستمع حروفا من القرآن ليس على ما يقرأها الناس، فقال أبو عبد الله عليه السلام: كفّ عن هذه القراءة، اقرأ كما يقرأ الناس حتى يقوم القائم عليه السلام، فإذا قام القائم عليه السلام قرأ كتاب الله عزّ وجلّ على حدّه و أخرج المصحف الّذي كتبه علىّ عليه السلام و قال: أخرجه علىّ عليه السلام إلى الناس حين فرغ منه و كتبه فقال لهم: هذا كتاب الله عزّ وجلّ كما أنزله [الله] علىّ محمّد صلى الله عليه و اله و سلّم و قد جمعته من اللّوحين، فقالوا: هو ذا عندنا مصحف جامع فيه القرآن لا- حاجه لنا فيه، فقال: أما و الله ما ترونه بعد يومكم هذا أبدا، إنّما كان علىّ أن أخبركم حين جمعته لتقرءوه.

[۳۵۷۸] ۲۴- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن صفوان، عن سعيد بن عبد الله الأعرج قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرّجل يقرأ القرآن ثمّ ينساه ثمّ يقرأه ثمّ ينساه أ عليه فيه حرج؟ فقال: لا.

[۳۵۷۹] ۲۵- علی، عن ابيه، عن النّضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أبي عليه السلام: ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض إلا كفر.

[۳۵۸۰] ۲۶- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، جميعا عن ابن محبوب، عن جميل، عن سدیر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سوره الملك هي المانع تمنع من عذاب القبر و هي مكتوبه في التّوراه سوره الملك و من قرأها في ليلته فقد أكثر و أطاب و لم يكتب بها من الغافلين و إنّي لأرّكع بها بعد عشاء الآخره و أنا جالس و إنّ والدي عليه السلام كان يقرأها في

ص: ۶۰۴

و من شنيدم و چنان نبود که این مردم می خوانند. آن گاه امام صادق علیه السلام فرمودند:

از این قرائت خودداری کن. تا قائم ما قیام کند. چنان بخوان که مردم می خوانند که چون امام قائم علیه السلام ظهور کند کتاب خدای عزتمند را بر جدش می خواند.

و مصحفی را که علی علیه السلام نوشته بود بیرون آورد و فرمود: علی علیه السلام این را هنگامی که از آن فراغت یافت و نوشت به نزد مردم برد و به ایشان فرمود: این کتاب خداوند عزتمند است چنان که بر محمّد - درود خدا بر او و بر خاندانش - فرو فرستاده است. و من آن را از دو لوح فراهم آوردم. آنان گفتند: اکنون هم در نزد ما مصحفی است که همه قرآن در آن است و ما نیازی به قرآن تو نداریم. و حضرت فرمود: هان به خدا سوگند پس از این هرگز آن را نخواهید دید. بر من واجب بود هنگامی که آن را فراهم ساختم شما را آگاهم کنم تا آن را بخوانید.

[۳۵۷۸] ۲۴- سعید بن عبد الله اعرج گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی که قرآن می آموزد و سپس فراموش می کند و سپس می آموزد و باز فراموش می کند پرسیدم: آیا بر او عیبی است؟ امام علیه السلام فرمودند: نه.

[۳۵۷۹] ۲۵- قاسم سلیمان روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: پدرم علیه السلام فرمودند: هیچ کسی قرآن را برهم نزد جز این که کافر شد.

[۳۵۸۰] ۲۶- سدید روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: سوره ملک بازدارنده است، از عذاب قبر بازمی دارد و در تورات نیز به نام سوره ملک نوشته شده است. و هر کس آن را در شب بخواند پر و نیکو کرده است و در آن شب از گروه غافلان نوشته نمی شود و من آن را پس از نماز عشاء هنگامی که [برای نماز و تیره] نشسته ام در رکوع می خوانم و پدرم آن را هر روز و شب می خواند

ص: ۶۰۵

یومه و لیلته و من قرأها إذا دخل علیه فی قبره ناکر و نکیر من قبل رجلیه قالت رجلاه لهما: لیس لکما إلی ما قبلی سبیل، قد کان هذا العبد یقوم علیّ فیقرأ سوره الملک فی کلّ یوم و لیلته؛ و إذا أتیاہ من قبل جوفه قال لهما: لیس لکما إلی ما قبلی سبیل، قد کان هذا العبد أوعانی سوره الملک؛ و إذا أتیاہ من قبل لسانه قال لهما: لیس لکما إلی ما قبلی سبیل، قد کان هذا العبد یقرأ بی فی کلّ یوم و لیله سوره الملک.

[۳۵۸۱] ۲۷- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن علی بن الحکم، عن عبد الله بن فرقد و المعلی بن خنیس قالاً:

کنّا عند أبی عبد الله علیه السلام و معنا ربیعہ الزّأی فذکرنا فضل القرآن، فقال أبو عبد الله علیه السلام: إن کان ابن مسعود لا یقرأ علی قراءتنا فهو ضالّ، فقال ربیعہ:

ضالّ؟ فقال: نعم ضالّ، ثمّ قال أبو عبد الله علیه السلام: أمّا نحن فنقرأ علی قراءه أبیّ.

[۳۵۸۲] ۲۸- علی بن الحکم، عن هشام بن سالم، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ آيَةٍ.

تَمَّ كِتَابُ فَضْلِ الْقُرْآنِ بِمَنِّهِ وَجُودِهِ وَتَلَوَهُ كِتَابُ الْعَشْرَةِ.

ص: ٦٠٦

وهرکس آن را بخواند هنگامی که ناکر و نکیر از سوی دو پایش داخل قبر او شوند، پاهایش به آنها می گویند: از سوی ما راهی ندارید زیرا این بنده بر ما می ایستاد و هر روز و شب سوره ملک را می خواند و هرگاه از جانب سینه اش داخل شوند او به آنها می گوید: از جانب من راهی برای شما نیست. این بنده سوره ملک را در من جای داد. و هرگاه از جانب زبانش به سوی او آیند به آن دو می گوید: از سوی من راهی ندارید که این بنده به وسیله من هر روز و شب سوره ملک را تلاوت می کرد.

[٣٥٨١] ٢٧- عبد الله فرقد و معلی بن خنیس گفته اند: نزد امام صادق علیه السلام بودیم و ربیعہ الرای با ما بود که از فضل قرآن سخن به میان آورد و امام علیه السلام فرمود:

اگر ابن مسعود بر قرائت ما قرآن نمی خواند گمراه است. ربیعہ گفت: گمراه است؟ امام علیه السلام فرمود: بله گمراه است. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ما به قرائت ابی قرآن می خوانیم.

[٣٥٨٢] ٢٨- هشام سالم روایت کرده امام صادق علیه السلام فرمودند: قرآنی که جبرئیل علیه السلام برای محمد- درود خدا بر او و خاندانش- آورده هفده هزار آیه داشت.

ص: ٦٠٧

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب العشره باب ما يجب من المعاشره

[٣٥٨٣] ١- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن حديد، عن مرزم قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: عليكم بالصلاه في المساجد و حسن الجوار للناس و إقامة الشهاده و حضور الجنائز إنّه لا بدّ لكم من الناس، إنّ أحدا لا يستغنى عن الناس حياته و الناس لا بدّ لبعضهم من بعض.

[٣٥٨٤] ٢- محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان و أبو علي الأشعري، عن محمّد بن عبد الجبار، جميعا عن صفوان بن يحيى، عن معاوية بن وهب قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كيف ينبغي لنا أن نضع فيما بيننا و بين قومنا و فيما بيننا و بين خلطانا من الناس، قال: فقال: تؤدّون الأمانه إليهم و تقيمون الشهاده لهم و عليهم و تعودون مرضاهم و تشهدون جنازتهم.

[۳۵۸۵]۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد و محمد بن خالد، جميعا عن القاسم بن محمد، عن حبيب الخثعمي قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: عليكم بالورع والاجتهاد و اشهدوا الجنائز و عودوا المرضى و احضروا مع قومكم مساجدكم و أحبوا للناس ما تحبون لأنفسكم، أما يستحي الرجل منكم أن يعرف جاره حقّه و لا يعرف حقّ جاره.

ص: ۶۰۸

به نام خداوند رحمتگر مهربان

کتاب معاشرت [آداب اجتماعی] باب معاشرت واجب

اشاره

[۳۵۸۳]۱- مرازم روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد نماز در مساجد و نیک همسایگی با مردم و ادای شهادت. و حضور در تشییع جنازه ها؛ زیرا شما از مردم ناچارید و هیچ کس در زندگی اش از مردم بی نیاز نیست و وجود مردم برای یکدیگر ضروری است.

[۳۵۸۴]۲- معاویه و هب گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چگونه سزاوار است ما در میان خود و اقواممان و کسانی که با آنان می آمیزیم رفتار کنیم؟ امام علیه السلام فرمود: امانت آنها را بپردازید، به سود و زیان شان گواهی دهید، از بیمارانشان عیادت کنید و در تشییع جنازه هایشان حاضر شوید.

[۳۵۸۵]۳- حبيب خثعمی گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: بر شما باد به پرهیزگاری و کوشش [در دین] جنازه ها را تشییع کنید. از بیماران عیادت کنید با خویشانان در مساجدتان حاضر شوید و هر آنچه برای خود می پسندید برای مردم نیز دوست بدارید. آیا هیچ یک از شما شرم نمی کند که به همسایه حقش را بشناساند ولی خود حق همسایه اش را نشناسد؟

ص: ۶۰۹

[۳۵۸۶]۴- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن معاویه بن وهب قال:

قلت له: كيف ينبغي لنا أن نضع فيما بيننا و بين قومنا و بين خلطائنا من الناس ممن ليسوا على أمرنا؟ قال: تنظرون إلى أئمتكم العذرين تقتدون بهم فتصنعون ما يصنعون فوالله إنهم ليعودون مرضاهم و يشهدون جنائزهم و يقيمون الشهاده لهم و عليهم و يؤدّون الأمانه إليهم.

[۳۵۸۷]۵- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار و محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، جميعا عن صفوان بن يحيى، عن أبي أسامه زيد الشحام قال:

قال لى أبو عبد الله عليه السلام: اقرأ على من ترى أنه يطيعنى منهم و يأخذ بقولى السلام و أوصيكم بتقوى الله عزّ و جلّ و الورع فى دينكم و الاجتهاد لله و صدق الحديث و أداء الأمانة و طول السيّجود و حسن الجوار فبهذا جاء محمّد صلّى الله عليه و اله و سلّم، أدّوا الأمانة إلى من ائتمنكم عليها بّرا أو فاجرا فإنّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم كان يأمر بأداء الخيط و المخيط، صلوا عشائركم و اشهدوا جنازتهم و عودوا مرضاهم و أدّوا حقوقهم فإنّ الرّجل منكم إذا ورع فى دينه و صدق الحديث و أدّى الأمانة و حسن خلقه مع النّاس قيل: هذا جعفرى، فيسرّنى ذلك و يدخل علىّ منه السيّرور و قيل: هذا أدب جعفر و إذا كان على غير ذلك دخل علىّ بلاؤه و عاره و قيل: هذا أدب جعفر؛ فوالله لحدّثنى أبى عليه السّلام أنّ الرّجل كان يكون فى القبيلة من شيعة علىّ عليه السّلام فيكون زينها: آداهم للأمانة و أقضاهم للحقوق و أصدقهم للحديث، إليه وصاياهم و ودائعهم، تسأل العشيره عنه فتقول: من مثل فلان؟ إنّه لآدانا للأمانة و أصدقنا للحديث.

ص: ٦١٠

[٣٥٨٦] ٤- معاوية و هب گفت: به امام صادق عليه السّلام عرض کردم: چگونه سزاوار است ما در میان خود و اقواممان و کسانی که با آنان می آمیزیم و بر مذهب ما نیستند رفتار کنیم؟ امام عليه السلام فرمود: به امامانتان که از آن پیروی می کنید نگاه کنید و هرچه آنان انجام می دهند شما نیز انجام دهید. به خدا سوگند آنان از بیمارانشان عیادت می کنند و در تشییع جنازه هایشان حاضر می شوند. به سود و زیانشان گواهی داده، امانتشان را به آنها می پردازند.

[٣٥٨٧] ٥- ابو اسامه زید شحّام گفته است: امام صادق عليه السلام به من فرمودند: به هر کس که می بینی از من اطاعت می کند و به گفته ام عمل می کند سلام مرا برسان و بگو: من شما را به پروای از خدا و پرهیزگاری در دینتان و کوشش برای خدا و راستگویی و ادای امانت و سجده های طولانی و نیکوهمسایگی سفارش می کنم که محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- این ها را آورده است. امانت را بازگردانید به هر کس که شما را امین شمرده است چه نیکوکار باشد یا بدکار؛ که رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش- می فرمود: نخ و سوزنی را هم به صاحبش بازگردانید. با خانواده و بستگان خود پیوند داشته باشید و مردگانشان را تشییع کنید و از بیمارانشان عیادت کنید. و حقوق آنان را رعایت کنید؛ هنگامی که کسی از شما در دینش پرهیزگار شد و راست گفت و امانت را بازگرداند و با مردم خوش اخلاق شد گفته می شود این جعفری است [بر مذهب شیعه جعفری است] او این مرا شاد می کند و از سوی شادی بر من داخل می گردد و گفته می شود این ادب جعفر عليه السلام است و وقتی جز این باشد مصیبت و ننگ او بر من وارد می شود و گفته می شود: این ادب جعفر عليه السلام است. به خدا سوگند پدرم عليه السلام به من فرمود که وقتی مردی در میان قبیله از شیعیان علی عليه السلام بود زینت آن قبیله می شد از همه بهتر امانت را باز می گرداند و از همه بهتر حقوق را رعایت می کرد و راستگوتر بود، همه وصیّت و امانت خود را به او می سپردند. که چون درباره او از قبیله می پرسیدی، می گفتند: چه کسی مانند فلانی است؟ به درستی که او از همه ما امانتدارتر و راستگوتر است.

ص: ٦١١

[۳۵۸۸]۱-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حماد، عن حريز، عن محمد بن مسلم قال:

قال أبو جعفر عليه السلام: من خالطت فإن استطعت أن تكون يدك العليا عليهم فافعل.

[۳۵۸۹]۲-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن محمد بن حفص، عن أبي الربيع الشامي قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام والبيت غاص بأهله فيه الخراساني والشامي ومن أهل الآفاق فلم أجد موضعا أقعد فيه، فجلس أبو عبد الله عليه السلام وكان متكئا ثم قال يا شيعه آل محمد اعلموا أنه ليس منا من لم يملك نفسه عند غضبه و من لم يحسن صحبه من صحبه و مخالقه من خالقه و مرافقه من رافقه و مجاوره من جاوره و ممالحه من مالحه، يا شيعه آل محمد اتقوا الله ما استطعتم و لا حول و لا قوة إلا بالله.

[۳۵۹۰]۳-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز و جل: [□]إنا نراك من المحسنين قال:

كان يوسع المجلس و يستقرض للمحتاج و يعين الضعيف.

[۳۵۹۱]۴-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن علاء بن الفضيل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أبو جعفر عليه السلام يقول: عظموا أصحابكم و وقروهم و لا يتهجم بعضهم على بعض و لا تضاروا و لا تحاسدوا و إياكم و البخل، كونوا عباد الله المخلصين [الصالحين].

ص: ۶۱۲

نيكو معاشرت بودن

[۳۵۸۸]۱-محمد مسلم روایت کرده که امام باقر عليه السلام فرمودند: با هر کس آمیختی اگر توانستی دستی بر بالای سر آن ها، داشته باش چنان بکن [یعنی به آنان احسان و خدمت کن].

[۳۵۸۹]۲-ابو ربیع شامی گفت: به خدمت امام صادق علیه السلام رفتم و اتاق از مردم پر بود، از خراسانی و شامی و سرزمین های دور. چنان که جایی برای نشستن نیافتم. امام صادق علیه السلام که تکیه داده بود نشست و فرمود: ای شیعه خاندان محمد بدانید کسی که در هنگام خشم خویشتن دار نباشد و کسی که با همراه خود خوش رفتار نباشد و کسی که باهم خوی خود خوش خلقی نکند و کسی که با دوست خود همراهی نکند و کسی که با همسایه خود همسایگی نکند و کسی که نان و نمک خور خویش، نان و نمک نخورد از ما نیست. ای شیعه خاندان محمد تا می توانید از خدا پروا کنید، و هیچ نیرو و توانایی جز به سبب خدا نیست.

[۳۵۹۰]۳-مردی از امام صادق علیه السلام درباره این سخن پروردگار «همانا ما تو را از نیکوکاران می

بینیم» [یوسف (۱۲): ۳۶] روایت کرده که فرمودند: او برای وارد شوندگان به مجلس جا باز می کرد و به نیازمندان قرض می داد و ناتوان را کمک می کرد.

[۳۵۹۱] ۴- علاء فضیل از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که امام باقر علیه السّلام می فرمود: یاران خود را بزرگ شمارید و به آنان احترام کنید و به یکدیگر حمله ور نشوید و آسیب نرسانید و به هم حسد نوزید و از بخل دوری کنید تا از بنده های خالص گشته [نیکوکار] خدا باشید.

ص: ۶۱۳

[۳۵۹۲] ۵- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحجاج، عن داود بن أبی یزید و ثعلبه و علی بن عقبه، عن بعض من رواه، عن أحدهما علیهما السّلام قال:

الانقباض من النَّاسِ مکسبه للعداوه.

باب من یجب مصادقته و مصاحبته

[۳۵۹۳] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن حسین بن الحسن، عن محمد بن سنان، عن عمّار بن موسی، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال أمير المؤمنین علیه السّلام: لا علیک أن تصحب ذا العقل و إن لم تحمد کرمه و لكن انتفع بعقله و احترس من سیّی أخلاقه و لا تدعن صحبه الکریم و إن لم تنتفع بعقله و لكن انتفع بکرمه بعقلک و افرر کلّ الفرار من اللّیم الأحمق.

[۳۵۹۴] ۲- عنه، عن عبد الرّحمن بن أبی نجران، عن محمد بن الصّلت، عن أبان، عن أبی العدیس قال:

قال أبو جعفر علیه السّلام: یا صالح، اتّبع من ینبکیک و هو لک ناصح و لا تتّبع من یضحکک و هو لک غاشّ و ستردون علی الله جمیعا فتعلمون.

[۳۵۹۵] ۳- عنه، عن محمد بن علی، عن موسی بن یسار القطّان، عن المسعودی، عن أبی داود، عن ثابت بن أبی صخره، عن أبی الرّعلی قال:

قال أمير المؤمنین علیه السّلام: قال رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم: انظروا من تحدّثون فإِنَّه لیس من أحد ینزل به الموت إلاّ مثل له أصحابه إلى الله إن كانوا خیارا فخیارا و إن كانوا شرارا فشرارا و لیس أحد یموت إلاّ تمثّلت له عند موته.

[۳۵۹۶] ۴- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن بعض الحلبیین،

ص: ۶۱۴

[۳۵۹۲]-۵- یکی از راویان روایت کرده که امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند:

چهره فشردن در برابر مردم موجب دشمنی است.

درباره کسی که دوستی و هم نشینی با او واجب است

[۳۵۹۳]-۱- عمّار موسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: عیبی ندارد که با انسان خردمند هم نشین گردی اگرچه کرم او را نپسندی. از عقلش بهره ببر و از اخلاق بدش دوری کن. و هم نشینی با انسان کریم را از دست نده هرچند از عقلش استفاده ای نکنی.

تو با عقل خودت از کرمش بهره ببر و تا می توانی از انسان پست بی خرد بگریز.

[۳۵۹۴]-۲- ابو عدیس روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: ای صالح! پیرو کسی باش که تو را بگریاند و اندرز دهد و از کسی پیروی مکن که تو را می خنداند و فریبت می دهد. که به زودی همگی به درگاه خدا بازمی گردید و [حقیقت را] آنگاه می فهمید.

[۳۵۹۵]-۳- ابو زعلی از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: بنگرید که با چه کسی هم سخن می شوید؛ مرگ بر کسی فرو نمی آید جز آنکه یارانش در درگاه خدا برایش مجسم می شوند که اگر از نیکان باشند نیک است و اگر از بدان باشند بد. و کسی نمی میرد مگر آنکه هنگام مرگش من برایش مجسم می شوم.

[۳۵۹۶]-۴- مردی از اهل جبل که نامش نیامده روایت کرده که امام صادق علیه السلام

ص: ۶۱۵

عن عبد الله بن مسكان، عن رجل من أهل الجبل لم يسمه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: عليك بالتلاد وإياك وكلّ محدث لا عهد له ولا أمان ولا ذمّه ولا ميثاق وكن على حذر من أوثق الناس عندك.

[۳۵۹۷]-۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال:

أحبّ إخواني إلّيّ من أهدى إلّيّ عيوبی.

[۳۵۹۸]-۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن عبيد الله الدهقان، عن أحمد بن عائذ، عن عبيد الله الحلبيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا تكون الصّيداقه إلّا بحدودها، فمن كانت فيه هذه الحدود أو شيء منها فانسبه إلى الصّداقه و من لم يكن فيه شيء منها فلا

تنسبه إلى شيء من الصدّاقه، فأولها أن تكون سريره و علانيته لك واحده و الثاني أن يرى زينك زينه و شينك شينه و الثالثه أن لا تغيره عليك ولايه و لا مال و الرابعه أن لا يمنعك شيئاً تناله مقدرته و الخامسه و هي تجمع هذه الخصال أن لا يسلمك عند التّكيات.

باب من تكره مجالسته و مرافقته

[۳۵۹۹] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عمرو بن عثمان، عن محمد بن سالم الكندي، عن حدّته، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أمير المؤمنين عليه السلام إذا صعد المنبر قال: ينبغي للمسلم أن يتجنب مواخاه ثلاثه: الماجن الفاجر و الأحمق و الكذاب، فأما الماجن الفاجر فيزيّن لك فعله

ص: ۶۱۶

فرمودند: بر تو باد یاران قدیمی و از تازه به دوران رسیده که پیمان و امان و تعهد و میثاقی نمی شناسد بپرهیز و از مطمئن ترین کس در نزد خودت برحذر باش [که ممکن است روزی دشمنت شود].

[۳۵۹۷] ۵- احمد محمد حدیثی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند:

محبوب ترین برادرانم در نزد من کسی است که عیب هایم را به من هدیه کند.

[۳۵۹۸] ۶- عیید الله حلبی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: دوستی جز با حدودش ممکن نیست. پس هر کس این حدود یا برخی از آن ها را داشت او را به دوستی برگزین و هر کس چیزی از آن را نداشت او را به دوستی نگزین.

و نخستین آن حدود این است که نهان و آشکارش برای تو یکی باشد و دوم اینکه که آراستگی تو را آراستگی خود و ننگ تو را ننگ خود بدانند. و سوم اینکه مقام و ثروت او را نسبت به تو دگرگون نکند و چهارم اینکه آنچه توانایی دارد نسبت به تو دریغ نکند و پنجم که همه این صفات را جمع می کند این است که تو را در هنگام بدبختی ها رها نکند.

درباره کسی که هم نشینی و دوستی با او ناپسند است

[۳۵۹۹] ۱- مردی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام هرگاه به بالای منبر می رفت، می فرمود: سزاوار است که مسلمان از برادری با سه گروه دوری کند:

هرزه گوی بدکار، احمق و دروغگو. هرزه گوی بدکار کردارش را برایت می آراید

ص: ۶۱۷

و يحبّ أنّك مثله و لا- يعينك على أمر دينك و معادك و مقاربتة جفاء و قسوه و مدخله و مخرجه عار عليك؛ و أمّا الأحمق فإنّه لا يشير عليك بخير و لا يرجي لصرف السوء عنك و لو أجهد نفسه و ربّما أراد منفعتك فضرّك، فموته خير من حياته و سكوته خير من نطقه و بعده خير من قربه؛ و أمّا الكذاب فإنّه لا يهنئك معه عيش، ينقل حديثك، و ينقل إليك الحديث كلّما أفنى أحدوثة مطرها بأخرى مثلها حتّى إنّهُ يحدث بالصدق فما يصدّق و يفرّق بين النّاس بالعداوه فينبت السّخائم في الصدور، فاتّقوا الله عزّ و جلّ و انظروا لأنفسكم.

[۳۶۰۰]۲- و في روايه عبد الأعلى، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: لا- ينبغى للمرء المسلم أن يواخى الفاجر فإنّه يزيّن له فعله و يحبّ أن يكون مثله و لا يعينه على أمر دنياه و لا أمر معاده و مدخله إليه و مخرجه من عنده شين عليه.

[۳۶۰۱]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عثمان بن عيسى، عن محمّد بن يوسف، عن ميسّر، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

لا ينبغى للمرء المسلم أن يواخى الفاجر و لا الأحمق و لا الكذاب.

[۳۶۰۲]۴- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عليّ بن أسباط، عن بعض أصحابه، عن أبي الحسن عليه السّلام قال:

قال عيسى ابن مريم عليه السّلام: إنّ صاحب الشّرّ يعدي و قرين السّوء يردى فانظر من تقارن.

[۳۶۰۳]۵- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد و محمّد بن الحسين، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن موسى قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: يا عمّار، إنّ كنت تحبّ أن تستتبّ لك النّعمه و تكمل

ص: ۶۱۸

و دوست دارد که تو هم مانند او باشی. او تو را در امر دینت و آخرتت یاری نمی کند. نزدیکی به او ستم و سنگدلی است. رفت و آمدش با تو برای تو ننگ است. و احمق تو را به نیکی سفارش نمی کند و برای دفع بدی از تو امیدی به او نیست هر چند خود را به زحمت اندازد. و چه بسا بخواهد سودی به تو رساند و زیانت بخشد. پس مرگ او از زندگیش بهتر است و خاموش ماندش بهتر از سخن گفتن و دوری اش بهتر از نزدیکی با او و دروغگو که زندگی با او برایت سودمند نیست هر چه گویی به دیگران بازگوید و سخن دیگران را نزد تو آورد. هرگاه افسانه ای را به پایان رساند افسانه دیگری مانند آن را به دنبال می آورد. تا جایی که اگر راست هم بگوید باور نمی شود. میان مردم با دشمنی پراکنده می افکند و آن گاه در سینه ها کینه می رویاند. پس از خدا پروا کنید و مراقب خود باشید.

[۳۶۰۰]۲- در روایت عبد الأعلى از حضرت صادق علیه السّلام آمده که امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرمودند: برای انسان مسلمان سزاوار نیست که با گنه کار برادری کند زیرا او کارش را برای او می آراید و دوست دارد که او را مانند خود کند. در

کار دنیا و معادش یاری نمی دهد و رفت و آمد با او ننگ است.

[۳۶۰۱]-۳- میسر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: سزاوار نیست که مسلمان با بدکار و احمق و دروغگو برادری کند.

[۳۶۰۲]-۴- یکی از اصحاب از حضرت ابو الحسن علیه السلام روایت کرده که عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: دوست بد، دشمنی می کند و هم نشین بد نابود می کند. پس بنگر که به چه کسی نزدیک می گردی.

[۳۶۰۳]-۵- عمار موسی گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای عمار. اگر می خواهی که نعمت برایت استوار گردد و مردانگی ات کامل شود و زندگیت شایسته گردد پس

ص: ۶۱۹

لك المروء و تصلح لك المعيشه فلا تشارك العبيد و السفله في أمرك، فإنك إن ائتمنتهم خانوك و إن حدثوك كذبوك و إن نكبت خذلوك و إن وعدوك أخلفوك.

[۳۶۰۴]-۶- قال: و سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: حبّ الأبرار للأبرار ثواب للأبرار و حبّ الفجار للأبرار فضيله للأبرار و بغض الفجار للأبرار زين للأبرار و بغض الأبرار للفجار خزي على الفجار.

[۳۶۰۵]-۷- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و علي بن إبراهيم، عن أبيه، جميعا عن عمرو بن عثمان، عن محمّد بن عذافر، عن بعض أصحابهما، عن محمّد بن مسلم و أبي حمزه، عن أبي عبد الله، عن أبيه عليهم السلام قال:

قال لي أبي علي بن الحسين صلوات الله عليهما: يا بني، انظر خمسة فلا تصاحبهم و لا تحادثهم و لا ترافقهم في طريق؛ فقلت: يا أبت من هم؟ عرّفنيهم، قال: إيّاك و مصاحبه الكذاب فإنّه بمنزله السراب يقرب لك البعيد و يبعّد لك القريب و إيّاك و مصاحبه الفاسق فإنّه بائعك بأكله أو أقلّ من ذلك و إيّاك و مصاحبه البخيل فإنّه يخذلك في ماله أحوج ما تكون إليه و إيّاك و مصاحبه الأحمق فإنّه يريد أن ينفحك فيضرك و إيّاك و مصاحبه القاطع لرحمه فإنّي وجدته ملعونا في كتاب الله عزّ و جلّ في ثلاثه مواضع: قال الله عزّ و جلّ:

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ وَ قَالَ فِي الْبَقَرَةِ: الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

ص: ۶۲۰

نوکران و فرومایگان را در کارت شریک مکن؛ زیرا اگر آنان را امین خود قرار دهی به تو خیانت می کنند، اگر با تو سخن

بگویند دروغ می گویند، اگر گرفتار شدی تنهایت می گذارند و اگر وعده ای به تو دهند به انجام نمی رسانند.

[۳۶۰۴] ۶- همو گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: دوستی نیکان با نیکان پاداش نیکان است و دوستی بدکاران با نیکان فضیلت نیکان، و دشمنی بدکاران با نیکان زینت نیکان است و دشمنی نیکان با بدکاران رسوائی بدکاران.

[۳۶۰۵] ۷- محمّد مسلم و ابو حمزه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که امام باقر علیه السّلام فرمودند: پدرم علی بن حسین علیه السّلام به من فرمود: فرزندم به پنج گروه بنگر و هم نشین و هم سخن و همراهشان مباش. من گفتم: پدر جان آنها چه کسانی هستند؟ آنها را به من بشناسان. فرمودند: از هم نشینی با دروغ گو پرهیز؛ زیرا چون سراب است که دور را برای تو نزدیک و نزدیک را برای دور می نمایاند. و از هم نشینی با گنهکار پرهیز که تو را به لقمه کم تر از لقمه ای می فروشد و از هم نشینی با بخیل پرهیز که او مالش را در هنگامی که سخت به او نیازمندی از تو دریغ می کند و از هم نشینی احمق پرهیز که می خواهد به تو سود برساند ولی زیان می رساند. و از هم نشینی با قطع کننده رحم پرهیز که من او را در سه جای کتاب خدا نفرین شده یافتیم. خداوند عزّتمند فرمود: (آیا امید دارید که اگر حاکم شدید در زمین فساد انداخته و قطع رحم کنید). آنان کسانی هستند که خدا ایشان را لعنت کرده، کر و کورشان ساخته است و محمّد - درود خدا بر او و بر خاندانش - [محمّد (۴۷): ۲۲] فرمود: «و کسانی که پیمان خدا را پس از محکم شدن آن می شکنند و آنچه خداوند به پیوند با آن فرمان داده قطع می کنند و در زمین فساد می کنند دچار لعنت و بدفرجامی می شوند.» [رعد (۱۳): ۲۵] و در بقره فرمود:

(کسانی که پیمان خدا را پس از استوار کردنش می شکنند و آنچه خدا پیوند با آن را فرمان داده، قطع می کنند و در زمین فساد می اندازند، آنان زیانکاران اند.) [بقره (۲): ۲۷]

ص: ۶۲۱

[۳۶۰۶] ۸- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن موسى بن القاسم قال:

سمعت المحاربی یروی عن أبي عبد الله عليه السّلام عن آبائه عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: ثلاثة مجالستهم تميت القلب: الجلوس مع الأندال و الحديث مع النساء و الجلوس مع الأغنياء.

[۳۶۰۷] ۹- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن ابراهیم بن أبي البلاد، عن ذكره قال:

قال لقمان عليه السّلام لابنه: يا بني، لا تقرب فتكون أبعد لك و لا تبعد فتهان، كلّ دأبه تحبّ مثلها و إنّ ابن آدم يحبّ مثله و لا تنشر بزك إلاّ عند باغية كما ليس بين الذئب و الكبش خلّه كذلك ليس بين البارّ و الفاجر خلّه، من يقرب من الزّفت يعلق به بعضه كذلك من يشارك الفاجر يتعلّم من طرقة، من يحبّ المرء يشتم و من يدخل مداخل السوء يتهم و من يقارن قرين السوء لا يسلم و من لا يملك لسانه يندم.

[۳۶۰۸] ۱۰- أبو علی الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبار، عن ابن أبي نجران، عن عمر بن يزيد، عن أبي عبد الله عليه السّلام أنّه قال:

لا تصحبوا أهل البدع و لا تجالسوهم فتصيروا عند الناس كواحد منهم، قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: المرء على دين خليله و قرينه.

[۳۶۰۹] ۱۱- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبار، عن الحجاج، عن عليّ بن يعقوب الهاشميّ، عن هارون بن مسلم، عن عبيد بن زراره قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: إياك و مصادقه الأحمق فإنّك أسرّ ما تكون من ناحيته أقرب ما يكون إلى مساءتك.

ص: ۶۲۲

[۳۶۰۶] ۸- محاربي از حضرت صادق عليه السّلام به نقل از پدرانش عليهم السّلام روایت کرده که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمودند: سه گروه هستند که هم نشینی با آنان دل را می میراند:

هم نشینی با فرومایه سخن گفتن با زنان و نشستن با توانگران.

[۳۶۰۷] ۹- لقمان به پسرش گفت: فرزندم! نزدیک مشو که تو را دور می رانند و دوری مکن که خوار می شوی. هر جنبنده ای همانند خود را دوست دارد و فرزند آدم نیز همانند خود را دوست دارد کالای خود را جز برای خواهانش باز مکن، همان گونه که میان گرگ و گوسفند دوستی ای نیست، میان نیکوکار و بدکار نیز دوستی ای نیست. هر کس به قیر نزدیک شود اندکی از آن به او می چسبد همچین هر کس با بدکار همکار شود از روش های او می آموزد. هر کس جدل را دوست داشته باشد، دشنام می خورد و هر کس در جایگاه های بد رود متهم می گردد هر کس به هم نشین بد نزدیک شود سالم نمی ماند و هر کس زبان خود را نگه ندارد پشیمان می شود.

[۳۶۰۸] ۱۰- عمر یزید روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: با اهل بدعت هم صحبت و هم نشین نگردید که نزد مردم مانند یکی از آنان خواهید شد که رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش فرمودند: انسان بر دین دوست و هم نشین خود است.

[۳۶۰۹] ۱۱- عبيد زراره روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: از دوستی با احمق بپرهیز که هر چه از جانب او خوشحال تر باشی او به بدی با تو نزدیک تر است.

ص: ۶۲۳

باب التّحیّب إلى النّاس و التّودّد إليهم

[۳۶۱۰] ۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد و علی بن إبراهیم، عن أبيه، جمیعا عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي بصیر، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

إِنَّ أَعْرَابِيًّا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ: أَوْصِنِي، فَكَانَ مِمَّا أَوْصَاهُ:

تَجَبَّ إِلَى النَّاسِ يَحْبُوكَ.

[۳۶۱۱] ۲- عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

مَجَامِلُهُ النَّاسَ ثَلَاثَ الْعَقْلِ.

[۳۶۱۲] ۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ التَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ثَلَاثُ يَصِفِينَ وَدَّ الْمَرْءُ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ: يَلْقَاهُ بِالْبَشَرِ إِذَا لَقِيَهُ وَيُوسِعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ إِذَا جَلَسَ إِلَيْهِ وَيَدْعُوهُ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ.

[۳۶۱۳] ۴- وَبِهَذَا الْإِسْنَادُ قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: التَّوَدَّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ.

[۳۶۱۴] ۵- عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

التَّوَدَّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ.

[۳۶۱۵] ۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ سَنَانَ، عَنْ حَذِيفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ كَفَّ يَدَهُ عَنِ النَّاسِ فَإِنَّمَا يَكْفُ عَنْهُمْ يَدًا وَاحِدَةً وَيَكْفُونَ عَنْهُ أَيْدِيًا كَثِيرَةً.

ص: ۶۲۴

دوستی و مهرورزی با مردم

[۳۶۱۰] ۱- ابو بصیر روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند: یکی از اعراب بنی تمیم نزد پیامبر آمد و به آن حضرت عرض کرد: به من وصیتی کن. و یکی از وصیّت های ایشان این بود: مردم را دوست مدار تا دوستت بدارند.

[۳۶۱۱] ۲- سماعه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: رفتار دوستانه با مردم یک سوم خردمندی است.

[۳۶۱۲] ۳- سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش فرمودند: سه چیز است که دوستی انسان با برادر مسلمانش را خالص می سازد. همیشه با خوش رویی با او برخورد کند، هرگاه در مجلسی کنار او نشست برایش جا باز کند، و با هرنامی که دوست دارد او را صدا بزند.

[۳۶۱۳] ۴- با همان سند رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است: مهرورزی با مردم نیمی از خرد است.

[۳۶۱۴]۵-موسای بکر روایت کرده که حضرت ابو الحسن علیه السلام فرمودند:

مهرورزی با مردم نیمی از خرد است.

[۳۶۱۵]۶-حذیفه منصور گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: هر کس دست از مردم بازدارد همانا یک دست از آن ها باز گرفته ولی ایشان دست های فراوان از او باز گیرند.

ص: ۶۲۵

[۳۶۱۶]۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابه، عن صالح بن عقبه، عن سليمان بن زياد التميمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال الحسن بن عليّ عليهما السلام: القريب من قرّبه المودّه و إن بعد نسبه و البعيد من بعّده المودّه و إن قرب نسبه، لا شيء أقرب إلى شيء من يد إلى جسد و إنّ اليد تغلّ فتقطع و تقطع فتحسم.

باب إخبار الرجل أخاه بحبه

[۳۶۱۷]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن محمد بن عمر [بن أذينة] عن أبيه، عن نصر بن قابوس قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: إذا أحببت أحدا من إخوانك فأعلمه ذلك فإن إبراهيم عليه السلام قال: رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ و لَكِن لِّيُطَمِّنَ قَلْبِي.

[۳۶۱۸]۲-أحمد بن محمد بن خالد و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، جميعا عن عليّ بن الحكم، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا أحببت رجلا فأخبره بذلك فإنه أثبت للمودّه بينكما.

باب التسليم

[۳۶۱۹]۱-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: السلام تطوّع و الرّدّ فريضه.

[۳۶۲۰]۲-و بهذا الإسناد قال: من بدأ بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه. و قال:

ابدءوا بالسلام قبل الكلام فمن بدأ بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه.

ص: ۶۲۶

[۳۶۱۶]۷- سلیمان بن زیاد تمیمی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که امام حسن مجتبی علیه السّلام فرمودند: خویشاوند کسی است که مهرش او را نزدیک ساخته است هر چند نسبتش دور باشد و بیگانه کسی است که مهرش او را دور کرده است هر چند نسبتش نزدیک باشد. هیچ چیزی به چیز دیگر همانند دست به بدن نزدیک نیست و این دست خیانت می ورزد و بریده می شود و داغ گذارده می شود تا خونش بند آید.

اظهار دوستی به برادر

[۳۶۱۷]۱- نصر قابوس گفته است امام صادق علیه السّلام به من فرمودند: وقتی یکی از برادران خود را دوست داشتی او را آگاه کن. زیرا ابراهیم علیه السّلام گفت: «پروردگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خدا فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت:

چرا برای این که دلم آرام شود».

[۳۶۱۸]۲- هشام سالم روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: وقتی کسی را دوست داشتی او را از آن آگاه کن؛ زیرا که مهر را در میان شما استوار می کند.

درباره سلام کردن

[۳۶۱۹]۱- سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: سلام کردن مستحب و جواب آن واجب است.

[۳۶۲۰]۲- به همان سند رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: هر کس پیش از سلام کردن شروع به سخن کرد پاسخش را ندهید. و فرمودند: پیش از سخن گفتن، به سلام آغاز کنید و هر کس پیش از سلام کردن شروع به سخن کرد پاسخش ندهید.

ص: ۶۲۷

[۳۶۲۱]۳- و بهذا الإسناد قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: أولى الناس بالله و برسوله من بدأ بالسلام.

[۳۶۲۲]۴- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن عاصم بن حميد، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

كان سلمان رحمه الله يقول: أفشوا سلام الله فإنّ سلام الله لا ينال الظالمين.

[۳۶۲۳]۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ثعلبه بن ميمون، عن محمد بن قيس، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ يحبّ إفشاء السلام.

[۳۶۲۴] ۶- عنه، عن ابن فضال، عن معاوية بن وهب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: [إِنَّ] الْبَخِيلَ مِنْ يَبْخُلُ بِالسَّلَامِ.

[۳۶۲۵] ۷- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن ابن القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِذَا سَلَّمَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْهَرْ بِسَلَامِهِ لَا يَقُولُ: سَلَّمْتُ فَلَمْ يَرُدُّوا عَلَيَّ وَ لَعَلَّهُ يَكُونُ قَدْ سَلَّمَ وَ لَمْ يَسْمَعَهُمْ، فَإِذَا رَدَّ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْهَرْ بِرَدِّهِ وَ لَا يَقُولُ الْمُسَلِّمُ: سَلَّمْتُ فَلَمْ يَرُدُّوا عَلَيَّ، ثُمَّ قَالَ: كَانَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا تَغْضَبُوا وَ لَا تَفْشُوا السَّلَامَ وَ أَطِيبُوا الْكَلَامَ وَ صَلُّوا بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ ثُمَّ تَلَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: [السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ].

[۳۶۲۶] ۸- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الْبَادِي بِالسَّلَامِ أَوْلَى بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ.

[۳۶۲۷] ۹- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن علي بن

ص: ۶۲۸

[۳۶۲۱] ۳- به همان سند رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: سزاوارترین مردم به خدا و رسولش کسی است که به سلام آغاز کند.

[۳۶۲۲] ۴- محمّد مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده سلمان، خدایش بیامرزد، می گفت: سلام خدا را آشکار کنید زیرا سلام خدا به ستم کاران نمی رسد.

[۳۶۲۳] ۵- محمّد قیس روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: همانا خداوند عزّتمند آشکار کردن سلام را دوست دارد.

[۳۶۲۴] ۶- معاویة و هب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند عزّتمند فرموده است: بخیل کسی است که در سلام کردن بخل می ورزد.

[۳۶۲۵] ۷- ابن قَدّاح روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه یکی از شما سلام کرد سلامش را آشکار کند تا نگوید من سلام کردم و جوابم را ندادند. شاید که سلام کرده است و آنان نشنیده اند پس هنگامی که یکی از شما جواب سلام می دهد آشکارا جواب دهد. و انسان مسلمان نمی گوید: سلام کردم و جواب سلامم را ندادند. سپس فرمود: علی علیه السلام می فرمود: خشم نکنید و کسی را به خشم درنیارید سلام را آشکار کنید و سخن را گوارا کنید و شب هنگام که مردم در خوابند نماز بگذارید تا با سلامتی داخل بهشت گردید سپس سخن خداوند عزّتمند را خواند که فرمود: (السَّلَامُ الْمُوْمِنُ الْمُهَيِّمُ؛ ایمنی بخش، گواه پیروزمند).

[۳۶۲۶] ۸- عبد الله سنان روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: آغاز کننده به سلام به خدا و رسولش سزاوارتر است.

[۳۶۲۷] ۹- حسن منذر گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هر کس بگوید:

ص: ۶۲۹

الحکم، عن أبان، عن الحسن بن المنذر قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من قال: السَّلام عليكم فهي عشر حسنات و من قال: السَّلام عليكم و رحمه الله فهي عشرون حسنه و من قال السَّلام عليكم و رحمه الله و بركاته فهي ثلاثون حسنه.

[۳۶۲۸] ۱۰- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن صالح بن السَّندی، عن جعفر بن بشير، عن منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ثلاثة تردّ عليهم ردّ الجماعة و إن كان واحدا: عند العطاس يقال: يرحمكم الله و إن لم يكن معه غيره و الرّجل يسلم على الرّجل فيقول: السَّلام عليكم و الرّجل يدعو للرّجل فيقول: عافاكم الله و إن كان واحدا فإنّ معه غيره.

[۳۶۲۹] ۱۱- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، رفعه قال:

كان أبو عبد الله عليه السلام يقول: ثلاثة لا يسلمون: الماشى مع الجنازه و الماشى إلى الجمعه و فى بيت الحمّام.

[۳۶۳۰] ۱۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى، عن هارون بن خارجه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من التّواضع أن تسلّم على من لقيت.

[۳۶۳۱] ۱۳- أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن جميل، عن أبي عبيده الحذاء، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

مرّ أمير المؤمنين على السَّلام يقوم فسلم عليهم فقالوا: عليك السَّلام و رحمه الله و بركاته و مغفرته و رضوانه، فقال لهم أمير المؤمنين عليه السَّلام: لا- تجاوزوا بنا مثل ما قالت الملائكة لأبينا إبراهيم عليه السَّلام إنّما قالوا: رحمه الله و بركاته عليكم أهل البيت.

ص: ۶۳۰

السلام عليكم ده حسنه دارد و هر کس بگوید: السلام عليكم و رحمه الله بیست حسنه دارد و هر کس بگوید السلام عليكم و رحمه الله و برکاته سی حسنه دارد.

[۳۶۲۸]۱۰- منصور حازم روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: سه گروه است که با صیغه جمع جواب گفته می شوند اگرچه یک نفر باشند. به کسی که عطسه کرده است می گویند: «یرحمکم الله» هرچند دیگری با او نباشد و به مردی که به دیگری سلام می کند و می گوید «السلام علیکم» و به کسی که برای کسی دعا می کند و می گوید «عافاکم الله» هرچند یک نفر باشد زیرا با او دیگری هم [داخل در دعا] هست.

[۳۶۲۹]۱۱- محمّد حسین حدیثی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: سه گروه سلام نمی کنند: آنکه همراه جنازه می رود، آن که به نماز جمعه می رود و کسی که در حمام است.

[۳۶۳۰]۱۲- هارون خارجه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: از فروتنی است که به هر کس برخوردی سلام کنی.

[۳۶۳۱]۱۳- ابو عبیده حدّاء از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علی علیه السّلام از کنار گروهی گذشت و به آنها سلام کرد، آن ها گفتند: علیک السّلام و رحمه الله و برکاته و مغفرتة و رضوانه. امیر مؤمنان به ایشان فرمودند: درباره ما از آن چه فرشتگان درباره پدرمان ابراهیم گفته اند فراتر نروید که گفتند رحمه الله و برکاته علیکم اهل البيت.

ص: ۶۳۱

[۳۶۳۲]۱۴- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن علی بن رثاب، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

إنّ من تمام التّحیة للمقیم المصافحه و تمام التّسلیم علی المسافر المعانقه.

[۳۶۳۳]۱۵- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن التّوفلیّ، عن السّکونّی، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال امیر المؤمنین علیه السّلام: یکره للرجل أن یقول: حیّاک الله ثمّ یسکت حتّی یتبعها بالسّلام.

باب من یجب أن یبدأ بالسّلام

[۳۶۳۴]۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید، عن النّضر بن سوید، عن القاسم بن سلیمان، عن جرّاح المدائنّی، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

یسلم الصّغیر علی الکبیر و المازّ علی القاعد و القلیل علی الکثیر.

[۳۶۳۵]۲- علی بن ابراهیم، عن صالح بن السّندیّ، عن جعفر بن بشیر، عن عنبسه بن مصعب، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

القلیل یبدهون الکثیر بالسّلام و الزّاکب یبدأ الماشی و أصحاب البغال یبدهون أصحاب الحمیر و أصحاب الخیل یبدهون أصحاب البغال.

[۳۶۳۶]۳-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علي بن أسباط، عن ابن بكير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: يسلم الزاكب على الماشي و الماشي على القاعد و إذا لقيت جماعه جماعه سلم الأقل على الأكثر و إذا لقي واحد جماعه سلم الواحد على الجماعه.

ص: ۶۳۲

[۳۶۳۲]۱۴-علي رثاب روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: به درستی که کامل نمودن تحیت بر غیر مسافر دست دادن، و بر مسافر در آغوش گرفتن است.

[۳۶۳۳]۱۵-سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: برای مرد بد است که بگوید حیّاك الله: خدا تو را زنده بدارد سپس خاموش شود تا سلام را به دنبالش بگوید.

درباره کسی که واجب است آغاز به سلام کند

[۳۶۳۴]۱-جراح مدائنی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: کوچک به بزرگ رهگذر به نشسته گروه اندک به گروه بسیار سلام کنند.

[۳۶۳۵]۲-ابن مصعب روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: گروه اندک به گروه بیشتر آغاز سلام می کنند و سواره به پیاده و استر سواران به الاغ سواران و اسب سواران به استر سواران.

[۳۶۳۶]۳-یکی از اصحاب گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرماید:

سواره بر پیاده و رهگذر به نشسته سلام کند و هرگاه گروهی به گروهی برخوردند گروه کمتر به گروه بیشتر سلام کند و هرگاه یک نفر به جمعی برخورد آن یک نفر به جمع سلام کند.

ص: ۶۳۳

[۳۶۳۷]۴-سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن ابن القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

يسلم الزاكب على الماشي و القائم على القاعد.

[۳۶۳۸]۵-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن جميل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا كان قوم في مجلس ثم سبق قوم فدخلوا فعلى الداخل أخيراً إذا دخل أن يسلم عليهم.

باب إذا سلم واحد من الجماعه أجزاءهم و إذا ردّ واحد من الجماعه أجزاء عنهم

[۳۶۳۹] ۱- عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علي بن أسباط، عن ابن بكير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا مرت الجماعة بقوم أجزأهم أن يسلم واحد منهم و إذا سلم على القوم و هم جماعة أجزأهم أن يرد واحد منهم.

[۳۶۴۰] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عبد الرحمن بن الحجاج قال:

إذا سلم الرجل من الجماعة أجزأ عنهم.

[۳۶۴۱] ۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن يحيى، عن غياث بن إبراهيم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا سلم من القوم واحد أجزأ عنهم و إذا رد واحد أجزأ عنهم.

ص: ۶۳۴

[۳۶۳۷] ۴- ابن قدامح روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته سلام کند.

[۳۶۳۸] ۵- جمیل روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که مردمی در مجلسی باشند و گروه دیگری وارد شوند، آن ها که تازه وارد شده اند به آنان سلام کنند.

درباره اینکه وقتی یک نفر از گروه سلام می کند، کفایت می کند و وقتی یک نفر از جمع نیز جواب سلام داد، همان کفایت می کند

[۳۶۳۹] ۱- یکی از اصحاب روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که گروهی به گروهی دیگر بگذرند کافی است که یکی از آنان سلام کند و هنگامی که به آن گروه سلام کردند کافی است که یکی از آنها جواب سلام بدهد.

[۳۶۴۰] ۲- عبد الرحمن حجاج روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه کسی از میان جمعی سلام کند از همه آنها کفایت می کند.

[۳۶۴۱] ۳- غیاث ابراهیم روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه از گروهی یک نفر سلام دهد از همه آنها کفایت می کند و هرگاه یکی جواب گوید به جای همه آنها کافی است.

ص: ۶۳۵

باب التسليم على النساء

[۳۶۴۲] ۱- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يسلم على النساء و يرددن عليه السلام و كان أمير المؤمنين عليه السلام يسلم على

النساء و كان يكره أن يسلم على الشَّابِّه منهنَّ و يقول:

أتخوِّف أن يعجبني صوتها فيدخل عليَّ أكثر ممَّا أطلب من الأجر.

باب التَّسليم على أهل الملل

[٣٦٤٣] ١- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السَّلام قال:

دخل يهوديَّ على رسول الله صلَّى الله عليه و اله و سلَّم و عائشه عنده فقال: السَّام عليكم، فقال رسول الله صلَّى الله عليه و اله و سلَّم: عليكم، ثمَّ دخل آخر فقال مثل ذلك فردَّ عليه كما ردَّ على صاحبه، ثمَّ دخل آخر فقال مثل ذلك فردَّ رسول الله كما ردَّ على صاحبه، فغضبت عائشه فقالت: عليكم السَّام و الغضب و اللعنه يا معشر اليهود يا إخوه القرده و الخنازير، فقال لها رسول الله صلَّى الله عليه و اله و سلَّم: يا عائشه، إنَّ الفحش لو كان ممثلاً لكان مثال سوء، إنَّ الرِّفق لم يوضع على شيء قطَّ إلاَّ زانه و لم يرفع عنه قطَّ إلاَّ شانه، قالت: يا رسول الله، أما سمعت إلى قولهم: السَّام عليكم؟ فقال: بلى، أما سمعت ما رددت عليهم؟ قلت: عليكم، فإذا سلَّم عليكم مسلم فقولوا: سلام عليكم و إذا سلَّم عليكم كافر فقولوا: عليكم.

[٣٦٤٤] ٢- محمَّد بن يحيى، عن أحمد بن محمَّد بن عيسى، عن محمَّد بن يحيى، عن غياث بن إبراهيم، عن أبي عبد الله عليه السَّلام قال:

ص: ٦٣٦

سلام کردن به زن ها

[٣٦٤٢] ١- رباعي عبد الله روایت کرده که امام صادق علیه السَّلام فرمودند: رسول خدا - درود خدا بر او و خاندانش - به زنان سلام می کرد و آنها پاسخ می گفتند و امیر مؤمنان علیه السَّلام به زنان سلام می کرد و دوست نداشت که بر زن جوان سلام کند و می فرمود: می ترسم از صدایش خوشم بیاید و بیش از آن اجری که برای سلام می جویم زیان کنم.

درباره سلام بر اهل سایر ادیان

[٣٦٤٣] ١- زراره روایت کرده که امام باقر علیه السَّلام فرمودند: مردی یهودی به خدمت رسول خدا - درود خدا بر او و خاندانش - رسید. و در حالی که عایشه نیز در نزد خدمت بود. گفت: السَّام عليكم. پیامبر در پاسخ فرمود: عليكم.

سپس دیگری وارد شد و چنین گفت و پیامبر مانند آن جواب باز فرمود. و سپس دیگری آمد و همان را گفت و رسول خدا - درود خدا بر او و خاندانش - هم چنان پاسخ داد که به دوستانش فرموده بود. عایشه بر آشفته، گفت: سام و خشم و لعنت بر شما ای گروه یهود. ای برادران میمون و خوگ. پس رسول خدا - درود خدا بر او و خاندانش - به او فرمود: ای عایشه دشنام اگر مجسم می شد بسیار بدمنظر می شد. که ملایمت هرگز بر چیزی نهاده نشد جز آنکه آن را آراست و هرگز از چیزی برداشته نشد جز آنکه آن را زشت ساخت. عایشه عرض کرد: ای رسول خدا. مگر سخنان را نشنیدید که گفتند: السَّام عليكم فرمود: چرا

مگر نشنیدی که من پاسخشان دادم و گفتم: (علیکم) پس هرگاه مسلمانی به شما سلام کرد در پاسخش بگوئید (سلام علیکم) و وقتی کافری سلام کرد در پاسخش بگوئید: علیک.

[۳۶۴۴] ۲- غیاث ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام

ص: ۶۳۷

قال امیر المؤمنین علیه السلام: لا تبدءوا أهل الكتاب بالتسليم و إذا سلموا علیکم فقولوا: و علیکم.

[۳۶۴۵] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عیسی، عن سماعه قال:

سألت أبا عبد الله علیه السّلام عن اليهودیّ و النّصرانیّ و المشرك إذا سلموا علی الرّجل و هو جالس کیف ینبغی أن یردّ علیهم؟ فقال: یقول: علیکم.

[۳۶۴۶] ۴- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضال، عن ابن بکیر، عن برید بن معاویه، عن محمّد بن مسلم، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إذا سلّم علیک اليهودیّ و النّصرانیّ و المشرك فقل: علیک.

[۳۶۴۷] ۵- أبو علیّ الأشعریّ، عن محمّد بن سالم، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

أقبل أبو جهل بن هشام و معه قوم من قریش فدخلوا علی أبی طالب فقالوا:

إنّ ابن أخیك قد آذانا و آذی آلهتنا فادعه و مره فلیکفّ عن آلهتنا و نکفّ عن إلهه. قال: فبعث أبو طالب إلى رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم فدعاه، فلما دخل النّبیّ صلّی الله علیه و اله و سلّم لم یر فی البیت إلاّ مشرکا فقال: السلام علی من اتّبع الهدی ثمّ جلس فخبره أبو طالب بما جاءوا له، فقال: أو هل لهم فی کلمه خیر لهم من هذا یسودون بها العرب و یطئون أعناقهم؟ فقال أبو جهل: نعم و ما هذه الکلمه؟ فقال: تقولون:

لا إله إلاّ الله، قال: فوضعوا أصابعهم فی آذانهم و خرجوا هزّابا و هم یقولون:

ما سمعنا بهذا فی المله الآخره إنّ هذا إلاّ اختلاق، فأنزل الله تعالی فی قولهم: ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ إِلَى قَوْلِهِ إِلَّا اخْتِلاقٌ.

ص: ۶۳۸

فرمودند: به اهل کتاب آغاز سلام نکنید و هنگامی که به شما سلام کردند در پاسخ بگوئید: و علیکم.

[۳۶۴۵] ۳- سماعه گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: وقتی یهودی و نصرانی و مشرک بر مسلمانی که نشسته است سلام

کنند چگونه شایسته است که جواب آن‌ها را بدهد؟ فرمودند: بگوید و علیکم.

[۳۶۴۶] ۴- محمد مسلم روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که یهود و نصرانی و مشرک بر تو سلام کردند در جوابشان بگو: علیکم.

[۳۶۴۷] ۵- جابر روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: ابو حبل هشام همراه گروهی از قریش به نزد ابو طالب رفته، گفتند: برادرزاده تو ما و معبودهای ما را آزار می‌دهد، او را بخواه و به او فرمان بده که او از معبودهای ما دست بردارد و ما نیز از معبود او دست باز داریم. حضرت فرمودند: ابو طالب به دنبال رسول خدا - درود خدا بر او و خاندانش فرستاد و او را خواند، و چون پیامبر گرامی وارد شد در خانه جز مشرکان کسی را ندید. پس گفت: سلام بر هر کس که از هدایت پیروی کند. سپس نشست آن گاه ابو طالب گفت که آنان برای چه به نزدش آمده‌اند. آن حضرت فرمود: آیا به آنان، کلمه‌ای بهتر از آن نگویم که به وسیله آن بر همه عرب آقایی کنند و همه را زیر فرمان خود گیرند. ابو جهل گفت: آری آن کلمه چیست؟ پیامبر فرمود: بگوئید: هیچ معبودی جز خدا نیست. حضرت فرمودند: آنان انگشتانشان را در گوش هایشان کردند و گریزان بیرون رفتند. در حالی که می‌گفتند: ما چنین چیزی را در آیین پایانی نشنیده‌ایم. این چیزی جز دروغ پردازی نیست. آن گاه خداوند والا درباره گفتار آنان این آیات را نازل کرد:

« ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ تَا آن جا که فرمود: [الا اختلاق]». [ص (۳۸): ۷]

ص: ۶۳۹

[۳۶۴۸] ۶- محمد بن یحیی، عن عبد الله بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن زراره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

تقول في الردّ على اليهوديّ والنصرانيّ: سلام.

[۳۶۴۹] ۷- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الرحمن بن الحجاج قال:

قلت لأبي الحسن موسى عليه السلام: رأيت إن احتجت إلى متطبّب و هو نصرانيّ أسلمّ عليه و أدعو له؟ قال: نعم إنّه لا ينفعه دعاؤك.

[۳۶۵۰] ۸- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن عبد الرحمن بن الحجاج قال:

قلت لأبي الحسن موسى عليه السلام: رأيت إن احتجت إلى الطّيب و هو نصرانيّ [أن] أسلمّ عليه و أدعو له؟ قال: نعم إنّه لا ينفعه دعاؤك.

[۳۶۵۱] ۹- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن عرفه، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

قيل لأبي عبد الله عليه السلام: كيف أدعو لليهودي و النصراني؟ قال: تقول له: بارك الله لك في الدنيا.

[٣٦٥٢] ١٠- حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد، عن وهيب بن حفص، عن أبي بصير، عن أحدهما عليهما السلام في مصافحه المسلم اليهودي و النصراني؟ قال:

من وراء الثوب فإن صافحك بيده فاغسل يديك.

[٣٦٥٣] ١١- أبو علي الأشعري، عن الحسن بن علي الكوفي، عن عباس بن عامر، عن علي بن معمر، عن خالد القلانسي قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ألقى الذم فيصافحني، قال: امسحها بالتراب

ص: ٦٤٠

[٣٦٤٨] ٦- زراره روایت کرده که امام صادق عليه السلام فرمودند: در جواب سلام يهود و مسيحي بگو: سلام.

[٣٦٤٩] ٧- عبد الرحمن حجاج گفت: به امام كاظم عليه السلام عرض كردم: بفرمايد اگر من به يك پزشك نصراني نياز مند شدم آيا به او سلام كنم و برايش دعا بكنم.

امام عليه السلام فرمودند: بله؛ زیرا او از دعای تو سودی نمی برد.

[٣٦٥٠] ٨- معنای آن كاملا مانند حديث هفت است با برخی راویان متفاوت.

[٣٦٥١] ٩- محمد عرفه روایت کرده که امام رضا عليه السلام فرمودند: به امام صادق عليه السلام گفتند: برای يهودی و نصرانی چگونه دعا کنیم؟ امام عليه السلام فرمودند: به او بگويد:

خدا به دنيای تو برکت دهد.

[٣٦٥٣] ١٠- ابو بصير از امام باقر يا امام صادق عليهما السلام درباره دست دادن مسلمان با يهودی و نصرانی روایت کرده که فرمودند: از پشت لباس دست بدهيد و اگر با تو بدون حایل شدن لباس دست داد دستت را بشوی.

[٣٦٥٣] ١١- خالد قلانسی گفت: به امام صادق عليه السلام عرض كردم: به ذمی (يهود و مسيحي و...) برمی خورم و او با من دست می دهد. امام عليه السلام فرمودند: آن را به خاک

ص: ٦٤١

و بالحائط، قلت: فالتأصب؟ قال: اغسلها.

[٣٦٥٤] ١٢- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه

السلام فی رجل صافح رجلا مجوسیًا، قال:

یغسل یده و لا یتوضأ.

باب مکاتبه أهل الذمه

[۳۶۵۵] ۱- أحمد بن محمد الکوفی، عن علی بن الحسن بن علی، عن علی بن أسباط، عن عمه یعقوب بن سالم، عن أبي بصیر قال:

سئل أبو عبد الله علیه السلام عن الرجل یكون له الحاجه إلى المجوسی أو إلى اليهودی أو إلى النصرانی أو أن یكون عاملاً أو دهقاناً من عظماء أهل أرضه فیکتب إلیه الرجل فی الحاجه العظیمه أیبدأ بالعلاج و یسلم علیه فی کتابه و إنما یصنع ذلك لکی تقضى حاجته؟ قال: أمّا أن تبدأ به فلا و لكن تسلم علیه فی کتابک فإن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قد کان یکتب إلی کسری و قیصر.

[۳۶۵۶] ۲- علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن إسماعیل بن مزار، عن یونس، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله علیه السلام عن الرجل یکتب إلی رجل من عظماء عمال المجوس فیدأ باسمه قبل اسمه؟ فقال:

لا بأس إذا فعل لاختیار المنفعه

باب الإغضاء

[۳۶۵۷] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عبد الله بن محمد الحجاج، عن ثعلبه بن میمون، عن ذکره، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

ص: ۶۴۲

یا دیوار بکش. من گفتم. و اگر ناصبی (دشمن اهل بیت) باشد؟ فرمودند: دستت را بشوی.

[۳۶۵۴] ۱۲- محمد مسلم روایت کرده که امام باقر علیه السلام درباره مردی که با یک مجوسی دست داده بود فرمودند: دستش را بشوید ولی وضو نگیرد.

نامه نویسی به اهل ذمه

[۳۶۵۵] ۱- ابو بصیر گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی پرسش شد که به مجوسی یا یهودی یا نصرانی نیازی دارد که کارمند یا دهداری از بزرگان سرزمینش هستند و این مرد برای نیاز مهمی به او نامه می نویسد. آیا با کافر آغاز سلام کند و در آغاز نامه به او سلام کند با توجه به این که این کار را برای برآورده شدن خواسته اش انجام می دهد. امام علیه السلام فرمودند: این که با او آغاز سلام کنی، نکن ولی در نامه ات بر او سلام کن؛ زیرا رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش- هم گاهی به کسری و قیصر نامه می نوشت.

[۳۶۵۶]۲-عبد الله سنان از امام باقر علیه السلام درباره مردی که به یکی از بزرگان کارمند مجوس نامه می نویسد و نام او را پیش از نام خود می نویسد پرسید: امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: اگر برای سود خود این کار را انجام دهد اشکالی ندارد.

درباره چشم پوشی

[۳۶۵۷]۱-ثعلبه ميمون از مردی روایت کرده که گروهی نزد امام صادق علیه السلام بودند

ص: ۶۴۳

كان عنده قوم يحدثهم إذ ذكر رجل منهم رجلا فوق فيه و شكاه، فقال له أبو عبد الله عليه السلام: و أني لك بأخيك كله «و أي الرجال المهذب».

[۳۶۵۸]۲-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم و محمد بن سنان، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لا تفتش الناس فتبقى بلا صديق.

باب نادر

[۳۶۵۹]۱-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن العلاء بن الفضيل و حماد بن عثمان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: انظر قلبك فإذا أنكر صاحبك فإن أحدكما قد أحدث.

[۳۶۶۰]۲-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن الحسن بن يوسف، عن زكريا بن محمد، عن صالح بن الحكم قال:

سمعت رجلا يسأل أبا عبد الله عليه السلام فقال: الرجل يقول: أودك، فكيف أعلم أنه يودني؟ فقال: امتحن قلبك فإن كنت تودّه فإنّه يودك.

[۳۶۶۱]۳-أبو بكر الحبال، عن محمد بن عيسى القطان المدائني قال:

سمعت أبي يقول: حدثنا مسعده بن اليسع قال: قلت لأبي عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام: إنني و الله لأحبك، فأطرق ثم رفع رأسه فقال: صدقت يا أبا بشر، سل قلبك عما لك في قلبي من حبك، فقد أعلمني قلبي عما لي في قلبك.

[۳۶۶۲]۴-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علي بن أسباط، عن الحسن بن الجهم قال:

ص: ۶۴۴

و امام علیه السّلام برایشان حدیث می فرمود: که ناگاه یکی از آنان از کسی یاد کرد و از او شکایت کرد. امام صادق علیه السّلام به او فرمودند: از کجا می خواهی برادری کامل و تمام عیار به دست آوری و مردان تربیت شده کجا هستند؟

[۳۶۵۸] ۲- ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: مردم را نکاوید که بی دوست می مانید.

باب نادر

[۳۶۵۹] ۱- حمّاد عثمان گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: به دلت بنگر.

اگر از دوستت بیزار بود یکی از شما کار زشتی کرده است.

[۳۶۶۰] ۲- صالح حکم گفت: شنیدم مردی از امام صادق علیه السّلام می پرسید: مردی به من می گوید دوستت دارم. چگونه بفهمم که مرا دوست دارد؟ حضرت در پاسخ فرمودند: دلت را بیازمای. اگر تو او را دوست داری او هم تو را دوست دارد.

[۳۶۶۱] ۳- مسعده الیسع گفت: به امام صادق جعفر محمّد علیهما السّلام عرض کردم: به خدا سوگند من دوستت دارم. امام علیه السّلام سرش را پایین انداخت و سپس سر بلند کرده، فرمود: ای ابا بشر راست گفتی. از دلت پیرس درباره محبتی که در دل من به تو هست که دل من از محبتی که نسبت به تو دارم، آگاهم کرد.

[۳۶۶۲] ۴- حسن جهّم گفت: به حضرت ابو الحسن علیه السّلام عرض کردم: مرا در دعا

ص: ۶۴۵

قلت لأبي الحسن عليه السلام: لا تنسني من الدعاء، قال: أو تعلم أنّي أنساك؟ قال:

فتفكرت في نفسي و قلت: هو يدعو لشيئته و أنا من شيئته، قلت: لا، لا تنساني، قال: و كيف علمت ذلك؟ قلت: إنّني من شيئتك و إنّك لتدعو لهم، فقال: هل علمت بشيء غير هذا؟ قال: قلت: لا، قال: إذا أردت أن تعلم ما لك عندى فانظر [إلى] ما لي عندك.

[۳۶۶۳] ۵- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن النّضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن جراح المدائنی، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

انظر قلبك فإن أنكر صاحبك فاعلم أنّ أحد كما قد أحدث.

باب العطاس و التّسميت

[۳۶۶۴] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النّضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن جراح المدائنی قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: للمسلم على أخيه من الحقّ أن يسلمّ عليه إذا لقيه و يعودّه إذا مرض و ينصح له إذا غاب و يسمّته إذا

عطس يقول: «الحمد لله رب العالمين لا شريك له» و يقول له: «يرحمك الله» فيجيبه فيقول له: «يهديكم الله و يصلح بالكم» و يجيبه إذا دعاه و يتبعه إذا مات.

[۳۶۶۵] ۲- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إذا عطس الرجل فسمّوه و لو كان من وراء جزيره و في روايه أخرى: و لو من وراء البحر.

[۳۶۶۶] ۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي، عن مثني، عن إسحاق بن يزيد و معمر بن أبي زياد و ابن رثاب قالوا:

ص: ۶۴۶

فراموش نکن. امام عليه السلام فرمودند: تو می پنداری که من تو را فراموش می کنم؟ او گفته است: من فکر کردم و با خودم گفتم: او برای شیعیان دعای می کند و من هم از شیعیان او هستم. پس عرض کردم: نه، مرا فراموش نمی کنید. امام عليه السلام فرمودند: چگونه فهمیدی؟ عرض کردم: من از شیعیان شما هستم و شما برای آنها دعای می کنی. امام عليه السلام فرمودند: جز این چیز دیگری هم دانستی؟ من عرض کردم: نه. امام عليه السلام فرمودند: هرگاه خواستی بدانی نزد من چگونه ای بنگر که من در نزد تو چگونه ام؟

[۳۶۶۳] ۵- جراح مدائنی روایت کرده که امام صادق عليه السلام فرمودند: به دلت بنگر اگر از دوستت بیزار بود یکی از شما دو نفر کاری زشت کرده است.

عطسه و جواب آن

[۳۶۶۴] ۱- جراح مدائنی روایت کرده که امام صادق عليه السلام فرمودند: هر مسلمانی بر مسلمان دیگر حق دارد که وقتی او را دیدار می کند به او سلام کند و چون بیمار شد عیادتش کند و هنگامی که غایب بود خیرخواهش باشد و چون عطسه کند بگوید: الحمد لله رب العالمين، لا شريك له. و در جواب بگوید: یرحمک الله و او در جواب بگوید: یهدیکم الله و يصلح بالکم و چون او را دعوت کرد بپذیرد و هنگامی که مرد او را تشییع کند.

[۳۶۶۵] ۲- مسعدة صدقه از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که رسول خدا صلى الله عليه و اله فرمودند: هرگاه شخصی عطسه کرد پاسخ عطسه او را بگویند هر چند از پشت جزیره ای باشد. و در روایت دیگر است: هر چند از پشت دریا باشد.

[۳۶۶۶] ۳- اسحاق بن یزید و معمر ابو زیاد و ابن رثاب گفته اند: در خدمت امام

ص: ۶۴۷

کتبا جلوسا عند أبي عبد الله عليه السلام إذ عطس رجل فما ردّ عليه أحد من القوم شيئاً حتى ابتداء هو فقال: سبحان الله ألا

سَمِّمْ؟ إِنَّ مِنْ حَقِّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ يَعُودَهُ إِذَا اشْتَكَى وَ أَنْ يَجِيبَهُ إِذَا دَعَا وَ أَنْ يَشْهَدَهُ إِذَا مَاتَ وَ أَنْ يَسْمِتَهُ إِذَا عَطَسَ.

[۳۶۶۷] ۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَطَسْتُ، فَقُلْتُ لَهُ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ، ثُمَّ عَطَسْتُ، فَقُلْتُ:

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ، ثُمَّ عَطَسْتُ فَقُلْتُ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ قُلْتُ لَهُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ إِذَا عَطَسَ مِثْلَكَ نَقُولُ لَهُ كَمَا يَقُولُ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ: يِرْحَمُكَ اللَّهُ؟ أَوْ كَمَا نَقُولُ؟ قَالَ:

نَعَمْ أَلَيْسَ تَقُولُ: صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: ارْحَمِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: بَلَى وَ قَدْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ رَحِمَهُ وَ إِنَّمَا صَلَوَاتُنَا عَلَيْهِ رَحِمَهُ لَنَا وَ قَرَبَهُ.

[۳۶۶۸] ۵- عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ:

سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: التَّثَاؤُبُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ الْعَطْسُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

[۳۶۶۹] ۶- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ قَالَ:

سَأَلْتُ الْعَالِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعَطْسِ وَ مَا الْعَلَّةُ فِي الْحَمْدِ لِلَّهِ عَلَيْهَا؟ فَقَالَ: إِنَّ لِلَّهِ نِعْمًا عَلَى عَبْدِهِ فِي صِحَّةِ بَدَنِهِ وَ سَلَامَةِ جَوَارِحِهِ وَ إِنَّ الْعَبْدَ يَنْسَى ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى ذَلِكَ وَ إِذَا نَسِيَ أَمْرَ اللَّهِ الرَّيْحَ فَتَجَاوَزَ فِي بَدَنِهِ ثُمَّ يَخْرِجُهَا مِنْ أَنْفِهِ فَيُحَمِّدُ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ فَيَكُونُ حَمْدُهُ عِنْدَ ذَلِكَ شُكْرًا لِمَا نَسِيَ.

[۳۶۷۰] ۷- عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحَصِينِ قَالَ:

ص: ۶۴۸

صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَشِئْتَهُ بُوَدِيمٌ كَمَا مَرَدَى عَطْسُهُ كَرْدٌ وَ هَيْجٌ كَسِ پاسخی به او نداد تا آن حضرت آغاز به سخن کرد و فرمود: سبحان الله، چرا پاسخ عطسه او را نگفتید.

همانا از حق مسلمان است که در وقتی بیمار شد به عیادتش بروند و هنگامی که او را دعوت کرد بپذیرد و چون مرد بر جنازه او حاضر شوند و چون عطسه کرد پاسخ عطسه اش را بدهند.

[۳۶۶۷] ۴- صفوان یحیی گفت: در خدمت امام رضا علیه السلام بودم که عطسه کردند.

به ایشان گفتم: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ. سپس باز عطسه کردند. پس من عرض کردم:

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ. آن گاه بار دیگر عطسه کردند و من باز عرض کردم: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ سپس عرض کردم: جانم فدایت وقتی مانند شمایی عطسه کرد همان را بگوییم که ما به یکدیگر می گوئیم: يِرْحَمُكَ اللَّهُ یا آن گونه که من گفتم بگوییم.

امام علیه السّلام فرمودند: بله. مگر نمی گویی: صلی الله علی محمّد و آل محمد؟ عرض کردم: چرا. فرمودند: یعنی بر محمّد و خاندان او رحم کن. آری. به درستی که خداوند بر محمّد و خاندانش درود فرستاد و به آنان رحم کرد و صلوات ما بر آن حضرت رحمت و قربت برای ما است.

[۳۶۶۸] ۵- احمد بن محمّد ابو نصر گفت: از امام رضا علیه السّلام شنیدم می فرماید:

خمیازه از شیطان است و عطسه از خداوند عزّت‌مند.

[۳۶۶۹] ۶- صالح ابو حمّاد گفت: از آن دانشمند درباره عطسه و علّت ذکر حمد برای آن پرسش کردم. فرمودند: خداوند برای بنده اش نعمت هایی در تندرستی و سلامت اندام او دارد و بنده یاد خداوند عزّت‌مند را بر این نعمت ها فراموش می کند و چون فراموش کرد خدا به باد فرمان می دهد که در تنش بگذرد و از بینی اش خارج شود تا برای آن خدا را سپاس بگوید و این سپاس او در این هنگام سپاس برای چیزی است که فراموش کرده است.

[۳۶۷۰] ۷- داود حصین گفت: ما گروهی در نزد امام صادق علیه السّلام بودیم و من چهارده

ص: ۶۴۹

کتبا عند ابي عبد الله عليه السّلام فأحصيت في البيت أربعة عشر رجلا، فعطس أبو عبد الله عليه السّلام فما تكلم أحد من القوم، فقال أبو عبد الله عليه السّلام: ألا تسمّتون؟ ألا تسمّتون من حقّ المؤمن على المؤمن إذا مرض أن يعود و إذا مات أن يشهد جنازته و إذا عطس أن يسمّته أو قال: يسمّته و إذا دعاه أن يجيبه.

[۳۶۷۱] ۸- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام: نعم الشّيء العطسه تنفع في الجسد و تذكّر بالله عزّ و جلّ، قلت: إنّ عندنا قوما يقولون: ليس لرسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم في العطسه نصيب، فقال:

إن كانوا كاذبين فلا نالهم شفاعه محمّد صلّى الله عليه و اله و سلّم.

[۳۶۷۲] ۹- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه قال:

عطس رجل عند أبي جعفر عليه السّلام فقال: الحمد لله، فلم يسمّته أبو جعفر عليه السّلام و قال: نقصنا حقّنا، ثمّ قال: إذا عطس أحدكم فليقل: الحمد لله ربّ العالمين و صلّى الله على محمّد و أهل بيته. قال: فقال الرّجل فسمّته أبو جعفر صلّى الله عليه و اله و سلّم.

[۳۶۷۳] ۱۰- عليّ، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إسماعيل البصريّ، عن الفضيل بن يسار قال:

قلت لأبي جعفر عليه السّلام: إنّ الثّياس يكرهون الصّلاه على محمّد و آلّه في ثلاثه مواطن: عند العطسه و عند الدّبيحه و عند

الجماع، فقال: أبو جعفر عليه السلام: ما لهم ويلهم نافقوا لعنهم الله.

[۳۶۷۴] ۱۱- عنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن سعد بن أبي خلف قال:

كان أبو جعفر عليه السلام إذا عطس فقبل له: يرحمك الله، قال: يغفر الله لكم و يرحمكم و إذا عطس عنده إنسان قال: يرحمك الله عزّ و جلّ.

ص: ۶۵۰

نفر را در اتاق شمردم. آن گاه امام صادق علیه السلام عطسه کرد و کسی از حاضران سخنی گفت. پس امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا پاسخ عطسه را نمی گویند؟ آیا پاسخ عطسه را نمی گویند؟ از حق مؤمن بر مؤمن است که هرگاه بیمار شد او را عیادت کند و هرگاه مرد بر سر جنازه اش حاضر شود و هرگاه عطسه کرد پاسخ عطسه اش را بگویند و هرگاه از او دعوت کرد اجابت کند.

[۳۶۷۱] ۸- جابر روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: عطسه چیز خوبی است که برای بدن سودمند است و خداوند عزّتمند را به یاد می آورد. راوی گفته که من عرض کردم: گروهی از مردم در میان ما هستند که می گویند رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش- بهره ای از عطسه نداشت. امام علیه السلام فرمودند: اگر دروغ می گویند شفاعت محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- به آنها نرسد.

[۳۶۷۲] ۹- یکی از اصحاب گفت: مردی نزد امام باقر علیه السلام عطسه کرد و گفت:

الحمد لله و امام باقر علیه السلام به او پاسخ نداد و فرمود: حقّ ما را کاست. سپس فرمودند: هنگامی که یکی از شما عطسه کرد باید بگوید: الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و اهل بیته. راوی گفت: آن مرد این ذکر را گفت و امام باقر علیه السلام به او پاسخ فرمود.

[۳۶۷۳] ۱۰- فضیل یسار گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مردم صلوات بر محمد و خاندان او را در سه جا ناپسند می دانند: هنگام عطسه و هنگام ذبح گوسفند و هنگام نزدیکی. امام علیه السلام فرمودند: چرا؟ اوای بر آنها که نفاق ورزیدند. خدا لعنتشان کند.

[۳۶۷۴] ۱۱- سعد ابو خلف گفت: هنگامی که امام باقر علیه السلام عطسه می کرد و به ایشان می گفتند: یرحمک الله می فرمود: يغفر الله لكم و يرحمكم و هرگاه کسی نزد ایشان عطسه می کرد می فرمود: يرحمک الله عزّ و جلّ.

ص: ۶۵۱

[۳۶۷۵] ۱۲- عنه، عن أبيه، عن التّوفليّ أو غيره، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

عطس غلام لم يبلغ الحلم عند النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ.

[۳۶۷۶]۱۳- مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِذَا عَطَسَ الرَّجُلُ فَلْيَقُلْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ [رَبِّ الْعَالَمِينَ] لَا شَرِيكَ لَهُ، وَإِذَا سَمَّتِ الرَّجُلُ فَلْيَقُلْ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ وَ إِذَا رَدَّ [دَت] فَلْيَقُلْ: يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ وَ لَنَا، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَأَلَ عَنْ آيَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ ذَكَرَ اللَّهُ فَقَالَ: كَلَّمَا ذَكَرَ اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ حَسَنٌ.

[۳۶۷۷]۱۴- مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ، عَنْ مَسْعُومِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ:

عَطَسَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ جَعَلَ يُصْبِعُهُ عَلَى أَنْفِهِ فَقَالَ: رَغِمَ أَنْفِي لِلَّهِ رَغْمًا دَاخِرًا.

[۳۶۷۸]۱۵- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مِرْوَانَ، رَفَعَهُ قَالَ:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَالَ إِذَا عَطَسَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَى كُلِّ حَالٍ، لَمْ يَجِدْ وَجَعَ الْأُذُنَيْنِ وَ الْأَضْرَاسِ.

[۳۶۷۹]۱۶- مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ غَيْرِهِ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

فِي وَجَعِ الْأَضْرَاسِ وَ وَجَعِ الْأَذَانِ: إِذَا سَمِعْتُمْ مَنْ يَعْطَسُ فَابْدِءُوا بِالْحَمْدِ.

ص: ۶۵۲

[۳۶۷۵]۱۲- سَكُونِي رَوَيْتَ كَرْدَه كَه اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَنْد: پَسْرِي نَابَالِغِ نَزْدِ رَسُولِ خُدَا- دَرُودِ خُدَا بَرِ اَوِ وَ خَانْدَانَش- عَطْسَه كَرْدِ وَ كَفْت: الْحَمْدُ لِلَّهِ بِبِامْبَرِ كَرَامِي بَه اَوِ فَرَمُود: خُدَاوَنْد بَه تُو بَرَكْت دَهْد.

[۳۶۷۶]۱۳- مُحَمَّدٌ بْنُ مُسْلِمٍ رَوَيْتَ كَرْدَه كَه اِمَامِ بَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَنْد: هَر گَاهِ عَطْسَه كَرْدِ بَايْدِ بَكُوَيْد: الْحَمْدُ لِلَّهِ [رَبِّ الْعَالَمِينَ] لَا شَرِيكَ لَهُ وَ هَر گَاهِ پَاسِخِ عَطْسَه دَادِ بَايْدِ بَكُوَيْد: يَرْحَمُكَ اللَّهُ وَ هَر گَاهِ بَخَوَاهِدِ پَاسِخِ كُوَيْدِ بَايْدِ بَكُوَيْد: يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ وَ لَنَا زِيْرَا اَزِ رَسُوْلِ خُدَا- دَرُودِ خُدَا بَرِ اَوِ وَ خَانْدَانَش- اَزِ آيَه يَ اِچِيْزِي كَه دَرِ اَن يَادِ خُدَا بَاشْدِ پَرَسِيْدَنْدِ وَ اِيْشَانِ فَرَمُود: هَر جَمْلَه اِي كَه يَادِ خُدَا دَرِ اَن بَاشْدِ خُوبِ اسْت.

[۳۶۷۷]۱۴- مَسْعُومِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ كَفْت: اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَطْسَه كَرْدِ وَ فَرَمُود: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ سِپَسِ اَنْگِشْتَشِ رَا رُوِي بِيْنِي خُودِ نِهَادِ وَ فَرَمُود: بِيْنِي اَمِ بَرَايِ خُدَا بَه زَبُوْنِي بَرِ خَاكِ اسْت.

[۳۶۷۸]۱۵- مُحَمَّدٌ بْنُ مِرْوَانَ دَرِ حَدِيْثِي بِي سِنْدِ رَوَايْتِ كَرْدَه كَه اَمِيْرِ مُؤْمِنَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَنْد: هَر كَسِ وَ قَتِي عَطْسَه كَرْدِ بَكُوَيْد: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَى كُلِّ حَالٍ بَه كُوْشِ دَرْدِ وَ دَنْدَانَ دَرْدِ دِچَارِ نَمِي شُود.

[۳۶۷۹]۱۶- یکی از اصحاب از امام صادق علیه السلام درباره دندان درد و گوش درد روایت کرده که فرمودند: هرگاه شنیدند کسی عطسه می کند با گفتن حمد، با او آغاز سخن کنید.

ص: ۶۵۳

[۳۶۸۰]۱۷- علی بن ابراهیم، [عن ابيه،] عن صالح بن السندی، عن جعفر بن بشیر، عن عثمان، عن أبي أسامه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: من سمع عطسه فحمد الله عزّ وجلّ و صلّى على النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم و أهل بيته لم يشتك عينيه و لا ضرسه، ثمّ قال: إن سمعتها فقلها و إن كان بينك و بينه البحر.

[۳۶۸۱]۱۸- أبو عليّ الأشعريّ، عن بعض أصحابه، عن ابن أبي نجران، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال عطس رجل نصرانيّ عند أبي عبد الله عليه السلام فقال له القوم:

هداك الله، فقال أبو عبد الله عليه السلام: [فقولوا:] يرحمك الله، فقالوا له: إنّه نصرانيّ؟! فقال: لا يهديه الله حتّى يرحمه.

[۳۶۸۲]۱۹- علی بن ابراهیم، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: إذا عطس المرء المسلم ثمّ سكت لعلّه تكون به قالت الملائكه عنه: الحمد لله ربّ العالمين، فإن قال: الحمد لله ربّ العالمين قالت الملائكه: يغفر الله لك. قال: و قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: العطاس للمريض دليل العافيه و راحه للبدن.

[۳۶۸۳]۲۰- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن موسى، عن يعقوب بن يزيد، عن عثمان بن عيسى، عن عبد الصّمد بن بشیر، عن حذيفه بن منصور، [عن أبي عبد الله عليه السلام] قال:

قال: العطاس ينفع في البدن كلّ ما لم يزد على الثّلاث فإذا زاد على الثّلاث، فهو داء و سقم.

ص: ۶۵۴

[۳۶۸۰]۱۷- ابو اسامه روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس عطسه ای شنید و خداوند عزّتمند را سپاس گفته، بر پیامبر گرامی و خاندانش درود فرستاد از چشم و دندانش شکایت نمی کند. سپس فرمودند: اگر آن را شنیدی آن ذکر را بگو گرچه میان تو و او یک دریا فاصله باشد.

[۳۶۸۱]۱۸- یکی از اصحاب گفته است: مردی مسیحی نزد امام صادق علیه السلام عطسه کرد. حاضران به او گفتند: هداک الله امام صادق علیه السلام فرمود: بگوئید: یرحمک الله آنان به ایشان گفتند: او نصرانی است. امام علیه السلام فرمودند: خدا تا به او رحم نکند هدایتش نمی کند.

[۳۶۸۲]۱۹- مسعده صدقه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا - درود خدا بر او و خاندانش -

فرمودند: هرگاه مسلمانی عطسه کرد و به دلیل بیماری اش ساکت ماند فرشتگان از سوی او می گویند: الحمد لله رب العالمین و اگر خود بگوید: الحمد لله رب العالمین فرشته ها گویند: یغفر الله لك و نیز فرمودند: عطسه برای بیمار نشانه سلامتی و آسایش بدن است.

[۳۶۸۳] ۲۰- حذیفه منصور روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: عطسه برای همه بدن سودمند است تا از سه عطسه فزونی نیابد و اگر از سه بار بیشتر شد نشانه درد و بیماری است.

ص: ۶۵۵

[۳۶۸۴] ۲۱- أحمد بن محمد الكوفی، عن علی بن الحسن، عن علی بن أسباط، عن عمه یعقوب بن سالم، عن أبي بكر الحضرمی قال:

سألت أبا عبد الله عن قول الله عزّ وجلّ: «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» قال: العطسه القبيحه.

[۳۶۸۵] ۲۲- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من عطس ثمّ وضع يده على قصبه أنفه ثمّ قال: «الحمد لله ربّ العالمين [الحمد لله] حمدا كثيرا كما هو أهله و صلّى الله على محمّد التّبيّ و آله و سلّم» خرج من منخره الأيسر طائر أصغر من الجراد و أكبر من الذّباب حتّى يسير تحت العرش يستغفر الله له إلى يوم القيامة.

[۳۶۸۶] ۲۳- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن بعض أصحابه رواه عن رجل من العامّة قال:

كنت أجالس أبا عبد الله عليه السلام فلا والله ما رأيت مجلسا أنبل من مجالسه، قال:

فقال لي ذات يوم: من أين تخرج العطسه؟ فقلت: من الأنف، فقال لي: أصبت الخطأ، فقلت: جعلت فداك من أين تخرج؟ فقال: من جميع البدن كما أنّ النّطفه تخرج من جميع البدن و مخرجها من الإحليل، ثمّ قال: أما رأيت الإنسان إذا عطس نفّض أعضاؤه و صاحب العطسه يأمن الموت سبعة أيّام

[۳۶۸۷] ۲۴- علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: تصديق الحديث عند العطاس.

ص: ۶۵۶

[۳۶۸۴] ۲۱- ابو بكر حضرمی گفت: از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: (به درستی که زشت ترین آوازه بانگ خران است). [لقمان (۳۱)]:

۱۹] امام علیه السّلام فرمودند: عطسه زشت است.

[۳۶۸۵] ۲۲- حسین راشد روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس عطسه کند و سپس دستش را بر استخوان بینی اش گذاشته، بگوید: «الحمد لله رب العالمین، [الحمد لله] کثیرا کما هو اهل و صلی الله علی محمد النبی و آله و سلّم» از سوراخ چپ بینی او پرنده ای کوچک تر از ملخ و بزرگ تر از مگس بیرون می آید و به زیر عرش می رود و تا روز قیامت برایش آمرزش می خواهد.

[۳۶۸۶] ۲۳- مردی از اهل سنت گفت: من هم نشین امام صادق علیه السّلام بودم و به خدا سوگند مجلسی ارجمندتر از مجالس او ندیدم. روزی امام علیه السّلام به من فرمود:

عطسه از کجا خارج می شود؟ گفتم: از بینی. به من فرمود: به خطا رفتی. گفتم:

فدایت شوم از کجا خارج می شود؟ فرمودند: از همه بدن، چنان که نطفه از همه بدن خارج می شود ولی مخرجش مجرای ادرار است. سپس فرمودند: آیا نمی بینی که انسان چون عطسه می کند همه اندامش تکان می خورد. و صاحب عطسه تا هفت روز از مرگ ایمن می شود.

[۳۶۸۷] ۲۴- سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: نشانه راستی سخن، عطسه است.

ص: ۶۵۷

[۳۶۸۸] ۲۵- علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن التوفلی، عن السکونی، عن ابي عبد الله علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم: إذا كان الرجل يتحدّث بحديث فعطس عاطس فهو شاهد حقّ.

[۳۶۸۹] ۲۶- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن ابن القدّاح، عن ابن أبي عمير، عن أبي عبد الله علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم تصديق الحديث عند العطاس.

[۳۶۹۰] ۲۷- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محسن بن أحمد، عن أبان بن عثمان، عن زراره، عن أبي جعفر علیه السّلام قال:

إذا عطس الرجل ثلاثا فسّمته ثم اترکه.

باب وجوب إجلال ذی الشیبه المسلم

[۳۶۹۱] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد و علی بن إبراهيم، عن أبيه، جميعا عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: إن من إجلال الله عزّ وجلّ إجلال الشيخ الكبير.

[۳۶۹۲] ۲- علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من عرف فضل كبير لسنة فوقه آمنه الله من فزع يوم القيامة.

[۳۶۹۳] ۳- و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من قرأ ذا شيبه في الإسلام آمنه الله عزّ وجلّ من فزع يوم القيامة.

ص: ۶۵۸

[۳۶۸۸] ۲۵- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلّى الله عليه و اله فرمودند: هرگاه کسی سخنی بگوید و دیگری عطسه کند گواه درستی سخن او است.

[۳۶۸۹] ۲۶- ابن ابی عمیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلّى الله عليه و اله فرمودند: [مانند حدیث ۲۴ می باشد].

[۳۶۹۰] ۲۷- زراره روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: هرگاه کسی عطسه کرد تا سه بار به او پاسخ گو و سپس او را رها کن.

واجب بودن بزرگداشت مسلمان سالخورده

[۳۶۹۱] ۱- عبد الله سنان گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: همانا بزرگداشت پیرمرد سالخورده بزرگ داشت خداوند عزّتمند است.

[۳۶۹۲] ۲- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلّى الله عليه و اله فرمودند: هرکس فضیلت سالخورده ای را به خاطر سن او بداند و او را احترام کند خداوند او را از هراس روز قیامت ایمن می کند.

[۳۶۹۳] ۳- و با همان سند رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش- فرمودند:

هرکس شخصی را که در اسلام موی خود را سپید کرده است احترام کند خداوند عزّتمند او را از هراس روز قیامت در امان می دارد.

ص: ۶۵۹

[۳۶۹۴] ۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن علی، عن محمد بن الفضیل، عن إسحاق بن عمار قال:

سمعت أبا الخطّاب يحدث عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: ثلاثة لا يجهل حقّهم إلّا منافق معروف بالنفاق: ذو الشّيبه في الإسلام، و حامل القرآن و الإمام العادل.

[٣٦٩٥] ٥- عنه، عن أبيه، عن أبي نهشل، عن عبد الله بن سنان قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السّلام: من إجلال الله عزّ و جلّ إجلال المؤمن ذي الشّيبه و من أكرم مؤمنا فبكرامه الله بدأ و من استخفّ بمؤمن ذي شيبه أرسل الله إليه من يستخفّ به قبل موته.

[٣٦٩٦] ٦- الحسين بن محمّد، عن أحمد بن إسحاق، عن سعدان بن مسلم، عن أبي بصير و غيره، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال: من إجلال الله عزّ و جلّ إجلال ذي الشّيبه المسلم.

باب إكرام الكريم

[٣٦٩٧] ١- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعريّ، عن عبد الله بن القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

دخل رجلان على أمير المؤمنين عليه السّلام فألقى لكلّ واحد منهما و ساده فقعد عليها أحدهما و أبي الآخر، فقال أمير المؤمنين عليه السّلام: اقعد عليها فيّاته لا- يأبى الكرامه إلّا- حمار، ثمّ قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: إذا أتاكم كريم قوم فأكرموه.

[٣٦٩٨] ٢- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن التّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: إذا أتاكم كريم قوم فأكرموه.

ص: ٦٦٠

[٣٦٩٤] ٤- أبو خطّاب روايت کرده كه: امام صادق عليه السّلام فرمودند: سه گروه اند كه جز منافق معروف به نفاق کسی حق آنها را نادیده نمی گیرد: کسی كه موی خود را در اسلام سپید کرده است، حامل قرآن و امام عادل.

[٣٦٩٥] ٥- عبد الله سنان گفت، امام صادق عليه السّلام به من فرمودند: بزرگ داشت مؤمن سپیدمو بزرگداشت خداوند عزّتمند است و هرکس مؤمنی را گرامی بدارد به گرامی داشت خدا آغاز کرده است و هرکس مؤمن سپیدمویی را خوار شمرد خدا کسی را می فرستد تا پیش از مرگش او را خوار کند.

[٣٦٩٦] ٦- ابو بصير و جز او روايت کرده اند كه حضرت صادق عليه السّلام فرمودند:

بزرگ داشت سپیدموی مسلمان بزرگ داشت خدا است.

[۳۶۹۷]۱- عبد الله قَدَّاح روایت کرده که امام صادق علیه السَّلام فرمودند: دو مرد به خدمت امیر مؤمنان علیه السَّلام رسیدند. امام علیه السَّلام برای هر کدام زیراندازی انداخت.

یکی از آن دو بر آن نشست و دیگری خودداری کرد. امیر مؤمنان علیه السَّلام فرمود:

بر آن بنشین زیرا جز الاغ کسی گرامی شدن را ردّ نمی کند. سپس فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: هرگاه شخص کریم و بزرگوار قومی به نزد شما آمد او را گرامی دارید.

[۳۶۹۸]۲- سکونی از حضرت صادق علیه السَّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: هرگاه بزرگوار قومی بر شما وارد شد او را گرامی دارید.

ص: ۶۶۱

[۳۶۹۹]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن عيسى، عن عبد الله العلوي، عن أبيه عن جدّه قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: لما قدم عدی بن حاتم إلى النبی صلی الله علیه و اله و سلم أدخله النبی صلی الله علیه و اله و سلم بيته و لم يكن في البيت غير خصفه و سادة من آدم فطرحها رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لعدی بن حاتم.

باب حقّ الدّاخل

[۳۷۰۰]۱- علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن التّوفلي، عن السّكوني، عن أبي عبد الله عليه السَّلام قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم: إنّ من حقّ الدّاخل على أهل البيت أن يمشوا معه هنيئته إذا دخل و إذا خرج و قال: قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم: إذا دخل أحدكم على أخيه المسلم في بيته فهو أمير عليه حتّى يخرج.

باب المجالس بالأمانه

[۳۷۰۱]۱- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد و أحمد بن محمّد، جميعا عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن ابن أبي عوف، عن أبي عبد الله عليه السَّلام قال:

سمعتّه يقول: المجالس بالأمانه.

[۳۷۰۲]۲- علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السَّلام قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم: المجالس بالأمانه.

[۳۷۰۳] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۶۶۲

[۳۶۹۹] ۳- عبد الله علوی از نیایش روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

هنگامی که عدیّ حاتم به نزد پیامبر آمد، پیامبر او را به خانه خود برد و در خانه جز تکه ای حصیر و زیراندازی از پوست نبود که پیامبر گرامی آن را برای عدی پهن کرد.

درباره حقّ کسی که داخل خانه می شود

[۳۷۰۰] ۱- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلّی الله علیه و اله فرمودند: حقّ کسی که داخل خانه شده این است که اهل خانه هنگام ورود و خروج او را خوشامدگویان همراهی کنند و نیز فرمودند: هرگاه یکی از شما به خانه برادر مسلمانش رود امیر و حاکم او است تا از خانه بیرون رود.

هم نشینی به امانت داری است

[۳۷۰۱] ۱- ابن ابو عوف گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: هم نشینی به امانت داری است.

[۳۷۰۲] ۲- زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که پیامبر گرامی صلّی الله علیه و اله فرمودند:

هم نشینی به امانت داری است.

[۳۷۰۳] ۳- عثمان عیسی از مردی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند:

ص: ۶۶۳

المجالس بالأمانه و ليس لأحد أن يحدث بحديث يكتمه صاحبه إلا بإذنه إلا أن يكون ثقّه أو ذكرا له بخير.

باب فی المناجاة

[۳۷۰۴] ۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن مالک بن عطیّه، عن أبي بصیر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا كان القوم ثلاثة فلا يتناجى منهم اثنان دون صاحبهما فإنّ [فی] ذلك ما يحزنه و يؤذیه.

[۳۷۰۵] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن محمد بن علی، عن یونس بن یعقوب، عن أبي الحسن الأوّل علیه السلام قال:

إذا كان ثلاثة في بيت فلا يتناجى اثنان دون صاحبهما فإن ذلك ممّا يغمّه.

[۳۷۰۶]۳-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن التّوفلی، عن السّکونی، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من عرض لأخيه المسلم [المتكلّم] فى حديثه فكأنما خدش وجهه.

باب الجلوس

[۳۷۰۷]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن التّوفلی، عن عبد العظيم بن عبد الله بن الحسن العلوی، رفعه قال:

كان النّبی صلّى الله عليه و اله و سلّم يجلس ثلاثاً: القرفصا و هو أن یقیم ساقیه و یتقبلهما بیديه و یشدّ یده فى ذراعه و كان یجتو علی ركبته و كان یثنى رجلا واحده و یبسط علیها الأخرى و لم یر صلّى الله عليه و اله و سلّم متربعا قطّ.

ص: ۶۶۴

هم نشینی به امانت داری است و کسی حق ندارد سخن محرمانه دوست خود را که خود نهان می کند جز با اجازه او بازگو کند مگر در موردی که به شنونده اطمینان دارد یا یاد خوبی های او می شود.

درباره صحبت در گوشى

[۳۷۰۴]۱-ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه سه نفر گرد آمدند دو نفر آنان در کنار آن دیگری در گوشى باهم صحبت نکنند که او را اندوهگین کرده، می آزارد.

[۳۷۰۵]۲-یونس یعقوب روایت کرده که ابو الحسن اول امام کاظم علیه السلام فرمودند: هنگامی که سه نفر در اتاقی جمع شدند دو نفر آنان در کنار آن دیگری در گوشى باهم صحبت نکنند که موجب اندوه او می گردد.

[۳۷۰۶]۳-سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلّى الله عليه و اله فرمودند: هرکس در میان سخن برادر مسلمانش بدود [صحبت کند] گویا روی او را خراشیده است.

درباره نشستن

[۳۷۰۷]۱-عبد الله بن حسن علوی حدیثی روایت کرده که معصوم علیه السلام فرمودند: پیامبر گرامی صلّى الله عليه و اله سه گونه می نشست: چمباتمه و آن چنین است که بر دو ساق پای خود می ایستاد و آن ها را در میان دو دست خود می گرفت و دستانش را در بازوانش گره می زد و گاهی نیز دو زانو می نشست و گاهی نیز یک پا را خم می کرد و پای دیگر را روی آن می انداخت و هرگز دیده نشد که چهارزانو بنشیند.

ص: ۶۶۵

[۳۷۰۸]۲-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن ذكره، عن ابي حمزه الثمالي قال:

رأيت علي بن الحسين عليه السلام قاعدا واضعا إحدى رجله على فخذه فقلت: إن الناس يكرهون هذه الجلسة ويقولون: إنها جلسته الرب، فقال: إني إنما جلست هذه الجلسة للملاله والرب لا يمل ولا تأخذه سنه ولا نوم.

[۳۷۰۹]۳-علی، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن محمد بن مرزم، عن ابي سليمان الزاهد، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

من رضى بدون التشرف من المجلس لم يزل الله عز وجل و ملائكته يصلون عليه حتى يقوم.

[۳۷۱۰]۴-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن بعض أصحابه، عن طلحه بن زيد، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

كان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم أكثر ما يجلس تجاه القبلة.

[۳۷۱۱]۵-أبو عبد الله الأشعري، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن حماد بن عثمان قال:

جلس أبو عبد الله عليه السلام متوركا رجله اليمنى على فخذه اليسرى، فقال له رجل: جعلت فداك هذه جلسته مكروهه، فقال: لا إنما هو شيء قالته اليهود، لئلا أن فرغ الله عز وجل من خلق السماوات والأرض واستوى على العرش جلس هذه الجلسته ليستريح فأنزل الله عز وجل لا إله إلا هو الحي القيوم لا تأخذه سنه ولا نوم و بقي أبو عبد الله عليه السلام متوركا كما هو

[۳۷۱۲]۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن ذكره، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۶۶۶

[۳۷۰۸]۲-ابو حمزه ثمالي گفت: امام سجاد عليه السلام را نشسته دیدم در حالی که یکی از پاهایش را روی ران دیگر انداخته است. گفتم: مردم این گونه نشستن را نمی پسندند و می گویند آن مانند نشستن پروردگار است. امام عليه السلام فرمودند: من از خستگی و دل تنگی این گونه نشسته ام و پروردگار دل تنگ نمی شود و چرت و خواب او را فرامی گیرد.

[۳۷۰۹]۳-سليمان زاهد روایت کرده که امام صادق عليه السلام فرمودند: هر کس به مکان های بی افتخار مجلس راضی شود [و نشستن در صدر مجلس برایش اهمیت نداشته باشد] خداوند فرشتگان پیوسته بر او درود می فرستند تا برخیزد.

[۳۷۱۰]۴-طلحه زید روایت کرده که امام صادق عليه السلام فرمودند: رسول خدا صلى الله عليه واله بیش تر به سوی قبله می نشست.

[۳۷۱۱]۵-حماد عثمان گفت: امام صادق عليه السلام روی ران چپ نشست و پای راست خود را بر آن نهاد. مردی عرض کرد فدایت شوم! این گونه نشستن ناپسند است. امام عليه السلام فرمود: نه! این چیزی است که یهود گفته است. آنها می گویند: چون خداوند عزتمند آفرینش آسمان ها و زمین را به پایان برد و بر عرش قرار گرفت چنین نشست تا استراحت کند. و خدا چنین

نازل کرده است: **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ** و امام صادق عليه السّلام به همان حالتی که نشسته بود باقی ماند.

[۳۷۱۲]۶- عبد الله مغیره از مردی روایت کرده که امام صادق عليه السّلام فرمودند:

ص: ۶۶۷

كان رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم إذا دخل منزلاً قعد في أدنى المجلس إليه حين يدخل.

[۳۷۱۳]۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن يحيى، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: سوق المسلمين كمسجدهم فمن سبق إلى مكان فهو أحقّ به إلى الليل؛ قال: و كان لا يأخذ على بيوت السوق كراء.

[۳۷۱۴]۸- علي بن إبراهيم، عن أبيه عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: ينبغي للجلساء في الصّيف أن يكون بين كل اثنين مقدار عظم الذراع لئلا يشقّ بعضهم على بعض في الحرّ.

[۳۷۱۵]۹- علي بن إبراهيم، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان قال:

رأيت أبا عبد الله عليه السّلام يجلس في بيته عند باب بيته قبالة الكعبة

باب الاتكاء و الاحتباء

[۳۷۱۶]۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: الاتكاء في المسجد رهبايته العرب إنّ المؤمن مجلسه مسجده و صومعته بيته.

[۳۷۱۷]۲- عنه، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: الاحتباء في المسجد حيطان العرب.

[۳۷۱۸]۳- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان و علي بن إبراهيم، عن أبيه، جميعاً عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبي الحسن قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: الاحتباء حيطان العرب.

رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش- هنگامی که به منزلی وارد می شد در نزدیک ترین جا می نشست.

[۳۷۱۳]۷- طلحة زید از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: بازار مسلمانان هم چون مسجد آنان است و هر کس به مکانی پیشی گرفت تا شب به آن مکان سزاوارتر است. و فرمود: آن حضرت بر دکان های بازار کرایه نمی گرفت.

[۳۷۱۴]۸- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: کسانی که در تابستان دور هم می نشینند سزاوار است که بین هر دو نفر به اندازه زراعی فاصله باشد تا از گرما سختی نکشند.

[۳۷۱۵]۹- حماد عثمان گفت: امام صادق علیه السلام را دیدم که در خانه اش کنار در و رو به قبله می نشست.

درباره تکیه زدن و بر دست تکیه دادن

[۳۷۱۶]۱- سکونی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش فرمودند: چمباتمه نشستن در مسجد، رهبانیت عرب است.

همانا محل نشستن مؤمن مسجد او است و خانه اش صومعه او.

[۳۷۱۷]۲- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: چمباتمه نشستن در مسجد، دیوار تکیه گاه عرب است. [یعنی اعراب به جای تکیه بر دیوار دست های خود را بر زانوهای خود حلقه می کنند و استراحت می نمایند].

[۳۷۱۸]۳- ابراهیم عبد الحمید از حضرت ابو الحسن علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: چمباتمه نشستن، دیوار تکیه گاه عرب است.

[۳۷۱۹]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يحتبى بثوب واحد؟ فقال: إن كان يغطى عورته فلا بأس.

[۳۷۲۰]۵- عنه، عن محمد بن علي، عن علي بن أسباط، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا يجوز للرجل أن يحتبى مقابل الكعبه.

[۳۷۲۱] ۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن معمر بن خلاد قال:

سألت أبا الحسن عليه السّلام فقلت: جعلت فداك، الرّجل يكون مع القوم فيجری بينهم كلام يمزحون و يضحكون؟ فقال: لا بأس ما لم يكن؛ فظننت أنّه عنى الفحش، ثمّ قال: إنّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم كان يأتيه الأعرابيّ فيهدى له الهدية ثمّ يقول مكانه: أعطنا ثمن هديتنا، فيضحك رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم؛ و كان إذا اغتمّ يقول:

ما فعل الأعرابيّ، ليته أانا.

[۳۷۲۲] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن شريف بن سابق، عن الفضل بن أبي قرّه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

ما من مؤمن إلّا و فيه دعا به، قلت: و ما الدّعا به؟ قال: المزاح.

[۳۷۲۳] ۳- عنه، عن محمد بن عليّ، عن يحيى بن سلام، عن يوسف بن يعقوب، عن صالح بن عقبه، عن يونس الشّيبانيّ قال:

ص: ۶۷۰

[۳۷۱۹] ۴- سماعه گفته است: از امام صادق عليه السّلام درباره مردی پرسیدم که با یک جامه چمباتمه می نشیند. امام عليه السّلام فرمود: اگر عورتش را می پوشاند عیبی ندارد.

[۳۷۲۰] ۵- یکی از اصحاب روایت کرده که امام صادق عليه السّلام فرمودند: سزاوار نیست که مرد در برابر کعبه چمباتمه بنشیند.

باب شوخی و خنده

[۳۷۲۱] ۱- معمر خلاد گفت: از ابو الحسن عليه السّلام پرسیدم: فدایت شوم. شخصی با گروهی است آن گاه سخنی به میان آورده، شوخی کرده، می خندند. امام عليه السّلام فرمودند: تا آن نباشد اشکالی ندارد. من گمان کردم مقصودشان دشنام است.

سپس فرمودند: عربی بیابانگرد نزد رسول خدا - درود خدا بر او و خاندانش - می آمد هدیه ای به ایشان می داد و همان جا می گفت: بهای هدیه ام را بده. و رسول خدا - درود خدا بر او و خاندانش - می خندید، و هنگامی که غمگین می شدند، می فرمودند: آن عرب بیابانگرد چه شد؟ کاش نزد ما می آمد.

[۳۷۲۲] ۲- فضل ابو قرّه روایت کرده که امام صادق عليه السّلام فرمودند: هیچ مؤمنی نیست که دعا به در او نباشد. من عرض کردم: دعا به چیست؟ فرمود: شوخی است.

[۳۷۲۳] ۳- یونس شیبانی روایت کرده که امام صادق عليه السّلام فرمودند: چگونه با

قال أبو عبد الله عليه السلام: كيف مداعبه بعضكم بعضاً؟ قلت: قليل، قال: فلا تفعلوا فإنّ المداعبه من حسن الخلق وإنّك لتدخل بها السرور على أخيك و لقد كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يداعب الرجل يريد أن يسره.

[۳۷۲۴]۴-صالح بن عقبه، عن عبد الله بن محمد الجعفي قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إنّ الله عزّ و جلّ يحبّ المداعب في الجماعه بلا رفث.

[۳۷۲۵]۵-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علي بن أسباط، عن الحسن بن كليب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ضحك المؤمن تبسم.

[۳۷۲۶]۶-علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن منصور، عن حريز، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كثره الضحك تميّت القلب؛ و قال: كثره الضحك تميّت الدّين كما يميث الماء الملح.

[۳۷۲۷]۷-علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التّوفلي، عن السّكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ من الجهل الضّحك من غير عجب؛ قال: و كان يقول: لا تبديّن عن واضحه و قد عملت الأعمال الفاضحه و لا يأمن البيات من عمل السيّئات.

[۳۷۲۸]۸-علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن البخترى قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إياكم و المزاح فإنّه يذهب بماء الوجه.

[۳۷۲۹]۹-عنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عمّن حدّثه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

يكديگر شوخی می کنید؟ من عرض کردم: اندک. امام علیه السلام فرمودند: اینگونه نباشید. شوخی از خوش خلقی است. همانا توبه وسیله آن برادرت را شاد می گردانی و رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش- شوخی می کرد و می خواست که کسی را شاد کند.

[۳۷۲۴]۴-عبد الله بن محمد جعفي گفت: از حضرت باقر عليه السلام شنيدم می فرماید:

همانا خداوند عزّتمند کسی را که در میان جمع بی آنکه هرزه گویی نماید، شوخی کند دوست می دارد.

[۳۷۲۵]۵-حسن کلب روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: خنده مؤمن لبخند است.

[۳۷۲۶]۶-حریر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: خنده فراوان دل را می میراند، و فرمودند: خنده فراوان دین را ذوب می کند. همان گونه که آب، نمک را ذوب می کند.

[۳۷۲۷]۷-سکونی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خنده بی مورد از نادانی است و می فرمود: در خنده دندان هایت آشکار نشوند. در حالی که کارهای رسواگر از تو سرزده است و هر کس که گناه کرده از بلای ناگهانی ایمن نیست.

[۳۷۲۸]۸-حفص بختری روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: شوخی نکنید که آبرو را می برد.

[۳۷۲۹]۹-ابن ابی عمیر از مردی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر

ص: ۶۷۳

إذا أحببت رجلاً فلا تمازحه ولا تماره.

[۳۷۳۰]۱۰-عنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

القهقهه من الشيطان.

[۳۷۳۱]۱۱-حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد الكندي، عن أحمد بن الحسن الميثمي، عن عنبسه العابد قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: كثره الضحك تذهب بماء الوجه.

[۳۷۳۲]۱۲-عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن ابن القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إياكم والمزاح فإنه يجزّ الشخيمه و يورث الضغينه و هو السب الأصغر.

[۳۷۳۳]۱۳-محمد بن يحيى، عن عبد الله بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن خالد بن طهمان، عن أبي جعفر

عليه السلام قال:

إذا قهقهت فقل حين تفرغ: «اللهم لا تمقتني».

[۳۷۳۴]۱۴-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحجاج، عن داود بن فرقد و علي بن عقبه و ثعلبه، رفعوه إلى

أبي عبد الله و أبي جعفر أو أحدهما عليهما السلام قال:

كثره المزاح تذهب بماء الوجه و كثره الضحك تمجّ الإيمان مجاً.

[۳۷۳۵] ۱۵- حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمد، عن أحمد بن الحسن الميثمی، عن عنبسه العابد قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: المزاح السباب الأصغر.

ص: ۶۷۴

گاه کسی را دوست داشتی با او شوخی و جدال مکن.

[۳۷۳۰] ۱۰- حلبی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: قهقهه زدن از شیطان است.

[۳۷۳۱] ۱۱- عنبسه عابد روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: خنده بسیار آبرو را می برد.

[۳۷۳۲] ۱۲- ابن قَدّاح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: از شوخی بپرهیزید؛ زیرا آن دل تنگی می آورد و کینه به جا می گذارد و شوخی دشنام کوچک است.

[۳۷۳۳] ۱۳- خالد طهمان روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: چون قهقهه کردی بگو: پروردگارا مرا دشمن مدار.

[۳۷۳۴] ۱۴- علی عقبه و ثعلبه حدیثی روایت کرده اند که امام باقر و امام صادق علیهما السلام یا یکی از ایشان فرمودند: شوخی فراوان آبرو را می برد و خنده فراوان ایمان را به دور می ریزد.

[۳۷۳۵] ۱۵- عنبسه عابد گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: شوخی، دشنام کوچک است.

ص: ۶۷۵

[۳۷۳۶] ۱۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن ابن مسكان، عن محمد بن مروان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إياكم و المزاح فإنه يذهب بماء الوجه و مهابه الرجال.

[۳۷۳۷] ۱۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن البرقي، عن أبي العباس، عن عمّار بن مروان قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لا تمار فيذهب بهاؤك و لا تمازح فيجتراً عليك.

[۳۷۳۸] ۱۸- علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن صالح بن السندی، عن جعفر بن بشير، عن عمّار بن مروان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا تمازح فيجتراً عليك.

[۳۷۳۹] ۱۹- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن سعد بن أبي خلف، عن أبي الحسن عليه السلام أنه قال في وصيته له لبعض ولده أو قال:

قال أبي لبعض ولده: إياك و المزاح فإنه يذهب بنور إيمانك و يستخف بمروءتك.

[۳۷۴۰] ۲۰- عنه، عن ابن فضال، عن الحسن بن الجهم، عن إبراهيم بن مهزم، عن ذكره، عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال:

كان يحيى بن زكريا عليهما السلام يبكي و لا يضحك و كان عيسى ابن مريم عليهما السلام يضحك و يبكي و كان العدي يصنع عيسى عليه السلام أفضل من الذي كان يصنع يحيى عليه السلام.

باب حق الجوار

[۳۷۴۱] ۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير و محمد بن يحيى، عن الحسين بن إسحاق، عن علي بن مهزيار، عن علي بن فضال، عن فضاله

ص: ۶۷۶

[۳۷۳۶] ۱۶- محمد مروان روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: از شوخی پرهیزید که آبرو و هیبت مردان را از بین می برد.

[۳۷۳۷] ۱۷- عمار مروان روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: جدال مکن که ارجت از بین می رود و شوخی نکن که بر تو گستاخ می شوند.

[۳۷۳۸] ۱۸- عمار مروان روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: شوخی مکن که بر تو گستاخ می شوند.

[۳۷۳۹] ۱۹- سعد ابو خلف روایت کرده که حضرت ابو الحسن علیه السلام به یکی از پسرانش وصیت کرد یا فرمود: پدرم به یکی از فرزندان فرمود: از شوخی پرهیز که نور ایمانت را از بین می برد و مردانگی ات را سبک می سازد.

[۳۷۴۰] ۲۰- ابراهیم مهزم از مردی روایت کرده که امام کاظم علیه السلام فرمودند: يحيى بن زكريا گریه می کرد و نمی خندید و عیسی بن مریم علیهما السلام می خندید و گریه می کرد و آن چه عیسی می کرد بهتر از کاری بود که يحيى می کرد.

درباره حق همسایگی

[۳۷۴۱] ۱- عمرو عکرمة گفت: نزد امام صادق علیه السلام رفتم و به آن حضرت عرض

ص: ۶۷۷

بن أيوب، جميعا عن معاوية بن عمرو، عن عمرو بن عكرمة قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت له: لي جار يؤذيني، فقال: ارحمه، فقلت:

لا رحمه الله، فصرف وجهه عني؛ قال: فكرهت أن أدعه، فقلت: يفعل بي كذا و كذا و يفعل بي و يؤذيني، فقال: أرأيت إن كاشفته انتصفت منه؟ فقلت: بلى أربي عليه، فقال: إن ذا ممن يحسد الناس على ما آتاهم الله من فضله، فإذا رأى نعمه على أحد فكان له أهل جعل بلاءه عليهم و إن لم يكن له أهل جعله على خادمه، فإن لم يكن له خادم أسهر ليله و أعاظ نهاره، إن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم أتاه رجل من الأنصار فقال: إني اشتريت دارا في بني فلان و إن أقرب جيرانى منى جوارا من لا أرجو خيره و لا آمن شره، قال: فأمر رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم علينا عليه السلام و سلمان و أبا ذرّ و نسيت آخر و أظنه المقداد أن ينادوا في المسجد بأعلى أصواتهم بأنه لا إيمان لمن لم يأمن جاره بوائقه، فنادوا بها ثلاثا ثم أوما بيده إلى كل أربعين دارا من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله.

[۳۷۴۲] ۲- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن يحيى، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبد الله، عن أبيه عليه السلام قال:

قرأت في كتاب عليّ عليه السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم كتب بين المهاجرين و الأنصار و من لحق بهم من أهل يثرب أنّ الجار كالنفس غير مضارّ و لا آثم و حرمة الجار على الجار كحرمة أمه. الحديث مختصر.

[۳۷۴۳] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن إبراهيم بن أبي رجاء، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

حسن الجوار يزيد في الرزق.

ص: ۶۷۸

کردم: همسایه ای دارم که آزارم می دهد؟ حضرت فرمودند: به او رحم کن. من گفتم: خدا به او رحم نکند. آن حضرت روی از من گرداند. او گفته است که من نخواستم چنین از ایشان جدا شوم. پس گفتم: او با من چنین و چنان می کند و آزارم می دهد. امام علیه السلام فرمود: اگر آشکارا با همسایه ات دشمنی کنی از او انتقام می گیری؟ گفتم: بله. بر او برتری می یابم. امام علیه السلام فرمود: این همسایه تو از کسانی است که به آنچه خداوند از احسانش به مردم داده است حسادت می ورزد و هرگاه نعمتی را در اختیار کسی می بینند اگر آن شخص خانواده ای داشته باشد خانواده اش را آزار می دهد. و اگر خانواده ای نداشته باشد خدمت کارش را آزار می دهد و اگر خادمی نداشته باشد شب ها را بیدار می ماند و روزها را در خشم می گذراند. همانا مردی از انصار نزد رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش- آمد و عرض کرد: خانه ای از بنی فلان خریده ام و نزدیک ترین همسایه ام کسی است که امیدی به نیکی از او ندارم و از بدی اش در امان نیستم. پس پیامبر به علی علیه السلام و سلمان و ابا ذر و دیگری که او را فراموش کرده ام و گمان می کنم مقدار بود فرمود که با صدای بلند در مسجد ندا دهند: هر کس که همسایه اش از آزار او در امان نباشد ایمان ندارد. و آن ها سه بار این جمله را فریاد زدند. سپس آن حضرت با دست خود به چهل خانه در مقابل و پشت سر و سمت راست و چپش اشاره فرمودند (یعنی همه این ها همسایه به شمار می

آیند).

[۳۷۴۲] ۲- طلحه زید روایت کرده که امام صادق علیه السلام از پدرش روایت کرد: در کتاب علی علیه السلام خواندم که پیامبر خدا میان مهاجران و انصار و هرکس که با اهل یثرب پیوند داشت نوشت، همسایه مانند خود انسان است. ضرری به او زده نمی شود و جنایتی بر او وارد نمی کند و احترام همسایه مانند احترام مادر است.

و این خلاصه حدیث است.

[۳۷۴۳] ۳- ابراهیم ابو رجاء روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: نیکو همسایگی روزی را افزون می کند.

ص: ۶۷۹

[۳۷۴۴] ۴- عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن علی بن أسباط، عن عمّه یعقوب بن سالم، عن إسحاق بن عمار، عن الكاهلی قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ يعقوب عليه السلام لَمَّا ذهب منه بنيامين نادى: يا ربَّ أما ترحمنى؟ أذهبت عيني و أذهبت ابني. فأوحى الله تبارك و تعالی: لو أمتهما لأحييتهما لك حتى أجمع بينك و بينهما و لكن تذكر الشاه التي ذبحتها و شويتها و أكلت و فلان و فلان إلى جانبك صائم لم تنله منها شيئاً؟

[۳۷۴۵] ۵- و فی روايه أخرى قال:

فكان بعد ذلك يعقوب عليه السلام ينادى مناديه كلَّ غداه من منزله على فرسخ: ألا من أراد الغداء فليأت إلى يعقوب و إذا أمسى نادى: ألا من أراد العشاء فليأت إلى يعقوب.

[۳۷۴۶] ۶- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إسحاق بن عبد العزيز، عن زراره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

جاءت فاطمه عليهما السلام تشكو إلى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم بعض أمرها، فأعطاها رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم كريسه و قال: تعلمی ما فيها، فإذا فيها: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يؤذى جاره و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خيراً أو ليسكت.

[۳۷۴۷] ۷- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن سعدان، عن أبي مسعود قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: حسن الجوار زياده في الأعمار و عماره الديار.

[۳۷۴۸] ۸- عنه، عن النهيكي، عن ابراهیم بن عبد الحميد، عن الحكم الخياط قال:

ص: ۶۸۰

[۳۷۴۴]۴- کاهلی گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: یعقوب هنگامی که بنیامین از نزد او برفت فریاد زد: پروردگارا! آیا به من رحم نمی کنی؟ دو فرزندم و چشمانم را از من گرفتی. خداوند پاک و والا به او وحی کرد: اگر من آن ها را میرانده باشم زنده می گردانم تا آنها را به تو برسانم ولی یادت می آید گوسفندی را سر بریدی و کباب کردی و خوردی و فلانی و فلانی در همسایگی تو روزه بودند و چیزی از آن غذا به آنها ندادی؟

[۳۷۴۵]۵- در روایت دیگر است که فرمود: پس از آن یعقوب هر روز از خانه اش تا یک فرسخ فریاد می زد که هر کس صبحانه خواهد به نزد یعقوب بیاید و شب هنگام نیز صدا می زد: هر کس شام می خواهد به نزد یعقوب بیاید.

[۳۷۴۶]۶- زراره روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: فاطمه علیها السلام نزد رسول خدا آمد تا از برخی امور به آن حضرت شکایت کند. رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش- جزوه ای (کتابچه ای) به فاطمه علیها السلام داد و فرمود: آنچه را در آن است بیاموز. که در آن نوشته شده: هر کس به خدا و روز واپسین ایمان دارد همسایه خود را نمی آزارد. هر کس به خداوند و روز واپسین ایمان دارد میهمان خود را گرامی می دارد. هر کس به خدا و روز واپسین ایمان دارد یا نیکو بگوید یا خاموش شود.

[۳۷۴۷]۷- ابن مسعود گفته است امام صادق علیه السلام به من فرمودند: نیکو همسایگی افزایش عمر و آبادی سرزمین ها است.

[۳۷۴۸]۸- حکم خیاط روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: نیکو همسایگی

ص: ۶۸۱

قال أبو عبد الله عليه السلام: حسن الجوار يعمر الديار و يزيد في الأعمار.

[۳۷۴۹]۹- عنه، عن بعض أصحابه، عن صالح بن حمزه، عن الحسن بن عبد الله، عن عبد صالح عليه السلام قال:

قال: ليس حسن الجوار كف الأذى و لكن حسن الجوار صبرك على الأذى

[۳۷۵۰]۱۰- أبو علي الأشعري، عن الحسن بن علي الكوفي، عن عبيس بن هشام، عن معاوية بن عمارة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: حسن الجوار يعمر الديار و ينسى في الأعمار.

[۳۷۵۱]۱۱- عنه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن أبي عبد الله، عن إسماعيل بن مهران، عن محمد بن حفص، عن أبي الزبير الشامي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال و البيت غاص بأهله اعلموا أنه ليس منّا من لم يحسن مجاوره من جاوره.

[۳۷۵۲]۱۲- عنه، عن محمد بن علي، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزه قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: المؤمن من آمن جاره بوائقه، قلت: وما بوائقه؟ قال: ظلمه و غشمه.

[۳۷۵۳] ۱۳- أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن محمد بن إسماعيل، عن حنان بن سدير، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه و اله و سلم فشكا إليه أذى من جاره، فقال له رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم:

اصبر، ثم أتاه ثانياً فقال له النبي صلى الله عليه و اله و سلم: اصبر، ثم عاد إليه فشكاها ثلثه فقال النبي صلى الله عليه و اله و سلم للرجل الذي شكاه: إذا كان عند رواح الناس إلى الجمعة فأخرج متاعك إلى الطريق حتى يراه من يروح إلى الجمعة فإذا سألوك فأخبرهم، قال:

ففعل، فأتاه جاره المؤذى له فقال له: ردّ متاعك فلك الله عليّ أن لا أعود.

ص: ۶۸۲

سرزمین ها را آباد کرده، عمرها را افزایش می دهد.

[۳۷۴۹] ۹- حسن صالح روایت کرده که آن بنده صالح علیه السلام فرمودند: نیکو همسایگی خودداری از آزار رساندن نیست بلکه شکیبایی بر آزار است.

[۳۷۵۰] ۱۰- معاویة عمّار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلى الله عليه و اله فرمودند: نیکو همسایگی سرزمین ها را آباد می کند و عمرها را دور می کند.

[۳۷۵۱] ۱۱- ابو ربیع شامی گفت: خانه پر از جمعیت بود که امام صادق علیه السلام فرمودند: بدانید هر کس با همسایه خود نیکي نکند از ما نیست.

[۳۷۵۲] ۱۲- ابو حمزه گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: مؤمن کسی است که همسایه اش از رنج او آسوده باشد. من عرض کردم: رنج او چیست؟ فرمود: ستم و بد رفتاری با او.

[۳۷۵۳] ۱۳- سدير روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: مردی نزد پیامبر گرامی آمد و از آزار همسایه اش به ایشان شکایت کرد. رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش- به او فرمود: شکیا باش. سپس او برای بار دوم به نزد پیامبر آمد و ایشان به او فرمود: شکیا باش. سپس به سوی پیامبر بازگشت و برای بار سوم شکایت کرد. پس پیامبر به مرد شاکی فرمود: روز جمعه که مردم به نماز جمعه می روند، اثاث خانه خود را بر سرراه بریز تا هر کس به نماز جمعه می رود آن را ببیند. و هر کس از تو پرسید او را از وضع خود آگاه کن. او چنین کرد. آن گاه همسایه آزار دهنده آمد و به او گفت: اثاث خود را برگردان با خدا عهد می بندم که دیگر چنین نکنم.

[۳۷۵۴]۱۴- عنه، عن محمد بن عبد الجبار، عن محمد بن إسماعيل، عن عبد الله بن عثمان، عن أبي الحسن البجلي، عن عبيد الله الوصافي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ما آمن بي من بات شعبان و جاره جائع، قال: و ما من أهل قريه بيت و فيهم جائع ينظر الله إليهم يوم القيامة.

[۳۷۵۵]۱۵- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن أبي جميله، عن سعد بن طريف، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

من القواصم الفواقر التي تقصم الظهر جار السوء، إن رأى حسنه أخفاها و إن رأى سيئه أفشاها.

[۳۷۵۶]۱۶- عنه، عن محمد بن علي، عن محمد بن الفضيل، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: أعوذ بالله من جار السوء في دار إقامة، تراك عيناه و يرداك قلبه، إن رآك بخير ساءه و إن رآك بشرّ سرّه.

باب حدّ الجوار

[۳۷۵۷]۱- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمار، عن عمرو بن عكرمه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: كلّ أربعين دارا جيران، من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله.

[۳۷۵۸]۲- و عنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن درّاج، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

[۳۷۵۴]۱۴- عبيد الله و صّافي از حضرت صادق عليه السّلام روايت کرده که رسول خدا صلى الله عليه و اله فرمودند: به من ايمان ندارد کسی که سير بخوابد و همسايه اش گرسنه باشد.

و فرمودند: چون اهل روستایی را بخوابند و در میان آنان گرسنه ای باشد خداوند در روز قیامت به ایشان نمی نگرد.

[۳۷۵۵]۱۵- سعد طريف روايت کرده که امام صادق عليه السّلام فرمودند: از بلاهای خرد کننده که کمر را می شکند همسايه بد است که اگر نيکی ببیند نهان می کند و اگر بدی ببیند آشکار می سازد.

[۳۷۵۶]۱۶- اسحاق عمار از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که رسول خدا صلى الله عليه و اله فرمودند: از همسايه بد در محل زندگی به خدا پناه می برم. چشمانش تو را ببیند و با قلبش مراقب تو باشد اگر تو را در خوشی ببیند ناراحت شود و

اگر در ناراحتی ببیند خوشحال گردد.

دربارهٔ مرز همسایگی

[۳۷۵۷]۱- عمرو و عکرمه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی الله علیه و اله فرمودند: از روبه رو و پشت سر و سمت راست و چپ از هر طرف تا چهل خانه همسایه اند.

[۳۷۵۸]۲- جمیل درّاج روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند: مرز همسایگی

ص: ۶۸۵

حدّ الجوار أربعون دارا من کلّ جانب، من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله.

باب حسن الصّحابه و حقّ الصّاحب فی السّفر

[۳۷۵۹]۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان قال:

أوصانی أبو عبد الله علیه السّلام فقال: أوصیک بتقوی الله و أداء الأمانه و صدق الحدیث و حسن الصّحابه لمن صحبت و لا قوه إلا بالله.

[۳۷۶۰]۲- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن حمّاد، عن حرّیز، عن محمّد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

من خالطت فإن استطعت أن تكون یدک العلیا علیه فافعل

[۳۷۶۱]۳- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن التّوفلی، عن السّکونی، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم: ما اصطحب اثنان إلا كان أعظمهما أجرا و أحبهما إلى الله عزّ و جلّ أرفقهما بصاحبه.

[۳۷۶۲]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبی عبد الله، عن یعقوب بن یزید، عن عدّه من أصحابنا عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم: حقّ المسافر أن یقیم علیه أصحابه إذا مرض ثلاثا.

[۳۷۶۳]۵- علی بن إبراهیم، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه، عن أبی عبد الله، عن آبائه علیهم السّلام

أنّ أمير المؤمنين علیه السّلام صاحب رجلا ذمّیا فقال له الذّمّی: أين تريد یا عبد الله؟

ص: ۶۸۶

چهل خانه از روبه رو و پشت سر و سمت راست و چپ است.

در باره نیکو همراهی و حق همسفر

[۳۷۵۹] ۱- عمّار مروان گفت: امام صادق علیه السّلام به من سفارش کرد فرمودند: تو را به پروای از خداوند، پرداخت امانت، راستگویی و نیکی با کسی که همراهی می کنی سفارش می کنم و هیچ توانایی جز به سبب خداوند نیست.

[۳۷۶۰] ۲- محمد مسلم روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمودند: با هر کس می آمیزی اگر توانستی دستی برایش بالا ببری، چنان بکن.

[۳۷۶۱] ۳- سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: دو کس باهم همراه و هم سفر نمی شوند جز آنکه بزرگ پاداش ترین و محبوب ترین آنان در نزد خداوند عزّتمند، مهربان ترین آن دو است.

[۳۷۶۲] ۴- یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: حق مسافر این است که چون بیمار شد هم سفرانش تا سه روز با او بمانند [و منتظر بهبودی او باشند].

[۳۷۶۳] ۵- مسعده صدقه از امام صادق علیه السّلام از پدرانش روایت کرده که: امیر مؤمنان علیه السّلام با ذمی ای همسفر شد. مرد ذمی به او گفت: ای بنده خدا به کجا می روی؟

ص: ۶۸۷

فقال: أريد الكوفة، فلمّا عدل الطريق بالذمّي عدل معه أمير المؤمنين عليه السّلام، فقال له الذمّي: ألسنت زعمت أنّك تريد الكوفة؟ فقال له: بلى، فقال له الذمّي:

فقد تركت الطريق، فقال له: قد علمت، قال: فلم عدلت معي و قد علمت ذلك؟ فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام: هذا من تمام حسن الصّحبه أن يشيع الرجل صاحبه هنيئاً إذا فارقه و كذلك أمرنا نبينا صلي الله عليه و اله و سلم، فقال له الذمّي: هكذا قال؟ قال: نعم، قال الذمّي: لا جرم أنّما تبعه من تبعه لأفعاله الكريمة فأنا أشهدك أنّي على دينك و رجعت الذمّي مع أمير المؤمنين عليه السّلام فلمّا عرفه أسلم.

باب التّكاتب

[۳۷۶۴] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد و سهل بن زياد، جميعاً عن ابن محبوب، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

التّواصل بين الإخوان في الحضر التّراور و في السّفر التّكاتب.

[۳۷۶۵] ۲- ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

ردّ جواب الكتاب واجب كوجوب ردّ السلام و البادى بالسلام أولى بالله و رسوله.

باب التّوادر

[۳۷۶۶] ۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الوشاء، عن جميل بن درّاج، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم يقسم لحظاته بين أصحابه فينظر إلى ذا و ينظر إلى ذا بالسويّة، قال: و لم يبسط رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم رجله بين أصحابه قطّ و إن كان ليصافحه الرّجل فما يترك رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم يده من يده حتّى يكون هو التّارك

ص: ۶۸۸

امام عليه السّلام فرمود: به كوفه می روم. و آن گاه که ذمی راهش را به سوی دیگری كج کرد علی علیه السّلام نیز به آن سو رفت. ذمی گفت: مگر نمی خواستی به كوفه بروی؟ امام علیه السّلام فرمود: چرا ذمی گفت: ولی راحت را رها کردی. امام علیه السّلام فرمودند:

می دانم. ذمی گفت: پس چرا با این که می دانی با من آمدی؟ امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: این کمال نیکی به هم سفر است که انسان همراهش را در هنگام جدایی خوشامد گویان بدرقه کند.

و پیامبر ما به ما چنین فرمان داده است. ذمی به او گفت: چنین گفته است؟ امام علیه السّلام فرمود: بله. ذمی گفت: البته هر کس از آن حضرت پیروی کرده به خاطر کارهای بزرگوارانه او بوده است. من تو را گواه می گیرم که بر دین توام و با امیر مؤمنان علیه السّلام باز گشت و چون او را شناخت اسلام آورد.

در باره نامه نگاری به همدیگر

[۳۷۶۴] ۱- ابن محبوب از مردی روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: پیوند برادران دینی در شهر دیدار از یکدیگر است و در سفر، نامه نگاری به هم.

[۳۷۶۵] ۲- عبد الله سنان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: جواب دادن به نامه مانند جواب سلام واجب است و آنکه آغاز سلام کند به خدا و رسولش سزاوارتر است.

باب نوادر

[۳۷۶۶] ۱- جميل درّاج روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمودند: پیامبر نگاه هایش را میان یارانش تقسیم می کرد. و به هر کس به طور برابر نگاه می کرد. و فرمودند:

پیامبر خدا- درود خدا بر او و خاندانش- هرگز پایش را در میان یارانش دراز نکرد و اگر کسی با ایشان دست می داد رسول

خدا- درود خدا بر او و خاندانش- دستش را نمی کشید تا او دستش را رها کند و چون مردم این را دانستند هر کس با

ص: ۶۸۹

فلما فطنوا لذلك كان الرجل إذا صافحه قال بيده فترعها من يده.

[۳۷۶۷]۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن معمر بن خلاد، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

إذا كان الرجل حاضرا فكأنه وإذا كان غائبا فسمه.

[۳۷۶۸]۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن التوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إذا أحب أحدكم أخاه المسلم فليسأله عن اسمه و اسم أبيه و اسم قبيلته و عشيرته فإن من حقه الواجب و صدق الإخاء أن يسأله عن ذلك و إلا فإنها معرفه حمق.

[۳۷۶۹]۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن يعقوب بن يزيد، عن علي بن جعفر، عن عبد الملك بن قدامه، عن

أبيه، عن علي بن الحسين عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: يوما لجلسائه: تدرون ما العجز؟ قالوا: الله و رسوله أعلم، فقال: العجز ثلاثة: أن ييدر أحدكم بطعام يصنعه لصاحبه فيخلفه و لا يأتيه و الثانيه أن يصحب الرجل منكم الرجل أو يجالسه يحب أن يعلم من هو و من أين هو فيفارقه قبل أن يعلم ذلك و الثالثه أمر النساء يدنو أحدكم من أهله فيقضى حاجته و هي لم تقض حاجتها، فقال عبد الله بن عمرو بن العاص: فكيف ذلك يا رسول الله؟ قال: يتحوش و يمكث حتى يأتي ذلك منهما جميعا. قال: و في حديث آخر: قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: إن من أعجز العجز رجلا لقي رجلا فأعجبه نحوه فلم يسأله عن اسمه و نسبه و موضعه.

ص: ۶۹۰

پیامبر دست می داد با دستش اشاره می کرد تا ایشان دستش را بکشد.

[۳۷۶۷]۲- معمر خلاد روایت کرده که حضرت ابو الحسن علیه السلام فرمود: اگر مردی حاضر بود آن را با کنیه اش بخوان و

اگر غایب بود به نامش بخوان.

[۳۷۶۸]۳- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و خاندانش- فرمودند: وقتی یکی

از شما برادر مسلمانش را دوست می دارد از نامش و نام پدرش و نام قبیله و خاندانش بپرسد؛ زیرا حق واجب و وظیفه برادری راستین این است که خوب او را بشناسد و گرنه شناخت او احمقانه است.

[۳۷۶۹]۴- قدامه از امام سجاد علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلى الله عليه و اله روزی به هم نشینانش فرمودند: آیا

می دانید ناتوانی چیست؟ گفتند: خدا و رسولش دانانترند. فرمودند: ناتوانی سه چیز است: یکی از شما غذایی برای دوست خود

فراهم کند ولی او نیاید و خلف وعده کند. دوم اینکه شخصی از شما با دیگری همراه و هم نشین شود و دوست داشته باشد که بداند او کیست و از کجا است و پیش از اینکه این ها را بداند از او جدا شود. و سوم مسأله زن ها است که یکی از شما با همسرش نزدیکی کند و حاجتش برآید [و ارضاء گردد] ولی زن او هنوز حاجتش برآورده نشده باشد. عبد الله بن عمرو عاص عرض کرد: ای رسول خدا آن چگونه می شود؟ حضرت فرمودند: خودداری کند و جلو خود را بگیرد تا هر دو انزال شوند و ارضاء گردند. و در حدیث دیگر است که رسول خدا - درود خدا بر او و خاندانش - فرمود: از بدترین ناتوانی هاست که کسی دیگری را ملاقات کند و از او خوشش بیاید ولی از اسم و نسب و جایگاهش نپرسد.

ص: ۶۹۱

[۳۷۷۰] ۵- و عنه، عن عثمان بن عیسی، عن سماعه قال:

سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول: لا تذهب الحشمه بينك و بين أخيك، أبق منها فإن ذهابها ذهاب الحياء.

[۳۷۷۱] ۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن إسماعيل، عن عبد الله بن واصل، عن عبد الله بن سنان قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لا تثق بأخيك كل الثقة فإن صرعه الاسترسال لن تستقال.

[۳۷۷۲] ۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن معلى بن خنيس و عثمان بن سليمان النخاس، عن مفضل بن عمر و يونس بن ظبيان قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: اختبروا إخوانكم بخصلتين فإن كانتا فيهم و إلا فاعزب ثم اعزب: ثم اعزب محافظه على الصلوات في مواقيتها و البرّ بالإخوان في العسر و اليسر.

باب

[۳۷۷۳] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن جميل بن دراج قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لا تدع «بسم الله الرحمن الرحيم» و إن كان بعده شعر.

[۳۷۷۴] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن علي، عن الحسن بن علي، عن يوسف بن عبد السلام، عن سيف بن هارون مولى آل جعهه قال:

ص: ۶۹۲

[۳۷۷۰] ۵- سماعه گفت از امام کاظم علیه السلام شنیدم که می فرماید: آداب را از میان خود و برادرانت برندار و آن را نگاه دار؛ زیرا که از بین رفتن آن، از بین رفتن حیا است.

[۳۷۷۱]۶-عبد الله سنان روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: به طور کامل به برادرت اطمینان مکن؛ زیرا زمین خوردن به خاطر بی بندوباری هرگز جبران پذیر نیست.

[۳۷۷۲]۷-مفضل عمرو یونس ظیان روایت کرده اند که امام صادق علیه السلام فرمود:

برادران خود را با دو خصلت بیازمایید اگر در آن ها باشد که نیکو است و گرنه تا می توانید از آن ها فاصله بگیرید: مواظبت بر نمازها در اوقاتشان و نیکی به برادران در تنگدستی و توانگری.

باب

[۳۷۷۳]۱-جمیل درّاج روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: بسم الله الرحمن الرحيم را در آغاز سخن رها نکنید هر چند پس از آن شعری خوانده شود.

[۳۷۷۴]۲-سیف هارون آزاد شده خاندان جعه روایت کرده که امام صادق علیه السلام

ص: ۶۹۳

قال أبو عبد الله عليه السلام: اكتب «بسم الله الرحمن الرحيم» من أجود كتابك ولا تمدّ الباء حتى ترفع السّين.

[۳۷۷۵]۳-عنه، عن علي بن الحكم، عن الحسن بن السّري، عن أبي عبد الله قال:

قال: لا تكتب «بسم الله الرحمن الرحيم» لفلان ولا بأس أن تكتب على ظهر الكتاب لفلان.

[۳۷۷۶]۴-عنه، عن محمّد بن علي، عن النّضر بن شعيب، عن أبان بن عثمان، عن الحسن بن السّري، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا تكتب داخل الكتاب: «لأبي فلان» و اكتب إلى أبي فلان و اكتب على العنوان لأبي فلان.

[۳۷۷۷]۵-عنه، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يبدأ بالرجل في الكتاب، قال:

لا بأس به، ذلك من الفضل، يبدأ الرجل بأخيه يكرمه.

[۳۷۷۸]۶-عنه، عن علي بن الحكم، عن أبان بن الأحمر، عن حديد بن حكيم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا بأس بأن يبدأ الرجل باسم صاحبه في الصّحيفه قبل اسمه.

[۳۷۷۹]۷-علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن مرّام بن حكيم قال:

أمر أبو عبد الله عليه السلام بكتاب في حاجه، فكتب ثم عرض عليه و لم يكن فيه استثناء فقال: كيف رجوتم أن يتم هذا و ليس

فیه استثناء؟ انظروا کلّ موضع لا یكون فیه استثناء فاستثنوا فیه.

[۳۷۸۰]۸- عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنه كان يترب الكتاب و قال: لا بأس به.

ص: ۶۹۴

فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم را با بهترین خط خود بنویس و بآ آن را نکش تا سین را بلند کنی.

[۳۷۷۵]۳- حسن سرّی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: بنویس بسم الله الرحمن الرحيم برای فلانی [چسبیده به هم و بدون فاصل] و اشکالی ندارد که پشت نامه (برای فلانی...) را بنویس.

[۳۷۷۶]۴- حسن سرّی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: در داخل نامه بنویس (برای ابو فلان...) بلکه بنویس (به ابو فلان) ولی در نشانی نامه بنویس:

(برای ابو فلان...)

[۳۷۷۷]۵- سماعه گفته است: از امام صادق علیه السلام درباره کسی پرسیدم که با دیگری شروع به نامه نگاری کند. امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد. این از فرهیختگی است که مردی برادر خود را با نوشتن نامه ای گرامی دارد.

[۳۷۷۸]۶- حدید حکیم روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: اشکالی ندارد کسی در نامه نام رفیق خود را پیش از نام خودش بنویسد.

[۳۷۷۹]۷- مرازم حکیم گفت: امام صادق علیه السلام دستور داد برای انجام کاری نامه ای بنویسند. نامه را نوشتند و به آن حضرت نشان دادند. در نامه کلمه (إن شاء الله) نبود. امام فرمودند: چگونه امید دارید که این کار انجام شود با اینکه در آن (ان شاء الله) نیست. بنگرید در هر جا که (ان شاء الله) ندارد [و لازم است] در آن بنویسید.

[۳۷۸۰]۸- احمد بن محمد بن نصر روایت کرده که امام رضا علیه السلام نامه را [برای خشک کردن مرکب] خاکی می کرد و می فرمود: اشکالی ندارد.

ص: ۶۹۵

[۳۷۸۱]۹- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن علي بن عطية:

أنه رأى كتبا لأبي الحسن عليه السلام مترّبه.

باب التّهي عن إحراق القراطيس المكتوبه

[۳۷۸۲]۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن عبد الملك بن عتبة، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

سألته عن القراطيس تجتمع هل تحرق بالنار و فيها شيء من ذكر الله؟ قال:

لا، تغسل بالماء أو لا قبل.

[۳۷۸۳] ۲- عنه، عن الوشاء، عن عبد الله بن سنان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا تحرقوا القراطيس و لكن امحوها و حرّقوها.

[۳۷۸۴] ۳- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن زراره قال:

سئل أبو عبد الله عليه السلام عن الاسم من أسماء الله يمحوه الرجل بالتفل؟ قال:

امحوه بأطهر ما تجدون.

[۳۷۸۵] ۴- عليّ، عن أبيه، عن النوفليّ، عن السكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: امحوا كتاب الله [تعالى] أو ذكره بأطهر ما تجدون. و نهى أن يحرق كتاب الله و نهى أن يمحي بالأفلام.

[۳۷۸۶] ۵- عليّ، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمّد بن إسحاق بن عمّار، عن أبي الحسن موسى عليه السّلام في الظهور التي فيها ذكر الله عزّ و جلّ قال: اغسلها.

تمّ كتاب العشرة و لله الحمد و المنّه و صلّى الله على محمّد و آله الطّيبين الطّاهرين.

;amp

ص: ۶۹۶

[۳۷۸۱] ۹- عليّ عطية نامه هايي از حضرت ابو الحسن عليه السلام ديده بود كه خاكي بودند.

درباره نهي از سوزاندن كاغذهاي نوشته شده

[۳۷۸۲] ۱- عبد الملك عتبه گفته است: از حضرت ابو الحسن عليه السّلام پرسيدم: آيا كاغذهايي كه انباشته مي گردد و در آن نام خدا است با آتش سوزانده شوند؟ امام عليه السلام فرمود: نه. ابتدا آن ها را با آب بشويند.

[۳۷۸۳] ۲- عبد الله سنان گفت از امام صادق عليه السلام شنيدم مي فرمايد: كاغذهاي نوشته شده را نسوزانيد بلكه نوشته اش را پاك كنيد و سپس بسوزانيد.

[۳۷۸۴] ۳- زراره گفته است: از امام صادق عليه السّلام درباره نامي از نام هاي خدا كه شخصي آن را با آب دهان پاك مي

کند، پرسیدند: امام علیه السلام فرمود: آن را با پاک ترین چیزی که می یابید پاک کنید.

[۳۷۸۵]۴- سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: نوشته های خداوند والا را با پاک ترین چیزی که می یابید پاک کنید و نهی فرمود که قرآن سوزانده شود یا با قلم سیاه گردد.

[۳۷۸۶]۵- اسحاق عمّار از امام کاظم علیه السلام درباره آنچه از نام خدا بر پشت چیزی نوشته باشد روایت کرده که فرمودند: آن را با آب بشوی.

کتاب معاشرت پایان یافت. و سپاس و منت از آن خدا است و درود خدا بر محمد و خاندان پاک و طاهرش.

این پایان کتاب معاشرت است که با آن کتاب اصول کافی نیز انجام یافت.

و الحمد لله رب العالمین.

ص: ۶۹۷

ص: ۶۹۸

نمایه آیات

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ، ۱۴۲

ادعونی أستجب لکم، ۳۰۰

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا، ۵۹۲

إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ، ۲۰۲

اذكروا الله ذكرا كثيرا، ۳۲۶

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، ۳۵۴

أَفْمَنْ يَمْشِي مُكْبِتًا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، ۱۸۴

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ، ۱۲۰

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَهُ، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۵۲

أَلَّا تَوْمَنُ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيْنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ، ۱۶۲

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ، ١٤٤

الَّذِينَ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا، ١٦٢

الَّذِينَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا، ١٥٤

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ، ٢١٤، ٢١٦

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ... وَيَسْتَغْفِرُونَ، ٢٠٠

ص: ٦٩٩

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ، ١٠٨، ٦٢٠

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ، ١٠٨

السَّلَامُ الْمُؤْمِنِ الْمُهَيْمِنِ، ٦٢٨

اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ، ٥٨٨

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ، ٦٦٦

الْمَلِكِ الْقَدُّوسِ السَّلَامِ الْمُؤْمِنِ الْمُهَيْمِنِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْمُتَكَبِّرِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ، ٣٦٠

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهَا بِهَمِّ سَرَادِقِهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا، ١١٢

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ* وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ، ٢٤٦

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ، ١٩٨

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، ١٢٨

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، ٧٢

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي، ٢٦٢

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ، ٢٦٢، ٢٦٠

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ، ٥٣٤

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ، ١٨٨، ٢٠٠

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ، ١٣٦

إِنَّا نُرَاكُ مِنَ الْمُحْسِنِينَ، ٦١٢

إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ، ٦٥٦

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا، ١١٨

إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَمْرَصَادٌ، ٢٤

إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، ٥٩٠

ص: ٧٠٠

إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ١٣٠

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، ٣٥٤

إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ، ١٢٨

إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ، ١٣٠

أَوْ كَظَلَمَاتٍ فِي بَحْرِ لَجَجِي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ إِلَى قَوْلِهِ، ٥٩٠

أَتَيْتَهَا الْعِيرَ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ، ٤٢، ٤٦

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ، ٦٠٢

بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا، ٤٤

بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسئَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ، ٤٢، ٤٦

بِهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، ١٢٨

حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ*فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ، ٤٢٦

خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخِرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ، ١٥٠

ذلك بأنهم كانوا يكفرون بآيات الله و يقتلون النبيين بغير الحق ذلك بما عصوا، ٩٦

ربّ أرني كيف تحي الموتى، ١٤٢

ربّ أرني كيف تحي الموتى قال أولم تؤمن قال بلى و لكن ليطمئنّ قلبي، ٦٢٦

ربّنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا ربّنا و لا تحمل علينا إصرا كما حملته، ٢٥٤

سبحان ربّك ربّ العزّه عمّا يصفون* و سلام على المرسلين، ٣٨٦

سنستدرجهم من حيث لا يعلمون، ٢٣٤

سوف أستغفر لكم ربّي، ٢٨٢

شهد الله أنّه لا إله إلاّ هو و الملائكته و أولوا العلم، ٥٧٨

شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن، ٥٩٦

ص: ٧٠١

فاذكروني أذكركم و اشكروا لي و لا تكفرون، ١٢٨

فأما من أعطى و اتقى* و صدّق بالحسنی* فسنيسره لليسرى، ٣٤٠

فإن أعطوا منها رضوا و إن لم يعطوا منها إذا هم يسخطون، ١٦٨

فأولئك عسى الله أن يعفو عنهم، ١١٤

فبأى آلاء ربّك تتمارى، ١٣٢

فسبحان الله حين تمسون و حين تصبحون* و له الحمد فى السّموات و الأرض، ٣٨٦

فلا و ربّك لا يؤمنون حتّى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا فى أنفسهم حرجا، ١٤٠

فما استكانوا لربّهم و ما يتضرّعون، ٢٨٨، ٢٨٦

فما جزاء من يفعل ذلك منكم إلاّ خزي فى الحياه الدّنيا و يوم القيامة، ١٣٠

فمن جاءه موعظه من ربّه فانتهى فله ما سلف، ١٩٨

فمن يرد الله أن يهديه يشرح صدره للإسلام-إلى قوله-، ١٨٢

فهل عسيتم إن توليتم أن تفسدوا في الأرض و تقطعوا أرحامكم، ١٠٨،٤٢٠

قد أجيبتم دعوتكما، ٣٠٦

قد أجيبتم دعوتكما فاستقيما، ٣٤٨

قل هو الله أحد، ٥٩٢

قل يا أيها الكافرون، ٥٩٢

كأنهم بنيان مرصوص، ٣٨٠

كفرنا بكم و بدا بيننا و بينكم العداوة و البغضاء أبدا حتى تؤمنوا بالله وحده، ١٣٠

لئن شكرتم لأزيدنكم و لئن كفرتم إن عذابي لشديد، ١٢٨

لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين*فاستجبنا له و نجيناه من الغم، ٤٢٦

لا تقنطوا من رحمته الله، ٣٠٤

ص: ٧٠٢

لا يذوقون فيها الموت إلا الموتة الأولى، ٥٣٤

لدينا و الآخرة ذلك هو الخسران المبين يدعوا من دون الله ما لا يضره و ما لا ينفعه، ١٧٢

لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين، ٥٨٨

للذين أحسنوا الحسنى و زياده و لا يرهق وجوههم قتر و لا ذل، ٦٠٢

لم يكن الذين كفروا، ٦٠٠

ما أصاب من مصيبه في الأرض و لا في أنفسكم إلا في كتاب من قبل أن نبرأها، ٢٣٠

ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة إن هذا إلا اختلاق، ٦٣٨

و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سيئا، ١١٤

و آخرون مرجون لأمر الله، ١٥٨

و آخرون مرجون لأمر الله إما يعذبهم وإما يتوب عليهم، ١١٤

و إبراهيم الذي وفى، ٣٩٨

و إذا جاءهم أمر من الأمن أو الخوف أذاعوا به، ٩٤، ٩٦

و إذا سألك عبادى عني فإني قريب أجيب دعوة الداع إذا دعان، ٣٠٤

و اذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة، ٣٣٠

و اذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة و دون الجهر من القول، ٣٨٢

و الذين لا يدعون مع الله إلها آخر و لا يقتلون النفس التي حرم الله إلا بالحق، ٢٠٢

و الذين يؤتون ما آتوا و قلوبهم و جله أنهم إلى ربهم راجعون، ٢٤٤

و الله يعدكم مغفره منه و فضلا، ٣٠٤

و المؤلفه قلوبهم، ١٦٦

و تبئله إليه تبتيلا، ٢٨٦

و جحدوا بها و استيقنتها أنفسهم ظلما و علوا، ١٢٨

ص: ٧٠٣

و ذكر اسم ربه فصلي، ٣١٦

و رتل القرآن ترتيلا، ٥٦٦

و سئلوا الله من فضله، ٤٣٤

و شاركهم في الأموال و الأولاد، ١٠

و شفاء لما في الصدور، ٥٣٨

و ظلالهم بالغدو و الأصال، ٣٧٠

و قد نزل عليكم في الكتاب أن إذا سمعتم آيات الله يكفر بها و يستهزأ بها، ١٠٨
و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به، ١٢٨
و كذلك نولّى بعض الظالمين بعضاً، ٣٠

و لا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم و إذا رأيت، ١١٠
و لا تقولوا لما تصف ألسنتكم الكذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا، ١١٠
و لا تمنن تستكثر، ٣٢٤

و لو لا أن ثبتناك لقد كدت تركن إليهم شيئاً قليلاً، ٦٠٠

و له أسلم من فى السماوات و الأرض طوعاً و كرها و إليه يرجعون، ٥٨٨
و ليخش الذين لو تركوا من خلفهم ذريّة ضعافاً خافوا عليهم فليتقوا الله، ٢٨
و ما أصابكم من مصيبه فيما كسبت أيديكم، ٢٣٠

و ما أصابكم من مصيبه فيما كسبت أيديكم، ٢٣٠

و ما أصابكم من مصيبه فيما كسبت أيديكم و يعفوا عن كثير، ٢٢٢

و ما أنفقتم من شىء فهو يخلفه و هو خير الزّاقين، ٣٠٠

و ما قدروا الله حقّ قدره إلى قوله سبحانه و تعالى عمّا يشركون، ٥٨٨

و ما وجدنا لأكثرهم من عهد و إن وجدنا أكثرهم لفاسين، ١٤٢

ص: ٧٠٤

و ما يؤمن أكثرهم بالله إلا و هم مشركون، ١٤٠

و ما يهلكنا إلا الدهر، ١٢٨

و من الناس من يعبد الله على حرف، ١٧٠، ١٤٠

و من الناس من يعبد الله على حرف فإن أصابه خير اطمأنّ به، ١٧٠

و من يكفر بالإيمان فقد حبط عمله، ١٢٢، ١١٨

و يستجيب الذين آمنوا و عملوا الصالحات و يزيدهم من فضله، ٣٤٢

و يقتلون الأنبياء بغير حق، ٩٦

هذا من فضل ربّي ليبلونني أشكر أم أكفر و من شكر فإنّما يشكر لنفسه، ١٢٨

هو الذي خلقكم فمنكم كافر و منكم مؤمن، ١٥٠

هو الذي يصلّي عليكم و ملائكته ليخرجكم من الظلمات إلى النور، ٣١٤

يا أيّها الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا* و سبحوه بكرة و أصيلا، ٣٢٤

يا أيّها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أولى الأمر منكم، ١٧٤

يا أيّها الذين آمنوا توبوا إلى الله توبه نصوحا، ٢٠٠

يا أيّها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون، ٨٤

يا قوم اتبعوا المرسلين، ٤٦٤

يراؤنّ الناس و لا يذكرون الله إلا قليلا، ٣٣٠

ص: ٧٠٥

نماية روايات

آفه الحسب الافتخار، ٢٢

آفه الحسب الافتخار و العجب، ٢٠

آيات القرآن خزائن فكلمّا فتحت خزانه ينبغي لك أن تنظر ما فيها، ٥٥٨

ابدءوا بالسّلام قبل الكلام فمن بدأ بالكلام قبل السّلام فلا تجيبوه، ٦٢٦

أبطأ رجل من أصحاب النّبى صلّى الله عليه و اله و سلّم عنه ثمّ أتاه فقال له رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم، ٤٣٤

أبعد ما يكون العبد من الله أن يكون الرّجل يواخي الرّجل و هو يحفظ [عليه]، ٦٨

أَتَحَبُّ الْبِقَاءَ فِي الدُّنْيَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: وَ لَمْ؟ قَالَ: لِقِرَاءَةِ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)، ٥٥٠

أَتَخَوِّفُ أَنْ يَعِجِبَنِي صَوْتُهَا فَيَدْخُلُ عَلَيَّ أَكْثَرَ مِمَّا أُطَلَبُ مِنَ الْأَجْرِ، ٤٣٦

أَتَقُّ الْمَرْتَقَى السَّهْلَ إِذَا كَانَ مَنْحَدِرَهُ وَعِرَاءً، ٣٤

أَتَقُوا الْحَالِقَةَ، فَإِنَّهَا تَمِيتُ الرِّجَالَ، قُلْتُ: وَ مَا الْحَالِقَةُ؟ قَالَ: قَطِيعَةُ الرَّحْمِ، ٥٢

أَتَقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ تَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ، ٣٤٦

أَتَقُوا الظُّلْمَ، فَإِنَّهُ ظَلَمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ٢٦

أَتَقُوا الْكُذْبَ، الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ فِي كُلِّ جَدِّ وَ هَزَلٍ، ٣٦

أَتَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، الْغَالِبُ عَلَيَّ الدِّينُ وَ وَسُوسَةُ الصَّدْرِ، ٤٤٢

أَتَيْتُ بَابَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَافَقْتَهُ حِينَ خَرَجَ مِنَ الْبَابِ فَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، ٤١٢

ص: ٧٠٦

أَتَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ حَتَّى عَدَّ تِسْعَةَ، ٢٠

اجْعَلْ قَلْبَكَ قَرِينًا بَرًّا أَوْ وَلَدًا وَاصِلًا وَ اجْعَلْ عَمَلَكَ وَالدَّاءَ تَتَّبِعُهُ، ٢٣٨

اجْعَلْ لِسَانَكَ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِكَ تَسْلَمُ وَ أَكْثَرَ ذِكْرِي بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، ٣٢٢

اجْعَلْ نِصْفَ صَلَوَاتِي لَكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ: اجْعَلْ صَلَوَاتِي كُلَّهَا لَكَ، ٣١٢

أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مِنْ أَهْدَى إِلَيَّ عِيُوبِي، ٦١٦

أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَرْضِ الدَّعَاءُ وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ، ٢٦٤

احذروا أهواءكم كما تحذرون أعداءكم، فليس شيء أعدي للرجال، ٣٢

أحسن الناس صوتا بالقرآن و كان الشقاءون يمرّون فيقفون ببابه، ٥٧٠

احمل نفسك لنفسك فإن لم تفعل لم يحملك غيرك، ٢٣٨

أخبرك أطال الله بقاءك لنا و أمتعنا بك أننا نأتيك فما نخرج من عندك، ١٨٦

اختبروا إخوانكم بخصلتين فإن كانتا فيهم و إلا فاعزب، ٦٩٢

أخذت هذا الدعاء عن أبي جعفر عليه السلام قال: و كان أبو جعفر يسميه الجامع، ٥١٢

ادع الله لنا، فقال: اللهم ارزقهم صدق الحديث و أداء الأمانة و المحافظه، ٤٩٦

ادع بهذا الدعاء: «اللهم إني أسألك برحمتك التي لا تنال منك إلا برضاك، ٥٢٢

ادع و لا تقل: قد فرغ من الأمر، فإن الدعاء هو العباده، ٢٦٢

أدنى العقوق أف، و لو علم الله أيسر منه لنهى عنه، ٥٨

أدنى العقوق أف، و لو علم الله عزّ و جلّ شيئا أهون منه لنهى عنه، ٥٦

إذا ابتليت بأهل النّصب و مجالستهم، فكن كأنك على الرّضف، ١١٠

إذا أتت على الرّجل أربعون سنه قيل له: خذ حذرَكَ فإنك غير معذور، ٢٤٠

إذا أتهم المؤمن أخاه انماث الإيمان من قلبه كما ينماث الملح فى الماء، ٧٨

إذا أحبّ أحدكم أخاه المسلم فليسأله عن اسمه و اسم أبيه و اسم قبيلته، ٦٩٠

ص: ٧٠٧

إذا أحببت أحدا من إخوانك فأعلمه ذلك فإن إبراهيم عليه السلام، ٦٢٦

إذا أحببت رجلا فأخبره بذلك فإنه أثبت للمودّه بينكما، ٦٢٦

إذا أحببت رجلا فلا تمازحه و لا تماره، ٦٧٤

إذا أحزنك أمر فقل فى آخر سجودك: «يا جبرئيل يا محمّد، يا جبرئيل، ٤٥٠

إذا أراد الله عزّ و جلّ بعبد خيرا عجل له عقوبته فى الدّنيا، ٢٢٢

إذا أردت السّفرف فقف على باب دارك و اقرأ فاتحه الكتاب أمامك، ٤١٦

إذا أردت أن تدعو فمجد الله عزّ و جلّ و احمده و سبحه و هلّله و أثن عليه، ٢٩٦

إذا أردت أن تعبدنى يوما و ليله حقّ عبادتى فارفع يديك إلى و قل، ٤٩٨

إذا اشتكى الإنسان فليقل، بسم الله و بالله و محمد رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم أعوذ بعزّه، ٤٧٠

إذا أصبحت فقل: اللهم إني أعوذ بك من شرّ ما خلقت و ذرأت، ٣٨٢

إذا أصبحت و أمسيت فقل: «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر»، ٣٤٠

إذا أشفعَ جلدك و دمعت عيناك. فدونك، دونك فقد قصد قصدك، ٢٨٤

إذا أكثر العبد من الاستغفار رفعت صحيفته و هي تتلأأ، ٣٣٦

إذا أمسيت فنظرت إلى الشمس في غروب و إدبار فقل: بسم الله الرحمن الرحيم، ٣٩٢

إذا أمسيت قل: «اللهم إني أسألك عند إقبال ليلتك و إدبار نهارك، ٣٧٤

إذا أوى أحدكم إلى فراشه فليقل: اللهم إني احتبست نفسي عندك، ٤٠٠

إذا أويت إلى فراشك فقل: بسم الله وضعت جنبى الأيمن [لله] على ملة إبراهيم، ٤٠٦

إذا بلغت النفس هذه و أهوى بيده إلى حلقه لم يكن للعالم توبه، ٢١٢

إذا تاب العبد توبه نصوحاً أحبه الله فستر عليه، فقلت: و كيف يستر عليه، ٢٠٦

إذا تغيرت الشمس فاذا ذكر الله عزّ و جلّ و إن كنت مع قوم يشغلونك، ٣٧٦

إذا جحد الرجل الحقّ فإن أراد أن تلاعنه قل: اللهم ربّ السماوات السبع، ٣٥٨

ص: ٧٠٨

إذا جمع الله عزّ و جلّ الأولين و الآخرين إذا هم بشخص قد أقبل لم يرقط أحسن، ٥٤٢

إذا خرجت من منزلك فقل: بسم الله توكلت على الله، ٤١٤

إذا خرجت من منزلك في سفر أو حضر فقل: بسم الله آمنت بالله، توكلت، ٤١٨

إذا خفت أمراً فقل: «اللهم إنك لا يكفى منك أحد و أنت تكفى من كلّ أحد، ٤٤٨

إذا خلق الله العبد في أصل الخلقه كافراً لم يمت حتى يحبب الله إليه، ٢٢

إذا دخلت على مريض فقل: أعيدك بالله العظيم ربّ العرش العظيم، ٤٦٨

إذا دعا أحدكم فليعم، فإنه أوجب للدعاء، ٣٠٢

إذا دعا الرجل فقال بعد ما دعا: «ما شاء الله لا حول ولا قوة إلا بالله»، ٣٦٨

إذا دعوت فأقبل بقلبك و ظن حاجتك بالباب، ٢٧٦

إذا دعوت فظن أن حاجتك بالباب، ٢٧٤

إذا ذكر النبي صلى الله عليه و اله و سلم فأكثرُوا الصَّلاة عليه فإنه من صلى على النبي صلى الله عليه و اله و سلم صلاه، ٣١٠

إذا رأيت الرجل مرَّ به البلاء فقل: الحمد لله الذي عافاني مما ابتلاك، ٤٦٦

إذا رأيت الرجل لا يبالي ما قال و لا ما قيل له فإنه لعينه أو شرك شيطان، ١٠

إذا رأيت أهل الزيب و البدع من بعدى فأظهروا البراءة منهم، ١٠٤

إذا رُق أحدكم فليدع، فإن القلب لا يرق حتى يخلص، ٢٨٢

إذا ركع ربض و إذا سجد نقر و إذا جلس شغر، ١٣٨

إذا سلم أحدكم فليجهر بسلامه لا يقول: سلمت فلم يردوا علي، ٦٢٨

إذا سلم الرجل من الجماعه أجزأ عنهم، ٦٣٤

إذا سلم عليك اليهودي و النصراني و المشرك فقل: عليك، ٦٣٨

إذا سلم من القوم واحد أجزأ عنهم و إذا ردَّ واحد أجزأ عنهم، ٦٣٤

إذا صلى أحدكم و لم يذكر النبي [و آله] صلى الله عليه و اله و سلم في صلاته يسلك بصلاته، ٣١٦

ص: ٧٠٩

إذا صليت الغداة و المغرب فقل: «بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة إلا بالله»، ٣٩٢

إذا صليت المغرب فأمر يدك على جبهتك و قل: «بسم الله الذي لا إله إلا هو»، ٤٣٠

إذا صليت المغرب فلا تبسط رجلك و لا تكلم أحدا، ٣٩٢

إذا صليت المغرب و الغداة فقل: بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة إلا بالله، ٣٨٤

إذا طلب أحدكم الحاجه فليثن على ربه و ليمدحه فإنّ الرّجل إذا طلب، ٢٩٦

إذا ظهر الزّنا من بعدى كثر موت الفجأه، ١٠٢

إذا عرفت فاعمل ما شئت؟ فقال: قد قلت ذلك، قال: قلت: و إن زنوا أو سرقوا، ٢٥٦

إذا عطس الرّجل ثلاثا فسّمته ثمّ اتركه، ٦٥٨

إذا عطس الرّجل فسّمته و لو كان من وراء جزيره و فى روايه أخرى، ٦٤٦

إذا عطس الرّجل فليقل: الحمد لله [ربّ العالمين] لا شريك له، و إذا سمّت الرّجل، ٦٥٢

إذا عطس المرء المسلم ثمّ سكت لعله تكون به قالت الملائكه عنه، ٦٥٤

إذا عطس فقيل له: يرحمك الله، قال: يغفر الله لكم و يرحمكم، ٦٥٠

إذا فشا أربعة: ظهرت أربعة إذا فشا الزّنا ظهرت الزّلزله، ٢٢٨

إذا قال الرّجل لأخيه المؤمن: أفّ خرج من ولايته و إذا قال: أنت عدوى، ٧٨

إذا قام أحدكم من الليل فليقل: سبحان ربّ النّبيّين و إله المرسلين، ٤٠٦

إذا قام القائم عليه السّلام قرأ كتاب الله على حدّه و أخرج المصحف الذى كتبه علىّ عليه السّلام، ٦٠٤

إذا قطعوا الأرحام جعلت الأموال فى أيدي الأشرار، ٥٤

إذا قمت بالليل من منامك فقل: الحمد لله الذى ردّ، ٤٠٦

إذا قهقهت فقل حين تفرغ: «اللهم لا تمقتنى»، ٦٧٤

إذا كان الرّجل حاضرا فكّنه و إذا كان غائبا فسّمه، ٦٩٠

إذا كان ثلاثه فى بيت فلا يتناجى اثنان دون صاحبهما فإنّ ذلك ممّا يغمه، ٦٦٤

ص: ٧١٠

إذا كان قوم فى مجلس ثمّ سبق قوم فدخلوا فعلى الدّاخل أخيرا، ٦٣٤

إذا كان لك يا سماعه إلى الله حاجه فقل: اللهمّ إنّى أسألك بحقّ محمّد و علىّ، ٤٥٨

إذا كان يوم القيامة كشف غطاء من أعطيه الجنه فوجد ريحها، ٥٦

إذا كان يوم القيامة نادى مناد: أين الصدود لأولئى فيقوم قوم، ٦٠

إذا لقيت السبع فقرأ فى وجهه آيه الكرسي و قل له: عزمت عليك بعزيمه الله، ٤٨٠

إذا لقيت السبع فقل: «أعوذ بربّ دانيال و الجبّ من شرّ كلّ أسد مستأسد»، ٤٧٨

إذا مرّت الجماعه بقوم أجزاءهم أن يسلم واحد منهم و إذا سلم، ٦٣٤

إذا نزلت برجل نازله أو شديده أو كربه أمر فليكشف عن ركبتيه، ٤٤٦

إذا وقفت بين يدى فقف موقف الذليل الفقير و إذا قرأت التوراه، ٥٦٨

أرأيت أم أيمن فإننى أشهد أنّها من أهل الجنه، ١٥٦

أرأيت إن احتجت إلى الطيب و هو نصرانى [أن أسلم عليه و أدعو له، ٦٤٠

أرأيت إن احتجت إلى متطبّب و هو نصرانى أسلم عليه و أدعو له، ٦٤٠

أرأيت قول الله عزّ و جلّ: الذين يجتنبون كبائر الإثم و الفواحش، ٢١٤

أربع من كنّ فيه لم يهلك على الله بعدهنّ إلّا هالك: يهّم العبد، ١٩٨

أربعة لا تردّ لهم دعوه حتّى تفتح لهم أبواب السماء و تصير إلى العرش، ٣٤٨

أربعة لا تستجاب لهم دعوه: رجل جالس فى بيته يقول: اللهمّ ارزقنى، ٣٥٠

ارحمنى ممّا لا طاقه لى به و لا صبرلى عليه، ٥٠٦

ارفعوا أصواتكم بالصلاه علىّ فإنها تذهب بالتناق، ٣١٤

أسأله عن مسأله، فكتب إلى: إنّ المنافقين يخادعون الله، ١٣٦

استأذنت علىّ أبى جعفر عليه السلام، فخرج إلىّ و شفتاه تتحرّكان، فقلت له: فقال: أفطنت، ٤١٢

أسرع الدعاء نجحا للإجاباه دعاء الأخ لأخيه بظهر الغيب يبدأ بالدعاء، ٣٤٢

اشتكى بعض ولده، فقال: يا بنى قل: اللهم اشفنى بشفائك و داونى بدوائك، ٤٦٤

اصبروا على الدنيا فإنما هي ساعة، فما مضى منه فلا تجد له ألماً، ٢٣٨

اصبروا على طاعة الله و تصبروا عن معصية الله فإنما الدنيا ساعة، ٢٤٦

اطلبوا الدعاء فى أربع ساعات: عند هبوب الرياح و زوال الأفياء، ٢٨٠

أعرب القرآن فإنه عربى، ٥٦٨

أعطانى أبو عبد الله عليه السلام هذا الدعاء: الحمد لله و لى الحمد و أهله و منتهاه و محلّه، ٥١٨

أعطيت السور الطوال مكان التوراه و أعطيت المثين مكان الإنجيل، ٥٤٠

اعلم أن الناس ثلاثة: زاهد و صابر و راغب؛ فأما الزاهد فقد خرجت الأحزان، ٢٤٢

أعلمك دعاء لا تنسى القرآن: اللهم ارحمنى بترك معاصيك أبدا ما أبقيتنى، ٤٨٨

اعلموا أن القرآن هدى النهار و نور الليل المظلم على ما كان، ٥٣٨

أعوذ بالله من جار السوء فى دار إقامة، تراك عيناه و يركاك قلبه، ٦٨٤

أعوذ بعزه الله و أعوذ بقدره الله و أعوذ بجلال الله و أعوذ بعظمه الله، ٤٧٤

اغتنموا الدعاء عند أربع: عند قراءه القرآن و عند الأذان، ٢٨٢

أقبل أبو جهل بن هشام و معه قوم من قريش فدخلوا على أبى طالب، ٦٣٨

أقرأ القرآن فى ليله؟ قال: لا يعجبنى أن تقرأه فى أقل من شهر، ٥٧٢

أقرأ على من ترى أنه يطيعنى منهم و يأخذ بقولى السلام، ٦١٠

أقرأ، قلت: من أى شىء أقرأ؟ قال: من السوره التاسعه، قال: فجعلت ألتمسها، ٦٠٢

أقرب ما يكون العبد إلى الكفر أن يواخى الرجل الرجل على الدين، ٦٨

أقرب ما يكون العبد إلى الكفر أن يواخى الرجل على الدين، ٦٦

اقرأوا القرآن بألحان العرب و أصواتها و إياكم و لحون أهل الفسق، ٥٦٨

اقصر نفسك عما يضرها من قبل أن تفارقك، واسع في فكاكها كما، ٢٣٨

ص: ٧١٢

اكتب «بسم الله الرحمن الرحيم» من أجود كتابك و لا تمدّ الباء حتى ترفع السنين، ٦٩٤

أكثر ذكرى بالليل و النهار و كن عند ذكرى خاشعا و عند بلائي، ٣٢٢

أكثر من أن تقول: [اللهم] لا تجعلني من المعارين و لا تخرجني، ٤٩٤

أكثر من التهليل و التكبير فإنه ليس شيء أحب إلى الله، ٣٤٠

أكون أدعو فأشتهى البكاء و لا يجيئني و ربّما ذكرت بعض من مات، ٢٩٢

ألا أخبركم بما كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يقول إذا أوى إلى فراشه، ٤٠٢

ألا أدلك على شيء لم يستثن فيه رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم؟ قلت: بلى، قال: الدعاء يردّ، ٢٦٨

ألا أدلكم على سلاح ينجيكم من أعدائكم و يدرّ أرزاقكم؟ قالوا: بلى، ٢٦٤

ألا أعلمك دعاء تدعو به، إنّا أهل البيت إذا كربنا أمر و تخوّفنا من السلطان، ٤٥٤

ألا أتبئكم بشراركم؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: المشاءون بالتميمه، ٩٢

ألا إنّ في التباغض الحالقه، لا أعنى حالقه الشعر و لكن، ٥٢

ألا تخصني بدعاء؟ قال: بلى، قال: قل: يا واحد يا ماجد يا أحد يا صمد يا من، ٥٠٤

الاتكاء في المسجد رهبايته العرب إنّ المؤمن مجلسه مسجده و صومعته بيته، ٦٦٨

الاحتباء حيطان العرب، ٦٦٨

الاحتباء في المسجد حيطان العرب، ٦٦٨

الاستغفار و قول: لا إله إلا الله، خير العباده، قال الله العزيز الجبار، ٣٣٨

الاستكانه هو الخضوع و التضرّع هو رفع اليدين و التضرّع بهما، ٢٨٦

الاستكانه هي الخضوع و التضرّع رفع اليدين و التضرّع بهما، ٢٨٨

الانقباض من الناس مكسبه للعداوه، ٦١٤

الإيمان لا يضّرّ معه عمل و كذلك الكفر لا ينفع معه عمل، ٢٥٦

الا ينبغي للمرء المسلم أن يواخى الفاجر فإنه يزين له فعله، ٦١٨

ص: ٧١٣

البادى بالسّلام أولى باللّه و برسوله، ٦٢٨

البادى منهما أظلم، و وزره و وزر صاحبه عليه، ما لم يعتذر إلى المظلوم، ٧٦

البذاء من الجفاء و الجفاء فى النار، ١٤

البيت الذى يقرأ فيه القرآن و يذكر الله عزّ و جلّ فيه تكثر بركنه، ٥٥٨

البيت غاصّ بأهله اعلّموا أنّه ليس منّا من لم يحسن مجاوره من جاوره، ٦٨٢

التائب من الذّنب كمن لا ذنب له و المقيم على الذّنب، ٢٠٤

التّأؤب من الشّيطان و العطسه من الله عزّ و جلّ، ٦٤٨

التّسبيح نصف الميزان و الحمد لله يملأ الميزان و الله أكبر يملأ ما بين السّماء، ٣٤٠

التّواصل بين الإخوان فى الحضرة التّراور و فى السّفر التّكاتب، ٦٨٨

التّودّد إلى الناس نصف العقل، ٦٢٤

الجلوس فى المسجد انتظار الصّلاه عباده ما لم يحدث، ٧٠

الحافظ للقرآن العامل به مع السّفره الكرام البرره، ٥٤٤

الحمد لله الذى أصبحنا و الملك له و أصبحت عبدك و ابن عبدك، ٣٧٦

الدّاعى و المؤمن فى الأجر شريكان، ٣٠٢

الدّعاء أنفذ من السّنان الحديد، ٢٦٦

الدّعاء بعد ما ينزل البلاء لا ينتفع [به].، ٢٧٤

الدعاء ترس المؤمن و متى تكثر قرع الباب يفتح لك، ٢٦٤

الدعاء سلاح المؤمن و عمود الدين و نور السماوات و الأرض، ٢٦٤

الدعاء كهف الإجابة كما أنّ السحاب كهف المطر، ٢٧٠

الدعاء مفاتيح النجاح و مقاليد الفلاح و خير الدعاء ما صدر عن صدر نقي، ٢٦٤

الدعاء هو العبادة التي قال الله عزّ و جلّ: إنّ الذين يستكبرون عن عبادتي، ٢٦٢

ص: ٧١٤

الدعاء يدفع البلاء التازل و ما لم ينزل، ٢٦٨

الدعاء يردّ القضاء بعد ما أبرم إبراهيم، فأكثر من الدعاء، ٢٦٨

الدنيا حلالها حساب و حرامها عقاب و أنّي لكم بالروح، ٢٤٨

الذّاكر لله عزّ و جلّ في الغافلين كالمقاتل في المحاربين، ٣٣٢

الذّنب بعد الذّنب يلّم به العبد، ٢١٤

الذّنوب التي تغيّر النعم البغي و الذّنوب التي تورث الندم القتل، ٢٢٦

الرجل الأعجميّ من أمّتي ليقراً القرآن بعجميّة فترفعه الملائكة على عربيّه، ٥٧٦

الرّغبة أن تستقبل ببطن كفيك إلى السماء و الرّهبه أن تجعل ظهر كفيك، ٢٨٦

السّاعة التي تباهل فيها ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشّمس، ٣٥٦

السّلام تطوّع و الرّدّ فريضه، ٦٢٦

الصّلاه علىّ و على أهل بيتي تذهب بالتّفاق، ٣١٢

الظلم ثلاثة: ظلم يغفره الله و ظلم لا يغفره الله و ظلم لا يدعه الله، ٢٤

العامل بالظلم و المعين له و الرّاضى به شركاء، ثلاثتهم، ٢٨

العبد المؤمن إذا أذنب ذنبا أجله الله سبع ساعات، ٢٠٨

العطاس ينفع في البدن كلّ ما لم يزد على الثلاث، ٦٥٤

الغيبه أسرع في دين الرّجل المسلم من الأكله في جوفه، ٧٠

الغيبه أن تقول في أخيك ما ستره الله عليه و أمّا الأمر الظاهر، ٧٢

القرآن عهد الله إلى خلقه، فقد ينبغي للمرء المسلم أن ينظر في عهده، ٥٥٦

القريب من قرّبه المودّه و إن بعد نسبه و البعيد من بعدته المودّه، ٦٢٦

القلوب ثلاثة: قلب منكوس لا يعي شيئاً من الخير و هو قلب الكافر، ١٨٤

القليل يبدءون الكثير بالسّلام و الرّاكب يبدأ الماشى و أصحاب البغال، ٦٣٢

ص: ٧١٥

القهقهه من الشيطان، ٦٧٤

ألقي الذمّي فيصافحني، قال: امسحها بالتراب و بالحائط، ٦٤٠

الكذّاب هو الذي يكذب في الشّيء؟ قال: لا، ما من أحد إلا يكون ذلك منه، ٤٠

الكذب على الله و على رسوله صلّى الله عليه و اله و سلّم من الكبائر، ٣٨

الكفر في كتاب الله على خمسة أوجه: فمنها كفر الجحود، ١٢٨

الكلام ثلاثة: صدق و كذب و إصلاح بين الناس، ٤٢

اللهمّ اجعلني أخشاك كأتى أراك و أسعدني بتقواك و لا تشقني بنشطى، ٤٩٠

اللهمّ ارفع ظنّي صاعداً و لا تطمع فيّ عدوّاً و لا حاسداً، ٥٠٦

اللهمّ اطرقه بليّه لا أخت لها و أبح حريمه، ٣٥٢

اللهمّ أعنى على هول يوم القيامة و أخرجني من الدّنيا سالماً، ٤٩٠

اللهمّ املاً قلبي حبّاً لك و خشيه منك و تصديقا و إيماناً بك و فرقا منك، ٥٠٨

اللهمّ أنت ثقتي في كلّ كربه و أنت رجائي في كلّ شدّه و أنت لي في كلّ أمر، ٤٩٢

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ، ٥٠٠

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَلَالِكَ وَجَمَالِكَ وَكَرَمِكَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا»، ٤٩٢

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنُورِكَ الَّذِي لَا يَطْفَى وَبِعِزَّتِكَ الَّتِي لَا تَخْفَى وَبِعِزَّتِكَ، ٤٤٦

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قَوْلَ التَّوَّابِينَ وَعَمَلَهُمْ وَنُورَ الْأَنْبِيَاءِ وَصِدْقَهُمْ، ٥٢٤

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَحَاطَ بِهِ، ٤٩٠

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَ لَمْ يَسْأَلِ الْعِبَادُ مِثْلَكَ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ، ٤٨٦

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْإِحْتِلَامِ وَ مِنْ سُوءِ الْأَحْلَامِ وَأَنْ يَلْعَبَ بِي، ٤٠٢

اللَّهُمَّ إِنِّي وَ هَذَا النَّهَارِ خَلَقَانِ مِنْ خَلْقِكَ، اللَّهُمَّ لَا تَبْتَلْنِي بِهِ، ٣٧٦

اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي وَ أَمِدْ لِي فِي عَمْرِي وَ اغْفِرْ لِي، ٥١٤

ص: ٧١٦

اللَّهُمَّ كَتَبْتَ الْآثَارَ وَ عَلِمْتَ الْأَخْبَارَ وَ أَطَّلَعْتَ عَلَى الْأَسْرَارِ، ٥١٦

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَحْمَدُكَ وَ أَسْتَعِينُكَ وَ أَنْتَ رَبِّي وَ أَنَا عَبْدُكَ، ٣٨٦

اللَّهُمَّ مَنْ عَلَيَّ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ وَ التَّفْوِيضِ إِلَيْكَ وَ الرِّضَا بِقُدْرِكَ، ٤٩٦

المجالس بالأمانه، ٦٦٢

المجالس بالأمانه و ليس لأحد أن يحدث بحديث يكتمه صاحبه، ٦٦٤

المرجون قوم كانوا مشركين فقتلوا مثل حمزه و جعفر و أشباههما، ١٦٠

المزاح السباب الأصغر، ٦٧٤

المستتر بالحسنه يعدل سبعين حسنه و المذيع بالسّيئه مخذول، ١٩٤

المصلح ليس بكذاب، ٤٤

الموعظه التّوبه، ٢٠٠

المؤلفه قلوبهم قوم وخذوا الله و خلعوا عباده من يعبد من دون الله، ١٦٦

المؤمن من آمن جاره بوائقه، قلت: و ما بوائقه؟ قال: ظلمه و غشمه، ٦٨٢

الناس على ست فرق، يؤولون كلهم إلى ثلاث فرق، الإيمان و الكفر و الضلال، ١١٤

الناس على سته أصناف، قال: قلت: أتأذن لى أن أكتبها؟ قال: نعم، ١١٤

امحوا كتاب الله [تعالى] أو ذكره بأطهر ما تجدون. و نهى أن يحرق كتاب الله، ٦٩٦

أمر أبو عبد الله عليه السلام بكتاب فى حاجه، فكتب ثم عرض عليه و لم يكن فيه، ٦٩٤

أمر الناس بمعرفتنا و الرد إلينا و التسليم لنا، ثم قال: و إن صاموا و صلوا، ١٤٠

أمر يدك على موضع الوجع ثم قل: بسم الله و بالله و محمد رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم، ٤٦٨

أمسيت فنظرت إلى الشمس فى غروب و إدبار فقل: «بسم الله و بالله و الحمد لله الذى، ٤٧٤

أملى على هذا الدعاء أبو عبد الله عليه السلام و هو جامع للدنيا و الآخرة تقول بعد حمد الله، ٥٠٢

أمير المؤمنين عليه السلام إذا صعد المنبر قال: ينبغى للمسلم أن يتجنب مواخاه ثلاثه، ٦١٦

ص: ٧١٧

إن آدم عليه السلام قال: يا رب، سلطت على الشيطان و أجرته منى مجرى الدم، ٢١٢

إن آيه الكذاب بأن يخبرك خبر السماء و الأرض و المشرق و المغرب، ٤٠

أنا أول و افد على العزيز الجبار يوم القيامة و كتابه و أهل بيتى ثم أمتى، ٥٣٨

أن أبا الحسن موسى عليه السلام أخبرنى أن من دعا لأخيه بظهر الغيب نودى من العرش، ٣٤٤

إن أبا ذر أتى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و معه جبرئيل عليه السلام فى صوره دحيه الكلبى، ٥١٠

إن إبليس عليه لعائن الله يبت جنود الليل من حيث تغيب الشمس و تطلع فأكثرها، ٣٧٢

إن أبى سأل جدك عن ختم القرآن فى كل ليله، فقال له جدك: كل ليله، ٥٧٤

إن أبى نظر إلى رجل و معه ابنه يمشى و الابن متكى، ٥٨

إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالتَّخَشُّعِ فِي السَّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ لِحَامِلِ الْقُرْآنِ وَإِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ، ٥٤٦

إِنَّ إِخْوَتِي وَبَنِي عَمِّي قَدْ ضَيَّقُوا عَلَيَّ الدَّارَ وَالْجُنُونَ مِنْهَا إِلَى بَيْتِ، ٥٢

إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَبِيْتَ لِيْهِ حَتَّى تَعُوْذَ بِأَحَدِ عَشْرٍ حَرْفًا، ٤٠٤

إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَابًا الْبِرُّ وَأَسْرَعَ الشَّرِّ عَقُوبُهُ الْبَغْيُ، ٢٥٠

إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَابًا الْبِرُّ وَإِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عَقُوبُهُ الْبَغْيُ، ٢٤٨

إِنَّ أَعْجَلَ الشَّرِّ عَقُوبُهُ الْبَغْيُ، ١٨

إِنَّ أَعْرَابِيًّا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ: أَوْصِنِي، فَكَانَ مِمَّا أَوْصَاهُ، ٦٢٤

إِنَّا قَدْ اسْتَبَطْنَا الرِّزْقَ، فَغَضِبَ ثُمَّ قَالَ: قُلْ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَكْفَلْتُمْ بِرِزْقِي، ٤٤٠

إِنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى الْكُفْرِ أَنْ يُوَاحِيَ الرَّجُلَ الرَّجُلَ عَلَى الدِّينِ، ٦٨

إِنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ عِزٌّ وَجَلٌّ وَهُوَ سَاجِدٌ بَاكٍ، ٢٩٤

إِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَانَ فِيهِ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ يَتْلُو الْقُرْآنَ يَتَرَاهُ أَهْلَ السَّمَاءِ، ٥٥٨

إِنَّ الْحَسْرَةَ وَالتَّدَامَةَ وَالْوَيْلَ كُلَّهُ لِمَنْ لَمْ يَنْتَفِعْ بِمَا أَبْصَرَهُ، ١٨٠

إِنَّ الدَّعَاءَ أَنْفَذَ مِنَ السَّنَنِ، ٢٦٦

ص: ٧١٨

إِنَّ الدَّعَاءَ فِي الرَّخَاءِ يَسْتَخْرِجُ الْحَوَائِجَ فِي الْبَلَاءِ، ٢٧٢

إِنَّ الدَّعَاءَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا سَنَّهُ وَاجِبُهُ مَعَ طُلُوعِ الْفَجْرِ، ٣٩٤

إِنَّ الدَّعَاءَ لِيَرُدَّ الْبَلَاءَ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا، ٢٦٨

إِنَّ الدَّعَاءَ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَقَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا، ٢٦٦

إِنَّ الدَّعَاءَ يَرُدُّ الْقَضَاءَ يَنْقُضُهُ كَمَا يَنْقُضُ السَّلْكَ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا، ٢٦٦

إِنَّ الدَّعَاءَ يَرُدُّ مَا قَدَّرَ وَمَا لَمْ يَقْدَرْ، قُلْتُ: وَمَا قَدَّرَ، ٢٦٦

إِنَّ الدَّوَابَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ: دِيْوَانٌ فِيهِ النَّعْمُ وَ دِيْوَانٌ فِيهِ الْحَسَنَاتُ، ٥٤٢

إِنَّ الَّذِي يَعَالِجُ الْقُرْآنَ وَيَحْفَظُهُ بِمَشَقَّةٍ مِنْهُ وَقَلَّ حِفْظُ لَهُ أَجْرَانِ، ٥٥٢

إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ يَعْلَمُ السُّورَةَ ثُمَّ نَسِيَهَا أَوْ تَرَكَهَا وَ دَخَلَ الْجَنَّةَ، ٥٥٤

إِنَّ الرَّجُلَ لِيَذْنِبَ الذَّنْبَ فَيَدْخُلُهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ، قُلْتُ: يَدْخُلُهُ اللَّهُ بِالذَّنْبِ الْجَنَّةَ، ١٩٢

إِنَّ الشُّكَّ وَالْمَعْصِيَةَ فِي النَّارِ لَيْسَا مَنَا وَلَا إِلَيْنَا، ١٤٤

إِنَّ الشَّيْطَانَ يَغْرِي بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لَمْ يَرْجِعْ أَحَدُهُمْ عَنْ دِينِهِ، ٥٠

إِنَّ الصَّوَاعِقَ لَا تَصِيبُ ذَاكِرًا، قَالَ: قُلْتُ: وَمَا الذَّاكِرُ؟ قَالَ: مَنْ قَرَأَ مِائَةَ آيَةٍ، ٣٢٨

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا أَجَلَ مِنْ غَدْوِهِ إِلَى اللَّيْلِ، فَإِنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ، ٢٠٦

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا دَعَا لَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي حَاجَتِهِ مَا لَمْ يَسْتَعْجَلْ، ٢٧٦

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا عَجَلَ فَقَامَ لِحَاجَتِهِ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: أَمَا يَعْلَمُ عَبْدِي، ٢٧٨

إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ لِيَهْتَمَّ فِي الدُّنْيَا حَتَّى يَخْرُجَ مِنْهَا وَ لَا ذَنْبَ عَلَيْهِ، ٢٢٤

إِنَّ الْعَبْدَ الْوَلِيَّ لِلَّهِ يَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَمْرِ يَنْوِبُهُ، فَيَقُولُ لِلْمَلِكِ الْمَوْكَلِ، ٣٠٦

إِنَّ الْعَبْدَ لِيَدْعُو فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْمَلِكِينَ: قَدْ اسْتَجَبْتُ لَهُ، ٣٠٤

إِنَّ الْعَبْدَ لِيَكُونَ لَهُ الْحَاجَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَبْدَأُ بِالثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ، ٣٢٨

إِنَّ الْعَبْدَ لِيَكُونَ مَظْلُومًا فَمَا يَزَالُ يَدْعُو حَتَّى يَكُونَ ظَالِمًا، ٢٨

ص: ٧١٩

إِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبْدِي لِيَذْنِبَ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ مِمَّا يَسْتَوْجِبُ بِهِ، ٢٢٨

إِنَّ الْعَبْدَ يَصْبِحُ مُؤْمِنًا وَ يَمْسَى كَافِرًا وَ يَصْبِحُ كَافِرًا وَ يَمْسَى مُؤْمِنًا، ١٧٦

إِنَّ الْعَزِيزَ الْجَبَّارَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ كِتَابَهُ وَ هُوَ الصَّادِقُ الْبَارُّ، فِيهِ خَبَرُكُمْ، ٥٣٦

إِنَّ الْفَحْشَ لَوْ كَانَ مِثَالًا لَكَانَ مِثَالِ سُوءِ، ١٢

إِنَّ الفحش و البذاء و السّلاطه من التّفاق، ١٤

إِنَّ القرآن الّذى جاء به جبرئيل عليه السّلام إلى محمّد صلّى الله عليه و اله و سلّم سبعة عشر ألف آيه، ٦٠٦

إِنَّ القرآن زاجر و أمر: يأمر بالجنّه و يزجر عن النّار، ٥٤٠

إِنَّ القرآن نزل أربعة أرباع: ربع حلال و ربع حرام و ربع سنن و أحكام، ٥٩٤

إِنَّ القرآن نزل بالحزن فاقراءوه بالحزن، ٥٦٨

إِنَّ القرآن واحد نزل من عند واحد و لكنّ الاختلاف يجيء، ٥٩٨

إِنَّ القلب ليرجّح فيما بين الصّدر و الحنجره حتّى يعقد على الإيمان، ١٨٢

إِنَّ القلب ليكون السّاعه من اللّيل و النّهار ما فيه كفر و لا إيمان كالثّوب، ١٨٠

إِنَّ القلب يكون فى السّاعه من اللّيل و النّهار ليس فيه إيمان و لا كفر، ١٨٢

إِنَّ القلوب أربعة: قلب فيه نفاق و إيمان و قلب منكوس و قلب مطبوع، ١٨٤

إِنَّ الكذّاب يهلك بالبينات و يهلك أتباعه بالشّبهات، ٣٨

إِنَّ الكذب هو خراب الإيمان، ٣٨

إِنَّ الكذبه لتفطر الصّائم، قلت: و أين لا يكون ذلك منه، ٤٠

إِنَّ اللّعه إذا خرجت من فى صاحبها تردّدت بينهما فإن وجدت مساغا، ٧٨

إِنَّ اللّعه إذا خرجت من فى صاحبها تردّدت فإن وجدت مساغا، ٧٨

إِنَّ الله أحبّ اثنين و أبغض اثنين أحبّ الخطر فيما بين الصّفيين، ٤٢

إِنَّ الله إذا أراد بعبد خيرا فأذنب ذنبا أتبعه بنقمه و يذكّره الاستغفار، ٢٣٤

ص: ٧٢٠

إِنَّ الله تبارك و تعالى جعل لآدم فى ذرّيته من همّ بحسنه و لم يعملها كتبت له، ١٩٦

إِنَّ الله تبارك و تعالى يعلم ما يريد العبد إذا دعاه، ٢٨٠

- إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْصَدَ لِمَحَارِبَتِي، ٦٢
- إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَمَجِّدُ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَمَنْ مَجَّدَ، ٣٦٠
- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدَّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَ زَادَهُ، ٢٠٢
- إِنَّ اللَّهَ جَبَلَ النَّبِيِّينَ عَلَى نُبُوَّتِهِمْ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا وَ جَبَلَ الْأَوْصِيَاءَ، ١٧٨
- إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَحَّاشٍ بَدِيءٍ، قَلِيلِ الْحَيَاءِ، لَا يِبَالِي، ١٠
- إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ النَّبِيِّينَ عَلَى النَّبُوَّةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَنْبِيَاءَ وَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ، ١٧٨
- إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مَبْهَمَةً عَلَى الْإِيمَانِ، فَإِذَا أَرَادَ اسْتِنَارَهُ، ١٨٢
- إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مَطْوِيَّةً مَبْهَمَةً عَلَى الْإِيمَانِ، ١٨٢
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَكْرِمَ عَبْدًا وَ لَهُ ذَنْبٌ ابْتِلَاهُ بِالسَّقَمِ، ٢٢٠
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْطَى التَّائِبِينَ ثَلَاثَ خِصَالٍ لَوْ أُعْطِيَ خِصْلَهُ مِنْهَا، ٢٠٠
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ شَاءَ تُبَيِّتَكَ فَلَا يَجْعَلُ لِإِبْلِيسَ عَلَيْكَ طَرِيقًا، قَدْ شَكَا، ١٩٠
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ آتِ عَبْدِي دَانِيَالَ فَقُلْ لَهُ: إِنَّكَ، ٢٠٤
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَى نَبِيٍِّّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ فِي مَمْلَكَةِ جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَّارِينَ، ٢٨
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الدِّينَ دَوْلَتَيْنِ: دَوْلَةَ آدَمَ - وَ هِيَ دَوْلَةُ اللَّهِ، ٩٨
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ، ٣٨
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقًا ضَنَّ بِهِمْ عَنِ الْبَلَاءِ. خَلَقَهُمْ فِي عَافِيهِ، ٢٥٤
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقًا لِلْإِيمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ وَ خَلَقَ خَلْقًا لِلْكَفْرِ، ١٧٦
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَيَّرَ أَقْوَامًا بِالْإِذَاعَةِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ، ٩٤
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَيَّرَ قَوْمًا بِالْإِذَاعَةِ فَقَالَ: وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ، ٩٦

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ فَرَائِضَ مُوجِبَاتٍ عَلَى الْعِبَادِ فَمَنْ تَرَكَ، ١١٦

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: [إِنَّ] الْبَخِيلَ مَنْ يَبْخُلُ بِالسَّلَامِ، ٦٢٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَرِهَ إِحْرَاقَ النَّاسِ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ، ٢٧٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دَعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ سَاهٍ، فَإِذَا دَعَوْتَ، ٢٧٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دَعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ قَاسٍ، ٢٧٦

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِيُدْفِعَ بِالْإِعْتِزَالِ الْأَمْرَ الَّذِي عَلِمَهُ أَنْ يَدْعَى لَهُ فَيَسْتَجِيبُ، ٢٧٠

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَصَبَ عَلَيْنَا عَلَيْهِ السَّلَامَ عُلَمَاءَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا، ١٢٦

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ إِفْشَاءَ السَّلَامِ، ٦٢٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ الْمَدَاعِبَ فِي الْجَمَاعَةِ بِلَا رَفْثٍ، ٦٧٢

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ مَنْ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ كُلِّ [عَبْدٍ] دَعَاءً، ٢٨٤

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَعْلَمُ حَاجَتَكَ وَ مَا تَرِيدُ وَ لَكِنْ يُحِبُّ، ٢٨٠

إِنَّ اللَّهَ لِيُدْفِعَ بِمَنْ يَصَلِّيَ مِنْ شِيعَتِنَا عَمَّنْ لَا يَصَلِّيَ مِنْ شِيعَتِنَا، ٢٣٢

إِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَدِيءَ وَ السَّائِلَ الْمَلْحَفَ، ١٤

إِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ الْفَاحِشَ الْمَتَفَحِّشَ، ١٠

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ الْمَفْتِنَ التَّوَّابَ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ مِنْهُ كَانَ أَفْضَلَ، ٢٠٤

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ أَنْ يَطْلُبَ إِلَيْهِ فِي الْجَرَمِ الْعَظِيمِ وَ يَبْغِضَ الْعَبْدَ، ١٩٤

إِنَّ الْمَدْحَةَ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ، فَإِذَا دَعَوْتَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَمَجِّدْهُ، ٢٩٦

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ إِذَا سَمِعُوا الْمُؤْمِنَ يَدْعُو لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ بَظْهَرِ الْغَيْبِ أَوْ يَذْكُرُهُ، ٣٤٤

إِنَّ الْمَنَاقِفَ يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهَى وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي؟ وَ إِذَا قَامَ، ١٣٦

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَكُونُ سَجِيَّتَهُ الْكُذْبُ وَ الْبُخْلُ وَ الْفُجُورُ وَ رَبِّمَا، ٢١٦

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَخْرُوا، ٣٠٨

ص: ٧٢٢

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيدْعُو فَيُؤَخَّرُ إِجَابَتَهُ إِلَى يَوْمِ الْجُمُعَةِ، ٣٠٦

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَذْكُرُ بَعْدَ عَشْرِينَ سَنَةً فَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ فَيَغْفِرُ لَهُ، ٢٠٨

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيَهْمُّ بِالْحَسَنَةِ وَلَا يَعْمَلُ بِهَا فَتَكْتَبُ لَهُ حَسَنَةً وَإِنْ هُوَ عَمَلُهَا، ١٩٦

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيَهْوِلَ عَلَيْهِ فِي نَوْمِهِ فَيَغْفِرُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَإِنَّهُ لِيَمْتَهِنُ فِي بَدَنِهِ، ٢٢٢

إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ، فَقَالَ: كَذَبُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ، ٦٠٠

إِنَّ النَّاسَ يَكْرَهُونَ الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ، ٦٥٠

إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: بَيْنَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَ عَائِشَةَ إِذَا اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ رَجُلٌ، ١٦

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَلَّى عَلَى سَعْدِ بْنِ مَعَاذٍ فَقَالَ: لَقَدْ وَافَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ سَبْعُونَ أَلْفًا، ٥٨٤

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَنْشُرُ بِهَذَا الدَّعَاءِ: تَضَعُ يَدَكَ عَلَى مَوْضِعِ الْوَجَعِ، ٤٧٠

إِنَّ الدَّمَ عَلَى الشَّرِّ يَدْعُو إِلَى تَرْكِهِ، ١٩٤

إِنَّا لَنَرَى الرَّجُلَ لَهُ عِبَادَةٌ وَاجْتِهَادٌ وَخُشُوعٌ، ١٤٦

إِنَّ النَّهَارَ إِذَا جَاءَ قَالَ: يَا ابْنَ آدَمَ، اْعْمَلْ فِي يَوْمِكَ هَذَا خَيْرًا أَشْهَدُ لَكَ بِهِ عِنْدَ، ٢٤٠

إِنَّ امْرَأَةً تَفَزَعْنِي فِي الْمَنَامِ بِاللَّيْلِ؛ فَقَالَ: قُلْ لَهُ: اجْعَلْ مَسْبَاحًا وَكَبِّرِ اللَّهَ، ٤٠٢

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَاحِبَ رَجُلًا ذَمِيمًا فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ، ٦٨٦

إِنَّا نَكَلِّمُ النَّاسَ فَتَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ، ٣٥٤

إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَكْذِبُ الْكُذَّابَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ الْمَلِكُ الَّذِي مَعَهُ، ٣٨

إِنَّ أَهْلَ الْقُرْآنِ فِي أَعْلَى دَرَجَةٍ مِنَ الْآدَمِيِّينَ مَا خَلَا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، ٥٤٤

إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ، لِيَكْفُرُونَ بِاللَّهِ جَهْرًا وَإِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَخْبَثُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، ١٦٤

إِنَّ بَنِي أُمَّيْهِ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَ لَمْ يَطْلُقُوا تَعْلِيمَ الشَّرْكِ، ١٧٤

إِنْ خَفْتَ أَمْرًا يَكُونُ أَوْ حَاجَهُ تَرِيدُهَا فَابْدَأْ بِاللَّهِ وَ مَجِّدْهُ وَ أَثْنِ عَلَيْهِ، ٢٩٤

إِنَّ ذَكَرْنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذِكْرِ عَدُوِّنَا مِنْ ذِكْرِ الشَّيْطَانِ، ٣١٨

ص: ٧٢٣

أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، إِنِّي أَجْعَلُ لَكَ ثَلَاثَ صَلَوَاتِي، ٣٠٨

إِنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي جَعَلْتُ ثَلَاثَ صَلَوَاتِي لَكَ، ٣١٢

إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَقَالَ: أَوْصِنِي، ٧٦

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ إِنَّمَا عَنَى بِقَوْلِهِ: «هَذَا وَ اللَّهُ مُحِضُ الْإِيمَانِ» خَوْفَهُ أَنْ يَكُونَ قَدْ هَلَكَ، ١٨٨

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَانَ لَا يَقُومُ مِنْ مَجْلِسٍ وَ إِنْ خَفَّ حَتَّى يَسْتَغْفِرَ اللَّهَ، ٣٣٦

إِنَّ سُورَةَ الْأَنْعَامِ نَزَلَتْ جَمْلَةً، شَبَّعَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ حَتَّى أَنْزَلَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ، ٥٨٤

إِنَّ صَاحِبَ الشَّرِّ يَعْدِي وَ قَرِينَ السُّوءِ يَرْدِي فَانظُرْ مِنْ تَقَارُنِ، ٦١٨

انظُرْ أَنْ لَا تَكَلِّمَنَّ بِكَلِمَةٍ بَغَى أَبَدًا وَ إِنْ أَعْجَبَتْكَ نَفْسُكَ وَ عَشِيرَتُكَ، ١٨

انظُرْ قَلْبِكَ فَإِذَا أَنْكَرَ صَاحِبُكَ فَإِنَّ أَحَدًا كَمَا قَدْ أَحْدَثَ، ٦٤٤

انظُرْ قَلْبِكَ فَإِنْ أَنْكَرَ صَاحِبُكَ فَاعْلَمْ أَنَّ أَحَدًا كَمَا قَدْ أَحْدَثَ، ٦٤٦

انظُرُوا مِنْ تَحَادُثُونَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَنْزِلُ بِهِ الْمَوْتُ إِلَّا مِثْلَ لَهُ أَصْحَابُهُ، ٦١٤

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَمَنْ دَخَلَ بَابَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَابِهِ، ١٢٦

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْهُدَى، فَمَنْ دَخَلَ مِنْ بَابِ عَلِيٍّ كَانَ مُؤْمِنًا، ١٢٦

إِنَّ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ يَقُولُ إِذَا أَصْبَحَ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ ثَلَاثًا، ٣٨٢

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْمِلُكُمْ عَلَى الْحَقِّ فَإِنْ أَطَعْتُمُوهُ ذَلَلْتُمْ، ١٢٤

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ كَانَ إِذَا أَصْبَحَ قَالَ: أَبْتَدِئُ يَوْمِي هَذَا بَيْنَ يَدَيْ، ٣٧٤

إِنَّ عَلَيَّ دِينًا كَثِيرًا وَ قَدْ دَخَلَنِي مَا كَانَ الْقُرْآنُ يَتَفَلَّتُ مِنِّي، ٥٥٤

إِنَّ فَلَانًا يَفْعَلُ بِي وَ يَفْعَلُ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ، فَقَالَ: هَذَا ضَعْفٌ بِكَ، ٣٥٢

إِنَّ فِي ابْنِ آدَمَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ عَرَقًا، مِنْهَا مِائَةٌ وَ ثَمَانُونَ، ٣٣٤

إِنَّ فِي اللَّيْلِ لِسَاعَهُ مَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ تَمَّ يَصَلِّيَ وَ يَدْعُو اللَّهَ، ٢٨٤

إِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تَعْرِفَ فَاَفْعَلْ وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَثْنَى عَلَيْكَ النَّاسُ، ٢٤٢

ص: ٧٢٤

إِنْ قَوْمًا إِذَا ذَكَرُوا شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ أَوْ حَدَّثُوا بِهِ صَعِقُوا، ٥٧٢

إِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ طَيِّبَ نَفْسِكَ وَ بَيَّنَّ لَكَ الدَّاءَ وَ عَرَفْتَ، ٢٣٨

إِنَّكُمْ فِي آجَالٍ مَقْبُوضَةٍ وَ أَيَّامٍ مَعْدُودَةٍ وَ الْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً، مِنْ يَزْرَعُ خَيْرًا، ٢٤٤

إِنْ كُنْتَ تَحِبُّ أَنْ تَسْتَتِبَّ لَكَ النِّعْمَةُ وَ تَكْمَلَ لَكَ الْمَرْوِيُّ وَ تَصْلِحَ لَكَ، ٦١٨

إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ نِكَاحًا يَحْتَجِزُونَ بِهِ مِنَ الزَّانَا، ١٢

إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثَلَاثَ سَاعَاتٍ فِي اللَّيْلِ وَ ثَلَاثَ سَاعَاتٍ فِي النَّهَارِ، ٣٥٨

إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ضَنَائِنَ مِنْ خَلْقِهِ يَغْذُوهُمْ بِنِعْمَتِهِ وَ يَحْبُوهُمْ بِعَافِيَتِهِ، ٢٥٤

إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ضَنَائِنَ يَضُنُّ بِهِمْ عَنِ الْبَلَاءِ فَيَحْيِيهِمْ فِي عَافِيَتِهِ، ٢٥٢

إِنْ لَمْ تَكُنْ بِكَ بَكَاءُ فَتَبَاكَ، ٢٩٤

إِنْ لَمْ يَجِئْكَ الْبَكَاءُ فَتَبَاكَ، فَإِنْ خَرَجَ مِنْكَ مِثْلُ رَأْسِ الذَّبَابِ فَبِخِّ بَخٍّ، ٢٩٤

إِنْ لِي جَارًا مِنْ قَرِيْشٍ مِنْ آلِ مَحْرُزٍ قَدْ نَوَّهَ بِاسْمِي وَ شَهْرِنِي، كَلَّمَا مَرَرْتُ بِهِ، ٣٥٢

إِنَّمَا أَحَافٌ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طَوْلُ الْأَمَلِ، ٣٢

إِنَّمَا الدَّهْرُ ثَلَاثَةٌ أَيَّامٌ أَنْتَ فِيهَا بَيْنَهِنَّ: مَضَى أَمْسٌ بِمَا فِيهِ، ٢٣٦

إِنَّمَا هِيَ الْقُلُوبُ مَرَّةً تَصْعَبُ وَ مَرَّةً تَسْهَلُ، ١٨٦

إنما هي المدحه، ثم الثناء، ثم الإقرار بالذنب، ثم المسأله، ٢٩٦

إن مما أعان الله [به] على الكذابين النسيان، ٤٢

إن من إجلال الله عزّ وجلّ إجلال الشيخ الكبير، ٦٥٨

إن من أجمل الجمال الشعر الحسن و نغمه الصوت الحسن، ٥٧٠

إن من أعجز العجز رجلا لقي رجلا فأعجبه نحوه فلم يسأله عن اسمه، ٦٩٠

إن من الجهل الضحك من غير عجب، ٦٧٢

إن من تمام التحية للمقيم المصافحه و تمام التسليم على المسافر المعانقه، ٦٣٢

ص: ٧٢٥

إن من حقّ الدّاخل على أهل البيت أن يمشوا معه هنيئته إذا دخل، ٦٦٢

إن من شرّ عباد الله من تكره مجالسته لفحشه، ١٤

إن ناسا أتوا رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم بعد ما أسلموا فقالوا: يا رسول الله، أيؤخذ الرّجل، ٢٥٠

أنه أتاه ابن له ليله فقال له: يا أبة أريد أن أنام، ٤٠٤

إن هذا القرآن فيه منار الهدى و مصابيح الدّجى فليجل جال بصره، ٥٣٨

أنه رأى كتبا لأبى الحسن عليه السّلام مترّبه، ٦٩٦

أنه كان إذا خرج من البيت قال: بسم الله خرجت و على الله توكلت، ٤١٦

أنه كان يتربّ الكتاب و قال: لا بأس به، ٦٩٤

أنه كان يقول عند منامه: آمنت بالله و كفرت بالطّاغوت، اللهمّ احفظنى، ٤٠٠

إنه ليعجبني أن يكون فى البيت مصحف يطرد الله عزّ وجلّ به الشّياطين، ٥٦٤

إنهم ينكرون أن يكون من حارب عليا عليه السّلام مشركين، ١١٨

إنه و الله ما خرج عبد من ذنب بإصرار و ما خرج عبد من ذنب إلا بإقرار، ١٩٢

إنه يقع في قلبي أمر عظيم، فقال: قل: لا إله إلا الله. قال جميل، ١٨٨

إنني أتباكى في الدعاء وليس لي بكاء؟ قال: نعم و لو مثل رأس الذباب، ٢٩٤

إنني دخلت البيت و لم يحضرني شيء من الدعاء إلا الصلاة على محمد و آل محمد، ٣١٦

إنني ربما ذكرت هؤلاء المستضعفين فأقول: نحن و هم في منازل الجنة، ١٥٦

إن يعقوب عليه السلام لما ذهب منه بنيامين نادى: يا ربّ أما ترحمني، ٦٨٠

إنني قد سألت الله حاجه منذ كذا و كذا سنه و قد دخل قلبي من إبطائها شيء، ٣٠٢

إنني كنت أسمع أبا عبد الله عليه السلام أكثر ما يلحّ به في الدعاء على الله بحق، ٤٩٤

إنني لم أزل واليا منذ زمن الحجاج إلى يومى هذا فهل لى من توبه، ٢٤

إنني و الله لأحبك، فأطرق ثم رفع رأسه فقال: صدقت يا أبا بشر، سل قلبك، ٦٤٤

ص: ٧٢٦

أوحى الله عزّ و جلّ إلى موسى: أن عبادة لم يتقرّبوا إلىّ بشيء أحبّ إليّ، ٢٩٢

أودّك، فكيف أعلم أنه يودّنى؟ فقال: امتحن قلبك فإن كنت تودّه فإنه يودّك، ٦٤٤

أوشك دعوه و أسرع إجابته دعاء المرء لأخيه بظهر الغيب، ٣٤٢

أوصيك بتقوى الله و أداء الأمانة و صدق الحديث و حسن الصحابه، ٦٨٦

أول ما نزل على رسول الله: بسم الله الرحمن الرحيم (اقرأ باسم ربك) و آخره، ٥٩٦

أولى الناس بالله و برسوله من بدأ بالسلام، ٦٢٨

أهل الشام شرّ أم [أهل] الروم؟ فقال: إن الروم كفروا و لم يعادونا، ١٦٤

أهل الشام شرّ من أهل الروم، و أهل المدينة شرّ من أهل مكّه، ١٦٤

أهونه الجنون و الجذام و البرص و إن كان شقيًا رجوت، ٣٩٢

إياكم إذا أراد أحدكم أن يسأل من ربه شيئًا من حوائج الدنيا و الآخره، ٢٩٤

إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ، فَإِنَّ كُلَّ رَاجٍ طَالِبٍ وَكُلَّ خَائِفٍ هَارِبٍ، ٤٦

إِيَّاكُمْ وَالْمَزَاحَ فَإِنَّهُ يَجْرُ السَّخِيمَةَ وَيُورِثُ الضَّغِينَةَ وَهُوَ السَّبُّ الْأَصْغَرُ، ٦٧٤

إِيَّاكُمْ وَالْمَزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ، ٦٧٢

إِيَّاكُمْ وَالْمَزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ وَمَهَابَةِ الرِّجَالِ، ٦٧٦

إِيَّاكُمْ وَدَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهَا تَرْفَعُ فَوْقَ السَّحَابِ حَتَّى يَنْظُرَ اللَّهُ عِزًّا وَجَلًّا إِلَيْهَا، ٣٤٦

إِيَّاكُمْ وَعُقُوقَ الْوَالِدِينَ، فَإِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تَوْجِدُ مِنْ مَسِيرِهِ أَلْفَ عَامٍ، ٥٨

إِيَّاكَ وَالْمَزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكَ وَيَسْتَخْفُ بِمَرُوءَتِكَ، ٦٧٦

إِيَّاكَ وَمَصَادِقَهُ الْأَحْمَقِ فَإِنَّكَ أَسْرَّ مَا تَكُونُ مِنْ نَاحِيَتِهِ أَقْرَبَ، ٦٢٢

أَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عِزًّا وَجَلًّا؟ فَقَالَ: أَنْ تَحْمَدَهُ، ٣٣٢

أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: الْحَالُ الْمُرْتَحِلُ، قُلْتُ: وَمَا الْحَالُ الْمُرْتَحِلُ، ٥٤٨

أَيُّ الْعِبَادَةِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ عِزًّا وَجَلًّا مِنْ أَنْ يَسْئَلَ، ٢٦٠

ص: ٧٢٧

أَيُّ شَيْءٍ قُلْتُ حِينَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ بِالرَّبِذَةِ؟ قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ، ٤٥٢

أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا اسْتَعَانَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ فِي حَاجَةٍ فَلَمْ يَبَالِغْ فِيهَا، ٨٢

أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِنَا أَتَى رَجُلًا مِنْ إِخْوَانِهِ فَاسْتَعَانَ بِهِ فِي حَاجَتِهِ، ٨٨

أَيُّمَا مُسْلِمِينَ تَهَاجَرَا فَمَكَّنَا ثَلَاثًا لَا يَصْطَلِحَانِ إِلَّا كَانَا خَارِجِينَ مِنَ الْإِسْلَامِ، ٥٠

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُؤْمِنٍ حِجَابٌ ضَرَبَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ، ٨٦

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُؤْمِنٍ حِجَابٌ ضَرَبَ اللَّهُ عِزًّا وَجَلًّا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ، ٨٤

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَشَى فِي حَاجَةٍ أَخِيهِ فَلَمْ يَنْصَحْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، ٨٠

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَشَى مَعَ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فِي حَاجَةٍ فَلَمْ يَنْصَحْهُ، ٨٢

أيما مؤمن منع مؤمنا شيئا ممّا يحتاج إليه و هو يقدر عليه من عنده، ٩٠

أين المرجون لأمر الله؟ أين الذين خلطوا عملا صالحا و آخر سيئا، ١١٦

أيها الناس إنّ البغى يقود أصحابه إلى النار و إنّ أوّل من بغى على الله، ١٨

أيها الناس، إنّ الذنوب ثلاثة، ثمّ أمسك فقال له حبه العرنبي، ٢١٨

أيها الناس، إنّكم فى دار هدنه و أنتم على ظهر سفر و الشير بكم سريع، ٥٣٦

بئس العبد عبد يكون ذا وجهين و ذا لسانين، يطرى أخاه شاهدا و يأكله، ٤٦

باب فتحه الله، من دخله كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا، ١٢٤

بنى الكفر على أربع دعائم: الفسق و الغلوّ و الشكّ و الشبهه، ١٣٠

تأخذ المصحف فى الثلث الثانى من شهر رمضان فتشره و تضعه، ٥٩٨

ترك الخطيئه أيسر من طلب التوبه و كم من شهوه ساعه أورثت حزنا طويلا، ٢٣٢

تسيح فاطمه الزهراء عليهما السلام إذا أخذت مضجعا فكبر الله أربعاً و ثلاثين، ٤٠٢

تسيح فاطمه الزهراء عليها السلام من الذكر الكثير الذى قال الله، ٣٢٦

تشبك أصابعك فى أصابعه ثمّ تقول: اللهمّ إن كان فلان جحد حقاً، ٣٥٦

ص: ٧٢٨

تصديق الحديث عند العطاس، ٦٥٦

تضع يدك على الموضع الذى فيه الوجع و تقول ثلاث مرّات: الله الله ربّى، ٤٦٦

تضع يدك على موضع الوجع ثمّ تقول: بسم الله و بالله [و] محمد رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم، ٤٦٨

تضع يدك على موضع الوجع و تقول: اللهمّ إننى أسألك بحقّ القرآن العظيم، ٤٧٢

تعلّموا القرآن فإنّه يأتى يوم القيامة صاحبه فى صوره شابّ جميل، ٥٤٤

تقدّموا فى الدعاء فإنّ العبد إذا كان دعاء فنزل به البلاء، ٢٧٤

تقول إذا أردت التَّوَم:اللَّهِمَّ إن أَمَسَكَ نَفْسِي فَارْحَمَهَا، ٤٠٨

تقول إذا أصبحت:أصبحت بالله مؤمنا على دين محمّد و سنّته و دين عليّ و سنّته، ٣٧٢

تقول بعد الفجر«اللَّهِمَّ لك الحمد حمدا خالدا مع خلودك و لك الحمد حمدا، ٤٢٤

تقول فى الرّدّ على اليهوديّ و النصرانيّ:سلام، ٦٤٠

تقول قبل دخولك فى الصّلاه:اللَّهِمَّ إنّي أقدم محمّدا نبيّك صلّى الله عليه و اله و سلّم بين يدي، ٤٢٠

ثلاث تناسخها الأنبياء من آدم عليه السّلام حتّى وصلن إلى رسول الله:كان إذا أصبح، ٣٧٦

ثلاث خصال لا يموت صاحبهنّ أبدا حتّى يرى و بالهنّ:البغى، ٥٢

ثلاثه تردّ عليهم دعوتهم:رجل رزقه الله مالا فأنفقه فى غير وجهه، ٣٥٠

ثلاثه تردّ عليهم ردّ الجماعه و إن كان واحدا:عند العطاس، ٦٣٠

ثلاثه دعوتهم مستجابه:الحاجّ فانظروا كيف تخلفونه و الغازى فى سبيل الله، ٣٤٤

ثلاثه لا يجهل حقّهم إلّا منافق معروف بالنفاق، ٦٦٠

ثلاثه لا يسلمون:الماشى مع الجنازه و الماشى إلى الجمعه و فى بيت الحمام، ٦٣٠

ثلاثه مجالستهم تميم القلب:الجلوس مع الأندال و الحديث مع النّساء، ٦٢٢

ثلاثه مجالس يمقتها الله و يرسل نغمته على أهلها فلا تقاعدوهم، ١١٠

ثلاثه يشكون إلى الله عزّ و جلّ:مسجد خراب لا يصلّى فيه أهله و عالم بين جهّال، ٥٦٦

ص: ٧٢٩

ثلاث يصفين ودّ المرء لأخيه المسلم:يلقاه بالبشر إذا لقيه و يوسّع له، ٦٢٤

ثمن الجنّه لا إله إلّا الله و الله أكبر، ٣٦٢

جاء الفقراء إلى رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم فقالوا:يا رسول الله، إنّ الأغنياء لهم ما يعتقون، ٣٣٨

جاءت فاطمه عليها السّلام تشكو إلى رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم بعض أمرها، فأعطاها رسول الله، ٦٨٠

جاء جبرئيل إلى يوسف و هو فى السجن فقال له: يا يوسف، قل فى دبر كل صلاة، ٤٣٠

جاء رجل إلى أبى ذرّ فقال: يا أبا ذرّ، ما لنا نكره الموت، ٢٤٦

جاء رجل إلى النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم فشكا إليه أذى من جاره، فقال له رسول الله: اصبر، ٦٨٢

جاء رجل إلى النّبىّ فقال: يا رسول الله، إننى ذو عيال و علىّ دين و قد اشتدّت، ٤٣٦

جاء رجل إلى النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم فقال: يا رسول الله، قد لقيت شدّه من وسوسه الصّدر، ٤٤٢

جاء رجل فشكا إلى أبى عبد الله عليه السّلام أقاربه، فقال له: اكظم غيظك، ٥٤

جعلت فداك ادع الله عزّ و جلّ أن يرزقنى الحلال، فقال: أتدرى ما الحلال، ٤٣٨

جعلت فداك أقرأ القرآن فى شهر رمضان فى ليله؟ فقال: لا؛ قال: ففى ليلتين، ٥٧٤

جعلت فداك أليس زعمت لى السّاعه كذا و كذا؟ فقال: لا، ٤٤

جعلت فداك، إننا نخاف أن نزل بذنوبنا منازل المستضعفين، قال: فقال: لا و الله، ١٥٨

جعلت فداك إننا نسمع الآيات فى القرآن ليس هى عندنا كما نسمعها، ٥٧٦

جعلت فداك إنه أصابتنى هموم و أشياء لم يبق شىء من الخير إلا و قد تفلّت، ٥٥٦

جعلت فداك إننى أحفظ القرآن على ظهر قلبى، فأقرؤه على ظهر، ٥٦٦

جعلت فداك إننى أخاف العقارب، فقال: انظر إلى بنات نعش الكواكب الثّلاثه، ٤٧٦

جعلت فداك إننى كنت قرأت القرآن ففلت منى فادع الله عزّ و جلّ أن يعلمنيه، ٥٥٢

جعلت فداك علّمنى دعاء جامعا، فقال لى: الحمد لله فإنّه لا يبقى أحد يصلّى، ٣٣٢

جعلت فداك ما تقول فى مسلم أتى مسلما زائرا [أو طالب حاجه]، ٨٦

ص: ٧٣٠

جعلت فداك هذا الذى قد ظهر بوجهى يزعم النّاس أنّ الله عزّ و جلّ، ٤٦٤

جلس أبو عبد الله عليه السّلام متوركا رجله اليمنى على فخذه اليسرى، ٦٦٦

حَبُّ الأبرار للأبرار ثواب للأبرار و حَبُّ الفجّار للأبرار فضيله للأبرار، ٦٢٠

حدّ الجوار أربعون دارا من كلّ جانب، من بين يديه و من خلفه، ٦٨٦

حدّثني رجل بالشّام يقال له هلقام بن أبي هلقام قال: أتيت أبا إبراهيم عليه السّلام، ٤٣٢

حسن الجوار زياده في الأعمار و عماره الدّيار، ٦٨٠

حسن الجوار يزيد في الرّزق، ٦٧٨

حسن الجوار يعمر الدّيار و يزيد في الأعمار، ٦٨٢

حسن الجوار يعمر الدّيار و ينسى في الأعمار، ٦٨٢

حقّ المسافر أن يقيم عليه أصحابه إذا مرض ثلاثا، ٦٨٦

حملة القرآن عرفاء أهل الجنّه و المجتهدون قواد أهل الجنّه، ٥٥٠

ختم القرآن إلى حيث تعلم، ٥٦٤

خذ لنفسك من نفسك، خذ منها في الصّحّه قبل السّقم و في القوّه قبل الضّعف، ٢٤٠

خرج بجاريه لنا خنازير في عنقها فأتاني آت فقال: يا عليّ قل لها: فلتقل، ٤٥٦

خرجنا إلى مكّه و معنا شيخ متأله متعبّد لا يعرف هذا الأمر يتمّ الصّلاه، ٢١٢

خمس إن أدركتموهنّ فتعوّذوا بالله منهنّ: لم تظهر الفاحشه في قوم، ١٠٢

خمس دعوات لا يحجب عن الرّبّ تبارك و تعالى: دعوه الإمام المقسط، ٣٤٦

خير الدّعاء الاستغفار، ٣٣٦

خير العباده قول لا إله إلاّ الله، ٣٤٠

خير العباده قول لا إله إلاّ الله. و قال: خير العباده الاستغفار و ذلك قول الله، ٣٦٢

خير وقت دعوتكم الله عزّ و جلّ فيه الأسحار و تلا هذه الآيه، ٢٨٢

دخلت أنا و حمران-أو أنا و بكير-على أبي جعفر عليه السلام قال:قلت له:إننا نمدّ، ١١٤

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فشكوت إليه وجعا بى، فقال:قل:بسم الله، ٤٦٦

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام و البيت غاصّ بأهله فيه الخراسانيّ و الشاميّ، ٦١٢

دخل رجل المسجد فابتدأ قبل الثناء على الله و الصلاه على النبيّ صلى الله عليه و اله و سلم، ٢٩٨

دخل رجلان على أبي عبد الله عليه السلام فى مداراه بينهما و معاملته، ٣٠

دخل رجلان على أمير المؤمنين عليه السلام فألقى لكلّ واحد منهما و ساده فقعد، ٦٦٠

دخل قوم فوعظهم ثمّ قال:ما منكم من أحد إلّا و قد عاين الجنّه و ما فيها، ٢٤٤

دخل يهودىّ على رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و عائشه عنده فقال:السام عليكم، ٦٣٦

دعا موسى عليه السلام و آمن هارون عليه السلام و أمنت الملائكه عليه السلام فقال الله تبارك و تعالى، ٣٤٨

دعاء المرء لأخيه بظهر الغيب يدّر الرزق و يدفع المكروه، ٣٤٢

دعاء فى الرزق:يا الله يا الله يا الله أسألك بحقّ من حقّه عليك عظيم، ٤٣٨

دعوه العبد سرّاً دعوه واحده تعدل سبعين دعوه علانيه، ٢٨٠

دعوه تخفيها أفضل عند الله من سبعين دعوه تظهرها، ٢٨٠

دفع إلىّ أبو الحسن عليه السلام مصحفاً و قال:لا تنظر فيه، ففتحتّه و قرأت فيه، ٦٠٠

ذاكر الله عزّ و جلّ فى الغافلين كالمقاتل عن الفارين و المقاتل عن الفارين، ٣٣٢

ذكر الحائك لأبى عبد الله عليه السلام أنّه ملعون فقال:إنّما ذاك الذى يحوك الكذب على الله، ٤٠

ذكر الرّغبه و أبرز باطن راحتيه إلى السماء و هكذا الرّهبه، ٢٨٦

ذكرت الصّوت عنده فقال:إنّ علىّ بن الحسين عليه السلام كان يقرأ فربّما مرّ به، ٥٦٨

ذكرت عند أبى عبد الله عليه السلام الوحشه فقال:ألا أخبركم بشيء إذا قلتموه، ٤٧٢

رأيت أبا عبد الله عليه السلام يجلس فى بيته عند باب بيته قبالة الكعبه، ٦٦٨

رأيت أبا عبد الله عليه السلام يحرك شفّته حين أراد أن يخرج، ٤١٠

ص: ٧٣٢

رأيت عبد الله بن جندب في الموقف فلم أر موقفاً كان أحسن من موقفه، ٣٤٤

رأيت عليّ بن الحسين عليه السلام في فناء الكعبة في الليل وهو يصلي، ٤٩٤

رأيت عليّ بن الحسين عليه السلام قاعداً واضعاً إحدى رجليه على فخذه، ٦٦٦

ربّما دعا الرجل بالدعاء فاستجيب له ثمّ أخر ذلك إلى حين، ٣٠٤

رحم الله عبداً طلب من الله عزّ وجلّ حاجه فألحّ في الدعاء استجيب، ٢٧٨

ردّ جواب الكتاب واجب كوجوب ردّ السلام والبادى بالسلام، ٦٨٨

رفع عن أمّتي أربع خصال: خطأها و نسيانها و ما أكرهوا عليه، ٢٥٤

رقى النبيّ حسنا و حسينا فقال: أعيد كما بكلمات الله التّامات و أسمائه الحسنى، ٤٧٤

سئل أبو عبد الله عليه السلام عن الاستدراج فقال: هو العبد يذنب الذّنب فيملى، ٢٣٤

سئل أبو عبد الله عليه السلام عن الاسم من أسماء الله يمحوه الرّجل بالتّفنل، ٦٩٦

سئل أبو عبد الله عليه السلام عن الرّجل يكون له الحاجه إلى المجوسىّ أو إلى اليهودىّ، ٦٤٢

سئل النبيّ صلى الله عليه و اله و سلّم: ما كفّاره الاغتيال؟ قال: تستغفر الله لمن اغتبه، ٧٢

سئل عن الكفر و الشّرك أيهما أقدم؟- فقال: الكفر أقدم و ذلك أنّ إبليس، ١٢٠

سئل ما بال الرّانى لا تسميه كافرا و تارك الصّلاه قد سمّيته كافرا، ١٢٠

سأل أبو بصير أبا عبد الله عليه السلام و أنا حاضر فقال له: جعلت فداك أقرأ القرآن فى ليله، ٥٧٦

سألت أبا الحسن عليه السلام دعاء و أنا خلفه فقال: اللهمّ إننى أسألك بوجهك الكريم، ٤٥٨

سألت أبا الحسن عليه السلام عن الكفر و الشّرك أيهما أقدم، ١١٨

سألت أبا الحسن عليه السلام فقلت: جعلت فداك، الرّجل يكون مع القوم فيجرى بينهم، ٦٧٠

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن التّسييح، فقال: ما علمت شيئاً موظفاً غير تسييح فاطمه عليها السّلام، ٣٩٦

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن الدّين الّذى لا يسع العباد جهله فقال: الدّين واسع، ١٥٦

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن المستضعف، فقال: هو الّذى لا يستطيع حيله يدفع بها، ١٥٤

ص: ٧٣٣

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن رجل أقيم عليه الحدّ فى الرّجم أيعاقب [عليه]، ٢١٨

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول الله عزّ و جلّ: فما استكانوا لرّبهم، ٢٨٨

سألت أبا عبد الله عليه السّلام أن يعلمنى دعاء للرزق، فعلمنى دعاء ما رأيت أجلب، ٤٣٢

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن أدنى ما يكون به الإنسان مشركاً، قال: فقال: من ابتدع، ١٣٨

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الرّجل يبدأ بالرّجل فى الكتاب، قال: لا بأس به، ٦٩٤

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الرّجل يحتبى بثوب واحد، ٦٧٠

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الرّجل يحسن فى الإسلام أيؤاخذ بما عمل، ٢٥٢

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الرّجل يصرم ذوى قرابته ممّن لا يعرف الحقّ، ٤٨

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الرّجل يقرأ القرآن ثمّ ينساه ثمّ يقرأ ثمّ ينساه، ٦٠٤

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الغيبة، قال: هو أن تقول لأخيك فى دينه ما لم يفعل، ٧٢

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن القرآن و الفرقان أهما شيئان أو شىء واحد، ٥٩٨

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن المستضعفين فقال: هم أهل الولاية، ١٥٤

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الوسوسة و إن كثرت، فقال: لا شىء فيها، ١٨٨

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن اليهودىّ و النّصرانىّ و المشرك إذا سلّموا على الرّجل، ٦٣٨

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن رجل قرأ القرآن ثمّ نسيه، فرددت عليه ثلاثاً، ٥٥٦

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن قول الله عزّ و جلّ: الّذين آمنوا و لم يلبسوا، ١٤٤

سألت أبا عبد الله عن قول الله عزّ وجلّ: «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ، ٦٥٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: سنستدرجهم من حيث، ٢٣٤

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: ورتّل القرآن ترتيلاً، ٥٦٦

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: (و ما أصابكم من مصيبه فيما، ٢٣٠

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: (و من يكفر بالإيمان فقد حبط عمله، ١٢٢

ص: ٧٣٤

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: يا أيّها الذين آمنوا توبوا إلى الله، ٢٠٠

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن ميتة المؤمن، قال: يموت المؤمن بكلّ ميتة، ٣٢٨

سألت أبا عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: و ما أصابكم من مصيبه فيما، ٢٣٠

سألت أبا عبد الله ما أدنى ما يجزى من التّحميد قال تقول الحمد لله الذى علا فقهر، ٣٣٤

سألت أبا عبد الله عليه السلام: ما معنى أجعل صلواتى كلّها لك؟ فقال: يقدمه بين يدي، ٣١٠

سألت العالم عليه السلام عن العطسه و ما العله فى الحمد لله عليها، ٦٤٨

سألته عن أدنى ما يكون العبد به مشركا قال: فقال: من قال للنّواه إنّها حصاه، ١٣٨

سألته عن الدّعاء و رفع اليدين فقال: على أربعة أوجه: أمّا التّعوذ، ٢٨٨

سألته عن الضّعفاء، فكتب إلى: الضّعيف من لم ترفع إليه حجّته، ١٥٨

سألته عن القراطيس تجتمع هل تحرق بالنّار و فيها شيء من ذكر الله، ٦٩٦

سألته عن الملكين هل يعلمان بالذّنب إذا أراد العبد أن يفعله أو الحسنه، ١٩٦

سألته عن قريتين من أهل الحرب لكلّ واحده منهما ملك على حده، ٣٤

سألته عن قول الله عزّ وجلّ: (بلسان عربى مبين) قال: يبين الألسن، ٦٠٢

سألته عن قول الله عزّ وجلّ: (شهر رمضان الذى أنزل فيه القرآن)، ٥٩٦

سألته عن قول الله عزّ وجلّ: (و المؤلّفه قلوبهم) قال: هم قوم وحّدوا الله عزّ وجلّ، ١٦٦

سألني أبو عبد الله عليه السّلام عن أهل البصره، ما هم؟ فقلت: مرجئه و قدرّيه و حروريّه، ١٦٤

سباب المؤمن فسوق، و قتاله كفر، و أكل لحمه معصيه، ٧٦

سباب المؤمن كالمشرف على الهلكه، ٧٦

سليم مولاك ذكر أنّه ليس معه من القرآن إلاّ سوره يس، فيقوم من اللّيل، ٦٠٢

سمع أبي رجلا متعلّقا بالبيت و هو يقول: اللهمّ صلّ على محمّد، فقال له أبي، ٣١٨

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول و هو رافع يده إلى السّماء: ربّ لا تكلمني إلى نفسي، ٤٩٨

ص: ٧٣٥

سوره الملك هي المانع تمنع من عذاب القبر و هي مكتوبه في التّوراه، ٦٠٤

سوق المسلمين كمسجدهم فمن سبق إلى مكان فهو أحقّ به، ٦٦٨

شراركم المشاءون بالنّميمه، المفترّون بين الأحبّه، المبتغون، ٩٤

شرّ الناس عند الله يوم القيامه الذين يكرمون اتّقاء شرّهم، ١٦

شرّ الناس يوم القيامه الذين يكرمون اتّقاء شرّهم، ١٨

شرك طاعه و ليس شرك عباده، ١٤٠

شكا رجل إلى التّبيّ صلى الله عليه و اله و سلّم وجعا في صدره، فقال صلى الله عليه و اله و سلّم: استشف بالقرآن، ٥٣٨

شكوت إلى أبي عبد الله عليه السّلام الحاجه و سألته أن يعلمني دعاء في طلب الرّزق، ٤٣٦

شكوت إلى أبي عبد الله عليه السّلام جارا لي و ما ألقى منه، قال: فقال لي: ادع عليه، ٣٥٠

شكوت إلى أبي عبد الله عليه السّلام دينا لي على أناس، فقال: قل: اللهمّ لحظه، ٤٤٢

شكوت إلى أبي عبد الله عليه السّلام وجعا بي، فقال: إذا صلّيت فضع يدك موضع سجودك، ٤٧٠

شهدت أبا عبد الله عليه السّلام و استقبل القبله قبل التّكبير و قال: اللهمّ لا تؤيسني، ٤٢٠

صحبتة بين مكّة و المدينة فجاء سائل فأمر أن يعطى، ثم جاء آخر فأمر، ٣٤٨

ضحك المؤمن تبسم، ٦٧٢

ضع أمر أخيك على أحسنه حتى يأتيك ما يغلبك، ٨٠

طاعه عليّ عليه السلام ذلّ و معصيته كفر بالله، ١٢٤

طوبى لمن قال من أمتك: لا إله إلا الله وحده وحده وحده، ٣٦٢

عجبا للمتكبر الفخور، الذي كان بالأمس نطفه ثم هو غدا جيفه، ٢٠

عجبا للمختال الفخور، و إنما خلق من نطفه ثم يعود جيفه، ٢٠

عدّه المؤمن أخاه نذر لا كفّاره له فمن أخلف فبخلف الله بدأ و لمقته تعرّض، ٨٢

عرض بي وجع فى ركبتي، فشكوت ذلك إلى أبي جعفر عليه السلام فقال: إذا أنت صليت، ٤٧٢

ص: ٧٣٦

عرضت على أبي عبد الله عليه السلام كتابا فيه قرآن مختّم معشر بالذهب، ٥٩٨

عطس أبو عبد الله عليه السلام فقال: الحمد لله ربّ العالمين، ثم جعل إصبغه، ٦٥٢

عطس رجل عند أبي جعفر عليه السلام فقال: الحمد لله، فلم يسمّته أبو جعفر عليه السلام، ٦٥٠

عطس رجل نصرانيّ عند أبي عبد الله عليه السلام فقال له القوم: هداك الله، فقال، ٦٥٤

عطس غلام لم يبلغ الحلم عند النّبىّ صلى الله عليه و اله و سلم فقال: الحمد لله، ٦٥٢

عظّموا أصحابكم و قروهم و لا يتهجم بعضكم على بعض، ٦١٢

عظنى بحرفين، فكتب إليه: من حاول أمرا بمعصية الله كان أفوت، ١٠٠

علم رسول الله هذا الدعاء: يا رازق المقّلين، يا راحم المساكين، يا وليّ المؤمنين، ٤٣٦

علمنا أبو عبد الله عليه السلام دعاء و أمرنا أن ندعو به يوم الجمعة، ٤٩٦

علمنى أبو عبد الله عليه السلام قال: قل: بسم الله الجليل أعيد فلانا بالله العظيم من الهامه، ٤٧٦

عَلَّمَنِي دَعَاءَ أَدْعُو بِهِ، فَقَالَ: نَعَمْ قُلْ: يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ وَ يَا مَنْ آمَنَ سَخَطُهُ، ٥٠٦

عَلَّمَنِي دَعَاءَ أَدْعُو بِهِ لَوْجِعِ أَصَابِنِي، قَالَ: قُلْ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ: يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانَ، ٤٦٨

عَلَّمَنِي دَعَاءَ، فَقَالَ: فَأَيْنَ أَنْتَ عَنْ دَعَاءِ الْإِلْحَاحِ؟ قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا دَعَاءُ الْإِلْحَاحِ، ٥٠٦

عَلَّمَنِي دَعَاءَ وَ أَوْجِزْ، فَقَالَ: قُلْ: يَا مَنْ دَلَّنِي عَلَى نَفْسِهِ وَ ذَلَّلَ قَلْبِي بِتَصَدِيقِهِ أَسْأَلُكَ، ٥٢٨

عَلَّمَنِي شَيْئًا أَقُولُهُ إِذَا أَصْبَحْتُ وَ إِذَا أَمْسَيْتُ فَقَالَ: قُلْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَفْعَلُ، ٣٨٨

عَلَيْكَ بِالتَّلَادِ وَ إِيَّاكَ وَ كُلِّ مُحَدَّثٍ لَا عَهْدَ لَهُ وَ لَا أَمَانَ، ٦١٦

عَلَيْكَ بِالدَّعَاءِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، ٢٧٠

عَلَيْكُمْ بِالدَّعَاءِ فَإِنَّ الدَّعَاءَ لِلَّهِ وَ الطَّلْبَ إِلَى اللَّهِ يَرُدُّ الْبَلَاءَ، ٢٦٨

عَلَيْكُمْ بِالدَّعَاءِ فَإِنَّكُمْ لَا تَقْرَبُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَا تَتْرَكُوا صَغِيرَهُ، ٢٦٢

عَلَيْكُمْ بِالصَّلَاةِ فِي الْمَسَاجِدِ وَ حَسَنِ الْجَوَارِ لِلنَّاسِ وَ إِقَامَةِ الشَّهَادَةِ، ٦٠٨

عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَ الاجْتِهَادِ وَ اشْهَدُوا الْجَنَائِزَ وَ عَوَدُوا الْمَرْضَى، ٦٠٨

ص: ٧٣٧

عَلَيْكُمْ بِسَلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ، فَقِيلَ: وَ مَا سَلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: الدَّعَاءُ، ٢٦٤

عَنِ الرَّجُلِ يَكْتُبُ إِلَى رَجُلٍ مِنْ عِظَمَاءِ عَمَّالِ الْمَجُوسِ فَيُبْدَأُ بِاسْمِهِ، ٦٤٢

عِنْدَ الْمَسَاءِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمَلِكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي، ٣٨٢

عُورَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ، قَالَ: مَا هُوَ أَنْ يَنْكَشِفَ، ٧٤

عُورَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، ٧٤

فَأَوْلَئِكَ قَوْمٌ مُؤْمِنُونَ يَحْدِثُونَ فِي إِيمَانِهِمْ مِنَ الذَّنُوبِ الَّتِي يَعْيِبُهَا الْمُؤْمِنُونَ، ١٦٢

فَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ يَعْقُوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنَادِي مَنَادِيَهُ كُلَّ غَدَاةٍ مِنْ مَنْزِلِهِ عَلَى فَرَسِهِ، ٦٨٠

فَمَا تَقُولُ فِي مَنَاحِكِهِ النَّاسُ فَإِنِّي قَدْ بَلَغْتُ مَا تَرَاهُ وَ مَا تَرَوُجَتُ قَطًّا، ١٤٨

فوق كل ذي برٍّ، حتى يقتل الرجل في سبيل الله، ٥٦

في الظهور التي فيها ذكر الله عزّ وجلّ قال: اغسلها، ٦٩٦

في العوذ قال: تأخذ قلبه جديده فتجعل فيها ماء ثم تقرأ عليها، ٥٨٦

في الهمّ قال: تغتسل و تصلّي ركعتين و تقول: «يا فارح الهمّ و يا كاشف الهمّ»، ٤٤٨

في رجل صافح رجلا مجوسيا، قال: يغسل يده و لا يتوضأ، ٦٤٢

في كم أقرأ القرآن؟ فقال: اقرأه أخماسا، اقرأه أسبعا، أما إن عندى مصحفا، ٥٧٤

في مصافحه المسلم اليهودي و النصرانيّ؟ قال: من وراء الثوب فإن صافحك، ٦٤٠

في وجع الأضراس و وجع الأذان: إذا سمعتم من يعطس فابدهوه بالحمد، ٦٥٢

قال موسى للخضر: قد تحرّمت بصحبتك فأوصني، قال [له]: الزم ما لا يضرك، ٢٥٦

قد نابذنى من أذلّ عبدى المؤمن، ٦٢

قرأت في كتاب عليّ عليه السّلام أنّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم كتب بين المهاجرين و الأنصار، ٦٧٨

قرأ رجل على أبي عبد الله عليه السّلام و أنا أستمع حروفا من القرآن ليس على ما، ٦٠٤

قراء القرآن ثلاثه: رجل قرأ القرآن فاتّخذه بضاعه و استدرّ به الملوک، ٥٩٤

ص: ٧٣٨

قراءه القرآن في المصحف تخفف العذاب عن الوالدين و لو كانا كافرين، ٥٦٦

قل: أستعيذ بالله من الشيطان الرجيم و أعوذ بالله، ٣٩٤

قل: «اللهمّ إنى أسألك تعجيل عافيتك و صبرا على بليتك و خروجا إلى رحمتك»، ٤٧٠

قل: «اللهمّ أوسع عليّ في رزقى و امدد لى في عمري»، ٤٣٨

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: يدخلنى الهمّ، فقال: أكثر من [أن] تقول: الله الله ربّي، ٤٥٦

قل: «لا حول و لا قوه إلا بالله [العلیّ العظيم] توكلت على الحيّ الذی لا يموت، ٤٣٤

قنطره على الصراط لا يجوزها عبد بمظلمه، ٢٤

قوم كانوا مشركين فقتلوا مثل حمزه و جعفر و أشباههما من المؤمنين، ١٥٨

كان أبو عبد الله عليه السلام إذا خرج يقول: اللهم بك خرجت و لك أسلمت، ٤١٤

كان أبو عبد الله عليه السلام إذا قام آخر الليل يرفع صوته حتى يسمع أهل الدار، ٤٠٨

كان أبو عبد الله عليه السلام يدعو عند قراءه كتاب الله عز و جل: اللهم ربنا، ٤٨٢

كان أبي عليه السلام إذا خرج من منزله قال: بسم الله الرحمن الرحيم، ٤١٦

كان أبي إذا طلب الحاجه طلبها عند زوال الشمس، فإذا أراد ذلك، ٢٨٤

كان أبي إذا كانت له إلى الله حاجه طلبها في هذه الساعه، ٢٨٢

كان أبي يقول إذا أصبح: «بسم الله و بالله و إلى الله و في سبيل الله، ٣٧٨

كان أبي يقول: (قل هو الله أحد) ثلث القرآن و (قل يا أيها الكافرون)، ٥٨٢

كان أبي يقول نعوذ بالله من الذنوب التي تعجل الفناء و تقرب، ٢٢٨

كان الطيار يقول لى: إبليس ليس من الملائكه و إنما أمرت الملائكه، ١٦٨

كان القوم ثلاثه فلا يتناجى منهم اثنان دون صاحبهما فإن [فى] ذلك ما يحزنه، ٦٦٤

كان النبي صلى الله عليه و اله و سلم يجلس ثلاثا: القرفصا و هو أن يقيم ساقيه و يستقبلهما بيديه، ٦٦٤

كان أمير المؤمنين عليه السلام كثيرا ما يقول فى خطبته: يا أيها الناس دينكم دينكم، ٢٥٨

ص: ٧٣٩

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول فى خطبته: لا ترتابوا فتشكوا و لا تشكوا فتكفروا، ١٤٤

كان بين قول الله عز و جل: «قد أجيبت دعوتكما» و بين أخذ فرعون أربعين عاما، ٣٠٦

كان دعاء النبي صلى الله عليه و اله و سلم ليله الأحزاب: يا صريخ المكرويين و يا مجيب دعوه، ٤٥٦

كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم إذا أوى إلى فراشه قال: «اللهم باسمك أحيا و باسمك أموت»، ٤٠٨

- كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا قَعَدَ فِي أَدْنَى الْمَجْلِسِ إِلَيْهِ حِينَ يَدْخُلُ، ٦٦٨
- كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَكْثَرَ مَا يَجْلِسُ تَجَاهَ الْقِبْلَةِ، ٦٦٦
- كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ إِذَا شَكُوا إِلَيْهِ الْبِرَاغِيثَ أَنَّهَا تُؤْذِيهِمْ، ٤٧٨
- كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً، فَقُلْتُ، ٢٠٨
- كان رسول الله يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً وَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ، ٣٣٦
- كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَيُرَدِّدُنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، ٦٣٦
- كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْسِمُ لِحِظَاتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَيَنْظُرُ إِلَى ذَا وَيَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسُّوْيَةِ، ٦٨٨
- كان سلمان رحمه الله يقول: أَفْشُوا سَلَامَ اللَّهِ فَإِنَّ سَلَامَ اللَّهِ لَا يَنَالُ الظَّالِمِينَ، ٦٢٨
- كان علي بن الحسين يدعو بهذا الدعاء: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حَسَنَ الْمَعِيشَةِ وَمَعِيشَةَ، ٤٤٠
- كان علي بن الحسين يقول: مَا أَبَالِي إِذَا قُلْتُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيَّ الْإِنْسُ، ٤٥٢
- كان عند أبي عبد الله عليه السلام رجل من أصحابنا يلقب شلقان، ٥٠
- كان عنده قوم يحدثهم إذ ذكر رجل منهم رجلاً فوقع فيه و شكاه، ٦٤٤
- كان في بني إسرائيل رجل فدعا الله أن يرزقه غلاماً ثلاث سنين، ١٢
- كان كتبه لي في قرطاس: اللَّهُمَّ ارْجُدْ إِلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِكَ مِظَالْمَهُمْ، ٤٤٤
- كان لأبي عبد الله عليه السلام صديق لا يكاد يفارقه إذا ذهب مكاناً، ١٢
- كان من دعاء أبي في الأمر يحدث: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاعْفِرْ لِي، ٤٤٨
- كان يأتيه الأعرابي فيهدى له الهدية ثم يقول مكانه: أَعْطَانَا ثَمَنَ هَدِيَّتِنَا، فَيَضْحَكُ، ٦٧٠
- كان يحيى بن زكريا يبكي ولا يضحك وكان عيسى ابن مريم يضحك ويبكي، ٦٧٦

ص : ٧٤٠

كان يقول عند العله: اللَّهُمَّ إِنَّكَ عَيَّرْتَ أَقْوَامًا فَقُلْتُ: قُلْ ادْعُوا، ٤٦٢

كان يوسع المجلس و يستقرض للمحتاج و يعين الضعيف، ٦١٢

كتب إلى أبي جعفر يسأله عوده للرياح التي تعرض للصبيان، فكتب إليه، ٤٧٨

كتبت إلى أبي جعفر الثاني عليه السلام أسأله أن يعلمني دعاء، ٣٩٨

كتبت إلى العبد الصالح عليه السلام أخبره أنني شاك و قد قال إبراهيم عليه السلام: رب أرني كيف، ١٤٢

كثرت الضحك تذهب بماء الوجه، ٦٧٤

كثرت الضحك تمت القلب؛ و قال: كثرت الضحك تميث الدين كما يميث الماء الملح، ٦٧٢

كثرت المزاح تذهب بماء الوجه و كثرت الضحك تمنح الإيمان مجاً، ٦٧٤

كفر بالله العظيم الانتفاء من حسب و إن دق، ٦٠

كفر بالله من تبراً من نسب و إن دق، ٥٨، ٦٠

كفى بالمرء عيباً أن يبصر من الناس ما يعمى عليه من نفسه، ٢٥٠

كفى بالمرء عيباً أن يتعرف من عيوب الناس ما يعمى عليه من أمر نفسه، ٢٥٠

كفى بالتدم توبه، ١٩٠

كل أربعين داراً جيران، من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله، ٦٨٤

كل دعاء لا يكون قبله تحميد فهو أبت، إنما التحميد، ٣٣٤

كل دعاء يدعى الله عز و جل به محجوب عن السماء حتى يصلي، ٣١٢

كل شيء يجزه الإقرار و التسليم فهو الإيمان، و كل شيء يجزه الإنكار، ١٢٤

كل عين باكية يوم القيامة إلا ثلاثه: عين غصت عن محارم الله، ٢٩٢

كل كذب مسئول عنه صاحبه يوماً إلا [كذباً] في ثلاثه: رجل كائد، ٤٤

كلما ذكر اسم ربه قام فصللي، فقال لي: لقد كلف الله عز و جل هذا شططا، ٣١٦

كل من نصب دونكم شيئاً فهو ممن يعبد الله على حرف؟ فقال: نعم، ١٤٠

كم من طالب للدنيا لم يدركها و مدرک لها قد فارقها، ٢٤٠

ص: ٧٤١

كم من مغرور بما قد أنعم الله عليه و كم من مستدرج بستر الله عليه، ٢٣٤

كنا جلوسا عند أبي عبد الله عليه السلام إذ عطس رجل فما ردّ عليه أحد من القوم، ٦٤٨

كنا عند أبي عبد الله عليه السلام فأحصيت في البيت أربعة عشر رجلا، فعطس، ٦٥٠

كنا عند أبي عبد الله عليه السلام و معنا ربيعه الرأى فذكرنا فضل القرآن، ٦٠٦

كن بارزا و اقتصر على الجنّة و إن كنت عاقا [فظا] فاقتصر على النار، ٥٦

كنت أجالس أبا عبد الله عليه السلام فلا و الله ما رأيت مجلسا أنبل من مجالسه، ٦٥٦

كنت أنا و محمد بن مسلم و أبو الخطاب مجتمعين فقال لنا أبو الخطاب، ١٤٦

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فدخل عليه شيخ فقال: يا أبا عبد الله، أشكو إليك، ٢٢٦

كنت عند الرضا عليه السلام فعطس، فقلت له: صلى الله عليك، ثم عطس، ٦٤٨

كنت كثيرا ما أشتكى عيني، فشكوت ذلك إلى أبي عبد الله عليه السلام فقال: ألا أعلمك، ٤٣٢

كيف أدعو لليهودي و النصراني؟ قال: تقول له: بارك الله، ٦٤٠

كيف المسألة إلى الله تبارك و تعالى؟ قال: تبسط كفّيك، ٢٨٨

كيف مداعبه بعضكم بعضا؟ قلت: قليل، قال: فلا تفعلوا فإنّ المداعبه، ٦٧٢

كيف ينبغي لنا أن نصنع فيما بيننا و بين قومنا و بين خلطانا من الناس، ٦١٠

كيف ينبغي لنا أن نصنع فيما بيننا و بين قومنا و فيما بيننا و بين خلطانا من الناس، ٦٠٨

لا بأس بأن يبدأ الرجل باسم صاحبه في الصحيفه قبل اسمه، ٦٩٤

لا بأس بذكر الله و أنت تبول فإنّ ذكر الله عزّ و جلّ حسن على كلّ حال، ٣٢٠

لا تبدى الشّماته لأخيك فيرحمه الله و يصيرها بك، ٧٤

لا تبدءوا أهل الكتاب بالتسليم و إذا سلّموا عليكم فقولوا: و عليكم، ٦٣٨

لا تتفأل بالقرآن، ٥٩٦

لا تتق بأخيك كلّ الثقة فإنّ صرعه الاسترسال لن تستقال، ٦٩٢

لا تجالسوهم -يعنى المرجئه- لعنهم الله و لعن [الله] ملّهم المشركه، ١٦٤

ص: ٧٤٢

لا تجعلونى كقدح الزاكب فإنّ الزاكب يملأ قدحه فيشربه إذا شاء، ٣١٠

لا تحرقوا القراطيس و لكن امحوها و حرّقوها، ٦٩٦

لا تدع أن تدعو بهذا الدّعاء ثلاث مرّات إذا أصبحت و ثلاث مرّات، ٣٩٨

لا تدع «بسم الله الرحمن الرحيم» و إن كان بعده شعر، ٦٩٢

لا تذهب الحشمه بينك و بين أخيك، أبق منها فإنّ ذهابها ذهاب الحياء، ٦٩٢

لا تسبوا الناس فتكتسبوا العداوه بينهم، ٧٦

لا تستكثروا كثير الخير و تستقلّوا قليل الذّنوب فإنّ قليل الذّنوب، ٢٤٤

لا تصحبوا أهل البدع و لا تجالسوهم فتصيروا عند الناس، ١٠٤

لا تصحبوا أهل البدع و لا تجالسوهم فتصيروا عند الناس كواحد منهم، ٦٢٢

لا تطلبوا عثرات المؤمنين، فإنّ من تتبع عثرات أخيه تتبع الله عثراته، ٦٨

لا تفتش الناس فتبقى بلا صديق، ٦٤٤

لا تقطع رحمك و إن قطعتك، ٥٤

لا تكتب «بسم الله الرحمن الرحيم» لفلان و لا بأس أن تكتب على ظهر، ٦٩٤

لا تكتب داخل الكتاب: «لأبى فلان» و اكتب إلى أبى فلان و اكتب على العنوان، ٦٩٤

لا تكون الصّداقه إلاّ بحدودها، فمن كانت فيه هذه الحدود، ٦١٦

لا تمار فيذهب بهاؤك و لا تمازح فيجتراً عليك، ٦٧٦

لا تمازح فيجتراً عليك، ٦٧٦

لا تملّوا من قراءه (إذا زلزلت الأرض زلزالها)، فإنه من كانت قراءته، ٥٩٢

لا تنسني من الدعاء، قال: أو تعلم أنني أنساك؟ قال: فتفكرت في نفسي، ٦٤٦

لأدعون الله على من قتل مولاي و أخذ مالي، فقال له داود بن علي، ٣٥٤

لا دين لمن دان بطاعه من عصي الله، و لا دين لمن دان بفريه باطل على الله، ١٠٠

لا عليك أن تصحب ذا العقل و إن لم تحمد كرمه و لكن انتفع بعقله، ٦١٤

ص: ٧٤٣

لا كذب على مصلح، ثم تلا: أيتها العير إنكم لسارقون، ٤٦

لا و الله لا يلح عبد على الله عزّ و جلّ إلا استجاب الله له، ٢٧٨

لا و الله ما أراد الله تعالى من الناس إلا خصلتين: أن يقرّوا له بالنعم، ١٩٢

لا هجره فوق ثلاث، ٤٨

لا يجد عبد طعم الإيمان حتى يترك الكذب هزله وجدّه، ٤٠

لا يجوز للرجل أن يحتبي مقابل الكعبه، ٦٧٠

لا يزال إبليس فرحاً ما اهتجر المسلمان، ٥٠

لا يزال الدعاء محجوباً حتى يصلّي على محمّد و آل محمّد، ٣٠٨

لا يزال المؤمن بخير و رجاء، رحمه من الله عزّ و جلّ ما لم يستعجل فيقنط، ٣٠٦

لا يزال الهّمّ و الغمّ بالمؤمن حتى ما يدع له من ذنب، ٢٢٤

لا يسأل الله عزّ و جلّ شيئاً إلا بدأ بالصلاة على محمّد و آله صلّي الله عليه و اله و سلّم، ٣١٤

لا يصغر ما ينفع يوم القيامة و لا يصغر ما يضرّ يوم القيامة، ٢٤٢

لا يضمر مع الإيمان عمل و لا ينفع مع الكفر عمل، ألا ترى، ٢٥٦

لا يفترق رجلان على الهجران إلا استوجب أحدهما البراءة و اللعنه، ٤٨

لا يقبل الله عزّ و جلّ دعاء قلب لاه؛ و كان علىّ عليه السّلام يقول: إذا دعا، ٢٧٦

لا يكتب الملك إلا ما سمع و قال الله عزّ و جلّ: و اذكر ربّك فى نفسك، ٣٣٠

لا ينبغى للمرء المسلم أن يواخى الفاجر و لا الأحمق و لا الكذاب، ٦١٨

لا ينبغى للمسلم أن يواخى الفاجر و لا الأحمق و لا الكذاب، ١٠٦

لا ينبغى للمسلمين أن يغدروا و لا يأمرؤا بالعدو و لا يقاتلوا، ٣٤

لا ينبغى للمؤمن أن يجلس مجلسا يعصى الله فيه و لا يقدر على تغييره، ١٠٤

لا ينفع مع الشكّ و الجحود عمل، ١٤٤

لعن الله القدرية، لعن الله الخوارج، لعن الله المرجئه لعن الله المرجئه، ١٦٢

ص: ٧٤٤

لقد استبطأت الرزق، فغضب ثمّ قال لى: قل: اللهمّ إنك تكفّلت برزقى، ٤٣٤

لقد أسرى ربّى بى فأوحى إلىّ من وراء الحجاب ما أوحى و شافهنى، ٦٤

لقد غفر الله عزّ و جلّ لرجل من أهل البادية بكلمتين دعا بهما قال: اللهمّ، ٤٩٤

لكلّ شىء حليه و حليه القرآن الصّوت الحسن، ٥٧٠

لكلّ شىء ربيع و ربيع القرآن شهر رمضان، ٥٩٨

للأوجاع تقول: بسم الله و بالله كم من نعمه لله فى عرق ساكن و غير ساكن، ٤٦٦

للمسلم على أخيه من الحقّ أن يسلم، ٦٤٦

لما استسقى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و سقى الناس حتّى قالوا: إنّه الغرق، ٢٧٦

لما أمر الله عزّ و جلّ هذه الآيات أن يهبطن إلى الأرض تعلّقن بالعرش، ٥٧٨

لَمَّا بَعَثَ أَبُو الدَّوَانِيقِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ، ٤٦٠

لَمَّا حَضَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الْوَفَاةَ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ، ٢٤

لَمَّا طَرَحَ إِخْوَهُ يُوسُفُ بْنُ يُوْسُفَ فِي الْجَبِّ أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ: يَا غَلامَ، ٤٤٦

لَمَّا قَدَّمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ أَقَامَ أَبُو جَعْفَرٍ مَوْلَى لَهُ عَلَى رَأْسِهِ، ٤٥٢

لَمَّا قَدَّمَ عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَدْخَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْتَهُ وَ لَمْ يَكُنْ، ٦٦٢

لَمَتَانِ: لَمَمَهُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ لَمَمَهُ مِنَ الْمَلِكِ، فَلَمَمَهُ الْمَلِكُ: الرَّقَّةُ، ٢٢

لَمْ يَدْعُ رَجُلٌ مَعُونَهُ أَخِيهِ الْمُسْلِمَ حَتَّى يَسْعَى فِيهَا وَ يُوَاسِيهِ، ٨٨

لَمْ يَعْطِ أُمَّتِي أَقْلًا مِنْ ثَلَاثٍ: الْجَمَالَ وَ الصَّوْتِ الْحَسَنَ وَ الْحِفْظَ، ٥٧٠

لَمْ يَكُنِ الرَّجُلُ عِنْدَ اللَّهِ مُؤْمِنًا قَدْ ثَبَتَ لَهُ الْإِيمَانُ عِنْدَهُ ثُمَّ يَنْقُلُهُ اللَّهُ، ١٧٦

لَنَا ذَاتَ يَوْمٍ: تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَخْطِي بِلَامٍ وَ لَا وَاوٍ خَطِيئًا مُصْقَعًا، ١٨٤

لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَ لَمْ يَجْحَدُوا لَمْ يَكْفُرُوا، ١٢٦

لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ، ١٤٠

لَوْ عَلِمَ اللَّهُ شَيْئًا أَدْنَى مِنْ أَفٍّ لَنَهَى عَنْهُ وَ هُوَ مِنْ أَدْنَى الْعُقُوقِ، ٥٨

ص: ٧٤٥

لَوْ قُرِئَتِ الْحَمْدُ عَلَى مَيِّتٍ سَبْعِينَ مَرَّةً ثُمَّ رَدَّتْ فِيهِ الرُّوحُ مَا كَانَ ذَلِكَ عَجَبًا، ٥٨٦

لَوْ لَا أَنَّ الْمَكْرَ وَ الْخَدِيْعَةَ فِي النَّارِ لَكُنْتُ أَمَكْرَ النَّاسِ، ٣٤

لَوْ مَاتَ مِنْ بَيْنِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحِشْتَ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِي، ٥٤٢

لِيَأْذَنَ بِحَرْبِ مَنْ مَنَى مِنْ آذَى عَبْدِي الْمُؤْمِنِ وَ لِيَأْمَنَ غَضَبِي مِنْ أَكْرَمِ عَبْدِي، ٦٠

لِي جَارٌ يُؤْذِنِي، فَقَالَ: اِرْحَمِهِ، فَقُلْتُ: لَا رَحْمَةَ لِلَّهِ، فَصَرَفَ وَجْهَهُ عَنِّي، ٦٧٨

لَيْسَ الْيَوْمُ مُسْتَضْعَفٌ، أَبْلَغَ الرَّجَالَ الرَّجَالَ وَ النَّسَاءَ النَّسَاءَ، ١٥٨

ليست هذه الآية فينا إنّ فينا قول الله عزّ وجلّ: ما أصاب من مصيبه في الأرض، ٢٣٠

ليس حسن الجوار كفّ الأذى و لكنّ حسن الجوار صبرك على الأذى، ٦٨٢

ليس شيء أسرع إجابته من دعوته غائب لغائب، ٣٤٨

ليس من التواء عرق و لا نكبه حجر و لا عثره قدم، ٢٢٢

ليس منّا من لم يحاسب نفسه في كلّ يوم، فإن عمل حسنا، ٢٣٦

ليس منّا من ماكر مسلما، ٣٤

ما آمن بي من بات شبعان و جاره جائع، قال: و ما من أهل قريه بيت، ٦٨٤

ما أبالي إذا قلت هذه الكلمات لو اجتمع علىّ الجنّ و الإنس: بسم الله و بالله، ٤٦٢

ما أبرز عبد يده إلى الله العزيز الجبار إلّا استحيا الله عزّ وجلّ أن يردّها، ٢٧٠

ما اجتمع أربعه رهط قطّ على أمر واحد فدعوا [الله] إلّا تفرّقوا عن إجابته، ٣٠٢

ما اجتمع في مجلس قوم لم يذكروا الله عزّ وجلّ و لم يذكرونا إلّا كان، ٣١٨

ما أحسن الحسنات بعد السيئات و ما أقبح السيئات بعد الحسنات، ٢٤٤

ما أدنى ما يكون به العبد مؤمنا و أدنى ما يكون به العبد كافرا، ١٧٢

ما اصطحب اثنان إلّا كان أعظمهما أجرا و أحبهما إلى الله عزّ وجلّ، ٦٨٦

ما انتصر الله من ظالم إلّا بظالم، و ذلك قوله عزّ وجلّ: و كذلك نولّى، ٣٠

ما بعث الله عزّ وجلّ نبيا إلّا حسن الصّوت، ٥٧٠

ص: ٧٤٦

ما تقول في أصحاب الأعراف؟ فقلت: ما هم إلّا مؤمنون أو كافرون، ١٦٠

ما تقول في المستضعفين؟ فقال لي شبيها بالفزع، فتركتهم أحدا يكون مستضعفا، ١٥٤

ما تمنّ علينا بحسبك؟ إنّ الله رفع بالإيمان من كان التّاس يسمّونه، ٢٠

ما زاد خشوع الجسد على ما فى القلب فهو عندنا نفاق، ١٣٨

ما شهد رجل على رجل بكفر قطّ إلاّ باء به أحدهما، إن كان شهد [به]، ٧٦

ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض إلاّ كفر، ٦٠٤

ما عنى بقوله: (و إبراهيم الذى وفى)؟ قال: كلمات بالغ فيهنّ، قلت: و ما هنّ، ٣٩٨

ما فى الميزان شىء أثقل من الصّلاه على محمّد و آل محمّد و إنّ الرّجل لتوضع، ٣١٤

ما قتلنا من أذاع حديثنا قتل خطا و لكن قتلنا قتل عمد، ٩٦

ما قرئت الحمد على وجع سبعين مرّه إلاّ سكن، ٥٨٤

ما كانت المؤلّفه قلوبهم قطّ أكثر منهم اليوم، و هم قوم وحدوا الله، ١٦٨

ما لى رأيت عند عبد الرّحمن بن يعقوب؟ فقال: إنّّه خالى، ١٠٤

ما من أحد فى حدّ الصّبا يتعهّد فى كلّ ليله قراءه (قل أعوذ بربّ الفلق)، ٥٨٦

ما من أحد يظلم بمظلمه إلاّ أخذه الله بها فى نفسه و ماله، ٢٦

ما من أحد يقرأ آخر الكهف عند التّوم إلاّ تيقظ فى السّاعه التى يريد، ٤١٠

ما من إنسان يطعن فى عين مؤمن إلاّ مات بشرّ ميته و كان قمنا، ٧٨

ما من بلاء ينزل على عبد مؤمن فيلهمه الله عزّ و جلّ الدعاء، ٢٧٢

ما من ذنب إلاّ و قد طبع عليه عبد مؤمن يهجره الزّمان ثمّ يلتمّ به، ٢١٦

ما من رهط أربعين رجلا اجتمعوا فدعوا الله عزّ و جلّ فى أمر إلاّ استجاب الله لهم، ٣٠٠

ما من شىء أعظم ثوابا من شهاده أن لا إله إلاّ الله، إنّ الله عزّ و جلّ لا يعدله، ٣٦٠

ما من شىء إلاّ و له حدّ ينتهى إليه إلاّ الذّكر فليس له حدّ ينتهى إليه، ٣٢٤

ما من شىء إلاّ و له كيل و وزن إلاّ الدّموع فإنّ القطره تطفى، ٢٩٠

- ما من شيء إلا وله كيل و وزن إلا الدموع فإن القطره منها تطفى، ٢٩٢
- ما من عبد أذنب ذنبا فندم عليه إلا غفر الله له قبل أن يستغفر، ١٩٤
- ما من عبد أريد أن أدخله الجنة إلا ابتليته في جسده، فإن كان ذلك كفاره، ٢٢٤
- ما من عبد يقرأ آخر الكهف إلا تيقظ في الساعه التي يريد، ٦٠٢
- ما من عبد يقول إذا أصبح قبل طلوع الشمس: الله أكبر الله أكبر كبيراً، ٣٨٠
- ما من عين إلا وهى باكيه يوم القيامة إلا عينا بكت من خوف الله، ٢٩٠
- ما من قطره أحب إلى الله عزّ وجلّ من قطره دموع في سواد الليل، ٢٩٠
- ما من قوم اجتمعوا في مجلس فلم يذكروا اسم الله عزّ وجلّ ولم يصلّوا، ٣٢٠
- ما من مجلس يجتمع فيه أبرار و فجّار فيقومون على غير ذكر الله عزّ وجلّ إلا كان، ٣١٨
- ما من مظلّمه أشدّ من مظلّمه لا يجد صاحبها عليها عوناً، ٢٤
- ما من مؤمن إلا وفيه دعا به، قلت: و ما الدّعا به؟ قال: المزاح، ٦٧٠
- ما من مؤمن إلا وله ذنب يهجره زماناً ثمّ يلتمّ به و ذلك، ٢١٤
- ما من مؤمن دعا للمؤمنين و المؤمنات إلا ردّ الله عزّ وجلّ عليه، ٣٤٢
- ما من مؤمن يذنب ذنبا إلا أّجله الله عزّ وجلّ سبع ساعات من النّهار، ٢١٠
- ما من مؤمن يقارف في يومه و ليلته أربعين كبيره فيقول و هو نادماً، ٢٠٨
- ما من يوم يأتي على ابن آدم إلا قال له ذلك اليوم: يا ابن آدم، ٣٧٤
- ما يزال الهمّ و الغمّ بالمؤمن حتّى ما يدع له ذنبا، ٢٢٢
- ما يمنع التاجر منكم المشغول في سوقه إذا رجع إلى منزله، ٥٦٠
- مثل الاستغفار مثل ورق على شجره تحرّك فيتناثر و المستغفر من ذنب، ٣٣٦
- مثل المنافق مثل جذع النّخل أراد صاحبه أن ينتفع به في بعض بنائه، ١٣٨

مذيع السر شاك و قائله عند غير أهله كافر، و من تمسك، ٩٨

مر أمير المؤمنين علي عليه السلام بقوم فسلم عليهم فقالوا: عليك السلام، ٦٣٠

مر بي رجل و أنا أدعو في صلاتي يساري فقال: يا أبا عبد الله يمينك، ٢٨٨

مرجه و قدره و حروريه، فقال: لعن الله تلك الملل الكافره، ١٢٤

مر رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم برجل يغرس غرسا في حائط له فوقف له، ٣٤٠

مرض إسماعيل بن أبي عبد الله فقال له أبو عبد الله: قل: «يا رب يا رب» عشر مرات، ٣٦٨

مرضت بالمدينه مرضا شديدا فبلغ ذلك أبا عبد الله عليه السلام فكتب إلي: قد بلغني عنتك، ٤٦٢

مر نبي من أنبياء بنى إسرائيل برجل بعضه تحت حائط و بعضه خارج منه، ٢٢٤

معناه ما عاتب الله عز و جل به على نبيه صلى الله عليه و اله و سلم فهو يعنى به ما قد مضى فى القرآن، ٦٠٠

مكتوب فى التوراه التى لم تغير أن موسى سأل ربه فقال: إلهي، إنه يأتى، ٣٢٠

مكتوب فى التوراه التى لم تغير أن موسى عليه السلام سأل ربه فقال: يا رب، ٣٢٠

من أتاه أخوه المؤمن فى حاجه فإتما هى رحمه من الله عز و جل ساقها إليه، ٩٠

من أتهم أخاه فى دينه فلا حرمه بينهما و من عامل أخاه بمثل ما عامل به، ٨٠

من إجلال الله عز و جل إجلال المؤمن ذى الشبيه و من أكرم مؤمنا، ٦٦٠

من إجلال الله عز و جل إجلال ذى الشبيه المسلم، ٦٦٠

من أذاع علينا حديثنا سلبه الله الإيمان، ٩٤

من أذاع علينا حديثنا فهو بمنزله من جحدنا حقا، ٩٤

من أذاع علينا شيئاً من أمرنا فهو كمن قتلنا عمداً و لم يقتلنا خطأ، ٩٨

من أذاع فاحشه كان كمتدئها و من عير مؤمناً بشيء لم يمت حتى يركبه، ٧٠

من أذنب ذنباً فعلم أنّ الله مطلع عليه إن شاء عذبه و إن شاء غفر له، ١٩٢

من أراد أن يكتال بالمكيال الأوفى فليقل إذا أراد أن يقوم من مجلسه، ٣١٨

من أراد أن يوعيه الله عزّ و جلّ القرآن و العلم فليكتب هذا الدعاء، ٤٨٨

ص: ٧٤٩

من أراد شيئاً من قيام الليل و أخذ مضجعه فليقل: «بسم الله [اللهم لا تؤمّنّى، ٤١٠

من أَرْضَى سلطاناً بسخط الله خرج من دين الله، ١٠٠

من استدلّ عبدى المؤمن فقد بارزنى بالمحاربه و ما ترددت فى شيء، ٦٦

من استدلّ مؤمناً و استحقّقه لقله ذات يده و لفقره شهره الله، ٦٤

من استشار أخاه فلم يمحضه محض الرأى سلبه الله عزّ و جلّ رأيه، ٨٢

من استفتح نهاره بإذاعه سرّاً سلط الله عليه حرّ الحديد و ضيق المحابس، ٩٨

من استكفى بآيه من القرآن من الشرق إلى الغرب كفى [إذا كان بيقين]، ٥٨٦

من استمع حرفاً من كتاب الله عزّ و جلّ من غير قراءه كتب الله له حسنه، ٥٦٤

من أصابه همّ أو غمّ أو كرب أو بلاء أو لاواء فليقل: الله ربّى و لا أشرك به، ٤٤٤

من أصبح لا ينوى ظلم أحد غفر الله له ما أذنب ذلك اليوم ما لم يسفك دماً، ٢٦

من أصبح لا يهّمّ بظلم أحد غفر الله ما اجترم، ٢٦

من أصبح و هو لا يهّمّ بظلم أحد غفر الله له ما اجترم، ٣٠

من أعان على مؤمن بشطر كلمه لقي الله عزّ و جلّ يوم القيامة، ٩٢

من أكثر ذكر الله عزّ و جلّ أحبّه الله و من ذكر الله كثيراً كتبت له براءتان، ٣٢٦

من أكثر ذكر الله عزّ وجلّ أظله الله في جنّته، ٣٢٦

من أكل مال أخيه ظلماً ولم يرده إليه أكل جذوه من النار يوم القيامة، ٢٨

من التواضع أن تسلّم على من لقيت، ٦٣٠

من القواصم الفواقر التي تقصم الظهر جار السوء، إن رأى حسنه، ٦٨٤

من أتب مؤمناً أتبه الله في الدنيا والآخرة، ٧٠

من أهان لي ولئياً فقد أُرصد لمحاربتى، ٦٠

من أهان لي ولئياً فقد أُرصد لمحاربتى و ما تقرب إليّ عبد بشيء، ٦٢

من بات في دار و بيت وحده فليقرأ آية الكرسي و ليقل: اللهم آنس وحشتى، ٤٨٢

ص: ٧٥٠

من بخل بمعونه أخيه المسلم و القيام له في حاجته [إلا] ابتلى بمعونه، ٨٨

من بهت مؤمناً أو مؤمنه بما ليس فيه بعثه الله في طينه خبال، ٧٢

من تاب قبل موته بسنه قبل الله توبته؛ ثم قال: إن السنه لكثيره، ٢١٢

من تخوّف [من] [بلاء يصيبه فتقدّم فيه بالدعاء، لم يره الله عزّ وجلّ ذلك، ٢٧٢

من تقدّم في الدعاء استجيب له إذا نزل به البلاء و قالت الملائكه، ٢٧٢

من جاءنا يلتمس الفقه و القرآن و تفسيره فدعوه و من جاءنا يبدي عوره، ٢١٦

من حقّر مؤمناً مسكيناً أو غير مسكين لم يزل الله عزّ وجلّ حاقراً، ٦٢

من خاف القصاص كفّ عن ظلم الناس، ٣٢، ٢٦

من خاف الناس لسانه فهو في النار، ١٦

من خالطت فإن استطعت أن تكون يدك العليا عليه فافعل، ٦٨٦

من خالطت فإن استطعت أن تكون يدك العليا عليهم فافعل، ٦١٢

من ختم القرآن بمكّه من جمعه إلى جمعه أو أقلّ من ذلك أو أكثر، ٥٦٢

من دعا و لم يذكر النبيّ صلى الله عليه و اله و سلم رفرف الدعاء على رأسه، فإذا ذكر، ٣٠٨

من ذكر الله عزّ و جلّ في السرّ فقد ذكر الله كثيرا، إنّ المنافقين كانوا يذكرون الله، ٣٣٠

من ذكرت عنده فلم يصلّ عليّ دخل النار فأبعده الله، ٣١٦

من ذكرت عنده فنسى أن يصلّي عليّ خطأ الله به طريق الجنّه، ٣١٦

من ذكر رجلا من خلفه بما هو فيه ممّا عرفه الناس لم يغبه، ٧٢

من ذكرني سراّ ذكرته علانيه، ٣٣٠

من ذكرني في ملاّ من الناس ذكرته في ملاّ من الملائكه، ٣٢٢

من رضى بدون التشرّف من المجلس لم يزل الله عزّ و جلّ و ملائكته يصلّون، ٦٦٦

من روع مؤمنا بسُلطان ليصبيه منه مكروه فلم يصبه فهو في النار، ٩٢

من روى عليّ مؤمن روايه يريد بها شينه و هدم مروءته، ٧٤

ص: ٧٥١

من سبّ عليّا عليه السّلام فعليه لعنه الله، و نحن برآء من آل مروان، ١١٢

من سرّه أن يستجاب له دعوته فليطب مكسبه، ٣٠٠

من سرّه أن يستجاب له في الشدّه فليكثر الدعاء في الرّخاء، ٢٧٤

من سعى في حاجه لأخيه فلم ينصحه فقد خان الله و رسوله، ٨٠

من سمع عطسه فحمد الله عزّ و جلّ و صلّى على النبيّ صلى الله عليه و اله و سلم و أهل بيته، ٦٥٤

من شدّد عليه في القرآن كان له أجران و من يسّر عليه كان مع الأوّلين، ٥٥٢

من شغل بذكرى عن مسألتي أعطيته أفضل ما أعطى من سألني، ٣٢٨

من شكّ أو ظنّ و أقام على أحدهما أحبط الله عمله، ١٤٤

من شكَّ في الله بعد مولده على الفطره لم يفي إلى خير أبدا، ١٤٤

من شكَّ في الله و في رسوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فهو كافر، ١٢٢

من شكَّ في رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ؟ قال: كافر، قلت: فمن شكَّ في كفر الشَّاكِّ فهو كافر، ١٢٢

من صَلَّى الغداه فقال قبل أن ينفذ ركبته عشر مرَّات: لا إله إلاَّ الله وحده، ٣٦٤

من صَلَّى على صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ من شاء فليقلِّ، ٣١٠

من طلب رضا النَّاس بسخط الله جعل الله حامده من النَّاس دأماً، ٩٨

من طلب مرضاه النَّاس بما يسخط الله كان حامده من النَّاس دأماً، ١٠٠

من ظلم أحدا ففاته فليستغفر الله له فإنَّه كفَّاره له، ٣٠

من ظلم سلط الله عليه من يظلمه [أو على عقبه] أو على عقب عقبه، ٢٨

من ظلم مظلمه أخذ بها في نفسه أو في ماله أو في ولده، ٢٦

من عذر ظالما بظلمه سلط الله عليه من يظلمه فإن دعا لم يستجب له، ٣٠

من عرض لأخيه المسلم [المتكلم] في حديثه فكأنما خدش وجهه، ٦٦٤

من عرف اختلاف النَّاس فليس بمستضعف، ١٥٨، ١٥٦

من عرض فضل كبير لسنَّه فوقَّره آمنه الله من فرع يوم القيامة، ٦٥٨

ص: ٧٥٢

من عطس ثمَّ وضع يده على قصبه أنفه ثمَّ قال: «الحمد لله ربَّ العالمين»، ٦٥٦

من علامات شرك الشَّيطان الذي لا يشكُّ فيه أن يكون فخاشا، ١٠

من عمل سيئته أجل فيها سبع ساعات من النَّهار، فإن قال: أستغفر الله الذي، ٢٠٨، ٢٠٦

من عيَّر مؤمنا بذنب لم يمت حتَّى يركبه، ٧٠

من فحش على أخيه المسلم نزع الله منه بركه رزقه و وكله، ١٤

من قال إذا أصبح: اللهم إني أصبحت في ذمتك و جوارك، ٣٨٤

من قال إذا صلى المغرب ثلاث مرّات: الحمد لله الذي يفعل، ٤٢٢

من قال إذا عطس: الحمد لله رب العالمين على كلّ حال، لم يجد، ٦٥٢

من قال أربع مرّات إذا أصبح: «الحمد لله رب العالمين» فقد أدى شكر، ٣٣٤

من قال: «أستغفر الله» مائة مرّه في [كلّ] يوم غفر الله عزّ و جلّ له سبعمائه ذنب، ٢١٠

من قال: أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده، ٣٦٤

من قال: السّلام عليكم فهي عشر حسنات و من قال: السّلام عليكم، ٦٣٠

من قال: اللهم إني أشهدك و أشهد ملائكتك المقرّبين و حملة عرشك المصطفين، ٣٧٢

من قال بعد كلّ صلاة و هو آخذ بلحيته بيده اليمنى: يا ذا الجلال و الإكرام، ٤٢٢

من قال حين يأخذ مضجعه ثلاث مرّات: الحمد لله الذي علا فقهر، ٤٠٠

من قال حين يخرج من باب داره: أعوذ بما عازت به ملائكة الله، ٤١٤

من قال عشر مرّات قبل أن تطلع الشّمس و قبل غروبها: لا إله إلاّ الله وحده، ٣٦٤

من قال عشر مرّات: «يا ربّ يا ربّ» قيل له: ليبيك ما حاجتك، ٣٦٨

من قال في دبر الفريضة: «أستودع الله العظيم الجليل نفسي و أهلي و ولدي»، ٤٨٢

من قال في دبر الفريضة: يا من يفعل ما يشاء و لا يفعل ما يشاء، ٤٣٠

من قال في دبر صلاة الفجر لم يلتمس حاجه إلاّ تيسّرت له و كفاه الله ما أهّمه، ٤٢٦

من قال في دبر صلاة الفجر و المغرب سبع مرّات: «بسم الله الرّحمن الرّحيم»، ٣٩٠

ص: ٧٥٣

من قال في دبر صلاة الفريضة قبل أن يثنى رجله: أستغفر الله الذي، ٣٧٠

من قال في كلّ يوم عشر مرّات: «أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له»، ٣٦٦

من قال في كل يوم: لا إله إلا الله حقًا، لا إله إلا الله عبودِيَه و رقًا، ٣٦٦

من قال: لا إله إلا الله غرست له شجره في الجنة من ياقوته حمراء منبتها، ٣٦٢

من قال: «ما شاء الله كان، لا حول ولا قوه إلا بالله العلي العظيم»، ٣٩٠

من قال: «ما شاء الله لا حول ولا قوه إلا بالله» سبعين مره، صرف عنه سبعين، ٣٧٠

من قال هذا القول كان مع محمد وآل محمد إذا قام قبل أن يستفتح الصلاه، ٤١٨

من قال هذا حين يمسي حف بجناح من أجنحه جبرئيل عليه السلام، ٣٧٤

من قال هذه الكلمات عند كل صلاه مكتوبه حفظ في نفسه و داره و ماله و ولده، ٤٣٠

من قال هذه الكلمات فأنا ضامن له ألا يصيبه عقرب و لا هامه حتى يصبح، ٤٧٨

«من قال: يا الله يا الله» عشر مرات، قيل له: لبيك ما حاجتك، ٣٦٦

من قال: «يا رب يا الله يا رب يا الله» حتى ينقطع نفسه قيل له: لبيك ما حاجتك، ٣٦٨

من قدم أربعين من المؤمنين ثم دعا استجيب له، ٣٤٦

من قرأ آيه الكرسي عند منامه لم يخف الفالج إن شاء الله و من قرأها، ٥٨٢

من قرأ آيه من كتاب الله عز و جل في صلاته قائما يكتب له بكل حرف مائه، ٥٦٠

من قرأ إذا أوى إلى فراشه (قل يا أيها الكافرون) و (قل هو الله أحد)، ٥٩٢

من قرأ أربع آيات من أول البقره و آيه الكرسي و آيتين بعدها و ثلاث، ٥٨٠

من قرأ القرآن فهو غني و لا فقر بعده و إلا ما به غني، ٥٥٠

من قرأ القرآن في المصحف مع بصره و خفف عن والديه و إن كانا كافرين، ٥٦٤

من قرأ القرآن قائما في صلاته كتب الله له بكل حرف مائه حسنه، ٥٦٠

من قرأ القرآن و هو شاب مؤمن اختلط القرآن بلحمه و دمه، ٥٤٦

من قرأ المسبحات كلها قبل أن ينام لم يمت حتى يدرك القائم، ٥٨٠

من قرأ (ألهيكم التكاثر) عند التَّوم وقي فتنه القبر، ٥٨٤

من قرأ (إنا أنزلناه في ليلة القدر) يجهر بها صوته كان كالشَّاهر سيفه في سبيل الله، ٥٨٠

من قرأ عشر آيات في ليلة لم يكتب من الغافلين و من قرأ خمسين آية كتب، ٥٦٢

من قرأ (قل هو الله أحد) مائة مرّة حين يأخذ مضجعه غفر الله له ذنوب، ٥٨٠

من قرأ (قل هو الله أحد) مائة مرّة حين يأخذ مضجعه غفر له، ٤٠٨

من قرأ (قل هو الله أحد) مرّة بورك عليه و من قرأها مرّتين بورك عليه، ٥٧٨

من قرأ مائة آية يصلّي بها في ليلة كتب الله عزّ وجلّ له بها قنوت ليلة، ٥٨٢

من قصد إليه رجل من إخوانه مستجيرا به في بعض أحواله فلم يجره بعد، ٨٨

من قعد عند سبّاب لأولياء الله فقد عصى الله تعالى، ١١٢

من كانت له إلى الله عزّ وجلّ حاجة فليبدأ بالصّلاه على محمّد وآله، ٣١٤

من كانت له دار فاحتاج مؤمن إلى سكنها فمنعه إيّاها، ٩٠

من كان مؤمنا فعمل خيرا في إيمانه ثمّ أصابته فتنه فكفر، ٢٥٢

من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يجلس مجلسا ينتقص فيه إمام، ١٠٨

من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدع أن يقرأ في دبر الفريضة (بقل هو الله أحد)، ٥٨٤

من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يقعدنّ في مجلس يعاب فيه، ١١٠

من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يقوم مكان ربيه، ١١٠

من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليف إذا وعد، ٨٤

من كثر كذبه ذهب بهاؤه، ٤٢

من كفّ يده عن النَّاس فإنّما يكفّ عنهم يدا واحده و يكفون عنه، ٦٢٤

من لقي المسلمين بوجهين ولسانين جاء يوم القيامة و له لسانان من نار، ٤٦

من لم يبرئه الحمد لم يبرئه شىء، ٥٩٢

من لم يسأل الله عزّ و جلّ من فضله [فقد] افتقر، ٢٦٢

ص: ٧٥٥

من مشى فى حاجه أخيه ثم لم يناصحه فيها كان كمن خان الله، ٨٢

من مضى به يوم واحد فصلّى فيه بخمس صلوات و لم يقرأ فيها، ٥٨٢

من نسى سوره من القرآن مثلت له فى صورته حسنه و درجه رفيعه فى الجنّه، ٥٥٤

من نظر إلى أبويه نظر ماقّت و هما ظالمان له، لم يقبل الله له صلاه، ٥٦

من نظر إلى مؤمن نظره ليخيفه بها أخافه الله عزّ و جلّ يوم لا ظلّ إلاّ ظلّه، ٩٢

من وقّر ذا شبيهه فى الإسلام آمنه الله عزّ و جلّ من فزع يوم القيامة، ٦٥٨

مهما تركت من شىء فلا تترك أن تقول فى كلّ صباح و مساء: اللهمّ إنى، ٣٨٨

نزل القرآن أثلاثاً، ثلث فينا و فى عدوّنا و ثلث سنن و أمثال و ثلث، ٥٩٤

نزل القرآن أربعه أرباع: ربع فينا و ربع فى عدوّنا و ربع سنن و أمثال، ٥٩٦

نزل القرآن بإيّاك أعنى و اسمعى يا جاره، ٦٠٠

نزلت صحف إبراهيم فى أوّل ليله من شهر رمضان و أنزلت التّوراه لست، ٥٩٦

نظر أبو جعفر عليه السّلام إلى رجل و هو يقول: «اللهمّ إنى أسألك من رزقك الحلال»، ٤٣٨

نعم الشّىء العطسه تنفع فى الجسد و تذكّر بالله عزّ و جلّ، ٦٥٠

نوروا بيوتكم بتلاوه القرآن و لا تتخذوها قبورا كما فعلت اليهود و النّصارى، ٥٥٨

و الله إنّ الكفر لأقدم من الشّرك و أخبث و أعظم، ١١٦

و الله لا يلخّ عبد مؤمن على الله عزّ و جلّ فى حاجته إلاّ قضاها له، ٢٧٨

و الله ما قتلوهم بأيديهم و لا ضربوهم بأسيافهم و لكنهم سمعوا أحاديثهم، ٩٦

و الله ما ينجو من الذنب إلا من أقرّ به، ١٩٠

و التفاق على أربع دعائم: على الهوى و الهوينا و الحفيظه و الطمع، ١٣٤

وضع عن أمتي تسع خصال: الخطأ و النسيان و ما لا يعلمون و ما لا يطيقون، ٢٥٤

و عزّتي و جلالى لا أخرج عبدا من الدنيا و أنا أريد أن أرحمه، ٢٢٠

و عزّتى و جلالى و عظمتى و كبريائى و نورى و علوى و ارتفاع مكانى، ٣٢

ص: ٧٥٦

هل تعرفون طول البلاء من قصره؟ قلنا: لا، قال: إذا ألهم أحد [كم] الدعاء، ٢٧٠

هل لأحد على ما عمل ثواب على الله موجب إلا المؤمنين؟ قال: لا، ٢٥٦

هم قوم وحدوا الله و خلعوا عباده من يعبد من دون الله فخرجوا من الشرك، ١٧٢

هو الدعاء قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و هى ساعه إجابته، ٣٧٠

هو الدعاء و أفضل العباده الدعاء، قلت: «إن إبراهيم لأواه حلیم»، ٢٦٠

هو الذى لا يهتدى حيله إلى الكفر فيكفر و لا يهتدى سيلا إلى الإيمان، ١٥٢

هو المؤمن يدعو لأخيه بظهر الغيب فيقول له الملك: آمين و يقول الله العزيز، ٣٤٢

هو بما صنعوا بك و بعقوقهم إياك و قطع رحمهم بتروا، ٥٢

هؤلاء قوم عبدوا الله و خلعوا عباده من يعبد من دون الله، ١٧٠

يا أبا التعمان لا تكذب علينا كذبه فتسلب الحنيفيه، ٣٦

يا أبا التعمان، لا يغرّك الناس من نفسك فإنّ الأمر يصل إليك دونهم، ٢٣٨

يا أبا حمزه، ما لك إذا أتى بك أمر تخافه أن لا تتوجّه إلى بعض زوايا بيتك، ٤٤٤

يا أبا ذرّ، أظرفنى بشيء من العلم، فكتب إليه أنّ العلم كثير، ٢٤٦

يا أبا عبد الله، ما تقول فيمن شك في الله؟ فقال: كافر يا أبا محمد، ١٤٤

يا أبا محمد اقرأ قراءه ما بين القراءتين تسمع أهلك و رجع بالقرآن، ٥٧٢

يا أبان، إذا قدمت الكوفه فارو هذا الحديث: من شهد، ٣٦٨

يا ابن آدم: اذكرني في ملا أذكرك في ملا خير من ملئك، ٣٢٢

يا إسحاق بن فروخ، من صلى على محمد و آل محمد عشرا صلى الله عليه، ٣١٤

يا أمير المؤمنين أو تكون ذنوب تعجل الفناء؟ فقال: نعم ويلك قطيعه الرحم، ٥٤

يا أمير المؤمنين، أوصني بوجه من وجوه البر أنجو به، ٢٤٠

يا أمير المؤمنين، كان لي مال ورثته و لم أنفق منه درهما في طاعه الله، ٥٢٨

يا أيها الناس لو لا كراهيه الغدر كنت من أدهى الناس، ٣٦

ص: ٧٥٧

يا بنى انظر خمسه فلا تصاحبهم و لا تحادثهم و لا ترافقهم في طريق، ١٠٦

يا بنى، انظر خمسه فلا تصاحبهم و لا تحادثهم و لا ترافقهم في طريق، ٦٢٠

يا بنى، لا تقترب فتكون أبعد لك و لا تبعد فتهان، كل دابة تحب مثلها، ٦٢٢

يا بنى، من أصابه منكم مصيبه أو نزلت به نازله فليتوضأ و ليسبغ الوضوء، ٤٥٤

يا حيّ يا قيوم، يا لا إله إلا أنت، برحمتك أستغيث فاكنى ما أهمنى، ٤٥٨

يا ربّ صلّ على محمد و آل محمد مائه مرّه قضيت له مائه حاجه، ٣١٢

يا ربّ ما حال المؤمن عندك؟ قال: يا محمد من أهان لي ولينا، ٦٤

يا رسول الله إنني نافقت، فقال: و الله ما نافقت و لو نافقت، ١٩٠

يا رسول الله، نخاف علينا النفاق، قال: فقال: و لم تخافون ذلك، ١٨٦

يا رسول الله هلكت، فقال له صلى الله عليه و اله و سلم: أتاك الخبيث فقال لك: من خلقك، ١٨٨

يا زراره، ما تقول فيمن أقرّ لك بالحكم أتقتله؟ ما تقول في خدمكم، ١٢٠

يا سعد، تعلّموا القرآن فإنّ القرآن يأتي يوم القيامة في أحسن صورته، ٥٣٠

يا سماعه ما هذا الذي كان بينك وبين جمالك؟! إياك أن تكون فحاشا، ١٤

يا شيعة آل محمّد اعلّموا أنّه ليس منّا من لم يملك نفسه عند غضبه، ٦١٢

يا صالح، اتّبع من يبكيك و هو لك ناصح ولا تتّبع من يضحكك، ٦١٤

يا صباح، لو كان الرّجل منكم إذا أراد سفرا قام على باب داره تلقاء وجهه، ٤١٨

يا عائشه إنّ الفحش لو كان ممثّلا لكان مثال سوء، ١٤

يا عدّتي في كربتي و يا صاحبي في شدّتي و يا وليّتي في نعمتي و يا غياثي، ٥١٦

يا عليّ ألا أعلمك كلمات؟ إذا وقعت في ورطه أو بليّته فقل: بسم الله الرّحمن الرّحيم، ٤٨٢

يا عمّ، إنّ الناس ارتدّوا بعد رسول الله إلاّ نفرًا يسيرا و كان لعلّي بن أبي طالب، ٢١٤

يا عيسى اذكرني في نفسك أذكرك في نفسي و اذكرني في ملئك، ٣٣٠

يا عيسى ليكن لسانك في السّرّ و العلانيه لسانا واحدا و كذلك قلبك، ٤٦

ص: ٧٥٨

يا فضيل، ما هذا عندك؟ قلت: و ما هو؟ قال: حروريّ، قلت: كافر؟ قال: إي، ١٢٤

يا محمّد إنّّه كان في زمن بنى إسرائيل أربعة نفر من المؤمنين، ٨٤

يا محمّد بن مسلم، ذنوب المؤمن إذا تاب منها مغفوره له فليعمل، ٢٠٢

يا معاشر قراء القرآن: اتّقوا الله عزّ و جلّ فيما حمّلكم من كتابه فإنّي مسؤل، ٥٥٠

يا معاويه، أما علمت أنّ رجلا أتى أمير المؤمنين عليه السّلام فشكا الإبطاء عليه، ٥٠٠

يا معشر الأنصار، أكلكم على قول سيّدكم سعد؟ فقالوا: سيّدنا الله و رسوله، ١٦٦

يا معشر من أسلم بلسانه و لم يخلص الإيمان إلى قلبه، لا تدمّوا، ٦٦

يا معشر من أسلم بلسانه و لم يسلم بقلبه، لا تتبعوا عثرات المسلمين، ٤٨

يا من دلنى على نفسه و ذلّل قلبى بتصديقه، أسألك الأمن، ٤٩٤

يا منزل الشفاء و مذهب الداء أنزل على ما بى من داء شفاء، ٤٧٠

يا من يشكر اليسير و يعفو عن الكثير و هو الغفور الرحيم، ٥١٦

يا من يكفى خلقه كلهم و لا يكفيه أحد اكفى شرّ عبد الله بن عليّ، ٤٥٢

يا من يكفى من كلّ شيء و لا يكفى منه شيء اكفى ما أهمنى، ٤٥٤

يا موسى، إنّ أصلح يوميك الذى هو أمامك فانظر أىّ يوم هو و أعد له، ٢٤٨

يا موسى لا تطوّل فى الدنيا أملك فيقسو قلبك و القاسى القلب منى بعيد، ٢٢

يا موسى، لا تنسى على كلّ حال فإنّ نسيانى يميت القلب، ٣٢٢

يا نور يا قدوس يا أولّ الأولين و يا آخر الآخريين يا رحمان يا رحيم، ٥١٦

يا يونس، من حبس حقّ المؤمن أقامه الله يوم القيامة خمسمائه عام على، ٩٠

يتوب من الذنب ثمّ لا يعود فيه و أحبّ العباد إلى الله تعالى، ٢٠٠

يجيء القرآن يوم القيامة فى أحسن منظور إليه صورته فيمّر بالمسلمين، ٥٤٠

يجيء كلّ غادر بإمام يوم القيامة مائلا شذقه حتّى يدخل النار، ٣٦

يجيء كلّ غادر-يوم القيامة- بإمام مائل شذقه، ٣٤

ص: ٧٥٩

يحشر العبد يوم القيامة و ما ندى دما فيدفع إليه شبه المحجمه، ٩٦

يدخل النار مؤمن؟ قال: لا و الله، قلت: فما يدخلها إلاّ كافر، ١٢٠

يستجاب الدعاء فى أربعه مواطن فى الوتر و بعد الفجر، ٢٨٢

يستجاب للرجل الدعاء ثمّ يؤخّر؟ قال: نعم عشرين سنه، ٣٠٦

يسلم الزاكب على الماشى و القائم على القاعد، ٦٣٤

يسلم الزاكب على الماشى و الماشى على القاعد و إذا لقيت جماعه، ٦٣٢

يسلم الصغير على الكبير و الماز على القاعد و القليل على الكثير، ٦٣٢

يطيع الشيطان من حيث لا يعلم فيشرك، ١٤٠

يقول إبليس لجنوده: ألقوا بينهم الحسد و البغى، ١٨

يقول بعد الصبح: الحمد لله رب الصبح، الحمد لله فالق الإصباح، ٣٨٤

يقول بعد العشاءين: اللهم بيدك مقادير الليل و النهار، ٤٢٢

يقولها ثلاث مرّات حين يصبح و ثلاث مرّات حين يمسى لم يخف شيطانا، ٣٩٢

يكره أن يقرأ (قل هو الله أحد) بنفس واحد، ٥٧٠

يكره للرجل أن يقول: حيّاك الله ثم يسكت حتى يتبعها بالسّلام، ٦٣٢

يكون القلب ما فيه إيمان و لا كفر، شبه المضغه، أما يجد أحدكم ذلك، ١٨٠

يموت المؤمن بكلّ ميتة إلا الصّاعقه لا تأخذه و هو يذكر الله، ٣٢٨

ينبغى للجلساء فى الصّيف أن يكون بين كلّ اثنين مقدار عظم الذراع، ٦٦٨

ينبغى للرجل المسلم أن يجتنب مواخاه الكذاب، ٤٢

ينبغى للمسلم أن يجتنب مواخاه ثلاثه: الماجن و الأحمق و الكذاب، ١٠٦

ينبغى للمؤمن أن لا يموت حتى يتعلّم القرآن أو يكون فى تعليمه، ٥٥٢

يوما لجلسائه: تدرّون ما العجز؟ قالوا: الله و رسوله أعلم، فقال: العجز ثلاثه، ٦٩٠

ص: ٧٦٠

الفهرست

باب البذاء ١٠

باب من يتقى شره ١٦

باب البغى ١٨

باب الفخر و الكبر ١٨

باب القسوه ٢٢

باب الظلم ٢٢

باب اتباع الهوى ٣٢

باب المكر و الغدر و الخديعه ٣٤

باب الكذب ٣٦

باب ذى اللسانين ٤٦

باب الهجره ٤٨

باب قطيعه الرحم ٥٠

باب العقوق ٥٦

باب الانتفاء ٥٨

باب من آذى المسلمين و احتقرهم ٦٠

باب من طلب عثرات المؤمنين و عوراتهم ٦٦

باب التعبير ٦٨

باب الغيبه و البهت ٧٠

باب الزوايه على المؤمن ٧٤

ص: ٧٤١

باب الشّماته ٧٤

باب السّباب ٧٦

باب التّهمه و سوء الظّنّ ٧٨

باب من لم يناصر أخاه المؤمن ٨٠

باب خلف الوعد ٨٢

باب من حجب أخاه المؤمن ٨٤

باب من استعان به أخوه فلم يعنه ٨٨

باب من منع مؤمنا شيئا من عنده أو من عند غيره ٨٨

باب من أخاف مؤمنا ٩٢

باب التّميمه ٩٢

باب الإذاعه ٩٤

باب من أطاع المخلوق فى معصيه الخالق ٩٨

باب فى عقوبات المعاصى العاجله ١٠٠

باب مجالسه أهل المعاصى ١٠٢

باب أصناف النّاس ١١٢

باب الكفر ١١٦

باب وجوه الكفر ١٢٦

باب دعائم الكفر و شعبه ١٣٠

باب صفه النّفاق و المنافق ١٣٤

باب الشّرك ١٣٨

باب الشّكّ ١٤٢

باب الضلال ١٤٦

باب المستضعف ١٥٢

باب المرجون لأمر الله ١٥٨

ص: ٧٦٢

باب أصحاب الأعراف ١٦٠

باب في صنوف أهل الخلاف و ذكر القدرية و الخوارج و المرجئه ١٦٢

باب المؤلفه قلوبهم ١٦٤

باب في ذكر المنافقين و الضلال و إبليس في الدعوه ١٦٨

باب في قوله تعالى و من الناس من يعبد الله على حرف ١٧٠

باب أدنى ما يكون به العبد مؤمناً أو كافراً أو ضالاً ١٧٢

باب ١٧٤

باب ثبوت الإيمان و هل يجوز أن ينقله الله ١٧٤

باب المعارين ١٧٦

باب في علامه المعار ١٨٠

باب سهو القلب ١٨٠

باب في ظلمه قلب المنافق و إن أعطى اللسان و نور قلب المؤمن ١٨٤

باب في تنقل أحوال القلب ١٨٦

باب الوسوسه و حديث النفس ١٨٨

باب الاعتراف بالذنوب و الندم عليها ١٩٠

باب ستر الذنوب ١٩٤

باب من يهّم بالحسنه أو السيئه ١٩٦

باب التّوبه ١٩٨

باب الاستغفار من الذّنّب ٢٠٦

باب فيما أعطى الله عزّ وجلّ آدم ٧ وقت التّوبه ٢١٠

باب اللّمم ٢١٤

باب فى أنّ الذّنوب ثلاثه ٢١٨

باب تعجيل عقوبه الذّنّب ٢٢٠

باب فى تفسير الذّنوب ٢٢٦

ص: ٧٦٣

باب نادر ٢٢٨

باب نادر أيضا ٢٣٠

باب أنّ الله يدفع بالعامل عن غير العامل ٢٣٢

باب أنّ ترك الخطيئه أيسر من طلب التّوبه ٢٣٢

باب الاستدراج ٢٣٢

باب محاسبه العمل ٢٣٤

باب من يعيب الناس ٢٤٨

باب أنّه لا يؤاخذ المسلم بما عمل فى الجاهليّه ٢٥٠

باب أنّ الكفر مع التّوبه لا يبطل العمل ٢٥٢

باب[المعافين من البلاء] ٢٥٢

باب ما رفع عن الأمّه ٢٥٤

باب أنّ الإيمان لا يضرّ معه سيئته و الكفر لا ينفع معه حسنه ٢٥٦

كتاب الدعاء

باب فضل الدعاء و الحثّ عليه ٢٦٠

باب أنّ الدعاء سلاح المؤمن ٢٦٤

باب أنّ الدعاء يردّ البلاء و القضاء ٢٦٦

باب أنّ الدعاء شفاء من كلّ داء ٢٧٠

باب أنّ من دعا استجيب له ٢٧٠

باب إلهام الدعاء ٢٧٠

باب التّقدّم في الدعاء ٢٧٢

باب اليقين في الدعاء ٢٧٤

باب الإقبال على الدعاء ٢٧٤

باب الإلحاح في الدعاء و التّلبّث ٢٧٦

ص: ٧٦٤

باب تسميه الحاجه في الدعاء ٢٨٠

باب إخفاء الدعاء ٢٨٠

باب الأوقات و الحالات التي ترجى فيها الإجابة ٢٨٠

باب الرّغبة و الرّهبه و التّضرّع و التّبّتل و الابتهاال و الاستعاذه ٢٨٦

باب البكاء ٢٩٠

باب الثّناء قبل الدعاء ٢٩٤

باب الاجتماع في الدعاء ٣٠٠

باب العموم فى الدعاء ٣٠٢

باب من أبطأت عليه الإجابة ٣٠٢

باب الصلاه على النبى محمد و أهل بيته عليهم السلام ٣٠٨

باب ما يجب من ذكر الله عزّ و جلّ فى كلّ مجلس ٣١٨

باب ذكر الله عزّ و جلّ كثيرا ٣٢٢

باب أنّ الصّاعقه لا تصيب ذاكرا ٣٢٦

باب الاشتغال بذكر الله عزّ و جلّ ٣٢٨

باب ذكر الله عزّ و جلّ فى السرّ ٣٣٠

باب ذكر الله عزّ و جلّ فى الغافلين ٣٣٢

باب التّحميد و التّمجيد ٣٣٢

باب الاستغفار ٣٣٦

باب التّسبيح و التّهلل و التّكبير ٣٣٨

باب الدعاء للإخوان بظهر الغيب ٣٤٠

باب من تستجاب دعوته ٣٤٤

باب من لا تستجاب دعوته ٣٤٨

باب الدعاء على العدو ٣٥٠

باب المباهله ٣٥٤

ص: ٧٦٥

باب ما يمجد به الرّبّ تبارك و تعالى نفسه ٣٥٨

باب من قال: لا إله إلاّ الله ٣٦٠

باب من قال: لا إله إلا الله و الله أكبر ٣٦٢

باب من قال: لا إله إلا الله وحده وحده وحده ٣٦٢

باب من قال: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا ٣٦٤

باب من قال عشر مرّات فى كلّ يوم: أشهد أن لا إله إلا الله وحده ٣٦٤

باب من قال: يا الله يا الله، عشر مرّات ٣٦٦

باب من قال: لا إله إلا الله حقّا حقّا ٣٦٦

باب من قال: يا ربّ يا ربّ ٣٦٦

باب من قال: لا إله إلا الله، مخلصا ٣٦٨

باب من قال: ما شاء الله لا حول و لا قوّه إلا بالله ٣٦٨

باب من قال: أستغفر الله الذى لا إله إلا هو الحى القيوم ٣٧٠

باب القول عند الإصباح و الإمساء ٣٧٠

باب الدّعاء عند التّوم و الانتباه ٤٠٠

باب الدّعاء إذا خرج الإنسان من منزله ٤١٠

باب الدّعاء قبل الصّلاه ٤١٨

باب الدّعاء فى أدبار الصّلوات ٤٢٠

باب الدّعاء للرّزق ٤٣٢

باب الدّعاء للدّين ٤٤٢

باب الدّعاء للكرب و الهمّ و الحزن و الخوف ٤٤٤

باب الدّعاء للعلل و الأمراض ٤٤٢

باب الحرز و العوذ ٤٧٢

باب الدّعاء عند قراءة القرآن ٤٨٢

ص: ٧٦٦

باب الدّعاء فى حفظ القرآن ٤٨٦

باب دعوات موجزات لجميع الحوائج للدّنيا و الآخره ٤٩٠

كتاب فضل القرآن

باب فضل حامل القرآن ٥٤٤

باب من يتعلّم القرآن بمشقه ٥٥٠

باب من حفظ القرآن ثم نسيه ٥٥٢

باب فى قراءته ٥٥٦

باب البيوت التى يقرأ فيها القرآن ٥٥٨

باب ثواب قراءه القرآن ٥٦٠

باب قراءه القرآن فى المصحف ٥٦٤

باب ترتيل القرآن بالصّوت الحسن ٥٦٦

باب فيمن يظهر الغشيه عند قراءه القرآن ٥٧٢

باب فى كم يقرأ القرآن و يختم ٥٧٢

باب أنّ القرآن يرفع كما أنزل ٥٧٦

باب فضل القرآن ٥٧٨

باب التّوادر ٥٩٤

كتاب العشره

باب ما يجب من المعاشره ٦٠٨

باب حسن المعاشره ٦١٢

باب من يجب مصادفته و مصاحبه ٦١٤

باب من تكره مجالسته و مرافقه ٦١٦

باب التحبب إلى الناس و التودد إليهم ٦٢٤

باب إخبار الرجل أخاه بحبه ٦٢٦

ص: ٧٦٧

باب التسليم ٦٢٦

باب من يجب أن يبدأ بالسلام ٦٣٢

باب إذا سلم واحد من الجماعة أجزاءهم و إذا ردّ واحد من الجماعة ٦٣٤

باب التسليم على النساء ٦٣٦

باب التسليم على أهل الملل ٦٣٦

باب مكاتبه أهل الذمه ٦٤٢

باب الإغضاء ٦٤٢

باب نادر ٦٤٤

باب العطاس و التسميت ٦٤٤

باب وجوب إجلال ذى الشبهه المسلم ٦٥٨

باب إكرام الكريم ٦٦٠

باب حقّ الدّاخل ٦٦٢

باب المجالس بالأمانه ٦٦٢

باب فى المناجاه ٦٦٤

باب الجلوس ۶۶۴

باب الاتكاء و الاحتباء ۶۶۸

باب الدعابه و الضحك ۶۷۰

باب حق الجوار ۶۷۶

باب حد الجوار ۶۸۴

باب حسن الصحابه و حق الصحاب في السفر ۶۸۶

باب التکاتب ۶۸۸

باب التوادر ۶۸۸

باب ۶۹۲

باب التهي عن احراق القراطيس المكتوبه ۶۹۶

ص: ۷۶۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به

دور از تعصبات و جریان‌ات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
 ۲. ارتباط با مراکز هم سو
 ۳. پرهیز از موازی کاری
 ۴. صرفا ارائه محتوای علمی
 ۵. ذکر منابع نشر
- بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

